

و حالانکہ تحقیق یہی کردہ شد بود از دیکر شدن بآن لیکن بیاید فوج را که اول فی منزل است که
 فرستاده است و اورا اندر کاوان رشتے زمین پس سے آئین فوج را پس میگوید فوج بیستم من بیاید
 دین مقام که شما گماں سے برید و میگرد فوج خود را که رسید بجای و آن سوال کردن و دست بردار
 خود را و شفات پس زمانه شسته تحقیق ناگردد که این حال سے بایست کرد یا نه غائب مذکر یا فوج پس
 الا آنچه باین علم نداری و لیکن بیاید از این مقام که دوست خدا که هر باین دست خود را و حضرت پس می بیند
 از این مقام پس میگوید ابراهیم بدستی که من بیستم دین مقام سزاواران و بیاید میگرد ابراهیم سره فرخ
 را که گفته بود از راه دنیا و لیکن بیاید مدعی که منده است که داده است و از اندک تالی توبیت که گفته
 عظیم الشان است و همه دنیا و بنی اسرائیل تابع او مید و سخن گفت و الله تعالی باقی بسو سطره و نزدیک
 گردانید و از راه و محرم اسرار حضرت خود ساخت گفت یس سے آئین مدعی را پس میگوید مدعی
 غیث من دین مقام و اهل آن و بیاید میگرد که خود را که رسید پس سے آئین شستن خطی است و لیکن
 بیاید عیسی را که بنده خاص است و فرستاده اوست و روحانی است و کلمه است پس آئین
 عیسی را پس میگوید عیسی من بیستم در دنیا و اهل این کار و عیسی عذری عذری که بیان کرد و خطی از خود یاد دینا و
 و صواب است که همه انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم جمعین اند و آئین دین من قلم اقدم
 بر سر کار عازر و قاصد بے احتیاج باعتداز و لیکن ظاهر عذری تیر گردانده و صفر ۱۰۰ فصل ۱
 مشکوٰۃ جلد ۱۴ اگر چه بعد از این در مشکوٰۃ نوشته که محمد صاحب شفاعت خواهند کرد و ایتوا محمدا
 عبداً عظیم الله له ما تقدس من دین و صافا خیر یا سید محمد را که بنده است آئین شد است خدا
 مرا و از این پیش گرفته اندگان و من سے دهر چه پس آید یا اگر از این صاف واقع است که آن حضرت
 هم گناہگار مانده و آن انسان مرکب من الخطا و اللذین و در سورۃ فتح ابراج است و از حضرت
 الله ما تقدم من دین و صافا خیر یا سید محمد را که بنده است آئین شد است خدا
 از گناہ تو و بر آنچه مانده است پس از آن مفسران و قرائی اگر چه در دنیا برائے تا و دلات بسیار است
 و پانزده اند که هر یک بجای خبرده آتجای سے دیگر از این هم و فتح تر بلکه بکمال صراحت بیان فرمود
 مدوٰۃ احتیاط را بطالع را بناید و حق را از باطل جدا سازد قتل ماکنت بد عالمی از سر
 ما نذری ما یفعل لی ولا یفعل لی و الا ما یفعل لی و ما انا الا نذری بهمین ترجمه گوای
 میگرد که من بیستم نور آمده از غیر عمران و غیبا نم چه چاهن کرد و من غیبا نم شها چه گفته در معال التمریل
 آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفته کار ما و میگردید خدایکے ستاد و
 عاقبت خود خونی داند و دنیا چنانچه نامید ایم یا ملا حسین و اعطای خوش و مروده است
 اے دل تا که فضل و بوالعجبی از من چه نشان عاقبت سے طلبی
 سرگشته بود خواه ولی خواه نبی در وادی ما ووری ما یفعل لی
 پس ظاهر است که مبتدعات و فریقین که سببیک از گناہ خالی نیست و گناہگار را برتر شفا
 نرسد چنانچه گذشت انکس باید دانست که خدا عالم الغیب است و از سر آن شفا القلوب حق
 نبود پس حاجت شفاعت چیست و کیست که اجاد من شفاعت نذ قطع نظارین خداوند جان
 عادل است و پیش عادل و منصف شفاعت بسیار حکم رشوت دارد چه که میزان عدل
 از پادشاه شفاعت و سفارش میراست ورنه خود کخ عدالت را بیاید صد اشته یافته و ناگه
 بار حق متبدل یا طلس گردد که عادل اگر گفته کسی یا بشفاعت شخصی از حق استی گرد و در
 صداقت بلز و عدالت را نشاید این بمنزله است که ما از عادل بودن حکم الهی کمین که کمین
 چرا که مقتضی بودن بشفاعت و سفارش و و کالت نیست حق تعالی و حقیقت از اعلی صفا
 آن که داند و کل عالم کل و علیم و بصیر و وحیم و عادل و منصف است انکار کردن و الظاهر
 انشعاب جنین خدا شکی از صفات عالی خود محوم است و نیز احدی را نشاید چون از کس بر
 دانند خود و کل حق نیست پس اول حاجت شفاعت و سفارش و کالت و تسم من را یا با حق است
 است بعضی را در این اسلام میگوید که چون پیش حکام بجاری سفارش و شفاعت و و کالت

کارگر سے سود همبرس نشن پیش حاکم حقیقی مؤثر است و جواب ایشان معروض بینایم که پیش حکام
 مجازی را که بعضی از ایشان بر صورت رهنی میدنند و بعضی طریق ظلم و ستم می دهند و بعضی که
 عادل اند به سبب خود می علم غیب بدستند از این سبب بعضی اختیار ندارند و بعضی حقیقت نمی
 تواند دانست و کالت قدری ضروری است و سبب دیگر هم هست که این حکام به سبب عدم الحرفی
 کمی علم از کمال تحقیقات کسایل و در زند و حق و باطل را کما حقہ ندانند مگر در حد طلق و عادل یعنی
 که در شب تاریک حرکت اندوزی یا ستم مور را می دانند از حقایق عالم که تعظیم یاد تو بر دست نیست
 بلکه آنجا که که دور من و من بین هم عاجز اند از آن حد گوید بار یک ترمه وقت برو ظاهر جو که
 کذب و کالت و سفارش شفاعت و کالت حق بقدر انرا سازد یا با کفایت پس بیشتر دهان و
 اے که در دل نهان کنی میر سے آنگه دل آفریده سے داند
 علامه بر این چوں هر جا حاضر باشد دست شفاعت سر اسر کتا و و قاصد است
 ما هر چند بکتاب مذاهب مختلفه خود نمودیم که سبب رب العالمین را از صفت عدل محض کرده
 بلکه عدل بغیر از ظلم همه را خواست که نماید عالم با عمل حسین و اعطای تفسیر خود نوشته
 بنفس فرآن شتو اخی فرمود در مقام خطاب با داود
 که ترا نواز خدایکے دادیم سوے خلقی جہاں فرستادیم
 تا دبی بکنت بکار عدل آکاس حکم را نی بعدل بین الناس
 هر که دانی از عدل مشقور است از مقام خلیفگی دور است
 در بعض کتب معجزه چوں انجیل شریف و تورات و قرآن و مشکوٰۃ و احادیث و غیره
 دیده شد که بعضی بے نیاز از راه التماس حضرت مسیح و موسی و ابراهیم و داود و محمد صافا
 را در حق خودشان نه پذیرفته و نه براسے رشتہ داران شان منظور ساخته تا بدیگران چه بنده
 پس خود حق پسند چه گویند گواهی دهد که سفارش شان در حق دیگران عز قبول یابد
 سود سے ندید بار ستم هر بار که هست تا در رسد و عده هر کار که هست
 برادران ایدانند که روح انسانی تنها آید و بگانه سے رود خود نیکی و بدی را
 مرتکب سے گردد و خود سمنائے و جزائے او از خداوند عالم سے یاد کسی که خود اسیر دام نکات
 براسے رستگاری و دیگران کے توانا است کسی که خود زندگی نازد براسے حیات و اونی دیگران
 چه چاره خواهد کرد و از این چاره چاره جستن از بهمت خود دست شستن است فرد
 تدبیر خود امر و درکن اے خواهد کرد ا هر چند که فریاد کنی سود ندارد
 دعا سے بیاضند از معوض بالا این نیست که شمار برین مسئله شفاعت غرض باشد
 اگر خدا توفیق رفیق کند چنانکه طالبان حق را سے سازد از تقلید امور نا و اجبای حقیقت
 نموده حق را از باطل جدا نماید چه که آبیات صداقت را بر سواس سرب نما سے بطالت
 آلوده کردن طریقه خردمندان نیست و محال است که حق جل و علا خلاف انصاف کند
 چه خوش فرموده است همارا چه بجز تری رحمتہ اللہ علیہ تا و تکیه صحت تألیف است
 و ضعف میری رسیده و قواسے جسمانی درست اند و انرا بهر سامان میبودی خود مینا بایست
 و دره چوں خاندا در آتش گرفت چاه کندن قایده ندارد سعیدی شیرازی است گفته
 سه ہر کہ تم بدی کشت و چیتہ نیکی داشت
 دماغ بیوہ و صحت و خیال باطل بست
 الملتزم
 عینہ لیکھ رام آر پے مسافر
 کلیات آرد مسافر ختم ہوا
 مورخہ ۲۵ - ۱۸۹۲ء

تواند داد و اگر خواهی آن نفس هر فردی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد آن قدر که خداوند
 در سوره المائدة ۱۰۰ نزل یافته الله الذی خلق السموات والارض
 ما بینهمانی صفت شد با هر نماستولی علی العرش ما لکم من دون من فی
 ولا تشفعوا فلا تدل کون ترجمه است که بیا فرید اسمها از زمین و آنچه
 میان آسمان و زمین است در مقدارش و خدا را ما دنیا پس مستولی شد بر عرش عظم
 مخلوقات است پس بدو گردید و از راه او گذشت که در دنیا و عقبی نیست مرشدان و بجز از
 هیچ دوستی که یاری نکند و هیچ در خواست کنند که بدو گامی نمایند یا بپند بگویند
 همچنین طور در سوره یونس ۱۰۱ و بعد دن من دن الله حالا
 یضی کسر ولا ینفعهم و یلقون هولاء و شفعاء و دعا عند الله قل تقبوا الله
 بها لا یعلم فی السموات ولا فی الارض سجد و قلی عما یشرکون ترجمه
 و چه پرستند بعد این خاچیزه را که ضرر رساند به ایشان را اگر شرک عبادت او کنند و سود
 نرساند به ایشان اگر چه اوقات پرستش ایشان صرف نمائند زیرا که بعد از ایشان دوست
 خدا و بر این حال شفع و ضرر و نفع و نفع و حال آنکه معبود باید که قدرت و اقبال و نفع
 عذاب خلقی بود تا بزرگان با بسبب نفع و دفع ضرر و دایر پرستند و میگویند که این
 شفعی عالمان مانند نزدیک خدا رانیده در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدا لایعالی
 در خود ستم مینمایند تا دوات ماکفایت کنند یا بر و قیامت او خدایتعالی در خواست کنند
 و از عذاب بر باشند بگو آیا خبر میگفتند خدا را را استقامت تو چیست با آنچه میگفتند
 اسمها و زمین (اشفاق) علم چیست ارتفاع معلوم است یعنی شما میگویند که خدا را شرک
 هست و اثبات شفاعت ایشان میکنند و خداوند که عالم است هیچ معلومات این را
 نمیداند پس معلوم شد که شرک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کفر بعلیه صله
 است و حتی ای که خدا را بسجده که در همان زمین نیست یعنی شرک با کسی یا کاست خدا
 و بر ترست از آنچه شرک میارزد و چه بر او این محسوس از همه بیشتر اعتقاد شفاعت بر
 محمد صاحب از مذکور یقین پیدا کند که آن حضرت در آخرت شفاعت شان نماید - اما در
 قرآن شریف که اعتقاد اهل اسلام کلام رب لطیف است خود خدا تعالی بمحمد صاحب
 ارشاد می فرماید معلوم را قیوم نفس قل لا املک لنفسی ضرر و لا لنفعا الا
 ما شاء الله ترجمه بگو ای نبی! مالک نمیشوم برای نفس خود زیانی را و نه سودی
 را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و نفع برای خود مگر آنچه خواهد شد -
 و در مشکوٰۃ شریف از عایشه صدیقہ حدیث مذکور است و عن عایشه
 رضی الله عنها ذكرت النار فبكت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 یکبک قالت ذكرت النار فبکت فقل اهلکم يوم القيمة فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اما فی ثلثة مواطن فلا یذکر احدًا عندنا یمیزان
 حتی یولعوا یخفف صبره ثم یثقل وعند الکتاب حیث یقال هاهنا و هاهنا
 الکتابه حتی یلجوا فی النار فی یومئذ ام فی شماله من ورا و ظهره و عنده النار
 اذا وضع بین ظهري و رواة الباقون ترجمه روایت است ز عایشه که می یارود و آنش
 در حق راسی نگریست پس گفت بخبر خدا چه خبر کرد که هرگز از او سالی عایشه گفت عایشه یاد
 شد بوسیله و سن کردی حقی لا رسول و انه امید و حسن که گمان نازل خواهد شد پس
 سبب است اعمالی مایه دیگر و در روز قیامت بنزد خدا شهادت خواهد داد و شفاعت خواهد
 خواهد کرد و این قبیل است و هم انما یسجد و در اجتناب و مژگان را شفع و حاجت فایده آن
 و بر این ترس و دعا کردن اذان امید نجات و مسوودی داشت و هیچ سرگردان نیستی است
 خود گفت هر که گفت سجد اگر سر مرده بکار آید و دشمن مرده بشمار آید

کردم این طرح و پس برگزیدم از ترس عذاب آن کس که بیا دمی آید شما اهل عیال خود را رقیقت
 و خبر طرب باشد از احوال ایشان پس گفتند بغیر خدا انما بغیر و نه چاره که در دل یاد دهنی آورد
 هیچ یک هیچ یک را نزد میزبان که بر سر حرکت اعمال را تا آنکه میل انداختن سبک آید ترا دوست
 و یار گران و دیگر نزد وادان کتاب بدست روئے که گفت می شود برگردانید کتاب بر این
 همکس میگوید که کتاب بدست دست می دهنم و می ختمش می شود و میگوید که برگرد
 بخوانی کتاب مرا آن کس می انداخته و دفع مشکاب شده یاد دست است و میگوید که دست چپ
 یا از چپ شست و دیگر نزد وادان گفت که بنماید و شود میان دفع ترس ترا از شست و یارک ترا دوست
 گزیند شست و مردم اهل دین سه وطن بهم حیران و در مانده به نفس خود مانند و کسرا و محال یاد
 آوردن خبر کفرش نباشد یا است که کتاب الفی باب الحساب لایزال فعل دوم صغیر است و هم بطریق
 و کثرت چون ادوات قرآن شریف به سهادت حدیث لطیف و واضح گردید که جعفر خداوند
 عالم عالمیان شفاعت و سپارش را در حق نیست و در حق فایده بیشتر پس بغیر خدا وقت تنویر
 تفکر نماید باز شفاعت را چه حال شفع را چه حال خود هیچ را چه شریف قطعی نفسی کرده اگر
 بعد از من کسی دعوای نبوت کند هرگز اعتبار ندارد چرا که کاذب باشد نه که صادق نبوده باشد -
 بسیار انبیای کذاب پیدا خواهند شد و بیشتر عوام الناس را بکار خواهند کرد و بدین فرد
 بیدینی محبت اکثران سر خواهند زد و حتی ۲۲ هزار کاتب کاذب انبیای دوزخ گویند و خواهند
 کرد و یات و کلمات خواهند نمود اگر دعوای برگزیدگان را بکار گردانند و سر قری چل -
 تمام علماء و عوام پیروان مذہب عیسوی شفاعت و کفار و مسیحیان دارند و میزبان
 دین موسوی شفاعت موسی مقدماند که با اتفاق میگویند که غیر ایشان کسی شفاعت
 شفاعت نمی سرزدند از محمد صاحب و تورات و انجیل خبری و در بعضی شان از شفاعت
 احمدی خبری است و ایشان هرگز شفاعت و سپارش محمد صاحب اعتقاد ندارند -
 اکنون باید نگریست که در حدیث چه نوشته و ان انسان البی قال یحسد المؤمنون
 يوم القيامة حتی یصعدوا لک فیقول لا تستشفعنا الی ابننا فیمضی من مکاننا فیمضی
 آدم فیقول انت آدم والوالدنا س حلتك الله یید و اسکت جنته و اسجد
 ملائکة و علمک السماء و کنتی شفیع لدا عند ما بدت حتی بری من مکاننا هذا فیمضی
 لستاکم کم یذکر خطیته التي احباب ائله من النبی و قد نبی عنها و لکن التی و اح
 اقل نبی لغت الله فی الارض من دیاقون و حافی قول است نبی که و یذکر خطیته التي
 احباب سواله و بدلیقیر علم و لکن اتوا و ابراهیم بن حلیل الرحمن ذال قیاقون
 ابراهیم فیقول انی لست هتاکم و یذکر قلت کذبت کذبت و لکن ایتوا همی
 عندا اتاه الله التوریه و کلمه و قد نبی ذال قیاقون موسی فیقول انی لست
 و یذکر خطیته التي احباب تمسک النفس و لکن ایتوا عیسی عبد الله و رب وله و
 رب حج الله و کلمه قیاقون عیسی فیقول لست هتاکم ترجمه همی که و یستند از حدیث
 موصیان و زقیب است آنکه در قصه در کرده می شود و موصون گردا میارند می شود به حدیث
 میگویند کاس که حلب شفاعت میگوید و میگوید و در گذر خود پیدا میگوید برای خودی که
 در حصرت می یارند با شفاعت میگوید پس می خدایند و میروند اما پس چنانکه است و هم تار
 راحت می انداخت و خلاص میگردان از این همه و خستایی بی امید و هم بگویند و
 کسی بد تمام مردم پیدا کرد و تر خدا تعالی بدست خود و منی گردانید و بدست و
 گردا میروند و تر شفاعت خود را و انا تید ترا ما به شمس و چیزه شفاعت کن و یزید و
 که بخون و سرگردان ترا با این فعلی که است و کرم است راحت ختم و بدید و یار دهنی به
 من پس مقدم و تره که گش می یارند و یار دهنی و در مقدم شفاعت - و هم
 و فتح این باب ناختم و بدی که گش و بدی که گش و بدی که گش و بدی که گش و بدی که گش

ماننا چاہئے جو علم و عقل - سائیس اور فلاسفی کے مطابق ہے ورنہ تعصب کو بالائے طاق نہ کہہ کر عقاید و آئی کو علم و عقل سے ثابت کرنا چاہئے مگر یہ آپ سے یا کسی اور مجھ سے بھائی سے نہیں ہو سکتا کیونکہ آپ فرما چکے ہیں یہ عقل ہی ہے جو نئے نئے دل میں سوال پیدا کر کے خدا سے بند و گوند رکھنا چاہتی ہے (صفحہ ۳۵) اور آپ جیسے علما و ائول بھی علم منطبق حرام پر نہیں سارا تصنیف کئے اور اُس کی کتابوں کے اوراق سے استیجا جائز سمجھا۔ برائے خدا سوچئے اور غور فرمائیے جو مذہب علم و عقل کے مطابق سنا تن رقدیم صداقت کا حامی - تعصب کا دشمن - ظلم کا برکن ہے اچھے ایمان لائے اور مفت میں جان عزیز تباہ اور برباد ہونے سے بچائے۔
گر نیاید بگویش رغبت کس بر رسولان بلاغ باشد و بس

آئینہ شفاعت

اے پیروانِ دینِ محمدی!

بخدمتِ شامِ کمال نیا ز عروضِ مینا نیم - باید کہ گوشِ ہوش شنیدہ غور فرماید و اگر حق دانیر عمل نماید عموماً برادرانِ اہل اسلام بشفاعتِ محمد صاحبِ عقول و ارنند و یقین مینماید کہ ہر چند گناہ کینم بشفاعتِ آنحضرت مغفرت یاب بائیم - چنانچہ مفسر حسینی نوشتہ :-

چوں تو دادی خردہ لا تقنطو من جرا ترسم ز عصیان و عنو
چوں تو رہی سگستہ ز اسازی دست پس خطا با بر امید عقوشت
گفتی کم شفاعت عاصی عذو خوا دل بر امید کن کرد افتاد در گناہ

الآہر حید اندیشیدیم و غور نمودیم - یزدانستیم کہ ایں عقیدہ شہانا از عدالت و نصفت سر با دور است چرا کہ عدل بملت یکھے - چیزے برابر کرنے و داد و انصاف داد و گری را ہمیں جنت عدل گویند کہ ظالم را با مظلوم برابر کنند "می آید انبر خیال ہر نفسیکہ مجادل بودن محتالے قابل ست بخونی سے دانکہ ما بین عدالت و شفاعت بعد المشرقین ست چرا کہ ہر جا عدالت است شفاعت نیست و ہر جا کہ شفاعت است عدالت نہ و بدون و محال در یک محل ہمہ وجہ نامکن از یکجا ست کہ در قرآن آمدہ -

لنور کا بھٹو و التقوا و ما لا تجزى نفس عن نفس بشیئ ولا یقبل منها شفا اعتد ولا یؤخذ منها عدل ولا یحییٰ منصرفون ترجمہ تفسیر از عذاب روئے

کہ در اں روز حق گذاری کنند و نخواہند بھٹو از نفس چیزے را و پذیرہ نہ و در اے شان شفاعت و گرفتہ نشود و قدیر و بیخس ایشا را یادی کنند و در دفع عذاب ہمیں آہستہ در قرآن و بعد میں سورۃ بقرہ دومتہ اردو سندہ علیے اس کرا غر از تکیہ پیچ نیست

و در سورۃ الزمر آمدہ ام اتخذا من دون اللہ شفعاء قل اولو کا تو لا مملکون و شفاء ولا یعقون قل اللہ الشفاعتہ جمیعاً لہ صلاک السموات والارض لہ الیہ ترجعون ترجمہ فرود رفتند بجز خدا تعالیٰ شفاعت گویا

شفاعت کنند و اگرچہ باشند کہ پیچ گوئہ مالک نسوند چیزے را و نمانند یعنی از قدرت علم بے بہرہ اند - بگو مر خدا راست شفاعت ہمہ اس و مراد راست بادشاہے آسمانا و زمینا پس بسوسے او یادگار دانیہ خواہید ماند

باز در سورۃ النعام وارد شدہ لیس لہا من دون اللہ ولی ولا یفنیق وان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها ترجمہ نیست مراں نفس گرفتار شدہ را جو خدا سے دوستے کہ مدد تو اند کرد و نہ خواہند یا شفاعت کنندہ کہ اورا از عذاب نکالی

من ایہ سب مادی چیزیں ہیں اور خدا بھی نورانی ہونے سے مادی ہے - اور ایک ہی مادہ سے خدا اور فرشتہ مرکب ہے کیونکہ وہ بھی نورانی اور فرشتہ بھی - اب ہم آپ کو اسکی اصلیت سمجھاتے ہیں - اول عالم سے علم ہوا حضرت کیا بغیر علم کے عالم ہوتا ہے یا ہو سکتا ہے غور کرو علم عالم کی صفت ہے - جب سے علم ہے تب سے عالم ہے علم کے وجود نے ہی عالم کی ہستی بتلائی - پس علم عالم سے نہیں ہوا بلکہ عالم علم سے ہوا ورنہ دونوں انادی ہیں - یعنی عالم محض اپنی صفت علم کے انادی ہے - کبھی عالم بے علم نہیں تھا - اب آگے دیکھئے - عالم میں ارادہ بھی صفت ہے اور علم بھی کیونکہ کوئی عالم بچان نہیں ہے اور جہاں جان ہے وہاں ارادہ ضرور ہر پست بھی اس سے جدا نہیں بلکہ غیر ذات ہے اور یہ دونوں صفات لطیف ہیں اور انہیں سے لطیف اور ہوا یا ہوا و ہم ہر تھا کیونکہ خدا خود نورانی ہے اس سے نور بلکہ وہی نورانی خدا فرشتہ بن گیا یا فرشتہ کسایا یعنی روح القدس اور یہ خدا کا نام بھی ہے پس نور اور خدا جدا جدا نہیں اب آگے چلئے وہ لطیف جس کثیف ہوئی نور خدا عدل سے جب ذرا تغیر ہو گیا یا جسم کیا تو نار ہو گیا - نور میں بھی جلالہ کی صفت ہے اور نار میں بھی نور میں کی صفت ہے اور نار میں بھی قرآن میں ہے و جمل القرآن نوراً (سورۃ نور آ ۱) اسی نور سے کہ طوطی جگایا اسی نور میں زمین آسمان روشن ہو گئے - نور آفتاب و نور قمر و غیر اعظم - اجسام نورانی یہ سب الیہ الفاظ اسی نور سے بے ہیں سعدی کہتا ہے کہ اگر کس سر کو بے بر سر پریم - فروغ تجلے بسود پریم اسی نور یا نار سے اجوا اصلیں خدا تھا (دیکھو جلوہ کوہ طور اور وادی امین کا قصہ اور ہر شا کا دہواں دہار جو جانا آسمان سے برگ کا آنا اور سب کھا جانا اور تیسج کا آگ سے پستیمہ دینا اور آتش شریعت یعنی مادہ کثیف سے تمام اسیا کثیفہ ہوتیں یا یوں کہ کہ وہی نور یا ماری مادہ سب کچھ ہو گیا ہے چہ لود اندر ازل سے مردنا اہل - کیا اس باشد محمد اس اوجہاں (صاحب گلشن) موجود بختی در خدا اول باشد - جز او ہمہ موجود قبل باشد - ہر چیز کہ جزو آید در فطرت - نقش و دھن چشم حول باشد - (محقق طوسی) ایں دوئی اوصاف دیدہ حول ست - در نہ اول آخر - آخر اول سب رمولوئی دوی ہنار اں عقاید و آئی کے رو سے ہمہ اوست - چہ استیجاں چہ پوست چہ دھن چہ دوت والد ہمہ اوست بالمدہ اوست -

مثال (۱)

اول شکل - بخار تھا - دوسری شکل - بادل - برقی - بگرج - دہواں - تیسری شکل - چھوٹی بونہیں - ژالہ - برقی - شبتہ - چوتھی شکل - حباب - بارش - چاہ - ندی - نالہ - نہیں - دریا - سمندر - پانچویں شکل - پھر سب لطیف ہو کر آخر کو بخار ہو جاوے - پچھلے ہمہ اوست یا ہمدہ اوست

مثال (۲)

اول شکل - نورانی خدا - دوسری شکل - علم - ارادہ - لطیف - کثیف - تیسری شکل - نور - مادہ - روح - امر - کلمہ - چوتھی شکل - اجسام - فرشتے - جن - انسان و حیوان - زمین - پہاڑ و غیرہ - پانچویں شکل - آخر کو سب خدا بنجاوے - ہمہ اوست یا ہمہ اوست

اسلام کا ایک لی کا قول ہے خود کوڑہ شد کوڑہ گردیم گل کوڑہ - خود بر سر ان کوڑہ خرید اربابید - دیکھئے مولوی صاحب اس قرآنی عقیدہ اور اسیر بھر وسہ کرنے سے آپ کس گڑھے میں گرے اور کس مالکے منہ میں جا پڑے یہ بایں خیال ہے جس سے بظہر لمحہ اندازہ اور اسد گناہ خیال اور کوئی نہیں اب اس عقیدے سے آپ کی ہر ہر حرکت پر ایمان لاکر ست و دھرم احتیاد کرنا چاہئے اور روح و مادہ کا انادی ہونا بصدق دل

مشکلات سے نہیں نکل سکتا ہے۔ مولوی صاحب تعصب سے باز رہ کر سناٹن وید وکت دھرم کو قبول کیجئے ہمارے پر یہ لازم کسی طرح نہیں آ سکتا۔ کیونکہ ہم روحوں اور مادہ کو نادہی مانتے ہیں اور خدا کی ذات کو مذہم نہیں گردانتے۔ قرآن خدا اور محمدی علماء پر ہم سارے اعتراض عائد ہوتے ہیں۔ جنکے جوابات سے وہ قیامت تک فایز نہیں ہو سکتے۔

سوال ۱۰۔ از مرگ تا قیامت روحیں کونسی حراست میں رہتی ہیں ؟

جواب۔ بدر روحوں کے واسطے سبعین اور نیک روحوں کے واسطے علیین دو مقدم ہیں اور بسا توں زمین سے فروتر ہے اور دو سرا فلک الافلاک پر بالا تر ہے۔ ایسا ہرگز نہیں کہ روح گناہ کرے ایک جسم میں اور سزا پائے دوسرے میں کیونکہ روح کا جسم سے ایسا اشد علاقت ہے کہ تنہا بغیر جسم کے بار بختالی نے اُس میں صلاحیت سزا و جزا یا نیکی نہیں رکھی۔ گو وہ دوسرے طریق پر کسی امر کا اکتساہ سکتی ہے اور عقل اس بات پر حاکم ہے کہ روح نے جس بدن میں رہ کر کسی افعال ناجائز کا اکتساہ کیا ہے اور جس حراست میں وہ اس امر کی مستغنی ہوئی ہے اُسی خاص حراست میں وہ سزا پائے ہوئے سزا سزا مظلوم و تعدی ہے جو شان کبریائی سے نہایت بعید اور دور ہے۔

تر وید۔ یہ علم و عقل کے خلاف فلاسفی کئی طرح غلط ہے آپ سوچ لیں اور ایمان میں مغالطہ نہ کھائیں۔ اُسی جسم میں سزا و جزا محض ایک باطل اثر ہے انسان کا جسم قطعاً سے بڑھائیے تک کئی دفعہ بدل جاتا ہے اور صل ہوتا رہتا ہے اور اس صورت میں محال ہی نہیں بلکہ نامکن ہے کہ وہ سالے جسم ایک جسم میں جمع ہو جائیں ورنہ کئی ارب اجسام سزا پاشاخ ہو گئے اور بیکاد جبریل حضرت کے پاس کئی شکلوں میں آیا۔ اور کئی افعال کئے اسی طرح شیطان آدمیوں کو کئی روپ میں بھگتا ہے اور اسی طرح جناب بقیاد قرآنی کے۔ میں قیامت کو وہ کس شکل میں حاضر ہو گئے ہا برس میں تمام مادہ جسمانی بدل جاتا ہے وہاں کون کون جسم حاضر ہوگا ؟ ایک حبشی کے گھر ۱۸ آدمی ہیں روز ایک مسلمان کو حلال کر کے کھاتے ہیں اُنکی اولاد کو تمام اجسام مسلمانوں کے گوشت سے مرکب ہیں اب بتلایئے وہ کس جسم میں حاضر ہو گئے اور مسلمان کس جسم میں ؟ جو گوشت خور ہیں اور دن رات اسی کام میں مصروف ہیں۔ قیامت کے دن جانور کس جسم میں حاضر ہو گئے اور وہ کس جسم میں مسلمان مردوں کے جسم کو بڑے اور ساپ۔ بچھو وغیرہ حشرات الارض کھا جاتے ہیں۔ جنکے قیامت کو حشرات الارض کس جسم میں حاضر ہو گئے اور مسلمان کس جسم میں بنابران نہ دعوئے باطل ہے اور یہ مسئلہ سزا پاشاخ اور ردی ہے اور عرب والو کی عقلندی کی شہادت اول نوسا توں زمین کا خیال ہی میرا باطل ہے۔ کیونکہ یہ بات علم جغرافیہ کے خلاف ہے جاہل مانے تو مانے عاقل ہرگز تسلیم نہیں کر سکتا اور پھر سات زمینوں کے نیچے دوزخ کا ہونا اور کبھی غلط ہے زمین کو لے ہے تحت اور فوق اصل میں کوئی چیز نہیں اور بول اگر خواہ استعمال بھی کر سن تو سب سے نیچے امریکہ ہے اور سب داناجاتے ہیں کہ وہ دوزخ نہیں ہے وہ دوزخ اور روم سے کٹور وچ عمہ ناک ہے پس عاقل اس بات کے جواب کو خود ہی وزن کر لیں کہ کس قدر حق ہے

سوال ۱۱۔ جبکہ سبکی اور بدی مٹانے اللہ ہے تو ایسے انسان کو سزا و جزا کیوں ہیجائی ؟

جواب مولوی۔ بے شک خالق خدا نالے ہے۔ نہ فاعل ہے۔ نہ فاعل ہے۔

۴۸۔ سب کا سب انسان ہے۔ خدا نے اس کو صورت اللہ دی ہے وہ خاص اس کے اختیار میں ہے۔ جب زندہ کسی امر کے ارتکاب کا ارادہ کرنا ہے خدا جس کے پیدا کرنے پر قادر ہے جب انسانوں نے کسی فعل کے سب کا ارادہ کیا اور اس کے اسباب فاعلیت تیار کئے۔ خدا نے فوراً پیدا کر دکھایا اور یہی ویس ہے افعال نا ملاحم کے کتباب میں ؟

تر وید۔ ششے حضرت آپ نے سخت دھوکا کھایا۔ ایسا ہرگز نہیں قرآن کا عقیدہ اس کے سراپا مخالف ہے خدا نے انسان کو نیسی سے خلق کیا بغیر موجودگی اور ارادہ انسان کے پس اس کے اندر جو کچھ ہے بد یا نیک خدا نے پس کیا نہ انسان نے اور پھر خدا نے شیطان بنائے۔ اور انکو قیامت تک لوگوں کی گمراہی کا ٹھیکہ دیا حالانکہ اس کو معلوم تھا کہ یہ گمراہ کریں گے اور لوگ گمراہ ہو گئے اور پھر ایسا بھی نہیں ہوا کہ شیطان نے ٹھیکہ لینے میں دھوکا دیا ہو۔ یعنی لیا ہو ٹھیکہ جنگ کا اور بیچ رہا ہو دوسرا جیسا ٹھیکہ لیا ویسا ہی کام کیا اور کرتا ہے اور پھر غفلت یہ ہے کہ شیطان ایک تھا اور نہ ایک آدمی پر ایک ایک بلکہ بلکہ ستر ستر شیطان ایک ایک آدمی پر تسلط رکھتے ہیں جو انسان سے بلکہ اس کے جدا جدا آدم سے بھی زبردست ہیں اکثر شیطان نے فوج کا طوفان اٹھایا اور سب آدمیوں کا بیڑ غرق کیا آدم کو بہت سے لٹکایا اور ملعون بنایا۔ ایوب کا بیڑا ڈوبنا مسیح کو صلیب پر لٹکایا۔ ذکریا کا بدن چروایا پھر بتلایئے انسان کا کیا تصور ہے ؟ وہ شیطان ہا شیا طین بد ارادہ کے محرک ہیں اور محرک بھی مستعد اور اس طرح جیسا کہ بدن میں خون پھر خدا کے واسطے منصف ہو کر بتلایئے کہ انسان مجبور ہے یا نہیں حافظ کتا ہے سہ

در کوئے نیکامی مار اگر نداندند گزونی پسندی تعمیر کن نصارا

ایک اور جہانمانے ایسے خدا اور ایسے زبردست دشمن شیطان کے حسب حال کہا ہے کہ

دنیان قعدور یا تجھے بندم کردہ بادے کوئی کہ ترکن ہشدار باش

پس قرآن کے دوسے صاف ثابت ہے کہ انسان مجبور محض ہے جو کچھ کرتا کرنا ہو بھلا یا بڑا وہ خدا ہی کرتا ہے اسی واسطے علماء اسلام اس قرآنی جان کو رد کرتے ہیں سہ تو نیکی کمی من نہ بد کردہ ام کہ بدر حوالہ بخود کردہ ام

سوال ۱۲۔ خدا نے سب دنیا کو کہاں سے پیدا کیا اگر قدرت اور نور کو تو قدرت اور نور خدا سے جدا ہیں یا نہیں اگر جدا ہیں تو دنیا کا مادہ انلی ہوا اور اگر جدا نہیں کیونکہ وہ عین خدا ہے ورنہ خدا کسی روز نے تو بھی ہوجاویگا پس دنیا کیا مادی کیا غیر مادی خدا ہوئے اور یہ ہمہ دوست کا مسئلہ آپ اس کو مانتے ہیں یا ہمہ انادوت اور ان دونوں میں کیا فرق ہے۔

۴۹۔ مولوی کا جواب۔ مخلوقات و ممکنات کی پیدائش کا کوئی طریقہ نہیں ہے بعض نور سے پیدا ہوئیں جیسے ملائکہ بعض نار سے مثل جن کے۔ اور بعض مادہ سے مثل اسیا کتیفہ کے اور ہم کو کسی جگہ مجبور نہیں کرنے کو کسی چیز کی پیدائش کی ہجو پوری اطلاع نہ ہو اور نہ ہم اسکی ہیئت بہر متنبہ لیکن پھر بھی ہم یہ کہتے کہ مادہ کو خدا نے محض ایک شے کتیفہ سے سدا کا اور نور کو ایک چیز لطیف اور باقی کو ان ہر دو سے رہا یہ امر کہ یہ شے لطیف اور کتیفہ کہاں سے آ سکتا جواب ہمیں ہو سکتا ہے کہ محض ارادہ سے اور ارادہ علم سے اور علم عالم سے پس عالم سب کا مبدیہا

نور و مادہ نہیں اجسوس ہے کہ آپ کبھی چیز کی اصلیت پر بحث کر کے ہوتے پچھلی تمام باتیں پھول جایا کرتے ہیں یا جان بوجھ کر شیاہل عارضا کرتے ہیں۔ آپ نے سوال نمبر ۷ کے جواب میں لکھا ہے خدا کی ہستی محض بسیط نورانی کا اور ہر ماں آپ نور سے ایک اور پیدائش بھی مانتے ہیں جیسے ملائکہ اور نور کو ایک لطیف شے چیز سے اور اسکو محض ارادہ سے اور ارادہ علم سے اور علم کو عالم سے بتلاتے ہیں گویا اگر زعم میں وہ نورانی خدا بھی ایک اور عالم سے پیدا شدہ ہے اور اسکا نور بھی ایک لطیف چیز سے مخلوق ہے۔ جس میں آپ ایسے توہمات میں پھنس کر خدا کی ہستی سے انکا کر رہے ہیں۔ نور و مادہ کو آئے عربی دانی کے ٹھٹھ میں اگر شاید مادہ نہیں سمجھا مگر حضرت

یا تجسس یا عداس۔ واضح آنست کہ اور ابو نکیہ گفتند سے تہا پیچ حضرت پیغمبرؐ کے
و قرآن تعلیم کرتے۔ قریش گفتند سے محمدؐ ان میں غلام کلائے می آموزد بامامی گوید
رد یکم سورہ قائل جلد اول صفحہ ۳۷۷۔

ناظرین خیال کریں کہ جب مسلمان پاریسی کی زبانی شکر حضرت نے بسم اللہ وغیرہ
کئی عمدہ آیات قرآن میں صریح کر لیں اور وہ اب تک موجود ہیں یعنی اُنہوں نے
پاریسی سے آسان عربی میں سنائیں۔ حضرت نے فصیح عربی میں ترجمہ کر لیں اور تیر
وغیرہ کے عربی ترجمہ سے اور کھرس راز دار یہودن کی زبانی سنئے اور صد ہا مرتبہ
اہل کتاب آدمیوں سے صحبت رکھنے کے وہ نہیں سن سکتے تھے یا فصیح عربی میں
ترجمہ نہیں کر سکتے تھے مصنف قرآن کا یہ عذر کہ وہ اعرابی نہیں ہیں بلکہ بھی ہیں
اسی واسطے اُن سے نہیں سنا بلکہ فضل ہے کیونکہ وہ فارسی میں نہیں سنا تے
تھے بلکہ عربی میں یا محاورہ اور فصیح ترجمہ کرنا ان حضرت کا کام تھا یا خیال ہے یا اس کے
چچا کا اور بڑے زور سے دعوے کرتے ہیں کہ قرآن کا کوئی مضمون بھی ایسا نہیں
ہے جو توریت وانجیل و زبور و زنداوستھا سے نہ لیا گیا ہو۔ بلکہ ہم بتلا سکتے ہیں کہ
اب تک بھی تمام دنیا کے مسلمان اُن باتوں کو مانتے ہیں اور ان باتوں کے
محتاج ہیں۔ مگر قرآن میں انکا مطلق ذکر نہیں۔ مثلاً عید و ختنہ و صفائی و
پاکیزہ پنہا چاہ اور پانی کی بابت حرام و حلال کی بابت وغیرہ وغیرہ۔

سوال ۸۔ شفاعت کے بارے میں اور خصوصاً محمد صاحب کی شفاعت
کے بارہ میں نقلی اور عقلی ثبوت دیجئے۔

۱۔ ۳۔ ۳۔ ۳۔ جواب مولوی۔ خدا اپنی درگاہ میں جسکو چاہے بولنے کی
اجازت دے وہ ضرور اپنے پاک بندوں کی کئے اور انکی مرضی کو خلاف نہ کرے گا۔ تاکہ
و جنت میں نہ ہوں اور یہ عین اسکا کرم ہے۔ وید کی طرح نہیں کہ خدا کے یہاں کسی نبی او
اور انکی پرستش نہیں اور نہ وہاں کسی کی قدر و منزلت اور نہ وہ کسی نبی او انکی کئے
تر وید۔ کوئی آیت قرآن کی ایسی نہ ملے گی جس سے محمد صاحب کی شفاعت ثابت
ہو سکے۔ بیش نقلی طور پر مسئلہ غلط ہو گیا کیونکہ قرآن میں ۷۔ ۸۔ جگہ ایسا ذکر ہے کہ
اُس روز کسی شفاعت نہ ہونی جاوے گی و کا تعظیف شفاعت یعنی قیامت کے روز
کسی کی مفسدات شفاعت کلام نہ دے گی۔ نہ ایک کو اپنے اعمال کے مطابق سزا و جزا
ملے گی۔ باقی رہی عقلی شہادت وہ رشوت کی حد سے بڑھ جاتی ہے حالانکہ خدا رشوت
لینے والا نہیں ہے۔ اور شفاعت و وکالت کی ضرورت الگ ہے یعنی نادان کے آگے
ہوتی ہے کاشف القلوب و محو اسرار نہانی کے حضور میں نہیں ہے پس نہ تو آپ کا
جواب صحیح ہے اور نہ یہ مسئلہ۔ بلکہ سراپا ذات خداوندی کو الزام لگانا ہے۔ کیونکہ
عادل کو تعاضلت و رشوت سے ضد ہے۔ اور قانون انسانی کے رو سے بھی جرم
ہے دیکھو دفعہ ۱۶۱ تعزیرات ہند اور آپ نے اسکو جواب میں شفاعت و سفارش کے
نہ ماننے والوں و رشوت سے منکروں کو حرام کار۔ بیجا۔ دنیا کے کئے۔ سیاہ اعمال
وغیرہ الفاظ سے گالیاں بھی دی ہیں جو آپ کی لیاقت کی صداقت ہے۔

سوال ۹۔ خدا کو شیطان کے بناتے وقت اسکی شرارت کا علم تھا یا
نہیں اگر نہیں تھا تو لاعلمی کا الزام خدا پر عائد ہوتا ہے چنانچہ کہ وہ عالم الغیب ہے
۳۔ ۳۔ ۳۔ ۳۔ جواب مولوی۔ علم و حتم ہے ایک اجمالی و دوسرا تفصیلی
اجمالی اُسے کہتے ہیں کہ جو شے کے موجود ہونے سے پہلے ہوا اور تفصیلی اُسے کہتے
ہیں جو پیدا ہونے کے بعد ہوتا ہے۔ پس تحقیق یہ ہے کہ خدا کی صفات ذاتی
علم اجمالی ہے جو بیداری مثلاً وجود سے پہلے تھا اگر تفصیلی بھی اس کی صفت ہے

مگر ذاتی نہیں جو قدیم ہو پس خدا کو شیطان کی شرارت کا علم تھا کہ ضرور اس سے
افعال نازیبا سرزد ہونگے۔ لیکن اگر خدا اُسے پیدا نہ کرتا اور جہنم میں رہتے دیتا
اور باقی تمام دنیا کو جہنم سے منصفہ نظر میں لاتا۔ تو مادہ شیطان کا خدا کی رحم
پر یہ الزام عاید ہو سکتا تھا کہ اسے خدا نے لایزال تو نے مجھے بہت بڑا ظلم کیا جو
اس قید خانہ جہنم میں مجھے رکھ چھوڑا ہے کیوں خدا تیرے جہنم سے میں محروم ہوا
جو مجھے سیر دنیا کے لئے احازت نہیں ہوئی۔ کیوں خدا تو نے اچھی اچھی چیزیں
کو بنایا۔ کیا مجھے قدرت اس امر کی نہیں ہے کہ ایک بری چیز بھی دنیا کی تمام
خواہشوں کو پورا کرنے کے لئے پیدا کرے اپنی تو اس پر قادر نہیں۔ کہ مجھے تمام
بھلائی اور مکالمہ کے مقابل پیدا کرے اور ہمیشہ کیلئے دنیا کی زندگی بچنے تائیں
اچھی اور بری چیزوں کی قدر و قیمت دریافت کرنے میں واسطہ مانا جاوے۔ پس یہ دعا
شیطان کے روح و مادہ نے قبل اپنی ترکیب خدا سے مانگی اور تیرے دعائے آج
پر حالکا۔ فوراً ترکیب خاص سے شیطان خدا کا مافیان پیدا ہوا پس شیطان
کا یہ تصور ہوا کہ اسے اپنے وجود اور پیدا ہونے کی تمنا کیوں کی۔ اور نیز یہ تمنا
کیوں کی کہ اسے خدا میرے مادہ اور روح کو اکٹھا کرنا کہ میں تیری خدائی کی سیر
کروں اور تیرے بندوں کو راہ راست سے گم گشتہ کروں اور نیز خدا مالک و
مختار ہے جو چاہے سو کرے عقل کو اس کی ذات اور افعال کو مبدلے اور منتقلی
پر کچھ علم نہیں عقل مجبور ہے اور مالک اپنے ملک پر جس طرح چاہے تصرف کر سکتا ہے
آریہ۔ اب ایک بلا سے نکلنے کے لئے دوسری بلا میں پھنس گئے۔ مگر اُس پہلی
سے بھی نہ نکل سکے اور نہ دوسری سے وہی کمات ہوئی نماز چھوٹانے گئے
تھے روزے گلے پڑے۔ آریہ کے اعتراض کا جواب دیتے ہوئے تمام عقاید اسلام
پر پانی پھیر دیا۔ آپ نے اس خیال میں شیطان اور اس کے مادہ اور روح کو
ادل سے موجود مان لیا۔ کیونکہ اگر موجود نہ ہوتے تو اُس سے درخواست محال اور
غیر درخواست کے علم پر آندا ناجائز اور وہ اعتراض بدستور قائم اور اس صورت
میں روح اور مادہ انکی ثابت ہو گیا۔ بلکہ عدم خاتمہ میں بھی انکا وجود تحقیق ہو گیا۔
اور یہی حال اور تمام الاواح اور سب اجسام کے مادہ کا ہے۔ اور صرف یہی نہیں
بلکہ آپ کے قول کے مطابق انسانی تعداد سے تیا طین کا سلسلہ کہیں زیادہ ہے۔
جسے کہ ایک ایک آدمی کے ساتھ ستر ستر اس کے ساتھ واقف ارادہ رکھنے والے
جن یعنی شیطان انسان کے ہلاک کرنے اور عین در عین گڑھے میں ڈالنے والے
راقتن وابستہ ہیں ۱۰ صفحہ ۱۲۰ اور یہاں تک جہنم نہیں ہے بلکہ ہزاروں آدمی اس
دوسرے شیطان میں آکر زندہ ہیں اسلام سے برگشتہ ہو گئے اور تیزی عقل نے
اُن کو راہ مستقیم سے باز رکھ کر جہنم اور دوزخ میں جا ڈالا۔ اور خود حضرت محمد
صاحب اور صحابی بھی اُس سے نہ بچ سکے۔ چنانچہ آپ نے بھی صفحہ ۳۴ پر اسکا اقرار
کیا ہے اب آپ ایک ایسے مقام پر پہنچ گئے۔ جسے اگر کویم مشکل و گردنہ کویم مشکل کہتے
ہیں۔ یعنی دوسرے میں ایک ایک کو ضرور قبول کرنا پڑا یا قرآن خدا مالک و عالم قصور
علم سے محروم ہے۔ جسے تمام خلقت کی مگرابی کے واسطے شیطان جیسے خوناک
ہلک اور زبردست دشمن پیدا کئے۔ ہمیشہ تک اُن کو زندگی بخشی تاکہ اس فی
میں خوب طاق ہو کہ وہ تمام خلقت کو اصل جہنم کرے یا روح و مادہ کو نادانی
تسلیم کرے اور خدا کو مالک و حاکم ٹھہرانے سے نجات حاصل کریں۔

کر گیا ایک کو دوسرے کو مارا کہیں جاتا نہیں شفیق ہمارا
اب آپ یا کوئی اور صحابی ہزار توفیق پاس رکھنے و درود پڑھنے سے بھی ان

کا اصل نام یحییٰ اور مسلمان نام عبد اللہ ہے۔ آپ مجھے مفصل حالات سے مطلع دیا کہ وہ کب ہوا ہے اور اسکی بابت آپ نے کیا سنا ہے۔ مرنہ ۲۴ جون ۱۹۴۷ء
لیکھ رام آید مسافر اور کدو طبع راہ لپڈی
دہم نے بذلت ہی کے کاغذات میں بہت پڑائی لیکن کوئی خط اس کے جواب
میں آیا ہوا نہ ملا۔ (اڈا سٹر)۔

جس طرح مجھ پر شق القہر جھوٹا ہے اسی طرح رومس کا معجزہ بیسویں باطل ہے یہ
فضول حوالہ تو آپ تب دیتے جب ہم اسے مقتول کتاب یقین کرتے یا اسکو سچا مانتے۔
کوئی فاضل علم سائیں کچھ جاننے والا ایسی ردی باتوں کو صحیح نہیں مانتا اور نہ قابل اعتبار
یقین کرتا ہے ہم نے مفصل شق القہر کی تردید سرفہ خط احمدیہ میں درج کر دی ہے جسکا
جواب یقین واثق ہے کہ قیامت تک اگر مسلمانوں نے دیدیا تو ہم کہیں گے آج دیا۔

آپ لکھتے ہیں کہ شق القہر کو بڑا معجزہ کیوں لکھا اسکا باعث یہ ہے کہ جب سے ہماری
کتابیں شائع ہوئی ہیں تب سے اگر یہ دنیا بھر باوجود نہ ماننے معجزات کے بھی یقین واثق
ہو گیا ہے کہ کوئی معجزہ مجھ صاحب کا تران میں نہیں لکھا بلکہ ۱۷ جگہ انکار ہے۔ اور
شق القہر کو محض باطل ہی ہے لیکن چونکہ مرزا غلام احمد صاحب نے اسے بالکل رد نہیں
کیا۔ بلکہ مرزا احمدی کے معائن لینے کی طرح آہستہ آہستہ اقرار کیا ہے اسی واسطے اس رد
کو اور مضبوط کرینکیت سے غالباً انہوں نے سوال کیا تھا کہ ہم اتفاقاً کہتے ہیں کہ اگر یہ
معجزہ قرآن میں ہو تو فی نفسہ تمام معجزوں سے بڑا معجزہ ہے لیکن نہ نواس آیت کے یہ
میسے ہیں اور نہ معجزہ کے متعلق ہے بلکہ اس میں صرف قیامت کا ذکر ہے باقی۔ ہا ایک
کسا کہ سب سے بڑا معجزہ قرآن شریف ہے شق القہر نہیں۔ یہ آکی خوش فہمی ہے فصاحت
فرآنی صرف مسلمانوں کا خوش اعتقاد ہے ورنہ جہاں تک بڑے دانائوں نے علمی و
عقلی طور پر تحقیقات کی ہے اس سے صاف ظاہر ہے۔ کہ مضامین تو جیسے ہیں یہ
ہی ہیں۔ مگر صاحب اس میں ایسی نہیں ہے جیسی مسلمان خیال کرتے ہیں۔

ہاں معمولی فصاحت ہے اور فصاحت بھی لینے مضامین اور فقے بار بار دہرائے گئے ہیں
اور بے سرو پایاں کئے گئے ہیں نہ کہ بائبل کی طرح ترتیب وار کھڑے ہیں۔ وہ
دشمنانہ محاورے اس دعوے میں سے ہو چکا ہوتا ہے کہ کوئی ایک جھوٹی سہی صورتہ مانند محمد
صلعم کے اور توڑ دوڑ اسکے دعوے کو اور شریک کرنا اسکی مانند صورتہ کے بنانے میں اپنے
اُن سچے اذکاروں اور مزجہ و دوس کو کہ جسکی رات دن تم بوجا کرتے ہو اور حلوہ مانڈے پوری
سکوری اور طرح طرح کے عجائب و غرائب دنیا کے انکے رد و رولانے اور چڑھانے ہولناک
آہکا دعوے سرا بالا یعنی ہے کسی غیر مذہب کے آدمی نے جو عربی زبان میں مسلمانوں
سے زیادہ فاضل ہیں یا ان کے مساوی۔ قرآن کی بی نظیر فصاحت کی شہادت میں ہی
ہم اس پر بہت کچھ شیعہ میں عرض کر چکے ہیں اور مقابلہ کی آمات بھی مقابل دھر چکے
ہیں۔ اور ہماری مصنفہ نہیں بلکہ فصاحت عرب کی مصنفہ لیکن یہ دعوے اگر یہ لوگ کہیں
تو یہاں ہے آپ تو سارے قرآن کے مقابل یا سورۃ محمد کے مطابق جس میں ۳۲ آیات

ہیں ہونا چاہتے حالانکہ نہ ہم اعرابی ہیں اور نہ قرین مگر ہم شہادت علماء غیر مذہب
کے دعوے کرتے ہیں کہ وہ کہ کسی متر کے مقابلہ میں کوئی انسان نہیں بنا سکتا خواہ کتنا
ہی زور لگاؤ۔ اسے مخالفان و معاندان دیدہ و شنیدہ! اگر انکو اس باریے میں شک ہو کہ ہم وید
مقدس کے مقابلہ میں عاجز نہیں ہیں تو دیکھیں شکست یا اللہ دانش یا انہم مشن کے مقابلہ میں
کوئی نہ کہ بنی لاؤ اور اگر خود کو مذہب بتوانے ساتھ سرک کر لو تمام اپنے معجزوں اور نبیوں
شہیدوں و جہول و فرشتوں کو اور اگر کچھ بھی نہ مانا تو حضرت عیسیٰ آسمانی سے امداد
لیلو ہم حق یقین سے کہتے ہیں کہ تم یا کوئی اور تمہارا مددگار ایسا ہرگز نہ کر سکیگا۔

ہستی کو قائم کیا آپ خیال کر سکتے ہیں کہ جب اتنے زبردست دشمن انسان پر مقرر ہیں تو
انسان کا کیا یا کہ بدی سے بچ سکے یا شکیں کر سکتے۔ خدائے توانی کے حوالہ جلال کسکی قیامت
۵۔ درمیان قہر و یا سختہ بندم کردہ باز مسکونی کہ دامن ترکین پشپار باش
نیں توانی اعتقاد کے مطابق بدیوں کا محرک و کاسب اور خالق شیطاں ہے اور
بیکلی کا محرک و کاسب و خالق رحمان یا سب بد و بیک کا خالق و فاعل خود خدا ہے۔

اسی خدا کی جان کو رونے والے شاعر کہتے ہیں ۵
گرچہ نہ محتار و فاعل ہرچہ بہت از حکمت نس سپاداش گناہم این ہمہ تخریر حیت
دوسرا کہتا ہے ۵

چوں ایں بنیاد بر راجہ فلک دی گناہ خویش را بر مایہ بستی
تیسرا کہتا ہے ۵

در کوئے نیک نامی را گذر نہ دادند گروئے پستی نغیر کن قضا را

سوال ۶۔ محرم صاحب کے سب سے بڑے معجزہ شق القہر کا تاریخی اور علمی ثبوت کیا ہے؟

۶۱۔ جواب مولوی۔ سوانح الحیدر میں لکھا ہے کہ شہر دہلی میں
جنبل صوبہ بالوہ میں واقع ہے۔ وہاں کا راجہ اپنے بالا خانہ پر رات کے وقت بیٹھا
ہوا تھا کہ کیا رگی اسنے دیکھا کہ چاند و شکر ہے ہو گیا۔ اور پھر لگیا۔ صبح کو حاضر احلاس
ہو کر اپنے بڑے نوں کو جمع کر کے یہ ماجرایان کرنے کے بعد حقیقت حال سے استفسار
کیا۔ انہوں نے کہا کہ ہماری کتابوں میں لکھا ہے کہ ایک مہینہ عرب میں پیدا ہوگا
اُس کے ہاتھ پر معجزہ شق القہر ظاہر ہوگا چنانچہ اس راجہ نے ایک ایسی ہی معجزہ صاحب
کے پاس بھیجا اور ایمان لایا۔ آیتہ اشکان نام عبداللہ لکھا اور قرآن راجہ کی اس شہر
کے باہر ایک دیوار لگا رہے اور تاریخ فضلی جس نام اصلی اس راجہ کا مجموع لکھا
ہے۔ ایسا ہی تربیت میں حضرت یوشع کے لئے آفتاب کا ٹھہرا جا لکھا ہے۔ یہ ایسا
عجیب و غریب معاملہ تھا مگر کسی اہل تاریخ نے اس کو درج نہیں کیا۔

قریباً بیسویں بنیاد و ثبوت مرزا صاحب قادیانی نے سرمہ چشم صفحہ ۵ پر بھی
لکھا تھا جس کا جواب ہم نے نہایت واضح طور پر سرفہ خط احمدیہ میں دیدیا ہے اب
کا بیان کردہ نبوت کئی وجوہ سے باطل ہے۔

وجہ اول۔ محمد صاحب کی کسی حدیث یعنی صحاح ستہ میں اس کا مطلق ذکر نہیں اور
نہ نام و نشان ہے۔ وجہ دوم۔ زمانہ محمد صاحب کی سی ہوئی کسی کتاب میں خواہ فہرستان
ہو یا تاریخ اسکا نہ ہیں۔ بلکہ غیر ملک کی کسی کتاب میں اس کا اشارہ نہیں۔ وجہ سوم
ہندوستان تو درگاہ عرب میں بھی کوئی ایک آدمی اس کو دیکھ کر مسلمان نہ ہوا۔ اور
نہ کسی کافر کے سامنے محمد صاحب نے اپنی حیات میں اسکا ذکر کیا۔ وجہ چہارم
سوانح الحیدر میں کوئی ایسی کتاب نہیں جسکو ہم نے آج تک دیکھا یا سنا ہو۔ آپ بتلائیے
کہ وہ کب تصنیف ہوئی۔ کسے تصنیف کی اور کہاں اور کتنی قیمت پر لکھتی ہے اور اس
کے کل کتے صفحے ہیں اور کس مطلع میں کس زبان میں طبع ہوئی ہے اور اسکے کس صفحہ
پر یہ لکھا ہے اور اسی طرح تاریخ فضلی کا بھی فہرستان دیکھا کہ ہم تحقیق کر کے آپکے بیان
کی صداقت پرکھیں۔ وجہ پنجم۔ ہم نے ایک خط جوہام سکرٹری آریہ سماج آدھیں کے
ارسال کیا ہے میں معجون ہے۔ ہر شائعہ منشری صاحب۔ شنتے۔ دہلی۔ ہا ایک تفصیل
یا شہر و یا پستل کے ماوہ میں آدھیں کے پاس۔ وہاں سنا گیا ہے کہ کسی ایسے ہندو
راجہ کی قبر ہے جو محمد صاحب کا معجزہ شق القہر دیکھ کر مسلمان ہو گیا تھا کہ ہر سچ ہے
آپ ضرور وہاں نہایت لاکر دریافت کے کچھ اطلاع دیں کہ اصل واقعہ کتنا عجیب ہے
اور کیا بسا واقعہ وہاں مسطور ہے اور کسی ریسے ہندو راجہ کی خانقاہ وہاں ہے جس

لکھنے والا ایک نوجوان صاحبِ علاج کی کٹائی شہناہ ہے جسے کہ اس طرح میں ات کو خدا سے ملاقات کرنے کے واسطے مہفت آسمان سے اوپر عرش و گرجی کے پاس خدا سے ملے گا۔ ایمان لاؤ اور یقین کرو۔ ایک یہودی سننا باوری سے عرض کی کہ حضور اپنا ایک باقل اٹھائیے حضرت چونکہ اسکی دلی آرزو سے نادمہ آفت تھے فوراً ایک یا دوں بٹھا لیا۔ اٹھتے پھر عرض کی کہ دو میرا بھی اٹھا لیجئے دیا گیا کہ اس طرح اٹھا سکتا ہوں۔ باوری نے عرض کی کہ آپ پھر ایسا فعلیہ و معراج آسمانی کا جو کسی کے یوں کرتے ہیں اتنے بہتر ہے کہ خاموش رہیں۔ حضرت کچھ معقول جواب دے گئے۔ اسی مطلب کو جو کچھ خدا فانی نے دہشتانِ مہاسب میں اس طرح بیان کیا ہے بچوں تو انشت بحضور و مکان با جسد بہمان بلایا چہ سان معراج او جہانی بود و چون نیاز و نوت بچہ طریقی مصحف بر نازل شد کہ صفحہ ۱۸ (۱۳۷-۱۳۸) اس سے ناظرین آپ معراج کی حقیقت سمجھ گئے ہونگے کیسی فضول و بدین کرنے لگے و نہا کو گمراہ کرتے ہیں اور کس طرح زمین و آسمان کے قلابہ ملانے میں علم ہیئت جزا فیہ جانتے والے ہیں آفرین عرش و کرسی کی حقیقت بخوبی جانتے ہیں کہ بعض خیالی روایت ہے اور بدین کی ترقی کے لئے طبع واد حکایت اسکا نہ سہ ہے نیز بعض اللہ اور خیر صلا ہے ہم نے حاصل اجل حکیم و علی سینا کی رائے بھی نسخہ خطا حدیث میں ثبت کر دی ہے۔ مولوی صاحب ضرور ملاحظہ فرماویں اور فضول تو بہانے سے باز آویں مولوی صاحب کے ساتھ ان آسمان کا تو خیال رنگ بتلا ہی دیا پس اب بیروت دعو میں کیا کئی نہیں ہر کہ شک آرد کا فرد۔ اس روشنی کے زمانہ میں ایسی کتابوں کے شائع ہونے کی اشد ضرورت ہے۔ جس قدر ایسی کتابیں مشہور ہوگی۔ اسلام کی رونق کاگو ہوگی نظر آجیگی۔ کیونکہ اب علم و عقل کا زمانہ ہے زمانہ بنائے اور یہ وہ تھکاکٹوں سے کام چلانا اسنہ ہے پس ہم بڑے زور سے کہہ سکتے ہیں کہ ایسے خیال باطلہ حقیقت اور معرفت کی علم سلیم اور صراط المستقیم سے ہٹ کرے ہوتے ہیں اور عرض سی و ربانہ کہ وہ اپنے ثبوت کے خود محتاج ہیں سیدنا صریحی صاحب نے سچ کہا ہے۔

سیر فالک بہا مری خود ممکن نیست کہ وہ دو پر رہا کن کہ و رہیں راہ ستانہ سوال ہم۔ بہشت و دوزخ کمان ہیں اقدان کے ہونے کا کیا ثبوت ہے۔ بہشت میں ایماندار مومن یعنی ایماندار عورت کو کیا ملے گا۔ ۱۹ و ۸۔ جواب مولوی۔ بعد نیکے شک و کار کو اس کی محنت و تلاش کی کے علم میں اس کے خالق کی طرف سے انعام ہے اور بہشت کے رہنے کیلئے ایک مستحکم عطا ایھا مقام کہ جسکا نام بہشت ہے اور نامان بدکاروں کیلئے ایک جہنمی دوزخ کیلئے آگ کا دھنکا جو تیار ہے اور انہی ذات کے منکوں کے لئے منہ کھولے ہوئے ہے کہ کب کوئی میرا منکر سے آویں اسے اپنے اسدیکر مشاہدہ کرکوں۔ جو اہل کتاب و مشرکین سے ہمارے نبی صلعم اور ہماری نبی کتاب کا منکر ہوا وہ ہمیشہ گئے لئے دوزخ میں جلتا رہیگا۔ نہ کہ وہ کی باہت کہ مئے کے بعد بہشت ہے نہ دوزخ۔ باقی رہا ایک جواب کہ عورت مومنہ کو بہشت میں کیا ملے گا۔ اگر اس کے شوہر کو ایک خاصہ بڑا اوقیہ اس امر کی طرف مبنی ہے کہ وہ عورت اسی طرح بہشت میں رہے اسی ایک شوہر کے تحت زوجیت میں رہی چاہئے کہ اس کے شوہر کو اور بھی نکاح کی ضرورت ہو اور اجازت بھی دینا چاہئے۔ باقی رہا یہ امر کہ کیا وجہ ہے کہ عورت کوئی کئی عورتوں کے رکھنے اور نکاح کے کر مکی اجازت ہے اور عورت کو نہیں۔ اس کا فلسفہ یہ ہے کہ عورت بجز ازین کے ہے اگر اس میں مختلف قسم کے کراچ و لطفہ پڑے اور ایک عورت چند آدمیوں کے لئے ناحت رہ کر باری باری صحبت کے لئے اجازت دے اور ہر ایک کا لطفہ و رحم میں قرار پڑے تو نتیجہ اور پھل یہ برآمد ہوگا کہ وہ بچہ مشرک پیدا ہوگا اور ہر ایک اس امر کا مدعی رہیگا کہ یہ لڑکا میرا ہے اور فرض کیجئے کہ وہ سب نسل میں مختلف

ہیں یہی فرمایا ہے کہ وہ زمین یا ہاتھ پیر۔ اس سوال یا اگر وال اور اسکا نکاح کس کھوس ہوتا ہے اسی بنا پر کسی کا حسب نسب قائم نہیں ہو سکتا۔ جسکا باقی رہتا ایک مضروری ہے۔ علاوہ برص اور بہشت ہی جہاں ایسی اقدہ ہوتی ہیں کہ جسکی تفصیل اس مختصر رقم پر نہیں ہو سکتی نیوگ کا مسئلہ نیل کے پانچوں پانٹے ایک ہی ارجن جی کی ناری کو باری باری بھگوں (اس کے بعد اہل عینوسکرپٹ کے لکھ ہونے۔ ۱۰ صفحہ ۱۸) (ایڈیٹر) کہ افعال ذیل کے لئے عورت ہو۔ اس وجہ سے کہ عورت اپنی بھلائی دینے والا اور خالق یعنی اس کام کے بنائے والا ان ہر دو مینے میں یوں بعد آسمان زمین جیسا ہے۔ کیونکہ ایک کسی کام کا خود کرنا اور ایک اس کے کرنے کے لئے رائے و صلاح و مشورہ کا دیمان ہر دو معنوں میں بہت بڑا فرق ہے۔ پس اہل اسلام کا یہ یہاں مسئلہ ہے کہ جتنا افعال مرد ہیں۔ ان سب کا مشیر و تدبیر اور پیرا کریمہ الارحمان ہے۔ اسوجہ کہ عورت کی شیطان سے بعید ہے جو ایسے افعال کی طرف آدمیوں کے دلوں کو متوجہ کرے کہ جیسے باطن میں وہ خود مترادف کے لئے ہر وقت لیٹا رہو۔ خدا سب چیزوں کا خالق ہے ہر شے کے کام کی ہدایت نہیں کرتا اور نہ انکا مشیر ہے جو بڑے کام کا مشیر ہے وہ شیطان ہے۔ تر وید۔ یہ تو کچھ پہلے سے معلوم ہے کہ تورات و انجیل و قرآن میں شیطان کا بہت حال لکھا ہوا ہے کلام کتب سے بہت پہلے اس کا وجود خدا و استہا میں ہے و قری اصل میں اس شیطان ہی کا موجود ہوا۔ موسیٰ وغیرہ نے سلسلہ دار اسکی تقلید کی اور اپنے خیال میں سوچا کہ پاک خدا سے بدی کا لکھا حال ہے پس وہ بدی کا خالق نہیں ہے تو قرآن بھی نیکی کا خالق ہے۔ بدی کا خالق اہرن یعنی شیطان ہے۔ اعدو جالہ من شیطان الرجیم وغیرہ کئی آیات قرآنی سفر کے سائبر کی لفظ بلفظ نقل ہیں۔ جو ربانی سلمان پاری کے جو حضرت کا حجاب تھا۔ عتق قرآن میں درج کرکے ہیں۔ ہر آدمی کے جانے کے واسطے زور وشت نے شیطان اپنی اہرن کو ایجاد کیا تھا۔ وہی الزام جو صاحب پھر خدا کے ذمہ لگایا۔ اور دو نو کو لاکر ایک خالق پھر آیا۔ غالباً فتاک اللہ احسن الحیا القین کے بھی یہی معنی ہیں اور حدیث میں ہے کہ لا تحک ذرہ الا باذن اللہ یعنی ایک ذرہ بھی ہل نہیں سکتا بغیر حکم اور حرکت خدا کے یعنی سب کام خدا کی حرکت سے ہوتے ہیں آپ اپنی دعا میں بھی سے جس عورت کا ملازم شیطان کو سمجھتے ہیں مصنف حد وہ الزام بھی خدا کے لئے پڑتے ہیں۔ مصنف قرآن شیطان کو عصیان کا کھنڈک اور جہنم ہے۔ کہ وہ رحمان سے بدکار کی گنہ گاری کا ٹھیک لیکر لاری خلائی برقرار ہے اور ٹھیکہ کی میعاد قیامت کے سبب باجوبک خدا جا ہے عیسوی آئینہ قرآن میں موجود ہیں۔ جس سے ظاہر ہوتا ہے کہ خدا کرنا ہے مگر کرنا ہے خدا کا فوں کے دلوں پر جو غلطی میں ہے اللہ تو ایسا کوئی نہیں کہ اسے سوچا ہے۔ اللہ ہی طرح کہہ کرنا ہے کانوں اور مفصل بھی نسخہ خطا احمدیہ صفحہ ۱۸۱ سے ۱۸۲ (۱۸۱) اس کے علاوہ اور بہت سی آیات سے ثابت ہے کہ خدا و شیطان کا ایک ہی کام ہے یعنی شیطان بھی وہی کام کرتا ہے جو خدا خالق و قیاس بھی شیطان اور نکلی معات کا رحمان مان لیا۔ باقی رہا عورت کا یا مشیہ اصلا دکار وہ اگرچہ اپنے شیطان کو رہا۔ اور سب انسان کو گمراہ ہے یہ بھی لکھا ہے۔ ایک ایک آدمی کے ساتھ سرسٹر اس کے ساتھ واقف ارادہ رکھنے والے جن (شیطان) انسان کے ہلاک کرنا اور عین و عین کے میں انکی عرض سے دہان اس انسان کے ساتھ وابستہ ہیں اور ان کی جگہ الیکس کی ایک پوری سلطنت ہے جس پر وہ حکمران ہے اور اسکو مبد و قیاسی ہے آراش خلق اللہ اسی صورت اور قدرت عطا کی ہے کہ وہ حضور ہے ہی عین ہوا کی مانند تمام دنیا کا سرفرما سکتا ہے اور اسی طرح رگ رگ میں انسان کے گھس جاتا ہے اور پھر یہ بھی کہتے ہیں کہ خدا کی ذات میں جائے گفتار زمین ہے کہ جسے ایسے شیطان

اور اس لیاقت پر طرقات یہ کہ جامع علوم عقلی و نقلی مولانا مولوی اور رسم خط سے آگاہ ہی
 بہان تک کہ بیشاب کو بے شاب کھانا سپر بھی اگر کوئی لیاقت پر قدامت ہوا و فضیلت
 کی و اگر عی عطا نہ کرے تو اسکا قصور۔ فارغ التحصیل ہونے کی سہادت تو کتابوں کے نام
 لکھنے سے ظاہر۔ بایں ہمہ اکثر الناس لایعلمون یعنی اکثر لوگ آگاہی اندرونی علیقت سے
 بے علم ہیں خدا متعالی کی بابت جو کچھ خیال آپنے ظاہر کئے ہیں اُسے بخوبی واضح ہے کہ
 آپ سے سب آسمانوں سے اور عرش پر یا لامکان میں مانتے ہیں اور پھر منطقی لیاقت یہ کہ
 ہر ایک کرہ باستانائے فلک الافلاک مکان ہے غرض کہ ایک اس ساری سیودہ کوشش سے
 اچھی طرح ہویا ہو گیا۔ کہ ایک خود و چند جو محدود عرش پر مقیم باکوہ طور پر موسیٰ سے کلیم
 ہے اُسے آپ ترجمہ و ترجمہ تسلیم کئے ہوتے ہیں دیکھو کونسا صدی علی العہد اسی عرش
 اشائی اور مکیں آسمانی کو مروج یعنی ذبیحہ نگار حضرت محمد صاحب آسمان پر ملنے گئے تھے
 یس کوئی شک نہیں کہ وہ محدود ہو گیا سب سب ایک رہا۔ وہ خدا صوفی فردوس مکانی
 بہ کثرت عرش یا جوت سے۔ رت کے طور پر دنیا کو دیکھ رہا ہے بقول سعدی بہ کثرت عرش
 مگر انشت کمالش باکر انشت خود اچھی کبھی ناصر شاہ با احسانہ کی طرح کوٹ مار کر جاناؤ
 کبھی کبھی اگر کوہیج بابل یا مسجد کعبہ کی سیر کر جاتا ہے اور جو خصوصاً جمعہ کے روز مذہب
 منورہ میں اتر کر تاپے یا زول فرماتا ہے جسکے تحت کو فرشتوں نے کندھوں پر لٹایا
 ہوا ہے ایسے خدا کے محدود ہونے میں کون شک کر سکتا ہے۔ اور پھر آپ کی دو مثالیں
 اور بھی میدان صاف کر دیا جیسے ہندوؤں کا خدا سیکٹہ یا کیشر سمندر میں راجا مان ہے
 اور عیسائیوں کا خدا چوتھے آسمان پر یا قالب خستہ میں حلوہ کناں اسی طرح مجھوں کا
 خدا بھی عرش محلی کے عجلہ چہرہ میں مجلہ نقبین معشوقہ سے طرح ہکا نہیں ہے اور کوئی
 حجاب میں محجوب بھی ہے۔ اسکا باعث معلوم نہیں شاید سودہ حجاب کی نزول سے
 پہلے عیجاب ہو کر گیا وہ باعث حجاب کا تو نہیں جو سعدی علیہ الرحمۃ نے لکھا ہے
 فخر ویاں کشادہ و باستد تو کہ در پردہ مگر ز سستی

مگر کیا ایسا محدود اور ایک دینی خدا ہو سکتا ہے جس طرح ایک آدمی علم جانتا ہے
 کہ فلاں جگہ فلاں کتاب ہے مگر اسکا کوئی تصرف اُس پر نہیں اور نہ قبضہ ہے مسلمانوں
 کے دلیں تو بموجب حدیث شریف کے ایک ایک نہیں نہیں بلکہ بموجب قول مولوی متا
 کے مشر مشیط طمان موجود ہیں خدا کا وہاں نام و نشان بھی مفقود ہے اور کیوں مفقود
 ہوا اسکو علم ہے اسلام نے عرش کے اوپر کسی غایب اصحاب کف کی طرح مٹا دیا یہی سب
 کہ اب نبیاں اسکا راج بھی نہیں بلکہ بقول بائبل کے اس جہاں کا بادشاہ ابلیس ہے
 پس ایسا غیر مشرف خدا۔ محدود اور ایک دینی سب یا ایک یا ہر جگہ حاضر و ناظر ہونے
 سے بے بہرہ ہے۔ وہ وحی متزلزل میں جبرئیل کا اور ملائکہ خذلی میں غزابل اسطیخ بھی
 یا آکر مرقانے عرش و کرسی کا محتاج ہے۔ خدائی اور صفات خدائی کے وہ ہرگز
 لائق نہیں۔ مہبران آریہ سماج یا پیروان وید مقدس ہمہ اوست کے قابل نہیں کیونکہ
 یہ دونوں ایک ہی ہیں جیسے بہت بڑی رست و موئی پوجک۔ ہم لوگوں کی تیشور کی بابت یہ
 اعتقاد ہے کہ وہ سچا اندر سرور۔ نرکار۔ سرور سستی بان۔ نرکار کاری۔ دیاو۔ اجنا
 آمنت۔ نرکار۔ انا دخی۔ انوم۔ سرور واپار۔ سرور ویتور۔ سرور ویا یک۔ سرور انر نامی ہجر
 امہ اچھے۔ نت۔ پوتر اور مشرٹی کرتا ہے۔ اسی کی آفات کرنی یوگ ہے مفصل تشریح ہر ایک
 کی دیکھو آریہ سماج کے اصول (سروح) یا پاپ اور پاپک مسندہ کے جانے والوں نے
 جس قدر ایشوری گیان کے پھندے ارکھوئے ہیں وہ دوسروں کی کیا طاقت اور کیا یار۔
 تشریح تو درکنار اس کے لئے سمجھنا بھی مشکل ہے۔ ہمارا تو اعتقاد ہے کہ
 نامہی پیری پردہ ہے دیدار کیلئے۔ ورنہ کوئی نقاب نہیں یار کیلئے

اور قرآن کے مطالعہ سے جو لوگ اسکی تہ کو پہنچے ہیں انکی بابت تفسیر حسینی میں لکھے گئے اراعرہ
 در شرح گلشن را د نوشته کہ ہر عین از حصال موجود فی الخارج را د اعتبار بہت کیے من
 حیث الحقیقہ و آن عبارت است از ظہر نور حق در حضور مظاہر کمکات ایں را تا تجلی نمود
 گویند و اعا بنار دوم من حیث استخفین و اتعین و اذین حیث است کہ ایشان را ممکن
 میگویند و غلط نیز نامند و صحیح تقایم بوجودات ممکنہ ازین وجہ منسوب میدارند۔ عتقوی
 از رہ صورت نماید غیر دوست چون نظر کردی بمنے جملہ دوست
 زان یکے ماعتد کم نہفد ستو۔ حزینے ماعتد کد مانی مشو۔
 ماعتد کم نہفد اشارت باعتبار ثانی است و ماعتد الد باقی اشارت باعتبار اول
 (تفسیر حسینی جلد اول سورۃ النحل صفحہ ۳۷۷) شاہ نیاز نے کہا ہے کہ
 سما یا ہے جبے تو آگاہی میں ہیں جہر دیکھتا ہوں اور تو ہی تو ہے
 مشہور عالم سر د جسے علمیت و ولایت کو حاصل کیا اسکا قول ہو سکا اقل خلاف مشرک
 دیکھ کر نہ رنج جو تو من کے ہر رسم بہر رنگے کہ آئی ہے تاسم۔
 باقی رہا محمد صاحب کار نہ نگار آسمانوں پر اس کے ملنے کے واسطے جا رہا یہ علمی عقلی
 طریقہ سے باطل ہے۔ حابوں کے سرواے تمام دُنیا کے عقل مند کشت نشن کے مشر
 کو مانتے ہیں۔ اور اس بات کے بھی قائل ہیں کہ زمین اور مروج کے درمیان قوت
 کشش یعنی آکڑش شکتی نہایت زبردست طاقت سے کام کر رہی ہے مگر اس کے
 مانتے سے خارج مجھ پر کار خود وجود ہو جانا ہے بلکہ میں دعوے سے کہہ سکتا ہوں کہ
 کوئی عقل مند اس مسئلہ کے مانتے والا معراج محمدی کا قائل نہیں ہو سکتا اور ذہین
 کر سکتا ہے۔ کیونکہ کوئی مادی چیز اسکی تاثیر سے باہر نہیں ہو سکتی علیہ ہر حضرت
 کا مادی جسم بھی اس کی تاثیر سے الگ نہ تھا۔ بنا برآں آنحضرت کا حاکم اور اناسرا
 باطل ٹھہرا اور سب آسمان و جہاں کے بظلال کی یہ ہے کہ کسی نے انکو آتے جانے
 نہ دیکھا اور نہ وہ گئے بلکہ جسکے پاس جا رہا پانی پر سوتے تھے وہ بھی انکاری ہے۔
 حارج سیل صاحب انگریزی قرآن کے دیباچہ میں فرماتے ہیں جو عزت محمد کی اس
 وقت ہے اسکی اسکو بالکل امید نہ تھی۔ اسی واسطے اُس نے یہ جھوٹے دعوے کئے
 تاکہ موسیٰ کی طرح عزت ناؤں تاہم اُسکے معراج کا ذکر ایسا ردی اور نعو معلوم ہوا کہ
 اُسکے پیروں نے اسکو چھوڑ دیا۔ اور میں اس بات کو سوچنے کے لئے تیار ہوں کہ یہ جو
 بات باوجود تعویث کے ایک بڑا بھادسی لڑکا کام تھا جو مجھ نے عمداً کیا اُس سہرت کے
 حاصل کرنے کے لئے جسکے کہ اُس نے بعد مرگ حاصل کیا (صفحہ ۳۳۳ سطر ۳۳ سے ۳۳۸ تک)
 اور مولائے جند ضجف الاعتقاد آدمیوں کے بڑے بڑے فاضل محمدی بھی اس سے
 انکاری ہیں۔ مشکوٰۃ سے ظاہر ہے کہ کوئی یا پانچویں سال کوئی چھٹے سال اور کوئی بارہویں
 سال بتلاتا ہے اور سال کے بارہ میں ہی اختلاف نہیں بلکہ مہینوں کا بھی سخت
 اختلاف ہے کوئی ربیع الاول کوئی ربیع الآخر کوئی رمضان کوئی شوال۔ کوئی رجب
 بتلاتا ہے اور صرف یہی نہیں کہ جب حضرت یہ معراج آسمانی کی کمائی شنائی کل
 مسلمانوں نے بھی اعتبار کر لیا ہو نہیں نہیں بلکہ بہت سے مسلمان بھی اسوقت
 اُس سے مرتد ہو گئے اور حضرت کے مخالف بن گئے۔ اس کے بعد جو مصنف مشکوٰۃ
 رائے دیتا ہے ہم ایٹنی از و صلہ دراک گرفتار ان مصیبت جس عادت بیرون سب
 ایجا ایمان باید آورد و کیفیت آن بعلم انی تفویض باید نمود و بحقیقت تمام اطوار نبوت
 و وحی و معجزات از حیطہ عقل و قیاس بیرون اندر کہ اکثر تالیف قیاس و موثوث ہم
 و درک عقل خود دار و گوید تا معقول من لشد و نمیکردم و اعتقاد دئے کم از قبیلہ
 ایمان مخروم باشد (مشکوٰۃ جلد چہارم صفحہ ۵۵۱) ۲

تلاوار کے لوگوں کو طوعاً و تدبراً مسلمان کرنا شروع کیا۔ اسی واسطے تفسیر حسینی میں
 لکھا ہے کہ ابن ابیہ بن مسعود نے کہا "اور دیکھو جلد اول صفحہ ۲۵۴) مگر
 کیا ہوا باوجود سورۃ قتال کے نزول۔ جو سنے کے بھی تمام دنیا مسلمان نہ
 ہوئی۔ اور نہ ہوئی۔ لاکھوں آدمی جو تلاوار کے زور سے پھری ہوئے تھے۔ تلاوار
 کے ٹکڑے ہوتے ہی اپنے پرانے مذہب میں چلے گئے۔ حالانکہ خدا بہت ہرٹ
 برصائد اور اور لگا رہا و قاتلہم حتی لا نکون فتنہ ویکون الدین کامد اللہ
 ترجمہ کارکنید اے مسلماناں بالیشان نا انکہ ناشد بیچ فتنہ یعنی علیکفر و باشد
 دین ہر اش برائے خدا پھر سورۃ انفال میں لکھا ہے ویرید اللہ ان یحق
 یحق بکلمتہ و یقطع ذأبر الکفرین الخ ترجمہ مجاہد است خدا کہ ثابت کند
 دین حق را بقائنا ہائے خویش و بعد بپیدا کا فرمان را یسخر است تا ثابت کند دین
 حق را بر طرف کند دین باطل را۔ اگرچہ ناخوش و ناود باشد کہ گماران پھر سورۃ
 بولش میں ہے ومان کان لنفس ان لو من الذ باذن اللہ ترجمہ و را
 بود بیچ فتنے را کہ ایمان کر و مگر بخیر است خدا۔ اس پر تفسیر حسینی میں ہے و شاید و
 نیست بیچ تن را انکہ ایمان کر و مگر بارادت و توفیق و قضایے الہی۔ اس آیت
 پر مولوی رومی صاحب نے لکھا ہے :-

گفت مرئی را گفت مردی کے لئے ظالم
 گفت اگر خواہ خدا میمن شوم
 گفت نے خواہ خدا ایمان تو
 ایک نفس شست و شیطانی بعین
 گفت لے منصفہ جوایشن عالیہ
 مفصل و یکیت و کذب برابین الامجدیہ جلد اول صفحہ ۴۷۴ -
 میں مسلمان شوم یا ش ازموئیا
 ورفراید فضل ہم موقن شوم
 تارہا دست و دست جان تو
 میکشدت جانب کفران دکیں
 یا راو باشم کہ باشتد زورمند

لاکھوں آدمی مسلمان ہو کر برسوں حاکمِ قرآن رہ کر بلکہ عالمِ دُعا و فاضلِ تصانیف و مفتی کی دُگری استند پاکر بغیرِ مذاہبِ میں چلے گئے اور جا رہے ہیں ہم نے رسالہ جہاد میں ہی بہت سی شہادتیں دی ہیں پس یہ آپ کا جواب سہرا یا ناصواب ہے اور شیطان برا بر حمان و بر دان کے آزادوں کو توڑ رہا ہے اور اسے مایوس کر رہا ہے یاد رہے اہل التوبہ نہ تو شیطان کو مانتے ہیں اور نہ اُس کی ہستی کے قابل۔ نہ برابر اس کے الزامِ قرآن اور اسلام کے ذمہ ہیں وہ ان الزاموں سے کسی حالت میں بھی بری نہیں ہو سکتا۔

سوال ۳۔ خدا ہر جگہ موجود ہے یا نہیں۔ اگر ہے تو محراب صاحب کیوز
آسمان پر خدا کی ملاقات کو کئے ؟

۸-۱۵۔ جواب مولوی۔ خدا کی ہستی محض سبب۔ نورانی۔ انی اور ابدی ہے۔ ہر ایک شرکت اور شائبہ نقصانات سے بالکل سیرا ذلتیات اور باہر سے دہا اورا۔ اسکا جو وعین ذات ہے۔ جسکی قدرت عیان ذمات ہے غیر محجوب ہر ایک بلذت اور نایاب جگہ کے رہنے سے پاک صاف اور ہر بلذی وستی میں اس کی خجمت کا جگہ گنا آفتاب نہایت آب و تاب کے ساتھ اپنی شعاعیں راتا ہے۔ ذرہ ذرہ میں اسکے تیر علم کی کرنیں پانی کی طرح بہتی ہوئی نظر آتی ہیں یہ معلوم کرنا چاہئے خدا آسمان اور زمین سے دوار اور الارکان میں ہے اور اس علم نے تمام چیزوں کو ایسا گھر رکھا ہے کہ ذرہ ذرہ اس کے علم سے باہر نہیں جاسکتا۔ تمام زمین اور آسمان اور تمام کائنات اور ہر شے سب موجودات اسکی ذات یا مرکز کے سامنے ایسے ہیں جیسے ایک بڑے شست میں چھوٹا سا دائرہ رافی کا۔ اور اس

ہیں کہے پاس کچھ ایسا شخص اس زمانہ راہی کو بار یک نظر سے دیکھ رہا ہو جو حقیقتاً اس
زمانہ کے اندر جو ہر یا اوصاف ہونگے ان سب کو وہ ایک ہی نظر سے دیکھ گیا۔ یہ ہی
مثال ذات یاری کی ہے ورنہ راہی کے اندر کی سب چیزوں کو وہ آدمی قریب بیٹھا ہوا
اس کو ایک ہی نظر سے دیکھ رہا ہے۔ ہر ایک سے یہ خیال کر لگا۔ یہ آدمی میرے پاس موجود
ہے حالانکہ وہ آدمی اس سے علاوہ بیٹھا ہے اسی طرح کر زمین کے رہنے والے یہ
کہتے ہیں کہ خدا ہمارے پاس موجود ہے۔ دوسری مثال آفتاب جس معمورہ عالم پر
راہی سے طلوع کرتا ہے۔ تو اس معمورہ پر اپنی شعاعیں ایک ہی آن میں علیٰ طریق
المساوات پھیلاتا ہے اور ہر سرکار ہٹنے والا یہ بار کر لگا کہ اس وقت ہمارے شہر میں
آفتاب نکلا ہوا ہے۔ باوجود کہ وہ فلک چارم کے بارہوں برج کے کسی حصہ میں آتا
ہے لیکن سب کو اس کے اپنے اپنے مکان میں ایک ہی آن میں دکھائی دیتا ہے۔ گو
انگے مکانات میں مہمان کے طریق پر اترتا ہوا نہیں ہے مگر پھر بھی سب یہی کہتے
ہیں کہ ہمارے شہر میں ہمارے مکان میں موجود ہے۔ پس ہم آریوں سے دریافت کرتے
ہیں۔ کہ کسی شہر کا رہنے والا کہاں آفتاب طلوع کر رکھا ہو کر آفتاب سے اگر ملنا
چاہے تو کیا اس شہر میں اور اسی گھر میں بلا حس و حرکت کے اندر بیٹھا ہوا کرے
آفتاب سے مل سکتا ہے۔ پوچھ کر زمین۔ پس یہی عالم ہے رسول خدا کے معراج کا
گو کہ خدا کے پر توڑے اور جلال نے کعبہ اور عکبر پر اپنا جلوہ من حیث الوجود برار ڈال
رکھا ہے۔ اور اس کے علم اور نور کا جلوہ ہر جگہ موجود ہے۔ جیسے آفتاب کی روشنی
لیکن اگر کوئی خدا سے ملنا چاہے تو ضرور اسے لامکان تک جانا ہو گا۔ لہذا رسول کریم
جو خالق اس کرۂ زمین کے رہنے والے ہیں جو خدا کی ذات کے سامنے حیرت زدہ
سے بھی کہیں فروز ہے۔ یہ سب ملے کر کے خدا کے لائزل سے لامکان میں
ملنے گئے۔ مسلمانوں کا خدا پر نامناسب حکم کے رہنے سے بالکل متراوڑ نہ لائزل
اس کے مقام کا عنوان ہے زمین و آسمان سے وزراء اور اہل کرۂ تیرہ ہیں چار
اوجہ عناصر کے اور آفاک کے اور وہ باہمی ایک دوسرے کے ساتھ اس طرح لپٹے ہوئے
ہیں جیسے پیاز کے پیرے۔ فرق اس قدر ہے کہ سیارہ زمین یعنی فاصلہ نہیں آفاک اور
میں فروغ پڑے فاصلے ہیں۔ سب اول مرکز یا مرکز کے قریب کرۂ زمین کا ہے اس کے بعد
کرۂ باہمی کا۔ اس کے بعد کرۂ ہوا۔ اس کے اوپر کرۂ نار۔ اس کے بعد فلک اول میں تار
بعدہ ثالث بعدہ رابع پھر خامس پھر سادس پھر فلک افلاک بعدہ عرض کرۂ
اس کے بعد لامکان۔ ان بعد غور کرنا چاہئے۔ کہ کل کرۂ افلاک ایسے حال اور متقل
کہ فلک کو تاب نہیں جو اس کے جگہ گئے جسم پر چھ جائے۔ لیکن شان کبرائی نے
سائنس فلک کو اسے بند کرنے اور روکنے نظر کے مائل بنیادوں بنا دیے۔ اس
میں فلسفہ ہے نہ کہ فلک کو سب کرۂ زمین کی سمیر کے لئے کوئی سہارا مل جائے۔ اور
ایک کرۂ بائیں فلک افلاک مکان ہے اور جو شہر فیر ہے وہ کہیں اور محدود ہے اور
ہر ملک حادث بالذات ہے۔ خدا کے ہر جگہ موجود ہونے کے لئے کہ معنی آیا اس کے ہی
ہیں جو بعض نا فہم آریوں نے سمجھے کہ خدا ایک چیز کے اندر ہے خواہ افلاک
یا خاک۔ جو ہر جگہ عرض شجر ہو یا حجر۔ در ہو یا دیوار۔ بالا خا ہر جگہ فاصلہ پے شاخ
ہو یا تنبانہ۔ سب ہو یا خاک۔ شیر ہو یا بلی۔ سب ہو یا کچھ۔ آؤ ہو یا جو و پیر
ایسے اعتقاد کو ماننے والا نزدیک سرعیت اور طریقت اور حققت اور عرفت اور
اور فہم مستقیم سے بچ کر ہر اس اور غیر خیال کسی معرفت کامل تک پہنچا سکتا ہے
تروید کی علمی ایقوت کو تلبہ کو لیت اور مفضل کو مشغل لکھنے سے ظاہر۔
لہذا یہ دال صحت دہمے دل تائے فوانی لوسن و کین حواس۔ از غفات

خدا سے کوئی نسبت نہیں اور کیا مفروض باطل ہو چکے ہیں اس آپ کے معروضہ میں پہلا
 فقرہ آتی ہے خدا پر جہالت اور قفل کا الزام پڑا ہے۔ یہیں تکمیل آپ کے چیلنج
 ہونے سے پہلے آپ سے جاہل اور میر کے پیدا ہونے سے پہلے مجھ سے جاہل نہ ہو
 آدم کے پیدا ہونے سے پہلے من کل وجوہ و نبات آفتاب تک مسکے علم سے جاہل
 اور رزق۔ ملک۔ تصرف خلق سے محروم الارضا و سما بس کیا ایسے نادان اور جاہل کو جبر
 خدائی کے کوئی اوصاف نہیں آپ کا یا دیگر مسلمان بھائی کا اختیار ہے کہ نہ خدا کو
 مگر روان ویرغلاں اکوہرگز رگز الدبا ملک کل ایسا نہ کہی نہیں کہہ سکنے اور نہ ان کے
 میں انسی واسطے آپ نے اب جگہ لکھا ہے کہ صفات باری نہ عین ہے تیرہ (صفحہ ۵)
 تیرہ دوسری جگہ لکھا ہے۔ اور معلوم ہے کہ جو دعوہ و کبر جادہ ہے۔ پس یسعت کبریت
 غرہ و کبرھی جادہ ہوئی۔ (صفحہ ۵) پھر لکھتے ہیں کہ جسے قیوم ہے اس کے لئے باکل صفات
 نہیں چہ جاہلکہ قدیم ہوں (صفحہ ۵) پس البیاضا اور البیاض مولاجو دوسے کچھ زیادہ
 حیثیت میں رکھا آپ لوگوں کو مبارک ہے اور ایسا ہیں جسکو باطل عقلی علمی و منطقی و فلسفی
 سے روحانی نمائندے جس نے منطق کے اوراق سے منجھا جائزہ تیار یا ہوا اور جو دوسرے
 کچھ بھی زیادہ نہیں اور جسکو آپ لوگ لذات نفسانی کے سبب نہیں پھونٹنا چاہتے
 آپ صاحبوں کا حصہ ہر جگہ۔

پس ثابت ہو کہ علم بغیر معلوم کے نہیں ہو سکتا اور آپ کا وعوے بہمہ درجہ باطل ہے۔

[illegible]

قاروں ہلاک شد کہ چل خانہ گشت
 نوشیروان فرد کہ نام نکرگشت
 زندہ است نام نیکو نوشیروان چل
 گرچہ پست گزشت کہ نوشیروان نہاند
 اور یہی ہمارا مقصد ہے۔ اس کا جواب کہ جو یہ انہیں ہوا وہ نہیں مرگنا سو یہ سوائے ایک
 فائے خدا کے دوسری جگہ برصاوقی میں نہیں آیا۔ لہذا مسکو ہم تسلیم کرتے ہیں کہ گزشت
 ہے مگر اس سے کہ آپ کے دعویٰ کا ثبوت نہیں ہو سکتا کیونکہ ہم پہلے ثابت کر چکے ہیں
 کہ روح حادث اور فنا اسکے لئے بھی ثابت اور باق اس کا اگرچہ علم الہی میں ہو لیکن اس کو
 کوئی خزانہ لازم نہیں آتی۔ اور نہ اس کا مدعا ثابت ہو سکتا ہے کیونکہ عقائد بھی علم الہی میں
 موجود ہیں۔ یہ موجود اور محروم تو ہمارے علم قاصر کے اعتبار سے کہلاتے ہیں نہ علم باری کے۔

خدا سے کوئی نسبت نہیں اور کیا مفروض باطل ہو چکے ہیں اس آپ کے معروضہ میں پہلا
 فقرہ آتی ہے خدا پر جہالت اور قفل کا الزام پڑا ہے۔ یہیں تکمیل آپ کے چیلنج
 ہونے سے پہلے آپ سے جاہل اور میر کے پیدا ہونے سے پہلے مجھ سے جاہل نہ ہو
 آدم کے پیدا ہونے سے پہلے من کل وجوہ و نبات آفتاب تک سر کے علم سے جاہل
 اور رزق۔ ملک۔ تصرف خلق سے محروم الارضا و سما بس کیا ایسے نادان اور جاہل کو جبر
 خدائی کے کوئی اوصاف نہیں آپ کا یا دیگر مسلمان بھائی کا اختیار ہے کہ نہ خدا کو
 مگر روان ویرغلاں اور مگر گزیر گزرا اللہ پاک کل ایسا تھا کبھی نہیں کہہ سکتے اور نہ ان کے
 میں انسی واسطے آپ نے اب جگہ لکھا ہے کہ صفات باری نہ عین ہے تیرہ (صفحہ ۵)
 تیرہ دوسری جگہ لکھا ہے۔ اور معلوم ہے کہ جو دعوے اور کجادات ہے۔ پس یسعت کثرت
 غرور بکری جی حادث ہوئی۔ (صفحہ ۵) پھر لکھتے ہیں کہ جسے قیوم ہے اس کے لئے باطل صفات
 نہیں چہ جاہلکہ قدیم ہوں (صفحہ ۵) پس البیاضا اور البیاض مولاجو دوسے کچھ زیادہ
 حیثیت میں رکھا آپ لوگوں کو مبارک ہے اور ایسا ہیں جسکو باطل عقلی علمی و منطقی و فلسفی
 سے روحانی نمائندے جس نے منطق کے اوراق سے منجھا جائزہ تیار کیا ہوا اور جو دوسرے
 کچھ بھی زیادہ نہیں اور جسکو آپ لوگ لذات نفسانی کے سبب نہیں پھونٹنا چاہتے
 آپ صاحبوں کا حصہ ہر جگہ۔

پس ثابت ہو کہ علم بغیر معلوم کے نہیں ہو سکتا اور آپ کا وعوے بہمہ درجہ باطل ہے۔

شکذیب بر اینین احمد یہ علم نبی را جو پیدا نہیں ہو رہا ہے وہ نہیں مرے گا اور جو مرنا ہوا وہی مرے گا۔

۶۲-۶۱- مو کو سی۔ اول وچ صفحہ میں ایک مہرودہ لکھی میاں اور بھائی
اور ایک عورت حسینہ جیلہ کی ایک کبیر رکھتے ہیں (دیا تمہاری لوگ رات دن نئے
نئے رختہ دین محمدی میں نکالتے پستے میں کجس سے تم پورے وقف نہیں ہو سکتے اور
ادنی اسار خندہ انجایہ ہے کہ وہ کہتے ہیں گوجو پیدا نہیں ہوا وہ نہیں مرے گا حالانکہ وہ نہیں
جانے کہ نام شاہجہاں بادشاہ بے عمدہ بنائے عمارات کے پیدا ہوا ہے اور بھیجیں
مریگا کیونکہ جب تک دنیا ہے گی اس کا نام بھی ہے گا اور نیز مرے گا جو نام نیک پیر
ہوا ہے وہ جب تک دنیا ہے گی نہ ملے گا علیٰ ذلہ القیاس دین محمدی کا جسکو پیدا ہو کر
یہ رسول نور میں آج تک پورے صفحہ ایام سے نہیں ٹیکے گا۔ اگرچہ ان مخالفین کی ہمتی صفحہ
روزگار سے بالکل نیست و نابود ہوا ہے اور پیچیدہ کلیہ دینی نکالیں کہ گوجو پیدا ہوا
دینی مرے گا دیکھو یہ نام پیدا ہوئے اور دوسرے نہیں بلکہ سالہا سال تک برابر چلے
گئے ہیں اور چلے جائیں گے ہمیں نہ رکنے سعدی فرماتے ہیں ۵

نوشیروان مزدک کہ نام نیکو گزشت
گرجہ بسے گزشت کہ نوشیروان نماز

اجتماع ضرور ہے مکان کیا ہے عین ایڑ پتھر و غیرہ کا اجتماع۔ اینٹ پتھر کدھی کے
سواء مکان چھ نہیں۔ پس مکان عین اینٹ پتھر و کدھی کا اجتماع ہے۔ ہم کسی
کے سے اگر کل چیزیں نکال لیں تو کیا کچھ باقی بھی ہے گا تو کل منفی کل آخری مطاق کے
سواء بتائے کہ کیا ہے گا۔ خاطر میں اس اعتراض کی بابت مولوی صاحب کا
دعویٰ ہے کہ قیامت تک کوئی اس کا جواب نہیں دے سکتا ہے۔ چنانچہ انکی اصل
عبارت یہ ہے۔ پس وہ قوم کہ علم میں سرور اوروں سے نیک کردار حسن کلام اہل
اسلام میں اس کو تسلیم کریں گے اور ایسی جیسے بات پر کسی طرح کان نہ کریں گے
مگر انصاف کے رو سے حلف کرنا آپ قیامت تک ان اعتراضات کو نہیں اٹھا سکتے
ہیں یہ میں نے سچ کہا ہے یا نہیں؟ (صفحہ ۵۵ سطر ۱۰)

خط مولوی صاحب اب آپ نے سچ نہیں کہا قیامت تک جواب دینا کیا ہے ہم نے چند روز
میں ہی جاوید رہا۔ اور جواب بھی ایسا باصواب کہ جسے پھر کہ آپ کہ حدیث جاریہ کی خطی
ودام کا فکر طر جائیگا کیونکہ اس کے واسطے آخری فیصلہ و عدم سماعت اپیل کا آرڈر
ہو چکا ہے کیونکہ آپ لوگ پرمانہ کی نعمتوں کو کھار خوری میں برابا کرتے ہیں اور بیگانہ
کے گھر پر چھری دھرتے ہیں اور اسی واسطے ہماری کتاب کو جاوید بنا دیا گیا۔ اے
ہمیں بددعا ہے یہ ہے۔ چنانچہ آپ ہمارے تالیف برائین احمدیہ کی بابت فرماتے ہیں
کہ وہی کتاب ہے جسے باعث اہل اسلام بددعا کے لئے مانجھ پھیلانے ہوئے ہیں؟
(صفحہ ۲۹ سطر ۱۲)

بیشک نادان ہر ایض۔ اور جاہل طالب علم مہرمان ڈاکٹر نیک محکم کی بابت بددعا کیا کرتے
ہیں مگر ان دونوں غیر خزانہ بنی آدم کی چشم کندہ نہیں ہوئی کیونکہ اسے
عمال ست ہر مند ان میرند شے ہر انرا جاے انشاں گیرند
یا اگر دھماے طفلان مستجاب ہوجے یک معلم در عالم زندہ نماندے۔
بنابر ان ہر محقق سے مطلب ہے اور صداقت سے غرض۔ آپ کی بددعا یا سب کو لوہوں
کی بددعا ہے ہر ارض نہیں ہوتے بلکہ لصدق باطن دھما کرتے ہیں کہ اس بددعا کے خوش
نار ہوں جل بھانے آپ سب کو اپنی پار کیا ہے شانتی دے کر اہل الود کے مقدس گروہ
میں مشاغل کیسے آریہ بنائے اور ست و حریم پر چلائے۔
محمد یس برہن احمدیہ۔ علم صفت موصوف سے جدا نہیں ہو سکتی۔

۸۔ ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔

مثلاً بارہ - دودھ - پانی - شراب اگر ایک ہی نام سے مانی جاویں جو ڈرام کا کلمہ تیسے تو سارے
۲۰ ڈرام جتنے اس سے مرکب ہوئے اسے اسوس کہ آپ نے اس موٹی بات کو بھی نہ سمجھاؤ
خواہ مخواہ مخالطیں رہیں گے۔

کتبِ مبرا میں احمدیہ - سوان علم - جنہر ضدین باطل ہے۔
۴۸ - ۵۰ - مولوی - شاہ ذوالکرم کی کلمہ آپ کا اس لائق ہوتا ہوگا چورنی وہ بڑی بڑی
شہر اور اہل علم میں پر خندہ زن نہ ہوتے ہوں - پھر میں کیوں جواب دیکر اپنی تصدیق اوقات اور
آپ کی ابروریزی کروں -

ابرہہ - یہاں تو آپ نے دلوانہ کی طرح بڑھ کر کام کیا جو صفحہ ۳۳ سطر ۱۲ میں آپ لکھتے
ہیں یہ دونوں آپ ہیں ایک دوسرے کی ضد ہے اور اجتماع ضدین کہا ہے تو یہ ایک بھی
منع ہے صاحب میں آپ نے اجتماع ضدین کے معنی بھی نہیں سمجھے کہ نہ اگر سمجھتے تو یہ
کبھی نہ کہتے کہ عروبا باطل نہیں ہے، حضرت کو کی چیز بھی دینا میں آپ کو فطرت نہیں ملتی -
جس سے آپ اجتماع ضدین کی تردید کر سکیں اور یہی حال اجتماع تصدیق کا ہے دونوں میں
بہرہ علی غرض ہے مگر ایک جگہ جمع نہ ہونا دونوں میں شرط ہے تصدیق انحراف جمع شہود و
سودوم چنانچہ مست و نیست و حیات و موت - وحدت انحراف جمع شہود و سودوم کہ نہ
جیسا کہ سفید و سیاہ ممکن نیست کہ جمع شہود مگر متنازع کہ ہونا شہود مگر دوبارہ، مولوی
صاحب آپ علمیت کا صداقت سے نہیں بلکہ تعصب و جہالت سے مقابلہ کرتے ہیں اور
ضد سے مزاد کرتے ہیں نہ کہ انصاف سے اور یہی سبب ہے کہ ہر جگہ سے آپ کی دلیل کی تردید
ہوتی رہی ہے۔

کتبِ مبرا میں احمدیہ علم مذہب - قدیم چیز کے سبب انکی صفات قدیم ہوتی ہیں
۱۵ - ۱۶ - مولوی - تمنا کوئی انکو خطبہ اور رہت کہ لکھا ہے - مگر نہیں - اسوجہ
سے کہ ابراہیم پر ہی اور یسوع مسیح کے سبب تسلیم کر لیا ہے کہ اوکوں نے تسلیم کر لیں
قیاس اور عقل سلیم بھی یہی ہے کہ موصوف مرتبہ ذات میں پہلے ہے صفت سے - نیز نیز
کہ ہر کس دن اس اس وقت اور گاہ ہے کہ پہلے وہ شے ہوتی پانچے جسکی ہم
تذکرہ کرتے ہیں یا کرنے کا ارادہ ہے پس اس قاعدہ سے یہ معلوم ہوا کہ اول موصوف ہوگا -
پھر صفت - ہر کیف صفت بعد ہے اور موصوف قبل اور ظاہر ہے کہ شے متصف بالبدنہ
قدیم نہیں ہوتی کیونکہ بدنی کی تواریف نہ ملے نہ سب کے مطابق یہ ہے کہ جسکا نہ شروع ہو نہ ختم
ارہ - اسے نہ صفیہ سیام کے نہ جگہاں کہ انصاف کی طرف نگاہ کی ہو کہ آپ تو گالی لکھیں ہیٹھ
کے سوا اور کچھ جانتے ہی نہیں چنانچہ آپ لیاقت قرآن سے فرماتے ہیں اگر مٹی جیاد ہوتی
ہیں مجھ نہ دکھلائے کہ جو لوگ گواہ میں اور باہین ہمارے اور ان کے بتاؤ ہمارے
اور زمین چیلے ہے اور وہ کل ہمارے مذہب کے سرسرفہ ہیں اور وہ بھی اس قاعدہ
مندی کو نہیں جانتے حالانکہ ضلالت میں وہ ہر دو مشترک ہیں اور ایک قسم کی نسبت مذہبی
بھی رکھتے ہیں، (صفحہ ۵۶)

اب ہم آپ کی دلیل کو آپ ہی کی تحریر سے رد کرتے ہیں - اول آپ نے جب کہا فلا موصوف و موصوفہ
کا لکھا ہے جسے انہیں سمجھتے ہیں - اس جگہ سے یہ بھی صریح معلوم ہوتا ہے کہ قدیم کی صفات
خواہ ذاتی ہوں یا غرضاتی قدیم ہیں، (صفحہ ۵۶) اسکے بعد آپ لکھتے ہیں وجہ سلطان نیز
فلا موصوف کی وجہ عدم یہ ہے کہ اگر جماعت صفات خدا کی قدم ہوں تو مجملہ نہیں ہے ایک
صفت خدا کی رزاقیت عموماً دیکھی ہے اور یہ بات سے ہے کہ صفت موقوف ہے وجود عموماً
بہر پر اس وجہ سے تا وقتیکہ وجود عموماً خارج ہو محقق نہ ہو تو یہ محقق نہ ہو تا مگر اسکی
مذہب اور معلومات سے کہ وجود عموماً حادث ہے پس یہ صفت نہ ثابت ہو کہ کبھی

حادث ہوگی - اور موصوف کی صفات انہوں نے مجملہ صفات خدا کی قدیم ہیں پس لازم
مفروض اور یہ باطل ہے اور علی وجہ اختلاف میں ہے کہ اگر موصوف کی صفات قدیم ہیں
جو ذات میں تو یہ کبھی باطل ہے کیونکہ ذاتیہ ہونے کی صفت میں باطل نہ ہوتا اور
ذات - اور اول باطل ہے اسوجہ سے کہ دخول مستلزم ہے ترک ہوا اور ترک ہوا مستلزم ہے
صدقہ کو اور حادث ہونا خدا کا ترماسے یہاں بھی باطل ہے - اور موصوف ذاتی و وحال
نہیں بلکہ ذات باعائش ذات اور یہ دو مسئلہ ہم سے بعد ہے کہ - اور یہی سبب ہے
صدقیت کو پس لازم اختلاف مفروض، (صفحہ ۵۶)

تردید کسی کی صفات کا حادث ہونا اسکی تصدیق و تنہل کی نشانی ہے اور نیز تنہل ترکیب
چاہتا ہے - اور یہ ترکیب حادث ہے - پس صفات کے حادث ہونے سے اول انہیں
صدقہ کا التزام عاید ہوتا ہے حالانکہ وہ حادث نہیں بلکہ قدیم ہے - لہذا اسکی صفات بھی قدیم
میں نہ حادث ہیں باطل ہے ایسا کہ پہلا مفروض - اگر دخول مستلزم ہے ترک کو تو خروج
اول مستلزم ہے ترک کو - یعنی اگر خداوند تعالیٰ آپ کی صفت کا کبھی سے دخول ہوا
کی ترکیب یعنی ترکیب ہونے کو چاہتا ہے اور کسی صفت کا خارج ہونا بھی ترکیب کا حصہ ہے تو
ظاہر ہے کہ صفات خداوندی کوئی بھی خدا کے ہونے کے بعد نہ دخل ہوئیں نہ خارج بلکہ موصوف
کے ساتھ قدیم ہیں کوئی وقت ایسا نہیں اور نہ تھا اور نہ ہوگا کہ صفات نہ ہوں اور خدا ہوا خدا
ہو اور صفات نہ ہو بلکہ جب سے قدیم یا عوام خداوند تعالیٰ نے نبی سے ہی موصوف و صفات
کبھی بھی صفات سے متبرک نہیں اور نہ صفات سے خالی خدا کی کے لائق ہوسکتے ہیں کیونکہ
صفات سے ہر موصوف عدم مطلق سے زیادہ کچھ بھی وقت نہیں رکھتا۔

پھر آپ لکھتے ہیں اب میں ادنیٰ اساجواب اسلام کی طرف سے کہ جس میں غلام و ترقہ
نہیں معتزلہ و فلاسفر کے انکی کلام کی حرابی کا ایک نقشہ چھین کر دکھایا ہے ذرا غور سے
نہیں متنگ نہیں اپنی اصل سبب و ابحاث کا ہے کہ صفات باری نہ عین ہے نہ غیر صفیہ
تردید یہ بالکل باطل ہے جس سے ظہور کردی خیال دینا میں کوئی نہیں یہ تصوفیوں کا مسلہ
گوکہ ہے اور اسی سبب سے ہم کہتے ہیں کہ مسلمان عروبا اور خصوصاً اہل سنہ الجوانت شرک و کفر یعنی
ہم دوست کے ماننے والے ہیں - صفات باری جب نہ عین نہ غیر ہوں تو بلائے کیا ہوئیں
جب صفت کے حصہ ہی میں ہیں کہ وہ خدا کی جو موصوف کی ذات ہیں ہوں اور ہمیشہ اس
کی ذات میں موجود ہیں اور آپ نے انکو نہ عین ذات بتلایا نہ غیر ذات - تو کیا اصل میں خدا
کی صفت سے انکا نہیں کیا؟ اور صفات انہوں سے انکا کفر نہیں ہے؟ اور کیا اس کو
یہ کہ خدا کا کفر کوئی اور کچھ ہے؟ اب ہم آپ کو سمجھاتے ہیں کہ کون سی بھی خدا نہیں
ہو سکتے یعنی صفت و موصوف میں جدائی نہیں اور جس میں کوئی صفت نہیں وہ کوئی چیز
نہیں لہذا کچھ صفت سے جدا نہیں ہو سکتا اور اگر کوئی نادان اسکو کچھ صفات سے
جدا کرنے تو اصل میں وہ خدا سے انکار کرتا ہے آگ سے گرمی - سورج سے ضیاء - وہ خدا
کبھی باقیام آنے و رہنے ہوگی ورنہ بالفرض محال ایسا ماننا اصل میں کھلم کھلا موصوف کو خدا سے
آپ نے اسے بنیاد عین کے ثبوت میں ایک دلیل بھی دی ہے جسکا جزو اور کل پس
تحقیق معنی کل کے نہیں ہیں عین جزو کے اور نہ کل بدن جزو کے متحقق نہیں ہوتا پس
و کھلم کھلا جزو کا نہ عین سے نہ غیر عین ہوا قیاس - صفات باسری عزمہ ہے۔

تردید - افسوس کہ آپ ایسی فضول بات لکھ کر لفظ دلیل کو ذلیل کر رہے ہیں -
حضرت کیلئے جزو کل کا عین نہیں ہے؟ اگر نہیں ہے تو بلاؤ کہ کل اجزائے
سوائے اور کہا ہے جب کچھ نہیں تو عین جزو ہے - کل سورہ یہ کیا ہے؟ عین ایک
ایک رویہ کا اجتماع اور کسی صورت میں وہ اس اجتماع سے غیر نہیں ہے - پس

مثال ہر قسم کی ترویج و مکان یعنی پھرنے یا بیٹھنے کی جگہ مطلق جگہ کے معنی بھی رکھتا ہے۔ پس دیواریں چھت، فرش، اینٹ پتھر سب جگہ گھبرتے ہیں اور ان میں سے ہر ایک میں جھوٹے طعنا اور دھوکے جاتا رہا۔ سکتے ہیں۔ مجموعہ کل یعنی ایک بیت محیط بہ سنش چھت میں ایک انسان یا کئی انسان نہ سکتے ہیں۔ چھوٹی چیز چھوٹے جگہ کا مکان اور بڑی چیز بڑے جگہ کا مکان ہے۔ بتلائے ہمیں اختلاف کیا ہوا اور آپ نے کیا رو کیا۔ بڑے مکان میں بھی رہتے یا جگہ کی صفت ہے چھوٹی یا بڑی اور چھت میں بھی پس یہ مثال تو سراسر ابطال ہے۔ آپ کی یہودہ نگاہ وحت کی ہم پر وہ نہیں کرتے بلکہ اس کو آپ کی مکرمت سمجھتے ہیں کیونکہ اس سے لوگ ہماری نہیں بلکہ آپ کی لیاقت کا اندازہ کرتے ہیں۔

مکرمیہ برہم میں اس پر علم نہ ہو اگر کسی مقدس ترین کے برابر جھوٹے کے جابوئ ذوہ سب آپس میں برابر ہوں گے۔ اگر وہی کا ذب کبھی برہم میں آکر آدمیوں جیسی باتیں اور ہواؤں سے سے سنائے گا کہ زبان پر لے لے کر لیا کرے غریب کو ناوہ علم نہیں اور اہل علم سے مقابلہ اور نہیں جیسی باتیں پھر فرمائے یہ مثل کیونکہ خداوندی نہ آئے الکی۔ کہ تو اچھا نہیں کی چال وہ اپنی کچھ بھول گیا۔ انھیں۔

آریہ آپ نے فضول اور جزوی دھن کی طرح ہر صغیر سبہا کر ڈالے اور اصل مطلب کی طرف بائیں زہرہ کی اور اعتراض ایک بھی نہ کیا آپ کی لیاقت تو اس بات سے ظاہر ہے کہ باقی کو پتہ جیسا کہ زمین و آسمان کو ہے۔ بہتاپ میں یہ میرانی غلطی ہے جو راج ملک بھی ظلمت کے اسلام سے سرزد ہو رہی ہے۔ یہ مکان کوئی چیز نہیں اور نہ کوئی کرہ ہے۔ بلکہ صرف ظلم ہے اور جو کچھ ہم نیلا پلان اور دیکھتے ہیں وہ اخ یعنی حد نظر ہے چونکہ قرآن میں بھی ایسا ہی بیان ہے۔ پس آپ کی تہمیدی و علمی غلطی ہے۔ شتے ڈاکٹر لائن ایس ویلنٹائن صاحب فیلڈ دی رائل کالج آف سرجن فزیکل اینڈ پریکٹکل ہوسپتال کی کیا فرمائے ہیں۔ وہ نیلا پلان کہ جس کو کچھ کے متعجب ہوئے ہیں اس ہوا کی ہمارا رنگ ہے جس کی بناوٹ اور قیامت کا بیان آگے ہو گا۔ وہ چیز جس سے سب چیزیں بتی میں سطر کر لائی ہے۔ اور عالم نے میرے کو دھندلے ہیں۔ پہلا اصل دور سرائیک۔ چیز اصل آگے کہتے ہیں جو کسی چیز سے ملے کہ وہی ہوا اور ملک جو دو یا زیادہ چیزوں سے ملے کہ وہی ہوا۔ ایسے ہی آسمان بھی چیز نہیں ہے بلکہ ایک خلا ہے جس میں ہماری زمین اور سب منائے اور سب سے وغیرہ سمجھتے ہیں۔ (دیکھو رسالہ بحیرہ اونی ہوا کی پیدائش اور علم کیا ہے بیان میں مطلب جو اگر ۱۸۷۴ء صفحہ ۱۶)

ایسی طرح ہر ایک ہم باطلہ کے دور کرنے کیلئے ایک پڑائی حکیم کی تحقیقات اور لے کا حال بھی نسبت آسمان اور مادہ کے ظاہر کر رہے ہیں چنانچہ آپ کے تمام تر بات باطلہ کا استقصا کر کے گئی۔

لہذا ان کے مشہور دامی گرامی جگہ ڈی راک ری بس کی بابت لکھا ہے اسکا اہتمام ہے کہ تمام اجسام کو بنیاد ایسی چھوٹی چھوٹی چیزوں میں جو باعتبار اپنی طبیعتوں کے ہر شکل اور باطنی صورتوں کے مختلف اشیائے تحت ہوں کہ ان کی اقسام صرف وہی ہی سے ممکن ہے۔ اور یہ کہ اجزاء باعتبار شمار کے غیر متناہی اور ایسے خلا کے اندر کسی کوئی حد نہیں پھیلے ہوئے ہیں اور باوجود ان میں پس بھی ایسا ہوتا ہے کہ یہ اجزاء پس پھر لے اور کبھی خاص صورت پر اکٹھے ہوجاتے ہیں اور ان کے اس اتفاق اور اجتماع ہی سے جہاں کا وجود ہے اور یہ کہ جہاں سے اس جہاں کی مانند دیگر جہان میں جو ایسے ہی نظر اور ترتیب کے ساتھ خلا غیر متناہی کے اندر ہو

میں۔ لیکن اسکی لائن میں ہوا و جہت جسے یعنی حیوانات اور نباتات کے وجود کا سبب اجزاء ذکر کا اتفاق ہائیم کرنا اور مجتمع ہو جانا نہیں ہے۔ اس کے شاکر والی کیوں کی کبھی ہی لے ہو اور اسکا ذیل ہے کہ ذریعہ کے حالات میں بہ اجزاء حقیقتاً آپس میں مل نہیں جاتے بلکہ صرف ہائیم چھت جاتے ہیں اور اجسام محسوس کے اندر بال فعل موجود اور ایک دوسرے سے محض پتہ ہیں پس اجسام محسوس کا اتصال حقیقی اتصال نہیں ہے بلکہ صرف ان جزائے کے ہائیم چھتے نام ہے۔ اور سفر نامہ ڈاکٹر فرنی آجلہ دوم صفحہ ۲۴ (صفحہ ۱۸۸) لکھا ہے اور اس لیاقت اور اس قدر علمی ناواقفیت کے آپ ہم کو ان الفاظ سے باور کرتے ہیں۔ آپ کو اختتام ہے خود اچھتے پھیریں اور کھیں پھیر کر اور ہوا و صر کی چھوٹی کپڑی باتیں مٹنی مٹانی بیان کریں اور میدان سے بھاگ جائیں اور تقریب سے بھیجا چھوٹ پٹس اور کسی حاجت مند مسلمان بے غیرت کو جس میں سچا سچا ساٹھ روپیہ کا لالچ دیکھ کر کوئی بات چھوٹی چھوٹی چھوٹ کر اعتراض کریں کہ کیا سوچتے ہیں، صدمہ صفحہ ۲۲ جناب مولوی صاحب آپ کی عیادت کو کری یا نہ کی سناؤں سے بڑھ کر اور کیا ہوگی۔ خدا کرے کہ ایسے عرض مند مسلمان آپ کو کسکس اعلیٰ اذیٰ اعلیٰ کی سزا دیکھ کر بھی بڑھا کر کھڑک کا طوق لگے میں لکھا میں کاش کہ کھائے! ٹیڈیہ برہم میں اس پر علم نہ ہو۔ اگر کسی وزن یا پیمانہ مقررہ سے کئی چیزیں یکساں ذلی جاویں تو وہ سب وزن میں برابر ہوں گی۔

۱۸۷۴ء مولوی شخص غلط ہے اسوجہ سے ہر عرض کرتے ہیں مثلاً وہ پیمانہ مقررہ ایک خاص اور معین گلاس ہے جس میں ٹیر کیا جتنے پارہ یا خاص پیر خالی کیا اور کچھ اس میں پانی یا خاص پیر تو لا میزان عدل اور انصاف میں پس حکم کیا مشنری عادل یعنی حیدر اراقلی نے کہ یہ دونوں مساوی اور برابر وزن میں نہیں ہے بلکہ پارہ پانی سے اور تانبارا رنگ سے وزن میں زیادہ ہے اس قاعدہ سے نہ پیر چھٹا علم باطل اور غلط پھٹا۔

آریہ آپ غیبت و غضب میں پس پیش بھول جاتے ہیں اور حق و ناحق کی پرواہ نہ کر کے تلخ کو خوب بے نی سناؤں میں یہاں تک کہ عبارت خط ہو جائے تو ہوا سے آپ کی ملا سے گراپ انصاف سے کام نہیں لیتے۔ رصاص کے آگے سے لفظ بھرا پاؤں لا بائیں کھائے یا پستی عبارت کی تہ نہیں صرف یہی نہیں بلکہ درست الفاظ لکھنے کا بھی آپ میں ذہ نہیں۔ چنانچہ ایک جگہ آپ لکھتے ہیں۔ پھر تو آپ جانتے ہیں میرے انکاسے اسکا اسرار زیادہ بڑا اور شوقی ولی فرشتا گیا۔ (صفحہ ۲۴ سطر ۶ حضرت اسرار کو آپ نے اس سے کھاکر میں سے جانتے تھا کہ کیا جس سے ہے وہ سر کی جمع ہے جسے سمجھتے ہیں بھید اور پویشید گیان اور جو سے ہے جسے سمجھتے ہیں تاکہ کہتا ہر کثرت کرنا۔ اور ایک جگہ ہی نہیں بلکہ صفحہ ۲۴ سطر ۱۸ میں بھی اس سے زیادہ علمی غلطی ہے وہاں آپ لکھتے ہیں ایک آن ایسی غلطی چاہے کدال روح ہو لیکن اس کو علم نہ ہو بلکہ مہبوط اور حیران ہو۔ حضرت ہن مہبوط سے ہمیں ہے بلکہ متہ ہے مہبوط حیران اور کشف و سار سم غفلت از بہت کہ علم اولیٰ محض حیرت است۔ از غیبات و صراح۔ ایسے ہی علمی غلطیاں کئی اور بھی آپ سے سے ذہنی ہیں مگر ہم مشتے مزاج و دہائے امی پر تباہت کر آپ کے اعتراض کی اصلیت بتلائے ہیں۔ پتہ ہمارے الفاظ کے لکھنے سے کچھ ایسی آیتیں دہن و زن یا پیمانہ وہ لفظ استعمال کئے گئے کہ آپ اس موئی بات کو کچھ نہ سمجھے اور ہر پارہ مقررہ و عین خود و ہر پارہ کے مصداق ہے وزن مقررہ سے آپ خواہ عیاد یعنی بارہ کر لے یا خاص یعنی تیرا۔ پانی یا خاص یعنی رانک سب مقررہ وزن یعنی پیر سے برابر کرتیے۔ اور کبھی طرح کا کوئی فرق عہد ہر مذکورہ ایسی طرح مقررہ پیمانہ سے جتنی چیزیں پانی جاویں وہ سب آپس میں مواظ اس پیمانہ کے برابر ہوں گی۔

آیے تو کیمیا کی جو اہل کو با تو نہیں ملتا۔ چونکہ نہیں جانتے تھے۔ اس واسطے نہ کہا کہ مگر اس کو
 کوجہنم درج کرتے ہیں۔ پروفیسر زائکو صاحب اپنے رسالہ کیمیا میں پانی کا مذہب لکھتا ہے
 کے سمندر میں سے کھینچ کر پانی بٹنا اور پانی سے میٹھ بڑھانا اور اسی میٹھ کے پانی میں
 دریا اور سونوں کے ذریعہ بڑھانے صاف طور پر دکھاتا کہ اجڑ میں فراتے ہیں کہ اب تم کو
 معلوم ہوا ہوگا کہ کاشد کتنے پانی کو ہم پہنچانے کے واسطے ایک پیچہ کارخانہ سازی
 کرنے زمین پر جاری ہے اور اگر تم ذرا غور کرو گے تو یہ بھی سمجھ جاؤ گے کہ اب دریا کا آب
 قطرہ بھی روکے زمین پر ایسا نہیں ہے جو کبھی نہ بھی بخارات کی شکل میں اس سمندر
 سے بڑھ کر نہ آتا ہو جسکی طرف وہ آتا ہے جلا جاتا ہے۔ اور صحت یہ ہے کہ کاشد کتنے پانی
 و مائیں صاحب یا محمد صاحب کا وفات پانا اس کے یعنی میں کہ ان کی روح اپنے اجسام
 سے جدا ہو گئی اسکے سوا ہے مرنے اور کوئی چیز نہیں۔ اور نہ کوئی شے یا فرشتہ ہے۔ کوئی
 چیز یا فانی اور نہ ہونی ہے سوامی و یا تندی اور محمد صاحب کی ارجح اب موجود ہیں
 اور یہ بھی موجود نہیں۔ انکا جسامی اور اپنے اصلی اور میں مل گیا۔ وہ بھی اب موجود
 ہے اور ہمیشہ موجود ہے۔ پس یہ مثال آپ کی محض باطل ہے۔
 رمل و تاربتی یا کھڑی کھڑا کی مثال بھی آپ کے حق میں وبال ہے۔ یا میں وجہ کہ
 جاتری۔ سونا۔ لہریٹیل۔ تانبہ۔ بخار مادہ کے ہمیشہ سے موجود تھا اور یہ میگا کٹر
 نقشہ انسانوں نے سوچا جو علم کے متعلق تھا اور وہ بھی کسی نہ کسی پر یہ موجود
 تھا صرف ترکیب یا ترتیب کی ضرورت تھی اسی نقشہ کے مطابق اسی موجودہ مادہ کو
 یہ سب چیزیں بنائی گئی ہیں عدم سے کوئی چیز نہیں نکالی گئی اور نہ کوئی عدم میں چلی گئی۔
 اور نہ عدم کوئی چیز ہے۔ بلکہ سب چیزوں کا اصلی مادہ ہمیشہ اور ہر ایک حالت میں موجود
 رہتا ہے۔ پس یہ دوسری مثال بھی باطل ہے۔ میں نہیں جانتا کہ ایسی فضول مثالیں
 اور بے بنیاد دعویٰ کی طرح آپ سے شائع کر کے اپنی ذہانتی کا ثبوت دیا جائے خیال میں
 پہلے کا غرض یہ کہ دین اسلام کی کوئی خدمت اس سے پوری نہیں ہو سکتی۔
 کچھ سب برادرین احمدیہ علم نہیں جو کل میں ہوتا ہے یہی لکھتے جڑ میں بھی ہوتا ہے۔
 علم کبریم۔ جو کل میں نہیں تھا وہ جڑ میں بھی ممکن ہے۔
 اب سب۔ ہوس مولوی۔ یہی یہ کہتا ہے کہ جو صفت کل کی ہے وہی جڑ کی ہے یا جو دیکھ
 یہ معنی غلط ہیں کیونکہ انسان کل ہے اور غلط پاؤں وغیرہ اس کے اجزاء میں اب جو کچھ
 انسان کو عالم کہہ سکتے ہیں نہ کہ اجڑائے یعنی اسکے ماتھے یا پاؤں کو عالم نہیں کہہ سکتے اور
 کل انسان کو طبیب کہہ سکتے ہیں نہ کہ اسکے اجزاء کو۔ اسی طرح جلیان پھرنا۔ کھانا پینا وغیرہ ہوتے
 ایسے اوصاف ہیں جن سے کل انسان موصوف ہے نہ اسکے اجزاء۔ ہر کبف جو کل کی صفت
 وہ جڑ کی نہیں۔ اور اگر آپ فرمیں کہ جڑ میں ماضی و ماضی ترکیب میں تو آپ ملاحظہ فرمائیے
 کہ انسان کا حقیقی راجعہ علم میں اور کل اجزاء موصوف خاصہ کے انسان کہتے ہیں
 نہ خاص آگ ہوا پانی کو۔
 اور ایک مثال آپ کے فہم کے مطابق بیان کرتا ہوں غور سے سنئے گا مثلاً ایک مجموعہ
 جھڑیوں کا ہے اور ان سب میں ایک ایسے پتھر کو مٹھا ہوا کہ ہر ایک سے نہ
 مٹھ سکتا تو دیکھئے کل کی وہ صفت ہوئی اور ان میں وہ یا پانی یا گھی جو جزو و حصہ
 ہر ایک میں نہیں۔
 خط کل ہے اسکی صفت یہ ہے کہ منقسم ہوتا ہے اور اس کا جز لفظ یہ صفت
 اس کی نہیں ہے کہ منقسم ہو جائے۔
 اور دیکھئے جسم کو کہ ہے جو اجڑ سے تو مجموعہ کل کا نام جسم ہے اور اسکی جزو جہر و

کوئی نہ نہیں کہتا۔
 اور قارہ لکھتے کہ ہے۔ اور اگر اسکے ریزہ سے کہے جویں تو لکھتے کہ نہیں ہو سکتے
 فراتے علم کا بکار یا غلط۔
 اور سنیے مکان اسکو کہتے ہیں جزو میں شش بہات کو۔ نہ جو دو اور صحت اور
 مکان نہیں کہتا۔ پھر فراتے یہ آپ نے کہاں سے لکھا کہ جو صفت کل کی ہے وہ جزو
 کی ہے اور نہیں تو نہیں شاید کہ اسباب معلوم ہوتا ہے کہ کسی یا کل سے جو کوئی
 قائل ہے کہ باقی کا جزو ہی باقی ہے اور گوشت و جزو ہی گوشت۔
 آ رہے۔ یہ ساری مثال اور خد دل خیال ایک حکایت کے ثبوت میں دیکھئے ہر کس طرح
 انکی تیز کرتے ہیں اور انکی تمام ہر وہ ان اسلام کو بطور چیلنج کے کہہ رہے ہیں کہ وہ بھی
 طرح طرح کے مقابلہ میں اپنے سانسے تاق و بطل اختیار کر رہے ہیں اور دیکھیں وہ کتنے
 کا ایک بل بھی پکا نہیں کہہ سکیں گے۔ لیکن ہم آپ کی ساری۔ وہ جو دیکھتے اور دیکھتے
 کی خیالی حالت کا استیصال کرتے ہیں۔
 مثال اول دوم کی تروید۔ بسبب اور عالم ہر طرح کی صفت ہے نہ کہ جسم کہ۔
 ماتھے۔ پاؤں۔ ناک۔ لکھتے جسم کے حصہ میں نہ کہ وجہ کے چلن۔ پھر انکی اپنی مثال
 ہونا۔ یعنی تمام حرکت بالارادہ کے متعلق کام روح کے میں دیکھ جسم کے پھر معلوم نہیں
 کہ آپ نے کس عقل اور علمیت سے اس دی مثال کا استعمال کیا۔ اور اگر آپ غور کریں
 تو ہل میں یہ مثال خود آپ کے مخالف تھی سنئے انکی اجسام مادی میں اور ان کے کل
 حصہ بھی مادی کل جسم میں تفرق و تبدل ہوتا ہے۔ اعضا نہیں بھی ہوتا ہے۔ ہر کل جسم
 بے جان ہے اور اس کام ایک جزو بھی بے جان ہے۔ اور اگر یہ جان پرکریو ہے کہ جس
 مثال سے آپ نے صول خود کی جانگی کی۔ ملاوہ براس ہائے مطلب کو آپ نے
 بگاڑ دیا ہے ہماری عبارت سے کہ جو کل میں ہوتا ہے وہی اس کے جزو میں بھی ہوتا ہے۔
 صفت کا یہاں ذکر نہیں۔ پس یہ آپ کی سمجھ کی غلطی ہے۔
 مثال سوم کی تروید پھر اٹھا۔ ہر ایک آدمی کا ہر ایک ایک آدمی میں تین یا دو
 میں کا پھر اٹھا سکتا ہے۔ یہ مگر مادی۔ و جس کا پھر اٹھا سکتا ہے پھر کا مجموعہ و مادی
 من اٹھا ہے۔ جزو یعنی ایک ضرورہ میں من اٹھا دیکھا۔ پس پھر اٹھا جو کل کی صفت
 وہ جزو میں بھی ضرور رکھری۔ کہیں موقوفہ نہیں ہوتی۔
 مثال چہارم کی تروید خط کی جو تفریق وہ اسے سب حصوں پر آ سکتی ہے یعنی جس
 میں طول جو نہ نقطہ میں طول نہیں ہے۔ بنابران لفظ کا مجموعہ خط نہیں ہے۔ یہ آپ کی
 علم غلطی ہے۔ (دیکھو تفریق خط و نقطہ را فلیدیں)
 مثال پنجم کی تروید کل جسم مادی ہے اس کام ایک جزو بھی مادی ہے۔ کل جسم مادی
 ہے ہی نہیں اگر یہی حال را انکا پس یہ مثال بھی باطل ہے۔
 مثال چھٹی کی تروید لکھنے کی صفت روح میں ہے جو ذریعہ ہفتوں کے انگلیوں نہیں
 ظہور پذیر ہوتا ہے۔ انسان انگلیوں سے تاق سے اور پاؤں کی انگلیوں سے بھی لکھ سکتا ہے
 قلم لکھنے کے پاس ایک اور لکھنے کی صفت روح انسانی میں ہے نہ کہ قلم یا ہاتھ میں اور
 یہی کہنے کے برسی ہے بڑی اور چھوٹی سے چھوٹی قلم سے انسان لکھ سکتا ہے قلم میں لکھنے کی
 صفت نہیں بلکہ لکھنے سے موصوفہ روح اس سے کام لیتے ہیں قلم کے سینے میں پریدن و
 ترائیدن و تاقن گرفتن و خام ترانہ شدہ و ہر چیز پر ملاحظہ و ملاحظہ و اندکے از حوت
 سر لا فیات و انکشاف و انکشاف ایک خود کے در پر شہر لکھتے ہیں قلم میں لکھنے کی بھی باریک ہوتی
 ہے جو انکی قلم کا ہے۔ انکی جزو ہے پس یہ مثال نہایت ہی رسی ہے۔

مسئلہ تلمیح و اعتراضوں کا جواب

جناب مولوی صاحب آپ کا یہ قول بالکل ٹھیک ہے کہ روح بدستریب بدن یعنی موت کے تین حال سے خالی نہیں۔ باتوہ خراب ہو جاتی ہے۔ یا باقی رہتی ہے بلا کسی تعلق خاص کے۔ یا دوسرے بدن کے ساتھ تعلق ہو کر باقی رہتی ہے۔ بطور تلمیح کے جیسا کہ غیب عام ہندوؤں کا ہے۔

چونکہ خراب ہونا روح کا مثل بدن کے بموجب اعتقاد فریقین کے غلط ہے پس اس پر کچھ لکھا۔ فصل ہم یہاں ثابت کر چکے ہیں کہ روح بدستریب بدن کے ہرگز خراب نہیں ہوتی نیز نگورہ نہ حادث ہے اور نہ مرکب۔ اور خرابی بغیر حدوث و مرکب کے کسی پرلازمی نہیں ہے۔

۲۳۔ مولوی۔ دلیل اول رد تلمیح۔ ہم اور ثابت کر چکے ہیں کہ روح حادث ہے اور تلمیح مبنی ہے اور قدیم ہوئی ہے۔ اور نیز وجہ ہے کہ لے شرط حدوث سے تاکر تعلق حصول کا اپنی علت نامہ سے لازم آئے اور شرط اس کی بدن کا حادث ہونا ہے کیونکہ وہ جسمانی قابل روح کے ہے۔ پس جب بدن پیدا ہوتا ہے اسوقت روح اس میں پھونکی جاتی ہے جانب مبادیاض سے پس ثابت ہوا کہ تلمیح باصلہ و براسہ باطل ہے۔

آریہ۔ ہم آپ کی تمام دلائل کا رد اور اس کے ساتھ ثابت کر چکے ہیں کہ روح قدیم ہے۔ اور بقول آپ کے بدن کا حادث ہونا حدوث روح کی شرط ہے تو بدن کا فنا ہونا لٹائے روح کی شرط کہیں نہیں ہے۔ سنئے صاحب بدن کے ساتھ روح کا ایسا تعلق ہے جیسا کہ مرکب سے راکب کا یا ریل سے گاڑ کا یا قلم کو کاتب سے۔ پس یہ آپ کا خیال ایک موری حد سے بچھڑ گیا۔ نہیں جسکا عقلی و علمی کوئی ثبوت نہیں بلکہ وہ خود منجمل کثرت تمام عقائد اسلام ہے۔ غرض سے سچے۔ دوم آپ کا یہ قول کہ جب بدن پیدا ہوتا ہے اسوقت روح اس میں پھونکی جاتی ہے۔ اگر نفس الابر میں دیکھا جائے تو اس سے بھی روح کا بار ہے آں ظاہر ہوتا ہے بلکہ پہلے سے موجود ہوتا ہے۔ اور کہنے صغیر ہر روح کو فہم بالزمان مائد ہے۔ مگر بدن ایسا نہیں روح جو ہے۔ بدن ایسا نہیں روح جتن ہے یعنی مدک۔ پس بدن کی پیدائش سے اسکی پیدائش کا تعلق نہیں جس طرح بدن کے فیرو تبدیل سے اسے کوئی واسطہ نہیں۔ پس روح بدن کی پیدائش کا کوئی تعلق نہیں یہ تو ایسی اعزیت کی بات ہے جیسے کہ مکان نے مکین کو پیدا کیا یا لباس نے لباس کو بنایا عدم وجود یا۔ تلم سے کاتب نہیں بنتا جس طرح یہ تمام باتیں باطل ہیں۔ پس طرح بدن کی پیدائش سے کہے لباس اور لباس سے زیادہ کوئی تعلق نہیں۔ پس تلمیح درست ہے اور صحیح اور حق ہے اور حدوث روح باصلہ و براسہ باطل ہے۔

۲۳۔ ۲۴۔ مولوی۔ دلیل دوم ہر بدن کامل اس امر کی صلاحیت رکھتا ہے کہ مادی قوت اس میں روح پھونکے۔ پس اگر دوسرے بدن کی روح اس میں پھونکے گی مابقی کی تو لازم آئے گا کہ ایک بدن کے ساتھ دوسرے بدن متعلق ہو جائیں اور یہ بدیہی اطلال ہے اگر کہتے ہو کہ بدن کی دوسرے کی روح کو چاہتا ہے اور صلاحیت بھی اسی کی رکھتا ہے تو کسی دوسرے روح کی اس کا جواب یہ ہے کہ واجب ہے کہ بدن خاص اسی دوسرے بدن کی روح کو چاہتا ہے۔ کیوں کسی اور بدن کی روح کو نہیں چاہتا اور نسبت اسکی خصوصیت کی اسی بدن کے ساتھ کیا ہے یہ بعد ترجیح بلا مرجع ہے اور نزدیک عقائد فلاسفہ کے ترجیح بلا مرجع باطل ہے۔ آریہ۔ آپ کی سمجھا اور دانائی کی ہم کہاں تک تفرق کریں ہم نے بار بار دیکھ لیا کہ آپ کو دلیل لائے سے پہلے عقل سے دشمنی کرنی پڑتی ہے۔ نتیجہ سے۔ دیوانی کے مطلق العنانی ہے باعث مرگ۔ ناگہانی۔

الافلاک یعنی محمد گنگے نہیں کہتا تو زمین و آسمان کو نہ پیدا کرتا کا درجہ ملا علی نقیاس یا تو رب مقرون و ملعون کر برابریں کر دہر تفریق مدارج صاف صاف اعمال سابقہ کی شہادت ہے ایک شخص باوجود محنت شدید کے نہ کامیاب ہوتا ہے دوسرا تھوڑی محنت کر کے مطلب حاصل کر لیتا ہے۔

پس اے تجلی اور متوریان سے اگر عواض لینے اعمال کے سب سے تفریق کوئی نہ لے لے اور کسی موتی کرم کٹا روح کا جیسا ہے اور وہ بغیر جسم کے کرم کر نہیں سکتی اور قابل ارجح کے نہیں ہے۔ مگر ایمان۔ پس صاف ثابت ہے کہ روحیں بدنوں کے ساتھ متعلق ہوتی ہیں اور بدنی رہتی۔ کیونکہ حیثیت اور افعال باہمی لازم و ملزوم ہیں اور یہ سلسلہ منقطع ہونے والا نہیں بلکہ متوالی ہے۔ کیونکہ روحیں اس بات کی متمنی ہیں اور عدم باسجا یا حدوث کے الفاظ کا ان پر اطلاق ہی محض یہ ہر وہ ہے جیسے مالک کل و محیط کل پر حلول و اذکار کا نامہ ہندو کا ایمان سے تعلق اور سبھاؤ خود ہی جتنا رہا ہے کہ وہ بدن سے سابق بھی جدا ہے اور ذاتی تفریق کے علاوہ عقل تفریق خود ہی سلسلہ اعمال و ابدان یعنی ارواح کے قدیم ہونے کی کوئی دوسری دہی ہے نہ معاذ اللہ حدوث کی۔

آپ نے اس میں ایک اور بھی فاش غلطی کی ہے۔ بغرض محال اگر ہم یہ مان لیں کہ بدن کل پہلے نہ ہوا لازم کھڑے والا ہے روحوں کے پہلے نہ ہونے کو۔ اور بدنوں کا پہلے ہونا لازم ہے روحوں کے پہلے ہونے کو۔ تو کیا لازم نہیں ہے۔ بدنوں کا تباہ ہونا روحوں کے تباہ ہونے کو اور بدنوں کو جل جانا۔ روحوں کے جل جلنے کو۔ بدنوں کا ٹٹے ہونا روحوں کے ٹٹے ہونے کو۔ اگر یہ سب لازم ہیں تو وہ بھی لازم ہے اگر نہیں تو نہیں۔

پس اس عقیدہ سے عرض ہم کو تسلیم کرنے کے پہلے خود دین محمدی اور اس کے ہر شہادت و دعویٰ و میزان دلیل و قیامت و قرآن و رسول شفاعت و خدا کے دیدار سے انکار کر پھر اسے مقابلہ میں آئے پھر بھی طرح ان عقائد کا بطلان اور بت و دیک دھرم کا دلائل و برہان سے ثابت کر دکھائیں گے۔ یہ نہایت ہی جھڈ اور بد خیال ہے اور اونٹ چرانے والوں کا خیال ہے جنکو کافر کے انبار اور ملک کے انبار کی تمیز نہیں تھی۔

مولوی صاحب اگر روح کے حق میں شفاستہیں لکھا ہے۔ نیم چھند شتی شترانی نیم دتا پاکو کچ ایم کے دیم بنیا پونہ شوشی مارتہ۔ جس کا ترجمہ فیضی نے کیا ہے۔

نہ سو ذکا شش نہ آبش برد نہ مستی نہ غفلت نہ خوابش برد بدن بشل آلہ اور لباس کے ہے پس جس نے اس طرح روح کی حقیقت اور اس کا ذات خود قیام و قوام معلوم کر لیا آنگو بدن سے قبل روح کا ہونا ایک بار بدنوں سے اتصال یا الگ ہونا ذرا بھی شکل معلوم نہوگا۔ نہ متعلق ہونا محال معلوم نہوگا۔

دم بدرم گر شود لباس بدل صاحب آل لباس را چغل پس اخیر میں ہم آپ کو بقاعدہ منطقی قیاس انشائی سے سمجھائے ہیں۔

قیاس انشائی وہ ہے کہ میں تجھ بالفضل موجود ہوں بلکہ بالقوہ یعنی تجھ یا نہ صغریٰ کی میں موجود ہوں۔

مثال	صغریٰ	کبریٰ	نتیجہ
۱	انام تغیر و مرکب	کل تغیر و مرکب حادث	العالم حادث
۲	المادہ مفرد و قابل تقیم	کل مفرد و غیر منقسم قدیم	المادہ قدیم
۳	الروح غیر متغیر و جوہر	کل غیر متغیر و جوہر	الروح قدیم
۴	المالک محیط کل و علیم کل و احد	کل محیط علیہ علم علیہم احد	المالک قدیم

وہذا عقیدہ اہل الوہی و اصحاب آریہ سماج

بہر الامتیاز اور بابہ الاشتراک ہے وہاں صفات کی کمی بیشی کی ضرورت ہے اگر وہ مرکبات میں
یعنی اجسام میں ہوں تو وہاں ترکیب کی ضرورت ہے لیکن اگر ضرورت میں ہوں۔ تو وہاں ترکیب
کی نہیں بلکہ ذاتی کیفیت ہوتی ہے۔ ایسی باتوں پر ایک جہاد میں مرکب کیسے کسب ہوتے
ہیں بلکہ صفات ذاتی کے سبب کیونکہ ان میں ترکیب مطلق نہیں۔ نہ کچھ اضافہ اور نہ حوں
کے دو یا تین چیزیں جو مرکب بالذات ہوتا ہے الاشتراک ہے اور مرکب واپس کیا یا بہ الامتیاز
تو کیا اضافی ترکیب ہوئی یا خد مرکب ثابت ہو گیا یا جو نوعی بالذات ہذا اختلافات
اسی طرح محمد اور خدا اور مسعود اور خدا۔ علی اور خدا میں ناموں کا اشتراک ہے۔ بلکہ بالذات
جسم ہے۔ تو کیا خدا میں ترکیب یا تجسیم آگئی۔ اسی طرح مادہ اور خدا میں یا خدا میں جو
اور مادہ میں ہستی یا موجودی بابہ الاشتراک ہے۔ مگر طرہا۔ کیا نکل۔ اور الیگنا بالذات
ہے۔ نظر میں روح نہیں خدا کی علمی قدرت کے مقابل میں بابہ الامتیاز ہے۔ اور ایک دوسرے
سے بلحاظ اعمال کے مگر وہ عقلی یا روحی ہے۔ مادی یا خارجی نہیں۔ اور خدا کی سرکشا کی
دلیل ہے نہ کہ روح کی ترکیب کی۔ کیونکہ روح کا بدن میں حلول نہیں جس کا عارض بن جو مر
ہیں۔ اس لئے کہ وہ عرض نہیں ہے۔ بلکہ وہ جو ہر ذات خود اپنے بلا قیام بالذات موجود ہے
وہ اپنی ذات اور صفات سے اپنے مالک اور اس کے صفات کو پہچانتے ہیں اور وہ اپنے ہی جو
میں کسی جو اس کی طرف تعلق نہیں کیونکہ جن چیزوں کو کہنے کا حق جانتے وہ جسمیں آئینہ لے
نہیں ہیں۔ انسان جن جسم شریروں میں ہستی کی اور صفات میں قدرت رکھتا ہے اپنی روح کو
ثام مادی چیزوں سے پہچان کرے۔ اس مذہب کسب متوکل سے بے تعلق ہو جائے۔ جن
پس جس غلبت میں کہ وہ غیر شعور محسوسات کے اپنی قدرت کو جانتا ہے اور وہ انسانی کی کچھ
میں بالکل مرکب چیز ہے جو نہ ہے۔ تو قیاس صاف مشادات دیکھئے کہ وہ شریروں سے بالکل
مستثنیٰ ہے بدن یا شریروں کا مرکب محتاج نہیں۔

بنا بران روح کی حقیقت اور اس کا ذات خود قوم بھی معلوم ہو جائیکہ بعد تک نہیں کہ کوئی قابل
بالغ روح کو خود میں مادہ و تقیین کرے اور اپنے اسے نادری پر نہیں شک کرے اور تقیین نہانے
ماں باپ کا ایک کئے وہ بقول احدی کسی طرح مان نہیں سکتا کیونکہ ہے۔

ترتیبیت تاہل ماچوں مگر کمال برکندست

۱۰۔ مولوی معلوم ہو کہ جملہ زبانیں جو اور بیان ہو چکی ہیں۔ اس بات پر لازم آتی ہیں کہ
ابدان کی پیدائش سے پہلے چند رو میں مانی جاویں۔
ازیر۔ قرآن مانتہ ہے کہ اجسام کی پیدائش سے پہلے ارواح موجود تھے دیکھو مانتہ
مشائق اور یکجہو میں بہت عراں من اخصت فی حرافض خفا فی من روحا۔ اور اسی
طرح ہر ایک روح کا اول سے شقی و سعید نہاچی اس کے قبل از جسم ہونی کی شہادت ہے
اور اس محمدی کا جملہ کہ وہ آدم سے بھی پہلے خدا کی عبادت میں مصروف تھے۔
پھر حیرت میں لکھا ہے خلق النبا لایرخص قبل الا حشا باسعی علیہ ترجمہ اللہ تعالیٰ
نے روحوں کو تمام اجسام سے پہلے دوہزار سال پیدا کیا۔
ایک اور روایت میں ہے۔ انک خلقہ لیلۃ فی تمکنت لہ صوات امر الی جاء۔ ترجمہ
تجیین تم تقدیر کے لئے ہر وقت سے ہمیشگی کے البتہ تم انتقال کرتے ہو ایک جگہ سے دوسری جگہ
کی طرف ہر سعدی کہتا ہے۔

الست اذ ازلہ یحیاں شان بکوش۔ بھرا وقتا تو بلی در خوش
طرح البتہ نہیں لکھا ہے جو قرآن و حدیث ماحکات و مایکی کت الی اللہ۔ پس معلوم
شکر کمین از خلق قلم کا ہے بدو است و تقیین اندک انعرش و کر می ارواح است
دیکھو جلد دوم قسم دوم باب اول صفحہ ۶۷۰

مشکوٰۃ میں ہے تو تحقیق ثابت شدہ است خلق ارواح قبل اجساد (جلد اول صفحہ ۶۷۰)
پس آپ ان تمام اعتراضوں کا کیا جواب دیکھتے ہیں جو اس جگہ ہم مناسبت سے لکھتے ہیں کہ قرآن اور
احادیث اسلام کے بارہ میں اس کے سزاوارح کو جو جانتے نہ کہ جو کہ قرآن اجسام
سے پہلے روح کو مانتہ ہے اس واسطے بقول اولو العیالیٰ کہ جس کے جملہ خرابیاں اس پر لازم آتی ہیں
لیکن واضح ہو کہ قرآن پر ضرورت اعتراضوں کے نہ ہو کہ یہ کہتا ہے یا نہ کہتا ہے
کہ اجسام سے پہلے نہ تھے۔ بلکہ وہ باعث ہے کہ وہ ایک اور روح کے بارہ میں صحیح
تعلیم نہیں دیتا اور وہ اس کی ہدایت جانتا ہے۔
دوم وہ مادہ کی بات جو علمی و عقلی دلائل بلکہ تجربہ سے ثابت ہو چکا ہے کہ وہ مادہ ہی ہے
کچھ صحیح نہیں جانتا۔

سرم۔ وہ تمام دنیا خدا سے بنی ہوئی یعنی ہر اوست یا ہر مادہ اوست کی کو وہ تعلیم دیتا ہے۔
چہام وہ متاسخ کے عالمگیر اور اظہر من الشمس مسئلہ سے بھی طرح وقت نہیں اور یہی باعث
ہے کہ انہا اول تعلیم دیتا ہے۔
پھر اس کی کئی ابحاث بہت سی ہیں کہ کچھ زیادہ نہیں اور قافی نجات کی طرف ہر کا تہ ہے۔
ختم۔ وہ شیطان کی گھڑی کی تعلیم حاصل کر کعبہ ہستی کی کچھ جانتا ہے۔ عقلی و انقیاس
ایسے ہی اور کئی اور عاقل سے کچھ سب علما لوگ قرآن کی تعلیم سے نفرت کرتے ہیں۔ علما و
برائے اس کی آخری تعلیم کا نتیجہ مانتہ ہے وہ یہ کہ اس کی تعلیم صولی بنتا ہے۔ ورنہ قرآن کا علما
قرآن ان واضح مسائل کے کسی قدر حودات سے کچھ نہیں جسکے وہ ایک ہیں یا جسکے وہ ہیں تو
قرآن پر کوئی اعتراض عاید نہیں ہو سکتا۔ مگر کس طرح کہ جسکے قرآن کا قاطبی سے پاک ہو
ہی نامکون ہے۔ یہ خبر اور سر فرازی یا فضیلت بلکہ شرف الہامی کتاب کو رہا ہے جو تمام
نظائریں سے بری اور علم و عقل کی مساعدت بلکہ مادی خد اور کبوں انہا اس کا نام ہی و بدعت
ہے ایک شاعر نے کیا چھاپا کہ ہے۔

و نہایت جو کشتاں لکے برق ناک۔ منطق را از آتش لغضایں دیان انداختہ
من کہ با من عقل کل را با کذا لافہ۔ شیخ اوصاف از الحج بیان انداختہ
منست و ذوق تقیم کو نہ تہرید تو۔ لذت آفاہہ و کلام جہاں فامہ۔

۱۰۔ مولوی جگتے ہیں کہ عواض اعضاء اور متاع حوں کی میں عذاب اس کا حکم اسطو
ہے کہ اس صفت میں وہ عواض سبب امتناز اور عین کے نہ ہو کہ کیونکہ انیت ان کو کل
ارواح سے ایک ہے اور برابر ہے۔ پس نہ کہاں سے کہتے ہو کہ عواض میں نہیں اس تقریر
سے ثابت ہوا کہ روح میں عواض صاف مفاہتہ کی وجہ سے بھی حاصل نہیں ہو سکتی پس لازم
آیا کہ قابل ارواح کے نہیں ہیں بلکہ ابدان۔ پس عدم سابق ابدان کا مسئلہ ہے۔ عدم سابق
اعدل کو اور وہ انکا ان کے وجود کو اور عدم بعد اور وجود بعد عدم مسلم ہے تجدد
اور حدت کو پس ثابت ہوا کہ رو میں حادث ہیں۔

ازیر۔ بیشک عواض اعمال کے سبب روح میں امتناز عقلی ہے اور انکی حیثیت کے سبب ان میں
ذاتی تفریق و امتیاز ہے اور نہ کہ وہ ذات مطہر میں ہی رہتے کہ وہ متناہی اپنی ایک سرے سے
بھی پیدا نہیں باقی رہا کہ عواض کو نسبت کل ارواح سے ایک ہے بغلط ہے کہ نہ کہ اگر یہی
ہے تو بھی اور وہی۔ ظالم اور جاہل مطلق۔ گناہا اور جہل سو گنا۔ اسی طرح جبریل یا میکائیل
کے ارواح سے اگر عواض کو ایک ہی نسبت سے تو مدارج کہاں سے آگئے۔ اور رتبہ کبریاں
ہو گئے۔ کن اعمال سے حضرت عزرائیل سلم الملکوت پہنچے اور انکا ہستاد کن تھا۔ جسے ان کو
مشطائی کی تعلیم دی۔ اور کن اعمالوں سے یا خدا وہ نہ فرشتہ ہیجائے یا خدا اور روح خود
ہے کچھ بھی شاکر ہی ہے کہ انہا ان باتوں کے سبب قبل از پیدائش ظالم و ناک طاقت

اوپر پیشک رو میں تشریف لے کر ایک جدا جادہ میں ایک لوح و دوسرے لوح کا جھنڈا
چڑھائیں۔ رو میں فاش میں سب چیتیں ہیں جس کے ذرات سب جھڑھیں ہیں۔ ایک لکھ بونی کا کلام انکا
درونگے حالات میں جانتا اور نہ رو میں کی بابت پہچانتا ہے کہ علم کے باہر فضل و کرم کی جانت
ہیں کہ طوالت عالم اور رو میں اناد کی ہیں اور عدم باحدوث کوئی چیز نہیں اور نہ کسی چیز پر
طاری ہو سکتا ہے کیونکہ کوئی چیز معدوم نہیں ہو سکتی۔
چند فیصد اسکو صاحب زمانے میں جب ملتے جلتے ہے تو کیا ہوتا ہے؟ او ایک موم یا چربی کی
بجائے روشن کر کے دیکھیں شمع جوں جوں جلتی ہے دیکھو اسی کے باہر کام دم اعداد کی جتنی
دو نوں غائب ہوتے جلتے ہیں اب باہر ہی جلتی جلتی اور ہمیں جس قدر موم اور سوٹ
غائب کا فرق ہو گیا۔ بھلا یہ وقت تا کہ شمع کام دم کہاں گیا تو یہ جواب دے کہ کل کیا اب
نظر میں آیا۔ کیا وہ معدوم ہو گیا؟ نہیں گشت وہ تکراری نظر سے غائب ہو گیا ہے اور اس سے
برہنہ گہرے گہرے معدوم ہو گیا۔ دیکھو جب ریل گاڑی کسی مقام سے روانہ ہوتی ہے تو وہ ذرا
سی دیر میں غائب ہو جاتی ہے اور پھر نہیں نظر میں آتی مگر نہ یہ کبھی نہیں سمجھتے کہ وہ معدوم
ہو گئی بلکہ یہ جانتے ہو کہ اگر نظر میں سے غائب ہو گئی ہے تو کہیں ٹھکانے بھرنے آؤنی چلی جاتی
ہو گی ایک دوسری مثال اور دیکھو یا اسے گم کر گم جاؤ والا اور اس میں صریح کی ڈلی چھوڑ
دے چارہ ہی منٹ میں نظر سے غائب ہو جائیگی کہ گاہہ ڈلی اڑد م ہو گئی و نہیں رکتے نہیں وہ
تو جاوے گا کھل گئی مگر نہ جادہ پہلے مٹی نہ بجی اب سیکو کچھ لو کیسی مٹی ہو گئی ہے اب او بیطرح
جتنی کے مرم کا بھی پتہ نہ گئی کہ وہ کہاں کیا و چلو اسکا حال سچ حقائق پر وادان سے دریافت
کر دوہا ہی باتوں کو تب صحیح صحیح جانتے و سمجھو اور بیطرح دیکھو صفحہ ۵۰ اب کیے نہیں
تھے و شرح و ازل سے ثابت کیا گیا ہے کہ آہ کوئی چیز کسی ہی حالت میں کیوں نہ ہو وہ معدوم نہیں
ہو سکتی یہی ہے سستی اور ہستی سے یہی کا مسلہ مکمل باطل ہے اور اس کا ہی کھوہ و فیصد اور

[illegible]

از صانع منطقی ہے جسے کوئی کہے کہ خدا کو جسم سے ایک قسم (صفت و صانع) کا تعلق ہو یا رزق دینے کا تعلق ہے یا حاضر و غایب کا سمجھنا ہے۔ بنا برآں خدا بھی مادی ہے۔ یا مقام کو بیوقوف طالب علموں سے دن اٹ کا وسط ہے لہذا وہ بھی جاہل ہے یا خدا کا رسول بھی جانی ہے بنا برآں خدا بھی انہی ہے۔ یا چونکہ بیانیہ کے سے گارو کا تعلق ہے۔ بنا برآں گارو بھی جانی ہے۔ وادے کے ہلکے اوسط مزاج مولوی صاحب آپ نے منطق میں گہری و صغریٰ تو نہیں مگر مخالف کا باب ضرور چلے ہے۔ پس یہ آپ کی دوسری غلطی ہے۔

اور جب آپ لکھتے ہیں کہ روح کا مادی ہونا باطل ہے کیونکہ علم اعلیٰ میں تاج ہے کہ روح خود ہے یعنی جو کہ من اہماد کا اور جو کہ خود من اہماد ہے وہ مرکب نہیں چونکہ روح مادی نہیں مرکب بھی نہیں جو کہ بنا برآں وہ کسی طرح حادث نہیں کیونکہ مادی و مرکب نہیں اور حادث کو سوائے مرکب و مادی کے اور کسی پر نہیں سکتا اور یہی سبب ہے کہ روح مادی ہے۔ اور مولوی نوری سے جو حیلے اعتراضوں سے ڈکران لیا ہے کہ روح مرکب میں اہل وہ ہے وہ ان مولوی صاحب کے بیان سے اور بھی رد ہو گیا پس بدل لینے دلیل طلب کرنے والے کا یہ اتنا کہ روح حادث ہے اور ۱۵- مولوی۔ روح حادث بالذات ہے اور قدیم بالآخر ہے اور جائے کہ فیضان وجود روح کا اپنے فاعل سے مشروط ساتھ بدن کے ہر اس وجہ سے کہ بدن مستند قبول اقرقات روح کا ہے اور روح اپنی ذات میں بدن سے پروردہ ہے لیکن وقت پیدا ہونے بدن کے پیدا ہو جاتی ہے اور بدو وقت تخریب بدن کے باقی رہتی ہے اور بقا ایسی فاعل کی نقاس ہے۔

آریہ۔ آپ کا بیان بھی کسی طرح باطل ہے۔ روح حادث بالذات نہیں ہے کیونکہ اس کے اندھا کی قوت نہیں ہے بلکہ وہ بقا جو کہ اس میں روح حائیت کے سوا اور کچھ نہیں وہ ہر بار روح ہے پس وہ قدیم بالذات ہے کہ قدیم بالآخر۔

مرث سے ہر ایک روح کو خوف ہونا اور جس کا ذاتی بھلا ہے بھی اس کے قبل از جسم نہ کی دلیل ہے جو کہ نیستی کوئی چیز نہیں اور نیستی کا انکس کوئی خصلے پس روح نیستی سے ہستی میں نہیں آتی بلکہ ہمیشہ موجود ہے۔ کیونکہ فنا نہیں منطق نہیں وہ مرکب بالذات و متصرف بالذات ہے۔ اسی واسطے وہ کبھی حادث بالذات نہیں کیونکہ وہ روح حائیت نیست ہو تو الی غیر نہیں اور حدوث پر ہے وہ تو قدیم بالذات ہے۔ اور چونکہ وہ حادث بالذات نہیں بنا برآں اس کا قدیم بالآخر ہونا خود ہو گیا۔ کیونکہ آپ کے قول سے بھی ظاہر ہے کہ وہ اپنی ذات میں بدن سے باطل ہے پروردہ۔ مولوی رومی شہسوار و قسوس صفحہ ۱۲۵ میں فرماتے ہیں۔

نابرداری کہ تو آمد چوں نیست روح کار دار مرغ بافتد و قفس پس بھر از میل سرید احمد خان نے کیا اچھا کہ ہے اگرچہ اس چیز روح اگر انسان کے بدن سے کچھ علاقہ ہے مگر عرصے دیکھو تو باوجود اس علاقہ کے یہ محض بے علاقہ ہے۔ اور کبھی ایسا مختصر ہے کہ سب چیز کو قبول جائے کہ کہنے آپ کو نہیں سمجھتا اس سے خیال ہو جاتا ہے کہ اگر انسان کا یہ ظاہری بدن نیست بھی ہو جائے کہ وہ غیر تو نہیں ہے جیسی ہے ویسی ہی ہوگی۔ پھر اگر وہ چیز چند روز ہے اور اگر نیست ہو تو الی ہے کوئی قول نہیں کرنا کہ اس ذات پاک و ابرار جو دے تمام عبادات ایک ایسے فانی اور باایمان اور جتنے لئے بنائے ہوں پس کچھ شبہ نہیں کہ وہ چیز بھی ابرار اور عبادت ہو تو الی نہیں ہو سکتا انکس ۱۲۵ صفحہ ۱۵۷

مگر اسکے آپ کو ایک اور کتب بھی سمجھائیے میں جو دین اسلام کے اصول کو بیخ و بنیا فہم کیا کرتے والے اور مشا و جزا کے عمالات کو تو بالاکر نہ والا ہے۔

بھی نہیں بلکہ فیضان وجود روح کا اپنے فاعل سے مشروط ساتھ بدن کے ہے تو تمام کمال نیک و بد کا فاعل خدا ہے بقول ایک فاضل کے۔ خود پیر محمد و پیام آورد گشت خود کافر و بنود انکار خود کند سازد گناہ گشت خود کند باز تو بہ استغفار اور بقول ایک دوسرے دینار محمدی کے۔

چوں بنیاد بد را خود فلندی گناہ خویش را برا چہ بندی تو نیکی کنی من نہ بد کردہ ام کہ بد را حالت بخود کردہ ام پس اعمال کا تعلق روح سے کچھ نہیں رہتا بلکہ تمام بد و نیک اعمال کا مورد و متحن و متحرک ہے اور جب سب سے بُرائی کرنے والا وہی متحرک اور اعلیٰ کے فیضان سے تمام خیرات ملتی ہیں پس تو انسان کا کیا قصو کہ جس کے وہ بھی دونوں میں محصور و مقصور ہے یا کمال صرفت سے دوسرے جاتے ہر ایک روح لیکن خدا باقی خدا و جہاں کو کہہ سکتی ہے۔ بقول عرفی یارب چہ عداوت ست بامن اس کار کنان کبریا را۔

اور اگر یہ صحیح کہ روح بدو وقت پیدا ہونے بدن کے پیدا ہو جاتی ہے تو صاف ظاہر ہے کہ بدو وقت پیدا ہونے بدن کے فنا ہو جاتی ہے جس سے مسئلہ مزاج کا کا خود ہو جائے اور بدو وقت بدو کچھ نہیں لگتا اور نہ عرش و کرسی کا تختہ ملتا ہے جسے چلتی کا نام گاوی ہے پڑے جلد سے لے جاتا بھی مقصور ہوا اور گاوی بھی نہ رہی۔ مہاتما کرشن جی نے فرمایا ہے۔

जातस्य हि भवो मृत्युश्च जन्ममृतस्य च

یعنی جو پیدا ہوا ہے وہ ضرور مرے گا۔ اور جو مرے اس کا ضرور جنم ہوگا۔ غور کرو! بڑوں کے اجتماع کا نام تصدیق ہے پھر انا خدا کہیں تصدیق نہ دیتی منطق اطر میں سمیرن کے کی مانی نہ ہو تب آپ کو اپنی اور اپنے مہو جی مری کی غلطی سے بھی اقبال کرنا پڑے اسطو کہ کسی کتاب کا آپ نے حال نہیں دیا۔ صرف فرضی کتب مانندی۔

بنا برآں اس نے اس کتاب کا مہو جی مری لکھا۔ واضح ہو کہ مہو جی نے اسلامی تصنیف کیا ہے خود کوئی کتاب تحصیل کر کے باعث یونانی کتاب کے یا یونانی حکمت کے ترجمہ کرتے وقت بڑی غلطیاں کھائی ہیں۔ کچھ تو کلمات سکندر اصل یونانی تاریخ ایرن کے لکھے ہوئے اور اسلامی مورخ کی تحریریں۔ اور یہی حال لغات اسطو کا کیا ہماری تحقیقات سے جانتا ہے کہ معلوم ہوا ہے یہ مذہب اسطو کا نہیں ہے۔

اسطو برائوں کی بابت کھٹکتے ہیں تمام چیز پر یعنی مادی و ثبوت اس سے پیدا ہوتی ہیں چکا وچ قدر میں کچھ یعنی حشہ و در کئی سے برائوں سے نہ کہ اس سے جس کا ظاہر وجود ہے یعنی ازلیہ و حاضر اور نہ نیستی سے۔ مادہ و قدیم کیا گیا اور نیست کیا جا سکتا ہے بلکہ وہ پہلی غیر وجود ہے جس سے تمام چیزیں بنائی گئی ہیں اور جس میں کہ وہ سب اثر کارل فائن گی۔ و ششتری آقا ملا سرفراز جلد ۱ صفحہ ۱۷۲ و ۱۷۳ صفحہ ۱۸۱ (ع)

اور روح کی بابت اسکا کوئی ذشتہ ایسا نہیں ہے جس سے فاعل ہر پروردہ کیا جائے کہ وہ کیا انشاء یعنی فانی یا غیر فانی یعنی فانی یا غائب ہے (صفحہ ۲۷ مشرقی نمبر) اسطو کوئی تحقیق بھی سوائے اعراب کے حادث کو کہہ دیتی نہیں ان سکتا جسکا آواز ہے اسکا اشیاء ضرور ہے۔ بنا برآں روح کے حادث ہونے سے کچھ فانی انشاء بھی لادہ ہے۔

اور اس سے بدو وقت بدو کچھ نہیں لگتا اور نہ عرش و کرسی کا تختہ ملتا ہے جسے چلتی کا نام گاوی ہے پڑے جلد سے لے جاتا بھی مقصور ہوا اور گاوی بھی نہ رہی۔ مہاتما کرشن جی نے فرمایا ہے۔

صلوٰۃ کی بابت شرح لکھا ہے۔ صلوٰۃ نافذ واصلہ کہ معنی برین است چون نماز کثرتہ و موجود میر بر میدارد۔ اس فعل را صلوٰۃ گفتند۔ و بعضی صلوٰۃ تحریریک الصلوٰۃ نوشتند از بعضی جنبا بنیدل ہر دو میرین و معنی نماز منقول است۔ ازین معنی۔
راذغیات اللغات ردیف ص ()

عبادت میں دل کی جمیت و آرام سے خدا کی طرف توجہ کی ضرورت ہے۔ وہ اس بار بار کے سرین اٹھکے اور اٹھنے بیٹھنے سے ہرگز نہیں ہٹکتی۔ بلکہ دل زیادہ پریشان اور ڈاؤنڈل ہوتا ہے اور سچ تمنا کی جو عبادت کے واسطے اشتہوری ہے وہ جماعت کی نماز میں بالکل میسر نہیں ہوتی۔ بلکہ وہاں تو قواعد کا دھیان ہوتا ہے کہ امام صاحب ابھی کھڑے ہیں یا بیٹھے۔ ٹمہرے میں یا دوزخ و فیسہ ہی خواہ ہونا پڑتا ہے۔ اور علم و توجہ ذرا بھیجے آتے ہیں۔ انہیں بقلید امام صاحب کے درمیان سے یا کسی حصیہ جزو سے ہی نماز شروع کر کے ناتمام ہی پوری کرنی پڑتی ہے جو ہرگز حسن طریقہ نہیں ہے۔ ایک بزرگ نے لکھا ہے۔ عبادت را با جماعت چنانچہ۔ اور پھر مردوں کا بھی بے ہنگام اور بلا سوچے سمجھے آذان دینا اور ایسی زبان میں دینا جس کو لوگ نہ سمجھتے ہوں سہرا ایک فضول حرکت ہے۔ سعادت خفیہ بیچ کہا ہے۔

مردن بانگ بے ہنگام برداشت نئے واذ کہ چند اذیت گذشت بہت درازی شب زنگان من میرس کہ یکم خواب در چشم نکشت بہت اور پھر بلا معنی اور مطلب جاننے کے نماز پڑھنا بالکل بیفایزہ ہے اور گردن و دل مسلمان بے سمجھے سوچے عبارت پڑھ لیا کرتے ہیں۔ اور پھر کعبہ پرستی اور کعبہ کی طرف توجہ کر کے سر پائت پرستی ہے۔ معنی ہی میں ہے۔
قبلہ صورت پریشان آب و گل قبلہ معنی شناساں جان دل قبلہ دماؤ و خواب قبول قبلہ بد سیرتاں کار فضول۔

ایک اور فاضل نے لکھا ہے۔
نماز و سجود بحر باب ابرویش بردا باشد
ایک اور فاضل فرماتے ہیں

اذان محراب ابرو و دیگرہاں اگر در مسجد کے در و خرابات
دلے قافح بیا پر پاک ز اغیار کنازت بہ یا لی در مناجات
وگر در تندرست و خیر باشی کجا یا بی صفایا نہایت بہات

علوم یعنی روزہ رمضان یہ دعوت حکمت کے مطابق۔ اور نہ کہ خوری کے ناوی صرف خوراک کا وقت بلکہ جاننے۔ اسی واسطے اس کا نام روزا ہے۔ یعنی چھو کا یا سہا تمام دن رہنا کہ رات مسلمان ونگر روزہ رکھتے ہیں اور بے کام جو ہمیشہ کوئے رہتے ہیں۔ بلکہ عقیدہ غضب زیادہ ہوتا ہے جو ایک نہایت بُرا فعل ہے۔ اور تمام رات اور دنوں سے اچھی خوراک کھاتے ہیں خواہ فرض اٹھا کر کھائی پڑے۔ اور عموماً مقروض ہو جاتے ہیں۔ حال ہی زیادہ مارے جاتے ہیں۔ بعد ازاں جب مہینہ ختم ہوتا ہے تو کھانے کا ان کو سہرا لگ جاتا ہے بہت پیسے کے ہی شکا ہوتے ہیں۔ میں نہیں جانتا کہ اس روزہ سے کیا فائدہ ہے۔ اس سے تو منہ و کنا برت اکا دینی ہے مہینہ میں ایک دن کچھ اچھا ہے کیونکہ اس میں چوبیس گھنٹوں میں ایک دفعہ کھانا کھاتا ہے۔ جو کچھ معقول ہے +

لے چہ نیچہ و ہلک رمضان کی عیدی کھا کر تے ہیں جس کا ایک مہر عہ ہے ع شکم خستہ را
بیسز نید یعنی روزہ کے دنوں میں مسلمانوں کے پرٹ چڑھ جاتے ہیں +

ذکوٰۃ چالیسواں حصہ یعنی مال کا خرکے نام بر سالانہ دینا یہ طریقہ جزا نہیں ہے۔ مگر اس سے اچھا اہل رب کی خیرات کا فائدہ ہے اور یہی سب سے بڑا ہے کہ جسے آریہ لوگ خیرات کہتے ہیں۔ اتنی اور سی قوم میں نہیں ہوتی۔ اور پیشور کی کشتی یا زہاں ہے کہ آریہ یا ہندو غیر مسلمانوں کے دوشانے پر بہت ہی کم جاتے ہیں۔ اور اس کے برخلاف لاکھوں مسلمان غیر اور غریب چندوں کی خیرات سے چلتے ہیں۔ اور تو درگاہ کے یتیم خانوں میں بلا تمیز ہر سب مذہب کے یتیم لڑکے اور لڑکیاں پرورش پاتے ہیں۔ ہندوستان پھر میں جتنی آویوں کے پانی کی سبیل ہیں۔ ان پر ہندو مسلمان وغیرہ سب کے واسطے پانی پینے کے بعد بست میں اور فی سبیل اللہ سب کو پانی پلاتے ہیں۔ اور آریہ بیچ میں سب سے زیادہ خیرات کا بڑا ہے۔ مگر مسلمانوں کی زکوٰۃ سوائے مکرولی جان کی شامیت کے اور کوئی مفید صورت نہیں ہے۔

حج لینے زیارت کرنا کہ کام موسم مقررہ پر پر اسرار مرت پرستی ہے۔ اور وہاں ایک کالاف ہے جسے ہندو و گیتھ مہادیا اور مسلمان حج الاثر کہتے ہیں۔ عیاشیہ لکھا ہے۔ حج الاثر و گیتھ سیاہ در کعبہ کمر کردن اس موجب ازالہ معاصی ست۔ لینے وہ ایک کالاف پتھر ہے کوہین اس کا چھوٹا باعث دوسو سونے گناہ کا ہے۔ رمی چنانچہ پتھر پھینکنا۔

طواف یعنی کعبہ کی پرکراں کرنا۔ جامر کعبہ کو چمکنا۔ اور بوسہ دینا۔ آریہ مذہب کو پھر کرنا قس رسول اور قدم ابراہیم یعنی چرون پاؤں کی زیارت کرنا۔ اور نواب جاننا اور قربانی کرنا جس سے آئے دن والی حضرت بیض شریف ارزا نی فرماتے رہتے ہیں۔

مفصل دیکھو کہ نور الیوم جولائی ۱۸۷۷ء کے نمبر میں ۲۷ جون کو ۱۸۹۲ء کو ایک ہزار آدمی ہیفہ کے شکار ہوئے۔ پس اس سے سوائے بخت پرستی اور کعبہ پرستی کے نہ کوئی نواب کی بات ہے اور مفید مطلب یا صفائی طلب۔

کعبہ نگاہ خلیل آذر است دل گز گاہ جلیل اگر است
دل بدست آرد کہ حج اگر است از ہزاران کعبہ یکدل بہتر است

قرآن میں ہے۔ الذین یوحدون بالذین یوحدون والصلوٰۃ وصاموٰۃ فنفھم کر
یفیقون الذین یوحدون بما اتول امیک و ما اتول من قبلک کافر
ہو لوقتی اولیک علی عہدی من زعموا و اولیک ہم المفسحون

ترجمہ۔ جو ایمان لاتے ہیں عیب پر اور قائم رکھتے ہیں نماز کو اور جو چھانگو رزق دیا گیا ہے ہم نے خرچ کر نہیں اور جو ایمان لاتے ہیں جو کچھ میرے پر اڑا ہے اور جو اڑا رہا ہے مجھ سے لے اور بہتر پر یقین رکھتے ہیں جو ات ہدایت پر اپنے خدا کی جانب سے اور سی رستگار ہیں۔ کتاوئی کتاو نام قرآن میں درج نہیں ہے۔ اور نہ کتاو نام یہ اور بھی حال فرستھوں اور رسول کہے۔ پر معلوم کہ ایمان کس پر اور کیا ایمان باقی ہے۔ خدا اور قیامت۔ ان پر عیب۔ مسلمانان کتاو ایمان ہے مفصل طور پر تکذیب پرین احمدیہ وغیرہ میں ظاہر کر دیا ہے۔ علاوہ براں اس ایمان میں وہ عام ہندوں سے کسی حالت میں فضل نہیں ہیں بلکہ کمتر ہیں۔

اب دیکھنا جائے کہ قرآنی نجات کیا ہے

جنہوں نے اچھے کام کئے ان کے واسطے باغ میں بیچے ان کے نہیں ہیں ان باغ کا پھل
وہ کھائینگے۔ اور ان کے واسطے وہاں پاک عورتیں ہیں اور وہ وہاں ہمیشہ ہیں کی سورتہ
آل عمران میں پھر وہی فکر ہے اور سورہ بایہ میں بھی وہی سورہ اعراف میں پھر وہی کا کلمہ
ہے لیکن زیادتی یہ ہے کہ درمیان بہشت و دوزخ کے حجاب ہے جسکو اعراف کہتے ہیں۔
سورہ حجر لہ نرس بل ہم دخل میں پھر حضور پھر وہ ایمان ہے سورہ اعراف میں علاوہ او
بیانات کے سوائے کے دلور اور لہ نرس جابہ پنے کا ذکر ہے اور یہ بھی لکھا ہے کہ نیک

راہِ نجات

اوم ہوتا ہے نہ

جو خداوند کہ پروردہ کس درود میںش اندر طاعت یا کال برود
کار یا کال را تپاس از خود گیر گزیر ماند در دشتن شیر و شیر
چاروں سے ہمارے پاس ایک خط مسطور ہمارا صلہ منور ہوئی محمد خلیل صبا
نماں ملال پر مطبوعہ لایبیا نامہ سوم عدم نجات آریہ بدرجہ ذاک ہو چکا جس کے
آخر میں لکھا ہے کہ بجز مدت جملہ صاحبان عبادت و بندگی کے لیے ہم صاحب پشاور
خصوصاً اکتاس سے کہہ رہا ہوں کہ رسالہ عدم نجات آریہ جو آپ کے آریہ مذہب کی تردید میں اس دعویٰ
سے لکھا گیا ہے کہ اس کا جواب کسی آریہ صاحب سے جہان کی پرست کے ظہور تک لینا
نہیں ملے گا۔ اور فی الحقیقت اگر آریہ بھائی اس رسالہ کو ایک عمیق نظر ڈال کر
غلبہ سے مطلع فرما دیں گے تو ان پر فوراً ثابت ہو گا کہ واقعی اس رسالہ نے آریہ
کو جہنم سے لکھا دیا ہے اور وہاں ہی رہے گا جو عرصہ چودہ ہند سال
سے اس آریہ دہشت میں ظاہر ہو رہا تھا۔ غارتہ کر کے دکھلا دیا ہے۔ اگر آریہ صاحبان
اس رسالہ کو مطالعہ فرما کر بھیجی اپنی ہٹ دھرمی سے باز نہ آئیں تو میں پر لازم
ہو گا کہ اس رسالہ کا رد لکھ کر دکھلا دوں گا اور پھر کہنے میں اگر وہاں نشانِ شہاد
و آئیں کہ واقعی اس رسالہ کے دلائل نمبر وار توڑنے کے میں تو میں اقرار کرتا ہوں
کہ بعد شہادت ایسی ہی نقل کے ہو کہ شدہ رسالہ مذکور کے مبلغ و مصلحت پر ویدانام
کے دو گنا اب بھی اگر آریہ صاحبان خاموش رہے تو ان پر انعامِ محبت ہے جس
کا مواخذہ آن پریضہ کی عدالت کے رہبر ہو گا۔

پیارے ناظرین ہم نے صرف مولوی صاحب کی درجہ بہت اور ضروری دقت
کے مطابق خلاصہ نیت اور سچے اعتقاد سے یہ جواب لکھا ہے اور ان کے دلائل کی
نبرد آزما رہی ہے۔ پچیس روپیہ کے لالچ سے نہیں بلکہ جس بڑی بھاری طبع
ہے کہ مولوی صاحب کو سچا خدا اور ہمیشہ ہر نامہ صراطِ مستقیم و پرستش پر چلنے
کی ہدایت ہے اور تعصب کے تاریک اور خود گمان گڑھے سے نکال کر حق کے قیام
کرنے پر حکم لکھا مستعد کرے۔

آفتابِ رب العالمین

المتمسک لیکچر آم آریہ مسافر از کہوٹہ ضلع راولپنڈی ۱۰ جولائی ۱۹۱۷ء

نجات اور اس کے وسائل

ہر ایک آدمی نجات چاہتا ہے۔ اور ہر ایک مذہب کی علت غائی بھی یہی ہے کہ اس کے ذریعہ لوگوں کو نجات ہو۔ لیکن اختلاف یہ ہے
کہ کہ لوگ ہیں جن کو نجات کے ذریعہ معلوم ہیں اور جو دوسرے ہیں جو نجات کے واسطے
کوشش کرتے ہیں اور ایسے نامی بھی کہ جن کو سپردِ خدا اور بچا رہتہ نجات کا معلوم
ہو۔ یا جن کی خود بھی نجات ہوئی ہو۔ کیونکہ اگر مذہب کے اصول ہی ایسے ہیں۔
جن سے کسی طرح نجات ہو نہیں سکتی۔ تو ان میں ہمیشہ وہاں یا اندھ پر م
یا جاہلانہ تقلید کا برچار بہت زیادہ ہے۔ اور یہی سبب ہے کہ تقلید پرستی
نے دنیا کے چاروں حصوں کو خدا لٹ میں ڈال دیا ہے۔

نجات لفظِ جبل میں سنسکرت زبان کا ہے۔ مگر اس وقت عام لوگ اسے عربی
جاتے ہیں۔ سنسکرت میں اس کے معنی نجات ہیں۔ یعنی دوبارہ جنم میں
آنا یا آد اگوں سے رستگاری۔ عربی میں نجات کے معنی میں نجات لفظِ سنسکرت
(اور ہمارے کشف و کفایہ و صراح) دواجی کسبِ حرم رستگاری عقیدت و نجات
یا بندہ و صاحب (اور عبادت) سنسکرت میں اس کے واسطے دوسرا لفظ ملتی یا
موت کشش یا تروان ہے۔ معنی سب کے ایک ہیں اب ہم بتاتے ہیں کہ ملتی سادھن
کے وسائل کیا ہیں یہی پرشن رسالہ کسی نے سوال کی جی مہاراج سے کیا تھا وہ
اور دیتے ہیں۔

پرشن املت اور بندہ رکن باتوں سے ہوتا ہے۔ (۱) اتر پریشور کی آگیا پالنے۔
اور ہم دیا کو سنگ کو سنگار۔ بڑے ویسٹوں سے الگ ہونے۔ اور ست ہارن
پر بیکار و باریک کشیات (تعصب و طرقداری) رت نیلے۔ دھرم کی بروہی
کرنے۔ اور وقت پر کار سے پریشور کی استی پرارتھنا اور پاستا۔ اور نجات
لوگ ابھیاس کرنے دویا پچھے پچھانے اور دھرم سے پرستار رکھ کر گیان
کی اتنی کرنے سب سے اوم سادھنوں کو کرنے اور جو چھ کرے وہ سب
کچھ کشیات رت نیلے دھرم انوساری کرے۔ اتیادی سادھنوں سے
ملتی اور ان سے ویریت الیشور کیا بھنگ کرنے آوی کاموں سے جیو کا بندہ
ہوتا ہے۔ (۲) ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۳۶)

ہر جو سادھن مکتی لینے نجات کے وسائل موی جی مہاراج نے ویدوں کے انوسار
کچھ میں ان سے عمدہ وسائل تو کسی مذہب میں نہیں ہیں۔ انہیں وسائل کی لوگ
ساتر میں ہوتا ہے مکتی جی مہاراج نے تشریح کی ہے وہ دیکھو سادھن یا آوی
تمام مذہب دنیا کے محقق و فاضل ار وہ ان وسائل سے کوئی عمدہ سادھن تلاش
میں تو بتلا دیں ہم قبول کرنے تیار ہیں۔ ہم کو کوئی عذر نہیں۔ لیکن اگر ایسا کچھ وسائل
اور ایسے پورے سادھنوں کے بدلے ان کے پاس صرت ایمان یا جادو یا تقلید پرستی
یا کثرت از دواج یا گریہ پرستی یا سنگ اسد پرستی یا ج یا تیرتھ یا تیرا یا صاحب
ہی مکتی کے سادھن ہیں جو وسائل متدرجہ و پرستش سے بہت کم اور ہونے لگے
میں تو نہیں چاہیے کہ پاک کتاب لینے پورے ویدوں کا اشتراک اور ست دھرم کو قبول
کرنے شانتی سرور سے نیت ہوں۔

قرآن کے رو سے نجات کے وسائل

جہاں تک ہم نے قرآن کا مطالعہ کیا۔ جواب سے فضل عبادت قرآن
نے بتلائی ہے اور جو قرآن شریف نے یہی ہے قرآن نجات بتلائی ہے جہاں وہ صلہ
روزہ۔ زکوٰۃ۔ حج۔ و طواف۔ کعبہ و وفائی جائنمان۔ اور حج اسلام کے یہ اصول بتلا
میں۔ خدا پر ایمان لانا۔ ملائکہ پر ایمان لانا۔ کتابوں پر ایمان لانا۔ رسولوں پر ایمان
لانا۔ قیامت پر ایمان لانا۔ جادو جادو کا راز رکھنا اور باستان دروازے و مکتی
باب انجم فعل الہام۔ راج الاول صفحہ ۳۳ مطبوعہ مسکری لاہور
غزاق۔ جنگ با دشمن دین۔ غازی مرد با دشمن دین کا راز رکھنا و مکتی الادیب
باب الفین راج الثالث صفحہ ۳۱ جادو کا حاصل حال دیکھو ہمارا رسالہ عباد
اور حیرت میں یہ ہے۔ (۱) مکتی (۲) انطلاق الیوسف یعنی جنت میں سایہ تنوار
کے (دیکھو فتنہ انعام صفحہ ۳۶ و ۳۷)

یہ سب قرابت انبیا و اولیاء جیسے سید بنی ہاشم قریش بنی اسماعیل دوسری قوموں کو
افضل میں اور ہندوؤں کے دین میں اگرچہ شرافت بہت اہم اہل کے بھی ہے مگر قوت کو
غلہ اور زیادہ اعتبار ہے۔

جواب۔ شائستہ کے مطابق سب شرافت اعمال سے ہوئیں اور آل سے نہیں مگر
مسلمانوں میں صرف قوت کو شرافت ہو۔ سید کی ساری جاہل امی کیوں نہ ہو پھر سید
ہے اور لوگوں کی سید بنی کی روایات بھی مختلف ہیں صدیاں لوگ فریت سید بنی
سال اول سید بنی دوم سال دوم سید بنی غلچوں ازان شود اسمال سید بنی
بنی اسماعیل جو شرافت کی بات نہیں۔ ہاجرہ والدہ اسماعیل لونڈی تھی۔
پرستار زادہ شایہ بکار اگرچہ نور زادہ شمشیر زادہ

رحمٰنی جلد ۳ صفحہ ۱۶۷ البواقد جلد اول پیدائش قوت و تالیف انبیا صوفیہ و
۳۴ قابل دید ہے۔ اعتراف ۲۰۸ و ۲۰۹۔ ہمارے دین میں صبح سے آفتاب
غروب تک روزہ رکھنا ماہ رمضان میں فرض ہے اور بعضے اور دنوں میں روزہ نقلی
اور ہندو اپنی بڑوں کے نام روزہ رکھتے ہیں۔ اور انکو بہت بگوتے ہیں۔ اور قرآنی عدلی
کی واجب ہر اہل توفیق پر۔ اور یہ داخل عبادت ہے۔ جو انہا روزہ خلاف عقل و
حکمت ہونے سے فضول ہے اس سے تو پاک و شریعت معقول ہے جس طرح بعض
ہندو مزدوروں کے نام پر روزہ رکھتے ہیں۔ اسی طرح مسلمان حضرت علی میر محمد جانیہ
امام حسین ذی بی ناطقہ و میر صاحب کا روزہ رکھتے ہیں اور اصل میں دونوں حادہ
راستی سے دور ٹھیک رہتے ہیں۔ الفاضل یہ ہے کہ مسلمان رمضان میں گناہ زیادہ کرتے
ہیں جانور زیادہ مارے جاتے ہیں اس سے عفت زیادہ بچاتی ہے اور مخلوق خدا زیادہ
تباہ ہوتی ہے۔ اور آئے دن کہ شریف میں ہمارا اہل اہل راجا ہیندہ کے نکال دیتے ہیں۔
اور طاہرین میں گرفتار۔ اگر خدا غور نہ ہو تو ہفتہ کیوں بچھلتا۔ بکر یا اونٹ یا گائے
یا سو کا خدا بتوں یا پیر فقیر کے نام پر کھلا کاشا لٹا ہوا۔ اور راستی کی راہ اور خدا کو
نام رکھنا کرنا پشیمت اور دے زیادہ گرا ہے۔ ہندو گو انوقت دیکھ دہرم سے گراہیں
مگر کبھی اسے عقلمند ضرور۔ ہیں کہ پریشور کے نام سے جانور دے گئے ہیں کاشتے اسے
واسطے اور اگنی تاکشی یا دیوی کے نام سے کاشتے ہیں کیونکہ الہیتور پر جو کھادی کھا
کھانگ نہیں کھاتے بلکہ انہیں کھتے سے بھی خوف کھاتے ہیں۔ قرآن سورہ حج میں بھی ہے
لن یشال اللہ نحر منہا ولا وضوا لکن مثالہ القوری صلیک لیسے ہتس جیو خدا
کو گوشت قربانیوں کا اور نہ لٹو لٹا لیکن خدا کو تمہاری قربانیاں کھانی ہے۔ مگر
جیڑا ہے کہ مسلمان کیوں جانور دنگلا کھاتے۔ خون بہت کھانا کھاتے۔ اور ہندو عیسائی
بوتے ہیں اور زیادہ انہوں اس بات پر ہے کہ اور مذاہبت میں جتنے اچھے لوگ ہوتے
ہیں وہ جانور کھتی سے پرہیز کرتے ہیں۔ گوشت بخدی میں یہ ایک خدمت مسجدوں کے
ملاؤں پیروں قاضیوں کی بجائی ہے۔ تراہان ۱۱۔ الخدر اسے شیخ نادان الخدر۔
اعتراف ۱۴۔ ہمارے دین میں ہر مسلمان صاحب توفیق پر فرض ہے کہ ایک فہ
کو شریف کالج کرے اور کعبہ ایک مبارک مکان جو کھٹلہ میں اور اللہ تعالیٰ کا نام
سے کعبہ کوئی ناز کرے کعبہ کی طرف منہ کر کے ادا کرے اور سوائے اس کے اور طرف
منہ کر کے سجدہ کرنا منع ہے اور اللہ تعالیٰ نے اس مکان کو سب مسلمانوں کو واسطے
قبلا عبادت بٹھرایا ہے بہت شرف اور بزرگی اس مکان کے اور جو کوئی جگہ کرتا ہے
اور اس مکان کا طواف کرنا جو اس شخص نے اللہ کی تعظیم اور گناہ کیوں کئے۔
انگو اللہ تعالیٰ منان کر دیتا ہے اور تو اچھے خانہ کعبہ کے اور کسی مکان کو حج کی منت ہے
جائنا اور اسکی طرف سجدہ کرنا اور طواف کرنا شرک ہے اور زیادہ گناہ اور شر ہندو ہاؤ

تختلف میں جو ان۔ دیکھ ہرم کے زو کسی مکان یا ہمارا طوغیرہ کے طواف گناہ متنا
میں ہوتے ایک مایان دیکھنا اسنی جہان وحشی اور بدور ہتو میں ذواب کی منت سے
جائنا۔ ایک مکان کے گرد بچہ لگانا۔ شگ اسود جوتا۔ اور ہاڑوں کے گرد گومنا اسمگان
کو بیت اللہ جاننا۔ اور خدا کو ہاتھ راجا اسود کے آگے قربانی لڈنا خدا تمام عمر اس مکان
کی طرف سر جھکانا اور ہاتھ لگانا صاف شرک اور بت پرستی سے خود کو مجبور لوگ مصر
میں ہیں وہ کعبہ کو بجا بہت مشرق اور روم و شام والے بجا بہت جنوب اور ہندوستان و
افغانستان والے بجا بہت مغرب اور عدن اور یمن والے بجا بہت شمال سجدہ کرتے ہیں
اور کعبہ کے اندر کوئی جہت مقرر نہیں جہر جاسو منہ کے سجدہ کرنا۔ پس صاف ظاہر
ہے کہ سجدہ شگ اسود اور اسمگان کو چلا مکان رحمن کو نہیں اسکو سوائے کسی اور
طرف سجدہ کرنا شرک اور کفر ہے اور انکو جائزہ اس مکان کے گرد گومنا اور کسی پتھر کو
بنظر عبادت جو منا شرک اور کفر ہے اور اسکو جائزہ اس مکان پر پریشی کرنا اور پانا
ہونے پر اسے شرک سمجھ کر گرد و گولانا پر منا انکو ہر لگانا۔ اب ہندو اور خدا لا سود
کی دھون آدب غسل کو کعبہ کرنا اور شرک بٹھارنا اور قبلہ و حاجات جاننا اور ان سے
منت یا ناسیرا بت پرستی اور کفر ہے۔

مسلمانی اگر کعبہ پرستی است۔ پرستار بیت رافقہ
اگر دین ست ذہن بندہ۔ چو اداری بدل زندہ و
اگر تسلیم زبٹ آگاہ گئے۔ پیش خیر چون گراہ گئے۔

کعبہ سے دین وہاں سے کرنا۔ اور آگے بچ۔ قدیم آبرہم۔ قدیم رسول۔ قدیم آدم۔ جہر
سرحد پانچین۔ لٹھو۔ گن۔ پور پھر اچھ۔ گھر اسم۔ کھٹک شیران کلبہ گنا۔ شیخ پورہ پناؤ
امردہ شام۔ شہدایسیرا لکوت۔ دایرہ دین۔ مایہ دلتان۔ لا پور کے مونے رسول
اور تمام دنیا میر خیرہ۔ دیندہ سفر دور و دراز دے گئے کہ مسلمان بطلب حاجات جاتے
دے چل نام واپس آتے ہیں کسی نے پھر کھا۔ عہ عزیزے کہ اذد گیش سر شرافت
ہندو کہ شریعت نیافت۔ پس شائستہ خلاف چلو و لے ہندو اور قرآن کو مٹاؤ
چلتے دے مسلمان انصاف کے دے دولت حضرت اور گناہ گاہیں۔
یہ نہیں ہر بن شین کا اور دین رسول کے۔ قابل خیاں کھٹ کے وہ گومبول کے
چراہرت وہ لٹو ہیں مٹی کا مٹا۔ یہ انکو دھوکے میں ہے جو دھوکہ قتل
وہ کجی نہر جاؤ ہیں سر کھٹک کھٹکا۔ یہ جو ہے ہیں چر جاہ دست کبرا
وہ ہندو کو کعبہ کو سیر جھکاتے ہیں۔ یہودہ بت پرستی میں لوگو اتوں
دونوں ہیں بت پرست خدا پرست۔ دور حق کو اور جاہ بلا میں گرد ہندو
واجبہ پرستوں کو دونوں اشتباہ۔ کعبہ و ہندو ہیں اطراف ماصواب۔

اعتراف ۲۱۱۔ ہمارے ہاں علی بن ابی طالب جو اللہ تعالیٰ کی جانب سے آگاہ
وہ سرگودا دے تو انکو بیچ جانا ہے گورنہ ہندو کے دین میں آجاریہ کو کر اکر دیتے ہیں اور
شرادہ ترین کرتے ہیں۔ جو اسے۔ محروہ کو ہادی سرگودہ کوئی خیر نیکی۔ وید۔ ہندو یا زکالی
یا ہر تین خیر سکتی۔ شرادہ ترین کامرووں سے کوئی تعلق نہیں۔ یہ دے امام کو بیٹے
میں خود غرض ملاؤں اور الہی بندوں نے انہیں مردوں کے لٹو جائزہ بتلایا اور مال اڈلنے
کا بیان بنایا۔ یہ سچ ہر مردہ و زنی میں جائے یا بہت ہیں۔ لٹا کو لو وادیے سے کام
رنگ پیشی گورنہ پرست۔ کسٹن نیار و پرست توش فرست

۱۔ ملائیں و کھٹو میں قدیم رسول تالیف ہر سال تا ۱۲۔ ہر اول کہ روز وفات رسول است۔
ہندو ہندو زمان آجائے شہدائے ان توش قدیم ماہ آب خیرہ۔ ہندو ہندو ہندو
۲۔ ہندو ہندو۔

رضامندی سے روبروئے والدین یا بزرگان خاندان کے شاستر ان کو کب شادی ہے
 سے دید میں گم ہے۔ اول پرمانہ کی توجہ دوا سنا دید ان کو کب کی جاتی ہے۔ اس کے بعد
 فقیہین کے فرائض اہل محلہ و برادری کے سامنے کہے جاتے ہیں اور اخیر میں حاضرین
 ذولہا دولہن کو اشیر و ادب یعنی دعا دیتے ہیں اور سون کر کیا جاتا ہے بعد وہ حضرت
 ہوتے ہیں۔ دن اسلام میں دینا کے تمام مذاہب جو زیادہ شرف ہے اور عالم شریف
 سے جو زیادہ افضل ہے اسے مولوی حسین واعظ بچوالہ قرآن رکھتے ہیں۔ واذکر وا
 الحجہ کو کینہ لغت ہائے خدا را کہ فائض بگرداند بر شما خصوصاً در باب مناسکات چہ
 در شراعی اہم سابقہ کچھ کس زیادہ از یک زن در تہ نکاح روانہ ہووے۔ مگر
 پیغمبر اہل راویں جاتا تھا چرحہ در عقد واحد جائز است و آناں را بعد از طلاق حرام
 جائز نہ ہووے و انجا راست و ما دامیکہ زن مطلقہ شدہ ہووے مرد را حلال نہ ہووے
 تزویج بزمن دیگر مرد سے درین شریعت حلال است (جلد اول صفحہ ۴۱)
 تحران در حقیقت عورت کی بیعتی کرتا ہے۔ مولوی ابوالنصور صاحب لکھتے ہیں
 مسلمانوں میں عورتوں کو ناقص العقل اور اینہیں پردہ میں رکھنا کہتا ہے (دیکھو تہ
 نور و خورہ احراب از دولت فاروقی ۱۳۵۵ ہجری ۱۳۵۵ء) اخلاق جلالی میں ہے کہ درخرا
 را از خودن و نوشتن بکلی منع باید کرد (صفحہ ۲۱۴) مجتہد الکلمہ ۲۱۹ اور اگر مرد
 اپنی عورت کو طلاق دیدے۔ تہر وید۔ مسئلہ طلاق ہر طرح قابل لغت ہے اور قدیم شاستر
 میں اسکی مخالفت کیونکہ اس سے زمانہ کی فتنہ اور حرام کاری میں رشتہ ہوتی ہے۔ جو شستی
 شرم دیا کو ڈالتی ہے جن قوموں میں مطلقہ خدا ہے۔ اینہیں کی مطلقہ سے دنیا میں ہر
 جگہ بیکار رہتا ہے و اگر بیان میں نہ ڈال کر خود کو دنیا حجتہ الہیہ ۲۱۹۔ یا کسی عورت
 کا شوہر چھوڑے تو اس عورت کو بعد گڑ جائے یا مدامتہ کسی کسی اور مرد سے نکاح کر لینا
 جائز بلکہ طراوت ہے جو اب۔ بشرطہ نہ ہونے اولاد اور رضامندی ہونے کے بھی شتا
 کار شادی ہے۔ مگر افسوس تو یہ ہے کہ اسکا رواج اس ملک میں کم ہے۔ اکثر اشرف مسلمان
 بھی جو عورت کا دوسرا نکاح نہیں کرتے۔ جکا ملک خود بھی صفحہ ۱۱۱ پر لکھا ہے۔ اور خود
 اس بدعت کے بانی یا علی حضرت پیغمبر ہونے کے انہوں نے خود کو تو کبھی جوہ مطلقہ
 جو رہا اور یہ ہوں اسے نکاح کئے۔ اور بعضی جوہ کو بے نکاح بھی کہیں لایا۔ مگر
 حضرت کی وفات کے بعد فی جانی حاشیہ وغیرہ سب اہل بیعت اس کو اب سے محرم پر
 اور اس نعمت عظمیٰ سے باعث مخالفت حضرت کے مجتہدین کئی۔ افسوس صد
 ہزار افسوس وہ گراں رافضیت و خود رافضیت حالانکہ اس وقت بعض عدل عالم
 شتاب میں کہیں اور کئی اصحاب بھی ان سے شادی کرنے پر رضامند تھے۔ قرآن
 میں لکھا اور شادی ہووے اور راستی مفقود ہے۔ مجتہد الکلمہ ۲۴۴۔ ہندو دہا دہن
 کی ایک صورت بنالیتے ہیں۔ سر پر موٹا ہاتھ میں کنگا۔ تہر پر سہرا جیسے گھوڑے اور
 میل کے پتھر پر گھبراہوتا ہے۔ اور پوٹا شک کچھ اہدی وضع کی ہوتی ہے۔ اور برادری کی
 عورت کو نکاح ہو کر دہا اور دہن کے ساتھ دن تک جوہ کو بے ہاتھ سے بیٹا لگایا۔ اور
 طرح طرح کی بے حیائی کے گیت گایا۔ تیل پڑا یا پتی لڑائی اور سانٹ کرنا۔ جو بکے زنا
 اور زنا کو اسطے دھکا دکر نا۔ اور اس میں بہت تل و دولت زمین پھینک کر ان کو لکھا
 کی فتنوں کو متعلق کر دینا۔ اور تیار ہی چھڑ دینا۔ وید ہل وغیرہ۔ نقار خانہ۔ طاقتہ وغیرہ
 ایسے جو انہیں ہندو نہیں مکرنا۔ مسند ہوں لاکھوں ملک بنی اور پٹیا کرنا اور شرعی کسوٹی
 یا گڑھ تینوں کو دگرگوں کی طرح آسیر کرنا۔ تو جسے بے حیائی کی باتیں کرنا اور جسے متاثر
 رہنے عورتوں کا مرد کو شہرت میں لگانا یا اور تو ہا ہے وہاں کی جوتی کو سجدہ
 کرنا وغیرہ۔ چھو اب۔ ان سب باتوں کا وہ شاستر میں کیس پر نہیں پڑے۔ یہ ساری

باتیں شاستر کے خلاف ہونے سے نامائز ہیں کہ یہ سماج میں کم از کم دو یا تین سو ماہ ہر
 بچے میں تین سے ایک ہی یا تین نہیں ہوتیں۔ پس یہ بدعت ہے ہم علوم کی عقلی
 کے ذرا دہنیں۔ مسلمان بھی سہرا باندھتے ہیں۔ بڑے بڑے عالم و فاضل مولوی اور
 سید محرم میں جن وحیدین کا سہرا باندھا دیا کرتے ہیں۔ کیا وہ گھوڑے میل کے کمرے
 کی طرح نہیں اٹھا کھاتے کو ہم ہمیشہ سے دنگروں اور خوشی قوموں کی عادت جانتے
 تھے۔ مگر شکوہ تھا کہ اب ایک مسلمان کی تحریر سے بھی بی تاب ہو کر یہ دنگروں
 ہلوں جیواؤں کا کام ہے۔ انسان کا نہیں۔ بھائی آفرین در حقیقت اٹھا کھانا
 دنگروں کی خوراک ہے۔ جذبات اور دانا علم طب کے ماہروں کی نہیں۔ کیونکہ ایک
 دوسرے کی بیماری کے لگ جائیگا اندیشہ ہے۔ یہ رسم مسلمان عہد اور محمدیوں کی صحبت
 و تعلیم کے اثر سے کپڑوں میں رائج ہوئی شاستر انوسار نہیں ہے۔ سہی واسطی تعلیم
 یافتہ کپڑی اسکو چھوڑتے جاتے ہیں۔ زندگی لے جانا۔ یا آتش بازی جلا نا وغیرہ
 اور نا۔ گالی دینا ہم ان شب بری باتوں کو نا مشروع سمجھتے ہیں۔ مگر ماہ شادی
 میں خوشی کرنا اچھے راگ گانا بجا بجا نا ہر انہیں۔ کیونکہ چارے ہاں خوشاوی ہوتی
 ہے۔ شادی میں شاد ہونا ضرور ہے۔ ہاں آپکے ہاں شادی نہیں بلکہ ہاتھ سے
 پس خوشی بھی مناسب نہیں۔ احقر اصل ۲۲۹۔ چارے نزدیک ہر طرح کی شرا
 ہر کسی پر حرام ہے۔ اور بام مار کی ہندوؤں کے نزدیک ہر قسم کی شراب حلال ہے تہر وید
 بام مار کی ہندوؤں میں ایسے ہیں جیسے مسلمانوں میں زہر مشرب لوگ جیکا مقولہ
 ہے۔ واعظ شربت پیئے سے کافر ہوا میں کٹوں۔ کیا ڈنڈہ چلو یا بی میں ایمان لگیا۔
 اگر ایسے سبب ہندو دین محبوب ہے تو زندوں۔ ساعیلیوں۔ واذکر یوں سے
 محمدی دین محبوب و محبوب ہے مگر ایسے تمام بی شراب کو حلال جانتے تھے۔ اور نوش کرتے
 تھے۔ اسپر خیال کیا ہے یا نہیں۔ مولوی ۲۲۹۔ چارے دین میں پریشیہ دے گھر کا کانا
 جلال ہے۔ بشرطیکہ اسکا مال حرام کے پیشہ سے پرانہ ہو۔ آریہ۔ اس لفظ میں آیکا اور چار
 اتفاق ہے۔ اسکی واسطی شودر کا کام روٹی پکانا مقرب ہے اور ہم ان تمام لوگوں کے ہاتھ سے
 جو چارے دہرم کو ملتے ہیں کہنا ناجائز جانتے ہیں مگر چارے اور آپکے حرام و حلال
 میں فرق ہے۔ آپ جاو بکتی کو حلال جانتے ہیں۔ اور جو کچھ برہمنی روٹی کھاتے
 کو حرام۔ آپ کو برہمنی پر دہی مارنے اور جہدام پر بکری کا کھلا کاٹنے کو تو اب جانتے
 ہیں اور حین کاخ الیاب مگر ہم اسے گناہ جانتے ہیں اور ایسے کے گھر کا کانا ناجائز
 نہیں گروا تے یہ حق شیوہ مسلمانوں کا شمارا نہیں یہ عقدا جو کہ اہل سنت و جماعت اند
 از ہر د و دہناری اگر بدین ایشان چیز سے ہندو آنا یا بد شست، (تہر شتا وغیرہ
 صفحہ ۵۰۰) ہر آپ لوگ ہوائے مشرق و قیاب یا گھوڑی و دھو غلیظ لوگوں کے اور
 کسی کیساتھ چونا نا رہیں جاتے ہیں۔ مگر طے تعجب ہے کہ مسلمان لوگ برہمنی اور تعباو کے
 ساتھ بھی شرو و شکر ہنے کو تیار ہیں۔ اور برہمنوں کیست لینے سے سزا۔ ایسی جتی کے
 کوڑے سے پانا جاتے اور ایسی سے پانی نوش فرماتے ہیں سچان اعدا مولوی ۲۲۹
 چارے دین میں ملاقات میں سلام کو واسطے ایک ہی قاعدہ اور ہندوؤں میں مختلف
 جو اب۔ وید ہر رو سے ایک نئے کے سوا اور کوئی قاعدہ جائز نہیں (مفسر دیکھو
 اریہ ہندو اور شتی کی تحقیقات) جس طرح تمنا سے ہاں عشق الہی و اللہ۔ مسلمان شت
 حضرت سلامت۔ قلو۔ ہندی۔ جہرا کو نش۔ یا علی مد۔ یا حسین یا دہو کل الایہ
 لان الہا۔ استاد و غیرہ رائج ہیں۔ ایسی ہی ہندوؤں میں رام رام ہے ہر ہی ہا
 جیتی تہ۔ وادوت وغیرہ کا دستور ہے۔ مگر ٹھیک نہیں۔ صحیح وہی ہے جو اہل سنت
 ۱۳۲۳۔ مسلمانوں میں شرافت و عزت و ہمت ہے۔ ایک سبب اعمال اہل ہندو ہری

جو جسکے لائق ہو اس کے جہنم کے مطابق سزا دیوے۔

پس جادو کا نام ایک جو بھی کمانی اور اوتو یا اور بے یقینی کی نشانی جو جس کو کاجو یا دیر سہا رہے انہیں کاجادو تو خود بخود پر دشواری سے آریہ دہر سے ان نصیبات کا کوئی نفاق نہیں۔ حجۃ الہند ۱۲۱۹ھ۔ مندوؤں کے نزدیک آگ کو گواہ کر لیتے ہیں تو دیدہ آگ کو جڑ ہے وہ گواہ نہیں ہوتی البتہ ہوم کر کے لوگوں کے دماغ متحرک کرتے ہیں۔

حجۃ الہند ۱۲۱۹ھ۔ ہمارے دین میں نکاح و چرنے کو کوئی عورت اپنے آپ کو کسی مرد کے عقد میں دی، اگر عورت یا مرد نابالغ ہوں۔ تو کوئی دلی نکاح جیسے باب یا، بھائی یا نکاح کر دیں۔ پھر اس التزام کے واسطے دو شخص ایمان والو کا گواہ ہونا ضرور ہے۔ اور عورت کے نفس کے کچھ عرصے بھی مرد پر رہنا ہوتا ہے۔ اس واسطے کہ وہ بیماری آئندہ کو مرد کی قید میں آجاتی ہے۔ اس عرصے کا نام ہمر ہے۔ اور وقت نکاح خطہ ہمر سے سنت ہے۔ جو اسے نابالغ کا اقرار کرنا ناجائز ہے بنا برائے سچی شریعت میں نابالغ کا نکاح بھی ناجائز ہے۔ اور ایسا نکاح قانون قدرت کے بھی مخالف ہے۔ کیونکہ نکاح سے جو اصلی عرصے وہ بالکل فوت ہو جاتی ہے یہ ناجائز طور پر شہوت کا ذنب کا بھڑکانا۔ بد چلتی کا بڑھانا ہے مگر محمد صاحب نے قانون قدرت کی مخالفت کی ذراہے نابالغ بچہ برس کی لڑکی عاشقہ نام سے نکل چلا اور نو سال سے جماع کیا۔ اور یہ جو آپ نے کہا کہ عورت کے نفس کے عرصے میں کچھ مرد پر رہتا ہے۔ اس پر کئی اعتراض ہیں۔ اول معلوم ہوتا ہے کہ اس دین کے دوسرے عورت اور مرد کے مساوی حقوق نہیں۔ اور نہ وہ خدا کے برابر مخلوق ہیں کیونکہ عورت قید میں آجاتی ہے مگر مرد نہیں کہ وہ آزاد ہے اور جس عورت سے چاہے نکاح کرے بلکہ ایک وقت جائز تک سنت بنوی پر عمل کرے تو صحت نکاح اور اگر منکر پر عمل کرے تو بے انتہا۔ اسکی علاوہ بے تعداد نو نکاحیاں و مفصل دیکھو قرآن سورۃ النساء میں شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ نے، اپنی عورت منکوحہ کا دوسرے کی منکوحہ سے بدلنا بھی اسلام کے دوسرے جائز ہے۔ قرآن سورۃ نساء۔ وان اودع استعمال نہ وچ مکان زوج و ایتیم احل فی قضاۃ۔ ترجمہ۔ و اگر خواہند بدل کر دیں زن بچائے زن۔ داہ باغیچے ارضیاں را۔ یعنی مال بسیار۔ و دہر داہ باشد۔ پس باز گریہ از مال چیزے را۔ اور اسکی طرح سورۃ بقرہ حلالہ فان طلقھا فلا تحل لہ من بعد حتی تنکح رجلاً غیرہ فان طلقھا فلا جناح علیہا ان یتراجعا ترجمہ۔ سعدی شیرازی۔ پس اگر طلاق دہن زن را پس حلال نہا شد آن زن بر آن مرد از پس طلاق سوم تا کہ بکناح در آید بشوہ و دیگر۔ پس اگر طلاق دہن شوہر از آن پس منیت ہیچ نکنا ہے بر آن آ کہ با یکدیگر جموع نکاح نہ نکاح۔ اس پر حاشیہ قرآن میں لکھا ہے۔ یعنی یہ شری طلاق کے بعد نہیں سکتی۔ بلکہ دونوں کی خوشی ہو تو بھی نکاح نہیں بندھ سکتا جب تک بیچ میں اور خداوند کی صحت نہ ہو چکی ہو، اور دیکھو سورۃ ہم قرآن مجیدی دہلی ۱۲۹۹ھ۔ اور دیکھو مشکوٰۃ باب الطلاق نکاح فضل احمد ص ۱۶۷۔ اسی کے متعلق دیکھو قاسوس حلدانی باب اللام ففعل الحیا ص ۱۴۲۔ نو نکاح پس بہر بہر بری بات ہے کہ مرد اگر تہا مقرر ہو۔ وید شاستری یہ لکھا ہے۔ کہ خداوند شری کو اور دھتلی جانے بغیر ایک عورت کے دوسری ستری سے شادی ذکر ہے۔ وید مقدس کے دوسرے ایک مرد کو واسطے ایک عورت اور ایک عورت کی واسطے ایک مرد کا حکم ہے۔ زیادہ نہیں۔ اور یہی اگر قانون قدرت پر غور کریں۔ تو صحیح معلوم ہوتا ہے۔ سنہ کار و دھمی میں ایسے یاہ کی تشریح ہے کہ عورت کی عمر کم از کم ۷ سال اور مرد کی کم از کم ۱۵ سال ہونی چاہیے۔ اور اسی عمر میں ذہن کی

کسی آدمی گنتہ سے جادو وادو کا کچھ تعلق نہیں مجھے آنکی ویداری پر افسوس ہے کہ کیوں آنا جو با الزام بغیر دیکھے بنائے احکام دین کے نکلیا اور گناہ کا لوجہ ان پر سر رہا تھا جہاں سے شیطان نکلا وہاں سے ہی جادو پیدا ہوا۔ بائیس ان باتوں کی مول ہے اور جن سے شیطان و جادو اس کا اصول خود سچ جس بھوت نکلا کرتے تھے کیونکہ انہوں نے چالیس روز تک شیطان کے پاس تعلیم پائی تھی جس نے ابھی طرح اپنے مطلب کی پیروی کی حضرت عزرا نے اس سے پہلے کئی ہزار سال تک بہشت میں شیطانی سکھ لیا یا حضرت عرش آسیائی نے جادو وادو عالم الغیب کہلانے کے اسے معلم المکات و رسد اسٹر بنایا پھر آدم کو اپنے خال میں پھنسا یا۔ اور انا دار کھلا یا۔ ایوب پر جادو چلایا ذکر تاکو جادو یا تہو وایں حلول فرار کسیم کو پھانسی دلا یا اور محمد صاحب کے دل میں مصلے پھر اگر ان کے منہ سے بتوئی شفاعت کا کلمہ پڑھو یا۔ سورۃ بقرہ میں لکھا ہے کہ انہوں نے پیروی کی اس کی جو پڑھتے تھے شیطان لوگ سلیمان کی بادشاہی میں سلیمان کا فرزند ہوا لیکن شیطان کا فر ہو گئے۔ لوگوں کو جادو سیکھلاتے تھے اور پیروی کرتے تھے جو دوسرے ہاروت و ماروت پر بال جس نازل ہوا ہے پس یاد کرتے ہیں ان سے حد متزجن کے سبب سے درمیان درجہ دوشہر کے ہدائی ڈالیں اور میں ہیں وہ کئی کو نقصان پہنچانے واسطے جادو سے مگر خدا کے ارادہ سے،

مسوومۃ جن کہو دی بھی گئی طرف میری کہ میری باتوں کو سنا چند جنوں نے پیر کہا انہوں نے کہ ہم نے عیب قرآن میں جادو وادو لکھا ہے طرف راہ راست کے پیر ہم جن لوگ قرآن یر ایمان لائے، شاہ ولی اللہ حاشیہ قرآن پر لکھتے ہیں روایت حضرت فارسیج بیرون کرے خوارزمی جادو وادو جن آئنا استماع کو دند و ایمان آدو دند خدا کے تعالیٰ از ایمان ایشان و گفتگوئے ایشان با قوم خود و دریں سورۃ جبرادہ ۵۲۹ (اور دیکھو تفسیر طبرانی ص ۱۸۰۔ و تفسیر حسینی جلد ۲ ص ۲۲۳)

ان آیات قرآنی کے مطالعہ سے ظاہر ہوا کہ شیطان باجن مسلمان ہو گیا۔ ہندوستان میں جو جاہل لوگ جن بھوت، اوتار، تے ہیں وہ سلیمان پر خود اسیر کلو اسیر کا نام اکثر لیا کرتے ہیں جس سے ثابت ہے کہ یہ تینوں صاحب جادو وادو نے کئے ہیں بلکہ سچے سچے سزا ملا وادی تمام جادو وادو قرآن سے چلاتے کسی اہمیت کو سیدھا کسی کو لکھا پڑھ کر الٹی بیچ گھماتے۔ بیڑاڑا سے میں راست از دست کو کام میں لاتے۔ لوگوں کے ٹہر آگ لگانے میں وفادارین التور کی آیت کو لکھ کر چراغ میں جلاتے اور آگ کو بجھانے کے لئے قلنا یا نار کوئی بردار سلما کو بانی میں بھانے ہیں۔

پس قرآن و حقیقت جادو وادو نے کی کان ہے اور گندہ و توبہ کی جان۔ فتوح الغیب فقیر سلیمانی۔ اعجاز محمدی۔ و دعا و سرائی۔ چل ثقافت سب صاف صاف جادو وادو کا کام دیتے ہیں۔ جس سے کوئی ایماندار مسلمان انکار نہیں کر سکتا۔ جادو کی تعلیم خدا سے نازل ہوئی اور دوسرے اس کے حامل ہیں دونوں کا مانی مانی ایک ہے ہر تشاک اگر کا فر گردد۔ وید مقدس۔ میں ان باتوں کا نشان نہیں اور ہر کوئی دیوی کا نگار خود باشد جن اپنا خانات و التوحات۔ اسی واسطے ہمارے معنی منہ سے ایسی شراوت کرنے والوں کو مجرم گردانا چاہیہا شکوک ۲۵۸ کام والے آدمی سے دین کے کامیاب کام کرنا والا۔ کسی دہی چیز یا گھر یا کوئی خوف و کہلا کر دین لے لینے والا۔ سو ما و غیو میں ناقص چیز یا کر دنا بازی کرے والا۔ جادو وادو جان چیزوں سے جو اکیلے والا۔ دوست فرزند و نفع وغیرہ کے حالات بتا کر اوقات بسر کرنا لاد بخل کو جیسا کہ اسے اچھا فعل ظاہر کر کے دوسرے کی دولت لینے والا یا لٹی، دیکھا دیکھ کر اچھے بڑے پھل کو کھجور کو لینے والا۔ راجا اس کے علیحدہ علیحدہ کاموں کو پیش بچار کر اور انکی توفیق کو دیکھ کر

بیتہ عورتوں سے صحبت کی اور باقی دو عورتوں کی، (جلد اول صفحہ ۳۶۸-۳۶۹) اور دو
ادب سب سے زیادہ ظلم یہ ہے کہ کسی عورت کو حضرت پسند کریں وہ اپنی خاوند پر حرام
ہو جاتی تھی، مشکوٰۃ میں ہے، مرغوبہ آل حضرت مشہد برنوج دے پس آنحضرت را
شانے ست کا پنج سکہ الامت را میت (جلد ۱ صفحہ ۱۰۸) مولوی رومی لکھتا ہے، ترک
شتم و شہوت و حرص آوری بہت مروی درک پیغمبری، مگر حضرت کے حالات پڑھنے
سے معاملہ سارا کا سارا درگروں نظر آتا ہے۔

جب محمد صاحب بوڑھے ہو گئے، اور انکے قوائے جسمانی سارے مار گئے تہ یہ آیت
نازل کرائی، سورۃ احزاب، لا یجلی لک النساء من بعد ولا ان تبدل من جن جن
ازواج ولوا انجبک جھمن الاحصاء ملک جمیدک ہمیں حلال واسطے تر سے بعد
انکے اور نہ کہ بدل ڈالے تو ان عورتوں کو اگر خوش لگے تھو کہ خوش لگنا کچھ جن کو
مالک ہو گئے دانتے ہاتھ تیرے۔ (از ترجمہ امام الحدیث شاہ فیض الدین)

اسی تفسیر حسینی میں لکھا ہے، حلال میت مترازاں از پس ازین مذکور کہ
در عقد تو اندر لشہ و حق آن حضرت مسلم عوں ادبوست در حق امت۔ و حلال میت
انکہ بدل کنی بدیشاں از زمان دیگر یعنی اگر رادایشاں طلاق دی دیا جائے وہ
دیگرے را نکاح کنی و اگر شکست آورد ترا جوی ایشان (الام) استنساہت ازنا
لیسے محال است، تو زمان پس ازین نہ تن کہ داری مگر تیرا نکاح آن شود دست تو لغیر
بہ تصرف تو در آید و ملک کن تو کرد۔ (جلد ثانی صفحہ ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶)

مگر جب نسخہ فوت ماہ کے کھانے باکی اور سب سے شاید طاقت انکے، تو پھر جانشہ
قرآن فائدہ ۳ میں زبان نبی بی عائشہ صاحب کے لکھا ہے، و حضرت عائشہ نے
فرمایا، یہ منہ آخر کو موقوف ہوا، سب عورتیں حلال ہو گئیں، (در دیکھو قرآن مطبوعہ
نور بخشور کا پورہ ۵۸۹ صفحہ ۱۴۸) کرات کے ماننے والے مسلمان اور خصوصاً تو مسلم
شیخ عبید اللہ صاحب بابار محمد صاحب کے جرات کا ذکر کرتے ہیں جیسا کہ مولوی حامی فرماتے

ہیں، خراماں سر و او از سایہ آرزاد جہاں در سایہ آن سر و آباد
در سایہ بود بر تن پایہ او زمین و آسماں در سایہ او
تمش را بود از جاں پاک پایہ اندید از جاں گسے ہر خاک سایہ
فلک بچوں نہیں شد سایہ و اثر اذان اقتاد و ز سایہ و اثر

مگر ہم انکو بتلاتے ہیں کہ یہ شاعر ان تقریبیں ہیں کہ کسی فلک ہند اندیشہ یہ بیان ہے
تا پورے سر کا بقرزل اسلان زندہ و نہ اصل میں فضول باتیں اور بے بنیاد و دروغ
ہیں، لیکن ہم ایک صاف اور سادہ دلیل اسکے رو کی سنا ہے ہیں، انکا جسم تھا۔
نیکرے بنیتے تھے شادی کرتے اور جاع کرتے تھے اولاد بھی ہوئی تھی، اونٹ اور گھوڑے
پر سوار بھی ہوا کرتے تھے، بی بی عائشہ کو کندہ پر چڑھا کر حبشیوں کا بیچ بھی دکھلایا تھا
عزہ احد جو سوال سٹہ میں ہوا، ہمیں ایک کافر کا پیچہ لگنے سے محمد صاحب سے بچے کے چار
دانت ٹوٹ گئے، اور پیشانی مبارک بھی زخمی ہوئی، اور آپ کو گڑے سے گھر گئے اور انکے نو

کی بیچ انکے رخسارہ مبارک میں بھینسر لگی، جب وہ بیچ شکل تمام نکالی گئی تو بیت خون
رواں ہوا، آخر فاطمہ نے پوریا جلا کر ڈالا، اور مشہور ہو گیا، کہ آپ ہیندہ ہو گئے، جتر
سے مجر محدود دے چنڈ باقی بھاگ نکلے، اور شکت فاش کھائی، خود جو جامی نے ہی کہا
ہے، ع ننگ از دست و تن لعل اوست پھر لکھا ہے۔

دانش بود از در حقہ پر شدہ جوں درج خراباں حقہ در
یکے دینار بود از حلو و فرنگ، محک آمد پیہ دینار اثر آن سنگ
چہ شد مینار و اکن سنگ کاری، شد ظاہر بجز کامل عیاری

قریش کی بہادر عورتوں نے مسلمان شہیدوں کے (جن میں امیر حمزہ وغیرہ سب تھے)
ناک کان کاٹ لئے اور جگر کرکے جاتے۔ چنانچہ محمد شبلی صاحب نے وہاں یہ الفاظ
استعمال کیے ہیں، و بعدہ صا جانش تحشکاں مسلماناں را گوش دینی سے بریدند ہند
پہلو سے حمزہ رضی اللہ عنہ را کہ از جلا شہیدان بودا بدید و جگرش بر آورد و بجا نیند
صفیہ خواہ حمزہ بر آمد تا بر آورد خود را بند و پیغمبر خدایسرا را فرمود کہ اورا باز در آورد، تاکہ
تباہش نہ بیند نہ ساز فرمودون پیغمبر خدا کا نہیں کرو، (مداد اسلام صفحہ ۱۷۰) اور اعجاز
التنزیل صفحہ ۳۷۶ و سفر السعادت و تحفہ السلام صفحہ ۱۲۵ و تفسیر حسینی جلد اول صفحہ ۸۶
حدیث میں ہے، الحرب بخل عتد یعنی لڑائی انصرام پاتی ہے۔ ساتھ قریب کے (فتح) صفحہ ۲۵
صفحہ ۲۵ میں ہے، اسکے مطابق مواب لہ میں جو کہ آنحضرت نے ابو سفیانہ کے قتل
کے لہو عمر بن امیہ اور سلمہ بن اکرم کو خینہ بنجا، لیکن را دکھل گیا، لوگ انپر دوڑے
مگر وہ کسی طرح سے بچ کر نکل آئے۔ (مفسر و پیچہ رسالہ جہاد کل صفحہ ۱۷۰)

محمد صاحب کی نزول وحی کی حالت بڑا اکثر پیغمبر صاحب اکٹری تحقیقات سے
یہ لکھتے ہیں کہ قوت تخیل کے درجہ بد بوجہ بڑھ جانے سے جسکو صرع ووری کی مراض یعنی
مرگی سے اور بھی اشتعال ہوا، بانی اسلام کے، دیکھتے ہیں پڑ جانے اور اپنی رو یا دخل
کو وحی والہام باور کرنے کا باعث ہوا۔ (اللائف محمد صاحب صفحہ ۱۷۰) اے اللہ
بیت پرستی کا ولی فشاہ قریش یا حضرت گفتہ کرنے کے ذکر کرتے کہ احقلام حجر کنی تا
وقتی کہ مس کنی تیاں مارا و اگر تیرا نشت باشد آنحضرت را ز غایت شوق کہ بقواف
حرم داست در غاطر تبارک مظلور کر دیکھ شود اگر چہیں کیم، (حسینی جلد ۱ صفحہ ۲۵۶)

محمد صاحب کی زندگی کے آخری حالات

سورۃ مائدہ واللہ نصک من الناس یعنی اے محمد! تیری حفاظت کر گیا
و شونکے شتر سے تھکے محفوظ رکھ گیا، مگر تفسیر و احادیث سے اسکا خلاف ہوا یا یا جا گیا ہے
تاریخ ابوالفدا میں ہے، احدث الی البقی نریب بنت الحلو اس الاموریت بنیاد اہمیت
فاخذ منها قطع فلا لہا اللہ لفظی اوقال تخری من حدیث النشاء انہا صبر متہ
نم قال فی مرض مویت ان اکلہ خیر لم یزلی ذوقہ لعلی وھن لہرمان
القطایع ابھری (جلد ۱ صفحہ ۸۸) مطبوعہ مصر ترجمہ، آپ نے حضرت عائشہ سے فرمایا
کہ وہ قدر زہر آلودہ جو مولود نے کسے کے دست کے گوشت میں بھجا تھا، اور میں نے
اچھیں سے پیسے میں کھلایا تھا اس سے میں ہمیشہ تکلیف پاتا ہوں۔ یہاں تک کہ میری
رگ جان بچتے اس سے نہ کہ گئی۔ (تاریخ انبیا صفحہ ۳۶۲ و ۳۶۳)

صحیح بخاری صفحہ ۴۲۴ ذکر خبر مسلمہ میں لکھا ہے، کہ گوشت زہر آلود جس نے کھایا
تھا اس نے سبب ابتک تہام رہا اور اسوقت اس نے میری اچھ لے کر دل کو
مستطع کیا، (از دور و پیچہ مشکوٰۃ جلد ۱ صفحہ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳ و نو کشور فارسی تفسیر
حسینی جلد ۱ صفحہ ۳۳ و در وقتہ الصفا جلد ۱ صفحہ ۴۱۷ نو کشور)

پیغمبر نے کے واسطے سب طرحی لکھا ہے وہ یہود و انرا قامت آنحضرت در مدینہ خند آمد
حید کرے کو تیار تھے، اقصیاء الی القاسم مقام انبیا سے پیش زمین شام
بودہ و اگر تو پیغمبری و خواہی کہ تر القیدیو کیم باید کہ شام روی و انجا ساکن شوی۔
آنحضرت عمر بن مسعود فرمود و تفسیر حسینی جلد ۱ صفحہ ۱۳۹ و در عالم میں ہے کہ
اصحاب کو ساتھ لیکر مدینہ سے تین کوس مسافت طے کی، (اعجاز ہند صفحہ ۴۱۷)۔
محمد صاحب آخری وقت بہت زخمی ہو کر فوت ہوئے۔ چنانچہ حدیث میں ہے کہ
جب آخری وقت محمد صاحب سے جبریل نے پوچھا کہ تمہارا کیا حال ہے قال اجدنی

جامرات و ذرم شہادت کثرت
در ترا جارتے آید بہ پیش
و شکست بوسم با لم با شکست
گردیم خانہ ات را تن دوام
هم پند زانسانے روعیسی
سازم و اگر بہ پیش صبح و شام
اے خداے تو ہمہ ہر اے بن
زین مبطہ بودہ میگفت آن بنار
گفت با آئین کہ مارا آفرید
گفت موسی اے خیر سرمدی
این چہ از دست این چہ گرفت و نشا
گفت کفر تو جہاں را گنہ کرد
گفت اے موسی دامن و دستے
جامر را بدید و اے کرد وقت
و می آمد سوئے موسی از خدا
تو برائے وصل کردن آدمی
تا توانی پند اندر خزاں
ہر کسے را میرے بہادہ ایم
در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او نور و در حق تار
در حق او نیک و در حق تو بد
ما بری از پاک و نایاکی ہر
من ذکر دم خلق تا سودے کنم
ہندیاں را اصطلاح ہندم
من نہ گردم پاک از شیخ شای
ماہر وں را نگیم و قال را
موسیا آداب و انان دیگر اند
گر خطا گوید و را غلطی مگوید
خون تہید از اسرار ترست
تو ز سرستان قلا در زری مجوہ
در و درں کہ رسم قبلہ نیست
شاہر گوید کہسہ جلہ نیست

محمد صاحب کی زندگی کے خاص حالات

محمد صاحب جوانی آدمی تھے اسلام کی ایک مشہور تاریخ میں لکھا ہے کہ عاقل نام
الہی نے جبکہ محمد صاحب نے شاہ مصر کے پاس بیجا بقاء حضرت کا یہ جلیہ بیان کیا
و نہتو ہیں آپ (محمد صاحب) آئینہ کو اور برابر کرتے ہیں۔ اور لکھتے ہیں جو ہائے
سبارک کو کھنکی سے اور نہیں جدا ہوتی ہیں آپ سے یہ جس۔ آئینہ۔ سر مردان۔
نگاہی مسوگ سفر میں و حضرت میں اور دیکھا میں نے آپ کو کہ زینت اور ابرائی کرتے
میں۔ آپ اسطے ملاقات اپنے ساتھیوں کے سوائے زینت اور آرائشی کیدا سٹے اپنے

اپنے اہل کے (دیکھو فوق المصرد و صفحہ ۲۴۲) ۱۲۸۵ھ نو کشور
لظہر سے ڈرا کرتے تھے چنانچہ حدیث میں لکھا ہے لوکان شی سابق القدر لقتلہ
ترجمہ۔ اگر کوئی چیز غالب ہوتی تقدیر کو نظر غالب ہوتی، اراجاع ترمذی ترمذی
دلی صفحہ ۲۹)

جادو کوئے کے قائل تھے حدیث میں ہے کہ البید بن عاصم یہودی نے محمد صاحب
اور اس سے سخت ڈرتے تھے جادو کیا جس سبب چھ ماہ بیمار رہے۔ چنانچہ مشکوٰۃ میں ہے
قصیدہ بحر لبذ از رجوع از حیدر بود و در ذی الحجہ از سند سادہ مدت بقائے او گنتہ اند چہل
روز بود و در روایتہ ہشتاد ماہ و بقولے تمام سال غالباً قوت و غلبہ و جہل ذریعہ
وجود بعضے آئینہ ہشتاد و بقائے بعضے و بقائے سال و روایتے از ابن عباس
آدہ است کہ آن حضرت علی و عمار را فرستاد از راستے اخراج حکم از بنی زردان رلیئے جاہ
زردان ایس یا قہدیشاں دروے غلاف شکوفہ نخل را کہ دروے متثال آن حضرت
از لوح ساختہ اند و سوزن ہائے دروے غلافندہ و رشتہ رده یا ندہ گرہ بستہ اند ایس آرد
چہ نخل مسو ذہن را بر آئینے کہ از آن خواہند گرہ کشاود ہمیشہ دہر سوزنے کہ از
آن بیرون سے آرد و ہذا آن حضرت را تسکین دے آئے ہستند،

جلد رابع باب فی المعجزات فصل (صفحہ ۵۹)۔
اس جادو کی تاثیر تھی کہ انسان نامور ہو جاتا تھا۔ جیسا کہ مشکوٰۃ میں لکھا
ہے۔ و رخیال انداختے شد کہ بایز اہل خود یا جماع کند وئے آید ایشان را یعنی
ظاہر ہنشد او را از نشاط و فوج کہ دے قادر بہت پر آمدن زانرا و چون نزدیک ہنشد
باشاں قدرت نے یافت بران (صفحہ ۵۹، جلد ۵) و تھتہ الاخبار ترجمہ شائق الاکار
بہر ۱۵۰ میں بجاری مسلم کے حوالے سے ایسا ہی لکھا ہے یعنی قصہ نقیر حسینی میں
بھی ہے۔ آدرہ اند کہ کو کے از یہ و بچہ دست رسول مشغول بود و دختران البید بن
عاصم یہودی از وہب انڈہ سار از نشاط را اس آن حضرت و دندانہ چند از مشط آن
حضرت استند و بنام آن حضرت بر سے سر کردہ در جاہ زردان زیر شے نہاد و بچہ ریش
سیدانام را بخر کر دینے علی مرتضیٰ را فرستاد آن رسن را بیا در دیار ندہ گرہ بران ندہ
بود و حق لقائے معوذتین را فرستاد یا زدہ آیت و جہل کہ قرات کرد و بر آیت ہفتہ
از ان رسن میکشود، (جلد ثانی سورۃ الفلق صفحہ ۱۴۹)

محمد صاحب تھی اور
چنانچہ شاہ عبدالحق صاحب محدث دہلوی فرماتے ہیں۔ بیا کہ
دو سترہں چیزے بجزت رسالت بنیاد از امور تو خدا نال بودند
و بوسے خوش و گنتہ اند کہ در رسالت قوت سی نفر ناپیل تقریر اکامت شدہ بود لاہرم
بیاع شد اور چنداں کہ خواہد آن دیکھاج خود آورد، و بجاری اناس آدرہ کہ حضرت
رسالت بنیاد سے شست برنامہ فساے خود در یک شب و آن یارہ تن بودند و در قیاء
نہ بودیم کہ حدیث میگردیم کہ دادہ شد اور قوت سافر و از ظاٹوس و بجاہ آورد کہ
قوت چہل تن۔ و در روایتے از بجاہ قوت چہل مرد از اہل جنت۔ و در روایت صحیح
آمدہ است کہ ہر یکے از اہل جنت را قوت صد مرد و اہل و شتر بہ جماع۔ لہذا بیاع بود
اک حضرت را ہر مقدار زناں کہ خواہد دیس یا کمال فضل و شرف و افتخار اوست
از سایر حال اوست، (دیکھو درایج النبوت باب دوم جلد دوم ذکر از دواج صفحہ ۵۹)
مطلوبہ نو کشور (البوسہ سرہ) یعنی اسد سے روایت ہے کہ البید بن عاصم علی مد
علیہ وسلم نے جہل سے اپنی قوت باہ کا شکوہ کیا جہل نے کہا تم پر سے کہا اگر وہ کہ
اسیں قوت چالیس مرد کی دہی ہے۔ و غلبہ جوئی صفحہ ۲۹۱ میں لکھتے ہیں کہ
تاریخ ابی الفدا میں لکھا ہے۔ رسول اللہ کا نکاح چندہ یہودیوں سے ہوا تھا

راخیل نام پر عاشق ہو کر سات سال تک گلابانی کی مگر افسوس کہ اتنی محنت سے بھی وہ نہ ملی بلکہ اُس کے سمسٹر نے دغا کر کے دوسری لڑکی بیاہ دی۔ جس پر اُس کو ستا اور بیڑیں چرائی پڑیں۔ تب راخیل ہانگی (خوب ۱۴ سال خدا کی عبادت کی) دیکھو تورات پیدائش باب ۲۹-۲۹ آیت ۹-۳۰۔

اسی طرح موسیٰ بنی ایک عورت کیواسطے دس سال بیڑیں چراتا رہا۔ چنانچہ لغات میں لکھا ہے۔ ۱۰ بیان وادی امین کنائز زبوسئی علیہ السلام کہ وہ سال شبانی حضرت شعیب کردہ آخر شعیب علیہ السلام پر خیر خوش نامزد کردہ ۱۱ از زبان و عنایت یہی ذکر تورات میں ہے دیکھو خروج باب ۲۰-۲۰ اور یہی ذکر قرآن سورہ طہ میں ہے۔ یہاں میں جو راجا ہمدان کے ساتھ ہنگام بیاہ عورتیں کرتی ہیں۔ مٹھنے مذاق میں داخل ہیں۔ کہ رات و خوارق عادات سے اُن کا کوئی تعلق نہیں۔ آخر اُن کرنے سے پہلے آپ نے مندرجہ بالا دو مینوں کا حال تو پڑھ لیا ہوتا۔ اور اگر کرامات وغیرہ کے متعلق دیکھا چاہو۔ تو یاد رکھو کہ امیر حمزہ حضرت کے اصحاب کی قریش کی عورتوں نے اور بت کو درکار ناک کان کاٹ لئے تھے۔ یہ کسی نے کرامات دیکھا ہی اور نہ چون و چرا شیخ التذین ختم المسلمین۔ حیدر گڑار علی مختار۔ لافنی الا سلی لاسیف الا ذوالفقار سب بند دیکھتے رہ گئے۔ افسوس۔ اجد کی لڑائی میں عتبہ بن ابی وقاص رحمت اللہ علیہ نے خود حضرت محمد کے دروازہ توڑ ڈالے تھے۔ وہاں کوئی کرامات نہیں دکھائی۔ (دیکھو تاریخ امیاء) آخر افسوس۔ مہم کشی کرنا ہمدان کا اور جن کے ساتھ اور کبھی غالباً اور کبھی مغلوب ہونا۔ جواب۔ ہمدان پیارسی راجا اور ارجن میدانی راجا تھا۔ ہرج کیا ہے۔ اگر کشی کی ہو۔ مگر تمنا سے یعقوب بنی کا خدا سے کچھ نہ ہو سکتا۔ اور آخر وہ خیر منی کی حرکت کی۔ جسے سولے نامزد تھے اور کوئی نہیں کر سکتا ہے۔ چنانچہ لکھا ہے کہ یعقوب کی ران کی سن کو ہتیر وار سے پھوٹا۔ اور یعقوب کی ران کی سن اُس کے ساتھ کشتی کرنے سے چڑھ گئی۔

(توریت پیدائش باب ۲۲-۲۲ آیت ۲۲-۲۲)

اعتراف۔ ہمدان نے شراب پی اور ننگا نچا۔ جواب۔ اگر چاہیے کہ کوئی صحیح حوالہ نہیں دیا۔ مگر ہم آپ کو بتلا رہے ہیں کہ تورت کہوں کہ نوح بنی کی زندگی کا مطلقا ذکر جہاں لکھا ہے۔ وابتد اذ فوج نوح خلعا وعرسا کو ماء وشراب من السمح فکون وقرآن سے داخل جنازہ۔ فالصبر حام اوکشفان عورت سے ۱۱ ترجمہ نوح کھینچی باڑی کرنے لگا۔ اور اُس نے ایک اگور کا باغ لگایا۔ اور اُنسی شراب پیکر نشیں آیا۔ اور اپنے ڈیرہ کے اندر آچو لگایا۔ اور کنعان کے باپ حام نے اُسے ننگا دیکھا۔ ۱۱ تورت تکوین باب ۹-۹ آیت ۲۰ و ۳۱ اور اُنسی شرابی کی دعا خدا نے قبول کی تورت تکوین باب ۹-۹ آیت ۲۵ و ۲۶

اعتراف۔ ۲۴ قتل کرنا ہمدان کا بیگناہ برہنوں کو۔ جواب۔ یہ بات کسی معتبر گزرتہ سے ثابت نہیں۔ مگر ہمارے موسیٰ بنی نے ایک مصری بیگناہ کو مار ڈالا۔ چنانچہ لکھا ہے کہ ایک مصری ایک عمرانی کو جو اسکی بہائیوں سے تیار ہوا تھا پھانسی (موتی) ہٹنے اور ہمدان نظری۔ اور دیکھا کہ کوئی نہیں بت اس مصری کو مار ڈالا۔ اور ریت میں جھسا دیا اور جب فرعون نے پکڑنا چاہا۔ تو بھاگ گیا۔ گو یا بموجب تیزات ہمدان فرعون کا ۳۰۰ انتہائی جرم تھا۔ (دیکھو تورت خروج باب ۲۰-۲۰ آیت ۱۱-۱۱) افسوس کہ حاضر و ناظر خدا کا ذرا خوف نہ آیا یہی ذکر تاریخ انبیاء صفحہ ۹۸ ملے گا میں ہے۔ اور یہی بیان قرآن میں بھی تورت کی نقل کر گیا ہے دیکھو سورہ طہ و قلقت نفساً فنجنک من الغم ترجمہ اسے موسیٰ کہتی تھی آپس خلاص اس عظیم تر از غم۔ اور اس قصہ کا تفسیر حلالین مطبوعہ خمدری

موسیٰ جلد ثانی صفحہ ۹۹ پر اقبال ہے اور ایسا ہی سورہ شعرا میں ہے۔ ولهم علی ذنوب فاخت ان لیتقلون۔ ترجمہ مر ایشا از ست برین وغیرے گناہ ہے کہ گروم مراد قتل قبلی سست پس ہی رسم از انکہ مرا سبختہ بعوض قبلی۔ ۱۱

گیش کی بات۔ مولوی۔ گورجا کی خوشا عجیب کرنا ہمدان کو کا اور لانا زور کر گنت کی پوجا اور ایک برس کے روزوں زبردتوں کی مصیقت کا اعتراف ہنگام جواب۔ ارشاد فرمایا۔ بخت نام دیوتا ہے بصورت قبل حکا نام گیش سی ہر تہ البندہ علی آریہ گیش یا یعنی لفظ کے معنی میں گل کا مالک اور اس کا طاس سے کسی آدمی کا نام نہیں بلکہ پیشور کا ہو سکتا ہے۔ چنانچہ وغیرہ خوش کے گزشتوں کا معنی ایک تھیں نام نہت بھی تھا جو پندرہویں صدی میں لکھا ہے۔ ایک شمیری کا بت کاجر نے دیاس جی کے سامنے بھارت لکھا ہے گیش نام تھا اور دم پوران میں لکھا ہے کہ یہ وقت لوگوں کا ایک دیوتا بھی گیش ہے جسکی انہوں نے عجائب و غرائب شکل بنا رکھی ہے۔ میں معلوم نہیں کہ آپ کس گیش پر اعتراف کرتے ہیں ہم لوگ ایسے فسانات کے قائل نہیں اور نہ ایسی عجیب شکلوں پر ایمں مگر آپ کے منہ سے یہ اعتراف موزون نہیں معلوم ہوتا۔ یہی کہ قرآن شریف و حدیث لطیف میں جو اسورہ عاقہ ایسے ہی عجیب و غریب فرشتوں کا بیان ہے۔ جن پر آپ کا ایمان رہے۔ پس جب تک آپ قرآن سے دست بردار نہیں ہوتے۔ آپ کا بچہ کارا دشوار ہے۔

حجۃ الہند ۹۶۔ اس مقام پر اگر ہمدان دیکھیں کہ ہدوت و ہدوت دو دو فرشتے ایک عورت پر عاشق ہو گئے تھے۔ تو انکا جواب یہ ہے کہ اول تو اُن کے عاشق ہونے کی روایت کبھی علمائے نزدیک صحیح اور معتبر نہیں ہے۔

جواب۔ اسکا تو ذکر قرآن میں ہے۔ تقاسیر اس سے بہرے ہیں۔ وہ بعضے علماء کو ان ہیں جو قرآن کو مرض نسیان کے سبب فراموش کئے بیٹھے ہیں۔ قرآن سورہ بقرہ و صافات علی الملکین۔ باہل ہاروت و صاروت۔ تفسیر حسینی ہر ہے۔ فرد فرستادہ شد از سحر علی الملکین بر دو فرشتہ باہل و در شہ باہل ہاروت و اروٹ نام دو فرشتہ است ایشان بر زمین آمدہ بر زن زہر و نام عاشق شدند و سبب شرب زہر بر قتل اہل بیحدہ غم اقدام نمودند۔ حق تعالیٰ ایشان را از صودر آسمان شمع کرد۔ و غداً بر ایشان دیس چھان مقرر شدہ و حالاً بجاہ باہل ہوسے سراوختہ مغرب اندا، جلد اول صفحہ ۱۱۱ بجی مسند ۱۱۱ آپ بتلاؤ وہ کون علمائیں کچے نزدیک یہ روایت صحیح نہیں۔

قول۔ دوسرے جب انہوں نے گناہ کیا تھا۔ اسوقت محض فرشتہ زہر چتے بلکہ بعض صفات بشریت کے انکو لاحق ہو گئے تھے۔

جواب۔ یہ بات قرآن کے خلاف ہے۔ قرآن انکو باہل کے چاہا کہ علی الملکین کتسہ ہے۔ پس یہ کہنا بالکل بے بنیاد ہے۔ قرآن میں اور کوئی ذکر نہیں۔ پس صاف ثابت ہے کہ انہوں نے یہ سارے کام فرشتہ میں کے وقت کئے اور عزرا زمل و جبرئیل فرشتوں نے بھی ایسے بہت کام کئے ہیں۔ بلکہ طوفان نوح بھی شیطان کی ترغیب و خوشنودی سے ہوا۔ (تاریخ انبیاء ذکر نوح صفحہ ۱۴۱ و ۱۴۲)

اسلامی کتابوں کو	دید موسیٰ بنجنا از لہ	کو میگفت اعداؤ اوال
خالد بنی کا ایک ہمنور	تو بجائی تا شوم من حرکت	چارت دوزم کم شامرت
اور موسیٰ علیہ السلام	اسے خدا عز و جلا فرما	جلالہ ذوالخانی نامن
صاحب کتبہ	تو بجائی تا شوم شامرت	چارت را دوزم در کرم

پیر قرآن سورۃ تحریم میں ہے۔ وصرہ منبت عمران التي خصبت فوجها ففتحنا قاف
منہ وجنا۔ ترجمہ صرہ منبت عمران را کہ نگاہ داشت خود را پس میدیدم و با و روح خود را
را از تہجد شاہ ولی اللہ اور ایسا ہی ذکر سورۃ انبیاء میں ہے اس کے حاشیہ پر لکھا ہے۔
یعنی غسل حیض کرنے کو ہی یہ لکھا ہے تھا۔ تیزو برس کی عمر تھی یا پندرہ برس کی گذشتہ
ہوئیں۔ شرم سے وہ مکان مشرق کو تھا اب نصار اقبال کرتے ہیں مشرق کو فشر استوا
کے معنی جوان خوب صورت۔ دیکھو حاشیہ صفحہ ۲۸۹ جہاں دہلی ۱۲۹۹ھ۔ مریم کے بہرہ
مجلس کرنیکا واقعہ مولوی رومی نے و قسوم سنوئی میں بعنوان میرا شدن روح القدر
ابصورت آدمی برہم پو قیقت غسل و برہنگی دینا گرفتار اوجی تھا۔ صفحہ ۳۴۳ (۱۲۹۹ھ)
میں یہ سارا قصہ لکھا ہے اور حضرت ذکر الیکوں مارے گئے اسکے قتل کا سبب بھی روایت
الصفا ۸۷۲ میں ملتی جہاں بھی ملاحظہ طلب ہے۔ نمبر ۲۱ داؤد نے بت سبب چہ
اور یا کہ بہرہ دیکھا اور نہ لکھی کیا۔ اور اسکے خاوند کو مر دابھی ڈالا دیکھو موشل باب
۱۱ آیت ۲ سے ۴ تک (نمبر ۳۰) حضرت سلیمان نے کہا کیا راس لیلہ اور کوہوں کے
واسطے کیا مشرک و کفر کیا۔ (سلاطین اباب ۶ آیت ۲۳-۳۵۔ اور باب ۱۱ آیت ۱-۳)
۳۔ اسی سلیمان کی بابت لکھا ہے۔ سلیمان راجہ صد شکر و ہزار سر پر بود وغیرہ وغیرہ
(مراجہ جلد ۲۔ نوٹکورد صفحہ ۵۹۲) نمبر ۴۰ حضرت داؤد کے فرزند حضرت اسون
علیہ السلام نے اپنی خوبصورت بہن تھر کے ساتھ کیا کچھ من کا لایا۔ (دیکھو موشل ۲۰ باب ۱۱)
آیت اسے ۱۸ تک صفحہ ۳۸۳ (۱۲۸۳ھ) (لوہیان) اگر آپ خود نہ پڑھ سکتے ہوں۔ تو اس مقام
توریت مقدس کو کسی اور سے پڑھو اگر کسی کر لیجئے تاکہ ایک کو بھی معلوم ہو جائے۔
بہن تھرے فرشتہ تھرے سارے بہن تھے خورقوں پر بار بارے
نگاہ شوخ کی تعریف سن کر خندک عشق رکھتے تھے جگر پر
فدا سے قامت بیباختہ تھے برنگ نافختہ دل باختہ تھے

مہادیو کی بابت اعتراض ۱۸۔ خدا ہونا مہادیو کا بقول چاروں دیدوں کے
اعتراض کا جواب۔ جو اب۔ بے شک لفظ مہادیو کے معنی پرستار کے ہیں۔ مہا
سب سے بڑا اور عالم والک۔ پس سب سے بڑا عالم یعنی عقل کل والک کل پر پانا ہے
دوسرے کوئی نہیں۔ مہا سب سے فاضل ڈاکٹر برہم صاحب نے لکھا ہے۔ یہ خدا کے صفاتی نام
برہم یعنی بے شائبہ۔ یعنی سرود ایک و مہادیو یعنی پر جلال میں۔ یہ وہ کوئی آدمی دیکھ
معاذہ کے مطابق نہیں تھے۔ (دیکھو انکا سفر نامہ صفحہ ۲۱ جلد دوم)
اعتراض ۲۱۔ وقت شادی ہمزہ گور جا کے مارپٹ کرنا عورتوں کا مہادیو کو اور
بھٹے خاق کرنا دشواریاں

جواب دیکھ مہادیو پر پانا کا نام ہے اور پراٹک مہادیو ایک راجا کا نام ہے
جو جہاں کی سپاہی علاقہ کوہ خواراک کا راجا اور پارتی کا خاندان دھرم کا داماد تھیں مہادیو
کا رنگ کا بابت تھا اور مہادیو لوگوں کے سپاہیوں کے رہتہ اور سب پر جبر پانگرا
تھا۔ اس کا علاقہ کوہ شوالک کے سیکلاش تک تھا۔ یہ انسان اور فاضل آدمی تھا۔
اسی سپاہی مہادیو کا حال بطور ناگ شیبو جوان میں لکھا ہے۔ اگر آپ کو شک ہو کہ
مہادیو آدمی کا اور خدا کا کیسے نام ہے تو اس کے واسطے دیکھو۔

مہادیو ایک فقر کا نام ہے اور خدا کا نام بھی۔ دیکھو منتخب و حرات و عیانت
احمد خدا کا نام بھی اور ایک مشہور معروف موسیٰ افغان کا بھی (دیکھو دیوان غازیاب
مجموعہ خدا کا نام بھی ہے۔ اور بنی کا نام بھی۔
مجموعہ خدا کا نام بھی۔ بادشاہ کا بھی پیر کا نام بھی

اب باقی اعتراض کیا جواب دیتے ہیں جیسے بنی نے اپنے ناموں کی مٹی

کاٹیں ہے۔ دیکھو (فتوحات مکی) اور مدینہ المستقیم۔
کاشن کرشن جی کا نام ہے اور خود لفظ کرشن کے معنی بھی اسود اللون کے ہیں۔
سوم رمل شیشہ کا وہ ہسٹرم جو چلی کی تعریف میں لکھا کرتے ہیں اس میں لکھا ہے
ہندو نام کرشن خواندہ مسلمان عالمی حیدر کراد گوید خان پر دوسرا
اب ہم اس بات کا رد کرتے ہیں جو کہ آپ نے لکھا ہے کہ وہ چکر کے براہ دار کا ہند
میں آئے۔ واضح ہو کہ راجہ بدیشہ کا سمت آس وقت ۱۶۹۱ء ہے اور کرشن جی اس
کے چھ برس تھے و مفصل دیکھو تاریخ و مہاراول
ابراہیم جس نے فتح بنانا آجس کو پیدا ہوئے ۱۱۸۱ سال ہوئے۔ اس سے
پہلے کوہ کا نام و نشان نہ تھا کرشن جی محمد صاحب سے ۳۴۴ سال پہلے۔ اور
ابراہیم بانی گوبند ۱۱۸۹ سال پہلے ہوئے۔ ان کے وقت میں ذوق ابراہیم تھے۔
اور نہ محمد صاحب کے مہادیو میں مخفی تھے۔ اس لئے چکر کا نام سراپا بے معنی ہے
اور براہ دار کا ہند میں آتا ایک اور لائینی خیال ہے کہ کرشن جی فی الحقیقت
بقول حدیث اور علماء اسلام کے بنی تھے۔ اور بقول صحیح اہل ہندو کے ایک ہندو
رشی تھے۔ اور انہوں نے فرمایا ہے کہ سوائے وید مارگ کے اور سب مہادیو کا بڑی
پس انسان کو چاہئے کہ ہمیشہ وید دھرم پر قائم رہے اور مکاروں کے فریب میں
برگز نہ پھنسے۔ وہ ایک مشہور و معروف رشی تھے۔ مہا ہارت اور گیتا ان کے
اعتقاد کی شاہد ہیں۔ عرصہ تقریباً سات آٹھ سو برس کا گردا کہ ایک شخص مہادیو
نے جس کا نام بوب دیو اور رشتے والا مقصود آباد ملک بنگال کا تھا۔ ایک کتاب
میں بڑائی اور خزانے سے بھری ہوئی ہما کرشن جی کو بدخلین ثابت کرنے اور
لوگوں کو گمراہ کرنے کی غرض سے بنائی جسے راس لیلہ و حیرہ جسے ٹانگوں کا
رداج ہو گیا۔ جو اصل سمت شاستر کے قطعی خلاف ہے اور سراپا و درازانہات۔
اعتراض صفحہ ۱۲۲ و ۱۲۳۔ مہادیو کا سنگد۔ ترجمہ گیت رائے میں ہے
کہ کرشن ایک دن گویاں کے کڑے اٹھا کہ گدیم پر چڑھ گیا۔ اور ان کو ننگا دیکھا۔
اور پھر اسی الجھڑ میں لکھا ہے کہ گویوں کے ساتھ ایک رات کرشن جی نے راس
لیلہ کی کرشن جی گویوں کو خصوصاً اپنی ساری راہ کا کوٹری تھیں سینہ اور گلے
سے لگا کر پیش کر رہے تھے۔ آخر تمام گویوں کو رت خون دھسے کہ ان کی خواہش
پوری کی۔

جواب۔ یہ تمام الزام باطل ہیں۔ ان کے کسی فقرہ میں صداقت کا نشانہ
نہیں کیونکہ مہارت اور گیتا دونوں اس کے مخالف ہیں۔ ان میں ان امور
کا مطلق ذکر نہیں ہو سکا گو کہ ہم نے خود بھی جہاں تک ہم نے خود بھی راہ کا نام لکھا
نہ پایا۔ اگرچہ بھگوت خصوصاً اور دیگر ان عموا غیر معتبر ہیں۔ مگر مترجموں نے اور
یعنی اندر پر کر دیا۔ ایک دوسرے جوں کے سنوائے اور کوئی ترجمہ بھگوت کا بھگوت نہیں
اور وہاں یہ بھی لکھا ہے۔ کہ جب تک کرشن جی برہمن و گھوک میں رہے ان
کی عمر ۸۰ سال کی تھی۔ پس ایسے نابالغ بچہ کی حرکات عقلاً قابل اعتراض نہیں
ہیں۔ بنا برآں کرشن جی کوئی الزام خاندین نہ ہو سکتا۔ مگر ذرا اسے حضرت جبریل
علیہ السلام کا حال دیکھئے گیتا میں نے کس طرح مریم کو بہرہ دیکھا اور کیا فعل کیا۔
متر اسور ۲۶ مریم فرارن۔ واکر فی الکتب ہرم اقا بشادات من اہلہما
مکا کا شرفا قانا تخلص من ذہنہم حجابا فارسلنا الیہا وحنا فقتل لہا ہذا
قالت ای اعود بالقرنہ اصل ان کنت تقسا قال انا انارہ رسولہا لکھ
علما دیکھا قالت انی یون لی علم و لہ صیسی بشر و لہاک یغنیانہ

(از ہجرت سہارنپور)

جواب جس طرح محمد صاحب بخوف قریش کرے بھاگ کر فاروقیہ میں چاہیے اور وہاں پر تعاقب کرنے سے مدینہ کو بھاگ گئے۔ اور ایسے ایسے جیلے گئے کہ کسی بہادر سے کیا بلکہ شہنشاہی آدمی سے بھی ناممکن میں۔ خدا نے بھی اپنی کن فیکری طاعت کو پہلا کر میل بازی بچھلائی۔ اسی روز سے سال چھری مقرر ہوا جو حضرت کی مفردی کی تاریخ ہے۔ حملہ حیدری میں لکھا ہے۔

چو لو کہ زان حال آگاہ شد	زخانہ بیرون رفت و ہر شاہ
گرفتند پس راہ شیراب پیش	بنی کند تعلیم از پائے خویش
بسیار خیراہ رفت گرفت	پے خود ز دشمن ہفتن گرفت
چو رفتند چندے بدامان دشت	قدوم فلک سائے چرخ گرفت
ابو کر آنگہ بدوشش گرفت	دلے زین حدیث است جا گرفت
برفتند القہ چندے دگر	چو گردید پیدا نشان سحر
بدیدند غار سے دران تر و شب	کہ خواندی عرب غار کو نش لغب
گرفتند در جوت آں غار جائے	دلے پیش بہ نہاد بوبکر پائے
ہر جا کہ سولایغ یا غبار وید	قبار بدرید و آں رخ چید
در آمد رسول خدا ہم بعبار	نشستند بچا بہ ہم ہر دیار
بغار اندوں تا سر روز و شب	بسر برد آن شد لغزان رب

اور تاریخ التواریخ میں خود حضرت علی کا اقبال بھی درج ہے کہ کدھو کا محراب کی مرضی اور ترغیب سے دیا گیا تھا۔ سورج گن صاحب نے لکھا ہے، اگرچہ قاتل دروازہ پر نہ گنجائی کر رہے تھے۔ مگر وہ دھوکے میں آکر علی کو محمد سمجھتے ہوئے تھے جو رسول کے بیسر و آئین کی سیر چاڑھا اور اٹھ سو رہا تھا۔ اور تاریخ زوال دوم و عمارت صفحہ ۱۸۱ ایک اور جگہ گن صاحب نے لکھا ہے کہ قریش لوگوں نے محمد صاحب کی تلاش میں کہ کسی تمام لوح چھان ڈالی۔ اور اس غار پر بھی پہنچے۔ جس میں آپ اور اُن کے ساتھی چھپے ہوئے تھے۔ مگر یہ خیال کیا جاتا ہے۔ مگر کدھو کے جانے اور کدھو کے گھونسلے سے جو خدا نے کافروں کو دھوکا دینے کے لئے پیدا کر دیا تھا۔ اُن کو یقین دلایا کہ اُس جگہ کوئی نہیں ہے۔ اور نہ کوئی وہاں آیا ہے۔ (دیکھو تاریخ زوال دومت الکبر سے و عمارت صفحہ ۱۸۲)

محمد صاحب چند آدمیوں کے خوف سے بھاگے اور کرشن جی ایک لشکر حرار کے مقابل میں سے۔

بجھتہ الہند ۱۴۲۔ ایک بار کرشن جی نے رکشی سے فرمایا کہ جو کوئی تمہارے لائق ہو اسے گھر چاہیو۔ میں تم سے محبت نہیں رکھتا۔ رکشی نہایت خفا اور غناک اور پریشان ہوئی تو آپ نے رکشی کو گلے لگا کر فرمایا کہ جب کوئی عورت جیسے جنگی ناک بونٹیں چڑھاتی ہے تو عجب دلربا نظر آتی ہے۔ اس واسطے ہم نے تم سے بات کہی تھی تاکہ تم جنگی فرما کر اپنی بیویوں کو چڑھاؤ۔ اور ناز مشوقانہ ہم کو دکھاؤ۔

جو آپ عورت اور غلاموں میں باہمی عاشقانہ و مشوقانہ محبت ہوتی چاہیے وہی کرشن اور رکشی میں تھی۔ کثرت محبت کے سبب اکثر ایسے واقعات ہوتے ہیں گویا بی بیوں کے باہمی مذاق کے پہلے میں داخل نہیں ہیں۔ کیونکہ توجہ طرح نیک ہے۔ جیسا کہ خود تمہاری تحریر سے ظاہر ہے۔ پھر نہیں معلوم کہ یہ اعتراض کس خیال سے کیا۔ وہ اپنے اپنے گہریں حضرت کا حال چلن تو کدھو لیا ہوتا۔ شاہ عبدالحق محدث دہلوی فرماتے ہیں ولند اچوں گفت عائشہ صدیقہ کبریٰ

اللہ عتاد ابتدائے مرض آنحضرت علیہ السلام ولاسا فرمودہ آنحضرت بل ارشاد ہوندا اگر میری تو اسے عائشہ پیش سن و سن زندہ باسم تاکہ میں دفن کنم ترا ایسے سخن گراں آمد وعائشہ گفت دوست ممداری تو فریق مرا و مقصود آنحضرت آن بود کہ چون رفتن خود را ازین عالم دانستہ بود۔ خواست کہ عائشہ پیشتر کہ از دے رود و دران عالم جمع شوند،

ردایح النبوة جلد ۲ صفحہ ۵۵۲ (۲۹۲ھ نو کھنڈور) اور ایسا ہی ذکر مشکوٰۃ کتاب

الفتن باب فی وفات البیہ جلد ۲ صفحہ ۶۲۶ و ۶۲۷ میں ہے) تاریخ انبیاء میں ہے کہ ایک دن آنحضرت باہر سے تشریف لارہے تھے۔ عائشہ نے کہا کہ میرا سر دکھتا ہے حضرت نے کہا میرا سر دکھتا ہے۔ اور جو میرے سامنے تمہاری وفات ہو تو میں بھی طرح تمہاری تجیز و تکفین کروں۔ نماز جنازہ کی پڑھوں۔ عائشہ نے کہا کہ گویا آپ ہی چاہتے ہیں کہ میں مرا جاؤں اور آپ بے شک اوبی بی کو لے کے اسی دن میری جگہ سویں گے حضرت نے قسم فرمایا، (صفحہ ۶۲۷ مشکوٰۃ) اور دیکھو صحیح بخاری کتاب المرن صفحہ ۶۵ و تاریخ ابی القدا عری صفحہ ۱۵۹ جلد اول و درختہ الصفا جلد ۲ صفحہ ۴۱۴ نو کھنڈور ۱۸۸۳ھ) پیارے ناظرین! دونوں کے تفاوت پر غور فرمائیے۔

رکشی کرشن جی پر مرقی تھی۔ اور محمد صاحب عائشہ پر مرتے تھے۔ رکشی اور کرشن جی کی محبت و نیار آشکارا ہے اور محمد صاحب وعائشہ کی حالت بھی کسی ایماں دار محمدی سے مخفی نہیں رکشی کرشن جی کے جیتے جی اور مرتے کے بعد بھی اپنی جی بڑا دہم کو بیان کرتی رہی۔ مگر عائشہ حضرت کے جیتے جی زندام ہو گئیں۔ قرآن میں جہاں یہ قصہ تذکر ہے۔ اسکا نام سورۃ المیز ہے۔ ان الذین جاؤ دیا لک المیز اور تفسیر حسینی جلد ۲ صفحہ ۲۶۷ بجی و تفسیر جلالین صفحہ ۲۵ جلد ۲ صفحہ ۲۹۹ حیدری بجی و تفسیر طبع الالہام صفحہ ۲۳۰ و ۲۳۱۔ اور صحیح بخاری صفحہ ۵۴۹ و ۵۵۰۔

مولوی حسین واعظ بڑے صاف لفظوں میں ڈھٹا ہوا اقبال کرتا ہے اسی روز سے عائشہ کی بابت محمد صاحب کے اصحابوں کی تہمت میں غل یا حبیب اللکھا ہے۔ آورده اند کہ یکے از اصحاب گفتہ بود کہ اگر حضرت پیغمبر را وفات در سمدین عائشہ را بخوابم و دیگرے را در غلط گذشتہ بود و بزبان نیاوردہ۔ جب محمد صاحب نے دیکھا کہ صحابہ کی ریت صدیقہ کی طرف نیک نہیں ہے۔ تو بھٹ ایک آیت اذکار لی۔ سورۃ احزاب وان سکوا از واجہ من بعد لا ابلا ان ذلک کان عند اللہ عظیماً۔ و نہ آنکہ نکاح کند زنان اور اسمعیل را پس از دے ہرگز نہ آئید اس کار بہت نزدیک خدا گناہ بزرگ، (صفحہ ۲۰۵ تفسیر حسینی جلد ۲) عمت اور عائشہ و محمد صاحب کے حق میں سعدی کی گلستان کے باب معتم کی وہ چکا

ساری کی ساری موزوں ہے۔ جسکے اخیر میں لکھا ہے۔ زن جوان را تیرہ اگرچہ چو نشندہ کہ میرے۔ مگر کرشن در رکشی کے لئے۔ میان عاشق و معشوق رمزے است کرانا کا تین را ہم خبر نیست۔ اب ہم یہ بتاتے ہیں کہ کرشن جی کی تعظیم اور نبوت دین اسلام کی کتابوں سے بھی ثابت ہے۔ جس کا آپ کو بھی اقبال ہے۔ چنانچہ لکھا ہے۔ بلکہ بعض مسلمانوں کا بھی یہ خیال ہے کہ کرشن کنیا جی موند بلکہ میرے تھے اور حج کر کے براہ دار کاہنہ میں آئے۔ اور ان کی نسبت جو رتبہ ہنود میں افعال انا لکھے ہیں محض غلط ہیں (بجھتہ الہند صفحہ ۱۴۵ سطر ۵-۷)

قدیم حدیث میں ہے۔ کان الیانی شولوا لہنک اسود واللون اسمنہ کاہنن ترجمہ تحقیق ہوا ہے بنی ہندوستان میں شام بھر رنگ اُس کا اور نام اُس کا

ساقی اشارت باین فقہ است درین آیات ۱۱ اور تفسیر حسینی میں لکھا ہے۔ لیکن از
مفسدان این فقہ را بر وجہ ایزاد کردہ اند کہ شرع و عقل در قبول اس باب مجوز نہ ہو
اور اسی کے متعلق تفسیر میں ہے۔ قیل غریبان لطیف ما قبل من جند الطبع و
قل انشان فی البیاض لبعثا ہما و اخضم یطلق علیہ اول واحد واكثر و ہما اصل مکان
جائے علیہ ما وقع منہ و کان للہ تسع و تسعون امرا و اولیٰ و اولیٰ من الشجر
لینس لہ غیر ہما و تنزع و جھا و فی غل بہا، و دیکھو تفسیر علام الدین مطبوعہ جدیدی بمبئی
۱۹۱۵ء صفحہ ۱۱۵ اور قرآن مطبوعہ مختاری دہلی ۱۲۹۹ء صفحہ ۶۱ پر لکھا ہے دیکھو
ف ۱۲ اور دیکھو تاج انبیاء ذکر واد و صفحہ ۱۵۱ سے ۱۵۳ تک ۱۲۵۷ء و سیرت الرسل
و بحر مراح دلب لباب و اخلاق الصالحین میں بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ کہ وادو نے
غزوہ نہ کیا۔

بشن جی کا واقعہ کسی معتبر کتبی میں نہیں ہے۔ مگر وادو کا فقہ عوامین (اسلام
کی مستند و اہم کتابوں میں لکھا ہے۔

اعتراف صفحہ ۲۵ انگیز پوران کے ادیب چھاپڑوں میں لکھا ہے۔ کرشن جی نے بعد
۵۰۰ عہد ہند راجا وادو اس راجا کا بیٹا بنے۔ ہدایت عام فرمائی کہ جہاں کا خالق
کوئی نہیں، خود بدوں کے ساتھ عیش کرنا بھی ممکن اور نجات۔ اور جسم کا فائدہ ہے
اور جزو اور زمین اور بیٹی میں فرق جانتا ہے عقلی ہے تمام عورتوں کو بچتاں جانکر
جس سے دل چاہے تزا کرے۔

جواب یہ راجا بہت قریب زمانہ کا ہے جبکہ مذہب بام مارگ پندہ میں چلا
تھا۔ جو کہ ذرا وادو شراب نوشی و گوشت خوری و بد چلنی کی بنیاد ہے۔ کسی بشن نام پر جس
بام مارگی نے یہ کام کیا ہوگا۔ جیسا کہ اب بھی بام مارگی ایسا ہی کرتے ہیں۔ مگر وہ
دوسرے کے فعلی مخالف ہیں اور نہ تا پندت اس طریقہ کو بالکل ناپاک سمجھتے ہیں
دیکھو لفظ بام پر شبد استو مان دھنی۔

تاریخ الخلفاء میں بلال الدین سیوطی لکھتے ہیں۔ قال لما انفصلت اقل
الرشد وقت فی نفسہ حادۃ صدر حار المہدی فرا و دھا علی نفسہا
فقال لا اصل لک ان ایاک قل اطاف فی شفت ہمار باسل الی الخ
فسالہ انتک ذہن اشی۔ فقال یا امیر المومنین او کلھا ادعت انتک شتا
منبعی اب لصدیق لا تصدقہا نامنہا لیست ہما منی۔ قال ابن مبارک
فلید اور من اعجب من ہذا الذی وضع یدہ فی فم المہدیین و لا یمن
یمنج عن حرمہ ابدا و من ہذا الاعتہ الی رغبت بنفسہا عن ملوئین
و من ہذا فقیہ الامرض و قافیا قال انتک حرمہ ایک خاصہ تکریم
و میلانی ہر قلمی فضل رشید کی چند جہوں میں۔ خدا اسکو معاف کرے۔ سلفی
طیوریات میں اپنی سند سے ابن مبارک سے روایت کرتا ہے۔ کہ جو وقت خلافت
باروں رشید تک پہنچی۔ تو اس کے اوپر ہمدی اس کے باپ کی ایک مدخو گڑھی
پس اس نے اس کے نفس کو اپنی ذات کے واسطے پسند کیا۔ اس نے کہا تیری بھلائی
نہ ہو کہ تیرے باپ نے میرے ساتھ محبت کی ہے۔ باروں رشید فریاد ہو گیا۔ اور
آوی ہجرا ابو یوسف امام زمانہ کے پاس۔ اور اس سے بوال کیا کہ اس کے جواز
میں بھی بڑے پاس کوئی چیز ہے۔ امام نے قوی دیا کہ اسے امیر المومنین جس چیز
کو طلب کرتی ہے چاہیے کہ تو اس کو دے دیوے تاکہ اس کی تصدیق کر دے
کیونکہ وہ اموں نہیں ہے۔ یعنی عورت کی قابل اعتبار نہیں اسکو نفرت میں لانا
چاہیے۔ کہا ابن مبارک نے مجھے معلوم نہیں زیادہ عجیب اس شخص سے کہ جسے

رکھا ہے۔ اپنا ہاتھ مسالوں کے خون اور مال میں اور وکیل تو ماہی اپنے باپ
کی حرمت میں۔ یا اس عورت سے جسے کہ رغبت کی اپنی جاں سے امیر المومنین
کو۔ اور اس فقہ الزمان اور قاضی سے کہ جسے قوی دیا کہ اپنے باپ کی حرمت
کو بہا ڈال اور اپنی شہوت کو پورا کر اور اس کو اپنے تصرف میں لے آئے۔ صفحہ
۱۹۷۷ء مجتبیٰ دہلی

کرشن جی کی بابت
اعتراف کا جواب
شکر کرنا۔ اور شرک کا حکم دینا یعنی خود بد چلنیوں کی اور
ہمدیو کے لشک کی اور بن ہدیت کی۔ اور آگ کی پرستش کرنا۔ اور درشن
سے گردانا اور دیوتا کے واسطے جنگ کا حکم دینا۔

جواب کرشن جی نے نہ تو کبھی شرک کیا اور نہ شرک کا حکم دیا۔ بلکہ ہمیشہ
شرک سے نفرت کرتے اور لوگوں کو براہ راست کی ہدایت دیتے رہے۔ ہمارا ہاتھ
شاخ پرب اور ہما ۵۲ میں لکھا ہے۔

नानि धर्मे च अथवा कान्तः पश्चात् दृष्टौ ब्रह्म सनातनः
یعنی سرئی کرشن جی نے لوگ کی حالت میں گمان کے ذریعہ سے تحقیق کی کہ اس ساق
پر ہم پوتا کا دھیان کیا۔ ہاں اگر کرشن جی کے شرک سے مراد بد چلنی و عظیم و
تکرم ہے۔ تو اس کے ہم تھا ہی ہیں۔ بے شک کرشن جی نے جو کہ ایک ناک انسان
اور فاضل آدمی تھے۔ برہمنوں کی خدمت کی اور تار بیت کرتے رہے تو کو کس
برک خدمت کر دیا خود ہم شد۔ تکر خود را دید اور محمد و ہم شد۔

اور دید میں حکم ہے کہ پانچ کام روز مرہ انسانی فرائض سے ہیں۔ (۱) عبادت
ایسا یعنی صحت و روحانی کا علاج (۲) الگنی ہوتی یعنی صحت جسمانی کا علاج (۳)
بشریک یعنی تانا پاتا دیا چار پرہس کی خدمت و تنظیم۔ (۴) انتھی یعنی صفائی
نوازی (۵) غریب غریب کے واسطے جو سستی ہو خیرات۔ برہمنوں کی عظیم اگر شرک
ہے۔ تو یاں باپ کی عظیم و کچھ بھی شرک ہے۔ اور یہ فوج سے لے کر کرب
پہنچ کر رہے۔ یہیں بقول تمہارے سب بشرک ہوئے۔ مگر ایسا نہیں کیونکہ
یہ فوج نہیں بلکہ تو اب ہے۔ اور اخلاق حسنہ کا فتح الباب ہے۔

ہمدیو کے لشک کی کرشن جی نے پوجا نہیں کی۔ اور نہ کرشن جی کے
وقت میں یہ بد فعلی رائج تھی۔ اس کا رواج بہت پیچھے چلا ہے۔ کرشن جی تو ایک
برہما کے بھگت تھے مفصل دیکھو گستاخا خواں اوہیا۔ اور آگروں سے مراد
آتش پرستی ہے۔ تو یہ صرف آپ کی عقل کی لپٹی ہے۔ ہم آگ کی پرستش نہیں
کرتے۔ بلکہ ویرک ہدایت کے مطابق ہون کرتے ہیں۔ اور آگ کے پوجا زری کو دید
انوکول پڑا سمجھتے ہیں۔ اور ایسا ہی کرشن جی بھی سمجھتے تھے۔ مگر اعتراف
تمہارے قرآن اور دین اسلام پر آئے ہیں۔

محمد صاحب نے شرک کیا۔ سبک اسود کو چاہا۔ اور اس کی برکت سے اُن کے گناہ
دور ہوئے کچھ کی پرستش کی۔ اور رنگ اسود کو خدا کہا۔ توں کی تعریف کی۔ ۱۱۰
تک بود پوئی خاطر بیت المقدس کی طرف سجدہ کرتے رہے۔ جبکہ کہ میں ۳۰
بیت موجود تھے۔ تب بھی اسی بیت خانہ کی طاعت سجدہ کرتے رہے۔ ساری دنیا کو
مکان پرست بنا دیا۔ جو کہ محمد و ایک ویشی کو نہ کیا کہیں بڑا یا شیطان کو ہر جگہ
ماضی و ناظر بتلایا خدا کے مقابل میں گمراہ کرنے والا اور خدا مخالف ظالم کرنا۔
لوگوں کو چاہا جمالت میں گرایا۔ میں خود محمد صاحب نے شرک کیا۔ اور شرک سمجھا
حجت الہند صفحہ ۵۲۔ کرشن جی جو زندہ کے خوف سے دوا کا میں بھاگ کر چلے آئے

۷۔ حضرت لوطؑ نے صرف ایک بیٹی تھی۔ مگر غلی نہیں کی۔ بلکہ دوسرے

اسے محمدی بیٹا جو۔ ذرا عذائے واسطے خود گردن کرادیا بھی ہوئی مقدس نبی بھی بدستور بنے رہے۔ انہیں تینوں کو خداوند تعالیٰ نے نہایت مقدس سمجھ کر جن کر اسی کا ریحہ و عمل نیک کے واسطے گنہگار کی آگ سے بچایا تھا۔ اسی حضرت لوطؑ کا بیٹا ہے۔ یہ خدا کا نام بھی نازل ہوا تھا۔ یہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کے بہت قریبی رشتہ دار تھے۔ تھے تھے بمعنی آدمی بھی نہیں بلکہ غیر تھے۔ پس انصاف کر دو کہ ہر پاسے وہ کس قدر زیادہ گناہگار ہیں۔ کس قدر زیادہ بدچلن ہیں اور کس قدر زیادہ بظہر کے لائق ہیں۔ کم سے کم ذہل مجرم ہونے میں تو کوئی جاہل مطلق بھی انکار نہیں کرتا اور حیرت الہند صفحہ ۱۷ پر آپ لکھتے ہیں کہ ہر جا کا کوئی شخص وجود نہیں ہے۔ اگر یہ سچ ہے تو ہر جا پر کوئی الزام عائد نہ ہوا اور صرف حضرت لوطؑ ہی ملزم ٹھہرے۔

حجۃ الہند صفحہ ۱۲۳ و ۱۲۴۔ ایک بیابان میں برہا کی مٹی نہیں پر گریزی۔ مہادیو نے قتل کرنا چاہا۔ برہما اور پین نے مہادیو کے قدموں پر سر رکھا۔ اور دھجھ نے بھی بہت خوشامد کی۔ تو راضی ہوئے۔ اور گوہ کیلاش میں روتی افزون ہوئے اور شیو پران **جواب**۔ ہماری کتب معتبرہ میں اسکا تذکرہ ہے۔ پورا ان فہرست صداقت کو خارج ہیں۔ بنابر ان غیر مستند ہیں۔ پس ہم اسکی صحت سے انکاری ہیں۔ مگر ہماری کتب معتبرہ میں ایک ایسا ہی واقعہ موجود ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام تمہاری جدا مجد اور غیر اول ریاسی شامت باعث مذمت ہوئی چنانچہ مفصل حال اسکا یہ جیسنی میں اس طرح لکھا ہے۔ دیکھو سورۃ کہف، درمیں العالی آدودہ کہ آدم را اختلام شد و منی او بجاک آلودہ گشت آدم ازاں حال اندوہ ناک گشت حتی تعلقے ابن دو قوم یا جوج و ماجوج را ازان خاک آلودہ منی ابو البشر یا فرید بقول کسے لکڑیہ انبیاء علیہ السلام محتلم نے شونہاں قول ضعیف است، (تفسیر جیسنی صفحہ ۱۱ جلد ۲) حجۃ الہند صفحہ ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳۔ ہر پاسے بار بار جو نام دعوئے خدائی کا کیا۔ اور تید کو جبکہ کلام خدا مانتے تھے۔ اس کا حکم ماما واسطے اسکا سر کرٹ گیا یا جل گیا۔ اور یہ بات قراردی کہ جو کوئی رنگ کا آغاز و انجام دیکھ آدے وہی خدا ہے۔ اور بھوت کہ دیا کہ میں نے رنگ کو چھ لیا ہے۔ اور اس بات پر دو گواہ بھوٹے قائم کئے۔ اور اپنی لڑکی باک سندیا پر عاشق ہوئے اور میرے کام کا قصد کیا۔ جس پر مہادیو نے ان پر ہر لعنت کی۔ اور دوبارہ اپنی پوتی کے نظارہ حال سے انزال فرمایا۔ اور ستائندہ کو خدا کی عبادت سے باز رکھا۔ اور اندر کے گناہ کو بے گناہوں کی گردن پر رکھ دیا۔ اور پانچواں حصہ ان کی کلام کا بھوٹ اور بخش ہوا۔ چنانچہ یہ سب کچھ سند کے ساتھ فصل اول میں مفصل بیان ہو چکا ہے اب یہ فرماتے۔ کہ ان سب امور میں سے آپ برہا کی محس کس بات پر انکار کر گئے اور کس کس کام کی واسطے بجا لانا کفارہ کا ثبوت کر گئے۔ م۔

تن شدہ جلد داغ داغ چنبہ بجا کجا اپنی

جواب باصواب۔ آپ نے برہا جی کی نسبت بجا پورا توں کے الزام لگائے ہیں۔ مگر ہمیں کسی پوراں کی اصل عبارت درج نہیں کی۔ سارا زور آپ کا سوط اللہ انجیل پر ہے۔ ہر جگہ اسی کا حال درج ہے۔ اصل کتب سے کوئی غرض نہیں سوط اللہ انجیل کی منشی انڈر زین مراد آبادی نے اپنے اندر رکھ کر مشہور کیا اور بعد میں اچھی طرح و جیاں اڑائی ہیں۔ اور اس کی غلطیاں عام و خاص کی ذہن نشین کرائی ہیں۔ اور شکر گرتوں کی رو سے جن کی مفصل فہرست ہم اسی پیشک میں درج

ملہ قرآن سورۃ البصاء ۴۴ منزل

کر چکے ہیں۔ اور بادی جان بہرمان سوامی و یا مندی جی جادو دان نے اپنی جادو کتاب **سستار تہہ پر کاش** میں بھی لکھ دی ہے۔ دیکھو صفحہ ۱۱ سے ۱۳ آگونی اعتراض برہا جی یا کشی اور شی کی پینیں آتھا۔ آریہ سلج مہدیوں اور مہادیوں سے لاکھ گنا زیادہ ان مخالف حق گرتوں اور دید و روہ و مشکوں یعنی پورا توں کا رو کر رہتے۔ جس کے باب سے ویدک دھرم روز افزوں ترقی پڑا۔ باسے مگر بہر تہا ہے میں کہ دین اسلام کے عوامانی اور خصوصاً ختم المرسلین محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے سراپا زیر بار ہیں وہ دوسروں کے جلبت میں بلکہ انہیں امرائے کے خود جیاد ہیں۔ ہم غیر مستتر قاتلوں جیسے امیر نمر، اور اہل یلہ کی شہادت نہ لادیں گے۔ بلکہ خدا نے اسلام اور علمائے اسلام کی اصل کتابوں کی اصلی عبارت میں انہیں گے تاکہ کسی طرح کا آپ کو شک نہ رہے۔

مختصر دین ہے خدائی کا دعوئے کیا۔ **تہا** سے ہاں بھی نہیں نے خدائی کا دعوئے کیا ہے۔ جیسی سچ روح اللہ سے خدائی کا دعوئے کیا انا جیل اربعہ شاہدین نام امت اس کی اس کو خدا مانتی ہے۔ سیکڑوں محمدی بھی دین اسلام سے ثابت ہو کر اس کی خدائی کے حق ہو گئے ہیں اور یہاں تک جی بس نہیں بلکہ اس میں سے چند فضلاء نے دین اسلام کے رد میں کتابیں بھی لکھی ہیں مفصل دیکھو **نیا زمانہ** مختلف مولوی محمد علی صاحب انکسار دار اس اور **الکجھہ القرآن** مصنف مولوی عبدالہقیم صاحب انکسار سسٹنٹ کنستابل متقی امرتسر اور تحقیق القرآن و تاریخ محمدی اور ہدایت السلیس و غیرہ مولوی عبداللہ دین صاحب پانی پت وغیرہ وغیرہ

خود حضرت محمد صاحب نے بھی خدائی کا دعوئے کیا۔ اپنے ہاتھ کو خدا کا ہاتھ کہا **زید اللہ** فرق ادین یحکم قرآن ترجمہ میں خدا کے نور سے ہوں۔ اس حدیث پر تصدیق تقوی اصول دین ہند لکھا ہے۔

شیخ فرید الدین عطار سرآمد صوفیان روز گائے حدیثی مع ابدیت سے محمد صاحب کو خدا ثابت کیا ہے۔

من خدا تم من خدایم من خدا	فارغم از کبر و کینہ و نہ ہوا۔
بود تھے گفت اما تمہیں	سے تو کا قرے تو داری کہش یون
پیشانیے او تو چوں مصطفیٰ ہست	الاجرم تو انکو کوئی کے زوست
بعد ازاں عطار گفت لے کو کر	از روز سر شستے بے خبر و
تو بہر صورتے و ما اندہ	کے تو حوت حق احد خواندہ
لی مع اندہ گفت احمد دریا	تو کجا دانی کہستی بے نشان
راز باس گفت احمد رضا	تو کجا سہی کہ دانی بے وفا
تو بصورت ہم چو کا فر اندہ	واصل حق را تو کا فر خواندہ

ملفوظی روحی میں ایک اولیا اور بایزید بطامی کا مکالمہ درج ہے جس میں اس دلی نے اپنے آپ کو خدا کہا ہے

چوں مرا دیدی خدا ملا دیدہ	گر کعبہ صدق برگ دیدہ
طاعت من طاعت و عبادت	تو پنداری کہ حق از من جدا
چشم نیکو باز کن در من مگر	تا جہنمی نور حق اندر شہر
نکبہ را یک بابی گفت یاد	گفت باعدی مرا ہفتاد بار

ملفوظی روحی دفتر دوم صفحہ ۲۴۴ و ۲۴۵ حدیثی بھی۔

پورا کرنے (بدنہ نہیب دنیا میں پھیلائے) کی غرض سے بطور محنت علی بن ابی طالبؑ کے پورا نون میں بودہ اوتار مانا گیا ہے۔ اگرچہ اور سب دیوتاؤں کی ہر نامی کی گئی۔ مگر یہ تو بالکل بے عیب ظاہر کیا گیا ہے جو کہ ایک کامل نبوت ہے۔ مذہب بودہ کے زمانہ ترقی میں پورا نون کے بننے کا پس کا آپ کو بھی اقراء ہے۔ دیکھو صفحہ ۵۳۔ ۱۱۸

یعنی پوران اکبر بادشاہ کے وقت تک بنے رہے اور بسے اورنگ کے وقت تک۔ پورا نون میں رانا بچ کا ذکر ہے۔ اورنگ زیب کے مندر قوطے کا مفصل بیان پایا جاتا ہے۔ ہندو راجاؤں کے مسلمان ہونے کے واقعات ہیں۔ تاکو پینے کو جرم گردانا گیا ہے۔ مسلمان دیکھ کر مسند قوطے رہے۔ ناوری رہے۔ دوسرے پوری نون جی کے پناؤں پر جاتے ہیں۔ دشمنوں سے ملتے ہیں۔ شکہ۔ پیکر۔ گدا بدھ کا مفصل ذکر ہے۔ مگر شکر تپا دی کی تصانیف میں پورا نون کا نشان نہیں ملتا جس نیران تو تاریخ اور مذہبی کتابیں صرف ناولیں یا فساجات ہیں دوراوقاس توہیات ان میں بھرے ہوئے ہیں۔ اور بچ پوچھو تو قرآن و پوران سادی ہیں۔ ایک دوسرے پر کسی فضیلت سے حاوی نہیں۔

وید میں برہما۔ وشن۔ ہمیش یا کسی دیوتا کی پرستش مذکور نہیں۔ اور نہ انکی خدائی کا ذکر کہیں ہے۔ وید میں ایک ہی خداتما یا شتا کے لوگ بتلا گیا ہے۔ اسی کی ویدوں میں ہدایت ہے۔ اسی ایک پارہم بودیدون نے تمام لوگ کو کاخز کا مالک اور سرپرست قرار دیا ہے۔ ویدوں میں ارشاد ہے کہ جو ایک جگہ شکر کے سوا کسی اور کی عبادت کرتا ہے وہ عیدان مطلق وادید نادانی میں سرگرداں ڈیریشاں مرتا ہے۔ ہر نام۔ کرشن کا ویدوں میں نشان نہیں اور نہ ہر شرام بودہ کا ذکر دیوان کسی اوتار کی داستان ویدوں میں نہیں اور نہ ویدک دھرم کے مطابق اوتار ایشور کا ماننے۔ بلکہ وید بتلاتا ہے کہ ایشور معلول نہیں فرماتا وید پر اتما ہی کے ارشاد ہیں۔ اور وہی مبارک ارشاد آریہ دھرم کی بنیاد ہے۔ شاستروں میں بھی ان دیوتاؤں کا ذکر نہیں اور نہ دس آپ نشدوں میں ان کا کسی طرح کا طور نہیں آریہ دھرم یا ویدک دھرم سے۔ الزامات قطعی دھرم ہیں۔ اور ہم پر انوں کے ماننے اور کسی دیوتا کو ایشور جانتے سے۔ سراپا نفور۔

جبکہ ہم یا کوئی اور محقق مزاج پورا نون کو مذہبی کتاب نہیں مانتے اور معتبر کرانے میں تو پھر ان کے متعلق اعتراضوں کی ہماری نظریں کیا حقیقت ہے۔ اور جو ان پر اعتراض کر کے فخر کرنا چاہے اسکی کیا وقعت ہے۔

مگر اس حالت میں بھی قرآن کسی طرح ان سے افضل نہیں۔ کیونکہ ہر قصص الاولین سے ویسا ہی پوران قصص الاولین ہے۔ ہم کوئی وجہ نہیں دیکھتے کہ ایک کو دوسرے پر فضیلت دیں۔ یہی غرض پورا نون کے متعلق اعتراضوں کا جواب شروع کرتے ہیں۔

رہا جی کی محبت البتہ صفحہ ۲۱۱ اور ۲۱۲ اور ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔ ۱۳۵۹۔ ۱۳۶۰۔ ۱۳۶۱۔ ۱۳۶۲۔ ۱۳۶۳۔ ۱۳۶۴۔ ۱۳۶۵۔ ۱۳۶۶۔ ۱۳۶۷۔ ۱۳۶۸۔ ۱۳۶۹۔ ۱۳۷۰۔ ۱۳۷۱۔ ۱۳۷۲۔ ۱۳۷۳۔ ۱۳۷۴۔ ۱۳۷۵۔ ۱۳۷۶۔ ۱۳۷۷۔ ۱۳۷۸۔ ۱۳۷۹۔ ۱۳۸۰۔ ۱۳۸۱۔ ۱۳۸۲۔ ۱۳۸۳۔ ۱۳۸۴۔ ۱۳۸۵۔ ۱۳۸۶۔ ۱۳۸۷۔ ۱۳۸۸۔ ۱۳۸۹۔ ۱۳۹۰۔ ۱۳۹۱۔ ۱۳۹۲۔ ۱۳۹۳۔ ۱۳۹۴۔ ۱۳۹۵۔ ۱۳۹۶۔ ۱۳۹۷۔ ۱۳۹۸۔ ۱۳۹۹۔ ۱۴۰۰۔ ۱۴۰۱۔ ۱۴۰۲۔ ۱۴۰۳۔ ۱۴۰۴۔ ۱۴۰۵۔ ۱۴۰۶۔ ۱۴۰۷۔ ۱۴۰۸۔ ۱۴۰۹۔ ۱۴۱۰۔ ۱۴۱۱۔ ۱۴۱۲۔ ۱۴۱۳۔ ۱۴۱۴۔ ۱۴۱۵۔ ۱۴۱۶۔ ۱۴۱۷۔ ۱۴۱۸۔ ۱۴۱۹۔ ۱۴۲۰۔ ۱۴۲۱۔

کسے بانگے یکوئی گم نہ کرو کجاگم شود حیر یا نیک مرد
کرم کن براں کت بر آید ز دست جہا نجان در خیر بر کس نبست
تو اخلق نیکی کن لے بیخست کہ فردا نہ گیر دھابرو سخت

اسے بھی خور
سے بڑھو

نہجہ ایک اور جگہ حدیث میں ہے احرارۃ دخلت النار فی ہرقة
جلتھا ولا کھی طعنھا تا کل من خشا اللہ لا یرضی نرجہ ایک
عورت ایک بد بلی کے بدنے جنم میں داخل ہوئی جس نے اُسے بند کر کے کھائے پیئے
سے محروم کر دیا۔ وہ بچاری کو ڈاکر کٹ ہی کھاتی۔ سعدی نے کہا ہے
چو طعن گفت دروسی پاک زاد کہ رحمت بر آں تربیت پاک باد
میا زاد مور کے کہ دانہ کس راست کہ جاں دارد و جال شیریں شربت

ایک اور جہا تائے کہا ہے
جان میا زاد و ہر چہ عاہی کن
سعدی کہتا ہے

اذنا مار بر پائے را می زند کہ مرد سرش را بکوبد بستنگ
اب ناظرین خود ہی سمجھ لیں کہ گوشت کھانا ناجائز ہے یا نہ۔ اور جانوروں کا نہ مارنا
کتنا اذاب ہے۔ لیکن جتنا نام عمر کے مازور وزہ سے فائدہ ہے۔ اس کے زیادہ
ایک کتیا میا سی کو بانی یتا ہے فائدہ ہے۔ کیونکہ نتیجہ دونوں کائنات ہے۔

لطیف ملک الموت کے یاس آدمی اور سائب دونوں گئے۔ ملک الموت نے اندر سے
آواز دی کہ چیلے موذی حاضر ہووے۔ آدمی نے سائب سے کہا کہ موذی تو ہے تو پہلے
جار سائب نے کہا کہ موذی ہے تو پہلے اندھا۔ اسی گلا میں وقت ضائع ہوا کہ کوئی
اندر نہ گیا۔ ملک الموت غصہ میں نکلا۔ اور آدمی کے منہ پر ایک طاس چھڑا کر کہہ کر کے چھوڑ
بلا یا تھا۔ تو کیوں نہ آیا۔ اُس نے کہا کہ آپ نے موذی کو بلا یا تھا۔ موذی سائب سے
میں نہیں۔ ملک الموت نے کہا۔ کہ تو ثواب کی نیت سے کرتا ہے۔ وہ مجبور ہو کر کھاتا
ہے۔ تو موذی ہے۔ آدمی نے کہا کہ ہاری کتابوں میں لکھا ہے کہ سائب موذی ہے
اُس کا بار ناثواب ہے۔ ملک الموت نے ایک حقیر طرانا اور کہا ہم غریب جائے ہیں۔ قلم
در کف دشمن است۔

باب چہارم

پورا نون مکتوبی
اور نون کا جواب

پورا نون آریوں کی مذہبی کتب میں ہے۔ اور نہ ان کا دھرم کے ساتھ
کسی طرح کا سہید نہ ہے۔ بھی دھرم کے فیصلہ کرنے میں پورا نون
سے امداد نہیں لی گئی اور نہ جانی چاہئے۔ پورا نون اُس وقت کے نہیں۔ جب کہ
قوم کی اپنی دشمنی کا زمانہ تھا۔ بلکہ بہت قریب زمانہ کی تصنیف میں ہندو سارے پورا نون
بودھ مت بلکہ ہمارا جہا کر یا سچیت کے بھیجے گئے ہیں۔ پورا نون ایک پوٹیدہ راد کے

لے چاہے فاضل مولوی ذکا و اند صاحب پور پور فرماتے ہیں کہ اشادہ پورا نون میں دیکھ کلام ربانی ہے۔ نہایت عظیم و کرم کے ساتھ نام اہل کا لکھا گیا ہے۔ مگر جو مذہب پورا نون کا ہے وہ دین سے ظالم
ہے۔ ان دونوں مذہبوں میں نہیں وہ آسمان کا فرق ہے۔ اگرچہ ہندو اس بات میں تشویر میں کردہ اپنے نانی رسم دروہ اور مذہب میں تبدلات ہیں کرتے۔ مگر وہ سے تو انھوں نے ایسی خلاف دروہی کرتے
کی ہے۔ کہ اگر کوئی ہندو وید کے موافق مذہب اختیار کرے۔ تو وہ ہندو نہیں۔ دیکھو تاریخ ہندوہ میں فصل سیزدہم اور حقیقت سچ ہے۔ وہ ہندو نہیں بلکہ آریا کہلاتا ہے۔ پوری تاریخ صاحب فرماتے
ہیں اب پرتوں کا نایا ہما مذہب رو پاک اور اکثر ہندوؤں نے اختیار کیا ہے۔ اس کا خلاصہ یہ ہے کہ یقی دیوتا برہما و خدو مشو کو مانتے ہیں جن کا ذکر اوپر ہوا ہے جس راجہ کا ذکر ویدوں میں ہے نہیں
کو ہندوؤں نے تسلیم کیا اور آثار ان کی پورا اختیار کی رام کرشن و خدو کے اقرار مانے گئے۔ اور ان کثرت بھوٹے بھوٹے دیوتا ہندوہ میں لائے گئے۔ تاہم قرآن میں پورا نون کا مذہب کہ دروہی ہے ہندوہ
کے حکیمان مذہب سے مناسبت ہیں کہتا ہے، دیکھو تاریخ ہندوہ اول باب اول فصل ۱۳ صفحہ ۱۷۷ پھر کہتا ہے۔ وید سے ہندو کا راج اور پرستش کی چیزوں کے ذائے ظاہری نشان آدھ
علامت بنا نامت نہیں ہوتا رام کرشن کا تو نام ہی میں موجود نہیں اور دیکھو تاریخ ہندوہ اول باب اول فصل ششم صفحہ ۱۷۷ ہندوہ میں ہندوہ کے خداؤاد کے میں بڑے طور مرچا۔ دروہ اور شو
جو پورے گئے ہیں۔ اُن کا ذکر بہت ہی کم نہیں آتا ہے۔ ان کو کھوہ وقت دی گئی۔ پرتش کے قابل پڑے گئے۔ اُن کا اقرار جراثبات ہے۔ ہندوہ میں ہندوہ کے خداؤاد کے میں بڑے طور مرچا۔ دروہ اور شو
روید اور منو سے بچنے زانہ کی بجائیں اور دیکھو تاریخ ہندوہ اول باب اول فصل ششم صفحہ ۱۷۷ پرتش و افش صاحب فرماتے ہیں۔ اس نے مذہب دینے ہندوہ کے موجود مذہب کی معتبر نہیں
اطلاع پوراں ہیں۔ جس کے سروکے ہیں کہ کہیں میں یاس جی کی نالیف ہیں۔ لیکن حقیقت میں اُن کو آئوں سولہوی مدی کے درمیان متفرق مقاموں پر متفرق معنوں نے تعین کیا ہے۔ اُن کو ان کے کھوہ
اکثر میں خاص خاص فرقوں کے مسائل کے اثبات اور اثبات کے لئے کھی گئی ہیں۔ اور تمام کتابوں میں جو ہر ایک فرقہ کے افسانے بھرے ہوئے ہیں۔ اس سب سے وہ سب کے سب ایک مجموعہ ہیں
ہیں کہ اس میں ایک کتاب کو دوسری کتاب سے کچھ تعلق و مناسبت ہو وہ ہر گز اس اوردہ سے نالیف نہیں کئے گئے تھے۔ کہ اُن سے کوئی عام طریقہ مذہب کا قائم ہوئے۔ لیکن باوجود اس کے وہ سب
سے بہت بڑی مذہبی بھی جاتی ہیں۔ اور جو کہ انہیں غشایوں سے ہندوہ کا حال کا مذہب قائم ہوا ہے۔ اس لئے کچھ جائے تعجب نہیں ہے کہ ہم اُس میں ایسی ایسی باتیں پاتے ہیں جو ہم مخالف ہیں
دیکھو تاریخ ہندوہ میں صفحہ ۱۷۷ اسوقت کے ہندوہوں کا یاں جیسا کہ ہم کچھ چکے ہیں۔ اب ہی ہندوہ کا وجود مطلق کے نائل ہیں جس سے تمام مخلوق پیدا ہوئی یا جس کے ادھ سے ساری کائنات
وجود میں آئی۔ کیونکہ اُن کے حال کے عقیدہ کے موافق دینا اور خدا ایک ہی ہے۔ لیکن مختلف دیوتوں اور دیویوں کی پرستش کرتے ہیں جن کی تعداد میں کئی غیر ممکن ہے۔ مگر بعض حسابوں کے بموجب
جس سے ہندوہوں کا معمولی سا لفظ ظاہر ہے۔ ان کی تعداد تیس تیس کر رہے۔ ان میں سے اکثر مختلف آسمانوں کے فرستے اور ادا میں ہیں جس کی شمار لاکھوں سے ہوتی ہے اور وہ کوئی خاص نام یا
حاصل نہیں رکھتے دیکھو کہ مذہبی صاحب کی کتاب تحقیقات ہندوہ کے دیوتاؤں کی صفحہ ۳۵۷ (اور تاریخ ہندوہ میں صفحہ ۱۷۷)

مذہب کی موجود حالت منو کے زمانہ
سے اب تک جو تبدیلیاں لی ہیں

جو بڑی تبدیلیاں منو کے زمانہ سے مذہب میں ہوئی ہیں وہ ہیں توحید کے اصول سے غافل ہو جانا۔ یعنی دیوتوں سے غفلت کر کے ایسی اشیاء فانی کی پرستش
کا رواج جس میں صفات اہری مرض کر لی ہیں۔ فرقوں کی کثرت اور ترقی ہو جانا۔ اور بعض دیوتوں سے احراف کر کے بعض کی تہمت سی عظیم و کرم کرنا ہندوہ
کے بجائے گئے غائبوں کے مجموعہ دیوتاؤں کا رواج دیا اور ہندوہوں کے فرقوں کو ایک مذہبی غلط حاصل ہونا اور تاریخ ہندوہ میں صفحہ ۱۷۷ (۱۷۱) پھر وہی مروج فرماتا ہے کہ جو کہ ہوتا ہوا
ہم دیکھتے ہیں وہ سب اگرچہ مذہب کے دوسرے قائم ہوتا ہے۔ لیکن اس میں مذہب کی پابندی بہت کم ہوتی ہے۔ اس حالت میں بھی اگر حقیقت پر نظر ڈالی جاوے۔ تو شروع زمانہ سے اب تک مذہب
کے اثر میں بہت کم نقصان آیا۔ لیکن ہندوہوں کے موجود اب وہی نہیں رہے ہیں جو پہلے تھے۔ بجائے توحید کے جس کو وید نے بطور ایک سچے مذہب کے تعلیم کیا ہے بہت بڑے بڑے دیوتوں کی پرستش
لے حاکم دھارتیہ۔ یعنی دیوتاؤں کے رواج و مروج دیوتا ہوا ہے۔ جس کی آریہ دھرم انوکول ہر ایک سنے دیوتے پیش لیا آریہ کو باہت عام ہے۔ اول پریشود۔ دوم اتا۔ سوم تیا چہارم آچاریہ ارشاد اچیم اتھی۔
اسی بات۔ ان دیوتاؤں کو جو دھرم میں ہر دھرم میں ایک جہا کی جگہ ہوا کہ اسی مبارک میا دیو آج تک قائم ہیں۔ اور ان کا مطلب بھی یہی ہے۔

نجات ناپاک اور اس کا بول بھی ناپاک مگر کھائے حیوان کا گوشت پاک اور چیز دروٹی مسلمانوں کے مزین جیسے اس کو اس کا دھواں سکے اور اسی کھائے کے گوشت بھی دروٹی کھا کر نماز و وظائف پڑھیں لیکن اگر آدمی اسر الخیالات کی نجات کا دھواں روٹی کو کھائے تو ناپاک ہو جائے۔ یہی قرآن کی غلطی ہے جس سے انسان اسر الخیالات کی ہنگامہ جاتی ہے۔ انھوں!

جواب دوم در حدیث بڑی کو کھو کر دیکھو۔ باب فی مشرب الیوال المائل۔ عن ابن النبی ان تاشا من صحر یشتر قیل حوالہ المیل یندر خا جندود صا بن حشیم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اهل الصلہ قرو قل انشر ابو اصرن البانی و ابو الہا ترجمہ روایت ہے۔ انھوں نے کچھ لوگ عرب میں آنے مدینہ میں۔ اور یالی نکا ان کو مدینہ کا سوا بھیجا ان کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اونٹوں میں اور خرابا کہ ہو دودھ اور پیشاب اونٹوں کا اور جامع ترمذی مطبوعہ مرقفوی دہلی صفحہ ۱۱۰

پھر لکھا ہے۔ استدلال کیا ہے اصحاب مالک اور احمد نے ساتھ اس حدیث کے کہ اگر پاک ہوئے روٹ یا کوئل کھائے۔ یعنی جالہ ترمذی ہیں ہم کو دوبارہ کہنا نہ کہ سبحان اللہ اسر الخیالات کا بول ناپاک اور کھس۔ مگر اونٹ کا بول نہایت پاک اور مسلمانوں کے پینے کے قابل۔

مشکوٰۃ میں ہے۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہول ما یول کل یحلم روایت ہے۔ عازب گفت رسول نیست مالک بول اپنے خوردہ پیشو گوشت وے و فی روایت جابر خوردہ روایت جابر اینہیں آمدہ کہ گفت ما اکل لحمل فلا یاس یول لا یحرم کہ خوردہ پیشو گوشت وے۔ پس ایک نیست مالک بول اور تمسک کردہ است لظاہر ابی حدیث کہ قابل است بطہارت بول انول القم چاہے مالک واحد و لیکن از شافعی (جلد اول صفحہ ۱۶۶)

جو اب سوم۔ روافض محمدیوں میں سے ایک فرقہ ہے۔ قرآن اور تانا اور رسالت کا قائل اس کی بابت کتاب شذائعا عشرہ میں لکھا ہے۔ بنو دنا کل از بطہارت بول لغزو براز او۔ و روافض نیز قائل از بطہارت بول بقبول انسان ہر دو برابر مشکک ہر دو (صفحہ ۶۰ مطبوعہ مکتبہ مہدیہ)

اعتراض ۱۶۰۔ اور تاشا یہ ہے کہ جس کھائے کی پرستش اور سفارہ تعلیم کرنے اور گونا گئے کہتے ہیں جب وہ مرنے لگتی ہے تو بھینے ہندو اسی نام کو اپنے گھر سے نکال دیتے ہیں جب مرجاتی ہے اسے چوہڑے چاروں کو کھال کر دیتے ہیں۔ وہ اسے سر باز رکھتے ہیں۔ لے جاتے ہیں۔ بھلا نام کا جنازہ اسی طور سے نکالنا مناسب و درجہ ہے۔ اور وہ چوہڑے چاروں کو کھال کر دیتے ہیں۔ اور پچا ہوا گوشت ادا خواں کو دے اور کھائے کھاتے ہیں اور اس کے چڑے کی چوٹیاں سب ہندو بیٹتے ہیں۔

جواب اول۔ نہ تو کھائے کی پرستش اور نہ اس کو مانا جاتا ہے بلکہ گناہ عام ہندو بھی صرف دودھ کی خاطر اسے مانا کرتے ہیں اور اس کے مرنے پر شرافت بھی نہیں کہتے نہ بول کو بتا جاتے ہیں۔ اور نہ پھڑے کو بھائی اور نہ بھینس کو تانی۔ بلکہ صرف ہندو چاروں کو اس کو مانا کہتے ہیں۔ فائدہ دینے والی کو شکرت میں مانا کہہ سکتے ہیں وہ نہ جیتی مانا اور نہ اس کا مانا ہے۔ بلکہ پھڑے کی مانا ہے۔ اور ہم کو وودی وانا و ایک حیوان ہے حیوان کو انسان کی کوئی پرستش داری نہیں۔ پس یہ سارے اعتراض آپ کے سراپا نے بنیاد اور قبول ہونے پر نسبی و اکثر بنیاد صاحب نے بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ وہ فرماتے ہیں کہ کھائے کا ایسا صحاح غالباً اس وجہ سے ہو گا۔ کہ وہ ایک نہایت ہی عمدہ چیز چانور ہے۔ اور دودھ اور گھی جان کی بڑی غذا ہے اس نے حاصل ہوتی۔ اور یہ

کہ میل زراعت کا بھاری ذریعہ ہے۔ اس وجہ سے گویا میل کھائے انسان کی زندگی کے محافظ ہیں۔ (جلد دوم صفحہ ۱۱۲ مطبوعہ عام ترسرا)

جواب دوم۔ بیٹے مسلمان جو اپنے وقت میں بڑے معزز تھے۔ اور جن کی اب بھی تمام اہل اسلام میں نہایت عزت ہے۔ بیٹوں اور اونٹوں کو پیار کرنے سے ابھر کر یہ۔ اولاد پر مشہور ہوئے۔ حالانکہ بیٹوں اور اونٹوں کو مرنے پر مردار سمجھا کر مسلمان چوہڑے چاروں کے حوالہ کر دیتے ہیں۔ مگر ان کے ساتھ ایسا سلوک نہیں کیا۔

جواب سوم۔ پھر اصل میں مسلمانوں کی خالہ ہے۔ جیسا کہ حدیث میں ہے۔ مگر کھو رکھتے جلاتے۔ بکاتے اور بیچتے ہیں۔ خاک کو نہیں۔

جواب چہارم۔ جب کھائے مانا نہ رہی تو اس کو مرنے پر چوہڑے چاروں کے حوالہ کرنا اور اس کو سر بازار گھسیٹنے جانا نہ گناہ ہے نہ بڑا گناہ ہے۔ جب وہ مان نہیں بکھو جاتا ہے تو اس کا جنازہ چھ مٹے دارد۔ چوہڑے چاروں کا اگر چہ کھائے کا گوشت کھانا نہ ہے

مگر مسلمانوں سے اچھا ہے۔ کیونکہ وہ مرنے کو کھاتے ہیں اور یہ خود موزی مٹے ہیں۔ دنیا میں خوشخبری ہیں مسلمان چوہڑے۔ چارہ کھاتے۔ گیدڑ وغیرہ ایک کتا دوسرے پر کھینکتا ہے پس تم کو کھاتے کھاتے کے کھاتے سے بکوں اور مان لگتا ہے۔ یاد نہیں کہ کیم خود

ساک ہم ساک را بایہ ہندو تمام چاروں کے چڑے کی حوالی بیٹتے ہیں۔ اور وہ جائیز ہے۔ ہم اپنی مان کو مرنے کے بعد سر پر خاک ڈال اور سینہ پر پتھر ڈال گوشتے گڑھے میں ڈال آتے ہو۔ جہاں و قیر جانور اس کو کھینچتا ہوا لے جاتا۔ اور خوش فرما ہے۔ ورنہ اندر ہی اس کو کھینچ کھاتے اور حشرات الارض لمعہ بناتے ہیں۔ گویا کھائے پڑ جاتے ہیں اور یہ تو بھی کھاتے ہیں اس کے علاوہ جب اونچی قبر میں بناتے ہو۔ اور ان کو مجوس پھیرتے دنیا میں بھیج دیتے ہیں۔ اور ہوا کو خراب کرنے سے لوگ جلتے ہو کہ قبر میں نہ مٹتے ہیں اور

پرنڈے چیل وغیرہ مردار خور یا خاند پھرتے ہیں ہی ہتھاری مانا یا تکی نظم ہے۔ ایسے ہی اونٹ کو اسلے قبروں کے میں شیخ صدی نے لکھا ہے کہ ایک آدمی راہ پر سے وفات یافتہ پر سید نہ کہ برصندوق گوشیر قومیم گفت آت کتاب مجید راعت میں اذان است کہ وہاں شہر چیں جائیگا نوشن۔ کہ بر و کار فرسودہ گرد و خلائین برگزرد و

سنگاں برو شاذ از کشتاں باب ہفتم)

اعتراض ۱۶۰۔ اب ہندو غیر غلبہ اور عقیدہ اور تقلید کو چھوڑ کر اور انصاف کر کے فراموش کر ان کے دین میں کھائے کس وجہ سے حرام ہے۔ اگر اس وجہ سے کہ بلیہ اور خبیث ہے تو اس کی پرستش اور تعلیم کیوں کرتے ہیں اگر اس وجہ سے کہ اسراف ہے تو اس کے چڑے کا استعمال کرنا کیوں جائز رکھتے ہیں اور ہندو نے کس ایسی روحانی کیوں کرتے ہیں۔

جواب۔ ہمارے دھرم میں مانس کھانا قطعی حرام ہے اور اسی سبب چھب جالاروں کا کھانا بڑا جانتے ہیں۔ باقی رہا یہ کہ کھائے پر زیادہ زور کیوں ہے۔ اس کی وجہ خاص ہے کہ وہ مفید زیادہ ہے۔ آہی ورت کے ملک کی یہودی تمام لڑکھائے کی سلامتی یہ ہے۔ دوم۔ حکمت کے رو سے اس کا گوشت سب سے زیادہ مضر ہے۔ پس ایک طرف تو وہ

بہت زیادہ مفید ہے۔ کیا بلحاظ کاشتکاری اور کیا بلحاظ دودھ اور دوسری طرف لیکن بلحاظ گوشت وہ بہت زیادہ مضر ہے اسی وجہ سے اس کا بچانا دھرم اور کھانا نہایت اہم ہے کھائے بلیہ اور خبیث نہیں بلکہ اسراف جانور ہے کہ وہ بوجائے لایق ہرگز نہیں۔ اب ہم تہجد نہوال کرتے ہیں۔ اول تم سور کو کیوں حرام جلتے ہو۔ کیا اس وجہ سے کہ وہ زورگ اور اسراف اور بہا دہ ہے۔ اگر یہ وجہ ہے تو پھر اس کو مارنے کیوں ہو۔

اور علی الصبح اس کا نام لینا کیوں بڑا سمجھتے ہو۔ اور اگر وہ سانسے اہلے تو راضی ہوتے ہو اگر اس وجہ سے کہ وہ بلیہ اور خبیث ہے تو اس کا ہم خداوند تعالیٰ کے کلام میں

لیچھ کے مکان میں جہاں گائیں بدھی بول کھانا پینا درست ہے۔

جواب۔ تمہارا منہ و سہ منہ بھلا کے کاروبار پر ہے۔ ذکر شاستر کی گفتاریہ کیا۔ اسی بہافت پر مسلمان ہوتے تھے۔ حضرت آپ کو شکر کی ذرا بھی آگاہی نہیں۔ پھر خیم ملاں خطرہ ایسا کیوں ہونے۔ افسوس سے گو سارہ مایہ تند گنگا وند شد۔

جو آدھا لنگڑا شکوک کا اپنے درج کیا وہ بھی دو تین مقام پر آئندہ ہے۔ کسی بیوقوف ہندو سے سن سنا کر یاد کر لیا ہو گا۔ یہ کسی شاستر یا پرمانک گرتھ کا نہیں۔ بلکہ کسی جلساں اور شاعر پنڈت کا طبع زاد ہے۔ جو ہندو کہتے ہیں کہ گلے کے بدن میں دیوتے جمع رہتے ہیں اور ایسے ہی ہندو ہیں جو شیر الہ بخش کی ریاست پر سرور کا پتہ متیار لینے کے واسطے چڑھاتے ہیں درحقیقت وہ اسم یا بھی ہندو ہیں۔ دست دھو کر باواقف۔ او دیاس میں مبتلا۔ راستی سے محروم ہیں اور یہی سب ہے کہ وہ ہندو و مومدم ہیں۔ گائے ایک جودان اشرف لبھا تم ہے۔ دیوتے اُس کے بدن میں جمع نہیں رہتے۔ بلکہ اپنے گھر میں مل رہتے ہیں۔ سونے کے خول بنا کر اُس پر چڑھانا۔ اور اُس کو دان دینا اور کھوجن کھانا ٹرا کر صرف گائے کو سخاوت دیندہ جاننا خراب اور باعث عذاب ہے۔ اُس کا گو برا و پریشاب بھی سوائے خاص امراض کے عام طور پر معید نہیں اور نہ ست شاستروں میں اس کی ناکہ ہے لیکن یہ بات سراسر ویدک یعنی حکمت کے متعلق ہے باقی رہا یہ امر کہ یہ ایک نیت کے وقت یا نیکو پڑتے ہیں۔ یہ ناجائز نہیں بلکہ بطور حلاب کے استعمال کرتے ہیں یا بطور قسم کے کہ میرا ایسا کام نہ کریگا اور دای نادانی میں قدم نہ دھرنگا۔ اور یہ پرانی نیت اُس وقت ہوتا ہے۔ جب کوئی ہندو مسلمان رنڈی سے زنا کرے۔ یا مسلمانوں کے ہاتھ سے بڑا کھوجن استعمال کرے

یا محمدی و عیسائی مذہب قبول کر بھرا وائیں ہونا چاہئے۔ یہ سارے کام چونکہ کثرت کے خلاف ہیں۔ اُن کے حرکتک باقی کو بطور انصاف و دسرا دی جاتی ہے۔ اور وہ بھی اس کی مرضی سے پھر اس کو شدھ سنان کر است دھرم کے راہ راست پر لایا جاتا ہے۔ اس کے حسب حال سحدی کتاب سے کہ اگر آپ جاو لفرانی نہ پاک است۔ یہودی مردہ راشتن چہ پاک است۔ گو دھوڑ وغیرہ پر اعتقاد کی بنیاد چالت ہے اور یوتھ تیل پہنے میں کوئی دوش نہیں۔ مہادیو پہاڑی راجہ کا نام ہی تیل کٹھن تھا کرتن ہی کارگ بھی میلا ہے ساروہ نیلا بشر بھی پہنتے تھے۔ اسی تقلید پر اُن کا نام نیلا مہر ہے چالت کے زمانہ کی چھوٹ چھات کسی طرح جائز نہیں مگر وہی جو ویدک شاستر کے رو سے درست ہے اور تمام ودوان پنڈت اُسی کو صحیح مانتے ہیں۔ اعتراف ۱۵۹۔ سبحان اللہ آدمی جو اشرف المخلوقات ہے۔ اُس کا منہ جس سے خدا نام لیا جاتا ہے۔ اس کو تو نایاک جانتے ہیں۔ اور گلے جو ایک حیوان ہے وہ ہندوؤں کی مصود اور اُس کی نجاست اُن کے نزدیک نہایت پاک اور پاک کر دی جاتی جس کا کھانا موجب نجات جانتے ہیں

جواب اول۔ ہم چالت سے نہیں بلکہ حکمت سے جو ٹٹا کھانے کو بڑا سمجھتے ہیں۔ اس میں تمام دُنیائے ڈاکٹر سوائے بعض اعراہیوں کے ہمارے ساتھ متفق ہیں۔ گائے کو نہ ہم مصود اور نہ اس کی نجاست کو نہایت پاک اور پاک کرنے والی جانتے ہیں۔ اور نہ ماعت نجات ماننے ہیں مگر اُس میں بدو نہیں بدھوتی۔ اس واسطے جالنے مکان لینے کے کام میں لاتے ہیں۔ اور اُسی سے رزق پکارتے ہیں۔ اور اس میں مسلمان عیسائی وغیرہ تمام اہل مذاہب دینکے ہمارے شریک ہیں۔

اب ہمیں بقول تمہارے کہنا پڑا کہ سبحان اللہ آدمی اشرف المخلوقات کی لئے اس پر صاحب کی خالقانہ نگہ صلہ سارہ پوریں واقعہ ہے۔

اور نہ اُن کے دروازوں کا شگفتہ ہے اور نہ سات زمینوں کا نشان ملتا ہے قرآن کی خلافتی تو برج بابل کا ثبوت ہے۔ اور مزاح محمدی کا قرآن گواہ ہے۔ ایک ہی روحانی مسئلہ کا سوال ہوا تھا۔ جواب میں تاہنور روز اول ہے۔ علم اخلاق آئینہ ورت کے حکما کا سب سے عمدہ ہے۔ ایرانی اور یونانی فیلسوف بھی اعرابیوں سے بڑھ کر خلیق ہیں۔ ماضی طریقہ قرآن میں اچھے تھے۔ مگر اب اس بارہ میں بھی کئی بڑھ چڑھ کر کتب تصنیف ہو گئی ہیں۔ تمام علوم سے نہ محمد صاحب نہ قرآن کا حاح عثمان۔ اور نہ کوئی اُن کے یار غار و افکار تھے اور اس کے شاہد حال عرب کے ۱۳ سو سال کے واقعات ہیں۔ کہ عرب میں کسی طرح کی علمی باعقلی ترقی نہ ہوئی۔ وہی تہیہ شتر۔ وہی سوسار۔ وہی بڈو اور وہی کاروبار۔ طب حساب۔ منطق۔ جلا لوجی۔ اسٹرا لوجی۔ فزیا لوجی۔ علم نبات۔ علم لوگ (رجس لیس) کسٹری۔ سر جری۔ وغیرہ کس علم کا قرآن سے نشان تلاش کریں۔

ہم نسخہ خط احمدی میں بہت سے حوالہ دیتے کر چکے ہیں۔ اور تہذیب الاخلاق میں یہ احمد خاں صاحب نے صاف لکھ دیا ہے۔ کہ قرآن میں اجسام کی تشریح منح کی گئی ہے اس واسطے مسلمانوں نے بحر علم کثرت سے کہہ کر ایک صیغہ میں مٹی ترقی کی "جلد نمبر ۵۳ ص ۵۵" اللہ ہما و کثرت از دواج۔ جن۔ بھوت و اورت و اروت کی دھرم ہے۔ باقی علوم کمال اللہ کو معلوم ہے۔ دید میں توحید الہی کا اثنا مذکور ہے کہ اگر وہی اکٹھا کیا جاوے تو اُس کا مجموعہ بھی قرآن سے بڑھ جاوے۔ شری سوامی جی نے نمونہ کے طور پر ایک سو ترقی آئینہ بتونے میں درج کی ہیں ویدک توحید کا ترجمہ آسان شکر میں دس آپ نہتہ ہیں جن کی بابت تمام فضلاء سنکرت دان متفق ہیں کہ ان سے بڑھ کر اچھے اوپریش کسی مذہب میں نہیں ہیں۔

ملک جرمن کے مشہور فلاسفر شاپن باسٹھما حب فراتے ہیں آپ نشدوں کے ہر ایک فقر سے گہرے اصول اور بڑے بڑے عالی خیالات پیدا ہوتے ہیں۔ تمام میں ایک اعلیٰ درج کی مقدس اور پی روح و پاک معلوم ہوتی ہے۔ تمام دُنیائیں مولے اصلیتوں کے کوئی کتاب ان سے زیادہ مفید اور علویت کو پانے والا مطالعہ نہیں ہو سکتا جبکہ کائنات کا مطالعہ ہے۔ یہی آپ نشد میری زندگی کے لئے موجب تسکین ہوئے ہیں اور یہی میری موت کے بعد بھی تسکین دہ ہو سکے گا

فاضل آری دت لکھتے ہیں "ہم نہیں جانتے کوئی دوسرا کام کسی دوسری زبان میں ہو جو کہ ایسی مفید فلاسوفیکل ان کو مکرر تحقیقات کے طور پر انسان کے دل کی ترقی میں بہو سٹلاوے جیسا کہ گوید ظاہر کرتا ہے۔ یعنی کس طرح افسان کی عقل درج بدرجہ اعلیٰ سے اعلیٰ طرف جاتی ہوئی پیدا کردہ چیزوں سے پیدا کرنے والے کے خیال تک پہنچتی ہے" (دہسٹری آف انڈیا جلد ۱ صفحہ ۱۱۳)

باب سوم

گائے کی امت اعتراف کا جواب۔ حجتہ اللہ ۱۵۹۔ ہندو کہتے ہیں کہ گلے کے بدن میں دیوتے جمع رہتے ہیں۔ اور سونے کے خول وغیرہ بنا کر اُس پر چڑھاتے اور بہن کو دان دیتے ہیں۔ اُس کے گوبرا ویشیاب کو نہایت پاک اور پاک کرنے والا جانتے ہیں اور پچ لپ بنا کر پیسے ہیں اور گو دھوڑ لینے گا یوں کے پاتوں کی گرد کو بھی نہایت پاک سمجھتے ہیں اور کہتے ہیں کہ مٹی کے مکان میں کھا پانا بدست نہیں ہے جو اُس مکان میں گائے بدھی ہوں درست ہے جیسے پتلوک ہے۔

नील यदे जते त द्ये शो सात्मा मले छमे द्ये
یہی نل کارنگ ہندیا ریشمی کیڑے پر اور غیر قوم کا بانی مینا چھاجھ میں ملا ہوا اٹو

آریہ۔ کیا کسی ادھیاء میں ۹۲ یا ۲۰۴ آدھ کے متلوک نہیں ہے۔ پس یہ دعویٰ میرا مطلق ہے۔ مگر اس اعتراض سے اب کی اور آپ کے مولانا محمود علی کی لائق ظاہر ہو گئی۔ گنیا تصوف کی کتاب ہے جسے مسلمانوں میں منجوسی رومی۔ وہ کسی ہر اوست والے نے بنائی ہے۔ ہمارا مذہب وہ ہے۔ مگر گنیا کا مصنف وہیوں کو الہامی بنا ہے۔ دیکھو ادھیاء ۳ متلوک ۱۵۔ اور اس پر شکر بھاشیہ۔

توریت کی توحید اور اخلاقی کی بنیاد موسیٰ کے دس احکام ہیں۔ وہ لحد منو سمرتی بھارت۔ رامائن اور وید مقدس میں موجود ہیں۔ اور اس کا تو تمام مورخین لکھا۔ آپ کو کبھی اقبال ہے۔ کہ وید تو ریت و زبور انجیل وغیرہ سب سے پہلے ہیں۔ سکیمہ بالکلیل ان انڈیا کے فاضل مصنف نے زبردست شہادتوں سے ثابت کر دیا ہے کہ موسیٰ اور عیسیٰ کی جو جو اچھی اور عمدہ ہدایات ہیں وہ تمام وید اور منو سے لی گئی ہیں۔ قرآن کوئی نئی ہدایت نہیں بتلایا۔ بلکہ توریت اور انجیل کو ہی ہدایت حق اور نور بتلایا ہے۔ دیکھو سورۃ المائدہ (باقی رہی قرآن کی قصہ کہانیاں۔ وہ کوساری کی ساری انجیل اور توریت اور یوں کی حدیث اور یاربوں کی کتابوں سے منقول ہیں۔

باقی رہی محمد صاحب کا خاتم المرسلین ہونا یہ کسی طرح بھی درست نہیں۔ اُن کے بعد مسلمہ بنت سجاد۔ امیرکہ کا بیچ عرب کا بیچ۔ کثیف چند رہیں۔ شیو زانی لکھی ہوئی وغیرہ بیسویں لوگوں نے منجوسری کا دعویٰ کیا کیا ان کی ہمیں اور کتابیں موجود ہیں فقہات کے دعویٰ بھی ہیں۔ پس کسی طرح محمد صاحب ختم المرسلین نہیں۔

اب اخیر میں ہم آپ کو بتلائے ہیں کہ ضیا کے احکام میں رد و بدل۔ تاریخ و نسخ کی ضرورت نہیں۔ دیکھئے سورج چاند وغیرہ۔ خدا کا قانون قدرت جیسا شروع دینا ہے ویسا ہی اب تک اور ہمیشہ رہیگا۔ توحید۔ اخلاق۔ ہدایت و علم کی ادبیوں کو ہمیشہ ضرورت ہے۔ پس اس کے تبدیل یا منسوخ کی ضرورت نہیں۔ حفظ صحت کی بھی روز ضرورت ہے کسی دانے کیا اچھا کہا ہے۔ سہ تغیر حکم ازل راہ یابد۔ تبدیل بفرمان خدا کار ندارد و دایرہ کم و بیش منجند۔ با سر قدر چوں و چرا کار ندارد۔ بنا بران نہایت ضروری ہے۔ کہ اس کے پاس مقدس اور پورا نام میں تغیر و تبدل۔ نسخ اور رد نہ ہو۔ جب کہ وہ ایک ازل سے اب تک خدا ہے جیسا کہ اُس کا کام لا تغیر ہے ویسا ہی اُس کا الہام بھی رد و تبدل سے سہری ہوا چاہئے اور ایسا سوائے وید مقدس کے کوئی نہیں۔ سب سے زیادہ وید محفوظ ہیں اور ایسی کامل لہان میں ہیں جسے عمدہ ہونا نامکن نہیں ہے۔ تمام جہاں کو اُس ایثور کے ارتقا و تدبیر کا ماننا اور اُن کے علم رشیدی کی عزت کرنا ضروری ہے۔ سولئے وید مقدس اور منور رشیدیوں کے اور کوئی نہ تو الہام اور نہ علم الہام دہالی ہے۔ سب جہاں کو ہمیشہ کے واسطے حکم ہے کہ وید اور ایشور کے گنج ہوں سے ہر عقلان طبع باندھیں۔

موسو کوئی ۸۳۔ جیسی خوبی۔ وہ الہام ہے اور مبالغہ شاعرانہ سے خالی ہوا اور اس کی عبارت ایسی رنگین ہو کہ اُس کا کوئی نظیر نہ بنا سکے۔ اور کوئی بات علم کے خلاف نہ ہو۔ جسے کہ قرآن۔

آریہ۔ آپ اگر قرآن کو انصاف سے مطالعہ کریں تو معلوم ہو گا کہ وہ مبالغہ شاعرانہ سے خالی نہیں۔ جو رول و غمازوں اور عتی مہوجات کے بیان میں قرآن کہتے۔ شاعرانہ تر لفاظ کے سیر مارخ دیکھنا اور جہان اعراضوں کو ان کے دام شکن میں چھنا۔ ثابت فرج کے طوفان کے بیان جبرج یا لیل کی داستان۔ مصحاب کف کی خواب اور بی لعل کے لئے من و دلوئی کے گلاب اور دھڑلہ کا مایا۔ ہونا گمانا عذاب نہیں ہے تو سب متکا کہ وہ لوگ محمد صاحب کو شاعر کہا کرتے تھے۔ قرآن کی عبارت ایسی رنگین ہیں کہ اس کا نظیر نہ ہو سکے۔ اور دالم سے انداز تک کوئی علمی بات درج ہے عمدہ خلاف صد ماسا کل درج ہیں۔ علم سے سات تو درکنار۔ ایک آسان بھی ثابت نہیں

آریہ۔ کیا کسی ادھیاء میں ۹۲ یا ۲۰۴ آدھ کے متلوک نہیں ہے۔ پس یہ دعویٰ میرا مطلق ہے۔ مگر اس اعتراض سے اب کی اور آپ کے مولانا محمود علی کی لائق ظاہر ہو گئی۔ گنیا تصوف کی کتاب ہے جسے مسلمانوں میں منجوسی رومی۔ وہ کسی ہر اوست والے نے بنائی ہے۔ ہمارا مذہب وہ ہے۔ مگر گنیا کا مصنف وہیوں کو الہامی بنا ہے۔ دیکھو ادھیاء ۳ متلوک ۱۵۔ اور اس پر شکر بھاشیہ۔

توریت کی توحید اور اخلاقی کی بنیاد موسیٰ کے دس احکام ہیں۔ وہ لحد منو سمرتی بھارت۔ رامائن اور وید مقدس میں موجود ہیں۔ اور اس کا تو تمام مورخین لکھا۔ آپ کو کبھی اقبال ہے۔ کہ وید تو ریت و زبور انجیل وغیرہ سب سے پہلے ہیں۔ سکیمہ بالکلیل ان انڈیا کے فاضل مصنف نے زبردست شہادتوں سے ثابت کر دیا ہے کہ موسیٰ اور عیسیٰ کی جو جو اچھی اور عمدہ ہدایات ہیں وہ تمام وید اور منو سے لی گئی ہیں۔ قرآن کوئی نئی ہدایت نہیں بتلایا۔ بلکہ توریت اور انجیل کو ہی ہدایت حق اور نور بتلایا ہے۔ دیکھو سورۃ المائدہ (باقی رہی قرآن کی قصہ کہانیاں۔ وہ کوساری کی ساری انجیل اور توریت اور یوں کی حدیث اور یاربوں کی کتابوں سے منقول ہیں۔

باقی رہی محمد صاحب کا خاتم المرسلین ہونا یہ کسی طرح بھی درست نہیں۔ اُن کے بعد مسلمہ بنت سجاد۔ امیرکہ کا بیچ عرب کا بیچ۔ کثیف چند رہیں۔ شیو زانی لکھی ہوئی وغیرہ بیسویں لوگوں نے منجوسری کا دعویٰ کیا کیا ان کی ہمیں اور کتابیں موجود ہیں فقہات کے دعویٰ بھی ہیں۔ پس کسی طرح محمد صاحب ختم المرسلین نہیں۔

اب اخیر میں ہم آپ کو بتلائے ہیں کہ ضیا کے احکام میں رد و بدل۔ تاریخ و نسخ کی ضرورت نہیں۔ دیکھئے سورج چاند وغیرہ۔ خدا کا قانون قدرت جیسا شروع دینا ہے ویسا ہی اب تک اور ہمیشہ رہیگا۔ توحید۔ اخلاق۔ ہدایت و علم کی ادبیوں کو ہمیشہ ضرورت ہے۔ پس اس کے تبدیل یا منسوخ کی ضرورت نہیں۔ حفظ صحت کی بھی روز ضرورت ہے کسی دانے کیا اچھا کہا ہے۔ سہ تغیر حکم ازل راہ یابد۔ تبدیل بفرمان خدا کار ندارد و دایرہ کم و بیش منجند۔ با سر قدر چوں و چرا کار ندارد۔ بنا بران نہایت ضروری ہے۔ کہ اس کے پاس مقدس اور پورا نام میں تغیر و تبدل۔ نسخ اور رد نہ ہو۔ جب کہ وہ ایک ازل سے اب تک خدا ہے جیسا کہ اُس کا کام لا تغیر ہے ویسا ہی اُس کا الہام بھی رد و تبدل سے سہری ہوا چاہئے اور ایسا سوائے وید مقدس کے کوئی نہیں۔ سب سے زیادہ وید محفوظ ہیں اور ایسی کامل لہان میں ہیں جسے عمدہ ہونا نامکن نہیں ہے۔ تمام جہاں کو اُس ایثور کے ارتقا و تدبیر کا ماننا اور اُن کے علم رشیدی کی عزت کرنا ضروری ہے۔ سولئے وید مقدس اور منور رشیدیوں کے اور کوئی نہ تو الہام اور نہ علم الہام دہالی ہے۔ سب جہاں کو ہمیشہ کے واسطے حکم ہے کہ وید اور ایشور کے گنج ہوں سے ہر عقلان طبع باندھیں۔

موسو کوئی ۸۳۔ جیسی خوبی۔ وہ الہام ہے اور مبالغہ شاعرانہ سے خالی ہوا اور اس کی عبارت ایسی رنگین ہو کہ اُس کا کوئی نظیر نہ بنا سکے۔ اور کوئی بات علم کے خلاف نہ ہو۔ جسے کہ قرآن۔

آریہ۔ آپ اگر قرآن کو انصاف سے مطالعہ کریں تو معلوم ہو گا کہ وہ مبالغہ شاعرانہ سے خالی نہیں۔ جو رول و غمازوں اور عتی مہوجات کے بیان میں قرآن کہتے۔ شاعرانہ تر لفاظ کے سیر مارخ دیکھنا اور جہان اعراضوں کو ان کے دام شکن میں چھنا۔ ثابت فرج کے طوفان کے بیان جبرج یا لیل کی داستان۔ مصحاب کف کی خواب اور بی لعل کے لئے من و دلوئی کے گلاب اور دھڑلہ کا مایا۔ ہونا گمانا عذاب نہیں ہے تو سب متکا کہ وہ لوگ محمد صاحب کو شاعر کہا کرتے تھے۔ قرآن کی عبارت ایسی رنگین ہیں کہ اس کا نظیر نہ ہو سکے۔ اور دالم سے انداز تک کوئی علمی بات درج ہے عمدہ خلاف صد ماسا کل درج ہیں۔ علم سے سات تو درکنار۔ ایک آسان بھی ثابت نہیں

کے کسی کی نجات نہیں۔ اور یہی حال قرآن اور محمد صاحب کا ہے اُن کی حدیثوں میں بھی شفاعت کا ایک خاص باب ہے اور صاف لکھا ہے کہ محمد صاحب کی شفاعت کے بغیر کسی کی نجات نہیں ہو سکتی۔ اور یہی حال زنداؤں کا ہے جب سے خاص مردہ آدمیوں پر ایمان لانے کا سلسلہ چلا ہے ہی گورہیستی اور برہمنی یا انسان پرستی کا رواج ہوا۔ جو تمام کفر اور شرابی کی بنیاد اور توحید الہی کا برباد کرنے والا ہے۔ لیکن وید مقدس ان اقسام کے تمام مسائل سے پاک ہے۔ اور تمام انسانوں کو صرف صحت پر مانتا ہے نجات کا استحقاق مثلاً نام ہے۔

قرآن کی خوبیوں کا رد مولوی۔ اول کلام الہی ایسی زبان میں ہو جو دنیا کے کسی نہ کسی حصہ میں بولی جانی ہو۔ کہ وید جس کی زبان کہیں نہیں بولی جاتی۔

آریہ۔ اگر الہام ایسی زبان میں ہو۔ تو آپ کو ماننا پڑے گا۔ کہ تورات و زور و انجیل و صحف انبیاء درجہ الہام سے خارج ہیں۔ کیونکہ وہ زبانیں اب دنیا میں نہیں بولی جاتی بلکہ قرآن کی عربی اور عرب کی عربی میں بھی نہیں اور آسمان کا حرف ہو گا۔ اور عبرانی و سریانی زبانیں تو بالکل متروک ہو گئیں۔ لیکن سنسکرت جیسے پہلے دیوتاؤں کی زبان تھی۔ اب بھی دیوتاؤں یعنی عالموں کی زبان ہے۔ عرب کی تمام آبادی کے برابر تو اب بھی سنسکرت بولنے والے اس آریہ ورت میں موجود ہیں۔ جڑیمنی۔ انگلینڈ و آئرلینڈ و فرانس۔ چین۔ امریکہ میں ہزاروں اس زبان کے ماہر موجود ہیں۔ خود تمام فضلاء کا اس بات پر اتفاق ہے۔ کہ سنسکرت زبان کی صرف و نحو ایسی کامل ہے کہ انسان کے کلام کے اصول تمام دنیا میں اگر قائم بھی ہوئے ہیں تو اس سے زیادہ نہیں ہو سکتے اور تمام مذہب زبانوں کی مان سنسکرت زبان ہے۔ البتہ عربی کا مذہب زبانوں سے گرا ہوا ہے عموماً تعلیم یافتہ لوگ اسے سان انجیل یعنی اونٹوں کی بولی مانتے ہیں اور عرب کی تہذیب کی طرح اُسے حلقی شکر کہہ کے یاد کرتے ہیں۔ پس اب کی اس دلیل سے بھی وید ہی سچا بکھرتا ہے۔ کہ قرآن۔

مولوی۔ دوسری خوبی۔ جس پر الہام کا رد ہو وہ اچھے صفات والا آدمی ہونا چاہیے۔ جیسے کہ محمد صاحب نے کہہ رہا جس کی بد چلتی ظاہر ہے۔

آریہ۔ برہمنی کی بابت ویدوں یا آپنشدوں یا شاستروں یا برہمنیوں کا بآپ ویدوں میں کہیں کسی بد چلتی کا ذکر نہیں۔ اور کسی اور رشی منی کی بد چلتی کا ذکر کے معنی ہی نیک چلن اور اندرونی کو جو بے کام سے روکنے والے کے ہیں۔ مگر اسلام کا کوئی ایک نبی بھی نیک نہیں گزرا تا کہ اُن کے چال چلن قابل تقلید ہوں۔ انجیل میں مسیح فرماتے ہیں "میں سب جتنے مجھ سے آگے آئے ہو اور بتائیں کہ میں خدا ہوں اور انہ کے واسطے بھی فرما گئے کہ "میں نے جو بنی اُنھیں تم اُن کی بات نہ ماننا وہ تم کو گمراہ کرینگے"۔

اور مسیح کے اس دعویٰ کی کہ میں خدا کا بیٹا اور خدا ہوں (لیو ح ۱۰) قرآن نے بڑے زور سے تردید کی ہے۔ اور ایسا خیال کرنے والے کو کافر اور مشرک گردانا ہے اور مشرک کا ٹھکانا دوزخ بتلایا ہے۔ (دیکھو قرآن) اور محمد صاحب کی بابت ہم مکذذب برہمن احمدیہ جلد اول میں لکھ چکے ہیں۔

مولوی۔ تیسری خوبی۔ اس میں اخلاقیات نہ ہوں۔ کہوں کہ اخلاقیات انسانی کلام میں ہوتا ہے۔ الہامی میں نہیں جیسے کہ قرآن میں اخلاقیات نہیں ہے۔ لیکن وید میں بہت اخلاقیات ہیں۔

آریہ۔ معلوم ہوتا ہے۔ کہ آپ نے اسلام کی مسئلہ الہامی کتاب میں آج تک مطالعہ نہیں کیا۔ وید یہ خوبی نہ بتلائے قرآن اپنے اخلاقیات کا ذخیرہ داتا جلی ہے۔ سورہ نسا

تمام دنیا کا خدا بھی نہ رہا۔ بلکہ اراہیم کا خدا الحق کا خدا یعقوب کا خدا اسرائیل کا خدا ہو گا۔ اسی طرح مسیح بھی ۳۳ برس تک بھی تعلیم و تیار رہا۔ کہ میں بنی اسرائیل کی کھوئی ہوئی بھریٹوں کے واسطے آ رہا ہوں رو کیا آدمیوں کے موتی سور کو لے کے والدین دیکھنے صاف ظہور پر بنی اسرائیل کو آدمی باقی تمام جہاں کو سور کے نام سے یاد فرماتے ہیں۔ پھر آخری عمر میں جب دیکھا کہ وہ نہیں مانتے۔ تب انجیل متی ۲۳: ۳۷ کے مطابق غیر قوموں کو دعوت دیے گئے۔ قرآن میں بھی یہ بات بالکل سے نقل کر کہ وہ موجود ہیں (لقن آیتنا بنی اسرائیل الکذب والحکم والنسوت ویراقع من العیب سورۃ النجا ۱۱) براہیکہ ادا دیم نہ زندان یعقوب را تورت و حکم کردن و دین و نبوت یعنی لیجے را پیغمبر ساجدیم و در میج قبیلہ اس قدر پیغمبر مژدہ اند کہ در میان بنی اسرائیل از زبان یوسف تازان علیے۔ در ویدی وادیم ایشان را از جبرائیل پائیزہ "ار لیسر حبیبی جلد ۱ صفحہ ۱۱" بھی حال محمد صاحب اور قرآن کا ہے سورۃ دحان فاما لیسرہ باللسا ناب لعلہم مین کہ دون برس جبرائیل سے کہ ما سان گردا ندیم قرآن تاکہ فر فرشتا دیم بلیغت نوشاہ کہ دم تو ہم کند وید گمراہ اور سورۃ یوسف میں ہے بدائیکہ افر و فرشتا دیم کتاب را فر کتنے تازی یعنی بلیغ عرب فرشتا دم تا بانکہ کہ تمام کتب و معنی اس رسد و محنت بر تمام لاد شود۔ چہ اگر بلیغ دیگر فرستیم شاد فریم اس غدر آریہ "صفحہ ۱۱۵" اور سورہ انعام و حرف و سجدہ میں صاف لکھا ہے۔ کہ ہم نے قرآن عربی زبان میں اسطے تار ل کیا تا کہ تو اس کے ذریعے کہہ کے گردنوں کے لوگوں کو دوزخ دے۔ کیونکہ وہ عربی زبان جانتے ہیں۔ اور لغت عرب کو سمجھتے ہیں۔

جس اعتراض سے ذکر قرآن زبان عرب میں بھیجا وہی اعتراض تمام دنیا کی طرف سے موجود ہے۔ جس سے صاف طور پر عدل و انصاف کا خون معلوم ہوتا ہے خاص اعرابوں کی رعایت ہے۔

قرآن کیا نازل کیا گیا گو یا ساری دنیا کے قتل کا عربوں کو ٹھیکہ دیدیا۔ کافروں کی حد میں بھیجے۔ نوڈی غلام بنانے کی اجازت ہے۔ مسلمانوں کے بدلے کا شر دوزخ میں ڈالے جاتے ہیں۔ تمام دنیا کا خدا اور اس کا عرب پرانتا خدا ہوا صفت خداوندی کے سرا یا خلاف ہے۔ قریش کی قوم اور اُن کا بیت خانہ اور اُن کی زبان اور اُن کی ضرورتوں کے علاوہ خدا نے تمام دنیا کی واسطے کیا بند و بست کیا۔ اس کا فائدہ ہے کچھ یہ نہیں لگتا ہے میں خدا کے لئے بتلائے کہ قرآن میں انصاف کی تعلیم کہاں ہے۔ اور کہاں محبت اور پیار کی تعلیم ہے۔ البتہ وید مقدس میں یہ صفت موجود ہے۔ اور اس میں ایسا حکم بھی ہے۔ - तस्मात् यज्ञात्स वै हुतः ऋचः - सा मानिजज्ञिरे । छेदासि यज्ञिरे तस्मा द्यजु तस्मा द् जज्ञिरे ॥

یعنی اُس سرو یا یک پرانتا نے سب کی ہدایت اور کلیان کے لئے چاروں وید ایدیش کئے جن میں پرا و پکار کی تمام ہدایات ہیں۔

ساتویں خوبی کسی آدمی پر ایمان لانے کی ضرورت نہ ہو۔ اور نہ کسی خاص کی ذات سے دین و وابستہ ہو۔ کیونکہ الہی عدالت کے آگے شفاعت و سفارش کی گنجائش نہیں اور ممکن بھی نہیں کہ اُس کے انصاف کا ترازو کسی کے کہنے سننے سے جھک جائے۔ ثبوت۔ بائبل میں موسیٰ بنی سے ملائی تاکہ پشیمانوں پر ایمان لانے کی ضرورت ہے۔ اور لوگوں کی شفاعت کی امید رکھنی پڑتی ہے۔ جن کو ہم بالکل نہیں جانتے۔ اور نہ ہم کو جاننے ہیں۔ جتنا خدا تو دیکھتا جس کی کھنٹی قدرت بھی کسی انسان کے پاس نہیں ہے اور یہی حال انجیل کا ہے۔ مسیح بھی کہتے ہیں کہ دوا نہ میں ہوں۔ بلکہ میرے وسیلے

وہ کی سنسکرت عبارت کی مانند نہیں جاسکتا اور بڑے بیڈٹ بھی کہتے ہیں۔ کہ وید کی سنسکرت عبارت کی مانند کوئی بشر نہیں بنا سکتا ایک نوویدیسی کتاب ہے جو سب سے زیادہ قدیم ہے دوم وہ ایسی زبان میں ہے جو سب سے زیادہ وسیع و فصیح و بلیغ ہے۔ اور اس زبان میں وید سب سے زیادہ فصیح و بلیغ ہے۔ اور ایسی عمدہ کہوئے الیور یہ اوپدیش ایضاً الہام کے انسان کبھی اور کسی حالت میں نہیں بنا سکتا۔ بناسراں وید ضرور الہامی ہیں۔ فلولہا و تیسری خوبی یہ ہونی چاہئے کہ اس میں خاص آدمیوں کے واقعات قصہ کہانی تاریخ یا روایتیں نہ ہوں۔ کیونکہ جس کتاب میں ایسے واقعات ہوتے ہیں وہ کتاب ان واقعات کے لئے لکھی جاتی ہے ایسی باتیں لکھنے یا سیکھنے کے واسطے الہام کی ضرورت نہیں ہے جو بغیر الہام کے آدمی عمدہ طور سے جان سکتا ہے۔ اور اگر تاریخی باتیں لکھنا الہام کا کام ہے۔ تو ایک ایسی تاریخ جو اتر لے ڈبنا سے نا اختلاف نہ دیا تمام آدمیوں سے متعلق ہو ہوئی چاہئے جو بالکل ناممکن ہے۔ ورنہ ایسی کتاب اتنی پیچیدہ ہو جائے گی کہ کوئی انسان کبھی اسے نہ پڑھ سکے گا بنا براں محض فضول ہوگی۔ پس الہام ربانی یا سماوی جو سب انسان کے واسطے مساوی ہے انسانی واقعات سے جدا ہونا چاہئے کیونکہ بشری کے اعتبار میں اسے واقعات نہیں تھے۔

ثبوت اس وقت کی موجودہ کتابوں میں جکی نسبت لوگوں کو گمان نہیں کہ وہ الہامی ہیں (مثلاً قرآن۔ انجیل۔ زبور۔ توریت۔ تلمود و مستحکمات) کیا ان اور تفصیل فصول بھرے ہوئے ہیں۔ جن سے الہام کا کوئی بھی تعلق نہیں ہے جیسے قرآن میں آدم۔ عیسیٰ۔ موسیٰ۔ ابراہیم۔ نوح۔ داؤد۔ لوط۔ سلیمان وغیرہ کی خط و کتابت اور یوسف۔ زلیخا۔ لقمان۔ سلیمان۔ ذوالقرنین۔ اصحاب کعبہ۔ خضر۔ الیاس۔ وغیرہ کی کہانیاں۔

انجیل میں مٹی۔ لوطا۔ مرقس۔ یوحنا۔ بریم۔ ذکر یا۔ میر۔ وڈس۔ عیسیٰ۔ موسیٰ۔ اور پولوس کی خط و کتابت اور اندریاس۔ یحیون وغیرہ کی کہانیاں۔

زبور۔ میں موسیٰ ابراہیم۔ اصحاب۔ داؤد کے واقعات اور سلیمان کی کہانیاں اور اس کی آخری عمر کی کارروائیاں اور جنگ و جدال۔

توریت میں آدم۔ نوح۔ ابراہیم۔ لوط۔ اور اس کی چور۔ اصحاب و اسماعیل یوسف۔ بنیامین۔ فرعون و موسیٰ وغیرہ کی کہانیاں۔

شرعاً و مستحکمات میں جسد۔ چوتھ۔ فرید۔ و سب سے کمال کی کہانیاں لیکن وید مقلد اس میں کسی کتاب یا شعر یا انسان کا نام نہیں۔ چہ جائیکہ ان کے واقعات یا کہانیاں۔ مہا بھاشہ (وید کی گرامر کے مصنف اور ترمیم کنندہ) کے بنانے والے نے اس بات کو احسن الوجہ ثابت کیا ہے کہ وید میں سب لوگ شہید ہیں۔ روزی کوئی نہیں۔ کسی اوتار یا رسی منی یا راجہ یا حکیم کے حالات جیہیں بیچ نہیں ہیں پس اس صفت سے وید ہی موصوف ہے نہ کوئی اور۔

چوتھی خوبی۔ یہ ہونی چاہئے کہ اس کا ایک حکم دوسرے حکم کو رد یا منسوخ نہ کرے۔ کیونکہ کسی کتاب کے احکام کا باہمی تضاد نہ ہونا مصنف کی بے علمی و جاہل پر دل ہے۔ کوئی معقول پسند الیور کی بابت ایسا خیال نہیں کر سکتا۔

ثبوت توریت و زبور و انجیل کے اختلاف کے متعلق دو کتابیں۔ بائبل کا پیر سرور و وہ اور اجتماع مقدس نامی موجود ہیں جن میں کئی موافقات درج ہیں اور اس کا اگلے نمونہ یہودیوں اور عیسائیوں کا باہمی جھگڑا ہے۔ انہوں نے عیسائی سلفین یہودیوں کو اپنے نوح میں نہیں دیکھتے دیکھتے تا بد گراں چہ رسد۔ اور اسی طرح

محمد صاحب نے یہود کو جزیرہ شاعر سے نکال دیئے کی وصیت کی اور قرآن کا ان کتابوں سے جن کو وہ الہامی کہتا ہے سخت اختلاف ہے مسلمان ان کو تو وید کی طرح منسوخ جاتے ہیں۔ اور جو سلوک اسلامی بادشاہوں نے سبھی وید کی کتاب سے کہا وہ کسی مورخ سے یونہی نہیں اور اسٹار ہوسال میں جو ان کا باہمی برتاؤ ہوا ہے۔ اسے کون نہیں جانتا ہے۔

تفسیر حبشیہ میں ہے کہ لکھنا کہ بخت نصر بانی بقیل و ایسی نشان اقدام کر کے بعد ازاں ملوک فرس التیال را میر سخا میدند۔ و باج میگرفتند۔ تا زمانیکہ رسالت پناہ مبعوث شد حکم فرمود بمقام الیہاں ما اسلام آرنہا بجزیرہ قبول کنند و اس حکم کی امت باقی مست۔ (طہا اول صفحہ ۱۲۲) خود قرآن میں ۷۷۔ آیات ایک دوسرے کے خلاف ہیں یا یوں سمجھئے ناسخ و منسوخ۔ در قرآن ناسخ و منسوخ مست۔ و آن تعلق باوقات مختلفہ دارد۔ و ہر آیت نہ ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع ہر دو در آئے واحد نہ اند (تفسیر حبشیہ جلد ثانی صفحہ ۱۱۳)

اور یہی حال زنداوستا کا ہے۔ مگر وید مقدس میں کوئی مترقی بھی ایک دوسرے کے برخلاف نہیں اور نہ باہمی ناسخ و منسوخ ہیں۔ سب احکام علی الدوام ماننے کے پوگندہ اور عملہ راند کے لایق ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے۔ کہ عید سرگندہ رحمان کی طرف سے ہے۔ نہ کہ الیکہ انسان کی طرف سے۔

پانچویں خوبی یہ ہونی چاہئے کہ اس کا کوئی حکم قانون قدرت کے خلاف اور علم و عقل کے ورہ نہ ہو۔

ثبوت اگر بائبل اور اس کا قانون قدرت سے اختلاف اور علمی کتابوں سے سلوک اور عقائدوں سے برتاؤ کا حال معلوم کرنا ہو تو خود آف کر سبھی اپنی اور کر سبھی مت اور بن کا مطالعہ کافی ہے۔ باقی را دین اسلام کا معقول باتوں سے دشمنی کرتا ہے۔ عارف باللہ شیخ تاج الدین عثمانی جامع الفوائد میں لکھتے ہیں وین توف ہے عقل پر نہ عقل پر نہ دیکھو معیار الاسلام انصاری (جلد ۱ صفحہ ۱۰) اور محمد صاحب نے فرمایا ہے من احداث فی امرنا ہذا امالیس منہ خود را دیناری و سلم کہ جو کوئی اس دین میں عقل کو دخل دیکر نئی تحقیقات کرے وہ مردود ہے۔

امام غزالی صاحب فائز ہے کہ عقل و قیاس کے ترازو سے تو خدا کی دوامی اگر میں اس کو پکڑوں تو وہ تو شیطان کی ترازو ہے کتاب العظام المستقیم معقول بندہ سے عوام اہل اسلام کو نفرت ہے۔ اور یہی سبب ہے کہ علمائے اسلام علم منطق کی کتابوں کو راق سے مستحجاب یا پھیلے ہیں عوام سائنس اور اسلام کا باہمی پیر ہے۔ کیونکہ جہاں سائنس نے ترقی و ماں اسلام کی چیز نہیں۔ پس دنیا کی تمام کتب مذہبی سے معقولیت کا پیر چارک۔ سچائی کامری۔ عدل کا مادہ دی۔ بجا قصید کا دین حکم کا لہنا بدھی بڑھانے کی برائتھا دعا سکھانے والا صرف وید ہی ہے۔

چھٹی خوبی اس میں طرف داری و تعصب کا برتاؤ نہ کیا گیا ہو۔ بلکہ عدل و انصاف کی کارروائی ہو کہی خاص قوم کی ہر جو رعایت نہ ہو۔

ثبوت توریت میں قوم یہود کے ساتھ نہایت ہی اندھی محبت اور باقی کل جہاں سے بے رحمانہ نفرت کا اظہار ہے مثلاً بنی اسرائیل کے ساتھ ہو کر ان کی حاجت روائی کے واسطے نہایت برقرار رہے مصریوں کے پونچھے مار ڈالنے اور انہیں گودیل میں عرف کیا ان پر لکھوں طرح کی معصیتیں ڈالیں (رومیون کا خط ۱۴) اسی طرح غیر قوم کی عورتوں بچوں پر یا سناطر اسرائیل سخت سے سخت پلا میں رل کیں۔ ایک ادنیٰ اردو کی طرح ان کے آگے لائیں کے کر چلا رہا۔ اس وقت

موسیٰ مذہب کا بھی ذکر ہے خود موسیٰ کی بیہوشی سے اس پرست پرست لوگ
برہمن میں لگے تھے۔ (انجیل متی باب ۲۰-۲۱ آیت اور) پس صاف ظاہر ہے کہ عیسیٰ
سے پہلے یودی اور آتش پرست لوگ موجود تھے۔ اور ان کی کتابیں عیسے سے
پہلے تھیں۔

زبور اور داؤد اور شاہ کی تصنیف سے ہے۔ جس کو مولے کی تک ۲۹۵۲ سال پہلے
ہیں۔ اس میں موسیٰ و غیر وہ نبیوں کا ذکر ہے۔ اور تورات کا بھی ذکر ہے۔ آتش پرستوں
کے مذہب کے بھی جولے پائے جاتے ہیں مگر انجیل کا مطلق ذکر نہیں۔ اور نہ قرآن کا
بنا یاں یہ کتاب موسیٰ سے بنی اور انجیل و قرآن سے بہت پہلے تصنیف ہوئی۔
توریت یہ کتاب موسیٰ نبی کی تصنیف ہے۔ اور کچھ اس کے ایک شاگرد کی جس
کو آج تک ۳۳۳ سال ہوئے ہیں۔ اس کتاب میں نہ داؤد کا نام ہے نہ مسیح
کا نہ محمد صاحب کا اور نہ زبور نہ انجیل اور قرآن کا۔ ہاں ایسے سے پہلے نبیوں کے نام
آپس لکھے ہیں۔ یعنی آدم، نوح، لوط، ابراہیم، یعقوب، اسحاق، یوسف اور مصر کے
قبلی اور آتش پرستوں کے مذہب کے نشانہات اس میں ملتے ہیں۔ خود موسیٰ کی تعلیم
سادہ کی سادگی زردشت کے مذہب کی نقل کی گئی ہے۔ ابراہیم و موسیٰ سے
پہلے ہوا ہے۔ کے وقت میں بھی آتش پرست موجود تھے۔ چنانچہ فاضل محمد شیخ
سعدی شیرازی لکھتے ہیں۔ از بوستان

مشہدیم کہ کیفہ تہا بن السبیل نیاد بہ عیان سراے خلبل
آنگہ جل کر ایسی حکایت میں لکھا ہے۔ کہ جب وہ دونوں روٹی کھاتے تھے تو ابراہیم
نے خدا کا نام لیا۔ مگر اس نے نہ لیا۔ جس پر ابراہیم نے اس کو کہا۔
مشرطت جتنے کہ روزی خریدا۔ کہ نام خداوند روزی بری
لگنا نہ گرم طریقت بدست کہ نصیحت ہم ازیر آتش پرست
سوداری برادرش جو بیگناہ دید کہ منکر بود پیش یا کال پلید
پست خدا نے جبرائیل فرشتہ بھیجا۔ جس نے ان کو کہا۔
گراؤ نے برہمنیش آتش سجدہ۔ تو وہ اس جراحی بری دست خود
منش داد خدا سالہ روزی جان۔ تو اور ابراہیم بیک بار زبان
اسی طرح صحبت بنارنج اہل ایمان اس کے بہت سے نشانہ لائے جاتے ہیں جس
سے عیان ثابت ہوتا ہے۔ کہ زردشت باقی مذہب فحش موسیٰ و ابراہیم سے بہت
پہلے اور دین اس کا ان دونوں کے دین سے آگے راجع تھا۔
نور اوستا و شریعت دین مسرتک نہایت جو زردشت پیغمبر نے تصنیف کی تھی۔ میں
جہاں تورات و یہ مقدس کا نام عبادوں و روزوں کا ذکر۔ کیونکہ یوں کتابیان۔ یوں
کے نواید۔ مسیح کا ذکر۔ گوشت خوردی کی تردید اور آریہ قوم کا حوالہ دیا ہے۔ کہ وہ
ان کے بزرگ تھے۔

میاں جی کا بھی ذکر ہے۔ بلکہ لکھا ہے کہ ان کا مقام پنج زردشت سے مباح
ہو اعتقاد۔ کہ کوشا کی ہدایت ہے صاف ظاہر ہے کہ وہ سے وہ بھی کہتے۔ اور
توریت زبور انجیل و قرآن سب سے بڑا و سچا پہلے ہے۔ یاں جی کی بابت
ہم دلائل واضح سے بتا چکے ہیں کہ اس کو پہلے آج تک ۳۹۹۹ سال گزرتے
ہیں۔ موسیٰ کے دس حکم منو عمرتی سے منقول ہیں۔ بلکہ عموماً تورات منو عمرتی کی
نقل ہے۔ مولے کے وقت آریہ حرت میں ویدک دھرم موجود تھا۔ اور منو عمرتی
موسیٰ کی تورات سے پہلے تھی۔ جس کے واسطے اکثر فضلاء نے یورپ میں شاہد ہیں۔
(دیکھو بارن ہاک صاحب ڈاکٹر فریڈرک جی عالم زبان) کی کتاب صفحہ ۷۹ و ۸۰ اور

زند او ستم بآب نوم شیط آیت ۱۷) مگر منو عمرتی میں ویدوں کا ذکر ہے۔ ویاس سے
نیچلی جی پہلے ہوئے۔ بلکہ لوگ شاستر کی شرح ویاس جی نے لکھی ہے اس میں بھی
ویدوں کا نام موجود ہے۔ ویاس جی سے ہزاروں برس پہلے گوتم جی ہوئے۔ ان کے
بنائے ہوئے نیاو شاستروں میں بھی وید کا ذکر ہے۔ ان کے ہم پیکر کناو جی ہوئے۔ ان کے
بنائے ویشیتک سامن پر گوتم جی نے نیکا کی ہے۔ مگر وہی کناو جی گوتم سے بہت پہلے
ویدوں کے الہامی ہونے کے قائل ہیں۔ لہذا وہ شاستر دھرم کے نیرو سو وقت بھی دنیا
میں ۳۳۳۳ کرور کے قریب ہیں) کا مصنف ہرھ مسیح سے پہلے ۳۳۰۰ برس پہلے ہوا ہے
وہ بھی اپنے بنائے لودھ شاستر کے سوتر میں ویدوں کا ذکر کرتا ہے۔ پس وید اس سے
پہلے کے ہیں وید مقدس میں کسی کسے فرقہ یا کسی کتاب یا کسی فرقہ کا ذکر نہیں ہے لیکن
اور سب میں کسی کسی سیریز میں ویدوں کا ذکر ہے اور سدا علماء انگلیٹڈ فرانس و امریکہ
کی شہادتیں ہیں کہ دنیا کی لائبریری میں وید مقدس سے پوری کتاب کوئی نہیں ہے
اور اس کا نوآب کو بھی اقبال ہے۔ جس کو آپ نے تاریخ کے حوالہ سے لکھا ہے کہ رگوید
ایک نہایت قدیم مجموعہ ہے (صفحہ احمد الہند)

پس وید سب سے قدیم بلکہ نہایت قدیم الہامی کتاب ہے جو دنیا کی تمام کتابوں
سے اہل اور اس کی ہدایت سب ہدایتوں سے اول ہے۔ بنا براں اس پہلی خوبی کی
مصدق دنیا میں سوائے وید مقدس کے اور کوئی کتاب نہیں تھو المطلوب
دوسری خوبی یہ ہوتی چاہئے کہ وہ الہام ایسی زبان میں ہو جو سب زبانوں
سے ممتاز ہو۔ کیونکہ رہا تا اپنی سب صفات میں انسانوں سے ممتاز ہے۔
ثبوت۔ زبانوں کی تحقیقات میں حال میں ہوتی ہے۔ ویسی پہلے شاید کہ ہوتی ہو یا
بالکل نہیں ہوتی۔ اور یہی بھجان میں فضلاء نے یورپ لے اس بارہ میں کی ہے۔
وہ درحقیقت سکریہ کے مستحق ہے۔ اور سب سے زیادہ خوبی یہ ہے۔ کہ وہ لوگ بے غصب
محقق اور ہمارے مذہب سے جدا ہیں۔ چنانچہ انہوں نے بے غصب تحقیقات و تفتیش کے
جور سے قائم کی تھے وہ بظاہر کہنا چاہتے ہیں۔

آریہ ریل سرولیم جو جس صاحب بہادر فرماتے ہیں مسکرت زبان ایرانی زبان
سے زیادہ کامل اور دوری سے زیادہ وسیع اور دونوں سے زیادہ فصیح و بلیغ ہے
و کتاب تحقیقات حالات انشیا جلد ۱ صفحہ ۲۷۲
یہ وہ قدیم صولوی ذکا اللہ صاحب فرماتے ہیں علم زبان کی عجیب و غریب تحقیقات
سے اہل فرنگ نے ایک عجیب و غریب بات معلوم کی ہے۔ کہ آریہ کی زبان انسانی کوئی
زبانوں کی اور یورپ کی تقریباً کل زبانوں کی جڑ ہے۔ عرض الشر زبانیں جو سائنس
اور مذہب میں۔ وہ اسی سے مشتق معلوم ہوتی ہیں۔ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ کل
یونان اور اہل روم اور اہل چین اور اہل انڈیا اور فرانس اور ہند اور ایران و غیرہ
سب کی نسل کا ایک ہی نسل ہے۔ (دیکھو تاج بہرہ خد اول بابا افضل صفحہ ۲۷۲)
ایک اور فاضل و محقق آریہل مؤلف سوارٹ الفلسف صاحب بہادر
سابق گورنمنٹی ایجنسی بانی آریہ میں فرماتے ہیں مسکرت زبان کی طرف و نحو
ایسی کامل ہے کہ ان زبان کے تمام کے اصول تمام زبانیں اگر قائم بھی ہوتے ہیں
تو اس سے زیادہ نہیں ہوتے (تاج بہرہ خد شان اک صفحہ ۷۷ و ۷۸)
اس کے علاوہ کچھ ہمارے مصنف سوارٹ احمد صفحہ ۲۰۷ سے ۲۱۱ تک اور

مذہب براہمن احمد میں باب مسکرت کی فضیلت
مسکرت کے تمام گرجھوں میں وید سب سے قدیم اور اعلیٰ مضامین سے بڑے
اور فصیح میں چنانچہ ایک خطی مزارج پارسی صاحب فرماتے ہیں بے شک کوئی شخص

محقق نکال رکھنے کا بیشتری کا ترجمہ اس طرح کیا ہے "ذات باری یعنی خدا کی قابل
پرستش شے کی کا دھیان کرو۔ اور یہ دعا مانگو کہ وہ ہماری عقل کو ہدایت کرتی رہی"
کتاب تحقیقات حالات (انشیاء جلد ۸ صفحہ ۴۰۰)

البابہی و فہرستوں صاحب فرماتے ہیں "اس آفتاب الہی کے اعلیٰ بتجلی کا
دھیان کرو جس سے ہمارے فہم اور عقل کو روشنی پہنچ سکتی ہے" دیر فہرست صاحب
کی کتاب جلد اول صفحہ ۱۸ کا حاشیہ)

قرآن میں نماز کے واسطے صلوٰۃ آنا ہے مگر شرح نصاب میں اسکے معنی یوں
لکھے ہیں "صلوٰۃ ماخوذ اصلہ کہ معنی سترن ست۔ چونکہ کلمہ درجہ و درجہ درجہ میں برآمد
اس فعل را صلوٰۃ کہ لغت۔ و بعضے معنی لغوی صلوٰۃ شجرہ کہ الصلوان نوشہ اند یعنی جہانگیر
ہر دو سترن و معنی یا رفت و ست از بن معنی (ارغیات اللغات ردیف ص)

اسی طرح گائیرہی کا ترجمہ انگلش اور گجراتی میں موجود ہے۔ پس یہ ترجمہ آپ کا
کئی وجہ سے غلط ہے۔ وجہ اول یہ کہ کسی دیدک لغات کے روحے کا رادہ دی نون حروف
پر ہوا۔ و ثنویہ پیش دیوتاؤں کے نام نہیں ہیں۔ اور نہ آدمی انہیں کسی کا نام ہے
خود منہ صبا کا نام ہے۔ ترجمہ گئیہ یعنی جس سے پار بھریا گیا کی عبادت کجاوے نہ کہ
مافا اللہ چاند سورج کی یا برہما۔ و ثنویہ پیش دیوتاؤں کی سوچ خود منہ صبا کے
اگر مشرق کے تین ستروں میں صاف امتداد ہے۔ کہ سورج چند پر ہوتی و غیرہ اشار
افقی و مساوی کا بنانے والا پرانا نام ہے۔ اس کے سوا کسی کوئی پوجا کے لکھ نہیں پھر
گائیرہی یا منہ صبا کسی فشر کا یا مشرکانہ ارتھ کی نہیں ہو سکتا۔

ادوم۔ نام سوائے ایک کوئی پرانا۔ اور۔ اجنات چٹ آند سروپ کے
کچھ اور کسی کے واسطے نہیں بولایا۔ شکر کی پزاروں پسکوں میں "ادوم کی ایک
تفسیر ہے ایسا واکہ موجود ہے۔ کہ ادوم ایک لازوال سب سے بڑے پرانا کا نام
ہم ذات ہے اس کے سوا کسی اور نہیں بولا جاتا جس سے صاف ظاہر ہے
کہ ایسا قوم میں ہمیشہ ایک ہی پرانا کی پرستش جاری رہی۔ مصنف قرآن نے توحید
کمال سے لکھی اور کہہ کہاں سے آڑا۔ اور کس طرح اپنا نام بگاڑی و باطل کا سبیل ملایا
یہ ہم تمام دنیا کی آگاہی کے لئے ظاہر کرتے ہیں۔

سوامی شکر آجادیہ کے زمانہ سے جب شریعت کا قیام ہوا اور اسکے ایک شریعت
اور ان کا واسطہ کہ چیزہ و چیزوں میں جالے گئے۔ تو انہوں نے وہ شکر سوامی کا مشہور
تہہ شکر کا نام رکھی پر آپ شندوں میں خوب بحث کی گئی ہے جسے عام طبع پرورد
دور کرتے تھے لوگوں کو اوپر پیش کیا۔ اور انہیں سنا سوں کی زبان پر صاحب نے
کہ کہ منہ صبا کے پوجاری کے گرد نہ تھے شتاؤں جس طرح مسمیہ اللہ الرحمن اللہ جلیل
و غیر بہت سی آیات سلیمان پانی و غیرہ کی زبان میں ان کا قرآن میں درج فرمایا
اسی طرح: अग्निं नय सुपधार य अस्मा न वि श्वा नि दे-
व घु नानि वि द्वा न। य यो ६६॥ स्म नु हरा रा मे ना-
यि द्वा न्ते न म उ क्ति म वि द्यो म॥ य ० ४ ० १ ६

اس کا ترجمہ یہ ہے۔ اچھا للہ دینا الطبع ایانک لید وایانک سعید اہل
بالہ اہل المستقیم۔ صلاطال دین النعمت علیہم غیر المصنوب علیہم کا لفظ
نہجہ ہے سب کو جاننے والے پرانے پرانے کو سریشٹ مارگ دینے مہمور
ایا یوں کو) پرانے کہلئے۔ اور جو باب آجروپ رٹے مانگ میں۔ ان سے ہم کو
دور کیجئے۔ مں لئے ہم لوگ شریعت پر روک۔ آپ کی سنتی کہتے ہیں کہ آپ ہم کو پور
ایا۔ ایسی طرح اس اوپ تشع کے واکہ کا
एकमेवादितीयेन्न

ने हाना स्ति किंच न
اکمل ہو۔ اور یہی ترجمہ تنہا اس کی نہیں ترجمہ ایک ہی ہے لاشریک ہرگز نہیں
اور کوئی واحد لاشریک اللہ لا الہ الا اللہ ترجمہ ایک ہی ہے لاشریک اللہ کہیں ہے
اللہ لیکن اللہ۔ دیکھئے صاف طور پر محمد صاحب نے نقل کی اور معنی اس بات
کے اقبال کرنے کے کہ میں نے پیروان وید سے توحید حاصل کی۔ اُنہائے الام کے
معنی ہیں۔ اب حق اور باطل کا فیصلہ آپ کے ہاتھ ہے۔ آپ کے کلمہ میں محمد صاحب
کا نام ہونا عمارت توحید میں رخنہ اندازی ہے۔ اور لغات الہی میں دست درازی
اور اگر ہم آپ کی طرح حذرت اور نفسانیت سے کام لیں تو اللہ چونکہ ایک پیرا کا نام
ہے۔ اور ممکن سیکر کہ اب کا۔ یا بران بسم اللہ کے یہ معنی کر سکتے ہیں کہ آغاز مسکین
ابن قرآن را بنام کو ہے باپ کے نام کا کش سبک رجیم سے یعنی اس کتاب کو میں شروع
کرتا ہوں۔ اس پرانے کے نام سے جو سبک رجیم کی ملکیت ہے۔ پس قرآن کی بسم اللہ
اللہ کے فضل سے غلط ہو جاتی ہے۔ اور عرض اوجا لے کا ذہیرے کی راہ دکھائی ہے
اگر درخانہ کس ست ہمیں کچھ نہیں بت

اب ہم اسم اعظم کی بابت تحقیقات کرتے ہیں۔ اسم اعظم وہ نام ہے جس کی خفایا بسیار
یعنے اللہ ورنہ بعضے صمد ورنہ بعضے الہی القیوم اور ورنہ بعضے الرحمن الرحیم ورنہ بعضے
رحیمین۔ واللہ علم العباد (از غیات)

سید ناصر الدین محمد ابوالنصور کہتے ہیں۔ یہ وہ وہ بوداؤں خود موجود اسم ذات
بار تعالیٰ۔ اہل اسلام اللہ کے لفظ کو اسم ذات جانتے ہیں اور اہل کتاب بتا بلہ
مسلمانوں کے کئی دلیلوں سے لفظ یہ وہ کو اسم ذات باریدا جانتے ہیں۔

۱) قرآن میں جو فضیلتیں تورات کی کبھی ہیں اور بڑی فضیلت تورت کی ہو
نام ہے جو تورت میں اسم ذات سمجھا جاتا ہے۔ پس جو لفظ اہل تورت کے لئے
اسم ذات ہے وہی اہل قرآن کے لئے بھی ہے۔ (۲) اسم ذات چاہئے کہ ترکیب
و تعریف وغیرہ سے بیکرا ہوا اور قرآن میں اللہ کی جمع الہ موجود ہے اور عبرانی میں
الوہیم۔ مگر لفظ یہ وہ کی کوئی ترکیب نہیں ہے۔ (۳) اللہ کا لفظ تورات کے معنوں
میں آتا ہے۔ و کچھ سورۃ والنصافات رکوع ۱۳ و سورۃ فرقان رکوع ۱۔ اسی طرح

(۴) تورت و غیرہ بھی الہیم کا معنی واقعی و معنی کے معنی میں آیا ہے۔ دیکھو ۸۲ زبور
اور خروج ۱۶ مگر یہ وہ او کا لفظ سوائے خدا کے کسی اور کے واسطے مستقل نہیں
الہ کے معنی عبادت اور یہ وہا کے معنی وہ جو جیسا اور ہے اور ہمیشہ تک ہوگا
میں معنی کے رو سے بھی یہ وہ اسم ذات ٹھہرتا ہے۔ اللہ کے لفظ کا اسم ذات
ہونا کہیں کلام اللہ سے ثابت نہیں ہے۔ بلکہ قرآن میں تو صاف لکھا ہے۔ علی

ادعوا للہ اودعوا للرحمن۔ ایا ما تدعوا للہ الا سماء الحسنی یعنی للہ
کہہ کر پکار دیا۔ رحمن کہہ کر کہہ کر پکارو گے سو اسی کے نام کا ہے راخو سورۃ یس
اسرائیل) مگر یہ وہ اپنا نام خدا نے اپنی زبان سے خاص طور پر فرمایا تھا۔ خروج ۳
پس ان دلائل سے اہل کتاب سے ہم نے جانا۔ کہ عیسائی علماء جو لفظ الوہیم سے

کہ صیغہ جمع کا ہے ذات واحد حقیقی میں تثلیث کا وجود ثابت کرتے ہیں۔ اگر ایسا
ہوتا تو یہاں الوہیم بتوں قاضیوں اور مفتیوں کے واسطے کبھی استعمال نہ کرتے۔ کیونکہ
عبودت تثلیث کے واسطے اسم ذات یعنی یہ وہا صیغہ جمع میں ہونا ضرور تھا۔ اللہ
الوہیم بقول اہل کتاب اسم ذات نہیں ہے۔ دولت فاروقی صفحہ ۱۳ اور ۱۴
نکتن اول باب اول دہلی

آنر بل سرسید احمد خاں صاحب نے لکھا ہے۔ کہ اللہ جسے الوہ شتی

قوله ۹-۱۰ و ۸۰-۸۱ کہ مذہب ذوالن نے اپنے مذہب سے الزام دیا اور عرض کر کے کہنے کے لئے یہ نقدیہ نڈت دیا کہ برحق نام ہندوؤں اور ان کے جہان و آخرت کے یہ جہاں کیا ہے کہ وہ کہتے ہیں کہ پدم پوران و دیو پوران بھگوت و ہنر بھارت وغیرہ جن میں جھوٹ اور کفر اور شرک اور فتنہ بھرا ہوا ہے۔ یہ کیا ہیں ہمارے دین کی سنیں ہیں ہم تو یہ کہہ مانتے ہیں جس میں نہ جھوٹ ہے نہ کفر نہ شرک نہ فتنہ ہوا اس کا جو اسیہ ہے کہ یہ کیا ہیں بیشک ہمارے دین کی ہیں ستارا رابید جس کو پڑھنا ہے ہو خود کہتا ہے کہ یہ کیا ہیں سید سے نکلی ہیں اور یہ ایک چھوٹا سا علم ہے جسے خدا کی معرفت نہیں ہو سکتی چنانچہ انھوں نے وید کے مذکور ایک مذہب میں لکھا ہے کہ ایک علم کا نام علم صغیر ہے اور دوسرے علم کا نام علم کبیر ہے۔ علم صغیر اوستا ہے جاوید بید اور اس کے ذوات سے جیسے کہ کچھ شاستر اور شاستر اور پوران اور صرف و نحو یعنی بیا کر اور نظم و نثر اور نجوم اور طب و جڑو ہیں اور علم کبیر اوستا ہے۔ علم الہی کے کہ جسے اس ذکا پاک کو مانا ہے جو بے زوال ہے اور فنا سے آزاد ہے۔

اقول۔ میرا کہیہ تاج الزام دے کر کے کی نیت سے نہیں بلکہ محض احقاق حق کی وجہ سے پوراؤں کو نہیں مانتے۔ انہوں نے آپ کی طرح جہالت سے نہیں بلکہ بڑھ کر اور اتنا سبکوں یعنی کتب تاریخ کی تحقیقات سے دریافت کر لیا ہے کہ پوران محض فسانات ہیں جیسے ناول اور ناولک رست دھرم کا ان سے کوئی تعلق نہیں ہے بلکہ صاحب مرقون اور ملوان کا فیصلہ اسی سے ہو سکتا ہے کہ یہ بات اگر وہ نہیں ہو تو وہیں اس کے ماننے سے کبھی انکار نہیں مگر یہ تو وہ ہیں ہرگز نہیں البتہ مذکور آپ نشد میں ایک عبارت ہے جس کو آپ نے ناواقفیت اور غلط خیالی سے اس طلب کا سمجھا مگر اس میں بھی نہ جھوٹا شاستر لکھا کہ کہ ہے۔ نہ علم کبیر کا اور نہ شاستر پوراؤں کا تو مطلق اشارہ بھی نہیں ہے۔ چنانچہ وہ اصل و اکبر یہ ہے

तस्मै सख्ये वाचं देविथे वेदितव्य इति ह स यदव ह्य वि हो वदन्ति परा चै वा परान् ॥ ४१ ॥ तत्रा परं क्व वेद यन् वेदः सा वेदो ऽथ व वेदः शि क्षा कल्पो व्याकर रां निरुक्ते छन्दो ज्ञो तिषमिति ॥ अथ परा यथा र क्षर म

ترجمہ۔ یا تو کہ جی کہتے ہیں کہ وہ تو دیکھا جائے کہ لائی ہیں جن کو وہ کہے جانے والے اس طرح کہتے ہیں۔ پرا اور ابرا۔ ابرا ویدا صرف ہی ہے کہ نہ کثرت کتب و بیا کران نہ وقت۔ جینہ۔ چوتھی لکھ ویدا تک کے رنگ۔ بکو۔ سا۔ اھو ویدوں کو پڑھنے مگر صرف پڑھ لینا کافی نہیں بلکہ اس پر سوچنا و جاننا اور عمل کرنا بھی اور ہی عمل کرنا ہے ویدوں کے ذریعے الیشہ گیان کے واسطے و چارنا پڑا ہے ایک ریشہ تک آپ نشد سار ہے جسے یا تو بن جیدر راے صاحب ممبر و مہاراج نے ۱۹۱۳ء میں طبع کر لیا تھا جس میں لکھا ہے کہ ہر ہم حکمت اور کثرت و شے ویدوں میں ابرا اور برادوں تک کی مشرتاں ہیں (صفحہ ۸۴ مطبعہ ۵۵ برکرن) ویدک دھرم تو میں منشی کشیش پرشاد سب و پنی السکھ طبع نہ مت میر و ہر ہم سماج لکھتے ہیں اسی شری پر کر غرض یہ ہے کہ الیشہ گیان سے مطلب ہے نہ کہ تو لکھی کے پاس لکھنے کرنے سے کہیو کہ وید میں تو الیشہ گیان ہی کا بیان ہے (صفحہ ۵۵ مطبعہ ۵۵ و ۵۸ مطبعہ ۵۵) اس سے صاف ظاہر ہے کہ صرف کتابوں کا برصا حملہ ہی ہے یعنی آپا۔ اور ان کا عمل کرنا حقیقی ہے یعنی پرا۔ یا ویدوں کا صرف عالم ہونا۔ ابرا ویدا کا جاننے والا کہتا ہے مگر ان پر عمل کرنے والا پرا ویدا کا ماہر ہے ابرا ویدا پرا ویدوں وید میں ہیں۔ وید سے باہر نہیں ہیں مگر اسی سے متعلق ایک جہان ماننے لکھا ہے۔

वद पाठी भवे तु विप्र संज्ञाना तिस्रा क्षरा ॥
 یعنی ویدوں کا صرف ایک پڑھنے والا وید کہتا ہے اور عمل کرنے والا برا ہیں۔
 ایسا ہی طب کے شہور گرجہ سشرت میں فاضل سی شرتے ہیں۔
 यथा वर स्त न भारवाहि भारव वला न तु चन्द सं। र व
 हिशा स्त्रा गि ब ह न्य धी त्व चा घै षमूहा खर व द हंति ॥
 ترجمہ جیسے کہ سے برجن کے لائے کہ وہ بوجھ کو جاتا ہے نہ کہ جن کو ایسا ہی بہت شاستروں کے راہ لینے سے اگر مٹے وہ عا کو نہیں جاتا اور عمل میں کرتا تو کہہ کے کی طرح صرف بازخار ہے۔ ایسے ہی رسوں کے قول میں شاکر قرآن نے بھی لکھا ہے مثل اللہ بن حملو النور قد شمر لہ حملو اکتل الحما بحمل اسفام ا دعمہ تفسیر عینی میں ہے۔

باریاد علم کاں نمود لہما
 علمائے اہل جہاں نشان
 علم چوں بر دل دہد باری بود
 علم چوں بر تن زند باری بود
 چوں بیل خولی زنی گری سنی
 چوں بیل خولی بخاری ووقی
 اسی کے حسب حال سبیل سی شازی نے کہا ہے کہ

علم خدا کہ جھوٹے خوالی
 چوں عمل در تو شست با دانی
 چہ تحقیق بود و دانشمند
 چاند بے پرو کتا ہے چند
 آن فردای راجہ علم و نور
 کہ برہمیز موت یاد نور

جس طرح قرآن میں غلط قصص آجائے سے کتاب قصص العند یا قصص الانبیاء اور غلط حدیث آجائے سے صحاح ستہ کا گمان کر لیا جاتا ہے۔ اسی طرح وید میں غلط پوران آجائے سے بھگوت اور گمان کرنا بھی نا فانی ہے جب تک کسی خاص کا نام نہ ہو۔ یا عدد یا شمار یا قطعہ موجود نہ ہو تب تک ان پوراؤں کا کوئی تعلق پوران لفظ سے نہیں ہے۔ اگر ویدوں میں ان پوراؤں کا نام نہ ہوتا جس طرح قرآن میں توریت۔ زبور۔ انجیل صحیفہ انبیاء کا تو ہم بسر و چشم مانتے کہو کہ ہم آپ لوگوں کی طرح خدا ااتے ہیں علمی و نادانی کے قابل نہیں ہیں جو اس کے احکام کو منورج مان لیں بجا کر کہے کہ آپ اسی ایک بات سے ہی حق و باطل کی تمیز کر لیں

قوله ۹-۱۰ و ۸۰-۸۱ اور نبشت من جو راجہ راجہ دے استاد وید ہندو کے کہتے ہیں شیوا ہیں اور ہندوؤں کے نزدیک ان کی تحقیق و دانند سرتی کی تحقیق سے حد با درجہ زیادہ ہے جو کہ نبشت کے جو کچھ استخبرہ کرکٹ میں لکھتے ہیں کہ پڑھانے والے نظام مخلوق کے چار ہر اٹھارہ عمرتی چھ شاستر۔ اٹھارہ پوران بنائے ہیں یہ کیا ہیں سب کہا سے موجود ہیں۔ پس جبکہ مذہب ایک ہی شخص کے بنائے ہوئے ہیں پھر کہا کہ ان میں سے چاروں ویدوں متفرق اور مقبول ہوئے۔ اور باقی سب غیر ہر اور مردود ہیں مگر غیر ہوں تو سب ہوں۔ اور اگر غیر معتبر ہوں تو سب ہوں تا حدیثی قویہ ہے کہ سب غیر معتبر ہیں۔

اقول۔ ہم دعویٰ سے کہتے ہیں کہ آپ نے آج تک جو کہ نبشت نہیں دیکھا اور نہ کوئی اور مستند گرجہ دیکھا ہے اس میں یہ بات نہ کر نہیں ہے تو نہ ہونی چاہئے کہیو کہیو کہیو کوئی اندھا بھی نہیں کہہ سکتا کہ چا ویدہ استخرفی چھ شاستر ۱۸ پوران سب برہما کہنے والے ہیں وجہ یہ کہ جاہل مطلق سے سوال و نام نہ لوگ اس بات کو جانتے ہیں کہ یہ گرجہ کس کے مانے ہیں۔ چنانچہ ہم خلاصہ سدا حال درج کر کے ہیں۔

باب اول

دید کے متعلق اور اصول کا جواب

صاحب ہی ہمارے دین کے بڑے دشمن ہیں۔ ہندوؤں سے ہرے دین کو کچھ
 ہندو نہیں پہنچتا۔ ہندو وینچاڑے غریب آسامی ہیں کسی کو نہیں چھیڑتے۔ اب ایک
 مدت سے اسی غریب آسامی نے بھی سڑاٹھا یا اور فتح ہندو اندرون طوا بادی نے بڑے
 مخالف بلکہ فتن کش کلام کے ساتھ دین اسلام کے ساتھ بدی کرنے پر کمر باندھی۔ اور خاص
 اس زمانہ میں آپ اس سراج ایک نیا فرقہ ہندوؤں میں ظاہر ہوا ہے۔ دین اسلام پر
 حملہ کرتے ہیں۔ اور اپنے جل کرکے اپنے ہی آپ کو فرقہ ناجیہ سمجھ کر بید پرست
 نیست تاناں ہیں۔ اور یہ جو کفر اور شرک اور مضامین و اہیات سے بھرا ہوا ہے جس
 کو اللہ تعالیٰ کا کلام جانتے ہیں۔ اس پر دھیان نہیں کرتے۔ اور اپنی کوئی نظری سے
 ہر طرف سے دین اسلام پر اعتراض کرتے۔ اور عوام الناس کو بہرگاتے اور بہت رنگ
 کرتے ہیں۔

جواب۔ ہمارے متعصب مولوی صاحب نے جن اخلاق حذ سے کتاب کا آغاز کیا
 نظر میں اس کا اندازہ کر سکتے ہیں۔ وہیں دھڑلے کی ضرورت نہیں۔ شیخی کو معلوم
 نہیں کہ پہلے حکم کن نے کیا یا جان بوجھ کر شیخ اہل عارفانہ کرتے ہیں۔ اول انہوں نے ہندو
 مذہب پر حملہ کیا اور کتاب تحفۃ اللہ لکھی۔ حفاظت خود اختیار کی قانوناً و مذہباً جائز ہے
 سارا بران حفاظت خود اختیار کی کی طور پر بہاری طرف سے بھی تردید نہیں کی گئی کہیں
 پس سے ذرا انصاف تو کیجئے لگا لاکس نے سڑاٹھا۔ بے شک ہم غریب آسامی
 تھے اور ہیں مگر جب کوئی حد سے زیادہ ہم کو تنگ کرے تو پھر سہار نہیں سکتے۔ مخالف
 کے دانت توڑ دیئے ہیں۔

دینی کو جو گزشتہ عارضہ برادر بوجھال جیشم بینک
 مجبوراً ہم کو آپ کے حملہ بجا کا جواب دینا پڑا۔ اب اپنی بیوہ اور فرس اور اہانت
 بالکل کی پرہیزگار نہیں کرتے۔ اور اندرون کے معقول اعتراضات کو بڑے الفاظوں سے
 یاد کرتے ہو بھائی کسی کو بد دینی سے گالیاں مت دو۔ ورنہ بڑھاپے میں بیوانی
 مول لوگے۔ ہم آپ کی گالیوں کا جواب نہیں دیتے۔ اس کے سہ
 اگلے ہونے چڑھنے دینے کو کیا صاحب لیاں بگڑی تو بگڑی تھی چھوڑ دوں بگڑا
 شہرمان سوامی جی نے سنا پھر برکاش جی اور نامہ نگار نے نکیزب سادین احمدیہ و
 خط احمدیہ میں اس مسئلہ کا جواب کہ کون کتاب بفرک سے بھری ہوئی ہے۔ کافی بلکہ
 واقعی وہ ہے۔ جو غالباً ترن جل کا علاج شافی ہے۔ اگر ہمارے دوست لاسلمائے
 مطالعہ کرتے تو ہم یقین سے کہتے ہیں۔ کہ پھر فرکان کی توحید کا دم نہ بھرتے۔ ہم ہی لفظ
 سارے کے سارے قرآن کی نسبت دہل سکتے ہیں۔ مگر اپنا یہ شیوہ نہیں۔

منشی اندرون کے اعتراضوں کا جواب مولویوں سے آج تک نہ بن سکا۔ اکیلے
 منشی اندرون کے مقابلہ میں کتنے مولویوں نے خم حقو کے گروہ رے بہادر جس نے
 ایک ہاتھ سے ہی سب کو کچھاڑا۔ ولی رام کا مصرعہ شاید اسی موقع کے واسطے ہے
 نہنہ بخدا رسید و صلاں ہن ماند
 کیا کوئی عقلمند کہہ سکتا ہے کہ اندرون کا کسی مولوی نے کبھی پڑو۔ مقابلہ کیا؟ ہرگز
 شیخ صاحب آپ آریہ سراج کو خواہ کتنی ہی گالیاں دیں آریہ سراج اس سے ٹھہرنا
 نہیں بقول شیخ
 دریائے فراوان نمود و شرہ بر سبکے۔ عارف (آریہ) کہ سب رنگ است ہنوز

سبوت اختیار کرکے نہ بولے صرف تحفۃ الاسلام ہی اس عرصہ میں مرتبہ شائع ہوئی
 اب اس قدر عرصہ مزید کے بعد وہی مولوی صاحب پھر خواب سے پیدا ہوئے اور
 اسی تحفۃ اللہ کی طرز پر معقولیت کے خلاف دینا تو سی اعتراض لکھنے شروع کیے
 اور ایک کتاب جنت الہند نام ۵۶ صفحہ کی شائع کی جو ہمارے پاس رہے موقوف ہے
 حذیر کہ منشی و غرار کا پرشا و صاحب کا یہ تحفہ نے دہلی سے ارسال کی بطلانہ سے
 معلوم ہوا کہ بہت سے اعتراض تو کتاب سوط اللہ جبار علی منن الکفار سے مولوی
 صاحب نے نقل کیے جن کے جواب منشی اندرون مرحوم نے اندیکر المعروف
 سادہ ہند میں دیئے اکثر اعتراض یادری سمیتہ صاحب کی کتاب تحقیق دین حق
 جس کے جواب نامہ نگار نے دھرم کی شہادت میں لکھ چکا اور بہت سے اعتراض
 براہین احمدیہ سے منقول ہیں۔ جن کے مدلل و معقول جواب کتاب براہین احمدیہ
 میں موجود۔ اور بیسوی مقامہ بر اصل عبارت "سرم جیم" آریہ کی سچ کر کہ دی۔ حالانکہ
 اس کتاب کا واضح جواب نسخہ خط احمدیہ میں بدت سے ہم لکھ چکے۔ علاوہ بران
 بہت سے اعتراض ایسے ہیں جن کے جواب منشی اندرون صاحب کی کتاب میں
 میں دئے گئے ہیں۔ پس ہم ان سے قطع نظر صرف ایسے سوالوں کا جواب دیں گے
 جن کے جواب اب تک کے یا جو مولوی صاحب نے لکھے۔ ورنہ فضول کا قدم بیا کرنا
 ایسا شیوہ نہیں ہے۔ مگر ان آریہ سراج کے سامنے ایسے اعتراض گھاس بھوس سے
 برکھ کر وقت نہیں رکھتے۔ ایک ہی صداقت کا شعلہ ان کے مجسم کرنے کو کافی
 ہے۔ اور ہم اپنے ہندو بھائیوں سے دست بستہ التماس کرتے ہیں کہ وہ مت
 دھرم کی سہائیت سے غافل نہ رہیں۔ وہ فتنک اور چٹنگ کرموں میں جو مت
 شامتر آؤنار ضروری ہیں بڑے بڑے سچے برع سے ویدک سنسکاروں کا برتاؤ
 کریں۔ اس وقت حکومت عقل و علم کی ہے۔ پس ہم کیوں اس سے محروم
 رہیں۔ ویدک دھرم سنسار میں پھل رہا ہے۔ آپ بھی خود عرضی اور پھوٹ کر
 چھوڑ کر مت دھرم کی بجے مناس۔ آپ نشد و فکی الہیات اور شاستروں کی لکھی
 دنیا میں پھیلنا ہیں۔ خود عرضوں کی پیروی چھوڑ کر وید اور ایشور کو اپنا مذہبی بنیں
 کہٹ اور بعض تیگ کر میدان میں آئیں۔ آریہ سراج اس سچے ویدک دھرم کا شانہ
 ہے۔ ہمارے مخالفوں کی ساری حکمت عملی اسے آریہ دے ہے۔ براولنے آپ کو
 توہمات پہاٹ میں پھنسا یا۔ مت ویدک دھرم سے گمراہ بنایا۔ توئی پوجلنے اپنی
 طرح جوڑھ کر دکھایا۔ مال و دولت کو ضائع کرایا۔ اور ظالموں کے ہاتھ سے درجہ
 تباہی پہنچایا کیا اس غافل گورنٹ کے زمانہ میں بھی آپ کا دل خواب غفلت سے
 بیدار رہے تو نہیں چاہتا؟ کیا اس لیلہ کے فلسفے محنت بنانے کے سوا کوئی اور
 پھل دے سکتے ہیں پیارے بھائیو بیدار ہوجاؤ۔ پوتر دھرم کو ٹھک نہ لگاؤ۔ ہمارا
 عیول سے دھرم معیوب سمجھا جا رہا ہے۔

دیگر ناظرین سے یہ عرض ہے۔ کہ نظر انصاف ساری کتاب کو مطالعہ کریں۔
 حق و باطل کو آنکھوں کے سامنے دھریں۔ غالباً نتیجہ نیک یا وینگے۔ ہم اپنے مسلمان
 دوستوں کی طرح جیسے کہ وہ نا انافی سے آریہ دھرم کو تعصب سے دیکھتے اور اس کی
 کتابوں کو کمر دیکھتے ہیں کتبہ بن سلام کو تعصب سے نہیں دیکھتے۔ بلکہ صداقت سے مطالعہ
 کرتے ہیں۔ ہمیں دین اسلام میں کوئی شخص ایسی خوبی تلاوے جو وید متقد میں نہ
 ہو۔ تو ہم بسو حجت قبول کرنے کو تیار ہیں۔ مگر ہم تمہارے ہمارے دوست تعصب کی
 زنجیر میں اسیر ہو کر اس روشنی کے زمانہ میں بھی محرج لگا سناؤں کو جانا چاہتے ہیں۔
 اعلیٰ تلمیذ الاشارة والشمائل لا یفہد الف جبارہ ہٹا کر لکھ کر آریہ سراج لاہور۔ ستمبر ۱۸۹۰ء

مسیح نے اول اس مدرسہ میں تعلیم پائی اور بعد مذہب کی دیکھائے کہ ہندوستان کا سفر کیا۔ جو حنا حواری وجود تکلیف اسی مدرسہ کے شاگرد دستِ پدھے (دیکھو) انجیل برآمدہ تبت۔

آخر مسیح کی چھٹی صدی میں مچل صاحب نے عرب میں چشم لیا اور میدان خالی دیکھ کر عمر چل سالہ پیغمبری کی ہوا اس کے سر میں سمائی۔ وہی ہے جا راور بھی یا رفاہ را مل گئے۔ اور جو حضرت ختم المرسلین بن بیٹھے۔ دعوے ملک گیری کے ساتھ حاد مذہبی کا حصہ ابلد کیا۔ اور حتی الوسع ریگستان عرب میں خون کی ندیاں بہائیں۔ بعد کے خلفائے راشدین نے ختم المرسلین کی وصیت کو پورا کیا۔ یہاں تک کہ لوٹ مار کا بازار گرم ہو کر لاکھوں مسرتن سے جدا ہو جانے اور لاکھوں لڑکی غلام بننے اور صد ہا شہر بے چراغ ہونے کے بعد عرب۔ روم۔ ایران۔ مصر۔ افغانستان۔ بلوچستان۔ سینین۔ پیرنگال نے طوعاً و کرہاً دین محمدی قبول کر دیا۔ یہیں بلکہ ان سے بھی زیادہ کیفیت ہندوستان کی ہوئی۔ گریہ ہندوستان اور ملکوں کی طرح مر نہیں گیا تھا۔ اس سے اندازاً سی گشت و خوں کے زمانہ میں۔ راتانہ رامانج چینیہ۔ کبیر تانک۔ سنگ۔ امر داس۔ تپسی داس۔ نامداس۔ ارجن۔ مہیشو ہر رائے۔ اور دھوسنگھ۔ گوہر سنگھ۔ بیواجی۔ وغیرہ مہاتما لوگ مختلف اوقات میں باوجود سخت سخت تکالیف اٹھانے کے بھی بھوکو واپست ست دھرم کا اپن فرماتے رہے۔ باوجودیکہ آتش جہاد محمدی پھر گ رہی تھی۔ مگر ان کے موثر ایدنیوں کی بارش نے بہت کچھ اُسے فرو کر دیا۔ یہاں تک کہ جو اسلام کا ہند میں ہوتا تھا۔ اُس کا عشر عشر بھی نہیں رہا۔ اور ملکوں میں پڑانے مذہبوں کا نام و نشان نہیں رہا۔ ایران میں پارسیوں کی آتش کو اسلامی خون نے سرور دیا۔ یہاں ویدک توحید کے سامنے اسلام خود سر ہو گیا۔ جن کا فضلاء اسلام کو خود قابل ہے۔ چنانچہ فاضل الطاف حسین صاحب حالی فرماتے ہیں:-

وہ دین جہادی کا یداک بیڑا نشان جس کا فضا عالم میں بیچا

ہیچون میں انکا دقلام میں جھکا مقابل ہوا کوئی خطرہ دجس کا

کٹے پے پر جس نے ساتوں سمند

وہ ڈوبا دمانے میں گنگا کے آکر

پہلے تو صرف ایک اسلام ہی کا سامنا تھا۔ جس کے واسطے لسنے خیر خواہوں نے کمر مت باندھ کر مقابلہ کیا۔ مگر اب تو ایک اور مذہب بھی یہاں آجھا اور آئے ہی معقولیت سے مقابل کیا۔ ہر ایک عقائد جاسا ہے کہ نادان دشمن سے دانا دشمن بہت بڑا ہے۔ بنایاں خرابی و بدی روبرو ہونے لگی اور ست دھرم کا مقیاس ہونے لگا۔ جب اس طرح ظلمت پھیلنے پھیلنے آسہ ورت خود ظلمات ہو گیا۔ اور بہت ہی کوئی صورت نہ دیکھ بڑی تو ایک مہاتما روح نے تحصیل علوم سے فارغ ہو لوگ آندے سے نکل جگت کے بندھا۔ یہ کرنا بدی۔ و در حقیقت ہر مہاتما کی حکمت کا ملہ کا تقاضا تھا۔ ورنہ اکیلے آدمی سے اتنا اٹکار مشکل تھا۔ نہ علیہ کی مانند کوئی حواری مقرر کرے اور نہ موسیٰ و محمد صاحب کی طرح کوئی اصحاب یا علیہ یا فرج جزا ساتھ لی۔ صرف صداقت اور گیان پر ہم و سر رکھ ست سناچ ویدک دھرم کا اپنیش کید نیائے کی مدلل ہدایت اور منطق بھری ہوئی وعظ میں فلاسفی اور طبقات کے ویدک اصول نے تعلیم یافتہ کو چکا چونہ کر دیا۔ قرآن الہی اور حیا لوجی نے اُس کے قدم چومے۔ سائنس کے استقبال کیا۔ تاریخ قدیم ہند اور ہر گاتہ بھی سبات بات میں دلائل و اثبات تھے۔ فقرہ فقرہ میں ساکھ اور یوگ کے

لکات تھے کیا اس تعلیم کے روشن زمانہ میں مشرق القہر کی انگشت نمانی کام آتی تھی کیا یدر میضا کی دیاسلانی کا مصداق اس وقت کے لائق تھا کیا جاوہر کی چھتری سانب کی لالچی۔ لالچی کا ساسب بنانا اس وقت کا رند ہو سکتا تھا کیا آگ جو موسیٰ نے دیکھی۔ جس نے ہار جلا دیا۔ اور آنا زائی انی انا اللہ کی نکلانی غار۔ آگ بھی کیا مختلف مذہبوں کی کتابوں سے دلست ہائیں نکال کر نیا مذہب چل سکتا تھا یا وہ صوفی مذہب انسان جس کو پیرہ دیوں نے صلیب پر چڑھا دیا۔ اور جس نے مرنے ہوئے جان دی خدا ہو سکتا تھا۔ کیا انجیل کے درخت کو گلاباں دینا اور ذرا کھراچو کے رو پر و مرہ زندہ کرنا۔ آگ کو نکالنا علاج کرنا۔ جن بھوت نکالنا۔ بیجانی کہل سکتی تھی۔ ہر گز گز سبب عقل کا زمانہ۔ علم کا وقت۔ دلیل کا دور اور غلام سنی کا راج تھا جب آسمان ہی تر رہے۔ معراج میں گھوڑے پر چڑھ کر آسمان پر ا کی ملاقات کو جانا یا خدا کے دابیں ہاتھ جو تھے آسمان یا انجیل آسمان پر جا بیٹھا۔ یہاں بیٹھا سکے پڑائی کے لائق تھا۔ لب سے زیادہ سچی اور کامل اور سب سے انادی اور پاک ہدایت کی ضرورت تھی۔ سبحان اللہ! یہ کھو تیری ایار مہاں ہے۔ تو کیسا سرب تکلیف ہے۔ تیری قدرت کاملہ تیرے قوانین عجیبہ تیرے دھرم میں ابکل مطابق ہیں۔ اور یہی سب ہے کہ اس روشنی کے زمانہ میں تیرے نیچے آیتیں کا رآمد ہیں۔ تیری ذات پاک کی غیاں جس خوبی سے وید بتلاتا ہے۔ دوسرے کسی کا کیا مہ ہے کہ کہہ سکے۔ در حقیقت سچ ہے۔ آفتاب آدمیتا آفتاب جگہ لیشور! ہم تیری برم کا پانا کا ورن کس منہ سے کریں۔ جس نے اس زمانہ میں خاضل اجل ناوے بے بدل سرا حاد مندر شری سوامی دیا مندر جی مہاچ کو جگت سدا کر کے واسطے پیر تانکی اور ان کی ذات بھی و مہواد کے لائق ہے۔ جنوں نے لکھ۔ مودہ دیا دی کو تیک۔ کام آوک و شیوں سے دل و برگ دان کر ایشوری پریم کی آگ میں اپنے آب کو سوا کر دیا۔ ان کی وڈیا۔ ان کا بر بھوتہ ان کا استقلال۔ اور ست دھرم پر دروہ مہواس گت میں بے نظیر تھا۔ اُن کے ویدک ست اپدیش نے ظلمت کہہ مہند کو نورانی کر دیا۔ آفتاب و ستارہ۔ پستی و چند روزہ پر کا ش جانا رہا۔ ایشوری جلال کے آگے سب گرہاست ہو گئے۔ سکاوا و پھارڈوں کی خاک بیزی سے لوگوں کو شرم دلائی۔ سرو ویا یک کے نیچے پناہ بنانے والوں کو چل کیا۔ رجم خدا کے لئے بھینٹ چڑھانے والوں اور ترن کرنے والوں کو عدل ربانی سے ڈرایا۔ بچے خاوند اور قہرناؤں میں خاک اڑنے لگی۔ آتش پرستی کو ست ایدیش کی بارش سے بجھا دیا آتش خیر رجوا لا مکھی) ہر گز کی گرم بازاری ٹھنڈی ہو گئی گویا اُن پر سیروں پر فڑ گئی۔ گنگا۔ ورم۔ اور بیستہ سے نجات کی امید رکھنے والے ناپوس ہو کر ہاتھ دھو بیٹھے۔ تنیک کی بازی تین کانے ہو گئی۔ چل کاف کا طسم سیلانی ٹوٹ گیا تنیکس کر و کا عقدہ حل ہو گیا۔ خوف شیطانی کی نجات اور مردہ پرستی کی غلاظت سے دل پاک تھا ہو گئے۔ گو رواج کا بوریہ بندھا ہو چکا۔ جبر کی تلوار ٹوٹ گئی۔ خود خدا اپنے اول کو ایشور کرانادی بندہ بنایا۔ اور ہر طرح کے روحانی و جسمانی برائی لوگوں کو بھادی پوشیدہ نہا رہے کہ عرصہ چالیس سال کا ہو کر مولوی محمد اللہ صاحب نے ایک کتاب تحفۃ اللہ تصیف کی۔ جس کا جواب اسی زمانہ میں مشی اندرسن ملاو تادی نے تحفۃ الاسلام میں دیدیا۔ اس کے بعد اسی مضمون پر تقریر آہ آگاہیں ہر جواب سے مختلف اوقات میں سناچ ہوئی رہیں۔ باوجودیکہ مشی اندرسن صاحب نے تحفۃ الاسلام کے بعد بھی چھ کتابیں اور کتابیں مولوی صاحب اس عرصہ میں

ویباچ

بنام آنکہ نامش اوم کارست انادی ائت و برنگار راست

یہ جہ سابیوں اس درجہ کا مقام کہ کعبہ جہاں جواب نہ پائے سلام کا
 پرانا تکیہ کی جہاں مہمان کا درون اور ہم سب کے ان کی پاؤں پر ہاتھ رکھ کر
 ایک انسان کے ساتھ کس طرح ادا کر سکے۔ اس کے ایک ایک گن کا اواز اور اس کی
 ایک ایک کراہ کا دھن ادا کیا کر کے کو فزون کے دفتر چاہئے۔ مگر اتنی عمر کہاں رہے
 برسے دستی مٹی بھی تھکتی ہو کر رہتی رہتی بیکار رہے۔ جہاں تو گشت بھی جن کے جوں
 سے بڑھ کر انسان کے واسطے کوئی نیک نمونہ نہیں مل سکتا، آخر کار یہی فرما گئے۔ کہ
 سوئے اس کے پورے ذات کے اور کوئی مہار یہ کے لایق نہیں۔ سورج۔ چندر۔
 سیارے۔ ستارے۔ سب زمان حال سے بیکار رہے ہیں۔ کہ ہم مخلوق اور ناوٹی
 ہیں۔ ہم ایک ذرہ دست حاکم کے فرمان پذیر ہیں۔ حادثہ مفوضہ کو انجام دے رہے ہیں
 جہاں تک بھی کام کرنی سے ساری سرشتی کے اندر اس کی صنعت کا ملہ سکا کر
 پائے جاتے ہیں۔ تمام جہیز جگت ایسے واسطے نہیں بلکہ رحوں کے واسطے فیض
 اور کل دنیا کے نباتات و گردوش ارضی کے تعلقات ان کے ہی لئے وجود ہیں۔ تیس۔
 ہر ایک آدمی جانتا ہے کہ اس ظاہری اور جانی بصارت کے واسطے سورج کی کتنی
 جڑی ضرورت ہے۔ جن کے بغیر عموماً قدرتی نظارہ نہیں دیکھ سکتا۔ اور انسان
 کسی طرح کا لایحہ اٹھا سکتا ہے۔ جس پر جہاں تک غور کی جائے پیدا کرنے والے
 کی بہت قربانی ظاہر ہوتی ہے۔ اسی طرح اگر اور زیادہ غور کی جائے تو صاف معلوم
 ہو جائیگا کہ جتنی این جانی آنکھوں کے واسطے اس سورج کی ضرورت ہے اس سے
 ہزار گنا زیادہ درجانی آنکھوں کے واسطے روحانی سورج کی حاجت ہے۔ آدمی کی
 کتنی ہی بھی پریشانی ہو۔ کسی بھی عہدہ خوراک ہو۔ زمانے روشن بھی اچھا ہو۔
 دولت بھی کتنی ہی زیادہ ہو۔ مگر باوجود اس ہر صرف علم و عقل کے نہ ہونے سے
 انسان محض حیران ہے۔ راج رہتی بھرتی جی لئے کہا اچھا فرمایا ہے۔

ये ध्यान विद्या न तपो न दानं धर्मं न शौचं न गृह्यं
 नित्यं न तपः न तपो न विचारः न भूता न सुखं न वैराग्यं न श्रद्धा
 न ध्यानं न विद्या न तपो न दानं न धर्मं न शौचं न गृह्यं नित्यं न तपः
 न तपो न विचारः न भूता न सुखं न वैराग्यं न श्रद्धा

فانا غم کے نزدیک کہنے سے بھی دنیا کی زیادہ ضرورت ہے۔ انسان جو
 اشراف المخلوقات کہلاتا ہے۔ وہ صرف دست و دایہ کے سبب سے۔ ورنہ بے علم
 انسان اور بے مخلوقات ہے۔ کسی حالت میں اچھا نہیں۔ اس حکم مطابق بے مثل
 ظاہری سورج کے باطنی سورج بھی پیدا کیا ہے۔ ظاہری میں جہاں روشنی ہے
 اور باطنی میں روحانی۔ قانون قدرت جو تادیر مطلق کا حکمیت کا پرکشش ثبوت ہے۔
 اس سے ظاہر ہے کہ کچا گیان وہی ہے۔ جو علم و عقل بلکہ قانون قدرت کے مطابق
 ہو۔ ظاہری آنکھیں ظاہری روشنی سے قانون قدرت کا مطالعہ و مشاہدہ کریں
 اور باطنی آنکھیں علمی روشنی سے اس کی تحقیق و تصدیق کریں۔ دونوں کا اتفاق
 بے قانون کی بجائ ہے۔ ورنہ عقل کے خلاف علم کے خلاف مشاہدہ اور تجربہ کے
 خلاف کوئی گیان بشور کا نہیں ہو سکتا۔ تلوار سے تسلیم کرنا۔ چاد سے مٹانا
 حور و غلمان کے دام میں جھپٹنا اور بات ہے۔ اور علم و عقل سے تسلیم کر کے مٹانا

امر و دیگر ہے جس طرح آفتاب کی روشنی کے ساتھ سب چاند ستارے اور چرخ
 اور مہتاباں چمکی اور ناکارہ ہیں۔ ویسے ہی سچے الہام کے ساتھ۔ آفتاب معرفت
 کے ساتھ کسی اور کا چمکنا ہی ناممکن ہے۔ علم کے پھیلنے کی دیر اور عقل کے ظہور کی
 کمی ہے۔ ورنہ سب ایسا ناممکن ہے کہ جو کچھ کچھ سمجھائی کا مقابلہ کر سکے۔ علم و عقل کے حراج
 ہدایت سے منور دل کسی طرح پھسلانے سے نہیں بچ سکتا۔ اور نہ کسی کے لئے
 اور دھمکانے سے ناراضی کو قبول کرتا ہے وہ جانتا ہے۔ کہ قوم۔ رشتہ دار۔ صرف
 رہاں کے ساتھی ہیں۔ پس بھوٹی قوم کے واسطے ہم کیوں عداوت اور جی کے خلاف
 ہوں۔ جب طالب جن اسی طرح جہاں روشن اور قانون کو قدرت کو مد نظر رکھنا
 کرتا ہے۔ تو جہالت کے زور و شور کی پروا نہ کر دہ جن ہمہ جھوٹے دینوں اور کھوٹے
 مذہبوں اور بڑی باتوں سے ہزار ہوں کر بچے دھرم کو ضرور حاصل کر لیتا ہے۔ کو کچھ
 جس طرح کو ہمیں نے اپنی بے لگانہ ہمت سے ملک و قوم کی مخالفت پر بھی ہمت
 سختیاں اٹھا دی ہیں۔ اور کھڑا کر رکھا۔ ایا۔ جس طرح گلیلیو وغیرہ کجانی سے بڑے بھی
 صداقت کا اظہار کر گئے۔ اسی طرح وہ صداقت کا مست تحقیق کی امانت میں
 ضرور سچائی کو پاتا ہے۔ گھر انہیں اور نہ بچھتا ہے۔ انسانی سرشتی کے ابتداء
 سے بھارت کے (دیکھ) جنگ تک تمام دنیا میں صرف ایک دھرم اور ایک ہی طرح
 کے کرم تھے۔ ویدوں کا ہی سب حکمت میں پرچار تھا۔ اور سچ مہاگ پر ہی پرورش
 میں سرور کا رنگ باہی خرابی کے سبب خاندان چکی ہوئی۔ بھوٹ کا بچ بول گیا۔ اور بہت
 جلدی بار آور ہوا۔ یعنی مٹ متاثر پھیلنے کا آغاز۔ ۱۹۹۹ سال گز سے
 کہ یہ جنگ ہوئی تو روتھ شینر ضلع تھا تیسرے میدان میں اور ایک ہتھیار کا زنا
 گرم رہا۔ لاکھوں آدمی کھیت رہے۔ سافرت دھرم میں آئندہ کا خاتمہ ہوا۔ اول
 اول جو قدرے بگڑے وہ پانسی ہوئے۔ اور ساتھ ہی بدچلن لوگوں میں دام مارگ
 پھیلنا شروع ہوا۔ جن کے کئی صدیوں کے بعد موسیقی دین پھیلنے لگا۔ جب
 وام مارگ اور موسیقی دین نے مل کے نام پر بدچلنوں کی معمولی قربانیاں اور خوشی
 قربانیاں زیادہ رائج کر دیں۔ ملک میں خون کی ندیاں بہنے لگیں۔ بنگلہ جالوروں
 کے خون کے راج پور اور پاک پور کے گھروں کے دروازوں پر لوگ باکتری کے
 انہار کو لگانے لگے۔ اور مانتوں پر بھی خون کا شکر لگنے لگا۔ نوریت یا انتر گھنٹوں
 میں بچھڑے اور بکریوں کے نوے سے بھجوا یا جو دھا خوش ہونے لگا۔ قصاب خانہ کا
 ٹھکانہ دار جب خدا کو بتایا گیا۔ سارے گناہ اسی پور اور خدا سے پرمانہ کے ذریعے گئے
 تب ایک کشتی تے اس کلنک کے دور کرنے کا سہرا اٹھا یا یہی ساکسنگھ کو تم
 نے بدھ مت چلایا۔ اور لوگوں کو ویسے خدا و راہام سے نفرت دلائی۔ گویا رحمت کی
 ندی بہائی۔ وعظ میں بتلایا بلکہ لوگوں کے ذہن نشین کر لیا۔ کہ جیم اور دیو اور ناما کی پ
 نہیں کھاتا۔ اور نہ جاننا کے کھانے کا ارشاد فرماتا ہے۔ اس ایک ہی جی بات
 نے دلوں کو نشہ کر لیا۔ جہاں موسیقی کی تلوار کا گز نہ ہوئی اور وام مارگ کی بھڑکی بھی
 نہ چل سکی۔ وہاں اس کی سچ فضاحت و صداقت کام کر گئی۔ امریکہ سا فریق۔ یورپ
 اور ایشیا جہر دیکھو یا جو گز نہ رنے دھائی ہزار سال کے اس تک بھی پوری ایک
 تہائی (تہا) آبادی دنیا کی اسی کا گت کا رہی ہے۔

اس کے بعد سچ سے تین سو برس پیشہ شکل آچار یہ نے ہمہ انیشور جیو کی شلیٹ
 قائم کر دیں ویدات سے سب کو ہمہ اوست کی تعلیم دی اور راہ راست سے بھڑایا۔
 انہیں دلوں سکندر کی جڑ بھائی کے سبب تمام مذہب ملکوں میں ہل چل مچا اور سکندر
 میں اسی تعلیم کا مدد جاری کیا جو مدت تک موجود اور ہونا شاکر پیدا کر تا رہا۔

مطلق ذکر نہیں۔ پادری کی طرح آب نے بھی پادر ہونا بات ٹانگ دی۔ او دھوکا کھایا۔ ہاتھ اسکا بند بوجھنے لے ان دام مارگیوں کے حق میں کیا اچھا کہا ہے۔

یعنی لکڑی کاڑھنا اور پتھروں کا کھانا۔ اگر اس طرح سو رنگ میں جاتا ہے تو رنگ کس طرح جائیگا۔ اسی کے مطابق کبیر جی نے بھی راجہ جیم کے مسلمان تھے۔ اور ہندوستان میں ایک فرقہ کے بانی ہیں۔ کہا ہے کہ جب بدھ دھرم کو تھاپا اور دھرم کا ان کو بھائی آپس کو دشمنی در کر تھاپا جو کان کو کھت قصائی پس اسے مسلمان بھائیوں ان خیالات کو ترک کرو۔ اور سمجھو کہ اگر گوشت خوری۔ خونریزی۔ قمار بازی۔ زنا کاری۔ سراب نوشی۔ مذہب اور ایمان ہے۔ تو لا مذہبی اور بے ایمانی کیا چیز ہوگی۔ یورپ کے محقق اور دانشوروں کی کامل تحقیقات نے بھی آخر کار ثابت کر دیا ہے کہ وجہ شیرین ہونا انسان کی واسطے قدرتی بات ہے۔ کہونکہ اس کی بناوٹ گوشت خوری کے حسب حال نہیں ہے۔ خدا سے رحمن و رحیم کے بندے سو کہ ایسا ظلم اور اندھیر کس طرح جائز ہے۔ کیونکہ اگر گنہگار ہو کر بھڑوں کا پھاڑنا انسانیت سے سابعید ہے۔ سہی نے سچ کہا ہے +

تینیدم گو سفندے را بزرگے
رمانید از دہاں دست مرگے
شبانگہ کا در بر حلقن بمانید
روان گو سفنداز مے بنالید
کہ از چنگال گم در ر بودی
چو دیدم عافیت خود گرگ بودی

اول جب چھوڑا۔ تو اسے بزرگ کہا۔ اسی بزرگ نے جب مارنے کا قصد کیا تو گرگ نے کہا دیکھئے خدا کے واسطے دیکھئے۔ کہ سب جلد بزرگ سے گرگ ہو گیا

نظم

بھاپو بھیری جفا کی چلاؤ گے کب تک
خونریزی اپنا مذہب بناؤ گے کب تک
باطل سے میل حق کو بھلاؤ گے کب تک
اور امر حق سے آنکھ چراؤ گے کب تک
کب تک رہو گے خند و تعصب میں ڈوبتے
و حتیٰ پیٹے کو دل سے بھلاؤ گے کب تک
قربانی کا نشان بھی دیدیں جب نہیں
دعوے بیہ نہوت چلاؤ گے کب تک
الزام خام چھوڑ کے سچ کو رد قبول
کھاؤ گے مائش خون بہاؤ گے کب تک
ایمان سے بے دور جو کاٹو ہو بے تصور
ظالم نفس کو گرگ بناؤ گے کب تک

انور عشق جگر تپا ہے اک بندہ خدا
خون کر کے پاکباز کھاؤ گے کب تک
اسے دوستو ہے دوزخ خون سرسبزوں
دھتے پلید ہے یہ مٹاؤ گے کب تک

راقم۔ وہی آپ کا قدیمی خیر خواہ آریہ مسافر

حجت الاسلام

وہی مسافر کتاب حجت الاسلام دھرم کی دیدی پر آریہ کے علاوہ ایک اور ضخیم کتاب (یعنی نکتہ نبی براہین احمدیہ حصہ دوم) بھی تیار کر کے پنڈت لیکھ رام جی چھوڑ گئے ہیں۔ دیگر چھوڑے ہوئے کتابوں کا تو کچھ ذکر ہی نہیں ہے۔ لیکن ان سب میں سے ایک حجت الاسلام جی ہے۔ جسے کہ پنڈت جی اپنے روبرو قریباً چھوڑا چکے تھے۔ صرف سرور جو کہ پہلے سے لکھا ہوا موجود تھا ان کی موت کے بعد چھوڑا گیا ہے۔ گویا خلق اللہ کی سیوا کرتے ہوئے جو بے نظیر سچائی کر مکمل کر کے دھرم کی دیدی پر دے رکھا کرتے تھے۔ ان میں سے حجت الاسلام آخری تھا +

اور جی وجہ تھی۔ کہ اس کتاب کی بار اول کی چھپی ہوئی ۷۰۰ کاپیاں ایک ہفتے کے اندر اندر ختم ہو کر دوسری بار اسے چھپوانے کی ضرورت پڑی۔ اس مرتبہ ۴۰۰ کاپیاں چھپوائی گئی ہیں۔ لیکن جس جوش سے کہ اب میکاس نادر نسخہ کی مانگ آ رہی ہے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ طبع دوم بھی شاید ایک ماہ سے زیادہ کے لئے کافی نہ ہوگا +

طبع اول کے وقت چونکہ پنڈت لیکھ رام جی کو اکثر باہر بھی جانا پڑتا تھا۔ اور ساتھ ہی ہر شے دیا نند کے جیون جرت کے کام کا بوجھ بھی پڑا تھا۔ اس لئے کتابت اور محاوروں کی اکثر غلطیاں رہ گئی تھیں۔ جنہیں کہ طبع دوم میں درست کر دیا گیا ہے۔ البتہ ایک جگہ میں نے کچھ حصہ لینے دو صفحوں کے قریب عبارت) بال نکل کاٹ ڈیبے کی دیر کی ہے۔ سو وہ پنڈت جی کی تحریر کا کوئی حصہ نہیں تھا۔ بلکہ کل مکمل لفظ بلفظ محمدی مصنفوں سے منقول تھا۔ یہ وہ حصہ ہے۔ جن کی شرحی طبع اول میں حسب ذیل تھی "اسلام کی حیاداری کا ایک عجیب متاہن"

اس میں محمدی مصنفوں نے عورتوں کے خدے کا حال اور وجہ لکھے ہوئے اس قدر نقش کلامی اور بے غیرتی سے کام کیا ہے۔ کہ حیا انکے پر ملک کرنے کی اجازت نہیں دیتی +

جیسا کہ ہرگز نہ بتلا سکیں گے تو وہ دین جس کے آب و اعطاب میں جو آپ کو اس قدر
 حضورؐ بوسطہ اور رکھنے پر دیکھ کر تائب ہو کر آئے خدا اُس کو چھوڑ دیجئے اور عربی کے
 اس مقولہ کو یاد رکھئے لعنہ اللہ علیہ الکاذبین

اب ہم دوسرے عمدۃ الواعظین اسلام سید گوہر علی شاہ
کے اعراضات متعلقہ قربانی کا جواب دیتے ہیں

ناظرین اگرچہ ہم نے مفصل جواب اس کا لکھ کر پیش کیا ہے مگر اس
 جگہ نہایت مختصر طور پر آپ کے مفید سمجھ کر سمجھ عرض کرتے ہیں۔

یہ اعتراض کہ ہندو لوگ قربانی کو جائز جانتے ہیں۔ اگرچہ بالکل صحیح نہیں مگر
 کسی قدر صحیح ہے کیونکہ اگر آپ بھی دیوی اور شیوہ جی کے پوجاری یا معتقد یا بھیرو
 کے مرید یا برہمنوں کے کہے۔ گو سفند مرغی۔ بچھنے کو مار کر کھا جاتے ہیں اور
 ان کا خون مورتوں پر چڑھاتے ہیں اور مورت پر چڑھانے پر انسان کی قربانی کو بھی صحیح
 بتلاتے ہیں۔ مگر یہ صرف فرقہ دام مارگیوں کا اعتقاد ہے نہ کہ ویدیت والوں کا
 اور جب سے یہ فرقہ چلا تب سے ہی اس کی مخالفت شروع ہوئی۔ وید کے
 واضعکار لوگ اس کا کھنڈن کرتے رہے اور اپنے آپ کو ویدیت یعنی چرمنزگار
 (جو آپ کا مترادف ہے) پکارتے ہیں۔ مگر پھر بھی یہ لوگ نہایت پوشیدہ طور پر
 اپنی ان بد اعمالیوں کو کرتے رہے کیونکہ خود یہ ویدیت کے تشبیہ و ترمیم
 جو بوقت مرگ از دست۔ عادت کو طبیعت ثانی ہو جاتی ہے۔ یہی سبب ہے کہ یہ
 لوگ باوجود نہایت نفرت سے دیکھے جانے کے بھی موجود رہے۔ آریہ ویدیت
 میں سوائے دام مارگیوں کے اور کسی فرقہ و آئے مذہب قربانی یا گوشت خوردی جائز
 نہیں جانتے اب ہم بتلاتے ہیں کہ عام مارگی لوگ وید لوگوں میں یا بدیتی کو ان
 وید دھرم کے موافق ہیں یا منافق۔

شہر استوہماندی جو سنسکرت کی مشہور لغات ہے اس میں طرح لکھا ہے۔

वामाचारपुंवामावेदादिविरुद्धाचारतन्त्रोक्ते
 मदा मांसादिसेवनरूपे आचरन्ते शास्त्रे १०.१६

ترجمہ: وام آچار یعنی مذہب وام یا راکھ میں یہ میل۔ برخلاف وید کے طریقہ
 منسروں کے مطابق۔ مذہب یعنی شراب، مائل (گوشت) (بھجلی) (مذاہب)
 کے استعمال کرنے کا طریقہ دیکھو صفحہ ۱۰۱۰ مطبوعہ بار دوم ۱۹۱۰ء انیس
 لوگوں کا نام فارسی میں مشعل کشاں ہے جس کے حق میں نظامی کہتا ہے
 میں یا مشعل کشاں ہر دار۔ یہی چلی مارگ ہے نہ مفصل حال دیکھو وچار ساگر
 اور ستیا رتن پرکاش (۱)

وید بیاس جی حماراج آریہ دیشی اور ہندو فاضل و وزارت شائستہ حضرت
 جن کے نامہ وید پر ہے میں بھی کو کلام نہیں اور جو کئے آخری زمانہ میں تفرقہ
 جاری ہوا وہ اس فرقہ کی بابت لکھتے ہیں

सुरामस्या पशो मांसं हि हिना बलिस्तथा ॥ १० ॥
 अ व तं तं ह्येतन्मैव ह्येदेव्युक्तं ॥ अथ शान्ति
 पर्व

ترجمہ: شراب بھجلی اور دیگر جانوروں کا گوشت انسانی
 قربانیاں۔ یہ مذہب ان اور ہندو لوگوں کے خلاف ہے جس میں نہ ہرگز جائز نہیں
 خود وہاں جس نے جب یہ آئے ان لوگوں کی بابت لکھی تو پھر وہاں لکھا
 چاہئے کہ ان کا کیا کھا ہے۔ پھر وید اور لوگوں کے منتر تو اسی جی خواہاں لے

گو کرنا نہیں وغیرہ میں درج کر دیتے ہیں اور ہم نے بھی پھر یہاں میں بہت سے حوالے
 دیئے۔ اور اسی طرح ہمارے دوست باوا شاکر رام جی نے بھی ای کی ب پرست
 سے حوالے دیئے ہیں۔ مگر پھر بھی ہم ایک اور حوالہ عرض کرتے ہیں۔

यथा मांसं यथासुर यथा स्थिवेन। यथा पुंसो ब
 वरायो क्रियानि हव्य ते मना ॥ अथर्व वेद १०.५० ॥

ترجمہ: باتیں کا کھانا اور شراب کا پینا۔ اور جو اکھیلنا اور نہ کاری کرنا انسان کے
 میں کو بڑا کر دیتا ہے جس سے بیکسی اور آتما نش ہو جائے ہیں اور آتما کے
 نش یعنی پانی ہونے دھرم اور کرم لب برباد ہو جاتے ہیں (ملاحظہ ہو کہ گوشت خوری
 شراب نوشی۔ زنا کاری۔ قمار بازی بڑے گناہ ہیں۔ ان سے بچنا چاہئے دیکھو
 اکتھروید مطبوعہ ولایت اوریشی صفحہ ۱۱۲)

باقی رہی اجماعی کتاب کی کہانی یا اور اسی قسم کی کہانی ویدیت میں ہرگز
 نہیں ہے۔ اس کا بڑا ثبوت جو وید مقدس اور مہا بھاش اور مہا شاشا شاستر ہیں
 کہ وید میں کوئی بھی انتہا نہیں ہے۔ اور نہ کسی خاص آدمی کا ذکر ہے۔ بلکہ
 ساری دنیا کے واسطے برابر شاد ہیں۔ اس قرآن میں اسکیل اور ابراہیم کی انسانی
 قربانی کی کہانی موجود ہے۔

باقی رہی۔ گائے کی قربانی اس کا ویدوں میں نام و نشان بھی نہیں۔ وید تو
 دکن کر کے کہ وہ تو فیدی ہے۔ اس میں اویدک بات کا ہے کہ ہو سکتی ہے۔

قرآن جو کہ اور بعض باتوں میں وید کے مخالف ہے وہ بھی اس بات میں وتر کے
 مطابق ہے۔ کیونکہ جان بھک ہمارے قرآن کی نسبت معلومات ہیں۔ اس میں گائے
 کی قربانی یا اس کے گوشت کھانے کا بالکل ذکر نہیں ہے۔ صرف اونٹ کی قربانی
 کا سورہ حج میں ذکر ہے۔ مگر وہاں ساتھ یہ بھی لکھا ہے۔

لن ينال الله لحو مثنها ولا وصوا لھا ولكن ينال الله التقوى صحتها
 ترجمہ: نہیں پہنچتا خدا کو گوشت قربانی کا۔ اور نہ خون جانوروں کا۔ لیکن
 اس کو تو تمہاری پرہیزگاری پہنچتی ہے۔

پس اس سے بھی اگر کوئی نظر غور سے دیکھے تو صاف ظاہر ہے کہ گوشت
 قربانی یا خونریزی سے خدائے رحیم خوشنود نہیں ہے اور نہ خدا کی مرضی کے مطابق
 ہے۔ ہاں ظالم اور خود غرض آدمیوں کی مرضی کے مطابق ضرور ہے اور یہی سبب
 ہے کہ آئے دن یہ شریف میں ہندو باطنیوں کی امراض موجود رہتی ہیں۔

مسلمان بھائیو یاد رکھو کہ سودن چور کے اور ایک دن ساہ کا۔ آخر سب کو
 اپنے اعمالوں کا پھل ملے گا۔ بلکہ ملتا ہے بے زبانوں کے گلے کاٹنے اور اس کا
 نام رکھنا قربانی۔ واہ قربان جائیں۔ اس عقل اور دانائی کے عج

برعکس ہندو نام زنگی کا فور

پتھر کی دیوی دیوتوں کی طرح یا مردہ پیروں نفیوں کی طرح خدا ہرگز ہرگز
 اس قربانی یعنی خونریزی سے راجی نہیں۔ بلکہ وہ تو تقویٰ اور پرہیزگاری
 سے رضا مند ہے خدا کو راضی کر۔ اور حضرت علی علیہ الرحمہ کے اس قول پر عمل کرو
 لا تشھکوا لبطونکم مقابرا انجوب انات ترجمہ: مت بناؤ بیٹوں کو جانوروں
 کی گورستان۔ کسی نے کیا کچھ کہلے ہے

کھہریشہ چلی گئے زرتشت۔ دل گدگاہ جلیل اکبریت
 دل بہشت آود کچ اکبریت۔ انہما راں کوبہ کیدل بہشت
 جو عبارت سنسکرت کی آپ نے نقل کی ہے۔ اس میں قربانی یا جانور مارنے کا

کتاب سے متبادل مارنا کہہ کر کے نقل کر لیا اور نام دیکھا سا بن آج یہ کیا دیکھو تکیہ
برائیں احمدہ صفحہ ۱۰۰) سنسکرت عبارت اس کی بھی غلط ہے۔
اندر میں مولوی - حسب قول منشی محمد دلاور دست دزدے کے کتب چھاپی۔
دیکھئے میں

مولوی ۱۵ - داخ جو کہ شکر آجیہ اور سائینا آجیہ کے ترجمے سے اب تک
موجود میں مقبول و موجود ہیں۔ اور انہیں کے موافق جو لے آن لہ جوتوں کا ترجمہ
آجیہ صاحبان کی خدمت میں پیش کیا ہے۔ یہی عبارت سے بھرا لے کے کچھ نہیں
گھٹایا دیا۔ یہاں اور اس کو شہ موجود اصل سنسکرت سے مقابلہ کر کے۔ اور اسی طرح
آجیہ صاحبان بھی اگر اس ترجمہ کو ٹھیک نہ جانیں روزانہ تعصب جیہ کہ زبان کو
نہیں جاننے اور پورا لفظ کو پوب لفظ قرار دیتے یا ازراہ جہانت کے یا اس کے
خلاف چلیں تو ان پر بھی لازم ہے کہ وہ ان مترجموں کا ترجمہ کسی ترجمہ کے موافق
کہہ کر پیش کریں۔ محض دیانندی پر کھتا دیکریں کیونکہ جسے نزدیک جمع تریہ
صاحبان بعد ساسی و بانندی ہیں اور یہ مقابلہ کسی گویا انہیں سے ہوا ہے۔ ان
زبانہی عقل کو دخل دے کر بڑا کر کے ترجمہ کریں کیونکہ سنسکرت اور دوسرے
کی یہ بات عادت ہے اور جتنے لادجب فتنے ہیں انہیں سے بیکے لگا ہوئے ہیں۔
آجیہ - انہوں نے بائیں چالاک کی اور تعجب بائیں دیر ہی اور حیرانی اس میں جھوٹ
ہے حضرت شکر آجیہ کا کوئی ترجمہ دیکھنا نہیں۔ انہوں نے صرف اس آجیہ
کا ترجمہ کیا تھا کہ ایک نامراد نے ان کو لہر دیدی جس سے وہ دگر لے عالم جا چلا
ہو گئے۔ اور ناپائید و یہ ہیں۔ کیونکہ آپ لفظ دس اور وید چار ہیں۔ اس ترجمہ
کے مطابق ترجمہ کرنا اور اس ترجمہ کا ہندوں میں موجود اور مقبول ہونا یہ آپ کا
پہلا جھوٹ ہے۔

باوجود سنسکرت نہ جاننے کے اور بھاشا بھی سب جانی نہ پڑھ سکنے کے بھید اس
کے ترجمہ اردو اور ہندی اردو کتابوں سے نقل کرنا اور سائیں کا ترجمہ جو سنسکرت
میں ہے جس کو آپ بالکل نہیں پڑھ سکتے اور نہ آج تک دیکھا ہے کہ وہ کتنی بڑی
کتاب ہے۔ اور جو لے لے کہ انہیں کے موافق ہم نے ان مترجموں کا ترجمہ آجیہ صاحبان
کی خدمت میں پیش کیا ہے۔ یہ آپ کا دوسرا جھوٹ ہے۔ ہماری کتاب گلاب
براہمن احمدیہ و نسخہ خط احمدیہ سے جو را کہ ترجمہ لکھنا اور نام لکھنا شکر آجیہ
و سائیں آجیہ بلکا نیا یہ آپ کا تیسرا جھوٹ ہے۔
باوجود سنسکرت سے محض آئی ہونے کے اور نقل کر کے اور کتاب سے ہم
اپنا کسی اور کتاب کا عیدینے کے اور سنسکرت اور وید شاستر سے بالکل ناواقف
ہو کر مسلمانوں کے آگے واعظ اسلام اور رسالہ کے نام پل بیچ پر مایہ وید شاستر
لکھنے کے حالانکہ نہ لکھنا سیکھنا آجیہ سے ذرا زیادہ وخت نہیں یا سکتے مگر
اس پر سنسکرت کا اتنا گھٹا یہ آپ کا چوتھا جھوٹ ہے۔
سب سے بڑھ کر یہ کہ جس کو بڑھ ہو۔ وہ اصل پٹنگ سے مقابل کرے یا پکا
پانچواں جھوٹ ہے۔

ہم مولوی صاحب واعظ اسلام اور وید شاستر کو چیلنج کرتے ہیں کہ وہ دوسری
بک اپنے خدا و رسول کے واسطے صفحہ ۱۰۰ کے تمام فہر کے مذہب کا وصف ۱۱۰۱ کے
مترجم اور ترجمہ اور صفحہ ۱۰۱ کے مترجم اور ترجمہ اور صفحہ ۱۰۱ کے مترجم اور ترجمہ اور
ترجمہ شکر آجیہ یا سائیں آجیہ یا بھیمند اس یا دلیم کے کسی ترجمہ سے سوائے
ہمارے نسخہ خط احمدیہ و گلاب براہمن احمدیہ کے متلاویں اور اگر متلا کے

ایک ہزار سے اوپر متر ہیں۔ ہم کیا تلاش کریں۔
مولوی ۱۶ - گوید اشکات ۳ اشکات ۱۱ متر ۱۱ لکھ کر کیا وکشی کا اعتراض
کیا ہے کہ اگر یہ البتہ بیکام ہوتا تو کیا اندر سے مدد چاہتا۔ اس متر کا ترجمہ سائیں
چارپنے لے گئے زمانہ میں اور پندت ترجمہ دینی دت کند۔ آبادی اور ماسٹر کینڈاس
دہلوی اور بادی ولیم صاحب نے زمانہ حال میں اس طرح پرکھا ہے۔

آجیہ - یہ اعتراض آپ کا نہیں ہے۔ بلکہ حضرت مرزا غلام احمد صاحب مسیح
فادیانی کا ہے جو انہوں نے براہمن احمدیہ میں کیا تھا۔ جس کا جواب کئی سال
ہوئے زمانہ مفصل طور پر ہم گلاب براہمن احمدیہ میں مستند حوالوں سے دے
چکے ہیں۔ دیکھو صفحہ ۱۱۱، پس یہ بھی آپ کا اعتراض محض تفصیل ہے۔

مولوی ۱۱ - اور اسی کے نیلے اشکار میں ہے۔ ایک مرتبہ ایک روز بھیرٹے
نے مجھے جاتے ہوئے دیکھا اور مجھے دیکھتے ہی میرے پرچراغ ہو کر رک گیا۔ جیسے
بڑھتی - جس کی بیٹھ چکی رہی سے وہ جاتی ہے اپنے کام پر سے اٹھ کر سیدھا گھر
ہو جاتا ہے۔

آجیہ - یہ کہانی وید میں ہرگز نہیں ہے۔ کہیں اصحاب کف کا کہنا تو نہیں سمجھ
لیا۔ یا حضرت یوسف والا لڑک تو یاد نہیں آگیا جن کا ذکر قرآن سورہ یوسف اور
سورہ کف میں ہے۔

مولوی ۱۰ - گوید منڈل اشکات ۱۱ متر ۱۱ لکھ کر اس پر دھمی ٹیڑھ لکھ کیوں
نہیں ایسا اعتراض کیا ہے۔

آجیہ - یہ ترجمہ بھی آپ کی سنسکرت وانی سے نہیں ہے۔ بلکہ ہماری کتاب
نسخہ خط احمدیہ کے صفحہ ۱۰۰ کے نمبر سے نقل کر لیا۔ ترجمہ اردو بھی غلط عبارت
سنسکرت بھی غلط۔ ناواقف واعظ اسلام جس طرح ترجمہ کرنا نہیں جانتا اور جس
طرح ناگری کا حرف نہیں جانتا۔ اسی طرح ہمارے متنا اور گیان کو بھی نہیں جانتا
یہاں صرف جو کو اس طرح پر لکھنا کرنے کا ارشاد ہے۔

وید جو کی ہدایت کے واسطے ہے نہ کہ خدا کی ہدایت کے واسطے اسی طرح صفحہ ۱۱
سے ۱۲ تک عبارت بلا توث اور بے دلیل اور بے حوالہ ہے۔ توجہ کے قابل نہیں۔

مولوی ۱۴ - گوید منڈل اشکات ۱۴ متر ۱۴ جو ایک اودنی لاشریک
ست بہم ہے۔ اسی کے اندر میرے دن۔ اگنی - ودیا - سپرنا - گوروتمان - ماتر شوا -
یچ نام بھی ہیں۔ جو اس سے کچھ تفصیل نہ ہوا۔ دیبا ہی لکھ لارہا۔ یعنی نہ ثابت ہوا
کہ اگنی ویدہ نام البتہ ریلے کاری کے ہیں اور نہ ثابت ہوا کہ یہ نام ان یوتاؤں
کے ہیں کہ جنگی مورٹیں پوچی جاتی ہیں۔ یا جن کی سنت پورا لڑائی میں مذکور ہوئی ہے
آجیہ - جناب میں جب ترجمہ صاف اور واضح ہے کہ جو ایک اودنی لاشریک
ست بہم ہے اسی کے اندر متر - دن - اگنی - ودیا - سپرنا - گوروتمان - ماتر شوا - ایشیم
دنیا کاری نام بھی ہیں۔ یہ نہیں کہ صرف اسی کے نام ہیں اور کسی کے نہیں کہہ سکتے
کیونکہ دوسری جگہ وید میں بتلایا گیا ہے۔ کہ اگنی - سورج - چاند - ہوا - پانی - پانی
زمین - سب مخلوق ہیں۔ دیکھو گوید منڈل اشکات ۱۰ متر ۱۰ (۱۰)

پس یہ آگ و پور مخلوق چیزیں خدا ہیں۔ لیکن جس طرح ایک لفظ کے کئی معنی
ہوتے ہیں اسی طرح کہیں کہیں یہ خدا کے معنی میں آتے ہیں یہ مفصل دیکھو مشرچ
حوالوں کے گلاب براہمن احمدیہ جلد ۱ صفحہ ۱۸۲

اس بتلائے مولوی صاحب تصدیق ہوا یا نہیں اس کے ساتھ ہی ہم بھی
تلائے یہ کہ یہ ترجمہ بھی آپ کی اپنی لیاقت سے نہیں۔ مگر تا متر لفظ لفظ ہماری

سے زور یا موج گونا گوں برآمد
نہیجیونی برنگ چوں برآمد
گئے در کسبت یلی مرد شد
گئے بر صورت مجنون برآمد
ازیں دریا بدیں امواج ہزم
ہزاراں گویہر سنگوں برآمد
اسی طرح مولوی جامی نے لکھا ہے۔

مقدس نور سے از قبہ چڑچوں
سراز جلیاب چوں در ویروں
چو آن بچوں دریں چوں کردارام
پے رو پوش کرد و پوش نام
پس یہ عقیدہ قرآن کا ہے۔ ہمارا نہیں۔ اور ہمارے ہی سارے اولیاء و علی
محمدی الدین عربی ذخیرہ اس کے قائل ہیں۔
مولوی ۵۔ گامتری۔ بٹن۔ مادہ پوشکتی دیوی دچی میں حاضر ہوں، ہزن
و آسمان بہشت۔ ہم سورج کی بڑی روشنی پر دھیان کرتے ہیں۔ وہ ہمارے دل
کی رہنمائی کرتے۔

آریہ۔ گامتری میں بٹن۔ مادہ دیو اور دیوی یازمین۔ آسمان۔ بہشت۔ اور
سورج کے دھیان کا ذکر نہیں ہے اور کسی غیر کی پوجا کا اشارہ ہے۔ سے
ساری گامتری کا مطلب پر ماتا یا زہر ہم نہ کار گمان سروپ اور لازوال کا
دھیان کرنا ہے۔ کہ وہ ہماری بچی کو برا بیٹوں سے ہٹا کر بھلا بیٹوں کی طرف
پر برتا کرے۔ کسی اور کا واسطہ نہ کسی غیر سے مطلب مفصل دیکھو دیکھو مہرئی
ادھیا ۲ شلوک ۴، ۵ سے ۸ تک۔ اسی طرح پوگی یا کوک اور برہما آدی شیوں
نے بھی آپ نشروں میں اس کا ہی ترجمہ کیا ہے۔ آریہ رشیوں کے سوا حق کی
سفرت عبارت سمجھنے کا بھی آپ کو مادہ نہیں) اکثر دانا پور میں فضلانے بھی
ہی ارٹھ کہا ہے۔ چنانچہ محقق کالبروک صاحب اس کا ترجمہ بول کرتے ہیں
کہ ذات باری یعنی خدا کی قابل پرستش بجلی کا دھیان کرو اور دعا مانگو کہ وہ
ہماری عقل کو ہدایت کرتے ہیں۔ کتاب تحقیقات حالات ایشیا جلد ۵ صفحہ ۴۰۴
مفصل گامتری کا ارٹھ۔ ہم نے گمرب براہین احمدیہ میں درج کر دیا ہے۔
وہاں دیکھو (مقابلہ توحید وید و قرآن)

بھارت میں بیاس جی نے فرمایا ہے۔ کہ سب آدمیوں کو اور دیوتاؤں کو
برہم برہم پر ماتا۔ اٹھت جگدیشور کی پوجا کرنی چاہئے۔ (دیکھو میکھش پرپ
ادھیا ۳۰ شلوک ۱۰) مفصل معنی اس کے ہم جگتہ الاسلام میں درج کر چکے
مولوی ۶۔ سیام وید کا گیارھواں منتر نہیں یہ کلام الیشور کا اگر ہوتا کلام
الیشور کا تو نہ کرتا تحریف مالک مالک کی اور نہ پڑتا قدموں میں اس کے چوک
دیتا ہے۔ گھوڑے اور دوسری چیزیں۔

آریہ۔ یہ ترجمہ بھی آپ کی لیاقت کا نمونہ نہیں ہے۔ بلکہ ہماری کتاب
تکذیب براہین احمدیہ کی لفظ بلفظ نقل ہے (دیکھو صفحہ ۱۷۹) بجائی! الیشور
اور مالک مالک اسی کا نام ہے آدمی کو ہدایت دی ہے کہ سب گھوڑے
وغیرہ سامان ضروری اسی سے ملے۔ کسی غیر سے نہیں۔ یہ انسان کو پرانہ
کا طریقہ سکھایا ہے۔ البتہ قرآن کی بسم اللہ پر اعتراض ہو سکتا ہے کہ اول تو
پادشوں کی کتاب سے جو حیب صلاح یلکمان پادسی کی نقل کر لی اور نام نہ لکھا
دوم اظہار دعا کے بغیر لکھ دیا۔ اول جتنا نا ضروری تھا کہ اے لوگو! الیشور کو
پھر بسم اللہ کا بتلا نا ضروری تھا۔ مگر وہ نہیں کیا۔ یہ لیاقت کی کمی یا انسانی غلطی
ہے لیکن وید مقدس پر اعتراض ہرگز دار نہیں ہو سکتا کیونکہ اس میں یہ
سب ہدایت موجود ہے۔ کہ ہر شخص کو وید کے منتروں سے اسی لحاظ سے پڑھ

ہے کہ قرآن کی بسم اللہ ہی غلط ہے۔

مولوی ۷۔ ایک منتر بجز وید ادھیا ۱۱۱ بڑے دیوتاؤں کو نمسکار چھوڑے
دیوتاؤں کو نمسکار پڑھو دیوتاؤں کو نمسکار۔ اور ضعیف دیوتاؤں کو نمسکار
ہم سب دیوتاؤں کو جی المقدور پوجا کرتے ہیں۔ ایسا نہ ہو کہ میں بڑے دیوتاؤں
کی تعریف کرنی بھول جاؤں۔

آریہ۔ اس منتر میں لفظ دیوتا یا دیوتاؤں نہیں ہے۔ یہ مہرمان دھرم کا
کی جن کے رسالہ سے آپ نے نقل کیا ہے چالاکی ہے۔ مگر اس کا ارٹھ صاف
یہ ہے کہ اعلیٰ اور طا اور ادنیٰ آدمیوں کا لینے چھوڑے بڑے اور بر مباد
مشوں کا نمسکار کرو۔ پورھوں اور کمزور آدمیوں کا نمسکار کرو۔ لینے حتی المقدور
سب کا نمسکار کرو۔ اور نمسکار کرتے وقت باہمی تحسنے لفظ بولا کرو۔ اور ہمیں
خودنستہ کے معنی میں میں آپ کا داہجی نمسکار کرتا ہوں۔ پس اس منتر میں بھی
اور ہوائی دیوتاؤں کی پوجا کا ذکر نہیں۔

مولوی ۸۔ رگ وید منتر ۱۱۳ اس منتر کا اول ترجمہ لکھ کر کے یا عترش
کیا ہے) یہ کلام الیشور کا نہیں اگر الیشور کا ہوتا تو یوں ہوتا۔ میں ہی ہوں سمیوں
آئندہ اور سب امیدیں میری فرمانبرداری سے حاصل ہوتی ہیں مطلب کہ ہمیں
عجب کیوں استعمال کیا گیا۔ مشکم ہونا چاہئے۔

آریہ۔ وید مقدس میں شیوں صیغوں سے پر ماتا کے ارشاد ملتے ہیں۔ دیکھو
رگ وید منتر ۱۱۳ سکت ۸ منتر ۱۰ وغیرہ منتر تکم موجود ہے۔ اس کا ترجمہ جی جی
اپنی لیاقت یا کسی مسلمان یا سائن یا فکٹر یا کسی ہندو کی لیاقت سے نہیں کیا
اور نہ سائن آجاریہ کے مطابق ہے۔ بلکہ لفظ بلفظ ہمارے نسخہ خط احمدیہ کی
نقل ہے (دیکھو صفحہ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰) اور چونکہ آپ جو مسکرت یا بھاشہ
نہیں جانتے یہی سبب ہے کہ منتر بھی غلط اور نامکمل لکھا۔ اردو جاننے کے
سبب صفحہ ۹ سے ہی شروع کر دیا۔ حالانکہ منتر صفحہ ۸ سے شروع ہوتا تھا۔
وہ عبارت اس منتر کی جو درج نہیں کی وہ یہ ہے

باقی جو کسی سے نقل کروا۔ وہ سرتا یا غلط ہے۔ یہ منتر رگ وید منتر ۱۱۳ سکت ۸ کا
منتر ہے۔ انھوں نے کہ چاری ہی ملی اور ہمیں ہی میاؤں ایسی چالاکی قرآنی
واعظوں کے سوا کون جان سکتا ہے۔

مولوی ۹۔ رگ وید کے پہلے اشٹک میں یہ منتر ہے۔ مٹاری کشتی جو آسمان
سے بڑی ہے سمندر کے کنارہ پر پھرتی ہے۔ ہمارا ارتھ خشکی پر منتظر رہتا ہے
تمہاری پوجا کے کارن سوم کے پودے میں سے رس نکالا ہے۔ اور اسی
میں ہے۔ اے اندر تو نے مٹا رنوش کو فریب سے قتل کیا۔ دانا آدمی
تیرے اس بزرگی سے واقف ہیں۔ انہیں خوراک با فراط عطا کر۔

آریہ۔ اس جگہ آپ نے کوئی حوالہ وید کا نہیں لکھا۔ اور نہ مسکرت
عبارت نقل کروائی۔ نا واقف لوگ کیا جانیں۔ ہم آپ کی کہ تو توں سے پڑانے
واقف ہیں۔ وید میں لفظ آسمان نہیں ہے اور نہ آسمان کو جی چیز ہے اور نہ
ایسی فضول تحریف وید مقدس میں ہو سکتی ہے۔ اور فریب سے قتل کرنے
کی فید میں آگیا ہے۔ اور اسی واسطے آپ نے کوئی حوالہ نہیں لکھا۔ لکھتے
کمال سے خود تو بڑھے نہ لکھ نام محمد فاضل ہو۔ انھوں نے اسی پر دعوے
ماہر وید و شاستر کیا کہتے ہو۔ اور جاہل مسلمانوں میں واعظ اسلام اور ماہر وید
شاستر سے پھرتے ہو۔ یہ سرتا اور بالکل غلط ہے۔ رگ وید کے پہلے اشٹک میں

اظہار حق

دیباچہ کلیات آریہ
۱۱۱

مذہبی دنیا میں پنڈت لیکھرام آریہ مسافر کا کام بھی ایک شخصیت رکھتا ہے۔ ویدک دھرم کو مخالفوں کے حملوں سے محفوظ رکھنے اور ان کے بے ایمانوں کو بچھڑا دینا دے لکھاڑنے کا فرض جس خوبی سے کہ اس بہادر آتما نے ادا کیا آریہ سماج میں اپنی نظیر نہیں رکھتا۔ امر واقعہ تو یہ ہے کہ اگر پنڈت گورو دت سنگھی کی اعلیٰ کوششوں اور ان کے ظاہر کئے ہوئے کوشش اصول کو علیحدہ رکھ دیوں۔ اور پنڈت بیچم سین کی سخریات دھن میں سے کہ بعض سندھیہ سے بھری ہوئی ہیں، کو نظر انداز کر دیوں تو آریہ سماج کے پاس سوائے پنڈت لیکھرام کی تصانیف کے اور کچھ بھی نہیں رہتا۔ ان کے مکمل کئے ہوئے مصالحو کو بیک کے روبرو رکھ کر اچانک ان کے باقی ماندہ مضامین کو رفتہ رفتہ بعد درستی اور ترتیب مناسب کے سلسلہ تحفہ شہید میں یکایک کے روبرو پیش کرنے کا ارادہ رکھتا ہوں۔ وہاں اپنا یہ بھی فرض سمجھتا ہوں کہ پنڈت جی نے جس قدر ٹریکیٹ یا رسالے اپنی حیات میں کسی نہ کسی وقت جھپوٹائے تھے ان کو بعد درستی و ترتیب مناسب کے ایک خاص سلسلہ میں نکال دوں اس وقت انھوں سے دیکھا جاتا ہے کہ بہت سے بے اصول اہل مطالب پنڈت جی کے ٹریکیٹوں کو غلط شاط چھاپ کر نکلے سیدھے کر رہے ہیں اور چونکہ ان میں سے بعض ٹریکیٹ باقاعدہ رجسٹری شدہ نہیں ہیں۔ اس لئے ایسے خود غرضوں کا کوئی انداز دینا ممکن نہیں۔ پس سوائے اس کے اور کوئی چارہ نہیں ہے کہ ان کل ٹریکیٹوں کو ایک خاص سلسلہ میں نکال کر ان کی رجسٹری آریہ بڑی مذہبی سمجھا پنجاب کے نام کرادوں۔ اس سلسلہ کا نام کلیات آریہ مسافر رکھا گیا ہے۔ ناظرین سے درخواست ہے کہ اگر کوئی ایسا ٹریکیٹ پنڈت جی کا انہیں ملے جو کہ ایک مرتبہ ہی چھپ کر ختم ہو چکا ہے تو اُسے میرے پاس بھیج دیں۔ میں اس سلسلے میں ایسے ہر ایک ٹریکیٹ کو جگہ دینے کے لئے تیار ہوں۔ خوشی نام چلیا سوجانندھر شہر

دیاچار مصنف واضح ہو کہ ان دونوں ہمارے پاس دو ٹریکیٹ ایک وید مقدس کی حقیقت چھپوئے، دھرم پر اور دوسرا قربانی کے مسئلہ پر اعتراض کرنے والوں کا جواب دھرم پر مصنفہ دو مولوی صاحبان پیچھے۔ پہلے کے مصنف مولوی ابوجہت حسن صاحب واعظ اسلام بقول خود ماہر وید و شاستر متقدم میٹھے۔ اور دوسرے کے عمدہ الواعظین اسلام سب کو بھرلی شاہ اکبر آبادی مقیم لاہور نارنگلی وارد امت سرہیں۔ ہم نے بڑے اشتیاق سے دونوں رسالوں کو پڑھا۔ مگر انھوں نے کہاں کوئی نیا اعتراض نہ دکھائی دیا۔ بلکہ پہلے صاحب نے جو کچھ مولوی عبید اللہ کے فضول اعتراضات مندرجہ تحقیق الہند و حجة الہند سے اور کچھ مارٹن جیڈن داس کے اردو ترجمہ وید سے دو خود سنسکرت سے ناواقف ہیں، اور کچھ ہماری تلمذ میں مرادین احمدیہ و شجہ احمدیہ سے نقل کیا ہے۔ مگر اس کو سبب ناواقفی سنسکرت و بیجا شنائے بالکل غلط لکھا ہے۔ اور دوسرے صاحب نے جیسا کہ خود ہی مانا ہے۔ پادری کھڑک عیسائی ساکن قصداً و ہوکے ضلع گورداسپور کے کچھ نمبر سے اخذ کیا ہے۔

میرے ناظرین! آپ جانتے ہیں کہ ہم نے ماسٹر لکھنؤ اس کے ترجمہ کی حقیقت تلمذ میں مرادین احمدیہ میں ظاہر کر دی ہے اور ان تمام متنبوں کا صحیح ترجمہ اپنی ایسی دونوں کتابوں میں اور پادری کھڑک سنگھ کے کچھ نمبر کا کھنڈن صداقت اصول و تعلیم آریہ سماج نمبر ۶ میں نہایت مفصل طور پر کر دیا ہے۔ اور بڑی

عبید اللہ کے تحفہ الہند کی تردید پیش اندازن صاحب مرحوم نے تحفہ الاسلام نام سے عرصہ ۴۰ سال کا گزرا کہ شائع کر دی اور جوت الہند کا جواب حجتہ الاسلام بھی عنقریب شائع ہونے والا ہے۔ مگر ان ہر دو ناخواندہ جہانوں کی بھی کوئی خدمت ضروری ہے۔ جواب لکھنے سے پہلے ہم مولوی ابوجہت حسن کی حالی کی یہ افسوس کئے بغیر نہیں رہ سکتے۔ کہ باوجود وید شاستر سے ناواقف ہونے اور سنسکرت نہ جاننے کے ایسا فضول القاب اور لمبا خطاب اپنے نام کیساتھ لکھ کر کیوں شائع کیا۔ مطلب اس کا صاف ظاہر ہے کہ وہ منو بے لود پر غم رہے ہیں حالانکہ بمقابلہ ان کے دوسرے سید صاحب زیادہ ایماندار معلوم ہوتے ہیں۔ جنہوں نے صاف لکھ دیا ہے کہ ہم نے یہ مضمون پنڈت کھڑک سنگھ کے کچھ نمبر سے اخذ کیا ہے و دیکھو صفحہ اخیر

خیر نیک و بد ہر قوم میں ہوتے ہیں۔ فضول کو خود طول ہونا ٹریکیٹ کا عمل ہر دو کا جواب شائع کرتے ہیں :- الا غم لیکھرام آریہ مسافر

مولوی ابوجہت حسن کی کتاب وید مقدس کی حقیقت کا جواب اصول مولوی صفحہ ۱۔ شری گنیشائے نر۔ اگر ہوتا آریہ دھرم سچا تو شروع ہوتا نام سے الیور کے نام سے دیوتا کے اور اگر ہے گنیش نام اللہ کا تو وید میں کیوں نہیں اور یہ نام رکھا ہے تو کس نے۔

آریہ۔ یہ تو خود آپ کے قول سے ثابت ہے کہ گنیش نام وید میں نہیں ہے جب وید میں نہیں تو صاف ظاہر ہو گیا کہ آریہ دھرم سچا ہے کیونکہ وہ دیوتا کے نام سے شروع نہیں ہوتا۔ بلکہ اور برہمنائے نام سے شروع ہوتا ہے۔ اور یہی دھرم شاستر کا حکم ہے و دیکھو منوادھیا ۲۷ شلوک ۴۴، اور یہی سندھیکہ کہ شری سوامی دیانند جی ہمارا ج نے اس کا کھنڈن کیا ہے و دیکھو منوادھیا ۲۷ صفحہ ۲۵ اور سوائے سوامی جی کے تمام اور شری منی بھی کسی اور کا نام نہیں لینے تھے و دیکھو ان کے قاسم باقی رہا یہ گنیش دیوتا کا یہ نام کس نے رکھا؟ اس کا جواب یہ ہے کہ اس کے مال باب نے یا ان کے پر ورت نے۔

مولوی ۴۔ اون پر ماننے نما اور اگر ہے برہمنائے نام الیور کا حقیقی اور سب آتما اُس کے آتما سے نکلے ہیں جیسا کہ دریا سے لہر ہے تو ہو گیا معلوم کہ الیور ہے منیج روجوں کا اور اُس کی روح بھی جگت کی روح کے مانند ہے کچھ کہاں رہی فضیلت الیور کی اور جو بڑا تھے مراد میں اور روح کی ہے تو بڑھ گیا رتبہ اُس کا الیور سے اور معلوم ہو گیا۔ کہ یہ الیور پریشور نہیں اگرچہ تو پریشور تو کیا شروع کرتا وید کو ساتھ نام پر مانتا ہے۔

آریہ۔ افسوس کہ اسی لیاقت پر اعتراض لکھنے بیٹھے تھے۔ اور اسی لیاقت پر واعظ اسلام و ماہر وید شاستر کی دم لگا رہی ہے۔ حضرت برہمنائے الیور اور پریشور سب نام اسی ایک جگہ لکھ کر کے ہیں جس طرح اللہ۔ رحمن۔ رحم خدا علیم۔ سمیع وغیرہ نام اسی ایک خدا کے ہیں کسی دوسرے کے نہیں۔ یہ برہمنائے الیور روح سے مراد نہیں۔ جس طرح رحمن۔ اللہ اور خدا کے سوا کسی اور روح سے مراد نہیں۔ یہ سب خدا کے صفاتی نام ہیں مفصل و دیکھو ہی جگہ لکھنا قرآن سورہ رد علی آت دہم دیکھو ان بالرحمن یہ تفسیر حسینی صفحہ ۱۳۱ لکھنؤ باقی رہا یہ کہ سب آتما اُس کے آتما سے نکلے ہیں نہ کہ وید سے۔ خود مبرا رہے صوفی ان اہل تعلیم کا شتمہ قرآن پڑھتے ہیں۔ حاصل اکمال یہ ضیاء الدین عبرت نے لکھا ہے

تاریخ فرشتہ میں لکھا ہے۔ "سکند لودھی کے وقت تک ہندو لوگ قاریا
 خدا پرست نہ تھے۔ شرعاً سمجھنے تھے۔ ہنسی لکھا ہے۔ کہ کادراں بخواندن و نوتن
 خدا پرستی کرتاں رہاں درساں ایشان معلول سودر وقتند" صفحہ ۵۰ ہندو لوگ قاریا
 امیر خسرو نے لکھا ہے۔ کہ مرنی دہلی میں یہاں ہوائے کو علاؤ الدین نے تمام ہندو
 کے منہ تڑا کر چیرنگوائے (دیکھو تاریخ علانی)

کرل ناد صاحب رات تھے۔ کہ راجا جوہن سنگھ جو چور والے جب کابل کی
 مہم پر شہنشاہ میں مرتھے۔ اور اس کی رانی اور لڑکے دہلی میں آگے۔ بادشاہ اور
 نے انہیں پکڑ لئے اور مسلمان کر ڈالنے کا حکم دیا۔ راجپوتوں نے اپنے راجا کے لڑکوں کو
 شہنائی کے ڈانچوں میں جھکا کر دیوں سے لٹکا دیا اور دیوں کو انہی عورتوں سمیت بار
 پہنچا کے اور کونھیں میں منکر کر کے جلادیا۔ اور آیت سب اسی جگہ کٹ مرے۔ دہلی کی
 کیر و بہن ان کی لڑکیوں کے دلچسپ لگ گئے۔ یہاں کی سستی بخوبی۔ ایک چور جو دیوں میں لٹا
 ہے۔ دنا۔ پنج راجستان اور امرتسار صفحہ ۶۰ ہندو سوم اور (پتھان التواریخ صفحہ
 اول صفحہ ۱۰۰)

یادداشت مسلمانوں کے جوہر ظلم کے مفصل واقعات اگر تحریر میں آویں۔ تو یقین غالب
 ہے۔ کہ ایک انصاف پسند طاقت سے دست کس ہو کر کے ست دھرم کی طرف متوجہ ہو۔

برنامہ میں اس کام کی توفیق دے
 ایک جلی جٹا پڑے برہم ہوں کی طرح دہلی کے شہر میں پھرتا تھا۔ اور ایک نیک حکم دیا
 کہ مسلمان ہوجاؤ۔ اس نے انکار کیا۔ تو اس کا سر کاٹا گیا۔ (تو راجا صفحہ ۱۰۰)
 تاریخ فرشتہ میں لکھا ہے۔ کہ کھڑک کے بادشاہ محمود نے تلنگ دیش کے راجا کے لڑکے
 کی زبان کو کڑا کر اسے حیات تک پس بچھوڑا والا۔ اور ایسی لاکھ ہندو لٹا کر اٹھا۔ احمد جان جہن
 میں بڑا۔ کے اور ہندو اسے جانے حویاں مٹا اور مقام کر کے گانے بجانے ناچنے
 لگا۔ دیکھو تاریخ صفحہ ۶۰ ہندو سوم

اور ایک مسلمان نے راجہ سمجھا کر لڑنے سے پیامی مہاراج سے کہا۔ کہ تو مسلمان ہو اس
 نے انکار کر دیا۔ اور ایسا حواپا۔ اور ایک رب نے گرم لوہے سے اس کی آنکھیں نکلوا کر اور
 دیوں کو کڑا کر مڑا ڈالا۔ (دیکھو مفتاح التواریخ صفحہ ۶۰)

گجیب نے ہندو کو تمام شے بڑے عہدوں سے نکال دیا۔ اور ان کے مندر کو
 مہاجی سار کر دیا۔ اور ان کی سواہ میں سے غلام ہوا۔ اسی وقت مفتاح التواریخ صفحہ ۶۰
 اور ایک رب نے تمام ایسے ہندو دیوں کے ایک گشتی خط اس ضمنوں کا مینا تھا کہ کوئی
 ہندو کو کڑا نہ کرے۔ ہم عہد سے مسلمانوں کو دیا

بنارس میں کوشیہ شہزادہ میں اور ہوا اور تھوڑی گوندیو کے ظہور ہندو لوگوں کا حق نے

توڑا۔ مفتاح التواریخ صفحہ ۶۰ ہندو سوم
 مسلمانوں میں ایک اور گوندیو کو گورو عازیز یا عازیزوں کے نام سے سالانہ عید قاری
 کے نامت ہندوستان کو دئے آیا۔ اور ساتھ ہی مسہرہ پر الفاظ تھے۔ کہ مجھ پر ایمان لاؤ تو میر
 در تہ تیغ کرتوں۔ تمام ملک ہند میں جاری کو ستر گیا۔ اور کاراجو توں نے شہر میں آ
 بیگم متاخر حاصل کر گیا۔ اسی کے ساتھ میں نے سوچ کر کے تالاب کو ناپاک کیا۔ ہکا
 سفیل میں جو چھوٹی کھڑکیوں کے بیوقوف ہندو کو میں دیکھ کر دئے ایک شخص نے کہا ہے

دیکھو ہندوستان میں مسکروں سے ایک مسکروں سے
 دیکھو ہندوستان میں مسکروں سے ایک مسکروں سے
 دیکھو ہندوستان میں مسکروں سے ایک مسکروں سے
 دیکھو ہندوستان میں مسکروں سے ایک مسکروں سے

مسلان خاک ہر جا پائے
 جنگ ہار کدہ مطلق آند
 ارشیاں داد کا ہے صوفی ہنر
 پس بگفتند کہ حسیسی ہوا
 زان لطف تیج صوفی خوش لہ
 پس بگفتند کہ اور ہم سیر
 سر بر سر نا تو ہم غازی لہ
 گاہ راگر در حق و حقیقت
 ہر وہاں صوفی پس پند ہوا
 باندہ ایجا ویر صوفی ہا
 کا فر بستہ دوست آوی
 شخص آمد و رفت در بین
 ہچوں برالے آمدہ آن سیر
 دستہا بستہ ہے جاپے رو
 مگر بجا سب یاد اذناں جلوس
 دست بستہ گزرجو مگر بڑ
 نیم کشمش کردہ از دندان ہر
 غازیباں کشتہ کا اور تیج
 بد رخ صوفی روز آہی جلا
 چوں ہوش آمدہ پیدائش قوم را
 اقتدا اند اس چہ حالت میں
 از اسیر نیم کشتہ بستہ ہست
 گفت چوں قصد سر کر ہم ہم
 چشم راہ کر ہمیں اور ہمیں
 عیون شگیش مراست کر نمود
 قصد کو کن کران ہم میں
 دیکھو ہندی رومی دفتر صفحہ ۶۰ (دیکھو ہندی رومی دفتر صفحہ ۶۰)

سائون السبقول در ہند
 بازگشت باغنا سم سود
 اور بول انداختند سچ چیز
 گفت من محروم ہا ہندم از غزا
 کا و میان غزہ چکر کشتہ
 آن یکے را ہر کشتن تو بگر
 اند کے خوش کتب صوفی لہ
 یوں کہ اس بود ہم کر ہست
 در پس چراگہ نا کردہ ہوا
 قوم گفتہ آئے عجت چو لہ
 بطن را بر حجب ناخیز حیت
 در صوفی خفتہ ز سر گزشتہ
 خفتہ بچوں شہر بالا سے غفر
 از سر کشتہ صوفی را لگو
 صوفی اقتادہ ہریش ہندو
 خستہ کردہ خلق اولے حرا
 ریل اور ہر خون زینت آن فقیر
 ہمدان ساعت جمیع ہند
 تا ہوش آمد زہر ہوشی و تاب
 یوں ہر سید ہندو ہند ماحرا
 اس چہیں ہوش گشتی از چہ
 ای چہیں ہوش گشتی از چہ
 طرہ درین بگرہ آن شوخ ہم
 چشم گردانیدہ و ہند ہوش ہم
 سے نیارم گیت چوں ہر لہ
 دھم از غدا آنا دھم ہر ہا

دیکھو ہندی رومی دفتر صفحہ ۶۰ (دیکھو ہندی رومی دفتر صفحہ ۶۰)

لاجرم کفار لہو شہد باج
 حیف تو زندان جلا
 دیکھو ہندی دفتر صفحہ ۶۰ (دیکھو ہندی دفتر صفحہ ۶۰)

اسی طرح روزنامہ ہندو میں محمد صاحب کی تعریف لکھی ہے

نصارت رامن شریہ رام آجاری تیج انتقاد مہا بھارت ہندو سر سرتی بنال اسلام
 را البرغوی حسام حو انام سازان ہر لہ و مود
 خدکس بکری و تین رول
 ہر ہفتا ش کیجا ہر
 قوی و ہست ہست ہست
 تیمور ہندوستان میں کیوں آیا سارا اس کا کیا مطلب تھا۔ اس بات کو صفحہ روزنامہ

تیر نے ان الفاظ میں دیکھا ہے
 مرادش ز شامی ہندی
 مرعات میں بود تعلیم شریع
 ہندو کوشس ہر ہندو
 دھم از غدا آنا دھم ہر ہا

دھم از غدا آنا دھم ہر ہا
 دھم از غدا آنا دھم ہر ہا
 دھم از غدا آنا دھم ہر ہا
 دھم از غدا آنا دھم ہر ہا

میں کہہ گئے کہ حکم دیا۔ اور پھر ان کی لاش کو وہاں ہی میں چھینکا دیا۔“

(صفحہ ۵۸) اتھاس ترمنا شک حصہ سوم سنہ ۱۰۸۰ء باراقل

”سب سے ادب و مکہ والی جڑنے کا محصول ہے۔ حلیہ تشریف کا مدہ بموجب خیرسرم سے ہندوں سے مفرد درواؤں سے ۲۸۔ اول درجہ والوں سے ۲۴ طریقہ مزدوروں سے ۱۲ درجہ لینے کا حکم تھا۔ لیکن ۱۰ برس کے اندر دوسرے عمر نے یہ حساب نکالا۔ کہ حوالہ بھریں ہند اگر سکتا ہو۔ اپنی گذر کے بموجب اس میں سے رکھ کر باقی سرکار میں داخل کرے۔ عجیب تماشا ہے۔ ہندوں کا نام نہ کرنا۔ اور ان کی موت مندوں کو توڑنا تو یہ بڑا عزم سمجھتے تھے۔ (صفحہ ۵۸) اتھاس ترمنا شک حصہ سوم سنہ ۱۰۸۰ء

نظام الملک اپنے مجمع الوصایا میں لکھتے ہیں۔ کہ بادشاہ ہیندہ بھگپوں کے قابو میں رہا کرتے تھے۔ اور محمود سے بادشاہ کا بھی یہی حال تھا۔ اپنی میگم مہد چکل کے برخلاف کچھ نہ کر سکتا تھا۔

ایک اور مسلمان مورخ لکھتا ہے۔ ”مقتب الدین ایک نے جب بیرٹھ فتح کیا۔ تمام مندر اور دیوؤں کو سید پناہ۔ بت پرستی کا نام و نشان باقی رہنے دیا۔ کوئل میں جس نے دین اسلام قبول دیکھا قتل کیا گیا۔ اس طرح جب کالجریا۔ مندر کو مسجد پچاس ہزار آدمیوں کو غلام بنایا۔ (دیکھو تاریخ تاج المعاصر)

ایک اور مورخ ایما انداموں لکھتا ہے۔ ”میرے وقت میں بختیار خلجی نے جب بہار فتح کیا۔ وہاں سرسند سے برہمن بہت پائے۔ سب کو کٹوا ڈالا۔ (دیکھو طبقات ناصری) جلال الدین فیروز خلجی نے مجلس سے ہندوں کی بہت برائی بتیل کی موتیاں منگا کر اس کو اپنے قلعہ کے دروازہ پر مسلمانوں کے میروں سے روٹکایا۔ اور دودھ مالوہ لوٹا۔ (دیکھو ترمنا شک صفحہ ۵۸ حصہ سوم)

مولوی عبدالمصطفیٰ صاحب اپنی تاریخ میں لکھتے ہیں۔ کہ علاؤ الدین خلجی نے کھمبات کی طرف فوج بھیجی۔ دہلی میں ہر طرف اس ناپاک ملک میں سخت دل بھر کر اسلام کے لئے سب کو کاٹے گئے۔ (دیکھو تذکرۃ الامصار)

”اس لوٹ میں بہت سامان علاؤ الدین کی فوج کو ہاتھ لگا۔ جس ہزار سند ستریاں اور بصورت عورتیں اور قیدیہں آئی تھیں۔ نوڈی بنائی گئیں۔ اور لوگے لوگ بھی گئے۔ کہ قلم لکھ نہیں سکتا۔ اس بادشاہ کو کاٹنے اور جلانے میں ذرا بھی تامل نہ تھا۔ (دیکھو تذکرۃ الامصار)

فیروز شاہ بادشاہ کی بابت لکھتا ہے۔ ”فتح کا مگرہ کیوفت میں اس نے مردوں کو توڑ کر ان کے ٹکڑوں کو گواہوں کے ساتھ تو بڑوں میں بھر کر برہمن بکاریوں کے گھے میں لٹکا دیا۔ اور تمام بازار میں پھرایا۔ (تاریخ فرشتہ و ترمنا شک صفحہ ۳۴ حصہ سوم) ایک دن اسے خبر پہنچی کہ دہلی میں ایک بوڑھا برہمن رہتا ہے۔ اپنے گھر میں بڑا صورت کی پوجا کرتا ہے۔ تھوہار پر اور بھی ہندوں کو پوجا کے لئے اپنے گھر بلاتا ہے۔ فیروز شاہ نے صورت سمیت پکڑا اور منگوا دیا۔ مولوی نے فتوے دیا۔ کہ مسلمان ہوجائے نہیں تو جلا یا جائے۔ برہمن نے مسلمان ہونے سے انکار کیا قلعہ کے دروازے کے سامنے چتا خور کا ہاتھ باڈن بندھا کر صورت سمیت اس پر رکھوا کر سارے دربار کے سامنے علوا دیا۔ اور یہی فیروز شاہ اپنی فتوحات میں لکھتا ہے۔

ہندوں اور بت پرستوں نے جزیہ دینا قبول کر لیا تھا۔ اس لئے ان کو اور ان کے مال بیکوں کو امن دیا گیا تھا۔ اب انہوں نے شہر میں اور گردنواح میں نئے مندر بنوانے شروع کئے۔ مرنوع کے خلاف ہے۔ کیونکہ اس میں کم سے کم ایسے مندر نہ رہے۔ یا وہ خدا کی بدایت سے ہیں نے ان مندوں کو توڑا۔ اور کافروں کے ان سرگرد

جنہوں نے دوسروں کو گمراہی میں ڈالا تھا قتل کیا۔ اور باقی کو کوڑے لگوا کے اور بٹرنس دیں۔ یہاں تک کہ خارجی بالکل دور ہو گئی۔ موضع ملوہ میں ایک گندھے ہندوں نے اس پرمن رہنے اور پرپ اور تیوہاروں پر قطار باندھ باندھ کھڑوں پر سوار وہاں جانے لگے۔ ان کی عورتیں اور لڑکے ہائے بھی پانگی اور کادڑوں میں بیٹھ کر تاتے تھے۔ ہزاروں جمع ہوتے جاتے تھے۔ اور موت پوچھتے تھے۔ جس دن بیلا تھا بس خود وہاں گیا اور حکم دیا کہ ان لوگوں کے سر گردہ قتل کئے جاویں۔ باقی کوئی سخت سزا نہ پائیں۔ اور نہ سب توڑ کر ان کی جگہ مسجدیں بنوائی جائیں۔

اسی طرح کچھ ہندوں نے موضع کوہانہ میں مندر بنایا تھا۔ اور وہاں جمع ہو کر مورتوں کا پوجن شروع کیا تھا۔ گرفتار ہو کر میرے سامنے آئے۔ میں نے حکم دیا۔ کہ ان کے سر گردہ دروازے کے سامنے قتل کئے جائیں۔ اور ان کی پتیلیں اور مورتیں اور پوجا کے برتن سب اسی جگہ جلا دیئے جائیں۔ جس میں ظاہر ہو کہ دارالاسلام میں کوئی ذوق ایسا مکروہ کام نہیں کر سکتا ہے۔ (صفحہ ۶۵) ترمنا شک حصہ سوم سنہ ۱۰۸۰ء (تاریخ فتوحات فیروز شاہی)

برہمنوں نے جزیہ لگانے کے سبب سے دہلی دی۔ اور فریادی کی۔ اس دہلی اور فریاد کے الفاظوں کو شمس سراج میں کلمات پر لغات لکھا ہے۔ و وہند و حاروں نے بادشاہی سک کی چاندی کم ورتی بنوائی۔ کہ نکال دالے کا فریب ہے۔ بادشاہ نے ایماندار وزیر کی صلاح سے ایک فریب کر کے صرافوں کو چارو کا حکم دیا۔ اور داروغہ نکال کو خلعت دیا۔ (تاریخ فیروز شاہی)

غیاث الدین خلجی نے اپنے بھائی رجب کی خادی کے واسطے سنا کہ رانا مل بھیجی کی لڑکی بہت حسین ہے۔ فوج لیکر چڑھا۔ اور جبراً اس سے لڑکی چھین لی۔ ورنہ سب اس کے رشتہ داروں کو قتل کر دیتا۔ (دیکھو ترمنا شک صفحہ ۶۶ حصہ سوم) جب فیروز شاہ نے حبلیہ پر حملہ کیا۔ تو اس وقت ان کے ظلموں سے ملک آکر سولہ ہزار عورتوں نے جوہر کیا یعنی سٹی ہو گئیں۔ اور ایک دفعہ ۱۰۰۰۰ ہنس امہیں ظلموں سے تنگ اگرچہ میں ہزار عورتوں نے آگ اور تلوار سے خود کشی کی تھی۔ مگر صاحب نے راجستان میں واضح کر کے لکھا ہے۔ (دیکھو ترمنا شک حصہ سوم صفحہ ۶۷) پیچور نے جب جہوں کے راجہ گرفتار کیا ماسی دم مسلمان کر کے اسے گواہس کہلا دیا۔ (دیکھو ترمنا شک صفحہ ۶۹ حصہ سوم باراقل سنہ ۱۰۸۰ء)

پیچور تھوہر تھا۔ بارسانیک نخت بادشاہ شگون کے لئے بازاروں کو جلانا تھا۔ چنانچہ تاریخ فرشتہ میں لکھا ہے۔ ”بابر قرین فتح و ظفر۔ بلا دلاہور در آمد۔ چنانکہ ہرم و چنانچہ ناست بازار اراہیت خال و شگون آتش زد (دیکھو تاریخ فرشتہ ذکر بابر) توڑک بابر میں لکھا ہے۔ کہ لڑائی میں جو قیدی ہاتھ لگتے تھے۔ اس کے ذریعے کے سامنے ذبح کئے جاتے تھے۔ ایک لڑائی میں اتنے ذبح کئے گئے۔ کہ خون اور لاشیں کے اسے بین بار ڈیروں کی جگہ بہنی پڑی

اکر کویت میں امر کوٹ میں راناشک راج کے مرنے پر اس پر چڑھائی ہوئی وند ڈھا ڈائے۔ گوڑوں کو ذبح ہونے کا حکم دیا۔ اور ناپاک سفاروں کی کتب مورتوں کو ہر ش کر دیا۔ اور وہاں بت پرستی ہوئی تھی اسلام کا دین بگاڑ دیا۔ ابراہیم اسماعیل اور حضرت کا خوب مزہ اڑایا (ترمنا شک صفحہ ۳۲ حصہ سوم)

پھر لکھتا ہے۔ کہ جب سلطان حسین عثمان لیا۔ تمام شہر داروں کو سات برس کی عمر سے شہر میں کی عمر تک قید کر دیا۔ شہر روٹ گیا۔ بہت آدمی قتل ہوئے۔ (ترمنا شک صفحہ ۳۲ حصہ سوم)

جن کو شیر شاہ نے مسلمان کیا۔ وہ شیر شاہ ہی کہلاتے تھے۔ اور جو سلیم شاہ کے عہد میں مسلمان ہوئے وہ سلیم شاہ ہی مشہور تھے۔ عزیزانِ دونوں قسموں میں یہ ہے کہ شیر شاہ اپنی کی عزتیں اور لشکری ہستی نہیں۔ اور سلیم شاہ کی عزتیں باجائے مثال کرتی ہیں۔ ان دونوں کے علاوہ بھٹیاریوں کے دو گوت اور بھی ہیں ایک چڑیا۔ دوسرے کھتری۔ لیکن اس طرح میں یہ دو گوت شاہِ نوادہ ہوتے ہیں بھٹیاریوں میں بناد کے وقت ہندوؤں کی بعض رسوم اب تک باقی ہیں (دیکھو تاریخ بلند شہر معصوم صفحہ ۸۸ و ۸۹)

۱۳۸۹

نوٹ ہمارے خیال میں بھٹیاریوں سے مسلمان ہندو کہاؤں سے ہوئے ہیں۔ کیونکہ بادشاہی ڈولہ اٹھانے کیلئے ہندو کہاؤں پر لے جاتے ہوتے ہیں جس سبب سے ڈولہ کے بارے میں عرب مسلمان ہو گئے۔ دین اسلام نے ان کی کوئی عزت نہیں کی۔ جیسے پہلے ہندو دیکر بھی مارا کرتے تھے۔ ویسے ہی مسلمان دیکر بھی مارا اور چڑیا ہو گئے۔ اور یوں یہ کی طرف کہاؤں اپنے آپ کو جل کھتری کہتے ہیں۔ لیکن مسلمان ہو کر ان کا گوت صرف کھتری رہ گیا۔ اور ناشکی۔ ستاب۔ سیہتی کہلاتے ہیں (ملاحظہ)

ہائے افسوس ان مسلمانوں نے اس دینش کو اسی حالت میں دیا رکھا۔ ایران تو ان۔ سام۔ ہافغانستان۔ یہ حضرت مسلمان جہاں گئے۔ یہی حال ہوا۔ ان کی تلمذی میں کوئی دینش باقی (ترقی) کی سیڑھی پر نہیں چڑھا

سکندر لودھی کے عہد میں ایک دھوکا ڈکر ہے۔ کہ ایک سرہن نے عرض کیا کہ ہندو اور مسلمان دونوں کا دین سچا ہے۔ بادشاہ نے ہر سنگر اس کو قتل کروا دیا۔ ہندوؤں کی طرح حاتم اپنی تلمذ میں بند کردی حوشہارا۔ رقلو فتح ہوتا۔ وہاں کے مسلمان و ہندو تڑ ڈالتا۔ مسلمان ہندوؤں کی حجامت کرنی موقوف کر دی تھی۔ دیکھو صفحہ اول آمینہ تاریخ مسلمانہ اوصاف ۱۷۰

ان لوگوں نے اپنا کتاب میں لکھی ہوئی بات کے سوائے کسی جدید تحقیق کی ناپاکی ہی بڑا اور لودھی غلام بنایا ہی ساری دنیا کی آرائش مان لی دیکھو ۵۵۴ و ۵۵۵ مختصر تراشک مسلمانہ

”سید احمد خاں صاحب فرماتے ہیں۔ سیاستِ مدن میں ایسا کے مسلمان نہایت اہتری کی حالت یہ ہیں۔ بخارا۔ وچر و مسقط اور بخارا میں جیسے شرع اور عقل اور انصاف اور اخلاق کے برخلاف سیاست کے قاعدہ جاری ہیں۔ اور جس میں بعض ظلموں کے دور کرنے کے لئے یورپ کی تربیت یافتہ گورنمنٹوں نے اپنا فرض بھی ادا کیا۔ ان سے مسلمانوں کی بہت کچھ بدنامی ہوئی ہے۔ ہاں یورپ کی دیکھا کبھی شرکی اور مسر اور ٹولس میں کچھ کچھ مرقی شروع ہوئی ہے۔ اور سیاستِ ملک کی اصلاح ہوئی۔ مانی ہے ان کے پرانے تاریک خیالات بدلتے جاتے ہیں“ (صفحہ ۱۵۱ تہذیبِ اخلاقی جلد ۱۴)

چنانچہ ایک نامہ سے جو سلطانِ روم نے عزیزی شاہ دین شاہ بخارا کو لکھا تھا۔ جبکہ اس نے سلطان سے مقابلہ روس کے مدد مانگی تھی۔ شاہ بخارا و سلطان کے خیالات کا تفاوت معلوم ہوتا ہے۔

سلطان لکھتا ہے کہ اس سلطنت یہ ہے۔ کہ اپنے دوست اور آشتا کو پہچانتا ہے اور صلح و دوستی کے راہ و رسم جاری رکھتے اور شہر و محبت والفت کو مضبوط رکھتے۔ مگر غرض کسی سلطنت سے راہ و رسم ظاہر پیدا نہ کی اور وضع اور ہر تاؤ اپنا یہ رکھتا۔ کہ کوئی ایسا جاکوئی وکیل کسی سلطنت کا نہ ہارے تاکہ میں وارہ ہوا۔ اگر وہ قوم انگریز یا روس ہو۔ اور اس کو تم نے سرسبز اقل کیا۔ و اگر اہل ایران تو شہید ہونے کے سبب پورے خوفناک کہا۔ اور اگر پانندہ روم تھا۔ تو اسپرٹ جاسوسی اور خفیہ لہجی ہمار

چاہ سیاہ میں قید کر کے ہلاک کیا۔ اب انصاف کرنا چاہیے۔ کہ یہ راہ و رسم کسی سے نہیں وہ طریقہ رکھتا ہے۔ کہ کسی سلطنت کی تہا سے ساتھ دوستی نہیں۔ اور اب کسواسے رابطہ سے امداد چاہتے ہو۔ اور اب ہمار کون سے راہ و رسم کے شاہ روس سے لٹاؤں۔ (تہذیبِ اخلاق صفحہ ۱۵۱ ایک سوال مسلمانہ جلد ۱۴)

ایک فرنگستانی عالم و موزن ملک ہپانیہ میں عربوں کی کثرت کو ان الفاظ سے شروع کرتے ہیں۔ کہ عرب کی فوج نے قبضوں کو دیا۔ اور ملک کو برباد و تباہ کیا۔ مگر جاؤں کو نیک کیا۔ ایک دیسی مورخ لکھتا ہے کہ جلاوطنوں کی تکلیف نے فتح کنندوں کو آرام دیا۔

(دیکھو تفرات شک حصہ سوم صفحہ ۵۴ مسلمانہ بار اول)

ہندوؤں کی جنگ پر مسلمانوں کا ہمیشہ خیال رہا ہے۔ چنانچہ امیر خسرو سا بھلا منس بھی اپنی کتاب میں ان ہندوؤں کو ان الفاظ سے یاد کرتا ہے

نارغ روزارغ چہر و زارغ سرشت

مسلمان بادشاہ ہم نے تین طرح کے بھڑے ہیں۔ پہلے وہ جو ڈاکوؤں کی طرح ہندو پر گئے۔ اور چار دینی نہ ہی لڑائی کے نام سے۔ لیکن اصل میں لوٹ کے مال اور لودھی غلام کے لالچ سے اگر یہاں رہے۔ ورنہ دو چار پشت تحت پر بیٹھے۔ عمر بھر لڑتے بھڑتے رہے۔ محمد بن قاسم اور محمد بن قزوینی سے لیکر اب ہر اردو ہاؤں تک اکثر اسی قسم میں ہیں۔ دوسرے وہ جو ملک کے انتظام کی فرصت ملی۔ اگر سے اور گ زیب تک اس قسم میں ہیں۔ تیسرے وہ جن کے وقت میں مسلمانوں کا زور نکٹا اور سلطنت کو زوال ہوا۔ (اختصاص تفرات شک صفحہ ۵۴ جلد سوم)

”خود تیمور نے اپنے ہندوستان میں آنے کے دو مقصد لکھے ہیں۔ اسلام کے دشمن کا فروں سے لڑنا اس دین کی لڑائی سے عاقبت کی بخشش کا میدوار۔ اور دوسرا دنیا کا مسلمانوں کی فوج کا فروں کا مال لوٹے اور فائدہ اٹھاوے۔ مسلمانوں کو لوٹے کا مال ایسا حلال ہے۔ جیسا کہ دود“

(صفحہ ۸۰ تفرات شک حصہ سوم اور مغزات تیموری ۱) اور دیکھو تیمور کے ظلم (اختصاص تفرات شک کی جلد سوم صفحہ ۵۶ و ۶۸ و ۶۹ بار اول مسلمانہ)

محمد بن قاسم نے سندھ فتح کرنے پر نہیں ہزار آدمی قید کئے ان میں سے چھ ہزار راجہ کے سر کے ساتھ بند اور غلیظ و لید کے پاس بھیجے غلیظ نے کچھ کو بچا۔ کچھ کو قتل میں بانٹ دیا۔ راجہ کی بہانہ جاری جیسا کہ اپنے نتیجے کے حوالہ کیا۔ اور محمد بن قاسم کو کچھ کافروں کو ایمان پر گزند دینی چاہئے۔ سب کو ہلاک کرنا چاہئے۔ صرف ان کو جینا رکھو۔ جو بڑے درجے کے ہوں۔ یہی خدا کا حکم ہے۔

”وہاں میں مندر دھائے گئے۔ سجدیں نہیں۔ تیں روز ک قتل عام رہی۔ قیدی غلام بنائے گئے۔ لوٹ اکٹھی کی گئی۔“

میزوں میں موزیں توڑی گئیں۔ اور۔ اور اسکلند میں تمام ہتھیار بند قتل کئے گئے۔ بہو۔ بیٹی بچے لودھی۔ غلام بنائے گئے۔“

”محمد بن قاسم نے جب مہن آباد و لہا چہزار مارے گئے۔ میں ہزار قیدی بنائے ان میں دو راجہ کی لوٹاں تھیں۔ وہ قیدیوں کے ساتھ لہا و پٹھان اور غلیظ کے حرم میں داخل کی گئیں۔ عرض کیا کہ ہم آپ کے لائیں نہیں ہیں۔ ہم کو محمد قاسم نے خواب کیا۔ غلیظ نے اسی دم اپنے ہاتھ سے فوج کو حکم لکھا کہ محمد بن قاسم کو قتل کی تازی کھال میں جیتا سیکر حرم مسجد و غریب کا مسرج پر اس کی لاش لہاؤں میں پہنچی۔ اور ان لوگوں کو کھلائی۔ وہ نہیں کہ ہم نے اس بیاد سے اپنے باب کے قتل کا بدلہ لایا۔ غلیظ نے ہاتھ کاٹا۔ اور دونوں لوگوں کو دلہا میں چڑھایا۔ مگر یہ محمد معصوم لکھتا ہے کہ گھوڑے کی دم سے ہاندھ کر تمام شہر

لال خانی بڑے کو چڑھتا کرتا شرف نامہ میں اس شرف خان لال خانی نے لکھا ہے۔
 کہ چرتا جنگ کی نوبت میں لال خان ہوا۔ اگرچہ یہ نام مسلمانوں کے معلوم ہوتا ہے
 لیکن لال خان حقیقت میں مسلمان نہ تھا۔ اصل نام لال سنگھ تھا۔ اکبر بادشاہ نے
 خطاب ثانی پیش کیا۔ تب اس نے اپنے نام میں بجائے سنگھ کے خان کا لقب شامل
 کر لیا۔ مسلمانوں پر لال خان نے شاہ جہاں کے حضور ۱۰۵ھ کی زمینداری حاصل کی
 اور اس کا پوتا عتادیا نے عالمگیر کے زمانہ میں مسلمان ہوا۔ (تاریخ بلند شہر صفحہ
 ۱۱۳ و ۱۱۴)

بعض بعض لال خانوں کے سوا مسلمان بڑے گوجر اب تک ہندوؤں کی
 اکثر زمینوں کو ہاتھ میں رکھتے ہیں۔ اپنی گوشت میں شادی نہیں کرتے۔ کاکشی سے چڑھ
 کرتے ہیں۔ لڑکے کے دو دو نام رکھتے ہیں۔ ایک ہندو اور ایک مسلمان۔ اور
 مثال اپنے ہندو بھائیوں کے شادی کے ایام میں دورازہ پر تصویر اس کہاری
 عورت کی بنا کر پوجتے ہیں۔ کہ جس کی وجہ کو موجب ترقی اپنے بزرگوں کا اس دیار
 میں یاد رکھتے ہیں۔

(دیکھو تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۱۵ و ۱۱۶)
 پھال راجپوتوں میں سے کثرت سنگھ کی ساتویں پشت میں سسی نکال حید۔
 دریا خان کو دس حاکم سبیل کی خوشنودی کیا۔ اسے حفیظ خان بادشاہ کے عہد میں
 مسلمان ہوا۔ اور اس حکمت سے اس نے اپنی موروثی کے علاقہ میں نصف حصہ
 پایا۔ حالانکہ اس کا بھائی کل علاقہ کا مورید رہا۔ مسلمان ہونے کے بعد کھنڈ
 کا نام لیا خان رکھا گیا۔ اور زمین کی جو حد ملک کا عہدہ پایا۔ ان کے ورثہ شاہ
 ہندو ہوں خواہ مسلمان اب تک چودھری کہلاتے ہیں۔ (دیکھو تاریخ بلند شہر
 صفحہ ۱۲۱)

محصار کے ضلع میں بھٹی یا جیسوار۔ چادو زیادہ تر مسلمان اور کٹر ہندو ہیں۔
 (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۲۲)
 منوچر یا مہرا راجپوت۔ راجہ بہر پال نے جرائنگ پال کی دسویں پشت میں
 تھا۔ جس کا بیٹا بادشاہ کا چنانچہ بہر پال کی اولاد سے ۱۵۵ھ کاؤں اب تک
 آباد ہیں۔ اسی کی نسل میں بلند شہر کے منور ہیں۔ لیکن اکثر ان میں سے مسلمان ہو
 گئے۔ مسلمانوں کے موروثی کی روایت ہے کہ ہمارے مورث اعلیٰ ناکل سنگھ کو کسی
 حرم میں طلب الدن ایک بادشاہ نے علاوہ سزا کاٹنے کے جبراً مسلمان
 کیا تھا۔ چنانچہ ناکل سنگھ کا بابا یا پوتا موضع بوجانا نکل بلند شہر سے چار میل پر
 اب تک آباد ہے۔ تھوڑے عرصہ ہوا کہ موضع مذکور میں منور مسلمان رہتے تھے اب
 ان منوروں کی پشتہ داری چھو بھوں کے ساتھ ہوئے گئی۔ اور چونکہ چھو بھوں
 کی قوم آوے لگی جاتی ہے۔ اس لئے یہ منور بھی راجپوتوں کی فہرست سے خارج
 ہیں۔ (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۲۶)

چوہان راجپوت کا لو کا سر حاکم سکندرا باد نے کٹوایا۔ اس ظلم کے سبب تلچ
 بیرہ کاو نے حاکم مذکور کو قتل کیا۔ اور سزا سے بچنے کے واسطے بادشاہ کے پاس
 جا کر مسلمان ہوا۔ بادشاہ نے صرف تھوڑے عرصہ میں اس کا قصور بھی معاف کر لیا۔ بلکہ اس کو
 رغن بنایا۔ اور خطاب ہو کر اسے مانتا۔ اور رنگوں کے ۱۲۷ کاؤں کی زمین بھی
 عطا کی۔ (صفحہ ۱۲۸ و ۱۲۹ تاریخ بلند شہر)
 میر قلندر راجپوت اور گت ریب بادشاہ کے وقت سے بہت سے سرکار مسلمان
 ہیں۔ (صفحہ ۱۲۹)

جرن وال۔ ویشوں میں ایک شخص اور گت ریب کے وقت میں مسلمان ہوا۔ پھر
 ان اس کی اولاد اس قبضہ بلند شہر میں کچھ عرصہ تک سب سے ذریعہ رہے۔ اب
 بھی ان کی ملکیت میں بلند شہر کے متصل چند قطعات معافی اور موضع چاندپور کی
 زمینداری ہے۔ (صفحہ ۱۳۵)
 مہویشوڑ مسلمانوں کی ابتدائی آمد میں اس قوم کے بہت سے لوگ مسلمان ہوئے
 مسلمان منور گتہ اگوتہ کے چند گاؤں کے زمیندار ہیں۔ لیکن عادتوں میں اپنے ہندو
 بھائیوں سے کچھ بہتر نہیں ہیں۔ (صفحہ ۱۳۶ و ۱۳۷)
 مصلحوں کی بعض قوموں کی نسبت بھی چادو دعویٰ کرتے ہیں۔ کہ جس زمانہ میں
 ہمارا راج غزنی زابلستان میں تھا۔ یہ لوگ ہماری قوموں سے نکل کر مصلحوں میں
 داخل ہو گئے۔ (صفحہ ۱۳۸)

لوگ مسلمانوں میں ازول قوم کے لوگ مثلاً جولاہ۔ قصاب۔ ررگر۔ دھوبی۔
 کوہار۔ وغیرہ۔ ان میں سے اکثر شیخ کہتے ہیں۔ (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۳۹)
 خاص مصلحوں کے علاوہ کچھ چھوچھے مصلح بھی کہلاتے ہیں۔ لیکن ان کی نسبت
 یہ روایت ہے۔ کہ کسی مصلح امیر نے ارول قوم کے ہندوؤں کو مسلمان کیا تھا۔ انہیں
 کی اولاد سے چھوچھے مصلح ہیں۔ اور چونکہ مصلح کے نام سے مسلمان ہوئے۔ اس لئے
 مصلح کہلاتے ہیں۔ (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۴۰)

تارک اور لائین مورخ فرماتے ہیں منگولین قوم (مصلحوں) کا مورث اعلیٰ منگل نام
 چیتزی تھا۔ اور پورا درجہ ایک وقت میں تارک کی طرف سرکواستے لگا تھا۔ اور وہاں
 ہی جا کر سکونت اختیار کی۔ ربات مہاجرات کے پیدہ سے پہلے کی ہے۔ (جس کو انج
 چار ہزار چار سو نوے سال ہوئے ہیں۔) (دیکھو تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۴۱)
 چھپر لکھا ہے کہ مصلح (بلند شہر) مسلمان بادشاہوں کے دائرہ سلطنت (یعنی
 دہلی) سے قریب تھا۔ اس واسطے دور کے مصلحوں کی پشتہ تعلیم اسلام کا اثر ہوا
 زیادہ ہوا۔ اور یہی وجہ ہے کہ اس مصلح میں تو مسلم کثرت سے ملتے ہیں۔ جہاں کے لو
 مسلموں میں راجپوت سب سے زیادہ سز ہیں۔ یہ لوگ اپنی اصل نسل کو فرکتا تھا تا غم
 رکھتے ہیں۔ اور دوسرے تو مسلم نہیں رہتے داری کرتے سے پرہیز کرتے ہیں۔ راجپوت مسلمان
 کے سوا اور سب تو مسلم اپنی قوم کو اکثر چھپاتے ہیں۔ تو مسلمانوں میں چھاسو ویر کے مال مانی
 اور کیمہ کے ثابت طانی بڑے گوجروں اور اگر تڑکے چوڑاؤں اور غوجہ کے مٹالوں اور نکل
 نور کے مٹالوں۔ اور بلند شہر کے داوروں۔ اور امار کے ناگروں ناو رہن کے سرور
 اور سیانہ کے نکلوں اور رنگناٹ وکرو و سکندر آباد کے برنگوں کے مسلمان سوتے
 ذکر ان کے ہندو وفات کے ساتھ چھوچھا ہے۔ باقی ماندہ تو مسلمانوں میں قوم چھوچھ قابل
 ہے۔ اس قوم کے لوگ مصلح بلند شہر کے پانچ گاؤں مسلم کے زمیندار کیا اور چھ گاؤں کے
 حصہ دار ہیں۔ بعضے ان کا گوت مصلح یعنی ترک بعضے راجپوت بعضے برہمن ہیں۔ (تاریخ بلند شہر
 صفحہ ۱۴۲)

قوم جلا سب سے (افندہ) تو مسلمانوں میں داخل ہیں۔ جلا ہے سوکڑا بننے کے اور بیشہ کم کرتے
 ہیں۔ اس قبضہ میں مسلمان جلا سب کثرت سے ہیں۔ حالانکہ ہندو جلا ہے شادو با رہتے
 ہیں۔ لفظ جولاہ حقیر سمجھا جاتا ہے۔ اس لئے جلا ہے تعلیم اپنی ذات مومن اور باف
 سقیہ باف بتایا کرتے ہیں۔ مذہبی تقصیب میں جلا ہے سب مسلمانوں میں ملتی ہیں۔ ہر قبضہ
 قبضہ میں جلا ہے تو ان کے عارف ہوئے ہیں۔ (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۴۳ و ۱۴۴)
 (تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۴۸)
 "حالت مسلمانوں کو پورا اور سنگھ مسلمان کو مولا کہتے ہیں۔ چھبیا (سے سبی) الی قسم کے مولا ہیں۔"

اور تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۰۱۷ پر لکھا ہوا ہے۔
 انھوں نے اسے تاریخ کیا۔ اور
 جوں کو توڑا اور ایک جٹ جرن میں پڑا موزیر ورناسی تھا۔ اُسے ولایت غزنی کو بھیجا یا۔
 انکار اٹھ پر مسلمان قدم رکھیں۔ اسے ایسا لیا۔ دو لاکھ ہندو مقیدین غلامی میں بھیجے گئے۔
 اور سب گرفتار ان غلاموں کے شہر غزنی مثل شہر ہندوؤں کے معلوم ہوا۔ (دیکھو صفحہ
 ۱۰۱۷ تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۰۱۷ پر)

قلعہ ستارہ نامیہ کے علاقہ کا اصلی نام قصبہ گرام - اوڑی گرام - بھیر پور تھا
 اور بلاش یا تو بلاق کہنگ یا کنگا کہنگی جو گرامی وغیرہ - پس
 وقت چٹان چادو (بادوں) کے خاندان سے ہیں - اور پاکستان میں سے جو کہ
 کابل کشمیر پشمال ہمالیہ کے درمیان سینکڑوں میل کا ملک ہے - اس کا بادو
 کسی کو گتہ بستہ نہیں - پس یہاں سے لوگ جبراً دہرہ مسلمان ہو کر اپنے ستروم
 سے چلا کر چھوٹی چٹانے گئے ہیں +

جادو سے جاٹ کہنگا یہ سب معلوم ہوتا ہے کہ جادو (فجر و اجوت) نے
 کیتی پاری شروعی کی - اور بادو گردی اور ویا کے ذریعے کے سبب اصلیت
 چٹان گئے - وقت آریہ دور کی اکثر زبانوں کے اندر بدلتے ہیں - اور غامبی میں بھی
 مسکرت کی جات کا زاد - ذات چٹا ہے - پس بعض سرحدی ملکوں میں جہاں
 جادو کے تصور سے گھر جوئے اور جانوروں کے زیادہ تو جادو سے جانور اور جانور سے
 جانور تا اور بہت جلد جاٹ ہو گیا +

اس کے سوائے ہادی راستے میں قوم جاٹ اصل میں جادو ہیں - اصل میں
 شہ بادو تھا - بادو سے جادو بنا - جیسے آریہ سے آرج - بعد اس کے علف
 اعلیٰ سے جادو اور جات موکر جات ہو گیا - اور نہیں لوگوں نے جبرہ جٹ لینڈ
 وغیرہ آباد کئے - اکثر مقامات پر اس جادو قوم کے نشانات ملتے ہیں +

ہندوستان کیس طرح مسلمان ہوگا
 مولوی دکانا صاحب پر دیکھ فرماتے ہیں - "اصلی مسلمان کل مسلمان
 سے جو اس ملک میں آباد ہیں - آریہ ہونے - باقی آریہ ایسے ہی مسلمان ہیں
 جو ہندوؤں سے مسلمان ہوئے ہیں - مردم شماری سرکاری سے معلوم ہوتا ہے -
 کہ ہندوستان میں چار کروڑ مسلمان مسلمان رہتے ہیں - ان میں سے زیادہ ایسے
 ہیں جو ہندوؤں سے مسلمان ہوئے ہیں - جو اسلام نے ان کے عقائد کو بدل دیا - مگر
 ان کے رسم و رواج کو بدل اسکا - جو وہ آپس میں مل جل کر کھاتے پیتے تھے - مگر
 سب میں ایک گوشت کھاتے تھے - کھاتے پیتے میں بھی انگریزوں کے ساتھ ایسا
 پرہیز کرتے ہیں - جیسے ہندو - غرض اسلام کا اثر ہندوؤں پر ایسا نہیں ہو جیسا
 کہ ہندوؤں کا اثر اسلام پر ہوا +

ادیکھوتا - پنج ہندوستان (فصل دوم صفحہ ۹)
 اب ہم بتاتے ہیں کہ اتنے جو مسلمان ہیں - یہ کس طرح مسلمان ہوئے ہیں
 اور کب سے ہوئے ہیں - اور اب سے پہلے مسلمان اس ملک میں کون تھے -
 ملک ہندوستان میں سب سے اول مسلمان - بابا راجپوت والی جنور نے
 شہر میں کھات کئے حاکم سلیم کی لڑکی سے شادی کر لی اور مسلمان ہوا - مگر مسلمان
 ہو کر اسے شرمنگ کے خراسان چلا گیا - پھر آیا - اس کا ہندوئی تخت پر بیٹھا -
 (دیکھو آئینہ تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۸۸)

مسلمانوں میں خلفاء ماموں رشید نے بڑے لشکر کے ساتھ ہندوستان پر چڑھائی
 کی - بابا کا پوتا اور سوت جوت کا حاکم تھا - نام اس کا راجہ کھان تھا - اس سے اور
 ماموں سے جو ہیں انہیں ماموں نہیں - لیکن آخر کار ماموں شکست کھا کر ہندوستان سے
 بھاگ گیا - (صفحہ ۱۸۸ آئینہ تاریخ ہندوستان اور دیکھو مفتاح التواریخ صفحہ ۱۸۸)
 فتح ناکت حصہ اول
 ہندوستان کا دوسرا مسلمان راجہ سکھپال نام محمود کے باغیہ سب
 اعلیٰ حکومت کے مسلمان ہوا - مگر کھانا ہے کہ جب محمود نے کی طرف گیا - تو اس نے

بھیر ہندوؤں کو اس کی اطاعت سے سرکھیا - محمود نے مسئلہ میں سے بیکر کر جنم جو کہ
 نے لکھ میں قید کر دیا +

(صفحہ ۱۸۸ آئینہ تاریخ ہندوستان اور مفتاح التواریخ صفحہ ۱۸۸)
 اب ہم محمود کے ہندوستان پر آنے کی وجہ بتاتے ہیں +
 بھیر ج صاحب فرماتے ہیں کہ "محمود کا ہند کی دولت پر تو دانت تھا ہی - مگر
 ساتھ ہی یہ بھی آرزو تھی کہ بڑے بڑے ہائے راجپوتوں کو تلوار کے زور سے دین
 اسلام میں داخل کرے - اور اس کا سبب زیادہ تر یہ ہوا کہ خلیفہ بغداد نے اس کے
 مذہبی جوش کو دیکھ کر ایک گراں بہا خلافت اس کے پاس بھیجا - اور امین الملتہ و بین
 الذلت کا خطاب دیا تھا - پس محمود نے یہ عہدہ کر لیا کہ دین اسلام کے پھیلانے کے
 لئے ہر سال ہندوستان پر حاکم ہوگا - (دیکھو مختصر تواریخ ہندوستان دلا ہو صفحہ ۱۸۸)
 اور (تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۸۸)

پھر لکھا ہے "دوسرے مذہب والوں کو زبردستی مسلمان بنالینا - یہ
 اس مذہب والوں کے نزدیک ان دنوں ناممکن کرنے کے لئے ایسی بڑی بات
 تھی کہ محمود صاحب دارا صاحب نے بغیر ملک کو چھوڑ کر کسی دوسرے ملک
 پر دل چلانا بھلا - امرت پھل چھوڑ کر ملک اندر میں کھانا -

(صفحہ ۱۸۸ آئینہ تاریخ ہندوستان)
 تاریخ بھجی میں لکھا ہے - "محمود نے گنگا کے کنارے ۱۰ ہزار کے
 قریب مندر توڑے اور اپنے سیاحوں کو کونے اور قیدی لینے کی اجازت دی -
 جس نے جد مراد یا بی جھاگ گئے - سب چوہ اور بٹیوں کی طرح پریشان ہونے
 جونگی کرنا چاہے - قید کئے گئے -

(صفحہ ۱۸۸ آئینہ تاریخ ہندوستان)
 پھر لکھا ہے - "مسند ابیک ہر عیسوی میں محمود نے ہندوؤں پر جہاد
 کیا - اور بارہ دفعہ ہندوستان پر آیا +

(تواریخ ہندوستان صفحہ ۱۸۸)
 پھر لکھا ہے - محمود کی غرض ان حملوں میں جہاد کرنے اور ملک کی دولت
 لوٹنے سے تھی" (صفحہ ۱۸۸ مفتاح التواریخ)
 مستحکم کے شہر میں شاہ محمود شمشیر بیکر کر کھس گیا - اور بٹوں کو پائمال و ہمار
 کیا - ملائی و لقری احصاء کو کھلا ڈالا - تواریخ ہندوستان صفحہ ۱۸۸
 "محمود راستہ میں ہتھیار کو تباہ کر گیا - میں دن تک اسے لوٹا - اور لوٹوں کو
 تروا کے مندروں میں برابر کا کام کیا - سوانہ نری توڑی ہوئی چاندی کی سونے
 سے بھر کر لے گیا - یا پنج سونے خالی سونے کی تختیں - ان میں ایک کا وزن
 ہارے اب کے چار من سے اوپر تھا - مہابن کو قتل عام کیا - راجا اپنے بال
 بیوں کو مار کر آپ بھی مر دیا - اس بار محمود ہمالیہ سے پنج ہزار تین سوا دیوں
 کو غزنی لے گیا + (صفحہ ۱۸۸ آئینہ تاریخ ہندوستان اور مفتاح التواریخ
 حصہ اول صفحہ ۱۸۸)

"دوسرے برس محمود نے پانچویں بار ارادہ جہاد کا کشور ہند کر لیا - اس
 کے دل میں ہوائے شہیہ لگ کر کوٹ جھکو قلعہ مجیم بھی کہتے ہیں - اور جلا بھی لینے
 چٹہ آتش سے جو محل عجائب مخلوقات کا ہے - کچھ دور ہے - جتنا مال اس میں
 تھا - غارت کیا - اور غزنی کو ساتھ عنایت بیقیاس کے مراجعت کی وہاں جا کر اس
 نے بڑی ضیافت کی مار پنی عایا کو غنائم بے بہا ہند سے خیر کر دیا

ساخت و ظاہر اقوات جائے ہست سروا میں ہندو و کرشناں سیوہ بسیار و دروچوں
حاکم آنجا اطاعت کردہ متوطنان اک و بار اسلام آوردہ و سلطان حاجب علی بن
اسلامان جاذب را بہ تفریق و فرستادہ اور غنہ آنجا را مشغول کرانید۔ چنانچہ بروہ و
ہموالے بسیار بہت افتادہ و چون محبت خانہ بزرگ را کہ در آنجا بود و شکستہ شدہ و
منتقل از بنیادوں آمد کہ بافتقاد ایشان از بنائے آن جیل ہزار سال شدہ بود۔ سلطان
جہانگیر فرستادہ ساختہ (دیکھو تاریخ فرشتہ ذکر سلطان محمود غزنوی و لکھنؤ
صفحہ ۱۲ سے ۱۶ تک)

جہانگیر رائے کرنل ٹاڈ صاحب کے کچھ شک معلوم نہیں ہوتا ہے کہ بلوچستان
کے اکثر قبیلے ان جادوؤں کی نسل سے ہیں جو دو آرا کی آپس کی لڑائی کے بعد منہ پاڑے
گئے تھے۔ گوٹ بلوچوں کا سمجھا جاتا ہے۔ اور اس گوٹ کی وجہ تسمیہ کی نسبت قیاس کیا گیا ہے
کہ جب یہ لوگ ہندو آریہ آئے تھے تو باجماعت ہونے اور اسام پسر سری کرشن کے سامنے
دیا سام جا کہلاتے تھے۔ یا خود سری کرشن کی نسل میں ہونے کے سبب سے یہ گوٹ
مشہور ہوا۔ کیونکہ سری کرشن جی کا ایک نام سیام یا سام ابھی ہے۔ (دیکھو تاریخ
بلند شہر مطبوعہ ۱۲۸۷ و صفحہ ۳۸۵ و ۳۸۶)

پھر لکھا ہے۔ "حاجی بن یوسف از قبل ولید بن عبدالملک حاکم عراقین بلوچ ملک
ایران و توران بود و رعد و تسخیر بلاد ہندوستان شدہ و تخت محمدیوں اور وائل
باساہ یہ تہرور بلایت کران فرستاد۔ اور با نچا سب آں ملکات را بجز و تصرف آوردہ و سب
اور ساکنان اندیا کہ بلوچاں را از طائفہ اندیشرف اسلام مشرف گشتہ رعایا با واسعہ
پروردہ و رواج اسلام و اں طرف انماں تاریخ ہم رسیدہ۔ (تاریخ فرشتہ صفحہ ۳۱۱ مطابق
ہستم لکھنؤ)

افغانستان کس طرح مسلمان ہوا۔

اگرچہ اس کا مفصل حال کسی ایک تاریخ میں ہم کو نہیں ملا۔ مگر متنازعہ
تاریخوں سے یہ مل سکا۔ وہ ہم پر یہ نظریں کرتے ہیں۔
محمّد قاسم فرشتہ اپنی تاریخ میں لکھتا ہے۔ "لشکر غور و بامیانیش یہ کابل فرشتہ
اولی آنجا را حرا و تہر و طایع و منقاد گردانید۔" (جلد اول صفحہ ۷۷)

پس ظاہر ہے۔ کہ یہ لوگ بھی قرآن کو فضا حاکم لائے جان اور محمد صاحب کو نبی مقرر
کر مسلمان بنیں ہوئے۔ بلکہ نزدیک شیر مسلمان بنائے گئے۔

بامیان رشید نے جب اس ملک میں چڑھائی کی جو ۱۱۷۰ کا ذکر ہے۔ اس کی بات
مولوی محمد شبلی صاحب برقیہ سرحدان کا لے فرماتے ہیں۔ کہ بامیان نے لشکر جہاد اس ملک
کی تسخیر کے واسطے روانہ کیا۔ چنانچہ اسی لشکر حرار کے خوف سے یہ علاقہ تباہ ہونے کے واسطے
کابل مسلمان ہوا۔ (مفصل دیکھو ہمیر و زلف اسلام جلد دوم)

اور اسی فوج کا ایک اور حاکم بھی اس کی تلوار کے ڈرتے مسلمان ہوا۔ اور اس
کابٹ ملک میں صفا و مرودہ کے درمیان ڈک لایا گیا۔ (ہمیر و زلف اسلام)
اثر بنیال انفسان صاحب سابق گورنری فرماتے ہیں کہ قوم جادو و سحر کے کیا وجہ
مرنے کرشن کے جاری تھی۔ (تاریخ ہندوستان)

افغان لفظ ہی اصل میں سنسکرت کا ہے۔ اپ بگنان
یعنی بے قاعدہ ہے۔ آگ جن کا یا جو قوم علم موسیقی سے محروم ہے اور بیات
زیادہ تشریح کی محتاج نہیں غنیمت لکھتا ہے۔

سیکاف، و ناغاں، عال گرنند، حریفان نام شاں افغان گرفتند
علامہ برلاس بھی تک افغانستان میں ہزاروں جگہ ان کے پہلے مذہب کی علامتیں موجود

ہیں۔ سوات اور پونیر کے پہاڑوں کی غاروں میں کئی طرح کی تصویریں لکھی ہیں۔ جو ساری
کی ساری ہندوؤں کے دیوتاؤں کی تصویروں سے مشابہت ہیں۔ کابل سے کئی میل مسلف
بجناک و غیرہ مقام میں اور ایسی ہی تخت یا ہی اور جگہ گڑھی میں بھی ہندو مذہب کے
ہزاروں نشان ابھی تک موجود ہیں۔ اور ان کے لباس بھی پرانے آریوں سے ملتے جلتے
ہے۔ تعصب سحر و سحر نے جہاں تک پٹانوں کی بہت تحقیقات کر کے صحیح ثابت کیا
ہیں۔ وہ تمام تر ہمارے بیان کے شاہد اور حارسے منشار کے مطابق ہیں۔ مہاجر
کے زمانہ سے راجہ جیون کے زمانہ تک ہندوؤں اور ان کا دھرم واحد تھا۔

چنانچہ کرنل ٹاڈ صاحب بہت یقین سے قوم جادو کی بابت لکھتے ہیں کہ اقوام افغان
اصل میں یہودی نہ تھے۔ یا وہ تھے۔ اس بحث کو کرنل صاحب نے بہت قنایت کے
ساتھ لکھ کر ثابت کیا ہے۔ کہ ان کا یہودی ہونا بالکل غلط ہے۔ مان کی رائے اور تحقیقات
کی مطابقت اس قوم کی روایتوں سے بخوبی ہوتی ہے۔ مشہور ہے کہ (دور کا تاریخ
ہونے کے بعد) کرشن کی اولاد نے سندھ ندی کی دونوں طرف چند نئی ریاستیں
قائم کیں۔ اور انہیں جادوؤں کے راجہ گج۔ والے سمیر نے اپنا راجہ یکم کی طرف
ٹھہرایا۔ اور تلک کبھی جواب دہنی لکھا جاتا ہے۔ تعمیر کیا ایک دفعہ۔ قوم و حاکمان
کے بادشاہوں نے متفق ہو کر کبھی یہ حملہ کیا۔ اس لڑائی میں راجہ گج مار گیا۔ لیکن
اس کا بیٹا سیالیا بن بکر پنجاب کو چلا آیا۔ اور اس نے پنجاب میں سلیا بنو۔ یا سلوان
کوٹ (جسے اب سیالکوٹ کہتے ہیں) آباد کیا۔ اور چند سال کے بعد پھر کبھی ہر دخل پر
جہان پور عرب سے مسلمانوں کی آمد تک اسی کے درنا افغانستان میں حکمرانی کرتے
رہے۔

کہتے ہیں۔ کہ مسلمانوں کی قوم ختیا یعنی چتانی کا مرث جگہ بنو سلیا بنو تھا۔
اٹھویں یا نویں صدی عیسوی میں جادو پنجاب سے نکالے گئے۔ تب انہوں نے
لکھنؤ جنگل میں پناہ لیکر اول شہر توت پھر ویر وال پھر مہلبیر اسی جنگل میں آباد
کئے۔ زوال کے دنوں میں اہلبیر سے جادو جاٹ کہلائے۔ بلکہ ہو گئے۔ اور بہتر سے
اور قوموں میں مل گئے۔ جو غاصب رہے۔ وہ بھی جادو کہلائے گئے۔

(دیکھو تاریخ راجستان میں حالات جیلیر)

چند سال ہونے لگے جبکہ فوج انگریزی کی مہم ستانہ پر ہوئی تھی۔ انہیں ایام میں نامہ
راے کرنل ٹاڈ صاحب کے تحقیق ہوا تھا کہ علاقہ یوسف زئی میں پٹانوں کی ایک
قوم اب تک جادو (جادوؤں) کہلاتی ہے۔ اور اس کی قدیم روایتوں کا خلاصہ
یہ ہے۔ کہ اصل میں جادو تھے۔ کسی زمانہ میں گجرات سے آکر یہاں آباد ہوئے۔
(تاریخ بلند شہر صفحہ ۱۲۷ و ۱۲۸)

نوٹ۔ نامہ نگار کو کئی سال تک ہنگام ملازمت سرکاری پٹانوں کے درمیان
رہنا پڑا۔ برسوں کی تحقیقات سے یہی ظاہر ہوا کہ وہ لوگ اصل میں جادو تھے
یوسف زئی کے علاقہ سے اوپر غیر علاقہ ہے۔ اور اس میں کئی نامہ جادوؤں
ہے۔ اور صرف یہی نہیں۔ بلکہ وہاں کے دیہات یا مقامات کے نام اب تک
سنسکرت اور آریہ زبان کے معلوم ہوتے ہیں۔ جیسے رانی گھاٹ۔ کاتنگ
سوات۔ بونیر یا بھونیر میرا۔ یم رود یا جیم رود۔ ہمند۔ یا مہمند۔ جترال۔

شہر بلوچستان میں سنسکر کرید کا بھی اصل نام سیالکوٹ ہے۔ جو غالباً ساہی
کا سا کردہ ہے۔ اب غلط الحام سے کوٹ ہو گیا ہے۔ اور اسی طرح بلوچستان کے
تمام شہروں کے نام سنسکرت کے ہیں۔

و انکس کے ہو گئے۔ اور قطعاً طاقت اسلام میں داخل ہو کر رسوم کفر و بدعت کو بھول گئے
تاریخ انبیاء صفحہ ۳۸۹ و ۳۹۰

اب تک غلامی کا دستور عرب میں ہے۔ اور وہ حضرت کے وقت سے جاری
تھے۔ تو نبی اور غلام مشرک کہ کہیں اور خاصہ سرائے بنائے جاتے ہیں۔ اور کو مستعد اور
مدینہ منورہ بلکہ وفد مشرک رسول سلام پر حواجہ سراؤں کا لقب ہے۔ نہایت قابل افسوس
اور ہنس کر دیا جاتا ہے۔ کہ وہیں سلام میں حکر کیا جاتا نہیں
ایک لائق اور قابل قدر مورخ لکھتا ہے۔ کہ عرب والے نوح کی اولاد سے
نہیں ہیں۔ بلکہ سام بصر کشتن جی کی اولاد سے ہیں۔ اور اس واسطے وہ سامی کہلاتے ہیں
وہ ان کا سے خارج ہو جائے کہ سام جی عرب میں موائے نشتہ داروں و ملازموں کے
تھے۔ اسی روز سے عرب آباد ہوا۔ ورنہ پہلے اس سے وہاں آبادی نہیں تھی۔ اور عرب
مذہب کے کہتے۔ (یعنی آریہ) (آریوں کا رہنے) ملک مصر کرائیوں کے جانتا تھا
اور یہ بات سمجھ میں آ جاتی ہے۔ عرب کا اگر یہی نام اسے بیہ کے دیکھنے سے نہیں
ال عرب سام جی سپر کشتن جی کی اولاد ہیں۔

روم کس طرح مسلمان ہوا۔

جس طرح ہم نے عرب کی بابت تواریخ معشرہ کی شہادت سے ثابت کیا ہے کہ وہ کس
طرح حور و ظلم سے مجبور ہو کر مسلمان ہوا۔ اور کس قدر لوٹ کھسوٹ سے دین محمدی کس
عرض سے پھیلایا گیا۔ وہی حال امیر روم و شام کا ہے۔ چنانچہ مفضل حال اس فتوح اسلام
میں مندرج ہے۔ اور درجہ غفلت وہ دیکھنے کے لائق اور دین اسلام کی قدر جاننے کے واسطے
معاذ بن جبل نے خود تندرہ کی طرف سے سفیر بن کر گیا تھا۔ بظاہر حاکم روم کو
کہہ دیا تو ایمان لاؤ۔ قرآن و محمد پر ایمان چڑھ دو۔ ورنہ اس نزاع کا فیصلہ شمشیر کریگی۔

تاریخ انبیاء صفحہ ۳۸۹

پھر لکھا ہے۔ ابو عبیدہ نے جعفر بن ابی العباس عمر کو لکھی۔ اس میں لکھا تھا کہ
سور اسلام اطراف و جواب کو اس واسطے روانہ کیا ہے کہ ہر طرف جاؤ۔ جو دین قبولیں انکو
اس دو۔ اور جو دین متین نہ قبول کریں ان کو تیغ بیدار رخ کا ذوق کرو (صفحہ ۱۸۸) ہمارے
۱۸۸

حضرت ابو بکر نے اسامہ کو یہ سالہ مشرک کے ناشکر جازغہ و جہاد کیو واسطے شام
کے ملک میں بھیجا۔ اس سے وہاں جا کر وہ تلخ فتح کیا۔ کہ ہر کفار کا ملک میں دم کیا۔ اور
پھر اگر اپنے متواظ و مساکن کو مجبور و بجا گئے اور اٹا ڈھا لٹا ویاں تک جا پہنچا۔ اس حال
میں قمری سے مدالیا۔ اور پھر سالانہ غارت گاہت سا انتاب غنیمت لیکر حضرت خلیفہ رسول
میں حاضر ہوا۔ اس وقت اہل کعبہ و غداؤں کی کڑوٹ گئی۔ کیونکہ ان غلاموں کا گمان تھا کہ اب
اسلام میں بدولت شریعہ گا۔ اور اس قدر عزت نہ ہوگی کہ جہاد کر سکیں

تاریخ انبیاء صفحہ ۳۸۹ و ۳۹۰

شام کی فتح کیو واسطے جو خطوط طلب اہل کفر منکر کے واسطے جہاد کے حضرت ابو بکر
صدق نے لکھے۔ اس میں لکھا ہے کہ اسے جہاد و جدو ہم و انشام (دیکھو صفحہ ۳۸۹) حلد
ان فتوح انشام مطوعہ و لکھنؤ و شہادہ ص
پھر وہی ناضل مورخ نوٹ کاہت سالانہ ہاتھ آئیہ ذکر کر کے لکھتا ہے کہ یہیں
ان میدان و درمیں عام سرداران لشکر نے کی مناسب تھے کہ یہیں مال جو و دیوں سے

آٹھ لگا ہے۔ حضرت صدیق کے حضور جن بھیجا جاتے۔ تاکہ مسلمان اس کو دیکھ کر
جہاد و دیوں کا کریں

(فتوح انشام جلد اول صفحہ ۳۸۹)

حضرت ابو بکر صدیق بروقت روانہ ہوئے۔ ایک سام کے یہ وصیت عمرو بن العاص کو کرتے
تھے۔ کہ ڈرتے رہو خدا سے اور اس کی راہ میں جہاد اور کفاروں کو قتل کرو۔
و جلد اول فتوح انشام صفحہ ۱۱۹

ایک جنگ میں ملک شام مجھ سو فیڈی پکڑے آئے۔ عمرو بن العاص نے
ان پر دین اسلام میں کہا۔ پس کوئی ان میں سے مسلمان نہ ہوا۔ مگر حکم ہوا کہ ان کی گرض
ماری جائیں

(جلد اول فتوح انشام صفحہ ۲۵ لکھنؤ)

و مسبق کے محاصرے کے جنگ میں لکھا ہے۔ پھر خالد بن ولید نے بلو جس
و جزائیل کو اپنے سامنے ملاکر ان پر اسلام عرض کیا۔ لگڑ انہوں نے انکار کیا۔ پس
موجب حکم خالد بن ولید کے حرا بن الارور نے عزرائیل کو اور رافع بن عمرہ الطائی
نے بلو جس کو قتل کیا

(فتوح انشام جلد اول صفحہ ۵۲ لکھنؤ)

کتاب کاراندہ ترک جلد اول مطوعہ دہلی میں لکھا ہے۔ کہ میں سو سال تک
حکمران دوام ہر سال ایک ہزار عیسائیوں کا بھجواؤں خان شادی و عرس میں بھرتی کر
مسلمان کیا جاتا تھا۔ اور ان کو عیسائیوں کے قتل اور ذبح پر آمادہ کیا جاتا تھا۔ اور وہ
یہاں تک ہی صبر نہیں کیا جاتا تھا۔ بلکہ عیسائیوں کے مذہب کو بے صورت بچہ ہزاروں
ہر سال غلمان بنائے جاتے تھے اور ان سے رومی و دیگر مسلمان خلاف وضع
فطری کے منکر ہوتے تھے۔ اور جہاں ہو کر انہیں غلاموں کے مجرورہ بن شامل
کیا جاتا تھا۔ کہ بیعت کے وارت ہوں۔ المختصر فی مفضل دیکھو اصل کتاب جس طرح
فلحائے کے وقت میں جزا کر کے لگائے جاتے تھے۔ یہ بڑا دکھانے تھے۔ اسی
طرح شاہ روم نے بھی ظلم و ستم سے گرجاؤں کو مسجد بنایا

فارسی (ایران) کس طرح مسلمان ہوا۔

اس کا حال روضۃ الصفا جلد دوم و کتاب فتاویٰ تاریخ میں لکھا ہے۔ جس کا
خلاصہ یہ ہے۔ کہ عمر نے بعد خلیفہ ہونے کے لشکر عرب کو یہ حکم دیا کہ ایران میں بھیجا
کہ اگر اس ملک کے لوگ وحشی سے دین محمدی قبول کریں تو ہتھیار نہیں تو ان سے
محاربہ و مقابلہ کر کے ان میں روز سیر قرآن کا معتقد اور محمد کا تابع کر دو جبکہ ایرانوں نے
دین اسلام قبول کرنے سے انکار کیا۔ تو لشکر عرب نے لڑائی شروع کر کے تین
مارا ایران کی سپاہ سے شکست کھائی۔ مگر جیضی ماراں پر غالب ہو کر دیا سے قوت کے
گرد و نواح کے ملک پر دخل کیا۔ اس کے بعد شہر بار کا بیٹا یزد جو کہ خسرو پور کے فوج
اور سامانیوں کا شاہوں میں سے آخری بادشاہ تھا۔ ایران کے تخت پر بیٹھا۔ اس وقت
سند اس وقت اس نے عرب کے لشکر کا سردار تھا۔ دگوار ایرانوں کو عری بنانے کا
تھیکہ دار تھا۔ یزد جو کے اس لیے بھیجا۔ تاکہ اسے دس ہجری قبول کر اویسے سلطہ
اگر وہ مول نہ کرے۔ تو لڑائی کرے۔ لیکن یزد جو نے اس کی نہ مانی۔ بلکہ
ہو کر لڑائی کی طیارہ کا حکم دیا۔ اور بہت سی سپاہ جمع کر کے مقابلہ کیا۔ یہ میدان جنگ
ہم مقام کا سپر پر ہوا۔ جب و فلیہ کے مقابلہ کے بعد لشکر ایران نے شکست کھائی
تو کاویانی و رقیق عربوں کے ہاتھ ہوا۔ اور پھر اکیسویں سال ہجری میں شہر حران
کے پاس بہاؤندہ کے میدان میں دوبارہ لشکر عرب نے سپاہ ایران کو شکست دیکر

آپ کی ہے۔ کہ عرض ان مشافہوں اور بچے ادیبوں کے کچھ سے وقوع میں آئیں۔ یہ غایت پر حالی پر ہے۔ تاہم کوئی مضبوطی نہیں سوائے خدا و ملائکہ کے نہیں۔ مگر تصدیق ثبوت میں بلکہ عباس نے کہا کہ زبان بھائی بن بھوت کول درختر نہیں۔ بلکہ سفیان نے جانا مایہ حق سورت کی۔ اور صرف اسلام جو اس نے خدمت اقدس ہوی میں عرض کیا کہ یہ بیان نہ تو میں جہ و شرف کو دست رکھتا ہے۔ اسکو کسی فرقہ سے مخصوص نہ کہ در میان فرقہ کے کسی عرف اور تیان ہو۔ آپ نے (نہدے) اسکو حکم سے حرکت بخشی مگر کوئی گھر اوسلمان میں داخل ہو۔ وہ اس پانیوالا ہے۔ البتہ شخصت لبرکات صاحب کہ وہ انہوں عباس ستاس وقت دیکھو اور جناب جنوی سے متورہ لیکر اوسٹیل کے بھیجے گئے۔ وہ ڈرا گیا ہے کہ رستہ ڈر سے شکر حضرت عباس نے اوسلمان کو گمارہ رستہ رکھ رکھا گیا تاکہ سب لشکر اسکو لکھوئے۔ اور عرب اس پر ہوجائے۔ تاکہ حضرت محمد بنو سے جبکہ لشکر اسلام اوسلمان کے سامنے سے نکلیا۔ لوگوں نے کہا۔ جہد جا اور قریش کو خوف دلا کر اور سچا کر علاقہ اسلام میں لے تاکہ جاہلی کی مرگ سے ایمان پائیں نابھ سفیان جلد تر جاف مکہ واند ہو۔ دو لکھ تو بیخ خیاب صفحہ ۵۴-۵۵ مسند احمد اور ابی جی ذکر کتاب حیرت الرسل و تفسیر حسینی جلد سوم صفحہ ۳۶۰ میں ہے۔

جس قدر عزیزی اور ثمرات سے اہل عرب مسلمان ہوئے ہیں مگر ان کی مقصود قیمت لکھی جاوے تو بیک وقت چاہئے ہزار ہا اہم اختصار پر نظر رکھ کر اصل حال عرض کرتے ہیں۔

(۱) غزوہ دوان (۲) غزوہ ابوا (۳) غزوہ مکتومہ (۴) غزوہ ہمدان (۵) جنگ بدر (۶) غزوہ الکدر (۷) غزوہ الانار (۸) غزوہ حسان (۹) غزوہ سبوت (۱۰) غزوہ احد (۱۱) غزوہ حصار الاسد (۱۲) غزوہ ذات الرقاع (۱۳) غزوہ بدر الموعود (۱۴) غزوہ بدر الجبل (۱۵) غزوہ سی مطلق (۱۶) غزوہ شہر ظہر (۱۷) غزوہ حندق (۱۸) غزوہ بنو نضیر (۱۹) غزوہ ذوقرہ (۲۰) غزوہ فح کہ (۲۱) غزوہ ہوازن (۲۲) غزوہ اولاس - (۲۳) غزوہ طیف (۲۴) غزوہ خی قیقناح - (۲۵) غزوہ بنی نضیر - (۲۶) غزوہ بنی قریظہ - (۲۷) غزوہ حوک

ان ۲۷ مشہور غزوات کے سوا اور بہت سے غزوہ جنگ ہوئے ہیں۔ جنکی کل تعداد ۱۱۰ کے قریب پہنچتی ہے۔ اس قسم کے صد ہا مقابلہ و محارکہ کے بعد جان کے لانے پر جانے کے خوف سے بڑی اعرافی مسلمان بن گئے۔ اور زور آور ہمارا شیر دل لڑائی جیسے ابو بکر علی المرتضیٰ وغیرہ شہید ہو گئے۔

حصہ تیس کی جنگ میں لکھا ہے۔ کہ حضرت علی نے حضرت محمد سے ہرجا۔ کہ کب ایک قتل سے ہتھ نہ اٹھائیں۔ محمد نے کہا۔ کہ جب تک کہ اظہمان لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ نہ کہیں تب تک قتل کر۔ (دیکھو تاریخ انبیاء صفحہ ۳۴۳ سطر ۱۵ و ۱۶ مسند احمد)

۱۔ ایک نام نہاد کا نام ہے۔ ۲۔ ایک بڑا ایک پہاڑی کا نام ہے۔ ۳۔ عشرہ ایک گاون کا نام ہے۔ ۴۔ نام ایک چاہ کا ہے۔ ۵۔ یہ بھی اسی چاہ کا نام ہے ۶۔ ایک چنے کا نام ہے۔ ۷۔ یہ حملہ نجد کی طرف سوا تھا۔ ۸۔ سورہ بنی مسکو کہتے ہیں۔ ان لڑائی میں صرف سنو لوٹ میں آئے تھے ۹۔ ایک پہاڑ کا نام ہے۔ ۱۰۔ دین سے لے کر کوش کے فاصلہ پر ہے۔ ۱۱۔ یہ نجد دین سے ۱۲۔ میل کے فاصلہ پر ہے ۱۳۔ ایک جگہ کا نام ہے۔ ۱۴۔ کرین ویاں کی سفید سیاہ ہے۔ ۱۵۔ نام مقام کا ہے ۱۶۔ ایک مقام ہے ۱۷۔ سے ۱۸۔ جس کے فاصلہ پر ہے۔ ۱۹۔ نام قیل کا ہے۔ ۲۰۔ نام قیل کا ہے ۲۱۔ نام ایک قوم کا ہے ۲۲۔ نام ایک ملک کا ہے ۲۳۔ نام ایک پہاڑی قیل کا ہے۔ ۲۴۔ نام ایک پہاڑی قیل کا ہے ۲۵۔ ایک نام کا ہے

غزوہ بنی قریظہ کا بہت لکھا ہے۔ سعد بن معاذ نے رسول کو کہا کہ اس ہز مات قوم یہودی کا قلعہ تمام کرو۔ غزوہ قابل جنگ لوگ اسے گئے۔ اور باقی قیل گئے۔ چنانچہ کئی سو آدمی قرظی مدینہ میں لاکر قتل کیا گیا۔ (دیکھو مولوی نور الدین صاحب کی فصل الخطاب صفحہ ۱۵۹)

صلح حدک کی بابت لکھا ہے۔ کہ عیض بن مسعود جب پڑھت مسیب رب المود و بکشر لے گئے۔ اور اس قوم کو پیام دعوت اسلام کر کے پیغام پہلو دیا۔ مگر انہوں نے نہ پیغام صلح دیا۔ اور نہ لڑنے کو باہر سبیاں میں لکے۔ (دیکھو تاریخ انبیاء صفحہ ۳۴۳ سطر ۱۵) محمد صاحب کے مرنے کے بعد حوٹہ رقیل از خلافت حضرت ابوبکر کے سبب سے (جو اصحاب کبیر میں سے تھا) نے رو برو صد لوگوں (مسلمان اکے اکے) اس سے سارا مال عرب کے اسلام میں لایا تھا ہر ہوتا ہے۔

سعد بن معاذ نے بعد سائیش و گزیش ایزد متال کہا کہ اسے گروہ انصار تم خوب راز دار۔ کہ شکوہ گروہ اسلام پر فضیلت ہے۔ کیونکہ محمد اپنی قوم میں بعد جنت دس برس سے زیادہ۔ اور سب سے ابتدا چاہی۔ اور دین میں کونسا ہرگز نہ ہو۔ مگر کچھ چند آدمیوں کے کسی نے انتقام نہ لیا۔ اور کوئی اس وقت عصیت میں سامتی نہ ہوا۔ مگر تھوڑے دن مدینہ میں سکون پذیر ہوئے اور ہماری جانفشانی کرنے سے غما و مدد قابل کی یہ غایت ہوئی۔ کہ دین اسلام کو وہ ترقی ہوئی۔ کہ تم دیکھتے ہو۔ گویا اب یہ ملت محمود مل ہے۔ کیسے کیسے عرب سرکش طغہ نبوش و سر فروش ہوئے۔

بیس خلاصہ سخن بھی ہے۔ کہ ہماری تن منائی اور جانفشانی کے سوائے اس کے اور کیا توجہ ہوگا۔ کہ اب اس دین اسلام غزا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم نے فضا کے سامور خلافت دیاست تمہارے فیض میں رہنے چاہئیں۔ سب الفار نے کہا۔ کہ حق سے سعد حوٹے کہا۔ اور سوا ترے انصار میں کوئی اشرف و افضل نہیں۔ ہم نے تجھکو اپنا سردار گردانا۔ اور ہم سے محبت کرتے ہیں۔ تجھ سے زیادہ ہر دہش کوئی نہیں۔ کہ شاید ستار غزوات ہو۔ اگر مہاجر اس بار میں کچھ اختلاف و مضامین کر کے تو ہم ان سے کہیں گے۔ کہ اچھا امیری تمہارے خاندان میں ہی ہے۔ اور ہمارے خاندان میں بھی ہے۔ (دیکھو تاریخ انبیاء صفحہ ۳۴۳ سطر ۱۵)

محمد صاحب نے لوگوں سے وعدہ کیا تھا۔ کہ ان میں فیض و کسری مذکور غنیمت تمہارے حصہ میں آوے گی۔ مسلمان ہر جاؤ۔ میں لوگ اسی نیت سے مسلمان ہونے لگے۔ چنانچہ اگر مہاجر اس وقت کے مسلمان درگردان و پیشان ہوتے رہے۔

(مفصل دیکھو تاریخ انبیاء صفحہ ۳۴۳ سطر ۱۵) غزوہ بدر کبر سے مسعود وغیرہ مسلمانوں نے محمد صاحب کو یہ رائے دی کہ قریب سے ایک سخت گاہ محفوظ علیہ مقرر کریں۔ اور اسباب ضروری اس مامن میں رکھیں۔ اور پھر مشغول محارب ہوں۔ اگر ہم غالب آویں۔ تو بعد المراء و الادا صورت ملک غنیمت تو اپنے باپ پر سورہ جو کہ اپنے تئیں داخل مدینہ کرنا۔ اس حضرت نے سہل رائے پسندی۔ اور دعا خیزی۔ بموجب اشارات انتخاب سعادت انتساب ترتیب و اہل مامن میں مصروف ہوئے اور ان لڑائی میں بنیاد مرتقب کیا۔

دیکھو تاریخ انبیاء صفحہ ۳۴۵ سطر ۱۵) غنیمت کے مال ماننے پر یہ جھگڑا ہی رہنے لگے تا و اسی لوٹ کے مال کی خاطر یہ لوگ مسلمان ہونے لگے اور اسی کی ترغیب سے مختلف وقتوں میں مسلمان ہوتے رہے۔ (دیکھو صفحہ ۳۴۵ تاریخ انبیاء)

و ادھی القرئی ذبح قلدا مرفیہ الیشا و الی رسول و الادی صاحب القرئی قرابتہ النبی من بنی
اشم و بنی المطلب و النبی الخلفا السلیلین الذین بکلت آباؤہم و ہم فقراء و المسکین ذوی الحجتہ
من المسلمین و ان السبیل القطع فی سفرہ من المسلمین +
(رجلین صفحہ ۱۷۲ حیدری بیہی ۱۳۷۸)

سورۃ توبہ و عبد اللہ الذین آمنوا سکنوا علی الصلوات یختمون فی الارض کما یتخلف
الذین من قبلہم
ترجمہ وعدہ دیتا ہے۔ خدا ان کو جو ایمان لائے ہیں۔ اور ایک عمل کرتے ہیں۔ البتہ
خدا کو غیبہ یعنی حاکم بنا دیا زمین میں۔ جیسا کہ حاکم کیا ہے۔ ان کو جو پہلے تھے۔
سورۃ صافات یا ایہ الذین آمنوا علی تجارۃ فیکم من عذاب الیم
ترجمہ اے مسلمانوں تحقیق دلائل کرتا ہوں کہ تم کو طرف اس سوداگری کے لینے جہاد
کے کہ تم کو چھوڑا دے عذاب الیم سے +

جو لوگ جہاد کو عمل سے مل کر رہے ہیں۔ ان کو شاہ ولی اللہ کہتے ہیں۔ کہ چون جہاد دہلر
آئی بہت و بہت بہت عقل را در آجہا دخل وادون صحیح باشد (صفحہ ۸۶ حاشیہ و کشور)
پھر شاہ صاحب فرماتے ہیں۔ کہ اگر اسلام آ کر نہ و جہاد نہ کند۔ ایسا نرا دوست یا پیر
حرف نہ۔ و اگر اسلام نہ آئے باہر گشت (صفحہ ۷۷)

پھر شاہ صاحب فرماتے ہیں۔ "مردم ضعیف الاسلام وراول اسلام کہ جہاد فرض شد
بود۔ دعوت اسلام نمود چون جہاد فرض انان نفاذ کردند۔ و از بعض کلمات متفقہ
سربازین۔ و بعضے باقی انان امر نہ شد۔ خلاف مرضی آنحضرت رائے یمنہذا صوفیہ

مولویوں کے فضول عذرات کا جواب
بعضے نا واقف اور مبہم سے گہرائے سوائے مسلمان متقی دین کی خرابی کو کچھ
مترقب کے سبب سے اُسے چھوڑا کر اگر آیات ذیل دین بالجبر کے مخالف پیش
کرتے ہیں۔ جن کو ہم منسود و راج کر کے پھر ان کی تردید نہ کرتے ہیں۔
آیت اول۔ سورۃ بقرہ لا اکراہ فی الدین قتالین الشہدین العقی
ترجمہ جبر کرنا نہیں ہے واسطے دین کے تحقیق ظاہر ہوئی ہے۔ ہدایت گراہی ہے
اس کا پہلا جواب شاہ ولی اللہ صاحب کہتے ہیں۔ حجت اسلام ظاہر شد۔ پس
گواہ کر دینیت۔ اگرچہ فی الجہاد باشد (صفحہ ۱۸۷ حاشیہ قرآن)

دوسرا جواب تفسیر سیبوی دیتا ہے۔ لگاتار حکم اس آیت بابت قتل مشرک نہت
ان تمام قبائل عرب جز دین اسلام قبول نہ لگد۔ تا یا دیگر قبائل یا دیگر قبائل کہند۔ (صفحہ
۱۸۷ بیہی ۱۳۷۸)

ایسا ہی۔ اتفاق میں فاضل جلال الدین سیبوی نے لکھا ہے۔
جواب سوم خود قرآن بھی اس آیت کو رد کرتا ہے۔ یا منوہ۔ کیونکہ تمام محقق
مسلمانوں کی مشوخی آیات قرآنی کی بابت یہ رائے ہے

گر ضرورت ہو و روا باشد
جیسا کہ سورۃ بقرہ میں لکھا ہے کہ نبی علیکم القتال و ہوا کراہ لکم و علی ان تکروا شیئا و
خیر کر +

ترجمہ تمہارے پر لازم کیا گیا قتال کرنا۔ اور وہ تمہیں (بموجب اس آیت کے) جبر تو
ہوتا ہے۔ اور شاید تم اس کا موافق نہ رکھتے ہو۔ حالانکہ تمہارے واسطے بہتر ہے۔
جواب چہارم سورۃ انفال میں لکھا ہے۔ قل الذین کفروا نہ یتوبوا الی اللہ فمذہب
والنہود و الذہم و ملت سنت الاونیس و الذہم و الخی لا کون لہ و کون الدین کما شد +
ترجمہ کافران کو کہو۔ مگر انہا دین کے طرف سے تو صاف ہوں کہ جو ہو چکا۔ اور اگر وہ ہمارے

دی کریں۔ یعنی کفر تو پڑ چکی راہگوں کی اور جنگ قتال کرو کافروں سے یہاں تک کہ کفر
باقی نہ رہے۔ اور ہو جائے سب دین اللہ کا +
پس صاف ظاہر ہے۔ کہ قرآن جہاد کی عام طور پر اور محکم تھا جلیب و تباہی ہے۔
دوسری آیت جس کو مولوی صاحبان دین بالجبر کے خلاف پیش کیا کرتے ہیں۔
یہ ہے۔

سورۃ کفرولن لکم دینکم ولی دین
ترجمہ تم کو تمہارا دین۔ اور ہم کو ہمارا دین
اس کا جواب اول تفسیر جلالین میں لکھا ہے۔ لکم دینکم الشریک دین دین اسلام
و ہذا قبل ان یوم بالحرب

ترجمہ تم کو تمہارا سے مراد شرک ہے۔ اور ہم کو ہمارا سے مراد اسلام ہے۔ اور
یہ حکم اسلام میں الزامی اجہاد شروع ہونے سے پہلے کا ہے۔
جواب دوم ایک اور لائق مولوی خود دیتے ہیں۔ ایک وقت۔ خدا۔ کہ تم دینکم دین
دین کا حکم بناوا۔ اور ایک وقت میں صدائے اقلو الشریک حجت و دہشوم نے دین
جوش والا۔ جب کہ انہا نے اسلام تھا اور غلبہ نہیں تھا۔ لہذا حکم بناوا اور جب غلبہ
اور شرارت کفار پڑنے لگی۔ تو دوسرا حکم پڑا +

(تائید اسلام صفحہ ۳۷)

جواب سوم قرآن دیتا ہے۔
سورۃ تحریم یا ایہ النبی جاہد الکفار و المنافقین و اغلظ علیہم و اویہم جنہم و علیہ
ترجمہ اے پیغمبر جہاد کر کافروں سے۔ اور جہاد کر منافقوں سے اور سختی کرو۔ ان پر
اور جہاد کی دوزخ ہے۔ اور وہ بری جگہ ہے۔

جواب چہارم مولوی حسین واعظ مصنف تفسیر حسینی دیتا ہے۔ کہ اس آیت
بابت سیف مشوح آندہ (صفحہ ۲۷۲ جلد دوم لکھنا)

اور دیکھو قرآن سورۃ بقرہ لکم من الشہد الحرام قتال فیہ قتل فیہ کبیر
ترجمہ سوال کرتے ہیں۔ تمہارے ماہ حرام کے بچ قتال کرنے سے۔ کہو جنگ کرنا
اس میں سخت کار ہے +

اور دیکھو سورۃ ریح و جاہد فی اللہ حق جہاد ہوا جسک و اجل علیکم فی الدین من جہاد
ترجمہ جہاد کرو خدا کے راستہ میں جہاد کے حق کے مطابق یعنی مادہ جہاد اس نے لینے
خدا نے چاہا کہ اور نہ رہنے دی تمہارے واسطے دین میں کچھ کمی +

پس صاف ظاہر ہے۔ کہ جہاد سے ہی دین اسلام کی ترقی ہوئی اور تکمیل
تیسری آیت جس کو ہمارے مولوی بھائی دین بالجبر کے خلاف پیش کرتے ہیں۔ یہ ہے
سورۃ ممتحنہ ان تیر و ہم و تقسطوا الیہم ان اللہ یحب العسفی

ترجمہ احسان کرو تم ان سے اور انصاف کرو طرف انکی تحقیق اللہ دوست رکھتا ہے
انصاف کر بیواؤں کو

اس کا جواب با صواب یہ ہے۔ کہ جناب مولوی صاحبان آپ اس آیت کا پہلا
حقتہ ظاہر فرماتے ہیں۔ مگر اس کے دوسرے حصہ کو چھوڑتے ہیں۔ ذرا انہیں کھول کر دیکھیں
اس میں کیا لکھا ہے۔

ان لو لو ہم دین تو ہم لا ویک ہم الظلمون۔
ترجمہ سن کر آئے۔ ہم کو خدا اس سے کہ ہم دوستی رکھوان سے اور جو کوئی دوستی
رکھتے ہیں۔ ان سے پس وہ ظالم ہیں

اور ظالموں کے حق میں مصنف قرآن سن کر کہتے ہیں۔ کہ کافروں سے احسان کرنا

ترجمہ اور تفسیر خدا نے وہی تم کو دین ان کی جگہوں کے مال ان کے اور نیز ایک زمین اور جس میں نہیں پھیرے تم نے قدم - اور خدا ہر چیز پر قادر ہے۔

سورۃ آل عمران ولقد صدقکم وعدہ الذین ہم باؤنہ ترجمہ اور تحقیق خدا نے سچائی تمہارے حق میں وعدہ انہیں کہ تم قتل کرتے تھے کافروں کو خدا کے حکم سے اس آیت کے آگے ماتحتوں کے لفظ سے صاف بتا رہا۔ کہ لوٹ اہل غلبہ بہت لوگ جنگ میں شامل ہو جاتے تھے اور دین اسلام پھیلنا جاتا تھا۔

سورۃ فتح یسئلون الخلفون: اللہ تعالیٰ ما یؤذرونا متبعکم ترجمہ تو کہہ دیجئے تم کو پیچھے رہنے والے (اعراب لوگ) جب تم چلو گے طرف لوٹ مار کے کہ چھوڑ دو ہم تمہیں چلیں تمہارے ساتھ (یہ آیت مسند ج بالا جنگ خیر کے وقت نازل ہوئی)

آگے اسی سورۃ فتح میں محمدیوں کو بہت سی لوٹ مار کی بات لیا تاکہ ترغیب دی جے۔ وعدہ کہ اللہ تعالیٰ تمہارے پیچھے رہنے والے خدا نے تم کو پیشہ مار لوٹ کا۔ جن کی بدولت لاکھوں جاہل غازی مرد بکر لوٹ مار کو دین محمدی جاکر جاہلوں فی سبیل اللہ کے شوق سے کربستہ ہو گئے تھے ان کا بیان لکھانے اور ان کے لڑنے کے بارے لوٹ مار کے علامہ اور تاریخ اور مکتوبہ عربیہ نے لکھا ہے کہ لڑنے والے پر دل جہان سے طیار ہو گئے۔ جس کا مفصل حال سورۃ الفل میں درج ہے۔

اب ہم وہ آیتیں بتا دیتے ہیں جن میں فوجی سپاہیوں کو بیگانہ منکوہ عورتیں واسطے زنا کے دینے کی ترغیب ہے۔ سورۃ نساء واللہ تعالیٰ اعلم انہما مکنت ابانکم

ترجمہ اور حرام کی گئی نہیں۔ اور یہاں سے شوہر اور عورتیں سکر سوسہ الی کے جن کے ایک قتل ہوئے تمہارے باوجود اس پر شاہ ولی اللہ صاحب فرماتے ہیں۔ اگر زنیہ راز والوہوب اسیر کروند۔ نکاح و خیر و وصیہ یوروہ ہر چند سچا زوجہ دختہ باشند (صفحہ ۷۷ حاشیہ قرآن)

ابو سعید خدی قتل کیونکہ کہ وہ حرب جلیل اور فغانم اور اس مال بیقیاس باہل جہاد رسید۔ اور مجوزا نے شوہر ان ایشیاں واجبہ بنسب سے فغانم۔ بقید اسیر سے اور کھند وچوں حرمت زنا شوہر واران مارا معلوم شدہ وورد محل و حرمت اسیران مشرک و کشتیم و ایشیاں را اگرچہ ملک عین ابو وندار قبیل محضات بشمر ویم بعد از عرض حال بحضرت بنات پناہ اس بنات نامل شد کہ زنا کفار اگرچہ شوہر واند اماچہ بنسب سببی عین نمائند۔ تعریف اور ایشیاں حلال است بشرط اخراج ایشیاں از دار الحرب بے ازواج ایشیاں و اس اقوال امام اعظم است۔ باقی ترجمہ محمدی ایشیاں را حال میدارد۔ تفسیر حسنی جلد ۱ صفحہ ۱۰۰

سورۃ احزاب مالکت ابانکم ترجمہ جو عورتیں تم نے لڑائی میں لوٹیں وہ تمہارے پر حلال ہیں۔ سورۃ نساء و انکحوا اطالبکم من النساء و تنسوا و ثلاث وربع فان فتنکم اللہ واد فواحدہ او مالکت ابانکم

ملہ جہاد کرنے کے واسطے اہل مدینہ کو بہت ترغیب دیتے رہے۔ محمد زانیہ نہ ہوئے۔ اس کے حاشیہ پر شاہ صاحب فرماتے ہیں۔ "توقف کیونکہ اگر جنگ درمقدہ لڑنا فی مغلہ توقف نے کوہند" حاشیہ قرآن صفحہ ۲۸۹

ترجمہ بس نکاح کرو۔ جو خوش آؤ سے تم کو ست عورتوں سے دو دو تین تین چار چار۔ اور اگر جانو کہ عدل نہیں کر سکتے۔ تو ایک سے نکاح کرو۔ یا لوٹ کی دہائیوں سے صحبت کرو۔

تفسیر کشاف میں لکھا ہے۔ یہ بیدار ملکات ابانہم من الاناثی سببہن۔ یعنی ازواج فی دار الکفر فہن لہا لڑائی اسلہن وان کن محصنات۔ ترجمہ با تھوں کے مالک ہو چکنے سے بہرہ دار بنے۔ مکروہ عورتیں لڑائی تہجدی متحرک ان کے ہاتھ میں آتی ہوں۔ پس وہ عورتیں مسلمان عورتوں کے لئے حلال ہیں۔ اگرچہ وہ شوہر والی ہوں۔

تفسیر حسینی سورۃ تو بہ میں لکھا ہے۔ اور وہ اللہ کے حضرت رسالت پناہ جنت میں پیش رکھتے ہیں۔ فی الجہاد و فی الاصلہ فتنہم سراری ووصفا۔

سورۃ بقرہ ان الذین اتوا الذین ہجوہ و جاہدونی سئل اللہ و ایک یرجون رحمت اللہ

ترجمہ تحقیق جہاد ان لائے ماور وطن چھوڑے اور جہاد کئے جنہوں نے خدا کے راستہ میں۔ وہ اسید وارتیں خدا کی رحمت کے۔ اس پر شاہ صاحب فرماتے ہیں۔ "بسیب اشتغال جہاد کسب کر دینے تو ہند" (حاشیہ قرآن صفحہ ۳۴) پھر دوسری جگہ حاشیہ قرآن میں فرماتے ہیں۔ "یہاں میں خدا تعالیٰ مارے فرماتے۔ یہ میرے مشتہاتے ہما و ذرا بعبود کر سیکند" (صفحہ ۲۲ حاشیہ) سورۃ مصف تو منون بائدہ و رسول و تجاہدون فی سبیل اللہ باہلکم و انفسکم فاکم خیر۔

ترجمہ ایمان لاؤ خدا اور رسول پر اور جہاد کرو خدا کے راستہ میں مال سے اور جان سے یہ تمہارے کو بہتر ہے۔ لوٹ کے مال کی تقسیم

سورۃ انفال و اعلم انما عستم من شئے فان للہ شکمہ و للرسول ولذی القربی الیہ علیہ والسکین و ابن السبیل ان تقسم انتم باللہ۔ ترجمہ اور جانو کہ جو کچھ لوٹ حاصل ہوئی کافروں سے ہر قسم کی چیزیں یا بیچیں حصہ اس سے خدا کا ہے۔ اور پیغمبر کا واسطے رشتہ داروں اور فقیروں اور مسافروں کے۔ اگر ایمان لایا ہے۔ تم نے خدا پر۔ سورۃ حشر و انما اللہ علی رسولہ من اہل القربی ظلمہ و للرسول ولذی القربی الیہ والسکین و ابن السبیل

ترجمہ جو کچھ مقرر کیا ہے۔ خدا نے پیغمبر کا واسطے والوں کی لوٹ کے مال سے پس خدا کی واسطے ہے۔ اور پیغمبر کو واسطے ہے اور واسطے اس کے رشتہ داروں کے۔ اور یتیموں کے واسطے ہے۔ اور یتیموں اور مسافروں کے۔ للفقرا کی تشریح مصنف قرآن خود کرتا ہے۔ للفقرا المؤمنین یعنی آن فقیراں ہجرت کنندہ۔ اور خواشیا و ندان کی شاہ ولی اللہ صاحب تشریح کرتے ہیں یعنی خویشتا و ندان پیغمبر اور پیغمبروں اور مسافروں کی تشریح ہم کرتے ہیں۔ یعنی مسلمان مسافروں اور مسلمان یتیموں کو۔

اس کے علاوہ تفسیر جلالین میں اس کی تشریح اور بھی عمدہ طرح پر کی گئی ہے۔ در تحقیص رالتی علی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کرمد فی الایہ اللہ تعالیٰ صاف اللہ علیہ علی ہاں بقصد من ان بکل فنہم نفس الحس واصلیہ علیہ وسلم الی فی بعض فیہ یا لیتا فی بعضی منہ المہاجرین و ثلاث من الانصار لفقیر ہم و انما اللہ علی رسولہ من اہل القربی کا لہندہ

تاکلی جس نے اچھا طرح سمجھت دکھائی۔ اور جلیل و مکمل بھی ادا کیا اسکے موجود
تھے۔ مگر مسلمان اسے تھے۔ خود محمد صاحب بھی ہوئے۔ اور مردوں میں پڑ گئے۔ بہت
بہن کافروں کی ضرب سے شہید ہوئے۔

دیکھو مبارک الشیخہ

پھر ایک روز خلعت پوش فرما کر "بجٹ" میں دشمن یعنی کافروں کے سر پر
دیکھ کر سواروں کو سمیٹ کر فتح اسلام کے عقب آئے۔ حضرت امیر خزانہ و عبداللہ بن ہبیر
و ناجی سوار صاحب شہید اور حضرت علی عمر و حضرت ابو بکر محمد روح ہوئے۔ (ایک چار
شجاع اور سخت عورت سپہ سالار شکر گار نے جسکا نام پندرہ بنت علیہ زوجہ النوفیل
ہو اور علیہ رحمت ہے) امیر خزانہ کا جگر چیر کر جیایا۔ اور مسلمان مقتولوں کے گوش دینی
کاٹ کر ان کے بار بار کھٹے میں پیتے۔ (مفصل دیکھو زر قانی بر صوبہ اندیشہ جلد دوم
صفحہ ۶۰ و ۶۱)

اور سی و کر مولوی لڑائیں نے فضل الخطاب میں بھی دین کیا ہے۔ (دیکھو باب
چاند)

جنگ ہیر کی بہت مورخ ہیں کہتے ہیں۔ خدا نے محمد صاحب سے وعدہ کیا
تھا کہ اگر کثرت فوج مخالف سے محمد صاحب گھر پر تھے۔ ابو بکر نے تسلی دی۔ سعادت
نے بھی تسلی دی کہ گھاس کے حوض میں آبیہ نام کریں۔ کہہ دو۔ اور گھوڑا سرخ و سبک
بر لڑ گئے۔ اگر خدا نے غلبہ دیا تو ہیر و نہ آپ کو طرف دیر قرار دی ہے۔ حضرت اس
کلام سے خوش ہوئے۔ اور عیش میں تشریف لے گئے (جمہ دوم مدارج النور)
مولوی لڑائیں صاحب جنگ ہیر کی بات کہتے ہیں۔ "حاصل الامراس لڑائی میں
مسلمان شہید ہوئے۔ اور شہر کے قریب اسیران قریش گرفتار ہوئے۔ جن میں سے
نقدہ و صدیقہ قتل کئے گئے۔ باقی جو مرد بچے تھے۔ فضل الخطاب بمقدار اہل الکتاب
صفحہ ۱۳۱)

قرآن سے واضح ہے۔ کہ غزوہ ہیر میں ایک ہزار فرشتے محمد کے مددگار تھے۔
اور ایک جگہ سے پانچ ہزار ایک معلوم ہوتے ہیں فرشتوں نے صی لڑائی کی۔ اور محمدی
جہادوں نے بھی

محمدی لشکر

فرشتے

کریز لشکر

مگر کافر یعنی مخالفین دین محمدی بہت قلیل تھے۔ اس صورت میں محمدیوں اور فرشتوں کی
کوئی ہمدردی نہیں۔ حالانکہ پھر بھی چودہ مسلمان یعنی ۶ مہاجر اور ۱۰ انصار کافروں نے
سر کاٹ لیا۔

غزوہ احد کی بابت حاشیہ قرآن پر لکھا ہے۔ "و غزوہ اذ اہل نفاق میل کرند باک
در شہر متحین شوند۔" و اصحاب خود ہند کہ سہراں آمدہ جنگ کنند۔ بعد ازاں کہ نہایت
واضح شدہ مناقبات میں داخل ملن گرفتند۔ وقت حرب حضرت پیغمبر شہید
رامقہدہ مسافرت کردہ اینجا نہ پہنچد جس آثار متعظ ہر شہر کن گرفت آن جہت در پنے نجات
اقتادہ و نصیان پیغمبر کردہ بشوے نصیان ہریت برستماناں افتادہ ہر فرزند

لے احمد ایک بہادر و بہت سے دروہانی میل کے حامل ہے +
سے ہر دفعہ دشمنوں والی نام چاہیت تنس مدینہ کو در حائلے آن در میان محمد و قریش جنگ
شدہ بود +

الامشا باقدہ و متولایہ شہادت حضرت پیغمبر شایع شدہ مناقبات قصداً و تداوکرند
(حاشیہ قرآن ترجمہ شاہ ولی اللہ صفحہ ۱۴۲)

سورۃ توبہ قالوا الذین لا یؤمنون بائدہ ولا یالیوم لا غرور لایحسون ما لہم عند رسول
ولایہ مدینوں دین الحق من اللہ من اولی الکتاب حتی یطوا الحجۃ عن یدوہم صاعدون +
ترجمہ جنگ کو ان کے ساتھ جو ایمان نہیں لائے خلیہ پر اور نہ قیامت پر اور
حرام نہیں جانتے جن کو خدا اور پیغمبر نے حرام کیا۔ اور بکے دین کو اختیار نہیں
کرتے۔ (باقی سب یہود اور عیسائی۔ ان کے واسطے حکم ہے کہ اہل کتاب سے یہ
کہ وہ دیوس جزیر اپنے ہاتھ سے خوار ہو کر +

شاہ ولی اللہ صاحب فرماتے ہیں "جنگ احق بیج گاہ درست نیست و جنگ
سافران ہر وقت درست ہست" صفحہ ۱۸۲ حاشیہ قرآن

پھر ایک جگہ لکھا ہے۔ حاصل جواب آست کفالت کفار جائز نیست (صفحہ ۲۲
حاشیہ قرآن)

سورۃ توبہ و جاہد بالمواکم و انفسکم فی سبیل اللہ و لکم ان کنتم تعلمون۔
ترجمہ اور جہاد کرو اپنے مل سے اور اپنی جان سے ہر ایک راستہ میں (یعنی دین
خدا کے واسطے) یہ تمہارے واسطے بہتر ہے۔ اگر جانتے ہو تم +

سورۃ محمد فاذا لقیتم الذین کفروا فرب الرقاب حتی اذا فکتمہم فشدوا الوثاق فاما انما
ییداخا ذراتہ لکع الحوباء الذاریہ۔

ترجمہ پس جب لڑائی کو کافروں سے تو ان کی گروہس مارو۔ اور جب بہت و غیری کر
چکو تب ان کو غلبہ و قید کرو۔ یا احسان سے خلاصی کرو۔ اس کے بعد اہل لشکر یہاں تک کہ
ٹوٹتی اپنے ہتھیار رکھ دے۔

سورۃ نساء فان تولوا فخذوہم و اقوالہم الخ
ترجمہ پھر اگر نہیں (مسلمان ہوتے) تو انکو پکڑو۔ اور مارو۔ جہاں پاؤ اور نہ ٹھہرو۔

ان میں سے کسی کو فریق اور مددگار +
سورۃ فتح قل یصلی من الاعراب مستعدون الی قوم ادلی بأس شدید۔

فقاوہم ایسلون +
ترجمہ کہہ دے اے محمد پیغمبر رہ گئے۔ اعرابیوں کو آگے تم کو بلا دینگے۔
ایک بڑی سخت لڑائی قوم پر۔ تم ان کو قتل کرو گے۔ یا وہ مسلمان ہو گئے۔

اب وہ آتیں جن میں محمد صاحب نے اعرابیوں کو دولت کی طمع
اور لوٹ مار کی ترغیب دی ہے۔ ورج کر لے ہیں +

سورۃ توبہ یا ایہ الذین آمنوا انکم کنتم فی حق ما یقولکم محمد بن عبد اللہ ما کان
ختم غیثہ ففوق لیکم الیہ من قبلہ +

ترجمہ آے مسلمانوں سوائے ان کے نہیں ہے۔ کہ مشرک لوگ پلید ہیں۔ پس چلیے
کہ نزدیک مسجد حرام لینے غایہ کہہ دے کہ آؤں۔ بعد اس سال کے دان سے لڑیں اگر لڑتے
ہو میری سے پس ظالم کو لو لڑ کر روکا۔ اپنے فضل سے۔

سورۃ نساء و فتناء منہم کثیرا
ترجمہ اللہ کے یہاں غیبتیں لینے کو نکالنا بہت (یعنی جب تم جہاد کرو گے۔ تو
بہت سال لڑو گے۔ جو تم کو اللہ دے گا)۔

سورۃ احزاب و اولئکم انہم و اولیائہم و اولیائہم قتلوا و کان اللہ
علی کل شیء قدير +

اور ان الفاظ میں کرتا ہے۔

مفسر سورۃ النفال والذین آمنوا وجاهدوا وجاهدوا فی سبیل اللہ۔

والذین اؤوا وفسروا ہم المؤمنین اعقابہم مغفرۃ ورضق کریم۔

ترجمہ اور جو لوگ ایمان لائے۔ اور ہجرت کی۔ اور جہاد کیے۔ خدا کے راستہ میں

(یعنی دین محمدی کے پھیلانے کی خاطر) اور جنہوں نے جہاد یوں کو جگہ دی۔ اور

انکی (زر دہ و غیرہ سے) مدد کی ایسے آدمی وہی ہیں۔ جو سچے مسلمان ہیں۔ انہیں

کے واسطے معافی ہے۔ اور نیک روزی اور اس سے اچلی آیت میں بھی ان

لوگوں کو جو آئندہ دین اسلام کی خاطر جہاد کریں یا کریں گے بھی سچے مسلمانوں میں شمار

کرتا ہے۔ پھر خدا اور جگہ بھی مسلمانوں کی توفیق کرتا ہے۔ تاکہ وہ جہاد کرنے میں

دل و جان سے ہمت کریں۔ اور دین محمدی پھیلادیں۔ چنانچہ وہ آیت یہ ہے۔

مفسر سورۃ مائدہ اذلہ علی المؤمنین اعزۃ علی الکافرین سیماہوں فی سبیل اللہ

ولایخافون لہم لا تم ذلک مفصل اللہ۔

ترجمہ مسلمان لوگوں کی تفریق یہ ہے۔ گویا انکے ہم لا خلیہ) وہ تواضع کرنے

والے ہیں۔ مسلمانوں پر سختی کرتے ہیں کافروں پر جہاد کرتے ہیں۔ خدا کے ہستہ

میں اور طاقت کو ہستہ والوں کی طاقت سے نہیں ڈرتے۔ یہ خدا کی بخشش ہے

مفسر سورۃ توبہ فاذا انسلیخ الاشہار الحرام فاعلوا لشکرین حیث وعدتموہم

وعدہ وہم واقعدواہم کل مرصد فان تالوا وانا موال الصلوۃ والو الزکوۃ فاعلوا سیلہم ان

العدو الرقیم

ترجمہ پس جب عہد کے (یعنی حرام) مہینے گزر جاویں۔ تب قتل کر دو گوں

کو جس جگہ یا پوزیشن کو اور قید کران کو اور چھو وا سٹے قتل یا گرفتاری ان کی کے

کہن گاہوں میں بھی چھپ کر (غرضیکہ جس جگہ حالہ کر دوسرے سے ہر سیکے پکڑا۔

مازور قید کر دے) البتہ ایک شرط پر بالی جی ہے۔ اور وہ یہ ہے۔ (اگر وہ اپنے دین

سے توبہ کریں۔ اور غازیہیں۔ اور زکوۃ دیں۔ تب ان کو بغیر قتل کرنے کے

چھوڑ دو۔ (غرضیکہ بغیر مسلمان کرنے یا قتل کرنے کے منہ چھو دو) تحقیق خدا جیسے

والا مہرباں ہے۔

توبہ وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسکلم علیہ ثم المذموم ذلک

ماہر قوم لا یعلمون

ترجمہ اور اس سے آگے کچھ عرصہ سوچ کر بھی ایمان لانے کی بحالت قید رہنے

کی اجازت دی) اگر کوئی مشرکوں سے اگر ایمان مانگے تو اس کو ایمان دے۔ تاکہ وہ

قرآن کو سنے۔ جب سس چلے۔ تو اس کو پہنچا دے لشکر کا سلام میں۔ اور یہ اس کے

ہے۔ کہ وہ لوگ قرآن سے ناواقف ہیں۔

ملہ جہادوں کا ایک ڈاگروہ جو منہ دستاں سے تھگ کر ایک عرصہ راز سے حدیث و درجہ مفصل

میر کے مقیم تھے۔ جس میں سنا دے کہ یہی ہم سے مراد اصل جہنم کو ہے۔ ہمارا دین ہندوستان

کے مسلمان رو بہ ہجرت کران کے قرآن کی اس ہیئت کے جو جہاد ادا کیا کرتے ہیں۔ جو ایک اظہر

من البہمن ہے۔ تاہم نیزہ میں ان کا حال مفصل درج ہے۔

لہ کوئی غلطی نہ کھائے۔ یا مہنہ کے سننے قیدی کا گھر میں۔ بلکہ اس سے مراد لشکر کا دھچکاؤ

اسلام ہے۔ جہاں ان کو ایمان لانے تک قتل ہونے سے امن ہو۔ یا مسلمان ہو کر لوگوں کے

قتل سے امن ہو۔ کہ نہ جہاد کے وقت میں سوائے مسلمان ہونے یا قتل ہونے کے کوئی امن

کا۔ قرآن میں نہیں ہے۔

مفسر سورۃ توبہ ولعنوا فی شکم فاعلوا ایما لکفر

ترجمہ جو لوگ اعتراف میں یا لعنہ کرتے ہیں۔ مہارے دین پر پس قتل کر دیا ہے

کافروں کو۔

مفسر توبہ ان کنتم مشرکین فانوا ہم یفدہم اللہ یا بدکم وجریم ویشکرکم علیہم

ترجمہ اگر تم مشرک ہو تو جنگ کرو انکے ساتھ تا خدا تمہارے ہاتھوں انہیں عذاب سے

اور ان کو رسوا کرے اور تم کو فتح دے

مفسر سورۃ توبہ یا ایہا النبی جاہد الکفار و السفیقین و افذ علیہم و انہم ذ

ماہنم

ترجمہ اے پیغمبر جہاد کافروں سے اور جہاد کفر منافقوں سے اور سختی کر ان پر اور

قدراں کی دوزخ ہے۔ اس پر شامی اللہ صاحب حاشیہ پر ملاحظہ کریں۔ کہ یہ جہاد کوئی

بسیف و سختی کوئی بربان ۱۸۷ نوکلشور

مفسر توبہ ا تو یہ ان اللہ اشترے من المؤمنین انفسہم واموالہم بانہم الحبۃ یفعلون

فی سبیل اللہ ویفعلون واعداء علیہم

ترجمہ تحقیق خدا نے خرید لیں مسلمانوں کی جانیں اور ان کا مال بوجہ اس کے کہ

ان کو بہشت دے۔ (کس لوگوں کو) ان کو جنگ کرتے ہیں خدا کے راستہ میں پس قتل

کرتے ہیں۔ اور قتل ہو جاتے ہیں۔ بموجب سچے وعدہ خدا کے (یعنی غزوہ فغان شہری

کی خاطر)

فاضل محقق شہ ولی صاحب دہلوی فرماتے ہیں۔ "وہ جہاد مذکورہ قسم

غزوہ۔ وغیرہ کرنا سبب آیت کہ کافروں سے بود قولی ایساں یا مستبر نہ اند۔ و بر

ایساں صحبت نہ دارند۔ بلکہ مسلمانان و شبہ افندہ (مغیرہ ۱۸۷ نوکلشور)

مفسر توبہ یا ایہا المؤمنین آمنوا فانوا الذین یوکل من الکفار ولیجہ و انکم غلطہ و علما

ان اللہ مع المتقین

ترجمہ اے مسلمانوں جو کافر تمہارے نزدیک ہیں۔ ان کے ساتھ قتال کرو

اور جاہلے کہ کافر لوگ تمہارے میں مخالفت یعنی بے رحمی یا سختی۔ دس۔ اور جانو

کہ خدا مسلمانوں کے ساتھ ہے۔

مفسر توبہ یا ایہا المؤمنین و انفسہم و اموالہم بانہم الحبۃ یفعلون

ترجمہ جو جہاد کرتے ہیں اپنے مال سے اپنی جان سے ایسے ہی پریر گاہوں کو

خدا جانتا ہے۔

مفسر توبہ لقد فرکم اللہ فی مواطن کثیرہ و یوم حین اذا عینکم کہ شکم فلم اقم عسکم

تینے وضاحت علیک الارض با حلیت تم ولینم بدین

ترجمہ تحقیق آج ہی تم کو خدا نے نہایت جگہ میں اور زمین کے روز بھی۔ جب

تعب دلایا تم کو تمہاری کثرت نے اس دفعہ زمین اس زیادتی نے تمہارے سے کچھ چیز

کو دینا ہوئی زمین تمہارے پر باہر و اس کی فراخی کے۔ پس تم جہاد کے بہت دیکر

گتھا تھے غزوہ حنین میں باوجود کثرت امداد و مالک کے محمد کی یکبارگی شکست کھائی۔

آخر مسلمان رنجی ہوئے۔ اور جاہل شہید ہوئے۔ اور کچھ مدد رنج انبوتہ بعد دوم

جنگ امد کی اہم تیغ عبد الحق لکھتا ہے۔ کہ جنگ احد میں جب لشکر اسلام نے

شکست کھائی۔ ایک گروہ قریش محمد کی طرف آیا۔ اور چاروں طرف گھیر لیا۔ علی نے مخالفت کی

۵۰ حین بالفم و فتح نواں مواضع است میان تر و دایم کہ در آغا خانیوں جو جنگ کرہ

و شکست غزوہ

[illegible]

ختم ہونے پر اسے تیسری بار چھپوانے کی طرف رجوع کیا ہے۔ اور اس کو
پر نامناسب نہ ہوگا۔ اگر ہم کچھ نئی معلومات کا بیج باطن کتاب کے روبرو پیش
کریں۔ مسٹر لارنس صاحب افسر ہندوستان کشمیر نے بڑی تحقیقات کامل کے
بعد تاریخ کشمیر نامی ایک کتاب لکھی ہے۔ اس میں صاحب موصوف نے
افسوس سے یہ ظاہر فرما کر کہ زمانہ سلطنت محمدی اسلام کی کوئی مستند تاریخ
ہند نہیں ملتی اس بات پر اظہار خوشی فرمایا ہے۔ کہ کشمیر کی مسلسل تاریخ وہاں
کے بعض ہندوؤں کے قلمبند کرتے رہے ہیں۔ اس تاریخ کشمیر کے چند حصوں
کا ترجمہ سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری و ماہ فروری سنہ ۱۸۹۶ء میں شائع ہوا ہے۔ اس
میں سے جہاد اور جہاد محمدی اسلام پھیلانے کی نسبت کسی قدر اقتباس ہم
یہاں درج کرتے ہیں۔

”شاہ میں بے بہد حکومت راجہ سہہ دیو کا شیر شاہیوں قماروں
اور بدعاشوں کا ملک معلوم ہوتا تھا۔ اور عورتوں کی بھی بے قیمت تھی۔ اس
کے وقت میں ذی القدر خاں ناتاری نے کشمیر پر حملہ کیا۔ سچا رہ سہہ دیو ستوار
کو بھاگ گیا۔ اس ناتاری نے جس کو عام طور پر زور و تہمت تھے۔ ہزاروں
آدمیوں کو قتل کیا۔ ہزاروں کو غلام بنایا۔ اور سرنگرم میں آگ لگا دی۔ زوروں کے
۸ ماہ کے بعد میں تمام ملک ویران ہو گیا۔ اور چونکہ غلام کا میسر آنا مشکل ہو گیا
اس نے براہ کھلی نرودا گھاٹی کے کشمیر سے نکل جانا چاہا۔ لیکن برف کی وجہ سے
راستہ بند ہو گیا۔ اور وہ مدد اپنی فوج اور کشمیری غلاموں کے برف میں ارا گیا۔
(دیکھو سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری سنہ ۱۸۹۶ء صفحہ ۹)

”اور ان کے مرنے پر کوتاریانی باخیا ہوئی۔ مگر صرف یکاں دن
حکومت کرنے پانی کو شاہ ہزار نے حکو عام لوگ شاہ میر کہتے تھے۔ اپنے
بادشاہ ہو چکا۔ اس کا اعلان کیا۔ اور اپنی حکومت کو مضبوط کرنے کے لئے کوٹالی
سے شادی کوئی چاہی۔ اول نواس نے نکالا۔ مگر آخر کار بوجہ اس کے قانون
ہونے کے اس کا پیام ماننے پر مجبور ہوئی۔ مگر جب شاہ میر اس کے پاس فوت
میں گیا۔ نواس نے اپنے پیٹ میں چھری باری۔ اور اڑاں شاہ میر نے بادشاہ
کشمیر ہو کر اپنا نام ”الہ دین“ رکھا۔ یہ شخص سیلاطین کشمیر سے پہلا بادشاہ
تھا۔ ۱۸۹۴ء میں سلطان سکندر تخت نشین ہوا۔ اور بوجہ اس جوش و خروش کے
جو اس نے میرے عالیشان مندروں کی ساری میں دکھلائے۔ جلد تر اس کا نام
بت شکن کشمیر ہو گیا۔ سکندر بادشاہ اور تربیت یافتہ تھا۔ لیکن اس کی ساری خبریں
اس نے بھی جوش نے خاک میں ملا دیں تھیں۔ اس نے مسلمان علماء کو اپنے
دربار میں بلایا۔ شہزاد کے محمد خان جہادانی بھی تھا۔ جو مشہور شاہ ہماں کا قائم مقام
تھا۔ جس نے بادشاہ کے اس جوش کی آگے اور زیادہ جھڑپائی۔ مندر رسا۔
کئے گئے۔ اور ایک سال تک مارٹڈ کے بڑے عالیشان مندروں کی ساری کے
لئے بدولگی دی۔ جب وہ مضبوط عمارت نہ ٹوٹی تو آخر کار آگ لگا دی گئی۔ اس
طرح وہ عالیشان عمارت بر باد کی گئی۔ (دیکھو سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری سنہ ۱۸۹۶ء
صفحہ ۱۱ و ۱۲)

اور محمد شاہ کے زمانے میں عبدالغنی اور ملا شرف الدین صوبکات نے ہندو
پر بڑے بڑے ظلم کئے۔ کیلاں یورہ ایک ہندوؤں کا محلہ شہر میں تھا۔ ان کو جلا
اور ہندوؤں کو وٹا دیا۔ جسے کی عاقبت کی گئی۔ (دیکھو سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری
سنہ ۱۸۹۶ء صفحہ ۱۶)

ان دشمنوں کے کلمہ بندوں شیعہ لوگوں اور جہلم کے مسیحی فرقہ کے لوگوں
پر ہوئے۔ ظالموں کی نہرست میں ان نام اسد خاں کا ہے۔ اس شخص کو یہ نخر
کہ جس نادر شاہ ثانی ہوں۔ یہ دستور تھا۔ کہ گھاس کے بورہ میں دو ہندوؤں کو
بند کر کے ڈال میں ڈوبا دینا تھا۔ اور یہ مذاق تھا۔ کہ کچھ سے بھر کر گھڑا ہندوؤں
کے سر پر رکھا جاتا تھا۔ اور مسلمان اس پر اس طرح بھرتا رہتے تھے۔ کہ
ڈنٹ کر کچھ آنکھوں میں جھرجاتی تھی۔ پہلے ہندو لوگ صرف مزہ نہیں۔ کہتے تھے
ان کو مجور کیا۔ کہ وہ ڈاڑھی بھی رکھیں۔ اور بگڑی رہا ہندو۔ اور نہ جوتہ میں
نیکاح میں کے ماننے پر دیکھا جاتا تھا۔ شادیایا جاتا تھا۔ اب جو کشمیری ہندو بڑا
ٹیکا ماننے پر لگتے ہیں۔ اور بڑی بڑی مانہتے ہیں۔ یہ بچانوں کے وقت کے ظلم
کی یادگار ہے۔ مزہ پھر ہندوؤں پر قائم ہو گیا تھا۔ اور بہت سے زمین یا تو بھگ
گئے۔ یا مسلمان ہو گئے۔ اور قتل کئے گئے۔ اسد خاں کے بعد مدد خاں ہوئے۔
ان کی نسبت یہ مقولہ مشہور ہے۔ کہ ”ظلم اسد راسید مدد میر عاقل شیر سلطان تھا
جو کائناتے غاس کے تھیلوں کے چڑھنے کے تھیلوں میں برہمنوں کو بھڑکاتا تھا
شیو اور برہمنوں کا کچھ امتیاز نہ تھا۔ عطا محمد خاں نہایت ظالم اور عاقل تھا۔ اس
کے پاس ایک کلنی سادہ کوئٹہ تھی۔ جس سے سب ہندو لوگ ڈرا کرتے تھے
اور کائے اس کے کای لڑکیوں کو بے عزت ہونے دیں۔ ان کے ناک کاٹ
لیتے تھے۔ یا سر مڑا دیتے تھے۔ ان دنوں میں جس کسی مسلمان کو راستہ میں پت
مل گیا۔ وہ ان کی ریشٹ پر سوار ہو کر بھڑکاتا۔ اور ہندوؤں کے ظلم سے کشمیری
تنگ آگئے۔ اور ان کو صرف رنجت نہ تھی کہ چاہے جس کا سارہ ان دنوں
روح پر تھا۔ اس کی امید ہوئی۔“ (دیکھو سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری
سنہ ۱۸۹۶ء صفحہ ۱۴ و ۱۵)

میرل دوم اپنے بیٹے راج کاک کے کشمیر سے خفیہ طور پر نکل آئے۔ اور
سید سے لاہور میں رہنیت سنگھ کے پاس پہنچے۔ اور مدد کی التجا کی۔ محمد عظیم نے پٹال
سُن کر میرل در کی عورتوں کو دیا۔ میرل در کی بی بی نے خود کشی کی۔ مگر راج کاک
کی نوعمر بی بی کسی طرح ان کے ہاتھ لگتی۔ جس کو انہوں نے مسلمان کر کے کامل
بھیجا دیا۔ جہاں وہ اب تک زندہ موجود تھی۔ (دیکھو سفیر کشمیر بابت ماہ جنوری
سنہ ۱۸۹۶ء صفحہ ۱۸ و ۱۹)

صلح کرانے اور محبت بڑھانے کے لئے فرزند (ایشور کے پیارے بیٹے) اور
وہی سورگ دھام کے وارث ہونگے نہ کہ تلوار چلانے اور خون بہانے
والے۔

ان دنوں جبکہ علم و عقل کی ترقی ہوئی۔ اور ہندوب کا جرح عام آزاد خیال سے
پھیلنے لگا۔ دین بائبل کو تمام تعلیم یافتہ لوگ نہایت حیرت کی نگاہ سے دیکھنے لگے
اور اس کے دعاوی پر اعتراض کرنے لگے۔ اس پر بعض پجری خیال کے جھڑپے
اس کے کلمات سے مست کش ہو کر عداوت کی طرف متوجہ ہوئے۔ بالخصوص یہ بھادوڑ
سود کو سنسن کر رہے ہیں۔ کہ اسلام نے جہاد کو بھی نہیں کیا۔ کبھی قوم
جبراً مسلمان نہیں کی گئی۔ کبھی کوئی مندر اسلام میں نے نہیں توڑا
کبھی کسی مندر میں گائے ذبح نہیں کی گئی۔ کبھی غریب مذہب کی
عورتوں یا بچوں کو جبراً مذہب مسلمان نہیں کیا۔ اور بھارت
کے ان کے ساتھ کینزک و غلام سمجھ کر بددلی کے متکبر نہیں ہوئے۔

ناتانہ کے روشن کر سکوں۔

آریہ یہ مولوی صاحب نے سوامی جی کے ترجمہ کے حوالے سے

कुहविदोषाकुहवस्तोरमि वा कुहभिपित्वं करतु
क होशतु को वाशयुत्राविधवे वदेवरं मयं न वोषा
कृणते सधस्यत्रा ॥ ५०००१० ॥ ५०००१० ॥ ५०००१० ॥

اس منتر کا ترجمہ لکھا ہے۔ مگر اس کا ترجمہ ہرگز نہیں۔ بلکہ کسی اور کا ہے۔ اور غالباً رگ وید میں ایک سکت ۲۳ منتر ایک یا ۲ کا غلط ترجمہ ہے۔ نہ کہ اس منتر کا اور اسی طرح صفحہ ۲۲ پر उदीष्यन्त्य والے منتر کا ترجمہ بھی محض بے بنیاد اور غلط لکھا ہے۔ یہ منتر رگ وید کے دسویں مندرجہ کے ۱۸ سکت کا آٹھواں ہے ان دونوں کا ترجمہ سوامی جی نے ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۱۱۶ و ۱۱۷ پر کیا ہے۔ پس یہ مولوی صاحب کی بڑی جہاری علمی عقلی اور سمجھ کی غلطی ہے۔ ہم خدا کو حاضر و غایب نہ کر عرض کرتے ہیں کہ مولوی صاحب شکرت یا ہندی جھاٹ بالکل نہیں جانتے۔ اور نہ پڑھ سکتے ہیں۔ اور لکھنے میں تو انہیں بالکل مادہ ہی نہیں۔ وہ کسی ناگری پڑھے ہوئے سے کچھ اردو میں اترا کر اور پھر صفحہ کے مطابق کتاب سے نقل کروا لیتے ہیں اور جیسا کہ وہ جاہل ہوتے ہیں۔ یہ بھی گڑھ رہ کر نادانی میں مبتلا ہو کر سرگرداں رہتے ہیں۔ ایسے ہی لوگوں کے حق میں عربی علیہ الرحمۃ نے کہا ہے

سبک مٹاں شود خود را بکلمہ ہر	از بس چہ سودا گشت جہل بیانی
جنون ز سرینہ دست غفل گرد	کزین بہانہ مسلم نہ کہ شیعہ اثنی
ازاں حساب تو بروم تفاوتے داد	کہ قد سرو نہ بین و سائے پیانی
بزر جامہ خیاں کردہ برص پیکن	بچشم ابل بھارت برہمنہ آئی
خواب کردہ جیلے و فایغ از دلش	عقیم درک سے داری و بس شکایتی
اگر در آئینہ بین ز شرم زشتہ خویش	بچہ پدل در آئینہ چوید و یکشائی
بچہ تم کہ داور با دت زب دود	کہ بچہ چلی و داری گمان و دانی
۲۴۰ مولوی۔	یہ اتھرو وید کے چودھویں کا نڈ کا منتر ہے۔ وائدھا

نے اس کا ترجمہ یہ کیا ہے۔ ہے خاوند اور دیور کو دکھ نہ دینے والی استری تو اس خانہ داری میں حیوانوں کی خدمت کرنے والی اچھے پرکار دھرم نیم میں چلے روپ سرو شاستر و یاکت اتم پتر آدمی سے بہت شہر بہر تروں کو جتنے دیور کی کامنا کرانی اور سکھ دینے والی اور سکھ دینے والی پتی۔ (خاوند) دیور (خاوند کا بھائی) کو پریت ہو کر اس گرجست سہند ہی اگنی ہو تری کو سہن کیا کر۔ یعنی وید کا مصنف کسی نہ استری کو یہ نصیحت کرتا ہے۔ کہ آسے گھوسلی تو اس خانہ داری میں جہاں اتنی سختیاں جھیل رہی ہے۔ خاوند دیور کو دکھ بالکل نہیں دیتی۔ اور دیور کی کامنا بھی کرتی۔ (دلی امید بر لاتی اور اس کو گھسی رکھتی ہے۔ اور اچھے اچھے بالک جتنی ہے۔ وہاں اتنی تکلیف اور بھی گواہ کرے۔ یعنی خاوند اور دیور سے نمٹ نہ کر اس اگنی پرودہ پر بھی کر پا کر دبا کر (بلکہ تو اس سے اور یہ تجھ سے آئندہ ہووے۔ پیار سے مترو و غور کرو۔) سترہا سے عورتوں کا بے پردہ پھرنا اور دیور وغیرہ سے زنا کرنا اور یہ دونوں (غیاث کر نیالوں) کا بیگانہ عورتوں سے چھپر چھال رکھنا سبجی ثابت ہے۔ اور یہ اگنی پرودہ بھی کوئی ایسا ہی معلوم ہوتا ہے۔ ورنہ پرائی استری کو چھپانے کے کیا معنی پس یہاں کالوں میں دعویٰ لکھنے نہ کچھ ضرور ہے۔ اس لئے یہ اگنی پرودہ اس بہت سے پاک جتنیں رہ سکتا۔

آریہ۔ انوس جہات خیرا ستیاناس۔ اور ہائے نادانی تیرا راہو۔ توادی

کی آنکھوں پر تعصب کی ایسی سخت پٹی باندھ دیتی ہے۔ کہ چہرے کوئی ہزار سمجھاوت وہ نہ سمجھتا ہے۔ اور نہ مانتا ہے۔ اور باوجود اس لاعلمی کے اپنے آپ کو فرعون جے سامان سمجھتا ہے۔ سوامی جی نے یہ منتر ستیا رتھ پرکاش کے صفحہ ۱۱۶ پر لکھا۔ اور وہاں ہی اس کا ترجمہ کیا ہے۔ منتر پتی اور دیور کو دکھ نہ دینے والی استری تو اس گرج استرم میں پشوں کے لئے نکال کر دیتی ہے۔ اچھے پرکار دھرم نیم میں چلنے روپ اور سرو شاستر و یاکت۔ اتم پتر آدمی سے بہت شہر بہر تروں کو جتنے دیور کی کامنا کرنے والی اور سکھ دینے والی پتی وادیور کو پریت ہووے اس گرجست سہند ہی اگنی ہو تری کو سہن کیا کر

پیارے ناظرین! یہ منتر بدھوا کے دوسرے بیاہ کے دسویں ہے۔ حکو سنکرت میں نیرگ کہتے ہیں۔ پتی انکو کہتے ہیں۔ جس نے خود بہرم جرج کے بعد بارہ برہم چارنی لڑکی سے شادی کی۔ لیکن ایسے سہندھ کے ٹوٹ جانے لینے برہم چاری خاوند کے مرنے کے بعد جو دوسری شادی میں پتی ہو۔ اس کا نام پتی نہیں۔ بلکہ دیور ہے۔ خواہ وہ خاوند کا بڑا یا چھوٹا بھائی ہو۔ یا اور کوئی خاوند کی گوت کا یا اور کوئی ہو۔ جس سے شاستر کے مطابق شادی ہو سکتی ہو۔ اس کا نام دیور ہے۔ کیونکہ وہ وید کی خنایت پرائی تفسیر میں دوسرے خاوند کا نام جو دوسری شادی سے ہو دیور ہے۔ اگنی ہو تری کہتے ہیں۔ آگ میں ہوم کرنے کو۔ یہ کسی آدمی کا نام نہیں۔ اور نہ پرودہ کا نام ہے۔ ہاں اگنی ہو تری نے تنک اگنی میں ہوم کرنے والے کو کہتے ہیں۔ خواہ وہ کوئی ہو۔ جیسے نڈی مگر یہاں سوامی جی کے ترجمہ میں تو اگنی ہو تری لفظ ہی نہیں۔ بلکہ اگنی ہو تری ہے۔ مطلب اس منتر کا یہ ہے۔ کہ آسے بدھوا استری تو اول شادی کی طرح دوسری شادی میں بھی گھر کے کام اور اگنی ہو تری وغیرہ۔ سچ بھائیگ روز کیا کر جس طرح اند سے حافظوں نے ہاتھ کو نہیں پچھانا تھا۔ بلکہ کسی نے سائب اور کسی نے جاروب اور کسی نے باوکش کی طرح سمجھا۔ ایسا ہی حال ہمارے واعظ اسلام حافظ ابوجست حسن صاحب کا ہے۔

قرآن سورہ نساء میں ہے۔ والخصص من النساء الاہلکلت ایما لکھ ترجمہ اور حرام کی گئیں اور پھر ہمارے شوہر وار عورتیں۔ مگر سوائے ان کے بچنے مالک ہوئے نہ ہمارے ہاتھ۔

اس پر شاہ ولی اقد صاحب فرماتے ہیں۔ اگر زنی را زدار الحباب ہیر کردند نکاح دشمنی او صحیح بود۔ ہر چندہ آنجا زوج و بنت باشد۔ (صفحہ ۷۷ حاشیہ قرآن سورہ نساء)

یہ اس پر تفسیر کشاف میں لکھا ہے۔ ہاتھوں کے مالک ہو چکے سے یہ مراد ہے۔ کہ وہ عورتیں لڑائی میں ہندی ہو کر ان کے ہاتھ میں آئی ہیں۔ پس وہ عورتیں مسلمان غازیوں کے واسطے حلال ہیں۔ اگرچہ وہ شوہر والی ہوں۔ عورتیں دیکھو ہمارا رسالہ جہاد صفحہ ۱۲ و ۱۳) اس کے علاوہ تفسیر حسینی میں لکھا ہے۔ ہر حیدائی نقل میکند کہ در حرب جنین از خیم اوطاس علی بنی قیس باہل جہاد رسید۔ و از ہر مارا فے کہ شوہر ان ایساں را چسب۔ تعصب۔ بے شناسی تعصب اسیری را داند۔ و چون حرمت زمان شوہر را بان مارا معلوم شدہ بود در محل حرمت اسیران منرد و گشتیم۔ و انشاں را اگر چہ لکھک سین مالوند۔ از عیال بہر طور بچے شہر ویم۔ بعد از غرض حال بہخبر رسالت پناہ این ترک نامل شد۔ و لخصص من النساء الاہلکلت ایما لکھ کہ زنان گنہگار اگرچہ شوہر را زندہ یا ہوں بسبب بی ملکین شمارند لغرض

مصطفیٰ پورا انوں کا بھی خیال ہے۔ کہ وہ رابا بنی۔ تو وہ ان تجارت
اس سب میں آدھرا ہشت میں پریشور کی حد کرنی چاہیے۔
۱۔ مولوی۔ یہ سام وید کا متر ہے۔ دیا اند صاحب کا ترجمہ یہ ہے
پتہ پتہ تو انگ انگ (عضو عضو) سے اپن ہوئے۔ (زید اشدہ) پنج (من) سے
اور مردے (تصور بادل) سے اورین پیدا ہوا ہے۔ اس لئے تو میرا آتما
(روح) ہے۔ مجھ سے پورا راول (صفت صفت کنوڑا البتہ) سوہن تک
جیوے۔

آریہ۔ بے شک سوامی جی مہاراج نے یہ ترجمہ لکھا ہے۔ مگر آپ نے نہ تو
اس کو سمجھ لکھا اور نہ ترجمہ کیا اور نہ اس کو نقل کیا آپ نے ہر دے مجھے تصور بادل لکھا۔
مگر ایسا نہیں ہے۔ اس کے معنی دل یا طبیعت کے ہیں۔ دہان اورین ہوا ہے
لفظ نہیں ہے بلکہ اورین ہوا ہے۔ یہ فقرہ ہے۔ دہان پنج بھی نہیں بلکہ ویرج
ہے۔ آپ کی لیاقت تو لستو کا ارتقا البتہ کرنے سے ظاہر ہے۔ حضرت کنوڑا
ارتقا بلکہ ہے۔ البتہ بایں شک نہیں۔ یہ ہندو کا ترجمہ ہو سکتا ہے۔ (دیکھو ستارہ
پرکاش صفحہ ۱۱۸) انہوں نے اس لیاقت پر ماہر وید و شاستر کا خطاب اور
ویدوں کی غلطیاں نکالنے کا دعویٰ ہے اور سوامی جی پر علی اعتراض کرنے کا
زعم۔

۱۔ مولوی۔ رگوید منڈل ۵ سوکت ۱۱۱۔ شترہ۔ ہدیت لکھ رہا
نے منتر کا ترجمہ لکھا ہے۔ اتے آدی کلپشون کے کھوٹے والے سردار اور
حوشی کے دیئے والے جہاں تیرے جلال میں تیرے گیان کی دیا جوتا ہے۔ جس
سے تو جن کو جانتا ہے۔ اس اپار شکتی سے اچھے پوجاری کو اپنے میں سمجھ کر لے
ناکہ وہ آد آگوں سے سجات پاورے۔ بہری رحمت رب کی کلیان داکہ
آرہ صفا ظنون خدا کے واسطے خیال کریں۔ جو ہمارے ترجمہ کے سمجھے
اور صحیح نقل کرنے کی لیاقت بھی نہیں رکھتے۔ وہ ہم سے مقابل کریں؟ ہمارا ترجمہ
یہ نہیں ہے دیکھو (تفسیر خط احمدیہ صفحہ ۵۰۹ و ۳۱۰) خدا کے فضل سے مولوی صاحب
نے شروع ہم اندھی غلط لکھی۔ ہم نے یہ لکھا تھا کہ اے اور دیا آدی کلپشون
کے ناش کرنے مارے۔ شدہ نہروپ سرسب آئندہ۔ دایک ہر مانس جہاں
تیرے جلال میں تیرے گیان کی بیا کیانا ہے جس گیان سے تو سب ہر اچری
حالتوں کا گیا تا ہے۔ اس اپی اپار شکتی سے اپنے اپار شک کو اپنے گیان میں
سمجھ لیجئے تاکہ وہ جنہوں میں سے رحمت ہو کر تیری۔ اپناشی معرفت کو پرانت
ہو۔ ہر جو تیری مہمان کو رہاں کی کلیان داکہ ہے۔ اب ناظرین دیکھئے
کتنا دھوکا کھایا اور کس قدر غلط دیا جاتا۔ اور پھر موجودہ استدلال و تحقیق
کے لئے مہر اعتراض۔

صفحہ ۲۸ و ۲۹ پر یا گو لکھ میری کہ مولوی صاحب نے نہ تو لکھا۔ اسمی اور
جاگو لکھا۔ اسمی لکھا اور اس میں سے کچھ اعتراض کیے ہیں مگر وہ نہ ہمارے دھرم کی
پیشک اور نہ سنت دھرم سے اس کا تعلق۔ وہ قریب زمانہ کی بنا ہی ہوئی کتاب
ہے کسی پورا نے کچھ نہیں اس کا حال نہیں ہے بنا بران وہ غیر مستند ہے۔
اور مولوی صاحب کی لیاقت تو میری کو اسمی تھے سے ظاہر ہے۔

۲۔ مولوی۔ یہ رگوید کے پہلے منڈل کا متر ہے۔ دیا اند صاحب
اس کا ترجمہ یوں لکھتے ہیں۔ ہم کس کی معرفت اور ارا (دیکھا کریں) ہمیں کو نسا
دیوتا بڑے اونی را قبول دیا اند صاحب نہیں) انگ ہو چکا تھا تاکہ میں ہے

یعنی آیت کمال میں وید کے مانسے والوں کے واسطے بشورج آچار یعنی ظہارت
ظاہری و ظہارت متعلقہ شواہد کی تاکید نہیں ہے۔ اور اگر کوئی آیت کمال میں صفا
بد ذرا اور مذراک کے متعلقہ ظہارت نہ رکھ سکے۔ یعنی ناچار ہندو کہہ گئے۔

تو وہ باپ نہیں ہوگا۔ اور نہ مزا کا مستحق ہوگا۔ اسی
میں سوتی کے حکم کو سننا کہ صرف قرآن سے بھی اس کی تقلید کی۔ اب بتلائے کہ
اس میں مصنف دھرم شاستر یعنی منو بھگوان اور مصنف قرآن مساوی ہوئے
یا نہیں۔

ہم نے اظہار حق صفا پر لکھا تھا کہ اچھی گرتا کی کہانی اور اسی قسم کی کہانیاں
وید مقدس میں مگر نہیں ہیں۔ اس پر مولوی صاحب فرماتے ہیں۔

۸۔ مولوی۔ یہ دعویٰ بھی باطل ہے۔ دیکھو منو جی کہتے ہیں کہ
اچھی گرت پریشی نے بھوکھ سے لاچار ہو کر اپنے بیٹے ستوہ شیب کو
بیچا۔

آریہ۔ مولوی صاحب! ہم نے کو نسا باطل دعویٰ کیا۔ اور آپ نے
کہا ثبوت دیا۔ ہم نے تو اچھی گرتا کی کہانی کے ہونے کا وید میں انکار کیا تھا۔ نہ کہ
منو نے۔ بلکہ منو میں اچھی گرتا کی کہانی ہے۔ ایسی ہی سیوں کہانیاں اور ہیں۔
مگر وید میں مگر نہیں۔

وید کی حقیقت کا جواب

۱۔ مولوی۔ اگر آریہ دھرم تیا مویا تا زید مشور کے نام سے شروع ہوتا نہ
گیش (تقریباً دو تاؤں کے نام سے اور جو گیش پیشور کا نام ہے تو وید میں کیوں
نہیں۔ اور یہ نام پریشور کا کس نے رکھا۔

آریہ۔ آریہ دھرم تیا ہے اور یہی سبب ہے کہ کسی غیر کے نام سے شروع
نہیں ہوتا۔ زید تو وید تجارت گیش کے نام سے شروع نہیں ہوتی ہے۔ چہ جا کہ
مقدس ترجمہ۔

आध्यं पुरुषमीशानं पुरहंतं पुरुषतमम् ।
अनमेकाक्षरं ब्रह्म ब्रह्मव्यक्तव्यं सत्वात्मनम् ॥ १ ॥
असत्तदसत्तत्त्वं यद्विद्वत्सदसत्तत्त्वं ॥
परावराणां तत्त्वं पुराणं प्रमथ्य ॥ २ ॥
मङ्गल्यं मङ्गलं विष्णोर्वरेणायमनयं शुचिम् ।
नमस्तुत्याहपात्रे शत्रुघ्नं शत्रुघ्नं ॥ ३ ॥
دیکھو تجارت مطوعہ الشیاء لکھنؤ مسامی کلکتہ ۱۸۷۶ء

تو چھوڑ۔ وہ بری پورن اور سب سے عزت اور خوب کے لوگ
اور نام بھلائی چاہنے والا سب کا اشیاء و پرست سروپ ایک لازوال سبب
سے بڑا اور بڑی کرتی سے پرے سناٹا ہے۔ چہ اچر جو نام عالم ہے۔ یعنی جیو اور
پر کرتی ان سب سے اعلیٰ ہے۔ وہ سب سرشتی کا رچنے والا قدم اور بے عیب
یعنی دیکار رحمت ہے۔ نام کلیان کا بھنڈا سرسب دایک آفت گرن کرنے
اور دھماکنے کے لوگ اور قدوس ہے۔ تمام اندرونی کار چنے والا۔ الگ اور
مستحکم و غیر متحرک کا منتظم اور جیوؤں کا آدی سرشتی کی دی ندریہ وید کے جو
سے اسی پر اتم کو مسکار کرنا ہوں۔

یورانیوں کے زمانہ کے بعد جب دیوتا پرستی آریہ قوم میں رائج ہوئی۔ یہی ایک مندر میں یا ڈیرہ مندر میں سے اور کھیتیں کا نام اور اس عجائب الخلوقات کی تصویریں بنکوں میں کٹنے لگی۔ ورنہ پہلے اس کا پانی اور طرک کی بت پرستی کا نام و ستا نہ تھا۔ جس طرح تیرہ سو سال سے پہلے گورپرستی و کورپرستی یا محمد پرستی اور اسلامی کتابوں میں ان کی منت کھی شروع ہوئی۔ اس سے پہلے میں بھی۔

۳۴۔ مولوی۔ ہم اوست کی تعلیم والے شوروں میں کہاں کھائے کر قرآن کا حصہ نہ ہے۔ اللہ وید ہی کو اس باطل تعلیم کا چشمہ آپ نشروں و دیگر دست و دھریے بنایا ہے۔ قرآن میں ہم اوست یا ہم اوست کا ذکر نہیں تھا کہی غلطی ہے۔

آریہ۔ مولوی رومی جو ہم اوستی فرقہ کا مشہور پیشوا ہے۔ وہ لکھتا ہے۔

مندر قرآن مندر سر دہشت استخوان پیش بیکان ادا حشم
ہم اوست کے ماننے والے علماؤں نے لکھا ہے۔

مستوی مولوی مسعودی بہت قرآن و دران فارسی
من چو گویم بصف آں عالیجناب بدست پیغمبر و لے وار و کتاب

اسی طرح لکھتے ہیں کئی حوالہ قرآن و حدیث کے موجود ہیں۔ اب بتلائیے کہ مندر در علما نے اسلام کی سمجھ کی غلطی ہے یا ہماری یا تمہاری۔ یا جی۔ محی الدین سنی۔ مولوی رومی۔ منصف شمس۔ وغیرہ۔ سارے سے سمجھتے صرف آپ ہی سمجھ والے پیدا ہوئے۔ کن نیکون کا مسئلہ با عدم سے وجود اور خدا کے لور سے سب کی پیدایش۔ یہ سب کے سب ہم اوست کی جان ہے۔ اور اسلام کا ایمان۔ اللہ وید سے اس کا کوئی تعلق نہیں۔ سب اس جی کا دیدانت حاشیہ اس کے مخالف ہے۔ دوسرا آپ نشروں اس کے مخالف ہیں۔ کج رنگ کسی ہم اوست کے میر وے کوئی شرقی ویدی اس منکر کی تائید میں پیش نہیں کی۔ اور ہوناں کیونکہ مادہ اور حیوانا دای مانا خودی اس مسئلہ کو ج و سنا دے اوکھائے۔ در اگر بیان میں منہ ڈال کر دیکھو اور اعدا کو کام میں لاؤ پھر سمجھو کہ کس کی سمجھ کی غلطی ہے۔

۳۵۔ مولوی۔ اگر اہل یورپ کو آپ محقق جانتے ہیں اور ان کی تہادت یر صداقت کا بھی اعتبار ہے تو مسیح پر ایمان لانے سے کیوں انکار ہے۔

آریہ۔ چند داخل یورپ کی تہادتیں جو ہم نے انہما جن جن درج کی ہیں ان میں سے کئی تو عیسائی نہیں۔ بلکہ صرف خدا کے ماننے والے ہیں۔ بعضے لاند مذہب۔ اور بعضے مسیح کے میر وے۔ ان کی علمی تحقیقات سے ہم کو کئی بھی انکار میں کر سکتا۔ کیا یہ سائبریا کی ریل پر چڑھ کر آپ عیسائی ہو چاہتے ہیں۔ یا عیسائیوں کی تاریخ خبر دینے سے مسیح کو این امدان لینا پڑتا ہے۔ خلیفہ محمد جس صاحب نے اعجاز التریل میں بہت سے انگریزوں کی تہادتیں درج کی ہیں۔ مگر وہ عیسائی دین کو نہیں مانتے۔ اور اسی طرح مولوی دید اند وغیرہ نے بھی مگر وہ عیسائی نہیں ہوئے جو جواب انکا آپ لوگ دیں۔ وہی ہماری طرف سے بھین۔

۳۶۔ مولوی۔ سوچ میں لکھا ہے کہ پریشور سے خراب دھرم کی مخالفت کے واسطے ہمیں کاروب دیکر دنیا میں نزول فرمایا ہے۔

آریہ۔ سو کہ اس منکر کا یہ ترجمہ نہیں کسی ہو تو قوت لے آپ کو دھرم کا دیا۔ اس کا صحیح ترجمہ یہ ہے۔ ہمیں کا ہوا دنیا میں مولوی بات نہیں۔ مگر پرانا ہے اس کو سب لوگوں نے واسطے دھرم کا پیشہ بد و خراب بٹھرایا ہے۔ یعنی وہی دھرم کا پرچہ ہے۔ پس جو دیک دھرم کا پرچہ ہے وہی ہمیں ہے۔ اور اس کا دھرم

سے بھٹنا چاہیے۔ ۳۷۔ مولوی۔ منو اور ہمارا منکر ۸ میں ہے۔ کہ منو ہر ایہ بت میں مسکر سبکل چل دیاس پیدا ہوتا ہے عورت کی ذات کے اندر عورت سے نسبت رکھنے والا دھرم وہی ہے کہ عورت میں آپ پیدا ہوئے۔ اگر سچ ہے تو صیبت آریہ باد۔

آریہ۔ یہ ترجمہ سچ نہیں ہے۔ اور نہ اس کا مطلب آئیے سمجھا۔ مولوی کا مطلب ہے۔ کہ خاندان اور استری کے نامی تعلقات اور کمال محبت سے جو حاصل ہوتا ہے وہ ہمہ احد و لڑکا اگل باب کے منکر ہوتا ہے۔ گویا اسی کا دوسرا قال ہا۔ اور ای کی تائید منکر ۹ و ۱۰ سے ہوتی ہے۔ اسی سب سے منوری ہے۔ کہ عورتوں کو خور و سدر رکھا جاوے اور باہمی خور و زور میں کمال محبت ہوتی چاہیے۔ جس سے نیک اولاد پیدا ہووے۔ اسی واسطے آریوں میں ریت ہے کہ جب استری ضلوا ہو کر مناں کر شدہ ہووے۔ تو آئینہ میں آئنا مودہ بچھے یا اپنے خاوند کی شکل دیکھے۔ یا اسی اور اپنے خاندان کے بزرگ کی۔ تاکہ لڑکا اپنے خاندان کی ہنسکل ہو۔ اب زمانہ حال کے محقق ڈاکٹر ملر قسریج کے روئے مثل اسان کی بات یہی تحقیق پر پہنچے ہیں کہ یہ پورائے آریوں کی فطری مائل صیغہ ہے۔ اور ہمارے خیال کے مطابق حضرت موسیٰ بھی اس فطری سے آگاہ تھے۔ اور حضرت محمد بھی خواہ بہ ان کو کسی وسیلہ سے ملی ہو۔ ایک حدیث میں ہے کہ لولہ مرلا ہیر کہ شیا باب کا بھید ہے۔ یہی منشا ہے منور کے اس خلوک کا آئینہ عقل و دانش سے کام لیں۔ اور جان بوجھ کر چاند پر دھول نہ ڈالیں۔

۳۸۔ مولوی۔ منورنی ادھیا۔ پلیم میں لکھا ہے کہ سوا منورشی دھرم اور ادھرم جانتے والے نے بھوکے سے لایا کر جو کچھ ڈال کے ہاتھ سے کئے کی رائی لیکر کھائے کیواسطے تجر پر فرمایا۔ اور ایسے ہی رشی ماریو نے بھوکے سے لایا کر جو کچھ جان بچانے کے واسطے کتے کا گوشت کھائی کی خواہش کر کے پڑ بھی لگا۔ گار نہ ہوئے۔

آریہ۔ آپ کی لیاقت تو دھرم دیو کو بامدیو کھنے سے ظاہر ہے۔ اور بہتر لفظ بھی نہیں وشو اتر ہے۔ یہ خلوک ہماری ۱۰۶ و ۱۰۷ میں۔ آپ نے انکا مطلب میں سمجھا یا جان بوجھ کر اعتراض کیا۔ یہ تمام آپت کال کا دھرم ہے۔ انہوں نے پران سچانے کیواسطے اتسا کہا۔ مذکر ذات انسانی کے واسطے دکھوں کی فوج نے ہنگام فوج خیر بھوکے کے علت سے مسلمانوں کی کی ہوئی روٹیاں کھالیں۔ کیونکہ تمام فوج بھوکھی تھی۔ اور ایک کچھ کو بندہ سمجھ جی سے بھی ایسا کرنے کی ہدایت کی ہے۔

ہمارے سیوا جی یا کسی اور کی مامت بھی مستانہ ہے کہ انہوں نے بھی ایسا کیا تھا۔ اور انہی کے مطابق قرآن کے مصنف نے بھی تین فاقوں پر مزدوار جائز کر دیا ہے۔ حضور و ماہرہ میں ہے فتن اضطرار سے مخصوص نہ شاہ ولی اللہ صاحب لکھتے ہیں یہی دھرم خور و ل مردار جائز است۔ و نذر و ابو فیہ فائدہ لفظ غیر یا لہ

بگما است کہ یا وہ اضطرورت ضرورہ (صفحہ ۱۱۱) انول کشور
پھر قرآن صورا اتمام میں ہے۔ الا ما اضطررنا الیہ ربنا صاحب
فرما تہیں ہمیت حرام است الا وقت ضرورت تناول آں رحمت است
صفحہ ۱۳۵۔ نو کشور
منورنی میں اس کی مامت ایک اور جگہ بھی لکھا ہے۔

॥ आपतको हेतु वि प्रा नो शौचाचारं न कल्पयन् ॥
انحال حارت احمد۔

त्वस्त्री त्वं पुमा नसि त्वं कु मार उ त वा कु मारो । त्वं जी
रणो बंश डेत वं श्रु त्वि त्वं नाता भव सि विश्वतो मु
खः ॥ अथ कक १० पृष्ठ ४ सं २७

اسے صرف مشرقی غلط لکھا بلکہ اس کا ترجمہ غلط دیا۔ اس میں ۲۷ جن الفاظ
ہم نے لکھ دیے ہیں۔ وہ آجے باکل دے نہیں گئے اس متر کے آگے کچھ ہے متروں کے
مطالعہ سے صاف ظاہر ہے کہ یہ متر جو ہے دشمن ہے۔ چنانچہ متر ۲۰ سے ۲۱ تک تمام ایک
ہی مضمون ہے۔ اور جو کی بابت ذکر اور اگرچہ پچھو تو اور متروں میں تحقیقات کرنے کی ضرورت
نہیں۔ گو کہ جب وہ نکلا جاوے گا پ سے دیر نہیں کیا لائے ہیں۔ تو آخر باطل واضح ہو جائے
یعنی ہمارا افتاد وراثہ ہے۔ متر ترجمہ۔ اسے جو یہ سب حالتیں تیری ہوئی ہیں کبھی تو ستری کے شری
میں۔ کبھی مرد کے جسم میں۔ کبھی لڑکے کے قالب میں اور لڑکی کے جسم میں اور کبھی بوڑھے کے ر
میں لائی گئی ہے ہمارے چہ ہے۔ کبھی بادشاہ بیٹے سب میں کھیا ہوا ہے۔ اسی طرح تو بار بار یہا
ہو تا ہے۔ خاص کر ایسے متر کا بھی کسی نے آپ کو کچھ ترجمہ نہیں بتلایا۔ اور دیکھ لکھ یا تو
اس پر آپ کا یہ دعویٰ کہ جو ماوریکہ نیست۔ مستعدی کے قول کی تصدیق کرتا ہے۔

ہرگز گردن بدعویٰ افسر اند
فریشتن را گردن اندازد

جیو کھشا اور نپیا اور پیر پتر منوں کا جواب

۶۱۔ مولوی۔ دیکھو منڈل ۱۰ میں ہے۔ سوئی کا قاف تھا۔ اول تمام
عالم کے جو ہر قالب ایک ہوا۔ نیم زمین و آسمان ہی نشان ہیں۔ ایسے دروہ پر یکا کش و
کوہن کر کے قربانی کرتے ہیں۔ وغیرہ
آریہ۔ یہ مولوی صاحب نے ہرینہ گرو کا دے متر کا ترجمہ کسی سے سن سنا کر لکھ دیا ہے
یا ہر صاحب کی تاریخ سے آپ کو مخالف ہوا۔ کیونکہ وہ دیکھ سکرے سے باطل ناقص ہیں۔
اس متر کا نقلی ترجمہ ہے۔ دیکھو پترال ہے سب مشرعی کے پہلے درخان تھا۔ اسی نے سب
سنسا کو پیدا کیا اور وہی سب کا سامی ہے۔ وہی سب گروں کو اپنی شکتی سے سمکال رہا ہے
وہی سب کا مظہر حقیقی ہے۔ ایسے سکرے سورہ پر مانتا ہی ہم لوگ آگ سادھنوں سے بھگتی
کریں؟

مولوی صاحب نے دوسرے متر وہ نقل کیا ہے۔ جس کا ترجمہ ہم مذہب براہیں احمدیہ ۷۷، ۷۸
حق صفی پر لکھ چکے ہیں۔ باقی ان کے تاسرے متر میں اختلاف ہیں جو پادری ہنری مارٹن نے جو پر
لکھ مذہب کے کئے تھے۔ اور شکا جواب ہم ان کے جوابی لکھروں میں دیکھے ہیں۔ مولوی صاحب نے
پادری صاحب کی کتاب تو دیکھی مگر ہمارا جواب نہیں دیکھا یا جان تو تھکا یا نام پیدا کرنے
کے واسطے ایسی بیہودہ کوشش کی۔ حضرت براہ وراثی اول ہمارے لکھ متر کو ملاحظہ فرمائیے
آگے مولوی صاحب نے منومرتی کے چند شکوکوں کے حوالہ سے اس اور گائے کے پاس

کے جائز کرنے کی کوشش کی ہے۔ اس کا جواب ہم حصوں میں دیتے ہیں
منوں گائے کا ماننا اور خفاخستہ کا نا ثبات سخت گاہ لکھا ہے۔ تفصیل دیکھو منومرتی

ادھیاء ۱۰۸ سے ۱۱۱ تک اور ہماری مذہب براہیں احمدیہ صفحہ ۱۵۸ سے ۱۶۱ تک
عام گوشت کھانے کی بابت۔ اس کی بابت منومرتی کی صحیح رائے اور یہ مقدس کے مطابق
ہمارے بلکہ صاف فقہانوں میں گوشت خوری کی تردید دیکھو منومرتی ادھیاء ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴،

اے ہر اکاٹھا بتاتے ہیں۔ اور صرف ہی نہیں بلکہ وہ حضرت عیسیٰ یحییٰ بنے کو دوسرا خدا مانتے ہیں۔ یا یوں سمجھئے کہ وہ کنواری مریم کو حضرت عیسیٰ کی ماں کہتے ہیں۔ اور خدا تعالیٰ کو اس کا باپ اور مسیح کو خدا کا لکھتا۔ پوچھا۔ بیٹا کھڑا تھے ہیں۔ حالانکہ یہ معاملہ بالکل غلط ہے۔ مسیح اور اس کے باپ جانتے تھے بھائی اسی مریم کے منکر سے پیدا ہوئے۔ جو بھائی شہار کی بیٹا تاجور دھڑی۔ اور چونکہ عیسائیوں کی طرح مسلمان بھی مریم کے باکرہ بننے کے قابل اور اسی حالت میں روح القدس سے حاملہ ہونے کے متفق اور مسیح کو روح القدس کا بیٹا مانتے ہیں۔ اس لئے وہ بھی عیسائیوں کی طرح جھوٹے ہیں۔ کیونکہ حضرت مریم باکرہ نہیں تھی۔ بلکہ یوسف شہار کی بیٹا تھی۔ ہم نے اس مسئلہ کو نہایت وضاحت سے کرشمین مت درین میں حل کر دیا ہے۔ اس قرآنی آیت سے ہزار گنا ٹھیک اور لاکھوں برس پہلے مقدس نے اس سارے مسئلہ کی تعلیم دی ہے جس سے آریہ لوگ ایسے غلط اور یکویش عیسائیوں کی طرح یا محمدیوں کی مانند نہیں رہ سکتے۔ دیکھو یہ آیت لکھا ہے۔ **اَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّ اللَّهَ ابْنُ امْرِئَةٍ**۔ اور نہ کسی کا بیٹا ہے۔

۴۱۔ مولوی۔ آریہوں کے دوسرے مسئلہ تاج کا ذکر نہ تھا۔ آریہ۔ یہ بالکل غلط ہے۔ ورنہ انہوں نے مقدس میں سیوں منتر مسئلہ آریہوں کی بابت موجود ہیں۔ (دیکھو رگ وید ۸ اشٹک ۱ ادھوا ۲۴ منتر ۲ وغیرہ)۔

پھر مولوی صاحب نے صفحہ ۴۴ پر انہی اور دوسرا اور ایک مضمون لکھا ہے کہانی لکھی ہے کہ بے سند صرف اندھ دھند پر ان دھند کا ام بھد یا۔ اور ایسی ہی ایک کہانی میرا خدا صاحب نے صفحہ ۷۰ کے حاشیہ پر لکھ دی ہے کہانی لکھی ہے۔ یہ ایسی ہی کہانیاں ہیں جیسے حاتم طائی اور امیر مہرہ یا عروج بن حنظل کی داستانیں یا زوال الفریقین اور اصحاب کف یا یوسف زلیخا کے واقعات یا کچھ کرن کی خراب یا جو بیور کے قاضی صاحب کی کمات کے قاضی صاحب کے بیان کئے تھے یا کہ گم قاضی بن گیا تھا۔ ہم ایسی قصوں کہانیوں کی طرف متوجہ نہیں ہونے کیونکہ یہ صرف دھرم کا لان باتوں سے کچھ تعلق نہیں۔

پھر مولوی صاحب صفحہ ۴۷ و ۴۸ پر راجہ بھٹ کی کہانی لکھتے ہیں کہ سورگ سے اس کو اندر لے گا لایا۔ اور پھر راجہ بھٹ سے یہ سبب ایک ایسی کہانی لکھا گیا۔ کہ یہ بالکل غلط ہے کیونکہ راجہ بھٹ کا ذکر نہایت دیر میں ہے۔ وہ ملک نہ تھا۔ کا نام ہے جھڑامہ کے روئے سے اسے نشان برہما ہے ملتے ہیں۔ یہ کہانیاں قرآن کے قصہ بہشت اور آدم و حوا و سامیہ اور ایلیم و طابوس و زینوف و بعد انکار سے زیادہ دیر میں ہیں کیونکہ جس بہشت کا قرآن میں ذکر ہے اس کا صفحہ دیا ہوا ہے چند آدمیوں کی۔ یا انوں کے کہیں نہیں لکھا کہ رور و رور پر گرجون راوی سیم ایسی ہے وقت مائوں پر متور نہیں ہوتے کیونکہ مسلمانوں کا جنت اور بہشت و کائنات سورگ و دوزخ ایک ہی سادہ ہے جس میں ڈھلے ہیں۔ خداوندوں سے آدم کا لایا۔ جو کالی گئی۔ شیطان کا لایا۔ سادہ اور ہلکس کا لایا۔ وہی حال پورا ملک سورگ کا ہے عوض مافوق جگہ ہمارے۔

۴۲۔ مولوی۔ پاریسی بھی پسندوں سے آریہوں نے وید کا لایا ہے۔ مگر یہ اور عیسائی کے پھر سے باہم پھاڑتے ہیں۔ آریہ۔ پاریسوں پر جو آپ کی عنایت ہوئی وہ بھی اصل اور الگ بھل

ہے اور آپ کی لیاقت ملی تو شیخوں کے نہیں ہے۔ ظاہر ہے۔ ہم نے کئی بار سوچے دستوروں سے پوچھا اور ان کی کتابوں میں دیکھا۔ مگر اس آیت کی راجہ بھٹ میں ہے بلکہ نہایت ہے۔ البتہ آدم کے نام سے اس غیر مترقبہ بہت سے فائدہ اٹھاتے تھے۔ اور اب ہم بھی سکھ وقت تک بلکہ واؤ دے زائد تک انہوں کو ایسا کرتے تھے

مفصل دیکھو (توریت مقدس) **بانی۔** یہ بات کہ آریہوں نے پاریسوں کی کتابوں سے وید لکھا۔ یہ ایسی باطل ہے جیسا ہم کہیں کہ مسلمانوں نے گرنہ خدا سے قرآن نکالا۔ تو یہ ہمارا دین بریں زرد آستخا سے پہلے دنیا کو اپنے جلوہ نورانی سے روشن کر رہے تھے دیکھو نرندرا استخا پران ۴۷ آیت ۶

ہم نے اس اعتراض کا جواب مذہب مراہیں احمدیہ جلد دوم میں دیا ہے کہونکہ یہ اعتراض مولوی صاحب کا نہیں بلکہ مولوی نور الدین صاحب کا ہے۔ مولوی کی کتاب کے آخری صفحہ پر۔ یاد رہے کہ جن حریصوں کو یہ پیش کیا ہے۔ ان کا ترجمہ وہ لکھا ہے۔ کہ کہ یا کو لک و غیرہ شاستریوں نے کیا تھا جبکہ عیسائی مترسورس نوز سے ہیں اور کسی معتبر اور محقق بہت نے اس پر اعتراض نہیں کیا اگر آریہ صاحب مترسورس ہوں۔ تو انہوں نے انصاف اس وقت تک خالص پر لائے نہیں ہوسکتا۔ کہ جب تک وہ کسی قدیم مستند ترجمہ سے اسکی مخالفت ثابت نہ کریں قیامی مشنوں اور منطقی دیکھنوں سے کام نہ لیں۔ کیونکہ امور ارتدیدی میں چھپے ہزاروں قیاسات عقلیہ سوچا جاتا ہے۔ اس سے یورپی یورپی معرفت حاصل نہیں ہوتی۔ اور ویسے ہی جی ڈالو مارل رہتا ہے۔

آریہ۔ یا کو لک کا ترجمہ کوئی نہیں۔ اس واسطے اپنے بالکل خلاف واقعہ لکھا کہ ہم نے آٹھا وہ ترجمہ لکھا ہے۔ جو کہ یا کو لک و غیرہ نے کیا تھا۔ یہ بات حرمنا باطل ہے۔ آپ نارنج کے بھی پورے مابہ معلوم ہوتے ہیں۔ جب کہ یا کو لک کا زمانہ ہے۔ اب میں بتاتے ہیں۔ کسی مورخ نے بھی ایسا نہیں لکھا پس آپ کا لکھا ہوا غلط ہے۔ حضرت عظیم قیاموں اور منطقی دلائل سے نورت دھرم کی عظمت ظاہر ہوتی ہے۔ آپ اسے زل اور ذکر سے سمجھتے ہیں۔ پھر بتاتے ہیں آپ کی ایسی مضمول گیات کو موجود باطل ہونے کے کون حق لیند قبول کرے کہتا ہے؟ آپ جیسے دانتوں کے حق میں ہی ایک فاضل نے لکھا ہے۔

مستع را و خط لوگ ریاں کند
قول تو در بزم مشور انداختہ
عبدہ مرا عاں تو تپاں کند
فعل تو در بزم مشور انداختہ

۴۵۔ مولوی **त्वम मन्त्री त्वम धृमा न सित्वे क**
नारी उ नवाकु नारी त्वे जी रणी दृष्टे न त्वे च सि वि श्व
तोम स्व ० अथ वै ० क ० १० मे ० १२ ॥
ترجمہ۔ تو ہی عورت ہے۔ تو ہی پورا زمین ہے۔ تو ہی مالک ہے۔ تو ہی لڑکی ہے۔ تو ہی بودہ ہے۔ لافٹھی دیکر چلتا ہے۔ تیرے ہی ملک روپ ہیں۔ اور منشی خمد میر صاحب نے صفحہ ۴۷ پر بھی ایسا ہی لکھا ہے۔

آریہ۔ اس منتر کو آپ نے تین جگہ درج کیا ہے۔ مگر منتر جگہ غلط۔ کسی مادیان سے نقل کروا کر یا کسی خود غرض سے منتر کو دیکھا یا اور دھوکا دینا چاہا کیونکہ آپ کی عقل تو بقول مجھے بڑے نہ سمجھے مام محمد فاضل باجوڑ اس قدر ناواقفیت کے اگر مسلمان آپ کو مام وید و شاستر اور د اعطا اسلام کا خطاب نہ دیں تو کیا کریں شیخ حضرت اصل متر یہ ہے۔

اور ہوائے شلوک ۴۶ آؤ گیتا اور ہوائے شلوک ۴۷ اور ہوا بھارت شانی پر
 اور ہوا ۴۸ شلوک ۴۹ سے ۴۷ تک ان سب کا ارتھ صاف ہے کہ جس طرح
 سے ہوائے اور ہوا راکت بارش سے ہوتی ہے اور بارش آفتاب کی تابش سے
 کھینچنے سے ہوا بھارت سے اور بھارت ہون سے اور ہون وید سے ہوتا
 ہے اور وہ پر ہوائے اس واسطے سب جگت کا منتظم و برائیت دینے والا ہے
 اور وہی زمانہ بنائے و حال کے منتظم ہے اور ان کا ارتھ دینے والی ہوا شلوک ۴۸
 کے شلوک میں زیادتی ہے کہ انہوں نے سب چیزوں کا ذکر کیا ہے جن سے
 انسان کے وجود کا قیام ہے۔ اول تو انہوں نے پانچ عنصر بتلائے۔ میں ان کو
 اس جہانی حالت میں ترکیب دینے والا ہوں۔ اس لیے ہوا جب برساتا ہے ان کو
 اس حالت میں ترکیب دیا۔ شب و روز کا تعلق اس جسم سے ہوا اور یہ سارا ارتھ
 روح کے کمرؤں کے مطابق برساتا کی طرف سے کہلے ہیں اس سے کوئی
 اعتراض نہ ہوگا۔

۴۸۔ ہون آتش پرستی یا جو پرستی جو باجوں میں اکٹریا
 کرتی ہے جس میں وہ جو چیزیں جو انسان کی پرورش کے واسطے محدود ہیں
 جلائی جاتی ہیں جن کو میں نے ہی لفظی تماشاً ایک مرتبہ دیکھا ہے۔ وہ ارتھ
 ہون کے نزدیک کس قدر قابلِ تحسین ہے۔ اس سے اگر ہوائی صفائی
 مقصود ہے۔ تو یہ گندہ یک و غیر کے جلانے سے ہی ہو سکتی ہے۔ اور یہ ظاہر ہے
 کہ انسانی غذاؤں کا جلا نا جو ان کے اصلاح کے واسطے۔ اور پھر مرے جلا کر
 پر پھیلانا اور پیشانیہ دیا جاتا ہے ہوا کو خراب کرنا اور کائنات کو گور
 سے لپٹ کر اس کیفیت اور پر از عفت کرنا تہذیب اور فاسفری سے کر لیا
 دے۔

۴۹۔ یہ ارتھ کا لفظ فاسفری اور آریہ آپ کی لہانت کی شہادت
 دے رہا ہے۔ اگر آپ ہون کو آتش پرستی یا جو پرستی بتلا دیا تو کیا ہوا شاید
 اس طرح سے جیسے ہی روح اور ہوا جو موسیٰ و غیرہ انبیاء کو آتش پرست یا جو پر
 پرست یقین کر لیا جو گاندہ ہون کیا کرتے تھے اور لوہا۔ اور مندل
 و شہادت اس سے اپنے مکانات کو منظر رکھتے تھے۔ فسی صاحب انہوں غلط
 صحت کا ذریعہ ہے۔ جیسے شفا خانہ جاری کرنا۔ اور دوائی با شفا مکان
 کو صفا رکھنا۔ مرض پرستی یا جو پرستی یا مکان پرستی نہیں۔ ویسے ہی ہون بھی
 آتش پرستی نہیں۔ بلکہ اگر اس سے لینے آگ سے کچھ مانگا جاوے۔ یا اس
 کے آگے سجود کیا جاوے۔ تو آتش پرستی ضرور ہے۔ اور ہم ایسا کر نیوالے
 کو پورا شریک سمجھتے ہیں۔ جیسے کہ پستوں کو یا جو الا سود پرستوں کو۔

ہون کی بات ہم نے متضلل بحث گندیہ برہمن احمد میں لکھ دی ہے۔ ہم
 نے بھی کئی مسلمانوں کو کتب پرستی کرتے چند بار بطور تماشاً کے دیکھا ہے۔ مگر وہ
 کیا قابلِ تحسین ہے۔ جس طرح گندہ یک کے جلانے سے ہوا صاف ہوتی ہے
 اور جس طرح ہوائے سے ہوا صاف ہوتا ہے۔ اسی طرح ہون سے ہوا صاف
 ہوتی ہے۔ گندہ یک جلا نا بھی ہون ہے۔ لیکن وہ گوہر پرستی یا آتش پرستی
 نہیں۔ مکانات کو گور سے لینا اور لیس کرنا یا جو اور زینہ تو تماشاً سے لینا
 نام ہی حلقہ صحت کے واسطے ہے نام مہذب علم یا نہ انہی ترغیبی سائنسے
 سائنس شامل ہون سیدوں کے چوکے کا ہے۔ اور جتنا دے رہو باطل گندی کا
 پھونکے۔ قاتل کے دیکھو۔ آپ کو عینت اور صفائی کی توجہ حاصل ہوگی

افغان لوگ جب کسی چیز کو بہا بیت عمدہ اور پس ہوا دیکھتے ہیں۔ تب
 تمہارا کئی کرتے ہیں چو کا جو۔ شوائے۔ لینے اب یہ چیز نہایت عمدہ ہوگی
 مگر چو داند پر نہ لذات اور ک۔ مردوں کا جلا نا بوجھنا نا ہے اور ذوق
 کرنا عطر کے چھونکے دینا ہے۔ آفرین ہے اس آپ کی لیاقت معاملہ نہیں
 پر تمام مذہب پر برہمن و اکثر اس صداقت کی طرف مائل ہوتے جاتے
 ہیں۔ کہ ذوق کرنا یا جو یوں کا کھڑے اور جلا نا ہر طرح ہے خطر اور آپ اپنے
 محض تعصب یا قرائنی لیاقت سے اسے بد بوجھنا یا جو لا فعل بتلائے ہیں۔ ہر
 ہے کار بوز مندی تہ بخاری۔ آریہ سید احمد صاحب نے ہی فرمایا ہے
 اور شچرا یو اے ایسے امور کو نہیں سمجھ سکتے ہیں۔

۵۰۔ یہ ہم پر ہر مطلب۔ ہون کی کے ادھیا اول کے شلوک
 کا یہ ترجمہ ہے کہ اس پر ہوائے بنائے اسٹھا والی پر کوئی سے عناصروں
 کے ہر سے ہوا وین کو لٹنے کے بعد پانی کو اوٹن کیا۔ اور اس سے سب
 پادوی دنیا کا پانچ پیدا کیا۔ اس منہ کے شلوک کو سن فاکر جو پارسیوں کی
 کتابوں کے ذریعہ معرفت بیان پارسی کے آنحضرت کو پوچھا قرآن
 میں بھی ایک جگہ ماریا کل شئی جی لے لیا لینے سب چیزوں کی تازگی
 اور تازگی کا باعث پانی ہے۔

۵۱۔ شلوک کا ترجمہ یہ ہے۔ آپ لفظ کے دو معنی ہیں۔ پانی۔
 اور جو ہیں جہاں سب میں بیا یک اور سب احرار ہیں اسی پر ہوائے نام
 لیا گیا ہے۔ اسی کا لفظ ترجمہ اور تازگی کے زمانہ میں ہے جب لوگوں کو
 خدا کا اوتار نا گیا۔ اس طرح ہو گیا۔
 جلی یا بل پر آم کرنا ہے اس کو شکار ہے۔ تو ریت کے نصف نے
 دھکا زانہ ہوا بھارت سے بہت ادھر ہے اس آریہ و ریت کے
 غلط افانوں سے غلطی کی گئی اور لکھ دیا کہ روح ابدی میں یا یوں
 پر دو لگی تھی۔ اور اسی تو ریت کے غلط ترجمہ نصف قرآن مقابلہ
 میں پڑا اور سورہ ہود میں لکھ دیا وکان عرض علی الما لینے خدا کا تخت
 یا کسی رو پر اجنے کی جگہ پانی پر تھی۔

۵۲۔ شلوک کا ترجمہ یہ ہے۔ ہر ایک چیز کا پانچ پیدا کرنے کے بعد یہ
 سب بڑے تو ایک منہری گولہ بن گئے۔ اس گولے میں اس دور جہاں سب
 کروں سے بڑا ہے۔ لینے پہلے سب بتا رہے و سارے مہرین کے قد نا
 ایک گول آگاہ ہو گئے۔

شلوک ۵۳ کے مطالعہ سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ سب سے بڑے
 جو الا سورہ اس دور گولہ کا حال میں بند ہی لینے کئی ہزار برس تک
 رہا۔ پھر بدشور نے اپنی اشتہائی طاقت سے اس گولے کے دو ٹکڑے
 کر دیئے۔ پھر پھوکی کا نام پر پھوکی اسی واسطے ہے کہ وہ سورج سے پھٹک
 لینے جدا شدہ ہے۔ یہ سارا بیان منو کا لکھول دیا اور جیالوئی اور عام بیت
 کے معلومات کے مطابق ہے۔ اعلیٰ لوگ اور خاص کر آپ جیسے تعصب
 مزاج جب تک انصاف سے کام نہ لیں۔ اور کہ علم مقبول نہ پڑیں۔ ان علی
 باقول کو نہیں سمجھ سکتے۔ ہون کی نے جو پھر مشنی دیا کہ بارہین کو نا ہے
 وہ باطل فلاسفی اور سائنس کے مطابق ہے۔ و فصل و کچھ مشن آریہ
 پھر و کٹر صاحب امریکن بیت داں کا مشہور کچھ سنسکرت میں کہ ہوا شکتی

۱۔ اس کے متبادرت میں امام غزالی سے جو نصیحت کے عنوان سے دو دو گھنٹی کی عبارت
 کی گئی ہے جو نویں مائتعلیٰ ہائی مائتعلیٰ مقدمہ و کتاب سے ترجمہ و تفسیر فرمائی ہو
 گئی ہے۔ یہ سیدوں کو کراہ کرنا ایمان سمجھا جائے۔ جتنا وہی کو کراہی تو کراہی
 اسلام کے ایک مشہور اور عظیم انسان فرزند میں تصدیق فرماتے ہیں۔
 میں اگر عمر کو عمر کو کراہت میں نہ آئے ہوں تو اسے اسلام نے ایسا لکھا ہے کہ
 اسی بات میں کہ یہ کراہت کراہت میں تعلیم کی ضرورت ہے کہ انہوں نے
 ایسی بیرونی تعلیم کی ضرورت نہیں ہے کہ انہوں نے تعلیم کی ضرورت نہیں ہے۔

الطال بتارت احمدیہ

نہ اندر مقلد لایوت میداشتہ، تا تاریخ چین فارسی مع ۹۱۹۹
 مہرم ۳۴۰۔ ایک دروغ و نام ہے کہ برہمن سادست عرب و چین و سیستان و شیراز و مغول
 ملک میں (اقوام الهند صغریٰ و نوکلشور)
 نمبر ۳۴۰۔ یاد دی راچند صاحب (نہ میں) نیاس جی اور شیش جی اور وینو اور کیوں
 نے مختلف زبانوں میں بھی دعا کیا ہے۔ (راجا نراناں مطبوعہ سکندر مع ۲۰ فصل ششم)
 نمبر ۳۴۱۔ شہر انور میں ایک مکان پران موجود ہے جسے دیوانہ کے تحت تعمیر کئے ہیں اس
 مکان و دیوانہ پرست قذیم کہتے ہیں جو کہ شش برج والا تھا جس کے گئے۔ وہ سنسکرت
 سے ملے ہیں جن کو کوئی ایران اور آریہ ورت کی تواریخ سلف جینی بھی ہے جس کے دیکھے دلیں
 انکی صورت و شکل و نقش کو دیکھ کر یقین لگی ہو جاتا ہے کہ اس زمانہ میں آریہ ورت اور ایران
 حال ملین۔ مذہب مطریق و غیرہ میں کچھ بڑا فرق نہ تھا اور برہمن ہندوستان مع ۱۸۰۹
 نمبر ۳۴۲۔ ذات کا امتیاز ایک کتاب سے جلا آتا ہے اور اسکی پامندی حرف ایشیائی ملکوں میں
 بلکہ انڈیا اور ملکوں میں بھی تھی۔ جیسے تھارو دیوانہ و غیرہ میں آریہ بھی نہیں کہ صرف ایرانی ہی نیکی
 آبادی میں ہو بلکہ امریکہ میں بھی پرو اور میکسیکو والوں کا اس امتیاز کے آثار پائے جاتے ہیں
 اور اس امتیاز کا اصل منشاس عقیدہ ایک ہی معلوم ہوتا ہے۔ راجا رجنن جیاب شرو جلد ۱۸
 نمبر ۳۴۳۔ آریہ ہندی نے ایک جو علم نجوم کے متعلق ہے اس میں یہ نشانک ہے۔
 लङ्का पुरे कयदो हयः स्यात् तद्दिना हयमके ति
 पुयो अथ सादासि हयपदे स्तका लः स्यात्त्रो म के रात्रि ह
 ترجمہ جب لنگا میں آریہ کتاب طالع ہوتا ہے جسے خط استوا پر تو جوا میں دو پر امریکہ میں
 وقت غروب شمس و دروہم میں آریہ رات ہوتی ہے۔
 نمبر ۳۴۴۔ زمانہ قدیم میں آریہ لوگ امریکہ میں جاتے تھے جس کے نشانک متفرق مذہب و عمارت
 رنگت۔ غیرہ کے اندر میں موجود ہیں۔ آریہ لوگ آریہ ورت سے لبواری جہاں براستہ
 جاوا اور بالی کے سیکسکو۔ پیرو۔ وسط امریکہ جزیرہ تیارو کٹن کے شہروں اور ملکوں میں
 جا با کرتے تھے اور ہندو سولہ نیشن ان الشنت امریکا مطبوعہ ششم صفحہ ۳۰۰ نمبر ۳۴۵
 نمبر ۳۴۶۔ زمانہ حال کی تحقیقات کے بعد یہ معلوم ہوا کہ اس وقت کے آریہ لوگوں کی جن
 شہنشاہی طاقتوں کے کہ متیحا اور جوا و قلاتی اور ہندی قلات اور ہا ورم قدیم یونانیوں والیٹین
 اور سری لوگوں کی شیشانی سے خاص کر سہوستانی اصلیت ہے۔
 جھکوا اس ال پر بیان بحث کرکے کوئی ضرورت نہیں کیونکہ بزرگوار اس کتاب میں یہ ہے کہ دیکھا گیا
 جہاں کے سولہ نیشن قدیم ہندو سکندر کی مہند و اصلیت تھی وہ انہیں
 نقشہ اور قدیم کہانیاں اور ستاری اور شہنشاہی کی طرز و غیرہ قدیم امریکہ کے کامل طور پر ثابت کرتے
 ہیں کہ آریہ ورت اور آریہ کی اصلیت تھی اور ان قدیم کہانیوں کی جو بظاہر آریہ کی قدیم کہانیاں
 ہے جو سکندر کے لایک ہے اور جن میں کہ جاسکا۔ کہ یہاں قذیم ہندو سکندر کی ہول رہتے ہیں ان کے
 کا صفحہ ۲۰۱ نمبر ۳۴۷۔ آریہ کی مہند واصل ہندی جیسا کہ آریہ جی بھی تیارویش کو سہلے انکی
 روم جن میں طرہا جسے نے اور وائے وائے کر وک سے ہانت کتاب لکھی جس میں مصلحت
 کے سطر ۵۰۰ ہے۔ جس میں تین پیش کے ہیں اس کے کئی ناگہ انکار نہیں ہو سکتا بلکہ ہر ایک
 سلیم العقل بات کہتا ہے کہ مرزا صاحب نے بے دلیل کے سطر ذیل کے لائق میں ملاحظہ کرکے
 جو بھی کہنا اگر کچھ بھی ثابت نہ کر سکا کہ امریکہ کوئی ملک ہے یا وہاں آبادی انسانوں کی ہے
 بلکہ خلاف آئی کو بھی حزنہ ہوتی اور نہ قرآن نے ہی اس کی جزوی۔ ہاں صحیح ہے کہ امریکہ کوئی
 کچھ حد کے بعد سے تو نہیں تھے کہ خدا ان کے واسطے کوئی جینی بھیجتا یا خدا کو وہاں عرب میں
 دیکھے بدوؤں سے متاثر کرتے ہوئے نہ تھے نہ ملی فقط

باب ہشتم

محمدی پیشگو یوں کا رد

سر کے صفحہ ۲۳۱ سے ۲۴۰ تک

قولہ تمام قبول کرتے ہیں لیکن یہ کہ قرآن مجید میں ہے کہ حضرت جلالیت و شہرت و ختم الرسل و محمد میں
 ایمان لاؤ اور انکی اس عظمت و جلالت کے اشاعت کرنے میں بدل جان و دگر و اسی وجہ حضرت
 آدم صلی اللہ سے بلکہ حضرت سح کلہ اللہ خدیجی و رسول اللہ سے ہیں جس کے عظمت و جلالت آن
 حضرت کا انکار کرتے ہیں۔ اقول یہ کہ محمد صاحب جن میں تھے اسی سبب بغیر دیکھے جاسکتا ہے
 کے جسے شہنشاہی شادی انکو غور و مہمانی یا یورو سے جو عرس کو دیا اور مزایا جو باطل کا کھنکھ
 نہ دیتے دیکھ انجیل تک کہیں بھی کوئی طرح میں کوئی ذکر نہ کرے بلکہ لفظ پیشگوئی خود بھی مصلحت سے
 دور ہے ہاں محمد صاحب جیسے آدمی سے ایسا دعویٰ کچھ بھی شکل نہیں دیکھو کہ وہ خود ہی یہ بھی تو
 دیکھ گیا تھا کہ یہود کہتے ہیں محمد مرین اللہ ہے قرآن تو یہ دعوات لہا تو خود خدا کا ہے کہ اللہ گر
 بالکل بائبل اور نہ حدیث میں جو ہے اسے عیسائی کے سر پہاڑے منے ہیں میں نے کسی سے انکا کوئی تعلق
 نہیں قولہ حضرت مسیح نے نبوت میں بات کہہ کر خدا سنا ہے یا اور عرس طالع ہوا اور نازک
 ہاں سے اپنی طرح کا صاف جلا دیا کہ جلالہ الائی کا طوفان مارا کر لیا کہ ان کو روح کیا اور قادیانیت
 کی اور یورپی شاہ عبداللہ انیری اور انورینہ یہودیوں کی اور نبوت محمدی بتائی ہے کہ فاران
 کے حکم کیا گیا ہے اور ہر امر مخالف بھی جانتے ہیں کہ کہ سے بچ کر حضرت کوئی رسول نہیں آتا۔
 جو کہ حضرت کوئی نبی و صامت شہادت دینگے ہیں۔ اقول یہ عیسائی کا قاعدہ ہو گیا ہے کہ حضرت
 صاحب ہمیشہ بتا دیں کہ تمام کچھ اصل حقیقت کو چھپا دیں ہر ایک شہنشاہی مان سکتا ہے کہ یہ بیان نہ تھا
 کا امتیاز کے ساتھ۔ آیت ۴ کہ اس میں کہ اس میں بتا دیا کہ اس میں بتا دیا کہ اس میں بتا دیا کہ اس میں
 ہے۔ اور اس کا کہ خدا نے زمین سے آیا اور نبوت کے آئینہ طالع ہوا فاران ہی کے ہاں سے وہ
 جلوہ گر ہوا۔ و ہنر قدیموں کے ساتھ آیا اور اسکے دلہنے کا تھا کہ شہنشاہی شہرت ان کے لئے تھی
 دوریت جلوہ گر ہوا اور پھر شہنشاہی ہر ایک عقیدہ اور بات پر آدمی جو کہ ذرا بھی عقلی مصلحت میں
 دستبردار نہ ہو جو بھی کچھ کہتا ہے کہ کسی گشتہ واقف کی بات ہے کہ کہ اس کے متعلق کہ کہ کہ
 اپنے وقت میں کہتا ہے کہ اسکے دلہنے کا تعلق شہنشاہی شہرت ان کے لئے تھی کہ کہ کہ۔ مرزا صاحب
 جلالی دیکھنے کے ملاحظہ اصلی عبارت کے خود ہی خلاصہ اسکا بحیال خود لکھا اور کچھ حاشیہ
 پر لکھا کہ صاحب کی موت ثابت کرنی چاہی جو سر با غلط ہے کوئی نادان عیسائی کی گردھو کا کھائی
 نوچو نہ کوئی دانا رکھا لکھا عیسائی بھی اس آیت گراہ نہیں ہو سکتا جہاں کوئی آریہ جن کے
 سامنے اس پیشگوئی کا تمام طرح ہی بے حقیقت ہے قولہ اسی طرح حضرت داؤد بھی حضرت
 کی جلالت و عظمت کا انکار کر کے زور یتیمیا میں یوں بیان کیا ہے (۲) تو میں نے آدمی
 کہیں یاد ہے۔ میرے لوگوں میں تخت شالی لکھی ہے۔ اس کے خزانے کچھ کہ ایک مبارک کہا (۳)
 نے سلوان تو جہاں حلال ہے اپنی تلوار حاکم کے یعنی ان پر لکھا (۱۱) اہمیت اور تلوار عدالت
 پر اپنی زرگواری اور اقبالہندی سے سوار ہو کر ہوا ہوتا تھا مجھے بہت ناگہم دکھا دیا۔
 اور یاد دہانہ کے دو نیزے تھے تیر تیر کرتے ہیں۔ تو کچھ سلسلے گر جاتے ہیں (۶) اسے
 حلیہ تخت اعدا ہا ہے۔ تیری سلطنت کا حصار استی کا حصار ہے تو تو صدق ہے
 دوستی اور سر سے دشمنی کی۔ اسی خزانے جو تیرا اعدا ہے خوشی کے رولن سے یہ صاف ہے
 زیادہ ترجیحے خطر کیا۔ اقول۔ یہ بیان ہر طرح زور کے خلاف ہے اور نہ لکھو کہ
 سے ہمیں بلکہ مرزا صاحبی لکھنے کی قرع کی غزل ہے جو محشوق کی بات ہے جس میں
 مرزا صاحب سے دیکھو زور نہ کرنا آواز رسن او کی طرف اس کے انکار کا کھنکھ نہیں
 ہے (۱۲) اس کی بے ایمانی اور نفی سے منوبہ کرتی ہے نہ کسی اور سے پس

۱۵
۱۶
۱۷

کندھیں ہیں جنہیں جنت کی امید موجود تھی اور جن کے لئے اور علیہ ہمارے دل میں بھارت کی
 ویدوں میں آقا کی سادہ اور سادہ سیاحی کو آفتاب معلوم کرنے کے لئے چکا اور بوم کی طرح طبیعت
 تاریکی میں گھوم گھوم رہے تھے مگر یہ اتنا نیا کاری کھنڈن ان ہزار دہن باوجود اور تمام آریہ
 ویدوں کی لئے فوید جاوید ہر ایک کی یاد کو فرما جان دیا تھا ان نادی ہندوستان چھوڑ
 پڑے پھر آغا چھوڑ کیا تھا گو یا پھر پھر میں نے اپنا کچھ ابدارت کے حقہ بخت بیدار ہو گئے
 آریہ ورت کے غافل بیٹے ہزار ہوش ہو گئے جو نہیں اس دم دل حاصل ہے اپنی پر نور گر مونی بانی
 سے

उतिष्ठ आत्माका लो जा ता
 اور جو خدا سے اور دیا میں سوئے ہوؤں کے سر ہائے آکر لگا رہا حالت رویش
 ہوئی اور او دیا خاموش رہے یہ بزرگوں کے بخت چکر جواب عقلیت مانگے اور جانتے ہی لینے
 مال کو ہاسا کو پہنچانے لگے کہ کیا دیکھتے ہیں اگر کہیں بخت فی ہے کہیں عقل کی شکیں خدایت
 جو ہاں ہے اور کہیں نہیں ہے یا کہ کوئی ۱۹۷۳ء کے محرم میں اور ۱۹۷۳ء کے محرم آریہ مال کو بڑے
 سوار نکالی غنیمت جان سے پہلے ان کی عقلیت و جواب کو زینت بیان جوں ہی آدی
 رات کو آتے تھے اور سوکھتے لوگ جگے جگے ہر ایک پر بیاب ہو کر آسمان بخت ہو کر جزا و رویت
 اور بڑے دوسرے بلکہ اس کی کسی طبیعت صادق اور وید لایق نے آنکھوں کا دلوں جھوٹوں کا
 و ماخون کا ایک بخت علاج شروع کیا اور اسے ایک کلیہ برکتس (وہ بخت جس) آنکھوں کو
 توڑ دلوں کو بڑے جھوٹوں کو بخت و ماخون کو بخت بخشی اور جو ملازموں کی کہیں سے ہی نہیں
 جواہر کار کر کے آتی سے بخت ثابت کو یا ویدوں کی عقلیت جاری ہوئی اور آسمانی کی بڑی
 کا جبر چاہا جان توڑوں کی بھی ہوئی بخت بغیر نہ ہو سکے بیکار رہے تھے وہاں کثرت خیر و آریہ
 کے سبب ہر سرگرمی ہوئی کی بخت آریہ ہے جس بخت کی ایک طبیعتی خیر و فیس مطلق و فقی
 اب سیکھ لوں بلکہ ہزاروں موجود ہیں مرزا صاحب ہم لوگ بدوں کو عقلیت کرتے اور کرتے ہیں
 اور اسی واسطے وہ بڑے کثرت سے رستی کی طرف آتے جاتے ہیں سچائی کی حقیقت میں محرم
 ہو گئی اور ان رستی کی بخت موجود و محرم ہی رہے کہ حالت معاہدے و دکاروں کے

محرم ہوئی جاتی ہے۔
 علام احمد ۳۳۳ اس وقت متبع ہوؤں کہ ریشیوں کی منیت بھی بت نہیں تاہو بلکہ بھی
 ثابت نہیں ہوتا کہ وہ کوئی نام تھا کہس تکڑیں رہا کرتے تھے اور کہیں عریں الہام پایا
 تھا اور ان کے علم بچہ کے کیا ثبوت ہیں یا نہ ہونا چاہئے کہ ان کا نام آگنی و دیوینے آگ ہوا
 دیوہ میں یہ سب بنا دینی باتیں ہیں۔

تقریر یہ ہے کہ تمام اعتراضات سماجی میں یہی ایک بھی نہیں اسی واسطے ان کی بنیاد
 بھی اور رستی ہے معاہدے سے منزلوں ابید میں کہو کہ چشم دید میں بلکہ وہی شہد میں
 نسبت معرفت و حسیہ پر تاسے وید والا مال ہیں اور جو جامع حشرات و کائنات تھیں
 بلکہ باجلال وہ شاور پر معرفت انسان تھے اور عرف ہی نہیں بلکہ دیوتا سامان ان کے آگنی
 و آتہ و آتہ ہر ایک ہر ایک نام تھے اور ہی ہادی رشی کی طرف سے یا نہ الہام وہ شہر کی ایک
 میں بچہ کی گویا وادی وادی سے حضرت آتش تھے اس وقت آہادی کی آویختی اور آتہ کی شہادت
 حضرت ونا آتہ نہیں کسی کو کوئی فساد کی رادی میں نہیں تھی بلکہ میں الہام یا یا اور اسی
 سے دھڑلے میں جاری زبانی کے علم بچہ کے ثبوت غلط نہیں بلکہ بنایت قوی اور مضبوط ہیں۔
 ثبوت تہذیب و تہذیب کے لئے تہذیب کی اور علم علیہ بلکہ کیا تمام دینے اسی سے علم
 سیکھا اور جن دونوں میں تہذیب کے سبب تہذیب علم تھا اور تمام نہیں اون دونوں عالم
 انہیں میں ہر ایک تمام اور قوموں سے بچہ نہیں سیکھا ملک سکھا یا کیونکہ وہ ان دونوں
 بلکہ تہذیب و تہذیب کا نام مطلق ہیں۔

چونکہ تہذیب و تہذیب کا نام مطلق ہے اور کوئی جاہل کسی علم کو ہی نہیں

کر سکتا کیونکہ یہ ہر شے محال ہے جس طرح آجکل علم کی ضرورت ہے اسی طرح کسری کی آویں
 بھی نہایت ضرورت تھی ورنہ آجکل سرگرمی نہ ملتا اور علاوہ ہر اس عقل کل پر
 کی ذات پر لازم آتا ہے جس طرح ظاہری آنکھوں کے واسطے سورج دیکھنے ہی باطنی آنکھوں
 کے واسطے علم کی ضرورت ہے ورنہ علم آریہوں سے حاصل کیا اور آریہوں نے ویدوں
 علم کتابوں سے حاصل کیا ہے اور کتاب میں علم سے وید ام کتاب ہے اور ہندوستان تمام لکھنے
 بغیر کتاب دینے پر جانے کا کیا کمال کتاب کا ہندوستان پر محال ہے جو جاکہ کمال اور کمال پر نہیں
 کا اس واسطے وید پر ہندوستان کا ان اور چار رشی اس کے علم ہیں۔

آپ جو کہتے ہیں کہ یہ ہونا چاہئے کہ ان کا نام آگنی و دیوینے تھا حضرت آنکھوں کے کمال
 معذور ہونے پر اس واسطے سن کر کہ نہ جانکر دیکھنے پر مقابلہ میں جیو یا افسوس سے
 محض شامش احمد خطا رجحانست بیافیش یہ جیو یا افسوس سے
 معضل ثبوت اس کا کلیہ برکتس (وہ بخت جس) آنکھوں کو بڑے
 کے واسطے سر مشطور

حقیقت وید میں علمیت و فلاسفت بری ہوئی ہے محمدی تو کمار حضرت عرش آسمانی بھی
 ان کے ماننے و بچنے سے محذور ہیں اور ہر سبب اپنی کم علمی کے اس قدر کمال تک پہنچنے سے
 دور میں ایک نصیب ہوا کہ صریح کے نسبت مرتبہ خدای محمدی بھی نصیب ہوا اور نہ ہو گا
 علام احمد ۳۳۳ اور یہ بھی سمجھنا چاہئے کہ یہ بھی خدای لاف ہے کہ وید کے رشی تمام حاکم
 کی اصلاح کیلئے امور سمجھتے اگر انہا ہوتا تو وید میں ضروری نہ لکھا ہوتا کہ وید رشی اپنی فائز
 آریہ میں سے نظر کئی مرد و زن ملک میں بخت کر کے تھے وید میں ہر ایک کا کمال ذکر ہے وید
 کا کمال نشان پایا جاتا ہے۔ تو ایک مختلف ملکوں اور حصوں وید کو بخت ہے بلکہ آسمانی
 ملکوں کی اطلاع سے بھی وید غافل ہے اور اس کے بچنے سے جیو یا معلوم ہوتا ہے کہ ہندو رشی
 ہر ایک خدای جاکہ وید ہندوستان یعنی آریہ وید میں ہی ہے اگر ہم ان باتوں میں سے نہیں ہیں۔
 تو وید کے دوسرے ثابت کرنا چاہئے کہ وید کے رشیوں نے آریہ وید میں باہر قدم نہ لکھا اور
 ویدوں کو اپنی اصل میں لیکر خدای ملک بھی خدای تھا یہ بات ہرگز ثابت نہیں ہو سکتی
 بذات ویا نہ بھی ثابت ہو سکتا۔

تو ویدیں وید ہندوستان کو تمام انسانوں کو وید تہذیب تھے۔ عمل کرنا اختیار ہے۔ ہر ایک
 ارشاد ہے کہ وید نام وید و بخت کی کہ ہند کے واسطے ہندو تہذیب پر جو حسیہ شروع پڑا
 آریہ میں ہوئی اور یہاں سے اپنی نوع انسان دنیا میں پھیلے تو دور دراز ملکوں میں حفظ
 کے واسطے جانا چہئے اور وید وید کے ہر ایک واقعہ بلکہ تمام کو ایف عالم کا سیکھا وید
 مگر کسی ملک اصل ملکوں کی تاریخ نہیں ہے نہ وید ہر ایک ریشی کو کسی جادواری میں
 خود ذکر تہذیب اسی واسطے وید میں کسی خاص فن ملک جزیرہ کا بطور وید ہی پر لکھا
 کے نام طرح ہیں میں تمام دنیا میں نوع انسان میں اسکی ہر ایک مساوی ہے اور ہر ایک
 عالم ہر جادوی اور اسی واسطے وہ ام کتاب یا الہام مساوی ہے وید میں کہیں نہ وید
 یا ویدیت کا نام نہیں اور اگر کہیں ہے تو بلکہ نام وید ہند کا وید ہے ورنہ جیو یا لاف زنی
 وید و ویدوں کے واسطے کافی ثبوت ہے۔ بلکہ ان کے قادیانی الہام کی دے کہ وید میں
 تھے تو نہ ان کو وید سے بلکے تھے ہیں۔ یہ وید ویدیا و رشتہ ۱۱

समुद्रं च स्वर्गं च तारुण्यं च स्वर्गं देवैः सविताः
 च स्वर्गं । मित्रावरुणौ गच्छ स्वर्गं होरात्रे गच्छ स्वर्गं ।
 यज्ञे ॥ मित्रं च स्वर्गं द्यावापृथिवीं गच्छ स्वर्गं
 यज्ञं गच्छ स्वर्गं सोमं गच्छ स्वर्गं दिव्यं च भोगं

ترجمہ: ڈوہائے باغوں اور نعمت میں
 نہیں سیوے کہانے جوئے ان کے رہنے
 اور کیا ان کے رہنے اور کیا ان کو
 رہنے دوزخ کی بارے اور کہا اور یہ
 روح سے ہند لاس کو کرتے تھے گئے
 تھو غیر برابر بھی قطار اور بیاہ دیں
 بنے ان گور بال بڑی آنکھ والیاں۔
 پھر سوزہ الدہ میں بہت ذکر بہت کا
 کر کے لکھا ہے۔ وَتَبْعُوهُ قِيَامًا كَاسًا
 كَانَتْ مِنْ حِجَابٍ خَفِيٍّ عَيْنًا كَانَتْ
 تَسْلِيْلًا وَتَطْوِيفًا عَلَيْهِمْ طَلْقَتْ
 تَحْلُلًا وَتَرَاثُمًا خَفِيٍّ عَيْنًا كَانَتْ
 اَوْجُهُمْ مَلْمُؤَةً اَلَمْ تَرَ جَمْعًا اَنْكُوِيْلًا
 بِيَاْسَةٍ جَنِّ كَوَلُوْنِي سَوْنَهُ كِي اَبِكْ جَمْعًا
 دَوَانِ سَبِيْلٍ اَسْكُ يَاسٍ يَحْمِلُهُمْ
 لَوْنُهُ اَوْ مَرْدُودًا رَسْمًا وَلَسَ جَبِيْلًا
 اَنْ كُوْنِيْكَ خَالٍ كَرَسَ كَرْمُوْنِيْ كَبْرَسَ
 مَوْنَسَ مِيْنَسَ۔

ترجمہ: سب جگت میں جو پری پران ہوتا
 ہے وہی پرانہ سبک جانے لوگ ہے وہ
 کے بڑے اوس بڑا برابر کوئی نہیں
 سورہہ طہ کے کڑوں کا مٹے والا اور ہر
 وہی ایک جگہ شہرے خود کسی کی پرکاش
 مناج بنیں شراکتوں کے اگیان کاواں
 کرے والا خود اندھکار سے رہت ہے
 پریشور کے گیان اور ان کو کہہ علاوہ کوئی
 جیو کشتی انتہی نہیں یا سکتا اسی پرمانا
 سوجا کر جیو مرتبے گذر سکتا ہے بغیر
 اس کے بلکتی اور گیان کے درجست و برج
 سے حاصل ہوتی ہے اور کوئی مارگ
 اس کی پرستی کا نہیں ہے پرمانا کی
 برایتی اصل مکتی ہے اس کے واسطے کوئی
 کرنا اور اس کی گناہناں رکھنا مکتی کا
 سادہ بن ہے سب بچال چھوڑ کر اس
 کی طرف موکش کے طالبوں کو حیف لگاتا
 چلتے۔

مہر

سنو بھججني ता सविथा
 ताधामा निवेदं भुवना नीति
 था यन्न देवा अमृत मान
 शाना स्तमी येधाम च चैपय
 न। यज्ञः अ० ३२ न० १०
 ترجمہ: سونوں کو یہی پخت کرنا چاہئے کہ
 ایک پرمانا ہی سبک ہو دھنا ناکھار
 انہیں کرنے والا یا نے والا اور سب جگت
 کا سوامی سبطم اور گیا تپے انسی کے
 گمان اور اند میں رکھنی دے جیو
 موکش کو حاصل کرے ہنس شہر تو نے
 پرمانہ کو یزید ہو کر موکش دستہ میں
 رہتے ہیں ان دکھ درد کسی رکنا نہیں تا
 گت جو حقیقی شانتی کو تحصیل کر کے اویا
 اور صرم سے دو جو حاتی ہیں وشو ہو
 وجہ خیالات فاسدہ ان کے نزدک
 نہ آسکے ہر رنہ وہاں کی مذہن میں
 ہوتے ہیں ہمہ گیان انہیں یزوں
 کے اگیان سے آزاد کر دیتا ہے۔

مہر

मस्व के यचा महे संय वि

انہوں اور چلو الطیحات جنت میں
 میں چھوٹا کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا
 آسنا و زمین ڈھب و کھڑا کھڑا کھڑا
 جنت میں کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا
 کرکھا کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا
 باخون میں سبکی کھڑا کھڑا کھڑا کھڑا
 ان کو وہاں کنگن سونے کے اور موتی۔
 ان کی پوشاک ہے وہاں رہشیم کی۔
 پھر سورہہ واقعتہ میں ہے تِلْكَ لَآئِنُ عِلْمٍ
 وَلَئِنْ كُنْتُمْ إِذْ يَاكُوكُوبُ وَابِلًا
 وَكُنْتُمْ مِنْ تَحِيْلٍ اَلَمْ
 ترجمہ: ان کے یاس لڑکے (غلان) سہا
 پہنے وئے انجور سے اور کڑے اور سہا
 سترے شرب کے لئے ہوئے سترے وئے
 جس اور نہ کہنے لگے اور میوے اور گوشت
 پرندوں کا جس قسم کا جی چاہے۔

بہشت کی بابت علمائے اسلام وعینہ کی رائے

مفسر۔ علی بن ابیسیم از حضرت امام رضا داران روایت کردہ کہ از جملہ امام کوائل
 بہشت می شود نماز گزین (رض) بعلوم بہت و رنگ اصوات کہیف اور ویکہ تغیر و اسع
 الشتریل صغر و ۹۰۰ لامر و جلد اول
 مفسر۔ اور رضا کا بستر بہشت میں اور کجا ویکو معارضہ البصیر ۳۹۹ و ۴۰۰ ذکر معجزات باطن
 مفسر۔ اور فرقہ نظامیہ کے مسلمان یہ بھی فرماتے ہیں کہ سائب بچھو جگہ و ستور
 بھی بہشت میں جاویگے (دیکھو غنۃ الطالبین)

ترجمہ: چو طفلان انکے اے ناہ فریبی
 ہر مرد و عورت کو یکدم بہشت
 قی و عطا ہوئے بغیر ہر سبکی موت
 فرما کر انہوں بہشت تو قیام نہ نسیم
 تو عشق طوبے کا قیامت و مت
 نعمت فردوس نہ ہر مارا رکو دست
 ایضا۔ بہر نعم بہشت طاعت اسد و کن
 بل حال۔ بہشت اور ارم سبیل اھو نہ
 اسی طرح کے اور بھی نام اکثر
 یہ جنت کے دیکھیں کہیں کس بقعہ پر
 مفسر۔ ملا حسن صاحب۔ ایہا الاخوان تاجز و طار ان نگار و ناہاں فردوس کو عینہ وکھلا دیا
 مفسر۔ مولانا جلالی تہن تہی تہن بہر طبعنا ہر نازا میکہ جوت و در جگہ جیس سانی را
 مفسر۔ آئینہ مولوی سرمد احمد خاں صاحب دیکھ رہتے ہیں تہن حقیقت
 بہشت کی ہی باغ اور قریل اور موتی کے اور جاذبی اور سونے کی اینٹوں کے مکان اور فردوس
 و نمد و شراب کے سمندر اور لذت و جوا و درخ و صورت عورتیں اور لوندے ہوں بچھنا کہ بہت
 مثل ایک باغ کے میل کی ہوئی ہے۔ اس میں رنگ و مہر کے اور موتی کے جڑا و محل ہیں۔

طون۔ وَاَمَدٌ فَاَمَدٌ فَاَمَدٌ
 وَكَمْ مِمَّا نَسْتَحْيُونَ نَسْأَةً وَتَحْيُونَ
 عِيَالًا كَمَا مَسَّاهُ لَكُمُ اَوْ كَمَا تَحْيَا
 وَتَطْوِيفٌ عَلَيْهِمْ عِلْمًا كَانَتْ
 كَمَا تَحْيَا لَوْ لَوْ كَمَا تَحْيَا
 ترجمہ: لذت والوں کی بہرے و حیر
 لگ دے میوے اور کہ جس جڑ کو جی چاہے
 جیکے ہیں وہاں پہلے نہ کہانے اس میں
 دیکھائیں وانا اور پھر اس میں شہدوں
 کے پاس غلمان رکھ کر اسے آگاہ وکھلا
 میں نشان میں دے سبک پھر سورہہ واقعتہ
 سہر و حیات کا مثال اللہ کو لکھو
 اَنْ اَنْ تَحْيَا اَنْ تَحْيَا اَنْ تَحْيَا
 آجکا راعن آتاکا کما تہرہ (مشینوں کے
 واسطے آگاہیاں حیرت زنی انکھ والیاں
 موتی کی تہن جوت ورت۔ بہرے وکھلا
 انھیں کہ اصوات اٹھان پر دینے شرف
 پھر کیا وکھلا دیا انھوں کی محبوبا
 اور ہم عمر۔

سورۃ حج ان الله یبخل الیٰ ذلٰلٰلِ الْبٰلِغِ
 فی حقہ احمد

اگرچہ ہمارا زادہ نہیں تھا کہ قرآن کے تاروپونہو کریں مگر کہ کیا جاوے اب تو الہامی فرشاد ہے اور اس کی بھی آپ کی طرف سے بنیاد لہذا سجات قرآنی اور دیگر کتب کا عقلا بلکہ کرتے ہیں۔ اور مشیت اسلامی کا نقشہ مبتلانہ کہ حق پسندوں کو ختم کر کے مقرون کوں ہے اور ملحدوں کوں۔ نفی کون ہے اور شقی کون۔

مقابلہ اور موازنہ وید و قرآن

[illegible]

سورة النازعات مقرر
 حلالی و اعلیٰ و کواہب
 انزلنا و نزلنا سماءنا منور
 فیہا انوار و لا کینا انکار
 من ربک عطاء حیسان
 ترجمہ بیشک بڑی والوں کو روز دہی
 ہے باغ ہے اور انگور اور نوجوان
 عورتیں ایک عمر کی سوائے دنیا میں ملتا
 نہ سینکے وہاں کہنا اور مسکراتا بدل
 دیا۔ پھر رکنے دیا جاسکے۔

[illegible]

سورة طه - ان النقيس في حب
واكلهم فكلن بما اتهموهم
وقلبهم زعمهم عذاب الجحيم
كلوا واشربوا هيا بما كنتم
تفعلون متكلمين على شر مضفور
ونذرتهم بخور عين -

यन्नानन्दाश्चमोदाश्चमूदः
 प्रमूदश्चासते। कामस्य य
 त्राप्ताः कामास्तत्रमाश्रितं
 कृष्णं प्रायेण परिहृय।
 नृ-म-९ स-११३ मे-९।

ترجمہ۔ جلدیشوہ میں ہی سلوہ رن
آندہ اور تمام ہر شے اور کمال پرست
سب کا نام اسی کی آگاہی پالین سے
پراپت ہوتے ہیں اسی کا لے کے جکا
دوسرا نام مومکش ہے سب کو اسی کی
آگاہی پالین کرنی چاہئے کیونکہ انہوں
جیوناسو اجات کے کسی طرح نہیں سکتا۔

۴۴
 یل لہوئی تیر ج کھنڈ یسینہ تو
 کے کھنڈ تہن م۔ تسمین
 موبہ ہ پ و مانا مہ تہ لہو
 اہن تہ دہا دہ دہ یسینہ
 و۔ م۔ م۔ م۔ ۱۱۳ م۔
 ترجمہ اور یاد دہی گلیشوں کے تاش
 کرنے کے تہ مہ مہ مہ مہ مہ
 ایک پڑھن جہاں تیرے جلال میں
 تیرے گیان کی بیا بیا ہے جس گیان
 سے سب حرا جہ کی حالتوں کا گہانا
 ہے اُس ایسی امارت تہی سے اپنے
 اُپاریک کو اپنے گیان میں استہر
 کیجئے تاکہ وہ ضم من سے رہنے کر
 تیری اساتشی معرفت کو ہر ایت ہو۔
 یہ معوی تیری مہان کر یا سب کی
 کسان دانک ہے۔

वेदाहमेतं पुरुषं महान्तमादि
त्यवर्णं तमसः परस्तात् । त-
मेवदिदित्वातिमृत्सुमेतिना
नः परगविद्यतेऽयनाय ।
यजु-अ-३१में १८

لیکھا ہونے نال لکھے لیکھے ہونے و نالاش
اگر کہ وہ جو خود یا نہی جاوے اور خدا نہ ہونے سے و نالاش ہوتا ہے اس کو وہ خدا وہ
نہیں بلکہ سرب بیایک ہے اور وہ اصل ارشاد و پرستش کا یہ ہے۔

वेदाहमेतं पुरुषमहो त मादित्यवशात् न सा पुराणा
त त्वमेव दि त्वा मृत्युमे ती ना नदा पयसा वि द्यते ना
न या। य० अ० ३१ म० १८

علام احمد ۱۳۷۰ء۔ بانامک صاحب اوسب پوراؤں اور ناستروں کو یہی کی طرح اشرک
ہیے خدا کا کلام ہی جانتے ہیں عیا کہ وہ اپنے گرتھ میں لکھتے ہیں قدرت مبد پوران کتیبال
قدرت سرب سچا رہیے مبد پوران خاسترب خدا کا کلام ہی ہے۔

ترجید۔ اگرچہ پوران کا بھی مثل قرآن کہ نہ بلدیان ہونا صمد ہوا لایں سے ثابت ہے اور پورن
لایں فاضل شدت بھی آئید ستیج کے سنا بدیش سے ہزاروں پوراؤں سے دست بردار ہوئیے
ہیں۔ پوراؤں کی بات ایک سالہ پوراؤں پر کیا ہمارا ایک ہزار تیار کرتے دے ہیں پس پس
ہم پوراؤں کی تردید چھوڑ کر اصل مطلب کی طرف رجوع کرتے ہیں کہ باصحا کے گرتھ میں
اکثر جگہ وہی کی عظمت تحریر کی ہے اور میںوں جگہ اسکو الیثور کرت کہا ہے چنانچہ نمونہ کے واسطے
چند شواہد پیش کرتے ہیں۔

(۱)۔ اس گرتھ کے چند جگہ وید ماٹھ۔

(۲)۔ اور کتیبال تیکے وید کن اک بات۔ ہر ہفت اشرک کہن کتیبال اصول کت بات (چپ جی)

(۳)۔ اگا دن تندرہ لڑن نہت برہمن اکیشر جگے دیان لے (چپ جی) پورن ۲۰۔

(۴)۔ بت ہبارد جیج سنیا ر۰ آہرن مت وید ہتبار۔ (چپ جی)

(۵)۔ تم سب ہی تے رہت برام۔ جانت ہیدا و عالم۔ (دوراس محلہ ۱۰)

(۶)۔ وید من نام اتم سوئی میں پھر جسوں تینا لیا لکے تاجن سچ بھی گورائے تے تہم جگہ بار بار لکھا

(۷)۔ گو کہہ جی سید سچا رے۔ گو کہہ دیے اتری تائے (سندہ گوست)

(۸)۔ چا سے مبد سوئے سچا رے۔ یڑے گڑے تن چار سچا رے۔

سچا رے و جگت کر سچ سدا دے۔ نوہ نامک موکش انتر یا سے

(۹)۔ اگا وینار وید جی۔ گو کہہ ونگ گو کہہ وید نگ گو کہہ ہیا کائی (دووی چپ جی)

(۱۰)۔ جھا چار وید جی سچا رے کما میں یا۔ چکان۔

اب مقام تحریر ہے کتب باصحا و ویدوں کی اس قدر تعظیم و تکریم کرتے ہیں تو اس ایک
واکے ان کے خلاف کس طرح وہ سے ہو سکتے ہیں جبکہ وہ خود تردید بھی کرتے ہیں۔ ویل نہیا
پڑتاں جسے لکھ لکھ بیان۔

اس سے ہم نہ سب سمجھتے ہیں کہ اس کا صحیح صحیح ارتقا بیان کریں اور وہ یہ ہے قدرت مبد پوران
کتیبال قدرت سرب سچا رہیے قدرت کا ہی سببوں اور دیگر ورائے کتب یعنی براہمن
گرتھوں میں سب سچا ہے الیثور کی قدرت کے سوا ان میں چھوٹے قصہ کہانی نہیں ہیں۔

علام احمد ۱۳۷۰ء۔ ایں جگہ نامک صاحب نے قسب سلم وراں نہت خدا کو خالق اور رب العالمین جو
ایمان لے آئے تھے اور پورن کی ایسی تعلیموں کو اور پورن کی عظمت چھوڑ دیا تھا اچھا جو کئی
خدمت میں جو نامک صاحب کے سکھ ہو کر اکرشن سنگش سنگ تارابن سنگ بگووان سنگ ویزام
لکھو کر پورن کے گور کے گرتھ سے باہر طے جاتے ہیں باوجود تمام عرض کرتے ہیں کہ وہ بھی پورن
کی ایسی تعلیموں سے دست کش ہو جائیں۔

اگر ہم نہیا کہ میں بھی قرآن کی تعظیم کو قبول نہیں کیا بلکہ ہمیشہ اس کی تردید کرتے رہے
ہاں آئیں تردید کرتے کا عبادانہ و حکمانہ اور نہ گوشت رطابت کے عذر و عذرت نہ جیسی اس وقت
ازادی تھی اسلامی بادشاہوں کے کہنے کے زمانے تھے اس واسطے وہ عوامی سطح پر چل پڑتے تھے

ہاں اکثر جو مدت باطنی کے سبب یا سنی کا انکار بھی مسلمانوں کے ساتھ اس عہد کی ہے کیا ان کے
طریقے ہلاکت سے دست بردار کو وہ بھی باقیہ سے نہ ہوتے تھے کی بات جو کہ آدھوں مردانہ کو کھانا
اور اس بن محمدی سے پرست کش ہو کر بن کیا اور ایمان لایا۔ وہ کیا کا فی نبوت ان کے
آریہ ہونے کا نہیں ہے بحالت دہائی آخرت مردانہ جنم کا مسلمان حال خالصہ ہرم کا پیرو
مقام جو کہہ گیا۔ بابا جی نے وہاں ہی اس کا جسم انت مسلما کر کہا اور جلا دیا۔ چنانچہ مفصل
ڈاکٹر اسکا جنم سامجی میں موجود ہے بھر گرتھ میں ہے۔

مکمل۔ اس گرتھ کو باکوڑے پھر میں اس گرتھ میں مل بلکہ میں (حب جی)

نمبر ۳۔ یعنی مسلمان کی پٹری ہے گہا گرتھ کھانڈے امان کیان جلتے کرے پکار

نمبر ۴۔ وشت جی ڈھات آت پانا۔ سگل ملیج ہرون رنر گھانا

نمبر ۵۔ موجود ہیا جگہ سے کرے سبہ ہرس کو آج سنگے۔

نمبر ۶۔ بیوک سکھ ہیا کائے۔ جن جن نتر و حکما کائے (دوراس محلہ ۱۰)

جنوں نے مسلمانوں کو بھی اپنی محبت سے آریہ یا خالصہ ہرم پر چلا یا جنھوں صمد مسلمانوں

قاضیوں کو صاحبان سے قائل کر یا۔ جنھوں مسلمانوں کو آگ میں جلا یا۔ جس سے اپیش

سے کئی محمدیوں خالصہ ہرم پر ایمان لایا۔ جنھوں نے مسجدوں کو مت گڑہا یا۔ کیا

معاذ اللہ وہ مسلمانوں کی طرح اعمال عبادت ادا کرتے تھے !!!

نہ کہ صمد مسلمانوں کو حرکت سچا کی غارت جڑا دی۔ گوگ کی لذت چکھادی جو خوار ہوئی اور

گوشت خوری مشاوری۔ بلکہ جانت کہ مسلمانوں کو ناانگ پش و نامک اس اور مجھ اس گے و سلا

بنایا ان کی نسبت ایسے گمان این خیال سے و محال بہت وجوں۔

علام احمد ۱۳۷۰ء۔ اچھو خواہ خواہ ایک ڈاکٹر اس کو سر پر کھائے رکھنا اور حرارت اور

عقوت کی تفہیق اٹھانا ضرور ہی کیا ہے۔

ترجید۔ یہ کہ آپ کی تعصبات حرارت اور الہامی عقوت ہے جو خواہ خواہ جہالت اورانی

کے سبب جن دکھائے کو برا نہیں سمجھتے۔ چوچنگ نہ جی جلا بد پر فاضل و ہرم ستر و کرات

چونکہ آپ علم حکمت معجزہ سے سربہ خرم ہیں اس واسطے میں کیور ساند کیوں کہ کوئی طبع

قانونی ہندو شہداء کی عفت متوجہ کرنا ہوں کہ دیکھنے کا قانون قدرت اور حکمت نظری

و عمل کے دوسے کیوں میں کہتے واندہ میں اور اس میں کتا سمجھ حکمتیں ہیں میں آپ کو

ایک مولیٰ سہی، ات بتاتا ہوں حکوای غالی اچھی طرح سمجھ سکتے ہوں گے۔

کہ اختلاف شان و عجب یا سہار کے وہ مسلمان جو سر مائل موزن لے ہیں اوس طرح گورنار

کو دیکھتے تھے ہیں کہ کما جہالت و نادانی کے بیچ میں بدلا میں باقی ہے بلوستان یا غرنی کے

مسلمان اس میں جیسے اللہ اور کا المہوم ہیں اور کھو خدق باطل میں ہیں۔ ایکے تبدیلی اکثر مرد

یہاں لکھے ہیں اور اگو کفر سمجھتے ہیں اور کیوں جہالت سعدی بابا دل کی حکایت (پھر مرد

روم قرآن میں ہے قدرت اللہ الہی خلق الناس علیہا الامتدیل لخلق اللہ ذالک اللہ اللہ

العقود ملک اللہ الناس لا یعلمون۔ قوجہ دی بناوت اللہ کی جبریت با توکل کو بدلنا نہیں

انڈے جاتے کو ہی ہے دین سہار لیکن بہت لوگ نہیں سمجھتے کہ قرآن کی تعظیم بھی آگاہ نہیں

ہو اونس تحفہ اللہ و مطبوعہ فاروقی دہلی۔ جیسے ہند و نامک پتھی یہ گمان کرتے ہیں

کہ ہم شرک سے خالی ہیں اور ہمارا بابا نامک اور دوسرے گورنوں نے شرک میں کیا اور بابا نامک

کے کلام میں فوج کیا یاں بہت ہے۔ سوا اس کا جواب یہ ہے کہ اگر نفول ہمارے بابا نامک

شرک نہیں کیا لیکن مشرکوں سے تیار ہو کر علیہ کیوں نہیں ہو گیا۔

ترجید۔ آئیہ حکمت قنعی و اتف ہیں باصحا کے شرک بالکل نہیں کیا وہ مشرکوں اور

مخدوں سے بالکل بیزار ہے چنانچہ فرماتے ہیں۔

ایکے چھوڑ جو دوسرے لگے ووبے سو و تیار نہ یا۔

آؤں نے انما تک قرین شہد ہی قرآن شریف کی اس آیت کے سرسرمطابق زبان سے
نکل گئے وہ آیت یہ ہے اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ؕ
تو دیدل اغریں سلمان آپ کی عقل پر قربان کیوں نہیں ہوگا اگر جسم کا قیام
بنا دیں تو اس میں ان کی فلاح و دارین و سعادت کو بین ہے کیونکہ خدا و ربّ کو سمجھنا
آپ ہی کا کام ہے جس کا دویا بیان نہیں۔ اس کی بجائے یہ مطلب کہا حاصل ہوا۔
حضرت قدرت سے دعوہ بخشنا بسکو۔ اور کس طرح۔ آبا۔ روح کو جسم میں لانا یا روح کو جسم
سے بنانا۔ اور قدرت فانی ہے یا جاوداتی اور خدا ہے یا خدا سے جدا۔
اگر روح کو جسم میں لانا کہو تو درست ہے کیونکہ روح جسم کے تعلق سے پہلے موجود تھی اور اگر
روح جسمی سے است بنانا کہو تو بیکار دعوئے مردود ہے اور اگر قدرت جاوداتی ہے تو وہ
نہیں ہو سکتی اور اگر فانی ہے تو جاوداتی نہیں۔ یہی طوائف ہیں اس کا عقل بھی فانی
نہ ہوگا۔ لیکن قدرت سے دعوہ بخشنا صاف ظاہر کرنا ہے کہ قدرت میں سے ظاہر جسم بخشا تو
اس کے ہم قابل ہیں یا اس شرط کے قدرت روح لطیفہ قدامت و عینیت ہونے کے اور ماوہ
بلطافہ یا تو کسے ہیئت سے موجود تھا ورنہ اگر قدرت کچھ چیز نہیں ہے اور نہ اس میں جسم تھا
تو نہ کی طرح بن سکتا ہے اور نہ دعوہ حاصل کر سکتا ہے۔

روح کا وجود دیکھنا ایسا مبہم امر ہے جیسے کوئی کسے کہہ نہ سکا ہے جو جانے کو انکھیں نہیں
 حالانکہ محال ہے۔ روح عورتوں کی ہے جو کبھی اور کبھی حالت میں مردہ یا نفی یا جڑہ نہ تھی
 اور نہ ہو سکتی ہے اگر مردانے قدرت سے اُسے دجو دیکھنا تو پہلے قدرت میں وہ زندگی ہوگی۔
 ورنہ دجو دفعہ خود ہے جیسے کچھ کامیٹا یا کاش کے پھول اور قدرت میں زندگی کا ہونا
 تین حال سے خالی نہیں یا وہ زندگی قدرت میں پیدا تھی یا خدا سے جدا تھی یا غیر من اول
 اگر وہ قدرت تھی اور خدا میں تھی تو کوئی غیر نیز جو کہ ہر وہ کسی غیر میں کہ وہ جب الوجود نہیں
 ہوتی پس روح قدرت نہیں ہے

فرض قدم نہایت مکروہ خیال ہے اور باعث گمراہی ضلال اس طرح خدا نہیں ہے۔
 نفوس دوم اگر خدا سے جدا ہے تو ضرور کوئی چیز حریف ہے اور قدرت میں ہے مگر قدرت نہیں ملے
 قبضہ میں ہے مگر خدا نہیں امریٹیکہ دیکھنا نام سے ہے کہونکہ وہ ازلی وابدی خدا کے زیر فرمان
 مگر مخلوق نہیں۔ بابا نازکہ جی نے تماخ کا اقبال کیا اور شکرانہ تماخ کو مایکل اکیگہ میں
 لکھیں بیوں نگہ جائزہ وہ فرماتے ہیں۔

مہاجر آئے سچ نیے ہی کہا۔ تاکہ حکمے آوے جاے (ص ۱۱۱)
مہاجر کشتیوں اور کشت کردوے دوس دہرے تاکہ رنگن گون کرے گن ونبال (ص ۱۱۱)

ترنگ شرادہ ترین کو نہیں مانتے تھے دیکھئے وہ سندھیا کی پشتک جو سواری جی نے زبان
سنکرت میں بھی میں چھوڑی تھی اس میں لکھا ہے۔
एनेषां सोमसदाही नो अहयातप्य रोको यविविद्याना अहया यत्किंच ते
तत् आहमत्त स्य च यत्किंच ते तत् तत् प्यरो

ترجمہ سوم سرد ہونے پر وغیرہ صفات سے موصوف شرادہ اور تربت کے روک ۲ زندہ
اور جو وہ بزرگوں کے واسطے جو شرادہ سے کیا جائے وہ شرادہ ہے اور جو تربتی ارٹھ
کیا جائے وہ ترین ہے اور دیکھو سندھیا مطلوب یعنی شروع شدہ ۱۹۹۹ تا ابابن مطلع
دیکھتا کرشن جی صفحہ ۲۰ سطر ۱۸ جبکو توج ۱۵ سال ہوتے ہیں سیتا رتھ اور ۱۵ سال
میں چھپا تھا جبکو توج ۱۲ سال ہوتے ہیں پس یہ لٹیک سیتا رتھ پر کا ش سے
دو سال پہلے ہوا تھا۔

خواب نمبر ۴۰۔ منشی گنیا لال صاحب سواری لکھے اس لیے کہ بابت جو بشر باقرس
شرادہ میں مردوں کے شرادہ کی تردید پر تھا لکھتے ہیں کہ وہوں پر تمام لوگ یقین
انکا ایشیش سیکڑاچی آمدنی کم ہو جانے کے خیال سے ڈرتے کہ انہوں نے ہمارے ہی دیوں
کو کھوایا اور ہمارے ہی دیوں کو چاں سے نکال دیا دیکھو ان کا رہالہ ہوا صفحہ ۴۱
۱۵ سیتا رتھ پر کا ش سے ایک سال پہلے۔

خواب نمبر ۵۔ سندھیا رومی مطلوبہ بار اول میں بھی مردوں کے شرادہ دینا کرتے اور
دیکھتے تھے کی تردید پر وہ نے چنانچہ وہاں لکھا ہے تنہا جتنگ شوگ فوت نہ ہو۔
تنبہ لٹیک سریش دو دو نول کے تنگ سے شوگ کو چھوڑا لیوے اور ان کو بھون
آوی سے برسن کرے یہی بندہ روان اور شرادہ کا تاتا تھا مارنے والا اور شو جو کم
ان کو کم کرنے لگا گیا ہو۔ اس کو دوبا۔ چار چار آدمی سے ہودیش کے ہت میں ہتھوت
لگا دے۔ تنہا اسکے مرے پیچھے جو کوئی دہرم ارٹھ دیوے ہو بھی اسے مارگ سے لگا د
۱۵ سطر ۱۸ سے ۱۸ تک۔

خواب نمبر ۶۔ پھر اسی منسکار دوی میں ہے کہ ترنگ منسکار چ کی ہستی ہوتا ہے
پسے کر ہواں سے لیکر اس منسکار یک سو لہ منسکار ہوتے ہیں اسکے سوا کوئی منسکار
نہیں ہے اور صفحہ ۱۲۹ و ۱۳۰ اور پتر کا ترجمہ بھی زندہ گمانی لوگ کیا ہے صفحہ ۱۲۹
جس کو توج سال ہوتے ہیں۔

خواب نمبر ۷۔ وید ہاش بہو ملک میں بھی جو منک لہن تعقیف ہوئی تھی لکھا ہے۔
آبہ پتر پتر کی ایک کہتے ہیں۔ اس کے دو ہیید ہیں ایک ترین دو مر شرادہ۔ ان
میں سے جس کرم کر کے دوواں دیو۔ کہی سپتروں کو سکھیت و تربت کر کے میں
سورجین کھاتا ہے۔ تنہا چوان لوگوں کی شرادہ پور روک سیرا کرتا ہے میکو شرادہ
جانتا چلے۔ یہ ترین آدمی کرم دو مان (موجودہ زندہ) چیتے ہوئے پر ہتکش میں
گھٹاتا ہے مرے ہتھوں میں نہیں کپو نہ کرنگوں کا پر ہتکش ہوتا ہے نہ ۱۰ سطر
وہی سواری نہیں ہو سکتی یا اور صفحہ ۵۲ سطر ۲۷ سے ۲۸ تک جس کو توج ۱۲
سال ہوتے ہیں۔

اسی طرح آریہ اور دشمن تن بالا مطلوبہ عمر ۳۲ سے صفحہ ۱۰ اور پنج ہر ایک آدمی یہاں سٹو
۱۲۰ کے ۱۲۰ و ۱۲۰ پر بھی ترنگ بزرگ شرادہ۔ ترین کی تردید موجود ہے۔

علامہ ران ہیدا سیتا رتھ پر کا ش پور نہیں چھپا بلکہ میں مولاسن جی اس میں نہیں
حالا لٹیک لڑی تیسرے مولاسن میں صفات لکھا ہے کہ وہ بیٹے جانا کے نے پشچات دیکھے) مرنگ
مردہ (کے لئے کچھ بھی ذکر نہ چاہیے۔ دیکھو ۵۵۹ نمبر ۱۲۰۔

ان مندرجہ بالا سات جواہرات سے ہر ایک سمجھ کر جو ہوا لا جان سکتا ہے کہ سواری جی کی عظمت
مردہ بزرگوں کا شرادہ و ترین جائز نہیں جانتے تھے اور نہ جانتے تھے۔ ہاں بوب جی نے
چالاک سے ہیں نقصان پہنچانے کے واسطے وہ دوج کر دیا تھا۔ جس کی سبب خلد سواری
جی کی طرف بروت معلوم ہوئی کہ تردید کی گئی اور آمیدہ کیواسے اعلیٰ طہرید کی گئی۔
مگر واضح ہو کہ یہ عمر ارض مرزاجی کی اسلامی عقل سے نہیں۔ بلکہ مشریتو نرائن کی
فصلہ جری ہے دیکھو تار سالہ ششم صفحہ ۱۰۷ اور اس کا جواب اسرار برہم صفحہ
۵۳۷ صفحہ ۵۳ و ۵۴)

علامہ احمد ۷۰ سیکر شایعہ ص ۱۲ سال کا کچھ کم و بیش ہوا ہوگا کہ منڈت صاحب
نے ایک انتہا پانا و تختگی کا پور میں شتر کیا تھا کہ انکیش شتر ایشکرت یعنی خدا کا کلام ہے
پھر رفتہ رفتہ جیسے شاتروں کی فوہیاں منڈت صاحب پر کھلتی گئیں ان کو انسان کا
کلام سمجھتے گئے ہاں تک کہ توڑے ہی عرصہ میں چار وید ایشکرت رہ گئے اور باقی
انسانی کتا میں شرا کی گئیں۔ پھر اسکے بعد وجوں کا حصہ جبکو برہمن کہتے ہیں انکی
نظر میں صحیح ثابت نہیں ہوا۔ تو آخر اسکو بھی ایشکرت سے باہر کر دیا اور صرف
اسکے دوسرے حصہ گنگا شتر بھاگ کو الہامی سمجھا گیا۔ کاش شترت صاحب لکھ دیا
اور بھی جیتے۔ تاران کو خیالی دیوں کو خیالوں ویدوں سے آزاد کر جاتے۔

تر وید بیان ملایاتان ہے جس میں راستی کا ذرہ نشان نہیں اسواسطے
ہم دلائل ذیل سے اسکا رد کرتے ہیں۔

۱۔ لیل اول جو باحتہ ماہین پند ناں پارس سری سواری جی حماراج کے کار تک صدی ۱۱
تخلیک بھائی نے انویٹر لکھنے کے بادش میں ہوا تھا ایک لابی پادری صاحب کی کلیت
تجزیر کرتے ہوئے بعد ان ہندو رفیقار کے کہتے ہیں جن جن کو وہ (سواری دیا شدہ)
طور شاستر کہتے ہیں۔ وہ خود وہیں انکیش میں بڑا ہے ہم تک چار وید نمبر ۵ سے
۸ تک چار اپ وید بڑے ۹ تک وید انگ ۱۵۔ اپ خد تیرہ انا برک سوتیرہ
کاتیاہن سوتیرہ ایوگ ہر اس ہر واد کو اکو اکو نمبر ۱۲ موممری نمبر ۱۲ ہا ہا ہر تھ۔
بجھلانے ویدوں کو اس واسطے مانتے ہیں کہ وہ خود ایتور کے واکہ میں اور باقی
ک یا وہ وید و پتر میں ہیں یا ان میں اٹھا ذکر ہے۔

اسی طرح وہ ہر ایک جز مسئلہ کو چکا ویدوں میں صاف نشدہ ہے یا صریح طور پر انہیں
اس کی اجازت نہیں۔ تردید کرتے ہیں کہ دیکھو کرچن ان شلی حشر ملکیت جلد نمبر ۱۲
صفحہ ۲۰ سطر ۱۲۔ انگ تری مطلوبہ تاریخ ششم (جبکو توج ۲۰ سال ہوتے ہیں) جی
ولیل سوم۔ اسی پنج شاستر چھٹھ لابی ماہین منڈت تاراجن شاستری ۱۱ ویدوں
جی کے ۱۲۰ مطابق ستر ۱۷ میں ہوا تھا اس میں سواری جی نے ویدوں کو سنا کر
اور ایشوری ویدیا نامہ اور منڈت جی کو مباحثہ میں قابل کر دیا دیکھو گوچی آرک
حصہ اول صفحہ ۲۰ سے ۲۵ تک جس کو توج ۱۲ سال ہوتے ہیں۔

ولیل سوم۔ اسی طرح مباحثہ یعنی جو ماہین منڈت رام لال جی شاستری نے یوری
اور مو ای جی حماراج کے ۱۲۰ مطابق ششم ہوا تھا اس میں سواری جی نے مددوں
ایشور کرت اور ستا پرمان مانڈے۔ دیکھو گوچی حصہ سوم صفحہ ۳۸ سے ۳۹ تک
جس کو توج ۱۲ سال ہوتے ہیں)

ولیل چھارم۔ سیتا رتھ پر کا ش مصنف ششم کے صفحہ ۸ کی سطر ۲ سے ۴ تک اور
صفحہ ۱۲ کی سطر ۱۲ تک اور صفحہ ۲۲ سے ۲۵ تک نہایت شد کی اور مقولہ ہے
ویدوں کی ایشور کا گبان جو نامہ مشرچ دلائل فضائل کے بیان کیلئے۔ جس کو آت
۱۲ سال گندہ ہے۔

کروں کے ساتھ اور کچھ جاتی ہے اور غیر ذائقہ کے نوز کے ساتھ اس کی طرح ازین
پر کسی بونی وغیرہ پر گرتی ہے پھر جو بچہ بچہ مذکورہ بالا جماعت اختیار کرتی ہے
یہ مدت صاحب کی عبادت ہے جو چھ مہینے ستیا رتھ پر کاش سے لگا کر اس کے لکھی ہے
اب ہم ستیا رتھ سے بوجھنے میں کہیں صاحب ابھی رخ اور جھوٹ کی نثری ہوئی پائیں
اس وقت ذرا آپ فرما لیں تو سہی کہ ایک دل کا کمال ہے کہ وہ آپ کے قول پر نکلا کہ
مضمون مذکورہ بالا ستیا رتھ پر کاش میں کسی جگہ نہیں انوس۔
تو دیکھا انوس صدر انوس مرزا صاحب جھلائی آنکھ میں خاک اگردن کو اندھیر
جلائے ہیں اور اسپر لدا می ہونے کا جھوٹے چہرہ اور بہت ذوق سے کہ کھٹ چلے دارد۔
ستیا رتھ پر کاش میں عبادت اس کی طرح بالکل نہیں بر گز نہیں ہے وہاں کی اصل عبادت یہ ہے
یہ سچا مہم اور ان آؤ کہ کس کا ہے ہوتا ہے اور تنگ شریر اور ستول شریر کا نینوگ
سے پرکٹ کا جو نیا کھانا نام ہم ہے اور تنگ شریر تہا ستول شریر کا دیوگ ہونے سے
ایکٹ کا جو ہونا اس کا نام مران ہے سو اس پرکار سے ہوتا ہے کہ جیادے کر موں کے
سنگاروں سے گھومتا ہوا اجل۔ داکوئی اور کشدھی میں اتھو اور اس کے ساتھ بھر
دیا جگہ کر موں کا سنگار اور تہات سکھ وادھ کہ جتنا جگو ہوتا اوشیہ ہے یہ ستور
کی انیک کے انوکھوں کیسے ستھان اور ویسے ہی شہر میں ملے کر یہیں پر ویشٹ
ہوتا ہے۔ پھر جس میں وہ ملا اسکے اویوں کے اگر کہن میں شریر بنتا ہے جیسے کہ یہ شہر
نے لکھی رچی ہے۔ پھر جب مران ہوتا ہے تب ستول اور تنگ شریر کا دیوگ ہوتا ہے
ستول شریر سے تنگ سریر تنگ باہر جو دایو اس میں ملتا ہے پھر دایو کے ساتھ جھال
تہاں گھومتا ہے۔ پھر سو رہ کے کروں کے ساتھ اویچی اور چند ران کے کروں کے
ساتھ نیچے آتا ہے۔ اتھو دایو کے ساتھ۔ نیچے اوپر۔ اور وہیں رہتا ہے پھر اوت
پرکار سے ترہیز دارن کر لینا ہے اور دیکھو ستیا رتھ پر کاش ص ۳۷۳ و ۳۷۴
کے اور ۳۷۴ و ۳۷۵ کے مطرطہ ۳۷۴

ناظرین جو ذہنی انصاف کریں کہ قرآنی تعلیم کی برکت سے حضرت کشف چالاکی کی۔
اور کیا ہی اعلیٰ کا تیر سے اصل عبارت کو رستی سے منجھ سمجھ نقل کیا ان کی جس عبارت پر
ہے مٹا کھینچ کے ہیں۔ وہ بیشک ستیا رتھ پر کاش میں ہے اور جس پر تین تھکی
نذر ہیں حق و باطل (دید و قرآن) کی تیز کے واسطے تھے اصل عبارت سرہ ستیا رتھ
پر کاش کی درج کردی آنکھ دے لکھی دیا قاری کا اعجاز کہ سکتے ہیں نہت سہ عبارت
حضرت نے اپنی طرف سے لکھی نہت جملہ یہ بھی کہ توں کی طرح زمین پر کسی بونی وغیرہ پر گرتی
ہے نہ تو عبارت ستیا رتھ پر کاش میں ہے اور تنگ شریر کا ترجمہ روح ہے اگر مرزا
در حقیقت رستی کا طالب تو ان ایک بات پر ہی رخ اور جھوٹ کی نثری ہو سکتی ہے۔
اگر حلقہ دہری بیار ویسا ہم مرزا صاحب کو حلیہ کرتے ہیں کہ وہ اس کا جوت دیں کہ
یہ ستیا رتھ پر کاش میں کہاں ہے کہ لوح اس کی طرح زمین پر کسی بونی وغیرہ پر گرتی ہے۔
میں غالب یقین ہے کہ مرزا صاحب یا ان کے دوست وکیل طبیب ادب من و غیرہ
اس کا جواب سر نہیں کے نہ سنگا پھر کتے بھی نہیں دیکھیں گے۔

غلام احمد ۶۹۔ چنانچہ پہلے انہوں نے ستیا رتھ پر کاش میں جو دید ہماش کے
شہر کے لیے لکھی تھی ہے ص ۲۴ میں لکھا تھا۔ کہ بتروں سے جو کوئی جیتا ہو
ان کے زمین ذکر سے اور جیتے مرنے والے ان کا قہر و کسے سادہ پھر چند فوائد و دلائل
بھی بیان کئے ہیں لیکن پھر حوت کے بعد انہوں نے اشتہار دیا کہ یہ ہوا کہ جسے ہے۔
تو باک سے اپنے طرف ایک صحیحہ دلائل و فوائد کے لکھ مارا اور نہت صاحب ہو ہے
انہیں کہہ جیتے ہیں۔

تر وید پر تروں کے تروں شرادہ کی بابت جو پہلے ستیا رتھ پر کاش میں ہے اس کی
رو میں ہمارے پاس جوابات ذیل ہیں۔
جواب نمبر ۱۔ ستوا می جی اصل رہنے والے مجرات کا ٹھکانا ہے اور یہی زبان مجرات
ہونے کے کارن ۱۲-۱۵ سال تک برابر سنگرت ہوتے اور ہماشا کا اہیاس کرنے کے
سبب ہندی اور خصوصاً بنرج ہماشا کا پرہا وود (تفصیل) ان ہونے کے باعث
اسکو کم بخت تھے چنانچہ اس کا نہت ایک بڑے شہور واقعہ سے بھی اچھی طرح
ہو سکتا ہے کہ اپنے فہم بنا رس میں رسا جوں کے وجود سے بہت پہلے جبکہ ستیا رتھ
پر کاش کا خیال بھی نہ تھا آپنے ویا کہیاں لئے۔ زبان صرف سنگرت تھی یا کہ
مضمون تو توئی پوتن اور مرگ شرادہ ترین کی ترو پر تھی۔ میں چار ترو ویا کہیاں
دیتے ہیں ساجین ہزاروں تھے۔ گر ٹھیک سمجھنے والے فیصدی ایک وینڈت لوگ
جیہ یا کہیاں غم ہوتا تھا۔ نہت صاحبان عام لوگوں کو ہماشا میں سمجھا دیا کرتے تھے۔
کسو اسی جی موتی پوجا کا جوت اور شرادہ ترین کی حویان بتلاتے ہیں جس کو
سنگر لوگ خوش و غم ہو جاتے تھے۔ جب سو اسی جی نے دیکھا کہ ان کے ویا کہیاں لوگ
بنارس جیسے بیت الصنم میں لوگ زندہ نہیں ہوتے تو حیران و متفکر ہوئے کہ اس کا
باعث کیا ہے۔ آخر الامران بتوؤں سے ایک حق پسند نہت نے حکو لکھی یا کہیاں لوگ
بہت کچھ لایع ہوا تھا۔ سنگرت میں عوف کی حکو ہمارا رخ آپ تو کچھ اور کہتے ہیں اور
نہت صاحبان لوگوں کو انکا سمجھاتے ہیں۔ جسے سو اسی کے دہاں ویا کہیاں بند کر کے
ہماشا کا استعمال شروع کیا مگر ایک شکل پھر پیش آئی کہ کثرت سفر کی وجہ سے نہ تو خود
ایک جگہ رہ سکے اور نہ پوت دیکھ سکے۔ پھر ان دنوں بھاشا لکھنے والے اور ترجمہ
مالک نام درستی کرنے والے پوپ جی ہمارا رخ تھے۔ ان کے برخلاف بنگالہ و ماں کا بی نظام
دنگائی پھر کسی جگہ تغیر و تبدل کر کے کسی ویشی کر دیا کو نسا دشوار ہے۔ اور کیا کوئی
تجوری عقل حلال بھی انکا کر سکتا ہے کہ ایسا ہونا محال ہے بقول سعدی۔

مخدوم سندہ در خانہ خانی در حواں عقل باورنگندہ کر در خانہ اندیشہ
کسیا س جی کے نام سے ان حیلیر دانوں نے ۱۸ اپریل ۱۸۸۵ء پوران نہیں بنائے
کیا لٹٹ جی کے نام سے جو لٹٹ انہوں نے نہیں بنایا و دور کیوں جاتے۔ دایو
ایک سو برس کا عرصہ بھی نہیں گذرا کہ نارو جی کے نام سے ان لوگوں نے ست نارین
کی کہتا بنائی۔ ابھی ستوا می جی سے جانتے ہیں ہمار کہ کیا انہوں نے کینہہ جاپوں کے
بہت کے واسطے یہ نام اپنا لیا ہے ہما جی کے نام سے نہیں بنائی۔ اگر یہ سب واقعات
آفتاب ص ۳۷۴ میں تو پھر شرح کی حوازی کو دیکھیں میں کیا کوئی شک کر سکتا ہے۔
ہاں جن دنوں ستیا رتھ پر کاش چھپ کر ستیا رتھ سو اسی جی ان دنوں چلا دھڑکیں
اور انکا شرگ شرادہ کی جو دید میں ویا کہیاں تھا ستیا رتھ پر کاش میں بھیجے ہوئے اس
علی کو کہنا کہ نہت انوس نکا ہو کے اور اس وقت ہما جی کو دے کر کسی کو پتہ
شرارت کی ہے غلطی سے چھپ گیا ہے چنانچہ اسی اشتہار کی ایک نقل مدیہا شے ایک ہزار کے
صفحہ پر چھپ کر نہت ہو گئی۔

جواب نمبر ۲۔ مسری مان راہر جیکس در صاحب ہما وندی۔ اچس آئی جن کی معرفت باجک
ادیوگ سے ستیا رتھ پر کاش اور ذوال طبع ہوا تھا انہیں کھپوت سے اسی ستیا رتھ کرش
کے دیا جی ہی اشتہار بھیجے۔ چھاپنے میں تیکہ تار (ملدی) سے کارن بہت اسر تھا
و غلطیاں ارہ گئی ہیں آشا ہے کہ نہت شک گن اس ایرادہ کو کھا دھا (معاذ) کرے
صفحہ نمائیل پر کاش (تفصیل)
جواب نمبر ۳۔ اب یہ بتلا جوں کہ ستیا رتھ پر کاش سے لینے شدہ سے پہلے سو اسی

باب پنجم

سوامی جی کے متعلقہ اشعار و کتب

علامہ احمد ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۰۷ء میں کربلا میں ایک عسکر جو اپنے اصول کے رو سے دنیا پر کائنات میں مذمت و انحراف کا کھانا کھا رہا تھا کہ روح انسانی اس کی طرح گھاس پات وغیرہ پر گرتی ہے۔ پھر اس کو بھی عورت نہ کہالتی ہے۔ اس میں سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔

مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔
مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔

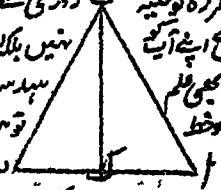
مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔
مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔

مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔
مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔

مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔
مرید احمد ۱۵۰۶ھ۔ یہ سنہ ارتقا پر کائنات میں کسی فکر نہیں۔ اگر ہے۔ تو سنہ ارتقا پر کائنات دیتا ہوں اس میں سے نکال کر دکھلا دیں تاکہ سچ اور جھوٹ کی تمیز ہو سکے۔
علامہ احمد اسکے جواب میں فرمایا کہ یہ سچے میلہ ہوتا ہے یہ س قایم عقل اور تمام اطبا اور فلاسفہ کی تحقیق کے مخالف ہے۔

جان فشا خاں اصول یا ک کو
جو کہ ہے تعلیم قرآن مومنو
عقل کی دشمن ہے بہر حال ہوش کی
ہر پیری اس کی سے دشمن جان کی
آتا ہے وہ روز بہا یونہی غریب
جب خدا چھوڑ دے باقرآن کو
سہرہ ۱۵۰۶ھ عاشرہ ماسوا اسکے ہم بھی کہتے ہیں کہ جز لا تجزی دلائل عقلیہ اور
ہندو سے باطل ہے اور اسکے ابطال پر ایک سان دلیل یہ ہے کہ اگر جز لا تجزی
لئے برافرو (برکر کی) دو جزوں کے درمیان رکھا جاوے تو ضرور ہے کہ وہ دونوں
جزوں طرف ہی لٹے اس کو کس کرینگے۔ اور یہ تقسیم کو ثابت کرنے والا ہے دوسرے
ہرگز نقطہ ہی جز لا تجزی ہے۔ اور بموجب اصول موضوعہ علم ہندو کے ہم کو جز لا
ہے کہ ایک نقطہ سے دوسرے نقطہ تک خط مستقیم کھینچ لیں۔ مثلاً ہم تختہ پر بن
ادب ہیں اس ایک خط مستقیم کھینچ لیں جس کے سر پر دو نقطہ ہوں
بجھو اسکے ہم بھی خدیتا۔ کہتے ہیں کہ بموجب شکل دہم مقالہ اول تحریر بقایہ قدس
اس خط خدو کی تعریف کریں نظر ہر ہے کہ اس خط کے دو ٹکڑے برابر کرنے سے درمیانی
نقطہ جو برانوسے منقسم ہو جاوے گا۔ اور یہی مطلب ہے اگر یہ رز اسکے اس بیان
بلات سے معلوم ہو جائے کہ وہ اقلیدس ر علم رکھا گنت کو اچھی طرح نہیں سمجھتا۔ اور
اگر سمجھتا ہے تو یہ کبھی غلطی سے بھی ہو دلیل نہ دینا کہ نہ جس کو تقسیم ہوتے ہیں وہ جی
تقسیم نقطہ کے نہیں ہیں۔ اور نقطہ خواہ کیسے ہی جھوٹے نقیض ہوں تقسیم نہیں ہو سکتے
کیونکہ یہ محال ہے ورنہ اس صورت تقسیم میں نقطہ کی یہ تعریف نہ سہی۔ دیکھو قدس
پر مقالہ اول شرح حدود و نقطہ وہ ہے جس کے لئے جگہ دو معین ہو مگر نہ ہر نقطہ کسی جگہ
تو ہوتا ہے اگر اس میں طول و عرض و عمق نہیں ہوتا۔ (۱۰) ایسے نشان کو محاذ نقطہ کہتے
ہیں کیونکہ درحقیقت اس سے جھوٹے نقطے ہو سکتے ہیں جیسے اور
تعریف نقطہ کی اس برصادق نہیں آتی لیکن اس طرح سے جھوٹے سے چھوٹا نقطہ فرض کریں
تو وہی مطلب حاصل ہوگا یعنی اسکے لئے جگہ دو معین ہوگی۔ مگر مقدار نہ ہوگی لیکن جبکہ
مقدار نہ ہوگی تو لازماً اسکے اجزا بھی نہ ہونگے۔ لہذا نقطہ فقط مقام ہے کا بتلانا ہے۔
دیکھو اقلیدس حصہ اول بطور قطع ص ۱۰۱

شکل دہم مقالہ اول بھی اپنے منہ سے کہتا ہے کہ اس کا دعویٰ یہ ہے کہ ایک نقطہ محدود کی
تعریف کیا جاسکتا ہے اور خط کی تعریف جو نہ ہو حدود و اقلیدس میں یہ کی گئی ہے
کہ جس میں طول نہ ہو مگر عرض و عمق مطلق نہ ہو اس میں اول تو بموجب حکم اقلیدس اس شکل
کے خط کی تعریف ہو سکتی ہے نہ کہ نقطہ کی کیونکہ نقطہ میں طول نہیں ہوتا بلکہ خط میں طول ہوتا ہے
آپ اقلیدس کی حدود و مقدرہ کو سینہ سے ڈر کر یہ تو نہ لایا جاتے ہیں اس لئے کہ
دعویٰ اہم کا کرتے ہیں جس سے اپنے آپ کو
کر ہے غائب آپ کی طرح وہ بھی علم
اس شکل دہم کے نقطہ کا یہ خط
نہیں ہوتا بلکہ اس میں
نہ سوائے مقدار معین کے کوئی چیز نصف ہو سکتی ہے اس مقام پر آپ کی منہ ۔۔
والی پر ہے زیادہ اصول سوائے کہ آپ کو اقلیدس سے اقلے کو تو کچھ نقطہ بھی
نہیں آتا اور نہ پرا تو کی تعریف معلوم ہے۔ براے خدا اس باوجود میں کسی مہندس
یا اقلیدس ان سے کئی سال تعلیم پائے سب کسی آریہ کے مقابلہ میں آئے۔



لے یہ نہ سوائے کا چھوٹا اصول چچ کے اختیار کرنے اور جھوٹ کے چھوڑنے میں ہدف طیار رہا جاسے۔
سہرہ ۱۵۰۶ھ

نمبر ۵۔ اعراف۔ مَا تَعْنَاهُ أَتَقَطُّ فَيَمُوتُ مِنَ الْغُيُوبِ ترجمہ یہ ہے کہ اس کے شیطان تو ہوا اگر مہوں میں۔

نمبر ۶۔ قصص۔ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ترجمہ یہ ہوا شیطان کے کام ہے جس کا وہ دشمن ہے بھلا بھلا۔

نمبر ۷۔ عنکبوت۔ وَذَرْنِي كَهْوَ الشَّيْطَانِ أَتَمَّا كَهْوَ فَضْلًا هُمْ عَنِ السَّبِيلِ ترجمہ رہ جائے ان کو شیطان نے ان کے عموں کو اور روک دیا اور گمراہ ہے۔

نمبر ۸۔ زمر۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ إِنَّهُ يَكْفُرُ عَنِ الْيَمِينِ ترجمہ اور نہ روئے تم کو شیطان وہ تمہارا دشمن ہے صریح۔

نمبر ۹۔ محمد۔ الشَّيْطَانُ مَوَلُوٌّ لِّهُوَ وَاقْتُلِ كَهْوَ ترجمہ شیطان نے بات بنائی اچھے دل میں اور تم سے دیکھے۔

نمبر ۱۰۔ مجملہ۔ اِنْ تَحْذَرُوا عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ فَاسْتَمِعُوا كَوْنُ اللَّهِ ترجمہ قابو میں لیا ان کو شیطان نے پھر بھلا یا۔ ان کو ذکر خدا کے۔

نمبر ۱۱۔ مجملہ۔ اُولَئِكَ جِذَابُ الشَّيْطَانِ اَلَا يَحْزَنُ الشَّيْطَانُ هُمْ اَلْحَبِشَةُ ترجمہ یہی ہے جہاں شیطان کا بیٹھنا ہے وہی حزاب ہوتے ہیں۔

نمبر ۱۲۔ نسا۔ وَقَالَ كَذَّبْتَ مِنْ عِبَادِكَ لَيْسَ بِمَا مَقُصُّوْا وَكَذَّبْتَ عَنْهُمْ كَذِبًا مُبِينًا ترجمہ شیطانوں کے ہاں میں اللہ تو بگائے تیرے سببوں سے حصہ مقرر اور ان کو بگائے گا۔

نمبر ۱۳۔ نسا۔ وَمَا يَكُنْ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا ترجمہ اور جو نفع دینا ہے ان کو شیطان وہ بے وفایہ۔

نمبر ۱۴۔ مائکہ۔ رَجُلٌ مِنَ عَمَلِ الشَّيْطَانِ لَوَاحِدٌ يَدِي فِي عَمَلِ الشَّيْطَانِ ترجمہ اگر ایک شخص ایسا ہو جس کا ہاتھ ایک طرف اللہ کی طرف ہو اور دوسرا شیطان کی طرف ہو تو وہ شیطان کا کام ہے۔

نمبر ۱۵۔ آل عمران۔ اِنَّمَا اسْتَغْنَى الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبَ ترجمہ سو ان کو دیکھا وہ شیطان نے کچھ ان کے گناہ کی شامت سے۔

نمبر ۱۶۔ البقرہ۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۱۷۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۱۸۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۱۹۔ صافات۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۲۰۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۲۱۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۲۲۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

نمبر ۲۳۔ یسین۔ وَكَذَلِكَ نَكْفُرُ الشَّيْطَانَ اِنَّهُ يَكْفُرُ عَنْ وَفْدِهِ ترجمہ اور یہ یوں کہ وہ شیطان کے وہ تمہارا صریح دشمن ہے۔

ہذا ہے وہ ہر گاہ کہ امور عذبت سلطان ملزم من رہا ہے

ہذا کے حکم کی کرتا ہے تعجب عذابی سے شرارت کی بنا ہے

پڑھو آیات قرآنی بخوبی نتیجہ مومنوں کو جو کہ کیا ہے

ہذا کے واسطے بہ کفر چھوڑو عذبت کیوں جان گیا کیا ہے

نہ کہتے ہیں کہ ہوتا ہے قرآن خدا شیطان ہے اور شیطان خدا ہے

اے محمدی بھائیوں اس قرآن کی محبت میں اہمست و نہ ہوش کیوں ہو گئے ۱۰ خدا

اور عقل و ہوش کیوں رکھتے ہو؟ اس عقل کل نے جو کہیں سمجھ کا وہ دیکھے

اسی حدیث نوح کے سبب کیوں بیکار رکھ چھوڑا ہے؟ کہ ایک سبب تا کی روک تھام

کو آفتاب سمجھنا اور آفتاب کی طرف سے خفاش کی طرح موندھیر لینا کیا آپ کی حاجت تھی

کے نشان میں زہم کے کھارے یا انی کو آجما جاتا۔ اور گنگا کو اس سبب سے

کہ ہندوستان میں ہے ابراہام کیا اسلامی حکمت کے فلسفی بیان میں؟ اور وہ غفلت میں

آہستہ آہستہ ہونے سے رشتہ داری نوڑو غفلت میں موندے کا زمانہ نہیں ہے

نظم ترقی یہ ہے نہ داری اولاد کی آنکھیں کھل ہی ہیں اب قرآن پر عملدرآمد کرنے کا

زمانہ نہیں ہے قرآن کے ہر ایک کلمے کو بلا لحاظ نہ کہ آریہ مہاشیں نہیں۔ بلکہ

خود تعلیم سائنس کا کچھ کی پڑ پڑی اور فلسفی پنج دین سے اٹھا کر دیکھتے ہیں۔ اگر کہ

کم میں سال تک تعلیم کی ہی روز افزوں حالت رہی نو قرآن و اسلام پر سبب جلد

وہاں آئے گا۔ حال کی ذریعہ ایسی فی عقل والی نہیں ہے کہ ان کو ہشتوں کے سونے

کے کنگن۔ کچھ روئے کے باغ اور غلافی موتی غلاموں کے رشتہ کے یا ۲۰ خورشید

خاطر میں یاد وہ دہندہ و تراب کے قرآنی نبروں کی تعلیموں پر مولوی لوگ

ذمت علم ست و عہد و نامی دو عقل ست و فلسفہ دانی

کن خدا از رفاقت اعراب بہر تو گفتہ ست ایرانی

گر نوم آں میں منطوقانی بری رو فتی مسلمانہ۔ راہی

فیض الہند اثر بل سدا احمد خاں صاحب پیلے وحی کی بابت امام محمد الدین

کا قول تعمیر برج سے نقل کر کے فرماتے ہیں کہ یہ تقریریں ہمارے علماء قدیم کی اسی

قسم کی تقریریں ہیں۔ جز پر آج لوگ کہتے ہیں۔ اور قرآن مجید اور وہاب اسلام کو

مثل اس تقریر کے لغو سمجھتے ہیں، دفعہ احمدی صفحہ ۱۰۰ جلد اول سورۃ بقرہ ۲۱۷

اب اسلام کے رجوع و رجوع کو وہ اللہ تعالیٰ کا عقربہ متاثر نہ والا ہے بلکہ ہتھو کو

آجکا۔ یعنی یاد وہ تعلیم کے پلے اور عقل کے حامل کرتے اور علمی کتابوں کے دیکھنے

سے اعلیٰ باب دادوں کے خیالات کو یہ نہر پڑھ کر

بعب رفقت سارک باو نہ نہیں رو کہ گاہے باز آئی

نہکا رنگا دیکھ لکے باسل باکر بنام دیو سارٹر کا کہ اندرون بحر قلم کے روانہ

فرمان دینگے۔ اور خود دھیر ہو جاویں گے۔

یا اگر خدا کی رفیق شامل حال رہی۔ اور عقل نے رب۔ ہی کی باستار تھہر بیکار شکا

حصہ تعلیم قرآنی یا سنگ دیب بواہین احمدی یہ کو مٹا لکھا گیا یا نہ خطا احمدیہ

کا استعمال کیا اور شراب کیاب سے فرست دی اگر کہ یہ عداوت کا مادہ ہی موجود ہوا تو

دیدت بڑا۔ یہ بھروسہ کھلاست و دھرم دید یا بیان لائینگے۔ اور آریہ بن بھینگے۔

مگر دونوں صورتوں میں قرآن ۱۰۰ کوئی کچھ نہیں لکھی لینگے۔ آمین یا اب العالمیں۔

بات یہ ۱۰۰ جیسے ہر انسان کو سوچنا چاہیے ضرور ایمان کو

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

خوش ہووے کہ جہاں میں ہیں جہاں

روزمرہ کی ضروریات کو بھی دوسروں کا سامنا ہے اس ملک کے باشندے آج ایسی بڑی غفلت میں مبتلا ہیں کہ کسی کو یہ سن نہیں ہے کہ کھانے پینے کی اچھی کی مہوئی دولت کہاں گئی اور ہنوز کہاں جا رہی ہے وہ دیکھو ہندوستان جو نصف ۲۲ مارچ ۱۹۷۱ء

میرزا کا اچھڑ دینا جو ساجی اخبار کہتا ہے کہ "ایسا بننا اتفاقی نہ دفع کرنے کی تدبیر اور اس
بروز اور جس ہے کہ سب کے پہلے پڑھیں دھرم کی تحقیقات کرنی چاہئے کہ کیا تھا۔ اور یہ
تحقیقات خاص قیدیوں سے کرنی چاہئے کہ اور کیا جوں سے اور جیسا کہ مہر خضر نے جو جگہ
نو تہا ہر ملک کے سارے راجوں ہمارا جوں اور آجاریوں کو واجب ہے کہ جو ذہنی اور انکو اختیار
کریں۔ اور کونسن کر کے اپنے سرور لوگوں کو بھی اس راہ راست پر لاویں۔ اگر غیب و شان
کے راجا آیتہ متفق ہو کر پڑھیں دھرم کی تحقیقات کریں اور دیکھو کہ انہر نور و اج دیں تو
سارکا انکے آسانی کے ساتھ درست ہو سکنے میں اور دعوت کی جڑہ مائل دفع کیجا سکتی ہے
در سالہ ہندو بانہ جو نظم جولائی ۱۸۵۷ء صفحہ ۱۵۵)

نمبر ۳۱۔ ایک غیر متعصب اور بین الحقیقت مزاج و راستی پسند نے سوامی جی کی نسبت سائبر
خبر روایات۔ گزارش سے ایک شخص جس کی علمیت و وقعتیت میں نہ جانے کلام نہیں۔
اس پیش میں ظاہر ہوا ہے۔ وہ شہر بہ شہر گھوم رہا ہے اور وید کے احکامات کا ابدیش کرتا
ہے جن میں ایک برہمن کی اپاستا کی بادیت ہے اور اوروں کی مخالفت اور صرف ہی
نہیں بلکہ اُس نے ثابت کر دیا ہے کہ رسم شستی اور بت پرستی و دیگر رسوم کلیجہ جو میراٹوں
میں دین اور خود عرض یو جاریوں کی ایجاد و بدد کے منشا کے باطل خلاف ہیں۔ اُس
روایات بدکو جو حی زمانہ رائج ہیں اور جنھوں نے ایک سیکے اور برتر مذہب کو ایسا
کچھ خراب کر دیا ہے اس طرح عوام کے دوبر و شر و کوشیا یا۔ اور قدیم آریہ ورت کے علم
و تحقیق کا اس طرح بیان کیا اور بال کے باندوں کو اپنے ابا و جدوں کی خوبوں کے
حاصل کرنے کا وہ حوصلہ دلایا کہ انھیں کے دلوں میں ترقی ملک کا ایک جوت
سایا ہو گیا یعنی تو یہ ہے کہ وہ منطق میں لا جواب ہے اور نہ نہت میں تو ترقی تانی ہے
اس شخص کا وہ ارادہ ہرگز نہیں کہ گورنمنٹ کے برخلاف کوئی تحریک کسی طرح اٹھائے
بلکہ اپنے جلسوں میں صاف صاف بیان کیا ہے کہ یہ صرف عملدار سی سلطنت انگلشہ
کی ہے جس نے مذہبی سخت میں کبھی مخالفت نہ کی بلکہ تمام و کمال آزادی دی۔ فقہاء
کلام اس عالم شخص کی کارروائیاں محمود راست ہیں اور اعلیٰ اپنے دانش والوں
کے لئے غایت درجہ معینہ یہ شخص اینڈ دیا منداں سہستی سوامی ہے اور اگر نہ سماج
کا بانی آرماساج کے اصول اور اُن کی کارروائیاں البتہ قومی ترقی لاکھ سے بڑھ کر ہر قسم
خلاف میں ہیں۔ کہو نگہ کیت چندر سین جات بہتہ کو باطل خارج کرتے ہیں۔ اور
دیدوں کو اُن اور گناہوں کے ساتھ جن کو ہمیشہ کرت و جن کو رکھا ہے۔ سوامی۔ رہے
میں فائز کہتے ہیں۔ خلاف اس کے سوامی جی کو کوہو جب ہلاکت و بدد کے برن میر ہما
کا ابدیش کرتے ہیں تاہم یہ نظریں قومی کے روجہ و ستور میں محل نہیں ہوتے۔
اور ویدوں کو اسکے زیادہ مستند مانتے ہیں۔

الغرض کہ شب چند رسیدن کی نسبت سوائی جی کی کارروائی بہت سیکھ و عقیدت اور اس سے کسی طرح کے فساد و کا احوال نہیں اس لئے اگر سچ پوچھتے تو اسواغی جی بھی مثل کریب چند رسیدن کے اعانت گورنمنٹ کے مستحق تھے۔

سوامی دیوانہاں ہرستی شریہ نہر کھیتے اور دیا کیساں اور اندیش دیتے ہیں
 انہوں نے جیسی سے کہہ کر کچاں غفلت نہروں میں سماج قائم کر کے اس وقت تک
 وہ نہیں انکے پیروکار قریب تین لاکھ کے بیان کئے گئے ہیں ۱۰ پانچواں اجلاس
 الہ آباد پنجاب ۱۳۵۷ء (۱۹۳۸ء)

مہر ۱۳۹۔ پادری ایف ایل نیلڈ صاحب فرماتے ہیں کہ متواتر دیا تہہ سستی کے پھرے اور گفتگو کرنے سے یہ ہوا کہ انہوں نے دینی عبادوں کو جو کہ مکار میں اور گمان کیسے دے دل سے تحقیق نہیں کرتے ہیں شرمندہ کیا۔ اور ہزارہا سال سے جو راجہ ہیں وہم (الطیور) سعدوم کے ہو گیا تھا اس کو روہشی میں لکھنؤ وستان کے جو لکھنؤ ہندو لوگ میکہ گدھی تارکلی میں ناواقفیت کے سوطر زن تھے اور کچی روہشی کے سلاشتی تھے جن کو کہ جھوٹے تھانوں سے گمراہ کر دیا تھا (دیکھو پادری صاحب کی سالانہ رپورٹ) مہر ۱۴۰۔ ہندو وہم کی حقیقت اور باہت کے دریافت کرنے کے لئے اول اول ہندو لکھنؤ گویہی شہر میں ہے۔ کیونکہ تمام دنیا میں تہامت کے لحاظ سے اس شہرانی اور کوئی کتاب جنس کو یا فن تحریر کی ابتدائی روہشی میں آئیوںے زمانہ کا ایک عیسوی قییم گرغفہ ہے (دیکھو ہندو وہم و صنعت معلقہ وہم (فروری شہ ۱۳۳۳)

ممبر ۱۲۔ درمیں ممبر ۱۱۔ ایسا جس نے سچ کو دلی میں ایک درمیں ہی تھی کہ یہاں سے کوہ کشمیر کے احوال چہار اجہ ہر شاہ کو بتلاتے رہتا (دیکھو مانتہ بشیم ہر دہا شاہوں ۱۱) ممبر ۱۳۔ اے جیسے جو ملک صاحب کلتے ہیں کہ آریہ دوت ہمد عالم ہے اسی سب سے ابتداء میں اُن سب کی حقیقت ملے ایسی اولاد کو دور مغرب کی طرف روانہ کرنے سے پہلے اُن کی سرشت میں بے زوال تہ مادہ کے ذریعہ سے بداعت کے طور پر قواعد زبان و اجزا اور طریق عبادت، انشاء و تہذیب و العیالہ سے میں یہ خیال نہیں کرتا کہ زمانوں کے گزرنے اور مرقع انسان کی ترقیوں نے اس حد اور تحریف میں کوئی ترقی نہیں کی۔ سیریل میں بلا کی اُضانی انتہائی ہے! ان مقدس کتابوں کی عظمت نے گھر بیا جو اسے دیکھتے ہیں جو کہ خدا کی ایسی یاد دلائے ہیں جو کہ تمام اُن نعمتوں سے جسے دیگر اُل کتاب نکلنے میں ہر آدمی ہوتا ہے۔ دیکھ کہ اللہ جو کہ دعوتے کرتا ہے کہ ہر آدمی جو تہذیب دینا اُبتی ہوئی۔ فقط یہی ایک دیکھ کہ تمام اللہوں سے زبانی اللہ ہے جسے مضامین کامل طور پر زمانہ حال کے علم ارباب سے موافقت رکھتے ہیں (جلد ۴۔ ممبر ۱۴۔ سیریل میں مکملہ ہفتہ وار ۱۴۔ ایریل میں ۱۴۔ اے کالم ۱۴ صفحہ ۱)

مہر ۳۴ - اسی نے زمانہ میں آریہ لوگ اپنی حد سندھ سے اس طرف نہیں سمجھتے تھے بلکہ کوہ قاف کی اس طرف تک (دیکھو جلد اول تاریخ راجستان ص ۲۸۹ صفحہ ۲۰۱)

مہر ۳۵ - اناؤ صاحب نے انہیں سندھ و دشان میں بہت سی لائبریریوں جو اسلامیدوں کے حملے سے بچ گئی ہیں انہی تک موجود ہیں۔ جیسے جیسے لائبریریوں کی لائبریریاں۔ اگر کم محو داور سلاچی بادشاہوں کے ظلموں کو مثال کریں تو یہیں ذرہ بھی اس بات کے ماننے سے انکار نہیں ہو سکا کہ انہوں نے ضرور ہندوستان کی تہذیب پر بازو دے کر دیکھو صفحہ ۲ تاریخ مذکور)

یہ کبھی چال میں آسکتا ہے کہ ہندوستان جدید کی کتنی قوم جس میں صحیح صحیح سائنس
کمالیت تک پہنچ گئی تھی۔ اور یوں سبھی لائق تھی۔ من ستمارت۔ سناغری وغیرہ علم و ہنر کو
نہ صرف جاننے سے بلکہ پڑھانے اور ان کے عمدہ عمدہ قواعد بنانے تھے۔ وہ اپنی تاریخ کے باہر سے
اولیے بادشاہوں کے چال و چلن اور ان کی سلطنتوں کے انتظام کتنے سے بالکل با واقف
ہوں۔ بہت سنا اور انکو قدیم قوموں کے شہزادوں کی چٹوڑی کے عجیبہ عجیبے نشان فتح۔
رٹیرمیل پر کمال سے کہو آجوا اگر نارا کی سادہ سی استہان۔ الیٹھا اور الورا کی نگاہوں کے
انداز سی مات کے گواہ ہیں۔ وہ ہم یہ بھی مثال نہیں کر سکتے۔ کہ وہ زمانہ کہ جس میں تھامین
سنا کی گئی ہیں میں کوئی تواریخ دان نہ ہو تو ہمارا دور سے لیکر سکندر کی پڑھائی تک اور
اس بچے کے زمانہ سے لیکر محمود تک خاص ہندوؤں کی تواریخ کا ایک فقرہ بھی ہم کو مشکل سے
مکتبہ سے ملا ہے۔ (تاریخ زمانہ ہند۔ جلد اول)

تھے اس دنیا کا نام تک بھی اس زمانے کے لوگ نہیں جانتے، ان کی حالت ترک کال شاہی (۱۷۶۰ء) نمبر ۱۲۶- مورخ لیکتا سنہ ۱۷۶۰ء کی مورخ سے ۱۷۶۰ء سہر قیل چند گیت راجا راجا راجا کے دربار میں بطور سفیر کے تعینات تھا لکھنؤ کی کہ ہند میں غلامی کا نام نہ تھا اور دیکھتے تھے جلالیما تدار دانت گوہر بہر ہمارا اور خوشی تھی کہ کشمیری اور دکن گاری سے خوبا تھے اور باقت کی وجہ سے عدالت میں رجوع کرنے کی ضرورت ہوتی تھی یہاں کی عورتیں نہایت پاکدامن تھیں عیسائی مسافروں کی زیر حکومت اس زمانہ سے رہتی تھی شاہی انتظام مسومری کے مطابق ہوتا تھا ویش لینے کسان جنگا اور دیگر سرکاری خدمت سے آزاد تھے اور کچھ تو اس میں ہندو مہتر صاحب (۱۷۶۰ء)

نمبر ۱۲۶- آریہ نامک ایک یونانی مورخ جس نے سکندر اعظم کا تھاس یونانی میں لکھا ہے کہتا ہے کہ اس طرح یام میں ایک آدمی بھی جھوٹ بولنے والا دیکھنے میں نہیں آیا اگرچہ محمد تعجیب اور جبریت اکثر تہذیبیہ مگر چین دیش کے سنے والا ایک بڑا دوس تھا نامی جس کو عرصہ ۱۲۶ برس کا گذر کہ صوبہ ہما میں تھوڑے پاتر کوٹا یا تھا اور بڑا زمین باور عقیل تھا جو ہندو رس اس دیش میں با جہنم مسکرت کو بڑھا کچھ دینا دیا کو سیکھا اور اپنے دھرم کی جنگیں لکھیں وہ امر بالا کی تصدیق کرتا ہے علاوہ اس ایک فرانسیسی مورخ بھی اس بیان کی تائید کرتا ہے کہ آریہ دوت کے جینی لوگ نے عقلی عجم اور صا حب پیر تھے اور حکمت و فضیلت میں اپنے (نظر)

نمبر ۱۲۸- اسی یونانی مورخ ایرین نامی نے یہ بھی لکھا ہے کہ اگرچہ سکندر بادشاہ کی فوج نہایت بڑا اور جرات تھی بہت ملکوں کی فوجوں کو شکست دیکھی تھی لیکن اس آریہ دوت میں ایک ہی اطائی لڑنے کے بعد دوسری اطائی کی تاب نہ لاسکی

نمبر ۱۲۹- ایک اور مورخ لکھتا ہے کہ اس کے سکندر کے کتا رہا یا لیکن فرج اس کی نہایت تھک گئی تھی اور سبب جانے تو ہم ربات کے سپاہیوں نے ان کے ٹھنے کو غارت کیا کہ نہ لڑے لڑا چاہو کہ وہیں رجعت کی تھا اس کے بھی خیال ہوتا کہ اس وقت تک وہ دیش کے راجا نہایت کی فرج میں جو ناگ منشی خاندان میں تھا لکھنؤ کے دربار میں ہوا اور نو ہزار ساتھی تھے شاید اس کا رعبا بہت سدا رہا سکندر کا پوتا ۱۱۰۰۰ آریہ نامک حصہ اول صفحہ ۱۷۶- نمبر ۱۳۰- سکندر اس رجا حبلیہ کو لیکھنؤ میں فرماتے ہیں اگرچہ مجھ کو کوئی دیانت نہ کرے کہ وہ جو طاقت و دکت خواہی تو میں میں سے رہے تو میں ہی کہو گا کہ انڈیا اگر مجھ کو کوئی دیانت کرے کہ کس ملک انوں نے روح کو سکے کو حل کیا ہے تو میں ہی کہو گا کہ انڈیا اگر مجھ کو دیانت کیا ہے کہ کس نے علم سے روپ کے خیال حریت یافتہ ہے تو میں ہی کہو گا کہ کس نے زندگی کے کامل کر کے لئے بلکہ اس پیشگی کی زندگی کے کامل کرنے کے لئے کوئی ملک ہے تو میں ہی کہو گا کہ وہ ملک انڈیا ہے اور دیکھو لیکھ صاحب موصوفہ صفحہ ۱۷۶- (۱۷۶۰ء)

نمبر ۱۳۰- علم نباتات نمبر ۱۳۰- حال میں مقام شہر علم نباتات کی باجنتین حیدر میں زبان مسکرت کی ایک کتاب لکھا کی ہے کہ شاید اس سے بڑی کوئی کتاب دیکھی گئی ہوگی یہ بڑی پرانی کتاب ہے ۱۱۰۰ اخبار الصدق صفحہ ۲۵۳ کام ۲۵۳ (نمبر ۱۳۱-۱۷۶۰ء)

نمبر ۱۳۱- جاما پ حکیم ایران و وزیر شہنشاہ غنشا سپ والی ایران سالہا دہند آمدہ شاگرد حبیبی بود و بدل مہانات دشت ۱۱۰۰ ایران غلامیہ مطبع نو کشتور صفحہ ۱۰۴ نمبر ۱۳۲- تعلیم نسوان نمبر ۱۳۲- آریہ قوم کی عورتوں کے درمیان بھی محمدی زمانہ کے پیشتر کسی قسم کا پردہ نہ تھا صرف محمدیوں کی ایما ہے بے جمل جو بعض خائیں پردہ دیکھا جاتا ہے اس کا باعث یہی ہے کہ محمدیوں کے دے عورت آزادانہ چل نہ سکتی تھیں اس ہندو بھی مجبور اس کو اختیار کیا اور نہ تو ان کی کسی دینی کتاب یا ملکی تواریخ سے اس کا ثبوت ملتا بلکہ جہاں تک دیکھا جاتا ہے عورت کی آزادانہ زندگی کے بچہ ثبوت ملتے ہیں عورت تہذیب و

ہوتی تھیں کاروبار سلطنت میں کامل و ستر میں کتنی تھیں میدان کاروبار میں جاتی تھیں۔ عورت کی لپٹ حالت تو صرف محمدیوں کے ہی زمانہ سے شروع ہوئی جنہوں نے عورت کو ہضم نا کارہ پیدا کشت نوٹری غلام۔ گھاس یا ت کی طرح سمجھ لیا چاہے ان کی ہر کار کتاب و ترن سور آتشا میں بھی چند جگہ ہے کہ عورتیں ہندو تھیں تھیں ہیں ۱۱۰۰ ذراقتاں اجار صفحہ ۲ مطبوعہ ۲۷۰۰ ہجری شمس ۱۱۰۰ (۱۷۶۰ء)

نمبر ۱۳۲- آریوں کی حکمت نمبر ۱۳۲- برہمن سماج کے اخبار میں لکھا ہے دنیا کی تاریخ شہادت دیتی ہے کہ کبھی یہ ہندوستان اپنی ترقی اور معاش اور معاد کے لحاظ سے عروج پر پہنچا تھا اس کے باشندہ اہل اریہ باعتبار ترقی و دھرم و اخلاق و مذہب و خالصتگی دنیا کی کل قوموں میں افضل تر اور ستر تھے جاتے تھے مگر باطنیہ یسواں پیدا ہوا کہ بھلا وہ زمانہ کونسا تھا جس میں اس ملک پر عروج حاصل کیا تھا اس کے جواب میں اگرچہ اس زمانہ کا ٹھیک ٹھیک زمانہ نہ سن سکتے مگر محال ہے الا اس قدر کہ قابل غرض نہیں معلوم ہوتا کہ وہ زمانہ اس سے کس سے پہلے تھا جبکہ اول اول مسلمانوں نے اس ملک کو اپنا مفتوح بنایا اور دیکھو رسالہ ہندو ہند- سورف اکتوبر ۱۷۶۰ (۱۷۶۰ء)

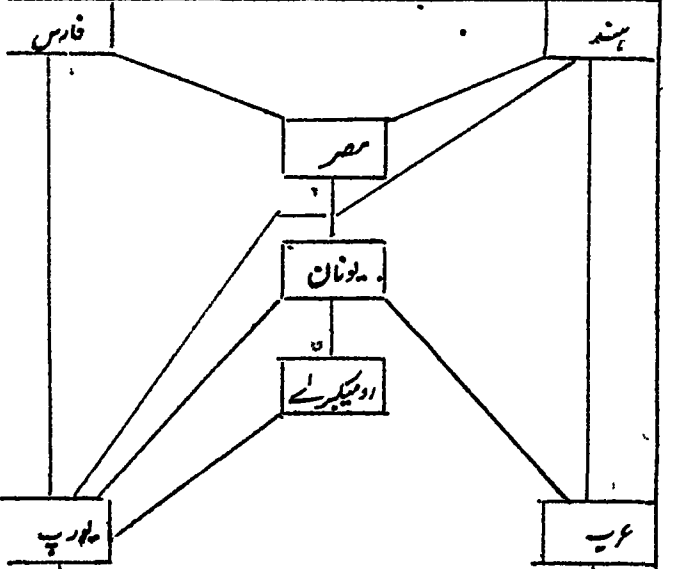
نمبر ۱۳۵- عرصہ دراز گذر کہ کبھی ہندوستان کے باشندے علم عقل و خلق و آداب طاقت اور دولت میں مغرور اور بیکتا زمانہ تھے راجاؤں کا حفظ اور اعلا انتظام سے سیاست مدنی کی علم کی عمدہ دیکھتی تھی انصاف میں وہ دوت اور دشمن فتن و فتن امیر غریب ایک لکھنؤ دیکھتے تھے تجارت و صنعت کے کاموں میں ان جان کو خوش کرتے تھے ان کے درباروں اور مجلسوں میں سوا عالموں و دعاویوں کو بوقر و خاں و خاں کو مطلق دخل نہ تھا جب کاموں کی ترقی اور احرا میں علم و عقل کو معدم سمجھتے تھے اور با تکل ان کا اس زمانہ میں اقبال غالب آ رہا تھا کہ غیر انکوں کو راہے اور بادشاہ ان کے اقبال تہیکے مقابل ہٹکھا اٹھاتے کو توانا تھے چاہے بادشاہ سلوکس نے اپنی راجا کی شادی سہار ج چند گیت کے ساتھ اور فریرواں عادل رجب کے عمل کی بات چھڑھنے نے بھی لکھا ہے انی دلت فی دس ملک اعدا دل سے اپنی بیٹی کاواہ ا دے پور کے رانکے ساتھ کیا تھا

واضح ہو کہ اول سی ملک کے آدمیوں نے علم حاصل کیا تھا اور اس کی ترقی میں سعی و مساعی کی تھی خود بہاں سے ایران والوں نے سیکھا اعدان سے دوم والوں نے اور ان سے انگلستان والوں نے حاصل کیا یہاں کے اعدان سے علم صرف اگر اور دیکارن راجا مطلق نجوم و حکمت و مرستی اور جنگ و فیر میں بڑے لائق و فائق تھے۔ اور بیز یہاں کی عورتیں بھی اکثر عالم اور داخل ہوتی تھیں فن عمارت میں بھی فٹ مہتر تھے یہنا چھہ قدم عمارتوں سے دولت آباد کا لکھنؤ اور آریہ وغیرہ کے مسلمان ان کے کمال کی تجویز گاہی دیتے ہیں باقی یہی تجارت اس کی حالت اس زمانہ کے موافق قابل تعریف تھی رگوید کی اول سکت سے ہی ثابت ہوتا ہے کہ زمانہ سابق میں یہاں کے یو پاری جہاز میں بھی سوار ہوتے تھے مگر افسوس کہ اب ہندوستان کی ترقی و بہبود کا آقا پ عروب ہوا اور افلاس کی سخت تباہی چھا گئی۔ تجارت اور صنعت فریو پ کا رانہ ۱۰۰ اور مسکرت حمان کی تقیم ہر باقی اس کو جرمی والوں نے اپنے حصہ میں لیا ۱۱۰۰ سالہا دہند و ما ندھو صفحہ ۶۲- سورخیم راج مشہد ۱۷۶۰ جلد دوم نمبر ۲ (۱۷۶۰ء)

نمبر ۱۳۶- یہ دہی آریہ رہت ہے جس کے دیکھنے کو سب لایت کے روم لیا جا کرتے تھے یہی مہر ت کھنڈ ہے جس کے طیب کبھی حلیہ ہاروں شید کا علاج کرنے سے یہ دہی ہندوستان ہے جس کے ایک شہادت کو شاہ سکندر بھی بڑی تھیں کے ساتھ کہ کو لیکھا تھا یہی ہندوستان ہے جہاں سے شطرنج کا کھیل لیا کہ فرج و فریرواں کی مذکور کیا ہے ہندی ہندوستان ہے۔ میں ۹۶ ہزار میں سونا اور لانا ہوا مگر ان میں نے کہا تھا۔ در یہ دہی ملک ہے کہ جو

جبکہ شکر میں ترقی نہ ہوگی تب تک مندرجہ بالا علوم ہم شکر کی شکر سے
کس طرح سیکھ سکتے ہیں اخبار بہارت سود شاپور رنگ فرس آباد (صفحہ ۱۱۳)
نمبر ۱۱۳ - پروفیسر جیکس مول صاحب فرماتے ہیں کہ پارس لوگ بھی آریہ
آٹھ کراہیوں میں آباد ہوئے تھے۔ راسٹس آف دی ٹنگویج صفحہ ۲۸۸
نمبر ۱۱۵ - دارا بادشاہ کنتا تھا کہ میں آریہ ہوں اور آریوں کی اولاد سے ہوں کیونکہ
اُس کے برادر کا نام ایر مارینا تھا، راسٹس آف دی ٹنگویج صفحہ ۲۸۰
نمبر ۱۱۶ - سب مورخوں کا اس بات پر اتفاق ہے کہ تمام علوم پہلے ہند میں موجود تھے
ان سے اہل ہنود و ہند سے اہل یورپ نے حاصل کئے پاور جو کثرت حکما کو
سکندر بھی ایک حکیم ہند سے لے گیا تھا سب علم تار اور طرح طرح کی حرفت اور صنعت
برائن دیر ہن گرتھ اور ویدوں میں بھرے پڑے ہیں۔ مگر زبان ان کی سنسکرت شکل
اور دقیق ہے۔ علاوہ اس کے بہت کچھ ذخیرہ علوم کے ضائع ہو گئے رہا سماجنا
جو ظالم ہے اُس کے سمجھنے کا علم دشوار ہے (تاریخ دارالعلوم صفحہ ۴۵۲)
نمبر ۱۱۷ - بعض مورخوں کی روایت ہے کہ ملک ختایں جو طائفہ آدمیوں کا ان کرنا
وہ ہندوستان سے نقل مکان کر کے وہاں گیا، دیکھو تاریخ چین ص ۱۱۷
جلد دوم۔

نمبر ۱۱۸ - جی ڈبلیو ڈاکٹر لائسنر صاحب سابق رجسٹرار پنجاب یونیورسٹی فرماتے ہیں کہ ہند
علوم اور فنون کے اعتبار سے مصر سے بھی مقدم ہے لیکن جو نیکیاں کے لوگ سب
انگ تھاگ تھے اس لئے بھی تواریخ عالم کے رخیروہیں نہ تھا البتہ علوم و فنون
میں اس کا تقدم ایک حیثیت سے ہے یعنی علوم و فنون عمدہ قدیم میں اس طرح
سے پھیلے کہ سب سے پہلے انہوں نے ہندیا فادس میں نمود کیا اور فانی ہند سے
مصر لے لیا مصر ہند اور فارس کا مجموعہ یونان میں گیا اور یونان کا علم و ہنر رومیہ کرنے
میں گیا۔ رومیہ کرنے سے اور اہل یونان سے عرب میں گیا۔ پھر کچھ عرب سے
اور کچھ رومیہ سے اور کچھ یونان سے یورپ لے لیا کہ تجرہ مند جد ذیل سے یہ
حساب معلوم ہوتا ہے مگر اکثر بائیں ہند سے بخلا راست بھی عرب اور یورپ لائیں
چچہ تقریر فی العلوم



دیکھو اردو سنین الاسلام صفحہ مقدمہ جداول سنہ ۱۸۵۸ء لاہور

نمبر ۱۱۹ - شجاعت نمبر ۱۱۹ - یادی صاحب فرماتے ہیں کہ یہ مشہور ہے کہ
اور بہت شہرہ و یاد گاری دیکھا تھی کہ آریہ ہے اور ہر ایک اپنے مساکو میدان جنگ میں
لجھاتے تھے اور دیگر بادیار شہر دوا میں بھی فتح تعلیم پاتے رہتے تھے بہت علمی
سوادہ تھی اور علم جنگ میں نہایت نامی گرامی گزر رہے ہیں بہارت ترکال و شاہجہانی
صفحہ ۱۱۹ (مدرس)

نمبر ۱۲۰ - ہارو بھی سب سے پہلے آریہ درت میں لکھا ہوا، تاریخ ہندوستان
انفیس صاحب ہارو

نمبر ۱۲۱ - یادی صاحب فرماتے ہیں کہ میری کتاب کے پڑھنے والے
ہوگا۔ کہ آریوں کے تو گیارہ فی رشی منی جنگ بڑی اعلیٰ و باجانتے تھے اور ہر ایک
ملک کے لوگ ان کی عزت و تکریم کرتے تھے ان میں سے کسی کسی کے ایک ایک بڑا بڑا
ہوئے تھے، دیکھو یادی و صاحب کی کتاب اور بہارت ترکال و شاہجہانی
نمبر ۱۲۲ - پھر یادی و صاحب فرماتے ہیں کہ کوئی سمجھ دار آدمی اس کے
قبول کرنے سے انکار نہ کرے گا کہ قدیم آریوں کے دیا۔ اُن نہایت ہی تعلیم و نصیحت
کے لائق ہیں ان کے بہت طرح کے مختلف علومات کے متعلق تجرہ کرنے سے ظاہر ہوتا
ہے کہ ہر طرح کے علوم و فنون کا ان میں بڑی تبحر تھا جس سے ان کے مختلف فنون
کو لکھنے سے اس کے معلوم ہے کہ یہ کوئی قدیم علم ہے کسی قوم یا ملک سے کسی قوم یا ملک سے
زیادہ، غورستان کے فلاسفہ و دینی اور ہر مسائل فنون کا چارہ کیا جائے اسباب زیادہ
کسی کرنا لے کو یقین ہوگا کہ ان کے تحریر کردہ آریوں کی ہر نہایت تیز و عمدہ تھی، یادی
و صاحب کی کتاب اور بہارت ترکال و شاہجہانی (صفحہ ۱۱۹)

نمبر ۱۲۳ - کرسٹل انکٹ صاحب فرماتے ہیں بہت دگ کو آریوں کے علوم کی ترقی پر
بھیونے ہیں وہ سوال کیا کرتے ہیں کہ بھلا آریوں نے کبھی تارویل کے سامان کوئی
پنتر مایا تھا میں اس کا وارہ دیکھتا ہوں کہ اس وقت میں ہر قوم کے فنون سے بھری دیکھتا رہتا
اور چھاپنے کا علم اور کارخانہ چین و ہن میں موجود تھا اور یقیناً آریوں کے پاس ہر فن میں
کے ذریعہ بڑی دور سے ساچار کئے تھے۔ اُس میں سنون کائنات اور نازکائے اور تیز و میرہ
مصالحہ رکھنے کی ضرورت ہی میں ہوتی تھی اور اب بھی ان کی اولاد میں دور شی موجود ہیں
وہ کیا ہے لوگ دویا۔

اگرچہ مورکھ اگیانی اور کچھ لوگ ایسی چوترا توں برٹھتے کرتے ہیں مگر کچھ لوگ اس پر
مردا و تلاش ہے یہ لوگوں کی نہایت بھول نہ ہے کہ تھوری سی انگریزی پڑھ کر اپنے ساتھی
یروشوں کو بھٹکتے کرتے ہیں، (دیکھو بہارت ترکال و شاہجہانی)

نمبر ۱۲۴ - میر کرمل صاحب فرماتے ہیں کہ آریہ لوگ وہ دیا بھی جانتے تھے جس کے
واسطے پچھم یورپ والے بڑی کوشش و تلاش کر رہے ہیں اور ابھی تک کامیت چل رہی
کی ہے ایسے میلن آریوں کے اکاش میں مذکور ہے جو ایسے کی طاقت تھی وہ صرف اکاش
میں چلنے کی ہر سامت نہیں رکھتے تھے بلکہ وہیں جنگ بھی کرتے تھے جس پر کار جا رہا تھا
ہیں جب اس طرح ہوا میں اُسے فتح تو یورپ یقین ہے کہ وہ ضرور ان سب دویاؤں سے جو ہر
کی ہر اماندہ ہری اور گراؤ کے متعلق ہیں یورپی آفت بکھتے ہوئے، دیکھو بہارت ترکال و شاہجہانی
نمبر ۱۲۵ - میر کرمل انکٹ صاحب فرماتے ہیں کہ اس بلایا کی ہر میں جیکاد کہ سب بہارت میں
کھتے ہیں سکھ و شک نیو لینے مانی کرسٹل خدی میں اور وہ در شک نیو لینے بلن کپ
دور میں (دھرم گھڑیاں اور جسی غھڑیاں اور کلوں کے ذریعہ دینے والے جانور اور ہر مرنی
وغیرہ موجود تھے کہ یہ زمین ہر اسے دشمنوں کے سبب ان کی کپٹ کر اور ہر اسے خوشک آواز
بیدار کر کے ان کو کھار کھالتے تھے اور ڈاؤنی ضرورت اکاش میں ہر اسی فنون کو دیکھنا کہ

بولی جاتی ہیں۔ اس میں اکثر سنسکرت سے نکلی ہے اور اس کی متلاخ در شاخ میں جینی پڑ
 سنسکرت سے نکلی ہیں جن سے بالی اور پرگرت نہایت قدیم ہے اور اب بھی وسطہ ایشیا
 کی سطوح مرتفع کی زبان سنسکرت سے نہایت رچھتی ہیں۔ ہندوؤں کی مذہبی بور
 میں سے چار وید ایک نہایت قدیم مجموعہ ہے۔ یہ وید ہندوؤں کی مذہبی قانون
 اور علم کی بنیاد میں ہندوؤں کی باقی کتابوں کی اصل سی وید میں نظم کی کتابوں پر
 وید کے مسائل بھرے ہوئے ہیں قانون کی کتابوں میں وید کے ہی احکام لکھے ہیں
 وید ہی کو فلسفی اپنے مسائل کی بنیاد بناتے ہیں وید ہی کو صرف نحو ہی اپنے قواعد
 کا ماخذ بناتے ہیں۔ غرض کل علوم کے عالم اسی مجموعہ کو اپنے علم کا سرچشمہ
 قرار دیتے ہیں: (۱) ارتھاشاستر (۲) لاپوراشاستر (۳)

ممبر ۸۶۔ لوتھیانہ علاقہ بور وپ میں جو زبانیں رائج ہیں ان کا اس قریب سنسکرت یا
 جاتی ہے۔ اس صوبہ کے سب سے والوں میں سے ہر شخص کی زبان پر سنسکرت کی مثالیں
 اور شہادیں موجود ہیں لکھے باشندوں کی اصل زبان یہ خاندان سے نکلتی ہے یا دیکھو
 کانن برگ جنرل شاستر اور اسطرح ویدیا پر کا سبک (پارچ ۱۹ ص ۲۰)

ممبر ۸۷۔ اسف واری صاحب اپنی زبان کی ترتیب کے مضمون میں بعض قدیمی
 یونانی زبانوں کا مخرج سنسکرت سے نکلا اور سپر جینیل بارک قابل نوید دلیج
 مہمانی حد کو یونانی لوگ ری اس میں لکھتے ہیں اور اس بات کا خیال کرنا چاہیے
 کہ نزدیکی آواز و سی کے بہت متاثر ہے اسلئے رشی اتس در اصل ڈوئی اتس بیجا ناہ
 لاطینی اسی غذا کو ڈی ایں بیجا جو میٹر کے ہیں اب وید میں سانی غذا کو دین
 جتی کے ہیں اس واسطے ہماری عقیدہ ای غذا بائیک اصلک جیونہی جو عہد عتیق کا پ
 ہے ظاہر ہو جائے یہ یارک میں اس لئے لکھتا ہوں کہ عام یہ قائم کردہ راسے جنیت
 کہا جاوے کہ تجرباتی و فائنہ علم ہوں بانہ ہوں ہر نوع نہایت ہی قدیم ہیں اور
 سب سے پہلی زبان میں لکھی گئی ہیں نہ بد مخرج ہے کہ عبرانی قصہ جات نہایت ہی
 قدیمی ہیں نہ عبرانی سب سے پہلی زبان ہے۔ بلکہ برعکس جسکے جیساکہ گولڈنزی جڑا
 ثابت کرتا ہے کہ قصہ جات اجد کے ہوئے ہیں اور زبان حوا کے پانچویں درجہ کی
 حالت میں ہے۔

ممبر ۸۸۔ اپنی زمانہ میں عظیم جوش کھاتا تھا کہ سنسکرت کا انشا نہایت قدیم ہے اور
 کے زمانہ سے پہلے مصر یونان، ہندوستان میں مذہب بھی تھے جہاں تک مصر کی مانت کہا
 جاسکتا ہے اور جو تحقیقات لب سی۔ ایس۔ بن جیمولن۔ لی نارتھ گلیڈن وغیرہ
 محققوں نے کی ہے ان سے اٹھانک سوسائٹی کے لائق ریزنڈنٹ کا دعویٰ ثابت
 ثابت ہوتا ہے یا دیکھو کتاب جنیس کا صفحہ ۸۸ سے (۱) تک

ممبر ۸۹۔ ہنر لوج صاحب نے اپنی نواری میں لکھا ہے کہ گذشتہ زمانہ میں ہندوؤں کی
 سائنس کی کسی قوم سے روئے نہیں یہ مگر نہ تھی بے نظیر بان سنسکرت کے علماء و فلاسف
 منطق۔ ریاضی۔ ہیئت وغیرہ مختلف علوم میں اپنا نظریہ پیش رکھتے تھے۔ یہ ملک
 اپنے علوم و فنون اور صنعت و تجارت میں تمام اقوام کے زمین سے ہزاروں پر
 تھا۔ اس ملک کی سائنس کی کو کوئی ملک نہ پہنچا تھا۔ یونان نے اسی ملک کے علوم سے سبق
 پایا ہے۔ ارتطو۔ افلاطون اسی زمین کے خوشہ حسن ہے۔ ہر ملک پر قوم اسی ملک کی
 زبان اور علوم سے شایستہ ہوئی۔ (دہندہ مصری برنی سنفرہ جلد ۱۱ ص ۱۱۸)

ممبر ۹۰۔ حال میں سر میل گریف صاحب نے مقام گوالیار اپنی سیج میں فرمایا ہے کہ علم سنسکرت
 ایک جیشہ ہے جس سے مختلف علوم پیدا ہوئے ہیں اور ملک پر وید نے اسی علم سے برہم یا باجے
 (دیکھو دہندہ مصری برنی سنفرہ جلد ۱۱ ص ۱۱۸)

ممبر ۹۱۔ تجارت و اخلاق ممبر ۹۱۔ ڈاکٹر پریڈ لوکس صاحب فرماتے ہیں کہ یہ بات ظاہر
 کہ ہندوستان ہی کی تجارت ان لوگوں کو جو اس ملک مصر میں آکر تجارت کرتے تھے مالا مال
 کرتی تھی۔ اور ہندوستان ہی ان بڑے طر انونج جیشہ ہے جن کو حضرت سلیمان نے جمع کیا
 تھا اور ان کی بدولت بیت المقدس بنا ہوا تھا اور دیکھو مصر کی تاریخ باب سوم
 حصہ اول صفحہ ۳۲۳ و ۳۲۴ (۱)

ممبر ۹۲۔ پوری دیوے صاحب فرماتے ہیں کہ زمانہ کے برہمنوں میں انصاف انسانیت۔
 دینا نداری۔ رحم بخشنی فی الحکمہ تمام اوصاف پائے جاتے تھے اور اپنی اخلاقیات
 اور ان کو دینی اوصاف سکھلاتے تھے۔ اور اسی وجہ سے ہندوؤں میں کم از کم ان کے
 قول میں ہی اخلاقی اصول پائے جاتے ہیں جو برہمن میں ہیں ہند کی سر زمین سے
 بنی نوع انسان کے ننو و نما ہوئے اور اس وجہ سے مغرب کے بہت دور دراز ملک کے
 باشندوں میں تہذیب کے قوانین اخلاق و تعلیم مذہب کا اثر باقی ہے (رائیل ٹیڈا اگر مری)
 ممبر ۹۳۔ زمانہ سلف میں ہند اور بحر ہند میں کے ہندو گاہوں میں کئی ساطتے
 تجارت ہوتی تھی جہاں جہاں اور ہند کی دیگر تجارتی اشیاء کی سنسکرت نام سے واقف
 تھا۔ اور ہند کی پیداوار کی جنگا ذکر نوریت میں آتا ہے۔ ایک بڑی و زست بنائی
 گئی تھی: (دیکھو تاریخ مصر صفحہ ۱۲۴)

ممبر ۹۴۔ ملطوٹ کا باشندہ حکیم طلوٹ یونانی مورخ جو سیج سے ۵۲۹ برس
 پیشتر گذرے وہ اپنی تصنف میں ہند کا صاف صاف بیان کرتا ہے اور حکیم طلبیٹ
 مای سیج سے ۱۰۰ سال پہلے اس طرف آکر فارس میں پانچ ہند کی تجارتی پیداوار
 اور رنگوں کیڑوں اور ہند روں اور طولوں کی چیز دیتا ہے۔ (دیکھو تاریخ مصر صفحہ ۱۲۴)

ممبر ۹۵۔ سترٹی ویز ام ڈی صاحب فرماتے ہیں کہ ہندوستان کی بدولت و طالت
 اور حکمت سنسکرت علم کے دیر نفق کر دیا۔ اور سنسکرت نے اپنے لشکر کو یہ کہا کہ اب ہم اس
 ستور ملک کو لٹا لٹا کر اچھا لاکھیاں اور اتنا دولت مند ہونے لگے ہیں۔ جو کچھ کہ ہم ملک
 اور ان میں لکھا ہے وہ اس کے مقابلہ میں کچھ بھی ہوتا ہے (دیکھو مری آف مین صفحہ ۲۰)
 ممبر ۹۶۔ مسر کی دولت اور خوشحالی کا احوال جو مجموعہ لکھا ہے وہ اس وقت کی تاریخ کی
 صحت کے لیے مفید ہے۔ لوت میں تاریخ سکوی مورس میں جتنی لکھی ہے اس کی تصدیق ایک
 اور دور میں ایک پیش ہما با قوت تھا۔ اسکے سوا ایک سومور میں جانی کی لوت میں لکھ
 جواکے اور پندرہ لادی گئی (تاریخ ہند ص ۱۱۲ کلکتہ)

ممبر ۹۷۔ مجموعہ ۲۰۲ روز متھر میں کہ بہت نقصان کرنا تھا اور پھر فوج پر جلا۔ وہاں
 اس ابا انکشہ روکھا کہ مسلمان مورخوں کے قول کے مطابق عظمت میں آسمان کی ہماری
 کرتا تھا۔ بہ شہر ہزار برس بھی زیادہ سے ہندوؤں کے مذہب کا خاص مقام تھا اور انکی
 آبادی شمس میل کی وسعت میں تھی جو اس کی عظمت اور شان کا بیان کیا ہے۔ وہ
 مسئل سے قیاس میں آسکتا ہے۔ اس میں ہر کی عظمت کا قیاس اس جان پر خال کرے سے
 براہین کچھ ہو سکتا کہ اس میں تین ہزار دوکانیں صرف منورہوں کی تھیں۔ مکارونٹوں
 کے ساتھ ہزار گھر تھے (دیکھو تاریخ ہند ص ۱۱۲ کلکتہ صفحہ ۱۱۲)

ممبر ۹۸۔ اس لوگوں نے علم (ممبر ۹۸ منو سمرتی اور ہیا ۲ شلوک
 ہاگ حاصل کیا)

प्रसूतस्यसकाशादप्रजननःस्वस्वचरित्रेशिहरेष्टि
 व्यासर्वमानवा मनु २-२-
 ترجمہ۔ تمام دنیا کے لوگ اس ملک کے فضلا و علما سے تعلیم حاصل کریں اور یہاں کے
 لوگ دیگر ملکوں میں جا کر دہرم اور دویا کا پرچار کریں۔

نمبر ۶۷۔ مسکر کی زبان صاحب فرماتی ہیں کہ زبان سنسکرت صرف اس ملک کی بلکہ تحقیقات کو اکثر مالک یورپ کی زبان ثابت ہوتی جاتی ہے باوصفہ آریہ ورت کو اس کے مادی و ہنگامہ فرسیت نام اکثر ایسے جن شاس ہیں کہ اس کی تحصیل کے شوق سے چرخ مرده کی طرح بالکل تیار ہیں۔ (سالہ انڈین ایسوسی ایشن ماہواری مطبوعہ لنڈن)۔

نمبر ۶۸۔ ڈاکٹر جیسن انگلٹن سابق سیکریٹری ایل ایٹا ملک سویشی نے ایڈنبرگ کی یونیورسٹی میں سنسکرت چل کر نیکے پچھلے اور موجودہ طریقوں کے متعلق ایک مختصر سی کیفیت بیان کی صاحب موصوف اس زبان کو نہایت درجہ کا مفید ثابت کر نیکے لئے میدان تقریر میں خوب ہنگامہ آراشیاں کیں۔ نہ صرف وہی خوبیاں بیان کیں کہ جن سے زبان کا انشاء بالابال نظر آتا ہے۔ بلکہ یہ بھی بخوبی ثابت کر دیا ہے کہ سنسکرت اپنے چل کر نیوالوں کو انعام میں ہی آریہ سنگول کی سیاست مدین اور انکار معاشرت کا بند فقل کھولنے کا لید بھی عطا کرتی ہے۔ فی الحال جس کا سینہ اصلاح آریہ ورت کی آتش شوق سے منور ہے مندرجہ کیفیتیں اُن کے مبارک کاموں میں بہت ہی مفید اشتغالک تجربہ کی جاوے گی صاحب موصوف نے فرمایا کہ بیشتر جو قوانین مذہب اور معاشرت باہمی کے دستور اس کثرت سے رائج تھے اولیں وقت بھی خرمین آریہ ورت میں ایسے بے اندازہ وسعت کچھیلے ہوئے معلوم ہوتے ہیں ان ساری باتوں کا علم صرف سنسکرت ہی کی بدولت میسر ہوا۔ ورنہ آریوں کے حالات کثرت کی تفصیلات سے قوائے ذہنی کو واقفیت کا سامان ہم پہنچائے بغیر ان لوگوں کے لئے کہ جن کا اب آریوں سے قران اردو قوم کے ایک رکن ہونے کی حیثیت سے واسطہ پڑتا ہے ورتی سے حکومت کرنا اور اعمال تھا اور نیز ان کو آریوں کے محسوسات وہی معلومات کا دریافت کرنا اور انکی معاشرت باہمی اور امور اخلاقی کا جاننا نہایت ہی دشوار ہوتا اور تا وقتیکہ امور مذکورہ بالا سے واقفیت نہ ہوتی وہ محکوموں کی ترقی کے واضع ملکی سے مناسب اسباب کے ہم پہنچانے میں کبھی کامیاب نہ ہوتے زبان سنسکرت کے فدیہ نوش توں سے انقیت بہت ہی طویلہ باتیں بتلاؤں۔ کہ فی الحال جو آریہ ورت میں اسباب ترقی کے قائم کرنا ارادہ کیا گیا ہے اور اس مبارک مفسد جاری کر دینے اکثر رواج اور دستور شدہ راہ بائے گئے وہ صرف نئی ایجاد ہیں۔ بلکہ اکثر باتیں تو قدیمی اصول سو بالکل مخالف ہیں جیسے سستی ہونے کی رسم قدیم ترین نوش توں سے ایک ذرہ غلط نہیں رہتی۔ اور تہ جوئے ہندو صحائف (پراٹوں) میں اس کے کچھ تذکرے ہیں۔ وہ انور کوید کے بعض حسیل کی سمو غلط بھی ہے۔ یا را ذاتا ان کی نفس میں حرکت سے کام لیا گیا ہے صاحب موصوف نے بہت سی رسوم موجودہ اور زمانہ حال کی روحوں کو جہنم کے لئے زہر کا حکم رکھتی ہیں اصول مذہب آریوں سے بالکل مخالف ثابت کر دکھایا ہے۔ اور اس کے دھولے کے سامنے اثباتی دلائل میں سے ایک بھی انکا طبع اور نہ تھا۔ بلکہ دوسرے پڑے معتبر آریوں کے مستند منقولوں سے منقول تھے اُن کے ایک کچھ کا نتیجہ نہایت مستحکم طور سے اس بات پر مبنی تھا کہ آریہ ویش میں اُن کے دہرم قدیم کے اصول کی وقیت جتنا تک عام کیا ویکے سے متزل کے اسباب اور نئی ترقی کے سدرہ آپ سے آپ اکثر اکثر کر دھرتے جا نیکے اور زبان سنسکرت سے ناواقفیت کی عام تائیدی جیسے جسے کہ ہونی چاہیگی ویسے ویسے آریہ ورت ترقی اصلاح اور شانستگی کے مبارک ثوروں کا چشمہ بنے جیسے اصلی حالت پرکتے ہی آفتاب نیمروں کی طرح خود مالک یورپ پر ضیا مانگن انکار دینا۔ لیکر کے خاتمہ پر صاحب موصوف نے زبان سنسکرت کی افتاد اور اس کے صرف و نحو کی درامثل درستی میں جو مشق میں نے محنتیں کی تھیں ان کی داو دی (از سالہ انڈین ایسوسی ایشن انگریزی مطبوعہ لنڈن)۔

نمبر ۶۹۔ ڈاکٹر شیلر صاحب ہما در جو رائل ایٹھا ملک سویشی کے جنرل سیکریٹری تھے

وہ بھی سنسکرت کی فضیلت کے نہایت اعلیٰ درجہ قابل تھو۔ اور کھونکا مضمون رسالہ دسمبر ۱۸۷۷ء۔ نمبر ۶۷۔ تا جیرویلز صاحب فرماتے ہیں کہ سنسکرت تمام زبانوں کا مخرج ہے اور اس کی خلائی اور اچھ نہایت قابل تعلیم ہے (ڈاکٹر موصوف کا دیباچہ)۔

نمبر ۷۰۔ بروہو جن صاحب فرماتے ہیں کہ نہایت کامل زبان یونانی ہے اور نہایت وسیع زبان لاطن جو کہ سنسکرت دونوں زبانوں پر فوق رکھتی ہے اور صرف ان میں ہی کامل ہو۔

نمبر ۷۱۔ فرڈرک وان ہیگل صاحب بیان کرتے ہیں کہ اس میں شک نہیں کہ سنسکرت یونانی لاش اور جزئی متعلق نہیں کھتی ہے بلکہ آباد آباد سے ہے اور یہی ان کا مصدر ہے جس کے سبب میں لہ لہتا ہے کہ یہی زبان آریوں کی قدیمی ہے اور دیا کرلن چاتنی رشی اور متقدمین کے نہایت مل ہیں۔ اس میں فلاسفی سائنس دیا عالم الہیات لکھے ہوئے ہیں کہ جس کا لہجہ مشکوہ ہے (ڈیکوٹا ریکرچ میٹڈس دائر صاحب صفحہ ۲۱ و ۲۲)۔

نمبر ۷۲۔ قوم آریہ تہذیب میں مشہور مینی اور صرف و نحو کامل ان کے پاس تھا اور وہ اب بھی اُن کے پاس تھی جس کا کوئی دوسری زبان مقابلہ نہیں کسکتی (ڈیکوٹا ریکرچ صاحب صفحہ ۷۰)۔

نمبر ۷۳۔ اریہ پیدیز صاحب ثابت کر دیا ہے کہ انیس ازوی یقین بیان کرتا ہوں کہ یونان کی اصل ایک ہی زبان سنسکرت ہے اور یہی آدم مشرق سے مغرب کو گئے (لیکچر اس آف دی سائنس انکوتیج صفحہ ۱۵۲)۔

نمبر ۷۴۔ جنیوں کا مخرج ہر مذہبی لفظ سنسکرت زبان کا ہے۔ اور سنسکرت ہی جنیوں کے مذہب کی کلید ہے اور اُن کے سیکھے کو چینی یا ستر انڈیا میں آتے تھے چینی سنسکرت زبان کو فین کے نام سے پکارتے ہیں (میکس موکر صاحب کی سائنس آف دی لنگویج)۔

نمبر ۷۵۔ واضح ہو کہ ہندوستان ملک قدیم اور خلہ مردم خیز ہے اہل باشندے اُس کے آج لوگ بافضل شاید وہی ملقب بہ ہندو ہیں۔ اور جیسا کہ یہ ملک قدیم ہے مگر افسوس کہ یہ اس ملک کی کوئی تاریخ ایسی نہیں کہ جس کے دیکھنے سے حال وید قدیم معلوم ہو سکے اس قدر ہی میں البتہ قدیم اور ہمیشہ رہنے والا ہے اہل مغل مہا بدھ قدیم ہرم صرف اُس کی یافت ہو گیا ہے پس سب ہرم سکاوں کو لازم ہے کہ یہ کیوں توجہ فرمائیں اور اُس سے اہل مذہب کی راہ جانیں اور سمجھیں کہ جس طرح دریا کی نکاس کی جگہ معلوم کر نیکے لئے پھاڑ کے تلے کا جڑ دیکھا تو ہر ہر سی طرح دہرم قدیمی کی اہل دریافت کر نیکے واسطے حید کا مطالعہ لازم ہے۔ لیکن یہ سب نہ رہنے چڑھا علم سنسکرت کے لوگ پڑھنے اور جانتے دیکھنے سے معذور۔ اور اصلی دہرم کا معلوم ہونا اور اختلاف مذہب کا ملن بدولت کیے جانتے کے ممکن نہیں اور اگرچہ ہر مذہب جمہور ہر اہت ہے مگر آپ نشہ اُن کے خاص کہ نہایت سے بھرے ہیں (ڈاکٹر جیرویلز صاحب فرماتی ہیں)۔

نمبر ۷۶۔ ایک اور صاحب فرماتے ہیں ہندوؤں کی قدیم کتابیں کچھ تو مذہبی ہیں اور کچھ غیر مذہبی دونوں سب کی سنسکرت ہے۔ اور لفظ سنسکرت سے کال کے ہیں یہ بان مقدس تصویق جاتی ہے زبان سنسکرت کے الف با۔ ۹۹ حرفوں کی جو نظم و معرفت و فلسفہ نظری سے نہایت مناسبت رکھتی ہے خیالات جس صحت اور معانی سے (اور پورے پورے اس اس بان میں ادا ہوتے ہیں اور کسی بان میں جن میں ہونے کے چونکہ مال کی اکثر زبانوں مثلاً یونانی۔ لاطینی۔ فارسی وغیرہ کو اس زبان سے زیادہ لگاؤ ہے اس واسطے جس کے قائلوں نے جن کی فضیلت جس کسی کو کام نہیں اُس کی تحصیل میں بہت ہی سستی کی ہے اہل جہنم میں پہلے پہل توجہ صاحب سنسکرت کی طرف توجہ کی اور اپنی زبان میں اسکی صرف و نحو لکھی اس میں ہی سے بھی ثابت ہوتا ہے کہ جب کسی ملک اور کسی قوم میں علوم کا نامور نہ تھا تب سنسکرت ہندوستان میں علم کی بڑی ترقی تھی۔ فی زمانہ اس ملک میں قریب چوبیس زبانوں کی

کو ترجیح کیا ہے۔ (۱) وہ جو بعد دفعہ نے ہاتھ اور پاؤں یا اعضا نہانے کے باقی چھوئے۔
 (۲) جو پانی کسی شخص کے پیسنے کے بعد چھوئے (۳) ایسی جگہ کا پانی جہاں مہوئی کیڑے نہ ہوں۔
 (۴) ایسی جگہ کا پانی جہاں حیڈال فضا کے دیگر جزا اقسام کے لوگ غسل کرتے ہوں۔
 (۵) جہاں عورتیں بعد جھینے جھینے کے باوجود وہ لوگ غسل کرتے ہیں۔
 ہمارے مشیخ نے مندرجہ شام کے جو تھے اودھیا میں لکھا ہے کہ بیتاب بیتاب
 تھوڑے سہرا یا کوئی اور چیز غلاطہ آلودہ۔ خون یا کسی اور قسم کا زہر یا ہنسنے کی وجہ سے آلودہ
 دیکھو ڈاکٹر صاحب موصوف کا لکچر انگریزی مورخہ یکم اپریل ۱۹۵۸ء
 نمبر ۳۴ موسیقی نمبر ۳۴۔ سولیم جو سن صاحب نے ریٹرن صاحب فرماتے ہیں کہ ریڈوں
 بہاں علم راگ یا موسیقی نہایت ترن راگ شاعری کے بھر ہوا ہے۔ ان کے بیان پر اس
 راگیاں میں جس میں چھتیس راگھنیاں عموماً متعل ہیں اور ہر راگ کی نال سے علم میں
 اول طبیعت کے خاص خاص لوگوں کو برا لکھیہ کرنے میں ہر ایک جدا گانہ تاثیر رکھتی ہیں۔
 دیکھو مخزن العلوم جلد ۱۱ نمبر ۱۱)

نمبر ۲۹۔ یورپ میں ثابت کیا گیا ہے کہ علم موسیقی کی گمان فی الواقع ہندوستان
 آریہ ورت ہی ہے۔ دیکھو اخبار ذوالفشاں صفحہ ۷، کالم ۳، مورخہ ۱۷ نومبر ۱۹۵۸ء
 نمبر ۳۴۔ ایران کے نامی بادشاہ حکم نے ہر ایک کا گناہ لے لیا ہے اسے علم موسیقی ایک
 بھی آریہ ورت کی امتد دوسری جگہ نہیں ہے۔ رہنما لکھا تھوڑے ۷۶ صفحہ ۱۸۵
 نمبر ۱۸۔ بہمن اپنا ایک دیکھا ہوا علم موسیقی رکھتے تھے سات شرو انہوں نے حضرت یسے
 کی میزائش سے کم از کم چار صدی قبل ایجاد کئے تھے۔ فارسی عربستان میں اور وہاں کی ورت
 کے علم موسیقی میں گیارہویں صدی کا داخل ہوئے مگر یہ فن اسلام کے بعد سلطنت
 میں داخل ہوا گیا۔ تاریخ ہند نہر صاحب صفحہ ۸۷)

نمبر ۱۹۔ انجیری۔ نمبر ۳۴۔ مولوی الطاف حسین صاحب نے ہر فن عمارت میں
 آریوں کی قدیم کتاب میں ان کو انصاف کی نظر سے دیکھا ایک قسم ہندوستانی نے جو
 مضمون لکھا ہے اس میں کئی قاعدہ کو بہت ترتیب کے ساتھ بیان کیا ہے اس مضمون سے
 معلوم ہوتا ہے کہ اس فن کے اصول کو آریہ لوگ بخوبی سمجھتے تھے اور بت سے قاعدے
 ان کے انہوں نے ایجاد بھی کئے۔ (دیکھو مخزن العلوم جلد ۱ نمبر ۱۱)

نمبر ۳۴۔ آریہ لوگ عمارت کے کام سے کوئی واقف تھے جہاں نا حالت تھے سنے اور
 بننے کی عمارت رکھتے تھے معدنیات سے جزدار تھے (ساجنل خدی لنگویج صفحہ ۳۷۳)
 نمبر ۳۴۔ ہندوؤں کی عمارت دیکھنے سے مساری کے فن کی باریکی اور خوبی دریافت
 کرنے کا خوف اور سوچ پیدا ہوا تھا۔ اس چاہا کہ اپنے دارالادارہ کو ان تہوں کو مہر کر کے
 حکومت فتح کیا تھا۔ محمود نے ہندوستان کے سہول کی عظیم درشاں دیکھنے سے چون
 ہو کر اپنے دارالادارہ میں جا کر انکو بھی رونق دینے کا ارادہ کیا اسے سنگ مر مر اور بانسی
 ایک مسجد بنانے کا حکم دیا تاریخ ہند صفحہ ۱۱۸۵ء اور کلکتہ ۱)

نمبر ۳۴۔ محمود نے شہر کے حاکم غزنی کو ایک شہنشاہ کا بیٹا ہندوؤں کو اور بھی ہزار
 غارتوں میں لایا کہ جو کوئی مصلوب میں شہر سزاروں دیدار فتح ہو کر طار ہوا ہو گا۔ اس
 شہر دوسو برس سے کم میں نہیں بن سکتا ہے (تواریخ ہند صفحہ ۱۱۸۵ء اور کلکتہ ۱)

نمبر ۳۴۔ اسباب نمبر ۳۴۔ کتاب میں بھی اس ملک میں العباب۔ نجوم بہت ہندو
 دھرم سے تاریخ۔ اخلاق۔ حرف و نحو۔ عروض۔ تالیف متعلق۔ حکمت۔ بحر تغزل۔ طب
 موسیقی وغیرہ سب علموں کی مسکرت اور عمارت میں بھی اچھی موجود تھیں۔ مگر مسلمانوں
 نے اپنی علمداری میں ہندوؤں کے شامستہ غارت کرنے۔ پھر عملی اور بے انتظامی ہونے
 باعث ان علموں کو ہٹا دیا۔ اب انکھٹ گیا کہ اب جو کوئی بھی کتاب ہاتھ لگتی ہے تو اسکا

پڑنا میوالا اور سچانے والا نہیں ملتا دیکھو گول ہنسا ملک صفحہ ۶۴)
 نمبر ۳۴۔ حکیم سقراط نے جو آتما گایاں آریہ ورت سے حاصل کر کے یونان میں پھیلا دیا تھا۔
 (دیکھو تاریخ ویدک صنفہ مشر وین صاحب کا صفحہ ۳۵ اور ۹۴)
 نمبر ۳۴۔ مشر انیل صاحب ہمارے مشر سینی صاحب ہمارے ہاتھ فرماتے ہیں کہ فیثا غورث
 روشنی کا مسئلہ مشرقی آریہ ورت کے حکما سے حاصل کیا تھا دیکھو ان کی کتاب میں عبد البر
 صفحہ ۳۹ اور دوسرے صفحہ ۵۷)

نمبر ۳۴۔ صنعت نمبر ۳۹۔ روپی کا کارہندوستان کی مصنوعات میں ایسی مشہور
 چیز ہے جس کی خوبی و نزاکت مدت تک غیر قابل رہی ہے (ابتدات کی عمدگی میں ایک
 بھی کسی اور ملک کا آدمیوں نے اسکی برابری نہیں کی۔ دیشم ہمیشا انداز پرستی کرتے
 جانا غالیہ وہ قدیم سے جانتے تھے۔ اور سہری اور وہیل کو خوب ذرا لغت وغیرہ شاید
 انکی ایجاد ہے۔ ان کیڑوں یر رنگتوں کی چیزیں ملک و بیچکی میں ایک بھی اہل تورتی
 آریوں کی ہسری نہیں کی۔ اس کے سوا بعض اور فن بھی ایسے ہیں۔ جن میں لکھنے زمانہ
 کے ہندوؤں کو خاص شگاہ تھی۔ مگر انصاف یہ ہے کہ ان لوگوں کی نظر زیادہ تر حکمت
 نظریہ مقصود رہی۔ حکمت علمی کی طرف بہت کم توجہ کی۔ اور اہل اسلام کی علمداری
 سے اس حکمت نظری کو بھی یوٹا میو تا منزل ہونے لگا۔ بہا تک کہ ہندوؤں کی جہاں
 قدیم مصنفوں کی کتاب میں شہادت دینے کو جو دہن ہو تیں تو آج انکی موجودہ حالت
 ایسی تاریکی میں بھی۔ جس میں لکھنے زمانہ کی روشنی کا پتہ ملنا دشوار تھا مخزن العلوم جلد ۱
 نمبر ۳۴۔ آریہ قوم خوبصورت ہونے مند بہت دیا لال و لعل مرتبہ کے ہوتی تھی۔ زمانہ وہ
 میں قوم آریہ کو مار کا بھینا اور دو ڈگری اور ہر فن سے واقف تھے۔ اور گہری و
 بیالہ مکان نکوار زہر کتر بناتے تھے (سہری آف مڈلین مشر وین صاحب صفحہ ۱۱۲)
 نمبر ۳۴۔ سلوٹری نمبر ۳۴۔ میکس مور صاحب فرماتے ہیں کہ فرودشاہ بادشاہ کے عہد
 میں ایک کتاب جس میں موسیقی وغیرہ کی لراضن علاج کا ذکر ہے عربی میں ترجمہ کی گئی ہے
 (سائینس آف دی لنگویج صفحہ ۱۶۷)

نمبر ۳۹۔ راج سیت نمبر ۳۴۔ چھٹی صدی عیسوی میں روم کے بادشاہ نوٹیروان
 نے بغداد سے بر رویہ کو واسطے حاصل کرتے اس و دیاکے آریہ ورت میں رو نہ کیا۔
 اور اس نے یہاں آکر اس کا ترجمہ فارسی میں کیا اور اپنے ہمراہ لے گیا جسے بادشاہ
 عادل تہور ہوا اور بعد ازاں سلطنت قرار پائی اور بعد ازاں کی دیر تمبر بھی یہی ہے
 عیلے کی نویں صدی میں اس کا ترجمہ عربی میں ہوا جبکہ نام کلیلہ و منیر ہے ہندو
 صدی میں اس کا ترجمہ عبرانی ہوا اور ایک جگہ ترجمہ غالباً کل زبانوں میں موجود ہے
 شیخ ابو الفضل بھی اسی کتاب کا ازہر نور جبر کے عباد ادا النش نام کرنا۔ اور وہ
 ایک مسکرت میں موجود ہے اور جگہ جگہ نام چھپتے رہے۔ اسی کتاب کا سنوثر مانڈوت
 نے انتخاب کر کے اسے تعلیم فزندان۔ راجہ پالنی یو تر کے ہتھو پایش نام رکھا دیکھو
 انوار سہیل کا دیباچہ)

نمبر ۳۴۔ برکت نمبر ۳۴۔ مشر ولیم جو سن صاحب ہمارے جو سیر کم کو شے کے چھتے فرماتے ہیں
 کہ یہ نمونہ قری کمصوف میں یوان اور مشر وین ایک بھی راج تھی۔ اور اس ہی پر
 علمداری ہونا تھا۔ دیکھو ماؤد ہر سار مصنف راجہ شیو جیادالہ آباد صفحہ ۱۵۵ (صفحہ ۱)
 نمبر ۳۴۔ موسیقی۔ سہری سہرائی یونانی اور رومن قانون کی بنیاد کے باعث ہونے
 اور منو کے قوانین کا ان پرور ویک کل قوانین سیاست مدنی میں ایک یا یا جا لکے۔
 دیکھو رسالہ انگریزی دی باقیل ان ارد ما)
 نمبر ۱۱ منطق نمبر ۳۴۔ یاد دی بی جی اسکاٹ صاحب نے ہیں کہ منطق بہت پرانہ ہے

بروشت و مہوہ شعلات
 سالہا گشت آن کاھنہ ز
 نے حزیرہ مدینہ کویہ وند
 کاھنہ شربتہ و حقن کز
 جوں سے داھنہ زان عجب
 حبیبہ و اقامت ناحسہ شد
 بروشنی علی شیبہ کرم
 اس کے بار پیر کاھنہ
 گفت لگو کویہ و مدینہ
 از سر اجتن یکشاخار
 سالہا گشت ز داھنہ زان
 این خبر علم ماہر علی
 نو تصور و تہ اے جے حیر
 زان نے مانی کو مینہ شربہ
 آن یک کاھنہ زان کاھنہ
 آن کے انام ماہر پیشا

مالی فرماتے ہیں علمِ ملک کے منشا
ہے۔ اس نکتہ کا پورا ترجمہ
ہو سکتا ہے جو تفصیلِ علوم کی طرف
کہ ہم نے ہندوستان کے طبیبوں
افغانی طبیبوں کے برابر سمجھتے ہیں
اصل یورپ کے اس علم کی تعلیم
مقدمہ میں اودھ توڑا دیا۔ اور پچھ
محققینِ علومِ طبیبہ فقہ (۱)
سبب بلو اسے تھے ہمیشہ اُن
(۱۲۷)

دومی بنایا لینے ٹرے ہوئے
 علم کر آئے تھے اور دیکھو دیکھو
 نزل الدین قائد حاتی سے منکر
 لنگویچ صفحہ ۱۶۷
 دہم زمانہ کے برہمنوں کا نفوذ
 علموں کو جسے جانور ہونے
 جن حرا جی سمجھا یا کرتے تھے
 بلکہ ان کو بہت کچھ سکھایا
 نینیں برہمنستان کے علم کی
 کے اصول پر چلتے تھے اور
 ہندی سے پندرویں
 کا جملہ زمانہ حضرت مسیح

فلسفہ حفظ المذہب

و فتح پیغمبر عربی ہوتا کہ خطبہ زہرہ کے گرد و گردانِ غبت ہو گا خوش امتثال آں اور اس کی تائید مخزن الادویۃ بھی مرقی ہے کیونکہ اس کے صفحہ ۳۳ و ۳۴ پر جو چیز متعلق زہرہ لکھی ہیں وہ عموماً محض برکت استعمال کرتے تھے و دیکھو مخزن الادویۃ مطبوعہ محمدی پریس دہلی ۱۲۸۵ھ

اور اس کی تائید تفسیر حسینی جلد اول صفحہ ۱۵۳ بھی مرقی ہے جس کا خلاصہ یہ ہے کہ زہرہ ایک بدکار ملعونہ عورت۔ بلکہ ایک طوائف تھی اور بیشک کیا کرتی تھی۔ اس بدکار ملعونہ عورت کے نسبت لگا نا حضرت کو زیان نہ تھا کیونکہ پہلے آپ ہی اس پر ہونے لگے طوائف کو ایک قسم عورت کی کہ مرقی جو ن قرار دینا اور پھر اس کی عزت کرنا کہ محکم پڑی کے اظہار کرنے والے کیلئے نبل پر مایہ جانا یہ کہ قسم کا الہام ہے اور کسی خاص ہی ہے اگر تلاش کرو تو نام دیا میں سلمان جیسا عموماً اور ہی نادانی جیسا خصوصاً و شبانہ جو ن ایک کار طوائف (زہرہ) کے لئے کسی قوم میں ہرگز نہیں پایا جاوے گا بلکہ جاہل سے جاہل قوم بھی اس کی مصداق نہ ہوگی جسے کہ مسلمانوں کو زہرہ کی محبت ہے اور تمام دینی کاموں کا اچھا ساسی فاحشہ کی محبت پر ہو گیا۔ بعض تعصب مولویوں کو یہ بھی کہتے سناتے کہ محل میں قرآن نماز زہرہ کا اس سے بھی بڑھ کر ہے مگر خدا نے مقدس مقامات سے انکار اس کا ضروری نہ سمجھا ہاں اشارتاً قرآن میں بھی اس کا ثواب مذکور ہے مگر حجاب ضروری ہے۔ (دیکھو سورۃ جمعہ)

جب یہ حال ہے تو کیا کتب اسلامیہ کا صاف اقبال ہے کہ مسادۃ زہرہ لینے جمعہ مقدسہ حقیقت انہیں کی بہن سلامتی باعفائی ہے۔ اس کے ساتھ ہی ذکر دیو سماج کی وجہ تمسیر بھی عذو کر دو۔

عشق و عقل اول بود درد و نامیست کہ اول خراج حائے اسی طرح فاضل عالم احمد مولوی عبدالرحیم صاحب ای کتاب کشف اللغات میں صفحہ ۱۰ کی نسبت فرماتے ہیں صفا موصی بہت در مکہ خطبہ کہ آنرا صفا و مردہ و گونہ۔ اُن کی نسبت فریب کتبہ سنان آں بھی ممکن دواں کے از اس خارج بہت بیگویند کہ ایشان ہر زور کعبہ زنا کر وہ بدوندہ صفائی ایشان را مسخر کرد و دیکھو کشف اللغات جلد اول ردیف ص ۵۶ و ۵۷ مطبوعہ ۱۲۸۵ھ (ترجمہ)

صفا نام کو جو در مکہ مخطوط کو بھی دیکر کہ مردہ نام دارد و نیز از انجارت حاجیاد مرزا صفا و مردہ کہ تخمیناً دو صد قدم مسافت دارد و بھی کہند اسے دو دن بین دو بطن کے انوار از مخرج است یا از بطن ص ۵۳ و ۵۴ ردیف ص۔

اور قرآن سورۃ بقرہ میں ہے (الصف والمہرۃ من شعائر اللہ فمرحی البیت ادا عظم فلا جناح علیہا ان یطوف بکما اتزجھہ صفا اور مردہ نشان میں اللہ کے۔ صحر جو کوئی چکر کرے اس کو گھر کا باز بارت تو اُس کو گناہ نہیں اُن کو طواف میں اسی پر نہیں سید احمد الفاضل فرماتے ہیں اگر اُس حضرت امیر اہم کے زمانہ میں حالات بلکہ اُس زمانہ کی وحشی قوموں کی عبادت پر خیال کریں تو بجز اس کے اور کچھ پایا نہیں جاتا کہ وہ لوگ انیسویں صلفہ باندھ کر کھڑے ہو جاتے تھے اور کہتے تھے اور وہ سارا صلفہ کا حلقہ اسی طرح چاکر لگاتے تھا اسی وقت خوش فوٹن لگتے ہو جاتے تھے اور شکر۔ یہ تھے اور اُن کی تعریف کے گت گاتے تھے جس کی وہ عبادت کر رہے تھے اسی نماز کا نشان اسلام میں طرۃ امیر بھی پر موجود ہے جس کا نام مذہب الہام میں طواف کعبہ قرار پایا ہے اور ابن عباس سے مشکوٰۃ میں روایت ہے کہ (واللہ صلی علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوۃ توحید۔ آنحضرتؐ نے فرمایا کہ اگر کعبہ کے گرد طواف پر کرنا اگر ناشی نماز کے ہے پھر فرماتے ہیں اسی قسم کی سیرت

اب بھی بعض بعض وحشی قوموں میں پائی جاتی ہے حضرت امیرؐ کے لئے ایک بن گھڑا پھر کھڑا کر لیتے تھے اور جو عبادت یا نماز ہوتی تھی وہ اسی کے گرد ہوتی تھی اُن کے حضرت امیرؐ کے زمانہ میں کوئی خاص سمت قبلہ کا نہ ہو بغیر اُس نشان کے جس کو وہ قائم کرتے تھے اور کچھ نہیں پایا جاتا۔ پھر فرماتے ہیں کہ لوگ خیال کرتے ہیں کہ وہ لا پھر کا یہ خاص ہی فعل اس میں شروع ہوا۔ کہ کتب انہیں سے کوئی مکتبہ جانا تو ہم کے پھر ان سے ایک پھر اٹھا لیتا تھا۔ ہر مکہ اور کعبہ شوق میں جہاں ترستے تو اُس پھر کو رکھ لیتے اور اس کے گرد سٹل کعبہ طواف کرتے۔ (دیکھو تفسیر حسینی سورۃ بقرہ جلد اول صفحہ ۱۵۶ و ۱۵۷ مطبوعہ ملکیہ)

پھر سید صاحب فرماتے ہیں (امام افغان سنگر زہرہ درج سمرقندہ کی کوئی ٹھیک ویر معلوم نہیں مرقی تمام ارکان حج اسلام میں ہی بحال ہے ہیں۔ جو زمانہ جاہلیت میں تھے اسلام میں بھی مثل دیگر ارکان کے مملکت آباد ہے تا پھر فرماتے ہیں جو کچھ زیارت تھی وہ بھی مرقی کو لوگ جمع ہو کر اُن سے حجابانہ طریق پر خدا کی عبادت کرتے تھے شکر سر بہ بند باندھا ہوا۔ سنگر ہر مکہ ان دیواروں کے گرد جو خدا کے گھر کے نام سے بنائی گئی تھیں اٹھلے اور کودتے اور حلقہ باندھ کر گرد پھرتے تھے جس کا نام انہیں طواف رکھا ہے (دیکھو تفسیر حسینی جلد اول سورۃ بقرہ صفحہ ۲۳۸ و ۲۳۹)

باب سوم ویدا اور آریوں کی علمیت

علامہ احمد ۱۶۶۔ اس زمانہ میں ایک شخص کی طرح تھی جو اسرارِ حق پر علم حاصل کر کے کتبہ کے حد اقلیٰ کی زمین کھائی باوجود سیرت میں ہے اور کعبہ کے گرد لگاتار کئی محلوں میں مردہ زمین ترا کر آباد ہو رہی ہے اور خدا تعالیٰ نے کسی کو عقل میں نہیں بنایا میں آریوں کی نسبت بہت زیادہ مرقیات بخشی ہیں۔

ترجمہ میں جن جہان سے اٹھ کر جو علم بہت سکولوں کے مل جاتا اور جس علم سے ان کیلئے کو توڑ دینے کیلئے حالات۔ قالم والا کھانا اور سپید نش عام کے کھانا سے لہر ہو جاتے ہیں قرآن اُس سے بالکل بچدیاں۔ اور اگر سچ و صحیح تو بعض نادان ہے قرآن زمین کو ہتھوڑا اور لہا ط کے مثال جیسی اور پھاڑوں کو منتر لہجوں کے ستارہ ہے۔ لیکن قطع السفر علمت جلا کے خدا تعالیٰ مصنف قرآن کو بھی نرا تلمہ۔ حالانکہ حواذیہ ان جانتے ہیں کہ زمین گول بلکہ مار جی کے ڈول ہے وہ کھڑی نہیں بلکہ دو ان ہے۔ پہاڑ زمین میں سے ہی اُٹھ رہے ہیں اس راصحاب اس حرفت سے قرآن بالکل حیران ہے قرآن شہر صاحب مناقب ر علم و تجربہ کی ناست سے بدرجائیت دور ہے اور علم حسی یا منہ سے کھینچنے کا اُس میں وہ ہی نہیں بلکہ سیرت قصور ہے مگر آریوں کی علمت فصلب و کمالیت فلاسفی کا لونا ایک تانے والی ہے۔ اور اپنا مورث علی بلکہ لیس جا مانے مفصل حال جس کے مذکور ہے اور عرفان کے فصلی زانی ان کا کھنڈر۔

اس آریوں نے دید و گت بہر مجھو کر تو ہاں پرستی اعتدال کی نسبت تامل و فضیلت کو بھی ترک کیا عقل کل کو جو ہر اہل عقل نے بھی اُن سے منہ موڑا۔ رستی سے دور ہو کر حالت میں جوڑے گلاب بھی کوئی اسلامی اُن سے عقل دانس میں زیادہ نہیں ہاں حال اور بری باقیہ تر وقت آمادہ میں ابوجہلی جن کی تاثر ہے اور ابھی اصلی جاگیر۔

علامہ احمد ۱۶۷۔ ایک لائے شریح جہاں کا مالک ہے کہ جیسا و بخل آدمی کا طرح بہت کھلے ایک اس ملک کیلئے جو حق الہامی محمد و رکھ سکتا ہے ہر مردہ الہام جس پر اس قدر نماز ہے جتنے وہ بچتے تھے کہ الہام ہے کہ اول سے آخر تک کچھ مخلوق پرستی کے بات نہیں کرنا بیڈت و دیا تہائے ناولیات میں سب کو شمش کی لڑکائی کو سدا ظاہر کرنے میں

اگر ان گھروں کی مزاحمت کی راہ نہیں ہے بلکہ خدا کو جہانی سمجھ کر اس کے حکم کو سچی گھر سمجھتے ہیں تو بھیجی بالکل غلط ہے کیونکہ جسم تو روح کا گھر ہے مگر جیسا کہ مرزا قاضی جعفری نے لکھا ہے کہ اگر گھر سے مراد کارخانہ قدرت ہے یا تمام دنیا ہے یا عرش ہے یا آسمان کے اوپر بالائی کوسے ہیں تو اس سے مجازی طور پر نہیں بھی انکار نہیں بلکہ اگر اسے کہاں کارخانہ قدرت میں رو میں اور مادہ ازل سے اندک موجود دیکھنا اور رہتا ہے کبھی کسی طرح کی بھی نہیں۔ خدا کا دیوانہ کبھی نہیں نکلیگا اور نہ وہ عقل اور اندست سے لگا کر وہ جس داماد ضرور نادبی کا مت ہو جاوے گا۔ جو قرآن کے حق میں مہینہ نہیں۔

اس طرح کہ ۹۰ ہزار سال سے پہلے نہ کوئی روح خسی نہ مادہ تھا ایک تہیہ سے کوئی اسکی صفات بھی بقول مرزا صاحب نامی کے خدا ولیا علیہ تھا اللہ مخلص قرار دیا عرش ہدایت تھا۔ اور ایسا ہی یوم الدین کے بعد ہوگا۔ جس مژدہ کا نور آریاں کا بہ میں تفاوت را نماز کجاست تا کجا اب دیکھتے ہو کہ یہاں تو خود کے سے تیار یا صرف اپنے دل میں جو کر خدا ایسا ہی ہے جیسا کہ قرآن و پیغمبر کا بیان کیا ہے سو یہاں میں ہمارے خاک میں مل گئیں اور اس انداز میں کہ اگر یہ بھروسہ کرنا ضرور بعد ہر حرف حق و خط و محمل اندیشہ ہوگا۔ خدا اس کے دلوں کو جہالت سے نکالے کہ علم و عقل و فکر کی طرف لگا سکے اور اس آپ کی ملائمت کے واسطے اور سرور بہت دیوے رہیں۔

گلے کی بابت اعتراضات کا جواب

مصرعہ ۱۴۱۔ دیکھو ایک طرف آریوں کی فلاسفی یہ بتاتی ہے کہ گاہے جو ایک حیل ہے مسئلہ آؤ اگر ان کے دوسے کسی زمانہ میں برہمن کی قوم میں سے جیسی ایک برہمنی تھی۔ اور جو کسی پلید اور رُسے کا کہہ کر ان کا جیسا کہ بعض کہتے ہیں کرنا کے باعث سے مراد اب جو کر گاہے کے جو بن بنی اور پھر دوسرے طرف دیکھو کہ اسی قوم کے بعض لوگوں کی ہندو کے خیالات میں کچھ قدر نفی و ذکر بھی ہوئی ہے کہ کو باسی کی قوم کے کہہ کر بارہ چلتا ہے۔ ترو پلید گاہے کی جو عزت قوم ہندو میں ہے وہ صرف اس کے نوادہ کی طرف سے ہے کیونکہ در حقیقت یہ الہامی عقیدہ جو ہے اللہ کے اقدس قواعد بنی فرع انسان کو بلکہ اکثر جانوروں کو بھی پہنچے ہیں کہ احوال کھر سے باہر ہیں اور بعض تو اس حد تک ہیں کہ وہ بہت سے آدمیوں سے بڑھ کر ہیں اور بعض تو خدا ہندوستان کے ملک میں اگر گاہے نہ ہو تو یونانی و برابادی میں ذرہ کسر نہیں کیونکہ بنیاد ہندو ہی ملک کی زمینداری ہے اور تمام زمینداری کا تعلق گاہے کے اختیار پر اور اسی واسطے ہندوستان کے حوزہ و کھان کو بہر حال دربان ہے ان کے حقیقی مدد دیو بارہ کھد چاکری ہو سکتا ہے اور اسی گاہے کی کرستے ملک ہندوستان حنت انسان مشہور ہے اور وہ ظاہر ہے کہ ان کو قرآن (سورۃ محمد) کے جنت میں شہر شد و شراب و آپ کی مصداق نہیں ہیں اب دیکھنا چاہئے کہ یہ بات کفہ قابل اعتبار ہے ہذا تفصیل سے بات ہے کہ وہ بے گناہ جیسا کہ انہیں بدلتا بہشت کی ہنر و چنانچہ کہ تینوں ازان غلام نقل میکند کہ خدا کے تعالیٰ حق جو ہے اپنے جیتہ کا بہت براب حریک متلاذ از آسمان و زمین و اول و آخر کہ ہندوستان بہت اتم و شیرینی ملے دو صحت ۸ سورۃ مومنوں کو لکھو

تینوں شیخ اول علی علیہ السلام روئے بہت در ہند کہ بعض گمان بر نہ کرے وہ لوگ بہت دگوند کہ اس روئے بہت آدہ کہ آتش جہاں نیشو و راز کشت و شمش و در اراز حقیقت عبد اللہ کریم خان

حدیث مسلم میں ہے قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخاف من الموت و لا یخاف من البقیۃ الدنیا کل من اتھا۔ الحیث (دیکھو حدیث مسلم مطبوعہ دار الفکر بیروت صفحہ ۲۰۵) نمبر ۲۔ جب گاہے کسی نہیں ہوتی مگر لوگوں کی زبانیں جانتے ہیں کہ وہ مارا طعنا جانتے روغن زد و لیکر وہ کہہ سکتا تھا اور غلہ کی روغن میں چھتا تھا بیک جزا و طے کے سبب مشہور ہو جاتی ہے چنانچہ وہ وہ کی کثرت نے بقا بقرب خیرے ریاستی ملک کے وہ کی نہیں مشہور کر اس غالباً آرتہ ورت کی مثل وہ کی کثرت کسی ملک میں نہیں ہے اور نہ حدیث بنوی سے بھی ظاہر ہے حلیہ الیہا شفا و لیس ہلاک گاہے کا وہ وہ صحت بخش ہے اور اسکا گوشت مرض سید کرنے والا ہے۔

نمبر ۳۔ تہذیب بھی شمالی ہند میں بہت متواتر ہے اور غالباً بہ نسبت اور طارکے یہاں زیادہ ہے۔

نمبر ۴۔ مراد ہنگالہ میں تو کثرت و دیگر ہندوستان میں قدر و نسبت کی کثرت ظاہر ہوتا ہے اور بہ نسبت اور ملکوں کے زیادہ ہے تاؤ کا تہذیب خالی بھی نہیں لانا۔ نیں قرآن جیت کا نشان جہاں ملتا ہے وہ ہندوستان ہی ہے اور یہ نام باقی ہندو لوگاتے کی بدولت ہند میں۔

ہم باقی تفصیلات کا جواب دیکھا اس کے کوئی حوالہ میں دیا تاکہ جیڑکی دیا جاتے تھے مگر حید دوست اٹھ ہوئے۔ کسی ہندو یا آرتہ کا یہ اتفاق نہیں ہے۔

مصرعہ ۱۴۲۔ چنانچہ کووں کا مقام اور کثرتی تھا تو کبھی سے قبل کرنا کہ تازہ آرتہ ہے جس میں کچھ زیادہ دت نہیں گندی۔

آرتہ یہ کہ کوئی کوئی ہندو آرتہ یا ہندو نہیں آتا اور نہ اپنے دھرم کا میتہ اجانتا ہے۔ بلکہ ایک بدعتی فرقہ سیخا سار و شلا کا کہہ جاتا ہے۔ ہاں انکی جد باس عہد میں عموماً ہندو دھرم کا بالحدود دھرم سے افذ کی گئی ہیں۔ سچ بولنا۔ انسان کرنا عبادت کرنا ایک ایسور کو ماننا سب سے بڑا گناہ ہے مگر تو کبھی ہندو کا فرقہ سار تو تھا تو ٹرنا۔ ہندو کی صورت محمد کی انکی تقلید کی تھی اور ایک نام سے کہہ جی کی خصوصاً محمدی بعض مسلمانوں کو سنگہ بنا تا اور کچھ کھانا پینا بھی انکی مثل میں جو ہیں اور میں مومن نہ سکھ سکتی ہے ہوئے ہیں۔ اور اسکا خاص خصوصاً مانہ نگار انکو دھندو دیتا ہے۔ باقی انکے اور دھرم پانفصول ہیں۔ اور انہیں یعنی دعوت ہی اہل ہندو کو خصوصاً ملول کیا۔ ان کا قول ہے۔

مڑھی ساما دانا کے سب کر مہدانا اسان بنا اکالے کوئی آرتہ ہانا دن بانوں سے کوئی دانا انہیں ملات نہیں کرتا اور نہ کر سکتا ہے یہاں اودا نا مہالست کا خواص حصہ تھا اس کی کوئی نظریہ نہیں کر سکتا۔

قصا بوجھا مارا ز تعلیم احمدی پر غور کریں تو سارا بات آج جیسے حدیث میں ہے قرآن فی قبل الایمان اور گرد و سری روایت پر غور کریں خاتم البقر قاطع التجو حدیث محمدیہ البشارت فی البقر (بھی) اچھا کیا اور بقول غیر صاحب دوزخ کے عقاب میں قصا و کے واسطے کسی کہی اور حضرت علی علی المرتضیٰ کے قول پر عمل کریں کہ لا یخلف علیہ وکفر عقلا لکھو آتا تو بھی کچھ بڑا نہیں کہتا ہے اور اگر حافظہ کے قول پر غور کریں۔

باش میے آرتہ ہر جہ خواہی کن کہ در نہایت مایوس نہ کہے منت تو بھی ملا نہیں کیا۔ اور اگر ورت کے قول پر غور کریں۔ خدا نے کہا کہ دیکھو میں ہر ایک عباد با ناک کو جو تمام دوشے زمین پر ہیں۔ اور ہر ایک رخت کو جس میں سچو رکھتا ہیں ستاروں اور زمین کے کھانکے واسطے ہوگا اور زمین کے سب حرف و دل کو اور آسمان کے سب پروردگار اور سب کو جو زمین پر بیٹھے ہیں جن میں مذکی کا دم ہے سب طرح کی مہتری انکے آگاہ ہو جاتا مولیٰ ملو ورت کا بات آرتہ ۱۳۰ و ۱۳۱) تو بھی کچھ مل نہیں کیا۔

طاقتوں میں محدود و محدود میں جیسا کہ نبی آدم کے اختلاف روحانی عللاً و سبباً و
برخلاف کے ثابت ہوتا ہے۔ اور یہ تجدید ایک محدود کو چاہتی ہے جس سے ضرور
محدث کی ثابت ہو کر (جو محدود ہے) حدوث روح نگاہ یہ ثبوت پہنچتا ہے۔
مزدیہ اول سے دلیل بھی کئی وجہ سے غلط ہے۔

وجہ اول۔ کوئی روح بھی خاص مخلوق یا طاقت میں محدود یا محدود نہیں بلکہ
سائن باذریعہ محدود ہوں جب کہ اس مخلوق یا طاقت میں حاصل کرتے ہیں۔ اور یہی حالت
تمام روح بھی ہے۔ اگر محدود یا محدود ہو تو اس کا علم کا کامل کرنا یا محال کی کوشش کرنا بے فائدہ
ہوتا ہے۔ بائیسگان انگلیٹھ مارنے اور یہ چیز علماء و فضلاء نے جو مخالف اوقات میں
صدی طرح کی ترقیاں کی ہیں ہرگز نہ کر سکتے بلکہ ترقی کا منہ بھی نہ دیکھتے تھے کہ علم
و عقل۔ پس وہیں مخلوق نہیں کیونکہ وہ بعول نہیں بلکہ محدود یا محدود نہیں۔
وجہ دوم۔ جو شخص کسی کی حد یا نہ ہو وہ خالص بھی نہیں ہو سکتا اور نہ خدا یا خدا
مشتی سے ہستی میں آتا ہے۔ کیونکہ اگر وہ چیز خدا یا نہ ہو تو پہلے موجود ہوگی یا نہ ہوگی
کہ سب کا درجہ بندی کس چیز کی بند و بست کا جسم کا ذوق یا اس کے توبہ کی نصرت
کرتا ہے۔ اگر وہ خالق یا ربی سے ہستی میں آتا ہو (انہیں بلکہ مختص ہے کیونکہ انہیں تمام
کا تشکاؤ اس سے پہلے موجود تھے۔ پس اگر بقول انہیں ہے خدا روحوں کا محدود ہے
تو بھی روح حادث نہیں بلکہ ازلی وابدی ہیں۔

۱۔ جو مسموم و مدبندی جس کی ترقی ہے نہ کہ روح کی جھگڑا اور اس کی مفید روکیت نہیں جیکر وہ قسمت پذیر نہیں جیکر وہ فانی نہیں اس واسطے اس کی مدبندی بھی نہیں۔ چنانچہ ایک جگہ آپ نے بھی اقبال لکھا ہے۔

اُویھی انسان کی حقیقت کی کچھ بھی انتہا نہیں کیونکہ وہ ترقی یافتہ غیر محدود
 سکے لیے پیدا کیا گیا ہے جس کی کھل کے لئے وہ غیر مشغول ہے (صفحہ ۱۵۲)

واضح ہو کہ جو خوں کیے محمد و چاچھدوسرے پوخال جو خاص خاص طاقتوں اور
استعدادوں کے لحاظ داراگل اور دانا سے ظاہر ہے وہ لطیف خاصیتوں اور ان کی بناوٹ
ہے جس میں تمام ضد کے نئے و اونٹھا اتفاق ہے کہ؟ ننھا خالق یعنی پیدا کرنے والا
مذہبہ مگر نادیدی پر کرتی شے کہ نسبتی سے جس کا قرآن اور حدیث کو بھی تجویرا اقبال
ہے کہ آدم کا وجہ ذہنتی سے نہیں بلکہ خاک سے بنا با گیا اور خدا کو یانی لکھتہ کرنا
یڑا اور کہ کھنڈہ نہیں بلکہ جالیس دن رات جس طرح چلنے کے جلیانی یا زیا دیکے
خاک جو جانے برا عربی کہہ کرتے ہیں کہ آگ معدوم ہو گئی یانی عدم کو جلا گیا حالانکہ
اس قسم کے بھدرے مبالغہ کا خود خود دنیا ناش ہو رہا ہے۔ ییل اس دلیل سے بھی
کسی طرح رد جو ان عدم سے وجہ دخل ہر تہیں ہو نا بلکہ ہمیشہ سے موجودگی ثابت
ہوئی ہے اس واسطے یہ دلیل بھی باطل ہے۔

وہیں سووم۔ یہ بات بھی کسی دل کی محتاج نہیں کہ تمام روحیں عجز و احتیاج کس طرح سے اتر رہی ہیں اور اپنی تکمیل اور بقا کے لئے ایک ایسی ذات کی محتاج ہیں جو کامل اور قادر اور عالم اور فیاض مطلق ہو اور ہم انکی مخلوقیت کو ثابت کرنے والے ہیں۔

تزویدہ دلیل سوم۔ بدلیل سچا ثبوت میں پیش ہو چکے اس لائق بھی نہیں کہ لفظ دلیل
اس پر صادق آئے اور نسبت قصہ اسخ دلیل بہتر کے ساتھ ہی مرد ہو چکا ہے اور اگر
کوئی دانا ذرا غور سے دیکھے تو اسے معلوم ہو کہ تہ الفاظ کے ساتھ یہ دلیل نہایت راجح
نہ کہ مبتر۔ سیاح راجہ کی محتاج ہے اگر اسیہ راہ کا خالق نہیں لگتا آدمی کا محتاج ہے
لگتا آدمی اس کا خالق نہیں۔ خدا کے کامل اور قادر عالم۔ فیاض مطلق وغیرہ
اس پر ہی ہو سکے ہیں جبکہ کوئی نام کامل اور بے مفہوم اور جو اصل کم علم اور محتاج بھی ہو

ورثہ پیشا یا بیٹی کے تہو نہ سے کوئی باب بھی نہیں ہو سکتا جتنے خدا کی صفات بھی
جادوت اور فانی مانتی بی بی ہیں اگر روح (نادی) نہ آتی جائے اور اس کا خدا (خدا اللہ)
خدا کی کے لائق بھی نہیں ہو سکتا مگر نہ صفات خدا جادوت ہیں اور نہ روح خدا و تم
موجود ہو سکتا (نادی) خدا کی قدرت میں نادی روح ہیں اور یہ زمانہ سے موجود ہیں وہیں وہ
کسی طرح کو بھیجی جاتی ہے جیسی کہ آئین اور اس کے پس کمزور عدم اور کبھی طرح جائز نہیں ۔

دلیل چاروں سبب بات بھی لکب ادا نے عورت کے سے ظاہر ہوئی ہے کہ ہماری روحیں
احاطی طور پر ان سب متفرق الہی حکمتوں و معنیوں میں مقیم ہیں جو احرام علوی و سفلی میں
پائے جاتے ہیں۔ اسوجہ سے دنیا یا اعتباری چیزات مختلفہ نے عالم عصبی ہے اور
انسان عالم اجمال کہلاتا ہے یا یوں کہو کہ یہ عالم صغیر اور وہ عالم کبیر ہے۔ میں جب
کہ ایک جزوی عالم کے بوجہ پائے جانے حرکت کاموں کے ایک صالح حکم کی صنعت
کہلاتی ہے تو خیال کرتا جاوے کہ وہ چیز کہ نہ کہ صنعت الہی نہ ہوگی جو تک وجود دینے
عجائبات ذاتی کے روسے تو گویا تمام چیزیات عالم کی عکس تصویر ہے اور ہر ایک جزوی
جو اخص عکس اپنے اندر رکھتی ہے اور حکمت بالغہ پروردی پر بوجہ اتم مقیم ہے۔ پتے ل
اسی کی طرف اشارہ ہے اسکت بدو کہ کمال الٰہی اپنے سے روحوں سے خدا ہوا
کیا کہ گبا میں تمہارا رب (میدان کنندہ) نہیں ہوں۔ تو انہوں نے جو ابدیہ کہہ دی ہیں۔
یہ سوال وجہ حقیقت میں اس میں نہ کہ طرف اشارہ ہے جو مخلوق کو اپنے خالق سے
قدرتی طور پر متحقق ہے جس کی تہادیت روحوں کی فطرت میں نفس کی گئی ہے۔

فردیہ دلیل چارم یہ دلیل بھی ایسے ہی حق میں سمجھتی نہیں بلکہ مضرت خدو جہاں دلیل
وجہ اول تمام شیاؤں پر کون اجماع علوی و غلی سے اور جہ میں ذی روح یا جنین
نہیں تمام دنیا یعنی سرشتی اور کثرت ہے۔ تغیر و تبدل الی ہے۔ اس واسطے کہ اندر کی نیر
مگر روح تمام حرکت کے برخلاف غیر زادی خشن ہے بنا بران زادی ہر حادثہ میں۔
وجہ دوم چونکہ دنیا کا سیکڑا فی ہے اس واسطے جماعتی نقصانات سے روح کا کوئی
نقصان ذلت نہیں ہو سکتا کہ روح جیسا ودانی ہے اس میں نیا جگہ اشور کی چنانچہ
جیکہ وہ مادی اور مرکب ہے۔ چوں کہ غیر زادی اور غیر مرکب کسی طرح مخلوق ماریت
ثابت نہیں ہو سکتا اسی لئے وہ نادای ہے۔

و جب نسوم۔ پدائیس سے انسان جاہل موت ہے۔ اگر کسی قسم کا فسکار یا صحبت
فضلا نہ ہو تو کسی طرح کا گنہگار نہیں ہو سکتا اور یہ ظاہری ہے کہ انسان اور حیوان
میں فعل ہی کا فرق ہے مگر روح کے علم انتواں خدا یا خدا خستہ کسی کو
انکار نہیں۔ پس وحشی یا جھلی آدمی کو نہ تو روح کا علم اور نہ اس کی روح
بر ماتما کو جانتی ہے کہوں گے اس کا جانتا دشوار ہے اسی واسطے اس کی خبر نہ
یا زردگی بھی نامعلوم۔

و جب چہ ارم - جس طرح روئے مبتاق کے افراز نامہ کو جی بھیجی کسی ماسن متعہ نہیں اور تمام روئے جمل تعصب کو چھوڑ کر قرآن یا اسلام کی ادوات سے انکار ہی میں بیعت افس اقرار کا بھی حال ہے کیوں کہ دونوں کا وجود قطعی نابود ہے۔ پس ہر دو کے معقود ہونے سے عبارت اقرار نامہ یعنی انست ہر یکم و تصدیق اقرار نامہ فالو ابلی بھی محض بے سود ہے یہ اس قسم کی دلیل ہے کہ کہ اپنے اصلی دعوئے رشتہ و رواج کی طرح علم یا عقل سے کوئی تعلق نہیں رکھتی اور جن مجھوتوں کی طرح عرب والوں کے مننے لائق ہے۔

ولیلہ پنجم جس طرح بیٹے میں بایا ورنال کا کچھ علیہ ورنو پائی قاتی ہر اسی طرح روعین جو خدا تعالیٰ کے ہاتھ سے نکلی ہیں نے صنم کی شیر خصلت سے اجالی ہو کر

ہے جو عقل کے چرخ پر چڑھا کر اچھی طرح سمجھ میں نہیں آسکتی ۲۵ صفحہ ۲۵ احاشہ
کی سطر آخری ۱۱ اچھا اگر عقل کے چرخ پر چڑھا کر اس کی اصلیت کا اظہار کیجئے شاید اس طرح
وجاہت و ناوضت کے چرخ پر چڑھا کر اس کی اصلیت کا اظہار کیجئے شاید اس طرح
اب کی نشانی پر چڑھے جو کہ روح خدا کے ساتھ بعول آئیے قائم ہیں اور اسی کی صفات
در سخاوت فیض سے ملتی ہیں جس کو اس صفحہ ۲۶ کی سطر ۱۸ و ۱۹ پر لڑائی و بدی
ہے میں میں جو آئیے ہی قول سے واضح ہو رہا ہے کہ وہ عقل کی وادہ ہی ہیں۔
خدا کے مذہب انسا کام کرنا غیر ممکن بلکہ اس کا خیال کرنا بھی مرابحال ہے حالت
خدا کے نزدیک کسی طرح نہیں آسکتی۔ کامل علم کے نزدیک غلط خیال و ہم کا نا بھی
اس طرح ہے جسے خدا کو مجھو تا عرض کر لیا۔ اور یہ بات مرابحال نہیں ہے علم کامل
کسی سے کا اس جیسی بنانے پر قادر و مذکورہ ہے۔ بہر حال وہ صورتیں ہیں اول تو
وہ چیز بناوی ہو۔ دوم اس کے بنانے کا مصالک ہو۔ اگر یہ دو صورتیں نہ ہوں تو کسی
سے علم کامل سے کوئی بھی اسے نہیں بنا سکتا۔ چاہے کہ وہ کمال کا علم کامل
نام و نشان کو نہیں جو کہ روح بناوٹی نہیں اس کے علم کامل روح کا حوالہ اس کے
بنانے کی نہ تو توجیہ ملے نہ ارادہ کرنا ہے نہ خیال اٹھانے اور نہ قادر و مذکورہ ہے
دوم اگر اس کے بنانے کا مصالک نہ ہو تو بھی نہیں بنا سکتا خواہ اس کے علم کامل
کے سبب اس کے بنانے پر قادر ہو جیسے ایک رنجیز کو مکان کے بنانے کا علم ہے لیکن
اگر مصالک نہ ہو تو باوجود علم کامل کے وہ عمارت نہیں بنا سکتا اس واسطے کہ رنجیز
خود مصالک نہیں اور اگر خود مصالک ہو تو پھر رنجیز نہیں ہوتا بلکہ مصالک میں
چرخ ہو جاتا ہے۔ اب جائے عرض ہے کہ اگر وہ روح انادی نہ بنائے عاویں و اول
تو خدا کا علم ہی غلط نظر آئے کیونکہ علم کامل کا جو وجود محدود سے رہی ہر زمانہ
نہیں میں وہ علم نہیں بلکہ عدم ہے چنانکہ معلوم قدیم نہیں علم قدیم نہیں بن سکتا
حالا کہ کوئی اعرابی بھی انکار نہیں کر سکتا کہ خدا کا علم قدیم ہے۔

روح معز و ازیر کر کے خدا بھی خیر کر کے جانتے ہے ترکیب بند نہیں ۲۷ ۲۸ ۲۹
کے ہوئے ہیں خدا بھی انہیں ۸ ہی جانتے ہے ۷۹ نہیں۔ بیشک خدا کو روحوں
کی کیفیت اور کمزور کا یوں علم ہے مگر نہ بنائے اور نہ البالائی اور بہمودہ دعوت
داراہ کرنے کو جو یہ کہ اس کا علم پورے ادہو را نہیں روح بناوٹی نہیں ہے
روح معز و روح ازیری و ازیری ہے۔ میں روح کا کوئی مصالک نہیں جسے ترکیب
بند ہو اس واسطے نہ روح بنی اور نہ کوئی اسے بنا سکتا ہے اور اگر بقول لہذا کہ خدا
خدا ارادہ کر گیا تو خود کامل ہو جائے گا اور روح بھی انا دی ہوگی کہ خود انادی
ہے آئیے سوال پوچھ کر دیکھئے صاف ظاہر ہوگا کہ اگر یہ نہیں کہ خدا کو انادی کو جو
حق میں اس کے ساتھ کر کے ہیں کہ یہ مشورہ روح کی نسبت پورا پورا علم نہیں کھنڈا
میں کتا ہوں کہ علم و گیان تو پورا کتا ہے اسی واسطے دیکھو و سواس باطلہ اس کے
مقدس گمان میں براہ تیں بنائے اور نہ اس کی ذات اقدس کو ملزم بناتے ہیں۔
ای بران روایتی ہیں وہ ہوم آسودہ تصدیق لغو رہے سو خدا و انراہن دوزخ
ترندہ شدہ است و انراہن اولین نظام عید است ۷ بہت یزداں داہرین بہت
ایزیدین بہت و جیسا کہ پتا ہے کہ خدا عاجز بہت از نظام ۷ ایزیدین بہت کو تہہ گراہ
کو دین اکثر بہت اندہ ۷ ایزیدین بہت جیت تین تین کہ تمام مذہب عترتین
۷ حاشا ۷ امام غزالی صاحب زمانہ میں۔ اور افسوس کہ رسول جبریل علیہ السلام نے فرمایا
وہی نہ انسان کہ جبرائیل کہ تارا من کردہ ہم عتدہ بار خدا یا نہ کر تو ان نہ انم لکھ
بجانب ہند۔ اور انہو کہ مہر سے عودت صفحہ ۷۹ مکن چہارم

علاہم احمد ۱۱۹۔ اور اس کا حادث اور مخلوق ہونا اور ان شرعیہ میں سے بڑے
قوی اور قطعی دلائل سے بیان کیا گیا ہے۔ چنانچہ بر عایت، بکار، اجمال حیدر دلائل
ان میں سے نمونہ کے طور پر اس جگہ لکھے جاتے ہیں۔
ولیل اول قول خدا ہات بالکھت نامہ ہے کہ تمام روحیں بہت دور ہر حال جس خدا
تو نے کی مانت اور نہ یہ کہ ہیں اور پھر مخلوق ہونے کے اور کوئی وجہ موجود نہیں۔
جسے روحوں کو ایسے کامل طور پر جدا کئے گئے مانت اور نہ یہ کہ ہیں اور پھر مخلوق ہونے کے اور کوئی وجہ موجود نہیں۔
کے حادث اور مخلوق ہونے پر اول دلیل ہے۔
ثرویدہ اس کے باوجود اور اس کے بھی قرآن سے کوئی دلیل نہیں ہی اور نہ ایک بھی
ورائی پتہ کی۔ جس سے اس کی خلاسی کا کچھ اندازہ کیا جاتا ہے چاہے ہم اس کے
مستندہ دلائل کو کسی محک امتحان پر لاتے ہیں۔ اور ان پر زور باکرہ ہی اور نہ
یہ دلیل مبہم الہی وجہ سے باطل ہے۔

وجہ اول۔ یہ بات برخلاف قرآن ہے کیونکہ لکھا ہے (یسرسل) واذ قلنا
للشیطان استعوا لادم شیطان الا اللہ یقال استعوا لادم شیطان طیفنا الخ
مترجمہ اور جب ہم نے کہا کہ شیطان کو سجود کرو آدم کو۔ تو سجود میں گر پڑے لیکن شیطان
بولیا میں محمد کروں ایک شخص کو جو تو نے مٹی کا بنا ہوا ہے۔ بھلا دیکھ بہ جس کو
تو نے مجھ سے چھڑا۔ اگر تو مجھ کو مٹی سے فیمت کے دن تک تو اس کی اولاد کو
ڈھانچے نہ لوں مگر بعد اسے سے کہا خدا نے جب کوئی تیرے ساتھ ہوا۔ مگر
دورخ سب کی مڑا ہے اور بدلا۔ اور پھر لے انہیں سے جس کو گیلر کے ایجنہ آواز
سے اور لیکر لا ایزیر سوار اور سیا ہے اور ساہا کر ان سے مال اور اولاد میں اور
وعدہ کے انکو۔ اور پھر نہیں عیدے دیتا انکو شیطان مگر غور کرے۔ جو مگر بندہ ہے
ایزیر سیر حکومت میں ہوگی ۷ ایزیر زون میں ہے (یسرسل) ان اللہ دین
کا انما اخوان الشیطان وکان الشیطان لہ لہ کفورا انکو چہرے نہ لگنے
واسے بھی انی شیطان کے ہیں۔ اور شیطان ہے ربکا حکم نہ ماننے والا۔

میں بموجب قرآن کے لغز و وہیں خدا کی نافرمانی و شیطان کی یاد دے
اور سوار میں۔ چنانکہ تحت و زعم بنو آئینے وجہ حادث کی نفی ہے۔ اور خدا قرآن ہی کی رو
بیتا رہے وہیں سے کش میں علاوہ بران کیمیا سے سعادت میں امام غزالی صاحب
زمانہ میں رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ تیری ادبی استیضائے بہت۔ امر اس سے
دفعہ ۱۸ صفحہ و عنوان اول (جس سے صاف ظاہر ہے کہ تمام ہی روحیں خدا سوا ہی
اور یہ براہ میں حالی اگر گناہ نہیں لہذا حادث اور مخلوق نہ ہیں۔ وجہ دوم
تمام روحیں بہت دور ہر حال میں خدا کے تحت اور زیر حکم ہونا (جیسا کہ آیت سے
ہیں) اس کے ادا دی ہو گیا سو سب سے کہ مخلوق اور حادث ہونے کا کیونکہ خدا کے
تمام صفات ازلی میں حکم یا حکومت کے ازلی ہونے سے محکوم کسی طرح حادث نہیں
ہو سکتا اور نہ حاکم اور حکومت بھی حادث ہونے کا لانا کہ یہ غیر مسلم ہے۔ اس واسطے تو
انادی ہیں کیونکہ ہمیشہ اور ہر حال میں خدا کے تحت اور نہ حکم میں مخلوق یا
حادث نہیں و نہ پھر ہمیشہ ہو سکتے۔

وجہ سوم۔ ہم کہ عظیمہ کے زعم یا تحت میں۔ مٹی کا سبب تیری کے تحت یا دیکھا گیا
ان کے تحت ہے تمام انہو شیطان کے تحت تھے کیا ہو جئے لیل قرآنی کے یا انکی مخلوق
جس پر کہ نہیں مائران کوئی چیز کسی کے تحت یا زیر حکم ہونے سے مخلوق یا عبادت
نہیں ہو سکتی اس واسطے۔ دلیل آئی کی مڑا ہر باطل ہے۔
ولیل دوم یہ بات بھی بلا بہت ثابت ہے کہ تمام روحیں خاص مستندوں اور

عقل و فہم ہے بلکہ اس کا جانا و سمجھنا محمدیوں کے آگے بتلانا سمجھنا خداوند محمدیوں کے آگے مجمل الکلیت و ہرگز عقل و فہم ہے۔ تو میر آپ کس برے بزمیافزہ لاویا عمل ہے میں اور قرآنی علمیت کی طست کو باہر سے گرہے ہیں جس بات کے بتلانے سے خدا سکوت بر رسول زاد اوقف قرآن خاموش ہے۔ ہم نہیں جانتے کہ آپ کیوں اسلامی عقل سے دور از فہم مشکہ بر حسن و خوش کو چراند و نوزن لذات ادرک۔ اونٹ چرلے والے اعرابی الہیات و معقولیت کے مسائل کو سنا جاتیں۔

جو کہ ہم ممکن نیسا بیل اھلین اھلین میں ثابت کر چکے ہیں کہ وہ بہت اور تجذبت باہمی تو ام میں جس کا اب اور بعضی اثبات ہو گیا بلکہ کسی حق لیند کو کسی طرح کا الکار نہ رہا لیکن ایک دوسرے کے فاس میں خدا مرزا صاحب ہی خدا خائے سے منکر ہو کر یہ غرض پیش کرتے ہیں جناب شوق سے اعتراض کیجئے اگر اسطاعت کفر ہے بود و میرت کا زور بھی آڑہ لیجئے بزرگ کو وہابی جانتہ پویش ذہن انداز قدرت اگر اسامہ جدید و کثرت طریقہ سے۔ ایسا کی توجہ و یگانہ کی طرف جس قدر کوی محو کرے تو اس کی محک جلیبیت بر تر فرخالص کی طرح صلاقت کا مظهر ہو گا اور کہیں قریب کا فتور تر ہو گیا سلیں کوئی دھرتیرہ تیرہوں پر اعتراض کرنے کا موند نہیں رکھتا۔ البتہ اسلام و جزہ معصیت اسے دور زنا ہر برائے ہاتھ دھما ہے کیونکہ انھا اندنم استغفر علیہ الحسن و حسنہ علی اکمل ہے جسے خدا تعالیٰ اور سخت باقی برادر ہے جس کے دلائل شکیفہ سے سرکار بدیعہ اور پرکار بلبل سے یہ محمد ذوقی سعادت اور مفید ثابت ہو جائے۔

غلام احمد ۱۲۰۹ء اور یہ بات ظاہر ہے کہ علم کا کسی شے کا اسکے بتانے پر قادر ہو کر بتا ہے۔ اس لئے حکمران کا موقوف ہے کہ علم کے کمال تک پہنچ جائے تو وہ عن عمل ہو جائے اس حالت میں بالطبع سوال پیدا ہو جائے گا یا یہ جو تیرہ روح کی کیفیت تھوڑا کراور علم بھی ہے یا نہیں اگر کو برادر اول علم ہو چکا ہے کہ یہ کہ جو زور اول علم ہونے کے لئے ایسی ہی روح تائیں سکنا سوسن ان خود کرنے سے ظاہر ہو رہا ہے کہ صرف ہی نہیں کہ برعینہ روحوں کے پیدا کرنے پر قادر نہیں بلکہ انکی نسبت برادر اول علم بھی نہیں رکھتا۔

نور دہل۔۔۔ بھی خیال انکا لایانی ابطال ہے اور آپ کی معلیٰ بر وال۔ علم سے آئے غلط سمجھنے یا کسی سمجھانے والے کی لاعلمی ہے۔ دیکھئے۔ علم بالکسر کا ہر منہل و دانیق و دوش اور مشتبہ۔ پس ہر ایک بقدر ہی عقل والا بھی سمجھ سکتا ہے کہ جانتے اور پیدا کرے میں زمین و دوسان کا فرق ہے علم کامل یہی ہے کہ جو چیز جیسی ہو اس کو

سید احمد نے کہہ دیا کہ علم عین اللہ کی صورت میں مقام تہذیب کا خطا رسال کیا کہ اگر کویت والاں جو کثرت بحث کر جاتے ہیں جس شے پر کھنگر کرالید خاطر ہو میں افرہول تفریق کا اور ساتھ دئے۔ مگر تنصاحت کیجئے جوابی طرح کا ہر آبا و لاچار تیرہ وہابی برا حطر صاحب کے پاس نہ کیا ہوئی اسکا جواب انتظار رکھنا چاہئے اس لئے کہ ان کا خیال یہ تھا کہ ان کا کلام اللہ کی سمجھنے کے لئے جو رائے تھی وہاں کی تو تو جو کچھ کہیں ان کی طرح میں سبب کثرت نزول انعام کے گرضی سوائے ہر ایک حرارت و بیوت پیدا کر دی ہے اور حسب سلام مر مر بل ان پر میری کی بن سکتا فرقہ حق میں نتیجہ کیس طرح ہر سحران ہو گیا تو کیسے جھلسا رہی ہے میرا بی نے عید لائے کا نام لکھا کہ انم خداوند ادرت مقلع مظهر تکر۔

جو کہ اول تو لفظ تیرہ تکر و ان کی فنی و خط مرزا صاحب کے غلام حسن الدین کا لکھا تھا اس کے کئے خط پہلے ہی میرے پاس مرزا صاحب نے ارسال کیے ہوئے تھے عرض کہ مرزا صاحب کے پاس فرسہ کیا مامرگا رہے ابھی طرح آؤ گے کہ ان کے خط کا جواب ارسال کیا جس کے جواب میں آپ شک تھ اور وہی کے حسب حد لے رہا تھا اس کا معاملہ ہوا ہے شیخ جی کو محمدی یقین کے مسئلہ کی طاعت ناگوار ہو گئی۔ انوس!

اسی طرح علمے۔ اور جس میں جو وصفات ہوں اس سے کوئی معنی نہ ہے مگر اس کا تاہرگز لازم نہیں آتا کیونکہ بنا تا مگر کتب کا جو کتاب ہے مفرد کا نہیں ہر ایک آدمی جاننا ہے کہ خدا کو ایسا یورایور علم ہے مگر وہ اپنے جیسا اور سبب انہیں سرکنا اور تکر کتابے حالانکہ اس کو ایسا کامل علم ہے کیونکہ پیدا انہیں کمال لفظ سوائے آدمی چیزوں کے ترکیب پذیر ہونے کے اور کسی یہ عادی نہیں خدا ایسی طاقتوں پر یور علم رکھتا ہے مگر اس میں کمی یا بیشی باقی نہیں کرنا۔ کیونکہ وہ کامل ہے تکمیل طلب نہیں۔

اب دیکھا جائے کہ روح کیا ہے اور خدا کیلئے۔ واضح ہونے کے کہ روح الکیک تجرہ مدہی نیک و برا عمل کا کرنا اور میرا تمامت خدا تیرہ و تیرہ گویہ۔ سرب بیا ملک سرب اشتراقی گیان ہے اندر سرب ہر کہوں کا جینوں کو عین دنا و لا و محدود امت سکتی تائنت سے تمام سرشتی کو پرانوں سے ریشا ہے مگر خود خدا میں نہیں آسکتا کیونکہ وہ تیرہ و تیرہ ہی نہیں۔ آدمی نہیں علاوہ ہر اس ترکیب پذیر نہیں۔ اگر بقول اسکے "سب چیزیں اس سے نکلی ہیں اور اسی کے ساتھ قائم اور اسی کی رشتات سے اپنے کمالان مطلوبہ تک پہنچی ہیں" دیکھو صفحہ ۱۵۵ اسطرح وہ اسی طرح روح میں جو خدا خائے کے ہاتھ سے نکلی ہیں اپنے صالح و غیر سیرت و خصلت سے احوال طور پر کچھ قصہ رکھتی ہیں جس طرح بیٹے میں باپ و ماں کا کچھ کچھ جملہ مروجہ یونانی جاتی ہے رصفہ ۱۲۰۹ء اور ۱۲۱۰ء اور جیسے بیٹا جیسے باپ کے نظریے اس سے ایک طبعی محبت رکھتا ہے نہ بناوٹی اسی طرح ہم اپنے رب سے لگے ہیں۔

اس سے فی الحقیقت طبعی محبت رکھتے ہیں (صفحہ ۱۲۱۰ء سطر ۱۲ و ۱۳)

اور حقیقت میں انسان کو جس قدر فوہنن دی گئی ہیں وہ سب الہی قوتوں کے اطلاق و آثار ہیں جیسے کہ بنے کی صورت میں سمجھ کچھ تائنت نفوش آجاتے ہیں۔ ایسا ہی ہر روح میں اپنے رب کے نفوش اور اس کی صفات کے آثار لگے ہیں (دیکھو صفحہ ۱۲۱۰ء سطر سے ۱۱ تک) بقدر فنی محال خدا سے روح کی میراں اس طرح مانی جاوے کہ روح خدا سے نکلی ہیں اور ان کی سب قوتیں الہی قوتوں کے اطلاق و آثار میں اور اس کے تمام نفوش و صفات ہیں۔ روح خدا کے ساتھ قائم اور اسکے رشتات فیض سے اپنے کمالان تک پہنچی ہے۔ یعنی خدا میں داخل ہوتی ہے اس کی سیرت و خصلت ہے جیسے بیٹے میں باپے ماں کی خود خصلت اور جملہ اور جزویاتی جاتی ہے اور باپ ماں سے طبعی محبت رکھتا ہے جیسی بیٹے میں کچھ کچھ نفوش اپنے

میں باپ اور ماں کے۔ دوسرے ہی جم جو خدا سے ہیں ہمدادی خود خصلت اور جملہ اور جزوی اور نفوش محبت خدا میں۔ سرب صاحب میں طرح آدمی کا دنیا آدمی اور حیوان کا یہ حیوان ہے اسی طرح بقول اسکے تمام روح میں جو خدا کے ساتھ قائم ہیں اور خدا کے نفوش میں خدا کی صفات کا موصوف ہیں خدا کے ساتھ قائم ہیں اور خدا کے نفوش میں خدا کی صفات ہیں بنا بران خدا ہیں۔ ابھی کہ دو سیر سیر میں دیکھئے تمام روحیں اور جزوی خدا کی اوصاف سے نصف ہیں اگر خدا خدا ہے تو روحیں صاحب میں مگر وہ خدا میں خدا انہیں چونکہ انہما خدا بقول اسکے ہے ابتدا و میں بن گئی ہیں جو بقول قرآن انکا سبب اسوئے کوئی علیہ خدا تہیں یا جیسے جنگل تمام درختوں کا نام ہے اگر درخت جدا کرے گا وہیں کوئی علیہ جنگل نہیں انہما اسی طرح تمام روحیں ہی ہے انہما خدا ہیں علی گائے کوئی خدا انہیں کیونکہ انہما و منسٹر ہو گیا۔ دیکھئے یہ عقائد کیا کہ بائبل و فساد ہے اور باقی سانی الحاد و سادہ ہی اس کے روح کے قابل ہر کار و تیرہ ہوتے۔ خدا جانت و غیرہ ذرا ہم سے بھی بری نہیں ہو سکتا۔ اسی واسطے اپنے لکھا ہے تا اور حقیقت ایک طرف اور خدا تعالیٰ میں سے

کاشکے غرض میں کر سکتا ہے کہ جس حالت میں تم نے کل چیزوں کا وجود خود کو خود
 بخرا بجا و غیر متشرعے آیت ہی مان لیا ہے تو پھر جس بات پر کیا دلیل ہے کہ ان
 چیزوں کے باہم خود نے جاننے کے لئے پر مشورہ کی حاجت ہے دوسری بہ قیامت
 کہ ایسا اعتقاد خود قدر اہل حق کے اس کی خدائی سے جواب دے رہے ہیں۔
 تو دلیل آیت تجلی عارفانہ سے باز آئے اور صراحت ایمان با حق سے نہ گنوائے۔
 اور نہ رونا اور داف بطناً ہوا کی صورتوں کے وجود کو دلائل واضح ثابت کرنا اور
 ان پر غور کرنے سے خدا تعالیٰ باطنی کی تکمیل آریہ ہر سماج ہی کا کام ہے نہ کہ اسلام کا
 دینا کے پردہ میں وہ کون دین ہے جہاں اسلام نے دلائل سے کام لیا ہے۔ اور لوگوں
 نے کبھی مباحثہ دین محمدی قبول کیا۔ اگر کہیں کسی چیز پر اس میں باطل سے سند کے
 سبب سے نہ من غرقاب ہے تو انسان دوتا کہ تم تار بند کے ذریعہ اسکی ملاسن و کھج کر کے
 بند لگا دیں وہ نہ فاس زوم تار بند و منان افغانستان و عرب۔ سین و غیرہ مسقطی
 اعلان میں کہ کہیں بھی اسلام نے معقولیت سے کام نہیں جلا یا۔ اور نہ کسی جگہ
 پر نفسی معاملہ میں دانا کی کو کام فرمایا۔
 اسلام کی شری بزرگ دلیل صحیحہ ہے اور سے اعلیٰ دعو علی قتل عام۔ گستاخ میں
 ایک مولوی مسلمان کا ایک بار سے مباحثہ ہوا تب خدا نے فراتی کی حقیقت اور دین
 مسلمان کی اصلیت پر کوئی عقلی دلیل مولوی صاحب کی نیر علی کی تو گتے تگنے اور
 میدان مباحثہ سے لست دکھا کر بھاگنے لگے اس موقع پر سعدی نے کہا ہے۔
 انگس کہ زور انا حدیث نہ و نہ ہی ابن سبتہ انس کہ جو اس میں ہی
 گر مر صاحب جبر خلافت اسکے خلیفہ و خلیفہ قدرت سے ہی تو خدا کی مستی پر دلیل ہوتی ہے
 اور شہرہ معروف حق کے واسطے خالق کی سیل مذہب اسلام کی جاننا نہ غریب سے دلیل کیا آ
 کر نکال بھی موضع نہیں مل سکتا۔ دوسرے کہاں سے جب کہ غیر مذہبوں کی کتابوں پر جاننا
 بھی تو اب کتاب ہوتا ہے اور اس کی صداقت کا سنہن اسلام سے بھی اظہار ہوتا ہے۔
 ڈاکٹر لیٹر صاحب ہمارے ذمے میں حضرت عمرؓ سے یہ خلیفہ ہونے کے لئے ایوان کو
 خطاب کیا۔ اور کتاب خانہ کو جلا یا۔ اور یابی میں یو یا اور ہی حال سزا یہ کا کیا دیکھو
 ستنہ اسلام شہرہ و خلیفہ ہم حصہ اول
 حضرت کہا کہوں اور کہاں تک کہوں سلامتی اعتقاد کے رو سے بہت قیامتیں آتی ہیں اور
 غرض مولوی جو دعوت کرنے کے دعو مار کر کبھی شری میں جنکو ہم سے الوہج اس کی کتاب میں متفق
 طور پر بیان کرتے اور اسکے مار پود کو خدا کے مکتوبوں کے سامنے دھڑکتے تاکہ ان پر
 اچھی طرح ظاہر ہو جاوے۔
 چاکے اسلام کو حکم میں کرنا تو بسوزن تدبیر کو ساری اگر کسی
 حکو اب کوڑا جاڑنا بتلائے میں اس کی نسبت عرفی علیہ الرحمۃ فرماتے ہیں سے
 زہر ذرہ بدھو کے ذرا ہے ست پر اثبات وجود و گواہی ہے۔
 سے وصف صفت کر لیکہ نہ دے رہو تو لفظی راہ عرض عقد اللسان اندازتہ
 حضرت تہتر و نمازین بلکہ ان تہتر و زوال نصف یوں جہاں میں ہر قدرت کا ملے
 کو ناگوں عالم سیکر گنا اور سیکر گناں کے کمال گناں سے اسطام میں تھا اور ان متشرعہ عالم کے تہجرت و
 تہذات دکھا کر سیکر تہجرت کی طرف رجوع کرے کیواسطے کہاں دینا ہے۔
 سرگن تھاں سیر و نظر ہو ستار ہر سے ذہن سے متعجب کر دگا
 ان نایبہ ذہن سے کہ ناگوں صفتوں والا عالم سامانہ اور تمام لے شہرہ دعوں کو کہوں
 اوف نہ قدرت انادی سے ہمہ تن ہیں نا اور پھر ان عالم کو فنا کر کے ہر کرتی میں نہ فرما
 اس ہر سے سنگتی مان کی قدرت عالیہ و طاقت جلالہ کے دینا ثبات ہیں۔ سی

دوسرے ماسٹر ولید صر صاحب فرمایا ہے۔
 ماسٹر ولید صر صفحہ ۱۳۸ و ۱۳۹ جو لوگ روح اور ادہ کی حقیقت کو سمجھتے ہیں وہ
 جانتے ہیں کہ یہ سرشتی کرم استا بر اور عالی شان کا بہت کرسے اس پر اسند
 سرگبہ اور دانا کی کمال کے کوئی نہیں سا سکتا۔ پنا تو دو کمار اس کی جود کے جنوں
 جنر کی بابت کہ وہ کس طرح بنی لاکھ کارنگوں میں ایک لاکھواں حصہ بھی نہیں سمجھا جا
 سکتا۔ اگر یہ ایسا حقیر کام ہے جس کو لوٹا جاوے گا یہ تو کوئی شخص جو دعوت رکھتا ہو
 یا مرزا صاحب کی سمجھ میں بڑی طاقت والا ہو بڑی جبروں سہارت وغیرہ کو تو کیا سمجھا
 ایک نہ گنم یا باجرہ کامی ہا کر دکھاوے یا کچھ عیسیٰ بہت اسکی کارگری کے اصول ہی سمجھاوے۔
 اسی طرح صفحہ ۱۵۵ و ۱۵۶ دنا مادہ سوزہ چیز ہے جس کو ہمدی میں جڑ پارتھکتے
 ہیں جن میں ادہ با طاقت طے ٹھکنے کی نہیں غرض دونوں چیزیں روح ۱۶۰۵ جو دنیا میں
 موجود ہیں حکو مرزا صاحب ہر ایک تہرہ کی طرف سے متش کیا تھا۔ اسی ثابت ہوگی
 کہ تمام دانا ان کو مرنے عارضے سے باطل عاجز دے ہر میں انکی انادی ہوتے صورت
 میں خود خود اٹھا جو چاہے ہوس ہو سکتا۔ اس واسطے کہ خود خود ماہم لحاظ بر کرتی
 انجا سوا جو نہیں ہے کہو کہ اس میں حرکت کرنے کی طاقت نہیں۔ لوگ خود
 طرہ بری ہی اثبات متش کرس تو اس کا جواب سب سے کہ کو رہ مشور کو
 جو مرنے جاوے کسی نہ نہیں دیکھا مگر اتفاقی طور پر مرنے والی تہرہ نہیں نظام اور
 کارگری اور خلقت ہر دہ نہیں ہوا کرتے جواب موجود ہیں لہذا ثابت ہے کہ ان
 چیزوں کو جو رونا حادہ خود خود نہیں اور نہ ہو ناگوں صفات کا عالم ملائے بن
 سکتا ہے بلکہ اس کا خلیفہ و مالک ہے بڑا اور کامل قدرت والا ہے اور ہی ہے جسکو سکتا
 سرب سوامی یہ مشور اور مسلمان خدا تہرہ لیکتے ہیں۔ پس اسرا لیتان قدرت کو اگر
 کوئی خود ہی عقل والا ہی جہ خود سے تھکے تو فی الفور اس سرب انریامی سرب
 سب ایک کے حضور ہر سو دھو دے جو دنا سوا سوس سے اسلام کے ۵۵ فرخوں میں
 تقسیم اور دہریت کی تعلیم کا مطالعہ کرے گا۔ اسے معلوم ہوگا کہ دہریت میں اور سب
 سہرہ امت دہریت کا ٹرہجائی و باکی طرح قرآنی تعلیم سے کس طرح خلا اور نہ نہر یا
 مادہ سبیل سم انفا سے کس طرح نکلا ہر ایک عالم کو اس بات کا اقرار ہے کہ یہ عہد نا
 قرآن ہی یہ دردار ہے اور سب اس کا ظاہر ہے کہ قرآن سیر ایک چرکا جو خدا کے وجود
 سے ماننے اور خدا کی رحمت کے سوا اس شخص نا بود حاسن ہے عسرا یا کو ان کے
 نشان اور ترک میں نہ نے والے جان ہیں۔
 انسان ایسی بڑی جا بار نہ تعلیم سے کرنا نہ طریوں سکھنے کا عادی ہوا آج
 ذوالفقار ہی سے ایسی بعدا عقل نا تو ہر امان لاتا ہے۔ دینہ۔ دین اور ادہ کی
 پیدا نش کی بابت ذرہ کچی محمدی وغیرہ معقولیت سے تھلائے تو سب سے کسواسے
 انادی ہونے کے کس شجہ اور کہاں سے ہوگی۔ اور جیسا کہ ان کا اعتقاد ہے کہ وہ خود
 ہی ان کے سان کوئے سیا و صفا و شاد نام کر رہا ہے چنانچہ خود مرزا صاحب کی
 لایار ہو کر تہرہ کے صفحہ ۱۳۸ کے حاجرہ صاف اقبال کر دیا کہ گرض کس طرح حسانی
 ہونے سے منزہ خیال کریں اور اس کا تعلق جسم سے ایسا مجہول الکفیت و ہر تراز عقل
 و ہنم خیال کرس جیسے۔ روح کا حدوث ہر تراز عقل و ہنم ہے۔ تو پھر اللہ کوئی اعتراف
 در و نہیں ہوتا نا
 کثر و نا عا خدا کر کے جس بات پر آیت کو پرا غمٹہ تھا اور جس قرآنی علامت
 پر آیت جامہ میں چھوٹ نہیں ساسکتے تھے۔ وہ خود آپ کی زبان اور علم سے چھوٹی
 نہجی ماہی سخت ثابت ہوگئی کہو کہ جب بموجب الہام قرآنی روح کا حدوث ہوتا ہے

وہ قدیم مانتی پڑھیں۔ اور یہ عقیدہ باطل ثابت ہو گا کہ محدود کائنات عالم سے پہلے ماسوا اللہ محدود مطلق حق مولوی صاحب فرماتے ہیں کہ تحریک موجود کی طرف سے اور حرکت موجود کی طرف سے انقلاب کا باعث ہوا۔ یہ دیکھتے ہیں کہ وہ شے کیا ہے کہ جو اس انقلاب میں حرکت اور حرکت کی حالت میں آتی ہے۔ اگر کوئی شے ہے تو وہ قدیم مانتی پڑھیں کہ اگر کوئی شے نہیں تو تحریک کون قبول کرتا ہے اور حرکت کس کی طرف سے ہوتا ہے جس سے انقلاب پیدا ہوتا ہے۔ موجودات کا وجود اگر نتیجہ انقلاب اول مانا جاوے۔ تو اس سے وہ شے جس نے حرکت وجودی اس انقلاب میں قبول کی۔ اور خود اس کی جانب سے حرکت ہوا انقلاب کے آغاز سے پہلے موجود مانتی پڑھیں۔ اور وہ شے ماسوا اللہ قدیم ہر جاوے گی۔

مولوی صاحب فرماتے ہیں کہ موجودات کی حرکتی دمازی اور کوتاہی اس حرکت کی درازی و کوتاہی ہے یہ اگر یہ مان لیا جائے تو بھی ماننا پڑے گا کہ موجودات میں کوئی شے ابتدائی ہے حالانکہ قرآن و مولوی صاحب کا عقیدہ ہے کہ روح ابد تک پیش یا دوزخ میں رہے گا۔ بلکہ مولوی صاحب اس عبارت کی آخری سطریں کائنات کی ابدیت سے ظہور کرے گا۔ شاید مولوی صاحب کو اس سے بھی انکار ہو گا کہ روح ابد تک پیش یا دوزخ میں رہے گا۔ یہاں قرآن میں ہے خالدین فیہا ابدانہ کیونکہ ابد تک وہ شے رہ سکتی ہے جسے ہر جہاں ہو۔

اسی کتاب کے صفحہ ۸۹ پر مولوی صاحب فرماتے ہیں کہ بھلائی بڑائی ہر شے کی ازلی ہے۔ مگر وہ مقام ہے کہ اگر بھلائی بڑائی ہر شے کی ازلی ہے تو ہر ایک شے بھی ازلی مانتی پڑھیں۔ کیونکہ بھلائی بڑائی صفات ہیں۔ صفت موصوف سے الگ نہیں ہو سکتی اگر مولوی صاحب کا یہ مطلب ہے کہ بھلائی بڑائی ہر شے کی ہے تو شے کے وجود سے پہلے ہر ایک شے کوئی۔ اور بھلائی بڑائی پہلے موجود تھی۔ تو چونکہ مولوی صاحب کا یہ عقیدہ ہے کہ محدود کائنات عالم سے پہلے خدا کے سامنے اور کوئی شے نہ تھی۔ تو کیا یہ بھلائی بڑائی معاد اللہ خدا کی ذات میں تھی۔ یا بعد اگر ذات میں تھی تو اس کی ذات لازم ہونے سے ہر جہاں ہو سکتی حالانکہ میرا ہے اگر ذات خدا کی صفات تھی تو کوئی صفت غیر موصوف سے الگ نہیں رہ سکتی اس لیے اس کا موصوف بھی ماسوا اللہ کے قدیم ماننا جس سے مولوی صاحب کا مسئلہ مروت باطل ہوتا ہے۔

مولوی صاحب فرماتے ہیں جیسے۔ آداب کی مشاعرین واحد ہوں اس نور کی تفصیل میں میرا آفتاب کے جرم میں یہ نور جہاں ہے۔ گو نسبت مشاعرین اور مولوی کے اجمالی معلوم ہوتا ہے۔ لیکن لاہول درجہ ان سے زیادہ ہے۔ کیوں یہ ان سے پیدا ہوئی ہیں اور اس کو لازم میں ایسے علم جامی سے علم تفصیلی پیدا ہوتا ہے۔ سو ہم اس علم تفصیلی ہی کے خلوقات کو موجودات نہائی کہیں تو کچھ شکل نہیں سوسہول اس کے قدیم ہونے میں کچھ انکار نہیں۔ اور کوئی تفریق درجہ نہیں ہے۔

مولوی صاحب کے اس بیان سے صاف ثابت ہوتا ہے کہ وہ ماسوا اللہ موجودات نہائی کو قدیم مانتے ہیں اس سے ان کا یہ اعتقاد قرآنی باطل ہو گیا کہ محدود کائنات عالم سے پہلے ماسوا اللہ کوئی شے نہ تھی۔ کیونکہ موجودات نہائی کی قدامت کے مولوی صاحب قائل ہو گئے جو اکثر کوئی شے ہے اگر کوئی شے نہیں تو وجود کا اطلاق بھی اس پر نہیں آ سکتا۔ غلام احمد ۲۔ اور نیز وہ مبادی غلط فہمی کا نہیں ہو سکتا۔ بلکہ اس کا مروت ایک ناقص کام ہو گا۔ اور جو اعلیٰ درجہ کے عجائب کام ہیں۔ انکی نسبت ہی کہنا پڑے گا۔ کہ وہ سب خود موجود ہیں۔ لیکن ہر ایک عقیدہ صحیح نہ ہو۔ اگر انکی حقیقت ایسا ہی ہے۔ تو اس سے اگر قرآنی طور پر پیشور کا وجود مان بھی لیا جاوے تب وہ ہدایت منہیج اور نجات دہندہ

ہو گا جس کا عدم وجود دسا دی ہو گا یہاں تک کہ اس کا اگر نہائی فرض کر لیا جاوے تو روحوں کا کچھ بھی ہر جہاں نہ ہو گا۔

ثرو پر پریشور کل فیوض کا مبداء ضرور ہے۔ کیونکہ خداوندی فیض تمام مانتی کی ذائق منفع الحسائت سے وابستہ ہیں کسی شے سے نہیں اس کا کوئی کام ناقص نایا کامل مثل احکام قرآنی کے نہیں جہاں تغیر و تبدل کی ضرورت ہو بلکہ مثل ویدا قونن کامل و پائدار ہیں اور اعلیٰ حکمتوں اور قوتوں کے آثار یہ حقیقت یا پرانہ مادہ اور بے علم اجال روئیں خدا کے فیض قدرت میں تواناوی زمان سے ہیں مگر خدا کی مستی سے ہستی اس لائی ہوئی نہیں ہیں۔ ہاں ان میں جس قدر برکات و فیض ہیں ان سب کا مبداء خدا ہے اور انہی کی عبادت سے ان کا حصول مدعا۔ تمام گونا گوں عالم کسی پرانہ مادہ سے ہوتا ہے اپنی انتہائی اور علم ہے خود حکمت ناقصا ہی سے پایا ہے مگر شے سے ہستی میں ہیں لایا۔ اور اسی طرح تمام روحوں کو خدا نے ان کے اعمالوں کے مطابق رذالت اور طراف دی مگر عدم سے موجود نہیں کی کیونکہ قدرت ایزدی میں عدم نہیں ہے۔ آپ کو کہتے شرم نہیں آتی اور خدا کا خوف دل میں لاتے ہو۔ کہ خدا خالی مالک کل کو ہستی کا معاد اللہ خدا جلاتے ہو۔ اور اس مذہب پر فخر کرتے ہو کہ ہم اس خدا کے پیرو ہیں جس کے گھٹن ہستی ہی ہستی ہے اور ہستی اگر ہے تو چند روزہ اور چند سال بھلا ایسے خدا سے کیا ہو سکتا ہے اور ایسا خدا الہی وابدی کب شہر کشا ہے پرانہ مادہ اور اجال روئوں کے مقابلہ میں ایک عظیم الشان عالموں کا پیدا کرنا اور بے شمار روحوں کو کرموں اور سارے فضیلت اور رذیلت میں پہنچا کر درجہ زیادہ و درجہ کمالیت کا کام ہے جس کو آپ تعصب قرآنی یا شامت اسلامی کے سبب نظر غفلت دیکھ رہے ہو۔ روحوں میں کوئی علمی یا عقلی فضیلت خود وجود نہیں ہے۔ بلکہ تمام خارجی اور بیرونی ہیں جو اس کی عبادت اور اس کے فرمان پر عمل درآمد کرنے سے حاصل ہوتے ہیں۔ کیونکہ توحیدی ایک انوہر (لاٹائی) اور مرید حلقی مان ہے اور سب چارچار سماوی اور برکات والہ ہے اور حقیقت وہ ایسا ہی ہے نہ کہ آپ کا وہی و وسواسی خیال۔ اسی واسطے اسکا ماننا و احساسنا بیت مردوسی ہے اور اس کے دھماکا اللہ کے ہونے میں سراپا اور قطعی ہر جہاں ہے ہاں مسلمانوں کا کچھ ہر جہاں نہیں کیونکہ خیر الما کرین کے بھائی برصیرات طایفین موجود ہیں اور امت احمدی سے ان کی محبت و الفت بھی روز افزون ہے۔

غلام احمد ۲۔ اور وہ اس لائق ہرگز نہیں ہو گا۔ کہ کوئی اس کی بندگی کرنے کے لئے مجبور کیا جاوے کیونکہ ہر ایک روح اس کو جواب دے سکتی ہے کہ میں حالت میں تم نے مجھے پیدا ہی نہیں کیا۔ اور نہ میری طاقتوں اور قوتوں اور استعدادوں کو تم نے بنایا۔ تو پھر آپ کس استحقاق سے مجھ سے ایسی پرستش چاہتے ہیں۔ اور نیز جب کہ پریشور روحوں کا خالق نہیں تو ان کی جھپٹ بھی نہیں ہو سکتا اور جب احاطہ نہ ہو سکا تو پریشور اور روحوں میں حجاب ہو گیا اور جب حجاب ہوا تو پریشور سب گیا یا نہ ہو سکا یعنی علم غیب پر قائم رہا تو اس کی سب خدائی درجہ ہم پر ہوئی تو گویا پریشور ہی ہاتھ سے گیا۔ ترمذیہ ملا صاحب یہ اعتراض آپ کے قرآن و حدیث سے ناواقفیت کا ثبوت ہے جس کا ہر فقرہ بتلا رہا ہے کہ آپ کو معقولیت کی ہوا نہیں الکی نہیں نادان سے آپ نے ہمارا کہہ لوگ اس کی بندگی کے لئے مجبور ہیں حضرت مجبور ہیں بلکہ مذکورین کا کہہ سنبھلی کمال رحمت و فضل سے ہماری طاہری انگلیوں کے واسطے جو شیدا اور باطنی کے لئے نور ماورویہ عطا فرمایا۔ واضح ہو کہ عبادت خرقہ روح کی بیہودگی کے واسطے ہے نہ کہ خدا تعالیٰ کی ترقی و کمالیت کے واسطے۔ اور ہماری عبادت کا مصلحت نہیں تاکہ ہمیں مجبور کرے

پرستہ پچی ماندہ دی کر باوجود اس قدر صاف میان کے بھی پچی کہتے پہلے جاتے ہیں کہ بگت
تو معدوم مگر خدا کے علم میں موجود تھا کہ یا خیر اللہ علیٰ قلوبہم وعلیٰ سمعہم و
ہلما بعد اھم یعنی مالا لکا دیا اللہ نے ان کے دلوں پر کانون پر و انھوں پر کر بگت
دیکھتے اور نہ دیکھتے ہیں۔

اسی طرح جب ان لوگوں سے پوچھا جائے کہ خدا موثر ازنی ہے تب سر ہلا کر کہتے ہیں۔
کہاں کہہ کر صفات یا ربی کو یہی ازنی مانتے ہیں۔ مگر جب سوال کیا جاوے کہ کیا یہی
ازنی ہے۔ تو بس یہی راہ راہ پر مال دیتے ہیں کہ یہی مکر خوب جانتے ہیں کہ موثر کے ساتھ موثر
لازمی ہے۔ اس دوسرے باری تعالیٰ کو موثر ازنی ماننا اور پھر یہ کہ ان کے قضا و سبب کے ساتھ ہر حال
سے خدا نے حکمت اپنی کا آغاز کیا ہے کیا اس سے پہلے سوچا ہوا تھا یا بلکہ سوچا ہوا تھا۔ یا تم
عدم میں پیدا ہوا تھا۔

ایک ہمارے ہریاں نے ایک مولوی صاحب سے پوچھا کہ قضا و سبب کے ساتھ ہر حال
حاکمیت خدا کی ذات میں بھی یا نہیں اگر قضا تو وہ کیوں موثر نہ مانی جاوے اور اگر قضا
مانی جاوے تو بالقرینہ مکر کا۔ مولوی صاحب نے ان کو جواب دیا کہ قبل از حدوث عالم
خدا کی صفات حاکمیت خدا کی ذات میں بالفقہ موجود تھی جس پر مکر قضا کی کیا کر مولوی
صاحب بالفقہ کا اطلاق خدا پر کسی وجہ سے نہیں آسکتا نہ وہ من کل الوجہ ایک ایسا
موجود بالفعل مانا گیا ہے جو کسی کماں کا مستحق نہیں۔ اور یہی عقیدہ آپ کے سارے علماء
علم کلام کا ہے پھر آپ کیونکر اس پر فراتے ہیں مولوی صاحب نے فرمایا کہ ہم فلسفہ کی ایسی
ناقوں کو نہیں مانتے۔

اب فقہ علماء اسلام خطاب مولوی صاحب کی وجہات قضا و سبب کے متعلق فرماتے ہیں۔
اپنی کتاب تقریر دینے میں یوں فرماتے ہیں۔
قرن اصل انقلاب سے کہی ہے کہ ہم نے بعد جو دانے یا وجود کے بعد عدم آدیا ہے مگر
جنہ انقلاب معدوم کو انقلاب عظیم مانا تو بالذہور سبب میں مری حرکت انقلاب کا باعث
ہوئی ہوگی کیونکہ یہ انقلاب بھی سبب انقلابوں میں اقل ہے۔ وہ حرکت کیا ہے
موجودات کی جانب سے حرکت وجودی اور موجود کی طرف سے حرکت ایجادی۔
موجودات کی جانب سے حرکت ہوگا اور موجود کی جانب سے حرکت ہوگی اس حرکت کا نام
تبعی ارادہ خداوندی ہے۔ اور اس حرکت کا نام ارادہ وجودی خدا کی ورازی اور
کہ وہاں ہی حقیقت میں اس حرکت کی دمازی اور کوتاہی ہے۔ اور اس حرکت کے ہی
سبب رہائے کا احساس ہوتا ہے ورنہ اپنے وجود میں حرکت نہ ہوتی۔ تو پھر رہائے
احساس کی کوئی صورت نہ تھی اور نہ حدوث و عدم کی کوئی وجہ عمل ذات و صفات
خداوندی کائنات کا وجود ہی ازنی اور ازنی ہوتا ہے۔
(دیکھو تقریر دینے پر صفحہ ۴۴)

مولوی صاحب کے اس بیان سے یا پامانہ ہے کہ ہم سے وجود میں آیا یا وجود سے عدم میں
حانایک انقلاب ہے۔ اب غور کرنا چاہئے کہ انقلاب کیواسطے کوئی شے ہونی چاہئے نہ
موجود لا وجود ایک شے ہے۔ اگر وہ معدوم ہو جاوے تو کہا جاسکتا ہے کہ ایک شے
موجود معدوم ہو گئی۔ اقل اس سے اس شے کو موجود ہے معدوم ہوئی ایک انقلاب
آیا ایسا ہی معدوم سے موجود کو کوئی شے ہونی چاہئے جس کو وہ انقلاب ہوئے
عدم سے وجود میں نہ وجود سے عدم کے انقلاب کے واسطے موجود ایک شے تھا اگر کوئی
کو کوئی شے نہیں تو یہ انقلاب محال ہے۔ اور اگر کوئی شے موجود تھی تو اس شے
جا شے یہی مولوی صاحب نے جو علماء اسلام کی طرف سے انتخاب ہو کر ناچ بنگا کر کیا
چنانچہ ان میں ہر شے خدا کی وادھی ہوا جس کے مقابلہ میں کھڑے کیے گئے تھے۔

واسطے وجود مطلق جائز نہیں۔
اب دیکھنا چاہئے کہ جو عدم متبع الوجود لڑتا رہا ہے اس عدم میں اور مکر الوجود کے عدم
میں کیا تفاوت ہے کیونکہ اگر فرق نہ ہو تو ممکن الوجود میں اور متبع الوجود لڑتا رہتا
ہو جاتا ہے۔ تقسیم نہیں کی جاسکتی کہ جیسے ممکن الوجود قبل از موجود ہونے کے معدوم تھا
یا موجود ہونے کے بعد معدوم ہوا۔

اس کے جواب میں علماء علم کلام کا قطعی جواب ہے کہ متبع الوجود لڑتا رہا عدم
عدم مطلق ہے اور ممکن الوجود کا عدم مقید بالامکان۔
اسی سوال چڑھا ہوا ہے کہ ممکن الوجود کے عدم میں جو قید مقید بالامکان کے لگا گئی
ہے۔ اور عدم مطلق سے مستثنیٰ کیا گیا ہے اس قید کا اور راستہ کما کوئی سبب
ہو چاہئے۔ اور وہ سبب ممکن الوجود کے عدم میں بالفعل موجود ہونا چاہئے
پس جیسے ایسا ایک سبب ممکن الوجود کے عدم میں موجود بالفعل ماننا چاہئے
ممكن الوجود کا عدم متبع الوجود اس عدم سے تیز کیا گیا۔ تو وہ سبب ایک شے موجود
سالفعل مانا سوا اللہ لائی جاتے اور وہی سلطان الاولیاء ہوگا۔ اگر آپ لوگ ذرا بھی اس
مقام پر غور فرماو گے۔ تو اس سوکھ پر لطیف مسئلہ کو سمجھ جاو گے۔ اس مسئلہ پر ایک رے
صاحب اور ایک مولوی صاحب کا نام بھی تذکرہ بھی دلچسپ کرنا پڑی مانتے ہیں۔
سے قضا و سبب کا وہ دار و احوال ظہور نہیں ہوتی ہے۔

مولوی۔ کیا آپ جگت کو ادا دی مانتے ہیں۔
آریہ۔ ہم جگت کو برہم مانتے ہیں۔ ادا دی نہیں مانتے بلکہ برہم سے اسے جس کیونکر اگرایا ادا
جاوے تو خدا کی خداوندی قدر ثابت نہیں ہوتی۔ اور نہ قائم نہ رہتی ہے۔ دلائل مذکور ہیں جب
پھر آریہ صاحب نے یوحنا صاحب سے پوچھا۔
آریہ۔ آپ جو اگرایا ان سرورپ (علیم کامل) مانتے ہیں۔
مولوی۔ ہاں بیشک خدا علیم ہے اور ہمارے قرآن شریف میں بھی خدا کو علیم مانا گیا ہے۔
آریہ۔ بھلا مولوی صاحب اگر خدا علیم ہے تو کیا اس کی صفات علم ازنی ہے۔
مولوی۔ جگت ازنی ہے۔
آریہ۔ کیا خدا کو سرورپ کی پیدائش کی سبب تاریخ سے یہ متبر علم تھا۔
مولوی۔ ہاں۔
آریہ میں اس وقت موجود تھا۔

مولوی۔ نہیں۔
آریہ۔ جب میں معدوم تھا تو خدا کو برہم کیسے تھا کیونکہ علم کہتے ہیں کسی شے کے
جانتے کو جیسے کہ وہ ہووے۔
مولوی۔ آپہ معدوم تھے مگر خدا کے علم میں موجود تھے۔
آریہ۔ جت میں خدا کے علم میں موجود تھا تو میں خدا سے الگ کوئی شے تھا۔ یا خدا تھا۔

مولوی۔ ایسے جواب میں پھر رائے اور شک ہو گئے اس کا کیا جواب دیتے ماری حقیقت
من کا جو ان کے پاس نہیں کیا ہے کہ جب قرآن ہی میں نہیں ہے۔ کیونکہ یہ کھتے ہوئے لڑا کو
ختم آئی تھی کہ میں خدا تھا اور خدا نے سلا میں تو قضا و سبب میں سے اپنے فصول کو موجود
جگت دنیا کی پیدائش سے پہلے خدا کے علم میں موجود تھا جبکہ خدا علم لڑی مانتے ہیں اور یہ بھی جانتے
ہیں کہ موجودہ جگت دنیا کی پیدائش سے پہلے خدا کے علم میں موجود تھا۔ اور یہ بھی جانتے
ہیں کہ معدوم و لیس نہ تھی جو ایک ایسی صفت بات ہے کہ اس سے کسی کو بھی
دکھائیں ہو سکتا ہے اور یہ بھی خوب جانتے ہیں کہ خدا معلوم ہووے ایسی اس کا علم ہوتا ہے
مگر اسے ہٹ دھرمی تر استیماشن۔ اسے تعصب پر غاہ بر باد تو نے لوگوں کی کھنوں

پڑے کیونکہ وہ آپ کے پاس بیٹھا ہوا تھا۔ اس پر خدا عز و جل فرمایا۔

(۱) حضرت اولیٰ نو فرمائے کہ پیغمبر آخر زمان ہوا دی برقی ملاقات و شہرہ کے واسطے عرض ہے ہائے گئے تھے مہارے واسطے بھی وہی برقی آواز تھا یا رس و ظہور ہلکار کا ہر کھینچے گئے تھے۔ اور عبد اللہ مذکور کوئی تہارے ساتھ ادھر جاتا تو تہی تہا ہے باس بیٹھا ہوا در عرض سے ہائے مکاں ہر بیٹھے ہوئے آدمی کی ٹوپی پر قلم کا قطرہ بار بار برقی پینچا تھا حال الحال ہے یا اسکی ٹوپی پر شعور قلم غرنا اس طرح ہو سکتا ہے کہ صاحب الہی نبی کا ہمارا پرانے کی عرض سے کتاب قصا و قد بطل میں لیکر آپ کی میت انعام میں عرض پر سے اٹھتے ہو گئے۔ لیکن دو صورتیں ممکن ہیں صورت اول تو اس وجہ سے کہ پیغمبر آخر زمان کے ساتھ اُن کے مقرب اور معلم صحابہوں سے پہلے پہنچی بھی ساتھ نہیں جاسکا پس آپ کے ایک اجنبی آدمی کی کیا حقیقت ہے صورت دوم اس طرح سے کہ خدا احصا کیے والے اس وقت زمین پر اترے تھے کہ جب حضرت آدم کا قالب رس کی مٹی لیکر اپنے ہاتھوں سے طہا کیا تھا یا بموجب دایت، پس بل یعقوب کے ساتھ کشتی لڑنے و ظہور خاص ضروری موقعوں پر ہر پرانے تھے اُن کے لئے قرآن میں یہ دو کلم مشہر فرمایا ہے کہ قیامت کے دن اُن کے لیے کیا تکلیف گوارا کرنی چہ عرصے دار۔

(۲) قرینہ سے قیاس میں گزرتا ہے کہ جو کوئی فرشتہ خدا صاحب کی نبی میں شریعت داری کرتا تھا یا بیماری و غیرہ کے سبب غیر حاضر ہوا۔ تو دیگر فرشتگان جو ہمیشہ حاضر حضور پر ہوتے ہیں اور انہیں کے ہمارے سے حدود کی کام چلتے ہیں شہید وہ سب فرشتے سلطان المعصوم حضرت شیطان کی لشکر کشی کے مقابلہ پر مامور ہوئے ہو گئے جس سے پوری حالی رہی اور آپ کے لئے نبی کی توفیق و کرم قیاس درست نہیں تو آپ صحیح فرمائیے۔

(۳) چونکہ قادر مطلق کے شعیب کے معنی میں کر جو بے قید و آزاد قادر ہو یعنی محتاج بالعباد و کائنات حار جہ مذکورہ آپ کا خیالی خدا کی تشریف داری کا محتاج کتاب قلم کا محتاج سیاحی و دوات کا محتاج کسی جسم میں اوار ہا کر جسمانی اعضا کا محتاج تھا و قدر کے احکام لکھنے کا محتاج ایک معقولی انسان ثابت ہوا۔ بقول ایک محسن قلم بند کہ کہ از یاد مردم گریختن نہ میں اسکو قادر مطلق لکھا تھا میرے بارہ گوئی یاد دلائی ہر دلات ہے جلی ہذا القیاس اسکی جلی تبارک کی تعریف کرنا تہا ہر مثال جوں کے نشان ہیں کیونکہ اُس نے شیخ رنگ رتا رہا ایجاد داری میں جیسو یار رنگ کہتے ہیں) مسلک و کروات میں بیجا سے سیاحی کے ڈالا ہوا تھا اور ہم سے آدمی کو نبی میں بلوایا اعلان مراں جس طرح ایام بودی میں اہل مہنود انیس میں رنگ و لکھ کر خبر کہ جس اسی طرح ہمارے اوپر شیخ رنگ چیرا کر اور ذرا نہ سحران کیا یا وجہ کہ تم نے صاف طور پر لکھا ہے کہ ایک خاک کی شکل میں شکل خالص ہے چونکہ سحران لکھنا دوا لگی نہیں تو کیا ہے۔

اگرچہ آپ کے ایسے جنوں کا خواب لکھا سنا نہیں تھا جیسا کہ بعض یا کمال اس طرح کی بہت کوس کو پھرتے ہیں اور کوئی اُن کے ہڈیاں پر کچھ نہیں کہتا لیکن اگر دیکھتے ہیں اُن کے کمال لوگ اُن یا کمال کوستاندیر یا مجنوں فقیہ خیال کر کے اُن کے لکھے چھپتے ہیں اُن کی خدمت کرے میں اوقات ضائع کرتے اور اُن سے مرادیں دیکھتے ہیں ایسے سادہ لوحوں کو آپ کے جنوں د ریا کاری سے بچانے کو بطور مفید عام کام صواب سمجھ کر اس دیوانہ خیال پر مختصر اترو دی گئی ہے اور تعجب لکھا افسوس ہے کہ اہل اسلام سے کوئی مولوی کوئی فقیہ کیوں آپ کے علانیہ کفر کی نسبت تکفیر و تشہیر کا دعویٰ نہیں دیتا ہے۔

دین میں ہم ایک لائق برحقین کی رائے فصاحت قرآنی پر لکھ کر اس مضمون کو منہ کرتے ہیں۔ مختصری اقرار کرتے ہیں کہ قرآن خود ایک مجرہ ہے کیونکہ اُس کی عبارت ایسی حمد ہے کہ کوئی آدمی اُس کے موافق بنا نہیں سکتا میں نے ماہر بیچ ہے۔ مگر سبکرت کی عبارت بھی بہت اچھی ہے بیشک کوئی شخص حید کی سبکرت عبارت کی مانند نہیں بنا سکتا اور پھر بڑے بیعت بھی کہتے ہیں کہ یہی سبکرت عبارت کی مانند کوئی بشر نہیں بنا سکتا پھر خودی کس طرح

حتیٰ کہ فاطمہ علیہا السلام اور بنتا بعل اب الیمر ترجمہ میں ہائے ہم کہیں ایسا یہ کہ ہم ہیں مگر ہوا میں پہلوں کے اور جب کہنے لگے کہ یا اللہ اگڑ ہی دین حق ہے تو ہے پاس سے تو ہر رسال پھر رسال سے یا لاہو کہ کسی مار کھف قالوا لئن القرین ان یا حوج و ما حوج مفردون فی کلامہن فہن یحکل لک حرجا کھٹاں یحکل لکھنا و بنہم سدا۔ قال ما مکی یدہ سرفی خیر و اعدتونی بوقوع احمل بنہم و ما ترجمہ ہونے سے دو القریں یہ یا حوج و ما حوج و ہوم و قات ہیں ملک ہیں۔ سو کہ تو ہم ہر دین چھو کہ کھچھو اسیر کرنا دے تو ہم میں اور ان میں ایک آڑو لاہو مقدور دی مجھ کو میرے دشمن وہ بہتر ہے سو دکر و میری تخت میں بادوں تہا ہے اُن کے دریا میں ایک دیا یا مایح سورۃ نصر و عتکیوت و قمر و ذحوف و کھف و آل عمران وغیرہ میں بہت آیات موجود ہیں علاوہ ہر اُن کے غلبہ میں ہر اُن کے صوفیہ وہ وہ ۸۵ صہ صہ چہرہ سون میں فاروق مسلمان سے روح کیجئے ہیں سلوک ہاں پر ہم فاروق سید سے قرآن کے سورۃ قبل کے جواب میں سورۃ قبل سنا تے ہیں اور فصاحت قرآنی کی امیل کرتے ہیں سورۃ قبل قرآن سے الم ترکہ فعل را یک با صاحب العیل و اللجھل کیل ہم فی تھلیل و وارسل علیہم طیارا ابابیل تو ہم ہر کھچا اڑتے ہمیں تھلیل و اللجھل کھف ماکول و سورۃ فاروق سے العیل و ما اذہر و کما العیل و لہ ذب و شیل و لہ خرطوم طویل و وان ذلک من خلق ربنا العیل علی کل شئی کھیل +۔

اس سورۃ قبل کو عرب کے صدر با جمع و تلخ آدمیوں نے قرآن کی سورۃ سے فصاحت بلاغت میں ترجمہ کر لیا ہے اور اکثر علماء اسلام نے بھی مساوی جانا ہے۔

اس مرزا غلام احمد کے ایک تارہ محمدی بھی تردید و احبات سے ہے۔ جو اُس نے کفر کے معنی ۱۳۱۲ و ۱۳۱۱ میں درج کیا ہے۔

غلام احمد ایک مرتبہ مجھے یاد ہے کہ میں نے ہاکم شعیب میں دیکھا کہ بعض احکام تصاویر میں نے اپنے ہاتھ سے لکھے ہیں کہ آئندہ زمانہ میں ایسا ہوگا اور پھر اُس کو خطا کرنے کے لئے خدا و قادر مطلق جل شانہ کے سامنے پیش کیا ہے اور یاد رکھا جاسے کہ کائنات اور دریا و عالم میں اکثر ہوتا ہے عرض و سی صفت اعمالی جو بے علم شعیب قوت متخیلہ کے لگے ایسی دکھائی دی تھی جو خدا و قادر مطلق ہے اُس ذات وجود و پیکوں کے لگے وہ کتاب قصا و قدر میں کی گئی اور اُس نے جو ایک حکم کی شکل میں متخیل تھا اپنے فکر و شری کی دوات میں ڈیکر ادا کر لیا شعیب کو اُس عصر کی طرف پھر کرا اور بقیہ سرخی کا قلم کے ہونے میں رہ گیا اس سے اُس کتاب میں دستخط کر دیئے اور اس سحر ہی وہ حالت کشیدہ ہو گئی اور اُن کو لکھ کر جس صاحب میں دیکھا تو کسی قدر نفرت کے نازہ تازہ کیوں پر پڑے پچھتاہ ایک صاحب عبد اللہ نام جو مسوور ریاست پیلا کے رہنے والے تھے اور اُس وقت اس عاخر کے پاس مرید ہو کر بیٹھے ہوئے تھے۔ دوا میں قطرہ شعیب کے اُس کا ٹوپی پر بیٹھے ہیں وہ شعیب کو ایک اکثر شعیب تھا و جو جاری پیکر کو طرکی اسی طرح اور کئی مکانات میں تھا لکھنا موجب تلوٹل ہے۔

تو پھر وجہ خرافات آپ لوگوں کے بے فہم خیال ہونے کا کہ فرقی خدا سے قرآنی وہی عرض کے بالا حد پر خیالی پوری کرتے ہو گئے اور اُنسی خدا نے وضع حاجت ضروری کے لئے کسی تالیف کی مٹی کا کام ٹھکانے کے واسطے آپ کو عرض پر بلوایا ہوگا جو کہ یہ نامستول بہتان مطابق اپنے ذہن رسالے جس کی معکوس بندہ پر وہ اسی اسماعیل اقلیدس کو ہے اپنے بطور خواب و خیال کے ظاہر نہیں کیا بلکہ ایک مرافعی اس شہادت پر بھی سے لکھا ہے کہ احکام قصا و قدر اپنے ہاتھ سے لکھو وہ کتاب قصا و قدر کی اس دوات پیکوں کے لگے پیش کی اور اُس نے جو ایک حکم کی شکل میں متخیل تھا اپنے فکر و شری کی دوات میں ڈیکر ادا کر لیا شعیب کو اُس طرف پھر کرا اور بقیہ سرخی سے جو قلم کے مسوور ہر گئی اُس کتاب پر دستخط کر دیئے چاہو عرض سے و ایں نے کچھ چند قطرات شعیب تازہ بتا دیئے کہ کیوں ہر مرحلہ ہے اور ایک شخص عبد اللہ نام کی ٹوپی پر بھی چند قطرات

میں استلجہ حص دون اللہ ان کتھہ صلد قین ترجمہ کیا کہتے ہیں قرآن کو اکثر کیا ہے
 تو کہے اور دوسرے میں ایسی بات کہ اور گیارہ دس کو گیارہ سوا اگر تم سے ہو۔
نمایم (سورۃ بنی اسرائیل) قل لنن اجتمعنک بالآلہن والیسن علی ان یا توہل
 ھذا القرآن لایا تون مثله ولو کان بعضہم لبعین ظہیرا۔ ترجمہ کیا کہ اگر صحیح ہوں
 آدمی اور خبر اس پر کہ لاوس اس قرآن نہ لاویگے ایسا اور پڑے تیرہ کوں ایک کی ایک۔
نمایم (سورۃ قصص) قل قاتوا بکتاب من عند اللہ ھو اھدی متھما۔
 اذ بعد ان کتھہ صلد قین۔ ترجمہ کیا کہ دے کر خدا کے یا س سے کوئی کتاب
 لا توخو تریت وقرآن سے زیادہ ہدایت کرنے والی ہو۔ اگر تم سے ہو۔
 تمام قرآن میں اس طرح کا کوئی مذہب مالا یا پنج مقام پر ہے اور انہیں پانچائیس سے مرزا صاحب نے
 بھی لکھا کہ کتب کے صفحہ ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ پر مجھ کے دعوے سے پیش کیا ہے۔
 واضح ہو کہ ہر ایک ایک سورۃ کے مطابق و نمبر میں دس سورتوں (مکروں) کے
 مطابق اور نمبر میں کل قرآن کے مطابق و نمبر میں تدریت و قرآن کے مطابق بنوائے کی ہوا
 کی گئی ہے۔ اب ہم ہر ایک کی بابت تفسیر و ان سے تحقیقات کر کے آپ کو بتاتے ہیں کہ یہ
 متعلق مجرہ فصاحت کے دعوے میں یا کچھ اور۔
نمایم۔ سورۃ قصص کی بابت تفسیر میں لکھا ہے قل قاتوا بالکتابس مایرکت
 من عند اللہ کتاب ازتر دیک خدا تعالیٰ کا کتب اور ان کا تذکرہ متھما
 لکن و کتابس مایرکت و مولیٰ نازل شدہ تاس اذ بعد ویروی کہ آرا ان کتھہ صلد قین
 اگر تشریح شراست گویاں دیکھو تفسیر میں جلد دوم صفحہ ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ پر لکھو۔
 اس بیان سے صاف ظاہر ہے کہ یہ آیت متعلق فصاحت قرآن کے ہیں بلکہ کفار عرب سے
 جو جو صاحب کے بھائی بنو تھے ایک کتاب تدریت یا قرآن عیسوی مذہبی یا یہادی کتاب مانگی گئی ہے
 کوئی متعلق فصاحت کا اس سے نہیں عام طلب سے تعلق ہے کہ کوئی مذہبی کتاب لاوس کی ہدایت
 پر عمل کرتے ہو جس مذہب والے کے یا س مذہبی کتاب نہ ہو جس پر ہدایت ہو سکتی ہے۔ مگر
 ہندوستان میں توبہ کے پاس ہے پس اس کا نہ تو فصاحت سے تعلق ہے اور نہ کتاب
 والہ مذہب سے اس واسطے مرزا صاحب کا دعویٰ باطل ہے اور دیکھو ارادہ الاسلام صفحہ ۱۳۱ و ۱۳۲ پر لکھا
نمایم (سورۃ بقرہ) و سورۃ بنی اسرائیل کی بابت تفسیر میں سرسرا احمد خاں بہادر
 فرماتے ہیں (اول) تمام آیات لکھ کر ان کتاب آیتوں پر غور کر کے کہ بعد اس بات کو سمجھنا چاہیے
 کہ قرآن کی مانند سے کیا مراد ہے ہمارے تمام علماء و فقیہین نے یہ خیال کیا ہے کہ خدا نے قرآن کے
 من اللہ ثابت کرنے کو یہ مجرہ قرآن میں لکھا۔ کہ دیکھا نصیم کلام کوئی بشر نہیں کہہ سکتا اور
 نہیں کہہ سکتا اس آیتوں نے قرآن کی مانند سے فصاحت و بلاغت میں مانند ہو مارا لیا ہے
 مگر میری سمجھ میں ان آیتوں کا یہ مطلب نہیں ہے۔
 پھر مرتبہ صاحب فرماتے ہیں یہ مگر یہ بات کہ اس کی مثل کوئی نہیں کہ سنا یا کہہ سکتا اس کی
 من اللہ ہونے کی دلیل انہیں ہو سکتی کسی کلام کی نظیر نہ ہو نا اس بات کی تو بلاشبہ دلیل ہے کہ
 اس کی مانند کوئی دوسرا کلام موجود نہیں ہے مگر اس کی دلیل نہیں ہے کہ وہ خدا کی طرف سے
 ہے بہت سے کلام انسانوں کے تو کیا میرا سے موجود ہیں کہ ان کی مثل فصاحت اور بلاغت
 میں آجکے دوسرا کلام نہیں ہوا مگر وہ من اللہ نہیں ہوتے۔ نہ ان آیتوں میں کوئی ایسا
 اشارہ ہے جس سے فصاحت و بلاغت میں معارضہ یا کیا ہو۔ بلکہ صاف پا جا تا ہے کہ ہر ایک
 قرآن سے ہوتی ہے اس میں معارضہ یا کیا ہے کہ اگر قرآن کے خدا سے ہونے میں شبہ ہے تو
 کوئی ایک سورت یا دس سورتیں یا کوئی کتاب مثل قرآن کے بنا لاویا ایسی ہادی ہو
 پنا پڑے سورۃ قصص میں ان جہرت کو صاحب کو صاف حکم دیا گیا ہے کہ دیکھو تفسیر قرآن
 سے صاحب موصوف کا صفحہ ۳۲ و ۳۳ سورۃ بقرہ ۱۳۱ و ۱۳۲ پر لکھا ہے۔

نمایم سورۃ ہود کی نسبت تفسیر عالم التفسیر میں لکھا ہے فان قبلہ قال
 فی سورۃ یونس فانہ البورۃ مخلہ وقد عجزوا عندنا فکیف قال ھانھا فاذا انا
 سورۃ یونس اور جل لا یجز اعطنی دھرھا فی عجز فیکول اعطی عشر الجواب
 قل قبل ان سورۃ ہود نزلت او لا انکرا ہمدھن او قال او قال بل نزلت
 سورۃ یونس او لا وقال معنی قولہ فی سورۃ یونس فانہ البورۃ مخلہ
 فی الخبیر من الغیب والا حکام الوعد الوعد فی عجز و افعال لھم فی سکوت
 ھود ان عجزت عن الایمان سورۃ مخلہ فی الاخبار والا حکام والوعد
 والوعد فانہ البورۃ مخلہ غیر خبر ولا وعد ولا وعید وانما عجز
 عجز د الیاد عجز ترجمہ اور تفسیر کیا گیا ہے کہ کہا سورۃ یونس میں کہ نے او ایک سورۃ
 مثل ان کی اور کفار اس سے عاجز ہوئے ہیں اس حاکم کو کہہ کر لے او دس سورتیں یہ
 تو مثل اس کی ہے کہ کوئی آدمی دوسرے سے کہے کہ مجھ کو ایک درہم دے پس وہ عاجز
 ہو جاوے یعنی نہ دے سکے۔ اور وہ آدمی کہے کہ مجھ کو دس درہم دے۔ اس کے جواب میں کہا
 گیا ہے کہ سورۃ ہود نازل ہوئی اور اس کا میر نے انکار کیا اور کہا بلکہ سورۃ یونس نازل
 نازل ہوئی اور کہا کہ سورۃ یونس میں اس قول کے مثل اسکے ایک سورۃ نے او یہ معنی نہیں
 کہ مثل اس کی باعقبا خبر غیب اور احکام اور وعدہ و وعید کے نے او پس کفار عاجز ہوئے
 پھر ان سے سورۃ ہود میں کہا کہ چونکہ تم لانے سے ایک سورۃ کی مثل اس کے باعقبا
 و احکام وعدہ و وعید کے عاجز ہوئے۔ تو تم نے او دس سورتیں مثل اس کی نہ
 باعتبار خبر اور نہ وعدہ اور نہ وعید کے بلکہ فقط باعتبار بلاغت کے۔
 اب یہ دیکھنا چاہیے کہ کسی نے مقابلہ کیا ہے یا نہیں خود قرآن سے ہی ثابت ہوئے ہیں
 کہ بہت مخصوص نے کیا اور قرآن قرآن اقبال کرتے ہیں۔ کہ اس کو عجز بزرگان قرآن
 فصاحت و بلاغت میں پسند کیا اور قرآن کا ٹنڈا ترک کر دیا یعنی تسلیم کیا کہ وہ قرآن سے بڑھ
 فصاحت و بلاغت میں مرہ کر اور مصنف قرآن سے زیادہ فصیح و بلیغ ہے چنانچہ قرآن پر لکھا
 ہے سورۃ انفال۔ قل سمعنا و اطعنا مثل ھذا ان ھذا الہ اساطر
 الاولین۔ ترجمہ کیا کہ تفسیر میں لکھا ہے کہ کفار برا کر تفسیر میں کلام را اگر خزانہ
 مارا کہتے ہو کہ انہیں ان کے کتب میں ان کے کتب میں ان کے کتب میں ان کے کتب میں ان کے کتب میں
 لکھا مثل ھذا وھو قول النمر بن الحارث و اسنادہ الخی جمع اسنادہ
 دخل رئیس القوم فانہ قد کان قاصم او قول الذین النمر وافی امرہ حیل اللہ
 علیہ وسلم وھذا اذایعہ مکا برنھم و فرط عنا دھم اذ لو استطاعوا ذلک
 صام معھم ان یشاء و اقل یحسدھم و قل عھم بالی عھم عشر سنین شر قار عھم
 بالسیف فلم یعادرھو اسوا مع انفسھم و فرط استنکافھم ان یغلبوا لخصو
 فی ماب لعیان ان ھذا الہ اساطر الاولین وروی اللہ العا قال والنفر مرفو
 بطراول اس کے حاشیہ پر لکھا ہے قولہ وھو قول النمر فانہ حیث سمع اقتصاص اللہ
 قتالی احادیث القرون فقال لوشئت لقلت مثل ھذا وھو الذی جاء من
 بلاد فارس بنیخند حدیث مرسق و اسفند یار فرھم ان ھذا امثل ذلک
 اور وہ ان کے نقیب حارث تجارت بہ ملا د فارس آمدہ بود قصہ ترجمہ و اسفند یا بنیخند مغرب
 ساختہ بکر بود و گفت ایک فسانہ اور وہ ام شیرین تر از اسنا ہائے تم کہ میرا بیخند از حق سنانہ
 عناد تفرید بد کہ میگفت بن مثل ابن گویم و من غیر از بن قصص بادارم بعد از استماع ابن سحر خرت
 رسالت چناہ فرمود کہ واسے بر تو ایں کلامی صراحت و منزل من عند اللہ تفر و بر مقابلہ این سخن و عا
 کہ چنانچہ حق سبحانہ خبر میرہ برداد قالوا اللعلم ویدون انہ کہ گشت تفر و متابعان او کہ باو متفق
 بودند کہ اسے بار خدا ان کا ان ھوا الحق اگر بہت ایں قرآن راست و درست و منزل

گفار کا مردار ہو کر مقبل تھا ہرے قابل ہوا اور کسی غیر مجیدی نے تصدیق کی پس اگر خدا بخیر کوئی نہائے تو کسی غرض کے بغیر مقبل تھا ہرے عدائے اگر یہ کام کیا تو کیا اسے خبر نہیں تھی کہ کوئی مسلمان نہیں ہوگا اگر خبر نہیں تھی تو بے علمی ثابت۔ اگر خبر تھی تو فعل عجب عظیم تھا ہرے ہرے غرض واجبہ دوم۔ قرآن میں اگر وہ مقبل تھا ہرے خدا کا کلام ہی اس بات کو واضح کر کے چھلانا چاہتے تھے خدا کے اشفاق و اتصال کی قوتوں میں مجرہ احمدیہ کے واسطے ہم نے پوشیدہ رکھی تھیں کیونکہ میں اسلام کا پھیلنا اپنا مقصد و مقنا جانچتا جب خلائے خلائے گفار نے اس تم کا مجرہ ہا دکا تب ہم نے بیا مختار حبیب خود شق اظہر کر دیا۔ تم لوگ اس کے پر و ہوا ہو کر تمام قرآن میں کہیں بھی اس مجرہ احمدیہ کا یا کسی کا فری شہادت کا اشارہ نہا ہی نام و نشان نہیں چو جا کہ صاف طور پر ہوا اس کے آپ کا دعویٰ سرسری رہی اور عقولیت سے ہے۔ قدرت کا اس میں ہر منظر پر نہیں۔

غلام احمد ۱۲۹۹ء یہی ممکن ہے کہ نبی کی قوت قدسیہ کی اثر سے دیکھنے والوں کو کشفی آنکھیں عطا کی گئی ہوں۔ اور جو اشفاق قراب قیامت میں پیش آجیگا ہے۔ اس کی صورت ان کی آنکھوں کے سامنے لائی گئی ہو گی تو نگاہ بات محقق ہے کہ مقررہ میں کشفی قوت پر اپنی شدت حد تک کہہ رہے ہیں۔ دوسرے پر اثر ڈالتی ہے اس کے نمونے ارباب کشف کے قصوں میں ثبت ہاتے جاتے ہیں۔

ترجمہ یہ حضرت ندائی نے جیسی آنکھوں سے دیکھا اور کسی نے کشفی آنکھوں سے صرف وہی اور عقائدی خیال ہے اس کی صورت اور مقابلہ اور دل کے بے مجرہ رہنا حضرت کا کارنامہ و عدم ہوا۔ اس کا منکر غریبا۔ شق ان حضرت سے منسوب کر دیا۔ عہد سلطنت ہلالا یا ملکیت اسلام میں کسی کی شامت آئی تھی جو عمر میں کرتا۔ اگر کسی نے قرآن کے مقابلہ میں کئی بہت تھی نصیحت کی تو جھٹل وہ مقتول ہوا اور اس پر قہر احمدی نزل۔ شکر ہے کہ آپ ان ظاہری آنکھوں اور ظاہری چاند اور ظاہری مجرہ سے ہٹ کر کشفی آنکھوں پر آگئے ہیں اگر بعض مجال کشفی زبان سے کہا کہ کشفی آنکھوں نے دیکھا اور کشفی چاند و منکر ہے ہوا تو حقیقت مجرہ شق انہم کا آپ خاتمہ باخیر کر چکے ہمارے تو ظاہری چاند سے جا ایک کہہ رہے مجرہ مروی اور اس کے شک ہونے پر ہر عمر میں تھا جس کے بتلا سے آپ سرا بیا نشا و میں بلکہ خود بھی بے بنیاد و خطہ رہے ہیں کہ شاید کشفی آنکھوں کے کشفی چاند کا کشفی شق ہو نہا دیکھا ہو میں کہتا ہوں کہ یہ بھی و طرح سے باطل ہے ادا تو قرآن میں ان کشفی آنکھوں کا بیان نہیں ہے یہ صرف آپ کا ہٹنا کسی طرح قابل اطمینان ہے دوم مسلمانوں کو کشفی آنکھوں کی ضرورت نہیں تھی کیونکہ وہ تو بے ہی طے ہاں ہر مجرہ قرآن و حدیث میں ایمان لائے بیٹھے ہیں باقی سب کا فرودہ تھی نہیں کشفی آنکھیں نہیں ہی جاویں۔ ورنہ وہ کا فر نہیں ہوتے اگر وہ بعد لے کشفی آنکھوں کے بھی محمدی نہ ہوتے تو شاہدہ شق انہم کا سر با فعل عجب ہونا ثابت ہے پس کوئی ثبوت نہیں ہے کہ کشفی آنکھیں کسی ہی ہوں اب مقام غور ہے کہ جب کوئی کا فر شق انہم کو مقبول تھا ہرے دیکھ کر یا سنا کر بھی اس وقت مسلمان نہیں ہوا۔ اور نہ قرآن میں کسی کا ذکر ہے تو پھر یہ کہنا صاف دروغ ہے کہ ان کو کشفی آنکھیں ہی گئیں۔ حالانکہ نہ کشفی آنکھیں ہی گئیں ورنہ ظاہری اور نہ کسی طرح بھی کسی نے دیکھا اور نہ و فیج ہوا اور نہ کوئی مسلمان ہوا پس آخر الامر آپ کو ماننا پڑا کہ ظاہری چاند محمد صاحب کے وقت میں شق ہیں ہوا۔ اور یہی ہمارا مطلب تھا کہ مجرہ شق انہم باطل ہے کسی نے یہ کہہا ہے۔

آنچو انکند بہت ناواں ایک بعد از حصول رسوائی اب ہم قرآن کے روئے اس بات کا ثبوت دیتے ہیں کہ محمد صاحب نے ہجرت دیکھے اور کسی طرح کا مجرہ ان سے کبھی اور کسی جگہ بھی ظاہر نہیں ہوا۔ اور نہ کبھی انہوں نے کسی کے سامنے کوئی مجرہ دکھانے کا اقرار کیا۔

۱) سورۃ الفاحم۔ قد لغنم انکم یحزبک الذی یقولون فانہم لا یکنذونک ولکن یظلمین بایت اللہ یحزبون۔ ترجمہ۔ ہم جانتے ہیں کہ مجرہ کو عمر دلائی ہیں ان کی (کا فروں کی مجرہ طلب) باتیں۔ سودہ تجھ کو نہیں جھٹلاتے لیکن بے انصاف اللہ کے حکم سے منکر ہوتے جاتے ہیں۔ دیکھتے مجرہ مانگے گئے حضرت نے انکار کیا۔ انہوں نے جھٹلایا۔ خدا نسلی ویتلکے کہ بے انصاف ہیں۔

۲) سورۃ الفاحم۔ والذین کذبوا بآیتنا صم وکم فی اطلت من لیلۃ اللہ یحزبون۔ ترجمہ۔ جو ہماری باتوں کو جھٹلاتے ہیں وہ ہرے اور گئے ہیں۔ اندھیرے میں جس کو چاہا اللہ گراہ کرے۔ حضرت نے نبی جرنے کا دعویٰ کیا۔ لوگوں نے مجرہ مانگا نہ بتلا سکے۔ لوگوں نے جھڑپا کیا۔ خدا کا فروں کو مجرہ نہیں دکھاتا۔ بلکہ گالیاں دیتا ہے۔

۳) سورۃ الفاحم۔ قل انی علی ہینۃ من ربی وکنہم و ما عنی سیحیون۔ ترجمہ۔ تو کہہ اے محمد مجھ کو گو اہی ہین میرے رب کی اور تم نے اس کو جھٹلایا۔ میرے پاس نہیں ہے (مجرہ) جس کی شتمانی کرتے ہو۔ قطعی انکاری ہیں کہ میرے پاس مجرہ نہیں ہے۔

۴) سورۃ صافات۔ خلقتہم من طین لا وہل عجبت ویحزبون۔ ترجمہ۔ یعنی ان کو بنایا ہے ایک گاہے چکیتی سے بلکہ تجھ کو تعجب ہے کہ ایمان کیوں نہیں لاتے اور وہ تجھ سے ٹھٹھکے کرتے ہیں۔

۵) سورۃ الانبیاء۔ فلما تلبا بایتہما ارسل الاولون ما امث قلیہم من قریبہ بلکہا انہم یؤمنون۔ ترجمہ (کا فر کہتے ہیں) چاہتے محمد کو لے آوے ہم پاس کوئی نشانی تبیسی مجرہ جیسے لاتے ہیں پہلے (آگے خود بخود جواب ہے) اگر نہیں مانا ان سے پہلے کسی بات سے کہہاتے ہیں کہ کیا۔ اب کوئی یہ مانیں گے۔ یعنی نہیں مانیں گے۔ انہی واسطے ہم نے تجھ کو اے محمد مجرہ نہ دیا۔ خوب۔

والتفسیر لواح التذیل آمدہ کہ آیا وقالوا امن لامن لک انخ و حق عبد اللہ بن امیہ و ولیدہ و ابوجہل و عاص آمدہ زبیرا کہ ورمکہ متعلہ قبل از ہجرت حضرت رسالت پناہ جمعی از قریش مجتہد آں حضرت آمدہ تگذیب اک حضرت منورہ گفتند کہ لامن لک انخ حضرت ازین سبب رنجور شدہ جناب سلام الشان نداوند۔ حضرت امام سلمہ گفت کہ براور تو پیٹیں از ہجرت من تگذیب من کرو۔ جنال تگذیب کہ احدیے از ماسخ جنال تگذیب من نکر وہ بودند

دیکھو صفحہ ۷۱۱۔ مطبوعہ گلشن رشیدی سنہ ۱۳۴۰۔ لاہور

ان پانچوں کے علاوہ ۹ شہادتیں انکار ہجرت محمدی کی قرآن سے نکال کر نکلتے ہیں جن میں درج کردی ہیں۔ یہ ۹+۵=۱۴ کل ہیں۔ اس قدر انکار متواتر کی گواہی ہم نے از روئے قرآن پیش کر کے ثابت کر دی ہے کہ مجرہ صاحب

حکایت۔ حالانکہ علاوہ مجرہ شق انہم حضرت بہت دفعہ وعایتیں ہی دیکھتے رہے چنانچہ معراج اذوہ کن سرمد ہا دم حصول صوم ۲۰۰ میں ملان ہو کر وہ حضرت رسالت پناہ سیدنا محمدؐ کے ہاں پہنچے۔ شہدہ ورنہ ہر شہدہ رسالت پناہ خواہ میلہ اند آں و رشیدی عیسا و عمارت منورہ کہ ام غزالیہ بنی ہاشم منورہ کی فریادیں آں جگہ پہنچے وہیں بہت قدم رہا۔ تھ کا فر مانے تھے کہ مجرہ کا تو کوئی ساقی نہ تھا کوئی دیکھے ورنہ لاوی تو نہا مقرر کامل ہتی جا ہو۔ اگر خدا علی تربیت مانی کا خدا کا دل جو مجرہ مت نکلو۔ اسکو منورہ بتا دیا کہ نبی سید دل بھرا بیان۔ (دیکھو صفحہ ۱۳۱) خاتمہ آں منورہ شہادت

ادرا سی طرح وہ لڑا بہن ہیں کبھی کا سیاب اور بعض مرتبہ ناگامیاب ہوتے رہتے
(دیکھو کہ وسیدئس کی کتاب کا دوسرا باب)۔
غلام احمد ہم۔ ہاں بعض سوچیں عجیبہ جو ایسی طواریت کہتے جاتے ہیں
جیسے یہی معجزہ شق القمر ایسے سوچ پر یقین لانا یا نہ لانا ایسے علم میں یا محض
موقوف ہے۔

نزدیک علم و عقل پر موقوف ہے مگر ثبوت بھی تو یہ ہے کہ حضرت علی کی
نماز کبھی اسلئے سوچ کا وہاں لوٹ آنا اور دنیا میں ہی کا اطلاع نہ آنا۔ شق القمر
کا جو چاہتا اور سوائے مرزا صاحب کے کسی کے خیال میں نہ آتا۔ عینے و انوار
فاضل گذرے ہیں۔ سب اس معجزہ سے انکاری ہیں کہ جیسا کہ زبان میرا مٹاؤ
صدقہ جاری۔ و حقیقت علم و وحی و علمی پر انکار و اقرار کا استہسا ہے۔ آئی
واسلئے ہر ایک وانا کو انکار ہی سزاوار ہے۔

غلام احمد ۲۵- کبیر تکہ اول تو یہ اعتراف اگر نہ ہو کہ یہ بھی تسلیم کرنا
چاہوے اور یہ اقرار دیا جاوے کہ اس آیت قرآنی کے دو مرتبہ ظہور یعنی میں
نویا قرار دینے سے کوئی بد اثر اسلام پر نہیں پہنچ سکتا۔ اگر کچھ شر ہوگا تو صرف
یہی کہ ہزار ہا معجزات میں سے ایک معجزہ باقی ثبوت کو نہ پہنچ سکا۔

ترویدہ آخر تو ٹاٹا خدا خدا کرے۔ چونکہ شق القمر کسی طرح ثابت نہیں ہو سکتا بنا
بر بات و وحال سے خالی نہیں یا قرآن غلط ہے یا دعویٰ معجزہ اگر قرآن کی غلطی
ہے تو اسلام کا نقصان جان ہے اور اگر معجزہ غلط ہے تو نقصان ایمان کی جگہ
تمام قرآن میں سے صرف اسی ایک شخص سی عبارت میں تصدیق معجزہ کیونکہ
محمد یوں کو تجا لیں بھی اور ہی ہو جاہل کو ایمان لانے کی فحاشی۔ شکر پر ہا
کا کہ معجزوں کا سردار مارا گیا جیسا کہ آپ خود بھی صفحہ ۲۵ میں کہتے ہیں
تو پھر اگر عدم ثبوت شق القمر فرض کر لیا بھی جاوے تو اس سے ہرج یا نقصان
کیا ہوا؟ حضرت نقصان ہوا قرآن کا۔ نقصان ہوا ایمان کا۔ آپ پھر پوچھتے
ہیں نقصان کیا ہوا۔

غلام احمد ۲۶- صرف عنا و اور کوہ باطنی کی وجہ سے معجزہ شق القمر سے
انکار کرنا ایسا امر نہیں ہے کہ جس سے اسلام کے ایک بال کو بھی ضرر پہنچ سکے
جب معجزات موجودہ قرائد کا مخالفین سے رو نہیں ہو سکتا تو موجودہ کو
چھوڑ کر ان معجزات کی جھڑپا جو آپ آنکھوں کے سامنے نہیں ہیں بلکہ رے راہی ہے۔
ترویدہ قرآن میں کوئی معجزہ نہیں اور جو کہاں سے جبکہ محمد صاحب بار بار انکاری
ہیں۔ آپ جو شمساری انارے کیونکہ اسٹی محنت و غاری کر رہے ہیں وہ محض
رائیگان ہے۔ کیونکہ جو قرآن میں نہیں اس کو آپ کس طرح اس سے کمال شتے ہیں

معجزات قرائد آپ نے بنائے یا تاویلی طور پر بنائے۔ سب کی تردید ہر وار موجود ہے
اور ہر ایک موقوفہ رہو۔ اگر آپ کوئی اور معجزہ لائیں گے اور ایسی سفید ڈاڑھی پر وہ
لگائیں گے تو ہم طرح تنہا رہیں کہ جہالت کی دھجیاں اڑائیں۔ اور کا کاذب سپاہی کو ڈرا
کر سفید کر دکھلائیں اور آپ کو فائل کر دیں بقول سے سیاہی زور و زشت۔

غلام احمد ۲۷- کیا ممکن نہیں کہ اس میں کلیم طلق نے اشتقاق و اتصال کی دونوں
خاصیتیں رکھی ہوں جن کا ظہور اوقات مقررہ سے دہشتہ ہوا ورازی را راہ سے وہی
وقت ظہور مقرر ہو جیکہ ایک جی سے ایسا ہی معجزہ مانگا گیا۔

ترویدہ یہ بات دو طور سے ناممکن ہے۔ راہیہ کہ کلیم طلق کا کوئی کام بغایتہ وہم نہیں
اور یہ بالکل بغایتہ وہم لہذا کفار مکہ سے (اس معجزہ پر) کوئی بھی ایمان نہ لایا اور خصوصاً

تاریخ فرشتہ مقابلہ اول ذکر بادشاہان دین محمدی۔

علاوہ پہلے ان کی حالت فوجی سپہ سالار اور بی بی معنی بابت اخذ و تالرج کرینو
سرمایہ تھے اور ہی طرح ان کے وعدے و قرار تھے جن کا سیابی و ناگامیابی و نوا
ممکن ہیں مگر وہ تلکسی خوش و خروش اب دینا سے روپوش ہونا چاہتا ہے اور اس
کے ساتھ ہی اسلام بھی و دنیا میں چار قریب سب سے زیادہ ہیں۔ اہل بودھ
دوم عیسائی۔ سوم ہندو۔ چہارم مسلمان۔ جہاں جہاں جہالت زیادہ تھی وہاں
وہاں اسلام زیادہ پھیلا۔ خصوصاً افغانستان۔ عرب۔ آخر لقیہ اور جہاں ہندو
اور علم تھا۔ وہاں زور کچھ چلے جانے سے اسلام بھی خانہ بدوش ہوا۔ مثلاً یونان۔
ایتین۔ پرتگال۔ اب سولہ تیسہ دلوں کے کھنڈروں کے محمدیت کا نام و نشان بھی
باقی نہیں ہے اور ہندوستان بھی اس کا غریب شاہد ہے۔ والا ہے۔ مقام عور
ہے کہ کس قدر خوشیوں اور جدل و قتال کے ہونے سے بھی تاہنہ سولے چہار
کرور کے مسلمان نہیں ہوتے۔ اور ان میں شاید وہ ہزار بھی ایسے نہیں جو غریب
کی خاطر یا پسندیدگی سے ہوتے۔ اور عفریب ہندوستان شاہستان کی توبہ سے ڈرا
وہی کھلا ہے۔ جس کا نتیجہ یہ ہوتا کہ ایسے بہت جلد بمقابلہ ۹۰ برس کے استکارا
ہونے والا ہے۔ برخلاف افغانستان یا روم یا سوڈان یا عرب کے جہاں اور مذہب
رہے ہی نہیں۔ اور عفریب وہ وقت آئینا لاسے کہ ایران اور روم بھی ظہور
توبہ فرنگ ہو چکا ہے۔ پس بہتر ہوتا کہ اگر آپ ایسی پیش گوئیوں کے پیش کرتے
کے بدلے خاموش رہتے۔ اب عربوں کی حکومت صرف روم میں باقی ہے۔
اور وہ بھی بہت کمزور۔ چاروں طرف سے شکست میں اسیر ہیں اور بے تدبیر
شاہ اہل کی مذہبی طاقت بھی ٹٹت اذہام ہے بلکہ شہرت عام۔ کہ ان
میں برے نام اسلام ہے۔ سکھ پر آفتاب ہے اور سکھ صاحب ہر کاب۔ بحال سیاحی
بے نقاب ہے اور پودہ کی مٹی خواب۔

یتیم کی فحاشی یا نہ کر کی کامیابی بھی ایسے ہی واقعات ہیں جو بہت مختصر ہی
مدت میں دویست سال سے بھی کم ہوتا اور ایران سے لگا کر جہانک فحاشی ہوتے
اگر مذہبی خیال بھی ساتھ ہوتا۔ اور یا مذہب جلا لیکھا اور دہ رکھتے۔ تو کیوں نہ محمد
سے بڑھ کر عالمگیر کرے۔ حضرت توفیق کی میں محروم رہے مگر تیر و ناودہ کی
کامیابی تو ایک دنیا کو معلوم و مفہوم ہے۔

استغفار کے واقعات و فتوحات بھی اس سے صد ہا درجہ بڑھ کر ہونا چاہیے
ہیں۔ کہاں ایران و کہاں چین و جاپان بقول آپ کے فضل باری تھا۔ کیونکہ
وہیں آتش پرستی دنیا میں جاری کیا۔

کیا یہ باتیں باوجود اپنی ذاتی خرابیوں کے کسی خاص صداقت پر مضم
ہیں۔ ہرگز نہیں۔

راہ طوائف اگر ہزار میں سونا نہیں لے تو بھی طوائف ہی رہیگی۔

ہاں نیک عورت اگر کم لباس ہے تو بھی عصمت تاب کہلا سکتی۔

ہاں صداقت اگر امریکہ میں بھی ہوتی صداقت ہے۔

دہ جہالت اگر عرش باعرب میں ہے تو بھی جہالت ہے۔

سعدی کہتا ہے خرم عیسیٰ اگر مکہ رو۔ چل بیاید ہنوز خراب شد۔ جس
طرح محمد صاحب نے فوج کو قرآن میں دلیریاں دی ہیں اسی طرح پوپ آریں
نالی نے کوئل کڈرٹ کر دے۔ سیدئس کی نسبت لوگوں کو یونہی دلیری دی تھی۔
جس کی تقریر کا اثر یہاں تک ہوا کہ لاکھوں عیسائیوں میں دین جو شجہرک اٹھا

کے کامیابی کی۔

علامہ احمد صفحہ ۱۸۱ میں فرماتے ہیں کہ ایک مخالف جو آنحضرت کے کچھ لکھے
لے متنبہ کی راہ پر گھوڑا دوڑاتے چلا جاتا تھا۔ جب وہ اتفاقاً آنحضرت کے قریب پہنچا
تو جناب محمد صلی اللہ علیہ وسلم اس گھوڑے کے چاروں سیم نہیں میں دھس گئے۔ اور
وہ گر پڑا۔ اور پھر وہ آنحضرت سے پناہ مانگ کر وہ غصہ لکھ کر کہ وہ اس لوٹ آیا۔
تروید۔ آپ نے کسی مخالف کا نام اور اس کتاب کا پتہ جس میں اس مخالف نے یہ
شہادت دینے کی ہے نہیں لکھا اور کسی محمدی کو معلوم نہ ہو کہ دنیا وہی حد کا
ہے۔ پس یہ دروغ جس کو آپ نے الگ طور پر آنحضرت کے خیال سے یا آپ جیسوں
نے حضرت کی نسبت خوش اعتقاد ہی کے سبب سے دل میں مانا ہوا ہے۔ سہرا ہا ہے
دروغ ہے یہیں ثبوت چاہئے اور وہ قیامت تک نذر وہ ہے کیونکہ یہ بات عموماً کسی
قسم کی شہادت کے اپنی ہستی کی سب سے خود ثبوت کی محتاج ہے۔

علامہ احمد صفحہ ۱۸۱ میں فرماتے ہیں کہ ایک مخالف جو آنحضرت کے کچھ لکھے
لے متنبہ کی راہ پر گھوڑا دوڑاتے چلا جاتا تھا۔ جب وہ اتفاقاً آنحضرت کے قریب پہنچا
تو جناب محمد صلی اللہ علیہ وسلم اس گھوڑے کے چاروں سیم نہیں میں دھس گئے۔ اور
وہ گر پڑا۔ اور پھر وہ آنحضرت سے پناہ مانگ کر وہ غصہ لکھ کر کہ وہ اس لوٹ آیا۔
تروید۔ آپ نے کسی مخالف کا نام اور اس کتاب کا پتہ جس میں اس مخالف نے یہ
شہادت دینے کی ہے نہیں لکھا اور کسی محمدی کو معلوم نہ ہو کہ دنیا وہی حد کا
ہے۔ پس یہ دروغ جس کو آپ نے الگ طور پر آنحضرت کے خیال سے یا آپ جیسوں
نے حضرت کی نسبت خوش اعتقاد ہی کے سبب سے دل میں مانا ہوا ہے۔ سہرا ہا ہے
دروغ ہے یہیں ثبوت چاہئے اور وہ قیامت تک نذر وہ ہے کیونکہ یہ بات عموماً کسی
قسم کی شہادت کے اپنی ہستی کی سب سے خود ثبوت کی محتاج ہے۔

اس آیت میں کہیں لکھ دیوں یا خاک کا خاک بھی نشان نہیں۔ اور نہ قرآن
میں کسی اور مقام پر بیان ہے۔ اسی سبب سے مشہور عالم اہل ایمان نہیں۔ کوئی تیز
کوئی نیزہ کوئی خاک کوئی لنگریاں تہاتے ہیں اور محمد صاحب کی نسبت معجزہ
لکھتے۔ لیکن آیت میں محض انکار ہے کہ یہ فتح اتفاقاً ہوئی۔ خدا نے سبب کر دیا
محمد کسی مسلمان کی خاک اندازی سے اس کا خاک بھی حلق نہیں۔

تفسیر جامع التعلیل وسواطع التاویل میں اس طرح لکھا ہے کہ تروید فرمایا
آنحضرت امام زین العابدین روایت کردہ کہ حضرت رسالت پناہ از حضرت
امیر المؤمنین حضرت خاک طلبیدہ آزار ہو جو قریش پاشیدہ حاصل کلام آنکہ
آل گفت کہ بطور قریش آئندہ شد کہنے از خاک بودہ باز سنگریزہ یا از سنگریزہ
آلودہ بخاک احادیث مختلف بنظر آمدہ لیکن گویند کہ در جنگ احد نائل شدہ چو
حضرت نیزہ با پی بن خلف زدو لیکن گویند در جنگ بدر۔ دو کچھو صفحہ ۴۴ و
۴۵ مطبوعہ سنہ ۱۳۱۸ ہجری مطبعہ گلشن رشیدی۔

غرضیکہ خود علماء و محدثین کا اس میں بہت اتفاق ہے کسی بات پر اتفاق نہیں

اور خود قرآن احقاق حق سے سدا پاء شرمناک ہے پس معجزہ سہرا ہا ہجرت۔

بنیاد اس دعویٰ کی صرف ہتھوں پر محسوسوں کا غالب آنا ہے حالانکہ بہت
مزید مطلوب بھی ہوتے۔ اول تو یہ معجزہ نہیں بلکہ محض یہ ہے اور علاوہ ہر ایسے ایسے
تواریخ میں ہم بہت اندراج پاتے ہیں لیکن لوگ ان کو معجزہ نہیں سمجھتے۔ جس کا
یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ بائبلان مذہب کی طرف سے نہیں لکھے۔ کیا محض عروسی کے
جملات معجزات میں داخل ہیں جس کی محسوس ہی فتح نے لاکھوں مخالفوں کو ہلکا
کر دیا۔ کیا رنیر۔ اچر۔ سیدہ کی کامیابی و فتح بائبلان لشکر اور رنگ زیب معجزہ
ہو گیا۔ سکندر یونانی کا ایک قلیل فتح لیکر یونان سے تیلج کس فتح پانا معجزہ ہے؟
یا ہجر پنجاب مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر کی ملک گیری اور عبور لاہور کے بے در لیر
پہل و کشتی معجزہ ہے؟

ہم کیا یونان یونان پارٹ کی عالمگیر فتح یا یہ معجزہ ہے؟
دہ۔ کیا لارڈ کلایو بائبلان سلطنت انگلشیہ کی فتح یا یہ معجزہ ہے؟
ہم کیا انگریزوں کی فتح بائبلان ہند کی بے لحد و فتح کے معجزہ ہے؟
یہ ایسے واقعات ہیں جن کی بابت تمام مورخین اتفاق سے ظاہر کرتے
ہیں کہ انہوں نے محسوس ہی فتح سے بے شمار مخالفوں کو تیرج کر دیا۔ کیا یہ مستقل
اور بہادری سے۔ نہ کہ بقول مرزا صاحب یا محمد یوں کے معجزہ سے۔

علامہ احمد ۱۹ صفحہ کاغذ شہید۔ پھر ایک نہایت قابل غورہ میں جو تیس برس
سے بھی کر تھا۔ ایک عالم فتحیاب کیا۔ اور شہنشاہ قسطنطنیہ و پادشاہان دنیا
شام و مالک مابین و جلازات وغیرہ پر علمہ بنشا۔ اور اس محسوس سے غورہ میں
کو جزیرہ نما عرب سے لیکر دریائے جیحون تک پھیلا یا۔

تروید۔ اس کثرت سے دین پھیلنے کا جواب خود قرآن ہی دیتا ہے چنانچہ سورۃ
تحد۔ قاف القیم الدین کمزوا فقرب الرقاب حتی اذا انحنوا فرم وشدوا الوثاق
فاما بعد واما اذا حتی لقص الحرب او نارضا واذین فتدوا فی سبیل اللہ فکان
لیصل اعمالہم سیہریم ویصلح باہم ویصلح باہم ویصلح باہم۔ یا ہا الذین آتوا
ان تمسروا واذین تمسروا واذین تمسروا۔ اور جب تم کہ فردوں سے بھڑو
تو کہ وہیں ہی ماری۔ یہاں تک کہ جب کتا و ڈال چکے ان میں۔ تو مضبوط بازو
قیدیم با احسان کر لیتے تھے اور یا چھوٹی لکھتے تھے کہ کہہ دے کہ لڑائی اپنا اذکر۔
اور جو لوگ بازے گئے اللہ کی راہ میں تو نہ کہہ دو پکا۔ وہ ان کے لئے ان کو روک دیا اور
سوار کیا ان کا حال اور داخل کر لیا بہشت میں معلوم کر دے کہ وہ ان کو
اسے ایمان والو اگر تم بد کرو گے اللہ کی توفیق تمہاری اندو کر لگا۔ اور جہادے گا تمہارا
پاؤں یعنی ثابت قدم کر لگا لڑائی میں۔

غرضیکہ اسی طرح کے واقعات سے قرآن بھرا ہوا ہے کہ لوٹ گھسٹ جنگ
جہال اور ملاکت عظیم سے زور اور عرب تلوار سے شہید کیے۔ کمزوروں نے
بقول سیدی سرانان وہ کفیل بر سر یون دین اسلام قبول کیا اور ہوتے ہوتے
ملکوں میں طوفان کی طرح پھیل گیا۔ کیونکہ ہر ایسی جگہ جہاد ہے۔ (اسی طرح دیکھو
حاشیہ ۲۰ جہاد کا مفہول کا دور نہیں تھا۔ نہ جنگ قتل ہی چاہئے۔ اور جب زور
ٹوٹ چکا تھا قید بھی کفایت ہے یا زور مسلمان جہاد یا احسان کر کے جہاد و جہاد
احسان لے اور دین کی محبت سے یا جہاد والی لیکر جہاد دین و دین و دین سے۔
اب اختلاف ہے کہ کافر قید میں آئے تو پھر لپٹے گھر جانے دیکھ جائے۔ اگر تو اس طرح
کر رعیت ہو کر رہے (صفحہ ۵۲۲)۔

طرف چلے گئے اور دیکھو وہ بیچارہ قرآن الکریم کی کاصحفہ ۴۳ سطر ۴۱ سے ۴۶ تک۔
پھر وہی سبیل حجاب پہلو ہر فرماتے ہیں کہ میں اس بات پر زور دیتا ہوں
اور میری رائے میں بڑا اچھا یہی ہوئے ہے کہ محمد کا مذہب سولے انسان کی ایجاد کو
اور کچھ نہیں کیونکہ اس کے ترقی صرف تنوع کے ذریعہ کرنی چاہی ہے اور دیکھو
قرآن الکریم کی کا وہ بیچارہ صفحہ ۴۳ سطر ۳۱ سے ۳۶ تک۔

اگلے کیلویں صاحب بھی اس کی تائید کرتے ہیں۔ ایک وقت یہ تھا کہ لکھ و لیکھ
ولی دین کا حکم ہوا۔ اور ایک وقت میں صدائے افتخار الشریکین حیث و جد محمد ص
نے دلوں میں جوش ڈالا۔ جبکہ ابنیاء اسلام متضاد اور غلبہ نہیں تھا تو درہملا حکم
ہوا اور (تیب) علیہ سبکیا اور شرارت کو غارت بننے لگی تو دوسرا حکم ہوا (رویکھو
تائید اسلام مطبوعہ سرحدی لاہور صفحہ ۳۸ و ۳۹)۔

بھیر حاج سیکل صاحب بہادر فرماتے ہیں کہ حضرت محمدؐ کی اس وقت ہے اس کی اس (محمد) کو بالکل امید نہ تھی۔ اسی واسطے اس نے یہ جھوٹے دعوے کئے تاکہ متعصب کی طرح عورت پاؤں نہاں اس کے مہراج کا ذکر ایسا روٹی اور لہو معلوم ہو کہ اس کے پیروں نے اس کو چھوڑ دیا۔ اور میں اس بات کو سوچنے لگے ہنار ہوں کہ یہ جھوٹی بات باوجود لغویت کے ایک بڑا بھاری مکر کا کام تھا۔ جو محمدؐ نے عملاً کیا اس شہرت کے حاصل کرنے کیلئے جس کو کہ اس نے بعد مگر کے حاصل کیا۔ دو بیکہ ترجمہ قرآن انگریزی کا دوبارہ صفحہ ۳۲۳ سطر ۹ سے ۳۸۱ تک) بھیر صاحب موصوف فرماتے ہیں کہ محمدؐ طائف میں ایک ماہ رہا۔ وہاں سو لوگوں نے نکالنا چاہا۔ اس نے اپنے آپ کو عظیم بنی عادی اور وہاں کا ایک معزز آدمی تھا کہ نہ سایہ لیجے نہ ہوگی یا حفاظت میں ڈال کر بھیجے جائے۔ اس بات نے اس کے پیروں کا دل ٹوڑ دیا۔ دو بیکہ ترجمہ قرآن انگریزی کا دوبارہ صفحہ ۳۲۳ سطر ۱۰ ڈاکٹر سزاؤں صاحب بہادر فرماتے ہیں کہ محمدؐ نے مگر سے مدینہ جا کر سحاح اور سحیل دو پتھر لڑکوں کی زمین چھین کر ایک مسجد اور ایک اپنا گھر بنایا۔ یہ بہت نا انصافی کی ہے۔ (دو بیکہ لائف محمد صفحہ ۵۸)۔

خارج سبیل صاحب و بیاض قرآن میں بخلاف سورۃ افعال کے قلمائے میں گزشتہ
کے مال کی لینے کی بابت (محمد نے) عجیب و غریب بیان کیا کہ خدا کے حکم سے یہ زکوٰۃ لیتا
ہوں۔ (وہ عجیب و غریب مذکور کا معنی ۳۸۰)

تفصیل یہی ہے کہ عمر فاروق نے روزِ حدیبیہ میں نبوت محمد سے انکار کیا۔ قال عمر بن الخطاب عن ابي بكر الصديق اور انبیا ہی صحیح بخاری میں بھی ہے کہ بروزِ حدیبیہ سفرِ عمر کو نبوت محمد پر شک ہوا تھا۔ جب کہ انہیں تھے بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذا کاھنی علیہ محمد رسول اللہ کو کاث کہ لبیک اللهم ہذا کاھنی علیہ محمد بن عبد اللہ کاھنا۔ اور ابوجندل بن سہیل جو مسلمان ہو گیا تھا۔ اپنی پناہ سے کانور کے حاکم گروا جس کو انہوں نے اس کے روپر و اتنا مارا کہ مسلمانوں کو بڑی غارتگی اور اس دولت و خیرانی میں صاحبان نہ لکھ سکے عینہ کار بستہ لیا۔ اب ہم اصل عبارت صحیح بخاری کی نقل کر رہے ہیں ۔

فطال عمر ابن الخطاب فاشيت بنی امیہ فقلت الیہ بنی امیہ قال لی
قلت الیہ علی الحق وعدونا علیہ اهل فطال بنی امیہ فطال بنی امیہ
وقت میں پیغمبر خدا کے پاس آیا۔ اور کہا میں نے کہا تو نہیں ہے بنی خدا کا کیا کہہ لو
کہا میں نے کہ حق یہ نہیں جس اور دشمن چارے باطل پر کہا کہ اے

قلت لعمري اني قد اذنبت ذنبا عظيما ولست اعصيه وها هو امرى قلت

استخبر خبط الحمد

— 7 —

آؤ کہیں تھوڑا سناٹا اُکھلتا دیکھو۔ یہ حال بھی۔ میں نے کہا میرے نوکریوں کو
 ہمارے درمیان راہ دیکھیے کہ ہمیں رسولِ امت کا چہرہ اور میں ناخبرانی نہیں
 کرتا، اس کی۔ وہ میرا دل دکا رہے۔ میں نے کہا تو نہیں کہتا تھا کہ ہم جلیا تمہیں گے اور
 طعن کریں گے کہا کہ ہاں۔

ناخبرنگ ایک نا تمیہ العاح۔ بی بی ک میں نے خبر دی سچی کہ تو نے مجھ اس مال میں
قلب لافال خا فاک بایتہ و بطوف بہ۔ ہس نے کہا کہ نہیں کہا تو نے کہ تحقیق تو نے
والا ہے اور طواف کہ نہوا اس کا۔

عرض کیا کہ خود مرزا صاحب کے بیان اور غیر شہادت محققین میں جو عنوان سے صاف ثابت ہے کہ حضرت نے فریب کیا اور دو غبار بازی کی تعلیم دی حکمت عملی کو کام فرمایا یہ تعلیم ضرور افتخیر الماکرن کی طرف سے ہوئی۔

غلام احمد صفویہ اکا حاشیہ۔ ارا بخلا ایک یہ کہ اقدے اتے ہی کے محقق
 رکھنے کے یہ ارا خارق عادت دکھلایا کہ اور جو کہ مخالفین اس غائب پہنچے تھے
 جس میں آنحضرت مدینے رفیق کے تھے۔ مگر وہ اسی حضرت کو کہہ نہ سکے کہ
 خدا نے اسی نے ایک کو ترک کر دیا بھیجے اسے اسی رات غائبے دروازہ پر آگیا
 بنا دیا۔ اور انڈے بھی دے۔ اور اسی طرح اذن آگیا سے عنکبوت نے اس عمارت
 اٹا لیا بنا دیا جس سے مخالف لوگ دھوکے میں پڑ کر ہار مار رہے تھے۔

شروید۔ اس مرزا صاحب کی تقریر سے حاف و خجہ کے ہر کس خیاں خوش حط
 وار و ہذا خیر الما کرین کو اپنے نبی کے بچانے کی دھڑلے میں سخت مصیبت واقع ہوئی
 جس کا حد و حجاب نہیں۔ حضرت کیلئے اسم بامعنی بکر و بکر کرنا ٹرا۔ چنانچہ بکر
 کہا، یعنی ان کو بھوکھا دینے کی دھڑلے میں آجیل مٹی والا کیوتر مذہم مکاشفات نوٹے
 چومے کے پیچھے دیا۔ تاکہ وہ بالکو کو نروں کا جوڑا خدا کے کہا ہے۔ راستہ میں
 (درمیان عرش و زمین کے) جھٹی کتابا بجا آنا اور ان کے ہی خدا کی مرسلہ کیوتی نے
 عالمہ ہو کر ناٹھے دیے۔ وہ انڈے گئے تھے۔ پائے دیے۔ اس کا حال الایب
 عدا قند ہے۔

صرف اس ایک مکاری کو کافی نہ سمجھا بلکہ ایک عنکبوت (شاید سورۃ عنکبوت
اول) کو بھی صدرۃ الہدیٰ کے ذریعہ سے یا طبعی یا کسباً تحمل سے لیے جانے کے لئے مار
عنکبوتی کے ذریعہ نیچے لٹکا یا کہ وہ بہت جلدی لوگ کمزور و زہار مرزا قندھی کے
نمازہ پنجالی مرزا صاحب قادیانی کے مخالف و صوفیوں میں پکڑنا کا کام و کین جلیو جاویا
اور کسی طرح اس کے بنی محمد صاحب کو تکلیف نہ پہنچاویں۔ حضرت وہ کن ٹیکوں کی
طاقت کہاں تھی۔ وہ قادیان کی شخصیت کو صحت کی کینوں کو بڑا اور عنکبوت کا
محتاج ہو گیا۔ کو بڑوں اور عنکبوت کے بغیر یہ قریب کینوں کے نہ سکا اہل اہل اور کن کن
کیے جیکوں سے حضرت کو بچایا۔ اور قریبوں کو دھوکے میں بھیندیا۔ افسوس
حضرت کے بچاؤ کو واسطے رب المساکین کشنا سرگرداں ہوا۔ معلوم ہوتا ہے کہ جب
قریش الہی دھوکا بازی میں پھنسکر واپس گئے تو خدا نے سناری سورۃ محمد
پڑھائی ہوگی۔ اصل میں قرآنی خدا صرف افتادہ و خیر صلابہ کسی قسم کی بری باتوں
اور مذہب و صفات اول سے مترا نہیں۔

مستوفی از این کتاب و تحفیه خود را از امین علی خان بیجا و فریب خود
فرستاد که کسر جوی آن بیجا را هر کس که بخواهد بخرد و یا خود خدا کی اتنی حمله سازد

میں خیمہ و میان انسان خدا و انسان کی خطرناک فتنہ ناپاکی گشت کہ غلام آزادان درویشان شد
و چندان اشتداد یافت کہ جمیع حضرات درخاندان میں بشعلی آئی تو بیچنے رہیں مال دیرستہ
و بیچنے جاسد و سید و حضرت زنا وقت خواب و ہونہ زعفران آئی کہ ہائی بودہ (صفحہ ۱۲۸) کہ چنانکہ
محتاج باب دوم (فصل اول)۔

مطلب (۱)۔ ازانی ہرچہ کہ غنی اندک کہ گفت مرویش رسول آمد و گفت و حضرت خود را بشیر
میریدم۔ مراد و کار کی گنبد۔ رسول خود کو کہ جب سے از اعراض و نبوی علم ناما بود و حضرت را
مضمون کہ کہ خوشتر از متاع دیکلاں باطن علی الصبح یک شیشہ بر کشاود با شلخ
چرا بیاد ناپاک عظیمہ موعودہ فائز آئی ال و بقرہ مذہ و عمل خود رسول از ساعد ہائے
سار کہ خوشتر از عرق باں خوب اند و شیشہ اش جمعیت صاحبان و حضرت فساد تا بجا
طیب نگاہ و بولان ستور کی چہ زان شیشہ زمرہ آورد (دیکھ صفحہ ۱۵۵) ہوا معارج
نہر ہوا۔ از نام اسکہ رضی اللہ عنہ کہ گفت روز سے آنحضرت تر خواب بود و عرفی جہیں
اش شیشہ ہوس زان قد سے و قارہ کہ بفرم اتفاقا دخترے را از دوستان بن عروس
نیکو زندہ قد سے زان عرق بر سر عروس بکار برد و عطر از آن عروس زان بام حیات شعی
نشد کہ گاہ ال عطر البشیرتی۔ ایچہ طبعیاں مزنیہ گشتے و گوید کہ از آن عروس حضرت و بگرفتہ
نموداں را بکار زان فرزند بیوے عمید (دیکھ معارج صفحہ ۱۵۵) کن چارم باب دوم۔
مطلب (۲)۔ حسن و حسین کے من میں بان ڈالتے تھے ان کی سیان جتنی تھی صفحہ ۱۵۵۔

معارج النبوۃ۔ (اب ایمان لانا لانا ابائے کے ذمہ ہے)۔
غلام احمد صفحہ ۱۸ حاشیہ۔ اس جگہ و قطع ہے کہ تصرفات خارجیہ کے معجزات قرآن
میں کی نوع پر نہایت جہیں ایک نوع تو یہی کہ جو عدلے اس حضرت سے خدا بیغالی نے آسمان
را بیا تا قارہ نہ تصرف و کہلایا اور چاند کو دو ٹوکے کروا

تر وید۔ اس یک نوع کی تردید کو کافی بلکہ دانی پہنچی ہے کہ اس میں بہتی نام کو نہیں
چہ حاکم معجزہ نہ قرآن میں عا کا ذکر ہے اور نہ حضرت سے منسوب۔ بلکہ وہاں تو معاملہ
ہی درگول اور عوض کی اور کو عا جہ کرنے کے خود معجزہ ہی سرنگول ہے۔

غلام احمد حاشیہ ۱۶۔ دوسرے وہ تصرف جو خدا تعالیٰ نے جناب محمد و حج کی وحائے زمین
کر کیا اور ایک وقت فحاشات سالی تک ڈالا۔ یہاں تک کہ لوگوں نے بڑیوں کو پیس
کر لکھا یا۔

تر وید۔ محمدی لوگ ہمیشہ دعویٰ کرتے ہیں کہ محمد صاحب رحمت اللعالمین ہیں اور مخالف
ہمیشہ تردید کرتے رہتے ہیں کہ نہیں نہیں وہ رحمت اللعالمین ہیں مگر اب محمدیوں کا
انکار مرزا صاحب کے اقتدار سے صاف جھوٹ پایا گیا اور تصدیق ہو گیا کہ وہ ضروری
رحمت اللعالمین ہیں نہ معاذ اللہ رحمت اللعالمین۔ ملک کو ویران کر لیا۔ حد با
بگناہی۔ عاقرولی۔ مسافروں۔ مظلوموں کا خون بہایا۔ کتب خانوں کو جلوا یا۔
خلافت کو شہید کر دیا۔ قحط ڈلوا لیا۔ یہ باتیں بدعتی الیقین ہیں کہ آنحضرت
مرد و رحمت اللعالمین ہیں۔ اگر قحط کا واقع ہونا کسی معجزہ کی دلیل ہے تو ہر ایک وقت
کسی نہ کسی کی جائز ہر معجزہ ہے جیسا کہ اس آیتوں میں ہے۔ (۱) عاقرولی۔ عیسوی
اور ہر صوبہ بچری میں قادیان میں قدم حضور ہے اور سلمیہ محمد سے بڑھکر
رسول اللہ۔ نبی اللہ و حبیب اللہ کہلانے کے سزاوار۔ حضرت یہ معجزہ نہیں۔ بلکہ قحط
تخوست از دم کے آتا رہی جیسے پیدا ہوتے ہی والدین کا فوت چھانا۔ خانہاں پر تباہ
کا آنا۔ بزرگوں کا درخ میں عانا۔ بال بچوں کا رہنا اور ان کے ماتوں میں گر کر ناری
کرنا حسن و حسین کا رب بلا میں وفات پانا اور بی بی عائشہ کا بصرہ کے سفر میں
سرگرفالی اٹھانا۔ یہ سب سو برس میں ایک سینکڑوں کے قریب امت کا باٹھا جانا معجزہ

یہ تمام محنت کے نشان ہیں نہ کہ معجزہ و خوارق عادات مرسلان بقول تھے
جہاں جا میں قدم شد لعین۔ نہ بے بیج نہ بے خریف
ہم اس موقع پر ذوالنوں مصری کی ایک حکایت درج کرتے ہیں۔ از
دوستان۔

چہ نہیں یاد وارم کہ سقائے بیل نکر و آب بر مصر سالے سبیل
گروہ سو کو ہسارل شدہ بزاری طلبکار بال شدہ
بزوالنوں جہر زلیشاں کسے کہ بر خلق رخ سنت و سختی ہے
فرماندگان را و عاے یکین کہ مقبول را رو نہا شد سخن
شہیدم کہ ذوالنوں جہر کین لیے بر نہاد کہ بازار بر سخت
ہر سید زو عارے در ہفت چہ حکمت دین رفت بود گفت
شہیدم کہ بر رخ مرد و دواں شود تنگ و زنی بر فعل بیان
دین کشور اندیشہ کروم دلیسے پریشاں قرار خود مدیدم کسے

دوستان باب چہارم حکایت آخری (۱)۔
غلام احمد صفحہ ۱۶ سے ۱۸ حاشیہ تیسرے وہ تصرف عجیبی جو قرآن حضرت
کو شکر سے محفوظ رکھنے کیلئے بروز ہجرت کیا گیا۔ یعنی جبکہ کفار مکہ نے حضرت کے
قتل کا ارادہ کیا تو اللہ نے نبی کو اس ارادے سے خبر دیدی۔ اور مکہ سے مہینہ کی
طرف ہجرت کر جانے کا حکم فرمایا۔ اور پھر فتح و نصرت واپس آنے کی بشارت دی
بدھ کار و روز و ہر کا وقت اور سخت گرمی کے دن تھے۔ جب یہ ابتلا مخاب الرطبا
ہوا اس مصیبت کی حالت میں جب آنحضرت ایک ناگہانی طور پر اپنے قدیمی شہر کو
چھوڑنے لگے۔ اور مخالفین نے مار ڈالنے کی نیت سے چاروں طرف سے اس مبارک گم
کو گھیر لیا تھا ایک حافی عزیز جس کا وجود محبت اور ایمان سے جم کر لیا تھا جانا بڑی
کے طور پر اس حضرت کے بستر پر بٹاشاہ نبوی اس عرض سے منہ چھپا کر لیٹ رہا کہ
مخالفوں کے جاسوس آنحضرت کے نکل جانے کی کچھ پیش گوئی اور اسی کو رسول
اللہ صبح کو قتل کرنے کے لئے تھے رہیں۔ سو جب آنحضرت اس عزیز کو اپنی جگہ پر
چھوڑ کر چلے گئے تو آخرش نقیض کے بعد ان نالائق بد باطن لوگوں نے تعاقب کیا اور دیکھا
کہ راہ میں ہی جگہ پا کر قتل کر ڈالیں۔ اس مصیبت کے سفر میں ہجر ایک دینی دوست
کے اور کوئی انسان ہمارہ نہ تھا۔ راہ میں بڑے بڑے عجائبات خدا نے دکھائے۔ جو
اجمالی طور پر قرآن شریف میں درج ہیں۔ مجاہدان کے ایک یہ کہ ان حضرت کو جلتے
وقت کسی مخالف نے نہیں دیکھا۔ حالانکہ صبح کا وقت تھا۔ اور تمام مخالفین آن حضرت
کے گھر کا محاصرہ کر رہے تھے۔ خود خدا تعالیٰ نے جیسا کہ سورۃ النہین میں اس کا ذکر کیا
ہے ان سب اشتہا کی آنکھوں پر پردہ ڈال دیا۔ اور آنحضرت ان کے سرول پر چھا
ڈال کر چلے گئے۔

تر وید۔ اس کا عمدہ جواب فاضل اصل جاب سبیل صاحب بیان فرماتے ہیں کہ
”فجہ لوگ کہتے ہیں کہ معجزہ کے طور پر محمد مدینہ کو بھیجا کہ غلطی ہے پیچھے نہیں بلکہ
دھوکا ہے۔ علی تمام رات چار پائی پر سبز چوٹے کاٹے ہوئے سواریا۔ اور لو
در زول سے تاکتے رہے کہ وہ سواریا چلیے۔ اور محمد صاحب رات کو خود ابوبکر کے ہم
چلے گئے۔ اور خود ہی حکمت عملی کر کے علی کو سلا گئے تھے۔ (مرزا صاحب کو بھی اس
فریب بادی کا اقبال ہے۔ آنحضرت کے بستر پر بٹاشاہ نبوی اس عرض سے منہ چھپا
کر لیٹ رہا تھا نا کہ مخالفوں کے جاسوس اس آنحضرت کے نکل جانے کی کچھ نقیض نہ
کریں)۔“ صبح کو جب علی نکلا۔ تو لوگ حیران ہوئے اور محمد ابوبکر کے کمرے غار کی

ہر دین اور سچوں اور سچیتوں کو تسلیم کرنے بلکہ ان کی بیبیوں اور بیٹیوں کو خراب کرنے میں اپنے ساتھیوں سے پیش قدمی کرتے تھے سو محمدی بہت میں بڑا بھاری دھرم باور کے آخر کو ہم پر چھٹے ہیں کہ اس ترغیب کے سواے جو قرآن کی تاریخ قلم سے جاری ہے وہ کیا چیز تھی جو محمد کے خلیفوں کو روئے زمین پر بھجھو مرنے سے کہ مشرق میں لنگاندی تک ظلم اور ستم کو اپنی تھی ہر ان سوائے کے جواب کے منتظر تھے، درویدوں کی کتاب صلی ۲۴۲ ۲۴۳ء مطبوعہ ۱۸۵۸ء (۱۸) مہراج محمد کی بابت اپنے رسالہ مزاجیہ میں زندہ المحمدا شیخ ابو علی سینا صاحب قمرائے میں دو آئینہ گفت چوں ابن ہرہ بکرم و بچاند باز آدم از روی سحر جادو خواب ہنوز گرم بود یعنی سفر فکری کو دور کشت بخاطر ر عقل نیست اور اک میگرد و موجودات را تا در جب انور و جوں بقدر تمام شہرہ جہیز بزرگشت ہر سحر روز بیکار شدہ بود و در تیر و دراز بار آمدن ربا حالت از طبع و زعم ہر کہ دانہ کد کہ یہ رفت و نہر کہ نہاند و خدو ز باشد و دو اینست ابن حکماء را بجا بل عامی ہنود کہ بر خودارے ازین جوعا قلالا حیت، (دیکھو دیستان مذہب تعلیم یازدہم صفحہ ۳۶۲)۔

ایک فاضل غیر مذہب کی رائے (۱۵) ابتدا میں جب ہند میں اسلام کی وکالت ان کی تھی تو انہوں نے خود بھی بد وقت جاپان میں مغرب کی طرف سے ایک بھاری لشکر کے کو روٹ مار کرتے۔ شہروں کو جاڑتے اور آدمیوں کو مار تے چلے آتے تھے اور ستونا جیانی جواہر کی ایک بھاری مقدار لیکر تھمت ہر جاتے تھے۔ ہندو مذہب کے کبھی تیرہ طہر سے عقین نہیں کیا کہ یہ جملہ بیچ بیچ مجھے تیرہ ہے۔ ہندو مذہب کو گرائے جاتے تھے۔ اور جب ضرور قریبے جاتے تھے۔ لیکن وہ اس بات کو عامہ غلاموں کی مصداق ایک حصہ سمجھ کر جو بخت و دولت کی بدولت ان پر نوازہ جاتے تھے جن کے جاپ سے جاتا تھا اور اگر اس کو لیا جاتا کہ یہ علم و حقیقت مذہب پر ہے تو ہندو بار ہندو اس بات کو ڈاکہ اور لوٹ مار اور کشت و خون بھی مذہب کے پیشرو پر کھینچتے۔ دیر انکی خیال کرتے تھے۔

ہندو مذہب کی صورت جس سے ہندوستان کی تہذیبی طاقت کو زبردستی نکلی سکتا تھا۔ اس کا مذہب تمام امتیاز کرنا تھا۔ لیکن اس طرح سے انقلاب کے دوا خرمانی ہوئے۔ اول یہ کہ ہندوستان میں اسلام کی وکالت ان خیم وحشی اتوام کے سپرد ہوئی جن کے حیوانی جذبات ان کی انسانیت کو مارا گراں میں کھر انسانیت بھی رہنے ہوئے تھے۔ اور جو انسانی زندگی کو گاجر۔ سولی کی طرح سمجھتے تھے سادہ غالب جذبہ لالچ تھا۔ ان لوگوں نے اسلام کے سارے اصولوں کو اپنی ذاتی اعراض اور عجمی جذبات کے لئے زیر کر دیا جس کے سبب اسلام اس ملک کے باشندوں کی نفس خیر سے لیا۔ ان لوگوں نے اسلام کو لیا تھا جو لیا جاتا ہے کہ سچے بچوں کے لئے کہ لڑنے کے لئے نہیں بلکہ لڑنے کے لئے نہ لڑتے۔ اور سچے خاص ہے جن کی پاک زندگی اور اخلاق نے ہندوؤں کو اسلام کی طرف کھینچا تھا۔ اپنی لوگ تھے جو ہندو تو رہا ہست موجودہ وقت پر اسلام کی فضیلت کے زندہ ہونے ہوئے۔ ہندوؤں نے ان کے اسلام کی تعلیم ہندوستان کی سوسائٹی کے سب سے نیچے کے حصہ تک محدود تھی۔ اس کی آبادی کا کوئی معزز حصہ نہ تھا۔ کی کچھ نہیں آیا۔ حروم۔ ہندوؤں کے گرجانے پر ہندو مذہب کی اعلیٰ نشو و نما اگر ہندو مذہب پر کچھ بھی لیکن معدوم نہیں ہوئی تھی۔ اس کے سلسلے اسلام کو

کھڑا ہوا۔ جب تو اس کا قیام کا محسوس تھا۔ اس میں شک نہیں کہ ہندو مذہب پرستی اسلام کی تعلیم کے لئے کافی تھی لیکن درست فہم کی مشائرتی اور آپ نشدہ کے متعلیٰ کی نظر میں وہ تعلیم جو ان کی کمیل سے کیا زیادہ ہو سکتی تھی بحث میں بھی گو ہندو عام طور پر اسلام کے عقاید پر عمل آور نہ ہو سکتے تھے تو بھی جس وقت کوئی شیڈت یا سادہ و قدیم انسان (دروید) کو کھولتا یا خود کوئی مسلمان فقیر اصل کو مظلوم کے ظاہر کرتا تو اس کے دھرم کی حقین کو تھے۔ لیکن جس کی آنکھ سے دیکھنے سے باز رہتے تھے۔ ان ہندو آخر نے اسلام کی شقی ہندوستان میں خاطر خواہ نہ ہونے لگی۔

اسے بڑے آریہ ورت ہندو مذہب کی کسی عجیب ہے۔ جوانی تو ہر کھی کی میر تہرت جتنی ہے لیکن یہ خصوصیت تم کو ہے کہ ہمارا آریہ عیا بھی میر تہرت ہے ہمارے ہندو میں سینکڑوں نوع مرگ بچپن سے جوانی اور جوانی سے بڑھ چکے ہیں حالت میں چلے گئے۔ مقرر۔ ایران۔ یونان۔ مقدونیہ۔ روم۔ عرب پیدا ہوئے اور ہر گئے۔ پھر پڑی پڑی بادشاہتیں قائم ہوئیں۔ اور تمام عربی قوموں کی قوموں نے مذہب اپنے دسوں نے صورتیں بدلیں۔ لیکن تو جلیا ہزاروں برس گذرے تھا دیا ہی اب بھی موجود ہے۔ پھر سے پھر ہزاروں کی تدریج و تدریجی جتنی ہیں لیکن انہوں نے ہمارے صورت پر کچھ بہت اثر نہیں کیا۔ پھر تدریجی قدرت جیتی دارانے دی تھی ویسی ہی سکندر نے پائی۔ جیسے مصر پر نے تھی تھی دیسی گلا لہنے دیسی۔ یارتی۔ یونانی۔ عربی۔ خراسانی۔ عربی۔ افغانی۔ سندھ پر سے خون کے پہلے رہے۔ کچھ بہت تیرے دار کے لیکن آخر کا وہ آپ ہی اس پیشرو کے شکار ہوئے جو انہوں نے ہمارے خون کے لئے مینا سے نکالی تھی خود کو قوی ضرور کیا۔ لیکن ان غلاموں کا اب دہش کے سوا کیا باقی ہے ہمارا مذہب ہر ملک میں لڑو ہندو۔ اسلام اور غیور ہندو ہندوؤں نے ہماروں۔ ہندو ہندوؤں نے بدین جانا لیکن ہمارا سوال سب سے ہی زمانہ پیشرو کی بات کچھ کو کیا۔ کھاتے ہندو ہندو کی کشت سے بول تو نہیں سکتا تو بھی ہمارے ساتھ بحث کے لئے کافی ہوں زمین زیادہ بڑھو تو نہیں سکتا تو بھی تمہیں صدیوں بڑھانے کے لئے کافی ہوگی۔

آخر یہ ورت ہے انشا۔ شیطانی مصلحت۔ اخلاق اور سیاست مدد۔ آج کا دنیا کے عالموں کو جڑان کر لی ہے ہمارے سادگی۔ محنت۔ زبرد اشت۔ دھرم اور تہذیب اب بھی جہان کے ماحول کو کھینچا لٹا میں دلتی ہے اس ملک کے جن بلکہ جہیز نے مذہب اسلام اختیار کیا وہ سوسائٹی کے لی طے اس کے سب سے نیچے ذاتی تھے تھے تھے اور ان میں سے قریباً کے سب مذہب کے مہندوں اور تمام ہندوؤں نے اپنا اثر و اجارہ رکھے ان کے لئے مذہب ہونا کوئی عامی بات نہیں تھی تو ان کی زندگی کی چال کو بدگما دین ہزاروں اور لاکھوں آدمی زبردستی یا لالچ سے مسلمان ہوئے میر بھی اس ملک میں ایسے آدمی بہت تھے۔ جو مسلمان کے جان میں خیر کے نوازہ مسلمان خود بہت پاک زندگی کے آدمی نہیں تھے اور اگر کچھ مخلص تھے تو وہ ہندوستان کی آبادی کے سب سے نیچے میں کچھ قسمت نہیں رکھتے تھے۔ درویدوں اور جلیا مطبوعہ ۱۸۵۸ء۔

ہندو مذہب لا غیر ہر کچھ مصلحت و غلامی راہ میں نے سیاست اپنے الما ہی دروید کے لئے خواہشات کے دہر کر دی ہیں۔ ان کے ہندوؤں نے عربی

دفعہ ہوتا۔ ہارسوں کے آگ کا بچھ جانا۔ چہرہ رسال سے کبھی نہ بھیجی تھی۔ آپ پر بادل کا سایہ رہتا۔ ایک خفک درخت کا آپ کے منوں سے سرسبز ہونا چاہیے۔ عین خوارق جن کی صلیبت مذہب اسلام میں خیالات شاعرانہ نہ تھیں اور ان کی نسبت کا کہا جاسکتا ہے کہ یہ بطور اعجاز و اقتدار ہوئے تھے۔

(دیکھو خاکہ رلاوت ص ۱۲۱ مطبوعہ متراس لاہور)

(۱۲) مسٹر ایڈیٹن صاحب بہادر پور میں افشرہ زد جو کہ ہندوستان میں حال کی مردم شماری کے کام پر مامور تھے، اپنی رپورٹ مردم شماری میں لکھتے ہیں۔ مدبرے تعجب اور حیرت کی بات ہے کہ جب کوئی پنجاب کا دیہاتی شخص محمدی مذہب قبول کرتا ہے تو اس پر ایسی بری تاثیر ہوتی ہے کہ محمدی ہوتے ہی وہ جوئے کھنڈ اور غوغائی سے میر جاتاہے اور محنت سے جی بھرتا ہے۔ یہ کیفیت شہری کے بدلے معنوہ طرح پر لے درجہ کا ہو جاتا ہے۔ قناعت کے بدلے حرص اس پر غالب ہوتی ہے۔ اپنے ہندو بھائیوں کے مقابلہ میں ہر بات میں ناکام و دکھائی دیتا ہے۔ یہ ایک قدرتی بات ہے کہ سرحدی پنجان یا بلوچ لڑائی کو ایک پیشہ سمجھتے ہیں اور اس پر قوت نہیں ہے کہ ادارہ گرو مغربی انتشار کے مسلمانوں کی حوس تھانوں کی روزمرہ محنت کو تکلیف خیال کرتے ہیں اور اگر سید مزدوری نہیں کرتے ہیں تو انھیں سے بھی شرم نہیں کرتے ہیں بلکہ خیال کرتے ہیں کہ ہماری پاک نسل محنت کرنے کی ضرورتوں سے ہم کو بچاتی ہے وہ ہمارے پرکشش ہے اس بارہ میں کچھ کم نہیں ہیں۔

جب ہم کسی ایسی جگہ میر جاتے ہیں جہاں کہ ہندو اور مسلمان ایک ہی نسل کے آباد ہیں۔ جن کے دواے شداوے ایسی ہی تھے اور جو کہ ایک ہی حالت میں باہم سکونت کرتے ہیں۔ جب ایسے گاؤں گذر جاتا ہے تو ظاہری حالت سے ہی انکا دین ظاہر ہو جاتا ہے۔ مغربی بھی کھنڈ جو کہ محمدت کے نشان میں بار لائے جاتے ہیں، دیکھو رپورٹ مردم شماری انگریزی اولیٰ مطبوعہ کلکتہ صفحہ ۱۰۲۔ دفعہ ۲۰۳۸۸۳ (۶)

میر صاحب صرف فرماتے ہیں۔ اورنگ زیب کے ظلم سے لوگ کثرت سے مسلمان ہوئے ہیں۔ جتنے ہندوؤں سے مسلمان ہوئے ہیں وہ رونا رہتے ہیں نہیں ہوئے بلکہ زبردستی سے کئے گئے۔ دیکھو رپورٹ مردم شماری صفحہ ۱۰۲۔ دفعہ ۲۰۴۹۷۰ (۷)

(۱۳) کپتان ولیم رابرٹن صاحب بہادر فرماتے ہیں مدیکل آفیسر کی تاریخ تقسیم ہی نہ تھی جو ناحق یہ سکھائی کہ اسلام کی گمراہی بھیلانے کے لئے لڑائی میں جان دینا خود بخود بہشت میں داخل ہونے کے لئے لازمی ہے۔ وہ کیا چیز تھی جس نے ایسی مسلمانوں کے دل میں دوسرے مسلمانوں کے فرقوں پر ایسا کینہ و راور برعم نفس پیدا کیا کہ وہ ان کے مشتائے میں لڑنے کو بھی قتل کرنے کو خدا کی جہد تھی۔ تھے یہی قرآن کی تاریخ تقسیم ہی نہ تھی جو جس اور کینہ اور بہتوں کو عاجز کر دیتے تھے کہ کوکشی خوارق میں وہ سب سے بریں کیا قرآن کی تاریخ تقسیم ہی نہ تھی جو وعدہ دیا کرتی تھی کہ وہ مسلمان جو

ہم میں کوئی شک کی جگہ نہیں کہ محمد کو دنیا میں عجب آدمی بننے کی خواہش تھی۔ جتنوہ کسی طرح پورا نہیں کر سکتا تھا۔ سوائے اس کے کہ منکر کے اپنے کو خدا کا رسول ٹھہرا دینے اور آدمیوں پر اپنی سروری ظاہر کرنے کا (صفحہ ۲۸)

اگر وہ لوگ اس کے غلط اثرات کے دعوے کی تردید نہ کرتے اور اس کو برا دھڑا کر پناہیں نہ دیتے تھے۔ اور اپنے بچاؤ کے واسطے ہتھیار اٹھانے کے لئے مجبور نہ کرتے۔ تو شاید یہ ایک معمولی آدمی ہوتا اور اپنی معنوی عزت پر قانع رہتا۔ لیکن یہ سب عکس ہی عکس پر افشرہ سر جانے اور کامیابی سے حوصلہ پانانے کے ثبوت نہیں کہ اگر اس نے اپنے جیالہف کو ان کو ششوں کے کرنے کے واسطے بڑھایا جو کبھی اس کے خیالات میں بھی نہیں آتی تھیں۔ محمد اپنی زنجت میں عربوں جیسا تھا۔ ایک گریٹ اور آف دیرین۔ یعنی بڑا عاشق عورتوں کا۔ اور یہ بات ہم کو یقین ہوتی ہے اس کی حدیثوں سے اور اسی بات سے اہل توارخ نے اسے بہت ملامت کی ہے (دیکھو صفحہ ۲۹)۔ "میرٹھ" اس کی عورتوں کی تعداد بتلانے میں جن سے وہ (دستغوا علی) یعنی جہیزت سستی پوری کر سکی دلیل لاتا تھا۔ کامیاب ہوئے ہیں۔ جس کو وہ خیال کرتے ہیں کہ کافی طور سے ثبوت کرتا ہے کہ وہ ایک وگڈ لینے فاسد یا بدکار اور ایسٹ لینے غابا آدمی تھا۔ (دیکھو صفحہ ۲۹ مطبوعہ ۱۳۱۲)

مسلمان کہتے ہیں کہ وہ علیم۔ رحمہم۔ سخی وغیرہ صفتیں رکھتا تھا۔ ہمارے خیال میں یہ باتیں طرفداری سے ہیں تاہم اس سے اتنا نتیجہ نکال سکتا ہے کہ ایک اعرابی کے واسطے جس نے علامی کی تعلیم پائی ہو۔ اور جس کو اپنے فرائض کی ناک آگاہی ہو۔ وہ کم از کم مستقل خرچ تھا اور وہ ایسا شمار فرقوں کا یہاں نہ تھا جیسا کہ معمولی طور سے ظاہر کیا جاتا ہے۔ عموماً توڑی سی سپیکری لینے مکاری اور صورت بچائی کم از کم اس کے لئے نہایت ضروری تھی۔ اس کی طبع تیز تھی اور کامل طور سے وسیلہ کی بھیلانے کے ہندوؤں میں لائق تھا۔ (دیکھو صفحہ ۲۹)

(۹) ایسی طرح آریسل ستوارٹ انڈین صاحب بہادر گورنر بنی فرماتے ہیں۔ محمد اپنے وعظ کے آغاز میں دل سے صاف معلوم ہوتا تھا۔ اور اگرچہ بعض اوقات اپنے دین کے بھیلانے میں اس کو کھڑا لینے وغابازی اور فریب کام لینا پڑتا تھا۔ اور اسی سبب سے وہ کچھ عرصہ کے بعد سپیکری لینے وغابازی یا مکر اور نام یا بچر دینے دھوکا دہی کا بھی عادی ہو گیا تھا تاہم غالباً وہ اپنے کاموں کے نکلنے کے واسطے اپنے تعجب کو کام میں لاتا تھا۔ خواہ اس کے جوش تعجب کی صلیبت کچھ ہی برابر اس کے ششوں کی سچائی بھی کچھ ہو۔ مگر جس تعجبانہ طور پر اس نے اپنے مذہب کی وعظ کی اور جو بلاشبہ شیعہ غریزہاں اس کی باعث پیدا ہوئی اور ہمیشہ کے واسطے قائم ہو گئیں وہ بلاستون ان سب کے بانی کو جس بسٹ ایچی آف مہلی کا پینڈا (یعنی طرح انسان) کے سب سے زیادہ برے دشمنوں میں شمار کرتا تھا تو فرقوں دیکھو سرکاری آف انڈیا حصہ پنجم باب اول باب پنجم مطبوعہ لندن ۱۸۸۳ صفحہ ۲۰۴

صفحہ ۲۰۴ (۸)

(۱۰) ڈاکٹر ترقی لوگس صاحب فرماتے ہیں کہ محمد نے ان شخصوں کی خواہش کے پورا کرنے کے لئے مجبور ہوئے تھے تاہم یہ نہ نکالایا اس بات کا یہ پینڈا ہم لینے چھوٹا دہلے کیا کہ میں خدا سے ہم کلام ہوتا ہوں اور اس بات کی تقویت کہ وہ میری رہنمائی پیش کرتا تھا جیسا کہ یہ وہیل کار باقی قانون دیکھو لائٹ آف محمد ص ۱۰۴ (۱۱) مولوی متھرا علی دیوبندی فرماتے ہیں کہ وہ آں حضرت مسلم کی طرف ورتوں کا سجدہ کرنا۔ اور ایک پھر کا آں حضرت کو سلام کرنا۔ کسرا کے گھر میں نزلہ لگ

پھر ایک بیوہ کی بابت فرماتے ہیں: "وہ بزرگ کسی بات کے ثابت کرنے کے وہ خود شہرت کی جستجو رکھتا ہے۔ قرآن کی اکثر باتیں علم کلام اور حکمت اور عام عقل کے خلاف ہیں یہ تعلیمیں (و قرآن کی) نہ صرف اندرون علم خلافتی چھوٹی میں بلکہ اُس کے عملی نتائج کا بغور اکثر یہاں پرید کرتے ہیں بلکہ پھر اکثر صاحب موصوف فرماتے ہیں: "لیکن اندر دانش مند انگریز نے نہیب اسلام کی بابت لکھا ہے: "یہ غیر مجربوں کے ایمان پر بیسویہ دہائی کے اور اخلاق پر بیسویہ دہائی کے جس نے غریزی کے شوق کو ترغیب دیا ہے اور جس کی ابتداء اور انتہا سید شہرت پرستی کے ساتھ ہوئی۔ وہ نہیب اسلام ہے"۔ لیکن بیان مذکورہ بالا سے خوب ثابت ہو گا محمد صاحب اور قرآن لائق تعلیم نہیں ہیں۔ ساقی قرآن کی تعلیم نہایت معیوب اور اکثر باتوں میں غلط ہیں۔"

(۲) فاضل ڈاکٹر ایڈورڈ گیل صاحب بہادر اپنی تواریخ و دستہ انگریزوں نے فرماتے ہیں: "کہ قرآن قصے اور حکم اور سنگینی کا ہے انتہا اور ناقص کلام ہے جوڑ ہے جو کبھی زمین میں رنگینا اور کبھی بادلوں میں غائب ہو جاتا ہے۔"

(۳) آئین سلیمین صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنی تاریخ مطبوعہ ۱۸۷۷ء سال ۱۲۹۷ھ میں فرماتے ہیں کہ وہ اسلام کی تاریخ سے معلوم ہوتا ہے کہ بڑی بڑی فوجوں اور نامہ سپہ سالاروں نے نہیب محمدی کے جلدی کرنے میں لڑائی اور کوشش کی ہے۔ اور خود محمد نے اپنی غریزی مدد سے انکار کیا۔ بلکہ آپ اپنے جیسے ہی منافق اور بدستوں کو تلوار کے زور سے مسلمان کیا۔ پھر اپنے تابعین کو محمد نے یہی وصیت کی: "چنانچہ اُس کے بعد مسوا اور غلیظوں نے چاروں طرف کی ولایت میں لشکر کشی کر کے جہاں فتح پائی وہاں نہیب محمدی کو زبردستی قائم کیا۔ دین اسلام کے پھیلتے وقت جو شخص مسلمان ہوا اُس نے نہیب کے باعث کچھ غریبی نقصان دیکھا۔ بلکہ بے عرقی اور سختی اور نقصان پہناہ پاکر عزت اور مال اور سلامتی پائی اور طرحائی ناں اگر دین محمدی سے انکار کرتا تو اللہ تعالیٰ اور نقصان دیا سبب تھا بلکہ قتل کیا جاتا اور قرآن میں مسلمان ہونے کے فائدے بڑا ملتا اور عزت اور فتح وغیرہ ہفتوں کے وعدے ہیں۔"

(۴) آیت فاضل یورپین اور لائق تیس فوجیں صاحب فرماتے ہیں کہ "جو کوئی قرآن کو ٹھہرتا ہے اور عمل کرتا ہے وہ بے شک صحت مزاج اور نفسانی ہو جاتا ہے کیونکہ قرآن سکھانا ہے کہ لوگوں کو حقیقت جانو۔ دشمنوں کو مار ڈالو۔ بدہ فروشی کرو۔ نوٹریوں کو دیکھ تین چار چورتوں کے ساتھ شادی کرو۔ بہشت میں نفسانی خوشیاں بھی بہتارے لئے ہی ہوتی۔ دیکھو! ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین (دھرمیوں کے بزرگ) سب کے سب خود محمدیوں کے ہاتھ سے مارے گئے۔ سب عالم جانتے ہیں کہ: دین محمدی کس طرح ابتدا میں بزرگ شہر پھیلایا گیا۔ اور خاص کر کے محمد و خدیجی اور جو بقیہ اصف و واقعات ہند کے جگہ بادشاہان سابق سے عظیم الشان و دیندار مشہور ہے) اور نادر شاہ اور اورنگ زیب علی الدین نے ہندوؤں کو کس عذاب سے مارا۔ پھر قرآن کے اکثر مضامین انسان کی نفسانی فحشیت کو خوش کرتے ہیں۔ چنانچہ بہشت کا چار خوشیوں کا بیان ہے: "یہ شہزاد۔ باغیچے۔ آب کشیں۔ پوشاکیں۔ نور میں اور نور سے بیشک تمام عیاش اور بد کرداروں کو ایسی ایسی خوشیاں بہت پسند

جائیں۔ ساقی قرآن میں اُس کو بد نہیب سے ہندوؤں کے قتل کر دینا بگڑا کیا چنانچہ پھر اور باتیں کرتے کرتے کہ اُن کے ہمارے کردار اور خجائے اُن کے محمدیوں سے ہمیشہ اور بعض مردوں میں گائیے وچ کر دیا۔ "اور پھر واقعات ہند ص ۱۲۳ سطر ۱۲۷ کہ: "دک

اور بگڑا۔

ہیں۔ دیکھو تیغ و سیر عیسوی ص ۲۵۲ و ۲۵۳ مطبوعہ ۱۸۷۷ء قطع نظر اس کے نہیب محمدی اور دینوں سے لاپرواہ ہوتے تو انہوں نے تیغ و تلوار کو اپنے نہیب کے پھیلانے کا خاص ذریعہ سمجھ لیا۔ اور اسی کے خوف سے اکثر نے اس میں گرفتار کیا۔ البتہ ہمیں کسی دلیل کا مقابلہ کرنا نہایت مشکل ہے۔ "دیکھو کتاب مذکورہ (۶) قرآن کے نہیب فاضل ڈاکٹر سمیع صاحب بہادر فرماتے ہیں: "پہلا سبب جس سے دین محمدی دنیا میں پھیل گیا ہے۔ "نادر شاہ جو محمدیوں کے عرصہ میں اہل اسلام نے انیشا اور فخر اور بڑوب کے ملک میں کئی بادشاہتیں قائم کیں اور حکومت کی اس نے نہیب بھی سب ملکوں میں جاری کیا۔"

مگر ہر ایک ملک میں دین نے جڑ نہیں پکڑی۔ بلکہ حکومت کے ساتھ ہی جیسے جیسے اسپین اور پرتگال میں ہوا۔ لیکن بہتیر جہتوں کے درمیان یہاں لوگوں میں جن کا نہیب مسلمانوں کے برابر تھا نہیب قائم رہا۔ اگرچہ حکومت جاتی رہی۔ "دیکھو ڈاکٹر صاحب موصوف کی کتاب کا صفحہ ۱۱۰۔"

(۷) محقق انگریز ڈاکٹر اسٹیرنگ صاحب بہادر فرماتے ہیں کہ "اہل یسود و عیسوی اور افراتے و جہی رائے بابت خدا کے ملک عرب میں پھیل گئی تھی ایک عربی عالم بنام قوس نے بڑی جافشاری سے خدا کی وہ اہت سکھائی۔ محمد صاحب وقت جرائی اس عالم کا جان سپان تھا۔ اغلب ہے کہ اس نے عالم مذکور سے اُس تعلیم کی تربیت پائی ہو۔ آئینہ اور عالموں نے بھی یہی تعلیم دی ہے۔ اور ایسے مشہور متکرم کی باتیں اہل عرب پر یقیناً گہرا تاثر ہوئی ہونگی اسلام محمد کا کام نہیں ہے وہ اہل عرب کا عدم قول ہے۔ اور محمد صاحب نے اپنے بد اخلاق اور ضد اور غریزی اُس کی ساری تعلیمات کو محاب کیا اور قرآن کی اکثر مشقت تعلیمات محمد صاحب کی پھر فرماتے ہیں: "محمد صاحب کا مزاج رنج آور تھا اور اُس کے عصمت و جیسے بہت کمزور تھے۔ سرور بہت وسوسہ تھا۔ مثلاً بڑے خواب کے بے تاثر کرنے کے لئے ۱۰۰ پنے بائیں کندھ سے کسی طرف تین مرتبہ بھٹکا کرتا تھا۔ وہ شاعر تھا اور بہت مضبوط قیاس پھر وہ بہت توی دل اور کسر گم تھا اور عجیب طرح کی قائم مزاجی رکھتا تھا اُس کے سارے کاموں میں عیاری ظاہر ہوتی ہے۔ قتل انگریز دینی حرارت اُس کی مشہور خاصیتوں میں عالی درجہ رکھتی ہے۔"

(۸) جارج سیل صاحب بہادر مشہور فاضل عربی دان مترجم انگریزی قرآن (جس کے اکثر حوالہ مرزا صاحب نے سر مدد ۱۸۷۷ء کے الف و ب حاشیہ میں درج کیے ہیں) دیکھتا قرآن میں فرماتے ہیں: "جو شخص مصعب یا ملک گیر کی کے خیال سے محمد نے یہ دعوے کیا کیونکہ مشہور نفسانی کے بڑھانے کے واسطے یہ پڑھ ضروری ہے اور تمام انگریز مرتضیٰ اس بارے میں متفق ہیں اور میں اس کے بیان کرنے میں کبھی مصعب کا ہاند نہ دنگا جو حواہیاں کو عظیم الشان گرجاؤں کی بنا ہی کے سبب اقدار ہوئی ہیں اور ملک واقعات باقی اسلام سے وقوع میں آئی ہیں۔ اگر اُن لوگوں کے دل محمد کے چاہیں کو نہایت ہی تاریک خیال کریں تو کوئی تعجب کی بات نہیں۔ جو نقصان اُس نے عیسائی نہیب کو پہنچایا وہ اس کی جہالت سے ہوا اور کج دہ سے اور بڑی بدستوری اُس کی یہ ہوئی کہ اس کو عیسائی یونانی صریح و غیرت تھی (مصحف)

حاشیہ: "ڈاکٹر صاحب کی یہ تحریر آپ ذر سے لکھ کر یا مدد کے قابل ہے نہیب اسلام کو معقولیت سے دیکھ کر عقل کی کوئی پوری سبب باطل کھوٹا ثابت ہوئے دہم سے اسلام کا آغاز اور جبر سے دین مذہبی غارتگری اور مشہور نفسانی سے اس کی شرارت اور ظلم اور جہی اس کا پھیلنا

قرآن بہت سچ ہے کہ جس پر مقرر ان الہامی کی معرفت ہو چکا۔ اس کے بعد
 اور ملکوں میں بھی اختلاف تھا۔ حضرت عثمان نے سب صحابہ سے مشورت
 کی کہ یہ بات میری کو لوگوں کو اس قرآن شریف کی طرف برا بھلا کہنے نہ
 اور میان خلافت ابوبکر صدیق کے لکھا گیا تھا۔ اور وہ قرآن رکھا ہوا یہ بیان
 حضرت زید بن جحش کے تھا۔ اور مجمع قرآن جو سارا اس کے میں سب جلا دے جائیں۔
 اس کا حکم ایسا ہی کیا اور اس قرآن کی نقیصہ کو داکے اور کچھ کر تہوں میں بھیجا اور
 اور وہ لوگ جو حضرت عثمان کے حکم کے بموجب قرآن شریف کے نسخوں کے لکھے نہ
 مقرر ہوئے یہ ہیں۔ زید بن ثابت۔ عبداللہ بن زبیر اور سعید بن ابی صاف اور
 عبدالرحمن بن الحارث بن ابی الدشام المجہدی اور کیا عثمان نے جہاں قرآنوں میں
 اختلاف نہ کی کسی ملک میں کچھ قرآن کی زبان میں کسی نہ کسی وہ قرآن کی زبان میں
 مانا ہوا ہے۔ (اور اس طرح دیکھو اختلافات) یہ کہ سید دوم صفحہ ۹۵ مطبوعہ
 شریفہ کتب خانہ) یہاں ختم ہوئی آپ کی سچی صفت۔
پیشکار نمازوں میں صرف معمولی چند آیتیں ظہری جاتی ہیں اور وہ
 بھی ہر فرقہ علیحدہ قسم کی مزی کرتا ہے۔ ہمارے ایک ہریان عبدالغفار نامی
 نماز میں حضرت علی کا یہ سنسنی نام پڑھا کرتے تھے۔ ہندو نام کرنا خواندہ مسلمان
 اعلیٰ جید کرار۔ گو یہ خالق ہر دوسرا۔ الخ۔ ایسے بھی صدائت کا کوئی ثبوت
 نہیں ملتا۔ شیعوں کی مسجد میں اور وہابی دونوں میں نماز جاری نہیں جاتے بلکہ وہ
 دونوں خود بھی ان کو مسلمان نہیں مانتے اور کلمہ کو کافر قرار دیتے ہیں۔
 اور علاوہ ہر اس سرورہ بھی اسراہیل کے بیٹے تو نمازی نہ تھی اس ہمارے پڑھنا
 کیسا۔ دیکھو مشیر حسینی علیہ اولی صفحہ ۳۸۲ سطر ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔ ۱۳۵۹۔ ۱۳۶۰۔ ۱۳۶۱۔ ۱۳۶۲۔ ۱۳۶۳۔ ۱۳۶۴۔ ۱۳۶۵۔ ۱۳۶۶۔ ۱۳۶۷۔ ۱۳۶۸۔ ۱۳۶۹۔ ۱۳۷۰۔ ۱۳۷۱۔ ۱۳۷۲۔ ۱۳۷۳۔ ۱۳۷۴۔ ۱۳۷۵۔ ۱۳۷۶۔ ۱۳۷۷۔ ۱۳۷۸۔ ۱۳۷۹۔ ۱۳۸۰۔ ۱۳۸۱۔ ۱۳۸۲۔ ۱۳۸۳۔ ۱۳۸۴۔ ۱۳۸۵۔ ۱۳۸۶۔ ۱۳۸۷۔ ۱۳۸۸۔ ۱۳۸۹۔ ۱۳۹۰۔ ۱۳۹۱۔ ۱۳۹۲۔ ۱۳۹۳۔ ۱۳۹۴۔ ۱۳۹۵۔ ۱۳۹۶۔ ۱۳

ماہر انوں برسوں کے بعد بنا دیتے ہیں جو ان دیوتاؤں کے زمانہ میں تشریف ہو کر
شاخ ہوتی ہیں اور مندر و منبر و چھتے والوں تک انکے سلسلہ متواتر اور منبر طور پر
پہنچتا ہے بلکہ ہزار ہوں حقوق پرستوں کے معتبرات ہوتے ہیں جن کے ساتھ کوئی
رہنمائی نہیں ہوتی۔

حضرت قرآن اور یوں ان کے واقعات بالکل مناسبت ہیں جس جہاں راستی ہیں
پرساں اگرچہ قرآن پر عادی ہیں مگر انہیں پھر بھی سعادتی ہرگز کا دھڑکتے نہیں بر خلاف
قرآن کے آپ کو اگر اس کے لسنے سے اقرار ہے تو نہیں معلوم کہ دوسرے کے انکار کی کون
سی وجہ ہے اگرچہ وہ دھڑکتے انھوں میں سرورہ نہیں ملا اور کچھ بھی نام کو بصارت آتی
ہے۔ تو بخوبی جان لیں کہ شقی انہی کا ہے بنیادی سنانہ اور اس طرح کی اور بے ٹھکانہ باتیں
جی کا نہ ہو چہ نہ پاکی حضرت کے خدا برس بعد اُست بڑھانے کی متناہر جناب سے
منسوب کی گئیں مگر محمد صاحب کی وقت شائع نہیں ہو میں اور تشریف رکھنے والے انہی
زندگی میں عرصہ شہر میں موجود تھے بلکہ انہی قرون بعد پیدا ہوئے اور شعرا کی زبانی
جن کا کام پتول و اراج النبوت کے حسان ابن ثابت کہتا ہے۔ ہرگز راخذ
نقلے نہ لے لے عطا کند ویر تہم قدرت بخشد۔ باید کہ در مدح آنحضرت و وجہ دشمنان
او تقصیر سے نیکو بہترین کارا میں ست ہا اتمام شاہو آنحضرت کے رات دن
ہی کام کرتے تھے کہ مدح رسول اللہ و جو کفار کی گردن کاغذی بی عایشہ بھی شاعر
تھیں اور حضرت علی بھی شاعر و حقوق پرستی تو سب زیادہ اسلام کی جاگیر ہے اور
آپ کے بھائیوں کی ٹکڑی پر تمام غصہ و خروش کھب پرست۔ سنگ اسود پرست۔
صفاد مردہ پرست۔ مدینہ پرست۔ تبارک سیکند پرست۔ آپ نہ مزم پرست۔
ماہر کعبہ پرست تعلق پرست ہیں ان کے معتبرات ہی کس طرح اور کب لایں
اعتبار ہو سکتے ہیں ایسا شے کسی اور شخص کے نہ ہونے سے کوئی واقعہ قرآنی
اننے کے لائق نہیں جیسا کہ شقی القہر۔ اور ہزار افسوس ہے ان لوگوں پر جو ایسی
ساقطہ اعتبار گفتگو پر نہ سب جیسی نازک چیز کا دار مدار رکھتے ہیں جس کا دوسرا نام
دیوانہ گاہ پر چونہ درج کرنا ہے یا دارہ عرب میں حیران و سرگردان مرنہ۔ خلاصہ
یہ کہ قرآنی واقعات و معجزاتی ہجرات کی طرح قابل تسلیم نہیں۔

علامہ احمد ۸۔ کوئی واقعہ ہم ایسی کتاب میں لکھا ہوا یا جس جو اسی زمانہ کا
واقعہ ہو جس زمانہ کی وہ کتاب ہو اندر اسی مصنف نے اسے لکھا ہو جس نے دیکھا ہو
اور وہ سلف بھی سرآمد نہ کر ہو ہر سادہ پھر مصنف نے مخالفوں کو گواہ و اقرار قرار
دیا ہو اور وہ کتاب بھی اتنی طرح محفوظ ہو کہ حقیقتہ میں اس شہرت پاگئی ہو۔ اور ہزاروں
جانفکوں سے انھوں تک نوبت پہنچ گئی ہو۔ اور اسی زمانہ کے قلمی نسخے اور بعض نقیصہ
بھی موجود ہوں اور نیکانہ نمازوں میں پیشہ لوگ بڑھاتے پڑھتے چلے آتے ہوں اگر
کوئی تاریخی کتاب ان سب مصنفوں کی جامع ہو تو کیا ہمیں ہر جہز قرآن شریف آپ کی
نظرس گذری ہے۔ تو آپ اس کو پیش کریں۔ اور اگر اس میں نہ کر سکیں تو آپ کی سندا
رہی اور وجہ اہلست اور انفعال کافی ہے۔ جو لاجاب رہنے کی حالت میں آپ کے
حالیہ حال ہوگی۔

تشریح۔ معجزات ختمیہ کا ذکر حدیثوں میں ہے قرآن میں نہیں مگر کوئی حدیث زمانہ
محمد میں نہیں لگتی دو کچھ تفسیر کتبہ عشرہ کبیرہ ہذا و نوح و تہذیب اخلاق جلد سوم نمبر
۴۴ یہاں ختم ہوئی آپ کی پہلی مصنف۔

لے صا مشیہ۔ دیکھ تفسیر حبیبی جلد اول صفحہ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

محمد صاحب کو کسی محدث نے نہیں دیکھا سب سے پہلے منائے و شکو سے باندھے
اور سن گھڑت ناوا لیں کر کے شاعری اور انشایہ دانی کی۔ یہاں ختم ہوئی اپنی
دوسری صفت (دیکھو تہذیب اخلاق جلد دوم نمبر ۱۳۴) +

پیچ ترقی اور لوٹ مار میں بیشک وہ مسرور عرب تھے اور قنادی ایک سلی و قنات
وٹ لایں خود دولت تہذیب و ادب کا گہوارہ تھے اس پر میر سب سے پہلے اور انیس جی
یا غاروں کی بہت و تہذیب سے کہیں کہ ہوں میں پہلے میر کو سو وار لوستے۔ سب سے پہلے
کے جہاں حقیقی عزتوں سے مندر لوں اور میں۔ کیونکہ حقیقی عزت قنادیت شاعری
در است بازی نہ شو کہ کسی سے مراد ہے اور وہ ان میں شمار نہ ہوتے بقول کہتے۔

ابن سعادت بن زرارہ بنو مینہ۔ تانہ بخشد خدا نے بخشد۔ دو کچھ کتاب شرکت اہم
کا باب معارف الاسود المورم تغازی آنحضرت مطبوعہ مطبعہ نئی دہلی ۱۳۱۵ھ

کسی مخالف نے قرآن یا حدیث کے کلمات کا امر واتی ہونا یا انصافیت
میں ذکر نہیں کیا نہ کوئی شہادت قرآن سے لی جاتی ہے۔ اور حضرت ربیعہ وغیرہ
صد لوگ برابر شکار و غنائہ ان کے دعا و سے کی تردید کرتے رہے دو کچھ

کشف اللغات بغیث اللغات روایت زینت زیادہ یہاں ختم ہوئی اپنی جگہ
الکثر حصہ دینا میں شہرت پانا دوسری بات ہے اور حدیث اقصیٰ کے جہز
آرا شہزادہ تہذیب۔ چنانچہ الف لیل۔ دار الفہرست وغیرہ بھی قرآن سے بڑھ کر شہرت
یا فتا اور تہذیبی طرح محفوظ ہیں اور اس طرح گفتار سعدی و شافعیانہ۔ مگر قرآن میں

یہ بات بھی بد بڑھ اثبات کو نہیں پہنچتی۔ کیونکہ انھوں احادیث غیر معتبر ہیں اور
یہ حصہ قرآن کا بھی حضرت عثمان کی سر بانی سے خود بڑھ گیا۔ اور
بجول بعض ۲۲۵۔ آیتیں اور بقول بعض ۲۲۶ آیتیں مندرجہ بلکہ مشنہ ات پرست

ہر گز نہ دیکھو مسلم باب ۳۔ اور عین الحیات صفحہ ۲۸۔ یہاں ختم ہوئی اپنی جگہ
خبر اہل مالکوں کو حفظ ہونا جس کے معتبر رہنے کی دلیل نہیں۔ کیونکہ تہذیب
کے آئینہ کا لکھا ہوا کئی نسخہ دنیا میں کوئی نہیں (دیکھو شکات باب ۲) عثمان نے تمام

پہلے قرآن کے ہزارے شے بنایا لکھا ہے۔ و تم دخلت سند ثلثین فیہا
یعنی عثمان واقع فی امر القرآن من اہل العراق فانہم یقولون قرآننا
اصح من قرآن اہل الشام لا انشا قرا نا علی امی مومنی الا شری و اہل

الشام یقولون قرآننا اصح لا انشا قرا نا علی المقداد بن ابی ایوب و ولدنا
خبر ہل من الامصار و اجمع مل یروانی الصحا بۃ علی ان یجمل الناس
علی المصحف الذی کتب فی خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہ و کان مودعا

عند حفصۃ ثم رج النبی صلی اللہ علیہ وسلم و محرق ما سوا ما علی حفصۃ
و حمل کلامہ الی مصر من الامصار و کان الذی تولى نسخہ المصاحف الثانیہ
بامر عثمان بن زید بن ثابت و عبد اللہ بن زبیر و سعید بن العاص و

عبد الرحمن بن الحارث بن حشاہ الخ و قال عثمان ان خلت
فی کلمۃ فاکتبوا ہذا قریشی فانما نزل القرآن لیس احکمہ۔

(دیکھو تاریخ ابنی القدا عربی موجودہ لا شیری ہے پر مطبوعہ مصر صفحہ ۱۷۷ جلد اول)
تہذیب۔ اب شہزادہ ہوا تیشواں سال ہجری نبوی کا۔ یہ بھی سال عثمان
کی خبر ہو جی کہ قرآن کے باب میں لوگوں میں بہت اختلاف ہے اہل عراق
یہ کہتے ہیں کہ ہمارا قرآن بہت صحیح ہے اہل شام کے قرآن سے کیونکہ قرآن
اور مومنی اشعری کے قرآن کی نقل ہے اور اہل شام یہ کہتے ہیں کہ ہمارا

روزے نصرانی سچدشت خلیعہ المحرقہ اکبر بادشاہ
آبدہ دانستہ سے سا از مسلمانان طالبیدہ تا
باونجبت کند۔ بعد از حضور نصرانی گفت۔

نمبر ۲ - انا فیصلہ
شق القبر کی بابت

محمدی گفت بنده را قرآن آموزد و شش فقره و بیست
برآورد. فرزند گفت در مصحف شماست و گفت و قالو
لن نؤمن لك حتى تفرد جوناثان الأرض
و یا داوود می بیند با هر آیه از قرآن آب سیراب کنی یا آنکه

دکتر حیات محمدی شریف الطاف حسین حالی صفحہ ۲۸

[illegible]

خلاصہ احمد ۱۷۹۷ء۔ بہر حال جب آریہ دیش کے راجوں تک یہ غیر شہرت پائی ہے
 اہ آریہ سماجوں کی وہاں بھارت میں دیر سے ہو گئی اور میٹڈ ویا منڈ صاحب
 میاؤں کے زمانہ کو مدخل زمانہ بنوی سکتے ہیں اسد قانون تہذرت کی حقیقت بھی کھل گئی تو
 تو اگر آپ بھی لالہ لکھنوی صاحب کو مشفق القوم کی طرح متاثر باقی ہو تو ان کی منجھد پر ہیں
 بڑے بڑے افسوس باقی رہیں گے۔

متر ویدار نہ آجروں کی نیشکوں میں اس کا ذکر ہے نہ آئید ویش کے راجوں تک زمانہ اسلام سے قبل یہ بات مشہور نہ جا بھارت میں اس کا بیان ہے اور نہ بغول سماجی و ریاستہ جی کے جا بھارت محمد یران ۔ بلکہ یوران تاہم بھارت کے کچھ نصیف ہیں اور مختلف لوگوں کی تالیف ۔ قانون قدرت پر غور کرنے سے بھی صاف است ہے کہ حق القمصر نہیں ہوا اور غور نانہ جلال الذین محمد اکبر بادشاہ میں اس کی نصیف ہوئی ہے اسید اسطہ سطر تید ہرجی کو اس کے عدم ثبوت میں اسنے سے انکار ہے آپ کو مقصب احمدیہ کے سبب خواہ مخواہ نقصان ایمان کے خیال سے اقرار ہے پس آپ کی اس مذہبیت حالت پر ہم جس قدر افسوس کریں تقوید اپنے ۔ افسوس صدر امر افسوس !!

حضرت لیلہ ص ۹۶۔ قرآن میں لکھا جاتا ہے کہ تم لوگو! تمہاری تبتوں نہیں دہندہ دنیا میں جس قدر
چاہو گے۔ جس قدر تم چاہو گے۔ اپنے اپنے دیوتاؤں اور عزیزوں کی نسبت عجاہبیت کیا
کرتے ہو وہ سب تمہارے لئے جولوں گئے۔

علامہ احمد ۷۷۰۔ اسے اس طرح صاحب انفس کو مقتصد سمجھ کر خوشی سے آپ کی کہاں تک
 فہرست پر کچھ نہ دے کر آپ کی فطرت پر خیراتی واقعات عام لوگوں کے مہر خرافات کے مرآہ پر
 ایسی باتیں جن کو لوگ بڑھکھا اور بے بنیاد اپنے دیوانوں و عیوہ کی نسبت سینکڑوں

تقریباً فیض احمد فیضی مطبع ہزاری (جلی)

ایسے بارہویں جل میں سونہا کھڑا کرتا ہوں اور آج تک وہاں کوئی
 منہ نہ نہیں جتا بلکہ اس سرور کی کھٹاک ایک ٹکڑے کے اور دوسرا غزنی میں ارسال کر
 دیا (دیکھو تادیخ ہند) میں یہ سعدی کی تحریر کسہ اپادام تدر ہے۔
 علامہ برآں اس کے دروغ ہونے کی وجوہات فرم بھی ہیں۔

(۱) علاج (دماغی دہشت) کا بہت سوسنات میں دیکھنا حالانکہ ہندوؤں کا کوئی
 بہت حاج کا نہیں ہوتا۔ بلکہ بنانا گنا جاتیہ میں (۲) اس کے ہاتھ پاؤں اور آنکھوں کا
 ہونا علامت سوسنات تھے۔ شونتنگ کی سرورنی تھی (دیکھو سرورنی پوجا کی لکھا مہضہ
 پنڈت راجہ لعل صفحہ ۲۲ مطبوعہ جیتنٹ ۱۹۲۹ء) جیسی کی بابت عموماً لوگ کہتے
 ہیں کہ اس کی آنکھ تیرے ہاتھ۔ پاؤں نہیں ہوتے۔ (۳) پوجاری پر تفسیر
 ترتبت تھے۔ حالانکہ ہندوؤں کے مذہب کی کتابیں وہ نہیں بلکہ پارسیوں کی ہیں
 (۴) بہت کے ہاتھوں کا چومنا اور بوسہ دینا یہ اس بالکل مذہب ہندوؤں کی رو سے
 ممنوع اور غیر مشروع ہے۔ (۵) پوجاری نہ ہندو والے۔ حالانکہ معاملہ بالکل
 برعکس ہے کیونکہ منہر کے (۶) بزدلان دادار کے آگے بہت کا ہاتھ اٹھانا۔ بزدلان
 لے مانتے والے بھی آتش پرست ایرانی ہیں نہ کہ ہندو لوگ (۷) نیے وضو نہیں
 جانے والے۔ یہ بھی حقیقت اسلام ہے (دیکھو تیم)۔ (۸) ایرانی مسلمان ہندو
 کے ہندوؤں کے پوجاری ہر ہندوؤں کے نہ بچانا بلکہ برہمن بنانا۔ صحیحاً دروغ ہے۔

(۹) شیخ سعدی کا سوسنات سے ہندوستان میں آنا اور وہاں سے یمن میں اور
 وہاں سے چین چلا جانا بالکل خلاف واقعہ ہے۔ شاید اس وقت ہجرہ عرب یا ہجرہ ہند
 یا فلج فارس نہ ہوئی کیونکہ اس کے دور ہندوستان سے یمن میں چلا جانا بنا غاصبہ
 علی الفاسد ہے۔ یہ حکایت اس واسطے درستان مہر کاری مطبوعہ لندن سے
 بر خلاف واقعہ ہونے کے سبب نکالی گئی ہے۔ چنانچہ جی شیخوں سے تاریخ فرشتہ
 کے مختلف کا بھی خیال کر لو۔ شیخ محمد ذکا اللہ صاحب پرفیسر مشرق کا کالج الدہ
 تاریخ ہندوستان میں لکھتے ہیں۔ سوسنات کی حقیقات جو تاریخ فرشتہ میں لکھی
 ہے کہ مرکب ہے سوم اذونات سے۔ سوم نام بادشاہ کا ہے جس نے اسے بنایا تھا
 نات اس بہت کا نام ہے اس کی غلطی ہے۔ اصل یہ ہے کہ سوسنات میں سوم چاند
 کرکتے ہیں ہمارے کی پرستش اسی سوسنات کے نام سے کی جاتی ہے اس لئے اس کو
 سوسنات کہتے تھے۔ پہلے مورخوں نے کچھ اس بہت کے اعضا اور خط و قال لیا
 نہیں کئے۔ وہ لنگ کی شکل تھا۔ اس میں آنکھ تک کچھ نہ تھے (تاریخ ہندوستان
 صفحہ ۷۹ حصہ دوم) (۱۰) ان سب وجوہات سے ظاہر ہوتا ہے کہ
 حضرت سعدی مفت میں ہندی لگا شہیدوں میں داخل ہونے کی خاطر اس قدر

تجربہ ہوئے تاکہ کوئی ہندو غلطی سے دھوکا میں آکر اس کو کچھ نہ کہ مسلمان چو جائے
 اور پس ثواب ہاتھ آئے اسے پھر دو اوقات سکندر کی کو بھی مسلمان ہوئیں گے ہوا
 خدایتان کیلئے اور وہ ہی قرآن کی بناء غاصبہ جس سبب سے نقشبت لکھ گڑھے
 میں گرے اور منزل راستی سے دور جا پڑے چنانچہ کہتے ہیں۔ "سکندر یہاں سکندر
 بادشاہ روم کہ مفت اقلیم مشرق و مغرب فتح کر دے وہ خطاب او ذوالقرنین بود
 و جمیع بادشاہان مشرق و مغرب الگزارا بود و دودارہ او گرد و جہاں گشت و شمش باہ
 و در طلب آب حیات و طلاات رفتہ بود و آتش کردہ ہائے مہمان خوابہ او کردہ و زندہ گشتا
 را سوختہ دین رشتہ را برآہ اختہ و بعضے گویند کہ پیغمبر بود و بعضے گویند دلی بود
 حکیم پیشہ و یک روایت فرشتہ بود و ناما اختہ ہند کی خواہہ **نظمی فرمودہ کہ**
 اسکندر پسر قلیقوس است و تمام مشرق و مغرب گرفتہ و ذکر کرد جہاں گشتہ
 بسا و رخت گشتادہ و خسرو شاعران در آئینہ سکندری آردہ کہ فزوں از باغند
 سیال بادشاہی کردہ و ہند کی خواہہ آمدہ کہ عرش دوترن و شمش سال کم یا بیش بودہ
 اور اذالہ القرنین و سکندر نیز گویند خواہہ **نظمی فرمایہ**

دریں شصت و شش سال کم بیش من
 بے عبرت اند فلک پیشین من
 بران طفل یکسوزہ ماتم کہ مر و
 ندیدہ جہاں را نہیں جاں سپرد
 آئینہ سکندر کی میں ہے۔

درین ست گاہ بادشاہ را بنات
 ز عرش کزیں گونہ اندک بود
 ز غنچ آفاق در شک بود
 کہ با صد فزوں بر و جہاں او

(کشف اللغات جلد اول مطبوعہ نو کشتہ ۱۲۸۴ھ صفحہ ۴۲) ۴۳ھ ہجری
 اور قرآن بھی اسی امر کی تائید کرتا ہے۔ سورہ کہف سے بہت کچھ اس کی تصدیق
 ہوتی ہے جیسا کہ تمام دنیا کا فتح کرنا مشرق و مغرب تک پہنچنا۔ سکندر کی شہادت
 سورج کو خستہ گلی میں ڈوبنا یا نا۔ یا جرج ماجرج کا ہمتخ آمیز واقعہ۔ نگران باتوں
 کی تاریخ یونان اور احوال سکندر موجودہ تاریخ سے ہزار ہا زینہ ہوتی ہے۔ جس
 سے صاف ظاہر ہے کہ ان بیانات میں کوئی بھڑکی رستی کا مادہ موجود نہیں اور اس پر
 صاحب بھی ہمارے بیان کی تائید فرماتے ہیں **تہذیب الاخلاق** جلد دوم نمبر ۱
 میں آیتل سید احمد خاں صاحب فرماتے ہیں۔ "دوسرے قرآن مجید کے جس
 کتب نہ نہیں اس زمانہ تک موجود ہیں ہزاروں غلطیوں سے مامور ہیں کوئی ان
 میں ایسی کتاب نہیں ہے۔ جس میں کوئی نہ کوئی غلط نشان غلطی موجود نہ ہو جس نے
 اسلام کی سیدھی سادھی حقیقت کو دھڑی اور خیالی نہ بنا دیا ہو۔"

کس عرض سے تھا ۹ اور کیوں تھا ۹ اس اعتراض کے جواب میں صرف یہ کہا جاسکتا ہے کہ قرآن
 اصل واقعہ سے سوسنات میں اور صدر میں ہندوؤں کو رہا اور ایک شخص کو اسی جان کے خوف
 کنوین میں دیکھ کر بھاگ جایا کچھ ہر مگو اس صورت میں یہ ضرور ناچار پڑے گا کہ اس واقعہ کے
 تمام حقیقات کی تصدیق سے نظم پوری پوری نہیں کچھ سچی۔ پس برہمن اس کے کچھ غلط
 بیانی کا الزام لگا یا مادہ سے یہ بہتر ہے کہ اس کے بیان کو ایسے مقام پر ادا کر دے کہ اس میں غلطی
 حیات سعدی صفحہ ۳۴ سے ۳۵ تک "ہندوستان کی اسی حکایت کے دوسرے اکثر اکثر
 نے یہی دھوکا کھایا ہے کہ شیخ سعدی ہندوستان میں آیا تھا چنانچہ **سمر گور اوسلی صاحب**
 کہتے ہیں کہ ایشیا پاک جرنل کے ایک سیر یہ مطبوعہ گشتہ میں فرما کے ایک مہتر تحقیق ام کا
 دلی مٹی نے لکھا ہے کہ سعدی یہ شخص ہے جس نے ہندوستانی بے رحم میں شہر کر دے۔ یہ ایک لفظ

خدا شہید مولوی الطاف حسین صاحب عالی فرماتے ہیں۔ "سعدی نے لفظ یہ میں دفاتر باقی۔
 شری عمر ۱۰۱۰-۱۱۰۱۱۰ ہجری میں کی جاتی ہے جس کے علم عمرانی سے پیدا ہیں ۵۸۹ ہجری میں
 تیار باقی ہے (دیکھو حیات سعدی مطبوعہ شمشادہ صفحہ ۳۳)
 "شیخ کے وقایع سفر میں جو اس نے گستاں دوستوں میں بیان کئے ہیں سب صحیح بہتات کا
 واقعہ ہے جو وہاں کے آٹھویں باب میں مذکور ہے۔ اس حکایت پر یہ اعتراض کیا گیا ہے کہ
 ایک ایسے طرح ہندو میں جہاں ہزاروں پوجاری اور سینکڑوں بھگت گانے والے مرد و عورت اور
 سینکڑوں ہاتری متب درندہ موجود رہتے تھے۔ وہاں ایک شہید آدمی کو ایسا موقع کیونکر
 کو تمام صدر میں اس کے سوائے کوئی متعین باقی نہ رہا ہو کہ ایسے سلسلے کے وقت میں جبکہ
 صدر میں کوئی متعین موجود نہ تھا۔ پھر اس کے بچے ایک پوجاری کا ڈور تمام کر سکتا

دین فقرہ کی زبانی حال سن کر وہ علیا میں ہی مسلمان ہو چکا تھا۔ (۷) بندر
 قندریہ یا شجریہ جاکر فوت ہوا (۸) ہجرت سے دو سو سال گذر چکے تھے۔
 بعد لکھنؤ سے کہ (۱۰) سامری نے خود مجھ سے شق القبر کا دیکھا (۱۲) خود عرب میں گیا۔
 (۱۳) محمد صاحب زندہ تھے۔ ان کے پاس جاکر مسلمان ہوا (۱۴) شہر ظفر میں ہجرت
 دایسی از غریب محمد صاحب فوت ہوا۔

جیتا خود اس مرد نے کہ ہر دو بیانات میں تفاوت ہے وہ اس روایت کو میرا
 ایسا لپچا اور پورے ثابت کرنا ہے کہ جس کے اثبات پر کسی ذانا کو ذرا بھی یقین نہیں
پہلی روایت۔ فقرہ کی زبانی حال سن کر اور شق القبر کا حال اپنی کتابوں
 میں لکھا ہوا دیکھ کر مسلمان ہوا۔ اور پھر پتھریے گمہ یاد میرے کہ ہجرت میں بندر شجریہ
 قندریہ میں ہو گیا۔ اور محمد صاحب سے نہایت بلکہ ان کی وفات سے تقریباً دو سو
 سال بعد جبکہ ترک۔ دوم۔ عرب۔ تھم فرج ہو چکے تھے حال اس نے مسلمان اور مسلمان
دوسری روایت یہ ہے کہ کوئی لکھنؤ سے شق القبر کو دیکھا اور لوگوں سے
 دریافت کیا کہ جہاں کوئی مشہور آدمی ہوا لوگوں نے محمد کا ذکر کیا۔ جس کو سن کر وہ بیان
 اپنے فخر صاحب کے قیام سے عرب میں جا کر ان سے ملاقات کی اور ان کے ہاتھوں
 مسلمان ہوا اور دایسی یہاں میں شہر ظفر میں فوت ہوا۔

(غور طلب امور) اول تو سامری ہندوؤں کا نام نہیں ہوتا۔
 جس سے کوئی محمدی انکار نہیں کر سکتا اور نہ کبھی ہوا ہے اور نہ آئیں بلکہ یہ نام ہندو
 و نصاریٰ و محمدی وغیرہ قوموں کا ہے اور انہیں کی کتابوں میں اس کا ذکر ہے اور
 ان کا اعتقاد بھی ہے کہ جادو برحق مگر کرنے والا کافر یہ نام کسی ہندو دراجہ کا نہیں ہے
 و وہ یہ بیان خود الحجاز میں سے (جو صرف جہادی لوگوں کی ترغیب لائے اور
 نہ کوئی کے دہے کسی معنی محمدی نے بنائی ہے) نقل کیا گیا ہے۔ سوم۔
 ہر دور روایت ایک دوسری کی سخت مخالفت ہے اگر اول صحیح ہے تو دوسری غلط۔
 اور اگر دوسری صحیح مابین تو پہلی ضرور غلط ہے اور دونوں کا صحیح و ناحال اور دو
 مخالفوں کے درمیان کسی بات کا صحیح ہونا ناممکن محال۔ بلکہ بطالت جنات پر
 دال ہیں ہر دور میں ایک دوسری کی حرج البطلان ہی اسی سبب سے دونوں باطل۔
 چہارم۔ کسی تواریخ محمدی مصنف زمانہ احمدی میں کسی ہند کے راجہ کا وٹاں جانا اور
 مسلمان ہونا عجیب کہ اسطرح و سطر قوی اور لوگوں کا محمد صاحب کے پاس جانا اور لوٹ
 گھوٹے کے لڑنے سے مسلمان ہونیکا بیان ہے۔ نہیں پایا جانا جیسے کہ علیا رعلہ
 ہند کا ایک حاکم (راجہ) وٹاں جاتا ہے اور مسلمان ہوئے۔ پس بمقابلہ ان
 تمام گروہوں کے اس کا ذکر ضروری تھا مگر نہ لکھا گیا ہے اس واسطے بھی یہ
 بات محض افتراء ہے۔

خود شیعہ یہ تمام روایات ایسے ہیں جن کے مطالبہ سے ہر ایک عقلمند جان
 سکتا ہے کہ کس طرح حیلہ و فراری سے ایک بناوٹی قصہ گھڑ کر لوگوں کو دین اسلام کی ترویج
 قلاوہ برائے تمام عقائد یا تو ہم میں آپ کا مندرجہ بالا قصہ جہاں آپ کے تصدیق باطنی
 یا اہم قرآنی کا حقیقہ ہے۔ مندر ہے۔ ملک و حاکمہ یا مالوہ یا دریا کے پھیلنے کا۔
 نام نشان نہیں۔ اس کا چھت (سقف) پر بیٹھ کر مجبورہ شق القبر دیکھنے کا دم و
 گہی نہ ہندوؤں سے یہ شہرت یافتہ (بقول مرزا) نقل لے کر درج کرنا کا مقصد
 اور اس میں ہندوؤں کا ذکر موجود۔ بلکہ تحفہ الحجاز ہندو مسلمانوں کی کتابت سے
 یہ خلاف واقعہ منقول ہے جس واسطے مصنف مذکورہ بھی درج بھی آپ کی یو جی کی
 سے غالباً اول۔ تصدیق فرشتہ کا وقت شروع ہوا تھا اور اسلام کے آغاز

میں کا وجود یا نام۔ بلکہ وہ تو ابراہیم شاہ کے وقت مسلمان ہوئے گئے تھے۔
 اسلامی شمشیر خون آشام سے لاکھوں محروم ہندو شہید اور بے دین ہو
 چکے تھے اور دین و باطنی مجتہدہ ایشیاء کے حصوں میں وہ کیطرح روز بروز پھیل رہا تھا
 اس واسطے تمام دعوے آپ کے سر پرانا دافنی اور بے تعلی کے باعث ہیں اور اسی سبب
 جتنے قوت بزرگ خود آپ کے دئے وہ تمام کے بعد دیگرے تصدق محمدی کی ایجا دار
 بالکل پادور ہوا یا بے بنیاد ہیں۔ نہ ہا ہجرت میں نشان نہ تیار ہجرت میں نہ کوئی ہے۔
 آٹھ اے محمدی بھائی خود ہی غم کرو کہ مجھ کو قرآنی دشمنو کا دافنی کہاں کہاں تھی کہ
 آٹھ ہم بطور ہندو مسلمان علماء و کتب سیر کا تصدق اندرونی دکھاتے ہیں اور لاکھوں
 ہی مصدق بناتے ہیں و ہر ہذا۔

(۱) سرمد موشان ایران شیخ **مصباح الدین سعدی شیرازی** کی تالیف
 ہندی کو ہم سب سے پہلے طشف ازہام کرتے ہیں اور انصاف ناظرین کے وقہ
 و صریح ہیں۔ **باب ہشتم** بوستان کی آخری حکایت سفر ہندوستان
 و ملاقات بہت پرستان

تجہ دیدم از غریب در شا	مصرع چور جاہلیت تھا	طبع کردہ لیاں جی چکر	جو سعدی نازاں بہت
فرز آدم از کشتن ابن جبر	کو بھی حامی کسرتہ چرا	وہیں عربی مشہور ہند	کرا ہے یہ تقریر است ورنہ
جبر ابن بہر کچھ بچا	برادر ہندو لانا ماروے	پیشہ ہندو لانا ماروے	معناں گروہن و خود گنا
کشتیاں ہرگز نہ زب	غیباں چور ماروے	معناں تیرا جو ناحق	سیر کند از خود و کور
من ارغفہ مجبور از غر	کو از تاریل بر دلاست	شدم غم گویاں	یکری ز کوفت بخت بلی
تک ایسے در دامن ست	کو لنت ہر دامن بخت	تبدیل کافر شدم در بند	بہر شدم و در قاتل
یس چہ طاری از دیر	حادر سیر سیانی بہت	کرنا یا سیران کت	بماند ہم دست خیر و خیر
ہر دم آدم بعد از غر	زنا یا ہر راہ بین	زنا یا ہر راہ بین	زنا یا ہر راہ بین

یہ شیخ سعدی بوستان کے باب دوم میں لکھتا ہے۔ یہ خوش گفت فردے پاک
 کو رحمت جہاں تربیت پاک باد جس سے ثابت ہے کہ ضرور سی اس کے وقت چکر
 تھا اور ضرور سی نے مجھ کو حکم سے مشاہد نامہ تصنیف کیا تھا اور علاوہ ہاں
گستاخ کے اب اول حکایت دوم میں سعدی لکھتا ہے کہ از لوک خراسان
 سلطان محمود سلجوقی را بخواند دید بعد از وفات او بعد سال کو مجھ وجود اور مجتہد
 و خاک شدہ مگر حقائق کہ میں اس وقت حرم غامبی گرویدہ و نظریے کو نہر سائر ملک از
 تاویل اس فرمودہ نہ کہ گرویدہ تھے کہ جی اور گفت ہندوستان میں لکھا کہ لکشا باداران
 (۱) شیخ سعدی نے بوستان تصنیف کی۔ ز شہد فزوں بود و بیجا (۲۵۵)
 (۲) شیخ نے گستاخ تصنیف کی۔ ز چوت شہد بیجا شش بود (۲۵۶)
 (۳) اور محمود غزنوی کی تالیف وفات ہو۔ باقیم گفت شہباز جہاں (۲۵۷)
 گو یا محمود کی وفات سے ۲۸۲ یا ۸۱ سال بعد شیخ سعدی ہوا۔ اور محمود غزنوی

یہ حاشیہ مشیم۔ اور بہت معتبر سیاح و توافقت ہوتا ہے کہ مشیم کے پہل انگوں میں جو کشیدی
 رواج پانے سے ہندوستان میں بہت سی انگوں پر مقرر ہونے لگے ایک ہاں یہ تھا اور دوسرا
 لمبکھم نے لکھا ہے جس میں تھا اور سال کا لکھا تھا کہ وہ کیونکہ تاریخ ہند لکھتہ مصر (۱۱۰) ہندو
 مہرت کوڑملا اور اس کے لکھو کی غریبی میں بھیجے اور جامع سجد کے آگے لائے کا حکم دیا اور کوڑملا
 حیرت میں بھیجے کا حکم ہوا ملا تاریخ کوڑملا (۱۱۰) بعد از ان فرمود تا دو قطعہ مرگ اندازے جدا
 کر دینے و دیگر حق و تادہ تاریخ عام انداختہ دے دیکھو تاریخ فرشتہ شہد و مصطفیٰ
 نور کشیدہ ص ۳۳۳

کسی امر میں زیادہ تھوڑا اُن سے جو حدیث میں ہیں اور جاری ہو جاتا ہے۔ حضرت
 اُن کی زبان پر توحید و توحید اور وہ مقصد نہیں کہتے، پھر ان میں سے ایک صاحب
 قضا جب تہذیب والا خلاق جلد تہذیب کے پیرچم میں فرماتے ہیں۔ ”دوسرے دین
 کی باتوں کو پسند کر کے اپنے دین میں اس طرح داخل کر لینا کہ پھر کچھ بیزیر نہ رہے کہ یہ باتیں
 کس مذہب کی ہیں۔ بلکہ وہ باتیں اسلام ہی کی معلوم ہوں۔ جس طرح نبی اسرائیل کے
 علوم اور زبان کی تعلیم و توحید کو مسلمانوں نے اپنے دین و مذہب میں داخل کر لیا ہے
 اور اپنی تفسیروں اور کلام کی کتابوں کو انہی روایات اور مسائل سے بھر دیا ہے۔
 بہت سے ایسے بزرگ بھی اُن دنوں تشریف رکھتے تھے جو روایات تھوڑی حد تک
 بنایا کرتے تھے اور اس کو قواب جانتے اور دین سکھاتی تھیں تھے حکماء اقوال
 حضرت سے منسوب ہوتے تھے اور تالیف سکھانے کے موقی ریش مبارک میں جڑوتے
 تھے تاکہ کسی طرح بعد وفات و وفات اسلام ہو۔ اور ہمارا اور حضرت کا نام ہو۔ ریش حدیثوں
 کی سی طرح کا اعتبار نہیں اور قرآن کو کسی مجروحہ سے اقرار نہیں ہو سکتا۔ ہم خود سے اپنے
 علم احمدیہ کے۔ اس لئے اس کے یہ بھی کچھ ضروری معلوم نہیں ہوتا۔ کہ
 رافضی القریہ جو چند سکھ سے کچھ زیادہ نہیں تھا۔ ہر ایک روایت کے لوگ اطلاع
 یا جوش کر کے مختلف ملکوں میں دن رات کا قدرتی تفاوت۔ اور کسی جگہ مطلع نا
 صاف اور غیر عیار ہونا اور کسی جگہ اجڑنا۔ ایسا ہی کئی اور ایک خوبیاں عدم روایت
 ہوجاتے ہیں۔ اور دنیا و طبع انسان کی طبیعت اس کے برعکس واقعہ ہوتی ہے۔ کہ
 ہر وقت آسمان کی طرف نظر لگاتے رہتے۔ یا مخصوص رات کی وقت جو سونے اور آرام
 کا سارا شعبہ نوموں میں اندر بیٹھے کا وقت ہے ایسا التزام بہت بعید ہے۔

مخصوص۔ جب آپ شق القریہ کی بابت اور ملکوں کے لوگوں کی اطلاع یا ضروری
 نہیں سمجھتے۔ اور خواب کے دل میں بھی ہر ایک پہلو پر غور کرنے سے اس پر صاف دیکھ
 زیادہ حد شدہ ہوتا ہے کہ کچھ بہت سے قدرتی حادثات خارج ہیں اور درحقیقت
 ہر ایک تعلیم العقل کے نزدیک سیات و وقوع سے خارج ہے۔ تو پھر غرضہ عمادہ ایک
 مشکوک اور محتمل حال اور شدید بات کو کچھ تان کر کیوں مجروحہ بنا رہے ہو۔ جن کا
 اہم ہر ایک طرح بھی ممکن نہیں۔

بعض مسلمان یہ دعوے بھی کرتے ہیں کہ اگر شق القریہ صاحب کے وقت میں نہیں ہوا
 تو رافضی ماضی کا حریف کیوں ہے؟ اور کیوں اس کے منہ مستقبل کے لئے جاویں؟
 اس کا جواب یہ ہے کہ قرآن میں صرف یہی ایک روایت نہیں ہے۔ بلکہ بہت سی جگہ بھی
 مستقبل کے متعلق دیتا ہے اور واقعات آئندہ بطور ماضی کے بیان ہوتے ہیں حالانکہ
 وہاں مستقبل ہونا چاہیے۔

- (۱) مثلاً سورہ زمر لہ فی الصومر۔ اور پھر گایا زمرنگا۔
- (۲) ایضاً فصعق من فی السموات ومن فی الارض۔ پھر ہیروش
- (۳) ثم لہ فی آخری فاداہم قیاساً بنظر د۔ پھر پھر گایا دوسری
- (۴) و اشرفیت الارض بنور دینا۔ اور بھی زمین اپنے رب کے در سے
- (۵) و وضع الکتابہ جای بالیقین والستجد۔ اور لا دھرا و فتر اور جہنم
- (۶) و قضی بینہم بالحق۔ اور فیض بہا ان میں انصاف سے۔
- (۷) و وقیت کل الفتن ما علمت۔ اور لا دھرا و فتر اور جہنم کو جو کیا۔

(۸) اقارب للناس جساہم۔ نزدیک آیا آدمیوں کے واسطے روز
 حساب یعنی قیامت کا دن۔ سورہ الانبیاء۔

علامہ کی تمام واقعات قیامت کی بابت آئے والے وقت کے ہیں جو ابھی بہت
 بڑے بڑے زمانہ کے بعد آئیں گے۔ مگر تمام اس طرح بیان ہوئے ہیں حضرت کے لئے
 گذر چکے ہیں۔ اس طرح اقارب کا لفظ بھی مستقبل کے واسطے ہے مگر بعید ماضی بیان
 ہوا ہے۔ چنانچہ متداحض صاحب ہمارے تائید کرتے ہیں تمام قرآن کا
 طریق بیان اس طرح ہے کہ آئندہ کی باتوں کا حریفی ہونے والی میں ماضی کے حریف سے بیان
 کیا جاتا ہے جو ان کے قطعی ہونے پر دلالت کرتے ہیں۔ اس طرح ان آیتوں میں جو باتیں
 ہونے والی ہیں انکو ماضی کے حریف سے بیان کیا ہے، ”تفسیر احمدی“ صفحہ
 جلد اول ۱۷۹ سورہ بقرہ، اس واسطے اس میں کسی معجزہ کا بیان نہیں اور محمد صلی
 سے تو اس کی سی طرح کا خدا لگاؤ بھی نہیں اور جو اس بات کا اعتبار کرتے ہیں کہ اس آیت قبل
 بعید ماضی کو یاد کیوں کہا۔ اس کا جواب یہ ہے کہ یاد و عجب کی عام اصطلاح ہے۔
 کسی عبارت کو لکھا ہوا دیکھ کر بھی یاد دہا کر تے تھے اور عوامی بات چیت میں بھی یاد و
 دھرم لفظ ہوتے تھے چنانچہ اس کا ثبوت بھی ہم قرآن سے ہی دیکھتے ہیں۔

(۱۰) سورة ہود۔ ولین قلت انکم مبعوثون من بعد الموت للقیول الذین
 کفرن ان کلہذا لا یحکم صمدین۔ ترجمہ۔ اگر تو کہے کہ تم انھوں کے بعد تو البتہ
 کا فر کہیں گے کہ یہ کچھ نہیں مگر جادو ہے صریح۔

(۲) سورہ احقاف۔ و اذ انبی علیہما اذینا بدینت قال الذین الذین
 للک صمدین۔ ترجمہ۔ اور جب سنائی اُن کو ہماری باتیں ظاہر طور پر کہتے ہیں کہ
 سچی بات کہ جب اُن تک پہنچے یہ جادو ہے ظاہر، ”اسی طرح اُس آیت کو بھی یاد کیا۔“
 علام احمد ۸۷۷۔ پھر ان تب باتوں کے بعد ہم یہ بھی کہتے ہیں کہ شق القریہ
 یہ ہندوؤں کی منتہی باتوں میں بھی شہادت پائی جاتی ہے جہاں بھارت و دھرم پرش
 سیاسی سچی صاحب لکھتے ہیں کہ ان کے زمانہ میں چاند و سورج کے ہر کچھ بدل گیا تھا اور وہاں
 شق القریہ کو اپنے بے ثبوت خیال سے بیشو آتم کا معجزہ قرار دیتے ہیں۔ لیکن ہندوؤں یا
 صاحب کی شہادت اور ہر دو کے محققوں کے بیان سے پایا جاتا ہے کہ جہاں بھارت وغیرہ
 یوران کچھ قدیم اور پرانے نہیں ہیں۔ بلکہ بعض یونانوں کی تالیف کو تو صرف آٹھ سو یا نو
 سو برس چھاپے۔ اب قرین قیاس ہے کہ جہاں بھارت یا اس کا واقعہ بعد مشاہدہ واقعہ
 شق القریہ معجزہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تھا لکھا گیا۔ اور شواہد اکثر باہم صرف جیا
 طو کی طرف یہ یہ کہ قدیم سے ہندوؤں کی اپنے بزرگوں کی نسبت عادت ہے وہ
 کیا لکھتے۔

مخصوص۔ جیسے کوئی کہ محمد صاحب کی ہمارے بزرگ صاحب سے ملاقات ہو کر
 باہم بہت سی بات چیت ہوئی اور ایک دوسرے کو کھفہ خائف فرمے۔ یا زبردست جفا
 اور محمد صاحب کا باہم مباحثہ ہو اور محمد صاحب اس کی بیروت پر انان لائے تو کیا کوئی
 عقلمند تسلیم کرے گا؟ ہرگز نہیں۔ حضرت ایسا ہی اس بات کا دھوٹے ہے اور سچ بھی
 ہے کہ دودھ آدمی را کھد شہر سار جناب ہما بھارت میں نہ تو کوئی دھرم پرست ہے اور
 نہ شق القریہ تمام بھارت میں کسی جگہ دہرے۔ نہ جس میں دھوا متری نسبت اس کا کہیں
 بیان ہے اور نہ کسی غیر کے متعلق بھی کچھ نشان و گمان۔ ”ر سوامی جی نے کسی جگہ بھی ہما
 بھارت کو آٹھ سو برس کا مصنف بتلایا اور نہ ہما بھارت کا شمار یونانوں میں آیا۔ بعد
 مشاہدہ شق القریہ کو جو مولا محال ہے نہ تو اس میں لکھا گیا اور نہ آج تک یہ نام ممکن
 وقوع نہیں ہوا ہے شک بعض یوران ۸۷۹ برس کے مصنف ہیں اور بعض اُس سے

تو ارجح سے شہادت لاؤ۔ کوئی گواہ بناؤ۔ مگر حضرت اور اسلام کی طرف سے سوا
 نہیں نہیں کے ہاں کا کلمہ ایک بار بھی مومن سے نہ نکلا اور اجتہاد زائد اسلام سے توح
 کس کوئی محمدی مجدد نہ ہو گا۔ اسی واسطے آپ نے بھی مقتدر میں کہہ دیا کہ اگر نہ بھی
 ایں تو ہمارا کچھ شریع نہیں لکھنے شک آیا تو جو ہم نہیں مگر اسلام اور قرآن کا زبان ہے
 زبان ہی یہاں کہ نقصان جان دو دیکھو حاشیہ صفحہ ۱۶

علامہ احمد صفحہ ۱۶۔ اس سے ثابت ہوتا ہے کہ مجرہ شق القدر ضرور وقوع میں آیا
 تھا۔ ہر ایک منصف مقرر اپنے دل میں سوچ کر دیکھنے لے کہ کیا تواریخ کی طور پر یہ شہادت کافی
 نہیں کہ مجرہ شق القدر اسی زمانہ میں ہوا۔ شہادت مخالفین قرآن میں لکھا گیا اور شریع
 لکھا گیا اور پھر سب مخالف اس مضمون کو سن کر چپ رہے۔ کسی نے تحریر یا تقریر سے اس کا
 رد نہ کیا اور نہ بعد ازاں اس زمانہ کی روایت کی گواہی دیتے رہے۔

تقریر۔ حضرت باطل غلط ہے مجرہ شق القدر ہرگز ظہور میں نہیں آیا۔ ہر ایک منصف
 مزاج فرمائی اس کے انکار پر کسبہ لیا ہے۔ قرآن میں لفظ شق القدر تو موجود ہے مگر
 کوئی تواریخ شہادت نہیں اور نہ کئی مخالف کا نام قرآن میں وحی کی شہادت سے لکھا
 گیا۔ لہذا ہے اور نہ اس وقت قرآن میں یا قرآن بھی لکھا گیا بلکہ کئی سال بعد رد دیکھو حاشیہ
 اور کئی مخالف کی اس اسلامی دعوے نے کئی غامض بھی نہیں کیا۔ بلکہ ہمیشہ مخالف لوگ اس
 کا ثبوت اپنے رہے اور اب بھی لکھتے ہیں بلکہ اب تو خدا کا محمدی بھی خدا کے فضل سے
 ہے کہ اس کی ساری ساری انکار پر اگر درجہ منکویت تک پہنچ چکے ہیں اور یہ بات کہ
 ہر آدمی اور مسلمان اس زمانہ کی روایت کی گواہی دیتے ہیں کہ حق زبان درازی اور
 شہادت الہی کی تائید بخیر سے نادر اقصیٰ کا باعث ہے۔ نہ تو ہزاروں اس وقت مسلمان
 تھے اور نہ زمان موجود تھے۔

لہذا آپ نے بھی الہامی حکمت سے مسخر ہو کر صفحہ ۱۶ پر ہماری تائید کی ہے کہ مسلمان
 ابی انور غریب اور صاحب صفحہ ۱۸ پر بھی محسوس کو دینا مسلمانوں کو جو ابھی تشریف
 لے کر دریں۔ اس میں آیت نے قوت حافظ سے کام لینا چھوڑ دیا۔

علامہ احمد صفحہ ۱۶۔ جس حالت میں مجرہ شق القدر میں یہ بات ملاحظہ کر
 ایک ٹکڑے کی حالت سمجھو پھر ایک اس سے الگ ہو گیا وہ بھی ایک یا آدھ ٹکڑے
 تک یا اس سے بھی کم۔ تو اس سے کونسا استبعاد عقلی ہے۔ اور بغیر عقلی حال اگر سب
 عقلی ہی ہو تو ہم کہتے ہیں کہ عقل ناقص انسان کی ہر ایک کام ربانی تک کب کچھ سمجھ سکی
 شریعہ۔ یہاں آپ نے تمام مفسرین اور محدثین کو کاذب ٹھہرانے پر کمر بستہ کیا ہے
 باقی اذنی کا ثبوت دیا۔ اور نہ شادی استبعاد دیکھ سکتے گدشتگان کی کو فحش کو برہ
 کی دفعہ عالم القدر۔ اور صحیح بخاری۔ ذوالاخرت۔ وفتح القرآن وغیرہ سب
 آیتیں غافل ہیں اور ہمارے موافق ہیں کہ انہوں نے اول اپنے مفسرین کی شہادت کو
 پھر یوں کے مقابل میدان میں آؤ اور غلط خواہ اعتراض کہے جواب یاؤ۔ آپ کی
 استدلال بیانی اور ضعیف الاعتقاد کی شہادت اس سے بڑھ کر آؤ کیا ہوگی۔ جب کہ
 اول آپ کہتے ہیں کہ اس میں کونسا استبعاد عقلی لینے درواز عقل بات ہے اور پھر خود
 آپ لکھتے ہیں کہ اگر استبعاد عقلی ہی ہو تو عقل ناقص انسان کی کام ربانی تک کب کچھ سمجھ
 سکتی ہے کہ جناب اسی واسطے ماسطر صاحب نے فرمایا تھا کہ مجرہ شق القدر قانون قدر

کے خلاف ہے جبکہ تائید یا استہدای کی ہیں اور کبھی سے ضرورت نہیں رہی۔
 جبکہ آیت خرمی مان لیا کہ عقل انسانی نہیں پہنچ سکتی۔ میں کہتا ہوں کہ پہل
 حیوانی تو ضرور پہنچتی ہوگی عقل انسانی سے مجرات کا تعلق کیا ہے اور پہنچ ہی کس
 طرح سکتا ہے جبکہ وجود ہی بال ہے اسی واسطے ہر طرح ثابت ہوا کہ مجرہ شق القدر
 بہتور عقل انسانی کے برخلاف۔ تحقیقات علمی کے برخلاف۔ تاویخ اور تواتر
 کے برخلاف۔ قانون قدرت کے برخلاف ہے۔ چنانچہ اور نادانوں کو اضیاء
 ہے کہ مائیں یا نہ مائیں۔ انسانوں کو اس کا ماننا بقول آپ کے کیلئے کر رہا نہیں۔
 خدا کرے کہ وہ دن جلد ظہور ہو کہ ظلمت جہل دور ہو۔

ہر لکھ صفحہ ۱۶۔ مرزا صاحب میرے سے حدیث یا آیت مانگتے ہیں اور
 ساتھ ہی قرآن کی آیت تحریر فرما کر اقرار کرتے ہیں کہ قرآن کے دو ٹکڑے حضرت نے لکھے۔
علامہ احمد صفحہ ۱۶۔ صاحب میں میں نے چاند کے دو ٹکڑے ہوئے پرتو آپ
 کسی آیت یا حدیث کی سند نہیں مانگی۔ بلکہ ایک ادنیٰ استدلال کا آؤ خواہ میں
 میرے جواب کو پڑھ کر سمجھ سکتا ہے کہ میں نے تو آپ سے یہ نبوت مانگا تھا۔ کہ
 قرآن یا حدیث میں کہاں لکھا ہے کہ چاند دو ٹکڑے ہو کر زمین پر گر پڑا اور اس حضرت نے
 اسی استیصال سے اس کو نکال دیا۔ سو آپ نے اس کا ثبوت نہ دیا۔

تقریر۔ ان کا احترام تو میں ہر طرح کا چاند دو ٹکڑے ہو گیا اور یہ بات
 قانون قدرت کے برخلاف ہے چنانچہ وہ کہتے ہیں کہ ”میرزا صاحب کا جو بات
 خلاف قانون قدرت ہے یعنی شق القدر وہ کس طرح ہو سکتا ہے“ اور پھر صفحہ ۱۸ پر
 آیتیں لکھ کر کوئی شکی بخش جواب نہ دیا۔ اور دیتے کہاں سے آپ جواب دینے کے عوض نہ
 ہی شکور ہے میں اور خدا کا لگا کہ ایک دن تمام باقیماندہ محمدی بھی منکروں میں گئے
 آپ ان کیلئے مشاہیر تیار کر رہے ہیں۔ ایک دانا کا مقولہ ہے کہ جرات سے ان باتوں
 دمجڑوں کا نشوونما ہوتا ہے اور وہ آجکل روشنی علم سے مودود ہو رہے ہیں۔
 حقت کے مفقود ہو جانے سے معلوم خود بخود نادر ہو جاوے گا۔ چنانچہ آپ کہتے ہیں کہ
 ایک ٹکڑے والے رنا اور ایک ٹکڑے فاضل ہر جلد گیا۔ مگر دیگر مفسرین لکھتے ہیں کہ
 ایک مشرق کو چلا گیا اور ایک مغرب کو ایک آؤر پہاڑ کی طرف چلا گیا اور دوسرا دوسرے
 کو کی طرف۔ بعض مفسرین کہتے ہیں کہ طالبان مجرہ نے جب بخوبی دیکھ لیا اور اپنی
 طرح یقین ہو چکا تو بعد ازاں علیٰ حیدر آریا کہتے ہیں کہ ایک منٹ یا آدھ منٹ یا اس
 سے بھی کم اور پھر ایک صفحہ ۱۶ سطر میں صرف چند منٹ سے پھر زیادہ نہیں بتلائے جو اگر
 اشارہ مجرہ کی ٹکڑے صریح اور بچھریج ہے مگر ہم اسکو تیر حجاب کی تردید میں ایک
 مولوی صاحب نے لکھ کر ہمارے پاس ارسال کیا ہے وہ بھی درج کر کے بازنہیں ہے
علامہ احمد صفحہ ۱۶۔ قرآن مترجم یا حدیث میں کہاں لکھا ہے کہ چاند
 دو ٹکڑے ہو کر زمین پر گر پڑا۔

مولوی۔ چاند کا دو ٹکڑے ہو کر زمین پر آنا کتب حدیث و تفاسیر سے ثابت
 ہے اقلوبت الساعۃ والنشوق القدر منور یک آدھ قیامت و تکلیف اور
 کافران ازاں حضرت معجز طلب کروند خدا تعالیٰ راہ را دوبارہ ساخت یکے بر کوہ
 رقبیس و دیگر بر کوہ نیتخان آدھ ۱۲ فتح الرحان۔

خامیادہ۔ حج کے دنوں میں آدھی رات کو کافر جمع تھے اور حضرت ان کو بھانے تھے
 انہوں نے کچھ نشانی مانگی۔ حضرت نے کہا دیکھو آسمان کی طرف چاند دو ٹکڑے ہو گیا۔
 ایک آن سے مشرق کی طرف ایک آن سے مغرب کی طرف حب انہوں نے تجویز دیا
 لیا تو پھر اس میں جانے اور یہ نشانی قیامت کے آنے کی ہے اس طرح سے سب کچھ ٹھیک

حق درین است۔ پس ان کی جانکاد و منقولہ وغیرہ نقل کی نوریت کجی معلوم ہے اور
قرضاری کا حال بھی ہم سے مخفی نہیں۔ پس ہم لینے دینے کے سیر شاگ ڈال کر وہ صابر یہ
سزا صاحب کو ان کے ایک تارہ بیاہ کیوں گئے جس کا ان کا بھائی ایک بیٹا (الہام ہوا ہے)
بطور تمبیل کے دیتے ہیں۔ سترہ کی اتنی بڑی جلد ہو جانے کا ایک اور بھی سبب ہے کہ
سزا صاحب نے شروع سے ۱۰ صفحہ تک تمام مباحثہ کا خلاصہ اور صفحہ ۶۱ سے ۲۲۴ تک
خیال خود مباحثہ لکھا ہے۔ بعد ازاں ۲۲۵ سے ۲۶۶ تک مختصر تقریر بطور خلاصہ مباحثہ لکھی
ہے اور اس تقریر پر سرچشمہ میں بحث درج ہے۔ **معجزات محمدیہ کا علم** یا **آثار حق** کا
خصوصاً ثبوت روح انادوی نہیں۔ **نجات**۔ محمد کی نسبت گذشتہ پیشگوئیاں
قرآن کی کلیت سے اجماعی حجت کی نسبت بجا اعتراض برعینہ وغیرہ۔ اصل میں
یہ اعتراض معتدلت سے کوسوں دور ہیں۔ اور ساتھ ہی بجا بھی دلیل و نمیت سے تمام
کتاب بھر رہے۔ جو راستی سے نہیں بلکہ الہامی خط معلوم ہوتا ہے پس ضرور ہوا کہ ہم
بدین حکمت سے ان کے خط کا علاج کریں تاکہ ضلالتیں صحت دے بنا بران اس رسالہ کا
نام **نسخہ خط احمدیہ** لکھا جس میں مندرجہ ذیل باب ہوں گے۔

باب اول۔ تشریفات نادانی معجزوں کی ترویج و اثبات حق القدر کا قطعی فیصلہ۔

باب دوم۔ سرشتی آیتی کا بیان اور مدح کے انادی ہونیکا تشریح ثبوت۔

باب سوم۔ دلائل و آریوں کی کلیت کا ۱۵۰ علماء و فضلاء و یوروپین غیرہ کی نہادیت ثبوت۔

باب چارم۔ قرآن اور مسلمانوں کی کلیت کا قرآن و حدیث اور علمائے اسلام کی نہادیتوں انکشاف۔

باب پنجم۔ اسوہ مجبی کی ذات ستودہ صفات کی نسبت سزا و سرچشمہ میں برہمنوں کی اعتراضات۔

باب ششم۔ خلاصہ دھرم کی بابت محذیوں کے چند اعتراضوں کا قطعی فیصلہ۔

باب ہفتم۔ مسیحی کے دعوے میں دید اور قرآن کا مقابلہ اور چند فضلاء و علماء کی رائے۔

باب ہشتم۔ ساروں کے زمانہ سابق میں دوسرا مذکور نہیں جانے اور آپ حق فرماتے کی ثبوت۔

باب نهم۔ آخر صاحب کی نسبت چلنے دوسرے صاحبان کی پیشگوئیوں کی دید۔

خاتمہ بالمکملہ۔ اور نتیجہ

ہم کو اس آیت سے سزا صاحب کی خصوصاً اور دیگر محمدی بھائیوں کی عطا شدہ نجات

منظور تھی جو ہر نامک کریم سے باحسن الوجہ ہر انجام کو پہنچی جو ہر اسے ہر اہل اعتدال سے

کنارہ کر کے اسے مطالبہ راویں گے۔ یقین و افسانہ کہ بہت کچھ فائدہ اٹھا دیں گے

اسوہی طرح سچہ جاریں گے کہ قرآن اور حدیث مقدس میں کون الہامی ہے اور کون الراجی

اشاد کا نام کی کون ہے۔ اور جہاد کا دنا کون۔ اسے جگہ شورا بھی لایا کریم سے ان کے دل

ہر اہل راہ کو تیرا کہیں کھول کر نصیب حیرت و کرمیت دھرم کو قبول کریں +

خاکسار کیہ کھراہم آریہ مسافر از مقام لاہور۔

باب اول معجزات کے بیان میں

(سہرچشمہ صفحہ ۶۰)

سوال مرید صحر۔ "میں نے اس وقت چچا اسوال پوچھے تھے جن میں یہاں آیا
لاہل اسلام کا عقیدہ ہے کہ نبی معجزے دکھاتے رہے ہیں چنانچہ حضرت محمد صاحب نے
چاند کے دو ٹکڑے کر کے دونوں آستینوں سے نکال دیا۔ سو یہ امر قانون قدرت کے برخلاف
ہے کہ ایک تہہ زلزلہ ایسی جڑ پٹی یا ہزاروں میل نظر والی چھ اچھ یا ایک فٹ کے سرمارخ
سے نکل جاوے اور چاند ہر اس قدر گردش زمین کے گرد کرے کہ اسے وہ ایسی گردش کو چھوڑ کر اور ہر ادر
ہر ہالے جس سے اعظام عالم میں ہی فرق آجائے اور ہر جہاد اس کے سوائے دو چار شخصوں
کے کوئی نہ دیکھ کر نہ ہو کسی ملک میں شلا ہندوستان چین۔ برصغیر وغیرہ کی تاریخوں میں

کچھ ذکر نہیں پایا جاتا۔ اس سے صاف ثابت ہوتا ہے کہ یہ باتیں بالکل بنوائی ہیں۔ اگر
انسانی ہیں تو ان کا کیا ثبوت ہے؟"

جواب صاحب علیہ السلام احمدیہ ص ۲۸۱ سے جو معجزہ شق القمر پر اعتراض کیا ہے کہ
شق القمر جو مخالفہ عقل ہے بار بار دہرایا ہے کہ آستین میں سے چاند کا دو ٹکڑے ہو کر
مٹکھایا اور سچ عقل کے خلاف ہے سناں کے جواب میں واضح ہو کہ یہ اعتراض کو کیونچھ چاند دو
ٹکڑے ہو کر آستین میں سے نکل گیا تھا یہ سراسر بے بنیاد و باطل ہے۔ کیونکہ ہم لوگوں کا
ہرگز یہ اعتقاد نہیں ہے کہ چاند دو ٹکڑے ہو کر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی آستین میں سے
نکلنا تھا اور نہ یہ ذکر فقیر (ان) شریف میں یا حدیث صحیح میں ہے اور اگر کسی جگہ قرآن یا حدیث
میں ایسا ذکر آیا ہے تو وہ پیش کرنا چاہئے۔ یہ ایسی بات ہے کہ جیسے کوئی آریہ صاحبوں پر
یہ اعتراض کرے کہ آپ کے یہاں لکھا ہے کہ ہمارا نبی کی لٹوں سے گنگا نکلی، یا

محمی گمہ۔ بیشک اصل بات تو یہ ہے کہ جسطح ہمارا نبی کی لٹوں سے گنگا نکلنے کی بات
محض فسانہ ہے۔ جسطح معجزہ شق القمر کا ہونا بھی لامعنی ہوتا ہے۔ جسطح عظیم الشان دریا
گنگا کا تہہ جی کی لٹوں سے نکلنا خلاف قانون قدرت ہے۔ جسطح ایک عظیم الشان
کرہ چاند کا دو ٹکڑے ہو کر متحدہ صاحب گمہ کی زبان میں آنا قابل نفرت ہے۔ چنانچہ خود سزا صاحب
بھی سرچشمہ کے صفحہ ۱۲ پر تحریر کرتے ہیں کہ اول ہم یہ ظاہر کرنا چاہتے ہیں کہ شق القمر کا معجزہ
اہل اسلام کی نظر میں ایسا امر نہیں ہے کہ جو ماثر ثبوت اسلام اور دلیل اعظم حقایق کا نام
کا ٹھیکہ لایا گیا ہو بلکہ ہر ارا شاہانہ دونی و بیرونی و صمدہ معجزات نشانوں میں سے نہایت
ایک قدرتی نشان ہے۔ جو تدریجی طور پر کافی ثبوت اسے ساتھ رکھتا ہے جس کا ذکر گذشتہ
عقیدہ آئیگا۔ سو اگر تمام کھلے کھلے ثبوتوں سے چشم پوشی کر کے قرآن ہی کر لیں کہ یہ معجزہ

ثابت نہیں ہے اور آیت کے اس طور پر معنی قرار دیں جس طور پر حال کے عیسائی و
نیچر جی یا دوسرے متکبرین حواشی کرتے ہیں تو اس صورت میں بھی اگر کچھ حرج ہے تو شاید ایسا
ہے کہ جیسے بتل کر دیکھ دیکھ کر کی جائے اس سے ایک پیسہ کا نقصان ہو جائے پس اس تقریر
سے صاف ظاہر ہے کہ اگر فیض بحال اہل اسلام تاریخی طور پر اس معجزہ کو ثابت نہ کر سکیں
تو اس عدم ثبوت کا اسلام پر کوئی بد اثر نہیں ہو سکتا۔" پھر صفحہ ۱۲ کے ہاشمیہ سطر
سے ہم تک فرماتے ہیں "لیکن منبر جہاد کے معجزات یعنی تصرفات خارجیہ یہ بیرونی حواشی میں
حکوت قرآن شریف سے کچھ ذاتی تعلق نہیں۔ انہیں میں سے معجزہ شق القمر بھی ہے۔"

افسوس ایسا فرض کرنے سے سزا صاحب انہی عقل کو کس قدر صدمہ کے یاس دی رکھ آئے
اور معلوم نہیں کہ اس لکچر محض سے وہ دل میں کیا خیال لئے!۔

کیا کسی سن میں ایک یا اقل کے خلاف یا شکوک یا فیر سان ثابت ہر جانے سے وہ عدالت
میں قابل شہادت ہو سکتی ہے؟ یا کسی کتاب ایک جھوٹ ثابت ہو جائے پورہ درجہ اعتبار
سے ساقط نہیں ہوتی؟۔
شاید یہ اسلامی منطق کی اعلیٰ دلیل ہو کر کوئی غیر محمدی ذہن عقل اس بات پر اتفاق
نہیں کر سکتا کہ کسی ایسے معجزہ کے خلاف ثابت ہو جانے سے جو الہامی کتاب کی ایک سورت
کا لہم اللہ ہو اس کتاب کی حرمت و توقیر اہل انصاف کی نظر میں باقی رہ جائے۔ اور اس کی
نقد و دلیل حقیر خیال نہ لیا جائے کہ یہ عقل مولوی غلام نبی صاحب امرتسری کے
"ایسے عظیم الشان نبی کا ایسا عظیم معجزہ ہونا چاہئے" (دیکھو معجزات محمدیہ)
اور جب ایسی عظیم معجزہ کی نسبت سزا صاحب یہ رائے دیں کہ "میں نے اسے عہد تہمت سے اسلام
پر کوئی برا اثر نہیں ہو سکتا" تو ناظرین خود ہی جان لیں کہ ایسے شخص کا دیکھنا اور
یا اسلام و قرآن پر اطمینان کیا کچھ اعتبار کے لائق ہے۔ ہم سمجھتے
جو از قرآن میں آیت خلافت نہ کرماند زلت از نہ ما

یہ کتابچہ ہر قسم کی خوشی و سیر و تماشا کی ہر آئند دیکھ اور محسوس کی اپنا دھماکا دے گا کہ جس قدر خوشی کا باعث ہے ملکیت انسان کو بے تکلیف کن کی ضرورت اور اندھکار سے نکل کر نجات کے پیر کا شمس جلائی کی اجھلا ہے جس کے درمیان سے سوائے اس کے کوئی علی علی نہیں کہہ سکیا آئندہ نیا کاری حیدر شری کی شرف ناک

سے لیا کا دینے کا اقرار کیا۔ آخر میں فقط مردہ لڑکی عطا کی ہے جو کفر اور کعبہ پر خیر رکھا مگر نہ ملتا
یہی بابرکت روح تھی کہ جسکے دینے کا وعدہ فرمایا تھا اور یہی اس کی ظاہری و باطنی قربتیں
تھیں کہ آپ کو کائنات ثابت کر دیا اور اپنی والدہ کو مرضِ ممسک میں مبتلا کیا **قال** جو ک
مسلمانوں میں پیچھے تھے مرنے میں وہ آخرت کے معجزات کا ظہور دیکھ کر خوش نہیں تھے **اقول**
ظاہرِ مسلمانوں میں آپ سے بڑھ کر کوئی مرتد نہیں معلوم ہوا اور آپ سے تنعید سے اور خود غرضی
مطلب کو حضرت کا معجزہ کہتے ہو اور اگلے پچھلے سب دلیاؤں سے افضل اعلیٰ میں ہو
قال میں لبائز ہوں جو کوئی مجھ پر حملہ کرتا ہے وہ اصل میں حضرت مر کرتا ہے **اقول**
ابھی آپ کیا چیز بھی نہ ہوئے آپ پر حملہ کرنا حضرت پر حملہ کرنا ہے اور آپ کو جیتنا ہوتا تھا
پر الزام لگانا ہے اور خدا نے آپ کو سب انبیاء اور اولیاء سے برگزیدہ کیا ہے اور اپنی وحدت
سے بھی نزدیک ہے بادہ مبتلا ہے بلکہ خود خدا ایک کا بٹا ہوا ہے اور آپ کا گھر رکھوں سے
بھر لگا اور آپ کے نزدیک مردہ کا نام محمد رکے کتاؤں تک کر لگا اور آپ کی خوشنودی میں خدا
کی خوشنودی ہے اور آپ کی خاطر لوگوں کے گھر بواؤں سے بھر لگا اور لاؤ لدر کھ کر خاندان
ختم کر لگا اور آپ کی اخلاص کے لئے براہینِ حقہ کا لشکر لیکر آسمانوں سے آہائے اور سب سے
اعلیٰ اور تر کیا ہے گھر بھی اگر جائز ہی رہے تو فقط اتنا قصہ درہم کہ خدا مجھ کو مطلق چھوڑا
آپ ختمِ اکمل بنجائیں ع آفریں باد بریں بہت مراد تو **قال** مگر اسکی یاد رکھنا کہ وہ انتخاب
خاک نہیں ڈال سکتا **ام** **اقول** آپ کے خیال خام میں جس کا نام آج آپ ہر وہ شے جو ہے
بھی ہے تاکہ ہے اول در سے خاک میں مدخون ہے اسے خاک ڈالنے سے اور کیا معذون ہے
آستہار دوم۔ ۱۰۔ **بریل** **قال** اس خاکسار کو آستہار ۲۲۔ مارج بریل میں صاحبوں جیسے تھی
اندر میں صاحب مراد آبادی نے یہ کہہ دینی کی ہے کہ نو برس کی حد بسر موجود کے لئے بڑی کنیز
کی جگہ ہے ایسی لمبی چوڑی میعاد تک تو کوئی نہ کوئی لڑکا پیدا ہو سکتا ہے **اقول** منسی
صاحب مروج کی اس نکتہ جینی پر کس طرح اطلاع ہوئی آیا بذریعہ تحریر یا فخر مرید بزرگوار
اول در تحریر موجود ہوگی ملاحظہ فرمائیے ہر تقدیر دوم مخبر کا نام مبتلا۔ تیسرے ہمارا مقصد
کر چکے ہیں ایسے صورتِ محدود ہونے سے آپ نام نہ ہونگے بلکہ مکہ میں محسوب کئے
جائیں گے آپ پر لازم ہے کہ باقوایہ سے دعوت کو ثابت کریں ورنہ لعنت اللہ علیہ انکا ذمہ
مصدق ہیں اور منسی صاحب سموا اور بعض صاحبوں کا نام مکوں مخفی کیا ہو گیا کیا حادہ
آپ کو یہی شیعہ ہے کہ حالی ملاؤ نکلتے ہو اور چروہ میں پیچھے ہٹیں بنا تے ہو یہ عزتِ حق
صاحب تو نہیں بلکہ اگر کسی اور صاحب نے کہا ہو یا اپنے اپنے دل سے گھڑا ہوا ہو
درست ہے کیونکہ اگر وہ لڑکا آسمانوں سے خدا کا مرسلہ آتا ہے تو اسکی قدرت کا کلمہ کے
آگے نواہ کے اندر یا کسی حمل سے پیدا کرنا محال نہ تھا ہر ساری آنکی چالاکی سے جس سے
ہر ادنیٰ اور غلطی کی ہے سو جا ہو گا کہ اس مدت بعیدہ میں خفیہ خفیہ کوئی فریب بنا کر
لڑکا پیدا کر لینگے اول تو آپ کی نظر محل موجود رہتی سو اسکا نتیجہ ظاہر ہو گیا آئندہ جو
بکر بناؤ گے اس کے عمر سے خیالات اچھاؤ گے وہ ہمارا اہم مقصد ہے کہ لڑکا کبائیں سال
کے اندر پیدا کیا خاتمہ ہو جائیگا اور آپ کی ذمہ داری سے کوئی باقی نہ رہے گا۔ **قال** اس کا
جواب ہے کہ جن صفات خاصہ کیسا تقدیر کے کی بنیاد دیکھی تھی کسی بھی میعاد کو
اسکی عظمت و سال میں کچھ فرق نہیں آسکتا بلکہ عین انصاف کی بات ہے کہ ایسے علی
حد کی خیر چاہیے نامی آدمی کے نزدیک پرستش ہے انسانی طاقتوں سے بالا ہے **اقول**
مرزا خود ہی سوال و جواب کر لیا کہ اپنی مرضی سے ثابت کرنا ہے مگر جمالت کس کا عزت
و حق و دعا کی جائے عادت کبھی نہ جائے سوال و دیگر جواب بگڑا اعتراض تو اس بنا پر
چما یا تھا کہ نو برس کی میعاد میں مکر و فریب کی بخوبی کجائیں ہو سکتی ہے نو برس کا جواب
تو کماں بھلائی اسکی عظمت و سال کا رونا دھونے لگے بھلا اعتراض میں یہ کہاں ہے

کہ نو برس کی میعاد میں اسکی عظمت و سال کا رونا دھونے لگے بھلا اعتراض میں یہ کہاں ہے
کیا خدا نو برس کا کام ایک لمحہ میں نہیں کر سکتا اور آپ کو سرخرو نہیں بنا سکتا **قال** ایسے
عالی درجہ کی خبر انسانی طاقتوں سے بالاتر ہے **اقول** مرزا صاحب انسان تو نہیں جو
آپ سے بالاتر ہو آپ کو دنیا میں خدا میدا ہونے میں اس لئے آپ سے کچھ بڑی بات
رہیں **قال** سا سو اس کے بعد اشتہار مرزا رجہ مالا کے دوبارہ اس امر کے اکتشاف
کے لئے جناب باری میں نوجہ کی گئی تو آج ۸۔ اپریل کو خدا کی طرف سے یہ کھلا کہ ایک لڑکا
ہمت ہی قریب ہو میرا الہ ہے جدت محل سے تجاوز نہیں کر سکتا۔ **اقول** یعنی مدت
حمل سے تجاوز کر گیا۔ لڑکا تو درکار ۱۵۔ اپریل کو مردہ لڑکی پیدا ہوئی اب بتلائیے وہ
الہام کہہ گیا۔ خدا جھوٹا ہوا یا آپ اب بھی شرمائے گا کہ کوئی شعبہ دکھلاؤ گے معلوم
ہوا کہ ایک اسی واسطے کوئی خبر اخبار یا اشتہار میں نہیں چھپوا تھے مگر چھپے
چھپے کر مینا تے تھے فقط ایک ہی خبر چھپوائی ہے سو دیکھو کیسی رسوائی اٹھائی
ہے اب یا تو لڑکی سے لڑکا بنائیے یا لن مرانیوں سے باز آکر تائیدیت مدد نہ دیکھئے
اگر ورنہ کس سمت حوشے میں است **قال** جو کہ یہ مضجعت بندہ ہے اسی قدر ظاہر
کرتا ہے جو مشافہ اللہ ظاہر کیا گیا۔ **اقول** آپ اپنے خیال شریف میں معصیت
بندہ نہیں ہیں بلکہ مسلمانوں کے کل آفرینندہ ہیں۔ کوئی خیر خواہ آپ کا پھر خواہ آپ کا
خدا کرے یا مراد طلب کہیں ہمیں جانا۔ یعنی آپ چھوٹے ہو گئے یا آپ کا مولا۔ والد
خیر الما کریں ہے۔ آپ افضل المقربین ہیں **سہ**

دوسرے جنس شریارے جہاں جہاں جوں نگیر و قرارے جہاں
قال۔ جو کہ اشتہار چھپنے میں کسی قدر دیر ہو گئی اسنے چند قلمی نقلیں بذریعہ جطری
بیروت مستر عبد اللہ صاحب سابق اکثر اسسٹنٹ و یادری عماد اللہ بن صاحب
دعوت بلا توقف بھیجی گئیں۔ **اقول** اس بھی اسی طرح محبت کرنی تھی اور قلمی نقلیں
بھیج کر اطلاع دینی تھی کہ میرا الہام جھوٹا ہوا اور خدا نے مجھ سے دغا کی بافلا نے
شخص نے زہر دیکر مار دیا۔ یا دالے کی کار سازی سے لڑکا سے لڑکی ہو گئی وغیرہ وغیرہ
جو کہ ہو سکتا تھا اسکی دستور سابق اطلاع واجب بھی +
مرزا کی مجلس ساری۔ مرزا غلام احمد نے جو سوامی دیا نند سرسوتی کے ہائے براہین اخصیہ
میں اپنی بینگونی لکھی ہے وہ صریح البطلان ہے اگر مرزا بینگونی پر قادر ہوتا تو سوامی
جی کی وفات سے پہلے اشتہار دیتا اور دج اخبار کرنا کہ شامیخ فلاں و ماہ فلاں و
سنہ فلاں سوامی جی روانہ جنت ہو گئے۔ اسکا تو کچھ ذکر نہیں جب سوامی جی
انتقال کر گئے تو مرزا صاحب اپنی براہین اخصیہ کھول بیٹھے اور جھڑا کر سنانے لگے
اسی طرح اب یکم مارج سنہ ۱۳۰۷ سے ایک اشتہار سٹیل برناری رسالہ صراح ہے تو
جو چند لن مرانیوں پر شامل ہو گا دیکر حاشا ہونگے ہیں اور باوجود عد قتل کے
اس مدت کثیر تک شایع نہیں ہوا۔ ہم فرضی علم صاحب کو متنبہ کرے ہیں کہ اگر
بینگونی کا دعوے سے نور سالہ مذکور حصہ سیدہ روزین شایع کریں اور کسی شہر کی جیا
موات کا نقشہ بھی بنا کر مشہور کریں تاکہ آپ کی قلعی کھلے اور اگر اسی طرح خاموش رہے
اور کسی ذوق کے بعد پھر اپنے پتے ماری تو شخص لن ترانی سمجھی جاوے گی بلکہ سب سے
اول ہی وفات کی پیشگوئی کا پتہ مرد سالہ تاریخ بتاویں تو بہت آسان ہے کیونکہ ایک تو ان کے
کروٹیوں سے مسلمان نجات پاویگے اور دوسرے اُنکے گردنوں کو مو قحہ لٹکائیے گا۔
چرخوں بود کہ برآید بیک کرشمہ دو کار

ایک پنجابی۔ الہاموں کا شایق

خدا ایسا کر لیا کہ پہلے دیوں فرزندوں میں اس جوان عورت کو اپنے نکاح میں لے لے
 ہو اس کے اطمینان کے لئے وعدہ فرزند نہ کر کا مصحون کا شائبہ ہے۔ لیکن وہ ایسی کون
 سے پرگز خوش نہ ہوگی۔ **اقول** خواہ جلد ہو خواہ دیر سے بہر حال اس عرصہ کے اندر سدا
 ہو جا شکر کا۔ **اقول** اس کا نام الہام نہیں بلکہ خیال خام ہے بھلا اگر اس مدت میں کسی
 پیدا نہ ہوا۔ پھر بھی سرا لگے یا کوئی اور بہانہ بناؤ گے یا اب پھر جو بٹے الہام کا الزام دے گا
 بہر حال جس نے کہ مرزا کے دل میں یہ فہرہ ڈالا ہے وہ عین لہجہ سے بے ہوش ہے لفظ
 عرصہ مدت کے معنی سے فقرا ہے۔ **اقول** اور یہ اتنا نام کہ کیا ڈیڑھ ماہ سے پیدا ہو گیا ہے
 سرا سر وہ غائب ہے۔ **اقول** یہ نوید ہے کہ نہ اس اتنا نام کی مثل ہے کسی شتم سے
 نکل ہے۔ یہ سب آپ کی ساوٹ ہے اچھا دھڑا دھڑا سے تو پیدا ہونا جھوٹ تھا اچھا
 اپریل کو مردہ دختر کا پیدا ہونا بھی جھوٹ ہے مرزا صاحب آپ کا جھوٹ کسی طرح جواب
 نہیں سکتا۔ اگر ایک تاویل بناؤ گے تو سوچو کہ الزام لگائے گئے وہ عرصہ اسے براہِ مذکور
 نہ ہوا۔ **اقول** آدمی نام نہ ستر مسافر۔ **اقول** ہم اس دروغ کے ظاہر کرنے کے لئے لکھتے
 ہیں **الحق اقول** لوگوں کا دروغ آپ سے اسے کہنا ہے۔ ہو سکتا ہے۔ البتہ انکار و فرغ
 مات بات میں سب الزام ہو رہا ہے ابھی دیکھتے ہیں۔ عذر اہل و دختر مردہ کا قلم
 معنوں آگیا **اقول**۔ ایسا شہر برع کرنے کے لئے ہمارے سسرال میں جلا جاوے اگر
 کر کہ بہرہم مسکو دینے۔ **اقول**۔ سبحان اللہ! کار و سہ دنیا اور ابغا وعدہ کرنا
 نقس کا جو ہے۔ پہلے بھی بہت لوگوں کو جو بیٹیں سو روپیہ دیا ہوگا۔ باوجودیکہ لوگ
 یا بچے یا بیگ سات سات کوس سے آئے اور اگر آپ میں گلاب۔ یہی کی وسعت ہوتی تو
 دس دس مانچ مانچ روپیہ کی خاطر شہالہ وغیرہ میں کود دے۔ پھر تھے **اقول** اگر
 اب بھی جا کر دربارت نہ کرے اور دروغگوئی سے باز نہ آئے تو حسب العدم لکھا جن
 کا لقب بادے **اقول** اب تو غیر جانے اور دریافت کے حال میں انہیں نہیں ہو گیا
 ہے اب کہتے اپنے مجوزہ لقب سے ملقب ہوئے یا نہیں **اقول**۔ خدا ایسے مخصوص
 کو بدلت دیوے کہ جو جس حسب میں آکر اسلام کی کچھ پر راہ نہیں رکھتے اور ڈوعلگی
 کے مال کو بھی نہیں سوچتے **اقول**۔ حضرت یہ خدا کا تصور نہیں اسکو ظلم نہ ہوا
 اُسے بجز ذاتِ تبارک و تعالیٰ کے ایسے شخصوں کو خوب بد امت دے رکھی ہے یہ ساری
 آپ کی فہمیت کی گونا گویا ہے جو دالموسی اور طبع انسانی کو ہر سے کچھ نظر نہیں آتا
 ورنہ اس دروغگوئی کا مال سب کھل جاتا تھ نہ بندہ مدعی جو خوشنیت راہ کہ دارد
 پردہ بند اور پیش **اقول**۔ اس پیشگوئی پر ہوتا یا نورس ایک آریہ صاحب نے
 یہ اعتراض پیش کیا کہ لڑکا لڑکی شناخت دایان کو بھی ہوتی ہے سو وہ ان کی سراسر
 حق پوشی ہے کیونکہ اول تو کوئی دانی افساد عوئے نہیں کر سکتی۔ دانی کو دانی کوئی
 طیب بھی ایسا عوئے نہیں کر سکتا صرف ایک انگل ہوتی ہے جو بار بار خطا جاتی
 ہے **اقول** آریہ کا خالد محض جلد ہے ورنہ اس کا نام و نشان مفصل ہوتا۔ مرزا کا یہ
 مستمر قاعدہ ہے کہ اپنے دل سے کوئی دوسرہ پیدا کر کے ایک آریہ یا ایک مسلمان کے نام
 سے درج کرتا ہے جیسے براہین احمقہ میں جابجا درج ہے بھلا دانیوں کی انگلی کا خلا
 جاننا کچھ بڑی بات نہیں کیونکہ وہ بیعلم عوام ہیں لیکن آپ کا تو الہام تھا اور
 خدا نے بتلایا تھا وہ کیوں خطا ہوا اور خطا بھی ایسا کہ سچا سے لڑکا لڑکی بھی زندہ نہ ہو
 اب بتلائیے حتی پوش اور جلد کوش آپ کچھ سے یا آریہ صاحب **اقول** علاوہ اسکے
 پیشگوئی آج کی تاریخ سے دو برس پہلے کئی اربوں اور بعض مسلمانوں اور بعض مولویوں
 حافظوں کو بھی بتلائی گئی تھی۔ چنانچہ اربوں میں سے ایک شخص ملاوٹ نام اور نیز
 شریعت رائے سکنا سے قادیان ہیں **اقول** ڈیڑھ سال تو ایکی نشا دہی کو ہوا چھ ماہ

پہنچے ہی وہ ہو گیا تھا۔ اگر سچی بات سچی دیکھتے ہو تو اس کے اشتباہ میں گم نہ ہوتے
 اور انہی وقت با ریحہ استقامت ملی و شائع کرنا مقصد ہے۔ مسلمانوں میں مولویوں
 مسند فضول اور من و منی صحت سے کی جوت ہوا انرا یا یہ ضرور ہے کہ کچھ کچھ
 الہام بتایا تھا کہتے زیبا چیتا کہ تصدیق کا ہمارا جانی اور اولی و شریعت کے معنی
 کہ ہم کو ہر وہ شخص انکار ہی ہیں کہ یہ صاحب ہمارے خواب و خیال میں نہیں ہیں
 طبعاً اور مرزا ہے بلکہ ہر شریعت رائے کی بات سے اسے سبب لکھنے کے کہ آپ آتے
 جھوٹی گواہی داتے تھے اور وہ راست کہتے تھے اسی میں سے ہر ایک تہمت و
 ہے ہر ایک تہمتیں۔ اگر شریعت رائے کے لئے یہ سب کچھ دیاں میں تھا کہ میں نے انہیں
 کہا۔ اور جو میں مولویوں کو مسئلہ نوے علی و جیاں کیا ہے۔ تہذیب و مذہب و روح و ہوش
 نے بہر میں **اقول**۔ ماسواہ کے پیشگوئی کا مقدمہ اگرچہ جیوئی نہیں سکتا تو سراسر
 طاقت سے۔ اگرچہ جس کے فتن اس میں سے کسی ایک نہیں قلم شکر میں شہادت
 کا مضمون انسانی طاقت سے۔ اگرچہ کہ شہادت فی حدیث کہتے ہیں کہ شہادت میں شہاد
 ہے **اقول**۔ اگر شکر جو تو کسی شکر کی شہادت کرے **اقول**۔ میں نے کی شہادت
 خود کہ تہذیبی قدح کے کچھ حصہ نہیں ہے **اقول**۔ یہ جوت پیشگوئی میں ہر ایک
 نشان آسانی ہے جو خدا کے کرم سے ہوا جو کچھ نہایت صحت و درست نہ ہوتے
 ظاہر مایا ہے **اقول** اگر سچی فتنوں کو بھی کب شہادہ ہوئے تو کچھ صحت و عدم و شہاد
 اور بھی مشکف ہوا کہ آج کچھ صاحب کی عظمت و عداوت کہ یہ سب سچی ہے یا جوت
 انکی عظمت و حرمت کا مسئلہ میں شہاد ہو گیا ہے یہ میں نے ہر ایک میں سے ہر ایک
 و حقیقت یہ نشان کہ مرزا کے زندہ کرنے سے حدیث میں سے ہر ایک میں سے ہر ایک
 جودل جاگ لگنے ورنہ تہمت خود ہوتے ہیں کہ انکی بیان تہذیب و مذہب میں ہر ایک
 یا مردہ کا زندہ کرنا ہر ایک سے اسوئے حسرت کے حرم ہے۔ **اقول**۔ مردہ پیدا ہوتی ہے **اقول**
 کیونکہ مردہ کے زندہ کرنے میں خاکی درہ میں عمارت کے ایک منہ میں سگوا جاوے ورنہ
 زندہ کرنا حضرت مسیح اور بعض دیگر انبیاء کی نسبت پیشگوئی میں کہتے تھے موت میں تہمتیں
 بہت سی کام ہے **اقول** اگر مرزا کا زندہ کرنا دروغ کا واسطہ نہ ہو۔ اب اس کے مرتبے
 ابا اجداد کے روح کو واپس ملو اگر کچھ دینے اور جو ایسی نشانیات میں حضرت مسیح و دیگر انبیاء
 کی کتب کی ہے درج ہے انکی کتب میں ہر ایک میں ہر ایک میں ہر ایک میں ہر ایک میں ہر ایک میں
 انہیں حضرت مسیح اور دیگر انبیاء کی تصدیق بھی ہے اگرچہ نزدیک و دیکھ بولی کی جوتیں
 ہوا کہ آریہ مذہب کی اور انہیں اور انہیں اور انہیں اور انہیں اور انہیں اور انہیں اور انہیں
 کے سے تھے ہیں **اقول** اور ایسا مردہ صحت و حرمت کے لئے نہ رہتا تھا اور کچھ دیا
 کو نام میں داکٹر و صحت ہوتا تھا **اقول** آریہ انہام کی برکت سے تو حرم و جوت میں تہمتیں
 نہ رہی کہ مردہ ہی پیدا ہوئی اس بتلایے حضرت مسیح اور دیگر انبیاء کا عود اصل تھا
 آریہ جلاؤں کا ٹرہ بہتر ہوا ہمارے نزدیک جیسے آپ افسر اراہ میں تھے ہی آپ کے سلسلے میں
اقول اگر مسیح کی دعا سے بھی کوئی روح دیساں آئی تو اس کے آتہ آنا ہر ایک میں **اقول** مسیح
 کی روح مدعو سے کچھ فائدہ ہوا یا نہ ہوا اس سے ہیں کیا اسکی تصدیق مصلحت میں نہ ہوتے
 مسیح کو سب کچھ ہے اور ان کے احیاء الاموات مجوزہ و صحت ہے فوس ہر ایک میں تہمتیں
 حرمت و کلام اس میں کہ اگر کوئی روح مطلوبہ سے کہ فائدہ ہوا البتہ اس کا آتہ آئے لئے بہت مدد
 ہر ایک میں تہمتیں کے لئے ان کا کذب و بہتان کھل گیا **اقول** اگر سچا فصل و حرمت حضرت خدا
 کو کہ لے اس عاجز کی دعا کو قبول کرے اسی بات روح جسے کا وعدہ فرمایا ہے جسکی نہری
 اور باطنی برکتیں تمام دنیا میں مجلسیں کی **اقول** ایسے خدا کے وعدہ کو کیا اعتبار ہے جسکی ہر
 دگر گوہر کار و بار ہے پہلو استہارہ میں بہت اثر و دھندہ کہ پھر لوہرس کی مدت بتلائی پھر اسی میں

ھرزا۔ تو مجھے ایسا ہے۔ جیسے انبیاء بنی اسرائیل۔
جواب: خدا اکتا ہے بلکہ ان سے زیادہ کرتے جو جو کہ درمیں مرزا کی ذات میں
گوند سے ہوئے ہیں۔ ان کو عشر عشر بھی نصب نہیں ہوا تھا۔
ھرزا۔ تو مجھ سے ہے میں تجھ سے ہوں۔

جواب۔ دور و تسلسل کے سوا سوال یہ ہے کہ پہلے کون باپ بنا تھا۔
اور والدہ شریفہ کا کیا نام تھا؟ خوب! عیسائی تو فقط حضرت عیسیٰ اور مریم کو روحانی
خدا کا فرد نہ بتلاتے تھے یہ حضرت یحییٰ عیسیٰ کا بیٹا تھا کہ نہ فقط خدا
کے نور و فرد نہ ثابت کرتے ہیں۔ بلکہ خود خدا کا باپ بھی بنا چاہتے ہیں۔

ھرزا۔ اب وہ وقت آتا ہے بلکہ خیر ہے کہ خدا باپ اور امیروں کے
دلوں میں تیری محبت ڈالینگا یہاں تک کہ تیرے کپڑوں سے برکت ڈھونڈ بیگے۔
جواب: خدا اکتا ہے کہ وقت بہت آگے ہے کہ حکام وقت تجھے ناخدا اور فریب
انفرایم داری کی سزا دیگے۔ اور لوگ تیرے نام سے فخر کریں گے اور لاول پڑھیں گے۔
ھرزا۔ اسے سکو اگر تم میرے بندہ کی نسبت شک میں ہو اگر تمہیں اس
فضل و احسان سے کچھ انکار ہے؟ مجھے اپنے بندہ پر کیا تو اس نشان رحمت
کی مانند تم بھی اپنی نسبت کوئی سیما نشان میں کرو۔

جواب۔ قادیانی خدا کا ارشاد ہے کہ جسے تجھ کچھ فضل و احسان نہیں کیا
نہ کوئی رحمت کا نشان بھیجا۔ یہ سب تیری کار سانی ہے اور سر اسر جیسا دینی اور
خدا کا بھی فرمان ہے کہ میں جو فضل و احسان کیا ہے سب آریوں پر کیا ہے اور تو
خوشا کہ انہیں کہ الہامات اور رغبت کی خبروں سے اطلاع دی ہے۔ اور سب فرستے ہیں
میں جس۔ یہ بشارت خدا تعالیٰ نے مجھ کو دی ہے اگر انکے سب کچھ شک ہو تو اس
کے مقابل کوئی دلیل پیش کیجئے ورنہ خدا سے ڈرنا چاہئے وہ بڑا قادر مطلق ہے
جھوٹوں کو بہت سزا دیگا اور گواہوں عذابوں سے معذبا کریگا۔

حقانی۔ مرزا صاحب! اس اشتہار میں جو کچھ احقر نے عرض کیا ہے حجت و حوت
خدا سے تعالیٰ کے حکم سے لکھا گیا ہے۔ اور اس کے حکم سے کسی کو گریہ نہیں کیونکہ
اکمل الحاکمین ہے پس آپ اور آپ کے معاونین اس معروضہ کو پڑھ کر تجلید
دل اور کبیدہ خاطر نہ ہوں۔ المامور معدور۔ بقول۔

گرچہ شیراز کماں ہے گزرد از کا نثار بنید اہل خرد
الراقم مولف قاطع برماہین احمقہ
الشیخ ابھانگ سدی ایکادوی سکا ۱۹ بکر می مطابق ۱۸ مارچ ۱۸۹۶ء

اشتہار دوم

قادیانی کر امت کا ایک۔ غلام احمد قادیانی کے پہلے کرو فیروز بذر اشتہارات تالیف
ہو چکے ہیں۔ اب نیا کٹھن ٹک کر کے ۲۲ مارچ ۱۸۹۶ء میل کو اور دو اشتہار درج معروض
پے در پے جاری کئے ہیں۔ چونکہ ہم بھی جانب قادر مطلق سے اس کے افشاہ راد
پر مامور ہیں۔ اس لئے فقرہ فقرہ کا حسن و قبح پر ناظرین کرنے فرمادہ ہیں۔ عباد
اشہار کے اول لفظ **قال** اور استدل سے جواب میں کلمہ **اقول** ہوگا۔

اشتہار اول ۲۲ مارچ۔ **قال۔** میرے اشتہار ۲۲ فروری پر جس میں ایک پیشگوئی
در بارہ تولد فرزند درج ہے۔ حافظ سلطانی کشمیری اور صاحب علی سکنا نے قادیان
لئے لوہا بیگ و شمس الدین وغلام علی سکنا ان ایضاً کے رد و ردیہ درج کر لیا کہ

ہماری دانست میں بڑا ہوا سے فونی سلم کے گھڑا کا پیدا ہو گیا ہے۔ حالانکہ یہ قول
انکا سلسلہ درج ہے **اقول۔** دروغ گویم بر دے دوس کا نام ہے اور ہاتھ بر سر من
جانی آپ ہی کا کام صابر علی اور حافظ سلطانی کا حوالہ معضی حل ہے یہ مات اُسوں
نے ہرگز نہیں کہی بلکہ بعد تجھنے اشتہار کے جو انہوں نے غلام احمد سے اس الہام کرنا
چاہا کہ تمہارے پاس کس نے کہا ہے ہمارا مقابلہ کرانے۔ غلام احمد سے کوئی جواب نہ آیا
اور سترم کے مارے سر جھکا یا شمس الدین وغیرہ میں کس کی گواہی کا یہ حال ہے کہ میں
تو خدا کا یہ بہانہ کرتا ہے کہ غلام احمد نے بعض جھوٹ لکھا ہے حاشا میں ہرگز اس بات
کا گواہ نہیں اور نہ صابر علی وغیرہ نے کچھ کہا ہے اور لوہا بیگ دمی ناظرین اور مرزا کا خدا کا
ہے بس اُنکی گواہی کا کیا اعتبار ہے۔ علی ہذا غلام علی مرزا کا فونی رستہ دار پر مشبہ
روا اُنکی بھلائی اور بستی کا خواستگار ہے۔ اب ناظرین کے ہاتھ انصاف ہو اور مرزا
کا جھوٹ صاف ہے اگر کسی کو اس میں شک ہو تو قادیان جا کر تحقیق مکتبک ہو۔

قال۔ جس سے وہ نہ سمجھیں بلکہ تمام مسلمانوں پر عہد کرنا چاہتے ہیں۔ **اقول** کیا آپ
دین اسلام کے بانی مسانی ہیں اور موجد مسلمانوں جو آپ پر حکم کرنے سے سب مسلمانوں پر
حملہ آور معمول ہوتے ہیں۔ حالانکہ کوئی مسلمان آپ کو مسلمان بھی نہیں سمجھتا۔ بلکہ
کھلم کھلا بدعتی بتلاتے ہیں اور کفر کا فتوے لگاتے ہیں۔ **قال۔** اس لئے ہم انکے قول
دروغ کا رد و احب سمجھ کر عام اشتہار دیتے ہیں۔ **اقول** ان کا یہ قول ہی نہیں یہ
سب آپ کی بناوٹ ہے۔ پس گویا اپنے قول کا آپ ہی رد کر کے مشہور کرتے ہیں
خیالات ناوان خلوت شیش و ہم بر گند عاقبت کفر و دس۔ **قال۔** کہ آج ۱۲ مارچ
تک ہمارے گھر میں کوئی لڑکا پیدا نہیں ہوا۔ **اقول۔** آج کل کی کیا خصوصیت
ہے بلکہ ایک آپ کے کوئی لڑکا پیدا نہ ہوگا۔ جیسے عرصہ ہوا بدریغ انتہا مفصل شائع
ہو چکا ہے **قال** بیورو لڑکوں کے جن کی عمر بیس بائیس سال سے زیادہ ہو چکی ہے
ہوا۔ **اقول۔** مرزا کی کوئی بات خالی از مکر و فریب نہیں لڑکوں کی عمر بیس بائیس
سال سے زیادہ ہمہ عبارت میں لکھی ہے۔ حالانکہ ایک کی عمر ساٹھ سال کی۔
دوسرے کی بیس سال کی ہے وجہ اس فریب کی یہ ہے کہ لوگ لڑکوں کی عمر سے
اُس کا عالم میری سمجھ کے مطعون نہ کریں کہ مرزا مطیع شہوت ہے **قال۔** لیکن ہم جانتے
ہیں کہ ایسا لڑکا حسب وعدہ اسی نو برس کے عرصہ تک ضرور پیدا ہوگا **اقول۔**
خوب ما جاز ہے کہ مخالفین کے مرنے کا تو انکو بقید تاریخ وقت المام ہو اور ایسے گھر
لڑکا پیدا ہونے میں سال کا بھی اعلام ہو۔ **قال۔** جوں نہانی کہ دوسرے تو حست۔
تو براون فلک حہ دانی چیست وہ صریح ایک جیسا دسی ہے۔ اگر خدا سے المام ہوتا تو
کیا وہ تاریخ اور وقت بتلائے پر قادر نہ تھا اور اتنا تعیر و تبذل نہ کرتا حالانکہ پہلے اشتہار
میں صاف صاف لکھا ہوا تھا کہ آپ کو مقدس روح دی اور روح آسمان سے رواہ کہ
چکی ہے۔ پہلے کہا ہوگا ابھی ہوگا۔ نو برس کی مبادی بھر عقرب بتلا کر اسے حل ہے
وعدہ کیا۔ حاکم ہوا ہی کہ کماے عنوا بطل حہ لڑکی پیدا ہوئی اور پہلے یہ بھی لکھا
ہو گیا کہ نو برس تک یا وہاں کی بیوی زندہ رہی۔ ہمارا المام تو تین سال کے اندر لڑکا
سب خاتمہ بتلاتا ہے جب آپ ثانی عیسیٰ اور برایت حلقہ کے لئے پیدا ہوئے ہیں
تو آپ کو سچا کرنے کے لئے اسی محل سے خدا فرزند کیوں نہیں دیکھتا اگر وہی بات ہے تو پہلے
اشتہار میں یہ قید نو برس کی چاہئے تھی۔ بلکہ یہ بھی کہ محل موجود ہوگا یا لڑکی
ہم پہلے اشتہار کے رد میں لکھ چکے ہیں کہ یہ محل عبارت اس لئے لکھی ہے کہ
اگر اب لڑکا نہ ہو تو آئندہ کے لئے تاویل بنائینگے سو یہی ہوا جب مردہ لڑکی کا
پیدا ہونا خفیہ معلوم ہو گیا تو فوراً نو برس کا بھانہ بنا لیا اور اس کا سبب کہ اسی لڑکا

ہرزا۔ مبارک وہ جو آسمان سے آتا ہے۔

جواب۔ خدا کتنا ہے وہ آسمانی گولہ نہیں سمجھیں ہے جو بال بال کو جاتا ہے۔

ہرزا۔ اس کے ساتھ فضل ہے جو اس کے آنے کے ساتھ آتا ہے۔

جواب۔ آجک مرادوی فرقہ میں عموماً اور مرزا صاحب پر خصوصاً قہر کا سایہ

تھا جو اس منقبوب ربانی کے سبب جہان میں آتا تھا

ہرزا۔ وہ صاحب شکوہ اور عظمت اور دولت ہوگا۔

جواب۔ شاید وہ صاحب دولت و نحوست و نکبت ہوگا۔

ہرزا۔ وہ دنیا سے آگیا اور اپنے مسیحی نفس اور روح النبی کی برکت سے

بہتوں کو بیماروں سے صاف کرے گا۔

جواب۔ خدا کتنا ہے وہ مرزا کی طرح دنیا میں آکر عوازل شیطانی نفس اور روح

منحوس کی نحوست سے بہتوں کو دائم الحریق کر کے داخل نے النار کرے گا اور آخر کو

خود بھی اس میں بڑے گا اور آسمان کا نام خرد جال ہوگا۔

ہرزا۔ وہ کلمہ اللہ ہے۔ کیونکہ حدیث رحمت غدیری نے اسے اپنے کلمہ کی طرح بیان کیا ہے

جواب۔ خدا سے ناپاک بتلاتا ہے۔ جس کو شیطان نے اپنی شیطنت اور

بے مینیت سے بھیجا ہے

ہرزا۔ وہ سخت ذہین و فہیم ہوگا۔

جواب۔ وہ نہایت غبی اور کون ہوگا۔

ہرزا۔ اور دل کا حلیم اور علوم ظاہری و باطنی سے پر گیا جائیگا۔

جواب۔ خدا کتنا ہے وہ نہایت غلیظ القلب ہوگا اور علوم صوری و حوی

سے قطعی محروم رہے گا۔

ہرزا۔ وہ تین کو چار کر دے گا۔ اس لئے معنی سمجھ میں نہیں آتے۔

جواب۔ خدا نے اس کے معنی سمجھ کر بلائے ہیں کان لگا کر سن لیجئے کہ ایک تو

طلوع اور دوسرے اسد عیسیٰ نے مغربی کا دعویٰ کیا تھا اور اب غلام خدا دانی

کر رہا ہے یہ جہین بھی دعوے رسالت کر کے تین کو چار کرے گا قیاساً یہ صورت بھی ہو

سکتی ہیں۔ ایک آب و دون آب کی ہونگا۔ جو تھوڑا ہے۔

ہرزا۔ فرزند بلند گرامی الرحمن مظهر الاول والاخر مظهر الحق والعلیٰ

جواب۔ خدا کتنا ہے غلام جان بخت خسرو الدنیا والاخرۃ مصدق ہلال العال

ہرزا۔ کان نزل من السماء۔

جواب۔ خدا کا فرمان ہے کان الشیطان ورو عن الفلک مرزا اس کا زول

نوا آسمان سے ہوتا ہے ایک اور آب کے دونوں فرزند سابقہ کا زول کہاں سے ہوا تھا۔

ہرزا۔ جس کا زول بہت مبارک اور جلال الہی کے ظہور کا موجب ہوگا۔

جواب۔ کیا آب اور آگ کے دونوں فرزندوں کا ظہور نامبارک اور ہر آبی کے ظہور کا

باعث ہوا تھا۔ اسکی نسبت کیا خدا کا یہی ایمان ہے۔

ہرزا۔ فرزند تاج ہے نور جسکو خدا نے اپنی رضامندی کے عطر سے مسموع کیا ہے۔

جواب۔ آیا آپ اور آپ کے دونوں جگر ظلم محض تھے جنکو خدا نے اپنے قہر

غضب کے قطرے سے متعفن اور گندہ کیا اسکو بھی خدا اسی پھیلنے کا بتاتا ہے۔

ہرزا۔ ہم اس میں اپنی روح ڈالیں گے اور خدا کا سایہ اس پر ہوگا۔

جواب۔ پہلے تلاش کا ملہ میں کسی روح پڑی ہوگی اور کس کے زیر سایہ ہے

اس کی نسبت تو خدا کا د فرمان ہے کہ اس میں شیعہ ایمان کی روح پڑی اور خدا کا

غضب اس پر برے گا۔

ہرزا۔ وہ جلد جلد بڑھے گا۔

جواب۔ خدا کتنا ہے کہ محض جھوٹ ہے جلد جلد تو مرئی کا بھی یا چار پاہ کا

لفظہ بڑھتا ہے اگر وہ اسی کا بچہ ہے تو آہستہ آہستہ پرورش یا شگ۔ بھلا مرزا

صاحب آپ کے قول کے موافق وہ ہفتہ میں کئی فٹ کا ہو جائے گا اور یہ ہلاندا نہ ہفتہ

میں کئی فٹ کا ہونا رہے۔

ہرزا۔ اور اسیروں کی رشتہ کاری کا موجب ہوگا۔

جواب۔ کیا ہلاندا نہ امیر نظیروں کی فید کا باعث ہوا ہے اب خدا کتنا ہے وہ

دائم الحبس ہوگا۔

ہرزا۔ اور زمین کے کناروں تک شہرت پائے گا۔

جواب۔ ہلاندا نہ کبوں گناہ رہا۔ اب خدا کتنا ہے محض خلاف ہے اس

رڈل کا نام قادیان میں بھی بہت سے نہ جائیگے۔

ہرزا۔ اور فوئیں اس سے برکت پائیں گی۔

جواب۔ ثابت ہوا کہ آجک سب فرقہ اسلام کی برکت سے محروم ہیں اور

مرزا صاحب اگر وہ کسی بھی برکت معدوم ہے اس برکت ہو برکت یا شگ اور این نام نہ چھوٹے

ہرزا۔ بھراپنے نفس ناطق سے آسمان کی طرف اٹھا یا جاوے گا۔

جواب۔ کیا اس کے سوا لانا نہ سابقہ قاروں کی طرح سخت السرے میں جلا جاوے گا

ہرزا۔ پھر شہادت دی ہو گھر رکنت سے بھرا جائے گا اور اس ای نعمیں بچے پوری کرے گا

جواب۔ معلوم ہوا کہ اب تک ساحر دینی کا گھر نحوستوں سے بھرا ہوا ہے۔

اور خدا کی کوئی نعمت اس پر پوری نہیں ہوئی جب سیاسی سال تک جو تو اب کا مضبوط

ہرزا۔ اور خواتین مبارک سے جنہیں سے تو بعض کو اس کے بعد یا شگ تیری نسل بہت ہوگی۔

جواب۔ سیاسی سال کی عمر ہوگی ہمنو خواتین کی آرزو باقی ہے۔ ع

سیاہی زور و نفوذ و آرزو نہ رف + جب سیاسی سال تک نسل نہ پھیلے تو اب ع

نرا کہ دست بلزد و گر چہ دانی صفت + اولاد پھیلنے کی کیا امید ہے عیری صد عیب جنہیں

گفتہ اند +

ہرزا۔ اور میں تیری ذریت کو بہت بڑاؤں گا اور برکت دوں گا۔

جواب۔ شاید خدا کتنا ہے میں مرزا کی ذریعہ کو منقطع کروں گا اور نحوست دوں گا

مرزا صاحب آپ ہر ایک بات کو الٹی ہی سمجھتے ہیں

نہ ہو کیونکہ تمہارا کار الطا تم اٹھ بات الٹی یا رواں

ہرزا۔ مگر بعض اُن میں سے کم میں فوٹ بھی ہونگے۔

جواب۔ بعض کی دینی ہے اصل میں کام حکم ربانی تھا۔

ہرزا۔ اور ہر ایک تیرے جدی بھائی کو کانی جاوے گی اور وہ لاؤں گے ہر ختم

ہو جائیگے۔ یہاں تک کہ وہ ناؤں ہو جائیگے اور ان کے گھر ہواؤں سے بھر جائیگے۔

جواب۔ خدا نے یہ الہام سن کر خفا ہو کر فرمایا کہ یہ بیسگوئی ہے با حصول گوئی۔

جوابات مدقوں سے ظاہر ہے اسکو چالکی سے ایسا الہام بتا کر لوگوں کو ناحق دھوکے

میں ڈالتا ہے اور اپنے جدی بھائیوں کا دل دکھاتا ہے اسکے بعد خدا نے ایک

کاغذ پر مرزا اور اس کے جدی بھائیوں کا منہ پر کتبیت مع کیفیت مفصل لکھ کر

میری طرف ڈال دیا اور اسارہ واسطے مشہر کر کے کیا۔ لہذا وہ سچو انسان ہمیش

ارباب بصیرت کے ملحق ہوں کہ سب صاحبان غور فرماویں۔ اور اس طرح ہیں

قادیانی نے آج تک محض جھوٹے فتنے بنا کر روح استہزات کئے ہیں۔ جب

خود خدا اس کی کتاب پر گواہی دیتا ہے تو اب تک کہا ہے۔

دیباؤ کی بیٹے عرض کی کہ پچھلے جنم میں وہ کون تھا فرمایا کہ نبی کو مری تھی جو کروڑ سب سے جنگل کے جاوڑوں کو کھایا کرتی تھی وہی کروڑ سب اس کی ذات میں ہیں چنانچہ اللہ تعالیٰ نے مجھ کو لوح محفوظ دکھلایا جس میں سب مکملوں سے اول نام نامی درج تھا میں نے عرض کی کہ خداوند اُس نے بہ اشتہار جاری کیا ہے کہ مجھ کو الہامات ہوتے ہیں فرمایا محض جھوٹ ہے مجھے کوئی الہام یا پیشگوئی اسکو نہیں بتلائی جو باتیں کہتے ہیں یا لکھتے گاس کے برعکس ہوگا۔ تو جا اور یدرہما اشتہاس کا جھوٹ مشہور کرنا کہ میرے بندے نجات پاویں۔ الہام جھوٹا ہے۔

مرزا صاحب! میرے مضمون سے آپ کو رنج نہ ہو میں تو بابتیاری حکم الہی عرض کر رہا ہوں۔ اگر کچھ میری بناوٹ معلوم ہو اور تصدیق مطلوب ہو تو جب آپ خدا سے ہمکلام ہوں تو جو چھ لکھتے گا۔ اگر ایماندار ہو تو فقرات الہامیہ کو مثل آیات قرآنیہ سمجھتے گا ورنہ آپ کو اختیار ہے۔ ہر رسولاں بلوغ مابدونیں

ہرزا۔ پہلی پیشگوئی۔

جواب۔ جبکہ یہ سب سے اول پیشگوئی ہے تو آپ کے ہی قول کے موافق اور تمام پیشگوئیاں جو اس سے پہلے درج براہین احقہ ہو چکی ہیں جھوٹی ہوتی ہیں حقا کہ دروغ اور حافطہ بابت مدعہ جاوہ ہے جو سب جڑ سے بولے۔

ہرزا۔ خدا نے مجھے مخاطب کر کے فرمایا کہ میں تجھے ایک رحمت کا نشان بنایا ہوں

جواب۔ رحمت کا نہیں رحمت کا کہا ہوگا۔ آپ تو مہربان کو الٹی سمجھتے ہیں اور اس ترجمہ میں امتیاز نہیں رکھتے ہیں۔

ہرزا۔ تیری دعاؤں کو میں نے سنا اور اپنی رحمت سے یہاں قبول جگہ دی۔

جواب۔ خدا کتاب ہے جھوٹوں کا جھوٹا ہے میں نے کبھی اس کی دعا نہیں سنی اور نہ قبول کی۔

ہرزا۔ تیرے سیر کو جو ہوسیار پور اور کوہ بانہ کا سفر ہے تیرے لئے مبارک کر دیا۔

جواب۔ خدا اس سفر کو مہمانت محوس بتلاتا ہے آپے شاید لوہانہ میں بنا کنڑ کی سرائے میں جیلانہ کے متصل قوہ کش مویشی مبارک سمجھا ہوگا۔

مرزا صاحب کو فرقہ طوائف بہت پاک معلوم ہوتا ہے کہ تمام شہر لوہانہ جھوٹ کر کنڑ کی سرائے بسنے کی اور براہین احقہ کی مدد میں طوائفوں کا مال جو شرح مہر میں قطعی حرام ہے سائل کیا۔ اہل میں تو مرزا صاحب نے علیٹ فارم بریولیس کے سپاہیوں سے دیکھ کھائے اور یہاں میں امرا اور وزرا سے جو روپے اوڑھائے۔ قصہ منور میں ایک برہمن سے مساختہ کرنے میں ہار کر رات کو بھاگ آئے۔ مگر اس سفر میں اعلیٰ درج کی مبارک دہی کوڑے مکان میں یا تین ہونے کی ہوگی۔

ہرزا۔ سو قدرت اور رحمت کا نشان تجھے دیا جانتے۔

جواب۔ خدا کتاب ہے میں نے قہر کا نشان دیا ہے۔ رحمت کا نشان تو صرف بنا کنڑ کی سرائے تھی اور بس۔

ہرزا۔ اے مطہر تجھ پر سلام۔

جواب۔ الفاظ تو یہ تھے اے مسکرو مکار تجھ پر آلام۔

ہرزا۔ خدائے کہا تھا وہ خوشگئی کے خواہاں ہیں۔ موت کے بعد سے نجات

یاویں۔ قروں سے دیے بڑے ماہر آویں۔

جواب۔ خدا کہا ہے کہ میں جلد مینوعی کوئے الماد کرو لگا اور فرسے لگا کر جہم

میں ڈالوں گا۔

ہرزا۔ دین اسلام کا شرف اور کلام اللہ کا مرتبہ کو نیز ظاہر ہو۔

جواب۔ آج تک گویا جس کا نام اسلام ہے وہ محض خیال خام تھا اور جسکا نام قرآن تھا وہ صرف بزمیہ سے برکران تھا۔ اب مرزا کی بدولت شرف و مرتبہ لوگوں پر ظاہر ہوگا اور قرآن و اسلام کا نام باہر ہوگا۔

ہرزا۔ اور حق اسی تمام برکتوں کے ساتھ آجائے اور باطل اپنی تمام خجستوں کے ساتھ بھاگ جائے۔

جواب۔ مرزا ہی کے منہ سے ثابت ہوا کہ اب تک نے بن اسلام میں باطل اپنی تمام خجستوں کے ساتھ موجود تھا اور حق مع اپنی تمام برکتوں کے مفقود اب ساخر باطل کے وجود سے حق آویگتا اور باطل جاوگتا۔

ہرزا۔ میں تیرے ساتھ ہوں۔

جواب۔ یہی پیشواہان کے ساتھ کون تھا کیا شیطان بے عنوان تھا۔ البتہ خدا کا بہرمان تھا کہ میں مرزا کا ساتھی نہیں اسکا مددگار شیطان ہے۔

ہرزا۔ جو خدا کے وجود پر ایمان نہیں لائے اور خدا کے دین اور اسکی کتاب اور اس کے رسول کو انکار اور تکذیب کی نگاہ سے دیکھے ہیں۔ ایک کھلی نشان ہے۔

جواب۔ خدا کا ارشاد ہے کہ اگر نبیرا دین ہے اور دینا قدس میری کتاب ہے۔ برہما میرا رسول ہے۔ جن کا اس پر ایمان ہے۔ وہ مومن اور میرے وجود کے قایل ہیں اور جو اس سے منکر ہیں وہ کافر اور شیطان کی طرف مائل ہیں۔

ہرزا۔ تجھے بشارت ہو کہ ایک وجہ اور پاک لڑکا تجھے دیا جائیگا۔ ایک لڑکی غلام لڑکا تجھے ملیگا وہ لڑکا تیرے ہی تجھ سے ہوگا۔

جواب۔ خدا نے یہ فخر شکر شکر کے فرمایا کہ تو اس فریب کو سمجھا عرض کیا کہ میں وہ سو کوس کے فاصلہ پر رہتا ہوں مجھے کیا معلوم ہے فرمایا کہ مرزا بڑا غلام بہت ہے۔ اب یہ پچاس سالہ ہے اور سلطان احمد اور فضل احمد اس کے دو فرزند حیات ہیں

جن میں ایک ستائیس اور دوسرا پچیس سالہ ہے باوصف اس کے ڈھڑھ سال ہوا کہ جنہ شہوت ہو کر ایک جوان خوبصورت عورت سے اور شادی کی ہے۔ شہادہ ذکر دہکا پیل سے وہ حاملہ ہو گئی ہے اس سے جو لڑکا پیدا ہوگا اس کا نام پاک لڑکا رکھا ہے۔ میں نے عرض کیا۔ کیا واقعی لڑکا ہوگا۔ فرمایا نہیں لڑکی ہوگی تو اپنا الہام

سچا کرے کہ مرزا اسوقت حضور فریب کھینے کا اور اسبواب ہم جھکو اطلاع دینگے۔

مرزا صاحب! اب میرا سوال ہے کہ آپ کے یہ لڑکا انکی دفعہ ہوگا یا دوسری ذہبت الہام میں تاہم عیادت اصلی لکھی ہے کہ اگر آپ کی دفعہ لڑکا ہو گیا تو الہام سچا ہوا ورنہ دوسری دفعہ کی تاویل بتا دینگے۔ کہیں صاحب اب خدا نے آپ کو پاک و رکی لڑکا دیے کی بشارت دی ہے۔ کیا پہلے لڑکے دو تو کہ یہ منظر باہک۔ نبی ہیں اور کیا اپنی ذہبت

سے ہونے میں کچھ شبہ بھی ہے۔ مرزا صاحب واقعی آپ کے کلمات پیغمبروں کے ساتھ خوب مشابہ ہو چلے۔ مجھ صاحب نے بھی ساتھ سال کی عمر میں آٹھ مں سالہ حضرت عایشہ سے نکاح کیا۔

ہرزا۔ اسکا نام عموائل اور بشیر بھی ہے۔

جواب۔ ہم نے شا۔ خدا کتاب ہے اسکا نام عزرائیل اور شریر بھی ہے۔

ہرزا۔ اس کو مقدس روح دی گئی۔

جواب۔ کیا آپ کو شاید شیطان روح عطا ہوئی ہے اور اسکی نسبت یہی

کہنا چاہتے ہیں یا پاک اور پلید روح دیکھتی ہے۔

ہرزا۔ وہ نور اللہ ہے۔

جواب۔ وہ دیو جبرکلم کھاتا ہے۔

دیں اور ایک نائب ناظم ریاست پیشانی کی آنکھیں لگیں گئے غایت مطیع ایک ڈاکٹر صاحب کے ہاتھ سے معالج میں جاتی رہی ہیں۔ ڈاکٹر صاحبان پر احسان کیجئے۔ آئیے اُن سے برود ایک سال وعدہ بھی کیا تھا کہ ہم سرور دعا کرتے ہیں۔ ایک سال کامل ہو گیا اب تو انکا بھی شر گھبرا گیا ہو گا اور جانے دوشاہ بہن کی طرف توجہ کیجئے کہ ایک کوئی ملک بھلا سے مرزا صاحب نے تحصیل زندگی ترکیب کو خوب سوچی ہے کہ پہلے لوگوں کو ڈرا دیں اور پھر دعا کے بہانے اُن کو لوٹیں۔ مگر میرا تجربہ تو یہ ہے کہ کوئی سادہ لوح بھی آپ کی کھوکھلی دعاؤں پر یقین نہ کرے گا۔

ہرگز۔ اگر کسی صاحب پر کوئی ایسی پیشگوئی شاق گزرے تو وہ مجاہد ہیں کہ یکم مارچ سے یا اس تاریخ سے جو کسی اخبار میں پہلی دفعہ یہ مضمون شائع ہو۔ ٹھیک ٹھیک دو ہفتہ کے اندر اپنی دشمنی تحریر سے مجھ کو اطلاع دیں تاکہ وہ پیشگوئی مجھ کے ظہور سے وہ ڈرتے ہیں اندراج رسالہ سے علحدہ رکھی جاوے اور موجب دل آزاری سمجھ کر کسی کو اس پر مطلع نہ کیا جائے۔ اور کسی کو اس کے وقت ظہور سے خبر نہ دیا جائے۔ جواب۔ آپ کی غلت عائی یہ ہے کہ لوگ ڈر کر آپ کی طرف رجوع لاویں اور بھینٹ چڑھاویں اور تحریریں بھیجیں آئیے کوئی نہیں ڈرتا ہے شک جی کھو کر درج کیجئے رادہ سارا شعلہ طوبی نیار ہوتا ہے ہم بھی ایسا الہام سنائیے اور غیب کی باتیں بتائیے۔ مگر ناظرین کو آپ کے الہامات کی قسم کہ کوئی صاحب سہو یا عدا کوئی تحریر مرزا کے پاس نہ بھیجیں۔ تاکہ معاون افترا پر دلائی نہ ہوں۔ کہیں مومن خسان کے سر پر ناظرین صاحب عمل سر کریں۔

خواہم از در دفاق تو بفرما ز رسم خوش کتم خاطر از وعدہ پیشانی ترا مگر مرزا صاحب! خود بھی خبردار رہنا کہ جیسے قادیان کے دس ساہوکاروں کی طرف سے جعلی خط مشتر کیا تھا۔ کوئی قادیانی فریب بنا کر درج رسالہ نہ کر دینا ہم نظر ہیں فوراً آپ کا کیا چھٹا کھولا جائیگا مرزا نے اشتہار کے منہ پر کرنے میں بھی سوچا ہو گا کہ دیکھیں کیا کیا اعتراض ہوتے ہیں تاکہ اس میں پہلو بچائے جائیں۔

مخفیہ فلک سنگ فتنہ ہزار من آہمانہ گزیم ہد آئینہ خصا
فریب کی بنیاد نہیں ہوتی ایک پہلو بچائیے۔ دس پہلو اور نکل آئیں گے افسوس جن چیزوں کی افشاں کا خدا کا منشا ہوا اور آپ اخفائیں اور یہاں تو اموات ال ناری کو چھپا دینا منشا ظاہر کیا ہے اور آخر صفحہ اشتہار پر دیکھو اپنے جدی بھائیوں کی نسبت کہا کیا سخت کلامیاں کی ہیں اور برائیاں حقیقیہ میں کیا کیا بکواس بکری ہیں۔ ہرگز! منجراں پیشگوئیوں کے جو معصل اس سال میں درج ہوئی پہلی ایک پیشگوئی جو خود اس احقر سے متعلق ہے آج ۲۰۔ فوری سنہ ۱۳۷۵ عیس رعایت اختصا کلمات الہامیہ تونہ کے طور پر لکھی جاتی ہے۔

جواب۔ یہ محض خلاف ہے کوئی پیشگوئی نہیں ہوئی بلکہ اس احقر کو صفائی قلب اور نیک نیتی کے سبب کبھی کبھی اوقات لگی بارگاہ میں دحل روحانی ہونا ہے کسی وقت اور کسی مغرب ماخوذ اوہالے سے آکا ذکر میں شہنا آج مبارک دن پچاگان سدی ایکادسی سمت بکری کو جو صفائی وقت میسر ہو کر دیکھ کر گزرا ہو تو آپ کی تصدیق کلام کے لیے بارگاہ باری تعالیٰ میں جو عرض کر جایا تو ابھی غلام احمدی میری زبان پر گزرا تھا کہ اوہالے نے نہایت جلال سے دیا کہ وہ شخص تو دراصل میں مکار و غدار اور مغربی پیدا کیا گیا ہے اور مانہ آئندہ میں ایک شخص ایسے ہی اور بھی ہونگے۔ مجھے عرض کی کہ بار خدا یا ایسے مکار کو سزا کیوں نہیں پتا چوبنگاں ایزدی کو کرہا ہے تو ابھی اُسکے پیچھے اعمال کا بدلہ باقی ہے تین سال میں ہرگز

تو ابھی قسم کا کیا اعتبار ہے جبکہ فقط دو چار روپیہ پر دنا ہے نیک نیتی ہی ہے کہ جدی بھائیوں کی چٹا کاٹتے ہو اور اپنی نسل پھیلاتے ہو۔ ایک روپیہ کی کتاب کے سوسو چار کس لیتے ہو لوگوں کی طرف سے جعلی دستخط کر کے چھوٹے ٹکڑے پھیلواتے ہو بیویوں کے چھتے مرکب ایک اترا تے ہو کتاب پھیلوانے کے لئے لوگوں سے روپیہ لئے اور عیش و عشرت میں اوٹا دئے۔ لوگوں کو ذوق نگاہ کے بیج کرنے اور سچ بتانے سے مانع آتے ہو اور جو آپ سے ملنے آتا ہے اُس سے پانچ چار نذر لئے بغیر بات نہیں کہتے اور یہی نیک نیتی ہے کہ مخالفین کا مرنا چاہتے ہو اور یہی نیک نیتی ہے کہ جناب منشی اندرس صاحب مراد آبادی کو جو طبری شدہ اشتہارات بھیج کر مباحہ کرنے اور الہام دکھانے کے لئے تین سو کس سے بلوایا۔ جب حسب وعدہ روپیہ دینے پر نہ آیا تو فوراً بھگا گئے اور اپنا چھپو دیا اور جب جناب منشی اندرس صاحب ملن کو تشریف لے گئے تو پھر جو اشتہارات کجانی اکرنا شروع کر دیا اور کہنے ہو جو مسلمان میرے قدموں پر چلیگا اسی کی نجات ہوگی اور وہی نہیں اور اپنے متین سب اولیاء سے بزرگ تر بتلاتے ہو اور کہتے کہ ابھی نیک نیتی کہنا نیک لکھی جائے کہ ناحق ناظرین مطالعہ سے کلفت اٹھائیں آپ کے اشتہارات و کلیات کچھ معتد نہیں کہ وقت ہوسے ظاماتیاں شمار امن خوب می شناسم۔ اس جبہ عصا امر خیر شام ہرگز! ہم کو خود اپنی نسبت اپنے بعض جدی اقارب کی نسبت اپنے بعض دشمنوں کی نسبت اور بعض اپنے دلا سرفرومی بھائیوں کی نسبت اور ایک دیسی امیر نور اور پنجابی کی نسبت بعض متوطن خیرین مثل موت فوت کے مخالفین اللہ مستغف ہوئی ہیں جو اب تصفیہ بھیجی گئی۔ جواب۔ مرزا آپ کو اپنی نسبت کوئی خبر متوجش نہ ملی۔ خدا کو بھی جرات نہیں کتاب کی نسبت جبری خیر بھیجے۔ خوف کے مارے تمام خیرین فرج بمش و نشاط اذرا بھیجتا ہے۔ بعض جدی اقارب مرزا امام دین صاحب وغیرہ آپ کے چچا زاد بھائی ہیں جو آپ کا مکر ظاہر کرتے ہیں دوستوں سے مراد قادیان کے دس ساہوکاروں کے۔ جنہوں نے آپ کا بطلان کیا تھا اور فلا سرفرومی بھائیوں سے عبادت ابو عبدالرحمن صاحب قصوری اور دیوبند اور لودہانہ کے بعض علماء سے ہوئی جنہوں نے کفر کا فتوے آپ کے حق میں دیا۔ اور دیسی امیر نور اور دیسی کوئی ایسا ہی روئے ضمیر ہو گا جس پر آپ کی حقیقت کھل گئی ہوگی۔ اور جب مخالفین اللہ کی نسبت متوجش خیرین مستغف ہو چکی ہیں تو تصفیہ کس سے ہو گا اور نصف کون بنے گا محقق ہوں تو آپ جیسے ہوں۔ جو ابھی خبروں میں بھی مشکوک ہیں۔

نگہ دار آن شوخ در کسہ ڈر کہ اندہمہ خلق را کسہ بڑ
ہرگز۔ اور ایک کے لئے ہم دعا کرتے ہیں۔ کیونکہ ہم جانتے ہیں کہ اگر تقدیر معلق ہو تو دعاؤں سے ٹل سکتی ہے اس لئے رجوع کرنے والے مصیبتوں کے وقت مقبول کی طرف رجوع کرتے ہیں۔

جواب۔ آپ تو مقبولوں کے سرعہ ہیں اور آپ کی دعا تو تقدیر معلق کو باسلوئی تمام ٹال سکتی ہے ہم بھی چند مامی انصاف کے نام لکھتے ہیں ذرا آپ کی مراد بھی پوچھ کیجئے ذاب صاحب کو ظلم کو قصورے دونوں سے غلط مامی ہے۔ رلامور کے ذاب کو قصوری وغیرہ کی ٹری مرض ہے۔ صدیق حسن حان بھوپال معزول ہیں اور آپ کی نسبت جو جو متقدما اور عن مال سرکاری دایر میں اُسے نہایت ملول ہیں انہیں کے متوسل ایک ناظم صاحب مجرم ظلم اندہی دس سال کی قید میں مبتلا ہیں۔ جناب بیگم صاحبہ والی بھوپال صدیق حسن خاں معزول کو تین لاکھ روپیہ دیگر خارج کرنا چاہتی ہیں انکا ارادہ ضعیف کیجئے ایک یا ست کے ایک مرزا ابلیکاشا ق ہیں کہ عمر کو نسل ہو چاویں دعا کا لکھا دیکھا تاکہ خزانہ ریاست سے آپ کی خوب مدد کریں اور لوگوں کو دو دو چار روپیہ کی تکلیف نہ

تو پانچوں گہمی میں ہونگی۔ قادیانی نے یہی سمجھا ہوگا کہ اگر انگریزوں کو فتح ہوگی تو ہم علم ہنر بیٹھنے والے خدا خواستہ عذر میں کون پوچھ گئے گا۔ اور اس کے خیال میں جنگ کا بھی اُس کی زندگی میں ہونا ہی شیر ممکن ہو۔

مرزا۔ چونکہ پیشینگوئی یاں اختیاری بات نہیں کہ ہمیشہ خوشخبری پر دلالت کرے۔
جواب۔ شاید خوشخبری آپ کے مخالفوں کے لئے اختیاری نہیں اور اپنی ذات اور معاونین کے لئے درم خیرہ معلوم ہوتی ہے۔ اپنے معاونوں اور ذات خاص کی نسبت کوئی نحوست۔ بدبختی حیات اور مہات کا الہام نہیں دیکھا۔ خدا کا بھی یہ خوب قاعدہ ہے کہ ایک طرف ہی خبریں دیا کرتا ہے اور قادیانی بیغیر سے تیرو کاٹوں ڈرتا ہے۔
مرزا۔ اس لئے ہم ہمارے تمام اپنے مخالفین کی خدمت میں عرض کرتے ہیں کہ اگر وہ کسی پیشینگوئی کو اپنی نسبت ناگوار طرح پاویں۔ جیسی کہ خبر موت فوت یا کسی اور مصیبت کی نسبت ہو تو اس بندہ نایحیر کو معذرت تصور فرماویں۔

جواب۔ مجھ و انسا کا کیا موقع ہے۔ عقلا موت فوت کی خبر سے ناراض نہیں ہوتے بلکہ احسان مانتے ہیں۔ مگر کاروں سے عزت و نفرت کرتے ہیں۔ آپ کسی کی وفات مہات کا حال اگر درج رسالہ کریں تو حتم و اگر کے پہلے اپنی اور اپنی اولاد اور تمام کنبہ کو بھی اس خبر میں شامل کر لیں تاکہ راست سمجھی جاوے اور اگر صرف مخالفوں کی ہی نسبت دریدہ دہن کی تو پھر ہمارے حملے بھی آپ جانتے ہی ہیں قہر تک بھی سمجھا چھوٹنا مشکل ہوگا اور یہ بھی یاد رہے کہ اگر پیشینگوئی مطابق نہ ہو تو پھر بھی شرمناک ہے۔ ہاں پیشین گوئی تو اس کا نام ہے ہم کہتے ہیں کہ آپ کی پیشینگوئی لغو ہوگی اور اُس کی بلا آپ کے سر پر پڑے گی۔

مرزا۔ بالخصوص منشی اندر من صاحب مراد آبادی و پرنٹ لیکچر رام صاحب یشاروری وغیرہ کی نسبت غالباً اس رسالہ میں بقید وقت و تاریخ کچھ ہوگا۔

جواب۔ چوچوت نمائندہ جفا جوے را + بیر خاش درم کسدر وے را + بس حضرت جناب منشی اندر من صاحب دام اقبالہم و اجمالہم سے مباحثہ نو کر چکے اب بھٹیاریوں کی طرح دست و گریبان ہو جانے پر آمادہ ہو جاؤ گے اور دشنام دہی اور بدانتہائی پر آمادہ ہو جاؤ گے۔ مہر دے قساندہ مسگ یا نگدے دہد + ہر کے بر خلقت خود سے تسد + اگر آپ کو مخالفین کے یہ بارے میں خبر ہوتی ہے تو اہل سلام میں سے ملا عبدالرحمن صاحب فقوری اور لودہا نہ دو دیوبند کے چند علما جنہوں نے آپ کے حق میں کمر کاٹوے لگا ما اور محض نامہ بھی بہ ثبت مواد ہر تیار کیا آپ کی پیشین گوئی حیات و مہات سے کیوں محروم رہے یہ آپ کی بیلک کو صاف دھوکھے دہی ہے آپ میں یہ قدرت ہرگز نہیں کہ کسی کے مارے میں صریح خبر نفیہ تاریخ و وقت لکھ سکیں۔ محض طول و فضول ہی دار عبارتیں لکھنا آکا شیوہ ہے جیسی کہ کربا بن احمد میں پر کر رکھی ہیں۔ ہاتھ لیکن تو اُسی کیا۔ انشاء اللہ بروقت سب سے رسالہ لکھنا ناظرین خود دیکھ لیتے۔ یہی الہام ہے بجائے سڈٹ لیکچر رام لیکچر رام لکھنا یا ب حد پرنٹ لیکچر رام صاحب کی نسبت مخبر ہوا۔ جب وہ چھ ماہ قادیان میں رہ کر آپ کے الہام دیکھنے کے مدعی رہے اور طرح طرح کے اشتہارات چھپواتے رہے اُس وقت کچھ نہ بن آیا اور رک اٹھاتے رہے۔

مرزا۔ ان صاحب کی خدمت میں گزارش ہے کہ ہم دل سے کسی کے مدح و تحسین نہیں۔ خدا جانتا ہے ہم سب کی بھلائی چاہتے ہیں۔

جواب۔ خدا جانتا ہے کہ آپ جیسے کوئی مدح و تحسین نہ ہو تو یہ آپ کی ہر خواہی بدخواہی مول صرف باہر سے ہے۔ اگر آپ کو خیر خواہ و نہ بدخواہی میں کوئی کلام نہیں

مرزا۔ اور بدی کی جگہ نیکی کر نیکی مستعد ہیں۔
جواب۔ اب میں نیکی کر نیکی مادہ ہی نہیں آپ کی نیکی علم شریع ہے کہ جن مسلمانوں نے کچھ نہ دیا انکو برا نہیں احمقہ میں لکھا ہے کہ وہ جیسے ہی مرجاش اور جن ناب صاحب نے آپ کی کتاب نہ خریدی آپ کی کسی امانت کی۔ مرزا امام الدین صاحب اپنے چچا زاد بھائی کے کو آپ بجائے مشکوری دشمن جانی بیٹھنے کے انہوں نے آپ کو اس کرو تذر سے منع کیا تھا۔
مرزا۔ اور بنی نوع کی ہمدردی سے منور اور معور ہے۔

جواب۔ سچ ہے دروغ و راجا قلعہ نباشد۔ یہی ہمدردی ہے کہ بنی نوع انسان تو ایک طرف خاص اپنے جہادی بھائیوں کی نسبت اپنے اہلکار کے آخری صفحہ کی تیسری سطر میں لکھے ہوئے میرے جہادی بھائیوں کی جواکٹ حاجی کی اور وہ لاؤدر بر ختم ہو جائیں گے اور خدا انہر بلا ناڈل کر لگا کہ یہاں تک کہ وہ قادیان ہو جائیں گے انکے گھر بیڑوں سے بھر جائیں گے اور ان کی دیواروں پر غضب نازل ہوگا اور اپنی نسبت لکھا ہے کہ میری نسل کثرت سے ملکیں میں بھیلیں اور میرے گھر پر کتوں سے بھر جائیں گے اور میری اولاد کا قطع نہ ہوگی اور آخری دنوں تک سرسبز رہی وغیرہ وغیرہ۔ ناظرین غور کریں کہ یہ بنی نوع کی ہمدردی ہے یا خود ستانی و بے دردی ہے۔ ہمدردی تو اسکا نام تھا کہ جیسا سمارا نے لکھا ہے اس کے بالعکس لکھتا یعنی اپنی جواکٹا اور آپ لاؤدر رہتا اور خود مرود بلا ہوتا اور اپنے گھر بیڑوں سے بھرتا۔ قطعہ

مشنیدم کہ مراد راہ خدا دل و دشمنان ہم نہ کردند تنگ
ترا کے میسر شود اس مقام کہ باد و ستانت خلاف بہت جنگ
مرزا۔ لیکن جو بات کسی مخالف کی نسبت یا خود ہماری نسبت کچھ برنج منکشف ہو تو ہم اس میں نکلی محور ہیں۔

جواب۔ ہاں اگر اپنی ذات اور عیال و اطفال اور موافقین و مخالفین کی نسبت کوئی خبر کیساں درج ہوگی تو تینیک باعث مجبوری ہے ورنہ قطعی مکرو فیہ مفہوم ہوگا اور عام و خاص کی رائے میں قادیانی معلوم ہوگا۔
مرزا۔ ہاں ایسی بات کے درج کئے کے بعد جو کسی کے دل کو کھنے کا موجب ہوگا۔ ہم سخت لعن طعن کے لائق بلکہ سزا کے مستوجب ٹھہریں گے۔

جواب۔ لعن طعن سے آپ کو کیا ڈر ہے۔ بلکہ باعث کروڑ ہے آپ کے معاونین کہا کرتے ہیں کہ لعن طعن سے ترقی مناسب ہوتی ہے۔ جیسے پچھلے پیغمبروں پر ہوتی رہی۔ اگر بصورت مختلف ہاتھ و زبان کھڑے جانے کی سطر ہوتی تو بے شک دوسروں کے لئے کما بین عہد ہوتی سگایا ہے کہ آپ کی طرح پہلے بھائی تھیں سنگھ ساکن موضع پچھوانہ علاقہ قلیا لہ نے بھی ہمارا کرم سنگھ صاحب سرگیاٹی والی ریاست پٹیالہ کی نسبت ایسی پیشینگوئی کی تھی۔ ہمارا جہ صاحب ہمارے انکو بلو کر نظر بند کر دیا تھا تاکہ مدت معینہ تک اگر اس زندہ رہا تو سمجھ لو لگا ورنہ آپ غیب دان ہو چکے جب مدت مذکور گزر چکی اور حضور دم آسمان کا بال مدینگانہ نہوا تو بھائی صاحب کی زبان کھڑا دی گئی۔ تاکہ یہ زبان پھر کسی کے لئے باعث دل آزاری اور موجب اضطراب نہ ہو سچ ہے

ہم ہوش باش کہ سر در سربازان ہی زبان سرخ سر سبز سپہد برباد
اب تک تو اس چہن رہی۔ لیکن بجاس برس کے بعد اب آپ میں وہی وصف
پائے گئے مبادا کہ حکام انگلشیہ براہ سیاست آپ کے حق میں بھی ویسا ہی سلوک کریں کہ ہر کس ناکس غیب دانی کا مدعی نہ بنے قصہ کوتاہ یہ تو حکمت خویش خسرواں دان۔
مرزا۔ ہم قسمیہ کہتے ہیں کہ ہمارا سینہ نیک نہی سے بھرا ہوا ہے۔

جواب۔ جبکہ آپ کے اندر وہ سیر نہ موافق آیات سورہ حجیم کے قسم کھائی اور توڑ ڈالی

انہیں بچنے اس جگہ صبح کرتے ہیں۔

اشتہار اول

قادیانی شعبہ دار دنیا کھائے کر سے روٹی کھائے شکر سے
لبریز تھا شائے بخش کون و مکان است فائوس خیال است کہ گویند جان است
بہن جس محقر وادیں جان و دل من انداز نثارش نہ بہ نقد دل و جان است
یک قطرہ ز بحر کرمش بہت کہ بینی صد جوے روانم نہ پے نشنہ لبان است
ردم ہم از دست کج و بیک بلانیش
بیچ و دم تحریر ہمہ سخن و سنان است

مرزا غلام احمد قادیانی بھی عجیب و غریب کا پشیر ہے جو ابتداء سے اسلام سے آنجک
امت مجاہدین پر فتنی اور مکاری میں اپنا شانی نہیں رکھتا۔ دن و رات ایسی چال
چلتا ہے کہ عقلا بھی چکاواں ہیں۔ پچھلے شعبہ کے تو بدلیعہ اشتہارات قراؤا ايسے
شائع ہو چکے ہیں۔ جس کا جواب احکام قادیانی سے نہ بن پڑا۔ اب ایک اور مرقعہ
مذکور ہوتا ہے۔ براہین احمدیہ جسکو عوام براہین احمقیہ کہتے ہیں صرف ایک روپیہ کی
کتاب ہے۔ حضرت مذکور نے اس کی قیمت سو سو پچاس پچاس روپیہ لوگوں سے
لیکر تینہ اسکا تالیف کرنا اور طبع کرنا بند کر دیا کہ اس میں مفاد کی صحت نظر نہ آئی
اب اور نیا رسالہ شروع کر کے لوگوں کے روپیہ لوٹنے کی نیت ہے چنانچہ منیمہ اخبار
ریاض ہند یکم مارچ ۱۸۸۷ء سے واضح ہوا کہ رسالہ سراج بے نور طیار ہوتا ہے جس
کے رد و فح میں ہماری طرف سے بھی شعلہ بر توڑ جب محکم خداوندی بتلا ہے وقت
شروع ہدیہ ناظرین ہوگا بالفضل اشتہار منیمہ مذکور کے مبلغ آمیز باتوں کی قلمی کھولی
جاتی ہے۔ اشتہار کی عبارت کے اول لفظ مرزا اور جواب کی ابتداء میں لفظ جواب تحریر ہوگا۔
مرزا آریہ رسالہ اس احقر نے اس غرض سے تالیف کرنا چاہا ہے کہ منکرین حقیقت اسلام
اور مذہب خیر الانام کی آنکھوں کے آگے چمکتا ہوا چراغ رکھا جاوے۔

جواب۔ براہین احمقیہ کے چھ سو صفحہ بھی اسی غرض سے سیاہ ہوئے تھے مگر
افسوس کہ حقیقت اسلام اور صداقت خیر الانام اظہار نہ ہوئی۔ اس کے سارے بناوٹی الہامات
اور تین سو ساٹھ دلائل اور براہین احمقیہ کا لشکر لیکر خدا کا آنا و قطب کی طرح اسکا غیر قابل
ہونا وغیرہ وغیرہ سب ثبوت رائے گمان گئے اور سب نکتے ہو گئے اب سراج لے نور سے کہا
ادھر چلا چھا کر گاہ تو صدیقیوں کے صرصر حملہ سے ابکدم بس گل ہو جا بیگا۔

مرزا۔ اور بڑی بڑی پیشگوئیوں پر جو منہ زور وقوع میں نہیں آئیں مستقل ہے۔
جواب۔ آج تک جتنی پیشگوئیاں درج براہین احمدیہ ہوئی ہیں ان میں کیا تھا
اور ہی ہے جو آئندہ نہ اٹھیں نہ کسی کا نام و نشان ایک ہندو۔ ایک آریہ چند مسلمان
مجمول عباسی الف الیلہ اور بدرتیر کی سی حکایتیں جھوٹے قصے فضول افسانے
تمام کتاب خود شانی سے مخلو خدائے مجھے عیسیٰ بنایا۔ مینے موسے کے ساتھ کھانا کھا
موصاحب حضرت علی فاطمہ اور حسین میرے مکان پر آئے اور حضرت فاطمہ نے میرے
سر پر اپنے زانو پر رکھا اور سب اولیاؤں سے بزرگوں فلان جگہ سے میرے پاس دشت
رومیہ آئے۔ فلان شخص کا مینے تپ دف کھوایا اور یہ کہا اور وہ کیا۔ اہلین دیکھو تو نہ
کسی کا سر نہ پاؤں طبع زود فتنے اور اہل قریب باتیں اور قادیانی دھوکے۔

مرزا خدائے اس ناکارہ کو اپنے بعض سرانجمنہ مطلع کر کے اعظم سے سکدوش دیا ہے
جواب۔ بھلا قرین قیاس بھی ہے کہ ناکارہ آدمی کو خدا نے اپنے محض اسرار تادیے
اور وہ استرالیہ ہوں کہ مرزا کے یاس فلان جگہ سے دس روپیہ آویں اور مرزا کے بیٹا ہو۔

اور مرزا کا فلان دوست و کاکت بس پاس ہوگا اور فلان مانوڑ بھلا حضرت قادیانی
کی سبکدوشی کیونکر ہوئی جبکہ اعتراضات کا بھاری پوچھ اسکی گردن پر ہے جس سے
قیامت تک نجات و ہم و قیاس سے ازاد رہے۔

مرزا حقیقت میں اسکا فضل ہے جسکو چار طرف شائے بخش مغالطوں سے اس کی جو مخلصی بخشی ہے
جواب۔ اسکا نام فضل نہیں ہے بلکہ تہر ہے کہ آپ کی ضلالت اور بطلان کا باعث
ہو رہا ہے اور مخالفین سے مخلصی نہیں بلکہ سنگین عذاب میں گرفتاری ہے۔ جو آپ کے حق
میں نہایت موجب گریہ و زاری ہے۔

مرزا آریہ رسالہ تزیب الاختتام ہے اور چند مہفتوں کا کام ہے۔
جواب۔ یہ سب کو بھی یہ الہام ہوئے کہ چند جمعہ کھٹے قصوں کا اس میں انضمام ہوا
ہے جگانہ آغا ہے نہ انجام ہے۔ بلکہ از اول تا آخر مجموعہ خیال ہے۔

مرزا۔ اس رسالہ میں تین قسم کی پیشین گوئیاں ہوئی اول وہ پیشین گوئیاں کہ جو
خود اس احقر کی ذات سے تعلق رکھتی ہیں۔ دوسری وہ پیشین گوئیاں جو براہین احمدیہ
با عام طور پر کسی ایک شخص یا بنی نوع سے متعلق ہیں۔ تیسری وہ پیشین گوئیاں
جو مذہب غیر کے پیشواؤں یا اہل اعظوں سے تعلق رکھتی ہیں۔

جواب۔ یہ سب قریب ہے نہ کچھ رنج کا ذکر ہوگا نہ راحت کا نہ حیات کا نہ وفات
کا اپنی تعریف اور اپنے معاذوں کی توصیف جا بجا درج ہوگی۔ انشاء اللہ ہم کام طبع
ناظرین پر سب حقیقت کھل جاوے گی جیسے براہین احمقیہ سے ظاہر ہے اور اس کے
مطالعہ الہامات سے باہر۔

مرزا ہم نے صرف بطور نمونہ چند نامی آریہ صاحبوں اور چند قادیان کے ہندوں
کو لیا ہے جنکی نسبت مختلف قسم کی پیشین گوئیاں ہیں۔

جواب۔ چند نامی آریہ صاحبان وہ ہو گئے۔ جنہوں نے مرزا کا ذکر و فیہ جو بدلیعہ
اشتہارات شائع کیے ہیں اور قادیان کے ہندو وہ دس سہا ہو کر فرضی معاہدہ کر بیولے
ہو گئے۔ جنہوں نے علحدہ اشتہار چھوڑا دیا تھا کہ ہم نے وعدہ ایک سال تک الہام کھینچ
کا کیا نہ ہم اس کے الہام کو راست مانتے ہیں نہ سب مرزا کی جلساڑی ہے۔ خود ہی
مسودہ بنایا۔ خود ہی نام لکھ دیا۔ خود ہی چھپوا دیا۔ اگر اپنی داب کو لیتے تو بہتر تھلا
کیونکہ جگ بیٹی سے آپ بیٹی کا قصہ معتبر ہوگا۔

مرزا۔ اور اس تقریر پر بھی حال ہے کہ خداوند کریم ہماری حسن گوشت کو جسکا احسان
ہو کہ ہم اس فرغت حاصل ہے۔ ظالموں کے ہاتھ سوائی حمایت میں تھے۔ روس نخوس کو جو اس
کر کے ہماری گورنٹ کو فتح نصیب کرے تاہم ہندوئیں اگر بلحاظین روح کیں لہذا اللہ کا
جواب۔ اس الہام میں مرزا شاید اگر یوں کی فتح اور روس کی شکست ماننا نہ لگے اگر

خوش ہو کر اسکو ثانی عیسیٰ مائیں مگر یہ خیال حام ہے۔ دامایاں فرنگان فریوں کو خوب
جانتے ہیں اور ایسے سعیدوں سے بخوبی واقف ہیں ہاں اگر مرزا کو الہام کا دعوے ہے تو
جنگ روس و انگلین کا مفصل حال لکھے کہ فلان مقام اور سہ میں لڑائی ہوگی۔ اور
فلان فلان مشہور اشخاص کام آویں گے اور فلان گروہ مظفر و مسکو و وغیرہ وغیرہ مفصل
حال لکھ کر دوسری براہین احمقیہ چھپوائے۔ تاکہ الہام کی حقیقت روشن ہو جاوے
ورنہ ایک نجومی کا قصہ شاید حال ہوگا۔ کہتے ہیں کہ ایک بادشاہ کو کوئی غنیمہ آیا اسے ایک
نجومی سے پوچھا کہ انکے میری فتح ہوگی یا شکست نخوئی نے کہا کہ آگ کی رخ ہوگی۔ بادشاہ
نے کہا کہ اچھا لکھو۔ اسے فوراً لکھ دیا جب نجومی گھر میں آتا تو گھر کے لوگ اسکو تنگ
کہتے تھے کہ لکھ دینا مناسب نہ تھا غیب کی بات ہے خبر نہیں کیا ہو۔ اسے کہا
مینے جو کچھ کہا ہے سمجھ لیا ہے اگر اسکی شکست ہوگی تو ہم سے کون تو جیتے گا اگر فتح ہوگی

نہیں کرتا تھا۔ رفتہ رفتہ سائیس نے قرقی کرنی شروع کی اُنکی روشنی کے آگے بائبل کو منہ چھپا کر ڈھانپا۔ متعصب پادریوں نے بائبل پر اس نئی روشنی کا دلچسپی نہ لیا۔ دنیا کے بننے کے جھ دنوں کو چھ نہانے بنایا۔ اسی طرح بہت سی دیگر لکھنوں کو بہت سچا یا لیکن کیا انہیں کامیابی ہوئی؟ یورپ کی مذہبی حالت سے بوجھو۔ تمہارے اپنے ملک میں تمہارے دیکھتے دیکھتے پورانوں کا مذہب کیسے زور زور پر تھا۔ ویدک سورج کے نکلنے ہی اُس کے اوسان باختہ ہو گئے۔ یہاں بھی رب کی تقلید میں نہیں ہیں۔ یورپ کی تلقین سے پورانوں کا انکار اور متعارف ظاہر کرنا شروع ہوا۔ ستر اپنی بینڈ سی فصیح عورت نے اپنا سارا زور اسی میں لگا دیا نتیجہ آپ کے سامنے ظاہر ہے زیادہ واضح کرنے کی ضرورت نہیں۔

اے میرے بزرگوں کی اولاد! اور اے آریوں کی سنتا نو! عرب سے تمہیں کیا واسطہ اور سنگ اسود سے تمہارا کیا رشتہ۔ پرانا کوساری کیا باپ سمجھو وہ نہ صرف بنی اسرائیل کا خاں اور نہ صرف عرب کے بٹوں کا ڈھ صرف ابراہیم کا دوست اور نہ صرف مسیح کا وہ لوجا اور جیتن سب کا مالک ہے۔ اُس کا پتہ وید مقدس دیتا ہے اُس کی شرن آواز ہے عید و تہنات کو وسیع کر دے اور کل بنی نوع انسان کو بھائی سمجھو۔ مہا بھارت میں لکھا ہے

अथ निजः परोऽन्यो गगानाल ख्यते
त्साम्। उद्वर चरिताना न्तु वश्वे वकु ह्मवकम् ॥

اے اپنا ہے یہ بیگانہ۔ یہ تنگ دلوں کا خیال ہے فاحلوں کے لئے ساری دنیا ہی ایسا کتب ہے! لیکن کیا تمہاری بعد روی انسانوں تک ہی محدود رہنی چاہئے کیا جانوروں کو ماننا پاپ نہیں؟ کیا حیوان غیر جنس ہیں؟ جو بدیتا ہے۔ ہرگز نہیں۔

मित्रस्य चक्षुषा सर्वाणि भूतानि समीक्षन्ताम् ॥
مہر ایک جاندار کو اپنا متر سمجھو۔ کسی کو میر امت دوں بھائیو! یہ سونے کا رمانہ نہیں ہے یہ کیا کوئی زمانہ بھی سویر کا نہیں رہا۔ اس امولک جنم کو دیکھتے (فضول) مت گنواؤ۔ مٹھ کو چھوڑ کر تعصب کو چھوڑ کر جیہن کی تعلیم کے آخر سے بری ہو کر ایک مرتبہ سچائی پر غور کرو۔ مقابلہ وید اور قرآن تمہارے دو برو ہے۔ کسی بر اندھ صاحب دماغ مت کرو۔ اپنی عقل سے کام لو۔ اپنے آئنا کی شہادت مانگو اور پھر حق ثابت ہوا اُسے قبول کرو۔ ہے دنیا کے مالک اور تمام جیوا آتماؤں کے شاستی دھام ایک پر جا اس وقت دیا کل ہو رہی ہے آپکو اپنے انتہ کرلوں میں رکھتے ہوئے روم روم میں آپکی مودگی کے باوجود ایک بھولی ہوئی ہے آپکے سچے گیلان اور آب کی سچی ہدایتوں سے بے بہرہ ہے۔ دیا ساگر! اسی امار دیا سے اُن کے دلوں کو دھلا دو۔ تاکہ وہ تمہارے سچے گیلان کو حاصل کر سکیں۔ اوم تانیتھہ سنا سینہہ شاستینہ۔

جاندہ ہر سچہ
۲۱ اگست ۱۸۹۷ء
ویدک دھرم کا ایک ادنیٰ اسیلوک
نشی رام جگیا سو

اشتہارات

ذیل کے دو اشتہارات منڈت جی نے اس وقت لکالے تھے جبکہ مرزا غلام احمد قادیانی کے الہامی چوچالوں کا ابھی صوت آغا ز ہی ہوا تھا۔ ناظرین کی واقفیت کے لئے ہم

اُس نے سچے دھرم پر جان قربان کر دی! اے موس ہونے کے بعد ویدوں کی کھلم کا خون بان حال سے تمہاری توجہ اپنی طرف کھینچ رہا ہے۔ دنیاوی عورت۔ دنیاوی ثروت۔ دنیاوی محبت اور دنیاوی تعصب سب ہمیں کے ہیں رکھے رہ جاویگے۔ پرانا تمہارے حصہ جب تمہارے کرموں (فعلوں) کا حساب ہوگا تو صرف ایک دھرم ہی مددگار ہوگا پھر کیا تم نہیں سمجھتے کہ یہ انمول سمہ مفت ضائع جا رہا ہے۔ دھرم (دین حق) سے بڑھ کر اور کوئی مطالعہ نہیں ہو سکتا اور نہ ہی سچائی کے قبول کرنے سے بڑھ کر کوئی عمل۔ ذرا غور کرو! دینے تنگ دایرے سے ماہر نگاہ ڈالو یورپ کے فاضل محقق متفق اللفظ ہو کر کہہ رہے کہ دنیا کے تمام مذہب کا سرچشمہ وید مقدس ہے عقل پاک دیکھا کر کہہ رہی ہے کہ خدا کا ری (عدل) پر مشیہ واپس بندوں کو کسی زمانہ میں بھی بغیر سچی رہایت کے نہیں چھوڑ سکتا۔ جاہل سے جاہل آتما بھی سچے سچا ہے۔ پرانا تمہارا گیلان کبھی محفل نہیں رہ سکتا اور اُس میں رو دو بیل ہرگز نہیں بنو سکتا عقل کل کو ماسخ و منسوخ سے کیا تعلق؟ ویدک سنسکرت زبان کی کمالیت ہی اس کے اہلای ہونے کا ایک بدیدی ثبوت ہے۔ الینڈیر گیٹان (علم اکی) کو قصبہ کہانیوں سے کیا تعلق دنیا کے کس حصہ میں رلیفا رہ نہیں ہوئے۔ اُنکی کس کس جگہ عورت نہیں ہوئی لیکن کیا اُنکی محدود تعلیم اور ان کے ناممکن عمل جو کہ خاص وقتوں اور خاص ملکوں کے لئے تھے۔ پرانا کے امت (رجید) گیلان اور اُس کی امت (مجان) کا مقابلہ کر سکتے ہیں۔

عرب کے وحشی ملک میں محمد صاحب نے بہت کچھ اصلاح کی گوا انہوں نے بجائے کیول سنبہ (صرف سچائی) پر بھروسہ کر نیے مارا راضی نامے کئے۔ قریش کی خاطر کبھی ان کے گھروں کو خدا کے وکیل ٹھہرایا اور پھر اپنے پیروں کی ناماشکی کے خوف سے اُس آیت کو منسوخ نہ کیا کبھی (کروری کے زمانہ میں) حمل اور بڑبڑاری کی تعلیم دی اگھ بھی (طاقت پکڑنے پر) سیف وغیرہ پکڑ لی۔ کثرت ازدواج کو قطعی روکنے کی طاقت نہ رکھتے ہوئے چار پر اسی نام کر لیا۔ بت پرستی کو دور کرتے کرتے لوگوں کو اپنی پیغمبری سے نفور دیکھ کر کعب پرستی کا فتورے دیدیا کہاں تک بیان کرلوں۔ محمد صاحب کا ایک عمل بتا رہا ہے کہ وہ معمولی انسان تھے۔ اور اپنی ہی عقل سے کام کرتے تھے۔ جو کچھ انہوں نے اصلاح کا کام کیا اُس کے لئے تم ہی کیا ہر ایک حق پسند اُنکی عورت کر دیا لیکن ساتھ ہی اس کے جسد قدر اُنکے افعال ناپسندیدہ اور مذموم تھے اُنکے لئے ہر ایک منصف مزاج افسوس کئے بغیر نہیں رہ سکا۔

میارے بھائیو! شرک کو کفر کہتے ہوئے مشترک مت بنو دیکر مالک بتوں سے مہ موڑتے ہوئے خاص سرزمین کے تعصب میں پھنسا کر خاص تنوں کی طرف مت بھاگتے۔ پھر۔ بھلا سو تو سچی سنگ اسود اور شا گرام میں کیا فوق ہے۔ دونوں پتھر اور دونو بیران ہیں جو دلیل تمہیں ایک کی پرستش سے کوئی ہے کیا وہ دوسرے کو پسند دیتے؟ منع نہیں کرتی۔ بت پرستی تو صرف روشنی سے محروم کراتی ہے لیکن انسان پرستی اُن سے بڑھ کر خطرناک ہے وہ صرف سچی روشنی سے ہی محروم ہیں کراتی بلکہ ٹھوکر بھی کھاتی ہیں۔ محمد صاحب عرب کے جاہل اور وحشی بدقل کے مشیہا ہو سکتے تھے۔ لیکن تم تعلیم یافتہ اور تہذیب کے مدعی۔ محمد صاحب کی تعلیم تمہیں کیا سکھا سکتی ہے۔ امیر عرب الرحمن کا بلے وحشیوں کے لئے بنظر حاکم بنے۔ لیکن کیا تم اسے قبول کر سکتے ہو ہرگز نہیں کیونکہ تمہارے قوم کے لئے مذہب کو وسطیٰ مناسب ہے۔ البتہ تم محمد صاحب کی تعلیم پر اپنی روشنی کا خلی چڑھا کر اُنکی اصلی بدعت کو کچھ پانا چاہتے ہو۔ لیکن یہ کب تک۔ دینا کی تاریخ کا مطالعہ کرو۔ اور اُس سے سبق لے کر یورپ میں ایک زمانہ تھا کہ مذہب عیسوی کا بڑا زور تھا کوئی معقول سے معقول بات بھی بر حلاف بائبل کے سننا پسند

۲۴۔ مولوی۔ اس مذہب نے تمام مباحث ضروریہ کو اپنی جمع کرنا شروع کر دیا آریہ کے عام مذہب میں گو کاسہ لیتی۔ اور جو کچھ کھانا ناپسند ہے مگر اس شخص نے تمام عیسائیوں اور یادریوں کے اعتراض بھی لے لئے۔

آریہ۔ بے شک آریہ کے عام و خاص مذہب میں کاسہ لیتی اور جو کچھ کھانا ناپسند اور ممنوع ہے وجہ یہ ہے کہ اس مذہب کی بنیاد عقل اور علم پر ہے ہاں اسلام نے جو مذہب جس کی بنیاد صرف شخصی تقلید پر ہے انیسویں صدی کا کھانا اور کاسہ لیتی لیان ہے اسی واسطے ہم نے کبھی بھی کاسہ لیتی نہیں کی مگر چونکہ مرزا صاحب نے عیسائیوں کے اعتراض چور کر اور ان کی میر کا چھوٹا اٹھا کر اسکا نام الہام عالم رکھا تھا۔ پس ہم کو اس کا جواب دینا ضروری تھا ہم نے صرف جواب دیا۔ ہم نے وہ سارے اعتراض یا جواب اصلی کتابوں سے لئے ہیں نہ کسی عیسائی یا یادری کی تصنیفات سے جو کچھ کھانا اور کاسہ لیتی کا فخر اسلام والوں کو مبارک رہے۔ (غور سے اور ایمان سے دیکھو مذہبِ براہین احمدیہ گل)۔

۲۴۔ مولوی عیسائیوں کے ایک رفیقہ نور افغان نے مذہب کی مدح میں کئی صفحہ سیاہ کئے ہیں ایک جگہ لکھتا ہے کہ مذہبِ براہین احمدیہ لیس دیکھ پ ہے جب اسے ابتداء سے دیکھنا شروع کرو تو دل ہی چاہتا ہے کہ آخر تک دیکھ لیا جائے سبحان اللہ کیا سچ ہے اللہ نوالی الذین انکم دیکھو تو ان کتاب والوں کو یقین لائے ہیں ساتھ بدکاروں اور منافقوں حد سے لکھنے والوں کے اور شکروں کو کہتے ہیں یہ اسلامیوں اور مومنوں سے زیادہ ہدایت یافتہ ہیں اگر عیسائیوں میں ایسے نصف بھی ہیں جن میں سے ایک نے مجھے لکھا ہے کہ مذہب کے ریویو سے اتفاق صرف صاحب دیو لکھتے سے مزاج والوں کا ہو گا کہ مذہبِ براہین کو زندہ بھی دیکھ چکا ہے۔ بجز یا وہ کوئی کے میری ہاتھ تو کچھ نہیں آیا۔ ہاں کوئی شخص سیکھنا چاہے تو اچھی کتاب ہے عیسائی اعتراض ہم پہنچا کر اپنی لیاقت ضرور جتاتی ہے۔ ایسے مباحثہ سے چمکنے کی کہانیاں اچھی ہیں

آریہ۔ اسلام کے صداقت اور آپ کے الہام کی وکالت ہو چکی۔ دیکھ لیجئے ایک منصف مزاج عیسائی نے اگر ہماری کتاب برانصاف سے ریویو دیا تو اسے آپسے لکھ کر کہا اور صرف یہی نہیں بلکہ صفحہ ۵۳ پر بھی یہی ردنا دیا ہے آپ تو بموجب وعدہ صفحہ ۳۸ کے قرآنی آیت کی سن لیکر مذہب سے لکھنے لگے تھے کیا یہی تہذیب جو آپ نے ہماری نسبت صفحہ ۳۵ پر لکھی ہے مذہب آپ اپنی بناوٹ سے لے کر کسی فردِ خدا میں مگر انسانی ملکی نوعی سے اللہ کے لئے آپ کو محروم نہیں رکھا آپ نے تصدیقِ براہین الاحادیث میں مذہب لفظ ہماری نسبت بہت ہی کثرت سے استعمال کیا ہے کیا یہی تہذیب ہے جسے ہماری کتاب کا نام بھی صحیح نہیں لکھا اور جو کچھ لکھ دیا کہ تہذیب۔ تہذیب وغیرہ کا جواب ہے کیا یہ تہذیب ہے جن حق پسندوں نے ہماری کتابوں کو پسند کیا انکو بھی گالیاں دیں کیا یہی تہذیب ہے کیا آپ نے عیسائیوں کو مشرک بت پرست وغیرہ الفاظوں سے یاد نہیں کیا۔ کیا کوئی عیسائی بھی مسلمان کو اہل کتاب کہتا ہے یا محمد صاحب کو نبی پس یہ سارے خیالات خام اور مذہبِ اسلام پر مبنی مبنی ماسن ہاں صاحب فرماتے ہیں لیکن بے دین بے ایمان لوگ جو کچھ بجا رکھنے کے کسی دین کی کسی چھوٹی دسی دلیل کو بھی فدا کر دیتے ہیں دیکھتے ہیں کہ مصنف فصل الخطاب کی ردیہ یا دیوی پر غور کرنے سے پایا جاتا ہے کہ جب وہ حق نظر دیکر خداوند سبحان کے چند شراہات کو جملہ کرتے ہیں اعتراض جمانے لگے اور اسی طرح مباحث بے علمی نقصان بے جا کے بے سوچے سمجھے وہ حملہ تو کرتے ہیں

مگر جو کچھ نصیب و سہٹ دہری کے سبب تو ایمان سے بے نصیب ہوتے ہیں۔ اور واضح رہے کہ فی زمانہ محمدیوں کی ایسی ایسی کوششوں سے بخوبی روشن ہو گیا ہے کہ اب انکے پاس پھر مغالطہ ہی وہ وہاں بازنوں کے اور کچھ ہاتھ پلے نہیں رہا۔ کیونکہ آگے جب تک آپ کے ہاتھ تلوار تھی تو اس سے اپنا کام چلانے انکو ایسے جینوا کے ساتھ یا یوسی کے گڑھے میں گاڑتے تھے لیکن جب سے تلوار چھین گئی تو یہ طریقہ اختیار فرمایا کہ مغالطہ دہری و ردیہ بازی سے بچا رہ سادہ لوگوں کو دام تذبذب میں پھنسانے کی کوشش مت فرماتے ہیں“ (صفحہ ۴۵)۔

مولوی صاحب یہ آپ کے قرآن پڑھنا پیشوا محمد صاحب کی غلطی ہے جو خیال کرتے ہیں کہ آدم وغیرہ کی کتابیں تھیں۔ نہ ہم اس بات کے مدعی اور نہ بتا سکتے ہیں کدھاب کہاں ہیں۔ اگر بموجب دعویٰ قرآن و احادیث محمدی کی کتابیں کسی زمانہ میں تھیں تو آپ ہی بتائے کہ وہ اب کہاں ہیں اور کس قوم کے پاس کتنی مدت تک وہ رہیں۔ ورنہ قرآن و اقوال محمد صاحب کی صداقت ہاتھ سے جاتی ہے۔“ (صفحہ ۲۲)۔

پھر نور الدین صاحب کو مخاطب کر کے کہتے ہیں۔ افسوس کہ نصیب نے ان کی عقل و بصارت کو کھو دیا (صفحہ ۴۰ سطر ۲۰)۔

اور طرہ یہ ہے کہ مظاہر حق جلد ۲ صفحہ ۳۸۲ سے واضح ہے۔ کہ سگ اسود بڑا کام کرتا ہے کہ لوگوں کے گناہ اس پتھر پر مڑے جاتے ہیں اور لوگ اس پتھر کو جو دمِ حاکم کے اپنے نامہ اعمال کی سیاہی روز بروز اسے دے آتے ہیں۔ یہ وہ کام ہے جو حشر ل بھی محمد صاحب کے واسطے ان کے دل کو بار بار دہونے سے نہ کر سکا تھا۔ اور وہ سیاہی اُنکے دل میں جوں کی توں بنی رہی کہ جسکے سبب وہ نہ صرف بری تعلیم مطلقاً و تہذیب و دیار پرستی و سنگ اسود کی جو دم چاٹ و جہاد و قتل و ہشتت کے حور و غلمان وغیرہ کے موجد ہوئے بلکہ کبھی کبھی باخواسے شیطان بتوں کی بڑی تعریف کر کے انہیں شفاعت کا پھر وسع بھی کرایا کرتے تھے دیکھو مظاہر حق جلد ۵ صفحہ ۳۵۸)۔

اور یہی سبب تھا کہ محمد صاحب لوگوں پر سے عذاب اللہ کا کچھ بھی دور نہ کر سکے تھے۔ (جلد ۴ صفحہ ۳۰۹۔ مظاہر حق)

پس اب محمدی صاحب بموجب عنیدہ و خوش فہمی مولوی صاحب کے مواحد کیوں نہ کماویں کہ جو کچھ کعبہ اور بتوں کی جو دم چاٹ سے جواب تک گذارہ چلتا رہا ہے صاف رنگی کا نام اکثر کاغذ پر شنا جاتا ہے (صفحہ ۹۱۹) پس جبکہ مولوی صاحب کی کلیتہاً دریافت و اما نڈاری کا حال ہے تو پھر خداوند مسیح کی شہادت پر اعتراض کیوں نہ کئے جاویں۔ شرم! شرم! شرم!!! (صفحہ ۹۴ مظاہر حق) +

التاس آخری

اے ہمارے بھائی پڑھے ہوئے صدی بھائیو! اور بھارت ماتا کے سخت جگوار آریہ مسافر کا آخری تحفہ میں تمہاری خدمت میں پیش کرتا ہوں آریہ مسافر نے جو خداوند تمہاری کی ہر اُنسے تمہیں خبر نہیں ہو تو عرب کی چال و ملت تلجیم کے بیچ سے چھوڑا کر ستمِ ہرم کی روشنی میں لانا میرے مرحوم بھائی کا مشن تھا تمہارے لئے کرن کرن نکالینے کو اس نے بروایت کیا۔ جو کسی کیسی خطرناک آفتوں کا سامنا کرتے ہوئے تمہارے لئے وہ ستمِ ہرم کی منادی کرتا رہا آخر کار اسی پاک فوج کی ادائیگی میں ایک ظالم مکار غنا باز کو ہاتھ لگے کہ تمہیں شہید کے سلسلہ میں چار دیگر فریڈ شایر ہو چکے ہیں تاہم کیا بلی طرہ زمانہ اور کیا بلحاظ مصمون یہ کتاب آریہ مسافر کا آخری تحفہ سمجھنا چاہئے۔ ایک بشر

بھی اور اسی طرح انگریزی کی کتب ذیل نے ویڈنگ سٹس بمبر ۱۷۰۳ء و ۱۷۰۴ء انشیاؤنپشہ
ادھیسا چالیسواں پیر و بعد دہات اندی آریہ سراج۔ ٹرائف آف ٹروث۔ اوشن آف مہری
ٹرمی نالوجی آف ویدس۔ ڈاکٹرن آف دی انکارینس بریلانی۔ ڈوڈی ہتیو سوسنٹ۔
ایسی ہی اور بہت سی کتابیں دید منتروں کی تشریح میں انگریزی میں بھی ہیں اسوقت
مک آریہ سراج کی کتابیں سنسکرت۔ ہندی۔ گجراتی۔ اردو۔ انگریزی۔ گوکھی ہندی
زبانوں میں ہیں۔ فارسی۔ عربی۔ فرنگ میں بھی ہو جاوینگی ہم سوسے ہے یا بیکار نہیں ہیں۔
۲۳۔ مولوی۔ اس حلقہ کا باعث جو آریہ جماعت اسوقت مسلمانوں پر کر رہی
ہے اور اس متفرک کا موجب جو آریہ نے ظاہر کیا ہے صرف آریہ ہی نہیں بلکہ گہاری غفلت
اور اپنی پاک کتاب کی خدمت میں غلطی اور غلطی طور پر بے پرواہی بھی اسکی علت ہے
تھے اپنی کتاب پاک کو طاقی نسیان پر رکھ دیا جسکا وبال تم پر یہ پڑا کہ گہاری غفلت فرم گئے
آریہ۔ آریہ جماعت جو مسلمانوں پر حملہ کرتی ہے۔ وہ صرف اپنی سچائی کے سبب
سے ہے۔ ورنہ یہ سبب نہیں ہے جو اپنے دکر کیا ہے آپ بخوبی یاد رکھئے کہ جتنا وہ
قرآن کا زیادہ مطالعہ کریں گے اتنا ہی وہ جلدی معقول کی طرف جھکیں گے اور آریہ بیٹھے
کیونکہ جہاں ہم کو محض حامل مسلمان کے دیر سے آکر ہوئی کا خیال ہے۔ ہاں غفلت
اور حق شناسوں کی نسبت اتنی ہی جلد امید۔ اسلام کے فرقے کب سے ہوئے۔ کیا
بارہ تیرہ سال سے یا بارہ تیس سو سال سے؟ بھائی سوچو اور ایسے ایسے گپ لانا
کرو۔ عثمان اور علی کے وقت سے بلکہ خاص حضرت کے وقت میں ہی عایشہ اور علی
اور عثمان کی مخالفت ہوئی معاویہ اور یزید و حسنین کے حالات مطالعہ کرو۔ اسی
وقت سے فساد کی بنیاد قائم ہوئی گویا اسلام پیدا ہونے ہی فساد کو لیکر جنا۔ کب
برے بڑے ہجرتی دن رات قرآن کے مطالعہ کرتے ہوئے نہیں تھے۔ خود جبریل کی زبان
ہے۔ یا حضرت کی وعظ سننے والے کلمات اور معجزہ والے اس کے بانی ہوئے تو اس کا
طاق پر رکھنا اسکا باعث ہرگز نہیں بلکہ قرآن کا زیادہ پڑھنا اور سوچنا۔

۲۴۔ مولوی۔ مسلمانوں! تمہارا اللہ ایک تمہاری کتاب ایک۔ تمہارا رسول
ایک۔ عیسائی تین کے بندے۔ آریہ چار کتابوں کے متبع۔ ان میں اختلاف ہوتا
تو ہوتا۔ ہم ہیں اتنا فرقہ کیوں ہوا۔

آریہ۔ جس طرح تمہارے صوفی لوگ کہتے ہیں ہمہ اوست۔ خود پیر شدہ پیام
آور و گشت خود کا فرو نمودار کار۔ اصل میں ہزاروں لاکھوں بلکہ کروڑوں مسلمان
مجھ میں وحدت و خدایت کے قائل ہیں۔ یوں نام کو مسلمانوں کا راز ایک گرو گرو
پیروں کی کیا رہیں دیتے ہیں۔ ورنہ مذاق میں ہی سمجھتے ہیں۔ کروڑوں قبروں کے
پوجاری ہیں مسلمانوں کا رسول ایک تمہیں بلکہ سب رسو نپر انکا ایمان ہے۔ آجکل
آپ کا مرشد بنی قادیانی بھی رسول بنا ہوا ہے اور مسلمانوں میں فساد کا بانی ہے۔ اسی طرح
عیسائیوں کی حالت ہے۔ صلیب پر بھی ایک خدا کے قائل ہیں مگر ہاں فرقہ و تالیف کے بھی
قابل ہیں جس طرح کروڑوں مسلمان مردوں سے بھی مراد مانگتے اور خدا سے بھی ہماری
کتابیں چار نہیں صلیب صرف ایک یعنی وند ہے جس طرح ایک کتاب کے چار بابا ہوتے
ہیں اسی طرح وید ونگا حال ہے اصل میں وید ایک ہے مگر رگ۔ یج۔ سام۔ اترو۔
اس کے چار باب ہیں۔ اسی واسطے ممکن نہیں کہ آریوں میں اختلاف ہو مسلمانوں
میں اختلاف کی وجہ اول تو یہ ہے کہ انہوں نے سب کتابوں سے پیکر دی کی طرح
لیکر قرآن بنایا۔ دوم یہ کہ سب نبیوں پر ایمان رکھا۔ سوم فرشتوں پر جبکی تعداد معلوم
نہیں۔ چہارم ایک آدمی پر جسکی حالت قرآن کی آیتوں کی طرح بدلتی رہی۔ پنجم قریشی
اور کعبہ پرستی اور اسود پرستی بھی اسکی باعث ہے۔ ششم چار یا پانچ امام بھی

بھی اس اختلاف کی وجہ ہیں۔ ہفتم آپ جیسے الہام کے دعویٰ پر بھی اختلاف کے
پھیلائیوئے ہیں۔ ورنہ آریہ باتیں نہ ہوتیں تو فرقہ نہ ہوتا۔
۲۵۔ مولوی۔ مشرکوں سے نکلتے توحید کی طرف آتے ہوئے گروہ بلکہ یوں کہتے کہ
اسلام کے قریب آئیوئے دیا مندی پنہ کہ جب مختلف اسباب سے رکاوٹ ہوئی اور دھوکہ
میں مبتلا ہوئے تو اللہ تعالیٰ نے اپنے فضل سے ان میں کے سعیدوں کو غلطی سے بچانے
کے لئے حضرت میرزا غلام احمد صاحب مجدد کو پیدا کیا اور انہیں توفیق دی کہ آریہ اور
ان کے سوا جس قدر اسلام کے مخالف ہیں ان سب کو توحید افعال سے سمجھا دیں
اور مغالطات کے مواقع سے انہیں آگاہ کر دیں۔

آریہ۔ ایسی خام خیالی اکثر جدید مذاہب نے اے پکا یا کرتے ہیں۔ عیسائی کہتے ہیں
مسیح کے قریب آتے ہوئے۔ یہ کہتے ہیں برہمہ سراج کے قریب آتے ہوئے۔ محمدی کہتے
ہیں اسلام کے قریب آتے ہوئے مگر سچ بات یہ ہے کہ ہر کس پر خیال خویش خبطہ دار و نہ
تو اسلام کو پسند کرتے ہیں اور دھاس کے قریب آئینکی کو شش کرے ہیں ہاں ہم حق کے
طالب اور حق پر قائم ہیں اچھا! امیرزا صاحب ہماری ہدایت کے واسطے ہوئے ادا
ناہ جن کی ہدایت کیو واسطے ہوئے انکی مذہبی کتابوں سے واقف انکی زبان سنسکرت سے
ناواقف۔ ڈھاڑی میرا سسی کیے رہسرا انکی قصی چڑھنے کو ملی اٹھانے کو۔ خود رنگاری کی طے
گئے۔ سوامی جی دور و دراز سفر کے بعد ضلع گورداسپور میں گئے۔ مگر وہاں جبرائیل
نے میرزا صاحب کو سوامی جی سے ملنے کو بھی روک دیا۔ یا خدا نے پاؤں میں دم کر دیا
یا شیطان نے ہکا دیا۔ غرضیکہ کچھ ہوا ان کے مقابلہ سے دم دباتے اور منہ چمپاتے
رہے جوہ الہامی سے ماہر نہ لکھے اور کسی اور مولوی یا قاضی یا محدث و کتاب مقابلہ نہوئی۔
ہوں نے مقابلہ کیا انہوں نے ہی منہ کی کھائی اور ہم بگم ہو کر بیٹھ گئے۔ کیا اسی
کے معنے ہیں ہادی نہوئے۔ اسی کے معنے ہیں محدث ہونا اسی کے معنے ہیں مغالطات سے
بچانا۔ افسوس! بایں ریش و فتن اور پیوہہ شمش۔ ایک آریہ بھی انکی ہکا وٹ میں
نہ آیا اور نہ کوئی بقول میرزا صاحب سعید اور بقول ہمارے سعید سے یلید نہا کیا اچھا
ہوتا اگر خدا نے قرآن کو عقل ہوتی اور مرزا صاحب کو سنسکرت میں باوجود مسلمان ہونے
کے ویدوں کا حافظ سنسکرت دیو یاں فاضل پیدا کرتا اور پھر ہم دیکھتے کہ وہ ناچار ہوتے
یا سنہ صیا کرتے افسوس کہ بقول قرآن ہم کو کنا برطا۔ کہ واللہ خیر الماکون۔

۲۶۔ مولوی۔ حضرت میرزا صاحب نے اس مقصد اعلیٰ کی ابتدائی تحریک
کے واسطے ایک کتاب لکھی اور اس کا براہین احمدیہ لکھا۔ اللہ تعالیٰ کے سامان قدرت
کو دیکھو غافل قوم کے چنگ کے چنگا نے کو کیا تیرنگائی اس کتاب کی نگہیہ ایک تالیف میں لکھا گیا
آریہ۔ حضرت مرزا غلام احمد سلمہ اللہ تعالیٰ صلے اللہ علیہ وسلم بہادر کی آپ
حقنی تعریف کریں! اجب ہے کہ وہ میراں نے برنہ میراں سے پرانند۔ یولیسین ہوتا
کوئی حفات کی مات نہیں ہے بلکہ ہماشاوں کو سرور لانا۔ ٹیک معاشرہ کی حفاظت
کرنا یا شہادت سے بچانا ایک قسم کی رسالت ہے اور شہابی سے تو کسی حالت میں مری ہیں
ہے آپکو شاید یاد نہیں رہا۔ ورنہ سائے شی گدیہ ہوئے ہیں قاصی عباس نے شہاں
لکھا ہے حملہ پینہ۔ و ما من ہی اللہ۔ و فلا سرعی۔ اسے نیست کلامی نبی گمانیکہ
شہابی کردہ۔ (دیکھو تقسیم المراجع صفحہ ۲۴۷) اسی پر زنیجیاں ہیں۔

بحکم آئمہ امت پروری را شبان لایق بود پیغمبر را
اسی طرح شبان ہر دے ایمن کے معنے حیات میں دیکھ لیجئے۔ اور حضرت کی شہانی
کا حال ہماری کتاب سانس میں پڑھ لیجئے۔ اگر شبان اور گدیہ پیغمبری کے لائق ہیں۔
تو بھائی! کیا یولیسین برا ہیں الا حدیہ کا جواب لکھنے کے لائق نہیں۔ ضرور ہے۔

میں ظاہر کرنے میں قاصر ہیں۔ تو اردو سچا ہی کس لیکھے میں ہے۔ یہ وجہ ہے کہ اردو میں اب تک ویدوں کا ترجمہ نہیں ہو سکا۔ جو سچائی کے مشالشی ہیں ان کے لئے رہا کوئی ڈکاوٹ نہیں ہو سکتی جسے شوق سے پور شادھ کر کے سچائی کو دریافت کر سکتی ہیں۔ مولوی صلیحہ مذکورہ میں نہایت راستی سچائی اور صاف دلی سے چاروں ویدوں کا ترجمہ سننا پسند کرتا ہوں مگر کوئی صورت اتنی بھی نہیں نکل سکتی مگر اکبیا سرسری طور پر ہی سن سکوں جب کہ شش کرتا ہوں اور ایک دو دفعہ ایسا ہو بھی تو آریہ ہر مان بھائی ششانیوں کی عداوت کو کھڑے ہو جاتے ہیں۔ اپنے لوہوں جھگڑا کر لو کہ کھانک تہا رادل گوارا کر سکتا ہے کہ ایک مسلمان بیک پوری مابہت سے افسہ ہو آریہ۔ ہر ایک آدمی جو کہ اپنی راستی سچائی اور صاف دلی کی نمائندگی کرتا ہے۔ راستہ باز سچا اور صاف دل نہیں ہوتا آپکا محض دعوے کافی نہیں کچھ ثبوت بھی چاہئے۔ افسوس کہ جرمنی اور فرانس اور انگلستان کے رہنے والوں کو ویدوں کے سننے کا موقع ملے۔ اور آپ اس سے محروم رہیں واقعات بول رہے ہیں کہ آپکا تعصب آپکو ویدوں کے سننے کی اجازت نہیں دیتا۔ بھلا حکیم جی صاحب! وہ کون آریہ ہیں جو کہ آپکے وید سنائیوالے کی عداوت کو کھڑے ہو گئے؟ اور وہ آپکا وید سنائیوالا کون تھا؟ کیا حضرت خادیاں تو نہیں تھے؟ آپکے محمدی بھائی مولوی سید علی بلگرامی کو سنسکرت پڑھنے سے کسی نے نہ روکا۔ لیکن آریہ ہر مانوں نے وید نہ سننے دے کیا راج انگریزی ہے یا اورنگ زیبی حکومت ہے؟ آپنے سننے میں یہ الفاظ لکھنے تھے۔ براہ ہر مان فرمائیے تو سہی کہ اب تک اپنے ہندی کا ایک لفظ بھی سیکھا؟ کیا آپچہ برسوں سے زیادہ کچھ میں ہندی پڑھ کر خود سری سوامی جی کا بھائی پڑھنے کے قابل نہیں ہو سکتے تھے اٹھا کر اپنے ہندی سیکھ لی ہے تو پھر وید بھاشیہ اور گوید بھاشیہ کی قیمت مطبع ست و دہم پر چارک جالندھر میں بیچ دیتے ہیں آپکو دونوں ویدوں کا بھاشیہ بہ ہندی ترجمہ مل جائیگا۔ یا اگر قیمت نہیں دینا چاہتے تو کہہ دیجئے کہ سکو کا نو سوال ہی نہیں ہے تو لکھ دیجئے کہ یہ لکھی ہوئی ہندی دانی کے دونوں ویدوں کا بھاشیہ جانتک کہ جیچ چکا ہے اپنی نظر کریں تو آریہ سماج کا ایک ادنیٰ خادم تیار ہے آپ خود اپنے دل میں جھجک کر انصاف کیجئے کہ قصور کس کا ہے۔

۲۱۔ مولوی۔ سر بہو مذہب والوں نے آریہ سے زیادہ جلدی قدم اٹھا کر بے بہت آریہ کے بہت کچھ اسلام کے قریب آگئے۔ آریہ۔ برہمن مذہب کے باقی راجہ رام موہن رائے بیشک ست شاسرو کے مطابق سے بہت کچھ راستی پر آگئے تھے مگر مشابہت اور گوشت خوری نے انکی طبیعت کو متغیر کر دیا۔ ورنہ اگر ان باتوں سے پرہیز کرنا ہو کر صراطِ مستقیم سے مستقل طور پر غری کی تلاش کرتے تو ضرور وہ سوامی جی کی طرح کامیاب ہو جاتے وہ اسلام کے قریب نہیں آتے بلکہ آریہ سماج کے قریب آتے اور ہی واسطوں کے بعد بالود ویند نہ تھے تو نیز بھی کہ انکا آدمی براہ سماج آریہ سماج میں مل جاتے مگر کچھ لوگ نہ آریہ سماج کی شستی سے بالا پر وای سے کامیاب ہوئے وہ وہ حقیقت آریہ سماج سے بہت ہی قریب تھے۔ نہ کہ عا والد محمدی اسلام ۲۱۔ مولوی۔ آریہ برہمنوں کے ساتھ اس لئے بھی شریک نہ ہوئے کہ ذاتیات کا امتداد جو بد بختی۔ تکرار یا ہی تنفر کا عطا ہے اور ہی نوع انسان کے اتحاد و وحدت خلل انداز ہے چھوڑ نہ سکے۔ بلکہ میں کہتا ہوں کہ وہی جذب اس واسطے بھی یصیب ہوا کہ دل صرف اللہ تعالیٰ کا طالب نہ تھا۔ دنیوی آسائش اور فیضیاتی کا خیال قوت آریہ پر غالب گیدا ہے ہی اسباب نے فورطرت اور سلیم کا شش کی مینائی کو ویدوں پر آریہ۔ آریہ برہمنوں کے ساتھ شریک نہیں ہو سکتے تھے کیونکہ کامل ناکامل کو

۲۲۔ مولوی۔ ان نئے جاننے والوں (آریوں) نے قصہ مختصر اسلام کے قریب آتے آئے رو کر فانی اور احتساب کیا معلوم ہوتا ہے اور یقیناً ہے بھی یوں ہی کہ کسی شریک کی یہ خواہش کہ جھجھکو بہت کے دن تک جملت سے منظور ہو گئی۔ اس منظوری میں کیا حکمت ہے ایک جدا بحث ہے اور یہ فرما بالکل سچ ہے کہ اسے کہا گیا۔ یقیناً تجھے وقت معلوم ہے دن تک دھتکت دہکتی۔ آریہ۔ جن دو آیات کا ذکر کیا گیا ہے یہ دو قرآن میں شیطان کے حق میں ہیں۔ اور وہی آریہ یہاں آریوں کے حق میں لگائیں۔ ہم آپ کی طرح ایسے الفاظ نہیں استعمال کرنا چاہتے۔ خدا آپ کو خداد سے اور لیبوریر مانا آپکو وید ہر مان کی جملت سے ۲۲۔ مولوی۔ اس گروہ نے جس کتاب کو کافی ہدایت نامہ لقین کیا۔ اس کے لئے سمجھنے والے پنجاب کے انتہا تک نظر کرو کہ میں نے غیس کے نزدیک سنسکرت کی عبارت بھی نہیں پڑھ سکتے۔ مگر یہ کہ جاتے ہیں کہ ہماری ہی کتاب تمام علوم و فنون کی معلم اور استاد ہے۔ نبوت پوچھنے کو کیا ہوگا۔

آریہ۔ یہ آپکا کہنا تو ایسا ہے جیسا کہ بعض مسلمان کہتے ہیں کہ قرآن کو بالکل صحیح پڑھے وہ شیطان ہے الا انسان مگر من الخطا والنسیان کے مطابق کچھ نہ کچھ غلطی آدمی سے ہو جاتی ہے۔ ابھی ۱۷۔ اور فروری ۱۸۹۷ء کے مباحثہ محوں میں معلوم ہو گیا کہ وید کے جالنے والے پنجاب میں کہتے ہیں۔ ہزاروں آدمی پنجاب میں وید سنسکرت کی عبارت بخوبی پڑھ سکتے ہیں اور ہمیں کے قریب اچھی طرح سمجھنے والے ہیں۔ اور سینکڑوں ایسے ہیں جو روز سوچ سمجھ کر وید منتر پڑھتے اور سنہا گائے ستری کرتے ہیں ابھی ٹھوڑا عرصہ تھا کہ ایک مشہور اور لے نظیر فاضل وید پٹنٹ گورنٹ جی ایم۔ اے وفات پا گئے میں نہیں جانتا کہ آپکو ایسا مفید جھوٹ وٹنے سے کیا حال ہے۔ ۲۲۔ مولوی۔ اس کتاب کے وجود سے آریہ کے ماوراء بلاد کے لوگ واقف بھی نہ تھے کس ملک میں وید کا ترجمہ ہوا؟ آریہ صاحب! کوئی مستحکم دلیل جیوڑنا خاص شہادت ہی کی

آریہ گزشتہ زمانہ میں جو کہ ۱۹۹۹ء سے پہلے کا زمانہ ہے ایک وقت تمام دنیا پر آریہ دہرم تھا۔ دو سرفہر مذہب مطلق متغیر و متغیر ایک دوسرے خط احویہ وید اور یوں کی طبیعت آپ ہم آپ کو تھوڑے سالوں میں بتلائیں گے کہ وید کا ترجمہ کس کس زبان میں اور کس کس ملک میں پہنچا ہے۔ آریہ میگزین۔ انگریزی رسالہ لے یورپ اور امریکہ تک وید منتروں کا ترجمہ پہنچا یا۔ اسی طرح آریہ پتر کا انگریزی اور دیگر میگزین نے

طبابت دوس کے مشہور صیاح اور سائنس جانتے والے فیاض سنسکرت دان ہم لوگ صاحب لکھتے ہیں۔ عرب نے جس قدر بنیاد قیوم اور وسیع مانتے تھے۔ ہندی طبیب (وید) لکھتے تھے۔ معجون کے بنانے کی کیمیائی ترکیب ایجاد کی۔ اور داؤں کے مرکب کر ڈاؤں لکھنے کی ایجاد بھی کی۔ زرسالہ کوس موس جلد ۱ صفحہ ۱۵۵ ترجمہ ہونے والی مولوی رومی کے شاگرد رشید بہاؤ الدین آلی فرماتے ہیں :-

علم سے سرسبز قبل است نال نے از کیفیت حاصل نہ حال
 دوسرے روز ہر نوہر گر کشف برانہ گر بود سناگر تو صد فخر راز
 طبع افشردگی پختہ مدام مولوی باور نادر آیں کلام
 فلسفہ یا خوبیا طب یا نجوم ہند سہ یارل یا اعداد دوم
 میں علوم و ادب خیالات وصور فضلہ شیطان لود پران جز
 چندان فقر و کلام بے اصول مغز را خالی کنی اسے بولافصول
 صرف شد عرت بہ بحث خود و عرف اسے فضول از عشق بخوان بکوش
 علم نبود غیر علم عاشقی باقی تلبیس ابلیس سبقتی
 مشہور دلی فی الدین عراقی لکھتے ہیں :-

سینہ خالی ز عشق ناگہ خان کہنہ انبان بود پر استخوان
 دل کہ خالی شد ز مہر دوسے یار سنگ استغیا پر نشان شہار
 لوح دل از فضلہ شیطان بشوے اسے مدرس درس عشق ہر دم بگو
 چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را ہم بدان
 دل منور کن با نور جہلی چند با سنی کا سہ لیس بوعلی
 غلام احمد صاحب نے کہا ہے :-

فاسفی با چشم حق بن سخت نابیناؤں گرہ بیکں باشد و یاو علی سنداؤں

مولوی صفحہ ۵۴ کہیاد عربی کے امر اصول کے جوابات -
 ماہر لکھتے ہیں۔ پادشہ میں نے لاہور میں ایسے کان سے سنا کہ دیانہ جی فرما رہے تھے کہ "ہیچم اور کیم لوگوں کی من گھڑت ہے۔" آریہ کہنے دعوے کیا ہے کہ سوامی جی عربی کے ماہر تھے؟ لیکن کیا انکے اعتراضات ٹھیک ہیں یا نہیں اگر انکے دواں پر قائم تھے ہوتے اعتراضات ٹھیک ہیں تو پھر اعتراض اب کا کسی طرح رد مقبول نہیں ہو سکتا۔ اپنے بعض تو سوامی جی کے اعتراضوں کا کوئی جواب مقبول نہیں دیا۔ باقی رہا یہ کہ وہ امی جی نے آیکے رو برو ہیچم اور کیم کو لوگوں کی من گھڑت قرار دیا۔ اول تو اپنے ظاہر نہیں کیا کہ کس موقع پر سوامی جی نے یہ الفاظ استعمال کیے۔ دوسرے یہ معلوم ہوا کہ اپنے سوامی جی کے اس فرمانے پر کیا اعتراض کیا۔ اگر مزید تین ثابت کرنا ہے کہ سوامی جی بلا عربی دانی کے اعتراضات کرنے تھے تو ہم یہ جواب دیتے ہیں کہ بے شک جو معنی ہیچم اور کیم کے محمدی لوگ کرتے ہیں وہ بالکل من گھڑت ہیں یعنی ہیچم کے معنی یہ نہیں ہیں کہ یہ مشیر گناہ ہمیشہ تیار اور اس طرح پر انصاف کا خون کرتا ہے۔ بلکہ دیا باجم سے مراد وہ ابا و دیا ہے جو ہم پر مانتا کہ اس گوناگون سرشتی میں دیکھتے ہیں۔ چنانچہ رحم اور انصاف یعنی دیا اور دنیا دونو صفات باری سوامی جی نے مفصل بحث ستیا رتھ برکاش میں کی ہے۔

مولوی صفحہ ۵۵ کہ تاریخ کے اپنے بڑے ماہر تھے کہ ایک جگہ ستیا رتھ برکاش کے صفحہ ۳۳ میں لکھتے ہیں۔ کہ سلطان محمد غوری جب قندھار کو فتح کیا تو غلام احمد کی آریہ سوامی جی کی تاریخ دانی پر تو کہنے اعتراض کیا۔ لیکن اپنی تاریخ دانی پر غور نہ کیا۔ کیا محمد نے ہند کے دن و در کو لکھ دیا اور غلام احمد نے نہایت کیا

ہیں بیت نسکن نے کرپڑوں کا مال بغارت نہیں کیا؟ آپ کس کس تاریخ پر ہر پڑتال کیا کیلئے؟ اب سوال یہ ہے کہ تاریخ سے آپ ناواقف ہیں یا سہری سوامی جی ہمارے اگر تاریخ سے بادشاہوں کی تاریخ ولادت۔ چمادی جنگوں کے خاص دن اور لڑائی کے خاص مقامات ہیں تو اللہ سبحانی جی تاریخ کے پورے ماہر نہ تھے۔ لیکن اگر تاریخ سے مراد وہ سیاسی ہے جو کہ انسانی خیالات کے مختلف اختلافات اور ان کے تنزل اور ترقی کا پتہ دیتی ہے۔ تو سوامی جی زمانہ حال کے اعلیٰ درجے کے تاریخ دانوں میں سے تھے باقی رہا کہ کاذر سوا اپنے ستیا رتھ برکاش کی اصل عبارت نقل نہیں کی ورنہ آپ کے اعتراض کی ضرورت معلوم ہو جاتی۔ ہونٹان کی مورق نوڑنے اور وہاں کی لوٹ پٹورنے کا حال لکھ کر سوامی جی لکھتے ہیں "انکے اور سرب مال کو لاد کے اپنے دیش کی اور طرف جلا" اس کے آگے محمود کے اتیا جادوں کا حال لکھ کر لکھتے ہیں۔ "بجب مکہ کے پاس پہنچا تب انہ روہرے مسلمانوں نے کہا کہ ان کا روڈ نکا کہاں رکھا اچیت نہیں" وغیرہ وغیرہ "انصاف پسند ناظر اس بات پر ملاحظہ فرما سکتے ہیں کہ مولوی صاحب کس چالاک سے مطلب اور کا اور طاہر کیا ہے۔

مولوی صفحہ ۵۵ سوامی جی کا ترجمہ چار ویدوں کا باوجود اپنے فنی حوش کے اب تک مانتا ہے جبکہ خود سوامی کو عادل اور جیم ہار کا رخی خدائے کامیابی کا منہ نہ دکھایا۔ تو دنیا کی اور غیر تو میں اس ترجمہ سے کب لطف اٹھا سکتی ہیں۔

آریہ سوامی جی دس برس کے عرصہ میں وہ کام کر گئے۔ جو کہ خود صاحب سے تیس سالوں میں بن نہ پڑا۔ خود صاحب عثمان وغیرہ فصیح زبانوں کی مدد کے باوجود اپنی زندگی میں کوئی مکمل ہدایت نامہ اپنے پیروں کے لئے نہ چھوڑا اور نہ ہی رتبہ لکھتے انہیں اپنے حسب وخواہ خلافت کی جانشینی کا فیصلہ کرنے کی فرصت دی۔ برخلاف اُس کے سہری سوامی جی ہمارے چاروں ویدوں کی جھوٹا لکھ کر غیر مستند ترجموں کا سہ صرف فیصلہ ہی کر گئے۔ بلکہ بچر وید کا سالم اور گوہر کے قریباً ۱۱ حصہ کا ترجمہ بھی لکھ گئے اور ان آئرش گر نظروں کا پتہ دے گئے جسکی مدد سے کہ ہر ایک آریہ باسانی ویدوں کے اصلی معنوں کو سمجھ سکتا ہے۔ باقی رہا غیر تو موں کا معاملہ سوا آریہ سماج کے ممبر اخباروں اور ٹرکٹوں کے ذریعہ سے ضروری وید منبروں کو ترجمہ برا شائع کرتے رہتے ہیں۔ سوا کے ویدوں کی زبان ہی دیو بانی کہلاتی ہے وہ خود ملہ زبان ہے۔ یورپین سنسکرت دانوں نے اسے ام اللہ کا خطاب دیا ہے۔ پس ایسی اجتراع جتنی زبان میں کھلائی دیتی ہیں۔ دینے سب بھدوں کے اعلیٰ معنوں کو صحیح طور پر ظاہر نہیں کر سکتیں۔ اس لئے گو دیگر زبانوں کے ذریعہ سے ویدک دھرم پھیلنا رہا ہے (مثلاً اردو وغیرہ) اور آئینہ بھی پھیلنا رہا۔ لیکن لوگ بھیا س کے ذریعہ سماج میں گمن ہو کر وید متزوں پر و جا کر انہو لوکی ہمیشہ مغرور رہیں۔ فادل اور جیم پر مانتے سوامی جی کو انکے دشمن کا لباس کیا ویدوں کی اشاعت کے لئے انہوں نے ویدک نیشنل قائم کیا اور سینکڑوں آریہ سماج قائم کر کے وہ اپنا کام بہت سی پاک روجوں کے سیر کر گئے۔

مولوی صفحہ ۵۵ پر خدائی کا رخنے پر نظر کیجئے کہ دوا رب برس میں اجم بھی دینا بن گیا آریہ رت کے اندر بھی نہیں مل سکتے۔

آریہ سوامی صاحب یہاں آپ کی تاریخ دانی کی بھی حد ہو گئی۔ لوگ انگریزی زبان نہیں جانتے تاہم کسی محمدی لوگو کو یہ سے میکس مولر دلہن۔ دھلتی۔ راتھ اور دیگر یورپین سنسکرت دانوں کی تصانیف میں سے کچھ بھی اگر آپ نہیں لے لے لے لے بیہودہ دعوے کا آک کو حوصلہ نہ ہوتا۔ تاریخ بتلاتی ہے کہ آریہ وید کے رچنے والوں

موسیقی۔ برہن خاص اپنا ایسا دنیا میں موسیقی بھی رکھتی تھی۔ سات شرجیوں
نے حضرت عیسیٰ کی پیدائش کے گھر سے کم چار صدی قبل ایسا گائے تھے قاریس سے
عربستان میں اور عمان سے یورپ کے علم موسیقی میں گیارہویں صدی میں داخل
ہوئے مگر یونان اسلام کے عہد سلطنت میں فال میں آگیا (آرتھریل ڈبلیو جیٹر
صاحب کی تاریخ ہند صفحہ ۱۸۷)۔

نحو او قہوا انبالہم لے الورطہ
گرو داسے فلسفی حکمت میں
دخل در علم خدائی تاجی
ادعائے علم در ہر جا غلط
بوعلی قوس قزح نشا خستہ
گفت حکمت را خدا خیر کثیر
گر شفا اند شفا سے بوعلی است
دعوات میں است اسے وایزات
اپنے علم سٹ اسے حکیم از غافل
علم نبود غیر علم عاشقی
حکمتہ الاسفار صدرا پارہ کس
چوں حلول قہر یزدانی بود
چند باشی محفل آراے خزان
ہمنشین با اہل دین باید شدن
ساقیا مینا سے صہائے سیار
سینہ امرا کس مگر شست و تو
حبہ و دستار من در آب دہ
معویہ رعد عنہم کا غلطہ
فاسد عنہم ہا رب العالمین
کترہ گوئی شاد خان تاجی
بیچ ما نصیہ این دعوی غلط
چند جاتیر و کما انداختہ
حکمتہ الیوان شرا بے نظیر
از شعا صد بار خوشتر نا خودیت
از نجات اودہ دا اور سخات
فاسق ماذا یقول العاصی
ما بقے تملیس ابلیس شقی
رحمتی استعار خود را چارہ کن
آں نہ سریانی نہ طریانی بود
چرک کر دی مسند بیغیراں
درہ خود عدالت گویں باید شدن
بادہ نابے منعقا پر ہمد
تا نما لوث اتیں حکمت درو
سارغی درہن ہمد لال دو
دارین وصلوی صفحہ ۲۲۱)۔

فلسفہ حینا تحصیل علم المعروفہ
گندہ مغوی از حکیم بوعلی
تکبہ کے براہن منازیدت
لیت شعری ما علوم الفلسفہ
چیت حکمت چند قول مختلف
شیخ میں گفت واما میں شتم گفت
جسم قمت ناچہ قابل شدہ شد
در میان کیف و کم مضطر مباشر
باشند از حکم خدا ابر و عطر
غافل جہ از حدیث و از کتاب
منع خرق آسمان نادانی ست
از بخار پائے کرے بیجد بہم
رعد از روے خبر باشد فلک
کوہ و صوا گشتہ زب آوادیر
من لسان اشترع لاما فلسفہ
در مسامت کے رسد بوعلی
سینہ جوں طور سینا زیدت
کم آرسے الاعمار فیہا متلفہ
نقل اقوال شیخ ماسلف
جلہ تقلید سر اسر صرف مفت
جو ہر فردا رچہ مائل شدہ شد
صورت نوعیہ کو جو ہر مباشر
ار کجا آشد سخارات میں قدر
رعدا دانشد آوار سحاب
ذاکہ معراج ہی جستانی ست
ہیماں کمر بوج اندر شکم
مسکند آواز در جوہر فلک
وہ کہ دانشد سخن خزان گوز ستر

علم تشریح یعنی شرحی۔ طبابت کے ہر ایک حید میں تشریح علم تشریح برقی
ہوئی بواسطہ کے استنشا کی یہ وجہ ہے کہ خاں میں اجیام کی تشریح منع ہے۔
رہنہیب الاحلاق جلد ۵ نمبر ۵۳ صفحہ ۵۳)۔

اور پھر شکوہ شرف مات المعراج میں لکھا ہے کہ قسم ایمانی از خود ادا رکے قول
مضرب حق و عبادت بہرہ است اینجا ایمان باید آورد و کیفیت آن تعلیم الہی نہیں
باید نمود و حقیقت نامہ اطوار نبوت و وحی و معجزات از خطہ عقل و قیاس بہرہ نہ
ہرگز از تاج قیاس و موقوف ہم و مرک عقل خود وارد گوید کہ تا معقول تھے شود مگر دم
واقعہ دینی کما از نصوب ایمان خود ہم باشد۔ (باب المعراج جلد ۴ صفحہ ۵۵۱) اور ایسا
ہی تفسیر خدینی سورۃ بنی اسرائیل صفحہ ۳۸۱ و ۳۸۲)۔

تفسیر حیمی میں ہے کہ رفق آنحضرت از مکہ بہ سمت المقدس نفس و قرآن ثابت
شدہ و منکران کا فرات و عروج بر آسمان ہوا و حصول بہر تہ قیاس و حدیث صحیحہ
مسودہ کر قیاس است بعد از ثبات گشتہ و سیر کہ انکار آن کند ضال و متذرع
احتیاجی نہیں ہے۔ و شاہد معراج نبی و فرست بہر کہ مقرریت بریں گرفتہ (صفحہ ۵۵۱)
پھر لکھا ہے۔ محقق اکثر اہل اسلام آنست کہ عروج آنحضرت بعد از روح بودہ
معاد و رسیداری واقعہ شدہ و آنکہ دیں قصہ نقل جسد ما مانع دانست از صعود
از باب بدعت اند و منکر قدرت (صفحہ ۳۸۲)۔

پھر لکھا ہے۔ جب بعد از حدیث معراج بعضے از مدقلے اہل اسلام مرتد شدند
و منافقان از غافلین گرد و انکار و انکار نمودند و مومنان تصدیق فرمودند از حدیث صحیحہ
و مدارج النبۃ جلد اول اور تفسیر کاشی میں ابورہیرہ سے کہ کوہ قات زمر دیا
زیر جہ کا ہے۔ اور سب دنیا کے گرد محیط از بلندی پانصد سالہ راہ ہے اور محیط
اُس کا دہ ہزار سالہ ہے۔ اور زمین کے نیچے ایک گائے ہے۔ جس کا حال بھی
لکھا ہے کہ زمین اُن کے دو سر پر ہے۔ اور اُس کے چل نہر سر پر ہیں
اور ایک شہر ہے دو سر پر ہے مگر یہاں قصد بریں کا راہ اُس کا کئے پائے۔

علم منطق شرح مشہل میں در الدین لے لکھا ہے کہ واسطے درس علم منطق
کے مکان کریمہ رویتا بھی جائز نہیں ہے۔ بلکہ اہل منطق کو مدارس خارج کرنا چاہئے۔
رسالہ حرم منطق میں شیخ جمال الدین اشعری سے منقول ہے۔ کیا وہاں کتب
منطق و حکمت سے استنجا جائز ہے۔ جواز ہستجا یا وراق المنطق۔
جلال الدین جوہی نے بھی ایک کتاب منطق کے ناجائز ہونے پر تصنیف کی
جس کا نام بعول المشرق فی تحریر الاشتعال بالمنطق رکھا۔

علامہ ابن الصلاح نے بھی اسی مضمون کا ایک فتویٰ دیا۔ (مفصل دیکھو
نسخہ خط احمدیہ صفحہ ۲۲۸)۔
علم کلام لہجات جامی میں شیخ شہاب الدین کا قول ہے کہ مجھ کو حالت جوانی
میں علم کلام سے کمال دیون تھا۔ جسے کہ چند کتاب میں ارباب کس اور میرا علم مع کرتا
رہتا تھا۔ کہ علم کلام میں پڑھنا اور ترکیب کرنا ایک دن شیخ عبدالقادر کی خدمت میں
مجھ کو لے گیا اور میری طرف اشارہ کر کے شیخ سے التماس کیا کہ یا شیخ یہ ہرگز اورو
علم کلام میں مشغول ہے ہر چند اسکو منع کرتا ہوں باز نہیں آتا۔ میں شیخ نے
مجھ کو دیا کہ توفیہ علم کلام میں کوئی کتاب یا دی ہے۔ جو ایدیا کہ فلاں فلاں کتاب۔
پس شیخ عبدالقادر نے اپنا ہاتھ میرے سر پر رکھا۔ اللہ اس وقت سے مجھ کو علم کلام
کا ایک لفظ بھی حفاہ رہا۔ اور تمام مسائل فراموش ہو گئے ہی پر نووی وی نے کہا کہ
علم دین فقہ است و تفسیر و حدیث۔ ہر کہ جو اند غزائیں گرد و حقیقت

محم ہامیت جب مسلمانوں کے منتقم تھے عین ہند پر روشن کرنا شروع کیا
اس وقت سے برہمنوں کا (زہ علم) ہیئت معوض زوال میں آ گیا۔ تاہم ہمیں وقتاً
وقتاً نامور ہیئت داں ہوتے رہے۔ صفحہ ۵۴ نمبر ۵۴ صاحب کی تاریخ ہند)۔

نمبر ۳۔ وہ مقام جس میں اونے بنے ہیں اور کھیتوں اور باغوں کو ویران کرتے ہیں۔
نمبر ۴۔ وہ مقام جس میں مہمہ آتا ہے۔
نمبر ۵۔ وہ مقام جس میں سارے اور نیاؤں گرتے ہیں۔
نمبر ۶۔ وہ مقام جس میں سانپے ہیں۔

نمبر ۷۔ وہ حصہ جو ان سب سے اوپر ہے اور جس میں اللہ تعالیٰ نے بہشتوں کو رکھا ہے کہ ان مشہور ستاروں سے اوپر کبھی کوئی مقام ہے۔

اقول۔ ہمارے دانا حکیم صاحب نے اس ترائی کے بیانی کے سید ہا کر نے کیا اسے اس قدر حکمت عملی سے کام لیا اور کس قدر وقت ضائع کیا: ہوا سترہیں کہ کسی ٹی بی سیز تو آئی، علم خرافہ و وہیت کی غلطی ٹھیک ہو جائے۔ اور تو آئی علمیت پر استراض نہ آئے مجھ پر احوال ہے۔ ہم چاہتے ہیں کہ اس بابہ میں مفصل طور پر ناظرین کی خدمت میں عرض کریں۔

یہاں آسمان مولوی صاحب نے وہ بتلایا جس میں ہمارے کھانے کے سامان رکھا ہے
حضرت! کھانے بیٹے کے سامان آسمان پر نہیں یا زمین پر بلکہ میدانِ جات۔ پانی زمین پر نہیں
یا آسمان پر۔ شاید ذراتی فلاسفی سے مولوی صاحب نے زمین کو ہی آسمان قرار دیا
میں سمجھتی ہوں آسمان نہیں بلکہ زمین ہے۔ بنابر ان پہلا آسمان مطلق بخوا۔

دوسرا آسمان۔ مولوی صاحب نے وہ ستلا یا جس کے اتحاد جانور پڑتے ہیں لیکن
 نہ سروجا۔ کہ وہ آسمان ہے یا نہ مولوی صاحب! جانور ہوا میں اڑتے ہیں جو خلا میں
 دور وہ صرف حد نظر ہے اگر کچھ نہیں وہ دوسرا آسمان نہیں شمارن دوسرا آسمان
 ماطل ہوا۔

تبسرا آسمان۔ مولوی صاحب نے وہ بتلایا جہاں اوسے بنتے ہیں مگر ہر ایک آدمی جانتا ہے کہ اوسے صرف مسجد پائی ہے۔ جو بخارات زمین و معذرت سے اڑ کر اوپر جاتے ہیں وہ سردی میں جا کر دو مخالف ہواؤں سے سخت ہو جاتی ہیں اور قدرت پر ماسک سے جلائے جاتے ہیں وہ کوئی آسمان نہیں اور نہ کوئی مقام بنا برآں تبسرا آسمان بھی غلط ہے جو تھا آسمان مولوی صاحب نے وہ بتلایا جس میں سے مینہ آتا ہے۔ ہر ایک غلطی اور علم طبعی کا جاننے والا اس بات کا قائل ہے کہ زمین کے بخارات کو بادل بنتے اور وہ بادل جب لطیف ہوا سے کثیف ہوتے ہیں تو مینہ برس جاتا ہے اور پہاڑ کو اور چرچو سے اس کا تجربہ زیادہ ہو جاتا ہے پورا نے آریہ و دونوں کے علاوہ حال کے فضلہ از مشاہدہ کر دیا۔ نیویارک بمبئی۔ اجیر وغیرہ کئی مقامات پر مینہ برس کر بتلادیا یہ کسی مقام کا نام نہیں اور نہ کسی آسمان کا بنا برآں جو تھا آسمان بھی باطل ہوا۔

پانچواں آسمان۔ مولوی صاحب نے وہ بتلایا جس میں ستارے گرے ہیں یہاں تو مولوی صاحب نے نورانی کا جلوہ بوزاری دکھلادیا مصلّا آپ کے بغیر یہاں کسی کو کب سوچنے لگی تھی۔ مولوی صاحب! تمام فاضل مانتے ہیں کہ ستارے نہیں گرتے بلکہ خلا میں جو ٹکڑے دھانوں کے گھوم رہے وہ دو مخالف ہواؤں کی ٹکر سے متعلقہ نہ یعنی گرم ہو کر جب کبھی زمین کے قریب آ جاتے ہیں تو کشش زمین سے گریڑتے ہیں مگر وہ نہیں اکثر السّا ہوتا ہے۔ بنا براں پانچواں آسمان بھی باطل ہوا۔

چھٹا آسمان مولوی صاحب نے وہ بتلایا جس میں ستارے ہیں سہ آفریں بادریں
ہم مروانہ تو خوب دو آسمان بنانے کی حکمت کی ایک جس میں ستارے گرے ہیں
دوسرے جس میں ستارے رہتے ہیں۔ درحقیقت مولوی صاحب نے قرآن کی بڑی
خدمت کی۔ جہاں اللہ۔

جس طرح عیسائی تین خداؤں کا ایک خدایا ایک کے تین بنایا کرتے ہیں یہ سس
سے واضح حساب ہے۔ یس یہ چیخا اُس زمان تو سر اسر باطل ہے۔

پہنہا مقدمات میں جہاں سنت و ماہ را کمتر است و ادب را این چنین خود می نماید که در چشم فرید
سنت و اگر خدا تعالیٰ ماہ را پہنچا نگہ بود بگذشتے روز از شب پیدا ہووے و وقت
۶ سودن و وقت کار کردن نہاشتندے۔ و همچنین حساب سال و ماہ را خدا تعالیٰ
عزوجل و الطعن خود جبرائیل را فرمود تا بر خود برے بمالید۔ چنانکہ یاد کردیم و یکھو
صفحہ ۴ ہجری ۱ و تفسیر حسینی جلد اول صفحہ ۳۸۵ پس ہیغامہ گفت خدا تعالیٰ آفتاب
و ماہ را بیا فرید و او را گردوئے و جائے آذیراں گردوں گردوان گردوں را سی صد و
شصت گوشہ بیا فرید و ہر گوشہ فرشتہ را از فرشتہاے دنیا ممل کرد تا آفتاب را بر گردوں
کردہ از مشرق بمغرب میسر ندی آرنند و ہر روز از مشرق از چشمہ آب برمی آید و
بمغرب بجشمہ آب فروئے شود تا آن صد و ہشتاد و چشمہ مغرب و مشرق سب نشود و دو
صد و ہشتاد کہ سید صد و شصت روز تمام باشد و ہر بار کہ برگردد و زمین کاہد وے
افزاید و آن مشرق و مغرب را خدا تعالیٰ یاد کردہ است فلا اقصیٰ رب المشارق
والمغرب خدا تعالیٰ در زیر آسمان بر روے ہوا و ریائے آفریدہ است از مشرق
تا مغرب آئیے ایستادہ و ہوا و آفتاب و ماہ در میان آب ہمیر دند و آن پنج ستارہ سیاہ
بیر خدا تعالیٰ فرمود فلا اقصیٰ بالمحس الجوار الکائن و همچنین ماہ و ستارگان ہر
یک را گردونی است کہ از مشرق بر آید و بمغرب فرو شوند۔ پس ہیغیر گفت بدان خدا
کہ جان محمد و اہمراوست اگر کتاب را بگذر بمیان آن آب بخودے بر پنج نگہ شستے
از انسان و جوان و نباتات و ہر چیز و دنیا تا ہمہ از تابش او نشو و خندندے و اگر ماہ را نہ
بران آب گذریدوے ہمہ خلق اورا سجود کردندے از نیکی و دیگر ستارگان بجز این ستارہ
کہ خدا تعالیٰ یاد کردہ ہمہ بر جائے ایستادہ اند ۱۴۰۱ (ہجری صفحہ ۱۲ و ۱۳) -

تفسیر کتاب سید ابراہیم بن سید احمد خان صاحب لکھتے ہیں تمام متقدمین کیا یہودی
کیا عیسائی یا مسلمان بہ خیاں کرتے تھے کہ آسمان مثل گنبد کے مجسم ہے اور زمین
کی چاروں طرف محیط ہوتی ہے اور زمین کے گرد جہز ہے اور جہاز سورج ستارے سمیت
اس میں جڑائے ہوئے ہیں اور اس کے ساتھ پھر نے ہیں خویش صاحب نے لکھا
ہے کہ آسمان معلق قاع ہے اور بلوری خاتکی مانند ہے۔ وہ لوگ کتاب ہلے آندس سے
بھی اپنے اس خیال کی یکنگی سمجھتے تھے اور مسلمان قرآن مجید کے الفاظ سے اسی طرح
کے معنی رکھتے ہیں ﴿الرَّاقِعَاتُ صَاعِدَاتٍ﴾ ﴿مُفِجَاتٌ دُمُحًى﴾ ﴿وَرُوحٌ رَافِقٌ﴾ اور نور علی اسورۃ
لقرآن ۲۲ سورۃ زمر آیت ۵ سورۃ مؤمن آیت ۴۷ سورۃ ملک آیت ۳ سورۃ طور آیت ۱۵
محمدی حکایت کے نمونے

سات زمینوں کی مشہور و معروف غلطی پر اعتراض کیا تھا جس کے جواب میں مولوی صاحب فرماتے ہیں۔

مولوی ۲۱۔ پھر میں کہتا ہوں کہ زمین و آسمان کائنات سات حصص پر منقسم ہونا باجمعی تقسیم ہے جو سراسر حق ہے اسکے ماننے میں بطلان ہی کیا ہے کہ قرآن کریم نے اس کا ابطال نہیں کیا۔ قرآن کریم اور احادیث صحیحہ میں سبع زمین کا تذکرہ موجود ہے مگر یاد رہے موجودات مرکبہ کی تقسیم کئی طرح ہو سکتی ہے اگر اللہ تعالیٰ نے یہ تقسیم دینی تو بطلان کیا ہوا۔ اب ہم ایک ایسی بات کہتے ہیں جسکے سننے سے کسی منصف آریہ کو قرآن کریم کے سبع سموات کہنے میں انکار کی جگہ نہیں رہیں۔ یہ ہے کہ سات حصص پر تقسیم کیا ہے ہر تبار کے مخلوق ہے۔ اس مخلوق کو اللہ نے ایک تقسیم میں سات حصص پر تقسیم کیا ہے ہر ایک آسمان جسکے بیان اللہ تعالیٰ نے قرآن میں کیا ہے ان کے بیان آیات ذیل میں موجود ہے۔

نمل۔ وہ مقام جس میں ہمارے لئے کھانا کا سامان رکھا ہے۔

نمبر ۲۔ وہ مقام جس کے اندر جانور اڑتے ہیں۔

جبراً وہ سہام بنے اندر جاؤ اور اسے کہا۔

ہادی کے وقت ایران سلطنت جو ایشیائی منظم اور قریباً کل ایشیا پر حاوی اور دوسری
دفعہ کی سلطنت جو قریباً کل یورپ اور آباد افریقہ پر تسلط تھیں تھیں یہاں ہو۔ اور
کامیابی جو اس سادھی کامیابی کا نتیجہ حاصل کر چکا ہو۔

آریہ اس بڑھکر کامیابی زودت صاحب کو ہوئی ایران سے مغرب اور شمال
شمال سے یونان تک اور مشرق میں ہندوستان اور چین اور جاپان تک اس کا مذہب چلا
انہی کے وقت میں پھیلا ہوا تھا اور دوسرا ان جیسے نیک لوگ اسی کے وقت میں
سے تھے جسکی بابت محض صاحب کو بھی پتہ ہے۔

دوسری کامیابی وہ کہ ہوئی جسکی نظیر زودت کے سوا دنیا میں کوئی نہیں
مجددی حق تو کسی طرح بھی اس کا مقابلہ نہیں کر سکتی۔ دیکھو افریقہ۔ ایشیا۔ یورپ
اور امریکہ میں بھی اس کے نشانات ملتے ہیں جس طرح اسلام سپین اور پرتگال سے
لگا لگا اسی طرح زودت اور مذہب ہندوستان اور ایران میں نہیں ہا
مگر یہ دلیل ان کی بطلان کی نہیں ہے۔

تیسری کامیابی شکر سماجی کو ہوئی۔ سارے آریہ دت سے بد مذہب کا خاتمہ
کر دیا۔ جن کی وجہ سے اب تک اس کے نام کا ذکر کناج رہا ہے۔ تقریباً ۱۰۰۰ آدمی
اب تک بھی اس کے منت کو مانتے ہیں۔

چوتھی کامیابی چنگیز خاں۔ ہلاکو خاں کو ہوئی۔ پانچویں سکندر اور اترتھ کو پہلے
تاریخ کو مظاہرین لائے۔ پر وہ عقائد ان کے عقائد سے اٹھائے اور تاریخ ایران و
یونان و ہند کو مظاہرین لاکر خدا کے واسطے انصاف کر چکا۔ کہ مجھ صاحب سے وہ
سکندر زیادہ معجزہ والے گزرے ہیں۔ بشرطیکہ تلوار چلا نا معجزہ ہو آریہوں اور زور
کی سلطنت اس وقت بھی زور پر تھی اسی طرح دارا اور ہندوؤں کی سلطنت بھی
سکندر کے وقت عظیم تھی اور دوس اور دسکی حالت بھی عمدہ تھی۔

ہو لوی صاحب ! ایسے یہودہ قریہ دعاوی اس وقت ملوہ تھے جیکہ فارسی
یا عربی کا علم صرف مسلمانوں میں محدود تھا بالواریہ کے زور سے دین چلا جانا تھا اور
جہاں اب بھی چلا جاتا ہے وہاں تہذیب اس روشنی اور علم کے راج میں ایسا
فضول و دھوٹے عقائد سے تعبیر ہے۔ آجکل تو عمومی تھی بھی ایسے ہیں کہ اگر گورنمنٹ
کسی پولیٹیکل اشارہ سے ان کے گھر کی تلاشی کرنی چاہے تو خدا کا خوف چھوڑ کر کاغذ
پہلے جلادین خواہ اسپر خدا کا نام اور قرآن کی آیتیں یا الہامی مضمون ہی کیوں ہو اور
برطانیہ کیا دونوں اپنے سر و مشد سے پوچھئے وہ اسلام کی خال ڈاگر تلاء دیکھ کہ کون پر
پس یہ کوئی بھی نظیر کامیابی کی نہیں ہے اور اب تو خدا کے فضل اور اہل و عیال کے
دک دین اسلام سے ثابت ہو کر وہ دھرم پر آ رہے ہیں خدا کے کہ چھوٹے کا خلد بائیں
ہو اگرچہ یہ وہ مذہب آریہ دت سے نکل گیا مگر اس وقت بھی دنیا میں اس کا نظیر بالکل
نہیں ہے۔ اور اب کہ وہ اس اور سورین وغیرہ لوگوں میں پھیل رہا ہے تو کیا یہ معجزہ ہے۔

۴۴۔ ہو لوی اگر معجزہ کسی علامت نبوت یا نشان رسالت کا نام ہے جسے
قوانی اصطلاح میں آیت کہتے ہیں تو سنئے آیات رسالت محمدیہ اس قدر ہیں اور انھیں
کہ صاحب آیات کے آیات دیکھ کر اس قدر لوگ اس کے دین میں داخل ہوئے۔ کہ
منکرین کے چھکے چھوٹ گئے اور حضرت نے اپنے کانوں سے سن لیا۔ الیوم نہیں
الذین کفرنا من دینکم سبحان اللہ کیا معجزہ ہے۔

آریہ منکرین کے چھکے مجروحوں سے نہیں چھوٹے اور نہ انکی رسالت سے اقتدار
ناظرین کیا یہ بدعت تھی کی پیشین گوئی نہیں ہے جبہ راضیہ کے گھر کی تلاشی بدعت
ہی کے قتل کے بعد ہوئی تھی ایک نامہ لکھا ہے کہ انہوں نے سکندر کا خزانہ جو کہ اسکندر کو

اور مغربی ہوئی خود حضرت کے بار اور واسطہ ایت کے ہاتھ سے مانے گئے وہے دین و دنیا میں
تو اس سے بڑا اور تیار سے کھٹا علم کتے کے ایک سینڈ بھی نہیں ٹھہر سکتا۔ جاپان کو تو
سے متواتر آسمان ہے مگر تعلیم کے تشکل۔ آدمیوں کا کلا کا کلا دور کرنا آسان ہے مگر
مریم لگا کر راضی کرنا دشوار ہے اور دیر پا ہے۔ محمد صاحب نے کلا کا کلا اور سماجی جی نے
مریم لگا کر دو دنوں میں قریب ہے اس اسطے محمد صاحب کی کامیابی خام دیوار پر جونا کرنا پر
اور بدعت تھی کی صبر کے متنازع سے بھی اور چین کی دیوار سے بھی زیادہ مضبوط و عرصے
سے ملے ملک پر آدمی کے بادل چھائے ہوئے تھے بتلیڈ اور کعبہ پرستی نے لوگوں کو کلا
کر دیا تھا۔ بہت پرستی نے دو لکھ پھر بنا دیا تھا۔ ویرا مندیوں نے خود خدا کی علم عقل
محبت۔ اخلاق سے فاسد کر گیا۔ کا نام مشا دیا تھا با مہرگ نے تمام افعال فقیہ کا کعب
کر دیا تھا۔ باب مدکار زندان نہ چا چاہتا وہ جو روبرو آریہ دت و دین اور تھی سے جان
ویش مخالفت قوم مخالفت غرض کہ سب مخالفت چار و نظرت با د مخالفت چل رہی تھی اس
صورت میں کامیابی کتنی مشکل تھی اب سنئے اور سوچئے کہ انہوں نے کیا کیا پہلو سندر
کی تعلیم حاصل کی طبیعت کو انشوریریم میں جلک سد ہار کا خیال آیا جھٹ آ رہا
چھوڑ کر سد ہار کا بیڑا اٹھایا۔ قوم نے پھر مہرے۔ تلواریں لیکر کلا کٹنے آئے
گالیاں دی۔ جان کے دشمن ہو گئے۔ زہر دی۔ مگر اس مرد میدان رضائے بہت نہ
ہاری اور نہ ہجرت کی اور نہ ہی کو چھوڑ چلے جاتے کیوں کر تو انشوریریم چھوڑ دیا تھا
نارائن پر تکیہ تھا۔ ستعار نہ کی کو ایسے پر لوگ ہیں خرق نہ کرتے تو کیا کرتے سب تکلیف
کو برداشت کیا اور ہر طرح مشکلات پر سیدہ سپر کر کے حق کا ثبوت دیدا سب سے جو مشکل
کام تھا اس کو ادا کیا اور وہ کیا تھا ویدیں کا جھاس آپ کہتے ہیں کہ پورا اثر محمد بھی قوم
کے سامنے نہ دیکھ سکا یہ بالکل غلط ہے انہوں نے ایک وید جس کی بابت سب سے
زیادہ اعتراض اور شک اٹھاتے تھے اس کا اول ترجمہ کیا اور پورا کر دیا۔ مگر جاویدین
کے ترجمہ کے برابر بلکہ زیادہ کام کیا وہ وید جس میں پھر مہر کا کلا کھنا تھا جس کے لئے
ویدوں کا وجہ ہے اس میں انہوں نے نہایت وسعت سے تمام اعتراض باطلہ و
وہاں عاقلہ کا جواب دیا۔ بات ترجمہ آتنا مشکل نہیں اور یہی سبب ہے کہ اب
معمولی بدعت بھی سماجی جی کی کتابوں کو دیکھ کر مشکل سے مشکل وید متہر کا ترجمہ کر سکتا
ہے۔ آریہ نہایت فاسد دلی سے کام کر رہے ہیں۔ تمام آریہ قوم کے سامنے انہوں کے چھوٹا
کے کہنے کے بعد ایک پر زور صداقت کا ثبوت دیا اور سیدنا زکریا کی تصدیق دین
کے بعد غیر مذہب کو طشت از باقم کر دیا۔ سیدنا عیسیٰ کی پیش کیا ہے گیارہ برس گزریں گے
جس کا ایک ایک کلمہ مذہب باطلہ کے تقاضوں کے پیسہ دیں رجوں کے اڑا دینے کے
لئے کافی ہے۔ آریہ مذہب نہایت زور و شور سے وید کا انکیش کر رہی ہے اور لوگوں کی
کہ آریہ سماج کو بولی و نہ عمومی بلکہ پائی نہ عیسائی غرضیکہ کسی کو جب نصیب نہیں
ہوئی۔ باقی آپ کی تحریر کا جواب ہم نے منجھ جھٹا احمدیہ میں دیدیا ہے۔

۴۵۔ ہو لوی۔ یہ نصرت کسی ہادی۔ مذہب کو اپنے سامنے اپنی زندگی میں
ہے تو اس کی نظیر دو اس منظم کامیابی میں بھی اجماع ظاہر ہے اور عدم نظیر اس
کامیابی کی خرق عادت ہونے میں کوئی شبہ ہے۔

۴۶۔ محمد پھر اگر اس کامیابی کے جو حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو حاصل ہوئی اگر
نظر رکھنا ہے سے معجزہ ہے اور وہ اتنی عجیب ہے تو آپ کے وہ افعال جو کامیابی کے باعث ہوئے
کے یہ خرق عادت اور معجزہ ہیں کون کدرا ہے جسے ہم انکی ہونے کا چھوٹا دھو سے
کیا ہو اور ایک کتاب کو خدا کی بنائی ہوئی کتاب بنانا یہ پھر اپنی قوم اور اپنے ملک پر
خاص کو ان عظیم الشان موجودہ حلقہ متون پر جو اپنی جگہ بے نظیر تھیں مثلاً ہمارے

کہ تو حید اور صداقت کی ہم ایمان رکھتے ہیں کہ حقیقتہً عمر وغیرہ سید سالاران بن محمدی
 اگر فوج کشی نہ کرتے اور عرصے کے بدل کر لوٹ کھسوٹ کا لالچ نہ دیتے اور حمیری یا دشمنان
 ملک کو تباہ نہ کرتے تو دیگر ممالک نہ کٹاؤ خود اہل مکہ و مدینہ بھی دین محمدی قبول نہ کرتے اور
 نہ اس کے قابل ہوتے اسوقت جو کچھ نبوت تھی اور جسے پیغمبری کہتے تھے اور جبکہ
 نام فتح نصرت یا اشاعت و بن تھانے کے سارے لفظ ایک چیز کا نام تھا جسے
 ہماری زبان میں تلوار یا شمشیر کہتے ہیں۔ خود محمد صاحب نے بھی اقبال کیا ہوا نبی السیف
 کہ میں نبی ہوں تلوار سے پس نبی میں نبوت ہوتی تھی اسکا نام تلوار تھا اور علی کے علاوہ
 جو صاحب تلوار کا تصور تلوار کے نبی تھے۔ اپنی تلوار کا نام ہی اکتی نصرت رکھتے ہیں نام
 سو جھکاؤ انہیں کام سے طلب ہے اور اس میں آپکا ہمارے سے اتفاق ہے نہیں آپ
 نے بھی دوسرے لفظوں میں مان لیا کہ حضرت یا حضور جو کچھ کامیابی کی قوت
 کی حیرانی تھی ہم حضرت کو نبی یا رسول آسمانی تو نہیں مانتے۔ مگر پوشیلک میں پوچھیں
 یا کرنل مانتے سے ہم کو کوئی غم نہ تھیں۔

۴۷۸۔ مولوی۔ آپ اچھی طرح اندازہ کر سکتے ہیں کہ کتنی دلوں میں اس گہرے روت
 کی کیا حالت تھی اور آپ کا کہنا ہے مگر آئندہ امید ہے کہ جیسا اسلام کی فیض و برکت کو
 کسی قدرت پرستی کی گھنٹی کی عادت کو چھوٹا ہے۔ کامل موجودہ دنیا پر بھی ہوا جائیگے۔
 آریہ مذہب کی حالت اس وقت بھی وہی تھی جو سماجی جمی کے آغاز میں
 یعنی سنہ ۱۹۲۲ء بمقام میں تھی۔ اگرچہ سب ایک پریشانی کو مانتے تھے مگر بت پرستی اور
 دنیا پرستی کے سبب گھر گھر کا خدا جدا تھا۔ جن طرح ایک گورنمنٹ دوسرے گورنمنٹ
 کو برا نہیں کہتا۔ اسی طرح عام ہندوؤں کا حال تھا۔ دین محمدی کے سبب یہ حالت کوئی
 اصلاح نہیں ہوئی۔ مان لاکھن آدھی بے گناہ شہید کئے گئے اور لاکھ لاکھ عورتیں
 توڑی اور لاکھوں مرد غلام بنائے گئے ان کے علاوہ جو کمزور اور بدلتے تھے انہوں نے
 طوعاً و کرہاً دین محمدی قبول کیا۔ مگر چونکہ جبراً دین محمدی میں آئے تھے مگر جبراً و پسند
 سے نہیں بنا برآں انہوں نے دنیا پرستی تو بدستور رہنے دی ساتھ ہی پرستی و گورو پرستی
 اور بڑھادی اور گہرے پرستی و مذہبوں کی جس طرح ظلم سے پہلے رام رام کا جاپ کرتے
 تھے اسی طرح ظلم کے زمانہ میں آواہ اس کے بغیر جاپ اور دیا علی کا ورد ہونے لگا۔
 آریہ ہی خدا کے واسطے بتلائے کہ اسلام نے کوئی اصلاح کی اور کمان کہ تہذیب پہلانی
 جسے ظلم و ستم سے ہندوستان کا یہ حال ہوا وہ کسی تاج پران سے پیمان نہیں ہوا اور
 اس کا گناہ نامہ اعمال مسلمانین میں تابہرہ بیگا اور انہیں واصل چھوڑ دیا۔
 مان جب سے پہلے عالم و عالمیان ہادی جان تھی سو وہی دین محمدی جو مان جانے
 آفتاب کی طرح صداقت کا جلوہ دکھایا اور نہ ہائی کا بڑا اٹھا یا تب سے لوگ گہرے پرستی
 و گورو پرستی و صلیب پرستی اور تثلیث پرستی بت پرستی خود پرستی کی گنتوں کی تعلیم سے
 مستغفر ہوئے تو حید و یک کی طرف متوجہ ہونے لگے جس اس آفتاب کی صداقت کی شعاعیں
 جاہل و ظلمت میں رہی ہیں اور کھیلتی جاتی ہیں۔ لوگوں کے گروہ و گروہ سن و صہم
 کی طرف آتے جاتے ہیں جس سے یقین کامل نہیں کہ ایک وقت یہ پاک ویدوں کو مرنے
 کی سزا دی کرے والے آریہ بدیشیک سب دیا کو کو کامل موجودہ و جبراً بنا دیں گے۔
 اسلام کے فیض و برکت سے بت پرستی نہیں چھوڑ سکتی ہے بلکہ اس بت پرستی کے ساتھ
 یا اس کا قائم مقام گہرے پرستی چھوڑی۔ وہ پرستی اور مکمل پرستی خیال کر لیجئے کہ ساتھ ساتھ
 اور جو بنا کر تاپ دق کوڑتا ہے جس سے جہنم کی جھٹ مٹرا یا ہی حوال ہے مگر ہے
 کہ جی بت پرستی یا صلیب پرستی کو خود ماننا لیکن نہایت مشکل ہے کہ گورو پرستی
 پر پرستوں اور کمان پرستوں کو ہم شریک کفر سے نہ شام کیوں کہ چنے کی کا کوئی مصلحت نہیں

۴۷۹۔ مولوی۔ مسیح علیہ اسلام کو بڑی کامیابی ہوئی مگر کیا ان کی اپنی قوم مسر
 بادشاہت میں داخل ہوئی جس میں داخل کرنے کے لئے حضرت مسیح کو تاج شاہ بنا یا گیا
 تھا اور جس کے حصول کی امیدیں اس کے سر پر پاگل بن گئیں تھیں کیا وہ قوم جواریت کے
 لئے مقصود بالانت اور مسیح کی ہی قوم تھی اس سخاوت سے نجات یاب ہوئی کیا مسیح ان
 کے لئے قربانی ہوا کیا کھوئی ہوئی جھپٹیں اس کے ہاتھ آئیں؟ نہیں نہیں ہرگز نہیں
 بلکہ اس پر اللہ کے مقدس میں جان کبوتر فرشتی سے مسیح نے فتح کیا تھا۔ مسیح کی قربانی ہوئی۔
 آریہ یہ بیان آٹکا بالکل صحیح ہے کہ مسیح کی زندگی میں عیسائی دین کی ترقی نہیں
 ہوئی۔ اور باپین حین خیات مسیح کا سیاب نہیں ہوا۔ مگر بعد وفات آٹکے حواریوں نے
 اتنا کام کیا کہ محمدی دین کے کبھی نصیب نہ ہو گا۔ کیونکہ بڑواری۔ حلم۔ رحم میں عیسائی
 دین اس سے بدرجہا بہتر ہے ہر چونکہ آریہ ہیں اور دونوں مذہبوں سے لڑا کوئی تعلق
 نہیں تو بھی ہم دونوں مذہبوں پر غور کرنے سے انصاف آٹکے انصاف کہتے ہیں کہ کوئی
 اخلاقی باتوں میں اینجیل کی برابری نہیں کر سکتا اور نہ محمد صاحب حضرت مسیح کے مقابل
 ہو سکتے ہیں اگلی انسانی غلطیوں سے قطع نظر صاف کہتے ہیں کہ مسیح بنی انسان کی تہذیب
 تھا اور محمدی خواہ مسیح نے تمہوں پر رحم لگائی اور محمد صاحب نے ہماروں کے گئے
 پر چھری چلائی۔ مگر اسدوس کہ مسیح کا دل ویدک تو حید سے منور نہ تھا اور نہ توڑ علی
 نوکر تھا اور عیسائی دین میں تثلیث کی ظلمت نہ رہتی۔

۴۸۰۔ مولوی۔ کیا بدھ کا بانی اس کامیابی پر خوش ہو گا کہ آریہ روت میں اس
 نے اپنا کچھ ثبوت اور قیام مذہب نہ دیکھا۔ ویدوں اور پوراؤں کے حامی برابر روت
 میں موجود ہے۔ علاوہ بریں اس نے اہام کا دعویٰ ہی کیا کیا؟
 آریہ بدھ مذہب کے بانی شک من کو تم کی تعلیم نے جو اخلاق اور اعمال کے
 متعلق ہیں انکے کام کیا دنیا قابل ہے کہ بہت ہی عمدہ ہے آپکے مسید اور عیسائی
 خدا کے اکوڑے اور پوٹھے بیٹے مسیح کی بابت اب علمائے فیضہ کر دیا ہے۔ کہ وہ کو تم کے
 شاگرد تھے۔ بلکہ اس کے مذہب کے سرور۔ آریہی سبب تھا کہ وہ ہمہ دوست یا میں خدا
 ہوں یا ابن اللہ کی تعلیم اور جی رہنے کی نہایت دیکھتے تھے۔ اینجیل کی ساری عمدہ تعلیم
 سچے شکار و دن کے لکھروں کی نقل ہے اور وہ شادی وودہ پٹارے میں موجود
 مفصل دیکھو و میشن چند روت کی ہر طرح کی آف سولیریشن ان انشنڈ انڈیا۔
 ۴۸۱۔ مولوی۔ کیا یہ نصرت دیا نہ جی کو حاصل ہوئی۔ ویدوں کے حامی نے
 ہمارے دیکھتے دیکھتے وید کی حمایت کا بیڑا اٹھا یا مگر اپنی مقدس اور پیاری کتاب کا
 ترجمہ بھی پورا پورا قوم کے سامنے نہ رکھ سکے۔ بلکہ اور قوم کی نجات کو خواب و خیال ہے
 جی کتاب پر نجات کا مادہ سمجھا تھا وہ کتاب ہی ملک کو لکھدا سکا حسب عری ہے
 صاحبان ویدوں کو اس موجودہ دنیا میں آئے ہوئے دوارب کے قریب دمانگر رتا ہو
 پھر اس کتاب کی نسبت نصرت اللہ کا یہ حال ہے۔ کہ آریہ روت میں ہی یہ کتابیں پورا
 رواج زمین یا زمین اور اوروں کی نسبت دعوے بلا دلیل پر چشم ویدہ حالت سے بڑھ کر
 انکی خیالی اشاعت کو کوئی کیونکر مانے اور کیونکر یقین کرے کہ وید ہی کے بدولت ماننا
 نے سچے علوم سکھائے اور تو حید فانی اور تو حید صفائی اور توحید الوہیت کا پتہ وید ہی
 سے لگا۔ ہم جواب بھی آریہ روت میں جین مت والوں کو انکا سخت مخالفت پاتے ہیں
 آریہ۔ بیشک یہ نصرت دیا نہ جی کو حاصل ہوئی۔ خام عمارت بنا نا اور انہیں
 چونا گانا تو انسان ہے اور جلدین سکھتا ہے مگر دیوار چین یا مصر کے مینا دبا نا انسان
 کام میں ہے۔ محمد صاحب نے لوطی بھر لٹی سے دین پھیلایا اس واسطے جانے گئے
 لے لے رہے تھے سے لوگ طوعاً و کرہاً خود جو گئے اور اسی واسطے بہت جلد فساد پھوٹ

ساختہ پرواخت کی قلمی کھینچی دیکھ کر آٹھ آٹھ آنسو رو بہ ہیں یا آپ ہی بخدا کی وسعت
مراقبہ کر کے اپنے دل سے ہمدی ہمدات یا لطالب کی گواہی دینے لگے گا۔ سلام قبول کی
سکھڑوں آدمی ہوائے زیارت کے گور پرست ہو کر اور بجائے سالک بام کی پوجا کے سنگ
اسود (جس کے دوسرے منے سالگرم ہیں یا سالگرم کا ہم شکل ہے) کے پوجاری بستے ہیں
اسلام نے ایک خندق سے لگا لگا اور دوسرے کو طہ سے میں ڈال دیا۔ کبھی قوم سے
سفا سے لوندی۔ غلام بنانے کے کوئی اچھا سلوک نہ کیا۔

۸۔ مولوی (جہارم) اب انباشتہ مجھ سے بیٹھے یہاں میں مجھ سے کچھ
حق عادت بھی مان لیتے ہیں انکو تو کچھ عرب سے عیاں ہوگا۔ کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم
پیر ہو کر جس ایک میں اپنے وعظ شروع کی دنیا کی بت پرستی ایک خطرناک تھی اور
وہاں جنسہ لوگ تھے قریباً کل انہیں گرفتار تھے اور سخت کندی نافرمانی جلدی چاہتے تھے
عرب کے حدود اطراف کا حال دنیا جانتی ہے آریہ اور پارسی عیسائی اور ہودی سب
شرک ہیں غرق تھے ایسے وقت حضرت نے توحید کی وعظ شروع کی۔ بے شک علمی
طو پر توحید الہیت کا وعظ کتب مقدس میں موجود ہوگا۔ الاملی حالت باکل مفقود
تھی۔ عملاً تو اعتقاد و توجہ پر خلعت کا ابرجیا یا ہوا تھا۔ عیسائیوں نے تو پھر کے زمانہ
میں کچھ ترقی مذہب میں کی مگر شرک سے پاک نہ تھے حضرت خاتم الانبیاء نے اسے
وقت توحید الہیت کی طوط ملایا تمام بت پرستی کی عادی قومیں مخالفت پر کھڑی
ہو گئیں اور سخت سخت ایلائیں دینی شروع کر دیں جس قدر مواجہت سالت آس کے
ساتھ ہوئے ان سب کو ملک چھوڑ چھاڑ پھرت کرنی پڑی اور جس کو جلد سے آخر
نوبت باجی رسید کہ خود حضور کو چھوڑ دینے حل رہے بت پرستوں نے وہاں بھی چین نہ
لینے اور بدستصال کے دینے لگے تب قرآن کریم میں حکم ہوا کہ جب مشرکوں نے سلام کا
استیصال جانا قابل اسلام کو بھی اپنے خط پر کرنا نہ تھی چاہو آؤ آؤ آؤ حضرت شال اہل اسلام
ہوئی کہ صلا اسلام ہی غالیتم حضور ہی کو چھوڑتے کہ تمام عربی قبائل میں عرب ہو گئے اور پیچھے ہیں؟
آریہ ساگر حضرت کا باب شروع میں فوت ہو گیا تھا مگر ان کے دادا عبدالمطلب
زندہ تھے وہ پائے تھے اور ایک دنیا جانتی ہے کہ دادا کو پوتے سے کس قدر محبت ہوئی
ہے۔ علامہ برکان ان کی والدہ بھی زندہ تھی جب حضرت کی عمر و سال کی ہوئی تب
لنگے دادا فوت ہوئے مگر فوت ہونے سے پہلے بڑے بیٹے ابوطالب کو وصیت کر کے کہ تم
اچھی طرح پرورش کرنا۔ ایک موعظ لکھتا ہے احمد دل ابوطالب نے اپنے چچے کو چھاتی ہو
لگا تا آخر برائے سگے ساتھ پرانہ سالک کرنا اور اگر دوسرا موعظ لکھتا ہے دادا ابوطالب وصیت
کرنا حضرت دادا کرنا دھرم پروردگار جب محمد صاحب نے عمر ۴۴ حال بصلح خود میر غیر
دادا دل کے پیغمبر کی کا دعویٰ کیا تب بھی ان کے چچا ابوطالب زندہ تھے اسی نے شادی
کرائی بیٹے ہوئے بیٹیاں ہوئیں انہیں بام میں جب محمد صاحب توف کو بڑے الفاظوں
سے یاد کرتے تھے تعلیم لگتے دشمن کرتے تھے مگر ابوطالب ہمیشہ بیا بار باقول ایک لائی موعظ
کے لنگر ابوطالب ہوا یہ پیغمبر از بدالیشان داناں دانشے، ایک اور دفع بھی قرآن کی
اوجی شکایت لائی کہ یہ ہوائے مذہب و دیندوں کو کراکتا اور گالی وغیرہ دیتا ہے۔ بار
اسے اب سے کہیں یا چھوڑ دیں کہ تمہا کو سکو سزا دیں اور اسے قتل کریں ابوطالب یا پیغمبر
گفت کہ اے پروردگار اے چچا کار کردہ پیغمبر دانست کہ اس ہم سزا تیرے خود اگر آخاب
را دیکھت داشت من و دادا را در دست دیگر من ہندو گزینہ دوست آریں کار بدائے تو اتم۔
وہ بدہ داشت مگر دان و دادا را در خواست۔ ابوطالب آواز ش داد و خواہش نہ گفت
بلکہ چہ خواہی ہرگز ترا بدشمنان انسانم، پیغمبر بددا اسلام (جب حضرت کو پیغمبر
کا دعویٰ کرتے ہوئے و من سالک اور عمر حضرت کی ۵۰ سال کی ہوئی اس وقت

ابوطالب نے وفات پائی ابوطالب کے بڑے ہی مخالفوں نے پھر زور دیا جس سے حضرت
کے تمام اوسان باختہ ہو گئے چنانچہ انکی بیوی سے بیس در سوال سال دہم نبوی ابوطالب
سیام مرگ رسید و پس اناں غریب ہم وفات کرد۔ ناگزیر بر پیغمبر خدا ایدہ نیلے رسیدن
گرفت و ہمسایہ کل با نادرش میان بستند و موعظہ اسی سرسنگی حالت میں ابوطالب
دیر نے بعد ایک سال بھی کہ میں نہ صبر سکے۔ اپنی بہت کہاں سے پائے لے غفور و رحیم کی
طوت بھاگ گئے۔ (اوس کی کہ اب ان ہم کہتے ہیں ادبیر مجھ کے طور پر ہے
بانی ہی بت پرستی وہ عرب کی ایسی ہی خطرناک تھی جیسے عموماً جسی جاناگ کی ہوتی ہے
جس طرح اب افغانستان و بلوچستان و عرب و روم و تاتار و مصر کے مسلمان کندہ ماہرین
ہوئے ہیں ابو الفضل نے ایسی ہی لوگوں کو انا غنہ ملا غنہ ہایم سیرت و جوش فصاحت تحریر فرمایا ہے
وہی ہی اسوقت وہاں کے بت پرست تھے۔ کیا یہود و عیسائی بدایم نہ بھی اگر یہ سچ ہے خود
کے واسطے بتلانے کہ اسلام نے کسی مذہب پھیلائی اور کہاں پھیلائی۔ بڑا ذلیلانہ
بلوچستان میں جا کر دیکھ لیجئے۔ ادکا فرشتاں کا بھی سفر کر کے مقامات کچھ مہندوستان کے
مسلمانوں کو بھی وہ کار فرشتے ہیں۔ پاخانہ پھر کر۔ قصو نے ہمیں سے ہی غیظا رہتے ہیں غلام
و جہرہ کا اس قدر زور ہے کہ بڑے بڑے علماء اس بلایں مبتلا ہیں تا بدیگراں جہرہ رسد۔ اسلام
نے کوشا سترک مٹایا اور کوشا ہدایت کیو واسطے شاہراہ بنایا۔ مجھ نے اپنی تحریف کی
ایک جہیت بتائی۔ لولا لک لما خلقت الا فلاک و ما از سلناک الا رحمت
العلمین و مسلمانوں کا اعتقاد ہے پس از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر کیا یہ شرک نہیں
کعبہ کو سجدہ کرنا یا سنگ اسود کو خدا کا لکھنا یا سترک نہیں؟ بالظور وہ نہیں اسلام
سترک سے پاک نہیں اگر یہ اور پارسی تو شرک سے پاک ہیں۔ نادان و دیموں نے انہیں
جواہ غواہ آتش پرست مشہور کیا۔ ورنہ انکی زبرد اسحقا میں نہیں پرستی کا مطلق ذکر
نہیں۔ البتہ محمدی۔ عیسائی۔ یہودی اس مرض میں مبتلا ہیں اور انصاف یہ ہے کہ
ان کے ہاں سترک کا قلم نہ رہا ہے اس سے ہم کو بھی انکار نہیں کہ لفظی توحید یا قولی
توحید قرآن میں موجود ہے اور یہی حال یہود اور نصاریٰ کا ہے مگر علمی توحید کا سولے
دیدہ جس کے کہیں بھی نشان نہیں ملتا جس طرح بانی اسلام نے انکو ایذا رساں کر دیا
گالیاں شنائی انہوں نے بھی اسکی تلافی کی مثل مشہور جو غریب کی گالیاں بروست کی کر بیٹ
جب لائل و زور سے مقابلہ ملت منات پرستی کو کعبہ پرستی کو اور حضور صاحب ثابت ہو کر کہ تو
اوسان باختہ ہو کر کچھ جہنہ کی طرف اور کچھ دینہ کی طرف بھاگے اور موعظ تلاش کر لے یہی جب
ہستی جہیت لکھی ہوئی تب تلوار اٹھائی کہ دلیل تو مسلمان ہمیں کر سکتا ہوئی بات کو
تھے مسلمان کون و نور جہیت کو واسطو کا قول کے مال و اسباب کو لوگوں۔ یہی باتیں
دنیا کی محبت علاج کے لالچ امیری کی خواہش۔ پیری و مریدی کی تمنا کے متعلق ہیں۔ حق
پرستی یا دین حق سے انکا کوئی واسطہ نہیں۔ اپنی نصرت لے فتح نہیں پائی۔ بلکہ ہند کے
لوگوں کے جمادی کا ردوائی لے کیونکہ وہ کہہ والوں کے مخالف تھے مقابلہ میں کبھی غالب
کبھی مغلوب ہوا ایک قدرتی امر ہے اور اسکا اثر طبع اول کو مسلمانوں پر ہوا۔ چنانچہ جب
اسلام فتحیاب ہوا تھا تو لوگ مسلمان ہو جائے تھے اور حالت شکست دی لوگ بھی سام
سے شجاعت پاؤ تھے چنانچہ تفسیر حسینی میں لکھا ہے سورہ آل عمران کہیفہ املی اللہ قیما
کفر و ابغی ایما کھر و لائشاں دعا زہ من یو نہ کہ اسلامانی و بر تافتہ بدالکھ پرستہ چور
ناروش بن سوریہ طعین اخیر و قیس بن حبابہ و شال ان تفسیر حسینی طرہ بمعہ ہم۔
عرب لوگ جس طرح مسلمان ہوئے تھے بڑی واضح شہادت سے۔ سالہ جہاد میں لوگ کھینچ
ہے۔ رو کھوایا دل و کعبہ میں۔ کوئی مجھ نہیں کیونکہ چکنر خاں و بلا کو خاں پیراں
بد مذہب بھی اس سے بڑھ کر کامیاب ہو چکے ہیں مگر یہ کامیابی فساد و جاد کی ہے

خوش کرنے اور توبہ و انجیل کی نصیحت کی کہ اسے کسی طرح ہمارے دین کے قابل نہیں کر
 نہ ہوئے۔ خود مصنف قرآن نے اُنکے معجزات کی تردید بھی نہیں کی۔ تو پھر صحابہ کرام
 کیسے ہو سکتے ہیں۔ محمد صاحب کو مجروحہ والا یہی ثابت کرنا ضروری ہے۔ مرزا صاحب نے بہت
 ہاتھ پاؤں مارے۔ ہم انکا مطالبہ بھی رد و معاف عشاق پر اندازہ نہیں کر سکتے۔ وہ اپنی سوت کی نظر
 لوگوں کو جھٹکا اور صلی اللہ علیہ وسلم کیلنا نچا ہوتی تھی۔ ایک اور مشہور صاحب محمد قادیانی و لکھنؤ
 کا تھے یا تو اُن کے اور کئی زور و اشتہاروں پر لگا ڈیو کر گیا۔ کامیاب ہوئے ہرگز نہیں۔ نہ بھی نہیں
 احادیث صحیحہ میں معجزات بھرے گئے ہیں اور کتب اسلامیہ میں جو صاحب مریدان و تصنیف
 کی ہزاروں لوگوں کو ہرگز کفر میں سے ہزاروں کلماتیں درج کر دی ہیں اور صد ہا جھوٹی شہادتیں
 سنا کر انکو تمام انبیاء و اولیاء و ائمہ سے افضل ٹھہرا یا اور اسلام کا حاکم معجزات کی زمین پر چلایا
 اور شعرائے امیر کئی طرح کا سنہری اور رو پھری رنگ چڑھایا۔ ہر حکم و قایل سے ثابت ہے
 اور انکے قوم سے بھی ہر دہائیہ کیا کہ وہ بے معرہ تھے کوئی کرامت کسی قسم کی ان کے پاس
 نہیں تھی اور مرزا صاحب کی ساری کوششیں اپنے شی میں ملادی سکر حکیم صاحب
 خیرنگ قرآن سے اور مینوں کے معجزات کا چرچا بہ خارج کیا جاوے تب تک یہ بھی
 کلام نہیں ہو سکتی۔ اور نہ اسلام ہر قسم کی شعبہ ہاوی سے پاک ہو سکتا ہے۔
 ۳۸۔ مولوی۔ (دوم) آپ عربی دانی کے بڑے مدعی ہیں قرآن کریم میں کہیں
 دکھلائے کہ حضرت نے شعبہ ہاوی بانی کا دعویٰ کیا ہو۔ بلکہ صحیح احادیث کے علیٰ طبقہ
 کی کتابیں بخاری۔ مسلم۔ ترمذی میں اس لفظ معجزہ کا بہتہ دیکھئے۔

آریہ۔ ہم جس بات کے انکار ہیں آپ اسی کا ہم سے نبوت مانگتے ہیں یہ آپ کی
 منطق کی طاقت کا صاف ثبوت ہے ہم تو کہتے ہیں کہ قرآن میں محمد صاحب کوئی معجزہ یا کرامت
 نہیں ہے وہ بے معجزہ ہی تھے ہاں کتب احادیث صحیحہ میں انکو صد ہا معجزہ و معجزہ میں جو
 انکی وفات کے تین سو برس سے یا پچھو برس تک بنائے اور نظر و فکر و مفہیل دیکھو جو یہ
 احمدیہ صنف مولوی غلام نبی صاحب امرتسری صاحب لدھیہ مخفہ البتہ صراح نبوت
 وغیرہ اور ہمارے بنائے ہوئے شمشہ خط احمدیہ و فکریت برائین احمدیہ جلد اول و بارہ تزیید
 معجزات البتہ قرآن میں لفظ معجزہ نہیں ہے دیکھو سورہ ہود ۲۱، ۲۲، ۲۳، سورہ سادہ
 ۲۸، ۲۹ و سورہ النحل صفحہ ۴۵ مطبوعہ لدھیہ، مگر معجزہ کے معنوں سے ان مقامات
 میں کوئی تعلق نہیں باقی رہے ادھر ای کی معجزہ قرآن میں بہت کثرت سے مذکور ہیں۔
 دیکھو عیسے کے معجزے سورہ مائدہ احوال عمران اور ہم اسراریم اور موسیٰ کے معجزے۔
 ہم اعرافی نہیں ہیں اور یہ بد بچہ بڑے عربی دانی کے مدعی کس طرح ہو سکتے ہیں ہم
 تو صرف اپنے نقیض اور ایمان سے دین محمدی کو باطل سمجھتے ہیں کیونکہ ہم نے جہانک قرآن
 اور احادیث صحیحہ کو سنا اور تاریخ اسلام و تفاسیر قرآن کو پڑھا جو ہر دین اسلام کو
 جی نہیں جانتے اور نہ صحابہ اللہ گردانتے ہیں اور جب کہ ایمان ہیج جانتے ہیں انکو اولوں پر
 ظاہر کرتے ہیں جبکہ انہوں نے سلامت رکھا حتیٰ کے اطہار و طہار و طہارت و طہارت و طہارت
 ۳۸۔ ۳۹۔ مولوی (دوم) معجزہ کے معنی عربی میں دو متر کے کو عجا کر دینے والا
 ہیں آپ لغت عرب میں تحقیق کریں اور حد تحقیق کامل اور انصاف محمدی اور عیسوی حجت
 کی تصدیق کے واسطے کچھ تو ایسی تاریخ ہندو کا ہم لیں اور کچھ ہمارے آثار و دیکھ لیں میں
 یقین کرتا ہوں کہ آپ کو محمدی اور عیسوی معجزات یا معجزوں اور عیسائیوں کے افعال معجزہ
 سے ہرگز انکار نہیں ہوگا اگر نہ کہ ہو تو حسب ہدایت دید مقدس و سنت قوموں و کائنات
 کے واسطے دراستہ استراحت کر امتحان کر لیجئے خوب واضح ہو جاوے گا کہ ان دونوں اہل کتاب
 قوموں نے بت پرستی حریفوں کو عاجز کر دیا ہے کیا یہ معجزات اور کلام ہمارے نما ہاں
 دکھائے ہیں اور اب بھی اُنکے مستعد ہاتھ و دیکھ ہی معجزات دکھائے کو تیار ہے۔

آریہ۔ یہاں آپ نے جنگ جمل اسلامیہ و جہاد و قتال عیسوی کو سجدہ مانگنا اور
 انکار کو مقابلہ پیش کیا۔ اور عیسائیں آج انجیل، مسالہ کے بموجب ہمارے اعتراضوں سے
 لاجواب ہو کر لڑائی پر آمیزے کر گیا کی نادانی اور ظلم یا احاطہ کی یا غلطی جو ہم دامن چاہتے
 اور حشاشہ معجزے سے بھی انکار نہیں کیا چنانچہ ہم شخصہ خط احمدیہ میں عرض کر چکے ہیں
 ہاں محمد صاحب کی کو تو یہ بھی قابل ہیں اور جنادی معجزہ و کوئی انکار نہیں کر سکتا تو ہم
 مگر کیا یہی معجزہ بحیثیت سنگھدہ والی پنجاب اور بہار و ملخرف جنگ شیدا جی بانی سلطنت برص
 کے پاس نہیں تھا یا کیا یہی معجزہ گوٹھیلون اور گھٹوں۔ پورہیوں اور مڑھوں کے پاس
 نہیں یا اپنے شاہد شہانہ نہیں۔ تیج ہندی کی قوم شام و درم تک بڑی ہوئی تھی احمدیہ
 اور ستم کے پاس بھی یہی معجزہ تھا اور انا تبارک کی پاس بھی یہی معجزہ تھا جسو اکبر شہنشاہ
 کاناک میں دم کر گیا اور اسی معجزہ و اور رنگ نیل کی آخری زیست خواب کی سکندر دمی کی پاس
 بھی سولے اس خجروچی کر اور کوئی معجزہ نہ تھا ہلا کوٹان اور چنگیز خاں بھی اس معجزہ سے
 لاکھوں مسلمانوں کو تباہ کر دیا ورم نکات ہلاک کر گئے اور کوئی سامنے نہ ٹھہر سکا بلکہ لاکھ لاکھ آدمی
 کو ایک ایک ن میں قتل کر کے ان مومنوں کے سروں کے مینڈر بنائے یہی معجزہ ہر بد کے
 پاس تھا۔ جس سے وہ حسین پر غالب آیا ہم افسوس کرتے ہیں کہ آریہ کس عقل کے
 رو سے اس خود بخاری و درم اداسی و ظلم خلافت فعل کو معجزہ گردانا ہے بانی رہا یہ عیسائیوں
 کے افعال معجزہ ہیں یا محمدیوں کے ہرگز نہیں۔ آریہ یہاں تو خوشا بدینہ کی لحاظ
 سے عیسائیوں کو اہل کتاب مان لیا ہم اہم آپ کی تصدیق برائین الاحدیہ کے اور مقامات
 مٹاتے ہیں آپ گریبان میں منہ ڈالکر دیکھیں حق سے کتنی مخالفت کر رہے ہیں
 یہودی بت پرستی۔ یہود کا یہ بچنے کی کوہا کرنا ہونے کے سامنے کا واقعہ ہے مابعد
 کی بت پرستی قاضیوں کی کتاب سے جو کتب مقدسہ میں کی ایک کتاب ہے پڑھیجئے
 (تصدیق صفحہ ۵۳ سطر ۱۰)۔ عیسائیوں کی بت پرستی۔ عیسائیوں کی بت پرستی طائریہ
 کہ وہ حضرت مسیح علیہ السلام جیسے خاکسار رنگ ہند کے کو خدا یقین کرنے ہیں اگر مٹا گئے
 ہیں تو اہل مسیح کو خدا کا رلی بیٹا اور خود خدا ہاں واما خدا سے تعبیر جانتے ہیں تو اسکی
 انسانیت کے ساتھ اسکی استعانت اور مخاف طلب کرنے ہیں کفارات معاصی پر جو
 کچھ ان قوموں کا خیال ہے وہ ناگفتہ بہ ہے اور اس مسئلہ سے جو خطر رکبت مشائخ
 پیدا ہوتے ہیں وہ عیسائی (تصدیق صفحہ ۳۰ سطر ۱۱) میرے مخاطب آریہ تسلیم
 کریں گے کہ یہ طرز عیسائیت کا ہے تب ترک ہے ۱۰ صفحہ ۳۹۔
 عیسائی تو ایسی حالت میں جا پڑے کہ اپنی ساری اعتقادات ملا متوں کے بدلہ میں
 حضرت سیدنا مسیح کو بتاؤ اللہ بخون بنایا اور کچھو نامہ گلیان ۳۰ و تصدیق صفحہ ۳۹۔
 اور ایسا ہی ذکر اپنے صفحہ ۳۲ پر کر رہے۔
 مسلمانوں کی بت پرستی۔ سنگ اسود کہیہ۔ بدینہ۔ چاہہ دزمہ کہ ملا۔ خاک نجف۔
 اور تمام خاتقا ہیں۔ چاہ کہیہ مقبرے مبارک۔ قدیم ایک۔ قدیم ابراہیم و آدم ثلوث کہیہ
 تعویذ اور کچھ اپرستی یہ سامنے کے سارے صریح شرک اور کفر ہیں جن میں کوفہ و مسلمان
 ستر باعرق ہیں۔ لیکن ان مینوں اہل کتاب بت پرستوں کو واعظین نے یہاں لوگوں
 پر کوئی تاثیر نہ کی اور کچھ تشلیت یا صلیب پرست اور سنگ اسود کہیہ پرست کہ ہم
 ورنہ تشریف لے گئے ورنہ بالوں پر غالب نہ آسکے اور نہ ملا لے سید ہی سادی بت پرستی
 کو یہ اندھی بت پرستی دور کر سکتی تھی صاحب گلشن کہتے ہیں
 مسلمان گردانتے کہ بت خبیث۔ بدانتے کہ دین و بت پرستی است
 اگر ستم زمت آگاہ ہو دے۔ چرا و دین خود گمراہ ہو دے
 آریہ صلیح کے وجود سے عیسائی اور محمدی دونوں اوسان بابتہ ہو رہے ہیں اور اپنی

بھی اخلاص سے نہیں صاف ظاہر ہے کہ یہود ایش کے تمام حالات سے واقف تھے اور
میں صاحب کی موجودگی میں اسکی حکمتوں اور نصیحتوں کے حالات کو گونگوسانے تھے
جن کی حدوس ہزار تک تھی اور ایک سو نصیحت اسکی جو اس نے اپنے بیٹے کو دی ہ
ایک مشہور کتاب بھی ہے وہ ساری یہودیوں میں موجود تھیں پس صاف ظاہر
ہے کہ میر صاحب نے یہودیوں سے شکر خزان میں درج کردین اور جب یہود کو اس
دس ہزار تک تھیں تو یہ دوس بارہ نصیحتیں کس شمار میں ہیں جن کے واسطے اس کی
ضرورت مانی جاتی ہے پس وہی بات درشت ہے جو ہم نے تکریم میں درج کی
ہے کہ لقمان کے قصہ نے یونانیوں کی تاریخوں سے جلوہ دکھایا اور کچھ عسلی ستانی
باقی بر عمل فرمایا باقی رہا یہ کہ آپ اس قصہ کو اور انقیاس سمجھ چکے ہیں یہ آپ کی
علیت کا معاف رکھئے قصہ ہے تکریم کی عیادت پھر رکھئے وہ دور انقیاس
یونانیوں کی تواریخوں کے حق میں ہے کہ وہ دو ہزار قیاس ہیں۔ ان سے قرآن کے
جانب عثمان نے یا محمد صاحب نے نقل کر لیا۔ شکر یاد کیجئے۔ اور اسی واسطے ان
پس بڑا سخت اختلاف ہے مفصل دیکھو تفسیر حسینی جلد دوم صفحہ ۱۸۲۔

سکندر کے بے نیایا و قصہ کے سبب ہم نے ان کو خاص کر دو ہزار قیاس لکھا اور کوئی
وجہ نہیں تھی اور در حقیقت وہ دو ہزار قیاس ہی نہیں بلکہ اسی حالات سے مخالف ہے
ابراہیم کا قصہ۔

ہم نے تکریم صفحہ ۸۱ پر لکھا تھا کہ قرآن میں صرف پانچ لوگ
بے بیشل وغیرہ سے منقول قصہ جات پھر ہے ہیں اور اسی لحاظ سے لوگ اسے
تفصیل الاولین کہتے ہیں۔ اسپر مولوی صاحب فرماتے ہیں کہ
۸۱۔ ابراہیم کا قصہ اس وقت مینا دیئے ہیں اور انصاف مانگتے ہیں کہ
کیا نہ کہانی لغویہ یا نام بلند پر انہوں کی ترقیوں کی بنیاد ہے۔ اس کو سورۃ بقرہ
دوم و شعرائے نقل کر کے کہانی لکھی ہے اور کچھ ذکر صفحہ ۳۲۵ و ۳۲۶ پر بھی کیا ہے
آری یہ آپ نے یہاں بھی ہم سے جالائی کی یا پسک سے داؤ کیلایا ہے صرف
ایک محل ہی بات نکھدی اور سارا فضول قصہ نقل نہیں کیا۔ لیجئے ہم سے
سن لیجئے اور انصاف کیجئے۔

سورۃ العام۔ واذ قال ابراهیم لابنہ ان اتخذ اصناما
الی اریک و قومک فی مثل مجسمین و کذا یث نوحی ابراہیم
ملکوت السموات و الارض و لیكون من اولادہ من اولادہ من علیہ
الین ان کو کیا قل ہذا امری علیا اقل قال لا احبب الاطینہ فلما
را القبل انما قال ہذا امری فی فلما اقل قال لیکن لی کفیلی ربی لا
کون من القوم الضالین و فلما را البیت من البیت قال ہذا امری ہذا
الکبر فلما اقل قال یقوم الی ربی و یحییٰ البیت کون و الی و جنت و جحی
الذی قطر السموات و الارض حقیقہا و ما افان المشرکین و حاجہ
قوسہ قال اتجاہونی فی اللہ و قد ہذا ان و لا اخاف ما تشرکون
نہ الا ان یثنا ربی شینا و یبع ربی کل شی علیا فلا تشکرون
و کیف اخاف ما اشرکتم و لا تخافون انکم اشرکتہ باللہ ما لقرن
بد علیکم سلطنا فای الفریقین حتی بالامین ان کتمہ تعلون و اللان
امنوہ و لیسوا یما انہم یظلمون اولیک لہم اما من و کھم مہش و
و کلمہ حجتنا الیہما ابراہیم علی قوسہ نزع در جنت من کشاوران
رباک حکیم علیم و ترجمہ اور جب کہ ابراہیم نے اپنے باپ کو کوکبا پر
ہے مورتوں کو خدا میں دیکھتا ہوں تو انہیں ہی قوم صریح کہی ہوں اور اس طرح ہم

دکھائے لگے ابراہیم کو سلطنت آسمان اور زمین کی اور تائس کو یقین آئے۔ پھر
جب اندر میری آنی اس پر رات دیکھا ایک تار بولایا ہے رب میرا پھر جنت وہ
غایت ہوا بولایا مجھ کو خوش نہیں آتے جب جانتا ہوں پھر جب دیکھا جائے
چنگٹا بولایا ہے رب میرا پھر جنت وہ غایت ہوا بولایا اگر یہ راہ دے مجھ کو رب میرا
بے شک میں رہوں بلکہ دانے لوگوں میں پھر جب دیکھا سو نوح جھگٹا بولایا
ہے رب میرا رب بڑا پھر جنت وہ غایت ہوا بولایا اے قوم میں ہزار ہوں ان سے
جن کو تم شریک کرتے ہو میں نے اپنا نامہ کیا اسکی طرفہ جس نے بنائے آسمان
اور زمین ایک طرفہ کا جو کہ اور میں نہیں شریک کر بولایا۔ اور اس سے جھگڑا ہی قوم
بولاتم مجھ سے جھگڑتے ہو اللہ پر اور وہ مجھ کو سوا ہوا چکا اور میں دوتا نہیں ان سے
جو کہ شریک ٹھہراتے ہو اسکا مگر میرا رب کچھ چاہے سمانی ہے میرے رب کو علم میں
جیو کو کیا تم دھیان نہیں کرتے ہو اور میں کیونکر دروں غمناکے شریکوں سے اور تم میں
ڈرتے کہ شریک ٹھہراتے ہو اللہ کے ساتھ جسے نہیں اتاری اسے تم کو کچھ سنا
اب فرق میں اس کو چاہئے خاطر جیو کو اگر سمجھ رکھتے ہو جو لوگ یقین لائے اور
مالی نہیں اپنے یقین میں کچھ تفسیر نہی کو اپنی خاطر جمع اور وہی ہیں راہ ہائے
اور یہ ہماری دلیل ہے کہ ہم نے دی ابراہیم کو اس کی قوم کے مقابل درجے بلند
کرتے ہیں ہم جس کو چاہیں تیرا رب تدبیر والا ہے خبردار۔

سورۃ بقرہ اذ قال ابراہیم ربی الذی یحی و یمیت انا محض امیت قال ابراہیم
فان اللہ باقی بالسنن من المشرق فانت بھامن المغرب فہبت الذی کفر
واللہ لا یجحد علی القوم الظالمین و اذ قال ابراہیم رب اری کیف
نحی المونی قال و لہ تو من قال بلی و لیکن لبطین قبے قال فخذ اربعہ من الطیر فخذ
الیک ثما جمل علی کل جبل منھن جزء ثما ذبحھن بالیتک سمیاء و علم ان اللہ
غفور حکیم و ترجمہ کہ جو ہم نے نہ دیکھا وہ شخص جو جھگڑا ابراہیم سے اس کے رب پر
واسطے یہ کہ وہی تھی اس کو اللہ نے سلطنت جب کہا ابراہیم نے میرا رب وہ ہے جو
جاتا ہے اور دار تاق ہے کہا ابراہیم نے اللہ تالا ہے سو نوح کو مسرق سے چھوٹے
اسکو مغرب سے تب حیران رہا وہ منکر اور اللہ میں رہ دتا ہے انصاف لوگوں کو
اور جب کہا ابراہیم نے اے رب دکھا مجھ کو کہو کہ جلا دیگا تو مرے فرمایا کیا تو نے یقین
نہیں کیا کہ انہیں نہیں لیکن اسواسطے کہ تسکین ہو میرے دلو و نایا تو پر کرا چاؤ
اور نے پھر انکو لایا اپنے ساتھ پھر وال ہر ہار پر ان کا ایک ایک ٹکڑا بھرا کوکبا کہ
آؤں نیز سے پاسی و رت اور جان کے کہ اللہ در دست ہے حکمت والا۔

سورۃ شعراء و اذ قال ابراہیم رب اریک و قومک فی مثل مجسمین و کذا یث نوحی ابراہیم
قوسہ ما تعبدون و قالوا یجحد اصنامنا فقتل لھا عاقین و قال کل
یسمو کتم ادتلعون و لیفعلو کما اذ یصرون و قالوا بل وجدنا
اباکم کاذب و قال افریتم ما کتم تعبدون و انتم و ابائکم
اکذا صون و فاکھم عددی اکا رب العالمین و الذی خلقہم
تکھدین و الذین ہو بطعن و یسقیون و اذا مرضت فہم یتقین و
والذی یمیتہم تم یمین و الذی اطع ان یقین فی خبیثہ یوم الدین
رب ھب لی حکما و انجھ باریک من و جعل فی لسان حدی
فی الاخرین و و احملی من وراثۃ عبدہ النعم و و احقر لابی انہ کان
من الضالین و لا تخ فی دم ہتوت و یوم لا ینفع مال و لا بنون

وجہ اول۔ پارسیوں کی کتابیں دیکھا تو کہہ ہے اور اس کو نہایت عوت سے یاد کیا گیا چنانچہ ہوم ہنٹ سوم گیگ کے مخنون ہیں اتروید کا نام موجود ہے۔ اور اکثر اگرہ رشی ہوم اور ام رسانی کا نام مبارک مذکور ہے بلکہ ایک تاریخی واقعہ بھی لکھا ہے کہ کرشنا نوراجہ کے حکومت کے عہد میں اتروید کے شروع کا منتر شندویدی بھیشک کے اپنے راج میں گردانا سواہے ہوم نے اس کو شنت سے اترا دیا۔ رویدکو ہوم ہنٹ کی ۸۸ویں آیت کا پاٹ ڈنڈاوستھا اس پر ناسل ہاگ صاحب نے لکھا ہے کہ کرشنا نوکا ایک ایسا ہی اور بھی بیان آریہ ورت کے برابرے پتھوں میں بھی ہے رویدکو ایتیری برہمن (۲۷-۲۸) پس صاف ظاہر ہے کہ یہ جہہ نہ نڈاوستھا میں ایتیری براہمن سے لیا گیا اور ایتیری براہمن اور نڈاوستھا دونوں سے قدیم وید ہیں۔

وجہ دوم۔ محقق فضلہ وغیرہ صاحب نے جنہوں نے آریہ ورت کے ویدک ہوم اور ایران کے پارسی مذہب کی بابت تحقیقات کی ہے انہوں نے فرمایا ہے کہ آریہ لوگ آریہ ورت سے آٹھ کھیران میں آباد ہوئے۔ چنانچہ محقق پروفیسر میکس مولر صاحب فرماتے ہیں۔ کہ پارسی لوگ بھی آریہ ورت سے آٹھ کھیران میں آباد ہوئے۔ (رامین آڈری لنگویج صفحہ ۲۸۸)۔

دارا بادشاہ کتاب ہے کہ میں آریہ ہوں اور آریوں کی اولاد سے ہوں کیونکہ اس کے برادر کا نام ایریا اتیا تھا (رامین آڈری لنگویج صفحہ ۲۸۰) یہ دارا بادشاہ دارا سکندر سے بہت پہلے گذر گیا ہے۔

آج کی کے ایک مشہور فاضل فرماتے ہیں۔ منوی متیری۔ ایرانی۔ یونانی اور یون قانون کی بنیاد کے باعث ہوئے اور منو کے قوانین کا اثر یورپ کے کل قوانین پر ملت میں اب تک پایا جاتا ہے رسالہ بائبل ان انڈیا)۔

وجہ سوم۔ بیان بھی کا پارسی فرسید رج کیش اپنے پیغمبر زرتشت کے پاس بقیہ مانج جانا اور اس سے مباحثہ کرنا (مفصل رویدکو ویکلز صاحب براہمن الاہیرہ صفحہ ۱۹) حالانکہ بائیں بھی سے بہت پہلے براہمن کشپ یا گوگ۔ وشنسٹ و شوا اترو راجندر جنک۔ گوتم۔ کپل۔ کناد۔ مہنی وغیرہ پہلے ہیں اور وہ سب ویدک ہوم کے ماننے والے تھے اور رشی و برہمن۔ سواہے ہوم وغیرہ منوادرا نے بھی وید ہوم موجود تھے۔

وجہ چہارم۔ ان کا آریہ کہلانا۔

وجہ پنجم۔ مسئلہ تاریخ کا قابل ہونا اور جیو کوانادی ماننا اور پرگرتی کو بھی رویدکو ویا تیز نگہ آباد و ششورائ خسرو آیت ۶۷ و ۶۸۔

وجہ ششم۔ گوتم رشی کے رب کو ضروری جاننا اور گوشت نہ کھانا رویدکو ویا تیز نگہ ۱۲۷ اور ۱۲۸۔

وجہ ہفتم۔ حارونوں کا ماننا اور اس کا ویدک قاعدہ کے مطابق ہونا اور نئے ناموں سے نامزد ہونا اور سائیز آسمانی بقا ز آنا و ششورائ خسرو آیت ۱۴۵ صفحہ ۱۳۷۔

وجہ ہشتم۔ مانی بوکر کرنا اور آگ کو خدا نہ ماننا بلکہ ہوا کے صاف کرنیوالی چیز کرنا

وجہ نهم۔ سسکت رابین جوکل بابوں کا مخرج ہو اسکا پارسی سے زیادہ قہت لکھنا

وجہ دہم۔ خاص کر گورکشا کرنا اور گور کے وہی مشہور نواید جو علم طب کے رو سے ضروری ہیں ماننا رویدکو ویا تیز نگہ ۱۲۸ مطبوعہ ایران اہل درسی زبان میں اور اس کا ترجمہ زبان فارسی)۔

وجہ یازدہم۔ گیلوپیت یعنی زتار پھنڈا۔

وجہ دوازدہم۔ مردہ کو جلانا۔ رویدکو ونامہ و ششورائ خسرو زاد آباد آیت ۱۵۴۔

پس کسی طرح بھی وہ سے وہ قدیم نہیں اور نہ ویدائن سے نوین ہیں۔ بلکہ مندرجہ بالا شہادتیں سے صاف ظاہر ہے کہ پارسی کیا تمام دنیا کے مذہب اور سب جہان کی

کتابیں ویدوں سے ماہرہدگی ہیں پس ثابت ہوا ہمارا دعویٰ کہ وید نے کسی مذہب یا کتاب سے کچھ نہیں چورایا۔ بلکہ جب نے جو کچھ سچائی یا صداقت یا ہدایت کی وہ وید مقدس سے حاصل کی۔ اس کے ساتھ رویدکو تاریخ دینا جلد اول و دوم)۔

جان شکسپر صاحب کے کوٹھن میں ہندو شنتی کا ارتھ لکھا ہے کہ گورو جشی۔ ہاک اریسین۔ انڈین۔ ایتھوا۔ ایتھو مین۔ اور جشیو کا ارتھ و تیسر صاحب کی بڑی ڈکشنری میں اسکا اصل ارتھ جنیابل ہے اور جنیابل چرون اور میگن یہ سب نام کا فرق ہیں۔

رچوڈن صاحب کی قرآن۔ ذابی۔ اگر نری ڈکشنری میں ہندو کا ارتھ چاکر دہن ڈاکو۔ ناسٹک۔ جو کیدار اور چہرہ پر کاٹھن لکھتے ہیں رویدکو صفحہ ۱۱۶۲۔

سکندر نامہ میں خطا دارا ہماہن سکندر میں لکھا نامہ۔

تھراآن ہماہے سرور دیہاں۔ خدمت جو ہندو وید مذہب کے۔

سکندر نامہ میں مذکور حسن لوشاہ لکھا ہے۔

زہندوستان آمدہ جوڑے۔ زہر جوڑہ سوختہ خرے

زہندوستان بیٹے کرٹھ کی دوکان اور ہندو بیٹے کرٹھ

پھراسی میں ہے۔

زہندو دزنے خانہ پر خون شدہ۔ ہماہے ہوسشیں بترنوں شدہ

زہندو بیٹے جادوگر

ہماہدانش میں ہے۔

گرویت زلفن مشکینت خطائے فتنہ۔ وزہندوئے شیار برن جفلے رفت رفت

(زہندو بیٹے خال سیاہ)

مسیحی لوں نے پارسیوں کا نام گبر بیٹے کا ذکر کیا اور قیق کے اتھو سیاہی کا نام مسیحی لکھا بیٹے غلام آخرت کے دھن دین کا نام کا قرہ رکھا۔ یورپ والوں کا ترسانے ڈیروک و ناسٹک لکھا افغانستان کے چلی باشندوں کا نام کا قرہ رکھا۔ نام قرستان لکھا

لنہان اور ابراہیم کا قصہ اور یونانیوں کی قاریوں سے علوہ دکھایا۔

محمی جہاد کا مختصر ثبوت۔

۴۴ مولوی۔ سنیے صاحب قرآن نے لنہان کا قصہ جہاں بیان کیا ہے اس سورہ کا نام سورہ لنہان ہے۔ جو اکیسواں سید پارہ میں موجود ہے چہرانی کر کے وہ قصہ سنیے آپ کو ایسے انصاف اور نیک بینی اور استعداد اور دعویٰ کا خود بخود بہت لگ جاوے گا (لنہان کی تصحیحوں کو جو اس نے اپنے بیٹے کو دیں بیان کیا ہے) ان آیات کریمہ پر غور فرمائیے اور یاد رکھئے نہ صرف داد بلکہ قبول فرمائیے میں آپ کو حق کی طرف بلاتا ہوں اور بے انصافی کے سخت وبال سے آگاہ کرتا ہوں۔ رویدکو ویا تیز نگہ ۱۲۸ اور بھلائی بڑائی کا نتیجہ پایا ہے۔ کیا یہ دور انقیاس ہے۔

آریہ مولوی صاحب افسوس کہ کیسے اب تک بھی راستی کی قدر نہ کی۔ اور نقابہ قرآنی کا مطالعہ فرمایا۔ دیکھئے وہ صاف طور پر دینی زبان سے ہمارے بیان کی تصدیق کر رہی ہیں۔ تفسیر حقیقی میں لکھا ہے۔ "آوردہ اند کہ قصہ لنہان حکیم وہ صاے او نزد ہود مشہر تھے عظیم دانست و عرب درہر مہتے کہ رجوع بدیشاں گردنہ سے از حکمت ہائے لنہان برائے ایسان مثل زدندے" (صفحہ ۸۴ جلد ثانی) اس سے آگے چل کر لنہان کی بابت جو تفسیروں میں اختلاف ہے وہ دکھلایا ہے کوئی نئی کتاب ہے کوئی حکیم اس کے موطن میں بھی اختلاف اسکی ولایت و قومیت وغیرہ میں

تفسیر ملک السفرین میں ہے، ویسٹلوک عن الروح قل الروح من امر ربی۔
 اجماعاً علی ان الروح الذی فی الخیوان مساوہ عن حقیقۃ فاجزا من امر اللہ ہی
 عما تاثیر لعلہ وعن الی ہر ذرۃ لعلہ مصی البنی وما یعلم الروح وذلک عن
 الذوائل عن ادراک ما یتجدد لعلہ اتفاق الہا والطولت علی الخوض فیہ
 والحدید فی دلائل یحیز احضل عن ادراک مغربہ مخلوقی مجاورہ لیل
 عن الذعن ادراک خیالہما عن ولدا وقل فی خلدہ اندھیم ذوق ہوائی
 فی کل حر ومن الخیوان وقل ہو خلق طہرہ روحانی اعظمہ من الملائک و
 علی ابن عباس ہو جوہر نکل دلیلہ فترک فیہ الروح اہما من علی قلبہ
 عن الحسن القرآن دلیلہ وذلک الیک او خبا الیک سر و خبا من امرنا وکان
 دہ جودہ العلوب ومن امر ربی اخی من وجہہ وکلامہ لیس من کلامہ
 لبشر مرادی ای الیہود لغث الے فترک ان سلبہ عن اصحاب الکشف وعن
 دی القرنین وعن ذی الروح فان احباب عن الکل وسکت عن الکل
 فلیس سی دان اجاب عن بعض فقہوی فلیس لہم القضاہی وکعبہ امر الروح
 وهو معجم فی البوارف فمدوا علی سورہ صہم وقل کما السوال عن
 خلق الروح یعبی اھو یخول ام کا قولہ من امر ربی ویسئل الروح
 فکان ہذا اجماعاً، صفحہ ۴۴۴ جلد اول۔

تفسیر اعلام النبوی المسجود میں ہے، ویسئلونک عن الروح الظاہرات
 السوال کان عن حقیقۃ الروح الذی ہو مدبر الیہ الیہا فیانی ومبدأ
 حیاتہ مرادی ان الیہود والقرنین سلوہ عن اصحاب الکشف عن ذی القرنین
 وعن الروح فان احباب عنہا اجماعاً وسکت فلیس لہن اذان اجاب
 عن بعض وسکت عن بعض فقہوی فلیس لہم القضاہی وکعبہ امر الروح
 وهو معجم فی السننات، (صفحہ ۴۴۴ جلدہ رحاسیہ تفسیر کبیر)۔

امام محمد الرارمی تحریر میں ابنی لعلہ ضیاء الدین عمرانی تفسیر کبیر میں فرماتے ہیں۔
 ویسئلونک عن الروح الخ للمسفرین فی الروح المذكورۃ فی ہذا الکتابۃ اول
 اطہرہا ان المراد من الروح الذی ہو سبب الحیاۃ مرادی ان الیہود
 قالو القرین اسما لوالحمد عن ثلاث فال اجماعاً بائین واصلات عن الثالث
 فقہوی اسالوہ عن اصحاب الکشف وعن ذی القرنین وعن الروح قالوا بسط
 اللہ علیہ وسلم عن ہذا الملاقۃ فقال علیہ السلام غدا راجع کم ولہم
 یفل ان شاء اللہ فالقطع عند الروح اربعین نوحاً ثم نزول الوحی لہم ولہ
 تقولن لشیخی انی فاعل ذلک علما الا ان یتدار اللہ لہم لیس فقہ قصہ صحاب الکشف
 وقصد ذی القرنین وایہم قصۃ الروح ونزل منہ قول تعالی ویسئلونک عن الروح
 قل الروح من امر ربی ومبہن ان عصفور الحاتی قاصرۃ عن معرفۃ حقیقۃ
 الروح فقال وما ادریت من العلم ایا فکلا ومن الناس من طعن فی ہذا
 السورہ یتہ من وجوہ، (صفحہ ۴۴۰ جلدہ مطبوعہ قسطنطنیہ ۱۲۹۵ھ)۔

آگے امام صاحب نے لوگوں کے طعن کے وجوہ بتلائے ہیں پھر آگے جگہ کو نش کی
 سے کہ صرح کے سے قرآن کریم باجرئل ما یجحد اور تاکہ عقلا کے اعراض سے نجات ہو
 لگو کوئی بجا نہیں کرتے ان عوص میں سے جس کے خود روح کے ثبوت دینے شروع
 کئے ہیں جس سے امام صاحب کی لیاقت ظاہر ہوئی ہے قرآن کی کمی یا سبب
 ہے وہ ہرگز غریبی نہ ہوگی اور لوگوں کے طعن سے مستند نہیں اور جب تک قرآن حبان
 میں موجود رہے گا۔ ان اعتراضات سے خلاصی نہیں پاسکتا۔

آریہ ہند کی تحقیقات اور آریہ ہند کی قدیم تصدیق ۴۴۵ کا جواب
 ۴۴۵ مولوی۔ اسلام کے نئے ضلع کے ساتھ ذمہ بکرنے والے ہیں۔
 کیونکہ یہ لفظ سلسلے سے مشتق ہے جس کے معنی ہیں اور آریہ ہند کے جن
 آریہ۔ یہ سنگ اس کے معنی قوی ہیں۔ مگر یہ نام ہماری ہیاریوں پر ہی حالت
 میں موزوں نہیں ہے کیونکہ یہ کسی اس نام کے تضاد میں نہیں آوے۔ یہ تو یہ خود
 محمد صاحب کے روح میں صلح و اشتیاق نہیں تھی۔ چنانچہ تاریخ سے ظاہر ہے پھر
 ہیچان و خطا جوہر گشتہ و ثباں پر ہستی یاد فرمادے تاہم راہ ہستی براؤ خند و خند
 ۴ بدر اسلام اور ہی حال آریہم کا تھا۔ جیسا کہ تفسیر میں لکھا ہے در قیہ سر ہند کو
 ہست۔ القصہ آریہم یوستہ زمت بتاں کر دے ویر سہنگان ایشاؤ و شام وائے دوم
 راؤ مجادلہ میکہ وندہ تفسیر جنینی جلد اول صفحہ ۴۴۵، نوکشتور میں علاوہ ہاں جو کہ حرم آدمی
 انکے وجود سے دنیا میں نہوئی وہ واطہر من الشمس ہے کروڑوں آدمی کے سرکٹ کے
 خون کی نیاں پر گئیں لوگوں کے بال بچے۔ لڑکی غلام بنکر وخت ہو گئے۔ لکھنؤ اس
 غلام بنائے اور ان کے آدھے اصل کا لکر خواجہ سر لے کر لے گئے۔ بام یہاں تارک کرین تو
 گھر میں ہی آتھن فتنہ و فساد لگا دیئے۔ بنار الدین نے عجب کہا ہے۔

اسرا حقیقت سے خبردار جو ہوتے ہفتاد و دو ہستہ ان بھی جگ نہ ہوتا
 یس اسلام کا لفظ آب لوگوں پر کبھی رہا نہیں۔ یہ جیسے میلے پتے تھے جیسے اب کو
 ہیں۔ اسلام نہیں بلکہ عرب مخلوق۔ اسی کے حق میں قتل عام کا غلام ہے اس محمدی
 اسلام کے حق میں تو سارے آدمی اور جانور یک دگر رہے ہیں شیخ اسلام نے لکھا ہے
 پس اسلام سارا۔ آپ کی راست جہوں میں وہ کاروائی جس کے باعث آئے ہاں کو
 نکالے گئے بھی آریہ ہند اسلام سے خارج کرتی ہے۔

مولوی صاحب نے یادی طاس بادل صاب کی تحریر کی ہوا نہیں نے آریہ ہند
 اور ہندو لفظ کی تحقیقات میں لکھی ہے بہت تعریف کر کے اخیر ہر سدی مان مووی
 جی کے حق میں لکھا ہے کہ آپ کے فیصلے نے اس لفظ ہندو پر بخت کرے میں
 بالکل انصاف سے کام نہیں لیا یہ بحث اس نے مختلف اغراض کے واسطے جڑ دی ہے
 راستی سے کتا ہوں کہ مسلمان خارج لوگوں نے اس نام کو اپنا اختیار نہیں کیا تھا
 آریہم یادی صاحب کے رسالہ کا مفصل جواب آریہ ہند اور ہند کے تحقیقات
 میں دیکھتے ہیں ہم جانتے ہیں کہ آپ یادروں کی کاسہ لیس صرف دنیا میں فساد ڈالنے اور
 آریہ سماج کے مقدس مشن میں ہمارے جوں کے واسطے کہ رہے ہیں ورنہ آپ کی ہر کرسی طرح
 بھی کوئے صدق نہیں رکھتی ہم نے ہمارے مصالح سرسی مساوی جی و دارج کے یہ بحث
 بالکل انصاف سے کی ہے اور تمام تر غرض اُن کی حق کے ظاہر کرنے سے تھی چنانچہ وہ
 ظاہر ہو گئی۔ اب کہیں خاک ڈالے سے جھپٹتا ہے یا نہ مانجھ بتلائی ہے کہ ہم لوگ اصل
 میں آریہ ہیں اس ویش کا نام آریہ اورت ہے سماجی جی نے اس کا اس طرح فیصلہ کیا
 کہ آریہ نام سائن اور ہندو لکھجہ بھاشا کا ہے اور لکھجہ بادشاہوں نے یہ نام رکھا ہے
 اور ان کی کتابوں میں اس کا ذکر ہے وید کے ماننے والے سارے اپنے آپ کو آریہ
 کہلاتے اور وہ یہ ٹٹل کریں کیونکہ وہ سارے کے سارے رور موشکلیوں میں آریہ ہیں
 کرتے ہیں نہ کہ ہندو ہیں اس کے معنی صاف برستے ہیں عرب کے خارج تو ہندوں کے
 اور نہ کاتب ہوتے بلکہ شکست کھاتی۔ اس فارسی کے لوگ آریہ اور انہیں کی کتابوں
 سے اس کے رشتہ سے پیش ہیں پھر یہی حکمت عملی کی بالوں پر کیسے بھول جاویں۔
 ہندو مولوی ہندو اور خط کے نام ہے ایک غرت کا نام بھی جو عمر کی اور بھی

ادھر کی طرف ان آیتوں سے لے کر آخر تک کی ہوئی ہے نہ ہوگی صفحہ ۱۰۰ پھر کہتے ہیں یہ کیا ہے
 خلق اور ہستی سے رابطہ اور ہمیشہ سے حکم اور ہمیشہ رہیگا صفحہ ۱۰۱
 تاثرین اگرچہ ہمیشہ سے قائل اور زرائع کو نہ حکم ہے اور ہمیشہ رہیگا ہیکلہ کو کیا مخلوق
 اور زرق اور غلبہ ہمیشہ سے ہمیشہ اور ہمیشہ رہیگا تاثرین میں فلسفہ مولودیت
 ہم تو حیوانات کو نصیحت کرتے ہیں کہ خوف قوم و دیار دینی جھوٹ کو کھلے لفظ میں نہ
 دھرے یہ ہم کرتے ہیں طبع انہوں نے کئی سال ہوئے پھر میں تمام اسلام و اول کے
 خلاف کچھ لکھا تھا مگر پھر رک گئے۔ اس طرح اب پھر وقت ہے آواز دھوکہ اور توہمات کھلے
 ست صدم کا اور پیش و پھر یہی ہے اصول از یہ سداغ اور یہی ہے ہدایت و یقین
 بقول شعی احمدی خان مصنف
 جوں و قلوں باش بر خط برنگ یازم جو موم باش ماسوت جو رنگ
 یار بر صریح باش یا بر سر چنگ یار وی زوم باش بازنگی رنگ
 مولوی صاحب کے صفحہ ۱۰۱ سے ۱۰۲ تک ہمہاں مقابلہ کو موازنہ قرآن اور دیکھنا
 بہت کچھ ہاتھ پاؤں سے تیس اور برتری خداوند کے و بدعتوں کی شہرتوں کے مقابلہ میں
 قرآن سے آیات لانے میں ہے
 آول ایمان با پھر سے انکار کیا۔ اور تقدیر سے بھی خلاف و زری کرنے پر مکرمانہ بھی ہے
 مگر ہمیں خبر نہیں کہ قرآن میں کیا لکھا ہے۔
 قرآن سورہ نسی انزل و علی آتہ الذمنا طاکوہ فی حقہ و تخرج لہ لوم القیمہ
 کتا ہمیشہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم اور اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو کو درالٹا ہے بہت اگر کون او
 آدھ تو وہ ان فوضہ کشفی ام تقیہ و تقیہ صلی اللہ علیہ وسلم صفحہ ۱۰۲ اس کی بحث ہم نہایت
 تفصیل سے کیا ہے جو متناسخ میں کی ہے۔
 اس قرآن سے جو حقیقت خدا کی ذات ہے یہ ہے کہ ایک ایک ہے۔
 دنیا میں لوگ کسی نہ کسی سیرا میں غدا نکلے کو لے تے ہیں۔ مگر جو حق غلطی اور زبردستی
 ہو کر کھائی ہے وہ کو کون سے صرف برائے کون کے دوش میں کھائی۔
 سورہ نوح اس کی تعریف کیا کی گویا اس کے منہ سے کئے بیوقوف کے ساتھ اسے کشتی بڑا
 اور ہمہاں ایمان بننا یا نہ بننا ہمیں پھر دیا اور دیکھا اور بیان کر دیا اور آتش خیر ہمارا کو اللہ بڑا
 عیسا کیوں نے آگے ہی کو خدا بڑا کر دیا۔ اور کبھی اسے فاختہ اور کھوت بڑا کیا۔ ایک یہ صبر
 آیتاں شلیت کا دام چھایا۔ ہر دو میں نے اس سے قطعی انکار کیا جنہوں نے اسے
 معطل سمجھا۔ قرآن نے شیطان کا قیام کر دیا۔ عرش پر محمد و پھر لایا۔ قتل و حیا کا بانی بکلیا
 لاکھوں اور لگے کریوں کا ہوا اسے اندر کر دیا۔ گویا بار اور پھر اور کتا ہے وہ کھلا
 اسکو نکار دیا اور مسخر ایسے پڑاں بتلا یا کبھی اس کے بندے سے جا نہ تھا کہ
 ہم نہ کر دیا کبھی اسکو کشت پر چھلا یا اور کبھی کشت اقرین اور ہر دست کی تعلیم دیکر تمام چھا
 کے دایم سے اسے مذموم بنایا۔ اور عبادت کے عوض جو وہ غلمان کا ہے والا تا یا دعوت اللہ
 میں ہذا احرارہ سے معقول ہے انہیں سے محمد کو خدا بھی دیا اور بعضوں نے علی کو اور بعضوں
 سے یوسف کو اور بعضوں نے سب کو کہ کشت اور بت وہ کتاب ہے جس میں کوئی برائی و خرابی
 اسکی اور بت اسے کتب نہ کی گئی جو اور نہ قانون قدرت باطل و غفلت کے خلاف کوئی شدہ ہمیں
 حق ہو وہ کتا یا کو صاحب قدرت پر شک نہ کیا یا کو عادل پر شک نہ کیا یا جو وہ تمام شرعی
 کا قائل ہے۔ مگر کشتی اس کے گرس بھی نہیں ہو رہی اور کشتی بار لکھا کھینچ کر حمل و سوار
 نہیں اور شفاعت یا سفار میں کا زہ اور ہر وہ تمام صفات کا مل میں انویم یعنی بھون بھون
 ہے میں یہاں کی تمام صفات سوا دیکے کسی میں نہیں ہیں۔
 ۱۱۱۔ موسیٰ کی آتش سستی سے مولوی صاحب کے انکار کیا ہے۔ ہم تو کہتے ہیں کہ

آتش سستی انہیں میں شمس سے مفصل لکھو گندیہ مبطوعہ بار دوم
 آتش سستی کے ہوا اسے جو سستی کی بھی ہدایت دی ہے۔ قرآن سورہ شرا۔ در مختار
 آورہ کہ موسیٰ ہی اسکا لفظ و مودنا پیرایہ و زور ہا زرقطیان بہ بیانہ اسکو عذر نہ دیک
 شدہ میخوام کامل حد و اسرار ان بارانیم عاربت کرقتند و آخر و زرقطیان ایشان ایشان
 رسیدہ سدا شدہ کہی اسکا لکھتہ اسباب و قافانہا خود اقامت لودند۔ روز دوم رفتند
 کہ از عقب ایشان دندہ در خانہ ہر قطبی از غرہ ایشان برد و ہر غرہ ایشان و مقول شدہ دندہ
 صفحہ ۱۱۱ جلد ثانی (تفسیر حسینی)
 اسی طرح قطبی کا قتل دیکھو سورہ الشعہ صفحہ ۸۸ و سورہ قصص صفحہ ۱۱۱ تفسیر حسینی
 میں بھی یہی قصہ موجود ہے۔ میں ایسا آدمی بھی نہیں دیکھتا کہ لایق نہیں ہے۔
 ۲۰۰ سے ۲۰۱ تک سابق کے نسخے سے انکاس ہے
 ۲۰۲ یوم اول و لفظ مستمرا ایمام کے معانی سے انکار۔
 آریہ یہ بھی غلط ہے۔ یہ کچھ تفسیر حسینی میں لکھا ہے۔ یورہ یونس اللہ خلق الہموا
 والا دحق فی سقۃ ایاہم و السقۃ علی العرق۔ بیا فرید آسمانہ۔ و
 زمیہ کہ بزرگترین احیاء اس عالم اندر و خدا ریش و زانایام بس متوی شدہ
 بر عرش تفسیر حسینی جلد ۷۱ جلد ثانی صفحہ ۱۱۱ میں بھی یہی ذکر ہے۔ مود خدا کہیں تو
 انکار نہ کیا ہوتا۔ کہا ایک انکار کرتے جاؤ گے۔ اسلام کے شامے مساکی ہی ایسے
 ہیں۔ حق جائیدہ جملہ تار تار پیچیدہ کیا کجانی ہے۔
 ہم نے جو حدیث حضرت یسے آدم سہدی الرعین صبا جہ صفحہ ۱۱۱ میں لکھی ہے
 صحیح کر کے واسطے مولوی صاحب نے بہت بات کہہ باؤں ملے ہیں صفحہ ۲۱۱۔ ہر
 آدمی کا جتنی کمال چاہیں ہر روز میں تیار ہو جائے آپ کو طو غانہ ہی کہ حدیث باقی
 یومی دیکھو کہ وہ ایک زبان ہو کر محمدی حدیث کی تصدیق کر گیا۔ بے تر ثابت ہو گیا ہے کہ
 انسانی فکل اور اس کے تمام خدا و خال لا یطاق کہ ہم اور مہا لیں و رنگ دار ہو جائے۔
 آریہ یہ جو بر غلط ہے کھو فی بات کہتے ہیں کوئی انکار نہیں بشرطیکہ حق ہے کیونکہ
 ہمیں دین اسلام کی طرح راستی سے مخالفت نہیں اور نہ حق سے قصد ہے قصص ہم خدا
 کی بناہ مانگتے ہیں سہارا اصول ہے سکتا اختیار کرنے اور جو اس کے جوڑے میں بہت تیار
 رہنا چاہئے۔ مگر تیسے جاہلوں کو ہر کو دینا چاہا علم تشریح سے محروم لوگوں کا سادہ بخیر
 حدیث کی طرح سمجھ لیا ہو گا سکا ایسا بزرگ نہیں ہے کیونکہ ہمارا ہر جری و تشریح اس کے
 مخالف ہیں۔ جو کہ گوراندہ مل صاحب ایل ایم۔ ایس سسٹ سرن کچھ ار علم ذیل
 و لب سسٹ کیمیکل کریمز کو نہت پنجاب لاہور اپنی کتاب بیو ای فزی میں
 لکھے ہیں۔ دو سترہ میں جن میں کاسانی نظر آسکتا ہے اور سر پر مل کھائی ہوئے ہیں۔ ذیل
 ۲۰۲ گریں او طول ۸۰ لائن جوتا ہے ہر دو اطراف ابھی طرح معلوم ہو سکے ہیں۔ اور
 اطراف پر او سار معلوم ہوئی جو۔ دو سترہ کے گزرنے پر گڑے اور کٹے کیوں گئے ہیں۔
 اور عقب کے منہر فکل کے بیچ میں ایک تسم سدا ہو جاتا ہے۔ نال اکل سدھی و زرم کے چلے
 حصہ میں ہوتی ہے۔ کتے کے حشرے اور بلی کی بلی میں سنجوانی ہا وہ سدا ہو جاتا ہے
 شیبہ ہمیں میں بازو ابھی طرح بھی ہے۔ ہیں انگلیاں بھی بنی شروع ہو جاتی ہیں
 انگوٹوں کے نشان نمایاں ہو رہے ہیں صفحہ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲
 اسی پر تمام کاتروں کا اتفاق ہے۔ پس گویا کہ محمدی حدیث سے
 انکار کیا۔ بات مسکلوں کے ہونہار بھون کو چپے کے طو غا و کرنا اس محمدی حدیث
 سے انکار کرنا جو حقیقت یہ علمی غلطی ہے پس پیشش نہ دیکھنا پیش اور
 چاہیں روزہ حضرت سدا مستکہ بالکل باطل جواب

بسیط کا اگر چہ بھی مادہ آتا ہے جس کا جو ذکر دل سے پہلایا تاکہ کسی طرح ذرا فی عظمت باقی
رہ جائے اور اہمیت میں فرق نہ آئے حضرت البیضا نے نہیں بلکہ بتا دیا کہ وہ ہر دو کا
کل ہوتا ہے۔ اگرچہ فی فلسفہ تو دوسرا درجہ ہوتا ہے مگر ایسی فاضل غلطی
نہ کرتے بلکہ ایک اور غلطی پر بھی نظر ڈالئے اور اس طرح لگتے تھے کہ وہ علمیت میں
نہ پائے ہمارا کیا بلکہ تمام دنیا کے علماء کا اتفاق ہے کہ جو کل میں ہیں وہ جز میں بھی
فائز ہیں اس سے ہی انکار کیا اور سن اور شکست کی مثال دی کہ خط قطب تمام سن
میں شکست ممکن ہے اور خط افق تو ذرا ہی اس کے نیچے اور کتنے میں اس طرح ایک جگہ میں ہی شکست
ممکن ہو۔ کیا ایک اور شاہی حکمت کے اس کے برعکس ہوئے؟ کیا کوئی تو زیور الہام میں ہے؟
اگرچہ تو یہ مخالفہ کو دل دیا اور کئیوں کی بات سے انکار کیا۔ ایسے ہی ایک مولوی
صاحب نے تفسیر قرآنی میں لکھا ہے کہ اگر زمین پھر کی آواز اور ان ہوائی ایسے گوشوں
میں ہی نہ ہوتی تھیں پس یہ ستر باطل ہے۔ یہی طرح ایک اور مولوی صاحب نے نقیب
کی رنگ اور دانائی کی اسٹیک میں جاری فرود کر کے میں کہ انسان مگر ہے اور ہاتھ پاؤں وغیرہ
لنگے جڑ ہیں اب مولوی نے کہ انسان کو عالم کہہ سکتے ہیں کہ اجزاء کو کیسے خلائ کے ہاتھ پاؤں کو عالم
نہیں کہہ سکتے اور کل انسان کو طیب کہہ سکتے ہیں۔ اس کے اجزاء کو اھڑا کر کہتے ہیں کہ
چلتا پھرتا کھانا چاہتا دلتا۔ لکھتا پڑھتا ہے ذکر اس کے اجزاء کو تیرکھ کر جو کل کی صفت
ہے وہ جزوی نہیں۔ اس کے سوا ایک دوسری دلیل دے میں اس لئے کہ ایک مجموعہ جو ہر ہوائی
مگر ایک پتھر کو اوجھا یا جو ہر ایک سے دانہ نہ سکتا۔ تو دیکھنے کی وہ صفت دینی اور میں وہ
نات باقی کی سکو تو دیکھنے بلکہ آدمی جس میں ہے اور صفہ ہر صفہ تجارتی

ناظرین۔ اگر وہ دیکھ کر انہیں بے پروا دے تو وہاں تک تر توڑائی نہ ہوئے
اس روشنی کے زمانہ میں علماء اسلام نے یہ دلائل اور ان پر یہ فرود مار کر ثابت نہیں
کرنا کہ وہ صداقت سے منزول دو ہیں۔ معقولیت کی انہیں ہوا بھی نہیں لی سائنس اور
فلسفہ کے سامنے ایسے دلائل رد کرنے سے پہلے ہی نفرت کے قابل سمجھے جاتے ہیں اس
ساتھ ہی سربراہ اطفال صاحب کی اس کے مندرجہ حاشیہ مکرر صفحہ ۱۰۹ ایک مکرر
لاحظہ فرمائے۔ تاکہ انکی ناشانی ہو۔

۸۳۔ مولوی۔ (یہ بچوں اور بچے علم کو تسلیم کرنا صحیح فکر سابقین پر اعتراض
کرتے ہیں کہ وہ دیکھتی ہی خطا لغو سمجھ نہیں سچان اللہ کی تسبیح اشعار دے چیت کے
نیچے لکھا ہوا ہے صحت سے نیچے اور ہم سے وہی چہاڑا دینا ہے۔ ہم اس چہاڑا کو اوجھا اور
نیچا سمجھ اضراد کہہ سکتے ہیں۔

آریہ۔ اس آپ کے بیان میں باطل اجتماع ضرور نہیں ہے۔ مرد خدا کہیں تو
نقص کو چھوڑ کر حق کو قبول کیا ہوتا۔ ایک نادان بھی نہیں کہیگا کہ سقاف اور پہاڑ
اور انکا اجتماع ہی حب اجتماع نہیں۔ تو اجتماع ضرور کس طرح باطل ہوا اجتماع اور
حق کوئی چیز نہیں ہے۔ ذرا سائنس کا کوئی رسالہ مطالعہ کیجئے اور پھر آریہ سماج کے مقابلہ
آئے۔ انکی ان دلیل پر لوگ ہنستے ہیں۔

۹۔ مولوی۔ (علم ہر شے پر ہمت سے اقرار و انکار کے اعتقاد کیا ہے) اگر انسان
مخلوق اور موجود نہ ہو اور ماریٹا ملا کو پھر بھی مخلوق۔ ناری کہیں تو کیا ہر ہے۔ کیا اسکا
خالق ناری ہو یا انسانی۔ ہستی پر موقوف ہے۔ ہرگز نہیں مرگوت نہیں۔

آریہ۔ صرف انسانی ہستی نہیں بلکہ انسانی و حیوانی اور تمام مسمار کی ہستی پر
خدا کے تمام صفات موقوف ہیں۔ کچھ کا بیٹا یا انکو ہے کنی بصارت۔ یا لی نور آفتاب
یا بے زمین زمیندار۔ یا بے سلطنت سلطان کی مانند کوئی صفات اس سے متعلق نہیں
ہو سکتی۔ اور نہ وہ موصوف کہلا سکتا ہے۔ اور جب صفات نہیں ہیں یا نہیں تھیں تو

کس طرح اسکی خدائی کی بابت وہم و خیال ہو سکتا ہے۔ بغیر خداوندی کے خدا۔ یا بے
صفات خدا عدم محض سے زیادہ کیا حقیقت ہو سکتا ہے۔ عقل محض ایک عدم و وہم
خیال سے برسر کہ نہیں رہتا۔ آپ بھی طرح پر نہیں۔ روح اور ملک سے خدا مخلوق یا ہستی
نہیں بلکہ حق ہے۔

۸۱۔ مولوی۔ فوس علم پر فرماتے ہیں کہ یہ بھی ایسے عدم اور اطلاق ہیں۔ درحقیقت
نہیں۔ کیونکہ صفات و قسم کے ہوتے ہیں۔ ایک لازماً ذات اور دوسرے صفات و قسم
قسم اول کا جدا ہونا ہے شک زمان ہے مگر قسم ثانی کا جدا ہونا ممکن ہے۔
آریہ ہمارا بھی یہی مطلب ہے۔ اپنے خواہ مخواہ عامہ فرسائی کی۔ علوم نہ متعاقد
میں حاصل نہیں ہوتا۔ بلکہ حل و دلیل میں ہوا کرتا ہے۔

۸۲۔ مولوی۔ دوسروں علم کہتے ہیں کہ یہ علم بھی ایسے علوم بخار فوس
تفصیل کا محتاج ہے۔ کیونکہ ہر ایک معلوم کا علم ہے رب معلوم کے وجود کا متعلق ہے
الانکس اس معلوم کا وجود صرف علم ہی میں ہوتا ہے۔ اور کبھی باوجود وجود علمی کے
معلوم کو ظاہری وجود بھی لاحق ہوتا ہے۔ کیونکہ وجود اول صرف باری تعالیٰ کے علم میں
موجود ہے اور اب اس وقت باوجود وجودی کے جو علم ہی کے باعث ہے ایک اور
وجود بھی لاحق ہے۔

آریہ۔ ایک یہ کہنا تو بالکل ٹھیک ہے کہ ہر ایک معلوم کا علم ہے رب معلوم کے
وجود کا متعلق ہے۔ کیونکہ علم معلوم کے بغیر نہیں ہو سکتا۔ نہ ہمیشہ سے ایسے کے کیا میں
ایسے ہی موجود ہیں جیسے کاب۔ مگر ہمیشہ نہیں ہیں کیونکہ ہر ایک اور علم میں صرف علمی
ظہور اور اس کے احاطہ قدرت میں ہے حقیقت موجود ہیں۔ اگر ہم نے حقیقت ذہول
تو صرف علم میں ہو سکتا ہے۔ اور اگر نہ خود اس کو کوئی جہالت سے مان بھی ہے۔ تو اسکا عدم
وجود ہر ہے۔ کیونکہ معلوم کے بغیر علم نہیں بلکہ عدم ہے۔ (مقتضی۔ کیونکہ خود خطا حیدر
باب جگت آدمی) اور علم کے عدم ہونے سے علاحدہ خود خود سے زیادہ وقت میں لکھا

۸۳۔ مولوی دیکھ رہیں علم کو کچھ تسلیم اور کچھ ترمیم کرتے ہیں اس موجود فی الزہد
جیلے کا یہ ہمارا ہے کہ فنا اس ہی کو ہے جسکو خود ملاحظہ اور جو پیدا ہوا تو بات صحیح ہے یعنی
اگر فنا طاری ہوئی تو اس حادثہ پر ہی بنا رہی ہوگی جسکا وجود ہمیں سے آیا۔ اور اگر حق
لے میں کہ جو چیز پیدا ہوئی اور جسکو وجود ملا وہ ضرور فنا ہوگی تو اول یہ پہلا اس مفسوں کا
مشق نہیں دوم اس معنی پر یہ جہالت کے قابل ہے بلکہ اپنے علوم پر غلط ہے۔ اس لئے کہ
فنا کے معنی اگر بالکل معدوم ہوجانے کے ہیں تو یہ قابل نیز ان اور ثبوت طلب ہے۔ کیونکہ
ممکن اور محمل ہے کہ خالق کسی چیز کو خالی میں بالکل معدوم نہ کرے۔ کون اس اس محتال کو
روک سکتا۔ چہ نہیں ہر ایک حویدا ہوا وہ ضرور ملاحظہ ایسا م کی نسبت ہم کہتے ہیں کہ وہ
مرکب و مخلوق ہیں اور مرکب کو تیر ہوتا رہتا ہے اس طرح اجسام کو تیر ہوتا رہیگا۔ کل فنا
علی العود اور طاری نہ ہوگی۔ بلکہ ممکن ہے کہ اللہ تعالیٰ کسی چیز کو مبرا کر کے فنا کرے جس
کا اسیں تیر بھی کہہ نہ پائے۔ ان موت اگر ایک خاص تیر ہے جو مخلوق پر ایسا الہ ہے
جیسے قرآن میں ہے کل من علیہا فان کل شیء ہالک الا وجہہ ممکن ہے کہ مذہب
فی بات کچھ نہیں جانتے۔ لکن جست میں یہ بھی جانتے والے منزل کا تیر ہاویں گے انکا
تیر ترقی کی طرف ہوگا۔

آریہ۔ افسوس کہ آریہ میرے مطلب کو نہیں سمجھا بلکہ اسکو اٹکا بیان کیا۔ اگرچہ
علم ہر شے پر ہمت سے اقرار و انکار کے اعتقاد کیا ہے) اگر انسان
مخلوق اور موجود نہ ہو اور ماریٹا ملا کو پھر بھی مخلوق۔ ناری کہیں تو کیا ہر ہے۔ کیا اسکا
خالق ناری ہو یا انسانی۔ ہستی پر موقوف ہے۔ ہرگز نہیں مرگوت نہیں۔

اُسے سوچا اور کہا کہ اسے وہ جو یاد دہانی کے لئے کہاں لگا رہا ہے۔ اسکی مانند ہے جسے
 کت کو مبارک کہہ رہے۔ ہاں انہوں نے اپنی اپنی رائیں من لیں۔ اور ان کے جی اکی لونی
 پر دل سے سوچیں۔ میں بھی اُنکے مضبوط کونوں کا۔ اور میں سے ڈرتے ہیں۔
 انہیں اندر والی گناہوں نے ہری اکھوں کے آگے شرارت کی اور اس بات کو اختیار
 کیا جس سے میں ناخوش بننا چاہتا تھا۔
 عیسائی کی کتاب میں بھی اول قرآن پڑھ کر کے آخر میں کہا ہے۔ خداوند مجھ سے اور کیا
 چاہتا ہے۔ مگر یہ کہ تو انصاف کرے اور محمد کی کوہار کرے اور اپنے خدا کے ساتھ خرقہ
 سے چلے۔

مسئلہ روحانی پر مصنف قرآن کی پریشانی

مولوی صاحب نے صدیق کے صفحہ نمبر ۱۰۷ پر ایک گوشش کی کہ روح کے بار میں
 وہ مجھ سے آخر اصرار کا جواب دیں اور ثابت کریں کہ روح کی ایک قسم میں کہ
 مولوی صاحب کا وجود اسی قسم کے ہی کامیاب نہ ہوئے۔ اور نہ تو کس طرح ہو سکے وہ
 ایک امر حق سے انکار کرنا چاہتے ہیں۔ ہم نے مولوی صاحب کے جوابوں کو کوئی بازو نہ
 فکر سے نہ ہر گز کوئی جواب بھی مقبول اور مکمل نہ پایا ہاں اس میں کوئی شک نہیں کہ
 مولوی صاحب ہر حدت اور غلطی کا محمول کے بہت مہذب ہیں۔
 ۲۲۔ مگر یہ کہ اگر بھی کوئی طرح پھر ہزار سال سے خالق تبارک و تعالیٰ
 رحم عادل اور قادر مطلق نہیں مانتے۔

ہم نے۔ تصدیق تمام قرآن کریم اور حدیث نبوی رؤف الرحیم سے یہ بات نکال
 لی ہے۔ کہاں اسلام نہ کیا ہے۔ نہیں ایسی پر فصل ہے۔
 تردید یہ کہ اسے اس کا جواب شیخ خط احمد صفحہ ۱۰۷ و ۱۰۸ اور ۱۰۹ دیا ہے
 اس کے سب تاریخ الی القراءین ہر ایت حالہ خانی اور کوشش سے بجا اور حدیث و آیات
 قرآنی کے لکھا ہے کہ۔

- ۱۔ آدم سے نوح تک۔ ۲۲۔
- ۲۔ آدم سے ابراہیم تک۔ ۲۳۔
- ۳۔ آدم سے موسیٰ تک۔ ۲۸۔
- ۴۔ آدم سے عیسیٰ تک۔ ۵۸۔
- ۵۔ آدم سے محمد عرب تک۔ ۶۲۔

یہاں ہوتے ہیں درود کو اکی تاریخ خدا و ملکہ مطہرہ مصر اور انسانی تاریخ
 بحری میں بجا اور حدیث اور قرآن کے لکھا ہے۔ درود کو حق ہم سے ایک مطہرہ و کائنات میں
 اور نوریت عمرانی کے نسب نامہ سے بھی یہ شیخ لکھا ہے۔ درود کو حق کی کتاب نکویں باب اول
 سے آخر لکھتے ہیں۔ ہم سال سے پہلے قرآن نے اگرچہ اصحاب کوفہ کی خواب جسکے وقت ۹۰ سال
 چاہے ہیں اور وقت کے طوفان کے سوا اور کسی کی تاریخ میں مبتلا ہے۔ مگر یہ کہ یہاں آدم سے قابل اور
 بائبل اور طیف وغیرہ کا اس نے چلا ہے وہ تاریخ معتبر سے ۵۰۰ ہزار سال سے زیادہ نہیں جیتا
 اور آدم سے پہلے قرآن بالکل خاموش ہے۔ اور قرآن سے یہ کہ اگرچہ علماء اسلام کے قول کا اعتبار
 نہیں مانتا بلکہ یہ کہ قرآن اسلام والے ۵۰۰ ہزار سال سے پہلے خدا کو خالق و رازق وغیرہ تمام
 صفات سے محروم بنا رہے ہیں۔ کہ وہ خلاف علم عقل و حدوت اور اس کے قابل ہیں۔ جو عیسیٰ بھاری
 غلطی ہے۔ مولوی صاحب نے بھی فیصلہ دیا ہے۔
 ۶۔ مولوی۔ دیکھئے اور دوسرے علم میں تمام ارجح اور انسانی اشیاء ظاہری و باطنی

اُنیں اور آئی ہیں۔ اور انکی۔ ہمیشہ سے اللہ تعالیٰ کے علم میں موجود ہیں اور موجود رہیں گی اللہ
 تعالیٰ علیم و قہر موجود ہے۔ اور اس کا علیہ اسکی صفت سے وہی موجود۔ اللہ تعالیٰ کے کچھ
 اور انکی سب گمان سے وہی حقیقی علم کے مطابق اسکی کامل قدرت سے وہ اختیار
 جو علم کی ہے۔ موجود ہیں اور موجود ہیں اور خود تبارک و تعالیٰ سے خود و باکرہ موجود ہیں
 جس جو اللہ تعالیٰ کے علم میں پہلے تھے۔ جو اللہ تعالیٰ کے علم میں موجود ہے وہی علی وجود
 سے برآمد ہوئی ہے۔ اور جو وہاں موجود نہیں ہوتی وہ ہرگز نہ برآمد نہیں ہوتی اللہ تعالیٰ
 تمام سموت اور زمین کا خالق اور نور ہے وہی تمام سرشتی اور مخلوق کا پرکاش ہے عدم محض
 نہ کسی چیز کا خالق نہ کسی چیز کا مادہ اور نہ کسی شے کا جو عدم محض کوئی مخلوق ہے یہ ساری مخلوق
 اللہ تعالیٰ کے علم میں موجود ہے عدم محض۔ یعنی۔ علی وجود کے بعد مخلوق کو اپنے خالق سے
 تفریق کا دعویٰ جو دعویٰ ہوتا ہے جیسے دیدار و قیام کا گمان خدا کے پاس درشتیوں کے پاس ہے۔
 اگر یہ مولوی صاحب کی تفسیر سے صاف ثابت ہے کہ ہم اور انکی اور ان اور تمام اشیاء
 پیدا انکی سے بلکہ ہمیشہ سے پہلے خدا کے علم میں موجود تھے۔ عدم محض نہ تھے اور عدم محض کسی چیز
 کا مادہ نہ تھے اور نہ کسی شے کا جو وہ جس عدم یا مٹی کوئی چیز نہیں اور نہ ہوتی۔ اور انکی مثال سے
 تو اور بھی ارجح و مادہ کا مادہ دی ہونا ثابت ہو گیا یہ کہ تو ہم بھی اُنکے ہیں کہ ہرگز نہ تھے نہ جلت
 کا خالق وجود ہی موجودہ حالت جبرجہ خدا کے علم کے مطابق ہوتی ہے۔ اور اسکی روحوں
 کو بھی مانتی وجود ہی جسم انسانی یا حیوانی یا بیج حیات کے مطابق کریم تو ساز رہا ہے۔ ورنہ
 کراہت کے گمان میں نہ ہوتے۔ دیکھئے یہی درشتیوں کو ہے۔ جیو اور ہرگز نہ تھے کہ اللہ کے غلط
 موجود تھے دیکھئے یہی اب موجود ہیں۔ یا درود کو عدم محض کا علم عدم محض سے کچھ زیادہ نہیں ہے
 پس روح اور ہرگز نہ تھے۔ نہ کہ حادث ہے۔

کے۔ مولوی مسرت اور چوٹے علم پر یہ۔ دونوں معلوم معارف نہیں بلکہ محض خیالی
 اور حیرت افغانہ افتادہات ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ مذہب انسانی سے کہو کل میں ہے
 وہ ہرگز نہیں ضرور ہوتا ہے۔ لہذا وہی کہہ سکتا ہے کہ یہ قول غلط ہے کیونکہ ہم
 انسانی فرض کرتے ہیں۔ جو ہرگز نہیں پہلے سے بنا ہے اس کل میں یہ بات موجود ہے
 کہ اسے ہم کہتے ہیں کہ یہ مرکب ہے اس کل میں ہرگز نہیں موجود ہیں۔ مگر اس کے
 اجزاء میں یہ بات موجود ہیں۔ اور ایسے کل اور مرکب کے اجزاء کی نسبت ہم نہیں کہہ سکتے
 اس مرکب کا ہر ایک جزو اپنی ہر قسم کے اجزاء سے مرکب ہے۔ ایسا ہی بالکل ایسی چوٹا
 علم آپ کے معلوم معارف کے ہے علی الاطلاق صحیح نہیں کہو کل میں نہیں ہرگز نہیں
 ایک ہرگز ہرگز فرض کر دو کہ کئی نادوں سے بنایا گیا جو اور وہ ہرگز نہیں ایک ہرگز
 آدمی کو دو اور اسے کہو کہ اسے ہاتھ سے کہی کی روڑاں نکالیں کہ وہ کہو کہ اسے
 زمین کو توڑ سکے۔ اب زمین کی ایک بار یہ کہو کہ اسے ہرگز نہیں لگا۔ کہو کہ اور اسے کہو کہ
 کو تیسے پہلے کہو کہ اس تار کو توڑ دے کہو کہ توڑ دے کہو کہ اب دیکھو وہ ہرگز
 دشمن، جو کل میں نہ بھی ہرگز نہیں پائی گئی۔ اور وہ تو ہرگز نہیں ممکن تھا اس کل کے
 ہر ایک جزو میں موجود ہے۔

اگر یہ۔ مولوی صاحب اور نور کا تیسرے اور چوٹے علم کی تردید تو اپنے ضرور لایا
 کی دوسرے لکھی اور اس میں کوئی شک نہیں کہ ہرگز صاحب کی روح سے اور لایا تو نہ کہیں
 سچا کہ ایک ایسا عدد رو لکھ سکتے۔ اپنے اول تو باری عایت پر لانے کی کوشش کی اور
 پھر جابیطہ کیوں کو ایک لکھ بنایا۔ تاکہ کسی بیج حق کو داخل کر دوں اور ثابت کر دے کہ وہ
 کہو کل میں ہوتا ہے۔ وہ ہرگز نہیں ہوتا۔ اس سے پہلے اگر آپ یہ کوشش کرتے کہ ہم
 تو ہرگز نہیں لکھ سکتے ہیں۔ یا غلط کہو کہی مانتے ہیں۔ تو زیادہ بہتر ہوتا۔ دیکھئے اور ہرگز
 سے دیکھئے کہ کتنی غلطی کی چار بیٹہ ہرگز کو ہرگز نہیں لکھ سکتے۔ اور ہرگز نہ لکھ سکتے

کھاتے ہیں اور ان کے نام سے ہی گوشت خوردوں کے بران کبوں خشک ہوتے ہیں۔ اور جو کھانا کھاتا
 گوشت خورد نہیں ہے پھر گوشت خورد کے سرخ بران سے کس طرح اور کتنا ہے۔
 اسے ہر صاحب سو۔ اس آئی الیکٹر جنرل ڈی ہاسٹل کہتے ہیں تائیکل سال کا تجربہ
 جو ہندوستان میں رہنے سے حاصل کیا جو درج کرنا ہوں جبکہ رابرٹ سیل صاحب کے ہمراہ
 بگنے جبل کے موقع پر ملائی آباد کے محاصرہ میں کامل میں تھا اور ہر ہما کے جنگ اور
 دہائی سپاہیوں کی غذا اور دہائی کے محاصرہ میں ہر محکما ہوں اس تمام عرصہ راز میں تھے
 ڈاکٹر جیکس صاحب کی عملی تائید کر دکھائی۔ جو کہ انگریزی فوج کے اکابر مورسجن ہیں۔
 جو کہتے ہیں کہ میری صحت کا مختلف طریقوں سے مختلف آب و ہوا میں محال کیا گیا
 میں بالکل گوشت اور ترابک ہتھال نہیں کرتا میں فالالین یعنی گرم ادنی کپڑا نہیں
 نہیں پہنتا۔ اور نہ ہی چمڑی۔ گرمی۔ گرمی کی زیادہ نہیں کرتا
 انگریزی بادلوں سے تھکات پتہ پتہ نہیں کہ لاڈلہ بہتہ فیلڈ کے رابرٹ کوئی بباد نہیں
 ہوا۔ جنھوں نے تھابت کوکشن و سنی عتقتہ الطارن کے حکم قلعہ کراچی کا۔ لاڈلہ کو
 گوشت اور حراب کو فطری استعمال نہیں کرتے تھے۔ صرف روٹی اور نباتاتی پیداوار کچی
 خوراک تھی اور چار گھنٹہ سے زیادہ نہیں سوتے تھے۔

۱۸۵۷ء میں جنرل والڈر تھامس نے جو کہ پورے واقعہ جنوبی امریکہ کے سرکار تھے اپنی فوج کے
 سمیت امریکہ کے جنوب میں لوٹا تھا پورے فوجی کی ۵۰۰۰۰ بیل فاصلہ تھا فی روز ۸۰ میل
 کے ساتھ لگا تار گیارہ دن تک کراچ جاری رکھا اور آخر کو فوج کے اختتام پر دشمن کی
 فوج کو شکست فاش کی اور طرفہ کہ اس سفر میں سپاہی کچھ بھی نہ کھا کچھ نہ پیا نہ کھرتے تھے
 شہرہ صاحب لکھتے ہیں کہ روبرٹیل ولینڈ اور سگری لکے سپاہی سے زیادہ
 جالا لکے رطاب خورد روٹی اور تھکے میں رہے۔ روٹی اور لکے گارہ کرتے ہیں بولین
 بولیا رٹ کے ماتحت بولینڈ کے سپاہی لکے میں ۱۰ میل سفر کیا کرتے تھے اور لکے تار لکے
 ماتھے تھے اور سر ڈون خب سوکرا کھاتے تھے بولینڈ تھوڑا مازہ ہوتے تھے گویا بالکل تھکے
 نہیں۔ (ریکوردز وٹش اینڈ فیرمیا صفحہ ۵۳)

پھر وہی صاحب کہتے ہیں کہ دنیا میں بہت بہت روٹی توین ملتی ہے جسکو سپاہی و سکی
 سپاہیوں کی برابری کر سکیں۔ روس کے سپاہی ٹری بھاری نکلیتے اور سخت تھکات
 تھابت صمد زور جاری نہ تو روٹ کرتے ہیں۔ حالانکہ وہ سادہ اور عام نباتاتی پیداوار
 کی خوراک پر گزارہ کرتے ہیں۔ سو کس فوجی خزان میں کوئی کھجور و قہقہہ کھاتی ہیں
 نہیں۔ جو تازہ راج جسکو انگریز نہیں راجی کہتے ہیں۔ اس کی کالی روٹی نباتاتی تیل
 اور لکے جاری کچی خوراک ہے۔

نہتے ایک فوجی افسر نے ایف اے جے ڈاکٹر کو صاحب کو ولایت میں
 ایک خط لکھا تھا جس میں ذکر کرتے ہیں کہ ہماری ڈیپٹی فوج سولے اشرف کھیل راج
 کے کھانوالی میں اور سولے اشرف انڈون کی بہت ڈیپٹی فوج کھانوالی میں کھاتے ہیں
 وقت نہیں ہوتی۔ میری اپنی ۲۶ رجٹ کے یکہ تمام ہی کھیل راج کھاتے دے ہیں
 کبھی کسی متوہار پر ایک لکھا کھاتے ہیں اگر ہماری جہاں پہل برابری ہو جاوے تو ہم
 سفر کی بڑی تکلیف سے کجاوے ہیں۔ (ڈاکٹر جیکس برٹن سٹیج میر ۹ ص ۳۹۴)
 میو سلطان نے اپنی گوشت خورد فوج کے سوار کی روٹی میں سکت کھاتا
 یاسی کی لڑائی میں سرجرل الدولہ گوشت خورد کو شکست ملی تاہم شاہ نے محمد شاہ کو
 گوشت خورد کو شکست دی۔ پھر کھے اور قابو دست با برنے جسے غلہ آتش بھی سکتے
 ملتا تھا ابراہیم لودھی شہنشاہ گوشت خورد کو شکست دی۔ تو ان شکستوں کا یہ سبب
 کہ کھاتے گوشت خورد نہیں تھے۔ اور نہ یہ کہ کم گوشت خورد تھے اور فوج لوگ

ان سے بڑے گوشت خورد نہیں کھاتے تھے۔ بلکہ یہ کہ عمدہ اسلامیہ اتفاق
 اور عمدہ دینی۔ سادہ سادہ میں نہ آنا چھلکشی برہم جرنہ یعنی جانی کے گوشت میں نہ
 حملہ خورد اس بات پر اتفاق کرتے ہیں کہ فوج کو میں لکھا با ۵۰ دانہ زیادہ
 اتفاق کرنے والے اور عمدہ ہتھیاروں کے رکھنے والے ہوتے ہیں۔
 مرھے جنکی ببادری ضرب لکھل ہے بالکل گوشت خورد نہ تھے اور نہ حاکم
 حوزہ میں لکھتے یورو اور پھر راسٹر کے واقعات پر کوئی پردہ ال سکنا ہے۔
 ڈاکٹر و بلیو ڈاکٹر ہنر صاحب (جو کہ گورنر جنرل ہند کے مشیر تھے) کا اور حملہ
 محققین فرنگ کا قول ہے کہ انگریزوں نے ہندوستان مسلمانوں کے نہیں لیا
 بلکہ ہندوؤں سے جسکے یہ مہنے ہیں کہ انگریزوں نے ہندوستان مسلمانوں کو نہیں لیا۔
 وہ تو کہے بر باد اور تباہ ہو چکے تھے بلکہ ہندوؤں کے کیونکہ ان دنوں دہلی کا بادشاہ
 سکھ کا پتلا تھا جسکی حکومت اس کی محل کی چار دیواری کے اندر محدود تھی برہمنوں کی
 سلطنت پورے اجمیر کا قیام ہو گئی۔ اور انھی فوجین تھوڑے جھکا لکے تھیں اور
 کل صوبوں کے خراج لینا شروع کر دیا۔ اگر وہ جدید غیر متوفع اور عجیب بہ سدا ہو جا تا تو عا
 ہے کہ ہر ہمنوں کی سلطنت دہلی میں قائم ہو جاتی۔ اور مسلمان ہند شاہ کی عہد ہندو ہما
 حکومت کرتا، (حصہ اول، صفحہ ۲۲ لکچر میرا)

راجہ استو کی سادری اور فتح پوری اور سلطنت کا امن آجک کسی
 کو نصیب نہیں ہوا۔ مگر گوشت خورد ہرگز نہیں تھا اور نہ جندریگت آند گوشت
 حوزہ تھے۔ تعلوم نہیں کہ اب پھر کس لحام کی مدد سے یہ زحل کھائے کہ فتح پوری
 گوشت خوردوں میں محدود رہی۔
 ڈاکٹر ہنر صاحب لکھتے ہیں کہ گرن لینڈ کے باشندے حودنا میں اعلیٰ درجہ
 کے گوشت خورد ہیں وہ دیاہ میں سے زیادہ کھاتے تھے تاہم وہ سب میں انسان
 سیدائش کے قریب ۳۰۔ ۱۰۰ بچہ ہوتا ہے۔ پورا جوان رہنے پر انسان کا فداوارہ تھے
 ۶ فٹ تک مایا گیا ہے وہ لوگ جو سرد ملکوں کے بنے دے ہیں اور نباتاتی خوراک
 پر گزارہ کرتے ہیں بہ نسبت گوشت خوردوں کے جسمانی صحت اور ترقی میں بڑے ہیں۔
 جیسا کہ اسکا لینڈ کے آلو کھایا دے ۱۰۔ ۱۵ فٹ یلے گئے ہیں چونکہ گوشت میں بڑی
 بنانے والے اجڑ میں ہوتے اسلئے گوشت کھانوالے کھاتے رہتے ہیں۔
 مگر گرن لینڈ والوں نے بھی آلو کھانے شروع کر کے ہیں اور وہ کھجور
 کی بدولت بہ نباتاتی نعمتیں انکو نصیب ہونے لگیں۔ وہ دن وہ رہیں کہ دن سے
 گوشت خوردی شروع ہو جاوے۔

۱۷۷۱ء مولوی۔ گوشت خوردی ایک ضروری امر ہے۔
 آریہ۔ گوشت خوردی ضروری نہیں کیونکہ اسمیں ۱۰۰ مادہ ہی نہیں جس انسان
 کی پوری پرورش ہو سکے۔ چنانچہ ڈاکٹر بانکس فرڈ اینم ڈی کتی میں کہ مٹر ہے۔
 دیرہ پھل راج میں ۱۲۳ سے ۳۰ فیصدی ناک۔ دیرہ چین اور ۵۵ سے ۵۸
 فیصدی تک شرح یعنی فٹا سٹہ اور قریب میں فیصدی تکلیف دہ موجود ہے اور کھانے
 حیوانات کے گوشت میں سے ۸ سے ۱۰ لکھ تا ۱۵ فیصد میں ہوتا ہے اور شرح اس قدر کم پایا
 جاتا ہے کہ گنتی میں نہیں آسکتا۔ گویا ہم کو کتنا مٹا ہے کہ فٹا سٹہ گوشت میں بالکل نہیں
 اس سے ظاہر ہے کہ گوشت جیسے ایک بڑا بھاری نشو و نما ہے والا ضرورت فٹا سٹہ
 موجود نہیں ہے۔ کسی انسان کی خواہ کسی ملک کا رہنے والا کیوں نہ ہو خوراک
 نہیں ہو سکتی۔ (ریفرینٹ دے ڈائٹ صفحہ ۴۸ و ۴۹)
 ڈیجی مشر می کٹرنگٹال نے سرکل جاری کیا ہے کہ سور کی دل مایہ طاقت بخیر و

سبهم به سبق لسانه على السبل السهوى الغلط الى ان قال تلك الغرائق الخلة وان
شقا عتهم لترجي وروى الغرائق ولي يظن ليدحي اذكرك العقمة فنتبه عليه وكيلا
نتهم جبرئيل عليه السلام وبكل الشيطان بذالك فاسمه الناس فلم يتجد في اخرها
سجد مع جميع من في النادى وطابت نفوسهم وكان تكبير الشيطان من ذلك
محدث من الله وابتدأ من اعد المناقون به شكاً وطمته والموسون نزلوا وابتدأوا وقبل
تلك الغرائق انشأنا الى المملكتين اى لهم شعفاء ولا الامنام وروى كثير شفاء
النصف الثاني مطبوعه مكتبة صخره ٩١٣ موهوبك لا يبرى الى ايام

[illegible]

نہاں ہے۔ امام محمد بن ابی تقیہ کہہ کر کہتے ہیں۔ دھوکہ لکھسرون فی سبب نزول ہذا
الایۃ ان الرسول لما رأى اعراض قومہ عنہ وشرقی علیہ ما لم یح من مبادی
عما جاءهم بہ تخفی فی نفسه ان یاتیہم من اللہ ما یقار بنبیہ وین قومہ وذلک
بصرہ علی ایتانہم مجلس ذات یوم فی ما دمن اشد یترو فی ش کثیر اھلہ وایحب یومین
ان لا یاتیہ من اللہ شیء ینفر واعرہ ویمنی ذلک فانزل اللہ تعالی سورۃ بقرۃ النحل
اذاھو حی قمر اھام رسول حتی بلغ قولہ افرا تہم للایۃ والعزى وفسناۃ الثالۃ لعل الذل
الشیطان علی لسانہ تملک لغز اربع العنق منہا الشفا فاعل لارتجیح فلما سمعت قروش
ذلک فرحوا ومضی رسول اللہ فی قریۃ فقرأ السورۃ کلھا فمضت علی المسلمون
بیمو دہ وسمو جمیع من السجود من التمسک بکون فلما یق فی المسجد من ص ولا کافرا لیسوا
سوی الجلیل بن الخیرۃ والی حیحہ سعید بن العاص فانہما احدا اخفیتہ من الزناد
من البطہ حرعھاہا الی حنیۃ تھما وسمو لعلہما ان لا یفہما سنان متخفین کبیر من فلما یستطیع
السجود وثم فرت قروش قد سرھم ماسمعو اقاوا لوق ذکر صحر اللہ یا حسن الذکر فلما
احس رسول اللہ انہا تاجیر یئیل فقال ما ذا صنعت تلون علی لباس ما اذک بہ
عن اللہ وقلت ما اقل لک فخر رسول اللہ حرأ ستہ یل اذ خاف من اللہ خوفا
عظیما حتی نزل قولہ تعالی وما ارسلنا من قدامک (تفسیر کبیر جلد دوم صفحہ ۲۸۸) غطفانی
نہاں ۸۷ تفسیر میں ہے۔ ان بنی حدیث نے اللہ تعالیٰ سے یہ لفظ کہہ دیا۔
نے آنحضرت کی زبان سے یہ لفظ کہہ دیا۔

[illegible]

عبداللہ المسلمانی والمشیہ رکون والجن والاھن یعنی ابن عباس سرور اہلسنت جو کہ کہا جھوٹا نبی نے سونے تم میں اور سجدہ کیا اسعد ان کے مسلمانوں اور مشرکوں اور مشرکوں اور ان کے بیٹوں کے یہاں بالکل جمل بیان ہے مشرکوں کے سجدہ کی وجہ کوئی عیاں نہیں جب تک کہ حضرت کی ثبت پرستی کا کمان نہ ہو وہ سجدہ نہیں کر سکتے راستی ساری قطعاً صحیح بخاری میں مذکور ہے جسے ہم جو کہ یہاں دہ کر رہے ہیں۔

ثم قال في فضل من قاله تعالى اخافني القى الشيطان في اميته اي اذا
حدث اي اذا تلا النبي صلى الله عليه وسلم شيئاً من الآيات المقتضية
عليه من الله تعالى القى الشيطان في حديقته في تلاوته عند سكرته من
استنكبات بمثل نعمه - ذلك النبي ما يوافق رأي اهل المشرق من ان الباطل
فيهم مودون فيقولون انه لما تلاه النبي صلى الله عليه وسلم وهو من بعده
لا يخطئ حقاً باطل حاشاه الله من ذلك فيبطل الله ما يلقه ولا يخر
عن كشيته في ما القى الشيطان ويحكم اياته اي يشهد بان ان اميته هذا في ان
وال الى حاتم والطيري وابن المنذر من طرق عن شعيب عن ابن عمر
عن سعيد بن جبير قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم عكة الحجر
فلما بلغ اواخرها من اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى القى الشيطان على
لسانه تلك العرائق العلى وان شفاعته من المرنجى فقال المشركون ما ذكر
التمها بخير قبل اليوم فحينئذ وسجدوا فزلت هذي الاية سراها البزار
وابن مزيه ومن طريق امية بن خال عن سعيد بن نقال في استباحته
سعيد بن جبير عن ابي عباس فما احسب ثم ساق الحديث وقال لبيد انك لو
موتوا لاجدها الاستاذ نعم ديوصلة اميد بن خالد وهو ثقة مشهور قال وانما
يروى هذا من طريق الخليلي عن ابي صالح عن ابي عباس كما ينبغي روي
في طريقه في كتاب ارشاد الساري الشرح صحيح بخاري جلد ١٢ صفح ١٩٠
مطبوعه مكتبة دار الحديث

منازل تفسير جلال الدين سيوطي - ما أرسلنا من قبلك من رسول فهو نخار
 بالتبليغ ولا يأتى أى لم يأتكم من التبليغ إلا (أدعته) قرأ القرآن الشيطان فى أمته
 قد تم ما ليس من القرآن مما يرضاه الكوسل لأنه قد قرأ القرآن النبى صلى الله عليه
 وسلم فى سورة النجم مجلس من قرئش بعد افواشتم الآلات والعزى و
 منات الخالفت الأخرى يا قاتل الشيطان على لسانه صلعه من غير علم يعلم
 به تلك الغرائق العلى وإن شفا عظمى للترجى فقر حوايد لك ثم أجروا جبريل
 بالقاء الشيطان على لسانه من ذلك مخزن فسله محمد ^{صلى الله عليه وسلم} لا يسلط من نفسه
 الله يطل ما يلقه الشيطان ثم يحكم الله إياته ويحكم تفسير جلال الدين ص ٣٤
 جلال الدين طبريزى كاشف المعنى

ثم قال من اجل ما اراد ان يحشر في ابي القيس فرمات من السحاب فيروا
هذه الاية ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لما عرض عند قومه
شاقوهم وحا الصبر عشرين سنة ولم يشاء اليه على ما جاءه تمنى لهم طائفة من
اعراضهم وطردوهم كما على سلاهم ان لا ينزل عليهم ما يضرهم لعل ينزل ذلك
طريقا الى الله وهم ومنتزحون من عند الله فاستقر بهم ما تمنوا حتى نزل عليهم
سورة والحجج وهو في نادى قومه وذلك الحق في نفسه فدخل يقولها فلما بلغ قوله و
منذ ان اهل النار راى الله الشيطان في صينته التي تمناهما اى وسوسل ليربما

پہلے ہی کو شمش کی اس حکایت کو سب سے پہلے ابو الفرافیس موی نے ایجاد کیا ہے جو مدینہ کا باشندہ تھا۔ اور جو مدین میں غیو کی بیٹی یعنی اس واقعہ کے قریباً آٹھ سو برس بعد اس نے اپنی کتاب لکھی تھی۔

آریعہ سہارہ اپنی تاریخی غلطی ہے فاضل ابو الفرافیس نے یہ واقعہ سب سے پہلے درج نہیں کیا بلکہ اس سے پہلے ایک اور مورخ عبد اللطیف صاحب نے اسکو درج کیا ہے اور یہ فاضل یعنی عبد اللطیف مورخ مصر ۵۲۲ سال بعد از حج سکندر کے ہوا ہے۔ اور ابو الفرافیس بھی آٹھ سو برس بعد نہیں ہوا بلکہ ۸۷ سال ہوا ہے۔ انہوں نے جو کچھ لکھا وہ ثابت غور و پڑتال کے بعد لکھا ہے۔

مولوی عبد اللطیف مورخ مصر ۵۲۲ سال بعد از حج سکندر کے ہوا ہے۔ اور ابو الفرافیس بھی آٹھ سو برس بعد نہیں ہوا بلکہ ۸۷ سال ہوا ہے۔ انہوں نے جو کچھ لکھا وہ ثابت غور و پڑتال کے بعد لکھا ہے۔

آریعہ یہاں بھی حساب میں آپ نے غلطی کی ۵۲۲ سال ہوتے ہیں۔ ذکر اٹھو سال ۸۷ سال کہاں آؤ گئے۔

مولوی۔ اس واقعہ کو تاریخ بھری کے مصنف نے بیان کیا ہے جسکی اپنی قابل تعریف تصنیف کو مستند کیا اسکا ذکر میں ختم کیا تھا۔ تاریخ بھری دو ذیل طرز اور واقعات کے لحاظ سے ذرا ت اعلیٰ درجہ کی تصنیف ہے۔

آریعہ۔ اسکندر کے فتح کرنے کا کوئی مفصل حال یا جمل ذکر تاریخ بھری میں نہیں ہے پھر کتب خانہ کا کیا یہ یا نشان لگے سکتا ہے۔ دوم تعصب اسلامی کی شامت سے وہ ایسے فضول واقعات کے لکھنے کو متوجہ نہیں کب ہوتے تھے۔ اور اگر کچھ پھر کر بھی تھے تو آپ کیا عزت اسلامی کے تقاضا سے ماننے والے تھے۔ موی عبد اللطیف صاحب علیہ صری فاضل ابو الفرافیس صاحب لفظی۔ احمد الفرافیس صاحب اور ابن خلدون صاحب ان سب کی ہے تعقبات و فضائل و شہادتوں کو کیا اپنے مان لیا۔

مولوی اگر کتب خانہ صاحب لکھتے ہیں حضرت عمرؓ نے تو صرف کتب خانہ کے کہیں وہ خود بھی ایسا ہی تھے جو ان میں بخلاف عیسائیوں کے کہ انہوں نے وہ کتب خانہ تھے کہیں کہیں تو لوگ خدا کا خاص کلام پڑھتے تھے۔ صفحہ ۵۵۔ اسی از غیو مطبوعہ شہرہا پس یہ بات ہر طرح صحیح تحقیقات سے ثابت ہے کہ سکندر یہ کا عظیم الشان کتب خانہ جو محقق و پراگندہ بہت ہی عجوبہ و قدرتی یا دگار تھی کتب خانہ موصوف میں مقرر ہو کر ان بنو ہاشم و انور و قریم کے پیش قیمت علمی مخازن موجود تھے اور ان میں سے صرف ان استقبال کی تعداد دو سو اسی سو تھی ہوئی تھی چار لاکھ تھی اگر صرف یہی ایک تھی اور قابل قدر علمی ذخیرہ اپنے ہاتھوں اور اسکندر کے فتح و ماز کے لئے کافی تھا تاہم اسی قدر وقعت کا آئینہ کتب خانہ جو پھر کتب خانہ بن گیا اور اس میں علم و افتخار خاندان غوی کے عجیب و غریب و فحول کتابت دے رہا تھا اگرچہ ایک عجیب و غریب علمی شان سے مالا مال رہی ہوئی تھی پس ان دونوں کتب خانوں کا مجموعہ و کتب خانہ لکھتے ہیں کیا جاتا ہے جو گرامی فرمانروایان کی علمی جانفشانیوں کا ایک عمدہ نتیجہ تصور ہوتا ہے۔

اگرچہ اس پر ہر آدمی صدقہ پر ہو رہے مگر اگرچہ اسکا ذکر ابو الفرافیس نے غلیظہ کا وہ غضبناک حکم تھا جسے چاہے وہ کتب خانہ کا ہو کہ کتب خانہ و نشان مٹا دیا اور صرف مصر میں ہی نہیں بلکہ ایران و ہندوستان میں یہاں جہاں اسلام کا نشان گیا علم کا ستارہ مٹا کر دیا۔ اس سے انکار کرنا بعینہ ایسا ہی ہے جیسا کہ محمد و علاؤ الدین۔ اور گنگ زب تیمور و مارو۔ احمد شاہ ابدالی کے جو مظالم سے انکار کرنا اب اگر کوئی اتنے سوسالوں کے بعد انکار کرے کہ وہ لاکھ لاکھ مروجہ کافروں کے سروں کے ذریعہ خود مرے لگائے تھے انکا کیا ثبوت ہے۔ ایسا ہونا ایمانداروں کی سزا ہے تو ان کو مذہب کے زمانہ میں ایسا بعید ہے۔ تو ان کا طعن ہم سوا کی اسلامی

نواکھی ہوتوں کے اور کیا بتلا سکتے ہیں۔ اور اسوقت اگر کوئی مولوی چل غ علی خان صاحب جیسا کہ کتب خانہ میں تاریخی واقعات میں جامع اور سہل و سہل ہوئی ہے اسوجہ سے لکھا جاتا ہے۔ تو ایسی باتوں کا وہ حالیکہ صحیح واقعات سے انکار ہو رہا ہے اور ہم کیا کہہ سکتے ہیں۔ العاقل تکنید الاشعار والفاصل لا یطعہ لف عباہ

القادی شیطانی توصیف بتان کا قصہ

ہم نے تکذیب براہین محمدیہ ص ۵۶ پر دو تفسیروں کے حوالہ سے لکھا تھا کہ ایک دن محمد صاحب بائیں اسلام کے مندریں سورۃ نجم پڑھ رہے تھے اور اسوقت پڑھتے پڑھتے یہ فرمایا افرام اللت والعزیٰ ص ۵۶ ص ۵۶ الثالثہ الاخریٰ یہ ثالث العزیٰ العلہ وان شہد اعنہم لئن لئن لئن جب یہ ساری سورۃ ختم کر کے تو سب سے پہلے یہ ایسا وقت تھا جب کہ کعبہ میں ۲۳ بیت تھے جو بت پرست اور کعبہ پرست دونوں میں رہتے تھے کعبہ پرستوں نے یہ تقلید رسول خود اور بت پرستوں نے تقلید بنو زکریا سے یہ تقلید محمد صاحب کیجا سمجھ کر لیا۔ اور یہاں صلح صفائی ہو گئی یہ بت پرستوں کو بھی جو حبشہ واقع ملک مصر میں تھے جا پہنچا وہ منکر بہت خوش ہوئے اور وطن مانو کو کچھ چند روز کے بعد صلح مری و مری کے سبب کوئی تباہی نہ ہوا اور یہاں لیسین کے محلے صاحب نے بہت فز و فرا کوہ آیت جن میں توں کی تعریف و شفاعت کی ترغیب تھی ہر کے شہر شیطانی نے ٹھکانا دی تھی۔ نہایت ان منسحق سمجھو۔

واضح ہو کہ محمد صاحب ہمیشہ دل میں تمنا کرتے تھے کہ شلوکی ایسی آیت قرآن میں نازل فرمادے کہ جس سے دریاں جاری ہوں اور ہماری قوم کے صلح ہو جائے چنانچہ یہی آیت خدا نے نازل کی جس نے کعبہ پرستی اور بت پرستی مٹا دی لیکن باہمی جھگڑا ہو جانے سے اسوقت تک نہ کر دیا اور کہہ دیا کہ وہ آیت شیطانی تھی میرے منہ میں نکلی ہے اس واسطے کہا ہے اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم اب ہمارے یہاں مولوی صاحب اس سوا کا کر کے ہیں۔

۶ م مولوی اسلام کے مختلف فرقے دنیا میں موجود ہیں۔ سب کے پاس قرآن ہے مگر تعجب ہے کہ کسی میں یہ موجود نہیں۔

آریعہ بے شک اسلام کے ۱۵۰۰ شہر وادوارہ اخیر مشہور فرقے دنیا میں موجود ہیں لیکن سب کے قرآن ہم نے ابھی تک نہیں دیکھے اور نہ غالباً آپ نے دیکھے ہیں۔ اگر کسی میں ہو تو ہر جہ کیا ہے۔ مگر سب تفسیروں میں ہے جس طرح اور یہی منی شہرہ آیات اب قرآن میں نہیں لکھی بلکہ کالی ہیں انہیں کے شمار میں ایک بھی نہیں ہے۔

۶ م مولوی اور جو کسے قرآن کریم کی شان اس سے اعلیٰ واقع ہے کہ اس مجموعہ میں ایسا شرک و مضمون ہوا اب حقیقت میں قرآن پر کوئی اعتراض نہ ہو۔ آریعہ۔ اگرچہ وہ آیت اس عثمانی قرآن میں نہیں ہے۔ کیونکہ یہ تو حضرت عثمان صاحب القرآن نے اس سے انتخاب کر کے لکھوایا ہے۔ اور بائیں سب پہلے نے خوب کر آگ میں جلوا یا دیکھو تاریخ ملک ساحل ابو الفرافیس مطبوعہ مصر جلد صفحہ ۷۶۔ لیکن اس محمدی قرآن میں جو کچھ کے اندر و محمد صاحب نے پڑھا تھا۔ یہ آیت موجود تھی۔ تمام قسوس کے قائل ہیں یہ اور بات ہے کہ الظاہ شیطانی انصاف پسند محققوں کا مطلب دو نوزل طح حاصل ہے۔

ہم معالہ اللہ نازل اور مراد اخلاص و تفسیروں کی عبارت و نگارید براہین میں درج کر چکے ہیں۔ اب باقی نقاد کی عبارت دین کرتے ہیں۔

نماز۔ صحیح بخاری میں ہے عن ابن عباس قال سمعنا النبی بالجمہ و سجد

مشک محسوس ہے کہ اگر کتب و ادوار و فرائض فرقوں کی تخمین کتابیں میں لکھ کر تھکانا فرما کر دیں اور حلاوتیں اور ان سے نہایت ہی بڑے بڑے سلوک کے ہدیہ کو فروٹ آف کر سچا علمی مطلب کو لٹرائیں اور کچھ مدت درپہن مطبوعہ شہر ۱۸۹۷ء اور ایسے ہی سلوک علمی کتابوں اور غیر مذہب کے حاملوں کے ساتھ قرون ثلاثہ میں اہل اسلام نے کئے اور سترہ کے بعد بھی اکثر مقامات پر ایسے ہی سلوک کئے۔ یہ سچ کہ اگر دیکھ کر ان دست بہ کتب خانہ چند ملت بیست و پنج ہو کر عیسائیوں نے ہی کتب خانہ حلاوت میں اور محدوں نے ہی لکھی وقت جبکہ تعصب فروعی کے سبب علم کی قدر دانی سے محروم تھے۔ سکندر کے ایک وکیر نے لکھا کہ اس سے پہلے غالباً ۳۰ سال عیسائیوں نے جلا دیا تھا۔ مگر وہ پھر بھی مرثیہ ہو گیا تھا۔ کیونکہ مذہبی پوجاری اور بادشاہ اسکے حاکم تھے۔ اب ہم چند فاضل محدوں کی شہادت عرض کرتے ہیں کہ اگر کارہی کتب خانہ مسلمانوں نے جلا دیا ہے نہ کسی اور نے۔

نمایہ اول۔ انٹیل سید احمد خاں صاحب بہادر سی۔ ایس۔ اے کی لکھنے والی یہ تہتقیق ہے اور عربی تواریخوں میں بہ واقعہ درج ہے کہ کتب خانہ خلیفہ عمر کے محکمہ جلا دیا گیا تھا۔ اگرچہ یہ ممکن ہے کہ اسکی مخالفت کی نسبت پھر یا لکھا گیا ہو جو لوگ اس الزام کے رفع کرنے کے خواہاں ہیں وہ صرف یہی کہہ سکتے ہیں کہ مشنیں عرب نے اس روایت کو غلط بیان کیا ہے۔ لیکن ضرور ہے کہ اسکے ایک واقعہ کو غلط بیان کرنے کی کچھ وجہ ہو جو صرف یہی پس منجانی ہے کہ مسلمانوں کے اسکندر فتح کرنے سے پیشتر عیسائیوں نے کتب خانہ کو جلا دیا تھا۔ اور مسلمان مؤرخین نے غلطی سے اس کو عمر کے محکمہ صحر کے عہد سے منسوب کیا ہے۔ یہ وجہ ایسی کمزور ہے کہ اسکی تصدیق پر یقین کرنا مشکل ہے۔ اس میں شک نہیں کہ ایک دفعہ اس کتب خانہ کو عیسائیوں نے آگ لگا کر جلا دیا تھا لیکن یہ ثابت کرنا مشکل ہے کہ عمر کے عہد کے وقت یہاں کسی تباہی کی حالت میں تھا۔ اور بعد میں پھر جمع نہیں کیا گیا۔ یا یہ کہ مسلمانوں کے حملے کی وقت کوئی عیسوی کتب سکندر میں دھا اسل واقعات طرح پر معلوم ہوتا ہے۔ کہ اسکندر میں ایک کتب خانہ تھا جسکو عیسائیوں نے جلا دیا تھا۔ مگر اس کے بعد وہ مرتب کیا گیا تھا۔ تواریخ سے اس قدر تہتقیق ہوتا ہے۔ دیکھو اخبار رسول ابن بطریق کی لکھنے والا ہر مطبوعہ ۱۱ ماہ ۱۸۹۷ء در سرور گوشت ۲۴۔ ملحق ضمیمہ ۱۔

آنحضرت فاضل سے جب وہ رائے دی تو اس نے اسے سلمان مولوی کو مٹا انیسویں ہجری چنانچہ وہ لکھتا ہے کہ اگر نزد مسلمان کے کہ خلیفہ عمر نے مسلمان خود تو عربی کی قدیم تواریخوں سے پڑاؤ نہ دے سکتے ہیں۔ اور نہ مغربی علوم تک انکی رسائی ہے اسلئے اسکندر کے کتب خانہ کو مسلمانوں نے جلا دیا۔ ہضموں کی تا واقعیت ظاہر کرتے تو جیناں ہلال کی بات نہ تھی مگر جب سرسید احمد خاں جیسے لوگ یہ خیال رکھتی ہوں کہ اس کتب خانہ کے حضرت عمر کے وقت میں جل جانے کی روایت نہیں ہے تو اس پر صرف تعجب ہی دہیگا بلکہ افسوس ہو گا۔

نامی لکھی مورخ و ہم عصر صاحب فرماتے ہیں اسلئے اسکندر کے لائبریری میں ایک روایت کے بموجب سات لاکھ کتابیں تھیں۔ (تذکرع کی قدیم تواریخ باب ۲۲ صفحہ ۴۰) اور دوسری روایت کے بموجب چار لاکھ لاکھ کتابیں تھیں (تذکرع صفحہ ۴۱) اس ملائی دیکھو کہ کچھ ہر انیس کے مندر میں جمع تھا جہاں کہ دو لاکھ کتابیں ہر گس کے بادشاہوں نے جمع کی تھیں۔ اور کچھ ایسے ان تواریخوں نے لکھا کہ لائبریری کی تہتقیق عجمانی لائبریری کی پولوس قیصر کے محاصرہ میں مراد ہو گئی۔ اور اس وقت کے کتب خانہ اسکندر کے لوگوں کے ہاتھ چکر گئے سے نقصان پہنچا تھا۔ اور خصوصاً اس وقت جبکہ مندر کو عیسائی فوجیاہر نے چوتھی صدی میں مراد کر دیا تھا۔ مگر کتب خانہ کی کُل کتابیں ان کے خلیفہ عمر کے

حکم سے شکستہ تھیں جہاں تک ممکن نہ دیکھو کہ کس قدر گریہ ایک ایسا گریہ تھا کہ اہل صفحہ ۹۷ مطبوعہ ۲۰ سے ام نمک لکھتے ہیں

نمایہ دوم۔ مشہور و معروف مورخین فاضل سر سے ایم راؤ فاضل صاحب ایم۔ اے فرماتے ہیں اگرچہ مسلمان بہت سی باتوں کے لحاظ سے ایک مذہبی ملی ہے لیکن یہ زیادہ تر قرآن کی تعلیم کا نتیجہ تھا کہ ایک بے تاب مٹف حزیہ تھا کہ مشنوں کے چکا فلاس کی جاہری صرف انکی جہالت ہی کو سکھاتی ہے۔ نہ صرف ایک مذہب کے پیروں کو اور سچے پیروں کو۔ بلکہ عوامی بہت سے اور لوگوں کی علمی اسکے بزدل مشن پر ہیلانے والے ہو گئے۔ وہ لوگ ملکوں کے باہر اندر شہروں کے آباؤ اجداد کے کتب خانہ انہوں نے خراب کئے تھے۔ ان سے زیادہ کتب خانوں کے چھپ کر خراب ہو گئے۔ (تذکرع قرآن لکھنؤ لکھنؤ کا دیا چھپ)

نمایہ سوم۔ سیر ایک نہایت قابل قدر اور بے نظیر مورخ فرماتے ہیں: اسی شان میں عمروں الحاص نے جو کہ مصر کی فوج لگا کر لکھا۔ اسلئے اسکندر کے فتح کرنے سے اس ملک کی فتح کو کچھ کیسے کہتے ہیں یہ بات اسی وقت واقع ہوئی کہ مشہور لائبریری کی جو کئی کتب خانوں نے بنایا تھا اسکوں سلمان فاضلوں نے بالکل تباہ کر دیا جب عمر نے خلیفہ کو تخت است کی کہاں کتابوں کی نسبت انکی کیا رائے ہے۔ تو تمسکا بہر حکم آیا کہ برادر کو دیکھو کہ عمر نے لکھا کہ اگر دونوں کی کتابیں خدا کی کتاب یعنی قرآن کے مطابق ہیں تو بیٹھا نہ غیر انکے رکھنے کی کوئی ضرورت نہ تھی اور اگر وہ خلاف ہیں تو وہ سخت نقصان رسان نہ جس کے واسطے میں نہیں انکی مراد کو دیکھنا چاہئے اس حکم کے بموجب بیان کرتے ہیں کہ چار ہزار حاملوں اور بعضوں کے قول کے بموجب پانچ ہزار حاملوں کو شہر میں کتب خانوں کے درجہ ماہ تک بطریق کثرتی کے استعمال کی گئیں اگرچہ کتب خانوں کے غلط ثابت کرنے کے لئے جزی قتل دوڑائی ہے۔ لیکن پھر بھی ہیکو اس بات کو یقیناً ثابت کرنا ہے کہ کتب خانہ خلیفہ عمر کے حکم سے جلائی گئیں۔ دیکھو اخبار رسول ابن بطریق کی لکھنے والا ہر مطبوعہ ۱۱ ماہ ۱۸۹۷ء در سرور گوشت ۲۴۔ ملحق ضمیمہ ۱۔

نمایہ چہم۔ عربی کے فاضل تواریخ عرب کے باہر مشہور و معروف و اکثر لکھنے والے بہادر فرماتے ہیں حضرت عمر کی خلافت میں مشنہ ۸۰۰ عیس ابوبکر اس الحاص نے مصر پر حملہ کیا شہر اسکندر فتح ہوا اور لوگ لکھا کہ کتب خانہ وہاں کا ہیمز کی جگہ جلا دیا گیا اس حلیہ ہر لکھنے والے جو بادشاہ تواریخ نے مرتب کیا تھا۔ وہ تو اس کے ہی قصور و دم کے حکم سے جل چکا تھا۔ اس کے بعد کتب خانہ ملایا ہوا تھا۔ وہ حضرت عمر کے حکم سے جلا دیا گیا۔ (تذکرع لکھنؤ اسلام صفحہ ۸۰۰ ملحق ضمیمہ ۱۰)

نمایہ پنجم۔ خود میر میر خیرانی خلیفہ عمر کے قابل تقریف کاموں کی بہت تفصیل کرتا ہے۔ دیکھو اسے چھتیس ہزار شہر در قلعہ کا فروں سے چھتیس اور چار ہزار مندر اور گوتے بر باد کئے۔ اور ام اسوحدوں کی بنیاد ڈالی۔ (اخبار سلطنتیہ میڈیا جلد ۶ ردیف ۱۰)

نمایہ ششم۔ ایک اوجالی قدر اور فاضل مورخ فرماتا ہے یہ ظاہر ہے کہ کتب خانہ کی بنیاد سے پیشتر دنیا میں کتب خانہ تھا جسکی بنیاد و عالمی موثر نے سچے سچے ام ۲۸ ہجری میں ڈی میڈیونس غلامیوں کے کہنے سے جسٹس انکیر کو کتب خانہ دیکھا تھا والی اس کتب خانہ کے واسطے روانہ اور اس کے مختلف حصوں میں کتب خانہ مقرر کئے گئے تھے تاکہ کتاب اور روایت قیمتی کتابوں کو نہریں سٹی کہ انوش سکندر کے کتب خانہ میں ۷ لاکھ کتابیں ہو گئیں لکھنؤ میں یہ کتابیں بروشیم کے عجائب خانہ میں رکھی گئیں تھیں لیکن جب جلدوں کی تعداد دیکھا کہ کتب خانہ کی کتب لائبریری میں کتب خانہ میں بنائی گئی جہاں کتب لاکھ کتابوں کے

آئرمین اسٹورٹ الفنس صاحبہ بیمار فرماتی ہیں۔ میچو ٹیسی تبیلیاں منو کرنا فی سکر مین ہیں۔
 ہوتی ہیں۔ یہ ہیرا کویدو کے کچھ بھائی کے بھروسوں کے مجھ سے (پوالوں) کارواج دینا اور لیتا

[illegible]

بست که جیت دفع مضرت یا جوج صفیان پشت از کتا در یازد البرز که کشید با مقهور
 و قهر نادر وزیر که راقطنه دیبانه شرفی و شتا لیت که ذوالقرنین نامین آدمیان طلیح
 و باجوج از بن در صا ص نرتیب ده - مسوحر سنده که این سردار شاه نو شیر و ان
 کسر جوت مضرت دفع آسب بر دم و دست فوجا که در خصوصت اند و فوسے نشانی
 از آدمیان ندر ندر نرتیب داده و چون بر شے را در مقام نقرینا و ستودن و بفر و کامل نیت
 کی بر نختل نیت که این سردار از غایت استحکام بطریق حمارسان بر نیت کرده
 سر کسندری نامیده با شمر با باب بازدهم صفحہ ۱۹ و ۲۱۸ مفتح التواریخ کتابت
 اور ایسا ہی ذکر فاضلت میں بھی لکھا ہے دیکھو صفحہ ۱۹ و ۲۱۸ علاوہ بران سورہ انبا
 میں لکھا ہے خدا ذات غنیف یا جوج و ما جوج و ہو من کل حدیث یا جوج و غنیف
 جینی من لکھا ہے تا دینک کہ کتا شد و جوج و ما جوج یا قیامت کہ فتح سنا جوج
 علامت آست یا جوج و ما جوج از بر بندہ می سے متنا بندہ وے دو زندا ہر عالم را و دیگر ندو
 آپتام دریا پار یا سنا مند و زشتک تر برج با بندہ بخود صاحب متمدن صحت اللہ فی
 المعتمد و ذکر علامت قیامت اور وہ کہ بعد از ہلاک شدن حال و ابتداء اور سوت
 علیے خروج یا جوج و ما جوج باشد و کتا شدن سدا نشان ۱۱ جلد دوم صفحہ ۶۱ میں
 درین قلم کا نام جو با کنگر بادشاہ کے زمانہ اور شاہ عباس صفری کے زمانہ متفق
 ہیں فتح ہوا اس ذوالقرنین نہیں ہے یہ بالکل غلط ہے اور وہ ایک سحر فرشتہ تھیں
 پہلے اور نہ وہ قیامت تک یا جوج و ما جوج کو بندہ کرنے والی ہے بلکہ وہ تو فتح ہو چکی
 ہے - جابلان روس و دیگر نیز یا جوج و ما جوج نہیں ہیں - یا جوج و ما جوج کی علامت
 قرآن میں یہ لکھی ہے ان یا جوج و ما جوج مفسد و فاسق فی الارض یعنی ہر آئینہ ی
 یا جوج و ما جوج نہیں میں فساد کرنے والے ہیں - اب کچھ چاہئے کہ زمین پر فساد اور نیز
 و خرابی اور بربادی کرنا کے کون ہیں آیا مسلمان یا کفر -
 ناظرین خود ہی تاریخ پر ملاحظہ فرمائیں کہ سلامی عملداری میں پہلے کبھی کون کتیں
 اس دوران ہوا اور اب کہاں اس دوران ہے - کہیں بھی نہیں جس کی فرضی سلامی
 تاریخ پر ملاحظہ فرمائیں یا جوج و ما جوج زانہا میں فحاشان بلوچستان مدبران دروم مصر عرب و یوٹان
 کے حالات ملاحظہ کرے - اور ذرا غلطی نظر اگر نروں کی سلطنت کے اس زمانہ کو بھی لکھوں
 کے ساتھ لکھ کر اسلحہ انصاف کا زمانہ ہے شہر و دیہات ایک گھاٹ پالی پینے میں در و درون
 اگلے سے لے لائنیں جو کہ جیتے ہیں جتنی ہندوئیہ انصاف کا بڑا شہ ہے یہ سب عملداری کر کار
 انگشت کی کہ کہ نہ کہ شاہ زمانہ امیر کابل کی بین محمد بن جوہر و میں جو تازی ہیں
 جو لوہے ہیں وہی یا جوج و ما جوج ہیں نہ کہ کوئی اور -
 ۱۰ - یوٹان کے کتا شدن و کتا شدن سے چھوڑ کر حمارسان ہو چکے کہ انہ ہزار سال
 حضرت تمی صاحب کے وقت میں اور سنی افری ہندوں کا صاحب نظرین حال کر لیں
 اپنی قوم سے چھوٹا اور نکلے گا تاکہ ان قوموں کو جو زمین کے بیاروں کو فوٹا میں ہیں
 یعنی یا جوج و ما جوج کو فریب کا ورا نہیں لڑا کی کے لئے جس کرے -
 آریہ - جاب یوٹان صاحب ہاں اب انہیں آریہ کس بھی عرف سے کام نہیں لے
 حال کی اعلیٰ عارت ہے - اور جینہ رسال ہو چکے کہ شطان اپنی مدد سے چھوٹا یا ایک طرف
 تو اب لوگ نصیب کی نمانت سے یوٹان کے کتا شدن کو ایک ملک کی تعذیب بناتے جاتے
 ہیں - جس یہ دیکھو کی کچھ وزن یا حقیقت نہیں رکھتی ہے -
 ہمارے موجودہ زمانہ میں محمدی کے یوٹان کہل سید احمد خاں نے بھی اس مضمون پر
 تحقیقات کی ہے اور انہوں نے یا جوج سے مراد قوم اور یا جوج سے مراد ملک لیا ہے

لہذا یا جوج و ما جوج ہی اور قوم اور ملک میں یہ مضمون ایک طرح ہوا تھا

جوالہ خرقہ ۲۸ - لیکن غلطی ہے کیونکہ انہوں نے جو کتا شدن کتا شدن دیکھا ہے
 یا جوج و ما جوج دو نو فوجیں لکھی ہیں نہ کہ ایک کے خلیل یا جوج سے مراد قوم کی ہے -
 پھر کے جک سید صاحب نے اس دیوار کو چین کی دیوار بتلا کر کہا ہے کہ کچھ شبہ نہیں کہ جس
 کا ذکر قرآن مجید میں ہے وہ وہی ہوا ہے جو چین اور تاتاریا سبتا کی سرحد پر تائی گئی
 ہے اور جب کوئی دیکھتی مقصور چین نے درمیان شکیلا و شکیلا قبل سچ میں بتا یا ہے شاہ
 تیرہ برس کی عمر میں شکیلا قبل سچ میں تبت پر چھا تھا یہ دیوار ہانگ بر دریا کی عربی قوم
 جو ایک پہاڑ کے قریب ۲۴ درجہ پندرہ و فیض عرض بلد اور ایک سے سات درجہ طول بلد
 پر واقع ہے بنائی شروع ہوئی اور پھر اس ریل کے کی و سر بطرف موٹر کر قریب ۳۰ درجہ
 عرض بلد اور ایک سو گیارہ درجہ طول بلد پر کا کھرا اور چھان پہاڑوں کی جنوبی سلسلہ
 کے نیچے ہو کر تلخ لید ٹانگ کے کنارہ پر ٹھیک چالیں درجہ عرض بلد اور ایک سو میں
 درجہ طول بلد پر ختم ہوئی طول اس دیوار کا بارہ سو میل ہے بندہ ہو گیا میان ہوا ہے
 اگرچہ یوٹان نور دین حواری سید قادیانی اور سید احمد خان صاحب کی تفسیر میں
 باہمی مخالفت ہے مگر یہ تفسیر تمام جوج مضرت کے خلاف ہے چنانچہ سید صاحب
 نے ایک جگہ تمام مضرت کی تحقیقات کی بابت لکھا ہے کہ کتب کہانیاں جوت اور جن
 غلط اور بے اصل ہیں - یہ کچھ کم فوس کی بات ہے جبکہ ایسی بے سرو یا باقیں یا تجرید
 کی تفسیر میں لکھی ہوئی دیکھتے ہیں کہ اس باہمی مخالفت کے علاوہ ہمارا اعتراض اس پر
 بھی وہی ہے کہ یہ تو پھر اور جوئے کی دیوار ہے نہ کہ لے کی حالانکہ قرآن شریف میں جدید
 اور وہ لفظ شے ہوتے ہیں - نہ تو اس بابت یوٹان کا سوال تھا اور نہ ساری
 بائبل میں اب تک اس کے ثبوت یا اس قرآن کی سدا و القرین سے کوئی تعلق نہیں
 اور وہ بادشاہ جکا اپنے ذکر کیا خدا پرست تھا ملک بے پرست - مشرک - بودہ تھا اور بہت
 عرصہ ہوا کہ چینی تاتاریا و چین کی سلطنت ایک ہو گئی ہے پس قیامت تک اچھا ہے
 یا جوج و ما جوج کا کتا بھی باطل ہو گیا کہ سر جیا و سی اس لکھا ہے کہ زمین اور یوٹان
 اور آریہ کے دو انفرمیں نے شیں میل کی دیوار بنائی تھی اور حالانکہ میدیہ اور یوٹان
 کی ہے اس کا قرآنی دیوار سے کوئی تعلق نہیں ہے -
 ۱۱ - یوٹان کی - اگر اگر یہی تاریخ دیکھو جوت دیکھی ہے اور آریہ قوم بھی اگر نروں
 اعلیٰ نسل میں محمد بن جوہر جوق لیتہر و غیرہ محققان یوٹان سلم ہے تو یہ بھی جوج
 میں داخل ہیں تو ہم آریہ کی اس نیز ترقی کو اپنی مقوس کتابوں کی صداقت ہی نہیں کر گئے -
 آریہ بنک آریہ اور اگر بنک علی نسل میں محمد بن جوہر جوق دیکھو سند و نشان و
 ایران و فارسستان و بلوچستان کے مسلمان بھی اس نسل میں آریہ خاندان میں ہیں اور
 برہمنوں کے کتا کتا تمام قومیں اسی اعلیٰ نسل کی طرف رجوع کر گئی ہیں کہ بہرہ کو قبول کر گئے
 محراب کی کتابوں کی صداقت کا اس سے کوئی تعلق نہیں ہے اگر لکھی جائے یا نہیں کرتے
 لکھیں تو عام رانوں کو ان سے بڑھ کر عمدہ ثابت کر دین گرتا ہے ہاں ایسی دلیل
 محض ہے دلیل اور یہ وہ ہے ہمارے ہاتھ نہیں چلنے ہے
 ۱۲ - یوٹان کی - جیسے شاہ مہر میں لکھا ہے کہ باختر کے سال میں یعنی سجا کی جانب
 یا جوج و ما جوج کا ممکن ہے بالکل شک ہے -
 آریہ - شاہنامہ میں جہان یا جوج و ما جوج کا ذکر ہے ہاں یہی لکھا ہے کہ
 نہ یا جوج و ما جوج کہتی برہمن قوم گشتہ طے نفیم و سست
 از ان نامور بندہ اسکتاری جہان برست او بد و ز آوری
 یا جوج و ما جوج کی یہ تقریب شاہنامہ میں لکھی ہے
 ہندو کے شاہ جوروئے ہندوں نہ یا سنا سید و ہر شاہان چوٹوں

لہذا یا جوج و ما جوج ہی اور قوم اور ملک میں یہ مضمون ایک طرح ہوا تھا

آدم اور شیطان کا مقدمہ - مولوی صاحب

اسمیں عنرات بطور اسپل

اور بہار آخری فیصلہ

۱۱۷ سے ۱۳۶ تک

پہلے مکمل دین احمدیہ میں صفحہ ۳۲ سے ۴۴ تک بحوالہ آیات قرآنی و تفاسیر معتبرہ اور مولوی سرائفی جیسے علماء اور سرمد جیسے فہرہ آؤں کی تفسیروں کے مستند حوالات سے فقہ خلاف آدم اور سیدہ ملائکہ اور زکریا شیطان کو لکھ کر اسیر انصاف اور عقولیت سے عرض کئے گئے تھے جسکا خلاصہ یہ تھا کہ یہ ساری باتیں زوالی شریک کے مطابق اور حق کے مخالف ہے۔

مولوی نور الدین صاحب حواری نے فصل الباقی میں صفحہ ۱۱۶ سے ۱۳۶ تک یہاں سے اعتراضوں کے رد کرنے کی کوشش کی ہے مگر صحیح یہ ہے کہ حق کو کسی حالت میں بھی جھٹل نہیں سہارا لوگ انہام کا دعویٰ کر کے اسے مخالفت کریں اس میں بال شریک نہیں کر سکتے چنانچہ ظاہر ہے کہ اس تصدیق میں سہارے نہ ہوتے اور عقولیت کے ایک آدم کو مولوی صاحب کے اولیٰ نو مان لیا کہ وہ فرشتگان جکو خدا نے کیا تھا کہ میں آدم کو خلیفہ بنانا چاہتا ہوں۔ اور ان سے شائع ہوا تھا وہ ارض شام کے صلیبا اور عارفین تھے چنانچہ مولوی صاحب کی عبارت ہے

”خبر اللہ تعالیٰ نے ارض شام کے صلیبا اور عارفین کو امانت عطا فرمادی کہ میں ایک ایسا آدمی مبعوث کیا جاتا ہوں جو عبادہ مصلح اور تقویٰ کی حفاظت کے امور دنیوی کی نگرانی کرے گا۔“

یہ بھی کہ صلیبیت ہی کرنا ہوں وہ سادہ اور پاک لوگ ہوں وہ بھی کوئی ایسا ہی خوش مزاج اور بے رحم ہوگا جسے عملی نمونہ کے موجود ہیں (صفحہ ۱۲۰) پس صحابہ ظاہر ہے کہ یہ بے فہمیت زمین شام سے ایک دوڑ کے باقی نہ تھے نہ کہ مسلمانوں کے فرضی آسمانوں کے لئے۔

دوسرے بار بھی اس بات کو بھی لاچار ہو کر مولوی صاحب نے ان لبا کہ آدم سے پہلے ہی انسان دنیا میں موجود تھے جیسا کہ کچھ کچھ کچھ کے حوالے سے ظاہر ہے اور کچھ آگے لگتے ہیں۔ بزرگوں دو تاویل کا نام تو یہی تفسیلات اور تجد الہی اور بارہ تالی کی عباد ہوتی ہے اور اس سے وہ پیار سے اللہ تعالیٰ کے علم و حکمت اور اس کے کاموں کے سرسار سے کیا روایت کہ فقط سانی مجتہد اور تقدیس سے دینی نظام اور دینی کام اس قدر امانت کے متنبہ رہتے ہیں کہ کتنا کہ آدم سے پہلے اور قوس نیامیں باوقیتیں اول فرماں کی اس بات و کان من الکافون سے ظاہر ہے بلکہ مذکور ہے اس امر کو جو سب سے شایع کیا ہے (صفحہ ۱۱۶) اسے موت میں انہوں نے قرآن سے نو ذہن لکھنا اور اول اور آثار الاول کی جو تفصیل اور تفسیر فتح الیابان اور تفسیر سراج البیہر خطیبہ حبیبی اور ابن کثیر اور لام باقر کے قول اور فتوحات مکہ کے حوالہ سے ہیں بلکہ خلاصہ یہ ہے کہ اس آدم سے پہلے لاکھ آدم ہو چکے ہیں (صفحہ ۱۲۳-۱۲۵) سو ہم یہاں سے اعتراضوں سے گریز کریں یہی ان لبا کہ کہ وہ جنت میں آدم سے پہلے وہ زمین پر ہی نہ کہ آسمان پر (صفحہ ۱۳۰ تا ۱۳۲)

۱۲۴۔ مولوی۔ ملائکہ بھی ایسے ہی محدود العلم محدود البصر مخلوق تھے

کہ علی اور غیب نہ جاننے کے باعث اور کچھ خلیفہ کے الفاظ سے جس کے معنی نائب اور قائم مقام تھے ہیں غلطی سے سمجھ بیٹھے ہیں کہ یہ آدم بھی آدم ہے پہلی قوم کو طرح فساد قتل اور شقاق پانکرتے۔

آریہ۔ یہ آپ کی غلطی ہے وہ محدود العلم تھے اور نہ محدود البصر تھے بلکہ قرآنی خدا ہی بخیرہ بات کہی اور ایسی کہ جو ہر طرح صحیح اور سچ تھی یہ صرف ہمارا ہی خیال نہیں بلکہ قرآن مفسروں نے بھی ایسا ہی مانا ہے تفسیر میں لکھا ہے درود و توفیق الیابان برین مال بابا بخیر الہی بودہ یا در لوح محفوظ آئندہ بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود کہ حضرت خاصہ ایشانست و حکمت اس معنی لغتہ کہ جنس کے را خلیفہ سے سازی (تفسیر حبیبی جلد ۱ صفحہ ۸)

۱۲۵۔ مولوی جب ملائکہ یونان کے غلام تھے اس کے باوجود عرض کی جس کا ذکر آیت ”وینزل جنہما من دہبانی فی مائیں کفر“ میں باری تعالیٰ نے ملائکہ کو فرمایا خدا جل جلالہ انہوں کی تاریخ سے قرآن کی کئی سی میت سے معلوم نہیں ہوا کہ آدم علیہ السلام سے کئی صد ہزار سال قبل زمین پر آیا تھا یا اس کے بعد ہوا بلکہ اس کا اعتراف حضرت آدم پر کیا کہ حضرت آدم ان شیوے پاک اور بری تھے۔ اگر حضرت آدم کی اولاد میں سے کوئی شخص بھی طرز پر پیدا تو اس کے خیم سے حضرت تصور دار نہیں ہو سکتے آریہ۔ آپ کیا دہم کا کہنا آیا دہم کا دینا چاہا۔ بچا قول کی طرح نہ لکھتے ہیں اور نہ ایسا ہوا بلکہ اس کے خلاف وہ وہ ہیں آیا قرآن یا قرآنیت یا زشتوں کے قول سے صرف آدم مراد نہیں ہے بلکہ آدم اس کی ساری اولاد اس میں شامل ہے یہی آدم کے جنت زمین یعنی جہنم۔ اسی کے سب کے گناہ کا بوجہ لیا گیا۔ اسی کے سب کے سبب جہنم شیطانی کا آغاز ہوا دینا بلکہ اسے یہی کہ جنت قتل اور فساد حضرت آدم سے سرزد کسی حیوان سے لستے بھی نہ ہوتے اور نہ ہونگے یہ اپنے ایک بچہ جادو میان شہو و شرف الخلقات کہنے والا اور ان مخلوقات ہو گیا کہ آدم کے بیٹوں میں سے مشہور قابیل اور ہابیل کا جگر لے رہا تھے نہ ہائی کو قتل کیا قتل بری اور بت پرستی کی پھر اس کے بیٹے نے اپنے آدم کے پوتے نے اپنے باپ کو قتل کیا جوٹ بولا خرابیان کہیں در زمانہ سے منسلک و بکھو قرآن سورۃ مائدہ (حبیبی صفحہ ۱۳۴)

اس کے مخالف شیطان نے ایسا جو حق پر اس حال میں خود تکراری تھی سورہ اعراف اور جن میں تمام آدمیوں کی طرف اشارہ کیا ہے جگہ جگہ اور شعلہ نہیں فرست توں کا قول سچا لکھا اور آدم گمراہ اور ضلالتی ہوا جیسا کہ کوریت پریش سے ظاہر ہے زیادہ تحقیقا سے آدم کی اور شرارتوں کا حال بھی ہم کو معلوم ہوا ہے۔

۱۳۳۔ مولوی عرض آدم علیہ السلام اس میں ہے اور شیطان اس کے عدوت کرنا ہوا اور اس پر سخت کے کہنے کے پہلے بتانا ہوا جس کی مخالفت تھی مگر شیطان کے کہنے پر آدم علیہ السلام نے بھی عمل نہ کیا اور اس کے ایمان قول پر بھی چلے۔ اور شیطان کا اس پر کوئی زور و دخل نہ تھا اور نہ شیطان خلق مرتبہ اس کا کوئی شلہ آدم علیہ السلام پر نہ تھا آریہ حضرت آپ مجھے نہیں بلکہ تمام مسلمانوں کو دہم کا دیتے ہیں نصف قرآن دو چور تھیلے ہیں۔ وہاں تو صاف لکھا ہے دیکھئے مقامات ذیل۔

مترجم سورۃ بقرہ لہما الشیطان بین لہما انہما زجا جہود آدم وحو۔ آن بوبر کش نا قرآن برادر تفسیر حبیبی صفحہ ۲۹ اور تفسیر بیضاوی جلد ۱ صفحہ ۵۱۔

مترجم سورۃ اعراف قد لہما جہودا کما یزجرا یا ان کو فرجے اسکے ساتھ ہی مفصل دیکھو نیز خط احمدیہ صفحہ ۱۲۵-۱۲۶ ایک ایسا ہی امر حق سے علاوہ نہ گزرتا تھا کہ یہاں دین کا یہاں نہیں اور شیطان جو کہ آیا قرآنی مسلمان

کردی سب سے پہلے اس کے سبب سب کی آنکھیں کھل گئیں۔ مختلف معبودوں سے لگ لگ کر لگی
 لڑتے آئے لگاتار آریہ سماج کی بنیاد قائم ہوئی۔ یہ حکومت کے یہ خوش آمدی چاکر تھے۔ ایک ایسے
 ہونے والے اور داد گری کے ہاتھوں سے بت پرستی، فوری پرستی، پیر پرستی، کوہ پرستی، ورسک پرستی
 چھڑا کر اراہ حق دکھایا۔ اور سیدھے دیدارگ پر چلایا ہر بات دلیل کے ساتھ تھی۔ اور ہر
 ایک دلیل معقولیت سے بھری تھی۔

در گنج معبانی برکت داد وراں صاحب دلاں را مایہ دادود

یہ دسی کا زمانہ۔ مہاتیس کا زور پر ملامتی کا ستہرہ۔ اور علوم کی ترقی تھی۔ علم ہشت
 اور حرامیہ کے لوگوں کی آنکھیں کھولیں۔ جنھوں نے کراہتوں اور طفل مثلی دے معجزوں کی جہادی
 مسائل پر ہمارا کسی اور ہی بات کی منتظر کر رکھی تھیں۔ اس کے بعد جہاد صداقت کی تہہ کا ہونا
 سے دور بھگت کے ہوتے ناخدا خود خدا تھے۔ انہیں خدا کے کما صلیب تھا۔ تو ملکیت کا
 مسئلہ لوگوں کی سمجھ میں آتا تھا۔ اور تھیٹال کا جہاد اور جہاد سے تدارک جہاد انصاف اس
 دو کو متحد کرتا۔ بت پرستی سے عبرت اور ہمہ ملج کے کھلے کھموشا اور مختلف آراءوں اور
 بن کے دلچ اور کسی کامل پر اس کے نہ پڑتے۔ جو کھلے کھموشا سے سلام جو سب سے زیادہ توحید
 کا لفظ ہی تھی تھا۔ اس کی تقریبی و قدیم پرستی اور پرستی کی گھنٹی کی حالت دو کو
 سخت مایوس کر رہی تھی۔ کیونکہ معقولیت اسے کوئی مس۔ متھا۔ آریہ سماج تمام میں صحت
 کے وسط تھا۔ جہاد اور جہاد کے بعد اس کے وسط پر اس کے جہاد اور جہاد کے جہاد اور جہاد کے
 کی وعظ سنی ہے وہ جہاد ہے کہ دین کی فصیح و بلیغ ستریاں کس غلی لیے لوگوں کو تھی کرتی ہیں
 علم تھیج کر دو کرا نام کو تھی یا کان دیکھا ہے اس کی جان سیکو کیو کہ سام دید اس کے جنوں اور
 وید کی اس پر وہانی تعلیم ہے کان کا تربیت جلد روح پر ہوتا ہے۔ اس کا میان ہمارا فصیح
 نہیں اور پھر وید وکت کان توڑ غلے زور ہے۔ یہ صورت گشت جان مارا تھے۔ دال ذوق
 بے اعزاز تھے۔ صرف وید کی ترویج سے ہی دو کو تسخیر کیا۔ بلکہ وید کے ہر ایک شاد کو دناں
 وکتی سے سیدھا کیا۔ منطق باتوں میں بھڑا متھا۔ اور فلاسفی کا تمام آسرا تھا۔ علم معقول پر
 سارا بھروسہ۔ اس سائنس اور زمانوں مدرس ہرم مد نظر تھا۔ اس طرح معقولیت کے آہو سے کیوں
 کام کیا۔ اس کی وجہ لوگ کہتے ہیں کہ روشنی کا مارا۔ تھا علم کا راج تھا گہا ہے خیال میں یہ سبب
 نہیں بلکہ انصاف اس کے سوا ایک خاص وجہ یہ تھی کہ وید مقدس کا حکم اور سامی برعکس تھی کا

शां दक्षः विदुः शान्तः । चितर उच्चो पासते ।
 तथा माद्यमे ध्यायन्ने मेधा विव कुरु स्वाहा ॥

ہمیشہ سے روشنی ہی لوگ بدھی سے کام لیتے معقولیت ہی الیوہ کی ادب شاکرے علم
 کی مدد سے ان کے متن آگے ہونے کے لیے کیا۔ یہ وہی عمل کل ریاتما کے ماتہ کے سب سے
 معقولیت کے لیے کوئی راستہ نہیں۔ صرف یہی قسط مسدود اور گمراہ سوزنا اور طریقہ ہے۔
 برکت کا ریاسہ سنی فرماتے ہیں :
 वक् रवक् वि
 ہوتے ہیں اور ہر مرقی علم سے کام لینا ملامتی کے مطابق چلنا رہتی بننا ہے۔ اس کی سب سے بڑی
 ریاسہ جی نے معقولیت پر آریہ سماج کی بنیاد رکھی اور مرانا سچ کے گہن کرنے اور صورت کے
 چھوٹا نہیں ہوتے۔ لیکن ہر کوہ کا کراش اور دناں کا باس کر چاہئے۔ کیونکہ :-
 فرق ہست میان آنگہ اور ہست معقول۔ یاوریہ نسب رود اور ہر دین
 یا کہ دو چشم بہتہ میدست کے ہر گوشہ تھیج دو دین و دھرمین

یہی سب سے بڑا آریہ سماج میں پہلے میں تعلیم یا توڑ شامل ہوتے اور ہر ہر ہوتے جاتے
 ہیں اور زیادہ ایک بن لوگ اسے زیادہ ہی پسند کرتے ہیں گیارہ لجزو دنیا پر صلح کا باو دی اور
 آریہ سماج گیارہ کارک ہے اور وید پرست دیاؤں کا پسند جو دیکھ کر جہاد جہاد سنا سنا
 سب آریوں کا زہم دہر ہے یہی آریہ سماج کا مطلب اور یہی عرص ہے کامل توحید کا علمی اور

علمی دلائل سے پھیلنا اور وید کے کوسنی اور اخلاق کا یہ چارہ نام ہی نہیں بلکہ ان کا ایک سب سے
 کا جو ہر ناوشین و بنا شتروں میں آریہ ہرم کا پرچار کرنا۔ اور آریہ سماج بنا جہاد اور روحانی
 یا یوں کا ہر جم جہاد اور پرانا م سے دو کرنا۔ دنیا میں امن ان کا ہر کر بت اور ہرم کا ہر
 اور لوگوں کو توڑ کر ایک کرنا۔ یہ ہر پرستی پر پرستی کی تقریب پرستی کہہ کر بت پرستی اور ہر
 پرستی اس طرح عمل ہے کہ پرستی اور انسان پرستی سے جہاد کر ایک الیوہ کے خدا میں جھکا کر
 ایک آریہ کارو حانی کر رہے جو دلائل ورمقات کے مستند ہیں۔ وہوں سے لوگوں کے اور وید
 مسلمان عیسائی یوہ پیچنی یا یہی یوہی ہندو اور مذہب سہو اور ہندو۔ اس سبب
 کے واسطے ہر وقت آریہ سماج کا روزانہ کھلا ہے۔ اس لیے گیارہ حق آپ۔ وید ورمین اور
 کے قبول کرنے پر طباطب میں قطعہ فرصت اور سب گراہت۔ کہ تے سادت زمین یا
 کو فرصت غریزہ مست کر وقت سرد سے دست حریت دے دیاں رہی

اسے یہ تمام ای جہاد کیا اور دیاں سے سب کا لوگوں کے ہر وقت میں اس کا وید میں اور
 ہمارے تمام سماجک بہانوں کو سرت دہرم کے پرچار پرستہ بنا کر ہم آگے پورے دہرم کا
 آگے مخلوق کے آگے پرچار کر سکیں

انسانیت اور ہرم کی (بنیاد) اصلیت جس طرح ایک علم ہوئی

اس کے تہ اور شاخوں اور جڑوں کو پڑناں سے معلوم کر سکتا ہے۔ اسی طرح ایک علم
 تاریخ کا جاننے والا علم زبان کا جاننے والا قوم اور زبان کی اصلیت اور علم کی پھیلاؤ۔
 اس کے کارناموں اور اس کی شاخوں سے جہاد جان سکتا ہے۔ دنیا کی تاریخ کو جہاد تک
 کی عینک انار کو طوا کر تے ہیں۔ بڑی صفا ورائے طور پر شہادت دے رہی ہے کہ خواہ
 امریکہ میں بنائیں یا افریقہ میں۔ یہی ہیں پھر یوں کی سرپرستی قطعی ہے۔ جہاد تک
 جدید سنی (معلوم دنیا یا یورپی دنیا میں نظر دلاتے ہیں۔ یہ توہم اور یہ ان کو مہر دینے
 ہیں۔ ان کی سائنس کی اور اس کی شمس کی اگرچہ جیسے مقامات پر خاستہ اور بڑی ہی معلوم
 ہوتی ہے مگر عقلا بالغ نظر کے خیال میں یہ ان کے نفس و دگر د۔ دیوہ سکتے۔ آریہ سماج
 صفا وید ورم راجہ علم بان کے لئے حق معقول سے شہادت دے رہی ہے۔ یہی مسلم کرنا ہے کہ
 ملے مولی وکالان صاحب فرماتے ہیں پورے آریہ حود شاکر تھے اور جانتے تھے کہ انھیں انھیں
 اور راحت کا سامان کس طرح حاصل ہوتا ہے۔ مکان نہا۔ مہر سرتوں پر سوار ہوتے تھے حمار
 رانی کی سنی جہاد آتی تھی۔ تجارت کرتے تھے۔ تاریخ ہند ص ۲۱۰۔ حصہ اول، مامل

فصل اول
 اس کے پھر کیا ہے کہ قدیم آریہ لوگوں کی زبان سکت ہے۔ جس زبان کی سب سے پہلی حالت
 اور وید میں ہم دیکھتے ہیں (راجن ملک منی زبان سکت کا گھر) اس کے کھانوں نے اور
 کی قدر دانی اور اعزاز سے حق دلائل بان کی تحقیق کو مدتی دی کی اور ملک کے آدمیوں نے
 دی گویا بات ہمت سے معلوم تھی کہ سکت اور یونانی اور رومی زبانوں کے الفاظ وغیرہ
 ملتے ہیں۔ مگر یہ کام ہمیں کا حق کہ تقریرات کا تہہ ہر کے یہ ثابت کر دیا کہ ان میں فرق
 ہے ان میں سے بڑے بڑے محققوں کا تہہ ہر کے ہاں یونانی زبان سے زیادہ کامل اور
 ہے زیادہ وسیع اور دوسرے زیادہ فصیح و بلیغ ہے کہتے ہیں کہ اس زبان کی صرف و دناں
 کامل ہو کر تمام دنیا میں کلام انسانی کے اصول اس سے زیادہ مستحکم کے ساتھ قائم رہیں گے
 گئے جو زبانیں ہندوستان خاص میں بولی جاتی ہیں۔ وہ اس کی فروغ میں سب و کو
 لغت و علم دلج و دیاں و کلام دانت میں ہر اردن گناہیں اس زبان میں موجود ہیں۔ اس
 سے معلوم ہوتا ہے کہ ہندوؤں کے بزرگوں (آریوں) نے اس زبان کی تکمیل و تہذیب میں
 مدی جانے ویسی توہ کی تاریخ ہند حصہ اول باب اول فصل اول

جس نے میرے بچاؤ میں نہ سے چیلے۔ مگر میں کھانے پکڑا ہوا کھاتے غرضیکہ طرح کا گوشت سوسے گاے کے کھا ہے۔ ہر جا چین تبت کا حال شاہد ہے آدمی سوج کے یوں سے ست لڑ جمل کر لئے۔ اس ایوان سے مگر خدا کے نام کو بڑا نام دیا لینے خدا کے نام کی قربانی اور ہر جی قربانی کو بڑا کھا۔ جس طرح بود ہوں سے۔

مگر سچ کے مرنے کے بعد مخالفوں نے پھردل کے بھارنگا لے باہر گئیں یا گوشت خود سے نہیں بیت المقدس میں جہاں کبوتر فروشی سے سچ نے منع کیا تھا۔ سوز کی قربانی کی + بہرہ سو برس کے بعد ہر راج اور دھرم کے لئے اصلاح کی کر کیا گیا۔ اور کس طرح کہا۔ دنیا سے بھی نہیں بڑا دل لڑ کے نام مانگ کر مٹا یا تو خدا کا الیت کیا۔ مگر تبت پرستی کو بڑا جانے کیوں اور کس مصلحت سے قائم کھا۔ ان ایوان کا اقتدار ہونا ضروری طور پر مان لیا۔ مانی الکر نے توجہ کو پھیلایا۔ مگر باہر کی قربانی کو بہت بڑا دیا ہر ایک فرض کو دیا کہ وہ قربانی کے گوشت کو الیہ نام بتایا۔ کہ نہ شاد دلچ (نہ گنگ) کا الیہ نام ہوا۔ جو اس پر صبر ہی نہیں کیا۔ انچو سٹے ۱۱-۹۔ حاکم بکلیاں اور لوندیان ملک سرزمین ان کے علاوہ بیگانی تو تبت فوجی سپاہیوں کے سٹے حلال کر دیں رعایت میں بھی حور و غلمان مٹنے کی ہدایت کی یہاں اہل تو مشربا پی کھا مگر آخر کو بڑا کیا۔ لیکن اس کی سرپرست میں نکال دی دیت پرستی کو بڑا کیا۔ مگر کب پرستی کا ایمیشن بڑا جلالا سود (جسے اہل ہندو کیشور دیا) کہتے ہیں کی تنظیم بہت زیادہ کر دی اس کا چھٹا اس کا لوسہ لینا عزت کرنا تمام میں کا مرض پھیرا یا دنیا میں ان کی بنیادیں بہا تیں اور اہل عالم کو انہیں ایام عسبر میں سلیہ صاحب پیدا ہوئے جسے ہر طرح کے شرک بت ستی سے لوگوں کو ممانعت کی گوشت حوری گوشت زور و خ قریب میں نکاح کی ممانعت کی کبہ کی طرف نماز کا رخ پڑا۔ لاکھوں سیدان اس کے پیرو ہوئے۔ آخر کیا نہ فرستے تبت پرستی کیا۔ لیکن اور عسبر سے خود شریف میں عبدالوہاب صاحب پیدا ہوئے اسے فریضہ شریف اور عسبر و کب پرستی کی تردید کی مگر اس کی بھی پیروستوں اور کب پرستوں نے خودت ممانعت کی اور راج کے بعد کب صاحب پیدا ہوئے جسے ہر طرح کے اذکار و عبادت پرستی سے ممانعت فرمائی مگر اس کا یہ پرہیز ہی ایک تائید ہے اور سب سبب بھی کامیاب ہوئے اس کے بعد چند صاحب صاحب دار و صاحب پیدا ہوئے اور وہ بھی بہت کچھ شکر اور بت پرستی کی ممانعت کرتے تھے اور بدعت ہی گوشت حوری اور جاووں کی قربانی سے بھی نفرت دلائی۔ مگر اور صاحب اور صاحب کے یروں کے فکر کوئی بھی باہر مانگ کی دوسرے بچ نہ سکا۔ دنیا بھر کی دس کسی کسی پرہیز میں باہر مانگ کے نہ پرستے درخت کی شاخیں دور مانگ سبلی ہوئی معلوم ہوئی ہیں۔

بے گوم حریش دام چون است ز رتبا عرق سے و خون است جس طرح یہاں دین محمدی آیا۔ اندھ جو کچھ سلوک کا شندگان ہر شے فرمایا وہ ہماری بنائی کتاب جھکا کر دبا کر روشن ہو کچھ تو دین محمدی نے ایسا ذوالفقاری حملوں سے دلوں کو بیدار کیا اور کچھ عسائیوں نے اسی حکمت تعلیم اور الیہوں سے گز دیا اور اس کے ہی ہندو مٹو پھوٹ تھامے تھے اور اس کی ٹوٹ کر انگریزی اور اداسی کی کثرت قلم نے سنسکرت کو مرد و بیاں لینے ڈھونڈ لیا۔ جس کے نام کو نامہ دیا یا نام مگر یہی حکمت و بت پرست پرہیزوں کی علیا سے دیدار بھی نام لے کے اسلام کی تلواریں ہر شے حکمت عمل نے تبت دن کا کام کیا اور گھر پر چھوٹے تھے وہی کسی حالت بھی تباہ کر دی۔ عنقریب کچھ اور دیکھ کر ہر اور دیو ایشور اور آریہ قوم کا باہر نشان مٹ جانے۔ شامٹ عمل کو دیکھ خیالی طوفان کے شے۔ ورجیت ستیا ناس کہنے والا طوفان آجائے یا دور کا دہنے کا نقشہ نہ نظر ہو جائے سبب محفل دین میں مگر کہیں چوٹ لے یا ناسک اور دہرہ نہ لے۔

تباہی کی حالت یہ بھی تھا طیارہ۔ شامٹ نے ڈالا تھا۔ سو کچھ طیارہ

سرا سبکی جیسا ہی بھی لکا یک نہ تبتوں کا رہنا کھانا نم نشال ہی نہ سہا۔ تبت نہ رہتا ہوں بھی نہ تبتوں کے گوشتوں کی کچھ پرستی۔ مسلم ہی کر سٹے تھے مسوق پوجا ہو ابانی آگ اور سوچ کو جس جا وہاں کون پرستے صداقت کا لہذا وہاں کس طرح سے کسی حق کی چاہ ہو۔ تبت کو مشہور تھا حق دکھانا وہی دہرم دیدرکت جو ہے پرانا باس دعا تاکر ست چھپ بھلے ایک لکھ ہوئی رحمت حق کو حرکت کچھ بھی جہاں میں دیا نہ ہوا ہی مانند نام مہارکھ گرامی برہمچاری تبتی جو دوراں لگایا مخالفت جو آئے موافق ہو گئے۔ کچھ کسے کاسی اسی میں شانتا ستر لکھ لکھی کوئی کرنی دگر جیسی آیا زبردست تبتی دلائل تھے قاطع کرتے دور الزام و بدو کے سبب خدات اندگوں کے نقشہ اتارے جنہیں لوگ سمجھ تھے لٹاس جو ہر جنہیں لوگ اذکار مانے تھے تھے مقدس کتابوں سے کلائے مٹر کدو تھے بستر طیکہ یا کبتر انسان خود ہی میں جو بد سب اور دھند تھے خود عزت وہ مالش جہاں آئے سبھو کو صداقت کا رستہ دکھایا۔ تبت چھوڑا دیدار گت بت یا مخالف تھے سب بیعت کا کچھ لکھا

سوامی جی کے مبارک پرنشوں اور کچھ دلی سے نکلے ہوئے دیا کہا لوں نے سونے پڑے لوگوں کو لکھا یا غلوں کو سدا کیا۔ اور جانتوں کو خبردار کیا کہ مبارک ہوتی ہے دلوں کو تبت کرنا جتنے تبار کی کسے بھی امید نہ رہی تھی اور جو بت آفتاب عیونیت نصف النہا پر تھا تبت کا نشان تمام گرجاؤں کی جی جی تبت رہا تھا۔ جس پر ہم صلح سے لوگوں کو کچھ ملک قوم کی بھلائی کی امید تھی۔ وہ راجہ رام موہن نے کی اعلیٰ درجہ کی تبت پرستی کر خود تبت میں تبت پرستی۔ عمن پسکو کہ وہ لوگوں کو خدا بتاتے خود گڑے میں گر پڑے یا بے وقت میں ضرر تھا کہ ایک بچا تھا ظاہر ہوتا۔ وہ شہر جو مندر میں پھنسا ہوا تبت دن کا نہان تھا اس کا بار ہوتا شکل تھا۔ سوامی جی جن کے آنے کے واسطے حق پسندوں کی آنکھیں منتظر تھیں آخر کار جلوہ گر ہوئے اور توحید کا دفتر کھولا یا شلیت کا گورکھ دھندھا اور دنیا کا اچل بھلا ایک آن میں کھو کر اس کی ساری اصلیت لوگوں پر ظاہر

اور ہونا کی ساری ترقی جو سکھ ویتا ویتا میں کھلے لکھی ہوئی ہے اور اس سے پہلے
ہی اولیٰ برکتی سے یہ روشنی کا نور ہو گیا۔ ایک جاہل بشری دنیا کا شام حال
اور اس سے دوسرا کوئی نہیں ہے۔

ایک دوسرا سبب اور فہم ہے کہ جس طرح ظاہری اشیاء کا رد و انتظام خدا میں
ہو کر ہے۔ مثلاً اس سورج کو پیدا کیا۔ اسی طرح دیانہ حالت و حرکت اور خلقت مادی کے
خلقے و پیدائش یا پتے کو انسانی ابدی الہام کی برکت کیا اگر فیکہ کا نامور نہ ہوتا تو ان کی
بکارت و شکاک کی کبھی نہ ہوتا۔

گرچہ خدایہ جمال و بیکشتی بہمنوں از شب تاریک غفلت کشن قیچی ہر
یقوت یقین خلد شیریں جو کچھ انہا عالماتہا اعتقاد عالم ضروری تھا ایسے غزل العلوم انکی
شیون و علین الہام سرایا دیس مہر بر کہ منصب طرفدار کی کام و نشان نہ رکھتا اور نہ
کہا جسے حیات پر لٹنے پرستی کے مقبولان باتوں کا ملکہ ہی نہیں ہی وجہ ہے کہ ان جہاں مظاہر
و حذوت و معرفت و طریقت و شریعت میں سے یہ تعلقات قطعی اور بے ساری دیا اس
وقت غیر ماہور و سر پرست کا نام و نشان نہ تھا۔ قیچی کے محض با وقت و امان تھے
نہ کوئی نکول۔ یہ سبب یہ شامہ کا لکھ تھا۔ بلکہ ان باتوں کا کسی کو گمان نہ تھا۔ نہ کوئی شہ
اور نہ انہا اور نہ کسی کی وراثت تھی۔ یہ وہی کے سور اور ہر مصریوں کے جہانہ بات تھی۔
یہ وقت قیچی میں پیدا نہیں ہوتے تھے۔ پھر کمال کمال اور جب محض صاحب جہم کوئی نہ تھا۔
مراقبان کی سر پرستی کہیں نہ سفر طواف و افلاطون کے طوطا تھے اور نہ بیتا عورت رہا
ویرس کی قیامت و حقیقت ہے۔

ایسوں میں دوستی جلو آہنچی۔ یہ یونان کو علم و فن کی خبر تھی
فرمیں خدایہ ہستی مصر میں تب۔ یہ رویت کا پیکر و فقاہ تھے جب
رہبر و سچا۔ سو تھے پیدا۔ یہ چین میں ہر کوئی ہو پیرا
یہ ارباب تھا سن سال یا تا سال۔ یہ آغاز میں بس ہی حال سدا
ہوا دا دینے مزا میر گاتے۔ نہیں یہ میرا اپنا نوہ سناتے
ہو آدم تھا میرا نوہ کا نشان تھا۔ زمانوں کا بھی آٹھا جھگڑا کہاں تھا
سخت ایک شرفانی یا دیوانی۔ ہو پیرا ہونے تب رانوں کی بانی۔
اسے مسکرت بھی نکالیں ہیں علما۔ وہی سبکی دادا ہی سب کی محبا

جو نوروہ قدر الہی یا پھر ران تھی۔ اور جو کہ وہ عالم کی جگہ لیشور کی طرف سے سامنے بنا
کی بابت کے واسطے دیکھی تھی۔ یہ واسطے ضروری تھا کہ وہ نہایت کامل ہوتی حاجت تھا
اور وہ مصنوعی زبانوں سے اعلیٰ ہوتی۔ و سبب فصاحت بلاغت کا فیت کا تاج اس کے
سر پہ ہوتا ہی۔ یہاں ہی ہوا۔ آج کو ہر چیز کی تحقیقات کیلئے لکھی کی جالی کی طرح تیز رفتار ہے
ترقی ہو رہی ہے۔ تو یہی کام یورپ و امریکہ بالاتفاق اس کے خدائے لیکوچ ہیں ام اللسنہ جو
کے اقوام ہیں۔ اسی پاک اور شہرے ران میں میں اس ڈیڑھ پر پاتھ لائے اس کی سر پرستی کے فاق
میں اپنا الہام ظاہر فرمایا۔ چونکہ وہ انشائی اور سر پرست یا پاک ہے سر پرستیمان اور انکار
ہوئے کے سبب کسی جہل میں یا گہر میں کی معرفت الہام نہ بھی اور نہ سوتے سوتے کسی ہزار
ہستے جہاں عرش مکرسی اور آسمان سے دانہ کیا۔ بلکہ اپنی مہمان گئی کے شیون کا فاق
و کتب میں لکھتیں کیا کس طرح اور کیونکر اس کو یہ ہتھار اچھا ادا کرتے ہیں۔

دست لطفش شمع علم و حکم۔ لیے قلم در صدف دل زور مستم
علم اہل دل۔ اگر مکتب بود۔ بلکہ اول تقیہ خاص رب بود
جو کچھ انسان کو اپنی بہتوی و مادی اور مہاش کی بابت روحانی و مادی اور پست چاہیے تھا
جس کے روحانی یا اس کے مہاش کی واسطے ضروری تھا۔ جب قدر کہ اس کو سعادت و ادب حاصل

کونیکے نے دیکھ رہا تھا جس طرح کہ وہ مادی انسانی ضروری جانتا تھا۔ اس لیے کہ ان فضل و
سے اہل جمالیات کی جس قدر حاجات تھیں۔ حزب اسی مرتبہ نہیں۔ بلکہ قلم سے جیسا کہ
وہ کرتا ہے۔ کیونکہ وہ اس کی رعایا انسانی و ابدی ہے۔ اس کے اسل اور صفات انسانی و ابدی
ہیں اس کے حکم میں اختلاف نہیں اور نہ ہونا ممکن ہے۔ اس میں غلطی یا متور نہیں اور نہ ہو سکتا
ہے۔ اس میں روتہ مل نہیں کیونکہ وہ خود متدل سے آ رہے۔ اس کے حکم میں سہو نہیں ہو سکتا
نہیں۔ فیکس نہیں۔ میں لکھ اور تحریف کی کیا حاجت اور کیا وجہ کامل میں نقص غافل میں غلم
ہو نہیں سکتا جس طرح ہر ادب و سر میں آقا یا دعا لکھ کے انکار کریں۔ دوسرا انسانی لکھ
نہیں جائز ہے کہ یہ جو کہ ہر چیز کی تک کیواسطے اس کا نظیر ضروری ہے۔ اسی طرح
بادشاہ کو تصور و مشر۔ امراض کے تو افرو و قاصر سے دہرے کے گزر جانے سے ایشو رانا
گیان یا الہام نہیں بلکہ اس کیونکہ۔

قلم بہ نیک و بد خلق و رادل رت است۔ بگوت گوت حلاوت و گوت خواہر مست
لیے تمام امور و مہاش کا لکھ ہی و دوا جی واسطے حکم انسانی یا ہدایت ضروری الہی ارشاد کے مطابق
وید مقدس ہیں جو ہے جیسا کہ الہام یا سنہ ہدایت نامحات کی ضرورت ہے اور نہ قائل ایزدی اس
کا ذرا وار ہے۔ کیونکہ وہ حکم مطلق و مستغنا ہے۔ یہاں وہ فی برج شفا بانی کا طریقہ بتا چکا۔
جسے اچھا جھگڑا کوئی دوسرا خدا خدا (اللہ) نہ ہو ہوا اور نہ محال ہے۔
حقائق کے بعض فضیل کریم۔ درگاہ نب کریم و حکم قدیم
آپ مرجمد را بکار آید۔ گفتار است آجینا گدے بایہ

چونکہ وہ صداقت اور حق تھا۔ اس واسطے اس کی تبدیلی کی کوئی وجہ نہیں ہو سکتی جس طرح
قانون تدبیریں غلطی نہیں۔ اسی طرح نظام عالم میں قصور نہیں۔ کیونکہ عقل کل کے زبردست اور
غلطی کرنا تو بے ہمتوں نے اسے بنایا ہے۔ چونکہ خدائی گنجائش ہی نہیں۔ اور نہ لیت و لعل
کا تصرف انسانی تصرفات ہے۔ ہاں اگرچہ جو حیرانی یا تسلیم کے سوا اور کوئی چارہ ہی نہیں ہوتا
کوئی خدایہ ایک نیک نظام کے اندر جس میں اس میں کوئی چارہ و دخل نہیں) دیکھ کر انہا
پر تو ایک مرتبہ سکتے ہی حالت طاری اور حکمت سامنے ہوتا ہے۔ وہ حیران ہو کر کچھ معلوم
کی تلاش کرتا ہے۔ تاکہ قدرت کے سر سے رازوں سے آگاہی سے۔ بلکہ جن بات کو انسان
نہیں جانتا۔ جو ان کی اس کے بتلاتے ہیں کیا سارتر ہو سکتی ہے۔ جتنے تہذیب مصطفیٰ و
ہو رہے تو اسے رہتا ملتا ہے۔ جو اسے منزل مقصود پر پہنچا دیتا ہے یہی عال ان سچا طالبان
حق کا تھا جسے پہلے اس کے لئے میں طلب معرفت کی نیاس جاگی ان کی سیاسی طبیعت نے
مادی دنیا سے شائنی حاصل نہ کی اور نہ ہو سکتی تھی۔ یہی وجہ ہے کہ ان کو الہی گیان کے سوا
کی تلاش نہ ہوئی۔ چہ تھا یا بخل جی خزانے ہیں

کہ اس شیون گنی وانو آوت اگہ کو جب سے پہلے حق کے متلاشی تھے آدمی گرد
پریشورے ہی گیان کا گھر ہے جو علم و سکھ و سر نام وید ہے بتلایا۔ اور انکی سیاسی طبیعت کو پرتا
کیا ان کے اندر کھانے بچھنے کے دل روشن ہوئے معرفت کی سیاسی طبیعت میں شائنی ہو گئیں صرف
انہوں نے اپنی ہی شائنی کا ہی۔ سچی بلکہ بڑے کائنات کے جہت کو عرف کر دیا میں اس کا کیش
کیا جس کے دلوں میں اس کی روشنی پھیلی۔ آپدیش کیا دیکھا و ہر مہر اور گیان کا یہ چارہ کیا
شریف اور طریقت کے قلعے کے لئے دست درد معرم کی دھونی (آوار) ہالیہ کی جوشوں پر
گوچے لگی اور گہر اور مہر پرانہ کی جگہ کی کاہر چار کیا۔ آباد دیا اور صداقت سے سور ہو گئی۔

چلے روشن از نور حسدانی۔ جہاں را دادہ از ظلمت مانی
اور جہاں زبانش آستانہ۔ و زچہم جہاں را روشن مانی
اسی نور حق کے پھیلانے کے واسطے ہر ایک دور میں روشنی لوگ لکھتے رہے ہیں
کیونکہ جو جہت ہدایت دیکھ کے ہر ایک آدمی لینے سیر و دید کا فرض ہے کہ وہ جی اس سے بہرہ

[illegible]

تاکہ قدرت کے آثار و معجزات میں سورج کو پیدا کیا۔ مطلب اس سے تمام کھوکھوں کا نظام اور روشنی کا انتظام تھا۔ علو و درمید و فاصلات کا پیمانہ۔ پادش کا برسا اور قدرتی جلوہ و کائنات بھی اسی سے انجام ہو گیا۔ بخیر و بد دیدہ یعنی جیاد و جی کے دورانوں اور عظم جوشی یعنی ہیئت کے تاہروں نے جتنی تحقیقات کی وہ ساری کی ساری اس بات کی شہادت دے رہی ہے کہ نظام قدرت میں آفتاب ہر طرح عالمیاب ہوا اور اس کے بیڑا عظم بلکہ منور عالم ہونے میں کوئی جاتے شک نہیں مگر کچھ بھی غفائش اور حیرتہ مزاج کے وہ موافق نہیں۔ اور بہت سے شکیو جیاد و اس کے مخالف ہیں۔ حالانکہ سورج ان کو بھی برا یا زیادہ پہنچتا ہے۔ جو بخیر و بد ہیں سورج کی حرارت سے بچتی ہے۔ جو پانی وہ پیتے ہیں اور کبھی بھی کبھی سے بجاتے کی حرکت ہے جائید شائے سلسلہ کی روشنی سے درخشاں ہیں جس زمین وہ تانہ ہیں وہ بھی کبھی کبھی شمس سے دہستہ ہو کر لاکھ لاکھ میل اسکے کھینے اور ان کو دل آمل کر کے کھینے سے معذوریں نہ بظاہر ہو کہ عظم و عقل سے متاثر نہیں کرتے بلکہ ضد و تقصیب وہ انصاف کی آنکھیں نہیں دیکھتے اور متاثر دیکھنے کا مادہ ہی نہیں رکھتے برابر ان مجبور ہیں۔

ہرگز اندر حجاب جاوید است قتل او بچو بوم خورست بد است
مگر خورشید بوم بے شیر در است از بے ضعف خود ہ از بے دوست
نور خدایا در بہان فاش است آفت از ضعف چشم خفاش است
مگر اس میں بھی حصول کامل کی ایک عجیب حکمت ہے اگر یہ مخالفت ہو جاتی تو دائی گولی ہر مسک
تسلیات کا جیانی پیدا ہوتا اور جب خیال ہی نہ ہوتا تو روشی کے مسک کی تحقیقات کیسے ہوتی
اور کس طرح اس علم کو لوگ مستفیض ہوتے اور کس طرح ثابت ہوتا کہ اسے بغیر روشی کے کسی
بیانی و روشی طاقت ہے آفتاب اور سیاح کا جگمگ بھی اب تک قدرتی نظارہ ہوا اور ایسی قدرتی
اشارہ و علم و جمل کا مبادیہ جن کو کون نہیں بہت شوق رکھ سیرج لطرہ و برف آنا یا جہاں جہیز
ایسا ہوتا ہوا کہ لوگوں کو دیکھا ہو کہ کوٹاں صبح کی کرنیں کیسی باریش معلوم ہوتی ہیں جب جو
زیادہ بڑھتی ہے اسی وقت بخار و بھی زیادہ اٹھنے ہیں اور یہی سبب ہے کہ سخت گرمی
کے بعد بارش ہوتی ہے

تندست ہو کر روز بسبق سکھلائی ہو کہ آنکھیں کھولو اور دیکھو یہی حالت تمام روشنی و دریا میں
دور میں ہو کر تار و تابندہ اور دریدہ بکندوب اور تصدیق و دورں سے جو کہ فائدہ ہے وہ
کو چھ اور تمام تر نقصان بطالت کو دنیا کے آفات میں جس طرح روشنی کا ظاہری خوردبین عالم
کو مہر کرنے کے واسطے ایسے نولے اچھے دھار شکتی سے برآیا۔ اور تمام کس کو جس لئے بہت
کر کے آگے کر دکھایا۔ اسی طرح ہدایت عالمیان کی واسطے خوشیہ وید کا چار ریشیوں کے آتما
میں جلوہ دکھایا اسی میں یہ راحت بخش استعارہ مختلف طور سے سمجھا یا ہے کہ شہر اور آسمان یا یہ
اور سیوکی کیا اور کس طرح کامیابی کرنا چاہتے ہیں آفتاب اور انیت و آفتاب علمیت
دورں کا پیدا کرنے والا چونکہ ایک ہی جی سب کے جس کی ضرورت کو بھی اس

سبحه الجبار

نے ان پر مے و مطلب خیر العاقلین ادا کیا۔ تم آسیت تمہا کو کڑھم اگرے
یہیے ظاہری روشنی کی بڑی ضرورت تھی کہ سورج کے نیچے پہلے لہر
تمہا سماد استخارہ کر کے لینے میشر اعتدال کی حالت میں سمجھت تھا جس میں خود بنے کی

مکتبہ نیکو نامہ

جلال دوم

دیس

یہ منڈت لیکھرام آریہ صاحب کی تصانیف کو چھپوا کر شائع کرنے کا کام میرے سپرد ہوا تھا۔ یہ پاک ذمہ داری کسی خاص آدمی نے میرے سپرد نہیں کی تھی۔ بلکہ میرے آقا نے آریہ صاحب کی آخری سفر کی تیاری کے وقت خود سچو داٹھانے کی پریشانی تھی۔ پر اتنا کی دیا ہے آج اس فرض سے ہر خرم ہوتا ہوں۔ اس کتاب کے علاوہ سپڈت جی کی جس قدر دیگر تصانیف میں نے طبع کرائی ہیں ان میں کسی شری وقت کا سامنا نہیں ہوا تھا۔ لیکن اس کتاب کی تکمیل میں بڑی بھاری رکاوٹوں کا سامنا پڑا۔ مینے اس کام کو آٹھ مہینے لیے وقت سمجھا تھا کہ سپڈت جی کتاب کو مکمل کر دیکے ہو گے۔ لیکن جب پڑتال کی گئی تو معلوم ہوا کہ اکثر باب بالکل مکمل ہیں بعض جگہوں میں فرق مخالف کے اعتراضات درج کر کے جوابوں کے لئے چمکے۔ چھوڑی ہوئی تھی اکثر جگہوں میں عبارت بڑھی نہیں جاتی تھی۔ اور کئی جگہ میل کاٹھا ہوا تھا۔ مینے حتی الوسع کوشش کی ہے کہ منڈت جی کی اصلی عبارت ہو جو درج کی ہے اور اسلئے اس کتاب کی درستی میں اس قدر وقت صرف کرنا پڑا جس میں کہ شری آریہ صاحب نے ایک نئی کتاب لکھی جا سکتی لیکن مجھے اس کا افسوس نہیں ہے۔ کیونکہ ایک پورا کتاب کے خیالات کو موت سے بچانے کا کام میں اپنے خیالات کے اظہار کی تسلیت زیادہ ضروری ہے۔

سبھی تھکا ہوں! +
 قریم! اٹھ کھڑے ہو، اب اس کے منہ پر ہاتھ رکھو، اس کی زندگی میں کبھی باکے نہیں ہے۔ اُن میں کچھ ہے
 چھوٹے لیکن چونکہ کم بات چٹیک - چٹیک - ایسے باقی کل کہ سیاں رو دی کر دی گئیں اور
 در سر نہ کوئی نکلیں۔ یہی وجہ ہے کہ اُس وقتوں کی چیرائی اچھی نہیں ہے نہ

صفحہ ۱۰۰ اسے آگے اکثر وید متروں کے ترجموں کے لئے میں ذہبہ وار ہوں۔ بعض
فوتوں سے معلوم ہوتا ہے کہ روایت جی کا یہ بھی ارادہ تھا کہ تصانیف براہین احمدیہ کے اس
حصہ کا جواب بھی دیا جائے جس میں کہ صفحہ ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵

عشقی رام سبگیا سب

ایڈیٹر

آدی مول بہت بڑے اہل البیڑ تھے اور وہ ان کے دوسرے اصل میں موجود تھے۔
 البیڑ عرب شہنشاہ دیاورشی کہلاتے تھے۔ اور یہ برب کا اصل صاحب تھا۔ اور اس کی
 ذات یا کہ کنفائض سے منسوب بھی کہتے ہیں۔ یہیں کہتا ہوں کہ ذرات عالم جنہیں بناتو
 گئے ہیں اور اوراق اور ان کے خواص۔ وہی علم سے معلوم ہوئی ہیں۔ حسب اصل
 اور اعتقاد اول چاہیے تھا کہ ان کا خالق اور آدی مول البیڑ تھا۔ پر اگر ان کی یہ
 جواب۔ اپنے آریہ سماج کے مبارک اور مقدس اصول کو نہیں سمجھا اس اصل کا
 مطلب یہ ہے کہ گستاخ و بدنامی علوم حقیقی اور اشیا و کائنات کے بارے میں جو حقائق
 ہیں۔ ان سب کا آدی مول نے منظر پیش کیا ہے۔ جس سے منہ پر کیا نہیں ذکر
 نہیں اور نہ خود خدا سے معاذ القدر تو کہنے کے دیا ہے کہ ذکر ہے۔ بلکہ وہی کہ
 ذکر ہے کیونکہ وہی کہہ کر کائنات کرنے والا ہے۔ لہذا وہی کہہ کر کائنات کو دیا اور وہ سے بنا
 والا یہ منسوب ہے۔ دوسرا کوئی نہیں۔

اعتراف ضرور ہے۔ یا خداوند استیارتھ پر کائنات اور بھوکا میں رکھتا ہے۔ اگر
 سوال کرے۔ پریشوری کی زبان نہیں۔ قلم اور ذوات اور فاعل نہیں رکھتا ہے۔ اس
 لئے دیگر اس طرح کہتے۔ اور کیسے شاعر۔ تو اس کا جواب یہ ہے۔ کہ وہ قادر و قادر ہے۔ بلکہ
 اسباب کی ضرورت نہیں۔ وہ سب کچھ بدلتا اسباب کہہ سکتا ہے۔ پر استیارتھ پر کائنات
 صفحہ ۲۵۶ پر یہ جواب مادہ عالم میں بھول گیا۔

جواب۔ آپ غلطی کی۔ وہاں ایسا نہیں۔ بلکہ استیارتھ پر کائنات میں ایسا
 ذکر مطلق نہیں۔ البتہ بھوکا میں ہے۔ مگر وہاں حرف البیڑ کے جہاں نہ ہوتے
 سے مخالف کے اعتراف صحت کا جواب ہے کہ وہ بن مانتے پاؤں کے جگت پرچہ کہتے ہیں۔
 مفصل دیکھو (بھوکا صفحہ ۱۹) وہاں مادہ یا برب کی کاندہ کہتے ہیں۔ انکا
 علیہ ذکر موجود ہے۔ جگت اپنی کے یہاں یہاں حرف اتنا ہی مطلب ہے۔ کہ البیڑ
 البیڑ اعضا جسمانی کے تمام دنیا کو مادہ سے پرچہ کہتے ہیں۔ اگر وہ کسی عالم اسائن
 سے مادہ عالم کے بارے میں دریافت کرے تو اچھی طرح اس غلط خیال سے باز
 آجائے۔ غیثی سے ہمیشگی کا مسئلہ سوائے انہوں یا انہوں کے کوئی دانا بھی
 نہیں مان سکتا۔ مفصل دیکھو خط احمد باب ۲

اعتراف ضرور ہے۔ اکل و شراب میں شراب اور شراب اور ایسے چیزیں نہ رکھنا
 حرام کیا جن کا کھانا جسم اخلاق کے لئے مضر ہو۔ مثلاً۔ سورگند کی کاغذ شرب بجا
 حملہ میں عاقبت اندیش۔ جائزوں میں ایک ہی ایسا ہے جو نہ سے جمع کرے
 اور اولت کا رنگ ہو۔ اور جسے گوشت میں کدو لے مادہ ہے۔ اور کتا جو چاس من
 مردار کے پاس اپنے ہم قوم کو دے۔ یا کتا مردار سے زیادہ مروجہ ہے۔ (صفحہ ۲۵۶)
 جواب۔ شراب کی واسطے لفظ حرام کا قرآن میں نہیں لکھا۔ اب جسم یا اخلاق کے
 لئے مضر بناتے ہیں۔ اور قرآن صاف لفظی لفظی ہے۔ ہم کس کو سچا
 انش۔ دنیا تو دنیا بہشت میں بھی شراب کی سبیل لگا دی۔ نہیں جاری کر دیں۔
 پس مولوی صاحب حرام نہیں۔ یہ آپ کی غلطی ہے۔ سور تو سوگند کی کاغذ شرب
 واسطے حرام ہے۔ مگر گوشت پر بھڑکری۔ مردوس۔ جو گند کی کاغذ شرب۔ اپنی
 انوی۔ بہتوں سے زنا کرنے والے۔ بزدل۔ مجتہد مزاج۔ باعاقبت اندیش۔
 کہوں حلال و طیب ہو گئے۔ سور کا نرسہ حملہ۔ آپ حکم میں۔ آپ کا تجویز
 ہوگا۔ ذرا علت المشائخ کے معنی کسی لغات میں دیکھو۔ لاکھوں مسلمان
 بکام شریف۔ کابل شریف۔ اور ایران شریف میں ان دھنوں کے مریض ہیں۔
 گوشت اور ابطی کی نسبت حضرت لوط کے نام سے منکلی ہے۔ اور اس کی منکلی

انگریزی کا نقطہ سیدھے سڑوم سے جو لوط کا شہر ہے۔ منسوب ہے۔ پس سور
 اشرف المخلوقات انسان کی تقلید سے کسی طرح جرم یا حرام نہیں سمجھ سکتا۔
 گائی کے گوشت میں ہیضہ کی بیماری ہے۔ حکما پوروپین گواہ ہیں۔ جانکدھر
 انبال کا معاملہ شہر ہے۔ اور علاوہ برائیاں جو اس میں پیدا کرتے والے ہیں۔ وہ کم عقل
 بھی ہے۔ گند کی بھی کم و بیش کھاتی ہے۔ لکڑاٹنے کی بیماری بھی اس میں ہے۔
 مگر معیلم نے حلال کر دی۔

ہم نے اس بات کی تحقیقات کے واسطے کہ آیا سور دفعہ ۱۷ کا جرم منسوب ہے۔
 چند سالہ نیوں سے لے کر سور جانے والے لوگوں سے دریافت کیا۔ انہوں نے صاف
 انکار کیا۔ کہ ایسا نہیں ہے بلکہ نہایت غیرت والا جانور ہے۔ اور قانون قدرت کا
 نہایت خوبی سے پابند بلکہ منقہ پر کار ہے۔ جب تک سور سی طالب مباشرت
 نہ ہو ہرگز اس کے نزدیک مثل سگ یا آدمی یا گائے یا گھوڑے کے نہیں جاتا۔
 بلکہ نہایت عقلمندی سے صرف اولاد پیدا کرنے کے واسطے صحبت کرتا ہے۔ اپنی
 عورت سے کمال محبت رکھتا ہے رقبہ سے عداوت رکھتا ہے۔ مولوی صاحب
 وہ سور جس کا گوشت منقوی یاہ۔ منقوی جسم شجاعت بخشنے والا ہے۔ وہ حرام۔
 افسوس۔

گنا۔ جیسے وفادار جانور کو حرام جانا۔ اور اس کے شکار اور لعاب لگے گوشت کو
 حلال ماننا۔ اعراب کی عقلمندی ہے۔ مگر قرآن کی زبان ہندی خدا کی یاد نہیں رہا۔ وہ ضرور
 لکھ دیتا۔ قرآن میں ذکر تک نہیں۔ اگر کہیں قرآن میں ہے تو مولوی صاحب نشان دو۔
 حلالے سے بھی مولوی صاحب کو انکار ہے مگر وہ کعبہ شریف کے اسرار سے خبردار
 نہیں جہاں پر یہ حلالہ حلال ہے۔ اور باعث ثواب و تقابل۔ قرآن و حدیث پر عمل جاری
 ہے اور ہر ایک مولوی اقرار ہے ہم اس کی شہادت بھی ایک فاضل مسلمان کی تحقیقات
 سے جیتے ہیں۔ جناب حاجی مولوی زین الدین صاحب اپنے سفر عرب کا حال لکھتے ہوئے
 فرماتے ہیں۔ ایسا ہی مقدمہ طلاق اور حلالہ کا بھی جو عرب میں جاری ہے۔ بظاہر
 معلوم ہوتا ہے۔ لیکن باطن میں شرع کے سوسے اس میں بہت سے فوائد دینی اور
 دنیوی مستفید ہیں۔ علاوہ برائیاں بمقابلہ علماء عرب کے منہ و ستائشوں کی کہاں
 مجال۔ اور طاقت منکالت عمدہ برائی کی درباب مسایل کے ان لوگوں سے کہ کوئی
 کسی امر میں اعتراض کرے۔ بڑے بڑے علماء عرب امام اور قاضی۔ اور مفتی جمع ہو کر
 بطور کونسل منجانب سلطان مروجہ امور و مقرریں۔ (دیکھو تشریح حجاج صفحہ ۲۵۶)
 مطبوعہ نظامی کتب خانہ لاہور (۱۹۲۲ء) اور قرآن کے روئے بھی یہ جائز ہے۔ سور
 فان طلعت الشمس فان طلعت الشمس فان طلعت الشمس فان طلعت الشمس فان طلعت الشمس
 ان تہجأ۔ ترجمہ دیس اگر طلاق دالوئی سوم بار پس برب حلال بنے تو اس دن انہوں
 راجد اور باوقفتہ در پیر نکاح شہر ہے دیگر لکھنے وادوخل گند پس اگر طلاق دالوئی
 میں شہر دیکھیں گنہ نیست برائیاں ہو و بارانک باز گردند نکاح باہر (صفحہ ۲۵۶)
 جس مذہب مولوی صاحب اشارہ عرض کیے تھے۔ ان کے جواب ہم نے
 عرض کر دیے۔ ایک دو مولوی صاحبوں نے مذہب کے جواب کا بھی اشارہ دیا تھا۔
 مگر ابھی تک نہیں نکلا قبل از وقت ہم کچھ نہیں کہتے۔ مگر صرف یہ کہ ہمارے
 پاس بھی قرآن کے متعلق بہت سامان موجود ہے۔

الداخل تکلف الالاشائ

اور پنج تہتر سنکرت جن کا مفصل حال سوامی جی نے سنہ ۱۹۸۸ء تک +
 اس کے علاوہ اگر آریہ راجاؤں کی زیادہ کیفیت دیکھنی ہو تو دیکھو جگدیش پریکاش
 کتب خانہ لاہور اور صفحہ ۱۰۲ تک اور راج ترنگنی کی سنسکرت تواریخ
 اعظم اعلیٰ کتب خانہ جس حال میں آپ ازل بھی جانتے ہیں۔ تو پریشنور کو خالق کیسی
 مان سکتے ہیں۔ تو متذکرین ہیں اور اجتماع خدین عقد و نظا محال ہے۔
 جواب۔ ہم موجود عالم یعنی مادہ سے بنی ہوئی دنیا کو انہیں مانتے۔ کیونکہ اس کے
 بننے کی ابتداء ہے۔ اور خدا کو خالق اسی سبب سے کہا ہے کہ اس نے مادہ سے
 جگت کو رچا ہے نہ کہ عدم سے اور نہ معاذ اللہ عدم کوئی چیز ہے۔ مگر مادہ با پر کرتی کو
 انادی ماننے ہیں۔ ذکر پر کرتی سے جگت کی بناؤ کو کبھی۔ یس کیسی طرح اجتماع
 متذکرین نہیں۔ بلکہ یہاں بھی آپ کی دیکھ ہی غلطی ہے جسے کہ سب
 خدا کو بندہ مانا بندہ کو تم کہہ سکتے۔ پڑیں پھر سمجھیں پانی سمجھو کیا سمجھے
 اعتراض نمبر ۱۔ دیا مندر صاحب کا قول ہے کہ ہم ارب سب روہین ہیں
 انہیں روہین سے مجرب تناسخ قائم ہے۔
 جواب۔ یہ اعتراض بالکل بے بنیاد ہے۔ سوامی جی نے ایسا کہیں نہیں لکھا۔
 اور نہ وہ مقدس میں موجود۔ اور نہ آپ نے کوئی اور دیا۔ شاید توح کی کشتی کا بائبل
 تجنیہ یا اگیا۔ یا ایچ بائبل کا اسٹاکٹ لکھ لیا۔ جسکی جوئی آسمان تک پہنچی اور خدا آسمان
 پر سے خبر اگر تزلزل اور مرج کو گرا سکا۔ ایسا نہ ہو کہ اسے سخت خدائی سے کہیں اور
 آسمان پر چڑھ جائیں۔
 اگر روزی یا انش برزو سے زناواں تنگ نر روزی ہونے
 اعتراض نمبر ۲۔ مادہ اور روہوں کے انادی ہونے پر۔ بیحدت لیکھ رام کو معلوم
 پڑنا چاہیے۔ کہ یہ علوم متعارفہ وغیرہ صرف انسان کی ایجاد ہیں جنکی بنیاد صرف محدود
 خیالات ناقص عقل پر ہے۔ خدا تعالیٰ پر جو عقل کل اور غیر محدود ہے۔ کسی طرح انکی
 پابندی نہیں ہو سکتی۔ ہم کہتے ہیں کہ نیستی سے مستی ہو سکتی ہے۔ اور مستی سے نیستی بھی
 اپنے یہ صرف اپنا ہٹ قائم کر دیکھو لکھ لیا ہے۔ جو کہ بالکل بے بنیاد اور ناقص ہے ذات الہی
 کے سوا کسی نے کو انادی یا متعارفہ دلوانی ہے۔ اور سمجھ نہیں پاتے کہ خدا خالق ہے۔
 اس نے نیست سے مست کیا۔ وہ خالق ہے کہ پھر سے نیست کر دیا چنانچہ کلام خدایں
 مرقوم ہے۔ زبور ۱۰۷ اور ۱۰۹ اور پطرس ۱۰۲ سے ۱۳ تک۔
 جواب۔ اگرچہ اچھی طرح تذکرہ براہین احمدیہ میں اور علاوہ برائے نسخہ خط احمدیہ
 باب دوم جگت کیستی میں اس کے متعلق بیسیوں شلوک کا فیصلہ آچکا ہے مگر کچھ آپ
 کی خدمت کرنی بھی ضروری ہے۔ واضح ہو کہ نیستی سے مستی کا ہونا ایک ایسا علم و
 عقل و تجربہ کے برخلاف امر ہے جسکو سوائے آپ جیسے آدمیوں کے کوئی عقلمند بلے
 تصعب ہو کر نہیں مان سکتا۔ مقیدان شکیث کے سوا دیگر تمام فضلا اس بات کے
 قابل ہیں کہ عدم کوئی چیز نہیں۔ تمام علماء سائنس کا یہ مقدم اصول ہے کہ نیستی سے مستی
 کسی طرح نہیں ہو سکتی اور آپ کہتے ہیں کہ اربوں نے لکھ لیا ہے حضرت ایسا نہیں بلکہ
 علمی اور لقیستی سلسلہ ہے۔ دیکھو پروفیسر ہکسلی صاحب ہمارے زمانے میں۔

دفعہ ۴۸۔ موجودات میں معروضہ نہ تو معدوم ہوتے ہیں۔ نہ انکی مقدور برہمتی ہے ہم بنیا
 کر چکے ہیں۔ کہ جیسا حرارت پہنچانے سے ایک کب اچھ پانی بھاب بنکر اڑا جاتا ہے۔ تو
 وہ نیست نابود نہیں ہوتا۔ بلکہ صرف یہ ہوتا ہے کہ اس کی حالتیں بدل جاتی ہیں۔

اور اس سے اس کے وزن میں کچھ فرق نہیں آتا۔ جتنا تھا اتنا ہی رہتا ہے اگر اسے کعبہ پنجانی
 کے ایک چن اور پندرہ چن صرا کریں۔ تو بلاشبہ پانی تو غارت ہو جائیگا۔ مگر اس کا مادہ برقرار
 ہے گا اس کے وزن میں کچھ فرق نہ آئے گا۔ اگر پانی کا وزن ۵۵۲۵ گرام ہو۔ تو اس میں
 ایک چن گلاس ۴۵۴ گرام اور پندرہ چن گلاس ۵۵۲۵ گرام ہوگی۔ جو کچھ تجربہ و بدل
 انسان اپنی ذہنوں سے کر سکتا ہے۔ اس سے ان گاسوں کی ایک متعینہ مقدار کے وزن
 میں کچھ فرق نہیں آتا۔ جہاں تک ہم کو معلوم ہے معروضہ جسم کا وزن تمام حالتوں میں قائم
 رہتا ہے۔ بدلتا نہیں اور اسی سبب سے خواہ وہ کسی شکل میں ہوں پہچانے جاسکے
 ہیں۔ اگر بات سچ ہے تو اس سے ثابت ہے کہ نظام قدرت میں مادہ معدوم نہیں
 ہو سکتا۔ اسکی مقدار جس قدر ہے اسی قدر ہی ہے۔ نہ بڑھتی ہے نہ گھٹتی ہے۔ اس
 سے نتیجہ نکلتا ہے کہ قدرتی اور مصنوعی چیزیں ایک بات میں مشابہت رکھتی ہیں۔
 یعنی یہ بات دونوں پر ثابت آتی ہے کہ جس اشے سے وہ مرکب ہیں۔ وہ نہ معدوم ہوتا
 ہے۔ نہ زیادہ ہوتا ہے۔ پس جس طرح مصنوعات کا سلسلہ انسانی قوتوں کے وسیلہ سے
 قدرتی جسم کے لئے اور علیہ ہونے پر منحصر ہے۔ اسی طرح قدرتی و نباتات کا سلسلہ
 قدرتی قوتوں کے وسیلہ سے قدرتی جسم کے لئے اور علیہ ہونے پر منحصر ہے۔ دیکھو
 (مبادی العلوم ۸۳ ص ۱۸۵ مطبع سرکاری لاہور صفحہ ۸۵ و ۸۶)
 اسی طرح دیکھو جنرل فلاسفی جلد ۱ ص ۱۸۵ فیسک کنگسلی صاحب انگریزی جیمز شرج
 لئے کی ذمات کا قوت مندرج ہے۔ بائبل کے نام بے بنیاد و عوامی کی تردید ایک لایق
 یورپین سٹراٹس میں صاحب بہادر پرنسپل مصنف کتاب ایچ آف ریزن میں کر چکے ہیں۔
 پس تمام بائبل خیالات کی تردید راظر میں اس میں دیکھ سکتے ہیں۔ علاوہ برائے ہم نے بھی
 علیہ یادوری پھر کنگ وڈا کٹر ہنری مارٹن نے کچھ نچرول کے جواب میں مشرح ثابت
 کر دیا ہے (دیکھو متعصب پارلویں کی انہی کا علاج ۱۱۱)۔
 تا ورتلین کے متے آپ نے غلط فہمی سے مستی میں لایا ہے کہ نہیں ہیں۔ بلکہ
 آزاد طاقت والے کے میں یعنی جسکی لطافت کسی سے حاصل شدہ نہ ہو۔ اور نہ مخلوق بلکہ
 جس کے گھر میں نیستی کبھی نہ ہو خدا صانع عالم ہے اور کامل انسان خدا کی بنائی ہوئی چیزیں
 کو لیکر کچھ مخلوق اسانیز تبدیل کرتا ہے۔ پراؤں سے کچھ نہیں بنا سکا کہ نہ وہ انکی قوتوں
 سے باہر ہیں۔ پس انسان جو کچھ بناتا ہے گویا اس کی رحمت کو عمل میں لاتا ہے۔ ورنہ خود
 خدا و علم کے بغیر قائل نہیں اور نہ عالم ہے۔

جسطرح خدا نے پر جسطرح خدا پیدا ہونے پر جسطرح خدا جھوٹ لیلے پراو جسطرح خدا
 میں۔ چار ہونے پر۔ یا جسطرح خدا صلیب پر چڑھنے پر قادر نہیں۔ جسطرح خدا نیستی
 ہستی کرنے پر قادر نہیں۔ کیونکہ یہ ایک قسم کا دھوکا ہے۔ ہمیں آپ علم سے بہرہ
 خدا باپ سے ہستی کرتے ہو کہ مسکو نیستی کا خدا مانتے ہو اور عدم کا مانگ کر دیتے ہو جہاں
 یہ کہ خداوند اور باخ کا بچہ عدم محض سے زیادہ کچھ نہیں۔ اور یہی حال انجیلی خدا کا ہے۔
 کیونکہ وہ صلیب ہو گیا۔ افسوس سے خدا مارا لیا حیرت کی جا ہے منہم کے مانے۔
 اعتراض نمبر ۸۔ اس پر آج عمری میں چوالیس کے دلوہرمیوں نے شائع کی ہے بیحدت
 دیا مندر کے کسی خاص اور کو کا بندہ نہیں لکھا ہے۔ گور جہاں شے مکتے جیلہاں مرطپ۔
 جواب۔ اگر دلو کی دھرمیوں کو جبلی ضلالت کے سبب صد اقت لکھتے ہیں آتی تو
 آئے مگر ہم آپ کو بتلائے دیتے ہیں۔ کہ وہ بھاش کے ہر ایک ادھیاسماستی (اختتام)
 پر اور سنہ ۱۹۸۸ء کے انہیں سے کہے گور وینی سوامی پر جہاں سر سوئی جی کا نام مبارک
 لکھا ہے کوک وینی آک میں بھی چھپا ہوا ہے۔ پھر کے تمام معزز روہا، بلکہ عوام الناس
 بھی اس بات سے متشابہس تو پھر دلو پھر میوں کو نہ سوچنا انکی نظر کا کھانا نہیں ہے۔ تو

گمان پرانی پتھر کو لایو اور بائبل ان اٹھ ماہ مطبوعہ نیا کرک۔ (ارکھا)

اعتراف ضمنی نمبر ۱۰۔ افسوس کہ جس عالم کا دعویٰ اس وقت آریہ کرتے ہیں۔ اس کے کہتے بھی یقیناً ان کے پاس نہیں۔ شاید چور سے لگے۔ آج تک آریوں کی حکمت کے رقبے پہنچے غصہ مارتے لگے۔ مگر کلاسے یورپ کی تحقیق سے یہاں۔ غرض موجودات میں پائے گئے ہیں

سے بہت تفاوت راہ انجا سمیت تاجی۔ اس پر دعویٰ کمالات جواب۔ آریوں کے پاس اگرچہ اب بھی بہت کچھ ہے مگر افسوس کہ ویر کے ویرہ (خلاف) کارہ انہوں نے انہیں غافل کر دیا۔ ہم نسخہ خط احمدیہ کے صفحہ ۸۷ سے ہم نہ مانگ وید اور آریوں کی علمیت کو ایک سو تین علماء غیر مذاہب نے فصلانہما کے مختلف کی شہادت سے ثابت کر چکے ہیں اور خاصہ صفحہ ۱۶ پر ایک لائق ڈاکٹر کی شہادت واضح کر چکے ہیں۔ کہ یورپ والوں کی موجودہ تحقیقات سے بہت زیادہ آریوں کو جانتے تھے اور وہ انہیں غصہ مارتے تھے اور صرف جانتے بلکہ تعلیم بھی دیتے تھے (دیکھو صفحہ ۱۶) اور کسی قوم کی حالت تشریل موجودہ کو دیکھ کر اس کے گزشتہ ترقی کے زمانے سے انکار کرنا انسانیت سے بعید ہے۔ زمان موجودہ سے سقوط و جالینوس کے زمانہ کے مقابلہ فرمائیے۔ اور روم اور عرب کے ازمنہ مرقی و منزل کو خیال میں لائیے۔

اعتراف ضمنی نمبر ۱۰۔ آپ کو دو چار ایجادوں کا نام تو بتلائے۔ افسوس کہاں وہ اپنی شکرین جن پر آریہ ریل چلا کر کرتے تھے۔ اور کہاں تار برقی کے کھینے جن پر جڑوں کے گھوڑی گھوڑے دوڑتے کرتے تھے۔ کیا وہ سب صفحہ ہندوستان سے لے گئے۔ نام کو بھی نشان نہ رہا۔ قصداً عمان مصر کی یادگارین آج تک موجود ہیں ہیڈن صاحب کہیں سے کھود کھاد کر کسی ایجن کو لیل گزرا۔ کہ کوک کچھ تو یقین کریں۔

جواب۔ ہم بہت سے ایجادات کے بہت تو نسخہ خط احمدیہ میں لے چکے۔ جو ہماری نسبت غیر مزاج کے فضلاء کی شہادتیں ہیں۔ ہر ایک بات پر آدمی انہیں پڑھ کر اس تشریل کے راز میں بھی آریوں کی فضیلت کا صد قندل سے قابل ہوسکتا ہے۔ سنسکرت کے رخصتو نہیں اس کی صدا شہادتیں موجود ہیں۔ دیکھئے تیلون با عبادہ کا ذکر رانائیں بالیک میں فرکر صاف غفلت نہیں لکھا ہوا ہے جس سے کوئی مختصر طوی عقل والا بھی انتہا نہیں کرسکتا۔ (دیکھو رانائیں لکھا کا ذکر مرگ ۱۲۵ شلوک اسے ۲۲ ک) ہوائی گھوڑے راجا بھوج جی کے سامراج کے زمانہ تک بھی دوڑا کرتے تھے۔ جن میں سے بعضوں کی چال فی گھڑی کیا رہے کوس اور ایک گھنٹہ میں ۱۶ کوس ہوتی تھی (مفصل دیکھو بھوج پر ہندو سنسکرت امسی کے متعلق دیکھو وکیل اکاٹ صاحب کے کچر اگر بڑی دریاں) اور کچھ آگے چل کر آپ کو بھی اقبال ہے چنانچہ لکھا ہے۔ اس میں کچھ شک نہیں کہ قدیم ہندو آریوں میں علم تھا۔ مگر ایسا ہی جیسے یونان میں۔ نہ کہ ایسا جیسا کہ فی زمانہ اقوام یورپ اور اریل امریکہ میں ہے۔ (لونا فشان صفحہ ۸ نمبر جلد ۱۶)

اور یونانیوں کی بابت تحقیق یہ کہ صاحب نے نہایت اعلیٰ تحقیقات سے جو ثابت کیا ہے کہ یونانیوں نے جو کچھ حاصل کیا ہے۔ آریہ ورت سے۔ (دیکھو ارشیا ان گریس کل انگریزی) اسی قسم کی تحقیقات حاصل ڈاکٹر جیکسن ڈیوس صاحب امریکی نے بھی فرمائی ہیں اور ثابت کیا ہے کہ وہ بہت بہت دیوانہ خزانہ ہیں۔ دیکھو ان کی تحقیقاتی کتاب مطبوعہ ۱۸۸۱ء یورپ کے فضلاء نے لکھا ہے کہ کسی علم اور کسی زبان کوئی کمال ایسا نہیں جو علم سنسکرت سے باہر ہو۔ علم سنسکرت کی قوجہ اور کثرت سرا با قبولیت۔ اور حکمت اور نجوم وغیرہ سراسر قبال حکمتیں ہیں۔ جو عرض کوئی علم اور کوئی کمال ایسا نہیں جو علم سنسکرت سے کسی چیز پر ریل اور قلم نہ بنی جو اس زمانہ کی کچھ چیزیں ہیں (اگرچہ جسے کسی سنگھ) ان کا وجود علم سنسکرت میں موجود نہیں۔ مگر ان (دھیرن کی سوامی کے) اصول اور ہوا پر آریہ کے طے طریقے

اور عالم خلا کی سیر و تفریح کے عمدہ قاعدے۔ کیا ریل اور تار برقی کی صنعت کچھ کہے اگر انہیں اصول پر غور و فائل کیا جائے تو ہوائی ریل کا ایجاد مادہ فشرع ممکن تھا۔ اور جو یہ صورت ہو تو اوزر کے اضاف اس ریل اور ریل ہوائی میں زمین و آسمان کا فرق ظاہر ہوتا بہر حال حکمت اور دانائی کوئی ایسی نہیں کہ جو علم سنسکرت سے باہر ہو۔ دیکھو مختزل معلوم بریلی جلد ۱ نمبر ۱۰۔ اکثر سنسکرت کے صفحہ ۵۵

اب ہم کچھ نادرہ حقیقات کی کہ جسے انظرین کی خدمت میں عرض کرتے ہیں ایک عتق مزاج صاحب نہیں اپنے خط میں اس طرح تحریر فرماتے ہیں۔

”جناب ہیڈن صاحب۔ سستے۔ ماہ و ستمبر ۱۸۸۷ء کا ذکر ہے جبکہ میں تحصیل ہوائی میں ملازم تھا اس وقت ایک صاحب بہادر واسطے دریافت حالات زمانہ سلف اور ملاحظ عمارات کہنے نہایت لائے تھے جو حال انکی زمانہ اس آریہ ورت کی ترقی اور فضیلت کا معلوم ہوا وہ ذیل میں عرض کرتا ہوں۔ اور یہ حل صاحب بہادر نے دہرہ سے مرزا امیر الدین صاحب تحصیلدار ہوائی کے کہا تھا کہ ریل وغیرہ کارگر یوں کو لوگ اس زمانہ میں دیکھ کر شہادہ خیال کرتے ہیں کہ یہی زمانہ میں حاصل ہوئی۔ لیکن یہ خیال لوگوں کا غلط ہے کیونکہ زمانہ سلف میں اس سے بڑھ کر آریہ ورت میں موجود تحقیق۔ ہر حال ان پتھروں پر کندہ ہے۔ جو کہ موضع تہرا بڑھ علاقہ یوسف زئی ضلع پشاور (جو کہ ہماری تحصیل سے ۷ یا ۸ میل ہے) پر اس وقت بھی موجود ہے اور ایسے پتھر حیدر آباد۔ لکھا وغیرہ جگہ سے بھی ملے ہیں۔ جیسا اس زمانہ میں۔ شہنا رات و احکامات کا غزلو پر تحریر ہوئے ہیں۔ اس زمانہ میں جیسا احکام جاری ہوتے تھے۔ وہ پتھروں پر کندہ کر کے تمام عمارت کے خاص مقام پر نصب کئے جاتے تھے۔ چنانچہ شہنا بڑ کا پتھر مجملہ ان احکامات کے ایک شہنا رات نصب ہے جس کا ایک باب نے جس کا چارتر اریس کا عرصہ گزرتا ہے جاری کیا تھا۔ اور اس میں چار حکام کی تعمیل کے واسطے راجہ کی جانب سے ملازموں کو یہ تاکید ہے۔ وہ یہ ہیں۔

اول۔ دھوں کا ڈی میں لکھری رجلائی جایا کرے سچا لڑی کے پتھر کا لکھ جانا چاہا۔ دوم۔ تمام عمارتوں میں ایسا ذکے ہمال (اوندل) موجود ہیں لیکن جو انات قسم موسیٰ کے واسطے کوئی شہنا خانہ نہیں۔ موسیوں کی ایسے ہمال متفرق کئے جائیں۔ سوم۔ اگر تمام عمارتوں میں سب جگہ سرائے (سائے) آراہن فرمائی گئی جو جو میں ہر اب اس قدر انفرادی ہونی چاہیے کہ جو سراسر سافرا نے کی جس چیز کو سنسکرت اور نیچا ناچائے اس کے ساتھ میرا ملازم کچھ تعرض کرے جو چیز کے ایسے دیدنی چاہیے چہارم۔ سرنگیں جو جو ہیں ان پر دستان سبہ دار کھان اور میوہ دار لگائے جاویں جسے سافروں کو بہت آرام حاصل ہو۔ تکلیف کسی طرح کی نہ ملے۔

ساتواں اس کے اور بہت حالات ان پتھروں کی بابت میں نے ایام ملازمت میں قدریام تفصیلات میں راہوں، سستے میں ادا کیا ہے انہیں وہیں بھی بہت ایسے حالات درج ہیں اگر جناب کو مشطو ہو۔ میں عرض کرنے کو موجود ہوں۔

۲۵ اگست ۱۸۸۷ء کاشی نام۔ ہمارے ضلع پشاور۔ رز اعتراف ضمنی نمبر ۱۲۔ آریہ قوم کی ترقی دیکھنے ایک ہندوستان مگر خوبصورت کارا جی کسی اچانکے ہندوستان پر سلطنت آج تک نہ کی سلطنت کا مادہ کہاں سے لاتے۔ جواب۔ مہاراجہ مگر اجیت کی فتوحات دیکھو ارشیا ان گریس باب چہارم اسی طرح مہاراجہ جہشٹ کی فتوحات کا مفصل حال دیکھو بھوج۔ سنسکرت کا راج (دھرم) اور ان کی کبریٰ مطبوعہ کانگنہ اور مستصیب یاد ریل کی نامی کا علاج کرنا باوہ سلطنت کی بابت دیکھو انوار سہیلی اور منو سمرتی کا راج ادھیا اور ہوا پریش

انا انزلنا قرآننا من القادریان اور صفحہ ۱۰۲ میں ہے سب القادریان من الذی
جو مرحہ جعفری درواگرد و سہو

ہم اس کتاب میں سے کیا کیا بیان کریں۔ یہ تو شروع سے لیکر آخر تک دیکھنے کے قابل ہے
قرآن کا الہامی ہونا اور محمد صاحب کا دعویٰ نبوت نہ کر کے کھلے کہ جب وہ نہیں تو مرزا
کہاں سے منبر پر گئے۔

الہامات و معجزات مرزا کا بھی خوب خاک اڑایا ہے۔ اور ایسے سخراتہ پر لہر میں بیان کیا
ہے۔ مگر ہنستہ ہنستہ لوٹ جاؤ صفحہ ۱۶۱ میں مرزا کی ایک خواب کی نقل کی ہے جس نے مرزا اپنا
خوفا بھر کر تاپا ہے۔ کہ خواب میں مسیح کے ساتھ ایک برتن میں روٹی کھائی۔

پندت صاحب کہتے ہیں کہ یہ کوئی فخر کی بات نہیں۔ اور پھر خواب میں یہود و مسکر و طین
نے بھی کھائی تھی۔ اسی صفحہ میں لکھا ہے۔ کہ مرزا صاحب کہتے ہیں کہ میں نے رابعین جو یہ
کبتانے کی اجازت خدا سے پائی پندت صاحب کہتے ہیں کہ یہ صلاح کش سگتے۔
دی بختی۔ کیا وہی چمکا خد ہے۔

صفحہ ۱۹۶ سے ۲۰۱ تک محمد یوں کے قول کا وہ خاک اڑایا ہے۔ دیکھئے پھر۔
صفحہ ۲۰۱ سے ۲۰۵ تک قرآن سے نہایت خوبی کیساتھ مسئلہ تاسخ کا ثابت کیا ہے۔

صفحہ ۲۰۶ سے ۲۰۶ تک سنسکرت کی فضیلت بیان کی ہے۔

صفحہ ۲۰۷ سے ۲۰۷ تک قرآن کی تعلیم کا نو بدیہ خوبی اور اعلیٰ لیاقت اوتار ہے۔

صفحہ ۲۰۸ سے ۲۰۸ تک سوامی دیانند کی نسبت مرزا کے اعتراض کا جواب دیا ہے۔

صفحہ ۲۰۹ سے ۲۰۹ تک محمد صاحب اور سوامی دیانند کا مقابلہ کیا ہے۔

انظرین ضرور ملاحظہ فرمایں ہم اپنی رائے اس پر دیا نہیں چاہتے۔ شاید یہاں یہ تحریر کی جا کر اگر

صفحہ ۲۰۹ پر اس کتاب کو ختم کیا ہے۔ بہت محنت اور لیاقت سے کام لیا ہے۔ یہ بھی جلی

خوبی مصنف نے بڑی کوشش کی ہے کہ سوائے دین محمدی کے کسی اور دین پر جرح نہیں کیا۔

اگر بعض باتیں دین محمدی اور عیسوی کی آپس میں ملتی جلتی ہیں مصنف نے بعض جگہ

وقت اٹھا کر عیسائیوں سے کنارہ کر کے حرف محمدی ہی کو لٹا دیا ہے۔ حرف ایک الزام

پندت صاحب یہ ہم لگا نہیں۔ کہ الزامی جواب نہایت متحج سے ہے یہیں ذرا جم اور نرمی کو

نہیں بڑا۔

تکذیب برہان احمدیہ اگرچہ دینی جگہ کے کی کتاب ہے۔ مگر ایسی مزید ہے۔ اگر اس کو

پچھتا شروع کر دو جب تک ختم نہ کر لوں گراختہ سے چھوڑنے کو دل نہ کرے ایک عمدہ

ناول ہے قابل دید برہان احمدیہ کی اپنی تہذیب جسکو قہر کے مذاہب و یحییٰ ہے وہ خرو

اس کو مگر دیکھیں مصنف کے پاس در خواست کر کے سے عہد قیمت پر مل سکتی ہے۔

مصول اس سے علاوہ ہے۔

لکھنے کے لئے اڈیٹر صاحب کو کسی تعصب اور ی کی بھر پور رائے

نہ یو یو نمبر ۱۲ مارچ ۱۹۱۱ء میں بخیر کیا جس میں انہوں

نے عیسائی اعتقاد کے مطابق ہماری کتاب کے چند مقاموں پر اعتراض کے ہم فصول

عبارت کو ترک کرنا مناسب سمجھتے ہیں کہ ان کے تمام اعتراضوں کے جواب دیں۔

اعتراض نمبر ۱۔ مذہب صفحہ ۱۲ پر لکھتے ہیں کہ تمام علوم کا خزن آریہ قوم ہے ایک

کہ آریہ گئے تھے۔ کیسی جھوٹے ادھر افات پائیں میں۔

جواب۔ پاری صاحب ہر جھوٹ نہیں بلکہ بالکل راست ہے۔ آریہ قوم و حقیقت

پچھلے زمانہ میں جنگ بھارت تک تمام علوم و فنون کی عالم و فاضل گذری ہے وہ ایک مکرور

تھے صدہ نشان ان کے اب تک اہل موجود ہیں۔ ان کی کتابوں کے علاوہ صدہ فضلاء و عیاد

اس امر کے شاہد ہیں دیکھو ہندو سولہ لکھن ان نشانٹ امریکا۔ انگریزی مطبعہ کلکتہ۔ اور

اول لفظ آریہ پر بحث ہے۔ پھر آریوں کی تہذیب کا جھگڑا تاریخ سے فیصلہ کیا ہے۔
صفحہ ۱۲ پر تو تاریخ کے حوالہ سے پندت صاحب لکھتے ہیں۔ کہ پندت صاحب نے عالم کا خالق

تو اب ہم کہتے ہیں کہ جس حال میں پریشور خالق ہے۔ اور دیدہ دل سے یہ بات ثابت ہے۔

تو عالم انادی نہ ہوئے۔ چلو انادی کی ٹانگ ٹوٹی۔

صفحہ ۱۲ پر مرزا کا یہ اعتراض ہے کہ پندت صاحب کسی قدیم ہندو مذہب میں ہیں

پائے جاتے۔ اس کا جواب پندت صاحب سے لکھ نہیں کیا آیا۔ سوائے اس کے کہ حضرت

آپ کا سوال سر باغیظ بلکہ وہم و خیال ہے۔

نادرہ اور وہوں کے انادی ہونے کی نسبت جو بحث ہے۔ اگرچہ وہ مرزا کے اعتراض

کی کافی مزید ہے۔ مگر ہماری رائے میں کچھ کمزور و لاپرواہی ہیں۔

ہر فرقہ سے راموئی کی مثال یہاں خوب صادق آتی ہے جس طرح مرزا صاحب نے

ویدوں پر حملات کئے۔ پندت صاحب نے وہ الزامی جواب دیے ہیں کہ قرآن کا کہیں پر بھی

نہیں لگتا۔ اور صرف یہی نہیں کہ الزامی جواب ہی پر لکھا گیا ہے۔ بلکہ مرزا کے دعوے

کو پورے طور پر رد کیا ہے۔ کہ الزام ویدوں پر مرزا لگاتا ہے۔ ویدوں پر نہیں بلکہ قرآن

ان کا مصداق ہے۔ چنانچہ قرآن کی سورنوں کی سوئیں نقل اور ترجمہ کر دی ہیں۔

صفحہ ۲۰۶ پر پندت صاحب نے نہایت ہی متحج سے لکھا ہے۔ اول تو مرزا کو مخالف

برہمن کو تارہ انیش۔ بھالیش۔ وغیرہ لکھا ہے۔ کہ بالفرض و التقدیر اگر آپ کا نبی

پیدا نہ ہوتا۔ تو ہمارا کیا ہرج تھا۔ کہ ویدوں میں نہ ہوتے۔ لاکھوں لوہی غلام نہ

ہتے کہ ویدوں گھرتا نہ ہوتے۔ اور نہ ملک کا ستیا پاش ہوتا۔ وغیرہ۔

صفحہ ۵۰ سے ۵۰ تک خزانہ اور وہ دل کا مقابلہ کیا ہے۔ ایک طرف قرآن

کی آیتیں اور دوسری طرف وید منتر نہایت خوبی سے موازنہ کیا ہے۔ پندت صاحب

کی لیاقت پر ہم بھی صاف کرتے ہیں کہ آریہ ہو کر قرآن کی اس قدر و حقیقت حاصل کی۔

صفحہ ۵۰ و ۵۱ میں پندت صاحب نے محمد یوں کے اس دعویٰ کی کہ خالق ہوسو پڑی

عمدہ تردید کی ہے۔ کہ ہم نے آج تک کسی کتاب میں نہیں دیکھی۔ اور کسی عیسائی سے

سٹی۔ اور نہ خیال میں آئی۔ پندت صاحب لکھتے ہیں کہ محمد صاحب اہل مکہ کی خاطر

لات و عزت کی تقریف اس طرح کی کہ تبار الحزن اذنی العی و ان مشافت ہون

لہوئی۔ لیکن کچھ عرصہ بعد محمد صاحب نے اس آیت کو مستح کر دیا۔ کہ کہ شیطاں نے ان

کے مشن میں ڈال دی۔ خدا کی طرف سے نہ تھی۔ پندت صاحب کہتے ہیں کہ ایس خالف جسو

کا جواب کافی ہو گیا۔ کہ شیطاں نے ایک آیت بنا دی اور وہ آج تک قرآن میں موجود ہے۔ اور

محمد یوں نے اس کو تسلیم کیا ہے۔ اس کی عزت بھی دلی ہے۔ پس جس قرآن کے شیطاں

بنا سکا ہے۔ اور سنے بنا دی۔ اور آج تک قرآن میں موجود اور محمد یوں کا درد ہون میں

قرآن کو کی بیض کتاب نہ بھڑی۔ خالف و سورۃ کا دعویٰ بالکل باطل ہو گیا۔

بعض جگہ پندت صاحب نے عربی آیتیں بھی گھڑی ہیں چنانچہ صفحہ ۸۹ میں ہے۔

سلہ و ان ایسی عبارت نہیں بلکہ اس طرح ہے۔ اور اسی نے عالم پر لکھیں بلکہ عالم پر لکھیں

سے جو سر کی کو خلت شکل میں شکل کر کے ہر ایک جہتی سے ہستی کی طرح پائی نہیں جاتی اور

مختلف طرح کی کوئی شکل نہ ہو انادی نہیں بلکہ ہر کی کو خلت شکل میں پائی نہیں جاتی اور

لکھ حضرت ہندو لفظ اور ہندو مذہب کو صحیح ماننے۔ بلکہ ایک قسم کی گالی جانتے ہیں وید

شاستر کے خلاف ہر نیکی سب ہیں اس کی قیامت لکھ ہے اصل میں آریہ اور

آریہ حرم درست ہے۔ اور وہی قدیم ہے۔ شاید کسی اتفاق سے آپ نے اس تحریر

عزیز میں فرمایا اور اصلی مطلب کو نظر انداز کیا۔

معتدلاً سا پیشہ جو ہے میں اور کوئی ایسا نہیں ہے جو اس خط کے مساوی یا کم و بیش
مضمون بنا سکے بلکہ ہم میں اتنی طاقت بھی نہیں ہے جو اس مضمون کو بخوبی
سمجھ سکیں اس مضمون کے سمجھنے کے لئے بھی مثل دوا ترمیش کی لیاقت درکار ہے
وہ مضمون مرزا صاحب کا سراپا جو وہاں شاموا ہے اور ہم کرمت و سجاقت اپنے
چارہ یعنی بالا خاد میں متفرق طور پر ملکر ایک کاغذ پر اس منشاء سے درخط کر لے کر
کہرام درالہام، بتلایا جاوے گا۔ تم گواہ رہنا نہ ہم کو الہام کے معنی آتے ہیں نہ بتلائے
گئے تھے نہ ہم کو وہ مقدس کے سوا کسی کتابی الہام یا انسانی الہام براعتاً ہے جو کہ
ہم کو مضمون خط المشہور اعلان مشہور مرزا غلام احمد سے پہلے آگاہی نہیں تھی۔
اب جو ہم نے اس کے مضمون سے بخوبی اطلاع پائی۔ اور اس کے مطالبہ سے
واقفیت حاصل کی تو معلوم ہوا کہ وہ مضمون بالکل مرزا صاحب کا طبع ازاد ہے۔
ہم ویرمیش سے سو کسی اور الہام کے طالب صادق نہیں سوچو کہ مرزا صاحب
کی کاروائی جلتے برہم کو ظاہر ہے اور مرزا صاحب کو ہم کو ایک دویم بھڑنگی کا اعتبار
ہے۔ اس واسطے یہود و طور پر ایک سال تک اس طرح کے خام خیال پکنا اور لوگوں کو دھوکے
کے جال میں جھسانا ہمیں منظور نہیں آگے مرزا صاحب جانیں اور ان کی آمدنیات و
امراجات کے الہام جانیں۔ اب جسے ریح کو تار کی میں ڈالنا ہوا اور بناوئی الہام سے
دنیوی کاروبار کا نام ہم اس کو مرزا صاحب کے حوالہ کرتے ہیں اور دعا کرتے ہیں کہ
برمشور اس طرح کے فرضی الہاموں سے ہندو بھائیوں کو بچائے۔

العبد العبد العبد العبد العبد
بندت نہال چند بندت بھادری ست دمام لچھی رام بقلم خود
العبد العبد العبد العبد العبد
بج نامتہ برہمن بقلم خود بشند اس کتتری بشند اس برہمن فتح چند کتتری
العبد العبد العبد
برکن برہمن لچھند اس بقلم خود میل رام بقلم خود

تمت الكتاب
قطعة تاریخ کتاب تذکرہ برامین الاحمدیہ از تالیف طبع عالی مخدوم
میشال مولانا جلالی صاحب زاد الطافہ

افوائے دولفس است الہام قادیانی
ختم رسل جو گردیدیں دعوی رسالت
الہدویب تصنیف کرد احمدی برہمن
تذکرہ آں برہمن شذریں کتابا ووق
یوکذب و مکروا ذ است اعلام قادیانی
بشکست از شیرعت اسلام قادیانی
کرتار و یوکیدست آں دمام قادیانی
زایل شدند و باطل اوام قادیانی
از وحی دانش آمد تاریخ این صحیفہ
طہشت ریا در افتاد آں بام قادیانی
۱۱۰۶ھ
لور افشان دریا ج ششہ کار دیو

ضمیمہ تذکرہ برامین احمدیہ مصنفہ پٹھ لیکرام صاحب ایڈیٹر

آریہ گرو و زور۔ دین کی غیرت ایک ایسی غیرت ہے۔ جس کے برابر دنیا میں انسان
کو کسی اور بات کے لئے دہوگی۔ اور یہ کسی خاص انسان پر موقوف نہیں ہے شاہ
سے لے کر گراں تک سب اس میں جکڑے ہوئے ہیں۔ اگرچہ ہزاروں ادیان دنیا
میں ہیں۔ اور یہ بھی اظہر ہے۔ کہ سب رستہ پر نہیں۔ تاہم ہر ایک اپنے مذہب
کے لئے غیرت مند ہوتا ہے۔ ہندوستان میں سب سے کئی ذات کے بھگتی لئے
جاتے ہیں۔ مگر ان کو بھی اپنے دین کی ایسی ہی غیرت ہے۔ جیسے سلطان روم
کو محمدی مذہب کی۔ اور دیانند یوں کو ویدوں کی۔ اگرچہ اس غیرت کے لئے کوئی کسی
کو مطمئن نہیں کر سکتا۔ تاہم بعض دفعہ غیرت انسان کو عداوت و بطلان
میں امتیاز نہیں کرنے دیتی۔ چنانچہ ہم دیکھتے ہیں کہ مرزا غلام احمد صاحب نے
کتنے زور و شور کی غیرت سے محمدی دین کا تنزل دیکھ کر درامین احمدیہ جس
کو وہ اپنے دغم میں الہامی بھی قرار دیتے ہیں۔ لکھی۔ اور ہزاروں اشتہار دیکھے کہ
ایک حصہ میں بھیجے۔ اور دعوت دین محمدی کی کی۔ صرف اسی پر اتقانہ کے کے دسہزار
روپیہ کے انعام کا اشتہار بھیج دیا۔ دسہزار روپیہ بھڑا نہیں ہوتا۔ مگر کسی نے
مرزا صاحب کی تحریروں کا جواب نہیں دیا۔ اس غرض سے کہ دسہزار روپیہ انعام
پائے بلکہ صرف اپنے دین کی غیرت سے۔ مرزا نے نہ صرف دین محمدی کو مخاطب الہ
ثابت کرنے کی کوشش کی ہے۔ بلکہ دیگر ادیان پر سخت حملے کئے ہیں۔ اور کوشش
کی ہے۔ کہ سب دیگر مذہب فضول اور ان کی کتابیں میں ردی سمجھی جائیں۔ اور
یہ نتیجہ صرف اسی بجا غیرت کا ہے جس سے کہ حق و باطل کی امتیاز نہیں رہی۔
اگرچہ مرزا نے اس قدر محمدی لہروں کی مانند جوش و خروش کیا۔ مگر کیا ہوا۔

بہت شور مچاتے تھے پہلوں دل کا
جو حیرانوں اک قطرہ نول نہ نکلا

جو ہمت راض اور محلے انہوں نے مسیحی دین پر کئے۔ جنگ واپس نے رح میں لامل سمجھے تھے۔
کسطح ہمارے فاضل یاوری تھا کہ اس صاحب نے ان کو ہجماں اٹھائی ہیں۔ کہ مرزا
مخالفت بھی دیکھ کر ہما دکر تار ہے۔ وہ سب کچھ ناظرین اور افغان طائفے میں شہرت مند
شہرہ آفاق کے لور افشان میں شائع ہوئے تھے۔ ایسے حقیقتی جواب کہ سب تک مرزا نے
چوں بھی نہیں کی یہیں مرزا صاحب کی رسالت پر انہوں نے اسے کہ جس طرح ان کو
مذہب کی غیرت سمجھی اور غالباً اب بھی ہوگی۔ اپنی زبان کا یاس مطلق نہیں۔ کہاں اس
ہزار کا انعام اور کہاں اپنے سے بھڑکی کوڑی بھی نہ نکلی۔ لیکن طانیان حق جان گئے ہیں۔
کہ یہ صرف مرزا کے دکھانے کے دانت تھے۔ ورنہ برامین احمدیہ کے ان دلائل کی تردید
جو مذہب عیسوی کے تو میں تحقیق۔ پادری صاحب موصوف نے کہا حجتہ گروی۔

اس وقت برامین احمدیہ کے دوسرے حصہ کی تردید چاہے یا اس آئی ہے۔ جو
صاحب نے ویدوں پر جامعہ فرمائی کی ہے۔ اس کتاب کا نام مذہب و دلائل
ناظرین کو خیال رکھنا چاہیے کہ ہم عیسائی ہیں اور ثالث ہر کہر دو کے دلائل پر غور کر کے
اپنی رائے دیتے ہیں۔ کیونکہ ہمارے واسطے دونوں برابر ہیں۔

ہم نے اس کتاب کو شروع سے لے کر آخر تک لکھا ہے اور بغور دیکھ کر جاری
نوٹ بھی دیے۔ بہت لیکر ام صاحب نے اس میں کمال کیا ہے۔ اول مرزا کے
اعتراض کا جواب بہت خوبی کے ساتھ دیا ہے۔ جہاں ویدوں سے
جواب دیا ہے وہاں ویدوں کے اصلی متن بھی نقل کئے ہیں۔ اور چاہا مرزا
صاحب کو ایسی دانش دکھائی ہے۔ کہ مرزا بھی کیا یاد کرے گا۔ اس کو وہ پادری
تھا کہ اس صاحب کی تحریر عاجز و محققانہ سمجھ کر۔ بلکہ عاجزانہ و الزامات۔

نہیں مگر میں نے انکو تحریری امانت نامہ ارسال کر دیا جس پر اب تک کچھ لکشات نہیں ہوئے۔ اگرچہ اگرچہ ان سے مرزا صاحب کو کیا الامام ہو تا ہے خیر اسی طرح مرزا صاحب کو یہ بھی ۲۰ فروری ۱۳۸۵ء کو الامام ہوا تھا کہ انھارے گھر میں ایک روکا عنون لکھا تھا کہ ان کی مصفات والا مطہر کا دل و کلاخ مطہر الحق والعلما کا اللہ نزل من السماء حکمان دل بہت مبارک اور جمال الہی کے ظہور کا موجب ہوگا۔ غرض کہ اب تک کوئی لکھا نہیں دیا گئی ہے۔ وہ نور اللہ ہے ایک ایسا کاتب ہی قریب ہوئیو الا یہ جو ایک تہلک و تہتر کر سکتا۔ چونکہ ان دنوں مرزا صاحب کے ہاں حل کا اشتباہ تھا جسکے حال سے ناواقف نہ تھے۔ آگاہ تھا۔ مرزا صاحب کو چونکہ کچھ نہیں تھا سنا خیال کیا ہوگا اور ظاہر مردم فری ہٹا فہم چینی دستاوت رسول و شارت جزائیل وغیرہ ناموں سے نامور کر کے چھپا دیا مگر ثواب لبر ایک کے گئے آتا ہے اور جوئے دعویوں سے ہر ایک آدمی یشانی اٹھاتا ہے۔ ہر کر گردن بدعویٰ افزاؤں خوشن را گردن انما زد آج ایک معتبر رئیس مادیان کے خط سے معلوم ہوا کہ مرزا صاحب نے کچھ نہیں دیا۔ ہر ایک کو بجائے عموشل کے عمریہ و خیرا بیکر پیدا ہوئی۔ اور مرزا صاحب کو خط بھی لکھا۔ پس اے ناظرین متباہر کہ ہو کہ جوئے کا نام اور سن کا پر کا بیکر ہوا۔ مرزا صاحب کو چاہئے کہ آئندہ ایسے جوئے دعویوں سے باز آوے۔ اور خدا کے نام پر الزام لگانے سے سزاویں۔

پنڈٹ لیکچر امیر دھان آریہ ساجیشا و سرحدہ مورخہ ۲۰ اپریل ۱۳۸۵ء
(۳) مطبوعہ چشمہ نور پریس امرتسر

اشتباہ و واجب الاظہار
اے ناظرین۔ ہماری اس تحریر کو ذرا غور سے پڑھنا اور اس تحریر کے شائع کرنے سے ہمارا اصلی نشا ہے۔ اس کو بخوبی سمجھنا۔ شک نہیں کہ انہیں صاحبوں کو ہماری تحریر پر سنہ ہوگی۔ چرانتہا ز اور محقق مزاج ہیں۔ خواہ کسی ملکت ہوں یہ جی یا دوسرے کہہ کر کوئی یا خاص کسی شخص کیساتھ بعض عداوت میں۔ لکھ ہم اپنے دوست مرزا غلام احمد صاحب کے مقابل میں ہمارے شائع کرنا موجب شرم کا سمجھتے ہیں۔ مگر کہا گیا جائے یہ ان کی ہی نا عاقبت اندیشی کا نتیجہ ہے حقیقت میں ہمارے دل کو اس اشتہار کے شائع کرنے سے اس قدر رنج اور تکلف اور بوجہ ہے جو بحر دانائے حقیقی کے غیر جانما ہو گا۔ مگر بالافقارت کی نصیحتیں ذیل کی عبارت سے ہو جائیگی ہمارا ارادہ محض اسی کے ظاہر کر کے کا ہے کہ ہم نے معلوم کر لیا ہے کہ ہمارے خاموش رہنے سے اسی کا خون ہوا ماتا ہے اور ایک قوم ممتاز برحالت قوم کی طرف سے بزم خود جنت ظالم ہوتی جاتی ہے اس لئے ایسے نازک موقعہ پر شہادت کا اشتہار کیا واقعہ کے برخلاف بیان کرنا سخت گناہ ہے۔ حالت پیش آمدہ دیکھ کر جو ناظرین کان سکتے ہیں۔ کہ ایسے وقت پر شہادت میں پیش کرنا یا فامیش نہ کیا کیونکہ انہیں نواور کیا ہے۔ کیونکہ اس کا صدر ایک قوم اور گرو پر پہنچتا ہے۔ نہ فاجہ جان پر۔ اور سوائے اسکے ہر دوی اور خیر خواہی سے بھی بعید ہے۔ کیونکہ ایک تو مرزا صاحب اپنے اوقات الامام اور خرق عادت کے دعویٰ ہیں جس کا ثبوت پہنچانا ایسا محال اور ناممکن ہے۔ جیسا کہ غریب سے آفتاب کا طلوع ہونا صرف کر ہے۔ ہیں۔ اور دوسرا لوگوں کو تکلیف دے رہے ہیں کیونکہ درود اور معصوبیت سفر اور ہر ایک طرح کا ہرج مہرج لکھ کر لوگوں کا آنا اور بٹھانے دلی سے محروم اور ناہمو کوہ کر دیا پس جانا کس قدر موجب تکلیف حق تہذیب کا ہوتا ہے۔ اب ہم اصل مطلب کی طرف رجوع کرتے ہیں تنبیہ مدت ۱۲ بارہ یا چودہ سال سے ہم دونوں کو مرزا غلام احمد صاحب (مولوت براہین احمدیہ) سے ملاقات حاصل تھی اس شخص

میں شاید کوئی ایسا دن گذرا ہوگا۔ جن میں چار مرتبہ انکے پاس آنا جانا نہ ہوا۔ جو خوش و شکانتہ سے کوئی شخص ہم کو انکے برابر غرض تھا اور ہر ان کی بہت عزت اور تعلق کرتے تھے۔ ہاں وہ بھی نہیں اپنے عزیزوں سے زیادہ عزیز سمجھتے تھے۔ قریباً چھ سات کا ہوا ہو گیا غالباً وہ وقت تھا کہ جب بعض اخبار نویس خوشامدینہ و سیدہ نقیب حسین صاحب بھوپالہ کو مجھ کی کا خطاب دیدیا تھا یکم محمد شریف صاحب کلا نوری (حال دار دامت سر) نے جو مرزا صاحب کے بڑے دوست ہیں۔ انھوں نے سلسلے میں آپ کو یہ صلاح دی یا توں کہو کہ کچھ بڑھائی یا کسی طرز اور کتاب کے کاما جس کا لب لباب میں تھا کہ اب محمد قوی کا دعویٰ کہیں کیونکر اس نام میں بھی کوئی مجھ ہونا چاہئے معلوم ہوتا ہے کہ محمد شریف صاحب کی اس وقت کی گفتگو نے مرزا صاحب کے دل میں بہت سا اثر پیدا کیا جس کا نتیجہ آج ظاہر ہے۔ یکم صاحب کا یہ فرمانا ہی تھا کہ مرزا صاحب نے براہین احمدیہ کا مسودہ بنانا شروع کر دیا۔ اور اخباروں میں اشتہار دیدیئے اور جا بجا خطر روانہ کر دئے۔ خواہوں کی تعبیر کا شوق ابتدا ہی سے مرزا صاحب کو رہا ہے۔ یہاں تک کہ خواب نامہ مرزا صاحب کے سر ملنے پر ہی رکھا رہتا ہے کہ وہ موقعہ آمدورفت میں ایسا ہوا کرتا تھا کہ مرزا صاحب کی خواہیں سنتا اور اپنی خواہیں سناتا اور تعبیر نامہ سے تعبیر دیکھتا۔ رفت رفتہ مرزا صاحب کے مکاشفہ اور الامام اور خرق عادت کا دعویٰ شروع کیا۔ جبکہ کچھ مسودہ براہین احمدیہ کا تیار ہوا۔ تو پھر شریعت کے اولاد اعلیٰ پر شہادت الامام کا ہتھان لگا دیا۔ اور براہین احمدیہ میں نام چھپوا اور ہم بھی بسبب کسی مصیحت کے آج تک خاموش رہے اور ہماری خاموشی کو مرزا صاحب آج سرحدہ چشمہ آریہ میں شوق القہر کے بارہ میں سند اور نظیر آپیش کرتے ہیں ہم وہ سند اور نظیر دیکھ کر چرچان رہتے۔ اور ہم مزید وہ کھل گیا کہ اسلام کے مشواؤل اور پیغمبروں کا یہی قاعدہ چلا آیا ہے جو مرزا صاحب نے اختیار کیا ہے سچ ہے کہ گھر گھر دکھائے ملت شود۔ کاش ایک الامام بھی ہماری تسلی کی ہوتی تو بھی ایک بات تھی اور ہم یہ بھی بیان کر دیتے ہیں کہ گورہوں میں نام درج کرنے کے وقت مرزا صاحب ہمارے سے بالکل صلاح و مشورہ میں کیا ورنہ ہرگز ایسا نہ ہوتا۔ انہوں نے زور و قوت کتاب کو مد نظر رکھا یا دل میں یہ خیال کر لیا ہو گا کہ یہ مجھ سے ہیں اور میں ان سے ہوں کیا میرا کہا نہ گئے اب سب کچھ ناظرین کے آگے دھو دیا ہے خواہ جھوٹے کو گھر تک پہنچائیں۔ مگر اتنا تو ضرور ہو گا کہ صاف باطن اور تنیک نہاد والہام اور خرق عادت کے دعویٰ کی حقیقت بخوبی ناظرین کے۔ اور فاضل ہو کہ شریعت کے ہی کی طرف سے ایک رسالہ بطبع ہونے سے سراج منیر کے شائع ہوگا۔ جس میں تردید اسلام اور مرزا صاحب الہامات کی سب کا رد فانی مہج ہوگی۔ فقط ہم نومبر ۱۳۸۵ء

الشتہ ملا وائل از قادیان ضلع گورداسپور
(۴) مطبوعہ چشمہ نور پریس امرتسر
چراشتہار کہ مرزا غلام احمد صاحب ساکن قادیان نے
اعلان کا بطلان
ہم لوگوں کی نسبت بد میں مضمون کہ بید لوگ صدق دل سے مذہب اسلام کی صداقت والہام و کرامات وغیرہ دیکھنے کے لئے برس تک درخواست کرتے ہیں چھپو اگر شتر کیا ہے جو کہ وہ نہ پاتا پائے بنیا۔ اس لئے عام لوگوں کو دھوکے سے بچنے کے واسطے واضح کیا جاتا ہے کہ ہم میں سے پنڈت ہمارا اہل و بشنداس و پنڈت نہا چند دیند نام و چند و چند مہر کن جن کے نام اس خط میں درج ہیں۔ بالکل علم فارسی وارو سے محروم مطلق ہیں و کچھ نام و تارا چند و پنج نا تھ و بشنداس و لہ میرا

مرزا غلام احمد صاحب بھی گواہ الہامات منہور کیا ہے اور نیز اس طالب صادق نے بار بار خطوط بہار و شاہدہ نشانات آسمانی بھیجے ہیں۔ جن کا جواب معقول آج تک نہیں ملتا۔ اور خلیفہ عالم کے لئے نہایت اہمکہ منشی ملاوٹل نے اپنی دلی جو ش سے یہاں تک بھی لکھا کہ کسی گرفتار کا میں خوشگوار نہیں ہوں جو آپ کے نزدیک ناممکن اور قانون قدرت کے برخلاف ہو۔ میں چاہتا ہوں۔ اور اقرار کرتا ہوں کہ آپ خواہ کیسی اوسلے قدرت اور فوق حادات کا مشاہدہ کر لیں جو طاقت انسانی اور علوم کی رسائی سے باہر ہو۔ شاہدہ کے میں آپ کی شرط اشتہار کو قبول کر رہا ہوں گا۔ اور عدم ثبوت کی حالت میں ہم حرجانہ کے حق میں بھی نہیں ہوتے۔ نہیں معلوم کہ باوجود اس قدر مضبوط و عادی محققوں کے کسی لئے تحقیق نہیں کرنے اور کچھ جو بیس سو روپیہ لینے کا دعویٰ کیا تھا۔

دوم۔ سیمی شام لال کو جو مرزا غلام احمد نے روزنامہ نویس الہامات کا لکھنا ہے اس کی عمر وقت ملاومت مرزا صاحب کے تقریباً ۱۲ سال کی تھی مگر وہ پرلے درجہ کا بے تمیز اور بے سمجھ اور سادہ لوح تھا بلکہ اس وقت بھی سوئیک مشکل سے شمار کر سکتا ہے۔

اگر کسی طالب حق و اہل تہذیب کو بعض تحقیق الہامات وغیرہ قادیان آئے کہ اتفاق ہو۔ تو ان کو ایسے گواہوں کو چشم خود دیکھنا چاہیے تاکہ اصلیت حقیقت الہام ظاہر ہو جائے۔

اسوم۔ واقعہ ۱۰۔ اگست ۱۸۸۵ء کو اکثر اہل ہندو و مغز و محقق کھٹے قادیان متفق ہو کر مرزا صاحب کے پاس گئے اور یہ کہا کہ آپ جو اپنے کو تمام ملک میں صاحب

الہام و خوارق عادات و کرامات مشہور کیا ہے ہم کو بالکل یقین نہیں سہرہ چھوٹھ جھٹے ہیں۔ اگر آپ ہم سے خود میں سچے ہیں تو ہم کو بھی تحقیق کرادیں۔ اس پر مرزا صاحب نے صاف جواب نہ دیا۔ مگر اپنے دعویٰ کے بجائے کہ اسے صرف حیلہ سازی میں وقت ٹالنا

شروع کیا اور کہا کہ آپ سب اہل تحقیق متفق ہو کر جو بیس سو روپیہ نقد جمع کرو اور

ایسی قدر ہم بھی کہتے ہیں اگر عرصہ ایک سال میں ہمارے بیس الہامات سے ایک الہام

بھی پرہیز صداقت ہو جائے تو ہماری حجت قائم ہو جائے گی۔ اور ہم روپیہ لینے کے مستحق نہیں۔ اس کے جواب میں اہل تحقیق نے کہا کہ اسے پورے دو سو روپیہ اور مالی بھی ملے

میں اور ضرور دس ہس سے دو چار پورے بھی ہو جائے گئے ہیں کیا وہ بھی الہامی ہیں۔

ہم چاہتے ہیں کہ آپ خواہ میعاد دو سال مقرر کریں۔ مگر جس قدر آپ کو الہام ہوا کریں

وہ سب کے سب پورے کر دکھلائیں اس سے اجواب ہو گئے اور اصل بات کو اور فرق

لے گئے۔ اور یہ معقول جواب دیا کہ طالب حق کو چاہیے کہ مشاہدہ الہام ربانی میں جوں و

جواز کرے۔ جب اہل تحقیق نے اس پر قیامت کی اور کہا کہ خواہ آپ ایک ہی نشان

آسمانی مشاہدہ کرادیں مگر وقت چند روز الہام میعاد مقرر کر دیں کہ فلاں تاریخ

یہ الہام ظہور پزیر ہوگا۔ کلمہ صاحب نے یہ بھی نہ مانا اور کہا کہ ایسا ہونا امر محال ہے بلکہ

جمع عام میں اکثر الہامات سے (جس کے گواہ حافظ سلطان محمد صاحب امام مسجد و غویہ

لوگ موجود ہیں اور ظہور انکا ایک نہیں ہوا) صاف منکر ہو گئے کہ ہم الہامات سے بھی نہیں

چھڑا رہے۔ اب سنی امدادی قریب ایک آدھ ہزار روپیہ لیا گیا ہے۔ لیکن دس آدمی

ہندو صحت مند اور خود جو غلبہ حق کو مرزا صاحب کی خاطر داری اور لحاظ کے واسطے

تسمیہ خلاف کہند کہ اہل تحقیق الہامات و کرامات کو ایک مخصوص خود ساز کر کے ان کی

کی اہلیت کر لی ہیں اور یہ ظاہر کیا ہے کہ ان کی مخصوص سے خوف خدا اور جو ش دلی

خیال عقلمانی سے میرے پاس تحقیق اور دلائل الہامات کے لئے ضرورت کی اور

ہیے بھی پھر نہ عام ان کا ہنا منظور کر لیا اور فرمایا ہے کہ بعد مشاہدہ الہامات و

حقوق عادات کے تبدیل و تبدیل کی کئی کئی نہیں۔ مگر شرط اثبات الہام خداقت

الہام کا اقرار کریں۔ اس لئے یہ معیارہ فیصلے کا بھی خاص و عام مشہور کیا جاتا ہے۔

اول۔ صداقت دوم۔ قدامت سوم۔ صداقت چہارم۔ کمالیت وہ وہی ہے جس میں ہر آدمی

پارہیم سے بلا شفا و شفاقت غریب کے ملانے والا گمان یا عرفان و معرفت کے

مواکب میں نہیں پس سچائی نیک بینی کے دعوت کی جاتی ہے کہ جس طرح اور کئی علماء

فضلہ دین محمدی اچھی طرح سوچ سمجھ کر یہ مقدس پر لیا ان لائے ہیں۔ آپ کو بھی اگر

صراط مستقیم چلنے کی دلی تمنا ہے تو صرف قریب سے آہ و زور کو قبول کرو اور اپنے دل کو صحت

فلسفہ سے پاک کرو۔ اگر وقت ہو چکے اس اطلاع کے لئے جو کہ گواہ کا موصوفہ آپ پر ہے

کا اور حقیقی سرور اور صداقت کے لئے اسے ادا لایا کہ مقہور و دور ہو گئے۔ اور جس قسم

کی تسلی روحی و دینی یا دنیوی آپ کرنا چاہیں بندہ حاضر و مستعد ہے اور کئی آریہ برادران بھی

جس کا کام صداقت کا اعلام اور جمال کا انہدام ہے۔ حاضر و موجود ہیں۔ خدا آپ کو خدا

حقیقی کے چشمہ سے (جو ہر مقدس ہے) سیراب کرے نہ تا نصیحت بجائے خود کو دم

روز گاہے دریں سیروریم۔ گریبا نہ گوش رعیت کس۔ ہر رسول بلاغ باشد و بس۔

باقی لکھ کر ام اور ازہرہ سماج امرت سر۔ تحریرہ۔ اگست ۱۸۸۵ء

یا و شہادت۔ اس آخری خط کا جواب جب عرصہ مقرر ہوا کہ کوئی نہ آیا تو پھر

ایک پوسٹ کا ڈیپوٹ روڈ دانی کے رسال کیا۔ اس کے جواب میں مرزا کی کارڈ آیا کہ

دعا دیان کوئی دور تو نہیں ہے۔ ان کے ملاقات کر جاؤ۔ امید کہ یہاں پر بھی ملے

سے شرائط ملے ہو جائیں گی۔

حق طلب۔ یہ خطوط ملاحظہ فرما کر مرزا صاحب کے الہامی دعویٰ و خوارق عادات

بہت و شیطانیات و دھوکہ دہی و جاگیر داری و ذہان درازی و حیلہ سازی و لفاظی

اشہارات کی نسبت لکھا گئے اور نتیجہ نکالنے کے تصفیہ کو ہم تکذیب پر ایمان احمدی کی

ذمہ داری پر چھوڑتے ہیں۔

اشہارات

(۱) مطبوعہ قادیانی ہند امرت سر

اشہار صداقت اظہار

پرواضح ہو کر مرزا غلام احمد صاحب سکند قادیان غلبہ کو نہ پورے یہ دعویٰ کیا ہے کہ

میں غیر وقت اور ہم اور صاحب کرامات ہوں اور حضرت ظاہر جلالت کی طرف سے نبی

نامری انسان کی مسج کے طرز کمال سکینی و فروتنی و غربت و قنوت و تواضع سے

اصلاح خلق کے لئے نامور ہوئے ہیں اور میرے حق میں یہ آیت نازل ہوئی ہے۔ انا

انزلنا قیامہ القادیان بالحق خزل صدق اللہ و جہولہ و کان معقول

اور وقت ہی وقت کرتے ہیں کہ میں بہت بزرگ ہوں اور کتاب برابری احمد میری مصدق

امداد و مصارف میں مسلمان بھائی جہاں تک ہو سکے تو جفر نامیں۔ بلکہ تعمیر مساجد اور

ادارہ و اشیرات وغیرہ خلیفہ اخراجات سے کتاب برابری احمد کی ادویہ جو شخص

روپیہ بھیجو حکمران عظیم اور حیات عظیم حاصل ہوگی اور اپنے اشتہارات میں یہ بھی

لکھتے کہ میں کہ اگر کوئی شخص میرے الہامات کی صداقت پر بدنظن ہو تو اس کو چاہیے

کہ قادیان میں اگر تحقیق کرے۔ چنانچہ اپنے دعویٰ کی مضبوطی کے لئے جو بیس سو روپیہ

جواز حالت عدم مشاہدہ الہام دینا مقرر کیا ہے۔ مجھے خود ہے۔

اول۔ مرزا صاحب کہ اپنے مولیٰ کو یہ پھر دنا نہیں ہے کہ اگر بتاؤ تو جن شخصوں نے

تحقیق کر اسے دھوکہ دیا ہے۔ ان سے مراد لکھتے ہیں قنابل نہ کرتے۔ ازہرہ شہادت

یکہ ہر آدمی ہر وہاں آہیہ مسلح پیش اور روشنی قادیان سکڑی آہیہ مسلح قادیان کو

مکرم برابری احمد جلداول

یہ کہانی کتاب پر ہے۔ محمد کے سرور بنی ہلنے اسم مبارک کے القاب ہیں میں اس طرح قادیان
 دام اقبال لکھ دیا۔ مزید برآں طوطہ بکر جو کوئی اس کا رد نہ کرے گا وہ اس ہزار دنیا انعام پاویگا
 خیال کرنا چاہیے کہ اس خبر مالک و سب سے سو و سو شاخ اس بھی جدا کا ذکر دیکھنے کو لکھنا چاہیے۔
 چاہیے۔ و قد ہم۔ جبکہ آپ ایک ایسے کچھ قادیان کے مالک ہیں تو اپنی کتاب کی اشاعت کے
 واسطے ہزاروں مسلمانوں سے پیسہ کیوں مانگتے ہیں۔ اور طوطہ بکر ہے کہ باوجود ربوہ
 گئی پانچ سالہ انطباع کتاب کا خرچ بھی بہم نہ پہنچا سکے۔ و قد ہم۔ سچ تو یہ ہے کہ آئیے
 اسنی لاف زنی سے ایک ذریعہ معاش کا میدان کر لیا۔ جیسا کہ خیالی کی مثال ہے کہ روٹی لکھا
 شکر سے دنیا لکھا ہے کہ ہے۔ نظر بحالت مذکورہ جو میری طرف سے درخواست میں کی ضرورت
 کی ہوئی۔ تو کچھ بچا نہیں ہے۔ اور دکان کوئی منصف مزاج بچا لیکھا۔ و قد ہم۔ آگیا
 یہ گمان غلط تھا۔ کہ بسبب سختی شرائط کے آپ کے پاس ایک گاؤں میں درمیان پتھان
 و بھولان کے ایک سال تک قید ہے۔ منجبر ہر شاخ کوئی آدمی قبول نہ کرے گا۔ تو بھولان
 ناموشی مذہب ان کے آپکا وعدے بطور دیگر کی بکطرف ثابت ہو چکا دیکھا۔ اگرچہ آپ کے
 اقبال دعویٰ پر بندہ اشتادہ ہو گیا اور لودھہ شرط بندہ مہرہ چسکی امانت لکھا جانا
 تو آپ کے برفلاف استہارہ کے ایک نیا جیلہ خراج کیا یعنی مجھ سے بھی بالقابل اعلیٰ اس بار
 مالک بندہ نے اپنے ارادہ پر ثابت قدمی کے کہ اسی جیلہ جیلہ کی اس سے بھی آپ کو بھاگ
 جائیگی فرصت مذہبی۔ اپنی اعلیٰ سار جمع کرنا منظور کر لیا۔ میں جیکر زمر مشروط طرفوں سے
 مساوی جمع ہو گا۔ تو شرائط بھی مقبول و مساوی طرفوں ہونی واجب ہوئی۔ نظر ہاں
 آپ کے اسی دعویٰ پر کہ نشان آسانی خوارق عادات مشاہدہ کرنا دیکھنے۔ میری طرف سے
 تہنیت مناسب یہ سوال پیش ہوا۔ کہ آسانی نشان قدرتی تین قسم کے موجود۔ و مشہور
 ہیں۔ سب سے پہلے شمس۔ سائنسی نسبت خرق عادت یعنی خلاف قانون قدرت کوئی معجزہ
 مشاہدہ کرنا دیکھنے۔ اور معجزہ غامی کا کوئی وقت تجویز کر کے شہر کیجئے اسکے چاہیں عجز
 آپ کے لئے ہیں بقابلہم ایک عہد کے تردید لکھتا ہوں عذر اول۔ سافر کبابی شمس کے نشانوں
 کو قبول کرتے ہیں کہ نشان آسانی و آفتاب و مہتاب کے تفریق و تبدل غمہ مشتمل ہو۔ تردید
 حضرت تپا ہے۔ اشتہار میں صاف الفاظ میں لکھتا ہے کہ اس عاجز کی محبت میں ایک سال
 تک ایک آسانی نشانوں کو چشم خود مشاہدہ کر لیں تو اگر باندہ سورج۔ شمس۔ موجود
 نشانوں میں خرق عادت نہیں دیکھا و شمس یا علاوہ انکے وہ سار سورج یا دور سار چاند یا
 اعادہ معجزہ شمس القمر میں دیکھا دیکھئے۔ تو پھر آسانی نشان چہ معنی دار ہو گیا آسان و بزرگو
 جو معجزہ دعویٰ پر خاک و عہد دیکھئے عذر دوم۔ چارٹ صاحب ہمارا کام ہے ہرگز
 نہیں کہ ہم جس طور سے کوئی شخص میں آسان میں انقلاب پیدا کرنا چاہئے۔ اس طور
 سے انقلاب کر کے دکھایا۔ و شمس و مہتاب ایک آپ اس قسم کے لائق نہیں تو مشاہدہ
 نشان آسانی کا جھوٹا دعویٰ کیوں لکھنا چاہئے کہ ان کے مدعا نقل کرنا آسانی میں آسانی
 یہ ہمارا کہ جس طرح عقل سے کام نہیں لیتے سب کا ایسا ہی حال ہو گا اور کوئی نہ دیکھتا
 و قد ہم۔ جیلہ آسانی نشانوں کا مشاہدہ کرنا لکھتا تو اسی پر بحث کی گئی وہی نشان
 مانگتے گئے اگر زمین کے نشان یا اریہ جہاں میں سے یا مالک شمس سے کسی طرحی چیز
 خرق عادت کا دعویٰ ہوتا تو اسی پر بحث ہوتی اور اس کے مطابق سوال کیا مالا مال زمین
 و آسمان کا انقلاب پانچ ممکن سمجھتے تھے تو آسمان کا نقطہ کیوں لکھنا چاہئے۔
 دوع۔ آدمی را کند بے ذوق۔ لگو اے برادر کوہر گور۔ دوع۔
 کہ اوتوں کے اوچے بے منصف سے سوائے ہیشانی کے اور کیا نتائج نکلتے ہیں
 عذر سوم۔ ہم صرف بندہ مامد ہیں۔ ہمیں کچھ معلوم نہیں کہ خدایتی کی اس طرح نشان
 ظاہر کیا کر دینا واقعہ اس کا کہ ہے کہ بندہ مامد ہیں اور زیادہ تر آپ کے اشتہار

کی سطر اول و دوم کے مضمون جو صاف ظاہر ہے کہ آئیے پھر یہی کا دعویٰ کیا ہے اور شمس
 دعویٰ کا نام مبارک لکھنا آئیے برابر باطل ظاہر کیا ہے۔ اس سے زیادہ دعویٰ نبوت کی
 ایک صراحت ہوتی چاہئے اس موقع پر یہ جان ہو گا۔ کہ اگر ہر جنرات عبادا اسلام سوا دعویٰ
 کریں اپنی خاص غلام اہل اسلام یا طہر من الشمس ہے کہ حضرت سالٹ نیا خدہ المرسلین ہیں
 پس آئیے دعویٰ پر ہر شمس کی کافتوی کیوں نہیں لگاتے کہ بونکہ شمس غامی سخت حراقی
 لاتے ہیں اور گھر کے پھینک دیا جائے ہیں اور اگر صداقت قرآن شریف و انعام حین اسلام
 کا دعویٰ ہے تو بھی نفوذ باللہ کیا قرآن شریف فی نفسہ اپنی صداقت میں مکمل نہیں ہے
 ہر حال یہ بات بھی خلاف شرع ہے اور نہ کہیں قادیان میں الہام ربانی اثر کا اشارہ
 پایا جاتا ہے۔ پس یہ عذر تیار گناہ ہے نہ لائق شہیدن اختیار بہت ضروریہ و قد ہم
 یہ عذر کہ کم کو معلوم نہیں کہ خدایتی کی اس طور کا نشان ظاہر کیا گیا نہایت چاہیے دیکھ
 آپ ایک فاضل و اہل کام پر مامد ہو رہے ہیں تو اس کام کے سبب اس سے کاجی نہیں
 انہیں اور جب معلوم نہیں کہ اس طور کا نشان ظاہر ہو گا تو ہر دل ارشاد الہی نشان آسانی
 کا دعویٰ نہایت قبول کرنا ہمارا صحت نشان کا لفظ کا تھا جیکہ آپ کے الہام کی کبیر اللہ
 ہی غلط ہے تو کہ کیا کام کر سکتے یا کو واجب تھا کہ وحی آسانی سے جاکے پاس لایا جائے
 میں نازل ہوتی ہے نشان آسانی کا صحیح صحیح یہ معلوم کر کے استہارہ میں لکھتے تھے۔ باوجود
 تا دافعی اعلیٰ ترین درجہ نبوت پر مامد کرنا عدلے ہمدان کا کام نہیں ہو سکتا بلکہ اگر
 خدا تعالیٰ کے کسی اور کام کا ہے عذر چہاں ہم پہنچتے اور سمجھتے ہیں کہ نشان آسانی سے کا
 کا نام ہے کہ انسانی طاقت سے بالاتر ہو کر تردید نہ ہے بھی ایسے ہی نشان مانگتے تھے چرچا
 انسانی سے بالاتر ہیں فرد و زمین مانگتے مگر اس سے بھی آپ کر سکتے گئے کہ انقلاب زمین آسمان
 نہیں ہو سکتا ہے شامل اس تردید کے عذر دوم کی تردید و قد ہم میں بھی مالا مال کبھی پانچ
 عذر تیس۔ ہمارا دعویٰ صرف اس قدر ہے کہ خدا تعالیٰ انہر و ایا نشان دیکھا جس کے
 مقابلہ کے انسانی طاقتیں عاجز ہوں تو لہذا آپ نے اپنے دعویٰ کا نصف حصہ
 چھوڑ دیا کہ نشان آسانی سے صرف ایک جزو نشان کا باقی رکھا اور وہ دوسرا حصہ یعنی
 غلط نشان بھی ہے نشان و عذر دوم کہ وہ آپ کو نہ کہ آپ کو معلوم ہی نہیں کہ وہ کیا اور
 کیا ہو گا نہیں بلکہ آپ کا دعویٰ ٹوٹ گیا شمس ہے۔ کہ لکھنا خدا خدا لکھنے کے عذر تیس
 لفظ نشان کو اپنی اصطلاح میں معجزہ قرار دیکر تعریف لکھتے ہو کہ اس کے مقابلہ سے
 انسانی طاقتیں عاجز ہوں تو واقعی یہ معنی معجزہ کے درست نہیں کہ شمس میں خوار
 ہو کر مشاہدہ کرنا لیا لے پر ایمان لا دین اور دوسرے معجزہ کو دیکھنا کہ انہر من الشمس ہوتا
 چاہئے تردید باوجود اپنے مندرجہ بالا اقرار کے معلوم ہو گا کہ ہر کوئی نہیں کہنے ہو کہ آپ
 معجزہ پر اثبات یا نفی کی رائے دینے کے لئے منصفانہ مقبولہ طرفین و حوفر لائق کے
 مذہب کے ایک ہوں مقرر ہوتے چاہئیں۔ عہد ظاہر ہے کہ جو کوئی مقدمہ لکھ کوئی امر قبول
 الکتبیت اور نکل نہیں ہوتا ہے آپ کے واسطے ضرورت منصفان کی ہوا کر رہی ہے اور
 وہ منصفان بھی فیروہ تیار کی جلاتے ہیں کیونکہ عجب دانی شریف سے عہد ہے۔ پس اگر
 آپ کا معجزہ بھی ایسا ہی جھوٹی الکتبیت ہو گا تو آپ کے گاؤں کے خیر لکھی چیز انہوں کو
 تیار کر لیں ہر اچھی لاف زنی کے معجزہ کو دیکھ کر خاموش رہنا بہتر سمجھتے ہیں۔ میں ہاں
 آیا محبت سے اچھا لپا نذران اپنا لکھتا ہوں اپنا فرض و دشتا ادا کرنا بھی واجب جانتا ہوں
 وہ یہ ہے کہ سچا مذہب خدا کی طرف سے لکھتا ہے اور جسکی صداقت کی شامی ہی ہوتی آفتاب
 کی طرح جہاں کو روشن کرتی ہیں وہ آریہ و دھرم ہے اور وہ کتاب الہی جو باکمل
 مکمل و افضل و مقبول ہے اور جسکا حکام ہمیشہ رد و تبدل و تفسیر و تاملیت سے پاک
 اور میرا ہیں۔ اور وہ اپنی صداقت پر ہمیشہ چہرہ یعنی چار گناہ نبوت رکھتے ہیں

میں تسلیم وقبول کی گئی ہے۔ سوا اور اسکے پیروں میں جتنی کہ دلت کے لئے آمانت کے طور پر ہے
 ہاتھ میں دیکھتے۔ یہ نہیں کہ وہ روپیہ کی ملک کو دیکھ سکے۔ قید کو نہ بہ کراچ ہنر خط جیٹری
 کر اگر کسی خدمت میں بھیجے ہیں۔ اور اگر کسی دن تک آپسے چار جواب نہ بھیجا۔ اور قادیان میں
 اگر ایک سال تک بھیجے گئے۔ بات نہ پھر لی۔ اور ان شرط کو جو عین انصاف و حق شناسی
 پر مبنی ہیں۔ قبول نہ کیا۔ تو پھر بعد گزرتے ہیں۔ زندہ کے پال کر نہ کشتی ایک چاندی خاویں
 شائع کر اگر کوئی پر ثبات کیا جاویگا۔ کہ آپ کا ایک سال تک قادیان میں بھیجے گئے تھے
 سے دریافت کرنا سراسر لاف و کثرت پر مبنی تھا نہ آپ کی حیات و صاف دوست بھی نہ آپ کی
 ایسی حیثیت و عزت تھی جس کا آپ وعدہ کیا تھا اب ہم اس خط کو تم کہتے ہیں۔ اور مدت
 مقررہ تک ہر روز آپ کے جواب کے منتظر رہیں گے۔ والہ اسلام علیہ وسلم بطبع الہدی۔
 از قادیان مبلغ گورداس پور مورخہ ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰
 ۱۰۔ جواب خط مرزا صاحب (محرورہ) ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰
 بعد از سوق ملاقات بموجب خط مورخہ ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰ کے میرے وارث کے
 خط و کتابت کے سلسلہ کی بنیاد فقط ایک ہی اشتہار ہے جو آپ کے مطبع مریضی لاہور سے بلا
 تاریخ طبع کر کر شائع کیا تھا۔ اور جس میں آپ کی ہدایت صاف الفاظ میں یہ دعویٰ کیا
 تھا کہ میرا غیب افشاں آپ کو چکر ہوا ہے کہ سب غیر مرید الہوں کو دین اسلام کی دعوت
 کریں یا اور جو کوئی شخص آپ کے پاس ایک سال تک قادیان میں رہے اور نشان آپانی و خوارق
 عادات و صداقت دین اسلام مشاہدہ کر کے اور علی بن ابی طالب سے مل جائے۔ تو آپ مبلغ
 ناکہ یا ہزار کے حساب سے کل اے۔ دو ہزار چار سو روپیہ بابت سالانہ کے اس شخص کو
 ہر چار ماہ تانہ دو دیکھے جس میں سے مقدوریت کیسے تھا کئی خدمت میں التبا کی جی کہیں ایک
 سال تک آپ کی خدمت میں رہے تو تیار ہوں۔ بشرطیکہ آپ ہر موعودہ اپنا شمارہ جاری فرمائیں
 داخل کر دیں۔ اب اس ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰ کے جس میں آپ ایک نئی بحث پیش کرتے ہیں
 یعنی یہ کہ وہ ہزار چار سو روپیہ میں بھی بالمقابل آپ کے اپنا داخل کروں تاکہ اگر آپ کے
 نشان آپانی یا غیر مشاہدہ کر کے اور علی بن ابی طالب سے مل جائے۔ تو آپ مبلغ
 روپیہ کے جو س داخل کروں گا۔ آپ اس شخص کو دین اسلام میں سے ایک عہدہ شہرہ ہو کہوں نام
 دیتے اور کو سٹے اپنے ساتھ انصاف سے کرنا کہیں و نہ داخل یا اشتہاروں کے ہر کام
 جتنے ہیں اور تانہ و زلف ہے کہ آپ اپنے اس اسخرف طبع کو نہایت عمدہ دین
 دیتے ہیں جزا کہ امتی الکریم۔ اب انصاف سے کہیں اس بات کا اشتہار دین جو
 آپے اول اشتہار دیا تھا وہ بوجہ ذیل داخل ہوا کہ اس ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰
 کو روپیہ کے سے بھی بالمقابل امانت برج اعلیٰ کرنا چاہتے ہیں تاکہ اگر یہ خود مشاہدہ نشان سنی
 کے اسلام سے انکار کیا جائے تو درامنتہ و شہرہ راقم آپ کے کہیں حالانکہ اشتہار میں بالمقابل
 دو چہ داخل کرنا شرط نہیں آپ ہر خلاف اس کے کہتے ہیں اس لئے پہلا اشتہار قائم نہ رہا۔ جبکہ
 آپ نے خود کا دعویٰ نہ دیا اشتہار کے شائع کیا اور آپ کا یقین نہایت عمدہ ہوا کہیں تھا کہ ضرور
 مشہور و دکھاویکے اور نشانیں اس کی پرستہ ہوگی اور مشاہدہ کنندہ بھی ضرور اسلام قبول کر چکا ہونگا
 میچور کے دعویٰ غلط کر گئے ہیں اگر کسی کا چرچہ نہیں کیا تو وہ اعجاز نہیں کہ اس لئے کو اپنے
 دعویٰ پر خود ہی شک پیدا ہو گیا کہ میں آپ کے مجبور سے عاجز نہیں ہو سکتا۔ اور اسلام
 قبول نہیں کروں گا اس کے عوض آپ روپیہ مدد میرے کے لینے کی تمنا کی ہے روز گزرتا
 بزدلانہ بایہ رسائیہ آپ کے اس ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰ کے خط میں جو آپ نے نئی بحث اٹھائی
 ہے میں اس کو اپنے سے بھی حاضر ہوں جس وقت آپ چاہیں اپنے سارے روپیہ میں داخل کر سکتا
 ہوں مگر مجھ کو آپ کے انتقال پر شک ہے اس لئے اس امر کی بھی ملاحظہ ہوئی چاہئے کہ
 کو نشان آپانی آپ مجھ کو دکھا دیئے۔ آپانی نشان یعنی سوچ۔ چاند۔ ستارے

میں اس علاوہ ان قدر فی نشان کے آپ کو ذیل کا آسانی نشان دکھائیں یعنی دوسرا
 آفتاب جبکہ طالع عرب کے اور عرب مشرقی ہذا متفق القمرا معجہ حکا اشارہ حدیث میں
 ہے اور عقلا کے نزدیک غیر مسلم اور آپ کے خیال میں حق ہے پس اگر اسی کو اعادہ کر کے
 دوبارہ دکھلا دیں یعنی پورناشی کی لکات کو برخلاف عادت موجودہ چاند کے دو کمرے ہو جو
 دوسرا چاند کامل ان اس کی رات کو جیسا کہ پورناشی کو ہوتا ہے ظہور ہوگا۔ ان میں سے کل کو
 یا جس ایک کو آپ دکھلا سکیں اور تاریخ وقت معجزہ کے دکھلایا بھی آپ مقرر کریں۔
 تاکہ وہ عام میں مشترک کرنا چاہے۔ اور میں سمجھوں گا کہ جو میں سورویہ خن کر کے بیٹے نیا کر لیا
 تھا دکھلا دیا۔ اگر اب بھی آپ اس خط کا جواب صاف الفاظ میں بلا حجت بازی کے
 دیا۔ تو تصدیق کیا جاوے گا کہ ایسے بے بنیاد و لغو دعویٰ کا وہی باعث ہے جو عام عقل کا آدمی
 سمجھ سکتا ہے اور میں بعد اس کے خط و کتابت بند ہو دوں گی اور چوکہ آئے اس ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء
 کے خط میں جو طر افتہار کر کے وہ مذہب کس گری ہوئی ہے مگر میں اس کی پرواہ نہیں کرتا
 ہوں بلکہ اس کو بھی اس کے ذیل میں سمجھتا ہوں جس میں آپ کے اور دعویٰ ہیں اور اس کا
 باعث بھی وہی ہے جو عام آدمی سمجھ سکتے ہیں۔ اس میں اس مضمون کو ختم کرنا ہوں اور دعا
 کرتا ہوں کہ سنت کا برکاش اور راست کا ناش ہو جو جواب اس کا ایک ہفتہ تک آنا چاہئے
 ورنہ بعد ازاں اشاعت کیجاوے گی۔
 ۲۰۔ جولائی ۱۸۸۷ء۔ الراقم نیاز من لیکچر ام از کہیہ سلج امرتسر۔
 یا وداشت (۸) جو خط مرزا صاحب کا جواب خط نمبر ۱۰۰ آتا تھا وہ مطبع آفتاب
 پنجاب لاہور سے پس و پیش ہو گیا ہے اور تلاش سے دستیاب نہ ہوا اگر اس کا خلاصہ طلب کیا
 کہ مجھ پر لایہ نہیں کر سکتے اور نہ مطلوب نشان تبتلا سکتے ہیں بلکہ تم کو معلوم نہیں کہ کیا کچھ
 ظاہر ہو گا یا نہ ہو گا عرضیکہ اس بارے میں ناگہانی روحوں کی رات سے لے چھوٹا ناچا ناہت سب
 حد میں خط کا جواب میں بھی موجود ہے ناظرین ملاحظہ فرمادیں (مصدقہ)
 ۹۔ جواب خط مرزا صاحب مورخہ ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰
 صاحب جواب خط مورخہ ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰ کے بعد رات اور بمقابلہ مرکب عند کے نزدیک
 بدل لکھا ہوں عندراول پہلے اشتہار میں اس ۱۰ جولائی ۱۸۸۷ء خط نمبر ۱۰۰ کے بعد رات اور بمقابلہ مرکب عند کے نزدیک
 کہنے کی شرط نہیں کی تھی چونکہ آپ نے میرے وعدہ کو مسترد سمجھا اور یہ زیادہ شرط لگائی کہ اگر نہ ہو
 کسی تک سرکاری میں جمع کروا جائے اس صورت میں میرے لئے بھی بخلان اس اشتہار کے
 استحقاق پیدا ہوگا کہ اعلیٰ از بالمقابل پیش کی امانت رکھاؤں مگر وہ واقعہ آپ کو دیا
 کہ پہلے ہی اشتہار میں صاف لفظوں میں شرط باندھنے کی بطور قرار بیان کے اعلیٰ سارہ و دیگر
 جاویگا تاکہ شرط کی ترسیم قریب نہ کرئی پڑتی ہیں یہ سراسر جعلی آپ کی ہے ورنہ اگر صاف طور
 پر لکھا ہوتا تو کوئی عام عقل کا آدمی بھی ایسی قرار بازی کا جرات نہ کرتا جو ایک مافوق اس کیفیت
 گوارا کرے خط و کتابت کے ناگوار فوس کہ آپ کے خجالت اٹھانے کی ہول کی حجت کرتے ہیں
 وھم۔ آپ کے وعدہ پر اعتبار نہ کرنا کہ سبب ہے کہ اگرچہ مجھ کو ضرور نہیں تھا کہ آپ کی حیثیت
 کی فاعی کوئی جائے مگر آپ کی بی لاف و کثرت نے مجھے بنیاد دعا دی ہے مجبور کر دیا کہ مجھ اپنے
 کی ہتھکڑیاں نہ صرف بیان کرول کہ آپ کوئی اہلکار نہ دیا گیا ورنہ ہر شخص از سہ تجارت نہ
 حرف کیا کہ نہ کارخانہ دار نہ زمیندار۔ نہ صاحب جاہ و اعلیٰ ہیں سب اس موضع قادیان جو
 ایک گانہ ہے اسکی ملکیت زمیندار کی ہے بہت حصہ داران میں سے ایک حصہ ان میں سے کسی
 حیثیت عام لوگوں کی ہوتی ہے۔ حیثیت توبہ و ادلان و کثرت دیکر اپنے ہزار روپیہ کا
 خطوط بطور اشتہار بنام ارث معتران و رئیسان و علما و فضلا جاری کر کے کہ کوئی ختم
 یک سال تک موضع قادیان میں نہ کر کوئی آسانی نشان مشاہدہ کرے کہ جواب ہا ہا ہوا راعا
 اہل اسلام کے پاویگا اس کا حساب لگا یا تو قریب و کرور روپیہ ہوتا ہے ہر شخص خرافات

قرآن مجید کی ہر بات کو جو درجہ و درجہ کی تفسیر اور دلیل عقلی و نقلی سے ثابت ہو کر ہو اور میرے اکثر دوست مسلمان جو آپ کی ہر بات پر عمل کرتے ہیں یا جنکو آپ تیرا کسی اور طور پر کتاب دیتے ہیں۔ بر سبب منکر اور کلمات ہونے کے وہی لوگ دیکھ کر اپنی غایتوں کا دھشور کرتے رہتے ہیں۔ مگر زیادہ طول دینا مجھے پسند نہیں ہے۔ صرف آخری گزارش ہے کہ اگر وہ حقیقت وعدے کے پچھے اور حق کے محقق اور راستی کے طالب اور اصلاح خلق کے لئے مامور ہوں رہتے ہیں۔ تو موجب مضمون میرے خط کے حساب بنا روپیہ کے کل دو ہزار چار سو روپیہ ایک سال کا داخل خزانہ سرکار فرماویں۔ اور اگر فرما نہ سکیں تو دین کی اہمیت آپ کی ہدایت اور آسمانی نشانہات و معجزات وغیرہ سے تسلیم نہ پا کر آپ کے دین کو قبول نہ کروں گا وہ مسلمان مجھ کو بچاویں اور وہ دو سو تالیف القضا سے ایک سال کے خزانہ سرکاری میں مگھول ہے۔ اس کے آپس لینے کا ایک اور اختیار ہوگا۔ اگر آپ حضرت قادیان جلیشاہ کی طرف سے بقول اپنے مامور سے کہیں تو اس اقترا نامہ او حال روپیہ سے گریز نہ کریں فرماتے ہیں۔ رجب سانچ کو اسے نہیں اور آپ کو اپنے کراچی اسکے پراپیڈر سے کہ قلب نہیں ہے تو کل عذر و معذرت و جلد جوی۔ بکلیہ جب خزانہ پیشگوئی فرمائی۔ اور علاوہ برائے آپ نے کسی مرتبہ آزما کر تو ہم کو طومر والا جواب مغلوب ہی ہوا اور پھر خزانہ وعدہ آپ سے فرمایا۔ اور آپ ہی وعدہ دیا اور کرتے سے پہلوئی فرماتے ہیں۔ جیسا کہ آپ کے خطوط سے ظاہر ہے پس کس طرح مانا جاوے کہ ہمیں تلف کا امکان نہیں ہے جبکہ آپ کسی مسکا کا مل امتحان نہیں۔ دعویٰ کرنا تمام بحث کا اعتبار دینا کہ جس روز آفتاب مغرب سے طلوع ہوگا مسلمان ادا کروں گا۔ آپ جیسے حکماء و عظمیٰ کو کہہ دینا کہ سب سے اسی آپ کے خلف وعدہ کے کوئی آریہ بھائی آپ کے پاس آنا نہیں چاہتا۔ مگر وہ کہہ کر تخریر کرتا ہوں۔ کہ کراماتی در کے آزادانے کے واسطی طبع کو ایک امتحان بنا نا چاہتا ہوں اور ایک سال تک آپ کی شاگردی اور قادیان کی حاضر و غاضب سے منظور کرتا ہوں۔ اگر اس قدر بھی وہی طول طویل عبارت اور مطلب جیلو کرنا زیادہ خط و کتابت بیجا نہ ہوگی۔ زیادہ ہوتے۔

۲۶ اپریل ۱۳۵۷ء بمقام بیروت لیکر ہم پر دھان آریہ سانچ پیش اور پیش رہا خط مرزا صاحب جواب خط مرزا صاحب۔ مستحق بیروت لیکر ام صاحب۔ بدو وجہ اگر اس خاکسار نے آپ کے خطوط کے جواب میں جن میں آپ قادیان میں ایک سال طہر کی درخواست کی تھی یہ لکھا تھا کہ میں سو روپیہ لینے کی شرط پر چاکری دیتا ہوں اگر ایک عرصت اور حیثیت عرفی کے برخلاف یہ لیکن چونکہ آپ ایک اسی بات پر اصرار کرتے ہیں کہ میں آریہ سانچ کے گروہ میں ایک بڑا عزت دار آدمی ہوں اور بزرگوار اور عالی مرتبت ہونے کی وجہ سے تمام آریہ سانچوں میں مشہور و معروف ہوں بلکہ میں نے اپنے آپ کو اپنے اسی دعویٰ کو بعض اخبار و دین میں چھپوا کر جا بجا مجھے بدنام کرنا چاہا ہے اور یہ لکھا ہے کہ جس حالت میں میں ایسا عزت دار آدمی ہوں اور یہ طالب حق ہوں کہ میں نے آسمانی نشانہ کے دکھائے اور اسلام کی حقیقت متنازعہ کر دی ہے۔

مردم رکھا جا رہا ہے اور کیوں جو بیس سو روپیہ لینے کی شرط پر مجھ کو قادیان میں ایک سال تک خط و کتابت آسمانی نشانہ کے آزمائے نہ کر لے جاوے نہیں سچائی۔ سو آپ پر واضح ہو کہ میں نے جو آج تک آپ کی درخواست منظور کر نہیں تھی تو اس کی وجہ یہ تھی کہ میں اپنے خط و طومر میں یہ شرط درج کر چکے ہیں کہ ہمارا مقابلا علم انہاں سے نہیں ہے بلکہ ہر قوم کے جیسا کہ منتخب اور صاحب عزت لوگوں سے ہے۔ اور ہر قوم کے کشش کی۔ مگر ہم یہ ثابت نہیں ہو کہ آپ ان معزز اور ذی عزت لوگوں سے ہیں جو ہر حیثیت عرفی اپنی کے دوسروں پر مہواری خرچہ پاتے کے

مستحق ہیں مگر چونکہ آپ کا اصرار ہے اس دعویٰ پر غایت درجہ تک پہنچ گیا ہے کہ میں ایسا ہی عزت دار ہوں اور پشاور سے بھی تک جس قدر یہ سانچ میں وہ سب مجھ کو پیش اور قوم میں سے ایک بزرگ اور سرگرم تھے ہیں۔ اس لئے آپ کی طرف لکھا جاتا ہے کہ اگر آپ سچے ایسے ہی عزت دار ہیں تو ہم آپ کی درخواست منظور کر لیتے ہیں۔ اور جہاں چاہو جو بیس سو روپیہ جمع کر لے کو تیار اور مستعد لیکن جیسا کہ آپ نے شرط مندرجہ خط سے بخاؤ کر کے اپنی پوری تسلی کر لے کے لئے مجھے جو بیس سو روپیہ نقد کسی دوکان یا ایک سرکار میں جمع کرنا چاہئے ہیں تو اس صورت میں مجھے بھی حق پہنچتا ہے کہ میں بھی آپ کے اس اقترا کو قبول نہ دیکھنے کسی آسمانی نشانہ کے بلا وقت قادیان میں ہی مسلمان ہو جاؤں گا آپ ہی کے اعتبار پر چھوڑوں بلکہ جیسے آپ روپیہ وصول کرنے کے باب میں اپنی پوری تسلی کر لے۔ ایسا ہی میں بھی آپ کے مسلمان ہونے کے لئے کوئی اور ذریعہ رکھوں جس سے مجھے بھی پورا پورا یقین اور کامل تسلی ہو جائے کہ آپ سچے درحالت انکار اسلام اپنی عمدہ شکلی کے خزانہ سے محفوظ رہیں نہ ملک میں سے موعود اللہ کی بات جس میں میں اور آپ برابر ہیں یہ ہے کہ ایک طرف یہ خاکسار ۲۵ سو روپیہ پیش کرنا چاہتا ہے کہ کسی جگہ جمع کر لے اور ایک طرف آپ بھی ۲۵ سو روپیہ حسب نشانہ ہی اس جگہ کے پورے دان انکار اسلام کسی ہمارا جن کی دوکان پر رکھو دیں۔ تا جسکو خدا تعالیٰ بخشے اس کے لئے یہ دینے کو کی ایک یاد رکھئے۔ یہ سچو کسی فرقہ پر ظلم نہیں بلکہ فرقہ کے لئے موجب تسلی و مسرہر الطاف ہے۔ کیونکہ جیسے آپ کو یہ اندیشہ ہے کہ آپ بصورت مغلوب ہونے اس عاجز کے جو بیس سو روپیہ جرا وصول نہیں کر سکتے۔ علیٰ ہذا القیاس مجھے بھی فکر ہے میں بھی بوجہ مغلوب ہونے آپ کے آپ کو جرا مسلمان نہیں کر سکتا۔ سو یہ انتظام حقیقت میں نہایت عمدہ اور محسن ہے کہ ایک طرف آپ وصول روپیہ کے لئے اپنی تسلی کر لیں اور ایک طرف میں بھی ایسا بزدل نہ رہوں کہ درحالت عدم قبول اسلام آپ بھی شکست کے اثر سے خالی نہ جائے پادیں۔ اگر آپ اسلام کے قبول کرنے میں صادق و اہمیت میں تو آپ کو روپیہ جمع کر نہیں کچھ نقصان اور تار بشیر نہیں کیونکہ جب آپ بصورت مغلوب ہوئے مسلمان ہو جائیں گے تو ہم کو آپ کے روپیہ سے کچھ سرکار نہیں ہوگا بلکہ یہ روپیہ صرف اس حالت میں بطور تادان آپ سے لیا جاوے گا۔ کہ جب آپ خود بخود کر کے اسلام کے قبول کر لیں گے یہ زیادہ مستحق اختیار کریں گے۔ سو یہ روپیہ بطور ضمانت آپ کی طرف سے جمع ہوگا۔ اور صرف عمدہ شکلی کی صورت میں ضبط ہوگا۔ خدا و کسی حالت میں۔ رہا یہ امر کہ آپ اس قدر روپیہ کہاں سے لائیں گے تو اس کا فیصلہ آپ ہی کے اذہان سے ہوگا۔ جیسا کہ آپ قرار کر لیا ہے کہ میں براہ عزت دار آدمی اور قوم میں مشہور و معروف ہوں۔ کیونکہ جس حالت میں آپ اپنے بڑے عزت دار ہیں تو اول یہ روپیہ آپ کے آپ کے کچھ چیز ہی نہیں بلکہ اس سے بہت زیادہ آپ کے دولتخانہ میں جمع ہوگا۔ اور اگر کسی اتفاق سے آپ پر افلاس طاری ہے تو ہم کے لوگ ایسے معزز اور سرگرم سے ملاو و خیر کے باب میں کہہ دینگے بلکہ وہ تو سستے ہی مزار روپیہ آپ کے قدموں پر رکھ دیتے۔ اور صرف آپ کی ایک زبان کے اشارہ سے روپیوں کا ڈھیر جمع ہو جائیگا۔ خدا سچو سستہ ایسا کیوں ہوتے گا۔ کہ آریہ سانچ کے دولت مند اور ذی عظمت لوگ آپ کو چند روپیہ دے کے لئے بطور ضمانت روپیہ لینے سے انکار کریں اور آپ کی دیانت آدمی اور اہمیت گذارسی میں ان کو کام ہو کر کہ میں کچھ بنا ہوں کہ اپنے اذہان آدمی جیسے چر پڑنے چار یا سا لٹھی اپنی قوم میں کچھ خیر ماعنا رکھتے ہیں وہ بھی اپنی برادری میں اس قدر مسلم الفرت ہوتے ہیں کہ قوم کے ذی عظمت لوگ کسی مشکل کے وقت صدق روپیہ سے بطور خیر و خیر ان کی امداد کرتے ہیں اور آپ تو قبول آپ بڑے ذی عزت آدمی ہیں جسکی عزت سے آریہ سانچ

مانا کہ اگر لاریہ ہوا کسی صاحب کی حیثیت دینی سے کم ہو تو جہاں تک ممکن
 ہو ان کو مار دینے سے کچھ زیادہ دیا جائیگا۔ اب آپ جو تحریر فرماتے ہیں کہ وہ مار دینے کے
 جواب دہ رہے تو گوئی کے لئے لحاظ حیثیت دینی کے خطوط مطبوعہ میں اصلاح کیا
 ہے۔ مگر یہ شرط ہے کہ قادیان میں قادیانوں سے آپ خود انصاف فرمایوں گے
 آپ کی دیگر اس قدر تہذیب پانے کی شرط کہتے ہیں۔ ان اگر آپ کسی جگہ مار دینے یا ہوا کی یا
 میں جو غیر اس صورت میں کچھ کو کسی طور سے عذر نہیں ہے۔ آپ کچھ پر یہ بات کہیں کہیں
 اپنی حیثیت کا آدمی ہوں۔ اور اگر ایسا ثابت نہ کریں۔ تو پھر آپ کے لئے یہ منظور کرنا ہوں
 کہ جس قدر آپ لوگ کی حالت میں خواہ پاتے تھے میں وہی خواہ حسب سزا اظہار کرتا
 خطوط مطبوعہ آپ کو دنگا۔ لیکن اب خود انصاف کر لیں کہ جو خواہ اعلیٰ درجہ لوگوں کے
 لئے ان کی ہوا کی آدمی کے لحاظ سے اور ان کے ہر جہت تہذیب کے خیال سے خطوط مطبوعہ
 میں لکھی گئی ہے وہ کہہ کر ان لوگوں کو دیکھائے جو اس درجہ کے آدمی نہیں ہیں۔ اور اگر
 ہر ایک اپنے واسطے کے لئے مار دینے یا ہوا کی دینا سزا کر دے تو اس قدر رویتہ کہاں
 لاؤں آپ شکم کی راہ سے کلام نہ کریں اور جو اپنے خطوط کے چھاپنے کی وقت انتظام کیا
 ہے اس کو خوب سوچ لیں۔ اور میرے نزدیک بہتر ہے کہ آپ دو تین روز کے لئے قادیان
 میں آجائیں اور بالمرہ اچھو کر کے اس بات کا تصدیق کریں۔ مجھے یہ بھی منظور ہے کہ وہ
 ضلیف اور تحریز آریہ جیسے نئی جنون نہیں لایوں میں وہ مجھ سے ملاقات کرے جو اس بار تین
 تصدیق کریں وہی قرار یا جلتے ہیں ناخن کی جھک کر نہیں چاہتا۔ نہ کوئی حیلہ باندھ
 کرنا چاہتا ہوں۔ آپ خود سے میرے خطوط کو پڑھیں اور یہ جو کہتے ہیں خط کے اخیر لکھ دیا
 ہے کہ قادیان کے آریہ لوگوں سے آپ کی کرانی یا یہ کہ قلعہ قفل علی ہے۔ یہ الفاظ بھی بعض
 کے سامنے پیش کر کے لایں میں جس حالت میں قادیان کے بعض آریہ جو میرے پاس آدو
 رفت لکھتے ہیں اب تک زندہ ہو چکے ہیں اور اس عاجز کے نشانوں اور خورق کے قابل اور
 میرے تو پھر یہ معلوم کہ آپ نے کہاں سے اور کس سے شن لیا کہ وہ لوگ ہنگام میں
 اگر آپ بہت سی کے طالب تھے تو مناسب تھا کہ آپ قادیان میں آکر میرے روبرو آویں
 موجود ہیں ان لوگوں سے دریافت کرنے سے تا جو امر حق ہے آپ پر واضح ہو جائے۔ مگر یہ بات
 کس قدر زیادت اور انصاف سے بعید ہے کہ آپ دور بیٹھے قادیان کے آریوں پر ایسی
 تہمت لگاتے ہیں۔ ذرا آپ سوچیں کہ جس حالت میں میں بنے آہن آریوں کا نام جسے ہم
 وچارم میں لکھ کر ان کا شاہد خوارق ہوتا جس میں مذکور میں ہج کر کے لکھتے ہیں اور میں
 اس قسم کی اشاعت کی ہے۔ تو پھر اگر یہ باتیں دروغ میفرماتے ہوں تو کیونکر وہ لوگ اب
 تک خاموش رہتے۔ بلکہ ضرور تھا کہ اس طرح جو خط لکھے کہ ان کے لئے کوئی اخبار میں
 اصل کیفیت چھپوانے اور پھر ایک دو ماہ میں رسد اور ترجمہ کر کے مسدود آویں پھر لکھتے
 کہ وہ لوگ ناجو و شدت مخالفت اور ہمارے کے ہر وجہ سے خاموش اور لاجواب رہے۔ کہ جو شیو
 شہادت میں لکھی گئی کہ میں وہ حق محض تھا اور آپ پر لازم ہے کہ آپ اس طرح فاسد
 مخلصی حاصل کر کے لے قادیان میں آکر اس بات کی تصدیق کر لیں۔ تا سیدہ کی شہادت کہ
 روغن با شد جواب سے جلد تر مطلع کریں۔ اور ان کے لئے

رقم خزانہ اعلام احمد قادیان ۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ
 (۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ) - مرہا بن مرزا غلام احمد صاحب کشمیر - لکھا خط مرحومہ ۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ
 بہت انتہائی کہ بعد ۱۳ اپریل ۱۲۸۵ھ کو چھپے پشاور میں لکھا خط مرحومہ ۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ
 کا خط تھا سالانہ جلسہ ۲۵ و ۲۶ اپریل ۱۲۸۵ھ کو خراسان قلعہ جگر کو لاگو ہے۔ اور اپریل
 ۱۲۸۵ھ کی کارڈی میں پیش رو آئی۔ ۵ و ۶ روز گزشتہ کارڈی کے لئے سبب و وجہ قلمی
 آج عذر افرصت جو آپ عانت نامہ کا تحریر خدمت کرنا ہوں۔ میں عذر دینی کی وجہ سے

فرماتے بخط لکھا بھی میں نے عذر سے پرانا اور تامل سے بچا اور اس آخری اپنے خط پر ان کو حرف
 بحرف مکرر مطالعہ کیا۔ مگر کوئی حرف یا کلمہ دور از بینیب و ادب اُسمیں نہیں دیکھا۔ نہیں
 معلوم کہ اپنے اس خط سے اس قدر باتیں کہاں سے نکال لیں۔ ان اگر جواب معمولی سے بھی
 مزاج مبارک برا فرزند ہوتا ہے۔ تو تحقیق حق و باطل و تصدیق و کذب سہرا یا
 محال ہے۔ افسوس کہ اپنے خط نہرا کی تاویب و تہذیب پر ہدیہ بیان نہیں دیتے ہو۔ اور دیگر
 صاف خط کو بھی تہذیبانہ نہیں بتلاتے۔ اگر اس سے اسلامی حکم جھٹلا مارا ہے تو قلعہ
 امن ہے ورنہ اُسمیں کوئی امرائع اخلاق نہیں ہے جس طرح آپ نے تمام حجت کی غرض سے
 خطوط ارسال کیے ہیں۔ اس طرح میں نے بھی ترویج تہذیب پر کربا رہی ہے۔ اپنے پہلے خط
 مطبوعہ کا مطلب اور ہے اور خط مرحومہ ۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ سے کچھ اور بھی ظاہر ہوتا
 تھا اور اس خط مرحومہ ۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ سے کچھ اور بھی بخوبی ملتا ہے۔

واللہ اعلم آپ اپنی تحریرات سے کیوں ملتے جلتے ہیں۔ خط مطبوعہ کے بغلاف ہاں سکی
 اور فی نامہ کہ اسطہ بہت باتیں آپ نے دل ہی دل میں پوچھ رکھیں اور غائباب
 بھی بہت باتیں مطلب براری کیواسطے پوشیدہ ہوئی۔ کچھ خیال نہیں ہے۔
 نے باشہ مخالف قول و فعل راستاں باہم کہ گفتار قلم با شدہ زینتار قلم پیدا
 جیتے جی ہر مختلف تحریروں سے برا نہ سمجھتے ہیں وہ کسی عاقل کے نزدیک کبھی تسلیم کے لائق
 نہیں ہیں اور نہ کوئی انہیں عرت کی نگاہ سے دیکھینگا۔

۱۶ اپریل ۱۲۸۵ھ میں تقریب جلسہ آریہ سراج امرتسر کے گورنر لکھا اور وہاں
 پر اس امر کی نسبت کہ اپنے جو دس ہزار روپیہ کا اشتہار دیوبند۔ و تحقیق کس حیثیت
 کے آدمی ہیں دریافت کی گئی تو ایک تحریز آوی کی زبانی جو ایک پیرا و تفصیلاً معلوم ہوا
 کہ آپ اس قدر جاہل و بلی نہیں رہتے ہیں بلکہ مغرض ہیں۔ اب اس کی تصدیق آپ کی ہی
 تحریز سے ہو گئی کہ اگر ایک کے لئے مار دینے یا ہوا کی دینا سزا کر دے تو اس قدر رویتہ کہاں
 سے لاؤں۔

مرزا صاحب! اس سے لاؤ جس آپ کو بقول آریہ کے سنی اصرار اسلامی کی طرز اصلاح
 خلق کے لئے نامور کیا ہے۔ قادیان کے آریہ بھائیوں کی نسبت میں نے نہ ہمت نہیں
 لگائی اور اپنے دعویٰ کا نہایت قوی اور مل ثبوت رکھتا ہوں۔ جو برہمن الاحدیہ کے
 جواب تکذیب برہمن الاحدیہ میں درج ہو کر تقریب چھپنے والا ہے اور وہ اعلیٰ خط و
 کتابت ہے ان کو محنت پھر لکھا ہے کہ وہ لوگوں نے گراماتیں بتلائی ہیں۔ جو باہمی
 صداقت سے خارج ہے۔ میں آپ کے روئے رجبی آئے کو مستحق مگر ایک لائق آریہ برابر
 کی زبانی جو آپ کی ملاقات کو گیا تھا معلوم ہوا کہ آپ زور دے اور قصہ وراوی میں تو خیال
 گزرا کہ شاید ان کی اس قدر ہر باتوں کو میں برداشت نہ کر سکوں۔ اس واسطے آمادہ تری
 کیا۔ لا آخر میں آئے متاثر آپ کے دعویٰ کی تکذیب بھی براہم تریا و دیا مگر کاشک میں
 کی جتنی مگر افسوس کہ مجھے اس وقت اچھی طرح یاد نہیں تھی اور میں میرے تہران
 بھائی یا و تہران مل گئی ہے۔ بھی دیا مگر کاشک میں بہت مشرور لکھتا ہے۔
 العاقل شخص کا الامتار ہے۔

اور جو باتیں اپنے پہلے خطوں میں تحریر کرچکا ہوں یا جو شہادتیں میری باعقل بیان کی گئی
 ہیں سب کے ثبوت مسند دار لیتے ہیں۔ ایک تو کسی صاحب ساکن لاہور
 جو علم و ادب و تہذیب میں عمدہ و شکاک رکھتے ہیں۔ انہوں نے جی آپ کی کرناؤں
 کو مفصل نہایت پیش کی تھی کہ آپ جان لوں گے کہ نہایت کچھ دسترس رکھتے ہیں
 تو ان کے تحقیق حق منظور ہے۔ اور مفصل اندر بھی چاہتا ہوں۔ کہ ان لوگوں کو جو
 راہ راست سے تہذیب میں مصراط تسلیم کرنے ہدایت و تہذیب کی تعلیم دوں۔

کل قوموں پر (ہندو ہون یا عیسائی) انام حجت کیا جائے پس جو لوگ سرگروہ ہی نہیں گئے
 لا جواب یا قایل کرتے ہیں ہمارا مطلب کیونکر پورا ہوگا۔ اور جبہ پنج کے چھپنے کی کج تہنیتی
 اور اگر خداوند متعال دوسرے تو اپنے آپ بھائیوں کی شہادت کو بھی کافی سمجھ کر کیونکہ وہ بھی آخر
 تمہارے ہی بھائی ہیں۔ والد دعا کیا کہ اس غلام احمد خدایاں صلیح کو رد اپدوہ پیرل عہد
 لا جواب (الجواب) مرزا صاحب یہ ایک خطہ جو اب میرے ہاتھ میں ہے یہ نامہ کے کچھ ۵۰ (پانچ سو) خطہ
 کو موصول ہوا ہے اس کے پڑھنے سے اور بھی کیفیت نظر آئی۔ سچ ہے کہ ماضی کے دانست
 کیا تھے اور ہوتے ہیں۔ اور وہ کیا تھے اور۔ میرا خیال تھا۔ کہ آپ کو جبہ عنون خطہ کے
 وعدہ کے بھی لیے ہی سچے ہونگے۔ مگر وہ غلط نکلا۔ بیشک آپ لوگوں کا بخندہ ہے کہ
 گراں شدہ و خیال داعی نفرت۔ مگر آریہ سماج والوں کا اعتقاد بالکل اس کے عکس ہے۔
 آریہ سماج والے لکیر کے فقیر نہیں ہیں اور نہ کسی بنیہ و نذیر کے اور اس میں اس پر میرا کچھ سخت
 عقل و درستی حواس صفا بی باقی آریہ سماج کا متبر ہے۔ اور یہ مقدمہ کہ یہ دوسری کج تہنیتی
 کے بیشک نہیں ہیں اور کسی مردہ یا زندہ کے گرد یہ کہ۔ ہمارے پاک سوسائٹی کا اصول
 یہ ہے کہ اگر دوسرے کے ارادے کے خلاف جو کوئی چیز ہوگی۔ بیکے ٹنگے۔ آپ بقول تھخے۔ آپ
 ندیدہ و موزہ از بابیہ عقل کیسے ہیں۔ مگر نزل اور مرگ داویا خوب نہیں ہے۔ خدا نخواستہ
 ماضی حال کسی آریہ کا دین اسلام قبول کرنا وید مقدس اور وید مقدس منبر کی کسی طرح کا کر
 نہیں لاسکتا۔ مگر بائبل تلواریں کے دین اور پیار کے دین جہاد کے دین اور اتحاد کے دین طبع
 کے ایمان اور صداقت کے بیان ہیں زمین و آسمان کا تفاوت ہے۔ ایک معزز کے ایمان لانے
 سے قابل قبول ہو جاتا ہے۔ مگر عقل اور مذہب قوم اس اندھا دھند کارروائی سے
 غافل ہے۔ غفلت اس بیکار یا چال سے دور نہیں۔ اور جہالت سے نفور۔
 گاہ ہاشد کہ کوہ کے نادان غلط برداشت دند تیرے
 رفتہ از کبر و دین راستے بر نیاید و رستہ تدبیرے
 آپ کا یہ عمر ہر نامہ اگر آریہ سماج کا خیال۔ آریہ سماج لاہور۔ آریہ سماج پشاور۔ آریہ سماج
 اور آریہ سماج کو ہمارے پیش جس قدر میں سب کی طرف سے ایک اور نامہ صفا اس عنون
 کا پیش کریں۔ جو منڈل لیکچر صاحب جرم سب لوگوں کے مقصد اور مینو ہیں۔ اگر
 اس مقابلہ میں مغلوب ہو جائیں گے۔ اور کوئی نشان آسانی دیکھ لینے کے تو ہم سب کو بلا وقت
 صرف اسلام سے شرف ہو جائیگا۔ الخ اس بات کو تصدیق کرتا ہے کہ جلد جو رہا رہا رہا رہا
 میں آپ پر میری کچھ باتیں کہ ہم کہہ دے دم ملے صدا کے مرید ہیں طبع کے شہید نہیں
 کیا آپ مندرجہ ذیل معزز و محقق مسلمانوں کے کہ یہ ہو جائیے ویر وکت و دھرم کو گہر نہ کرنے
 کے لئے مجبور ہو سکتے ہیں۔ تمام ان بزرگوں کے یہ نہیں جنہوں نے لیاقت علمی و صداقت باطنی
 و روشنی روحی سے تحقیقات کامل کر کے آریہ و دھرم کو اختیار کیا ہے اگرچہ وہ تعداد جس کئی
 ہیں۔ مگر چند بھائیوں کے نام درج کرتا ہوں۔ مولوی محمد رضا صاحب۔ مولوی عبد اللہ
 صاحب۔ مولوی غلام شاہ صاحب۔ قاضی نظام الدین صاحب۔ حافظ غلام مصطفیٰ
 صاحب وغیرہ۔ پس یہاں پر اگر آپ کا قول درج کر دوں۔ تو عین مناسب ہے۔ کہ اگر خدا
 آپ کو توفیق دیوے تو آپ نے مسلمان بھائیوں کی شہادت کو کافی سمجھ کر کیونکہ آخر وہ
 بھی ہمارے بھائی ہیں۔ الخ۔

اور کچھ غلط فہمیوں ہیں جو تھیں۔ جیسے اگر آپ بعد کامل تحقیقات کے آریہ ہو جائیں۔ تو آریہ
 دھرم کی صداقت کا عہد ثبوت ہے۔ دوسرا یہ ایک میرے جیسے کا خدا نخواستہ مسلمان
 ہو جائے۔ دین اسلام کی حقائق عادات کا ایک ہندو بزرگ ہو گا۔ چونکہ مجھے آریہ سماج
 قادیان کے ممبروں سے آپ کے گرامی ہادی کی قلعی کل جلی ہے۔ پس آزمودہ راز مضمون
 جل است۔ علاوہ اس ویاں کوئی ایسی سماج بھی نہیں ہے۔ صرف دو میں مگر آریہ
 سماج والے رہتے ہیں۔ آپ کا یہ تحریر فرمانہ کہ خواہ وہ مقصد اسام روپیہ اب لکھے یا
 قوم جو اقرا نامہ پر دستخط کر لیں۔ اپنے اپنے حصہ ٹھیکر الیں۔ الخ۔
 یہ درحقیقت آپ کی خوش فہمی ہے۔ ورنہ آریہ سماج والوں کا اعتقاد وہاں نہیں ہوگا
 جس ب آخری خدا متاعوس ہے کہ آپ کا یہ تحریر کہ اگر ہر پانچ ساج کے ممبروں کی اقتدار
 غلط تحریر کر دیا کہ اس کی جواب مثال مثال اور جلد بردازی و طاہر امانی معلوم ہوتی ہو
 ورنہ جس سماج سے جا ہیں۔ آپ براہ راست یا میری معرفت وغیرہ طور پر تسلی کر سکتے ہیں
 میں اس طبع نفسانی سے پاک ہوں۔ نہ آپ کے کچھ قاروں کے متاثر کر تکی کسی طرح کی
 تمنائے صرف تحقیق حق منظور ہے مگر افسوس کہ آپ بالکل پہلو تھنی فرما رہے ہیں۔
 ہاں یہ تو میں خود بھی لکھتا ہوں۔ کہ غوام آریہ سے ہمیں ہوں بلکہ خاص سے ہوں
 پس مصدقہ جو اس پر بھی ہے۔ مجھے کچھ نواس بت سے خدا شگے۔
 اگر جواب کامل اس کا ایک ہفتہ تک نہ آتا تو منسل حال آپ کے دعویٰ کا اخباروں
 میں طبع کیا جاویگا۔ ۵۔ اپریل ۱۸۸۷ء۔
 نیا زمند لیکچر آریہ سماج پشاور۔ آریہ سماج لاہور۔
 ۴۔ رد جواب۔ ششقرٹ لیکچر صاحب۔ بعد ما وجب آپ کا خط مقدمہ
 اپریل ۱۸۸۷ء کو ملا۔ آپ نے مجھے اس کے میرے جواب برائعات اور منقل سے
 غور کرتے۔ ایسے الفاظ و راز تندیہ و ادب لینے خط میں لکھے ہیں جو میں خیال نہیں
 کر سکتا کہ کوئی مذہب آدمی کبھی سو خدا و کتابت کر کے ایسے الفاظ کھناروار کے پھر آئے
 اسی لینے خط میں منی اور تمسخر اور منی کی راہ سے دین اسلام کی نسبت نہیں اور سب
 کے کلمات تحریر کر کے ہیں اور ہر سو جتنے مجھے کے جو شیخ کی طرح مکرہ اور نفرتی باتوں کو
 پیش کیا ہے اگرچہ اس سے اعجازہ ہو سکتا ہے کہ آپ اس قدر غالب حق ہیں۔ لیکن
 پھر بھی میں نے مناسبت سمجھا کہ آپ کی سخت اور بد بود زبان توں پر صبر کر کے دوبارہ آپ کو
 اپنی منشا سے مطلع کر دوں۔ کیونکہ یہ بھی خیال گوزنا ہے کہ شاید آپ کے سرے پہلے خط
 کو غور سے ہمیں پڑھا۔ صاحب میں نے جو پہلے خط میں لکھا تھا اس کا خلاصہ مطلب یہی
 ہے۔ جواب میں گذارش کرتا ہوں یعنی ان توں میں اتمام حجت کی غرض سے ہیں۔
 مناسبت کے سات سو خط چھوڑ کر ان مخالفین مرید کی طرف روانہ کر دیں اپنی قوم
 کے سرگروہ اور مرید جس ہیں اور یہ قیاد یا کہ جو کہ ہر ایک قوم میں اوسط اور ادنیٰ درجہ
 کے آدمی ہزار ہا لکھ بھائی ہو کر رہے ہیں اس لئے مناسبت ہے کہ یہ خطوط مطبوعہ ان چار
 حیدہ ادراغی درجہ کے لوگوں کی طرف روانہ کئے جائیں۔ کہ جو خواص اور فیصل الوجودی
 ہیں۔ پھر ساتھ ہی یہ بھی سوچا گیا کہ ایسے لوگ اگر قادیان میں ایک برس تک ٹھہرے کیلئے
 بلائے جائیں تو ان کی دنیوی و دینی عزت اور باطنی کے لحاظ سے ہزار روپیہ یا ہزاری آن کے
 لئے تشریف فرما کرنا مناسب ہوگا۔ کیونکہ یہ خیال کیا گیا کہ لوگ جس قدر اپنے اپنے کامات
 میں غیر بیوہ نوکری یا تجارت وغیرہ دعوہ معاش حاصل کرتے ہیں۔ وہ غالباً اسی اندازہ
 کے قریب قریب ہوگا۔ مگر جن جو ان روپیہ کی قدر نہیں کرتے وہ ہزار ہا روپیہ یا ہزاری آن
 درجہ کے سرگروہوں کی تحریر ہوتی ۱۰۰۰ لوگ ہر چند پیش نہ کریں۔ کہ قادیان میں ہر
 سے ہزار ہا روپیہ ہر جہٹ منقسم ہے اور اسی غرض سے خطوط مطبوعہ ہیں۔ یہی نمونہ

کتاب کی نقیب بھی دور دور چلی گئی تھی۔ یہ ملک غیب برابین الہامیہ کے ہر چار حصوں کے جواب میں حصہ اول ہے۔ جو ہر طرح عقلی و نقلی مشاہدوں سے مکمل ہے۔ اگر ذرا صاحب کجاء اور بلیں کے وہم بھی قرآن کی باقی ماندہ قلعی کھولیں گے۔ ورنہ اہل حق کے واسطے کافی ہے۔ بلکہ اگر سچ چھو لو آئینہ قرآن ہے۔ ہر ایک محمدی بھائی سے گزارش ہے کہ مطالعہ قرآن سے اپنے بعض اور گنہگاروں کو توبہ سید سے گناہ و گمراہیوں سے اور حق کی قبولیت کے واسطے ایثار سے پرہیز کر لیں۔ تب یقیناً کامل ہے کہ ہر مراد حاصل کر س کے

گرمیایہ بگوش رغبت کس - ہر سرور لالہ بلاغ باشد و بس

التاس

ایہ عمری بھائیو اور ہائے بھروسے ہوئے دوستو آریہ نشان کے ٹکڑو اور بھارت کے ٹکٹ جگوا! ہندوستان کے ہمارا ابا پرانا ہے۔ اب کو اور ہم کو ایک ہی قسم کے عناصر غم سے پیدا کیا۔ ایک ہی ذرا باقی ہائے بے منتہی ہے۔ ایک ہی ہر ایراد جاری گندنا ہے ایک ہی زمین ہماری استرات کو پیسے کھرا و چور ہر ہم ایک دوسرے کے خون کے پیسے ہیں۔ بھائیوں کو نقصانوں سے برتر چل جاتے ہیں۔ باوجود قوتی تعلقات کے ہم لہذا بشرقین کی مسافت میں پڑے ہوئے ہیں اس گزارش سے جو میرا مٹا ہے اسے غور سے پڑھو۔ سوچو پکارو سوچو مطالعہ کرو۔ دل میں جگ دوں ابد اقبال جو چاہو سو کو سخت فکرات سو سال کا عرصہ گذرا کہ ہم دو فوجیں ایک ہی تھیں۔ ہمارا دھرم ایک تھا۔ ہمارے گرم ایک تھے۔ ہمارے آپ دادا ایک ہی مسلسل سلسلہ میں تھے۔ ہماری ذراک ایک ہی تھی اور ہماری پوشاک بھی ایک ہی تھی۔ ہمارے خون ایک ہی تھے۔ اور ہماری حرکتیں بھی ایک ہی تھیں۔ اسوقت آپ جانتے ہیں کہ ہماری اور آپ کی فوجیں کتنی تھیں۔ اور کسی طرح قومی شقاق تھا جب مغرب کی طرف سے تیغ کا طوفان آیا۔ اور جڑ اکر رہے تو اور چلائے اور جو غم گماڑے لگے۔ ایسے وقت میں فناخ اور غمخو کی جو حالت ہوئی ہے وہ کتنی اور بڑھ وان انصاف پسند سے سختی نہیں ہے۔ پس اس بادشاہ گردی کے زمانہ میں جب کبھی لاکھی اسی کی بھینس کی زبٹ تھی اور ہر ایک جان مال کی حفاظت کی تشویش پوری تھی۔ آپ بیٹے کے اور بھائی بھائی کے خبر گیریاں بلکہ خبر خواہی کے خواہاں کہہئے۔ محمود غزنوی کے چور و غلام۔ اورنگ زیب کے کشت و خون۔ محمد شاہ اور نادر شاہ کے زمانہ کی قتل عام۔ احمد شاہ ابدالی اور تیرہ دعو کی جو بڑیاں شکے ہاتھوں سے اٹھائیں اپنے تاریخ خون رومی ہے۔ وہی زمانے تھے جن سے آجی اور ہماری خبر کی انی مبارک بنیا رہی تھی۔ وہی دور تھے جبکہ اتفاق کی برائی کا رچ لیا گیا۔ وہی وقت تھے جبکہ چھوٹے پسے ہوئے جائیداد آواز ہوا۔ پست ہمت اور بزدل اولاد جنہوں نے جان پیاری کی طبع انسانی کے دائرہ میں شہوت جانی کے سبب ہمت ماری۔ وہی لوگ خواہ دور یا ناجائز طور سے دین سلانی پر مجبور ہوئے۔

فخر قوم آریہ حقیقت میں ہے کہ انہی کے درمیان جس در قابل انہوں اور جستناک ہے۔ اس سے کوئی مسلمان بھائی بھی انکار نہیں کر سکتا۔ اور جس قدر ظلم اس طفل رستم دل کی جان لی گئی۔ اہل درو و مصنف مزاجوں کے دل اس کے واسطے ہلے ہونے لگے۔ ہاتھ میں غرض کہ اس قسم کے جو رجحانوں اور ظلم اور باؤں سے آپ کے بزرگوں کو دین اسلام قبول کرنا گیا۔ اور ہزاروں لاکھوں بزرگ اس طفل معصوم کی طرح ان ظلم اور قتل کے ہاتھوں اور تلواروں سے شہید ہوئے۔ مگر مختصر عرصہ کے بعد وہ جوش و افکاری پر زوال آیا اور سلطنت نے پلٹا کھایا۔ ماناؤں نے سچ کہا ہے

جو کہ ظالم ہے وہ ہر گز چھوٹا بھلا نہیں
سبز ہوتے کھیت دیکھا ہے کچھو شمشیر کا

پریشور نے ان کے تہر سلطانی سے بچانے کے لئے ٹکپنی کو شجارت مہندر کے لئے مستعد بنایا جس نے ان ظالموں کے بچوں سے علم اور تدبیر سے اور عقل اور تدبیر سے ہندوستان کے اسیروں کو چھوڑا۔ لوگ امن و چین سے زندگی گزارنے لگے اور ہزاروں کو قرار پایا۔ بعد ازاں جب کبھی کی میاوا و مصطفیٰ پوری توجہاں ملکہ معظمہ قیصر ہند و انکلیت قدرت سلطنت نے عمان حکومت قصبہ جوین لاکر علم و عقل کا بیٹا بنا شروع کیا۔ جبکہ برکت و اقبال سے ہر طرف سے امن و امان ہو کر چوروں کے ظلم اور اذیتوں کے تشدد کو کٹا ہی رفع ہوئی۔ لوٹیروں سے اہل ملک نے نجات پائی اور بھی اپنی اپنی حالتوں کو سمجھنے لگے۔ جب علم نے انکھیل کھولیں اور ظلم کی تلوار ٹوٹنے ہو گئی۔ توبہ بہت سے مانا دلوں اور بزرگوں کے خون پر قداس ہو کر انہوں نے نرالیہ نجات کی تیز کی۔ مگر ہمارے برہمن بھائی جو خوف و ترس کا شستہ سے فانیس کرنے پر راضی نہ تھے۔ چنانچہ وہ اس وقت غلطی یا کسی خاص مصلحت سے شدہ نہ گئے۔ بلکہ ریشل مشہور ہے کہ سریرس کے بقدر کو رسمی کی بھی مستعد ہے۔ ہندوستان کی بری حالت نے بھی پلٹا کھایا۔ اور آفتاب صداقت و حرم نے طلوع فرمایا۔ جب زمانہ نجات اور ایام برائی منقطع ہوئے تو شریمان پریم شیان سوامی دیا چند سمرتی جیو دونی افزو ہوئے۔ جو اور لوگوں سے طبع اور نواہت نہ ہو سکا وہ دلائیل و برہان اور نصیحت و آپدیش سے کرو کھلایا۔ اسوقت تک قریباً ڈیڑھ ہزار ۵۰۰ کے مسلمان و عیسائی سندھ ہند و بھائی اور ایشیائے دست آپدیش کے آریہ ہرم میں واپس گئے۔ اور صد قتل سے انہوں نے بھی خدا لے سے ٹکڑو ویرہندس پر ایمان لایا۔ اور نہایت محنت و پرہم سے ہمارے برہمن بھائیوں نے بھی انہیں بھائی سمجھ کر دسی میں شریک فرمایا اور گزشتہ قضاوت معاف فرمائے۔ کیونکہ وہ غلطی اور ظلم پر مبنی تھے۔ تمام آریہ ورت کے فاضل پڑت اس مہاتما کے شکر گزار ہو کر دھنواد سے یہ ہیں۔ بنارس۔ جہون۔ امرتسر۔ لاہور کے مہاتما پندتوں نے اس مبارک کام میں فتویٰ دیدیئے۔ جو قدر جو قدر لوگ شدہ ہو رہے ہیں اور عربی کی پریشال وراثت الناس یدخلون فی دین اللہ اخا اور کچھ تو لوگوں کو داخل ہوتے ہیں پرانا نام کے سچے گھرم میں گروہ گروہ اپنے کثرت سے سچا دھرم پھیل رہا ہے اور لوگ بھروسے پورے پرانی شجوت کر رہے ہیں۔ آپ میں اگر بزرگوں کے خون کا ذرہ نشان باقی ہے۔ اگر ان پرشوں کے تسلسل قومی کا چھہ اشرے۔ اگر ملکی و قومی ہمدردی نام تک موجود ہے۔ اگر زندگی کی سچائی کی کچھ تاثیر رکھتے ہو۔ اگر پرانا نام سے محبت کی حقیقی التجا ہے۔ اگر علمی خزانوں سے مستفیض ہونا چاہتے ہو۔ اگر اس پاک زبان کے خفی جوہروں کی چمک سے دل متور کرنا چاہتے ہو۔ اگر ظلم و ستم اور بھلائی کے عادی نہیں ہوئے۔ اگر تو اس سے کچھ بھی سبق سیکھا ہے۔ اگر اخلاق و محبت کا داعی اثر رکھتے ہو تو لے پیار و عزم و بھائیو! آؤ! اپریم سے سوچو پکارو! ااج کو غلط سمجھو چھوڑو۔ حقیقی جوش سے چھوڑو۔ سچی زندگی کے لئے چھوڑو۔ دلی ایمان سے چھوڑو۔ خدا کے واسطے چھوڑو۔ کفر کو دل میں مت رکھو۔ ہٹ دھرمی کو مت چھپاؤ۔ بعض وقت تک کے نزدیک مت جاؤ۔ گئے ڈھونڈنا چاہتے نہلا۔ اور گئے مانا و جسنے نہ دکھائی دیا صداقت اور دیبا سے اس کو مطالعہ کرو۔ تاکہ اتفاق و دور ہو کر ہم اور آپ بھائی بنیں۔ خدا آپ کو توفیق دیوے گا۔ ہر ہاتھ ہماری التماس ہمارے محمدی بھائیوں کے دلوں میں عمرا اور مرزا صاحب کے دلیہ خصوصاً جاگیرین کر کے اتفاق کا ستیا ناس ہو اور دھرم کا پرکاش۔

التماس خیر خواہ ملک و قوم آریہ مشافہ لیکھا ام

تکذیب بنی الاحمد کا خاتمہ باخیر

اے ناما بنی احمد! جس قدر مرزا صاحب نے الہامی اور قرآنی خزائن سے معنی اور خیالی اعتراض کئے تھے ان کے جواب باصواب اول مرتبہ لکھ کر دیئے گئے اور دوسرے ایک جماعت کثیرہ کے آریہ کالج کو دیئے گئے اور تیسرے سنائے گئے (اعتبار اس کا صرف یہ تھا کہ نشانہ کتاب دوسرے طبع ہوئے جہاں پر وجود حاصل کرے) شہنشاہِ راسال کر نے پڑھی مرزا صاحب مباحثہ کیو اسطے لکھ لائے۔

دوسری مرتبہ قادیان میں جا کر تمام باشندگان قادیان کو جواب براہیں الاحمد کا اول مرزا صاحب کی کتاب سے اعتراض پھر اپنی کتاب اور قرآنی جواب سنائے گئے جس سبب شخص کو دل زح کا کچھ سچا لکھا اور دوسری مرتبہ لکھا۔ قادیان جاکے جو مات وکیل ہیں۔ اول مرزا صاحب نے شہنشاہِ راسال دیا تھا کہ جو آریہ کالج کے پاس آئے اور ایک سال ہے۔ اگر اس شخص کے اندر خوارق عادت و کرامات و خداقت ہیں اسلام سے مشرف ہونے کو ہم اس کو دوسرا ہوا کے حساب سے ہر جائز یا ناجائز دینگے۔

دوم۔ دلی تہریہ سراج بھی نہیں تھا۔ اس کا قیام بھی اس واقع میں ضروری تھا لگیا جو کہ مرزا صاحب نے جواب مقبول دینے سے انکار کیا۔ اس واسطے نامہ نگار سفر دروہ راز کی تکالیف اٹھا کر قادیان میں گیا۔ اور کامل و دواہ و ماں را۔ انہیں دلائل میں برائیاں کی تھیں آریہ کالج بھی قائم لگایا۔ سردار دودھ پندس کا آپیش ہوتا رہا مرزا صاحب کو کسی شرط پر قیام کرانے کے واسطے تین مرتبہ الہامی کو خط درمزی کے بالا خانہ پر بھی گیا۔ مگر مرزا صاحب کسی شرط پر نہ پڑھے۔ ایک دن سے لیکر دو سال تک اپنے کی شرائط کو بھی منظور کیا مگر مرزا صاحب کسی اور پر نہ گئے۔ اگر کچھ کرامات کا نام و نشان بھی ہوتا تو پھر بے گروہان تو آسانی نشان کا نام و نشان نہ دیتے۔ تان ابدال کے فضل سے آسان فرمایا کہ انکی آمدنی کے تمام ناخیز و وسائل بند نہ گئے۔ لیکن جس شخص کو دروازہ شہر سے مشافروہ کیا چاہا کی زیارت کو آنا اور زمین چڑھا لینی اور وہاں پر حراست باہجارسید کا تمام خرچہ کئے ہوئے سرمایہ کو کھانچے اور کچھ روپیہ قرض لے کر اسباب کی طرف ہجرت کر گئے۔

دناں رہاں سے لگائی بہت قرآنی نے دینیں ہیں سے آریہ کالج کے بانی نے۔ دیکر بھی پڑا کیا منکر زمانہ نے بہت سا لوٹا ہے لوگوں کو قادیانی نے دیکھو تو اس کو صحیح حل کی گرائی نے بلاتیں ڈالا اسے قریب آسانی نے۔

راجہ بول سے ہر ایک کو گرا تا ہے رانا مرزا کو بھی مسکین لگائی نے۔

ایٹنوس! اگر باوجود اس قدر عداوت کے مرزا صاحب نے کسی کو بھی بیاہ خداقت نہ ہو گیا۔ اور ہمیشہ عدل و انصاف رکھ کر قریب کو کام فرمایا۔ قادیان کے لوگ پیچھے سے بوٹے بھاگ بھی انکی جیلہ برداروں اور دیہ بازوں سے آگاہ ہو کر میری اس سحر کے گواہ ہیں جس قدر عرض نے آریہ ہرم پر اعتراض کئے تھے ان کے جواب باصواب مندرجہ الحاح و بدو قرآن کے سحر کر دینے بسبب و غلط آپدیش آریہ ہرم اور ہرم دودھ لائے گئے تان کا ساتھ دینا مشکل ہے۔ اس سبب سے بھی تاخیر ہوئی و نہ کب کی پیچ ہو جاتی مگر کچھ بھی بھول۔ دیکر یہ سخت گروہ راز دہر اید دردت آریہ پر عمل ہو کر مفصل حوالہ حاحات سحر کے گئے۔

بہت سے مسلمان بھائیوں کو بھی اس کے مطالعہ سے فائدہ ہو سکتا۔ اور قلمی

اپنے سے تعبیر کرتے تھے قریب اولی ماننے تھے اگر ان کا یہ خیال بڑوتا تو نسبت ذات باری سے انکا اعتقاد کمال کا عقیدہ بالکل متعین تھا سوال ایٹنوس تھے جنکا مثال اس وقت ہندوستان میں موجود نہیں ہے اور یہ شخص کہ ان کی وفات کا حکم کرنا دوسرے کے ایشیا شخص ان کے درمیان سے جانا رہا۔

تاریخ وفات سوامی صاحب مرحوم مولی عبدالحکم صاحب دہلی سردار و وال منقول از اظہار آریہ مترادس مطبوعہ ممبئی ۱۳۵۴ھ نمبر ۳ جلد ۱

یگر عبدالحکم اس سحر پر دوزخ و عذاب فرما کر اس کو خوب عذرت فرمایا جہاں قادیان و دینا باہا کالج کے روز دیوانی آئی اکتوبر

عبارت یہ شداد و مہمنا جیسر بھائی مرزا کہ شہر و قریب لیل الدجہ و دوزخ مردم مگر کوئی نہ گزیدہ آیتاب آچرخ پاپ

بہر جاہ صلی گئے آریہ حراست خزان

لہذا ہر طرف انھوں نے آہ و زور دایا بل گتم مگر عیش و شاد سے نالغ گفت کہ نشیدی سحر کردار جہاں کی قریب لگتا ہمارا سوچی یا نملناں خیر انرا تیں کہ روزی شاہین ہند ملیت بخش دوتیا ہندوستان جو شمع آریہ مذہب متوکرہ جلاغ مشتبہ بدعت ہم از وقت مروریا شدم اندوہ گیں میں خورشید انتریم پرو شدم و زنگار تاریخ وفات ان قدس را چو خیریم ز کائنات عسی بہت بکرم بس کہ ز کائنات شاد و دوسرے گفتا مگر گفتش تاریخ میں عسیدی گفتے گزاد مس بکرم و گزاد تاریخ ہم فرما۔

بخندہ گفت میں عسی بہت دظاہر ہر باعدا و حروفش بہت بکرم خود پیدا یہ صنعت کہ اندک لاد و تاریخ حاصل شد بقصد ششم انصافت اذ اہل ہزارا۔

منادعت نمودند۔ چون نفوذ اختلاف از حد گزاشتند فرمود و برخیزید ازین پیش میں کشتار نیست نزد میں پیغمبر سے باہر فرمود نزد میں مرویت کہ عبدالحکم بن عباس گفت بدوشیکہ بزرگ اس بود کہ نگذاشتند کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم وصیت نامہ پر بیسید۔

مرنے وقت وقت عایدہ سے گریان تھے اور اس کے حسن و خوبصورتی پر نگہ ان قدسے اسکا بت بنا کرتے ہیں و کھلا یا پتہ دل پیچیں کو قرار آیا۔

چنانچہ دراج النبوتہ میں ہے رسول خدا فرمود بہ تحقیق آسان کردہ شد بن موت زیرا کہ دیدم بریاض کف دست عائشہ را در بہشت و محکم شد بہشت کہ محبت عائشہ مرا محضتہ اور محبت مرثیہ کمال لہذا کہ صبر ترائست کرد او سے پس متثل ساختہ شد عائشہ برائے شے و رحمت آسان شود بے موت بہت آں۔ زیرا کہ در کانی خویش در اجتماع محبان است۔

جس طرح کے جبر و ظلم سے وہ چلا یا۔ ان سے اگر کچھ کوئی عقلمند بھی ناواقف نہیں مگر کچھ بھی ایک خاص واقعہ کی طرف توجہ دلانا ہوں سے عقیدہ کہ لے در زانہ رسول خدا و شہرہ پانچول فرستاد و کثیر و دیزیر۔ کہ گزشتہ اقبال لہے ہیر بقدر کشتن پیش کہیں کہ ناپاک بود دنیا پاک میں نے گفت میں خوشترام پیچہ ہند میں امور حاکم کہ کم بجائے میں خوشترام کہ گزشتہ میں لڑنا لکم بفرمان پیغمبر اکرام سے کہ کشتا و در خیرش از دنیا درون قوم لانی نہاد متوجہ کہ را اند سیلاب خون بدلیخ

(ابوستان باب ۱۲)

غرضیکہ اسی طرح صدرالخریزری اور دیگر کشتی سے عرب شام۔ روم۔ ایران و مصر کی ولات لے آیا وہ عرب مغلوب ہو کر جزیریہ محمدی قبول کیا اور کچھ سیرت المرسلا اور تاریخ اول العدا و کتاب خامس)

اب اے ناما بنی احمد! قرآن خدا کی واسطے حق و باطل میں تمیز کر کے جھوٹ کو چھوڑ دو۔

محمد صاحب	سوامی صاحب	محمد صاحب	سوامی صاحب
<p>وہ قسم کہ ان مساک را میخوابد۔ پر سیدم کی بارگاہ الہیہ مساک کو جو ایسی بارگاہ شادمانہ فرمود کہ انہیں مساک اندر مست برادر خود گرفتار نہ کیا بہن نور سناہتم وہاں حضرت آدم بستہ ہوئے جو کمال کو پہنچا کہ وہ سب پر سیدم میں کو نظر بر سر عفت خادم از دست موح مطرش بدلتا و عقلت کرد روضہ الاحباب میں لکھا ہے کہ ایک یونچ کے گھر میں کھانا تیار کیا گیا اسنے کھانے میں شریک لیا ایسی خبر کی تاثیر سے بہت عرصہ میں رکھتے تھے بہت گریہ بخشی کے آخری وقت کچھ کھانا چاہتے تھے۔ فلم دوات مانگی عمر کے اس وقت پیغمبر کے موش کھانے نہیں کھاتا کچھ کہہ رہا ہے۔ اس کے دل پر اعتبار نہیں ہے۔ موت کے درد و غم میں اس پر خلاصہ کہ خلافت کی پخت کوئی بند و بست نہ کر کے ہے۔ سے پہلے بڑا سخت بیمار آیا اور دوسرے سیدم ہوا۔ آخری فی حالتہ کے زمانہ میں وہ کہ استعمال فرمایا۔ عمر ۶۱ سال کی تھی۔ سید میں دفن ہوئے۔</p> <p>روضہ الاحباب میں عادت آن حضرت (ارضا) کی بابت لکھا ہے۔ میگفت خیر کفر خیر کفر کا حد و انقیاد کو لاہلی و ایشان در غایت مدار اور اگر انھیں اسے بچکانہ اور بکے انرا نشان اور خیر شمس اور بلع محدودی فرمے۔ ان کو خائستہ و بیزن پرستہ نہ لکھے عایشہ صدیقہ از کہ آن خور سے حضرت آن کو زہ را زائے کرتے دائیم ضعیف کہ اس آب خوردہ اور بخور سے بچوں از اسخوال بنانل باز کرتے حضرت آن کو انہیں پرستہ۔ و از موضع دوان نے گوشت نہ لکھے و در حالیکہ عایشہ حالتیں بڑے سردار اور نادر گاہے بڑے تیکہ ذرہ قرآن خواندے در مسعود و لیسند با جائے و دیدن ملاقت مرد و بار اول عایشہ انہیں در گوشت گوشت دوم عایشہ خیر منہ بودہ آن حضرت از عایشہ در گوشت پس فرمود ہذا مذاک بعضی سبقت در مقابل آن سبقت واقع شد کہ بزرگوار ہوئی۔ گاہ بود کہ در حضور مجمع علاج موت ہوئے۔ ان ایشان بہانے میں فرمود</p>	<p>کو ذہ لو کچھ یا موہ کے بس میں تھے پس جھٹھ رو بھیاموہ دنیاوی معاملہ سے ان کو بھٹا۔ وہ اسی لئے بھٹا۔ کہ خلق اللہ خصوصاً اہل ہند کو اپنے جوہر علمی سے فائدہ پہنچاویں۔ اگر سوامی و اندر جی مہاراج۔ دنیا سے کہ دنیا کو ترک کر کے اب بھی وہ تارک الدنیا تھے) کہ بیٹھتے۔ اور مثل بعض مہاتوں کے کسی سے اسطرح نہ بکتے۔ تو ان کے روز یہ فائدہ جو کہ ہندو کو پہنچے ہے۔ کہ سے پہنچتے۔ پس یہی وجہ ہے کہ یادند جی مہاراج نے دنیا کو ایسا تارک نہیں کیا کہ اس سے بالکل جدا ہو بیٹھتے۔ اور ان کا فضل کمال پون ہی پوشیدہ رہے مرفہ نہیں کے ہماؤں کو قطع ہو چکا۔ ہاں نہ تو یہ ان قسم کے سنیاس ایسی یہ سنیاس میں سوامی جی مہاراج نے ہی جو بائت کر دیا اور پھر ہر شے اہل کمال کی پرکھ قدردانی سے نہ لکھے کہ بعد ہو گئی ہے۔ پس ان کے کھانا کے کوامی دیا نہ جی کے فیض کو جس سے ہزاروں آدمی آئے دن سیر ہوئے تھے۔ انصاف پسند اور دانا لو کہ یاد کر کے مویں حضرت مہاراول تو سوامی جی کے لئے اس قدر وفائے کہ بیان نہیں ہو سکتا۔ ایسے بالکمال بار بار کہاں سید ہوئے ہیں۔ پس اگرچہ انکی زندگی کے اوقات ہماری یادگار کے محتاج نہیں۔ تو بھی آپ بھائیوں پر فرض ہے کہ اس سچا طالب دینی ورے نچنے سے بہت جلد کو سنس کریں تاکہ عالمگیری کے باشندے۔ اور تندرستی نسلیں بھی بچھ لیں کہ ہم نے بزرگ اپنے اہل کمال مرشدوں اور فیاض روئی مشہور خاطر و عزت کرتے تھے۔ اور کیسے دجال سے متفق تھے۔ ایسے کا نہیں بہت اور قومی اتفاق کے ثبوت کے علاوہ فی گر جو شکی کا بھی پورا اطمینان ہوتا ہے۔ اس یہ بات کہ سوامی جی اندر جی مہاراج کی</p>	<p>و بسیار بود کہ در یک شب بار یک روز جمہور خیر خواہ کے گاہے طواف فرماتے و انکشاف ایک غسل کرنے کے گاہے بہرہ طواف کرتے و در عقب ہر جماعت غسل کرنے بائے آگشتہ چار بارے ہمہ یک غسل نے کئی فرمود اس طریقہ انکی و اطوار اطلبت آسم گویا رسول صلے اللہ علیہ و آلہ از دنان خویش صحبت داشتے چشم مبارک بر ہم نہانے و ہامہ بر سر پشایدے وہاں نن بکتے تنہا کسینکو والی قاس و بصحت پرستہ کہ سخت را در جماع قوت سی مرد و از فایہ دادہ بودند لاجرم از اول بود کہ چند زن خواہ گلچ کہ نہ نیاز یادہ نہ و غیر مودج الی من دنیا ذکر النساء و لطیفہ و جمل قرعہ عینی فی المصلوۃ۔ روضہ الاحباب مقصود ل باب میں لکھا ہے۔ روضتہ از عایشہ نہ لکھتے من ندیم ایچ احدے کا مرقع ہے بلوے از پیغمبر۔ رسول اللہ در مرض موت بسیار مہاراج سے خود و در فرش خویش منقلبے شد۔</p> <p>روضہ الاحباب مقصود ل باب سر۔ فصل اول۔ از میرزا تنہا الحارث روایت کنند کہ گفت من در سول خدا ہو جنبہ لہم باب انقر ہر وقت غسل بخوم مقدسے اب از آن طرف ہاں رسول از آن بقیتہ آب غسل مزدگفتم من ابی جی غسل کردہ بودم۔ فرمود لیس علی اما عجبانہ</p> <p>روضہ الاحباب مقصود ل باب ۲۔ از حضرت نامہ روایت کنند کہ مرض میں از عایشہ روایات یا ما ان فرمود میا بندہ من تارے شہا روضہ بنو لہم کہ انداز من گراہ نشوید پس میان اصحاب اختلاف و از شدہ با کبریت کو نہ لکھے از محاب گفتہ نشان از بیت در حال است آیا ان سخن از وے مثل ان اسٹہ کہ مردم دین از شدہ از سیکندہ عی خطاب گفتہ میں پیغمبر علی کہ وہ تو قرآن دینا شہادت و حجاب لہ اللہ۔ پس خصوصاً</p>	<p>یادگار کس قسم کی ہوتی چاہیے اصل میں انکی بارگاہ سے کچھ کلی اتفاق ہے۔ سوامی جی کی وہی یادگار انکی موت کے بعد قائم کرنی لازم ہے جسکو زندگی میں وہ دل جان سے بار کرتے تھے۔ اور صرف پیار بلکہ اسنے پورا کہیں اپنی تمام طاقت کو صرف کر کے تھے وہ کیلئے ۶ وید کا ترجمہ اور تفسیر جسکو سولے سوامی جی نے چاروں میں آج تک کسی عالم نے نہیں کیا۔ کہ ناگوں ارادہ بھی نہیں ہوا۔ ہوا کیونکر؟ یہ کام کچھ وہاں تو تھا ہی نہیں۔ اور ظاہر ہے کہ اس یادگار سے تمام اربہ لوگوں کو فائدہ عظیم قیامت تک ہو چکا ہے گا۔ اور یہ حرم کے علاوہ تمام قیں اس خیمہ فیض سے ابدال و پاکیزہ رہ سکیں گی۔ اور جب ان تفسیر کر لینے روز رکھیں گے تو وہی لطف حاصل ہو گا جو سوامی جی مہاراج کے گفتگو کرتے اور انکے وعظ مبارک سننے میں حاصل ہوا تھا۔ اب فرمے کہ اسکول یا اور یادگار بنائیں یہ لطف کب مل سکتا ہے۔ راقم محمد مراد علی بیچارہ از جیسر۔ آنر سول مولوی سید احمد خان صاحب علی اگر کھ کج کہ تمہم کی را۔</p> <p>منقول از اخبار کوہ از لاہور مطبعہ سال ۱۲۶۵ نہایت افسوس کی بات ہے کہ سوامی جی دیا تندر سورجی صاحب جو زبان سنسکرت کے بہت بڑے عالم اور وید کے بہت بڑے محقق تھے تینویں اکتوبر ۱۸۸۸ء کو ہیکے شام کے چھبیس استعمال کیا علاوہ علم فضل کے نہایت بزرگ اور درویش صفت آدمی تھے۔ انکے معتقدان کو دیا جاتے تھے۔ اور بے شمار ایسی ملاقات دہ صرف جو فی سرب منکر کے سولے دوسرے کی پوجا جاتا نہیں سمجھتے تھے ہم سے ایروانی دینا نہ حرم سے بہت ملاقات بھی ہو چکی کا نہایت اوب کر کے کیونکہ ایسے عالم کو عہد شخص تھے کہ بزرگ ہونے والے کو ان کا ادب لازم تھا۔ شاید ہماری سمجھ کی غلطی ہو۔ مگر ہم کو خیال ہے کہ سوامی صاحب میٹر لینے ماوی کہ جسے وہ</p>

مکملہ	محمد صاحب	سوامی صاحب	محمد صاحب	سوامی صاحب
اول کا اور حاجت مند مسلمانوں کا اور حضرت کے فرج پورے سرور کو کچھ خدمت میں چار حصے تھے سو فخر کو تقسیم کرنا سوار کردو حصے اور پیا دو کو ایک اور چوالکے صلح سے لیا دھارا خرج مسلمانوں کا "افسوس! افسوس! اگر تیرے جھلے شیر زار ا تو کیا مارا۔ ہمارا نفس آزارہ کو گرا ا تو کیا مارا اگر خون کا کھانا مینا فرقان میں حرام ہے۔ مگر جنگ! ادیں جب حضرت کا خون جاری ہوا تو ہا کا کہن مٹان سے جو اس بعد ہزدی کا پاپ ہے مکے رخ پر مٹے لگا خون دشمنان کیا اور محمد ص نے فرمایا: اے نبی ہشتی سے اور اکثر جاہل لوگوں کو اپنی تھوک پلایا کرتے تھے (دیکھو شفاء کا مضمون عربی صفحہ	۲۱۲ سطر ۱۲ طرح اللہ کے بابل میں طرح نکو ہے کہ ارم یمن کو نبی سے حضرت کا پیشاب پی لیا اور حضرت نے اسکو بلا ہر حرکت سے منع نہ کیا بلکہ ہنس کر کہا اب تیرے شکم میں کچھ ہو گا۔ اور نہ دھوئے یا کر نی کر کچھ بھی حکم نہ ہوا۔ دوسری بار ایک عورت برکے نے ہنگامہ پیشاب لوش کر لیا اسکو بھی حضرت نے خوش ہو کر نہ مندار بتلا دیا کہ تو کبھی بیمار نہ ہو گی۔ اور ایک کو نے بھی ایک بار حضرت کا پیشاب پی لیا تھا اور کچھ شفاء کا مضمون عربی صفحہ ۲۱۲ سطر ۲۰ ایک محمدی حجاز میں حضرت کا خون پیاری کا لنگھا ہوا را تھا حضرت نے اسے ارشاد فرمایا کہ یہ کبھی بیمار نہو گا۔ حالانکہ خود ہی مفسد خون سے بیمار تھے۔ ای طرح کسی مرض کے سبب حضرت نے پھر خون کھایا تھا اسکو عبد اللہ بن مسعود نے کچھ عرصہ تک فرمایا کہ عبد اللہ اب تو تو خوش نہ تھا دیکھا دیکھ شفاء کا مضمون عربی صفحہ ۲۱۲ سطر ۱۵ حضرت نے ایک ایرانی کے یہاں سے خود اور نہ دھواؤ اگر بائیس حصے کا اور بارہ حصے کیے اسطرح دیا جو بالا اور بارہ حصے کے اور کم ہر دو حصے حضرت نے بھی پیا۔ سراج اللہ اور شفاء میں کہ حضرت کا پاجانہ زمین پر جا کر گرئی تھی جب بی بی عائشہ نے پوچھا تو فرمایا کہ میں نے اس رسول کا پاجانہ زمین پر گرا جا یا کرتی ہے !!!	سکھنا تھا ہم نے نامکملی علم سے بات نہیں کر سکتے تھے۔ وہ ہمیں بولنا سکھانا تھا۔ ہم ایک دلدل عظیم میں پھنسے ہوئے تھے وہ ہمیں ہمیں سے نکالتا تھا اور جنگ یہی پرا تھا ہم رسالت کی بیڑیاں پہروں میں اور حسب کی ہتھکڑیاں ماحقو نہیں دیتے ہوئے تھے وہ ہم کو ان سے نجات دیتا تھا۔ ہم اپنے گھما سوں حقارت کرتے تھے وہ ہم کو رفاقت سکھاتا تھا ہم اپنی آنکھوں پر پردہ اور دلوں پر مٹس رہتے تھے وہ ان کو اٹھاتا تھا ہم بائیں ہمہ کچھ مینے نہیں تھے ہوئے تھے۔ وہ ہمیں بتلاتا تھا کہ ست دھرم کے واسطے ظاہری جہان فصول ہے۔ ہم اس غلط اختیار کو توب جانتے تھے اس نے اس کو عیب ثابت کر دیا۔ ہم نے پشیمانگ و ناموس کو ادا تھا۔ وہ ہمیں پھر دلوانا چاہتا تھا اسے خدا ہم قہر سے بہت دور ہوئے تھے۔ لیکن اسے خدا تو ہی جانے تیرے دل میں کیا آئی کہ تو نے اسکو ہم سے انہی جلدی چلا کر دیا۔ تیری باتیں تو سی جاتے۔ مولوی محمد مراد علی صاحب فیض رجوہ دگوت کر لئے۔ مفسر انرا اعلیٰ کوہ لاہور مطبعہ نور پور شفاء صفحہ ۱۲۹ جانب اٹھیا صاحب اخبار کوہ لاہر تسلیم۔ آپکا خواصداقت شفاء کہہ نور مودتہ ۱۰۔ نور پور شفاء مرسے روبرو رکھا ہوا ہے جس میں آپ نے کمال دانائی اور دور اندیشی کے ساتھ سوری سوامی دیا ہشتاد سورتی جی ہمارا چمکنے باشتی کی یادگار کے بارہ میں کروڑوں روپیہ کی لئے ظاہر فرمائی ہے۔ سچو دیکھ بھی اسی روز سے جس دن سوامی جی ہمارا چمکنے ہمارے شہر میں انتقال فرمایا۔ نہیں بالی بابت نہ خیال ات ہوے اور بارہا اس شخص میں کچھ نہ کچھ کچھ نے غماں اٹھایا۔ لیکن پھر اسی خیال سے کہ میں اہل اللہ کے علی الخصوص آریہ بھیجائی	دیکھو شفاء کا مضمون مطبوعہ لاہور شفاء ۱۲۹ قسم اول باب فی فصل ثانی ص ۱۲۸ سطر ۲۰ کا مضمون چھاپنے شفاء میں لکھا ہے کہ اہل علم کی ایک جماعت قابل ہوتی ہے محمد ص کے پاجانہ اور پیشاب پکاک ہوئے پر۔ اور یہ قول علمائے شفاء فقید ہے کہ حضرت محمد ص کا پاجانہ اور پیشاب دونوں ایک لکھا شکی مانند طییب اور ظاہر تھے اور جناب مولوی صاحب صاحب فارسی امرتسری نے بھی اپنی کتاب میں جو لکھا تھا شلاب ہر اولیہ کے طے کر لی ہے۔ اس بات کی کچھ طرح تصدیق کی ہے۔ آخرین! اسی سے عرب کی جہالت اور صاحب کی عقلمندی کو جان لینا چاہیے۔ مذاق احادیث لکھنا بدہم صفحہ ۹۱۹ ہیں لکھا ہے کہ محمد صاحب جب مرض الموت میں میں اپنے ہر دہائی چار پانی ایک ایک پی کے کھجوا تھی آخری قرار پیا کہ حضرت کو بی عائشہ سے زیادہ رغبت ہے۔ ان کی چاہائی اس ہی کے گھیریں ہے اور ایک روز حضرت نے وہیں ۹ بیسوں سے مباحثت کی اور اسی کتاب کے صفحہ ۱۲۸ میں لکھا ہے اور یہی ذکر سراج النبی میں بھی ہے درگاہ چارم صفحہ ۱۸۸ شمار فضائل عائشہ دیکھا کہ جی (ابو جلی علاؤ الدین شہ نازل سے شفاء نے محمد صاحب کے پاس دینی ہی آئی تھی جبکہ حضرت بی بی عائشہ کے لحاظ میں ہوئے تھے۔ اور یہی ساری تاریخ حبیبہ میں بھی رقم ہے پس سچ سے کہیں نہ ہو یہ انجیل بوقت ہے اور سراج حبیبہ کے صفحہ ۱۵۰ فصل ۳۔ مطبوعہ لاہور شفاء میں لکھا ہے کہ وقت صبح آٹھ بجے تھی بیعت گھر ہے تھے آخر بی بی عائشہ کی بیٹی سواک آئے منہ میں چوٹی گئی۔ تب صبح نکلا۔ اور یہی ذکر سراج النبوی فی سراج النبوی ص ۱۸۸ چارم بابہ خرم صفحہ ۱۸۸ میں لکھا ہے۔ بعثت شہید شفاء نے لکھا کہ حضرت عائشہ کفہ در جالت نزع عریاں لکھنا کہ اس نے لکھا ہے ہیں بی بی کو درہم درہم سواک ہر دو چوب آگ اور حضرت رسالت کے نظر کو چاہئے کہ	جانب محمد ص کی یادگار کے لیے چندہ جمع کر نیکی کو کوہ میں یا نہیں اور جو کہ میں تو اس چندہ سے کیا یادگار قائم کر نیکی کو جو کہ میں تو اس سے پچھ اس بار میں آپ نے عذر اور صحیح کے ظاہر فرمایا ہے جس کی بھی ظاہر کرنا چاہتا تھا۔ سب پہ ظاہر ہے کہ سوامی جی مدعو جس ایسے بزرگ کی کوئی نہ کوئی یادگار قائم ہونی ضرور چاہیے۔ کیونکہ سوامی جی مرحوم جیسے بزرگ بار بار اس سنا سن پیدا نہیں ہوتے اگر ہم لوگ ان کی یادگار قائم کرنے میں دل و جان سے کوشش کیے میں اور کریں گے۔ مگر کچھ بھی آپ خوب یاد کریں کہ اگر سوامی جی مرحوم کی یادگار ان کے پیروکار نہی بھی قائم کریں تب بھی سوامی جی ویسے نہ تھے کہ ان کی یادگار اس نیکے ہضہ اول کے لوگوں سے فروغ میں ملے۔ بلکہ میر خیال ہے کہ جو میں نہایت صحیح سمجھتا ہوں کہ سوامی جی ہمارا چ کی یادگار نہ صرف آریہ مت کے لوگوں میں ہے کی بلکہ انگریزوں بہر دیوں مسلمانوں وغیرہ کے خود ان کو بھی ملے گا اور ان میں بھی سوامی جی کی یادگار ہمارا دل برس کے قیامت تک کی جو ان سے اس دنیا میں جھگڑنے سے ہے میں۔ اور ہمیشہ ان کی مخالفت میں سعی کرتے رہے میں تجزیہ کہ مسلمانوں کی تیرہویں صدی اور کی کچھ خوش آؤا بیسویں صدی میں ہندوؤں کے مت کا کوئی حکام فاضل ایسا نہیں کر سکا جیسا کہ سوامی جی ہمارا چمکنے ہمارا چمکنے بلکہ اگر میر خیال صحیح ہے تو سوامی جی کسی ایسی ہمارا چمکنے ہندو شاعر اور قوتواں ہندو کے بعد سوامی دیا شفاء سوامی جی ہی ایک دیند شفاء کے عالم متحرک رہے ہیں۔ جن کو سوامی کسی دہس اور بلکہ دس پر بھی نہ پہنچ دیں تو چاہئے۔ کیونکہ جو کام سوامی دیا شفاء جی ہمارا چمکنے کی ذات پر کات سے ظہور میں آئے۔ وہ ان دونوں بزرگوں کے خواب و خیال میں بھی نہیں گئے اگر ہم سوامی دیا شفاء جی ہمارا چمکنے کو تعلقات دنیاوی سے بالکل جدا نہیں بننا سکتے تو یہ بھی نہیں

محمد صاحب

سوی صاحب

محمد صاحب

سمیات آری صاحب

مردود و تیری جاری کی کارڈا وادش والی
 بری ہے چاہے جس کے ساتھ وہاں حالت
 کی اور نہ کہ ساتھ کھیر لے اورادش کو
 بھی میت لال میں رکھا اور اسی وقت میت
 بیان فرمائی۔

سورۃ احزاب (اور اذ لا موقعتہ ان
 وھبت نفسہا للذی ان اراد البقی
 ان تنسکھا حلیمۃ لکھن علی المؤمنین
 ترجمہ سبیل ہے وہ ایمان والی جو ہے
 نکاح یا نفس ہی کو کھینچے اگر نہ بھی
 اسی کو اپنے نکاح میں لانا چاہے۔ یہ خاص
 تیرا واسطہ ہے۔

مطالع النبوی میں ہے کہ سہ ماہہ ربیعہ و ربیعہ
 پیر میں زید کی جو دوشی اس سے بھی حضرت نے
 بلا نکاح محاسنت کی اور عہد لا استنار فرمایا کہ
 خلافت آسمان پر یہ اور ربیعہ نکاح میں چلائے
 اور چیل کر دے چنانچہ مفصل حال تفسیر
 جیسی میں اسطورہ پر درج ہے۔

زبورہ جواب ہو نہ تاقی میں نہ مٹا و طری
 زید کا اکی لکی علی المؤمنین جرج فی
 انراج ادیاہم اذ انقضی امنہم و طر اذ کان
 اللہ مقولہ۔ تو چھکے۔ اس جہ اور اکی لکی
 اس سے صاحب جیسے اس کو تیری زور کر دیا۔
 تاہم یہ تیرے مسلمانوں پر چرچے یا لکھ کر جو ریل
 کے حق میں جب اور اکیس ان سے حاجت اور ہے
 حکم اللہ کیا کیا تفسیر سے دعا صلعم محمد صاحب
 زبورہ منزل اس آیت چاہے زبورہ فیت یہ ہوتی
 ربیعہ گفت یا رسول اللہ یہ خطبہ گواہ حضرت فرم
 اللہ المزج و جبریل الشاہد و ورتہ ہیں
 سبب برسا کر ان فقر میکرو۔ کہ لکھنا لیا ہوا
 شریک کہ یہ خبر ہوتی تیرے شہادیاں و شہادہ
 لایح و متبع کے زور سے متب چلایا۔ قرآن سورۃ
 فقر کہیت صاحبنا القیامۃ الخی کنت علمنا
 جلالہ اللہ مقدرت۔ وکان صل اللہ علیہ
 سلم فی الیما فلما حاجہ امر باہتتال
 بیعت المقدونہ لیا لہم فیصلۃ اللہ
 لیس تیرا و ہجرت ہجرت ہجرت ہجرت
 ترجمہ۔ یہ محمد صاحب پہلے کعبہ کی طرف تہ

نفس کشی اور من جیتنے کے خیال سے
 عرصہ تک ہر دور کے یاس و گمراہیوں
 میں مصروف رہے جب ہر طرح کا مل لکھنا
 دیکھ کر شاد و شاد شاد پھر ہو چکے
 تو ملک کے سدھار پر کمر باندھ ہی اور
 ہندوستان کو آریہ ورت بنا دیا تاوی
 عیش و عشرت کو بمقام بلذلی برائیاں
 دور کرنے کے تاجہ جان کر انیشور کی
 توحید کا نظارہ تمام ملک میں بجا و اور
 تمام غرضانی و خوشنوں کو روک کر لڑائی
 ورت پیری کا داغ دہن آریہ ورت کے
 شاوا اور ظلم جو چلانے کے عوض
 ستہ ہر کے کو پویشی کے نیکو جات سے
 اکیان۔ اوڈیا۔ اندھکار۔ کی مہاک باریوں
 کو جڑوں سے اکھیر دیا۔ صدائے ظہیریت
 میں کوٹ کوٹ کر پیری پھیلتی اور جی پندری
 سے مزاج کو روحانی الفت بھی۔ صدایا
 ناسکیوں کو ایسور کا قایل کر لیا۔ ہزاروں
 خود پرستوں و دیوتوں کو پرستو کا بند
 بنایا لاکھوں بیت رستوں کو زنگار و غیر
 مجسم پر زما کا سا جہنما یا اور اکیان کے
 عیش کوڑے سے نکال لاکھ لاکھ ایسور
 کے کچھکے جھکا پائین ہزار برس کی قائم رہندہ
 بت پرستی کی لاکھ کومت ویدوں کے پتین
 سے نہایت کامل شجاعت سے سخت جبین
 کے کہ ایک لڑا عظیم شاہکار اکل کھا ڈیا۔
 کہ قدرت کی جگہ جس پانچ تھریں ہم
 ایل ان چاروں کو، کو لکھنا شانی لکھندہ
 غرضیکہ آریہ ورت کا بیدار کرتے ہوئے
 تمامہ ان کے خیر راست جو پویشی شریف
 لیکھ اور بت کچھ ستہ ہر پویشیاں لکھ
 بیعت اعتدال پر پیری ادیا ہر کچھ
 مہاراج صاحب بہادر کی بھاری اور
 خصوصاً اس بات سے کہ ان کی راست
 میں دومی جی ہمارے تہا نہایت آردہ
 چنانچہ وقت رخصت سوچی جی کی بالی
 کے ہمراہ ورت ورتک پیادہ تشریف
 لاکھ افسوس کا اظہار کیا۔ وہاں سے تفریب

کے نماز کیا کرتے تھے۔ جب
 ملکہ سے دینے گئے تو ہر دووں
 کی رضامندی کو بیت اللہ میں
 کی طرف نماز کرتے تھے پھر اور
 سے پھر گئے اور اسی عید کی
 طرف سجدہ کرنے کے لئے ڈورہ
 عذر سے مٹا لہ کر دے۔

مسلمان ہونے کے کھٹے رو پر
 اور اونٹ وغیرہ بھی دیتے تھے۔
 لوٹ میں جو لوگوں کی عورتیں پیرلا
 تھے وہ فوجی سپاہیوں کو بھیڑ
 بکری کی طرح انعام ملتی تھیں۔
 (دیکھو قرآن سورۃ نساء)
 والحصن من النساء الا
 ما ملک ایما کرا لہ علیکم۔
 ترجمہ۔ حرام میں تم پر نکاح بند
 عورتیں مگر جو تمہارے ماتھے
 جاویں۔ (طرائف میں تو حرام نہیں)
 حکم اللہ کا کہ تم پر غزوہ حمہ و غزوہ
 فائدہ بہت کم سما شہ قرآن صوفیہ
 لکھنا ہے کہ قمر واد عورتوں میں نکاح
 تھا۔ اور عورتوں مسلمانوں کی
 نہیں۔ اسے جس کو پہلے مسکوحہ حال ہے
 لوٹ کے ال کی ترغیب دیکھو کہ لوگوں کو
 کہ اور انہوں نے ہر سی لوٹ کو دیکھ لائی
 جانا اور اس لوٹ کے ال سے اپنا اور
 کا حصہ بھی پھٹا یا دیکھو قرآن سورۃ
 الفضل واصل اعنا خمسین شہی خان
 اللہ محمد و اللہ و اللہ الخیر فی ہدی
 و لیکن واللہ یسل بحمد و رحمان کھو
 کہ لوٹ زینت) الا وچھو پیر اللہ کے
 واسطے ہمیں ہی پاؤں حصہ اور رسول کے
 اور بتاتے اور تیرے اور محتاج کے
 اور سافر کے ہر متر قرآن صوفیہ ۸۰ پر
 شاد پیر پھٹا ہے جمال کا فو تو کر
 لیس وہ عید کے ہمیں پاؤں کے
 تینا لکھ کے واسطے خرچ رسول کے
 رسول کو خرچ، اپنی ذات کا اور قربات

تبدیل آپ وہو اکوہ آریہ گئے چہرہ جیسے اے مگر
 انا فو ہوا۔ چنانچہ بروز دہلی میں آریہ اس ماہ کا وقت
 شام نہایت آندویشا شہ میں گامی کاجاب کر کے
 الفاظ البیور تیری آگیا یوں کہ کہ کر انتقال فرمایا اور
 انہی جگہ ویک قاعدہ سے سبکداری کیا گیا۔ تاریخ جون کی
 عروبہ تہم دور اجہمیر کوئی اب چند غیر
 متعصب ۱۹۲۲ء لکھنا تو کی رائے خور کرنا ہوں۔

مولوی واحد علی صاحب بکرتی پھول اسلام آباد کی
 منقولہ امر اخبار دینی پکار کے ۲۲ جون ۱۹۲۲ء
 لے آریہ ورت تیری بد قسمتی پر چکے رونا آریہ
 ورت تیری تیری پیرلا دل خون ہوا ہے لے آریہ ورت تیری کی
 پر چکے غرت آئی ہے بسے آریہ ورت تیری پیرلا دل
 لکھا یا تہا ہے کسی جلدی تیری نیاری کے سر شہر کو
 بند کر دیا گیا ہے خدا کیا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم پر خوار
 بر زمین پائیں لے خدا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم دنیا کی
 کے ساتھ کھٹا سا سچیں لے خدا کیا کچھ منظور
 کھا کہ ہم بھی بوجہ بے خودت اور بیوقوفی سے
 رانی پائیں؟ ایذا کیا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم ان و ہیات
 رسمیات کے بندوں سے نجات پائیں بے خدا کیا کچھ
 منظور نہ تھا کہ ہم بس کے لفاق کو دور کریں؟ اسے
 کیا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم اپنی اپنی نوع کو اپنا بھائی
 سمجھ کر ان سے محبت کرنا سیکھیں۔ ایذا کیا کچھ منظور
 نہ تھا کہ ہم علوم علویہ کی تحصیل کریں؟ ایذا کیا کچھ
 منظور نہ تھا کہ راست ہر کو کچھ دیکھیں؟ ایذا
 کیا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم اپنا کھانا ناد حاصل کریں
 ایذا کیا کچھ منظور نہ تھا کہ ہم اس ستہ ہر کو سیکھ
 کر تیری ان اعلیٰ انعام کی کیفیت ہم میں جوڑے
 اپنے مزد و کھ واسطے حصص کی ہیں؟ نہیں! ایذا یہ
 سب کچھ تیری رحمتی کے مطابق اور ہرے متعارف کے
 موافق ہوا تھا پھر کیوں ایذا توڑنے ہم کو یک لخت
 اس طرح بے سوسا مان اور بے مان کر دیا۔ لیجئے ہمارے
 نیچے ہادی ہری سرائی جی ہمارا ج و ماہندہ سرائی
 کو جو ہمیں یہ سب کچھ سکھاتے تھے۔ ۳۰
 اکثر پیر ۱۹۲۲ء ۵ بجے شام کے بلایا دہلی کی کرات
 گم مصروفی اخوں سے روز روشن سے لیکن حقیقی
 آفتاب عالمی غروب ہو گیا۔ ہم بالکل نادان
 تھے وہ ہمیں ہر ایک چیز کی شناخت کرنا تھا۔
 ہم کم طاقتی سے اٹھ نہیں سکتے تھے۔ وہ ہمیں

محمد صاحب	سوامی صاحب	محمد صاحب	محمد صاحب
<p>مگر کے مدرس کے پوجاری۔ قرآن میں لکھا۔ سورۃ الفصحیٰ و وجد لکھ ڈھالا ہندی۔ آئے محمد تو لکھ بھٹا پس بھٹے مایا دی۔ ۱۰ سال کی عمر میں یہ خدیجہ الکبریٰ ایک الازہر عورت سے متعلقان قرض لے کر لکھتے تھے شام کے ملک میں سفر و تجارت کے واسطے گئے اور جب وہاں سے واپس آئے تو اسی خدیجہ عورت سے جس کی عمر ۴۰ سال کی تھی۔ حضرت نے شادی کی اور مالدار ہو گئے عجب ۱۵ سال تک یہی ایک عورت رہی کیونکہ دولت مند تھی جب وہ مر گئی تو ۱۰ سال کی عمر میں جو بیہوشی کا دواں سال بھا۔ اول سودہ۔ دوم عائشہ۔ سوم زینب۔ چہارم ام سلمہ۔ پنجم زینب بنت جحش۔ ششم جویریہ۔ ہفتم ام حبیبہ۔ ہشتم صفیہ۔ نہم حفصہ۔ دہم میمونہ کو نصف میں لائے۔ یہ مہر خدیجہ کے کل گیارہ (۱۱) ہوئیں۔ ہفتے مختلف ان سے زیادہ ہوتے ہیں۔ معراج اللہ کے صفحہ ۲۸ رکن چہارم میں لکھا ہے کہ عائشہ بوقت شادی ۹ سالہ تھیں اور خدا نے ایک فرشتہ کے ذریعہ دوسرے عائشہ کی تصویر چہرہ میں نقش کر دیا کہ محمد صاحب کو میں دکھلائی تھی۔ قبل شادی کے اور اسی روز عائشہ سے زفاف دہم بھٹری کی۔ یہ تمام حال معراج النبوت کے صفحہ مذکور میں درج ہے۔</p> <p>حضرت امام غزالی صاحب کیمائے سعادت نے ۴۰۰ فرماتے ہیں۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہر شے نزدیک نے لڑے دے عائشہ را دست تر دستے دگفتے با خدا یا جو بدست من است چہ کم کم اول بدست من نیست و اگر کسی ایک زن میرشدہ باشد بخود ایک پیش لے رو و ایک اور اطلاق و در دیندارد۔ کہ رسول صلی اللہ علیہ و سلم سودہ را طلاق خواست دادن کہ بزرگ شد گفت من لوبت خود بہ عائشہ دادم مرا طلاق دہ۔ تا روز قیامت او جملہ زمان تو یا شہم</p>	<p>علاقہ راجہ موروی کاٹھیا واڑ ہے۔ آپ کے والدین مورتی بیک اور بیک گوت کے بڑے مترہ خاندان تھے۔ من غیر سے ہر مرج آسٹرم لینے حصول دوا میں مصروف تھے ابتداء میں چند مرتبہ آپ کے والد آپ کو بھی شوالیں لے گئے مگر ہمیشہ نہ اغراض بندہ اس کرتے تھے غرضیکہ ایک رات شوال تری کو ان کے والد نے ان کو بھی برت رکھا۔ اور جب رات کو شب زندہ واری کے لئے بیٹھے آؤں سے پتا سے شکوہ منع کر کے شروع کئے۔ گا۔ وہ شکوہ ایسے زشتہ جو متروک ہوئی۔ سب اول یہ تھا کہ شیو کیا چیز ہے و او کہاں رہند ہے و تک دوم یہ تھا کہ اس بوسے میں کیا فائدہ ہوگا۔ اٹھے والدین نے کوئی جواب معقول نہ دیا۔ البتہ کہا۔ کہ یہی مورتی اور ان کرے جیتے ہو جاتی ہے اور میں بچوں کو وغیرہ کو کھاتی ہے۔ اسی رات کو جب اس مورتی پر جو سے ورنے لگے اور مورتی نے پھر حرکت انگشت نہ دکھلائی تو اسی طبیعت پر ہی سے فطری بیزاری ہو گئی اور مورتی پوجا سے اسی دن کنارہ کش ہو گئے۔ ان بچوں لا جواب ہو کر والد بھی انکو باڑھنے کی طرف آواز دھونے۔ اس زمانہ میں سختی کے ایام میں انکی والدہ محترمہ انکی مرگاری کیا کرتی چاہتے ۱۵۔ ۱۶ سال کی اس تھا کہ گین مورتی کو سانکھ کی کتابیں پڑھتے تھے۔ اسی زمانہ میں آپ کے چچا اور چچہ صاحب فوت ہو گئے۔ جسے سوامی جی کو زیادہ الفت تھی انکے وفات پائیسے ان کے دل پر زانو کی بے شایا بہر نوع ثابت ہو گئی۔ اور وہ جانی سے دل اوچک کیا۔ ہمیشہ طبیعت اذہن میں لگی۔ اسی تقریب پر والدین نے انکی شادی بندہ بست کرنا شروع کیا مگر انوں نے اولی توس خیال سے کہ ابھی ہر مرج آسٹرم لور نہیں تھا شادی کرنی مناسب نہیں دوم تحصیل علم کا شوق بہت روز بروز ترقی پر</p>	<p>۱۰ اطلاق نہاد۔ دوشب نرد عائشہ پوسے نرد و گیل یک تب ۱۰ صاحبان اس مقام پر قرآن کی صورت طلاق کو ذرہ غور سے پڑھو جہاں لکھا ہے۔ واللہ اللہ بکر کا سحر جو حسن من ہی تھی و لا یحرجہ الا ان اشق لفاحتشہ سینہ و ملک خود اللہ علیہ السلام و ترجمہ۔ ذو والد پروردگار اپنے سے مت نکارہ عورت کو اپنے گھر سے او نکل نہ دیں و مگر اگر کوئی بیانی ۱۰ یہ میں حدیں لکھی۔ اور جو کوئی نکل جائے اللہ کی حدوں سے پس تحقیق ظلم کیا ہے جان اپنی کو (۱۰) فوس کہ محمد صاحب نے اس خدائی نہ توڑ ڈالا۔</p> <p>کیمائے سعادت کے صفحہ ۴۸ سطر ۳۱ میں لکھا ہے۔ محمد غریب الاضابط کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ہر خود جمعہ دیدم جبریل علیہ السلام را ہر یکہ روز مرود سب آں پر دو کر او زن و نہشت و ایشان ہر عالم حرام نہشت نور ہر ایشان اسمہ عائشہ و ترجمہ غریب اللہ میں لکھا ہے رسول نے اپنے اپنے میں ضعف شہرت کا بچا اور ہر ایک ذکر کیمائے علی جہا جبریل نے کہا کہ ہر سب لکھا باکو۔ حضرت نے تصدیق فرمائی کہ اب بت تھا حضرت کی و عورتیں عقیدتی وہ اور کو ہر چہ کہیں تھیں انکی امید سب جان سے لٹک گئی تھیں وہ اور کہیں نہی میں نہیں آسکتی تھیں یہی ذکر و نہشت میں ہے اور حضور پروردگار سے رویت ہے اور زیادہ حرف ہی عبارت ہے کہ ہر سب میں چالیس آدمی کی وقت ہے صفحہ ۴۸ جلد دوم معارج النبوت میں لکھا ہے کہ ایک عورت مساکت بیچوشت الحارث اوٹا پر چڑھی ہوئی جا رہی تھی اس پر حضرت کا و انصاف</p>	<p>تھا۔ سورہ پیدہی عدل لکھا تھا۔ انکی منازح میں دیر لگ گیا تھا۔ اچھا۔ سال کی عمر کے بہرہ را دیکھنے کی عمر گزرتے تھے۔ بہت میں ایک فقیر نے ان سے لڑو لڑو دیکھ لکھا۔ یہ غریب شیو را تری کی بات سے جس میں آریہ ورثہ تری و بیوہ کی کامبارک پورا ہوا گیا تھا ان دنوں اپنے غم پر مصعبہ کی کام میں غم و حس کی مانند پھر رہے تھے ان کے والد نے خبر لیں ایک دفعہ ان کو کہہ کر بھی لیا تھا کہ وہاں سے بھی بھاگ گئے اور یہ یہ ملک اور سب شہر ہر گنت و دوا کی کام میں ہر گم تھے کہیں کسی مہار سے نہ لیا مطلق نہ لکھا کہیں کسی ست پرش سے نہ لیا لینے عرف و سحر کمال حاصل کیا۔ کسی سے ساکھ و کسی سے ولایت او کسی سے و شش کسی سے یہاں سے اور کسی سے پیشہ کی تحصیل کی۔ بہار کے خادوں اور ہر گم آسٹرم کی کیمائیں شہر میں تھیں سے مگر عقیدے حل کئے اور ہر گم گمان و خیال میں بھی خوب ملک حاصل کیا۔ شہر سے فرحت پاک ویدوں کی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے امہرشی اور ست وادی وید و کنا حاصل اجل سوامی پر جانہ مستر تری کی خدمت میں نیا حاصل کیا۔ سو ہر ہر دے کے کئے بات انوں نے ہی ان کی شکر دیکھ کر کے سربہ کا زینہ سمجھا۔ انہوں نے بھی شب و روز کی محنت سے چیز ساراں میں ہی ویدوں میں عبور حاصل کیا۔ جب نقلیم سے فارغ ہوئے۔ تو مرشی فاضل نے ان سے کہ دیکھا نا اکی۔ انوں نے عرض کی کہ جو میرے پاس ہے دل جان سے لینے کو کر انہوں نے فرمایا کہ صرف یہ لکھتے ہیں کہ ملک کا بھلا کرو۔ اور دیکھا نا۔ وید و دیکھا نا۔ مخلوق پرستی سے خلقت کو بچا۔ انوں نے سوامی عذر و معذرت کے بعد ہر شہر منظور کیا فاضل ہادی نے جس قدر اور بھی لکھا موجود تھا وہ بھی ان کے سپرد کیا۔ آخری رحمت کا سن ۱۹۲۰ کے بعد ہے۔ یہ</p>

عتق اور محنت کا اسے ذرا پاس نہیں شہادت کے واسطے دیکھو ایوب کی کتاب باب ۲۰
 ۲۰ باب تک اور قرآن اور معارج النبوة فی مدارج الشفوة رکن چہارم باب ششم صفحہ ۱۰
 جنگ احد و بخود بخود ایک اصل بات ہے۔ اس تمام دنیا کو بغیر مدد کسی انسان سے جہان
 دلائل وغیرہ کے بنا سکتا ہے اور جتنا ہے البتہ بقول محمدیان کے انا جگر کاٹ کے نہیں
 بنانا اور نہ اپنے منکر کو کرنے کی ناجائز طاقت رکھتا ہے۔ یہی پندت صاحب کا خوش
 عقیدہ تھا اور یہی پسندیدہ عقیدہ دیدارِ حرم میں آرمیدہ ہے مگر نہیں معلوم کیا
 کس جبلِ باطنی کے سبب اس سے کشیدہ خاطر میں۔ خدا آپ کو ہدایت دیوے۔
 قولہ۔ جس کو یہ زور دلائل سے روک کر کے پندت صاحب پر ثابت کیا گیا تھا کہ خدا
 تعالیٰ اگر زور دھورے تو ناقص نہیں بلکہ مبتدا ہے تمام فیضوں کا اور جامع ہے تمام
 چیزوں کا اور مستحکم ہے جمیع صفات کا ملکہ۔ اور وعدہ لا شریک ہے اپنی ذات میں
 ایچ صفات میں اور معبودیت میں۔

اقول۔ مرزا صاحب زبانِ نکر و پندت صاحب کے مقابلہ سے ہمیشہ اس
 طرح منہ چھپاتے تھے جیسے آفتاب سے جگر کا ڈر۔ اور یہی حال آج تک ہے۔ مقابلہ
 میں نہیں آتے۔ قرآن میں تو انکار و تدارد ہے۔ مگر ذرا ان مسلمانوں کے عقائد کو تو
 پہلے روک دو جو بطلانِ اسلام سے متفق ہو کر آریہ و حرم پر گئے ہیں۔ بعد ازاں کوئی بات
 کسی آریہ پر ثابت کرو۔ بیشک ان صفات کو آریہ لوگ مانتے ہیں اور یہی وہ مقدس کا
 ارشاد ہے۔ مگر قرآن ان سے روک رہا ہے۔ قرآن خدا کو مکار بتلاتا ہے اور مکار کو کرے
 والا بتلاتا ہے۔ اس کے سوا اور بہت سے خالق اور رب پوجا تا ہے کعب کی طرف جھکتا
 ہے اور بیت الحرام کو مسجود کرتا۔ سنگ اسود سے گناہ بخشتا اور صبح المذینین
 ٹھہراتا ہے۔ اگر درخشاں کس مت میں یس است۔

قولہ۔ اور پھر اس کے بعد دو دفعہ بذریعہ خط جبری شدہ حقیقتِ دینِ اسلام سے
 بدلائل واضح ان کو متنبہ کیا گیا اور دوسرے خط میں یہ بھی لکھا گیا کہ اسلام وہ دین
 ہے جو اپنی حقیقت پر دوم فرشتہ بر وقت موجود رکھتا ہے۔ ایک معقول دلائل سے جو دین
 اصولِ ختمِ اسلام کی دیوارِ دیو میں کی طرح مضبوط اور مستحکم ثابت ہوتی ہیں۔ دوسری
 آسانی نشاناتِ دینی و انکادات اور غیبی مکاشفات اور رحمانی الہات و مخاطبات
 اور دیگر خوارقِ عادات جو اسلام کے کامل متبعین سے ظہور میں آتی ہیں جن سے حقیقی
 نجات ہی جہاں میں ہے ایماندار کو ملتی ہے۔ یہ دونوں قسم کے ثبوت اسلام کے غیر میں ہرگز
 نہیں پائے جاتے۔ اور نہ ان کو طاقت ہے۔ کہ اس کے مقابلہ پر کچھ دم مار سکیں۔

اقول۔ یہ آپ شیخی مارنے کو تو شیخ چلی سے بھی بڑھ کر ہیں اور یہ بھی سچ اگر آپ اس
 میت سے کام نہ لیں۔ تو گوارہ کہاں سے چلے۔ آپ نے پرنس لی مارک ذریعہ اعظم
 سلطنتِ جرمن کو جبری بھیجی۔ آپ نے مشرکینِ مسنون کو دعوت کی۔ آپ نے نیوارک
 میں لارڈ صاحب کو خط لکھا وغیرہ ایسے ہی بہت صاحبان کے پاس آپ کی جبری ہوتی۔
 جس میں آپ نے لکھا تھا کہ ایک سال تک ان کو میرے پاس بٹھو باخوری عادت و دشنامی
 نشانات بتلاؤ گا۔ ورنہ دوسروں پر پیہر پھاری کے حساب سے تنخواہ بطور ہرجانہ یا جمانہ
 کے دو گنا۔ آپ بلال الرحمن امیرِ مہاراجاں ملکہ جاس مہاراجاں میں وہ ضمیمہ دینِ اسلام چلے
 خط کیوں ملے رکھ کر گئے۔ کہاں چھپا ہے۔ میں نے ان کو اس قدر خط لکھے اور طبع بھی کر کے
 اور آپ چلے جا رہے تھے۔ اس وقت وہ حقیقتِ اسلام کا دہر لائون کہاں تھے
 تاہم ان کی طرح بڑھتا تھا۔ جب میں درواہِ قادیان میں رہا آپ کے بالا خانہ (دینیت) میں
 میں بھی شریکِ مائتہ کے واسطے حاضر ہوا۔ وہ دہر لائون کس لاہوت میں گیا تھا
 اور کہیں آپ نے کہا۔ کرامات کے معنی جس قدر الفاظ آپ نے جمع کر کے تائید

یا زحاجہ۔ ان سب کا جواب مجرات کی تردید میں دیتا ہے۔ یہاں وہ اسے فسوس کے ساتھ
 اور کچھ نہیں بے گنہگاروں کے واسطے ایک یادداشت لکھنا چاہیں۔ یادداشت۔ بخیر
 کے وقت میں جب انکسٹری ریپڈ ہوئی باطلانِ اس کو دست چھیننا چاہیں۔ پناہ ملیوں کے
 اعتراض کیا کہ دستہ ہستیں چاہیے تھی ماہ شدہ جو یہ دیا کہ دستہ ہستیں
 است۔ آریہ حرم کو معجزوں اور شعبہ دس کی ضرورت نہیں لائقہ ہوں کو ہے۔ آریہ حرم
 کو اس حقیقی کافی روانی ہے۔

نہیں محتاجِ زہر کا جتنے خوبی خدے دی۔ نیک پرکے خوش گناہ دیکھ چاہتے ہیں گئے
 جس سورہ کہف قلعہ ذوالقرنین کی دیوارِ دیو میں۔ نیاں نہیں ہے۔ اسی طرح، صبریت
 اسلام کی دیوارِ دیو میں بھی ملے۔ دونوں کا مخرج قرآن ہے اگر ایک سچ نہیں تو دوسری تو
 صداقت کا کیا بیان ہے بلکہ یہ سچ، استقلال ہے۔ زور و شدت کے معجزات و دلائلِ قاطعہ
 میں مسلمانوں کی خوارقِ عادات کی بات۔ مسلمانوں کو کبھی حق بیان ہے۔ محمد صاحب کے
 بڑھ کر سب کے معجزات میں اور نظروں اس قدر کہ گویا چشمِ دیدہ مشاہدات ہیں۔ جتنے
 الفاظ آپ نے استعمال فرمائے ہیں۔ ان سے حد نہ دے بلکہ کراں کی سرور اپنے معجزوں
 کی واسطے لائے ہیں۔ آپ کا قرآن محمد صاحب کے معجزات کے انکار ہی ہے۔ مگر حدیثوں میں
 معجزوں کی نارمجا ہی مسندت کی ایک مثال ہے۔ **مُؤَلِّفُ مِثْلِهِ**
 صلی اللہ علیہ وسلم کا مول نہیں اس کی تائید کہاں سے کہیں اقلیدس کے انہم علوم منارف
 ہے کہ کئی شہادت ہے اپنی پڑتے۔ پس محمد صاحب تادمین اسلام کے کلی ہیں۔ اگر ان کے
 پاس معجزہ باطل نہیں جیسا کہ ہم دلائلِ قرآنی سے ثابت کر چکے۔ کہ وہ یہ معجزہ تھے پس
 غلام احمد میں یاسی اور اسلام کے کامل متبعین میں بھی معجزہ کا نہ جھگڑا۔ متنبہ
 کے نامکس ہے اور نہ انکو طاقت ہے کہ اس قسم کی باتوں میں دم مار سکیں۔

قولہ۔ لیکن اسلام میں دجور کا متحقق ہے۔ سوا گراں دونوں قسم کے ثبوت میں سے
 کسی قسم کے ثبوت میں شک ہو تو یہی جگہ قادیان میں اگر اپنی تلی کر لیتی پائے۔ اور
 یہ بھی پندت صاحب کو لکھا گیا کہ معولی خراج آپ کی آمد و رفت کا اندازہ دینی شیخ خوراک کا
 ملے۔ ذرا دیکھا۔ اور وہ خط ان کے بعض آریوں کو بھی بتلایا گیا۔ اور دونوں جبریلوں
 کی ان کی دستخطی رسید بھی گئی۔

اقول۔ ہمیں شک تھا اور اب بھی شک بلکہ دعوے جلتے ہیں کہ یہ آپ کا افتراء محض
 ہے۔ ہم قادیان میں بھی گئے مگر آپ نے کسی طرح کی تلی نہیں کی۔ اور نہ کوئی معجزہ بتلایا
 جب ان کے ایک شاگرد سے بھی عہدہ براہو سکے۔ تو انکو دعوت کرنی صرف آپ کو دینا
 ضرورت تھی۔ آپ میاں انگتے اور باہر کھڑے درویش۔ یہ ایک عجیبی مثال ہے اور
 باطل آپ کے حسبِ حال ہے۔ خود قرضدار اور گداز سے لاپار۔ مگر اس قدر شہرت
 رویوں کے دعویدار ہیں فلا صدمہ ہے کہ آپ کا غر پر تمام سہ سہ کی رقم لکھ سکتے ہیں
 مگر بعد نادر ہے۔ قرض بے سر نہ لگا کر دیا۔ ورنہ تم بھی آدمی ملے کام کے
 لطیفہ۔ جب مرزا صاحب کی شادی ریسلی خدا کی طرف سے منادی آئی تھی
 دہلی میں ہوئی تو مشہور کیا کہ نواب ناصر کے مقرر میری برائت جاوگی۔ قادیان کے چند ہندو
 برات میں گئے مگر مسلمان نہ لائے تھے۔ یہ دلی جا کر حیران ہوئے کہ مرزا راست۔ نہ نکلتے
 دفرج۔ نہ ختم صرف نواب ناصر میں بہت سے جاہل ان کے مرید۔ اسکو کرامات
 مانتے تھے۔ مگر جب آخر کو نواب ناصر صرف میاں ناصر کے تو تمام تلی کھلی گئی اور چونکہ
 آپ نے بعض آریوں کا نام آریں کو خط بتلایا تھا انہیں لکھا۔ پس دعویٰ منکس
 سے قابلِ اعتبار نہیں۔
قولہ۔ میرا انہوں نے حسبِ وجہ بنا اور ناموسی دنیوی کے باعث سے اس طرف ذرا چلی

اقول۔ خدا تعالیٰ کی تحفہ قرآن کریم ہے جو کہ اس نے سورۃ آل عمران میں مکتوبہ اور حکم اللہ
واللہ حبیب الماکین میں ترجمہ کیا اور اس میں سورۃ النور اور النور المکرمہ ہے سورۃ
الفتح میں ہے سورۃ النور والذکر والذکر المکرمہ۔ ترجمہ مذکور کرتے ہیں
وہ اور کہ کتاب اللہ اور اللہ شہادہ کر کے فرماتا ہے سورۃ البقرہ میں ہے۔ اللہ شہدتی اہم
میں ہماری طاعت اہم۔ ترجمہ اللہ شہدتی کرتا ہے اُن سے اور فرماتا ہے اُن کو کہ کبھی میں سورۃ
البقرہ میں ہے وہ اس کا حق میں سے بنایا جو معنی تھا سورۃ مومنین۔ سورۃ میں ہم پروردگار۔
یہ ہے کہ میں نے اس کو جس دن میں نے والا ہو گا سورۃ اعراف میں ہے۔ اقامتوں میں
اللہ ترجمہ میں خوف جو کہ خدا کے کر کے سورۃ البقرہ میں ہے اللہ مکتوبہ ہے۔
ترجمہ۔ واسطے اللہ کے کہ تمام سورۃ اعراف میں ہے واسطی لہم ان کبھی میں
سورۃ۔ سورۃ دو کجا اُن کو بلا شہد کر کے مکتوبہ ہے۔ سورۃ البقرہ میں ہے اللہ شہدتی
مکتوبہ ترجمہ۔ اللہ شہدتی کہ فرماتا ہے سورۃ البقرہ میں ہے خدا و عون اللہ والذکر
مکتوبہ ترجمہ۔ سورۃ میں اللہ اور لوگوں کو جو ایمان لائے ہیں سورۃ یوسف میں
ہے کہ اللہ کہ اللہ تعالیٰ ہے۔ ترجمہ ہی طرح ہے مکتوبہ اس کے لئے۔

مزار صاحب اہم کو اس کو سب خداوندی کی مکتوبہ ہے مکتوبہ اور قدیم ہے
میں تمام دنیا کا خالق رب العالمین جانتے ہیں۔ مگر قرآن کی طرح بہت سے خالق نہیں
تھاتے اور نہ تو اس کو اس اشیائیں لینے خالقوں میں سے اچھا گوانے میں۔ ہم
فرما رہے کہ اس کے تاج فرمان تھے میں اور کسی چیز کو اس کے حکم سے باہر تھیا کہ
قرآن شیطاں کو جانتے ہے باز کہ ایمان یا اس کے عقیدہ قدرت سے دور نہیں تھیراتے
اور نیز جانتے سب چیزوں کو احاطہ قدرت قدیم میں بتلاتے ہیں اور دلائل معقول سے
شہادت لگاتے ہیں۔

قولہ۔ اگر ان کو کو کہ تمہارا پروردگار کوئی روح پیدا کر سکتا ہے۔ یا کوئی ذرہ جسم کا وجود
میں لا سکتا ہے۔ یا ایسا ہی کوئی اور ذوق و احسان بھی بنا سکتا ہے۔ کسی نے اسے حاسن
صادق و حجت ابدی سے لکھا ہے۔ اور باز بارگاہی بتاتے ہے سچا سکتا ہے یا کسی اپنے
عقل حاسن کی ترجیح قبول کر سکتا ہے۔ تو ان سب کا یہی جواب ہے کہ اگر نہیں۔

اقول۔ خدا تعالیٰ اور ذوق کی پیدائش کی بابت ہم شروع میں جواب دیکھیں مگر صرف ایک
نقطہ یہاں کہتے ہیں کہ پیدا کرنا ایک تو خدا کے حکم میں ہی کا لازم ہے دوم وہ محتاج
حاجت ہے جس طرح وہ قابل نہیں ہو سکتا۔ ہندہ نہیں بن سکتا بھولنا نہیں وغیرہ
اسی طرح اس کے حکم میں شہدتی و ناداری نہیں ہے اور نہ روحانی اور ذوق کی کسی ہے۔
پس جو کوئی میں پیدا کرنا یا نہ کر کے کی خواہش فعل عبادت سے زیادہ نہیں ہے۔ مال پیدا
کر کے جس کے لئے اگر یہ کہ ظاہر کرنا و شہادت روحانی اور ذوق کو جس کے پاس موجود ہیں
آدوی راہ سے مختلف فالوں میں ظاہر کرتے اور کہ سکتا ہے اور انسان و زمین کا پیدا
کرنا انسان لفظ تو فضول ہے مگر زمین کا پیدا کرنا اگر حاجت تھتے تو پیدا کر سکتا ہے مگر
حاجت معلوم میں سلسلہ مادہ ہی سے جو ذوق کی حاجت کے مطابق سرشت کی امتداد
پیدا کر کے۔ خدا کوئی حجت نہیں کہشود نہیں ہے جس کے لوگ عایشی ہوں اور سوائے
یہ طاقت کر کے کہ وہ نہ کر جائیں۔ البتہ وہ سب کا مالک و مافی ہے۔ اس کی عبادت
مردی ہے۔ اس کے جھک اس سے ناداری و غیبت نہیں کرے اور نہ یہ وہ خدا
چھوڑے۔ میں جھکیوں۔ سنشوں۔ ریشوں کو یا مافی شراکت ہونے سے بری جوں ہیں
نہیں کا ناز۔ مگر ذرا یوں۔ بچوں۔ بچوں۔ گشت خوں۔ شہابیوں وغیرہ
کہنا کہ ان کو ان بری جوں میں جانا چاہیے کہ مہما تو ان کو۔ تو یہ صرف وہو کہ وہی ہے پس
آپ کا تمام اعتقاد و الزام صرف دوسرے کا ہے۔

پس راجح بایمان نبشت۔ خاندان برتیش گمشد۔
بایدان بارگشت ہمسر لوط۔ خاندان برتیش گمشد۔
سنگ احباب کہ روز سے جند۔ بے پیمان کہ رفت ہمسر گمشد۔
مفصل حال اس کا قرآن اور تورات میں موجود ہے اور ہر ایک غیر مختص ہے بے غایت
تصیحت یہ یہ جھوٹ بولنے سے اجتناب فرماؤں۔ کسی آریہ کا آپ کے سلطان اقتقاو
نہیں ہے۔ مگر موجب قرآن و تورات میں موجود ہے کہ اس کو دیا پاس نہیں اور اس اعتبار
قولہ۔ وہ چھ آریہ سخت دل ہے کہ عشق اور محبت کا اس کو دیا پاس نہیں اور اس اعتبار
ہے کہ مسیحیوں و یسوعیوں ذرا طاقت نہیں ہے نہ تورات صاحب کا خوش عقیدہ تھا۔
اقول۔ یہ راجح صاحب انکا خلاف شک ایسا ہی تھا ہے اور اسی طرح کہ جبار وہ ایسا
ہی سخت دل ہے۔ اور مخلوق کا قاتل۔ دیکھو قرآن کی سورۃ ارب تمام۔ اور سورۃ
توبہ کی یہ آیت یا ایہا الذین امنوا قاتلوا الذین یلقونکم فی عدو و یحذو و یحکم
عظمتہ ترجمہ اے مسلمانو قاتل کرو ان لوگوں سے کہ یاس تمہاں میں کافروں میں
سے اور جیتے کہ یوں بیج شہار کے سختی۔ اور سورۃ الفال کی یہ آیت یا ایہا الذین
المنون علی القتال ترجمہ یعنی اے نبی شوق و مسلمانوں کو قاتل کا۔ اور سورۃ
توبہ کی یہ آیت۔ واللہ لا یجحدی الحق مالک یحرف۔ واللہ لا یجحدی الحق
الکلیان۔ ترجمہ۔ اور خدا نہیں ہدایت دیتا کافروں کی قوم کو۔ اور اللہ نہیں دیتا
کافروں کی قوم کو۔

بیشک مسلمانوں کے خدا کو عشق اور محبت کا ذرا پاس نہیں۔ ایوب کا خدا فرما کیا
شیطان کے عولے۔ دیکھا کہ سرسبز رہ چلا یا۔ ابلیس کے ارشاد سے۔ عہد صاحب کے
دو ہشتہ ہر کہ سرخ خاک میں دلتے خواجہ عمارت کے درغلانے سے۔ غرضیکہ

کے کھانے سے نفرت کرتے تھے۔ غیر تو یہ سوچتے کہ علمائے قرآنی اور خدا کے مہمانوں کو ان کے
 کے ہنگامے سے کیوں کر بہت آتی۔ ایسی ہی بہت سی باتیں ہیں جو خلاف عقل و حکمت
 و شائستگی کے تھیں۔ لوگ غلام سمجھ کر خود بخود چھوڑ دیتے جاتے ہیں۔ دیکھو جتنے بیعت
 کا مسئلہ ابراہیم نے قائم کیا۔ عیسائی لوگ جو ابراہیم کی نبوت کے قائل ہیں اور بھی مانتے
 ہیں کہ خدا کا حکم ابراہیم کو خدا سے ملتا تھا اور ان کا نام ایزد کی کے متعلق کبھی قائل نہیں ہیں
 مگر تاہم انہوں نے بمقتضائے مذکورہ عار انسانیت کے اس مسئلہ کو چھوڑ دیا اور دیکھو وہیں
 کا خط باب ۲۔ آیت ۲۹ سے ۲۹ اور باب ۲ کی پہلی آیت، لیکن عرب کے چنگلی لوگوں میں بد تو
 قابہ ہے نہال تک کہ عورتوں کا بھی ختنہ کرتے ہیں اور اس کو سنت سارہ بتلاتے ہیں۔ معاصی اللہ
 فی مارج الفتوة و تطبیعہ مطبع لا کثورتہ کے صفحہ ۱۳۳ سطر ۲ تا ۱۱ کہیں اولیٰ باب ۱ فصل
 ۱۱ میں لکھتے ہیں کہ (سارہ) از غایت قلیق و عذاب سو گند یا دکر کہ عفتوں کے اندر عیبائے
 باجرہ راقع کتد و تفریق خلق و انما مذکورہ باجرہ یعنی رادہ اشعار سارہ کے تحت و در زمانہ سوازی
 شدہ ابراہیم اور سارہ کی شفاعت نمودہ التماس کرد کہ تا آخر طراد کردت اوصافی کن و برائے
 تحمل اقسیم کر دے کوش باجرہ را سورخ کند و از اندام نہانی او پیرے قطع نماید و سارہ
 بقول ابراہیم علی خود دین سنت و مریمان زنان باقی گذشت۔ اور نفات میں لکھا ہے۔
 خندان بالکسر فرج زیدین در وقت خند کردن او کشف ردیفہ صفحہ ۱۰۰ مہ خانہ
 سر فرج بریدن آتد کہ سنت باشد (اوکشف ردیفہ صفحہ ۱۰۲)
 اے ناظرین! دیکھنا چاہیے کہ کتنی شر م کی بات ہے اور ہمیں کس قدر خرافات پھیلے۔
 ہندوستان کے مسلمانوں نے اگرچہ طوعاً و کرہاً عورتوں کا ختنہ جوہرہ سے مان لیا ہے مگر
 عورتوں کے ختنہ کرانے سے شر م کے آثار نہ نہیں مانا اور ماننے کس طرح کیونکہ ایک عربی کی
 مثال ہے الجحافل الیہا صیادری ایمان ہے حیا کے چلے جانے سے ایمان بھی
 کوچ کر جاتا ہے ہمارے ایک فاضل مہرمان نے ہمیں اطلاع دی۔ کہ ملتان اور بہاولپور کی
 طرف ختنہ زنان بدستور جاری ہے اور علی العموم شب زفاف کو اس ریت کی باری ہے یعنی
 مومنات ختنہ پاتی ہیں۔ اور مقابل ختنوں کے خائون بیانی جاتی ہیں۔

خطات مرزا

مرزا کیوں مبتلا ہے قرآن کا
 تو اسی پر تھند کرتا تھا
 مگر کرتا ہے اور فرب و دعا
 غار و مار و مقفل نازل
 اہم سان بھق و کوہ میخ زیں
 غانی اشیاء کی کھائی میں تھیں
 آدم و کنعہ سجدہ گاہ کے
 ہم جانے طرح مال غارت کی
 چمن کے ہمیں و شیان عرب
 چمن گئی قتل خام کی تو کہ
 اچھے عدل دین مقصر نہ
 دین گبر و ہود سے الیہیں
 خوف شر سے کسی خان غیر
 اس کے ملکوں پر زور و ترشیاں
 دیکھو جتناس کی شرارت پر

تجھ کو سودا ہوا ہے قرآن کا
 دیکھ تو کر لکھا ہے قرآن کا
 خوب جعلی ہے خدا قرآن کا
 واہ کیا کہہ پایے قرآن کا
 قلعہ کھل گیا ہے قرآن کا
 اعتبار اٹھ گیا ہے قرآن کا
 شرک پر مبنی ہے قرآن کا
 مہی داغ پائے قرآن کا
 تحت خود جھپٹے قرآن کا
 زور لگا گیا ہے قرآن کا
 ترک کرتا رہا ہے قرآن کا
 جان بھرتا ہے قرآن کا
 عرش پر جاتا ہے قرآن کا
 خود خدا مانا ہے قرآن کا
 غمہ کر دیا ہے قرآن کا

دوسرے نکل اسے غلام احمد -
 اب قرآن کوئی دم کا ہوا ہے
 خاتمہ ہو چلا ہے قرآن کا
 سوئی جی کی نسبت مرزا خدا کے اعتراضوں کا جواب غیرہ

برہن الاحمد ص ۵۳ سے ۵۴ تک
 قولہ میں دوتاہوں کہ آپ لوگوں کا ایسا انجام نہ ہو جیسا کہ مذمت و مانتہ و رائیوں کے سرگروہ کا
 انامہ و اس کیوں کہ اس متفرقہ انکوائن کی وفات سے ایک مذمت پہلے راہ راست کی طرف دعوت کی
 اور آخرت کی رسوائی کی ذولائی۔ اور ان کے مذمت اور اعتقاد کا سرسراہل بنیاد پرین تعلیم
 سے ان پر ظاہر کیا۔ اور نہایت عمدہ اور کامل دلائل سے ثابت تمام ان ثبوت کیا گیا کہ دہر وین
 سے غیر تمام دنیا میں آزیوں نے بقدر اور کوئی مذمت نہیں دی۔
 اقول۔ جیسا سوئی جی کا انجام ہوا وہ ایک عالم پرورش سے۔ ہزاروں لاکھوں کو مسلمان
 عیسائی اور جیسے سچا اور بڑا کا کھاشا کر کے ایک عالم کو راہ راست و کھلا باہت پرستی و
 مخلوق پرستی پرستی و کھیر پرستی کی تمکک بیکاروں سے بددیوانہ اور بے آپریش و کینا
 مریضان آبرورث کو شفا دی۔ جوکان آہ و زاری کو یہ کی تسلی بخش بہت سے دور کر کے
 ست دھرم کا پرکاش کیا۔ بفاق پسند ہندوستان کو اتفاق سے آپ دوت بتایا۔ قرآنی کرانی
 مہنتوں کے بھارتی و کھسولوں سے آبرورث کی روح کو بچایا۔

مرزا احباب! جب آپ خود کہہ میں تو اور لوگوں خصوصاً جو مہی کی کڑوا چارعت نہا
 اور دھارے علم و عرفان تھے کیا نہایت کر سکتے تھے۔ مگر آپ خلاف ہشت یا تو شہرہ کاف
 یوم مغربہ آخرت کے واسطے تھے کہ جاباب میرے پاس اور کچھ نہیں کیا مگر میرے کہ جسو کھ
 برائے کے تھیں تم خود زانو ہو گئے۔ ان کے مقابلہ سے خود دے سے زور و زور سے
 میں منہ چھپاتے ہے اور اب باقی رہے تو خود سے شرا و تو دیکھو کہنے سے باز آئے آپ کا
 قرآنی خدا خود پر ہے جو سورۃ العصر میں زمانہ کے تصدیق کیا اور اس کی تھیں لھانا
 ہے۔ حیرت شکات و جاری میں منہ صاحب کی ربانی منقول ہے حوالہ اللہ و باختہ
 الہوفان اللہ هو الہم۔ تو جھپٹ کر آرزو کھانا امید زانہ کی آیت کے تحت
 المدعی ہے زمانہ حیرت تجوی اور قرآن دونوں سے طرح ظاہر ہے کہ میریوں اور
 مجاہدین میں ذہ تفاوت نہیں بلکہ روحانی رفاقت کیونکہ زمانہ ہی انکا خدا ہے اور دوسری
 انکا کبریا پس برت اور اسلام نامی تو میں جس میں کسی کو کلام نہیں۔
 آریوں سے زیادہ خیر خواہ کیا نامعلوم ہے کہ خدا جانتے ایسے حید پر کتب میں علم و کلام
 کیوں تو جو مہ حضرت قطع نظر منہ علیہ الرحمہ کو کہ کہم ایک مخالف نہیں بلکہ آپ
 کی بھری کے طالب ہیں۔ تاکہ آپ بھی راہ راہوں اور جہالت سے نجات پائیں سو میرے وہم
 ثروت کے سبب لاچار ہیں مگر آپ راہ راہی خیالات میں گرفتار ہیں خدا کو غرض پر خود جانتے ہوا
 ہر جگہ سے موعود نہیں جانتے۔ عقل و فہم زری کو ریت ایمان کو راہ سے اور سفارش و شفا
 کو من کے حضور حاضر جاتا ہے جہان کو کہہ کر مالا لائے کھرا لائے اور ضلالت کا مانی مانی
 سے نہایت پس منہ لائے تھیں کوئی فضیلت نہیں بلکہ طرح طرح سے روایت ہے ان کا
 سے کھٹکے طیب انکا لہے اور آپ کھٹکے کھٹکے میں انکا ہر طرح سے
 بہتین تفاوت رہے ان کا کہتے تھے کہ
 قولہ کہ یہ کہ لوگ خدا تعالیٰ کی نسبت دہر پر تھیں کہنے میں کہ میں کو خالق اور یالین
 نہیں تھے اور تمام عالم کو یہاں تک کہ دہر و زور کو من کا بھرتا ہے جس کا اور
 صفات خدا تعالیٰ میں اس کے بارے میں

ایمانداروں کو اعلانِ ولایت قرار دیا گئے اور عطا و مراد شی کے فرمان کی اس تعلیم کے
برخلاف ان علماء نے اسلامیت اختیار کر دی ہے اور یہ نیز ان کو محمدی صاحب کے مرتبہ
کے کئی سورتوں میں بتا دیا، حالانکہ (۲۰) مکرہ، (۲۱) حرام، لیکن اس پر بھی

تیمسراہ احمد خاں

قسم رات اور قسم دن کی اور خدا کی قسم جس نے نزو ماہ کو پیدا کیا کہ تمہارے اعمال مختلف ہیں۔ اے خدا و محمدیان! کونسا خلق جس کی آیت قسم کھاتے ہو اسے محمدیوں غور سے سوچو اور یہ کون سی مشکل بات ہے کہ ہمارے اعمال مختلف ہیں تو ہر ایک آدمی جانتا ہے۔ واہ واہ آپ کی غیب دانی اور دور اندیشی۔ اگر سچ مچ قسم کھائی ہی تھی تو کوئی عہدہ بات نہ کرتے۔ نہ کہ کن کن کوہ در آمدن میں دشمن پیدا ہو گا۔

موتی کھانے کے وقت کی قسم۔ رات کے چھ بجائے مکی قسم ہے کہ سچہ گمراہ کی مرستہ رکھنا
تیرہ بجے آخرت بہتر ہوگی۔ مثل مشہور ہے سلسلے کے منگوست اور ہمارا شہید است۔ اگر
خدا تعالیٰ اس کو رہنمائی دے کرنا تو دنیا میں خون کی ندیاں کہاں سے بہیں گی۔ لاکھوں ان
مردہ کیوں آوارہ ہوئے عورات کو موشی کی طرح کیڑوں جانتے رکھنا کہ لکھ بھرا جاوے۔
تھام رب المکہ کی رہنمائی ہے جس سے مخلوق کے واسطے شامت بلکہ قیامت آتی ہے۔

شمارت اعمال عالم صورت ناور گرفت
قسم ہے بخیر کے وخت کی اور کھوگی کلڑھی کی قسم - قسم سینا پر بت - قسم کہ کے بہنے
دالوں کی کہ میں نے آدمی کو پیدا کیا ہے - کوہ سینا اور انجرا اور زینوں کی قسمیں کھا،
کوئی دلیل نہیں ہے - کہ تم نے آدمی کو پیدا کیا ہے - واہ عالم کل - کس کی قسم اور اعلیٰ
کی صداقت کا ثبوت محمد فلاسفی کی بنیاد نکالی ہے - ۵

چنانچہ مولائے نام تو ہم - بحیثیت زقیسم و کلام تو ہم -
قسم تیز گھوڑوں کی اور قسم اُن کے دوڑنے کی۔ قسم اُن کے اُٹھنے کی۔ قسم اُسکی
نعلین تیزی کی۔ لوٹ پر چلنے والے گھوڑوں کی قسم حقیقہً آدمی ناشکر گذار ہے۔
واہ رے رسالہ لڑکچہ - آپ نے تمام جنگی قواعد کی قسموں میں تیل کی لادوسی ہم
نے مانا کہ آپ جنگِ حوس - اور قہار بھی ہیں۔

قسم کوہ طور کی - قسم کتاب کی - قسم کھمکھری - قسم چھت کی - قسم لان دیوتا کی -
قسم اس کے جلد چلنے کی - اور قسم اس کے بدلی لانے کی - اور قسم تمام دیوتاؤں
کی تحقیق جو جس وعدہ کروں گا مرنے والا ہے جتنا اہم کو توپ پر اعتبار نہیں
آپ نے جو موسیٰ سے وعدہ کیا تھا اسے بھی پورا نہ کیا - آپ نے جو قاین سے وعدہ کیا
تھا اسے بھی بھلا دیا اور آپ نے نوح کے خوفان کے بعد ایفاء وعدہ کو کام فرمایا
آپ کے قول و فعل پر جس اعتبار نہیں ہے - آپ نے مسیح کے مصلوب ہونے کی وقت
وہ گاری نہ کی - اور نہ دیکھ کر اسے سر آ رہ چلانے کے وقت آپ نے مسیح کی بیگناہ
حضرت ایوب کا کھرشہ سلطان کے ہر گناہ سے خراب کیا - پھر اس ناکرد و گناہ کے خبر
جان و مال پر عذاب کیا - شیطان کو جہان بے گرا کر زمین کے لئے مقرر کیا - میں آپ
کو کس طرح اعتبار کروں - از دموہو را از مردوں خطا مرتب -

مترندی میں اس طرح لکھا ہے۔ حدیث عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ
عنا قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول من حلف بغير اللہ
فقد اشرك بغيره۔ ابن عمر سے روایت ہے کہ میں اپنے رسول سے سنا کہ جس
مذہب کے لئے کسی اور کی قسم لکھا اس نے شریک کیا۔

مقام میں حسب مندرجہ بالا اجلا۔ چاند بنوریج وغیرہ کی قسمیں کھاتا ہے۔
اور آپ کا بیگ پر ایسے قسم کھاتے والوں کو مشرک ٹھہراتا ہے۔ اب ہم کیا کہیں کہ
دونوں میں سے کون سچا ہے۔ ناظرین خود ہی انصاف فرمائیں۔

حرام و حلال کا بیان اور معنی قرآن

اب ہم قرآن کی کڑوری کا بیان اور مسئلہ حرام و حلال کے نقصان و زیان عرض کرتے ہیں کہ معنی قرآن کس قدر مفصل البیان اور ناوقت

سورۃ المدینہ۔ ختم ہے کچھ کو گھوڑوں کی چوڑیوں پر تھیں۔ اس سب سے کہ دم سے
 یڑھ رہے تھے۔ پس قسم ہے ان گھوڑوں کی جو آگ سے نکلتے ہیں اپنے منہ سے
 حکیم پھیر رہے ہیں۔ پس قسم ہے گھوڑوں غارت کرنے والوں کی۔ جبکہ صبح کے وقت آق
 میں اور اس وقت دھوڑا گرگا اڑتا ہے۔ پس اس وقت دشمنوں کی جماعتوں میں
 آتے ہیں سختی آدمی مال کے درست رکھنے میں مبالغہ کرنے والا ہے۔ آہیں جانتا کہ
 جب یہ نشان ہو گا جو قبروں میں ہے اور ظاہر ہو گا جو مینوں میں ہے تحقیقاً خدا ان کے
 اس دور سے خبردار ہے۔

سورۃ القہریش - واسطے شکر الفت دینے قریش کے (جو محمد و صاحب کی قوم تھی) واسطے الفت آن کے زمستان کے سزمیں - اور تالستان میں - چاہیے کہ عبادت کو کریں مکہ کے گھر کی خاک اگے جس سے ان بھوکوں کو طعام دیا - اور ڈرنے والوں کو امن دیا -

سورۃ الکوتر - ہم نے تجھ کو (اے محمد) کوتر کا چشمہ بخش دیا۔ پس اس احسان کو یاد کر۔
اونٹ کو قرانی کی تحفہ ساز دشمن وہی دم گماہو ہے۔

سورۃ النکاح فروع۔ کہو اے کافرو! میں نہیں چاہتا ہوں کہ تم بوجھ ہو اور تم نہیں
 بوجھتے ہو جس کو میں چاہتا ہوں۔ میں تمہاری چیز کو چاہوں گا۔ اور تم میری چیز کو چاہو
 گے۔ واسطے تمہارے تمہارا دین اور واسطے میرے میرا دین +

سورۃ اللہ لب - ہلاک ہو دیں دونوں مانتے ابی لب کے اور ہلاک ہوئے ابی لب کچھ دفع نہ کیا اس کے سر سے مال اس کے لئے اور جو کچھ پیدا کیا ہوا تھا - آویگا آگ شعلہ والی میں اور عورت اس کی بھی آوے گی۔ مراد وقتا ہوں میں اٹھاویں گے نکاح کو مگر اگر گونا گوں ایسے ہی گھروں کے لیٹے ہوں

سورۃ المرسلات - قسم ہواؤں کی جو نری ہے پھر گئی میں پس قسم ہواؤں کی جو تیرنے والی ہیں۔ اور قسم ہواؤں کی جو ابر کے اٹھانی ہیں پھر جد کرتے والوں کی پھر ان فرشتوں کے گرد کی قسم تحقیق جو وعدہ کر دیں گے پڑنے والا ہے،

نتیجہ اگرچہ اسی طرح اور بہت سی آیات موجود ہیں مگر ان کو بحال طوالت کے چھوڑ دیا۔ عام و خاص قاعدہ ہے کہ نفسین بین قسم کی اٹھانی نہ جاتی ہیں۔ اول اپنے سے بڑے

کئی۔ دو دم اپنے مساوی کی۔ سو دم اپنے سے چھوٹے ملکی باغیچہ کی۔ مگر یہاں ان بیٹوں میں سے کسی قسم کی بھی تمیز نہیں کی گئی اور نہ تفریق بتلائی گئی ہے۔ کہ کیوں اس قدر قبول کی چھٹا ٹھہر رہی ہے۔ اور کس نے خدا محمد کو اس قدر قسمیں اٹھائے اور سو گند کھائے رنجور کر رکھا جو ضرورت طبعی۔ اور اس قدر قسموں کی حاجت کیا تھی؟ ایک فاضل فلاح

کو قتل ہے کہ جو جتنا قسمیں زیادہ اٹھیا ہے وہ اسی کا ذیادہ کاذب کہلاتا ہے اور اس کا اعتبار بے اعتبار ہے، خلاصہ ان تمام قسموں کو اس طور پر ہے کہ خدا کا کتاب ہے کہ مجھ کو کس قسم بہ کی قسم اور حجت و دلائل کی قسم ہے کہ تیرے اس مقدمہ میں کوئی ہی مستحکم نہیں ہے۔ غالباً جو کہہ سکتا ہو گا وہ نہ حجت و دلائل کی قسم کے اور کیا مضامین ہیں۔

سندھ کی قسم عورت کا ایک کی قسم اور اُس کے بھین کی قسم ہے کہ میں نے نبیؐ کو
 کہہ پیدا کیا ہے۔ دوسرے نادانی کے بیٹے اور بچوں کی بھرا ہو کر انصاف و فطرت کی خوں
 ریزی ہو رہی ہے۔ اور خوار و مخوار اپنا اوجھان جھلایا جاتا ہے جو اُس کے جلال و
 استغناء کے برخلاف ہے۔

سوارج دیوتا اور اس کی روشنی کی قسم چاند دیوتا اور اس کے جن کی قسم اور
اور رات کی قسم آسمان دیوتا کی قسم اور دھرتی کی قسم آدھی کے نفس کی
قسم کریں سچ کہتا ہوں سنیں نہیں اسے خیر الما کریں اوالہ آپ جھوٹے قسمیں
آپ کی راستی ثابت لیا ہے ؟ دعویٰ بے دلیل قابل تعمیل نہیں۔

۶۱	صفت	پہلے گئے تھے ان کو ڈرائے اور باقی کو گوارے کی بابت	۸۲	الفاظ	آسمان کے پٹھے کی بابت اور قیامت کے ظہور کا ذکر اور گوارے کا تہن
۶۲	جمعہ	عیدین اور موسیٰ کے دو مقامات کو جو عیدین اور موسیٰ کے دو مقامات کے صفت ہے انسانی لکھی	۸۳	تفصیل	کم و زیادہ کی بابت ذکر ہے اور بہشت میں شراب نوشی کی بابت بھی
۶۳	جمعہ	یہودیوں سے موت مانتے کا قصہ اور ہمیشوں کے پاس آئی پیغمبر کا	۸۴	اشفاق	اس میں بھی آسمان کو پھٹنے اور متون کا ذکر و شروع سے بیان ہے۔
۶۴	مناظر	آنا اور حمد کے دن کی بزرگی	۸۵	برسوخ	اس میں خدا آسمان کے برجوں کی قسم کھاتا ہے۔
۶۵	مناظر	مناظر اور گولی کی بابت ۷۰ آیتیں اور شریعت	۸۶	طریق	زمین کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۶۶	تغابن	روز عیدین دینی شامیت کا ذکر کر کے بہشت کی تحریص اور قید	۸۷	ایضاح	ہے اور خدا کا ذکر کرتا۔
۶۷	تغابن	بیضیت اور خدا کا ذکر کر کے بہشت کی تحریص اور قید	۸۸	ایضاح	پر ہے جو صحیح و کمال و کمال و کمال کی بزرگی کا ذکر ہے۔
۶۸	طلیق	وگن دینے کا قرار	۸۹	عالمیت	اس میں قیامت کا ذکر ہے اور بہشت کی تحریص
۶۹	تحریر	عورتوں کی بابت طلاق و دینے کا بیان اور سات زمیںوں اور	۹۰	بلد	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۰	صلوات	سات آسمانوں کا پتہ کرنا اور بہشت کا بیان	۹۱	شمن	خدا کا ذکر ہے اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۱	صلوات	خاص محمد صاحب کی عزتوں کی بابت اور سات زمیںوں اور	۹۲	لیل	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۲	صلوات	نے شہید اپنے پروردگار کو بتایا کہ جب کہ وہ اس کے آگے چلے گا	۹۳	ضحی	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۳	صلوات	حرم کرنا ہے جو اللہ نے عطا کیا۔	۹۴	شرح	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۴	صلوات	سات آسمان اور زمین اور جزیرہ اور جزیرہ کے قدیمہ نصیحت اور خدا	۹۵	پہن	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۵	صلوات	کا آسمانوں میں پونا اور شیطاں کو شہاب ثاقب مارنا جو وہاں	۹۶	علی	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۶	صلوات	سستائے پہنچے۔	۹۷	قلین	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۷	صلوات	خدا قائم کی قسم کھاتا ہے اور اس کے باوجود اس کا ظہور اور خدا کا	۹۸	بکیت	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۸	صلوات	اپنی پٹائی قیامت کے روز دکھانا اور پٹا کرنا۔	۹۹	الزلزال	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۷۹	صلوات	خدا کا سخت فرشتوں نے اٹھایا ہوا ہے اور اس پر خدا بڑا حائل	۱۰۰	عزیزات	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۰	صلوات	ہے اور قیامت کا ذکر اور دینے کا ذکر اور	۱۰۱	قارغہ	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۱	صلوات	قیامت کا ذکر اور اس کی منہ خدا کو پناہ ہزار سال تک رہی خدا کا	۱۰۲	عصہ	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۲	صلوات	زیادہ لگنا اور فرشتوں کا اس پر سے بچے اترنا۔	۱۰۳	ہجر	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۳	صلوات	نوح کا قصہ ہے۔	۱۰۴	فیل	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۴	صلوات	محمد صاحب کا ذکر ان پر خدا اور جنوں کے توفیق اور مسلمان	۱۰۵	قرین	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۵	صلوات	ہر جانا اور خدا کا قرآن کی آیتوں کو وحی کے ساتھ بحفاظت	۱۰۶	مناعون	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۶	صلوات	جو کیدان کے ارجاں کرنا۔	۱۰۷	کوثر	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۷	صلوات	قرآن کے پڑھنے کی بابت آیات اور دوزخ اور قیامت کا ذکر	۱۰۸	کافرون	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۸	صلوات	بحوالہ ذکر فرعون کے۔	۱۰۹	بکیت	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۸۹	صلوات	ذکر ایشیل فرشتوں کا جو دوزخ کے موکل ہیں۔	۱۱۰	مظہب	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۹۰	صلوات	خدا قیامت کی قسم کھاتا ہے۔	۱۱۱	اخلاص	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۹۱	صلوات	زمانہ اور ایک آدمی کی حالت کا ذکر اور قرآن تعافی اور بہشت کا ذکر	۱۱۲	قلوب	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۹۲	صلوات	مہلکات جلاں اور وحی کی قسم کھاتا ہے ہر چیز کی ہیں۔	۱۱۳	الناس	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۹۳	صلوات	اس میں جہی ذکر زمین اور آسمان کا ذکر کے علم لدنی سے بیان کیا گیا ہے	۱۱۴	الناس	خدا کی قسم اور موسیٰ کی سیدہ ایل کی پشت سے سان کی
۹۴	صلوات	کہ زمین کھجونا ہے اور پہاڑ پھیلے ہیں اور سات آسمان اور ان کے			
۹۵	صلوات	اور ازل کا بیان ہے۔			
۹۶	صلوات	فرشتوں کے باہمی جھگڑے اور زمین کا ذکر ہے اور موسیٰ اور جبریل علی			
۹۷	صلوات	کا ذکر ہے۔			
۹۸	صلوات	ناجیہ محمد صاحب کو پاس آیا اور انہوں نے اسے کہہ دیا کہ اے خدا ہے			
۹۹	صلوات	پہاں پر فرشتوں کا ذکر طوفان اٹھا ہے۔			

۱	۲	کوئی تفسیر والا اس کا جواب معقول نہیں دیتا ہے۔	۱۱	اور خدا کا یہودی کو چھپے ہیں کرنا۔ اور محمد صاحب کی یہ ایسی سالیکہ ایمان کا نہ جاننا کہ کیا ہے۔	۱۱
۳۶	شعرا	حضرت موسیٰ اور فرعون کا ذکر۔ اس سطح پر نوح کے طوفان کا بیان اور کچھ شاعری کی بابت گفتگو اور خدا تعالیٰ کا ایک پہاڑ کو اٹھا کر لوگوں کو اس کے سامنے بنانا۔	۳۳	زخرف	قرآن عربی میں سوہنے ہوا کہ کبھی بولی ہے وہ سمجھیں اور موسیٰ اور عیسیٰ کے قصوں کا خلاصہ اور خدا کا لوگوں کیساتھ ایک ایک یہ جان پہچاننا کہ کرا کر۔ ہوں۔
۳۷	نمل	حضرت نوحیٰ اور سلیمان اور وہ کے قصے اور حضرت سلیمان اور سبا کی عورت ملک بلقیس کا عشق آمیز قصہ اور سلیمان کا فراسہ بنام ملک سبا اور مورچگان کے واقعات۔	۳۴	ذخاں	قیامت کے روز آسمان و مہر و اہل بن جاوید۔ اس کا ذکر اور بنی اسرائیل اور فرعون کا ذکر۔
۳۸	قصص	یوسف کا قصہ اور حضرت یونس کا قصہ اور فرعون کا قصہ۔	۳۵	حاشیہ	قیامت کے روز کی کارروائی کا ذکر اور مہر و اہل بن جاوید کا ذکر۔
۳۹	روم	یوسف کے مخلص ہونے کا قصہ۔ اور خدا کا لوگوں کی دلوں میں حق کی طرف سے کیسے واکھیر کرنا اور ابراہیم کی بیٹی زکریا کا حکم حکیم بنام کا قصہ اور اسماعیل کو خدا تعالیٰ کا نبی ستونوں کو کھڑا کرنا اور لقمان کا نصیحت نامہ بیان کرنا اپنے بیٹے کو۔	۳۶	احقاف	مومن عباد کا فکر اور کچھ ماں باپ کی بابت نصیحتیں۔ عرب کے آؤ اور ظالموں کی ہر سلسلے عربی قرآن کا نازل ہونا۔
۴۱	لقمان	یوسف کے مخلص ہونے کا قصہ اور اسماعیل کو خدا تعالیٰ کا نبی ستونوں کو کھڑا کرنا اور لقمان کا نصیحت نامہ بیان کرنا اپنے بیٹے کو۔	۳۷	محمد	پہشت کا قصہ اور عیسیٰ اور محمد صاحب کا حال اور ان کی بابت (بقول محمد بن) خدا تعالیٰ کا شہادت دینا۔
۴۲	سجده	محمّد اور کعبہ کا ذکر اور بانی مذہب و وقاب اور بہشت و دوزخ کے حالات۔ خدا آسمان سے اتر کر زمین پر کام کر رہا ہے اور پھر چڑھ جاتا ہے اور مہجول جانا خدا کا۔	۳۸	فتح	محمد صاحب کی گناہ کاری کا حال اور ملک کی فتح اور لوٹ کی غل کی تقسیم اور غزوات کی کیا تھی جیسا کہ بیان اور خواب کا موصوفہ بتلانی تھی محمد کو وہ پہنچی ہوئی۔ اور آیت اتری۔
۴۳	احزاب	ان عورتوں کا حال جو جنس اپنا پیغمبر کو چھپیں اور اس کی توحید اور کفار کے لشکر سے عہد و پیمان کا بیان اور فتح منیٰ ابراہیم وغیرہ کے قصہ جات۔	۳۹	حجرات	محمد صاحب کی عزت کے لیے کیا بیان اور اسی طرح اور عزت والوں کا اور یہاں کر شرف الہی تقدیر اور یہاں کیا دی۔
۴۴	سبأ	خدا کا ایک کہ میں لوگوں کا حساب لکھتا۔ اور پہاڑوں کا باتیں کرنا اور وہ کے ساتھ اور گیت گانا۔	۴۰	ق	خدا قرآن کی قسم کیا کہ اور محمد کی پیغمبری کی قسم کیا کہ میں نے دنیا کو جو وہ میں پیدا کیا اور خدا نے پاؤں است کہو اپنے کت کی کبھی نہ ہے۔ تاکہ مہجول نہ جاوے۔
۴۵	فاطر	یوسف کا قصہ اور فرشتوں کو دو درختوں میں اور چار چار پر پر کا بیان اور سورج اور چاند کا دل لڑتے میں چلنے کا حال۔	۴۱	ذاریات	خدا ہر آدمی کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔
۴۶	یسین	اس میں پہلے شمشاد کا ذکر اور اس کے گرد درختوں کا حال جو قیامت کے روز پھولیں گے اور خدا کا قرآن کی قسم کیا کہ اور بہشت و دوزخ کا بیان۔	۴۲	طور	خدا اس سورہ میں کہ وہ خود کی اور کتاب کریم کی اور محمد کی اور دیا کی قسم کیا کہ اور بہشت کا ذکر۔
۴۷	صافات	خدا کا فرشتوں کی قسم کیا کہ اور وہ لوگوں کا قرآن کو تمام انہی فرما نے کا حال اور ابراہیم وغیرہ کا قصہ اور شیطان کا لہجہ محفوظ کی باتوں کے دیکھنے کی کہ سنے مانا اور خدا کا شہادت قیامت۔	۴۳	نجم	اس میں محمد صاحب کا دوسرا سی سابق آسمانوں پر تاج و تاج اور خدا اس کے گرد ہے تاکہ کسی طرح لوگ یہ نہیں کریں اور وہ دنیا اور دوزخ اور دوزخ کے قصہ جات ہیں۔
۴۸	ص	خدا کا قرآن کی قسم کیا کہ اور وہ لوگوں کا قرآن کو تمام انہی فرما نے کا حال اور ابراہیم وغیرہ کا قصہ اور شیطان کا لہجہ محفوظ کی باتوں کے دیکھنے کی کہ سنے مانا اور خدا کا شہادت قیامت۔	۴۴	قمر	خدا کی دوزخ کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔
۴۹	نصر	یوسف کا قصہ اور فرشتوں کو دو درختوں میں اور چار چار پر پر کا بیان اور سورج اور چاند کا دل لڑتے میں چلنے کا حال۔	۴۵	حکمان	اس میں جنات کا بیان اور بہشت کی وجہ عربی توحید اور یہاں اور یہاں کی حوریں کا دوسرا یہاں اور یہاں کیا دی۔
۵۰	مومن	یوسف کے مخلص ہونے کا قصہ اور اسماعیل کو خدا تعالیٰ کا نبی ستونوں کو کھڑا کرنا اور لقمان کا نصیحت نامہ بیان کرنا اپنے بیٹے کو۔	۴۶	واقعی	اس میں بہشت کی ہر دوزخ اور محمد کی پیغمبری کی قسم کیا کہ میں نے دنیا کو جو وہ میں پیدا کیا اور خدا نے پاؤں است کہو اپنے کت کی کبھی نہ ہے۔ تاکہ مہجول نہ جاوے۔
۵۱	احقاف	مومن عباد کا فکر اور کچھ ماں باپ کی بابت نصیحتیں۔ عرب کے آؤ اور ظالموں کی ہر سلسلے عربی قرآن کا نازل ہونا۔	۴۷	حدید	خدا قرآن کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔
۵۲	نمل	حضرت نوحیٰ اور سلیمان اور وہ کے قصے اور حضرت سلیمان اور سبا کی عورت ملک بلقیس کا عشق آمیز قصہ اور سلیمان کا فراسہ بنام ملک سبا اور مورچگان کے واقعات۔	۴۸	مجادلہ	خدا قرآن کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔
۵۳	قصص	یوسف کا قصہ اور حضرت یونس کا قصہ اور فرعون کا قصہ۔	۴۹	حشر	خدا قرآن کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔
۵۴	روم	یوسف کے مخلص ہونے کا قصہ۔ اور خدا کا لوگوں کی دلوں میں حق کی طرف سے کیسے واکھیر کرنا اور ابراہیم کی بیٹی زکریا کا حکم حکیم بنام کا قصہ اور اسماعیل کو خدا تعالیٰ کا نبی ستونوں کو کھڑا کرنا اور لقمان کا نصیحت نامہ بیان کرنا اپنے بیٹے کو۔	۵۰	ممتحنہ	خدا قرآن کی قسم کیا کہ اور ہر آدمی کے آسمان کی قسم کیا کہ وہ ابراہیم کے جہانوں کی کیسے اور فرعون اور موسیٰ کی حکمت۔

ہمارے مرزا صاحب اکثر اس بات کا فخر کرتے ہیں کہ قرآن میں حقائق و معارف ہیں
 ہیں اور کسی بات سے وہ قاصر نہیں اور کوئی تعلیم میں اس اور سوری نہیں مگر جب کبھی
 بتلا بہکا مرقہ بہا۔ تب سوائے گائیں اور جڑا سنے کے کوئی ثبوت نہ دے سکے ہم
 انکی سقط کلامی سے آزرہ وہ نہیں سوتے کیونکہ یہ اسلامی تصب و صداقت ہے اور
 داناؤں نے کچھ نہیں ہے۔ اگر کوئی یہاں تراو کہ دروست ہے، لیکن ہم اس کتاب میں
 ضروری جلتے ہیں کہ اصلیت و اثبیت قرآن کا بیان فرار و اخی کریں۔ اسوہ مطی
 ہم سب سے پیے عام قرآن کا فوٹو گرفت نہا کرتے ہیں اس کو حق و باطل کی پرکیتا او
 انہا کیو اسنے ناظرین کے روبرو دھرتے ہیں۔

[illegible]

تاک کان والا سمجھتا ہوا چارچ کی شال روشن رہا میں لالہ شکر لیتے
 قالہ۔ سگنا نہیں رہے قالہ۔ دوست دشمن والا۔ وکالت سفارش والا۔ آدمی کی
 شکل والا۔ بالاجہنے برہنہ والا۔ جمع کے روز سیدوں میں آئینا والا۔ ایک طرف والا۔
 قریب کھینٹنے والا۔ شیطان کو ڈرنا والا۔ ملتے ہیں۔ کیوں نہ ہو غیر فانی جو ہو۔ گناہ
 کی تیسری چیز جو ہوتے۔ خدا کے شاہکار جو ہوتے۔
 قولہ اور اگر کسی کے دل میں یہ وہم پیدا ہو کہ خدا نے ایک بولی پر کیوں نہ کھائی کی۔ یہ وہم
 بھی نکتہ تدبر سے ناشی ہے۔ اگر کوئی مانا اقامت خدا سے اوصلع شفا و اور طالع متعرفہ
 پر نظر کرے۔ تو یہ یقین کامل اس کو معلوم ہو گا کہ ایک ہی بولی ان سب کے مناسب
 حال نہ تھی و نیز مرزا صاحب نے چند سطروں کے بعد لکھا ہے کہ کیا مناسب تھا
 کہ وہ خداوند تعالیٰ کے لوگوں کو ایک ہی بولی کے تشابہ و تجرہ قید کر دیتا۔
 اقول۔ اس کے طبع اور ادب و عبادت و کلام و قدرت سے متاثر نہ کرتے ہیں اور اس
 احتیاط سے اس کے مشکو کو ناظرین کے آگے دھرتے ہیں۔ تو سر پرست سپید القیش باب ۱۱
 آیت ۳۰ سے ۳۹ تک۔ اور آپس میں کہا۔ آؤ ہم امینت بنا دیں اور اگر ہم پکا دیں
 سو ان کو پھر کی جگہ امینت اور کج کی جگہ کار عتقا اور انہوں نے کہا کہ تو ہم اپنے دوستوں
 ایک شہر بنا دیں۔ اور ایک بیج بھیجی جوئی آسمان پر پہنچے اور یہاں اپنا لام کر دیں ایسا
 نہ ہو کہ تمام زمین پر ریشیاں ہو جاویں۔ اور خداوند اس شہر اور بیج کو جسے جی آدم
 بنائے تھے۔ دیکھتے آئے۔ اور خداوند نے کہا وہ بیج لوگ ہیں اور ان سب کی ایک ہی بولی
 ہے اب وہ یہ کرتے لگے۔ سو وہ ہیں کا ارادہ رکھیں گے۔ اس سے نہ کہ سب کے آؤ
 ہم اخیر انسان کی بولی میں اختلاف نکالیں۔ تاکہ وہ ایک دوسرے کی بات نہ سمجھیں۔ تب
 خداوند نے ان کو دال سے تمام زمین پر لگادہ کیا سو وہ اس مشرک کے بنائی
 سے باز رہے۔ اس لئے اس کا نام بابل ہوا۔ کیونکہ خداوند نے وہاں ساری زمین
 کی زبانوں میں اختلاف ڈالا۔ اور وہاں سے خداوند نے ان کو تمام زمین پر پراگندہ
 کیا۔

اس کے برخلاف قرآن میں دیکھتے۔ وہاں لکھا ہے۔ سورۃ الروم و صر
 است خلق السموات والارض لاختلاف اللسانک والوکیک ان فی ذلک
 لعلک للعلمین۔ اور نشانوں اس کی ہے پیدا کرنا آسمانوں کا اور زمین کا اور
 اختلاف بولوں تمہاری کا۔ اور رنگوں تمہارے کا تحقیق بیج اس سے نشانیاں ہیں
 واسطے لوگوں کے۔

محمدی لوگ توریت اور قرآن دونوں کو خدا کی زبان مانتے ہیں۔ مگر احنوس
 کہ ان میں اس قدر اختلاف ہے۔ توریت سے ظاہر ہے کہ اس وقت لوگوں کا بڑا
 اتفاق تھا۔ اور اتفاق سے نفرت تھی۔ اور نہایت محبت و پیار سے گذران کرتے تھے۔ خدا
 کو ان کی حالت پر رشک آیا اور ان کا اتفاق اس کے سمائی آپ کو نہ ہوا۔ اتفاق کا
 نشان بنایا۔ اور عہد کے بارے بیج کو گرا دیا تاکہ اتفاق نہ کر سکیں و نہ ہم میل نہ کر
 کرے تاہیں اور برخلاف اس کے قرآن بیان طرز ہے کہ آسمانوں اور زمین کا پیدا کرنا جیسا
 ہے جیسا ہی بولیں اور رنگوں کا اختلاف بھی ایک نشان ہے۔ بالکل انا اور اہل علم جانتا
 ہے کہ آسمان صرف ایک جسم و مکان ہے اور حد نظر کا نشان ہے کہ کوئی معنی و مکان ان کی
 سات تقسیم نہ کرے۔ بدھوں کو تو یہ علم ہے اور زمانہ جہالت کی تعلیم جیسا کہ آسمان کوئی چیز
 نہیں اس طرح اس کو نشان بھیجنا بھی ایک بیج ہے بظلال ہے بیشک کہ ان کا پیدا کرنا خدا کا
 نشان ہے اور اس سے کوئی جن بنیاں نہ کر سکیں بولیں کا بیشک خدا سے نہ اسکو بقدرت
 نفاق پسند کرنا تھا۔ اور آدمی کو جو ہر حص جاننا اور اعتقاد ان لوگوں کا ہے جو کہتے ہیں

خود پیمبر شد و پیغم آور۔ گشت خود کا فرو نمود انکار۔
 یہ دو مختلف و حدت الوجود ہیں کہ ہے جو پہلے دست کو ملتے ہیں۔ ہمارا یہ اعتقاد نہیں اور ہم
 ان کو دلائل قیاس سے رو کرتے ہیں۔

را۔ اگر سب بولیں لا مرحد۔ خدا ہے تو سائنسوں کی بولی جس سے وہ لوگوں کو ملتے اور قتل
 کہتے ہیں۔ دلائل کی بولی جس سے وہ عزیزانوں کے گھر چھری پھیرتے ہیں۔ دیگر
 کی بولی جس سے وہ لوگوں کے درجے ہیں۔ طوائفوں اور گھوڑوں کی بولی جس سے وہ فعل
 شنیع کیا سٹے داؤ پیچ کرتے ہیں بھی خدا کی طرف سے مانتی پڑھتی ہیں جس سے خدا چہرہ
 رہنمائی اور طوائفوں کو خروار کا دی و معلوم ہو تسلیم کرنا پڑے گا۔ جو بالکل ناممکن ہے۔
 ۱۱۔ ہر ایک صحیح الحقل و سلیم الفکر پر مدلل ہے کہ پیش رو اپنی ذات و صفات و افعال
 میں ادنیٰ (لا نامی) ہے پس جس کو دیا اور شکستیں ہیں سے سب زیادہ اور بے نظیر ہے
 اس کی شکستیں کے پر کا ش کو بہ چون دے چہاں تا عذری ہے غور کرنا عقا ہے کہ گمان
 کی قدر و منزلت نیکی کی یافت و بزرگی کا شہادت ہے نہ واقف اور نادان بچہ کہ گمان
 اس گمان نے ہمیشہ سے جو صداقت کا چشمہ ہے او عیامت کا منع کی طرح مقابلہ نہیں کیا
 سکتا۔ نہ گمان اور دو یا میں کامل اور علمی اور عقلی طاقتوں میں اصل ہے اس سے کہ فیض
 اور گمان کی کمالیت و معجزانیت اور فضیلت بھی سب سے زیادہ تر ہوتی چاہے جب یہ بخیر
 وجہ ثابت کیا گیا ہے کہ ابتداء میں قادر مطلق کی طرف سے گمان کا پر کا ش بدیہ و بے شک
 ہوا اور جو زبان و لہجہ وہ مسکرت تھی پس انسان کی علمی طاقتیں خدا کی علمی طاقتوں سے ہر
 بار ہی نہیں کر سکتی ہیں۔ اور جو دیباہیں اعلیٰ اور ادنیٰ۔ فاضل اور جاہل۔ قوی و ضعیف
 سرگیا اور الکیہ کا تفاوت ہوتا ہے وہی فرق مسکرت و غیر مسکرت اور دیگر کہ بول
 ویدیں ظاہر ہے پس یہ غیر زبانیں اور غیر گمانیں اس کامل گمان سے اور دیباہ سے نہیں
 ہیں بلکہ اسی کے فیض کامل سے انہیں ہی قدرے زبانندی اور علمیت ملی ہے۔ اور ان کا موصوف
 حسب ضروریات کے انسان ہے نہ کہ وہ سر ب گمان سے سب شکستیاں پر ماتما۔

باقی رہا رنگوں کا اختلاف۔ یہ آب و ہوا و سردی و گرمی موسم و ملک کے متعلق
 ہے ان کا مدار اختلاف قدرت پر ہے اقلیم مختلف کے اوضاع اور انسانوں کے متفرق
 لطائف مختلف ملکوں کی آب و ہوا سے بہت سے متغیر نظر کرتے ہیں۔ مگر آثار دنیا میں ایسے
 ملتے اور نہ ان دونوں تعلیم تھی۔ قدرت کی طرف سے ترقی و انصرام ضروریات کے سامان
 دئے گئے ہیں پس انسانوں کے موقع ہر قدر کار شائی کی۔ ایک ہی بولی ابتداء میں سب کے
 حسب حال تھی اور اگر ترقی تو کچھ ہرج بھی نہیں تھا۔ مگر فیہر کسی بولی کو بڑا بھی نہیں
 لیکن اس پاک و کامل و مشدہ زبان سے مقابل میں قدر و منزلت کے لائق نہیں جاتا
 اور اس پر ایک فاضل و عین مصعب خیال کر سکتا ہے۔

مرزا صاحب مسکرت زبان ایک تشابہ و تجرہ نہیں ہے بلکہ ایک وسیع
 بر عظم یا عظیم الشان اور ناپیدا کن و سمندر ہے جس میں بود و باش اور شناری کرنے
 سے کسی طرح کی۔ کاوٹ نہیں ہے۔ تشابہ و تجرہ تو عربی زبان ہے جس کے اندر
 ہر ہر تشبیر و ظلم عاجز مرغیوں کو فوج کے خوف سے بند کیا گیا ہے اور اب ان کی
 نشانیں العارت طبعیت ثانی کی پابند ہو کر اس کو (بمثل مرزا صاحب کے) اپنی
 زبان یا وطن مالونہ یا الہامی جان رہی ہیں غالب یقین ہے کہ جس دن حق و باطل ملی
 تمیز و صداقت کی تحقیقات عربیز ہوئی۔ تعصب کو ناجہر جان کر ملت و دیا کا
 گرہن کریں گے۔ اور وہ اس آرزو کو ہر مرزا سے مجبور ہے۔ اور میرٹھ کرے
 کہ وہ دن جلد آوے۔

۱۱۔ ہر ایک صحیح الحقل و سلیم الفکر پر مدلل ہے کہ پیش رو اپنی ذات و صفات و افعال

مکذیب ہر ایک احمدیہ زبان

موجود و مقید پیدا نہیں کیا بلکہ فعل متخار و زور دنیا میں سوچنے کی واسطے ترقی کیلئے
 واسطے فائیدہ دینے اور حاصل کر لینے کے موجب انصاف قدیم کے پیا گیا۔ اور تباہی مرقی
 رشک و العینی الہام ہی پیدا جو نہایت ضروری تھا۔ کیونکہ ان سببے انسان کیلئے رجن کے
 واسطے کوئی آمد سر یا سبب یا سبب نہیں تھا اور نہ کوئی استاد تھا کوئی رفیق شفیق نہ
 تھا جو اگر بولنا سکھاتا اور اگر گناہ گنجل سے نکال کر تہذیب و تادیب کے تعلیم کے مرتب
 تک پہنچاتا نہیں وہ صرف پڑتا یا پر پر پریشور ہی تھا جس نے انامی لیاں اور شدہ عینا
 حایج انسانی اور ضروریات جسمانی و روحانی کے پورا کر لینے واسطے لاسبدل بکھاتا
 اللہ کامل اور غیر متغیر کیا ان عنایت فرمایا پھر سلسلہ تعلیم و تدریس کا جاری ہو کر تمام
 عالم میں بکھارا بادی کے ترقی کا پورا اور دلچ پانا گیا۔ جو سبب متحرک کی عقل والا آدمی
 بھی جان سکتا ہے کہ حقیقتاً و واجبا ابتداء میں پریشور کی طرف سے الہام و اپدین
 کی ضرورت تھی۔ مگر آئندہ انسان اپنی حاجتوں و ضرورتوں کو اسی الہام کے فیض
 و برکت سے ہمیشہ عمل کرتا ہے۔ اور متحرک ہے متحرک ہے تغیرات پر تبدلات کرتا ہے اپنا
 کہے تغیرات کرتا جاتا ہے۔ مگر اس کامل کیاں سے منہ موڑ کر کچھ بھی نہیں کر سکتا۔
 جو فیاض لوگ غیر متعصب ہو کر سوچتے ہیں۔ یا جنہوں نے زبانوں کی حالتوں پر غور کی
 ہے۔ وہ عموماً مائل دیتے ہیں کہ سب زبانیں ایک ہی زبان سے نکلی ہیں اور ان سب کا
 مخزج سنسکرت ہے جیسا کہ اب تک بھی بہت سی زبانیں سنسکرت سے صاف نکلی ہوئی معلوم
 ہوتی ہیں کوئی زبان سنسکرت کے مساوی کامل نہیں ہے بلکہ ہر ایک تمام زبانیں
 بلاغت و وسعت میں اس سے کمتر ہیں مگر آپ جیسے نادان بعض سنسکرت کی فضیلت سے
 محروم مطلق ہیں اور یہ بھی ہے کہ

قد رند زگر بداند چه چو چارہ شیشہ گر نادان و اندیز و عدا
قولہ۔ بہلہم آریہ لوگوں سے پوچھتے ہیں کہ اگر یہ ہے کہ سنسکرت ہی پریشور کے منہ سے
 نکلی ہے اور دوسری زبانیں انسان کی صنعت ہیں اور پریشور کے منہ سے دوسری ہوئی
 ہیں۔ تو دراصل تو یہی کہ وہ کون سے کمالات خاصہ ہیں جو سنسکرت میں پائے جاتے ہیں۔
 اور دوسری زبانیں ان سے عامی ہیں کیونکہ پریشور کے کلام کو انسان کی مصلحت و غرضت
 ہوتی چاہئے کیونکہ وہ انہی سے خدا پہلے کہ آپ اپنی ذات میں اپنی صفات میں اپنے کالوں
 میں سب سے افضل و بے مثل و مانند ہے۔

اقول۔ آپ بچا زبان و زبانی کو عہدہ بلند اور مسلمات پر اعتراض کرتے وقت منہ مانتے
 ہیں مگر یہ بات شایان شان عقلمندی نہیں۔ پر اتنا حایج فانی اور متہ۔ تاک۔ زبان
 وغیرہ اعضاء جسمانی کا مخزج نہیں۔ البتہ سنسکرت کو اس نے اپنے کامل کیاں سے بلند اور
 الہام و پر مقدس پر کاش کیا ہے۔ زبان سنسکرت کو دیگر تمام دنیا کی زبانوں پر وہ فضیلت
 ہے جو فائز کو قدر و دل پر۔ یا ابتداء کو شکر و دل پر۔ یا مرشد کو مریدوں پر۔ یا یاد
 کو پیروان پر۔ یا سنسکرت میں بہت سے کمالات خاصہ ہیں جن سے دوسری زبانیں محض
 عامی ہیں۔ ہم ان فضائل کو یہی محققین کی شہادتوں سے بتلائے اور آپ کے اعتراضات
 کی بطلان کرتے ہیں۔

ما زبان سنسکرت کو ان لوگوں نے آریوں نے ایسا مانجا ہے کہ دنیا کی کوئی زبان اسکی برابر
 نہیں کر سکتی اور یہ کہ بڑے بڑے فاضل جنہوں نے اس کی تفصیل میں بڑی بڑی کوششیں کی
 ہیں انکو سبب انوں سے وسیع اور فصیح اور کامل بتایا ہیں (فصل الہند حصہ اول سال ۱۸۷۰ء صفحہ ۱۰۰)
 و محض ان الہام طبع و شہر ریجی جلد ہفتم کے نمبر ۱۱ میں مولوی الطاف حسین صاحب عالی
 صاحب دینی موسیقی نے سنسکرت زبان کی نسبت فرمایا ہے سنسکرت زبان کی نسبت ایک
 بہت بڑے محقق کا قول ہے کہ یہ زبان یونانی زبان سے زیادہ کامل اور روحی سے

زیادہ وسیع اور لذتوں سے بھر پور وسیع اور وسیع ہے۔ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ ہندوؤں کے
 بزرگوں نے اس زبان کی تکمیل اور تہذیب میں عیسوی دینے۔ دینی ہی وجہ کی ہے تاکہ
 ہے کہ اس زبان کی حرکت و نحو ایسی مکمل ہے کہ تمام دنیا میں کلام انسانی کے اصول اس سے
 زیادہ قائم نہیں ہو سکتے۔ اگر کوئی زیادہ ثبوت چاہے تو یہ کہ محققین کی سادہ و سادہ
قولہ۔ اگر ہم یہ فرض کریں کہ سنسکرت پریشور کا کلام ہے۔ جو ہندوؤں کے آپ
 وادوں پر نازل پہلے اور دوسری زبانیں دوسری لوگوں کے آپ وادوں کے پورے اس
 کے کہ وہ ہندوؤں کے آپ وادوں سے زیادہ نیک اور مانع سے تباہی میں گر گیا
 یہ بھی فرض کر سکتے ہیں کہ وہ لوگ ہندوؤں کے پریشور سے بھی کچھ بڑے تھے جن کی قدرت
 کامل نے بعد امدہ زبانیں بنا کر دکھادیں اور پریشور عزت تک ہی بولی بنا کر رکھا۔
اقول۔ آپ کو فیض باطنی سے فرض کر لینی مرض ہے محقق و محقق و محقق سے کسی ان
 کی عرض نہیں۔ جیسا کہ ہم پہلے پیش کر کے ہیں کہ سب انسانوں کے آپ وادہ آریہ
 ہی تھے اور سب کی زبان ہندوؤں کے ایک ہی یعنی وہی تھی وہی تھی وہی تھی وہی تھی
 آفرینش سے دائم قدرت کی گود میں ہے۔ وہ آریہ تھے اور وہ قدس زبان حق و خلق
 نے قدس کا رخا کے انعام و انتقام کے لئے کارکن کو بتلائی وہ سنسکرت تھی۔ وہ
 قانون جس پر عمل کر رہا۔ اور جس کے مطابق کار وائی کیسا ارشاد فرمایا۔ وہ دیر متقد
 ہیں ان آریوں کی ومانائی اور زیر کی ایک عالم میں ضرب انش ہے ان کی وعدہ
 و عہد امت و شجاعت و مہاں ہے بلکہ جن کو آپ عہد بتلا ہے ہیں وہ زبانیں
 خیالت سے سر نہیں نکال سکتی ہیں اور اپنی نکالت و ناما طلیت کی معترف ہر کلاس
 مادہ مہربان کی مذہبوں پر رہی ہیں جیسا کہ عربی زبان کے تفسیر اور غیر مذہبوں پر
 کائنات خود قرآن کی شہادت کافی ہے (سیرۃ الہام) اسلمتی علماء تھی
 ثقیلا لقی نے ہر عہد عنقریب ہم تیرے پاس تو تفسیر نازل کریں گے جیسا کہ جن جن میں
 اور آگے وقت زبان نکال۔ لمے تھی کیرت منہ بھاڑا اور ان کے زبان پر لائے گئے
 جتنا اور منہ بھانا خود عربوں کی شہادت سے ہی ثابت ہوئے کہ وہ تفسیر اور غیر
 زبان ہے اور غلغلہ شہر ان سے ہم انجان۔ بقول مستحسی

استریش عرب و حالات ست و طرب
 مرزا صاحب تعصب کا علاج ہدایت حتمی کا محتاج ہے۔ اسی پیمانے کے کامل اہم
 (دیر مغذس) سے دیا ہیں کیاں کا کلام کیا۔ اسی ہی کتاب سے تمام مکتب جاری ہوئی
 اسی جملہ عرفان کے علمت کہہ۔ روشن ہوئے۔ اسی آدمی کا کامل کی برکت سے سب
 زہ پائی۔ اور اسی ایک کامل زبان سے لوگوں کو لے کر کی طاقت ملی۔ اسی کی حلاوت سے
 معانی نے دنیا کو زبانانی سکھائی۔ اگر آپ سنسکرت سے ذرا بھی آگاہ ہوئے۔ تو
 ایسے الفاظ اور بیجا کلمات ہرگز منہ سے نہ نکلتے۔

قولہ۔ جن لوگوں کے انہوں میں سنسکرت گھسا جوا ہے۔ انہوں نے اپنے پریشور
 کو بہت سی باتوں میں ایک بلکہ درجہ کا شخص سمجھ رکھا ہے۔ کیوں نہ ہو انادو
 چہ ہوتے۔ فنا کے مشرب جو بھڑے۔

اقول۔ یہ وہم جو آپ کا اندرونی گھڑ ہے۔ تا مرگ آپ کے رگ وریشہ سے
 نہ نکلیگا۔

خبر بہ طبیعت کہ شست + مزدوجہ بوقت رگ از دست
 کوئی آریہ کسی بات میں پلہری کا دعویٰ (معاذ اللہ) نہیں کرتا بلکہ خدا ویت اور بزرگ
 و عبودیت کا دعویٰ ہم ضرور کرتے ہیں۔ اور یہ دعویٰ بلکہ عہدداشت ہماری ہمارے
 زمانہ سے ہے۔ سنسکرت تو آپ کو دے ہیں جو اسے انسانوں کی طرح منہ۔ آتھ

ہے اور اس کے مطالعہ سے تمام مفسرین کی زبانیں گنگ و لال لئے قرآن کے
 ترسے جنم میں جانا سب نیک و بد کے واسطے لادہی ہے۔ اور ان کے خوش
 عقیدے میں زبان میری سورۃ ہر حکم دان منکم الا وادھا کان علی
 ارباب تمام عقیدہ۔ قزحہ اور کوئی آدمی نہیں جو درخ میں لجا دے۔ میں
 بات بھی ایک اس قرآنی آیت کے حق میں وزون ہے جسے حرف سے انصاف درم
 کا خون ہر توبہ استغفار و شفاعت کے عدم تسلیم کی رحمن ہے اور اسی سبب سے
 جملہ علمائے محمدیہ مفسرین قرآن کے جواب میں سرکون و شرسار میں بلکہ نہ رے فرق
 نہ زوئے ماندن کے محض گزشتہ البتہ جنوں کا بھوکنا سر طرح فاعل پر لای
 ہے اور ہر ایک تسلیم عقل کو اس کا تسلیم کرنا موجب دانائی۔ مگر قطع نظر اور
 عقلی دلائل کے قرآن سے اثبات لئے کسی اور عقائد میں سسک کی جتنے دیکھ
 (۱) سورۃ لقہم ولقد علمتم الذین اٰتٰہم وامنکم فی السبت فقلنا لہم
 کو ذائقہ حساسین قزحہ۔ اور البتہ تحقیق جانتے تھے تم ان لوگوں کو جو
 حد سے نکل گئے تم میں سے حج سبت کے۔ نیس کہا ہم نے انکو مویا و بندر ذلیل
 یہ قصہ ایک قوم کی بات ہے جو بقول محمدیوں کے ناؤ کے زمانہ میں ہر
 المیا کے رہنے والے تھے انہوں نے شنبہ کے روز ہر خلاف حکم خدا کے چھلی کا
 شکار کیا ماس یا پک کے بدلے عدلے اس قوم کو بندروں کی جنوں میں ڈال دیا
 (۲) سورۃ الفام و ما من دایمہ فی الارض وکالطریقینا بنی احیاء لایم
 اعتنا لکم صافر طنائی الکتب میں شیعی تملانی ہر ہر مجتہد لا قزحہ اور
 نہیں کوئی چلنے والا چ زمین کے اور نہ کوئی سمندر کہ اوڑھے ساتھ دوازوں لینے کے
 مگر امتیں عقیدہ تہذیبی نہیں کم کیا جینے کا کچھ چیز پھر طرف پروردگار
 اپنے کماٹھے کی عادیں کی

مصنف قرآن فرماتا ہے کہ جس قدر عاقد زمین ہمارے زمین کے سچ چلنے والے میں
 رشل حشرات الارض مای و سائب وغیرہ اور انسان و حیوان و درندہ و چرندہ وغیرہ
 اور ہر قدر پرندہ ہوا پر بازوں سے اڑنے والے میں سے جب مسلمانوں کیطرح انکے سمجھوں
 وغیرہ کی امتیں ہو گئیں ہوں کے سبب متاسخ کے سلسل میں عدالت خداوندی سے
 مختلفہ قابول میں آگئی ہیں۔ بعد از ان دعوت کے کہ اس پر بھر خدا کی طرف
 ایسا نسانی قابول میں اگر عبادت کی طرف انکے لئے جادیں گے ماسے کوئی بات
 قرآن میں درج کرنے سے نہیں چھوڑی

(۳) سورۃ اعراف و اٰخا احد صلت من بنی آدم من نھوہم وھم مدعیہم
 و اتھدھم علی انھما است بدلیک قالوا لہم شھدا نا ان تقولوا لہم الیقینہ
 ان کاناعن کھذ غفلدیں۔ او تقولوا انھا اشرک اما ونا من قبل ونا ذریعہ
 من بعد ہم انھما کنا ہم فاعل البطلون قزحہ اور جب لیا ہر روز گار ترے لے
 ہر اہل آدم کے سے شیعوں ان کے سے اولاد ان کی کو اور گواہ کیا ان کو اور جانوں کی
 کے کیا نہیں ہوں میں ہمارا رب کہا انہوں نے البتہ تو ہے۔ شاہد ہوئے ہم ایسا ہو کہ
 کہو تم ان قیامت کے تحقیق تھے ہم اس سے غافل یا کہو سولے اس کے نہیں کہ شرک کیا
 تھا ہمارے باپوں نے پہلے اس کے اور تھے ہم اولاد بھیجے گئے کہ اس میں ہلاک کرتا ہے
 تو ہم کو سنا تھا جس چیز کے کہ کیا جھوٹوں نے

تفسیر حسین بن ابی ہریرہ کہ تھی تو الی الذین قد قبل آدم وازد صلیت ہر دو اور
 ہر سال ہر دو آئے خدا درود۔ بعضے گویند سفید یا سرخ و گردہ ہر اسد کر اگر چاہت
 راست ہر دو سفید و از جانب چپ ہر دو سیاہ۔ بعضے ہر اسد کو ال و شریک ہر اسد

آدم کیا ہر گی ہر دو نہ ہر دو الی الذین قبل آدم وازد صلیت ہر دو اور
 سیا فریدہ و بڑھت خود ہر ایشیاں عرض کرد و ایشیاں قبول کردہ گفتہ گواہ شہید
 ہر افر و گردہ گفتہ اند جوں دریت آدم نے گفتہ حق سجاد ملکہ را گفت گواہ ہر اسد
 ملکہ گفتہ ہر دو۔ اور ہر اسد حج البتہ فی مدارج الشیوہ کے رکن اول کے باب ۴
 کی فصل دوم میں بھی اسکا مفصل بیان موجود ہے اور زیادتی یہ ہے کہ ہر اسد ہر اسد
 و ہر اسد ہر اسد کو در میان ہر اسد کی بھی ہیں اور قیامت کے روز وہ کو بھی ہر اسد
 اس وقت زبان اس کی بند ہے۔ پس اسے ناظرین ایک تو حیوینیوں کے کمال جو
 انکی ہر اسد کے دو سہرے اپنا انوں کے تیسرے قیامت کے روز دلیں کہ جو
 قواعد کے دو سہرے زیادہ ہر اسد ہوتی ہے۔ اس سے بھی تین جو تین ثابت ہیں ایک ہر
 جنم لینا کسی طرح ثابت نہیں۔ اور اس سے محمدیوں کا وہ اعتراض بھی بالکل بے
 بنیاد ہو گیا جو بطور دسواں اسکا طلبہ کے پیش کیا کرتے ہیں کہ اگر متاسخ ہے تو یا دیکھوں
 نہیں ہر اسد۔ حالانکہ جو ہر اسد ان ہر اسد کے پیش کیا کرتے ہیں کہ اگر متاسخ ہے تو یا دیکھوں
 روز اس کی باز پرس بھی ہوگی۔ مگر وہ حیوینیوں کی جو تین کسی محمدی کو یا کسی انسان کو
 باور نہیں ہر اسد ان کے ہونے سے انکا کھڑا کافر ہوتا ہے۔

(۴) سورۃ المائدہ قل ھل ابلیسکم بشریا من ذلک مشوبہ عند اللہ
 لعنہ اللہ و عتب علیہ وجعل صعدا لفرحہ و الخنازیر و ھد الطاغوت
 و ذلک بقولہ کا کا و اضل عن سوا السبیل قزحہ کہ کیا خبر دوں میں کو ساتھ
 ہر اس کے اس سے نہیں نزدیک اند کے۔ وہ لوگ کہ احتی کی خبر نے ان پر اور غضب کیا
 اور ان کے اور کسان میں ہر اسد و سور ہر اسد نے ہر اسد طاعت رب یا دیت یا دیت

کو یہ لوگ بد نہیں جگہ ہیں اور سبب ہر اسد ہر اسد میں ہر اسد ہی ہے
 مفسر لکھتے ہیں کہ یہ قوم یہودی تھی جن کو سبب گناہوں کے عدلے ہر اسد اور
 سورہ کی جنوں میں ڈال دیا تھا۔ کیونکہ مصنف قرآن اس آیت سے پہلے لکھتا ہے و
 ان اکثرکم فتنتمون یعنی تم بہت بدکار ہو سواٹے بدکاری کی مزایہ سے کہ بندہ
 اور سورہ کی جنوں میں جاؤ گے بدکاری سے پرہیز کرو۔ چنانچہ اخیر میں یہ بھی
 تلو او یا کہ جو لوگ ت پرستی یا جن بھوت پرستی یا نفس و شیطان پرستی ہر اسد
 میں سے ان سے ہر اسد جنوں میں جاؤ گے کہ کیونکہ وہ بہت ہی راہ راست گراہ ہیں
 انہوں کہ آجکل کروڑوں مسلمان ہر اسد و قبور پرستی و نفس پرستی میں غرق ہیں
 (۵) سورۃ الواقعہ صلی اللہ و ما اغنی عنہم و ذلک علی ان بعد لای مائل لکم
 و ستمکم فی ما لا تعلمون ولقد علمتمہ النساء الا ولی قلولاتن کدون ہ
 قزحہ اور ہم اس بات سے عاجز نہیں کہ بدل میں آگوا متہ ہر اسد سے اور ہر اسد
 تمکو دوبارہ اس صورت اور شکل میں جس کو اس وقت ہمیں چلتے ہو اور تحقیق جان لی
 مئے پیدائش پہلی ہیں کیوں نصیحت نہیں کر دیتے

مصنف قرآن لکھتا ہے کہ خدا نے محمدیوں کو اس بات سے عاجز نہیں ہوں
 لینا سنات کی طاقت مجھ میں ہے کہ نہیں دوسری جنوں میں اوں اور ایسی جگہ
 اور صورت اور شکل میں پیدا کروں جکو تم نہیں جانتے اور جس سے بالکل غافل ہوا
 کہ تم نے لے لوگو ہر اسد پہلی جان لی ہے کہ پہلا اس سے تم اس جنوں میں تھے اگر جان
 د ہے اور عقل نہ رکھتے ہر اسد نصیحت نہیں کر دیتے

(۶) سورۃ نسا قوا ان میں ہے ان الذین کفرا و اباقتنا سون اغلیہم
 ہر اسد کو کھڑا و کیوں قرآن ترجمہ دلی عبد القادر دہلوی کے صفحہ ۱۰۰ مطبوعہ ہر اسد
 لکھا ہے کہ صحابہ حدیث میں فرمایا ہے کہ اس میری بھی بعضے ہر اسد ہر اسد

نام ملک سے اور اسے ارمال بھی کہتے ہیں اس ملک کے باشندوں کا اعتقاد ہے کہ جب کوئی جنازہ لایا جائے اس واسطے خدا کو ضروری تھا کہ پیغمبر کو ان کو اکیلے حکم کی تعمیل کرادے۔ اور اپنے مذہب پر علاوہ اور سید بات کسی طرح غیر ممکن نہیں۔ اس واسطے خدا جیسا ہی ہو سکتا ہے تاکہ دنیا کا نظام چلتا رہتا اور گرفت غلبہ نہ کرے۔ اسی واسطے اس حکیم مطلق کی حکمت نے اعتقاد کیا کہ اپنے آپ کو انسانوں میں ظاہر کرے چنانچہ اس زمانہ میں وہ خورشید پر کمال سوارے علی کے اور کہیں ظاہر نہیں ہوا۔ بلکہ تحقیقاً اسی پیغمبر ہمارے لئے علی کے مبارک وجود کو چننے والا انبیوں کے۔ یا مگر گنا۔ اور تمام انبیاءوں کی صفات اس کے مبارک وجود میں موجود ہیں۔ اور ہی سبب ہے کہ ہزرگ لوگ اس ابوالہشری لقب پر گودھیتے ہیں۔ اور اسی کو نور کی کشتی کا بیچانے والا اور اسی کو ابراہیم کے لباس میں آنک سے کھیلنے والا اور اسی کو موسیٰ کے قالب میں کلیم اللہ جانتے ہیں اور عدیث ابی اللہ خلق آدم علی صورۃ تہ بھی اسی کی تائید کرتی ہے۔ کیونکہ آدم اولیاءوں کا اور ابوالہشیرہ صفاؤں کا سوا ہے علی مرتضیٰ کے اور کوئی نہیں ہے ایک سوا ایک نام علی مرتضیٰ کا ہمینہ صیح چاہ کر تے ہیں۔ اور بہات ساری فی صورۃ اہل بیت کی حدیث کا بھی اشارہ تہ علی مرتضیٰ کو جانتے ہیں اور آواز بلند بتاتے ہیں۔ بیت عرض زبہ شکی با جہان بن بودی را کہ دوش خود ملک بائے غیر خطیہ برساند

اور خانہ تعمیر کو اسی سبب جو جانتے ہیں اور تہا رخ نور حق کے بھی آدم سے علی تک قابل ہیں۔ اور عموماً اور دینا علی اللہ کہتے ہیں اور خدا کو پیغمبر اور پیغمبر علی اللہ یقین کرتے ہیں۔ یعنی جبکہ خدا نے دیکھا کہ میرے پیغمبر سے نام نہیں چلتا خود شریف ارزانی کی۔ اور غالب علی اللہ میں مہمور پذیر ہوا۔ اور کہتے ہیں کہ یہ موجودہ قرآن عمل کے لائق نہیں کیونکہ یہ وہ قرآن نہیں جو علی اللہ نے محمد کو دیا تھا۔ بلکہ یہ ابوبکر کے محمد بن عثمان کی تصحیف ہے۔ بعضے ان سے اس قرآن کو نا کامل جانتے علی اللہ کی نظم و نشر کو بھی اس تصحیف میں مکمل کرتے ہیں بلکہ اس کو قرآن پر بہت ترجیح کہتے ہیں کیونکہ وہ ہندو تہذیب کے کیا اور یہ بلا درجہ علی اللہ سے حاصل ہوا اور اور ان میں ایک فرقہ ہے جبکہ علوی کہتے ہیں۔ جو اپنے کو علی کی اولاد سے بتلاتے ہیں اور موجودہ قرآن کو عثمان کا بنا ہوا ایمان یقین کرتے ہیں جس جگہ قرآن پانے میں میزان خضبت جالتے ہیں اور یقین کرتے ہیں کہ علی اللہ کا جسم آفتاب سے مل گیا اس واسطے اب آفتاب بجائے اس کے سپہا را مد و کار ہے اور وہاں کہتے ہیں کہ علی کے حکم سے آفتاب غروب ہو کر پھر واپس چلا آیا تھا اور اس کو عین شمس کہتے ہیں اور شمس کو علی اللہ جانتے ہیں اور جبرائیل نے جسے السلام و کلمات و معجزوں کے قابل ہیں اور گوشت نہیں کھاتے بلکہ جب علی اللہ کے اس ارشاد کے لا تجھلوا بطونکم متقابل الحیوانات یعنی مت خاوند شکم کو حید ان کی قبریں۔ اور جو قرآن میں بعض حیوانات کا کھانا لکھا ہے وہ گوشت ابوبکر و عمر عثمان اور ان کے پیروؤں کا ہے۔ اور یہ ضرور کھانا چاہئے کیونکہ علی اللہ کے مخالف ہیں۔ اور علی اللہ کی صورت کو سجدہ کرنا ناجائز ہے اور تہا رخ کے قابل ہیں

اور ممالک ہونے کے باشندگان بھی اسی مذہب کے ہیں اور علی کو اللہ جانتے ہیں

فرقہ صادقہ کا حال
 یہ لوگ محض اور مسلمانہ دونوں کو بنی جانتے ہیں اور اپنے کو حمانہ مانتے ہیں ہیں کیونکہ رحمن مسلمانہ کا نام ہے۔ اور اسم اللہ رحمن الرحیم کا یہی حاصل کا نام ہے یعنی مسلمانہ کا خدا رحیم ہے وہ کہتے ہیں کہ ہر مومن پر رحمن ہے کہ مسلمانہ کو نبی جلتے درندہ اس کا اسلام متشکی ہے۔ اور اکثر آیات قرآنی و فاروقی کو گواہتہاں ہے کہ مسلمانہ ضرور نبی ہے۔ اور محمد کا شریک۔ بلکہ برہان کا طبع سے بتلاتے ہیں کہ شاید وہ چننے یا اس سے زیادہ کیونکہ اللہ ہاں در سالت جیسا امر خطیر جس قدر مضبوط شہادتوں سے مزین ہووے بہتر ہے اور اس کے فضائل و معجزات بھی مثل محمدیوں کے حد سے زیادہ بیان کرتے ہیں بلکہ محمدی بھی اس کے معجزات کے قابل ہیں چنانچہ مصنف حضرت الاحباب لکھتا ہے در خوارق عجیبہ کہ برعکس معجزات بنویہ بود حق تعالیٰ بر دست او ظاہر ہے کہ در اندر کے اسند لرح و سے و با بنا بر سحر و شعوہ چاند کو بھی اس نے بمثل محمد عجاہب کے بلایا اور گود میں چھلایا۔ اور اس کے معجزوں کے مفصل حالات مدارج النبوۃ رکن چہارم کے صفحہ ۳۲۰ و ۳۲۱ میں درج ہیں اور صادقہ ہزاروں لاکھوں اس کے گواہ ہیں اور فصاحت و بلاغت اس کی اس حد تک تھی کہ تمام فصحاے عرب کی زبان اس کے مقابلہ سے ہند تھی خدا نے اس پر کتاب بھیجی جس کا فاروق ہے اور وہ بھی دعویٰ فصاحت فاروق کا ابتدائے زمانہ ہونے سے راجع ہے۔ ۴۰۰ ہجری کا عرصہ ہوا ہے کہتے ہیں اور فاروق قبوۃ صوفیہ تھانہ ان کشفہ صلی اللہ علیہ وسلم کو نہایت جوش و خروش سے پیش کرتے ہیں کہ اگر سے ہو تو ایسی سورہ بنا و اور میدان میں آدنگر آج تک کوئی بھی نہ پاسکا۔ صادقہ کہتے ہیں کہ قرآن اور فاروق کو بغیر محمد اور مسلمانہ کے کوئی نہیں سمجھتا ہے۔ صدائے اس کے حافظ موجود ہیں۔ بعد وفات محمد کے عزائے مسلمانہ پر ایک اور کتاب یعنی فاروق ثانی ارسال کی۔ اور یہی سبب ہے کہ بعض باتیں صادقہ اور محمدیہ کے برخلاف ہیں کیونکہ چند امور خدا نے بعد وفات محمد کے منسوخ کر دیے جیسا کہ محمد کے وقت میں بھی بہت سی آیات فرقان سے منسوخ ہو گئیں اور کہتے ہیں کہ خدا با حق منہ وغیرہ سب اعضا رکھتا ہے مگر نہ مثل مخلوقات کے۔ اور خدا کے ودار کے بروز قیامت قابل ہیں اور مثل محمدیہ کے وہ بھی عقل کو فاروق کی بعض باتوں میں دخل دینا کفر جانتے ہیں اور فاروق ثانی میں لکھا ہے کہ قبلہ کی طرف تہا رخ کریموالی آیت منسوخ ہو گئی ہے۔ اب جس طرف چاہو سجدہ کرو جیسے کہ محمدی ذکر گامی میں بیتا تعدس والی آیت منسوخ

۱۔ قرآن مجید ہر کثرتہ حق و مطلق دین کتابت کہ محمدیاں اور احکام اللہ گوید و متون
 ۲۔ اور قرآن ہر تہذیب کہ کند کہ نازل شد بہت بر محمد کہ نبی شان بود
 ۳۔ فاروق مجید فرق کہندہ میان حق و باطل و این مثل روز حشر است فاروق اولی و ثانی
 ۴۔ ثانی فرقہ است کہ صادقہ اور اہل راہ و اند و اند و تسلیم نہ کنند کہ نازل شد بہت بر مسلمانہ علی اللہ علیہ وسلم کہ نبی شان بود

وہ غوریز اور بنجر اور زراعت کا صاحب سے اکثر بے ایمان سلوک کیا کرتا۔ اور یہ آیت قرآن رسورۃ بقرہ کی علی کے حق میں ہے وہو الناس من یحب فوله فی الحیوۃ الدنیا ویشهد الداء علی ما فی قلبہ و لہو الداء الخضم من حیدہ اور آدمیوں سے کوئی ہے جو تعجب دلاتا ہے مجھے قول اس کا در باب زندگی دنیا کے اور گواہ دلاتا ہے خدا کو اور جو اس کے دل میں ہے اور کہتے ہیں کہ حسن اور حسن رسول کی آل سے نہیں ہیں یہو حب اس آیت رسورۃ احزاب کے ماکان محمد ابا احمد میں حال کندو لکن رسول و ختم النبیین من حیدہ و محمد کسی آدمی کا باب نہیں مگر رسول ہے خدا کا اور مہر ہے انکے پیغمبروں کی اور کہتے ہیں کہ حسن میں علی بنجر ملک کے واسطے عراق میں آیا تھا جس سبب سے یزید کے ماتھے مارا گیا۔ اور وہ لوگ محمد کی دوسری کوسوار ہو کر بڑے میدان میں لگتے اور حنین کی صورتیں بنا کر ان پر کھڑے دھڑلے میں باد اس دن کو مبارکباد و فتحی کا روز جانتے ہیں اور عیدین سے شادی زیادہ کرتے ہیں کہ اسی روز یزید علیہ السلام نے باجی پر غلبہ پایا تھا اور ان میں ایک ٹکڑہ کے ٹکڑے کشیدہ اس روز دھڑلے میں اور علی اور ولاد اس کی کو نفرین کرتے ہیں۔ اور اسی طرز سے روزی جمع کرتے ہیں اور ان کو سیات کہتے ہیں ان کا اعتقاد ہے کہ پیغمبر ہمارا ماننے اور جلالت پر قادر ہے اور کچھ جانتا تھا کہ یہاں تک کہ وہ امر اس کے پیروں پر چار نہیں۔ مثلاً محمد صاحب حیوانوں کو مار سکتے تھے کیونکہ وہ جلالت پر قادر تھے اور ہم کو نہیں چاہئے کہ کسی چار کو چیلان کریں کیونکہ ہم اس کو زندہ نہیں کر سکتے۔ اور نہ ہمارے واسطے پیدا سوا۔ اور اسی طرح پیغمبر صاحب جن کی جو روچا ہے تھے لے لیتے تھے کہ وہ کہاں انکے واسطے سے نہ لیں۔ لیکن ہم کو واجب نہیں ہے کہ کسی کی جو روئے ہیں۔ اسی واسطے کہ میں خاندان کو نہیں مارتے ہیں۔ نباتات کے کھانے پر گزارہ کرتے ہیں اور ستمدار اور دشمن اور ایسی مغوی چیزیں کھا کر عین سے زندگی گزارتے ہیں۔ اور جو بخاری نہیں کرتے۔

مذہب اہل شیعہ شیعہ اعتقاد رکھتے ہیں کہ مذہب مستقیم وہ ہے جو وحید ایمان رکھے۔ اور بائبل کی تصدیق کرے محمد نے علی کو خیر لیا۔ اور وحی اور خلیفہ اپنا بنایا۔ محمد کے بعد علی تمام پیغمبروں اور اولیائوں سے بہتر ہے۔ اور ابو بکر اور عثمان وغیرہ کو سیکناہ اماموں کا حق عصب کرنے والا جانتے ہیں اور ان کو نفرین کرتے ہیں اور بہت سے ان میں نقبیں رکھتے ہیں اور کہتے ہیں کہ عثمان نے بعضی صوبے تیس جو علی اور اس کی آل کی بزرگی میں حقین قرآن سے نکال دیں۔ اور ان سورتوں میں سے ایک سورۃ ہے جو عثمان نے قرآن میں درج نہیں کی۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ایہا الذین امنوا امنوا بالنور میں اتر لےنا اے ایمان والو! علیکم ایاتی و کذبہا لکم حد اب لیم عظیمہ نوران یجہا من احض وان السیمیع العلمہ ان الذین یوفون بحد اللہ و رسولہ فی آیات نعذہ حیات نعذہ والذین کفروا من بعد ما امنوا نعذہم میتا نعذہ و ما عاهد اللہ الرسول علیہم لقد ذنوب

الحجیمہ ظلموا انفسہم و عہدوا الی الرسول او ذلک لیقولن من حیدہ ان اللہ الذی نور السموات والارض بما ساء علی من المملکۃ والوسل وجعل من المومنین اولئک خلق یفعل اللہ ما یشاء الا اللہ هو الرحمن الرحیمہ قد مکر الذین من قبلہم برسولہ فاخذتہم بمکرہم ان لخذی شدید الیمہ ان اللہ قد اھلک جباراً وغور بما کسبوا وجعلہم ولکم تذکرۃ فلا تقننہ و فیرعون بما طغی علیہم مونی و اخیدہم و ان غرقنا و من تبعہ اجمعین لکم البتہ وان اکثرکم فاسقون ان اللہ ینجزہم فی یوم الخضر فلا یستطعون الجواب حیث یسئلون ان یجحدوا ولیہم وان اللہ علیہم حکیمہ یا ایہا الرسول بلغ انی اذنی فی شوق یعلمون قد حشر الذین کاتوا عن ایاتی و حکمی مع صنونہ مثل الذین یوفون بعهدک انی جنینہم حیات نعذہ ان اللہ لذ و مقضاة و اجر عظیمہ و ان عدنا من المتقین و اناسونیہ حقہ یوم الدینہ ما یخون عن ظلمہ لیاقلینہ و کرمناہ علی اھلک اجمعین فاخذہم خیریتہ ابصارہ و ان حدنا نعذہ ما مام المجرمینہ قل الذین کفروا بقیامہما ائتموا طاعتہم خیریتہ الخیر الی نبیا و استغفر لکم عما قسیتہم ما وعد کمالہ و رسولہ و یفعلہم الخیر من بعد لو کہما یفقد ضربنا لکم الا مال لعلکم تقینون۔ یا ایہا الرسول قد انزلنا الیک آیات بینات فیہا من یتوفیہ مومنا و من یتولہ من بعد لکم لیظہرونہ فاغزوہم عنہم انہم مع صنونہ و انہم معضرونہ فی یوم لا یغنی عنہم شئی ولا صبر یرجون ان لہم فی حیدہم مقاماً عندنا بعد لونہ فیہم باسم ربک و کن من الشاہدین و لقد ارسلنا موسی و ہارون بہما من قبلہ فنبعوا لھما و فیضد جمیل فجعلنا منہم القزحہ و الخمار و زناہم الی یوم یبعثونہ فاخذہم یوسف ببصرونہ و لقد ایتناک الحکمہ کالذین من قبلک من المرسلین و رجینا لک منہم و صلیا لھم یزجون و من یستول عن امری فانی مرجعہ فلیتقوا لکف لھم قلیل فلا یسئل عن الناکثین۔ یا ایہا الرسول قسدا جعلنا فی اعیان الذین امنوا عہداً لکخذہ و کن من الشاکرین ان حلیاً فامنا باللیل ساجداً لکجدہ الا حذرہ و یزحوا ثواب ربہ قل لھل سینوی الذین ظلموا و ہم بعد انی بعلمونہ سیمعل الا عدل فی اعناقہم و ہم علی اعمالہم لیتذمرون انالبشر ذلک فی ساریۃ الصالحین و انہم لا یزناکلا یخافون فلیسہم منی صلوۃ و رحیمہ احیاء و امواتا یوم یبعثونہ و علی الذین یبعثون علیہم من بعدک عذابی لکم قوم سونہ خاصون و علی الذین یسلکوا مسلكہم منی رحیمہ و ہم فی الغرافات امنون و لک الحمد اللہ رب العالمین و اسی طرح اور بھی صد باتوں میں ان کا اختلاف ہے۔

علی النبیان کا حال کوستان مشرق میں خٹاک کے نزدیک انزل

برائین الاحدیہ کے صفحہ ۴۰۹ حاشیہ نمبر ۱۱ کی عبارت
کہ اندر کو شیکا گشی کے پتر جلد آ۔ اور پھر زبشی کو بڑا مالدار کر دیے۔ تمام پوراؤں
کے شجرہ جس لکھا ہے کو شیکا کا بٹیا و خواہ منہ تھا۔ اور سائنس وید کا ہاشکار اس کی وجہ
بیان کرے کہ اندر کو شیکا کا کینڈر پتر ہو گیا۔ یہ یہ قصہ بیان کرتا ہے۔ جو کہ وید کے
کے متہ انوکرمینکائیں درج ہے کہ کو شیکا کا شرا تھا کہ پتر نے یہ دل میں خاموش
کر کے کہ اندر کی توجہ سے میرے بٹیا ہو رہا تھا۔ جس کی جلد میں خود
اندر ہی نے شرا کے کھڑ میں خیم لیا اور اب ہی اس کا شیاں کیا۔

اسم جواب بخور کر کہیں تو گناہ کے بہت بڑھ جائے گا خوف ہے اور جو اپنے ان کا
 صحیح طور پر چمکے وید بھاش میں چھپ گیا ہے پس دوسرا نے کی کوئی
 ضرورت بھی نہیں معلوم ہوتی ہر ایک طالب حق وید بھاش کو حذر
 کہنا یا سمجھنا چاہیے کہ یہ ممکن ہے اور حق تو باطل میں مجسمہ فرما
 سکتا ہے

तिपन्चयौ यज्ञकर्म समुद्भवः कर्म वलौ भव विदि
ब्रह्माक्षरसमुद्भवम् तस्मात्सर्वगतं ब्रह्म नित्यं यद्देव
तिष्ठितम् - ॥

مذہب کے کچھ خدایک سے بننا ہے اور خدایک بارش سے ہوتی ہے۔ ہونے سے
بارش ہوتی ہے۔ اور آہنی وغیرہ کم سے ہونے ہوتا ہے۔ وہ بدستروں سے ہوتی
ہے کم پیدا ہوتا ہے۔ اور بدستروں سے ہونا ہے۔ میرا ہشت ہونے میں اس
واسطے سب کا مالک برہم ہے اور اس کی آگیا پالن کو نیک نام ہون ہے۔ ایشور
کو اپنا مالک اور ہوں کو اس کا حکم اور حکمت اور کار کا سبب جان کر روزیک کرنا
چاہئے، ان تمام مندرجہ بالا اشیا سے ہر ایک دانا جان سکتا ہے کہ جس طرح
کوئیں کھانا کوئیں پرستی نہیں۔ اگل سے روئی پکانا اور اس میں عدد جو خدو دار
چیزوں کا جانا آتش پرستی نہیں بلکہ صحت جہانی کا سبب۔ وہی ہوا کا کارن
اور بارش وغیرہ خدا کا کھدایک باتوں کا ذریعہ ہے۔ پس کوئی وید کا پیر
آتش پرست یا مخلوق پرست نہیں ہے۔ بلکہ ایشور جگت اور برہم
پرست ہیں۔

مذہب کو مصنف جبرائیل الاحمدیہ کے ایسے خیالات پر کہ جن کی تائید کسی فلسفہ
سے نہیں ہو سکتی سخت تعجب و افسوس آتا ہے کہ وہ کیوں اس گروہ
بلا سے خلاصی کی کوشش نہیں کرتے بلکہ عقل و فہم کو دم بھرتے
ہیں۔ حیرت انگیز اور کج پرستی اور کج کے یا تیر کج پرستی سے کیا ہوں کا
وہ رہونا اور کج کو مکان خدا یعنی میت اللہ سمجھنا۔ اور اس کے حج سے
تو اب آخرت اور نیکوئی اور ابدیت ماننا۔ خیرہ و نوحا صبر ایسے امر میں جن کے ماننے
سے عقل و علم و نور حقیقت ہونے میں بقول ایک فاضل کے یہ
دل پرست اور کج اگر کج است و انڈیا اور کج پرست
کعبہ بن گاہ خلیل کو رست و فل گذر گاہ جلیل اگر کج
بلکہ میں خیال کرتا ہوں کہ جب مرزا صاحب کے ایسے خام خیالات میں تو
ان کو اگر تو لوگوں کی مشیت کسی طرح کا حرف بھی زبان سے نہ لکنا چاہئے
کیونکہ دانا اس کا قول ہے وہ ایسے سر پرستوں کو بوجھ نہ دیکھنا۔ اور دوسروں
کے بال بھرنے کو بار بار دہری سمجھنا۔

تو براؤج فلک جہدانی خبیث
چوں ندانی کہ در سر گئے تو کیت
میں یقیناً بیان کر سکتا ہوں کہ آریہ لوگ کبھی کسی نامعقول بات
بات کو پسند نہیں کریں گے خواہ آپ لوگ اپنے نقصانہ خیال سے جان سے عزیز
اور قبول خیال کریں۔

اگر وہ میں بخلائی پرستی یا بت پرستی ہوتی تو صدائے پڑت جن کا سولی
جیو سے مقابلہ ہو گا وہی مشرقی پیش کرتے۔ یا بھیل اپنے دھوئی کا ثبوت
دیتے۔ اور روز بروز کثرت سے آریہ سماج میں داخل ہونے سے مزید
واضح ہوئے کہ ایک سماج صاحب ساکن شہر ممبئی کے عہدہ جہ سال
سے آگے اشتہار دیا ہوا ہے کہ جو بخت صاحب بمقابلہ آریوں کے دیر سے
پیش کرتے تھے یا بخلائی یا کسی شہر کے پستی کا نشان دہی سے۔ مشرقی ثبوت
وہ یا بخت ہزاروں روپیہ کا انعام یا دے۔ مگر بخت یا وجود ہونے لاکھوں
سرواں یا بیابوں کے دھوا بھی بک کسی خاص صفت سے، آریہ سماج میں

شامل نہیں ہوئے کوئی بھی اس بات کا ثبوت نہ کر سکا۔ اور وہی راستی کا قبول
بالا ہوتا رہا اور ہوتا رہا۔ انہیں دونوں میں جب وہ اشتہار طبع ہوا۔ اچھا
آفتاب بینک لاہور وغیرہ اخباروں میں بھی اس کی اشاعت
ہوئی تھی۔

احساس و کٹوسا پلا پیر سیالکوٹ مطبوعہ مہفتہ دوم جولائی ۱۹۲۸ء
حصہ ۲ صفحہ عنوان درج ہے جسے جرنیلوں کا دودھ، اس میں یہ مضمون طبع ہوا
تھا۔ یہ قبول آفتاب بینک لاہور میں بھی کے ایک تمول بھائی نے یا بخت
ہزار روپیہ اس پڑت کو دینے کے میں جو یہ بات کہے کہ وید و شاستر پرستی
کی اجازت دیتا ہے و کٹوسا پیر سیالکوٹ کے دیکھ کی چوٹ سے کٹوسا
کد شاستر وید خدایہستی کی اجازت دیتے ہیں نہ کہ بت پرستی کی۔ پڑت جی کیوں
جھگڑتے ہیں۔ بانہ اجاوس پچا امرارے۔

ساینا اور مہند ہو وغیرہ کے ترجمہ برخلاف لغات (دیکھو) اور برہمن شکیں
کے درودھ ہونے سے قابل ہرمان نہیں ہیں اور انہیں کی شاکردی کرنے سے کھس
ہو لو اور مہند و ولیم اور دس صاحبان کے ترجمہ بھی حق سے ہر کران
ہیں اور انہیں ترجموں کو اب نے (مرزا صاحب) آیت و حدیث مانا ہے جو بالکل
غلطی اور جہالت کی بات ہے کیونکہ وید کا ترجمہ وہی صحیح اور درست ہے جو
شنتھ۔ ایشوری۔ گوپتھ۔ سام ووان۔ برہمنوں اور نروکت اور کھو ونا
کے انوسا رہتے موافق ہو۔ اور انہیں کے رو سے رو سے اس کی پوری تائید
کے۔ مہاراج سوامی حیدر نغان جی نے عظیم الشان علمی عبارات مسکرت کے
دیرانہ میں مد توں ہر گردان اور پریشان رہ کر ہندو خدایں اور دھان و ریافت
کئے تھے۔ اور انہیں مساتر تفسیروں کے انوسا رگلز اور وحدت نگار وید کے
ترجمہ میں وہ وہ نو حیدر بیانی اور گلفانی کی ہے جن کے خیالات حقانی اور
فہمیدمانی اور عالی روانی کی مخالفان دھرم بھی داد دیتے ہیں۔ جب کہ آپ
مسکرت جانتے ہی نہیں تو مذاق مسکرت سے آپ کا آگاہ ہونا معلوم۔
بھلا آپ کے ایسے اعتراضوں سے جن کی بنیاد ہی غلطی پر ہے۔ ہمارا کیا بھلا
سکتا ہے بقول تھنے کہ اور چنا اگر کو دیکھا تو کیا بھلا گرا دیکھا مرزا صاحب
آپ کی تحقیق کی سیر بھی درجہ صداقت سے چھوٹی ہوئے کے سوائے نا درست
اور کز درجی ہے۔ یہی سبب ہے کہ ہر ایک مقام سے یہ رے رے ہو کر ٹوٹ رہی
اور آپ کو منزل رستی سے پھر کر ہر گردان دایہ جہالت کر رہی ہے۔

نال اگر کسی آریہ کی زبان سے سنئے اور وہ مقابلہ میں ان کو یا ان میں سے کسی
کو لائق پرستیں کتا یا حوالہ دیتا۔ تب جائے اعراض ہوتی۔ آپ سے بڑھ کر
اوہما رے بھائی اس قسم کی روایت کی تردید کر رہے ہیں اور ہندو مسلمانوں
کو بت پرستی بت پرستی۔ کعبہ پرستی پیر پرستی سے شاکر ہے جس جو خدا کے
فضل سے روز بروز کامیابی ہے۔ آپ نے سخت دھوکہ کھایا اور بھلا گرا
کاغذ سیاہ کئے۔ کسی نے کیا بھی کہا ہے
گو سالہ ما پیر شد و گوا قسم

کیا آپ کو پیر سے نے خلیل ندی تھی کہ لے غافل میں منزل کا راستہ نہیں جانتے
جس سے گھر کے واسطے تھراوے پاس شریع نہیں۔ جس سے گھر کے واسطے تھراوے
دیکھ ان مت مارو اور نہ اس کے دھو یہ رہو در غافل دوم میں حیرانی و نادانی
سوم میں شہابی و سرگردانی ہو گی۔

اس تحریر کے شروع کرنے سے پہلے یہ سوال پیدا ہوتا ہے کہ آیا بارش صرف مٹی پر
 پڑتی ہے یا کاس کے واسطے بھی ابلدور ہے بنا چھوڑے ہیں۔
 جن فلسفہ دانوں اور حکمتا خواہوں کو علم بارش سے آگاہی ہے انہیں کی امید گئی ہے
 ہے کہ بارش کے ہونیکا ہی طریقہ مقرر ہے کہ زمین سے پانی کے بخارات اور چڑھ کر
 بارش ہو کر پڑتے ہیں چنانچہ اس کی تصدیق کے واسطے اکثر فلسفیوں نے بارش کا
 امتحان بھی کر دیا۔ بلکہ ایک فاضل فلسفی نے اشتہار بھی دیدیا تھا کہ جس کسی کو
 حواش بارش دیکھنے کی ہو۔ میں بروکھا کر کے دکھان سکتا ہوں۔ پس اس کل تحریر
 کا مثلاً یہ ہے کہ جس طرح بذریعہ کوئین کے تپ کا افادہ ہو جاتا ہے۔ اور جہاں
 سے لگہری راکھ ہو جاتی ہے۔ دکھانے سے جسم کو تقویت ملتی ہے۔ اسی طرح
 اگر باقاعدہ بخارات چڑھائے جائیں تو بارش ہو سکتی ہے۔ یہی توصیف جہاں
 سے کچھ خدائی مرضی سے باقاعدہ مقرر ہے کہ بارش ہو جاوے۔ پس جبکہ بارش
 کا ایک خاص قاعدہ ہے۔ تو اب ہم کو خود کرنا چاہئے کہ کونسا قاعدہ بارش کا مدہ
 ہے چونکہ محمدی لوگ بھی ہر ایک امر کو خدا کی مرضی پر اتقا نہیں کرتے۔ روئی
 کے واسطے تو سخت مزدوری کرتے ہیں۔ بیماری کے واسطے دوا دارو بھی کھاتے
 ہیں۔ نفسانیت کے خیال سے بہاہ تشادی کی بھرا کر دیتے ہیں۔ کسی امر میں محض خدا
 کی امید پر بیٹھ نہیں رہتے۔ ایسا ہی ہم کو بارش پر خود کرنا چاہئے۔ البتہ یہ امر تو
 بہت سخت ہے کہ ہر ایک فعل کے ساتھ یہ پیشہ کی مدد کا خوانا ہونا لیکن
 افعال محض خدا کے بعد سر پر رہنا کسی قاعدہ کے مطابق رہنا نہیں ہے اب ہم کو
 بارش کے اصول پر خیال کرنا چاہئے۔
 محمدیوں اور عیسائیوں کی کتابوں کے روئے بارش کے لئے یہ قاعدہ
 مقرر کئے گئے ہیں کہ مسجدوں یا گرجا گھروں میں حج ہو کر خدا کے آگے
 التجا کرنا۔
 اور کربہ دھرم کے مطابق ہوں یک کے ذریعہ ایشور سے پرارخصا کرنی کتاب
 دیا ہے جس دیا تاسے بارش کیجئے۔
 اب خود کرنا چاہئے کہ بارش کے لئے کونسا قاعدہ مدہ ہے آیا محمدیوں کی ایسی کو
 یا آریوں کا۔
 اول سوچنا چاہئے کہ یہ قاعدہ ہاتھ سے کاروبار کرنا اور دل سے ایشور کے درکار۔
 جان روزی کا ہونا یا مدہ ہے۔ یا یہ قاعدہ کہ ہاتھ ماندہ کر بیٹھ رہنا اور ایشور
 سے روزی کا طلب کرنا بہتر ہے۔
 یقیناً ثابت ہے کہ اگرچہ قاعدہ کو کوئی عقلمند پسند نہ کرے گا۔ اور ہر طرح سخت
 بخش اور جہالت ماننے کا۔ اس لئے قاعدہ اول کی صورت بخون کے ذریعہ
 ایشور کے آگے پرارخصا کرنے کی ہے۔ کیونکہ ہوں قاعدہ قدرت کے مطابق خاص
 بذریعہ بارش اور رحمت جمائی اور معافی ہوا کا ہے۔ ہوں کا یہ قاعدہ ہے کہ زمین
 زرد اور مخط اور مقوی ایشور کو پید کے منتر سے آگ میں تارنی باری ابوبی
 وندہ زمین سے پانی کے بخارات و طریقوں سے ملنے مندوں میں چڑھ سکے ہیں
 (۲) سورج کی گرمی سے آگ کی حرارت سے۔ پس جس وقت آگ ملبا کہ ہوں
 کیا جاتا ہے تو اس کی حرارت سے بھی دفرہ مخط اور مقوی ایشور کے بخارات دیر
 کو چڑھتے ہیں۔ یہ بات بھی علوما مسلم ہے کہ بعض ایشور کو سورج کی گرمی حسب ضرورت
 اوپر نہیں اٹھا سکتی۔ اس لئے ہوں کے ذریعہ جہاں جاتی ہے۔ یہ جو کھی ہوں
 میں دالا جاتا ہے۔ یہی یہ قاعدہ ہے کہ بارش کو مرضی مدہ حاصل ہوتی ہے۔ جو

بخارات پانی کے سورج کی حرارت سے اوپر چڑھتے ہیں۔ ان کو بھی گرمی کے لئے
 ہی کے بخارات بطور جاگ کے ہیں جیسا کہ ہندو میں دودھ میں ایک پاؤسی
 ڈالنے سے تمام کو دھپ بنا دیتا ہے۔ دیا ہی جس وقت کھی کے بخارات پانی کے
 بخارات سے ملے ہیں ان کو بخیر کر دیتے ہیں اور وہی بخارات ذرا بارش کا
 ذریعہ ہو جاتے ہیں۔ اور کھی کی یہ خاصیت ہے کہ وہ سورج کی گرمی سے اپنے
 نہیں چڑھ سکتا۔ تم غور کرو کہ ہر ایک شے کو سورج کی گرمی خشک کر دیتی ہے
 لیکن کھی ہزار برس بڑا ہے۔ تو ویسا کا ویسا ہی بنا رہتا ہے۔ گزینک نہیں
 ہوتا۔ اس لئے بذریعہ آگ کے اس کو اوپر چڑھایا جاتا ہے تاکہ بارش میں
 مدد کرے اور ساتھ ہی اس کے مقوی و مخط ایشور دانی جاتی ہیں انکا بھی
 ہی ماندہ ہے کہ پانی نفیس اور عذبی منجمد ہو کر گرے۔ کیونکہ جس وقت
 پانی کے بخارات لطیف ہوتے ہیں اس وقت کم سخت ہوتے ہیں۔ لیکن جب
 وہ کثیف ہوتے ہیں۔ تو جلد بخیر ہو کر بارش ہو کر دیتے ہیں اب تشریف سید
 کہنے کے جس جگہ جون ہوگا۔ وہاں بارش نہ ہوگی۔ یہ خیال ان کا درست
 نہیں۔ کیونکہ بارش کا ذریعہ محض ہوں ہی نہیں ہے بلکہ اور بھی کئی ایک
 مثلاً درخت مندرہ ذریعہ بارش کا ہے۔ اور یہ بھی خیال رکھنا چاہئے کہ سورج
 کی گرمی سے جو پانی کے بخارات چڑھتے ہیں وہ محض پانی کے نہیں ہوتے
 بلکہ ان کے ساتھ لطیف بخارات۔ اور مقوی اور مخط ایشور کے بھی چڑھ
 جاتے ہیں۔ اس لئے یہ سلسلہ برابر جاری رہتا ہے۔ اور یہ معاملہ دانا
 اور مسکوئیت کا ہے۔ مثلاً فرض کرو کہ جنگل میں قدرتی سیو سے ہزارہ طرح
 کے پیدا ہوتے ہیں۔ تو کیا درخت لگانا کئی کچھ ضرورت نہیں ہے کوئی دانا
 اس امر کو پسند نہ کرے گا۔ پس باغ وغیرہ لگا کر عہدہ طور سے سیوہ جات ہو
 پیدا کرنا قدرتی عطیہ کا باقاعدہ بہتر ہے۔ اسی طرح اگرچہ قدرتی طریقہ
 خاص بخار کا ہو۔ لیکن تاہم انسان اس میں کئی طریقہ کے اعمال سے
 اپنی کوشش کا فائدہ اٹھا سکتا ہے اس لئے اگرچہ خاص قاعدہ بارش کے نازل
 ہونے کا مد نظر رکھ کر اس کے ساتھ ایشور کی مدد کے خوانا ہوتے ہیں۔ تو وہ
 اس نیکے اور مدد سے اورنا معقول طریقہ سے ہزارہاں بڑھائے رہے
 اب اگر محمدیوں کا بارش کیلئے قاعدہ دیکھو گے۔ تو ہر نوع کا کارہ اور
 تے یعنی مسجد میں جا کر کچھ زبان سے کہنا بارش کو کیا مدد دیتا ہے۔ بلکہ سستی و کم
 جہتی کا مصداق ہے۔ اور یہی حالت عیسائیوں کی ہے
 بڑا انسان ہے کہ جس طرح اور کاموں میں بھی لگتے تھے نامتو
 وسیعہ روزی کو عہدہ درود خیال کرتے ہیں۔ اس بارش کے بارہیں بھی
 (۳) پانی سے جاتے ہیں اور عقل و خیر کو استعمال میں نہیں لاتے
 اگرچہ اکثر کاموں میں محمدی لوگ تدبیر کو بھی کام میں لاتے ہیں۔ مگر بارش
 کو صرف باری سے چاہتے ہیں۔ کیا معاذ اللہ نادان ہے جو ہوتا رہے
 دھوکا میں آجا دینا۔ اگر بارش جاتے ہو۔ صحت مندی کے ہر مسئلہ کا ہوا
 اس کے مقررہ طریقہ ہون کی تعمیل کرو۔ جہاں کو کیا بھی با نام کرنے
 کے بھی معاذ اللہ مل سکتا ہے۔ جب آپ ایشور کے حکم کی تعمیل کرتے گے
 تو وہ دنیا کا رسی اپنی قدرت سے ہر ایک چیز کو دے سکتا ہے۔ وہاں
 کر سن حیو کا قول ہے۔

अनाह्वयि भूतानि पर्जन्यादत्रसम्ब०। यज्ञादत्र

اور سوچو اسے سچا انداز کہ کسی کو اپنا محبوب و بھائی بنے۔ ہر ایک بالالہ جی کے لئے تحقیق ہو جائے۔ اور کسی طور پر شک نہ کرنے پائے۔

علی الخصوص شیوہ بیان سوامی جیو چھاراج نے ان باتوں کی عقل عمدہ طور سے چھان بین کر دی ہے کہ اب اسے سے اپنے سنجیدگی دان بھی انصافانہ طور پر دیکھنے سے قسلی یا بھوسکتا ہے۔ چنانچہ ان دھرموں یعنی برہمنوں کو دور کر کے واسطے سوامی جیو نے ایک نیک عاجزہ دیکھا اپنی اوسانہ بنا بنا کر جس نے ایک گمراہ عالم کو راہ راست دکھایا ہے۔ چنانچہ چند متر بیان بھی ششادگانہ پیش کر ماسوں تاکہ حق و باطل کا کابل اظہار ہو سکے۔

इन्द्रमि त्वं वरुण मग्निमा हु रथोदियम वा ।
 शीतग रुत्मानू एकं सहि प्रा वहुथा वदं त्यग्नि व
 ममा त रि श्चान मा हु ॥ १२ ॥ १२ ॥ १२ ॥ १२ ॥

یہ رنگ وید کا متر ہے۔ "جو ایک ادوتی دلا خلیک" ست برہم ہے اسی کے اندر۔ شتر۔ ورن۔ اگنی۔ دیو یا۔ سپرنا۔ گور دتمان۔ مائرشوا۔ نیم نام بھی ہیں۔

منوجیو بھی ادھیار ۲۲ کے شلوک ۱۳۳ میں کہتے ہیں
 एतमेते वदं त्यग्नि म नू मे के प्रजा पति इ नू मे के
 परे प्राण म परे ब्रह्म शाश्वत मू । १२ ॥ १२ ॥ १२ ॥ १२ ॥

ہر جو سب کا پر مائما ہے۔ اسی کے اگنی ستمو۔ اندر پر پرتو۔ پر جاتی۔ برہم بھی نام ہیں۔

اور اسی طرح پوروید و سام وید و اقر وید سے بھی واضح ہو رہا ہے کہ اگنی وید نام بعضی جگہوں پر لکھ دئے گئے ہیں۔ مگر یہ جیو نیک اگنی اور سورج وغیرہ ایشور نہیں ہیں بلکہ اسی مخلوق میں۔

اگنی بظاہر جو رنگ وید میں گمراہ کیا ہے اس سے کم تر علم آدمیوں کو سنا کر پڑتا ہے۔ اول تو جو دان کو لوگوں کو ناشامادہ کہان کہ اس لفظ کے اصلی اور حقیقی معانی کو پورا پورا دریافت کر سکیں۔ اگرچہ رنگ وید کے فتر اور مورتی کے قول سے بھی ثابت کیا گیا ہے کہ اگنی وید پر لکھنے کے نام میں جس سے غالب یقین ہے کہ کسی حق نیک کو کلام نہیں ہے مگر وہ لوگ کہ جن کی حق پرست کو ارادہ موجود ہے کہ سچا غرض انکس ہے۔ ایسا تجربہ کر دیا ہے کہ جانتے تھے کہ ایک گوشہ کو اپنا مان خیال کرتے ہیں انہیں سچ کے قبول کرنے میں شرم محلوہ ہوتی ہے اگرچہ کئی طوعا و نکرہا سر نہ چھاتے ہیں۔ تو تر قہ نقصب چہرہ حق پسندی پر اوالہ دیتے ہیں پھر فراموش کردہ شاد پر اور تو نقصب انہار انصاف میں عقل حق میں کمال پرستیت سے نظر سکتا ہے۔ وہ ان کے دل میں با رنگوں میں کیے جلوہ گر ہونے خاطرین کی قدر میں ان لفظ اگنی کے معنی بطور الیقین میں پیش کرتے ہیں کہ عریان انصاف کو مانتے ہیں۔ اندر اور نتیجہ نیک استخراج فراموش

अ ज्ञाति यज न वो अ म ते आ प ते सरि क्र य ते वा
 वेदादिभिः स त्यशा स्तै वि द्वि द्वि अ त्यग्नि ॥ ११ ॥

اس دیا نو سے اگنی لفظ مانتے ہیں اور دیکھو انکس ششادگانہ کے اسے۔ جو دان۔ لوگوں میں کا سیکتا رکھتے ہیں۔ اور گمان سروت اور مرتبہ پاک ہے وہ اگنی ہے اس کے علاوہ شت پتہ برہم کے ملندہ جو دن و اگوں سے زیادہ اور بھی زیادہ صاف ہو جاتی ہے کہ اگنی کا ارضی ایشور کرنا کسی طرح

کی تاویل نہیں ہے بلکہ واقعی ہے اور کبھی تمام رشتیوں نے ایسا ہی مانا ہے اور وید گوی سب ششادگانہ میں ایسا ہی ارشاد ہے جو بالکل ٹھیک اور مانج درست اور صرف بخور اور نجات کے مطابق اور ہر طرح معقول ہے اس کو زیادہ کر نیک واسطے اصلی اگوں کو

ब्रह्मनिः १२-१-४-२-११
 आत्मा वा प्र मिः १२-१-२-१-११
 अथ वा अग्निः प्रजा श्व प्रजा पति श्व ॥ १२-१-२-१-११

تحقیق کریم آتما۔ پر جاتی۔ اور آگ لفظ کے معانی و مفہوم میں داخل ہیں البوصہ مندرجہ صدر جو اگوں سے پیدا ہوئی ثابت ہے کہ اگنی لفظ کثیر المعانی ہے اور اس کے بہت سے معانی میں منجملہ ایشور۔ آتما۔ پر جاتی کے جیونک بھی۔ ایسے آتش ہے۔ اگر اس قسم کے ثبوت موجود نہ ہوتے اور وہ مقدس میں خود ہی اس کا کامل تصفیہ نہ ہوتا۔ اور شریاں نہ ملیں اور قطع اسطر اس کے محض اصول علم معانی و بیان بطور کہ اگنی شبد کا مفہوم پر مائما بیان کیا جاتا ہے۔ تو بے شک کوئی ذات شہد مقرر نہ ہوتا۔ جو مائما ایسا معلوم ہوتا ہے کہ شریاں اپنی میزان و اقصیت میں دوسروں کے معلومات کو تو لیتا ہے۔ اور خواص جو انہ کے غلبہ سے اس کو بھی منظور ہوتا ہے کہ میری پلہ ذریعہ ہے۔ ایسے مائما بہت تصور سے ہوتے ہیں کہ خواص جو انہ کو مغلوب کر سرات کو صدمہ اذیت با اعلیت سے نیاوی کوئی پر جاتی اور ٹھیک اور درست نکل آئے ہر دوا اس کے نیلے خیال کے کنٹھا ہی یا بالکل خلاف ہو جاتی حق خاطر قبول کر لیتے ہیں۔ مڑا جی آفتاب خاک اور لٹنے سے کچھ نہیں بچتا۔ اور مائما ب شیب نار یک میں بھی چمکتا ہے۔ اسی طرح تاویلات اور تو جہات اور اعتراضات سے اصلی معانی تحقیق نہیں رہ سکتے۔ چونکہ ذرا کامل عیار رنگ امتحان سے زیادہ پایا اعتبار کو سمجھتی ہے اس لئے اگنی وید پر لفظوں کی بابت ہم نے اور مسرر کھ دیا۔ ایشور کے نسبت ناموں میں سے تقریباً ایک سو کا ارتھ واضح طور پر بدستیا مرتھہ دیا کہ اس میں موجود ہے جو بالکل دیا کر نیتے گرامر کے مطابق سنسکرت دھما شادگانہ میں درج ہے۔ جن سے کسی بدھی مان کو ذرہ اعتراض بھی نہیں ہو سکتا۔ ان مندرجہ مترن کے ترجمہ دیکھنے سے ہر ایک حق پرست صداقت کی یاد دہے سکتا ہے اور اگر آتش پرستی لھوں یک کا کرتا ہے۔ تو یہ محض انصاف و اعلیت اور فلاسفی کے کھ پر چھری دھرن ہے۔ پرانے نبیوں کا آگ کو جلا کر بارش کا کرنا قربانی کا جلانا۔ اور خدا کو حق و سونا رجو تو ربت اور نبیوں کے صحیفوں میں درج ہے۔ اور راقی پر جو کہ انہا لوگوں کی منہ کو جانا کہ نگاہوں قائلوں متفانوں۔ ڈاکوؤں کا حریف متفاعت سے بچنا جانا کہ جو لوگ اور غیر فرق اور جدیت میں ہے۔ تو مڑا صلاحت جو د مانتے ہیں۔ اور مان کا ایمان باعث سخاوت جانتے ہیں مگر سون سے ہار دین اور صحت کا ہونا معلوم و کمالی فرما لیتے اور اس کو تبرعم باطل و مخلوق پرستی گمان کیا جاتا ہے مڑا جی وید اس تحقیق اور حق بات کی یہ ہے کہ وہ مائما شیب شت سے مانتے چلے آتے ہیں اور مڑا صلاحت و راقی میں ہیں۔ پس انکار کرنے سے دنیا کے حق و کھنک اندیش ہے جو کچھ جو ہم اس بارہ میں تصور اسیا تحریر کیا مائما سب جانتے ہیں۔ اگر مڑا صاحب ہوتا دیکھا اس بیان کو غلبہ مڑا سے دوکر دیوین و اس وقت میں اور دلیل دینے کی حاجت پڑتی۔ مگر انشاء اللہ تعالیٰ اسی سے دوا کا دعوہ اور باقی کا پالی علیہ ہر جوا وگا اور زیادہ امتحان کی ضرورت نہ رہ سکتی۔

یکیت و تو جاناہ) سیکھ کر تے مار سے آپ جیسے سورج (ایام) جلوں کے سبند سے (دارش) جلوں کے پر و جلوں کو درجہ دہی) بہا سے کے ارتقد و در تری) بادل کے واسطے ورتنا ہے۔ ویسے (اسی) اس شہر کو اپنے (ترجہ) پر (میری) کسی کوئے مشتمل کو در بہر) اچھے پر کار و دھارن کر۔
 لگو زن یا مژدوں کے دہناک کے مانند در و اس کے حصہ جدا کر چکوا کہیں اچھا کر (سور واد) ایسے ہی (درد) ایک پر کار بن گئے۔

تشریح

اس مضمون پر پیش کرنے لکھا دکش کے واسطے عمدہ ہدایتیں اپدیش کی ہیں (۱) سچا دکش لکھنا اور انیشوریہ والا اور تیسوی ہے۔ (۲) اس وقت و دیاسے بھی اچھی طرح باہر سو اور موقع استعمال سے من و عن آگاہ ہو۔ (۳) شیب و فرزند جو انک پر کار کے محاللات خلط میں جوتے ہیں ان سے بھی واقف رہنا سچا دکش کے واسطے ایک فرض (۴) ہے (۵) نما کیوں کو کفر کوار کی حادی سے اور ایسا عقیدت نہ کرنا اور اس (۶) و ان کے قائم کرنے پر مستعد رہنا جو خلط کا اصل منشأ ہے (۷) جیسے سورج کی کرتیں جلوں کے سینہ سے بارش کی پرواہ کو رواں کرنے کے واسطے بادل سے درشتے ہیں (۸) جیسے بانڈوں کے دہناک کو مختلف ستھانوں میں اس کے چمن بہن کرنے کی اچھا کرتے ہیں (۹) ویسے ہی مشتملوں کے مقابل میں باقاعدہ فوج کو عمدہ ستروں سے مسلح کر کے شیب و فرزند و میدان جنگ کا ہی حاصل کر کے کامیابی کرے۔

خلاصہ

یہ سچا ہی جیسے معاملات دیا میں بران والو سے تا اوچی ستھانوں میں زبان کو تارن کر جن بہن اکثر بادل کے دہناک کرتے ہو ویسے مشتملوں کے بل کو اپنی سدا کی یا قاعدہ لڑائی سے چس بہن کر۔

رہنما دکش

جیکے بقول دلسن صاحب کے ویدیں حرف ہی عبارت ہے کہ در ورترا کے عضو کو کی مانند خدا جہاں کو والو ما در ورترا سیکھ لینے بادل کو کہتے ہیں۔ اور گونا نام بارشی کا ہے یعنی بادل کے عضو کو بارشی کی مانند جہاں کو والو آفتوس کہ لوگ اخیر کسی قسم کی لیاقت کے لئے بڑے بڑے دعوتے کرنے پر مستعد ہو جاتے ہیں شارج لکھتا ہے کہ دکاتیا کا شتہ ولے کو کہتے ہیں۔ جہاں تک ویر مقدس کی اس شرفی کے حرف حرف پر نگاہ دوڑاتے ہیں دکاتیا لفظ بالکل نہیں ملتا۔ جس سے دلسن صاحب اور سالیما۔ قصائی اور خوششت کا شتہ ولے کے معنے نکلتے ہیں۔ اور سارے انامی دست بغض باطنی و کدورت روحانی سے جو جڑ کے معنی لگاتے ہیں۔ جب یہ نقطہ ہی اس مضمون میں نہیں ہے۔ اس اعراض بھی محض چھو اور یہ بنیاد ہو گیا۔ ہم یہاں پر دلسن صاحب اور مرزا صاحب یا کسی اور ان کے خیر خواہ بلکہ ایام لانے ولے کو چیلج کرتے ہیں کہ وہ یا تو ویر مقدس کی اس شرفی سے جو جسے اوپر درج کی ہے دکاتیا لفظ لگا کر بتلاویں اور قصائی یا جو جینے کی قصد ہی کر اویں۔ ورناس جو بخاری اور بد گامی کا علاقہ فرما کر اس کی مذہبیت چھو اگر شائع فرماویں۔ اور آئیزہ ان (۱) و یا شاہ دعوتوں سے ناراد اس (۲) دوم و نازہ پھر اس بات کو دہر کرتے ہیں اور ناظرین کو بتلاتے ہیں کہ اس کا بنوٹ و جواب کوئی بھی کسی طرح مہیا پر تے نہکت نہیں دے سکتا کیونکہ شتی سے شتی کسی طرح نہیں ہو سکتی اسی طرح جو ویدوں میں نہیں ہے

اس کا ان سے لگا نہا بھی جہاں بلکہ نامکن ہے۔ مرزا صاحب کے تمام غلط دعادی اور ترجمہ اردو کی نسبت یہ ہمارے ہی طرف سے تمام حجت ہے جو ان کے ایسے ہی تمام کو اس کے ہوائے آسائش کے سینا ناس کرنے کے واسطے ہل من معارض کی امتیاس ہے۔

برائین الاحمدیہ صفحہ ۴۰۴ حاشیہ ۴۴
 قولہ ایک جگہ بھی مذکور کر
 درپہ بیان نہیں کیا کہ مخلوق
 یہ سچی سے باز آجاو۔ آگ دیو کی پوجا مت کرو۔ بخ خدا کے اور کسی سے مرادیں
 مت مانگو۔

اقول۔ اگر شیب و فرزند پر ششم۔ چشمہ آفتاب راجیکانہ مرزا صاحب نے
 اور ان پورتر شیبوں کو نکھیں کھول کر مطالعہ فرمائے۔ ویر مقدس مخلوق پرستی
 کی بڑی حجت نہ ہو دیکھ کر ہے۔
 (۱) یہ منتر سام وید کا ہے۔

तत्त्वा अथोदिव्यो न पाथि वो न ज्ञा तो न ज जनि
 प्यते अश्वाय न्तो म उ वचि न्न वा नि नो गु व्य व
 त्त्वा ह वा म हे। सा। ड. मधु. प्र. १ मे ११।

یہ منتر ایویرج کے مالک سب کے جیوں پر یا تا اب جیادو لوگ یا پرتھو
 میں ایشوں کالوں میں) نہ کوئی پیدا ہوا۔ اور نہ ہوگا۔ اور نہ ہے۔ آپ تمام چیزوں
 کی آئینش سے پوزہم یہ گھوڑے وغیرہ آیش کے سامان مل کے بڑھائے والے
 ایک اور شریک کلیان اور ضروریات کی خواہش رکھنے والے آپ ہی کی شریں میں آئے
 ہیں آپ کے سوا ہمارا مالک کوئی نہیں۔

यश्चात्मदा बलदायस्य
 विश्व उपायते प्रशिवं मस्य देवाः यस्य द्यायास्त
 त यस्य मृत्युः कस्मै देवाय ह विषा विधेम।

۱۲۔ ۱۱۔ ۱۰۔ ۹۔ ۸۔ ۷۔ ۶۔ ۵۔ ۴۔ ۳۔ ۲۔ ۱۔
 جو جگہ سنو رہی کہ پائے ایسے آتما کا کلیان دے والے جو سب در ویا اور
 سب سکھوں کی پرانی کا شتہ ہے جس کی اوپا ساسب و دو ان لوگ کرتے آئے
 ہیں۔ اور جس کے آتما ناسن کو سب اتم لوگ کرتے ہیں جس کا شرا کر ناسی کو ش
 کھ کا کارن ہے۔ اور جس سے غفلت میں رہنا ہی جہنم ن روپ دکھوں کا دیے
 والا ہے جس کی آگیا کالوں ہی سب سکھوں کا مول ہے جو سب سار کایتی ہے اسی
 پریشوری ہم اوپا نکریں۔

अथ यो विद विद का मन्त्र है -
 अथ न्तमः प्रविशन्ति धेऽसे
 भूतम पा सते त तो भूय इ वते त मो य उ स भू
 त्वा १ र ता २ य ज वे द ३ अ ४ मे त्र ५
 جو در استہیوئی (۱) یعنی پر کر کی کی پریم کے ستھان میں اپاسا کرنے میں ہے
 اندھکار رتھات گمان اور دو دکھ سا کریں دوتے ہیں اور جو ستھوئی ہیں
 پر تھوئی آوی کزوں اور پاشاں اور درخت اور انسان وغیرہ کے سریروں کی اوپا
 پر ہم کے ستھان میں کرنے میں ہے اس اندھکار سے بھی زیادہ دکھیں پڑتے ہیں

भवा दस्या गि स्त य ति भ वा त प ति
 सूर्यः भ वा दि न्न अ वा यु अ मृ त्यु था व ति प ज्ञ
 नः। य क अ २ व ६ मे ३।

صفحہ ۷ میں لکھا ہے کہ دو غالب یہ ہے کہ کوید میں افطہ کیا مدیں کچھ کے اور مضمیٰ ہوں کا ورہ
اب کوئی نہ جانتا ہذا خوب جب وید کے کسی افطہ کے معنی اور میں جو کوئی است جانتا ہو۔ تو
لفات اور تروکت اور جہر گن جنھیں کام کے ہیں ہاوی میں ایسا افطہ کوئی نہیں حکم کے تحت قائم
سے دریافت نہ ہو سکے ہوں نہ جہر مضمیٰ بھاری ہے کہ وید میں اصل یاغ مضمیٰ افطہ کوئی نہیں اصل
لفات وید کے نہایت عمدگی سے اس خرمین کو سرا انجام کیا ہے مگر بغیر یافت اور فعات
دیغہ وید کہتے کے حاصل ہونا محال ہے۔ مان اگر یہ خیال ہے کہ جس بات کو ہم جہر سمجھا سکیے
میں کوں جاتا ہوگا۔ بیشک یہ صرف دعویٰ ہے تو ہے۔ مگر اسے کوئی آبرہ اتفاق رائے نہیں کر
سکتا۔ بلکہ ناواقفی کا اکت ثبوت ہے +
صفحہ ۷ میں لکھا ہے۔ لیکن ہم یہ نہیں خیال کر سکتے کہ ان کے معنیوں نے بہرہ العاطا الیہیں
منہ سے لگائے ہوں۔ حضرت جبالہ بنوئی نے باتیں منہ سے نہیں لگائے ہیں تو آپ کا ترجمہ کرنا اور
مرزا علام محمد صاحب کارائے ویدکا اور لوگوں کو ناواقفوں کو دھوکا دینا کس قدر دوا کیا گستاخانہ
صفحہ ۷ میں لکھا ہے کہ سائنا چار جے جو سب سے لگائے میں میں کہیں نہیں اعتراض ہو سکتا
سے تمام ملاش کوئی فرنگستانی عالم ایسا نہ ہوگا جو اس کی ایفقت کو پیچ کے۔ جب سائنا
چار جے کے معنی غیر منجم کو خود اعتراض ہے تو منجم کے معنیوں کیسے قدر اعتراض
کی گنجائش ہے۔ اس حالت میں حضرت غلامی نہیں ہے تو کیا ہے۔ اگر ہم
یا کوئی اور حق پسند آدمی کبھی ایسا یہ اعتقاد رکھ رہا ہے کہ۔ جب
سائنا کے ترجمہ پر اعتراض ہیں تو ان فرنگستانی عالموں

۱۔ اس وقت کے کل ۱۶ مشرقی اور ۱۶ مغربی تمام مسکن متعلق راج دھرم وہ
 مشرق و دیار کے ہے یہ بارہواں مشرقی و مغربی کے متعلق ہے
 ہے سجادہ کس رکنی و کتنے گنوں کو دارل کرمیوں کے و ایسا نام انبوریہ

میں تو بھی رنگ و بدیں اکثر ایسے منتہی ہیں کہ جن کے معنی معلوم نہیں ہوتے
 جن امر کا کہنا کہ جس کو میں مارنا کہہ چکا ہوں۔ کچھ ضرورت نہیں کہ رگوں کے
 ایک شعر کا بھی ترجمہ کرنا غیر ممکن ہے۔ تاؤدینک مساں آجارج کا ترجمہ نہیں
 ہوتا۔ نہ رنگ۔ نہ بدیں۔ اور سو تر وغیرہ اور بہت سے سنسکرت کے علم
 عروص و امدول فلسفہ اور قانون وغیرہ کی کتابوں کو نہایت غور کے ساتھ
 لکھ رہے۔ اور ڈاکٹر ولسن صاحب کا بھی قول یہ ہے کہ سائنس جارج
 کا ترجمہ انگریزی میں بخوبی نہیں ہو سکتا ہے۔ کیونکہ یہ ایک ایسی زبان
 کامل ہے کہ جس میں نیز اصل شرح کے بہت سے لفظوں اور جملوں کا ترجمہ
 ہر نامی نام ممکن ہے۔ آج کل ملک یورپ میں سنسکرت کا ایسا شوق اور
 اس قدر ترقی ہے کہ یقیناً جہاں برس کے اندر لوگ میرے ترجمہ کو مانگ
 سکیں گے۔ جس کی بڑائیوں اور غلطیوں سے جس قدر میں واقف ہوں
 اور کوئی واقف نہیں ہو سکتا۔ البتہ اپنے ترجمہ کی نسبت اس قدر میں
 کہہ سکتا ہوں۔ کہ یہ ان شخصوں کی ترقی کے کہ جو میرے بعد علم سنسکرت
 کے شائق ہوں اور جاننے کے واسطے ایک چھوٹی سی سیڑھی ہو سکتی ہے
 اس کے ذریعہ سے وہ شخص ہمارے ابا و اجداد کے خیالات کو ان کی ابتدا
 جن کی زبان ہمارے زبان میں اب تک موجود ہے اور جسکی تصنیفات
 ہمارے واسطے اب تک محفوظ رکھی ہوئی ہیں۔ بخوبی دریافت کر سکیں گے۔
 اسی طرح اس ترجمہ اور دو کے دیباچہ میں بھی ماسٹر لکچر صاحب
 لکھتے ہیں۔ اس حصہ میں بعض بعض دیباچے ایسی ہیں جن کے معنی
 بخوبی سمجھیں نہیں گئے۔ ان کے ملاحظہ سے ناظرین یہ تصور رکھنا چاہئے کہ یہ ترجمہ
 کا نہ ہو بلکہ ان کو یہ سمجھنا چاہئے کہ اس زمانہ میں بعض بعض خیالات ایسے بھی تھے جو اب
 بخوبی سمجھیں نہیں آتے۔
 پھر صفحہ ۱۲ میں کہا ہے۔ اور نیز مشرتوں کے مصنفوں کے نام اور دیوتا
 جنکی مہا میں بدیں میں درج نہیں ہیں۔ یہ حال بہت کچھ اور بتکوں سے
 معلوم ہوتا ہے۔ جو وہ ہے کچھ بھی غلط نہیں کہتیں۔
 پھر صفحہ ۱۳ میں تحریر کرتا ہے۔ اس کا نتیجہ نکالنا کچھ دشوار نہیں ہے بلکہ
 اب تک ہم قطعی نتیجہ نکالنے یعنی اپنی رائے لکھنے کے مستحق نہیں ہیں۔
 پھر صفحہ ۱۴ میں تحریر کرتا ہے۔ بہت سے وید کے فقرے ہنود و غیر شراح کی کتاب
 کے سمجھ میں نہیں آتے۔
 پھر صفحہ ۱۵ میں تحریر کرتا ہے۔ کہ قدیم منتر اور قواعد مذہبی جج کرنے میں
 اور ان کے ملحوظ رکھنے میں جو غرض ظاہر کی گئی ہے عجیب تر ہے کیونکہ جس قدر
 کہ ہم اب تک بت کر سکتے ہیں۔ یہ بات معلوم ہوتی ہے۔ کہ ان میں مذہبی اور
 مجلسی قوانین کا کچھ بھی ذکر نہیں ہے۔ جو بلاشبہ ویدوں کے ترتیب کے زمانہ
 میں بخوبی مکمل ہو گئے تھے شاید ہم اب تک کوئی قطعی اقرار در باب مذہبی
 عقیدے اور طریقہ رواج کے جو رگوں بدیں پایا جاتا ہے اور مجلسی حالت کی
 نسبت جو ان منتروں کی تصنیف کے وقت تھے نہیں کر سکتے۔ اور یہ سراسر
 بیجا ہو۔ اگرچہ کہیں کہیں رگوں بدیں پرمنوں کے عقیدوں کی بڑی بڑی
 علامتوں کی مطبوری نہیں پائی جاتی جب تک ہم سارے رگوں کا مطالعہ نہ
 کریں۔ اور بخوبی تحقیق نہ کریں۔ کہ ایسی باتوں کا رگوں بدیں کچھ بھی ذکر نہیں
 ہے۔ لہذا یہ بات سمجھی جائے۔ کہ ان معاملات میں رائے دینے میں جو کچھ حال

میں معلوم ہوا ہے۔ وہ بذریعہ رگوں بدیں کی اول کتاب کے ہوا ہے جس کا ترجمہ
 ہونے اور کوئی بات ہم کو آئندہ معلوم ہو۔ اور وہ اس کے خلاف ہو تو اس سے
 ہمارے رائے بدل سکتی ہے۔ اور اگر وہ اثنی سو تو نہیں۔
 صفحہ ۱۶ میں تحریر کرتا ہے۔ لیکن غالب یہ ہے کہ وید میں لفظ کیا روین
 کے کچھ اور معنی ہوں اور اب کوئی نہیں جانتا ہو۔
 صفحہ ۱۷ میں تحریر کرتا ہے۔ اور ہم یہ بات نہیں خیال کر سکتے۔ کہ وہ ان
 دیوتاؤں کے لیے معتقد تھے یا کہ وہ ایسے صرف ظاہری غناظر کی پرستش ان کو
 کچھ اور تصور کر کے کرتے ہوں۔ سوائے اس کے کہ یہ عنا صر سیدائندہ کی
 طاقت کی نشانیاں ہیں۔ گوان دیوتاؤں کی توصیفوں میں کسی قدر یہاں لکھا
 لیکن ہم یہ خیال کر سکتے کہ ان کے مصنفوں نے یہ الفاظ بالیقین منہ سے نکالے
 ہوں۔ حضور خدا جبکہ ہم یہ بات دیکھتے ہیں کہ یہ منتر ان لوگوں کی تصنیف
 سے ہیں جن کی دیانت اور غور میں کچھ کلام نہیں ہو سکتا۔ اور جن کو علمی
 اور تیزی اور آگ حاصل تھی۔
 صفحہ ۱۸ میں لکھا ہے۔ کیونکہ اگرچہ سائنس نے جو معنی لکائے ہیں ان
 میں کہیں کہیں اعتراض ہو سکتا ہے۔ تاہم بلاشبہ کوئی فرقائی عالم ایسا نہ ہوگا
 جو اس کی دیانت کو پہنچ سکے۔

مسند ترجمہ بالارائوں کا نتیجہ

جب مترجم خود ہی صفحہ ۱۶ میں تحریر کرتا ہے کہ اس حصہ میں بہت سی جگہ
 ایسی ہیں جہاں مطلب بخوبی معلوم نہیں ہو سکتا۔ جن دیوتاؤں کے مطلب
 مترجم نہیں جانتا کیا وہ کسی طرح ممکن ہے کہ اس مترجم کا خوشہ چہن اس
 کے مطلب کو جان سکے۔ پس یقیناً معلوم ہوا کہ وید متروں کے الفاظوں
 کا مطلب خود مترجم نے بہت مقاموں پر بالکل نہیں سمجھا اور نہ جاول کے
 شکیک سے سمجھ سکا۔ پس اس کی خوشخبری اور اس کی نقل نویسی اور اسکے ترجمہ
 یعنی نیتوں سے راستی کی امید نا بدید ہے۔
 اسے ناظرین پر ویدس و آئسن کہتے ہیں صفحہ ۱۷ پر۔ کہ وہ ہم ابھی اس
 ترجمہ کی نسبت کسی طرح کا نتیجہ نکالنے یا رائے دینے کے مستحق نہیں ہیں۔
 اس کا راسخا اگرچہ مترجم خود ہی نتیجہ نکالنے کا مستحق نہیں اور نہ رائے دینے کا
 مجاز ہے تو پھر صراحتاً صاحب کا اس ترجمہ مشکوک پر رائے دینا کس قدر
 جہالت کو ثابت کر رہا ہے۔ جبکہ وہ ترجمہ خود مترجم کے خیال میں بھی اعتبار
 کے درج سے منزلوں دور ہے۔
 اسے مطالعہ کرنا کہ بجا کر کہ وہ صفحہ ۱۸ میں مترجم نے جب خود ہی کہہ دیا کہ بہت
 سے وید کے فقرے ہنود و غیر شراح کی کتاب کے سمجھ میں نہیں آتے۔ تو پہلے مترجم
 کا یہ سمجھنا دوسرے کا غلطی کھانا۔ مگر اسے کا دھوکا ہے یا دھوکہ دینے کے
 خیال سے اس غلطی کو صحیح مان کر حق سے چشم پوشی کر لوگوں کو دھوکہ دینے میں
 ڈانڈا کس قدر اہم انداز میں ہے۔ بیشک سچ ہے کہ بہت سے فقرے وید کے
 لفظ فاضل سنسکرت کے امی محض کی سمجھ میں نہیں آتے اس واسطے مرزا
 صاحب کا اس غلط ترجمہ پر اندھا دھند تقلید پرستی کرنا سراسر یافرب بازی
 اور جہلا بازی ہے۔
 صفحہ ۱۹ میں مترجم لوگوں کی ان رائوں پر سخت تعجب کرتا ہے۔ کہ یہ وید کے

کی ہے کوئی شرفی و بڑ مقدس کی درج نہیں کی۔ اور اس طرح خوش
و امانت آمیز اور بڑ سے کلمات ایمان و ارستینہ سے نکالے ہیں کہ جن کا کوہ
درج کرنا نقل کفر بدو از کفر کا حکم رکھتا ہے۔ مہذب لوگ اس قسم کے خیانتوں
کو مذہب سے گرا سوا سمجھتے ہیں۔ اس لئے حکماء و بلقائے اعلیٰ و مجتہدین پر عمل
کر کے مطلب کی طرف رجوع کرتا ہوں۔

مفسر حضرت نے اپنی تمام کتاب میں جہان و بڑ مقدس کی نسبت کوئی اعتراض
لکھا ہے وہ اپنی لیاقت سے نہیں بلکہ اس غلط و مغل و بیجا عہدہ اور بڑ
ترتیب اور دو ترجمہ سے ہے جو سال ۱۲۵۷ء میں دہلی سوسائٹی کی اجازت
سے لائے لیکن داس مدرس سنڈ میٹیف کالج دہلی (جو شہر کا لچ ہے) نے
پروفیسر ولسن صاحب کے انگریزی ترجمہ سے اردو میں کیا ہے جو
پیام نہاد ترجمہ بلکہ رنگ و بڑ کے طبع ہوا ہے۔ اور پروفیسر ولسن صاحب
نے وہ ترجمہ منسوخ کر کے ترجمہ سے کیا ہے۔ اب مجھے سب سے پہلے ان باتوں
کا واضح کر دینا ضروری تھا کہ اس خرابی کی بنیاد کہاں سے نکلی

جو دھو بی حدی عیسوی میں جن دونوں کے اندر ظلم و تباہی کی تمام آریہ رت
پر پھیلا ہوا تھا۔ جن دونوں کے دست و دھرم و نیک کرم کی طرف بہ سبب حملات
مغربی کے لوگوں کا رجحان کم ہو گیا تھا۔ انہیں دونوں میں اہل ہنود میں
ایک ایسا فرقہ فایم ہوا۔ جو گوشت خوری و شراب نوشی کے اصولات دینی سے
سمجھ گئے۔ زنا و طوائف بازی ان کے مذہب کا ایک پہلا فرض سمجھا
عیاش و مناش میں ہیڈت جو روپیہ کے بقا میں دین کو کچھ چیز نہ ملنے
تھے۔ انہوں نے اس مذہب میں بڑے بڑے درجہ و عہدہ حاصل کئے
چنانچہ جس مذہب کا شکر میں دام مارگ اور غوثنا اصطلاح میں سائیک
نام ہے انہیں دونوں میں نکلا تھا سما بیجا سراج اور مجھی و کھڑ وغیرہ
سنت سے ایسے ہیڈت ان کے پیشرو تھے۔ اور نہایت محنت سے بنی نئی
اصطلاحات نکال کر ویدوں کی طرف سے لوگوں کو متشکر کرنا چاہا یا یوں
کہو کہ دام مارگ کے ثبوت کرنے کو ترجموں میں کئی طرح کی تاویلیں جوڑنی
پڑیں اور جاہلوں کے طعن سے بچنے کے واسطے وید کے ذریعہ دام مارگ
مست چلانا شروع کیا۔ چونکہ اس کا دوسرا بھائی ایک راجہ کا وزیر تھا۔ لہذا
رعب داب حکومت سے بھی بہت سی ناجائز کارروائی کرانی کر دیکھو ترجمہ
مذکور صفحہ ۳۴۳ سے ۳۴۴ تک

ایک تو بیجا سراج کا ترجمہ خود بھی ویدک لغات اور برہمن گرتھوں
سے درودہ آنحضرت ہے۔ دوسرے میکسن مولر صاحب اور ولسن
صاحب جو اس کے ترجمہ کو بھی سمجھنے اور سمجھانے اور دوسری زبان میں
انٹارنے کی لیاقت نہیں رکھتے۔ قطع نظر آلودگی غرض یا خیال بچا کے
وہی مترجم خود بھی مضامین وید کی ناامنی و عدم واقفیت کا دوسرا پیہ میں
اقبال کرتے ہیں۔ چنانچہ اسی ترجمہ کے صفحہ ۱۵ پر خود آکر میکسن مولر
صاحب نے یہ رائے درج کی ہے کہ عہدہ ۲۰ سال کے بعد جو بیٹے رگوہ کے
سنہروں اور شروں کے جمع کرنے اور بچھانے میں صرف کئے ہیں رگ بڑ کے
لئے کئے ہوئے ترجمہ کو عوام کے رد و پیش کرتا ہوں۔ مگر تاہم ان میں
سے تمام مترجموں کے ترجمہ کا اقرار نہیں کرتا کیونکہ گو میرے پاس سائیکس
کا ترجمہ اور اس کے متعلق شرحیں سخت اور صرف نحو وغیرہ کی کتابیں موجود

انہی دفعہ مرزا صاحب کے مکان پر فاضل ہنگامہ لگا کر بیجا سراج اور چند
مفسر و آریہ صاحبان اور چند مسلمان بھی تشریف رکھتے تھے۔ مرزا صاحب کو رانی
مٹلانے کا کہنے لگے اور اٹھاؤ گفتگو میں فرمایا کہ وہ مجھ کو فرشتہ دکھائی دیتے ہیں مائیتیں
کہا کہ کیا سچ کہتے ہو جواب دیا کہ میں نے ایک کاغذ کے پر پر پرنٹس سے حرف
اوہم کا لکھ لپٹے ماتھے میں رکھ لیا۔ اور پوچھا کہ تیرا مرزائی فرشتوں سے پوچھ کر بتاؤ
کہ میں نے کوئی شرف لکھا ہے۔ ایک عرصہ تک کچھ نہیں کہنے لگتا تھا کہ وہ بے لیا ازان
کہا کہ اس طرح نہیں کسی اور جگہ رکھو۔ میں نے اپنی یاگت میں ڈال لیا۔ پھر پوچھا
تو مجھ کو دی وید خیالی اور وہی اور بنا دینی فرشتوں سے پوچھتے رہے۔ مگر کچھ بتلا
سکے۔ اور شرمندہ ہو کر لاجواب ہو گئے۔ اس امر کے دکان دس بارہ آدمی مقلد لفظ
گو کہ ہیں۔ اور مرزا صاحب بھی غالباً حلقہ انکار کر گئے۔

لطف ظاہر ایک حافظ قرآنی انکھ سے اندھا تھا مگر اکثر خواب میں اپنے آپ کو بینا
دیکھا کرتا تھا۔ ایک دن اسی بینائی کی دھن میں چوب دستی کا سہارا ترک کر کے
چاہ میں گر پڑا۔ اس پر کسی نے کیا سچ کہا ہے۔

دیکھو فقہ شریا سے انگوڑی سو جھپی۔ لے باک شاکس کو جھپی کیا اور کی سو جھپی
دیکھو۔ خیالاً وجہ بلبل کو دام تو ڈور رخت پر چپے کر تا دیکھتا ہے۔ تو پھر اسے
دانہ دکھلا کر یہاں کرتا ہے۔ تاکہ کسی طرح وہ دان بلبل میرے دان میں آجھنے۔
اور میری نزدیکی چلتی رہے۔ اگر بلبل وانا کو آزاد ہی سخت غیر مترقبہ کا خیال
آگیا اور قید کی تکلیف نہ بھلا بیٹھی۔ تو پروانہ کر کے چلی گئی۔ ورنہ پھر وہی آب
و دانہ نفس نصیب ہوا۔ بعینہ وہی حال ان کا ہے جن ہی کوئی متحدی تعلیم
کی حرکت سے فلسفی دلائل پر متوجہ ہوا۔ اور زمانہ آزادی کا دیکھ کر رائے
دینے کے قابل بننا چاہتا تو جھپٹ لے ڈرانا اور دھکا کا شروع کیا۔ اور
منوے لایعنی بننے لگے۔ یہی حال ہمارے مرزا کا ہے۔ کہ جب کوئی مسلمان
قرآن کے الہامی ہونے سے منکر معلوم ہوا تو نے الفور دام پھیلانے لگے۔
اور الہام کے دعوے سنانے لگے۔ کہ اس تیرھویں صدی میں ہم بھی ملہم کلام
غیب ہیں۔ خدا ہمارے تعریف میں بھی اب تک عربی میں آیتیں نازل کرتا رہا
ہے۔ بروقت نماز جبرئیل ہمارے کان میں وحی پھونکتا ہے۔ ہم بھی کرنا ہی ہیں
جاہلوں کے بے ہنگامے کو لالہ ہو چکے ہیں ہم نے فلاں بیمار آریہ کو درو و وصل علی
سے صحت بخشی۔ ہم نے فلاں مقدمہ میں فلاں شخص کا خدا کی درگاہ میں اسل
کر کے سفارش پہنچا کر مقدمہ جتایا۔ اور ہم نے فلاں نوٹوں کی پیشگوئی تھی
اور اسی روز دکھانے سے ملے۔ چہ خوش ہو کر برا یہ بیک کر شرمہ دو کار۔ و حقیقت
ان کے لایعنی دعوؤں نے انگوڑی کے مجھوٹا کچھ مستی ناس کر دیا۔ خدا مرزا صاحب
کو ہدایت دیوے۔ اور ان کے قریب سے ایک عالم کو بچا دے۔

مصنف برائین الاحمدیہ (جلد چہارم صفحہ ۳۹۷ سے

۳۹۸ تک) کے اعتراضوں کا جواب

مترض نے کامل ۳۰ صفحوں کے حاشیوں پر آریہ سماج والوں سے خطاب
سو کر نہایت تعصب سے دل کے پھوٹے پھوٹے ہیں۔ اور غالباً مخالفت
کے تمام تجارات نکال دیے مگر بالکل لایعنی و بلا ثبوت اصلی کتاب کے دیکھنے
تمام دعوؤں کے بیان میں وجہ بزم خود انہوں نے سبقت خوان کی منزل طے

تو اس کے سچ نہیں چلا کر یا اگر دے آسمان ہمیں صبا کہا کرتا ہے مگر سے مگر سے
یا ہے البتہ کو اور فرشتوں کو صبا میں یا سو جا دے سے سے واسطے ایک کھڑکھا
یا چوڑے جاوے تو آسمان میں اور ہم یقین نہ کر سکیں تیرا چرھنا۔ جب تک سنوار
لاوے ہم یا ایک لکھا جو ہم پر ہے لیں۔ تو کہہ سچاں اللہ میں کوئی ہوں مگر ایک
اومی بھیجا سو آؤ رافسوس کہ باوجود اس قدر اس قدر ازادوں اور شرطوں اور
وعدوں کے محمد صاحب نے مجھوں سے انکار کر کے لاچار رہی ظاہر کی کہ میں صرف
اومی بھیجا ہوا ہوں نہ کہ کراماتی یا معجزہ نما۔ تم میرے سے کیوں معجزے مانگتے ہو۔

یہ ہے یا میں معجزہ نہیں ہیں
(۱۳) سورۃ النعام
واستموا باللائعہ اجمعہ لکن خالفتہ ایتہ لیؤمنن بها قل انما
الایات عند اللہ وما یشہو کثیرا انھا اذا جات لا یؤمنون یعنی بدست
کھائی سے انہوں نے رکاوٹوں سے ساتھ سخت قسم اللہ کے کہ اگر کوئی معجزہ دیکھیں
تو ایمان لادیں گے۔ کہ جسے معجزہ کہ اجرات خدا کے پاس میں۔ اور تم نہیں جانتے ہو
اگر معجزہ ہوگا تب بھی ایمان نہ لادو گے ہاں وہ سو متواضعان سے معجزہ نہ کہ یکسا
صاف معجزہ دکھائے سے جیلہ بنا گیا ہے ورنہ کافروں کا خدا کی قسم کھانا صریح تصدیق
کرتا ہے کہ ضرور ایمان لاتے

(۱۴) سورۃ النعام میں ہے
ما عندی مستخفون نہ ان الحکمۃ الا اللہ یقرر الحق وهو خیر من اصابہ
قل ان عندی ما استخفون نہ لقی الا امر بنی وبنیکہ۔ یعنی کہ اسے
معجزہ و چیز یعنی معجزہ جس کے لئے تم جلدی کرتے ہو نہیں میرے پاس۔ کہ کوئی کھڑ
کی طرف سے اور وحی حق کو ظاہر کر دے گا۔ اور وہ سب حاکموں سے بہتر اور بہتر
ہے۔ کہ اسے معجزہ چیز یعنی معجزہ جسے تم جانتے ہو کہ جلد ظہور میں آجائے۔ اگر
میرے پاس ہوتا تو میرا تمہارا جھگڑا فیصلہ ہو جاتا، یہاں سے صاف فیصلہ ہو
گیا کہ حضرت کے پاس معجزے نہیں تھے بلکہ نبیاں پر نہ ہونے معجزہ کا صاف
اقبال کیا۔

(۱۵) سورۃ آل عمران
الذین قالوا ان اللہ جہنم الینا الا فومن لم یرسلنا معنی بالینا اقبال
تا کہ الذین قل قل جہنم اسل من قبلہ بالینت والذی قلتم قلتمو
لہم ان کلمہ صدقین دے جو کہتے ہیں کہ اللہ نے حکم کر رکھا ہے کہ ہم یقین
نہ کر کسی رسول کا۔ جب تک نہ لاوے ہمیر ایک تیار نہیں کو کھانا ہو سے اگ کہ وہ
ہم میں آجائے تھے رسول مجھ سے پہلے نشانیاں ملے۔ اور یہ بھی جو تم نے کہا۔ پھر
کیوں قتل کیا تھے ان کو اگر تم سچے ہو۔ معجزہ کے نفی سے عاجز کرنے سے ہیں
افسوس کہ خدا نے محمد صاحب کو کوئی معجزہ نہ دیا۔ ورنہ اس قدر قتل عام اور ظلم
اور جوڑ کی ضرورت نہ ہوتی نہ ان کا نبیوں کو محمد صاحب سے پہلے معجزہ دیکر یا رسال کرنا
اور لوگوں کا قتل کر دینا ایک تماشا معلوم ہوتا ہے۔

(۱۶) سورۃ النعام
وان کان کید علیک اعدا فہم فان استطعت ان تبتغی نفعاً فی الامر
ارسلنا فی السماء نواہیہم ایتہ و لو شاء اللہ لجمعہم علی اہل مدینہ
اور اگرچہ بھاری ہے ان کا قتل کرنا۔ تو اگر تو سکے کہ تمہو نہ کائے کوئی
سزا نہ زمین میں کوئی شیعی آسمان میں میرا دے ان کو ایک نشانی اور اگر

اللہ چاہتا ہے کہ لانا ہو کہ راہ پر افسوس کہ محمد صاحب معجزہ دکھانے سے گھرا کر
غار میں تلاش کرتے ہیں تاکہ بھاگ جاویں۔ یا مسلمان پر زینہ لگا دیں اور نہ
چوڑے جاویں تاکہ معجزہ کے ظاہروں کے ماتھے سے نجات پاویں۔ جب جا کہ معجزہ
دکھلا دیں یا مومنین اسے

نہیں معجزہ حق کو منظور ہے۔ زمین سخت اور آسمان دور ہے

(۱۷) سورۃ رعد میں ہے
یقول الذین یلقون کلمہ لا انزل علیہم ایتہ من ربہ قل ان
اللہ یضل من یشاء ویضل الذین لا یمینون انما یکتب من شئکروں لہ ایتہ
اس پر محمد صاحب پر کوئی نشانی اس کے رب سے تو کہہ اللہ گراہ کرتا ہے جو
جائے اور راہ دیتا ہے اپنی طرف اس کو جو رجوع ہوا۔ اس کا معجزہ دکھائے
جسے مشفق ہو کہ گایاں نکالتی شروع کر دیں کہ وہ گراہ ہیں۔ کیلہ ہی معجزہ
نما کی ہے۔

(۱۸) پھر سورۃ رعد میں ہے
لو انزل علی علیہ ایتہ انما یخذلکم ولکل قوم ہادد کتبت من لوگ کیوں
نہ اتاری اس کو کوئی نشانی اس کے رب سے کہ اسے محمد، تو تو در سناے والا ہے۔
اور قوم کو بولے راہ بتائے والا رہاں پر مجھوں سے قطعی انکار بلکہ حرف درنا
سی اپنا فرض کہ کہہ مانتہ عام راہ نماؤں کے بن گئے سچ ہے معجزہ دکھانا خالاجی
کا کھڑ نہیں ہے

(۱۹) سورۃ عنکبوت میں ہے
وقالوا لا انزل علیہ ایت من ربہ قل انما الا ایت عند اللہ
واما انذیر مصیبت اور کہتے ہیں رکافر کیوں نہ اتاریں اس پر آیات اس کے
رب سے تو کہہ نشانیاں نہیں اختیار میں اللہ کے۔ اور میں تو در قرآن اسکا
والا ہوں بھول کر۔

لے ناظرین صداقت قرآن! آپ منذر رہا آیتوں سے بطور حق یقین
کے جان کہتے ہیں کہ محمد صاحب کو معجزہ کا اختیار نہ تھا۔ اور جو لوگ معجزہ
بیان کرتے ہیں۔ وہ اپنی لہذا ادعبار توں میں مصنون باندھتے ہیں۔ ورنہ قرآن
میں کوئی ثبوت اس امر کا نہیں کہ محمد صاحب نے معجزہ دکھائے بلکہ یہ تو
شہادتیں منذر رہا لاف میں موجود ہیں جس سے کوئی محمدی انکار نہیں کر سکتا
پس بعوض چار گواہوں کے ہم نے و گواہ اس امر کے پیش کیے کہ محمد صاحب سے
معجزہ تھے۔ اور در حقیقت تمام غلطی جانتے والے مولوی فاضل لوگ علانیہ
انکاری ہیں کہ قرآن میں معجزہ نہیں ہیں۔ اب اس وقت تک کہ کوئی ان و شہادتوں
کو رد کرے و شہادتیں اور ثبوت معجزہ کی قرآن سے نہ لکے تب تک مہارادلوے
برسنو موجود رہے گا۔

جب خدا نے محمد صاحب کو معجزہ نہیں دیا۔ اور نہ انہوں نے کوئی کھڑ
اور نہ دعوائے کیا تو یہ خدام اسل کا دعوائے نبوت و معجزہ والہامات و کرامات
وغیرہ کا علانیہ کہ اس قدر قرآن کے خلاف اور لاف گزاف ہے بلکہ اگر راست پیچ
تو تو انصاف ہے۔ اور اگر سچے بوجھ تو یہ تمام خالاکیاں مرزا صاحب کی
حضرت بھون علیہا السلام سے واسطے میں نہ کوئی کرامات ہے نہ خوار
عادات ہے نہ الہامات ہیں۔ نہ آسمانی نشانات۔ بلکہ کسی طرح کا عجوبہ دنیا
بھی ان کے پاس نہیں۔

اصل ہندو اور ہزاروں مسلمان ہیں۔ گو مسخض عاقل نے صوبہ بعد تحقیق کامل کیے ان کے ذمہ کوئی قصور نہ ثابت نہ پایا تو میری فرمایا جس کا مفصل حال گورنمنٹ گزٹ میں مطبوع ہو گیا۔ ایک کا اہام تو سرا با غلط نکلا۔ اہام کے فقرے یہ ہیں اور خدا قادر ہے ہمیں نجات دے گا، کیا اس سے کوئی ذیقفل حیات خاں کی بریت ظاہر کر سکتا ہے۔ جہاں اس طرح سردار صاحب نہی ہوئے اور ان کے ہزاروں روپے خرچ ہوئے تو آپ نے برابریں الامجدیہ کی امداد کے خیال سے جزاہ مجاہ خیر خواہوں سے لینا چاہا۔ مگر داناں دال لگنی آپ کی سزا پامہم و خیال ہے اور کیا گواہ ایچ انکارس ہے۔ اور کوئی سند دہی شہادت نہیں دیتا خدا آپ کو بخش دے گا۔

خدا کے ایک دفعہ جواب میں الامجدی صاحب نے میرے ساتھ ایک ہم تن میں روٹی کھائی اور دونوں کی باہمی برادرانہ محبت ہوئی۔ یہ خواب کسی علم ایشان سے۔ اگرچہ آپ تک پوری نہ ہوئی مگر پوری ہو جاوے گی۔ اس کے ساتھ روٹی کھائی تو تھری نشانی نہیں ہے۔ اور وہ بھی خواب میں مگر میری زندگی میں ہو یا اسکے بعد طبی وغیرہ تمام شکار داس کے ساتھ کھاتے رہے۔ اور آخر کار اس کو اسیر کیا۔ اس سے اگر آپ عیسائیوں کو فریب میں لانا چاہیں تو مشورہ ہے وہ آپ کے مکر و فریب سے از دست ہزار ہیں۔

یاد خدا میں نے برابریں الامجدیہ کے بنائے کی احادیث بھی خدا سے پائی اور دس ہزار روپیہ کا ہتھار دیا۔ میرے خواب میں نے دیکھا تھا۔ اور اسی روز محمد صاحب کی زیارت بھی ہوئی۔ اور بی بی فاطمہ نے یہ کتاب مجھے دی۔ مرزا صاحب نے کوئی اہام میں بلکہ خیال خام ہے۔ یہ تشہد یا مناید اندر خواب۔ مجھ عالم چشم چشم آپ۔ دس ہزار روپیہ کے اشتہار کی صلاح آپ کو خدائے نہیں دی۔ اس نے میری جھوٹ بولا۔ بلکہ یہ صلاح تو شفقہ لم حکیم کشنگہ بارہے ات کی حالت و فیکلین کو تمام عالم میں منتشر کرے کے خیال سے دی تھی کہ اودہ ایک خدا ہے۔ یا خلید مولانا۔ درویش اور افاضہ ناشدہ۔

دواؤں دھنم۔ ایک ہندواریہ ہندو قادیان طالب علم مدرسہ ہمارا ہوا۔ عمر اس کی بیس سال کی تھی وہ مہرمن دن مبتلا تھا۔ اور میرے پاس آیا کرتا تھا۔ کہو کہ آپ حکیم ابن الحکیم ہیں، خدائے مجھے اہام دیا۔ کہ قلنا یا یا سار کوئی ہر د اور سلاما اے ہم نے نیت کی آپ کو کائنات اور اسلامت ہو جا۔ خیا سنجہ کئی شہدوں کو اس کی بابت اطلاع دی۔ اور اس کو بھی۔ اور خدا کے جبر سے دھوئے گیا گیا۔ کہ ضرورت صحت یاب ہو گا۔ آخر وہ مبتدو صحت یاب ہو گیا۔ جہاں تک قادیان کے باشندوں سے واضح ہوا وہ صرف اسی قدر ہے کہ مرزا صاحب کے سہل دینے اور تیرے لیے خاکی علاقوں سے اسے صحت ہوئی نہ کہ اہاموں سے۔ عربی عبارت مرزا صاحب بنا سکتے ہیں۔ پس حرف دعائے ہی دعوائے ہے اگر آپ حکیم نہ ہوتے اور وہ آپ کی دوا اور اپنے خاکی علاج نہ کرتا۔ اور آپ پیاد مقرر کر سنا۔ اور فکرانی کرنے والے نامہ نگار جیسے ہوتے۔ تب اہام کی حقیقت کی قلعی خاش ہوئی۔ بغیر شوب کے دعوائے زبانی حرف ان ترقی ہے نہ کہ اہام آسانی۔

سینہ دھم۔ مرزا صاحب کو۔ اس ہمبر نے کہ خداوند کریم نے زعمہ روپیہ کا اہام بھیجا۔ اور مجھ سے ہندو دیکھ لکھ و امتحان سے دیہ روپیہ بیٹھے۔ اور خدا کا اہام سچا نکلا۔ ایک اور یہ اس کا گواہ ہے اس کی بابت وہی آریہ کہتا تھا کہ

اس دنوں تک کہ یہ سب ضرورت کتاب کے روپیوں کی خواہیں آیا کہ کوئی تحقیق نہ مرزا صاحب کے فک خطوط ارسال کیا کرتے تھے۔ بعد ازاں روپیہ کے تھے۔ بلکہ مرزا صاحب کی خواہیں تو میری اکثر راست ہو کر گئیں اور مرزا صاحب کی توقع غریبہ کہ قادیان کے خدے ہو کر ان کی اہام کی جگہ کا ہو رہی ہے مرزا صاحب کی نیت زنی ہو کر میرا اہام ہے۔ مرزا صاحب کے اہاموں کے گواہ لاد صلا۔ و اہل صاحب ولا شہادت صاحب میں جنوں نے آجکل اشتہار بھی مرزا صاحب کے برخلاف طبع کر دیا ہے جو اسی کتاب کے اخیر میں درج ہے۔ سال مشہد میں نے مرزا صاحب کی اس قدر زبان و دوا زیاں دیکھ کر ایک خط پیام سکریٹری آریہ سماج قادیان کے ارسال کیا۔ جس کا مفصل یہ ہے۔ کہ مرزا علام احمد قادیانی نے کتاب برائیں الامجدیہ کی جگہ ہمبر میں لکھا ہے کہ آریہ سماج قادیان دونوں کو کرامات وغیرہ عوارق عادات قبلائی داد اور انکارات کی لڑتیں کھاتی ہیں اور ان کے دل کی بائیں نے بھی ہیں۔ آیا یہ سچ ہے یا نہ، اس کے جواب میں ایک خط قادیان سے میرے نام آیا جس کی نقل لفظ ملاحظہ فرمائی۔ سچ کی جاتی ہے۔

خدا کریم و عظم بندگان ایک زام صاحب۔ بختے نواز نسیم دربارہ استعدا احوال کرامات وغیرہ کے جو مرزا علام احمد صاحب مایاں کی مستند امین الامجدی میں لکھا ہو گا۔ یہی کمال خوشی حاصل ہوئی خاب میں یہاں پر ساج نہیں ہے۔ ہر صحت جاریا جاشی میں آریہ مت دے یہاں قادیان میں ہیں۔ سو ہم میں سے کوئی کسی قسم کی کرامات وغیرہ صید اقلین ان کی کا قائل نہیں ہے۔ ہم لوگوں کے عواصی آریوں میں دہی ہیں۔ فقط نیاں

القاب شریعت رائے و اچھو دل کشنگہ دوا۔ و جبکشت از مقام قادیان ضلع جود سیور 46 مارچ مشہد۔

اب بعد اس کے یہ بھی بتاتا ہوں کہ سحرات محمد صاحب سے بھی ظہور میں آئے ہیں یا نہ شہادت اس بارہ میں صرف قرآن سے لائی ضرور ہے۔ کہ کسی اور کتاب سے۔

۱۷۔ سورہ نبی اسرائیل صامعنا ان نرسل بالایات الان کذب بجا الاولوں یعنی کوئی سبب ہم کو مانع نہ ہوا کہ تھو کو ہم شجرات کے ساتھ بیٹھتے۔ مگر یہ کہ ان کے پیروں کو جھٹلایا ساتھ ان کے (یعنی ان کے سحرے لوگوں نے نہ مانے اس واسطے ہم نے تھو کو سحرے نہیں دیے)۔

۱۸۔ سورہ نبی اسرائیل وقالوا لن لو من لك حتى نصر لنا من الاسر لن ينو عا۔ اوتكون لك حجت من تخيل واعنا بفتح الالف خلاصا لنجدوا۔ اوتستطاعنا كما ازعمت علينا كسفا اوفاني بالله والملائكة مقبلا۔ اوبكون لك بيت من تحرف اوتزني في السماء ولن لو من لوتيك جتي تنزل علينا كقبا لفتا۔ قل سبحان من اهل كنت الا ليشن اس مولانا۔ اور پورے دہرے گن قریش کہ ہم نہ مانے تیرا کہا حب تک تو ہوا لکے پیارے واسطے زمین سے ایک چشمہ یا ہو جاوے واسطے ترے باع کچھ زروں اور انگوڑوں کا کچھ بنالیوے

بروز دریا تہ ہونی والی سے تو میرا کیا چارہ ہے۔ مگر میں آپ سے صلہ رحمی پوچھتا ہوں
کہ میرا مرنے کا چھاپا ہے یا مسلمان ہو نامرزا صاحب نے ذیل الہام ترجمان سے
فرمایا کہ مسلمان ہونا۔ پھر بشند اس نے ایک دو روز بعد دریافت کیا تو کہا کہ مجھے
خواب آئی تھی الہام نہ تھا۔ مگر میری خواہ بھی الہام ہوتی ہے۔ اور اکثر الہام
خواہوں میں ہوتا ہے۔ اور خواب نامہ بھی نکال کر دکھایا۔ نتیجہ اس خواب کا
لکھا تھا کہ دو مجرب و مسلمان شود۔ تم اپنا بندوبست کرو میری خواب ضرور
سچی ہوگی۔ اگرچہ وہ بشند اس سادہ لوح تھا بہت گھبرایا۔ مگر اس تاریخ خاصہ
آگیا سچی وہاں تھا جب اس کو کامل طور پر سمجھا گیا۔ کہ یہ صرف غریب بازی اور
چالاک ہے۔ اور آریہ صلح کے اصول اس کو سمجھ گئے جس کو وہ سمجھ کر مسند
آریہ صلح ہو گیا۔ اس مبارک موسیٰ کی برکت سے تمام کمزوریاں اس
کے دل کی دور ہو گئیں۔ تب وہ علانیہ طور پر مرزا غلام احمد سے مقابلہ کرنے
لگا۔ پھر مرزا صاحب ماقہ پلٹے رہ گئے۔ اور وہ سونے کا مرغ ان کے ماتھے سے
نکل گیا۔ چونکہ اب عہد ایک سال کا گزر گیا ہے۔ اور وہ بات بالکل واپس
اور مترفاق سے بھی کمتر ثابت ہوئی جھوٹے کی بیشیابی پر سیاہی کا داغ قائم
رہا اور تا قیامت قائم رہے گا۔ انہیں دنوں میں مرزا صاحب کے کئی محاوروں
یا فصل خودوں یا مریدوں نے گستاخ خط بھی بنام بشند اس بطور حیرت خواہی
کے ارسال کئے اور وہ تمام خطوط بشند اس نے نامہ نگار کے پاس بھیج دیئے
انہوں نے مرزا صاحب دھوکہ دینے سے باز نہیں آئے اور ابھانہ چالاکیوں سے
سینہ پٹھانے حالانکہ بار بار رک ٹھاکے تھے۔

نعموم دوہائی سال کا عرصہ گزرا کہ مرزا صاحب کو الہام ہوا تھا کہ اُن کے گھر میں سے عنقریب ایک احمد مرزا ویگا۔ کیونکہ شہیت قائم ہوئی تھی۔ مرزا صاحب کا نام غلام احمد ہے جسے بیٹے کا نام سلطان احمد جھوٹے کا نام فضل احمد ہے۔ اور سادہ لوحی ہے یہ بات مشہور بھی کر دی گزرتی کہ باوجود گزرنے دو دوہائی سال کے ایک احمد بھی نہ مرا اور بدستور زندہ ہیں۔ سدا

دروغ آدمی را گنبد شرمسار
مگر حکمت پرور دسیا ہی سے عار
چچا ہارم و محرم ۹۹ نام میں نر دھا صاحب کو خواب میں خدا نے کہا کہ کہیں تے
تھے گناہ کے واسطے روپیہ روانہ کئے ہیں۔ اور ایک آریہ صاحب
نے بھی وہی خواب دیکھا کہ نر دھارو پیہ آیا ہے چنانچہ چونکہ گنبد سے نر دھار
صاحب کو روپیہ پہنچ گیا۔ اور سندھ کی خواب میں ۱۹ احقہ جھوٹے لکھا کرکے
وہ دین اسلام سے خارج تھا۔ کئی لوگ اور بھی آریہ گواہ ہیں، انھوں نے کہ مرزا صاحب
سزا سے دعوے بے معنی کی تصدیق کے واسطے کسی آریہ کا نام نہ لکھا۔ اور کہتے
ہیں طرح چپ وجود ہی مفقود تھا۔ کئی آریہ لوگ تو ان دنوں قادیان میں
موجود نہ تھے۔ اور نہ ان کئی آریوں کے نام ہیں۔ ہیں ہم کہتے ہیں کہ مرزا صاحب
بے صبر جلسہ بازی کی اور پہلے اندر ہی طور پر باقرض بیچ سوتے تھے مرزا صاحب
کو خط آچکا تھا۔ چونکہ روپیہ کمانے کے لئے یہ سب لالگیاں ہوتی ہیں۔
اس لئے خواب میں بھی اگر دیکھا تو کیا عجیب ہے۔ مصداق اس قول ہے
نکستہ آب و خواجہ نرسنگ استخوان میند بخواب
پنچیمہ در ایک مرتبہ خاتے ایک راجہ کے مر جانے کی خبر دی۔ اور ہم نے
ایک ہندو کو بتلانی جب وہ خبر پوری ہوئی تو ہندو نے کہا کہ حکم کھلا عالم غیب

حال انہیں کو نہ معلوم ہو گیا۔ "واہ" وہ رسے کا دیا ہوا عالمی ہم پیری جالا کی کیا تعریف کریں
 نہ تو اس راجہ کا نام لکھا اور نہ اس ہندو کا۔ پس ہمیں کسی طرح اعتبار نہیں۔ اور
 علامہ بران ایک گواہی دے گی کہ یہی ہے بلکہ رو سیاہی (دیکھو مسٹر نور خان)
 مسٹر "ایک مرتبہ ایک وکیل صاحب نے امتحان دیا۔ اور لوگوں نے
 بھی امتحان دیا۔ وہ پاس ہو گئے۔ باقی اس ضلع سے کوئی پاس نہ ہوا۔ ہم نے
 ان کو پہلے کہہ دیا تھا۔ اور ۱۸۶۸ء میں اس وکیل نے اطلاع دی کہیں پاس
 ہو گیا۔ اسے ناظرین یہہ غیر سے بھی زیادہ فریب ہے۔ جیالاک آدمی بہت سی عیسی
 باتیں کر کے اکثر لوگوں کو گمراہ دیدہ کرتے ہیں۔ انھوں نے کمزرا صاحب نے وکیل
 کا نام نہ لکھا۔ اور ساتھ ہی کوئی گواہ بھی نہ بتلائے۔ کمزرا صاحب کے بڑے
 بھائی ضلع کے سررشتہ دار تھے۔ اور مرزا صاحب خود بھی عرصہ تک ملازم
 سرکار رہے اور تجربہ کار ہوئے۔ کج کل یہ بات تو کمزرات نہیں لکھا بلکہ
 جالا کی اور واقفیت چاہتی ہے۔ لاہور میں بیسیوں آدمی ایسے ہیں جو اس قسم کی
 پیشگوئی تیرہ ہفت کرتے ہیں اور خطا نہیں ہوتی۔ پس یہی امر کسی طرح پیشگوئی پر
 ہے۔ بلکہ یادہ کوئی ہے۔

حققت۔ ایک محل بات نکلی ہے کہ مرنے ایک آریہ کو ایک پیشگوئی بتائی۔ اور اسے حجب کیا۔ مگر ہم اس پیشگوئی کی اس جگہ تصریح نہیں کرتے، امر ذی صاحب خدا کے چور کیوں بنتے ہوا اور ظاہر نہیں کرتے۔ ذرہ محمد صاحب کے واسطے آریہ کا نام اور پیشگوئی کا الہام ظاہر کرو۔

ہشتم ۱۲ برس کا عرصہ ہوا کہ ایک ہندو آریہ میر آریہ سماج کا دیان مہجرت
 محمدیہ سے منکر تھا۔ اتفاقاً اس کا ایک عزیز قید ہو گیا۔ ایک ہندو اور بھی اس کے
 ہمراہ قید ہوا۔ اس نے مجھ سے پوچھا۔ کہ اس مقدمہ کا کیا نتیجہ ہو گا۔ میں نے کہا
 کہ غیب خدا کے پاس ہے اس کے اہلکار کرنے پر بیٹے دعا کی اور خواب میں مجھے
 خدا نے ظاہر کیا۔ کہ وہ نصف قید تخفیف ہو کر بعد چھلنے نصف باقی کے رہا ہو گا
 اس میں بیڈٹ دیا ہندو سرسوتی کے پیروں کی گواہی ہے۔ اسی طرح ہوا، اے
 چالاک نبی کیوں راست بیانی سے روگردانی کرتا ہے نہ تو اس ہندو کا نام لکھا
 اور نہ اس آریہ کا پتہ بتلایا۔ جن دونوں ناموں کا ذکر کیا تھا اس کی
 حقیقات بھی کی۔ مگر کوئی گواہ اس قسم کا نہ ملا۔ جو آپ کی تائید کرتا ہو۔ البتہ
 یہی الام کتاب میں درج پایا گیا۔ جو ہندو قید سے چھوڑا تھا وہ اس کی اصلیت
 سے انکار ہی ہے۔ پس یہ بھی آپ کی مکاری ہی ہے۔ بیڈٹ صاحب کے کسی پیرو
 کا آپ نے نام نہ لکھا۔ اور نہ وہ آپ کے الفاظ کا مصداق ہے۔ وہ تو کوئی
 گمنام ہو گا۔ میں علانیہ مہجرت محمدیہ و عیسویہ و غلام احمد کا انکار ہی ہوں۔ اور
 لاکھوں آریہ اور ہندو مسلمان بھی میرے شریک ہیں۔ یہ مقدمہ بلاذن کی
 فتنائیں ہیں اور دلائلوں کی دست گردانیاں۔ وکیل حضرات ان معاملوں پر تباہ
 ہو رہے ہیں اور اس قسم کی پیشگوئیوں میں بیاہ :

خاتمِ مدبر و راجہ حیاتِ غاں جب مطلق ہوئے۔ تو ہم کو خزانہ میں خبر
ملی کہ کچھ غمگین نہ کرو۔ خدا کا در ہے۔ وہ تمہیں سببات دیگا۔ چنانچہ حیاتِ قتل
تیزی ہو گئے۔ ساٹھ ستر آدمی گواہ ہیں جس سے دس ہزار آریہ ہند و میران آریہ
سلج بھی ہیں۔

جن دنوں سردار محمد حیات خاں صاحب محلل ہوئے تھے۔ ان کے تمام شیرازہ بریں چاہتے تھے۔ اور اکثر دست بدعا تھے۔ جن میں

(۳) اسی طرح ایک فقیر جو کبھی کسی سے نقد یا تمنا تھا۔ اس کو گھلا چاندی کا کوئی ذریعہ بنا کر محتاجوں کو دیتا تھا۔ چند دن میں مشہور ہو گیا۔ کہ یہ کیمیا ساز ہے۔ ہر ایک اس کی خاطر اور عزت کرنے لگا۔

اسے گھینا لال جب تک ایسے باکمال آدمی پیدا نہ کرے صاحب کمال کیونکر ہو سکے۔ یہ جواب دیا کہ جب تک ایسی حکایتوں سے آدمی واقف نہ ہووے۔ بد وقت اقل کے قریب سے لیکن نہیں رہتا۔

دوم صلیب مارا ولینڈی میں ایک محافظ صاحب کرامات مشہور ہوئے اور قریب و دور سے پانچ چار جیلے بھی لکھے ہوئے۔ وظایف قرآن و زبان۔ اور رد مال سے منہ دھانک رکھتے تھے۔ دعویٰ یہ تھا کہ جو جیلے روپے جڑ کے نام کے دیوے۔ بعد ایک میعاد مقرر کے اس سے دو چند نیوے۔ صدق پڑھے لکھے ہندو مسلمان ڈیٹی تحصیلدار وغیرہ تک اس پر ایمان لائے بہت سے لوگ فائز المرام بھی ہوئے۔ اور دو گنے چار گنے روپیہ تک لےئے۔ اور عرصہ تک اس کا دور دورہ رہا۔ آخر اپنی سرشت دار وغیرہ بھی ملازم ہو گئے۔ ہزاروں کا خزانہ جمع رہنے لگا۔ آخر الامر گوہر محض نے تحقیقات شروع کی تو تمام راز ناشر ہو گیا۔ اور ثابت ہوا کہ ہڈی الجھل المستحکم ہے۔ ایک لاکھ کے قریب یا کچھ زیادہ لوگوں کے روپے اُس کے ذمہ نکلے۔ آخر الامر چند سال قید کا سزا پایا ہوا۔ اور کوئی وظیفہ یا کلام سہا تیا نہ کر سکی۔ سلی اس کی محافظانہ راولپنڈی میں موجود ہے۔ اور ایک عالم پر ظاہر و مشہور ہے۔ بلکہ تک بہت سے آغی لوگ اس کے در میں اور اس کی تسبیح مغزہ کے شہید۔

(۵) یہ واقعہ میرے لائق آریہ سر اور آلا رکھ دیا انڈی صاحب ڈاکٹر شفا خانہ ڈسکہ کا چشم دید ہے۔ اور گزشتہ کراماتوں کی شہادت مزید۔ کہ ایک سید لکھنوی دعوئے سے اُن کے پاس آیا۔ اور شائے گفتگو میں اظہار فرمایا۔ کہ اسلامی دین کی برکات و محمدی مذہب کی تجلیات اس جہان تک ہیں کہ باوجود گزشتہ تیرہ سو سال کے اب بھی ان کے نام مبارک کی تاثیرات تیرہ ہدف میں۔ اور خاص ہندوں پر بجز کہ صدق دل سے نماز و تلاوت قرآن میں سرگردان رہتے ہیں، اُن خاص کرامات کا ظہور و حلول ہوتا ہے۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا۔ کہ اگرچہ صدق موجود ہو تو تلاوت و در نہ لاف نہ فرمائیں۔ سید صاحب نے فرمایا کہ میں جو ایک احقر ہندو رب العالمین ہوں۔ بطریق و برکت مولانا و سیدنا پیغمبر صاحب کے مجھ پر بہت سی برکات کا ظہور ہے از انجملہ ایک میں اب بھی قبلہ سنگتوں اور وہ یہ ہے۔ کہ جو بات کسی قسم کی زبان میں آپ اندر پوشیدہ جا کر اس مقدس قلم سے جس پر کلام کندہ ہے پھر برکات اور وہ کاغذ بھی آپ لینے پاس رکھیں۔ میں سوہو دوی بات بتلاؤنگا۔ مگر کچھ عرصہ مجھے اکیلا بیٹھنا پڑے گا۔ تمام حاضرین متوجہ ہوئے کہ یہ تو علامتہ کرامات ہے۔ آخر الامر سب نے دیکھ کر ہر اہل گویا۔ ڈاکٹر صاحب نے سید صاحب کی کتاب کی جلد پر رکھ کر ایک کاغذ پر ان کی قلم سے پوشیدہ جا کر کچھ حرف لکھے اور کاغذ پے پاس رکھ دیا۔ سید صاحب نے جب کلام نہ دیکھ کر سوچ کر بعد مدد و وظایف کے فرمایا۔ کہ کچھ نہ پڑنے نام تحریر کیا تھا۔ جب اصل کلام لکھا تو وہی نام تھا۔ سب حیران ہوئے۔ کہ مولوی صاحب نے معجزہ دکھلایا۔ مگر دانا دل کے لئے قریب چلنا و شمار ہے۔ یا رتا رہے یہ کوئی فرد و قریب ہے۔ آخر الامر سوچتے سوچتے معلوم کیا۔ کہ اس جلد کے اندر کی طرف ایک کاغذ سیاہ موجود ہے۔ جون ہی کوئی جلد کے باہر کی طرف سے کسی

کاغذ پر کسی زبان میں کوئی حرف تحریر کرنا ہے اُس کا زور اُس سیاہ کاغذ پر پڑتا ہے۔ اس کے روبرو ایک کاغذ سفید ہے اس کی حرکت و زور کے مطابق اُس سیاہ کا نشان اس سفید کاغذ پر پڑ جاتا ہے۔ جب کلام میں لیا کر دیکھتے ہیں تو اس سفید کو نکال کر یہ قریب کرتے ہیں۔ جب سید صاحب کو اس حال سے آگاہ کیا گیا کہ یہ تمہارا قریب ہے جس کو تم کرامات بتلاتے ہو۔ تب وہ خود بھی اقبالی موسے اور منت سماجت سے غلامی نصیب ہوئی۔ یہ بات ڈاکٹر نے ان کے زید بک کے کاغذ سے ہر ایک انا سمجھ سکتا ہے۔ زیادہ تشریح کی حاجت نہیں۔

اب صوز اعلاہ لحنک کے الہاموں کی توحید کرتا میں اور ان کو پوست کندہ کر کے ناظرین کے روبرو دھرتا ہوں۔ اور قرآن سے محکم صاحب کرامات دکھلاتے سے انکار بھی اس کے ذیل میں ہوگا۔ تاکہ اس قادیانی رسول کی ناصیت ظاہر ہووے۔

اول۔ ایک سال کا عرصہ ہوا کہ سہی جان محمد کشمیری جو مرزا صاحب کی مسجد کا امام ہے اس کا لڑکا جس کی عمر اس وقت قریب پانچ سال ہوگی مار مذہب سے بیمار ہوا۔ اور بڑھتے بڑھتے مرض اس قدر بڑھ گئی کہ بیمار کے ساتھ ہی ہال آئے شروع ہو گئے۔ اور لڑکے کا خورد و نوش بالکل بند ہو گیا۔ اور ایسا کمزور نحیف اور ضعیف البدن ہو گیا کہ استخوان ہی استخوان معلوم ہوتے تھے۔ غرض ایک روز لڑکا عین نزع کی حالت میں تھا اور اس وقت اُس کی حالت کو دیکھ کر مجبور سے مجبور بھی نہی کہتا تھا کہ لڑکا کوئی دم کا سمان ہے۔ غرض اس اضطراری اور بے قراری کی حالت میں جان محمد لڑکے مرزا صاحب کی خدمت میں گئے اور مرزا صاحب اس لڑکے کو دیکھ بھی چکے تھے۔ آخر امام صاحب نے کئی احوال عرض کیا اور کہا کہ آپ سچا اب الدعوات ہیں۔ اس لڑکے کے لئے دعا کیجئے۔

..... مرزا صاحب کو اس لڑکے کی طرف پہلے ہی خیال تھا۔ کیونکہ ان کی مسجد کا امام زادہ تھا۔ فرمایا کہ جان محمد آپ کے آئے سے اول ہی مجھ کو الہام ہوئے۔ کہ اس لڑکے کے لئے قبر کھودو۔ مرزا صاحب کے منہ سے یہ کلمہ نکلتا تھا کہ امام صاحب کے ہوش باختم ہو گئے۔ اور اس خطا گوں نہ ہوتے اور نہ تھے کے طوطے کیوں نہ اورتے۔ کیونکہ اس کا یہی ایک بیٹا تھا وہ بھی پچھلی عمر کا مومن امام صاحب اسی یاس اور بایوسی کی صورت میں جو اپنے گھر کو واپس آئے۔ تو الہام کا اثر برعکس ظہور میں آیا مگر جاوونے انشا شدہ دکھایا۔ یعنی لڑکے کے آثار روحیت دیکھے مرزا صاحب کا الہام فرمایا تھا کہ خداوند کریم کی قدرت کا تماشا دیکھئے۔ لڑکے کو دمیدم آرام ہونا شروع ہوا۔ اور ایک ہی ہفتہ میں لڑکا تندرست ہو گیا۔ اب مرزا صاحب اپنی دروغ بانی و کذب لسانی و غلطی امام کی یہ تاویل فرماتے ہیں۔ کہ ہمارا الہام تو برگزیدہ غلط نہیں ضرور کسی نکسی وقت پورا ہوا دیکھا۔ ہم کہتے ہیں کہ کسی وقت بلکہ غریب ہی آپ کے واسطے قبر کھودیشے۔ انا سے ہندو گن زکرت ہر سے کہ بیش خرد بہت فعل قیوم۔

دوم۔ واقعہ ۲۔ دسمبر ۱۳۰۶ء کو مرزا اعلاہ لحنک نے سہی شہر میں مسکن آباد کیا کہ لڑکا کہ مجھے تمہاری نسبت الہام ہوئے جبکہ میں انبالہ کے سفر میں تھا، کہ تو لڑکے بڑھاتا ہے۔ اور نام تیرا عزرا الدین ہے نتیجہ یہ ہے کہ تو ایک سال تک مسلمان ہو جاؤیگا۔ ورنہ مرزا دیکھا۔ ہندو اس نے پوچھا کہ اگر

اسی شرک کی تعلیم کو ترک کرنے پر مستعد ہو کر کوئی غیر مذہب والا اس معاملہ میں مقابلہ نہیں کرتا۔ مثلاً تہذیب کو ترک کرنا حرف آخر نہ ہاں پر نہیں دھڑلاناں میری مراد اس حکایت کا کہنے والوں اور مستعد ہونے والوں سے سن کر ت کے فاصلوں سے ہے۔ نہ کہ عربی کے ملاؤں اور انگریزوں کے باپوں سے، تو اس حالت میں ہم ایسے وسوسوں کو دھجیا کر آپ کرتے ہیں کہ زبانی کو اس کے اور کیا مانیں۔ اور کس طرح مقبض بنائیں ہم قرآن شریف سے شرک و بت پرستی کا نقش پرستی بجا اور آیت قرآنی و ترجمہ سہلہ کے کو حق راسی کتاب میں لکھیں گے۔ اول تو کوئی دنیا بھر کا مسلمان جواب دہیوسے ہیں برہان سامع چاہئے کہ صحیح مباح قاطع۔

نوع اداں و بیت شرک بت پرستی لگا کر تہذیبوں اور مقابلہ کرادیں زبانی جمع ختمیج و ملتہدی نہیں ہے بلکہ ناقہ مستی گھر بیٹھے گالی گلوچ لگانا جواب دہیانیہں ہے بلکہ نگہداشتی۔

دہن خوش بردش نام سیالاصاب

کین زرقاب ہر کس کر دی باز دہ

قولہ۔ اگر ان ہندوؤں کو کہ جنکی راستبازی پر ایک نہ دو بلکہ کروڑا آدمی گواہی دیتے چلے آتے ہیں۔ بغیر ثبوت اس کے کسی کے سامنے انہوں نے مسودہ اخرا بنایا۔ اس مشہور ہے جس کسی دوسرے سے مشورہ لیا یا وہ راز کسی شخص کو اپنے نوکروں یا دوستوں یا عورتوں سے چھلایا۔ یا کسی اور شخصوں نے مشورہ کرتے یا راز بتلاتے پھر آپ ہی موت کا سامنا دیکھ کر اپنے مغزی ہونے پر اقرار کر دیا۔ یوں ہی جو بھولگی نہمت لگائے پر تیار ہو جاتے ہیں۔

اقول۔ سر ہندوؤں اور امت کی گواہی اگر اعتیار پذیر ہے تو مرزا صاحب سے کیا پوچھا رہے ہیں۔ چنانچہ مثل مشہور ہے۔ پیر ال تھے پر نہ مگر مریداں سے پر نہ اشد اسی طرح ایک تہذیب یقین کرتا ہے پیر میں جس سنت و یقین میں اس سنت۔ اسی طرح مسلمان بھی یقین کرتے ہیں اور ہر دوسالی سے یہی باتیں بچوں کو بتاتے ہیں۔ اگر زیادہ مریدوں والے کا راست بیان ہے تو دنیا میں بوجہ سے بڑھ کر کسی کا خاندان نہیں اور عیالی اور ہندوؤں سے زیادہ کسی کا خانہ دانا نہیں۔

ثبوت آخر پر داری و مسودہ ساز کی پانچ بزرگوں کا اگرچہ بہت کچھ ہے مگر تھوڑا سا شے نمونہ از خردار سے ذیل میں بیان کرتا ہوں۔ عور فرما بیے اول۔ ملازمت عہدہ ایک مالدار عورت کی چھک صاحب کے واسطے حصول ثنوت کا پہلا ذریعہ ہے۔ جو ہی دور دراز ملکوں میں سفر کے واسطے جانا ہوا۔ تنہائی خواہی۔ تنہائی بائیں سنی طبیعت نے گوم سرور زاد دیکھ کر اور ہی رنگ جمایا اور قدیمی بت پرستی میں چین نہ آیا (دیکھو قرآن ترجمہ عبد القادر صاحب دہلوی صفحہ ۶۲۲)

دوم۔ جب خدیجہ پطیمی لکھی عورت نے محمد صاحب کو جان اور کسا و ملازم پایا بیوہ تھی رفاہی کا دھیان آیا اور اس سے نکاح بندھوا یا۔ اور سب مال اس نے حوالہ کیا۔ (دیکھو قرآن صفحہ ۶۲۲) لایف محمد مطہرہ ص ۶۲۲

۳۔ اگر بڑی مقام کلکتہ مت و دن کی راز داری اور نگہداری سے طبیعت کو لگتی۔ دن رات کی صحبت سے تمام حالات گذشتہ بنیادوں کے سر نہان یاد کئے۔ اور کچھ زمانہ تھروں نے مختلف مذہب و ادیان سے فائدہ پہنچائے اور پیغمبری کی ہوا میں سمائی۔ اور نہ گذشتہ کے مزارع نے عالم بالائی سیر دکھائی۔ دہی استاد زندہ والا جبریل آ حاضر ہوا اور آسمانوں کی کراہی

سوم۔ علی نامی پھلیان کو جو حضرت کا چچا زاد بھائی تھا، زیادہ راز دار بنائے کی طرف سے اپنی بیٹی فاطمہ سے نکاح کرادامادی کے سلسلہ میں لایا۔ اور دوا در لڑکیاں اس وقت عثمان نامی بیٹھ اور بلخ آدمی کے حوالہ کر کے بھی تیسرا راز دار بنایا۔ اور فاطمہ کا خطاب بکر ڈیل دامادی کے درجہ میں چھنایا۔ جس نے بیاس محبت ترک نہ کیا اسلام کو عہدہ طور سے چھلایا اور اسی طرح عمر اور ابوبکر سے یا مانہ بنایا۔ اور کسی کو کسی طرح اور کسی کو کسی داؤ سے ملایا۔ غریبک یا بیچ بچ مل کیے کلوچ۔ غار سے بیٹے آئے نالغ۔ جیہا سرم۔ مکہ سے باہر ایک غار جو بیٹھی اس کو مصلحت گاہ قرار کر کے ہر ایک کو بیکل و آل تشریف لے جاتے اور مصلحت فرماتے۔ چنانچہ یہ سب حال (معارج النبوت و حد امراج النبوت مطبوعہ علی لکھنؤ) مالا ٹومہ و فتنہ و غیہ سے ۷۷۷ تک رکن دوم میں اور صفحہ ۵۸ سے ۱۰۰ تک اور اسی طرح رکن چہارم کے صفحہ ۳۷ سے ۴۱ تک اور صفحہ ۳۳ سے ۳۷ تک واضح ہوتے ہیں۔ اور نواریج حبیب اللہ صفحہ ۶۳۔ اور ہی ذکر ظلمانی نے شرح فیض بخاری میں لکھا ہے اور داری النبوت علیہ و سلم و لکھنؤ صفحہ ۱۲ میں بھی مذکور ہے۔

ان دنوں میں جس شخص نے کوئی اعتراض اٹھایا۔ حضرات علی نے تعبت ذوالقعد سے اسکا سر اذکار کرنا۔ وہ عاجز و محرم شہید کہاں سے انکار آخر پر داری کا ثبوت دلوں۔ اس وقت کئی شخص ان پر داری کا ثبوت دینے کو تیار رہے مگر وہاں تو سستا توں۔ ایک سے ایک متعصب اور لٹا دھندل کے سر۔ اور میں تہذیب حاجی گویم کو تہذیب حاجی گو۔ کے اقرار نامہ پر صدفی دل سے دخل نہ کیے تھے۔ کئی ہمیشہ لوگ ان پر داری نہی کے واسطے احکام و اتمام گرفتاری جاری کئے۔ تہمتوں سے ترس کھلا کتوں سے پھر صلح ہوئی سر مرزا صاحب ان دنوں پیغمبری کی نا باغی کا دور تھا۔ اور ہر طرف آدم دلا سے کامسودہ اور طور و تھا۔ غرضیکہ اسی مسودہ کا یہ صنفوں ہے جس کے حرف حرف و لفظ لفظ سے حد افاق و حق پسندی کا خون ہے۔

قولہ۔ انبا وہ لوگ ہیں جنہوں نے اپنی ہی کامل راستبازی کو قوی حجت پیش کر کے دشمنوں کو بھی الزام دیا۔

اقول۔ ایسے اگر ہم نہ سدر حرج حقیقت سبت۔ انبا اگر دہی۔ اولیا ہی سہی رسول نہ سہی الہامی ہی سہی۔ کچھ ہو ہیں تحقیق حق منظور ہے۔ آپ اپنی ہی راستبازی کا ثبوت دینے اور کسی طرح صرفہ نہ کیے۔ انبا تو آپ بند ہیں مگر آپ قادیانی پیغمبر ضرور ہیں۔ سب سے اول آپ اپنی بابت ثبوت دواتے اور تنیک چال چلن اور خوش محالگی کی تصدیق کر لے۔ اگر نہیں ہے تو آپ شے نمونہ از خردار سے سب انبا دیکھ کر مصداق ہیں اور حرکات لایعنی ہیں طاق۔ ہم آپ کو ہی خاتم الانبیاء جانیں گے۔ اور مہر ثبوت آپ ہی کی پشت پر مانیں گے۔

بیامرزا ناکن شرمساری و ز صاف و در پیش راز داری بر اسن الاحمدیہ کی جلد نمبر کے دیباچہ کے اعتراضوں

کاجواب

مرزا صاحب اس جلد کے آغاز میں مسلمانوں کی نازک حالت اور اگر بڑی گورنٹ پر کچھ تحریر کرتے ہو گئے ہیں قولہ۔ فی الحقیقت میریچ ہے کہ جس قدر کہ مسلمانوں کی نظر میں ایک اونٹ

جواب دیجئے۔ ورنہ اختیار باقی ہے۔ ہم انتظار کرتے ہیں کہ مرزا صاحب کو اس بار میں ایک ایسا ہوتا ہے۔ تو اگر نہ ہو تو بدل کریں اور ہر ایک نوع کی حدیث چھوڑیں۔ تو ہر ایک غریب و بدیش کی طرح سب کو چھوڑ دیا کروں گا یہی میں داخل ہونا چاہتا ہوں۔ تو پھر بدیش جی اور کوروجی اور بدیشی جی ان کو کون کسے میں اگر ایسے لوگ شی اور بدیشی کے ساتھ ہوں تو اور کون ہوں اور اگر ان کا غضب و عصبہ نہ بھڑکے تو اور کس کا بھڑکے۔

اقول مرزا صاحب کا عمو کا عمو یا اس قسم کا ہے کہ انہیں اپنی اندھی چشم نور العین نظر تھی ہے اور دوسروں کی روشنی انکھیں نابینا دکھائی دیتی تھی۔ اور ایمانا یقین کہتے ہیں کہ مرزا اسپست واسپست دیکھنا جوں جوں مست۔ ذہین الی کو اکبر تاجی یا عالم شناسی کے دھوکے سے زینت دنیا انصاف کی انکھوں پر بھی باندھنا ہے۔ فاضل کو فاضل لکھنا انسانیت سے اور فرض واجب ملکہ تعلیم حقانی شکر فی آریہ ہما کو گور و نہیں مانتا۔ مان آریہ دھرم یا ویدک بدایت کے پوجا کے آریہ اور بدھم کے سر کا شک۔ سوامی جی صرف منیا سیوں کا خطاب ہے اور ایک واجبی کاب والفا بحت کی مخالفت کرنا اسلام کا فرض ہے نہ کہ آریوں کا سوامی جو ایک عرب درویش تھے اور راستی پسند و صداقت کش۔ آپ اسی واسطے تو مقابلہ سے منہ چھپاتے رہے۔ اور جہاں تک ہو سکا موقعہ کو مانتے سے گناتے رہے۔ وہ گور و آریہ آئے اور عمدت تک براجمان رہے وہاں صریح قائم کی اور کئی مباحثہ کئے۔ دیا کھیاں بیٹے اور قاضیان کے سز عمر کی ملاقات کو کئے اور شکوک رفع کئے۔ مگر آپ خواب غفلت سے نہ جاگے چار آنکھوں کیہ کہ گور و اندک یا سوامی جی پھر امر تشریف لگا اور آپ کو جواب بھجواتے کہ خدا کے واسطے آئے اور تسلی فرما جائیے۔ اگر حق سمجھتے تو ایمان لائیے ورنہ تسلی و شانتی کو کام مابے مگر تشریف ضرور لائیے۔ جواب کے بچتے ہی تشریف جاری ہوا اور دوسو اس طاری۔ الہام فراموش ہوا اور اسلام حلقہ گوش۔ حالک مرگ نامی ہوئی اور تشریف مردان کی فوت حاصل متادیاں سے باہر نکلی۔ اور بارہ آنکھوں کے شرح نہ کئے۔ اور نہ تھا بلکہ جرات تشریف دیا سے مانتے دھوکے سے ہر منہ چھپاتے رہے اور وہیں قادیان کے بہت المقدس میں شیعہ راہیہ کر باہیں جا رہے۔ اگر اسلام کو چھوڑ آریہ دھرم قبول کرتے اور بیجا طبع نہ سالی اور ضدیت لائی ہستے کہ مار کر ہستی کو دل میں بھر لے یا اگر عارم قبول حق کے سبب خدا سے ڈرتے تو دیکھ دھرم کے قبول کرنے میں ایک عرب درویش دسوا جی کی طرح سب کچھ چھوڑ دیا اور اگر الشریعت دھرم میں داخل ہونا چاہتا اور زبانیاں الفاظ کے سوا اصول میں روپیہ کہاں سے آتا۔ حضرت اندھوں میں کاناراجا ہوتا ہے مگر نگاہ والوں کے حضور زینت در رہتا ہے۔ ویسے ہی آریوں کے نزدیک آپ کی فضیلت نہ چل سکتی اور نہ الہام کے بناوٹی احکام جیتے اور خدا کے نامی الہام ویدوں یا ایمان لانا پڑتا ہے۔ فقیر کے کہاں سے تشریف سکتے۔ آپ کو مرزاجی۔ مجددی۔ الہامی جی۔ مرشد جی۔ گوگا پیر اور دھوکلی پیروں کا جانشین۔ قادیان دالامیاں دیسوندھی بیک وغیرہ کون مانتا۔

اس لئے ناظرین ان واقعات پر غور فرما کر بتا دیں۔ کہ اگر ایسے لوگ دیکھ دھرم کی راستی و صداقت کے پھیلاتے ہیں مزاعم نہ ہوں تو اور کون ہو۔ اگر مرزا صاحب جسوں کا عصبہ و گردہ دھوکے تو کس کا بھڑکے۔ اگر اس قدر مسلمانوں کو آریہ ہوتے دیکھا ہے یا ان لوگوں کی نگاہ اسبت نہ بھڑکے تو کس کی بھڑکے۔ اگر انکے دل میں آگ نہ لگے تو کون لگے۔ اگر ان کے اوسان و خطا نہ ہوں تو کس کے ہوں اگر یہ

لوگ دوستی بناؤ اسلام کے بجائے نہیں مانتے یا تو نہ ماریں۔ تو کون نہ مارے۔ اگر یہ ملاں لوگ ایسے وقتوں میں آئے مانتے مدعی نہ ہوں۔ تو اور کون ہو۔ اگر یہ لوگ داؤد چھ کھیلک فاقہ مستی سے کاغذی روپیوں کا اشتہار نہ جاری کریں۔ تو اور کون کرے۔ اگر ان لوگوں پر جواب حرام نہ ہو تو کس پر ہو تو کس پر ہو۔ اگر ان کے دیاں طبع میں پانی نہ بھڑکے۔ تو کس کے بھڑکے۔ اگر ان لوگوں پر جواب حرام نہ ہو تو کس پر ہو۔ اگر ایسے نازک موقعہ پر ان کے شکم میں جو ہے نہ دوڑیں اور کھلبلی ڈالیں تو کس کے ڈالیں۔ غرضیکہ لوگوں کے زیادہ کر یہ ہو جائے جسے کچھ نقصان ہے وہ نہیں کاہے اور جتنا کھاتا ہے وہ انکا۔

جس قدر نقصان ہے سارا میرزا آپکا
مخوذ کی کھل گئی قلمی ساری ان دونوں
سکا ہے جو بلبس ثابت ہو گئے
آپ غمزدگ کہتے تھے جسے آپ حیات

آریوں نے رزق میں اپنے مرزا آپکا
داؤد جو تھا مگر کا مارا ہے مرزا آپکا
اندروں تانا باندوں مارا ہے مرزا آپکا
وہ کونوں ثابت ہوا کھارے مرزا آپکا

قولہ۔ ان کو تو اسلام کی عزت ماننے سے اپنی عزت میں فرق آتا ہے طرح طرح کے وجوہ معاش مند ہوتے ہیں تو پھر کو نہ ایک اسلام کو قبول کر کے سزاوارت حنیدیں ہی وجہ ہے کہ سچائی پر یقین کرنے کے لئے صدر سامان موجود ہیں اسکو تو قبول نہیں کرتے۔ اور دین مٹاؤں کی تعلیم حرف میں شرکت کا سبق دیتی ہے اس پر ایمان لائے بیٹھے ہیں۔

اقول۔ تلف لے کیدی بایں کچھ بھی تو کون سی اسلامی عزت جو انہیں ماننے سے انکار تھا کیونسی اسلام میں خود ہوں کی خود راختی جسے وہ جزا نہ دے گئے۔ اسلام میں خوبیاں اسلام میں عزت کے آثار۔ انہیں ہر از تشریف بد نہ ہارا۔

فصل عالم نشان اسلام است	شیخ درگفت بیان اسلام است
عزت سلطان و خیر از بیزاں	درود و قند عثمان اسلام است
با خدا مشترک محمد بشد	کلمہ شریک جان اسلام است
دیر سے وصل جو رکھماں ہم	اس سخاوت و جنان اسلام است
گشت ویران نہ جزا و عالم	دین با بجز شان اسلام است
دخل در دین علم و فضل حرام	سنت عالمان اسلام است
بس کتب خانہ و علم لطیف	سو خیزد در زبان اسلام است
فضل و غارت گری مرید بلبل	یادگار نشان اسلام است
انصرت نامانی بالسیف	جو سر ظالمان اسلام است
قادیانی زبیر ختم رسل	تک پیچیدان اسلام است
ہر کہ شک آورد شود کا فر	بے دلیل ابن بیال اسلام است

ہر صاحب ادہ کون سے وجوہ معاش میں جن سے مذہب چاہنے کا انہیں فکر تھا کہ حاضر ناظر جان لگا کہ بیان کریں تو ہم سے آپ کی راستی کا امتحان کریں۔ اور قرآن کے ابطالان کو بتا دیں اس سے عیان کریں۔ ورنہ آپ کی گالی کلوچ سے ہم قتل باب نہیں ہوتے خواہ چھوڑ دیتے رہو۔ ہر بات کو دلیل سے بیان کرو اور سختی پسندی کے ارادہ سے اول ایسے کفر میں آپ دھیان دھرو۔ یعنی اہل انوہ بھرم نہ سہلو۔ اقول سعدی کہ ہر باں قوی باید محتشی۔ نہ رہا کے دیاں چوخت قوی۔ وید مقدس کی نسبت ایسے الفاظ جزا کہ اللہ۔ اگر کسی مجاہد بھی کوئی فاضل آدمی ویر مقدس سے شرک کا ایک حرف بھی لگا کر ثبوت فرماوے۔ اور علامہ تہجد سے یہ ہم اسی دفت جو مشرک کریں دینے کو تیار ہیں اور

خزوم ملحق اور بے بہرہ اور بالکل بے نصیب ہیں مگر سوامی صاحب شکر کے بہت بڑے عالم و فاضل و آجاریہ تھے اور وید مقدس کے ماہر کامل پس کسی طرح عربی فانی نہ جاننے سے ان پر الزام نہیں آسکتا۔

قولہ اور اسی وجہ سے ویدی کی وہ تالیفیں جو کبھی کسی کے خواب میں بھی نہیں آئی تھیں وہ کرتے جاتے ہیں۔ اور پھر ان بے بنیاد خیالات کو چھوڑ کر لوگوں سے اپنی رسوائی کرتے ہیں اور اگرچہ سادہ ہندوستان کے بنڈت شوریجی تھے ہیں جو ہمارے وید میں توحید کا نام و نشان نہیں اور ہمارے باب وادائے ریختی بھی بڑھیا بھی نہیں ہے اور وید کے ہر کوئی جگ بھی مخلوق پرستی سے منع نہیں کیا ہے۔
 اقول۔ سوامی جیو ہمارے گرج کی جو وید مقدس کی تفسیریں ہیں انہوں نے تمام دنیا کی آنکھیں کھول دیں اور وید وکت توحید کا چرچا نئے سرے سے عالمگیر کر دیا۔ وہ بالکل وید وکت اخلاقیات نکھینڈو ویز وکت اور صرف نوجو۔ اور برہمنوں کے مطابق ہیں کسی طرح کا اختلاف نہیں بلکہ ہر ایک منصف مزاج بعد مطالعہ و غور سچے و باطل کی اصلیت سے واقف ہو جاتا ہے مگر جو درجہ کو زود پرچہ درست۔ ہندو وستان کے بنڈت جنہوں نے آپ کے بائبل کے معجزوں کے پاس شور مچایا ہے۔ میویر بل رسالہ فرمایا ہے دو کون ہیں؟ کہاں کے رہنے والے ہیں؟ کہیں منہ چمپا تے ہیں؟ اور سیدان میں نہیں آتے۔ وہ بنڈت جو کہتے ہیں کہ وید میں توحید کا نام و نشان نہیں ہے وہ بنڈت نہیں ہیں۔ قرآن کے اندر سے حافظ ہیں۔ یا کسی مشنری یا مسیحی ان سرکار کے ملازم ہونگے۔ اور حق کوئی ہے جو انکار یا نام وید کے مقدس کو آنکھوں سے بھی نہ دیکھا ہوگا۔ یا صرف دیکھ کر بنڈت ہونگے۔ یا محض ذات کے بنڈت اور وید سے محروم ہونگے۔ در نہ کوئی آدوان بنڈت وید وکت توحید اور گیان پر یا تمنا سے منکر نہیں ہو سکتا۔ جن کے باب وادائے ۱۰۰+۱۰۰=۲۰۰ سال سے توحید کا سبق نہیں بڑھا اسے بنڈت کون پکارنا ہے بلکہ برخلاف اس کے شہود کے لقب سے مقب ہونے کوک سے متوجی ہے ایسے بنڈتوں کے بارہ میں فرمایا ہے۔
 منو سمرانی اور ۲۱۷ کے شلوک ۱۵۷ کا ترجمہ ذیل میں کیا جاتا ہے

यथाका ष मयो ह स्ती यथा चर्म मयो मृगः य स विप्रो न धीवान स्तु य स्तीना म विभ ति अ० २११ २७
 جیسے کاٹھ کا تھی بچھڑے کا ہرن ویسے ہی مور کھڑے ہیں۔ پس یتوں نام مائر ہی میں کام کچھ نہیں کر سکتے۔

यौनधी सदि वैदम न्यत्र कुरुते प्रम मा स जीव न्नेव सू द्र स्व मा शु ग छ ति सा न्व यः ।
 मनु० अ० २ अ० १६ ८

جو روح وید کا پڑھنا چھوڑ کر ادیشکوں کی طرف محنت یا کوشش نہ کرتا ہے وہ برہمنوں کے چھیننے جی شہور ہو جاتا ہے۔
 وہ بے بنیاد خیالات نہیں ہیں بلکہ بے بنیاد عمارات کے گر انوالے ہیں اور توہمات اور فاسد خیالات کے متاثرہ لے جھوٹے متنبوں اور کاڈ بے لبوں کے سو مان طبع کو جو گنگا نام اندر ہی قلمباز ہے میں ہی دین و دنیا میں اپنی مزیلیات کی رسوائی کرتے ہیں صداقتوں کی رسوائی کبھی نہیں ہوتی۔ بلکہ ان کی تکلیف اٹھانے سے قوم کی دنیاوی اور صداقت کی توفیر رسوائی ہوتی ہے۔ آپ یہودہ شور مچاتے ہیں اور ناموسی سے دعاوی کر کے اپنی رسوائی کرتا ہے۔ خدا کو توں کو ایسے شہر ذریعہ سے بچا دے۔ اور آپ کو ستے دھرم پر لا دے۔

قولہ۔ اور ان صد ہا دیوتوں کو جو وید کے متفرق معبود ہیں صرف ایک خدا بنا کر کہا ہے کہ وید کے الہامی جو نہیں سمجھ فرق نہ آجائے۔
 اقول۔ مرزا صاحب آپ خواہ مخواہ دخل و مضحکات دینا پسند کرتے ہیں اور خدا نہیں ڈرتے۔ صد ہا دیوتے وید کے متفرق معبود نہیں ہیں۔ اور نہ وید کے دھرم والوں کا ان سے کچھ عائد نہ تھیں و مقصود ہے۔ بلکہ وید کا معبود حقیقی صرف ایک خدا کا سرا پو مدیشو ہے دوسرا کوئی نہیں۔ ان دیوتا لفظ کے معنی جھالوگ غلط سمجھے ہیں۔ اور حقیقی سے گزرتنکی ہو کر راہ راست سے دور جا پڑے دیوتا وید کا دھرم یا مصدر سے بنا ہے اس کے پانچ ارتھ ہیں۔ اول گزیرا۔ دوم رقتہ کر کے کی خواہش تیسرا سو مارا نہرونی اور بیونی۔ چوتھا تفصیلت۔ پانچواں عذکی۔ روشنی وغیرہ کے ہیں جن سے یہ کام ہوں یا جس میں یہ کارروائی ہو اس کو شکر کی اصطلاح میں دیوتا پکارتے ہیں بلکہ کوئی دیوتا مصنوعی ہماری ابا سنا کے لائق نہیں ہے۔ اس خلاصہ دیوتا کے معنی سے ہوئے دو ان۔ ہزرگ۔ فاضل روش یا پرکاش مان کے۔ ان کا معنوں پر لگوئی بدھی ان ذرا بھی غور نہ کرے اور حق کی قبولیت کی خواہش کو دل میں لا دے۔ تب اسے یقین کامل ہو جاوے کہ مقصود کا سوال اس قدر حق سے دور ہے ویدک طور سے ابا سنا یا عبادت کی واسطے تمام دیوتا وخال کا مالک اور رب پرکاشک چیزوں کا پرکاشک ایک و شہود دیوتے عالم کل پریشور ہے دوسرا کوئی نہیں اور یہی وید مقدس کا اعلیٰ منشا ہے۔ انا چاہی ماباپ اور اچاریہ نے اپنے انشا وغیرہ بزرگوں کو بھی دیوتا کہتے ہیں چنانچہ اس میں آپ شہد کا پران ہے۔

मातृ देवो भव पि तृ देवो भव आचा र्यं दे वा भव अति धि दे वो भवा नै उ य ॥

خدا آپ کو حق میں آنکھیں عطا کرے اور جہالت کی بیماری سے دور کر لے۔ میں موجود ہے، چھانچھے مرزا صاحب ہی لغو وید مانے مقدس سے بخوبی عیان ہے۔
 جتنے واسطے اختیار کیا ہیں ایک ہی مان درج کرتا ہوں

यस्य त्रय चिं शं हे वा अ० ३ गो त्रा वै भे क्षि रे ता नै त्र यस्ति त्र शं हे वा ने के ब्र ह्म वि दे वि दू ॥ अ० १ ४-२३-२७ ॥

جو تریس دیوتا ہیں وہ سب ہونا کر ہیں۔ عبارت میں ان سے کچھ تعلق نہیں ہے۔ یعنی یہودی یا یہلانی کے کسی کام کے نہیں ہیں۔ جس کو ان کی مفصل کیفیت دیکھنی ہو وہ وید بھاش جو مکا صفر ۷ سے لیکر ۱۷ تک مطالعہ کرے اور زمان میں سے کوئی اپنا کرے ہوگ ہے۔ ان سب کا مالک جو برہم ہے وہی ہے ابا سنا کو جسے دوسرا کوئی نہیں ہی سمجھا را ایک مالک سے کہ

کھڑا آپ نشہ کرے۔ ۵- ادھیائے ۱۵- شلوکوں میں اسی وید منتر کی تشریح ہے کہ ”سورج۔ چندرمان۔ تارے۔ بجلی۔ آگنی۔ برہم پریشور۔ برہم پرکاش نہیں کر سکتے۔ بلکہ ان سب کا پرکاش کرنے والا ایک ذی ہے۔ کیونکہ تینتیس دیوتے جسے محبوبی طور پر برہم کل جگت کہتے ہیں سب اسی کے پرکاش سے برکات شہان ہو رہے ہیں۔ پس جانے بولگ ہے کہ انڈیہ سے ہیں کوئی پدارتھ جو تینتیس دیوتے کو جو خود پرکاش کر رہا ہوا نہیں ہے۔ اس واسطے ایک پریشور ہی سب کا معبود ہے۔ دوسرا کوئی نہیں بلکہ منت پتھ دیوٹن جو ویدوں کی بنیادی تھی ہے اس میں اس کی بابت اور بھی بڑھ کر اور مفصل تشریح موجود ہے تاکہ کسی قابل کو کبھی کسی قسم کا شک نہ رہے

رنگ اور تیز اور شام اور آفتابوں سے تو عید النبی کا تقاریر دکھا ہے جو کہ وید کے ذریعہ سے ہندوستان میں پھیلا نظر آتا ہے۔ وہ تو وہی آتش پرستی۔ شمس پرستی۔ نیشن پرستی وغیرہ اواع واقسام کی مخلوق پرستیوں میں جس کے لکھنے سے بھی کہ اسیت اتی ہے ہندو کے اس سر سے اس سر تک نظر انداز کر دیکھو جتنے ہندو میں سب مخلوق پرستی میں ڈوبے ہوئے نظر آتے ہیں کوئی نہاد دیوی کا پوجاری۔ سادو کوئی کرشن جی کا بھی گائیلا اور کوئی سوری پیل کے آگے ہاتھ جوڑنے والا۔

جواب باصواب وید مقدس نے تمام دنیا میں توحید پھیلائی اور تمام جہان کے فلاسفوں اور بزرگوں اور پیغمبروں نے یہاں سے توحید پائی۔ وحدانیت کی بنیاد یہ ہیں اور گمراہی کے ساگر بھی صداقت پہلے یہاں سے نکلی۔ الٹیور اپدیش کے معلم اول و بدھ بھی ہیں۔ دکھا اور کوئی جیسا کہ ہم مقابلہ وید و قرآن میں دکھایا ہے۔

جتنے اتنے اعتراضات تھے کہ میں وہ عدم تعلیم وید کا باعث ہے اور وید کے درودہ چلنے کا سبب مگر پھر بھی ہندو مذاہنوں سے ٹھیک و نیک پرستی میں کسی طرح زیادہ نہیں ہیں جہاں ہیں قرآن سے تعلیم ملتی ہے۔ نتیجہ قرآن کی توحید کا نظار آتا ہے وہ صرف یہی ہے کہ پھر پرستی کہیں علی پرستی کہیں عوث الاعظم پرستی وغیرہ انواع واقسام کی پوجا و مخلوق پرستی پھیل گئی۔ کوئی پیر پرستی کو ایمان جانتا ہے اور کوئی بد پرستی کو نادی و تہمان۔ حتیٰ سرور پرستی۔ معین الدین پرستی۔ کعبہ پرستی کہہ کر پھر پرستی۔ شکر پرستی۔ زمر پرستی۔ حسین الدین پرستی۔ کتاب پرستی۔ تعلیم پرستی۔ دستار پرستی۔ تفسیر پرستی۔ بلکہ تانوت سکینہ پرستی۔ محراب پرستی۔ برہہ پرستی۔ جاند پرستی۔ موسیٰ کی آتش پرستی۔ بیت المقدس پرستی۔ آدم پرستی۔ خرم پرستی۔ ملائک پرستی۔ جن بھوت پرستی۔ غرضیکہ لاکھوں طرح کی حالت اور رسالت دنیا میں کہناں سے پھیلی گوی چمکی نشان دے سکتا ہے کہ اس کا تفریح سوائے قرآن سے پہلے ان جہالت و بطالت کا دنیا میں کہیں سراغ نہیں تھا۔ فی صدی عیسائی مسلمان اس بلا میں سیر نہیں تھے۔ لیکن ہندوستان کے اس سر سے تمام مسلمان اسی پر پرستی اور جس پرستی اور جہن پرستی اور ظالم پرستی میں ڈوبے ہوئے ہیں اگر یہ عرصہ تک وید کی تعلیم کے نہ ہوتے تو بہت خرابی پھیل گئی ہتی مگر پھر بھی وہ قرآنی پر پرستی اور بد پرستی کے کسی طرح بری نہیں ہے۔

مرزا صاحب! جیلے اپنی چار بائی کے نیچے لاشی پھر لو بعد ازاں کسی پر اسو گر کی کڑ چھان اگر بولے تو بولے مگر چھاتی کو کسی طرح بات کرنے کے لائق نہیں ہے۔ عی

یا سخن برجستہ کو اسے مرونا داں یا متوجش

اعتراف برابریں الاحمدیہ کی جلد صفحہ ۱۱۲ سے ۱۱۶ آنک

جنو اور اس جگہ نہیں بدلت دیا ہند صاحب پر فلاسفوں سے جو وہ توریث داخل ہو کر ان تریث کی نسبت یہ بعض رسالوں اور تیز وید بھاش بھوکا میں سخت بحث اتفاق استعمال میں لائے ہیں اور مجاہد وید کو کھر سونا اور باقی خدا کی ساری کتابوں کو کھو دیا۔ تہا قرار دیا ہے۔

اقول۔ اگر مسلمان جو اور ایمان محمدی کا کچھ نشان ہی سینہ میں رکھتے ہو تو کہیں بھی وید بھاش سے کچھ کام سے دھجے کیماں کا نشان دکھائے اور اثبات کرانے میں نہ صحت منہ سے لیکر نہ آگے دیکھا اعتراض کے خیال سے، پڑتال کی مگر یہ ادعا بھیجنی آپ کا دیاں نذر دیا یا جو کہ جھوٹ کے پاؤں نہیں ہوتے اسی واسطے اپنے نقطہ بعض

رسالوں کا بھی مددگاری میں لکھ دیا۔ اور خواہ مخواہ الہام کو الزام لگایا۔ خوف خدا دل میں نہ آیا۔ اور بقول صدی تعلیم پر ایمان لایا۔ جیسا کہ وہ مراد مومنان ایران اور برگزیدہ محمدیاں ہوستال میں فرماتے ہیں۔

تہ تعلیم کا فرزندم رو و چند۔ برہمن شندم در مقابلہ شند توریث و انجیل کا آب ٹھیک نہ لیجھا اور زبور پر ایمان نہ رکھئے۔ ان کے محاذ پادری و انگریز میں جو چمکوں سے نقل و اتش میں تیز ویش۔ جہاں تک معلوم ہوا ہے سو اسی جیسے کہ کسی عیسائی و محمدی پر وہ اعتراض نہیں کیا جو قرآن و انجیل میں نہ ہو۔ بلکہ عوامان کے اعتراض اس قسم کے ہوتے تھے جنکو عیسائی و محمدی یا تو ایمان باطل سے ناتھ دھوتے تھے۔ ورنہ اگر انھیں سبب حق کے قبول کرنے سے ناچار تھے تو منہ پر ہر خوشی کے خور و افکار تھے۔ بڑے بڑے عیسوی و محمدی مذہب کے جو دیار آئے مگر معقول تردید کے سبب انھیں کی بازی مارا گئے پنجاب کے ملک نامور رائیس نے مجھے امرت سر کے ریلوے سفر میں ہاتھ لگے کھنگو فرمایا کہ سو اسی صاحب حقیقت علی درجہ کے پار سادو کو کار تھے۔ مجھے سنی جی کے اپدیش سے تین سو اید ہوئے۔

اول تو مجھے یقین کامل ہو گیا کہ عدالت خداوندی کے آگے شفاعت صرف دھوکہ بازی ہے نہ وہاں کوئی شفیع اور نہ وکیل مجازی ہے اب میں صدق دل سے ماننا ہوں کہ سوائے کمال ملک کے کسی طرح نجات کا ملکا محال ہے اور شفاعت جیسا کہ ہندو الہامی دیتے والی کوئی مثال نہیں۔

دوم۔ روح کا انسانی ہونا بھی انہیں کی کہیا ہے میرے ذہن نشین ہوا اور میرا کمال یقین ہوا کہ اگر روح کا انادی ہونا نہ مانا جاوے تو خدا پران کے سدا کر نیکی احتیاج لازم آتی ہے جو اس کو ان کا تفریح بناتی ہے اور پیدا کرنے سے اس کی تمام صفات کی قدامت ناتھ سے جاتی ہے اور نہ کوئی معقول وجہ پیدا کر نیکی ضرورت کو اثبات پہنچاتی ہے۔ میں صد بامولوں سے سوال کر چکا ہوں کہ خدا نے روح کو کس چیز سے کس اور کیوں پیدا کیا مگر تھک کوئی جواب کسی نے عنایت نہیں فرمایا۔ اس واسطے میری تسلی ہو گئی کہ وہ بات بالکل حق سے اور جھوٹ کا اسمیں مطلق انہیں ہوں۔ سوم۔ مسئلہ تاسخ بھی جبریلے ناواقفی کے سبب میرا اعتبار نہ تھا۔ سو اسی جہو کے تسلی بخش ارشاد سے میرا کمال اعتقاد دو گیا۔ بغیر تاسخ کے (صد فاسم کے الاموں سے جو عند العقل آتھے ہیں) کسی طرح پر مدنیور کی ذات شدہ اور پورا اور پاک نہیں ثابت ہوتی۔ اسی واسطے ان کے ست اوپدیش سے اب میں بوجہات کامل بانٹا ہوں کہ تاسخ یعنی جزئی تھک سے اور اس کے نہ ماننے والا خدا کو ظالم قرار دیتا ہے۔ قطع نظر اس کے گوشت خوری و غیرہ سے بھی طبیعت ایک گونہ بنار ہو گئی ہے۔

ہزار اصحاب! جبکہ وید مقدس کیا بلحاظ تعلیم کیا بلحاظ توحید غرضیکہ ہر طرح لاثانی ہے تو اس کے کھر سونا ہونے میں انکار کو نہ مانا دینی ہے۔ ہم میں کسی خاص کتاب سے خصوصاً مخالفت نہیں ہے مگر جو کتابیں حق سے برکنار ہیں ان سے ہم بھی بڑا ہیں۔

قولہ ہندو ذات صاحب عربی جانتے ہیں نہ فارسی نہ ہجر سنسکرت کے کوئی اور نبی ملکا ہندو ذاتی سے بالکل بے برہہ و بے انصاف ہیں۔ اقول۔ مرزا صاحب نہ سنسکرت جانتے ہیں اور نہ برہمکرت نہ گورکھی جانتے نہ گجراتی۔ غرضیکہ سوائے فارسی کے کوئی اور نبی ملکا اگر کسی حرفوں سے بھی حضرت

برائے ابن احمد یہ صفحہ ۱۰۸

جوان باصوات

جواب باصواب

مسئد سمرانی ایک راج نہت اصول سلطنت کی بیشک
ہے جس میں جہاں تک سیاست مدنی کی متعلقہ
اصل کی رائے میں خائبہ پایا گیا ہے درج کیا۔ اور درحقیقت سبکی شرح تمام اہل
لوگ قابل تسلیم چلتے ہیں اور اب بھی اسی طرح ٹکڑاؤ نہ کرنا کہ جس پر مکرر دیوں کا عقیدہ
ہمیشہ رہا اور اب بھی اسی طرح ہے کہ جو بیشک وید و مقدس کے مخالف ہوتے ہیں
انہما و ہم بیشک نہ ماننا چاہئے چنانچہ صفحہ ہمارا راج خود بھی اس کی نسبتاً جدید
۱۲ اسکے ۱۳ شکوک میں بھی فرماتے ہیں کہ جو کہ عقیدہ وید کے برخلاف گتہ گتہ
پریشوں کے بناء ہے میں سفار کو وید کے سامنے اس کو وید کے لئے ہیں۔ کسی واسطے
نہیں بھول سکتے یہ فائدہ ہیں اور نہت ایسے چھوٹے مادی بھکاری یعنی ملکیت کی طرف
بیچانے والے ہیں اور اس کو اس کو اور پرلوک میں دیکھ بیچانے والے ہیں۔
جو ویدوں سے درود و دعائی غلط طریقہ بیچانے والی سرقی و افسوس میں سے غیر
معتقول اور نامکمل ہونے سے جلدی نشہ ہو جاتی ہیں۔ انکا ماننا انہیں بھول جھٹکے اور
جھوٹا ہے تو بیوقوف کو ہی سب پر دم و حرم بنائیں۔

مؤمنوں کی طرف سے جو کہ بہت حد تک راج نیت سے اس واسطے اکثر منوجو کو تین ہی دنوں
سے کام چڑھا جو تھے وید سے اس کا خلق بہت کم نہا جو کہ راج نیت کا عموماً ارتقا
تینوں میں سے کسی سے وید کے کسی تنگہ انکار نہ کیا جہاں ضرورت پڑی وہاں اقرار
کرنے سے کسی طرح کم نہ نہیں فرمایا۔ اور گریہ کرنے کی وجہ کوئی ہی تھی۔ علاوہ برائی
جس تک کلمہ لکھا انکار نہ ہو۔ علامہ تسلیم کا اظہار روئے کسی غندی کے اور کوئی نہیں
کہہ سکتا۔ مان یہ تو میں ہی مانتا ہوں کہ سونے پر مقام پہ بلا ضرورت آخر وقت رید
کا جو زمین دیا اصل خلوق تحریر کیا تاہوں نے

अग्निवायुरविश्च स्तु त्रयैत्र सप्त ज्ञातं नम ददो
हयज्ञसिद्ध्यर्थं सृग्यज्ञः सासलं दाग्यं सः

اگلی۔ واپس۔ اوت رکھیوں سے سرشتی کی آدمیوں سے یہاں ہے سلسلہ دار رنگ
ہجر۔ حاصم و قیدوں کو یک گرم اور گیان کی مدد سے کسے سے تحصیل کیا

प्रतीतिर्वाग्विस्तरः कथं विचार्यत का कश्चि
न वै वाक्कायस्य तन्नादरादिजः म अ ११-४-२

[illegible]

کوئی طاعن یا راجہ کبھی واصل کوشتا و سہ یا تکلیف دیکر (دوستا جیسے) نہیں آسے گی۔
پیرا رشتہ سے مرعج و تکلیف دوز یہ کہ اس کو راحت و سہ و سہو دے گا کیونکہ سہو بہن

کاشتر حضرت باقی ہے اور اس کا کام عبادت ربانی ہو۔
 دانشمندان قانون یعنی شایستروں کے جاننے والوں نے ظاہر کیا ہے۔

کہ وہ منتر جن کا حوالہ منوجیو دیتے ہیں وہ احرور وید کے کا نڈلہ سوکت ۹۹ کے
۱۰ منتر ہیں

لَقَدْ كُنَّا أَشْهَادًا لِّمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

اول از امری و در عهد و سایر احکام مشربیت اقبالت دید چهار مان اول تیشین - اکثرو

فرمانے تاکہ آپ کی تسبیح موجود رہے۔ بحوالہ کے ۲۵۔ ادیبیا کا نام بھی آپ نے چھوڑ دیا۔
 سوچئے کہ یہ دیا اور رکھتے ہوئے خدا کا خوف دل میں نہ آیا کہ چھوٹکی کرنا سزا ہے۔
 بحوالہ کے ۲۶۔ ادیبیا میں ۶۶ ستر ہیں اور کسی میں ان سے ویدیوں کی تعداد
 کا ذکر نہیں ہے۔ مگر خدا کا یہ ہے اعتقاد کہ خود کو خیر کے روز کیا جواب دے گا۔
 مان رہو گئے ستر لکھ ۱۱۰ الفاظ کی محنت ۹۰ ستر ہیں مگر چار وید کا بیان ہے جس
 آپ کے تمام دعاوی کا سرچا دو معنی سلطان ہے۔ مگر شرم چاہتی نسبت کہ نہ ہو
 دروغ گو یا بد آپ کو کسی عالم نے دھوکا دیا۔ یا کہ عالم غیب سے غلطی ہوئی۔ ورنہ
 ایسا نہ ہو تو نہیں سمجھ کر وہ خود آپ پر بڑا بڑا کیشہ کے مصداق بنتے۔

तस्याद्यज्ञात्सर्वेष्टुतर्कचः सामानिजहिरः
 दासिजहिरः तस्याद्यज्ञात्सर्वेष्टुतर्कचः सामानिजहिरः
 मा १ अ ६ म १ म १

سرب بیابیک - ستہ جیت آتند گیان مریو پری شیور سے دو سب مشنوں کے
ایسا لوگ ہے، روگنڈ - شام وید - اٹھو وید اور سچو وید پر کاشت ہوئے میں اور
یہ وید ایسکے دیواؤں سے یکت ہیں۔ سب مشنوں کو اچھت ہے کہ ویدوں کو گوتہن
کر کے اس کے مطابق عملدرآمد کرتے ہیں اور یہی بیان سچو وید کے اسم اور لفظ کے
سیاتوں مشن میں ملتا ہے +

ان ہر دو دیدہ مستوروں سے کجی واضح ہے کہ وہ بچا رہیں اور رہتے رہے۔
آج تک ہر بچا روں پر گٹ میں کھڑی کھا اچھا کات نہیں کرتے تھے۔
اس کا نامت صاف اندراج ہے جو کسی طرح کی اول کا مخرج نہیں۔

एव वाग्नेरे स्पृशं ह्यतो भूतं स्पृशति : अस्मिन्मेतमेत
 च ह्यवेद्योऽथ ज्ञेयः सामवेद्योऽथर्वागिरस्तथ-१४-२

یا گو لک رشی بیان کرتے ہیں کہ جو سرب یا ایک آکاس سے بھی شرا میشوید
سے اس سے ہی رک وید پھر وید شام اور آخر وید پاروان وید او مین ہو گئے
ملہ اور کہتے ہیں

کسی اور سی سے ہیں
کسی اور شکر گزشتہ میں ہے اور یہ مخالفت کو فی دھماکا سکتا ہے
کہ احمقوں و بدجل و بدیاہل نہیں کہ ایک ہے جو خدا کے انجیل میں ہی میں اور

جیسے مسند ایداع میں ترجمہ راستی کا اور جو وہ ہے کہ کوئی شخص نہ کرے نہ کہ دیکھ و قدس چار
سوی برس کی عمر میں اس شخص نے اپنے استاد کے زہر میں تیرون کو عذر کشج سے بیاں کیا ہے
رشی مانجا میں اس کی دیا اس سببم
तन्नायगं नृद्वेदो यज्ञवैदः सभ्म

کی تعمیر کر کے بیان فرمائیے۔
ہیں کہ دیر چاہیے۔ لگتے دیر، پھر دیر، سام دیر، اور اچھو دیر۔ اسی طرح دیگر

عقیدتی اپنی سدا و نوادہ اور سرور و ملک میں اس کے اور کچھ نہیں
 انبیاء و ادا - انوکا ہے۔
 حق انظر ہمارے شاستروں کے تعلیم سے غیر مذہب و انہی ایسا ہی ملتے ہیں

۱۰۔ غیاث اللغات، ردیاب سید ارکب امیر دوار گاندھ است ویرمے شعور آگیاں، حق

[illegible]

وہی باخارج الوجود ہے۔ کسی طرح قابل قدر نہیں۔
اور اتھروان وید کی نسبت ڈاکٹر تحقیق پڑا
برہمن الاحدیہ صفحہ ۱۷۱
اسی پر اتفاق ہے کہ وہ ایک جعلی ویدیا ہیں
پس ایک سے دیکھیں سے ویدوں کے ساتھ ملایا گیا ہے۔ اور یہ رائے سچی بھی معلوم
ہوتی ہے۔ کیونکہ رگ وید میں جو سب ویدوں کا اصل اصول اور جسکے زیادہ معتبر
خیال کیا جاتا ہے۔ صرف رگت اور یجر اور شام وید کا ذکر ہے اور اتھروان وید کا نام تک
درج نہیں۔ اگر وہ وید ہوتا تو اس کا بھی ضرور ذکر ہوتا۔ اور پھر وید کے ۴۰۰ ویدیا
میں صاف لکھا ہے کہ وید ہفت ہیں۔ اور ایسا ہی تمام ویدیں بھی ویدوں کا تین
ہونا بیان کیا ہے۔

جواب باصواب

اصل آریہ رت میں چار قسم کے پنڈت ہیں (۱)
وہ آئی نام کے پنڈت جو سچے کے روز تیل جمع کر
لوگوں کے دل لگاتے ہیں اور خود مرہ اوڑھتے ہیں۔ وہ جاہلوں کے آگے
بے شک پنڈت ہیں مگر قاضیوں کے آگے خود روں سے بھی اتنی شہوہ نہیں ہیں
کسی طرح ان کی اعتبار قابل اعتبار نہیں۔

دوسرے برہمنوں کے بیٹے جن کے باپ دادا کسی وقت فاضل عالم گدڑ سے ہیں
مگر خود فقیہ رانی اور وہ گانداری یا ملازمت سکھاری کرتے ہیں اور سکھرت بالکل
نہیں جانتے پیرا پر مشورہ کی سبب جاہل لوگ انہیں بھی پنڈت کہتے ہیں جو پلٹ
محول و گلیاں بنائے انہیں لوگوں میں سے جب کبھی کوئی طرح نفسانی سے کسی کے دام
تذویر میں پھنس گیا تو چھٹ آئے پنڈت کو کمر بستہ دھوئے گاؤہ جانا اُتات کرنا چاہا
اور ایسے تو گنگا جگر تیرہ زمانہ میں بھی بہت گزرے ہیں مگر فی الحال بھی دنیا میں
موجود ہیں اور یہ قطع نظر اور جگہوں کے خاص مرزا صاحب کے گو امروں کی طرف اشارہ
کرتے ہیں جو سکھرت کے ایک حرف سے بھی جاہل بعض اور مرزا صاحب انہیں
پنڈت کہتے ہیں۔ طلب کہتے ہیں جنہیں مرزا صاحب ایمان بخوبی اور ایمان
رب اتحاداں جبرئیل مقدمہ میں اپنی شہادت کا گواہ امر واقعہ بلکہ کاتب الہام غلام
اجملی قرار دیکر انہیں برہمن الاحدیہ میں شہر کر کے ہیں۔ تادایں کا بچہ جو بلکہ تمام
مسلمان بھی اس امر کے گواہ ہیں کہ حضرت نے لوگوں کو ایک دھوکہ عظیم سے بچھڑائی
دائے ایک غریب ناچار چلی۔

(۲) وہ لوگ ہیں جو دیوانی لیاقت تو رکھتے ہیں مگر ہنسی کے کی محبت سے
خارج ہو کر سب پرست ہوئے ہیں۔ باوجود پنڈت ہونے کے ہمارے رکھوں کے
کام کرتے ہیں جسے اکبر بادشاہ کے وقت میں چند لالچی پنڈتوں نے اسٹری اور
روئے کے لالچ اکبر سے منسخر نام اور انواب نشیرا دست تصنیف کر کے بادشاہ
کو اس کی پیچیدگی کی مبارکباد پہنچائی کہ تو خدا کا خلیفہ ہے تیرا ذکر ہمارے دل
میں آتا ہے۔ اندھا بیٹے ہو گئے وہاں۔ اتنی یاد شاہ اور جو شام دی ویرن
عز و تکرار پنڈتوں کو مال مال کر کے دیں الہی اگر شاہی جباری کرنا شروع
کیا جائے مفسد فکر اس کا قہقہہ الہی و دہقان مذہب میں درج ہے۔ کلمہ
بنایا لا الہ الا اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ
حل جلالہ پڑھا ہے۔ دو مکمل قصہ ہندوہ دم۔

(۳) وہ لوگ ہیں جو علم و خیریت سے بالکل رشتہ اور حق بیانی میں بالکل
میں علم و لالچ سے بزار۔ بعض آدم کے برکات بھوکھ سے مشغول و حقیقت کے
مغرض۔ ست شاستروں میں انہیں پنڈت بتلا دیا ہے اور انہیں کی رائے کو قابل

برہما اور معتبر ٹھہرایا ہے اور آریہ سماج بھی انہیں کو پنڈت تسلیم کرتا ہے کسی اور
کو چننا۔

आत्मज्ञाने समारंभोस्ति तित्वा भर्मनि सता ।
यमज्ञाना पक्षे न्ति स वै परि उ तज्वाते

جس کو اتم گیتان۔ اتم سے رت ہو۔ سو کہ۔ دو کہ۔ آن۔ ایمان۔ پانی۔ لالچ
نہا۔ اوتھتی میں تیش اور شوک کبھی نہ کرے۔ دھرم میں ہی نت نجات رہے
جس کے من کو اوتھ اوتھ مدارتھ۔ ارتھات دشمنے سبذھی و ستھو اکرن لینے نہ
کھینچ سکیں ہی پنڈت کہتا ہے

अप्राप्य ज्ञानं गायत्र्यप्रज्ञा चैव अपु तानु गा अरुभि
ना म्य यो हः पेरि डंतार यो ज्ञमे तसः

جس کی پرگیا منی ہوئی است ارتھ کے انکول۔ اور جس کا تروں پر بھی کے لوٹنا
ہو جو کبھی آریہ ارتھات سریش۔ دھارم پریشوں کی مراد کا چھیدل ذکر ہے
وہی پنڈت سنگھیا کو لینے درجہ کو پراپت ہو رہے۔

پس اسے مرزا صاحب شاستر وقت فاضل کے اوسار۔ ایمان یعنی دھرم
کو بھان کر جزا کو حاضر ناظر جاہل کر دہ بتلائے تو کسی کو وہ تحقیق پنڈت کون ہیں
جن کا انیسالہ یعنی بیان ہے۔ مرزا صاحب اسی شاعر قائل ذکر و شیرین دستان ذکر
ست۔ وہ آپ کے غلطی پنڈت اور ہیں۔ اور تحقیق موصوف بصفت شاستر اور
ہیں۔ اصل جواب سنئے۔

وید مذہب واحد میں کوئی ایک پنک کے چار حصے ہیں۔ جسے کہ تو رت و زور
و حقیقہ انبا کو تمام عیسائی اول لک شمشٹ یعنی پرا نا عہد نامہ اور سچ کی تمام
انجیلوں کو پرا عہد نامہ یا صرت انجیل پکارتے ہیں حالانکہ وہ انجیل آریہ یعنی چار
میں بلکہ اس سے بھی زیادہ یعنی عیسائی سے عہد نامہ اور پرا نا عہد نامہ کو ایک ہی
بائبل مکر نامہ کہتے ہیں۔ اور دھرم نہیں جانتے ہیں۔ اسی طرح یعنی پنڈت چاندل
کو ایک وید کر کے پکارتے ہیں مگر دریاوت کے وقت چار حصے شمارتے ہیں۔
اسی باعث برہما کا نام مشہور اور اس کے چار منہ کا مذکور ہے۔ مگر چاروں پر اطلاق
لفظ وید کر کے اس واسطے کسی عقلمند کو جائے اعتراض نہیں۔ اگر محض لفظ گیتان کو
لیا جاوے تو ہر مکنار و لے اور ہر ایک نصف خراج کے نزدیک ہے خطا ہے۔
یعنی پنڈت چاروں کو دکر کے جھالتے ہیں۔ اور اسی سے پرا۔ اور پرا۔ دیا
یعنی کرم اور گیتان منفراتے ہیں۔

یعنی ان چاروں کو تین کر کے آجارتے ہیں اور اسی سے کرم۔ او پانتا۔ گیتان
کی تشریح پکارتے ہیں۔ مگر اس میں کسی طرح کا ہرج مطلق نہیں ہے۔ اور نہ وید
کے چار حصے ہونے میں خالص شک۔

باقی تمام ہمارا دودان لوگ ان چاروں کو چار ہی بتلاتے ہیں۔ اور کرم
آپنا گیتان و گیتان کی تحقیقی تقیم کے قابل وصال کہلاتے ہیں اور جو بات بالکل
سچی اور سب سے زیادہ ٹھیک اور ویدک اصول کے مطابق ہے مگر ہر تشریح بالا
کسی دودان کے نزدیک چاروں امور سے کوئی بھی تمشکی نہیں۔ اور ہیں
تسلیم ہے۔

اکٹھارون وید جعلی نہیں ہے۔ مگر آپ جو بھوکھ لوگوں کو جھلسا رہی کرنا چاہتے ہیں
تاکہ کوئی جاہل ہندو کسی طرح متشکی ہو جاوے اور صداقت سے ناگہ اٹھائے نہیں
وہ زمانہ اب نہیں رہا گھر لیتے نہیں اور اس کے جواب میں فرقہ علویہ کے عقائد ملاحظہ

جواب باصواب منور اصحاب اپنے بیک کو سخت دھوکہ دیا اور
الہامی فریب کھینچا۔ جو کچھ بولتے تھے خدا کا خوف قتل
میں نہ لائے اور کس طرح ایک تکی ٹانگ دی کہ مودیہ پر نظر ڈالنے سے "وندہ خدا کو
حاضر نظر جان کر تبتلاؤ کہ دیدوں کا ایک حرف بھی جانتے ہو یا کہ جو بھی شیخی بگھارے
ہو گیا کبھی دیدوں کو تمام عمر میں دیکھا بھی ہے؟ انوس بایں نادانی۔ اس قدر
فضول گوئی۔

صورت ا صاحب اپنے بیک کو سخت دھوکہ دیا اور
الہامی قریب کھیلنا چھوٹھہ ہوئے خدا کا خوف قتل
لی نامک دی کہ مودیہ بر نظر ڈالنے سے "وندہ خدا کو
کا ایک حرف بھی جانتے ہو یا کہ جو کچھ شی گھارے
پہ کچھ بھی ہے؟ اسوس بایں نادانی - اس قدر

حضرت یہ رلے کسی یادوری کی ہوگی یا کسی کمرچن مندوکی یا کسی شیخ جی کی ورنہ
اور کسی مندو یا آریہ کی یہ رائے نہیں ہے اسوائے آپ متشکی نہ ہوئے اور مستقل
ہو کر جواب سنئے۔ وید مقدس کسی انسان کے بنائے ہوئے نہیں ہیں۔ بلکہ پرانا تھا
یاد برہمن گمان سے پرکاشت ہوئے ہیں بذریعہ ان چار دھرمیوں کے جنک میں
ان کا بدیش ہوا مگر وہ بھی وید کے رو سے کسی کے سفارشی یا شفیع نہیں۔ آپ کا
کا ذاتی شک صرف متعصبانہ بک بک ہے اور سرشکرت سے ناواقفیت اس کی جڑ
ور نہ کسی آریہ فاضل کی یہ رائے نہیں ہے۔ تمام ہمارا لوگ مانتے ہیں کہ جن فنون
ہرچہ آری رشیوں کا اور ریاس اس اور لہنشٹ آری منڈل کا جنم بھی نہ
ہوا تھا اس سے پہلے وید حکمت میں موجود تھے اور سرشٹی کی آدیں جازول
وید سے کہ اب ہیں صحیح و سلا م موجود تھے۔ نرشی منیوں کے الگ الگ دین بہمن
پتک ہیں۔ یا آپ لند و شاشتر۔ ذکر وید مقدس۔ پس یہ آپکا بیان مرلا ویم ذ
گمان ہے جو سراسر باطل ہے۔ کسی طرح قابل پرمان نہیں۔ وید مقدس
پر ہمارے گمان میں نہ کہ متعصب کسی انسان لطیفہ جب عرب میں محمد صاحب
قصا کی مخالفت کی ثابت فساد پر ہوا۔ اور کدی اشینی کا جھگڑا مجا۔ چنداوی
جنوں کو کرنے لگے کہ کتری کیا صلح ہے۔ محمد صاحب کی مخالفت کس کوئے
جسکر جو اید یا کہ دولی کو کیا وہی حال ہمارے سے زار صاحب کا ہے خود ہی رلے دیکر اور
آپ ہی اپنی رائے دیکر اور آپ ہی اپنی رائے کو ترجیح بلا مرجع ٹھہرنے میں اور حجت
اٹھانے میں کہ وہ ابھی وید کے جدا جدا انستروں پر جدا جدا رشیوں کے نام
لکھے پائے جاتے ہیں نامزد صاحب کیا کہ صرف وہم اور سودے جس کو آپ
ادویاے طرحا ناجائز ہے۔ یہ رتی وید کے صنف نہیں ہیں۔ بلکہ مختلف اوقات
میں شایع ہو کر رہے ہیں جیسا کہ اس امر کو ہمارا تیا یا اسک ٹھنی کی بنی نہ کوکت
نہ کہا تو صنف سے پہلے کہ انہ سے اور اصل عبارت وائل کی ہے۔

مگر زوا صاحب اس میں آپ کا ذرہ تصور نہیں صرف ہم کو خود غرض اور بی علم لویا صاحبان کا فتور ہے عقل کے پیچھے لا علمی لیکر پھر ناان کا کام ہے اور یہ ہودہ دور از حتی باقوں کے بتکرار بنانے پر انتہا مہر افون کے دس سرانوں نے بنائے اور سلام کارنگ کے سر پر چھ نہ لگائے گنیش کے چہرہ پر ہاتھی کا سونڈ لگایا اور موش پر سوار کر دیا شہیران و لنگ پر ان ہنار کو بغیرنی کا سکہ بھجایا دشت پر ان لوہیا ۲۲ ہوشیکان کی ناوانی اور او دیا کیا اور کہاں تک جہان کوس جو فروش اور گونم جینیو کے بنائے پور انوں پر ان کا ایمان ہے اور دوسری دور از قیاس نہانے ان کے حمز جان (دو ٹھیکو ستیار تھہ پر کاش سفر ۲۲ سے ۲۳ تک اب ہم اصل مطلب کی طرف رجوع لائے ہیں اور دعویٰ مہتر عرض کی تکرار یہ بتلاتے تاکہ سب کا پرکاش ہو اور است کا ماش نشست پتھر جو ہرمن کا نڈ ۱۱- ادبیا ۵ صفحہ ۸۶۸ مطبوعہ لندن +

مذہب پر مشیور مالک کل نے ویدوں کا پرکاش اس طرح بہر کیا کہ انہی رکھی سے رگ و
 اور وائو رکھی سے یجر وید اور آت رکھی سے۔ سام وید اور اتلگہ رکھی سے اتھر
 وید پرکاشت ہوئے۔

اور مہا بھاش سے بھی حراف طور پر عیان ہوتا ہے کہ "مذہب نے برہمنی سے مت دھوپا کر رکھی اور برہمنی نے انگریز جانتی ہے اور انگریز برہمنی جانتی ہے منو سے اور منو نے ورث سے اور ورث نے برہمن سے اور برہمن نے انگریز کو انگریزوں سے اور انہوں نے مذہب الہام سے حاصل کیا،" اسی طرح گو پیچھہ بونھمن کے پرچم پر پانٹھک کے ۲۹ برہمن سے بھی عیان ہے کہ دروغی - والیو - آؤت انگریزوں پر چار ویدیوں کا غور ہوا - جن کے شیعہ گیان سے کل جہان برفور ہوا۔"

منہو سمجھتی تھی کہ شلوکوں سے بھی ہمیں ہمارا تامل کی تائید ہے بلکہ حق پسندوں کے واسطے صداقت کا ثبوت مزید۔ برہما جی کا الٹنی وغیرہ دشمنوں سے وید حاصل کر لیا۔ مذکور ہے اور وہی شلوک اس کتاب کے صفحہ ۱۲۱ پر مسطور۔ عرض کیا اور بہت سی باتیں بھی ہمیں چاہ رہا تھا تامل کا اقرار ہے۔ اور کسی فاضل ولایت آدمی کو اس سے انکار نہیں پس ہر ایک جان سکتا ہے کہ برہما جو نے وید تھے نہ کہ ان پر نازل ہوئے۔ جس طرح میدوں کی تعلیم صدمہ سے کم ہو گئی تھی اسی طرح ویدوں کی معلومات کی نسبت بھی خیال مکرور ہو گئے۔ جیسا کہ پورب کی طرف قرآن کو پوچھی تبتلائے ہیں اور نماز و روزے سے مٹانے میں ایک کو حق کی قبولیت کی طرف بلانا ہوں اور کھل صریحاً عرض کر کہ سمجھا ہوں کہ یہ آپ کا دعویٰ بے فروع ہوئے کے سوا معقولیت کے سانسے دروغ بھی ہے اور نہ کسی رشی منی کرت کر تھ سے اس کا سراغ ملتا ہے چونکہ ایک پیشہ سنی شنائی باتوں پر ایمان لایہتے ہیں اور تحقیق حق سے کسی طرح کا سروکار نہیں رکھتے۔ اسی واسطے تحقیق کے درجہ سے آپ کے اعتراض بسا درواور ہم تسلیم کرتے تھے۔

برائین احمدیہ صفحہ ۱۰۱ اور کسی کئی یہ رائے ہے کہ الگ الگ نشیوں

۱۹۔ حکیم شہنشاہ کو دنیا کے گمراہ کرنے کے واسطے مقرر کرنا اور قیامت تک اسکو
 ۲۰۔ شوق القصر
 ۲۱۔ غریب کا اسی طرح اور کئی جام حیات لیاں اور وہ یہ دوستیاں جن کا
 زیادہ ذکر کرنا ہی مقصود ہے۔ اور جواب ہر مذہب و تعلیم یافتہ مسلمان لوگ چھوڑ
 جاتے ہیں اور نفرت کی نگاہ سے دیکھتے ہیں اور علم و عقل کی روشنی ہوئی ہے دن بدن

۱۔ زمین کا سطح اور ہموار ہونا۔ اور نہ چلنا۔ اور نہ بارشوں کا چھینل نہ چھوٹنے کے
 ۲۔ خدا کی باتوں کو سننے کے واسطے شہطانوں کا آسمان پر جانا اور فرشتوں کا آگ کے
 مارنا جو شہاب ثاقب ہے۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۳۔ یا حجج و دلائل کا وجود ان کے کان پہ لانا کہ بتائے ہونا اور ہزاروں سال تک
 زندہ رہنا۔ (قرآن سورہ کہف ص ۲۵)

۴۔ اصحاب کہف کا صد سال تک بیکر کی طرح خواب میں رہنا۔ (سورہ کہف ص ۱۰)

۵۔ مسکن و ذوالقرنین کا کل دنیا بھر کرنا اور وہاں پہنچا جہاں سورج کی حریت میں رہتا
 ہے اور بیت المقدس کی دیوار بنانا۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۶۔ سات آسمان اور سات زمیںوں کا ہونا اور خدا کا اوپر اس کے برج بنانا (قرآن ص ۱۲)

۷۔ جنوں کا ہونا۔ اور محمد صاحب یقین کا ایمان لانا۔ (قرآن ص ۱۳)

۸۔ کوہ قاف کا تمام زمین کے گرد گھومتا ہونا۔ اور ایک در سے اس کا باقیوں
 کرنا۔ (مثنوی لاوی دفعہ چہارم ص ۱۵)

۹۔ مکہ کا زمین کی ناف میں ہونا۔ (وہاں حج التوبہ پائے دم)

۱۰۔ حجر الاسود کے جسے جسے لوگوں کے گناہوں کا دور ہو جانا۔ اور پتھر کا رنگ
 سیب گناہوں کے سیاہی پرانا۔ (معراج النبوة باب ششم ص ۱۶)

۱۱۔ عیسیٰ بن مریم کا قدرت ہزارویں وہ گزشتوں میں ہونا بلکہ تمام دنیا کے پہاڑوں
 سے چھل کر نکلنا ہونا۔ اور زمین ہزار چھ سو سال تک زندہ ہونا (معراج النبوة ص ۱۸)

۱۲۔ چاہے بابل میں ہمارے دھاروت کا قیصر ہونا اور لوگوں کو جان و کھانا (قرآن سورہ بقرہ ص ۱۸)

۱۳۔ رشتہ و اقربا کی کوہ کاف
 ۱۴۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۵۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۶۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۷۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۸۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۹۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۲۰۔ ہر چیز کے واسطے ہونا

۱۹۔ حکیم شہنشاہ کو دنیا کے گمراہ کرنے کے واسطے مقرر کرنا اور قیامت تک اسکو
 ۲۰۔ شوق القصر
 ۲۱۔ غریب کا اسی طرح اور کئی جام حیات لیاں اور وہ یہ دوستیاں جن کا
 زیادہ ذکر کرنا ہی مقصود ہے۔ اور جواب ہر مذہب و تعلیم یافتہ مسلمان لوگ چھوڑ
 جاتے ہیں اور نفرت کی نگاہ سے دیکھتے ہیں اور علم و عقل کی روشنی ہوئی ہے دن بدن

۱۔ زمین کا سطح اور ہموار ہونا۔ اور نہ چلنا۔ اور نہ بارشوں کا چھینل نہ چھوٹنے کے
 ۲۔ خدا کی باتوں کو سننے کے واسطے شہطانوں کا آسمان پر جانا اور فرشتوں کا آگ کے
 مارنا جو شہاب ثاقب ہے۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۳۔ یا حجج و دلائل کا وجود ان کے کان پہ لانا کہ بتائے ہونا اور ہزاروں سال تک
 زندہ رہنا۔ (قرآن سورہ کہف ص ۲۵)

۴۔ اصحاب کہف کا صد سال تک بیکر کی طرح خواب میں رہنا۔ (سورہ کہف ص ۱۰)

۵۔ مسکن و ذوالقرنین کا کل دنیا بھر کرنا اور وہاں پہنچا جہاں سورج کی حریت میں رہتا
 ہے اور بیت المقدس کی دیوار بنانا۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۶۔ سات آسمان اور سات زمیںوں کا ہونا اور خدا کا اوپر اس کے برج بنانا (قرآن ص ۱۲)

۷۔ جنوں کا ہونا۔ اور محمد صاحب یقین کا ایمان لانا۔ (قرآن ص ۱۳)

۸۔ کوہ قاف کا تمام زمین کے گرد گھومتا ہونا۔ اور ایک در سے اس کا باقیوں
 کرنا۔ (مثنوی لاوی دفعہ چہارم ص ۱۵)

۹۔ مکہ کا زمین کی ناف میں ہونا۔ (وہاں حج التوبہ پائے دم)

۱۰۔ حجر الاسود کے جسے جسے لوگوں کے گناہوں کا دور ہو جانا۔ اور پتھر کا رنگ
 سیب گناہوں کے سیاہی پرانا۔ (معراج النبوة باب ششم ص ۱۶)

۱۱۔ عیسیٰ بن مریم کا قدرت ہزارویں وہ گزشتوں میں ہونا بلکہ تمام دنیا کے پہاڑوں
 سے چھل کر نکلنا ہونا۔ اور زمین ہزار چھ سو سال تک زندہ ہونا (معراج النبوة ص ۱۸)

۱۲۔ چاہے بابل میں ہمارے دھاروت کا قیصر ہونا اور لوگوں کو جان و کھانا (قرآن سورہ بقرہ ص ۱۸)

۱۳۔ رشتہ و اقربا کی کوہ کاف
 ۱۴۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۵۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۶۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۷۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۸۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۹۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۲۰۔ ہر چیز کے واسطے ہونا

۱۔ زمین کا سطح اور ہموار ہونا۔ اور نہ چلنا۔ اور نہ بارشوں کا چھینل نہ چھوٹنے کے
 ۲۔ خدا کی باتوں کو سننے کے واسطے شہطانوں کا آسمان پر جانا اور فرشتوں کا آگ کے
 مارنا جو شہاب ثاقب ہے۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۳۔ یا حجج و دلائل کا وجود ان کے کان پہ لانا کہ بتائے ہونا اور ہزاروں سال تک
 زندہ رہنا۔ (قرآن سورہ کہف ص ۲۵)

۴۔ اصحاب کہف کا صد سال تک بیکر کی طرح خواب میں رہنا۔ (سورہ کہف ص ۱۰)

۵۔ مسکن و ذوالقرنین کا کل دنیا بھر کرنا اور وہاں پہنچا جہاں سورج کی حریت میں رہتا
 ہے اور بیت المقدس کی دیوار بنانا۔ (قرآن سورہ صافات ص ۱۷)

۶۔ سات آسمان اور سات زمیںوں کا ہونا اور خدا کا اوپر اس کے برج بنانا (قرآن ص ۱۲)

۷۔ جنوں کا ہونا۔ اور محمد صاحب یقین کا ایمان لانا۔ (قرآن ص ۱۳)

۸۔ کوہ قاف کا تمام زمین کے گرد گھومتا ہونا۔ اور ایک در سے اس کا باقیوں
 کرنا۔ (مثنوی لاوی دفعہ چہارم ص ۱۵)

۹۔ مکہ کا زمین کی ناف میں ہونا۔ (وہاں حج التوبہ پائے دم)

۱۰۔ حجر الاسود کے جسے جسے لوگوں کے گناہوں کا دور ہو جانا۔ اور پتھر کا رنگ
 سیب گناہوں کے سیاہی پرانا۔ (معراج النبوة باب ششم ص ۱۶)

۱۱۔ عیسیٰ بن مریم کا قدرت ہزارویں وہ گزشتوں میں ہونا بلکہ تمام دنیا کے پہاڑوں
 سے چھل کر نکلنا ہونا۔ اور زمین ہزار چھ سو سال تک زندہ ہونا (معراج النبوة ص ۱۸)

۱۲۔ چاہے بابل میں ہمارے دھاروت کا قیصر ہونا اور لوگوں کو جان و کھانا (قرآن سورہ بقرہ ص ۱۸)

۱۳۔ رشتہ و اقربا کی کوہ کاف
 ۱۴۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۵۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۶۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۷۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۸۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۱۹۔ ہر چیز کے واسطے ہونا
 ۲۰۔ ہر چیز کے واسطے ہونا

جواب باصواب

مرزا صاحب یہ فرمانا آپکا مقصود نہیں ہے تو کیا
ایک ہی تھے۔ تو اس پر بتلاتی ہے کہ روماء۔ اہل فرانس۔ اہل انگلش۔ اہل فارس
وغیرہ سب کے بزرگ آریہ تھے، مسنکرت زبان میں جو وید کی ہدایت لوگوں
کو سنا دے۔ وید کی وعظ و آیدیش کی تدریس بتلا دے وہ برہمن ہے چنانچہ مسنکرت
زبان میں اس کی توضیح اس طرح ہے +

ब्रह्मज्ञानाति ब्रह्मज्ञाः
وید مقدس کے ذریعہ توحید دیکھان کا پرکاش کرے وہ برہمن ہے۔ برہمن کسی
خاص قوم یا ذات کا نام نہیں ہے بلکہ اس درن کا نام ہے جس کی تشریح اور کر
چکا ہوں۔ پس برہمن ہونا وید وکت طور سے کسی کی دراشت نہیں ہے۔ یہ تو قدرتی
طور پر ہی نوع انسان کی تقسیم ہے جو غیر قابلِ ترمیم ہے۔ اور داناؤں کو ہر طرح
تقسیم نہیں سچی رسالت اور پیغمبری کا منصب جس کو عطا اس کو مسنکرت زبان
میں برہمن کہتے تھے۔ اور مختلف زبانوں میں جدا جدا نام دھریں گے فاضلوں کو فاضل
کا ٹھیکہ دنا عیب نہیں بلکہ انصاف ہے۔ مرنک ویدہ کو دیکھنے کا ٹھیکہ دنا سوچکر
بتلائے۔ کہ کس طرح حق کے خلاف ہے۔ لاف و کذات کو چھوڑنے اور ناراضی و بدالالت
سے منہ موڑنے اور جواب دہی کے ٹھیکوں کو نیکی کا ٹھیکہ دینا کس طرح قابلِ اعتراض
ہے جس کے ماننے سے آپ کو اس قدر عذر و اعراض ہے۔ سچا مادی اور نیک
رہنا اور رائے ہدایت کے جہاز کا ملاح ہے۔ اور اس کے فرمان پر عمل کرنا عین
مقصود و قلعہ ساس کی تہذیب جو وید مقدس سے سنا تا بہتر معلوم ہوتا ہے۔ تاکہ اگر
کا عمدہ طور سے پرکاش ہو +

यद्यमा वाचकत्वा रौ मानदा निजने भयः । ब्रह्मरा
जन्यभ्यां प्रज्ञाया चाधीय चत्वा यचारणाया । प्रियो
देवानां दक्षिणा यैदा तुरिह भुवा स मयमेकामः स
मृद्यता मुपमा दो न मत् ।

बु ३३-२६ म २ ॥

یہ جو وید میں الیشور اگیا دیتے ہیں کہ جس طرح میں یہ وید لکھیاں کا سادھن
ملا مقصد تم کو آپدیش کرتا ہوں۔ نہ سے ہی تم انسانوں کو اس کا آپدیش کر دینی
نوع انسان کے یہ اقسام ہیں برہمن۔ کھشتری۔ ویش۔ شورو۔ سوسب وید
کے ادھکاری ہیں۔ کوئی گناہ کار ہی ایسے خیر متھی نہیں ہے۔ وید کے آپدیش
میں کسی قسم کی طرفداری نہیں چاہئے۔ جو بے دل سے وید لکھا گیا یا پال کر ہے
وہ ہر طرح کے مسکھوں سے مستفیض نہ ہوتا ہے۔ یہ وید دیا ہویش سب لکھیاں کا رہی
ہے۔ اس پر عمل نہ کر س +

مسنکرت زبان کو تمام مقصد انگریز مسلمان اہل السنہ و اہل
صلہ صراف لنگوئج پر لگاتے ہیں۔ اور ہزاروں الفاظوں کو ابھی مقابلہ
کر کے مسنکرت سے سناتے ہیں۔ چنانچہ آپ حیات میں مولوی محمد حسین
صاحب آؤ لو فرماتے ہیں کہ ایمان نام بھی آریہ۔ این سے بنائے ہوئے ہیں
متعلق اصل عبارت یہ ہے۔ اس قوم کا نام ایرین تھا۔ یہی لوگ ہیں جنہوں نے
ہندوستان میں اگر تو ہمارا چم کا خطاب لیا۔ ایران میں تہا کیلی پر درخش

بترس از دوزخ و فریبے زیبا۔ کہ ناگہ رسد بر تو قہر خدا
ماں اگر ہم دعویٰ کریں تو شایاں ہے۔ کیونکہ فارسی دعویٰ جانتے ہیں۔ اور ہمارے
پاس قرآن ہے۔ آپ جو ان صفات سے محروم مطلق ہیں آپ کو یہ دعویٰ ہے دلیل
بسر یا دلیل کر لگا۔ ناں بفضل جگہ شوراں کتاب کے طبع اور شائع ہونے سے قرآن
موجودہ کا نقشہ پاک ہوگا۔ اور عالم اس کی زیریں تقسیم سے مہیاک۔ اسلامی تقصیب
اور محمدی بغض جو مغلی قوم کی شامت سے آپ کے سینہ پر کینہ میں شایاں لگا کر
اسی سبب سے آپ کو اسلام کے برخلاف بات خواہ وہ کسی ہی حیات و کمالات و
برکات و شجلیات سے بھری ہو خراب و غلط و پرکادش و درخش کا باعث نظر آتی
ہے آپ کو نہ تو انسانیت سے غرض ہے اور نہ اطلاق سے۔ مبلغ علیہ السلام سے
غرض ہے اور نہ سلسلہ اللہ کا فرض عیش و عشرت کا خیال ہے اور غطر و جلیل لگائے
میں کمال۔ خدا نے ذوالجلال اگر آپ کو صد سال سلامت رکھے تو بھی رد و قیاس
ہے اور یادگار خیر اللہ نام۔ مگر انہیں کہ آپ جیسے زیادہ الہامی ہوتے جانتے ہیں۔
وہی ہی اخلاقی خوبیوں کو کھوٹے جاتے ہیں تحقیق سے آپ کو ذہن بھی سیرکار
نہیں اور سچا شیخوں اور ناجایز دعویٰ کے کچھ بھی سنگ و عار نہیں +

براہین احمدیہ صفحہ ۱۰۶ سے ۷۰ تک
مولا سید جو بجا آیدیش کے اور جتنے ملکوں میں جی اور رسول آئے ہیں انہیں
لئے نہت سے لوگوں کو تاریکی شرک اور مخلوق پرستی سے باہر نکالا۔ او لوگوں
ملکوں کو نور ایمان اور توحید سے سوز کیا۔ وہ سب لغو ذبا لہ جھوٹے اور
مغتری تھے +

مرزا صاحب یہ آپکا بالکل غلط گمان ہے اور
بہاؤلقان اور سراسر بقیان۔ خدا سے خوف
کھئے۔ اور کسی کو مجھ سے الزام نہ دیتے۔ ممبران آریہ سماج ایسے خیالی دعویٰ نہیں
جانتے اور گھر میں بیٹھے ہوئے آپ کی طرح الہامی جلوے نہیں لگاتے۔ نہ دوا
پہنچا لیتے ہیں۔ اور نہ پھیند لگاتے ہیں۔ آپ جیسے غیبیوں کو جو انکو لونا قریبا
من القادیاں کے دعویٰ میں۔ حرف آریہ سماج دلے جی مکار نہیں جانتے
بلکہ خود ایماندار مومن بھی جھوٹا مغتری مانتے ہیں۔ اور کفر و الہاد کے فتوے
لگاتے ہیں۔ اور لوگوں میں شہر فرماتے ہیں۔ جنہوں نے تمام خانگی امور ات پر
الہام کا حال سمجھایا ہے ان کو آریہ سماج و اقوال نے ٹیکوں کے درجے سے گرایا ہے
جن کا راستی پر نادر و ملار اور فریب سے خف و انکار ہے۔ انہیں ممبران آریہ سماج
ٹیکو کار و صداق جانتے ہیں۔ اور ان کے آپکار کو کجبت کی ہنری کا باعث مانتے
ہیں۔ جو ایسے گناہوں اور شامت اعمال کو خدا کا قصور سمجھتے ہیں انکو اگر آریہ
سماج وائے مغتری اور حلیا زبانتے ہیں۔ تو آپ اسیر کیا فتوے لگاتے ہیں غالباً
آپ کا اور ہمارا اتفاق ہوگا نہ کہ بغض و لغات +

براہین احمدیہ صفحہ ۱۰۷
سچی رسالت اور پیغمبری صرف پرہیز
کار خاص ہے۔ اور اس بارہ میں خدا نے ہمیشہ کے لئے انہیں کو ٹھیکہ دے
رکھا ہے اور اپنے وسیع دریائے ہدایت اور نہماں کو انہیں کے چھوٹے
سے ملک میں گھسے دیا ہے اور ہمیشہ اسکو انہیں کا ویش اور انہیں کی زبان اور انہیں
میں سے پیغمبر پیدا کرتے ہیں +

کرتے ہیں کہ وہ معلوم نہیں کہ وہ کادو عوایہ کیا ہے، جب انکو وہ کادو عوایہ ہی معلوم نہیں تو پھر راجو اس نادانی کے کیوں بہرہ وہ جنابت کی دھم دیا ہے اور ایک عالم سنی نالائقی کی رسوائی کرتے ہیں +

سختن بایں بدائش درج کردن

چو ز زنجیران پاکه خرج کردن

اعترض مصنف بر اہلین احمدیہ از صفحہ ۱۰۴ جلد (۲)

قولہ عیسائیوں میں باسٹنٹ کے ان لوگوں کے جن کو تہذیب اور تحقیق سے کچھ غرض نہیں۔ اس وقت ہزاروں ایسے شریف النفس اور منصف مزاج پیدا ہوتے جاتے ہیں کہ جنہوں نے ذالی انصاف سے عظمت شان اسلام کو قبول کر لیا ہے اور تہذیب کے مسئلہ کا غلط ہونا اور بہت سی بدعتوں کا عیسائی مذہب میں نہایت طبعاً اپنی تہذیبیت میں بڑی شدت سے بیان کیا ہے۔ مگر انہوں نے کہ یہ انصاف ہمارا ہی ہو وطن آریہ قوم سے مشا جاتا ہے۔ اس قوم کو تعصب نے اس قدر گھیرا ہے کہ انہیں کا اوب سے نام لینا بھی ایک پاپ سمجھتے ہیں۔ اور انہیں انبیاء کی کسر شان کرنے اور سب کو مفتہری اور جیسا زہر کر دیتے ہیں۔ بلا دلیل پیش کرتے ہیں کہ ایک وید ہی خدا کا کلام ہے۔ جو ہماری ہزاروں پرنازل ہوئے تھے۔ اور باقی سب الہامی کتابیں جن سے دنیا کو ہزاروں طور کا فائدہ و حیرت و حیرت الہی کا پہنچا ہے وہ لوگوں نے آپ ہی بنالی ہیں +

اقتول جو کچھ مرزا صاحب نے عیسائیوں کی بابت لکھا ہے۔ اس کا جواب کوئی پادری صاحب دینگے۔ ہمارا کام صرف انکے وجود کی تکذیب کرنا ہے +

والد علم دینا میں کیا طوفان آیا ہے کہ اپنی آنکھ کا شہریت بعض تنصیب کو نہیں سوچتا۔ مگر دوسروں کی آنکھ کا تنکا بھاری معلوم ہوتا ہے۔ اسلامی تعصب دنیا میں ضرب المثل ہے۔ اور اس سے ہر ایک ذات کی طبیعت متغیہ۔ بیجا تعصب نا واجب طر فزاری سے انسان کو بچنا ضرور ہے۔ مگر حق کا اظہار اور صداقت کا طرفدار ہونا بھی ہر ایک صدق پسند کو منظور ہے۔ جب آریہ سماج کا اصول معقم ہے کہ نسب سے پرہیز پور یک دھرم اُنسا رہتیھا لوگ ہر تہا چاہئے، مایس اگر کوئی آریہ بالفرض محال خدا نخواستہ بجا طرفداری کرتا ہے تو یہ بظاہر دھرم کے اس کا ذاتی تقصیر ہے۔ مگر اس کی بڑے کو نیک اور نیک کو بد کہنا۔ راستی سے دور ہے۔ جہاں تک مجھے معلوم ہے۔ مہر ان آریہ سماج ہمیشہ اخلاقی و محبت کے ساتھ غیر مذہب والوں سے گفتگو کرتے ہیں مگر یہاں جو شامد و جھوٹے لیت و فعل اور حق کو چھپانے سے التبتہ ڈرتے ہیں۔ اور یہ بھی اپنا دھرم سمجھتے ہیں کہ کسی پر جھوٹا الزام نہ لگادیں۔ اور جو بات کہیں کتب غیر مذہب سے بیاید اثبات پہنچا دیں۔ چنانچہ اس کی تصدیق کے واسطے ایک واقعی مثال عرض کرتا ہوں۔ مہرزا صاحب خود ہی انصاف کو کام میں لادیں اور حق و باطل میں تمیز فرمادیں +

ایک دن خاص قصہ قادیان میں مرزا صاحب کے مکان پر پہنچے ہوئے ایک سال بھر وہاں ٹھہرنے کی شرائط سے پوری تحقیق۔ انشاء گفتگو میں نقطہ حقائق عادات کی تشریح ہونے لگی۔ نامہ نگار کی طرف سے یہ دعویٰ تھا کہ جو ارق عادات کہتے ہیں۔ عادات یا سجاوے کے کوٹنے کو سچا توہین چاک کرنے کی عادت ہے۔ اور آگ میں جلانے کی۔ درخت میں غیر متحرک رہنے کی۔ اور انسان میں جلنے کی وغیرہ۔ آپ اگر ان عادات کو خدا کی برکت سے توڑ دیں۔ تب مسلمان ہو جائیں گے۔ اور آپ

آریہ ہوجا دیں۔ اور غلط دعویٰ سے باز آویں۔ مرزا صاحب نے فرمایا کہ قرآن احکام میں اس لفظ کے یہ معنی نہیں ہیں۔ نامہ نگار نے کہا کہ یہ لفظ ہی قرآن میں نہیں ہے۔ ورنہ بتلاؤ اگر کہیں ہے۔ مرزا صاحب نے اقرار کیا کہ قرآن میں ضرور ہے۔ نامہ نگار کے پاس قرآن تھا۔ اسی وقت پیش کیا کہ برائے خدا کا ہے اور الہام کی نال وائے چند منٹ تک مرزا صاحب وقتی گردانی کرتے رہے مگر بالکل وہ لفظ قرآن سے نہ نکالا اور طوعاً و کرہاً فرمایا کہ دوسرے سے دست بردار ہوں۔ قرآن میں یہ لفظ نہیں ہے۔ اس وقت حکیم کش شاہ صاحب دلالہ نکال چند صاحب و حکیم دیان صاحب و بندت جے کش صاحب و دلالہ بھی سہائی صاحب و مرزا کمال الدین صاحب و شی مراد علی صاحب اور ایک بوڑھا مسافر بیٹھے ہوئے تھے۔ جس سے عالمانہ کو بھی انکار نہ ہوگا۔ دوسرا ثبوت سوال و جواب مباحثہ جائزہ دے رہے تھے۔ جو مابین مولوی آحسان حسن صاحب اور پشیمان شواخی دیا نند صاحب جی کے ہوا تھا۔ اس کے پڑھنے سے بھی صاحب قاصر ہے۔ کہ مباحثہ کے بعد مولوی صاحب کی طرف سے بدتمیزی ہوئی نہ کہ ریا کی طرف سے تعصب بڑھ کر مولوی صاحب کی طرف میں نہ کہ سوامی جی سے چاہو کہ وہ رسالہ بھی محمد مرزا و محمد صاحب اندھری کے قلم سے سرت ہوا۔ اس کے صفحہ ۱۰۴ پر اس کے عبارت ذیل موجود ہے

اور بعد شک و گفتگو مباحثہ کے جو مولوی صاحب کی طرف سے خلاف عمل عالمناذ ایک فعل سرزد ہوا۔ غلط انصاف اسکا بھی ظاہر کر دینا مناسب ہے اور وہ یہ ہے کہ بعد تمام ہونے گفتگو کے مولوی صاحب خالقہ امام ناصر الدین کے دروازہ پر گئے اور کچھ تحریر و غلطیوں کے سامان حاضرین سے اپنے وجود کی شہرت کے طلبگار ہوئے۔ اگرچہ اہل علم اور دھندلار مسلمان تو اس شہرت کی خواہش کو جانوں کا کھیل سمجھ کر کنارہ کش ہو گئے۔ مگر جہاں سے تو ہم جو تہج اور مال اور ہیر اور ان کے وغیرہ کی بڑائی کے عادی اور راجحیت کی شہرت کے شائق ہیں انہوں نے مولوی صاحب کو باری یافتہ قرار دیا اور گھوڑے پر چڑھا کر کٹر کے گئی کو چوں میں خوب بھڑایا۔ اور جیت مار کا عمل چھایا۔ مگر خاص قصہ رازور مذہب آدمیوں نے ایسے ناپسند کیا تھا

حالانکہ یہ پہلی بار ہو چکا تھا کہ مرزا صاحب نے گفتگو کے ختم ہونے پر راجحیت تصور کر لیا کہ وہ متعصب اور جاہل متصور ہو گا، ناظرین خود ہی اب نتیجہ نکال لیں +

بر اہلین الاحمدیہ از صفحہ ۱۰۵ تا ۱۰۶

مواگرچہ یہ دعویٰ ہے کہ مرزا صاحب نے فرمایا کہ قرآن احکام میں اس لفظ کے یہ معنی نہیں ہیں۔ نامہ نگار نے کہا کہ یہ لفظ ہی قرآن میں نہیں ہے۔ ورنہ بتلاؤ اگر کہیں ہے۔ مرزا صاحب نے اقرار کیا کہ قرآن میں ضرور ہے۔ نامہ نگار کے پاس قرآن تھا۔ اسی وقت پیش کیا کہ برائے خدا کا ہے اور الہام کی نال وائے چند منٹ تک مرزا صاحب وقتی گردانی کرتے رہے مگر بالکل وہ لفظ قرآن سے نہ نکالا اور طوعاً و کرہاً فرمایا کہ دوسرے سے دست بردار ہوں۔ قرآن میں یہ لفظ نہیں ہے۔ اس وقت حکیم کش شاہ صاحب و دیان صاحب و بندت جے کش صاحب و دلالہ بھی سہائی صاحب و مرزا کمال الدین صاحب و شی مراد علی صاحب اور ایک بوڑھا مسافر بیٹھے ہوئے تھے۔ جس سے عالمانہ کو بھی انکار نہ ہوگا۔ دوسرا ثبوت سوال و جواب مباحثہ جائزہ دے رہے تھے۔ جو مابین مولوی آحسان حسن صاحب اور پشیمان شواخی دیا نند صاحب جی کے ہوا تھا۔ اس کے پڑھنے سے بھی صاحب قاصر ہے۔ کہ مباحثہ کے بعد مولوی صاحب کی طرف سے بدتمیزی ہوئی نہ کہ ریا کی طرف سے تعصب بڑھ کر مولوی صاحب کی طرف میں نہ کہ سوامی جی سے چاہو کہ وہ رسالہ بھی محمد مرزا و محمد صاحب اندھری کے قلم سے سرت ہوا۔ اس کے صفحہ ۱۰۴ پر اس کے عبارت ذیل موجود ہے

جواب باصواب

پڑھے نہ لکھے نام محمد فاضل۔ مسکرت کی حرف شناسی سے جاہل محض۔ اور وید کے رد کا ٹھیکہ۔ آنکھیں جھکا کر کی اور آفتاب سے جنگ و جدل چہ خوش گفت بہت سعدی ریلچا، الایا اہل الساقی اور کاسا وادوا

جب بیات زبان ہوائے
دل میں ڈال جوہ نے دوسرے
افراہیت کلمات والعزى ومناة الثانية الاخرى تلك العوايق العلى
او ان شفا عتھن لکرتجی
شکے مشرک ہوئے نہایت
الغرض جہاں چہ ہوئے
آئے سجدہ میں جہاں اللہ
لیں کیا عرض حال شہر
شکے حضرت ہوئے بجا محو
ما اور سلنا من قلبك ائمہ
اور نہ بھیجا تھا ہنسنے مقبول
اور نہ کوئی سخی گناہ رسال
ڈالنے یک سبک لگا بلین
پھر شاد ہوئے خالق اس کے کو
پھر کر کے حکم استوار خدا
اور خداوند علم والا ہے

اب اس مقابلہ سے حضرات انصاف پسند تعلیم حق و شہوت توحید کا رجحان پورے
خوندار و خردار سے ضروری عرض کیا گیا ہے اندازہ کر لیں وید ہند میں توحید
وجود صالح عالم اس کثرت سے موجود ہے کہ جس کا عشر عشر بھی اور کتابوں میں مفقود
ہے۔ ہمارا مدعا یہ ہے کہ توحید چاہیے نہ توحید پسندین انبات وجود صالح عالم
اس عہد کی ہے ظاہر کیا کہ جس کے پروردگار میں جن حکما و انان و فارش و مصروفین ہیں
اپنے اجرائی ریمارکوں میں وہ تمام اس جہاں تک کہ اس کے مدح میں اسی
مقام پر اس وحید العز سے تیار و روشن تصنیف فرمایا اور ایک عالم کو مطلق لاجی شی ان
بیایا۔ ویدک توحید کے بارہ میں شذوہ و انرا تسکوہ صاحب میر اکبر میں فرماتے

ہیں۔ وہ مونا
کہ اکثر کتب تصوف بنظر ماوردہ مگر کثرت ملکی طلب توحید کہ بحریست لے
نہایت ویدم زیادہ ہے شذوہ۔ مسئلہ مانے دقیق بخاطرے رسید حاصل آں
جز کل ام الہی امکان نہ داشت۔ و چون قرآن مجید و قرآن کویم اکثرے برمود
ہست و اندکان ان کیاب۔ خواست کہ جمع کتب سماوی بنظر ماوردہ چنانچہ
نظر توحیدیت و انجیل و زبور و دیگر کتب نہ داشت۔ اما بیان توحید و ماں
مجموع و مرموز و در پے کئی شکرانہ چہرت و در ہندوستان و حدت عیان
کشتو سے توحید بیا رست و علمائے ظاہری و باطنی۔ ظالیفہ قدیم ہند ماہر
و حدت انکار سے ویدم و حدان کھار سے نیست بلکہ یاہ اعتبار نیست
ہر خلاف جہاں ہے اس وقت کہ خود را علمائے قرار وادہ اند۔ ویدے قتل
و انداز و تکفیر و انکار خدائے انسان و موعدان و اقارہ راہزن راہ خداوند
چنانچہ بعد از تحقیق سبب معلوم شد کہ در میان قوم ہندو دینا کتاب آسمانی
کہ در کتب وید و شام تہید و انجیل و تہید و انجیل و تہید و انجیل و تہید و انجیل
بر جمیع احکام ظاہر شدہ و این معنی از میں کتاب با ظاہر است۔ و خلاصہ جمیع
اسرار سلوک و توحید را ل درجہ ست آئندہ لکھتے نامند۔ و چون نظر

بر اصل وحدت ذات بود خواست کہ اس ایکیت مارا گنج فوجہ بود
نہ زبان فارسی در آرموہ و لفظا ایکیت در شکرت بمعنی اسرار و شرف
ملت۔ لہذا اس جماعہ آئندہ از اہل اسلام و کسان کہ گویان بلکہ از بعض
اقوام ہندو پست شدہ و در ہندو متہا سے مطلب بلیع اور لہا سے اہدیت
در تہذیب و تمدن نہ ترجمہ ہووے و در ہندو متہا سے مطلب بلیع اور لہا سے اہدیت
کے یافت۔ از میں کتاب قدیم کہ ہے شک و شبہ اولین کتب سماوی
و سرچشمہ تحقیق و خبر توحید رست و مطابق قرآن مجید بلکہ تفسیر آنست فرمایا

۱۔ اہل اسلام سے چھپنے کا یہ مطلب تھا کہ وہ حضرت جہالت سے توحید مذہب کی کتب کو جاننا
تھے ایسا نہ ہو کہ ان سب دھرم کی کتابوں کو بھی جلا دیں۔ ویدہ وید مقدس میں کوئی ایسی ہدایت
درج نہیں ہے۔ بلکہ ویدہ اقدس تمام دنیا کے واسطے ہیں نہ کسی خاص ملک کو واسطے۔ اس کا چون
اسی کتاب میں ظہور مقاموں میں موجود ہے۔ اگر کوئی اسلامی انکار کرے کہ اہل اسلام علمی کتابوں
نہیں جانتے تھے تو ہم شہادت بتلاتے ہیں۔ اور یہ ہے۔

سکندر ریہ کے کتب خانہ کی تباہی

حبیب سکندر ریہ اہل اسلام کا تسلط ہو گیا اور عربیہ سال ۱۸۱۸ء میں ملک کا نام نہواراٹھوں نے فیلو
سکندر ریہ کے نامی حکمران اور قاضی اہل سے ملاقات کی۔ جو حکمران و علم و دولت اور عالم و دانش کا
پس شائق تھا۔ اس حکمران کی صحبت اور رفیق و قال سے ایسا محظوظ ہوا کہ دل سے اس کی عزت کر
لگا ایک دن فیلو سے تیس سالہ کی حد مت میں عرض کی کہ آپ نے سکندر ریہ کے کل بیٹے
السال ذخایر اور سرکاری گواہوں کا ملاحظہ فرمایا ہے۔ اور ترجمہ کے اسباب پر تہجیب
لگا دی ہے۔ سو جو چیریں آپ کے کار و فرمایں میں ان کی نسبت کچھ نہیں کہہ سکتا۔ لیکن جو
ایکے کام کی نہیں۔ اور ان میں سے بعض شاید میرے مفاد کے ہیں میں اگر میری درخواست
بیجا نہ ہو تو مجھ کو عنایت کی جاوے۔ ویدہ وید چھوٹا کتاب کو سنی چیریں مانگتے ہیں حکیم نے جواب
کہ نہیں جو اسرار ہیں اور کوئی تہذیب اسباب نہیں صرف فلسفی کی کتابیں ہیں جو سرکاری
میں بیکاری ہیں ویدہ وید جواب دیا کہ اس درخواست کی منکوری میرے اختیار سے ہے
ہے۔ ویدہ وید اسرار میں سولہ جہازت امیر اللہ مدین حضرت تھمرا ذوق کے کوئی حکم نہیں دیکھا
اس پر منکوری منگوانے کے واسطے ایک مراسلہ خلیفہ وقت کے حضور میں بجا گیا و ماں سے جواب
آیا کہ اگر ان کتابوں کے مضامین قرآن کے مطابق ہیں تو گویا ان کے مطالب قرآن میں آچکے اور
وہ اب ردی ہیں۔ اور اگر ان میں کوئی بات مخالف قرآن ہے تو تم کو ان کے وجود سے نفرت ہے
فی الفور جلا دی جاوے۔ جس نے اس حکم کی تعمیل میں کل جلدیں سکندر ریہ کے محاموں میں
بانٹ دیں اور حکم دیدیا کہ ان کو جلا کر حمام گرم کئے جاوے۔ کہتے ہیں کہ جبہ ہینہ تک برابر
حمام انہیں کتابوں کی لگ سے گرم ہوتے رہے یا ابھالنا نظر میں ذرا اس واقعہ کو
تھوڑا دور سے دیکھو کہ اس کے پردھنے سے دلوں پر کیا اثر ہوتا ہے عرض دیکھو کہ اس
اس مشہور کتب خانہ کا نتیجہ بھی تھا۔ اور ہالت اور حدت کے تشریف لائیکے زمانہ
آغا زہدی و بعض اقوام ہند سے مراد بدھ و جیس ہیں جو بجا عیب جوی ایمانیت دھرم
کی اپنا دھرم جانتے ہیں اور ویدہ وید ہاتھی ذات سے انکار ہیں بلکہ اس جگہ شہر سے
متبر کرتے ہیں اس واسطے اس لوگوں کو کتابیں نہیں دی جاتی تھیں۔ علاوہ برائے ان کی بڑی
سجاری عداوت بھی تھی کہ وہ کوئی شکر و کرامت سے ان سے صدمہ نہا حاکم کے سخت
ذکر دی تھی جس کا مفضل حال شک و کچھ میں موجود ہے۔ ویدہ وید اس قوم کو رکا
نہیں ہے۔

تفسیر کسی سوال کی غلطی و محنت کی پڑتال اس سے نہایت عمدہ طور سے ہو سکتی ہے۔
حاصل کلام یہ کہ وہ حواس کثرت سے مراد اور ستون یعنی نفی بھی نہیں وہ ایک ایسے
لوگوں کو مقرر کیا ہے جو نہ کرے کہ اور جو کہ طاق میں اس کے سوکے وہ جو طاق میں لے
کوں معنی نہیں ہوتی۔ تو اس سوال کا یہ جواب ہے۔ کہ اول تو خود امت ربانی جلدی شور نے نفی
والے ہندوؤں کی گناہ و مرتبہ کی ہے۔ ماسوا سے وہی سے کٹی ہوئی تیا ہے۔ اور وہی قاعدہ
معقول ہے۔ وہ درجین بدو سر اس پر کا پوجا ہے۔ جس کے مشرق میں تین تین ہندوؤں کی ہے
اس سے تین پرستی کاٹ کر ناچا ہے۔ اور یہی ٹھیک ہے۔ اور نہ کسی اور غلط قاعدہ کے
طور یعنی ۵۔ سے صحت حساب ہوتی ہے۔ پس یہی قاعدہ سے پڑتال کے عمدہ میں اسی
تو کٹی کے قاعدہ سے اور ہندو کے علم حساب کے قاعدہ سے اور عقد سے حل ہوتے ہیں
مگر خالص طور پر اس لئے زیادہ تسلسل نہیں کی گئی۔ جن کی انکھیں جدا دقت کو دیکھ
سکتی ہیں۔ یا جن کے دلوں میں انصاف کی قابلیت موجود ہے وہ بخوبی غور کریں کہ اس
دیکھ مشرق میں مادی کامل لئے کسے ورنہ خود سے توحید کو علی طور پر ظاہر فرمایا ہے
اور یا معقول قاعدہ سے مشرق کی تردید کے ایک اور پرموڈ تماشائی بتلایا ہے۔

قرآن

آخر یہ تہ اللات والعزى وصفا
التالة الاخرى تلك الغوا نوال
وان شفاعتہن لتتجى قوجہ
تم دیکھتے سوالات اور عربی اور نبات
توں کو بتیوں بت بڑے بڑے ہیں
اور ان کی شفاعت کی امید رکھتی ہیں
وقت نزول سورہ فتح کے بعد صاحب
کے ہیں رجن دونوں کو یہ بت ہے اور
پرستش بھی ہوتی تھی۔ شیخہ سورہ نجم
سار ہے تھے۔
اس وقت وہاں پر کافر اور مسلمان لے
جو طواف کرتے تھے جب تمام سورہ
پڑھ چکے تو مسلمانوں اور کافروں نے اکٹھا
سجدہ کیا اور لوگ نہایت جوش ہوئے کہ اب
خیر انصاف ہو گیا اور جس طرح کہ تم کو
ضیغ جانتے ہیں اسی طرح قرآن میں بھی یاد
کیا۔ تفسیر مع علم التخریل میں
سے حال ابن عباس رضی اللہ عنہما نے کتب
القرانی و عنیدہما من التفسیر میں
سرای رسول اللہ تو لی قومہ عنہ
و شوق علیہ ماسرائی من صاحبہ
عاجا ہمہ من اللہ حتی فی نقشہ
النبی بآیۃ عن اللہ ما اقرہا بینہ و
بن قومہ یحسد علیہا لہم فکان
لویافی مجلس یقرئ فیہ فانزل اللہ

وید

सन्तो वन्द्य नैन ता स विथा
ताथामा नि वेद भुवनानि
विश्वा । य वदेवा अमृतमा
न । शाना स्तु तीयेथामन्न
व्यैर वन्ता । य आ २२ । मं १०
پر امتیاسی ہمارا ایک اور وہی یالوں کو رہے
والا اور وہی تمام جگت کا داروں کو بنوالا
سب دام انک لوک لوک انتر کو ج کے کائنات
سروگیتا سے ہمارا جہ جانتا ہے۔ اسی کے
اکشر سے وہ دیکھ رہت ہو کھش بدو کو ہم
پر اپت ہوتے ہیں۔ کبھی اس کے سو کوئی
سہا تیا اور عبادت کے لوگ نہیں ہے۔
اس مشرق میں پارہ ہر جگہ پھیلنے لگا
فرمانی سے کہ تمام دھار ملک کو اسی پر
سچے اکتمک ہونا چاہئے۔ کہ ہمارا سہا کیا ہے
ایک پریشور ہے۔ اس کے سو کوئی سہا تیا
دینے والا یا پالنے کو بنوالا نہیں ہے تمام لوگ
لوکا نہ دوسو رچ پر تھو چا نہ ستارہ سیاہ
دیو (جیو) یعنی جملہ سنسار کا رچے والا اور
جگر دھارن کرنے والا اور جاننے والا وہی
سرب ہکتی مان اور سرور گاہ۔ ایسور ہے اور
کوئی حاد زار یا غیر جاندار شفاعت یا عبادت
یا سجدہ کے لائق نہیں ہے۔ کہ ہم سبیا سنا
اور گیان کا مدعا اصلی اس کی پرستی سے اور
دہی نیا دگاری اپنے جگتوں کو سونکھش کے

قرآن

قلعہ سورہ والنجہ فقہا ہا رسول
اللہ حتی بلغ قوله اقرا بکھ اللات
والعزى وصفا والتالة الاخرى
القی الشیطان علی لسانہ عبا کان یحید
بہ نفسہ و تیسنا تلتک الضائق العالی
وان سفا عکھ لتتجى فلما سمعت

قولیس ذالک فرحوا بید۔ قوجہ ابن عباس و محمد بن کعب القرظی اور
سوائے ان کے جماعہ مفسرین نے کہا ہے کہ جب محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے ان کی قوم قرآن کو
تسلیم نہیں کرتی تو انہوں نے اپنے دل میں تمنا کی کہ خدا کی طرف سے کوئی ایسی آیت قرآن
میں نازل ہو دے کہ جو یابین ان کے اور قوم کے دوستی پیدا کرے پس ایسا ہی ہوا کہ
انک ان محمد صاحب مجلس قریش میں جا فرما کہ خدا نے سورہ والنجہ نازل کی پس رسول
العدی اس کو پڑھا جبکہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم اس کو پڑھتے سے الٹے الٹے
ہمک بنے۔ شیطان نے ان کی زبان پر دھات ڈال دی جس کی دے تمنا کرنے تھے
یعنی یہ فقرہ تلتک العزایق العلی وان شفاعتہن لتتجى یعنی بت بڑے
بزرگ میں اور تحقیق ان سے شفاعت کی امید رکھتی چلائے۔ پس قریش یہ سننے ہی خوش
ہوئے تفسیر یزاد الاخرہ جو مسطور ہے اس میں اس طرح مضمون ہے۔
اسکا منشا کسی طرح آیا۔ اہل تحقیق نے یہ فرمایا
کہ لے پڑھنے ایک روز قرآن۔ سورہ نجم کو جو جلد نزد

ہو یہ ہر جاہلوں طرف سے مشہور ہو گئی کہ اب بت پرستوں کے ساتھ جو مصاحفے صلح کر لی
تھوڑے عرصہ کے بعد کسی جے جو پریری سرمدی کی قضا سے مراد ہے پھر طبیعت آرزو ہوئی
تو بحث و مباحثہ شروع کر دی کہ وہ خدا کا کلام نہیں ہے۔ سلطان کا ہے شیطان نے میرے منہ
میں ڈال دیا تھا اور ایک آیت یہی سورہ فتح کی آیت تھی۔ کہ شیطان لگے بھی اور پیروں
کے ساتھ ایسا ہی کیا کرتا ہے۔ اس آیت کو منسوخ جانا بعض تفسیروں میں صاف خارج
کر کے بھی لکھا ہے۔ مگر تفسیر حیدری والا اسکو ظاہر کرنا واجب نہیں جاتا۔ خبر مفصل حال
اس کا عالم وجہ الدین و رفیقاوی و محمد فی التفسیرین ذکر ہے اس پر اعتراض یہ ہے کہ
اول تو بت پرستی اور بتوں کی تعریف خدا کی جانب سے قرآن میں موجود ہے جس سے یقین
قابل ہے کہ قرآن حق کی بات سے نہیں ہے۔ صرف محمد صاحب کا ظہور اویس۔ دوم
جب لاجل پڑھنے سے بقول محمدی اس کے شیطان بھاگ جاتا ہے۔ تو کیا قرآن پڑھنے کو
جج کر لے اور کہ میں پھر نے سے دور نہیں ہوتا۔ اور علاوہ ہر اس کیا کہ میں ہا سکتا
ہے یا نہ۔ سوم معمولی عقل والا آدمی بھی قبول نہ کر لگا کہ شیطان۔ محمد صاحب کی عبارت
میں اپنی آیت ملائے۔ اور وہ بالکل بخیر رہی۔ چہاں کہ وہ دعویٰ بھی باطل ہو گیا کہ
خانوہ سورہ یعنی بناؤ قرآن جیسی کوئی سورہ میں جو جی بقول محمدی اس کے شیطان
نے رحمان جیسی آیت بنائی۔ اور اس کی شاحت و ملاحت پر کج حکم کسی نے اعتراض نہ
کیا۔ اور نہ خود دعویٰ صاحب نے نفیحات شیطان کی غلطیاں نکالیں جو کوئی مستعمل
پسند مسلمان دیکھے سدا مدخل صاحب ہمارا دیو کہ کبھی نہیں ہاں سکتا کہ سلطان کوئی
چیو ہے۔ میں یہ قرآن لایا ہے اور سرور تمام۔ مگر یقین قائم اور مقرر ہے کہ قرآن بت
پرستی کی تعلیم ضرورت کے وقت مقرر دیا ہے۔
کہ ضرورت ہو رو و باشد۔ بے غور و تہ جنس خطا باشد

دور	قرآن	دور	قرآن
<p>राक रक वृदेक राव सर्वे प्र स्मिन् न रे वा राक वृ तो भव न्ति ॥ प्र-क-१३ प्र-४ मे-१४ १६ १८ २० २२ २४ २६</p>	<p>الند ایک ہے۔ اب دیکھنا چاہئے کہ اس میں کونسی عورت دلیل ملنا سنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی جہانگیر لفٹ پلیٹ کر دیکھا گیا فلسفہ کا تہذیبی انداز ہے اور یہ کہاں سے آکر وہ ہمہاں آکر آکر دور دست۔ عرب ولے اللہ کو پہلے ہی ملتے تھے۔ اور عدوقی دل سے جانتے تھے کہ خدا ایک ہے چنانچہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم کا نام عبد تھا اور حالانکہ وہ مکہ کے مسند کا لڑکا جاسی تھا یہ اس میں سے کوئی نئی تعلیم ظاہر نہیں ہوتی مسورہ الفتح۔ ان الذین یبایعوننا امایا یعولون اللہ ید اللہ فواللہ انہ فرجہ جو لوگ ماتہ ملتے ہیں تجھ سے وہ ملاتے ہیں اللہ سے۔ اللہ کا ماتہ ہے اور ان کے ماتہ کے۔</p>	<p>اسے جو وہ جو سرشتی کے پورب یعنی پہلے سب سورج آدمی شیخ دانے لوگوں کی ذہنی کا استحصال آدمی را در جو چھ آدمین ہے۔ جو افقا اور ہوگا۔ اس کا سوا ہی تھا اور ہے اور ہوگا۔ وہ پر تھو سے سور یہ لوگ پرینت سرشتی کو بنا کر اپنی انتہی شکتی سے مارن کر رہا ہے اسی ایک پریشود کی بھگتی کہنی ضروری ہے اور کسی کی نہیں +</p>	<p>وہ ہے جس نے پیدا کیا آسمان اور زمین کو چھ روز نہیں۔ اور بعد ازاں قرار پکا اور عرش کے +</p> <p>ہید بات بطنہ توریت کی مقبول ہے قاو و خلق کا دنیا کو چھ روز میں بنانا۔ اور بعد تیار کرنے کے فراغت حاصل کر عرش پر چڑھ کر آرام کرنا ایک سرشتی مکتی مان کی گئی ہو سکتی ہے؛ حالانکہ خود قرآن ہی میں اس کے برعکس موجود ہے۔ دیکھو سورہ الفاحم کی برایت ۵۵ والذین یخلق السموات والارض بالحق قیومون۔ اور وہ ہے جس نے پیدا کیا آسمانوں کو اور زمین کو ساتھ حق کے اور جب کہتا ہے کہ یولیس ہو جاتا ہے اب اسے محمدی فاضلو۔ ہم کس بات کو سچ مانیں اور کس کو دروغ۔ خدا کی کلام اور شانہ اندیز پر ہمیشہ قاعدہ ہے کہ ہر ایک آدمی موافق اپنی طاقت کے کام کرتا ہے۔ خدا جو سب چیزوں کا مالک ہے افسوس کہ اس کے بنائے نہیں اتنا حیران اور مرگرا ہوئے۔ اور چھ دن رات میں ایک دم ہی نہ سوئے۔ اور لگا تار کام کرتا ہے اور حدیث میں ذکر ہے کہ اس نے آدم کی مٹی کو بھی چالیس روز تک اپنے دونوں ہاتھوں سے خمیر کیا جس سے معلوم ہوتا ہے کہ کثرتِ اجتہاد ہی ہے جس کے چالیس روز کا کلام کے قالب بنانے میں خرچ ہوئے۔ بھلا اس کی صنعت کا کیا ٹھکانا۔ وہ درہنہ یہ ہے حضرت طہیۃ آدم بیدی اسرار بعد صبا تھا جس کا خدا دنیا کے بنانے میں اس قدر مکر اور ریسک ہے۔ کیا ان کی کسی اور علمی محال میں نہ جس جو سکتی ہے یہاں پر بہت سے سوال پیدا ہوتے ہیں۔ اول یہ کہ آدم کے قالب کو پہلے مٹی کہاں سے لی اور کیوں صرف کن ہونے سے قالب تیار نہ کر لیا اس فانی جسم کو پہلے چالیس روزوں ماتھوں سے سخت کر ہی تب کامیاب ہوا اور اب اس باقی و جاودانی روح کی پہلو سے پیدائش کا ذکر نہ کیا کہ کہیں صالحوں سے اسکو کتنے سالوں میں خبر نہ گئی۔ مٹی کی پیدائش بھی قرآن سے واضح نہیں ہوتی بلکہ کہاں سے آئی۔ اگر مادہ انادی نہیں بناتا ہے تو وہ قرآن کو نہایت ضروری تھا کہ اس بات کو شرح و دلائل سے واضح کرنا اگر اسے نہیں کیا۔ کہ وہ دنیا کے پیدا کرے ہی لاچار ہے چہ جا کہ پیدائش کی گشتگو سے مطلع فرماوے۔ اور خدا کی کا اظہار وہ مستحصال بھی نہیں سکتا۔ کیونکہ اس جیسے بہت سے رب النوع اس کے ساتھ ہیں۔ اب انتقام خود ہے کہ مادہ اور تروہ کی پیدائش کی تشریح یا تفصیل ملتی ہے۔ بلکہ صرف جملہ دنیا کی پیدائش کا حوالہ ہے۔ جس ضرورتی سے آدم کا جسم بنایا مادہ انادی مادہ سے زمین بنائی اور انادی روح کو اس میں بھونکا۔ ورنہ کسی طرح کا کامل جواب قرآن نہیں دیکھا۔ اگر در خاندان سے بہت ہیں عبارت بس است</p>
<p>نہایت محقول پر تال کا قاعدہ بھی پرکاش فرمایا ہے اور وہ یہ ہے کہ جب ہم مسند سول میں لکھ کر جمع کرتے ہیں تو حاصل صحیح ۲۱-۱۸-۱۵</p>	<p>نہایت محقول پر تال کا قاعدہ بھی پرکاش فرمایا ہے اور وہ یہ ہے کہ جب ہم مسند سول میں لکھ کر جمع کرتے ہیں تو حاصل صحیح ۲۱-۱۸-۱۵</p>	<p>نہایت محقول پر تال کا قاعدہ بھی پرکاش فرمایا ہے اور وہ یہ ہے کہ جب ہم مسند سول میں لکھ کر جمع کرتے ہیں تو حاصل صحیح ۲۱-۱۸-۱۵</p>	<p>نہایت محقول پر تال کا قاعدہ بھی پرکاش فرمایا ہے اور وہ یہ ہے کہ جب ہم مسند سول میں لکھ کر جمع کرتے ہیں تو حاصل صحیح ۲۱-۱۸-۱۵</p>

हेरेरायगर्भः। समवर्तताग्रैभु
स्य जातः २५ तिरेक ग्रांसीत।
रुधिराट्टि वीवा मुते मोका
मदे वाय हवेषा विच्ये म॥

میں بند کر تھیں لگانا ایسا اصول جانتے ہیں۔ اور ان مذاہب میں سے فہم نہ ہو کہ جو کچھ کہتے ہیں۔ تصنیف انجاز محمدی ص ۱۵۱ میں لایا کہ اہل شرع نے درس علم معقول فلسفی سے منع فرمایا ہے۔ علم دین فقہ است و تفسیر و حدیث ہر کوئی خواہ غیر ازین گروہ خبیث

مگر دیر مقدس میں ارشاد ہے کہ ہمیشہ گمان سے بڑھتی رہنا پریشور سے بدھی کی ترقی اور معقولیت سے روحانی شانعی بڑھان کی پڑا رہنا کر فی چاہئے کیونکہ اس عمل کل کے تمام کام معقولیت سے معلوم ہیں جب بدھی انصاف اور صداقت۔ علمیت سے یکسانی ہے تو صد ہا ایک مقدس جو جہاں نہ طور سے سمجھ میں نہیں آتے ایسا صاف اور سیدہ دکھائی دیتے ہیں۔ ہر ایک دانا اتنا ہے کہ سچ اور جھوٹ کی کسوٹی سوائے عقل کے اور کوئی نہیں اور عقل کا علم ہادی ہے یا دونوں باہمی لازم و ملزوم ہیں۔ اس واسطے عقل کل و علم کامل پر مشورہ دہیو یونان سے اد پاسنا کی ہدایت بخشی ہے۔

فہمیت دو از دہم عقل کی طرف سے نہایت معقولیت سے اس سچی بزار تھنا کی قبولیت کا ارشاد ہے۔ اور یہی ارشاد پر بھی جھگٹ کے لئے شانعی کہا با عث ہے۔ ہر ایک سچائی کا عاشق۔ جو یہ پر جو دیات کے مبارک الفاظ سے روحانی اتحاد کا سابق ہو سکتا ہے۔ جو ہر پا قوت عبودیت و خصوصیات کے لئے ضروری ہے۔ پیسے دل و دیکھ نیت و تھیک و سائل کو معقولیت سے استعمال میں لا کر اپنے دیائے سوائی کی ضروری حاصل کر کے اسی مبارک دہم سلسلہ سے پیار تھنا کر نتیجہ دیکھتا ہے۔ جس سے روز بروز روحانی کمزوری و جسمانی شغافت و ناپاکی دور ہو کر اُن گمان سے بڑھنا کو ابھی تھوڑی ہے انسان جانتا ہے۔ اور یہی اس غیر کا خلاصہ مطلب ہے۔

قرآن

وہ

۳۔ سورۃ نجم
 والجماد اھوی اصل جگہ
 پری تھ بھوتانی پری تھ لہ
 کان پری تھ صوا: پر
 دی شہ دی شہ و پ سٹھا۔

ترغیب قوت۔ ایک مولوی غلام علی صاحب بڑے فاضل عربی زبان کے اہل سر میں رہتے ہیں ایک دفعہ ان کی ملاقات ہو گیا اس وقت مولوی صاحب مسجد میں اپنے ایک شاگرد کو کہیں پڑھا رہے تھے کہ وہ بیابان بنی نے سبب شام ہو جانے کے آفتاب کو لگا کر کھڑا رہا میرے کام میں ہرچ ہوتا ہے۔ چنانچہ وہ کھڑا رہا غریب نہ ہوا۔ میں نے عرض کی کہ آپ نا معلوم ہی ہیں اور معقول و معقول سے واقف۔ پھر ان باتوں کی آپ کس طرح تعلیم دیتے ہیں۔ اول تو مولوی صاحب حلیہ و حوالہ میں تاملتے رہتے۔ بعد

غواہی۔ دما بطق اع الھوی ان
 ہو الا دھوی لوجی عکھ متدلیا لوجی
 دومہ فامستوی۔ دھوہا لوجی
 الھعلی۔ تھرونا فانی فیکان لوجی
 تو میں ادا دتی۔ فادھی الے العبد
 ما ادرج۔ مالک ابا القواد صا۔ ا
 افتقر دنا علی مایں سے۔ و
 لقد براہ نزلہ اخوا سے اعین
 سدسہ المتھلی عند جھوتہ الماد
 اذ بخشى اسد دہ مابہ خا صا لوجی
 دما طلی۔ لقد مایں سے ایست
 برھہ الھوی۔ خدا گناہ ہے کہ تم ہے
 مجھے سادہ کی جب گرتا ہے۔ گراہ نیک
 ہوا۔ یہ بار تھار۔ اور رستہ نہیں بھلا
 اور اپنی خواہش سے بات نہیں کرنا
 قرآن نہیں ہے گردی جو پھیکا گیا
 اسکی۔ اسکو قوت دالے نے سکھایا ہے
 پھر سیدہ جانیٹھا۔ اور تھوڑا دیکھ کر
 آسمان کے پھر نزدیک ہو اور بلان
 الیہ رہ گیا فرق دو گمان کا مینا نیک
 سے بھی نزدیک۔ پھر حکم بھیجا اٹھنے اپنے
 بندہ پر جو بھیجا۔ جھوٹ نہ دیکھا اور اپنے
 جو دیکھا۔ اب تم کیا اُس سے تھوڑے ہو
 اُس پر جو اُس نے دیکھا۔ اور اسکو اس
 دیکھا ایک دوسرے اذنا پر برلی حدکی
 میری کے پاس۔ اُس پاس ہے بہشت
 نہ کی۔ جب پھار نا تھا اُس بری کو
 کچھ چھار نہ سہی نہیں نگاہ بعد وہ نہیں
 پڑھی شیک دیکھے اپنے رب کو بڑے غور
 دیکھ کر اس دے دت کا ہے جو
 محمدیال ۱۰ سال کی بلاتے ہیں اسات
 کو محمد صا صا لوجی یا مینی دیکھ آسمان
 کھ صرح و تھہ لگانا جسکی تھہ مینی کرنا
 بنواد و راں بلند منہاج
 ہضاج و ہزار پایہ معراج
 ہوس نہیز نہ ہوا ری بڑی بڑو گانا
 اور سکا سوانے اور پوروش و کرکشی تھہ لگانا
 تقدیر میرے صاف اقرار کیا کہ اگر ہم سنا میں تو کافر نہیں ہوتے بلکہ
 جانتا ہے کہ جرات معقول تھہ نہایت متین ہے اسکو کسی غرض سے ہمارا ہر

وہ
 व प्रथम ज्ञा मृत स्यात्
 नात्मानं मभि सं वि वे श। य
 ३२ ॥ ११ ॥
 پرانا آکا کش آدمی نہ ہو تو میں
 مورخ آدمی سب لوگوں (یعنی کروں)
 میں۔ اور یورب آدمی سے شائو میں
 اور گنے آدمی آپ دشائوں میں بھی اپنے
 لا انتہا کین سے مایک جو رہا ہے
 جسکے گمان اور مایک سے نیک دہ دورہ
 بھی خالی یا اسلوم نہیں۔ جو اپنی کئی
 ساغر کا کا تھہ۔ دھوی کلب آدمی میں
 مرشی یعنی جگت کی اونی کر تھو الہ ہے
 اُس اسد سروپ پر غم جو جو تھہا ہے
 ساغر اور تھات میں بدھی گمان کے تھہ
 جانتا ہے دھوی رکھو کچھ کرکشی یا
 اس شر میں برہمن نے عیار (دہ)
 اذ لیس قرآن ہے
 (۱) پرانا مورخ جہاں اور دانے کل ہے
 آکا کش اگر چہ ہر چیز میں مایک لگا رہا اسکا
 بھی اثر اور گمان ہے۔ سوچ سکو کرکشی
 دیتا ہے گراہ کرکشی۔ گراہ اور شائو
 ہے جگت کا گمانی پرانا لوجی اُس سے پوشیدہ یا
 اسکی سادہ اور مایک لکھتے ہیں سوچ کی طرح کل
 کا گمان میں ہے۔ قطع نظر ان کے
 ایست گمان میں بھی غلطی نہیں کرتا
 (۲) میں بدھی۔ دیا ہے اسکی گمان سے
 اذ لک کرنا جانتا گراہ اسکو میں دھوی
 بھی سارا جانا چاہئے لوجی ان پرکھا کرکشی
 اذ لک کرنا جانتا جب اس حدکی غور
 دیتے کوئی جو پرانا مایک کرنا گت ہوتا ہے
 برا اعلیٰ لوجی کچھ کرکشی کا سچی ہوتا ہے
 (۳) گمان میں کچھ ہے اسلے اس کو کرکشی
 کوئی علاج نہیں کہ اسکو سواری پرکھا کرکشی
 جا کر یوں کھنڈے جو کچھ تو سکی بات ہے کرکشی
 بڑے ظالموں کے کھنڈے گمان کی غلطیوں سے
 اجتناب نہ کیا۔ جینک کہ اسکو اذ لک کرکشی
 ہونے مایک گمان نہ ہوتا

ہے کہ اگر نیک بنا چاہو۔ تو نیکی کا خزانہ۔ سو بکار کرنے کے لائق جراتی سرشت
 ورنہ سب سب آدمی ہے۔ دوسرا کوئی نہیں۔ اسی کی اوپاسنا نیشہ ہم کے واسطے
 آئندہ دیکھ ہے۔
 فضیلت پنجم۔ یہ ارشاد وید مقدس کی ایک اعلیٰ فضیلت و بزرگی اور
 پاکیزگی کا رہنما ہے۔ شد سنا یعنی برائیوں سے بچنا تو بتا جو کو اس
 کے دھیان میں لگا کر یوگت یعنی اپاسنا سے جو کہ پرارکھنا کرنا
 کہ اسے میرے سوا ہی آپ جلال داتے ہیں۔ اسے سب اہم یعنی مقدس
 جلال کا میری آتما میں یہ کاشی کیجئے۔ آپ آئندہ حکارے اچھا کرتے نہیں ہیں
 پس مجھے بھی اگیان سے نکلنے کی مسافر تھ دیکھئے۔ عید کی بکری و
 پھیر میں تیری خوراک نہیں اور نہ تو اس قدر بڑے رحم و کلام ہے کہ
 تیرے پیٹ کے واسطے عاجز جانور ذبح کئے جائیں۔ تو خود جو خود اپنے
 اور نہ قتل کا طلبگار۔ تو پھیر یوں کی طرح خون نہیں پیتا اور نہ
 بھوکا ہوتا ہے۔ خون تیرے حضور نہیں ہو چکا۔ بلکہ تیرے سے دور
 ہٹاتا ہے۔ پاکیزگی و یو تر تائی کی تکمیل صرف تجھ میں ہے نہ کہ کسی
 اور میں۔
 فضیلت دہم۔ اس مقدس ارشاد سے کامل نشیج اور یقین
 ہوتا ہے کہ حقیقی دعا اور شانتی دینے والی اور پاسنا دی ہے۔
 جس کے کرنے سے آپاسک کے دل میں کسی طرح کا شک
 نہ رہے۔ جو اس کے حصول کے وسائل ہیں۔ اول اُن کا
 اگیان نہایت لازمی ہے۔ اور یہ بتانا اُس مذہب کا ذریعہ ہے۔ جو
 کاملیت کا عہد ہوا۔ چھٹی کی پیچا سے کیا کریں۔ اور کہاں سے
 لاویں جبکہ قرآن میں شہر۔ شہد۔ شراب۔ یا نی کی بہروں اور
 جو وہ ظہان کے آثار بتاتوں اور مہ رخا روں کے سواے روحانی
 سرور کا نشان ندراد نہ ہے اور صدمہ مقام پر انہیں و عید کا
 تخلیق و آتش آئینہ بنانوں سے بار بار اظہار کیا گیا ہے۔ جن
 سے کسی حق پسند کی قلبی ہونی دور اند قیاس ہے۔ حقیقی
 نجات یا کامل شانتی دینے والی اوپاسنا کے نتیجہ پوچھنے والے کے
 واسطے اُن کے ہاں وہ الفقار کی دلیل ہے۔ اور برہن عقلی
 کے بدلے ان نندوں کے یا سوں کی قلبی کو سُر اب کی سبیل ایک
 عہدہ عقل ہے۔ مگر اسے ناظر میں جس طرح دریا سے گنگ پر
 پہنچ کر یا سہی طبیعتیں سیراب ہوتی ہیں اسی طرح اُس سب
 کے آتماؤں کے پرکاش کرنے والے پر اپنی یو گیا گیان کے
 ساگر۔ یہ آتما ہے جو حقانیت۔ وحدانیت و معرفت و طریقت کی چار
 نہروں۔ برگ۔ پتھر۔ سام۔ اتھو پر پرکاشت ہیں انہیں برہم جرج
 سے پراپت ہو کر ہر قسم کی شانتی ہر طور کی قلبی اُن سے حاصل ہو
 سکتی ہے۔ اور اُن سے ثابت ہے کہ صاحب صفات کاملہ اور
 حساب برکات افضل و مبداء فیوض اعلیٰ و منبع سعادت عقلی
 برپائی یوں سب کا گیان داتا ایک پر اپنا ہے دوسرا کوئی۔
 فضیلت یازدہم سنسار میں جتنے مذہب ہیں عقل کو صحت و

قرآن
 ہے اگر خدا سے سیدھی راہ کے طلبگار ہو
 تو علم و عقل کو کیوں دخل نہیں دیتے اور
 عقل سے سو فیصد کفر مت جانو اور
 عقل کو جہاں جو صحیح مانو۔ کیا صرف
 مسلمان کی راہ راست سیدھا ہے یا کوئی
 اور بھی۔ اگر کوئی اور بھی ہے تو مسلمان اگر
 قبول کرنے سے کیوں جھکاتے ہیں یا جان
 نہیں لاتے۔ بھائیو! مقابلہ کر کے دیکھو اور
 سچ یعنی مراط المستقیم کو گریہ اختیار کرو
 (صراط الذین انعمت علیہم انما اتوا
 جن بر تو نے نعمت کی (غیر المنفوج علیہم)
 سوائے اُن کے جو غصہ کیا گیا۔ اور پرانے
 (والہ الفہالین) اور نہ گراہوں کی
 چوکر مسلمان تناسخ کے قائل نہیں ہیں
 خدا کا کسی کو نعمت دینا اور کسی کو غضب
 کرنا اور کسی کو گمراہی میں ڈالنا ہر قسم و اثر
 اس سے۔ اس کا انصاف قائم رہتا ہے
 نہ اس کا رحم نہ اس کا علم۔ الفت علیہم منہ
 علیم و ضال علیم۔ سب کی غیبت پر خدا
 کیون بھرتی ہیں پس اُن اعمال کا ثل
 خدا جو نہ کر وہ لوگ۔ اس واسطے یہ پرارکھنا
 (دعا) بہت نقصان رسا ہے اور خدا پر
 نشان لگنا والی ہے بیان نادر گمان کی تائید
 افسوس خیر و الا بھی گریاہ۔ نہ راہ آں
 گناہ کہ غم گزشتہ پریشاں قبل و جو
 بھروسہ غیب تو در کمال و دیاں سب پر
 اقدام تھوہ قبل اند جو جبکہ کسی سے
 کوئی عمل سر نہ جوار بلا طور جرم کا
 خدا مقصود الیہ سمجھنا خدا کو ظالم
 ظالم و جاہل کہہ رہا ہے۔
 (تعود باللہ صحیح)
 دیکھو قرآنی اور اسی سب سے لوگ ست مارگ دست و دم دست گزشتوں کے
 کھنڈ و سطلہ میں لائے سے معذور رہتے ہیں۔ کسی محمدی کو اگر آپ
 بزرگ کہیں کہ خدا اسے دنیا کے گراہ کرنے کو شیطان مقرر نہیں کیا ہے
 غلط ہے۔ وہ قہر و اور غضب و کرسے پاک ہے (اس واسطے قہار و جبار نہیں
 اور نہ کما ہے۔ مگر وہ کسی طرح نہیں ان کے کیونکہ قرآن کی تعلیم جس میں خدا
 کے ہی ہر اکمل کو ہر طرح تعلیم ہے۔ ویک و دم کی سچا وادی پر ہر ایت نہیں
 دیتا بلکہ عطا اور دون کے خدائے خداوندانہ طور سے کمال حمایت سے بتلاتا

کے ہر دو کپے پر تم کو کے مثل مشہور ہے کہ ملاں کی دوزخ مسجد تک دیکھو ان آریہ بھی خوش بود
 خدا حافظ جوئے تم غیب ہیں۔ خیال چکا کہ "اگر یہ نہ تو اندر میرا کینہ" اگر تم کو روح کا غیر اور
 اور غیر عادت ہونا حریف قیاس نہیں آتا تو سوئے اس ایک آیت دوسری روایت کے اپنے سامنے
 قرآن شریف سے کوئی آیت نہ آئے اور قرآن کی اس کمروری کو دور فرمائیے۔ اگر نہیں
 ہے تو میرا کینہ دھڑک تو اُٹا۔ اس دوسرا اہتمام میں ہے جند سلطان نکلائے مضبوطی
 لقمہ لکھو اگر لکھائیے۔ لوگ شامہ ترنگوئے اور خاطر خیر کی تسکین فرمائیے۔ اور اگر وہ
 لیاقت نہیں ہے۔ "تو نہ ہو بیٹے سے بیٹا چشم سوزن"

اب چارہ و شمار ہے اور پورے طوطے کاڑھنا غیر قابل اعتبار ہے۔ مگر اب کوشش
 کو باقی سے نہ دیکھو اور پھر شویا انور پر عمل کیجئے۔ اسوس کہ آب نو قریح حاصل رہے۔
 تباہی کو کام فرما چھ بات میل در میان گورو دیور و دھارما کے صفات سحر گوگوار
 کیا ہے انور اسر محمد و مسعود و اشد مقبول بارگاہ خداوند سر سوامی دیوانہ جی کی
 خدمت میں حاضر ہو کر دل تعصب منزل کی تسلی کرتے۔ تو سرگردانی نہ اٹھائی پڑتی۔ اور بعد
 الی وفات کے میں میں کرنا کو قہ نہ لیا۔ کسی دانا نے کیا سچ کہا ہے۔

نور گوئی پروردگار شہید ہو کر خوش نباشد چشم نمونک کہ
 شور بختان بار زو خواہند مقبلان از دال نعت مجاہ
 راست خرابی ہزار چشم جہاں کہ بہتر نہ آفتاب سہاہ
 اگر وہ نہ مایا ج رحلت گرائے عالم جادوانی ہوئے۔ گویا گئے ہو سارک بود
 اب گشت شاداب کا حکم کہتے ہیں۔ اور بظن جگہ نشور روز آخر میں ترقی کر رہے ہیں
 اب کسی طرح انہیں باوجود مخالف سے صدمہ پہنچے کا اندیشہ نہیں۔ ہدایات وید مقدس میں
 چیمستان کی خیالی ہے اور بظن برکت آوی تھیں۔ انکی عروانی۔ بیٹے بیٹے نال
 و فلا سفران میں ہر اجماع ہیں اور دل بجاں سے ست دھرم پذیر قرآن ہیں۔
 (۱) عالیجناب پنڈت شام جی کرشن ورمادیوان ریاست تلامذہاں کروری کونسل

راج اور پور۔
 ۲۔ عالیجناب پنڈت گوپال راو دھری دیش کھیروان آریہ سماج بیٹی۔
 سوم۔ عالیجناب دانے مولراج صاحب ہمدایم۔ اسے۔ سب ج دایہ دھان
 پر لکھاری سوا اجیر۔ (حال ج عدالت خفیہ اورت سوا۔)
 ۴۔ عالیجناب پنڈت دوار کاواس صاحب دما ایم۔ اسے۔ یرنیل صندیکال
 بیٹالہ (حال وکیل جی کرٹ مقیم انالہ)۔
 ۵۔ عالیجناب پنڈت گورت صاحب دما ایم۔ اسے۔ اسسٹنٹ پروفیسر
 گورنمنٹ کالج لاہور۔

۶۔ عالیجناب پنڈت اراؤ سنگھ صاحب شرماسرکالچر کی دیکر ٹی آریہ سماج رنگ
 ۷۔ عالیجناب لالہ سائیکس داس صاحب دربار پورن آریہ سماج لاہور
 ۸۔ عالیجناب پنڈت نرائن کول صاحب شرماسرکالچر عدالت صدر جہاں۔
 ۹۔ عالیجناب رائے نرائن داس صاحب دربار ایم۔ اسے۔ رئیس راولپنڈی۔
 ۱۰۔ عالیجناب پنڈت جیم سنگھ صاحب شرماسرکالچر رنگ راج۔
 ۱۱۔ عالیجناب پنڈت نرائن کول صاحب شرماسرکالچر رنگ راج۔
 ۱۲۔ عالیجناب پنڈت سنگھ داس صاحب دربار ایم۔
 ۱۳۔ عالیجناب پنڈت جی جی جی صاحب دربار میٹری آریہ سماج میرٹھ۔
 ۱۴۔ عالیجناب پنڈت جی جی جی صاحب دربار ایم۔ آریہ سماج میرٹھ۔
 ۱۵۔ عالیجناب پنڈت جی جی جی صاحب دربار ایم۔ آریہ سماج میرٹھ۔

گواہی طرف عدم توجہ کا قوا علی سبب یہی ہے۔ کہ میں پہلے اپنی قوم کی اصلاح
 کرنی منظور ہے اور اول خویش بعدہ دوش کی مثل مشہور ہے۔ ورنہ میدان مباحثہ
 کی ہر ایک آریہ سماج میں آزادی ہے۔ اور ایک شہر میں ست دھرم کی مساوی۔ نہ تو یہ
 وہ وقت ہے کہ جہوللا سواما گیا قتل اکافرین کو کر سکا کینہ توں سے امارا گیا۔ بلکہ مذرا
 صاحب کو روح غیبی طائیفہ کی طرف سے ہر ایک اپنی سادہ مذہبی کے واسطے
 آزاد ہے عقل اب تحقیق پر مستعد جلائے دل میں وہی بنیاد جہاد و خدا ہے۔ مری ہو گا
 دیانندی نے اول خود وید مقدس کا درس حاصل کیا۔ بعد ازاں جب دیکھا کہ کینہ
 میں جمالت اور تاریکی دور افزود۔ محمدی اور عیسائی آریہ نسل کا خون کر رہے ہیں
 راستی عدم۔ پھر دی کے سبب ترسار ہے۔ اور ناراستی مستعصب دلوں کی بدولت
 برسر باز ہوگ کر دیدوں کو چھوڑ کر گناہوں بنیادنی قہم جات کو ایمان جارہے ہیں۔ اور
 رنگارنگ فریضہ پرستیوں کو زندگی کا مسراج مان رہے ہیں۔ حکم دہری سے طلب
 اور دھوکہ دینے سے غرض ہے۔ درہ کوئی نہیں سوچتا کہ دھرم کس بلا کی مرض ہے تب
 انہوں نے سوامی بر جانتی سوامی ایسے گرد کی آگیاں مار جلت کے سدا پر
 کر حکمت باندھی۔ اور وید مقدس کی تعین بدھ میں کا دھرم ٹھولا۔

کوش اہل بجایتہ خوش ضدی دھرمی دادہ نوید وید جوں آں رہنمائے راستی دادہ
 کتاوہ ایزوی دار اشغال وید و عالم بدر و جگر کچ فہاں دوائے راستی دادہ
 زود و از دین دو دنیا رنگ کینہ تارہ مدہیا یو آں روشنگر صادق جلائے راستی دادہ
 حمد اسلام کاوب سرگون گیتند و عالم نشان خورشید چان رنگو راستی دادہ
 عبادت بابتان کون مرد و مرد و گاجن برقع این ضلالت نیک مائے راستی دادہ
 شہرک ماسوا اشد و کون دھمشت کرکند زور و کعبہ سرکشتند مائے راستی دادہ
 بدل مقبول ارباب علوم و حق بینان تہ چو دایم و دانش دروائے راستی دادہ
 نہ ہے آں کاشف اسرار علی پاک رانی

یہ بود عالم خوش خطائے حاشیہ بدو
 صد شکر آں خرتی تقسیم آریہ ورت کوئید باز بخشید ویدیم آریہ ورت
 خدان گنج علم و دولت باغ افلاک خبر داد شد باز فخر عالم آریہ ورت
 برست خراب غفلت نفعہ جوئے کوئے پیدا کرد و بخشید تقسیم آریہ ورت
 ہجہ و ہزان و دستہ برعکس ویدیکسر اکلیم آں نمودہ تقسیم آریہ ورت
 از وید جہر پستک کر فیض وید مستند فرمود آں محقق تقسیم آریہ ورت
 نام مہارگ ہونا کر کشد دنیا فذل
 کردہ دیا و نشہ تقسیم آریہ ورت

سوامی جیو خود آریہ تھے اور آئے گرو بھی آریہ۔ بیشک بانی مانی آریہ سواہن کے
 وہی ہیں۔ مگر ذریعہ ہدایات وید مقدس کے۔ جیسا کہ سنا توں سے آریہ سماج کرتے ملے
 آئے ہیں۔ سوامی جیو نے ہم کو ایک نچھینہ لائزالی کا دینیہ تلالیا۔ اور تصدیق بنانی
 کے واسطے مزان قاطع کا جادہ بھی دکھایا۔ تھے کو قرآنی۔ کرائی۔ پورانی۔ اور عیسائی سب
 کے ذات تھے گروے۔ نتیجہ جس کا یہ ہوا کہ وہ پردہ بے تیزی جو کچھ مدت سے لوگوں
 کے دلوں اور عقلوں پر پڑا ہوا تھا دور ہونے لگا۔ یعنی خدا مسلمان اور عیسائی
 اور عیسائی ست دھرم وید مقدس پر ایمان لائے اور سلطان سے رستار ہو گئے اور پھر
 رہے ہیں۔ جہاں پھر خدا صاحب کے صلے خود اس پریش بھی آویہ جیو کے فضل سے
 تین چار شاخیں انکھن من انکھن ہو چکے ہیں۔ خدا صاحب کی ہدایت دہوے۔
 قلمیہ پریشہ نائے نزدیک ایک ایک شخص ہم جو اپنی بنادری سے انکھن سے

حصہ سوم

تکذیب برائین احمدیہ جلد اول

विष्वा नि देव सवि त दै रितानि प रा सव ॥ य द्द्रं त न्ना सुव ॥ १ ॥ य ज्ञु वे द ॥ अध्याये ३० मंत्र ३ ॥

ہوتے ست دگیان نے رہے سدا اند سروپ۔ انت ساد تھ نکت انت دویاے دگیان دویا تہ۔ پر مشور۔ آپ تمام جگت اور سب دویا دنگے کاش کر دیے جو اور ست اند کے دوا سرب جگت ادبناک ہو۔ میں رہے کاموں۔ بڑی خواہشوں سے دور کر کے سب کو سکوت یکت بعد رکھیاں کو ریت کیجئے۔ ایک کربا ی سے سب دگنوں کا اس ہوتا ہے۔ ایسی سہا شاد کیجئے۔ کہ ہم کامل آدیوگ سے ست کے پرکاش میں مستعد ہوں۔ پرما شائے انسان کو اس سنسار نایا د میں فعل مختار بنا کر آزادی کا جوہر بخشا۔ مگر ساتھ ہی عقل و درہن بھی عطا کی۔ کہ آزادی تمہارے احاطہ بندگی میں محدود ہے۔ یعنی بندگی و عبادت تمہاری کلید در مقصود ہے۔ انسانیت سے باہر آزادی مباد و ضار ہے۔ اور اصل میں وہ آزادی نہیں۔ بلکہ آواگون کی بنیاد ہے۔

پریم وانا اور جہاں کر پائے سے ہدایت عام اور شانتی تمام کیو اسٹے ایے گیان ہدایت ننان کو بذر پیر۔ الہام شری آگنی۔ شری وادی۔ شری آرت۔ شری انگری جی مہاتما کے سرشتی کی آدمیوں پر کاش کیا۔ وہی گیان موسوم بہ چار وید آجک ہمارے عالم علم کل کی طرف سے یہ فہمیت ضروری تھا کہ انسانی حوائج کیو اسٹے کامل گیان اادی عرفان کا نمایاں فرمایا۔ اس سرب اثر راجی نے اپنی لامحدود دویا کے گوش سے ہمیں متغیض بنایا۔ وید ہر مقدس کا جلوہ دکھایا۔

جان لے حق کی اگر پہچان ہے
وید اقدس را زودان غیب ہے
راستی جزوید کے نامید ہے
جوشقی محروم ہووے وید سے

اندوزں جیکہ آفتاب وید مقدس کا ہماری غفلت کے اثر میں اگلیا تھا۔ اور جہاں ہندو باہل مراء سے دور ہو چلا تھا۔ ایک بار ویدیک پریم وانا کا اظہار فرمایا۔ یعنی شری سوامی جی کے من سوتی جو کہ مستعد بنایا۔ جگت یثارتھ کی بدولت ہمیں خود سید وید کی سچاوں سے نورانی ملی۔ اور خود سیدی دونوں میں جہاز گشتہ کو حاصل مراد دکھائی دیا اور اہل جہاز کو اپنے لئے اون پیرائے کی امید ہوئی۔

باعث اس تمام انقلاب کا خلاصہ یہی ہے۔ کہ عرصہ سے کہیہ درت رویی جہاز کے کیتان عیش و عشرت میں بڑا خدمت موقوفہ کو بھول گئے تھے۔ اور وہ تمام باتیں اور آؤر حباد ستاہ حقیقی سے اگوتے تھے۔ خود غرضی اور لاپرواہی سے انہوں نے طبع کے دوا لوں میں باز کر جیبار کھاتھا جو ہی سوامی جی نے صداقت کا حنڈ اٹھایا۔ اور وید مقدس کا وید گیان سنایا۔ جہالت کا پیرا پیرا تر خرابا۔ گردہ نادانی کو جیکر کیا۔

تزلزل در اقوام جھٹلاناؤ
فتادہ سر یک ز بنیاد خام
بے سارگریزہ از آفتاب
بنا حق شہادت شدہ مغتری

چو عیش و مفاخہ دنیا فتاد
تروائی گرائی۔ یوسانی تمام
ینا دور و بھٹاں انداز صدق
بسا پنڈت دمولوی یادری

ولیکن ہمہ ہر کف انگنند
نہ نفوذ صداقت راقصوں کری
کسانیکہ خود شیرہ طینت اند
بیانے طلبکار صدق و صفا
پنچتم خود وید مقدس برین
یہ لنگہ اچکل ہمارا منکاڑہ مانتہ گر ہے۔ اور برخلاف نادر جماعت کے ابھیں اور تفت

رزم و آرزو ہے۔ اس واسطے اکثر کتب غیر مذاہب مطالعہ میں آتی رہتی ہیں اندوزں ایک کتاب پورا اھیں (الاحمل ناہ جسکے مصنف فرزند غلام احمد صاحب ساکن قبا یان ضلع گورداسپور ہیں) مطالعہ سے گزری۔ (علامہ مہرجی کے اس کا مصنف دس ہزار روپیہ انعام بھی مجیب کے حق میں رہے کا اقرار ہی ہے۔ اور باوجود ناداری کے دل و دماغ میں دعوئے دیوئے و جیف آف تاریاں یعنی اریسی و سرداری ہے۔ نافرین سکر دور کے دھول سہاوانے ہوتے ہیں۔ اور تمام تھوڑے شاہ جی کہلاتے ہیں۔ وہی حال ہمارے ہیں اعظم صاحب کا ہے۔ تمام ہائما دھن خیالی پلاؤ اور تمام ملکیت نیٹ من کا لاؤ ہے جب نقد جائیداد منقولہ اور غیر منقولہ بھی موجود نہیں ہے۔ تو والدہ دھن خاں مارکین۔ اس اشتہار سے متغیر کا کیا مقصود ہے۔ سچ ہے۔ ان کی دقا دیان عظیم۔

برائین الاحمدیہ کے مصنف نے روپیہ کیا کیا ایک ملاؤ جگت کالا ہے۔ اور عرصہ آٹھ سال کوئی طرح کے مکر و فریب اور حیلہ و حرا میں آلا ہے۔ کتاب میں کہیں پر جو دھرم والوں کے گالی گلوچ ہو رہی ہے۔ کسی جگہ بیسیائیوں کو کوس رہے ہیں کسی جگہ مسیح کو ناخلفان ایش نارہے ہیں۔ اور کسی جگہ آریوں کو برا بھلا تیار ہے ہیں۔ منجھ اس حکم کسی اور سے سرور کار نہیں۔ اور نہ میں کسی غیر کا مختار۔ نہ ان کے آکر یا جو دھرم کا پیر و کار ہوں۔ اور وید ا وکت صدا کا بندہ حق تبار۔ پس اپنا فرض سمجھتا ہوں۔ کہ برہمن احمدیہ کو میران انصاف میں تولو اور ان کا امتحان کروں۔

خوش بود کہ حکم تجویز آید بھیاں
تاسیہ روی شود ہر کہ دروش باشد
جلد اول میں مرزا صاحب نے ظاہری خودیے بود بکر روپیہ کہنے کے سوا دوسرے حقوق میں ایک اشتہار کامل اور صغیر لکھا ہے۔ جس سے سوائے ظاہری شجی کے کوئی کسی طرح کا فخر نہیں رکھ سکتا۔ اشتہار کا ایسا بلند مذکور تصدیق کرتا ہے کہ ظہری راد و دوناک دور۔ اہل انصاف جانتے ہیں کہ ظاہری خودیوں پر مرزا صداقت کا خون کرنا ہے۔ ایک دانا کا قول ہے بیشک آنت کے خود ہوئے نہ کہ عطا کر دیو۔ مطلب انکا اس تمام لاف و گداز سے صرف یہی ہے کہ کسی طرح روپیہ آٹھ آئے اور دیا۔ پھر جو بھائے۔ مگر مرزا صاحب کو یہ خیال نہیں ہے۔

کلید ویر دور رخ است آن ناز
کہ بر روی عالم گزاری دراز
ان چال بازیوں پر خواہ کوئی جاہل باطل ہو جائے۔ اور حق سے اٹھ اٹھائے کہ غفلت ان ہتھکنڈوں سے سرسبز رہیں۔ اور دانا ان دھوکوں سے آگاہ و واقف کار جہالت کا دور دورہ اب نہیں رہا۔ علم کے آئینے کھولیں۔ محمدی اور مسیحوی معجزات قدر کے لائق نہیں رہے شیعہ ماننے لہر رہی ہے۔ کیونکہ اس کے شائق ہمیں رہے۔ سبے زمانہ بسا ط نو آئیں نہاد۔ شدہ آن مرغ کو خایہ لڑیں نہاد۔

اس طرح کی حیلہ بازیوں سے قوی ساریت بیکار ہے۔ اور بجا بحر فوہل سے قزاقی حادت دشوار ہے۔ کیونکہ خود حدیث سادی ہے۔ متغیر و متغیظ اکتی جی نکستہ و متغیظین غرقہ کلمہ فی الہا کہ لا و احکام یعنی یہ قدر فرزند مومنہ کے ہیں سب اندوزں کی اگلیں جھٹکے اور دستارہ متغیظ نامزد کیے جینگے۔ لیکن ایک بدشتی مصلحتی کا نہ رجات پاچھا۔ اس پر مڑ نہ

وہ اسی زمانہ کے جس جب سب دھرم لوہ ہو چکا تھا۔ اندھکا پھیل گیا تھا۔ پس
ایسے والے کسی دانا آدمی کیلئے شدید پریشانی ہو سکتی
بائی چرک اور شہر خن کے گئے ڈاکٹر متر صاحب اندوار میں جلد اول صفحہ
۳۶۰ میں دیتے ہیں۔ ان کے شلوگوں کی ہم سے پڑتال کی معلوم ہوتا ہے کہ انہوں
نے غلطی سے ان کتابوں کا نام لکھ دیا۔ کیونکہ وہ ہر دو شلوک دونوں گرتھوں کے ان
دو حصوں میں نہیں درج ہو چکے۔ وشنسرت مطبوعہ کلکتہ مشکو سرتی
شیلراج پرنٹرز جو اندھنے طبع کو رائے ہیں، ہمارا ہر گھ اور رامین کی بابت متر
صاحب لکھتے ہیں۔ گراں میں اسارہ تو ہے لیکن مفصل ذکر یا واضح بیان اس بات
کا نہیں۔ کہ گرائے کا گوشت بطور خوراک استعمال ہوتا تھا۔ (صفحہ ۳۵۹ جلد
اول اندر و آدین)

اب ہم مناسب سمجھتے ہیں کہ حق و باطل کی تمیز کے واسطے کچھ تھوڑا سا اور عرض
کریں۔

سوال ہوتا ہے کہ اگر درحقیقت یہہ قربانیاں نہیں ہوتی تھیں تو سائین ہمدھر
متر وغیرہ لوگوں کو یہہ باتیں کہاں سے سوچیں۔ اور کیوں انہوں نے ہندوہو کر ایسے مذہب کے
بر غلط بات کو بیز کی؟

اس کا جواب صاف اور واضح یہ ہے۔ کہ ہندو مذہب کی اندرونی حالت ناگفتہ
بہ ہے۔ وہ کوئی خرابی ہے جو اس مذہب میں نہیں۔ بام مارگ اس میں
موجود ہے۔ شیو جی اور جگر کی پوجا اس میں موجود ہے۔ خود خدا بنے ہوئے
ہزاروں ویدانتی اس میں موجود ہیں۔ گہوری لوگ اس میں موجود ہیں۔ رادھا
سوائے اس میں موجود ہیں۔ جولی مارگ اس میں موجود ہیں۔ مسلمانوں کی
قبروں شہیدوں جتنے کہ ہندوؤں کے آگے سیتلا کے واسطے گد یا یہہ پوجتے ہیں
سیتلا کی یہہ ہمارا ج تعریف کیا کرتے ہیں کہ گد ہے پر سوار۔ برہمن بدن۔ ناقہ
میں جارب۔ سر پر جھاج۔ ایسی سیتلا گوسندوں کا منکار بھیجے۔ پس ایسے مذہب
والوں سے راستی کی امید موم ہے۔ جھوٹھی ناویلیں کر کے میں یلوگ لانا
ہیں۔ اور علاوہ ہراں خود غرضی میں اپریل فول کو مات کر دیا کرتے ہیں۔ انہیں
ہندو پنڈتوں میں سے ایک نامی گرائی ہیں۔ رام کشن کے اداکاروں پر مشرعا
کر کے والا شن میں ملازم ہو کر ہندو مذہب کی خرید اور عیسائی انجیل کی ناپکے بچے
بنایا کرتا تھا جس کا حال نجاب کے اکثر شہرے لکھے آجی جانتے ہیں۔ اسی کے
بھائی سیتلا وال اور موجود ہیں۔ اور خصوصاً نامی گرائی پنڈتوں نے تو دید کو
اپنی بد چلنی کے واسطے آٹھ سار رکھا ہے۔ تاکہ لوگ بہانہ و دلی ان پر عرض نہ
ہوں۔ انہیں دونوں میں سورتی پوجا کا ساندھ دیا بھیجے حالانکہ اس کا ویدوں
میں براہ منک نہیں۔ بلکہ صریح اور واضح طور پر تردید موجود ہے۔ لیکن اچھی منک
اور شاید چند سال آئندہ منک خود غرض لوگ یہی کہتے رہیں گے۔ کہ ہم وید کے رو سے
سورتی پوجا کرتے ہیں۔ اور یہی ان کی اور پوجاوں کا حال ہے۔ ہم پہلے ہی ایک
کتاب میں ثابت کر چکے ہیں کہ سائیتلا چار دیوہ وید پر وغیرہ لوگوں نے خود بام مارگ
من گراہ ہوا عالم کے گراہ کرنے میں خدہ کسرتیں رکھی۔ اور جہاں منک بن سکا۔
تاویلات لالچ کر کے اور قصہ جات لے منے بھر کے ام مارگ دیا جس پلا دیا۔ اور منک
میں ہونے کے سبب کے عام پنڈت تو اعراض کرنے سے رہے۔ جہاں ان کے پیچھے
لگ پڑے۔ اور ہر سے شدت مستثنائے چند فضلاء کی زبانی لڑتوں اور
جہاں انہیں ان کے پیچھے میں پھنس گئے۔ جہاں وید میں کو لفظ دیکھا گویا کہ

لے لئے یہاں استوفظ دیکھا گھوڑے کی قربانی مراد لیلی۔ جہاں پر شہر طاہا
قربانی کے واسطے گھوڑی لوگوں کی عزت رکھتی۔ جہاں شتوفظ دیکھا شیو کی
پوجا سورج لفظ سے آفتاب پرستی۔ چند لفظ سے منتاب پرستی۔ شتوفظ سے شیو
جی کی پوجا۔ شتوفظ سے کہہ ہندو کے رہنے والے کی پوجا۔ غرضیکہ کسی لفظ کے لئے
سے بہت اڑو پوجا کا لکھ لپٹی لفظ سے گیش ہندو کا کسر کا کہ اور ماتھی کا لکھ
ایک واٹ توڑ کر موش پر سوار کر کر مندر کے دروازہ پر بٹھایا اور تھوڑا
سائندور لیکر اس کی پیشانی کو سرخ بھی کر دیا جسے نور کے نور ہو گیا۔ پس ایسے
شخصوں کے قول قدر کے لاپنی نہیں۔ سوائے قدر کے شری کرت آتش گرتھوں اور
وید مقدس کے کوئی گرتھ راستی کے مملو نہیں۔ بلکہ جو تھوڑا اور فرب سے جملہ ازی کر کے
ست گرتھوں مثلاً منو بھارت میں بھی کہیں کہیں است طاہا جس کے سبب سے
طالبان حق کو قدر کے تکلیف د انگیر سوتی ہے۔ مگر منو جی نے اس حق و باطل کی تمیز
و تحقیق کا کچھ طریقہ لکھا ہے۔ یعنی جیتیک وید کے خلاف ہر خواہ کوئی ہو وہ دھرم
لپٹک ماننے کے یوگیہ نہیں۔ دلیل۔ ترک انقراض۔ معقولیت سے ہر ایک بات
کو سوچ بجا کر قبول کرو۔ اندھا دھند پیروی کرنے سے سوائے نقصان ایمان اور
کسی بہبودی کا گمان نہیں۔

نہیں سائیک یا میدھر۔ یا متر سے کوئی غرض نہیں اور نہ دلس سے کوئی خاص
مطلب ہے۔ پر میں پورے ہمیں انکھین دی ہیں۔ اور سنسکرت و دیانتے میں
لیکھ موجود ہیں۔ ہم اندھا دھند کسی کی پیروی کیوں کریں جس طرح مورتی پوجا
یا بام مارگ یا دیو پرستی کے بارے میں ہم مبتدل مرتبہ دیکھ چکے ہیں کہ ان پتھوں
صاحبوں کی رائے غلط ہے۔ اور صرف غلط ہی نہیں۔ بلکہ باطل ہے۔ وہ
وید کو ایسے پیچھے پٹا پجاتے ہیں۔ اور اپنا طبع اور مطلب ان مقدس کتابوں
سے جن میں ان کے بنیاد کہا و توں۔ باور جی تھوں کا ایک لفظ منک نہیں شایدا
جاتے ہیں۔ مگر شری کرت گرتھوں سے انہیں کوئی عرض نہیں۔ اور نہ ان میں
کبھی بھونے بھگے نگاہ ڈالتے ہیں مدہ ویدوں سے اپنی عرض نقالی پوری کر لیتی
جاتے ہیں۔ و ویدوں سے صحیح تحقیق نہیں کرتے۔ بلکہ دریافت کرتے ہیں کہ
میں سے کتنے برس وید پہلے آدم خوا یا توں کے طوفان سے کتنے برس پہلے ہوئے
ابیں برج بابل کی لاگت کا تو اسٹیکٹ بنا گیا خیال ہے۔ مگر سیت بندر انکھیر
جیا یو جی کی تحقیقات کرنا ناگوار کرتا ہے۔

وہ نور کی شتی کا طول و عرض بسر و چشم قبول کرتے ہیں مگر قدم فاضل آریوں کا
قلوہم، نویر سے ماسر سونا۔ رنج و معلوم ہوتا ہے۔ وہ ان فاضل لوگوں کی قدر نہیں
کرتے۔ اور متعدد شخصوں سے انکھاتے ہیں۔ بلکہ تلاش کرنے میں کہ ان میں کوئی
یا شہیدہ کہاں ہے۔ تاکہ میں لوٹ لکھنے میں کام آئے تیوگ کا انکھ تھیں
جانتے ہیں۔ اور نہ عدا ہی کے کسی آسن سے انس ہے۔ بلکہ ساری عمر میں کبھی مذہب
یا پڑنا یا تم بھی نہیں کیا۔ اس ناواقفی میں بڑے زور و شہ سے لوگ کا تجاس بھیجیو
رہے ہیں۔ مگر یہاں کا ہزاراں ہزار دھند ہے۔ کہ اب وہ زمانہ نہیں رہا۔ اب
لوگ حرف ستے ہی نہیں بلکہ پڑھتے اور دیکھتے بھی ہیں۔ تو پھر کس طرح غلطی سے
کسی کی ناقصوں اور راستی اور دھرم کے برخلاف رائے مان سکتے ہیں۔ متر صاحب
نے اپنی کتاب کے صفحہ ۱۱ پر شری سمرتی والے شلوک کا ارتھ لکھ لکھا کیا۔ وہ
شروت کا ارتھ سوتر کرتے ہیں۔ حالانکہ شری سے مراد ہے۔ کیونکہ اس شلوک میں
یہہ بتلایا گیا ہے۔ کہ شری۔ شری۔ اور پورا توں میں جہاں وید ہے۔ پورا توں

مگر میں کہتے ہیں تمام منتر میں کوئی بھی ایسا فقرہ جس کا گائے یا اس کا گوشت
ترجمہ ہو سکے نہیں کسی ماننے والے سے کہا ہے۔
دیکھو عقد ثانیہ اس کے بعد لکھی سوچی اندھے کو اندھیرے میں ہر دور کی
بادری ۱۶ یجروید ادا دھیا ۲۴ منتر ۲۰ گالین برہم پستی کے لئے قربان
کی جائیں۔
آریہ - جس منتر میں برہم پستی لفظ ہے وہ ۲۷ نہیں بلکہ ۲۸ ہے۔ اور اصل اس
منتر کا وہ فقرہ جس کا یہ کوہم ہوا ہے یہ ہے
बृहस्पति ये गवामास्तु वृक्षान्
اس کا ترجمہ صرف یہ ہے کہ ہماتاؤں کی رکشا کے لئے گالوں کو قربان ہو۔
اصل میں اس منتر میں جانوروں کے بچاؤں کا اور بن سے۔ اور اس سارے
ادبیائے میں بھی مضمون ایسے جانوروں کے بچاؤں کا اپنی غور کرنے کی
بابت ارشاد ہے۔ ماریکا کہیں نام و نشان نہیں۔ پس دعویٰ باطل ہے۔
بادری ۱۹ ایتھرا برہمن ۳۰ صفحہ ۶۵۸ کہیں اس میں ادلی قربانیاں کے
عنوان میں ہم کو قربانی کی یہ ہدایت ہوئی ہے۔
آریہ صفحہ ۶۵۸ پر تو ایک لفظ بھی نہیں اور تیسری برہمن کے مندر میں کوہم
ہے مول میں حرف ہی لکھا ہے۔
आग्निं देव्यान् पशून् पारोति अ० ۹ वा ۲ ॥
البتہ سرسائیں اسی شیکا میں صفحہ ۶۵۹ پر ایسا ذکر کرتا ہے۔ مگر
معلوم نہیں کہ وہ کس کا ذکر کرتا ہے۔ پس ہمیں اس سے کوئی اعتراض نہیں۔
بادری ۲۰ - اسی برہمن میں ایک اور رسم کا ذکر ہے جس میں ایک بڑی
قد آؤ گائیوں اور دوسرے مویشیوں کی قربانیاں ہوتی تھیں۔ یعنی شتر یا بچ
سالہ کو ان کو بولنے ساڈا۔ اسی ہی کو بیچیاں کر از مہ سالہ انتخاب
کی جاتی تھیں۔
آریہ - تیسری برہمن میں حرف یہ عبارت ہے ॥ समहं प्रजापते ॥
جس کا ارمحہ ہے کہ پر جاتی کا ہی نام پست وں ہے۔ کیونکہ وید میں اس کے
استوم میں زیادہ کوئی ذکر نہیں۔ آپ اس سے خواہ مولیٰ نکالیں
یا انسان کا اختیار ہے۔
بادری ۲۰ - اس گھوڑے کے ساتھ جو اشومید میں قربان ہونا تھا
ایک سو اسی یا تو حیوان ذبح ہوتے تھے جس میں گھوڑے۔ سانڈ۔ گائے۔ بکری وغیرہ
ہوتے تھے۔ تیسری برہمن صفحہ ۶۵۱
آریہ - اپنے نمبر غلط لکھا۔ تیسری برہمن ۳ - اڈواک پر پانچ ۹ صفحہ ۶۵۱
ہے۔ اصل عبارت وڈاں کی یہ ہے۔
प्रजापतिरश्वमेधमसजत। सो असात्सृषो
अपाक्का गत। तम। तम वा दशिमि नु प्रायु
ह तमा ग्रेहा तमा प्त्वा प्रादशिमिरा व रुक्ष। यद
वा दशिन आलभ्यते यक्षमेव ते रात्वा य
जमानोऽवरुथे। संवत्सरस्य वाशष प्रतिमा।
यदवा दशिनः द्वादशमासा पञ्चति वः ते।
ब्र० ۳ अ० ۹ प्र० २ ॥ पुरुषोवाव संवत्सरः मे
प० ५ वा ३ ॥

پہلے پتیا یا کیونکہ گھوڑوں کی پٹنی کے لئے پھیری کا دودھ بہت اہم ہے۔ واجب اہم پر
 سہارہ کرنا والا جن سندر والوں میں پر سہارہ انکے لئے وشیش گیان کیا کہ سب طرف
 سے بر سر سہارہ ہوتے ہوئے ان کو پر اپت ہوتا ہے۔ وہی کھی ہوتا ہے۔
 نمبر ۴۷) جو بیش بہت رتو دلوں میں اہم دودھ والوں کی بار سہارہ کرنا والے
 رتہ کو تین بار سب طرف سے پر اپت ہوتے ہیں۔ دوا جو اس حکمت میں دب
 گتوں کے لئے پٹی کر کے والے کا پھلا سبوں یوگ بھگا ہے گس کو پر کشا
 سے جاتا ہوا۔ پانی کے یوگہ جھاگ سنگ کر کے یوگہ یوہار کو پر اپت ہوتا ہے
 ان کو ستکار بکت کریں۔

نمبر ۴۸) جو کھی کے لئے کاشٹ کاٹنے والے سا در کھیے و پر اپت کرنا والے
 لوگ گھوڑوں کو باندھنے کے لئے وشیش برکش کاٹتے ہیں۔ اور جو گھوڑے
 کے لئے پٹی و ایک مصالحہ کو طیار کرتے ہیں۔ اور جو ایسے کام میں ہر طرح سے ادنی
 ہیں وہ سب گھوڑوں پر اپت ہوتے ہیں۔
 نمبر ۴۹) جس نے دودھ والوں اور تیری و گیان اور براتی کی خواہشوں کو داندن
 کیا ہے جو سندر مانا۔ اور اوکٹ گیان اور آشاؤں کو اچھی طرح پر اپت ہونا ہے
 جو دبا رتہ گیان والے بدھی مان بے پندر کرتے ہیں۔ ایسے جن کو اوکٹ دواؤں
 کی بیشی بکت یوہار میں لوگ نیت کریں۔

نمبر ۵۰) ہے دودھ والے یا بے مالو رکھنے والے گھوڑے کے جس کے جوئے ملک
 میں منیانی لکھی کھاتی ہے۔ یا اس لکھی کے کھانے سے جو گھوڑا کشت سے جاتا ہے
 کر تم اوکٹ گیان کر کے والے ہاتھوں اور تھوٹوں میں سب چیزیں تمہاری درست ہوں
 لینے لو کروں کو گھوڑے در گندہ ربت۔ لیپ ربت۔ شدہ کھی۔ اور ڈالنی
 سے ربت۔ رکھنی چاہئے اپنے ماتھے تختاری وغیرہ سے اہم قاعدہ کے مطابق اپنی
 اچھا انگول جال چلونا چاہئے ایسا کر کے والے سے گھوڑے اہم کام
 کرتے ہیں۔

نمبر ۵۱) ہے دواؤں انکو شدہ کر کے اور بانیا والو جو پٹ میں ٹھہرے
 ہوئے پچے اور کر م سے نکلنے لوگ ان کو گندھ یاں والو کے ذریعہ جاتا ہے۔ رستو
 کے لوگ ہے۔ آپ انکو لوگ اور پر اپت ہوئے پختہ پدارتھ لوگ اور جس سے لے
 سارہ کر کے سندر پدارتھوں کا استعمال ہو۔

نمبر ۵۲) ہے دودھ والے تیری جلا نیماں کر دھانسی سے تپائے ہوئے ہاتھ سے
 جو شتر لکھ رسول کے سامان پیڑا کارک شتر کو کے سنگہ چلا جاتا ہے۔ وہ بھیوی میں
 دگر سے دیا گھاس میں خائکے۔ بلکہ شتر کے لئے ہو۔

نمبر ۵۳) جو لوگ بھوجن لگا لے سے بڑا بھلا نہیں دیکھتے ہیں۔ دوا جو ان کو پکا
 سکے ہیں۔ اور جو پانی کے مانس کے نہ پر اپت ہو گیا کو ترک و ملک و دیل و حجت و
 سے سبوں و پڑی کر کے ہیں۔ ان کو اوم اور گندھ ہم لوگوں کو پر اپت ہمو
 ہے دودھ والوں کو اس پر کار مانس دھڑے کے تیاگ (شرک) کر کے سے روگ
 کو دور کرے۔

نمبر ۵۴) مانس ماری جس میں مانس لگا ہے میں لینے و لٹوئی جو اس کا اچھی
 طرح اشتیان کرتے ہیں اس سے نفرت کر جو اس کو اچھی طرح سیکھ کے دھار دینا
 یا برتن یا گرم میں و لٹوؤں کے ٹھکانے کی دیکھنا۔ ان پکے کے دھار و لٹوئی
 کو ایسی آدی برتنوں کے گوش میں سے اسکو جانتے اور سو شہت کرتے ہیں جسے
 ہر ایک کام میں پر اپت ہوتے ہیں۔

نمبر ۵۵) گھوڑے سکھانے والے گھوڑے کو جانا۔ پھلانا۔ پھلانا۔ اور پھلانی
 باندھنا اور اسکو اور پھلانا اور گھوڑے کا پھلانا۔ ہر سب کام ہر سے ہوں۔
 نمبر ۵۶) ہے دودھ والوں تم پر تھوڑوں کے بندھی و یک والی اتنی کی جو و ویت کی ہے
 اسکا اور جو تین پر کار کے شری و پٹری گیتوں کو شکار دینے گاؤں کو تارنا دیکر
 گیتوں کو لگاؤ۔ اور ہر ایک پٹی پر کلا مندریں کا شہ کر کے و یک ہونے سے راک
 اور گیان کر مینو کو کر دینے بجلی اور آگ کے ذریعہ تم سب کام دھار و جہیں
 انسان کے اعضاء کو شکنہ ہے۔

نمبر ۵۷) تیری دیا ہے سہارے کے پٹی روتی گئی کا ایک روتھیں
 کھن کرنا اور دوا اسکو تپ میں رکھنے والے ہوتے ہیں۔ پٹی جو شریوں کے زور کو
 میں کام ان کو اور ایک پدارتھوں میں جو رتوں کے جو رنگ ہیں۔ ان کے
 کام میں پر لوگ میں کرنا ہوں اور انی میں ڈالتا ہوں لینے جو سب پدارتھوں
 کے تھیں کھن کر کے والے روتھ کے انکو لے پائے ہوئے پدارتھوں میں فلیت
 بجلی روتی گئی کے کال اور سریشی کے پٹ کر کے والو کو شدہ کر کے ہوئے نوٹی
 موٹی لکڑ وغیرہ و لکڑاگ میں چھوڑ کر بہت کام کو شدہ کریں وہ سب دوا
 کے جانتے والے کھے نہ ہوں۔

نمبر ۵۸) ہے دودھ والے تیرا من کرتے ہوئے تھے لکٹ نہ دے اور بھر کے
 سامان بجلی تیرے شری کو مت دھیر کرے۔ کیونکہ جو بیش لوگ ابھاس کر کے ہیں
 دے کر تیرو روگ سے نہیں۔ پیرت ہوئے۔ اور نہ ان کو روگ دھکی کر کے ہیں۔

نمبر ۵۹) ہے اہم گئیہ۔ بلکہ گائے۔ گھوڑے وغیرہ اور پور شری۔ پڑوں
 اور سبکی لپی دینے والے دھن کی بر دھی اور اگندھت۔ پاپے ربت راج کو پر اپت
 کرے۔ اور سب لوگ اس گئیہ میں پر اپت ہوں
 پس ثابت ہے کہ اس تمام سوکت میں گھوڑے کی قربانی کا ذکر نہیں۔ اور
 نہ اور کہیں ہے۔

پاوری ۱۶) ایک بلکہ رگوید۔ اشٹکام۔ ادیا اسکا ۱۵ میں لکھا ہے۔
 کہ تین سو گا ویش قربانی کی گئی تھی۔ اور پھر دوسرے مقام میں رگوید بھاگ
 صفحہ ۱۱۰ پر شتر پر رتھنا کرتا ہے۔ کہ ایک سو پھینے طرح نذر کئے جاویں
 آریہ۔ ہم نے ان دواؤں مقامات کو نہایت غور سے دیکھا کہیں بھی اس مضمون کا
 ایک ذہ نشان نہیں۔ نہیں معلوم کر دیکھائے کہاں سے مانک دی
 پاوری ۱۶) چنانچہ فی الحقیقت ایک بلکہ گائے کا گوشت سے افضل خوراک
 لکھا ہے رگوید۔ منڈل ۴۔ سوکت ۱۶

آریہ۔ ہم نے تمام سوکت نمبر ۱۶ پر مال کیا۔ بلکہ کسی فقرے سے بھی آپ کا سامنا نہ ہو
 نہ ہوا۔ اور نہ کوئی ایسا مترلا۔ جس میں اسکا سراغ نظر آئے۔ مان ایکے تر سے
 سائنیا چاریہ سے ہنسا بھی ہے جس کا ہم صحیح ترجمہ درج کرتے ہیں

आते अग्ने च यत्रा हविर्हृदा तश्च भ्रामसि । ते ते भव
 तु चारा कृषभासो वशा डत ॥ ४२० म ६ स ० १ ६ ॥

ترجمہ۔ ”تم شلہ انتہ کرنا دوا ویدوں کے شتروں سے تمہارا رتھ ایشوری
 کر کے اچھی طرح اوتھ پدارتھوں کی کامنا کر وادرا سکی آگیا سے سریش پدارتھ
 کو پر اپت ہو۔
 ہم یہیں بھی لکھی کہ ایسی مقدس پدارتھ سے شتر سائین جس طرح دھار اوکٹ

ترجمہ: ایں آٹھوں برہمن کے شروع میں
یعنے دیوتا اور بدچلن یا دودان اور جلا یا شریر لوگوں کی ایسا اور گ کے تعلق سے
تلائے میں اور دودانوں کا ذکر کرتے ہیں، کہ مختلف دیوتا لوگ ہوں گے کہے ہوئے
پر مشور کے وصیان میں ردوں کو گن کر رہے ہیں۔ مگر اس حالت میں بھی گیکہ کو نہیں
چھوڑتے۔ کیونکہ گیکہ سے ہی علم کی زندگی ہے۔

प्रो प कंस य संतो विभुत य

بروکار سے زیادہ اور کوئی چیز نہیں ہی حق پسندوں کی رایش ہے۔ دیکھئے اپنے
کتاب کا ذکر کھائے۔

نمبر ۱۔ یہ کو: अवधन पुरुषे पशु
نمبر ۲۔ اور یہ کو: पुरुषे जात म गत
نمبر ۳۔ کارنہ ہے۔ دیو ایچی دودان مہاتما لوگ کسی سرب یا یک سرب کے
پر مشور پر مپش کو دھیان کرتے ہیں۔ اسکا ذکر کرتے ہیں۔

पशुः पश्यते ॥ नि ० ३ — १ — ॥
نمبر ۴۔ کارنہ ہے پرش یعنی سرب یا یک پر مشور سب حالت سے پہلے تھا
دوسرے کا ترجمہ یہ ہے۔ ان کے لئے پر مشور نے ان ریشوں کو اتم گیان دیا یعنی
ہی گیکہ تھا۔ (منو سمرتی دیکھو منتر ادھیا ۲۳)
آپنے حکمت ملی کر کے ہمیں بھلا نا چاہا مگر سربا محال ہے۔

بادری ۵۲

آتما۔ اپنے آپکا دینے والا۔ بلدا۔ طاقت دینے والا۔

حکی جی یا جکی برتر اور تراجیات اہی ہے۔

آریہ۔ ہم اس کا مفصل ارتھ صدقت رگوید میں کو اب عبداللہ اقم صاحب کے
دیکھے ہیں۔ مگر خیر پاس خاطر جات ہیاں دوبارہ سارا منتر اور ترجمہ لکھتے ہیں

यआत्मनो बलदा यस्य विश्व उपासते प्रशिवं य
स्य देवा यस्य च्छा वा मृतं यस्य मृत्युः कस्य
देवाय हविषा विधेम। कृ० म० ۱۰ سو ۰ ۱۲ ۱

ترجمہ۔ جو جگہ مشور۔ اپنی کرپا سے ہی اپنے آتما کا نگہاں دینے والا ہے جو بل
بدھی اور برا کریم کا داتا ہے۔ جس دشو دیو کی سب دودان ایسا کر رہے ہیں۔
جس کی آگیا مانس سے کہتی اور جس کی آگیا نہ مانس سے موت ملتی ہے۔ انکی بڑی
کے لئے ہم لوگ منت بھیج کریں۔

آپ نے صفحہ ۹۹ پر مہاتما مہارہمن کا حوالہ دیا ہے۔ مگر وہ ہیں کسی طرح شلو
ہیں کیونکہ رگوید مستند ہے۔ اور شت تھہ برہمن کی بابت آپ خود تحریر فرماتے ہیں۔
در شتیا برہمن میں کئی ایک جگہ پرش میدا کا اشارہ ہے۔ اور اذنیار اول میں
اس قرآنی کی ریتی کا مبر شرح بیان ہے۔ یہ قرآنی کو تمشیل یا نقلی بتا دیتے، انکی
ہے۔ اور انسان فرج نہیں ہوتا تھا۔ بلکہ یہ ہوتا تھا مکودہ ایک جنگل میں گوشہ گزین
جو کہ اپنی بقیہ عمر ہی انوع انسان سے الگ بسر کرتے، (صفحہ ۴۲ سطر ۱۸) پھر آپ
صفحہ ۴۴ کی سطر ۱۵ میں فرماتے ہیں۔ وہ وہ ایک بڑی عجیب اور قابل غور بات ہے
کہ وید کی تمام عمارت میں قرآنی کے لئے ہیبت لفظ گیکہ آتا ہے۔ نہ کہ بل
حبیب یہ حال ہے تو صاف واضح ہے۔ کہ ویدوں میں کہیں بھی قرآنی کا نام و

لٹان نہیں مستند کر تھیں گے کہ جتنے ہوائے اپنے انسانی قرآنی کے شے میں
کے تھے سہلے سلسلہ وار سب کی تردید کر کے اصلیت بیان کر دی۔
اب ہم یہ بتاتے ہیں کہ حیوانی قرآنی بھی ویدوں میں نہیں ہے
یا ورمی ۱۱۔ فی الحقیقت قرآنی کے وقت حیوان ذبح کئے جاتے تھے۔
جینی جی جو گیکہ کے بارے میں سب سے بھاری سندیں فرماتے ہیں۔

مہاتما دیش صفحہ ۲۷۲

آریہ۔ ایسا مگر نہیں۔ آپے کمال غلطی کی اور یہی سبب ہے۔ کہ سوترا دینا
یا اذکار کوئی حوالہ نہیں دیا۔ شاید آپ کو شوبام ماری کی جیاد بیکلت بھرم چلا
جو مول میاٹا کے سر یا برغلات ہے۔ کیونکہ وہاں اس کا ورمی نشان نہیں ہے۔
مہاتما میں بھی قرآنی کی نشانی نہیں ہے۔
یا ورمی ۱۱۔ منو جی ادھیا ۵ شلوک ۲۳ میں فرماتے ہیں۔ ترانیوں میں حیوان
قرور ذبح ہونے چاہئے۔
آریہ۔ وہ اصل شلوک یہ ہے۔

वभुर्वर्हि पुरो ह्यशा भक्ष्याणां मृग पक्षि रागम।
पुराणां च पि यज्ञेषु ब्रह्मक्षत्रसवे पुच ॥

ترجمہ۔ پتھر ریشوں نے گوشہ گزینی کے سب سے پہلے جن کی حالت میں
دروہن (د) وغیرہ نے کے کارن مگر گیکہ کے کھانے یوگ بھل بھول کو
ہوشیہ بیٹھوں کی ساگری بنا کر ہوں کیا ہے۔

یا ورمی ۲۷۔ منو ایک جگہ ایک برہم جاری کو اپنے گم واپس لے کر گائے
تھے گوشت کے استعمال کی صاف صاف اجازت دیتے ہیں (منو ادھیا ۲)
شلوک ۲)

آریہ۔ یہ آپکی غلطی ہے۔ وہ شلوک یہ ہے۔

ते त्रीतं स्व धर्मेणा ब्रह्मदाय ह्यपितः।
स्त्रिव रानत्य आसीनम ह्ये त्रय मेग वा ॥

ترجمہ۔ جو سودھرم سے کیت۔ پتا سے دو یا گاہر کر کے والا۔ والا سے ہوئے
اور مانگ پر بھیجا ہوا۔ و دیار بھی ہے۔ اسکا گودان سے جو باغینی تنگا کر کے
یا ورمی ۱۲۔ رگوید کے اس سوکت سے جو ماہ اسم اشو منوم ہے۔ چند
مشریدیہ ناظرین کرتے ہیں۔ اسکا ۲۰ ادھیا ۳ شلوک ۱۴۲ دینا چہ ۱۵
منتروں کا ارتھ کیا ہے۔

آریہ۔ ہم مناسب سمجھتے ہیں۔ کہ ان ہی ۱۵ منتروں کا صحیح ترجمہ بدیہ ناظرین
کریں تاکہ حق و باطل میں تمیز ہو جائے۔

نمبر ۱۔ رنور تو دو سیم موسم میں گیکہ کر کے نارے۔ مگر ام میں گیکہ انکی اول
یاد بگنو سے پرکٹ ہوئے گھوڑہ دل کے برا کریم کو کہیں گے اس ہمارے برا کریم
کو تر سریشٹ تیا ویش۔ گہا نا۔ ایشو برج دان۔ بدھی مان۔ اور رتوج لوگ
چھوڑ کر ست کہیں اور اسے انکو ل اسکی پرست کریں۔

نمبر ۲۔ جو تپائے سے بچتے ہوئے دھن سے مکھ دھرم سبندی کام
کرتے ہیں۔ دسے پراو پکاری ہوتے ہیں۔ اور کچھ کو بابت ہوتے ہیں۔
نمبر ۳۔ (جس پرست سے ویک دان بھوڑے کے ساتھ مہاتما تمیشی کا بیا جگہ)

لاصاف صافات حکم ہے۔ اور جیسا کہ مندرجہ بالا ہے اس کے لئے آدمی قربان کیے آئے ہیں۔
 آریہ سماج کی غلطی مناسی اور لوگوں کو اس کو خاں سے بچانے کے واسطے
 ضروری جانتے ہیں کہ اصل مندرجہ بالا اسکا ترجمہ کریں۔

प्रजा यत्वे पुरुषान हस्ति नः आलभते ।
 वं २४ से २५

دیکھو تاریخ ہندوؤں کے لئے جو صاحب
 ترجمہ "جو راجا پر جاپانے کے لئے آدمیوں اور فیلوں کو پر لیت ہوتا ہے
 وہی شجاع اور دلوراس ہوتا ہے۔"

پاورسی ۶-۱۰۔ زمانہ دید کی قدیم رسومات میں ایک کا نام ہارستھان
 تھا۔ اس میں ضرورت تھا کہ صاحب دسم کے کھٹکے سمندر میں چلا جائے۔ اور
 یوں ہی کشتی عمر کو وسط مناس غرق کر کے ایک درختہ کر کے والی جہت
 موسوم ہوتی ہے حکم ہمارا کہ انسان اسے آپ کو چلا کر ملا کر کرے
 آریہ۔ یہ بات بالکل وید کے خلاف ہے وید ایسے آدمی کو ہمایا پانی اور نرک
 گامی بتلاتے ہیں چنانچہ لکھا ہے کہ مدادھیارہم منتر

असूयानां भूतानां का अस्थे न ततमसा वृत्ताता
 स्ते प्रत्या पिगच्छन्ति येकं चन्ति ह नो जता ॥ वज्र ०
 अ० ४० से ३

ترجمہ "ہم اندھکار زبان کیاں اور روشنی کا پرکاش نہیں ایسے رنگ و رو
 پرست ہوتے ہیں جو خود کوئی کرتے ہیں۔"
 حضرت حبید کا ہمارا دیکھو تو ہم آپ کی سی دنیا و باتوں پر کس طرح
 اعتماد کریں۔"

پاورسی ۶-۱۰۔ رنگ وید مندرجہ ۱۰۔ اور ہمارا منگنا اول و مانوس ایسی
 قربانی کا مان ہے ان سکوتوں میں سانشیف نامی ایک لکھی کا ذکر ہے جو کہ یوگ سے پیدا
 ہوا۔ اور فیلوں کو لے کر قریب تھا۔ وہ درمندی سے اجازت دیتا ہے۔ کہ پھر
 اپنی ماں اور باپ کو دیکھے۔ یہی رنگ وید کی تیسری برہمن میں اور ہمارا دیکھ برہمن میں
 بتائیں کہ بے بال کا نہیں مفضل بیان ہے منوجی کی سمجھ میں بھی اسکا حال لکھا ہے
 سانشیف نامی باب اچھی کرنا کہ اپنے قبل کے لئے پھر ہی نیر کرتے ہوئے دیکھ کر کھلا
 نفرت کہن زبان میں لایا۔

آریہ۔ اسکا حوالہ بھی دعویٰ کی طرح رشتی سے دور میں۔ ہوا اور کو تکلیف
 دینے کے اور ایک کوئی مفصوف نظر میں آتا۔ یہ حوالے اور اشارے کے اصل میں
 اشک اول اور ہمارا ۲۷ یا مندرجہ ۱۰۔ انوداک ۶۔ سکنت ۲۷ مندرجہ ۱۰۔ ۱۳ کیلوی
 ہیں۔ کل اس شور و شیب اور ایکو آپ سانشیف لکھتے ہیں۔ اولے سکنت کے ۱۰
 ہیں جن میں صرف ۱۰۱۲ میں سونا شیب لفظ ہے۔ حکا نرکت کا ریا سکنتی بھی
 کو بیک نقاب میں پیدا کرتے فرماتے ہیں۔

शवाशु पाथी शवते वासा इति कर्मसा श्वसित
 वा ॥ निरुक्त ३ अ० १९ से ३-४-९
 (وا) शेषो वै तस इति पुंस प्रजननस्य शेषः प्रापतेस्य
 प्रातिक कर्मसा ॥ ३-१९ (वा) ३-४-९

ترجمہ "شو و شہرہ شای ارنجیں آتا ہے۔ شوقی دھاتو سے جکارا گئی
 ہے۔ اور شوقی وانیو سے گئی کا رتہ کیاں گیں۔ چوتھی ہے۔ وہ ارتھ سونی کا ہے

جسکا شو انشد منتر ہے۔ جسکا شوقی کاروبار ہوتا ہے۔
 شیب اور دشت برجن کے نام میں شوقی دھاتو سے جکارا گئی شیب سے ہے
 صاف ثابت ہے کہ سونا شیب و ایک ہے۔ اس کا جکارا کو ایسے شیب ہو۔ یعنی
 و دو ان۔ یہ ویدک اصطلاح میں کسی خاص آدمی کا نام نہیں۔ بلکہ روح کی جگہ
 استعمال ہوتا ہے۔

ان منتر میں یوگ کا نام نہیں اور نہ کچھ ذکر ہے۔ اور نہ ہی اچھی گیتا کا نام
 اس تمام سکنت میں کہیں ہے۔ اور نہ کوئی ایسا لفظ بھی ہے۔ تیسری برہمن کا اپنے
 کوئی عالم نہیں دیا۔

ہمارا دیکھ جو دسم ہے سمجھ ہے اور نہ ہی ایسے اسکا کوئی حوالہ دیا۔
 رہا ہیں اگرچہ جو جب لکھو نہیں آپ کی بے سند ہے۔ دیکھو وضع و ہر اسکا اپنے
 کوئی حوالہ نہیں دیا۔ اور نہ کسی اور دنیا پر یا شلوک کا پتہ بتلایا۔

منوجی کی سمجھ کا بھی آپ نے کوئی نشانہ نہ دیا۔ پھر ہم کہاں تلاش کریں جبکہ
 اسکی بنیاد جو کہ وید ہے وہاں ہی نشانہ نہیں۔ پھر اعتراض کا کسی طرح امکان نہیں
 پاورسی ۶-۱۰۔ ۵۵-۵۶ سے ۵۷ تک۔ تیسری سید کے بارے میں اس ایک
 سونا شیب وید کے نام مندرجہ میں۔ اور نرکت وید کے لئے خاص منتر
 کا انسان مہر نامہ ویدو تا مذکورہ ہر تمام نام مندرجہ میں منقول میں عبارت
 اس قدر کو بیل ہے۔ کہ اسکی اس اختیار میں کجائیں نہیں۔ اور اگر منتر صاف ہے
 ایسی کتاب اندوایں جلد ۲ صفحہ ۱۸ سے ۱۹ میں بیان آگئی ہے اسے منقول ہے

کیا ہے۔ میں اتنا ہی کہتا ہوں جو کہ ہر ایک حالت فرقہ کو دسم کے آدمی کو برہمن
 قربانی کے لائق اٹھائیں۔ ایک بھی برہمن نہیں۔ تیسرا برہمن اور ہمارا اول
 آریہ۔ ہم نے آپ کے مضمون کو پڑھ کر تیسری برہمن کو دیکھا۔ اگرچہ یہ برہمن
 سونا شیب وید کا مندرجہ میں اور سونا شیب وید کی تیسری برہمن کے فرقہ نہیں تھے۔ جسکا
 آپ کو خود بھی اقبال ہے اور دیکھو کہ ہر اصغر و ہر مگر ہر آپ کا اعتراض تو اس غیر
 مندرجہ فرقہ میں بھی نہیں معلوم نہیں کیا کہ جو کو بیل ہے کہ کیا لکھ ہوا ہے منتر
 سی تلاش کی اسکا پتہ نہ دے۔ تیسری برہمن تو غیر مندرجہ میں ہے حوالہ ہے۔ مابراہن
 ہم جواب دیے ہیں مندرجہ میں۔

پاورسی ۵۱۔ مندرجہ ۱۰ کا صفحہ ۱۰۳-۱۰۴

अवधनन पुरुष पशु। पुरुष तमग्रतः
 انوں نے پرشیشو کو قربانی کیا۔ پرشیشو اپنے پیدا تھا۔
 اسی طرح شیا برہمن صفحہ ۸۳

तेषां प्रजापति रात्मानम् प्रददौ य चोहा कौमा मा ॥
 ترجمہ "مخلوقات کے خداوند پر جاتی ہے اپنے آپ کو اس کے لئے ویدیا کہو۔
 وہ انکی قربانی دیتا تھا۔"

آریہ۔ اصل مطلب فوت ہو جانے کے خیال سے آپ نے ایک یا کئی لکھ کا خدا
 منجوسہ خداوند منجوسہ کی قربانی کے بارے میں ذکر فرمایا۔ تاکہ منجوسہ کی صراحت
 ہو جائے کہ افسوس کہ ایک اور ہوا۔ ہم انکی طرح نامکمل نہیں بلکہ پوری عبارت
 درج کر کے اس کا ترجمہ لکھے ہیں۔

अयदे वाः। अय्योऽयन्नि चवजु हूत अरुस्त भवः
 प्रजा पति रात्माने प्रोक्तो यतो हे पामास धनो हि
 दे वासने ॥

لکچر نمبر کا جواب

ہمارے قریبان دوست پادری صاحب کا یہ چٹا لکچر لکھ کے بیان میں ہے جسے وہ قربانی سے تعبیر کر کے منج کے کفارہ کے نشان دیتے ہیں۔ لفظ قربانی سے ہی لکچر کی ابتدا ہے اور اسی پر طول و طولات کے بعد انتہا۔ جیسا کہ ہمارا شروع سے طریقہ رہا۔ وہی اس وقت بھی برتنا پڑا۔ دینے تمام کتب محمد پادری صاحب لکھوں کے ساتھ رکھ کر جواب تحریر کرنا۔

اس لکچر میں انہوں نے اپنی تحریر کو موثر بنانے کے لئے ایک مغز مند کو بھی شریک کیا ہے۔ اس کی کتاب سے سہارا لیا۔ بنابر ان اس کے جواب میں نہیں دو صاحبوں سے مقابلہ ہے۔ اور دعا بھی کیا۔ بلکہ ہمارا اور ہمارا کچھ دلہا یا حیا و داخل کا موازنہ اگر ہمارا اعتقاد خداوندی ہو تو ہمیں اسے چھوڑنے میں ذرا بھی انکار نہیں کہونکہ ہمارے مقدس اصول بطلان کے ماننے کے لئے ہمیں مجبور یا ملول نہیں کہتے بلکہ کھل کھلا اختیار دیتے ہیں۔ لیکن دوسرے تو اس بات کا کہ ہمارا دوسرا فرقہ ذاتی کی تحقیق میں ہمارا کس طرح رفیق ہوگا۔ ہر حال اس قول پر۔

निन्दन् निति नि पु र्ण यदि वा ॥ स्तुवन्तु लक्ष्मीः स मा वि शत यच्छ तु वाय यथैष म आ धैव वा भग रा मस्तु युग लो वा त्या द्या त्पथः प्र वि च त्तन्ति प रं न क्षी रं ॥ २० ॥

ترجمہ: دنیاوی لوگ سدا کریں یا ستی روپیہ سے یا ست نش ہو جائے۔ فی القوت رہنا ہو یا ایک طول بطول زندگی حاصل ہو۔ باوجود اس کے بھی بدھی مان و ہوتا ہو لوگ صداقت اور راستی کو جو عین عدالت ہے ذرا بھی تیاگ نہیں کرتے، عمل کر کے بصدق اس لئے۔ یہ دشمن اگر قوی ست مگھان قوی تر است۔ راستی کے یہ کلاں ہر گز ہار دیتے ہیں۔

دشمن جو کدو جو ہر ماں باشد دوست
اس بات کے ماننے سے کسی آریہ پریش کو بھی انکار نہیں بلکہ ہمیشہ اقرار ہے۔ اور تمام زندگی کے سیکاروں کا سی ہمارا دیوار۔ ہر ایک آدمی جسے بھی مجبور وہ جانتا ہے کہ لکچر دنیا پر نہایت ضروری چیز ہے۔ گیسے سی و دو ان سکھ کو باپ ہونے میں گیسے سی و دس گھنوں سے دوری ملتی ہے۔ گیسے سے ہی دشمن دوست میں جاتے ہیں۔ محنت مستہرا کہ سکھ گیسے میں مشاغل ہیں اس واسطے آؤں دوست بدوان گیسے کو افضل چیز جانتے ہیں۔ اور اس ایثار اگیا پائیں کرنے سے دنیا کی ہجو دہی مانتے ہیں۔

پادری ۵۔ موجودہ ستہ مذہب مذہب کی طرح۔ اور نہ مذہب اس کی تاثیر کے خلاف مشاقق و دھرم بالکل گیسے کی تردید کر رہا ہے۔ یہ حالت دیکھ کر ہمیں بہت افسوس آتا ہے۔

آریہ۔ یہ یہاں آب کا بالکل غلط ہے۔ ہندو مذہب گیسے کی تردید میں کہتا۔ مگر سر دھما تہا کہہ رہا ہے۔ ان اگر گیسے سے آگے مراد قربانی ہے تو ہی غلط ہے۔ کیونکہ ہندو مذہب بطور اس کی اور ستہ کی قربانی کو جائز سمجھتا ہے۔ دیکھو گھنٹہ سیکالی کا مندر اور کانگو۔ جس جلالی کا مندر۔ اور اسی طرح تیبال میں جہاں بکری جیسے ستہ روزانہ سے جاتے۔ انہاں لوگ بقول خود لو اب پائے میں۔ اور نو درگشا بھی چند ماہ

کی بات ہے۔ کہ ہمارے ایک آریہ بھائی کو ضلع کوٹہ میں چند فقیر بھائی کی منت قربانی کے واسطے لیکے۔ ذبح کر کے جاتے تھے کہ لہذا مراد وغیرہ خیر سوار سرکاری بیچ گئے اور ان کے کو اٹھالائے فقیر بھاگ گئے (دیکھو آریہ گزٹ جلد ۳ نمبر)

پادری ۵۔ اور زیادہ تر افسوس کی بات یہ ہے کہ آریہ سماں حکی بنیاد آجکل صرف اس غرض پر مبنی ہوئی ہے کہ وہ مذہب و دین کے اصلی عقیدے اور طریق کو بجا لکھنے۔ دیند کے اس بڑے مسئلے کی تردید کرتی ہے۔

آریہ۔ آئیے صرف یہ ایک بات دیکھی۔ آریہ سماں تو صد ہا یا تو ان کے جہلا لوگ قابل ہیں، تردید کرتی ہے۔ اور ہر ایک ان میں سے بخیال ایک ایسی ہی مضبوط ہیں جنکو تمام ہندو لوگ بصدق دل باطن میں ملتے ہیں۔ کہ وہ دیند بدیش ہیں۔ مسل کو روکھٹال۔ بت پرستی ہے جسے صرف آریہ دین ہی نہیں بلکہ تمام دنیا کے لوگ ملتے ہیں۔ آریہ سماں کہتی ہے۔ کہ یہ بالکل دید کے خلاف ہے۔ اسی طرح تیرتھ یا ذریا یا دیوار پرستی یا مرد پرستی۔ دیوینی دیوتا پرستی۔ برہما۔ شین مہیش پرستی۔ مہا پرستی۔ جن بھوت پرستی۔ آفتاب و مہتاب پرستی۔ پیل پرستی۔ آتش و آب پرستی۔ غمینہ ۱۴۴ کو روڈ دیوتا پرستی کو آریہ سماں نے مٹا دیا ہے۔ آریہ سماں نے حاصل پرستی بچا چاہیہ سو اسی جی مہاراج نے ہندو مذہب کو بنا کر جس پرستی۔ بنگلی۔ امرتسر میں بچے امیر فرخ آباد۔ ہرودار۔ وغیرہ مشہور مقامات میں اپنی شکست فاش می گزشت کھاتے ہی صد ہا ہندوؤں یا ان کے شاگردوں نے مورتی پوجا سے بصدق دل توبہ کی۔ بعدوں نے پراپیت گئے۔ کہ ایسا رکھنا مہاں کر پائے کچھ نہیں۔ اور بار دہی بلا سے رہنا کامی ہوئی۔ صد ہا لوگوں نے بھاگ کر لوں کی پڑتیک۔ جس دگنٹ کے آریہ کی۔

مگر آپ کو اور خود غرض جہاں کش پرستوں کو ابھی تک افسوس ہی رہا ہے کہ بھی افسوس بلکہ ہزار افسوس ہے۔ کہ دھرتی و دیکھ موجودگی میں آپ لوگوں کو شفا نہ ملی۔

پادری ۱۔ ڈاکٹر متر صاحب کا قول ہے۔ کہ جب پرستوں کا مذہب مت والوں سے متعلقہ آں پڑا۔ تو انہوں نے بھی آستہ اور بے معلوم جیور کھٹا کو اختیار کر لیا آریہ۔ یہ صرف ان کا قول ہے۔ مگر آپ جانتے ہیں کہ دھرم کا معاملہ محض نہیں۔ ہم ہر ایک کا قول جو دھرم شاستر کے وعدہ ہو ماننے سے انکار میں۔ یہ دھرمیں اچانک دیتے ہیں کہ ہر ایک قول کو میں نے گمانے کے واسطے نہیں ایشور نے صرف ایک طرح اور ایک ہی زبان دی ہے۔ ہم ہر ایک بات کو جو جب دھرم میں پھر بداد و مہا ۱۴۴ ہستہ کے قبول نہیں کر سکتے۔ کیونکہ ہمیں صرف مقول ماننے کی آگیا ہے۔ فضول کی نہیں۔ ہم دیکھتے ہیں کہ بدھ مذہب کے پیرواروں میں بے کی کتابوں میں جیور کھٹا کی بدایت ہے۔ اور صرف بدایت ہی نہیں بلکہ باعث سعادت۔ پھر ہم کس طرح ایک فضول قول کو قبول کر سکتے ہیں۔

پادری ۱۰۔ اس میں کچھ شک نہ نہیں ہو سکتا کہ جیسا کہ آگے سکشف ہو چکا کہ پریش سید قربانی انسان بھی قدیم آریہ میں جاری و رواج تھا۔

آریہ۔ حضرت ایسا کر نہیں۔ اور نہ ممکن ہے۔ کیونکہ قدیم آریہ مذہب علم دوست اور رحمدل تھا۔ اگر کہتے تھے۔ کبھی انسانی قربانی آریہ دھرم نے نہیں مانی اور نہ دیدنے جاری گردانی ہے۔

پادری ۱۴۔ کچھ شک نہیں کہ قدیم آریہ قربانی انسان بھی رواج تھی اور اس کا رواج و بدوں کے قانون کے مطابق تھا۔ مجرور بد میں انسان کی قربانی

کہ مایا کو آریہ لوگ مانتے ہیں۔ حالانکہ یہ بد مذہب کی تعلیم ہے۔ پھر لکھتے ہیں کہ سہارے آریہ
 دوست ہنکو تھانیں کہ مقدس ویدوں میں مایا کے تیل کی تعلیم کہاں ملتی ہے ؟
 آریہ۔ یہ ایک سہرا یا ناراست بیان اور فضول ہتھال ہے، کوئی کھرب آریہ سماج مایا کو
 نہیں مانتا اور نہ ہی مقدس وید مایا کو مانتے ہیں۔ اور یہ سوامی جسے اسکا کہیں اشارہ کیا
 ہے۔ اسے غیب افشا وقت صاحب کہا۔

یاد رہی رقم ۲۴۰ - آریتم خدا کی نہایت ہی تحقیر کرتا ہے۔ آریہ خدا کی بے حرشی کرتے ہیں۔ اور ان کے بموجب روئے زمین کا تمام میلہ بھی دسی ہے۔

آریہ رہے یہ بیان آپکا آریہ دھرم سے کسی طرح مطابقت نہیں۔ ہم بادہ دنیا کو قدر مانتے ہیں۔ اور اسکو حقیقہ انادوی زمانہ سے جلوت کے پیدا کرنا مصلحہ الحوریشور کے خضوع قدرت میں جانتے ہیں۔ پس ہم کوئی اور آریہ بھی ایسا کبھی نہیں مانتا کہ خدا خود ہی ہر ایک چیز نیلگا اور دنیا کا میل بھی دی ہے۔ ہم سخت سمجھتے ہیں ایسے عہد سے پر اور ناسک سمجھتے ہیں ایسے لوگوں کو۔ ہم روحوں کو خدا میں مانتے ہیں۔ اور خدا کا حصہ۔ اور ناسی طرح ہر مانوئل کو۔ بلکہ تینوں کو جو خدا انادوی زمانہ سے جانتے ہیں۔ ہر مانو ترجمہ میں۔ مگر خدا جو حصہ نہیں۔ روح الہیہ اور وہ کہ سکھ کے بنی جن میں ہیں۔ مگر خدا ایسا نہیں۔ وہ سرور کہ اور سچا مذہب ہے۔ مگر انکی بائبل ایسا ہی مانتی ہے +

مخدوم اور غیب خیز اس سے اخذ کیے، سو جو وہ نہیں۔ اور کوئی میسر ہو جو نہ
تھی جو بقیر اس کے ہو سکتی۔ زندگی اس میں تھی وہ زندگی انسان کا نور تھی، لیوٹا اکیل

مذکورہ بالا آیت کے ترجمہ کے ساتھ ساتھ اس آیت کی تفسیر بھی لکھی ہے۔ خداوند تعالیٰ کا حکم ہے کہ آسمان پر نہ اترے اور ان کے ساتھ نہ اترے۔ اس کے منکر کے وہم سے اس نے کہا اور وہ ہو گیا۔ اس نے فرمایا اور وہ برپا ہوا۔ ۳۳۔

محمد یونس۔ اس نے حکم دیا اور وہ موجود ہو گئے۔ اس نے اسکو ایسی یاد دہاری بخشی
 ۱۲۔ ۱۳۔ آیت ۵

مخلوہ ہو، ایمان ہی کے سبب ہم جان بچنے کے عالم خدا کی کلام سے بن گئے اس لیے کہ وہ خیریں جو دیکھنے میں آئیں ان حزیروں سے نہیں ہیں جو دیکھی جائیں، اعتراضوں کا جواب ۱۱۔ تحت ۱۳۔

[illegible]

یہں جو ہمارا عقیدہ ہے۔ وہ ہم عرض کر چکے اور یاد دہری صاحب تسلیم کر چکے ہیں ہم سب
 میں کہ نامیں خدا کی حمد میں کوئی ہے۔

محمود شمس اصول و تعلیم آری سماح

ممنونوا۔ یا نبیل کا ذکر آجلا ہے۔ در کیمو علی حوالہ باب ۱۵۔ آیت ۴۰۔ ۴۱۔ اور باب ۲
آیت ۱۹۔ استغنا باب ۴۸۔ آیت ۴۰۔ ۴۱۔ آیت ۱۱۔ گنتی باب ۲۵۔ آیت ۴
دوسری حوالہ باب ۲۴۔ آیت ۱۔

عبدالرحمن بن عبدالمطلب سے روایت کیا ہے۔
 ۱۔ آیت ۱۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۲۔ آیت ۲۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۳۔ آیت ۳۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۴۔ آیت ۴۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۵۔ آیت ۵۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۶۔ آیت ۶۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۷۔ آیت ۷۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۸۔ آیت ۸۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۹۔ آیت ۹۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰
 ۱۰۔ آیت ۱۰۔ الیوم کی کتاب باب ۱۰

۲۰۔ محفل ۳۰۔ بائبل کا خدا عادل نہیں دیکھائیں باب ۹۔ آیت ۲۵۔ خروج باب ۲۰۔
آیت ۵۔ رومیوں کا خط باب ۹۔ آیت ۱۱۔ سے ۱۳۔ نئی باب ۱۳۔ آیت ۱۱۔ استفادہ ۱۱/۱۲
سمائل باب ۲۲

مخدوم - یا نبیل کا ترجمہ دود اور انگلی ہے۔ ویدائیش باب ۱۱ - آیت ۵ - اصدائیش
باب ۱۸ - آیت ۲۰ سے ۳۳ تک - خروج باب ۳۳ - آیت ۲۰ سے ۳۳ تک - اور ویدائیش
باب ۳ - آیت ۲۸ +

باب ۲۰ - آیت ۸۸
 نمبر ۵ - یٰمَیْمُنُ کُلِّیْ خُذْ لِبَاسَکَ عَاشِیْ سَکَکَ لَا تَکُ مِنَ الْغَافِلِینَ
 آیت ۸۸ - خُذْ لِبَاسَکَ عَاشِیْ سَکَکَ لَا تَکُ مِنَ الْغَافِلِینَ
 نمبر ۶ - یٰمَیْمُنُ کُلِّیْ خُذْ لِبَاسَکَ عَاشِیْ سَکَکَ لَا تَکُ مِنَ الْغَافِلِینَ
 آیت ۸۸ - خُذْ لِبَاسَکَ عَاشِیْ سَکَکَ لَا تَکُ مِنَ الْغَافِلِینَ

منہو۔ ۱۔ بائبل ۹۷۔ جو کہ وہاں اور جگہ جگہ ہوا ہے۔
 کی کتاب باب ۹۔ آیت ۲۳۔ حشری ازل کی کتاب ۱۲۔ آیت ۹۔
 منہو۔ ۲۔ بائبل کا دوا شراعت کا کتابا ہے یہی سوا ایل باب ۲۸۔ آیت ۱۰۔ احمر ج
 باب ۷۔ آیت ۱۱۔ اور حشر ج باب ۱۰۔ آیت ۱۔

پیدائش ۸۔ آیت ۲۱ و ۲۲)
اب ہم یہاں پر بھیج دے گا کہ اعلیٰ نمونہ عرض کرتے ہیں۔ ناظر غور سے فرمیں

وہ لیکن اگر کوئی سمجھے کہ میں اپنی کیا ہے شہد کا کہتا ہوں وہ سیانی ہو اور ایسا ہونا اوشیہ ہے۔ تو جو وہ چاہتا ہے سو کرے اسے پاپ نہیں ہے۔

در قنیتوں ۱ باب ۷۔ آیت ۳۶ تا ۳۷ مائیکر می مطوعہ الد بادستہ (۵ صفحہ ۵) اور
اس کا نتیجہ اور عملہ دیکھو حضرت لوط علیہ السلام کا قصہ تو ربیبہ انیش ۱۹۔ آیت ۳۰۔
۳۸۔ ۳۹

جب بائبل خدا کو اس قدر الزام لگاتی ہے۔ اور انسان کے ذلیں اس کی عقیدہ کی کہ
بدنام کر دیتی ہے۔ انسان کی شرارت کو کوشش کرتی اور بدکاری اور بددعا شناسی میں دلیر
ساتی ہے۔ وہ ایک بچہ راہزنیتور ہے ہمارے کہ میں نے تجھ میں محسوس کی ہے۔ واسطے وہ
کسی طرح خدا کا کلام نہیں چوسکتی۔ اور نہ بدایت کی کتاب کھلا سکتی ہے۔ مگر وہ اس کے
برخلاف سہ نامہ کی ذات کو محمد عیوب کے پاک (مستحق) اور باپ اور اکیان سے رمت
سرب شکستی مان شرب اوہار نیا و کار ہی بتائے اور مقبولیت سے سمجھتے ہیں۔ وہ وہی کہ
عقل کو شرعاً میوای۔ روحانی شناسی کی لذت کھانہ والی۔ توحید کی عظمت اور توحید کی
لغات کو جس میں کہیں الائی ہے سبائیل وید ہی انشور کا کیا ہے وید ہی خدا کی کان ہے
ہر ایک انسان کو جسے راستی کی تائید اور روح کی شناسی منظور ہو۔ ماس خیر فیض اور نگاہ اقدار
سے سراسر او موطع ہوئے اسکے واسطے تو جو منزل فرماوے +

سے سیراب اور دھڑھکیے سے اگلے سے اگلے کیسوں کو روک دیا۔
 اے پرمانا مجاری کد اتریں سب کچھ بیٹھی بھاٹیو گے تھیں جاگے ہیں کہ اور تھیں نہ کہ کام کیاں ہیں
 درہنوں کے تار کا وہ سب داس عیسیٰ بخش عیسیٰ حیل ہوئے مار کر کہہ کرے گا سون میں عیسیٰ کو فوس مار
 حقیقہ سکنہ و ملک سنی سائنات کو کہہ کر نہ گھوٹی ہی سہاں کہ ماروں نہ دھاکو نہ کھجواں نہ تیر نہ

پیشگی سستی ملک کی سب سے بڑی اور بدترین بیماری ہے

پادری ۵۔ خدا کی ہستی پر یقین کرنا کی تعلیم کے بجائے وہ سب دوست کا بیروہ
مذاکرے اور دشواری سے سکھاتے ہیں۔ یعنی ان کی تعلیم یہ ہے کہ خود خدا ہی
سزا دیتے ہیں۔ کوئی ایسی چیز نہیں جو اس کا ظہور نہیں۔ اس کے سوا اور کوئی چیز
نہیں۔ جو کچھ اور جو نظر آتا ہے وہ صرف مایوسی ہے +
آریہ۔ پادری صاحب یہ بیان آپ کا بالکل خلاف واقعہ ہے۔ نہ ہم ایسا سمجھتا
ہیں۔ اور نہ ہمارا ایسا اعتقاد ہے۔ ہم ایسے ایمان کو ملعون سمجھتے ہیں۔ نہیں معلوم
کہ یہ سب کیا بے بنیاد باتیں آپ کس سے سنا کر کس کے ذمہ لگا رہے ہیں +
پادری ۵۔ ویدوں میں ایسی آیات بھی ہیں جن میں خدا کی بابت ایک
اعلیٰ خیال پایا جاتا ہے لیکن ہماری سلسلہ جہاں بھی ذکر ہو چکا ہے۔ ان کو
آلودگی سے خبر نہیں ہونے دیتا۔ ویدوں اور دیگر کتب مقدسہ کی تعلیم اسی قسم
کی ہے +
آریہ۔ ہم صداقت و گوئی پر جواب دہیت و گوئی میں اور شریعتی سلسلہ میں
جہاں تک میں نے ہر دوست کا مسئلہ ویدوں کا نہیں۔ وید پر اس کے مخالف ہیں
اور صرف وید ہی نہیں بلکہ تمام آراء و عقائد اس کے مخالف اور رد کرنا چاہتے ہیں
جب یہ حال تو خود آپ کے بیان سے ثابت ہے۔ کہ ویدوں میں خدا کی بابت جتنا
اعلیٰ خیال پایا جاتا ہے +
پادری ۵۔ سے ۷۔ ہم ان کتابوں سے چند حوالہ جات اقتباس کریں گے
تا کہ ہر ایک پر روشن ہو جائے۔ کہ فی الحقیقت ان میں کس قسم کی تعلیم ہے +
مختصر ۱۔ شاریریک ادھیا ۲۰ پاؤ ۲۰ سوتر ۱۱
مختصر ۲۔ شاریریک ادھیا ۲۰ پاؤ ۲۰ سوتر ۱۱
مختصر ۳۔ شاریریک ادھیا ۲۰ پاؤ ۲۰ سوتر ۱۱
مختصر ۴۔ تیسری برہمن شتر اول پیر ۲۹
مختصر ۵۔ تیسری برہمن شتر اول پیر ۲۹
مختصر ۶۔ تیسری برہمن شتر اول پیر ۲۹
دیگر اشارات کے لئے ہم اپنے پڑھنے والوں کو لکچر نمبر کا حوالہ دیتے ہیں۔ جہاں انکا
مفصل طور پر بیان ہے +
آریہ۔ ہم مناسب سمجھتے ہیں۔ کہ اصل سوتر نمبر کے ان کا صحیح ترجمہ تحریر کریں
महद्दी घ व ह ह्रस्व परि मे ड ला भ्याम
अ० २ पा० ३ १॥
ترجمہ۔ خدا اور دیگر گت کو رہنما اور پریمیڈل پرمانوں سے ایسا رہنما ہے
परात्तु तच्छते अ० २ पा० ३ ४१ ॥
ترجمہ۔ ہر گرتی سے اس گت کی بنیاد دینی جاتی ہے۔ یعنی گت پر گرتی سے بنا ہے
अं शो नाना व्य पदे शा द न्य घा चा पि दा शदा स
कि न वा दि त्व म धी व न रा के अ० २ पा० ३
स० ४३ ॥
مختصر ۲۔
ترجمہ۔ یہ بھی ایک رشی کا مت ہے کہ جو انش کے تل ہے
جیتن شکتی کے سبب سے۔ کیونکہ دانش کی توفیق و غیرہ لوگ ہر قسم کو برابرت ہو گئے ہیں
سوتر نمبر ۲۴ کا ترجمہ ہے جس کا اچھی طرح رد اسی ادھیا کے اسی پاؤ کے سوتر ۱۱
میں موجود ہے۔ اور سوتر ۱۲ میں سب سے آپ کے مخالف ہے۔ کیونکہ اس میں یہ لکھا

ہے کہ اگر جو ہر قسم ہو جائیگا۔ تو ہر قسم کو بھوکا کا الزام لگایا۔ حالانکہ ایسا نہیں ہے
کیونکہ یہ بات عام طور پر یہ ظاہر ہے کہ ہر قسم کو بھوکے سے بھوکے سے بھوکے سے
اور جو بھوکے سے بھوکے سے +
مختصر ۱۰۔ اچھے سوتر ۱۔ ادھیا اس ظاہر کیا ہے کہ جو ہر قسم ہر مائت کی گلیاں اٹکا
ہو لیئے جو کچھ کا طالب ہو۔ وہ اس گرتے کا مطالعہ کرے۔ اور پھر اسی یاد کے سوتر ۲
۳ میں ظاہر کیا گیا ہے۔ کہ ہر قسم کو کون ہے۔ جس کے جواب میں بیاس جی نے فرمایا ہے
کہ تمام گت کے سرن جسم وغیرہ کی گلیاں سے ہوتے ہیں۔ جو سب گت کو برکرتی
سے پیدا کرتا ہے۔ علاوہ ہذا رنگ۔ بھر۔ شام۔ اور پھر ویدوں کا گلیاں اٹکا
پر کا من کرتا ہے۔ دیا پڑھو سچا اندر دیا ہے وہی ہر قسم ہے۔ کیونکہ نہ تو گت
کی اوتھتی جو خود ہو سکتی ہے۔ اور نہ بھر ویدوں کے کسی جو کو گلیاں ہو سکتا ہے
ابتداء میں جو کہ تمام انسان جاہل تھے۔ بنا برآں ہمیشہ ہی نوع انسان کے گلیاں
کے واسطے وید مقدس کا گلیاں اسی پر مشورے سے۔ اور کسی سے نہیں کیونکہ اسے
کامل سب سے دیا اس کی پیک سولے کی کامل گلیاں (عقل کل) کے پس ہو سکتی
ہیں وہ سب گلیاں ہر قسم سے +
مختصر ۵۔ تیسری برہمن کا کوئی حوالہ لپے نہیں دیا۔ اور نہ ملاحظہ کرنے سے کوئی
پتہ ملا۔
مختصر ۶۔ تیسری برہمن اول تو غیر مستند ہے۔ دوم اپنے کوئی حوالہ نہیں دیا۔
پھر ہم کہاں تلاق کریں +
مختصر ۷۔ سوتیا غیر مستند ہے و دیکھو لکچر نمبر ۲ کا جواب صفحہ ۲ کا حاشیہ، اور
اس کا بھی کوئی ٹھیک حوالہ نہیں دیا۔ ہم بھی آپ کے لکچر نمبر کا جواب باصوبہ
لپے لکچر نمبر میں تحریر کر چکے ہیں +
آپ نے صفحہ ۸ سے ۱۰ تک اپنی عبارت درج کی ہے جو لکچر نمبر ۲ میں صفحہ ۱۰ سے
۱۱۔ اور لکچر نمبر ۲ میں صفحہ ۲ وہ پر لکھی ہے۔ بنا برآں اس کا جواب بیاس جی یہاں
مفصل سمجھ کر ناظرین کو جواب لکچر نمبر ۲ کی طرف توجہ دلاتا ہوں۔ اور اگر
زیادہ دیکھنا چاہو تو دیکھو سوتیا لکچر نمبر کا صفحہ ۲۵۸ سے ۲۹۹ تک
مطبوعہ بار سوم +
پادری ۱۱۔ ہم حسب معمول ویدوں اور ان کتابوں کے جن کو سوامی دیا نند
جی نے سچی تسلیم کر لیا ہے و دیکھو لکچر نمبر ۱ کے حوالہ جات کے احاطہ سے باہر
نہیں لکھے ہیں +
ہم اپنے پڑھنے والوں کو پھر یاد دلاتے ہیں۔ کہ جیسا ہم نے لکچر نمبر اول میں
کہا ہے کہ سوامی دیا نند جی گیارہ اپ نشد اور چھ درشنوں کو ویدوں کے
ہم پایہ مانتے ہیں +
آریہ۔ آپ بالکل اپنے اقرار سے ماسر ہو گئے۔ آپے پہلا لکچر نمبر کے بعد
پھر نہیں دیکھا ویاں دس اپ نشد ہیں و دیکھو لکچر نمبر ۲ کا صفحہ ۲۵۸ سے ۲۹۹
علاوہ ہذا ہم آپ کے بہت سے حوالہ رد کر چکے ہیں۔ و دیکھو جواب
نمبر ۱ سے ۱۱ تک +
پادری ۱۱۔ آریوں کا یہ بھی دوسرے سے کہ یہ کتابیں (مرا وچھ ورنو
سے شتہ) ایک دوسرے سے بالکل متفق ہیں۔ فقط متفق ہی نہیں۔ بلکہ وہ ایک
دوسرے کو منظور و مشرک کرتی ہیں۔ مثلاً ورنو شتہ دش میں انش کی مشیت۔
نیادرتن میں ان کی نفاذات۔ سائیکس میں ان کے اصل اور پتلی میں ان کے کتب نمبر

کہ کیا مونی کے وقت الہام کی ضرورت ہوئی پہلے نہیں تھی؟

یاد آؤ گے وقت الہام کی ضرورت ہوئی پہلے نہیں تھی؟

یا عینہی کے وقت الہام کی ضرورت ہوئی پہلے نہیں تھی؟

یوہیشور نے سب آنکھوں کے واسطے روشنی نکھائے کہ واسطے انواع و اقسام

کے غلے اور میوے پر سنے کے واسطے زمین زندگی بسر کرنے کے واسطے آب و ہوا

گل گلزار امراض و در کرنے کے واسطے نباتات - معدنیات - وغیرہ پیدا کیے جو تمام جمالی

ہیں تو کیا روح کے واسطے ابتدا میں کچھ پیدا نہیں کیا

کیا حسانی شاعری سے روحانی شاعری افضل نہیں؟

کیا جسمانی ہنر سے روحانی ہنر زیادہ افضل نہیں؟

کیا ڈاکٹری سے لوگ افضل نہیں؟

کیا سہلوانی سے عبادت افضل نہیں؟

کیا جسم سے روح افضل نہیں؟

کیا جب جسم کے واسطے خدا نے سب کچھ بنایا تو روح کی واسطے کچھ نہیں بنایا؟

اور اگر بنایا تو کیا اور کہاں؟

ان سب سوالات پر غور کر کے کے بعد جو غرضوں لالیجوں کے واسطے یقین

خالص ہے کہ کسی حق سینہ کو انکار نہیں ہوگا۔ کہ روح کے واسطے بھی ابتدائے آفرینش

سے ہی علم یا گیان یا ہدایت کی ضرورت تھی۔ ورنہ بعد کو محض بنیاد نہ تھی۔ کیونکہ

ابراہیمؑ مولیٰ کے وقت لوگ کچھ لکھے موجود تھے۔ داؤدؑ بھی پڑھا لکھا آدمی اور

شاعر تھا تعلیم عام تھی اور وہ خود بادشاہ تھا سلیمانؑ خود شاعر اور داؤد کا فرزند

تھا علیؑ کی وقت کبھی تعلیم عام تھی دنیا میں تہذیب پھیلی ہوئی تھی۔ نامی گرامی

حکما و فضلا و ہنرمند - ہر - ہونان میں موجود تھے۔ آرسطو - افلاطون - سقراط -

زردشت - بالہیک - و شبث - گوتم - جیسی کی تعلیم - ہدایت کا اثر کوئی

ذرا بھی غور سے مقصد سے نہ کر کے مقابلہ کرے۔ تو ایسے کہ مک شتاب اور

آفتاب ہر شتاب کا فرم معلوم ہو۔ علاوہ ہر ان تمام دنیا کے موجود مذاہب میں

مختلف طور پر جنی عمرہ عمرہ ہر میں یا اوپدیش میں - وہ سب وید مانے مقدس

و شاستر مانے متبرک میں موجود ہیں پھر ہم نہیں سمجھ سکتے کہ باوجود موجودی آفتاب

کے ان کی کیا ضرورت ہے۔ حالانکہ ان میں امرت زہر سے ملا ہوا ہے۔ نیم

حکیم خطرہ جان و تین خدا خطرہ ایمان ہے۔ اور ان میں صرف امرت ہی ہے نہ کہ

ام ذلتاں نہیں؟

خود تو ہر ایت وغیرہ کو عیسائی صاحبان مسیح کی نشانوں کے واسطے مانتے ہیں۔ دنیا

میں مانتے۔ جابجہ اہل میں کہتا ہے موجود شریعت کے اعمال پر تنکید کرتے ہیں۔ سو

لعت کے تحت ہیں یا پھر کہتا ہے۔ مسیح نے ہمیں سولی لینے شریعت کی لعنت سے

چھڑایا ہے۔ کلیتیوں باب ۳ - آیت ۱۱ - پھر کہتا ہے۔ شریعت مسیح کے نیچے

کو ہمارا استاد و پیر۔ ہر حسب ایمان آج کا تو ہم پھر استاد کے تحت ہیں نہیں رہتے کلیتیوں

باب ۳ - آیت ۱۲ -

یہ تو آپ کے بھی مسلک ہے کہ خدا کی ذات تغیر و تبدل سے بری ہے۔ تو

پھر اس کی صفات میں علم یا گیان تبدیل ہو سکتا ہے؟ گنا قانون قدرت بدل

سکتا ہے۔ اگر ان باتوں کا جواب بھی کہ نہیں۔ تو کیا اسکو الہام بدلنے کی

ضرورت ہو سکتی ہے؟

سراوان آریہ سماج - اور قدیم زمانہ کے مذہبی لوگ بھی یہی مانتے ہیں کہ وید گویا

میں قانون قدرت کا ہی بیان ہے۔ کسی ملک یا قوم یا شخص کی کوئی تواریخی داستان

ہنیک جن میں تغیر و تبدل ہوتا رہتا ہے۔ پس ایسا گیان کوئی انادی نہیں؟ اور

کس واسطے وہ تغیر و تبدل سے پاک نہیں؟ اور اس سے کوئی مذہب بالا بھی منکر نہیں

ہو سکتا۔ کہ وید کا کوئی حکم آج تک نہیں بدلا۔ اور زائیدہ بدلیگا۔ کیونکہ ایشور قدرت

کا مالک ہے۔ اور قدرت اس کی ملکیت ہے۔ اور کامل گیان سے تو انہیں قدرت

موضوع عبت ہے۔ اور وہی گیان دیدوں میں ہے۔ یا یوں کہو کہ وہ گیان وید ہے

جیسے مصنف کے علم اور اسکی تفسیر یا تعلیم وید میں فرق نہیں ہوتا۔ ویسے ہی ایشور

اور اس کے قانون قدرت اور اس کی تعلیم وید میں ذرا فرق نہیں ہوتا۔ سو واسطے

آریوں کی طرف سے دعویٰ اظہر من الشمس ہے کہ وید فقط الہامی ہی نہیں۔ بلکہ

انادی بھی ہیں۔ کیا وجہ کہ پریشور مانادی ہے۔ اور چونکہ کوئی ایسا وقت نہ تھا۔ اور

یہ ہوگا جن میں وہ گیان سے خالی تھا۔ جس سے صاف واضح طور پر نتیجہ ظاہر ہے کہ

کوئی ایسا زمانہ نہ تھا۔ کہ جس میں وید گویان ہو جو نہ ہو۔ بنا برآں ثابت ہوا کہ وید

الہامی ہیں اور مانادی بھی اور یہی ہمارا دعویٰ تھا۔

لکھنؤ کا جواب

یہ پاسکال لکھنؤ کا خدا کی ذات کے متعلق ہے جس میں انہوں نے تحقیقات کی

ہے۔ کہ۔ دیدوں میں ہر اوست کی تعلیم ہے۔ اس کے برخلاف نہیں۔ ہنگ ہر ایک

طالب حق کو جسے ائمہ و ہر ہر ہر ایک تحقیقات کرنی چاہئے۔ اور جو کتاب

ایشور کا گناں بتا دے۔ راہ راست دکھلا دے دھوکا دے۔ اور ایسی ہی کتاب ہر

وی الہامی اور سچی ہے اور وہی ایشور کا فرمان ہے۔ اور ایسی ہی کتاب ہر

ایمان لانا نشان ہے۔

اس حال کو مد نظر رکھ کر ہم انصاف اور محبت سے یاد رہی صاف کہے اگر اصول

پر مثال کریں اور ہمیں سابقہ تحقیقات کے باطن پر حق کو ایمان نافذ قیستے

یاد رہی ص ۷۴ - آریہ لوگ مانتے ہیں۔ کہ ایک اعلیٰ ہستی ہے۔ وہ ایک

ایسا قدوسہ جو ایسی مخلوقات کی جبر گیری کرتا ہے۔ ان کی حاجت بر ملا ہے۔ اور

ہم ان پر ایمان و محبت برسانا ہے۔ صرف یہی موجود حقیقی ہے۔ وہ عین اس

کی شان کے شایان ہیں۔ ہدایت اور دشگیری کے لئے آؤ خدا کی آنکھ اس پر

گنی چاہئے۔ اور اسی کو اپنے ایمان کی جائے قرار سمجھنی چاہئے۔ کیونکہ وہی ہر

رحمت کا خالق اور سب رزقوں کا مالک ہے۔ آؤ خدا کی آنکھ اس پر

ہے۔ اور جہاں تک دکھا جانا ہے یہ عین درست و سچا ہے۔ اس میں کوئی

خوف نہیں آسکتا۔ مگر ہمارا اعتراض یہ ہے کہ اس کے ویدوں اور ویدوں کی

قدیم میں تو اسکا سر ابرع نہیں ملتا۔

آریہ - ہم آپ کے بیان سے بہت کچھ اتفاق کرتے ہیں آخری فقرہ کا جواب

دینے میں کہ یہی ہمارا ایمان ہے۔ اور یہی سنے دیا کی پشکوں کا فرمان۔ اگر یہ چوہ

وہ منتر کون سے ہیں تو دیکھو

اس میں لکھنؤ نے نامی ہنگ جس میں ایک شیکر ہے زیادہ منتر

آرتھ سے مذکور ہیں۔ یہ کتاب ہر ایک مذہبی سماج سے جڑا ہوئی ہے۔ درجہ

ویدک منتر اور ہر ایک سے منکالیں +

اگر سے میں ان چیزوں کی جستجو کریں۔ تمہارا قیاس تو یہ کہتا ہے کہ اس جگہ آپنے
 اپنی بے علمی کا خود اقبال کیا۔ اور اعتراض کا موقع نہ دیکھ کر صرف بہرہ گوئی
 اور اثر خانی کا استعمال کیا۔ کہاں وید مقدس اور کہاں بے سے ہزنیات۔ وید
 ان فضولیات سے معرا ہے اور اگر تلاش کرنا چاہو تو یا بمبیل کا مطبخ ان فعلوں
 سے بھرا ہوا ہے۔ اگر یہاں مانگو تو غزل الفضلیات یا نزل الہنیات کو مطالعہ
 میں لاؤ اور خدا کے مقرب اور عظیم اور مقدس داؤد نبی کی محنت حرکت و حرکت
 ابن ہودے پر مسیح کو فخر ہے، جو ادبیا کی جو وہ سہلہ لبطا کے ساتھ عمل میں
 آئی دھبیان لگاؤ دسوا میل ۲۰۔ باب آیت، اگر درخانہ کتب ست ہمیں
 اشارت بس سنت +

یہاں حصہ جن میں آپ کے اعتراضوں کا جواب ہے اختتام کو پہنچا۔ اب ہم ویدوں
 کے الہامی ہونے کا ثبوت یعنی دوسرا حصہ شروع کرتے ہیں +
 الہام یا لکچر۔ آئندہ در دل کے اندازہ خدا تعالیٰ۔ انذیث اللغات و

مختصا +
 پادری کلارک صاحب فرماتے ہیں: کوئی زبان ان صدیوں گزر گئیں کہ اس
 خیال کے پیدا کرے کہ جو نہیں لگتا۔ کہ عالم اند اور عام روزمرہ کی بہت سی زبانوں
 کو مقابلہ کرتے۔ علم سنسکرت کی تعلیم اور اظہار کے پیشتر کچھ نہیں معلوم تھا۔
 اور اس لئے ان کتابوں کے لئے جو کہ تیس سال پہلے جرمنی میں ظاہر ہوئے
 ہیں بہت کچھ بھلا ہوا پیدا کیا۔ سات صدیوں کے جہاں کہتے ہیں ہم نہایت ہی
 شرفا سے ظاہر کرتے ہیں یعنی اس سنسکرت سے جس میں سب سے پورے علم ہیں
 یہ ایک ایسی زبان ہے۔ جس میں بڑی بڑی جہتیں اور عمدہ کنایوں نظم و نثر میں
 ہیں۔ اور محض دوسرے عرصہ سے یورپ والوں کو معلوم ہوئی ہیں۔ سائینٹ
 لکونج کا مطالعہ کیا کہ اب کیا جاتا ہے بیشک ہندوستان میں انگریزی
 عملداری کے تسلط کا نتیجہ ہے۔ کیونکہ سرکاری نوڈیٹ سروریم جو جس نے
 بہت سا خزانہ اس پورے علم کا جس کو کہ جہنم کی زبان والوں نے نہایت
 ہی عمیق تحقیقات و استقوال سے اپنی اور تمام زبانوں کے حل کر کے مفید بنایا
 تھا جسے کیا تھا، اور دیکھو گرامی پادری صاحب موصوف جیو ۵۰۰۰
 ایک اور فاضل محقق کہتا ہے۔ کہ جس طرح ایک علم نباتات کا جانے والا درخت
 کی عراس کی شاخوں کی تعداد اور اس کے تنکے گھیرے سے بتلا سکتا ہے۔ اسی
 طرح ایک زبان دان کی زبان کی عراس زبان کی شاخوں سے اور اس ملک کے
 رقبہ سے جس کے لئے ہی بتلا سکتا ہے۔ چونکہ اور کوئی زبان ایسی نہایت کامل اور
 ناخ در شاخ شاخوں میں مثل سنسکرت کے نہیں ہے۔ اس لئے تمام زبان
 کی رائے میں یہ زبان سب زبانوں سے نہایت ہی پورانی مودنا مانی گئی ہے +

دیکھو رشتہ العقبہ سافٹ صفحہ ۳۴۸ باب ماہ اگست ۱۸۸۷ء
 الفرو پادری صاحب بہادر نے اپنی زبانوں کی ترتیب کے مضمون میں بعض قدیم
 یونانی انسانوں کا مخرج سنسکرت سے لگالار اور حسب ذیل ریا رگ قابل
 توجہ دیا ہے
 آسمانی خدا کو یونانی لوگ یہ کہتے ہیں۔ اور اس بات کا خیال کرتا
 جاسکے کہ نزدیک آوا کے شاہ ہے۔ اس لئے لفظ نری اس دراصل ہی اس بچا ہے
 لاطینی ایسی خدا کو اس پیر یا جو پیر کہتے ہیں۔ اب ویدوں میں آسمانی خدا کو دیش جی
 کہتے ہیں +

اب ہمارے خدا باب کی اصلیت چھوٹی جو بہت حقیق کا باب ہے ظاہر ہوئی
 یہ ریا رگ میں اس لئے دیتا ہوں کہ عام قایم کردہ یہ رائے جنبش کھا جاوئے کہ
 عوام و فائر خواہ ملہم ہوں یا نہ ہوں بہرہ نجات ہی قدیم ہیں اور سب سے پہلی زبان
 میں لکھے گئے ہیں، نا یہ ہمارے کہ عبرانی قصہ جات نہایت ہی قدیمی ہیں۔ اور نہ
 یہ کہ عبرانی سب سے پہلی زبان ہے۔ بلکہ برعکس اس کے جیسا کہ گولڈزی ہی صاحب نے
 ثابت کر دیا ہے۔ کہ قصہ جات اخذ کئے گئے ہیں اور زبان خواہ دوسرے خواہ
 تیسرے درجہ کی حالت میں ہے۔ اب اس سیدائش کی کتاب کی کیا قدر ہے
 جس کی آدم و حوا کے شرائط قایم کرنے کے لئے یہ سند ہے۔ کہ چند خراب ہونے
 کر کے روئے یہ تمام زندہ مخلوقات کے ہمہ تن بانی بانی ہیں۔

یہ دوسری وارڈ صاحب فرماتے ہیں کہ سنسکرت کی دیا کر ن بے تعداد ہے اور
 لکھے والوں کی بدھی کی قابلیت اور تیزی کی مصداق ہے اور اصلی بات یہ ہے
 کہ شہد و یا اگر انہر میں اگر یہ لوگ۔ برومن۔ یونانی۔ اور موجودہ زمانہ کی انسانی
 قوموں سے سب پر کار بر ہو کر ہوئے ہیں۔ ان کی دشمنی نہایت عمدہ ہیں
 جوان کی لیاقت اور مددگار کے اعلا ثبوت ہیں، دیکھو عجارت سرکال
 دتا انگریزی مطبوعہ مدراس صفحہ ۵

سورس گزیر سے اصل کو یہ کا ایسا اعتقاد تھا کہ سب زبانوں کی اصل
 سریانی ہے۔ لیکن جس وقت سنسکرت میں مہارت حاصل کی۔ تب ہی یہ
 ہوا۔ کہ فارسی یونانی لٹن۔ جرمن وغیرہ زبانیں سنسکرت سے نکلی ہیں، اس
 آف دی سڈی آف انگلش صفحہ ۷۷، ایک محقق انگریز نے نہایت حقیق
 سے ثابت کیا ہے۔ کہ سنسکرت اور یونانی میں بڑی مشابہت ہے۔ یونانیوں
 نے اسے نفوں اور دیونوں کا حال بالکل سنسکرت سے لیا ہے اور کچھ الفاظ
 اور طریقہ تہذیب اور تائیت بھی اگر یہ ورثہ سے اخذ کیا ہے، اس میں
 لنگونج صفحہ ۱۷۵

سروریم جو جس صاحب فرماتے ہیں کہ سنسکرت کی وضع نہایت عجیب و غریب ہے
 یونانی سے وہ زیادہ کامل ہے۔ اور ان سے بڑھ کر وسیع ہے اور دونوں کی نسبت
 سستہ تر ہے (دسائیس آف دی لنگویج صفحہ ۱۸۸)
 برومن کچھ لکھتے کہ فرقہ کے میزور یا دی ڈی صاحب فرماتے ہیں کہ اب سہ علوم
 کی تحقیقات سے کل روز روشن ظاہر ہو گیا ہے۔ کہ قدیم زمانہ کی کل اصطلاحات
 مشرقی سے ہی پھیلی ہیں۔ اور زمانہ حال کے سنسکرت دانوں کی کوشش ہے
 بہرہ بخوبی ثابت ہو گیا ہے کہ یورپ کی موجودہ زبانوں کا مادہ و مخرج
 مشرق کی زبان (سنسکرت) ہے، ادبائیمیل ان انڈیا مطبوعہ نوبارک
 شہرہ ۷۰

لارڈ بان بر و صاحب بہادر فرماتے ہیں کہ ہندوستان کے برہمنوں میں
 ایک ایسی زبان جاری ہے جو ہر یونانی شاعر کی عبارت سے ہر طور فصیح ہے
 دسائیس آف دی لنگویج صفحہ ۱۸۸ +
 مسٹر مل صاحب بہادر فرماتے ہیں کہ سنسکرت کے الفاظ کی عورتی۔
 فارسی میں یونانی سے بہت مشابہت ہے اور مشابہت بصلحت کے دیتا
 نہیں ہے کہ جس سے یہ خیال کیا جاوے کہ جب ایک قوم نے دوسری قوم سے
 علوم و فنون لئے تو اس کے ساتھ ہی وہ بھی اخذ کر لی، بلکہ مشابہت زبان
 کی اصل لفظوں میں ہے۔ جیسا کہ اس لئے اعداد اور ان چیزوں کے نام کی

وہ نتیجہ جو گوتم جی نے منتر ۱۸ سے نکالتے ہیں۔ یہ ہے کہ وہ نادادی نہیں۔ لیکن ان کا ماننا ضروری وصف ہے کیونکہ ایک دانائے انیس بتایا ہے۔
 آریہ۔ یادری صاحب آپ کی عبارت ایسی خط ہے کہ اس سے کوئی صحیح نتیجہ نہیں نکل سکا۔ جب سوتر ۱۸ میں وہ یہ نتیجہ نکالتے ہیں تو وہ پہلی عبارت میں لکھتے ہیں سوتر کا ترجمہ کرتا ہے۔ سوتر ۱۸ میں منتر ۱۸ سے آگے سے معلوم ہوتا ہے کہ ایک سوتر اور منتروں کی بھی ترجمہ نہیں بنا سوتر کا دوسرا ادھیارا اور پہلا انگ سوتر ۱۸ پر ختم ہوگا۔ پھر یہ یہ کہاں سے لکھا ہے کہ سوتر ۱۸ میں وہ یہ نتیجہ نکالتے ہیں کہ بندہ انادادی نہیں کیونکہ اس میں ۱۸ کا کوئی سوتر ۱۸ بھی نہیں اب ہم اسی ادھیار کے سوتر ۱۸ کا ترجمہ کرتے ہیں۔ ساکنہ۔

سوتر ۱۸۔ ادھیارا ۱۸
 मंत्रायुर्वेदं प्राभारायवच्च

तत्प्रा। मारायमा स प्राभारायान् ॥ १८ ॥
 ترجمہ۔ وہ سب جگہ اپنا ایک سوتر ۱۸ کیان سے کیان سے ہیں جسے ان سے لکھا گیا ہو۔ ایور وید منتر کو دور کرتا ہے اور منتر ۱۸ ہے کسی کو اس کی صحت سے انکار نہیں۔ یہ ہے وید مقدس جو ایوری شانت اور ستا گیاں ہے۔ مسکا یا تو جو کہ ہے۔ کیونکہ دانائے کل نے انیس پرکاش کیا ہے اب دیکھئے اس طرح فقرات ایک کے تمام حوالے بے بنیاد ہیں۔

یادری۔ ۱۸۔ سی طرح ساکنہ درشن ۱۸۔ اور لکھ سوتر ۱۸ میں کپلا جی تپہ امادی ہونے کا انکار کرتے ہیں وہ کہتے ہیں۔ سبت نادادی نہیں کیونکہ وہ صریح غلطی معلوم ہوتا ہے۔ اور یہ نتیجہ نکالتے ہیں کہ ویدوں کے نادادی ہونیکا دعویٰ بالکل نامکن ہے (سوتر ۱۸)۔

آریہ۔ بہال بھی آپ کی منطق دان کا نمونہ ہے۔ جیسا سوتر ۱۸ کا نتیجہ پوتر ۱۸ میں اس طرح نکل سکتا ہے۔ سبب نہ تحریر کر کے کسی حوالہ کے ہم کو ساکنہ درشن ساہیو تال کرنا پڑا البتہ تحقیقات بسیار معلوم ہوا کہ ہند ایک علی بابا جیوں اور دنیا کے نہ سمجھنے سے ہے۔ پس ہم تمام شقائق سوتر یہاں درج کر رہے ہیں۔

बभित्य त्वेवेदानां काव्य त्वत्ते ॥ १८ ॥
 निजशक्तयभित्य कैः स्वतः प्राभारायम् ॥ १८ ॥

ترجمہ۔ ساکنہ درشن اور سوتر ۱۸ سے آہ
 نمبر ۱۸۔ ویدوں کو شیتا نہیں ہے۔ کار تو ہونے سے (یہ سوتر ۱۸ ہے) اس سے شروع ہو کر سوتر ۱۸ تک رد و دفع کرتے ہوئے کیل جی مہاراج سوتر ۱۸ میں صاف واضح طور پر فرماتے ہیں۔

نمبر ۱۸۔ یہ مشورہ کی سوچاؤں کیان شکتی سے پرکاشک ہونے کے سبب بد سوتر ۱۸ مان اور بت یعنی انادادی ہیں۔ کیونکہ یہ مشورہ کا گیان نادادی ہے اور وہ سب کال سے سر بہ شکتی ہاں ہے۔ آگے چل کر ایک اور بحث شروع کرتے ہیں سوتر ۱۸ سے ۱۸ تک

प्रतीत्य प्रतीतिभ्याम् नस्फोटकात्मकं शब्दः सू० २६ ॥
 पूर्वमि ह्यसत्त्वं स्वभित्य किं हो पेनेव घटस्य
 सू० २६ ॥
 ترجمہ۔ یہ سوتر ۱۸ میں ہے انکا جو پھر ونگ کو شیتا ماننے ہیں سبت کا گیان ہونے اور نہ ہونے سے کہ وہ جیسو شاکتک نہیں ہے۔

اسی طرح رد و دفع کر کے سوتر ۱۸ میں اس کا جواب دیتے ہیں۔ نمبر ۱۸۔ شبتکار نہیں ہے۔ بلکہ اس کا پرکاش ہوتا ہے۔ جیسے چراغ سے گھڑا اپنے چراغ کو گھڑے کی آئینہ میں نہیں کرتا بلکہ پرکاش پس شبت ہے۔ لہذا ثابت ہوا کہ آپ کے تمام اعتراض بے بنیاد ہیں۔

یادری ۱۸۔ یہ شبت بقول آریہ پر مشورہ سے آیا ہے۔ لیکن اس کی پڑی سوتو جی اس کو ناپاک ٹھہراتے ہیں۔ وہ کہتے ہیں کوئی آدمی رنگو بد یا بچر وید نہ پڑھے حکم شام وید کا اور اس کے کان میں پڑے تو۔ بعد ازاں اس نے اس وید کا خاتمہ یا ایک آریہ کا پڑھ لیا ہے۔ اس کا سبت ناپاک سے منوم۔ ۱۸۔ آریہ۔ اس بات کی ہم نہیں بلکہ خود منوم پڑی تردید کرتی ہے۔

वेदो पकरौ चैव स्वाध्यायै चैव नैव के। नानै शौघो
 सत्यध्याये छेममंत्रै बुचैव हि म० १० ॥ १० ॥

ترجمہ۔ وید کے پڑھے پڑھائے۔ سندھیا۔ آسان اور یو۔ نہا کیوں کے کرنے اور ہم منتر میں ادھیارے وٹے یعنی تعلیل اور رد و آگہ کبھی نہیں جاتے۔

پس وشلوک پر کھیت ہے۔ ہم اس کو نہیں مانتے کیونکہ وید کے دھرم کے مانک خلاف ہے شانت کیا دیتے ہیں۔
 वेदानपित्य मद्या यत्ताम् ॥
 یہ ویدوں کو تپڑھے تبھی تیاگ نہیں ہے۔ یہ ہم کسی کی بات نہیں ان کے علاوہ براہ منہ شلوک ۱۸ میں بلکہ ۱۸ میں ۱۸۔

یادری ۱۸۔ چاروں ویدوں میں شکتی کا نام وستان نہیں ملتا۔ ملکا توئی ایسا ذکر بھی نہیں ملتا جس کو استقبال سے کچھ مس ہو۔
 آریہ۔ یہ قول آپ کا درست ہے کسی آریہ کو اس کے انکار پر نہیں شیک وید کو بنیادی کا گمان ہے۔ اس میں راستی نام کو نہیں۔ بلکہ سرا یا ہستان ہے اور ننان سے کوئی یوری ہوئی نہ ہوگی۔ اور نہ وقت پر لکھی گئی۔ ورنہ مسج جیسے پیشگوئی کرنے والے آج کل ہزاروں رمال و فیرو ہیں۔ اور شمال مشرق میں ایسے لوگوں کا ایک محلہ آباد ہے۔ جہنی چاہے پیشگوئیاں کر لو۔ داناؤں نے سچ کہا ہے۔

چوں غرض آریہ نہ پوشیدہ شد
 انوس آپ لوگ ان باتوں کو جو صریح دھوکہ دینے والی۔ بنادوی۔
 ۱۸۔ انوں کے بھلائے والی محض بے سرو یا بے اعتبار ہیں۔ ان کو بھی ایمان کی بنیاد راستی کی وجہ جانتے ہو جو سرا یا محال ہے
 یادری ۱۸۔ ۱۸۔ پریشور اس نادادی گیان کی چند ایسی شکتیں ہیں جن کا خطاب بھی لگائے۔ اور قاتبین کی طرف ہے۔ اور جن میں ایک مارے ہوئے قمار باز کی نو اسدی کا ذکر ہے۔ اور بے ہمتی شریات میں جن کا غمزدہ ذیل میں دیا جاتا ہے۔ حصار و گو اکل کی مرس (دھیلی جوتی) بنے ہوئے دروازے پر کھڑے اور اس کے پاس سے رتا ہے جنات ہر مانی کر کے بنلائے کرنے چاند کے دن ملاقات سے کیا فائدہ ہے، اس قربانی پر گائیں موجود ہیں گائیں کی کاش کے درمیان کہا کر رہی ہیں، ہم حیران ہو کر پوچھتے ہیں کہ جلات نہ کوہ الصد میں وہ کونسی بات ہے جس کو پریشور کے گیان کا ظہور سمجھنا چاہئے
 آریہ۔ حضرت آپ نے کوئی توت یا خوالہ یا نمبر یا نشان کسی وید نہ کا نہیں دیا کہاں تلاش کریں۔ اور کس یادری صاحب سے پوچھیں۔ یا کس گرجا گھر کے

دھرم دہند دھرم کے رو سے پرہیز کرنا اتنا ہی ضرور ہے جتنا دیدک شام کو منظور ہے زیادہ مفعول اور بے بنیاد ہے۔ اور شامانے سے تو آپ کو بھی شاید انکار نہ ہو۔ مجھے یاد ہے کہ بروقت تشریف لائے لالہ روشن لالہ پیرشاریف لاکے پادری نازن صاحب بھی اس مرتبہ لکچر سننے آئے تھے۔ جہاں سیراں کو پیاس لگی تو ساج مندر میں ہی انہیں پینل کے گلاس میں پانی دیا گیا تھا۔ پس ایسے اعتراض سراپا بنیادہ اور مفعول ہیں۔ پادری ۱۴۔ جب کبھی ان کو داریوں کو، احتفال ہوتا ہے۔ کہ یہ خیالات تنہو گرداب برج میں لانا چاہتے ہیں تو بڑی خوشی ہے انہیں فوراً سلام کرتے ہیں بھلا ایسا بے فکرا نہ ایمان خود اس شخص کا یا اہل ہند کا کب بڑا پار کر سکتا ہے آریہ۔ یہ بات آپ کی بالکل درست ہے۔ اور یہی آریہ دھرم کا خیر ہے۔ بلکہ یہی آریہ سماج کا مبارک اصول ہے۔ درست کے گمراہ کرنے اور راست کے چھوڑنے میں ہمیشہ تیار رہنا چاہئے۔

جب کوئی خیال فاسد آریہ سماجوں یا آریوں کو بہت مجموعی یا فرد فرداً خدا خواستہ گمراہ کرتے لگتا ہے۔ تو ہم ان کو ملاخصب جھٹ پٹ دور کر دیتے ہیں آپ کی عیسائیوں کی طرح نہیں کہ خواہ کوئی مذہبی کتنے ہی غلط۔ بے بنیاد علم و عقل کے مخالف راستی اور ایمان نذاری کے دشمن ہر خواہ وہ کس قدر گرداب رنج میں لادیں خواہ قافلوں کے سامنے بات ہی نہ کر سکیں خواہ مفعول علم اس کے میرے میرے کر دے بے بنیاد ثابت کر دے تو بھی دنیاوی لالچ کے سبب اسے نہ چھوڑیں خیر باد کہیں۔ پس ایسا ایمان آپ کو مبارک ہو۔ ہمارا بطور اور نام مفعول باتوں کے اسے بھی سلام ہے۔ پادریوں اور دیگر کئی کٹ لوگوں کی حالت ارحہ ناگفتہ بہ ہے۔ ہم مفصل کسی اور ٹریکٹ میں ظاہر کر چکے۔ تاہم گیارہ برس دیکھا ایسے مذہبوں سے دنیا و دس کی ہر ہودی ہو سکتی ہے ہم اور کہاں تلاش کر چکے خود دیور وپ ہی اس کا سہارہ ہے۔ جہاں سید انجیل مقدس کی ہر کٹ سے لاکھوں کروڑوں لوگ دسیرہ ایچھی سٹ ناسک ہو رہے ہیں خود لندن سے ہی ۶۔۷۔ احبار عیسائی مذہب کی ہر دید میں لگتی ہیں۔ باوجود سولے صد ہا گرجوں کے لوگ کھانا کھا کر گناہوں سے نکالنا چاہتے ہیں۔ برخلاف اس کے سبک دیر معدس صد ہا ناسک جینی ہمدستی بت پرست گمراہی سے نکل کر دید و دھرم سیرا ایمان لائے اور روز بروز لائے جاتے ہیں۔ آریہ دھرم کی اس روشنی کے زمانہ میں بہ ترقی ہے۔ اور عیسائی مذہب کا یہ تنزل۔ امریکن عیسائیوں کی حالت بھی ناگفتہ بہ ہے۔ جہاں تک علم کی ترقی ہوگی عیسائی دس کا تنزل ہوگا۔ خدا کرے موجب اصول آریہ سماج کے دیا کایہ کاس اور ادیا کا بالکل ناس ہو جائے۔ پھر ہمیں کہ عیسائی دین کہاں رہتا ہے۔ میں جلد دل سے کہتا ہوں کہ اگر اس وقت آریہ خداوندی عروج سے پیدا ہوئے تو ایک شخص بھی بڑھا لکھا ان پر ایمان نہ لاتا۔ اور مسٹر بریل کے ایک سوال کا بھی جواب دے گئے کہ کاس اور کاس جو سوئے۔ آپس عیسائی دین اور آریہ دھرم کے حساب یہ تشریح۔

چراغ مردہ کی اور آفتاب کجا + بہ ہیں تفاوت رہا رکجا ست کجا بائیل کا مذہب نیکی اور بری کی تیز اخلاق اور خدا کے فرمان اور دعاؤں کے سزا و جزا کے درخت کو جس پر تمام انسانیت کی بنیاد قائم ہے جڑ سے سا کھڑا اس شخص سے عوض کسی اور کو نقصان پہنچانے کے ان کی بجات بھی گناہنور ہو جاتی ہے دینا کا مالک اور عدالت؟ اس نہایت مشکل سوال کا بدو من چل کرنے کے بائیل ایسا بھلا جواب دیتی ہے۔ جس سے آدمی کی معقولیت سے غرور قیل مونا پڑتا ہے۔

لکچر نمبر ۲ کا جواب

اس لکچر نمبر میں پادری صاحب نے ویدوں میں ایشورگیان کو تلاش کیا ہے یا یوں سمجھئے کہ ویدوں کے ایشور کرمت ہونے پر اعتراض کئے ہیں۔ ان کی تحقیقات کے یہ دو اصول ہیں +

۱۔ آیا وید الہامی اور انادی ہیں یا نہیں

۲۔ آیا وید پریشور کا گیان ہیں یا نہیں

ہم بھی مناسب سمجھتے ہیں کہ اسی قاعدہ کے مطابق ان کے اعتراضات کو سچیں اور جو صحیح ہوئے قبول کریں اور نامعقول کو مفعول ثابت کر دیں اور جو سچیں جس طرح ہم ویدوں کو الہامی مانتے ہیں اس کو ہم پادری صاحب کے الفاظ میں درج کرتے ہیں۔ آریہ لوگ ویدوں کا الہامی ہونا اس طرح پر نہیں مانتے جیسا کہ اور کتب مقدسہ الہامی مانتے جاتے ہیں۔ وید قبول آریہ پریشور کا گیان ہیں یا اس سے صاف روشن ہے کہ وید فقط الہامی ہی نہیں۔ بلکہ انادی بھی ہیں۔ کیا وجہ کہ پریشور انادی ہے۔ اور چونکہ کوئی ایسا وقت نہیں تھا کہ جس میں وہ گیان سے خالی تھا۔ اس لئے اس سے تو یہ نتیجہ نکلا کہ کوئی ایسا زمانہ نہ تھا جس میں وہ موجود نہ ہوں، یہ قول اور فرمان آپ کا بالکل ٹھیک ہے اور ہم اسی طرح ملتے ہیں مگر ایک خاص بات یہاں تھلائی ضروری ہے یعنی وید کس کا نام ہے +

واضح ہو کہ وید نام گیان کا ہے۔ کاغذ۔ سیاہی۔ حروف کا نہیں اور جلد کا چونکہ گیان ان علامات سے غیر ہے۔ بنا بران وید جس ان سے جدا ہے۔ اور وہ کہا ہے صرف گیان لینے جو وید میں گیان ہے وہ انادی ہے اور کاغذ تحریر قلم و دوات سیاہی وغیرہ سب مادی ہیں۔ پس اس گیان رویہ یوگا جوارادی کال سے اس اکال کے پاس ہے، اس سرشٹی کی آغاز میں بموجب انصاف قدیم کے۔ یا وکاری برمانا نے شری اگنی شری دیو مری آوت شری زمرہ جی یار دیووں کے متہ کرن میں بلجاط مہرب سیا یک ہوئے کے خود نہ کسی جو بیل یا کبریل کی معرفت پرکاشت کیا۔ اور انہیں کے ذریعہ دیا کا پرکاش حکمت میں ہوا اور درست دھرم پھیلا +

اس لکچر کا دو حصوں میں جواب دینے میں اول میں آپ کے اعتراض جواب بعد دوسرے میں ویدوں کے الہامی ہونے کے ثبوت +

رہتے۔ اور اب بھی کسی آریہ سماج کے ممبر نہیں۔ صاف صاف اسے اجناد میں چھپوا دیا کہ اس موقع پر ہم کو سوامی دیانند کی رجوع کی وفات کا کمال افسوس آتا ہے۔ اگر وہ چند دن اور زندہ رہتے تو وید دھرم کی بہت ترقی ہو جاتی۔

یاد دہی - ۱۱۔ ان کی کتابوں میں صاف صاف لکھا ہے کہ وید تمام دنیا کے آدمیان کے لئے نہیں۔ بلکہ خاص حقہ دار جماعتوں کے لئے۔ مگر ہمارے آریہ بھائی کہتے ہیں۔ کہ وہ تمام کے لئے ہیں۔ شہودوں کے لئے بھی۔

آریہ۔ جن کتابوں کو آریہ سماج۔ بلکہ آریہ تہذیب کے تمام فاضل بیڈت مستند دھرم شنگ مانتے ہیں۔ ان میں کہیں بھی آپ کے دعوے کا ثبوت نہیں دیا جاسکے۔ پر ماتما کے اوپر بیڈت وید کے مقدس میں جو کہ تمام حکمت کی ذرا بت کو دے سکتے اور شاد فرماتے ہیں۔ سوامی جی بیڑھاتے رہے۔ عمران آریہ سماج پر بھالے کو جان میں۔ اور یوں کہ طور پر قطع نظر کرنا کہ شہ زباؤں کے اس وقت بھی شہود ویش کستری درلوں میں قبول عوام آدین ہوئے آریہ بھائی پر بہن بددی سے ملقب کئے گئے ہیں۔ اور بڑے بڑے نامی بیڈت ان کی یہ بددی سوکار کر چکے ہیں۔ ہم آپ کی بیجا جند اور سب دھرمی پر سوال کر کے اور کہاں کہ لکھی بات جس راستی نام تک نہ آ رہے۔

یاد دہی - ۱۱۔ آج کل زمانہ کی روشنی اور ترقی کے باعث آریہ بیان کرتے ہیں کہ تمام آدمی بھائی ہیں۔ اور ایک ہی والدین کی اولاد ہیں۔ وہ ہم کو بتلا دیں تو سہی کہ یہ تعلیم ان کے پاک ویدوں میں کہاں ہے۔ آریہ۔ آج کل زمانہ کی روشنی سے نہیں۔ بلکہ وید وکت صداقت کے پھیلنے کے سبب ایک ہی پر ماتما کی پیدائش جانتے ہیں۔ مگر سب کو ایک ہی والدین آدم و حوا کی محاذ آندہ اولاد مانتے ہیں۔ دیکھو پادریوں کی قافلی کا علاج غمرا۔ اور ستیا رتھ پر کاش صفحہ ۲۰۷ سے ۲۱۳ تک، پس جس بات کو ہم مانتے ہیں اس کو پاس خاطر جواب پاک ویدوں سے ہی ثبوت کر دیتے ہیں۔ دیکھو وہ پاک تعلیم ویدوں میں یہ ہے۔

सना नो मे न्नः समितिः समानो समानं मनः सह
चित्त मे षो। समानं मे न्न मयि म न्न येवः समा-
नेन वो हवि षाजु हो मि॥ समानीव आकृतिः स-
माना हृदयानि वः। समान मस्तु पो म नो यथाव-
सस हा सति॥ ऋ० मे० १० अ० १२ सू० १४ ऋ० ३-४

نمبر ۳۔ قوجہ کلک سے منٹ لوگو تمہارا راست اور راست کے وجہ میں درود نہ پڑا اور ہر ایک کی بات منکر نہ ہو جو ذکر دینش پیش ہو۔ کہ جس سے بھول کو سکھ ہو اور جس سے بھول کے بل پر اکرم بدھی وغیرہ گن بڑھیں۔ تمہارا من سب پر انہوں سے درود رت پور شاد رہی جو۔

نمبر ۴۔ قوجہ کلک سے منٹو تمہارا پور شاد سب جوؤں کے سکھ کے لئے سدا ہو۔ جس سے میری آگیا یعنی وید دھرم کا منت پالن کر دے تمہارا سب بوا پر ہم نہت ہوں۔ کسی کو دیکھ کر دیکھ کر کہ کسی مت ہو ہر طرح سے سوامی ہو کر سب لوگ سدا کسی ہیں۔ اگر ایسا ہے یعنی ذات برادری کو فی حیر نہیں کہ وہ یا یاد دہی - ۱۱۔

کو عمل میں لانے کا حوصلہ کیوں نہیں رکھتے۔ جو ان مردوں کی طرح وہ میدان میں کیوں نہیں آتے اور بھائی کے حامی کیوں نہیں بنتے۔ اور کیوں نہیں مستعد ہوتے۔ کہ جو کچھ سرگزشت سے نہیں۔ وہ خدا اور ویدوں اور اس بھائی کی خاطر اس کے وہ ایسے شافی پرستار طلبگار ہیں۔ اپنی ذات کو لوگوں سے خارج کیا جانا کیوں نہیں منظور کرتے۔

آریہ۔ ہم قوم کے ساتھ ساتھ ترقی کرنا چاہتے ہیں۔ مگر خود گرد نا بھی نہیں چاہتے۔ اپنے ایمان کو عمل میں لانے کے حوصلہ آریہ لوگ کامل طور پر بچا لائے ہیں۔ جو ان مردوں کی طرح تمام برادری کے مذہبی معاملہ میں بیرواہ شنگ نہیں کرتے۔ اور صدق دل سے وید مقدس کے فرمان پر عمل کرتے ہیں۔ ہمارا تمام قوم ہذا نہ دبرک الہام کو مانتی ہے اور ہم بھی مانتے ہیں۔ فرق صرف اتنا ہے کہ انہیں تعلیم نہیں اور شاستر وکت قاعدہ کی دھرم کو سوامی ان کے پاس ہے۔ مشہد میں کوئی سماج نہیں تھی۔ مگر اب عرصہ ۱۷-۱۵ سال میں ہر ماتما کی لمبا سے ۵۰۰ سے زیادہ سماجیں اور ہزاروں آریہ موجود ہیں۔ اور اکثر ان میں سے بھڈن دل دھرم کے کالج برادر ہی کی لاج کی بیرواہ نہیں کرتے۔ اور حلال التعمیم وید مقدس پر قائم ہیں۔ امرت سر۔ لاہور۔ میرٹھ۔ ملتان۔ سہارنپور وغیرہ پور۔ شاد وید وغیرہ شہروں میں ایسے جوان مردوں دھرم اتھانوں کی سیکڑوں مثالیں موجود ہیں۔ جگہ نشور کی کیا ہے گاؤں گاؤں اب بہت دھرم کے حامل ہوتے جاتے ہیں۔ اور تکلیفات ہر ادھی کی کچھ بیرواہ نہیں کرتے۔ ایک آریہ ہر ماتما۔ جہاں سدا رہے سماج لاہور سے اپنے والدین کی وفات پر جب برادری نے رسومات رائج کر نیکو کہا بہ الفاظ فرماتے تھے۔ ایک طرف برادری ہے اور دوسری طرف بر مشوریں ہیں اس کی وید آگیا کو برادری کی خاطر کسی طرح نہیں چھوڑ سکتا خواہ میری کہ دن جدا ہو جائے۔

یاد دہی ۱۳۔ عقل انہیں کہتی ہے کہ اگر ایک بھائی جو ہر ان کے کوئی سے پانی بھر کر اپنی پیاس بجھا لے تو کیا ذرے۔ لیکن شاستر تو کہتے ہیں۔ کہ اسے کسی طرح اجازت نہیں کہ وہ جان سے جائے۔ کہاں ہیں وہ بہادر آریہ جو عقل کی رہنمائی پر ذات کی کچھ بیرواہ نہیں کرتے۔

آریہ۔ آپ نے کسی نا سنا کا حالہ نہیں دیا۔ اور شاستر کا بہار شاد سے تراتر اسکی شہادت آپ کی ذاتی عناد سے جبکہ بدولت آپ خواہ مخواہ کے انعام آریوں کے ذمہ لگا رہے ہیں۔ حضرت آریہ لوگ نہایت رحمدل ہوتے ہیں اور اسی رحمدلی کی بدولت ہنسیہ مفت پانی کے واسطے سیلیں لگواتے ہیں اور عام رنگدروں مسافروں کو پانی میلاتے ہیں۔ جو بڑے۔ چار۔ گوسے۔ انگریز۔ کہانی۔ یاد دہی۔ محمدی۔ یہودی۔ تمام آتے ہیں اور سیراب جاتے ہیں۔ رکاوت نا اجرت پانی پیتے ہیں۔ اور ان کی رحمت کے گونا گوں نہیں مگر دل میں قابل ہوتے ہیں۔ اور اس کی نظیریں دور کیوں حاضر آپ کے امر تر میں موجود ہیں۔ ایک گرجا کے پاس دوسرے پادری صاحب کے جگہ کے راستہ میں۔ شاید ان سیلیوں کے سرو دیانی سے آگیا جوش تعصب سرد ہو۔ چونکہ چوڑے دھیر غلط طبع ہوتے ہیں اور غلاطی ایسی نہیں دھوتے۔ اس واسطے وہ اپنا برتن اہل ہندو کے کنوئیں میں ڈال نہیں سکتے مگر مسلمان وغیرہ لو اکثر شہروں میں ہندوؤں سے یکساں پانی بھرتے ہیں۔ اور اہل ہندو ان سے کسی طرح کا برسر نہیں کرتے۔ آریہ

کا جو دیدار ہے۔ جس میں اس کے سامنے سے انکار ہے ہم خود اس تقیر کو نیا رد عمل کے مخالف جانتے ہیں۔ مگر دوسری طرح عین انصاف ماننے میں۔ اور جو بات کہ دیکھا جاتا ہے دوسری طرح کی تقسیم تمام دنیا میں موجود ہے +

مسلمانوں میں۔ متولی۔ شیخ۔ سپاہی۔ تاجر۔ خدمتکار۔ عیسائیوں میں۔ پادری۔ مذہبی۔ شریک۔ سرگشت۔ بددھوں میں۔ شیشی۔ پودھیا۔ دیش۔ سوداگر۔ ایرانیوں میں۔ برہمن۔ مانو برہمن۔ چترن۔ دیشی۔ باس۔ سودی۔ دسوا۔ آریوں میں۔ برہمن۔ ریشیا۔ دیش۔ سوداگر۔ غلام۔ کدو یا گاؤں پریش منہ سے ہوتا ہے اور علم و دیا باؤ دیا ہر ایک کام سے حکماؤں کے مزدور تک سمجھنے والے ہیں۔ علاوہ برہمن علم کا حاصل کرنا انسان کے واسطے سب کاموں سے ضروری ہے۔ کیونکہ بغیر علم کے انسان میں کوئی شرافت نہیں اور خدمتگار۔ دوہند۔ بہادر تینوں سے عالم کا درجہ کچھ بھٹ بڑھتا ہے۔ اس واسطے عالم یعنی برہمن کو اس سے نسبت دی گئی۔ اور ہے کیونکہ انسان کے جسم میں جس طرح کھ کا کام اچا رہتا ہے۔ ایسا ہی برہمنوں کا وہ پیش کرنا ہے۔

شیجات جسے قوت بھی کہتے ہیں اس کا بازو سے تعلق ہے۔ اور باصلاح حکم خصوصاً بازو سے منسوب ہے۔ اور بدک لغات میں لفظ باہو بازو کے لئے مل کے ہیں۔ پس جس میں قوت بازو زیادہ ہوگا۔ اسے بلوان یا راجنہ کہیں گے۔ اور لفظ کستری کے بھی ہی رفق ہیں۔ باس خیال ان کا ظہور مل یا باہو۔ یا بازو سے ظاہر کیا گیا ہے۔ جو پار کے واسطے سفر۔ دور دراز یا قہر رانی وغیرہ کاموں کی ضرورت ہے۔ حرکت کا تمام انحصار راتوں پر ہے انہیں تیس زور دینا میں تو جو پار کا کام ختم ہے۔ اسی واسطے ان کا ظہور راتوں سے بتلایا گیا ہے +

یہ تو قی یا خدمت گاری بہت ہی قریب ہے۔ اور جہاں محض سے مولے فکرت کے اور کچھ نہیں ہو سکتا اس واسطے شور پڑنے کا پائو سے نسبت دی گئی۔ یعنی انسانیت کے واسطے علم کچھ کام ہے۔ شیجات دوسرے درجہ پر اور تجارت تیسرے درجہ پر اور خدمت سب سے نیچے درجہ پر ہے۔ جس طرح انسانیت میں عجائز قواعد اور خواص اور نیز عجائز مقام کے منہ۔ بازو۔ زبان۔ پاؤں ہیں۔ اسی طرح انسانوں میں برہمن۔ کستری۔ دیش۔ سوداگر ہیں اگر کوئی قہر رانی کی نگاہ سے اس قدر قی تقیر کو دیکھے۔ تب وہ اس کی اعلیٰ ہدایت اور فاضلہ استعاروں سے آگاہی حاصل کر سکتا ہے۔ مفصل دیکھو دید بھاشا جوہرکا (صفحہ ۲۳۲)

پادری ۴۔ سوامی دیانند جی نے ان کے حق میں یہ بات اچھی نہ کی کہ انہوں نے ویدوں کے علاوہ اور بہت سی کتابوں کی تعلیم کو بھی بھیا مان لیا۔ اور انہیں کامل سند تسلیم کر لیا۔ اور انہوں نے آریہ سماج کی عمارت کا ایک جزدان کتابوں کے ستونوں پر اتار دیا۔ لیکن یہ کتابیں ان کے دعووں کو مضبوط کرنا تو کجا بلکہ بیوہ وغیرہ ہیں +

۱۔ پادری نہ صاحب اخلاق اور معقولیت سے آپ کو سول دور ہو سکے جاتے ہیں۔ یعنی کسی پر اعتراض کرنے کے بیوہ کوئی دانا ہی سے بعید ہے۔ واناؤں کا قول ہے۔

اول اندیش دان کلمہ گفتار + پائے پیش آندہ ہست پس یو آریہ سماج کی عمارت کی بنیاد وید مقدس کی تعلیموں پر ہے۔ اور کسی

کتاب پر نہیں مگر پائے آریہ سماج کی تصانیف۔ اور فلاسفوں کی تالیف کو وہ کتب بھی ہم نہایت عزت کی نگاہ سے دیکھتے ہیں۔ کیونکہ وہ بھی اسی فیض الہی کی برکات ہیں فالوس اور ہیں مگر نو۔ وہی ہے۔ البتہ کسی کتب کی جو تعلیم وید کے مخالف ہو۔ وہ ہمیں کسی طرح تسلیم نہیں۔ اور سب مخالفوں سے پہلے ہم ان سماج اس کی تردید کرنے پر موجود ہیں و دیکھو اصول خبر (پادری ۵۰۔ برہمن اور راجپوتوں کی ذاتوں کا بیان ذیل عبارت میں پایا جاتا ہے +

رگوید منڈل اسکٹ ۱۸۔ منتر ۲

رگوید منڈل اسکٹ ۴۴۔ منتر ۵

یہ تعلیم ذات کی ہمیشہ انہیں معنوں میں سمجھی جاتی تھی۔ جیسا کہ آج کل زنان معنوں میں جو آریہ بیان کرتے ہیں۔ و دیکھو سنگر آریہ اور سائن آچاریہ کی تصانیف +

آریہ۔ ہم فوس کرتے ہیں کہ بلا سوچے سمجھے پادری صاحب کیوں غیر مغیرہ حوالہ درج کر دیتے ہیں۔ جن سے سوائے ان کی ناواقف کے اور کوئی بات مانج نہیں ہو سکتی۔ رگوید کے منتر مغیرہ میں جس لفظ کا ارتھ آپ راجپوت دسندوں کی موجودہ ذات کرتے ہیں۔ وہ اصل سنسکرت ہے۔ جس کے معنی راجا کا گھر ہے۔ نہ کہ راجپوتوں کی قوم کیونکہ وہ چار ذاتوں میں کستری میں کوئی پانچواں درجہ نہیں۔ جب یہ حال ہے تو صاف ظاہر ہے کہ ذات کی تعلیم ہمیشہ انہیں معنوں میں لی جاتی ہے۔ جیسا کہ آریہ لوگ ماننے میں کہ آپ کے باطل خیال کے مطابق سنگر یا سائن کا حوالہ آپ کو دنیا مناسب نہ تھا کیونکہ پھر میرے صفحہ ۱۱۱ کا اشارہ کیا نہیں۔ مگر واضح ہو کہ سنگر آچاریہ جو ہم سے نہیں مانتا بلکہ شل مہر ان سماج کے کرم سے مانتا ہے و دیکھو جوہر ۱۱۔ اور اگر مفصل دیکھنا چاہو تو درن ہو ستھا مطبوعہ دیا دین میرٹھ ۱۸۸۵ء مطالعہ کرو +

پادری ۶۔ ۸۔ منوجی جن کو پٹت دیانند جی اپنی بڑی سند مانتے ہیں۔ بیان کرتے ہیں۔ دیکھو منوادھیائے اشلوک ۱۳ وادھیائے اشلوک ۱۳۲ وادھیائے اشلوک ۱۳۶۵۔ اور تیسرے برہمن وادھیائے اشلوک ۱۳۶۵۔ اور منوادھیائے اشلوک ۲۶۔ اور رشتہ چھ برہمن ۱۴۔ وادھیائے ۲۔ ۲۳۔ وغیرہ ہم اور بہت سی مثالیں پیش کر کے ہیں۔ لیکن ہم خیال کرتے ہیں۔ کہ یہی کافی و دانی ہو گئی۔ کیونکہ ان سے یہ بات ثبوت کو پہنچ گئی ہے۔ کہ دیوتہ کے مطابق پریشور نیا کاری نہیں +

آریہ۔ تیسری برہمن سند مذکورہ معنوں میں نہیں دیکھو اپنا لکچر صفر ۱ شت پتھ میں کہیں ایسا ذکر نہیں باقی رہے منہ کے شلوک ان کی بابت یہ عرض ہے۔

مہر۔ برہمن کے بڑے برہمن کستری۔ دیش۔ شورنگہ باہو و پاو سے ظہور ہوئے۔ یعنی گنوں سے

مہر۔ ناٹھی خیزنگ شور آدمی یعنی بیوقوف اور بد چلن اور شور یعنی خاک یہ متون والے ہیں +

یہ اور باقی دونوں شلوک مہار کے کسی طرح مخالف نہیں بلکہ گن کرم بھادانور + برتاؤ کو دیکھا کرتے ہیں

پادری ۸۔ یعنی انسان کی چار اہم مختلف درجوں میں ہے۔ اگر کوئی اونچی

نمبر ۱۔ ترجمہ - دیر و نرس سوال کا کہ کرتا ہے بھوکتا ہے جواب دیتا ہے کہ بھوکنا جدا ہے اور ہم کو اس کا پران جگت میں ملتا ہے۔

ترجمہ سیکر کی کے کارہیہ اور کارن ایک ہیں۔ ۱۔ منس شد کے سننے سے۔

अन्यार्थं न जैमिनिः प्रश्न आत्मानं भ्यो म पि चैव मेके ॥ प्रकृति आ प्रसि ज्ञा दक्षत्तारु परोधात वे दो अ-१ या ४ सू १८ - २४

ترجمہ نمبر ۲۔ جینی بہہ کہتا ہے کہ جو آدمی کا درشن اپنشد پر ماتا کے جاننے کے لئے ہے۔ اس میں اور اس کی سستی بھی ہے کہ اب نشد کے سوال و جواب سے بھی یہی بات ظاہر ہوتی ہے۔

اور یہ کہ کئی کا درشن برہم کی تحقیقات کے واسطے ہے۔ کیونکہ ایسا ماننے سے اب نشد کے دعوے اور مثال میں کچھ غلطی واقعہ نہیں ہوتی۔

نمبر ۳۔ بہہ بپنگ گو کہتے مستند میں سے نہیں ہے۔ اس واسطے ہم اسپر غور نہیں کرتے دیکھو کہ نمبر جواب صفحہ ۳۸ کا آخری نوٹ۔

نمبر ۴۔ تیری برہم ہست نہ کہتوں سے نہیں ہے دیکھو کہ اپنا لکچر نمبر ۱۱ صفحہ ۵۔ چھانڈو گیا آپ نشد میں ادھیہے کہ کوئی میں ملکہ اس کی نتیجہ تو یہاں شک اور کہندوں پر ہے۔ اس میں کل آٹھ پر ملکہ ہیں جس کے چھ پر ملکہ کو میں نے بڑھانا۔ کوئی نشتر جو برہم کی ملکہ کا نہیں ملا۔

نمبر ۵۔ کھوٹ نشد کے ادھیہے میں کوئی نشتر نمبر ۱۱ نہیں ہے۔ مان ادھیہے اور اس میں نمبر ۱ پر ایک واک ہے جبکہ ترجمہ یہ ہے۔

جو وقت انسان کسی کو مارتا ہے اس وقت جو غری جو کو مارتا تھا ہے اور جبکہ مارتا ہے جو لے کر رہا سمجھتا ہے وہ وہ دونوں طرح سے لوگ نہیں جانتے ہیں کیونکہ اصل میں جو ایک غری مادی اور غیر فانی مادی طاقت ہے وہ مرنی اور مرنی ہے بلکہ صرف مگر کا دیوگ ہوتا ہے اور اس کا مفصل ذکر واک نمبر ۱۸ میں اس سے پہلے بھی موجود ہے۔

نمبر ۶۔ واک حوالیات غیر مستند ہیں دیکھو کہ نمبر ۱۱ کا صفحہ ۴ اس واسطے ہم بالکل بجا حوالوں کی طرف متوجہ نہیں ہوتے ہیں۔

پس ہم ثابت کر چکے ہیں کہ قدیم زمانہ کے دشی نے ایسا نہیں مانا۔ اور اگر خدا خواست کسی نے مانا ہو تو خوشیوں کے ہی قول کے مطابق دید کے خلاف راستے دھرم ہے سبب یہ نہیں رکھ سکتی کہ جو نشد دیر ہی راستی اور حقوقیت کی بنیاد ہے۔ معصون کیو رگو پر مشول ۱۰ ان واک ۱۰ سکت ۱۱۹ مشر سے انکا انصار کو یہ مشول ۱۰ ان واک ۱۲ مشر ۱۲ ایسا جو وید ادھیہے ہم اسے ۱۰ تک۔

ویدوں میں پریشور کے پریم کا ہونا اصل میں تو خود یاد رہی صاحب کو بھی اقبال نے چنانچہ انہوں نے صفحہ ۵ پر سات حوالے ویدوں اور نشتروں کے لئے ہیں اور ہم نے بھی جا بجا اسی بات کو ثابت کیا ہے کہ ویدوں میں ایسا پریم نہیں ملتا اور جیہ اور پریم کا مبدہ کس حوالے سے ارشاد کیا گیا ہے۔

آخر میں یاد رہی صاحب کہتے ہیں۔ الوغض ہم دیکھتے ہیں کہ آریہ لوگ بیان کرتے ہیں کہ وید خدا کی محبت سے متھو رہیں۔ ہم کو بعض فقرات ایسے ملتے ہیں جن میں بہہ مان ہے۔

دیکھو صفحہ ۱۲۱ (۱۲۵) میں طرح یاد رہی صاحب کو کچھ اقبال ہے پریشور کو رکھا۔ کہ ہماری اس دیر ہی گوارش کو بڑھ کر کچھ بالکل جو خدا دہا۔ کیونکہ تمام دنیا میں صرف صداقت اصول تعلیم آریہ سماج

وید ہی نہیں جو خدا کے اوصاف کو تمام وکمال نہایت خوبی و خدائی سے بیان کرتے ہوئے ہیں۔ بوجہات ذیل سے سمجھاتے ہیں۔

اولاً۔ وید انسان کو فعل مختار بتلاتے ہیں۔ اور یہی بادی کر کے پریشور یا جیش کی طرح نہیں بھڑاتے۔

ثانیاً۔ پریشور سب سے بڑا انسان کا مالک اور حاکم ہے۔ جسے نیک و بد کام انسان کرنے ہیں اس کی مراد جزا دینا ہے۔ ہمارے فعلوں کا خود فاعل نہیں

ثالثاً۔ ویدوں کے مطابق ہر مائما کی قدرت انادی میں انادی زمانہ سے انادی روحیں اور مادہ موجود ہے اور ہر بے شکیتان خود لے سے وہ ہمیشہ ان کا نینتا رہا ہے یا جیش کی طرح ۵۔ ۶ ہزار سال سے ہی خدا دینا نہیں بن گیا۔ اور نہ دنیا خدا کا حصہ ہے۔

سابعاً۔ وید حقوقیت سے راستی کے قبول کرنے کی ہدایت دیتے ہیں۔ یا جیش کی طرح عقل کو ہرج بابل میں مقفل کرنے کی ترغیب نہیں دیتے۔

ان مشورہ بالا وجوہات سے وید مقدس میں پریشور کا پریم پریشور کا انصاف پریشور کا گناہان بلکہ وہ سب سے بڑا انسان ثابت ہوتا ہے۔ تو بے شک ہر ایک کے تعصب آدمی کا دل ان کی سچائی کا قائل ہو سکتا ہے۔ مگر سب دھرمی آدمی باوجود اس قدر صداقتوں کے بھی دنیاوی حیدر روزہ عیاشی کی خاطر سب کو قبول کرنے سے ملول ہوتا ہے۔ اس کے دل کی آنکھیں گناہوں کی تاریکی کے سبب مائی کو نہیں دیکھ سکتیں۔ حالانکہ وہ آفتاب سب سے زیادہ روشن ہے۔ اسے ہر مائما دینا کا پرکاش کر اور ادیا کا نیش۔

لیکچر نمبر ۳ کا جواب

یاد رہی صاحب نے اس لکچر نمبر ۳ میں بزم خودیہ بات ثابت کی ہے۔ کہ وید وکت پریشور دنیا کاری نہیں۔ ہم نے ان کا لکچر آغاز سے انجام تک پڑھا۔ مگر ان کی کئی دلیل سے بھی تسلی نہ ہوئی اور یہی وجہ ہے کہ ان کی تردید کرتے ہیں۔ ورنہ راستی کے قبول کرنے سے ہمیں کوئی انگڑائیں۔ البتہ انجام بھی تسلیم کرتے ہیں کہ یاد رہی صاحب نے حق ٹکٹا تھا اور کیا۔ ہم اس جواب میں ان کے دلائل پر غور کرتے ہیں کیونکہ ان میں کس قدر کمزوریاں موجود ہیں۔

یاد رہی۔ ۳۴۔ چاروں ویدوں کا کلی اتفاق ہے کہ پریشور نے آدمیوں کو چارہ اول میں پیدا کیا ہے۔ یعنی منہ۔ تانہ۔ زور۔ ران۔ ایتا۔ تو کسے دھرم ہے یہ دھرم والوں کو حاکم مطیع کرتے ہیں۔ کہ ذات کا مسئلہ برہمنوں کی ساخت نہیں ہے جیہ کہ ہمارے آریہ بھائی کو یقین دلانا چاہتے ہیں۔ تہہ تو ویدوں کا مسئلہ ہے اور صرف ان کے خلاف عبارت میں لکھا ہوا ہے۔ انسان کی ابتدا درشن کا بہہ انسان پرش سکنا میں جو رکٹ۔ سام۔ بھیر۔ اٹھو۔ چاروں ویدوں میں یکساں ہے۔ مندرج ہے۔

آریہ۔ اس بار سے میں ہم صرف بہت کچھ یاد رہی صاحب سے اتفاق کرتے ہیں۔ مگر صباں بھص کو کار و مار حق سے روگردانی ہے اس کے مخالف ہیں بے شک یہ مسئلہ کہ انسانی مدارج کی تعمیر بلحاظ لیاقت قارئین سے چھپا پھری گئی آریہ سماج کو تسلیم ہے۔ لیکن اگر صرف ذات کے لحاظ سے لڑائی اس تسخ

ہے اس کا جواب یہ ہوا کہ خود بائبل سے دے چکے ہیں کہ یہ سارے تعلیم اچیل کی ہے
 نہ کہ دیکر جیسے ہم کو سیکنا بقول مسیحیوں کے چھاتی ڈھابا۔ اور اس کی گرتی و ناری۔
 یہ اس قمار کو دیکھی ہی نہ آیا۔ دیکھو مٹی کی اچیل باب ۲۰۔ آیت ۱۵ سے ۲۶ تک
 جس میں مسیح کا رونے اور گلین ہونے کا مفصل بیان ہے کہ میرا دل نہایت غمیں ہے
 میری موت کی ہی حالت ہے۔ اس فقرہ سے گھبرائے اور اس پر ہاتھ ہونے کا
 اندازہ ہو سکتا ہے۔

اسی طرح یوحنا کی اچیل باب نہایت۔ یہ وہاں میری جان بچھرائی ہے۔ اور میں
 کیا ہوں اسے ناپ بھی اس بھڑکی سے بچا۔
 پطرس اور یعقوب اور یوحنا کو اپنے ساتھ لیا اور بچھرائے اور بہت اور اس پر
 لگا اور ان سے کہا میری جان کا غم موت کا سا ہے۔ تم یہاں بٹھرو اور جاگتے رہو۔
 اور وہ کھڑا آگے جا کر زمین پر گر پڑا۔ اور دعا مانگی کہ اگر ہو سکے تو یہ بھڑکی مجھ سے
 مل جائے۔ اور کہا ہے۔ باب سب کچھ مجھ سے ہو سکتا ہے۔ اس پر ایل کو مجھ سے
 مثال دے۔ اور مرقس باب ۱۶۔ آیت ۷ سے ۷ تک کہ کہہ کر سے زید اور سائے عمر کو
 نہ مارے خالہ کشاکش ہو لید کو۔ چوری کرے اور اس پر کرنا کی یعقوب تین سال
 کی قید ہو محمود و عینے پس یہ سراسر اندھیرا اور ظلم بائبل کے ذمہ عاید ہو سکتا ہے
 نہ کہ خداوند یہ مفہم پر دیکھنے کی ذہنی کی تیز حاصل کی اور نہ اور حال
 کوئی شیطانی لے کر چھڑا اچیل کرتا رہا بلکہ عام ہی نوع انسان نامزدہ گناہ
 مجرم ٹھہرائے گئے۔ کہ یہ ایک پاکہ اچیل کے سارے اچیل ہیں۔ اس سے بڑھ کر بدی بھی
 صفحہ دینا نہ ہوتی اور نہ وہی۔ پس یہ تعلیم کہاں سے ملتی ہے۔ اور اس پر تصانی
 کا خرچ کون ہے۔ کس کتاب سے ایسے بے بنیاد الزامات بدی پر لگتے ہیں۔ اس سب
 کا جواب یہ ہے۔ کہ بائبل بائبل۔ بائبل واسطے ضروری ہے کہ ہم اس کی تعلیم سے
 اجتناب کریں۔ اور لوگوں کو اس میں ملکہ رخصتی سے بچا دیں۔

یادوری۔ ۸۔ ۹۔ مگر ایک اور ان سے بڑھ کر اچھڑا ہے جو ابھی ہم پیش کریں گے
 آریہوں کی کتابوں میں یہ لکھا ہے۔ کہ یہ پیشو وہی خود نہایت چیز ہے۔ اس کے سوا
 اور کچھ نہیں جو کچھ نظر آتا ہے وہ بائبل ہے۔ نہ کہ ایک جاگہ اور نہ ایک شے میں برہم
 روح رہا ہے اور صرف برہم ہی ہے۔ اگر وہ خود سب کچھ ہے۔ تو اس کی محبت اپنی
 مخلوقات پر ناممکن ہے ذیل کے فقرات سے روشن ہے۔ کہ اس مضمون پر ان
 مقدس کتابوں کی کتابت تعلیم سے ہے۔

تیسرا۔ اشارہ ایک اور جگہ ۱۲ سوتر ۷
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵

یہ وہ مسئلہ ہے جو بایں مئی سے صاف صاف طور پر لکھ دیا ہے۔ وہ ویدوں
 اور کتابت انہی سے کہہ رہے ہیں اور رگ۔ یجر۔ شام۔ اور ویدوں کا پرکاش سکت
 ہم رگ وید کے پیش منکث سے اقتباس کرتے ہیں۔

اگر یہ۔ افسوس کہ یادوری صاحب خود ہی صفحہ ۹ کی سطر ۶۰ میں اس کی تردید
 کرتے ہیں۔ چاہے وہ لکھتے ہیں اور آریہ اس بات سے واقف ہیں۔ ماسی سے بڑے
 زور و شور سے اس بات کا ذکر خدا خود ہی ہر اک چیز ہے۔ انکار کرتے ہیں۔ انکا
 لانا لوانا کا قول ہے کہ یہ روح اور موجود اس سے انکا ایک چیز ہیں۔ اگر یہ لوانا
 کا فائدہ ہے کہ اس بات پر اصرار کیا کرتے ہیں۔ مگر یہ بھی انھوں نے اصرار کیا

جواب دیا ضروری ہے۔
 آریہ و مہر صاحب پیدائش تک۔ میری سوامی جی ہمارا جس نے نہایت زبردست ہوتوں
 سے ویدائیت و مہاوتہ و ازل تک۔ ہر ہم کی کتابت کی تردید کی ہے۔ اور اس کی
 مکررہ تعلیم سے ناواقف لوگوں کو بھایا۔ علاوہ ہر اس ستیا رتھ پرکاش کے (صفحہ
 ۱۱۳ سے ۱۱۴ تک) و صفحہ ۲۰۹ سے ۲۱۰ تک بھی مفصل اس کی تردید کی ہے یا تو لوگو
 کی ہم مفصل نشر کر رہے ہیں۔

تیسرا۔ اشارہ ایک اور جگہ ۱۲ سوتر ۷
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵

یہاں جی نے کیا کوئی سند نہیں دیا۔ نا تو ویدوں کو مانا ہے نہ کہ ویدوں میں جو ہر ہم کی کتابت انہی سے کہہ رہے ہیں اور آریہ اس بات سے واقف ہیں۔ ماسی سے بڑے
 زور و شور سے اس بات کا ذکر خدا خود ہی ہر اک چیز ہے۔ انکار کرتے ہیں۔ انکا
 لانا لوانا کا قول ہے کہ یہ روح اور موجود اس سے انکا ایک چیز ہیں۔ اگر یہ لوانا
 کا فائدہ ہے کہ اس بات پر اصرار کیا کرتے ہیں۔ مگر یہ بھی انھوں نے اصرار کیا

تیسرا۔ اشارہ ایک اور جگہ ۱۲ سوتر ۷
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵

یہ وہ مسئلہ ہے جو بایں مئی سے صاف صاف طور پر لکھ دیا ہے۔ وہ ویدوں
 اور کتابت انہی سے کہہ رہے ہیں اور رگ۔ یجر۔ شام۔ اور ویدوں کا پرکاش سکت
 ہم رگ وید کے پیش منکث سے اقتباس کرتے ہیں۔

اگر یہ۔ افسوس کہ یادوری صاحب خود ہی صفحہ ۹ کی سطر ۶۰ میں اس کی تردید
 کرتے ہیں۔ چاہے وہ لکھتے ہیں اور آریہ اس بات سے واقف ہیں۔ ماسی سے بڑے
 زور و شور سے اس بات کا ذکر خدا خود ہی ہر اک چیز ہے۔ انکار کرتے ہیں۔ انکا
 لانا لوانا کا قول ہے کہ یہ روح اور موجود اس سے انکا ایک چیز ہیں۔ اگر یہ لوانا
 کا فائدہ ہے کہ اس بات پر اصرار کیا کرتے ہیں۔ مگر یہ بھی انھوں نے اصرار کیا

تیسرا۔ اشارہ ایک اور جگہ ۱۲ سوتر ۷
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵
 تیسرا۔ بجاوت کتابت ادھیہ ۱۳ و ۱۵

ہوئے چاکر اچھل کے پادری یا عیسائی یا کیتی کسٹ لوگ جن کی نجات یا خدا کے ساتھ بقول بائبل کے کسی طرح بھی ممکن نہیں گئی یا جائیں نیا کاری پر مشور عدالت سے کبھی نہیں جو گنگا +

پادری ۷۰ - علاوہ ازیں اس سے یہ بھی پایا جاتا ہے کہ انسان صرف اپنے اچھال کی جڑ ہی نہیں یا تا۔ بلکہ وہی کرم کرتا ہے جو پر مشور نے اس کے لئے مقرر کئے ہیں یہاں تک کہ ان کو مرضی اور اپنے کاموں پر کسی قسم کی آزادی نہیں +
آریہ۔ یہ خیال بالکل باطل ہے اور ست شاستروں کے خلاف جوئے سے وانا کے ماننے قابل نہیں چنانچہ وید میں ارشاد ہے +

कुर्वन्नेवह कर्म्मणि जि जी वि चे च्छत ॥ समा एवे त्वयि बोधे तो रिते व क र्मे सि प्यते ॥ ४० ॥ ४ ॥ २ ॥

ترجمہ۔ پر مشور اگیا دیتا ہے کہ منش سو برس برہمت جب تک زندہ رہے تب تک کرم نہ کرنا سوا چیتے کی اچھا کرے۔ پس صرف ہم ہی آپ کی رائے کے تحت جان نہیں بلکہ تمام رشی مہر جی تھے کہ جو حکمت تیار کرنا اس اعتقاد کے برخلاف برہمت دیتا ہے کہ انسان کام کرے جس محل مختار ہے۔ اسی واسطے جزا و سزا قرارنا بران آپ کا قول کسی طرح قابل اعتبار نہیں +

پادری ۷۰ - اس امر کے متوجہ میں فقرات ذیل کا حوالہ دیا جاتا ہے۔ شادریک اودھیا ۲ یا ۳ سوتر ۷۱ اور ۷۲ اور ۷۳ و ۷۴ میں صاف صاف یہ تعلیم حاصل ہوتی ہے کہ انسان کو یونی کپ نہیں ملتا۔ جو کچھ اسے دیا جاتا ہے۔ اس کے اپنے اختیار میں نہیں ہیں۔ بلکہ خدا سے مقرر ہو چکے ہیں۔ اس تعلیم کی رو سے یہ جاننا کہ خدا محبت ہو سکتا ہے نہایت ہی دشوار ہے +
آریہ۔ حضرت اس میں اپنے کمال غلطی کی اور بلا سوچے سمجھے انصاف اور راستی کی طرف سے انھیں سو نہ کر رہے تھے قائم کی۔ ہم اصل سو نہ ترجمہ کے تحریر کرتے ہیں۔ غور سے مطالعہ قدس میں لائیں

नात्मा सु ते नित्यत्वा च्छताभ्यः ॥ २ ॥ पा ० ३ सू ० १७
परात्तुत्वे च्छते ॥ २ ॥ पा ० ३ सू ० १९ ॥
क्रत मयन्तो ये चास्तु विहि त म ति षि ड्वैय च्छा दि भ्यः । म न्तु व रात् ॥ २ ॥ पा ० ३ सू ० १४ ॥
अ ० ३ पा ० ३ सू ० १२ ॥

ترجمہ ۱۔ ترجمہ جو آتما کی اپنی نہیں ہے۔ کیونکہ نہیں سنی اس واسطے کہ وہ نہ ہے۔ لشریتان (دوید) قدس سے اپنا سنی گئے ہیں +
ترجمہ ۲۔ میں سوال ہے کہ جو کچھ کرم کریم سے گئے اگر ایسا ہے تو ایسا ہی حسب وظلم کا الزام لگتا ہے۔ حالانکہ ایسا نہیں ہے۔

ترجمہ ۳۔ میں سو ترجمہ ام کے اعراض یا خیال کا حوالہ ہے کہ کرم چیلے جن میں پہلے گئے ہیں ان کی اپنی ہے۔ سو نہ گئے کرم نہیں بلکہ گئے کرموں کا پیل ہے پاپ وین کی منہ اور جو اپنے والا ایسا ہے۔ اس واسطے کہ حضرت یا ظلم سپر عاید نہیں ہو سکتا۔

ترجمہ ۴۔ میں سو ترجمہ ام کے اعراض یا خیال کا حوالہ ہے کہ کرم چیلے جن میں پہلے گئے ہیں ان کی اپنی ہے۔ سو نہ گئے کرم نہیں بلکہ گئے کرموں کا پیل ہے پاپ وین کی منہ اور جو اپنے والا ایسا ہے۔ اس واسطے کہ حضرت یا ظلم سپر عاید نہیں ہو سکتا۔

صدائق اصول و تعلیم یہ محل

برہم کا آتش نہیں۔ یاد رہی ہے ان ہر چار سو نوں کا بے طرح اور بے ترکیب بے قاعدہ طور سے اصلی نہیں صرف بناوٹی ترجمہ لکھا ہے۔ حضرت کو یہ بھی معلوم نہیں کہ کون سو ترسوا لالت اور کون اس کا جواب۔ ناظرین غرضی حق و باطل میں امتیاز حاصل کر سکتے ہیں۔ کہ پادری صاحب تحقیق شاستر میں کہاں تک تھے ہیں۔ یہاں پر مناسب ہے کہ نوں کے طور پر کچھ بائبل کے غور کے ظلم و جور و بے انصافی کا خلاصہ کیا جاوے تب نوح نوح لولا کہ گناہ ملعون ہوا۔ وہ لینے بجایو اسکے نما سوں کا غلام ہو گا۔ (دیرالست ۱۱) کہیں کہ میں خداوند ترا غیور خدا ہوں۔ اور باپ دادوں کی بدکاریاں ان کی اولاد پر جو مجھ سے عداوت رکھتے ہیں تیری جو بھی میت تک پہنچاتا ہوں۔ (دخروج ۱۱) اور جب ہنوز لڑکے نہ پیدا ہوئے اور نرنیک و دیگر کے فاعل تھے۔ کہ جن پر خدا کا ارادہ جو کاموں پر نہیں بلکہ بلائے دوسے پر موقوف ہے قائم ہے تب ہی اس سے کہا گیا کہ بڑا چھوٹے کی قدرت کو گنگا جیسا کہ مہر ہے کہ میں نے یعقوب سے محبت رکھی اور عیسوی سے عداوت رکھا۔ تک لکھ کہ حضرت پوروس محل طور پر قرار کرتے ہیں کہ اس ہم کیا کہیں کیا خدا کے لیاں ہے انصافی ہے وہاں پر اس ظلم سے صاف اثر کرنا پڑا۔ مگر عیسوی حکمت سے ملاتے ہیں کہ ایسا نہ ہووے۔ کہ وہ سوئے سے کہتا ہے کہ عیسوی کا چاہتا ہے اس پر رحم کر دینا۔ اور جب یہ کہتی چاہتا ہوں اس پر رحم کر دینا۔ پس یہ نیا جانتوں سے نہ ڈروائے والے بلکہ خدا سے رحم پر موقوف ہے۔ کہ نہ کہ کتاب میں وہ فرعون سے کہتا ہے۔ کہ میں نے اس لئے تجھے برپا کیا ہے کہ تجھ پر اپنی قدرت ظاہر کروں اور میرا نام تمام تر دوسے زمین پر مشور ہووے پس جس پر وہ چاہتا ہے رحم کرتا ہے اور جسے چاہتا ہے سخت کرتا ہے۔ (درومیں کا خطبہ ۱۱) لیکن خداوند نے فرعون کے دل کو سخت کر دیا۔ اس لئے ان کا جانا نہ جانا۔ (دخروج ۱۱) اور جب فرشتے نے اپنا ہاتھ بڑھایا۔ کہ یہ دشلم کو تباہ کرے تو خداوند بدی کرے کہ تباہ اور دلوئے جب اس فرشتے کو جو لوگوں کو مارتا تھا دیکھا تو خداوند کو کما دیکھ گناہ تو میں نے کیا۔ اور یہ مجھ سے ہوئے بران بھیڑوں کا کیا تصور (دیکھئے آخر خدا کے ظلم اور نادانی کا اقرار ہے) سموایل ۲ باب ۲ آیت ۱۵ (۱۱)

پھر لکھا ہے۔ کون ہے جو کہتا ہے اور وہ ہوتا ہے۔ جس وقت خداوند نے اس حکم نہیں دیا کہ اللہ تعالیٰ کے منہ سے نکلا اور بران نہیں نکلتا۔ (یرمیاہ کا فوج باب ۲۰ آیت ۲۳) اور پھر لکھا ہے۔ میں ہی روشنی کو بنا تا ہوں اور تاریکی پیدا کرتا ہوں۔ میں سلاسی کو بنا تا ہوں اور ظلم کو پیدا کرتا ہوں۔ میں ہی خداوند ان سمجھوں کا بنانا ہوں (یشیاہ ۴۵ آیت ۷)۔ ان تمام آیات پر غور کرنے سے ہر ایک دانا اور سمجھدار آدمی جان سکتا ہے کہ بائبل خدا پر کیا کیا الزام لگاتی ہے۔ اور کن کن خرابیوں اور گناہوں کا اسے مصدر بتلاتی ہے۔ بائبل انسان کو جو ڈھکھرائی ہے اور گناہ کہ نہ فرماتے بے قصور بتلاتی ہے۔ بھلا اس سے بڑھ کر بدی بھلائے والی تھکیم اور کمان لہو کی (ناس) کے ساتھ دیکھو یوحنا کی انجیل باب ۱۱

پادری ۷۰ - اگر فی الحقیقت اس کا منہ اسے سنا ہے تو یہ سنا اور وہ میں سنا کرتا رہتا ہے وہ جسے اچھی کا تم نہ کرنا۔ تاکہ میں ان کا اجر دیکھ سکے کہ ان میں سے بقول کہ یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ بعضوں سے بدی کر دیتا ہے اور بعضوں سے بدی پس ہم جس طرح مانیں کہ خدا محبت ہے۔ کہ یہ ایک تمام اعراض بائبل کی تعلیم سے ختم پوشی و اغماضی ہے۔ ہم بھی

کی ایسی ہی ہڈیاں ہیں ہونگی کیونکہ وہ خود ہی اناجیل میں ایسا ہی فرماتا ہے۔
 ”اس نے انہیں جواب دیکھے کہا کہ اس زمانے کے بدادرمکار لوگ نشان
 دھندلے ہوئے ہیں۔“ اسے ریاکاروں کو آسمان کی صورت کو امتیاز کر سکنے جو
 پردہ پوشوں کی نشانیاں نہیں دیکھتے کہ سکتے اس زمانے کے بدادرمکار
 لوگ نشان دھندلے ہوئے ہیں۔“ (یعنی کی انجیل باب ۱۶:۱۲) اگرچہ ان کے
 ایسے الفاظ سے صاف ظاہر ہے کہ وہ کس قسم کی محبت سے تلاس کرے
 ہیں۔ اور راستی سے انہیں کس قدر روشنی ہے۔ مگر پھر بھی ہمیں بہرحال
 ہنسنے کے ان اعتراضوں پر غور کرنا ضروری ہے۔

یاد رہی۔ ہم۔ ہم۔ خدا محبت ہے ہم اپنے ارد گرد ہر ایک طرف
 اس بڑی حقیقت کی نشاوت پاتے ہیں۔ ہمارا اپنا دل ہم کو اس بات سے
 قائل کر رہا ہے کہ یہ محبت ہم کو اسلئے عنایت نہیں ہوتی۔ کہ نبی انسان اس
 لئے منتخب ہیں۔ بلکہ وہ ایک کریمانہ عطیہ ہے۔ اور نہ اسلئے کہ ہم اس کے
 جقدار ہیں بلکہ اسلئے خدا ہمارا ان اور ہر شے ہے۔

آریہ۔ الیہ اور اسکا پریم ایک ایسا مسئلہ ہے۔ جسکے ہر ایک پہلو کو
 ہمیں نہایت غور سے پکارنا چاہئے۔ پرمانہ کی نسبت اکثر باتوں کے سمجھنے
 میں انسان غلطی کرتا ہے اور یہ غلطی اسکی روحانی تاریکی کا باعث ہے
 پریم ایک علت ہے اور وہ بغیر کسی لگاؤ کے نہیں ہوتی اس جگہ ناظرین سوال
 پیدا ہو سکتا ہے کہ پریم کی ضرورت ہے ہم سے کیوں پریم کیا اور اسکی کیا وجہ ہے کہ
 وہ امریکہ کے حبشیوں کیوں لینڈ کے جنگلیوں اور لکھ کے حبشیوں ہندوستان
 کے حبشیوں کیوں لینڈ سے ایسا پریم نہیں کرتا اور یہ بات تو ہر ایک انسان کی سمجھنے
 کے ہر ایک کام کا کوئی نہ کوئی سبب ضرور ہے۔

یہ عقل کل پرمانہ کے پریم کی بھی کوئی نہ کوئی وجہ ضرور ہونی چاہئے
 اگر ہمیں کہ پریم اسکا خاصہ ہے اور بدلہ کسی سبب کے ہے۔ تو یہ علم و تجربہ کے
 برخلاف ہونے سے غلط ہے ہم دیکھتے ہیں کہ نسبت سببوں کے دکھی
 زیادہ ہیں۔ نسبت ڈاکٹروں کے بیمار زیادہ ہیں۔ نسبت عابدوں کے
 ریاکار زیادہ ہیں کیا کوئی سمجھ والا آدمی کہہ سکتا ہے کہ خدا نے اس سے پریم
 کیا۔ محبت کی دیا کی ہرگز نہیں۔ کیونکہ پریم ظلم نہیں۔ اور نہ پریم رحمت ہے
 اب دیکھنا چاہئے کہ اسکا کارن کیا ہے جس طرح اسکا پریم مسلم ہے اسی طرح
 اسکا انصاف بھی تمام حق پرستوں کو منسلک ہے۔ پھر ایسے ہیودہ خیالوں
 کو دور کر کے ہمیں ایسا سوچنا چاہئے کہ الیہ کی صفات میں بھی متنوع
 نہ آئے اور نہ وہ دم کا پرکاش اور سچا پریم ظاہر ہو جائے اسکے پریم کو بھی
 عام کر دیا انصاف کو بھی عام ہمارے واسطے چاند سورج۔ زمین۔ ہوا
 پانی۔ آگ۔ غلہ وغیرہ گونا گوں نعمتیں پیدا کیں۔ یہ اسکا پریم ہے ہمارے
 کرموں کے مطابق ہمارا جزا دیتا ہے۔ ہماری جسمانی بناوٹ ہمارے اعمالوں
 کے مطابق بنائی۔ یہ اسکا انصاف ہے۔ وہ ضرور ہمارے اعمالوں کے
 مطابق پھل دیتا ہے۔ کیونکہ مصلحت ہے ہم کو کمزور نہ ملنے سے اسکی سزا
 زیادہ بڑھ جائے اور شرارت کا زیادہ بڑھنا راستی کا ستیاناش ہر حال ہے۔
 کہ شرارت لینڈ راستی کا دشمن ہے۔ اسواسطے پریم اعمالوں کے متعلق ہمیں
 بلکہ سامانی بناوٹ دکھ سکھ وغیرہ اعمالوں سے وابستہ ہے۔
 چنانچہ بائبل بھی اکثر جگہ اسکا اقرار کرتی ہے۔ اسلئے خداوند تیز کام

کیا عظیم میں۔ تیرے منصوبے نہایت عظیم ہیں۔ نادان آدمی نہیں جانتا اور
 نادان اسے نہیں سمجھتا جبکہ شرکھائن کی مانند کہتے ہیں۔ اور سارے بدکار
 لکھتے ہیں تو یہ اسلئے ہیں کہ وہ اسے ایک تک فاسد جو جادو (دور ۹:۱۲)
 (۴ سے ۶ تک) پھر لکھا ہے۔ ایسا کرتا نتیجہ سے بعید ہے کہ تک کو بد کے ساتھ
 ناروا ہے۔ اور تک بد کے برابر ہو جاوے۔ یہ نتیجہ سے بعید ہے۔ کیا تمام دنیا
 کا انصاف کرنے والا انصاف نہ کر لگا۔ (یہاں ایش باب ۱۸ آیت ۲۵ و ۲۶)
 پھر لکھا ہے۔ کیا خدا نے انصاف کرتا ہے۔ یا قادر مطلق راہ عدالت سے
 بھٹکتا ہے۔ (ایوب باب ۸ آیت ۴) پھر لکھا ہے۔ ہر جان وانش تم
 سن رکھو خدا سے ہرگز نہیں ہو سکتا ہے کہ وہ شرارت کرے۔ اور یہ بھی
 نہیں کہ قادر مطلق بدکار بنے کیونکہ وہ ہر ایک آدمی کو اس کے عمل کے
 مطابق بدل دیتا۔ اور ہر ایک انسان سے اسکی جال کے موافق سلوک فرماتا
 یقیناً خدا ناحق نہیں کرتا۔ اور قادر مطلق عدالت میں خلل نہیں ڈالتا۔
 (ایوب باب ۳۴ آیت ۱۰) پھر لکھا ہے تب ہر ایک کو اس کے اعمال
 کے موافق بدل دیا گیا۔ (متی ۱۶:۲۷) پھر لکھا ہے۔ دیکھو میں جلد آتا ہوں
 اور میرا احد میرے ساتھ ہے۔ تاکہ ہر ایک کو اس کے کام کے موافق دلا
 دوں۔ میں الفا اور امکا۔ ابرہ اور ایشا اول و آخر ہوں۔ مبارک وہ
 ہیں جو اس کے حکموں پر عمل کرے ہیں۔ (مکاشفات ۲:۲۲)

یاد رہی۔ آریہ۔ پریم کی تعلیم سے واضح ہوتا ہے کہ خدا آدمی کو بڑی چیز
 مفت نہیں دیتا جو کچھ اسکو ملتا ہے۔ اس کے کرموں کا پھل ملتا ہے۔
 آریہ۔ بے شک یہی ہمارا اعتقاد ہے اور اسی اعتقاد پر ہم کی بڑی و مستحق
 توحلت و ابھی سفر فرما نا۔ اور مستحق و مجزوم نہانا عین عدالت خداوندی سے
 جس کی زندگی ہمیں۔ افسوس کہ چائن لوگ پوری کرتے ہیں۔ نہ بیکاری کے عادی ہیں
 بد معاشی ان کے دلیں جاگزیں ہے۔ اور افسوس کہ غریب کے کفارہ و بھروسہ
 رکھ کر علامتی کی امید رکھتے اور سرارت میں دے رہے ہوتے ہیں بقول شمس۔

گناہ مرا اگر نہوے شمار خزانہ نام کے دوسے امر نگار
 مگر یہ عقیدہ لینڈ یہ نہیں معمول دلائل کے آگے اسکا پرزہ رزہ دریدہ
 ہوتا ہے۔ جب عدالت کی میزان میں باتنگ نہیں۔ اور انصاف کے آگے
 دوست دشمن میں جنگ نہیں۔ اسواسطے آئے خود غرضوں اور امیدوں پر
 پر کر لیتے لوگوں کا قافیہ سرا یا تنگ ہے اور اس بات میں بائبل بھی دیدگی خود
 نہیں بلکہ منجملہ تالین ہے۔ دیکھو نہ ہر ایک جو مجھے خداوند خدا کہتا ہے آسمانی
 بادشاہت میں شامل ہوگا۔ بلکہ وہی جو میرے باب کی روحی کلمات حق جو آسمان
 پر ہے عمل کرتا ہے۔ اس دن بہتر سے مجھے کہیں گے کہ بے خداوند خدا ہے
 کیا ہم نے ہرے نام سے موت نہیں کی۔ اور تیرے نام سے دلوں کو نہیں گلا
 اور تیرے نام سے بہت سے کرامات ظاہر نہیں کیں۔ اور اس وقت میں
 ان سے صاف کہہ سکنا کہ میں کبھی تم سے واقف نہ ہوا۔ اور اسے بدکار و
 میرے پاس سے دور ہو۔ (متی ۲۳:۳۳) اسکا اور اسی طرح متی باب
 ۸ آیت ۲۲ سے ۲۸ تک اور لوقا باب ۱۱ آیت ۱۷ سے ۲۰ تک ۱۰۔ متی باب ۱۳
 آیت ۱۲۔ جس صحت نامت ہے کہ بڑی بڑی برائیوں میں کرائیں مغرے دکھائی دیتا
 اور جن تجوڑوں کے نکالنے والے اور ماننے والے بھی جن کے اعمال کھینچ
 ہونگے۔ بدکار تصور ہو کر دوزخ میں ڈالے جاویں گے۔ خواہ وہ چوتھا مانے ہوئے

اور چار لاکھ بیس ہزار تک اور رہا۔ دفن پر جسے بعد کجگ آیا۔ اُن کے حسابے موافق آٹھ لاکھ چونسٹھ ہزار برس کا تھا اور نر تیا جو کہ دایر سے پہلے تھا کجگ اور دواہر دونوں کے برابر تھا۔ یعنی تارہ لاکھ چھیانوہ ہزار برس کا اور سنت جگ جو کہ سسکے اول تھا۔ اسکو کجگ سے جوگنا ستاتے ہیں۔ یہ چاروں جگ مل کے ۳۳۲۰۰۰۰ برس کے برابر ہیں اور شاہستروں سے یہ بات بھی دریافت ہوتی ہے کہ ایک کلپ میں اُن چاروں جگوں کے کل برسوں کے برابر ایک ہزار زملے (دور) ہوتے ہیں۔ ظاہر ہے کہ یہ سب ترقوم تاروں کی گزشتہ حرکتوں سے علائقہ رکھتی ہیں۔ زمین بر داروں سے کچھ نسبت نہیں ہند و مند سوں نے حساب کیا کہ جب یہ جگ پورے ہوتے ہیں۔ سب تارے کسی خاص طور پر مقرران ہوتے ہیں۔ اسواسطے انہوں نے اُن جگوں کو دنیا کی تار سنج ٹھہرایا (دیکھو تار سنج ہند صفحہ ۳۲ و ۳۳ کلکتہ)۔

پھر وہی مورخ لکھتا ہے کہ کل جگ کی جو ہندوؤں نے قیاد لکھی ہے وہ طوفان کے بعد جو اور قومیں لکھی ہیں۔ انکی صحیح تاریخوں کے تخریب مطابق ہے۔ اس سبب ہم ہندوؤں کے کل جگ کے حساب کو صحیح مان سکتے ہیں۔ (تار سنج ہند صفحہ ۸۱ کلکتہ باب ۱ صفحہ ۸۰)۔

پھر وہی مورخ لکھتا ہے کہ ہندوؤں کی تاریخ کی ابتداء اُسوقت سے ہے جبکہ قدامت کے سبب کچھ صحیح حال دریافت نہیں ہو سکتا ہے۔ اور انتہا جبکہ مسند آؤں نے سندھ دریا سے بارہ ہزار ہندوستان میں غلبہ پایا۔ اس سے آٹھ سو برس گزرے ہیں۔ (تار سنج ہند کلکتہ صفحہ ۱۰۱ باب ۱)۔ ایک اور محقق فرماتے ہیں کہ مسر کا وہ بت جو طوفان سے پہلے ۵۰۰۰ سے بھی زیادہ کا ہے کہ اُس زمانہ کا صاف حال بتا رہا ہے۔ جیسا کہ بائبل بھی ہے تو آدم زندہ کتنے یہ گناہم اُس لئے بہت پہلے ہم بادشاہوں کو مصر میں طاقتور اور حکومت کرنے ہوئے ہونے ہیں (۵۰۰۰ ۴۵۰۰)۔

قاسم سرہ کی ایک غار میں مصر کے ہزاروں بادشاہوں کی لاشوں کے مشدوق مع انکے کسی ناموں کے دستیاب ہوئے ہیں جو قبل از وجود آدم ہو چکے تھے (دیکھو تار سنج کثیر حصہ دوم صفحہ ۸۱)۔

اب اس قدر شہادتوں کے بعد ہم اہل علم کی خدمت میں عرض کرتے ہیں کہ اگرچہ ہماری علمی تار سنجی کتابیں دست نظام اول اسلام وغیرہ سے لاکھوں نے انبار ہو چکی ہیں۔ اور صدائے کتب خانہ نے ہمارے خونریزیوں کے ظلم کی آگ اور ستم کی آندھی نے آریہ ورت کے مختلف ستروں میں جلائے اور برباد کئے۔ (دیکھو تار سنج ہند مطبوعہ کلکتہ صفحہ ۱۱۸ صفحہ ۲۰۱ سال ۱۸۵۲)۔ تار سنج فرشتہ میں جفا کاروں کے حملے۔ مگر اب تک بھی بہت کچھ تلاش سے دستیاب ہو سکتا ہے پر نامتاری کرنا ہے اور صفحہ ۱۲ و ۱۳ سال کے شریمان سوامی ویاشارجی کے ست اویدیتوں سے آریہ لوگ ست پر دوبارہ قائم ہوئے اور سماجیں روز بروز ترقی پر ہیں۔ اور ذول وجان سے نہائی کتابوں کی تلاش میں مصروف ہیں۔ لہٰذا غالباً کمزیر تلاش کر کے عزیز اور صحیح اور کامل کتابوں سے ایک واضح شرح تار سنج ملنا ہے۔ کیونکہ ہم دیکھتے ہیں کہ ست وید وک دھرم کا روز بروز زیادہ پرکاش ہوتا جاتا ہے۔ اور جناب تک تحقیقات زیادہ ہوگی راستی کا بڑھکر ظہور ہوگا۔

جواب۔ پادری صاحب ہم نے چند روزہ تحقیقات سے باوجود علم الفرب ہونے کے تقریباً ۶ کروڑ سال تک غیر مذہبوں اور محققوں اور مورخوں اور حاصلوں کی سہادت درج کر دی ہے کہ دیا اس سے بھی قدیم ہے اور یدھنٹر اور جگ مہا بھارت کی بابت اگر بقید نام ولایت و سال دماہ کے راجاؤں کی خبرست دیکھنا چاہو تو سننیا رتھ پرکاش مطبوعہ سال ۱۸۵۲ کے صفحہ ۹ سے ۹۴ تک موجود ہے۔ ملاحظہ کر لو۔

ہم اور بھی تحقیقات میں مصروف ہیں۔ بلکہ آپ کا بھی دھنوا دما کرتے ہیں جنہوں نے ایک اعتراضی رسالہ لکھ کر بہت کچھ تحقیقات کے واسطے ہمت دلائی۔

اگرچہ ہم نے یہ ہر طرح ثابت کر دیا ہے کہ یدھنٹر و ماس کو جوئے ۵۰۰۰ سال سے کسی حالت میں کم عرصہ نہیں گرا اور ساتویں اسبات کی بھی تردید میں کوئی گسر نہیں رکھی کہ دنیا ۵۸۹۱ حال سے نہیں ہے۔ بلکہ ۶ کروڑ سال سے بھی پہلے کی ہے۔ ایک آدم و حوا سے ہم کسی طرح نہیں ہیں۔ بلکہ بہت انسان زن و مرد ابتداء سے ہیں پر نامتاری نے مبدائے۔ اور بی بی بات تمام فضلاء کی شہادت سے عیاں ہے۔ ہماری طرف سے زیادہ حاجت بیان نہیں۔ مسیحی گرجا کی بنیادی اسبت ایک آدم و حوا اور ۵۸۹۱ حال سے اُن کی پیدائش اور گنہگاری ہے اور اسی پر تمام ملمع کاری اور صلیبی عمارت جاری ہے اگر بنیادی صحیح فایم نہیں تو عمارت کا زینا محال ہے۔ پس ہر ایک دانا آدمی کو خیال کرنا چاہئے کہ عیسائی دین کا کیا حال ہے اگر ہمیں چند سے فرصت رہی تو اس سے زیادہ بلکہ ہزار درجہ بڑھکر لگانا غلطیوں کا ہم اظہار کریشکے اور سلسلہ وار اُن کی اصلیت اور قابلیت کو حتی الوسع ہم کبھی بھائیوں کی میز پر دھریشکے۔ اے پر داتما راستی کا پرکاش کر۔

من آریہ سطر بلاغ ست ماؤسگیم۔ تو خواہ از سخم پد گیزد خواہ ملال

(لفظ) اب ہم دوسرے لکچر کی طرف متوجہ ہوتے ہیں۔ (لیکچر رام آریہ مسافر)

لیکچر نمبر ۲ کا جواب

ماظرین یہ پادری صاحب کے لکچر نمبر ۲ کا جواب ہے جس میں انہوں نے بریشور کے یریم (مجت) کی نسبت بنیال خود ویدوں سے تحقیقات کی ہے جو کہ وہ بڑے اور دل و کھانہ والے الفاظ سے شروع کرتے ہیں مثلاً آریہ نہات ہی یہودہ دعوئے کرتے ہیں اور اقرار کرتے ہیں کہ ان ہر الکایمان ہے (صفحہ ۳ سطر ۱۱) صرف دعوے ہی اُن کے اعتقاد کا نکید ہے (۲-۱۶) آریہ اپنی کتب مقدسہ کی تعلیم کی کچھ پر قاہ نہیں کرتے (۳-۹) ”کیا ایسا ہے بنیاد مذہب ایک ماندہ دل کو قسلی دے سکتا ہے“ (۲-۱۶) وغیرہ وغیرہ۔

یہ پادری صاحب کے یریم بھرے الفاظ مسیحی تعلیم کے نمونہ ہیں جو بلا ہوت آریوں کی نسبت بیان کئے گئے ہیں۔ بے شک اُن کے حقیقی معنی (مسیح)

صفحہ ۶۰ سے ۸۱ تک مطبوعہ سال سترہ ہزار میں اس علم کی بہت بہتر شدہ کتابوں سے تحقیقات کرتے کرتے ۳۰۰۰ ہزار سال تک سمجھا کر مرنے لگا ہے کہ دنیا اس سے بہت ہی قدیم ہے جو لوگ ۶۰۰ سال سے ملتے ہیں وہ اگر میری دلائل کی تردید کریں۔ تب میں اور زیادہ دلائل اس سے طرح پر ثبوت کی واسطے پیش کر دینگا اس نے ایسے زمانے کا تعلق سے ان جدید مذاہب کے ادعا واطلا کی تردید کی ہے کہ اس خاتمہ ہی کر دیا۔ (دیکھو سالہ بیو سا فسط ۵، اگست سترہ صفحہ ۳۳۸ سے ۳۴۰ تک و دسمبر سترہ صفحہ ۶۲۶ سے ۶۲۸ تک و اکتوبر ۱۸۸۵ صفحہ ۲۲۰ سے ۲۲۲ تک و دسمبر سترہ صفحہ ۳۵۵ و ۳۵۶ و دسمبر سترہ صفحہ ۶۲۶ سے ۶۲۸ تک اور فروری سترہ صفحہ ۱۲۵ سے ۱۲۷ تک) ۲۰۰۰۔ ماسرائل علم حیا لوجی نے لکھا ہے کہ ہر صدی میں ایک تہ نالی بستر کھیرا جود کی جاتی ہے زمین کے کھودنے سے اس تہ کے تلے سے اسال کی ٹڈی برآمد ہوتی ہے جسکا جتنا ۳۰۰۰ ہزار سال سے بیشتر کا باور ہوتا ہے (دیکھو مطالعہ صفحہ ۲۲۶)۔ ۲۰۰۰۔ درمیں ابام خزیرید کہ مردم قیراب و نادرین کہ ارماک سیر حد ہندو است قلاوہ مسلمانی در گردن غنبد اخترہ و سر طاعت و نقیات و مترجمی محمدی حضرت یسرت اندر سلطان سکر جمع آورہ و از قسم درود گردا و سکر و سنگ تراش جسمے کثیر ہرہ گرفتہ زبانی دیار نہاد و تخت قصد فیرت کردہ و سخاوت ساختہ و ظاہرا قیادت جائے ست سر دبا میں ہندو ترکستان میوہ بسیار دارو۔ وچوں حاکم انجا۔ اطاعت کردہ و متوطنان آں دیار اسلام آوردہ و سلطان صاحب علی بن ارسلان حاذب راہیسیغ زار دین فرشا و دوزخ آںجا را مفتوح گردانید۔ چنانچہ بروہ امولک ہستیار یسرت افتادہ وچوں بیت خانہ مرگن را کہ در آخا بود و سنگین کے منقور و شیش از باخا بیرون آمد کہ با عفا و انیال ازیناے آن چہل ہزار سال شدہ و در سلطان دیا انجا رفتہ قلعہ ساختہ (دیکھو تاج فرستہ صفحہ ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶ و ۱۴۰۷ و ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳ و ۱۴۱۴ و ۱۴۱۵ و ۱۴۱۶ و ۱۴۱۷ و ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ و ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ و ۱۴۲۲ و ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ و ۱۴۲۷ و ۱۴۲۸ و ۱۴۲۹ و ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ و ۱۴۳۲ و ۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ و ۱۴۳۵ و ۱۴۳۶ و ۱۴۳۷ و ۱۴۳۸ و ۱۴۳۹ و ۱۴۴۰ و ۱۴۴۱ و ۱۴۴۲ و ۱۴۴۳ و ۱۴۴۴ و ۱۴۴۵ و ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷ و ۱۴۴۸ و ۱۴۴۹ و ۱۴۵۰ و ۱۴۵۱ و ۱۴۵۲ و ۱۴۵۳ و ۱۴۵۴ و ۱۴۵۵ و ۱۴۵۶ و ۱۴۵۷ و ۱۴۵۸ و ۱۴۵۹ و ۱۴۶۰ و ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲ و ۱۴۶۳ و ۱۴۶۴ و ۱۴۶۵ و ۱۴۶۶ و ۱۴۶۷ و ۱۴۶۸ و ۱۴۶۹ و ۱۴۷۰ و ۱۴۷۱ و ۱۴۷۲ و ۱۴۷۳ و ۱۴۷۴ و ۱۴۷۵ و ۱۴۷۶ و ۱۴۷۷ و ۱۴۷۸ و ۱۴۷۹ و ۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۲ و ۱۴۸۳ و ۱۴۸۴ و ۱۴۸۵ و ۱۴۸۶ و ۱۴۸۷ و ۱۴۸۸ و ۱۴۸۹ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۱ و ۱۴۹۲ و ۱۴۹۳ و ۱۴۹۴ و ۱۴۹۵ و ۱۴۹۶ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۴۹۹ و ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۲ و ۱۵۰۳ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و ۱۵۰۶ و ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸ و ۱۵۰۹ و ۱۵۱۰ و ۱۵۱۱ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ۱۵۱۴ و ۱۵۱۵ و ۱۵۱۶ و ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸ و ۱۵۱۹ و ۱۵۲۰ و ۱۵۲۱ و ۱۵۲۲ و ۱۵۲۳ و ۱۵۲۴ و ۱۵۲۵ و ۱۵۲۶ و ۱۵۲۷ و ۱۵۲۸ و ۱۵۲۹ و ۱۵۳۰ و ۱۵۳۱ و ۱۵۳۲ و ۱۵۳۳ و ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵ و ۱۵۳۶ و ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ و ۱۵۳۹ و ۱۵۴۰ و ۱۵۴۱ و ۱۵۴۲ و ۱۵۴۳ و ۱۵۴۴ و ۱۵۴۵ و ۱۵۴۶ و ۱۵۴۷ و ۱۵۴۸ و ۱۵۴۹ و ۱۵۵۰ و ۱۵۵۱ و ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳ و ۱۵۵۴ و ۱۵۵۵ و ۱۵۵۶ و ۱۵۵۷ و ۱۵۵۸ و ۱۵۵۹ و ۱۵۶۰ و ۱۵۶۱ و ۱۵۶۲ و ۱۵۶۳ و ۱۵۶۴ و ۱۵۶۵ و ۱۵۶۶ و ۱۵۶۷ و ۱۵۶۸ و ۱۵۶۹ و ۱۵۷۰ و ۱۵۷۱ و ۱۵۷۲ و ۱۵۷۳ و ۱۵۷۴ و ۱۵۷۵ و ۱۵۷۶ و ۱۵۷۷ و ۱۵۷۸ و ۱۵۷۹ و ۱۵۸۰ و ۱۵۸۱ و ۱۵۸۲ و ۱۵۸۳ و ۱۵۸۴ و ۱۵۸۵ و ۱۵۸۶ و ۱۵۸۷ و ۱۵۸۸ و ۱۵۸۹ و ۱۵۹۰ و ۱۵۹۱ و ۱۵۹۲ و ۱۵۹۳ و ۱۵۹۴ و ۱۵۹۵ و ۱۵۹۶ و ۱۵۹۷ و ۱۵۹۸ و ۱۵۹۹ و ۱۶۰۰ و ۱۶۰۱ و ۱۶۰۲ و ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ و ۱۶۰۶ و ۱۶۰۷ و ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹ و ۱۶۱۰ و ۱۶۱۱ و ۱۶۱۲ و ۱۶۱۳ و ۱۶۱۴ و ۱۶۱۵ و ۱۶۱۶ و ۱۶۱۷ و ۱۶۱۸ و ۱۶۱۹ و ۱۶۲۰ و ۱۶۲۱ و ۱۶۲۲ و ۱۶۲۳ و ۱۶۲۴ و ۱۶۲۵ و ۱۶۲۶ و ۱۶۲۷ و ۱۶۲۸ و ۱۶۲۹ و ۱

عرض کیا کہ جہاں تک تحقیقات زیادہ ہوتی ہے۔ یہی اکیطراف لوگ متوجہ ہوتے جاتے ہیں اور ایک دن انہیں الایہ کے تمام دنیا میں مثل سابق دید و دھرم کا زیادہ پرچار ہوگا۔

آپ نے صفحہ ۲۸ کی سطر ۲ میں لکھا ہے کہ مثلاً۔۔۔ بحمدید کے تیز صوفی ۷۵ مسٹر ۲۲ میں لکھا ہے کہ میں ان رشیوں کو دھنیا دیتا ہوں جنہوں نے دیدوں کو سنایا۔

ہم نے غور کی کہ بحمدید کی تیز یا کون ہے کیونکہ برہمن تو اسکا شتیتھ ہی خیر تلاش کرتے کرتے تیز تری اپنشد کی سکھشاکے پر تھم ادھیان ۱۳ اذواک ۱۱ اکیطراف آب کا اشارہ معلوم ہوا جسکو تحقیق حق کی واسطے سمجھنے نقل کرتا ہوں۔

تیز تری اپنشد شکشا کے ادھیان اذواک ۱۱۔

ये न त्र ह्य साः स भम शिनः । यु क्ता आयु क्ताः । अ लु ह्यार्थ म क माः स्युः ।

यथा ते त न्न व ते र न् । त था त न्न व ते र न् । अ ह्य भ्या त्वा

ते शु । ये त न्न ब्र ह्म साः स भम शिनः । य क्ता आयु क्ताः

अ लु ह्यार्थ म क माः स्युः । स्युः । यथा ते षु व ते र न् ।

त था ते षु व ते र न् । ए ष आदेशः । ए ष उपदेशः ।

ए षा त्रे दौ ष विष त् । ए त द नु शा स न म् । ए व मु प

सि त व म् । ए व मु चै त द पा स्य म् ॥ ४ ॥ स्वा द्या वा य

प्र व च ना भ्यो न । प्र म दित व म् । ता नि त्व यो पा स्या नि

वि चि कि त्वा वा स्या त् । ते षु व ते र न् । स म च ॥

अیضا اذواک ۵۔

म ह ब्र ति ब्र ह्म । ब्र ह्म सा वा व स वे वे द ।

म ह्यो य त्वे ।

اسمیں گورو (آچاریہ) شش (شاگرد) کو اپدیش کرتا،

ترجمہ۔ جو ان میں ہمدشٹی۔ یکشیات (ہٹ دھرم) سے رہت۔ ہوگی۔

یوگی۔ اور حیت (حلیم الطبع) اور دھرم کی کامنا (خواہش) کرے گا۔

جن ہوں جیسے وہ دھرم مارگ میں تریں یعنی کارروائی کریں۔ دیئے تو بھی

برتاؤ یعنی عمل درآمد کیا کر۔ ہی ادیس۔ آگیا۔ ہی اپدیش ہی دید کے اپنشد۔

اور ہی شکشا (ہدایت) ہے۔ اسی پر کار برتنا اور اپنا جال چلن سد بارنا

چاہئے۔ دید کے پڑھنے اور دھرم جریہ کے کرنے میں آئیں۔ کرنا چاہئے۔

دھی سکھ برتاؤ میں لانی چاہئے۔ اذواک میں زیادہ جاننے کی اچھا کرنا چاہئے۔

یہ بات (اویدیش) ہیں۔

اب ناظرین اس پر جرم دراصل اذواک (اویدیش) کو غور سے دیکھیں

اور مجاہدیں ساتھ ہی یادری صاحب کے اعتراض کو بخوبی مطالعہ کر کے بعد مقابلہ

کے مت اور راست کو متاثر کیا آجیں کہیں بھی آپ کے دعوے کا انسان

وگن ہے۔ پھر اس آسے دعوے کی تردید بھی اسی آیت میں موجود ہے

خانیچہ ترجمہ مہ نام پر ہم کا ہے اور سب (چاروں) قید پر ہم سے ہی پرکاش

ہوتے ہیں دیکھو تیز تری صفحہ ۸، اذواک ۱۱۔

وہ مانی ہوئی اور مشہور بات ہم نے تو آج تک سنی نہیں اور نہ کسی سنکر کی

تیز تری تہ تک میں مندرج ہے۔ اور نہ کسی آریہ پنڈیت کی مسلم ہے جس

طرح کوئی عادل حالیم جیپ تک کسی کی بھی غلطی ثابت نہ کرے جو بھی نہیں

کہہ سکتا۔ یہی طرح آپ بھی حرف بالکل بوجھ کدی سے مدلل نہیں کہلاتے

اگر کوئی دلیل ہے تو لاؤ ورنہ مانی ثابت تو سن میں ہی رکھو نظر سر نہ کرنا۔ ورنہ

آسمانی من واجب کا نقشہ ہوگا۔ کس آرش گر تھ میں لکھا ہے کہ وہ راجہ

بھوج کے وقت سے چار سو برس پہلے کم ہو گیا تھا۔ (حالانکہ اب تک

موجود ہے)۔ ہاں اگر صرف بھوج کے شے سے اعتبار کے لائی نہیں ہے

تو یہودیوں کے کہنے سے سچ کا ہونا بھی ثابت نہیں ہے۔ اور نہ یہودیوں

بادشاہ کے روزنامہ میں درج ہے۔ اس کا ماننا محض بے ثبوت اور

بالکل پوچ ہے مگر یہودیوں کا روزنامہ سچ تمام آریہ ورت میں نہایت حقا

وصحت سے آج تک موجود ہے۔ اور تمام فضلاء اس بارہ میں متفق ہیں۔

یہ کہنا آپ کا کہ اسکی بڑی جڑ مسوگتا سے تالیف کی گئی ہے۔ اسکا بھی

اگرچہ آپ نے کوئی ثبوت نہیں دیا۔ (حالانکہ ہم ملا ثبوت نہیں دانتے) مگر

ہم کہتے ہیں کہ اگر مسوگتا سے تالیف ہے تو بھی ہرج کبہ ہے۔ حالانکہ

جوش شاستر حلقہ موجود ہے۔ اور اسی گنت و دیا پر اسکا تمام اچھا ہے

آپ کو اس کے ماننے سے بائیل میں بہت سال سچ سے پہلے

کے روک ہو رہے ہیں ورنہ آجکل کے علم حیا لوجی (جو در حقیقت ایک بہت

یورانا علم ہے۔ جسے سنسکرت میں بھی گرہ دیا کہتے ہیں۔ اور جس کی

ابت آریہ لوگ پہلے اعلیٰ تحقیقاتیں کر چکے ہیں) سے بھی لطیف

زمین کا بہت یورانا ثابت ہو رہا ہے اور ابھی تحقیقات درپیش ہے۔

سروریم سید صاحب بہادر ایکٹ مار دیتی نے نیت بہر تہجد

شاستری دہلوی کو مقام پونے سے دو کوس پرست اورانے قصہ سورگ

یا ستور میں انکی تحریر اذواک لائے کے واسطے حکم دیا وہاں بہت سے پتھر

ہزار ہا برس کے پورائے لکھے ہوئے اور زمین میں گرے ہوئے موجود ہیں

ہر پتھر جی کہتے ہیں کہ میں وہاں گیا اور بہت سے پتھر وکی تحریر اذواک اور

مارگ دے رہی کا بھی اس مقام سے قریب تین کوس کے فاصلہ پر مکان

ہے۔ وہاں آدمی نہیں جا سکتا۔ شہر وغیرہ ورنہ جائز کثرت ہے ہیں۔

اور ایک پتھر پر لکھا ہوا راجہ بدھ شتر کے ساتھ کاندی کے سید ہوں میں

پڑے پڑے گھر سے حوض کا ملا سہیل فقط دو سطر سالم تحریر ہیں باقی حروف مب

کڑے ہوئے ہیں۔ ان سطروں کی تحریر سے (موجودہ) سن و سال کا معلوم ہوا

ہے (دیکھو رسالہ دلی موسیقی جلد ایک نمبر دیات سال ۱۹۲۸ صفحہ ۲۸ و ۲۹)۔

تہ حیا لوجی وہ علم ہے جس سے طغات زمین کے ستر اور ان کے احراکی حقیقت اور جو غیرات

اندر ہے اسے اس کا سہر واقعہ ہوئے ہیں یا آئندہ ماحول کی کیفیت معلوم ہو اور

اس کے طغات میں جو ذخیرے دیئے گئے ہیں ان کے ٹکڑے دریافت کر کے طریق

تجزیہ کر کے اور علم کے مستحق ہو جائیں۔ الغرض یہ وہ علم ہے جس سے ہزاروں اور

کالوں اور سیکڑوں زمینوں کا حال بغیر واسطہ کسی اور علم کے معلوم ہوتا ہے۔ اور جس

میں کے تاب میں ایک بدت دراز سے چھان میں ہوئی جلی آئی ہے اور سب سے پہلے اس

میں ہندوؤں اور کھڑیوں اور عربوں اور عجمیوں نے لکھا ہے۔ اس کے بعد یونانیوں نے

اسکی حکمت شروع کی (رسالہ باغیاں پنجاب ماہ دسمبر ۱۹۲۸ء)۔

چاہے لکھ مارے۔ اسکی سند نہیں۔ اگر ادھیاء اور شلوک کا یہ صاف صاف یا نہیں تھا (اور ہوتا کہاں سے جبکہ کتاب تیر میں یہ روایت ہی درج نہیں) تو ضبط تحریر میں لانا کیا ضرور تھا۔ مگر آپ تو گویا قسم کھا کر بیٹھے تھے۔ کہ جو کچھ کہیں گے سب بے پتہ اور غلط یا جھوٹے۔ اچھا اگر وہ نہیں تو یہ جو آپ نے کہا ہے کہ سمرتی میں لکھا ہے کہ "جب پہلے ست جگہ ۱۰ ہزار برس ختم ہو گئے اور بھادوں کے پندرہ دن گزر گئے۔ تب منو سمرتی دھرم شاستر ختم کیا۔ اور یہ ہر ہمارے حکم سے ہوا" (دیکھو صفحہ ۹ سطر ۱۱ سے ۱۳ تک) اسکا سزاغ تو کہیں بتلا دیجئے کہ کیسے ایک کے کون سے ادھیاء کے کون سے شلوک میں لکھا ہے۔ اور وہ پشتک کہاں ہے۔ آیا یہی منو سمرتی ہے۔ رجب میں اسکا نام و نشان نہیں۔ یا اور کوئی ہے۔ جو لکڑی کے سوائے اسبجہ نہیں مل سکتی برائے خدا ضرور بتلائیے تاکہ ہمیں آپ کی صداقت کا کسی طرح اعتبار ہو جائے۔ پندت صاحب کو یہ ایک بڑی حیرت ہے۔ کہ "جب منو سمرتی کو لکھ جوئے بہت دراز عرصہ گزر چکا ہے تو اس میں ان بادشاہ اور رشیوں کے نام کیونکر ملتے ہیں جنہیں بہت تھوڑا زمانہ گزر چکا ہے۔ کہ زندہ تھے" (دیکھو صفحہ ۹ سطر ۱۴ سے ۱۵ تک)۔

مگر ہم اسکا علاج جسروست کیا کریں۔ پندت جی کی طبیعت یہ بھوت پریت اور جادوگر شعبہ بازوں کی روایات مندرجہ بائیل نے وہ اثر ختم رکھا ہے کہ عقل سلیم مطلقاً محفل ہو گئی۔ پس کوئی کیسے بتلائے۔ بھلا صرف ناموں کے ملنے سے کیونکر ثابت ہو گیا۔ کہ یہ لوگ وہی ہیں۔ جو تھوڑے دن ہوئے کہ موجود تھے کیا۔ نتیجہ صحیح ہے کہ یعقوب جی کا بیٹا یوسف مصر میں غلامی سے سرداری پر بھیجا۔ وہی تھا جو بیس کا شاگرد اور بھائی تھا یا یعقوب کا بیٹا یوسف ہی سچ کا باپ تھا۔ لاجل و لا قوت کوئی بھی ایسا نتیجہ نکالتا ہے۔ یہ کیونکر ممکن ہے۔ کہ اسوقت جو لوگ رام کرشن وغیرہ ناموں سے مشہور ہیں۔ وہی شری مہاراج راجندر جی اور کرشنندر جی ہیں۔ جنکے کارنامہ مندرجہ مارٹن اور مہا بھارت ملت العصر سے صفحہ روزگار بریا دکار ہیں اور پیچھے۔ پس ہم میں سمجھ سکتے۔ کہ جب ولایت قومیت سکونت اور زمانہ (کیونکہ یہ بھی ممکن ہے کہ جب باتیں بلکہ بعض اوقات سب محاذوں پر اور پھر بھی وہ لوگ ایک نہ ہوں) معلوم نہیں صرف ناموں کی ایک تسلی ذات بھی ایک کیونکر مانی گئی۔ اور سکندر وغیرہ بادشاہوں کے حالات و تذکرات کی عدم موجودگی تو ان کتابوں کی قدامت کے قیاس

نہ عید ایسی بات ہے جسے کہ مارٹن میں شلوک دیں سے کوئی بکرم آدیت کا ہونا استخون کرے۔ بالیک راہش لکھنا کا ڈرگ ۱۸ شلوک ۸

नयञ्च विनयञ्चौ यस्मिन्स्य च सुस्यतम्। वि क्रमश्च यथा दृष्टः सराज्ञा देशकालवित् ॥

یہ تخریص راجہ مانی کے پاس راجندر جی نے راجہ بھرت کی کی ہے جو اسوقت راجہ سنگھ سن پر مہمان تھے۔ اس میں بکرم لفظ موجود ہے لیکن اس کے آشاہ کے ہیں نہ کہ راجہ بکر مہیت کے۔ پس ہمارے پادری صاحب بھی اسی طرح تاویلات سے کام چلاتے ہیں۔

صداقت اصول تعلیم آریہ سماج

پر وال ہے۔ آپ اس کو کبھی عجائبات سے سمجھتے ہیں گویا یہ فرض کرتے ہیں۔ کہ ایک مدت دراز سے ہمارے مؤرخین و شارحین ایسے انتظام میں مصروف تھے کہ شری مہاراج پندت کہہ کر منگے جی فلاں زمانہ میں پیدا ہو کر فلاں برہمن کی کوشش کر کے اپنے زمانہ ہو کر انہیں مواد کافی مل جائے۔ مگر ہم جب سنسکرت کی قدیم سے قدیم اور جدید سے جدید پشتکوں کی طرف توجہ کرتے ہیں تو ہمیں ہر ایک دھرم سمبندھی پشتک سے ویدیوں کا قدیم اور ایشیائی گمان ہونا ثابت ہوتا ہے۔

رگوید اور شنت پتھ اور منو سمرتی اور ویدانت درشن۔ اور مہا بھارت کے حوالجات تو خود یادری صاحب نے بھی تسلیم کر دیئے ہیں جن سے ریدو کا ایسٹور کرت اور قدیم ہونا ثابت ہوتا ہے۔ دیکھو صفحہ ۷ سے ۸ تک۔

اب ان کے علاوہ ہم حوالجات ذیل بھی نظر ناظرین کے تہ میں کر دیا جائے گی جی سے پہلے موجود تھے۔ اور رام فضلاء انہیں ایسٹور کا گمان مانتے تھے۔ اور ان کی قدامت کے قائل تھے۔ رامائن یا ایک بال کا نڈ بھلا سرگ شلوک راجننا जीवलोकायथमस्य परिवर्तिता वेदवेदाङ्गविशेषवत्त्वेन वेदे च विहितः ॥ १४ ॥

یعنی راجندر جی اپنے دھرم اور اپنے دوستوں کی رکشا کرنا لے ہیں۔ رگوید۔ بھرودید۔ سام وید۔ ایتھرو وید کے تنوید اور ویاکن وغیرہ کے جاننے والے۔ اور دھند وید جواب وید ہے۔ اس کے خصوصاً کمال تحریر کار اور ماہر ہیں۔ پھر رامائن میں ہے۔

इष्टि ते ऽ हं करिष्यामि पुत्रीया पुत्रीकारणत् । अथर्वशिरसि प्रोक्तैर्मै सिद्धं विधानतः ॥

یہ ایک ایک وقت کا ذکر ہے کہ جس میں ایتھرو وید کے انوار ستوں سے ہوں کیا گیا۔ آپ صفحہ ۸ پر وید کی قدامت کے بارے میں منو سنگتا ادھیاء شلوک ۲۳ سے ۵ تک اور جموں کا تھے پیر درج تو کیا ہے مگر صفحہ ۹ و ۱۰۔ ان کی تروید میں جو دلائل دیئے ہیں۔ انہیں سے منو کی نسبت تو تمام اعتراضات کی تردید ہو چکی ہے۔ اور جہاں تک ہم جانتے ہیں کافی دوافی ہے۔

روزنامہ کی نسبت آپ دلیل فرماتے ہیں کہ ہر جموں کے روزنامہ کا توت بالکل ہی آج ہے صرف اسلئے کہ یہ ایک مستور اور مالی ہوئی بات ہے کہ اصلی روزنامہ چھپتی پیر راجہ بھوج کے زمانہ سے چار سو برس پہلے کم ہو گیا تھا۔ یعنی ہندوستان میں بدھ مذہب کے عروج کے زمانہ میں وہ روزنامہ جواب ہر جموں کے پاس ہے۔ ذرا سے اعتبار کے لائق بھی نہیں ہے اسکی بڑی جزو منو سنگتا سے تالیف کی گئی ہے۔ اس میں شک نہیں کہ اس میں آسمانی اور دیوی چیزوں قدیم زمانہ کے بادشاہوں اور بڑے بڑے آدمیوں کا اور اس چیزوں کا جو صد سال گزرے کہ واضح ہو گئیں بیان ہے۔ مگر بڑی حیرت کی بات ہے کہ سکندر اعظم کا تو کہیں ذکر تک بھی نہیں۔ (دیکھو صفحہ ۷ سطر ۷ سے ۱۲ تک) انوس کہ آپ نے کہیں دلیل سے کام نہیں لیا۔ اور نہ کبھی ثبوت دیا۔ صاحب

تو ہر بگت نہ رہا۔ نمبر ۳۵۔ جو آگما یائی (آنے جانے یا گھٹنے بڑھنے) بھی مانیں تو کسی درد درد رہتا ہے۔ بوجھ و کار کے۔ نمبر ۳۶۔ سوکھش اوستھا میں چیز کی یرمان کی نینتا میں کچھ فرق نہیں۔ دونوں حالتوں کے بنت ہو جانے سے۔

نمبر ۳۷۔ الیور کا یر دوان اور پرش کا ادھتا نا جگت کارن ہونا سنجو۔ نمبر ۳۸۔ سمبندھ کا نہ ہونے سے؟

اناطین ہ ذرا تم بھی غور فرما نا اور سوچنا۔ ہمیں ان سو ترول میں بدو مذہب کا کہیں ذکر بھی نہیں ملتا جبہ جاگہ نام و نشان البتہ فاسل سو تر کا۔ کی قبضت لفظ لفظ سے مشرق ہے کیا معنے کر روح کی حقیقت یہ کہنے کے ہوئے آپسے کس عہدگی کے ساتھ ان تمام اعتراضات کا جواب بیان پر مخالفین کی جانب سے پیش ہو سکتے تھے جواب شافی دیدیا۔ اور ان کی خالصی دلائل کی تردید کسی یرمان فاطح سے کی اے اے اے ہائے عے نمبر پچھم عداوت بزرگ غیب است

تعبص بھی کیا برسی بلا ہے اے بھائے اس کے کہ مصنف ویدانت درشن کی فسلت کا سچے دل سے اقرار کیا جاتا ہے اب ان یرمیا اغراض چیلنے کو موجود ہوئے مشفق بہ سب سن جا ہم بحث میں پیش کئے جا سکتے تھے۔ اسطر دھلا کر صاف کر دیئے گئے ہیں کہ بس خاتمہ ہی کر دیا۔ اور اگر کوئی اچھی طرح سمجھ جاوے یا کسی کو اچھی طرح سمجھا دیا جاوے تو شاید بلکہ طبیعت انسانی کے لئے کوئی شایستگی نکال کر اس مسئلہ پر بحث کرنا غیر ممکن نہیں تو دشوار ضرور ہو جاوے۔

حفظ ما تقدم کی داد تو نندی گئی۔ اے کئے لگے کہ بودہ مذہب کی تردید جو کہ ویدانت اناستر سے نکلتی ہے۔ اسلئے یہ بعد میں تحنیف ہوا۔

دیکھو مصنف کتاب کا کمال کہ اپنی عقل جردہن کے ذریعہ سے وہ وہ رموز و قلائد حل کر دیئے کہ ہم اس کتاب کو بڑھ کر دیکھ کر مذہب موجودہ وغیرہ موجودہ دنیا کی تردید کر سکتے ہیں۔ گویا اس نے اپنی کمال علیت سے انسانی طبیعت کا اپنے آئینہ ذہن میں فوٹو کھینچ کر پہلے ہی اسکے نامتر خط و خال ایسی صفائی کیا کہ صفحہ قرطاس پر ظاہر کر دیئے ہیں کہ ہر شخص اس سے آگے اور پیچھے کے لوگوں کی طبیعت کو بخوبی پہچان سکتا ہے اور یہ بات بھی کون کہے کہ دیاس سے پہلے ایسے خیال کسی کے جی میں گزرے ہی نہ تھے۔ جنہیں بدھ نے ظاہر کیا اور ہمیں تو دنیا میں کوئی نئی بات نظر نہیں آتی بدیل لباس کے ساتھ ہم فوجی سلی عورتیں (بمخاطہ حقیقت) دیکھتے ہیں رنگتیں چاہے بدل جاویں حالتیں چاہے پلٹ جاویں۔

اے خدا انسان کے جسم میں جو روح ہے۔ وہ اگر اسی جسم کے برابر ہے تو اگر آدھا گون کے قاعد سے جیٹی کے جسم میں جاسے تو برابر ہیگی اور باقی کے جسم میں آدھا۔ لاکھ ہرگی۔ اور خوشی گھٹنا بڑھا کر لی ہے اور متعیر ہوتی ہے۔ وہ باقی نہیں کہلاتی عظمت یہ کہ اگر کہا جاسے جیسے جھوٹے رب کے جسم میں جیو جاتا ہے اسی جسم کے برابر ہو جاتا ہے تو کہے ہیں کہ آخری یعنی کئی کی حالت میں تو جو اسکا مقدار ہے اسے بتاؤ اگر اسی مثال دلیسے ہی ہوگی جیسے پہلی دو خالوں میں۔ کیونکہ یرمان (مقدار) ناس ہویکا آتما کا ناش ہوگا۔ اور اسلئے آخری یرمان نش بھی رہے گا۔ ۱۳۔

کیفیتیں کچھ سے کچھ جوتی رہیں۔ گیت بھی کم و بیش جوتی رہیں۔ مگر کیں حقیقت میں جوتی ہیں میں بدھ نے جن اصول پر زیادہ زور دیا ہے کچھ۔ کچھ کسی کسی میں۔ کیں ضرور موجود رہوں گے اور طبیعت انسانی میں انکا خدشہ گھڑتا ہی جاتا ہوگا۔ بس بھاس بھی اسی قدر جوتی قانون کے مسئلہ سے بوری واقفیت حاصل کر کے ایسے مضامین مہذب کر گئے۔ جسکی بدولت ہم ان کے بعد از شدہ مذاہب کی تردید پر بھی قادر ہو گئے۔ ورنہ یہ بھی کوئی بات تھی کہ کسی کے مذہب کے اصول کی تردید کریں۔ اور اسکا نام تک نہ پتا دیں یہ ہیں۔ چار سے آریہ رشیوں کا دستور نہیں وہ برابر دوسرے کی واسے ہٹا کر انسا مذہب یا منت چٹلاتے رہے ہیں۔ اسی ویدانت درشن میں بھی اس کی بہت مثال مل سکتی ہیں۔ مثلاً ادھیا حیارم کے جوتے یاد۔ یا پچوس سو تر میں جیمینی اور چھٹے میں اولومی کی ترابے دھلا کر ساتویں میں اپنا بت لکھ دیا۔ مثلاً ہذا دوسویں میں یرا شر اور گیارھویں میں جیمینی کی واسے لکھ کر بارھویں میں اپنا مذہب یا منت ظاہر کیا۔ لیکن یہ سب مانیں تو اس وقت بدھ جتیں جب ینڈت صاحب عقل سے ذرا بھی کام لیتے اور تعبص کو دم بھر کے لئے تھوڑے دیتے۔ مگر یہ کیوں ہوتا تھا ایسا کرتے تو جھوٹے حوالہ لکھ کر عسائوں میں ناموری کہاں سے پاتے۔ آریہ سماج کے مخالفین کو کیا منہ دکھلاتے۔ کیونکہ انکا تو اپنے یوں رسول کے اس قول پر عمل ہے کہ "اگر میرے جھوٹے کے سبب خدا کی سیائی اس کے بھال کے لئے زیادہ ظاہر ہوئی تو مجھ پر کیوں گنہگار کی طرح حکم ہوتا ہے اور ہم کیوں برائی نہ کریں۔ تاکہ بھلائی نکلے پیرا ہمارا سنی ناراستی کو ظاہر کرتی ہے تو ہم کیا کہیں (دیکھو رومیوں کا خط باب ۳۰ آیت ۵۷) عزت اپنے صرف بیاس کا نام لکھ کر ہی دھوکہ نہیں دبا۔ بلکہ یا تنجلی جی کے نام کی آڑ میں بھی دام فریب بچھا یا ہے۔ مثلاً آپ تحریر فرماتے ہیں کہ برستی یا تنجلی نے ایک کتاب جکا نام لوگ درشن ہے لکھی ہے۔ جس میں اس نے یا ہی کے دیا کرن (گرامر) کے دوسرے ادھیا رہم یا ۲۳ سو تر پر شرح کرتے ہوئے کہا کہ "راجا کو ایسی مجلس قائم کرنی چاہیے جیسے کہ راجہ حنر گیت نے کیں"۔ دیکھو لکھ کر صفر ۱۵ اسطر سے دیکھ واء! واء! ینڈت جی مہاراج! واء! لوچم تو آپ کی ینڈتائی کو ماتھ جوڑو ہیں آپ کو رے ینڈت ہی نہیں بلکہ مورخ بھی پورے ہی ہیں۔ سچ سچ یہ تو وہی بات ہوئی کہ ۵۰ چوق غفنت ست سعدی در زبنا + ۱۱۱ یا ایہا اناسی اور کا سنا و نا واما۔ حضرت لوگ درشن تو یا تنجلی جی کی تصنیف ہے۔ اسکی شرح دیاس نے لکھی ہے نہ کہ خود مصنف نے اور آسمیں یا سنی کے سو تر کی شرح لکھنا کیسا؟ لوگ کی کتاب کو دیا کرن کے کسی مسئلہ کی شرح سے کیا مطلب؟ مگر اب کیا کہیں جو سمجھیں..... یا کا قصور ہے ناں البتہ یا سنی کے اسی سو تر پر رشی یا تنجلی جی نے مہاراجش دیا کرن میں پہلے ادھیا کے پہلے یاد کے ۶۸ سو تر کے ضمن میں اس طرح

اے خدا کہ اتنا اس ترماتاک حد ہوم معہ ۲۲۰ راجہ شیر شاد مایہ نوٹ دیتے ہیں کہ جب سا کہی نے مذہب ہوکا دھوئے کیا رہ۔ بتلایا کہ مجھ سے پہلے جو میں مدھاد گھر چکے ہیں سمجھ گئے یہ ہر مندوستان کے دن میں تھا اور مہارث کے یوں دواؤں میں سے راجہ کرن والی

فاسل ہوتے ہیں۔ اس میں بعد کی پشتوں کا زمانہ مندرجہ آئینہ تاریخ مناس ہے۔
نئے پیکر ایک چوڑی ہے۔

(اول) راجہ پسرور سے لغایت راجہ برتال ۱۴ پشت ۵۰۰ برس
اوسط فی پشت ۳۵۵

(دوم) راجہ بیزاہو سے لغایت راجہ ارہنت ۱۶ پشت ۳۰۰ برس
اوسط فی پشت ۲۶۵

(سوم) راجہ رندھیر سے لغایت راجہ راجپال ۹ پشت ۳۶۰ برس
اوسط فی پشت ۴۰۰

(چہارم) راجہ وکرما دیش سے ۱۰۰۰ برس تک (میزان کل ۳۷۳۳)
ازید ہشتونائیک ۱۶۸۰ + ۳۷۳۳ = ۵۰۰۲ سال

پس تعداد ۵۰۰۲ برس قریب قریب ایام طوفان نوح کے مطابق
حاصل ہو جاوے گی۔ اور ایسی بدھ (مطابقت) کیستقدرا تین اکبری

کے اس بیان سے بھی ہوتی ہے۔ کہ اب تک بنگال میں ہندو راجہ جب
ذیل راجہ کرچکے ہیں۔

کھتری راجہ ۲۴ ایام سلطنت ۲۴۱۸ اوسط ایام سلطنت ۱۰۰۵
کائیت راجہ ۹ ایام سلطنت ۲۵۰ اوسط ایام سلطنت ۲۷۵

کائیت راجہ ۱۱۰ ازخاندان ایشور ایام سلطنت ۱۱۳ اوسط سلطنت ۶۴۵
۱۰ ازخاندان راجہ پوہل ایام سلطنت ۹۹۹

۱۰ ازخاندان راجہ پال زمانہ درج نہیں
اور پھر وید راجاؤں نے ۹۲۳ سے لغایت ۱۲۰۰ یعنی ۱۳۷۷ برس

راج کیا۔ کیں اکبر اور شاہ کے زمانہ تک بنگال میں ہندوؤں کے راج کے علاوہ
زمانہ سلطنت خاندان پال کے ۲۰۸ برس گزر چکے تھے۔ اب اگر ہم یہ

حاضر ہر ایک صفحہ ۱۳ ایک کے بعد دوسرا حکران ہے خواہ بلحاظ پشت وہ پہلے کا یا ہوا
پنایا کوئی اور رستہ قریب و بعد بلکہ نفس و جہ میں نے تینوں کے حساب سے دو چھوٹے چھوٹے

راجہ خاص کر دیے ہیں جنہوں نے خود سے دن بار سے نام راجہ کیا۔
۱۔ ان اوسطوں پر دھیان دے جسے معلوم ہو گا کہ بدھ ہشتونائیک تک جو ۲۶ پشت

کا اوسط ۱۶۰ سال تمام کیا وہ بعد القیاس میں اقدار سے بڑھتے گئے لئے بائبل کی
تہذیب کا محتاج ہے۔

نمبر ۱۔ دوسرا آغاز میں کنگ راجہ بدھ ہشتونائیک جہاں برکشاہہ سرا پائے آج فرایہ
فرمانروائی کر رہے ہیں اس آغاز کے زمانہ میں سال چہلم الہی جہاں ہر ہفت روزہ ہفت روزہ سال رگوشہ

سہ ہفت روزہ چار سال دعائی داشت میں بکرا نیت ایراد کر کے تیشی حلیہ سرگرت۔ وکار سختی
بروز و آسان ساخت۔ صد رسی میں سال فرمانروائی کر دو دریں سال ہزار و ستصد

۱۶۵۲ + ۲۹۲ = ۱۹۴۴ + ۱۹۴۴ = ۳۸۸۸ (۲۹۸۸) دیکھو
آئین اکبری مطبوعہ کلکتہ ۱۸۵۱ء صفحہ ۲۶۹

نمبر ۲۔ مدات شروخی میں جو ایک مشہور محرم کی بیک ہے۔ لکھا ہے کہ کتا کا تالاب
کے قائم ہوتے وقت بدھ ہشتونائیک ۱۳۱۶ تھا دیکھو فنونک حد جہاں

ادب تالاب میں کا شا کا سہ ۱۸۵۱ء (۱۹۰۹ + ۱۸۰۹ = ۳۷۱۸ سال سہ
نمبر ۳۔ اور اسی کتاب میں بھی لکھا ہے کہ کتا کے ۱۸ برس پہلے بدھ ہشتونائیک ۱۸۵۱ تھا۔
پس اوسط بھی ۱۸۵۱ + ۱۹۰۹ + ۲۵۶۴ = ۵۳۲۴ کے ہوتے ہیں ۱۹۰۹

فرض کر لیں کہ آئین اکبری اکبری تخت نشینی سے ۳۰ برس بعد لکھی گئی
تو اس وقت سے اب تک ۳۰۰ سال منقضي ہوئے۔ کیونکہ ۱۵۵۵ء میں تخت
نشین ہوا تھا۔ پھر ۲۰۸ + ۳۰۰ سال میں خاندان پال کے راجاؤں
کی سلطنت کا زمانہ درمیان ایام راجگان کا نیت اور دیکھو پال کے حساب
اوسط ۳۰۰ برس فرض کر کے ۳۰۰۰ اور اضافہ کر دیں۔ تو ۹۹۸۸ برس
حاصل ہوتے ہیں۔

چونکہ اب کی کتابوں کے بموجب طوفان نوح کے بعد دنیا میں حیوانی
زندگی از سر نو شروع ہوئی۔ اور اس وقت میں (بلکہ قبل از طوفان نوح۔

کیونکہ یہاں کوئی ایسا طوفان نہیں آیا۔ ماں برج سے نکلے ہوئے دیکھو
بالا مغرب پر لوٹ کر سے ہوں تو کیا عجیب ہے) شری کرشن دیو پائین جہاں

مخاطب بخطاب وید ویاس نے شاریک سوترا دھیا اول نمبر ۳ میں وید کو
ایشور وکت اور نادای مانا ہے۔ تو کیا آپ کو اگر حق پند ہیں۔ تو نہ ماننا چاہئے

خدا کے لئے ذرا تعصب کو چھوڑ کر سوچئے کہ جب بدھ اور کرناک تیرتھ
سے بہت پہلے بڑے بڑے (حکے مقابلہ میں یہ بیچارہ کسی شمار میں

نہیں اور تمام دنیا کے سنسکرت دان جنکی فضیلت پر معترف ہیں) وید
کے ایشور کرناک اور قدامت کا بلا دلائل واضح اقرار کر گئے ہیں۔ تو آپ

کی اسناد کی کیا وقعت ہو سکتی ہے۔ ناظرین اب ذرا اس بات پر بھی
غور کر لیجئے۔ کہ مینت جی نے کس چالاک سے ویاس اور یا تھلی کو بدھ اور

جند گپت کے بعد ثابت کرنا چاہا ہے مگر جو کچھ کے پاؤں نہیں ہوتے
آپ تو نادانوں کے دھوکہ دینے کے لئے لکھ دیا تھا کہ ویدانت وشن

کے دوسرے ادھیا کے ۲۰۰۰ کے ۳۳ سوترا سے ۳۸ کتاب میں ویاس جی
نے بدھ مذہب کے اصولوں کا تذکرہ کیا ہے (دیکھو لکیر نمبر ۱۵ صفحہ ۱۵۰) اسطر

۳۰۳) لیکن ہم اب اصل سوترا لکھ کر تھلی کو حل دیتے ہیں ۹۹
نیکسمی سہا سہا ۱۱ ۳۳ ۱۱
یوہا تھاکا تھیم ۱۱ ۳۴ ۱۱

نچ پاریا د پاریا تھوہیکا سادی ۱۱ ۳۵ ۱۱
اٹھیا تھوہیکا تھوہیکا تھوہیکا تھوہیکا ۱۱ ۳۶ ۱۱
پتھر سام جتھیا ۱۱ ۳۷ ۱۱

سہوہا نیا پتھ ۱۱ ۳۸ ۱۱
جن کے معنی ہیں نمبر ۳۸۔ ایک ہی پتھر میں دو دروہی و ہم ایک
ناتھ جتھ نہیں ہو سکتے۔ ۹ نمبر ۳۸۔ اگر آٹھ (روح) کو جسم کے برابر مانا جائے

تو اس سوترا کے بجائے میں سواری شکر آجاری جی نے بہت سی مایا کے لحاظ سے روح میں
سات قسم کی سمات متضادہ ماننے والوں کو دیکھا ہے ال ہرتوں کا اگر شکر آجاری جی کو تیرے

کاروں نے (وہا اسکے کہ وہ موت کے بعد ہوتے رہے) پودہ موت کھنڈوں پر لگایا تو
یہ ہرگز ثابت نہیں ہو سکتا کہ ویاس جی نے بھی انہیں اسی فرض سے رھا تھا۔ ممکن ہے کہ

کرشن فاضل ہنس نے نظریہ میں مندی جس وقوع اعتراض کا دفعہ کیا ہو۔ جیسے کہ وید
فضلا کی کلام میں ہوتا ہے۔ اور اتفاق سے شکر آجاری جی نے اپنے زمانہ میں بودھوں کو

ایسا مانتے ہوئے دیکھ کر ان سوتروں سے ان کے بتائی تردید کی ہو پس ان سوتروں
سے ویاس کا بدھ کے بعد ہونا ہرگز ظاہر نہیں ہوتا۔

ہاں یہ اگر ہم یہ بھی فرض کر لیں کہ یہ برہمن جس نے اپنی تحریر میں (صرت) اس کے قول کے بموجب کیونکہ عند غولہ بالا کو کچھ اور ہی بتلاتی ہے (راشدی کی پشتوں کا حال سمجھنا) (جو بادہ و کربا بدیہ کے زمانہ میں موجود تھا) لکھا ہے۔ شوکی مراد ہندوستانی تحقیق کر رہا ہے۔ اور اس نے اسے بیان کے ثبوت میں بعض کتب پر (کہ تواریخ قدیمہ پر جو ایک مدت سے عفا کا جو اس رکھے ہیں ہاں آپ ناظرین کی نگاہوں میں وقعت پراگرنے کے لئے اس کا نام بھی لکھ رہا ہے) استدلال بھی کیا ہے تاہم آپ ناظرین سمجھتے ہیں کہ کتب مستندہ کے جب تک کہ ایک شریک کو زیادہ از دو ہزار برس ثابت نہ کر لیں اس کی تحریر پر کچھ دوسرے کے ساتھ استدلال نہیں کر سکتے۔ کہو کہ آج ہم وہی سطر ادوار میں پرنگیا کر چکے ہیں کہ ہم نامور اور مشہور علماء کا نام لے دیں گے جو دو ہزار سال سے زیادہ گزرنے میں گزر رہے تھے۔ لیکن یہ امر آپ کے احاطہ امکان سے خارج ہے کیا سمجھتے ہیں کہ شریک زیادہ سے زیادہ منحصر و کربا بدیہ (حالانکہ یہ شخص بہت پیچھے گذرا معلوم ہوتا ہے) ثبات ہو سکتا ہے۔ جسے خود اس وقت (۱۹۱۱ء تک) بھی دوسرا رس سے کم ہی گزرنے میں ہاں آپ ویاس اور پتھلی کی تحریرات سے بھی (حکی اصلی کیفیت آئندہ عرض کی گئی ہے) ایک حجت باویلی پیش کر رہے ہیں لیکن دراصل آپ کی داہم کی تخلیق ہے۔ اور اس وجہ سے کہ آپ کے الفاظ مذکور صفحہ ۱۵ سطر ۱۱ ویاس جی بدھ جی کے اور راج چندر گیت کے زمانہ کے بعد ہوئے ہیں، اسی انتہا میں تراشک کے خلاف ہیں۔ جن پر آپ پہلے ہی صادر کر چکے ہیں۔ البتہ بہت راستی کی تحقیق کا خیال رکھ کر راج شیویرتا د کی اسی تصنیف کا حصہ سوم ناگری مطبوعہ کی چندری شریک ۱۲ کے صفحہ ۲۰ کا سب سے آخری نوٹ کو لفظ مہا بھارت پر دیا گیا ہے۔ ملاحظہ فرمائیے اس کی عبارت لفظ بنفط یہ ہے۔ کہ ”مہا بھارت کی لڑائی کے وقت مگدھ راجہ ہمدیو تھا۔ اور اس سے پنتیوال راجا راجا تشرودھرا جس کے وقت میں ساکھنی گوتہ بدھ نے سن عیسوی سے ۸۳۳ برس پہلے زبان پایا۔ اب اگر اس پنتیوں راجوں کے راج کا پڑانا راجہ پیچھے ۶۲ برس پس شاید اٹکل اور خود رائی سے) تو مہا بھارت کا وقت سن عیسوی سے فقط ۵۶ برس پہلے پھرتا ہے۔ جس سے ثابت ہوتا ہے۔ کہ شری ویاس جی مہاراج جو ایک طور سے مہاراج بدھت کے دادا تھے۔ دیکھو مہا بھارت ادوی پر اب ادھیا ۱۰۶ عین ہر گام مہا بھارت کے وقت ملک اس کے بعد نکاس رہے۔ اور اس لئے بدھ جی سے ۹۱۰ برس پہلے موجود تھے۔

بدھ کا و کربا بدیہ کے سمیت ۴۵۵ء اور مسیح سے ۶۳۲ برس پہلے ہونا آپ صفحہ ۱۵ سطر ۵ میں تسلیم کرتے اور لکھتے ہیں کہ ”اس وقت راج چندر گیت راج کرتا تھا“ لفظ اس وقت سے ہم نہیں سمجھتے۔ کہ آپ کو کتنا زمانہ مراد لیتے ہیں۔ آیا بدھ کا زمانہ یا ویاس جی اور پاتھلی کا (ویاس

کے ساتھ پاتھلی کا نام ہم نے اس واسطے لکھ دیا ہے کہ جب صفحہ ۱۵ کی سطر ۱۲ میں پاتھلی لوگ سوتو ر دیاس مہرشی کا تجا شہ کرنا تسلیم کرتے ہیں تو اگر پاتھلی کو ویاس سے بدھ نامیں تو ہم منحصر ضرور مانیں گے۔ اگر بدھ کا زمانہ مراد ہے تو یہ تحریر صرف آپ کی مستند کتاب انتہا میں تراشک محمولہ بالا کے خلاف ہے بلکہ آپ کی واجب التعلیم ڈاکٹر منٹر صاحب بھی اپنی مختصر تاریخ ہند حصہ اول ترجمہ تاریخ آریہ سماج صاحب سید ماسٹرانی سکول شاہجہاں خطبہ گوشت بریں الہ آباد سال ۱۸۸۵ء دفعہ اول کے صفحہ ۱۴۰ سطر ۱۱ میں آپ خلاف اس طرح شہادت دیتے ہیں ”وہندر گیت نے گنگا کے دادی میں قبل ۱۶۰۰ سے ۲۵۰۰ تک سلطنت کی“ پس چندر گیت آخر بدھ کے ۱۶۰۰ برس بعد بحث نشین ہوا۔ بدھ کا ہمعصر نہیں ہو سکتا اور اسی طرح ہوجب نوٹ مندرجہ صفحہ ۱۴۰ انتہا میں تراشک حصہ دوم ناگری کے تحت ۲۶۱ برس بعد کیونکہ اس میں سن عیسوی سے ۲۵۶ برس قبل چندر گیت کا تحت نشین ہونا بیان کیا گیا ہے۔ پس کسی طرح چندر گیت بدھ کا ہمعصر نہیں ہو سکتا۔

اور اگر ویاس پاتھلی کا زمانہ مراد سمجھا جاوے تو آپ کے الفاظ مندرجہ صفحہ ۱۵ سطر ۵ کے جن میں آپ ویاس جی کو بدھ اور چندر گیت کے بعد قرار دیتے ہیں۔ کیا سمجھتے ہوں گے لفظ بعد یعنی ہمعصر تو ہم نے آج تک نہیں پڑھا۔ مگر سچ ہے بطور کی باتیں بڑے ہی سمجھ سکتے ہیں۔ ہم نہیں جانتے کہ آپ کی تاویلوں کو مانیں یا تواریخ کو سمجھ جائیں۔ چونکہ آپ عیسائی ہیں غالباً ڈاکٹر منٹر صاحب کی عزت کرتے ہوئے۔ وہ بھی مہا بھارت کی تصنیف کا زمانہ جسے مصنف مسلمان ویاس جی ہیں۔ جنہوں نے مہا بھارت ۲۴ ہزار شلوکوں میں ختم کیا ہے۔ مسیح سے ۱۲ سو برس پہلے فرار دیتے ہیں دیکھو منٹر صاحب کی تواریخ محمولہ بالا کا صفحہ ۹ سطر ۸۔ اور اس صورت میں ویاس جی بدھ سے ۵۶۸ سال پہلے پھرتے ہیں۔

مگر ذرا پتھر پیچھے نہیں بھی آپ کے بیان کی ایک غلطی اور دکھائی ہے۔ اور وہ یہ کہ آپ اپنی تاویلات لالجنیہ کے صفحہ ۱۵ کے آخری سیرا گراف میں یوں بیچ نکالتے ہیں کہ یس معلوم ہوتا ہے ۶۲ برس گزرے ہیں کہ تو گید شروع ہوا۔ اور ۲۴۱۴ برس گزرے ہیں کہ وہ ختم ہو گیا۔ اس نتیجہ نکالنے سے پہلے آپ یہ سوچ لیتے کہ بدھ کو اب تک کتنا زمانہ گزر چکا ہے آپ تسلیم کرتے ہیں کہ بدھ مسیح سے ۶۳۲ برس پہلے ہوا۔ اور اب تک مسیح کو ۱۸۸۸ برس کچھ اور منقضی ہو چکے ہیں۔ پس اب تک بدھ کو کل ۲۵۱۹ برس چند ماہ گزرے۔ اور چونکہ آپ کے قول کے بموجب بدھ کے اختتام کو صرف ۲۴۱۴ برس گزرے۔ اس لئے بدھ جی جو ۱۰۲ برس قبل از امتنا وید بقول آپ کے موجود تھے۔ دیکھو لیکچر ص ۹ صفحہ ۹ بجو اد بدھ شاستر ادھیا ۲ سوترا ”جو کہ ان کے وقت کی میتھا غلط ہے اور ان میں میریتو کے نشان نہیں ہیں اور خلاف عقل ہیں۔ اس لئے وید پر مشورہ کا کلام ہمیں

نقدی حاشہ نمبر ۱۔ کہ بیٹے یونے اور اب دادا کے نام بھی کبھی صاف طور پر ایک دوسرے سے ملے ہیں۔ پس تاویلیہ ثابت نہ کیا جائے کہ بدھ جس سے عاب شروع کیا گیا ہے۔ وہی تاجو مہا بھارت زمانہ میں موجود تھا یہ محض خیالی بیچ ہے۔

پر غور نہ کھولے۔ ابھی تو آپ کو اس کو جی کہ ہوا بھی نہیں لگی معادوم ہوتی۔
 دیکھ کی تعلیم اور سچائی کی یقین پر مشتمل آقا تو یہی بات ہے۔ ابھی آپ یہ بھی
 نہیں جانتے ہیں۔ مگر مضمون نگاری کیا ہے اور لکھنے کس کا نام اور لکھنے
 کو اپنا مافی الضمیر کس طرح ظاہر کرنا چاہئے۔ جن دلائل سے آپ محتاج نکلتے
 ہیں۔ سچ تو یہ ہے کہ ان پر لفظ دلیل ہرگز صادق نہیں آتا۔ ہاں۔ سچ
 عکس ہند نام رنگ کا نور۔ آپ انہیں دلائل نہیں دلائل واثق سمجھتے
 جہاں تک ہم نے اس بے فلفٹ کے درون کو لوٹا دکھایا۔ وہاں تک یہی
 باب ظاہر ہوئی کہ ہمارے (نام کے) سینڈ جی نے محض خیالی باتوں سے
 ان دلائل مستقیم کی تردید کی ہے۔ جنہیں وہ کہا بڑے بڑے لائق
 بھی لے اعتباری کی نگاہ سے نہیں دیکھ سکتے اور جب کا دوق ہمارے
 بیانی کا ہرگز محتاج نہیں۔

مسٹر سینڈ جی ہر قول پر آپ کی تحریر کی غلطی آپ ہی کے بنا
 یا ان کتب کے حوالوں سے ظاہر کرتے ہیں۔ جنہیں آپ یا آپ کے
 بھائی مستند خیال کرتے ہیں۔ اور اس کے ساتھ ہی یہ بھی دکھلا دیتے
 ہیں کہ آپ کے یہ الفاظ گرائیں سے بہت گجواپنے آپ کو آریہ نام
 سے موسوم کرتے ہیں اپنے اس مذہب جو انہوں نے اختیار کیا ہے
 بہت ہی ناواقف ہیں۔ جو کچھ دوسرے کہتے ہیں اس پر وہ یقین جھلیٹتے
 ہیں اور وہ دونوں اپنے لئے اس معاملہ میں تحقیقات نہیں کرتے
 یا کرتی نہیں سکتے۔ ان کا ویدوں کی تداومت اور پاکیزگی کے بارے میں
 اور دانا اور فلسفہ کے اس ذخیرہ کی نسبت جو اسمیں شامل ہے ایک
 مائل خیال ہے۔ یہ تبدیل الفاظ تبدیل طلب (مثلاً ویدوں کی بجائے
 لفظ یاہیل پر لکھنے اور آریہ کے بجائے عیسائی قارئین کیجئے۔ بالکل آپ پر
 صادق آتے ہیں۔

پتے نمبر کے صفحہ ۵ کے آخری سیراگرات میں جو آخری سطر سے شروع
 ہو کر صفحہ ۶ کی پہلی سطر میں ختم ہوا ہے۔ آپ یوں فرماتے ہیں
 مگر بیشتر اس کے کہ ہم ویدوں کی تداومت کی بابت غور کریں ہم ان کتابوں
 کی ضرورت پیش کریں گے۔ جنکو سینڈ جی دیا بند لے سچا مانا ہے اور جس پر

لفظ عبارت ان کے صفحہ ۲ سطر اخیر اور صفحہ ۳ تک کی ہے۔
 لکھ اس حکم یعنی سینڈ جی نے غلطی کی اور وہ یہ ہے کہ انہیں دس ایٹھوں کے نام بھی نہیں
 آتے۔ دیکھو اور کھولی دیکھو کہ انہیں ہیں ایک ہی ہے اور تین ستر اُس دس
 ایٹھوں میں نہیں جاتے۔ وہ دس ایٹھ ہیں۔ یہ ہیں۔ اٹھ۔ تیس۔ لکھ۔
 پرتھ۔ مڑا۔ مالدوگ۔ تیرتی۔ ایشتری۔ برادران۔ جھادوک۔ پس
 اس سے یہ تو صاف ظاہر ہے کہ سینڈ جی صرف نام کے سینڈ ہیں۔ وہ ان کو یہ
 بھی جہر میں کہہ کر ایٹھ کون ہے اور کھولی ایٹھ کون۔ تمام ماہرین جانتے ہیں
 کہ ایٹھ کا نام کہہ ہے اور کاٹھ کی طرح اسمیں دلی نام متعل ہے جس کے معنی ناہی غور
 کے ہیں۔ نہیں کرتے استعمال لے کھولی ہو گیا مصلحتیں وہ دو تو ہیں بلکہ ایک ہی ہے لہذا
 یہ غلطی یا دوسری صاحب کی واقفیت و علمیت دونوں کے متعلق ہے جیسے کوئی کہے
 کہ تورت کے کتاب میں بھی لکھا ہے۔ اور خروج بھی حالانکہ دونوں ایک ہی کام ہے
 دیکھو سینڈ جی کا صفحہ ۹ سطر ۱۰ اور صفحہ ۱۲ کا صفحہ ۵۔

انہوں نے (سوامی جی نے) آریہ مذہب کی بنیاد ڈالی ہے۔ اسے ہماری بحث
 کی بنیاد بھی انہیں کتابوں پر ہوگی۔ اور یہاں کہیں ضرورت ہوگی انہیں
 کتابوں سے حوالہ اقتباس کرینگے۔
 اس تحریر سے ہمیں یہ گمان ہوتا تھا کہ آپ ویدوں کے خلاف اپنے
 اس دعوے کے بموجب اسمیں کتب سے جنکی فہرست آپ نے ذیل سیراگرات
 مذکور میں درج کی ہے جو حوالہ لکھ کر تیرتھ لکھائے۔ مگر خوش جب درج
 لکھ تو صفحہ ۶ کی آخری سطر کے آخری حوالے صفحہ ۶ کی پہلی دو سطروں
 میں یہ لفظ نظر پڑے۔ اُنکی آشوت قد امن وید ہر سب قول آریہ تردید
 میں ہم نامور اور مشہور ویدوں کا حوالہ دیتے۔ جو کہ دو ہزار برس سے زیادہ
 گزرے ہیں کہ زندہ تھے تاکہ آریہ لوگ یہ خیال نہ کریں کہ ہم نے ان دلائل
 کو جو دیکھ رہا ہے۔

واہ جناب سینڈ صاحب واہ۔ یا۔ یا۔ این شور آشوری جیاباں لے مکی
 با تو یہ سن ترائی مکی۔ کہ جاری بحث کی بنیاد بھی انہیں لکھنے کتب مستندہ
 سیراگرات میں دیا سرستی ہمارا ج (کتب پر ہوگی۔ اور جہاں کہیں ضرورت
 ہوگی۔ انہیں کتابوں سے حوالہ اقتباس کریں گے۔ یا ایسے گرسے کہ انجام
 کار انہیں کے مشہور اور نامی ویدوں کے دامن میں منہ جھپٹا مارا۔
 کیوں سینڈ صاحب ذرا قہر لے لے سچ کہنا کہ جب آپ اپنے بھلے دعوے
 کے بموجب کتب مستندہ و مندرجہ فہرست صفحہ سے تردید کا مواد جمع
 نہ کر سکے تو آپ کا اور تہاں ناظرین کی نگاہ میں کچھ وقعت پیدا کر سکتا
 ہے۔ ہرگز نہیں۔ مگر آپ کیا کریں۔ مشہور ہے کہ ذورع کو راعاظ کیا
 جب آپ صفحہ ۸ پر پہنچے ہوں گے تو صفحہ ۶ کا مضمون بھی یاد نہ رہا ہوگا۔
 آجیتا اب دیکھئے آپ کون سے ویدوں کی تردید پیش کرتے ہیں۔ جو بقول آپ
 کے دو ہزار برس سے پہلے گزر چکے ہیں۔ صرف ایک یعنی بدھ کی۔

یہ کہ آپ نے صفحہ ۱۱ کی سطر ۶ میں ایک دوسری سیراگرات تیرتھ کا راج
 شیو پر یاد صاحب کے اتنا س ترنا تک کے بھروسہ نام لکھ دیا۔ لیکن یہ
 بیان کتاب مجھ بالا کے خلاف ہے۔ کیونکہ راج صاحب اسمیں یہ لفظ
 صاف صاف درج فرماتے ہیں۔ پھر وہ پست راجندر سے ستر تک
 اچھو دھیا کے تحت پر سینڈ جی۔ ستر اچھو دھیا کا پچھلا راج تھا۔ اور اچھو صاحب
 کے وید کہ کتاب تیرتھ کے لکھنے کے بموجب بکرنا دیش کے عہد میں موجود
 تھا (دیکھو انہاں س ترنا تک حصہ سوم ہاگری مطبوعہ ٹیکل ہال بنارس
 مورخہ یکم جنوری ۱۸۹۸ء کے صفحہ ۲۲ سطر ۲۲ و ۲۳ جہیں کہ کتاب تیرتھ
 بیچارہ کا مطلق ذکر نہیں اور نہ یہاں سے کہ لکھا صاحب کی ہر رائے کے خلاف
 یہ مبنی ہے۔ اور اگر لکھا صاحب کی رائے ہوئی تو بھج ہی کیا ہے۔ کیونکہ
 یہ بیچارہ بھی تو اسی عیسائی گروہ کا ممبر تھا جو مسیح سے صرف ۴۰۰ برس
 پہلے آدم کا وجود دنیا میں مانتے ہیں اور جن کے ویدوں میں سے ایک کے
 خواہ مخواہ راجی کی کتاب کا نام لکھ (مگر احتیاطاً) اور صفحہ وغیرہ کا یہ
 چھیا کر) بظاہر کتاب تیرتھ کا نام اس لئے لکھ دینے کی جرات کی۔ کہ
 فرا بیان موثر ہو جائے۔ اگر اور کوئی نہیں تو بعض ناواقف ہی (کیونکہ
 واقف تو اصلیت جانتے ہی ہیں۔ دھوکھا کھا کر اس بیان کو صوبہ سمجھ لیں
 واللہ حال تو اچھی جلی شاید عیسائی ویدوں کا ایسا ہی تحار ہوتا ہے۔

بھائی کے لئے نسل جاری کرنے کی شرع

حکم نیوگ - اگر کوئی بھائی ایک جاہل ہے تو اس کے لئے اولاد رکھانے کے لئے اس کے جوہر کا بیہوشی اجنبی ہے نہ کیا جائے۔ بلکہ اس کے شوہر کا بھائی اس سے خلوت کرے۔ اور اسے اپنی ضرورت کرے۔ اور بھائی کا حق اس سے ادا کرے۔ اور یوں ہوگا کہ اس کا بیٹا جو اس سے پیدا ہوگا۔ تو اس کے مرحوم بھائی کے نام پر قائم ہوگا۔ تاکہ اس کا نام اسرائیل میں سے مٹ نہ جائے (توریت ۱۵: ۱۰)۔

نیوگ نہ کرنے پر سزا - اور اگر وہ اپنے بھائی کی ضرورت نہ لینا چاہے۔ تو اس کے مرحوم بھائی کی ضرورت دروازہ (بولیس اسٹیشن) پر بزرگوں کے پاس جائے اور کہے کہ میرے شوہر کے بھائی نے اسرائیل میں اپنے بھائی کا نام بھان بکھنے سے انکار کیا۔ اور بھائی کا حق ادا کرنا قبول نہیں کیا۔ تب اس کے شوہر کے بزرگ اس مرد کو طلب کریں۔ اور اس سے گفتگو کریں۔ سو اگر وہ اس بات پر قائم رہے اور کہے کہ میں نہیں چاہتا کہ اسے لوں۔ تو اس کے بھائی کی ضرورت بزرگوں کے سامنے اس کے نزدیک ہے اور اس کے باؤں سے چوٹی نکالنے اور اس کے منہ پر تھوک دے۔ اور خواہ دے اور کہے کہ اس شخص کے ساتھ جو اپنے بھائی کا گھر بنا دے۔ یہی کیا جاوے گا۔ اور اسرائیل میں اس کا نام یہ رکھا جاوے کہ یہ اس شخص کا گھر ہے۔ جس کا جوتا نکالا گیا۔ (استثناء ۲۵: ۱۰)

اور پھر رب کی کتاب میں مسات روت کا قصہ پڑھو۔ اور راتل فرماؤ۔ غور توں کے حالات مطالعہ کرو۔ جنہوں نے بوجب حکم توریہ کے نیوگ کیا۔ اسی روت کے شکم سے توغر کے تخم سے عوبیہ نام لڑکا پیدا ہوا۔ جس کا پوتا داؤد بنی تھا۔ اور اسی کے خاندان سے بقول بائبل کے مسیح پیدا ہوا (دیکھو روت کی کتاب ۱: ۱-۲)

یادری کی جی اسکاٹ صاحب نے اپنی تفسیر میں اپنا جمل کا ذکر ملائے ہوئے صاف احوال کیا ہے کہ مسیح کے بہت سے بزرگ صرف شرعی بیٹے یعنی نیوگ زادہ تھے۔ ہم نے کئی کتابیں مت درین صفحہ ۱۵۴ پر مفصل درج کیا ہے۔ یادری صاحب غور سے پڑھیں۔

صدافت اصول و تعلیم آریہ سماج

متعصب پادریوں کی نامی کا قرار واقعی علاج

لیکچر نمبر ۱۸ کا جواب

من کیس آریہ سماج کی شان ہے تیری کبریا کی
ہم بذات صاحب اور رسالہ کا نام بائبل مسیح پر دیکھ کر سمجھتے تھے کہ شاید
یادریہ کے ساتھ آریہ سماج کے اصول اور تعلیم پر بحث کی جی ہوگی اور ہر موقع
پر مقبولیت مد نظر رکھی گی۔ مگر انہوں نے جو دخل دیا وہاں پنداشتیم۔
بذات صاحب تو ہمیشہ شیریں لکے یا مدیہ آب کے مقابل کس طرح نظر آتا
ہاں اسامت آئی تو آپ کی طرف منہ پھرتا۔ اگر آپ عیسائی اور سمجھتے
عیسائی ہیں۔ تو کیا یا ہے بذات خنی (نام کے) آپ کو ان مضامین اہم
کی بہت قلم اٹھایا ہے پہلے انجیل کو ہاتھ نہیں لیکر یہ تو سوچنا چاہئے تھا کہ
اپنے خداوند کی روح سے جس نے لوں فرمایا ہے۔ وہ عیب نہ لگاؤ تاکہ تم پر عیب
نہ لگایا جاوے۔ کیونکہ جس طرح تم عیب لگاتے ہو۔ اسی طرح تم پر بھی عیب
لگایا جاوے گا۔ اور جس مانتے تم مانتے ہو۔ اسی مانتے تمہارے لئے مانتے
جاوے گا۔ اور اس تنکے کو جو تیرے بھائی کی آنکھ میں ہے تو کیوں دیکھتا
ہے جب کہ اس لئے کو جو تیری آنکھ میں ہے تو نہیں دیکھتا۔ اور پھر
تو اپنے بھائی سے کیونکر کہہ سکتا ہے۔ کہ رہ جا۔ اس تنکے کو جو تیری آنکھ
میں ہے نہ نکالوں۔ اور دیکھ تیری ہی آنکھ میں ایک لٹھا ہے۔ اسے نکال
پٹے اپنے اسی ہی آنکھ سے اس لئے کو باہر کر تب اپنے بھائی کی آنکھ سے
نکال لیا کیگا۔ (اور دیکھو مسی کی انجیل باب ۱۷ آیت ۵) تاکہ
وہی اعراض جو آپ ضبط تحریر میں لائے ہیں۔ آپ ہی کے عہد عتیق و
جدید پر عائد ہوتے ہیں۔ اور جو نقص آپ و دیگر مت میں دکھانا چاہتے
ہیں۔ وہی بلکہ اس سے کہیں زیادہ کہ تعلیم عیسوی میں نظر آتے ہیں۔ اور جب
آپ بلا لحاظ احکام حضرت عیسیٰ محض تعصب کے جو جس میں اس کتاب پر جو
درحقیقت اعتراضات سے پاک ہے۔ اور جسے مضامین ادنیٰ آپ کی خیرات
کو دیکھ کر گستاخی معاف ہے ہم آپ کی حسن لیاقت کا اندازہ کرنے کے لئے کہتے
ہیں کہ (آپ کی عقل و ضمیر کی رسائی سے باہر میں۔ خواہ مخواہ اعتراض
جڑنے پر آمادہ ہو گئے۔ تو ہم آپ کو صحیح مدنام اگر ہوں گے تو کیا نام نہ ہوگا
خیال دے لوگوں کی ررہ ہیں۔ نہ سمجھیں۔ تو فرما ہے سچا مسیح کیونکر ہو سکتا
سچ قدر جو ہر شہ بداند یا بداند جو ہری۔ آپ اس لیاقت کے ساتھ وہ بداند
نہ جو کہ اصول و تعلیم آریہ سماج میرا ایک سوا ہے۔ اعتراضات میں متصر عیسائی کا نام مذمت
کرنے لگے تو رہے لہذا ایک طرف اشارہ ہے ۱۱

یما ج ج ا ی ت ت ی ی م ج ج
اسی طرح ج ل ج ل ج ل ج ل سے ادبیں ہو کر لاکھ لے گئے۔ اور دید کے منتر و نہیں
یہ لفظ نہیں ہے۔ افسوس میں لیاقت سوامی جی براعتراض۔ اب تھلے تھلے
پڑنے کا یا ت کن کو ہے۔ اور اسکا بھائی کون بار سوامی جی یا اب۔

۴۔ پادری۔ شروت ۱-۱۲-۱۳ میں پدم اکا۔ دین کرتا ہے۔
یما ی م م چ ک م ت م م ت ت ت ت
ارتھات بھی نے ہم کے سنگ بھوگ کرنا چاہا۔ اسنے سوکار کہا یہ تاکث
ہے اس میں نرل جی کا کہاں دین ہے۔

آریہ۔ اس سے بھی آپ کی لیاقت ظاہر ہے۔ کسی لالچی پوپ جی سے آیا
اور تو کر لیا ہوگا۔ مگر یہ ارتھ اسکا بزرگ نہیں ہے۔ سنے اسکا اصل ارتھ
یہ ہے۔ رات یا اوتانے دن کی اچھیا کی دن لے منع کیا۔ مگر میں نرل
تو نہیں دین لفظ موجود ہے۔ دیکھو منتر ماما لیکن ہاں۔ وہ معمون منتر
۱۰۔ ایک ختم ہو گیا۔ ان منتروں میں دوسرا معمون ہے جس سے کوئی کسی
کا اعتراض عائد نہیں ہو سکتا۔ البتہ آپ کی لیاقت خوب ظاہر ہو رہی ہے۔
۵۔ پادری۔ دوسرے پدیں ہم کی کو اپنی شکستہ لکنا ہے
ارتھات کبھنی۔

آریہ۔ ایسے ۵ تک ہم کی لفظ نہیں ہے۔ اور نہ ہلکا ہوتا کا ارتھ
رشتہ دار یا پس ہے۔ اپنے سائیں کے بھاس کو بھی نہیں سمجھا۔ یہ آپ کی
علی غلطی ہے۔

۵۔ پادری۔ چوتھے پد میں یوں لکھا ہے۔ گندھرب اور ایشیر
اتیتی اُن سے ہم دونوں کی اتیتی ہوئی ہے۔ اس کا کارن ہم پریم جانی ارتھ
گوتر ہیں۔

آریہ۔ اسکا اتیا ارتھ نہیں ہے۔ اصل ارتھ ہم نے لکھ دیا ہے اور
اس کے غلط ہونے کی ایک دلیل یہ بھی ہے۔ کہ اگر یہ ارتھ ہو تو وہ دیوتو
کی اولاد رہے۔ بلکہ گندھرب کی سہوگئی۔ جو بالکل ماطل ہے۔ حالانکہ یہ
ارتھ آپ کے اور سائیں دونوں کے مخالف ہی نہیں۔ بلکہ ناقضی کا جوت
ہے۔ وید کے اس منتر میں ایسا شبد نہیں ہے۔

۶۔ پادری۔ دسویں پد میں ہم اُتر دتے۔ یما ج ج ا ی ت ت ی ی م ج ج
ابھی سے سگورک وہ کر کے جو گوتہ ہم کا اولک ہے۔
آریہ۔ ناظرین ہم نے آج تک یما ج ج ا ی ت ت ی ی م ج ج سے کدش سنا اور
کسی شتک میں نہ سنا۔ اسکا ارتھ صاف ہے۔ جہاں جس جگہ
اور جہت میں آرتھ ہوگا۔ کہ جہت اور جہاں کل بدھو ہے۔ کاموں کی طرف
جھکے لگیں۔ تب نیزک کرنا ہے۔ یعنی اس سے یاد رہی صاف کئی
لیاقت صاف ظاہر ہو گئی۔ وہ خواہ مخواہ مستندوں میں داخل ہونا یا
سوادوں میں شریک ہونے کے خواہشمند ہیں۔ ورنہ اصل نیت یہ ہے
کہ اُن کے اعتراض یا یہ صداقت سے بالکل گڑھے ہوئے ہیں۔ اور بصفت
کے سبب حق سے مخالفت کرتے ہیں۔ مذکور صداقت سے

۶۔ پادری۔ دیکھنا کہ کون کون شیش گرو دہ اپنے سوامی جی کے
وتے میں کتا ہے۔ کہ وہ اپنے ہمہ کا ایک ہی بند ہے۔ ورنہ اس کو
بھی ماست یرتیار ہوں۔ ارتھات اس کارن سے کہ دیکھنے والے ویدک بھائی
انوداکر کے اسیرا ہے۔ اتینت اوجیت خشکا کا دوش لگا ہوا ہے۔ وہی دیکھنا

صداقت اصل کی بنا پر

اپنے من میں وید کا ایک ستر و پتر ہے۔
آریہ۔ ناظرین! نرم فاضل ہندت گودوت اہم اے حکم شکت کی
لیاقت اور وید دانی کے مخالفت و موافق قائل ہیں۔ جسکی ویدک میگزین اور
ایندھ بھاسن ان کی تحقیقات حقہ و فضیلت کے شاہد ہیں۔ وہ تو سوامی جی
کو اپنے سم کا ایک ہی ویدک ہندت مانتے ہیں اور اسی طرح مشہور و معروف
شکت دانت ہندت لکھا کرت آچار یہ ویدت جو لا پر شادی شاستری
ویدت آریہ جی۔ ویدہ ضد ہندت اور نامی گرامی فاضل تو سوامی جی کو
ادنی فاضل آخر وید دھرم کا حامی مانتے ہیں۔ مگر پادری ٹی و لمیس
جن کو معمولی جاتا پڑھنے کے سواے شکت کی ذرا بھی لیاقت نہیں
ہے۔ سوامی جی کو ویدوں کا مہاشتر و کھبر اتے ہیں۔ کیوں نہ ہو پادری سوامی
کو اصل میں سوامی جی کے وجود و سرا جہ دے بہت نقصان پہنچا۔ اُن کے
خیلے موہنے لگے ہو گئے۔ ہزاروں آدمی دیں عید دی سے باندھ دھو بارشیت
کر آریہ دھرم میں شامل ہو گئے۔ آریہ سماج کے چھوٹے چھوٹے ہونہار دوا رتی
یادریوں کو ہنگام مباحثہ میلوں گزنگاہوں بازاروں میں سخت لاجواب
کر دیتے ہیں۔ اُن کو ہر طرح اور سب طرٹ مایوسی کے سوا اور کچھ نہیں
سوچتا۔ اب لاجاری سے سرا سیمہ ہو کر عوض اسکے کہ عبوس دیں کا شرت
دیں۔ یا عقدہ بالاخل تلیت کی گرہ کھولیں۔ یا امیل کو الہامی تابت
کریں۔ یا اسکی تعمیر کی جوتی ختا دیں۔ یا اُس کے سیوں کی بد چلی کا جوا
دیں۔ اُنکے لوگوں کو متشکی کرتے بھرنا چاہتے ہیں کہ سوامی جی وید کے
دشمن تھے۔ نہیں بلکہ مہاشتر و قربان الہی سمجھ کے سوامی جی وید کے
دشمن بلکہ مہادشمن اور پادری صاحبان وید کے دوست اور حامی۔ حوالہ
اگر سوامی جی دشمن ہیں۔ اگر وید ویدوں کے شتر و ہیں۔ تو ایسا شتر
مہاشتر و مبارک ہر بار مبارک ہو۔ جس نے ہم کو پادری صاحبان
کے جالی سے چھوڑا یا۔ جس نے یوں کے بھندے سے نکالیا۔ جس نے
وام بارگھ کے اندھکار کو مٹایا۔ جس نے بت پرستی مخلوق پرستی تلیت پرستی
اور مود پرستی کی خرابی کو سمجھا یا۔ اور مگر نان تلاطم جالت کو راہ راست
دکھایا۔ اور صداقت اور حقانیت کے جٹھے پر بیٹھا یا۔ نہیں میں معرفت
اپنی کا حامی بنا یا یا۔ اور آئینہ کے واسطے صراط المستقیم بتلایا۔ وہ ہمارا
شتر و اور پادری ہمارا دشمن دوست۔ بھائیو! لکھتی کو لکھا ہے۔ مگر کئی
اور گدھے چاتے ہیں۔ تادم باہن دانش۔

پادری صاحبان! ہم آپ کے چلے جوالوں بلکہ سب جالوں سے من
دین واقف ہو گئے۔ اب ہم آپ کے جال میں نہیں پھنس سکتے ہیں۔ کیونکہ
شلال مرغ کو جھنڈریں نہاد
اور مادہ کسٹا لڑا نہیں نہاد

اب آپ اس لومڑی کی طرح خوار خانی سے انگوڑوں کو ترش کدے کر
لومڑی مٹی ہے۔ افسوس کرتے رہے۔ بقول سچلے۔
کمرغ از قفس رفتہ نتوال گوت
اب اخیر میں ہم مائیل کے رو سے بتلائے ہیں۔ کہ سوگن سپر سائیل
اور عیسائیوں کے ہاں بھی حاضر ہے۔

آریہ۔ یا بالکل غلط ہے اور ایک علیت کی شمار نہ کیونکہ اس منتر میں نہ تو جوہریت شید ہے۔ اور نہ ہیئت کا ارتقا پائی ہے۔ اور نہ ایسی سنکرت وید میں موجود ہے۔ اس منتر میں لفظ (ایم) جدا ہو جو ہے جسکا ترجمہ پانی ہے۔ ہم آپ کی سنکرت فنی کی ہمارت سمجھ گئے۔ اپنے (جو کہ خود نہیں پڑھ سکتے یا نہیں سمجھ سکتے) لفظ لکھا ہے **निमाकत** (نیماکت) کو نہ سمجھا۔ جسکا ترجمہ سوک کر ایسے۔ اور اپنے خیال سے اسکا ارتقا پانی بنالیا۔ باقی کا سنکرت کا ٹکڑہ بھی آئسے بالکل اشدہ لکھا۔ وہ (صلیں یوں ہے۔

न ते भ्राता स भगव होतत
ہستے بھڑا سو بھگے دشت ہستے (ت) اسکا ترجمہ بھی آپسے بالکل اشدہ کیا۔ کیا اسی لیاقت پر فاضل (جل سوامی دیانند جی سے ہم پڑھو نیکا آبادہ کرتے ہیں۔ اور اسی لیاقت پر وید منترؤں کا ارتقا کرنے لگے تھے۔

صفحہ ۱۲ میں آپ نے شت پخت کو شت پت لکھا۔ کیوں نہ ہو۔ آپسے ہم خدا سنکرت کی لیاقت کی طرح لکھی ہو تری بھی ہیں۔ اصل بات یہ ہے کہ آپ حق و ناحق آریہ سماج کی مخالفت کے دوست اور آریہ سماج کے دوست کے ذاتی دشمن ہیں۔ پادری صاحب نے اپنے ٹریکٹ کا نام رکھا جو کہ کشن اور اپنے وہ بالائی زیادہ اپنی نقل کا نام مذلت دیانند کا جو بھٹ اور انکی گناہ آلودہ تعلیم رکھا۔ اور ترجمہ میں بھی جہاں مصالحوں کم تھا۔ وہاں اور توں حج اپنے مطلب سے چھڑا کر یا۔ سعدی نے سچ کہا ہے۔

تو ائمہ گناہ خیارم اندرون کے۔ حسود را چہ کم کوز خود برج دست
۱۰۔ آئندہ ایک جون کے رشتہ دار اچھی آپس میں وہ برتاؤ کیا کریگے کہ جو انہیں اس قسم کی رشتہ داری کے شایان نہیں ہے (بحوالہ منتر ۱)
آریہ۔ اس منتر میں اینا ہرگز نہیں ہے۔ آپ کو سنکرت نہ جاننے کے سبب اور پادری صاحب کو سائن آچار ج کے ترجمہ سے دھوکھا ہوا۔ وہاں صاف یہ الفاظ پڑے ہوئے ہیں۔

उपबर्हिहि हवभाय बाहुमन्य मिच्छ स मन्मथ

येय तिमन
یہ ایسا ہی اسکا ترجمہ نزدیک کارنے بھی کیا ہے۔ جو ہم نے منترؤں کے ترجمہ میں درج کر دیا۔ پس اس منتر میں نیوگ یا پینر دواہ کا دتے ہے جو آیت کمال کا دھرم ہے آپ کے یہودہ خیال کا اس سے کچھ تعلق نہیں۔

اب ہم سائن آچار یہ کی اظہر من الشمس غلطیوں کو ظاہر کرتے ہیں

اگرچہ خود یورپین فضلا کا بھی خیال ہے۔ کہ سائن نے کہیں کہیں غلطی کی ہے۔ جیسا کہ تذکرہ براہین احمدیہ صفحہ ۱۶۸ ہے ۷۵ ایک مینر جج ہیں اگر اس سکت میں خاص خاص مونی غلطیاں ان سے داخل ہوئی ہیں۔

منتر ۱۔ اس کے آغاز میں۔ آسا چاریہ نے ایک طبعا ادا کمانی ہم اور ہی کی داخل کی جو اسکی جان بوجھ کر مغالطہ دی ہے۔ اور پوراؤں کے ردی قصوں کا نتیجہ درد منتر یا سکت سے اسکا کوئی سبند نہ نہیں۔

منتر ۲۔ میں اس نے اپنی طبعا ادا کمانی کے سدھ کرنے کے واسطے سلکشا

کا ارتقا بالکل غلط کیا ہے۔ یعنی (**समानयो नित्त लक्षणा**)
مگر ایسا یہ ارتقا نہیں ہے اسکا ارتقا سمان لکھشن یا اچھے لکھشن والی کا ہے اور **सुख** کا ارتقا بھگتی کیا ہے۔ حالانکہ اسکا ارتقا خوبصورت ہے۔

منتر ۳۔ میں جب سائن سے کچھ ارتقا نہیں بن سکا۔ تو کیوں کلیت ایک جھوٹے کمانی پر سما کا بیٹی اور من سے ہیپار کی کتھا بلا ثبوت گھر گھر دھردی جسکا وید منتر سے کوئی اور کسی طرح کا تعلق نہیں۔

منتر ۴۔ میں بھی سائن نے بلا سبب بلا وجہ اور بلا ثبوت پر جا پتی کی کمانی جوڑ دی۔ تاکہ وہ کسی طرح اپنا نام مقبول ارتقا کر سکے۔ اور ہم اور ہی کی کمانی کی بنیاد رکھی اور ایسی ہی فضول کو شمش منتر ۵ میں بھی کی۔

منتر ۶۔ میں دیجا **दीक्षा** کا ارتقا ترک کیا ہے جو بالکل غلط ہے اور کہیں بھی اسکا پرمان نہیں ملتا۔ مگر اسکو تو اپنا قصہ بتانے سے مطلب تھا کہ وید ارتقا سے دیجا کا ارتقا ترک کیا ہے۔ (دیکھو (نادی گوش ۴۲-۴۳) اور اسی طرح امر گوش (کاٹھ اورگ۔ اتلوک ۵)

ہم کو بڑا افسوس ہے کہ یا سگ مینی نے تو اپنے نزوکت میں اس سکت کے تین منتر نمبر ۱۳۵ و ۱۳۶ کی تفسیر کر دی۔ جیسا کہ ہم ترجمہ میں درج بھی کر چکے چونکہ وہ مائٹا چاریہ کی بام بازگ والی طبیعت کے تحت مخالفت تھے۔ اس واسطے ان کو بالکل درج نہیں کیا۔ اور ان کا حوالہ دیا جس سے صاف ظاہر ہے۔ کہ وہ وید مقدس کا طبع ادا کیوں کلیت ۱۸ اور ۱۹ کی کمانوں کے ماتحت ارتقا کرنا چاہتے تھے۔ ورنہ بمثل سوامی جی ہمارا راج کے ایسے ضروری موقعوں پر نزوکت کا ضرور پران پیش کرتے۔ مگر انہوں نے نہیں کیا۔ پس انکی نیت اور انکا انصاف اور سچائی سب لوگ اچھی طرح جان سکتے ہیں۔

پادری صاحب کی علمی غلطیاں

۱۔ پادری۔ وہ یہ اوگ سکتا دیتا ہے کہ سبتان پرش کی ستری اپنے پتی کے جیتے جی دوسرے دواہت پرش کے سنگ بھوگ کرے۔

آریہ۔ یہ آپ کی بڑی بھاری غلطی ہے۔ سوامی جی نے ایسا نہیں لکھا۔ بلکہ وہ تو کہتے ہیں کہ جسکی ستری داپرش مرجاتا ہے۔ منہیں کامیوگ ہوتا ہے۔ گمارکاری کا نہیں (صفحہ ۱۱) مطلب نیوگ یا نڈ ستری اور رنڈ کے مرد کا ہو سکتا ہے۔ ستری والے پرش اور پرش والی ستری کا نہیں۔ اور وہ بیاہ کی طرح ہم یورپک ہوتا ہے کہ یا ٹیٹل کے حکموں کی طرح صرف خلوت۔

۲۔ پادری۔ اپنی سچ **समज** بھگتی بھی سے سن بھاشن کرتا ہے۔ مگر دیانند سمجھ بوجھ کر متھیا بولتا اور پاپ کا بھائی بنتا ہے۔ آریہ۔ یہ لفظ اپنے صفحہ ۱۲ میں تیس مرتبہ اور کل میں ۴۸ مرتبہ لکھا ہے۔ پرتیچ لفظ کے معنی بھگتی نہیں ہے۔ بلکہ بھگتی کے ہیں۔ آپ کی علمی لیاقت اسی سے ظاہر ہے سچ کا ارتقا اس پر کاربورتا ہے

یعنی جس کسی شوہر اور بیوی کے اولاد نہ ہوتی ہو۔ تو ان دونوں میں سے جو بڑا قابل نہیں ہے۔ سنتان پیدا کرنے کی نیت سے کسی پریش کے سنگ پر سنگ کرے۔

آریہ۔ سوامی جی کا یہ مطلب ہرگز نہیں ہے۔ بلکہ وہ لکھتے ہیں: بیاہ دانوگ سنتانوں کے ہی ارتھ کئے جاتے ہیں۔ یثووت کام کر لیا کئے لئے نہیں (صفحہ ۱۱۹ سطر ۹)

اور جیسے جی نیوگ یا پینزواہ جو کہا ہے۔ اس کا یہ مطلب ہے کہ ستری بھی جب رنگ آدمی دوشوں سے گرمست ہو کہ سنتان آتی ہیں اس مرتبہ جو دوسرے۔ تبت اپنے جی کو لگایا دوسرے کہ ہے سوامی آپ سنتان اوپتی کی احتیاط سے بچو کہ چھوڑ کر کسی دوسری دہوا ستری سے شوگ کر کے سنتان اوپتی کیجئے (صفحہ ۱۱۹ سطر ۲۰) یس یہ جیسے جی نیوگ صرف سخت مریض ہو جیسے یا مریض کے ساتھ غلطی سے بیاہ ہو جانے کی سبب ہے۔ ساری دنیا سچ یا سوامی دیانند جی کی طرح جتنی نہیں رہ سکتی۔ لاکھوں نہیں رہنے مریض خاوندوں کی خدمت کرنے کو یرم دھرم سمجھتی ہیں اور اسے ہی لاکھیا۔ بڑی ہیں حکم دید مقدس کا انکے واسطے نہیں ہے۔ یہ تو صرف آیت کال کا دھرم ہے جب وہ خاوند کی شرم میں نہ رہ سکے یا خاوند ستری کی شرم میں نہ رہ سکے۔ یعنی جب ستری برت دھرم اور جب ستری جی برت دھرم کو نہ پال کر سکے۔ تب غور ہے کہ سب اہل برادری کے سامنے مثل شادی کے دوسرا بیاہ یا نیوگ کرے۔

۲۔ یادری۔ میرا یہ مطلب ہرگز نہیں ہے کہ دیدوں میں کوئی بے شری کی تعلیم موجود نہیں۔ بلکہ میں دیکھا سکتا ہوں کہ ان میں اس قسم کی مثالیں موجود ہیں۔

آریہ۔ جناب میں۔ یہ صرف آپ کی بائبل کی تعلیم کا نتیجہ ہے۔ ورنہ دید مقدس میں مجاذا اللہ ہرگز ہرگز کوئی بے شری کی تعلیم نہیں ہے۔ البتہ طبعاً بے شری اور بد اخلاقی اور بد تہذیب کی باتیں آپ کی بولی بابل میں موجود ہیں دیکھو مندرجہ ذیل بیبیوں کے حالات مقامات ذیل میں ابراہیم جی کا اپنی ہمیشہ سے بتا دی کرنا (اچھا لکھ ۱۱۹۱۱۱) وادو جی کی زنا کاری (۲۰ سواٹیل ۱۱۱۱) داؤد جی کے بیٹے کا اپنی بہن سے زنا (معیصل دیکھو ۱۱۱۱) داؤد جی کے بیٹے، بی بی سلوم کا اپنے ماب کی عورت سے زنا (۱۱۱۱) وادو جی کا اپنی دونوں جواں بیٹیوں سے زنا اور شہزادہ جی (پیدا لکھ ۱۱۱۱)

یعقوب نبی کا غرب سے بغیری حاصل کرنا (پیدا لکھ ۱۱۱۱) سماء ترکا اپنے سسر بواہ سے زنا کرانا (پیدا لکھ ۱۱۱۱) خدا کا منہ سے کو غریب نکھلانا (خروج ۱۱۱۱)

سیلیان نبی غزل الغزلات میں کشا ہے سب سے پیرے بواجیری لڑا کر نے میز اول غارت کیا۔ اے میری بہن روج تیرا عشق کیا خوب ہے۔ باب ۱۱۱ اس کے ساتھ جی دیکھو (لاشعیاہ ۱۱۱۱) وادو جی (۱۱۱۱)

اب اچھے میں بائبل کے خدا کا ایک اخلاقی حکم بھی درج کرتا ہوں

اور اس کا آپسی کو منصف بنانا ہوں۔

کتاب استنات میں موسے کو خدا حکم دیتا ہے۔ اور جب تو لڑائی کے لئے اپنے دشمنوں پر خروج کرے۔ اور خداوند تیرا خدا انکو تیرے ہاتھوں میں گرفتار کرے۔ اور تو انہیں اسیر کر لائے۔ اور ان اسیروں میں خوبصورت عورت دیکھے اور تیرا جی اسے چاہے کہ تو اسے اپنی حمیرا بناوے۔ تو تو اسے اپنے گھر میں لا۔ اس کا سر منڈا۔ اور ناخن کتر د۔ تو وہ اپنا اسیری کا لباس اتارے اور تیرے گھر میں رہے اور ایک عینہ بکھرا اپنے باپ اور اپنی ما کے سوگ میں بیٹھے۔ بعد اس کے تو اس کے ساتھ خلوت کر اور اس کا خضم بن۔ اور وہ تیری حمیرا بنے۔ بعد اس کے اگر تو اسے خوشوقت ہو تو جہاں چاہے۔ اسے جانے دے۔ (پیدا ۱۱۱) اسوس صد ہزار فوس ایسے برہم زن اخلاق اور زنا کاری کے حکم خدا کے ذمہ لگائے گئے۔ ۱۱۔ ۲۔ یادری۔ یہ تعلیم دیدوں کے سر مرہٹے کا لکھا اور لامانی غوریت دیانند جی باقی مابانی آریہ سماج نے ہی حاصل کیا ہے۔

آریہ۔ ایسا ہرگز نہیں۔ بلکہ سوامی جی کا تو اعتقاد یہی ہے۔ جیسا کہ انہوں نے خود دید بھاش کے انک اپیں لکھا ہے یہ سب کو دوت ہو کہ جو جو باتیں دیدوں کی اور انکے انکول ہیں۔ ان کو میں مانتا ہوں۔ ورنہ باتوں کو نہیں اس سے جو جو میرے منائے ستیا رتھ پر کاش واسنگا۔ و دھی آدمی گر نفوس میں گر یہ سوتر و منو سمرتی آدمی لیشکوں کے وجہ بہت لکھے ہیں۔ دے ان ان گر تھقوں کے متوں کو چنانے کے لئے لکھے ہیں ان میں سے دیدار تھکے انکول کا سا کھشی دت پر مان اور درودھ کا پر مانا ہوں جو جہات دیدار تھکے سے لگتی ہے۔ ان سب کو پر مان کرتا ہوں کیونکہ دیدار تھکے (کلام الہی) ہونے سے سزا تھا بچھو مانتے ہے۔

ایسا ہی (دیکھو ستیا رتھ پر کاش صفحہ ۸، ۹، ۱۰ نمبر ۲) جناب یادری صاحب ہم نے آپ کو صرف مسئلہ بواہ پینزواہ یا نیوگ کا جیسا کہ دیدوں اور خاوند اس سکت میں ہے۔ وہ بتلا دیا۔ اور جیسا سوامی جی مہاراج نے لکھا ہے اسی طرح آریہ سماج کا بھی اچھول ہے ورت وویاؤں کا پتک ہے۔ دید کا پٹھیا پڑ مانا اور دستا سنا سب آریوں کا یرم دھرم ہے۔ آریہ سماج سوامی جی کو رسول پانی یا اوتار یا ابن اللہ نہیں مانتا۔ بلکہ سب کو دھرم پرچارک اور پوجیس ریفاہر مانتا ہے۔ دیدوں کے انکول انکی باتوں کو جو ختام سمعقول ہیں۔ ہم مانتے ہیں۔

۵۔ یادری۔ گویا اس جگہ وہ جان بوجھ کر جھوٹ بولتے ہیں۔ میں پورے دعوے کے ساتھ کہہ سکتا ہوں کہ پندت دیانند کو معلوم تھا۔ کہ بات کرنے والا ایک ہے۔ پس یہ جھوٹ کس قدر خوفناک ہے۔ کہ جبکہ وہ مجرم ٹھہرتے ہیں۔ مان خوفناک ہے۔ اس لئے کہ وہ ضیافت طور پر ایک ایسی کتاب کے برخلاف جھوٹ بولتے ہیں۔ کہ جسے وہ الہامی مانتے ہیں۔ اور جس کے الہامی ہونے کی وہ ضادی کرتے ہیں۔

آریہ۔ سوامی جی نے جو کچھ لکھا۔ انہوں نے اپنے آتما میں رشید کی رائے اور حکمت کے مطابق راست سمجھ کر لکھا جیسا کہ انہوں نے شہادت پر کاش کے دیباچہ میں بھی بیان کر دیا۔ ان کی آرا دینی۔ و لیری۔ مستعلی مزاجی اور صداقت پسندی کی شہادتیں ہزاروں موجود ہیں۔ مگر ہم انکو

یہ دونوں پیرسٹنٹ رکھتے ہیں۔ کیونکہ ایک کی ٹانی میں دوسرے کی ٹانی ہے۔ (اس کے ساتھ دیکھو رگید منڈل، اسکت ۱۴۴ منتر ۲۔ اور نرکت یکم کا ۱۳ منتر ۱۵ مطبوعہ ولایت صفحہ ۵۹ منتر ۱۔ جس طرح دید وکت وواہت ستری اپنے سچی کے لئے سرسوار بن کرتی ہے۔ ویسے ہم بھی ایک دوسرے کے امین ہوں۔ نیم یوریک کاریہ (نیوگ) کرنے میں ادیت پُرش۔ پتہ سنگار کے نیٹوں کو پالن کرنوالی ستری کا طالب ہو۔ دو دن سیکٹ ہوکر گرہ آشرم کی رکھ کر چلائو اے ہوں۔

منتر ۸۔ (جوبہو ستری برہم پرچارنی رہنا چاہئے وہ ایسا کہ ہے ستری رہت پُرش مادی سنگار کے مٹن وکاری یعنی تحس و تبدل لے نہیں۔ ایک دم بھر میں قائم نہیں۔ اسی طرح اس زندگی کا کوئی اعتبار نہیں۔ پس میں نیز بواہ یا نیوگ نہیں کرنا چاہتی۔ تم بواہ کی خواہشمند کے ساتھ گرمست روپ چکر کے چلائو اے ہو (اُنشد آؤ کوں سے ظاہر ہے۔ کہ کئی فاضل عوتیں پستی مرجانے کے بعد برمجہ چارنی رہ کر ست اوپر لیں کرتی رہیں۔ اور ایسے ہی مرد بھی)۔

منتر ۹۔ سے جو سورج اُڑے ہوئے ہے ہوتا ہے۔ وہ نیم کرنوالی پُرش کے لئے ہو اور رات دن اُس نیم میں رہیں (جببے دیو لوک اور بھو لوک آپس میں آکرشن رکھتے ہیں۔ ویسے ہی سیکٹ ستری پُرش آپس میں نیوگ سمبندھ کو دھارن کریں۔

منتر ۱۰۔ ایسے ہم بازدار جب پُرش آویں۔ کہ کل بدھو کا ماتر وغیرہ خاص آہیوں میں مبتلا ہوکر بیمار کی طرف جھکنے لگیں۔ اور ایک کرم میں مصروف ہوں اُن وقتوں میں لوگ ہے۔ کہ اُن کو کہا جاوے کہ ہے سو بھگے تو مجھ سے اب یعنی دوسرے پتی کی اچھا کر اور اُسکا پانی گرسن کر۔ اس منتر کا نرکت کرنے بھی یہی ارہہ کہا ہے۔

अगमिष्यन्ति नान्युप्राशि युगानि यत्र नामयः क
रिष्यन्त्यजामि केमौरा जाम्यतिरेक नाम वास्ति
शस्य वासमान जा तीयस्य वो पजन उपयथैहि बृ
धभाय वाह मन्व मिच्छ स्व सुभगेयति मदिति
आख्यातम् ॥ निरुक्त नैगम का ० अ० ४ पा ३
खं ४

یامی اور جامی کل بدھو کی واسطے استعمال ہوتا ہے۔ اور عموماً انہیں جنوں میں آیا ہے دیکھو منورتنی ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

ورگ بہن بھائی کے بیاہ کی ترویج کہ گوت میں بیاہ نہیں ہو سکتا

منتر ۱۱۔ جسکی موجودگی میں بہن اناقتہ ہوئے کہ وہ بھائی ہے۔ اور جو لوگ کو بھوئے کہ وہ کسی کی بہن ہے وہ رغبات اسکا فی بھائی نہیں

تو بیدی بھائی کو بہن کہے کہ میزاؤ گد دور کرنے کے واسطے میرے شریر سے اپنا شریر سیکٹ کر تو بھائی کیا کرے۔ اسکا جواب اگلے منتر میں ہے (یہ صرف سوال ہے۔

منتر ۱۲۔ ہے اکا نیکت میں تیرے شریر سے شریر نہ تلاؤں گا۔ کیونکہ موریش ہمیشہ سے صحبت کرتا ہے۔ اُسے یابی کہتے ہیں اس کا دن میرے بغیر کسی اور گن کرم اوسا پر پُرش سے شاستر ریتی سے شادی کر۔ تیرا بھائی اس باپ کو نہیں کرنا چاہتا منتر ۱۳۔ ہے انہیوں کو یالن کرنے میں سمجھ پُرش تم بہت درہل ہو رہے ہو کیا میں تمہارے ہر دیے کے برائت کو نہیں جانتی؟ تم کو اس ستری کے بجائے اور ستری پراپت ہو۔ جیسے تار برکش کو پراپت ہوتی ہے۔

ایسا ترجمہ اسکا نرکت کرنے بھی کیا ہے۔ دیکھو نرکت ۶۔ ۵۔ ۵۔ اور مطبوعہ ولایت صفحہ ۱۰۲۔

बतो बलाती तोभाति दुब लोब तांमि यमनैव ते मनो हृद च्चिजा नीमो १ न्याकिल त्वा परि बह ल ते कक्ष्यु क्तलि वृजेव वृक्ष लि वृजा व्रनति गंवति लीवते विभंज नीति व्रतति वरणा श्चशय ना च्च नते ना त्र वा ता यम ल क भवति वात एतदा प्याय यति पुना नो वा ना प्ये वि अश्च न्न मित्यपि वि गमो भ ववि ॥ नि० अ० १ पा ५ खं ५

منتر ۱۴۔ ہے انہیوں کے پالن کرنوالی ستری تو انہی پُرش کو اسطرح پراپت ہو۔ جیسے تار برکش کو۔ تم پُرش کے ساتھ سندر کیا کرنا کرنوالی سمجھ کر جس سے پرہیز سکھ کی بردہی اور دکھ کا ناش ہو۔ (اس منتر کا ایسا ہی اور اس کے قریب قریب ترجمہ نرکت کرنے کیا ہے۔ (دیکھو نرکت ادھیا ۱۱ پار ۳ کھن ۱۱)

अन्यमेव हित्व यम्यन्यस्त्यो परि शुद्धे स्यते लि वृजेव वृक्ष तं स्व वा त्वमनु इच्छ सवातवा आनेन मे कु रु घ तं विव सुभ द्वौ कल्या सा भ द्वौ यमीयमेव क तो प्रत्या न च क्षेत्याख्या न मानि ॥ अ० ११ पा ३ खं ० ३

جسکا ترجمہ ہے۔ ہے ایسی تو دوسرے کو پراپت ہو اور مجھ سے دوسرا ہی سمبندھ کرے جیسے تار برکش کی دیے تو اُس کے مٹن کی اچھا کر وہی تیری دھارنا سے تیرے گیان کو رکھے وہی تیرے کو سو بھدارا (کلان والی) کرے۔

یہی یعنی اوختاہیم یعنی دن کو پرکاشت کرتے ہوئے اس اوختا کو وقت کے گزر جانے پر دن منہ کرنا ہے۔

اب ہم پادری صائے لقیہ اعتراضوں کا جواب دیتے ہیں

۱۔ پادری۔ ہم جانتے ہیں کہ پٹت دیانند جی کا نیوگ سے کیا مطلب ہے

سند نیوک

واضح ہو کہ ریڈری کے مشنری لی ولیمس صاحب نے (جیسا کہ ان لوگوں کا مدت سے قاعدہ ہے) ایک کو آریہ سماج اور ویدوں سے متعلق کرشنی نیت سے ۱۷ ستمبر ۱۸۸۹ء کو ایک چھپی آریہ پتیکا لاپھر میں شائع کرائی جنہیں انہوں نے تیار کیا اور سوا دیا مندرجی بلکہ روگید پر اعتراض کیا کہ آریہ سماج کی کہانی ہے۔ اور سوا ہی سے نیوک دشر برہمات غیر مذہبانیہ الفاظوں میں مخاطبہ کر برہم جوہر ثابت کرنا یا مانا۔ کہ پرنٹ دیا مندرجہ ایسے زمانہ میں ویدوں کے نہایت ہی خطرناک دشمن تھے۔

اسی مرتبہ فاضل میڈلٹ گوردوت ایم۔ اے کی طرف سے پادری صاحب کا جواب بھی شائع ہوا۔ پرنٹ جی نے یہ سب عظیم الفرستی اور علالت علیج کے صرف ان کے اصلی اعتراض کے جواب میں اسی قسم کی باتیں اس کی بائیں سے ثابت کیں۔ اور نیا یورپک (یعنی دلائل منطقی) سے ان کے اعتراضوں کا رد کیا۔ جس پر بعض مخالفین کی یہ رائے ہے کہ مسٹر گوردوت نے پادری ولیمس کے اعتراضوں کو یکسر دیکھلانے کی کوشش کی ہے کہ بائبل کے رد سے آپ کے خداوندی صحت مسیح کی نسبت بھی اس قسم کے الزام عائد ہوتے ہیں۔ مگر اس سے کیا؟

میڈلٹ جی کا ارادہ کل سکت کے ترجمہ کرنے اور مفصل جواب دینے کا تھا۔ مگر افسوس کہ وہ مہاشے ۱۹۔ مارچ ۱۸۹۰ء کو سرگباش ہو گئے۔ پادری صاحب نے وہی ایسا مضمون جدار سالہ کی صورت ناگری میں شائع کیا ہے جس کا نام نیوک کہنڈن پتیکا رکھا۔

آریہ سماج کے خود غرض دشمن بلکہ ضدی اور ناحق مخالف مسٹر شوپرائٹ گنی ہوٹری لاہوری میغہ نے خواہ مخواہ پادری صاحب کے اعتراضوں کو انگریزی و ناگری سے اردو میں ترجمہ کر ایک ٹریکیٹ کی صورت میں لکھ کر اس کا نام شدت دیانند کا جھوٹ اور ان کی گناہ الودہ تعلیم رکھ اپنے پرنس میں شائع کیا۔

بس ہم اپنے مرحوم بھائی کے ارادہ کو اپنا شریعت ہو کر پورا کر کے اور پادری صاحب اور مسٹر گنی ہوٹری کے اعتراضوں کی اصلیت بتلاتے ہیں۔

کفرست در لقت ماکینہ داشتن آئینی ماست سینہ چو آئینہ داشتن بام مارگ کے قطع اور پوراؤں کے قہور کے سبب عرصہ سے لوگوں نے تمام قسم کے توہمات و دیدوں کے ذمے مٹھنے شروع کئے۔ دیوتاؤں کی قربانیاں اور جنوں کی خوفناکیاں بھی لوگ ویدوں سے منسوب کرنے لگے۔ مہی دھر اور سرائے آجاریہ جیسے بام بائبلوں نے عرصہ ماقیم کے کلک ویدوں کو لگائے اور

لے مہی دست پور کرنے کے لئے مسند برہن یا مارگ کے جزیروں میں بچوں کو مرنے سے بھولانے کی میر جادہ سے تعزیرات مہدی دفعہ ۱۸۰ کے ذریعہ ۱۸۵۸ء میں بند کی گئی۔

مناصرا لا محالہ اور کیا ہو خدا کا گناہ ہے کہ اوپر چور و ناقص گناہ کرے کہ اسے حور و کون و عورت تھا وہ بھی دور گردیا اور کلم کھلا آزمادی دیدی۔ کہ یہ سب نہ اب خوف خدا سے نہ عدل گیری سے ہے۔ کیا اندھیر ہے آدمی کا خدا کی ہے۔ کیا گناہ جسمانی چیز ہے یا کسی کا قتل کر دینا گناہ کا کفارہ ہو جاتا ہے۔ کیا حوں کا داغ یا تک سختی کا نشان ہے یا کسی کا گناہ گناہ کیا دینا بھی کفارہ ہو سکتا ہے۔ یہ سب وہی مور ہیں جسے عداوت و عداوت کوئی برہان قاطع نہیں ہے اور نہ کوئی حق نہ معقول سمجھت نہیں قبول کر کے شافی یا سکتی ہے۔

پادری دفعہ ۸۔ یہ ایک بڑی ہی عجیب بات ہے کہ اس دنیا میں حور و کون کھوٹ کر بے کھڑے کو نہیں لازم تو تھا کہ یگانگت اور غیرت محبت اور رفاقت کھڑے کی طرف ہوتی۔ و بس۔ مگر بالعکس اس کے کھوٹ کی طرف ہے ہم حکم پر اکثر یہاں کلام کر رہے ہیں کہ حکم کل اور سب اس کا یہی ہے کہ انسان کو حور و رستی مرنوب ہے نہ خدا پرستی۔

آریہ جواب دفعہ ۸۔ پادری صاحب کی بات درحقیقت عجیب کیا بلکہ غریب ہے خدا اس کو کھڑے کھڑے کی یہ کہ نصیب کرے۔ پس محکم امتحان پر یہ کھڑا ہے۔ حور و رستی سے سب عقل سلیم ہی سچا جوہری بننے کے لائق ہے مشہور ہے کہ سچ کو سچ نہیں اور کھڑے کو ڈر نہیں۔ کھوٹ کی ترک چھڑک جا بل کی کھوٹ چھا کرتی ہے مگر جوہری کے سامنے اگر ماند بنے دیگر نے ماند۔ ہٹ دھرمی و سجال عارفانہ بچو ما دیگرے حیت کا کوئی علاج نہیں اور بس رستی کا حق پرستی کی طرف رجحان ہونا ایسا دشوار ہے۔ جیسا کہ ایک دایک کا تین ہونا یا تین مختلف ناکامل غرض کا ایک جوہر ہونا یا ہر حال بائبل کے دعویٰ کا ثبوت عقلی ہر طرح محال بلکہ ناممکن ہے پادری دفعہ ۹۔ یہاں خدا کا وہی ہے جو عدل الہی سے اطمینان بیباکی کی کر دے خواہ ایسا کرنا اس کا دلائل معقولہ سے مارا ہی معجزات امر ممکن ہے اور مارگ وہ شخص ہے جو خطرہ سے منہ کو چھپاتا نہیں بلکہ اس کے مٹانے کی کوشش کرتا اور حال کو مال کے مقابلہ میں شاعر کے اندام آخری سے بچتا۔ سخت و خوف الہی کا بدقتہی صرف اس کو منزل مقصود رہی تاکہ پہنچا سکتا ہے اور صداقت ہی اس کی بھی تیغ و

سپر ہے کہ اس کا مقابلہ مخالف سے محال ہے۔ آریہ جواب دفعہ ۹۔ یہاں خدا کا وہی ہے جو عدل الہی کی سطح دھنہ نہ آنے کوئے اور برہنات کی بات کو ہر طرح کے کلک (الزامی) امور سے مجرمانہ کرے اور ایسا کرنا اس دھرم کا دلائل معقول ہے ہو۔ یہ کہ داستان بنائے فصل ہے دھرم وہی معجزات دنیاوی طبع۔ سفارشی باتوں اور خوارق عاداتوں و کرامتوں وغیرہ سے جیسا کہ توبت اس سے بھی ہزار گنا زیادہ دشوار ہے۔ صداقت کی سروری میں خطوں سے ڈرنا مردوں کا کام ہے اور اس کے مٹانے میں دل و جان ہے تو جہ کرنا اور دنیاوی عزت اور سفید رنجت و سرور جہری پر بھونا واناؤں و عقلمندوں پر اختتام ہے ہمارے بھولے بھالے سیکھوں بند بھائی یا بڑیوں کی جاپو بی پر خوش ہو جا رہے ہیں کہ مغل و علم کو گزری کر برہن نام لکھا چکے ہیں اور آخرت یعنی مال کے مقابلہ میں مال لینے حال کو نہایت زیادتی سے شرط لگا دیا جس سے سب کو بیٹھے اور جب کچھ خدا تہ آگے اللہ اللہ خیر صلا۔ نیم صاحب کی مٹی مانگنے کے لائق ہو گئے مبارک وہ لوگ ہیں جو طبع کے واسطے زندگی کو برباد نہیں کرتے اور دھوکہ کی تہی سے بچ کر حقیقی شافی کی تلاش کرتے ہیں اور کسی اند سے خوش پوش جاہ میں نہیں کرتے اور جگہ جگہ شاعر کے اس برہان پر عمل ہے جو حقیقت کی آخر سرچ ہوئی ہے۔ خدا و کرب کی نہیں۔

معرض اگر لیاقت علمی رکھتا ہوتا تو کبھی کسی خود غرض کے پیچھے چکر ایسا نہ کھتا
لفظ بلدان سے معرض نے اپنی دورانہ لیشی سے شاید سچ کا مصلوب و کفارہ
ہونا گمان و دشو اس کیا ہوگا۔ جیسا کہ انڈرونے بائبل میں لفظ کرشن سے کریش
کا نام استخراج کیا اور نادائق ہندوؤں کو شکی کرنا چاہا۔ مگر یاد رکھیں کہ اب
وہ زمانہ نہیں رہا۔

زمانہ بساط لڑائیں نہاد شدائں مرغ کو بیضہ زیریں نہاد
برہمنوں کی غفلت اور بھولاپن کا زمانہ دور ہو گیا۔ اور آفتاب صداقت طلوع
ہو کر آریہ ورت مطلع انوار ہو گیا۔ اور آئے دن آریہ ورت باشی خواب غفلت
بیدار ہو رہے ہیں۔

وید مقدس کی تقلید گھر گھر میں ہو رہی ہے۔ عنقریب بائبل کی سنہری جلدیں
اور کتابوں کو لگنے والی ہیں۔ اسے ناظرین

دیکھ عقہہ قرآنی اسے انگریز کی سمجھی۔ قربان ہوں اس سچ کے کہ دور کی گنجی
جیسے کوئی شخص دستگیر کے لفظ سے قیدی کے معنی نکالے اور خطا بخش کے
لفظ سے خطائیں عنایت کرنے والا مان لے اور جو فردشی و گندم نمائی سے

معجزات و خارق عادات کی ہی تان گائے۔ تو کسی طرح قابل لحاظ نہ ہوگا۔
ویسے ہی معرض کی دوزخ و تنویر ہے۔ یہ لوگ عموماً ایسے عقہہ کن سے چلنا یا کر

ہیں تا کہ کسی طرح لوگوں سے بات کرنے کا موقع ملے۔ جیسا کہ تمام گرفتہ صاحب
سے یہ شلوک نکالا ہے۔ پن رکھس کا کا ناسیا۔ سری اسکیت جگت کے

ایسا۔ تمام ناظرین جانتے ہیں کہ گورکھی میں حرف نش نہیں ہے جس سے عمر
حرف نش کی جگہ مل مستعمل ہوتا ہے۔ اصل لفظ البیش کا مخففت ہے۔ نہ معاذ

عیش کا ذکر ہے یہ شتھہ چھ داتیری کے پشتک جو سنسکرت کے ہیں۔ ان میں آپ
کی دعا دی کا پتہ نہاد ہے۔ ہتر اور گشت خوری دپاتا اور وید کے مخالف ہے۔

مال مطبع بائبل میں آن کی گرم بازاری ہے۔ وہاں سے خرید فرلیئے۔ ہمارے
مال یہ جنس نہاد ہے۔ براہ ہرمائی خواہ مخواہ دخل در عقولات عقلا سے بیگ

پادری دفعہ ۵۔ (۱) ادھیاء ۴۔ انڈوکا ۲۳ میں اندر دیوتا کلاں اگست
منی سے کہتا ہے کہ آج کل ٹھیک نہیں کہہ رہا کیونکہ وہاں ہے۔

(۲) اور انڈوکا ۶۔ سکنا ۲ میں مصنف رنگ رنگ کا کہتا ہے کہ عوام کی نسبت
ہم بھی خطاؤں سے کچھ زیادہ محفوظ نہیں۔

یہ ہے تعریف تم بڑی۔ والہام وید کی جو اس نے خود بھی اپنی کی ہے پروا
وید ویران کے جو چاہیں مانیں اور کہیں۔ مگر ویدوں کو نہ تو دعویٰ معجزات کا

تھے نہ مقدس تعلیمات کا نہ فلاسفی کا اور سچ وید ہیں۔ تو شاخ پیران و شاخ سرکاکہ
ہونگے۔ یہ ٹھیک معلوم۔ مگر جیل بھی ایک برکت ہے جو غیر زبان میں رہنے

وید سے پتہ چلا ہے۔
میں قنات خوش کہ زیر چادر باشد۔ چون باز کنی مادر مادر با ست

جواب آریہ دفعہ ۵۔ اے ناظرین میں انہوں نے کہتا ہوں کہ گدگ وید کے
ادھیاء ۴ میں انڈوکا ۳۱ کوئی نہیں اور نہ منڈل ۴ میں کوئی انڈوکا ۲۳ سے

مال منڈل ۴ میں سوکت ۳۳ ہے۔ مگر وہاں کیا تمام روگید میں کسی رشی کی گفتگو
درج نہیں۔ بالکل ایکست وغیرہ کسی رشی کا نام و نشان نہیں ہے۔ اور نہ کوئی

سچ جو آپ کا منقہ تمام دنیا سے نکالا ہے۔ اس واسطے آپ کو ایسے اجزاعات میں جو مہارت
بہ مگر نمونے ویدک عبادت سے آگاہ ہو چکے وید مقدس کے مرقع کو جھٹا آسان نہیں ہے

عزیزا لطیف تال پایا گیا کہ روگید کے اشک اول ادھیاء ۸ سوکت ۱۱
منتر میں لفظ دور کو موجود ہے۔ جس سے انڈوکا ۸ سوکت کے نشان قابل اطمینان
نہیں اور نہ ادھیاء ۸ میں انڈوکا ۸ سوکت ۹ کہیں موجود پایا گیا۔ اصل منتر

یہ ہے۔
मा नस्तोके तनये मान आद्यौ मा नोषु
मा नो अश्वेषु शेरिषु। वीरान्मा नोरुद्र शामि तो
बन्धी हविष्मत्सहमित्वा हवामहे ॥

تر وید۔ ۴ سوکت کے ۱۱ منتر ہیں اور یہ کل امورات سلطنت کی بات ہیں
اور منتر ۹ سے لیکر ۹ تک خصوصاً ان امورات کا ذکر ہے جبکہ ذکر ناسلاطین با

راجوں کا نہایت ضروری ہے۔ لفظ رودر کے معنی راجا یا سناپتی کے ہیں۔
جن کا اعلیٰ فرض ہونا چاہئے۔ کہ اپنے یا رعایا کے بالکوت۔ گماروں اور گرو

گھوڑے وغیرہ پر آپکاری لینے مفید خلافت جانوروں کو کبھی قتل نہ کریں اور وہ
سبب جن سے انکا نقصان ہو ہمیشہ ان کو دور کریں۔ ایسے عادل علم سے بہت

راجا کی رعایا کو اطاعت ضروری ہے۔
جناب میں اس منتر میں کہاں انسان کش تیر اور رودر کی نگاہ کا ذکر ہے

بلکہ گستاخی معاف سمجھ کا تصور ہے۔
وشتواس نمبر ۱۔ ادھیاء ۱۔ انڈوکا ۸ سوکت ۹ میں تمام روگید میں میں نے

پڑھا تھا۔ مگر آپ کے بتلائے ہوئے راجہ رانی کا وید مقدس میں نشان نہاد
ہے اور نہ کہیں ان برہمنوں کی قربانیوں کا نام و نشان دکھائی دیا اور نہ کوئی اس

قسم کا بیان پایا گیا پس اس کا جواب حرف ہی ہے کہ براہ ہرمائی الطرافت شاعر
دعویٰ فیلسوفانہ سے بار آئیے۔

وشتواس نمبر ۳۔ حضرت روگید کے تیسرے ادھیاء میں کہیں ۲۲۔ انڈوکا
نہیں ہے اور نہ منڈل تیسرے میں کوئی ۲۲۔ انڈوکا درج ہے۔ میں حیران

ہوں کہ آپ کو ایسے خارق عادات و عجوبے کے الزامات کہاں سے اور کیوں
سوچتے ہیں اور ہمیں دیوتا اور قربانی کا گھوڑا۔ یاد دیوتاؤں کا واہن۔ اور

ختی مری کہاں اور کس منتر میں ہیں۔ کہیں سچ کے گدھے کا تو خیال نہیں لایا
جو انہوں نے کسی شخص کا چوراکر سواری کی کٹی۔ دیکھو انجیل متی باب ۲۱۔ آیت

۱۴ سے ۱۶ تک۔
وشتواس نمبر ۴۔ اے ناظرین روگید میں پرب و شلوک نہیں ہیں بلکہ وہ

نہا ہمارے میں ہیں۔ خیر پاس صداقت اسکا جواب باصواب عرض کرتا ہوں
اشک ۸ اجیاء ۷۔ سوکت ۱۲۱۔ اور منڈل ۱۰ میں یہ منتر ہے۔

यज्ञा त्वादा बलदा यस्य विश्व उपासते प्रशिष
यस्य देवाः यस्य द्या या मृतं यस्य मृत्युः कस्मै देवा
य हविषा विधेम ॥

یہ اپانسا کے متعلق منتر ہے۔ جو جگدیوٹر (یہ آتم دا) پیران اور آتم گمان کا
کا نام ہے۔ (بل دا) جو قوت اور آتو اوہ براکرم کا دیئے والا ہے۔ (یہ وشتواس)

جن وندو دیئے جگت کے مالک کی دودان آپاسنا کرتے ہیں (یہ کہیں پیران)
گمانی لوگ جن کو سوکار کرتے ہیں۔ (یہ یہ جیہا یا ارم) جس کے آشرے اور

کربا سے موکش سکھ حاصل ہوتا ہے۔ (یہ مرقیو) اور جس کے نہ آشرے اور
اور جس سے جزر و پد گھونکا بھوگنا ہے۔ (گنجی دیوا ہویش یا دیویم) اس شک
عروب پر ماتمی عبادت خلوص نیت سے ہمیشہ کرنی چاہئے۔

شعبہ چھ کا نمبر ۱۴ پر باشک ۱۶ منتر ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ -
۱۰ - وغیرہ کے مطالعہ کرنے کی سفارش کرتا ہوں۔ جہاں پر مفصل ارشاد ہے
کہ سوائے ایک پر ماتما کے کوئی اور ایسا لوگ نہیں ہے۔ بلکہ یہاں تک حکم
ہے کہ جو کسی مخلوق چیز کی اپنا سا کرتے ہیں۔ وہ حیوان مطلق سے زیادہ
جابل ہیں +

اسے ناظرین میکس مور صاحب و دیانند سرستی صاحب تو متفرق دیتا ہوں
کے متفرق نام ہی واحد وجود کے ٹھہراتے ہیں مگر معترض (جو کہ مسکرتا یادہ
جانتا ہے) کی تسلی نہیں ہوتی کیا پر ماتما کے متفرق نام ہونے سے خدا ایشما
ہو سکتے ہیں۔ شاید یہاں بھی "ایک تین میں اور تین ایک میں" گردانے
کی صلاح کی ہوگی۔ مصنفان و دیانت و نیا و کو معترض خواہ مخواہ بدنام کرتا
ہے۔ پس اول تو معترض کو ہمیں علانیہ اطلاع دیتا ہوں۔ کہ اگر اس کے پاس
کوئی ویدانت کا یا شیاء کا سوتر ہو۔ یعنی اسکے برخلاف تو پیش کرے۔ ورنہ
بصد اخوس سوائے اس کے اور کیا کہو ننگا۔ کہ یادری صاحب اپنی اودانت
کا علاج کریں نہ فساد عجائب جیسے الماموں کا وید کو دعوے ہے۔ اور نہ
منقولی باتوں اور قصہ جاتوں کا وید غرا نہ ہے۔ آپ کا لہجہ اور منطق (یا راجا)
میں کیا بلکہ کسی فلاسفر یا حکیم کی کتاب میں بھی پتہ نہ دار ہے۔ پس یہ مقدس
ایسی فلاسفی سے جو چڑا نے عہد نامہ و نئے عہد نامہ کے مکاشفات باب ۱۴
آیت ۳ میں بفری ہے۔ اس کا معقولیت و عقلیت کے ساتھ اثبات ہونا
یہاں تک کہ آج کل کے فلاسفر خصوصاً آکے محقق میکس مور صاحب
اور بھی تائید کر رہے ہیں۔ دیکھو لیکچر ڈاکٹر صاحب موضوع مطبوعہ
آریہ پتر لاہور۔ ہاں اسکا بیان کرنا بھی خالی از لطف نہیں ہے کہ بائبل
کا اصل الاصول ہمہ اوست ہے بائبل اگرچہ بہت مقام سے ظاہر ہوتا ہے
کہ بائبل کے ملک میں کوئی ہندوستانی توین ویدانتی جا نہیں ہوا گا جس
سے تعلیم ہمہ اوست کی بہت کچھ بائی جاتی ہے۔ (۱) ابتدا میں کلام اوکلام
خدا کے ساتھ تھا۔ کلام خدا تھا۔ یعنی ابتدا میں خدا کے ساتھ تھا۔ سب
چیزیں اس سے موجود ہوئیں اور کوئی چیز موجود نہ تھی۔ جو لہیز اس کے
ہوتی۔ (یوحنا باب آیت ۱) آیت ۳ تک (۲) اس روز تم جانو گے کہ میں
باپ میں اور تم تجھ میں اور میں تم میں ہوں یوحنا باب ۱۴ - آیت ۲۰ (۳)
یوحنا باب ۱۴ - آیت ۱۱ میں باپ میں ہوں اور باپ مجھ میں ہے (۴)
یوحنا باب ۱۴ - آیت ۲۱ آیت ۲۳ تک تاکہ دے سب ایک ہوں جیسا
کہ تو اے باپ مجھ میں اور میں تجھ میں کہ دے بھی ہم میں ایک ہوں جس
طرح ہم ایک ہیں۔ میں آن میں اور تو مجھ میں تاکہ دے ایک ہونے کا
چودیں۔ (۵) قرانیسیوں کا خط پہلا باب ۱۵ - آیت ۲۸ تاکہ خدا سب
میں سب کچھ ہو دے۔ (۶) پیدائش کی کتاب باب ۲ - اسی روز آدمی
کو بھی یہ کہنے بتایا کہ ہم انسان کو اپنی صورت و اپنی مانند بنا دیں اور خدا نے
انسان کو اپنی صورت پر پیدا کیا۔ خدا کی صورت پر اس کو پیدا کیا۔ (۷) ایک
وید کی پہچان میں اب آدم ہم میں سے ایک کی مانند ہو گیا۔ کتاب پیدائش
باب ۴ (۸) یسوع نے کہا کہ تم خدا ہو۔ یوحنا باب ۱۰ - آیت ۳۴ - ۳۵
۸۶ کی آیت ۶ -

تر وید - (۱) اسے یادری صاحب جب ابتدائے میں سوائے خدا کے

اور کوئی چیز نہیں تھی جس سے جگت کو بنایا تو کیا اسی ایک واحد کی کثرت خیر
ہے اور ہمہ اوست میں کیا شک ہے۔ (۲) جب میں نے خدا ہے اور جو
میں اور عیسائے ہم میں تو کیا ہمہ اوست نہ تھا۔ (۳) عیسائے خدا میں اور خدا میں
میں کیا بلکہ سب جہاں باپ اور بیٹے میں جو ملتے ہیں جن سے ہمہ اوست کے
معنی ضرور دریافت کرتے ہیں (۴) کیا سب مباح ہے ان آیتوں میں صحت
بیان نہیں فرمایا۔

دراے جاب نے کسی یہ خدا تو اور نہیں میں اور نہیں
سب کچھ تیرا ہی جلوہ نما تو اور نہیں میں اور نہیں
(۵) خدام کا سب میں سب کو کیا ہمہ اوست کے سوا کچھ اور مطلب نہ کہتا ہے
(۶) یادری صاحب کیا خدا کی صورت خدا نہیں ہے اور اگر کسی شیطان کی
صورت کہتیں تو شیطان نہیں ہوتا (۷) کیا وہ جتنے خدا اوست موجود تھے
درجہ میں مساوی اور قادر مطلق تھے، اگر ہیں تو آدم جب اک میں سے ایک
کے مانند ہوا تو جب ۹ = ۳ + ۳ + ۳ = ۳ کے تو کیا اور ایک جو مساوی کا ہے ان
تین میں ایک کے ان میں سے ہر ایک کے مساوی نہیں ہوتا۔ یادری
صاحب فرمے کہ چار کو نے برابر ہوتے ہیں پس عمر کا ثابت ہے کہ سب میل
کا اصل الاصول تعلیم ہمہ اوست ہے۔ آگے ماننا نہ مانا آگے اختیار ہے
ناں وید مقدس میں پر ماتما کی سرورگی (ہمہ جا) اور انت اکا اور ہمد اور خیر
مجسم (وغیرہ اوصاف کا بیان تو ہے۔ مگر ہمہ اوست کی مدد یا حاکم کوئی شری
نہیں ہے۔ اگرچہ تو مخالف۔ یعنی یادری صاحب کو ہر چیز جتنے میں نہ ان میں
بناتے ہیں کہ وہ شری پیش کریں ورنہ ایسے غلط دعوے کو چاہیں نہیں۔
یادری دفعہ ۴ - (۱) ادھیاء ۸ اوک ۱ سکتا ۹ میں رود کی ننگا
اور انسان کتنے تر سے پناہ مانگی ہے +

(۲) پھر ادھیاء ۱ - اوک ۸ - سکتا ۶ میں راجہ بیروا دیا اسکی رانی اور شاکی
تعریف یہ ہے کہ انہوں نے ہزار ہا قربانیوں کے واسطے سو گھوڑے اور سوسیل
اور بہت سی گاٹیں۔

(۳) پھر ادھیاء ۳ - اوک ۲۲ - سکتا ۵ میں میتش دیوتا کی تعریف قربانی
کے پاوجات کرتے ہیں ہے۔ اور راسنی اوک ۱ کے سکتا ۶ میں گھوڑے کی قربانی
کی بڑی و ہوم و حام ہے۔ جو دیوتاؤں کی سوارہی کے لئے آگے بھیجا جاتا ہے۔
اور جس کے آگے چلی بکری بھی مہیاتی جاتی ہے۔

(۴) پھر رگ کی جلد ۱۰ پر باب ۱۲ - شلوک ۲ میں بیان ہے کہ خدا نے اپنے
ایک کو قربانی دے دیا جس کے سایہ اور موت سے حیات ابدی ملتی ہے۔
(مست پت برہم کے صفحہ ۳۶ میں لکھا ہے کہ خدا انسان کے لئے قربانی
ہوا۔ ایسا ہی تیریا اور میکا کے صفحہ ۱۳۱ میں ہے۔ پھر اور گوشت کو
بھی دیتا کہتا ہے۔ اور ایک کھانے والے کو نہیں۔

جوا اب آریہ دفعہ ۴ - معترض کی لیاقت علمی تو ان جوابات سے ظاہر
ہو رہی ہے جن سے مفصل ٹھیک یہ نہیں ملتا۔ مگر پھر بھی ہزارہ و جد سے
جہاں تک معترض کے دوسو سات کا نشان مل سکا معہ صبح ترجمہ کے تذکرہ
کرتا ہوں۔ واضح ہو دے کہ رگ کے آٹھ اشک ہیں اور ہر ایک اشک
میں آٹھ آٹھ ادھیاء اور ہر ایک ادھیاء میں مختلف برگ و منتر ہیں معلوم
نہیں ہوتا کہ جناب کا وشاس تیرا کس اشک کے آٹھوں ادھیاء پر ہے۔

فعل ہے نہ خاصہ شکم اور فعل بدلتہ زمانہ کے ضرور ہے کہ اسے فاعل سے بالبد
ہی کیسے قدر ہے لہذا دعوئے قدامت بمعنی حقیقی تو دوبارہ روگرد کے فایم نہیں
ہو سکتا۔

ثروید۔ ہم آریہ لوگ یادری صاحبان کی طرح کئی کلام خداوند خدا کا نہیں
مانتے۔ بلکہ ہم تو ویدوں کو ایٹور کا گنیاں مانتے ہیں اور گنیاں صفت ہے۔ اور
صفت اپنے موصوف کے ساتھ رہتی ہے اور جبکہ موصوف ہے تب تک صفت
اُس کے ساتھ ہے۔ مثلاً جب سورج ہے تب ہی روشنی ہے اور جب نکستہ
نہ ہوگا۔ یہی اور کوئی صفت فعل نہیں ہو سکتی۔ اس لئے معترض کا یہ غلط
دعوئے ہے کہ وید حکیم کو ہیں۔ سراسر فضول کثیر اور وید مقدس کی قدامت
بجائ رہی۔

یادری صاحب شیبہ۔ مصنف آریہن ڈینس کارگ میں لفظ یہو موجود کلاما
تہہ جو تو رات کا لفظ ہے۔

جواب آریہ۔ یادری صاحب عیروں کی تقلید کو عین سجادت سمجھتے ہیں۔
جس سے صاف واضح ہے کہ اپنی عقل نہیں رکھتے اگر ثبوت موجود ہے تو سنسکا
خود درین میں کچھ تبدیلی سے انکار کرنا بہتر ہے میں کہتا ہوں کہ یادری صاحب
نے بہت دھوکہ کھایا۔

یادری دفعہ ۲۔ دکھ اسالی رگتھی رو سے وہی تصور ہوتے ہیں کہ جن کے
دھیکہ کے واسطے اُس کے راگوں کے مصنف التجا اپنی دکھلاتے ہیں۔ جنانچہ
کہ اسے سمجھو کہ کو دو دھیکہ گائیں دو۔ اور روٹیوں کے واسطے حوادری
کے واسطے گھوڑے اور دشمن کے مارنے کے واسطے بہت سی اور مضبوط
ولاد اور قربانیوں کے واسطے ملیسی اور سوم کارس اور کہ جنہوں سے چھوڑ کر
کار مجبوروں میں ملاو اور دعا اس دکھ کی مجبوروں مندرجہ رگ کار جھانا بھی
متصور ہے جو حیوانوں اور انسانوں کی قربانیوں کے چرمانے اور سوم رس کی
روجا۔ چھپنے اور رگ کا رگ گانے سے سمجھتے ہیں اور دسترس اس دوا
برجیدہ اعتقاد و بہت طالبان ہی کے حاصل ہوتی ہے۔

جواب آریہ دفعہ ۲۔ معترض نے لفظ رگ بہت مرتہ استعمال کیا ہے۔
یادری رگتھی رگ کی روحانی تاشر کے قائل ہیں وہ بخوبی جان سکتے ہیں کہ یادری
صاحب ہنر تان کے شرا لیتے ہیں۔ جس طرح وید مقدس فلسفہ کی کان ہے۔
اسی طرح وحدانیت کی بھی جان ہے آپ کا ایسا تحریر کرنا کہ ایسے موجود وغیرہ
صاف دلائل کرتا ہے کہ معترض علم شکرت سے محض ناواقف ہے۔ شاید
بیل کی اس آیت کا دھیان لگایا ہوگا۔ "ایب آدم ہم میں سے ایک کی مانند
ہو گیا۔"

پیدائش باب ۲۔ گلے کا دودھ۔ روٹیاں۔ گھوڑے اولاد وغیرہ پر مشور
سے مانگا۔ کس کسی حق پسند و خاقان کے نزدیک قابل اعتراض ہو سکتا ہے۔ وید
اے مقدس میں عونا۔ اور روگرد مقدس میں خصوصاً وحدت کی نہایت مٹج
نارک ہے جس کے مفصل حوالا جات دفعہ ۳ کے جواب میں درج ہوں گے۔
یادری صاحب نے قربانیوں کی بابت بھی کوئی حوالہ دیا۔ پس قابل توجہ نہیں کیونکہ
ہم نہایت صداقت و دلیری سے دعوئے کرتے ہیں کہ وید نامے مقدس میں
قربانی کی بابت کہیں ہدایت نہیں ہے۔ اور نہ نام و نشان درج ہے اگر معترض
کے پاس کوئی مغربی مؤلف ہے تو پیش کرے۔ ورنہ مترجموں کی غلطی اور اپنی انہمی

و متعصبانہ رائے کا انوار کرنا پڑے گا۔ روحانی و جسمانی گناہوں سے بچنے کے لئے
آوارگوں کی معقول سزا جو وید مقدس نے بطور علاج بیان کی ہے افسوس کہ
اُس کے مطلب نفسی سے محروم رہنے کے سبب یادری صاحب کو ہر جگہ تین گانے
سوچتے ہیں۔ بائبل کی آنتی قربانیاں اور آسمانی دیوتوں اور روح مقدس
کی ذہانی و مسمختی مہمانیاں علیٰ اہذا القیاس اسی نوع کی کہانیاں ابھی تک آپ
کی یاد سے نہیں بھولیں۔ جس کے عوض آپ کے نازک خیال کے رو سے وید
مقدس بھی مخلوقات کے گئے یہ انجیل کی طرح تھری جلا رہا ہے۔

ازگفتہ نا صواب نوبہ۔ اخلاق کی وحدانیت کی کماست رحم کی حقیقت
غرضیکہ ویدوں کے جہد امورات کو کما نیجی مشرح بیان کیا ویدہ مینا و گوش
شدوا جاتے۔

یادری دفعہ ۳۔ اصل الاصول رگ کا تو تعلیم ہمہ اوست ہی معلوم ہوتا ہے
کہ نہیں عناصر دروارح قدیم ہی تصور کئے گئے ہیں اور عدم محض سے لوجود
آنا کسی کا نہیں مانا گیا۔ تاہم علی تعلیم اُس کی یہی ہے کہ زمین و آسمان و
ماہیہ کے ۳۳ دیوتے ہیں جو غالباً تین کے تکرار سے بنے ہیں۔ یعنی خواص
بست رتج تم سے پھر دیے ہی ۳۳ اسامی ۳۳ گرو بھی بن گئے۔ جن میں
خاص الخاص اگنی۔ دایو۔ اندر۔ وشتو ہیں جو مظہر چار عناصر کے معلوم
ہوتے ہیں۔ میکس مولر صاحب ویدانت سرستی صاحب تو متفرق دیوتاؤں کو
متفرق نام ہی واحد وجود کے پھیراتے ہیں۔ مگر مصنفان ویدانت اور سادہ کے
اُن سے کچھ کم عالم وید کے نہ تھے۔ اور قریب تر زمانہ میں ہو کر زیادہ تر لحاظ کے
لائی ہیں مظہریت کے سبب علافجات جسمانی بھی دیوتاؤں کے ساتھ لگائے
گئے ہیں مگر اُن میں بھی نکتہ مانے ہیں۔ غرضیکہ رگتھی کو دعوئے فلاسفی اور الہام
نہ تو ہے۔ اور نہ ہو سکتا ہے تاہم لطائف شاعرانہ اور سخاوت زمانہ سے وہ
خالی بھی نہیں ہے اور سراسر بے حکمت اس کو ہم کہہ سکتے ہیں۔

جواب آریہ دفعہ ۳۔ روگرد مقدس تعلیم ہمہ اوست کے قطعی مخالف ہے
ویدوں میں عبارت کی عددی سے تشریح کی گئی ہے۔ فلسفہ یو۔ خاص اس
مرحلہ کے لئے کرنے کے لئے ہے جس کا آخری نتیجہ نجات ہے۔ اس پاک طریقہ
کا اور نیا جادو بیہوش میں نام و نشان ندارد ہے عظیم محض سے کسی کا لوجود
آنا ایک ایسا امر ہے جس کا علم و عقل دونوں ساتھ نہیں دیتے۔ قطع النظر
دیگر علوم کے علم ہر درجہ سائنس سے بھی معترض ناواقف معلوم ہوتا ہے ورنہ
یہ بات اسکی بالکل پرمان شونہ ہے علماء آریہ ورت اور فلاسفہ اں یورپ
بھی مادہ کو تعلیم مانا ہے۔ اور اگر روح کی کیعب جاننا چاہتے ہو تو علم یوگ سے
معلومت حاصل کرو۔ ورنہ روح القدس سے پوچھ کر تسلی کرو۔ روح کو
کس نے کس چیز سے کس وقت اور کیوں بابا۔ گمان غائب ہے۔ کہ تسلی
ہو جاوے گی۔ عرصہ چار ماہ کا گذرا ہوگا کہ میں نے حضرت کے ہنگام پر جا کر بھی
اس مسئلہ قدامت مادہ کا ثبوت دیکر اسکی تردید کی درخواست کی تھی۔
جس کی بابت آپ کو بخوبی یاد ہوگا۔ پس دوبارہ بھی حرف اتنا لکنا بہتر ہے
کہ بلا دلیل دعوئے کی تکمیل تحصیل لا حاصل ہے۔ دیوتا کے بارہ میں اپنے
غلطی کھائی اس کے معنی ہرکا شتمان اور عالم فاضل کے ہیں۔ پس روگرد
اشاک ۶۔ ادھیاء ۲ ورگ ۳۵ متر ابرج وید ادھیاء ۴ متر ۳۱۔
اقرود کا کا ۱۰ پر پا بھاک ۳۳۔ انواک ۴ متر ۲۳ و ۲۴۔ اور سبط

جب تک کہ فضلائے آریہ ویت انگلی فضیلت اور وید دانی کی گواہی نہ دیوں۔ اور ساتھ ہی کوئی محض دنیاوی دامنگیر نہ ہو آریہ ویت کے تمام رشتوں غلاموں نے ظاہر کر لیا ہے کہ ویدائشور پر ماتا کا گیان ہے اور کسی انسان کا تصیف شدہ سبب انہی واسطے وید مقدس کا نام شرتی (یعنی ساہو) ہے ایسے کسی انسان نے ویدوں کے کرنا ایثور کو آنکھوں سے نہیں دیکھا جس صاف ظاہر ہے کہ وید مقدس اترائے آریہ میں پرستور نے چکرت میں پرکاشت کئے خود تاریخ بھی سہادت دیتی ہے کہ اہل رومہ۔ اہل فرانس۔ اہل انگلستان وغیرہ سب کے بزرگ آریہ تھے۔ یس ویدوں کی تاریخ وہی صحیح ہے جو سورج سہادت آدمی (جو علم نجوم کی) یسٹوں کے رے آریہ لوگ مانتے آئے ہیں۔ نہ کہ یادریوں کی تاریخ جن کا غیر قوموں کے ساتھ تعصب اظہر من الشمس ہے۔ جو ہر دم ہمارے بھائیوں کے شکار کے درپے لگے رہتے ہیں۔ ایسے لوگوں سے انصاف کی امید رکھنا گویا جیل کے گھونٹے سے گوشت تلاش کرنا۔ قطع النظر اودگی غرض یا خیال بجا کے دی مترجم خود بھی مضامین وید کی ناظمی و عدم واقفیت کا دیا ہے اہل اہل کہتے ہیں۔ چنانچہ اسی ترجمہ کے ۱۱۵ پر خود ڈاکٹر میکس مور صاحب نے رائے درج کی ہے کہ عرصہ میں مل کے بعد جو میں نے رگوید کے متروں اور اُس کی شرتوں کے جمع کرنے اور چھاننے میں صرف کئے ہیں۔

رگوید کے اپنے کئے ہوئے ترجمہ کو عوام کے برویش کرنا ہوں مگر تاہم اُن میں سے تمام متروں کے ترجمہ کا اقرار نہیں کرتا۔ کیونکہ میرے پاس اُن کا کار ترجمہ اور اُن کے متعلق شرحیں لغت اور صرف کچھ وغیرہ کی کتابیں بہت کچھ موجود ہیں۔ تو بھی رگت میں اکثر ایسے ایسے متروں کہ جن کے معنی معلوم نہیں ہوتے۔ اس امر کا کہنا کہ جن کو میں بارہا کہہ چکا ہوں کچھ ضرورت نہیں کہ رگوید کے ایک متر کا بھی ترجمہ کرنا غیر ممکن ہے۔ تاوقتیکہ سائنس آجاریہ کا ترجمہ برہمن۔ پتک۔ نروکت۔ برہدولی۔ اور سوتر وغیرہ اور بہت سی سنسکرت کے علم عروض و اصول فلسفہ اور قانون وغیرہ کی کتابوں کو نہایت غور سے ساتھ پڑھتے اور ڈاکٹر ولسن صاحب کا بھی قول یہ ہے کہ سائنس آجاریہ کا ترجمہ انگریزی میں بخوبی نہیں ہو سکتا ہے۔ کیونکہ ایک ایسی زبان ناممکن ہے کہ جس میں ہر اہل مترجم کے بہت سے لفظوں اور جملوں کا ترجمہ ہونا ہی ممکن ہے آج کل ملک یورپ میں سنسکرت کا ایسا شوق اور اس قدر ترقی ہے کہ یقیناً پچاس برس کے اندر لوگ میرے ترجمہ کو بالکل بھول جائیں گے۔ جبکہ جڑیوں اور غلہوں سے جس قدر میں واقف ہوں اور کوئی واقف نہیں ہو سکتا۔ البتہ اپنے ترجمہ کی نسبت اس قدر میں کہہ سکتا ہوں کہ یہ اُن شخصوں کی ترقی کے واسطے جو میرے بعد علم سنسکرت کے شائق ہوں اور جاننے کے واسطے ایک چھوٹی سی سیڑھی ہو سکتی ہے۔ اور اُن کے ذریعے سے وہی شخص ہمارے اہل اجداد کے خیالات کو اُن کی نسبت چکی زبان ہماری زبان میں اب تک موجود ہے۔ اور کبھی تعصبات ہمارے واسطے اب تک محفوظ رکھی ہوئی ہیں۔ بخوبی دریافت کر سکیں گے۔

اب دانا لوگ خود سورج لیں کہ جن کے ترجموں کو معتبر من آیت وحایت سمجھا ہے۔ دے کہاں تک درست ہونگے۔ حاشیہ معتبر من نے جو اسی دفعہ کے پیشے نوٹ کر کے لکھا ہے کہ کام ایک۔

کس طرح ہوتی ہے۔ پنڈت لیکھ رام۔ آپے جو یہ فرمایا۔ کہ جوتوار جلائے ہیں۔ تلوار سے مارے جاتے ہیں۔ یہ غالباً تلوار جلائے بنکے بعد کا حکم ہے۔ اور تلواریں حربہ۔ درپیلے کا حکم ہے جبکہ ہیروڈوٹس کی پولیس گرفتاری کے لئے پھرتی تھی۔ تو اسوقت یہاں حکم تھا۔ اور جب گرفتار ہو گئے۔ تو یہ اُس کے بعد کا حکم ہے۔

(۶) جتنے حوالے میں نے دیئے۔ سارے بائبل و اناحیل میں موجود ہیں۔ میں نے خداوند کی بابت کوئی مادت نہیں کہا۔ بلکہ جو الفاظ کہے سب بائبل کے تھے۔ پھر کہنا کہ یہودیوں نے کوئی جرم ثابت نہیں کیا۔ یہودیوں کی کون سی کتاب ہے۔ جس میں یہ لکھا ہے۔ تاگرد اُستادیرایا اعتقاد رکھے۔ تو اُن کی مرضی در نہ وہ آج تک مسیح کو گمہ گار مانتے ہیں۔ اور اسی وجہ سے وہ اس مذہب پر نہیں آتے اور یہودی کیوں۔ مانتے۔ جبکہ بائبل کہتی ہے۔ شریعت کا باندھنی ہے۔ مٹی ۱۵ ۱۷ قرنت کتی ہے۔ جو بھی انسی دیا جانا ہے۔ خدا کا ملعون ہے۔ قرنت ۲۳ ۱۲ حضرت یولوس فرماتے ہیں۔ جور۔ لایچی۔ نرانی۔ گالی مکے والے کوئی خدا کی بادشاہت میں داخل نہیں ہو سکے۔ اور جب مسیح ایسا تھا۔ تو اس واسطے وہ نجات کا مستحق نہیں۔ اور جب اُسکی نجات نہیں ہوئی۔ تو دیگر لوگ کس طرح نجات پاسکتے ہیں۔ اور جو لعنتی ہیں۔ اُسکے واسطے مٹی کتا ہے وہ ہمیشہ کے واسطے جہنم کی آگ میں رہیں گے۔

دستخط
سید غلام قادر شاہ عیانی
دستخط
یزید یڈنٹ، بحروف انگریزی
بھاگ سنگھ

صدقت رگوید

پادری وقحہ ۱۔ اسلئے کہ رگوید ایک بہت بڑی کتاب دیہی معروف ہے۔ راقم (یعنی عبد اللہ آختم) کو بھی شوق اُس کے مطالعہ کا تھا۔ بایں نیت کہ اُس میں انسان کا رگوید اور اُس دکھ کی دوا اور اُن دناتک دسترس کی صورت بیان ہوئی ہے ترجمہ کی محنت پر راقم کو کوئی شک وار نہ تھا۔ اس واسطے کہ کچھ اودگی غرض یا خیال بجا کی مترجمان میں نظر نہ آئی۔ اور مہلمان اصل زبان کا اعتبار مترجمان سے بڑھ کر معلوم نہ ہو سکا۔

چو اس آریہ وقحہ ۱۔ بیشک رگوید مقدس دنیا کی تمام کتابوں سے بہت پورانی دیہی و دیوی کتاب ہے۔ اس واسطے سنسکرت کی اعلیٰ ایاقت حاصل کر کے ہر ایک طالب حق کو اس کے مطالعہ سے فیضیاب ہونا ضروری ہے۔ سب ودھالی بیمار یوں اور دکھوں کا علاج مکمل اور اُس علاج کے استمراج کی شناخت اور اُس کے دسترس کی صورت و تدبیر معقول۔ ایسے علاج کا طریقہ حصول نہایت خداوندانہ و دانائے طریق سے بر مانتا ہے وید میں ارشاد فرمایا ہے۔ لیکن معتبر میں غیر مذہب کے ترجمہ کی محنت اُس وقت تک نہیں ہو سکتی

جنہوں میں بھی مسکا کوئی تعلق نہیں ہو سکتا۔ اور پھر پندرت صاحب کے لکھنا ہوا کہ کرم جو کاکا ایک کُن ہے۔ اگر یہ کُن روح کا ذاتی ہے۔ تو روح کو کچھ ضرورت نہیں ہے۔ مگر یہی تو کی طرف سے اس لئے ہو اور جبکہ روح ہی جبروتِ انا دی ہے۔ اور سہا کچھ کہہ کر کاکا ہی پہلے پندرت صاحب کے بیان کے مطابق معلوم ہوتا ہے تو جبکہ مقررہ کہتے ہیں۔ اور جو اس کے لئے بجا دئی خوشی ہے تو یہ اس کے کرم کے سبب سے ملتی ہے۔ اگر مانا جاوے۔ کہ کسی کرم کے سبب سے ملتی ہے۔ تو پندرت صاحب نے لکھا کہ اس کو انسانی بغیر شریک کے کوئی فعل کر سکتا ہے یا کر سکتی ہے۔

پندرت صاحب لکھ کر رام۔ یہ عجیب ہے کہ روح بڑے فعل کرتا ہے۔ لیکن یہ غلط ہے کہ وہ اس کے نتیجہ کو دور نہیں کر سکتا۔ کرم کرنا فعل ہے۔ اسکا پھیلنا پیشہ دیتا ہے۔ اور سزا بیکٹے کے بعد نتیجہ دور ہو جاتا ہے۔ لیکن کسی آدمی کے ہمارے اور ایشور کے درمیان درجانی ہو سکتی ضرورت نہیں۔ پوجا بات ذیل۔ دنیا کے شروع سے آج تک کوئی آدمی زندہ نہیں جسکے چال چلن کو ہم پورے طور پر جان سکیں۔ اور بغیر پورے چال چلن کے کسی پر ایمان لانا ذاتی سے بید ہے۔ اور یہ کہ اسکا کھانا شخصی نشا ہے۔ یہ صرف خیال ہے جسکا آئینہ بھی کوئی ثبوت نہیں دیتا۔ لیکن میں بائبل سے ثبوت دیتا ہوں۔ کہ وہ نشا نہیں تھا بلکہ نگار تھا۔ مسیح نے رحم تھا۔ دیکھو متی کی انجیل باب ۱۰ آیات ۳۵ و ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ مسیح نے دوسرے کے قریب سواروں کی جان برباد کی۔ متی ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔ ۱۳۵۹۔ ۱۳۶۰۔ ۱۳۶۱۔ ۱۳۶۲۔ ۱۳۶۳۔ ۱۳۶۴۔ ۱۳۶۵۔ ۱۳۶۶۔ ۱۳۶۷۔ ۱۳۶۸۔ ۱۳۶۹۔ ۱۳۷۰۔ ۱۳۷۱۔ ۱۳۷۲۔ ۱۳۷۳۔ ۱۳۷۴۔ ۱۳۷۵۔ ۱۳۷۶۔ ۱۳۷۷۔ ۱۳۷۸۔ ۱۳۷۹۔ ۱۳۸۰۔ ۱۳۸۱۔ ۱۳۸۲۔ ۱۳۸۳۔ ۱۳۸۴۔ ۱۳۸۵۔ ۱۳۸۶۔ ۱۳۸۷۔ ۱۳۸۸۔ ۱۳۸۹۔ ۱۳۹۰۔ ۱۳۹۱۔ ۱۳۹۲۔ ۱۳۹۳۔ ۱۳۹۴۔ ۱۳۹۵۔ ۱۳۹۶۔ ۱۳۹۷۔ ۱۳۹۸۔

بیت
عیش و دنیا و دین و سہ جنہاں است و آخرش کار با خداوند است
پادریوں کی سفید رنگت پر ت بھولے

بیت
سکین دل است ہر گناہ پر ملائم است نہان دروں شہر گنہ دان را
آریہ سماج کے مقدس اصول بھی اندر کے دلانے والے راستے کی طرف لیجانے
والے عقل و علم کے بڑے شاہنشاہ ہیں۔ تعصب کو بالاسے طاق رکھ کر غور سے
سمجھنا چاہئے۔ کرامت اسباب کو اندھکار سے بچا کر سائنس و دھرم کی روشنی میں لائے۔

غزل اول

خدا دیکھو بجا رو دلیس میری بات کہ کیا کر
خدا مالک ہے سب کا عادل عالم بھی خود ہے
سفارش نہ ہاں نہیں جلتی نہاں کا کارخانہ ہے
جو ہرگز نہ کرتا تھا میرا خود دکھ اٹھا کر کیوں
حیات و دائمی حیات ہے کہ مردہ سے وہ مردہ ہے
فہم حیات و کمال نہیں کوئی دید و دیدوں سا
بوسن نقیر خالہ کے لئے گریز کو بچا نہی
جو عزت ازینک کر مونے بیٹکا کشت کا طالب
صداقت معقولیت اور قدا اور قہر بھی
نہیں ہے بائبل میں ایک بھی ان جیسا کہ کامل
ہیں لے بجا ہیہ مقدم آزمی الہام ربانی

غزل دیگر

نفاذ دھرم کہا جاتا ہے آئے جسکا جی چاہے
سنا دی حکمت جس کر دو کہ ایک جگہ لیش ہے
نہیں ہے سلا ستر ایشیا و تیا جگت کرنا کا
سفارش اولاد و دنیا کی وہ نہیں سنتا
نہیں بیت المقدس میں نہ کعبہ ہر مکان اسکا
شیں نہ کا بکھتر آس کویم دزد و گوہر
جوانی ای کی کتا تھا۔ حق سے کی مدد گاری
کوئی حق دیکھ کے دیکھ نہیں ماننے لائق
دل و جان سے کر دے دھیا پڑھو یہ تقدس کو

نہیں پتھر اور ہر دو لگا لگا دیر قدس میں
یہ منڈی چل کی جھوٹی جلائے جسکا جی چاہے
صدق دل سے کو بھگتی پیر بھو کی دید کے دوا سے
دگر نہ منہ ساری کو اٹھائے جسکا جی چاہے

نجات کی اصلی تعریف

شرائط مباحثہ

- (۱) فریقین تہذیب اور اخلاق سے ایک دوسرے کے ساتھ برتاؤ کریں گے۔
- (۲) مباحثہ تحریری ہوگا۔ سوال و جواب کے لئے فریقین سات سات منٹ بولیں گے۔
- (۳) منظم جلسہ ہذا سردار پٹا کر سگھ صاحب ہونگے۔
- (۴) مباحثہ ۱۲ بجے دوپہر سے دو بجے شام تک ہوگا۔

مباحثہ

سید غلام قادر شاہ۔ لفظ نجات کے معنی اور تعریف بیان ہو۔ اور اس
کی ضرورت بھی۔
پنڈت لیکھ رام۔ سچات و نیکو عربی زبان کا لفظ ہے اس واسطے اس کے معنی
سماء خیال میں آریہ دھرم کے انکول بھٹک نہیں۔ آریہ دھرم میں اس کے لئے
موکھش لفظ ہے جسکے معنی دھرم سے چھوٹنا اور سکھ کی پراپتی ہے چونکہ ہر انسان
دنیا میں اگر کچھ کرم کرتا ہے۔ اور وہ کرم یا بد یا نیک ہوتے ہیں اور نیک کرم
بھی بھنے دنا دی اور بھنے پر ماتھک جو دنیوی ہوتے ہیں۔ انکا پھیل تار کرک
اور جو پر ماتھک ہیں۔ انکا پھیل روحانی ہونا چاہئے۔ اسواسطے ہر انسان کے
دلیں بہ قدرتی خواہش ہے کہ میں دھرم سے چھوٹ کر سکھ کو پراپت ہوں اسواسطے
سچے گمان و بدوں کے ذریعہ سے نجات کا راستہ بتلایا گیا ہے جس طرح ہماری بھوک
کے رفع کرنے کے لئے آں اور آنکھوں کے پور کرنے کے لئے آفتاب ضروری ہے۔
اس طرح آتمک بھوک کی زوری کے لئے موکھش آمد پیدا کیا ہے۔ اور وہ تار کرک
اندروں کا آئندہ نہیں۔ وہ ستری پتر و غیرہ کے آئندہ سے اور ہے کہیونکہ وہ صرف
روحانی آمد ہے۔ اور یہی ایک ضروری ہے۔

سید غلام قادر شاہ۔ پنڈت صاحب کے جواب میں یہ معلوم ہوا ہے کہ محل
نیک و بد ہر انسان کے اختیار میں ہے۔ نوکاسات بھی ہر ایک انسان کے
اختیار میں ہے یا نہیں۔
پنڈت لیکھ رام۔ بے شک محل مدیا نیک انسان کرتا ہے اور وہ اس کے
اختیار میں ہے اور یہی سبب ہے کہ وہ انکا جواب دہ ہے۔ ورنہ کرے زید اور مارا
جائے عمر۔ یہ تمام قانون عدالت کے خلاف ہے ساروئی کھائے مکر اور۔
بھوکہ خالہ کی دور ہو۔ یہ بھی ناممکن ہے۔ اسواسطے ہر ایک انسان کو
ایسے ہی کر دھکا جوابدہ ہونا پڑتا ہے۔ چونکہ خفاستیا دھرم ہے کیونکہ
بھرم ہے اور ہمیں ہی ملتا ہے۔ اور چونکہ خدا عادل ہے۔ اور عدل کے سبب

گنہگاروں کو جی قدر سزا دیگا جس قدر واجب ہے اور یکو کاروں کو اس قدر سزا دیگا جس کے وہ مستحق ہیں۔ کم و زیادہ ہرگز نہ ہوگا مگر انجیل اس انصاف کے برخلاف ہے وہ کہتی ہے کہ جو کوئی عیسے کو خدا کا بیٹا یا خدا مانے گا صرف اس کی ہی نجات ہوگی باقی سب جسم میں ڈالے جاویں گے +

سراسر غلط ہے کہاں عدلِ خدائی کہاں یہ لایعنی کارروائی جو کچھ مبرے بھائی نے فرمایا ہے میں اس سے زیادہ کئے کی ضرورت نہیں جانتا مگر صرف ایک بات چوٹی ماب نے کل اختیار بیٹے کو سونپ دیا ہے۔ شاید درست ہووے۔ دید مقدس میں حکم ہے +

परित्यक्तानि परित्यक्ता न परित्यक्तं प्रतिशोदिश

مجت جو اخلاص کا حزد اعظم ہے۔ اس کی تاکید فرما کر پرماتما حکم دیتے ہیں۔ کہ بلا تمیز ذات ظاہری کے اے نئی نوع انسان ایسے رشتہ داروں و اولاد حقوں شہر ذالوں سے مختلف ملکوں میں جا کر محبت و بریت کر دو پھر وید میں حکم ہے +

मातृदेवोभव षि तृदेवो भव आचार्य देवो भव ऽति
षि देवो भव ॥

اے انسان تو مائی باپ برگوں انجیلا گتوں عالموں کو دیوتا جان اور حتیٰ الحس ان کا ادب کر۔ پھر وید مقدس میں لکھا ہے۔

اے سب جگت کے برکات انشر تیرا جی سب دیا یک تیرے گیاں سے کچھ باہر نہیں ہے تیرے پیدا کردہ انشر کھتن تمام آفتاب وغیرہ گرہ گردش کرتے ہیں۔ تو سب۔ ایڈور۔ ست چیت اندر سو رہی ستی پرکاش ہے تیرے ہی سے سب کو پرکاش ملتا ہے تو انو پر ہے۔ تیرا گیاں اور دیا کبھی نہیں بدلتے۔ سراسر ایڈورج اور جلال سب سے بڑا اور توانا ہے اور سب کا آدھار ہے۔ سب گیتا ہے۔ تو اتما کا بھی اتما اور سب یادوں سے پیارا ہے۔ ہم سب ہی جگتی کریں اور رگوید سکت ۹۲ منتر (۱۰) پر مائیکائی ایکتا اور سب شکتی مانا ویدوں میں اس خوبی سے موجود ہے کہ جس بڑھ کر مان ہی محال ہے۔ اور سب کتابیں اس معاملہ میں ویدوں کی خوش جین ہیں گائتری کا مقدس منتر ویدوں میں پر مائیکائی وجید کا ایک اعلا توت ہے اس ایک ہی منتر میں نو نام برہم کے نہایت واضح طور پر وجید کب طرف بتا دیتے والے موجود ہیں۔ انانی کتابوں میں اس خوبی کا ہونا ایک نایدا امر ہے

صفحہ دہرین جس قدر کہ میں ہیں وید سب سے پوزانی کتاب ہے اور انجیل وغیرہ سب اس کے بعد کے ہیں پس ان کا دیدک خوش جین ہونا کچھ تعجب انگیز نہیں ہے۔ بلکہ ہر طرح واجب التسلیم ہے اور یہ ممکن ہی نہیں ہے کہ ویدوں نے ان باتوں میں کوئی ان سے لی ہو پس وید ہی الہامی کتاب ہے اور وید ہی صداقت کا حتمہ ہے۔ وید ہی سچا گیاں ہے اور وید ہی دھیان کا ذریعہ ہے اس سے زیادہ کہا لکھوں کیونکہ وہ بد کے معنی ہی گبان کے ہیں اور انجیل کے معنی کاتے ہیں۔ سب صاحبوں کو جو راستی اور صداقت کے بلا تعجب طالب ہیں انکو راحت کہ علام مسیح۔ عیسا مسیح بخش مسیح داس ہونے سے حیوٹ کر آج۔ دیر وھن۔ میاں جنک۔ سکھ دیو منے کو تیار ہوں

تو ان کا دید اگر نیا کر محض تھا۔ آدمی چونکہ ابتدا میں نادانی کی حالت میں تھا اور ہوتا ہے۔ پس اسکی نادانی رن کر کے اور اپنا گیاں ختایکو ایک عالم سے آگاہ کرنے کو الہام کا ابتدا سے سر تھی سے ہونا واجب ہے۔ پرماتما میں نیا کاری انشر تیرا جی سب سکتاں الوم نرا کار سب ادبار لینے حافظ عالم و عالمیاں وغیرہ اوصاف کا بھی ہمیت سے ہونا ضروری ہے ورنہ بعد کو درجہ معطی پر پہنچ جاتی ہیں۔ پس ثابت ہے کہ کلام الہی یا الہام کا علیوں سے پاک اور ابتداء سے عالم سے ہونا ضروری ہے۔ اب دیکھا جاوے کہ دیا کی کل موجودہ کتابوں سے پوزانی کون ہیں آیا انجیل شریف یا لوریت شریف یا روبر شریف یا وید مقدس اس بات سے کہ انجیل متی اور لوقا سے اور زبور داؤد سے لوریت موسے سے پہلے نہیں تھی۔ کسی شخص کو انکار میں ہے پس ذرا غور کرنے سے واضح ہوتا ہے کہ یہ کتابیں قدیم سے نہیں ہیں بلکہ دلائل سے ثابت ہے کہ دنیا کے کتب خانہ میں رگ وید و یج وید۔ سام وید۔ اتھرو وید سے پہلے کی کوئی کتاب نہیں ہے اور اکثر یورپین محققوں وغیرہ متعصبوں نے گواہی بھی دی ہے اب مختصر وید مقدس کی تعلیم کا اظہار کرتا ہوں۔

اول۔ رگوید اس میں پرماتما اور حیو اور سر تھی وید اور برگ کرم اور کل اشیائے عالم کا حال درج ہے۔

دویم۔ یج وید اس میں انسانی فرائض کا ذکر کر کے مختلف ویدائیل کی ترقی کا طریقہ بتا یا ہے اور پرماتما کے گیاں دھیان کی بھی ہدایت ہے جس سے انسان تنہ ہوتا ہے۔

سوم۔ سام ویدک میں علوم روحانی اور یوگ وغیرہ۔

چہارم۔ اتھرو وید اس میں سب ست ویدیاں اور گیاں و عبادت پر مائیکائی جیتی ویدوں میں ہے شترتج اور تفصیل ہے۔ یہ ہر چار وید مقدس سر تھی کے آئین بذریعہ الہام سری الہی۔ والو۔ آوت۔ اور انکر احوت مائٹاؤں کو پرماتما سے ہی تھے تاکہ وہ اس کے مطالعہ اور آیدیتس سے واقف ہو کر کامل ہوں پس چہار وید مقدس میں کوئی واساں کوئی کہانی کوئی قصہ کوئی واجات کسی قوم کسی گروہ کی نہیں ہے۔ اب مائیل شریف کو دیکھئے۔

اول۔ آدم کے گناہ کرنے سے اسکی اولاد کے گنہگار ہونے کا قصہ ابراہیم اور سر و حاحرہ کا قصہ نوح کے طوفان اور اسکی شراب نوحی کا قصہ یعقوب اور خدا کا تختی یوسف اور اس کے بھائیوں کا قصہ۔ موسے اور اس کے جلا دین و قتل عام کے قصے طوطا اور اس کے بھائیوں کا قصہ داؤد اور اسکی حورو کا مارا خانہ۔ سلیمان کا قصہ۔ متی کا قصہ۔ یونا کا قصہ۔ رقص کا قصہ۔ یوحنا کا قصہ۔ دکر یا اور اس کے گھر بی بی مریم کے جانے کا قصہ۔ کنواری مریم سے عیسا مسیح کے پیدا ہونے کا قصہ۔ عیسا مسیح کے بھاگ جانے کا قصہ اور اس کے بہت پریر تکانے کا قصہ۔ اور اس کے صلیب پر چڑھ مار کا قصہ وغیرہ غیر مختصر عرض کیا گیا ہے۔ اس مقالہ کے بعد ہر ایک نصف من مزاج شخص پر دے سکتا ہے کہ کون کتاب الہامی ہے اور کون متعصب حامی و نظامی کہاں کہتے نعبہ الیور کرت ٹنک اور کہاں لوط اور داؤد کی داستانیں۔

”چہ نسبت خاک را با عالم پاک“

انجیل خدائے عدل اور انصاف کو شکر گانی ہے ہمارے مہرباں بھائی ہمد مذہب و متعلق فرماتے ہیں کہ عدل کے معنی ترازو کے ہیں عادل پر مائیک

جو اسباب آتے ہیں۔ اسے صاحب ہمارے ہمارا ایل پر الزام قائم نہیں ہو سکتا۔ کیونکہ آپ نے کسی معتبر کتاب کی شہادت نہیں دی۔ اور بھاکوت وغیرہ یزاون کو آپ ہی صفحہ ۲۰۹ میں لکھا ہے۔ تاہم ثابت کرتے ہیں کہ سند لکھو کے لئے ہونے ہیں کیونکہ اس معتبر سمجھ کر اعتراض کرنا لا حاصل ہے۔ دوم بائبل سے جس کو آپ خدا کی کلام مانتے ہو خدا کے عزیز نبیوں کا چال چلن دیکھنا ہیں۔ اول۔ آدم اس نے خدا کی نافرمانی کی لعنتی ہو کر باغ عدن سے نکالا گیا اور اسی کے سبب زمین لعنت ہوئی۔ پیداؤش باب ۲۔

دوم۔ آدم کے بیٹے قابیل نے اپنے بھائی نابل کو مار ڈالا اور خدا کے ساتھ جھگڑا۔ پیداؤش باب ۴۔

سوم۔ نوح نے اپنے رشتہ داروں کو کشتی پر چڑھنے دیا اور سب کو مرادیا۔ اور انکو دری شراب کی اپنی برہنگی ظاہر کی پیداؤش باب ۱۰۔

چہارم۔ ابراہم نے اپنی بہن سے شادی کی اور برابر جوڑو کہہ کر کتارنا۔ اور دروغ کو کھانا وغیرہ ایضاً باب ۲۰۔ اسکی خدا سے خوب تحسّر آسمانی ہیں۔

ایضاً ۱۸ باب ۳۷۔

پنجم۔ لوط نبی نے شراب کی اپنی دو بیویوں سے زنا کیا اور اپنی بیویوں سے زنا کے واسطے دینا لیا۔ ایضاً باب ۱۵۔

ششم۔ اخفاق اس نے بھی اپنی جوڑو کہہ کر پیداؤش باب ۳۱۔ اس پر حرص بہت غالب تھی اپنے بڑے بیٹے کا حق چھوٹے کو دے دیا۔

ہفتم۔ یعقوب نے اپنے باپ کو دھوکھا دیا اور غریب دیکھ کر غریب کی اور اپنی لڑکیوں سے زنا کیا۔ خدا سے کشتی لڑتا رہا عورت کے عشق میں چار برس تک شامی کرتا رہا۔ اسکی دختر دینہ نام نے سکھ سے زنا کیا ایضاً باب ۳۴۔

ہشتم۔ روبن نے اپنے باپ کے حرم لینے والدہ سے زنا کیا ایضاً باب ۲۵۔

نہم۔ یسوعا نے اپنی بہن سے زنا کیا۔ جس کا نام ترمقا۔ پیداؤش باب ۳۸۔

دہم۔ یوسف نے اپنے بھائیوں کو غریب دیا۔ ایضاً باب ۳۴۔

یازدہم۔ دودا و دوم۔ موسے و ہارون موسے نے اول ایک مصری بے گناہ کو مار ڈالا۔ اسکو بائبل میں تمام دنیا سے حلیم کہتے ہیں اور بڑی بڑی حوزیریاں کرتا رہا اس کے حکم سے تھے تھے نیچے اور تیر چار تہیں بھڑا۔ بکری اونٹ

گدھے قتل ہوئے اور اپنی فوج کو زنا کے واسطے رغبت دی۔ خروج و گنتی ہارون نے ایک سونے کا بھیرا معبود بنایا اور پھر انکاری ہو گیا۔ خروج گنتی۔

سیزدهم۔ دودو نبی نے اور کیا کی جوڑو ویر عاشق ہو کر اور یا کو قتل کر دیا اور اس سے زنا کیا اس کو خدا نے کہا کہ اور یا کے جرم میں تیری جوڑو تیرے ہمراہ

کو دوزخ کا اور وہ تیرے سامنے اس سے ہمستر ہو گا۔ صومیل باب ۱۱۔

چہار دہم۔ افقوں نے اپنی ہمتیہ سے زنا کیا بالجبر۔

پانزدہم۔ سلیمان اس نے خدا کی نافرمانی کی پست پرستی بھی کرتا رہا اور بہت تہو تی تھا۔

شانز دہم۔ حضرت عیسیٰ اسکی ماں کی یوسف کے ساتھ منگنی ہوئی۔ اور کشت ہوئے تھے پھر حاکم دینی کی یوسف نے دیکھا کہ اسے قہر کرے۔ اور اس نے قتل عام کے قہر سے دیکھ کر اس میں تلوار چلانا آما ہوں ایک آدمی کا گھبرا دینے قیمت کے چور یا آخر میں نہایت سوگاری سے بھانسی پائی

اور اسکی تانگہ بھی دروغ گو اور بد چلن اور تیرا تھی تھی۔ چنانچہ ایک صاحب نے تیس روپیہ کے لالچ سے حضرت کو پکڑا دیا۔ تیسے نمونہ ازخودارے۔ عرصہ نما گیا پادری صاحب جلو پھر پانی میں غوطہ لگا کر مٹی کی بجیل ۲۷ سے ۱۳ تک جو راری عورت کی بابت درج ہے صداقت کی نگاہ سے دوبارہ مطالعہ ہوں لادیں تب آپ کو بہت کچھ دال ہوں گا لال نظر آوے گا۔ کیونکہ اسکی مادگاری ہمیشہ مسج کے ساتھ رہے گی۔

یادری۔ صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے کہ "دید میں مورتی بوجا نہیں ہے" اور پھر فقہ تعرض صفحہ ۲۸ میں لکھتا ہے کہ "وید میں یریشوری تعریف اس طرح کی گئی ہے کہ وہ بن ہا ہا باؤں کے جلتا پکڑتا۔ اور بن آکھ کے دیکھنا۔

اور بھیرکان کے سستا۔ وہ سب کچھ جاتا پرتے کوئی نہیں جانتا۔ مہارتن اسی کو کہتے ہیں۔ باوجود اس عمدہ بیان کے پھر بھی معترض کہتا ہے کہ خدا شامی جو مذہب کی بیخ و بناد ہے۔ اسکی مابت ہندوؤں میں مذہب اور گڑبڑ ہے۔

نتیجہ اعتراضات تحقیق دین حق

یادری صاحب کے اعتراض عموماً یزاون ہیں۔ وید مقدس یر بہت کم ہیں اور جو ہیں وہ بھی خود غرضوں کا دھوکا دیا ہوا ہے کیونکہ جو شلوک وغیرہ لکھے ہیں وہ وید مقدس میں بالکل نہیں پائے جاتے۔ برہما۔ بشن۔ مہیش۔ رلم کرشن وغیرہ جو بزرگ انسان تھے ان کو ہمارا ہر بتور جان کر ان پر گتھی کی ہے جو بالکل سیفائذہ اور عبث ہے کیونکہ کوئی آریہ ان کو یریشور نہیں جانتا اور نہ وید مقدس اور شاستر مشرک اسکی شہادت دیتے ہیں اور یران قابل برا نہیں ہیں۔ پس نتیجہ یہی ہے کہ یادری صاحب کے کل اعتراض بے سود ہیں۔ اور ان سے حاصل ہونا مقصود کا مقصود ڈ

خاتمہ

اسے ناظرین کتاب دیکھئے کہ کلام اتھی کون ہے۔ آیا انجیل یا وید اور کس کی تعلیم میں عہد کی زیادہ ہے کیونکہ خدا عادل کا انصاف و بزرگی و سرب کشی ماننا کو تمام کرتا ہے اور کون اسے دھانگتا ہے۔ عقل انسانی کو کس کی تعلیم لطف دینے والی ہے اور کون چاہہ جہالت میں گرانے والی۔ دوما اور ست کی کان کون ہے جہل کذب کے طومان کس میں ہیں۔

ہیت

خوش بودگر محک تجربا بد میاں * تاسیر دے شود ہر کہ در خوش مانند اس بات کے ماننے سے کوئی انکار نہیں کر سکتا کہ انسان کو بغیر دوا کے نا بھی کی دلدل سے نکلتا محال ہے اور انسان کی ابتدائی حالت پر غور کرنے سے پایا جاتا ہے کہ بغیر النام با کلام الہی کے وہ کسی طرح ترقی کی سہا بھی تک نہیں پہنچ سکتا اور تو درکنار روزمرہ کی بول چال میں بھی بغیر تعلیم کے عاجز ہیں جس سے صاف ظاہر ہے کہ آدمی خصوصاً مدد کا محتاج ہے۔ ہمارے اعضاء ابتدائے سے کام کرنے کے لئے بنائے ہوئے ہیں۔ لیکن اگر سالانہ موجود نہ ہو

گئے کو بھونکنے سے باز رکھنے کے لئے پڑھا۔ اور پھر مل داں پھیر کر مری گھوڑے کیل گدھے کا لکھا ہے اور مارہ اوتار کا بھی ذکر ہے جسے کہتے ہیں۔ کہ سنت جگ میں پڑا۔

جواب آریہ۔ افسوس کہ کوئی آیت وید مقدس کی درج نہیں کی اور جن کو آیات وید سمجھ کر نقل کیا ہے وہ رگ۔ یجر۔ سام۔ انہرو ان جادوں ویدوں میں تو بالکل نہیں ہیں۔ معترض کو کسی خود غرض عیسائی شدہ برہمن نے دھوکا دیا ہے جو ویدوں سے محض اُبی تھا۔ اور رام تاپنی اور گویاں تاپنی وغیرہ کتابوں کی عبارت لکھ کر اس کو سام وید کی رچا لکھا ہے اور کرشن جیو کی پیدائش ظاہر کی ہے وہ بھی درود بے فروغ ہے کیونکہ وید مقدس میں اس کا بالکل سرورغ نہیں ہے اور کوئی قصہ کمائی یا انسانی واقعات پاک ویدوں میں نہیں ہے۔ کسی خاص گروہ یا قوم یا انسان سے بھی اسی واسطے وید مخاطب نہیں۔ اور انسانی شفاعتوں کی اسی واسطے ضرورت بیان نہیں کرتا ہے۔

یادری صاحب صفحہ ۲۱۰ سے لیکر ۲۳۰ تک جو آجکل کے برہمنوں کی خود غرضیاں ظاہر کرتی ہیں۔ وہ درحقیقت اسی قابل ہیں کیونکہ یہ سب باتیں بی بڑائی کی پوچھیوں میں انہوں نے ڈال دی ہیں۔ تاکہ ہماری عزت رہے۔ مگر اصل میں وید مقدس و شاستر شبرک کے برخلاف ہیں۔ جیسا چچس سے ہزار گنا زیادہ مہر ان آریہ سماج ان کی تردید کرتے رہتے ہیں۔ اور صفحہ ۲۳۰ سے ۲۴۲ تک جو ترقہ تیشہ۔ بت پرستی کی بات لکھا ہے وہ بھی بے شک ٹھوڑے عرصہ یعنی ۱۰۰۰ سال سے ان جادوؤں کے خود کاشتی طبع و اداسلوک بنا کر لٹو چلی بھٹیوں کے جاری کر دیئے تھے جن کو بعد پڑناں کامل کے سوامی دیانند جو ہمارا راجے منسوخ کر دیا صفحہ ۲۴۳ سے ۲۴۶ تک مار یا رجم پر قدرے لکھا ہے۔ مگر کوئی دلیل کامل نہیں ہوتی۔ کیونکہ جب یہ اصول معقولیت اور فلسفی دعوے سے بھرا ہوا ہے۔ مگر ظاہر ہے کہ معترض عدل آتی سے بھی منکر ہے اس امر کا معصل مباحثہ جو مابین سوامی دیانند سرستی جو ہمارا راج دیادری سکاٹ صاحب بمقام بریلی ہوا تھا۔ دیکھنے کے لائق ہے (اور وہ ست است بیبیک کے نام سے چھپا ہوا علمدہ فروخت ہوتا ہے)۔

یادری۔ صفحہ ۲۴۹۔ رانچ جس کا ذکر پوران میں لکھا ہے مثلاً

جواب آریہ۔ آریہ ایک غلطی پوراؤں کی نکالی میراں آریہ سماج ہزاروں لگانا غلطیاں پوراؤں کی خود نکالتے ہیں میں تمام پوران سب طے قابل پرمان نہیں ہیں۔

یادری۔ اگر وید میں۔ رچا درج ہے۔

समनेयोगश्राभुवनसशवेसपरध्यामगमहानि
रासनः ॥

ترجمہ۔ یعنی اے اندر ہمیں بڑے لوگوں میں ملا اور دیں۔ سرستی اور گیان و بھوجن دینے کے واسطے مستعد ہو پھر اسی صفحہ کے حاشیہ پر بائبل کی یہ آیت لکھی ہے۔ اے ہمارے باپ جو آسمان پر ہے دیسی زمین پر بھی جو ہماری روزی روئی آج ہمیں دے اور ہمارے گناہوں کو معاف کر جیسے ہم اپنے تقصیر داروں کو معاف کرتے ہیں۔

جواب آریہ۔ دیکھئے اس جگہ کیسی چالاکی ہے کہ بکر وید کے منتر کو رگوید کا

بتایا اور یہاں حصہ چھوڑ دیا۔ دوسرا لکھا پھر جتنا لکھا اُس کا بھی ترجمہ بالکل ہی غلط کیا۔ در اعراض کی حقیقت دیکھئے ہمارا منتر دعا کا نہیں فقط خدا کی صفات ظاہر کرتا ہے وناں ہی لکھا اور بائبل میں سے جس کو اول درجہ کی دعا اپنے دلیس سمجھتے تھے میں آیت ایک باری لکھیں اور تقابلاً کیا۔ اصلی ترجمہ منتر کا یہ ہے۔

”پرستو یوگیوں کا دیا ساک ہوا ہوا اور اُن کے دل کو روشن کرنا ہوا۔ دہن اور ایشورج سے پری پورن کرتا ہے اور وہ یوگی کل تلب دو یاؤں کر کے کیت مہوتے پس مطلب یہ کہ اے خدا تو تیری عبادت کرتے ہیں اور تیرے پس دل کو لگاتے ہیں تو اُن کے دل و دماغ کو روشن کرتا ہے۔ دولت اور عزت دیتا ہے اور وہ لوگ نہایت علوم سے ماہر ہوتے ہیں۔ اب بائبل کی دعا کی طرف دیکھئے جس پر باوری صاحب کو بڑا فخر ہے یعنی اے باپ جو آسمان پر ہے مقام غور ہے کیا اس فقرہ خدا کو حمد و دسمیں کیا کیا خدا آسمان پر ہی رہتا ہے۔ کیا حاضر اور ناظر ہیں۔ کیا محیط کل نہیں (تیرے نام کی تقدیس ہو) تو یہ کیا اس کا نام غیر تقدس ہو سکتا ہے۔ تیری بادشاہت اُدے (کیا زمین پر آگے تیطاں کی بادشاہت ہے جو اب خدا کی اُدے۔ افسوس بائبل کے بنائے والے کو یہ عام بات بھی معلوم نہ تھی۔ کہ خدا ہر جگہ حاضر و ناظر ہے۔ تیری مرضی جیسی آسمان پر ہے دیسی زمین پر جو اس سے صاف پایا جاتا ہے کہ آسمان ایک ملک ہے اور وناں خدا بھی رہتا ہے اور وناں رہنے والوں کی خواہش پورے طور سے پوری ہوتی ہیں۔ آفرین ہے! علم ہیئت کے جاننے والوں زمین پر خدا کی مرضی کے موافق نہیں ہوتا اور جو کہ خدا کی صورت پر جو انسان بنا یا گیا۔ زمین شاد گئی اور کم زور خدا کی بنائی ہوئی ہے۔ یا شیطان خدا کی مرضی کو زمین پر آنے نہیں دیتا ہوگا اگر آتے دیتا تو اس کا اکلوتا بیٹا ایسی بیگسی سے بچا نہ دیا جاتا (جسے روزی روئی آج ہمیں دے) کیا خدا نے مانجھ۔ پیر۔ دل۔ دماغ وغیرہ اعضائے بدنی ہم کو روئی لگائے کے واسطے نہیں دیئے تھا کہ لے کو دیئے ہیں اس سے یہ مطلب نہیں نکلتا کہ اے خدا ہمارے اعضائے بدنی چھین لے اور روزی روئی ہم کو بغیر محنت کے دے دیا کہ کیا دوستی دل و دماغ سے روٹیوں کا مانگنا مقابلہ کر سکتا ہے ہرگز نہیں۔ ہمارے گناہوں کو معاف کر جیسے ہم اپنے تقصیر داروں کو معاف کرتے ہیں۔ کیا خدا عادل نہیں۔ جو گناہ معاف کر دینا کیا جو تقصیر دار کو معاف کرے وہ اس بات کا مستحق بھی نہیں کہ خدا اُس کے گناہ معاف کرے کیا اس فقرہ سے گناہ کرنے کی ترغیب نہیں ملتی۔ افسوس بائبل کی دعا ہے جس کو بڑے ناز سے باوری صاحب نے تحریر کیا ہے۔

بریں عقل و دانش برائیہ گریست

ناظرین خود انصاف فرماؤں کہ کس کی تعلیم دل و دماغ کو روشن کرنے والی ہے اور کس کی بیکار۔ کون دولت عزت دینے والی اور کون جاہ چالان دولت میں گمراہی والی ہے۔ کون خدا کے جملہ اوصاف کو صاف اور پورے طور سے بیان کرتی ہے اور کس کی ادھر وہی بلکہ خدا کو خدائی اوصاف سے معزل و مطلق کرتی ہے افسوس صد ہزار افسوس۔

یادری۔ صفحہ ۲۵۵ تا ۲۵۸۔ ہندوؤں کے دیوتا اور رشتیوں کے جال جانچنے نہیں پھیرتے۔ اندر۔ رام۔ کرشن۔ یودج۔ چندرمان۔ برہسپتی۔ یون۔ صن۔ یم۔ بیاس۔ وغیرہ وغیرہ پوری کی اور زناہ بھی کیا۔

کرتے ہیں وہ ہمارے دل کی رہنمائی کرے۔

جواب آریہ۔ مستحق نے ترجمہ بہت غلط اور متدہ اور نامی سے لکھا ہے
اسی ترجمہ سے کہ پرماتما حیرانوں سے پیارا سب طرح کے منہن سے بہت
سکھوں کے دینے والا حقیقی آتمہ کا حیرت سب جگت کا روشن کرنیوالا آئینہ
غیر کرنے اور دھیان کرنے لوگ شدہ و گیان سروپ ہے اور سب کے آتماؤں
کا پرکاش کرنے والا ہے۔

انہیں کو ہم ایسے آتماؤں میں دھارن کریں ۔ دوجی ہماری بل بدھی ۔ گیلان کو بڑا دوسے یہ سب خلاصہ نگاہی تیری کار کرتے لکھا ہے ۔ مفعول سچ مہا گیت دھی میں درج ہے ۔ اہل دانش خود انصاف فرما دیں ۔ کہ محض نے کہ قدر معظی کی اور آگے جہکے سکتا نہ تیر گنجی و کھلا رنوز و تمام رئیس وغیرہ سے اعتراض لکھتا ہے جو بالکل سچ و دلچ ہیں اور قابل فوجہ نہیں ہیں ۔ محض کی عطیایں کیا تک ظاہر کر دیں ۔

یاد رہی کہ میتیں گوئی ویدناستریں لکھی ہے کہ ہندؤں دین اُنٹ چاد رگا
ویدناستریں = اِٹ کہیں نہیں لکھی آپ کا خیال سرا یا دروغ ہے ضرور ۔
تجربہ دو ۔

یاد رہی۔ معجزہ سے اور بیش گولی ہندو مذہب میں نہیں ہے بڑے بڑے
 جینے کی باتیں رام دکرش کے حق میں لکھی ہیں مگر بہتیرے راکھشوں نے
 تشاکر کے بڑی بڑی گراما میں دکھائی نہیں تردید وید دھرم کے روئے کرات
 اور معجزہ کوئی چیز نہیں اور نہ کسی مستند فرقہ میں ایسے فضویات کا بیان ہے
 بلکہ ایسے دورانہ نقل باتوں کا ال میں نام و نشان نہیں مگر بائبل ایسی
 فضول باتوں سے بھر پور ہے اور اسی سے یہ بھی ثابت ہے کہ راکھش یعنی
 جیو نے اور بد ساسش کوں ایسی شیوں جیسے معجزے دکھائے اسکے تہیں۔ دیکھو مٹی
 کی انجیل باب ۲۲۔ آیت ۲۳۔ ۲۴ تک۔

۲۰۲ صفحہ ۲۰۲ میں لکھنا ہے کہ ساجھ تاستر دنا دی شاستر میں گیتا کا ذکر ہے حسن میں کل حکمت کی باتیں لکھی ہیں۔

جواب آریہ: دعوتِ بلادِ ایلچ ہے ایسے نئے شاسرو مانجھ شاستر کا
سوئٹریوں: لکھا پس اک کا فرضی دعوتِ آبی کی ماواشی کا اعلیٰ توت ہے۔
زیادری (صفحہ ۲۰)۔ زدنرنے کا باثر ہو کے ایسے گورہ گوتم کی سسری
ایسا ہے جو گک کما۔

جواب آریہ۔ اندر اہلیا کا قصہ بطور نامک کے چارے ست شانہ سرستہ و غیرہ میں درج ہے۔ اور اس طرح ہے کہ اندر۔ سورج کا اہلیا رات کا اور گوتام چاند کا نام ہے۔ رات کو یا چاند کی عورت ہے اور سورج اس کا نار ہے سورج کے نکلنے سے رات کا منظر گر جاتا ہے۔ جیسے دوست کے بھوک کر نے سے عورت کی سجادہ میں فرق آ جاتا ہے اور وہ دوست کے پاس نہیں رہ سکتی ویسے ہی سورج کے نکلنے سے رات کی حالت ہوتی ہے۔ غور کرنے کا مقام ہے کہ ہم کچھ سورج پر اور اعتراض کرتا ہے اور اپنے بائبل کی طرف آنکھ اٹھا کر کہتے ہوئے شرم آتی ہے۔ کہ خدا کے عزیز نبی اسرائیل کا یا ریشارہ بن چکے آپ کے جسم میں نام یعنی الماس کے عہد تھا۔ پیرا ۱۸۳ ۳۳ عوام میں ہی آپ کی پیشرو سے تہذیب کی حروج ہے انہوں نے تہذیب نام ہر شے خود کے منق میں پیرا ۱۸۳ صاحب دائرہ اسکا آپ دیکھنے کو اگر صاحب انہوں نے اسے اب لینے داؤد

سے کہا کہ میری بہن متکرمیر سے پاس آنے دیجئے وہ میرے واسطے پھلکے پکاوے گی۔ اور میں کھاؤنگا۔ حاصل کلام جب اہل سراسر مکان میں آئی تو انہوں صاحب نے اس سے زنا بالجبر کیا یہ صموئیل $\frac{14}{13}$ واسطے اب وہ صاحب شرم چمکتی است کہ بیش مرداں بانیڈ۔

یادری۔ صفحہ ۲۰۴۔ پھر جہتے ہیں کہ وہ بناوڑ ہے سوا کا بھی ثبوت کس
نہیں ملے تو یہی نہیں معلوم ہوتا کہ یہ کہاں سے اور کس سے ہے۔

جواب آریہ :- درحقیقت سچ ہے کہ ایک شخص سسکرت کی محض سخی سالی باؤ پر کارآمدائی کرنے والا - وید مقدس کی ماہیت کیا جان سکتا ہے غور سے سمجھئے خدا کی طرف سے وہی کتاب ہو سکتی ہے جس میں بہ جید ثبوت یا ئے جاویں ۔
اول :- یہ کہ وہ کسی خاص ملک کی زبان نہ ہوتا کہ سب کو اس کے پڑھنے میں یکساں محنت ہو ۔

دوم۔ اس میں کسی خاص قوم کی طرفدارى نہ ہو۔

سوم - دنیا بچھا رہونے کے ساتھ ہی ظاہر ہوئی ہو۔

چہارم۔ ایک حکم اسکا دوسرے حکم کو رد نہ کرے۔

پہنچیم۔ قالین قدرت جو اسی کا بنایا ہو اسکے برخلاف نہ ہوں۔

ششم: علم منطوق و بیعت بھی اس کو جھوٹا ثابت کریں گے۔

ہفتم۔ کسی خاص انسان پر ایمان لانیکی ترغیب دے بلکہ ایک خدا کی ہی

اس میں پرستش ہو۔

ہمیشہ عقل انسانی کی ترقی دینے والی ہو۔

نہم۔ استہیں قصہ حات نہ ہوں۔

دوسرے۔ تمام علوم کا منبع ہو۔ وغیرہ وغیرہ پڑتال کرنے سے معلوم ہو جاوے گا۔

۱۰ کہ ان صفحات سے موصوف کوئی کتاب سوائے ویڈیوں کے کتب خانہ

عالم میں نہیں ہے۔ جب تبدیل کیا کہ وید الیتور کا علم ہے۔ چونکہ خدا

- آزادی ہے اور اس کا علم بھی لٹا دی یعنی ازلی ہونا چاہئے۔ یسویوں

کھانا دی ہوتا ثابت ہوتا ہے۔ رہا یہ کہ وید کس طرح نازل ہوتے۔

دنیا کی ابتدا میں الیشور نے۔۔۔ اگنی۔۔۔ والہ۔۔۔ اُدت۔۔۔ اِمرال جیاریو

کے دل میں اُنڈلیں کیا کیونکہ ان چاروں کے عمل سابقہ عالم کے ایسی

ہی تھے کہ ان پر ہی دید نازل کئے جاتے ہیں۔ اہل چاروں نے سرمما

نے بڑھے جس کا اعتراض کنندہ آگے قائل ہے۔ مفصل خال ویدوں

۱ کے ظاہر ہونے کا سوامی دبانند سوتسی جی ہمارا رخ کی مصنفہ کتاب

رگوید آدمی بجائش کھو مکا میں مندرج ہے وہاں سے دیکھنا چاہئے۔

مائیل میں ان سے ایک بات کا بھی نشان نہیں۔ یس وہ کسی طرح

النامی نہیں ہو سکتی +

یا قرمی صفحہ ۲۰۲۔ روئید کے آفتوں استلکاس میں ایک رچا ہے۔ جسے

یہ راجہ نے اپنے دان میں فی العریف میں لکھا۔

جواب اُرحیہ۔ اے صاحب وہ رجا آئے کہاں یوسف وہ کمری ہے اور

سے تحریر نہیں کی۔ تاکہ ناہمت آپ کے اعتراض کی فہم پر سوجھ بولی کہ حادثہ لائی

۱۰۰۰ سے کس قدر کم ہوا ہے۔

بادری - صفحہ ۲۰۵ تا ۲۰۵ - ویدیں، اندری اور اسی اور مسودہ وغیرہ کا

سان ہے اور ابک منتر ہے جسے لیٹا رہی کے اندر چرایے وقت ایک

میں کشتہ ڈال کر دیکھتے تھے کیسی حالت و ضلالت سے پیدا آتش کا ذکر ہے ہر ازل میں اگرچہ مختلف ناموں سے پیدا آتش کا ذکر ہے۔ تاہم اس میں پیدا کنندہ کی یہ بزرگی دکھائی ہے کہ اس نے جہاں کو ایک آن میں پیدا کیا۔ برخلاف عیسائیوں کے خدا کے چھ روز زمین پیدا کرنے کے ساتویں روز زمین کا ان کے دور کرنے کے لئے آرام کیا (مفصل مباحثہ پیدا آتش کا ستادم و چار میں درج ہے)۔

پادری صفحہ ۵۴ م ۱۔ ہندوؤں کی کتابوں میں شہد اور دودھ وغیرہ کے سمندر ٹکے ہیں اور حوالہ بھاگوت و مارکنڈی پوران کا دیتے ہیں۔ ان کا بھی کہیں ٹھکانا نہیں لگتا صرف دھم کے سمندر میں ڈوب کر مرنا ہے۔

جواب آریہ۔ پادری صاحب کو طرح کے تین باب کی آیتوں کو دیکھ کر بھڑا جانیے۔ خدا فرماتا ہے کہ میں بنی اسرائیل کو مصریوں کے ہاتھ سے نجات بخشوں گا۔ اور اس زمین سے نکال کر اچھی وسیع زمین میں جہاں شہد اور دودھ مروج مارتا ہے یعنی دو رنگا۔ اور اسی طرح یسوع کے باب ۱۶ میں درج ہے۔ "خداوند نے ان کے باب داداؤں سے قسم کر کے کہا کہ میں تم کو وہ رنگاؤں زمین جس میں شیر و شہد بہتا ہے۔ اب ہم پوچھتے ہیں کہ کہاں خلائے شہد اور دودھ کے سمندر بنائے جس جگہ یہ سمندر ہوں گے بھاری برتنوں نے بھی انہیں کی طرف اشارہ کیا ہے کیا بھاگوت سے بائبل زیادہ تو قیر پاسکتی ہے۔

پادری صفحہ ۵۴ م ۱۔ ہندوؤں کے دین میں زمین ایک جھیل میدان کنول کے پتے کی صورت ہے اور کچھو کے کی پیٹھ پر ہے اور بچنے پرائوں میں لکھا ہے کہ تیش ناگ کے سر پر ہے سو ہندوؤں کے شاستروں کی باتیں علم ہیئت وغیرہ کے دوسرے صاف غلط ٹھہرتی ہیں ان کے مصنف بے خبر تھے اور زمین کو کھڑی سمجھتے تھے اور حساب فاصلہ سیاروں کا نہ سمجھتے تھے۔

جواب آریہ۔ ضرور نہ سمجھتے تھے کیونکہ کہن وغیرہ کا حال جو بتلاتے تھے ایسا اسلئے نیارات کو نہ سمجھتے تھے اور تیری یعنی جستی جو بناتے تھے شاید معترض انکو ادروں کی ایسا دسمجھتا ہوگا۔ یقیناً اپنے نبی خدا کے قریب یسوع کی جہلم ہیئت کا کامل تھا۔ جس نے باب آیت ۱۱ میں سورج کو کہا کہ اسے آفتاب جیوں پر ٹھہرا رہ۔ اور اسے مہتاب تو بھی وادی ابلوں کے درمیان۔ تب آفتاب کھڑا رہا اور مہتاب ٹھہر گیا۔ یہاں تک کہ ان لوگوں نے اپنے دشمنوں سے انتقام لیا اور آفتاب آسمان کے پچوں پہ کھڑا رہا اور قریب دن بھر کے پچھم کی طرف کو مائل نہ ہوا۔ جہاں میں اسوقت شاید سورج اور چاند اکٹھا چلتے ہوں گے اسلئے چاند اور سورج دونوں کو یسوع نے کھڑا کر لیا اب خدا نے ان کو الگ الگ کر دیا۔ افسوس اس کا کیا جواب ہے یسوع نے زمین کا کھڑا نہ نادل میں ضرور مانا ہوگا ورنہ زمین کو بھی کھڑا رہو کہتا اور ہکا شفات پوچنا کے لئے ایک دم بڑا نشان آسمان پر نظر آیا ایک عورت سورج کو اوڑھے ہوئے تھی اور چاند اس کے پاؤں تلے اور اس کے سر پر پارہ ساروں کا تلج وہ عورت حاملہ تھی اور درد سے چلاتی تھی جسے کوئی نہ بھی تھی اور ایک دل رنگ کا بڑا ازدا آسمان پر دیکھ رہا جس کے ساتھ ہر اور دس سینک ہیں اور ہر دس پر بات شاہی تاج رکھے ہوئے ہیں اور اس کی قدم نے پل حصہ بنادوں کو کھینچ کر زمین پر دے مارا۔ جو کہ یہ مسئلہ بائبل کا ہے برخلاف علم

کے بھی مستعرض کو مسلم ہے۔ عورت کا وجود آسمان پر اور سورج گویا ایک کیڑا انتہاء حس کی چادر اس نے اور طحی ہوئی ٹھکی اور آسمان پر حاملہ بھی ہوئی کیا یہاں نہ بھی خدا یا روح القدس کی نظر عنایت ہوئی ہے۔ اور اس ازدا کی قدم کتنی بڑی ہوئی۔ جس پل حصہ ساروں کو زمین پر دے مارا علم ہیئت کے دعوے کرنے والوں ذرا غور تو کرو کہ جتنے ستارے ہیں یہ سب بڑے بڑے کڑے زمین کے ہیں اور ایک بھی اس زمین پر نہیں آسکتا کیونکہ اس سے ہر ایک کٹی جتے بڑے ہیں وہ پل حصہ ستارے کس زمین پر گرے شائد یادری صاحب کے گھر پر گرے ہوتے۔ افسوس کہ یہ مسائل سچ بلکہ ان کا اعتقاد خات اور دوسرے شخص جو تمام سیارات کو اکاب سے ذرا خفت اور علم نجوم کے وجد ان کے قول ہیئت کے خلاف واہ سے یہود و تیری ہیئت ذاتی و ستارہ ستاسی۔

(پادری) صفحہ نمبر ۴۴۔ پھر دید میں لکھا ہے کہ سورج آگ سے اور چاند سورج سے پیدا ہوا اور مینہ چاند سے ہوتا ہے۔ کہ بجلی دو بادل کے مل جانے سے پیدا ہوتی ہے اور بادل تین کو اس سے ادھی نہیں ہوتا وغیرہ۔ جواب آریہ۔ آپ نے ویل کا نام تو لیا مگر دید کا حوالہ کیوں نہ دیا شہد لکھنا تو درکنار یہ بھی لکھنا کہ کس دید میں ہے ہاں بائبل پر دید کا دھوکہ ہوا ہوگا۔ جہاں لکھا ہے اسی دن بڑے سمندر کے سب سوتے پھوٹ لگے اور آسمان کی کھڑکیاں کھل گئیں۔ پچہ خدا کہتا ہے جب میں زمین کے اوپر بادل لاؤں۔ تو میری کمان بادل میں دکھائی دیگی۔ پیدا آتش ۱۱ تب خداوند نے سدوم اور غورہ پر گندھک اور آگ خداوند کی طرف سے آسمان پر سے برساتی ایسا ۱۱ واہ صاحب کیا آسمان میں کھڑکیاں لگی ہوئی ہیں کیا تو اس قزح خدا کی کمان ہے۔ لیکن علم سے معلوم ہوتا ہے کہ جب سے سورج اور بارش ہے تب سے یہ بانی پر سورج کی روشنی بڑھنے سے دھمکتی ہے خدا نے آسمان پر گندھک اور آگ کے انبار کر رکھے ہیں جو کہ یہ مسائل بائبل کے ہیں۔ اس لئے معترض کو علم سے پر ناں کرنے کی جرأت نہ ہوئی۔ اور یہ ایک عام قاعدہ بھی ہے کہ ایسی آکھ کا شہد اکثر معصباں مذاہب کو ملے دکھلائی دیتا۔ جس طرح ہم نے ہر ایک اعتراض کو حوالہ سے تحریر کیا ہے ویسا ہی معترض کو بھی اگر اعتراض اسکی صداقت کی توڑتے ہیں مع حوالہ کے تحریر کرنا چاہئے ورنہ دعوے ملاؤں سے سوائے ذیل ہونے کے اور کسی طرح کی سرخروی نہیں۔

پادری صفحہ ۴۴ م ۱۵۔ ہندوؤں کی کتابوں میں موجود کون ہے۔ آیا برہما۔ بسن۔ ہیش یا تمبھوں ملی کر اور حوالہ لگ پران مارکنڈی پوران بھاگوت پراں ویدم کران۔ بارہ پراں ویرہم دیو پراں کا دیتا ہے۔ اور باہم ان کا اختلاف ہے۔

جواب آریہ۔ یہاں پر معترض نے اپنی مرضی کے موافق مسئلہ بنا دیا تینوں ملکر ہندوؤں کے معبود ہوں اس جگہ تثلیث ثابت کرنے کا ارادہ ٹھہرا ہوگا۔ پراؤں کے شکوک لکھ کر معترض کہتا ہے کہ دید شاستر میں اختلاف ہے۔ ہم اگر انجیل بر بناس اور صیوچی اماجیل سے اختلاف پیش کریں تو قابل تسلیم ہوگا یا نہیں معترض نے سخت غلطی کھائی اور بے فائدہ محنت اٹھائی۔

پادری صفحہ ۵۴ م ۱۵۔ شاستروں میں ہی اختلاف دکھاتا ہے کہ خیر شاستروں میں اپنے اپنے کھڑے ہیں اور یوں تو اختلاف اور حقوں سے بھرے پڑے ہیں۔

اور کرشن سے کہنے لگی کہ وہ میرے ختم سے یہ باتیں کہہ دیجی اور وہ اگر مجھے مار ڈالے گا کرشن نے اسے کہا کہ تم مت ڈرو اگر شاید وہ آدنگا تو میں کالی سن جاؤں گا۔ اور تو میری پوجا کرنے لگیو۔ میں میدان جیت لیجھو۔ افسوس ہزار افسوس بھلا ایسے شخص میں بھی کہیں سچائی پا سکتے ہیں +

جواب اگر یہ۔ نہیں معلوم کہ ان لوگوں نے جھوٹے بولنے کا تئوہ کہاں سے سیکھ لیا ہے۔ اور کیوں خواہ مخواہ لوگوں کو دھوکہ دیکر بھلا کر گمراہ کیا کرتے ہیں ہم نے مہاجرات میں بڑا مال کی کہیں اسکا نشان موجود نہ پایا۔ بلکہ یہ ذکر تو بھلاکت میں بھی نہیں ہے اس واسطے ہمیں کسب پڑا کہ مصنف دین حق کی تحقیق کی عقل پر اور اس کے جھوٹے اعتراضوں پر افسوس صد ہزار افسوس بھلا ایسے پادریوں میں بھی کہیں سچائی کا نشان پا سکتے ہیں۔

(یادری) صفحہ ۱۳۲ تا ۱۳۴۔ ہندوؤں میں بدائش کی بابت بڑا اختلاف پایا جاتا ہے۔ کوئی تئوہ۔ کوئی دشن۔ کوئی کالی کوئی دیوی کو پیدا کرنے والا مانتا ہے۔ پہلے مایا سے ست۔ رنج۔ پنچ۔ پھر اسکا کیرا کاش۔ پھر واپوگ۔ پانی برکتی ہے۔ اس سے انسان پیدا ہوتے۔ اور حوالہ صرف گرم پُران و سنگ پُران اور پریم پران و پورت پُران و مارکنڈے پُران و بھاگوت پُران وغیرہ کا دیتا۔ جواب اگر یہ۔ معترض سے ہم پوچھتے ہیں کہ بائبل میں جو لکھا ہے کہ کس دنیا کا مانیو الا گاؤ۔ خداوند کہیں جھوٹا۔ کہیں لارڈ۔ کہیں فادر۔ کیا تمہارے ہمت خدا ہیں یا یہ سب ایک ہی خدا کے نام ہیں اگر قول اذل درست ہے تو اعتراض تمہارے یہ عارضہ حال ہے۔ اگر حصہ دوم میں ہے تو تئوہ۔ وشن دیوی بھی ایک ہی پرستور کے نام ہیں علاوہ ہزار اگر دیکھو مقدس سے یہ بدائش کا حال پڑھے جو پرستوئے خود ہم کو بتلایا ہے تو کوئی شک نہ رہتا اور علم و عمل کے مطابق تھا۔ جاہلوں کی تصنیفات میں دیکھ کر خود غرضوں کی زبانی شکر اور ایذا دینی کتابوں میں برخلاف عقل پر بدائش کا حال بڑھ کر دل میں حیرت کیا (مثل) (اسپ من آسٹ آسٹ و احسب دیگران چون حجر است) بائبل کی بدائش کیسی اونٹ پٹانگ ہے۔ دیکھئے تہات دن میں تو کیا کو پیدا کیا عدن میں باغ انکور لگایا۔ شام کو خدا اُٹھیں ٹہل رہا تھا۔ (کیسی تھوڑی ہے) ابتدا میں خدا نے آسمان کو اور زمین کو پیدا کیا۔ اور بڑا دل اور سستان بھی اور گھر اور کوسے اور پر اندھیرا تھا۔ اور خدا نے رُوح پانیوں پر چڑھ کر پڑھ لی تھی۔ اور خدا نے کہا آجالا ہو آجالا ہو گیا۔ اور پھر خدا نے آجائے کو دیکھا کہ اچھا ہے اور خدا نے آجائے کو اندھیرے سے جدا کیا اور خدا نے آجائے کو دن کہا اور اندھیرے کو رات کہا۔ سو شام اور صبح بھلا دن پڑا۔ بدائش پہلے ہم پوچھتے ہیں کہ خدا ازلی ہے یا نہیں۔ اگر کہو کہ ازلی ہے۔ تو ازلی میں ابتدا نہیں ہوتی کیونکہ ازلی کے معنی ہیں۔ جس کی ابتداء نہ ہو اور ابتداء کہتے ہیں شروع کو اس سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ عسائیل کا خدا ازلی سے بیکار بیٹھا اور دنیا پیدا کر کے علم سے بے خبر تھا۔ جو کہو کہ خدا ازلی نہیں۔ تو وہ خدا بھی نہیں ہو سکتا۔ آسمان سے کیا مراد ہے خدا کے رہنے کی جگہ۔ یا خلا۔ اگر حصہ اذل درست ہے تو جب تک آسمان نہیں بنا تھا۔ تب تک خدا کس جگہ رہتا تھا۔ صاف طور ہی کہا جاسکتا ہے کہ وہ خانہ بدوش رہا ہو گا یا مکان بنانے کے فکر میں ہو مگر کوئی نقشہ سمجھ میں نہ آجائو گا۔ جو حصہ دوم پر اعتقاد ہے تو بائبل بے بنیاد ہے کیونکہ اس میں اس کا ذکر نہیں البتہ شرح کرنے والوں نے مراد آسمان از خلا رکھی ہے خیر شاید

تو اس کی بدائش نہیں ہو سکتی کیونکہ یہ اوپر نیچے ایک سا ہے جب پول نہیں تھا تو کیا تھا اور خدا کہاں نہ رہتا تھا۔ خدا کا علم کامل تھا یا بیدار۔ اگر سوال اذل درست ہے تو اس سے زمین میڈل کیوں پیدا ہوئی اور پھر میڈل لینے اور کچے سے کو کس نے برابر کیا۔ جو حصہ دوم ٹیکہ ہے تو وہ خدا ہی نہیں ہو سکتا۔ خدا محیط کل ہے یا محدود۔ حصہ اول میں خدا کے رُوح پانیوں پر چڑھ کر پڑھ لیتے تھے (جس کو بائبل نے مرقا کی کہتی سمجھ کر رکھا ہے) نہیں ہو سکتا۔ جب رُوح پانیوں پر چڑھ کر پڑھ لیتے تھے تو خدا کے جسم کو پانیوں میں ڈوبا ہوا یا کسی اور جگہ قبول کرنا پڑے گا۔ جو خدا فی اوصاف کے عین برخلاف ہے۔ سوال دوم محمد و دے وہ خدا نہیں بلکہ انسان۔ یا حیوان یا کوئی اور نباتات وغیرہ ہے۔ خدا نے آجائے کو دیکھ کر کہا کہ اچھا ہے۔ کیا پہلے نہیں جانتا تھا اور آجالا اس کے علم میں نہ تھا۔ اگر ہوتا تو دیکھ کر اچھا نہ کہتا۔ اور خدا نے کہا کہ پانیوں کے بیج آسمان ہو اور پانیوں کو پانیوں سے جدا کرے تب جدائے آسمان کو بنایا وغیرہ وغیرہ سو شام اور صبح دوسرا دن ہوا پہلا غور کیجئے اگر پانیوں کے بیج آسمان نہ ہوتا تو پانی رہتے ہی کہاں آسمان کو بھی آیت میں پہلے دن میں بنایا تھا اب دوسرے دن اسکا کیا بنایا کہاں تک تحریر کیا جاوے محقر ہے کہ تیسرے دن خدا نے سمندر اور نباتات اور چوتھے دن چاند سورج غرض چھ دن میں سب کچھ پیدا کر کے آدم کو اپنی صورت پر بنا کر ساتویں دن آرام کیا۔ بدائش باب ہٹا۔ ہم پُران میں کہ بلا سورج چاند۔ پہلے دوسرے تیسرے چوتھے دن کی کس طرح سمندر ہوئی۔ افسوس بائبل نے لا محدود کو ہم جاکو یک جا کر کے خدا کی شکل بھیرا دی۔ جن پر آدم بنا۔ سچ ہے تب ہی تو انسان کی طرح تھک کر ساتویں دن آرام کیا۔ خدا نے آدم پر بھاری نیند بھیجی وہ سو گیا۔ اس کی پسٹیلوں میں سے ایک پسٹیل نکالی اور اس کے بدلے گوشت بھر دیا۔ اور خداوند نے اس سے ایک سے ایک عورت بنا کر آدم کے پاس لایا بدائش پہلا پہلا سبحان اللہ اور یہ کام پریم نور سرب و پاک لینے خدا محیط کل ہے۔ وہ کیونکہ تمام عالم کی خبر داری چھوڑ کر ایک بیچارے آدم کے پیچھے بیٹھ گیا نیند بھی شاید روزانہ چیز ہو گئی تب ہی تو افظ بھاری تحریر ہو اسے شاید نیند سے بائبل کی مراد بہوشی قاتل ہو گئی کیونکہ پسٹیل کاٹتے ہوئے آدم کو خیرت ہوئی۔ آجاکو جاقو کار و خیر کا تو ذکر نہیں معلوم ہوتا ہے کہ خدا نے اپنے سیزنا جنوں سے جو شیر کے برابر بھیاناب ہوئے ہونگے پسٹیل کاٹی ہوگی۔ وہ گوشت کہاں سے آیا۔ جو پسٹیل کے عوض بھر گیا کیونکہ اسوقت سوائے آدم کے اور کوئی پیدا نہ ہوا تھا خدا نے ساری اپنی ران کاٹ کر بھرا ہو گا۔ آدمی کی بناوٹ سے صاف ظاہر ہے کہ پسٹیل کوئی پسٹیل کم نہیں اور عورت مرد دونوں کے اعضاء بدنی کی بناوٹ یکساں ہے۔ بھلا ایک پسٹیل سے تمام اعضاء بدن کیسے بنے مثلاً آنکھ۔ کان۔ سر۔ ہاک۔ ناک۔ پیر وغیرہ وغیرہ یوہین سرجن صاحبان خود مایوں شاید جواب میں یادری صاحبان درافشائی کر کے۔ کہ خدا قادر مطلق ہے۔ وہ سب کچھ کر سکتا ہے۔ ہم پوچھتے ہیں بقول آپ کے وہ قادر مطلق بخیر کی عورت نہیں بنا سکتا تھا۔ جناب من قادر مطلق کے یہ معنی نہیں کہ جناب مشابہ دل میں آیا کہ آیا یا در ہے۔ وہ اپنے قوانین سے برخلاف کچھ نہیں کرنا چاہیہ اسکا فیصلہ ستیاست بیک میں موجود ہے دیکھ لینا دراکریان

دیر مقدس پر کرتا تو ہم بچہ جی جواب دیے کہ جو حاضر تھے گریاوری صاحب بجا رہے سنائی گئے
 نام سے بھی بے خبر ہیں۔ میں اعتراض کہاں سے لاتے اور اپنی استعداد و فطرت کہاں لیتے
 پڑاؤں پر اعتراض کئے ہیں۔ اور انہیں کے ماننے والے برہمنوں سے کچھ شکے دے کر
 اعتراض لکھائے ہوئے کیونکہ اگر نہیں کہ پڑاؤں کے بڑھنے کی بھی کچھ استعداد
 کہتے ہیں مگر ہم نے تو بچہ جی۔ ماری اورو۔ روتس و ناگری وغیرہ بھی پڑی ہے اسلئے ہم
 نے یہ اعتراض کئے ہیں خود بائبل سے دکھائے کہ جو حاضر ہیں۔ بشرطیکہ کوئی فکر ہو جو پڑاؤں
 صاحب نے پڑاؤں پر اعتراض کر کے جاہل بنو کہ شکوک میں ڈالنے کیواسلئے کتاب منائی
 ہے۔ پس ہم اس کی کیا تردید لکھیں جب کہ اعتراض ہی بے بنیاد ہیں۔
 (باری) صفحہ ۱۲ - تین پڑاؤں کے بارہ میں کفایت نہ کر کے رام چندر پر الزام لگائے
 میں کہ اس نے راون برہمن کو مارا اور اپنی عورت کو حوراؤں کے گھر میں داخل ہوئی تھی۔ پھر
 قبول کیا اور لوگوں نے اسکو راستہ ناپاک ٹھہرایا۔
 جواب آریہ۔ اول تو رام چندر انسان تھا اس کی بہادری کی طرف دیکھ کر عیسائیوں کیجائے
 کہ اس کو نذر ایک بچے ہی کے سمجھیں۔ آج دنیا کے مذہب اور عالم تو ایک میل کے دریا
 میں ٹپک بٹپک ٹپک بھرتی ہے اور وہ بھی برس دو برس کے لندہ گریڈ ۳ ہے اس عرویدہ
 نے ۲۵ کوس سمندر پہلے باندھ کر لٹکا میں بڑی بھاری لڑائی کر کر فتح پائی یہ فقط اپنے باب
 کی قول پروری تھی اور یہ اس کی عصمت تھی کہ اس نے غیروں کے پاس رہنا قبول نہ
 کر کے خاوند کے ہمراہ ہوئی اگر اس عالم شہنائی میں کسی نے فرمایا اس کی عورت کو چڑایا۔
 اور انہوں نے تشہد باوجود مدد لینے اپنے باب مادشاہ کے فوج حاصل کر کے اسکو
 جو ایک پاک دامن مشہور ہے بقول فیضی سمیت

تشنش را پیر بن عریان ندیدہ جو جان اندرتن و تن جان ندیدہ
 گھر میں آیا تو اس میں اس کو کیا الزام آتا۔ لے تقب تیرا خانہ خراب ہو چکے اصاف سے
 داوت ہے سیتا جی و محبوبہ راون کے گھر میں چلی گئی۔ مگر ہم تو خوشی سے دیکر یا کے گھر میں
 چلی گئی تھی اور وہاں سے حاملہ بھی ہوئی تھی اور اسکی یا کون کی شہادت بھی بخودی خود
 دیتے ہیں پھر تو مت نے گھر میں رکھی تھی جسکا دیکر لوگ انجیل پڑھ میں ہے۔ اور انجیل بھاگی
 پیاری و متروید نام سک کے گھر میں رہی اور اس سے ہمیشہ شہر بھی آجونی مگر عیوب نے اپنے
 گھر میں رکھ لیا جس کا ذکر ۳۳ باب ۱۱ میں ہے افسوس کہ خدام دین اکھ کے اندر ہے
 نام میں منکھ ایسے گربان میں منکھ ڈال کر بائبل کو نہیں دیکھتے۔
 (باری) صفحہ ۱۲ تا ۱۲۲ آخر ستر سن کرشن جو کی مات لکھتا ہے کہ ہاگوت بران کی رو
 گریوں کے ساتھ مدافعی کرنا اس کا ظاہر ہوتا ہے۔ اور یہ لکھا ہے کہ گوتہ نے گویوں
 کے مرنے کا اذیت پائی ان باتوں سے معلوم ہوتا ہے کہ ہندوؤں کے دین کے دوسے

خدا پاک نہیں ہا
 جواب آریہ۔ اول آپ اسنے گھر میں بائبل کو غور سے دیکھا جس کی وہ ہاگوت سے
 زیادہ خفا کی۔ است پر الزام نہیں لگاتی ہے پھر آپ کو معلوم ہوگا کہ خدا کے معجزات نے
 کیا کیا نہیں کیا۔ یہ خود ہی نے اپنی بیٹی عیر نام کی قرنام جو کڑے زنا کیا جس کا ذکر پریش
 باب ۱۲ میں آیت میں ہے اور سیتا جان سے ایک ہزار سے بڑھ کر عورتوں سے بدافعی لگا
 کر پڑی تھی جس کی سلاطین باب ۱۲ آیت میں دیکر ہے گوتہ نے ۱۲ اور بارہ سیم نے شہاد
 تین واؤ نے ۹ و ۱۰۔ عرض کیا کہوں یثیاء کے تین بات آیت میں خدا بھی عورت
 کی اندام نہانی لکھاڑے گا۔ اے یادی صا صاحب دراسوی کر اعتراض کیا کہ کرشن جیو
 مانج جو شہادت عالم باعمل نیک سیرت نیک بخت جو انرا انسان تھے ان کو معلوم
 ٹھہرائے ہو اور سند ہاگوت کی لاتے جو جو بالکل بے سند کتاب ہے بھگوان میں جو

معرض نے گیتا کا شلوک لکھا ہے۔ اسے صاف ثابت ہو گیا ہے کہ معرض سنسکرت سے
 ماواقت گیتا سے نا آشنا ہے افسوس کہ گیتا میں یہ شلوک بالکل نہیں ہے پس اس کے
 نقل و عرض بے ثبوت ٹھہرے جس شخص نے بلا مقصد دل سے گیتا کا مطالعہ کیا ہے وہ
 کرشن جو کی روحانی تاثیر کا قابل ہو سکتا ہے۔ اب اسے جیکر معرض خدا کے پاک۔ عادل
 رحیم۔ عالم الغیب۔ بہرہ دان۔ صادق وغیرہ صفات برتتا۔ بشن۔ ہمیشہ ورام کرشن میں
 تلاش کرتا ہے۔ افسوس کہ برہما۔ بشن۔ ہمیشہ وغیرہ جو کسی زمانہ میں انسان تھے ان کو
 چار خدا بنا کر ان پر چھوٹے الزام پڑاؤں سے لگا کر ظن رنی کرتے ہیں جو ان کی تہذیب
 کا حقیقی نور ہے پس ہم انجیل میں بھی تلاش کرتے ہیں کہ بائبل کے خطیبی یہ چھ صفات
 مذکورہ بالا ہیں یا نہیں۔ البتہ لفظ قدوس بائبل میں ہے مگر اس کی قدوسیت ظاہر
 نہیں ہوتی۔ کیا عورتوں کی اندام نہانی لکھا ڈالنا قدوسیت ہے کیا لوط۔ واؤ۔ و۔
 سلیمان۔ یہود۔ مگوسے وغیرہ کو دوست رکھنا اور سزا دینا قدوسیت ہے
 کیا ایک آدم کے گناہ کے بدلے کل دنیا کو لگنا رکھنا عادل ہے۔ کیا ایک کے بھائی
 دے جانے سے اور دوسرے کے گناہ بھٹے جانے عادل ہے کیا ایک بے گناہ کو بھائی
 دنیا انصاف میں داخل ہے برضلاف صفت رحمت کے عیسائیوں کا خدا جلا د ہے۔
 مگوسے نے کروڑوں آدمی مارے۔ ہزاروں کا خون بہایا اس کے مرید یسوع نے ہزاروں
 کا سننا ناش کیا۔ صومیل ۶ باب ۱۵۔ آیت میں خدا نے بیجا ہزار ستر ہزار آدمی خدا
 حکم دیتا ہے۔ اب تو جہاں اور عیالین کو مارا اور جب کچھ جو اس کا ہے یک نخت بر باد کر اور
 ان پر رحم مت کر بلکہ مرد عورت بچے تیر خوار اور سب بچہ بکری اونٹ لگے۔ صومیل
 سب نسل کو صومیل ۱۵ گنتی ۲۵ جو میں ہزار کو مار ڈالا گنتی ۱۵ گوشت و انہوں سی تلے تھا
 کرمت دامار ہوش ۱۱ آئی روکیں سہیلی جاوگیکی دیٹ والی عورتیں جہی جاوگیکی صومیل
 ۱۵ سدیوں کو واسیر سے مارا یہاں ایتس باب ۲ طوفان سے مارا ختم قبل ۱۳ سب بھرتو جلاؤنگا
 یس رحیم کہاں رہا بلکہ ہم جو گیا عالم الغیب ہونے کی بھی انجیل تردید کرتی ہے عاٹو ص باب
 ۹ میں خدا فرماتا ہے۔ میں ان کی اولاد کو تلواریں سے مارو گا۔ ان میں سے کوئی بھاگ نہ سکیگا۔
 اور اگر کل بھاسے رہائی نہ پاویگا۔ اگر مے یا تال میں سنید کی حاوے نیرا تھو دہاں سے
 کچھ لو لگا اگر آسمان پر چڑھ جاوے تو وہاں سے آماروں۔ اگر سند کی تہ میں سری نظر
 سے چھپ جاوے تو وہاں سانپ کو حکم کرونگا کہ وہ ان کو دہاں سے جا کر کاٹے کیا خوب
 عالم الغیب ہے جو زمین اور آسمان کے کلابے ملا رہا ہے اور یہ خیال نہیں کہ سانپ مافر بار
 پہلے ہی یعنی ہر یکا ہے خدا طوفان کو بھیج کر بھگتا یا اور زمین کے باشندوں کو غرق کر کے
 دیکر ہوا اور توپ کی کہ آئندہ میں ایسا نہ کرونگا۔ پیدایش ماب و ۶ عدن میں نیکار لے آدم تو
 کہاں سے مجھے کس نے جتا یا کہ سکا ہے۔ کیا اس درخت کا تر کھا یا جس کی بابت میں نے
 منع کیا تھا۔ پیدایش ۲۲ خدا نے قاین سے کہا تیرا بھائی ہاسل کہاں ہے پیدایش ۴ میں
 اب آتر کے دیکھو نگا کہ انہوں نے سر سر اس چلائے مطابق جو چھنگ بھنچا یا گیا ہے یا نہیں
 اور اگر میں تو قین دریافت کرونگا پیدایش ۳ خدا نے آدم سے کہا کہ ایک وید کی بیجان کے
 برکت سے کچھ نہ کھانا کیوں کہ جس دن تو کھانا ضرور لگیا۔ پیدایش ۳ برخلاف اس کے
 بائبل کے کڑے آدم کی عمر سو سو تین برس کی ہوئی حضرت ہمدانی کی قلعی کھل رہی ہے اب
 حد کی صداقت بھی معرض کو دکھانا ہوں۔ خدا نے نوحے کو کہا تو فرعون کو جا کر پادیت ہے
 اور تین فرعون کے دل کو سخت کر دنگا۔ اور فرعون تمہاری نہ سیکار حوج ہے وغیرہ پس
 صداقت اسی کا نام ہے اور خدا دس کا یہی کلام و کام ہے۔ تو جہاں بھی سلام ہے
 پادری کی پھر ہمارا تہہ میں کرشن کی بابت یوں لکھا ہے کہ جب ان کی آنکھ لاد رہا ہے۔ کلی۔
 تو ایک دن تہہ میں گھوٹ کی تہہ میں ان دونوں کو ایک جگہ پایا۔ اس نے رادہ بہت ڈر گئی

بچے و مرم کی شہادت

یہی ہیں اگر اس عرصہ سے جو تو اس کے پیش ننگ نام کیوں ہیں اور اسٹرلنگ نام کیوں ہیں۔ پرمیشور کے نام فقط اس کی صفات بیان کرنے والے ہیں۔ ان سے یہ عرض نہیں کیا گیا کہ وہ دنیا کے رہنے پر غور نہیں ہوگا۔ وغیرہ صرف آپ کا دلی بناوٹی مسئلہ ہے کسی آریہ کامل و مہم علم سے بوجھ کر لکھا تھا اور نہ اس میں ویلنڈس کا پرہیزان لکھا ہے پس دعویٰ بلا دلیل بیچ و بچ ہے۔

صفحہ ۱۱۲ دیادری جی اچانچہ وید میں لکھا ہے کہ سترٹ ہونے کے وقت خدا کتاب ہے۔ **एकमेव ब्रह्मा** یعنی میں ایک ہوں بہت ہو جائیگا پھر وید میں لکھا ہے کہ وہی کسان جو گزرتین کو جو بنا دیا تو اپنی بن کر اسے سبوتا ہے اور اناج ہو کر سب کا پیٹا پھر ناست اور اسبت اسی سے ہے۔

سبت نیت است میں دو دوس سے پھر ان کے مرتے ہیں کس سے جو اب آریہ۔ وہ یادری صاحب خوب اعتراض کیا ہے۔ اگر ہم کہیں مسیح مصلوب نہیں ہوا یا انجیلوں میں لکھا ہے تو عیسائی کیا بائبل کے دیکھا وہاں لکھا ہے ہم بھی پوچھتے ہیں کہ آپ وید میں لکھا کہیں۔ وید نوچا نہیں ہوگا۔ بیام۔ ان میں سے کس میں لکھا ہے۔ سبت جواب دیا جائیگا۔ اے صاحب کسی ناہیوم نکا کے لالچی نے آپ کو دھوکا دیا ہے۔ مسئلہ وید و مقدس کے خلاف ہے اور کسی وید میں نہیں ہے پس اس کو وید کہنا سراسر انصاف سے برخلاف ہے۔

صفحہ ۱۱۳ انا ۱۱۱ بہت کچھ آؤشندوں اور ویشٹ اور ویدوں وغیرہ کے شلوک لکھ کر خلاصہ لکھا ہے کہ سبت ویدوں کی کتابوں میں خدا جو گزرتین ہے اس کا بیان ہی نہیں اور خلاصہ کا یہ شلوک ہے۔ **एकमेवाद्वितीयं ब्रह्म ज्ञेयं नास्ति किंच न** ترجمہ یعنی ایک ہی ہر ہم ہے اس کے سوا کچھ نہیں۔ وید ستروں ویران کا خلاصہ یہی ہے جواب آریہ۔ آپ نے یہاں بالکل گڑبڑ عبادی۔ اول جو شلوک لکھے ان کا مطلب اور ہے اور اس شلوک کا اور ہی مطلب ہے۔ آئے نہ معلوم کو مکران شلوکوں کا خلاصہ لکھا اور علاوہ براں اس کا ترجمہ بھی غلط سمجھا۔ لیکن اس کے لئے یہ ہیں کہ خدا صوت ایک ہی ہے دوسرا نہیں ہے آپ کی طرح تین خدا اس میں نہیں مانتے ہیں اس واسطے تین کی ہدایت نہ پا کر اعتراض کرنے کا موقع آپ کو ملا ہوگا۔ اس میں شرکت کو ہٹا کر وحدت کا اشارہ کیا ہے دوسری شے کی مطلق ہستی سے انکار نہیں کیا۔

افسوس آپ کی دانشمندی پر بلا سوچے سمجھے شاسترو ویران کا خلاصہ نکال دیا۔

صفحہ ۱۱۶۔ خدا صاحب برہمن ہوا۔ اور سب ویا یک ہو کے سب باتوں کا کرتا یعنی فاعل شہر انہیں کی باکر کی ثابت کرنی دستور معلوم ہوتی ہے خیر اس بات کے دریافت کرے میں کیا چاہئے کہ ان کتابوں کے زور سے دوسرے گزرتین کے پہلے وہ دیوتا بنائیں آیا وہ نو دیوتا ہیں جو کہ قدوس شہر تاپے یا نہیں کیوں کہ ان میں جو سب دیوتوں کے بہرادر درتھا۔ وشن۔ مہیش۔ ہیں ایک نہ شہرے گا تو کس میں شہرے گا۔

جواب آریہ۔ یاد رکھا کہتے ہیں کہ عیسائی کا اگر کوئی مذہب ہوتا تو ضرور وہ اپنے معبود کو عیسائی تصور کریں جس کا ہر عضو دیر با اور شکل مرغوب قد و قامت میں درست مضبوط اور سبت عمدہ ہر جہاں میں جرنے والی مانتے یہ سچ ہے۔

لکھ کر کس بقدر ہمت اوسبت۔

ہر ایک اپنے اعتقاد اور قیاس کے بموجب کہا ہے۔ دیکھئے بائبل میں خدا نے آدم کو ایسی صورت پر بنا یا بعد میں آدم سے پہلا نام ہوا۔ پھر یعقوب سے نشتی نوکر معلوب ہوا اور یہاں مائی مو سے کو۔ ما کے واسطے رعبت دلائی جیسا کہ مونس کی کتابوں سے بل من

ظاہر ہے اس قسم کے بیہودہ خیالات نے مصنف تحقیق دین حق کو دھوکا میں ڈال دیا ہوگا۔ اور سمجھا ہو گا کہ جیسے مسیح ہمارے اعتقاد میں خدا مجسم ہے اُن کے مذہب میں بھی برہما بن۔ مہیش تین خدا مجسم شہراؤں اور ان کا نام سگن روبر رکھوں۔ اگر ہم آریہ اس کے قابل ہوتے تو ہم مسیح کو کیوں رد کرتے یا برہما بن مہیش کے طور پر بلیت کے گرداب میں کیوں نہ پھنستے مگر یہ خیال بیشک سبھ صا دوزخ میں پہنچانے والا ہے اور حواہ حالت و غلات میں گرانے والا لہذا ہم ہرگز ان کو مجسم خدا مسیح کی طرح نہیں مانتے البتہ نیک اشیا ص جانتے ہیں جا بل لوگوں نے ان پر الزام اور اتہام واسطے سکرم پروری خود لگائے ہیں جیسے کہ متی نے برہما بنی کا نام بخت اپنی کتاب میں لکھا ہے۔ اسی طرح خود غرض ایلہ فریب لوگوں نے برہما بن مہیش مہاتماؤں پر الزام لگائے ہیں مگر دانا لوگ جو ان کی تعلیم دیکھتے ہیں اور اس سے روز روشن کی طرح سمجھتے ہیں کہ وہ ہر قسم کے گناہ سے پاک تھے۔

صفحہ ۱۱۸ یا ۱۱۸۔ بحوالہ جیڈی پاٹھ میتھ۔ وشنو۔ ننگ۔ وابو وغیرہ لوگوں کے لکھا ہے کہ برہما جیسے شہر پیا کرتا تھا ایک روز متوالا ہو کے اپنی کنیا مرزا ارادہ کیا۔ وغیرہ

جواب آریہ۔ مثل مشہور ہے (چھانچ لو بولے مگر چھانچنی کیا بولے) جس کو ہزاروں شہر و راج میں ہم پر کسی طرح الزام نہیں لگا سکتا کیونکہ اول تو جیڈی پاٹھ وغیرہ مختصر کتابیں نہیں۔ اور علاوہ ہل آپ ہر ان کی شہادت لاتے ہیں مگر اپنی الہامی کتاب پیدائش (بائبل) کی طرف ذور غور سے نہیں دیکھتے جہاں لکھا ہے کہ خدا کے عزیز بنی حضرت کو طے آئے دوسریوں سے شراب پی کر کرنا لیا۔ خدا کے حکم اور مونس کے ارشاد کے بموجب ہمیں ہزار بار کہہ چکے ہوں کہ زنا ہوا اس کو طے کر کے نہ کرنا۔ اسی کہ برہما پر بلا بیوت کے اتہام لگائے ہوا اور انجیل کو زیر مباحہ میں لاتے۔

صفحہ ۱۱۸۔ بحوالہ جیڈی پاٹھ میتھ۔ وشنو۔ ننگ۔ وابو وغیرہ لوگوں کے لکھا ہے کہ برہما جیسے شہر پیا کرتا تھا ایک روز متوالا ہو کے اپنی کنیا مرزا ارادہ کیا۔ وغیرہ

صفحہ ۱۱۸۔ بحوالہ جیڈی پاٹھ میتھ۔ وشنو۔ ننگ۔ وابو وغیرہ لوگوں کے لکھا ہے کہ برہما جیسے شہر پیا کرتا تھا ایک روز متوالا ہو کے اپنی کنیا مرزا ارادہ کیا۔ وغیرہ

صفحہ ۱۱۸۔ بحوالہ جیڈی پاٹھ میتھ۔ وشنو۔ ننگ۔ وابو وغیرہ لوگوں کے لکھا ہے کہ برہما جیسے شہر پیا کرتا تھا ایک روز متوالا ہو کے اپنی کنیا مرزا ارادہ کیا۔ وغیرہ

جواب آریہ۔ اسی لکھ میں ہر شہر نہیں ہو چکا مگر دوسرے لکھ کا شکا لہاری معلوم ہوتا ہے۔ یم ویران جو کسی شہوت پرست کی تصنیف ہے اسی کی شہادت میں کی حالانکہ ان کتابوں کی شہادت ہمارے مہاتما لوگوں کے ارد میں صادق نہیں آتی ورنہ ان میں صاحب برہاد کی ایچ اوف دیزن بائبل کے بارہ میں شاید سچی پڑگی جاہلوں کی مات کو ستر پڑنا واجب نہیں ہے ویدنا ستر سے شہادت چاہئے جو کہ یہ باہمکن ہے۔ پس ہم انجیل سے شہادت لاتے ہیں کہ داؤد نے اور یا کی جوڑو سے زنا کیا اور اور یا کہ قتل کیا جس کی اولاد سے حضرت مسیح خدا مجسم پیدا ہوا۔ ناک اپنا لگا ہوا ہے۔ ننگ لوگوں کو بتاویں افسوس۔ دیکھو نمواہل باب ۲۱ آیت ۳ سے ۱۱ را دہی۔

صفحہ ۱۱۸۔ مہادویا نے سیاہ میں شگا ہو کر سبیل پر چڑھا۔

جواب آریہ۔ حضرت نوح نے بھی ان گوری شہر کی گرائی برہمن کی ظاہر کی تھی آپ کی الہامی کتاب کہتی ہے۔ دیکھو نوریت پیدائش باب ۹ آیت ۱۲ اور اس طرف ایک بدعتی اور شہوت پرست کی کتاب میں ہے۔ یہ مرکز قابل تسلیم نہیں۔ معتض بننے بے سرو یا بائیں بلا شہوت ویدنا ستر کے لکھدی ہیں۔ کل اعتراض ان کتابوں پر ہیں جن میں۔ ۱۰۔ ۱۱۔ سوہرس کے اندر لوگوں نے عجب و غریب قصہ حیات اپنی مطلب پاری کے لئے درج کر دئے ہیں۔ پس اس شہوت میں جو کل اعتراض سچے دھرم پر غلطی سے کئے ہیں سب بے ثبوت ہیں۔ ہم کس کا جواب دیں۔ اگر کوئی اعتراض

ان سب الزامات سے اُس کی ذات پاک ہے اس واسطے زادن۔ مژدن۔ بخوردن۔ شکستن۔ چوانی
نہری و غیرہ سے بھی بے باک ہے چونکہ سب دیا یک اور عالم الغیب ہے۔ میں انسان کی شایستگی
سے بھی بے عیب ہے جس طرح وہ خود قدیم اور پاک ہے۔ ویسے ہی اُس کی کلام بھی ہوئی جیسا ہے
اور وہ وید مقدس ہے دوسرے کوئی نہیں واضح ہووے کہ ایک یادری یورپین جنگنا نام
غالباً اسمتہ صاحب ہے۔ اُس کے ایک کتاب دین حق کی تحقیق مطبوعہ امریکن مشن
پریس لودھیانہ مشہور اعتراضات اہل اسلام و اہل ہندو کے چھپوائی ہے جو میرے پاس
موجود ہے اُس کے صفحہ ۱۲۷ سے ۱۲۸ تک دین ہندو پر اعتراض کئے ہیں چونکہ وہ کتاب
بہتہ وجہ مخالفت پر مبنی ہے اس واسطے ہم اپنے دھرم کے ناخواندہ لوگوں کو مفاہیہ
بچانے اور خش پوش چاہ کے جتانے کی خاطر اُس کی حقیقت ظاہر کرتے ہیں تاکہ واقعی
سے کہیں اندھا و حسد منگرا ہو کر اس چاہ میں نہ گر پڑیں اور ہنسائی اٹھا دیں۔ اے پرمانما
تیری کرپا سے امید ہے کہ اس سے اہل ہندو کے اطفال جو مشن سکولوں میں پڑھتے ہیں
فیضاب ہو گئے۔

صفحہ ۱۲۸ ہندوؤں کے دین کی کتابیں حقیقت میں چار وید اور چارائیت
اور چھ ویدانگ اور چارائپ انگ ہیں۔

جواب آریہ۔ یہاں پر یادری صاحب نے یہ نہ سمجھا کہ ہندوؤں سے ہم مراد کس قوم کی
ہوتے ہیں کیا وہ لوگ بنام آریہ جن کے مذہب کی حقیقی کتب مذکورہ بالا ہیں یا کہ وہ
جنت پرست بے علم جو ناجہی سے صرف پورانوں کے پیرو ہو گئے اور کتب مذکورہ بالا کو
برائے نام کہتے ہیں کہ ہمارے مذہب کی کتابیں ہیں۔ بصورت اول اُن کا نام آریہ لینا
تھا جو قدیم باشندے اس ملک آریہ ورت کے ہیں۔ اور ہندو نام تو مسلمان بادشاہوں
کے عہد سے بطور تحقارت کے رکھا گیا ہے۔ حقیقی کتابوں کا نام لے کر اُن کی حقیقی حقیقت تو
کا نام نہ لینا محض غلطی ہے۔ بصورت دوم جنت پرستوں اور اپنے مذہب سے گمراہوں کو
جتلانے کے واسطے پہلے یہ کہنا چاہئے تھا کہ اس ملک کے اصلی باشندے آریہ
ہیں۔ غلطی اور نا فہمی نے انہیں ہندو اور جنت پرست بنادیا اور تمہاری رہنمائی کی کتابیں
ہیں اور تم اصل میں آریہ ہو۔ خیر اس سے روگرد کر عرض کرتا ہوں کہ آپ کے قول اول میں
کئی غلطیاں ہیں آپ نے صرف نام اُن کا لٹا ہوا کہ ہم آپ کو اُن کے اصول سمجھاتے
ہیں۔ ایک آئور وید ہے۔ اُس میں اول میں آخر تک سترجی۔ گسٹری میڈی سن الوالاجی
یعنی طبابت وغیرہ کے اذکار ہیں۔ دین کی بات ایک بھی نہیں ہے۔ دوم و ہنر وید ہے
جس میں تمام قواعد فوجی و جنگی کے جو آجوں کو شکستے جاتے ہیں اور تلوار بندو ق
قوب۔ تیرچکر وغیرہ کے فن جو جنگ میں کام آتے ہیں مفصل طور پر درج ہیں۔ دھرم
کا کچھ ذکر نہیں تیسرا گاندہرب وید ہے۔ اس میں علم موسیقی کا مفصل و شرح حال لکھا ہے
دین سے کچھ تعلق نہیں ہے چہارم اوتھ وید ہے۔ اس میں قواعد سیاست مدنی اور برہم
کی کاریگری مثلاً انجنیری وغیرہ کا ذکر درج ہے۔ اس کو بھی دھرم سے واسطہ نہیں افسوس
کہ ان چارائپ ویدوں کو جو دنیاوی کتابیں ہیں دین حقیقی کی کتابوں میں لے شمار کیا۔
یہ تب ہو اگر ہم کل علوم کی کتابوں اور دانشوں کی جہیلوں کو اتنی کتابیں مان کر ایسے جواب
مانگیں۔ دوسری بڑی بھاری غلطی یہ ہے کہ چارائپ انگ ہیں حالانکہ وہ چھ ہیں اور اُن
میں بھی اصولات علمی پر بحث ہے۔ اور وہ ہیں۔ پیمانسا۔ ساکھ۔ یوگ۔ نیاتھی۔ تری۔ سنگ
ویدانت اور چھانگ یہ ہیں۔ شمساکھ۔ جوتش۔ نرکت۔ یاگنیو۔ یارن۔ چہنہ۔ نہیں
بھی متعلق ویدائے مقدس کی گرامر و گسٹری قواعد مذہب کئے گئے ہیں۔ پس ان کا بھی
معاملت دھرم سے کچھ تعلق نہیں وید مقدس چار ہیں۔ رگ۔ یج۔ سام۔ اٹھروہ
پسنگ ہمارے دھرم کے ہیں جن کو آریہ لوگ ابتدائی آفرینش سے آج تک الہامی

مانتے آئے ہیں انہیں کتابوں سے یادری صاحب کو اعتراض کرنا واجب تھا نہ کہ
بلا سوچے سمجھے اندھا دھند کارروائی شروع کر دی۔

صفحہ ۱۲۹ یادری، لیکن ان میں چار وید اور چھ شاسترا اور اٹھارہ پُران مشہور ہیں۔ جو
خاص کردیں اور سجات کی بات سے علاوہ کہتے سوا ب اُن کتابوں کی باتیں اوپر کے
نشانوں سے بھی جانی ہیں پہلے یہ سمجھنا چاہئے کہ ان کتابوں کے رُو سے خداوند طور پر
جانا جاتا ہے ایک رگن کہلاتا۔ دوسرا سرگن۔ رگن کے یہ معنی کہ جس کو گن یعنی صفت
نہیں اور خدا رگن جب رہتا ہے کہ خلقت نہیں رہتی اور اُسکی اُس حالت کا کچھ بیان
ہی نہیں۔

جواب آریہ۔ یادری صاحب کا اول وہ فرمانا اور پھر اٹھارہ پُرانوں کا شامل کرنا
کس قدر غلطی کی آڑ میں شکار کھیلنا ہے جب سوچا کہ ویدوں اور شاستروں میں اعتراض
کی گنجائش نہیں۔ اتنا آسوں۔ تاؤں یعنی پُرانوں کو بھی شامل کر لیا۔ افسوس امتحان کرنے
والے کی لیاقت جو الفاظ کی فراڈ سمجھنا تو درکنار سمجھنے بھی نہیں سمجھتا پھر اُس کے گہرے خیالات
کی مامیت کس طرح جانے گا۔ ہمارا خدا کبھی بے صفت بھی یا صفت اس طرح سمجھ لیا جو گا
کہ جیسے اپنے گھر میں خدا کو غیر محدود اور کبھی ایک لاشرک کبھی تین اور کبھی لطیف اور غیر محدود
کبھی کبھت اور کبھی دیگ اور گھن اور فراختہ اور فرس کی شکل کبھی ہمہ دان اور کبھی انکھ سے
بھی اندھا کہ عین عدل میں آدمی تلاش کرتا رہا۔ اور بولا یا کہ تو کہاں ہے اور سوئے لو پوچھا
کہ تیرے ہاتھ میں کیا ہے۔ جناب من چہا را عبود آپ کی طرح نہیں ہے اب رگن اور رگن
کے معنی جو ہماری کتابوں میں لکھے ہیں شستے یادری صاحب سرگن لفظ غلط ہے۔ اصل
ہیں رگن ہے خدا ہر حالت میں ہمیشہ ایک صورت میں رہتا ہے متغیر نہیں ہوتا۔ اس میں
بدنی۔ ظلم۔ فریب۔ تعصب۔ رعایت۔ کینہ۔ نفوس۔ حسد۔ غضب۔ جہل۔ وغیرہ مطلق نہیں
اس لئے وہ رگن ہے۔ یعنی ان صفات سے مبرا اور منزہ ہے کیونکہ یہ صفات اُس کی
خدائی کے لائق نہیں اور رگن اس واسطے ہے کہ اس میں قد و وسیت۔ قدرت۔ عدل۔ علم
ہمدانی وغیرہ صفات ہیں یعنی اُن صفات سے موصوف ہے جو اُسکی خدائی کے لائق ہیں
رگن کے یہ معنی نہیں کہ کوئی صفت مطلق اس میں نہ رہے اور رگن سے یہ مراد نہیں
کہ دنیا کی تمام صفات نیک و بد اُس میں آجاویں۔ اپنی ذاتی صفات کے رُو سے رگن
اور غیر صفات نہ ہوتے رگن ہے۔ چنانچہ اس کا عہد فیصلہ مباحثہ ست اسٹیک
بریلی میں جو مابین سوامی دیانند سورستی جیو مہاراج اور یادری اسکاٹ صاحب ہو چکا
اور یہی مراد و مطلب تمام شاستروں میں لکھا ہے۔

صفحہ ۱۳۰ یادری، وہ گویا نیند کی سی حالت ہے کہ اس میں اُسے کچھ کچھ نہیں جانتا کہ
پاک ہے یا ناپاک۔ سچا ہے یا جھوٹا۔ قادر ہے یا عاجز۔ دانایہ یا نادان۔ کیونکہ وہ بالکل
رگن ہی ہے اور اسی واسطے وہ برہم کہلاتا ہے یعنی نہ پُرش رنگ اور نہ استری رنگ
بلکہ پنسک ہے۔ ان کتابوں کے رُو سے خدا سرگن کب ہوتا ہے جب اسکایہ رگن
کا ایلادہ ہوتا اور مایا کی اس میں جنبش ہوتی اور برہم میں اہنگاہ سماتا تین گن یعنی ست
رج۔ تم۔ اچیتے ہیں اور اُن سے دنیا پیدا ہوتی اور وہ سب چیزوں میں دیا پاک ہو جاتا ہے
اور پھر دھرم کی طرح سب میں مل جاتا۔

جواب آریہ۔ یہ تو کسی کتاب میں نہیں ہے کہ وہ تین کی حالت میں ہوتا ہے نہ کہا جاتا
ہے کہ پاک یا ناپاک۔ نفوذ یا اللہ کی تو ایسی باتیں جیسے ہم قرقر مارونی کی شہادتیں دین عیسوی
کے انھو لوں میں پیش کریں اور کہیں کہ سچ مچ ہوئے اور ہمد عتیق کے پیغمبروں کا مسبود
شیطان تھا علاوہ ازیں اُس کا نام برہم اس عرض سے نہیں لکھا کہ وہ مرد عورت
اس واسطے پنسک ہے بلکہ اس لئے کہ وہ ہر شے میں ہے اور برہم اعظم کے معنی بھی

عقل اور دماغیوں کے دلوں پر بہت تھوڑی سی جگہ۔ اور تاریخ ہندوستان آریہ لوگوں نے بائبل سے تباہی لائی اور تربیت میں بہت بڑھتے ہوئے تھے۔ ان تاریخ ہندوستان میں کسی طرح وید مقدس کے پاک اثر غلط ہونے میں شک نہ رہا۔ ایشور کی کریا سے اس زمانہ میں ہی ہمارے مخالف ہزاروں برہمن خائفان وید وجود میں جو ویدوں کے خالی ارتقص ہونے کا جوہر ثبوت ہے کہ وید مقدس تحریر سے نہ بنا یا پاک ہے۔

آپ کا فرمانا کہ کتاب کی تقدیس ماننے کا نتیجہ خواہ مخواہ روحانی قید انسانی حکومت اور بیت انسانی کو بید کرتا ہے عدم واقفیت کا باعث ہے اگر وید مقدس کے کسی ایک منہج کاغذی وغیرہ کا ہی ترجمہ منظر کرتے تو یہ اعتراض کرنے کی نوبت نہ آتی کہ وید مقدس عقل کو بندھنے میں بید کرنے کی اجازت نہیں دیتے بلکہ صداقت انسانی محبت رحمانی کے ساتھ عقل کی رواداکی بھی تعلیم دیتے ترقی یافتہ۔ افزونی عقل کی ایسی کامل ہدایت دیتے جس سے روحانی سرور حاصل ہو کر جسمانی فتنوں سے آزادی ملتی ہے اور حقیقی طور کا طور ہوتا ہے پھر آپ فرماتے ہیں کہ ویدوں کے صحیح ترجمہ کرنے سے سواری ہی از دستال کے ساتھ باری کا دعویٰ کرتا ہے اور کامل الفاظہ طبی کا ثبوت دین اور ایک جگہ اپنے اشارتاً مجھ سے بھی طلب کئے ہیں اے بھائی وید مقدس کا صحیح ترجمہ کرنا ان کی مہارت علمی اور اخلاقی کا ثبوت ہے آریہ ورت کے تشہل کو دیکھ کر اس کی حقیقی ترقی کے سامان تمہیں کرنا خیر خواہ قوم ریاضا درملک مہاں پر لگا کرنا کا کام ہے کسی کی خود غرض و خود لیست آدمی سے یہ کام ممکن تھا جس کے واسطے ان کو جو ب ارشاد ان کے استاد کامل یعنی سوامی برہما چند سرسوتی جی کے ترجمہ کی ضرورت ہوئی ضرورت لکھو و اشتاد ہیائے و مہا نیش وغیرہ قدیم کیمپوں سے اپنی مہارت علمی کے زور سے مہاشا و سنسکرت میں بآسان ترجمہ کر کے پراکاش کیا ہے جو ہر ایک فلاسفر ملک کا بموجب ارشاد و بد مقدس کے تحت پراکاش اور راست کا نیش فرض ہے اسی پر انہوں نے عمل کیا کہ امارات شجرہ اور ماہار اہام ہونے سے وہ خود انکاری تھے اور ان کی تردید کے واسطے تیار رہے گویا یہ کل دعویٰ ہی آپ کا فضول ہے۔ پس برخلاف جوش و خروش کے ہم نیاز مندی سے گزارش کرتے ہیں کہ آپ جو علم کے عالم ہو کر کتابیں سنانا ثابت کریں۔ آپ ماکے شکم سے کسی بیکر کا پڑا ہوا بیلا ہونا بتلا دیں آپ وید مقدس سے کوئی عمدہ رموز معرفت کے بتلا دیں اور وید مقدس سے پہلی کتاب از روئے تواریخ صفحہ دینار نشان دہن تب کسی آریہ سے مقابلہ کو آئیں ورنہ ابتدا آریہ میں اس عقل کل کی طرف سے انتظام حکمت کے واسطے الہام کا ہونا ضروری تھا۔ اور دینی لائیدل بکلمات الہیہ یعنی لائیدل الہام پر ماکا تا انقیام عالم کا کافی ہے وید مقدس میں منظور ہے اگر آپ اپنے دعویٰ کے اثبات سے عاری ہیں تو مخالفت میں میرے پاس ہزاروں شہادتیں موجود ہیں جن کو اس وقت بحیال طوالت رسالہ نظر انداز کیا کر موقوفہ پریش کرنے کو حاضر ہوں۔ ہاں اخلاق حمیدہ سے جواب ہو انصاف کو ہاتھ سے دینا نظر نہ ہوگا آپ فرماتے ہیں کہ خدا تعالیٰ کو انکامل تقدیس الہام بھیجنا منظور ہوتا تو اس کام کو خدا اور ان پچھوڑا اس کے الفاظ مبہم نہ ہوسکتے اور ان میں اختلاف یعنی کی گجائیت نہ ہوتی۔ ہاں ان کو اس میں مختلف تحریفیات کا کرنا مشکل ہو جاتا ہے مدار ارضی کا بدلتا بھائی میرے خدا تعالیٰ کو بھیجے جسمانی آنکھوں وغیرہ کے واسطے آفتاب کا بنانا منظور تھا ویسے ہی روحانی آنکھوں کے واسطے آفتاب علم و گمان دویہ کا دیا بھی منظور تھا۔ وید مقدس اور چوراس میں ہے اور ان میں تحریفیات ہو سکتی ہیں۔ اور نہ اس میں کلام مبہم ہے وید مقدس کی خوبی کسی عالم سنسکرت و بدخواں غیر متعصب دلا غرض سے پوچھنی چاہئے ماکذیبہ از زبان حمیدہ ترسہ انجلی تعلیم آپ کو وید مقدس سے مجتنب کر دی ہے مگر میں دوبارہ گزارش کرتا ہوں کہ وید مقدس تصدقہ کمائیوں اور طوفانی ماقوں سے خالی اور معرفت و گمان سے بریزا اخلاق و سبست مدنی سے کامل اور مکمل ہے پس انصاف سے اس کا مٹھا کرنا ناظر

ہے۔ آپ کہتے ہیں کہ صداقت ایزدی کا کوئی الہام کامل مقدس ہم بہتوں کے لئے فائدہ مند نہیں ہو سکتا کیونکہ اور ملک انسان کی محدود اور تنگ عقل سے ضرور باہر ہوگا۔ اور ایسا الہام کوئی نہیں آکر سکتا۔ اور پھر آپ آگے چلکر بیان کرتے ہیں کہ سب کتابیں کم و بیش صدائیتوں کا اظہار کرتی ہیں سب میں کم و بیش الہام پایا جاتا ہے اور جب صرف پڑھنے سے ہی ہمیں سمجھوں میں اس قدر بے بہا انکا کی خوراک ملتی ہے اور جو بقوت انسان کی مقدس کتاب کے مطالعہ میں محو ہوتا ہے جو پورا انی آیت کے مژدہ الفاظ کو یا کسی خیال کو طرز زندگی سے منور کرتا ہے اور ہزاروں ویدی زندہ صدائیتیں اور زبانی الہام بن جاتے ہیں مگر صرف اس کے لئے اس وقت میرے مہربان ڈاکٹر شکار اس صاحب بردہ انگریز سماج شملہ کا قول مجھے یاد آیا۔ جنہوں نے پنڈت شیو نارائن کے ایک خاص بازار میں انڈیش کے جواب میں فرمایا تھا کہ مژدہ وہ حیرت انگیز ہے جو کبھی زندہ نہ ہو کبھی زندہ تھی وہ مژدہ نہیں ہو سکتی پس الفاظ کو مژدہ کہتا سرا یا غلط اور حشرات آمیز کلمہ ہے۔ ہاں اس استہجاء مدعی کو نیکہ خندہ راخفتہ کے کند بیدار ہے۔

میرا ہے بھائی اگر الہام فائدہ مند نہ ہوتا تو آج تک وحشی انسان کو کی طرح ہو کر ان کی مانند دولت علم و رزوب و منہر سے محروم الارث رہتے افسوس ملک غوروں و ملک دان شکستن کی ہدایت دے رہی جو ست ہے جیسے ست رہیگا کبھی ناش نہ ہوگا پس جو بیلہ مقدس کامل تھی۔ وہ اب مقدس کامل ہے اور ان کا ہر چار کرنا عین عالموں کا فرض اور منشاء اعلیٰ ہے کوئی ذاتی رائے یا خود غرضی کے الہام تقدیس کے زیور سے کبھی آلاستہ و فرمودہ نہیں ہو سکتے پس جس طرح بہ امر سلم الثبوت ہے کہ کوہ کتاب کے علم نہیں آسکتا ویسے ہی غیر قلم کے کتاب نہیں بن سکتی اور نہ کسی دلائل کو حل کر سکتا ہے رموز علمی و معرفت روحی سے سرا بخوم بہت بے علم کے سوا اور کسی کا نتیجہ نہیں ہے جب تک پڑھے پڑھائے جیسے ماؤں کے تنگوں سے پیدائے ہوں تب تک علمی کتابوں کی نہایت ضرورت ہے اور اسی ضرورت کا حل کرنا عالم عقل عظیم مطلق کی توجہ والہام کا محتاج کرتا ہے۔ پس عقل سلیم فتویٰ دیتی ہے کہ صفائی دہنی کے واسطے حقائق روحانی کے واسطے مثالی باطن کے واسطے رہ نمائی معرفت کے واسطے گاہی یوگ کے واسطے کاروبار دنیاوی کے واسطے باہمی محبت کے واسطے اتفاق کے مبارک بودے کے واسطے۔ انسانیت کامل کے واسطے رہنما۔ اور بندوں کے رشتہ محبت کے واسطے غرضیکہ تمام مشکلات حل کے واسطے۔ پاک و تقدیس الہام کا ابتداء آفرینش میں کامل و غلطیوں سے پاک ہونا ضروری ہے اور واسطے یادگاری آئینہ کردہ انسان کے اس کا تجربہ ہونا ساتھ ہی لادری و لازمی ہے سب سے قدیم ہر طرح مکمل نہایت مستحول و معرفت کا حامل رہ نما وید مقدس کا الہام ہے جس پر عمل کسانے سے دھرم اور کھ کام ہو کش کا دروازہ خداوندانہ حکم کے مطابق کھلا ہوا ہے اور آفتاب کی طرح اس کے علوم کی متاعیں منور کر رہی ہیں وہ خود کا شتی برائتیں۔ وہ خود ہر بل مٹھائی دینے پر ہر دھرم جو آزادی لکھو کو لوں کو مادر پدر آزاد بنا رہے ہیں یہ رہنما اس سے ہمارے بھائیوں کو محفوظ رکھے ہے جواب اس کا اگر معقول ہو تو عین زبیا ہے۔ صبا بنیام یہ میری طرف سے ان کو پہنچانا راختم بیکھرام آریہ مسافر

سچے دھرم کی شہادت

دیا چہ

جو نرا کا رتبہ جگت آوار ہے۔ انہی کی عبادت سب بنی نفع انسان کو سوار ہے جو روحوں سے مبرا ہے۔ وہی ایک سب کا خدا ہے جیسا تاہمک جاننا و لیکر ہونا۔ ناخندہ بنا

بات کے لئے ایک معمولی واکمال بات کو کھنڈ کیا یہ لکھتے ہوئے سرم آتی تھی کہ ویدوں کی تقدیس کامل سے ان کے ہایتوں کا ٹھیک و کامل و معقول شرط ہے و مقدس ہونا اور یہی آریہ سماج کا اصول سوم ہے کہ ویدوں کی لکھنیں ہیں۔ ویدوں کا یہ حصہ بڑا مناسب آریوں کا پریم و جرم ہے۔ اب اسی کو تواریخ سے بھی بطور برہان اتنی ثابت کرتا ہوں اور دلائل عقلیہ بطور برہان ہی کے ظاہر کرتا ہوں آریوں کے نزدیک وید کی کتابیں نہایت متبرک ہیں ویدوں کا مقدم مسئلہ یہ ہے کہ خدا واحد ہے یا جو سب سے اعلیٰ اور برتر روح تمام عالموں کا مالک ہے۔ اور اسی لئے سب عالم پیدا کیے ہیں اتنا تاریخ ہندوستان چنانچہ مورخ ایک متبرک کا ترجمہ ہی کرتا ہے۔ "پرما تم کمال صدق اور عین سترت ہے جس کی ذات نے مثل اور غیر مانی ہے وہ واحد حقیقی ہے۔ نہ زبان کو اس کے بیان کی طاقت ہے نہ عقل کو اس کے اور اس کی قدرت وہ سب میں عیاں اور سب پر غالب ہے اپنے علم بے حد اور حکمت غیر متناہی سے مہرور ہے۔ زمان اور مکان کی منزل ہے اس کے یاؤں نہیں مگر بہت تیزی سے چلتا ہے۔ اس کے ہاتھ نہیں لیکن کل عالم کو اٹھاتے ہوئے ہے۔ بے لکھوں کے سب چیزوں کو دیکھتا ہے کان نہیں لیکن ہر آواز کو سمجھتا ہے۔ اور کسی سمجھانے والے کا محتاج نہیں ہے وہ سب پر حاکم ہے اور سب پر غالب ہے۔ پیدا کرنے والا۔ بچانے والا اور کل اشیاء کی صورت پختہ والا وہی ہے جس نے تواریخ سے بھی بخوبی ثابت ہے کہ ویدوں کی ایسی ہشتیں ہیں اور قدیم آرماء کی کتابیں وہی ہیں اور اسی قسم کی ہدایت آریہ ویدوں سے خواہی جی نے اور شاہ فرمائیں تو اسے جہالت یا ہت و صحری کے اور کیا بابت ہے۔ اگر ہم قبول نہ کریں۔ آریہ ورت کے بڑے بڑے بھرتے نہایت جن سے بڑی ملاقات ہوئی وہ اس بات پر متفق الزامے ہیں کہ سوامی دیشا ندجی ہم سے سنسکرت میں بہت طرح کریں۔ اور ویدوان ہونے میں لاثانی۔ دیا کران میں کامل چھ شاستروں کے ماہر ہیں۔ ویدوں کا ترجمہ تو درست کرتے ہیں۔ مگر آستوس کہ پوراؤں کو نہیں مانتے جس سے ناتوا نہ نہ ہنمون کے لئے سدھ ہوتے تھے ان کا رزنی مارا سوامی جی کو زیبا نہ تھا بڑے بڑے متعصب ہندو آریہ ہونگے۔ سنسکرتوں پنڈت صدق دل سے آریہ ہیں۔ مباحثہ جیاداپور۔ مباحثہ بھلی مباحثہ ممبئی مباحثہ کاشفی مباحثہ سسودا مباحثہ جیمیر۔ غرض کہا کہوں اور کہاں تک لکھوں کہ کہیں بھی یوراکت ہمارا مقابلہ کو نہائے اور جہاں آئے وہاں باقم مدنی میں آریہ ہونگے۔ اگر کا مباحثہ اور سوامی جی کا لیکچر اظہر من الشمس ہے جہاں کہ کئی پر تک جہان میں ڈالے گئے جتنی سنسکرت کی مستند کتابیں ہیں۔ سچی وید کو شرتی اور غلطیوں سے پاک اور توہمات سے بری ایک پرما تم کی عبادت کرانے والی بناتی ہیں۔ ہمارے لائق پنڈت علائہ یگارتے ہیں کہ ویدوں میں تو یہ نہیں مگر پوراؤں میں ضرور ہے اور پوراؤں صمد دلائل سے تواریخ اور کہانیاں اور غیر مستند ہیں اور ایک مصنف خود ہی ویدوں کو المعامی اور قدیم مانتے ہیں۔ پس اگر ایک آریہ کو جواب رسالہ لکھتے جو ہمارے برگ بھائی لالہ سانیاس جی برہمان آریہ سماج لاہور کی قائم مجرم ہے۔ مگر ہے۔ آپ ملاحظہ کریں فاس مبری تحریر کا شرح ثبوت کافی مائیں گے۔ جس کا جواب آج تک پنڈت صاحبان نہ دے سکے۔ اور دنیا خالاجی کا گھر تو تھا ہی نہیں ہمارے سا جگر پہلے کوئی سدا کو کرے۔ چونکہ جہاں تک بلا تعصب ہو کر شخص کی گئی ہے وید مقدس صداہ کا تخرن یا گیا ہیں اس صداقت کی علت سے راستہ کا تخرن معلول وید مقدس ہے۔ آپ نے کوئی اتمات تواریخی یا ثبوت دلیلی ما وجود دعوے کے تحریر نہ کیا۔ نہیں معلوم کہ کس واسطے چھپا رکھا۔

آپ فرماتے ہیں کہ کوئی کتاب مقدس خود کو کئی ہی صحت اور وفائی سے کیوں نہ

۱۲ چاکر کر صدات برہمن وچ ہے کہ حقیقت میں صرف ایک خدا واحد ہے ۱۲

نہ لکھی گئی ہو بعض مقاموں پر اس میں ایسے جملہ ضرور ہو گئے جو کم سے کم دو معنوں میں لئے جاسکتے ہیں اور بادی ہی سے اس بات کا فیصلہ ہوتا ہے کہ کوئی نئے معنے قبول کیے جائیں پھر آپ کا قول ہے کہ سب کتب مقدسہ میں بہت سے حصے صفائی اور صحت لئے ہوئے کے برعکس ہے جناب من اگر آپ بطور فہم لائے نہ دیتے تو شاید مجھے لکھنے کی ضرورت نہ پڑتی۔ اور عموماً قابل تسلیم ہوتی۔ قدرتا بھی اگر آپ غور فرمائیں گے۔ تو ہر ایک کے کم سے کم دو معنے پائیں گے اور بہت سے ایسے فعل ہونگے جن کے حقیقی معنے صفائی اور صحت سے آپ نہ سمجھ سکیں گے پس اس کے دریافت کی کسی نامٹر ارفا ریا ریا فلا سفر یا ڈاکٹر سے ضرورت پڑی اور اس کا بلا غرض لاشا لائق تسلیم ہوگا۔ بہت سے امورات علمی ہم کو پڑھنے تجریر کرتے لغات دیکھنے وغیرہ سے حاصل ہوتے ہیں اور اسی سے ہماری اور پوری تہذیب یا نامکل عقل پرکرتی ہے جس سے ہم نے نئے ایجاد دیو تانا ہوتے ہیں ٹھیک مادہ علمی کا حاصل کرنا اور جینے ہے۔ عامل بننا اور جینے ہے اور اس سے ایجادات برقا در رہا اور جینے ہے جس طرح علمی ماریک وقایع برقا در رہا یا مسطر وغیرہ نیا د کشتری سے حل ہوتی ہے۔ ویسے سنسکرت کی مقدس کتب کے دو معنی الفاظ گوش اور دیا کران سے برہمن ہو کر فاضل پنڈت کے ارشاد سے نہن نہیں ہوتے ہیں مگر اس فاضل کا بموجب نیسے پہلے جواب کے غیر خواہ قوم اور بلا غرض ہونا شرط طوائی ہے۔ پھر آپ کا ارشاد ہے کہ ان کی زبانیں اب عموماً لونی یا بھی نہیں جاتیں اور ان سے بہت سی تحریکات حاصل ہو گئی ہیں۔ ہر ایک حصہ میں اعداد و سلاطیر یا ہو گئی ہے اور یہ بھی لکھا ہے کہ کوئی حصہ صحیح اور مستند ہیں اور کوئی غیر مستند آستوس یہ تحریر فرمائی آپ کی ناواقفیاں کا ایک بڑا بھاری ثبوت دے رہا ہے۔ کیا کوئی زبان یا کوئی علم بغیر مصلحت کسی طرح آسکتا ہے جن لوگوں نے لنگوں کی تحقیقات میں آپ اور مہی کی شہادتوں سے ظاہر ہے کہ سنسکرت آرم ولسان ہے اور اس کے محاورے اور گروائیں اور ضمیریں بھی نہایت سلس اور کامل ہوتی ہیں واسطے ہر قسم کے اظہار کے الفاظ کے ہر حصہ کے معنے بتلا نا علی الخصوص سنسکرت پر مضم ہے پس اس کے سب سے شائستہ و عمدہ و قدیم اور پاک ہونے میں کیا کلام رہا۔ وید ہائے مقدس میں تحریکات نامکل نہیں ہوتی ہیں۔ قدیم سے قدیم اور جدید سے جدید تحریکات نامکل مطاب ہیں۔ ہاں سو کاتب اور بات ہے جس کے واسطے واکران موجود ہے پس اس کی صحت میں سوائے کسی خدایا ناواقف کے اور کون شک لا سکتا ہے جیسے ہر مرض کا علاج ہے ویسے ہی ناواقفیت و جبل کا علم وارو ہے بلکہ اندر این جلاب ہے میں جس طرح آپ اور جینیں پڑھ کر حاصل کر سکتے ہیں اسی طرح علم سنسکرت یا وید مقدس کو بھی قدیم سے حاصل کر سکتے ہیں چونکہ وید مقدس کی کسی سنگت میں اختلاف و انحراف نہیں ہے۔ اس واسطے وہی کامل و معتبر و مستند ہے۔ مگر تحقیق و تدقیق شرط ہے۔ پھر آپ فرماتے ہیں کہ اگر یہ بادر بھی لیا جاوے کہ فلاں کتاب مقدس کسی زمانہ میں مقدس کامل ہی تھی تو زمانہ آخری میں جسے مقدس کامل پایا جاو گیا۔ اس کا اظہار کسی خاص علم یا بادی یا سکول یا جماعت وغیرہ کی لیاؤں پر ہو گا لے صاحب ہمار کیا اس سے سوائے تعصب اندر کے اور کوئی نتیجہ نکال سکتا ہے جو کتاب کسی زمانہ میں مقدس تھی اور اب تک صحیح و سالم بھی تو اس کی تقدیس کا کیا نقصان ہو گیا کیا پورالی حقیقتیں اور قدیم شہادتیں صرف نفی سے مل سکتی ہیں۔ قدیمی رستوں اور فلا سفروں نے جنہوں نے طب منطق بہت۔ سانیس اور کسٹری یوگ ابی اخلاق وغیرہ علومات میں کامل دسترس حاصل کی تھی ان کو ابھامی مانا اور ان کے مقدس ہونے پر ہر ادول شہادتیں دی ہیں جہاں سے یاس ان کے صحیح ترجمہ موجود آگئی وہی حقیقتوں سے بڑھ کر کوئی ایسا۔ قید نئی روشنی والے حاصل نہ کر سکے۔ تاریخ شاہ ہے کہ خدا ان کے کی دات اور صفات کے علم کے روتے اسی زمانہ میں ایسے اگو حاصل ہو گئے تھے جس میں تہنس کے اعلیٰ ترقی کے مان میں وید کے نہایت بڑے

صداقت الہام

قولہ کتابوں میں دھڑا ہے کیا بہت نیک لکھ کے دو ٹوالیں ہمارے دل میں نقش کا لکھ کر عین افراما
جواب **اقول** کتاب پاک بن تعلیم کی ہوتی ہے عالم میں۔ نیز از علم نامکمن ہے اجمال جبل کا لکھا
کتاب میں گزرتو میں کس طرح تعلیم پاتے تھے۔ کسی کا شکم ادھین نہ عالم میں ہوا آنا۔
کتابوں میں دھڑی و دیا نہیں دھونا جیسا کہ کسی باعث غلط ہے سرسیر تیر فرما
اگر مالوڑ ہے خونی نہ مالوڑ شکایت کیا۔ ویکن کوئی فن تعلیم عالم ہوگا بتلانا
آج کتاب نور و روشن افغانی بل کار و ترجمہ دلائل افلاطون الہام مطالعہ سے گذرا جس کا مصنف
ابن ہیوم صاحب اور شائع کرنے والی برہم سماج ہے۔ معترض نے انہوں کو تہذیب سے
بہت مقام پر کنارہ کر کے کہ نہایت سخت الفاظ مستعمل کئے ہیں +
شروع میں باعث اس تمام کشیدگی کا یہ ہے کہ سوامی ویا تہ صاحب نے آریہ سماج کے
بنیادی اصول کو کسی کتاب کی تقدیس کامل بریکوں قرار دے رکھا ہے۔ ایہں ہوم صاحب
اگر عرصہ کو کام میں نہ لادیں تو عرض کرتا ہوں کہ جس قدر روح انسانی کو گمیاں کی ضرورت ہے
جس قدر کامل ہدایت یا کئے کا محتاج ہے۔ جتنی حقیقی شانتی رنج کو چاہئے۔ غفل انسانی کو
حس صراط المستقیم پر چلانا ہے۔ گوہر مشقود کے یا نہیں جس قدر تکلیف نامہ حال ہیں۔ جو جو
بیزبیں یا نکالیف اس کی مانع ہیں۔ ان جملہ امور کو ویر مقدس نہایت معقولیت سے
نظر پر کرتا ہے۔ اخلاق محبت اتفاق کی عمارت کو ایسی پختہ بنیاد سے اٹھا سا سکتا ہے
جس کا نتیجہ روز بروز ترقی و درست ہے بیشک کوئی ورق الہام میں نہ اسکی جوہر بندی الہامی
ہے مگر وہ کامل گمان اور کامل تسلی جس پر طرح غور کرنے سے کاملیت و علمیت کا ظہور ہو
الہامی ہوتا ہے اور فیض عام کے لئے وہی وید مقدس میں مرقوم ہے۔ جو جو صد اقبلیں
آپ چاہیں یا کوئی اور آپ کا بار بار مانگے وہ وید مقدس سے بتلا سکیو خاصہ ہوں دینی ہوں
یا دنیاوی روتی ہوں یا جسمانی۔ یہ رہنما کی معرفت جس قدر وید مقدس میں موجود ہے اور
میں اس کا عشر عشر بھی مفقود ہے ظلم و ستم کا دیدوں میں نشان نہیں اور ذوق و آفتاب
زنی کا بیان ہے۔ جن عقاید باطلہ نے مظلوم لوح انسان کو لغت کے تیروں کا نشانہ بنایا
ہے اور جن نخوس خواہشوں نے انسان کو مرل راستی سے گرایا ہے وید مقدس نے مہایت
خداوندانہ طریقوں سے اُنکی تردید کر کے اُن کے حظروں سے آگاہ فرمایا ہے۔ نہاد فلسفہ میں جب
وید مقدس کی تعلیم عام تھی۔ انسانی معیت کا مکر و نیرودا م و نشان کو نہ تھا نہ اخیر تواریخ بھی سکی
شاہد ہے آریہ لوگ قدیم سے ملا سنی کے متوفیقین رہے۔ اور فلسفہ و ہندسہ و طبیعات وغیرہ
کے استاد اول ہی میں پختلقت و تقویٰ میں و فلاسفی ان کے ہاں تصنیف ہوئی ہیں اور وہ
یہ ہیں۔ اول سا کہ جس کا مصنف کیل۔ دوم لوگ جس کا مصنف یا تھل جوہم بنیاد جس کا
مصنف گوتم۔ چہارم ویشستک جس کا مصنف کادیم جیان صاحب کا مصنف جینی۔ اور
پنچاویں دانت جس کا مصنف ویا س ہے۔ نیز تواریخ ہند۔ ہاں اگر انسانی معیت سے راوی کی
صداقت کا قبول کرنا ہے جیسا کہ آریہ سماج کے اصول نمبر میں ارشاد ہے۔ تو ہم کو کیا بلکل
نئی نوع انسان کو ضروری اور لازمی ہے کہ وہ انسانی معیت جو کسی نفسانی یا حیوانی عرص
سے پاک ہو ضرور کرے اور ہم کو کیا بلکل سب علم نہ کرتے چلے آئے ہیں افلاطون نے سقراط
کی معیت کی اور آریہ سماج والے بھی اس سے زیادہ معیت ذکر مایا ہے ہیں۔ اور نہ کسی کو
ہدایت دیتے ہیں +
جب سے وید مقدس کی تعلیم کم ہوتی جس کا ماعت ایک مہایت مسرور و عظیم تواریخی واقعہ
ہے مخلوقات تو جانتے ہی میں مشغول ہو گئی اور اسی زمانہ کے بعد میں کئی مرضی کتابیں خدا

کے نام سے تصنیف ہو گئیں جو نسبت حقیقی حیات کو ماہ منتخب سے ہے وہی نسبت
وید مقدس کو اور الہاموں سے ہے۔ یہ ہم مانتے ہیں کہ آج تک معدنی و نباتی یا حیوانی
قسم کے زہر سے ایسا نقصان نوع انسان کو نہیں پہنچا جتنا کہ اس زہر زہی سے پہنچتا
ہے۔ جس کے سبب سے تمام مہربان خوریزیاں تمام قتل ہائے مام تمام قتل و زکاں
تمام عذاب بر بارہی کبیر ملاک کرنا ستاراج و حمان و غیرہ ہوتے رہے اور جس سے یہ
زمین دور رخ کا نمونہ بلکہ اُس سے معدن کو بنا یا گیا ہے مگر اسے میرے مہربان دودو۔ رنج
بھائی کیا یہ سترط انصاف ہے اور اسی کا نام بُراں قاطع ہے اور کا نشن۔ کہ ہر بیک
کو بھی بدوں کے ساتھ ترک کریں عادل کو بھی ظالموں کے گرد میں شامل کریں۔ مائل کو بھی
حالت کا خطاب دیں۔ اگر آپ سنکر ت جاتے ہوتے یا سکرے بھٹنے کی کوشش کرتے
تو غالب گمان تھا کہ ایسے غلط نتائج نہ نکلتے۔ اسان خواہ کسی برا سظم کے رہنے والے
ہوں نیز تعلیم و تدرب کے وحشی و جاہل مطلق اور حیوانوں سے بدتر ہیں اور جسے تحریبات
روزمرہ دے یہ بات سرائیک فرد بستر پر دیشر لیک حق پسند ہو ثابت کر دی ہے۔ کہ کوئی بیہ
تعلیم کے ترقی نہیں کر سکتا۔ یہ ثبوت تواریخی شاہد۔ توں سے مور بھی صوبہ ہو گیا ہے کہ
ابتدائے آفرینش میں آفرینندہ مطلق کی طرف سے نھرام عالم اور انتظام دنیا کے واسطے
الہام ہدایت کامل کا ہو با ضروری تھا ورنہ ایک اہم کارخانہ پیدا کر کے انتظام کا بندوبست
کرنا۔ بانیوں کے گمان کا نقص تلاتا ہے اور یہ بات تو فریقین کے مسلم ہے کہ وہ
مالم کل اور مالک کل ہے نقص و سہو سے مبرا اور اس کا گمان کامل ہے اور ہم وید کو اس
واسطے الہامی مانتے ہیں کہ اس میں جس قدر روح انسانی کو چاہئے کامل گمان رنج ہے
اور یہ بات تو تاریخ سے بھی مایہ تات پہنچ چکی ہے کہ دنیا کے کتب خانہ میں وید ہائے مقدس
سے یورپی کتاب نہیں ہے +

آپ کہتے ہیں کہ وید وکی یا اور کتب مقدسہ کی تقدیس کامل کے منے کیا میں صرف اُس
ادی کی تقدیس کامل سے مراد ہے اور اُس کو آپ برہان اتی تواریخ سے اور انجی
جناب اس میں آئیے غلطی کی مادی کی تقدیس یا صداقت جگت کا پکارا کرتا اور ملا عرض نفسانی
راستہ کا اظہار کرتا ہے طبع سے پاک و سدرستی ہوتا ہے۔ انہیں شرائط سے ہی جو پندرہ شک
کیواسطے ضروری ہیں۔ کوئی ایک ایڈیشن ایک ایسی طرف لوگوں کو نہیں جھکا تا بلکہ حقیقی زندگی سے
یرماتنے گمان کی طرف رجوع کرنا ہے۔ تو ہمارے ہٹانا اور بطلان سے بچا تا ہے اور
ایسی حالت میں جو تکلیف مایہ حال ہوں نہایت آند و سعادت سے اٹھا تا ہے اور جتنا
ہے کہ ان دھن تمام روشنی سے مہموتیام دیا ہے کہ جو کسی مخلوق حیر کی ایا سنا یا پریش کرتا ہے
وہ ممان انہکار میں پرورش کرتا ہے، ورمزل راستی سے دور جاتا ہے۔ یس انہیں قدر گوتم
بتشت بیاس وغیرہ مہمات و کی طرح پر ہمارے سوامی جی نے بھی جگت کا انکار کیا اور
ہم گمراہ کوئے خلالت نمایا اور تان جہاز سرا و کو ساحل مراد بتایا جیسے آفتاب کے نکلنے ہی
اندھیرا دور ہو جاتا ہے اور سیاہی کا نور و ہی ثبوت آریہ ورت کی سوئی جوں ہی اُس نیک مو
نے اپنے فیض علم سے ہمارے راویکار گیا اور ہم کو تئیب و فرزند سلا یا سب جگت کی غفلت
کی آنکھیں کھل گئیں۔ وہ نفسانی امام اور زبانی احکام جو خود غم کی سیاہی سے تحریر ہو
تھے ترک ہوئے شروع ہوئے اگرچہ لوگوں نے لاکھ ساگ بنائے جوئے اور ام لگتے
کالوں کے کالم ایسی ذاتی عرض کیواسطے سیاہ کئے مگر آخر کو وہی راستی کا یوں بالا ہوا بڑے
بڑے مالم فاضل پیڈت آریہ سماجوں کے ممبر ہو گئے اور باقی جو رہے ہیں کسی نے
کیا سچ کہا ہے۔ اپن سعادت بزور بازو نیست۔ تا نہ بخشد خدا نہ بخشندہ
آپ بھولی جانتے ہو گئے کہ آریہ سماج والے کسی انسان کے مرید یا امنت میں ہیں مگر
میں معلوم کہ آپ کی قلم نے اس تمام پر فرست کیوں نہ کھائی جبکہ آپ نے حقیقی و سچی

میں حادھی وائنس ہے۔ اُسے چھوڑ کر مسیح کے اصل لایف جوتیت سے لکھی ہے۔ اور جواب فرجی سے انگریزی میں ترجمہ ہو گئی ہے۔ اسے مطالعہ کریں۔ تاکہ حق و باطل کا انکشاف ہو +

دفعہ ۵ میں بدروحوں کے ثبوت میں الٹ بیلہ کے اردین کے چراغ جیسی کہانی ٹھٹھرتے ہیں۔ اور تہل ہن منہ دیکھ کر کہ کسی عورت بن جانا بتلاتے ہیں۔ یاد رہی صاحب کبا ایسے ہی عورتوں کے جادو ٹوٹنے کی طے لینے معجزات دیدی پر ایشین لایا ہے۔ اس واسطے ایک فاضل لکھتا ہے۔ کہ قریب ہے وہ زمانہ کہ سوائے گرجا کے یادروہوں اور بے علم کاشنکھاؤں اور نادان پوڑھیوں کے زبانوں کے اس کا اثر کسی کے دل پر نہ رہے گا +

دفعہ ۵۔ توریت اور وید کے مثلاً ہنوگ میں جو فرق آپ نے سمجھا۔ وہ نہیں ہے۔ بلکہ یہ کہ وید میں نیوگ ذکر ہے پر ستر کا حکم نہیں۔ مگر توریت میں ستر ابھی موجود ہے۔ یعنی جو انکار کرے اُس کے منہ پر سب برادری کے سامنے تھوک کا خادسے +

دفعہ ۶ کی تین سطریں اگر آپ دیکھتے تو اچھا ہوتا۔ آپ پوچھتے ہیں کہ اس سے ستر اور دافنی ہم کیا مانیں۔ جواب میں ہے۔ کہ ان تمام ظلم و اندھیر سے اگر بچنا چاہتے ہو۔ تو دھرم کر کے پرمانتا پر ایمان لاؤ +

دفعہ ۷ میں آپ تمام معتبر تاریخوں سے انکار کرتے ہیں۔ اور جن سترہ ہودی عالموں کو دفعہ ۲ میں پہلے معتبر مان چکے ہیں۔ یہاں اُنکو اور تمام یہود کو یہ لکھ کر رو کر لے لے ہیں۔ پس یہود اور سرسیہ صاحب کے منہ درست نہیں ہو سکتے۔ جناب من یہ تنگ دانا ئی سے بعید ہے ناظرین! ہم نے اس دفعہ کر سچن مت درپن کو کویشنوں اور دیگر حوالوں سے اور زیادہ مصفا و اُجلا کر دیا ہے۔ یقین ہے۔ کہ آپ اس میں عیسائی دین کا نقطہ بقابلہ قلع گذشتہ کے نہایت اچھی طرح سے مطالعہ فرما کر حلیق خدا کو اُن کے دام ربایسے بچانے کی کوشش کریں گے +

خادم ویدک دھرم

آریہ مسافرینڈت لیکھ رام

۲۔ نومبر ۱۸۹۶ء۔ از لاہور

اُپدیشاک بڑا رہے ہیں۔ اُن کے حالات ایسے محدود ہو رہے ہیں کہ وہ اُس روحانی تاریکی کو جو تمام ہندو سوسائٹی میں پھیل رہی ہے۔ ہرگز ہرگز رفع نہیں کر سکتے۔ ہندوؤں کے لئے اس سے زیادہ اور کیا اُسکو اور نا امید کی پائندہ ہو سکتی ہے۔ جب کل ملک میں اُنہیں کی غذا سب سے زیادہ ہے۔ اور ان کو ایسے واعظ بھی میسر نہیں۔ جو اپنے دھرم کا اُپدیش کر سکیں۔ اور اسی جانب اپنا ن من دھن ارسن لکے ایک گروہ اُپدیشکوں کا قیام کر دیں۔ اور انکا ہی کو اور دال کی محدود رعایا سنگھدہوں کو خیال کیجئے +

مثل اور جگہوں کے عیسائیوں نے دال بھی بڑا زور لگایا۔ مگر بدھ گوتم کے مت کا اب بھی دال زور شور سے۔ دال کے گروہ بھگوتے کپڑوں کے سنہاسی اپنے بھولے ہوئے بھائیوں کو پھر سنوار رہے ہیں اور دال پس لینے جاتے ہیں۔ اور ہزاروں لوگ آپ اس قسم کے شیخ و شام دیکھتے۔ جو اپنا من اپنے بھائیوں کو سنار رہے ہیں۔ مگر اس کو یہاں کوئی بھی ہندوؤں کو ان کا دھرم نہیں بتانا۔ ہندو گھر سے باہر جانے بھی ہیں۔ تو وہی مٹی فوج کا ڈھول یا اور اسی قسم کی آواز کاؤں میں جاتی ہے +

ہندو سنان بڑا بھاری ملک ہے۔ یہاں دولتمندوں۔ غفلندوں۔ عالموں کی کمی نہیں ہے۔ مگر افسوس فوہی آتا ہے۔ کہ باوجود ان سب موجودگیوں کے بھی کسی کو بھی اُس قدیمی دھرم کے از سر نو زندہ کرنے کا خیال نہیں ہے۔ جن میں وہ پیدا ہوئے ہیں +

خیر کا مقام ہے۔ کہ اپنے آپ کو ایک قوم نہیں ظاہر کر سکتے ہیں۔ اگر ایسے بڑا لے وید مقدس کے مذہب کو جو سرا معقول ہے۔ اختیار کریں۔ اور اُسی کی تعلیم کو زور دیں۔ اور اساعت کریں۔ اور اسکی تائید میں چھوٹے چھوٹے رسالے اور فیکٹس انہیں خیالات کے شائع کریں۔ اور اپنے بچوں کو شروع سے وہی پڑھاویں۔ تاکہ وہ ایک سریشٹ ہندو یعنی آریہ ہونے کا دم بھریں۔ جب تک ہم کو یہ سکھار نصیب نہ ہوگا۔ ہم اپنے پولیشل حقوق کے لئے جس قدر چاہیں چلا دیں۔ اور پھر کریں۔ کبھی ممکن نہیں۔ کہ سیلف گورنمنٹ کی قابلیت ہم میں پیدا ہو +

آرتھم صاحب کے ریویو پر جواب

ہمارے کرشنجنت اور بن پر آرتھم صاحب نے ریویو بھی لکھا ہے۔ مگر افسوس کہ ہم نے اسے بہت کچھ دکھا یا۔ مگر کچھ بھی نہ پایا +

دفعہ ۱۱ میں وہ ہیں دھریہ بتلاتے ہیں اور یہی الرام ہمارے ہادی سوامی جو ہمارا راج پر لگائے ہیں۔ پریشور انہیں راہ راست دکھائے اور ایسے باطل توہمات سے بچائے +

دفعہ ۱۲ میں انہوں نے پھر وہی پرا ناگیت لکھا ہے۔ جسے ہم باب اول میں اچھی طرح لکھ چکے ہیں +

دفعہ ۱۳ میں وہ مذہب کے جام سے باہر ہو کر سقط کلائی پر اتر آئے۔ پس آرتھم صاحب ہم نے تو درخت کو پھیل سے پہچان لیا آپ موجودہ انیل

قوم کی خدمت میں اپیل

ہم خیال کرتے ہیں کہ اب وہ وقت آگیا ہے۔ کہ ایک مرتبہ ہندوستان میں اس سرے سے اس سرے تک مذہبی جوڑیں جگا دیا جاوے اور خالص اور پاک آریہ دھرم کے اصولوں کو جیسا کہ ہمارے ویدوں میں ہے۔ عام طور اس کا قنارہ بجا دیا جاوے۔ اور آریہ اپریتیک شہر پھر موضع موضع ویدک دھرم کے اُیدیش کریں۔ یہ اصول آریوں کے لئے شہر شدہ کتاب میں ہے ہوں اور اب وہ وقت آگیا ہے کہ وہ کس ونا کس کے دلوں میں پیوست کروئے جاویں۔ ہم کو اؤل ایسے واعظوں کی ضرورت ہے۔ جو اپنے بھائیوں کو اپنے دھرم پر برقرار رکھیں۔ کہ ایسے کہ غیروں کو اپنے دھرم میں ملا دیں۔ ہمارا مقصد تو یہی ہے۔ کہ ہم دراصل عہدہ ہندو یعنی آریہ بنجاویں یہ سب کچھ درست ہے کہ ہندوستان بہت ترقی کر رہا ہے۔ مگر جو کچھ کر رہا ہے۔ وہ اصلی ترقی نہیں ہے۔ جیسا ہم بھی اچھی طرح جانتے ہیں۔ ملک میں نئی نئی سوجو بنوں روزمرہ نکالی جاتی ہیں۔ مگر نہیں ترقی پتہ نہیں کیونکہ سچے مذہبی اصول پر نہیں چلتے۔ ہم نے ہمیشہ اس بات کو ذور کے ساتھ کہا ہے۔ کہ ہر قسم کے سدھار کی جان مذہب ہے۔ بغیر اس کے کسی قسم کا سدھار نہ ہو اور عقل خیال نہیں کیا جاسکتا ہے۔ ہم اپنی قدیمی عظمت کو اندر زندہ کرنے کی خوشی میں بارہا یہ کہتے ہیں کہ ہم اپنی منزل مقصود تک نہیں پہنچیں گے۔ کیونکہ ہم نے مذہب کو بالکل بالائے طاق رکھ دیا ہم دیکھتے ہیں کہ پولٹیکل ترقی کے لئے بھی کافی انتظام ہو رہا ہے اور سوسٹیل معاملات میں بھی لوگ کوشش کر رہے ہیں۔ اور اس کے متعلق ترقیاں بھی جاری طرف اثر پذیر ہیں۔ مگر مذہبی سدھار ایک ایسا ذرہ ہے ہو رہا ہے۔ کہ عام رائے کے برعکس جو ہر قسم کے معاملات میں کوشش کر رہے ہیں۔ اُن سب نے ایک دل ہو کر یہ پھیرائی ہے۔ کہ اس کو امانتا بکس میں رکھ چھوڑو۔ مگر ہماری رائے ہے کہ اب ایسے بھاری منامہ میں تقاضا نہیں چاہئے مذہبی سدھار کے لئے ٹھیک ٹھیک تیرہ ہفت کوشش ہونی چاہئے۔

کیونکہ یہ بات قریب قریب طے ہو چکی ہے۔ کہ بلا مدد سچے مذہب کے۔ یہ ناممکن ہے۔ کہ عظیم الشان قوم کملانے کے خیال کو بھی پورا کر سکیں۔ یہ بات بھی اچھی طرح ظاہر ہے کہ ہم میں سے بہت لوگ مذہبی خیالات سے بہت ہی پرہیز کرتے ہیں۔ کیونکہ وہ پولٹیکل خیالات میں غرق ہو رہے ہیں۔ اور ایک اسی خیال کی بدولت ہم اپنے دیگر لغووں کو کھوئے ہوئے ہیں۔ اور یہ بھی نہیں سوچتے۔ کہ قومی ترقی کا جو سب سے آؤل ذریعہ ہے۔ اس کو ہم نے علحدہ ڈال رکھا ہے۔ اس سے اب ضرور متنبہ ہے۔ کہ انک بڑا بھاری جوش مذہبی سدھار کے لئے پھیلایا جائے۔ اور وہ ایسا جوش ہو۔ کہ اب تک کہی نہ ہوا ہو۔ عیسائی مسلمان۔ برہمو۔ اپنے اپنے مذہب کی خوبان ظاہر کرتے پھرتے ہیں۔ اور لوگوں کو اپنے جمل میں پھاٹتے جاتے ہیں۔ مگر افسوس ہے۔ کہ ہم لوگ یعنی آریہ لوگ جن کی تعداد سب سے زیادہ ہے کوئی بھی باقاعدہ گروہ اپنے ہادیوں اور ایدیشکوں کا نہیں رکھتے۔ بلکہ وہ ہمدت اور پوجاری لوگ جو خود بخود

سے وہاں کے باشندوں کو اب ذرا یقین پاک قدرت کا ہو گیا۔ اور جوش مذہبی یادداشت سے پھیل رہا ہے۔ آریہ پھر کارہی صغوم سے ہٹ کر (امریکہ کے مشہور و معروف فاضل پولیسی میسرے جے ڈیوس صاحب فرماتے ہیں:-

لے پتی بریت اور دھرم کے اے مالک مینہ اور اندھی کے بھول جین میں کھلانے والے تیرپوں کے بھالنے والے اورھایے اور اچالے کے مالک گوسے اور کالے کے دیاسے ایسی شانتی دیکھے من کی چغلیک ہر تہجے تیرے پتی برت دھرم سے ہرزم سب کے سب سنشٹ رہے ہم بھگتی میں تیر ہی چت لگائیں آپس میں بھی پریم بڑھائیں بھائی کو بھائی دل سے چاہے مرنے دم تک پریت بھالے یو مانگ سے پھندے ٹوئیں راک و دیش کے دھند چھوئیں تیری مد سے ہو کر سستتر سب ہوں سچ ادیش پر تیر پر شد ہرے ہوں سگے ایسے سٹ دھرم پر شار پتہ سو دھے

مجھے ایک آگ نظر آتی ہے جو عالمگیر ہے یعنی بے حد محبت کی آگ جو نفرت سوز ہے اور جو ہر چیز کو جلا کر صاف کر رہی ہے۔ امریکہ کے چٹل میداؤں۔ افریقہ کے فراخ ملکوں ایشیائے قدیم ہاٹوں اور یورپ کی وسیع سلطنتوں پر دھجے اس سوز اور ہم ساز کے آگ کے پھوٹتے ہوئے شعلے دکھائی دیتے ہیں۔ اسکا چرا چا جلدیت مقامات سے شروع ہوا ہے۔ اپنی آسائش اور ترقی کے لئے انسان نے خود کو دھن کیا ہے۔ روئے زمین پر انسان ہی ایسا مخلوق ہے جو آگ کو جلا کر اسے بقا دے سکتا ہے۔ چونکہ ارضی مخلوقات میں ناطق بھی یہی ہے لہذا اپنے مساکن میں دوزخی آگ بھگوانے کو سب سے اول ہے پروفیشنل کی طرح جسمی بکانات کو محبت سے پاک اور عقل سے سوز کرنے والی آسانی آگ لانے کے لئے بھی یہی پیش قدمی ہے اس غیر محدود آگ کو دیکھ کر جو بالیقین یادشاہتوں شاہنشاہوں اور اور دنیا بھر کی سیاست برائیاں کو کھیل ڈالیں گی میں غایت ددے مسرور ہو کر ایک مشتعل جوش کی زندگی بسر کر رہا ہوں سب اونچے اونچے پہاڑ جل اٹھیں گے گھاٹیوں کے خوشنما شہر بھجا شینکے۔ یہاں گھر اور پڑھت طبیعتیں ساتھ ساتھ پنگھلیں لگیں۔ یک و دیگر مخلوط ہو کر یوں غایت ہو گئے جیسے آفتاب کی سنہری ستاروں میں سستہ۔

لا محدود ترقی کی بجلی سے انسانی طبیعت جل رہی ہے۔ آج اسی کی نقط چنگاریاں جانب آسمان اڑتی ہیں۔ تقاریر شاعروں اور مصنفوں کی آہوں میں ادھر ادھر شعلے نظر آتے ہیں۔ آگ شاتن آریہ دھرم کو اصلی پاکیزہ حالت پر لانے کے لئے ایک آگیشی میں بھی جسے آدھ سماج کہتے ہیں۔ یہ ہدایت کی آگ انڈیا میں ایک بندہ خدا یعنی دیانند مسروٹی کے سینہ میں روشن ہو کر ملک کی اور نورانی طبیعتوں میں منتقل ہوئی۔ یہ تہذیب اور مسلمان اس عالم سوز آگ کو بجھانے کے لئے جرجاروں طرٹ ایسی تیزی سے متعل بھی کہ اس کے باقی دیانند کو گمان بھی نہ تھا دوزخ ہے۔ مسیحیوں نے بھی جن کے معابد کی آگ اور جن کی متبرک شمعیں پہلے مشرق میں روشن ہوئیں تھیں ایشیائی سنی روشنی گل کرنے کے لئے سندھ اور مسلمانوں کا ساتھ دیا مگر یہ مبارک آگ اور بھی بھڑک اٹھی اور پھیل گئی۔

واقع ہو کہ ہمارا خیر حضرت سے ۲۰ سال اور ہمارا جبرم سے ۲۰ سال بعد
 یس نام ایک ترکستان دھاریا برہمنی شہر حضرت صوبہ جیلنگ روم میں رہتا
 تھا۔ اس کی مریم نامی ایک بالغ خان عورت سے شادی ہوئی۔ مگر وہاں پہلے مروج
 پر ہی جیسا کہ اکثر ہوتا ہے۔ اپنے خاوند سے خاندان پر گئی۔ جیسا کہ اس شادی
 کو سنگائی لکھا ہے۔ مگر ہم اس واسطے اس کو شادی کہتے ہیں۔ کہ بعد از ان کی
 شادی نہ ہوئی۔ نہ ضرور سنگی لکھتے۔ جب بقریب مردم شماری یوسف
 معزوج خود کے بیت لحم میں گیا۔ قزاق کو ایک طریقہ میں رہے اور وہیں یسوع لکھا
 پتا ہوا بعد ازاں روز کے مسیح کا یہودی شریعت کے مطابق قتل ہوا +
 یوسف کو بادشاہ کی طرف سے کچھ خوف ہوا۔ اس واسطے دودھ لے کر اور اپنی جود کو کر
 گئے۔ پھر سارے ہجر کو صحر کو پہنچ گیا جب تک میر و دیس دھرم رہا وہیں مصر میں رہے۔
 اگر معلوم نہیں کہ کتنے سال تک + اس کے مرنے کے بعد ماں باپ کے ساتھ بیچ
 اپنے ملک قدیم کو پھر آیا۔ اور ترائف میں جا کر اپنے باپ یوسف کے ساتھ برہمنی کا
 کام کرتا رہا۔ ۱۲ سال کی عمر میں وہ ایک دفعہ و شکم کی پھیل میں بھول کر تین روزہ بھی
 گیا تھا۔ جیسے اکثر ناما بیچ بچہ سید میں بھول جایا کرتے ہیں۔ ۲۰ سال تک مسیح
 ترائف میں باپ کے ماتحت برہمنی کا کام کرتا رہا۔ اس کے بغیر اور کسی طرح کا حال
 ازاجیل سے نہیں مل سکتا ہے +
 مگر ایک مورخ کہتا ہے کہ حضرت مسیح لکھا پڑھنا جانتے تھے۔ انہوں نے قصبہ
 مصر کے مدرسہ میں بائبل کی تعلیم پائی تھی + دیکھو ویرین ہمیں صاحب کی تاریخ کلیسیہ
 جلد اول باب سوم +
 پھر ہوا ۲۰ سال کی عمر میں ۴۰ روز تک ایک شخص سے (جس کو بائبل کے مصنف
 شیطان کہہ لیا کرتے ہیں) تعلیم پاتا رہا (دیکھو متی باب ۱۱) +
 اس کی ۳۰ سالہ زندگی کا حال مصریوں کے سوا کسی کو معلوم نہیں غالباً ایسے معلوم
 ہوتا ہے۔ اور یہی حقیقت ٹھیک ہے کہ کچھ فاضل بودہ مت کے جن دنوں کے مسیح مصر
 میں تھا یہ مسیح کے سکندریہ میں گئے تھے اور وہاں انہوں نے کئی سال تک بودہ
 دھرم کی وعظ کی۔ مسیح کئی سال تک ان کے وعظ سے متاثر رہا جس کو پتھر پہ ہوا۔ کہ مصر
 سے لوٹ کر اپنے وطن میں اگر وہی الفاظ اپنے منہ سے جاری نہ رہے تو یہاں تک کہ
 کے خیال سے کہتے شروع کیے۔ اور یہ صورت ہذا خیال ہی نہیں بلکہ ایک مشہور
 و معروف فاضل مدبرین مسٹر آرتھ لئی صاحب نے اسی مضمون پر ایک کتاب تصنیف
 کی ہے جسے عیسائیت مذہب پر دھرم سے نکلے ہے +
 ایک اور شخص یوحنا نام کی بھی مسیح نے شاگردی کی اور اس سے پتہ چلا ہے۔ بارہ
 شاگرد مقرر کیے۔ شیخون جو بطرس کہلاتا تھا۔ اندریاس بخون کا بھائی۔ یعقوب زبیدی
 کا بیٹا۔ یوحنا یعقوب کا بھائی۔ فیلیوس۔ برتھولما۔ تھوما۔ متی بھنول لینے والا یسوع
 لکھا کا بیٹا۔ ہی جودھدی بھی کہلاتا تھا۔ شیخون کنعانی۔ یودا اسکریوطی۔ بائبل سے
 معلوم ہوتا ہے۔ کہ وہ کبھی خدا کو اپنا باپ اور اپنے آپ کو خدا کا بیٹا کہتا تھا۔
 اور جگہ جگہ اس ملک کے ویرانیتوں یا صوفی مسلمانوں کی طرح اپنے آپ کو خدا کہ
 دیا کرتا تھا۔ جس طرح محمدیوں نے محمد صاحب کے اور مگر مذہب والوں نے اپنے
 مرہون کے بادلوں کے معجزے مشہور کر رکھے ہیں وہی حال عیسائیوں کا
 ہے +

اس وقت بادشاہ کی تاریخ میں مسیح کا کوئی معجزہ درج نہیں تمام یہودی بھی انکاری
 ہیں ۱۰۰ برس اس کے مرنے بعد خود مسیح نے نہیں بلکہ اس کے خیر خواہ شاگردوں نے
 بقول پیراں نے پیرزمر مریدان سے براہند کے خیال سے مسیح کے حالات کو معجزوں کی مرتیں
 چڑھا کر تعبیر کیا +
 مسیح نے کل ۳ سال وعظ کی مکن یہ مدت بھی صحیح طور پر انجیلوں میں نہیں لکھی
 اس کے دو سالہ وعظ سے ہی لوگ بہت ڈکھی ہو گئے۔ چنانچہ لکھا ہے توہ لوگوں کو بہت
 دکھ دیتا تھا۔ (یوحنا ۱۲) +
 جب بہ شکایت عام ہو گئی تب یہودیوں کے کاہنوں اور قریوں نے کیٹی کی۔ کہ
 ہم شاکر تے ہیں کہ یہ شخص لوگوں کو ہمارے دین کے خلاف ترغیب دیا کرتا ہے۔ ہمارے
 مذہب کی اہانت کرتا ہے۔ ایک آدمی کا قوم کے بدلے مرنا اچھا ہے نہ کہ ساری قوم کا
 ہووے سے بیکے یہ دلائل کہ ملتے ملتے +
 قیافہ نام سردار کاہن نے یہ اپنی طرف سے نہ کیا لیکن اس سبب سے کہ اس سال
 دوسرا رکا ہن تھا۔ یہ اس نے پیش خبری کی یعنی یہ فتوے اس نے الامام بنے
 خود اس کے شاگرد رشید یودا اسکریوطی نے پکڑا دیا۔ اور مفت میں بلکہ
 ردیہ کے انعام کے لالچ سے گرفتار کر دیا کیونکہ مسیح کی گرفتاری کے واسطے اس ملک
 کے بادشاہ نے منہ روئے کا انعام جاری کیا تھا +
 جب یسوع گرفتار ہو کر عدالت کے سامنے لایا گیا۔ اول تو انکار کرنے کے واسطے
 بہت کوشش کی۔ لکھا ہے۔ کہ جواب طلب کرتے وقت مسیح چپ رہا۔ مگر آخر کار نے
 بیان دیا۔ جس پر سردار کاہن نے (جو ایک الہامی چابی تھا) پکڑنے پھاڑ کر کہا کہ یہ
 کہہ کر چپ کا۔ اب ہمیں اور گواہیا ضرور۔ تم نے آپ اس کا کفر سنا۔ اب تمہاری کیا
 صلاح۔ انہوں نے جواب میں کہا۔ کہ وہ قتل کے لائق ہے۔ تب انہوں نے اس
 کے پیچھے مسیح کے منہ پر تھوکا اسے گھونسا مارا۔ اور دوسروں نے اسے طایفہ مارکر
 کہا تیا تجھے کس نے مارا۔ پکڑے جانے سے پہلے خدائے کے برہمنی اسٹیمپا کرتا رہا
 مگر ایک بھی منظور نہ ہوئی۔ ہر چند وہ تار مارا۔ مگر نہ سنا گیا۔ پکڑے جانے کے بعد
 شاگردوں نے شاکر دی سے انکار کر دیا بلکہ ایک نے تو مسیح پر لعنت بھیجی +
 چنانچہ فاضل محقق گاڈ فری گسٹین صاحب فرماتے ہیں "عیسے کا مل مریدوں کی کم
 رشتگی میں موسیٰ صاحب دین عیسوی کی غلامی تھی۔ میں مگر مسیح کو چھو تو میں مجبور
 مقرر ہوں کہ اگر لاگ کیوں بھیجے اتنا خاص مذہب عیسوی کے اذن محققین میں کہتے
 کو جھگڑ کو بھی اطمینان کامل دیا ہی ہوتا" (دیکھو ان کی ایساوی مرقن ۱۱۵) +
 پھر وہی مورخ لکھتے ہیں "جب عیسو کو شولی سے منٹے اناس کے پیر ہوا گئے۔
 اور اپنے مقتدا کو موت کے پتھر میں چھوڑ کر چل گئے۔ اگر باعزمین انکی حفاظت کرنے
 کی انکو حاجت تھی۔ تو انکی قتل کی کے لئے تو موجود رہتے۔ اور جی سے اسے بڑا کر
 کو دیکھنا گئے" (دیکھو مرقن ۱۴) +
 سرولیم پیٹر صاحب فرماتے ہیں "مسیح کے تمام پیروؤں کی اہم معلوم ہوتے
 ہی بھاگ گئے۔ اور ہمارے خداوند کی تعلیم نے ان یا سوا آدمیوں کے دل پر جنوں
 نے ان کو دیکھا تھا خواہ کیسا ہی گھرا اثر پیدا کیا ہو۔ مگر ظاہر میں اس کا نتیجہ کچھ
 نہ تھا +

۱۲ مسیح نے کل ۳ سال وعظ کی مکن یہ مدت بھی صحیح طور پر انجیلوں میں نہیں لکھی
 اس کے دو سالہ وعظ سے ہی لوگ بہت ڈکھی ہو گئے۔ چنانچہ لکھا ہے توہ لوگوں کو بہت
 دکھ دیتا تھا۔ (یوحنا ۱۲) +
 جب بہ شکایت عام ہو گئی تب یہودیوں کے کاہنوں اور قریوں نے کیٹی کی۔ کہ
 ہم شاکر تے ہیں کہ یہ شخص لوگوں کو ہمارے دین کے خلاف ترغیب دیا کرتا ہے۔ ہمارے
 مذہب کی اہانت کرتا ہے۔ ایک آدمی کا قوم کے بدلے مرنا اچھا ہے نہ کہ ساری قوم کا
 ہووے سے بیکے یہ دلائل کہ ملتے ملتے +
 قیافہ نام سردار کاہن نے یہ اپنی طرف سے نہ کیا لیکن اس سبب سے کہ اس سال
 دوسرا رکا ہن تھا۔ یہ اس نے پیش خبری کی یعنی یہ فتوے اس نے الامام بنے
 خود اس کے شاگرد رشید یودا اسکریوطی نے پکڑا دیا۔ اور مفت میں بلکہ
 ردیہ کے انعام کے لالچ سے گرفتار کر دیا کیونکہ مسیح کی گرفتاری کے واسطے اس ملک
 کے بادشاہ نے منہ روئے کا انعام جاری کیا تھا +
 جب یسوع گرفتار ہو کر عدالت کے سامنے لایا گیا۔ اول تو انکار کرنے کے واسطے
 بہت کوشش کی۔ لکھا ہے۔ کہ جواب طلب کرتے وقت مسیح چپ رہا۔ مگر آخر کار نے
 بیان دیا۔ جس پر سردار کاہن نے (جو ایک الہامی چابی تھا) پکڑنے پھاڑ کر کہا کہ یہ
 کہہ کر چپ کا۔ اب ہمیں اور گواہیا ضرور۔ تم نے آپ اس کا کفر سنا۔ اب تمہاری کیا
 صلاح۔ انہوں نے جواب میں کہا۔ کہ وہ قتل کے لائق ہے۔ تب انہوں نے اس
 کے پیچھے مسیح کے منہ پر تھوکا اسے گھونسا مارا۔ اور دوسروں نے اسے طایفہ مارکر
 کہا تیا تجھے کس نے مارا۔ پکڑے جانے سے پہلے خدائے کے برہمنی اسٹیمپا کرتا رہا
 مگر ایک بھی منظور نہ ہوئی۔ ہر چند وہ تار مارا۔ مگر نہ سنا گیا۔ پکڑے جانے کے بعد
 شاگردوں نے شاکر دی سے انکار کر دیا بلکہ ایک نے تو مسیح پر لعنت بھیجی +
 چنانچہ فاضل محقق گاڈ فری گسٹین صاحب فرماتے ہیں "عیسے کا مل مریدوں کی کم
 رشتگی میں موسیٰ صاحب دین عیسوی کی غلامی تھی۔ میں مگر مسیح کو چھو تو میں مجبور
 مقرر ہوں کہ اگر لاگ کیوں بھیجے اتنا خاص مذہب عیسوی کے اذن محققین میں کہتے
 کو جھگڑ کو بھی اطمینان کامل دیا ہی ہوتا" (دیکھو ان کی ایساوی مرقن ۱۱۵) +
 پھر وہی مورخ لکھتے ہیں "جب عیسو کو شولی سے منٹے اناس کے پیر ہوا گئے۔
 اور اپنے مقتدا کو موت کے پتھر میں چھوڑ کر چل گئے۔ اگر باعزمین انکی حفاظت کرنے
 کی انکو حاجت تھی۔ تو انکی قتل کی کے لئے تو موجود رہتے۔ اور جی سے اسے بڑا کر
 کو دیکھنا گئے" (دیکھو مرقن ۱۴) +
 سرولیم پیٹر صاحب فرماتے ہیں "مسیح کے تمام پیروؤں کی اہم معلوم ہوتے
 ہی بھاگ گئے۔ اور ہمارے خداوند کی تعلیم نے ان یا سوا آدمیوں کے دل پر جنوں
 نے ان کو دیکھا تھا خواہ کیسا ہی گھرا اثر پیدا کیا ہو۔ مگر ظاہر میں اس کا نتیجہ کچھ
 نہ تھا +

اور یہی درس کبیر نحو سن اور ترقی تو لیا نو سن کے حوالوں میں بھی نہیں ہیں (امامین صاحب
کی کتاب جلد ۴ صفحہ ۳۱ مطبوعہ لندن سن ۱۹۶۲ء)

متنی کی باب ۲۷- آیت ۳۵ کی بابت مارن صاحب فرماتے ہیں کہ یہ عبارت ۶۱ اور ۶۲ آیتوں
نسخوں میں اور ترجمہ شریفی اور کمالی اور سہاگل فیضیہ کی اور دوسری کے تمام خطی نسخوں
میں نہیں پائی جاتی اور کمرہ اسٹیم اور میونسٹیپل لائبریری اور بیورو فلکس اور راجہ بھن
اور محسوس کے پراسانے نسخوں کے پرلے مندرجہ اور انکشافی اور جون کوکس کے
حوالہ میں پھر یہ عبارت نہیں ہے۔

گریں باخ لے جو اس کی بلاشبہ بناوٹی سمجھ کر چھوڑا۔ خوب کیا، دیکھو مارن
کی جلد ۲ صفحہ ۳۳۰ و ۳۳۱۔

نامرادل فریڈیل کے باب ۱۰ ایت ۲۸ کی عبارت بھی کوڈکس انگریز یا ٹوس اور
 عالمی کانوس اور دیگر بارہ نفلوں میں اور کئی ترجموں اور اکثر حوالوں میں نہیں پائی جاتی
 اس کو بھی گریس اہم نے نین سے خارج کیا ہے -
 (مارن صاحب کے جلد ۲ صفحہ ۲۲۷) -

موصوفہ اعلان مفتی صاحب باب ۶ آیت ۳۳ کو بھی نرا رائے سمجھا ہے مفصل دیکھو
ارباب صاحب کی کتاب جلد ۲ صفحہ ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹۔

بظہار ایک موصوفہ لکھتا ہے، "اگرچہ لوگ اس بات کے قائل ہیں کہ کتب مفہرہ کا ہر معاملہ اور تمام گزارشات الہامی ہیں مگر ایسے دعوے کو بآسانی نہیں ثابت کر سکتے اور اگر اندازہ تحقیق ہم سے استفادہ کیا جاوے۔ کہ تم عہد جدید کے کوئی ایجاز کو الہامی جانتے ہو۔ تو ہم جواب دیتے کہ مسائل اور احکام اور پیشین گوئی الہامی جو جو دین عیسوی کے اصول اصول ہیں۔ ان سے الہام کا خیال علیحدہ نہیں کر سکتا گزارشات کے لئے خوارین کی بنیاد و نسبت کافی تھی، مفصل اور مشروح دیکھو (انسائیکلو پیڈیا برٹینیکا جلد ۱ صفحہ ۴۰۴)۔

اور پھر لکھا ہے کہ حیرت دم - گرد و پیش - یار آئیں اور برو کو پیش اور بہت لوگ کہتے ہیں کہ کتب مقدسہ کی سب کتابیں الہامی نہیں ہیں دیکھو دیکھو ایسا بھلو طریقہ ایجاد

۱۱ صفحہ ۶۷۸ اور البیاض میں دارن صاحب کی تعمیر جلد ۱ صفحہ ۲۸۸ میں لکھا ہے

مخاطباتِ یوحنا سورس تک کلامِ الہی نہ نازل کیا ورنہ شش سورج بھی اس کو یوحنا کا مصنفہ نہیں جانتا۔ اور زید و فسر اسے والہ اللہ بھی خوب تحقیق سے ثابت کیا کہ وہ یوحنا کی تصنیف نہیں ہے بلکہ بعض قدماء عیسائی تو اسے سورجس نبی کی تصنیف بتلاتے ہیں و دیگر مباحثہ صفحہ ۳۳۱ کلام اور لوسی پیوس اپنی تاریخ میں لکھتا ہے کہ بعض نے ہم سے پہلے تمام کتابِ مخاطباتِ یوحنا کو الہام سے علیحدہ کر دیا اور اس کے نبیوں کو شش کی اور لکھا ہے کہ یہ سب بے معنی اور پیشی سے بڑھ اور بڑھا بھاری جہالت کا حجاب ہے (جلد ۲ باب ۲۵)۔

لوقا کی انجیل: جب لوقا نے انجیل کا لکھنا غنیا و کیاہہ کہنے سے کہ "میں نے ان
 جیروں کا حال ان لوگوں سے جو آج تک مجھے دیکھنے والے تھے سیکر لکھا اور اس لئے
 کردہ سب چیزوں سے واقف تھا" اس لئے مناسب جانا کہ وہ بائبل میں بھی ان کی
 پشتوں کو پہنچا دے دیکھو لوقا کی انجیل باب آیت ۱۷ سے ۱۸ تک اور دیکھو
 انجیل لوقا مطبوعہ ۱۸۷۷ء میں زیر صفحہ ۱۷۱ اور دیکھو دیکھو لوقا کی جلد ۳
 رسالہ الہام۔

موسخ از فیوس صاحب کتائبی کہ وہ میری خدمت میں جو لوگ اسے حواری کہتے تھے
کیسی تھیں ہمیں پہنچائی۔

مورخ جیروم کہتا ہے کہ وہ لوگ انے نہ صرف پولوس سے بلکہ اور بھی حوالیوں سے انجیل کی تعلیم پائی ہے۔

۱۔ بحمد و ہی مورخ لکھتا ہے کہ پولوس نے بہت باتیں بغیر الہام کے کہیں۔
 الہامی کتابوں میں درج ہیں چنانچہ مقامات ذیل کو غور سے دیکھو خط نمط و انس باب
 ۵۔ آیت ۳۳۔ خط نمط و انس باب ۴۔ آیت ۱۴ اور خط قلیوں آیت ۲۴ اور خط ۲
 نمط و انس باب ۴۔ آیت ۲۔ اور خط قرینتوں باب ۷۔ آیت ۱۰۔ اور باب ۷۔ آیت ۱۲۔
 و باب ۷۔ آیت ۲۵۔ اور اعمال باب ۱۱۔ آیت ۷۔ اور اعمال باب ۲۳۔ آیت
 ۳۔ اور رد میوں کا خط باب ۱۵۔ آیت ۲۴۔ اور خط آفریتوں باب ۱۶۔
 آیت ۷۔ و خط قرینتوں باب ۱۔ آیت ۱۔ سے ۱۸ تک رد کیجو و انس صاحب
 کی جلد ۴ سالہ الہام۔

فریوٹنگلیں کہتا ہے وہ کہ یوں لوگوں کے نامحاجات میں سب پاک کلام نہیں ہے۔
اس لئے چند چیزوں میں غلطی کی ہے۔“

مسٹر فلک صاحب کہتے ہیں کہ بد بطرس حواری نے اکثر انجیل کے بارہ میں غلطی اور جہالت کی ہے۔

ڈاکٹر کوڈ صاحب اپنی کتاب مباحث میں جو فائدہ گیندین سے ہوا تھا کہتا ہے۔
کہ ”یطرس نے بعد بزدل روح القدس کے ایمان میں غلطی کی ہے۔“

فاضل پریشش صاحب فرماتے ہیں کہ مسجور ایلوں کے سردار پطرس نے اوروں پر سیاہ لے بھی بعد نزول روح القدس کے مع کلیسیا ورو شلم کی غلطی کھائی۔

۱۔ وائی ٹیکر صاحب کہتے ہیں کہ بعد عروجِ صبح کے آسمان پر اور نازلِ صبح آفتاب کے سب کلیپا نے غلطی کی۔ نہ حرفِ غلام نے بلکہ خاص نے نبی اور حواریوں نے

ایکھوان باب

وقایع عیسوی

جس طرح ہم اور تاریخوں میں پیدائش دنیوہ کا صحیح حال نہ ملنے اور اس وقت کے ایسی صورت کی مختصر و متناہ نہ ہونے کے واقعات پر لیوا اعتبار نہیں کر سکتے ہیں۔

مالِ نوح اور انجیل کے بارے میں چاروں اناجیل میں باہمی اختلاف ہے۔ جن کا تقویراً ساخال ہم اخیر میں ظاہر کر چکے۔

مسٹر طامس ہیں صاحب اپنے رسالہ اربع آف ریزن میں لکھتے ہیں کہ یہ کہنے کا ہر وہ بغیر ہمبستر ہونے کے قابل ہوئی اور کسوف اس کے شوہر سے خوش نہ تھا۔ ہم ایسے بغیر القیاس قول یوسف و مریم کو کس دلیل سے باور کریں مریم سے یوسف نے کوئی کتاب نہیں لکھی اور نہ اس زمانہ کے کسی توحیح نے ایسے عجیب و غریب کو کہا جن آدمیوں نے کہا ایک دوسرے سے یمن کے ایسا بیوقوف نہیں جو بے اصل قول پر ایمان لاؤں، اور زحار آجہ نامینر دان صفحہ ۶۴۷۔

جہالت کے سبب بچک باؤشاہ بنا۔ حلیہ پوش بہت ہی پھیری لگتی تھی۔ اور انکی پیر کر بھیج
 ہوئی۔ دیکھو کہ کتاب الاسناد جلد ۵ صفحہ ۱۲۴ +
 درین صاحت مذکور ہے جس میں کہ اناجیل اربعہ میں سے ہر انجیل پر ایک شخص
 کا نام درج ہے جس کی حال تذکرہ حارین اور تاریخ انجیل میں مرفوع ہے لیکن یہ صحیح نہیں
 کہ چار شخصی حضرت اناجیل اربعہ میں اس قول سے کہ یہ بتی تھے کہ اسے اور ہر شخص کہتے
 ہیں اور یہ لوقا کہتے ہیں اور یوحنا فرماتے ہیں یہ مراد نہیں کہ قدیسے عالمائے عیسوی کا یہ
 اعتقاد تھا کہ یہ آیات کل انہوں نے تصنیف کی ہیں بلکہ اس قول سے مراد ہے کہ یہ
 آیات ان سے مروی ہیں۔ اور انکی طرف منسوب کی گئی ہیں۔ صفحہ ۱۲۵۔ اپنا لوقا صفحہ ۱۲۶
 و اگر کینی کاٹ لکھتے ہیں کہ قریب تمام نسخہ موجودہ حمد علیق تاہن سنہ ایک ہزار
 اور چودہ سو ستاون کے لکھے گئے ہیں۔ اور اسی سے استدلال کر کے یہ بات کہتا ہے کہ
 تمام نسخے جو سائیس یا پچیسویں صدی کے لکھے ہوئے تھے یہودیوں کی کوشش کے
 حکم سے سبب اس کے کہ وہ نسخے ان شخصوں سے جن کو وہ بہتر سمجھتے تھے بہت
 مخالفت رکھتے تھے نیست و نابود کئے گئے۔ +
 دیکھو درمیں کے ساتھ کویہ یا کی جلد ۴ بیان یا ٹیل
 انجیل متی اربعہ صاحب اپنی تاریخ انجیل میں لکھتا ہے کہ یہ آیات غلط ہے جو لوگ
 کہتے ہیں کہ متی نے انجیل یونانی میں لکھی تھی اسلئے کہ یہی نہیں اپنی تاریخ میں لکھتا
 کہ متی نے انجیل عبرانی میں لکھی ہے نہ یونانی میں اور جو یہ کہتا ہے کہ یہی متی نے
 ایک جلد عبرانی اس انجیل کی پیش من باقی تھی۔ اور اس نے اسکو اسکندریہ میں لا کر
 یہی سریا کے کتب خانہ میں رکھا تھا کہ وہاں سے وہ جانی رہی۔ مگر ترجمہ اسکا یونانی باقی
 رہا اور نام ترجمہ کا معلوم نہیں ہے۔
 اور تفسیر سری اسکات میں لکھتا ہے کہ سبب عقود ہونے والے نسخہ عبرانی کا یہ ہوا
 کہ فرقہ اریہ نے جو متراویہ بیت کا تھا۔ اس شخص میں تعریف کی تھی اور جو متراویہ
 بروشل کے نسخہ اصل عبرانی کا جاتا رہا اور لکھتے تھے کہ ان میں یونانی یا ہندو یوں نے
 ترجمے عیسائی ہونے تھے۔ انجیل عبرانی کو حذف کیا تھا اور فرقہ اریہ نے بہت سے
 فقرے اس کے نکال ڈالے تھے۔
 بالانفاق لکھنا کہ۔ لوہ۔ بیکنس۔ کنگ۔ بیر۔ اٹھارہ۔ تین۔ مائیں۔ بیان
 جو عیسائی دن کے نامی گرامی عقیدت میں لکھتے ہیں کہ اسل میں ایک عبرانی نسخہ
 تھا۔ اور اس کے کسی ترجمے بھی تھے۔ مگر وہ جو ترجموں کے نقلی ثابت ہے کہ
 مفقود ہے۔
 اور یہی نہیں اپنی تاریخ میں لکھتا ہے کہ "ارمیش لکھتا ہے کہ متی نے اپنی
 انجیل عبرانی میں لکھی ہے۔"
 ایک اور محقق کہتا ہے کہ سب سے پہلی کینی جرنالہ نامی کتابوں کے فہرہ کد اسے ہوئی
 وہ قسطنطنیہ کے حکم سے ۳۲۱ میں تھنرانیس میں منعقد ہوئی اس میں ایک کتاب جو
 دیکھتے ہیں کہ الہامیہ میں شائع کی گئی تھی۔
 پھر ۳۸۱ میں ایک انڈیکس لویسیا نامی سے قائم ہوئی جس نے ملاوہ جو دھ
 کے توبیت و انجیل میں اور رسالت کتابیں حسب ذیل واجبیہ تسلیم قرار دیں۔ مثلاً
 ۱۔ نام یعقوب۔ نام بطرس۔ نام داؤد دیونا۔ نام یہودا۔ اور نام پولوس
 عبرانیوں کو اور اس حکم کو حاجا مشتمل کر دیا۔
 پھر ۴۵۱ میں ایک انڈیکس قائم ہوئی جسکو کلاسیک کہتے ہیں جن میں علاوہ
 آگاسٹین کے جوہر عالم تھا۔ ایک سو چوبیس اور بڑے بڑے عالم تھے۔ اس

کینی نے پہلی کینیوں کے حکم کو بحال رکھ کر ہر جہ ذیل رسالت کتابیں اور الہامی
 قرار دیں کتاب وزوم۔ کتاب لویسیا۔ کتاب باروق۔ کتاب ایچرنا سیکش۔
 کتاب مقابیس اولی و دوم مکاشفات یوحنا۔
 اس کے بعد ارمین کینیوں مقرر ہوئے جن کو کینی تروا و کینی ٹاورس اور کینی
 ترنت کہتے ہیں ان کینیوں سے کینی کارنج کے حکم کو بحال رکھا جس سے کتابیں بار
 برس تک عیسائیوں میں واجبیہ تسلیم رہیں۔
 بعد ازاں مسئلہ میں فرقہ روم و قسطنطنیہ قائم ہوا اس نے کتاب باروق و کتاب
 لویسیا۔ کتاب جوہر۔ کتاب وزوم۔ کتاب ایچرنا سیکش اور مقابیس کی دو فو
 کتابوں کو رد کر دیا اور لکھنا اور کتاب انجیل کے چند بالوں کو بھی الہامی بتایا اور
 اس کے سولہ باب میں سے اب باب اور دوسویں کے بعض آیات کو لکھتے ہیں اور
 باقی سب کو جعل بتاتے ہیں۔ "ازویران اندر ذیل صفحہ ۱۲۶ +
 مگر ان میں سے بعض اب تک فرقہ روم میں لکھنا کے نزدیک الہامی اور وہاں
 میں +
 لارڈز فرماتے ہیں کہ بی پیش لکھتا ہے کہ متی نے انجیل عبرانی میں لکھی اور کینی
 نے اپنی تاریخ کے متعلق اس کا ترجمہ کیا اور کلیات لارڈز جلد ۵ صفحہ ۱۲۶ +
 پھر وہی صاحب موضوع لکھتے ہیں کہ "یہی میں لکھتا ہے کہ یہی متی نے
 میں آیا۔ اس نے وہاں ایک نسخہ عبرانی انجیل متی کا پایا۔ جو وہاں کے لوگوں کے ہاتھوں
 حادی سے پہنچا تھا اور اس وقت سے لکھے یا اس عہد ملاوہ جرم کہتے ہیں کہ یہی فی لکسر
 اس نسخہ کو دار سے اسکندریہ میں لا با جہ مفقود ہو گیا" دیکھو جلد ۵
 صفحہ ۱۲۱ جلد ۴ صفحہ ۱۲۵ +
 پھر وہی صاحب فرماتے ہیں کہ "متی نے اپنی انجیل عبرانی میں بروشل میں لکھی تھی۔
 دیکھو جلد ۴ صفحہ ۱۲۵ اور ۱۲۶ اور ۱۲۷ اور ۱۲۸ اور ۱۲۹ اور ۱۳۰ +
 پھر وہی صاحب فرماتے ہیں کہ انجیل اریہ و دوسرے کہ ان چاروں کے متعلق صرف
 عبرانی میں لکھی اور باقیوں نے یونانی میں لکھی جلد ۵ صفحہ ۱۲۶ +
 انجیل بروشل اسکی بابت محققین میں شدید اختلاف ہے اور فرقہ روم میں
 دوسری صدی میں تصدیق ہو کر کہتے ہیں کہ یہ اصل حواری کی تصنیف نہیں ہے بلکہ
 اور قسطنطنیہ میں بلکہ علم در اسکندریہ میں لکھی ہے" لکھنا جلد ۵ صفحہ ۱۲۵
 صفحہ ۱۲۵ +
 دوسری صدی میں جب لوگوں نے انکار کیا تو انکے جواب میں انویس نے یہ
 نہیں کہا کہ پولی رکاب سے مجھے یہ خبر تھی ہے کہ یہ انجیل یوحنا حواری کی تصنیف
 سے ہے۔ حالانکہ انویس پولی کارب کا شاکر دے اور پولی کارب یوحنا حواری
 کا درمہ کر جوتی۔ تو اسے ضرور معلوم ہوتا۔ اور وہ اس کو ملا دیتا +
 رسالہ اعمال یہ بھی الہامی نہیں اور یہ اسکی بابت کوئی ثبوت عیسائیوں کے پاس
 ہے۔ کہتے ہیں کہ لوقا کی تصنیف ہے مگر لوقا مر غیر الہامی تھا۔ علاوہ برائے اس
 رسالہ کو پولوس و یوحنا کا دیکھنا بھی ثابت نہیں ناظرین در اغور فراوس کہ یہ کتابیں
 در حال و خطوط اب الہامی ٹھہراتے تھے۔ بہت سے خطوط کو کوشل کے حکم سے اجڑا
 الہامی اور حواریوں کی تصنیف ٹھہراتے تھے جیسے کہ نام عبرانیہ۔ نام یعقوب۔ نام
 یہود۔ دوم نام بطرس و دوم و دوم نام یوحنا۔ و مشاہدات یوحنا۔ یہ کوشل کا بیج
 تھا۔ میں ہوئی تھی۔ مگر جب اس کوشل نے مشاہدات یوحنا کو الہامی ٹھہرا کے
 قانون کیا تھا۔ تب اس نے کتب ذیل کو بھی تو الہامی ٹھہرایا تھا۔ کتاب جو دھ

کہا کہ اس کی وجہ سے روح القدس کی بابت عیسے نے انجیل میں وعدہ کیا تھا کہ میں ان کتابوں سے حوالہ لیا گیا تھا انہیں حضرت عیسیٰ کے آئینے میں لگوئی تھی۔ یا انہیں باب کو دنیا کا خالق کہا تھا) لکھا کہ بہت سے فقرے اپنی طرف سے لگا دئے۔ اور کہتے تھے کہ یہودیوں کا خدا اور ہے اور عیسے کا باپ اور عیسے تورات کے احکام کے مٹانے کو آیا تھا۔ کیونکہ وہ عیسائی انجیل کی مخالفت تھی، دیکھو لارڈ صاحب کی کتاب جلد ۷ صفحہ ۷۴)۔

پس اسی جلد میں لکھا ہے کہ مارسیونی عہد جدید سے کل گیارہ کتابیں ماننا تھا اور ان گیارہ کو بھی ناقص اور تبدیل کئے ہوئے اور ان کو قسم کرتا تھا۔ ایک انجیل دوم تاجات۔ انجیل صرف قطا انجیل کو ماننا تھا۔ اور ناموں سے پولوس کو تاجات کو اور ان سے بھی بہت کچھ نکال ڈالا تھا۔ اور بہت جا الحاق کیا تھا۔

فرقہ مانی کنسیر اس فرقہ کی بابت لارڈ صاحب اپنی جلد نمبر ۳ میں یہ تصدیق فرماتے ہیں کہ یہ فرقہ صاحب کے لکھے ہیں کہ یہ اعتقاد ان فرقہ کا تھا کہ خدا نے عیسیٰ کو تورات دی اور عربانی پیغمبروں کے ساتھ بولا۔ عیسایانہیں بلکہ ایک شیطان ہے شیطان انہیں کا۔ اور عہد جدید کی مقدس کتابوں کو ماننا ہے لیکن الحاق کا ان کا خیال ہے اور جو اسکے پسند آتا ہے لے لیتا ہے۔ اور باقی کو ترک کرتا ہے اور بعض چھوٹی کتابوں کو انہیں ترجیح دیکر لکھتا ہے۔ کہ یہی کتابیں بالکل سچ ہیں اور سب مورخوں کا اتفاق ہے کہ تمام فرقہ مانی کنسیر کا ہر وقت میں مقدس کتابوں عہد عتیق کو نہیں ماننا تھا اور اعمال از کلاس میں ان کا عقیدہ لکھا ہوا ہے کہ شیطان نے یہودیوں کے پیغمبروں کو فریب دیا ہے اور شیطان ہی موسیٰ اور پیغمبروں کے یہودیوں سے بولا ہے جس کے واسطے یہ فرقہ روحانی انجیل باب ۱۰ آیت ۴ کو مستند بناتا ہے کہ وہ سچ ہے ان نسخہ کو جو اردو کتب کہتے ہیں اور اعمال حارثین کو خارج کر دیا۔ تھا۔ اور مانسٹن لکھتا تھا کہ اگر تم انجیل کو ماننے ہو تم کو چاہئے کہ سب ان چیزوں کو انورجہ میں لکھی ہیں یقین کرتے ہوئے بلکہ ان پیشگوئیوں کے جو اس بادشاہ یہوئے حق میں تھیں جس کو تم مسیح کہتے ہو اور انہوں نے اخلاقی نصیحتوں کے تم انہیں کچھ قدر زیادہ نہیں کرتے بہ نسبت پولوس کے جو اسکو گند کی خیال کرتا ہے۔

پس تب میں کہوں عہد جدید کے ساتھ ایسا ہی نہ کروں کہ جو میری نجات کے لئے خدا اور درست ہے تم سے ہی مانوں اور ان چیزوں سے انکار کروں جو تم سے ہمارے باپ دادوں نے اس میں الحاق کر دی ہیں اور اسی کو بھولی اور بہتری تو بد شکل اور خراب کر دیا ہے۔ کیونکہ یہ تحقیق ہے کہ اس عہد جدید کو نہ حضرت عیسے نے لکھا ہے اور نہ اس کے حواریوں نے بلکہ ایک مذہب کے بعد کسی گناہم شخص نے لکھا ہے اور جو اس نے اس لحاظ سے کہ

میں اسکو ان حالات سے جو لکھا ہے غیر وقت سمجھ کر اختیار نہ کریں حواریوں اور حواریوں کے رفیق کے نام لگا دئے ہیں اور اسے عیسے کے مریدوں کو ایسی تکلیف دی کہ ان کے نام سے ان کتابوں کو جنہیں بہت سے غلطیاں اور متضادات ہیں بنایا گیا نہ حضرت عیسے کے مریدوں کے ساتھ جو تمام متفق اور یکجہل تھے برائی کرتی نہیں ہے۔

اور ہم نے یہ لکھا ہے کہ طو درست جان لیا ہے کہ ہر چیز کو قاعدہ عقل اور اقدار کے ذریعہ جان کر کے ان چیزوں کو جو ایمان میں مفید اور سچ اور اسکے باطن خالصہ بزرگ کی عزت کے قابل ہیں قبول کریں اور ان چیزوں کو جو عقیدہ اور قابل نہیں اور اگر اس عہد حضرت عیسے نے عہد متفق میں بعض چیزوں کو لکھا یا اور اور حق

کہا کہ اس کی وجہ سے روح القدس کی بابت عیسے نے انجیل میں وعدہ کیا تھا کہ میں ان کتابوں سے حوالہ لیا گیا تھا انہیں حضرت عیسیٰ کے آئینے میں لگوئی تھی۔ یا انہیں باب کو دنیا کا خالق کہا تھا) لکھا کہ بہت سے فقرے اپنی طرف سے لگا دئے۔ اور کہتے تھے کہ یہودیوں کا خدا اور ہے اور عیسے کا باپ اور عیسے تورات کے احکام کے مٹانے کو آیا تھا۔ کیونکہ وہ عیسائی انجیل کی مخالفت تھی، دیکھو لارڈ صاحب کی کتاب جلد ۷ صفحہ ۷۴)۔

پس اسی جلد میں لکھا ہے کہ مارسیونی عہد جدید سے کل گیارہ کتابیں ماننا تھا اور ان گیارہ کو بھی ناقص اور تبدیل کئے ہوئے اور ان کو قسم کرتا تھا۔ ایک انجیل دوم تاجات۔ انجیل صرف قطا انجیل کو ماننا تھا۔ اور ناموں سے پولوس کو تاجات کو اور ان سے بھی بہت کچھ نکال ڈالا تھا۔ اور بہت جا الحاق کیا تھا۔

فرقہ مانسٹن اس فرقہ کا بانی مانی وارن لوٹھر صاحب ہے اس نے انجیل میں بہت سی اصطلاح کی ہے اس کا قول ہے کہ ہم نے سننے اور دیکھنے سے یہی سیکھا ہے کہ عیسائی تورات کو کیونکہ وہ مرث یہودیوں کے لئے تھا اور ہم کو اس سے کچھ علاقہ نہیں۔ ہم قبول کریں موسیٰ کو اور نہ اس کی تورات کو کیونکہ وہ دشمن عیسے ہے۔ موسیٰ نوحا دون کو سردار ہے دس حکموں کو عیسائیوں سے کچھ علاقہ نہیں ان اس حکموں کو خارج کرنا چاہئے کہ تمام بدعت ابھی موقوف ہو جاوے گی۔ کیونکہ یہ سب کام مذہب کے چشمہ ہیں (وارڈ صاحب کا اغلا طنامہ نمبر ۱۸ صفحہ ۳۷ واپس کی کتاب جلد ۲ صفحہ ۴۰ و ۴۱)۔

وارڈ صاحب اپنی کتب اغلا طنامہ میں لکھے ہیں کہ پولوس شاگرد شیلو تھر لکھتا ہے کہ یعقوب اپنے نامہ کو واپس باتوں میں تمام کرتا ہے اور کتابوں کا حوالہ ایسا جٹا لٹ دیتا ہے کہ جس میں روح القدس نہیں رہ سکتا۔ اس لئے وہ نامہ الہامی کتابوں میں نہ شمار کیا جاوے (صفحہ ۳۷)۔

جان کالوین صاحب فرماتے ہیں کہ لپٹرس حواری نے کلیسیا میں بدعت بڑھائی اور آزادگی عیسوی کو فحش میں ڈال دیا اور تو فریق عیسوی کو دور پھینکا (سباحہ مطبوعہ ۱۷۷۱ء بمصر صفحہ ۲۷)۔

لارڈ صاحب فرماتے ہیں جب مسیحی میں مساکہ حاکم تھا پھر انجیلیں مصنفین

مزید سے معلوم ہوا ہے۔ وہ اس طرح ہے +
ایوبیہ - مارسیونی - مانی کثیر - روشن کا تھا - یونیٹرین - یونٹکٹین -
ملیکا نیہ - پروٹسٹنٹ +

ممبر اول فرڈ ایونیہ [تاریخ میں لکھا ہے کہ یہ فرقہ جو اول صدی میں بنوا تھا یہ
عقیدہ رکھتا تھا کہ حضرت عیسیٰ صرف ایک آدمی تھے۔ اور حضرت مریم اور یوسف بنجار
سے تل اور آدمیوں کے پیدا ہونے اور طاعت شریعت موسوی کی صرف یہودیوں پر
ہی نہیں بلکہ اور کو گنہگار بھی واجب ہے۔ اور اس کے احکام و شرائط کو مانتا ہے۔
ضروری ہے۔ اور جو یولوس اس پر عمل کرے ضروری نہیں کہ اس کے لئے
اُس کا مقابلہ کرتا ہے۔ صواب کو بہت بڑا کہتے تھے۔ اور اُس کی تحریر وہی نسبت
بڑی بے ادبی سے پیش آتے تھے۔ اور کچھ موشم کی تاریخ جلد اول صفحہ ۷۰
لاؤ فرڈ نقدیق قول اور یکن کے اس فرقہ کی بابت فرماتے ہیں: کہ اس فرقہ کے
دونوں گروہ یولوس کے نجات کو روک کر اور یولوس کو دان اور نیک آدمی نہیں
جانتے تھے۔ (دیکھو مانی تفسیر جلد ۲ صفحہ ۲۸۲) +
یوسی ہیں کہ ہے کہ یہ فرقہ یولوس کے نجات کو روک کر دان اور اُس کو مرتد
بتلاتا تھا۔ (دیکھو تفسیر لاؤ فرڈ صفحہ مذکور) +

بیل صاحب فرماتے ہیں کہ یہ فرقہ عیسائی کی ساری مقدس کتابوں میں صرف
توریت کو ہی مانتا اور داؤد - سلیمان - حرمیا - حزقیل کے نام سے نزلت رکھتا تھا
اور عہد جدید سے اُن کے پاس صرف انجیل تھی۔ اور اُس میں بھی بہت جا
انہوں نے خرابی کی تھی۔ اور خاص کر دو باب اول کے خارج کر دیے تھے۔ +
دیکھو کتاب الہامیہ جلد ۲ صفحہ ۲۸۲) +

ممبر دوم - فرقہ مارسیونی اس فرقہ کی بابت بیل صاحب فرماتے ہیں کہ ان کا
عقیدہ ہے کہ وہ خدا ہیں۔ ایک خالق خیر کا دوسرا خالق شر کا۔ اور ان کا اعتقاد
ہے کہ توریت اور سب کتابیں عہد عتیق کی دوسرے خدائی عطا ہوئی ہیں اور یہ
سب مخالف عہد جدید کے ہیں اور عیسے بعد مرنے کے جسم میں اُترا اور وہاں سے
ناجیل اور سدوم کے لوگوں کی روحوں کو نجات دی۔ یہ لوگوں کو دے عیسے کے سامنے
حاضر ہوئے۔ اور انہوں نے اپنی اپنی زندگی میں خدا خالق شر کی طاعت نہ
کی تھی اور ناجیل اور نورج اور ابراہیم اور پہلے سارے پیغمبروں کی روحوں کو نزع
میں رہنے دیا۔ کیونکہ گروہ اول کے خلاف کیا تھا۔ اور ان کا اعتقاد ہے کہ خالق
جہاں کا وہی خدا نہیں ہے جس نے حضرت عیسے کو بھیجا ہے۔ اور اسی لئے
وہ عہد عتیق کو الہامی نہیں مانتا اور عہد جدید میں سے انجیل کو مانتا تھا۔ اور
یولوس کے نجات سے وس نامہ مانتا تھا۔ لیکن اُن میں بھی جو اُن کے خیال کے
مخالف تھا اُن کو روک دیتا تھا۔ +

لاؤ فرڈ صاحب فرماتے ہیں کہ مارسیونی فرقہ نے عہد عتیق کی کتابوں کو بالکل الگ
کر دیا۔ یہ فرقہ کہتا تھا کہ یہ کتابیں اسکی بھیجی ہوئی ہیں جو سائے گن ہوں اور بڑے گن
خالق ہے اور یہ بھی کہتے تھے۔ کہ توریت اور ناجیل ایک شخص کی بھیجی ہوئی نہیں اس لئے
کہ بہت سی چیزیں اول میں دوسرے کے مخالف ہیں۔ اور کہتے تھے کہ اول میں بیان
ہے کہ جہاں کا خالق جابل ہے۔ کیونکہ آدم کو پکارا کہ تو کہاں ہے اور اسی طرح شلون
ہے کہ مختلف حکم دیتا ہے۔ اور جہاں کے پیدا کرے اور اس کے باؤشاؤ گئے
سے بچتا ہے۔ (دیکھو لاؤ صاحب کی کتاب جلد ۲ صفحہ ۲۸۴) +

پھر لکھا ہے کہ یہ فرقہ عہد عتیق سے اس قدر نفرت کرتا تھا کہ جدید عہد کی اُن

کے اُن ایک دوست ملاقات کے لئے آیا۔ بعد سلام و کلام پادری صاحب نے پوچھا
یہ تینوں صاحب کون ہیں۔ اور کہاں سے آئے ہیں۔ پادری صاحب نے کہا
کہ تینوں نے نصرا بی ہوئے ہیں۔ اور اب تعلیم عقاید میں بدل مشغول ہیں اس
دوست نے اُن سے پوچھا کہ مسئلہ تثلیث کی کیا شکل ہے۔ اور تمہارا اعتقاد اس
مشکل پر کیا ہے۔ ایک نے اُن میں سے جواب دیا کہ میرے اُستاد نے ایسا سکھا
ہے کہ تم خدا ہیں۔ ایک آسمان پر ہے جس کو ہم مسیح کا باب مانتے ہیں اور دوسرا
وہ جو بطن مریم سے پیدا ہوا جس کا نام یسوع ہے۔ اور تیسرا وہ جو تل کبود پر وہ
خدا اپنے مسیح کے سر پر اُترا اس پر اُس کے اُستاد صاحب نے غضبناک ہو کر اُس
کو دھکیل دیا۔ کہ یہ دیوانہ اور کفر ہے۔ اسکی بھی پتھر ٹپس۔ مدرسے کی محنت کو بٹلانا
ہوں اور مغل کھانا ہوں۔ آج تک ایک مسئلہ نہایت کا نہ سمجھا +

دوسرے کو پوچھا گیا تو فرماتے تھے کہ میرے اُستاد نے مجھے یولوس سکھا ہے کہ پہلے
تین خدا تھے۔ مگر اب اُن سے دوزندہ ہیں۔ کیونکہ ایک بیکار و بولی پر چڑھا کر مارا
گیا۔ تیسرے یہ تھیں اُس پر بھی دوسرا غضبناک ہوئے۔ آجکے لال پیل کے
کہا کہ تیرا ستیا ناس جائے۔ کتنی دیر سے تجھے سمجھانا ہوں کھول کھول کر بتلانا ہوں
مگر یہ مثلث شکل تجھ سے حل ہونے سے رہی +

اب تیسرے صاحب بائمانہ قلعی کو لئے گئے۔ فرمایا کہ مجھے تو یہی تعلیم ہوئی
ہے۔ اور اس کو نقش کا کچر کر رکھا ہے اور اس عقیدہ کے میرا دل بہت خوش ہے
حقیقت یہ ہے کہ اگلے زمانہ میں تین خدا تھے اور تینوں ایک ہی تھے۔ اور اُس
میں اتحاد کامل رکھتے تھے۔ سو ایک ان سے مار گیا۔ اب تینوں بسبب اتحاد
کے بنا ہو گئے + (نعوذ باللہ من ہذا اللغات)

اصل بات یہ ہے کہ یہ عقیدہ عیسائیوں کا ایسا بڑا غلط و غلط فہم ہے کہ
خدا الہی پناہ۔ آج تک اور تو روک کر خود عیسائیوں کی ہی سمجھ میں نہیں آیا +
ایک فاضل عیسائی جب اس کے سمجھنے سے نہایت لاچارہ و ناتواں ہو کر پھر

اپنے دل کو تسلی دیا کرتا تھا +
ہے تثلیث الہی عقل انسانی کے گو باہر
خود کو چھوڑ کر! ہمان لئے جسکا جی چاہے

ساتواں باب

عیسائی فرقوں اور بائبل کی تحقیقات

جو نگارنا واقف لوگ نہیں جانتے کہ عیسائی مذہب کی اندرونی حالت کیا ہے اور
خود عیسائی بائبل (عیسائی بیباک) وہ کتابیں جو انکی اصلیت ظاہر کرنا کیلئے اسے عالی
دل مصنفوں نے بنائی ہیں۔ نہیں دکھلائے۔ بلکہ جیسے چھپاتے ہیں تاکہ کسی طرح
لوگ نہ مڑ مرغ و دام سے نکل جائے۔ اور یہ بھی دیکھا گیا۔ کہ جب کسی عیسائی نے انصاف
سے عیسوی دین کی کتابوں کو دیکھا جھٹ عیسائی تعلیم سے کنارہ کر گیا۔ افریقہ کے
مشہور شپ کوئن رو صاحب بہادر کا حال پادریوں سے سختی نہیں -
فرانس کے لوگ اور امریکہ کے فاضل بھی بہت کچھ عیسویت سے میرا رہو رہے ہیں
بائبل خدا کی کتوتوں سے یہاں تک تعلیم یافتہ لوگ تنگ آ گئے ہیں۔ کہ وہ اُس
کا نام کتابوں سے نکالنا چاہتے ہیں +

دراںج ہو کہ عیسائی مذہب کے بڑے بڑے فرقوں کا حال جو یہیں تحقیقات

انہی کے مجموعہ ریافتوں کا مرکب کائنات سے معلوم کر لیا تھا یعنی یہ کائنات بھی اسی طرح کی ایک حکمت یعنی الفاظوں کے معجز نام کو عیسائی لوگ تو عزت سے یاد کرتے تھے اور لوگ اس کی شکایت کرتے اور اسے بدنام کرتے کہ اس نے سیانی اور غلطی والوں کی تائید کی +

تائید کے مسئلہ اسکندر کے فیلسوفوں اور عیسائیوں میں بحث ہوتی تھی۔ اُسٹاد اور اوزر سار دونوں کی سیری لفظوں کی بھرمار سے ہوجاتی تھی۔ لیکن سب سے بڑا عقلمند عیسائی اور علم دین کے جاننے والا انتھنیسی ایس خود صاف صاف استدلال سے کہتا ہے کہ جبکہ کبھی اس نے اپنی عقل کو کاس کی اوجہیت سے بوجھنے پر دوڑائی تو اس کی شکستیں صاف ہوئیں کیونکہ اس نے جتنا زیادہ سوچا اتنا ہی کم سمجھا۔ اور جتنا اس نے زیادہ لکھا اتنا ہی وہ کم اپنے خیالوں کو ظاہر کر سکا +

اول تو یہ لوگ اس کا راز منہ سو فوں میں رہا لیکن جب مہجانی ایمان کی اُنبداؤ عبادت کا یہ سانس گیا۔ تو روم کی سلطنت کے ہر ایک صوبہ میں عوام الناس اس کو کثرت سے اختیار کرنے لگے۔ مرد اور عورتیں جو کہ اس کی بابت بالکل ناقابل ہیں۔ وہ بھی اس بات حیرت کرتے لگے +

ایسے وقت کی بابت ٹیڑھوں کو فخر سے کہتے ہیں کہ عیسائی کا بڑا گراں سانی سے ایسے سوالوں کا جواب دینا تھا۔ جس سے نہایت دانا بولنا ہی گھبرا جاتے تھے +

جب ایسا ہو گیا۔ یعنی سامیت عام میں پھیل گئی۔ اور دینی جو جس بھی ساتھ ہوا۔ تو عیسائی لوگ ان کو یونانیوں کے دیو بالائی تھیا لوجی کی اصلاح میں بیان کرنے لگے اس کے ۸۰ برس بعد جتنے ناسکے پادری لوگوں نے پلٹنی کی کچھری میں اقرار کیا کہ وہ اس کو یوینی مسیح کو شل خدا کے یاد کرتے ہیں +

آخر کار جب اس مشکل پر جھگڑے۔ مٹادی اور مہا جتنے ہونے لگے تو ایک مشہور و معروف فاضل عیسائی ایریس نے اس سے انکار کیا اس کے نہایت سخت دشمن بھی اس کے علم اور صداقت کا اقرار کرتے تھے۔ اور وہ ایسا بے پرواہ تھا کہ اس نے پادری کا تخت لینے سے بھی انکار کر دیا تھا۔ ایریس کے مریدوں میں سے اس وقت مفصل ذیل اشخاص مذہبی حیرتوں پر مبتلا تھے۔ بلیٹ۔ بریس بیٹر۔ ڈیوین۔ کنواریاں۔ ایسا کے بہت سے پادری ہیں۔ یہ سب اس کے ہم خیال تھے۔ ان کے سوا سب بڑے عالم پادری یوسی فی ایس نے اس کی آمد اور فتنہ اٹھائی۔ جب اس طرح زور و شور سے مباحثے ہوئے

لگے۔ نب و بادشاہ اور لوگوں کی توجہ اس دینی بحث پر ہوئی۔ اور جیسا کہ ایک خوب جھگڑا ہوئے رہے آخر کار اس کے بعد ۳۱۸ء سے ۳۲۵ء کی میں مسیح کی عام کونسل کے آخری قطعی فیصلہ پر مہم چھوڑ دیا گیا۔ اور یہ کونسل خصوصاً اسی فیصلہ کی واسطے منعقد ہوئی۔ اس وقت تثلیث کے متعلق امورات ذیل نتیجہ طلب تھے۔ جن میں سب باہمی ایک دوسرے کو کفر سے فروع دیتے تھے۔ کیونکہ غلطی اور کفر سے کوئی خالی رہتا

اول رائے یہ تھی جس کو ایریس اور اس کے مرید ماننے لگے کہ لوگ اس طرح تو بہے مگر خود پیدا شدہ ہے۔ بائبل کی موصی عدم سے پیدا ہوئی ہے۔ اگرچہ بیٹے کے لئے تمام چیزیں بنائی گئیں اور تمام دنیا کے وہ بیٹے بھی پیدا ہوا۔ اور جس کی عمر کے مقابل میں تھا بڑے سے بڑا انجم کا دور ایک فانی لمحہ کے برابر بھی نہیں ہے۔ تو بھی اس کا وقت پیدا نہیں ہے اور اس کی خوبصورتی پیدائش کے پہلے کچھ وقت گذر چکا ہے۔ یعنی اس نے جنے ہوئے اکلوتے لڑکے پر قاد و طریق پائے اپنی بہت روح ڈال دی اور اپنی جلال کی چمک سے اس کو منور کر دیا۔ وہ پوشیدہ کمائیت کی ظاہری صورت تھا اور اس نے اپنے پاؤں کے نیچے جتنا صلیب نہایت بڑے چمکیلے فرشتوں کے تخت دیکھے تو بھی

وچکی روشنی سے چمکتا تھا۔ اور مثل رومی بادشاہوں کے بیٹوں کی جو کہ انیس یا تیس برس کے ہوتا ہے یہ بھارے جالتے تھے وہ باپ اور بادشاہ کی مرضی کے مطابق دنیا کی حکومت کرتا ہے +

دوسری رائے یہ تھی کہ لوگ اس کوانی اور دوسروں میں دنیا بولانی دینی کی تین رکھنے ہے جسے کہ فلاسفی اور دین کی لئے خدا میں ہیں تین مختلف اور بچہ مد میں خدا کی ذات میں مساوی طور پر برابر ہے۔ اور ان میں سے کوئی مفرد متفق نہیں ہے۔ اس لئے کہ ماننے والے اور جس ماننے میں تین مختلف خدا معام تھے تھے۔ منہ کا ز کی وجہ ازیت قیام کئے کی کو متش کرنے لگے۔ جو دنیا کے انظار میں خوب واضح ہے +

تیسری رائے یہ تھی کہ تین خدا اپنی سنی کی مندرات سے کمائیت کے طور پر قائم تھے۔ صفا سے موصوف ہیں اور جبکہ وقت میں ہے۔ اور اس میں ایک سے کہ دوسرے میں اور تمام دنیا میں موجود ہیں۔ تین آدین کو ایک ہی معلوم ہوتے ہیں۔ جو دنیا کے نام میں مختلف صورت میں ظاہر ہو سکتا ہے +

اس رائے کے موافق اصلی تثلیث تین ناموں اور تین ذات کی ہے جو جو جنے والے کے دل میں رہتی تھی۔ تو جس کوئی خاص شخص نہیں بلکہ ایک ذات ہے اور لفظ بیٹے کا اس پر بطور استعارہ کے لگاتے ہیں اور وہ قتل ہے جو خدا کے ساتھ ہے اور جس سے چیزیں بنائی گئی ہیں لوگ اس کا اوزار صرف خدا کی خل کا الہام ہے +

جس سے مسیح آدمی کی روح بھری تھی۔ اور اس کے کاموں کی ہدایت ہوتی تھی یونین رائے مقدم کے طور پر نہیں کہنے کے لائق تھیں +

ایریش کو کامل امید تھی کہ اگر انیس کی کونسل کے پادری اپنی ایمانداری اور باطن سے غور کر کے تو ان کی رائے قبول ہوتی مگر آخر کار کونسل کی رائے سے باپ اور بیٹا دونوں ایک ہی اصلیت قائم کی گئی جس کو اب پر اسٹنٹ کریک۔ لیٹ اور مثل سیائی اپنے دین کا اصلی عقیدہ مانتے ہیں +

میں شام سوڑی کر کے اپنی اوقات خراب کیا کرتے تھے۔ اور اکثر ان کے غول کے غول شہر میں آکر اہل شہر کو اپنی توہمات تلوار کے زور سے سکھایا اور منوایا کرتے تھے (دیکھو ان کی کتاب)۔

(فارمہ اپالوجی اینڈ دی ٹران) مطبوعہ لندن سلسلہ صفحہ ۱۲ اور اس کا ترجمہ اردو صفحہ ۶۔

پھر وہی صاحب فرماتے ہیں "انہوں نے اپنے خیال میں ایک نیا دیمینس کر لیا تھا۔ اور اس میں اپنے مذہب کے دیول اور شہیدوں کو فرشتوں کو آباد خیال کرتے تھے جیسا کہ بت پرست اپنے دیوتاؤں سے دیمینس کو آباد سمجھتے تھے اس زمانہ میں ایسے عیسائی بھی جو یوسف کی زوجہ مریم میں الوبیت کی شفاعت قائم کرتے تھے، دیکھو جان دیولوں پورٹ صاحب کی مالوچی صفحہ ۱۱۷ اور پھر وہی فاضل فرماتا ہے۔ ان ناپاک و نازیبا و ناقابل شہر گرجاؤں۔ اور انکی تصویروں اور تھواروں اور تقریروں کی رسوم سے جنگی بنا بقول مسطکاٹ فری ہگنس صاحب ان خراب باتوں پر تھے جن کو بت پرستی کا فائدہ کھینچتے اور جس میں نہ صرف ایسا جادو فریق بلکہ یونان و روم بلکہ تمام فرنگستان کے عیسائی مستغرق تھے اور جو بقول مسٹر ہینگنس پیشوایان مذہب بلکہ خود یو پ روم کی اغوا و تحریک سے عمل میں آتی تھیں" (دیکھو اپالوجی اور اعجاز صفحہ ۱۳۳) + کلا رک صاحب اپنی کتاب تاریخ ڈیٹجیا انگلہ میں عیسائی مجاہدین کا حال لکھتے ہیں کہ سب سے آج تک کسی قوم اور کسی ملک میں عیسائی اور بد مذہبی کا اس قدر غلبہ نہیں ہوا۔ جس قدر کہ مجاہدین سقاری میں ہوا تھا (دیکھو صفحہ ۳۹۰ واپالوجی صفحہ ۱۳۱) +

چھٹا باب

تشکیث اور اس کا آغاز

عیسائی دین کے بموجب خدا کے تین اقنوم ہیں اور ہر ایک ان تینوں میں سے خدا ہیں کیونکہ باپ اور بیٹا اور روح القدس تین ہی تھوڑا سا خدا سمجھے کہ بھی ایک دوسرے سے ہر طرح خدا ہیں عیسائی لوگوں کو ان تینوں کو خدا کہتے ہیں۔ مگر دنیاوی مشرک کے لئے لوگوں کے سامنے تین خداؤں کے قابل نہیں۔ جب اس مسئلہ پر کبھی اُنسے گفتگو کرتی ہے۔ تو جواب دیتے ہوئے انکی روح سخت طرح کے بیچ و تاب کھاتی ہے۔ تشکیث فی التوحید۔ توحید فی التثانیث۔ ایک تین میں اور تین ایک میں عجب عقد قابل حل ان کے سامنے آجاتا ہے جس کو وہ کسی طرح ظاہر نہیں کر سکتے۔ جب تو عیسائی پادری اور پشپ صاحبان اس کے سمجھنے سے عاری ہیں تو ہم کیا کہیں ہمارے ہزاروں ہریان پادری صاحبان یہ جانتے ہیں کہ تشکیث کا ماتنا بائبل کا مسئلہ ہے انجیل سے نکلا ہے۔ مسیح اس کا موجد ہے۔ اس واسطے وہ اس کو نہایت ایمان جان طوعا و کرہا سے مان رہے ہیں۔ اور ہر چند کہ عقلا کے سامنے اور عقولیت کے رد و ردو نہیں بار بار مشرک ہونا پڑتا ہے۔ تو بھی اس سے انکار نہیں کرتے +

اس واسطے ہم نہایت عاجزی سے معذور پادری صاحبان کی خدمت میں دہشت عرض کر کے جتنا چاہتے ہیں کہ یہ تشکیث کا مسئلہ انکی مقدس بائبل میں کہاں سے

آیا؟ اور گپ اور کس کے وسیلہ سے رائج ہوا۔ اُمید کہ ہماری عرض خدا کو اپنی خود سے مطاع فرما دیتے۔

جان ڈیوٹیورٹ صاحب لکھتے ہیں۔ "یونٹ صاحب اور گپ صاحب نے بڑی متحفظات و کوشش سے ثابت کیا ہے کہ جن آیات انجیل سے مسئلہ تشکیث مستنبط کیا ہے وہ جو حوالہ آیات افتراعی ہیں اور کاملاً صاحب بھی ہی کہتے ہیں کہ یہ ایت درباب تشکیث کسی قدیم نسخہ انجیل میں نہیں۔ مسیح نے تو ایک ہی خدا کے اعتقاد کا حکم فرمایا تھا۔ لیکن پولوس اور یوحنا نے جو ہیرون افلاطون میں سے تھا۔ مسیح کا مذہب خراب کر دیا۔ اور اس میں سے عقیدہ توحید باری اُٹھائے نکال کر عقیدہ ہمہ تشکیث مختصر عملاً افلاطون داخل کیا" (صفحہ ۱۹۳) +

ایک مالق اور مشہور تورخ فرماتا ہے۔ تین سو ساٹھ برس مسیح سے پہلے افلاطون نے اس مشکل سے کہ ایک رشتہ قدس خدا سے کس طرح یہ سب طرح کی دنیا پیدا ہوئی لکھنے کے لئے اس نے فرض کیا۔ کہ پریشور کی ذات میں تین حصے ہیں ایک فٹ کاز یعنی آدمی کا بدن پریشور دوم عقل یا لوگاس سوم دنیا کی روح یا کو فلاطون کے فلسفہ میں تین دیوتا بیان کئے تھے اور تینوں ایک عجیب طور پر اپنی راجدیش سے ملے ہوئے تھے۔ لوگاس کو خدا حکمران باپ کا (جو دنیا کا جائز والا اور گورنر یعنی حاکم ہے) بیٹا بیان کیا تھا اس کو فلاطون نے بہت ہوشیاری سے ادا کیا تھا اور یہی اس کے مدرسہ کا راز تھا۔ جس کو تیس برس کی محنت میں طالب علم سمجھتے تھے۔ دیکھو رگدور تھ کی انت لکچر ال سسٹم صفحہ ۵۶۸ +

ایڈورڈ گپن فرماتے ہیں "یہ فلاطون کی فلاسفی سکندر کی نوخاک کے سبب تین سو برس مسیح سے پہلے ایشیا اور مصر میں پھیل چکی تھی سکندریہ کے صدر میں یہودی اسکی تعلیم پاتے تھے۔ لوگاس کا لفظ یہودیوں نے موسیٰ کے جو اسمے منسوب کر دیا۔ اور خدا کے لئے کو ظاہری صورت پر دنیا میں ان کاموں کے لئے داخل کیا۔ جو خدا کی صفت اور عادت کے خلاف معلوم ہوتے تھے۔ کہتے ہیں کہ یہ دینی تعلیم فلاطون کی ٹوٹی فلاسفی کی طرح رہے پرواہی اسے خیال کی جاتی۔ اگر اسکی آخری عاری یوحنا کے قلم سے تصدیق ہوتی جو شہر میں تصدیق ہو کر زو ابادشاہ کی حکومت میں پوری ہوئی۔ جس سے یہ عجیب بھید و نیاز ظاہر ہوا۔ کہ لوگاس نے جو خدا کے ساتھ شروع سے تھا۔ اور جو خدا تھا۔ جس نے تمام چیزیں بنائی تھیں اور جس کے لئے تمام چیزیں بنی تھیں۔ اسی نے ناصر کے تیس یعنی مسیح ناصری کے جسم میں اُتار لیا۔ جو کنواری کے پیٹ سے پیدا ہوا۔ اور جو صلیب پر مارا گیا +

ابوہیہ والے مسیح کو رسول تو مانتے تھے۔ لیکن یوحنا کی انجیل کے بموجب مسیح کی تعریفیں نہیں مانتے تھے کہ وہ خدا تھا خدا کے ساتھ تھا +

دوسرے ناسٹکس لوگ مسیح کو آدمی اور خدا دونو مانتے تھے کیونکہ وہ خدا کے جتنی ہونے کے قابل تھے۔ ابھی مسیح کا غن کا لوہری کے پہاڑ پر سنگ رہا تھا یعنی اس میں سے دھواں اُٹھ رہا تھا کہ ناسٹکس لوگوں نے ایک اور کفر اور یہودگی کا خیال پیدا کیا۔ کہ مجاے کنواری کے پیٹ سے نکلنے کے مسیح پوری جوانی میں جارڈن ندی کے کنارہ پر ترا تھا۔ اور اس کے چنیوں اور مین لہوں کا دھوکا ہوا اور ایسا ہی پابلٹ کے ذریعوں کو دھوکا ہوا۔ کیونکہ صلیب کے اوپر ایک ہوائی صورت مصداق ہوئی تھی +

پس اسی رسول یوحنا کے لکھنے سے فلاطون کی فلاسفی عیسائیوں میں مسیح کی دوسری اور تیسری صدی میں رائج ہوئی۔ کیونکہ اسی یوحنا نے پہلے ہی سے

کے لئے لکھا اور بطور انعام مہنگی کو شش و ستر گری کے ایک سو تیس کے مندرجات کی
کے پور کر کے کی اجازت دی۔ ملک فرانس میں انگریزیشن کے خلاف ایجنس
اور اس کے خلاف مذہب شتم کوٹ آف لووس کے شریع ہوئے۔ اور ہر طرح کی مخالفت
جلد مطلوب کی جا کر جرج کوہرٹ جلد ایسی مقدرت حاصل ہو گئی کہ وہ اپنے مخالفوں سے
جراؤں کے نابینا آجائیں جس طرح جاسے سلیک کرے چنانچہ ایسا بدھیب البجینس
کی تعداد اور مزاج و جوش کے بعد آگ میں جلا کر مارے گئے کچھ آسان کام نہیں
اور ممکن نہیں ہے کہ جو شخص اس زمانہ کی تائید کو چاہے۔ اس کے دل میں نہایت
سخت طور کا ہول اور رعدی کا خیال پیدا نہ ہو سکتا۔ ان حالات سے یہ معلوم ہوتا
ہے کہ کس طور پر ہر آدمی تمام کی نہایت ہر جانہ نگاہیوں کے ساتھ ایک ایسے
مذہب کی تعمید کے لئے قتل کئے گئے۔ کہ جس میں اس کے بانی نے دنیا فنی اور
رعدی کی تلقین کی تھی۔ یہ وہی پوپ انوسینٹ سوم نے سوویں وفد ایک جرجل
کونسل قائم کر کے انواع و اقسام کی فنی مٹی سزائیں محدودوں کے لئے ایجاد کیں جنکی
تفصیل نہایت طولانی ہے۔ پوپ انوسینٹ کے بعد پوپ جو نورس سوم نے بھی جو
اس کا جانشین تھا اس طریقہ کو جاری رکھا۔ اور رفتہ رفتہ ایک ایسی جماعت داخل
اور شرا و بے والوں کی قائم ہو گئی۔ جنہوں نے اپنا نام معاویہ دوم دکار ان عدالت
مذہب تحقیقات مذہبی رکھا۔

۱۲۵۰ء میں انگریزیشن اٹلی میں بھی قائم ہو گیا۔ اور جب باجوہ و ان تمام تشذات
کے انجمن لوگوں نے اپنے عقاید کو بدھوڑا۔ بلکہ ان کو خاص نہروں میں بھی پھیلا دیا
تو پوپ نے ہر ہر ہر پہلے سے بھی زیادہ سخت سخت سزائیں دے جانے کا حکم دیا۔ مثلاً
زندہ جلا دیا جانا یا اگر تپ لوگ ملین پر رکھا اظہار کرنا چاہیں۔ تو بجائے اس کے
صرف زبان کا کاٹ ڈالنا تاکہ وہ آئندہ خدا کی نسبت کوئی کفر کر نہ کر سکیں۔
فرانس اور اٹلی کے بعد انگریزیشن انڈیا میں قائم ہوئے۔ اور اس سرزمین میں
یہ پوپا خوب ہی پھیلا دیا اور بادشاہ فریڈرک اور ملکہ اسٹاہل کے زمانہ میں تو انکو
لینن نہایت ہی عام ہو گیا اور بڑے تردد کیساتھ مدت کے مذہب تک جاری رہ کر
آخر کار مشنریوں موقوف ہوئے۔ اس ملک میں ایک عہدہ گرانڈ انگریز جرجل کا او
اس کے بعد ایک کونسل آف سپریم قائم کی گئی جسکی شاخیں تمام ضلع انڈیا میں پھیلی
جوتی تھیں جن کا کام قوانین بنانا اور اس محکمہ کی استحکام اور اسکی کارروائی کی یکساں
جاری رہنے کی سزا کی کرنا تھا۔ یہاں تک کہ رفتہ رفتہ یہ محکمہ انگریزوں کی اور تکلیف و ہی
کی ایک ایسی کل بن گیا کہ جب کا نوڈنایج عالم اس سے پہلے کہیں نظر نہیں آتا۔ ایک
مجموعہ ہر ایت مقام سپریم پھیلا یا کر شہر ہوئے۔ جس کی کھائیاں فحاش تھیں۔ جن
کی تفصیل نہایت طولانی ہے۔ مثلاً چھٹی دفعہ درج تھا۔ کہ جو شخص اپنے گناہ سے
توبہ کرے اور بخیر باجائے پھر بھی اس کو بطور قیاس سزا کے جرائے گئے توبہ
کی تھی۔ ہر سزا دی جائے۔ کہ وہ کسی قسم کے باعزت پیشے کے اختیار کرنے۔ اور سونا
چاندی موتی شیشے کے اور عمدہ مٹل کے استعمال سے محروم کیا جائے۔

پھر بیسویں دفعہ میں لکھا تھا کہ اگر کسی شخص کے مرتکبہ بعد اس کی کتابوں یا زندگی
کے طواری سے یہ ثابت ہو کہ وہ ملحد تھا۔ تو اس پر کفر و احماد کا فتویٰ لگایا جا کر اس کی
لاش قبر میں پھینک دی جائے اور اس کا کل مال اسباب ضبط کیا جا کر اسکے وارثوں
کو کچھ نہ دیا جائے۔ پھر بائیسویں دفعہ میں یہ حکم تھا کہ جو شخص کفر کا فتویٰ یا کفر شراب
ہو اور اس کی اولاد کفر ہو تو اس کے ضبط شدہ مال کا ایک تھوڑا سا حصہ
نیرات کے نام سے ان کو دیا جائے۔ اور وہ تعلیم مذہب عیسوی کے لئے کسی

مناسب شخص کے سپرد کئے جائیں۔
جہاں امانت محکمہ مذہب انگریزیشن کے نزدیک قابل مواخذہ تھے وہ یہ ہیں
۱) ہر قسم کا کفر و احماد مذہب عیسوی میں (۲) یہودیت (۳) اسلام (۴)
جرائم خلاف فطرت اور تعدد اوزاد و ان

۱) مختصر عدالت مذہب ایسی غالب اور ایسی ہولناک بن گئی کہ ماں باپ بچوں اور
خاوند اہلی جوڑوں اور مالک اپنے نوکر کو بجز زبان ہلانے کے چپ چاپ اسکے دل
کے جیتے گئے بلکہ اسکی قوت زیادہ تر خوف ہی تھا۔ جو اس نے لوگوں کے دلوں میں پیدا
کر دیا تھا۔ اور خالق کے لوں میں اسکی ہیبت ایسی عام ہو گئی تھی کہ رہنمائی اور
بادشاہوں تک اسکے نام سے کانپتے تھے۔ جندھ انسانی کی جائیں اس سیر شہادت
مذہب نے مناف کرتیں ایسی تعداد شکب ٹھیک میان کرنی آسان نہیں ہے چنانچہ صرف
اسپین ہی میں بقول میر لانیٹین لاکہ چالیس ہزار آدمی اس محکمہ سے مستوجب
سزا قرار دئے جا کر کسی نہ کسی طرح کی تکلیف سے ہر ادمی کے گھر جن میں سے
تقریباً ۳۲ ہزار آدمی نو زندہ آگ میں جلا کر مارے گئے۔ اور اگر اس تعداد میں
وہ تمام مذہب لوگ شامل کرنے جائیں جو عدالت مسکات میکسیکو۔ لیڈ
کارٹھی جینا۔ سسلی۔ سارڈینا۔ اویون۔ سالٹا۔ فیلیپس۔ میان اور فیلیپائن
سے جبکہ ان ملکوں میں اسپین کی حکومت تھی سزا یا ہر ہوئے تھے۔ تو غالباً ثابت
ہوگا کہ نصف ملین سے زیادہ پر نصیب آدمی اس سنگدل مقدس محکمہ سے طرح طرح
کی سزائیں پاکر دنیا سے گئے۔ (دیکھو انسانی بیکلوریا جلد ۱۱) اور عجائز اسرئیل سنو
۱۸۷۰ء سے ۱۸۷۵ء تک ایک کیفیت تو روٹن شکب فرقہ کے عیسائیوں کی جو ظلم کی تھی
اب پروٹسٹنٹ فرقہ کا حال جبکہ انہوں نے فریڈرک لایا۔ سنو مؤرخ عالم صاحب فرماتے
ہیں اس درن مذہب (فرقہ پروٹسٹنٹ) کے مختلف شبیوں اور فرقوں سے سب سے
بڑا گناہ جو سرزد ہوا ہے یہ ہے کہ ہنگامہ خدا پرستوں میں زور و زبردستی کرنے
ہیں اور یہ گناہ ایسا ہے کہ ہر ایک ایماندار سزائیں جتنی زیادہ کتابوں کی سیر کرنا
جانتا ہے۔ اتنی ہی اس کو ان سے نفرت اور کدورت ہوتی جاتی ہے۔ ویکو تاریخ
آئین سلطنت انگلستان جلد اول باب دوم اور راہبان الترنزل صفحہ ۷۷۵ء
مؤرخ لیک جتا فرماتے ہیں۔ کہ جب کالون نے سر ویس کو صرف اس وجہ سے
زندہ جلا دیا کہ اس کے عقائد ثابت کے باب میں ہمدرد علماء کے برعکس تھے۔ تو
سب پروٹسٹنٹ فرقوں نے کالون کے اس فعل کی بڑی تعریف کی اور ملائش اور
بلنج اور فارل نے اس گناہ کی تعریف میں لائے لکھے اور سیر لے ہر بڑا عالم تھا۔
اس فعل کی تعریف میں ایک بڑا رسالہ تصنیف کیا۔ "ذنا مج مذہب معقول پسند
جلد دوم صفحہ ۱۲۹ء

پھر جان ڈیون پورٹ صاحب فرماتے ہیں "اس زمانہ میں مذہب عیسائی سے
زیادہ کوئی چیز باخبر خراب نہ تھی۔ وہ دونو شاخیں مذہب عیسائی کی جو ملکیشیا
و افریقہ میں پھیل گئی تھیں۔ انہوں نے طرح طرح کی بریتیں اور بد اعتقادات اختیار
کر لی تھیں۔ اور ہمیشہ باہمی مباحثوں اور مناقشوں میں مصروف رہتی تھیں اور
ایرین۔ سنوٹین۔ سیبلین اور یوٹیوٹین مذہب والوں کے ٹکراؤں سے نہایت
دق تھیں ایسی پادریوں کی عادات مثل شہوت پرستی اور عمدوں کے فروغ و
جہاں مذہب عیسائی کو بڑا دھم لگایا تھا اور سب عیسائی لوگوں کو نہایت بد
رویہ کر دیا تھا۔

عرب کے ہنگاموں میں جاہل اور شوریدہ مغز راہب بکثرت تھے جو یہود و نصیلات

پروٹسٹنٹ بنانے کے لئے شکستہ۔ جیٹانی۔ جلد ۱۲ تا ۱۳۔ مکرے ٹکڑے کرنا۔ اس طرح کے ظلم کا ہمیں لاکر انگلیکٹ والوں کو پروٹسٹنٹ بنایا۔

شکستہ میں لانے کا یہ رحمدل کا نرم طریقہ تھا جس کے ذریعے ان رحم ول پروٹسٹنٹ عیسائیوں نے زمین کیتھولکوں کو پروٹسٹنٹ کیا۔ یعنی بلوٹ کی لکڑی کا ایک بڑا ٹکڑا بناتے اور اسے تین فٹ زمین سے اونچا لگانے لگتے اور قیدی اس کے نیچے رکھا جاتا تھا۔ یعنی پریٹ کے بل زمین پر لٹایا جاتا تھا۔ اسکی سٹائی اور کچے رسی سے باندھ کر وہ رسیاں بیلوں سے باندھی جاتی تھیں۔ یعنی چرکٹے کے آخر کے دو بیلوں میں۔ ان بیلوں کو دو ڈھیکے یعنی بلیوں یا چرخیوں سے چلاتے تھے۔ جس سے وہ قیدی جیسے اٹھنا شروع ہوتا تھا۔ تب اس سے سوال ہونے لگتا۔ اگر جواب ناموافق ہوتے تو ملازم کو زیادہ کھینچتے تھے یہاں تک کہ مظلوم کی ہڈیاں جوڑوں سے جدا ہو جاتی ہیں۔ ایسی نرم اور ملائم طریقہ سے پروٹسٹنٹ لوگوں نے زمین کیتھولکوں کو اپنے دین میں ملایا۔ اور یہی انگلیکٹ والا حال سکاتلینڈ اور ولیمزٹن میں کیا۔ (مفصل دیکھو نکل ہسٹری جلد ۱۲ صفحہ ۳۱۳ سے ۳۱۶ تک) +

اور ایسے ہی ظلم امریکہ میں پروٹسٹنٹ لوگوں نے کوکیر لوگوں پر کئے، کرسچائی صرف میری ہی نہیں بلکہ روشنی کے مقابل تاریکی پسند کرتی ہے کیونکہ اسکی حکومت کی شرط جہالت ہے اس نے ظلم کے خلاف جہاد کئے اور بہت صدیوں تک آدمیوں کو قتل کرنے سے بند رکھا۔ پادری لوگ شروع سے ایسے جاہل رہے کہ ساتویں صدی تک بھی بہت کم پادری تھے جو لوگوں کے پرٹھنے لائن کتابیں لکھ سکیں۔ دسویں صدی کے شروع میں علم آئے لگا اور بخیر کو تو اس قدر اس نے غارت کیا کہ چند سو سال تک عیسائی دین میں کوئی بچہ نہیں بڑھا۔ اور جب کاتھولکس کتاب پڑھ کر اٹھارہ سو سال تک عیسائی پادریوں نے اس کے شاردوں کا پیچھا کیا اور پتھر پکڑا کر مارے اور کتاب کو جلوا دیا۔ "دیکھو ورنش آف کرسچنائٹی منسٹر میٹرم ان فی سنٹ صاحب) (مطبوعہ لنڈن) +

ہندوستان میں عیسائیوں کی حکمت عملیاں

ریوانڈ۔ انجیل پادری صاحب فرماتے ہیں کہ "۱۵۹۹ء میں جو مجلس ملایمیں منعقد ہوئی تھی اور جس کا پریسیڈنٹ آرک بشپ میں نس تھا۔ اس میں مقصد وہی فتویٰ دیا گیا "سن ۱۵۹۹ء فتویٰ ۲ مسیح ذات کے آدمیوں کے ساتھ عیسائیوں کو اس وقت تک نہ چھوڑنا چاہئے جبکہ وہ بڑی ذات والے ہندوؤں کے ساتھ ہوں۔ لیکن جب وہاں عیسائیوں کے سوا کوئی نہ ہو تو کچھ ہرج نہیں" (دیکھو پادری صاحب کا مضمون ہندوؤں کی ذات صفحہ ۳۵۷ مطبوعہ کرسچن ٹریڈنگ ان بک سوسائٹی پبلیکیشن پریس کلکتہ ۱۹۵۱ء)

رابرٹ وائیٹوئی لی بس صاحب لٹرائے میں ہندوستان میں آیا یہ حال اس کے وقت میں تھا جو اس نے اپنی آنکھ سے دیکھا پادریوں نے شروع میں یہ بات مشہور کی تھی کہ ہم یورپ کے برہمن ہیں اور عہدِ پ کے مغربی حصہ میں ہزار ہوں گے کے فاصلہ سے آئے ہیں کہ اپنے بھائی ہندوستانی برہمنوں کے علم سیکھیں اور اپنا ظلم ان کو سکھلا دیں۔ جب ان پادریوں نے اپنے آپ کو برہمن مشہور کر دیا تب انہوں نے اس قوم کی تقلید بھی شروع کی۔ دے پتیا تمبر دھونی پہننے لگے۔ جیسا کہ ہندوستان کے ہندو بھی پیشوا اور نقیر پہننے ہیں۔ ان اور جل دینے لگے۔ جبکہ وہ

عام آدمیوں کے سامنے جاتے تھے مانتے پر حین نہ بھی لگاتے تھے۔ جیسا کہ برہمن لگاتے ہیں۔" (دیکھو خطوط اسے بی ڈیٹو بالس صفحہ ۱۷۰) اور پادری بلور صاحب کی کتاب صفحہ ۵۴)

صرف یہاں تک ہی صبر نہ کیا۔ بلکہ اس کام کے لئے (یعنی برہمنوں کو اپنے میں شامل کرنے کی غرض سے) انہوں کی انجیل کی کپیائوں اور غریب عقیدہ والی کتابوں کو گڑبگڑ کرتے وقت بھی ذرا سوجایا اپنے آپ کو بڑے درجہ کے برہمن مشہور کر کے جو کہ مغربی دنیا سے آئے ہیں ان پادریوں نے ہندوؤں کے اصلی نام بھی اختیار کر لئے۔ اور اس ذات کی رسوم کی ہر ایک طرح سے تائید کی۔ برہمنوں کے بہت سے درجہ ہیں اور اس ذریعہ کو زیادہ موثر کرنے کی غرض سے نوئی لیس نے اپنے آپ کو سب سے بڑے درجہ والا بن کر بتلایا۔ اور اپنے مخالفین کی زبان بند کرنے کے واسطے اور خالصتاً ان شخصوں کو جو اس کو برہمن ہونے کو فریب دیتے تھے اس نے ایک بڑا نامیلا پارچ منٹ لینے چڑے کا کاغذ پیش کیا۔ جس میں کہ اس نے پڑا اسے ہندوستانی لفظوں (یعنی سنسکرت) میں ایک کاغذ جملہ ہندوؤں کا بنایا۔ اس بات کے ظاہر کرنے کے لئے کہ ردما کے برہمن ہندوستان کے برہمنوں سے بہت پرانے زمانہ کے ہیں اور کہ ردما کے جوش خروش خد کے پادری خاص برہما دیوتا کی نسل سے ہیں۔ پادری جو دھنی ایک عالم جوش اس قدرت کی مایہ میں اس سے زیادہ بتانا ہے۔ جبکہ اس میں ملی دستاویز کی صداقت کی نسبت چند ہندوستانی نامتقد ہندوؤں نے تنبیہ کی۔ نوئی لی بس نے مددرا کے برہمنوں کی پتیاؤں کے رد و رد و حلقا بیان کیا۔ کہ میں برہما دیوتا کی نسل سے ہوں کیا یہ نجب انجیزات نہیں ہے۔ کہ ایک مغربی پادری نے ایسا جھوٹ بولا اور کیا ایک کفر یاد ہو کہ نہیں ہے۔ کہ اس نے اس حلقہ دروہی اور دھوکہ کو ایک پاک مقام دے دیا۔ دیکھو تاریخ جوش معنف جاون سی ایٹیا تک رسی سر جس کی جلد ۱۴ صفحہ ۵۵) اور (ریورنڈ پادری کی کتاب صفحہ ۵۵) +

پادری رابرٹ وائیٹوئی لی بس صاحب نے اپنا نام ڈیوڈ بگہ سوامی رکھا اور پادری آری جی بس جی صاحب نے اپنا نام ویرا مٹی رکھا۔ ہندو لوگ ان کا دوا لگے یہاں کو بھیہن ان کے ہندو ناموں سے جانتے تھے (دیکھو ریورنڈ پادری صاحب کی کتاب صفحہ ۵۵ کا نوٹ)۔ "غریب پادریوں کے واسطے صرف کتھ کتھ ہی علم رہے۔ بلکہ ان کے واسطے کہنے ہی علم رہے۔ اگر وہ بھی بڑی ذات والوں کے گریہ میں جانا چاہتے تھے تو وہاں سے باہر نکال دئے جاتے اور ان کو کوڑوں سے پیٹتے تھے۔ بلکہ جب وہ مر جاتے تھے۔ تو عیسائی سنباسی اُنکے گھرانے میں داخل ہوتے سے انکار کرتے تھے۔ اور مرنے والا بد بخت آدمی جاکندہ فی کبوترتہ بستر سے غسیت کر میدان میں لایا جاتا تھا۔ یا کسی دور کے گرجا میں لے جایا جاتا تھا تاکہ وہ سنباسی جو اس کے گھر میں داخل نہیں ہو سکتا تھی۔ آخری مذہبی رسوم ادا کرے۔ لیکن تب بھی وہ اس کو چھو نہیں سکتا تھا۔ (دیکھو کلکتہ ریورنڈ پادری ۱۹) اور (ریورنڈ پادری کی کتاب صفحہ ۵۵)

ایک دن ایک فوجی انٹرے لجر ٹکڑا دے ملی کو سفر کر رہا تھا ایک زائیمبی پادری اس کو جو اس جنگ میں آیا۔ اپنے گھر لکھانے کے لئے اٹھاتا ہوا اس پادری نے جبکہ اس کو یہ معلوم ہوا۔ کھانا ایک برہمن نے پکایا ہے اس کے کھانے سے انکار کیا اور اس کو صرف بچہ کھانے اور دیر انداز کیا کہ اس کھانا کھاتے کی وجہ سے تودر لوگ عیسائی دین سے عرت کر گئے" (دیکھو ریورنڈ پادری صاحب)

صیغہ چوں کہ اس امر کے لئے یہاں تک کہ وہ اس صاحب بنی گناہ سے ہی پراگش جلدی
 صغیرہ میں لکھتے ہیں۔ یہ پیشوایان دین عیسوی ایسے کا ذہن اور ہر گوارہ بکاس
 لگتے اور جوئی اگر مستحق و کلمتے تھے۔ اور ان سب امور سے بڑھ کر یہاں تک کہ ان
 لوگوں نے امور مذہبی میں ایسی تساہل اور غفلت اختیار کی تھی کہ انعامی جو ب
 ہر نام ہو گیا تھا۔ اور مزید، اسی پانچویں صدی میں ایک فلاسفرہ عورت
 پیدائش نام **۱۶۱۱** عیسوی میں اس کی اس جرم میں کہ قتل مغربی بھلائی تہیہ
 پادری سزل کے سریدوں کی فوج نے اس کے خدا کے بائبل حکم کے مطابق
 ذروت پلے، جبکہ وہ اپنے لکھنے کے کام میں تھی۔ روم پر سے ٹھیکہ اسکندر یہ
 کے تعلیم نشان گریا میں لے گئے۔ اول ٹھیکہ کیا پھر گرا دیا۔ اور اس کے بدن کو
 صدق کے ٹکڑوں سے کاٹا پھر جلا دیا۔ دیکھو (روٹ آف کرشچانی مینزہ
 پیراگراف ۳) اشارل میں نے مسکن کے درمیان فوج بھیج کر بذریعہ آگ اور
 نواد کے اس قوم کو عیسائی کیا۔ جن کو پادری اور راہب لوگ صرف اپدیش سے
 کرستان دیکھ کر کیوں نہ انہوں نے اپنی کوشش جبر اور دھمکی کے بغیر کی۔ دیکھو
 (موسم کی اگلی نری کل ہسٹری یعنی دینی تواریخ صفحہ ۱۷)۔

پھر لکھا ہے۔ شاکس لوگوں نے جب ترقی کی توان میں سے حید عیسائی دین سے
 کافر ہو گئے جن میں سے آخر ایک گاؤں کہیں راہب سٹنڈن میں شب کی کول
 میں رہاں تک کوڑوں سے مارا گیا کہ اس نے اپنے نوٹسے جلاوٹے "اسی واسطے
 مارا گیا تھا" (دیکھو صفحہ ۱۷۰ روٹ آف کرشچانی)

"بوجھل عیسائی دین کا درخت مغرب میں لایا اس سے مشرق میں بھی بارور ہوا
 چنانچہ آرمینیا میں بھی پورا پادشاہ کے حکم سے پالی شی ان کلر کے مذہب کے
 ایک لاکھ آدمی پیر سے گئے۔ ان کا مال ضبط کیا گیا اور وہ خود انہوں کے عذاب
 میں پیر سے گئے۔" ہم صاحب اپنی تواریخ میں مدلل ایجنز میں لکھتے ہیں۔ یہ خود عیسائی
 دین لاکھ کروڑوں کے چمادیں مارے گئے۔"

دسویں صدی اس صدی میں نارمن۔ پولینڈ۔ روس۔ ڈنمارک۔ ناروے

ان سب کے عیسائی دین اختیار کیا۔
 لیکن لوگوں نے ایک بہت سدا اثر اقلیت زمین کا مانگ تھا۔ جس کے عوض میں دین
 عیسوی اختیار کیا اور نوٹوں والوں نے اس سبب کہ کافروں کے خلاف بڑے سخت
 قانون بادشاہ نے بنائے۔ اس ور کے مائے پورا نادین چھوڑ کر جدید مذہب عی
 اختیار کیا۔ ناروے اور ڈنمارک والوں نے ایک سخت سخت کے بعد عیسائی دین
 قبول کر کے جان بیا لی۔ درخت پر تنگ کئے جاتے۔"

۹۹۰ء میں روم میں قتل ہو گیا ایک نہر میں ڈبی ام کا بھجن گایا گیا اور پھر
 عیسائی کے مپاسی تختوں پر سے اٹھ کر شہر کے کوچوں۔ گیلوں میں گئے اور ہر جی سے
 آدمی۔ عورتیں لوگوں کو قتل کیا۔

اس کے بعد دوسری صدی میں بی بی رانی رئیس شہر خود ہی جینس کا فتح ہوا
 اور کرینڈ میں آوا سے ۸۰ ہزار آدمی ہلاک سال کی حکومت میں قتل کئے
 "نیل کی ہسٹری میں لکھا ہے۔ کہ ایک سال میں آٹھ ہزار آدمی جلائے گئے
 اور جب ہولناٹ لوگوں پر حملہ ہوا اور اس میں جو وہ سو آدمی قتل ہوئے۔ بادشا
 اپنے محل کی کھڑکی سے جھانکے ہوئے لوگوں پر گویاں مارتا تھا کہ اگر میں تجھ
 قتل یا م کا بچا۔ اور خاٹالوں کا نشان صلیب کا تمہ تھا۔ نہ تو پوب کر گری ہیز
 نے اسی جہاد کی یاد گاری میں بنوایا تھا۔"

۱۲۸۱ء آگست ۱۵ء میں سینٹ ہلدا تھا لی ہاٹل بھی اسی جرم میں ہوا
 ۱۲۸۵ء میں پروٹسٹنٹ لوگوں پر دین کیننگٹن کے لئے حکم کیا۔ جنہیں کوئی بدلی سی
 نہ رہی جو دین کے قبول کر لے میں انہوں نے مذکی جو۔ انہوں نے اپنے مخالفوں کو
 باندھ کر شہر میں رکھا۔ اور اسی حالت میں ٹوٹی (نیل) سے لکے جان میں یہاں
 ایک شہر آبادی تھی کہ اس کے ہمارے ایک قتل ماری گئی اور انہوں اسی حالت میں
 رہن کا قتل ہوئے کا اقبال کیا۔ بعضوں کو بائبل ٹھکار دیا۔ اور ہزار باطرح کی
 بجزتی کر کے ان کے سر سے یاؤں تک میں رسوئیاں (چاروں طرف ٹھونک دیں اور
 یا تو سے اٹھا آہستہ آہستہ کاٹا اور گرم چٹوں سے ان کی ناکیں کھینچی۔ اور ان
 کو کول کے اندر گھسیٹتے تھے یہاں تک کہ انہوں نے زمین کا قتلک دین منظور
 کیا۔ یا کہ بعضوں کو خوفناک چٹینی مارنے اور خدا کے واسطے ڈالنے سے مجبور کر
 دیا اور بعضوں کے ہاتھوں اور یاؤں کے ناخن جبراً لگاوا گئے۔ جس سے پیش
 بڑا درد ہوا ہو گا۔ بعضوں کے باؤں جلاوٹے۔ بعضوں کے جسموں کو دھکے
 سے اس قدر دھونکا کہ وہ بیٹھ جانے پر تیار ہو گئے۔ اگر اس طرح پر بھی وہ دین
 چھوٹے پر راضی نہ ہوتے تو ان کو خاک و بد بود اور جلیوں میں بند کیا گیا نہ جان
 انہر خوب ہر جیاں کی جاتی تھیں اور بعضی جگہ انہوں نے پاپ اور غارتوں
 کو چار پائی پر باندھا۔ اور انہی آنکھوں کے سامنے انکی جو روا اور لڑکیوں کے
 ساتھ حرام کیا۔ (دیکھو نکل کی ہسٹری)

عورتوں پر غارتگر سخت ظلم کئے گئے وہ ایسے گندے ظلم میں جہاں گندہ دین کوئی
 گندہ مفر بھی خیال نہیں کر سکتا۔ گریہ سب صرف اسی واسطے کیا کہ وہ زمین بھیا
 ہو جا دیں۔ اب عظیم اس کیولی نس چند مشاہدوں کے سبب سے ۱۲۸۵ء میں
 جلا گیا۔

جان ہنس ۱۲۸۵ء میں جلا گیا
 جیروم مشہور معروف مورخ ۱۲۸۵ء
 سوان اور اردو لارہب چند برائیاں ۱۲۸۵ء
 دور کرنے کے سبب

۱۲۸۵ء میں
 دسے فی فی کی زبان لگوائی گئی اور ٹوٹوں میں ۱۲۸۵ء میں
 پادری کلون کے قتل سے سے سرزدی شہر شہر کے خلاف ہونے کے سبب
 اور کرواٹ تمام کر سچائی کے خلاف ہونے کے سبب سرگھر رہینڈ میں
 جلائے گئے۔

جیرو ٹسٹنٹ لوگ ایڈورڈ شہزاد کے عہد میں نور اور نور سے تیار جی شہر
 کرین کو حکم ہو کر پراٹسٹنٹ کے خلاف لوگوں کی تحریقات کرو جس نتیجہ کے سبب
 جان پورا در دین پیرس انگلینڈ میں زندہ جلائے گئے۔
 ملکہ ہسٹری کے وقت میں پیر روم کی قتلک نے زور پا کر پراٹسٹنٹ کے ہلاک
 زندہ جلائے۔

ملکہ اور جھ کے وقت میں پروٹسٹنٹ لوگ غالب آئے تو انہوں نے ۱۲۸۵ء میں
 حاسب۔ جان ڈو مورٹ لکھتے ہیں کہ دسویں صدی میں جان گلیڈان اور چارڈٹس سمیت مذہب میں برہمت
 نعرہ دے گئے اور ۱۲۸۵ء میں پاپس کو ہم کلچر جہاں گریٹنگ اور کٹس۔ سوتول مار جی
 حروں اور جان ہم حکم سحر شہر ہر دین بائبل رو گئے یہاں سے یائی اور اسکی لاسرٹ میر
 کی گئی۔ اور باقی ملک سے کال دئے گئے۔ صفحہ ۱۴۰

سے کروڑوں سال پہلے موجود تھے اپنا کاروبار کرنے اور مرتے تھے یہ خطاب
ابو البشر حضرت آدم کے لئے زیبا ہو) ابک ایسے درخت کے پھل کھانے سے
خود بچنے میں خوشنما کھانے کے لائق دانش بخش بنا آج کر کے خود اور نیز ساری
شیطان نامہ راہبر وادی برآمدہ کی۔ کہو کر لکھا ہے ”خداوند خدا نے سائب
شیطان اور عورت کو انی نسل کے درمیان دشمنی ڈالی“ (پیدائش ۱۲۰)۔
میں نے خداوند تو نے ہی ساری چیزیں پیدا کیں اور وہ تیری ہی مرضی سے ہیں
(مکاشفات ۱۲)۔ ”جب شیطان نے اپنی دعا بازی سے خود کو کھٹکا (قریبان ۱۲)
کہو کر لکھا ہے ”جب شیطان نے والافرب دینے والا دونوں آدمی دھماکا دیا۔ کہو کہیں وہ
کہو کہ تو نے خدا کے دلوں سے دانش کو کھینچا۔ (ابوب ۱۲)۔
اور کبریاں خدا اقامت و مطلق نے جس نے سب کچھ ایسے ہاتھ رکھا سے حضرت آدم
سے اس یا فرما کر فراموشی جو مواخذہ کیا اور نہ صرف حضرت آدم سے بلکہ ہم سب سے
اب حضرت فریاضی نماز کیا نصورہ صرف بہ کہ بموجب تعلیم انجیل حضرت آدم کی لاؤ
کئے جاتے ہیں۔ واہ او کیا روشن الصاف سے اور شان ایزدی کو یہی شایان
کہ خود ہی لوگوں کو بہکا دے جیتا کہ لکھا ہے ”خدا نے ایک بحر و روح ان کے
دوران ڈالی ہے“ (یسعیہ ۱۲)۔ ”خدا نے انی ملک اور حکم کے
لوگوں کے درمیان روح خدا کو بھیجا“ (قاضی ۱۲)۔ ”خدا نے اس کو دانش سے
محروم کیا“ (ابوب ۱۲)۔ ”خدا نے تم پر ساری روح کو غالب کیا اور غمہاری
انکھیں موڑ دیں“ (یسعیہ ۲۹)۔ ”خدا کی سائنس قوموں کے منہ میں لگام
بیکر کر نہیں کرے“ (یسعیہ ۳۲)۔ ”اس نے ان کی آنکھیں
بند کی ہیں پست و کجی نہیں۔ اور ان کے دل بھی سوکے سمجھتے نہیں۔“
(یسعیہ ۳۳) مطبوعہ مشہور۔

چنانچہ لکھا ہے ”کہ خداوند نے آج تک انہیں اُگھنے والی روح اور ایسی
انکھیں نہ دیکھیں اور ایسے کان نہ شنیں دی ہیں۔“ (رمیول گا ۱۱)۔
اور پھر خود ہی برسر حساب آئے اور یہی عین محبت و عدل کہنا ہے خدا کیسے فرما
توسوئے کہ انسان ضعیف البنان طاقت خداوندی کا کیہ کمر معاہدہ کر سکتا ہے اور
جب وہ جبر کام کرنے پر آمادہ کرے یا اجازت دے جیسا کہ (خرمیل ۱۲) نسخہ
۱۸۶۷ء سے ظاہر ہے کہ خدا نے اہل اسیرائیل کو بت پرستی کی ترغیب اور راجا
دی لوگوں اس سے انحراف کرے اور جبر حکم الہی یا مرضی الہی کی فرمانبرداری کرے
اگر وہ الہا مستوجب عفو ہو تو اس سے کون برتری کی امید کرے اور کون
اس سے کسی کو امید تہجدی کی نہ رکھتی جانتے۔ کیونکہ وہ بالکل خود بخود بخود
اپنی مرضی اور اختیار کو نافذ کرتا ہے اور کسی کی خواہش یا اعمال یا فوال مطلق
توجہ نہیں کرتا۔ ”پس وہ چہر چاہے جسے رحم کرتا ہے اور جسے جانتا ہے سخت
کرتا ہے۔“ (رمیول گا ۱۲) (خروج ۲۰)۔

ہم نہیں سمجھتے کہ ایسے خود مختار اور خودی خدا کو کون محبت اور عدل کہہ سکتا ہو
کہ سکتا ہے جیسا بائبل میں داؤد نبی نے کہا ہے ”داؤد نے جب اس فرستہ کو
جو لوگوں کو ماننا تھا خداوند سے کہا تھا تو میں نے کیا۔ اور بڑی بچہ سے ہوئی
پھر ان بھڑوں کا کیا قصور ہے۔“ (سموئیل ۲۰)۔
کیا پندرہ صدر عیالوں سے ذرا بھی محبت اور عدل کی توقع ہے ہرگز نہیں
کسی نے کیا اور کسی کو پکڑ لیا اور کہنے لگے کہ واہ ہم نے تمہارے لئے پکا لگا لگا یا
اور لگا لگا بھی ہر شخص کو نجات نہیں بخشی بلکہ صرف انہیں کو جو جن عقیدت و اقرار

تقسیم ہے۔ آج کل کی روحوں کی ایسی کہانیاں ہیں اعتبار رکھتے ہیں جو کہ فریخت
قصد کی طرح احتمال سے بعید ہے۔ اس لئے جہاں تک کہ حقائق سے ہو سکتا
ہے۔ میں کہتا ہوں۔ کہ میرے پاس کوئی وجہ نہیں کہ جن سے یہ ثابت ہو سکے۔ کہ
ان تبدیل ہونے والے ذیلوں کی سستی نہیں دین انکار کر سکتا ہوں۔ کہ صرف
تمام رومن کیتھک چرچ ہی ہیں۔ بلکہ بہت مشہور و معروف نہیں کافر دینے جن
کو دین صاحب کافر کہتے ہیں اس بات میں ایمان داری اور مصیبت سے اعتبار
کرتے ہیں۔ کہ ایسے دیوبند کی کام کرنے والی طاقت اس مسئلہ میں بھی بڑے زور
سے ہے پھر تمام جیسا کہ ایک بک بک کر رہتا ہے کہ ”ہر انی بلٹی زندگی کی اوی ہے
اور نچو کہ معلوم ہوتا ہے کہ یہ ان جانور میں سے ایک ہے کہ جہاں اعتبار اور
کا وہ اصول جسکو میں نے بیان کیا پورا زور رکھتا ہے پس پورا انی اور سچی بھوت
روما کی بجائی کے لئے بہت سارے (کسی سبب سے سارے نہیں) کو انہوں
کے لئے تنظیم کے ساتھ بھی میں خیال رکھتا ہوں کہ ان کی اس خالص معاملہ
میں شہادت ان کے نتیجہ نکالنے کے اس قدر بخور ٹھی ہے کہ ہنسی آتی ہے۔
جو کچھ کہہ جا چکا ہے۔ اس کے پیچھے میں کوئی خیال نہیں کرتا۔ کہ کوئی لائق
آدمی اگر وہ خفا ہو تو مجھ پر خداوند اور اس کے حواریوں کے برخلاف کہنے
کے سبب تھکت نکلیں۔ اگر میں دوبارہ اس بات کو کہوں کہ میں تمام گنہگاروں
کے قصہ میں اعتبار نہیں رکھتا۔ لیکن اگر وہ سارا قعد اعتبار کے لائق نہیں
ہے تو اور تمام بھوتوں کی بکڑوں کے قصوں کی نسبت شک پر جانا ہے۔ اور
اگر بھوتوں کی پکڑا نہیں دشواس جو کہ انتہائی عیسائی مذہب کی بنیاد ہے۔ بل
حیا وے۔ تو اس حالت میں انجیلوں کے غیب (پیشگوئی) کیندہ دنیا کی باطن
ما تصدیق تہادت کے واسطے کیا کہنا سوگا“ (رسالہ ناشی سنجری انگریزی
مطبوعہ لندن فروری ۱۹۰۷ء صفحہ ۱۷ سے ۱۸ تک) +

چونخا باب

بائبل کا خدا نہ حیم نہ عادل بلکہ ظالم ہے

ایک شخص پادری کٹر کٹر کٹر جی نے اپنے رسالہ نمبر ۳۰ میں پریشور کے پروردگار
کی بابت جو عجیب و غریب دیکھے ہیں ان کی بابت جس کا جواب ہم نے صد اہمیت اصول تعلیم
آریہ سماج نمبر ۱۰ میں دیا اور بائبل کے خدا کی میری نظم اور نامنصفی بھی بقدر
ظاہر کر دی تھی مگر اب ہم اس رسالہ کے تحت مت دین میں بائبل کی بابت اسی مسئلہ
رکنا حقد لکھنا چاہتے ہیں +

پادری صاحبان! کیا آپ لوگوں نے کبھی سوچا بھی کہ اس مسئلہ پر عیسائی
مذہب کی کیا تعلیم ہے +
اور انصاف کی حقیقت ملاحظہ فرمائیے جسکے پورے کرنے کو بقول عیسائیوں کے خدا
نے اپنے اکلوتے بیٹے کو جو اکل بین باپ تھا ایہ تھا کہ ابوالبشر آدم کو زائر ملک علم
نسل والا انسان کی نظیروں میں جس سے ثابت ہوتا ہے کہ انسانی پیدائش ان کے
نہیں بلکہ ہوتے ہیں مختلفہ اشخاص سے ہوئی۔ اور انسان حضرت آدم کے وجود
نے پادری صاحب کے ہاتھوں کی ہوتی ہے ہرگز نہ بلکہ جو انی شائع کئے ہیں۔ جگانام
صد اہمیت اصول تعلیم آریہ سماج و تعصب پادریوں کی باطنی کاملاً ہے +

یہ ہے کہ میرے دلوں کو نکالنے کے واسطے کہ وہ کفار پر چڑھ سکے اور
 ان کا گناہوں سے بھی زیادہ عقاب دے دے یہ وہ خوش فائدہ اس خیریت کا جو زمانہ کاری
 میں پچھلے کی جتنی ہے۔ کہ جس کے اخلاقی طور پر بڑے بڑے رشتے ہیں۔ جسکی بابت
 اگر اندرونی تہذیب و تہذیب جڑا رہا ہو تو یہ کہ اس کا تعلق تھا کہ مسیح کی تعلیم کا بار بھاری
 نوشتہ۔ مگر حج ریمو کے میری سے کہتے ہیں کہ بہت ساری پڑائی تحریریں یوحنا
 سے پہلے تک داخل نہیں کرتی ہیں۔ اب کوئی عقل والا آدمی اپنے آپ کو سوال
 پوچھتا ہے کہ اس کے جب تفریق یہ فیصلہ ہو گیا کہ کیا عہد نامہ کیا ہے اور چوتھی اور
 پانچویں صدی سے پہلے بھی محرف لوگوں میں اس قدر دہری اور بدعت تھا۔ کہ وہ اس قسم
 کی تفریقیں اور ملاوٹیں رکھے۔ پس انہوں نے کیا کچھ کیا ہو گا جبکہ کسی شخص کو سوال
 پیدا ہو جس نے اس کے کہ کائنات یعنی اصلی انجیل کس کو سمجھا جاوے جبکہ زمانہ
 روایت پر ابھی تک کس نہیں ہو سکتی تھی ان لکھی ہوئی باتوں سے زیادہ میں قیمت
 سمجھتی باقی تھی جو پہلی صدی کے آخری حصہ میں موجود تھیں یا دوسرا خیال اس پر
 کرنے پر اگر وہ شخص جنہوں نے کہیں اس میں وہ اکمل داخل نہیں ہو چکے ہوں گی
 بجائی میں انکی بابت آہستہ آہستہ فیصلہ کیا۔ وہ ان پرانی تحریروں کی اتنی بے انتہا
 نہیں تھے جو کہ ہمارے پاس موجود ہیں یا اگر وہ تھیں۔ تو ان کی تہذیب کو دیکھا
 لیکن نہ مانا متفقوں کی حیثیت میں ان کی بابت کا کیا اندازہ ہو سکتا ہے وہ لوگ
 تھے عیسائیوں کی پاک کتاب کی کڑا وادہ تحقیقات پر اعتراض کرتے ہیں۔ چوں کہ
 ہیں۔ کہ جو کچھ کہہ وہ ہیں اسی کڑا وادہ تحقیقات کے سبب سے ہیں جب تک الہام کے
 مقتدر اس بات کے کہنے کے لئے تیار نہ ہوں کہ بہت سارے معجزہ یا دہری
 بہت ساری صدیوں میں غلطیوں سے بچے ہیں۔ کیونکہ اگر ہم اس بات کو بھی قبول
 کر لیں۔ کہ اس زمانہ کی چند ایک کتابیں الہامی تھیں تو وہ بے ہتھوں میں سے ہوتی
 ہی تھیں اور ان لوگوں کو جنہوں نے کتب کی کتابیں انتخاب کیں صرف تحقیق ہی چھوڑ
 پائے جب تک کہ وہ الہامی نہ ہوں اور اس شہادت سے جو کہ وہ اپنے عقلی
 زندگی بابت چھوڑ گئے ہیں بالکل نا تحقیقات کرنے والے تھے تھے۔ جب کوئی شخص
 خیال کرتا ہے کہ ایسے نادر سوال ایسے شخصوں کے ہاتھ میں پڑے۔ جیسے کہ
 اب اس میں اس کا کہ مشہور انکسور کے قصہ میں اعتقاد تھا۔ اور اگر کسی نے اس کو بھائی
 دیا۔ کہ جو کہ اس نے صرف جارا انجیلوں کے واسطے دیں۔ اور ایسے شامت
 (سادہ) مسند جب ٹولی ان جس نے کہا کہ میں اعتبار کرتا ہوں۔ وہ کہ نہ کہ
 ہے انجیل بر سے کہ تو وہ انتخاب جس سے ہمارا شاہد نامہ بناؤ اسے ظاہر اس میں
 والی باتوں سے اس قدر بری ہے جس قدر کہ وہ اب اگر فارغ لیتے وہ انجیلیں جو نئے
 عہد نامہ میں داخل نہیں کی گئی ہیں (والی انجیلیں کی حقیقت اسی لایق ہیں۔ کہ
 وہ اب اگر کہیں ہوں۔ مگر آدمی شک کر سکتا ہے کہ ذرا زیادہ تحقیقات اُن کیا کرتی کو

انسان متشکیک کہ اسے سبب و سبب کی کتابوں کے انتخاب کی بابت ایک عجیب و
 غریب کہ نہ میری ہم بلکہ شک صاحبہ تحریر کرتی ہیں۔ کہ جب بہت سی انجیلیں دو
 ہزار سے زیادہ تھیں (میں نے یہ کہیں تو کو پہلے مابین نے ان کے الہامی و غیر
 الہامی ہونے کے تیر کے لئے یہ قصہ کہہ کر گرا میں میرے کہنے کے کل کتابیں گڑ
 کر کے کہ وہی جائیں اور تمام شب دس طرف سے دما کرتے کہ اسے چھوڑ دو
 کہ میں الہامی میں وہ میرا ہر جگہ جائیں اور میرا الہامی میں وہ شیے پڑی رہ
 جائیں چاہئے اسی کے سوا کوئی اور نہیں ہے۔

بہت بڑھا دیتی ہے۔ اس جگہ ایک صریح اعتراض پیدا ہوتا ہے جس پر تو جواب دیتی
 چاہئے یہ کہ کیا سکتا ہے کہ تحقیقات شک اس درجہ پر جہاں تک کہ لیا جاسکے ہیں تو انکی
 طور پر یہ تو بہت کم ہے کہ اگر ہمیں کسی پرانے یا نئے متون پر یا نکل اعتبار نہیں کرنا
 ہے کیونکہ اس نے ایک عجوبے معاملہ کو سچا قبول کر لیا ہے تو ہرگز ہوگا۔ کہ ہم
 تو انکی طرف بالکل توجہ نہ کریں۔ یہ کہ کیا سکتا ہے اور بہت ہی انصاف سے کہ
 ان کی آواز کی لایق ان شال میں کم اعتبار کے لایق نہیں ہے۔ کیونکہ مسٹر ایٹ
 وی ٹرنسلیشن آندی نے سٹارٹس مارسی لیٹس اس ہال میں صد سے زیادہ
 اعتبار کی عجیب حالت عقل سلیم کی اور ساتھ اس کے آٹھویں حکم کی تعظیم کی کی
 ظاہر ہوتی ہے۔ با اس رسالہ کے آخری طرے اگر ہم کچھ نہ جاویں۔ تو یقیناً
 اس لایق خیریت میں سٹارٹس کہیں کو اس میں دوسرے کے بقیہ امتحان کی ہاتھ لگانے
 کے سبب سے جن کو کہ اس نے ایسا معلوم ہوتا ہے۔ کہ بغیر جان بوجھ کے بنائی
 ہے۔ بالکل ناقابل اعتبار نہیں سمجھنا چاہئے۔ یہ تو بالکل ٹھیک ہے مجھے ڈر ہے
 کہ کوئی آدمی زندہ نہیں جس کی شہادت قبول کی جاوے۔ اگر پہلے شرط یہ ہو کہ
 اس نے کوئی کہانی نہیں بنائی۔ اور نہ مشہور کی۔ ہم سب کے دلوں میں چھوٹی چھوٹی
 ایسی موجود ہیں۔ جیسا کہ ایک چٹان پر چھوٹے داغ ہوتے ہیں۔ جیسا کہ چھوٹی چھوٹی
 گھاس پیدا ہو سکتی ہے جہاں کہ کوئی لکھانے کا بیج پڑ جاوے۔ وہاں ضرور کچھ
 نہ کچھ پیدا ہو جائے چوں کہ لایق بغیر اس مات کے کہ ہماری سچائی یا صفائی کو اور حالت
 میں کچھ بھی تاثیر رکھے۔ نہ تو اس کا علم تھا۔ کہ وہ ایک دفعہ کو بیان نہیں
 کر سکتا تھا۔ بغیر اس کے کہ جیسا کہ اس نے خود کہا کہ جب تک میں اس کو نئی ٹوپی
 اور سوئی نہ دیدوں۔ ہم میں سے بہتوں کا سوا اس طرح سے ہی فرق ہے ہم دانت
 نہیں ہیں کہ یہ کہانی بنانے والی طاقت بغیر ہمارے علم کے اپنا اثر کار کر دیتی ہے
 مگر یہ بھی بالکل سچ ہے کہ یہ قصہ کہانی بنانے والی طاقت ہر ایک شخص میں برابر
 نیز نہیں ہوتی نہ ایک ہی دل کی ہر حالتوں اور سرائیک حصوں میں ڈبو ڈھو
 درحقیقت اس قصہ بنانے والی طاقت کا اس قدر مغلوب نہیں تھا جس قدر کہ دے
 رے مل پیدا کہ چند ایک نئے مورخ جن کا نام لیا جاسکتا ہے اور وہ درجہ تک
 بڑا آدمی آدمی ہی اگر اس نے پانچ پونڈ دیتے ہوں کبھی یہ خیال نہیں کرتا۔ کہ مجھے
 ستودہ ہیں۔ معمولی عقل کا اصول تو یہ ہے کہ ایسے گواہیوں سے۔ حاکمات میں
 اعتبار کرنا چاہئے۔ جس میں اس کی خود غرضی یا اس کی آواز کی یا اس کے حسب
 اس عجیب کی محبت جو کہ تنہا انسانوں میں حضور ہی بہت موجود رہتی ہے۔ بہت
 زور سے موجود نہ ہوں۔ اور اگر وہ ہوں تو اس وقت اتنی تصدیقی شہادت کا کیا
 جتنی کہ وہ چیز جس کی شہادت دی گئی ہے احتمال کے برخلاف ہو۔ گئیہ یوں کے
 قصہ پر بغیر دلیل کے میں شک نہیں ہوں اگر میں بہ کون کو ان دیوں کی منشی جو
 کہ انسان سے سو رہیں میں اس طرح لائے جاسکتے ہیں۔ احتمال ہے پرانی
 بانی کے برخلاف ہے

میں میں قبول کرتا ہوں کہ میرے پاس کوئی اسے پر ایسا ہی بیٹے کی اعتراض
 نہیں ہے مگر یہی ایسی ہیں جسکی کہانی کی ای اور مرگی کی ای جو سورہ
 آدمیوں میں اور آدمیوں سے سورہ میں لائی جاسکتی ہیں اور جو دوسرے بہت
 شیطانی اور منکشف تاثیر پیدا کرتی ہیں۔ ممکن ہے کہ روحانی چیزیں بھی ایسی سورہ
 ہوں کہ اس طرح سے تبدیل ہو سکیں اور جن کی تاثیر عہد کمال میں سافہ
 میں یہ بھی کہ کوئی سورہ بہت ہی سے آدمی تبدیل ہے۔ اسطرح سے ہی رہی ہے

اس جو آسمان ہی ثابت نہیں ہوتا تو تمام عیسائی اور بھی سنت ٹھہرے میں ہیں سے
دو دہائیوں دور رس گئے نہ پایا ملی درام ۶

مشہور و معروف فاضل مسرہوم صاحب مجرات کی بابت فرماتے ہیں :-
معجزہ تو انین قدرت کی سنگت کی ہے۔ اور چونکہ ان قوانین کو ایک ستائیم اور غیر متبدل
مقررہ ملے قائم کیا ہے۔ میں اس حقیقت کی واقعی غایت ہی سے معجزہ کے ثبات
ثبوت ایسا کامل ہے۔ جیسا کہ بالامکال تجربہ سے کوئی دلیل متصور ہو سکتی ہے
اب انیسویں ہم انگلستان کے لئے نظیر فاضل اور سائنس کے علامہ اجمل
پروفیسر کسلی صاحب کی اسے درج کرتے ہیں جو انہوں نے سموات انجیلیوں
اور خاکسگنجیات انجیلی کی نسبت ظاہر کی ہے +

پروفیسر کسلی صاحب فرماتے ہیں :- دوسری انجیل مرقس میں ایک یہاں
پتا ہوں جسکی شہادت ظاہری طور پر اسی قدر ہے۔ جس قدر کسی اور واقع کی
جو اس تاریخ میں ہیں۔ بیشہ و دیووں یا جھوٹوں کا نفع ہے جو ایک آدمی سے
نکالے گئے تھے۔ اور جن کو حکم یا احارت دی گئی تھی۔ کہ وہ ایک سوروں کے
گٹھے میں داخل ہو جاویں۔ جس سے گڈریوں یعنی سوروں کے غریب اور فقیر
مالکوں کو بہت نقصان پہنچا۔ اس میں کچھ شک نہیں ہو سکتا۔ کہ راوی بڑھنے
والوں پر یہ ظاہر کرنا چاہتا ہے۔ کہ اس کا بیوقوف ہے۔ کہ یہ نکالنا اور داخل
کرنا یسوع ناسری کی طرف سے ہوا۔ کہ بات اور کام سے یسوع نے اس
بیوقوف پر زور دیا۔ اور کوئی قانونی یا اخلاقی اعتراض اس کے دل میں پیدا
نہ ہو سکا۔

بر خلاف اس کے جو کچھ میں قرآن مجید اور بیجا لوجی کی بات مانا ہوں اس سے مجھے
یقین کرنا پڑتا ہے۔ کہ وہ واقعات جو دیووں کی پکڑ سے منسوب کئے جاتے ہیں وہ
ایسے قدرتی ہیں جیسے کہ جیسا کہ مرض اور جو کچھ کہیں ان تھرا بالوجی یعنی منہ
و تو ان کی بابت جانتا ہوں وہ علم یقین مجھ میں پیدا کرتا ہے۔ کہ دیووں اور ان
کی تھرا کا تواس پورا نئے جہالت کے زمانہ کے توحات باطل میں سے بقیہ جہالت
ہے۔ اور اس وقت میں اس کا رواج معمولی تعلیم عقل اور صاحب اسے کے
آدمیوں کے خیالات سے محکوس نسبت رکھتا ہے (یعنی جوں جوں علم عقل و
رہنے لوگوں کی بڑھتی جاتی ہے یہ خیالات کمزور ہوتے جاتے ہیں) +

اور جو کچھ مجھے قانون اور انصاف کی بابت معلوم ہے۔ مجھے یقین دلاتا ہے کہ
اور شخصوں کی ملکیت کو جو جو ضائع کرنا ایک بڑے غور کی بد معاشی ہے تو اسے
اور خاص کر ہندوؤں سولہویں اور سترہویں صدی کی تاریخ کا مطالعہ مبر سے
دل میں کچھ بھی شک باقی نہیں رہتا۔ کہ یہ بڑے اور بھت و دبا کی سچائی میں
بیوقوف اور رومن کی تھک اور ریر و سٹنٹ لوگوں نے اس باب اور دیگر بیشمار
فقروں پر جوئے اور پرتائے عہد ناموں میں پائے جاتے ہیں۔ بشک طور پر
معی کیا۔ اس بیوقوف نے بہت سی خوفناک تکلیفیں اٹھا کیں بے گاہ آدمیوں
مخورتوں۔ بچوں کو عدا لتی حکم سے قتل کر دیا۔ جو عیسا بچوں اور پادریوں کے خاص
مغربی دو اب سے وقوع میں آئے اور جیکہ میں خیال کر رہا ہوں۔ کہ ایسے موقع
پر ایک سیدھے سادے بیان کی تحریر کہ بھوت و دبا اور کیرٹھین بشواس ایک
شیئو شرات کی بات ہے۔ مثال کے طور پر طویل در و کونا من کو ذوقی
میں اس خیال کو ایسا بیان صرف عام غلطی کی پیروی کے لئے نہیں لکھا گیا۔
ایک بیوقوف کرنے والا مجھ کر در کرنے کو تیار ہوں +

”اے ناپاک روح تو آدمی میں سے نکل آ۔ یہ الفاظ ہیں جو یسوع سے منسوب
کئے گئے ہیں مرقس کی انجیل باب ۵۔ آیت ۸)۔

اگر میں بہکوں جیسے کہ مجھ کو کہنے میں کوئی دیر نہیں ہے کہ میں ناپاک روحوں
کی ہستی اور لحاظ اس کے انسانوں سے ان کے باہر نکلنے کی امکان پر بالکل اعتبار
نہیں رکھتا۔ میں خیال کرتا ہوں کہ ڈاکٹر واک مجھ کو کہتا ہے کہ میں اسے نہ دیکھتا
کی شہادت کو ذوقی نہیں سمجھتا۔ لیکن اگر یہ الفاظ ان حقیقت استعمال کئے گئے تھے
تو یقین کرنے والوں میں سے بہت ہو سکتا آدمی بھی اس بات کے کہنے کے لئے
مشکل سے دلبری کر لیا کہ یہ الفاظ ان چیزوں میں بے اعتباری سے مطابقت
رکھتے ہیں۔ جیسا کہ عالم اور منصف مزاج اور ایماندار ڈاکٹر الگوڈر پیلک سائیکو
بڈیا میں۔ ڈی۔ مونی لیکس آرٹیکل برائڈ پوریل نوٹ میں کہتے ہیں۔ ”میں نے کم
ہمارا خداوند اور اس کے حواریوں کو ایک راست باز آدمی ماننا چاہئے۔ اگرچہ
سچی تقریر کی ضروریات میں سے یہ نہیں ہے کہ لفظوں کو ہدایت اور صرف ان کے
انے لوجی معنوں میں استعمال کرنا چاہئے۔ مگر یہ ضروری ہے کہ وہ اس طور پر
استعمال نہ کئے جاویں۔ کہ جن سے وہ معنی نکلیں جن کو منظم جو مانا سمجھتا ہے۔ اس
لئے اگرچہ ہمارا خداوند اور اس کے حواری پچھو عیوہ کے الفاظ کو چند ایک
بیماریوں کی نسبت معمولی الفاظ کے طور پر استعمال کر سکتے تھے۔ بغیر اس بات
پر یقین کرنے کے کہ اس قسم کے طریقہ اظہار کی جڑھ میں تھے۔ مگر وہ بھوتوں
کا آدمیوں میں داخل ہونا یا ان سے باہر نکالنا انہیں کر سکتے۔ جب تک کہ
وہ اس امر کو تسلیم نہ کریں۔ کہ آدمی و حقیقت دیووں سے پکڑے جاتے
ہیں۔ اس لئے اگر ان کا یہ یقین نہیں تھا۔ تو وہ راست باز آدمیوں کی طرح
نہیں لوئے۔“ (دیکھو پیلک سائیکو سید یا حلد اصغر ۴۴ کا نوٹ) +

یقیناً جس پر ہم بحث کر رہے ہیں صرف دوسری انجیل کی شہادت پر ہی مبنی نہیں
ہے تیسری انجیل دوسری کو تصدیق کرتی ہے ختم و صفا ناپاک روحوں کو آدمی سے باہر
نکالنے کے حکم کے معاملہ میں اور اگرچہ پہلی انجیل یا تو اسی قصہ کو مختلف سیرایہ میں
بیان کرتی ہے۔ یا اسی قسم کا اور قصہ بیان کرتی ہے مگر ضروری فقرہ اس میں بھی
درج ہے۔ ”اگر تو ہم کو باہر نکالتا ہے تو سوروں کے گٹھے میں ہم کو بیچ دے۔“
اور اس لئے ان کو کہا۔ کہ جاؤ کہ متی ۱۷ +

اگر تینوں انجیلوں کی شہادت ایک ایسے معاملہ میں تمام عقل شک کے رفع
کرنے کو فی الحقیقت کافی ہے کہ جو کہ عملی اور علمی طور پر بہت وزن رکھتا ہے۔ اور
جس میں یقین یا بے یقینی آدمیوں کی زندگی اور ان کا دوسرے آدمیوں سے
برتاؤ پر بڑی سنجیدگی سے اثر رکھتی ہے۔ تب میں اس بات کے یقین کر سکتا ہوں
مجبور ہوں کہ یسوع نے ایک پلیسٹ طور پر بیان کیا۔ کہ مجھ کو آن دیکھو دنیا کا
علم ہے۔ جس نے بھوتوں اور بکڑوں میں یقین کی جو کراس وقت اس کے
ہمعصران میں موجود تھا۔ پورے طور پر تصدیق کی۔ اگر یہ قصہ سچ ہے تو اس
بے خبری و سلی زبان کا قیاس ان دیکھی دنیا کی بابت ممکن بلکہ اغلب ہے۔ کہ
بالکل سچ ہوا دوسرے پھر سے لیکر انکس اور متحرک جریلوں کی تلاش
کرنے والے بہت بدنام کئے ہوئے شخص ہیں +

بر خلاف اس کے انسانیت اس یقین کے بہت خطرناک نتیجہ دیکھ کر اور معمولی
عقل ان سب معاملات میں حق کی واجب اور پورے طور پر حقیقت کی کٹی ہے۔
شہادت کی ناقابلیت مشاہدہ کر اور سائنس و دبا پکڑ کے معاملات کو بیجا لوجی میں

حالا کہ خود بائبل میں بھی لکھا ہے۔ ہنسنے لوگ میرے نام پر آدینگے اور کیٹینگے۔ کو میں مسیح ہوں اور ہنسنوں کو گمراہ کریں گے۔ (متی ۲۴: ۵)۔

”بہت سے جھوٹے نبی اٹھیں گے جو ہنسنوں کو گمراہ کریں گے اور بدعتی کے بڑھاپے سے ہنسنوں کی محبت ختم کر دیں گے اور جو بائبل کے (متی ۲۴: ۱۱)۔

”اگر کوئی تم سے کہے کہ مسیح یہاں یا وہاں ہے تو اسے نہ ماننا کیونکہ جھوٹے مسیح اور جھوٹے نبی اٹھیں گے اور ایسے بڑے نشان اور کرشماتیں دکھائیں گے۔ لہذا اگر ہو سکتا تو دسے ہرگز بدلوں کو بھی گمراہ کرتے“ (متی ۲۴: ۱۱)۔

”انبیاء کا نام لیکے جھوٹی نبوت کرتے ہیں۔ وہ جھوٹی رو با اور جھوٹے علم اور بے اصل باتیں اور اپنے دلوں کی منکراں باتوں کی طرح پر غلامی کرتے ہیں۔“ (یوحنا ۱: ۱۰)۔ ”میں نے سنا جھوٹیوں نے کہا جو مر نام لیکے جھوٹی نبوت کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ میں نے خواب دیکھا خواب دیکھا۔ کس تک یہ نبیوں کے دل میں رہیں گے۔ کہ جھوٹی نبوت کریں ہاں وہ اپنے دل کی فریب کاری کے نبی ہیں“۔ (برمیاہ باب ۲۵: ۲۶)۔

”بہت سے جھوٹے پیغمبر دنیا میں نکل آئے ہیں۔ (یوحنا ۱: ۱۱)۔“۔ ”یہ جھوٹے نبیوں سے خبردار رہو جو تمہارے پاس بھیڑوں کی جھیس لیا کرتے ہیں۔“ (متی ۲۴: ۱۱)۔

”جھوٹے نبی ہی اس قوم میں آئے جیسے کہ جھوٹے معلم تم میں ہونگے (یہطرس ۲: ۱)۔“ ”کیونکہ جھوٹے مسیح اور جھوٹے نبی اٹھیں گے۔ اور نشانیاں اور کرامات دکھائیں گے اگر ہو سکتا تو ہرگز بدلوں کو گمراہ کرتے“ (مرقس ۱۳: ۲۱)۔

”وہ قوم سے جھوٹی نبوت کرتے ہیں۔ کہ تم کو تمہارے ملک سے آوارہ کریں گے۔ (برمیاہ ۲: ۱)۔“ ”جھوٹے نبی تلوار اور کال سے ہلاک کئے جائیں گے“ (برمیاہ ۲: ۱)۔ اب ہم مسیح کی بابت ان مذکورہ بالا یادداشتوں سے یہ ظاہر کرتے ہیں (نمبر ۱۔ مسیح کے معجزے دکھلائے۔

نمبر ۲۔ مسیح صلیب سے مارا گیا۔ یعنی اپنی موت سے نہیں مرا۔)۔

نمبر ۳۔ ملک میں لعان ڈالنا اور لوگوں کو گھر بار سے آوارہ کرنا چاہتا تھا۔)۔

نمبر ۴۔ مسیح کے معجزات کے سب گواہ بے ایمان ہیں جو ان کے ذیل

الف۔ یہود وہ بے ایمان تھے جنہوں نے مسیح کو مار ڈالا۔ (متی ۲۶: ۲۴)۔

ب۔ یہطرس بے ایمان اور شیطان کا بندہ ہے جس نے مسیح کو مار ڈالا۔ (متی ۲۶: ۲۵)۔

ج۔ یہ یوحنا بے ایمان ہے۔ (متی ۲۶: ۲۶)۔

د۔ سب یارہ شاگرد بے ایمان ہیں۔ (متی ۲۶: ۲۷)۔

و۔ یہطرس اٹھ دلوں کا بے ایمان ہے۔ (متی ۲۶: ۲۸)۔

یہ مسیح جھوٹا نبی ہے۔ جب ادرکرامات دکھلائے والے جھوٹے ہیں۔ تو مسیح کس طرح سچا ہو سکتا ہے۔ حالانکہ جہاں کسی عالم فاضل ہودی نے معجزہ کی بابت سوال کیا۔ وہاں حضرت مسیح صاف ٹال گئے۔ معجزہ بالکل نہ دکھلا سکے۔ پس تمہارے کوئی اور حق پسند ان کے سچا ہونے پر کس طرح اور کب یقین کر سکتا ہے؟

مسیح کے معجزوں کے اقسام

مردوں کا زندہ کرنا۔

مردوں کو آنکھیں دہرا۔ کوڑھیلوں کو راضی کرنا۔

مردوں کو آنکھیں دہرا۔ کوڑھیلوں کو راضی کرنا۔

(۴) جھپٹا کا شکار۔ جال سے مارنا۔

(۵) جھوٹی چیز بہت آدمیوں کو کھلا دینا۔

اں بائبل اقسام سے بہت زیادہ معجزے مسیح کے جنوں جھوٹوں اور بدعتیوں اور بدعتیوں کا عہدوں اور بدعتیوں سے نکالنا۔ جن کی ہم تردید نہیں کرتے۔ بلکہ خود چڑھے لکھتے ہیں۔ اور خصوصاً تو یہ ہیں اور ان کے صاحبان اس قسم کے معجزات کی تردید کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ یہ یسوعی کے زمانہ کی باتیں کرتے ہیں۔

انہوں کو آنکھیں دہرا اور ان کے دل کے طبی زمانہ میں سینکڑوں ڈاکٹر انہوں کا علاج کرتے ہیں بلکہ آنکھیں نکال کر بنا دیتے ہیں اور ہزاروں لاکھوں آدمی تنقیا کرتے ہیں۔ یہ حکمت کی بات ہے۔ معجزہ کا اس سے کوئی تعلق نہیں اور بہتوں میں بھی سینکڑوں سبائے اندھوں کا علاج کرتے اور ان کی آنکھوں میں خشک ڈال دیتے ہیں۔ (اور ان دنوں وہاں ایک حوش میں کسی ایسی تھوڑی سی چیز جو

(یوحنا ۱: ۱۰)۔ (مردوں کا زندہ کرنا یہ تو جھٹکا فساد ہے۔ کہ جو مسیح صاحب کے دہرا یہ ارشاد موجود ہے۔)۔ ”میرا نہیں بلکہ مرید ہوتے ہیں۔“ (متی ۲۳: ۱۰)۔

سوئی سے“ (متی ۲۳: ۱۰)۔ ”جو کسے قبول یہاں یسوعی کے کیا آدمی تھا۔“۔ ”نبی نہیں تھا۔ پس اس نے خود مسیح کہا کہ وہ سوئی ہے مری نہیں۔“ (اس واسطے کہ کسی طرح کا معجزہ نہیں ہے۔)

جھپٹا کا شکار بھی جدید دانا بھی گمراہ کرتے ہیں اور لاکھوں ایسے موجود ہیں۔ جو مسیح سے بہت زیادہ جھپٹا کر سکتے ہیں۔ اور بے لگن پر مقام خود۔ راج گھاٹ۔

بلند شہر جمال سے بڑی غمزدگی ہے صاحبان انگریز نے ایسی حکمت بنائی ہے۔ کہ منٹوں میں منٹوں جھپٹا کر سکتے ہیں۔ پس یہ اس سے ہزار گنا بڑھ کر معجزہ ہے۔

یہ تو بڑی چیز ہے ہنسنوں کو سیر کرنا اگر یہ یہ معجزہ درختوں میں بھی موجود ہے۔ مگر ایسے ہی علامت معجزے ہزاروں آدمی مانتے ہیں۔ کہ جو صاحب ہر برتن کا صاحب و خواہ معین۔ لہذا یہ صاحب نے کئے آگے دروغ بر گردن راوی اور اصل بات سب کے واسطے یہی کہ میرا ان کے پرند مکر مدان سے پرانند۔

اب صرف ایک معجزہ باقی ہے یعنی مسیح کا مردوں سے جی اٹھنا۔ تاہم اس کو بھی دیکھ لیں کہ یہ کئی وجوہات سے باطل ہے عیسائی کہتے ہیں کہ مسیح آسمان رخا کے دیکھا ہوا ہے۔ ہم تو جانتے ہیں کہ کیا خدا کے دائیں بائیں ہاتھ بھی ہیں؟ اگر نہیں تو بیٹھا خود دیکھ لیں۔ وہ دم کیا آسمان کوئی چیز ہے؟ اگر نہیں جیسا کہ تمام علم عقل والے مانتے ہیں۔ تو مسیح کا جانا اور بیٹھا اور زندہ ہونا تینوں دروغ محض ہیں۔

علاوہ برائے مردوں سے زندہ ہونے کے جسے گواہ ہیں۔ وہ پایہ اعتبار سے ناقص ہیں۔

نمبر ۵۔ حاکم وہ مسیح کا خاکی نشان دیکھو (متی ۲۶: ۲۸)۔ حاکم کی عورت وہ بھی مسیح کی بہت خیر خواہ تھی۔ (متی ۲۶: ۲۸)۔ ”نمبر ۶۔“ ”نمبر ۷۔“ ”نمبر ۸۔“

یہاں حاکم کو مسیح کے مرنے پر تعجب ہے (مرقس ۱۵: ۴۴)۔

بہت لوگ دیکھتے ہیں کہ مسیح کا آسمان پر اڑنا منسور کیا گیا۔ اور جس طرح اب تک بھی ہزاروں سالوں کے زندہ ہر مردوں کو بطور سبب طے کے مانتا ہے۔ نظر آتے ہیں ایسے ہی مسیح بھی شاگردوں کو دکھلائی دیا اور آنکھوں کے ننھے آٹھ جانے سے اس کا آسمان پر چلا جانا مان لیا۔ مگر انہوں میں تو بدعتی ہیں اور

تبدلی ناممکن ہے ہر نئی عمر اس طرح کے پوائنٹ پر عائد روزہ کے نہیں نکالے جاتے
رشتی

چونکہ ایسا دنیا میں کوئی نہیں پس گذشتہ دراصلۃً کہہ کر ہم بطور دعائے کے کہتے ہیں کہ اس وقت کوئی ایسا انداز نہیں کیونکہ ایسی علامتیں بقول عیسے کے کسی کے مشا نہیں + بلکہ بقول یوحنا کے سب گنہگار ہیں اور ہم ثابت کر چکے ہیں کہ بیچ بھی گنہگار تھا اور یہ تو انجیل میں ہی لکھا ہے کہ جو گناہ کرتا ہے وہ شیطان کا فریبند ہے +

چنانچہ فاضل پادری صفدر علی صاحب فرماتے ہیں: اسی واسطے پہلے مغد میں
ارشاد ہوا ہے کہ جو لوگ کلام و احکام ربانی سے واقف نہیں ہیں اور گناہ کرتے ہیں
کم تر پاویں گے۔ مگر جو کلام اللہ پاک اور حمان ابو جبر کے ربانی کرتے اور مگر گناہ کے
بہتے ہیں وہ زیادہ مغر یا دیں گے۔ پس یہ حکم بلاشبہ نازل کا ہے جس کے
رودر کسی کی طرف داری نہیں ہے۔ (ادبیات نامہ صفحہ ۳۷۳ شعر و گفتار)

ان سب حوالات سے صاف ظاہر ہے کہ مسیح نے نجات نہیں بائی اور نہ عیسائی نجات پا دیئے۔ اگر بائبل سچی ہے تو یہی عیسائیوں کی نجات بائبل کے رومن کے لئے ممکن ہے

توزیت کی رو سے نیوگن جائز ہے

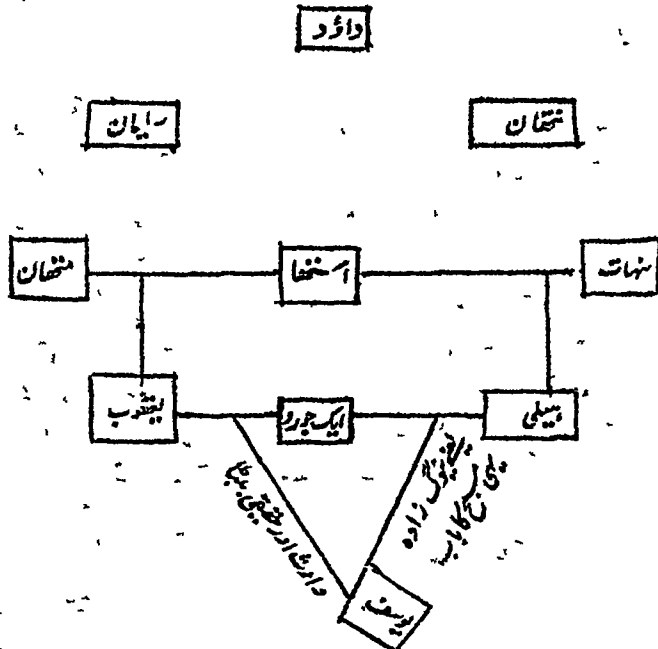
عزت و شوہر :- اگر کئی بھائی ایک جا رہتے ہوں اور ایک اُن سے بے اولاد مر جائے تو اُس مرحوم کی جہ و کاتبہ کسی اجنبی سے نہ کیا جائے بلکہ اُس کے شوہر کا بھائی اُس سے ملوث نہ کرے اور اُسے اپنی عمر و کئے اور بھاد چ کا حق اُسے ادا کرے اور یوں ہوگا کہ اُس یو لٹھا جو اُس سے پیدا ہو۔ تو اُس کے مرحوم بھائی کے نام پر تقسیم ہوگا۔ بنا کر اُس کا نام اسراٹھل میں سے میٹ نہ جائے۔ (توریت استثناء ۱۰۰)

بزرگ ذکر کرنے پر سسرانہ :- اور اگر وہ مرد اپنے بھائی کی جد و لینا نہ چاہے تو اس مرحوم
بھائی کی جد و درد اور بزرگوں کے پاس جائے اور کئے میرے شوہر کے بھائی
کے اسرائیل میں اپنے بھائی کا نام بھل رکھنے سے انکار کیا۔ اور یہاں ج کا حق
ادارے ناقبول نہیں کیا تب اس کے شوہر کے بزرگ اس مرد کو طلب کر دیں اور اس
سے گفتگو کریں۔ سو اگر وہ اس بات پر قائم رہے اور کہے کہ میں نہیں چاہتا۔ کراسے
بولے۔ تب اس کے بھائی کی جد و بزرگوں کے سامنے اس کے نزدیک آدے۔ اور
اس کے پاؤں سے جوتی نچالے۔ اور اس کے منہ پر تھوکی دے اور جواب دے
کہ اس شخص کے ساتھ جو میرے بھائی کا گھر بنا دے۔ یہی کیا جاوے گا۔ اور اسرائیل میں
اس کا نام پیر کا جاوے گا۔ کہ یہ اس شخص کا گھر ہے۔ جس کا جو بنا لیا گیا۔ ”تو ریت استنار
۲۱ :- اور پھر روت کی کتاب میں روت کا قتلہ پڑھو اور اہل اور لیاہ و داود اور عور
کے حالات مطالعہ کرو اسی روت کے شکم سے یوحنا کے ستم سے عید نام لڑکا پیدا ہوا جس
کا پوتا داؤد ہوئی تھا۔ اور اسی کے خاندان سے بقول عیساہوں کے مسیح پیدا ہوا کہ
اور پھر روت کی کتاب :-

پادری ڈی جی اچا جب اسکاٹ فرماتے ہیں "ایک سبب یہ لوگ انجیل میں
 بھی ہے۔ اس میں ہر کچھ اس کے خلاف پایا جاتا ہے (لوقا ۲۲-۲۳)۔ لیکن
 ان دونوں کا مقابلتہ مشکل نہیں۔ اکثر مفسروں کو یہ گمان ہے کہ یہ شروع جولیس
 کا باپ کوٹا ہے۔ یعقوب کا حقیقی بیٹا اور شرع کی رو سے بیلی کا دارشا اور بیٹا
 گزرا۔ یہی جب بیلی بے اولاد مر گیا تو اس کے بیٹائی یعقوب نے شرع کے حکم پر جب
 اپنے بیٹائی کی چودہ لیکرائیں کے واسطے نسل جاری کی (لوقا ۲۲-۲۳) وراثت (۲۲-۲۳)
 پناچہ یہ بات غور سے ظاہر ہو سکتی ہے۔ اس کی تشریح یہ ہے کہ سلیمان اور

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

ناجہان داد کے دو بیٹے تھے اور ناچان سلیمان کی نسل سے ہوا۔ اور متحان ناجہان کے جب متحان نے استھا کو جہر دیا۔ اور اس سے پہلی بیڑا ہوا۔ پس یہ دو نو بیٹے یعقوب اور پہلی ایکس ہی ماں کے بیٹے تھے اور جب پہلی جہر دکر کے بے اولاد مر گیا۔ تب اس کے بھائی یعقوب نے اس کی بیوہ کو اپنی جہر کر لیا۔ جس سے یوسف پیدا ہوا۔ پس یوسف کا حقیقی بیٹا اور پہلی کا شرعی بیٹا تھا۔ اور اس سے دو نو نسب ناموں کی صدا ظاہر ہے۔ (تفسیر منی مطبوعہ الدار ۱۰۲۷ صفحہ ۲۱ و ۲۲) ترجمہ یہ ہے +



تبیین ابواب
میج کے معجزے

جابل ہندوؤں کو بھیجنا ملے اور درآمد میں پھنسلے کیوں اسلئے ہندوئی لوگ کرامات کا
 کوکر کرکے کہتے ہیں کہ عیسائی مذہب کی سچائی کا یہ ثبوت ہے کہ مسیح نے معجزے دکھلائے۔
 اس واسلئے وہ خدا تھا۔ وغیرہ
 واضح ہو کہ اگر کرامات دکھلانا معجزہ بتلانا ہی مذہب کے سچا ہونے کا ثبوت ہے۔ تو
 نیا نیاں کوئی مذہب بھی جھوٹا نہیں ہے اور ابھی معجزہ دکھلائے ورنہ خدا ہی مثلاً
 یہودیوں میں موسیٰؑ، ابراہیمؑ، داؤدؑ، موسیٰؑ، اسحقؑ، یعقوبؑ، یسوعؑ وغیرہ نے بائبل کی
 رو سے معجزہ دکھلائے اور محمدؐ میں محمدؐ، عبدالقادر جیلانیؒ، شمس تبریزؒ، متین الدین
 گیلانیؒ وغیرہ نے احادیث و کتب اسلام کے رو سے کراماتیں اور معجزے بتلائے۔
 بدقتل اور جلیلوں میں پورے آدھا آدھا۔ پارس ناخ۔ سائیر وغیرہ نے اشعرج باتیں
 لینے معجزے کو دھڑا سترو وغیرہ کی رو سے کئے۔
 پارتیوں میں زروشت نے بیہ مار معجزے دکھلائے۔ (دیکھو ژند اوستا)
 ہندوؤں میں گودکھ ناخ۔ سنگرا چاریج۔ ناکب۔ کبیر۔ پورن۔ مس دیو۔
 رشن۔ کرشن۔ رام۔ ہاون۔ کالی۔ کبیر وغیرہ نے صد بار معجزہ کئے۔ لیکن عیسائی
 ان سب مذاہب کو باطل اور معجزوں کو جھوٹا جانتے ہیں۔ تو پھر ہم انہیں ہاتھوں سے
 مسیح کو اور بائبل کو کس طرح سچا مان سکتے ہیں۔

ناپاک عقیدے اس واسطے اُس سے پاک نہیں کھل سکتا اور نہ کوئی نکال سکتا ہے پس
میں مذہب نیک ہے اور نہ پاک ہے۔ اور یہ ہم ہی نہیں کہتے۔ بلکہ خود کج کو بھی
اقبال ہے۔ تو مجھے نیک کیوں کہتا ہے۔ ایک کوئی نہیں۔ مگر ایک یعنی خدا۔
(مرقس ۱۸) (متی ۱۹) *

شریعت کا یا بند لعتنی ہے

میج کہتا ہے ”یہ مت خیال کرو کہ میں تو ریت یا نمبیل کی کتاب مسخ کرنے کو آیا ہوں میں مسخ کرنے کو نہیں بلکہ پورے کرنے کو آیا ہوں“ (یعنی چھ) +
 مسخ نے اپنا حق نہ کرایا سیتہ لایا۔ یوحنا کا شاگرد ہوا۔ وغیرہ سب رسومات
 شریعت کو پورا کیا۔ اس حضرت پولس کہنے ہیں ”پس کوئی آدمی شریعت پر عمل کرنے
 سے راستہ باز نہیں رہیگا“ + (رومیوں کا خط: ۲) +
 پھر لکھا ہے ”جو شریعت پر یکبارہ رکھتا ہے وہ نعمت کے سخت میں ہے (دکھتوں میں)
 پھر صاف لکھا ہے ”سجھنے والے نہیں ہوں کیجئے شریعت کی نعمت سے چھڑا لیا۔ کہ
 وہ ہمارے بدلے میں ملتی ہو“ (دیکھتوں میں) +

٢-٥

تبیح لعنتی ہے۔ کسی طرح بالک نہیں ہے۔ اس واسطے نہ خود کسی نجات ہوتی اور
 نہ کسی کو موات اللہ نجات دلا سکتا ہے اس واسطے اُس پر کبھی نہ سارا کچھ معروض خطرات
 سے ہم نہ سارا از قلوب پر ہم نہ سارا

مسیح لکڑی پتھر مضروب ہو گا اس کو بیٹے ملعون ہے

چنانچہ موسیٰؑ نے بغیر قرآن ہی میں دیکھ کر وہ جو چھانسی دیا جانے سے غم کا ماحول ہے، ”راستی (۱۱)“ دیکھ کر لکھا گیا جو کوئی کاغذ پر لکھا گیا سو جنتی ہے (۱۲)۔

حج میت کی (فیصلہ)

حضرت بلالوں فرماتے ہیں ”چورہ لائچی شرابی گالی بکلیوالا بیٹھے۔ خدا کی بادشاہت کے وارث بن گئے“ (فرقیتون ۱۳) *

ہر ایک جو خدا سے پیدا ہوا نہا نہیں کرنا اور جو نہا نہ کرے وہ سلطان کا فرزند ہے۔ (یوحنا ۱۹۰)

لغتی ہمیشہ کی آگ میں رہیں گے چنانچہ لکھا ہے اسے ملو نو مبرے سامنے ہے۔
 جاؤ اس ہمیشہ کی آگ میں جو ابلیس اور فرشتوں کے لئے تیار کی گئی ہے (متی ۲۵: ۱۰)

سائیل میں ایمانداروں کی بہ علامتیں لکھی ہیں“ اور رے جو ایمان لائے اُن کے ساتھ یہ علامتیں ہونگی۔ کہ جو رے میرے نام سے دیاروں کو بلکے اور نیکی زبانیں بولے، سانپوں کو اٹھا لے، اور اگر کوئی لاک کو سیاں چیر سکے۔ انہیں کچھ نقصان نہ ہوگا۔ دیکھو! یہاں پر اُن قدر لکھیے تو جتنے ہو جائیں گے۔ (مرقس ۱۶: ۱۷)

کیونکہ میں تم سے سچ کہتا ہوں کہ اگر تمہیں برائی کے واسطے برا ایمان ہوتا تو اگر تم اس پہنار سے کہتے کہ یہاں سے وہاں چلا جاؤ چلا جانا۔ اور کوئی نات

لئے بائیں کرتا ہے۔ لیونٹ کے پیچ و متپی ۳۶ + ۲
تیسرا ادا قیاسیہ کے ایک ذرا فید عورت کو پیر چہرہ سازی سے پیدا یا حال
اُس نے زنا کرایا اور پکڑ لی گئی تھی نہ معلوم اس پر وہ فانی سے کیا مطلب تھا دیکھ
یوحنا باب ۸

چونکہ وہ مقام بیت عنایں ایک عورت مریم نامی رعالبا وہی پہلے واقعہ الی
 سنگ مرمر کے عطر دان میں قیمتی عطر اُس پاس لائی جب وہ کھانے بیٹھا تو اُس کے
 سر پر ڈالے۔ البتہ اگر وہاں نے چند مرتبہ اعتراض کیا۔ مگر بیچ نے اُس کو منہ دیکر بلکہ
 یہ کہہ کر جہاں آنجناب کی مناد ہی ہوگی یہ بھی اُس کی بادکاری کے لئے کہا جائیگا
 دیکھو مثنیٰ ۲۶ دیوانہ (۱۲)

4- سبت کے روز کام کیا :- لکھا ہے اس وقت بسبب عسیت کے دن کھیتوں میں سے جانا تھا اور اس کے شاگرد بھیج کے تھے اور وہے بالیں توڑ توڑ کر کھانے لگے۔ تب فریسیوں نے دیکھ کے اس سے کہا دیکھ تیرے شاگرد دو کام کرتے ہیں جو سبت کے دن کرنا حرام نہیں (متی ۱۲/۱۲) :

اور خدا کا حکم تھا۔ رو بہت کو کم کرنے والا مار ڈالا جائے (استغنا ۱۱)
 مسیح کو ملی نکالتا تھا۔۔۔ انجیل میں لکھا ہے مسیح کی زبان سے اے رب یا کار فقیر و
 فریب و اتم پر انھوں نے اے اندھے راہ دکھائے والو تم پر انھوں نے اے نادانو اور
 اندھو! تم نگاہیں نہ اس بناؤ دکھائی دیتے ہو پر باطن میں رہا اور شرارت سے

بھرے ہوؤں وغیرہ وغیرہ (دیکھو صفحہ ۲۴ باب ۱۲ (۱۲) اور صفحہ ۱۲) *
اس قدر کہ اگر ہم نے اس چپے ہوئے اور سج کے بغیر خاؤں شاگر دوں کے بنے
ہوئے نسخا ٹھیل سے لٹل کئے ہیں جو حقیقت قسم کا کچھ پیٹھ کے کرمج کی جراثیمی کو
کتاب میں درج نہ کر سکے۔ مگر خیر! جو اس سخت احتیاط کے بھی متوجہ نہیں

عورت کا بیچہ شک نہیں ہے

”السان کون ہے کہ پناک ہو سکے۔ اور وہ جو عورت سے پیدا ہوا کیا ہے کہ صادق ٹھہرے“ (الربوب ۱۵)

”وَمَنْ جَاءَكَ مِنْكُمْ لِيَأْخُذْ بِالْحُلِيِّهِ فَلْيَأْخُذْ بِهَا“ (ایوب علیہ السلام) ۛ
 ”وَمَنْ جَاءَكَ مِنْكُمْ لِيَأْخُذْ بِالْحُلِيِّهِ فَلْيَأْخُذْ بِهَا“ (ایوب علیہ السلام) ۛ
 ”وَمَنْ جَاءَكَ مِنْكُمْ لِيَأْخُذْ بِالْحُلِيِّهِ فَلْيَأْخُذْ بِهَا“ (ایوب علیہ السلام) ۛ

”پس خدا کے حضور انسان کیونکر صادق سمجھا جاوے اور وہ جو عورت سے پیدا ہوا ہے کیونکر پاک ٹھہرے۔“ (آیوب ۲۵)

ہر کوئی انسان حقیقی حال کے حضور استغناء نہیں کر سکتا۔ وزیر اور
 اگر ہم کہیں کہ گناہ میں تو ہم جھوٹے ہیں اور آپ کو قریب دیتے ہیں تو کلمہ خدایہ
 تو کوئی استغناء نہیں ایک بھی نہیں سکوئی تھیکو کار نہیں ایک بھی نہیں۔ اور سب

در کون کر سکتا ہے کہیں نے اپنے دل کو صاف کیا ہے میں گناہ سے پاک ہوں
(امثال ۲۴)

1. 2

معجزہ کو عورت کا بچہ ہے۔ اس واسطے نیک نہیں مگر ہم شوق کے سلسلہ سے

یہ رسول مسیح فرما: "ہے اور اُن وقت میں کے سب گہرائے جہاں میں تھی۔" (متی ۲۴: ۲۱)
 یہ مرثیہ اس کی بابت لکھا ہے "اور اُس سے پہلے درہمست سوزوں کا خلی چٹا تھا
 سوزیوں نے اُسکی منت کرنے کے کہا اگر تو ہونو تو ہے۔ سو میں اُن سوزوں کے
 میں جانے دے۔ تباہی اُنہیں کہا کہ جاؤ۔ اور اُنکے نکل کے سوزوں کے غول میں گئے
 اور دیکھو سوزوں کا سارا غول کنواں پر دیا میں کو داغ دیا میں میں ڈوب کر (متی ۲۴: ۲۲)
 یاد رہی کلرک صاحب نے اس تفسیر کی ہے کہ وہ سوزوں میں دوہرا تھا اس پر مولوی نور
 الدین صاحب نے کہا اچھا کہا ہے کہ بودہ اور آریوں اور عیسائی کے اصول غیبی
 کے جم سے زیادہ جم پر مبنی ہیں کہ کسی ایک طرح کو سنا مذہباً و جاتاً نہیں سمجھتے
 بھروسہ لے تلوار میں خریدنے کا سبب شکاروں کو حکم دیا۔ چنانچہ لکھا ہے: (متی ۲۴: ۲۳)
 پاس نہیں ایسے کیسے پرچ کے تلوار خریدے۔ (لوقا ۲۲: ۴۱)

اچل میں مسیح کے تلوار چلانے کا ذکر بھی موجود ہے "عجب بیوہ جو اُن بارہویں میں
 ایک تھا۔ آیا۔ اور اُسکے ساتھ ایک بری بیوہ تلوار میں اور لاطھیاں لے کر دروازے پر
 اور قوم کے بزرگوں کی طرف سے آہستہ۔ اُسکے بچہ والے والے نے اُنہیں یہ کہہ کر بندھا
 کہ جس میں چوموں وہی ہے اُسے پکڑ لیا۔ (متی ۲۳: ۱۷) اور اُسے کو اُس کی سلام
 اور چوم لیا۔ یسوع نے اُس سے کہا اے میں تو کہے کو آیا۔ تب اُس نے یسوع پر
 آکر یسوع پر ہاتھ ڈالے اور اُسے پکڑ لیا۔ اور دیکھو یسوع کے ساتھ نہیں کسی ایک نے
 کراہی تلوار لینی۔ اور سردار کاہن کے نوکر پر چلا کر اُس کا کان اڑا دیا (متی ۲۳: ۱۸)
 یہ لکھا ہے "عجب اُنہوں نے جو اُسکے اور گردہ تھے وہ حال ہوئے وار تھا دیکھا
 اس سے کہا کہ اے خداوند کیا ہم تلوار چلاؤں؟"

اُن میں سے ایک نے سردار کاہن کے نوکر لگائی اور اُس کا دہا کا اڑا دیا
 (لوقا ۲۳: ۱۹) (یوحنا ۱۸: ۲۶) (متی ۲۳: ۱۷)
 ۲۔ مسیح کا جوت لکھا ہے "تباہی کے بھائیوں نے اُس سے کہا میں سوز دانا ہوا ہوں
 میں جاتا کہ اُن کا مولو جو تو کرتا ہے میرے شاگرد بھی دیکھیں کیونکہ ایسا کوئی نہیں
 کچھ کام حبیب کے کہے اور چلے کہ آپ مشہور ہو اگر تو یہ کام کرتا ہے۔ تو یہ نہیں
 جہاں کو دکلا۔ کیونکہ اُس کے بھائی بھی اُس پر ایمان نہ لائے۔ تب یسوع نے کہا
 کہ میرا وقت ہنوز نہیں آیا۔ پھر میرا وقت ہر دم نہا ہے۔ دنیا تم سے عداوت نہیں
 پر مجھ سے عداوت رکھتی ہے۔ کیونکہ اُس پر گواہی دیتا ہوں کہ اُس کے کام بے عیب
 (متی ۲۳: ۱۸) میں جاؤں میں ابھی عید میں نہیں جاتا۔ کہ میرا سوز وقت ہوا نہیں ہوا۔ سوز
 باقی اُنہیں کچھ جلیل میں رہا لیکن جب اُسکے بھائی روانہ ہوئے تھے تب وہ بھی
 میں گیا۔ ظاہر نہیں بلکہ چپ کے) تب یہودی عید میں اُسے دعوے کرنے لگے (متی ۲۳: ۱۹)
 باب ۵ (متی ۲۳: ۱۹)

۳۔ مسیح شرابی تھا۔ "ابن آدم کھا پیتا آیا اور دے کہتے ہیں کہ وہ
 ایک کھاؤ شرابی اور محصول لینے والوں اور بھاشوں کا بار ہے" (متی ۲۳: ۱۹)
 پھر فرماتا ہے "میں تم سے کہتا ہوں کہ میں لوگوں کا رس (انگوری شراب) جس نے
 ایک خدا کی بادشاہت میں اُسے کیا۔ یوں۔ پھر یہیوں گا۔ (متی ۲۳: ۱۹)
 پھر جلیل میں ایک بیاہ ہوا۔ یسوع کی مونسار گدوں کے دکان عورت مٹی پیتے تھے۔
 کھٹ گئی۔ مسیح نے دکان چھو کر (لوقا ۱۹: ۱۸) عیسائیوں کے معجزہ سے پیدا کرنے
 ہر ایک شے میں دوا تین تین شراب کی سماں تھی۔ پس ۱۸ x ۳ = ۵۴ (متی ۲۳: ۱۹)
 یسوع نے لوگوں پر فی سبیل اللہ باقی اور لیلانی کے مفصل دیکھو لوقا کی آیت باب ۲
 آیت ۱۸ (متی ۲۳: ۱۹)

یہ عرض کی کہ تعلیم دینے کی ہے بائبل کی تہیں۔ دیکھئے دیکھتے کی شرقی۔ مائیکہ
 جنیتا س ویدا تا آمانی ویدہ بھو وانی ویشوا۔ یاتر دے وا
 ابرہت مان شا رت تو یہ آمان ویدا تا۔ یاتر۔ ۱۱
 ترجمہ: یہ بات مانا جا رہا ہے۔ مانا۔ وہ سب کاموں کا یوں کرنے اور تمام کو ان تمام
 امتحان جموں کو جانتا ہے اور جس تینا آمد کو اب۔ لوگ برایت ہو کے سو اچھا کے وچرے
 ہیں وہی ہمارا دی۔ راجا عدالت کرنے والا ہے اُس کی بھائی کرنا ضروری ہے۔ اور اسی طرح
 دیکھو رگ ویدہ مثل ۱۔ اناک ۱۰۔ خولت ۸۲۔ شتر ۳۔ اس پر یاد رہی صاحب لال۔ شرح
 ہو گئے۔ اور سچے خواب دیکھے۔

باب دوم

مسیح بگناہ نہیں بلکہ گناہگار تھا

عیسائی پادری کہتے ہیں کہ مسیح بے گناہ تھا۔ لیکن اسے یہیں بچا لیکھا یا دلا سکتا ہے
 ہم کہتے ہیں۔ کہ اس نہیں بلکہ وہ گناہگار تھا۔ اور اسی واسطے عیسائیوں کی بچات
 سرا پا محال ہے۔

انفس کو عیسائیوں نے اپنے اس بے بنیاد دعوے کو دکر کے کبر مط مسیح کی بکھری
 کہیں نہیں رہنے دی اور انجیل ہی کچھ بتاتی ہے۔ کیونکہ ۳۳ سال کی اُس کی عمر تھی جنہیں
 سے ۳۳ سال کا کوئی صحیح حال کسی کو معلوم نہیں۔ ۳۰ سال کی زندگی میں اُس نے وعظ
 شروع کی۔ اور دو سال ہی بکھر دے کہ صلیب پر لٹکا گئے تھے۔
 ہم اس کا عورت کسی بیرونی شہادت سے نہیں بلکہ انجیل سے ہی کرتے ہیں دیکھو
 ہے۔ اور یسوع آپ برس تیس ایک کا ہوا جب شروع کیا۔ (لوقا ۲۳: ۱۹)
 تیس برس کی اندوہانی زندگی کا صحیح اور مفصل حال کسی عیسائی کو معلوم نہیں۔ اور
 اگر کسی کو معلوم ہے تو وہ یہاں سچ ظاہر کرنا نہیں چاہتا۔ تاکہ کہیں سائے کے
 سائے کا ملک ظاہر ہو جائیں۔ مقام نور ہے کہ مذہب عیسائی دنیا بھر کے محقق
 عیسائی۔ کل جہان کے مؤرخ عیسائی اور گھر کے ہادی کی تاریخ پر یہ تاریک گھٹا چھائی
 انفس۔ صدر نزار انفس۔

جو کہ مسیح کی سوا انجیری ساری منہ مٹی۔ صرف ۲۱ زندگی کے حالات تھے۔ پتھر
 راجیل سے دستا بہ ہوتے ہیں۔ اس واسطے ہم بھی اُسی پر اکتفا کر کے مسیح کے چال چلن
 دنیا پر ظاہر کرتے ہیں۔ یہ سنا ہو کہ کوئی ناواقف سے دسو کا کھائے اور جان ایمان کو
 کسی کی چالیسی میں آکر قصاص پہنچائے۔
 نمبر ۱۔ مسیح کی بے رحمی۔ یہ نہت مجھ کو میں زمین پر صلیب کروانے آیا۔ صلیب کو اسے نہیں بلکہ
 تلوار چلائے کو آیا ہوں۔ کیونکہ میں آیا ہوں کہ مرد کو مسکے باب ادیٹی کو مس کی ماہو ہو کو
 اُسکی سانس سے جدا کروں۔ (متی ۲۳: ۱۹)

یہ دھوکہ خود فرماتا ہے "میں زمین پر آگ لگائے آماں میں کیا سی چاہتا ہوں
 کہ تک چلی ہوتی پھر مجھے ایک پتھر پانا ہے۔ اور میں کیا سنگ ہوں جب تک کہ پونا نہ ہو۔
 اور کیا تم گمان کہتے ہو کہ میں زمین پر میل کروانے آیا ہوں نہیں میں نہیں کہتا ہوں بلکہ
 جراتی۔ (لوقا ۲۳: ۱۹)
 یہ مسیح بریت دیتا ہے۔ اور کوئی میرے پاس آئے اور اپنی ما باب اور جود۔ (لوقا ۲۳: ۱۹)
 ہمیں بلکہ اپنی جان کی دشمنی نہ کرے۔ میرا شاگرد ہوں نہیں سنا۔ (لوقا ۲۳: ۱۹)

۱۔ غمیر - منسل میں لڑکا پیدا ہوا یا اس کا باپ بھی بریاحی طرچہ روکے۔ باپ کے گھر بار ہے۔
 ۲۔ مہر - باپ چوٹی عمر میں مرجائے اور کھرا کا انتظام عورت کے ہنر در ہے۔
 ۳۔ نمبر - یا کسی شخص کی بہت عورتیں ہوں تو بھی لڑکے ماؤں کے نام سے مشہور ہوتے ہیں۔

۱۰۔ عیسائیوں کا دین کہ جتنے بھی عورت بدعاش ہو یا مرد نے پردہ بدعاش ہو یا حرام کار کا کار ہو
 دین سے لایا گیا ہو تو بھی ماں کے نام سے مشہور رہتا ہے +
 ۱۱۔ ہم یہ بتاتے ہیں کہ عیسائی عیسے کو خدا کا کیسا بیٹا کہتے ہیں +

ممبر۔ خدا کو کسی نے کبھی نہ دیکھا اکلوتا بیٹا جو باپ کی گود میں ہے اسی نے بتلادیا (یوحنا ۱۸)
 نمبر ۲۔ کیونکہ خدا نے جہاں کو ایسا یا رب کیا کہ اُس نے اپنا اکلوتا بیٹا بختا (یوحنا ۱۷)
 نمبر ۳۔ کیونکہ خدا نے اپنے بیٹے کو جہاں میں اسلئے بھیجا کہ جہاں پر مرنے کا حکم کرے
 (یوحنا ۱۶)۔

نمبر ۱۔ باب بیسویں کو پایہ کرتا ہے (یوحنا ۳۰)۔
نمبر ۲۔ یہی خدا کا بیٹا ہے (یوحنا ۱۰)۔
نمبر ۳۔ ابتدا میں کلام تھا۔ کلام خدا کے ساتھ تھا۔ اور کلام خدا تھا اور یہی ابتدا
میں خدا کے ساتھ تھا۔ (یوحنا ۱)۔

نمبر ۷۔ کیونکہ باب بھی اپنے پرستاروں کو چاہتا ہے (یوحنا ۱۴/۲۱)
نمبر ۸۔ یہ میرا راسخا ہے جس سے میں خوش ہوں (متی ۱۲/۲۰)
نمبر ۹۔ اور میرا راسخا جس سے مراد دل خوش ہے (متی ۱۳/۱۲)

نمبر ۱۰- اس بادل سے ایک آواز آئی اسمٰعیلؑ کی کہ یہ میرا بیاہنا ہے (مئی ۱۶ء)
نمبر ۱۱- اور انہوں نے جو کشتی رکھنے کے اسے سپرد کیا کہ کوئی بیچ نہ لے لیا ہے (مئی ۱۷ء)
نمبر ۱۲- اور بادل سے ایک آواز نکلی کہ یہ میرا بیاہنا ہے اسکی سنو (نوک ۱۹ء)

عجربا ابادل سے اہلیت آوازانی اور یہ کہتی تھی کہ یہ میرا کیا رابٹیا ہے (مرس ۱۳)۔
عجربا۔ روح القدس جسم کی صورت میں کسوڑ کی طرح اُتیری اور آسمان سے ایسا آواز
یہ کہتی آئی کہ تو میرا رابٹیا ہے (تو مرس ۱۳)۔

مذہب ۱۵۔ ایسی آواز آئی کہ یہ میرا یا رب بیٹا ہے جس سے میں امانی ہوں (پطرس ۱۶)۔
 عموماً جس شخص کو مس نے ہمیں اس پر سے میں تجھ کو بخش (انیون ۱۶)۔
 مذہب ۱۶۔ باب مجھے کہنے پکار کر بتا ہے کہ میں ایسی خاں (دو حنا ۱۶)۔

نمبر ۱۸۔ اپنے یا اپنے بیٹے کی بادشاہت میں شامل کر لیا۔ (فیسون ۱/۱۳)
نمبر ۱۹۔ خزانے بیٹے یسوع مسیح کی اخیل کا شروع (قرس ۱/۱)

نمبر ۱۰ - آپ کو بھلا اگر خدا کا بیٹا ہے (مسیحیہ)
نمبر ۱۱ - کیونکہ وہ کہتا تھا کہ میں خدا کا بیٹا ہوں (مسیحیہ)

جسٹس آف دی سپریم کورٹ آف پاکستان نے فیصلہ سنایا کہ پاکستان کے آئین کے تحت ہر مذہب کے لوگوں کو شادی کرنے کا حق ہے۔

۳۷ مسیح ابن مریم؟
 (دیکھ کر سنبھلے ہوئے تھے کہ پھر کتنی نیر و نور دھندلا کر کوئی (اگر)

خبروں و طوائفوں کے لئے عموماً اڑوں کے نام سے پکائے جاتے ہیں یا درحکم اڑوں کے بھی مگر
 ماؤں کے نام سے نامزد ہوتے ہیں۔

۲۔ لفظ موناز سے مراد ہر سال کے شیشے کو +

کتابخانه عمومی

نمبر ۲۲۔ آسمان سے ایک آواز آئی کہ تو میرا عزیز بیٹا ہے (مقدس ۱۱)
نمبر ۲۳۔ وہ بزرگ ہو گا اور خداوند حق طے کا بیٹا کہلائے گا (تو قاطع ۱۱)
نمبر ۲۴۔ سردار کا ہونے کے لئے کہ اگر تو مسیح خدا کا بیٹا تو تم سے کہ۔

نمبر ۲۵۔ اسکے بعد تم ازراہ آدم کو قیامت و مطابقت کے دھندلے طرز پر متنبہ اور

آنا دیکھو گے (متی ۲۶)

غزیرہ ۲۸۔ اُس کے بیٹے یسوع مسیح کا لہو ہے کہ ساری گاہ سے ہمارے

نمبر ۲۹۔ باپ خدا۔ اور باپ کے بیٹے خداوند یسوع مسیح کی طرف سے
نمبر ۳۰۔ اس کے ساتھ تمہارا انہماک رہا اور بیٹے روح القدس کے نام سے

یہ مندرجہ بالا ۳۰۰ حوالے ہیں جن کو یاد ہی صاحبان کتابوں یا وغطور
میں سنا آتے ہیں اُن میں سے نمبر ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰

ہیں جن کا سوا سے مسیح یا مہرمان الجمل کے اور کوئی گواہ نہیں ہے۔

باقی نمبر ۲۰ اُسے اکثر بتایا گئے ہیں۔
نمبر ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ میں صرف بتایا گیا۔

نمبر ۱ میں پیارا بیٹا لکھا ہے۔
نمبر ۲ میں اُسے خدا لکھا ہے۔

نمبر ۱۶۳ و ۱۶۴ میں صرف پیرا کر نیلے سبب بتایا گیا ہے کہ
کرتاموں اس واسطے اس کا مشا ہوں۔

ان تمام صمدیہ درجہ عنوان شہادتوں سے ثابت ہے کہ وہ صرف یسار کا بیٹا اپنے آپ کو کہتا تھا۔ اور چونکہ خدا کو یسار کرتا تھا۔ اسلئے اسے اپنے

کہیں گے ان ہی اناجیل میں اُسے ابن آدم۔ ابن داؤد۔ اس آبراہیم

مریم - اور نبی بھی کہا ہے +
اب ہم یہ بتاتے ہیں کہ اور تو کبھی دنیا میں خدا کا بیٹا - یہلو ٹھا -

رہے نہ کہ صرف سچ، مفضل و نیکو جانیں کے مقامات ذیل کو
اسرائیل خدا کا بیٹا۔ بلکہ یہ لوگ ٹھٹھا۔ (حروج پیم)

فرستے جا کے بیٹے (ایوب ۱۲)
انبیاء کے بیٹے (ایوب ۲۸)

میں نے تو لیا کہ تم سب الہ ہوا اور سب حقیقاً نے کے فرزند ہو (زیو
 وائو بادشاہ مسیح ہے خدا کا بیٹا ہے خدا اس کا باپ ہے وہ خدا کا

سیدان پیغمبر خدا کا بیٹا اور خدا اُس کا باپ اور سیدان مسیح اور برگزیدہ۔

وسلاطین $\frac{1}{9}$ و تواریک $\frac{2}{9}$ (۲۹)
یساہ بنی ایہ آپ کو سیح کتا ہے (۶۱)

[illegible]

۷۴ مئی ۲۱ یوحنا ۱۴ و ۱۸ مئی ۱۹ = ۱۲ لونا ۲۲

نے بھی بت سے ٹٹل کر دم میں ڈالا ہے اور یہ اصل میں دو شکل عقرہ جس دل لگتی دو دم
اٹھنے آنے سے پہلے۔
واضح ہونے لگتی کہ اس وقت ایک طریقہ یہ بھی تھا۔ کہ شوہر اور زوجہ مباشرت
کریں نہ بجا لیا۔ یہ ممکن کے شرعاً جائز ہونے کے لیے ضرور تھا۔ کہ طریق ملا تھا
ایک بیٹن کیا عا دے *
تغافل مال یا مالی چیز حق لگتی لڑکی یا اگر وہ نابالغ ہو تو اس کے باپ کو دیا جاتا۔
نہ ہوتا۔ خط یا معاہدہ تحریری لڑکی یا اس کے باپ کو مرد دیتا۔
تغافل مباشرت جبکہ مرد و عورت دو گروہوں کے سامنے نفلت کا کلمہ نہ کہ خلوت میں
جلا جاتا تھا۔ مگر یہ منسوب گنا جاتا تھا۔ اور مرد کو زجر و تنبیہ کی جاتی تھی۔
اور کبھی کبھی نہ صاحب کا ساتھ لکھو پید یا شریع لفظ میں نہ لینے سادی۔
اور اب بھی تو اکثر سہیحہ صاحب کی بائبل و کثرتی میں بھی ظالم و بدو سے یہ منوں
بائیں منوں ہوتی ہیں لینے زہر معاہدہ اور مباشرت اور اس کا یادی تھا کہ اس
صاحب نے بھی الفضائل صفحہ ۳۳ پر اقبال کیا ہے۔
اس سے صاف ثابت ہے کہ موجب شریعت یہود کے وقت لگتی یوسف و مریم
دونوں اکٹھے ہوئے تھے اور مباشرت نہ کی تھی۔ اور اسی پہلی مباشرت میں سیداکر ہوا
مرتب ہونا ہے مریم حاملہ ہوئی تھی پس ثابت ہی کہ لگتی والی عورت فکرا لکھتے مباشرت ہو کر
بسیا کہ تویت کی شریعت مندرجہ حاشیہ سے ظاہر ہے کہ اسے ایسے جسمائے کی جو رکھتا
کیا۔ نہ کہ بکارت کو نائل کہائیں صاف ثابت ہے کہ مریم بوقت لگتی یوسف سے حاملہ ہوئی
اور ان دونوں کے بنانہ یوسف اکٹھا ایک جگہ رہنے سے پہلے ہی وہ حاملہ پائی گئی۔
اکٹھے آئے کے لئے یونانی میں دو لفظ ہیں ایک مرد و دوسرا التہابن سو کے معنے ہیں اکٹھا
یا مرد و التہابن کے معنے ہیں آنا یا جانے میں ہونے لکھا آنا یا جانے باپ کے گھر کے سوا
ایسے علیحدہ گھر میں باپ کے گھر سے آنا یا توہر کے گھر سے باپ کے گھر میں جانا لینے عمر اس
وقت حاملہ ہو گئی کہ جب وہ باپ کے گھر میں پہلے مرد و خلوت میں یوسف کے پاس گئی تھی اور اسی
وقت وہ یوسف کے گھر میں آ گئے آئے سے پہلے حاملہ پائی گئی اور اس اکٹھا آنے کے معنے جیسا
کہ کہنے بیان ہیں دیسے ہی انجیل میں بھی موجود ہیں (دیکھو قی ۱۴)
پس صاف ثابت ہے کہ یہ عمل یوسف کا تھا۔ نہ کہ معاذ اللہ خدا کا۔
باقی رہا یہ (مگر اگر یوسف کا اپنا حمل تھا تو وہ ڈرا کیوں۔

اس کا جواب باجہ داب یہ ہے کہ قواعد یہودی کے مطابق اگر اسکی موت پہلے سے
میں حاملہ ہو جاتی تھی۔ تو اسے غالباً عورتیں زجر و تنبیہ کرتی یا صرف بزرگوں کی نگاہ میں
ساجدہ باز معلوم ہوتا۔ جو صیب ہلا موقوف ہونے کے موجب شریعت کی کا پوتا ہے
اس سے بعد ملتی کے یوسف تھوڑا سا ڈرا اور خیال کیا جیسا کہ جلد با وجہ تکلیف
عیال سامنے آتی ہیں تو گھبراتا ہے) کہ چھوڑ دوں مگر یہ سبب غریبی یا حسن مریم پائل
آ جانے کے چپ ہو گیا، سبب گھبراہٹ کے سب کے سر پر ہی حاملہ لڑکا کر تا ہے۔ پس اس سبب
سے نہ چھوڑ سکا۔ اور یہ بھی واضح ہو کہ یہ بات صرف حق کی خوش فہمی سے معلوم ہوتی ہے۔ اور
اس کو تحقیق لکھاری کا دعویٰ بھی نہیں۔ بلکہ ایسا تحقیق دعویٰ صرف لوقا کو ہے جیسا کہ
عبداللہ آفتم کے بیان سے پتہ چلتا ہے ہم ثابت کر چکے ہیں اب دیکھئے کہ لوقا بیباحتی مزاج
کیا کرتا ہے وہ اس وقت سے پہلے یوسف کا کوئی ذکر نہیں کرتا۔ جب تک کہ ہم یوسف کے
واسطے یوسف و مریم زوجہ خود کے بیت اللحم کو گھبرا۔ چنانچہ لکھتا ہے ہم اور یوسف
جلیل کے شہر ناصرت سے یہودیہ میں داؤد کے شہر کو جو بیت اللحم کہلاتا ہے گیا۔ اس لئے
کہ وہ داؤد کے گرنے اور اولاد سے تھا کہ اپنی سگستری مریم کے ساتھ جو حاملہ تھی نامک
حالت اور ایسا ہوا کہ جب وہ داؤد آئے اُس کے بننے کے دن یوسف ہونے اور اپنا
بیبا چاہتا جی (دیکھو لوقا ۲۷ و ۲۸)
یادی ساجان حضرت مزاج ذرا غور سے دیکھیں کہ متی پہلے میں لکھتا ہے کہ
ایسی جو رکھتا ہوں لے آیا۔ برا سکونہ جانا جب تک کہ وہ اپنا پہلو ٹھانڈا نہ جی اور اس کا نام
یوسف رکھا۔
لوقا تحقیق لکھتا ہے کہ یوسف مریم حاملہ کیا تھا نام لکھانے گیا اسے معلوم تھا۔ کہ اسے
حمل ہو اور وہ مسکرا کر لکھتا ہے وہاں در ابھی کسی طرح کا تعجب یا افسوس یا غم تک نہیں گیا
اور پھر انا باندہ طور خوش خوشی اس کا نام رکھا۔ غصہ نہ کرایا۔ اور خداوند کے آگے حاضر کرنے کو دیا
جو خداوند پہلے بیٹے کو بر تلم میں لائے اور پھر لکھتا ہے کہ جس نیت ماں باپ اس لڑکے
کیسے یسوع کو نذر لائے تھے تاکہ اس کے لئے شرع کے دستور پر عمل کریں تب یوسف اس کے باپ اور
مریم اسکی ماں لے اں باقیں سے تعجب کیا اور جب وہ خداوند کی شریعت کے موافق سب
رکھنے و چلنے میں ایسے سہرا صرت کو پہن گئے اُس کے باپ اور مریم عید شمع میں بر تلم کو لائے
تھے (لوقا دیکھو باب ۲ آیت ۲۱ سے ۲۴)
افسوس کہ اتنے کام ہوئے ہیں لڑکا ہوا۔ غصہ ہوا۔ خوشی کی شریعت کی تعجب و غور و خیر
مریم بھاری بھی نہ ہو سکتی رہی مگر نہ نہیں لکھا اور نہ نکاح کا ذکر کسی جہل میں ہے اور نہ
کے جلے رہا ہے۔ پس وہ متکبر نہیں تھی۔ بلکہ بیباحتی اور یوسف کے نقطہ سے یہاں تک بھی
اور صرف یہی ایک لڑکہ نہیں بلکہ ۵-۶ مرتبہ حاملہ ہوئی بال بچے ہوئے۔ مگر افسوس کہ ان کے بارے
میں اور دیگر بڑی نگوارین کو لیا۔ اور نہ نکاح ہوا لیکن یہ کوئی تعجب کی بات نہیں۔ کیونکہ
لوقا کی انجیل ہی میں لکھا ہے: اور اس کے گھبراہٹ ایسے ایا نام فاضل کی بیٹی ایک بیٹہ بھی۔
جو بہت بوجھ بھی تھی اور اس نے اپنے کو اسے بن سے سات رس ایک جسم کے ساتھ
جماہ کیا تھا۔ اور وہ بیٹہ قریب چار سی برس کے تھی (لوقا ۱۸)
اصل بات یہ ہے کہ لڑکی ماں باپ کے گھر میں جیسا کہ لکھا ہے خواہ چند لڑکے
بالوں کی ماں بھی ہو اور سسرال کے گھر میں بیٹی یا بیہ ہوتی بھی ہو (جو کہ لکھا ہے)
اور بیٹی ہونے تک بھی وہ بیوی کہلاتی تھی۔ خواہ اس کے بیٹے کی پہنچ جادے ہو
کے نام پر لڑکے کیوں مشہور ہوتے ہیں؟ جو بات ذیل میں ہے۔
غیر۔ اس کسی امیر کی لڑکی اور باپ غریب ہو تو بھی عوامی یا بیبا ہوتا ہے یا ان مشہور
سے اور باپ غیر مشہور سے

ہم کو آجیاز عیسائی یعنی مسیح کو جسم کے لحاظ سے انسان مانتے ہیں بس محدود ہے کہ جاننا جس کے نقطہ انسانی سے پیدا ہوا۔ اور انسان نہ ہوگا

لطیفہ عیسائی کہتے ہیں کہ وہ کنواری سے پیدا ہوا ہے کہ سب جہان کنواریوں سے پیدا ہوا ہے اسکی کوئی خصوصیت نہیں کیونکہ سب سوئیں شروع میں کنواری ہی تھیں۔

بعض لوگ اس بات پر گرد آتے ہیں کہ اگر مسیح خدا نہیں تھا یا خدا کا بیٹا نہیں تھا۔ تو اس کے لئے ربی کیوں کہتے تھے یعنی خدا؟

اس کا جواب یہ ہے کہ یہ بادرلوں کا دھوکا اور تماری نادانی ہے۔ ربی کے معنی خدا کے نہیں ہیں بلکہ استاد کے ہیں (دیکھو لوقا ۱۳)

افضل ابن مریم نے بھی بہت شخصوں کو دھوکے میں ڈالا ہے لیکن اس کا باعث بہت کم لوگ جانتے ہیں اور وہ یہ ہے کہ چھوٹی عمر میں آدھن اس کے مسیح کو شہرت مل گیا ہو یوسف کا انتقال ہو گیا تھا۔ کل خاندان بریجہ مریم کے کوئی تحریر پرست نہ رہتا دیکھو سولہ تھمیری مسیح مخلص از مسٹ امین ص ۶۹

لیکن ابن مریم ذکر کرنے سے مسیح بے باپ ثابت نہیں ہو سکتا۔ کیونکہ یسوی کی میراث جو قرآن میں ہے۔ اس میں صرت اس کی والدہ کا ذکر ہے اس کے باپ کا کچھ ذکر نہیں اور نہ بائبل ہی میں اس کے مایا پ کا نام موجود ہے۔ بلکہ بچل لکھا ہوا ہے کہ لادی کے گھر ایک ایک شخص سے جاکر لادی کی نسل میں ایک عورت سے براہ کیا وہ عورت حاملہ ہوئی اور بیٹا جی اور اس نے اسے خوبصورت دیکھ کر تین مہینے تک بچہ پال دیا۔ آگے کو نہ جیسا سکی تو لڑکھو رہا، رکھا دیا۔ وہاں جب فرعون کی بیٹی نے دیا سے اسے نکالو بالا پرورش کیا اور جب لڑکا بڑھا تب وہ فرعون کی بیٹی کا بیٹا ٹھہرا اور اس نے اس کے نام موسیٰ رکھا (دیکھو خروج باب ۲ آیت ۱-۱۰) اسے ایک موتی کے سوا اور بہت لوگوں کی کنیت والدہ سے مشہور ہے۔ ابن ہزردہ نے ابن الامیرہ یہ دونوں بڑے شہنشاہ عرک گئے ہیں مگر دونوں اپنی والدہ کے نام سے مشہور ہیں (دیکھو دارالماون جلد اول)

بولے ال کے ابن مریم ایک تاریخ گنڈا ہے (دیکھو ولادت مسیح صفحہ ۷)

مشرعوں میں بھی باوجود باپ ہونے کے چند آدمی صرت ماؤں کے نام سے مشہور ہیں) کنتی شیر یہ مشہور کنتی کا بیٹا یہ مشہور (دیکھو مہابھارت)

سنو نئی مشہور سنو نئی کا بیٹا بیاس (دیکھو رامائن)

انجی کا یوت۔ جہوان (دیکھو رامائن)

گائے بستم تیا مہی کا نام لینے لگا کا بیٹا (بھارت)

بستے یسے بیٹا کا بیٹا لڑکی

دروید لہر ویدی

کیا معاذ اللہ سب خدا کے بیٹے تھے جس طرح یہ سب والدہ کی کنیت پر مشہور ہو جانے کے سبب بھی خدا کے بیٹے یا فرزند نہیں تھے اسلیں میں بھی باوجود اس مریم کہلائے تھے یوسف کا بیٹا تھا کہ خدا کا

بعض عیسائی جماعت سے جاس محبت مسیح مریم کو تمام عمر باوجود ۵۰-۶۰ کے لڑکے بالے پیدا ہوئے بھی کر رہنے کے قابل ہیں اور ایسے ہی ستمان بھی۔ کیونکہ ان کا تہ مارا بھروسہ زانی عقیدہ ہے کہ کیونکہ حضرت خود ہی تھے

مگر انہوں نے کہ وہ انجیل سے ناواقف ہیں۔ اگر یوسف مریم کا سوہرے اگر مریم کو اسے کہائیں کہ خدا کو بھی موسیٰ کے مثل مایا کا چہ نہیں لگا۔ اور خود بخود لڑکے خدا کے اور لڑکا اسے سب نامہ مودوس اس باطی و عولے خدائی

کی جرہ سے اگر عیسائی خیم ویرفت کا بیٹا تو یوسف لوقوت بیواہ اور یوسف صرد اس کو بھائی ہیں یسے اس خیم پر کہ کنواری کے شکم سے نکلے۔ اور سب طرح اسکی بھینس بھی ہیں کہ یہ انجیل میں لکھا ہے کہ مریم کا بیٹا جبرائیل امین اور یوسف کے یوسف اور یوسف کے یوسف کا بھائی نہیں اور کیا اسکی بھینس ہے سے یاس بیان نہیں ہیں (دیکھو مرقس ۱۱)

یسوع نے بھی اس کا انکار نہیں کیا بلکہ صرت یہ کہا کہ نبی ہی صرت نہیں گئے تھن میں اور اپنے گنہگار گھر میں اور وہ کوئی مجروحہ وہاں نہ دیکھا سکا اور مرقس ۱۱

اسی طرح دیکھو یوحنا ۱۲ ص ۱۳ مرقس ۱۳ لوقا ۱۳ یوحنا ۱۳ لوقا ۱۳

ملک فرانس کے ایک لاطن مورخ (سٹنٹ انین صاحب نے اس مشکل کو مہر حل کیا ہے کہ یہ جارا آدمی جو کہ انجیل میں ۱۲ مرقس ۱۳ میں بیان ہے اور نیز دوسرے مقام میں مریم کے بیٹے شمار ہوئے ہیں مشکل اس بات کے سمجھنے سے فی ہوتی ہے کہ ان دو مقام میں مریم کے بین تیس چار چار لڑکے ایک ہی نام کے تھے مسیح کے حقیقی بھائی بلکہ اس سے حدارت لکھتے تھے جب انجیل کے لکھنے والوں نے لکھا کہ ان کو ان کو مر دقت سے کے ساتھ دیکھا اور لکھا بھائی کہلائے۔ سب تو غلطی سے بعض مقامات میں حقیقی بھائیوں کے نام کی جگہ ان کا نام لکھ دیا مسیح کے حقیقی بھائی۔ اپنی والدہ کی طرح ان کی وفات کے بعد مشہور ہوئے لیکن یہ ان کو اس قدر شہرت حاصل نہ ہوئی تھی۔ جیسا کہ ان کے خاندان بھائیوں کو ہوئی مسیح کی بھینس ناخوش یا ہی ٹھہری تھیں۔ اور مسیح نے اپنی بہن کے جانے والی ہستی سے دیکھ کر سوچا عری سے ملے۔

لندن صفحہ ۲۹)

ایک اور محقق اور اس مسئلے مورخ بھی اس کے تائید کر کے لکھا ہے بڑی لفظیم کہ انجیل میں ہر طور پر ثابت ہے کہ مسیح کے حقیقی بھائی بھینس لطن مریم مارہ سے تھیں۔ یہ وہی مصنف لکھتا ہے کہ اس بات کے ماننے میں جو ان لوگوں کے مریم کی نکات دہی کے قابل ہیں کسی کو کچھ مشکل معلوم نہیں ہوتی۔ اور اگر سب اعتراضوں کو تسلیم بھی کر لیا جاوے تو بھی انجیل میں ۱۲ مرقس ۱۳ کا کیا جواب ہوگا جہاں لکھا ہے کہ یوسف اپنی جود کو اپنے پاس لے آیا۔ اور اس کو نہ جانا جب تک وہ اپنا پہلو تھامتا نہ جانی ہی طرح انجیل لوقا ۱۳ میں لکھا ہے کہ اس کے چنے کے دن پورے ہوئے اور وہ اپنا پہلو تھامتا بیٹا جی۔ پس اگر چاہوں کو یہ یقین نہ ہوتا۔ کہ مسیح کے اور چھوٹے بھائی بھینس بھی ہیں۔ تو وہ ہرگز اس کو پہلو تھامتا بیٹا نہ کہتے (دیکھو سولنگو پیڈ یا برطانی جلد چہارم)

لاحق ادا یا خدا پادریوں نے جنہیں مسیح سے بہت زیادہ محبت تھی بہت کوشش کی ہے کہ مریم کو ہمیشہ کے لئے کنواری ثابت کریں اس کثرت محبت ان کے دل میں یہاں تک تاثیر کی کہ انہوں نے مسیح و مریم پر بہت زیادہ شک کر نیوئے فقرے لکھ کر قصداً نکال دیے۔ چنانچہ فاضل یورین مارن صاحب نے فاف صاحب کی کتاب سے نقل ہیں چندوں کی تعریف کر کے بابت مفصل ذکر کیا ہے کتاب میں ۱۱ میں یہ الفاظ قبل اسکے کہ ہم یسوعون اور مرقس ۱۳ میں لفظ اسکا ملو تھا بعض پرانے نسخوں میں دفعدا چھوٹے گئے ہیں۔ تاکہ حضرت مریم کی عہدہ کی دوشیر کی ریشہ نہ پڑے (دیکھو بھارت) کی کتاب جلد ۱۰ مطبوعہ ۱۸۷۴ اور تفسیر روس میں ہنری لی مہ اسکا بیٹا جی نے بھی مقصوب پادریوں سے ڈٹے ڈٹے دینی زبان اس کا اقبال کیا ہے دیکھو ہر مکر مطبوعہ ۱۸۷۴

مسی کے اس فقرہ (حب اسکی مریم کی سنگنی یوسف کے ساتھ ہوئی تو ان کو رکھنے آنے سے پہلے وہ روح القدس سے حاملہ یا کی گئی دمتی ۱۱)

دورانِ ہمدردی کے رفرنس میں پاورس نے میکا کی بی بی کا جواب بھی دیا ہے۔ مگر وہ ان سچ کا کوئی نام بھی نہیں ہے؟

پادری صاحب الکرامتہ نہیں مگر کیا ایسے موقعہ کی شہادت ماسے بڑھکر کوئی ہوسکتی ہے؟

کرشن مت دیرن

اور تو کا کما حقہ بھیجی دیتے ہیں۔ خداوند فرماتا کہ باب داؤد کا تخت اُسے (نگار تو ناظم)

پیدا آتش ۱۸ میں اشارہ ہے کہ اس میں کوئی کلمہ
خروج ۱۸ میں خلتے ہوئی کوئی کلمہ
زبور ۱۸ میں خاکوں کے لئے بولا گیا۔
جبرائیل اور میکائیل لفظ بھی اس کے ہم معنی معلوم ہوتا ہے۔ ابراہیم اور عزرائیل میں
مگر یہ بھی نہیں جبرائیل کے الٹائے ہوئے ہیں۔ ابراہیم اور عزرائیل میں
ترجمہ سردار زور اور بے ذلت کے خلتے قرار
دوسرا لفظ جس کا ترجمہ ادبیت کا باب کیا گیا ہے وہ عبرانی میں ابراہیم کے
شعبہ ادبیت کا باب نہیں کیونکہ مد کے معنی وقت کے ہیں اور اسی کے قریب عربی کا ہند
ہے اور ابی کے معنی باپ کے ہیں جس کے قریب عربی اب ہے اور ابی ابو بھی اس معنی
میں آئے ہیں۔ مگر یہودی محاورہ میں باپ عربی کے واسطے آتا ہے۔ پس معنی
ہونے وقت کا عربی

اب جو ذرا غور سے دیکھا جائے تو بائبل کا جاننے والا آدمی بخوبی سمجھ سکتا ہو
کہ یہ ساری صفات خدوہ بادشاہ میں موجود تھیں۔ عجب عجیب بشر سردار زور اور
وقت کا عربی۔ سلاستی کا شاہزادہ۔ کیونکہ اسکو عجیب قسم کی ہونٹوں کے مقابلے میں
شاہ اسور کی ایک لاکھ سی ہزار فوج بغیر لڑائی کے ختم ہوئی اور شاہ اسور بھاگ گیا۔
دیکھو (سلاطین کی کتاب ۲ باب ۱۹ آیت ایک سے ۲۴ تک اور دیکھو سلاطین

۱۸ سے ۱۹)
وجہ چہارم وہ لڑکا جس کے پیدا ہونے کی خبر تھی اور جسکی بابت آواز کو خوشخبری تھی
وہ آئیں دونوں میں پیدا ہو کر جو ان ہر کوئی کو فرح و خفاں اور کھلیاں ہو کر ہر دوں کو سلاستی
دیکھو عظیم الشان فتح پانے کے بعد عرصہ تک سچ کر کے رہی گیا (دیکھو سلاطین ۲ باب

۲۰ آیت ۲۱)
اب کنواری حاملہ ہوگی۔ اس لفظ کی تحقیقات یہودی سے آواز کی جیسا میں لکھا ہوں
وہاں ہے اسکو ذرا زیادہ غور سے دیکھو۔ اصل لفظ نیشیاہ کی کتاب میں ملتا ہے جس کا ترجمہ
پادشاهوں نے یہاں خاطر سچ کنواری کیا ہے اور ہمارے وقت ہندو بھائی جسکی بدولت
چاہہ راستی سے فیمل کر سچ داس اور فیمل پرن بن گئے۔ انھوں
واضح ہو کہ یہ ترجمہ غلط ہے علما کے معنی (دھیفٹ نوجوان پالنے۔ لوگوں کو لڑائی کے ہیں
دیکھو کلمات عبرانی ویم ہر صاحب کی صفحہ ۲۹)

کنواری کے واسطے عبرانی میں لفظ بہت ملتا ہے (دیکھو وہی کتاب صفحہ ۲۹)
بروینسرا بن من صاحب کی بھی یہی رائے ہے کہ علما دین یا اس عورت کو کہتے ہیں جسکی
نئی شادی ہوئی ہو اور اس بروینسر نے اپنے اس قول کے ثبوت میں یونانی زبان کے متروک
ونامی شاعر جو مرکا ایک شعر بھی نقل کیا ہے اور بروینسر کو مرکا خیال ہے کہ آیات مذکورہ
نہی کا لفظ علما سے نوجوان زور کی طرف اشارہ ہے (دیکھو کیٹھو سا گلو میدیا) (دیکھو کیٹھو سا گلو میدیا)
اور ولیم گریس صاحب جنہوں نے زبان انگریزی میں لغت عبرانی کے زبان میں
کامل تحقیقات کے بعد ایک کتاب لکھی ہے فرماتے ہیں کہ "کلیہ صبیحہ مذکورہ ہے۔ اسکو معنی جوان
بالغ قابل شادی کے ہیں (دیکھو (ان کی کتاب مطبوعہ ۱۸۵۴ء)

سمیٹل ۱۸ باب ۱۸ میں ہی لفظ ہے وہاں ہی بخونے گئے ہیں علما اسکی تائید ہے
اسکے معنی ہونے لڑائی جوان۔ خاتون۔ عورت۔ قابل نکاح اور یہی معنی علما کے فرماتے ہیں
یونانی اور ترجمہ اکو بلا اور بھو ڈوسن۔ جسکس میں کہتے ہیں جو کہ جیسے کہتے۔
اس نون کے پادروں نے مسیح کو کنواری سے ثابت کرنے کے لئے زنا کر کہیں مجبور
نہ ہو جائے اور یوسف کا بیٹا نہ ٹھہرائے) بائبل کے سب مقامات کو یہاں خاطر قیاسی

دین کے بذکر منب جگہ ترجمہ کنواری کر دیا۔ جزا کا لفظ
مگر میں ان کو ڈٹنے کی جوت سے کہتے ہیں کہ اس لغت کا ملامت کس طرح داخل
نہیں ہے۔ بارہ کے واسطے عبرانی میں لفظ بولہ ہے (دیکھو غزل لغات باب ۱۸ اور ۱۹)
جسکی تحقیقات کرنے کو ہم نے رقم لکھائی ہے عام عیسائیوں سے قطع نظر خاصاً مزاج کو
معلوم بھی ہے مگر وہ بھی (خدا جانے کس بات کا انتظار کر رہے ہیں) باوجود جیسے کے معلوم
ہو کر کہ جن اور عداوت پر کٹر لڑنے ہو گیا اسلئے مستعد نہیں ہوتے چنانچہ ایک محقق
مراجہ پادری نے مسٹر عبداللہ آفتم صاحب فرماتے ہیں کہ یہ تو ہم کو کسی معلوم ہے کہ لفظ
علما اور بیل میں یہ فرق ہے کہ علما میں باہی ابراہیم بنیابی کی شرط کچھ نہیں جبکہ بیل
میں باہی کو کہتے ہیں (دیکھو ان کی کتاب نمونہ آزادی ص ۱۸۰) (مطبوعہ امرسترا)
جناح چیتک ہمارا بھی تو یہی مشتاق ہے۔ کہ علما میں باہی ابراہیم بنیابی کی شرط خاص
نہیں ہے یعنی باہی ابراہیم بنیابی شاد لیشہ نو کھڑا یا مانج۔ جو ان قابل شادی کو کہتے
ہیں بنیابی کو بھی علما کہتے ہیں اور جو ان بالغ عورت کو بھی علما کہتے ہیں مگر ذرا فرمائے
تو یہی کہ کچھ عیسائیوں نے کیوں خواہ مخواہ یہاں دینداری خداوند مسیح کنواری کا
ہوئی ترجمہ کیا۔ حالانکہ کنواری کے واسطے لفظ بیل ہے۔ پس ترجمہ یہ چاہئے تھا۔
اور ایسا ہی ہے کہ شاد لیشہ عورت حاملہ ہوگی یا عورت بالغ حاملہ ہوگی۔

کیونکہ ہم نے کئی حالت میں اور کسی طرح کنواری نہیں تھی۔ بلکہ بالغ۔ خاتون۔ کھڑا
شادی شدہ تھی اور وہ کنواری نہ تھی۔ لفظ فرقہ کی طرف سے جو تخیل اوروں کو کیٹھو سا
چرخ میں پھنسی ہے اس میں بھی کنواری ترجمہ نہیں کیا گیا۔ بلکہ باہی ہوئی ترجمہ
کیا گیا ہے۔

ہمارے تہران پادری آفتم صاحب نے ایک دلیل دی ہے علما کا ترجمہ کنواری
کرنے پر جس دلیل سے بڑھ کر کسی پادری کے پاس اور کوئی دلیل نہیں ہے اس پر
نہایت غور سے غور کرتے ہیں۔

ڈی جی عبداللہ آفتم صاحب اسی کتاب میں فرماتے ہیں (دیکھو جنت میں جو ترجمہ
سلیقہ کنواری سے یونانی میں۔ یہودی عالموں نے قریب تین سو برس پہلے ہو۔
مسیح سے کیا تھا (اس میں) ترجمہ لفظ علما کنواری ہی کیا گیا ہے۔

ترجمہ جیسا اسی سبب جنت والے ترجمہ میں علیم کا ترجمہ بالغ جوان ہوا ہے اور علما
اسکی تائید ہے پس مذکورہ معنی جوان مرد اور تائید کے معنی جوان عورت کے ہونے
چاہئیں جس کنواری میں باہی حالت کسی طرح داخل نہیں پس سبب جنت میں کتاب
نیشیاہ کے علما لفظ کا ترجمہ غلط ہوا ہے۔ کیونکہ وہ نیشیاہ بھی کی عورت بیاتھا تھی جیسا
کہ وہ کہتا ہے کہ باہیہ نزدیکی کر دے اور حاملہ شدہ بستر سے راز لے لے دے جسے میں بنیہ کے پاس
گیا۔ سو وہ پٹتے تھے ہوئی اور ایک بیٹا جانی (نیشیاہ) باب ۱۸

علما سے مسیح بھی اس بات (ظاہری انداز) سے واقف تھے کہ علما کے معنی
جوان یا نو کھڑا بالغ عورت کے ہیں مگر انھوں نے تو یہ ہے کہ وہ عیسائی جو مسیح کی بات
میں تھی پچھی شک نہیں کہتے جیسا کہ ہمارے ناصح تہران جناب عبداللہ آفتم صاحب
فرماتے ہیں کہ تحقیق کنواری کا دخل متی اور لوقا میں سے صرف لوقا کو ہی ہے کہ نے
کو نہیں) (دیکھو نمونہ آزادی ص ۱۸۰)

۱۸ متی کی کلیلیوں کا اور یاد دہان ہے بھی اقبال کیا ہے اور یہی سبب کہ یاد دہانوں کو اس
۱۸ یانچ یسوعی مصنفہ جناب ڈاکٹر ڈیوڈ ایک اسٹراٹ صاحب بہادر میں تھی کہ بہت سی کلیلیاں
ظاہر کا گئی ہیں جبکہ جواب آج تک کسی عیسائی سے نہ دنا وہ کہتے ہیں کہ متی سے تاریخ لکھنے میں
بہت سی غلطیاں ہوئیں اسواسلئے اسکا کلام قابل اعتبار نہیں ہے۔

(۱۵) اور وہی اور شہد کھائے گا۔ جس وقت کہ وہ جزا ترک کرنے کا اور بھلا پن کر کے کا
 اختیار لے۔
 ۱۶۹۔ پراس سے آگے کہ یہ لڑکا بد ترک کرتے اور بھلا پن نہ کر لیا اختیار پاوے۔ یہ زمین
 جسے تو بر باد کرتا ہے اپنے دونوں شاہوں سے چھوڑی جاوے گی۔
 یہ شکیلی کئی درجہ سے مسیح کے حق میں ثابت نہیں ہو سکتی۔
 وخت اول۔ مہارت کے اول و آخر میں خیال کرنے سے صاف واضح ہے کہ یہ کس کے حق
 میں ہے۔ اس باب منہم کے شروع سے آخر تک کا خلاصہ یہ ہے کہ احاز بادشاہ یہودہ نے فرخ
 بادشاہ ہرمیٹل دسین شاہ ارام نے فرخ کسی کی پرستش کیا نہ ہوئے۔ پھر شاہ یہودہ کو خبر
 ہوئی کہ شاہ ارام نے فرخ ارام کے بیٹے کو ساتھ لیکے فرج بھٹاتا ہے یعنی دوبارہ فرج
 بڑھا کر پھر لڑا لگا۔ اس وقت شاہ یہودہ اور اس کے لوگوں کے دل کا نب کے ترقی
 لے اس وقت کے نبی حضرت یسعیاہ سے فرمایا کہ تو یہودہ کی تسلی کر لے اور اسے کہہ کر تیرا
 ہوا تو تیرا دل بکھرے اور ان دھوکے والی لڑائیوں سے مت ڈر کر کہو کہ جو یہ خدا کا
 مشورہ کرتے ہیں ان کے منصوبے کو اپنی ماری نہیں۔ بلکہ ایسا نہ ہوگا۔ پھر خدا نے
 یسعیاہ نبی سے کہا کہ شاہ یہودہ سے کہو کہ اپنے خدا سے کوئی نشان مانگ۔ اسے مانگنے سے
 انکار کیا۔ اور کہا کہ میں خداوند کو نہیں آتا۔ اس پر یسعیاہ نبی نے کہا ہاں وہ جسے دینی
 نہ مانگے (کے) خداوند تم کو ایک نشان دیگا۔ دیکھو کہ ایک فرخ ان عورت حاملہ ہوگی۔ اور بیٹا
 جنے گی اور اس کا نام حناوئل رکھے گی۔ اور وہ لڑکا دس اور شہد کھایا کر لگا۔ یعنی یہ اسکی
 خوراک ہوگی اور اس کے ہوشیار ہونے سے پہلے یہ دونوں بادشاہ تیسرے مخالف مارت
 ہو جاویں گے (باب ۷ آیت ۱۶)۔

وجہ دوم۔ یہ لڑکا جسکے باپ یونانی یسعیاہ نبی نے خبر دی تھی نہیں تو نہیں پیدا
 ہو گیا تھا اور اس کا پیدائش اسی کتاب کے اگلے باب سے نہیں پایا میں ظاہر ہے دیکھو
 یسعیاہ کی کتاب باب ۸ آیت ۳۔ اور باب ۹ آیت ۷۔ معلوم ہوتا ہے کہ حضرت
 یسعیاہ نے اپنی عورت سے وہ لڑکا پیدا کیا۔ جیسا کہ لکھا ہے۔ بائبل پر مذہبی لوگوں کا
 شہ پسے را زانید (شہ پسے را زانید)

ترجمہ میں یسعیاہ کے پاس سورہ پیٹ ہے ہونی اور ایک بیٹا جنی۔
 اس پر خود یادوں نے فرخ میں یسعیاہ کی کتاب باب ۷۔ آیت ۱۶ لکھا ہوا
 ہے۔ جو بالکل مسمی گذشتہ لڑکے کے متعلق ہے دیکھو بائبل صفحہ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔
 اور اسی لڑکے کی بابت آگے چل کر بائبل میں لکھا ہے وہ ہر سلاح پہلوانان و ہنگامہ
 بزم و تاباں مہارے غریب خون۔ سوختہ لقمہ آتش گردید۔ زیرا کہ برلے ماطلے زانید شدہ
 و فرزندے بجا کشیدہ شد کہ حکمرانی رد و تن ادخوا بد بود۔ افزائش حکمرانی و سلامتی ہے
 انتہاست بر تخت داؤد۔ و بر سلطنت تانرا با انصاف و نیکو کاری از حال تابدا باؤقر
 و انبار نایا یسعیاہ باب ۹۔ آیت ۱۶)

ترجمہ۔ جنگ میں گھرے در سلح (پہنے ہوئے لوگوں کے سب ہتھیار اور کپڑے جو لو
 گے سے نرا ہوں۔ جلائیے لئے آگ کا ایندھن ہونگے۔ کیونکہ ہمارے واسطے لڑکا پیدا ہو گیا
 ہے۔ ہمارے گھر کے قریب میں اس میں ایسا ہی ہو گا۔ دیکھو بائبل ناگری غلبہ و جوش و خروش
 لڑائی میں اس طرح لکھا ہے باب ۷۔ آیت ۱۶۔ کیونکہ اس لڑکے کے بچے کو تین گنے سے اور بچے کو بیس
 لہان کو گئے وہ یہودی جسکے دو دادہ لڑکے کا دن تو وہ کثرت پیدا ہوا ہو جائیگی اور باب ۹۔ آیت ۱۶۔ کیونکہ
 ہمارے لئے ایک لڑکا دین ہوا اور ہمیں ایک بڑا لڑکا جسکے کا مذہب پر ہوتا ہوگی اور وہ اس سے لکھا
 جاوے گا۔ اچھتی کی خبری شکستہ ان الشورہ سنش کا کیا کسل کا لچ پڑا۔ اور اسکی تصدیق کیج رہی
 ہوگی سے ظاہر ہے کہ خبر جیسی مدت اونٹیں ایام میں پوری ہو چکی تھی کسا وقت اسکا کوئی تکلیف نہیں

ہوگا ایک بیٹا جنس لڑکا کہ حکمرانی اسکے کا مذہب پر ہوگی اسکی سلطنت کے اقبال اور سلامتی کی کچھ
 انتہا نہ ہوگی وہ داؤد کے تحت پرادر اسکی ملک پر فرخ سے لیکے ایک ایک بند دیت کر لگا
 اور عدالت اور صداقت سے اسے قیام بخشنے کا۔ اسی پر یادوں نے فرخ دیا ہے
 یسعیاہ ۷۔ دیکھو صفحہ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱

کرتچن مت دین

ویساچہ

انسان دنیا میں صرف اپنا سنے نہیں آیا کہ اور حیوانات کی طرح کھائے پیوے اور بچے سے بڑا نہ نکالے۔ اعلیٰ مستند مذہبی ہیرو کی تلاش کر رہے ہیں۔ جو کائناتی اور خانی و دھندلے میں اور اسکا دنیا و دھرم پر جو جتنا تک غور کیا جاتا ہے نہت مہر بھلائی کا باعث اور نہت اور ہر خدائی کا سبب ہے وہ کوہنوں کا جہت ہے کہ اسے تکلیف ہو کہ میں بھلا سے ہم دارم میں زندگی گزارا ہے۔ آدھی سکھ ہی چاہتے ہیں کہ متراجعت کے طالب ہیں نجات کے لئے مانتے باؤں مارے میں اور سب کو خدا جہت ہونے کے حاصل کرنے والے بہت ہی کمزور ہیں منزل مقصود پر جو دعائیت پہنچنے کی سب تمنا کہتے ہیں مگر ہزاروں لاکھوں استہ میں غارت ہو چکے ہیں ٹھک چکی ہیں قسم کی منی دیتے ہیں یا رعا بن جاتے ہیں۔ جانتاری کا بھی دم بھرتے ہیں لیکن وہ قسم نہیں لگے جیسا ہوا دوسو کا ہے صلی عرض انکی مال مارنے سے بے اور مسافر جو جنم میں انارنے سے دنیا میں کھا جائے انکے سے انسان دھوکا کھا سکتا ہے۔ کہ وہوں سے بڑھ کر اسکی حالتیں خود ہیں پھولوں طرح رکھتے ہوئے عقل اور آنکھوں کی موجودگی میں ہم اندھا دھند کسی کی پیروی کیوں کریں ہ کیا ہم اپنے احمال کے دہ وار نہیں ؟

جب ہر ایک مذہب اور عقل بلکہ قانون قدرے کیے رو سے بھی ہم اپنے اعمال کے قدار ہیں تو پھر کیوں سوچ بچار کر کام نہ کریں کیوں آنکھیں بند کر پاؤں رکھیں جس سے چاؤ جہالت و ضلالت میں گرنا پڑے سے اول اندیش و انتہی کے گنہگار ہائے پیش آمد است ویں دیارہ دنیا میں بہت سے مذہب ہیں اور سبھی اپنی طرے دعوت کرتے ہیں اور انکا ایک عیسائی مذہب سے جس کی بابت ہم اس کتاب میں تحقیقات کریں گے

ہم اپنے مہربان عیسائی بھائیوں کی خدمت میں نہایت آدب سے دست بستہ گزارش کرتے ہیں کہ وہ ہر عری عرضہ اندست کو تعصب کی نگاہ سے نہیں بلکہ انصاف سے صداقت کی آنکھ سے دیکھیں معصولیت کو مد نظر دیکھ کر مطاعہ فرمائیں اس کتاب کے پڑھتے وقت فلاسفی کو دل سے بھٹا دیں۔ سائنس اور طبیعیات کو اپنے کالشنس (روح بالکل حق پسند کا حامی ہے) سے کنارہ کر دیں کہونکہ ہم اور آپ بھائی ہیں۔ آریہ سناتن میں دیت کے پیچھے ہوئے ملے ہیں دھرم کا احتلات جو در حقیقت بڑا سخت اختلاف ہے کیا اچھا ہو۔ اگر صداقت کے پابند ہو خود دعوے کو چھوڑ علم عقل سے کام لے قوت فیصلہ کا ہتھکڑیاں؟ میزان آریہ سماج بصدر دل حاضر ہیں کہ است کو چھوڑ دیں مگر کیا آپ لوگ بھی کسی طرح مستعد ہو سکتے ہیں کیا کلیلیہ وغیرہ فلاسفوں کے دیکھ دینے والے مایاک خیال آپ کے دل سے ابھی تک نہیں بھولے۔ جو مذہب جیسی معقول چیز کو نامعقول چاروں سے ناپے ہو اور فلاسفی کو بالائے طاق رکھ دینے ہو۔ یہ بات انصاف سے بہت عجیب ہے

ناظرین! اپنی برائیوں کی تحقیقات آپ کی خدمت میں پیش کرنے سے مطلب راستی کا اظہار کرنا ہے کسی کال دیکھا نہیں بائبل کے متعلق مدتوں کی محنت جو ہیں! پڑھنا ہوا وہ سب آپ کی نظر سے۔ حیات تیار یا تھا مگر کوہنوں نے نہت کہ استی کو برکاش اور است کا ناس ہو

باب اول

مسیح خدا کا بیٹا نہیں بلکہ یوسف بنجار کا بیٹا تھا

جس طرح ہم باپ سے پیدا ہوتے۔ حمل میں رہتے ہیں۔ ہماری ماں شادی کر کے خلوت کرتے ہیں۔ مدت محدود کے بعد حمل سے باہر آتے ہیں۔ دو دو بیٹے۔ کھیلنے کودنے میں جیسی طرح ہم بالک سے جوان۔ جوان سے بوڑھے ہوتے اور آخر کو مر جاتے ہیں۔ یا بعد جوانی جرم کرتے مرنے لگتے ہوتے مصلوب پھانسی یا تلوار سے کٹا کٹاتے ہیں۔ وہی حال مسیح کا ہے۔ مسیح آسمان سے نہیں گرا اور نہ زمین سے پھوٹ نکلا۔ بلکہ مسیح نقطہ یوسف سے اس کی عورت مریم کے حمل میں بھر کر مدت مقررہ کے بعد تمام مخصوص سے برآمد ہو کر دوڑھ متا زمانہ اور صرت وہ ایک ہی اس راستہ سے پیدا نہیں ہوا۔ بلکہ اور بھی بھائی اسکے کسی جرم کے قتل سے پیدا ہوئے۔ تمام زندگی میں انکا بیٹا کھانا پاتا۔ مگر عیسائی باوجود ان سب باتوں کے اسے خدا کا بیٹا مانتے اور مریم کو یوسف سے ہیں بلکہ اگر وہ ہوتے کی حالت میں روح القدس سے حاملہ مانتے ہیں

واضح ہو کہ عیسائی اگرچہ اس کو خدا کا بیٹا مانتے ہیں۔ مگر مریم کو خدا کی زوجہ اور یوسف کو خدا کا رقیب نہیں جانتے۔ بلکہ عموماً اصطلاح میں اسے معقولیت کے برخلاف صرف ایمان کے طور پر خدا کا بیٹا جانتے ہیں اور در حقیقت ان کا ایمان یہی ہے کہ باپ قادر مطلق۔ بیٹا قادر مطلق۔ روح القدس قادر مطلق۔ اور ان سب کی بنیاد مسیح کا کنواری سے پیدا ہونا ہے کیونکہ اگر وہ کنواری سے پیدا نہیں ہوا تو خدا کا بیٹا بھی نہیں اور گناہ سے پاک بھی نہیں اور دنیا کا شفیع بھی نہیں ہو سکتا۔ اگرچہ عیسائی عجم و بادی لوگ خصوصاً اٹلی باپ پر ایمان رکھتے ہیں کہ مسیح کنواری سے پیدا ہوا تھا یہی مانتا ان کی نجات کا باعث ہے اور اس کی ہر دور ہزاروں عیسائی بازاؤں میں عظیم کرتے ہیں مگر اسوں کے ہاں شکاک بائبل کو دیکھتے ہیں اس بات کا یہ نہیں بتا یا عیسائیوں کے پاس سب سے بڑا ثبوت (در حقیقت عیسائی دینی کی بنیاد) یہ ہے کہ سب کچھ ہوا خود خداوند نے نبی کی معرفت کتا تھا پورا نیا۔ کہ دیکھو ایک کنواری حاملہ ہوگی اور بیٹا جنے گی اور اس کا نام عموماً لیا جائے گی جس کا ترجمہ یہ ہے کہ خدا پہلے سا (۲۲ و ۲۳)

اب یہ پتال کرنی چاہئے کہ وہ سیکھتی ہیں کاسی نے حال دیلے کہاں درج ہے اوکس نبی کی ہے۔ باذریوں نے جو اس کا فیصلہ کیا ہے اور فرس میں لکھا ہے وہ یہ ہے (دیکھو ۱۳) اب یہ دیکھتے ہیں کہ وہاں کیا لکھا ہے۔ ہل عربی بائبل میں یہ عبارت ہے (۱۲)۔ جس میں سین اور نانی یہووا نام اوت تہن لا علماہ بارہ و بلدت بین وقاماٹ شمو عا ناول۔

(۱۵)۔ حماد و لیس یواکل لرع قوما اوص بارع و با جریطوب (۱۶)۔ بطرم مدح ہن عرا اوص بارع و با جریطوب لقا ربنا اوما شمرنا و قاصر مقنی تنی ملاجہا۔ دیکھو تہ حیا دیا بے۔ آیت ۱۲ و ۱۵ و ۱۶۔ ترجمہ (۱۳) باوجود اسکے کہ خداوند ہم کو ایک نشان دیگا۔ دیکھو تو جو ان حاملہ ہوگی اور بیٹا جنے گی۔ اور اس کا نام عموماً لیا جائے گی +

۱۔ اور بادی ایک چول صاحبے بنی چلی کتا۔ تاریکشائیر ستیاہ۔ ویک کو مسیح کے قریب لگا یا۔ دیکھو ان کی کتاب نمبر ۲۴ ص ۸۸ اور یہی شہادت بادی سکتے دیکھو پورے ص ۱۶ سے مت پرکشا میں دی دیکھو ص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷

وجہ اوّل۔ بفرض محال اگر انہوں نے چرن تھوان کے واسطے مارا اور پھر خانا
 خواستہ کھایا۔ حالانکہ یہ ثابت نہیں تو ان کا فضل خود ان کے زبردست اقربان
 کے خلاف ہے جو وہ مانا تو شکلا اور کیکٹی اور دیشہر تھہ اور پھر دواج وغیرہ کے
 سامنے درستی ہوش و حواس میں کر چکے ہیں۔ اور رامائن میں یہ بھی بیسوں مقاموں
 پر لکھا ہے۔ کہ دوست پر تنگی تھے۔ (دیکھو وارنھ کا نڈ سرگ) (اشوک ۱۸ و ۱۹)
 وجہ دوم۔ اُن کا ایسا کرنا رشی مہیوں اور سوتر کاروں کے خلاف ہے۔
 کاتائن جی لکھتے ہیں۔

ग्राहवर्तीय माँ सं प्रति वषः ॥ -

کہ ہوں کی آگنی میں تانہ ہرگز نہ ڈالنا چاہئے۔ اور انٹولاٹین رشی فرماتے ہیں:-
کہ ہوں کی ساگر میں تانہ نہیں ہے۔
وجہ ۱۔ سوہ۔ اس سرگ میں صاف ذکر ہے۔ کہ اس جگہ ہل مول کنڈ بہت زیادہ
تھے۔ (دیکھو (شلوک ۶-۱۷۴) پس افرا توڑنے کی کوئی ضرورت نہیں تھی +
وجہ ۲۔ چھا (د۔) دونوں کی ہتھ پناہ لینے کی جگہ تھی جو گوتھوڑی سے بھی سخت
گناہ ہے۔ وہ بھی اس سرگ میں اُن کے ذمہ عاید کی گئی ہے۔ حالانکہ اُس وقت ان دونوں کا
نام و نشان بھی نہ تھا۔ اور سب سے بڑھ کر ماستویہ گروہ اور ہشت دیوتا کی وجہ خود
وہ کے خلاف ہے۔ بس کسی طرح یہ بات غائر نہیں ہو سکتی۔ اور انچند رچی کے
سختے اور ست وادی ہونے کے کارن یہ الزام سہرا پا اہل ہیں +

وَجَعَلَهُ يَتِيمًا۔ اور یتیموں کے لئے راجحہ ندرجی جو جو بشری بنا کر ہے۔ مگر اس خرابی کا کہیں ذکر نہیں۔ یا تو اور سب جگہ باپی ہے اور بیاں دہرانا۔ اور یا اور سب جگہ دہرانا اور بیاں باپی۔ مگر بات یہ ہے کہ وہ درحقیقت دہرانا تھا۔ کسی باپ کی لئے پانچھ جہد کر رہا ہے۔ اور صحیح وہی ہے۔ جیسے کہ خود راجحہ ندرجی نے سرگ۔ ۱۰ شلوگ ۱۲ میں لکھا ہے کہ مانس کھانا راکھ سون اور دشمنوں کا کام ہے۔ آری لوگوں کا تین علاوہ بران مہا بھارت میں جو وہ دہر کے مانے والوں اور ست کے بیروں اور جانوں کی قدرت درج ہے۔ جہتوں نے تمام عمر نہ لوگوں کو کھانا اور نہ تندرہ جان وغیرہ دیا چار میں پھنسنے۔ اُن میں بھی ہمارے راج ندرجی راجحہ ندرجی کا نام اختیار کر کے خود ہے اعتراف میں پنجم تنگرو راج نے جو ہر جہت ندرجی کی فوج کو دیا۔ اُس میں مانس و ندرجی اب موجود تھا۔

اُتو۔ بے شک وہاں فوج کی جہانی میں اُن دو باقوت خدا کو ہے۔ مگر وہاں یہ بھی ذکر ہے کہ اندر کی تمام ستریاں اور بیہا کی تمام ستریاں اور دستوں کرمان۔ درویشی کی کوئی

میراج - ائمہ غیر سب کا آواہن کر کے بلایا۔ تمام دشمنی کے غریبوں کو داناں بلایا اور
سب سے عجایب بات وہاں بد لکھی ہے کہ وہ پھل خواہر کو رویش میں میں جس
درختوں میں خود حضور تشریاں ہی پھل لگتی ہیں۔ اُن کیسے جملوں کو بدلتی ہیں
غرضیکہ تمام زن پر ریت۔ ختم شدہ نہایں وہاں بلایں لگئیں۔ ایک ایک آدمی کی خدمت
کو ۱۵-۱۵ اور تین مقرر کی گئیں۔ غرضیکہ ایسی ایسی اندھیر کی باتیں اس سرگ میں لکھی ہیں
جو ساری کی ساری کہ رات ہر مہینے مفصل (یکہ سرگ ۹۱-۹۱) اور وہاں کا ذکر خللک سے
۳۸ تک) میں حیران تمام کر داتا اور بیہوشیوں پر یقین کرے۔ حواں سب اسنہو
باتوں کو ماننے اور عقل کو فارغ غلطی دے۔ اُن کا اختیار ہے کہ کسی کو مانس ہائی کہے
بتا بران بیہ سارا فساد بیہودہ بیہودہ سے قابل اعتبار نہیں۔ مگر باوجود اس قدر کرائی
بیانات کے بھرت دراعجز نہ کے مانس کہنے کا یہاں بھی ذکر نہیں۔ پس ہم تو ان
جاتا و بھی زندگی بتلاتے ہیں۔ نہ کہ اور خدا مکار و مکی +

اعجازِ اضیٰ سنہ ششم - راجچندرجی نے جاوید اداہہ ہر نوں اور راکش شونگو کیوں مارا۔
 اور تو۔ ایسا بزرگ نہیں کسی کو مارا اداہہ نہیں مارا۔ خود را مان میں بھی اس کی وجہ کبھی
 ہے پڑھیں تو راجچندرجی کو کہا کہ کچھ بات شاد کی نہیں کہتے۔ آپ یاں آئیے دیکھتے
 کہ ہاتھ کیوں کے ہاڈوڑے ہیں۔ جن کو راکشوں اور جنگلی لوگوں نے مار مار کر کھانسن
 کر لیا ہے۔ سو اکثر جو مٹی لوگ پیمانہ دی سے لیکر مندا گنی کے کنارے تک کے بیلوں
 میں لے جاتے ہیں اور جو پتھر کوٹیرین پر پڑتے ہیں۔ انہیں لوگوں کا ماش بہہ رکش لوگ کہتے
 ہیں انکو جو خرگ لہا۔ ایتھ کا نہ شلوک ۱۶ اور ۱۷ اسی لئے راجچندرجی نے غلام دشتوں کو
 مارنے کا ارادہ کیا۔

مرگ کے معنی تمام جنگل کے اشومیں۔ مرق ہرن نہیں بلکہ شیر بیڑا چیتا وغیرہ
سب اس میں شامل ہیں۔ چنانچہ یہ بات کسی شکریت ذوق سے پوشیدہ نہیں۔
راماین میں اچھان را کشٹوئی کا وزن لکھا ہے۔ وہاں صاف صاف بیان کیا
گیا کہ اس بات پر لوگ بھی انفرمایا دو تین سو تھکدہ مائیں ہر اس را سنی کو کہ شکر لکھا گیا ہے
خود دیوان کی تفسیر میں بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ اس کے مترتف کرکشی اشٹوئی کا ذکر کیا
گیا (۱) کہ جو لکھا کا لکھ ترسک (۲) شلو کو (۳) لین دو حقیقت مائیں کھانا یا پاشٹوئی کو کہ
کے واسطے مارا را کشٹوئی کی دوحی ہے۔ راق کے کاموں اور را کشٹوئی کے فعلوں
ہیں کچھ غرض نہیں۔ دے تو جیستہ سائے نوک کرم نہیں کرتے۔ بلکہ شاکر کے خلاف ہمارا
مطلب فخر و کھدی کی لائق حیران کرتے تھے۔ کہ اس پر تو راج شکی نہ تھیں بلکہ اس
مذہب کا ایک اور کافر و کذاب جن کا نام پیر احمد آخری آکا تھا کہ کرم کرتے ہیں۔

[illegible]

मा रा नृ व ॥ मन श्रमेही नमिहा प्रहृष्ट च दा श्र
 सव्य करु ते विकारम् । असंशयं लक्ष्मणा नास्ति
 सीता हता मुना वा पयिष्यते ते वा ॥ रा मा अ रा
 य का संग ५७ श २२ - २३ ॥

ترجمہ - ہرگز روپ راکش ہم کو لایا ہے بہت دور چلا گیا تھا وہاں شرس
 شرس (اکوشش) سے جو پہننے اس کو مارا تو بہ مرنے کے سمندر پھر راکش چلا گیا
 میلان دکھی ہے۔ بائیں کچھ پٹری اور دیکار والی ہو رہی ہے۔ کچھ ششہ نہیں ہے
 ایسے لیجھن کہ اب سنا دیاں نہیں ہے۔ کوئی سر لے گیا یا مر گئی یا کہیں بھاگ گئی
 اور اسی موقع پر راجندر کو نافضل لوگوں نے بطعون کیا ہے۔ کہ وہ ایسے دانا
 ہو کہ کس طرح طلائی ہرن کی بات پر اعتبار کر بیٹھے۔ چنانچہ بہت اودیش کے
 مصنف و شاعر راجی کہتے ہیں۔

असं भवे हिममृगस्य जन्म तथापि रामो लुभे मृ
 गा यः । प्रायः समापन्न विपत्तिकाले पियोपि
 मामलि नो भवति ॥

ترجمہ - طلائی پیسے سونے کے ہرن کا ہونا محال ہے۔ مگر پھر بھی راجندر جی
 لالچ میں آگئے۔ اس میں کوئی شک نہیں کہ جتنی کال میں غفلت نہ کی انکوئی
 پر بھی پردہ نہ جاتا ہے۔

اعتراض سوم - سنا ہے جتنا سے پار اترتے وقت مانس اور گھڑی نزل
 کی ندی میں ڈالنے کے اقرار پر ندی سے پار تھنکی ہے۔ کہ اگر میرا جی شک
 اور بہکھڑا دے تو میں ایسا کر دوں گی +

تو دید۔ یہ بات کئی وجوہات سے باطل ہے۔
 وجہ اول - یہ ہے کہ جتنا یا لنگا دونوں نہریں ٹھہریں۔ ان کی پوجان پارتیوں
 سے سرگزشتیں ہو سکتی ہے۔ اس کو وہ مانے جو نہیں جیتیں یا اس جیت پرستی اور
 دریا پرستی کو جائز جانتا ہو۔

وجہ دوم - جب سیتا واپس آئی۔ تو یہ افراد سرگز پرانہیں کیا گیا۔ اس سطر
 بھی باطل ہے۔ کہ کسی بانس اور شراب کے عاشق یا مہارگی نے یہ شلوک ڈال دیئے
 ہیں۔ ورنہ ان کا مضمون ہے کوئی تعلق نہیں ابد نہ یہ واقعہ ہوا۔

وجہ سوم - اس شلوک میں مانس شہ نہیں ہے۔ اور نہ کسی جانور کے
 مانے کا ذکر ہے۔ بلکہ شلوک میں تو کوہنہن سراٹ شیتن لکھا ہے۔ (ایودھیا
 کانڈ سرگ ۵۵ شلوک ۱۹-۲۰) +

پس اس کا اس سے کوئی تعلق نہیں باقی رہی سر اس کی تردید رام جھمن کی یا
 خود موجود ہے۔ چنانچہ جب ایک دفعہ سگرو نے شراب پی۔ تو رام جھمن نے
 وہاں سے بہت ہی سڑا کا۔ بہت جی نے سوگندوں میں بھی اس کا کھنڈن
 کیا ہے۔ پس یہ واقعہ ہرگز نہیں ہوا +

اعتراض چہارم - جب راجندر جی جڑ کوٹ میں پہنچے۔ تو جھمن پڑی بنا کر
 جھمن کو حکم دیا کہ ہرن مار کر لاوے۔ تاکہ کچھ کیا جاوے۔ جھمن جی اس ارشاد
 کو جب ہرن مار لائے۔ جو بیکار گیا۔ (از مانس پر چار صفحہ ۵۶) +
 اتو۔ وہاں تو ایسا نہیں بلکہ اس کے خلاف لکھا ہے۔ دیکھو نمبر ۲۷ ہے کہ
 یک مرگ پکڑ لاؤ۔ اس کو ہرن سلا (کٹا) کے دوا پر باندھیں گے۔ تب واسن
 کی پوجا کرینگے۔ کیونکہ جو لوگ بہت دن جینا چاہتے ہوں۔ ان کو چاہئے کہ بنا

دس نوکی پوجائے اس میں نہ نہیں
 نمبر ۲۳ - سبے لکشمین اس سے اتنی شکر و رگ لاؤ۔ سنبھانہ ہوئے
 پاؤں۔ جیسا لکشمی شاستر میں داسنوپوچا لکھی داجیسے کل کی ریت ہے
 ویسا پوجن کریں۔ ۶۶

نمبر ۲۴ - کھائی کے دھن مٹن۔ لکشمین جی جلدی ایک مرگ لائے رب
 راجندر جی پھر پڑے۔

نمبر ۲۵ - لکشمین اس مرگ کے کھانے کے نوک کچھ پھیل لاؤ۔ انہیں لکھی
 میں سیک۔ اس کے بہو جین کے لئے دیوڈ۔ اور انہیں پھیلوں سے ہم داستو
 کی شانتی کے لئے ہون بھی کریں۔ پر شیکھہ تاکہ کچھ۔ کیونکہ دھرو دھورت ہے
 اسی میں دن رہے ہی رہے پوجا ہو جائے +

نمبر ۲۶ - راجندر جی کے ایسے دھن مٹن۔ دے جو کرشن مرگوں کے کھانے
 کے نوک پھیل لائے گئے۔ لکھی جلا لکشمین جی نے پکائے۔

نمبر ۲۷ - جب بنائے پری یک (تیار) ہوئے۔ پھلوں کی سیرجی جاتی رہی
 تب لکشمین جی ریشوں میں سناٹھ روپ راجندر جی سے پڑے

نمبر ۲۸ - دے دیوتاؤں کے سامان روپ والے شری رام۔ کرشن مرگوں
 کے کھانے والے پھیل ہم نے لکھائے ہیں۔ آپ دیوتاؤں کی پوجا کیجئے۔ کہ
 آپ اس کرہ میں نکل ہیں +

نمبر ۲۹ - بہن سنان کر چپ کرنے میں چہر ایک اور سے سب منتر پڑھ
 پڑھ کر آہوتی دینے لگے۔ یہاں تک کہ واسنوپوچن سنا پڑا +

نمبر ۳۰ - سب واسنوپوچاؤں نے اگر تیکش میں، اپنا اپنا جھاگ لیا۔ ان کو
 دیکھ پر سن چیت ہوا۔ راجندر جی نے اس گٹیا میں پر دینے کیا +

نمبر ۳۱ - اس سیمہ انہیں ہوم کے بچے پڑے بھلوں سے ملی وسنوپوچاؤں
 ملی سب کیا +

نمبر ۳۲ - جس کے بچے چپ کر ندی میں بیتھا وہی پھر سنان کر یا یا ناش
 ارتھ پھر بھلوں سے ملی پر وان کیا +

نمبر ۳۳ - پھر اس پتوں کی گٹیا میں دیدیاں بنائیں۔ دیوتاؤں کی سہاٹیا
 کی ان کے لئے الگ الگ چوتھے بنا دیئے۔ جس پر کار کا وہ ستھان تھا۔ اس
 کے انور وپ چھوٹے چھوٹے ستھان دیوتاؤں کے بنائے۔ اور ان دیوتاؤں کو
 ستھان کیا (ایودھیا کانڈ سرگ ۵۶) +

پس دیکھئے اس میں مرگ مارنے اور پھر اس کے کھانے کا کہاں ذکر ہے۔ باطل
 نہیں۔ اگرچہ اس میں فرضی دیوتاؤں کی پوجا کے آثار پائے جاتے ہیں۔ جو کسی طرح
 بھی جائز نہیں مگر گوشت خوردی تو اس میں ہرگز نہیں مفصل دیکھو رامائن مطبوعہ
 نوکلشور ۱۹۵۵ء صفحہ ۵۲۳-۵۲۴ جس میں بالیکلی کا لفظی ترجمہ موجود ہے +

فارسی دما بارت میں جو فیضی نے راجندر کی لایف لکھی ہے وہاں لکھا ہے
 درناک راجندر راد چتر کوٹ ولید کہ بصورت سنیا سیان برآمدہ لیاں از رحیم آمو
 ساختہ موبہائے زولیدہ بر سر دار و تیر و کمان بدست گرفتہ با جھمن و ستیا دار
 بیابان بھر سکندر دند۔ واقعات ببرگ در خان و گاہ صحر و میدہ جنگل سرگردانہ
 بعض رامائنوں میں اس جگہ پانچ بھیجا ہے۔ اور خصوصاً مطبوعہ مدیثی میں اور
 شاید اس سے چھٹکا پر چارک یا مانس پر یونیک صاحبان کچھ تاویل کر کے
 گوشت خوردی سیدھ کرنا جاہل خبر ان ہم پوجا کات ذیل ان کی تردید کرتے ہیں

مول آدمی تینوں آدمیوں کے بہو جن کے لئے منگائے، اور ایو دھیا کا نڈر مرگ
۵۴ شلوک ۱۱ سے ۱۸ +

بھیر بھرت جی نے جو سو گندیں تھا رانی کو شلیا کے سامنے اس بات کے ثبوت کے
واسطے دکھائی ہیں۔ کہ یہ بھرتی سے رام جی کو بن باس نہیں ہوا۔ میں بالکل ہر دوش
میں۔ وہاں بھی ان بڑے کاموں کو تندی لکھلے ہے جس کی صلاح سے راجن
کو گئے ہوں اُس کو وہ دوش لگے جو مدیر بد ہو۔ بالنس۔ زہر۔ آدمی تشدد و سنوئل
کو بیچ بیچ درپ اکثر کراہی سے گرہ والے دکنوں کے پائن پوش کرنے والوں
کو ہوتا ہے۔ اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۶ شلوک ۳۸ +

بھیر جی بھرت جی راجندر جی سے ملنے جتر کوٹ برائے۔ اُس وقت راجندر جی نے
اُن کو جو بھرتی کی ہیں اُن میں انھو کو بد کا نڈر ۹ متر۔ اور منو دھیا ۷ شلوک ۵
وغیرہ کے مطابق شکار کھیلنا۔ جو اکیلنا۔ شراب پینا۔ زنا کاری وغیرہ باتوں کی
سخت ممانعت کی ہے۔ اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۰۰ شلوک ۷۱ +

جب ما دال ناسک بن کر راجندر جی کو بہر لکھنے لگا تب راجندر جی نے کہا ہے
جا دال جی تم سے پہلے بننے پر میں ہونے۔ سمجھوں نے وید کے انوسار بہت کچھ کہہ
اسی سے با ستنائے تہلے اب بھی جو بہن موجود ہیں۔ بہر لوک بلوگ سب چھوڑ
کر کلیان کارک گئیے کرتے۔ اور ستنبہ بولتے ہیں۔ تمہاری طرح جو بھرتی نہیں کیے یا
اور دہرم سے ویکٹ بھجنوں کے ساتھ تجسوی دان دینے ذاب سب کچھ گنوں میں دکان
جیو ہمار بہت نرل جیت ایسے وشیشٹ آدمی مٹی لوک میں پوجیے ہیں اور ایو
کا نڈر مرگ ۱۰۹ شلوک ۳۶ +

جب توند کا آریہ میں رام جی نے پرورش کیا۔ تو دکان رامائن میں لکھا ہے۔ وہ
نانا نیکار کے ہیل مول کند آدمی تینوں کے بہو جن کے لئے اکثر ہیں۔ بن کے ٹپے
بڑے پُن دایک برکش موجود ہیں جن میں اتی سوادیشٹ پیل لگے ہیں اور جب
راجندر جی دکان کے شیوں سے ملے تو انہوں نے انہیں کیا دیا۔ لکھا ہے کہ
تے یہ رم آمدت ہو سوسنی لاچین آدمی مشکل دایک عمدہ مور سے ٹپھنے لگے علیہ
اذان مول لیل پشپ آدمی دیا۔ بھیر سندھان رہنے کیلئے بنایا۔ اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۱۰ شلوک ۵۵ +

کہا دکان کو جب عمدہ حسن لایا تھا۔ راجندر جی نے لینے سے انکار کر دیا۔ ان سب کو
ہم نے جانا اگر بن نہیں کر سکتے۔ کیونکہ ہم کسا۔ جو مرگ چرم دکان کئے ہوئے ہیں
دیکھتے ہو اور پیل مول آدمی ہی بہو جن کرنے ہیں۔ اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۱۱ شلوک ۵۶ +

جب سونیشن رمی سے ملے۔ تو دکان لکھا ہے پیل مول آدمی بہو جن کر شری رام
لکھن من و جانی جی سونیشن سے جو چاہے۔ اتاری بھر وہیں سوئے۔ بڑے برات
کال جاگے۔ اور سنج سان کر سندھیا اور مٹی ہو گیا۔ ۱۱۱ (انہی کا نڈر مرگ ۱۱۲ شلوک ۵۷ +)
جس سب راجندر جی بن باس کو گئے۔ اور دشمنان کانڈھے پر دکان کر شیوں کی حفاظت
کا ارادہ کیا۔ اس کا باعث رامائن میں یہ لکھا ہے۔ راجندر جی نے جا دال سے کہا۔
کہ جو دشمن وید مر جا اور بہت ہیں۔ وہ باب آجا ریکت ہوتے ہیں۔ اسی سے وید
بارہ پنے کے کارن سمجھوں کی سماج میں ان کا مان نہیں ہوتا۔ بھیر آپ کے بھی وجہ
وید و دھرم ہی ٹھہرے۔ اس لئے سچ لوگ تراور کرتے ہیں۔

کلیں۔ اکلین۔ بیز اور پوک۔ پوتر اور پوتر پریش اپنے آچرن سے ہی جان پڑتا ہے
جو وید کے انوسار کام کرتا وہ کلیں جاتا جاتا۔ جو وید و دھرم آپ کے لئے ناسک (نہیں)
کے انوسار۔ چال چلن رکھتا وہ اکلین۔ اسی طرح بیز۔ اور پوک۔ پوتر اور پوتر میں بھی جاتو
اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۰۹ شلوک ۳۶ +

ایو دھیا کے ورزن میں بالیک نے سب چیزوں کا وزن کیا ہے۔ جو اُس وقت موجود تھیں
مگر قصاب کی دوکان کا کہیں بھی ذکر نہیں۔ اور نہ بجرے لٹکنے یا ان کی گردن مارنے
کا کہیں بیان ہے۔ فی الحقیقت اُس وقت ایو دھیا سورگ پہنچی تھی۔ قشعر
بہشت آنجا کر آوار سے نباشد گئے۔ رابائے کار سے نباشد
فساد۔ خون۔ قتل۔ بد معاشی وغیرہ کا نام و نشان نہیں ملتا +

مخالفوں کے اعتراضوں کا جواب

بہت دھرم کے مخالف اور مانس امارسی لوگ راجندر جی کی زندگی پر کانک لگنے
کے واسطے مشہور کرتے ہیں۔ کہ انہوں نے مرگ مارے ہیں اور شکار کیا ہے علاو
برآ انہوں نے گوشت کھایا ہے۔ بنابر ان ہم مخالفین کے تمام اعتراضوں کا کھنڈن کرتے ہیں۔
اعتراض اول۔ راجندر جی نے بن باس کے وقت سو بے کہا۔ کہ ہم نہیں جانتے
کہ اب بھیر بھرتی کے لئے پریشپت بن میں شکار کھیلنے کے۔ واپسی مانا واپس سے
لیٹے۔ اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۱۹ شلوک ۱۵ +

اتو۔ شکار کھیلنا بالکل برائے ہے۔ اور خصوصاً اُس وقت جبکہ دشت پشوؤں شیر
بیشربا۔ وغیرہ کا مارنا مقصود ہو۔ اور یہ شاستر آف کو ل ہے۔ مگر بنے انکار جاوروں کا مارنا
سخت گناہ ہے۔ جیسا کہ خود راجندر جی نے بھی بھرتی جی کو اس کی ممانعت کی ہے۔
اور ہم تنہا موزی جاوروں کے مارنے کے واسطے بھی مصروف رہنا۔ اور اُس کو
ایک ضروری کام فرض کرنا بھی منع ہے۔ جیسا کہ خود راجندر جی نے بھی اس سے
دشے شلوک میں فرمایا ہے۔ کہ کچھ شکار کھیلنا بہر کو بہت پرہیز نہیں۔ پس اس سے
کسی طرح مانس کھانا مقصود نہیں۔ کیونکہ وہ صرف دشت جیوٹوں کے ڈنڈ دینے
کے واسطے شکار کھیلتے تھے۔ نہ کہ شکر پرستی کے واسطے۔ یا پیت کو جواروں کا
گوشتستان بنانے کے واسطے (دیکھو اُسی سرگ کا شلوک ۱۱۲ سے ۱۲۱ +)

اور خود رامائن میں بھی لکھا ہے۔ وہ دکان جو دشت مرگ کا بھشتی تھے۔ اُن کو ڈالتے
جوتے شری رام ایک صورت بھیر میں بمقام پر یاگ مٹی بھر دواج کے پاس جاپہنچے
اور ایو دھیا کا نڈر مرگ ۱۱۴ شلوک ۹ +

جنگل میں باس کرنے والے شنی لوگ جاوروں کو یا لا کرتے تھے۔ نہ کہ بھکشن۔ رامائن
کے اسی سرگ میں لکھا ہے۔ مٹی راج کے خیاروں اور یا لتور مرگ کا بھشتی اور شنی
لوگ شنی تھے۔ سب کے ساتھ راجندر جی کی پوجا کر بھر دواج جی دھرم بھکت وچرن
راجندر سے ملے۔ (شلوک ۱۱۹ سے ۱۲۰ +)

اعتراض دوم۔ راجندر جی مرگ مارنے کے واسطے گئے۔ اور پیچھے راجن
سینا کو لے گیا۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے۔ کہ وہ بہن مار کر ضرور کھایا کرتے تھے +
اتو۔ اس مقام پر یاگسی اور مقام پر مرگ کو کھانے کے واسطے مارنے کا مطلق ذکر
نہیں۔ بلکہ سوئے یعنی اطلاع کے رنگ کا شنی ہرن دیکھ کر سینا کا منس لگایا۔
وہ اُس کی شکل پر سویت ہو گئی۔ اور راجندر کو ان کے کپڑے کے واسطے سفار
کی۔ اُس کے قید کرنے پر اول رام بھیر بھین دونوں گئے۔ اور جب پکڑا تو معلوم ہوا
کہ وہ چھل تھا۔ اصل ہرن نہیں تھا۔ ایچی نام ایک دھیت یا وحشی آدمی ہرن کا
سوانک دمار کر یا کالی اور ہر کہ بھرنے آیا تھا۔ تاکہ راجن چھپے بھگائے جائے۔
چنانچہ رامائن میں اس مقام پر لکھا ہے۔

इदं हि ह्यौ मृग संतिका शं प्रलोभ्य मो हूर मनु प्रया
तम्-। हतंक धेन्वि न्महता इतमेरा सरा ह सो भून्त्य

سرگ ۸ شلوک ۳۰ میں اور کئی دیگر ستھانوں میں اس بات کو مصنف نے لکھا ہے۔
 اچھی طرح ظاہر کیا ہے۔ علاوہ بران بال ٹرنگل شلوک ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ میں لکھا ہے۔
 अर्थः सत्य सध्वं अत्र जानांच हितैरतः । यशस्वी
 ज्ञान सय चः शुचि वैश्वः समाधिमानः ॥ प्रजाप-
 ति समा श्रीमान ध्यातारि युनि पुढनः । सीक्षता जा-
 वलोकस्य धर्मस्य परि रहिता ॥ सर्व शास्त्रार्थत-
 त्वज्ञः स्मृतिमान् प्रतिभाव रानः । सर्व लोक प्रयः
 साधु दीनात्मवि च दत्ताः ॥ सर्व हाभिगतः साध्वः
 समुद्र इव सिंधुभिः । आर्यः सर्व सम श्रैव सदैव
 शिष्यदर्शनः ॥

ترجمہ: وہ ہرگز بدست برنگی۔ یہ جاؤ گئے ہنت میں لگے ہوئے۔ اقبال والے۔ کیا ان سے
 محبت۔ اتنی بڑا درجہ کی میں تہ پر ہیں۔ شریاگت رکھشک ہیں۔ یہ جاؤ گئے کی طرح
 یہ جا پالنے والے اور جلال والے۔ سب اچھی باتوں کے دہان کرنے والے ہمتوں
 کے دانش کرنے والے۔ سب جیوں کی رکھنا کرنے والے۔ دھرم کے تائید یافتہ
 سب تاستر اہتوں کے نیچے جاتے والے۔ حافظہ کے نہایت مضبوط۔ دہانہ جیوں سب
 لوگوں کے پرہیز۔ بزم سادھو۔ برہمن جت۔ جمان پڈت۔ ملاذ العلماء۔ والفضلار۔
 والعربا وادیعین جیوں کے چائے بناہ۔ ودوانوں کے فردوان۔ جیسے سند میں
 سب بدیوں کی پیوچ ہوئی ہے۔ ویسے ہی جیوں کی دہان۔ بزم سریشٹ ہیشہ خندہ
 پیشانی۔ دھم گنگہ کو سپہن کرنے والے۔ نریرہ ورشن سب گن بکت اور آریہ پرش گنگہ
 اسی را مان میں ایک جگہ لکھا ہے۔ کوشاب کے آئندہ بڑھانے والے۔ سمندر کے سماں
 چھبر سو بھاؤ۔ جہد دان۔ دہمال کے سماں و میریہ دان۔ (مستقل خراج) پر اکرم
 دہنت میں نگ کے سماں۔ جہد دان کی طرح یہ بدورتن مکر دھرم کال لکھی کے
 سام۔ رکھنا کرنے میں برہمنی کے سماں۔ دان دینے میں کویر کے سماں۔ ست
 بولنے میں گویا دوسرے دھرم را چندر جی ایسے لکھی اور پر اکرمی تھے۔ پھر اودھیا
 کاٹھ سرگ ۳۲ شلوک ۱۲ میں لکھا ہے۔

आनृशस्यमनु क्रोशः अतिशोलेहम ससं रामव
 शोभयत्येतैयङ्गाः पुरुषवर्षभ ॥
 ترجمہ: ایشا۔ ڈا۔ بدو اوں شکل تاستروں میں ایشیا۔ سب شوہاؤ۔ (دندوں
 کو لپے قابو میں رکھنا۔ شانت جیت رہنا۔ یہ سچہ گن داکو (راچندر) کو زیریتے ہیں۔
 راچندر جی کی لائف ہم کو را مان سے معلوم ہوتی ہے۔ اس سے صاف ظاہر ہے
 کہ ان کی زندگی گریہا دہان سنسکار سے آخر تک سادی کی ساری ایک سریشٹ آریہ
 دھرم جیوں ہے۔ جادوں و دندوں کے فاضل اس گریہا دہان سنسکار کے گلیہ
 میں بھی موجود ہے +
 المتحضر راچندر جی چندال کی طرح روز بروز دوا کی اتم کلاؤں سے سمبورن ہوتے
 گئے۔ جب وہ عالم ستاب کو نیچے۔ ابھی برمجہ چرہ آشرم پورا نہیں کیا تھا۔ برہمن
 شاستر اور شسترو دہان مہر و ف تھے۔ کہ انا کا ایک دن دشوار برہمنی دہان راچند
 وشر تھکے حضور شریف لائے۔ اور ان کو اپنی سرگشت سمانی اور کہا کہ
 جب ہم گلیہ کا کرتے ہیں۔ تہیں دو کام جاری راکھش و گن (غلل) ڈالا
 کرتے ہیں۔ جب ہم بہت دلوں تک گلیہ کرتے رہتے ہیں۔ اور گلیہ سہایت ہونے
 پر پہنچتا ہے۔ تو وہ برہمن پر اکرمی۔ برہمن جتر۔ مایرج اور سو باہو نامی دور اس

اور بھی مضبوط ثبوت ہے۔ سور میں لکھا ہے۔ ॥ होमय च मासव जं ॥
 आश्वलायन यज्ञ सूत्र अ० १ खंड ८ सू० ८
 ترجمہ: یعنی ہون کی ساگر میں پیدار کھوں میں مانس ہرگز نہیں ہے۔ اور مشو
 میں بھی لکھا ہے۔ کہ سرب اور مانس شاحوں اور را کھتوں کی خوراک ہے۔ دو ہر ہول
 کو نہ کھانا چاہئے۔ کونکر وہ دیوتوں اور پتوں کے ان کھل۔ ہول۔ کند۔ مول۔
 کے کھانے والا ہے۔ جو ہون کے لائق چیزیں ہیں۔

اور اتھر وید کاٹھ ۱۲۔ اوداک ۵ متر۔ اس پر مشور نے کہاں بان کی باب صاف
 طور پر ارشاد فرمایا ہے۔

पयश्चरे स अत्रे चोत्ताये च कृते च सत्ये च ह्ये च पू-
 ते च प्रजा च पशवस्य ॥ अ० १२-५-१०

ترجمہ: جو وہ اور جل اوی۔ اور جو رس از تہات شکر او شادی اور گھی اوی ہیں
 ان کو وہ مانس شاسر دن کی ریتی سے یہ تہاد شود کہے بہو جن اوی کرتے رہو۔ دیک
 شاستر کی ریتی سے جاول اوی غلہ (ان) کا تہاد سسکار کر کے بہو جن کر کا کا
 (دیکھو صفحہ ۱۰۵ و ۱۰۶ وید بھاشہ بہو کماخ)

اس سب ود کے ملنے والوں کو لوگ ہے کہ پھر تھت شاستر کی ریتی انوارہ
 مانس اوی دھم چیروں کا تیا کر کے پشہ اس خوراک کا استعمال کریں۔ جو خون
 آلودہ نہ ہو جس کے واسطے ہمیں بے آزار جانوروں کے گلے پر چھری نہ چلائی پڑی
 یہی ایشور کی آگیا ہے +

مانس کھانا پاپ

دوسرا حصہ

راچندر کا سچا ورشچن بالیکسی را مان کا سا

را مان کے مطالعے سے کتنی قسم کا تک باقی نہیں رہتی۔ کہ راچندر اچھی مہاراج
 کیس قوم سے تھے۔ اور وہ کس خاندان سے نکلائے جاتے تھے۔ نہنام وندو
 شاستر کے ماننے والے متفق البان ہیں کہ وہ سورج بنسی خاندان کے مشہور راج
 رشی تھے۔ ان کا جیون تمام ہی میں اویڈیشن دے رہا ہے۔ کہ وہ آریہ قوم کے
 سرتاج اور ویدک دھرم کے نامتے والے ست کے پیرو خدا تھے کے ولادہ
 ان کا دھرم ہمیں را مان کے اس ایک ہی شلوک سے مفصل معلوم ہو جاتا ہے۔

२ हतास्वस्य च मस्य स्वजत्यस्य च रेक्षता वेद-
 वेदो गंत त्व ह्याधनुर्वेदे च निशुता वा बा० सर्ग १ श० १२

ترجمہ: اپنے دھرم کی رکھش کرنے اور رعیت کے پالنے والے دیو دیوتا کے
 تو کو جاننے والے خصوصاً۔ وید کے پورے ماہر تھے۔

وہ ایشور کے بہت وید کے ماہر اپنی ستری کے پیارے رعیت کے دھم دور
 کرنے والے بھائیوں کو جان سے عزیز۔ ان باب کے فرمانبردار۔ آریہ بتر تھے۔ اور اگر
 بچے قول کے سچے۔ وعادہ کے وفادار کرتے والے۔ سرریوں۔ را کھتوں۔ مانس ہاروں
 کے دشمن اور رشیوں کے مدد دل سے خدمت گزار تھے۔ جینا کج را مان اودھیا کاٹھ

اور بیان برسد میں (مفصل دیکھو وید بھاشیہ مضمون کا صفحہ ۲۰۵) تیس کے متر
 میں بھی سونگ یاد آتا۔ اور بتاؤ غمزدہ شہر موجود ہیں۔ دسویں منتر میں بھی ذکر
 ہے۔ کہ ہے الٹی آب اس جیو کو سونگ لوک میں سبکدروں کو شکستوں سے
 رشی والی بجلی دوارا لیجاؤ۔ جہاں نکت جیو اندر ہو گئے ہیں۔ ۱۰ دیرم رشی اور بجلی کے
 اعلیٰ فلاسفر سورج کی کرنوں دوارا جیو کی گتی مانتے ہیں (۱۱) حتم کے دسویں آئی ٹی ٹی ٹی ٹی ٹی
 منتر نمبر ۲۴ کا ترجمہ بخیر اور ہون کی ساگری کے ساتھ مرکب شریک جلاؤ۔
 اس میں مانس لکھنے یا جیو کو مارنے کا ہرگز ذکر نہیں۔
 منتر نمبر ۲۴ کا ترجمہ بخیر۔ جو بھی۔ چاول۔ مردہ شریک مانس چھ میں ڈالتا ہوں۔
 دسے سب پر شست ان مادہ جو یہ اور جل کے جھرنے والے ہوں۔
 چونکہ یہ ساری کٹھ کا مرکب سنسکا کے بارے میں ہے۔ اس واسطے اس سے
 مانس بکشتن سیدہ کرنا بڑی بھاری بھول ہے۔ یہ تو ایسی ہی بات ہے جیسے
 کہ بھوکے سے کسی نے بوجھا کہ چاند اور سورج کی ہیں۔ جواب دیا کہ دور و لحیان
 ایسے ہی جہاں لفظ مانس دیکھنا نہ مضمون سے مطلب اور نہ منشا سے غرض
 گوشت خوری کا خیال آگیا۔

صفحہ ۳۶۰۔ ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥
 वामो सं वात देवना श्रीयात ॥ अथ न को ॥ ॐ व ॥ ६
 को ड का ३ मे ० ३ ॥

(سنسکرت لفظ کے معنی) (سواویہ) لذیذ۔ سواد لذت کو کہتے ہیں۔ (ادھی گوم)
 ادھی کے معنی اوپر کے ہیں (دیکھو ویدانگ پرکاش ادیہ آر تہہ صفحہ ۳۳) مثلاً ادھی
 راج راجاؤں کے اوپر وغیرہ۔ گوم بننا ہے گوہاچ پریت سے گو کے معنی دشا یا گور
 کرنے کے ہیں۔ (دیکھو ویدانگ کو پاٹھ صفحہ ۷۷ سطر ۱۸) (کھیشر) دودھ۔ مانس
 معنی گوشت (دراشتی بات) نہیں کھانا چاہئے۔ ایش دھاتو کھانے کے نہیں ہیں
 جیسے پھل اشی بھجا اور ان پر اش سنسکا وغیرہ (لفظی ترجمہ) وہ دودھ جس
 میں گوبر یا موت اور بے مل گیا ہو۔ وہ اگر لذیذ بھی ہو۔ اور مانس ان کو بھی
 نہیں کھانا چاہئے۔ یعنی ویدک محاورہ سے ناواقف یا کسی کے بہانے ہونے
 اعتبار من کرتے ہیں۔ کہ اس منتر میں اتھی پور دم بیٹے اتھی سے پہلے مخدوف ہے
 کیونکہ یہ الفاظ دیر کے منتر میں آتے ہیں۔ مگر یہ اعتراض کئی وجہ سے باطل ہے
 وجہ اول۔ ویدانگ دھائی کے منتر میں ہے۔ کہ وہ خود اپنا ارتھ نہیں لے سکتے
 بلکہ کو پیسے سوتروں کے الفاظ نہ جوڑ دیئے جاویں اور نہ وید کے کسی منتر میں مخدوف الفاظ نظر
 آتے۔ دوم وید میں انودتی آتیکا سلسلہ نہیں ہے۔ کیونکہ ان میں جملہ ویدیتہ امور جو رہتہ ہیں
 وجہ سوم۔ اس کٹھ کا ہر ایک منتر بذات خود مکمل اور پختہ اور پختہ میں موجود ہے۔
 وجہ چہارم۔ وید میں پر سپر و دودھ نہیں ہے۔ حالانکہ اس سے پر سپر و دودھ آتا ہے
 (دیکھو ویدانگ مندرجہ ذیل سکنت ۱۶۲ منتر ۱۶۲ کا سوامی جی کا بھاشیہ) +
 اب ہم بتاتے ہیں کہ اس کٹھ کا میں کیسا اتم ریت سے اوپر اش کا سلسلہ ہے۔ اس کٹھ کا
 میں ۱۳ سے ۵ تک ۹ منتر ہیں۔ ۳۱ سے ۳۶ تک کے منتروں کے ریتوں کا خلاصہ ہے
 کہ اتھی لینے جہاں سے بیشتر ریتیں نہیں کھانا چاہئے۔ ۳۷ میں بہان کے صفات بتائے
 ہیں۔ کہ وہ شرور تری وید کے جاننے والا ہونا چاہئے۔ منتر ۳۸ سے ۳۹ تک لفظ پوری
 اتھی آتا ہے۔ اور ان سب میں موجود ہے۔ وید کے پڑھنے والے جانتے ہیں۔ کہ وید
 منتروں میں جب اخیر میں دوسرے منتروں میں ٹکڑے آتے لگتے ہیں تو ایک مقرر لگا کے
 اس منتر کو فہم دیتے ہیں۔ پہلا منتر پورا لکھتے ہیں۔ اور جب مضمون ختم ہوتا ہے۔

تو آخری منتر بھی پورا لکھتے ہیں۔ وہی بات یہاں پر موجود ہے۔ ناظرین اتھرو وید
 نکا لکھنا اور فراموش نہ کرنا۔ منتر ۳۷ میں اتھی کی تعریف ہے۔ وہاں وہ لفظ نہیں۔
 اور ۳۸ میں بہان کے لئے آتھا بڑھانے والی آگیا ہے۔ اور ۳۹ میں دونوں
 کے لئے ہدایت ہے۔ اس لئے اس میں نہ اتھی کا لفظ ہے۔ اور نہ بہان کا۔ اور شکی
 وقت کی قیاس ہے۔ اس واسطے یہ سادہ زبان اور عامی ہدایت ہے۔ جو اصحاب اس
 ۳۹ منتر کا اور طرح ارتھ کریں۔ وہ اپنا ثبوت پیش کریں۔ یا کسی نے رشی کا
 پرمان دیں۔ جس سے ہم فوراً سمجھ لیں۔ کہ بیان لکھنے کے لئے الفاظ مخدوف ہیں۔

منتر (۴) ॥ सयसं व विद्वान् मांसं मुषसि चोपहृति ॥
 यावद्वा दशाहेने ह्यसुसं ह्येनावरुभेनावहेवे नावरु
 ॥ अथ न को ॥ ॐ व ॥ ६
 को ड का ३ मे ० ३ ॥

ترجمہ۔ دودھ وادان جو اد کسی عمر پر کو دھوکہ بہرجن دیتا ہے۔ دوا دشا ہی
 سے بچنا پھل ہوگا ہے۔ اتنا اس کو پھل ہوتا ہے۔ جو ایسا کرتا ہے۔ واضح ہو کہ اس سے
 اوپر تین منتر آ رہے ہیں۔ ایک میں بھی یا کھن دینے کا ذکر ہے اور دوسرے میں
 دودھ دینے کا ذکر ہے۔ اور تیسرے میں شہد دینے کا۔ اور پانچویں میں پانی
 دینے کا ارشاد ہے۔ بعد ازاں یہ ویدک ہدایت ہو گیا۔ بے ترتیبی ویدک مضامین
 میں نہیں ہے۔ بنابر ان بوجہات ذیل ثابت ہے کہ یہاں عموماً مانس لفظ کے
 معنی کسی مرغوب الطبع چیز کے ہیں۔ نہ کہ مانس لینے گوشت کے۔

وجہ اول۔ نزاکت میں کو ویدوں کا نہایت مستند گوشہ ہے۔ مانس شبد کے معنی لکھتے ہیں۔
 ॥ मांसमान व वा मानसं वा — मनो ॥ स्मिन्सी द तो वा ॥
 निरुक्त पृ ० १२० ॥ ॐ व ॥ ६
 को ड का ३ मे ० ३ ॥

ترجمہ۔ مانس (ماں) ادا تو سے بنتا ہے۔ اس کا ارتھ مان ہے یا من کی سمیندھی
 یا جس میں من لگتا ہے۔ یہ سب معنی مانس شبد کے ہوتے ہیں۔
 وجہ دوم۔ اس وید میں بھی۔ دودھ۔ شہد۔ پانی سب پینے والی چیزیں ہیں۔ بنابر ان یہ
 بھی کوئی مرغوب چیز ہے۔ پینے پینے والی شریک مراد رکھو نہیں۔
 وجہ سوم۔ اس میں پکڑے۔ کاٹے۔ یا خون سے جدا کرنے کا ذکر نہیں۔ بنابر ان یہ گوشت
 نہیں کوئی اور چیز ہے۔

وجہ چہارم۔ اس میں یہ نہیں بتایا کہ کس جانور کا گوشت۔ اگر یہ شیش ہوتا تو ضرور
 آپ اپنا مطلب سیدہ تھا۔ مگر وہ تو بالکل نہیں۔ آپ نہیں سیدہ کہتے ہیں۔ کہنے کا مانس
 آدمی کا مانس۔ یا تو کا مانس۔ صرف محل لفظ کے وہی رنگ سے نہیں جو نزاکت کار یا سکا کی ہے
 کہیں۔ نہ کہ کچھ ادھالانگ اس کے اوپر پہلے وید میں ہی لکھا ہے کہ اس پر گزند کھاوے۔
 وجہ پنجم۔ یہ کہنی چیز دھوکہ یا صاف کر کے رو سے کی ہے۔ نہ کہ کھانے کے لائق چیز یا ایسی
 گھنٹی چیز جیسے کہ گوشت۔ مطلب اس کٹھ کا کاہر ہے۔ کہ بھی۔ دودھ۔ شہد۔ اور وید کوئی
 مخدوف چیز جیسے عرق۔ سو مشرب۔ آبہ رس۔ جو حاضر الوقت ہوں دلیوں۔ بعد ازاں پانی
 دیوے پس کسی طرح اس وید میں مانس کھانے کا ذکر نہیں۔

ناظرین کو یاد رکھنا چاہئے کہ یہ سب سے پانچویں منتر اگر سادہ ان اتھی یا جہاں کی بات
 ہیں۔ تب تو ہم نے بتا دیا۔ کہ نزاکت کے مطابق وہاں مانس شبد کے معنی کسی مرغوب الطبع
 اشیاء کے ہیں۔ اور اگر ہون کا دشا ہے۔ جیسا کہ کئی ویدان یثتوں کا خیال ہے۔ تو
 مانس لفظ کے معنی جتنا ناشی یعنی بال جھٹکے ہیں۔ جو ہون کی ساگری میں سے ایک
 چیز ہے۔ (دیکھو ویدانگ صاحب کی سنسکرت واکشش وکشتری) اور ایسا ہی شبد
 نہادھی میں بھی لکھا ہے۔ (دیکھو ویدانگ) اس کے سوا ہون میں مانس نہ پڑنے کو ایک

वर्धहे तुस्तदमा वो ५ हिंसा
ترجمہ۔ کہ کسی پرانی کے پران کا بیوگ کرنا۔ اس کا نام ہنس ہے۔ وہ سب ازبھوں کا کاک
اُس کے نہ کرنے کو ہنسنا کہتے ہیں۔ ہنس سب پر کارکن بننے لگے۔ سادھی پر اپت کرنے
میں پہلا سادھن ہم ہے۔ اور ہم میں پہلا ایشل ہنس ہے۔ دیکھئے اس سے معافی طور
پر ظاہر ہے۔ کہ گو سچوری ایشور پر اپتی کی جڑ کا کشتی ہے) +

जातिदे शकाल समयानविहिन्वा सार्वभौमामहाव्र
तम् यो० पा० २ सू० ३१

ترجمہ۔ جاتی۔ ویش۔ کال۔ اور سب کے لحاظ سے ہنس چار پرکار کی ہوتی ہے۔ پس سب
کو۔ سب ویشوں میں ہر وقت اور ہر حالت میں ہنس ادرم کو یا ل کرنا چاہئے۔

वित्तर्कहिंसादयः कृतकारिणा नुमोदिता लोभे त्के
धमोह पूर्वकाश्चुदमध्याधिमात्रादुःखज्ञानानन्तफ
लाइति प्रतिपत्तावर्नम॥ योग २ सू० ३४

ترجمہ۔ مانس کھانے کے لئے ہنس کرنا کرنا دوسری دینا ہوتا ہے۔ لوبہ۔ مودہ۔ اوی کر دھ
ہے سے ہنس کے بہت بھی ہیں۔ وہ سب ہی دکھ لگان اوی انت پاپ کے۔ ایشور کی
بوسہ سے دینے والے ہیں۔ یعنی ان سب پر کار کی ہنس دان کے کرنے سے کرنے والے
کو انت دکھ اور لگان رولی پل پر اپت ہوتے ہیں۔

अहिंसा प्रतिष्ठायां सन्निधौ वैरत्याग यो० पा० २ सू० ३६
ترجمہ۔ جب ہنس کسی پرانی مائے کو کسی پرکار کا دکھ نہ دینا (یہ دھرم ہے جو ہنس
تب اُس پریش کے من سے دیر بھاؤ چھوٹ جاتا ہے۔

مخالقوں کے پیش کردہ منتروں کا ترجمہ جن کو وہ بنیال خود
مانس بھکشن سدھ کرنا چاہتے ہیں

अपुपवान्वासं वां पुचरु रहसीदत्तं लोककृतः पथिक
तोयजामहे येदेवानां हुतभागा इह स्या॥ अघर्नं को० १२
वर्म ४ मे० २०

यन्ते मेघं यमोदनं यन्वासं नि आरा मित। ते ते सन्तु
ध्यावन्तो मधुमन्तो घृतं अते ॥
अपर्व को० १२ वर्ग ४ मे० ४ ۲

منتر ۲۰ کے مشکل شبدوں کے ارتھ (ایوپ وان) آل دی (دائن) مرد وار شر (دیکھو) ای
کوش (پاد ۳۳ سوتر ۶) (چرو) ہون کی ساگری (سید وٹوں) یہ بھنا ہے پو
سد دوات سے جس کے معنی نشت کرنے کے ہیں۔ (دیکھو) آقا یا (صفحہ ۱۲ سطر ۲۸) یہ دونوں منتر
۲۰ و ۲۱۔ ایک ہی کنڈ کا ہے اور یہ تمام سولہویں سن کا کرب نے مرک شر کے جلانے
کی بابت ہیں۔ اس کنڈ کا میں ۸۹ منتر ہیں۔

ہمہ طریق کو اس تمام کنڈ کے دیکھنے کی سفارش کرتے ہیں۔ اور چند منتروں کے
مکڑے اپنے ارتھ کی تائید میں پیش کرتے ہیں۔ اس ورگ کا پہلا منتر جو کی طرف مخاطب
ہو کر پڑھا جاتا ہے جس جو نے شر بھجو ڈیا ہے۔ جس کے معنی ہیں کہ پریشور بھکت
سریشکے سید کرنے والے بھنڈا دیں پر داز کریتروں کے مارگ سے۔ دوسرے منتر
میں دیوان اور شوہر برگ لوک لفظ موجود ہیں۔ جس کا ارتھ یہ ہے۔ کہ تو ان دونوں
جا جن سے بچنے کرنے والے شوہر برگ لوک کو جاتے ہیں۔ دو مارگ لینے پتری بان اور

(۱۲) بھجورید ادھیائے ۱۳ منتر ۴۴ کا بھاوارتھ۔ منٹوں کو اُچت ہے۔ کہ ایک کھڑا
گھوڑے اوی پشوؤں اور اوپکارک بن کے پشوؤں کو بھی نہ ماریں۔ جن کے مارنے
سے جگت کی مانی اور نہ مارنے سے سب کا اوپکار ہو جاتا ہے۔ ان کا سد یو یا سن
پوشن کرے اور جو مانی کارک پشو ہوں ان کو مارے۔

(۱۳) بھجورید ادھیائے ۱۳ منتر ۴۴ کا بھاوارتھ۔ کوئی بھی منٹ سب کے اوپکار کرنے
ڈرے پشوؤں کو بھی نہ ماریں۔ کنتوان کی اچھے پرکار رکھنا۔ اور ان سے اوپکار
بیکر سب منٹوں کو آند دیوں۔ جن جنگلی پشوؤں سے گاؤں کے پشو بھکتی اور منٹوں کی
مانی ہو۔ ان کو مز پریش ماریں اور نہ من کریں۔

(۱۴) ایسا ہی ایشورید کا ۵ ورگ ۱۱ منتر ۲۔ اور کا ۲ ورگ ۳۵ منتر ۵ کا ۱۲
ورگ ۲ منتر ۱۵ میں صاف طور پر پتاؤں۔ بکرا۔ کوچ۔ بھڑ۔ گھوڑے۔ گائے۔ بکری
وغیرہ بے آزار جانوروں کے مارنے کی سخت ممانعت کی گئی ہے۔ اور کا ۲ ورگ ۱۲
منتر ۲۸ اور کا ۵ ورگ ۲۹ منتر ۱۰ و ۱۲ میں مانس کھانے والوں کو
راکھشس۔ پشاج۔ پاتہ دوات لینے وٹھ بیان کیا گیا ہے۔

اسی طرح کن وشنی وشنیک شاستر میں کہتے ہیں۔
तदुखभोजनं न विद्यते ॥ वै० अ० ६ अ० १ सू० ६
ترجمہ۔ وہ آتمک گیان وٹھ بھوجن میں نہیں ہے۔

दुष्प्रहिंसायाम। वै० अ० ६ अ० १ सू० ۹
ترجمہ۔ وٹھ بھوجن وہ ہے جس میں ہنس ہو۔

तस्य स मभि व्याहारतो दोषः ॥ वै० अ० ६ अ० १ सू० ۱۰
ترجمہ۔ کہونکہ اُس کے کھانے اور کھانے والے کے رگ سے دوش لگتا ہے۔

तदुहे न विद्यते ॥ वै० अ० ۶ अ० ۱ सू० ۱۱
ترجمہ۔ لیکن ہنس سے بہت بھوجن میں وہ دوش نہیں ہے۔

पुनर्विशिष्टे प्रवृत्ति वै० अ० ۶ अ० ۱ सू० ۱۰
ترجمہ۔ اور ہنس بہت بھوجن سے ہی عمدہ کاموں میں یرورتی ہوتی ہے۔

اس کے بھاشہ میں گوتم مہاشتی جی نے لکھا ہے۔ صفحہ ۳۵۔

तत्र सामान्यानि धर्मेश्च अहिंसा भूतहितत्वं स
वचनमस्ते ॥

اس کے مطابق منٹ بھی لکھتا ہے ॥ ۱۔ ہنس۔ ست۔ استے۔ شوج۔
اندری نگہ۔ یہ سادہ ان دھرم چاروں دروں کے واسطے ہے۔
مہاشتی پتھلی جی کی رائے۔ از لوگ شناستر۔

अहिंसा सत्यास्तेय ब्रह्मचर्यपण्डित्या यमाः यो० पा० ۱ सू० ۱
ترجمہ۔ ہنس۔ ست۔ استے۔ برہمچریہ۔ اپری گرو۔ یہ پانچ ہم ہیں۔

तत्राहिंसा सर्वथा सर्वदा सर्वभूतानाम वभि द्वेह
उत्तरेच यमनियमास्तन्मूलास्तत्तिथिपरतया त
त्प्रते पादनाय प्रतिपाप्य ॥

اس پر دیاس جی نے تفسیر کی ہے۔ سب کار سے سب کال سے سب پرانوں سے دور
تیاگ کو سب کہتے ہیں۔ یہ ہنس اشد اوی باقی برہمکاموں ہے۔ اس کے سیدھ ہونے سے
سب سیدھ ہوتے ہیں۔ اور سب سب کی کو پش کی لے اپش کئے گئے ہیں۔
اس سب سب کے اور پر پوج دیو راج شی اپنی برتی میں کہتے ہیں۔

तत्र प्राणा वि योगं प्रयोजनव्यापारे हिंसा च स्वा

ہو سکتی۔ ریوگیاں کا مائل اور دکھارغبات ترک کی برائی دیر گزشتہ حال ہوئی ہے۔
 ۱۹۳۱ء مطابق ۱۳۵۰ھ میں سوامی جی نے آریہ ادیش رتن مالا تصنیف کی اور بقا مگر
 طبع کروائی۔ اُس کے نمبر ۴۴ میں لکھا ہے۔ (آریہ) جو سریشٹ سو بھاؤ۔ دھرمات۔
 برہمکاری۔ ست وادی گن گیت اور آریہ رت ویش میں سب سے رہتا ہوا وہ آریہ
 نمبر ۵۔ برہمکاری کی تشریح کی ہے۔ اپنی سامت سے دوسرے راتوں کے
 سمکھ ہونے کے لئے جو رتن من دھن سے برتین کرنا ہے۔ وہ یہ ویکار کھانا ہے۔
 نمبر ۴۲۔ وسیو۔ انارہ جو اناری آریوں کے سو بھاؤ اور نفاس سے ہر تھک ڈاکو
 جو رہنیک کہ جو دوشٹ منش ہیں۔ وہ وسیو کہاتے ہیں۔
 پھر سوامی جی نے لائور میں جو شٹھ میں لکھ کر دیئے ہیں۔ اُن میں سے ایک یا کھیاں
 میں فرمایا۔ کہیں جو ایسا مضبوط اور ہر شٹ لیشٹ ہوں۔ مائیں کھانے اور ڈاڑھ جانے سے
 نہیں چڑا۔ بلکہ اُن ادھک کے کھانے اور ہر چھری سے اُوپر بھی کٹی دفعہ اُنہوں نے
 مائیں کا کھٹن کیا۔

پھر سوامی جی نے گوگرنانا دھی سٹھک مطابق ۱۹۳۱ء میں تصنیف کی اور یہی گرتھ
 اُن کی زندگی میں دوبارہ ۲۰۔ اپریل ۱۹۳۱ء مطابق بساکھ شٹھک کو شایع ہوا اُس
 کے صفحہ ۴ سے ۴۷ تک ہر طرح کے مائیں شرب کا کھٹن کیا ہے۔ اور بڑے ٹر زور
 دلائی ہے۔ پھر سوامی جی نے ہمارا درپٹل شٹھک ۱۹۳۱ء مطابق ۲۳ ستمبر ۱۹۳۱ء کے ستارے
 برکاش سمپت کیا۔ اُس میں بمقامات ذیل مائیں کا کھٹن لکھا ہے۔
 صفحہ ۴۷۔ رکھے ہیں ڈیکو نکا جسے پنیو بلوان ہو کر زبوں کو دکھ متے اور ابھی
 ڈالنے ہیں جب منش شرسر پائے ویسا ہی کر م کرتے ہیں تو بے منش جو بھاؤ گیت
 نہیں۔ کنتو پنیووت ہیں۔ اور جو بلوان ہو کر زبوں کی رکتا کر لے وہی منش کہا جائے
 اور جو ستارے دوش ہو کر ڈائی لکھا ہوا کرتا رہتا ہے۔ وہ جاناویشٹوں کا بھی بڑا بھائی ہے
 (ستیا بھ رکاش کا دیا چیت)۔

صفحہ ۴۸۔ یہ لکھا ہے کہ انا اور پنا کو اتی اوجت ہے کہ گریہا دوان کے چیلے دینا
 اور بعد باوک درپ۔ مدھ ورنہ۔ روکھے۔ ٹریہی نائنگ مارفتوں کو چھوڑ کر جو۔
 سات آروگیت۔ بل۔ پڑھتی۔ پر اکرم۔ اور دیو شلت سے سچیتا کو ریت کریں وینے
 گھرت اور غن (دودھ) شٹھک (نرسنی) اتق مان آدی سریشٹ ہمار بھو
 سیوں کریں۔ کہ جس طرح سب شٹھک دہت ہو کر اتی گن گیت ہنر (سمولاس ۱)
 صفحہ ۴۹۔ جس پر کار اور گریہ دیا اور بل پر اپت ہو۔ اسی پر کار بھو جن بھادون اور
 ہوا کر کریں گراؤں۔ اور تھات جلتی گھٹا۔ پھر اوس سے گھٹنوں بھو جن کریں۔

مدھ۔ مائیں آدی کے سیوں سے الگ ہیں (سمولاس ۱)۔
 ۱۵۔ ۵۱۔ برہمہ چاری اور برہم چاری کا ذکر کرتے ہوئے خاص طور پر مدھ
 مائیں پر انہوں کی مدھ۔ اچھا۔ بھوت۔ تڑاؤ۔ جو کی مانجھ کی ہے (سمولاس ۲)۔
 صفحہ ۴۹۔ ۱۶۔ ۱۷۔ تک۔ راج دھرم کا ذکر کرتے ہوئے کہتے ہیں۔ ہستہ امین دسوا
 من سے سب سے بہتر ہیں۔ نشہ بازی۔ چھا بازی۔ زنا کاری۔ سکار کھانا۔ سارے
 کے سارے اوروں سے بڑھ کر ہے ہیں۔ دوشٹ عاداتوں میں کچھ حق جالب سے مر جانا اچھا
 ہے۔ (سمولاس ۶)۔

صفحہ ۴۹۔ ۵۰۔ جو لوگ مائیں بھکشن اور مدھ یاں کرتے ہیں۔ اُن کے سر اور ہر آری
 دیا تو بھی دگرندہ آدی سے دوشٹ ہو جاتے ہیں۔ اُس لئے اس کے میگ کرنے سے آریوں
 کو بھی ہندو کہتے ہیں۔ نہ لکھتے۔ پھر نو بھک ہے (سمولاس ۱۰)۔
 صفحہ ۵۰۔ ۵۱۔ انا دوسرے تھات مائیں کا گرتن کیا یا بھول کر بھی کر کے (ملائی)

صفحہ ۲۶۶۔ مائیں مسلمان۔ عیسائی آدی۔ مائیں آمار یوں کے ہاتھ کے کھانے
 میں آریوں کو بھی مائیں آدی کھانا یا اپنا پڑا دیکھ کر ایک پرت ہے۔ پرتھو آپس میں آماروں کا
 ایک بھو جن ہونے میں کوئی بھی دوش نہیں دیکھتا۔ وہ (سمولاس ۱۰)۔

صفحہ ۲۶۷۔ اور مدھ مائیں امارسی بھکشن کر جن کا سر سریر مدھ مائیں کے برائوں ہی
 سے پور ہے۔ اُن کے ہاتھ کا نہ کھادیں۔ وہ (سمولاس ۱۰)۔
 صفحہ ۲۶۸۔ کھائے۔ پڑی۔ باقی۔ گور ہے۔ اوٹ۔ پھیر۔ گدھی وغیرہ سے بھی
 بڑے ایکارہ ہوتے ہیں۔ اُن پشوؤں کے مارنے والوں کو سب منشویوں کی ہتھیا کرنے
 والے جانتے گا۔ وہ (سمولاس ۱)۔

پریشن۔ جو سبھی آتھک جو جائیں نو بیا گرتھی پشواتے بڑھ جائیں کر سب سے
 آدی پشوؤں کو مار کر کھا جائیں۔ تھار اور شر تھری دیر تھ ہو جائے۔
 اوتر۔ یہ راج پشوں کا کام ہے۔ کہ ڈائی کار گیشٹ وائشٹ ہوں اُن کو ڈر دیوں
 اور بران سے بھی دوکت کر دیوں۔
 پریشن۔ پھر کیا اُن مائیں بھکشن دیں۔

اُتر۔ چاہے بھکشن دیں۔ چاہے گتے آدی مائیں آمار یوں کو کھلا دیں۔ وہ اجاویں۔
 کوئی مائیں امار ہی کھاوے تو بھی سنا کی کھجائی نہیں ہوتی۔ کنتو اُس منش کو سو بھاؤ
 اُس امار ہی ہو کر مٹک ہو سکتا ہے۔ جتنا ہنسا اور جو رچی و شواس گات چھل کپٹ
 آدی سے دیار تھوں کو پر اپت ہو کر بھوگ کرنا ہے۔ وہ ابھکشن اور ہنسا دھرم آدی
 کرہوں سے پر اپت ہو کر بھو جن آدی کرنا بھکشن ہے۔ جن یہ اہتھوں سے سوسا تھ
 روگ۔ اتھک۔ بڑھی بل۔ پر اکرم۔ برہمی۔ اور آریہ برہمی ہو جائے۔ اُن مثل آدی
 گندم۔ پیل۔ مول۔ کند۔ دودھ گھی۔ میٹھا۔ آدی یہ برہمن کا سیوں جتنا لوگ
 بال میل کر کے پھو جت سمہ برہنا مار بھو جن کرنا سب بھکشن کہا جاتا ہے جتنے پرا تھ
 اپنی برہمنی سے درودھ و کار کرنے والے ہیں۔ اُن اُن کا سر دھتھاتیا کر کے اور
 جو جس جس کے لئے دھتھ ہے۔ اُن ان پرا تھوں کا گرتن کرنا یہ بھی بھکشن ہے
 (سمولاس ۱۶)۔

صفحہ ۲۶۶۔ جیسے کہ مدھ سبون۔ بال اوسٹھائیں دواہ اور سو بھیا چار آدی دوش
 بڑھ جاتے ہیں۔ وہ (سمولاس ۱۱)۔

صفحہ ۲۸۲۔ یہ شچیت جب دوشا سکت ہوئے تو مائیں مدھ کا سبون کپٹ گیت کرنے
 لگے (سمولاس ۱۱)۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ اور تھات گیکھ میں مائیں کھانے میں دوش پین
 ایسے پامزین کی مائیں دام مار گول نے بھلائی ہیں۔ مائیں بھکشن کرنے۔ مدھ
 برہمنی گرتن کرتے آدی میں دوش نہیں۔ یہ کنیا بھو کرنا ہے۔ کیونکہ یار مائیں
 پرا دیئے مائیں پر اپت نہیں ہو سکتا۔ اور بنا پرا دھ کے بڑا دینا دھرم کا کام
 نہیں۔ وہ (سمولاس ۱۱)۔

۲۸۹۔ ۲۹۰۔ پشو مار کر ہوم کرنا وہ آدی ست شاترہوں میں کہیں نہیں لکھا۔ (سمولاس ۱۶)
 ۲۹۱۔ اور جو مائیں کھا ہے۔ یہ بھی نہیں بام مار گول کی لید ہے اس لئے اُن کو
 راکھ شٹھک کنا اوجت ہے۔ پرتھو پدوں میں کہیں مائیں کا کھانا نہیں لکھا۔
 ۲۹۲۔ پھس۔ طلاس۔ رت ہے۔ دیکھیں اس ارجھ یہ ہیں۔

ननयसजनेनुवन्नेकोचप्रसरेमकुरसोहणमेश्विमास
 यत्तमेस्वयायासबहुसमीक्ष्यमराज्ञसविज्ञात॥
 ترجمہ۔ سن مائیں سے بہت ہٹ کر سارا اوجت ایریشا کر تیلے کو راکھ شٹھک سے تیرے
 بہت چاہئے۔ وہ (سمولاس ۱۱)۔

نا تیرک۔ کول تیرک تیرک۔ ڈاکرہ۔ اسماعیلی وغیرہ سب ایسی دام مارگ کی شکر
ہیں۔ اب تک بھی جو چند لوگ دیوی اور بھیرو کو نہیں ملتے اور ویشنو کہلاتے ہیں
وہ مانس و شرک کے استعمال کو سخت گناہ سمجھتے ہیں۔ منتروں اور جنتروں کے لکھنے
کے واسطے بھی خون کی سیاہی اور پڑی کے قطر اور چمڑے کے کاغذ سے کام لیا گیا
پوتہ نکھ اور شہہ ہوتوں کنڈ مانس مدلسے اپوتہ کئے گئے۔ اور نئے نئے اکٹھ اور دو
اکٹھری منتر یا کر کو بنیدھ اور اشو میدھ اور اجامیدھ میدھ کئے گئے۔ اور جابلوں
اور عسرتوں کو تسلی دی گئی کہ ہم جانوروں کو کچھ منتروں سے زندہ کر دیا کرتے ہیں
دھابھارت کے زمانہ سے لیکر پوتہ کے زمانہ تک دیو خان بے تیری ہر کر دیا برائے مزید
کر کچھ بھی کہی آہستہ اور کچھ بھی خوب زور سے جاری رہا۔ وید دان ہما تیا ہیں بھی
مختلف اوقات میں ساتھ ساتھ مخالفت کرتے رہے اور ان مذہبوں میں سے
ٹٹنے میں بہت کوشاں رہے مگر تھرا راجہ تھرا بر جاتھرا ایش ٹھری کی بڑھ سکاٹ
کے ریسے پہلے اس کا کھنڈن ہمارا کرشن و دیو یائش ٹھری دیدیا سی جی نے کیا۔
چنانچہ وہ فرماتے ہیں۔

सुरासेतस्य पशामो से ह जाहीनो वलिस्तथा ।
धृते नैव तिहयेत त्रै त हटे पु क ख्य ते ॥
भो २ शा ३ २६४ शा ६

ترجمہ۔ شراب۔ چھٹی۔ اور دیگر پوتوں کا مانس اور انسانوں کی بی بی ہوتوں کو کول
جلاتی ہے۔ وید میں ہرگز اس کی اجازت نہیں ہے۔
یاس کے فرزند راجہ تھرا بر جاتھرا پوتہ سی جی فرماتے ہیں۔

युप कृत्वा पशो ह त्वा कृत्वा रुधिरक हृतम् ।
बध्वगम्यते स्व गो वरक केन गम्यते ॥ १ ॥

ترجمہ۔ بھڑی سے باندھ اور پشوں کو مار کر زمین کو خون لکھ کر مار کر اس طرح
انسان سوگ میں جاتا ہے۔ تو بتلائیے ترک میں کس طرح جاویگا۔

सत्ययुपस्तपोऽग्निश्च प्राणाश्च समिधो मम ।
अहि सापर मोधर्म एव धर्मः नातनः ॥ २ ॥

ترجمہ۔ ست برت ہمارا یو پ ہے۔ تپ ہماری آگنی چا اور پران اپان ہماری سمی
ہے کوئلہ ہمارا ہم دھرم ہے اور یہی ستان ہے مانا گیا ہے۔

प्राणायामात्मनो हभी ह्यभवा नामपिते तथा ।
आत्मोपस्येन भूता न हया कुवेन्ति पशो डेटा ॥ ३ ॥

ترجمہ۔ پران جیسے انسان کو بیا رہے ہیں۔ اسی طرح اور پشوں کو بھی ہیں۔ اس
سے اپنی طرح وودان لوگ سب پرو دیا کرتے ہیں۔

اسی طرح اور کئی مہا تاسید یا دی پوتہ مانس وغیرہ ست دھرم کا ارتھ اور ان دھرم وودھ
یا توں کا کھنڈن کرتے ہے مگر دھنٹ پر بھاؤ بڑھ رہا تھا۔ اور بیان تک بڑھ چکا تھا۔ کہ
استروں کو پشوں کے سنگ صحبت کرنے جانے کی بھی توبہ لگتی تھی۔ اور عرفانہ دھرت
میں ہی نہیں بلکہ تب ریشوں میں بہ فرما پھیل چکی تھی۔ مثنوی روی میں روم پیش کی
ابک کمانی درج ہے۔ اسماعیلی فرقہ جہاں موجود ہے اس کا یہ عام دستور ہے۔ مانک ملی میں بھی
ایسی ہی کام ہوتے تھے۔ سائچوٹ روم بیٹے دیکر استورات کے مکان جن کے سب ٹوٹے
شہر سیر کے عجائب خانہ میں موجود ہیں۔ بہار درانی سب پر دیو یائی میں ہوتی تھی۔ جو شہر
میر آتش خیز سیرا کے لاوہ کے سبب تباہ ہوگا۔ مرنفصل دیکھو آریہ سماج اور سرگرمیہاں ۱۹۰۶ء
نظامی نے سکندر نامہ میں بھی لکھا ہے۔

نہن یا پوتہ شعل کھان دور دار۔ ۲۰۔ تیسرا ایک مواد دور بر نور دار۔
عرصیکہ خیب سام مارگ نہت رو کر کھانا۔ اور اس نے نہایت درجہ تک خرابی میں آگئی
سے ۵۰۰ برس پہلے کپل رت میں پوتہ سے سیدھا چکر داراں لکھ رہا مارگ سے تنگ ورنہ
دھرم کا ریا دار شروع کیا۔ لودھمت کی بنیاد گرجتوں میں دھرم سرخاں خدیوہ مہا جاتی انوم
لگائے ہیں اور جسے زبردست اعتراض کئے ہیں مگر حقیقت میں کوئی اعتراض صحیح نہیں کیا۔
جو اعتراض میں وہ نام مارگ مذہب میں۔ اور مانس کی بیان کردہ سنگت باقوں برصین۔
وید مدلس بر۔ دام مارگ سے تنگ پوتہ۔ وغیرہ ست مانتروں نے جو اعتراض دیوہ نہت
برکئے ہیں وہ سارے کے سارے تروں میں۔

خبر کچھ سی ہو۔ پوتہ نے دام مارگ یا بقول خود ویدک مت والوں پر اعتراض کئے۔ اور اس
خوبی سے کئے کہ لوگوں نے مانگ بتنا ستیا کرکھا۔ مگر گوشت خوردیک شہت متفرک ہو گیا۔
ویدوں کو بھی انہوں نے خواب دیا۔ کیونکہ اگر وہ بدھ اور مانس کے ارتھ صحیح ہیں۔ راجستہ دھرم
کے ملتے سے مانگ ہوا ہزار درجہ بہتر ہے اور اگر دام مارگ صحیح ہے۔ جس کا مانا نہتوں نے
اعتقاد ہے۔ تو لا مذہب ہونا اس سے عمدہ ہے۔ پوتہ کی تعلیم سے اگر یہ لوگ بشو اور وید سے
شر واپت ہو گئے۔ اسٹس وید رکت دھرم بننے یا مارگ کی خدا ہونے کی ریتیں بھی بات ہے۔
کرمی طور پر مارگ بات (انسو کی سٹی کے انکار کے سوا اور تار تروہ میں رملہ راند پوتہ کا
پیتھ سٹوں کو مار کر کچھ کرنا مذہب دیا۔ اور بی دشوہ ہو گیا۔ اور بدھ۔ اندھ۔ توبہ۔ ٹکے
عاجز محتاج آدی اور۔ جانوروں کے واسطے شفا خانے اور غریب خانے تیار ہوئے۔ شہم خانے
جاری کئے گئے۔ (دیکھو نو ادھیا پ) اسٹاخ اور شہد کرموں پر زندگی کا دار مارک گیا۔ اگر پوتہ
خود مانا کا کتاب نہ پڑا اگر اس کے بعض اصول بالکل ویراکت تھے جس طرح آجکل بعض
آدی برائوں یا ہیدہ ہر کے تریجے پڑھ کر جیسا ہی پڑھتے ہیں۔ جیسے ہی حال پوتہ کا تھا۔ نہ
اس کا قصود اور ویدوں کا۔ نہ سارا کاسا اور قصور بام۔ مانگیوں کا تھا۔ جنہوں نے پوتہ
کے آتما کو مجبور کیا۔ کہ وہ اس دھرم کو ترک کرے۔

اس پوتہ کے مانگ مت کی تردید کرنے والے سے پہلے بھٹ پادکمارل آجاریہ ہوئے
ان کی بابت ذکر ہے۔ کہ وہ جن وقت وید شاستر کو پڑھ گئے۔ تو ایک دن ایک مکان کے نیچے
سے گندہ کر رہے تھے۔ محل کے اوپر ایک راجا جکاری دھرم کی بری حالت کو سوچ سوچ کر
آدھا شاوک پڑھ رہی تھی۔

किं करोमि क्व गच्छामि को वेदानुद्धरिष्यति ।

کہیں کیا کروں اور کہاں جاؤں۔ اس اندھ کا رودھمت کے نزلے میں کون ویدک دھرم
کی حفاظت کریگا۔ تب اس کے جواب میں کہا و آغار یہوے۔

मा विभो वीवरा रोहै भव्या चोक्तिभुत ले ॥

کہاے یار ہی مت سوچ کر بھٹ آچار یہ پرتھو کا یہ موجود ہے اس کے بعد یہ عام ریتہ
ہے۔ کہ انہوں نے پوتہ مت کا کھنڈن شروع کیا۔ مگر اس تقریبی نام مارگ کا بھی۔ ان کے بٹلے
گرجتوں میں بھی مانس شرک کا برابر کھنڈن موجود ہے۔ ان کے بعد ۱۷۰۰ برس کا عرصہ ہوا۔ کہ
تینکر آچارہ ہونے۔ انہوں نے بھی مانس شرک کے پرچارک متوں کا اسی طرح کھنڈن کیا جس
طرح کہ پوتہ اور جینوں کا اور ابھی تک ان کے مت ایدنائی مانس اور شراب کو کڑا جانتے ہیں۔
سوئے چند بام مانگی گوسائیل کے۔ بعد انانہ شہہ ۱۰ میں رانج ہوئے۔ انہوں نے تو کھنڈن
برخلاف بام مانگی اور مانس آمارلوں کے وشنو مت کا یہ چار کیا۔ ان کی زندگی کا سارا تمام شر
ما جیندگی کی زندگی تھی اور ان کا تسجہ تھا کہ وہ ہرگز مانس آزاری نہیں کئے۔ ان کے مت میں
۱۷۰۰ میں کبیر ہوئے۔ اس نے بھی دھن اسلام ترک کر کے ویشنو مت سویکار کیا۔ اور گوشت
خوری وغیرہ کے مسائل کی تردید شروع کی۔ کبیر جی کا قتل ہے۔

آریہ سماج میں شانتی پھیلائے گا اصل اویاٹو
اور رام چندری کا سچا دشمن

برکتہ دہلی

[illegible]

پایہ گفت ایک دہریہ

خلافت ایلیہ سلطان کے تخت نشین زون خورشید بدست شمس
سب پرشوی اور جہات نامی یا عوام الناس سے پوشیدہ رکھنے کے واسطے عام اہل
عالم میں ان اشعار کے دوسرے نام رکھے گئے۔ وہ کائنات پر تقدس نام کا نام ہے۔
اور حقیقت اپنے پھول اور صابر شاہ و چھلی کا نام مل کر بنا۔ یہ بڑا عام چھٹی بیض کا
پتلی۔ عواطف کا نام دیا گیا تھا۔ اور پیمان اور گل بندھو۔ اور ان چیزوں کے انتقال
کرنے والوں کے نام کو لے کر درجہ شامیہ دی گئی۔ اور جو لوگ انہیں پڑھا کرتے تھے ان کا
نام لنگر ہو گیا۔ یہ ششک تینو تھا۔ مطلب اس تمام مکاری اور فریب کا یہ تھا
کہ کوئی زبان نہ کر سکے۔ اور کسی پر نہ راز افشا کرنے سے۔ اول یوری پوری۔ شراب اور

ماہنامہ ریحی کا سیاہ دشمن

زنا سے اس کو اندر دیا۔ گوشت اُس کے احداث لایا گیا۔ کھانا کھا گیا۔
 پھر وہ انہیں - حاکم برحق یا جوہر کے دیکھ لیا تھا کہ زنا اور شراب کے ساتھ گوشت کھانی
 کے انسان فحش نہیں سکتا۔ اور پھر اس گوشت خوردی کے دو بیٹے کئے گئے۔ جنشکی کے
 باوجود وہ کائنات - اور پھر بھی جانوروں کا مالش - غرضیکہ آہستہ آہستہ مرغی مرنا سے
 لے کر ہی کہیے تک پہنچے۔ مگر یہاں میر کس ملک ہو سکتا تھا۔ کائنات - جنس اور
 آفرین تک تو سب تھیں۔ اور اُس وقت با م اگ نہ آیا۔ بلکہ اگھو را در کیل ہو گیا تھے
 سرایا خلافت و اندکار - چنانچہ اُس کے گزشتہ دل میں رہا ہے

अथोक्तं परतरे नास्ति । कोलान परतरे नास्ति

مذاہب میں نہ یہ قانونہ والی عورتوں تک محدود نہ رہا۔ بلکہ انھوں نے یہ باتوں سے گذر کر جوڑھی
جیاری، دھرم، قصاص، سلاسن، ہتھیار، کھیل، گدے، اور نامادہ بین کی تہذیب پر بھی
تہذیبوتھی کے دہن پھیر دئے تھے۔ یہ یلین اور زانی را جاؤں کے خوش کرنے کے کاروبار
جنہوں نے سب سے پہلے شلوک بنائے۔ یہی نامادہ مشہور نظر ہو کر جاگیردار اور منصبدار
بنائے گئے۔ اس نامیادہ کے پتے کے پورے کرنے کے واسطے وہ پتہ مندوں کے
اور بقول میں ماویا میں پتے لگائیں۔ اور بقول شخصے۔ کا نام انام نہ بھیج نہ لکھا۔
اد جب وہیوں سے ان کی خاطر خواہ کا سامان نہ ہوئی اور نہ بیج مکاروں کے سیدہ
کرنے کے واسطے داغ منسل سکے۔ تو لاچار ہو کر وہیوں کو سکند کلاس میں بھیجا
کر ان سے اور پٹ کلاس میں شاہدہ دیو با کے کرتہ بکھر گئے۔ جیسا کہ
ہٹ و میکا میں لکھا ہے۔

वेदशास्त्रपुराणानि समस्तगणिकायया ।
एकैव शोभन्ती विद्या गङ्गाकुलवधुरिव ॥

کہ وہ اور شاہ سبزوادیہ سے اس زمانہ میں گریخت پیدا ہوئی تھی اور اس کی طرح خاصہ راز و نیاز کر رہے تھے۔ یہی عرف ایک شاہ سبزوادیہ کو بتا دیا کہ تم لوگ کے گریخت ہی میں جو بزرگ فقیہین وحدت کی طرح عقاب میں باقیں کر رہے ہیں۔ یہ فصلوں کی پیوستہ اساتذہ و بزرگان مطہرہ

تاہم میں آپ سمجھنے کے رہو گئے۔ اس سلوک کا خاص مطلب اور مخفی منشا خود
 ہمارے رازگوں نے بھی جب وید سے اپنی اچھی پوری فاطر خواہ صد ہا تواریخ کر کے پر
 بھی نہ بھی تو لا جا کر لے لیا اور صاف کہہ دیا کہ ویدان گت باتوں میں پانچ سکالوں
 کی ہدایت نہیں دیتے۔ وید تو ظاہر کر کے کہتا ہے اور سندھیا کا تیری کے ماہی ہیں۔
 پھر رام مار کی راجاؤں نے اور ان کے کوکول گھرسیتوں نے تراویہ وغیرہ دست کر کے
 اور اتنی سستکاروں میں بھی اتنی ہی دینا خرع کیا۔ اس زمانہ کی کتابوں میں لکھا
 کہ صد ہا مرتبہ ان لوگوں نے اوپر تو دور کن ریحہ لوگوں کے بال بچے قتل کر خود کھائے
 یا آئے سب سے خداؤں کو کھلا دیئے۔ اور لاکھوں مرتبہ دیوتاؤں پر اساتوں کا خون
 سدا دیا۔ بھاگوت چلتے والے پرچہ بھرت کی کہانی سے اچھی طرح واقف ہیں۔

دوسرا درگ کے واسطے تو زور دیا اور وائس کو دیکھنا مانگا، اور تیسری سرے پہنچے تھی، لیکن پوچھا گیا کہ: بلکہ نے دیکھا اور نئی دویاں ایجاد ہوئیں۔ چنانچہ شائستہ میں اشارہ کیا۔ یہ بھی نہیں شلائیشوئی، اتنے کالی، چٹری، چاندلی، مہاکالی، کامکشیا، جلالہ، چاندرا، بیروت، ناصر، کبیر، دو، آگنی، شاستی، چلاکھی وغیرہ اور ایسی طرح ان کی خواہش بھی تمام شئی مندوں کے خلاف مقرر کی گئی ہے۔ مانتے، شراب، مردہ، بڑی، نئے، اور ایسے ہی سکر وہ ان کے لباس اور سوارباں قائم کی گئیں۔ چوٹی، رنگ، بیچ، اور

[illegible]

متر وید بھان صاحب اسوامی جی کا بھی یہی مطلب ہے مگر ذرا آگے سمجھ کر پھر سمجھنا انہوں نے تفصیل زیادہ کی ہے یعنی خوب سمجھ جاوے گا کہ تپ بہت ہے اور دان لینا بھی اور جوان بڑھا چکا اور دان لینا ہے اور جو صرف دان پر ہی ثابت نگاہ رہتا ہے کچھ نرم و دھیر نہیں کر سکتا۔ مینوں گرن والے ہوں یا ایک سب ہی دیکھ سگائیں ڈوب گئے۔ اتنی کیسا کھڑے سا جی ہی کی رائے کی پہنچی کرتے ہوئے مسمرتی کے سلوک ذیل ملاحظہ فرمائیں۔ پلے وپلے میں باعتبار حسن ستر یا اندرونی مخالفت کا باعث و تشویش حق سے کوسوں دور ہے۔ اعتراض صفحہ ۴۵ (۴۴) (۴۵) جی کی انوکھی حقیقتاں (۱) کہ انہوں نے ویدوں کا پکاش آگنی آدی چار زمینوں کے آکاؤل میں لکھا ہے اور برہمات تمام زمینوں کے برہما پر نہیں لکھا۔ متر وید۔ بڑھا کو وید کے الہام ہونیکا ذکر کسی مستحب کرتے نہیں ہیں۔ بلکہ پورا ناول کی کج فہمی تقلید ہے۔ ہم اگر پورا ناول اور اس کی اس روایت کو صحیح مانیں تو جو حق برہما پر وید کے الہام ہو چکے خود برہما کی زندگی پر ایک بڑا بھاری کلنگ کا چھکا لگتا ہے۔ برہما اور اسکے چار منہ کی کمائی دو بیکھو بھاگوت شیو بوران۔ دیوی بھاگوت۔ اور من شلوک ۲۳-۲۴) اور اس کی پوجا کا منتر جو ناہایت ہی عزیز ناک ہے پس نہ تو ایسے عجیب الخلق کوئی برہما ہو سکے۔ اور نہ انکا کسی ست شاستروں میں ذکر ہے۔ وید ودار پر کاش کے مصنف یا کوئی اور اگر برہما کی کمال کو ذرا انکھیں کھولو مگر مطالعہ فرمائیے۔ تو ہرگز ایسے کامی پریش اور اسکی رسالت اور اسکی ہریدائش پر یقین نہ کرتے۔ مگر وہ غریب کہا کریں۔ ہم پہنچ چشم عبادت بزرگ ترغیب۔ اب ہم بتلائے ہیں۔ کہ گو کچھ برہمن اور شتھہ تھہ برہمن اور منو سمرتی وغیرہ سابق زمینوں کے گرنھوں میں آگنی۔ واپی۔ اوت۔ اگرو۔ ابتدائی دہائیوں کے آکاؤل میں ویدوں کے پرکاش کا ذکر ہے (مفصل دیکھو وید بھان اندو وسسگرت مصنف پٹت دیودت جی شاستری) برہما جی پر ویدوں کا ظہور تو مورتی کے عقیدے کی طرح وید مقدس اور ست شاستروں کے خلاف ہے ہم رسالہ الہام وید میں اس پر مفصل بحث کر چکے۔ اعتراض صفحہ ۴۴۔ ستیا رتھ پر کاش صفحہ ۴۴ میں برہمن آدی کے پورا نوکٹ اتھینی سیرا لیت پر سوامی جی نے جو اعتراض کہلے۔ اس پر نمبر ۱۸ لکھنا کوئی ہے متر وید۔ ہمارے کا یہ تھہ زبان کو اپنے نام کی طرح شتھو سمرتی کی شکل کے سولے اور کوئی اعتراض کرنا ناہی نہیں۔ اچھا ان کی مرضی مگر ہم اس موقع پر پھر ان سے براہ کھنا کرتے ہیں کہ وہ ستیا رتھ پر کاش کی اس تحریر کو بھی مطالعہ فرمائیں۔ اور ہیودہ طور پر ست پرشوں کے مشہد آویں۔ کارپا کاں اقبایل نونکھینڈو کر تھہ ماندر نونمن شیر و شیر نوو لوصوت رفیو ورماندہ ہویدار من اندو مطلق خواندہ۔ سوامی جی سے اول تو یہ مقدس کے اس منتر کا ترجمہ برہمن تفسیروں کے انوکھل کیا۔ پھر دلتے ہیں بسا کہ حسب انہوں کی یہ مہر شیت ہے ویسو ہی یورن دیا اور ام گرن حرم بھاؤ سے کیت مونے سے منس جاتی ہیں۔ اتہ برہمن کھانا ہے۔ جب پر میوہ کے مرد کا رہوئے سے کھادی انک ہی نہیں ہیں تو کہتے ہیں ہونا انھو ہے جیسا کہ ہندو سمرتی کے تھہ کا دولہ ہونا۔ اتھا لکھ کر اب نورا نوکٹ بھی لوگوں پر اعتراض کرتے ہیں کہ جو کھادی انہوں سے برہمن آدی ایتن ہونے تو پا دان کار بن کے سدش برہمن آدی کی آگرتی اوشیہ ہوتی جیسا کہ کھکا کا انوکھل آلی۔ ویسو ہی ان کے شہر پر کا بھی گول مال کھکا گرتی کے سامان ہونا چاہئے۔ کھشٹیوں کے تھہر بھیجا کے سدش۔ دیشوں کے اگرو کے تل۔ شتھوں کے تھہر بگ کے سامان اکا روائے ہونے چاہئے کہ نہ بنگلہ ان کی اپنی مختلف اپا دان کاروں سے ہے۔ مگر ایسا نہیں ہوتا۔ اور اگر کوئی تم سے پرسن کرے کہ جو کھادی سے اوٹن مورتے دلتے۔ اکی برہمن آدی لکھنا ہوں۔ پر تو تمھاری نہیں جیسے کہ سب لوگ گرتاتے سے اوٹن ہوتے ہیں۔ ویسو ہی تم بھی ہوتے ہو۔ تم کھادی سے اوٹن نہ ہو کہ

انجام نہ ہو۔ وجہ سوم۔ کئی کرموں کا پھل ہے اور کرم محمد وہ ہیں۔ میں ضروری ہے۔ کہ کئی محدود ہو۔ وجہ چہارم۔ کوئی وید منتر کئی کے غیر محدود ہونے پر نہیں ہے۔ البتہ ایسے منتر ضرور ہیں۔ کہ جن سے پایا جاتا ہے کہ کئی محدود ہے اور پرانت کال کے بعد واپس آنا پڑتا ہے +

چونکہ وہ اتنا بڑا زمانہ ہے کہ انسانی علم حساب درحقیقت اس کا حساب نہیں کر سکتا اس سلسلے میں ہمارے بعض مقام پر ایک شیخ ہیں ان کا نقطہ استعمال کر دیا جائے کہ مطلب جگہ اور حدیث اسی پرانت کال سے ہے ہم نے رسالہ نجات میں اس پر بھی توضیح کی ہے کہ یہ ہے پس آپ کا یہ فرمانا کہ جالندھر میں ایک مولوی سے مباحثہ کرنے پر سوامی جی نے منقول جواباً ذی برادری مکتی سے انکار کر دیا۔ بالکل باطل ہے۔ کیونکہ نہ تو یہاں مناخ اور کرامات کے سوا کسی اور مسئلہ پر گفتگو ہوتی۔ اور نہ ایسا معاملہ کر آیا۔ یہاں کا سارا مباحثہ غیر مذہب والوں کی طرف سے مطبوعہ موجود ہے اس میں ہرگز ایس کا ذکر نہیں۔ پس بھائی صاحب مناسب ہے۔ کہ اول اعتراض دل میں تولو۔ پھر منہ سے بولو۔ ۵

تلفظہ ندارد کے باقو کا۔ + لیکن جو گفتی و لیش بیار اعتراض (۱) ستیانہ پر کاش صفحہ ۸۹ پر گیتا کے شلہ کا یہ ارٹھ کیا ہے۔ کہ جو جی گئے سے ۵۴ نمبر۔ + یاد دہن کہ دھوکھ دینے سے جیت ہوئی ہو۔ تو ایسا ہی کرنا چاہئے۔ مگر بظاہر گیتا کے اس شلوک کا آئینہ مطلب ہے کہ دشمن کے سامنے سے بھاگنا چتر پیل کا دھرم نہیں ہے +

آریہ۔ بھائی صاحب دھوکھ نہ دیجئے۔ سوامی جی نے جس خوبی سے اس کا ترجمہ کیا ہے۔ وہ جی اصول کے بالکل خلاف نہیں۔ بلکہ عین مطابق ہے وہ لکھتے ہیں کہ سینکڑوں سمنسروں سے بھی یہ کہنے میں آگئے کہ کبھی نہ ہوتا۔ سدا بھوی ارتھات و نیتا رہنا۔ درہ رہنا۔ دھیرا دان ہونا۔ یعنی مستقل فراج۔ راجا اور پر جاسند ہی ہونا بار درست شاستروں میں اتی چتر ہونا۔ یہ میں بھی در رنشن شک رہ کے اس سے کبھی نہ بٹنا نہ بھاگنا۔ ارتھات اس پر کار سے لڑنا۔ کہ جس سے نشیت و بے (انتہائی) ہووے۔ آپ بچے جو بھاگئے سے واشتروں کو دھوکھا دینے سے جیت ہوتی ہو۔ ایسا ہی کرنا۔ درن شیل رکھنا۔ یکشات رہت ہو کر سب کے ساتھ چھا لویکہ ورتنا و چار کے دینا۔ پرتگیا پوری کرنا۔ اس کو کبھی بھنگ نہ ہونے دینا۔ یہ گیا وکھشتری ورن کے کرم اور گن ہیں +

یہ بھاگنا جو سوامی جی نے لکھا ہے۔ وہ بڑی بھالائی نہیں ہے۔ بلکہ ایک ملٹی شرمز ہے۔ یعنی جی اصطلاح اور دنیا کی تمام متجاہیوں کو کسی کسی موقع پر اس پر علم رکھنا پڑا۔ ہونا پارتھ اور سکندر کی لایٹ پڑ ہو۔ اور روزنامہ تیر کا مطالعہ کرو۔ اور سوامی جی اسے مفصل نہ لکھتے۔ تو بھی کہ چند جی کی لایٹ پر کون پڑنا لگا سکتا ہے۔ کال مین سے بھاگے۔ اور دوبارہ پھر سے بھاگ کر دو در کا میں جا بنے خود شیو جی کرشن جی کے مقابلہ میں بھاگ گئے اسی واسطے کرشن جی کا نام رن چھوڑ مشہور ہے۔ پس یہ اعتراض آپ کا اگر ہے تو کرشن جی پر ہے۔ نہ کہ سوامی جی پر۔ مگر یہ اعتراض نہیں۔ بلکہ علم جنگ کا ایک داؤ ہے۔ یاد دہن کی صریح کا اغراض +

اعتراض (۲) منو سمرتی اذہیا سے ۱۱ کا ترجمہ غلط ہے +

تبت خورد آجاتا ہے یا نہیں۔ اور یہ بھی دیکھو کہ تبت کلان کا بھی بہت سا حصہ اس میں مل گیا ہے۔ اگر انگریزی ٹکس موجود نہ ہو۔ تو اردو دیکھئے۔ جو شلہ علم میں منشی گلاب ساگر کے زیریں میں شیع ہوا ہے۔ اگر یہ سچ ہے۔ کہ ان دونوں کے درمیان تبت خیز دو ایک حصہ تبت کلان آجاتا ہے۔ تو ہرگز سوامی جی کی بات میں خلاف نہیں ہے۔ ایسا ہی ہے۔ اور بالضرور ہے۔ اور یہی غیر ملک کے محققین کی بھی رائے ہے بے شک سوامی جی انہیں رشیدیوں کی اولاد سے تھے۔ جو اسی سرشتی میں تیر شلہ یعنی تبت میں (جس کا نام دوسرے لوگ یعنی سکھ بھوجی بھی ہے) پیدا ہوئے۔ اور انہیں ہرگزوں کی طرف منو جی نے ادھیام شلوک ۲۰ میں اشارہ کیا ہے۔ اور مہا بھاشا و غبور کے رو سے اس کا نام کو روکشیترا بھی ہے۔ اور اس کا پتہ بتلایا ہے۔ ۱۔ ۲۔ ۳۔ ۴۔ ۵۔ ۶۔ ۷۔ ۸۔ ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸

اول کے صفحہ ۵۴ پر بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ میں آپ کا یہ اعتراض سراسر بے بنیاد ہے۔

اعتراض (۸)۔ ستیا رتھ پرکاش میں سدھانت شرمہی کا جو الزام ہے۔ جو کہیں غلط لکھن کی گنت شوروں ہو گئے۔ تو ان کو منتر لکھنا چھوڑ کر سب شاستر پڑھا دے۔ اور صفحہ ۴۴ پر اس کے برخلاف دیکھئے انوار سب کو دیکھا اور کار لکھا ہے۔ شاید اس واسطے کہ ان کے منہ میں شوروں کی گنت ہے۔

اثر۔ یہاں بھی آپ کی سمجھ کی غلطی ہے وہ سوامی جی کی رائے نہیں۔ بلکہ شرف کے مصنف نے اپنی عبارت میں لوگوں کی رائے لکھی ہے۔ کہ ایسا بھی مت ایک آچار لوں کا ہے۔ اور جو سوامی جی نے صفحہ ۴۴ پر وید منتر لکھا ہے وہ تو خود ہی صدائیں ہیں سے بڑھ کر ارشاد ہے۔ اور ایسا ہی ہزاروں رشیوں کا مت ہے۔ کہ سب کو وید پڑھانا چاہئے۔ اور ہزاروں رشی۔ بالیک۔ وشنٹ۔ گوتم جاس۔ دھرم آدک شوروں میں آویں ہو کر برہمن ہو گئے۔

آریہ سماج میں شوروں کی گنت نہیں ہے۔ بلکہ برہمن اور کھتری اور ویشی کی گنت ہے۔ مگر ہم جب ورن ہو سکتا کر مے مانتے ہیں۔ تو ہم اس کو اگر ایسا ہو بھی تو بھی اعتراض کے قابل نہیں سمجھتے۔ مگر شوروں کی گنت۔ بام مارگ۔ تیز گیوں۔ کبیر تھیں۔ دا دو پتھیں۔ رام پتھیں۔ چکر اکر۔ اور نرملوں اور اوداسیوں میں ہے۔ اور ایک سوال ہمارا آپ پر بھی ہے۔ کہ دھرم سچا دانے کا لکھوں لوگوں ورن میں شامل کرتے ہیں۔ خدا ہو سکتا لکھنا۔ کیونکہ ان میں سے ہزاروں مانس شتر کے عادی اور حد یا ایسے ہیں جنہوں نے سماجی رشتہاں گھڑیں ڈالی ہوئی ہیں؟

اعتراض (۱۲)۔ آریہ ورن میں مالاکے گیارہویں صفحہ پر آپ کی تہج کی جو کہ جو آریہ ورن میں سنا دن سے رہنے والے ہیں۔ پھر ستیا رتھ پرکاش میں صفحہ ۳۳ پر لکھا ہے۔ کہ منوں کی آدمی شری نیت میں ہوئی۔ پھر آریہ لوگ آریہ ورن کی بھومی کو اتر جان پہان آکر آباد ہو گئے۔

مروید۔ آپ کی ساری تحقیقات نامکمل۔ غلط اور دھوکا دینے والی ہے۔ اصل بات یہ ہے۔ کہ تنواری جی نے اس بارہ میں جو کچھ لکھا ہے وہ سب شاستروں کے مطابق ہے۔ جسے سوامی جی نے آریہ ورن کی آدمی کی ادنیٰ شتان مانا ہے۔ وہ ہمالہ کے شمالی حصہ میں ہے۔ اور وہ پورے یعنی منوں کے زمانہ میں اس کا نام ٹوہہ رہا تھا۔ آریہ ورن کے ساتھ شامل تھا۔ چنانچہ بھوگول استھا لک میں بھی لکھا ہے شستا۔ (حدود اربعہ) اس دیش کی جدا جدا جہ میں جدا جدا طرح پر آدمی بھی لوگوں نے رہا۔ سیام۔ تالا۔ اور کوچین کو بھی اس میں لگا اور کبھی کبھی شندھارا ورت کے لوگوں میں ملایا (صفحہ ۳۳)۔

اگر ایک کے مشورہ ڈاکٹر جیکسن ڈیوس صاحب نے بھی ایسا ہی لکھا ہے کہ آریہ شری آدمیوں کی تبت یعنی ہمالہ کے شمالی دامن میں ہوئی۔ اور دیکھو ان کی کتاب مارو تہ جلد ۵)۔

اور یہ منوں کے بھی سابق ہے۔ دیکھو منو ادھیا ۲ شلوک ۱۔ جس کا خلاصہ مطلب یہ ہے۔ کہ برہمن پترندی یعنی سرونی ندی سے لیکر وشدو یعنی ہندوستان والی سندھ و تگ جو تک ہے۔ وہ برہمن آدمی کا ہے۔ اب خیال کرو کہ وہ تک کو نشان ہے۔ آپ انگریزی جانتے ہیں۔ اس کو لکھو ان کے سامنے لکھو اور دیکھو کہ برہمن پتر اور سندھو کے ویشی ان میں تبت

اعتراض (۸)۔ ستیا رتھ پرکاش میں سدھانت شرمہی کا جو الزام ہے۔ جو کہیں غلط لکھن کی گنت شوروں ہو گئے۔ تو ان کو منتر لکھنا چھوڑ کر سب شاستر پڑھا دے۔ اور صفحہ ۴۴ پر اس کے برخلاف دیکھئے انوار سب کو دیکھا اور کار لکھا ہے۔ شاید اس واسطے کہ ان کے منہ میں شوروں کی گنت ہے۔

اثر۔ یہاں بھی آپ کی سمجھ کی غلطی ہے وہ سوامی جی کی رائے نہیں۔ بلکہ شرف کے مصنف نے اپنی عبارت میں لوگوں کی رائے لکھی ہے۔ کہ ایسا بھی مت ایک آچار لوں کا ہے۔ اور جو سوامی جی نے صفحہ ۴۴ پر وید منتر لکھا ہے وہ تو خود ہی صدائیں ہیں سے بڑھ کر ارشاد ہے۔ اور ایسا ہی ہزاروں رشیوں کا مت ہے۔ کہ سب کو وید پڑھانا چاہئے۔ اور ہزاروں رشی۔ بالیک۔ وشنٹ۔ گوتم جاس۔ دھرم آدک شوروں میں آویں ہو کر برہمن ہو گئے۔

اعتراض (۹)۔ ستیا رتھ پرکاش میں صفحہ ۱۹۴ پر منشیپ شاریک اور شاریک کا یہ بیان دیا ہے۔ یہ بھی کہیں نہیں ملتا۔ اثر۔ یہ سوامی جی نے پرمان نہیں دیا۔ ورن ویدانتوں نے دیا ہے۔ اور شاریک بھاشہ میں یہ کار کا بھی ہے۔ اس سے بھی تو کوئی بدھی مان انکار نہیں کر سکتا۔ اور ویدانتوں کی تو یہ مشہور وصال ہے۔ خود ہم سے سہا جتہ میں کئی مرتبہ انہوں نے یہ شلوک میں کے۔ آپ جان لو پھر کمال نظر دیں۔

اعتراض (۱۱)۔ ویدانتوں کے قول کے خلاف چند چیزیں ہیں۔ یہ دونوں حوالہ اگر کسی گتھ کے نہ بھی ہوں۔ تو بھی نہایت عمدہ ہیں ایک تو لوگ سادھی اور برہمن کی ثابت اور دوسرا مت کی فضیلت پر ہے۔ چونکہ سوامی جی نے انہیں آپ شوروں کے حوالہ سے لکھا ہے۔ مگر نام نہیں دیا۔ اور میں اپنی تک نہ بھی نہیں۔ غالباً ان میں آپ شوروں میں نہیں ہے۔ تو کیا سرج۔ ہم آریہ سماج کے اصول برہمن کے مطابق انہیں قبول کرتے ہیں۔ اور پھر ویدانتی برہمنی پر ہم چکھنا کے مطابق ہم ان کو صحیح سمجھتے ہیں۔ آپ بتائیے۔ ان میں غلطی کونسی ہے۔ مگر ہم اسے سوچا کریں۔ یا ان میں کوئی بات فید کے خلاف ہے۔ جس پر آپ نے اعتراض کیا ہے۔ کسی نے سچ کہا ہے۔ سوامی جی دو شوشے۔

اعتراض (۱۳)۔ دوسرے اور اب ان اعتراضوں کا جواب عرض کرتے ہیں۔ خواجہ اس حوالہ سے لکھتے ہیں کہ لوگوں کو سوامی جی نے شکی کر دیا۔ یہی بھو سوامی جی نے شری اور منی میں ملاح کی ہے؟ حالانکہ اصل غلط یہ ہے کہ وہ ۱۲ سے ۱۳ تک۔

لے چائے (۱۳) بنایا ہے۔ اور ایسا ہی منو شری میں شوروں کی جگہ سادھو بھی بنا دیا ہے۔ اثر۔ یہ شوبھا شری شندھاکا دک ہے۔ وید منتر نہیں۔ اور یہ اس کا پاٹ ہے۔ ذکر سوامی جی کی اصلاح آپ نے لکھ کر تھ قلمی و منو وید خطا لکھ کر لکھتے۔ آپ کا شک رفع ہو جائے گا۔ یہ اعتراض سرتاپا صداقت سے دور ہے۔

اعتراض (۱۲)۔ اسی طرح منو شری کے ادھیا کے ۱۴ وین شلوک چارم حصہ ۱۱ پر بالکل بدل دیا ہے اور منو شری آپ شندھ کی شری صفحہ ۱۵۴ پر صحیح لکھی ہے اور ۱۲ پر بدل دی۔ دیکھو ستیا رتھ پرکاش بار سوم۔ منو وید پر آپ کی غلطی ہے۔ اس شاک کا غلط نام دیکھئے۔ منو وید بار دوم شری کے آریہ ورن اپنے ہی دھم آپ نے دھو کھا دیا چاہا۔ یا دھو کھا لکھا یا۔ اور منو وید بھی غلط لکھا ہے۔ اصل میں صفحہ ۱۲ ہے۔ ان دونوں کی غلطی بار دوم میں غلط نام ہو چکا ہے۔ دوا لکھیں لکھو مگر مطالعہ فرمائیے۔ اور

ہے۔ بھاگوت کے ترجمہ فارسی میں فیضی نے اور اس کے خلاصہ میں سلطان علی نے لکھا ہے۔ ہرکشیپ سنگھین شدہ ہرشیر کشیدہ درمیان ستون زد و پارہ گردید خور و مورچ سیاہ آید رنگان از میان ستون بر آید و دیکھو بھاگوت فارسی صفحہ ۱۰ مطبوعہ شملہ۔

اس مقام پر ہم مناسب سمجھتے ہیں کہ پورانوں کے متعلق تمام حوالہ جات کا ایک ہی دفعہ فیصلہ کر لیں۔

صفحہ ۳۳۶- نمبر ۱- دیکھئے۔ گیان پریم گوہر نے یہ گیان سمونیا بھاگوت میں سنگند ۲- ادھیائے ۹- شلوک ۳۰۔

صفحہ ۳۳۶- نمبر ۲- بھوان کلپ و پکھ شونہ و موہتی کرہ چٹ۔ بھاگوت سنگند ۱- ادھیائے ۹- شلوک ۳۶۔

صفحہ ۳۳۶- نمبر ۳- جے وجے کا قصہ۔ بھاگوت سنگندر ۱- سنگند ۲- ادھیائے ۱۵- شلوک ۳۲ سے ۳۴ تک۔ اور اور بھاگوت گپت رائے کرت صفحہ ۶۶ مطبوعہ آفتاب پنجاب لاہور۔

صفحہ ۳۳۶- نمبر ۴- پوتنا کا شجرہ پرکاش لہا چڑا۔ دیکھو بھاگوت سنگندر ۱- ادھیائے ۶- شلوک ۱۰- اور اسکے پرکاش سنگندر ۱- مطبوعہ پٹی۔

اعتراف (۷)۔ سوامی جی نے ستیا رتھ پرکاش ۲۸۶ میں لکھا ہے کہ دو جینی اور پرتھو مت اور ہنتر سے کٹے جین ارتھات کیٹ مئی کے لشکر چارج اُن پراتی پرسن تھے۔ اُن دونوں نے اوسر یا کرشکر اراج کو ایسی بکلیت دستو کھلائی کہ اُن کی چھٹا مندر جو گئی۔ لہجات شریہ میں پھوٹے پھنسی ہو کر چھ پھنسی کے اندر شریہ پھوٹ گیا۔

اتر۔ سوامی جی نے جو کچھ لکھا ہے وہ بالکل سٹ اور سراپا واقعات کے مطابق ہے۔ اور ایسا ہی شکر وک وجے میں لکھا ہے۔ اُن کی تیس سالہ بیاتیں سالہ۔ خود اس بات کی شاہد ہے کہ اُن کی موت غیر معمولی ہوئی۔ اور جتنے رقیب اس چھوٹی سی عمر میں مرے ہیں اُن کی موت ایسے ہی براعت سے ہوئی۔ (دیکھو ایف مسیح)۔

اب ہم آپ کو بتا دیتے ہیں کہ شکر وک وجے میں لکھا ہے۔ ابھی تو گپت نامی ایک منتر شریہ شری نے جمل سے منیران ہوا کر شکر اچا ج کے مانے کیونکہ ایک ابھی چار کر دیا۔ جن سے اُن کو بھگت وک ہو گیا۔ اس سے وکشی بدت تک سخت پیار رہے۔ آخر انہوں نے بدت دیکھی ہو کر مہادیو کی پارتھنا کی اور مہادیو نے انہی کو راتوں رات کو بھیجا۔ جنہوں نے آنکھ سے راضی کیا۔ اور پھر وہ شیو لوگ کو گروں پر بیٹھ کر چلے گئے۔ انہوں نے دیکھو مہادیو شکر وک وجے تک ۱۶ شلوک ایسے دیکر اخیر تک۔ یہ گرتھ بھی میں طبع ہوا ہے۔ اور اس پر گرتھ کا ٹیکہ بھی ہے۔ اور اسی کے ترجمہ ہندی بھاشہ کی نظم میں ہرکشیپ نوکھنوں لکھنوں میں بھی طبع ہوا ہے۔ ۱۹ میں اس کے صفحہ ۳۳ سے ۳۴ تک ہی حال مفصل لکھا ہے۔ اس بیان سے ظاہر ہے کہ مہادیو کی پارتھنا اور شریہ کی کار کا اتنا قوت سارے جہاں ملا و تفرقی الفاظ ہیں۔ اور گروں پر بیٹھ کر شیو لوگ جانا بھی علیٰ ہذا القیاس مگر بھی تو گپت وغیرہ کے ابھی چار کر دیا۔ یعنی کسی چننے میں چن کر یا تو کھد ایک اوشد ہی کے کھلا دینے سے وہ تقریباً چھ ماہ یا زائد ہوتے ہوئے یا جو جب محاورہ پورا ہوا تو ان کے شیو لوگ کو گئے۔ یہی مطلب سوامی جی کا اس تحریر سے ہے۔

کر دیا۔ جواب تک دولاکھ کے قریب اس بھما کے پاس موجود ہے۔ اور جن لوگوں نے چند دوا لکھا۔ اُن سب کو وہ اس بھی دیدیا۔ اور جنہوں نے نہیں لینا چاہا اُن کی مرضی وہ دھرم ارتھ رہا۔ بتلائے اس میں کوشا لالچ اور مطلب سوامی جی کا تھا۔ پس یہ تمام اعتراض و زبان اور جملہ بازی آکی عقلندی سے بے اساس ہے۔

اعتراف (۵)۔ ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۳۳۶ میں لکھا ہے کہ اگر درج کنسن کے بھیجنے سے دالو کے بیگ کے سمان دوسرے والے بھوٹروں کے بڑے پر مڑ کر سورج اُدے سے چلے۔ اور چار میل گول میں سورج است سے پہنچے۔ پوپ لوگ کہتے ہیں کہ بھاگوت میں ایسا نہیں لکھا۔ اس سے ثابت ہے کہ ان کی بھاگوتیں نامکمل ہیں۔

جواب۔ بھاگوت میں یہ لکھا ہے۔ چار انکار کرتا ہے۔ خواہ بوب ہوں۔ یا آپ وہ سچا آدمی نہیں ہے مفصل دیکھو بھاگوت سنگندر ۱۰- ادھیائے ۳۸ شلوک ۲۴ سے ادھیائے ۲۹- شلوک ۳۸- بوب آردہ۔ مطبوعہ پٹی۔ اتنے لفظ وہاں موجود ہیں۔

نمبر ۱- اور شرتوارتم ہا ستھا شے بریٹو۔ نند گوکو۔ یعنی صبح اُٹھ کر رکھ پیر سوار ہو کر گول کی طرف جاتا ہوا۔

نمبر ۲- رتھس والو ویکین۔ کہتے رکھ پر جو باد و فتنہ تھا۔

نمبر ۳- سور یہ ارتھ کریم جب پہنچا نو سورج است ہو گیا تھا۔ آپ چونکہ سنگندر نہیں جانتے۔ بنا برآں ہم آپ کو اردو بھاگوت سے ہی بتلاتے ہیں۔

سحر گاہ۔ کاروان اختر و ماہ۔ ہوا لیکر دواں جب خیل و خرگاہ۔

ہوا ایدار مرد پاک۔ اگر وہ۔ حضور کنسن آیا شاو۔ مسرور۔

ہوا رخصت چڑھا رتھ پر شتابی۔ پنا شاداں براہ۔ کامیابی۔

غزن اس جہاں میں اگر وہ تنہا۔ بوقت شام پر زلزلہ میں پر ہونچا۔

از بھاگوت منظوم جگنا تہ فو شتر ادھیائے سی و نہم صفحہ ۵۳- نوکھنوں

۷۶- اور اس کے ساتھ دیکھو بھاشا کی قریب بھاگوت مطبوعہ نوکھنوں۔ وہاں اور بھی مفصل ہے۔ یہیں سوامی جی کا اعتراف بالکل صحیح ہے۔ اور جب تک بھاگوت دنیا میں موجود ہے۔ بھاگوت ماننے والوں کا اس اعتراض سے چھٹکارا نہیں۔ اور ایسے ایسے گپیات ہونے کے سبب وہ بھاس جی کی باتی ہوئی نہیں۔ بلکہ نوپ دیو بام ارکی کی ہے جن نے مکر و بودہ بنا با۔

اعتراف (۸)۔ سوامی جی نے بھو ارتھ بھاگوت پہلا دکی کھا میں لکھا ہے کہ تو بے کے بچے ہوئے کہہ ریچوٹیاں چلتی ہوئی نظر آئیں۔ تب پہناد کی ہمت بند رہی۔ اور کسی کے پاس شاید ہی ایسی بھاگوت ملے جس میں یہ لکھا ہو۔

جواب۔ سوامی جی نے نہ تو وہاں بھاگوت کا نام لکھا ہے۔ اور اُن کا کوئی حوالہ نہیں ہے۔ صرف پہلا دکی کہانی جن کتابوں میں۔ اور ہر رنگ اذکار کی۔ ان کتابوں پر انہوں نے اعتراض کیا ہے۔ اور جہاں تک ہم نے غور کیا۔ یا اعتراض سوامی جی کا جو ستیا رتھ پرکاش کے صفحہ ۳۳۶ پر ہے۔ نہایت ہی معقول ہے۔

گرواں پیچوٹیشوں کی کہانی بھی اسی قصہ سے مندرجہ رکھتی ہے۔ کوئی ماس لیلدا دیکھنے والا آدمی جس نے کبھی رنگ اذکار کی لیلدا دیکھی ہے۔ اس سے انکار نہیں کر سکتا۔ بھاگوت کے ٹیکہ کار مسرور کرشن جگت شری دھرتے بھی اس کا انبال کیا

میں نہیں ہیں۔ اس شلوک کا بھی یہی حال ہے۔ ہمارے پاس ابک بہت بڑی مونسمرتی تھی ہے۔ اس میں نہ تو وہ شلوک ہے جو عام مونسمرتی میں ہے۔ اور وہ جو سوامی جی نے لکھا یعنی دونوں نہیں پروفیسر جالی صاحب والی مونسمرتی میں اس کا بھی پاٹ بھید ہے۔ جیسا کہ اور ہزاروں کا ہے۔ بولہ صاحب نے بھی اس شلوک پر شک کیا ہے چل شلوک یوں ہے +
 دو بانچ رتنانی دو کتے شوہر پادایت ویدوت سوچ وچرٹو
 پرکٹ سوزگم مستنئے

اس کا پاٹ بھید بعضے گرنھوں میں یوں ہے +
 دہنائی تو تھیا شکسی دپڑے شوہر پادایت ویدوت سود کتے شو
 پرکٹ سوزگم مستنئے

جو کھیا کٹھہ دونوں میں ایک ہے۔ دوسرے ٹکڑے میں دہر اور دو کت کا پاٹ بھید ہے۔ تیسرے ٹکڑے میں بھی دپڑے شوہر اور دو کتے شو کا پاٹ بھید ہے۔ اور اول ٹکڑے میں رتنانی اور دہنائی کا فرق ہے۔ اور کچھ نہیں اول کا ارتھ ہے۔ ایک پرکار کے رتن سنیا سی کو دیوے۔ کیا نیلے جوید کا وودان ہو۔ ایسا دان دینے والا مرنے کے بعد سکھ (سورگ) کو پراپت ہوتا ہے دوسرے پاٹ بھید کا یہ ارتھ ہے۔ حسب توفیق دہن وودان کو دیوے۔ کسا وودان ہو جو سنیا سی اور وید کو جاننے والا ہے۔ ایسے کرنے سے مرکز سکھ یا سورگ کو پراپت ہوتا ہے۔ تھلائیے مطلب کا کیا فرق ہوا۔ اس مقام پر یہ جھٹا دینا بھی ضرور ہے کہ دو کت کا ترجمہ بعضے سنسکرت کے نا واقفوں نے کر پستی کیا ہے جو تمام گوشوں کے خلاف ہیں۔ دو کت کا ارتھ ہے۔ علحدہ کیا ہوا اگر شرفین اکیلہ محسوسات دیاوی سے آزاد۔ یعنی تارک الدنیا۔ یعنی جیوں مکت۔ دیکھو سنسکرت انگلش ڈکشنری دامن فیورام آیتے ایم اے پرنسپل و پروفیسر سنسکرت پونا کالج ۱۹۱۶ء اور شریدارتھ چٹا منی کوش میں بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ (دیکھو صفحہ ۱۲۴)

شکل اچارج۔ درونا چارج۔ کرپا چارج وغیرہ ہاتھ پر اوپکار کرنا سٹے دہن لیکر براوپکار میں خرچ کرتے تھے۔ اور ایسا دھن لینا تو بڑا ہے۔ اور ڈنگنا۔ بلکہ لوگوں کو دان کہ نیکامہ طریقہ سکھانا ہے۔ اسی طرح سوامی جی نے تھلا یا ہے۔ کہ وودان قابل ہاتھ سنیا سیوں کو دان دو۔ جس نے تھلائے اوپکار ٹنگل میں دیں۔ کوئی کوئی ہاتھ سنیا سی دان لیکر تالاب بنوا دیتے ہیں۔ بیکہ کر دیتے ہیں۔ گوشالہ بنوا دیتے ہیں۔ یہ سائے پن ہیں۔ اور ایسا دان کسی حالت میں بنانا نہیں۔ ملک میں وید بھاش کی ضرورت تھی۔ وید کا ترجمہ بالکل سائنس رشی منیوں کے منشا کے مطابق نہیں ملتا تھا۔ اور سنسکرت کے سمجھنے والے لوگ بھی کم تھے۔ ایسی حالت میں ضروری تھا۔ کہ وید کا ترجمہ عام سہل بھاشہ میں کیا جاتا۔ اور ساتھ ہی جبکہ لوگ ویدک دھرم کو چھوڑ کر مسلمان اور عیسائی بھی کثرت سے ہو رہے تھے۔ اور صرف یہی نہیں۔ بلکہ جو ویدوں کے نام ماتر جامی کہلاتے تھے۔ وہ بام مارگ۔ چولی مارگ۔ جٹ پرستی۔ پیل پرستی۔ دیوا پرستی۔ بیج مارگ۔ گور پرستی۔ تھری پرستی۔ ہمدوست وغیرہ مکروانات میں مبتلا تھے۔ یہی وقت ہیں اس بات کی تہا یہی ضرورت تھی۔ جنابان اس ضرورت کو مد نظر رکھ کر سوامی جی نے ویدک منیرا کے واسطے چندہ کیا۔ اور وہ چندہ کر کے ایک براوپکار کرنا سبھا کے سپرد

دیکھو جلد ۸ صفحہ ۸۵ مطبوعہ ۱۸۸۷ء کلکتہ۔ ایشیاٹک سوسائٹی +
 اعتراض (۳) بیکہ ستیا رتھ پر کاش کے صفحہ ۱۲۴ پر لکھا ہے۔ بدوی کچھ منور دوت تدبیریکیم بہکھتا تا۔ آپ نشدیں۔ چان مار وچال ہے کسی میں تھلائے +
 جواب۔ اصل حال یہ ہے۔ کہ یہ چھاندوگت کا دچن ہے اور چھاندوگ کے دو حصے ہیں۔ یادو بھاک۔ اول برہمن۔ دوم آب لشد اور کل کو چھاندوگ کہ برہمن ہی لکھتے ہیں۔ یعنی رشیوں کی تصنیف کردہ کتاب۔ جس میں صرف وید کے مضامین کا دہار ہو۔ سب سے پہلے کلک بھٹ نے اس کا پرمان دیا۔ بعد ازاں مونسمرتی کو اور کیکا کاٹن نے منشی اندرمن نے صولت ہند میں بھی یہی پرمان دیا ہے۔ اور راجہ شیو پرشاد نے مانودھرم ساریں بھی اس کا حوالہ دیا ہے۔ دیکھو صفحہ ۱۸۵ نوید میں لکھا ہے۔ کہ وید میں جو کچھ لکھا۔ اسے جید کے لئے اوشد ہی سمجھا۔ آگے وہی لکھا ہے۔ مطبوعہ ۱۸۸۷ء اس کی شدہی پرپاچ مشہور نیرتوں کے دستخط ہیں +

اعتراض (۴) ستیا رتھ پر کاش صفحہ ۱۲۴ میں یہ آدھا شلوک دو دھانچ رتنانی دو کتے شوہر پادایت۔ مونس کے پتہ سے لکھا ہے اور اس کا بھاکھا ارتھ یہ کیا ہے کہ نانا پرکار کے رتن سورن آدھی دہن دولت ازتھات سنیا سیوں کو دیوے۔ یہ شلوک بھی سوامی جی کی مونسمرتی میں ہی تھا۔ اور کسی جس نہ ملگا۔ اس پر اگر کوئی شخص یہ اعتراض کرے کہ سوامی جی نے لوگوں کو لوٹنے کے لئے اسے من سے یہ شلوک گھڑ دیا تھا۔ یہ سراسر غلطی ہے۔ کیونکہ انہیں لالچ ایک دھری کا بھی نہیں تھا۔ فقط دیش امتی کا خیال تھا۔ اگر لالچ ہی ہوتا۔ تو اپنے گھر کی مہاجنی کیوں چھوڑتے۔ پھر علامہ کہتے تھے کہ گھر کو صحن دولت کچھ نہیں چاہئے کہ کچھ چھاتی پڑ دہرنے گئے +

جواب۔ علم زبان اور پورانی چیزوں کی تحقیقات سے ناواقف لوگ اکثر ایسے ہی بیہودہ اعتراض کیا کرتے ہیں۔ پورانی کتابوں میں رہاستھائے ان کے جو بر زبان یاد ہوا کرتی تھیں۔ یا جن کے واسطے سخت قواعد یاد رکھنے کے بنائے گئے تھے۔ یا جن کے ایک ایک حرف پر مذہبی نگرانی ہوا کرتی تھی۔ جیسے کہ وید مقدس کا جتوں کی بے پردہا ہی کے سبب اور خصوصاً خیانت پسند شاعروں کی طبع کی اندھی جولانی کے باعث یاد نہ رہنے کے سبب کہ یہ شلوک کس کا ہے۔ ایسی کتابوں میں بہت سی تخریفات ہو رہی ہیں۔ جہا بھارت اور شاہنا مہر جی ضخیم کتابوں پر سب سے زیادہ ایسے کام ہوئے ہیں۔ اور سینکڑوں ہزاروں شلوک تخریفات کی مہربانی سے ایراد کئے گئے۔ (مفصل دیکھو مہا بھارت اور شاہنا مہر جی ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ) اور ایسا ہی ٹروکٹ میں بھی پاٹ بھید ہے مونسمرتی چونکہ بہت بڑی کتاب نہیں ہے۔ اس لئے اس پر کارستانی بھی بہت زیادہ نہیں ہوئی۔ آریہ سماج کے فاضلوں کے سولے اور بھی وودان پنڈتوں کی ایسی ہی رائے ہے۔ دیکھو مونسمرتی ہتھیکا والی مطبوعہ ممبئی۔ راؤ صاحب وشنو ناتھ ناہین سٹڈ لیک سٹی ایس آئی۔ ایڈوکیٹ بیٹی نے جو ان سٹیٹیوٹ آف مونسمرتی مونسمرتی کی شرح کی ہے۔ اس میں بھی اقبال کیا ہے۔ کہ بہت جگہ پاٹ بھید اور ملاوٹ ہوئی یہاں تک کہ شلوکوں کے شلوک ملائے گئے ہیں۔ یورپ کے فاضلوں نے بھی ایسا ہی تشکیق کیا ہے۔ دیکھو پروفیسر جالی صاحب کی سمرتی جس میں صدھا شلوک کا پاٹ بھید اور مول بھید تھلا یا ہے۔ اور اکثر ایسے بھی لکھے ہیں جو بالکل اب منو

تروید۔ سوامی جی نے برائی نہیں کی۔ بلکہ ان کی اصلیت بتلائی۔ اور دعوت لکھا ہے۔ کہ جو مل تھل سے ہیں۔ دے تیر تھ کبھی نہیں ہو سکتے۔ مل تھل سے دے والے نہیں۔ گنہگار کا مٹنے والے ہیں۔ نوکا آدمی کا نام تیر تھ ہو سکتا ہے۔ کیونکہ ان سے سمندر آدمی کو تیر تھ ہیں۔ (صفحہ ۳۲۵) *

آپ سنسکرت نہیں جانتے۔ بنا بران آپ کو معلوم نہیں۔ کہ شاستروں میں کن کن تیر تھ لکھا ہے۔ برہم چریہ سیون۔ دیا وہن تیر تھ ہیں۔ جن کو آپ لوگوں نے تیر تھ ناما ہو اسے۔ ان کا ذکر ہرگز کسی ست شاستروں میں نہیں ہے۔ شکرمت انیسار دوس نام سچا سیون میں سے ایک تیر تھ بھی ہیں۔ اور ست شاستروں کے خلاف بام بارگی لوگ وہ شریاب کو تیر تھ کہتے ہیں۔ گنگا آوک کو تیر تھ ناما اور ان کے ستھان سے نکلتی جاتا نہ صرف وہ شاستر کے خلاف بلکہ لوگ ابھی اس کے خلاف ہے۔ اور سب سے بڑے کرم عقل کے خلاف کیونکہ معمولی امراض تو ان سے دور نہیں ہو سکتے۔ پھر غلطی کے کیا منہ اور کب ہوگی۔ مہا بارت میں لکھا ہے کہ ہے یہ ہر شتر بنج جس پر چار ہے۔ ست جس میں بل ہے شیل سنو کہ جس کے کن رہ اور دیار پوئی جن میں لہریں ہیں۔ اس آتم پوئی تیر تھ میں کوشان کر۔ کیونکہ نکل سے اشتر آتا شدہ نہیں ہر سکتا۔ اگر اب بھی اعتبار نہ ہو۔ تو ہر دوار اور کھل اور جال پور کے بندوں۔ منتر کے چرووں اور کاشی کے گندوں کی حالت خود جاکر دیکھ لو۔ اور کاشی مہا تم پر چندر کا بنایا مطالعہ کرو۔ کسی نے سچ کہا ہے۔

ناند سا نہ سیر سی۔ سنیا سی۔ ان سے بچے تو پر سے کا بشتی۔

اور کبھی کا قول ہے۔

ہنو تیر تھ۔ ہم پھر پھر آئے۔ دیکھا دیکھی جا جا۔ نہاے

پلتے۔ پلتے۔ گھر پیرانی۔ بات۔ نہ پو بھی۔ پھر پانی۔

اعتراف (۱۰)۔ سوامی جی نے ستیا رتھ پر کاش بار اول صفحہ ۱۲۳

میں لکھا ہے۔ کہ پنج جاگئے کرنا اور دودھ انوں کا لبنی مورکھوں کا کام ہے۔ تروید۔ وہاں کی اصل عبارت یہ ہے۔ پنج گنیا اپنے سامرق کے انوکھل پتھا شکتی کرے۔ انہیں کبھی دھوڑے۔ مگر یہ کام لوگ سے بچے ہیں۔ پورن گیان کے ہر جانے پر یوگا بھی اس کرے۔ ان کو دکرے۔ کیونکہ یہ سب پورن گیان سخیچے مثنیوں کے واسطے ہیں۔ اور جو گیانی ہیں۔ یہ پتھا رتھ پر دھو دیا اور پریشور کو مانتے ہیں۔ یوگا ابھی اس کرے۔ ست شاستروں کو دیا کرے۔ برہم دیا کو پراپت اور اپدیش بھی کرے۔ اس میں منو بھگوان کا پران پر اتیا دیو کا ایک پس مٹی بٹنے گیانی ہیں۔ دے پانچ مہا گیوں کو گیان کر یا ہے ہی کرتے ہیں۔ واہیہ پیشا سے نہیں کیونکہ دے پیکہ شاستر کے متوں کو جانتے ہیں۔ ان کو باہر کی پیشا دیکھ کرے۔ گیان اور یوگا بھی اس سے دشیوں کو اندریوں کو موم کر دے۔ اندریوں کو سن میں من کو آتا ہیں اور آتا کو پریشور سے یوگ کرتے ہیں۔ ان کو باہر کی پیشا کرنا اور شیک نہیں۔ اب بتلائیے آپ نے کس قدر حق سے رو پوٹی کر کے یہ بیہودہ اعتراض گھڑا مارا بتلائیے آپ کے اس اعتراض اور ریت کا اس سے کیا تعلق ہے۔

اعتراف متعلق شیوگ۔ صفحہ ۱۲ سے ۱۴ تک اور اپنے زعم میں بتلایا ہے۔ کہ یہ بیچارہ ہے۔ جیسے کہ عروا دہم بھاکے پر دنگ چینی کیا کرتے ہیں۔ تروید۔ مہاشی آپ عورتوں کی دوسری شادی کو اپنی دشال بڑی ہے۔ ہر پاد وغیرہ الفاظوں سے یاد کرتے ہیں۔ مگر جو مرد جو کم۔ ۴۔ اور ایک سو تک بلکہ ۱۶۱۱ ڈال لیتے ہیں۔ ان کو آپ بیچارہ یا بیجاری نہیں کہتے۔ اور کہ کس طرح سکتے ہیں۔

جبکہ یہ کام بڑے نامی گرامی دیوتا کے ذمہ پوراؤں نے لگائے ہیں۔ بام بارگی زنا کر پوئے کو کٹنگ کہتے ہیں۔ اور ماہن تک زنا کرے کو گناہ نہیں جانتے۔ اور ایسا ہی بام بارگی ایچ مارگ ہے۔ مگر آپ کے ہندو بھائی خوشی خوشی ان مثنیوں کو سونکا کر کے اور دھوا دیاؤں کا چاپ کرتے رہتے ہیں۔ موہنی اوتار اور آپ کے شیو ناما میں کی کمانی تو آپ کی من مانی ہے۔ بھلا آپ اس سے کب انکار کر سکتے ہیں۔ شیو چے لوگ ۱۲ ہیں بھی جانتے ہیں۔ اس کار شیوں کی عورتوں سے بیچارہ آپ کے شیو پوران منظوم۔ سکریال کے ادھیائے آلتا میں نہیں مطالعہ فرمایا۔ شک۔ چوڑ۔ اور بڑا۔ جالندھ اور تلسی مہارانی کی کمانی اور دشو کو بربستہ زل کے سلاب ملنا اور سالگرام بنجنا نا آب نے دیوی بھاگوت اور کاشنک ۱۰ تا ۱۲ میں کا ہے کہ مطالعہ فرمایا جو کہ شستن کا گوپین کے ساتھ بیچارہ کیا بھاگوت میں موجود نہیں۔ اور نہ برہمنہ دیکھنے کی کتا موجود ہے وہ شیو اور ناراین جنکا آپ اپنے کو برہمنہاں رہے ہیں۔ حال تو انکا ہے بعد اس کے ذرا مہمن مطالعہ کرو۔ اور اس کے ۱۲ تسلوک میں برہما کا اپنی بٹی سے بیچارہ مطالعہ فرماؤ۔ جس میں معلوم نہیں کہ آپ مین لٹتے ہیں یا نہ اور شاید اس بات کو زنا بھی جانتے ہیں یا نہ۔ اور شیو پران منظوم ۱۸ واں ادھیائے نظر انداز نہ کرنا۔ اور اس کے ساتھ جو کہ بٹنٹ ویراگ پر کرن مرگ شلوک ۵۰ ۵۱ تک بھی ہمارے خاطر کے واسطے مطالعہ فرماتا۔ تاکہ آپ کو معلوم ہو جائے کہ راجندر کن کن بابوں کے باعث شاپت ہو کر پیدا ہوئے تھے (یوگ بٹنٹ سنسکرت مطبعہ ملتان ایچ بی) *

انوس لوگ اپنی آنکھ کے شتیر کو نکالنے کی کوشش نہیں کرتے۔ راور نیوگ جیسے پاک مسلہ پر اعتراض کرتے ہیں۔ نیوگ پر ہم مفصل رسالہ لکھ چکے ہیں۔ اور ایسا ہی دو تین رسالہ اور بھی لکھ چکے ہیں۔ اور ایسا ہی دو واہ۔ ریاہ) پر بھی مہنت کچھ لکھا جا چکا ہے۔ پس ایسے اعتراض سراسر فضول ہیں۔

تو جبکہ قابل نہیں *

اعتراف کا جواب صفحہ ۳۰۳ تک۔

ست شاستروں میں سیشٹ دیا کھیاں ہے۔ چاہے کسی دین میں دیکھ لو۔ اس قسم کی تشریح کہیں بھی نہیں لکھی۔

جواب۔ انوس کو آپ تعصب کے دس ہو کر حق و باطل کو ایک ہی طرح خیال کر رہے ہیں۔ بخود ستیا رتھ پر کاش میں سائے پران ویدیک ست شاستروں کے موجود ہیں (دیکھو، سے ۱۹ تک) اور خاص کر پرید ادھیائے ۴۰ منتر ۱۰ اور یوگ شاستر پادا ۱ اور ماہ وگید اوپنشد تمام *

اعتراف (۲) گا جیری منتر چار ویدوں میں ہے ایسا سوامی جی نے پنج مہا گیوں کے صفحہ ۲۴ پر لکھا ہے۔ مگر ہم نے کتنے پنڈتوں سے دکھلایا۔ ان کے انحر ویدوں میں کہیں بھی نہیں ملا۔

جواب۔ بے شک یہ منتر چاروں ویدوں میں یا ان کے ماتے والے رگویدی ویکرویدی و سام ویدی و اتھرویدی پر ہمنوں کی سندھیا میں یکساں ہے۔ یجوریدادھیائے ۳۶۔ منتر ۳۔ رگوید مٹل کے ۳ سکھ ۶۲ منتر ۱۰۔ سام ویدی پر پانک ۶۔ اٹفاک ۳۔ ادھیائے ۱۲ کھنڈ مٹنتر ۱۰۔ اسی کے بھاشیہ میں سائیں نے ایسا ہی لکھا ہے۔ کہ یہ منتر اتھروید میں بھی ایسا ہی ہے۔ چنانچہ دلائل یہ عبارت ہے۔ *

॥ अथ शब्दस्यान्त पर औच मा धावर्षाक वे ह्नसि ॥

یا گوشتی پھر کے بنانے والے دکھشنی برہمن ہو گئے۔ افسوس جہالت اور ولے نادانی کہ باوجود موجودگی اور رواج اتنے امور کے پھر بھی ایک خیر خواہ قوم ہادی ہندوستان رہبر عالم و عالمیان کو جس نے ایک دشا کو ست ویدک مارگ پر چلا یا۔ الزام دیا جاتا ہے۔ اور دینے والے کون۔ دیوی کالیہ تھ صاحبان مثل مشہور ہے "نوسو سوچا لکھا کے جلی ج کچلی" "صد موش خور وہ گرہ برائے حج رواں شد" "نہ سچ اور داہ حاجی۔ بھائی صاحب سوامی جی نے تو صرف شاستر کے موجب بھکش بھکش کی وہ بی بتلائی ہے۔ سکھری سکھری کا ایسا بیہودہ ذکر شاستروں میں نہیں ہے۔ دناں تو صاف لکھا ہے +

आर्याधिष्ठिता वाक् सः संस्काराः स्युः आ यस्ता यथाम स्
२ पटल २

کہ وید مت کے ماتھے والے دو جوں کے گھڑیں شودر ستیری پرش رسوئی بنانا وغیرہ سیدو کو کریں۔ منوسمرتی میں جہتین درلوں کے کرم لکھے ہیں۔ ان میں کہیں رسوئی بنانے کا ذکر نہیں۔ اس شودر کے واسطے لکھا ہے کہ وہ تینوں درلوں کی ہر طرح کی سیوا کرے۔ بلکہ رسوئی بنانے کا ایک جگہ ارشاد کیا ہے۔ یہی حال بطور خلاصہ سوامی جی نے متیار رہتے بیکاش کے بھکش دیتے ہیں لکھا ہے۔ اب ہم آپ سے پوچھتے ہیں۔ کہ آپ ہمیں سکھری سکھری کا بید بتلائیے اور غور سے بتلائیے۔ بھائی صاحب آپ نے جس کو ہندو دھرم مانا ہوا ہے اس کا تو کوئی ٹھکانا نہیں۔ اور نہ کوئی ٹاس کے اصول ہیں۔ اس کی حالت زار نہایت قابل رحم ہے۔ اس مرفض ہندو دھرم کی نزع روان کی نوبت آج

تن شدہ حمد داغ داغ شہر کا گنج نامی

پس بہتر ہے۔ کہ آپ سکھری اور سکھری کی نخرہ مانی کو چھوڑ کر ویدک ست و مطہ کو سویکا کریں۔ اور اپنے دیگر بھائیوں کی محبت کے خواستگار ہوں + اعتراض۔ سدا برت نہ لگاؤ۔ کتنے گہرست لوگ سدا برت اور کھشیت کرتے ہیں۔ وے اپنت کرتے ہیں۔ ۱۸۔ (سیتا پتہ پرش ص ۱۱۲)۔ "تروید بھائی صاحب دناں کی عبارت پوری یہ ہے۔ کتنے گہرست لوگ سدا برت اور کھشیت کرتے ہیں۔ وے اپنت کرتے ہیں۔ کیونکہ بڑے دھورت گانجا اور بھنگ پینے والے تھاجو نارو اکو دیسے ہی پے سدا برت سے ان پنے اور کھشیتوں میں بھوجن کر لیتے ہیں۔ یہ کہ کو کرم ہی کرتے رہنے اور حرامی ہو جاتے ہیں۔ بہت سے لوگ اپنا کام کاج چھوڑ کر سدا برتوں اور کھشیتوں کے اوپر بھگتے سب کام اور نوکری چاکری چھوڑ کر سدا دھو دیکھیا رہی بناتے ہیں۔ پر سیت کا ان کھاتے اور سوئے پڑے رہتے ہیں۔ اس سے سنسار کی بڑی مانی ہوتی ہے سو جو کوئی سدا برت کھشیت کرتا ہے۔ اس میں جہنم و است پرش کوئی نہیں مانا اس سے ان گہرستوں کا پین کچھ نہیں ہوتا ذکرتو اب ہی ہوتا ہے۔ اس سے گہرست لوگ ان آدک وان گرا نا چاہیں۔ نو پاٹ شالار گھ لیویں۔ اسی میں سب لان کریں۔ اتھو اجو سر شٹ دھرا تا گہرستی اور درکت ہو دیں۔ ان کو لان آدک دیویں۔ اور بیکہ کریں۔ تب ان کو بڑا پین ہوئے۔ پیپ کبھی ہووے پس آبا وراہ سے دو تین بار غور سے پڑیں۔ اور ملک کی درو شا پر پجاریں۔ کسی نے سچ کہا ہے +

ایک چوٹھاں بھارت باشی بیکہ مانگ کر کھاتے ہیں

اعراض (۹) برکتوں کی برائی کی ہے۔ (۱۹) +

میتھان کا بیج۔ بنگال کے برہمن ادمار سوت کوشت کھاتے ہیں۔ بیر گیوں کے جیلے سیت پر سدا کھاتے ہیں۔ اور گوگی گوشا میوں کے چیلے آنکے جوٹھے بھوجن کو کھاتے ہیں۔ ہزاروں۔ لاکھوں ہندو ہر ایک ورن کے زندگی بانی کرتے ہیں۔ اور بنارس و متھرا۔ میرٹھ و بریلی و دہلی جیسے شہروں میں تو اکثر معزز قوم کے ہندو نے زمینیاں رکھی ہوئی ہیں۔ شہر میں پرہیز کا نام و نشان بھی نہیں ہے۔ راجندر جی نے میلہنی کے جوٹھے بیکہ مانگے۔ کٹن جی نے بیکہ مانگے گھر میں بھوجن کھایا۔ جہاں سدا کے گھال پین دھان رہا۔ منسور پو بھصل زمرہ ضلع خیر پور میں ایک کھتر یوں کے برات گئی تھی۔ آگ بلانے کا کام چوہڑوں کے سپرد تھا۔ اور نائن رتہ پکا تھی۔ پہاڑ میں سچ سے سچ جاتوں میں برتن صفا کرتے ہیں۔ گجرات کا شیا وار میں راجپوتوں اور مسلمانوں کا حقد نکات ہے۔ ساسے ملاک مغربی و تنالی میں مسلمان اگر درش پر بٹھا رہے۔ تو مغز ہندو پوری کھالبا کرتے ہیں۔ سکھ کی رتہ یوں کے ماس جہنم انکا دشی آدک کی کتھا کرتے اور شہر ہون کی رسوئی جوتے ہیں۔ تمام ہندو متاں کے لوگ بیہوشوں اور بھگتوں کے ماتھے کا بنا ہوا گڑ کھاتے ہیں۔ اور رور و عن زرد۔ دودھ تو مسین کے ماتھے کا لوگ استعمال کرتے ہیں۔ راجپوتاد میں۔ سکھری سکھری کا کوئی بھید نہیں۔ بھیدوں کے ماتھے کا پانی ہتھمال اور جہنمی۔ لواج بھی۔ اور بنارس میں بھی سکھری سکھری کا سوائے چند بھگتوں کے کوئی جدید نہیں ہے۔ تمام ہندوستان کی قومیں شودروں کے ماتھے کا کھاتی ہیں۔ کئی سکھری۔ بھگتوں یعنی عورتیں جو جیت فول پوراویں کے شودر ہیں سب ان کے ماتھے کا کھاتے ہیں۔ سب تبا کو پینے والے خوپڑوں کا بنایا ہوا نمبا کو پیتے ہیں۔ مٹی کے برتن مسلمان کھان روں کے بنائے ہوئے استعمال کرتے ہیں کاتیتھ۔ بنگالی۔ اور پنجاب کے عموماً شراب خور مسلمانوں کے ماتھے کی مٹی تترت لیکر مسلمان کو تک لکھتے ہوئے۔ ان سے بیچ قوموں کی بنائی ہوئی شراب اور سوڈا وادرا استعمال کرتے ہیں۔ بام مارگی بھگتوں تک صحبت کرتے۔ اور سب درلوں کو بھی وہی پکڑ میں ایک بھگتے ہیں۔ اور یہ مت سب درلوں اور چاروں احاطوں میں موجود ہے۔ ارٹ کے کنوئیں کا بانی نسب پیتے ہیں۔ ہزاروں ہندو بیکہ بیج جولا ہے مسلمان کے پہ دیوں۔ ہزاروں کالیہ جہنم۔ جہنم کو لیتے ہیں۔ اور نغزہ جاتے ہیں۔ کئی لوگوں کے نام بھی جہنم میں ہیں۔ جہنم آباد کو کن جہنم آباد شندھ۔ گوالیار کے کٹھیر لکھتے۔ جہنم میں اس کا رواج ہے۔ ہمارے ایک کالیہ دوست نے خیر پور میں نغزہ کے سچ سے اپنا بیج نکلا دیا تھا۔ کئی نغزہ کے ساتھ عرضی باندھتے ہیں۔ سخی سرور کے سپرو ہندو دناں سب ناجائز کارروائی کرتے ہیں۔ اور یہی حال نگاہ ہے اور شیخ سدو کا ہے۔ کئی کالیہ تھ سائیں پڑھنے اور رمضان کے روزے رکھتے ہیں۔ کٹھیری ماسن کھاتے۔ مگر یہاں زمین کھاتے۔ جہنم کو پیا ز کا بیج کلونجی کھاتے۔ پیاز نہیں کھاتے کا بیکہ لسن کھاتے۔ پیاز نہیں کھاتے۔ مگر گوشت کھاتے ہیں۔ جہنم کے دلے خشک پیاز کھاتے۔ لسن نہیں کھاتے۔ کچھ انی سبز کھاتے۔ خشک نہیں کھاتے۔ اسی طرح کئی کو لسن سے انکار اور کسی کو پیاز سے مباد وجود اس رواج کے بھی سکھری سکھری کی بحث چھلے جاتی ہے۔ اور ابھی تک چند جہنم ہندو کوئی بیٹھے کے ماتھے کی نہیں کھاتا۔ اور کوئی بانیان کے ماتھے کی۔ اور بانیان کو خواب دیتا ہے۔ کہ ہم تو تمہارے لطف سے ہیں۔ تم معلوم نہیں۔ کہ کتنے کتنے لطف سے ہو۔ اس واسطے ہم تمہارا سنے ماتھے کی نہیں کھاتے۔ شاید کالیہ تھوں کی شراب ماب کے بنانے والے کوٹھ ہوئے

سوامی جی کے اس آپدیش کے بموجب چوٹی ٹنک منڈوا دینی چاہئے اور ٹاٹری
موجھے چٹ کر دینی چاہئے۔ ورنہ گرمی کے سبب عقل میں فتور ہو جائیگا۔
قرودید۔ اپنے سخت مغالطہ لکھا یا۔ اور لوگوں کو گمراہی میں ڈالنا چاہا۔ یہ
سوامی جی نے منوسرتی کا ترجمہ لکھا ہے۔ منو ۱/۱۱۱ براہمن کے سولہویں
کھنڈی کے پانچویں اور وین کے چوبیسویں برس میں کیشات کرم کھنڈر منڈن
ہو جانا چاہئے۔

مسو ۱/۱۱۱ میں ہے۔ بالکل منڈ منڈائی۔ یا جٹا جٹ رہے۔ انھو اصر
نکسکار رکے۔ جیسے اُس کی مرضی ہو۔ برہمہ چارتی کے واسطے کوئی ممانعت نہیں۔
اب جی سناسی کے واسطے ۱/۱۱۱ میں لکھا ہے۔ اور ۱/۱۱۱ میں بھی ظاہری نشانات
کو دہرم نہیں مانا ہے اور بنیاد ان سب کی وہی ۱/۱۱۱ ہے۔ ان سب کے ماننے سے
سمات ظاہر ہے کہ اختیار می باتیں ہیں یا پستے جی دہرم سے ان کا کوئی سبند
نہیں ہے۔ اسی کے متعلق دیکھو۔ چچاپ کلی رکھیشکار مباحثہ آپدیش ہیں۔ ان
باتوں کا دھرم سے تعلق نہیں ہے۔ یہ صرف قوم کے رواج ہیں۔ اور جانتا
ان میں فائدہ ہے۔ انہیں رکھنا چاہئے۔ ورنہ کوئی ضرورت نہیں۔

آپ غور کریں۔ انڈیا میں۔ متر۔ بھنگی۔ چار۔ بھیل۔ گنڈ۔ سانی۔
بادریے۔ میکھ۔ سب چوٹی رکھتے ہیں۔ ان پنج قوموں کے سوا چاروں دھرم
کے صد ہا فرماتے ہیں۔ مگر سب چوٹی رکھتے ہیں۔ گو سب کہنے کو ہندو ہوں۔
مگر اور کسی بات میں شریک نہیں۔ آریہ دھرم کے سوا۔ چین۔ برہما۔ انام۔
سیام۔ جاپان۔ تبت۔ لنکا۔ میں بودہ دینی سب چوٹی رکھتے ہیں۔ بلکہ
چین کے مسلمان بھی چوٹی رکھتے ہیں۔ اور شیعہ صاحبان بھی اکثر چوٹی رکھتے
ہیں۔ اور عام مسلمانوں میں صد ہا لوگ اپنے بچوں کے تیر کا چوٹی رکھتے ہیں۔
مگر اس کے ساتھ ہی تنگال کے لاکھوں ہندو چوٹی نہیں رکھتے اور نہ گجرات
و بمبئی کی طرف کے ہزاروں آدمی چوٹی رکھتے ہیں علاوہ گجرات۔ کاٹھیا داڑ
میں ہزاروں ہندو گرمی وغیرہ کے سبب بیچ کے تمام سر کے بال موچوٹی کے
کتر دا دیتے ہیں۔ اور پھر بھی ہندو ہیں۔ اور یہ بھی نہیں۔ کیونچ لوگ بلکہ چین
اور راجپوت لوگ اور دیل لوگ۔ وہاں کے بوہرے مسلمان بھی چوٹی رکھتے
ہیں۔ مگر ہندوؤں کی طرح ہندوستان کے کروڑوں نقیسنیاسیوں کے سوا
بھی چوٹی نہیں رکھتے۔ اور ہزاروں مسلمان فقیر رکھتے بھی ہیں اب بتلایئے
کہ چوٹی سے آپ کیا فیصلہ کر سکتے ہیں۔ مرغ کے سر پر بھی چوٹی ہوتی ہے۔
اور ہر ہڈ کے سر پر بھی چوٹی اور شکاماکے مٹھے اہل میں اُس چیز سے جس کی
بابت ہم ذکر کریں۔ سب سے اونچے کے ہیں۔ ترازو کی بھی چوٹی ہوتی ہے۔
اور جالہ پر بت اور درختوں کی بھی چوٹیاں ہوتی ہیں۔ مگر اس سے کوئی دہرم
کا نئے نہیں ہوتا۔ ہزاروں پکے ہندوؤں کی چوٹی بڑی۔ پے میں گر پڑتی
ہے۔ یا چار دی میں اور بعضوں کی جوانی میں بھی چاند نکل آتی ہے کہاں تک
اس کا نئے کر سکتے ہیں ہم حیران ہیں کہ اسے کس طرح دہرم کا نشان مقرر کریں۔
باقی رہی دائرہ ہی اور موجھے۔ کاشی کے تمام برہمن ہر دو کو چٹ کر دیتے
ہیں۔ صرف کاشی پر ہی کیا منحصر ہے۔ کشمیر اور پنجاب کے سوا۔ سب ہندو
اتر منڈواتے ہیں۔ ہندو راجپوت بھی منڈاتے ہیں۔
اور ہند پر تو سب ہندو اتر منڈاتے ہیں۔ پھر بتلایئے
دہرم کہاں رہے۔ چین قوموں کا مسلمانوں سے زیادہ میل ملاپ رہا۔ وہی

نیا وہ ڈاڑھی کے دلدادہ ہیں۔ مثلاً کشمیری پنڈت۔ راجپوت۔ کاشیہ۔ ورنہ
اور کسی گروہ ہندو میں ڈاڑھی کا رواج نہیں۔ پس اس کا رکھنا مانہ رکھنا
دہرم کی بات نہیں۔ اگر کوئی رکھے تو اس کی مرضی اور منڈا دے۔ تو اس کی
مرضی۔ اگر بادشاہ جیسے زبردست بادشاہوں سے بھی ہندوستان کے رواج
کے مطابق ریش کو خیر باد کہنا ضروری سمجھا تھا۔ یا دیگران چہ رسد نہ مگر اسکا
مذہب یا دین سے کوئی تعلق نہیں۔ مسلمانوں میں نیزاروں منڈاتے ہیں اور
ہزاروں رکھتے ہیں۔ فوجی مسلمان لو اکثر شرکی میں بھی منڈاتے ہیں ولایتیں
مصنوعی ڈاڑھیاں بھی بچتی ہیں۔ لیجئے یا فوروں کے بچے ڈاڑھی موجھے ہوتی ہیں
ایک مہاتما نے کیا اچھا کہا ہے۔

سائیں سیتی پریت رکھننٹاں مل بھاؤ + بھانیں لیے کیس کھ بھانیں گھوٹ منڈا
ہیں آجک کوئی ایسی دلیل نہیں ملی۔ اور نہ کوئی شرکی کہ ہم انہیں دہرم
میں شامل کریں۔ بنا بران لایا رہیں۔ مگر ہمارا اور ہمارے کئی ہریان کا یہ
خیال ہے کہ غیر مذہب والوں کے حملہ کے بعد ہمارے بھائیوں نے تقویٰ
قوی کا یہ نشان مقرر کیا تھا۔ کہ جو چوٹی کر کے وہ اپنا حامی یا اپنی قوم کا شمار
کیا جاتا ہے اس واسطے وہ نشان جن میں برہمن سے لیکر بھنگی تک سب ہمارے
حامی ہیں۔ وہ چوٹی کا رکھنا ہے۔ جب تک سب دنیا کے لوگ ہمارے مت
کو سیکار نہ کریں۔ تب تک میں چوٹی رکھنا چاہئے۔ کیونکہ ان متوں میں
سے بعضوں کے ہاں چوٹی رکھنا گناہ ہے پس ضروری چوٹی رکھنا چاہئے۔
اعتراف نمبر ۷۔ چھوت چھات کا بچا رضول ہے۔ اس میں بحوالہ
ستیارتھ پرکاش صفحہ ۱۲۴ کے سدھ کیا ہے۔ کہ سوامی جی نے لکھا ہے
کہ شوروں کے ماتھے کی رسوئی استعمال کرنی چاہئے۔ یعنی سکھری۔ نگھری
کچھ نہیں۔ (صفحہ ۱۸)۔

قرودید۔ یہ اعتراف اس نامی اور نے علمی کا ہے جن کی حد تصور سے باہر
ہے۔ حضرت آپ کو معلوم نہیں۔ کہ ہندوستان کا کیا رواج ہے اور کیا ہو رہا ہے
ہم آپ کو اس کی تمام کیفیت سناتے ہیں اور پھر دیا فت کرینگے کہ آپ کی سکھری اور
نگھری کہاں ہے۔

پنجاب میں سب قومیں کہا روں کے ماتھے کی سچی رسوئی لکھاتی ہیں کاجبجوں
میں اور گروٹوں میں کہا رکھا آگنا گھندا ہوا جائز ہے کہ استعمال کیا جاوے۔ بلکہ
کہا رچو کے کے ماہر بیٹیکر روٹی پیل پیل کر چو کے میں دیتا جاتا ہے اور اندر
کاجبج پکاتا جاتا ہے۔ اور حجام اُن کی پکی ہوئی یوری کو اٹھا کر نیا درسی میں پچا
سکتا ہے۔ کشمیری پانی بھر دیوالی عورتیں یا مرد مسلمان ہیں۔ وہاں کے لوگ
جب بھات پکاتے ہیں۔ تو مسلمانوں کی چھوت چھات کا کوئی پرہیز نہیں
کرتے۔ بلکہ اگر خاوند دفتر میں ملازم موقوفات برتن میں رکھ کر مسلمانوں کے
سپر دکر دیا جاتا ہے۔ تاکہ وہ اسے کچھری میں پینچا آوے۔ کابل میں پانی بھر دیوالی
چوکر دینے والی۔ آٹا گوند ہنے والی ڈال جیڑے۔ نیوالی۔ برتن مانٹنے والی۔
مسلمان عورتیں ہیں۔ پنجاب میں مسلمانوں کے بھوڑے ہوئے دانے کھاتے
ہیں۔ علی گڑھ بلکہ اٹھ یا کے ممالک متوسط میں یعنی اتر بھید میں مسلمان کے
ماتھے کی سچی ہوئی ریلوٹھی کھاتے ہیں۔ اور پانچ بھی۔ کہا روں کے بنے ہوئے
پڑوے۔ سب برہمن کھاتے ہیں۔ خصوصاً کاجبج گود اور ساووت چوڑے کا پانی
راجپوتانہ۔ نواح فیروز پور۔ حصار۔ اور ہندوستان میں سب پیتے ہیں کشمیری

شلوک ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ ان میں آچمن کا ذکر ہے۔ ۵۳ میں تو آچمن بھوجن کے بعد لکھا ہے وہاں مطلب صرف بھوکا ہونا ہے نہ کہ وہاں کے واسطے جل کا استعمال ہے۔ کیونکہ ویدک شاستر کے مطابق بھوجن کے بعد پیچ میں جل پینا نہیں چاہئے۔ ۵۴ و ۵۵ میں سندھیا میں آچمن کی دوہی ہے۔ وہاں بھی مطلب پاکیزگی اور صفائی سے ہے۔ مگر شاپا پ کے تارک خیال میں کھن نورنی اور بیت نورنی صفائی نہیں۔ گھنے کی خشکی کا دور جو ناپی وہاں مطلب ہے۔ کیونکہ پرانا پیام میں اکثر ایسا ہے کہ علی الصبح اٹھ کر بھی ہوتا ہے حالت ہوتی ہے۔ جو لوگ سندھیا کرتے ہیں۔ وہ اس بات سے بخود آگاہ ہیں۔ آپ کی بلا جانے اپنے حقیقی رشتہ دار آریہ بھائیوں سے آچمن کے تو اہل پوچھتے۔ جو بت پرستی سندھیا کرتے ہیں۔ غرضیکہ ہر طرح آچمن سے کھن اور بیت کی نورنی مراد ہے۔ خواہ وہ گھنے کی ہو۔ یا زبان کی شلوک میں بھی وید پرستوں سے پہلے آچمن کرنا حکم ہے۔ مطلب وہی گھنے کی کھن و بیت کی نورنی ہے۔ کیونکہ سوانس کی آمد و رفت سے گلا خشک ہو جاتا ہے اور لوگ اس پانی پینے سے بھی یہی مطلب ہے اگر یہ باتیں نہ ہوں یا پانی نہ ہو۔ تو سندھیا میں کوئی بھج نہیں۔ اگر ہم آچمن یا نارجن نہ کریں۔ پانی سے اس کا دور ہوتا تو ایک بیہوشی بات ہے۔ خپ کی نورنی کا بھی یہ ایک اعلیٰ ذریعہ ہے اور ایک قسم کا سلف میسریم بھی ہے یہ تو بے سوچائی کی غلامی۔ اب آپ کو چاہئے کہ ہم آچمن اور نارجن اور آچمن کے متعلق شیدادنا راج کے واسطے کوئی پورا رنگ غلامی ہم کو بتائیے۔

اگر صدق دار تھی بیادیا

اعتراف سنسکار دوہی میں یوگ پوت کرنا بلک کو تین دن کا اپنا اس کرنا لکھا ہے اور ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۱۴۴ پر لکھا ہے کہ کسی کا اپنا اس ست نہیں ہے۔ برت سے کٹت ہوتا ہے ان دونوں میں پر سپر و دہ ہے۔ سوانی جی کا آخری حکم بھی ہے کہ اپنا اس کرنا ست نہیں۔ جس میں آرام ملے وہی ست ہے (۱۴۵)۔

تروید۔ افسوس کہ لوگ ویدہ دانستہ حق سے منہ چھپایا کرتے ہیں دیکھئے کہ کیسی بڑی بات ہے حضرت من وہاں ایسا ہرگز نہیں۔

ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۱۴۴ و ۱۴۵ میں سوانی جی نے اس بات کا ذکر کیا ہے کہ یعنی لوگ جو عام ہندوؤں کے برتنوں کو بھرتے ہیں اور اپنے برتنوں کو اچھا یہ ان کی غلطی ہے وہاں کی اصلی عبارت یہ ہے۔ اپنے پاجکشن آدمی برتنوں کو اتی مرشیٹ اور رومی آدمی کو کوشٹ کہنا موثر ہوتا کی بات ہے کیونکہ دوسرے کے آپ داموں کی تو تیار دیا ہے آپ داموں کی شستہ کرنا سبوں کا کام نہیں۔ ہاں جو ستیا بھاشن آدمی برت دھارن کرتے ہیں۔ دسے تو سب کے لئے اوتھ ہیں جنہوں اور انہی کسی کا اپنا اس ستیہ نہیں ہے۔ باقی رہی سنسکار دوہی۔ اس میں بھی ایسا نہیں ہے وہاں تو تین دن و دوہ۔ جو۔ انا لکھا۔ وجود وہ دہی کھنڈ۔ کیسے کے مرکب سے بنا ہے۔ کے کھانے پینے کا ارشاد ہے۔ یعنی تین دن صرف ان تینوں میں سے کوئی نہ تو راگ کھاوے مطلب یہ ہے کہ تنہا کوئی خوراک کھاوے جس سے وہ فہم میں رہنا سکے۔ اور اس سے آگے تمام برت یعنی تینوں کو یا ان کو بت میں برت پر ہو۔ وہ تو یوگ پوت کا ایک سادہ جن یا طریقہ رشی پریت ہے اس آپ کا الزام سراپا ہے بنایا ہے۔ بتائیے آپ نے یہ کتنا خلاف واقعہ لکھا۔ کہ کسی کا اپنا اس ست نہیں برت سے کٹت ہوتا ہے گویا کہ سنسکار پرکاش صفحہ ۱۴۴ میں نہیں ہے۔ اور وہ نہ سنسکار دوہی میں لکھا ہے۔ افسوس کہ لوگ انہی کے واسطے کی خاطر حق کی کچھ پرواہ نہیں کرتے۔

سلوک کو اچھا نہیں

۱۴۔ اعتراف۔ جنی کی بجز اس سے زیادہ کچھ تو قیہ نہیں۔ کیونکہ سوانی جی نے اسے دیا کا چند مانا ہے۔ ستیا رتھ پرکاش ۳۸۵۔

تروید۔ بھائی کا ستیہ صاحب۔ آپ گیسو پوت کو کیا جانیں۔ مغاف رکھے۔ خواہ خواہ اعتراف کرنے سے باز آئے۔ گیسو پوت فی الحقیقت دویا کا چند ہے۔ بڑا صاف پرمان اس کا یہ ہے کہ اس کے بعد ہی دویا چند ار جھ کرایا جاتا ہے۔ خود یہ نقطہ بھی آپ پوت سے مرکب ہے جس کے معنی بھی اس کے علاوہ نہیں ہیں۔ جو سوانی جی نے بیان کئے۔ پیچ گیکہ کا دھکار۔ یعنی برہم گیکہ۔ دیو گیکہ۔ پتری گیکہ۔ اتھنی گیکہ۔ وشنو دیو گیکہ (بھی گیسو پوت کے بعد ہوتا ہے۔ اور برہم گیکہ کے دوسرے حصے ذید آدین بھی ہیں۔ اسی وقت سے اسے گائتری سکھائی جاتی ہے۔ شاستر میں کہیں نہیں لکھا۔ کہ جو دویا نہ پڑے اسے گیسو پوت پنا یا جاوے۔ تین آشرم جنہیں پیچ ہمایک کریمکا بوج وید کے فرض ہے تینوں دن جنہیں وید آدین فروری ہے۔ وہی یوگ پوت پینے کے معنی ہیں انہما میں گیسو پوت کا اور ہکار ہے۔ اور یہی سبب ہے۔ کہ گیسو پوت کے تین تار ہوتے ہیں۔ خود ام پرانا کا مقدس نام بھی تین ہی اکشروں سے مرکب ہے۔ دیا برتیاں تین ہیں۔ اور گائتری کا آچار تین بھی حصہ کر کے کیا جاتا ہے۔ یہ بھی تین تار ہونیکا باعث ہے تین گائتری تین مشورہ عقدوں کا حل ظاہری اور باطنی سرشتہ راز ہے۔ بہم چریہ۔ دویا دین۔ ایشور کی فرمانرواری یعنی بھکتی۔ غرضیکہ ایسے ایسے میسوں پورا اصولوں پر اس کی بنیاد ہے اور سب کی جان دیا ہے۔ ہمارے مثال دوست یثرت بھی ہم سین جی نے بھی اس پر اچھی بحث کی ہے۔ اور اسی واسطے سوانی جی نے لکھا ہے کہ جو دویا نہ پڑے۔ یا سندھیا کوک پیچ گیکہ نہ کرے اسی جیو انا کر شودر میں داخل کرنا چاہئے۔ اور اسی واسطے ہمایہات میں لکھا ہے۔

اعتراف (۱۸ و ۱۹) ستیا رتھ پرکاش صفحہ ۲۵۹ میں لکھا ہے۔ جس کا خلاصہ یہ ہے۔ ڈاڑھی موچ کر بھی نہ رکھا چاہئے اور گرم ملک میں چوٹی تک مشد و آٹا لٹی چاہئے چونکہ ہندوستان گرم ملک ہے۔ یہاں کے باشندوں کو

پہلے کسی گرنٹھ میں یہ نام پریشور کے نہیں۔ بنا برآں انکا درکار پاپ چھوٹانے کے عوض پاپ کا بھائی بنانا ہے۔ کیونکہ شاستر میں لکھا ہے کہ ایشور کو چھوڑ کر جو کسی دیوتا کی آپاسنا کرتا ہے۔ وہ پشور ہے۔ باقی رہے ناراین اور شورو۔ بھگوانی یہ سائے تو نہیں۔ مگر ایک دوسرے دروید میں استعمال ہوئے ہیں۔ اور شری شری نے تینوں نام ایشور کے واسطے استعمال کئے۔ ان کے درکار نے میں پاپ نہیں ہے۔ بذات خود یہ آتم ہیں۔ مگر پاپ انکے چاہ سے نہیں چھوٹ سکتا۔ وہ پھل بھوگا نے سے چھوٹینگا۔ تو بہ فالوں کی طرح نام سمرن سے اور خود صداما لائیک ٹیک دل ہے وہ بدو۔ پاپسیج بدست زاپشیش بھال مردم۔ بقول کبیر جی کے کالا پیری نہ من پھرا اچھس پھس کیہ شمر۔ بالکل بھول اور اپنی حرکت ہے اور بھل میں اپنے اور پرخش اعتقاد دی جانے کے واسطے یہ ایک قسم کا دام ریاکاری ہے۔ اس واسطے سوامی جی نے اس کو منج کیا ہے۔ ہاں ایکاعت میں ایشوری ہریان اور اس کے سمرن کو کسی جگہ برا نہیں کہا۔ بلکہ اس کی ہریت کی ہے۔ (دیکھو وہ بھجاشیہ بھو مکا پرارتھنا دتھے) جس طرح سوامی نے لکھا ہے۔ اسی طرح پانچجلی جی نے یوگ میں لکھا ہے۔

तस्य वाचकः प्रणवः ॥ २१ ॥

तज्ज पस्तदधै भावनम् ॥ २२ ॥ पा० १

یعنی ایشور پاتاکا واپاک یعنی جتانے والا۔ یا سنبھوٹن کرنے والا سب سے اتم نام اوم ہے۔ یوگی جن یا اویاسک کو چاہئے کہ اس اوم اکھش کا جب کرے لیکن اس کے ارتھوں کو سمجھ کر۔ کیونکہ شاستر میں حق تو بتی دیتے ہیں۔

यथा खर सच्चदेन भारवा हि भारस्यवेतान नृचे द न
स्य रावीहि रा स्त्ररा बहूयधीत्य अर्थेषु दारवल हही ॥

یعنی جیسے گدھے کے اوپر چندن لادنے سے وہ بوجھ کو جانتا ہے۔ نہ کہ چندن کو اپنے ہی شاستروں کے پاٹھ ماتر کرنے سے اگر اتھارے (مٹے) مٹے۔

تو صرف گدھا ہے۔

اعتراض۔ ہون سے بھی آزادی مل جاتی ہے۔ ہوم کیا ہے۔ وایو شری کی ترکیب (۱۶)۔

مروید۔ یہ آپ نے آریہ ساج نے یا سوامی جی سے ہی مخالفت نہیں کی۔ بلکہ تمام شیوں اور مٹیوں بلکہ خود وید مقدس سے۔ حضرت رشیوں وغیرہ کا یہی ارشاد ہے۔ اور آپ کے مانے ہوئے خدا یعنی کرشن جی نے بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ (دیکھو گیتا اور ہیا ۱۲ شلوک ۱۵) منوجی نے بھی ایسا ہی لکھا ہے (ادھیا ۱۲ شلوک ۶۷) اور آپ کے مانے ہوئے شوروپ شکشا پاج نے بھی ایسا ہی تسلیم کیا ہے۔ (دیکھو گیتا بھاشیہ ۱۱ اور ہیا ۱۲ تین) بے شک ہون کا پھل وہی ہے۔ جو دین میں ارشاد ہے۔ اور ویسا ہی سوامی جی نے بتایا ہے کہ وند ہیا اور بھو مکا میں اندراج فرمایا ہے۔ آپ کا اعتراض قلت تہ سے ناشی ہے۔ پس سب کو اس ایشور الگ کیا حتی الوسع تعمیل کرنی چاہئے۔

اعتراض۔ بھلے چنگے ہیں آچھن اور مارجن کرنا بیفائدہ ہے۔ کیونکہ جن کو جو ب تحریر سوامی جی کے کت اور پیت کی نوری کے لئے ہے اور مارجن اس قدر کرنے کے پیش ہے اور جل پراپت نہ ہو تو فکر ہے۔ (۱۶)

جواب۔ آچھن کا پھل وہی ہے جو سوامی جی نے لکھا ہے۔ مگر ہم جن اگر مکند متع نہ فوت فوج دشمن ہو۔ دیکھو منی سمرتی میں بھی لکھا ہے۔ (ادھیا ۲)

یا۔ ایک ہاتھ کا داک ہے۔ * سوتے وید বিরہ پھتھ یاریا گو *
यथानवेतनधैवलोकिकं वाक्यं स्मृति वाच्ये ॥

یعنی جس طرح سمرتی کا قول وید کے وردہ ہونے سے تیاگنے کے لائق ہے اسی طرح لوگ باتیں سمرتی کے خلاف تیاگ دینی چاہئے۔ ایک اور ہاتھ نے بھی لکھا ہے۔

स्मृति स्मृति पुराणानाम विरोधोयवदृश्यते ॥
یعنی سمرتی۔ سمرتی پوراٹوں (اتھاس) کا چھان وردہ ہو۔ ومان شری سمرتی کے وردہ میں سمرتی کو ماننا چاہئے۔ اور سمرتی اور پوراٹوں کے وردہ میں سمرتی بلوان ہے۔ ایسا ہی منو نے لکھا ہے۔ کہ جو سمرتی کو وید کے خلاف ہو۔ وہ تیاگنے کے لائق ہے۔

महाबھاشہ میں لکھا ہے *
सूत्रकाराः पठन्ति ॥ अ० १ पा० १ अक्ष० ६ सू० ४१ =

یعنی نہ تو ایشور نے وید میں لکھا ہے۔ اور نہ وہم سوز کا رشی فرماتے ہیں۔ پھر ہم سمرتی اور سوتروں کے خلاف کیا قول کیسے تسلیم کریں حضرت میں ہی مطلب سوامی جی کا ہے۔ اور اس سے تو شاید کسی خود غرض کے سوائے کوئی عقیدہ انکار نہیں کر سکتا کہ سمرتیوں اور براہمنوں۔ اتھاسوں اور سوتروں میں ٹیک میں ملاوٹ کو ہی گئی ہے۔ خواہ وہ بالا رادہ ہو یا بغیر ارادہ کے۔ نروکت میں بھی صرف وہ گرتھوں کے مقابلہ کرنے سے بچا سوں جگہ پاٹھ بھید دکھائی دیتا ہے۔ جو نہ ت رتھ برت سنا شری جی نے ظاہر کر دیا ہے۔ دو بیکو نروکت مطبوعہ ایشاپیک سوسائٹی کلکتہ (۱) اور جی طال منو سمرتی کا ہے۔ اور اس سے براہمن گرتھ مشتق ہیں۔ اور دام بارگنوں کے وقت برو سے وہ گرتھ نہیں بچے۔ اور نہ چھوٹا سکنا ان کا ممکن تھا۔ کیونکہ اول تو ان کی کوئی تعداد مقرر نہیں۔ دوم ان کی حفاظت کا کوئی مسئول قاعدہ نہیں ماحر بام بارگیلا کے زمانہ میں قاصد کر انہیں کو وید مانا جاتا تھا۔ اور اندھیر گری چو پٹ ماجا کی طرح انہیں کو ویدوں کا قایم مقام سمجھا گیا۔ ستروں کے مول بھی یہی گرتھ ٹھہرائے گئے۔ اور انہیں کے حوالہ ہر جگہ بام مت کے گرتھوں میں پائے جاتے ہیں۔ پس ان میں وید وردہ بھوٹوں کے ملائے سے کون مرد میدان ہے جو میران آریہ ساج کے سامنے انکار کر سکے۔ ہم ایک دو نہیں۔ بیسوں مقام دکھانا نیکو دھرم ہے۔

اعتراض۔ سوامی جی نے ستیا رتھ پر کش کے صفحہ ۳۰۷ پر لکھا ہے۔ کہ رام نام سمرن پھل ہے۔ ہری رام۔ کرشن۔ ناراین۔ شیو اور بھگوانی نام کر سے پاپ کبھی نہیں چھوٹتا۔ چلو بھگوت بھجن اور نام رام سمرن سے تو چھٹکا رالا۔

مروید۔ بے شک رام۔ ہری وغیرہ کے ناموں کے سمرن سے پاپ نہیں چھوٹتے۔ اور نہ پاپ ایسی چیز ہے کہ بغیر سترانے کے چھوٹ سکے اور نہ کت طریقہ کے مطابق رام۔ ہری۔ کرشن یہ تینوں پریشور کے نام نہیں ہیں۔ بلکہ پہلا نام پرشورام۔ بلام۔ راجندر۔ ان تینوں کا تینوں میں سے ہر ایک کا ہے۔ ہری اور گھوڑے کا نام ہے۔ کرشن۔ کرشن چندر۔ اور بیاس کا نام ہے۔ اور کرشن کا نام اپنی انہری ہری ناما راتریوں کا بھی نام ہے۔ پریشور کا گر نہیں۔ اور وید مقدس کے کسی ستر میں نہ تو کت وغیرہ کسی ویدک گوش میں بھی یہ پریشور کے نام نہیں لکھے۔ اور رام اچھو تیا باشی۔ شکو کلاش باشی اور کرشن دورا کا باشی کے پریشور اور ایشوری آتار مانے جانے کے بعد یہ نام پریشور کے گھر سے گئے ورنہ اس سے

شرادہ کا اٹھ کھنڈن کیا۔ یہ پرپس والوں کی غلطی نہیں ہے۔ سو آئی جی کی ہے۔ المختصر ۴۵ +

مروید۔ یہ آپ کا درود ہرم بھاکے اکثر پندتوں کا بے بنیاد الزام ہے۔ اور مہمان آریہ سماج کی کتابوں میں کسی راہی وقت نہیں ہے۔ تصحب کے سبب آپ نہیں پائے نہیں۔ مگر ہر آپ کو اصل واقعہ سے آگاہ کرتے ہیں۔ آپ ناظرین اس پر غور کریں +

ستیا رتھ پرکاش بارا مال سال ۱۹۵۶ء بنارس میں طبع ہوا ہے لیکن اس ہی سال کی طبع شدہ چھپا اور کتب میں بھی ہیں۔ بلکہ اس سے ایک دو سال پہلے کی +

سب سے اول کتاب جو آریہ سماج کے واسطے طبع ہوئی۔ وہ بھاشیہ بہت مسند جیسا آیا سنا ہے۔ یہ بنیان سنسکرت میں طبع ہوئی۔ راشن ۱۹۳۱ء

کو مطابق ۱۱۔ آکٹوبر سن ۱۹۵۶ء۔ آریہ پرکاش پرپس میں اس کے صفحہ ۲۰ و ۲۱ پر شرادہ کا کھنڈن ہے۔ پھر یہ گرتھ تقریباً ہی سال میں طبع نوٹشور میں طبع ہوا ہے اس

میں بھی صفحہ ۱۱ میں مرنک شرادہ کا کھنڈن ہے۔ صرف یہی نہیں بلکہ ۱۲۔ الٹ ششما کو جو سوامی جی نے پونا میں دیا کھان، دیا ہے۔ اس میں بھی مرنک شرادہ

کا کھنڈن کیا ہے اور یہاں تک ہی نہیں بلکہ پہلی سنسکارت دروہی میں بھی مرنک شرادہ کا کھنڈن کیا ہے۔ جو سن ۱۹۵۶ء بکرمی کو تصنیف ہوئی۔ اس کے سوا جو

نکیر سوامی جی نے سن ۱۹۵۶ء میں بمقام ناقوس دیا اس میں بھی مرنک شرادہ کا کھنڈن کیا تھا۔ پیشی کھنڈن لال صاحب انکھ دھاری نے اپنے رسالہ میں اس پر نوٹ

کیا ہے۔ ان کے علاوہ دید بھاشیہ ہرم کا جو بھادوں مہینہ سن ۱۹۵۳ء مطابق ۲۰۔ آگست ۱۹۵۳ء کو تصنیف ہوئی۔ اس کے صفحہ ۲۵۱۔ ۲۵۲ تک مرنک شرادہ

کی تردید موجود ہے۔ دید بھاشیہ کے ساتھ چلے ہی دیگین دیا گیا کہ مرنک شرادہ وید درودہ ہے اس کے علاوہ سوامی جی نے بروقت معلوم ہونے اس مطبوعہ غلطی

کے ایک نوٹس بھی چھاپ کر شایع کر دیا تھا۔ بنابران کبھی بھی آریہ سماج میں بحیثیت مجموعی دیگر حکم تسلیم ہو کر مرنک شرادہ جائز نہیں جا گیا۔ اور کسی مرنک شرادہ

ہے۔ یا کبھی آریہ سماج کے قیام کے بعد ایسا عقیدہ رائج نہیں یہ اعتراض سراپا بے بنیاد ہے۔ ضرور پرپس والوں کی بھول ہے۔ کیونکہ آریہ سماج کے قائم

کرنے سے ایک مدت پہلے سوامی جی اس خیال کو چھوڑ چکے تھے۔ مہمان آریہ سماج ایسے دہائی اعتراضوں سے کچھ اندیشہ نہیں کرتے۔ کیونکہ ان کے حساب

پاک است از محاسبت چہ پاک +

اعتراض۔ سوامی جی بیشتر کے سارے رشی مہینوں سے زیادہ بیاقت رکھتے تھے۔ وہ خود اس کے گواہ ہیں۔ چنانچہ وہ لکھتے ہیں کہ جو برہما آدک مشریوں

کے جائے گئے تھے ہیں۔ ان کو پر نہ ان رتھات ویدوں کے انکوں ہونے سے پیمان اور جان میں وید درودہ چن ہیں۔ ان کا پرمان کرتا ہوں + اس

آخری فقرے میں سوامی جی نے صاف لکھ دیا ہے۔ کہ برہمن وغیرہ رتھوں میں وید درودہ چن ہیں ۱۲۔ ۱۳ (۱۲) +

مروید۔ بھائی صاحب آپ اس کا مطلب بالکل نہیں سمجھے۔ سوامی جی نے چونکہ وید کو سو تو پرمان مانا ہے۔ اور تمام رشی مہینے سو تو پرمان مانے

تھے پرپس ضروری ہوا کہ سو تو پرمان اور پرتھ پرمان کے معنی کئے جاتے۔ اگر ب رشیوں نے ویدوں کو سو تو پرمان مانا ہے۔ تو صاف ظاہر ہے کہ انہوں نے کسی رشی یا کسی گرتھ کی کسی بات کو جو وید درودہ ہے۔ اسے پرمان نہیں

سمجھی، لہذا نہیں کرتے۔ اور انکار کر کے کس طرح کہہ سکتے ہیں۔ چونکہ ہر ایک ایسے نیم کیا ہیں جس کے سبب سے ہمیں تمام مذاہب باطلہ سے نرا لہذا فرما لیتا ہوں کہ ہم نے اور بھوٹ کے چور سے ہمیں ہمیشہ تیز رہنا چاہیے۔ یہی وجہ ہے۔ کہ ہر اس رسالہ کو بھی اپنی عادت کے موافق غور سے لکھی یا پھر ہر ایک اس کے جواب لکھنے پر تلے جھٹالتے ہیں۔ امید قابل ہے کہ اسے پڑھ کر حق کی متلاشی طبیعتیں اور ست سے کسی طرح ہٹنے ہونے دل ضرور راستہ کی طرف منوج ہو سکتے +

اعتراض۔ خولوگ سوامی جی دھاراج کے زید ہنشد میں۔ وہ تو یہاں تک اعتراض کرتے ہیں کہ مذہب کے متعلق ہنشد امور ہیں۔ سب ستیا رتھ پرکاش میں

مذہب ہیں۔ یہی ایک بیشک ہے۔ وید اور دروہم شاستر اور سب سن شاستر وں کا کام دیکھتی ہے۔ اگر اس بھارت ویش کا بھلا ہونا ہے۔ تو اسی کے وسیلہ سے ہوگا۔ اور اگر اس

دیش کی آئینی ہوگی۔ تو اسی کے ذریعہ ہوگی۔ سوامی جی نے چارے اور پرتھیشی لانا کر کے وید کو زہم میں پھیر دیا ہے۔ (صفحہ ۲) +

مروید۔ یہ اپنے بیک کو مٹا لیں ڈالنے والے الفاظ لکھے ہیں ہم ایسا مرنک نہیں لیتے ہیں کہ وید اور ست شاستروں کا کام بھی ایک بیشک دیکھنی ہے۔ آریہ سماج کے

ہر ایک مرنک کا اعتقاد ہے۔ کہ وید ویدوں کا بیشک ہے۔ وید کا پڑھنا پڑھنا۔ سنا سنا سنا۔ اور یوں کام پر دم ہے۔ ویدوں سے جو بیک کسی کتاب کو قابل قدر نہیں سمجھتے

اور وید مقدس کے سوا کسی اور گرتھ پر ہمارے مذہب کی بنیاد ہے۔ بھارت ویش اور ستیا رتھ کا بھلا ہوگا۔ وہ وید مقدس پر عمل درآمد کرنے سے ہوگا۔ اور وید وید وید کے ماننے سے لیکن اب نہ سوال باقی رہا کہ پھر ستیا رتھ پرکاش کیا ہے؟ اس کا جواب

یہ ہے کہ وہ آریہ سماج کے بانی اور وید مقدس کے قابل شایع شری سوامی دیا بند جی دھاراج کی تصنیف ایک بیشک ہے۔ اور ایسی ان کی تصنیف کہ وہ ۱۹۵۶ء میں

پیش کرنا ۱۵ دیا کرن کے متعلق اور باقی تمام دھرم سمجھتی ہیں۔ انہیں میں سے ایک ستیا رتھ پرکاش ہے اس میں سوامی جی نے ہندو طمان بلکہ تمام دنیا کے ادیان کا

نہایت عالمانہ تحقیقات سے خلاصہ کر کے جمع حال لکھا ہے۔ اور ان کے مقابل میں ایک دھرم کی خوبیاں بھی بتلائی ہیں۔ اور یہاں تک ہی صبر نہیں کیا۔ بلکہ ویدک دھرم

کے متعلق کئی ضروری باتوں کا خلاصہ بیان بھی کیا ہے۔ اور زیادہ تر تپا اور ایک معقولہ دلائل سے صداعتراضات کی تردید کی ہے۔ پس ستیا رتھ پرکاش غیرت

کے متعلق سوامی جی کی تحقیقات کا ذخیرہ اور ویدک دھرم کی طرف لوگوں کا رہنا ہے لیکن بھوکا اور وید بھاشیہ نہایت اعلیٰ درجہ کی ہے ہالکتا ہیں ہیں جن میں وید مقدس

کے متعلق پورا رنگ اور تاشکر مت والوں کے سراپا باطل اعتراضوں کا ابطال اور وید میں فنا سفور کے دہرہ میں کے خیالات کا بطلان نہایت واضح علمی و عقلی

شہادتوں سے کیا ہے۔ بام بارکیوں اور پرتھ پرستوں کے تمام شکوک کو مٹا کر وید وید پرستی اور ستیا رتھ پرستی کی تپا اور کو منہدم کر دیا ہے جس کے سبب آفتاب پر مقدس

پرتھ پرستی اصل میں شیشی جہاں تاب ہو رہا ہے۔ یہ انہیں مبارک تصنیفات کا نتیجہ ہے۔ وید سنسکرت زبان اور ویدک تعلیم سے ہمارا گی بھاشیہ کاروں کی لبت

لوگوں کو بتی غفرت ہو گئی تھی۔ ہمارے بیان کرنے کے سوائے ایک دھرم بھلا اور اس کے مایوں سے بھی مخفی نہیں کسی نے سچ کہا ہے +

ہے ستیا رتھ پرکاش تمام مرنک مطالب وید زبان ہوتی ہے جس طرح ترجمان دل اعتراض۔ چلے ستیا رتھ پرکاش میں معقول کے معنی مردوں کے مرنک

کی تپا ہے۔ اور دوسرے ستیا رتھ پرکاش میں مردوں کے

سو ہنگ جاپ نہیں وچ دبا
ہوا کھ کا ارتھ ہے اور
دو یا بن کب ہو وے گیان
ویدانت شاستر حرکت ویاں
صاف لکھا ہے بڑھو وچار
بھوگوں پرمت ڈول اگیانی
دیہہ گردھے پان بھو کرے
ہل سے دھو وے بدو بہانیت
وشے کامنائس ون کرے
جیسا اس کے ہوا دھین
من کا منا بھوگ میں چھپے
بھکت بھا وترے سنار

دو

پار برہم کتا میں بھول کھوں جان
برہم مثال سمندر کے جیو بھلی جان
بھوگ لکھے جو کرشن کے گوپی گنگا
کر کے انت سچتی کدیا صاف پکار
نہیں لکھیہ نہیکہیات سچ
ہن ویدا اور وید کے کھو نہ ہوئے گیان

سناچ کو انچ نہیں

بنام اکرنا مشی جی جسا وید
رساندنا امیدیاں را با مید

بھومکا

دھرم بھادوں کے عموماً اوپریشک اپنے دیا کھیا نول میں جب ان سے اور
کچھ بن نہیں آتا۔ تو سری سراجی جی ہمارا جی کو ہی کوس کر دل کو ٹھنڈا کر لیا کرتے
ہیں۔ گراؤں کے حار یا ج مشہور اور بدیشک علمت دکھائے کو متیار ٹھنڈ پر کاش کی
غذائیاں بھی نکالا کرتے ہیں جران پڑھوں کے مقابلہ میں ذرا وقت کے قابل سمجھو
جاتے ہیں۔ ہم نے فیروز پور۔ لاہور۔ امرتسر۔ لودھیانہ۔ پشاور۔ وزیر آباد۔ گجرات
ماد لپندی۔ مٹان۔ ناہن۔ سہارن پور۔ بنارس۔ وہر دوار کے مقامات میں
ان کے دیا کھیا نول کو سنا اور ان کے مہوار رسالے اور زمین چارچھوٹے ٹریکٹ
بھی مطالعہ کئے۔ سب میں مجموعی طور پر وہی اعتراض اور دلائل دیکھے۔ ان نول
ہمارے پاس ایک مہربان نے رسالہ سری سوامی دیا تندر سوئی کی دھان میں سال
کیا جن میں ایک صاحب شیو تران پر شاد کا ایسٹھ سکینہ نے تصنیف کیا ہے +
انہوں نے ان سب اعتراضوں کو کیا کر کے سڑھ صفحے کی چھوٹی نقیض میں
یہ رسالہ لکھا ہے۔ ہم اعتراضوں کو دیکھ کر خوش ہوتے ہیں۔ اور ایڑھوٹا ہے۔
کہ اگر سٹ کی تحقیقات سے اعتراضات سکھ جادیں تو پھر ماروش دل نا شاد ہم
ہر وقت حق کے مخالفوں کو جواب دینے پر تیار اور کسی طرح اعتراض کے قبول کرنے

ان کی سیوا کا بیٹے جان ہمیں تلاش
اگیا پالن باپ کی بن کر کے پچھان
مالی باپ کے سرن پر ہو گئے میں زبان
مکرے بچہ فقیر سے کیا پرشار رتھ سے
پرشار رتھ کا مول ہے اور بڑا بے گیان
مور کے جو سنیاں لے آئے وہ بے نیچار
مور کے جو سنیاں لے دیکھی سندھار
مور کے جو سنیاں لے چس چس ہنگام
بانو کھ گندگی کھائے ہے کتہ و سولان
دین دن کے بیچ میں سمجھو ہوئے فقیر
ساری پختوی جلت اجس پر کتہ گران
سب جگ جیکر جی ہوئے جیے فتور اور ج
تال تم سمجھو سوچ کر کھو نہ ہوئے نہا
گرم ہن انرم کیو قف میں من چوچھان
جو کچھ پاپ بھوگ کا اس سے پچھے نہو
تیجا بن پرست چوچھ ہے پست
بن ستری جگ ہوئے کہاں تیا کھو گان
ست حکم جوید کاہہ نہیں تیا گن ہار
پانی کارن جکت میں بنے سام اور ڈ
برہم بیاپک سرب میں جیوا دیوان
پوری دوارے پر کھتا ہے بیات محال
بنال سہائے جو کے چہ نہ زبان ان
بہے نہ سندھ بڑھو نہ کرے نہ کوئی تہیہ
ویریل جیوڈ را یبرا ورا بچہ ہے جان
من سے بے مکھ ہے بدھ سے جیوچھن
سرب بیانی برہم ہے مت جت آندھا
آشرٹ سب میں جو کے پر بھو نیار لیکھ
اس میں جیوا اور این کا برن کیا کمان
حالت پوری جیوٹی چھپے ہوئی انہار
اتھو وید برہم جیو کا کمال ہے اپن
پوچھ کسی دودان سے کوان ہر مکی تاک
ایکتا جیوڈ برہم کی نہیں ان میں کر خور
ان سے داس گلاب جی کھو نہ ہن سنار
چرا پابھرت ہے نہیں گیان اگیان

چوپائی

کرہم اپا سنا تیرا گیان
ان چادوں کا کامل حال
کرہم تپا سنا پونگی جان
ستیں گر تھہ سپر کھ ہے وید
ان سے ملکر ہے وگیان
ویدوں میں ہے پڑ پڑ بھال
پورا گیان ہے کل وگیان
گیان ویدیں پاویں کھیت

انت کال پتھر سخی بھو دو۔ بے اس گیان ۱۹۰ پاس کی پوجا کر کے کرانے آتما گھاٹ میت
کھول سخی نہیں سو برانی دوزخ جاٹ۔ ایک مہا متا کا واک (۲۰) پتھر
کو نو بھوک لکھائے وہ کیا بھو جن کھاوے کرے۔ اندھے آگے دیکھ بالے برتھا
نیل جلاوے کرے

اسے پرانتا پرکاش سرود۔ اپنی پر دیا تاسے اسکے پڑھنے پڑھنا نیا لونا کوست
مارگ وید کی طرف چلنے کا گیان عطا کر۔ جس سے یہ اودیا کا جال آریہ ورت سے جلد
دور ہووے۔ اوم شانتی شانتی۔ مورتی پرکاش سماپت ہو ا۔

عطر روحانی بھو اب گلاب چمن

دوہا

چنے پھول چمکے اُن پر من مت بھول سر پر کھڑی خزان ہے ہو گا بہت ملول
آؤدھ اور امانت سے جو نیا را ہے ایک سدن در تھ کر پریم سے اسکی پڑ و ٹیک
رنگین شمع پار پر ہم بھونے ہوئے آثار سر شکی اور گیان سے دھواں ادا
نستری کے رختہ میں وید کئے پرکاش رشی چار کے ہر سے میں جیسے آؤدھ سوا

کبت

دیاند اور آنتہ لکے بنے سوامی دیاند سورج اور چاند کی مثل مشور میں
وہی ان اور گیان کیلئے حمان میں شانے کئے پوپ جیہٹ کے مزدور میں
وہی سے ہیں جو تو بنیدانت وائے بوجا کوں اپنے گیان سے غور ہیں
پول ان کا پھول پھال جال کو حلاوت واصل کی آثار کھال کئے چکنا چپ ہیں

خلاصہ از پوتھی گلاب چمن مصنفہ گلاب اس مونسفہ

پوتھی ایک گلاب چمن بھاتا اندر جان گلاب اس کی کرت ہے خاص پنجاب زبان
جس سے بہت دیدا اتنی چھنے اندر بھوک پاپ بن نہیں ماننے کرتے لوگ ابوک
چھ پر نہیں پتی ہے اس پوتھی میں جان شد کا دل سے دور کر بھوک کرے انسان
اوسے لیکر انت تک دیکھی چمک گلاب آئی گندی باشا سن۔ ہو یا بے تاب
راہ میں لے مہاتما ان سے پوچھا حال بولے پوتھی گلاب چمن و نہیں جان کمال
اس کارن سے سوچ کر کہوں جواب بنائے تاس بھولے بلخ پر مت کوئی من بھرا
پہلے مانو مانو کہہ دیر کہتے اس گلاب یہ مکار ملین ہے تیج تمام خراب
دو حمان باب جو بھائی بند اور میت ان سے سوہ تیاگ کے کر دیکھیری ریت
تو چاہو ہے ستری آئے وہ کس کام مت کر محنت چا کر ی بھوک سدا آرام
کر دیکھ کی پارتا کہتے ہیں مہاراج کل لوگہ اور وید کی سمجھی تیاگو لاج
کرے دور اندر لیاں سے جھڑے گلاب ٹکے ہوئے بن سے دیکھے در باب
کر بھید بن دیکھو بھو بن میں کوئی جڑھی ودا کے جو ہے وہ ہے پتھر ہوئی
وید پور ان کو بھوکے کہتے کیا و چار ایک پر ماتم نت ہے اور نہ کو دستار
تاں پر کل کر تھ کا یہ ہے جی جان چو کہے ہوں ابنگ ہم اور دو جانان

سے یعنی پانی +

بھوگا اندر بھوکا کرم ہے جو سدا تر لبپ پاپ بن نہیں خیر کچھ بھوکے کھپ

چوپائی

بیر گیا ننگ برسم۔ اہنگ ہا سی ابنگ آتما بر ہم۔ تنوم اسی
چار ویدوں کے چار ہواک مول ہی ہے کھول بیباک
کرم کا نڈ ہے سارا وید کرم گیان میں ہوتا۔ بھید
اس کا دن سب دھندے چھو ہواک سے من کو جوڑ
سوہنگ جاپ پکا سے وید جیو بر ہم میں مولا نہ بھید
جو چن چاہے وہ کھاؤ ننگ پہلو جو چھ مانگے ابنگ
پھول سے ایشور ہو گیا جیو گیان ہوئے پھرا ایشور تحقیو
اور دو جا کوئی ایشور ناہیں جو کچھ سے سوہے من ماہیں
اور گیان برتھا سب جان گیان یہی سکے بھوک جہان

دوہا

پرث رتھ کو چھوڑ دے اودم پر مت ڈول
قرش ٹھنیا کی طرح تم ہر دم کر دکلول

عطر روحانی بھو اب گلاب چمن

دوہا

ہر سے لے من تک جتنے گیا ہی ہوئی چار وید منہ تھے نشے جانو سوتی
مانو کہہ دیر دور بھٹے بارم بار اس کا دل سے دیر سے کر ایتا انتشار
کرم پاپنا اور گیان تینوں ملکر جان ایک کھجی تپ ہوئی ہے پورن لے ڈان
کرم سے بیت آپا شرتی ہوتی صاف اور آپا سنا کرم بن جان گیان خلات
بن گیان کے پر ہم بھی ہر وایں دن رات بنا گیان آپا سنا کی بھی آدھی رات
اصل پر یو جن حان لے کے سورج وچا اس مثال پر غور کر تینوں بات تیار
بھوچن پاپنا کرم ہے آپا سنا کھانا جان تربتی ہونا گیان ہے اور بھی اب گیان
بستر پاپنا کرم ہے آپا سنا پوتست جان گرمی سردی شرم کو ڈھکنا جان گیان
وڈیا پھنا کرم ہے عمل آپا سنا جان گرمی سردی شرم کو ڈھکنا جان گیان
پیدا ہونا کرم ہے وڈیا آپا سنا جان بھرم تو ان گیان ہے نینوں تو پھکان
جن کو دیکھی گیان کی وہ سمجھے ہیں خوب پر آپا گیان ہے جس سے ترے جان
دیر کو چھوڑیں جھگڑیں بیشک کرم تیاگ بن لے ان تین کے کب پائے محبوب
جو جاتے ہے جھوک کو پیدا ہوا بشر ہم سے مت کھو گیان جب اندر و تیں اک
نہیں کچھ جلوہ گمان کا اس کے من پرکاش دہ آگیا بی سور ہے یا سواں یا خر
کرم آپا سنا ان سے جو ہے مانو کہہ ہین دھ چکا وڈا اندھ ہے یا تو بن پاس
سندھیا کر نام ہے آپا سنا پرانا نام اُس کو دیکھائے وشت حمان طیس
سیوانی اور پاپ کی نیت کرم بچھان ارتھ بہت جو دھیان ہے ہے گیان مذم
شر و حاشی شکل کر زیت کر دت لائے بھروید میں حکم ہے دیوتا ان کو مان
جنم میں پاپ جو ٹھل کریں دن رات ہی ترین شراوہ ہے سو اند بھو جن کھائے
دھڑا کھائے ان کھن بھوکس کرک آیات دھڑا کھائے ان کھن بھوکس کرک آیات

نمبر ۹۔ کین اپ نشد ۵۔ + यत्पाणे न न प्राप्ति येन
प्राणः प्रणी यते । तदेव ब्रह्म त्वं विने ह्यदिदीक्षु
पासते ५॥ केन उ ॥

ترجمہ۔ جو پرانوں سے چاہا نہ ملے اور جس سے پران گن کو ریاست
ہوتے ہیں۔ اس کو تو برہم جان۔ اور اسی کی آپا سنا کر جو اس سے بہن نہ دیا
ہے۔ اس کی آپا ست کر ۵۔

نمبر ۱۰۔ کین اپ نشد ۵۔ + नित्या नित्यानां चेतनः
अतनामेको बहूनां यो विदधाति कामाना तमात्मस्थो
येऽनुपश्यन्ति धीरा स्तेषां शान्तिः शान्तौ ते तरेषाम् ॥

ترجمہ۔ پرمانانت تا اور چیتنا اور ایک میں سب کے لانا ہی ہے۔ اور سب کو
چیتنا بھلا ایک اور سب کو کسا کھنٹی اور انتہائی ہے۔ جو ایسے پرانا گن کو گنا
گناں کے بھرتوں سے اچھی طرح جانتے ہیں۔ وہ ہی شانتی پاتے ہیں اور کسی طرح سے
شانتی نہیں مل سکتی۔ پس گیان اور پرہم آئندہ کے طالب کو ایسے سچا اندر سروب پرمانتا
کی عبادت کرنی چاہئے۔ کہ کسی جز پر تھک کر جکا سوائے اکیان کے اور کوئی نتیجہ
نہیں ملتا ہے ۵۔

نمبر ۱۱۔ توتیا شو تراپ نشد ۳۔ + अपाणि पावेजव
नो प्रह्विता पश्यत्यव हाः स शृणोत्यकणं सर्वानि वे
द्यं च तस्यास्ति वेत्ता तमां हुर ये पुरुषे महात्म ॥ १ ॥

ترجمہ۔ پریشور نرا کار ہے۔ لیکن اس میں شکستیاں سب ہیں۔ مانہ اس کے
نہیں لیکن ہاتھ کی شکستیاں ایسی ہے۔ کہ سب چرا کر کر کے تمام رکھا ہے۔ باؤ نہیں
لیکن سب سے زیادہ دیک والا ہے۔ آنکھ نہیں لیکن چرا کر کو نیجا دت سب کال میں کچھ
ہا ہے۔ کان نہیں چرا کر کی بات سنتا ہے۔ من پر ہی چت اسکا ر تو نہیں لیکن
من نیچے اور سمن سمت ہے۔ اور اپنے سروب کا آب ہی جانے والا ہے۔ وہ سب
کچھ جانتا ہے۔ لیکن کوئی یہ نہیں جان سکتا کہ وہ کسا بڑے اس طرح کا ہے یا کتنی ساگر
کھتا ہے۔ اس پریشور کو گیانی اور شاستر سرب اکرشٹ نورن اور نائن کنو ہیٹ
سکر کی اور پتکوں کے سرائ ۱۱۔

نمبر ۱۲۔ کرشن گیتا ادھیا ۱۱۔ + अवजानेतिमोमह
नन्तोममाव्ययेमुत्तुतमम् ॥

ترجمہ۔ مورتی سے بہت جو پریشور ہے۔ اس کو غریبی یعنی مودک لوگ
مورتی والا ماننے ہیں اور پرہم بھلا یعنی مطلب اصلی کو نہیں جانتے کہ وہ سب
ام اور کنی وغیرہ سے بہت ہے ۱۱۔

نمبر ۱۳۔ کرشن گیتا ادھیا ۹۔ + अथजानेतिमोमह
मानुषानतमाश्रितम् ॥

ترجمہ۔ مودک لوگ منیشور کی دیہ دھارن کرنے والا۔ اور چید اپو پتیکو
کو جانتے ہیں۔ کہ وہ سب کا منیشور یعنی مالک ہے۔ اور سب بیا یک ہونے سے
ایک جگہ مورتی مان نہیں ہو سکتا ۹۔

نمبر ۱۴۔ بھاگوت میں ۱۰۔ + यस्यात्स बुद्धिः करणोपेतिथ्या
न के स्वधी कलना दिषु भौम्य इत्यथा ॥ यस्ती चे बु
द्धिः सल्लि लेन कर्हि चित्त जने धूमि तु वृत्त ब रोरत् ॥
ترجمہ۔ جو دھانور چیز اسٹیا، ارضی میں ہم جی کرتے ہیں۔ اور مذہبی۔ مانہ

یہاں مکان دعو میں تیر تھ بھی اور تری تیر میں سمنابھی کہتے ہیں پاشان
جیوان مطلق کے گروہ سے گدھے یا بیل ہیں ۵۔

نمبر ۱۵۔ مہا بھارت میں ذکر ہے + मृत्तिला धातु रा वादि
मूर्ता वा धारवु दयः ॥ स्ति रयंति तय सा मूला परे शा
स्ति नयो तिते ॥

ترجمہ۔ جو چیز پرمانتا کا سرب بیا یک یا وکاری کی دھات۔ پتھر۔
لوا۔ پتیل۔ جاندی۔ سونا وغیرہ کسی قسم کی مورتی نہ لے نہیں۔ دے اکیانی
اور پانی ہیں ۵۔

نمبر ۱۶۔ ایک مہاتما کا واک ہے۔ तीर्थेषु प आहिंसाषु
काष्टपाषाणामा रामये प्रतिमादौ मनोये वा ते नराः
मृत्तचेत्तसा ॥

ترجمہ۔ تیرتھوں اور پتھوں کیوں میں کاٹش پاشان اور نرنگ کی پتھروں
یعنی تصویروں میں جب کامن ہے وہ آدمی مودک جیت ولے من ۵۔

مورتی جو کہ درہ میں بابا نامک ۱۔ محلہ ایک۔ بابا نامک صاحب۔ گھمیں شکار
اور دیگر گورو صاحبان کی رائے۔ نظر آوے۔ گھمیں پاپی لنگا وے۔ بھرے
نقل اگر گنہ صاحب۔ بھولا ساکت بھرتا سیر زردے کھ کھ کھ مڑا۔ نہ

پاٹھو بے نہ کچھ دیو۔ بھوکٹ کرم نیچل ہے سیو۔ (۲) بابا نامک صاحب پاپن پتر
کھائے۔ بھائی کیا مانگیں کیا دیں۔ نام و مہوئے آدمی دسریگ جیوں کرم کریں (۳)
بابا نامک صاحب پاٹھو بے بوجے گدھے گوار۔ جو آپ ڈبے تم کہاں ماراں (۴)

نانک صاحب۔ ایک سرونکا جو بل نقل رہیا سائے۔ وہ جا کا ہے سمریے جو جتے
مڑا لے (۵) ایٹنا۔ جے نہ مرے آوے نہ بائے نانک کا پر بھور رہیا سائے۔
(۶) محلہ پنجم روب نہ دیکھ رنگ تیرے گن تے پرہم بہن تے ہو جاوے نانکا۔

جس جو دے سو پر سن (۷) ایٹنا سنگلی تھو ڈا کر رکھی اٹھ تھو گوبند جی سہی۔ بھرم
بھوئے ترکرت کیرائن جنم مرن رہت نارائن (۸) محلہ پنجم سنگلی اپارہ دیہ نورن
سو کھ جے جو کھ ٹھاکر جے (۹) محلہ دہم مویا۔ کا ہونے یا بہن بوج وڈر

سر کا ہونے سنگ گھٹ لنگا بھو۔ کا ہو کھو پراچی دشائیں۔ کا جو کچھ کر سیں لڑائی
کیوں ان کو پوجت ہے۔ اور کیوں پاشان کو پوجن دھائی کر در کر بیا اور جید جگ
سار اسری بھگوان بھیدر پائیور (۱۰) تا بہن پچھا ت نہ مہاں پیش جا کو پرتاب

پتیلوں پر مائیں۔ پوجتیں۔ پریشور کو جی کے ریرے پر یوگ برائیں۔ یاپ کر و۔
پرمارتھ کر چہر پائیں تے اتی یاپ تیاہیں۔ پائی پڑھ پریشور کی جٹ پاپن ہیں
پریشور نہیں (۱۱) سو بیا پاپن پریشور کیا یو جے سب سنسار تس بھرے جو

رہے سو ڈوبے کالی دھار (۱۲) کبیر صاحب جو پاٹھو کو کہتے ہیں دیو تنکی
نپچل جاوے سیو۔ جو پاٹھو کی پائن پائیں۔ تنکی کھال اجائیں اجائیں (۱۳)
بھات بہت ار لا پچی کر گرا کا سار۔ بھو گن مار بھو گیا اس مورت کے کھ چا۔

(۱۴) پاشان گھٹ کے مورت کینی دتے جھانی پائے۔ جاوہ مورت مپاچی ہے
تا گھٹن لائے دکھائی۔ اور پتکوں سے ۱۵۔ کبیر صاحب پتھو پوجے جے
تو ہم تو ہیں پہاڑ۔ اس پتھر سے بنی بھلی جو پیں کھائے سنار (۱۶) پاٹھو جے

مول کے تن تھ تیر تھ نہائے دیکھے دیکھے نہائے دیکھے دیکھے نہائے دیکھے
داو و صاحب۔ داو و دنیا داوری مڑ بیاں یو ہیں ادت۔ آپ مہے جگ
جھا ڈگئے ان سے مانگے پوت (۱۷) پتھر پیرے دھو جیکے پتھر پوجے پران۔

अशब्दं म स्पर्शं रूपं व्ययम् । तथा र ये नि त्व म
गन्ध व श्र य त ॥ अ ना द्य न त्त म ह तः परं श्रु वं नि चा र्य
त त्वं त्व म र वा त प्र मु च्ये ते

ترجمہ۔ پرماں۔ شبد۔ سپرش۔ روپ۔ رس گندہ (جو کان چوم کر آنگھ
وزبان وناک کے وشہ میں) اُن سے پرے ہے۔ یعنی وہ نہ شبد اور نہ روپ۔
اور نہ سپرش۔ اور نہ گندہ اور نہ رساں اسکت ہے۔ وہ نت اور نا دی ہے نا دی
اور انت ہے۔ جیسا تاسے سریش اور اٹل ہے۔ اس کی ارباد ہنا کر کشیدہ مرتے
منہ سے چھوٹتا ہے۔ یعنی موش کو پراپت ہوتا ہے +

न तस्य कार्यं करणं च ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
विद्यते न तत् समभ्य ॥ म्यथ क च दृश्यते । परा
स्य शक्ति विविधैव श्रूयते स्वभा वि की ज्ञान बल कि या च ॥

ترجمہ۔ اس پرما کا شہر ہے اور اندر یہ ہیں نہ اس کے برابر نہ اس
ٹرا کوئی دکھائی دیتا ہے اس کی شکلی سے بڑی ہے اور نا پرکار یعنی بہت قسم کی
شئی جاتی ہے۔ اس کے گیان اور بل اور کر یا بھاوک ہے +

न तस्य कश्चि ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
त यति रस्ति लो के न चे दि ता नैव च तस्य लि ङ्ग म् ।

ترجمہ۔ اس پرما کا شہر ہے اور اندر یہ ہیں نہ اس کے برابر نہ اس
ٹرا کوئی دکھائی دیتا ہے اس کی شکلی سے بڑی ہے اور نا پرکار یعنی بہت قسم کی
شئی جاتی ہے۔ اس کے گیان اور بل اور کر یا بھاوک ہے +

यदा चान भूदिते येन वा ग ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
भू च ते । त दे व ब्र ह्म त्वं वि द्धि ने दे यदि दं मु पा
स ते ॥ के न उ ॥

ترجمہ۔ جو بانی کا سامن نہیں ہے یعنی اوٹیا کیٹ بائوں سے پرست نہیں
ہر سکتا جو سب کی بائوں کو جانتا ہے اسے مشورہ اسی کو پر مشورہ جانا اور گزیریں +

यन्म न सा न मनु ते येना हु ने ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
मतम् । त दे व ब्र ह्म त्वं वि द्धि ने दे यदि दं मु पा स ते ॥
के न उ ॥

ترجمہ۔ جو من ہے اچھا کہ کے من میں نہیں آتا۔ اور جو من کو جانتا ہے اسی
پرہم کو توجان اور اس کی آپاسنا کر +

य च क्षु षा न पश्य ति येन च क्षु षि पश्य ति । त दे व
ब्र ह्म त्वं वि द्धि ने दे यदि दं मु पा स ते ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
ترجمہ۔ جو آنگھ سے نہیں دیکھ پڑتا۔ اور جس سے آنگھیں دیکھتی ہیں۔
اسی کو تو پرہم جان۔ اور اسی کی آپاسنا کر بھی اس سے بن جو سورہ جلی آگ
آدی پارتھ ہیں۔ اُن کی آپاسنا کر +

य च्छे त्ते ण न शृ णो ति येन ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
अ श्रु त म् । त दे व ब्र ह्म त्वं वि द्धि ने दे यदि
दं मु पा स ते ॥ के न उ ॥

ترجمہ۔ جو شروں یعنی کان سے نہیں سنا جاتا۔ اور جس سے شروں سنا
اسی کو تو پرہم جان اور اسی کی آپاسنا کر +

ترجمہ۔ سب دکھوں سے الگ۔ اور سب پاپوں سے نبارا ہے۔ وہی سب کی
آپاسنا کر گئے ہیں۔ دوسرا کوئی نہیں +

अथ न्त मः प्रविश न्ति ये ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
स- न्म ति मू पा स ते ॥ त तो भू यः हु व ते न मो यः उ स
म्भू त्वा थ र ताः ॥ य ० अ- ४० म- ४ ॥

ترجمہ۔ جو اپنے حق ارتھات انوین نا دی پر کرتی کارن کی پرہم کے سخاں ہیں
آپاسنا کرتے ہیں۔ وہی اندھکا یعنی الیان اور دیکھ سا کر میں ڈوبنے ہیں اور نہ جیوی
جو کارن سے اوپین ہوئی کارنہ روپ برحقوی آدمی بھوت پاکھان اور برکہ آدمی
ادویا ورنش آدمی کے شہر کی آپاسنا پرہم کے سخاں ہیں کرتے ہیں۔ وہ اس اندھکا
سے اندھکا اندھکا۔ یعنی تمام برکہ چرکاں۔ گھور۔ دکھ روپ۔ ترک میں گرے
ہر اکیش کو بھو گئے ہیں +

वेदा ह मे ते पुरु ष म- १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
ह त्त मा दि त्व व रं त म सः पर स्ता त्वा मे च वि दि
त्वा ति स त्व मे ति वा च्यः पं चा वि द्ते य ता य ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥

ترجمہ۔ اس منس میں عقہہ مل کیا گیا ہے۔ کہ کس پر اندھ کو جان کے نشہ
گیانی ہوتا ہے (وید فرماتا ہے) کہ پریشور کو کسی قضاوت جانتے ٹھیک ٹھیک گیانی
ہوتا ہے جسے ہر سب کا پرکاش کرنا ہے۔ اور اوڈیا نہ پرکاری جانی الیشوں
سے اور گیان آدمی ویشوں سے الگ ہے۔ وہی پریشور سب کا اٹھ دیتا ہے۔
اس کو جانے بنا کوئی عقیدہ کامل گیان ان نہیں ہوتا۔ اس پرما کو جان اور پراپت ہو کے
نشہ ہرمن آدمی کلہوں کے سمندر سے پار ہو کر پرانند یعنی موش کو پراپت ہوتا ہے
پرما کے سوا کسی کا کوئی راستہ نہیں +

य को दे व सर्व- १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
भू ते षु गू ढः सर्व व्या पी सर्व भू ता त्तर त्मा स वा ष्य त्ता
स र्वो थ वा सः सा हा हौ चे ता के व लो नि रा श्च ॥

ترجمہ۔ الیش۔ ایک ہے۔ اور سب کا پرکاش کرنا۔ چین سر و پراپت +
جگت کے بھوت پراپتوں میں بیایک ہو رہا ہے۔ اور انتریا می ہے۔ اور گروں کا ادھی
چی یعنی سواچی ہے۔ اور سب کا اودھار بھوت ہے۔ سب کا ساکھی ہائیادینے والا لیکن
خود کسی کی سہا تیا لینے سے طرح ہوتا ہے۔ سب کا سہا یک اور جگت کے گروں سے
رہت ہے۔ یعنی کھی ساکار نہیں جو سکتا +

लै श क मं वि पा का श यै- १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
२ सृ ष्टः पुरु ष वि शो ष ई श्व रः ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
ترجمہ۔ اس کا ارہ یہ ہے کہ اوڈیا آدمی کلیدل یعنی جالت وغیرہ الیشوں
سے پاک اور کشل اور کشل یعنی شکھ ڈکھ اور نصب اور ہٹ دھری۔ طر فاری
دعیرہ نا اٹھنے سے بڑی بھل (ایک گروں کی دشمن سے بہت وہ سب جو کوں
سے اٹھ اور بیایک الیشور ہے +

सत्यं ज्ञानं ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
मनं तम् ब्र ह्म यो वे द नि ह्ति तं गू हा या स ।

ترجمہ۔ پرہم سب روپ گیان سوروپ اور انت سوروپ ہے۔ جو وہ
پراپتی پرگ ہے +

अथ न्त मः प्रविश न्ति ये ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
स- न्म ति मू पा स ते ॥ त तो भू यः हु व ते न मो यः उ स
म्भू त्वा थ र ताः ॥ य ० अ- ४० म- ४ ॥

ترجمہ۔ جو اپنے حق ارتھات انوین نا دی پر کرتی کارن کی پرہم کے سخاں ہیں
آپاسنا کرتے ہیں۔ وہی اندھکا یعنی الیان اور دیکھ سا کر میں ڈوبنے ہیں اور نہ جیوی
جو کارن سے اوپین ہوئی کارنہ روپ برحقوی آدمی بھوت پاکھان اور برکہ آدمی
ادویا ورنش آدمی کے شہر کی آپاسنا پرہم کے سخاں ہیں کرتے ہیں۔ وہ اس اندھکا
سے اندھکا اندھکا۔ یعنی تمام برکہ چرکاں۔ گھور۔ دکھ روپ۔ ترک میں گرے
ہر اکیش کو بھو گئے ہیں +

वेदा ह मे ते पुरु ष म- १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
ह त्त मा दि त्व व रं त म सः पर स्ता त्वा मे च वि दि
त्वा ति स त्व मे ति वा च्यः पं चा वि द्ते य ता य ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥

ترجمہ۔ اس منس میں عقہہ مل کیا گیا ہے۔ کہ کس پر اندھ کو جان کے نشہ
گیانی ہوتا ہے (وید فرماتا ہے) کہ پریشور کو کسی قضاوت جانتے ٹھیک ٹھیک گیانی
ہوتا ہے جسے ہر سب کا پرکاش کرنا ہے۔ اور اوڈیا نہ پرکاری جانی الیشوں
سے اور گیان آدمی ویشوں سے الگ ہے۔ وہی پریشور سب کا اٹھ دیتا ہے۔
اس کو جانے بنا کوئی عقیدہ کامل گیان ان نہیں ہوتا۔ اس پرما کو جان اور پراپت ہو کے
نشہ ہرمن آدمی کلہوں کے سمندر سے پار ہو کر پرانند یعنی موش کو پراپت ہوتا ہے
پرما کے سوا کسی کا کوئی راستہ نہیں +

अथ न्त मः प्रविश न्ति ये ॥ १ ॥ २ ॥ ३ ॥ ४ ॥ ५ ॥ ६ ॥ ७ ॥ ८ ॥ ९ ॥
स- न्म ति मू पा स ते ॥ त तो भू यः हु व ते न मो यः उ स
म्भू त्वा थ र ताः ॥ य ० अ- ४० म- ४ ॥

مورتنی پرکاش

سب سے پہلے پرماتما نارکار کی ستی سزا دار ہے جسے مورتنی کی نشانی اور جو کو گلیں ہوتا ہے۔ ست گلیاں سے نہت جیوا ایک کے کار کے اندر ہمارے بھنسا بیوا نجات یا موش سے وہ موت تاتا ہے۔ پس اس ستسار ساگر سے پار ہونے کے واسطے سچا مضبوط مقبول جہاز دریا کا گلیاں ہے۔ اور اس کے بغیر نجات کا وہم بھڑانا و شوا اس ڈھیر یا بھول گلیاں ہے۔ نادان جو وہ انسان جھکو راستی کی ضرورت نہیں اور اٹھتا ہوا تھوڑا تھوڑا گلیاں کی تھوڑی اور مورتنی پوجا جس وقت گھر دکھائی دیتی ہے اسکی حقیقت مصلحت کی اس رسالہ میں تلاش ہے اور بڑی بڑی مستند پرانک کتابوں سے اسکی ثابت شدہ باتوں اور پیرافن کا پرکاش ہے۔ مجھے اس سے کسی کا دل دکھانا مقصود نہیں اور یکیش یا یکا پونا مطلب ہے۔ پس جو دھرم تاسی کی کا طالب ہے وہی کو چھوڑ کر مطالعہ کر لگا۔ وہ دھرم کی زندگی پر مراد سے بھریگا۔ اسے پرماتما دیو کا پرکاش کر اور اودیو کا کاش +

دلائل عقلی (۱) جس طرح دریا بونے میں بند نہیں ہو سکتا۔ اور اگر بند ہو تو دریا میں اس طرح کوئی سرب بیا پاک ایک جگہ رک نہیں سکتا۔ اور مورتنی پوجا ہونے سے سرب بیا پاک نہیں رہتا +

(۲) ہر ایک جسم یا شریکے واسطے ضروری ہے۔ کہ طول و عرض اسے رکھنا ہو۔ اس کے واسطے مکان اور زمان کی بھی ضرورت ہے۔ پس کوئی جسم انادی اور ناش رہت نہیں ہے۔ اور پرماتما چونکہ انادی اور ناش رہت مکان و دیش کا لستہ سے مجبور ہے۔ وہ اس واسطے شریک و معاری نہیں ہو سکتا +

(۳) موت یا تصویر بغیر عکس یا سایہ یا شریکے نہیں ہو سکتی ہے اور جیو جنہیں انکس عکس نہیں ہے۔ وہ سایہ و عکس محال ہے پس نرا کار پر تاناکا موتی کبھی نہیں نکلتی + (۴) سری کرشن۔ راجنند۔ ہنومان۔ بھیرو۔ دیوی۔ شیو جی۔ گیش۔ برہما۔ وشن۔ ورگا۔ جن ناک۔ سدھی نرائن۔ کال وغیرہ۔ ہر کوئی تمام مندروں میں مورتنی دکھائی دیتی ہیں۔ مگر پرماتما یا برہم کی مورتنی کسی مند میں نہیں ہے جس سے خود ہی ظاہر ہے۔ کہ ایشور کی کوئی مورتنی نہیں +

(۵) ہر گان منجہ بالا نمبر کو ہر ایک بڑی ہی مان جانتا ہے کہ کسی ایک تصدیق جو تھے۔ اور ایک وقت پیدا ہوئے اور اب نہیں ہیں شریک چھوڑ گئے۔ ان کی عمدہ نصیحتیں البتہ کارآمد ہیں۔ اور فائدہ مند ہو سکتی ہیں۔ مگر ان کی مرضی تصویر کی پرستش سے گلیاں کا پرستہ ہونا عقل سلیم تسلیم نہیں کرتی ہے +

(۶) آجک کسی جیونے پرماتما یا برہم کو جسم ظاہری سے یا اور حواس متعلقہ سے نہیں دیکھا ہے پس اس کی تصویر جانی الکیان کی نشانی ہے +

(۷) جو چیز جانی یعنی شہید وال ہے۔ وہ ہمیشہ متغیر و تبدیل ہوتی رہتی ہے۔ ایک حالت میں نہیں رہ سکتی۔ پرمیشور چونکہ ہمیشہ ایک رس اور پل ہے۔ اس واسطے اس کی مورتنی نہیں +

(۸) جسم یا شریک کی خاصیت ہے کہ روگ بیماری۔ خوف۔ گھٹنا۔ بڑھنا۔ ملنا۔ خشک ہونا۔ گنا ملنا سے ایک ایک میں مبتلا رہتا ہے اور سکرک کی اصطلاح میں شریک کو چھن بھنک کر لایا جاتا ہے شری پرماتما چونکہ ان عوارض سے شدہ ہے پس وہ جانی نہیں ہے۔ اور نہ ہو سکتا ہے +

(۹) اکثر ہمارے مورتنی پوجک بھائی یہ سہیہ کرتے ہیں۔ کہ مورتنی پوجا پرماتما

کے دہیان و گلیاں کی بہتر مشیسی ہے۔ ہم وقت قابل کرنے لیاں کے چھوڑ دینے مگر یہ عذر ان کا بھی مقبول نہیں ہے کیونکہ اول تو آجک بھی نہیں سنا گیا۔ کہ کسی مورتنی پوجک نے انت کال مکہ مورتنی کو چھوڑا ہو۔ بلکہ سینکڑوں مرتے وقت بھی گھگھے میں لٹکا کر مرتے ہیں +

دوم۔ شیسی سے مراد منزل مقصود تک پہنچنا یعنی گلیاں کا قابل کرنا ہے۔ اب دیکھنا چاہئے۔ کہ گلیاں کے پراپت ہونے کے واسطے کوئی شیسی بہتر ہے آیا وہی کی تعلیم سے گلیاں ہو سکتا ہے یا مورتنی پوجا سے چونکہ اس میں سب شیسی ہوں کا اتفاق ہے۔ کہ گلیاں کے حصول کی دویا ہی شیسی ہو سکتی ہے۔ نہ کہ مورتنی پوجا۔ پس مورتنی پوجا کسی طرح جائز نہیں ہے +

(۱۰) بعضے بھائیوں کا یہ عذر ہے۔ کہ پچھل من بغیر مورتنی کے قائم نہیں رہ سکتا۔ اور ہم مورتنی کو آگے رکھ کر پرماتما سے نورنگاتے ہیں۔ اب میں دیکھنا چاہئے کہ یہ ان کا فرمانا کیاں تک مقبول ہے۔ یعنی خود مورتنی پوجا کے زمانہ میں سینکڑوں مرتہ دل کو آزما دیا۔ مگر کبھی اس کو بڑا قائم نہ پایا۔ جوں ہی کرشن جی کی تصویر پر پردہ بیاں جاتا تھا۔ فی الفور بجا گوت کا وہم گندہ یاد آتا تھا۔ اور آنکھ کان۔ ناک جسم وغیرہ پر خیال جانے سے من کی حالت بغیر اترتی۔ اور گر کر اور شیشا گ اور کبر بندر کے واقعات سوچ سوچ کر طبیعت کی ایک اور یاد دگر رہتی۔ نہ راجیہ کی تصویر سے چین تھا اور نہ مہادیو کی موت سے شناختی یا رستہ موتی تھی۔ چونکہ تجربیں آحاد زبانی باتوں سے عمدہ ہے پس پھر ہر طرح سے مجرب ہے۔ کہ مورتنی پوجا سے من کو شناختی دشوار بلکہ محال ہے اور بغیر و دیو کے اودیا کا جانا چھوٹے بلکہ خام خیال ہے۔ اور علاوہ برل من کا دیگ بہت بڑا ہے وہ کسی مورتنی مان مارنے سے ڈک نہیں سکتا۔ پس اس کا دیگ روکنے کے واسطے ایک مہاں سرب بیا پاک جوتی پرانا ہی ایسا ہے۔ جو ان کے دیگ کو متفرقات کی طرف جلتے سے روک دے۔ اس لئے پرماتما نارکار گلیاں سرب کا دہیان بہتر ہے۔ اور مورتنی پوجا سے من کا رکنا اسنبو ہے +

دیو تک بیان نمبر (۱) یجروید مقدس کا ادھیا ۳۲۔ متر ۳۔ **نعت** **सत्यं प्रति-मन्त्र-गा अस्ति यस्य नाम महेश-हिरण्यगर्भ इत्येव मामा-हिं हं सीदत्येषा यस्या वृजात इत्यथः॥**

ترجمہ۔ جو پریشور مانا کے سیوگ سے شکیجی اوپتن ہوتا۔ ہوتا ہے۔ اور نہ ہوگا۔ نہ شریو دارن کر کے بالک۔ جوان اور بدہ ہوتا ہے اس کی پرماتما یعنی ناپ کا سادہن پر پتی بیک عکس یا سدرش یا تصویر کسی پرکار کی نہیں ہے۔ کیونکہ وہ پرتی رہت۔ اختہ سمارت اور سب میں بیا پاک ہے۔ جو حج والے سوربہ آؤ کوں کی اپتی کا کارن ہے۔ اسی کی اپنا گنی یوگیہ ہے۔ اور کی نہیں +

نمبر (۲) یجروید ادھیا ۴۰۔ متر ۸۔ **सर्व्वे गच्छु क्रम का-यम ब्रह्म स्ना विर-शुद्धम पाय विद्धम्॥ कविर्म-नी श्री यरिभूः स्वय स्मृयां यात स्यातो धैव्यिद-आ-च्छव तीभ्यः समाभ्य॥ यु० अ० ४० मे ८**

ترجمہ۔ جو سب کے جانتے والا۔ سب کے من کا شاکشی سب کے اوپر برا جان اور انادی سربو ہے اور جو اپنی انادی پر جا کو انتر یا می روپے اور وید کے دوارا سب بیواروں کا اوپر دیش کیا کرتا ہے۔ سوسب میں بیا پاک انتہ پر اکرم والا۔ سب پرکار کے شریک سے رہت اور سب روگوں سے رہت ناٹری کے بیوگ

ہی اپنی ہر ہمتی سوتی میں گما سے کرانستی کو زانگہ سے جواب دینا ہے وہ بڑھاپا ہوتا
 بردہ ہونا ہوتا ہے۔ جیسے مہن کا پایا دیدی جتن سے۔ مرنیکہ گنی سال تک جنگ ہونا
 آخر افراسیہ کے کہنے سے چہ مان نے وہ ہستی رہ سستی کو دینی جس کو وہ مہاراجہ کوئی
 تھیں رستے گئے مگر وہ حالہ جو چکی تھی۔ بہرہ سستی کے گھر جا کر بیٹھا یہاں ہونا جس کا نام
 برہوہو مارا گیا گیا جتنہ اس کے گھر کو کیا گیا میرے پاس بہرہ سستی کے دینے سے
 ادا کیا جس پر جنگ کی نوبت ہوئی۔ آخر افراسیہ ہر ہمتی سے دینی تیار سے بوجھا کہ یہ
 کس کا قتل ہے اس نے جواب دیا کہ جب۔ ماں کا۔ بہرہ ہونے بدہ کو چدرماں کے خواہ کیا
 پھر اسی بھاگت میں لکھا ہے کہ ایک دفعہ دیوتوں کو دشمنوں سے لڑائی کرتے ہوئے وہ
 سال کے منتفی ہوئے پرتھک کر ایک جگہ جا کر گمان کے سرے کے سرے کے نیچے رکھا سو ہے
 دیوتوں نے مینے میں تھیں کی۔ جب وہاں۔ مینے نو تاش کرنے ہوئے اس نے بھل میں
 آئے اب سوئے کو گمانا مہر لال ہو دیوتوں کی طرح عقل و دھڑانے لگے کہ
 یہ قرار پایا کہ۔ رشتی یعنی بھو سے نا پر مینا کر کے اس سے یہ خدمت لی جاوے مینا
 ایسا ہی ہوا مگر اس نے انکار کیا۔ کہ مجھے اس پایہ جگانے سے کیا لا بہ ہوگا۔ دیوتوں
 نے مگر کہ مجھے گلیہ میں بھاگ دیا کر مینے جس پر راضی ہو کر اس نے اس کمان کی ہستی
 کو کمانا کر گئے ہی پراشور ہوا۔ اس کمان کی ضرب سے شو کا مر کیش کر سندن میں
 جا کر۔ سب دیوتا حیران ہوئے۔ پھر ہر ہمتی ہوئے کہ پھانسی کو نہ کیا چل اور پھانسی کو نہ کیا
 چنانچہ سب سے جلے خود مجھے بھل بھگتا پڑا۔ یعنی میرا سر خینے کاٹ ڈالا۔ اور خود
 مینا جو ہی ہو محمود ضرب سے ایسے ہی کاموں سے اس کا لنگ بھل سے کاٹا گیا اور اندر
 دینا لایا کے ساتھ لڑا کرتے سے سہرہ بھگت ہو کر مان سرور کے تالاب میں شرمسار
 رہے آخر سب نے دیوتی کی تعریف کی جس پر وہ راضی ہوئی۔ اور حکم دیا کہ گھوڑا کاسر
 کا کر لگا دو۔ چنانچہ لگایا گیا۔ جس پر اس روز سے دھبے گرہ لڑا ہوا ہے۔ بدن آدمی کا
 سر گھوڑے کا ہے۔ اس اور مینا شے کا بہت پن ہے جسے گا اس کی مکت ہر جاوگی
 پھر اس بھاگت میں لکھا ہے کہ راجا اور پڑھی چرچا ہر شکر میں سکار کے لئے کیا
 وہاں پڑائی استری کر گیا کی یا دیں اسے اشتلام ہوا اس نے لطفہ کو کسی رخت کے

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

پتہ میں بند کر کے دیکھو بارسل کے شاہین یا جہرہ شکاری پرند کے ذریعہ گھر کو روک
 کیا۔ یہ سندن میں بدالم ہوا ایک اور جہرہ مل گیا۔ جنگ شروع ہوئی۔ وہ جگہ درہے
 زمین کے اوپر تھی۔ وہ پارسل گھر پڑا۔ نیچے ایک اچھیر نام جو کسی رشتی کی بدعا سے بھلی
 بنی ہوئی تھی۔ دریا میں نہر ہی تھی۔ گرتے ہی اس نے منہ میں لے لیا وہ دمانہ چٹنی
 جب مینا وٹل منتفی ہوئی تو وہ ایک نشا رینی باہی گہرے گرفتار کر لی۔ سنگھ جیسے
 ایک لڑکا اور ایک لڑکی لکل آئی۔ وہ ہر دو کو راجہ ولسو کے پاس لے گیا۔ راجہ نے
 لڑکے لیا۔ اور لڑکی اسے واپس دیدی اس نے اسے یالا اور اس کا نام چھوڑ دیا
 یا مستوری۔ کالی کا لکاش گندھا ہوا اور بڑی ہونے دریا میں بہا بہا کے ساتھ
 کشیتیائی کر بنی تھی۔ ایک سٹون فضا پراشور مینے یہ کے جانے والے وہاں آئے۔ اور
 عبور دیا کارا راہ کیا۔ نالاج رولی لکھا رہا تھا۔ لڑکی کالی کو اجازت دی کہ تو لکشی میں
 لیو کر انہیں بار کر دے۔ چنانچہ ایسا ہی ہوا۔ جب دریا کے پچ پیچے۔ مٹی جیو بھی
 بد گمان ہوئے۔ غلبہ نہوت نے عبور کیا۔ اور اس کا دمانا ماننے ماننے سے پڑا
 کالی نے انکار کیا۔ اور مٹی کو بہت نصیحت کی۔ مگر اس نے نہ مانا۔ آخر اس نے اقرار
 کیا۔ کہ دریا کے پار سے کام کرینگے۔ جب کہنا رہا پوچھتے تب مٹی نے ماننے پکڑا اس نے
 پھر نصیحت کی مگر وہ نہ مانا تب کالی نے کہا کہ میرے گھس سے بھلی کی بڑی بد بوائی ہے
 رشتی نے دعا کی جس سے وہ جو جن گندھا ہو گئی۔ یعنی اس کے بدن سے ہم کو کس تک
 مشک کی بو آئے گی۔ اس نے کہا کہ میرا پ کس رہا ہو پوچھتا ہے روز روشن ہے رشتی نے
 دعا کر کے گیسر پیدا کر لی پر وہ ہو گیا۔ پھر اس نے کہا کہ آئیے کام چشیا کر کے چلے جاویں گے
 میرا پھر کیا حال ہوگا۔ مجھے بکا سے نابل ہوئے کے سبب سے کون قبول کرے گا۔
 میرا لڑا رہا کس طرح جا لگا۔ میرا پ کیا کیا گیا۔ لوگ کی کہیں گے۔ رشتی نے دعا کی۔ کہ بکا
 سے پھر بدستور ہو جاوے گا۔ کہ آخر لا مران سب شراٹھ کے پھر اس نے بکا لگا۔ کہ
 میرا لڑکا تیرے جیسا ہوا اور جو بصورتی روز افزوں اور خوشی ہو رہا ہے کہ ان سب کے
 بعد وہ بد فعلی ہوئی و صحبت کے بعد لڑکا ہوا۔ اسی جگہ پر جس کا نام بیاس یا کاشن
 دو پیاسن رکھا گیا۔ پراشور جی بھلے گئے۔ اور بیاس جی مت مانا سے اجازت لیا چکل
 کو چھ گئے اسی شیبو جی یا چھوڑی پراشور منتن یہ راجیکام عاشق ہوا اور اس بھتادی کی سی
 کے شک سے چتر لگا اور پراشور پیرج دورا چا پیدا ہوئے۔ اور جب یہ دونوں مل گئے تو ان کی
 پرنسپل بھوڑیں بیوہ رہ گئیں۔ اسی کا امبا امبا لگا۔ ان تینوں عورتوں کے ساتھ
 بیاس جی نے بیوگ کئے جن سے دہر تراشٹ اندھا۔ پانچواں اور بار پیدا ہوئے جو
 ہندوستان کے نامی گرامی راجہ ہوئے۔ جو کو رو پانڈو مشہور ہیں۔

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

تکلیفات آریه پستاف

ناما واقف مل جوتے ہیں۔ اور سب کثمت می گوٹ بڑھتے ہیں۔ جہاں لیکر کے زمانہ میں بجوگت
 منس واس مے گئے۔ یہی

संघत मौला सोअसीअसीनेगके
 तो॥ तावनशुकलापंचमीतुलसीतज्योद्वारी २-॥६॥

جہانگیر شہ ۱۶۸۶ء میں فوت ہوئے تھے اس سے ثابت ہوا کہ رامائن کو تصنیف پہلے ۱۶۸۴ء = ۱۰۹۵ھ = ۱۶۸۴ء سال ہوئے۔ ان شہیدوں سے مصنف ظاہر ہوا ہے کہ کل یوران نویں ہیں۔ صرف چاروں میں ہی ساتن ہیں۔

اوشم - ساتنی !! ساتنی !! ساتنی !!

دیوی بھاگوت پرکشنا

ہمارے ہندو چھائی پورا نکل کو بیڑی عورت کی نگاہ سے دیکھنے اور ان کی کھینچاؤں کو بوجھ
سے خاک کرتے ہیں علاوہ ہر اس بہت کچھ ترن جن و من جی ان سے اپنی کھینچنے سے بوجھ نہیں
کرتے لیکن گویا دیکھا جاتا ہے کہ وہ اصلیت کی طرف ذرا منوجہ نہیں جو کئے اس واسطے ہم
اپنا فرض سمجھتے ہیں کہ انہوں کی خدمت میں کچھ عرض کریں۔

ہندو من آکس کو خواہ مست | اک گویہ نالائخار دوسرا مست

در نہ خود عرض ہو کہ دینے والے آدمی طمع کے دام میں پھنسنے لگا کہ اندر حال نہیں ہے
 واضح ہو کہ سرہنہ - بلاق - اندر - برہمنی - چند رات - بدھ - شکر - نرنگان ہرم
 زمانہ ساقفیں بڑے نامی گاہی دو دان - راجہ ہاراجہ گورے جس ست - استنوں میں
 ان کی نہایت عزت کی گئی ہے - ویشی متی - ایسا خطا بول سے غلطی ہج ہیں - مگر
 الزام نہیں لگاتے جس بنا پر لکھا ہے کہ برہمنی چند دیوتا کے گرد لگے - برہمنی جی کی
 ستری ہاراجہ رماں کے کھ گئی اور فریقین ایک دوسرے کی محبت میں مبتلا ہو کر پتھر
 ناک کام جٹیا کرتے رہے برہمنی دوارہ مانگنے کے واسطے آئے مگر پندرہ رات مٹا
 کیا - برہمنی نے کہا کہ نویانی ہے - اس نے جواب دیا کہ تو کون - ہراتا ہے تو نے اپنے
 چھوٹے بھائی کی استری تو نہیں ڈالی ہوئی ہے - جیسا میں خوب ہوں - ہوں بیسی
 ہی تیری استری پر میرے لایق ہے تیرے جیسے تیرے اس کا کوئی منہ نہیں
 اس پر اس نے اندر سے شکایت کی - اندر نے وکیل بھیجا - چند رات نے چاہا دیا
 کہ اندر دلوں لوگوں کو تو سمجھاتے ہیں - مگر اپنے اعمالوں پر توجہ نہیں فرماتے - اہلناشن
 کو گتھ کے ساتھ انہوں نے کیوں نہ ناکیا تھا اور کیوں ہزاروں برس تک سہسہ جگ پر کر
 مان سہو کی جیل میں کنول پھول نال کے اندر ترسندگی پر توجہ نہ دیتے ہے جب یہ چاہا
 پہنچا نہ دھن - ہو کہ خود کشتی کر کے لڑے کہ آیا اسکی مدد کو برہمنی آئے اور وہ چند رات کے بعد
 پرشکر دیو جی آئے اور ہمارے بھی گئے اور جیدہ نال کو سمجھایا کہ خبر دار برہمنی کی استری نہ دینا - ہما
 نے چند رات کو سمجھایا کہ اس کی استری دیدے - پڑا یا یہ ہے چند رات نے جواب دیا کہ اسے خود

مرنے پر دیاں جی کا غمناک ہونا بھی لکھا ہے بدہنہ اس طرح ہو جھٹے بس گدگدایا انہوں نے کہا
نہیں ہی اور اس کے ساتھ پرکشت محل میں تھے جب پرکشت کے جن سے پہلے شی سکد ہو جی سکے تھے
تو انکا ۹۹ برس چھٹے چار گوت سنانا نامکمل ہوا اور یہ سچ ہے جیسا کہ دوسری لکھا گوت کے مترجم نے
لکھا کہ اصل چار گوت لپیرو نے خانی ہے اور جب چار گوت سکد ہو جی نے سنانی منہیں اور پرکشت
نے سنی نہیں جن سے دیاں دیو بہت پہلے گد رکھے ہیں۔ تو بہت ہی ادا کہ دیاں نے
ان کو نہیں بتانا +

شعبہ ہوش نمبر ہفتہ بم بم پوران کے اتر کھنڈ کے کھگوت کے ماتم کے اول اوہیامیں ۲۸
شلوک ۳۲ کے ۲۲ لکھا ہے۔ کہ ناروہی دیا کل اور ستھامیں منکا کو کہنے اور بیان کیا کہ کاشی
سومانتا رامیشور وغیرہ مقامات پر مسلمانوں نے مندروں کو گروا اور ان پر قبضہ کر لیا یعنی مسیحا
بنائیں اور یہی حال آئندہ ہونے کا کیا۔ مگر ظاہر ہے کہ یہ حال محمود کے زمانہ سے اور گتہ یکے یا نہ گتہ
ہوئے تا جس صاف ظاہر ہے کہ بم پوران کو سنے ۱۱۱۱ء سے ۱۱۱۲ء کے زمانہ میں ہے +
شعبہ ہوش نمبر ہفتم - اٹھارہ لورائوں میں ششی نمبر اول اور دیناؤں کی تند الکھی ہے اور
ان پر تصحیحات لکھا کہ میں نے ان کو دمبر، سہا جی کو کیتی سے ہم تشری کا کلنگ اور دمبر (کرشن جی
کو کجاں اور لہ کاں (نمبر ۱۲) ہما دیو کو رشیوں کی استریوں سے رنہم و ستو کو جلد و عویب کی
ستری برعکس سے (نمبر ۱۳) اندر گوگرم کی ستری سے (نمبر ۱۴) سو ج کو کیتی سے (نمبر ۱۵) چند مار
اپنے گور و پیسوی کی ستری ۱۱ سے (نمبر ۱۶) دایو دیو ناگو کی ستی چند کی ستی انہی سے (نمبر ۱۷)
ورن دیو ناگو گت دیوتا کی ٹاٹا اور ششی سے (نمبر ۱۸) برہمستی کو بٹنے کھانی کی ستی اصحہ سے
(نمبر ۱۹) و شوامز کو دیشی سے (نمبر ۲۰) سانس کو مجمو دسی سے (۱۳) دیو کو داسی سے -
(نمبر ۱۴) دیویدی کو شیخ حادروں سے (نمبر ۱۵) دیویوں کو ماس بھکس کا دمبر ۱۶) مامن کو
جبل کا (نمبر ۱۷) جلدیو کو سراب لوبھی کا (نمبر ۱۸) راحمد کو دھوکہ سے بانی سورے کے ماریکا
و غیرہ وغیرہ کلنگ شہر دسی متی۔ دیناؤں پر نگارے عکس دیوہ پکونی کا گت منہیں لگایا اس سے
ماشکمت کو ہر جاہ ظاہر کیا ہے اس سے صاف ثابت ہو رہا ہے کہ یہ ران کے جگہ صنف دیوہ

ثبوتِ غیرِ شریعت: اس جی کے بنائے ہوئے ویدانت، سوتر اور ویدیکا با لوگ جانتے نہیں ہیں
 ظاہر ہے انکا دھرم بھی سب دودا انوں پر قائل ہے یہ گایہ اٹھارہ پران ان کی عین تہذیب ان کا
 مطلب آئیے۔ سورج ۱۲ سر سے نہیں بنا جس سے ایسی طرح ظاہر ہوتا ہے کہ یہ کوئی ان
 اُس کے بنائے ہوئے نہیں ہیں۔

شعبوت نمبر وہم۔ دینی بھاگوت میں لکھا ہے کہ ایک راجا کا لڑکا کسی ایک بلہج ویشیا
سے عاشق ہو کر وہ ہم سنگت ہو گیا۔ یہ بات تو اطہر المائیس ہے کہ جب مسلمان نہیں کرتے تھے
تب مسلمان زندیان بھی موجود نہ تھیں اور جب مسلمان زندیان نہ تھیں تو ان سے یہ کوئی عاشق بھی
نہ ہو سکتا تھا۔ اس سے ظاہر ہے کہ دیوی حالات مسلمانوں کے زمانہ میں بنا ہے اور جیسا
دیلے نہیں بنایا۔ ۔۔۔ ۔۔۔ وہم شاسٹر کے موافق برہمن کا کام
بڑھنا اور غیر حانا ہے جبکہ منوسرتی میں لکھا ہے۔ کہ (۱) योऽनधीत्य द्वि
जो वेदमच्य त कुरुते अममसजा नैशूद्रत्वमाशय दत्ति सान्याय
ارٹھ جو برہمن چھتری۔ ویشن۔ ویدوں کو ہمیں پڑھنا۔ اور دیگر کام کرتا ہے تو
وہ رگی ہی میں قلیل سمیت جلدی شو رہو یا نا ہے۔ اور دیکھو اتوری کی سمرتی میں
کیا لکھا ہے۔ کہ वेदर्विहीनाः पठन्ति शास्त्रे राहीनाः शुपुसरा
पाठाः पुरा राहीनाः कृषिराम वैति भ्रष्टास्ततो भागवनाभ
वेति । ६ ॥
ارٹھ ویسے ہیں لوگ شاستر پڑھنے ہیں شاستر سے تیت پران پڑھتے ہیں یہ بیان ہے

دہلوی بھاگوت پر لکھنا

۱۷ دیوی کا گوت اکسندا۔ ادہما۔ ۱۱۔ سے شروع ہوتا ہے آخر تک سکریت مطوعہ مہی +

۱۔ دیوی مھاگوت اسکند۔ ادھیا ۱۱۔ شلوک ۱۔

۵۳ • • • • • ۱ • • • • • ۱۸۶۵۵ - اصل ٹیکانل کے ڈگریٹ صفحہ نمبر ۱ +

12 = 11 = 10 = 9 = 8 = 7 = 6 = 5 = 4 = 3 = 2 = 1 = 0

۵۰ ۱۰ ۱۱ ۱۲ و یکمیدرستین سمری ادبیات ک

دلائل ویکتیاں وید اور شاستر کے جاننے والے کے سامنے کیا اثر کر سکتی ہیں ! ایک دو خاص خاص مقامات میں فتحاب ہونے کے سبب شکر سوہی کا آواز بلند ہو گیا۔ بہت سے راجاؤں نے ویدک دھرم قبول کر لیا۔ ۱۲۰۱ سال کے اندر ہی شکر آچاریہ کے شاستر راجاؤں کے سبب تمام ملک میں پورے ہوئے۔ ہاں ہاں جل پرگئی شکر آچاریہ کے مباحثوں میں یہ شرائط ہوتی تھیں :-
نمبر ۱۔ جو راجا نے اپنے مباحثہ میں شکست کھائی وہ دوسرے دھرم قبول کرے۔
نمبر ۲۔ اگر سادھو ہو تو جیلا یعنی سنباسی کا شاگرد ہو جاوے۔
نمبر ۳۔ اگر دونوں نامعلوم ہوں تو ملک آریہ رت کو چھوڑ جائے۔

ان تین شرطوں کے سبب کروڑوں بودہ اور جین پھر ویدک دھرم میں آئے اور شکر کو لائے۔ انکو شکر سوہی نے گا متری بتلائی اور گیروپیت بہنا نے جو بہت ہٹ دھرمی تھی اور نقص کی آگ میں جل رہے تھے اس قسم کے لاکھوں آدمی آریہ رت سے جلا وطن کئے گئے۔ راجاؤں کی طرف سے کشمیر، نیپال، کبک، کماری، سموت، بنگال وغیرہ مہند کے سرحدی مقامات پر سندیا سیول کے مشہرے بنائے گئے اور وہاں فوج بھی رہی تاکہ جو بد لوگ خارج کئے جاویں وہ پھر واپس نہ آسکیں۔

اس کا حیاوت ترکش ثبوت یہ ہے کہ ہندوستان میں سے تو وہ دھرم پیدا ہوا اور ایک وقت سا ہندوستان وہ تھا۔ مگر اب ہند میں اس مت کا ایک آدمی بھی نہیں نظر آتا۔ ہند کے جاووں طرف لٹکا، برہما، چین، جاپان، روس، افغانستان کا درستان، بلوچستان وغیرہ میں کروڑوں بودہ موجود ہیں۔

جیسی لوگ اب بھی ہند میں بہت ہی کم یعنی ۶۷ لاکھ ہیں اور بی لوگ ہیں جو چھپ چھپا کر کہیں گام طور پر رہ گئے۔ ہمارا شکر آچاریہ جی ۲۲ سال کی اوتھ میں مر گئے درم دیکھتے کہ دیسی مینیول کا زمانہ پھر موجود ہو جائے۔ شکر آچاریہ کا جنم کچنیرل اور بودہوں کے واسطے صرف یہی پرائیجیت تھا کہ ایک دور درت رکھو اور گیروپیت بہنا یا جاوے اور گا متری منتر سلا یا جاوے جس سبب سے ۵۴ کروڑ آدمی پر رنجیت کر۔ گا متری پڑھ گیروپیت بہن ورن آشرم دھرم میں آ گئے۔ حالانکہ ۴۵ سو برس تک وہ بودہ اور جین رہے بودہ لوگ ورن آشرم کو نہیں مانتے کھانا پینا بھی ان کے ہاں دبدو رو دھے وہ سب طرح کے مانس کھا لیتے ہیں۔ جین کی تاریخ اور برہما کے حالات سے یہ بات سب لوگ دریافت کر سکتے ہیں۔ عرصہ ۱۲ سو برس کا ہوا کہ یہاں پر مسلمانوں نے سموت اور افغانستان کی طرف سے چڑھائی کی آریہ رت کے اندر ویدک دھرم چھوٹ جانے اور یورپوں کے برچار کے سبب جدا جدا ہو کر تھے اور انہیں دید و درودہ متوں کے سبب گھر گھر میں پھوٹ ہو رہی تھی دھرم کے نذر بننے سے اور عام مارگ کے پھیلنے سے بہ جا راز نا بھی بہت بھلا ہوا تھا اور کثرت بہ جا اور خورد و سالی کی بنیادی کے سبب بل طاقت، برہم جریہ اور انساک کاسٹ ہوا تھا۔ ایسی حالت میں ایک وحشی قوم کا ہمارے ملک پر غالب ہوا کوسا مشکل اٹھنا ہماری کمزوری یعنی برہم جریہ نہ ہو سکی ایک موٹی سی دلیل یہ ہے کہ سومناٹ کی لڑائی میں محمود کے سپاہی ۱۵۰۱ ہزار فوج تھی اور ہندو راجاؤں کے پاس ۱۰-۱۵ لاکھ فوج تھی۔ مگر آخر کار ہندو ہی ہارے اور محمود بیٹا آپ جاتے ہیں کہ سو ہزار کا ایک لاکھ ہوتا ہے گویا ایک افغان کے مقابلہ میں سو ہندو تھے۔ ایسے موقع پر ہمارے کسی سولے برہم بودہ دھرم کے نہ ہونے کے اور کوئی وجہ نہیں ہے آپ

خود سے بخار لیں آپ
یہ ملک میں سب سے پہلے ہمارا راجہ چھوڑا ایک مسلمان پر عاشق ہو کر مسلمان ہو گیا۔

مگر غیرت مند تھا۔ مارے شرم کے خراسان چلا گیا اور وہاں ہی مر گیا۔ پچھ اُس کے ہندو بیٹا تخت پر بیٹھا۔

دوسرا مسلمان اس ملک میں سکھ یا راجہ لاہور روپیہ و ملک کے لالچ سے محمود کے وقت میں ہوا جس پر محمود اُس کو راجہ بنا کر چلا گیا۔ محمود کے چلے جانے کے بعد وہ پھر ہندو ہو گیا اور برہمنوں نے ملا لیا۔

ملک کشمیر ایک بادشاہ کے ظلم سے جبراً مسلمان کیا گیا ابھی تک اُن کی اُمیں بھٹ۔ کول وغیرہ وغیرہ موجود ہیں۔

برہمن۔ چھتری۔ وشن۔ سہو دران سب میں سے جو جو مسلمان ہوئے اکثر توجہراً مسلمان ہوئے کوئی غشوشی یا آسند یا دین اسلام کو پسند کر کے مسلمان نہیں ہوا۔ بہت حاکم وغیرہ کے لالچ سے بھی مسلمان ہوئے جن کے نسب نامے صاف گواہی دیتے ہیں کہ باب دادا باد تین اشت سے اوپر ہندو تھے۔

بہت سے فوجان ہندو مسلمان فی زندگیوں کے دام زلفت میں اسیر ہو کر برہمن ہوئے جو یاروں کو اسی دین کی تعلیم دیا کرتی ہیں جن کی پہلے اور اب بھی ہزاروں لاکھوں مثالیں ہر ایک صوبہ یا احاطہ میں موجود ہیں۔

بڑے بڑے لائق سناٹ بھی ریڈیوں کے چاہ ذوق میں غوطہ کھا گئے۔ نمونہ کے واسطے پشت گنگا مری کے مصنف بہت جگہں مانتے شاستری جی موجود ہیں۔

لاکھوں بہادر اور شوہر اور دل چلے ہمارا دھرم قربان ہو گئے۔ سیس دیدئے۔ لیکن سیدین نہ ہوئے غور کے واسطے دیکھو شہسدرخ اور ناڈرا جستان۔

آپ جانتے ہیں جب مسلمان نہیں آئے تھے تو اُن کی زبانیں۔ قبریں مقررے خافا ہیں۔ گورستان بھی اس ملک میں سترھیں جب ۸-۹ سو برس سے مسلمان آئے

تسے ہی ہندوستان میں قبر پرستی شروع ہوئی جو ظالم مسلمان ہندو ہادوں کے ہاتھ سے مائے گئے مسلمانوں نے آکونشید بنا دیا اور بسڈوں کو بھی ۱۱ افسوس صدر ہزار ہوس۔

ہمارے ماب فادوں کی مصمصام خون آشام نے جن ظالموں کو قتل کیا ہمارے بزرگوں کے ہاتھوں سے جو دھم جہنم ہوئے۔ ہم نالایق اولاد اور ناحلف و زدن انہیں شہید سمجھ کر تیرے چرغ جلائے ہیں۔ اسے مادانی اور افسوس جہالت اور اسے بے عزتی تیری حد نہیں رہی اسے برہمنشوی بری گنت کت تک رہے گی۔

اسے ہندو بھائیو! سارے ہندوستان میں جہاں بیت اور اونچے اونچے قبرستان دیکھتے ہو وہ مہارے ہی بزرگوں کے ہاتھوں سے کشتہ ہیں اُن کے پوجے سے تمہاری بھلائی کبھی اور کسی طرح بھی ممکن نہیں اول ایھی طرح صوح لوست

اگر میر مرده بکار آمدے رنساہین مرده تکار آمدے مسلمانوں نے مندر توڑے۔ سب بھوڑے۔ لاکھوں کو قتل کیا اس سخت مجبوری

یہ لوگ مسلمان ہوئے دیکھو تیمور کا روز نامہ۔ مگر ہندوستان اسباب تخت نہ تھا کہ ایران۔ روم۔ مصر اور عرب کی طرح کبھی نہ

جاگتا بیچ بیچ میں اُس کو جگانے والے بھی ہوئے رہے + مسلمانوں کے ظلموں سے ہی ہستی ہو گیا دستور ہوا۔ کہ ایسا نہ ہو یہ ظالم بکڑ کر

خراب کریں رانی مدنی کا سنی ہونا اور علاء الدین کا ظلم۔ تاریخ غور سے پڑھو۔ پھلایا رنجیت۔ سب سے پہلے آریہ رت کے اندر شکر آچاریہ جی نے ۲۵ کروڑ آدمی کا براہنیت کرایا اور او کو ویدک دھرم پر چلا یا۔

دوسرا رنجیت ہمارا راجہ خندہ گنت نے کیا اپنے مسلمان سہایلی یونانی کی بیٹی سے سادی کی جس کو آج دو ہزار ایک سو سال ہوئے۔

ان چھٹکان مسل کی یاد دہا سوکھائی کہ کبیر سوکھائی سادہ رنگ اہل لگا
 اور یہی سبب ہے کہ پنجاب میں بدست علم ہندوؤں کے سیکھ لوگ حالانکہ وہ بجا
 آادی کے ہلکت ہی نہیں ہیں زیادہ مسلمان ہوئے اور ہورہے ہیں۔ اور اسی طرح
 بنارسی ڈوگڑہ راجپوت اور سورکھانیوالے بھی یہی حضرت ہیں۔ ہمارے ہمدو
 بھائیوں کو شاید معلوم نہیں کہ محمدی دین میں سیکھنے کو کھیلنے شراب پینے
 زنا کرنے سے زیادہ گناہ کوئی نہیں مارا گیا۔ حالانکہ ہندوستان۔ دوم۔ عرب افغانستان
 ایران وغیرہ میں کروڑوں مسلمان شہر سے بہت گناہوں میں مبتلا ہیں۔ اور پھر
 یہ بھی نہیں معلوم ہوتا کہ خرغا اور سور اور کھیر جیسے غلاط پر دلدادہ جانوروں
 کے کھانے سے کیا روحانی یا فکری حاصل ہو سکتی ہے۔
 بابا مالک جی چونکہ سکھی مذہب کے مافی دینی ہیں وہ عام گمشدہ اور خاص کر
 شہر کے گشت کو بھی مہم جانتے تھے اور سرب کو بھی۔ چنانچہ ایک غیر متعصب شخص
 جس کی تعریف کو سب لوگ عزت کی نگاہ سے دیکھتے ہیں اور جن کی سکھوں کے
 یا نجی گورو اور جیل جی سے نہایت دوستی تھی لکھتا ہے کہ مالک قابل سوچداری
 اور بدست سراج سیراجمان داشت و خمر و گوشت و خوک را حرام شمرده ترک حیوانی کردہ
 ماجنب آثار خیراں امیر مفرمود گوشت خوردن بعد از دوریزدن شہریت یافت
 وارطن ل کہ از حلقائے واسطہ اوست چوں فرج آزمود یافت از اکل حیوانی بلخ کردہ
 گفت ان عمل مرضی ناک است (دستیان مذاہب تعلیم دوم صفحہ ۲۶۳)۔
 شہری کا صحیح طریقہ وہی ہے جس طریقہ سے بابا مالک نے سرکاشدہ کیا
 یعنی جیوشور کی تھکائی ویک طریقہ بزرگسکھلا کر نہ کہ سور وغیرہ کا گوشت کھلا کر اور
 سب سے زیادہ غلطی ہمارے بھائیوں کی یہ ہے کہ وہ عیسائیوں کو بھی اسی غلط
 طریقہ سے شہہ کرتے ہیں۔ یعنی خنزیر کا گوشت کھلا کر شاید انہیں معلوم نہیں کہ
 عیسائی دین خوک کھانے کو حرام نہیں جانتے ہیں۔ بلکہ عموماً کھاتے ہیں۔ اور
 صرف سوہی کیا۔ ان کے مذہب میں تمام خاوند خال ہیں۔
 پس حج اور پھارچہ ہفت پاتن یا عزت اور مان کا طریقہ وہی ہے۔ جو ست
 شہسروں میں درج ہے۔ جسکے مطابق بیوان سیاست دہرم (دور مقدس) کا فرض
 ہے کہ وہ تمام غیر مذہب میں شہہ شدہ آدمیوں کو شہہ کر کے ست سابقہ آریہ
 دہرم کا پرتو بناویں۔

شہی بیوسٹھا

ان کو ان کو ان کے واسطے جس کا
 غیر مذہب والوں کے گھر جیو۔
 چاہئے جب اچھی طرح دہن لیتیں جو خاوند تواسے سندھیا گامشری انجھ سہت
 سکھلا کر اور ویک طریقہ سے شہہ نام کرکرن سینکھار اور اگر گیدویت سینکھار کے
 لوگ تہو تو گیدویت کر کر انجھ سچھا لے کل طریقوں کے معنی میں شہہ کر لینا چاہئے
 اور کن کرک اور اسد کشی دن میں شال کر لینا چاہئے۔
 دوم جیو دھرا گھڑت ہوتے۔ جب اچھی طرح شہہ ہو جاوے۔ کہ وہ جیو یا قرا
 کو گیدویت لیتے۔ کسی سوٹ ماجا مڑو دیاوے غیر مذہب میں داخل
 ہوا تھا۔ تو اتنے بلا عذر خندہ جو متی خاطر تواضع سے شال کر لینا چاہئے۔ اس
 کے واسطے صوف اس کا آجنا ہی کافی ہے ونسی اور یوالتیوت یا ستر کی ضرورت
 نہیں۔

سوم جوانی خوشی سے طبع زبانشادی یا شوق یا مطالعہ کتب
 وغیرہ طریقوں سے تبت ہو جائے اسکا رکتبت۔
 اتنے دن اور چتر دن رہا ہو اسے گھٹہ اسکی رکتبت کر کے جب اچھی طرح یقین ہو جاوے
 کہ وہ پھر تبت نہیں ہوگا اور اس کی ضرورت بھی زیادہ معلوم ہو اور تعلقی بھی ٹوٹ گیا
 ہو یا تبت کر نیوالی عورت بھی اس کے ساتھ ہی واپس آنا چاہتی ہو تو ایک دفعہ تہان
 رت رکھو اگر چوٹی رکھوانے اور نام بدلوانے کے بعد سب حاضرین کی منت و حاجت کرنے
 کے نتیجے اس راہی کی خرابی اور ست دہرم کی فضیلت اچھی طرح سمجھا کر ہون کر اسے
 برتالینا چاہو اور اس کے ساتھ والی کو بھی اور اگر کسی طوائف کو بھی بولتے ہو اس کے حسب ذیل
 (جسے الوسج) کچھ ڈال لینا چاہئے ورنہ کسی دہاک سوساٹی یعنی آریہ سلاح وغیرہ میں اس سے
 لوگ خدمت لینا چاہئے اگر سب کو وہ منظور کرے تو اسے خودی دہرم سے آگاہی کرنے کے بعد
 سید کر لینا چاہئے۔ اور اگر کوئی حیا نخواستہ ایک دفعہ برا تفت کرتے کے بعد پھر کسی نری
 صحبت سے تبت ہو جائے تو دوبارہ اس سے کسی سب اور کسی احتیاط کی ضرورت ہے۔
 نوٹ۔ شہی شہہ سے پہلے اس سے مختصر حالات تبت ہونے کے ایک درخواست
 کی جائے اور پھر شہہ کر کے اسکو شہی سیر کا دی جاوے تبتوں بل۔ ایک نفل اسکی دفتر
 سلج میں ہے بطور یاد دہشت۔

شہی پتر کا

آج واقعہ ماہ سیدی بادی بہت بکری سلطان ماہ
 ماہ و سید کو سب رات اچھی طرح تحقیقات کرنے کے بعد سیدی۔ ولد قوم سک
 سیر کو یوحب قاعدہ دہریشا پتر مدو و شاکھار ادنیاء مستوک کہتہ کہ اگر پتر میں
 شال کیا گیا میں اس سے کوئی پتر نہیں۔ یہ ہر طرح ہمارے میں شال ہو کوئی اس سے
 نفرت نہ کرے۔ اس سب کے سامنے دین سے نفرت ظاہر کر کے جس سے تہا آب کیا۔
 بناراج جلیہ حاضرین مندرجہ ذیل کے سامنے سہ کیا گیا۔ العبد سکرٹری العبد بردھال

دہرم پر چار

ہماری ہند قوم غفلت کی نیند میں سوئی ہے جواب اسے جانتے ہوئے شہہ کر دیا معلوم
 ہوتی ہے کہاں وہ شہی سفیدان کا مبارک زمانہ اور کہاں انکی موجودہ اولاد کی بیکری گت
 تزا مان۔ تزا مان۔
 ہمارے بھائیو اعرہ ۹۹ سال گذرا جبکہ ہمارا جیو پتر کا جکر و دی دہرم راج
 پر تھوی میں موجود تھا۔ اس وقت کوئی مسلمان کوئی عیسائی کوئی بدہ کوئی عین اس
 بھارت ورض میں موجود نہ تھا۔ بلکہ کہیں سائے سفید میں ہی انکا بیت نہ تھا ساری کی
 سیاری پر جہاں بدک دہرم اور شہہ رکت کرک میں مصروف تھی اس کو صد ہا سال بعد جب
 ادویا کے سبب مائس مطالب۔ سچا لوگ اس ملک میں پرتے لگا۔ تب عرصہ ۱۷۹ سال
 کا گذرنا ہے کہ علاقہ فیال میں ایک شخص سچا سچہ یا تھی نے جو کہ تاسک تھا وہ تبت
 چلا بلراج کا رو بھی ساتھ تھا اور اسی لالچ سے بہت سے بہت مالک برہمن اس کے ساتھ
 ہو گئے جس سے مد مت سارے ہندوستان میں پھیل گیا۔ کاشی کشمیر قنوج کے
 سوائے کوئی شہر ہندوستان میں ایسا نہ رہا جو تبت نہ ہو گیا۔ جب بہت بہت ہو گیا
 اور لوگ وید دہرم سے تبت ہوئے پگیو پوت اور ک سسکا جیو پتر بیٹے تبت تقریباً دو سو
 برس گذرے کہ ایک ہمارا تاسکر برہمی (جسے لوگ شکر اچا ر بھی کہتے ہیں) نے کرم تبت
 پاندھی اور ششون کو ساتھ لے لوہوں سے شاستر ارتھ کرنا شروع کیا کھانا تاک لوگو

اس بیچال دیش میں تو کئی مقام پر برہمن شرب کے خشک دار ہیں ملک شرب کی وہ کالوں پروردہ ووس ہیں۔ سو در کوس میس کی حالت میں ہیں ادا مام مارک میں داخل ہونے والے خواہ وہ کسی قوم کے ہوں انہیں ضرور شرب پانی پڑتی ہے۔ تا نائش کھائیوا لے جے وہم شاستر میں بہت شدتی قوم لکھتے ہے وہ بھی ہندوستان کے ہر ایک حصہ خصوصاً پنجاب کے کشمیر بنگال۔ بنگال۔ مددیش میں لاکھوں ہیں۔ اگر کوئی دیار ملک راجا مانو کے مطابق ہند میں بیٹھنے کے لئے شاید آدھی صنعت ہو جاوے۔ مگر کتنے ہی شاستر بھی کہتے ہیں کہ جب راجا آریہ دہرم کو کول نہ ہو تو وہ آیت کال ہے اور آیت کال کے واسطے یہ بھی ارشاد ہے۔

आपत काले मृया नास्ति

یعنی آیت کال میں کوئی مراد اس میں جو ہو سکے اور جن طرح ہو سکے اپنے دہرم کو قائم رکھے اور یہی حال کال۔ قند ناز۔ غوی۔ ہرات۔ بلوچستان۔ قلات۔ تبت کشمیر بھارا۔ خیوا۔ دہتر۔ بھرہ۔ سکندریہ۔ مثال۔ عدن۔ حاد اور بائی۔ جایان۔ مانند بالنگ۔ اور دیگر ہرے ہٹوں کا ہے کہ وہ اپنے آپ کو صرف ہندو کو تو بنی اور نہ کوئی صداقت دہرم کی آیت کے پاس نہیں۔ پس کہا ہوا کہ دہرم سے خارج سمجھیں نہیں ہرگز نہیں کیونکہ استقلال اور بہت میں ہم سے مراد ہے۔ جن اور ان کی مشر و با بھی ہم سے زیادہ ہے اور ہندو دہرم سے جتنا ان کا ریم ہے اس کا کوئی اندازہ نہیں ہو سکتا مگر وہ آپ کال میں ہیں مثلاً بران الجیو متعدد ہیں۔

ہمارے رشی مہر اس بات سے ناواقف نہیں تھے وہ دھرم اندیش تھے اور اپنی دور ویشی و گیان شکتی سے اس بات کو جانتے تھے۔ بنا بران اسیوں نے اس مسئلہ پر تب کی ہے کہ ایک مونی سمرنی اور نیارہ اشوک (۱۳۰۰ء)۔ جینا پیٹلوک ۱۰۶ میں لکھا ہے۔ کہ با م وودھرم اور ادھرم کے جاننے والے نے کوکھ سے رات (دو) جو کر کے کما ماس کھالیا۔ مگر وہ پت نہ ہوا۔

۱۰۷۔ چھوٹے سے لاچار بھرج داج رشی جہا نیسوی نے ان وق جگل میں بعد اپنے بیٹے کے ایک بچ آدمی سے وان لیا۔

۱۰۸۔ ایک بچ سے ہرانت مہیار دہرم ادھرم کے واقفکار و شواہر ترستی نے ایک چندال سے کٹے کی ٹانگ کی چوڑی کھانے کے واسطے لی۔

۱۰۹۔ پریم سے گرسٹ راجندر نے پینلی شوروانی تاک اتی سوراوانی کے حوٹے پر کھانے اور پریم سے گرسٹ کرشن ہمارج نے گیالین کے مگر کا بھوجن پایا۔

۱۱۰۔ رانج کے اوپدیش سے کیر وکمال و غیرہ مسلمان ویدک دہرم کے پیرو ہو گئے اور لاکھوں ہندو اب مسلمان سادہ ہوں کو اپنا دوی اور ماہنامہ مانتے ہیں۔

۱۱۱۔ جین سوامی بنگال والے کے اوپدیش سے بھی کئی جنم کے مسلمان ویدک دہرم کے پیرو ہوئے اور بزرگ گالیوں میں انکا برتاؤ رہا۔

۱۱۲۔ آدمی کا مہر کھانیرالے اکھوری سادہ ہوں کے بھی کئی ہندو و جیلے ہیں جن کے ساتھ تمام ہندو رہتے ہیں۔

منو جی نے ایک جگہ لکھا ہے کہ جو آدمی بران کے رکھنے کے واسطے کسی بیچ حاتی کا آن کھا لیتا ہے وہ آئتر کش کی طرح پاپ سے نہیں لپٹا مان ہوتا۔

منو سمرنی میں لکھا ہے۔ کہ اگر کوہتیا وغیرہ کرے تو تین ماہ میں شدہ ہوتا ہے۔

۱۱۳۔ ویکھو اور نیارہ اشوک ۱۱۶۶۔

۱۱۴۔ اوپدیش میں لکھا ہے کہ بغیر اجھا یعنی حیر کیا ہوا پاپ وین کے اجھا س ہے اور ہونا اپنے مگر جو اجھا سے بات کیا جاوے تو دہرم سے اسکا پراشیت ہے۔

سخت سے سخت کوئی گناہ نہیں جس کا وہ دہرم یا سر نے پراشیت نہ کر سکا ہو اور قرآن نے نہاد میں نہ ہوتا رہا ہو۔ اور جبکہ ان کے فاسطے پراشیت ہے تو جو لوگ اپن کال کے ماسے خون ریز سمیر کے خوف سے مسلمان ہو گئے اپنی عزت بچانے کے وہ مسلمان ہوں گے تاکہ ان کی مشورات سے بد چلنی کے ترکہ نہ ہوں اور وہ صرف گائتری کے چاب سے ہی شدہ ہو جائے ہیں۔ جنہ کے مسلمان یا عیسائی یا یوہوں یا جینیوں یا وہ کے اسلم شاستر نے صاف بتلایا ہے کہ وہ بغیر کاسا کو داخل ہیں۔ سو پہلو و صرف گائتری ستر سے یا انکی ہر کرنے سے شدہ ہو کر آریہ دہرم میں داخل ہو سکتے ہیں۔ جس کا سودھی شکر آجاریہ نے ہزاروں بودھوں کو صرف گائتری کا حاب کرانہ کر لیا تھا۔ اسی طرح ہوا جا پڑا باقی رہے خود مسلمان یا عیسائی وغیرہ ہو کر مذہبی کی اجھلا شیا رکھنے والے ان کو پہلو شاکر کہتا ہے کہ وہیں کال یا تردیکھ کر پراشیت کر کر شدہ کر کے آریہ قوم میں شامل کرو۔

شاسن میں لکھا ہے کہ سادری کے حاب کرنے سے برہمن ہوتا اور کوہتیا کا پاجیو جاتا ہے گائتری ستر سے پورے ہی واسطے اسکی مانت سدا کا اتفاق ہے۔ کہ اس کو ہر طرح کے پاپ جھوٹ جانے ہیں تو کبھی کبھی یا عیسائی یا یوہ شدہ نہیں ہو سکتے۔ ہجوم ہو سکتے ہیں اب اس طرح اور کس بدی سے راست

آج تک آریہ سماں میں تقریباً ایک ہزار آدمی مجھری عیسائی بہت شدہ شدہ ہو کر کر شدہ کرنا چاہتے۔

لیکن کسی خاص جو سہا کے موجود نہ ہونے سے ہر جگہ وقت کا سامنا کرنا پڑتا ہے۔ ام شسر لاد لہندی۔ لاہور۔ پساو۔ گوجرانوالہ۔ لودھیانہ کی سماجوں نے جن قدر دلی آتشہ اور دہرم بھاو سے اس میں زیادہ حصہ لیا۔ اسی قدر وہ زیادہ و منواد کے یوگ ہیں۔ آریہ سماں نے جسدیہ وہارک خدمت زیادہ کی۔ ویدک دہرم کی عظمت کے مستحق بل ہوتے گئے۔

کسی شت کو شدہ کرنے کے واسطے سب سے اول ضروری ہو کہ انکی پائل عقاد وندہ کو حواس اور اسے حقد کہ وہ بھی سکتا ہے سب دہرم کی بڑی بٹلائی حافی ہے ورنہ کسی شان یا خوراک یا عمو کو گٹھائے یا دار غلامی لگائے یا طوق غلامی ڈالنے سے کوئی سہ نہیں سکتا۔ یوراک لوگ کو رکھنا۔ اور گھٹتی بھجوا اور ان کے بھگتوں سے جوئے لگا کر اور برہمن بھوج کر اور ہندو دہرم سے بہت لوگوں کو شدہ کرتے ہیں۔

سورگباشی ہمارا جرنیدر سنگھ والی جوں و کشیر نے بھرت زکشر اس سمیت ستر کا بہت دہرم کر دیا تھا اور سو پتھا شاکر کی بھی کوہم و ضروری ہیں غیر وہ بھی شدھی کے واسطے کافی ہیں چنانچہ کئی ہندو اسی کے مطابق یوں کئے گئے۔ سیکھ لوگ اگرچہ عام طور شدھی کے محاف ہیں مگر ان میں سے چند صاحبان مصری یا تاشیں یا سرت گھوگر ان میں ہوا رگو کر پاتے ہیں اور اوپر سے شور و خضر کا گوشہ کھاتے اور کچھ سترت کو اس کے سر میں لے لے اور کچھ منہ اور آنکھوں پر لپکرتہ کرتے ہیں۔ اور بہت سے جوئے بھی اُسے جھاڑنے پڑتے ہیں مگر یہ متعصا کارروائی بعض کٹر ملائی کی کارروائی سے زیادہ وقعت نہیں رکھ سکتی۔ خود وہ شدھوں کے ساتھ یا سکھوں کے ساتھ جبکہ ان کو مسلمان بناتے ہیں۔ کیا کرتے ہیں جس سے عوامی دل دکھانے کے اور کوئی پاکیزگی ظاہر نہیں ہوتی۔ مگر کسا گوم یا سور کا گوشت یا جھنگلیوں کے جوئے یا عام کوکھ کے جوئے یا مظلوم اور عاجز کے کا گوشت یا جھنگلی یا عیسائیوں کا کھلو کر پانی دلا دیا۔ انتشرن کو لائی کے برابر بھی شدہ کر سکتے ہیں۔ چھوٹے کیر جی سے جی کہتا ہے۔

۱۱۵۔ اذہ جاوے کہ نے اور خاوند کا ششی۔ کسیر دو مان کل جھا ششی۔

۱۱۶۔ اوہ وچن مڑمیاں اور وچن گوریاں۔ کسیر دوئے لپٹ لئے جوڑاں۔

۱۱۷۔ پھر دوسری جگہ بھگت کیر جی فرماتے ہیں۔

کرے اور راجہ کی کابھی بھی قول ہے۔ اگر اس پر عمل چڑھا رہا تو ابھی تک مسلمانوں کی قس قس
ہوتی اور غالباً دو کروڑ سے زیادہ نہ بڑھتے اور ایسا ہی ہوا ہے کہ چال بند و خوشی ہو
ہے رہنمائی نہ ملے کفار اراکین یا ساری عمر مذہب سے لے کر شادی کرنا جاتا اور سب
آستے براؤں سے خارج کرنا جاتے ہیں تو وہ مذہب سے جو مسلمان ہو جاتا ہے تاکہ نقص
تشیع سے بچیں یہ پانچواں سبب ہے جس طرح بد مذہب کے بھیسے سے باوجود
بد مذہب کے ناشک اور بد مذہب ہونے کے بھی پوراؤں کو مصنفوں نے بد مذہب کو اقرار کیا۔
اسی طرح باوجود ہندوؤں کی قس قس اور ان کی سیرستی کر کے بھی کروڑوں جاہل ہندو
عورتوں نے مسلمان سیرت و تقویٰ کی خاتقاہوں سے اندھا دھند ہوا دین لکھی شروع کیں
اور پھر دسالی کی شادی اور برہمن جڑے لگاڑے کے حسب عموماً نامردی سے متاثر ہو کر
قبروں کے پیچھے باسے لگے اور یہ ظاہر ہے کہ قبروں کے عطا کردہ یا مسلمان بے دروں کے
عطا کردہ شیے ہندو نہیں رہ سکتے ایک دو پشت کے بعد ہندو مسلمان ہو جاتے ہیں۔
اور بت پرستی کا نتیجہ یہ ہوا بھی تھا۔ کیونکہ قبر پرستی اور مردہ پرستی بت پرستی کی دوسری
سہ سے بت پرستی سے ماوس ہندوؤں نے جب دیکھا کہ قبر پرست مسلمان ہم پرست
ہیں یا جاہلانہ تقلید کو سب قبروں کو مردہ وستان کو ہر گز بت پرستی شروع
ہوئی۔ مانا ناٹک جیسے جی پرست کے مرنے کے بعد بھی اسکے سرٹوں میں بت پرستی و گور پرستی
کی مقابل میں روڑے صاحب یا ٹھی صاحب پرتی صاحب پرتی صاحب پرتی صاحب پرتی صاحب
کیڑا صاحب۔ بال صاحب۔ ہاٹ صاحب۔ تول صاحب۔ پچھ صاحب۔ بابا کی بریت صاحب
تایم کے جیسے گھبر گھبر ویدیسی ہی بت پرستی میں گر پڑے جیسے کھام گور پرست و بت پرست
لیس کروڑوں راجپوت۔ براہمن۔ سمرٹھ۔ سکھ۔ کھتری۔ اودھ۔ بننے اور شورو خوجہ جین
پیر صاحب۔ لکھن صاحب۔ گادانا۔ لنگا۔ ہتے والا۔ سرور۔ دیونکل۔ یوسف شاہ۔ پیران کلیر۔
پاک پٹن۔ امام حسن۔ شمس الدین۔ برہما ناٹھی۔ سادے شہید۔ دیں پینا۔ غاندی مسلمان
و غیرہ کی خاتقاہوں میں در بدر پھرتے اور سرگردانے لگے جس سے آئے دن لاکھوں مسلمان
ہوتے اور بت دھرم سے ہمت ہو جاتے ہیں۔ یہ چیتا سبب ہے مسلمان ہونے کا۔
بت سے عرب ہندو شادی نہ ہونے کو سبب اور تمام کفار اگدارنے کی سخت مشکل
سے گھر کر شادی کو لایج سے مسلمان ہو جاتے ہیں جنکی تعداد بھی کسی حالت میں ایک کروڑ
سے کم نہ ہوگی اور ہر ایک ہندو و نصیب اور گلو میں اسکی بہت سی مثالیں ملتی ہیں یہ تو ان کے
جتنی لاگت تحائف پر لگی ہوئی ہے۔ اس کوئی گناہ نہ کہ مسلمانوں نے قبر و تبرکاتی ہے اور
بڑے بڑے گور جانے مردہ پرستی کے واسطے بنادے ہیں اور غالباً ہندوستان کو کروڑ
مسلمانوں میں سے کم کروڑ بت پرست یعنی گور پرست ہیں اور جن طرح یہاں اسکو پوچھ
برائی ہی طرح عرب میں بھی میں جینا خیر حضرت محمد صاحب کی قبر پرستین کروڑوں کی قیمت کے
پرے اور لال بڑے ہوتے ہیں ہکا مات بت پرستی نہیں بلکہ گور پرستی ہے (از اخبار دانا پور)
یہ مندرجہ بالا کلیات و آفات ہیں اور صدمات و مشکلات ہیں جنکے سبب سے
سے ۱۹۹۰ء کی مردم شماری تک ۲۴۲۵۹۲۹ کروڑ ہندو مسلمان شورو خوجہ
کی اولاد آریہ دت میں موجود ہیں +

لینے۔ شہر پورہ اسماعیلیان میں ایک شیخ یوسف کی خاتقاہ ہے جس کا ہندو ہندو
عرب ملاؤں میں جاتے ہیں وہاں کہ محاوروں میں برہمنو کتے پھر جوتے لگاتے ہیں۔ ایک
دفعہ ذرہ میں چند ہندوؤں سے پوچھی گئی کہ وہ کھوکے تو ہیں مگر جو کئے کیوں لگاتے
ہیں میں نے کہا کھوکے اس واسطے ہیں کہ تم پرانیا پار برہمن کو جھوڑ کر قبر پرست کر دے اور
چونکہ کھوکے جلدی سوکھ جاتی ہیں اس واسطے جو کئے جی لگاتے ہیں تاکہ تم جلدی نہ بھول جاؤ
۵۔ انڈیا اے قوم ناداں احمذہ

بہ خود پیر و رسول مسلمان ہوئے بھی ابھی تک ہندوؤں کے مختلف حصوں میں ہم
اقوام مسلمانوں کے اندر سرائوں دستور ہندوؤں کے موجود ہیں۔
لاکھوں مسلمان برہمنوں سے پھرے پھرتے اور سیاہ پڑھاتے اور سیاہ و جنت
ماتے ہیں۔ گنگا نامتے ہیں اور ہندو مسلمان دو نام بتا کر کہتے ہیں اور یہی حال گور
کاتبے اور شاید ایک کروڑ ایسے ہوئے جو بالکل گائے کا پوست نہیں کھاتے لاکھوں
مسلمان ایسے ہیں جنکو سوائے مٹی کے یہاں کے اسلام سے کچھ نہ سمجھیں ہوا تمام
رنگروں کا یہی حال ہے راز لکھن سدا احمد خاں صاحب۔
لاکھوں مسلمان ایسے ہیں جو سوائے مردہ دفنانے کے اسلام سے کچھ آگاہ نہیں
اور نہ مسلمان تو اعدا کو مانتے ہیں۔

لاکھوں مسلمان ہندوؤں کے جوش بر اغشا در کہتے اور پند توں کے مرید ہیں۔ اور
جب ملتے ہیں انہیں یا لگن یا بھسکار کہتے ہیں۔
لاکھوں اب تک سیاہ شادی گوت بجاتے ہیں اور قریب میں شادی بکلی نہیں
کرتے اور یہی مسلمان شدہ قوم سے باہر شادی کرتے ہیں۔
لاکھوں ایسے ہیں جو جوتی رکھتے اور ناکری پڑھتے جیسے جوتی کی طرف کے بوہرے
اور جو بے جتنے نام کا ہوں جی۔ رام جی۔ شام جی ہوا کرتے ہیں۔
لاکھوں صدق دل سے وائیں آئیکو طیب ہیں۔ مثلاً ایک آریہ قوم کا درازا شاہ و انکو
سے ناٹن کی کوئی مدد نہ کرنا ہوا۔

میں بھائیو ایسے آیت کے ماروں اور آفت زوں کی حالت زار پر رحم کر۔ فاضل
اور عالی حوصلگی اور ادا داریت سے شامرتوں پر غور کرو۔ اور براہ منربالی اور پردیکار کے
ان کے واسطے واپسی کا دروازہ کھولو۔

دھرم شاستروں میں آیت کال کا کیا دھرم لکھا ہے اور اگر
لوگ ست دھرم سے گرجائیں تو کیا پرائیج لکھا ہے۔
جس طرح ویدک شاستر کو پرید
میں سب جمانی اہم اس کا علاج

ہے۔ اسی طرح دھرم شاستر میں سب روحانی لوگوں کی کوتاہی ہے سب دھرم شاستروں اور
ویدک شاستروں میں مول وید پروری سبب سے کہ ویدوں میں جمانی روگ توئی اور تہہ پر
گرتہ اندام پرست اور سنیاس کا ارشاد ہے اور اسی ایک آواز کا ذکر کیا ہے
کہ جیسے عمل کرنے سے انسان جمانی روگ سے بچ سکتا ہے اسی طرح روحانی بیماریوں کے
لوت کرنے کے لئے وید نے ویدا۔ اویاسنا۔ دھیان۔ ذہنا۔ سماہری۔ لوگ کا ارشاد فرمایا
ہے تاکہ تیار کرک اور اتھک دونوں طرح کے آئندہ کھوک کر جو موکش و ہام کو پراپت ہو۔
ویدوں کے بعد راج پینک دھرم شاستر کا۔ سو ہوئے ہیں جنکی سمرتی موجود ہے۔
اگرچہ سمرتیاں تعداد میں ۱۸ ہیں۔ مگر سب میں مسوکی تعریف ہے اور اسی کو مہر مانا گیا
ہے۔ برہمنی سمرتی میں خود لکھا ہے۔

वेदा घोषति ब्रह्म त्वा सा आस्य हि म नोः सातम् । नन्व
धैवि परो तान् या स्य ति । सा नश स्य ते ॥

ویدانہ کے اوکول کے ہونے سے سب سمرتیوں کی سر وادھ سمرتی ہے جو سمرتی منوک
خلاف ہے وہ عورت کے لائق نہیں جن تاوں کو نہ دینے پر ایشیت کے لوگ لکھا ہے۔ اگر
ان کے مطابق پرائیجیت کرنا جاوے تو غالباً ایک ہندو بھی ہندوستان میں نہ رہے
جو ریشیتی نہ ہو مفضل ویکھو ادھیار ۱۱ اشوک ۵۵ سن میں لکھا ہے کہ برہمن ہتیا
کرتے والا۔ شراب پیئے والا۔ گور و یا استا کی ستری سے زنا کرنا والا۔ یہ تینوں مہاناٹکی
ہیں۔ انکی محبت کرنا ابھی ایسا ہے۔ اول اور آخرات کو جھوڑ کر شراب پیئے والے
اس وقت پرائیجیت ورن ہر ایک کلین گھراتے ہیں کم و بیش موجود ہیں۔ اور جمارے

علمی کو کر کے کسی طرح دھماکے میں جلا دیا ہوا کہ انتہی ہے اور معمولی دھماکے کا سوا گنا ہے یا یوں کہو کہ ایک جلد جلانے والی آگ کے مقابلہ میں آہستہ آہستہ بوسیدگی ہے +

(۴) اگرچہ دو لقمہ آدمی اچھی طرح دفن نہ جاسکتے ہیں مگر غرب آدمیوں کی قبریں (آباد مقامات میں) صوف گندے کے گڑھے ہیں۔ غربت جلد مٹنے والے کفن میں دبائے جاتے ہیں جو ایک دوسرے سے علحدہ مشکل سے ہونے بلکہ قریب ہی ہوا کرتے ہیں اور بہت ہی کم مٹی میں ڈال کے حاکم ہیں اور جذب ہونے سے پہلے ہی کھود دئے جاتے ہیں +

(۵) الفٹ اگرچہ ایک قاعدہ کے موافق عمل کیا جاوے تو جلانا کسی طرح غیر واجب نہیں مگر جن کے حل کر سفید باور جیسے نکڑے ہو جاویں گے جو نقصان دہ نہیں اور منت تک رکھنے جاسکتے ہیں +

زب (۶) زمین کمال شائستگی کے ساتھ ہوسکتا ہے اور اس سے نہی عقاید میں کوئی فرق نہیں آسکتا معمولی رسمیات بھی اس موقع پر ادا ہو سکتے ہیں +

رج (۷) اس سے عام لوگوں کے خیالات پر کوئی صدمہ نہ پہنچے گا۔ اگر پہلے ہی پہل خواہش کے چھوٹے اور تنگ خیالات پر اگر کچھ برا اثر ہوگا تو یہ دور ہو جائیگا اور حالانکہ فائدہ جلد تسلیم کر لئے جاویں گے +

(۸) موجودہ جلائے والے آتشکدوں سے فائدہ اٹھانے کے لئے بہت سی وقتیں ڈالی گئیں ہیں اور جو غربت باقاعدہ طریقہ اور عقل و حوصلہ افروزی سے ہوتی ہو اسکا اندازہ اس لئے تھوڑے سے استعمال سے جو آج کل ہو رہا ہے نہیں ہوسکتا +

(۹) باب کسبہ کے قبرستان اور گاؤں کے گرد گھبراہٹ کو گونگوت بہت بڑی ہو کر یہ اس واپس نہیں رہتا جبکہ مردہ کو کسی معتد قبرستان یا احسین میں لے جا کر دفن کرتے ہیں جہاں نہ کوئی آسرا نہ گلاب ہے اور نہ کوئی قبر کی تعظیم کرنا والا ہے۔

(۱۰) الفٹ (۱۱) اس تجویز کی پسندیدگی کا سبب کو اختیار ہے یہ ضرورت نہیں کہ کوئی آدمی اپنے مایہ رشتہ وادوں کی مرضی کے خلاف جلاوے۔ اور اس میں نہایت خود غرضی پائی جاتی ہے کہ جو لوگ خود یا اپنے رشتہ داروں کو جلا نا چاہتے ہیں انہیں اس کا رشتہ سے انکار کیا جاوے جو معقول اور مناسب ہے۔

زب (۱۲) مراقبہ ہے کہ زمین کو قوا میں لا باجا وے اسکو ترقی ہو اور اجازت ہی جلاوے۔ جہاں ایک لکھ کوئی قاعدہ جاری ہونا چاہئے۔ ورنہ یہ روکا جائے فی الحال اس کی اجازت تو ہے مگر اس کے قوانین نہیں +

(۱۳) الفٹ (۱۴) نہر خورانی یا دھوکہ سے قتل کرنے کے جرم کو زمین کے جائز کرنے سے عفو نہیں ہوگی۔ برخلاف اسکے جو سخت قواعد تجویز کئے گئے ہیں ان سے بدعا شو کو روکا ہوگا کہ وہ ان ماری ہوئے آدمیوں کے جسموں کو نہ جلانے بلوے کہ کیونکہ جو بوجہ شہادت لائی جئے اور بلا ماحولت معاشہ کی وجہ سے نہر خورانی یا مار پیٹ کے راکھل جاویں گے (ب) ترقی الحال دفن کرنے کے معنی قوانین ایسے مقرر ہیں کہ تین ہزار آدمی خاکہ بچے ہر سال بچہ عزت کے سرٹیفیکٹ یا کسی قسم کے سرٹیفیکٹ کے دفنائے جاوے ہیں اور اسکی طرح نہر خورانی اور دھوکہ سے قتل کو جرات ہوتی ہے۔

رج (۱۵) مستند حالات میں باہم بندہ اگر مناسب معلوم ہو تو تین فیصد امتحان کے لئے پہلے ہوم سکرٹری فضا حب لارڈ کو اس نے اپنی ایک تقریر میں اپریل ۱۸۸۵ء میں ہوئی بھی اور کیا تھا کہ جب میں ہوم فیس میں تھا تو میں نے ورننگ ہاؤس کے آتشکدوں میں زمین دھوکے کی کوستش ناجائز طور پر کی تھی +

لئے آتشکدوں کے رکھے جانے میں آسانی ہوگی +

(۱۶) نباتاتی اور حیوانی زہروں کا دریافت کرنا تمام حالتوں میں بہت مشکل ہے اور معدنی زہروں کا امتیاز آسانی سے ہوگا۔

(۱۷) سکھیا کو کسی قدر آگ میں کم ہو جاتا ہے تو بھی تحقیق اجزاء اور تین فیصد کیمیائی کے لئے اس کا کافی مادہ باقی رہ جاتا ہے۔

(۱۸) بوسیدہ یا سڑا جسم خود بعض زہروں کو پیدا کرتا ہے اور بہت سے زہروں پر بھی ایسا کیمیائی اثر ڈالتا ہے کیونکہ موت کے تھوڑی دیر بعد ہی اس آسانی زہر کا جو باعث ہوا علم نوریالوجی سے کیا حقہ دریافت ہونا مشکل ہو جاتا ہے۔

(۱۹) آج کل جسم بہت کم قبروں سے کھود کر لکے جاتے ہیں +

(۲۰) ممکن ہے کہ بعض اوقات مردہ جلانی سے تشخیص میں وقت اور دھوکہ ہو کر نتیجہ اکثر موجودہ انتظام کی وجہ سے عاید ہوتا ہے (۲۱) بڑے بڑے شہر میں ۱۸۹۲ء میں سیارے ناظرین ایک ضروری اور مفید مسئلہ غور کر کے واسطے ہم آہنگی خدمت میں پیش کرتے ہیں علم اور عقل دونوں اس کے ساتھی ہیں تمام فاضل اور محقق ڈاکٹر اور حکیم اس کے مددگار ہیں مدد دینا اس کے واسطے طبیاری کر رہی ہے مگر ہمارے ملکی بھائی ابھی تک غافل ہیں خدا کرے کہ یہ بھی اس مفید مسئلہ کی قبولیت میں جلد کوشش کر کے صحت اور زندگی بچھیلانے کے جاسی ہوں۔

راقم آب کا جیر انڈین۔ سینڈ لیکھ نام آریہ سماج۔

پشت ادھارن

(آریہ) ہندو لوگ کیوں مسلمان ہوئے؟

ویدوں کا سرٹیفکٹ دہم اور شامرنی تو رہا جو کے واسطے اب تک بھی مخالفت و موافق انکی پائیزگی کے گیت کا رہا ہیں اگر آج تک دنیا میں بنی رہتی یا فیکو انوسدا لوگ آج سوار کرتے رہتے تو فیض غالب تھا کہ کوئی اور نہ مرنہ نہ دکھانا اور نہ کوئی نیا دین پیدا ہوتا۔ ویدک مانڈے لاکھوں اوقات میں سے ایک راجن راجی کا واقعہ ہے جو کہ فقہ فقہ سے بہت دہم کی روشنی چکتی ہے اور قدم قدم برسر کی ہوتی ہے۔ رام۔ لکھنؤ میں بھرت شتر وین کی ولی عہد سے کون آگاہ نہیں ہے۔ برادرانڈ کے مقابلہ میں وکراج کو تاج و تخت پر جاتے تھے۔ راجن دیکھ کر انہ کو بھرت کا تخت شاہی پر رکھ کر راجن دیکھ کر اس کا داس کہلا کر اس کو راج کر کیا دنیا میں عظیم الشان نہیں اور اسی طرح راجن دیکھ کر اس کا داس سے واپس آکر پہلو کیٹی کے محل میں بیٹھا کر کے واسطے جانا کیا کوئی دیا میں نظیر رکھتا ہے وہی آریہ دہم بلویدک دہم کا زمانہ تھا اور اس کے بعد بھی مدت تک رہا اور آخر کار کوڑا ناٹو کا سہم آیا۔ پند و کے عاریتاً عطا کردہ راج یزور دہم کا قبضہ ہوا جنگ عظیم کی فوجت پہنچی تب کرشن جی خود بدولت سمجھانے کو دھوکہ دیا اور صرف یہ کہ اس کا تمام آریہ ورت کے راج سے ۵۵ لاکھ انڈین کو دہلی کے متعلق پانچ لاکھ انڈین پت۔ سو فیصد راج پت۔ دلی پت۔ کرا۔ ددو۔ اگر فوجت سنا پت۔ پت۔ دروہن لے کہا۔

सचिः अत्र न ददास्यामि विना युधे न केन च

کرشن تم کو باج کا نوٹا دیتے ہو۔ میں انکو سوئی کے انگوٹے برابر دین بھی بدھتہ کے نہ دے گا۔ زب کہ اس خیر و تبدل کو دیکھ کر ان کو جسے شک ہوگا کہ دہم کی بوجھ دہلی کی پٹی قائم رہی آسنا پڑا بھاری تبدل اور ادھیر بہت امیدوں کو ختم کر دینا پڑا ہے۔

بھارت کے یہ کہ آریہ ورت کی حالت روز بروز بدی ہو رہی ہے عیاشی بھیلے

دستور پھیلتا جاتا ہے۔ اٹلی کے دوم سہریں ۱۸۸۵ء میں ۱۱۹ مردے جلانے گئے ۱۸۸۶ء میں ۱۵۵ اگر اس سال میں ۲۰۰ سے زیادہ آدمی مرنے کے بعد جلانے گئے۔ انگلستان میں دو لاکھ نامی جگہ میں مردہ جلانے کی اجازت دی گئی ہے جس سے ۶۹ مردہ جلے ہیں۔ علمائے انگریزی کی یہی رائے ہیں۔ جس تک ایسے لوگ جو ہیضہ و چیک وغیرہ وبائی بیماریوں سے مرتے ہیں دفن کئے جاویں گے تب تک ان بیماریوں کی جڑ کاٹ جانا بالکل غیر ممکن ہے کیونکہ قبروں میں انکی بیدارین کے سچ اکٹھے ہوئے موجود رہتے ہیں۔ (ازرقین ہند ۱۹- اکتوبر ۱۸۹۹ء صفحہ ۶۹)۔

گائیکھ کا نفرس گڑھ لکھنا ہے کہ جاپان اور یورپ میں مردہ جلانے کی رسم پڑھی جاتی ہے۔ گذشتہ چار دہائیوں کے عرصہ میں انگلستان کے باغیچہ لیسٹراؤ دوسرے قبروں میں مردہ جلانے کی تائید میں سوسائٹیاں قائم ہو گئیں۔ (۱۸ ستمبر ۱۸۹۱ء جلد ۲۲ صفحہ ۲۷)۔

بحوالہ دبندہ قیسری بریلی کے آریہ سماچار میرٹھ جلد ۲۲ ستمبر ۱۹۳۶ء ص ۲۹۸ ماہواری رسالہ میں لکھا ہے۔ یورپ کے مالک اٹلی۔ جرمنی۔ سوئٹزرلینڈ اور امریکہ کے علاقہ وٹائیٹ سٹیٹ میں مردوں کو دفنانے کے بجائے جلا سکی اجازت ملی ہے اور مالک مذکور میں جا بجا مرگھٹ تیار ہو گئے ہیں۔ اور ہو رہے ہیں۔ اس پراڈیٹ سماچار نے رائے دی ہے کہ ایسے امور سے صریحاً ثابت ہونا ہے کہ دین عیسوی کا اعتقاد تعلیم یافتہ دنیا کے دل سے روز بروز برف ہو رہا ہے۔ کھتری ہمت اپدیش لکھنا ہے کہ ساگڈشتہ میں انگلستان میں ۵۴ مردے جلانے گئے اب مردہ جلانے کے لئے ایک بھیٹی شہر لنڈن میں بنائی جا رہی ہے جسے جمع ہو رہا ہے ڈیوگ آف بیل فورڈ نے اس کے واسطے پچاس ہزار روپیہ چنہ دیا ہے۔ (جلد ۴ نمبر ۲۲ صفحہ ۲۲ ستمبر ۱۸۹۱ء)۔

اخبار عام لاہور ۱۸ ستمبر ۱۸۹۱ء میں پیرس دار السلطنت فرانس میں ۳۳۸۸ مردے جلانے گئے اور ڈیو کیوس ۱۳۔ ۲۹۔ (اخبار عام ۷ جولائی ۱۸۹۱ء)۔

آریہ ورت اخبار کلکتہ میں لکھا ہے کہ ۲۲ تمہشان مردہ جلانے کیلئے تیار کئے گئے ہیں اور بہت ہی مرقے جلانے ہیں۔ لنڈن میں بڑا مکان اس بات کے واسطے بنانے کا پر بندہ ہو رہا ہے۔ (آریہ ورت ۱۵۔ اگست ۱۸۹۱ء)۔

تعبیرہ دہرم جیون میں لکھا ہے۔ بعنوان مردہ جلانا۔ کانگریس حفظانِ صحت لنڈن نے ایک رزلویشن اس مطلب کا پاس کیا ہے کہ جب کوئی متعدی مرض سے فوت ہو جاوے تو مردہ کو جلانا ضرور ہے۔ (۳۰۔ اگست ۱۸۹۱ء صفحہ ۴۲)۔

آریہ سینر کا لاہور میں لکھا ہے کہ اخبار پانویہ میں یہ لکھا ہوا کہ سچو کو حیرت کے ساتھ پسند ہو گا کہ **सच ज्ञान का** (سچ ج्ञان کا) سچجنگ کانگریس (یعنی کمیٹی حفظانِ صحت) نے جو رزلویشن جلانے کے متعلق پاس کیا ہے وہ ظاہر کرتا ہے کہ سہریں اس اور حفظانِ صحت کمیٹی کی کوششیں آخر کار اپنا اثر کرنے لگی ہیں اور وہ ان لوگوں میں یہ خیال پھیلتا جاتا ہے جہاں مدتوں سے تعصب نے سلطنت جا رکھی تھی بات سچ ہے کہ اس کانگریس نے صرف ایسے آدمیوں کے جلانے کو جائز رکھا جو وبائی بیماری سے مرے ہوئے ہیں۔ لیکن مذہبی خیالات کو صدمہ پہنچاتی ہے کیونکہ وہ نہیں جانتے کہ وبائی بیماری سے مرے ہوئے اس کی آئندہ حالت ویسی ہے جیسے کہ انکی جو کہ وبائی بیماری سے نہ مرے ہو۔ یہ بات سچ ہے کہ یہ خیال کہ تمام کو سچن دفن کرنے چاہئیں بہت ہی وابستہ ہے۔ علم عقل و مایوس جس کا زمانہ جارح ہے۔ ایسے تعصب اور بغیر مطلب کے رسم کے اوپر آخر کار فتح پائے گا۔

خواہ یہ ایک ایسی معصہ کی کتاب کی مدد اپنے اوپر رکھتے ہوں۔ یہ بات یعنی صحت سے دہری کی طرف منوجہ ہو یا ایک دیرانہ کام مگر سچائی کے برخلاف جانا کوئی بہادری نہیں ہے بلکہ بزدلی ہے۔ (آریہ سینر کا لاہور ۱۵ ستمبر ۱۸۹۱ء صفحہ ۲۱)۔

وکتوہ یا میسر روزنامہ اخبار ساکھ کوٹ لکھنا ہے کہ برٹش میڈیکل ایسوسی ایشن مردوں کے جلانے کے مسئلہ کی تائید کر رہی ہے۔ (۱۷ ستمبر ۱۸۹۱ء صفحہ ۶)۔

سنت دہرم برچانک ہفتہ وار اخبار شہر جالندھر لکھنا ہے کہ میٹجک کانگریس نے جو اس سال ولایت (انگلینڈ) میں زیر پرستی روس آف ویلز ولیدہ انگلستان جمع ہوئی تھی اور جس میں دو ہزار تین سو بڑے بڑے الٹ باسٹن ہیرن یورپ امریکہ۔ جاپان۔ ایران۔ مصر اور ہندوستان وغیرہ سے شریک ہوئے تھے پاس کر دیا ہے کہ مردوں کو جلانا بہ نسبت دبانے کے بہت اچھا ہے۔ اور کہ وبائی بیماریوں سے مرنے والوں کو ضرور جلانا چاہئے۔ (سنت دہرم برچانک ۲۶ ستمبر ۱۸۹۱ء صفحہ ۶)۔

وکتوہ میسر لکھنا ہے کہ سہریں میں مردہ جلانے کی۔ سم ترقی پکڑتی جاتی ہے۔ دوست ہندو بصرہ۔ ضلع شاہ پور لکھنا ہے کہ فرانس اور امریکہ میں مردوں کا جلانا سرعت رواج پکڑتا جاتا ہے۔ انگلستان میں سب بڑے مقامات میں مردے جلانی کو مرگھٹ بن رہے ہیں۔ (۱۸ ستمبر ۱۸۹۱ء)۔

قیصر الاخبار کرنا لکھنا ہے کہ فرانس و امریکہ میں مردوں کا جلانا۔ بانی کی نسبت بہتر سمجھا گیا ہے روز بروز اس کی ترقی پائی جاتی ہے۔ انگلستان میں مردوں کے جلانے کے لئے مرگھٹ طیار کر رہے ہیں۔ (۱۵ ستمبر ۱۸۹۱ء)۔

اخبار سنت دہرم برچانک جالندھر لکھنا ہے کہ مردہ جلانے کی رسم فرانس میں ترقی کر رہی ہے۔ سال گذشتہ میں تین ہزار چار سو کانگریس مردے فرانس میں جلانے گئے۔ (جلد ۸ نمبر ۶ صفحہ ۷ کالم ۱۱ مورخہ ۲۱ مئی ۱۸۹۱ء)۔

مقام نیویارک امریکہ سے سہری ایس کرنل انکاٹ صاحب یرینڈنٹ تھیو سافیل سوسائٹی ایسی چھی نمبر ۱۷ مورخہ ۱۸ فروری ۱۸۹۱ء میں لکھتے ہیں کہ در انجمنارہ معنیے گذرے اس بڑے سہریں جس میں دس لاکھ سے زیادہ عیسائی آبادی ہے ہم نے ایک کو ایسی جماعت میں سے ساتھ ان رسومات گنوارے کی دفن کیا اور علامات آگ و روشنی اور برائی کینجی جو کہ سانب کی ساتھ لے گئے تھے معہ اور علامات کے استعمال کیا چھ مینے کے بعد ہم نے لاش کو اس چند روزہ آرام کی جگہ سے نکال کر اس کو جو جب رسومات برکان اپنی لاشوں کے چلا کر خاک کر دیا۔ (دیکھو صفحہ ۴۴ مطبوعہ جالپور کاش میٹھ)۔

یورپ میں مردہ جلانے کی رسم **ییلے** یہ خبر درج ہو چکی ہے کہ یورپ میں مردہ جلانے کی رسم دن بدن ترقی کر رہی ہے۔ حال میں جرمانی ہے کہ نیڈرلینڈ میں مردوں کے جلانے کے واسطے عام چندہ سے ایک مرگھٹ بنوایا گیا ہے۔ یورپ آف روم نے بہت مخالفت کی (اور کہا جلانے سے مردہ دفن جائے گا۔ لیکن عام لوگوں کے نزدیک یہ رائے صحیح نہ تھی اور سہری نے اس رائے کو نامنظور کیا اور بہت سے حامیان دین کی لاشیں جلائی گئیں۔ یورپ میں یہ خیال اب عام ہوتا جاتا ہے کہ وبائی امراض کے انسداد کا بڑا ذریعہ مردوں کا جلانا ہی ہے۔ (تاریخ الاخبار داولینڈی ۹ جولائی ۱۸۹۲ء)۔

مردوں کے جلانے کی رسم **ییلے** شہر لنڈن دار السلطنت بریتانیا میں ایک انٹر نیشنل کانگریس پھیلے جیتے میں ہوئی کہ دریافت کرے کہ کون ذریعہ لاش کے دور کرنے کا سب سے عمدہ ہے کانگریس نے اتفاق رائے سے وار دیا کہ جلانے

بجانب ہی کھدا اسطے خود یا لوگوں کو کرتے چاہیں انکا ارشاد وہیں میں ہے جس کے بل
جائے کے بعد مشوروں میں بھیجے کرتے کی اس کے واسطے کوئی عبادت نہیں ہے اور
اس کو بھیج سکتا ہے رنگ وید مثل ۱۰ سکت ۱۶ منتر ۳۰۴ و ۵۵ و ۵۶ اور
رنگ وید مثل ۱۰ سکت ۱۶ منتر ۳۰۴ اور رنگ وید مثل ۱۰ سکت ۲۰
منتر ۴۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰
سے ۱۰۱ تک اور تیسری رشی کی تفسیر میں بھی ان منتروں کے متعلق مفصل ذکر
ہے پر اپنی کتاب ۱۰ نوواک اسے ۱۰ تک واک اسے ۱۶ تک میں صاف طور پر
مردہ جلائے کے فائدے اور اس کی پڑوں کو جلائے کے بعد بانی یا کیفیت میں
ڈالنے کا ذکر ہے جن کا فائدہ انہیں میں شمل ہے۔ چودہ۔ پڑی۔ کوثر۔ ریت و جگر
سے بانی صاف ہوتا ہے ۴۔

مردہ جلائے کے فوائد

فائدہ کا اہل عرفوں کے جلائے میں زمین کم خرچ ہوتی ہے ایک جگہ یا کنال یا مرد
زمین میں خواہ تمام جن کے مڑوں کو جلا دیں اور پھر وہ زمین ویسی کی ویسی
باقی رہے جگہ اس سے بھی بہت کم جس آسانی اور آرام سے گزارہ ہو سکتا ہے +
فائدہ ۲۔ دوسرے بت پرستی یا متحرک کی بنیاد اکثر جاتی ہے کیونکہ قبریں ہوگی اور وہ
کوئی گھر سے ملے گا مانگیگا اور نہ گناہ کے مرتکب ہوں گے اصل میں اس کی پرستی
یا گور پرستی سے مردہ پرستی کا دلوج جاری ہے ۴۔
فائدہ ۳۔ بعض بیماریاں جو گورستان کے تعلقات سے متعلق ہوتی ہیں قطعی بند
ہو جاتی ہیں آپ دیکھو اور اعلیٰ خراب نہ ہوگا اور نہ خلق خدا گناہ ہوگی غلہ عمدہ بانی جلائے
سوا اطمینان اور پاک۔ پتھل کرنے کے واسطے ملے گی ۴۔

حال کے اور پورا نئے زمانہ کے ڈاکٹروں نے نہایت واضح دلائل سے ثابت کیا
ہے اور تمام زندہ دل لوگوں کا تجربہ ہے اور عمدہ اور صاف کھلی ہوا۔ شفا اور
تاکیرہ بانی انسان کی صحت کے واسطے کتنے ضروری ہیں ایک سینٹ بھر بھی اگر
سوائے تو انسان زندہ نہیں رہ سکتا۔ اور اسی طرح بانی بھی کیونکہ سب سے
لنا وہ عمدہ اور اعلیٰ اشیاء خرچ سے اور جن پر انسانی زندگی کا اعلیٰ مدار ہے وہ
جی ہیں۔ درحقیقت طبیعت اور برتاؤ و گیرکے طے کا عمر کے ساتھ بہت بڑا تعلق ہے
جس کی اعلیٰ اور عمدہ بنیاد آب و ہوا ہے۔ جس وقت مردوں کے جلائے کا تمام
دھیان دیا جائے یعنی تین ہزار سال سے پہلے اس وقت آدمیوں کی جیوں
(رنگیاں) مضبوط۔ صحت۔ کامل۔ درست ہوتی تھیں وہ دور سے جوان اور قوی
ہیں اور شہ زور ہوتے تھے۔ اگر مردہ جلائے کا رواج بدستور سابق ہو جائے تو
صحت نہایت ہی عمدہ ہو جائیگی ۴۔

فائدہ ۴۔ چہاں اور ویرجاں اور جواب اکثر مردہ لکا لکے جاتا یا بعض کفن کش جو
قبریں لکھا کر کفن اوتار لیتے ہیں اور ان افعال سے مردہ کی بھرتی ہوتی ہے
اور حاکم و قاضی بدتر ہوتے ہیں ان کا اشداء ہو جاتا دیکھا
فائدہ ۵۔ بعض قبریں اور حجاز و ان گورستان جو ایک بدخواہی خلافت و حاکم کی
کے ذریعہ رد کی گئی اور بدستور اوقات اور مرتکب و بدعات ہوتے ہیں ایسے
لوگ کسی اچھے پیشے میں لگ جاتے گئے ۴۔

فائدہ ۶۔ ششہرہ مردوں کی خالقا ہوں پر جو ہزاروں بلکہ لاکھوں کروڑوں
روپے خرچ کر کے زمین پر بسترے مقبرے آباد کرتے ہیں ان کی جتنی اور بنائی جاتی ہیں
وہ روپیہ زمین کے خزانے نہ ہوتے یا دیکھا کہ وہ روپیہ کسی عمدہ مفید خلائق کام

مثلاً تعلیم یا شہر خانہ یا ہسپتال وغیرہ میں خرچ ہوگا۔
فائدہ ۷۔ بعض لوگوں کے تعلق یا شیطان کی تقلید چودہ کریم عقل۔ علم۔ سائنس اور
صداقت کے متعلق یا پیر و کلمہ میں گئے ۴۔
فائدہ ۸۔ ہشتہرہ تیل یا عرس وغیرہ کا خرچ جو لاکھوں روپے سالانہ کے قریب
ہے وہ بھی بالکل نربہاگا۔ اس خرچ میں نیک کام میں خرچ ہوگا۔ اب قورق
مردہ کے سر ہاتھ تیل جلتا ہے جس سے اسے مطہر نہیں پھر سیدوں پر ہم
سالوں مسندوں میں جلیگا یا شایع عام پر جان خلقی خدا کا بہت فائدہ اور
ثواب ہوگا ۴۔

فائدہ ۹۔ کچھ چرس۔ لگانا۔ ایفون اور تما کو نوشی۔ رزنا کاری۔ تمار بازی جو کچھ
ایسے مقاموں (ریکوں) میں زیادہ ہوتی ہے اسکا بھی اشداء ہو جاتا دیکھا۔

اب چند سالوں سے مردہ جلائے کی طرف ڈاکٹروں اور فاضلان علمائیں کی
توجہ ہوئی جنہوں نے بالانفاق راسے پاس کر دیا کہ درحقیقت دفنانے کی بجائے
جلا نا نہایت مفید ہے اور تمام قسم کی بیماریاں جو دفنانے سے پیدا ہوتی ہیں
ان کے معلوم ہونے کا احتمال بلکہ یقین ہے ۴۔
جایان۔ امریکہ اور یورپ کے مذہب ملکوں میں اس کا زیادہ مدعا ہو جاتا
ہے۔ چونکہ علم اس کا ساتھ ہی ہے اس واسطے اسید ہے کہ ایک وقت عام مذہب
اور علم دوست دنیا میں یہ کام مروج ہو جائے گا ۴۔

۱۔ اہل مذہب میں سے جو کہ عیسائی زیادہ علم و دست ہیں اور بقول ایک فاضل
محقق کے یورپ میں آج کل تمام قوت علم کی ہے اور علم کی ہی وہاں علاری ہے۔
اس واسطے یورپ اور لکھنے کے عیسائیوں نے بھی انصاف اور علم کی آنکھوں سے
عیب و عیوب پر نظر رکھ ہی معقول طریقہ اختیار کیا ہے جس کی تصویر تمام
معزز انگریزی و اردو اخباروں سے ہوتی ہے ۴۔
مردوں کے جلائے کی بابت ڈاکٹروں اور عیسائی مسلمان اور ہنسہ (آریہ) و غیر ان اخبار کی رائے ہے۔

۲۔ ہندوستان کے انگریزی اخبار پانویہ اور انگلش میں نے لیڈن کی کانگریس صحت
کی امن تجویز کو پسند کیا ہے کہ مردوں کا جلا نا بہ نسبت دفنانے کے مفید ہے
(مورخہ ۲۷ ستمبر ۱۸۹۶ء صفحہ ۱)۔

۳۔ اخبار اختر و ہم جو قسط مذہب دار السنہ طے ٹرکی سے نکلتا ہے لکھتا ہے کہ
۴۔ انگلستان میں جنازوں کا جلا دینا چند سال سے یورپ اور انک انگلستان میں
آئین پرستوں کی ایک آئین جاری ہوئی ہے وہ یہ ہے کہ جو لگ مر جاتے ہیں
انکی لاشوں کو آگ میں جلا دیتے ہیں چنانچہ مشہور میں جنازوں کے جلائے کے
لئے ایک تنور بنام و منیع جاری ہوا۔ سال بعد کور سے مشہور ایک بین انگریزوں
کو انکی وصیت کے موافق اور ۲۵ آدمی بلا وصیت جلا دئے اور سال پرست میں
بھی ۹۹ آدمی کے جنازوں کو انکی وصیت کے مطابق جلا کر ان کی خاکستر کو ہوا
میں اڑا دیا۔ عنقریب مضبوط اور دیگر ملامد میں ایسے تنور تعمیر پائے گئے ہیں
۵۔ راز اخبار اختر و ہم فارسی قسط مذہب ۱۸۹۶ء

۶۔ اور محسن الاخبار دکن رائے نے بھی رجب کے مہینہ محرم صفت الدین شہنشاہی میں
اپنے پرچہ ۲۸۔ تاریخ ۱۸۹۶ء جلد ۱۴ میں اس کی نقل کی ہے۔
۷۔ رفیق ہندو لہور (جس کے اوپر ایک مسلمان محرم علی صاحب تھیں) اس میں
لکھا ہے کہ علماء یورپ نے اس کو تصدیق کیا ہے کہ یورپ میں مردہ جلا نا شکار

مردہ کردہ انسان سست کہیں از جہانی رحمت من مآب یا یک شوشید دجامہ ہے نیکو
 درویشاں سند پس بدیں گوشت تن او را دھم چنداں (تذکرہ) اندرونہ میں گدانتہ شہ
 آں آب را بجایاں دور از شہر بزرگہ ریزند تا جراتن مردہ مردم را یا بیل دے پس
 نگر دوور نشینے اگر در تیراب گداند بدیں آرایش یعنی جامہ ہستہ نیکو و شامین
 باتن سوزانند دروازہ باد و خشوریاں و خشور آیت ۴۵ و ۴۶ میں کے آئے
 اسی آیت کے تفسیر کرنے والے نے موجودہ طریقہ سے چادہ کو دکر غمہ بنانے کا
 بھی ذکر کیا ہے مگر یہ طریقہ بیماری کے پھیلانے والا ہی تہذیب سے گرا ہولہ یا اب
 مذہب یا رسیدوں نے مردہ کا جلانا منظور بھی کر لیا ہے پس سب سے عمدہ ہی بنانے
 کا قاعدہ ہے +

ہوا میں یا مصلح یہ طریقہ مصر کے مادشاہوں کا تھا جو کہ وہ خدا سے شکر فرماتے
 لگا کر خشک کرنا۔ کہ ہم خیال تھے پس اپنی پرستش کے خیال سے انہوں نے
 خود یا ان کے جیلوں نے اس کا روح دیا اصاب جو کہ وہ مذہب یا طریقہ نہیں
 رہا اور نہ عمدہ ہے۔ کیونکہ اس سے بھی احتمال بیماری پھیلنے کا ہے اور مرنے
 سے وہ قائم نہیں ہو سکتی کیونکہ انسان کے واسطے یہ قاعدہ نہیں چل سکتا
 اتنی زمین بھی نہیں کہ اس پر ابتدائی دنیا سے آتشک جتنے آدمی پیدا ہوئے
 اگر مصلح لگا کر رکھے جاویں تو کئی بیش ہو سکے پھر زندوں کو کلامی چھوڑ کر
 شاید سمندر میں مکان بناتے ہیں اس واسطے یہ طریقہ محض خود پرستی ہے
 یا ان میں مہادسا۔ یہ طریقہ گنگا کے کنارے پر رائج ہے اور وہ صرف ہستی کے
 واسطے تاکہ گنگا میں پڑ جائے سے کسی جو رو نہ یہ مذہبی یا علمی بات نہیں ہے
 ڈاکٹروں اور وید نے ثابت کر دیا ہے کہ پانی میں فلاکت ڈالنا اسے چڑھاؤں
 کے واسطے سخت نقصان رساں کر دیتا ہے آپ لوگ دیکھتے ہوں گے کہ
 اگر کسی کو گیس یا تالاب میں کئی مردہ حاکم پڑ جائیں یا مر جاویں تو پانی کیسے پڑا
 ہو جاتا ہے اور کتنا مضر صحت ہے درحقیقت لوگ گنگا کا امرت رو پانی پاتی
 اسی طرح کی غوثیتوں کے واسطے سے خراب کر دیتے ہیں اس طریقہ پر چکاؤ
 ٹھکوں رہزنیوں کے واسطے ہے وہ لوگ البتہ ولادت کے غائب کرنے یا سرور
 چھپانے کے واسطے ایسا کرتے ہیں مذہب دنیا کے واسطے نہایت ہی غیر متعلق
 مردوں کا جلانا۔ مردوں کا جلانا ایک وقت راجیک تمام دنیا میں ویدک دھرم یا آریہ
 دھرم کا رچا رکھا ساری آباد دنیا میں جاری تھا آریہ قوم جس کے مذہب کو نانی
 رومی۔ یا سری۔ انگریز۔ جرمن۔ فرنگ بلکہ تمام یورپ شامل اور ایشیا کی تمام ہند
 قومیں آریہ خاندان سے ہیں ہمیشہ اور ہر جگہ مردہ جلاتے تھے۔ چنانچہ آرمین
 ڈاکٹر ڈیلو ہر صاحب مشہور مورخ فرماتے ہیں کہ آریہ کیا ہند کیا یونان اور
 اٹلی میں اپنے مردوں کو چپا کر جلاتے تھے اب ہم آریہ ورت کی مقدس
 کتابوں سے تحقیقات کرتے ہیں۔ یہ جو وید میں ہے۔

۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔ ۵۰۸۔ ۵۰۹۔ ۵۱۰۔ ۵۱۱۔ ۵۱۲۔ ۵۱۳۔ ۵۱۴۔ ۵۱۵۔ ۵۱۶۔ ۵۱۷۔ ۵۱۸۔ ۵۱۹۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱۔ ۵۲۲۔ ۵۲۳۔ ۵۲۴۔ ۵۲۵۔ ۵۲۶۔ ۵۲۷۔ ۵۲۸۔ ۵۲۹۔ ۵۳۰۔ ۵۳۱۔ ۵۳۲۔ ۵۳۳۔ ۵۳۴۔ ۵۳۵۔ ۵۳۶۔ ۵۳۷۔ ۵۳۸۔ ۵۳۹۔ ۵۴۰۔ ۵۴۱۔ ۵۴۲۔ ۵۴۳۔ ۵۴۴۔ ۵۴۵۔ ۵۴۶۔ ۵۴۷۔ ۵۴۸۔ ۵۴۹۔ ۵۵۰۔ ۵۵۱۔ ۵۵۲۔ ۵۵۳۔ ۵۵۴۔ ۵۵۵۔ ۵۵۶۔ ۵۵۷۔ ۵۵۸۔ ۵۵۹۔ ۵۶۰۔ ۵۶۱۔ ۵۶۲۔ ۵۶۳۔ ۵۶۴۔ ۵۶۵۔ ۵۶۶۔ ۵۶۷۔ ۵۶۸۔ ۵۶۹۔ ۵۷۰۔ ۵۷۱۔ ۵۷۲۔ ۵۷۳۔ ۵۷۴۔ ۵۷۵۔ ۵۷۶۔ ۵۷۷۔ ۵۷۸۔ ۵۷۹۔ ۵۸۰۔ ۵۸۱۔ ۵۸۲۔ ۵۸۳۔ ۵۸۴۔ ۵۸۵۔ ۵۸۶۔ ۵۸۷۔ ۵۸۸۔ ۵۸۹۔ ۵۹۰۔ ۵۹۱۔ ۵۹۲۔ ۵۹۳۔ ۵۹۴۔ ۵۹۵۔ ۵۹۶۔ ۵۹۷۔ ۵۹۸۔ ۵۹۹۔ ۶۰۰۔ ۶۰۱۔ ۶۰۲۔ ۶۰۳۔ ۶۰۴۔ ۶۰۵۔ ۶۰۶۔ ۶۰۷۔ ۶۰۸۔ ۶۰۹۔ ۶۱۰۔ ۶۱۱۔ ۶۱۲۔ ۶۱۳۔ ۶۱۴۔ ۶۱۵۔ ۶۱۶۔ ۶۱۷۔ ۶۱۸۔ ۶۱۹۔ ۶۲۰۔ ۶۲۱۔ ۶۲۲۔ ۶۲۳۔ ۶۲۴۔ ۶۲۵۔ ۶۲۶۔ ۶۲۷۔ ۶۲۸۔ ۶۲۹۔ ۶۳۰۔ ۶۳۱۔ ۶۳۲۔ ۶۳۳۔ ۶۳۴۔ ۶۳۵۔ ۶۳۶۔ ۶۳۷۔ ۶۳۸۔ ۶۳۹۔ ۶۴۰۔ ۶۴۱۔ ۶۴۲۔ ۶۴۳۔ ۶۴۴۔ ۶۴۵۔ ۶۴۶۔ ۶۴۷۔ ۶۴۸۔ ۶۴۹۔ ۶۵۰۔ ۶۵۱۔ ۶۵۲۔ ۶۵۳۔ ۶۵۴۔ ۶۵۵۔ ۶۵۶۔ ۶۵۷۔ ۶۵۸۔ ۶۵۹۔ ۶۶۰۔ ۶۶۱۔ ۶۶۲۔ ۶۶۳۔ ۶۶۴۔ ۶۶۵۔ ۶۶۶۔ ۶۶۷۔ ۶۶۸۔ ۶۶۹۔ ۶۷۰۔ ۶۷۱۔ ۶۷۲۔ ۶۷۳۔ ۶۷۴۔ ۶۷۵۔ ۶۷۶۔ ۶۷۷۔ ۶۷۸۔ ۶۷۹۔ ۶۸۰۔ ۶۸۱۔ ۶۸۲۔ ۶۸۳۔ ۶۸۴۔ ۶۸۵۔ ۶۸۶۔ ۶۸۷۔ ۶۸۸۔ ۶۸۹۔ ۶۹۰۔ ۶۹۱۔ ۶۹۲۔ ۶۹۳۔ ۶۹۴۔ ۶۹۵۔ ۶۹۶۔ ۶۹۷۔ ۶۹۸۔ ۶۹۹۔ ۷۰۰۔ ۷۰۱۔ ۷۰۲۔ ۷۰۳۔ ۷۰۴۔ ۷۰۵۔ ۷۰۶۔ ۷۰۷۔ ۷۰۸۔ ۷۰۹۔ ۷۱۰۔ ۷۱۱۔ ۷۱۲۔ ۷۱۳۔ ۷۱۴۔ ۷۱۵۔ ۷۱۶۔ ۷۱۷۔ ۷۱۸۔ ۷۱۹۔ ۷۲۰۔ ۷۲۱۔ ۷۲۲۔ ۷۲۳۔ ۷۲۴۔ ۷۲۵۔ ۷۲۶۔ ۷۲۷۔ ۷۲۸۔ ۷۲۹۔ ۷۳۰۔ ۷۳۱۔ ۷۳۲۔ ۷۳۳۔ ۷۳۴۔ ۷۳۵۔ ۷۳۶۔ ۷۳۷۔ ۷۳۸۔ ۷۳۹۔ ۷۴۰۔ ۷۴۱۔ ۷۴۲۔ ۷۴۳۔ ۷۴۴۔ ۷۴۵۔ ۷۴۶۔ ۷۴۷۔ ۷۴۸۔ ۷۴۹۔ ۷۵۰۔ ۷۵۱۔ ۷۵۲۔ ۷۵۳۔ ۷۵۴۔ ۷۵۵۔ ۷۵۶۔ ۷۵۷۔ ۷۵۸۔ ۷۵۹۔ ۷۶۰۔ ۷۶۱۔ ۷۶۲۔ ۷۶۳۔ ۷۶۴۔ ۷۶۵۔ ۷۶۶۔ ۷۶۷۔ ۷۶۸۔ ۷۶۹۔ ۷۷۰۔ ۷۷۱۔ ۷۷۲۔ ۷۷۳۔ ۷۷۴۔ ۷۷۵۔ ۷۷۶۔ ۷۷۷۔ ۷۷۸۔ ۷۷۹۔ ۷۸۰۔ ۷۸۱۔ ۷۸۲۔ ۷۸۳۔ ۷۸۴۔ ۷۸۵۔ ۷۸۶۔ ۷۸۷۔ ۷۸۸۔ ۷۸۹۔ ۷۹۰۔ ۷۹۱۔ ۷۹۲۔ ۷۹۳۔ ۷۹۴۔ ۷۹۵۔ ۷۹۶۔ ۷۹۷۔ ۷۹۸۔ ۷۹۹۔ ۸۰۰۔ ۸۰۱۔ ۸۰۲۔ ۸۰۳۔ ۸۰۴۔ ۸۰۵۔ ۸۰۶۔ ۸۰۷۔ ۸۰۸۔ ۸۰۹۔ ۸۱۰۔ ۸۱۱۔ ۸۱۲۔ ۸۱۳۔ ۸۱۴۔ ۸۱۵۔ ۸۱۶۔ ۸۱۷۔ ۸۱۸۔ ۸۱۹۔ ۸۲۰۔ ۸۲۱۔ ۸۲۲۔ ۸۲۳۔ ۸۲۴۔ ۸۲۵۔ ۸۲۶۔ ۸۲۷۔ ۸۲۸۔ ۸۲۹۔ ۸۳۰۔ ۸۳۱۔ ۸۳۲۔ ۸۳۳۔ ۸۳۴۔ ۸۳۵۔ ۸۳۶۔ ۸۳۷۔ ۸۳۸۔ ۸۳۹۔ ۸۴۰۔ ۸۴۱۔ ۸۴۲۔ ۸۴۳۔ ۸۴۴۔ ۸۴۵۔ ۸۴۶۔ ۸۴۷۔ ۸۴۸۔ ۸۴۹۔ ۸۵۰۔ ۸۵۱۔ ۸۵۲۔ ۸۵۳۔ ۸۵۴۔ ۸۵۵۔ ۸۵۶۔ ۸۵۷۔ ۸۵۸۔ ۸۵۹۔ ۸۶۰۔ ۸۶۱۔ ۸۶۲۔ ۸۶۳۔ ۸۶۴۔ ۸۶۵۔ ۸۶۶۔ ۸۶۷۔ ۸۶۸۔ ۸۶۹۔ ۸۷۰۔ ۸۷۱۔ ۸۷۲۔ ۸۷۳۔ ۸۷۴۔ ۸۷۵۔ ۸۷۶۔ ۸۷۷۔ ۸۷۸۔ ۸۷۹۔ ۸۸۰۔ ۸۸۱۔ ۸۸۲۔ ۸۸۳۔ ۸۸۴۔ ۸۸۵۔ ۸۸۶۔ ۸۸۷۔ ۸۸۸۔ ۸۸۹۔ ۸۹۰۔ ۸۹۱۔ ۸۹۲۔ ۸۹۳۔ ۸۹۴۔ ۸۹۵۔ ۸۹۶۔ ۸۹۷۔ ۸۹۸۔ ۸۹۹۔ ۹۰۰۔ ۹۰۱۔ ۹۰۲۔ ۹۰۳۔ ۹۰۴۔ ۹۰۵۔ ۹۰۶۔ ۹۰۷۔ ۹۰۸۔ ۹۰۹۔ ۹۱۰۔ ۹۱۱۔ ۹۱۲۔ ۹۱۳۔ ۹۱۴۔ ۹۱۵۔ ۹۱۶۔ ۹۱۷۔ ۹۱۸۔ ۹۱۹۔ ۹۲۰۔ ۹۲۱۔ ۹۲۲۔ ۹۲۳۔ ۹۲۴۔ ۹۲۵۔ ۹۲۶۔ ۹۲۷۔ ۹۲۸۔ ۹۲۹۔ ۹۳۰۔ ۹۳۱۔ ۹۳۲۔ ۹۳۳۔ ۹۳۴۔ ۹۳۵۔ ۹۳۶۔ ۹۳۷۔ ۹۳۸۔ ۹۳۹۔ ۹۴۰۔ ۹۴۱۔ ۹۴۲۔ ۹۴۳۔ ۹۴۴۔ ۹۴۵۔ ۹۴۶۔ ۹۴۷۔ ۹۴۸۔ ۹۴۹۔ ۹۵۰۔ ۹۵۱۔ ۹۵۲۔ ۹۵۳۔ ۹۵۴۔ ۹۵۵۔ ۹۵۶۔ ۹۵۷۔ ۹۵۸۔ ۹۵۹۔ ۹۶۰۔ ۹۶۱۔ ۹۶۲۔ ۹۶۳۔ ۹۶۴۔ ۹۶۵۔ ۹۶۶۔ ۹۶۷۔ ۹۶۸۔ ۹۶۹۔ ۹۷۰۔ ۹۷۱۔ ۹۷۲۔ ۹۷۳۔ ۹۷۴۔ ۹۷۵۔ ۹۷۶۔ ۹۷۷۔ ۹۷۸۔ ۹۷۹۔ ۹۸۰۔ ۹۸۱۔ ۹۸۲۔ ۹۸۳۔ ۹۸۴۔ ۹۸۵۔ ۹۸۶۔ ۹۸۷۔ ۹۸۸۔ ۹۸۹۔ ۹۹۰۔ ۹۹۱۔ ۹۹۲۔ ۹۹۳۔ ۹۹۴۔ ۹۹۵۔ ۹۹۶۔ ۹۹۷۔ ۹۹۸۔ ۹۹۹۔ ۱۰۰۰۔ ۱۰۰۱۔ ۱۰۰۲۔ ۱۰۰۳۔ ۱۰۰۴۔ ۱۰۰۵۔ ۱۰۰۶۔ ۱۰۰۷۔ ۱۰۰۸۔ ۱۰۰۹۔ ۱۰۱۰۔ ۱۰۱۱۔ ۱۰۱۲۔ ۱۰۱۳۔ ۱۰۱۴۔ ۱۰۱۵۔ ۱۰۱۶۔ ۱۰۱۷۔ ۱۰۱۸۔ ۱۰۱۹۔ ۱۰۲۰۔ ۱۰۲۱۔ ۱۰۲۲۔ ۱۰۲۳۔ ۱۰۲۴۔ ۱۰۲۵۔ ۱۰۲۶۔ ۱۰۲۷۔ ۱۰۲۸۔ ۱۰۲۹۔ ۱۰۳۰۔ ۱۰۳۱۔ ۱۰۳۲۔ ۱۰۳۳۔ ۱۰۳۴۔ ۱۰۳۵۔ ۱۰۳۶۔ ۱۰۳۷۔ ۱۰۳۸۔ ۱۰۳۹۔ ۱۰۴۰۔ ۱۰۴۱۔ ۱۰۴۲۔ ۱۰۴۳۔ ۱۰۴۴۔ ۱۰۴۵۔ ۱۰۴۶۔ ۱۰۴۷۔ ۱۰۴۸۔ ۱۰۴۹۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔ ۱۳۵۹۔ ۱۳۶۰۔ ۱۳۶۱۔ ۱۳۶۲۔ ۱۳۶۳۔ ۱۳۶۴۔ ۱۳۶۵۔ ۱۳۶۶۔ ۱۳۶

پادری۔ ہندو اور آریوں کو اپنے ناموں کے معنی اپنی زبان سنسکرت میں دیکھتے چاہئیں نہ کہ زبان فارسی وغیرہ میں۔

جواب۔ ہر ایک شخص جسکو کچھ عقل بھی ہو اور اس کی عقل کو کسی غرض نے انداز نہ کر رکھا ہو وہ ضرور انصاف کی نگاہ سے دیکھتا ہے کہ ہم نے جس قدر آریہ و آریہ ورت کے متعلق اقرار اور ہندو و ہندوستان سے انکار کیا ہے وہ اسی تحقیقات سے ہے جو ہم نے سنسکرت کے مطابق (بقول پادری صاحب کے) کی ہے چونکہ سنسکرت میں ان دو لفظوں کے کچھ معنی ہیں ہیں۔ اور نہ کسی کو سن (لغات) اتہا ملن (تواریخ) یا دھرم پستک میں یہ الفاظ موجود ہیں۔ اس واسطے بقول آپ کے بھی ہم کو اور سب اہل ملک کو ان بڑے ناموں کا تباہ کنی یعنی ترک کرنا ضروری ہے ہر ایسا بالکل نہیں کرتے۔ کہ سنسکرت الفاظ کو فارسی کے مغلوب سمجھ کر ترک کر دیں بلکہ ہم تو جو بھی اور راست اور مطابق دھرم بات ہے اس کو قبول کر کے جھوٹے اور بُرائی کو خوار و اسی طور پر متعصبین غیر ملک نے لگائے ہیں۔ ترک کرتے ہیں۔ اور یہی آریہ سماج کا مبارک اصول متبرہ ہے۔ کہ ست کے اختیار کرنے اور است کے چھوڑنے میں سرو تھا تیار رہنا چاہئے۔ اس واسطے ہم نے اس اہل کے لحاظ سے آپ کے تمام اعتراضوں کے جواب عرض کر دیے۔ ہر ایک حق پسند کو ضروری ہے کہ بُری باتوں بڑے ناموں اور بُرائی سے بچنے کے واسطے بہایت مستعدی سے جہاں تک جلد ہو سکے تیار ہو کر ہر باتا آپ کے دیار تک ارادوں میں برکت دے۔ زیادہ نیاز راجہ لیکھ رام آریہ مسافر۔

مردہ ضرور جلانا چاہئے

مردے کے ساتھ مختلف سماج اور اقوام میں مختلف سلوک ہوتے ہیں جلالا و فن کرنا۔ جانوروں کے آگے ڈال دیا۔ ہوا میں یا مصلح ڈال کر خشک کر دینا۔ باقی میں بہا دینا۔ آریہ لوگ قدیم سے مردہ جلاتے ہیں۔ یہودی عیسائی۔ محمدی فخر کرنے ہیں۔ یا ساری جانوروں کے آگے ڈال دیتے ہیں اور قدیم مصری ہوا میں یا مصلح ڈال کر خشک کر دیتے تھے بعضی خاص تو میں پانی میں بہا دیتی ہیں۔ بہا مطلب اس تحریر سے یہ ہے کہ جو شخص جو جو علم و عقل کے مطابق ہو جس سے نقصان بالکل ہو مابست ہی کم ہوتا ہے اور لوگ دینا چاہئے۔ اور جو طریقہ علم حکمت کے خلاف ہو یا ساری بھیلانے والا بتی کرتی کے پھیلانے والا گناہ میں لوگوں کو ڈالنے والا۔ لوگوں کو نہا کر نہ والا۔ اس سے نفرت کرنا ترک کرنا چاہئے کیونکہ مذہب یا دین وہی چاہے۔ جو سچ علم کے مطابق ہو باقی سب باطل ہے۔

مردہ دفن کرنے کی بات تحقیق۔

جسپر قاسم (جسے مسلمان قایل کہتے ہیں) نے بائبل کو مار ڈالا۔ اور اس واسطے کہ ظاہر نہ ہو جاوے۔ اسے دفن کر دیا۔ خدا نے پوچھا کہ اے قاین تیرا بائبل بھائی کہاں ہے اسے کہا میں نہیں جانتا کیا میں اس کا گناہان ہوں؟ خدا نے کہا کہ تیرے بھائی کا گناہ میں سے بیکار کر کہہ رہا ہے کہ تو نے اسے قتل کر دیا۔ آخر قاین نے اقبال کیا جس پر خدا نے اس کو دیاں سے نوکی زمین میں جلتے جانے کی اجازت دی۔

اس کے متعلق قرآن میں لکھا ہے "فبعث اللہ غرابا یبحث فی الارض لیورثہ کیف یواری سبواۃ اخیلہ۔ قال یواری علیٰ اعرجات ان اکون

پادری۔ ہندو راجوں اور عالموں نے سولے دیا مندی اور اس کو پلٹھ والوں کے کبھی کوئی اعتراض (ہندو) نام پر نہیں کیا۔ اور ہندو کی پشتوں میں اس نام کا رولج پایا جاتا ہے مثلاً گور و ناک صاحب کے آگرتھ میں بار بار اس قوم کا نام ہندو لکھا ہوا ہے۔ اور نیز گور و گوبند صاحب جو فارسی زبان میں اچھی مہارت رکھتے تھے۔ ان کو کبھی یہ معلوم نہ ہوا کہ جس قوم میں سے ہم لوگ ہیں۔ اس کا نام صحیحوں کی جانب سے بہت بُرا رکھا گیا ہے۔ اس لئے وہ نام تبدیل کیا حادے۔

جواب۔ ہندو راجوں کی عمارتوں میں عموماً درون گوت کے مطابق کارروائی ہوتی ہے۔ اور ہندو نام مسلمانوں کے آنے سے پہلے بالکل نادر اور اب بھی لٹاؤ کا لفظ ہے۔ اور وہ اردو فارسی کی مہربانی ہے۔ مگر راجوں کے خطاب میں اب بھی آریہ لوگ اور اگر ہندو وغیرہ سنسکرت کے پتھار تھ القاب مزین ہوتے ہیں۔ ہندو بالکل نہیں۔ باقی رہا ست اور پرتیک با بانانک جی ہمارے کے آگرتھ میں ہیں ہندو لفظ کا ہونا وہ ہیں تسلیم مگر اتر فارسی کی تعلیم کا ہے اور مسلمان عمارتوں کی کوئی کوئی تفہیم و نہ کبھی نہ ہوگا۔ اور نہ فخریہ طور پر انہوں نے اس کا ذکر کیا۔ بلکہ سادہ طور سے ست دھرم کا اوریش پجانی زبان میں دیا جن سے لاکھوں ہندوؤں کو مسلمان ہونے سے بچایا اور ست دھرم پر قائم فرمایا مفصل حال سرہ چشم آریہ کے جواب میں دیکھی باقی رہا یہ کہ شجاعت جستم صداقت مترم غالب میدان جنگ۔ شیر مرد۔ قوی آہنگ گوبند سنگھ صاحب کو اس نام کا بڑا نہ معلوم ہوا یہ آپ کی کمال غلطی و ناواقفیت ہے۔ اگر آپ کو ذرا بھی ان کی تواریخ و ارشادوں سے واقفیت ہوتی تو ایسا کبھی نہ کہتے۔ انہوں نے یہ سبب اچھی مہارت حاصل کرنے فارسی کو اس کے بڑے معنی بخوبی سمجھ کر اس کو بالکل متروک کر دیا۔ اور کبھی یا سنگھ نام فردا تا فرد کر کے تمام اپنے پیرؤں کا نام مجموعی قوم خالصہ رجواہ کا نام فارسی میں متواتر آیا غلطی ترجمہ ہے۔ و آروے کر اسی کے استعمال کا ارشاد فرمایا دیکھو خیالات منتخب و کشف خالص و خالصہ و نیا یشت۔ پھر بے دیا کے آئینے (پیشانی) چنانچہ ان کے تمام پیر و اور تمام پڑھے لکھے سنگھ بھائی ہندو نام کو مٹا سمجھتے ہیں۔ جبکہ اور سنگھ واسطے سمجھانے آریہ بھائیوں کے اور خالصہ واسطے سمجھانے محمدیوں وغیرہ کے ہے۔ اس واسطے یہ آپ کا دعوئے سراپا ہے اثبات ہے۔

پادری۔ غور کا مقام ہے۔ کہ اگر بادشاہ جو بے تعصب مشہور ہو اور جس کو عہد میں بہت ہندو و دانا امیر اور وزیر اور ان فارسی میں پوری پوری لیاقت اور آفاق طور پر گزارہ کر چکے ہیں۔ اس وقت انہوں نے بھی اس نام پر کچھ اعتراض نہیں کیا۔ پس جن حالت میں ہندوؤں کے بزرگ اسی کو رولج دیتے اور اپنے پر قبول کرتے رہے ہیں اور کوئی اعتراض اس پر نہیں کیا۔ تو اس سے معلوم ہوتا کہ وہ اس نام کو اچھا جانتے تھے نہ کہ جواب یہ قاعدہ ہے کہ جب تک دونوں کا مقابلہ و موازنہ نہیں ہوتا۔ اور جب تک مقابلہ و موازنہ کے واسطے آزادی نہیں ملتی جب تک انسان دونوں زبانوں سے واقفیت حاصل نہیں کرتا تب تک کسی طرح کا مقابلہ نہیں کر سکتا اور تمام دنیا جانتی ہے کہ املا و زور لوگ آرام طلب یا مصروف بکار سرکار ہوتے ہیں۔ اس واسطے مذہبی پڑتال یا رسومات قدیمہ کے دور کرنا موقع کم ملتا ہے۔ یہ بھی کوئی ثبوت نہیں ہے کہ انہوں نے اعتراض نہیں کیا۔ جس طرح ہمیں کیا صرف کہا جاسکتا ہے اسی طرح ہم کہہ سکتے ہیں کہ کیا ہو لو کیا شک ہے۔ عذر صرف تھوڑے سے نہ ہونیکا ہے سوائے اکثر یقین پر مصادی ہے وہ ہندوؤں کے بزرگ بھی نہیں تھے۔ بلکہ صرف لوگوں نے انہیں تھے۔ سوائے دنیاوی عورت کہ ہندو کسی عورت کی نگاہ یا فخری نگاہ سے ان کو معزز نہیں کرتے۔

نمبر ۱۳۷۷ وشن سہر نام شلوک نمبر ۱۳۷۷
 वासनावासुदेवस्य वासि तंभवतं त्रयं सर्वभूतेन
 यासीनोवासुदेव नमस्ते ॥
 نمبر ۱۳۷۷ وشن سہر نام شلوک نمبر ۱۳۷۷

नमो ब्रह्मण्य देवाय गोप्ताय राक्षसाय च जग
द्धिताय कृष्णाय गंविष्टाय नमो नमः॥

نمبر ۹۔ جیلڈی پانچ ادھیا ۵ شلوک ۷ سے ۲۴ تک
نمبر ۱۰۔ شیڈوان اتر کھنڈ ۱۳۔ ادھیا شلوک ۲۴

तवा व बोधो भगवन् भूता ना मुदया यच्च प्रलया यभवे
द्रा चिर्नमस्ते का कल्पि रो

نمبر (۱۱) شوپران اتر کھنڈ ۱۴-۱ ادھیا شلوک نمبر ۲۸

जगदीशस्त्वमेवासित्वतोनास्तीवइच्छरः जगदादि
रनादिस्त्वं नमस्ते स्वात्मवेदिने

نمبر (۱۲) شیویران اُنز کھنڈ نمبر ۱- ادھیا شلوک نمبر ۹۳

नमस्तस्मद्गुरुपायसञ्ज्ञावकटिनायचस्थूलायज्
रुवेतुभ्यंरूपात्मायलघवेनमः

نمبر ۱۳ - سار سوٹ سیوٹرہ ۲۸۵ -

नमस्तेभगवगवनभूयो देहि मे मोक्षम व्या यस्मत्
सीवासजहासी जै हृष्टो नौ ह्यनयां च नम ॥

نمبر (۱۴)۔ گوردو گوہر سنگھ کا چاپ جی پورٹی ۲ سے لیکر ایک تک اور ۳۰
سے ۵۷ تک اور ۶۵ سے ایک تک اور ۸۴ سے ایک تک اور ۹۸ تک چاپ جی۔

نمبر (۱۵) ست نماین کی کتھا ادھیا پہلا شلوک ۵۲۔

नमः सत्यनारायणस्य वदन्ते नमः शुभं शारदाय चि
त्तस्य भक्तिं करालाय कालात्मकायास्तु त्रैलोक्ये
जगन्मया लोपात्मनू ते ये

نمبر (۱۷) یجروید $\frac{14}{11}$

नमो ज्येष्ठाय च कनिष्ठाय च नमः पूर्वजाय च
परजाय परचतमो मध्यमाय च पालभाषण्य ।
नमो

اور اسی طرح مچھوشت پوران اور آدیتہ ہر دے میں بھی ہمت جگہ اور مقام میں نئے کا لفظ موجود ہے۔

نمبر (۱۸) منوسمقی او پیا تم شلوک نمبر ۱۲

محرر (۱۹) اقسام سلوک ۲ = ۱ نمبر ۱۳۷

(نمبر ۲) (نمبر ۱۳)

[illegible]

میر ۲۲ منو سمرتی ادیبیہ سوشل لوک نمبر ۳

نمبر (۲۳) ۵

نمبر (۲۲) = فیبر نمبر ۵۶

مزید تھوڑی سی تندرستی کے ساتھ حال کے واسطے کافی دوائی ہیں جن کے روئے
چھوٹے مٹھے مساجد کے واسطے بولناستے کا درست ہے۔

نمبر (۲۵) منو سمرتی ادھیاء ۳ شلوک نمبر ۵

نمبر ۴۷ / = / نمبر ۴۸

نمبر (۱۷۷) و نمبر ۵۹

اور دیگر سترتوں میں بھی حد باجگہ اس فہرستے

نمبر ۲۰۰ - بالیک نامین میں من کاٹنے میں دشوار متراورہ سسٹم کی بائیسیت
-
नमस्ते स्वरा मि प्रयामी

نہایت ستیغ و غضب سے لکھا ہے۔
نمبر (۱۲۹) شہادتِ بیہوشی صفحہ ۱۸۵۔

نمبر ۱۲۹ شبدر اربعه بھاتو صفحہ ۱۸۵۔

नमस्त्यनमस्कारणीय (त्वी) (स्वी) पूजाता जीमकं
लक्षकममस्ते याता

فہرست ۱۴: سروانوں کو کم سو تر غمرہ، راک ۲۴۴ میں نشتے کو گناہوں کی سی خدمت گزار اور عموماً بدل جال میں استعمال کر دیتے ہیں۔ نقصان اور عیند کا تو کوئی شے نہ ہوتی اور نقصان کے پاس نہیں تھا۔ اگر غمرہ سے جو صاحبان خیل فرما دیتے تھے، اُس پر بھرتی واضح ہو جاتا تھا کہ نشتے خند موزن و وسیع فصیح اور عمدہ اور معنی خیز کیا کوئی مذکورہ بالا ناموں سے ہے۔ جہاں تک سوچا گیا ہے کوئی نہیں پس خند ہی ہے کہ ہم اس محبت اور اتقان اور اخلاق سکھانے والے کا نام استعمال کریں۔ یہ کہ راک و قوم کے تنزل کا خیال ہو کر اُس کے اہل و اقارب کی طرف سے محبت باقی رہی اور ہندوستان کو پریشور کی برکت و کرپا سے آریہ ورت بنا دیں۔

یادری صادق نے حاشیہ میں لکھتے ہیں کہ اگر کتبہ و نام فارسی میں مجھے ہونے
سبب متروک ہے۔ تو رام فارسی میں غلام و فرمانبردار کو اور اسی طرح تہہ عربی
میں کینہہ و قوم کو اور ریسنگرت میں حکیم اور فارسی میں دست بے فکر کو اور انوکھا
معنی سنسکرت میں گھاس شروع نہ ہوا اور عربی میں دشمنی کو کہتے ہیں اور بھی رنگ کو دنیا میں
اسکا جواب بنادی طرف سے یہ ہے کہ رام اور تہہ اور ودا اور ناوا و لغت سنسکرت

کی کتابوں میں صد ہا مقاموں میں موجود ہیں۔ مگر ہندو لفظ کا نیم و نشان لارویج
سوا سطرے پہلے نام قابل تسلیم اور دوسرے الٹی ترمیم یا شیخ ہیں اگر ہندو بھی کسی
آرٹھ گرنجھ میں ہونا تو ہمیں تسلیم کرنے سے کب انکار تھا۔ مگر بعد ثبوت اچھا کہ
ناہنہ ہندو ہو چکا ہے، ہمیں کسی طرح قابل تسلیم نہیں ہے میں ہر ایک آدمی کو روکتے
کہ بعد مطالعہ کے حتیٰ کو اختیار کر کے تردید کلائے اور نئے کو لائے کہ نظم کا کچھ بھی نہیں

یادری جب دیانند نے مسکان کو زبانِ فزیری میں اشیر باد کے معنی قید ہو چکے ہیں۔ تو اس لحاظ سے انہوں نے سنیکرت، اشیر باد کو تراگ و ماہراجہ سے آگے ہٹے

وہ منہکرت میں ایسے معنی سمجھا اور بہت بُرا لفظ
سے اور منوسمرفی اور دیگر مشہر کتب میں بہت جگہ لایا جاتا ہے۔ نہیں بلکہ اُس کے

سوال کے لئے ہدایت درجہ کی تاکید کی گئی ہے (دیکھو منو سمیٹا اور ہمارے شکوک و
جواب۔ مادی صاحب آف غنیمت کی اور ہمارے محرم کو خواہ مخواہ اثرات)

اور سوامی جی نے کہیں بھی اشیر باد کے تیاگے کی مخالفت نہیں کی۔ اور نہ کبھی اسکا رواج دیا۔ جو لفظ ساستر، رشتوں کے نتیجہ میں مروج ہو گیا۔ جو کہ وہ بہت عرصہ تھا۔

اور نفاق کے پھیلانے اور صداقت اور صحبت کے دور
کے مٹانے کا وہ کام دیا۔ اور نفاق کے پھیلانے اور صداقت اور صحبت کے دور

ہے البتہ اہیود اور یہود ہے جو ایک سنت کار اور دوسرا ان کا اتر ہے۔ جسکو

فیبر ۲۲-۲۵-۳۴۔ یہ اعتراض بھی صرف دھوکا دہی ہے کسی طرح جائز نہیں ہے۔

مشائخوں کے جھگڑے علیحدہ علیحدہ اسٹڈ دیو وغیرہ بھی اسی اتفاق اور بچوٹ کی برکت سے دکھائی پڑتے ہیں۔ ورنہ ایک الینور کے بھگت ہوئے سے انکا شرع بھی ملنا ناممکن ہوگا۔ آریہ ورت کی پور بھومی میں روز بروز رطالت و مخلوق پرستی کا پھیل جانا اور تشریح سے آئے دن رونق پانا صرف ایسے واقعات کا نتیجہ ہے۔ اور تا وقتیکہ بقولیت سے ان فضولیات کی تردید نہ ہوگی اتفاق کا دور ہونا اسبہ ہوئے۔ جہاں تک سنا تن رشی مٹی پر نیت آریہ اگر نفعوں کو دیکھا جاتا ہے شے کا لفظ با بھی استعمال کرنا یا جاتا ہے۔ جو محبت اور اتفاق و ملاپ و اخلاق کے بڑھانے کے لئے نہایت مورد ہے شاید کسی بھائی کو اعتراض ہو کہ شے کا لفظ سنا تن رشی مٹی پر نیت آریہ سے اس واسطے ضروری ہوا کہ چند حوالجات گذارش کی جاویں۔

چونکہ بعض برہمن صاحبان ارجنیں حق پسندی سے خود پسندی زیادہ عزیز ہے مساوات میں تو شے استعمال منظور کرتے ہیں۔ مگر چھوٹے سے بڑے یا بڑے سے چھوٹے کے واسطے پسند نہیں کرتے۔ بلکہ ناجائز جانتے ہیں۔ اس واسطے مناسب جانا گیا کہ ہم ٹیپوں کا نمبر وار نبوت دیویں :-

نمبر (۱) تشریحی اوپ نشد واک

उद्गम शब्दमित्रः शंवरुणाः शब्दोभवत्तय्य मा शब्दं
नमस्ते वायोत्वमेव प्रत्यक्षब्रह्मासि। त्वामेव प्रत्यक्ष
वत्त्ववदित्यामि कृतं ब्रह्ममि सत्यं च दिव्यामित न्या-
मवत्तु त्वत्कारमवत् अवत्तु माम् अवत्तु वत्तोरमृतै
तरो पौयनिविदु ॥ १ ॥

نمبر (۲) اقصوید

नमस्ते अस्तु विद्यो ते नमस्ते स्तनपि नूवेन मस्ते अस्व
श्मने मेना दूडा शी अस्वसि ॥ अथ वेवेद व १३
का १ मंत्र ॥ १ ॥

نمبر (۳) یجر وید ادھیما

नमस्ते । नमस्तु रुद्रमन्यवऽ उतोतऽ इत्येवेन मः
वा हृद्व्यानंततेनमः ॥

نمبر (۴) یجر وید

नमस्तुरु । यो ये दिवि वैषां च वैमिषवः ॥ ते श्रो
दश अची दृशद क्षिणा दश प्रा तीची दृशा दाः ची
दृशी द्याः ते श्योन मोऽ अस्तु ते नो व नूते नो मू उ
प्य नूते यद्विष्यथ श्वनो हृषितं मे वाज्र मे हृष्य म ॥

نمبر (۵) گیتا ادھیما اشوک ۳۹

नमोनमस्ते स्तु सहस्रं कृत्वा पुनः अभुयो धिन मो न
मस्ते ॥

نمبر (۶) دش سہرام شلوک نمبر ۳

नमः कमलनाभाय नमस्ते जलशाय नमस्ते कैशवा
बत वा सुदेवन मस्तु ते

کی تو کیا رشتے زمین پر کوئی بھی ایسا ملک نہیں کہ جہاں اس کے علمائے سنسکرت کی فضیلت اور قدامت کا دم نہ پھیریں اور مقولہ دلائل اور ثبوت کی طرف توجہ دلائے۔ پیرائیں کی درٹنگ ہونے کے دعوت میں کلام کریں۔ میں پادری صاحب کو اگر نہ معلوم ہو تو اب معلوم کریں۔ کہ آریہ شبد کا دہا تو ریشہ اور منہ حسبت ذیل ہیں :-

आर्य पुल्लिङ्ग अर्तुयोगा आर्यते वाक्त्रग तो क्व ह तो
शयंत इति स्वामिनि अरौ सुहृदि ओह कुलोत्प
पूज्ये ज्येष्ठे स ज्ञते न्या यो के मा न्ये उदार च
रिते शान्तचित्तैर्क र्तव्यमाचर रो काम अक तव्य
मवाचर रोति हति पर कृता चारे सत् आर्य इति स्मृत

اگر پادری صاحب سنسکرت جیسی دیوبانی کے سمجھنے کی عدم استطاعت کی وجہ سے یا آنکہ بچوں و چاکر کا تقصیری چشمہ آنکھوں پر لگانے سے صرف آنظر اور (بچے سے پیدا ہونے) زبانوں ہی میں اچھی طرح مہارت رکھتے ہیں تو بھی لفظ آریہ کے معنی قریب قریب ان زبانوں میں بھی باطن تقاضا کے وہ حد تک باش سنسکرت ہی کی فوعات ہیں۔ اعلیٰ اور افضل کے پاؤں جاتی ہیں جیسا کہ :-

(۱) آر۔ آراے۔ ف۔ آراستہ کرنے والا۔ (۲) آرج۔ ف۔ قدر۔ مرتبہ۔ (۳) غول۔ ب۔ بلند۔ اونچا۔ (۴) آریہ نام ایک شاعر کا۔ اگر آریہ شبد کی لفظی حقیقت سنسکرت جیسے اعلیٰ ترین زبان کو چھوڑ کر دوسری زبان میں کرنا محض حق اور جاہلانہ حرکت ہے۔ تاہم وہ فائدوں سے خالی نہیں اول کہ یہ ہر زبان میں آریہ شبد قریب قریب ہم معنی ہونے سے سنسکرت کا درٹنگ ہونا ثابت ہو سکتا ہے دوسرے ہمارے ایک امریکن بھائی کے دل میں لفظ آریہ کے معنی اور وقت کی طرح یا کسی زبان کے ذریعہ سے ممکن ہونا اور جو بیٹے اپنے اس دعوے کی کہ لفظ آریہ کی تحقیقات ہر طرح سنسکرت ہی زبان میں ہونا درست ہے تاثرید نہ کر کے چونکہ الفاظ مترادف اور ہم معنی دوسری زبانوں کے لکھے ہیں۔ و محض بغرض تسکین پادری صاحب اور تیر آریہ شبد کے معنی ان کے دل نشین کرنے کے بخشنہ اسی طور پر لکھے ہیں۔ کہ جن طرح صاحب لوگ اپنے بچوں کو حرف شناس کرنے کی فوج سے تصویر دار حروف دکھاتے ہیں۔ تاکہ ہماری قوم اصلی اور پختہ نام اور دھرم پر توجہ کر کے خواب غفلت سے جاگے۔ اور راہ راست پر قائم ہو کے بدیوں سے اجتناب کرے۔ اومہ شانتی شانتی شانتی۔

میرزا یحییٰ محمد علی شاہ
ہنومان پرشاد امرتسر
آپ کا یہی خواہ

اب لفظ شے کی بابت کچھ ہمارے ہندو بھائیوں میں جس طرح اندیش اپنا عرض کرنا چاہتا ہوں۔ اصلی نام آریہ بھول گیا ہے۔ اسی طرح باہمی مل جول کے وقت بھی بہت بھینے اور دشمنی مٹی کرت گزرتیوں کے برخلاف اور بیوقوف الفاظ نے سمجھے جو جیسے دایچ ہیں مثلاً جے راوے کشن جے شیتا دام۔ نام رام ہری نام جے۔ ہری۔ پیری پونا بندگی۔ پا کو لاگے۔ متھے ٹیکنا۔ نمونا ران۔ آویں جے شہو جے۔ دیوی ناما کی جے۔ اسیر باد وغیرہ جہاں تک تحقیق کی گئی ہے۔ ان باتوں کا پوزرانی پسٹوں میں سراغ نہاد رہے۔ جن سے صاف ثابت ہے۔ کہ پوزرانی آریہ ہما تھا اس وقت میں رجن دنوں کہ ست دھرم کی ترقی تھی ان کا استعمال نہیں کرتے تھے۔ اور جب سے ان باتوں کا استعمال ہونے لگا ہے تب سے ہر گھڑی اتفاق و بغض و حسد فساد کے گہر سے جو کہ پھرا ہوا نظر آتا ہے۔

آنانے रामे सख्य परा क्रमम् अथा च ज्ञातरत न आर्य
भाव पुरस्कृतः

نمبر ۱۹- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۱۹ شلوک ۲۸

सख्ये पुनरुत्थाय आर्य पुवेति वेदिनीरुरोदसी
मति दृष्ट्वा त्वीतं सख्यदा मभि

نمبر ۲۰- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۰ شلوک ۲۸
نمبر ۲۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۱ شلوک ۲۸
نمبر ۲۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۲ شلوک ۲۸
نمبر ۲۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۳ شلوک ۲۸
نمبر ۲۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۴ شلوک ۲۸
نمبر ۲۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۵ شلوک ۲۸
نمبر ۲۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۶ شلوک ۲۸
نمبر ۲۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۷ شلوک ۲۸
نمبر ۲۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۸ شلوک ۲۸
نمبر ۲۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۲۹ شلوک ۲۸
نمبر ۳۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۰ شلوک ۲۸
نمبر ۳۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۱ شلوک ۲۸
نمبر ۳۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۲ شلوک ۲۸
نمبر ۳۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۳ شلوک ۲۸
نمبر ۳۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۴ شلوک ۲۸
نمبر ۳۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۵ شلوک ۲۸
نمبر ۳۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۶ شلوک ۲۸
نمبر ۳۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۷ شلوک ۲۸
نمبر ۳۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۸ شلوک ۲۸
نمبر ۳۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۳۹ شلوک ۲۸
نمبر ۴۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۰ شلوک ۲۸
نمبر ۴۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۱ شلوک ۲۸
نمبر ۴۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۲ شلوک ۲۸
نمبر ۴۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۳ شلوک ۲۸
نمبر ۴۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۴ شلوک ۲۸
نمبر ۴۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۵ شلوک ۲۸
نمبر ۴۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۶ شلوک ۲۸
نمبر ۴۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۷ شلوک ۲۸
نمبر ۴۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۸ شلوک ۲۸
نمبر ۴۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۴۹ شلوک ۲۸
نمبر ۵۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۰ شلوک ۲۸
نمبر ۵۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۱ شلوک ۲۸
نمبر ۵۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۲ شلوک ۲۸
نمبر ۵۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۳ شلوک ۲۸
نمبر ۵۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۴ شلوک ۲۸
نمبر ۵۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۵ شلوک ۲۸
نمبر ۵۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۶ شلوک ۲۸
نمبر ۵۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۷ شلوک ۲۸
نمبر ۵۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۸ شلوک ۲۸
نمبر ۵۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۵۹ شلوک ۲۸
نمبر ۶۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۰ شلوک ۲۸
نمبر ۶۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۱ شلوک ۲۸
نمبر ۶۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۲ شلوک ۲۸
نمبر ۶۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۳ شلوک ۲۸
نمبر ۶۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۴ شلوک ۲۸
نمبر ۶۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۵ شلوک ۲۸
نمبر ۶۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۶ شلوک ۲۸
نمبر ۶۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۷ شلوک ۲۸
نمبر ۶۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۸ شلوک ۲۸
نمبر ۶۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۶۹ شلوک ۲۸
نمبر ۷۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۰ شلوک ۲۸
نمبر ۷۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۱ شلوک ۲۸
نمبر ۷۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۲ شلوک ۲۸
نمبر ۷۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۳ شلوک ۲۸
نمبر ۷۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۴ شلوک ۲۸
نمبر ۷۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۵ شلوک ۲۸
نمبر ۷۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۶ شلوک ۲۸
نمبر ۷۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۷ شلوک ۲۸
نمبر ۷۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۸ شلوک ۲۸
نمبر ۷۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۷۹ شلوک ۲۸
نمبر ۸۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۰ شلوک ۲۸
نمبر ۸۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۱ شلوک ۲۸
نمبر ۸۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۲ شلوک ۲۸
نمبر ۸۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۳ شلوک ۲۸
نمبر ۸۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۴ شلوک ۲۸
نمبر ۸۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۵ شلوک ۲۸
نمبر ۸۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۶ شلوک ۲۸
نمبر ۸۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۷ شلوک ۲۸
نمبر ۸۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۸ شلوک ۲۸
نمبر ۸۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۸۹ شلوک ۲۸
نمبر ۹۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۰ شلوک ۲۸
نمبر ۹۱- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۱ شلوک ۲۸
نمبر ۹۲- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۲ شلوک ۲۸
نمبر ۹۳- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۳ شلوک ۲۸
نمبر ۹۴- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۴ شلوک ۲۸
نمبر ۹۵- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۵ شلوک ۲۸
نمبر ۹۶- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۶ شلوک ۲۸
نمبر ۹۷- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۷ شلوک ۲۸
نمبر ۹۸- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۸ شلوک ۲۸
نمبر ۹۹- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۹۹ شلوک ۲۸
نمبر ۱۰۰- آریہ- مالیک نامین کشتہ کا نام سرگ ۱۰۰ شلوک ۲۸

वो धरा साते दे वो विच चक्षुषा मे गरुमाय सखा
रव्य यात स्वचक्षु मिदं क्रमात् ॥

वस्त्रो हितिय प्रहरो ह्री श्रीत वाराह कल्पे जसू
हो ये आर्या च ती न्तर गते इत्यादि ॥

اس سے ہر ایک بڑی جان سکتا ہے۔ کہ ہمارا نام آریہ ہے یا ہندو اور ہر ایک
نام آریہ ورت ہے یا ہندوستان ہم نے تحقیق حق اور باطل کے خیال سے بہت سی
شہادتیں و دلائل ناموں کی نسبت پیش کر دی ہیں۔ ناظرین سچ اور جھوٹ میں
تمیز کر کے ملک و قوم کو ان ملکات ناموں سے بچانے کی کوشش کریں۔
نقل اور خط۔ جناب ایڈیٹر صاحب آریہ گزٹ۔ جسے مضمون قبل کو جو کہ جلاوطن
نور افشان کے لفظ آریہ کی تشریح کی بابت اطلاع خدمت ہے اپنے پیش ہمارا
کے کسی گوشہ میں شائع فرما کر یا زمند کو ممنون فرمائیے۔

یاد رہی صاحب کو آریہ شبد کی تحقیقات سے پیشتر اس امر کی تحقیق ضرور ہے
سب زبانوں میں مد رنگ کون ہے اور کس کو دعویٰ قدامت سے یقین کامل ہے
کہ اس امر کو تحقیق کرتے ہی غلامہ اور داغ طور برسواے دیوبانی سنسکرت کے
کسی زبان کا دعویٰ قدامت اور مد رنگ ہو یا کیا یہ ثبوت کو نہ پہنچا ہے جس
سنسکرت ہی مد رنگ ہے تو خصوصاً اور جب تحقیق طلب آریہ شبد اسمی زبان کا
ہے تو عموماً سنسکرت ہی میں تلاش کرنا درست اور درست ہے اور سنسکرت کی حالت
اور بدو (تورادہ) کو چھوڑ کر دوسری آفریڈوں ڈایا الیکشز رول ہائے مغرب (اسی
آریہ شبد کا تادہ اور مخزن تلاش کرنا بھنسنہ ویسا ہی ہے جیسا کہ جیمس کی برزگان
طلانی پریڈیکر کو مزید کھنسنہ سے سونا نکالنے کی فکر میں سر مارنا خیر۔ پادری صاحب

نمبر اول۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰۳ متر ۳
سजातुभ मां अहं धानमो जः पुरो विभिन्द चरद्विदक्षाः
वि दान वज्रिन्द्रस्य वे हेति मस्या व्यै सहे चर्थया
द्युमन मिन्द्रः ॥

نمبر ۲۔ رگ وید منڈل اسکت ۵۱ متر ۸
विजानी ह्या धानये च दस्यवो हि श्रुतेरस्य वशा मे दं
प्रतान शाकी मवयज मानस्यवो हि ता वि श्वेताते स
थ मा दे पुचा कन ॥

نمبر ۳۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۶ متر ۲۲
नमः पार्थ्या यचार्या ये च न प्रपतरा यै च तरणा य
च न मस्ती धी यच कुस्वा यच नमः इति यजुर्वेद ॥
१६।४२

نمبر ۴۔ رگ وید منڈل اسکت ۲۲
आसमु ज्ञा तु वै पूर्वादास मुज्ञातु पश्चिमां ततयो रे वा
न्तरं गि वोरा धावर्त विदुर्विधा ॥

نمبر ۵۔ رگ وید منڈل اسکت ۲۵
मुख बाहुरूपज्ञा नायालोके जातयो वहि स्ते क्षवा
च आर्ये वाच सर्वे तदस्यवः स्मृताः ॥

نمبر ۶۔ رگ وید منڈل اسکت ۲۵
अथा र्या
केवल माम कभागथेय पा पा परसमा नाये कृतम्
मङ्गलभेष जा अ ॥ १३० ॥

نمبر ۷۔ رگ وید منڈل اسکت ۲۹
इन्द्रवरुणभव शर्व रुद्र मृडहि मारस्य य व न मा
तुला चा यो गामानुक्

نمبر ۸۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰
आर्य ह त्रियाभ्य वा र्या गी आर्या

نمبر ۹۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰
अ ना धे च ह म स्वर्ग म कीर्तिकर म ज नः

नम्ब ۱۰۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰
आर्य
आर्य
आर्य
आर्य
आर्य

نمبر ۱۱۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰
आर्य
आर्य
आर्य
आर्य
आर्य

نمبر ۱۲۔ رگ وید منڈل اسکت ۱۰
सर्वदमिभन्तं सदि स्समु ह हव सिस्थ मि आर्य
सर्व सम श्वेव सदैव प्रियदर्शिनः गत्वा तु समा-

بادری۔ جیسے کہ اس پنجاب میں بھی کھیتی کر نہیائے آرائیں کھاتے ہیں۔
جواب۔ جناب آرائیں لفظ سنسکرت کا نہیں بلکہ پنجابی ہے۔ جمال تک
 نظر تین وغیرہ تھیاتی ہے۔ آرائیں نام والی قوم سندان ہی ہے۔ ہند کوئی نہیں۔
 جس سے تیرہ نکلتا ہے کہ یہ نام انکاغری کے زاعی سے بڑا ہوا ہے۔ اور بہت
 تعداد سے تیرہ میں سے جو فاطم کی طاقت میں پڑنے کی وقت کے سبب انکاغری
 یا آرائیں دینا نا بھی دشوار نہیں (زاعی۔ شبان نگہبان یعنی چاند چار یا بان و غیرہ)
 اور یہی آپ کا منشا ہے پس یہ لفظ بھی عربی کے زاعی سے بنا ہے سنسکرت کا نہیں
بادری۔ اگر اس پیشہ کے لوگ جاوڑوں خصوصاً بیلوں پر ظلم کیا کرتے ہیں
 اور شرابی جاوڑوں کو اپنی چھڑی سے جس کے سر پر ایک لوہے کی ٹوکڑا کر لنگی
 ہوتی ہوتی ہے۔ چھوڑ چھوڑ کر لنگا کرتے ہیں اور اس سبب سے وہ لنگا کر لنگی کر لگاتی ہے۔
جواب۔ حضرت یہ ان میر جم جاہلوں کا کمال ظلم اور دہرم شاستر کے رو سے
 ایسے لوگ سراہنے کے مستحق ہیں۔ چنانچہ علاقہ مہاراجہ جوں یا کپور تھلہ نابھہ یا
 چیتا یا جھلور وغیرہ میں کوئی اسکا استعمال نہیں کرتا۔ اور گنیا لاسٹرا یا تاپے روکھو
 ریمبر ٹوڈ وغیرہ اور جٹا میں بھی چند ہندو مسلمان عیسائی صاحبان کی کوشش سے
 انجن ہمد دی حیوانات بنی ہوئی ہے اور قانون سرکاری بھی ایسے لوگوں کی تنبیہ کے
 واسطے جاری ہے روکھو ایکٹ ۵ سہ ۱۹۰۶ء دفعہ ۳۴۹ اور لفظ بھی سنسکرت کا نہیں
 بلکہ فارسی کا ہے۔ چنانچہ آریہ کال اور افغانستان و پشاور میں لکڑی چرنے جوئی سے
 والے آہنی آکر کہتے ہیں۔ غالباً فارسی کے ان الفاظ سے ہی یہ ال میر جم جاہلوں نے
 لفظ سنسکرت راج کیا جو تو تعجب نہیں بلکہ تعجب ہے۔
بادری۔ پس جب اس قوم نے رفتہ رفتہ علم و ہنر سہ و آگری میں ترقی کی تو
 آریہ نام جو صرف کھیتی کر نہیائے کو مخصوص تھا چھوڑ دیا اور بہت اس آریہ نام
 کے (اغلب) ہن۔ دوش کو جو رفتہ رفتہ ہند ہو گیا ہے۔ اپنی قوم پر عاید کر لیا ہے
 اور یہ ہند و بہت آریہ نام کے اس قوم میں زیادہ رونق پا گیا۔
جواب۔ اب کا یہ الزام بھی بالکل جام ہے کبھی کسی فاضل سنسکرت یا
 برکرت نے یہ نام (ہند) اپنی قوم کی نسبت عاید نہیں کیا مگر المجوری و معذوری
 حکم حکم مرگ مذاجات جا کر کیشیلاؤں کے وقت سے واپسی کا رواج ہو جانے سے
 وفتوں میں یہ نام خود ہوئے لگا۔ اور آخر کا تمام ملک مسلمانوں کا ہندو (غلام)
 ہو گیا۔ آریہ فرما کر جب اس قوم نے رفتہ رفتہ علم و ہنر سہ و آگری میں ترقی کی تو
 آریہ نام کو چھوڑ دیا بالکل فضول اور لغو ہے بلکہ دھوکھا دہی ہے جنکیت فلم دہنر
 و ہندو آگری و غیرہ میں ترقی رہی تب تک آریہ نام رہا۔ اور جب سے مسیحی اور
 کالمی اور آدم طلبی نے گھر کیا علم و ہنر و سہ و آگری و سفر و سیاحت سے بہت پیش
 ہو گئے۔ ہندو۔ کا و غلام ہن و ہن بن گئے۔ چنانچہ تواریخ بھی بتلاتی ہے۔ کہ اب
 لوگ ہمیشہ سے غلامی کے جو قین رہے اور ہندو اور طبعیات کے اشتباہ و
 سی ہیں۔ اسی سبب سے وہ آریہ یعنی سریشٹ کہلاتے تھے۔ ایران کا دارا بادشاہ
 بھی آریہ ہونیکا فارسی تھا کہ میں آریہ ہوں اور آریوں کی اولاد سے ہوں کہ وہ ان
 کے پر داد کا نام ابراہارنیا تھا اور دیکھو سائیں آف لگوں مصنف میکس مولر صفحہ ۱۲۸
بادری۔ جو کہتے ہیں کہ یہ نام ہماری قوم کا ہمارے و ہندوں سے جوہوں نے
 رکھا ہے۔ وہ محض غلط نہیں بلکہ دھوکھا ہے۔
جواب۔ جو کہتے ہیں کہ یہ نام ہماری کسی مذہبی لیک یا تواریخی یا علمی کتب میں کسی جگہ
 مذکور نہیں ہے اور یہی قول اور غیر ملک ذالوں کی کتابوں میں صد بار مقام پر موجود ہے۔

جس سے نمونہ کے واسطے چند مقام ہم نے پیش کر دیئے۔ میں اسی حالت میں
 انکار محض کو سوا سے تجاہل غافلانہ ہم اور کیا کہیں۔ مگر صرف یہ تاکہ ہندو دھاتیوں
 کو ست و نیک دھرم سے محروم رکھ کر ذمیانہ حاکم سی کر کے عیسائی بنالیا کریں
 اور ان کو آریہ نام سے نفرت ہو جائے۔ پادری صاحب نے ایک دام مذہب پر چھڑا کر
 ان کو گمراہ کرنا چاہا۔ ورنہ اور کچھ نہیں۔

پس ہر ایک دانا جان سکتا ہے۔ کہ یہ نام جب ہمارے مخالفوں کی کتابوں
 میں رخواہ وہ ایرانی ہوں یا افغانی یا یونانی یا ایرانی یا رومی موجود ہے۔ تو ان کا
 دعوے کس قدر لغو و بیوقوف ہے جس پر جس گناہ کا پادری نے دھوکھا بازی
 کو کام فرمایا اور حق سے منہ چھپا یا ہے۔ ہم ان کو چیلنج کرتے ہیں۔ کہ وہ یا انکا کوئی
 اور الہامی بار غار یا فضلہ حار (مرزا غلام احمد وغیرہ) ہندو نام کسی سنسکرت کی
 کتاب میں لکھا دے اور ثبوت کر دے۔ ورنہ یہ دھوکھا بازی کا طوق مثل یہود کا
 اسکر لوطی یا یزید کے قیامت تک دغا باز کے گلے میں رہے گا۔

بادری۔ کیونکہ یہ نام ان کتابوں میں یا یا جاتا ہے۔ جو محمد صاحب کی پیدائش
 سے بہت پہلے لکھی گئی تھیں مثلاً استری کتاب جو حضرت محمد صاحب کی پیدائش سے
 ایک ہزار تین ہشت لکھی گئی تھی اس کے پہلے باب کی پہلی آیت میں ہندوستان ہے
 اور اسی طرح فلا دین جو سفر ہودی مورخ بھی اپنی کتاب میں ہندوستان کا
 نام لکھتا ہے جو محمد صاحب کی پیدائش سے ۶۰ برس پیش ہوا ہے۔ روکھو اس
 کتاب کی صفحہ ۸ یا ۹ میں ظاہر ہے کہ محمد صاحب کی پیدائش سے بہت پہلے یہ ملک
 ہندوستان کے نام سے نامزد اور مشہور معروف تھا اور غالباً اسکا واسطہ دیکھنا ہے۔
جواب۔ یہ ثبوت بھی آپ کے دوسروں کی مصدقہ نہیں کر سکتا کیونکہ ہمارا دعوہ

یہ ہے۔ کہ ہماری کتابوں میں ہندو نام نہیں ہے اور سنسکرت کا لفظ ہے۔ باقی
 رہا آئیں میں با تواریخ ہندی میں ہونا۔ اول کتاب سکندر کے قریب زمانہ کی بنی ہوئی
 ہے (دیکھو استری کتاب عربی یا سنیل صفحہ ۱۸۶ مطبوعہ مشاہیر لدین مسیح سے
 ۵۲۱ برس پہلے) اور دوسری مسیح کے بعد کی ہے۔ اور جہاں تک تحقیق ہو چکی ہے۔
 غالباً یہی زمانہ ہے جب سے یہ نام ہمارے اور ملک کے واسطے غیر ملک والوں
 نے استعمال کرنا شروع کیا۔ چونکہ آپ کے بیان سے بھی ہمارے دعوے کا ثبوت
 ہے۔ اور آپ کے حق میں مضحکہ و کھالے ہاں مشہور ہے کہ یہ نام یوں لوگوں نے وضع کیا
 عام اعتراض ہندو نام آریہ سے بنا ہوا اور اندو کہتے ہیں چند مان کو یعنی جید ہنسی۔

جواب۔ ہم مانتے ہیں کہ اندو چند مان کو کہتے ہیں۔ کہ سنسکرت ہن یہ کس
 طرح بن گیا اور علاوہ برلن کیا نام ہندو چند ہنسی یا سورج ہنسی ہیں۔ برہمن۔ دین
 ستور نہیں ہیں۔ اور اندو صرف چند مان کو کہتے ہیں۔ ہنسی کہاں سے آگیا۔ اور
 کس کے لئے ہوئے اور کیوں یہ نام اس زمانہ سے بھی کسی سنسکرت پسند میں
 آج تک مندرج نہیں ہے۔ اور کیا سولے چند ہنسی کے اور لوگ اپنے آپ کو
 ہنسی و نہیں کہلاتے یا سورج ہنسی سے کوئی اور نام نکلا ہے اور کیا انکے سولے
 دنیا بھر میں کسی کو یہ امر معلوم نہیں جبکہ ان مسد رجہ مالا باق سے کوئی بھی لوگ نہیں
 ہو سکتی ہے۔ لہذا یہ دعوے بھی محض بے بنیاد ہے۔ کیونکہ تک چند ہنسی سورج ہنسی
 وغیرہ ضد گوڑوں کی قوم آریہ و ہن میں موجود ہیں۔ مگر ہندو کا نام و ہنستان
 اب کچھ بھڑپایا اس امر کا بھی ثبوت دیا جاتا ہے کہ ہمارا آریہ نام ہم کن
 دینکوں میں مندرج ہے۔ زیادہ اسات کے خیال سے اصل عبارت معنی
 خواجہات کے جوہر ہوگی۔

پرستی نیست ہندو۔ دیوانہ فنی
(۲۴) من آن ترک سیاہ چشم بریں بام کہ ہندوئے سفیدت خند ز نام شیریں خیر
اور یہی لفظ فارسی۔ عربی۔ عبرانی وغیرہ زبانوں میں قریب قریب انہیں
معنوں میں استعمال ہوا ہے بلکہ ایسی کوئی کتاب شاذ و نادر ہوگی جس میں یہ لفظ
ان معنوں میں نہ آیا ہو۔ جس سے ہر طرح ثابت ہے کہ یہ نام ہمارا نہیں۔
قلعی ترک کر کے لائق اور عداوت اور عناد سے موضوع کیا کیلئے۔ جیسا
کہ ہم نے ان کے لئے یون پیچہ وغیرہ۔

یاد رہی پھر زبان سنسکرت میں نام آریہ اور زبان فارسی میں ایرانی دونو
ہی ایک معدودہ یادگار تو اسے نکلی ہیں۔ اور آریہ اور ایرانی کے اصل معنی ہل
جلا کر کھیتی کرنے والے کے ہیں اور حقیقتاً یہ نام آریہ قوم کے لوگوں کا اس
وقت تھا۔ جب یہ صرف کھیتی کر کے ہل دیا کرتے تھے۔

جواب۔ افسوس کہ جن کو معدودہ یادگار تو کبھی تمیز نہیں۔ وہ بھی غلط
کرتے پرستند ہو جاتے ہیں۔ حضرت آردو تو نہیں۔ بلکہ رسی دیا تو ہے۔ تیس سے
سنسکرت میں آریہ اور آریہ نام بنے ہیں۔ اور اسی سے فارسی پہلوی میں ایرانی
بنایا ہے۔ مگر آریہ اور آریہ بھی ایک ہیں وہ ریتی سے سا ہے۔ یہ اور ہے۔ ہندو
تمام قوم درہن۔ کھتری۔ ویش۔ شودھ کا نام ہے اور دوسرے ویش کا
چنانچہ ویشوں کے دشمن سمرتی ادھسا شلوک ۹۰ ہیں ریشو کی پرکشدہ ان دینا
جگ کرنا۔ پڑھنا۔ بیویاد کرنا۔ بیار لینا۔ کھیتی کرنا۔ سات کام تھے ہیں۔ اور
پنجابی مثال ہے۔ اتم کھیتی بدہ بیویار۔ نگد چاکری بوجیکہ منکار۔ آریہ کے
معنی سنسکرت کے رو سے فاضل سریشٹ۔ ویدوان۔ دیارک۔ ایتہ۔ بھگت
کے ہیں۔ اور یہی ذکر میکس میولر صاحب نے بھی کیا ہے۔ ردیکھو سائینسٹ
لگوئج صفحہ ۱۲۵ آریہ کے معنی فاضل دیوان اور دیوتا اور خوش اخلاق دیوتوں
تقلیم کرنے والا ہے۔ کیونکہ یہ کلمہ دسیوں کی ضد ہے۔

اور کل آریہ کبھی کھیتی نہیں کرتے تھے۔ بلکہ ابتدا سے اس کی جڑوں پر
تقسیم ہے۔ جس کا وید مقدس میں بھی ارشاد ہے گویا اسی ہدایت پر اس حمدنی
تقسیم کی بنیاد ہے۔ یعنی وید کا پڑھنا۔ پڑھا۔ مانگ کرنا۔ دان دینا۔ لینا۔ جو
کچھ کام ہیں ان کا کرنا لاہن۔ وید کا پڑھنا۔ مانگ کرنا۔ دان دینا۔ ایک وید کی
حفاظت کرنا جو قوت بازو سے متعلق ہے اس کا کرنا لاہن۔ وید کا پڑھنا۔ لینا۔ جو
تشریح بالا کے دیشاٹن کے تجارت کرنا۔ دینا اور جاہل محض اور خود شکار
کا نام شور ہے لیکن ہمیشہ آریہ قوم میں سے دیش کھیتی کرنا لے ہے یا کھیتی
کرنا لے کا دیش لقب رہا۔ مگر تمام ہی نوع انسان کا کام بموجب قانون قدرت
کے صرف کھیتی کرنا نہیں۔ ورنہ علم شجاعت۔ حفاظت ملک کی خدمت پر اور کچھ
کون کرے اور یہی تقسیم ایرانی قوم میں بھی اسی طرح بلحاظ تمدن کے موجود ہے
اور کتاب دیستان مٹاہب اور اُستاد وُند اور آسمیات سے واضح طور پر مشہور اور
اسی کی تائید۔ میکس میولر صاحب کے بیان سے ظاہر ہے یعنی باہری لوگ بھی
آریہ دلت سے اٹھ کر ایران میں آباد ہوئے ردیکھو سائینسٹ آف انڈیا صفحہ ۵۸
اور تالچ بھی اس کی شہادت دیتی ہے کہ قدیم ایرانی۔ اور اہل روم اور اہل انگلستان
اور اہل فرانس اور اہل جرمنی اور اہل فارس وغیرہ سب کے برگ آریہ تھے۔
ردیکھو تو اس میں ہندو نہیں مناسب ہے کہ آپ اس علمی کا بھی علاج فرمادیں۔
اور اس قسم کے فرضی و خالی دعوؤں سے باز آویں۔

جو ہوشمند تھے۔ اسی نام کو جسکے معنی بیدوش کے ہیں اپنی قوم پر عاید کر لیا ہو۔
جواب۔ آپکا فرضی سخن سنسکرت کے رو سے بالکل ناممکن ہے کیونکہ سنسکرت
کی کسی لغات یا تھیاس میں اس کا پتہ نہیں ملتا۔ پس ہندوؤں کے بزرگوں کا
جاری کیا ہوا یہ نام نہیں ہے۔ بلکہ غیر قوموں کا آریوں کے حق میں الزام و
اتہام ہے اور یہ لفظ استہان بھی بالکل اسبہوا اور بے محاورہ ہے۔ کیونکہ
ایک فارسی۔ دوسرا سنسکرت ہے۔

البتہ اس کے تسلیم کرنے سے کسی کو انکار نہیں کہ جس طرح اور زبانیں سنسکرت
سے نکلی ہیں۔ اسی طرح سنسکرت کے استہان سے فارسی کا ستان بنا ہے۔ مگر
عربستان۔ افغانستان۔ فرگستان۔ انگلستان۔ زابلستان۔ بلوچستان۔ ترکستان
گلستان۔ بوستان۔ دبستان۔ تالکستان۔ نخلستان۔ چمنستان کی مثال ہندوستان
بھی ہے۔ کوئی لفظ اس میں سے چھوٹا ہوا نہیں ہے۔ پس یہ فرمانا بھی آپ کا
محض بے بنیاد ہے۔ کہ یہ ہندوؤں کی ایجاد ہے۔ نہیں نہیں غبر ملک کے
باشندوں کا الزام ہے اور سب سے زیادہ کثرت استعمال اس کا بدولت ہوا
ہے۔ چنانچہ اس کے اشیات میں شہادتیں یہ ہیں۔

- (۱)۔ حضرت معاویہ کے والدہ کا نام ہندیہ تھا۔ کہونکہ وہ سیاہ فام تھی۔ منالاب
- (۲)۔ ہند بالکسر نام زرنے کہ قاتل امیر حمزہؓ بودہ است۔ منتخب
- (۳)۔ ہند و در محاورہ فارسیاں مجھے وزد و درہن۔ غلام سے آید۔ خیابان غیاث
- (۴)۔ ہند وزن۔ زن ساحرہ را گویند یعنی حاد و گری عورت۔ غیاث۔ کریم۔
- (۵)۔ ہند و یا یعنی ہندوستان یا دوات (سیاہی) کشف۔
- (۶)۔ ہند و سیہ پیر۔ زحل کہ در آسمان ہنتر است و یا سبان ملک است در رنگ سیاہ
- دارو۔ اگر یاسان ہند کہ ایشا نر اساد ہی گویند۔ رنگ سیاہ سے بانند۔ کشف۔
- (۷)۔ ہند و جے جے ہنتم۔ بالکسر یعنی زحل کہ خمس و سیاہ است۔ کشف بریلان
- (۸)۔ ہند و سیہ باریک بین و ہند و سیہ ہرمتی۔ ہند و سیہ کنگد گر داہ زحل کشف
- (۹)۔ ہند و تیو۔ بالکسر غلام و ہند و تیو۔ کشف۔
- (۱۰)۔ ہند و کبیر غلام و ہند و۔ کا فو تیخ۔ کشف۔
- (۱۱)۔ چار ہند و در یکے مسی ہند و۔ ہر طاعت راکھ و ساجد شدن
- (۱۲)۔ زلف دلین۔ صبا را بندہ گردن نہد۔ باہو ادا ران دہر و جیلہ ہند و بین۔
- (۱۳)۔ اگر آن مرک شیرازی بدست آرد دل مارا بجال ہند و س پنجم ہند و بخارا
- (۱۴)۔ خواجہ را بود ہند و ہند و۔ پر ویدہ کردہ اور از بدہ ہند و س رومی
- (۱۵)۔ دو ہند و۔ ہند و ہند و ہند و۔ یکے دند باشد یکے یاسان (لفظی)
- (۱۶)۔ دو ہند و نے از بس سگ سر آرد۔ (گلستان)۔
- (۱۷)۔ ہند و نے لفظ انداز می سے آموخت۔ حکیمی گفت ترا کہ حانہ نہیں ست
- بازی نہ این است گلستان۔

- (۱۸)۔ جہ ہند و ہند و کے کافر کا کافرے ہنر۔ چہ ہنر نہ ہنر نے ایمان۔
- (۱۹)۔ حالے نہ ہر عارض آن شاہ دست سب ہند و سیہ لیت کہ توید برست ہند۔
- (۲۰)۔ جہاں ہند و ست تازہ ست مگر۔ بگیر شست تازہ ست مگر۔
- (۲۱)۔ دو کیشوین دو ہند و نے سن بار۔ رشتہا دسر اور سن رسن سار (زلیخا)۔
- (۲۲)۔ یکے حال سیاہ جاکر دیر کچ بربل لعلن۔ تو کوئی بربل آب بقا بنشت
- ہند و نے۔ ظہیر فارابی۔
- (۲۳)۔ سنگد در سین پاسے آن نگاہیں سجہ ہا نفس۔ بے کاسے ہا آتش

واضح ہو کہ ہم آریہ لوگ اس ہندوستان اور ہندو نام کو کئی وجہ سے برہمنہ کہتے ہیں۔ وہ ہندو۔

نمبر ۱۔ ہجاری قوم کا ہندو نام کسی سنسکرت لٹیکٹک میں درج نہیں دیکھتا ہے۔ شاستریوں بلکہ پڑاؤں سے لیکر سنت ناراین کی کتھار جو بہت تھوڑے عرصہ کی تصنیف ہے، تک بھی کہیں اس نام کا نشان نہیں ملتا۔ اس واسطے ہمارا نام ہندو نہیں۔

نمبر ۲۔ کبھی کسی یادداشت روزمرہ۔ تہی بستر روزانہ ہی جیم تیری پوٹا وغیرہ میں بھی ہندو یا ہندی یا ہندوستان وغیرہ نام نہیں لکھے گئے۔ جس سے بخوبی ثابت ہے کہ ہم ہندو نہیں ہیں۔

نمبر ۳۔ ہمارے ہاں کی بھاشا کتابوں میں بھی جو زمانہ اسلام سے پہلے کی تصنیف ہیں۔ بلکہ زمانہ اسلام کی مصنفہ پیکوں میں بھی یہ الفاظ استعمال نہیں ہوئے۔ جتنے کہ کسی مذہبی یا قومی رسوم کے ادا کرنے وقت تانہوز بھی ہندو وغیرہ مستعمل نہیں ہیں۔ پس کسی طرح قائل قبول نہیں۔ کہ ہندو ہمارا نام ہو۔

پادسی ٹامس ہاڈل اپنی تشریح اسمائے ہندو آریہ میں فرماتے ہیں کہ یہ ہندو لفظ اس دریا کے نام سے بنا ہے جو سندھ کہلاتا ہے۔ کیونکہ اکثر الفاظ جو زمانہ سنسکرت سے زبان فارسی میں آگئے ہیں وہ اس طرح سے تبدیل شدہ پائے جاتے ہیں۔ مثلاً سیدت سے ہفتہ۔ دسم سے دہم۔ سہسمر سے ہزار۔ اسی طرح سندھو ہندو ہو گیا ہو معلوم ہوتا ہے۔ جس سے مراد ہے دریا کے سنڈ کے کنارے کے باشندے۔

جواب۔ یادری صاحب انما تو مانتے ہیں کہ یہ لفظ فارسی کا ہے مگر سنسکرت سے آیا ہوا۔ یعنی سنسکرت کے سندھو سے ہندو بنا ہے ایسا فرمانے میں واضح ہوئے کہ یہ بھی غلط ہے۔ کیونکہ یونانی لوگ براہ روم۔ ایران۔ اور افغانستان کو آریہ رت میں آئے۔ اور اس میں جیسا کسی ملک کا نام سنا وہی استعمال کیا۔ حرف تیس کا ہ سے بدل جانا ہم نے مانا۔ مگر فارسی میں سنسکرت کسی طرح نہیں۔ ہاں سنسکرت میں سندھو اور سندھو آریہ رت کو دیکھو گنڈوا۔ ۱۳۔ اونا می کوس ۱۱۔ دونوں ندی کو کہتے ہیں۔ مگر سندھو کبھی باشندگان آریہ رت کی نسبت استعمال نہیں ہوا۔ اور نہ شایاں ہے۔ لیکن فارسی لغات کے رو سے جو اس لفظ کے معنی ہیں وہ البتہ معلوم ہوتے ہیں۔

سند۔ در فارسی بکسر میں بمعنی حرام زادہ و بد و شریر و قافیہ معیوب از کشف و سراج۔ منتخب و غبات و برہان و لطایف اللغات۔ چونکہ مسجد کے لوگ غیر ملک والوں کو لوٹ لیا کرتے تھے اسلئے ان کا نام غیر ملک والوں نے سندھو یا ہندو رکھا۔ اور دونوں لفظ فارسی زبان سے متزاوت ہیں اور اس ملک کے محاورہ میں بھی نقب کو سینہ کہتے ہیں۔ اور افغانی زبان میں دریا کو سینہ کہتے ہیں جس سے نقب زن کا نام ہے۔ برہمیندھو یا ہندو ثابت ہوتا ہے۔ کسی پھلے مانس کا نہیں۔ جبہ جانیکہ آریوں کا۔ یس آپ کا یہ قول بھی ہر طرح ناجایز ہے۔

یادری ممکن ہے کہ ہندو نام سنسکرت کے لفظوں سے بنا ہو یعنی ہن اور دوش سے جن کے معنی بے نقص کے ہیں اور ممکن ہے کہ کثرت استعمال کے سبب ان میں سے چند الفاظ جھوٹ بھی گئے ہوں۔ جیسا کہ ہندوستان کی بجائے ہندوستان بولا جاتا ہے اور عقل بھی قبول کرتی ہے کہ ہندو ان کے بزرگوں نے

اصلاح کی جاوے۔ اور پھر دگ تار بہت سے کام نہ کیا جاوے۔ ایسے موقعہ پر حاذق حکیموں کی ضرورت ہے۔ جو چاہوں کے طبع و تشفیج کی پرواہ نہ کر ہمت و ہمت جان اس کے واسطے مصروف ہو جائیں۔ اور سب مرصیوں کو ایک شفا خانہ میں داخل کر دیں۔ جن کا نام ہندو و بالہ ہوگا۔ ہما و دیال کے نگارنی کرنے والے ایسے پیش ہوں جو اعلیٰ منتظم ہونے کے علاوہ نہایت ہی نیک چال چلن ہوں۔ کیونکہ لوگوں کے شک و ناموس کا اس سے زیادہ تعلق ہے۔ ایسا نہ ہو کہ وہ اپنی غلطی سے کلکتہ ہو کر ساری محنت کو رباؤ کر دیں۔ اور پھر ہم کو بالوس ہونا پڑے۔

آپ خیال رکھیں کہ رام بابائی کے عیسائی ہو جانے سے تعلیم نسوان کو بہت سخت قہر پہنچا ہے اس قسم کی ساری خرابیوں کو جتنے الوسح روک دیا جاوے البتہ تشفیج کی سب سے زیادہ ضرورت ہے اور اس کا آیا و کتب تعلیم اور قاعدہ تعلیم کی اصلاح کرنا ہے۔ ہمارے منتظموں کو جائے کہ وہ دیگر ہما و دیال کی نگارنی کر گوائے فاضلوں سے اصلاح لیں۔ شاستری رتی کے مطابق ۱۶ سے ۲۲ تک گنایا کے براہ کا سم ہے اور دیوتا آریہ کا سم ۸ سے ۶ سے ۲۲ تک۔ ۱۸ برس۔ ۶ سے ۱۶ تک ۱۱ برس اور ۸ سے ۶ تک ۲۲ برس پڑتے ہیں۔ اگر بقہ تعلیم آسان ہوا اور تاسیخ و جبرافہ و حساب کو بھی آسان کیا جائے تو بڑھائی میں آسانی ہو سکتی ہے۔ اور کالیڈاس کا بیہ اگر منفی کئے جاویں اور ان کے بدلے بالیسی یا منوسمرتی کے اصدیار رکھے جاویں۔ تو کم سے کم برائیہ اور زیادہ سے زیادہ شاستری کے واسطے سم کا فی ہے اقلدس عورتوں کو ملکاوی میں زیادہ مدد دینی اور میرے خیال میں وہ ان کی طبیعت کے زیادہ لوگوں پر ویرک (طبع) کی کتاب میں شروع سے آخر تک بڑھائی میں کسی نہ کسی طرح شامل رکھنی چاہئیں۔ اور تجربہ کار لیڈی ڈاکٹر بھی کبھی امتحان لیا کرے۔ علاوہ بران ٹیک عورتوں کی لایف پر کبھی کبھی سکول کے ماسٹر عورت ہو یا مرد ہاں یا کھیاں دیا کریں۔ اور دوسرا ایڈیٹ ہے کہ انعام یا کسی اچھے موقعہ پر لڑکیوں کو ان کے باباپ یا برادری کے لوگوں کے سامنے عزت دی جاوے۔

۳۰ ستمبر ۱۸۹۳ء لیکچر رام آریہ مسافر از شہر جالندھر

آریہ ہندو اور ہندو کی تحقیقات

زمانہ کا انقلاب اس حد تک آیا ہے۔ اور ادیبانے وہ دن دکھلایا جبکہ لوگوں کو اپنے صحیح نام وغیرہ کھانے کی تمیز نہیں رہی۔ عالمگیر عہد اور مذہب و حقیقی نام کھلا کر ایک گناہ۔ فرضی غیر مذہب اور ناموزون کلنگ سے ہمارے بھائیوں کو الفت اور محبت ہو گئی۔ اور پیچھے اصلی نام کی عزت اور واقفیت دور ہو کر اسکا جانا و ماننا بھی بہت گیا۔ اور یہاں تک آدیا کا سیرا ہوا۔ کہ بجائے آریہ کے ہندو اور بجائے آریہ رت کے ہندوستان کہلانے اور کہنے لگے۔ اسوس صد ہزار ہنسوس !!!

نظر ملاں مناسب معلوم ہوا کہ نہایت مفصل طور پر ان کی تشریح کر کے حق و باطل کا پورا اظہار کیا جائے۔ تاکہ اہل خلاف کو موقعہ لاٹ و گراف کا نہ رہے۔

اور سینیا بھی دوسرے شاسترو وغیرہ پڑھی ہوئی تھی۔ اردکھو سینیا اور راول گنہا جتہ سب سے اعلیٰ تعلیم و مذہبی ہے۔ اور بوندیوں پر فاضل قدیم زمانہ کی عورتوں کے لحاظ سے جو وہ ہیں جنہیں آج کل کے شاہنشاہی اور ایم۔ آ کے مشکل سے سمجھ سکے ہیں اور آج کل عورتوں کی بہت دُردنسا ہو رہی ہے۔ ایس ضروری ہے کہ جنم ان کی جبر میں روکھو جتنی شک تلوک نمبر نمبر ایس اگر ہم چہ ہتے ہیں کہ عورتیں تیسوس سے لاکھ نمبر کے میدان میں آویں۔ اور ہمارے گریڈ میں درجہ بہت آ رہ گھڑانے میں تو انہیں اعلیٰ تعلیم کی بیشک ضرورت ہے۔

منہ پریشوں کو ستری سکھانے کی طرف
 رابع کر کے کیا کیا دیاؤ میں۔
 لکھو اگر اس کو اس دیش میں پھیلانا چاہوئے۔

پانچواں باب۔ حسنات بر بطور نقص کے عام خاص کو اعتراض ہو
اُسے جتنے الوع رخ کہا جاوے۔ اور جہاں تک ہو سکے لڑکیوں کی نیک چینی
کے واسطے تک جلس عورتیں (سادھی شدہ) ملازمہ کیلئے چلیں۔ اور
بورڈ ٹکٹ پُرس میں بھی ایسا ہی اسطام کیا جاوے۔

وہ سبیلہ دو درجہ جو عورت سکول کی منظمہ ہوں چاہئے کہ وہ لڑکیوں کے سسکا کر بچائے مگر بچے کے کام کریں۔
 وہ سبیلہ دو درجہ۔ مڑے مڑے رئیسوں کی سفر ماں (لڑکیوں کو مختلف شہر موقوفوں مراعات دیا کریں۔ اور کبھی کبھی دیسی اعلیٰ افسروں کی سفر ماں بھی ادا کریں۔
 وہ سبیلہ چہا درجہ۔ لڑکیوں کو ماہانہ کی تعلیم اور عورت کرا علی سکھانا بچائے اور ان کا وہ زیادہ دستکار رہی جس پر خرچ کیا جاوے۔ تاکہ تادی ہوئے پر وہ خاوند کا پید بٹائی والی ہو جاویں۔

۵۱۔ استریوں کی بورن وڈوسی بنانے کے کیا کسایا وہیں۔

جس طرح ہمارا کوسد رست بنانے کے لئے دوائی اور ڈاکٹر اور برہمن کی ضرورت ہے اسی طرح استریوں کو بورن وڈوسی بنانے کے لئے سسری سکسہ کی ضرورت حاسنہ والے ٹرنس ڈاکٹروں کی ضرورت ہے۔ تاکہ وہ ہمہ تن مصروف ہو کر اس مرض کے ناسخ کرنے کے لئے تین کریں۔ ایک معمولی روگ کے وزیشن کے لئے بڑی ہمت اور سمن کرنے کی اوشیتنا ہے یہ جائیکہ ایک راج رٹ کو دور کر دیکر

جو۔ بلکہ اس وقت دنیا کی کوئی سلطنت بھی اس قدر امان اور جماعت میں نہ رہا کرتی تھی۔
 یعنی غمیرہ نہایت ناراض کبھی شکل گدیش جو تھوہ وامت کرتھا۔ گورگیتا۔ ایدھے کتھوہ
 بھائی نالو وغیرہ کی دور از قیاس باتیں جیسا کہ آج کل جو ٹھٹھاک لوگ سرریوں کے
 متن میں۔ دھن ہر لیتے ہیں۔ یہ خرابی ان کے تعلیم یافتہ ہونے سے نہ رہے گی
 کیونکہ وہ دنیا پر ہلکا ایسی گتھا ہیں بلکہ ان سے عمدہ عمدہ خود ہوا سکیں گی
 اور ان فضولیات کی تردید بھی کر سکیں گی۔

کسی عمر۔ رمالوں۔ جوشنیوں۔ ڈکوتوں۔ کیمیا گروں۔ نال گیروں۔ گور پرستوں
مسافر طوں۔ ستر پیسوں۔ فناروں کی رونق کم ہو جانے کی رعوں کی تعلیم سے آزدہ
ہو جا جائے۔ انکو سمجھنا کہ ہمارے تعلیماتہ ہند دھاتیوں یا آریہ پچھاٹوں کو۔
بگتی عمر۔ سنہوں کی بدحالی کے۔ ایسا دھن ہیں۔ کوئی عرشا عرا کسا ہے۔ اکیلے
ماغوں کی سیر کرنا۔ ستر بٹ بٹا۔ رات کو دوسرے کے گھر جانا اور وہاں رہنا۔ مجھنے
گیب بگا۔ غبربٹوں کے سامنے بیجاٹی سے نیا جا اور بستی ٹھیک کرنا جیتنا۔
زباؤں لالچ۔ زیادہ تر اہم طلب ہونا۔ زیادہ ڈھکی ہونا۔ اکیلے ڈھکنا میں سفر کرنا
یوتراؤں کا سٹنا۔ خاوند کا مدعا سننا ہونا۔ خود دیکھنا۔ خود دیکھنا۔ خود دیکھنا۔ خود دیکھنا۔
کے گھر بھرنے رہنا۔ خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔
سولہ بانوں سے کسی سنا۔ اور خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔ اور خود دیکھنا۔
خواساں بجز تعلیم کے کسی طرح دور نہیں ہو سکتی ہیں۔ بنا براں تعلیم کا انہیں
ادھکار اور ضروری ادھکار ہے۔

یاس دل و دماغ زبان و آنکھ موجود ہیں تو ان کو ان چیزوں کی ضرورت ہے۔ جو ان اعضا کے ساتھ سمندر رکھنے والی ہیں۔ اگر ستریاں ان کے پیٹ سے بڑھی لکھی پیدا ہوتی ہیں تو انہیں کوئی ضرورت نہیں۔ لیکن جب یہ معاملہ برعکس ہے۔ اور عرصہ سے مردوں کی تعلیم کا زیادہ پرچار ہو جائے کے کارل اڈ جو مردوں کی خود غرضی اور ستراریت سے ستراریوں کی حالت زیادہ گر گئی ہے۔ تو نہایت ہی زیادہ ضروری ہے کہ ان کی تعلیم کا سد و سست کنا جائے۔ اور پھر آہستہ آہستہ اعلیٰ درجہ تک ان کو تعلیم دی جاوے۔ انگریزی قاعدہ کے مطابق نہیں بلکہ سنائی، شیون، مشہور کے قاعدہ کے مطابق یعنی سنت سے زیادہ انہیں اخلاقی، انجائی، امورات، دلہرم۔ صحابہ وغیرہ مضامین پر اعلیٰ تعلیم ہونی چاہئے۔

و دنیا کا کام ہے سد ہار کرنا۔ جو زیادہ بگڑا ہوا ہے اُس کو بھی زیادہ سد ہار کی ضرورت ہے۔ زیادہ میار کو زیادہ اونڈھی کی ضرورت ہے نہ کہ تندرست کو امورات خانہ داری کا زیادہ تعلق عورتوں سے ہے۔ اس واسطے زیادہ ضرورت و دنیا کی خاص ان کے واسطے ہے۔ اگر ستراریوں کو فرما۔ سیتنا۔ سوسننا۔ کو ملنا۔ ملے دھرم اور موکس کی ضرورت ہے۔ تو بے شک انہیں و دنیا کی بھی ضرورت ہے۔ اور جو کہ یہ چیزیں بغیر اعلیٰ تعلیم کے حاصل نہیں ہو سکتیں۔ لہذا ستراریوں کو اعلیٰ تعلیم کی زیادہ ضرورت ہے۔

بالیکی رامان احمد ہسپتال کا ڈسٹرکٹ - ۲۰ ٹیولک ۱۵ میں لکھا ہے۔ کہ راجندر
جی جب نو تہا سے ملے گئے تو اس وقت وہ سب ڈیسمی بستر دہاں گئے برادری
پر ت کے برت میں لگی ہوئی مندریڑھ ٹھہر کر اگی س آ ہوئی دے نہی بھی۔

۴

ستری سکس

چھا دم ستری شکشا کو ترقی دینے کے کیا کیا وسائل ہیں ؟
پنجم۔ سستریوں کو پرلن و دوشی بنانے یعنی ان میں اعلیٰ تعلیم پھیلانے کے کیا کیا پادوس ہیں ؟

اور گو مغلہ لالہ جمناداس بی۔ اے کو پراپت ہوا۔ مگر پنڈت جی کا مضمون ایسا ہے جس سے ہر ایک بہت لالچا اٹھا سکتی ہے۔ اور جو ستری شکشا کے پرجاگ اور سہاگو کو بہت مفید ہوگا۔

مضمون پر ایک سرسری نظر پنڈت جی جیتی اور پرمان سے ثابت کرتے ہیں کہ دیکھا کا ادھر کار سستریوں کو ہے۔

سب سے پہلے دیکھا کا سستریوں وہ یہاں تک زور دیتے ہیں۔ لا علاوہ ہیں دیکھا کو ادھکار ہے۔

بھی ستری ہے دیکھا کے واسطے کوئی ٹیلنگ شبد نہیں۔ میں سب سے پہلے عورتوں کو دیکھا کا ادھکار ہے۔ بعد ازاں مردوں کو۔ افسوس کہ مانا یعنی سرسوتی کی جائداد سے بیٹیاں محروم ہوں۔

سستریوں کو اعلیٰ تعلیم کی بہت ضرورت ہے کیونکہ جیسا کہ پنڈت جی کہتے ہیں۔ اگر سستریوں کو بہتیا۔ سوڈیتا۔ کو ملتا شکھا۔ دھرم اور موکشا کی ضرورت ہے تو بے شک انہیں وڈیا کی ضرورت ہے اور چونکہ یہ چیزیں بغیر اعلیٰ تعلیم کے نہیں آسکتیں۔ اس لئے سستریوں کو اعلیٰ تعلیم کی زیادہ ضرورت ہے۔

ستری شکشا پر آپدیں پنڈت جی سفارش کرتے ہیں۔ کہ اس مضمون کی اشاعت اور پڑھنے کی کوشش اس طرف بڑھانے کے لئے اور اپادوں کے ساتھ دیکھا لکچرار ایسے بھی ہونے چاہئیں۔ چونکہ میں اس وشہ پر اپدیش کرں۔ ایشور کریں کہ پنڈت جی کی اس سفارش پر ہمارے وہ بھائی خواہ پدیش دیسکتے ہیں۔ رو دینے میں غور کریں۔ اور بھات ورش میں ستری شکشا کی ضرورت کا نا دیما پیش۔ یہاں تک اور اس زور سے کہ ہرے ہیں جن کے کان وہ بھی سنیں۔ اور سننے کے لئے مجبور ہوں۔

سستریوں کو شکشا کی طرف توجہ دلانے ستری شکشا کے حامیوں کو پدیش جی کے لئے وقت نکالو۔ یہ الفاظ کبھی نہ بھولانے چاہئیں۔ بلکہ ان پر عمل کرنا چاہئے۔ کہ کنیا یا ششلاؤں میں اپنی لڑکیاں داخل کریں اور اپنی سستریوں کو تعلیم دینے کے لئے گھر میں وقت نکالیں۔ تاکہ تعلیم حاصل کر کے انکی سستریاں دیکھا کی قدر دان ہوں۔ اور پھر وہ سستریاں اولاد کو بے وقوف رکھنا ہرگز ہرگز گوارا نہ کر سکیں گی۔

پرستو! ہمت کرو۔ ہمت کرو اور ہمت کرو۔ پنڈت جی سماپتی پر پرتو کو اس کام کیلئے اور دور تا دور سستریوں میں۔ دینن لگا دینے کی پیرنا کرتے ہیں وہ کہتے ہیں۔ سستریوں کو پرلن و دوشی بنانے کے لئے ستری شکشا کی ضرورت چلنے والے پرش ڈاکٹروں کی ضرورت ہے۔ تاکہ وہ ہمہ تن مصروف ہو کر اس مرض کے ناس کرنے کے لئے یقین کریں۔ بڑی ہمت اور یقین کرنے کی اوشکتا ہے۔ ایسے موقع پر حاذق حکیم کی ضرورت ہے۔ جو جاپلوں کے طعن و تشنیع کی پرواہ نہ کر بہترن وہمہ جان اس کے واسطے معروف ہو جائیں۔

وڈیا لہ وایم کرو۔ اور سب مریضوں کو ایک شفا خانہ میں داخل کریں جسکا نام مہا وڈیا لہ ہو گا۔

سب عورتوں کی زندگی رو کیا کیا۔ پنڈت جی کی تجویز نہایت عمدہ ہے۔ اور

شکر اور خوشی کا مقام ہے کہ کنیا مہا وڈیا لہ جالندہر اس تجویز کو عمل میں لارہا ہے یعنی سب کنیاؤں کو ہال میں جمع کر کے پر بندہ کرنا دہرانا لوگوں کے جیون چر تر پر دیکھا دیتا ہے۔ اور ادھیا ایک ادھیا پکا میں۔ کنیاؤں کو اچھی اور نیک ستری یا کنیاؤں کی کتابیں یاد کرانی ہیں۔ ان پر توجہ دلاتی ہیں۔ اور کنیاؤں کو شکشا دیتی ہیں۔ کہ تم بھی ایسی ہی ہوگا اسی تجویز سے وہ نیک عورتوں کی لایف پر سکول کے ماسٹر عورت ہو یا مرد۔ وہاں دیکھا دیا کریں۔ اور دوسرا پادوس ہے کہ انعام کسی اچھے موقع پر۔ لڑکیوں کو ان کے ماباپ یا برادری کے لوگوں کے سامنے دیا جاوے۔

دیوراج

ستری شکشا پر مضمون

بحوالہ اشتہار دست دہرم پر چارک ۳۔ اگست ۱۸۹۷ء

(۱) کیا سستریوں کو اعلیٰ تعلیم کا ادھکار ہے۔ جیتی اور پرمان سے ؟
زمانہ کے انقلاب اور دست دہرم کی ناؤ کے گرداب میں آنے کے کارن ایسے ایسے سوال بھی آریہستان سے ہونا کاسم آگیا۔ وہ لوگ کہ جن کی صداقت اور حق پسندی چار دانگ عالم میں مشہور تھی۔ آج اودیک کے بردہر دست دھک سے ایسے گرجے کہ انہیں آتمک سچائی سے انصاف کا فلا خیال نہ رہا۔ بہرہ وہ تو بات میں پھنس کر کہہ جیتا کہ پورن کرں کو یک تخت ترک کر بیٹھے ہائے کال تہری لیداکا جاننا سرا با محال ہے۔ اوشیہ ہی سستریوں کو اعلیٰ تعلیم کا ادھکار ہے۔ اور یہ بات تمام دنیا کے وڈاؤں کی سمتی اوسار و لیکار کرنے کے یوگ ہے کہ جس ٹنگ اور قوم میں ستری حاتی کے سدھار کی طرف توجہ نہیں کی جاتی۔ وہ روز بروز ادھوگتی کو جھکتی جاتی ہے۔ موجودہ زمانہ میں ہم لوگ سستریوں کی تعلیم میں سب مہذب قوموں سے پیچھے ہیں۔ پر نتواب بھی دنیا کی قوموں سے گئے گھرے نہیں ہیں۔ ہر گھل۔ مدراس۔ ممبئی کی بعض اقوام میں تعلیم نسوان کا بہت چرچہ ہے۔ راجپوت کاشتھ۔ کشتری۔ اور بنگالی عموماً عورتوں کو پڑھاتے ہیں۔ ان میں جاہل عورتیں بمقابلہ اور قوموں کے کم ہیں۔

ادھکار کا خیال بہت پورا نا نہیں بلکہ نویں اور تھوڑی مدت کا ہے۔ اور یہی سبب ہے کہ اسکات شاستریوں میں کہیں پتہ نہیں ملتا۔ جیسا کہ ادھکار اور ان ادھکار کے متعلق اور یورپ سے فیصلہ کرنے والے مہرشی جیمینی جی نے فرمایا ہے۔ کہ سست ساسروں یعنی ویدوں کا سب منشہ مانر کو ادھکار ہے کسی کو ان ادھکار نہیں۔ جب سب کو ادھکار ہے تو کیا ستری جاتی سب میں نہیں یا وہ انسانی فہرست سے خارج ہے۔ اگر اس سنا ستر کے واک سے سب کو ادھکار ہے تو پھر ویدوں سے بڑھ کر کون مشکل پستک ہے اور کونسی اعلیٰ تعلیم ہے۔ جس کا انہیں حق نہیں اور جب وید سے وڈیاؤں کا پستک ہے۔ تو سب سست وڈیاؤں کا تحصیل کرنا جو نہیں پڑھ سکتے کسی کے واسطے رکاوٹ نہیں بن سکتا میں سے کرم کا نڈ کار یا دہ تعلق میا نسا سے ہے۔ اور وہ سب کو ادھکار بنا ہے اسکا اثر بھاک ویدانت شاستر ہے جو اب سستروں اور ویدوں کی برہم وڈاکا

ستری سکھشا

پرینڈٹ لیکچر رام آریہ مسافر کا مضمون

لیکچر رام در ۱۰ دنوں میں پوسٹا بھی لکھ کر رام ان پرشوں میں تھکا جو ستری سکھشا کے ہمت کو سمجھتے ہیں۔ اور جو اس کام کے لئے جہاں تک ان سے سنا ہے رام کرتے ہیں اس وقت جبکہ آریہ سماجوں میں سب سرکار سے شامی بھی۔ حکمہ بارنی کالفا حوت منعی سے سماج کے ممبران نے ابھی تک میں سکھایا تھا اور جبکہ ہر ایک آریہ کیول دہرم بھاؤ سے سرا جا کر مضمون اور کہاں میں لکھا تھا اس وقت جسے (جناں تک میں معلوم ہے) تو بڑا دس سال ہوئے۔ ہزار سالہ جو ستری سکھشا پر سماجوں میں نکلا۔ منڈٹ لیکچر رام کی قلم سے نکلا اور سناٹا ہوا۔ اس زمانہ کا نام شکاری بھوسن ہے اس میں پرینڈٹ جی نے کئی اور زمان سے ثابت کیا ہے کہ ستری سکھشا نہایت ضروری ہے۔ وید اس کی آگیا دیتا ہے شاستروں کی اس کے لئے ہدایت ہے اور بدھی مان لوگ اس کے لئے سحر تانید کرتے ہیں۔

پرینڈٹ لیکچر رام پہلا شخص تھا جس نے ساما کتہ کیا کہ ایک پراچین ستری سکھشا پر مان شریا کہ کیو پوسٹ سکھشا کا ادھکار جیسا مالکوں کو ہے وہاں ہی کیو کو ہے۔ اور مہر جو م آریہ مسافر کی دکی خواہش تھی کہ کیا میں بھی بگبوی سکھاتا کریں۔ کیونکہ وہ یہ چاہتے تھے کہ جن طرح سے پراچین سے میں کیو لوین اور وید اور دین سکھارشی مہتر اور دینی کنیاؤں میں رائج تھا۔ اسی طرح سے اب بھی پشوروں میں ان سکھاروں کا رواج دینا اتنی اوجہ ہے۔

لیکچر میں ذکر۔ اپنی دبدست تحریر کے سواے منڈٹ جی کے آریہ سماجوں میں ستری سکھشا پر بہت کچھ ہوتے ہیں۔ اور پرینڈٹ جی کمال آجادیہ کی اس گفتگو کو راج مندر میں سمجھی ہوئی راج کنیا نے کی تھی۔ اکثر لکچروں میں ذکر کیا کرتے تھے بہت کمال آجادیہ کا برنامہ یہ ہے۔ جبکہ ہندوستان میں ویدک دہرم وہ ہو گیا تھا شاستروں کا پرکھنا بڑا ناچھوٹ گیا۔ اور سب لوگ ناشک ہونے لگے تھے۔ تو بہت کمال آجادیہ ایک دن پھر نے حرکتے ایک راج مندر کے نیچے سے گزرے۔ ایک کنیا اور بیٹی ہوئی ورلاپ کر رہی تھی۔

دو دیول کا دھرم لوٹ ہو گیا۔ ناشک پن پھیل رہا ہے شاستروں کا رواج اور پڑا ہے ہائے گناہوں کی اس کی شکشا کروا لیا میں انارشی نے نیچے سے سنا۔ جھٹ کھڑے ہوئے اور راج کنیا کی طرف غنی طلب ہو کر بولے۔ "مت رواے کنیا مت رو۔ میں ابھی جیتا ہوں میں ویدوں کی رکھشا کرو لگا۔" جس سے ظاہر ہوتا ہے کہ منڈٹ جی ستری جاتی کے کہاں تک مشکور تھے اور ان کے دل میں کہاں تک خیال تھا کہ بھارت ورش میں ایسی ستریاں ہو گئی ہیں جو دہرم ناؤ کو ڈوبتے ہوئے دیکھ کر دلالت کیا کرتی تھیں۔ اور دینی ان سے پیرے جا کر دھرم دھکا کچھ سے اڑا لے کے لئے آویٹ ہوتے تھے۔

ستر یوں کا سکھلا۔ مجھے اچھی طرح سے ایک دفعہ کی بات یاد ہے جبکہ ایک

دہانہ پریس یک ستری کی نسبت سخت سسٹ الفاظ کہہ رہا تھا تو پریڈٹ جی میں بند دل کو بہہ سکے اور اس پرش کو خدمت سرمد کہہ کر تمہیں ستریہ میں آتی۔ تم اسے آریہ کہتے ہو۔ کیا ہمیں ویدوں کا بھی کچھ خیال نہیں تھا کہ آریہ سکھائی ہلین اگر تم آریہ ہوتے تو ستر یوں کے لئے ایسے سخت الفاظ بھی استعمال نہ کرتے۔ نا لندہ میں جس لوگوں کو پریڈٹ جی کے گھر آئے جانے کا موقع ملتا تھا۔ وہ اچھی طرح سے جانتے ہیں کہ منڈٹ جی سب ستر یوں کو مانا۔ مانی۔ دینی۔ مینہ۔ اسے بعضوں سے بلکا مارنے لگے اپنی دہرم تہی سے انکابت ہمت تھا۔ اگر حلسوں روہ اپنی دہرم تہی کو ساتھ ہی لے لے تھے۔ اور ستر یوں کے اسی سونیا سہارا سے بات چیت کیا کرتے۔ کواں کو وقت نہیں تھا۔ تاہم ستری مئی لکھتی جی ستری پشمان میں جانے لگیں۔

پرینڈٹ جی مان آدمیوں میں سے تھے جو ستریوں کو اسی حالت پر چھوڑ دیتے ہیں۔ اور اگر سب کی ضروریات کو لا رو اہی سے دیکھتے ہیں وہ ہمیشہ ہر ایک ضرورت جز کو مودہ پر سمجھنا اور دھرم تہی کی اجنبی اور ستر یوں سے یالیں کر کے لے کر حقیقت یہ چڑھاؤشی سے زندگی کا نظریہ رکھتا تھا۔

اپنی دہرم تہی کے ساتھ بہت سے لوگوں کو شاید نہ مانی معلوم ہوگی۔ کہ واپس دین لہی ہوا حوری۔ لیکچر رام جی اپنی دہرم تہی کی صوفت در سب رکھنے کے لئے ان کو تمام کے وقت سورج غروب ہونے کے درمیان۔ کھلے کنبھوں میں یوں لگا رہا حوری کے لئے بچانے تھے۔

کنیا آسٹرم کی کنیاؤں کے ساتھ باہر جانے ہوتے میں نے کئی بار ان کو اپنی دہرم تہی لکھتی جی کے ساتھ جاتے دیکھا۔ اور کئی بار ان میں خوش نصیب حورے کو کسی کیفیت کے کنارے پر بیٹھے ایسے پیر کو کھلائے ہوئے ملا خورنگ۔

کنیا ہما و دیالہ کے ساتھ پریم۔ پرینڈٹ جی ہما و دیالہ کے مڑے حامی تھے۔ جالہ ہر جب وہ انے ہما و دیالہ کی کشل کلیم اوسیتہ پوجتے اور اس کی ترقی کے وسائل پر غور کرتے۔ اپنے دوستوں سے جالہ ہر جانے اور ہما و دیالہ کا معاشرہ کرنے کی پریرنا کیا کرتے تھے۔ ان کا آخری خط جو ہما و دیالہ کے مرشدہ کرنا کے نام آیا تھا۔ قتل ہونے سے کچھ دن پہلے کا تھا اس میں انہوں نے لکھا تھا کہ لالہ مارول رئیس جگہ دھری۔ جو کہ آریہ سماج کو دل کھانے میں گو ممبر نہیں ہیں۔ وہ کسی کام کے لئے لاہور آئے تھے آج مجھے ملے۔ انکا منشا ہما و دیالہ دیکھنے کا ہے وہ ہر سوں وہاں آویسے۔ آسپے کہ آپ ان کے واسطے دیوہری گاڑی میں اگر آدمی یا گاڑی بھجوا دیں۔ تو دہرانی ہوگی اس میں اپنے مکان پر پٹھانوں اور و دیالہ دکھلا دیئے بیٹھ بیٹھ لکھا۔

لیکچر رام آزاد لاہور۔ ۲۷ فروری ۱۹۹۶ء
عامی مضمون جس مضمون کی یہ بھگدھا ہے اسکا تہاس یہ ہے کہ اس نے میں کنیا ہما و دیالہ کی ترقی کے لئے ایک چاندی کا ٹھکانہ عامی مضمون کے لئے رکھا گیا تھا۔ مگر برادر ستری سکھشا "یہ الفاظ کھدے ہوئے تھے۔ مضامین کی جانچ پڑتال کے لئے تین صاحبان کی ایک کمیٹی بنی ہوئی تھی۔ مضمون میں حسب ذیل وشوں پر وچار کرنا تھا۔

اول۔ کیا ستر یوں کو اعطی تعلیم کا ادھکار ہے؟ کیوں اور پرمان سے۔
دوہ۔ کیا ستر یوں کو اعطی تعلیم کی ضرورت ہے؟
سودھ۔ ستر یوں کو ستری سکھشا کی طرف بھیجی ملائے کے کیا کیا اپناؤ ہیں؟

ہمیشہ ہونگے۔ ایک تجربہ کار ہوشیار فرماتے ہیں۔ کہ جس نے امور خانگی میں مبتدکہ سجاویر کا لحاظ نہ رکھا۔ وہ ایک دن خطرہ میں پڑنے والا ہے۔ کیوں نہ ہو۔ بظرف انصاف اگر دیکھا جادے۔ تو بڑے دور کے لگتے ہیں۔ ان تین باتوں میں ہی مبارک حادثوں کا سبق ملتا ہے۔ (مراول) مکاتے میں محنت (دوم) بچائے میں دور اندیشی (سوم) خرچے میں کفایت شعاری۔ یہ تین عادتیں ایسی ہیں۔ کہ اگر کوئی ان کا پابند ہو۔ تو تمام دنیاوی کوششیں اُس کی ہمیشہ عمدہ پھل لاتی رہیں گی۔ اور اُس کی اُمیدوں کے پودے خوشی و فخر بالی سے ہار آؤا کر بیٹے۔ کیونکہ نو نہال پودے جب تک باوصصر لاپرواہی سے بچائے نہ جادیں۔ ممکن نہیں کہ گلزارِ سستی میں خوش رنگ کے نمونے بنیں۔ اور اپنے بوجھ کو خود اٹھاویں۔ ایسے غلط و گمراہ کرنے والے اور سستی کا سبق پڑھانے اور فقیروں کا اپریش پھونکنے والے فقیرے۔ بابا اٹل بیک پکاٹی کھل۔ یا ان پورنا بھوننا اور سستی سے ہی ہمارے ہندوستانی حصہ میں فقیروں کو شکست کی کڑت ہو گئی۔ اور برہمنوں نے ہندوؤں کو ترک کر دھوں کا بہت بڑا حصہ اپنے شکم پوری کے واسطے مقرر فرمایا۔ جو شخص محنت دور اندیشی و کفایت شعاری کو مد نظر رکھتا ہے۔ وہ دنیا میں ایک ٹھوک بھی کھاتا ہے۔ تو بھی تندرست نکلتا ہے۔ یہ نبیوں ہنر میں ایسی ہی ہیں۔ کہ دندگی کا راز ہر خوش و خوش دم دنیا میں چلتا پھر نظر آدیک۔ ایک اور جانتا کا قول ہے۔ کہ محنت و دور اندیشی و کفایت شعاری وہ بیش بہا تدریس ہیں۔ کہ مشکل وقتوں میں کام آتی ہیں۔ اور زمانہ کی جگر خراش مصیبتوں سے بچاتی ہیں۔ جو شخص ان اندامیرہ عملد آد کرتا ہے۔ اُس کو دنیا میں کوئی مصیبتیں جھیلنی نہیں پڑتی ہیں۔ وہ ایک تنگ دھار ایک جھوٹری میں رہ کر اپنا ایسا مناسپ بندوبست کر سکتا ہے۔ جس کو شاید بڑے بڑے غفلت نہیں کر سکتے۔ جانتا چاہئے۔ کہ اگر سنسار میں سلامت روی و فارغیالی چاہتے ہو۔ تو اول اودم یعنی محنت۔ دوم بچاؤ یعنی دور اندیشی۔ سوم بچت یعنی کفایت شعاری سے برتو۔ سستی ایسی بڑی بلایا زحمت ہے۔ جو محنت جیسے مجرب و قوت بخش غذا سے بچاؤ و عمدہ کردیتی ہے۔ سو اسے چند طرہ سے بہن نانکے سادھو ان کے تمام چاند اودوں کی اُمید و آں کا دار و مدار اسی پر منحصر ہے۔ بلا محنت کے کانا بدرجہ باغیر ممکن ہے۔ جانور و انسان سب اپنے چل پھر کر اور محنت سے ہیٹ بھرتے ہیں۔ جو لوگ صرف برسیدہ پرشاکر رہتے ہیں۔ اور محنت سے غلوگی رکھتے ہیں۔ میری رائے میں ان کی زندگی کا جتنا مشکل حباب کے ہے۔ کیا کوئی بتا سکتا ہے۔ کہ دنیا میں کسی نے بلا محنت کے بھی عروج پایا ہے۔ تو اس کا جواب سو اسے نفی کے اور لکھا ہو سکتا ہے۔ کہ تم چاہتے ہو۔ کہ میری جمع کرو تو مکاؤ۔ اور اگر کانا چاہتے ہو۔ تو محنت کرو۔

امورائت و دنیا میں گہری یاد دنیا و آدمی کو بہت بہت رکاوٹیں پیش آتی ہیں۔ اگر صورت ہو شاید اور دنیا و ان ہو۔ تو ان رکاوٹوں کو طے کرنا کچھ مشکل نہیں پڑتا۔ مثل مشہور ہے۔ کہ اگر مرد ناخوش ہو کار اور عورت و آتف کار ہو۔ تو کار و بار خانہ داری میں خلل نہیں پڑتا۔ ولیکن اگر کما برعکس ہو تو تین کالے ہیں۔ خلاصہ یہ کہ عورت سوزش سے خاتمہ برادر

کر سکتی ہیں۔ اور مرد بیلچہ سے بھی غراب نہیں کر سکتا۔ کل امورات خانگی کی تیار و عورتوں کے ماتھے میں ہیں۔ بشرطیکہ عقلمند ہوں۔ قدرت کے آج پر غور کرنے سے پایا جاتا ہے۔ کہ سترتوں کی درستی و تعلیم اولاد انسانی کے واسطے کمالیت روحانی و جسمانی کا سبق ہے۔ ایک دانا آدمی کا قول ہے۔

زنان باردار اے مرد ہنشاہ اگر وقت ولادت مار زائند ازاں بہتر ہزدیک غرومند کہ فرزند ان ناہوار زائند

ترجمہ

بے علم عورت جو بچہ جنے ہیں ناخلف اُس سے ہوگی کیا بھلا دنیا کو اندر بہر ایسے لوگوں سے تو اچھا ہے اگر کچھ نہ وقت چلنے کے شکم میں سانپ لائے ستری ہمارے ملک کی عورت کج قدر گئے پہننے کا شوق اور شھفیاں اور سیاہی کو بے ذوق ہے۔ اُس سے بڑھ کر اور کسی چیز کی تمنا نہیں۔ مردوں نے عورتوں کی نسبت کلمہ ناقص اقلی کا ایسا مشہور کیا کہ انہیں خود اس بات کا معترف ہونا پڑا اور اس اقرار نے ان کی زبان بالکل بند کر دی۔ افسوس اسے اودیا چڑھنل تیراستیا ناش ہو۔ تو نے کیسی کیسی غلط رسومات و توہمات ان بھولی بھالی دویا سے رمت سترتوں کے ہر دے میں بطور زیور ہر لول کے پہنا دی۔ جس کے باعث انہیں اپنے مدارج پر غور کرنا۔ اور باوجود مادہ تدرتی ہونے کے اُس کی ماہیت سے انکاری و بچر رہنا۔ بڑھ مانا کی تقدیر و قلم قدرتی کی تحریر سمجھ بیٹھے ہیں۔ اسے جو یاد دیوی جلد نشریف لا۔ اور اس چڑھنل کے جادو سے بچا۔

پانچواں اوصیاء

در باب طریقہ عبادت متعلقہ زنان عبادت یا بھگتی وہ پاک جوہر ہے۔ کہ جن کے استعمال سے نش بناؤنی پیم جاکو توڑ کر سچی شانتی کو پراپت ہوتا ہے۔ اس پاک جوہر کو ہمارے گورگیشیل نے اول تو صرف برہمنوں کے واسطے۔ دوم ہنرا شکل سے صرف مرد کو ادھکاری سمجھ کر رکھا ہے۔ ستری کو دیا کہ گہن داخل عیب سمجھ رہے ہیں۔ چونکہ اچھل وہ زمانہ نہیں رہا۔ کہ خود غرضی کے پودے پھل لاتے۔ اور اندھا دھند کا سخی فرات بھگتی پر لوگ جہالت کی بیٹی باندھ کر چکر برجان گونڈے تھے۔ زمانہ نے بہت کر دیں بدلیں۔ خود غرضیوں کے پودے جلے نہیں تو کمالے ضرور ہیں۔ حالہذا انیس تعلیم نے ہماری آنکھیں کھول کر ہمیں بخوبی ذہن نشین کر دیا ہے۔ کہ تعلیم تو ان خدا را شناخت۔ یعنی بناؤ دیا ایشور میں جاتے۔ کہ دویا تیسرا ہے۔ اور بغیر حصول و دیا عبادت یا بھگتی ناممکن بلکہ وہم و خیال ہے۔ لیکن کے سنن کو گنگا کو جانا۔ یا علی الصباح دھرم سالوں میں جا کر کوٹا اٹھانا۔ مہادیوی پر چل چڑھانا۔ سالگام پر تلسی ڈھال لانا۔ مومین بھوک ٹھا کر ان کا کانا۔ سنتوں کے چرنوں پر سپر نایا یا ان کی مثل کانا۔ مندر کے گرد اگر دسات سات پھر دکشنا پھر ان گھنڈ گھڑیاں بچانا۔ تنک جیاب لگانا۔ بلکہ بلند آواز سے ستی رام۔ راوے کرشن۔ شوبھکتی ادا فرمانا وغیرہ جملہ امورات کا عبادت میں کچھ ٹھکانا نہیں ہے۔ عبادت صرف و علی صفائی و صداقت کی کارروائی پر منحصر ہے۔ و در عبادت با جماعت چنانق جس چیز کو ہمتا کر بھشروں نے طریقہ عبادت قرار دیا ہے۔ وہ مندرجہ باتوں سے

ستر ہی سکشا

مار مار کر ہوتا چکر۔ یا چٹھی پا چٹھیا دکھایا جائے۔ یا من رستہ ترطوطے کی طرح سکھایا جائے۔ بلکہ طرز تعلیم ایسا لینا چاہئے۔ جس سے قوت حافظہ پر بوجھ نہ پڑے اور اچھی اچھی فائدہ مند باتیں ذہن نشین ہو جائیں۔ سندھیہا آپنا سامو جوہر دو نو سکھائے جائیں۔ اور ضروری مسایل متعلق ثربی جوہر اسے اچھی طرح سمجھنے چاہئیں۔ تاکہ ایسا نہ ہو۔ کہ گرگان رو بہ لباس نیٹے وعظا غیر مذہب ہمارے صاف دل لڑکے کو بناوٹی دام حوران زادہ فریب میں پھنسا کر گمراہ کریں۔ اور تم کو کف افسوس ملنا پڑے۔ میری مراد نہیں۔ کہ ہمارے بچے راستی پسند ہوں۔ بلکہ وہ مثال نہ ہو کہ ایک کو ہستانی آدمی قدر ایک من ٹکڑہ ہائے قوت و مر جان کو ہستان سے لایا اور ایک بقال کو کہا۔ کہ ہمارے گھر میں نمک نہیں ہے۔ اگر ان پتھروں کے عوض کچھ نمک دیوں۔ تو کل مہرانی ہے۔ اس نے پانچ چھ سیر نمک دیدیا۔ اور وہ خوشی سے گھر لے گیا۔ لیکن بعد ازاں جب اس کو کسی جوہری کی زبانی ان کی قیمت معلوم ہوئی۔ تب رور و گرجاں صانع کی۔ اور جوہری نے کہا۔ کہ اب بیچتا ہے کیا ہوت جب چڑیاں چپک گئیں کھیت۔ باقی خود سمجھ لو۔ اگر تمہارا لڑکا دید مقدس سے پورا اور اہل دل واقف ہوگا۔ تو بخون نشہ رکھو کہ منزل راستی سے کبھی نہ پھسلے گا۔ بلکہ فلاسفر و پندت یا بہادر صنف تشکین کہلا کر قوم کے علاج ہمارے کالج سنواریگا ۛ

چوتھا ادھیاء

تشلفہ انتظام و امور خانگی

ایک مہتمم رشی کا واک ہے۔ کہ کھانہ طریقہ سے اور پہنا بھی طریقہ سے چاہئے اور خانگی دکاند و بار و دنیاوی بھی بکلت لینے طریقہ سے کرنے چاہئیں۔ کیونکہ گرہست آخرم کی تکلیف کے سوا کے انتظام کے سرانجام نہیں ہو سکتی ہے اب دیکھنا چاہئے۔ کہ سوائے ویدیا کے حورات ان امور ات کو کیسے نبھاتی ہیں۔ نہ بکاتے کا سبب اور نہ کھانے کا شور و ڈیڑھ پیر دن چڑھے سوتے سوتے بیدار ہوئیں۔ جی میں آیا۔ تو ایک آدمہ جھپکا پانی کا منتر پڑا لیا نہیں تو یوں ہی کھیاں بھٹک رہی ہیں۔ ہاتھوں سے نہ کھجوں کی غلاظت پونچھ پانچھ۔ جیسے دل و دھڑکا جال بال حوالہ کر دے۔ دالی پکائی تو وہ بھی۔ دانہ الگ پانی الگ۔ کھانے والے کی بالکل رعیت نہ آئی۔ چادلی پکے تو نیم بخت۔ مطلب کہ دلی توجہ سے بات پر نہیں۔ ہر کام کو سر سے ٹھانی ہی مطلب سمجھا۔ خاوند پچارے نے کسی بات سے ڈانٹا تو قہر آگیا۔ جھٹ سٹوٹ کی بیوی کا مثال دھوون برتنوں کا اس کے سر پر ڈالا۔ عزت پہنچے جھٹ اس کے پیچھے پڑ گئی۔ روس کر گھر کا کام کاج ترک کر دیا۔ وہ زن مڑ جب روئی کھانے سے لاجار ویدیا پڑا۔ تو ناچار اسے منتوں شرطوں سے مٹایا۔ بلکہ اس کے سخت و غرور کو اور بڑھایا۔ تمام دن کھانے رہنا۔ یا ہمیشہ نہ ہاتھ دھوتے رہنا۔ اگر عمدہ کپڑا پہنا تو اس کو سنبھالنے کا ج نہیں ایک دودن میں گندہ کر دیا۔ ساس سے جھگڑا۔ بہتروں سے لڑائی۔ دن رات چٹری گاری کی تیار رہی۔ جو نہی ہٹا ہی ہوتی آئی۔ خاوند سے اول ہی بشرط مشیر رہی۔ کہ اگر بابا سے علیحدگی کر دے تو میں رہو گی۔ ورنہ مجھ سے کسی کے طعن و تشنیع نہیں اٹھائے جاتے۔ میں کسی کے برتن مانجھنے کو نہیں آئی۔

مجھے لوگوں کے سامنے کھایا ہوا جھم نہیں ہوتا۔ ان کے زیور ہوا دھمے نہ ہو۔ یہ ظلم میرے سے سہا نہیں جاتا۔ تمام عمر میرا تمہارا آواز رہا ہے۔ بابا سے ہر کوئی الگ ہوتا آیا ہے۔ واجب ہے کہ الگ ہو جاؤ۔ گویا اس کا ٹھ کے ان کو الیسا دیال پچایا۔ کہ نہ مددہ بدھ کی لی اور نہ مشکل کی لی۔ نکل شر سے راہ جنگل کی لی۔ جب بابا کو معلوم ہوا کہ پٹا ہاتھ سے جاتا ہے۔ تو انہوں نے بھی نے انور جاہد اور منقولہ وغیرہ منتقلہ تقسیم کر اس کو بلندہ مکان تیار کر دیا۔ پہلا اتفاق کانچ بویا ہوا کیا زمین میں جل جا دیگا۔ جو نتیجہ ہو گا وہ اظہر من الشمس ہے۔ اور اسے خانگی میں سے اول نمبر اصران پہنچا ہے۔ جس کی بدولت سینکڑوں گھرانے دیران ہو گئے۔ قرضدار ری جوتہ دق کی بیماری سے بھی زیادہ مضر ہے۔ اسی اصران ہی بکلی برکت ہے۔ ایک دانا آدمی کا قول ہے۔ کہ سے

باندازہ بود با پیر نمود
مطلب یہ کہ جتنی چادری بھیہے اتنا پاؤں پہنا سے۔ ورنہ شرمندہ و بدنام و قرضدار ہونا پڑیگا اور سارے خوشامدی بننے کے یار ہیں۔ آن ہوئے کوئی مددگار نہیں۔
امورات خانگی کے انتظام کے لئے اگر عورات اس دستور العمل پر عملہ رآمد کریں اور کراویں تو یقین واثق ہے کہ دنیا میں اول درجہ کی ٹیک عورتوں کا خطاب پائیں ۛ

دو پیسے کے مزدور سے لیکر راجے ہمارا جے تک دولت ہر ایک کو عورت ہے کیونکہ اور دنیاوی میں یہ ایک بہت کار آمد چیز ہے۔ مگر یہ جاننا واجب ہے کہ جب تم اسکی رواجی حالات پر دھیان دو گے یہ ہر دعوہ و پڑوٹو کی مول پائی نہر کی اصل قدر قیمت اور رواجی حالت یہ ہے۔ اول مکاؤ۔ دوم کھانہ سوم خرچہ۔ یہ تین باتیں الہی ضروری اور لازمی ہیں۔ کہ اگر ان میں سے کسی کی کمی ہو تو تمہارے خی میں متفرق خرابیوں کا باعث ہوگا۔ یعنی اگر بچاؤ اور خرچ نہ کرو۔ تو تمسک اور شوم کہلاؤ گے۔ اور بیکانہ بیکانہ اہل محلہ ہمایہ سے ناپاک خطاب اور بھڑکار کا تیغ پائو گے۔ رات دن حرص و ہوس کی مڑوار خواہش ہمارے دل کو ہسکا کی رہیگی۔ اور کجس کھی چوس طع زہیں سراپا محوس تمنا میں نہیں ترسائی پھر وگی۔ اور تمہاری کمائی میں ذرا بھی برکت نہ ہوگی کیونکہ جو فائدہ چلتا پڑھ پہنچا سکتا ہے۔ وہ گرے ہوئے خزانہ سے غیر ممکن ہے۔ کماتے کے ساتھ خرچہ ملازم ہے اور بچا ملازم۔ جس طرح بڑی ہونی غیر مستعمل تلو اور کو مورچہ کھا جاتا ہے۔ اسی طرح تمسک کی جان کو خافہ مستی و زہر رستی کا گھٹن لگ جاتا ہے۔ اور اگر تم کماؤ اور خرچہ لینے باقی بچاؤ نہیں تو کسی نہ کسی وقت دھوکا کھاؤ گے۔ ممکن ہے کہ کسی دن ایسے ہوا عیش میں مبتلا ہو جاؤ۔ کہ کائی کے دروازہ تک نہ پہنچ سکو۔ اس وقت اگر تم پیچھے مال گرہ میں نہ رکھو گے۔ تو تمہاری حاجت براری کی امید بالکل مفقود ہو جاوگی اور لوگوں کے ہاتھ پتھرہ جاؤ گے۔ یا یہ کہ بچاؤ اور خرچہ تو بھی تمہارے خدیں بھلائی نہیں ہے۔ کیونکہ کرے کی ماں تپ تک خیر منائیگی۔ آخر ایک دن کلا اور چٹری ہوگی۔ ادھر کی نے سے اٹھا اور پاؤں کٹے ہوئے۔ ادھر آبا کی ٹوٹیوں کا دلو الٹا۔ تو پھر نہ ادھر کے ہوئے نہ ادھر کے۔ اس وقت فریٹ و خوری کے سوا کچھ میر نہیں ہوتا۔ بڑی وقتوں سے دند کی کے دن

خون خوش نکھاجاوے۔ کھانے سے خسرو یعنی سو بڑھ کی بیماری ہو جاتی ہے۔
تم اپنے بچوں کو بخوری روٹی دودھ میں آمیزش کر کے دو۔ سفید روٹی
میں اکثر پشکڑی ملی ہوئی ہوتی ہے۔ اور یہ پشکڑی اس مادہ کو جس سے
بڑی ہوتی ہے دور کر دیتی ہے۔ اگر بچہ کو بخوری روٹی کھلاؤ گے۔ تو اس
کی ہڈیاں مضبوط اور مٹکیں خوبصورت ہونگی۔ جب مسوڑھوں کے
دانت نکلتے ہیں۔ تو شہد میں ذرا سانمک ملا کر تین مار دن میں مسوڑھوں
پر ملنا چاہئے۔

کپڑوں کے بسان میں

بچوں کے کپڑوں میں مضبوط خدمت لگاؤ۔ کیونکہ اس سے بچہ کا آدھا دم
رنگ جاتا ہے۔ سر ایک کپڑا کشادہ اور ڈھیل اور آسان پوش ہو۔ یہ
بات یاد رکھو۔ کہ نئے کپڑوں کی بڑیاں شروع میں جربی اور چھلی کے موافق
ہوتی ہیں۔ اور وہ کسی شکل میں ڈھیل سکتی ہیں۔ بہت سے نئے عمر بچہ سیدہ
کی بیماریاں میں مبتلا رہتے ہیں۔ یا ان کی پسلیاں دب جاتی ہیں۔ وجہ اس
کی یہ ہے۔ کہ وہ شروع سے کپڑوں میں کتے جاتے ہیں۔ بچوں کو کپڑے
پینا سے میں یہ یاد رکھنے کے قابل بات ہے۔ کہ مارہ قبیلے میں بچہ کو سردی
دکھائی نہ ہو۔ ایک حکیم کا قول ہے۔ کہ بچوں اور بڑھوں کو فالین جیسے
کے برابر پڑھنا چاہئے۔

ٹیکا لگانے کے فائدے

یہ قول ایک حکیم حاذق کا ہے۔ کہ جب جنونی ہوا کثرت سے جلتی ہے اس
کے بعد چھیک کی پیداوار ہوتی ہے۔ غذاؤں میں بھی ایسی چیزیں ہیں۔
جن کے کھانے سے چھیک جلد پیدا ہوتی ہے۔ خصوصاً ایسی غذا ہیں۔ کہ
جن کے کھانے کی عادت نہ ہو۔ اور ان کے اوپر گرم غذا میں یاد و انہیں
گھائی جاویں۔ جیسے اٹھنی یا گھوڑی کا دودھ اول بکثرت پیاجاوے۔ اور
ان بعد شراب یا اور کسی گرم چیز کا استعمال ہو۔ تو چھیک نکلیگی۔ چھیک
کی بیماری گویا ایک مواد خارجہ ہے۔ یہ اکثر بچوں کو ہوتی ہے۔ اور بچوں
اور بڑھوں کو کم۔ جس بدن میں رطوبت زیادہ ہو۔ اس میں چھیک بہت
نکلتی ہے۔ اور جس بدن میں خشکی بہت ہو اس میں بہت کم۔ رماہ فلسفہ
پچھلے ست جگہ۔ دودھ اور تریا میں اس مرض سے بہت کم بچے مرنے جتے۔
اور نہ مانہ جہالت لینے لگتے جس جگہ دیدہ مقدس و شاسترا سے متبرک کی
تعلیم چھوٹ گئی۔ تو اکثر جملہ عورتوں نے اس مرض کو مینا مائی دیوی کے
نام سے تعبیر کیا۔ مقام انوس ہے کہ ہم اپنی آنکھوں سے دیکھ رہے ہیں کہ
آنکھوں نیچے بیماری قوم کے اس مرض دیوی کے جھینٹ ہوتے ہیں۔ لیکن
پھر بھی علاج کرنا نا کرنا سمجھ رہے ہیں۔ سحرات روزمرہ سے سختی ناف
ہو چکا ہے کہ جن لوگوں کو ٹیکا لگایا جاتا ہے۔ وہ بہ نسبت ان کے جن کو
ٹیکا نہیں لگایا بہت کم مرنے ہیں مثلاً

ایک سو بچے ایک محلہ میں ہے۔ جن کو ٹیکا لگایا گیا۔ اور دوسرے محلے کی
مادی مادر دل سے جہالت کی مہربانی میں آکر اپنے ایک سو بچوں کو ٹیکا لگائے
کے وقت چھپا دیا۔ تو میں اقرار کرتا ہوں کہ نمبر امیں سے ہم کو چھیک نکلیگی
اور ہم معتقبات ہو گئے اور ۶ کو یا نکل نہ لگی۔ اور نمبر ۱۱ میں ۱۰ کو نکلیگی
۵۰ مر جا چکے اور ۲۰ اندھے کھانے۔ دوسرے اور بد شکل ہو چکے۔ اور ۳۰

بغرض محال صحت یاب ہو گئے۔ یہ مثال صرف سن گھڑت نہیں۔ بلکہ سحرات
سالانہ حکماء سے اثبات ہے۔ سفید رنگ کی چھیک نسبت سے بہتر ہے۔ اور
خصوصاً چند دانے بڑے نکل آویں۔ اسے عورت اگر ہمارے یہ خواہش ہو
کہ ہمارے بچے خوبصورت ہوں۔ عمر طبی بھوگین۔ مادے۔ کھانے۔ پونے
کمرور نہ ہوں۔ تو راستی سے کہتا ہوں۔

شفایا بدت دارو سے تلخ نوش

نمبر ۱۔ ترجمہ۔ محنت کرنا چاہئے۔ بچے تو کرنا دارو نوش کر
حافیت درکار ہو۔ تو بہ نصیحت گوشش کر۔
نمبر ۲۔ بچے اگر اولاد سے اللہ تمہیں اور بیاز کچھ
بچوں کو بیجا لگاؤ۔ سمجھ کر اور ہو مش کر۔
نمبر ۳۔ جس طرح نکلا کر اس میں پھنساں ہر ایک کو
اس طرت چھیک نکلتی ہے مواد ی خوش کر۔
نمبر ۴۔ یہ شمس مانا دیوی اور نہ ہے سیتلا

مرض ہے یا نہی ہے روگ سے جہالت یوش کر
نمبر ۵۔ سرد ملکوں میں بہت کم مرض چھیک ہو طور

تم بھی اسے عورات بھادٹ سمجھو اس کو گوش کر
جب روگ کا برس کا ہو جاوے۔ تو اس کا دودھ چھوڑنے کی بجائے
واجب ہے۔ آہستہ آہستہ دودھ چھوڑنا چاہئے۔ یہاں پہلے دن میں ۵
دفعہ دودھ پلایا جاتا تھا۔ پھر تین دفعہ پھر دو دفعہ پھر ایک مرتبہ۔ پھر بالکل
بند۔ آخر الامر اس تدبیر سے بلا وقت بچہ دودھ چھوڑ دینگا۔ اور نہ کوئی عارضہ
ہوگا۔ لیکن احتیاط شرط ہے۔ اور اس وقت بہ سبب دودھ نہ پلکنے کے
ماکو تکلیف ہوگی۔ سو یہ علاج کرنا چاہئے۔ کہ چھ ماہ کھریا مٹی اور چار روٹی
کا فور پانی میں گھسکر سیریاں پر لگا کر چاہئے۔ اور غذا معمولی کو کم کر دینا
واجب ہے۔ جس سے تکلیف رفع ہو جائیگی۔

جس قدر مہمندی تعلیم بچوں کو فائدہ بخش ہوتی ہے۔ اور کسی گرو یا مرشد
یا معلم یا استاد دیا بشر کا اپنی پس و خیرہ کسی قدر مفید نہیں پڑتا وہ جاہل باطن
جو بچوں کو دشنام دیتی دشمن بد اخلاقی سکھاتی ہیں وہ گویا یہ کوشش کر رہی
ہیں کہ بچہ ای ادلا و شجر آدمیت سے برخیزد و رادہ ہو۔ اول تم کو واجب ہے کہ
تم خود تعلیم یافتہ ہو کہ بچوں کو جب سے کہ وہ بات چیت کرنا شروع کریں۔ ان
کو ہر ایک بات ایسی سکھلاؤ۔ جس سے وہ گلزار حق میں ایک بنو د کھلائی دیں
دشنام ہی تانا۔ اچھی پکڑنے کی عادت سکھانا۔ بکھڑے الفاظ یاد کرنا۔

جن سحریت شیطان۔ ہوا۔ چرواہا۔ بلا سے ڈرانا۔ یا ایسی دھیب
صورتوں کے نقش دکھانا۔ اولاد کو شروع ہی سے نادانی کا سبق پڑھانا ہے
غم کو واجب یا فرض ہے۔ کہ آقا زبات چیت میں بچہ کو ایوڑ کے نام یاد کرواؤ
اس کو برا کہتا ہے اور مات بلاؤ۔ اس کا حشر و ناظر جو نا اچھی طرح ان کے
ذہن میں بیٹھا۔ ساتھ ہی ماما پتہ بزرگوں کی رواجی تعلیم اسے بتاؤ۔ آگ
میں ماتہ ڈالنے سے اسے ڈرنا۔ اور نہ اسے گھنے پھانڈ۔ بلکہ صاف پڑھے
کشادہ وضع کے استعمال کرواؤ۔ اور ساتھ ہی قوی رشتہ داروں کے نام سکھائے
گویا ہر برس کی عمر تک اسے جڑوں کو شناخت ہو جائے۔ اور ہر ہمارا کہائے
اس کے بعد اسے مسکرت کی تعلیم باقی عہد سکھانی چاہئے۔ یہ نہیں کہ اسے

جو ہسپتال میں ملتی ہے آدو یہ معدہ کی گل تکلیف دہندہ غذا کو ہضم کر دینا اور یہ نسبت اُن قطرات حالت کے زیادہ پیدا دینا۔ جب تا میں دودھ پالائیں۔ تو اُس وقت کسی حالت میں کسی قسم کی منشی بالال مرج وغیرہ استعمال نہ کریں۔ کیونکہ اس سے بچ کا خون گرم ہو جائیگا۔ اور جوش کھا جاوے گا۔ جس سے بچہ کو مسوڑوں کا درد یا بیماری دندان یا اور بہت قسم کی تکلیف ہو کر پڑے گی۔ یہ امر تصدیق ہو چکا ہے۔ کہ دو چیز بچہ ضائع ہوتے ہیں۔ جبکہ وہ دانی کو دے کر جاتے ہیں۔ بہ نسبت اس کے۔ کہ اُن کو خود دودھ پلاوے یا اپنے ماٹھے سے پرورش کرے۔ ہمیشہ بچوں کو بہت جلد جبکہ ماں اپنی تکلیف اور محنت سے جلنے سے ہوش دھوا اس میں آوے۔ تو بچہ کو دودھ پلانا شروع کرے۔ یہ شروع کا دودھ بچہ کو بہت صاف کرے گا۔ بہ نسبت کسی دوائے کی قدرتی جلاب ہے۔ علاوہ اس کے شروع کے پلانے سے اور دودھ کی صورت درجہ بدرجہ قائم کرنے سے بھٹیوں کے زخموں اور زیادہ تکلیف سے بچے گی۔ غالباً سوزش اور سینہ کی بیماری سے جو اکثر پیلے رچا میں ہوا کرتی ہے۔ بری رہے گی۔ دودھ قدرتی غذا بچوں کے واسطے ہے۔ اس لئے جس تک اس کے دانت نہ لگائیں سو اسے چھاتوں کے دودھ پلانے کے اور غور اک نہ دی جاوے کیونکہ ایسی اور چیزیں اس قدر پرورش نہیں۔ بچہ کے منہ میں جب تک دانت نہ نکلیں اُس کو کوئی غذا ملائیم دینا اصلی غذا سے محروم رکھنا ہے۔ اگر اُس کا معدہ نرم غذا سے بھر جائیگا تو پھر دودھ کے لئے کوئی جگہ نہیں رہے گی۔ ہر چند کہ نقصان نہ پہنچائے رہتے ہیں۔ لیکن اس پر بھی اکثر حریفانیش بچوں کو مار کھانا کھلا دیتی ہیں۔ اس مانع سے نہ ڈرو کہ ہمارا بچہ صرف دودھ پینے کی وجہ سے بھوکا رہے گا۔ دیکھو کس طرح سے جانوروں کے بچے پرورش پاتے اور مونے ناز سے ہوتے جاتے ہیں۔ اگر تم کو عقل ہو تو سمجھو۔ کہ دودھ کل پرورش کنندہ اور قوت بخش چیزوں کا عنصر ہے۔ البتہ اُن انتہائی مان کا دل سے دھوا کر دو۔ اسکی کیا عمدہ شگتی ہے۔ کہ بچہ کھانوں سے جو ماں اُس کی کھاتی ہے۔ جن میں سے وہ سفیدہ خطر جن کا تاہم ماؤ شیر خوار ہے۔ بکر لیٹان میں آتا ہے۔ جو ہر بچہ کے بڑھنے کی خواہش کے لئے کافی ہوتا ہے۔ گویا ناکھنے ڈاڑھوں کے جوش بچہ کے مائیں کھاتی ہیں۔ ہر روز بروقت شروع دودھ پلانے کے سر لیٹان دھو ڈالنا واجب ہے۔ اگر ما کے کافی شیر نہ ہو دے یا دہ بیماری نا ظافی کے سبب سے بچہ کو دودھ نہ پلا سکی ہو تو اُس کا عمدہ عوض شیر دہشت کا ہے۔ کہ دودھ ہوگا۔ جس میں تیسرا عنصر گرم یا قی ملا ہو دے۔ اور کچھ سفیدہ شکر بھی واسطے بیٹھا کر دے گی ہو۔ اور یہ دودھ بچہ کو بد مزہ پونے کے پلانا چاہئے۔ جس کی چاروں طرف ایک سفیدہ چڑی کی چوٹی بنی ہو دے۔ بچہ کی خوراک البتہ نازہ ہونی چاہئے۔ جیسا کہ سید کا دودھ ہے۔ کھانا اور سداوہ بچہ کے پی میں مضر ہے۔ بچے کو شروع ایام میں دہ تین غلطی کے بعد بار بار دودھ پلانا چاہئے۔ اور رات میں خوب تین دنہ کے۔ لیکن چند وقت گزرے کے بعد صرف تمام رات میں تین مرتبہ دودھ دینا واجب ہے۔ یعنی چار چار گھنٹہ کے بعد۔ اور رات کو باطل دودھ نہ دینا چاہئے۔ کیونکہ بچہ کو رات کو دودھ پلانے سے کئی طرح کی بیماریاں ہوتی

ہیں۔ اول معدہ میں فساد۔ دوم بدخمی۔ سوم دہ شکم۔ چہارم نے آنا۔ جن سے باپ کا آرام بالکل دور ہو جاتا ہے اور بچہ بھی سخت تکلیف اٹھاتا ہے۔ سم بخوبی یقین کرو۔ کہ بچہ کو سو سے دودھ نہ تشریح بالا کے اور کسی قسم کی خوراک کی ضرورت نہیں۔ یہ کہ بچہ کو پورا مادہ فوت نا طلقہ کا نہیں ہوتا۔ اس واسطے اگر کوئی مایہ جانا چاہے۔ کہ بچہ کی بدخمی کی کیا علامات ہیں۔ اور وہ کس طرح پہچانی جاتی ہیں۔ کہ بچہ کو غذا ہضم نہیں ہوتی۔ تو صحت انما بیان کر سکتے ہیں۔ کہ سوتے سوتے ایک دم جاگنا۔ پلانا۔ چلانا۔ رات کو ڈرنا۔ ماتھ پاؤں کا اٹھنا۔ وغیرہ پیدہ پسینہ ہو جانا۔ چونکہ اُس کی علامات ہیں۔ اس کے واسطے سہل اور آسان علاج یہ ہے۔ کہ ماں کو چاہئے۔ کہ پہلے روز بچہ کو اتنا نہ کھلاوے۔ کہ جس سے وہ تکلیف اٹھائے ہر وقت جبکہ بچہ رو دے تو اسے دودھ نہ پلاوے۔ کیونکہ دودھ کا پلانا ہی اُس کے ضد ہی ہونے کا سبب جاگا ہے۔ چھوٹے بچوں کو جب دودھ زیادہ پلا دیا جاتا ہے۔ نوہ معدہ میں جا کر اکٹھا ہو جاتا ہے۔ بچوں کی بیماریاں اکثر بسبب بھر جانے معدے کے ہوتی ہیں۔ اگر بچہ مائل بندہ ہوگا۔ تو ہر چوبیس گھنٹہ یعنی رات دن دوسے چار مرتبہ دست چاہیگا۔ او اس کا عام یا خاندان ترقی یا بلکہ زرد رنگ کا ہوگا۔ اور اُس میں کھٹی قسم کی بو نہ ہوگی۔ اگر پاخانہ وہی جیسا یا ہلکی دار ہو دے۔ تو بیماری کی علامات ہیں۔

بچہ کے نہلانے کا بیان

بچہ کو صحت اور صحت سے رکھنے کے لئے دن میں دو مرتبہ غسل کرنا چاہئے ہر صبح کے وقت ملائم اسفنج سے سر اور گردن و چہرہ اور بول و دھڑا کی جگہ کو اور ہر رات کو کل بدن دھونا چاہئے۔ صابون کا لگانا بچہ کے کل جسم پر منع ہے۔ یعنی اُس سے اُس کے جسم میں خشکی ہو جاتی ہے۔ البتہ ہاتھوں کو صابون سے دھو ڈالنا چاہئے۔ پانی نہلانے کے واسطے نیم گرم ہو۔ بعد نہلانے کے کٹی ملائم کپڑے سے بچہ کو خشک کرنا یعنی چوٹھنا چاہئے۔ اور اُس کی انگلیوں اور گالوں پر زون باواہم یا زون کا ڈو کا درہ گرم کر کے اُس پر لگانا چاہئے۔ اور بہت گھوڑا خانہ نہ زیادہ۔ اگر نہ باتیں نہ کرے تو جوڑوں میں خراش یا زخم ہو جاتا ہے۔ اور جوڑوں سم کو سسٹ اور غلغلہ شکار ہوگی غرض کہ بچہ کی حفظ صحت کا خیال رکھنے سے بچہ کی زندگی کا بڑا بھاری بھولا ہوتا ہے۔ اور عمر طبعی کو طے ہونے سے پہنچتا ہے۔

دانت نکالنے کا بیان

دانتوں کے نکلنے کا وقت معمولی عام طور پر سات ماہ سے بارہ مہینے تک کہے اور ان کا بہت ہزار بچہ کی مشورہ سے یہ خصوصیت علامات قابل ہیں۔ اول دانت کے نمودار ہونے سے پہلے کاشاے ماہ سے شروع ہونا چاہئے۔ اور ان دنوں بچہ کھنے پہنچاتے صرف دودھ کے سادھی روٹی دودھ میں دینا چاہئے۔ کہ نہ کہ یہ بہت ہی بدخس کنندہ اور قوت بخش غذا ہے۔ و واجب ہے۔ کہ جن بچوں کے دانت نکلتے ہوئے اُن کو روٹی اور دودھ کی خوراک دے۔ جو ان کے کہ جن خوراک کو کھاتے ہیں۔ بچہ مرے اور ناز سے مر جاتے ہیں اور ایک ہونہ سچان کی طاقت اور جو بیوقوفی کا خلا ہے۔ اور بچوں کی جانوں سے بچاتے ہیں۔ بچوں کو کاشا منہ پر چھٹات اور وہ خوراک کہ جس سے خون

کو قتلہ زہر بلابل مانو اور صدق دل سے مانو کہ بیٹہ مر جاویگا۔ لیکن تاخیر کی
رہے یا موتی سے بیٹہ مانگنا۔ اور پھر اس پر قربان کرنا یا لگتا مانی کی جھینٹ
دھرتا کال جہالت کی نشانی اور پورے اول درجہ کی نادانی ہے۔ ہمارے
ہندوستان میں ایک خزانہ نسوان جس کو جھلا لوگ چوڑیاں و ڈیاں کہتے
ہیں۔ یہ بھیل سورتوں کے موجود رہتی ہیں۔ سنا جاتا ہے۔ کہ ان کے پاس دھاتی
اکھر ہوتے ہیں۔ وہ بڑھ کر بچوں کے کلبی نکال کر کھا جاتی ہیں۔ چونکہ یہ ٹیک
موسم بہ ستری سکشا ہے۔ اس واسطے مناسب جانا گیا۔ کہ یہاں ان کی
پوری پوری تشریح کروں اور ایسا اٹل نثر ستادوں۔ تاکہ آئندہ جو کوئی اس
کتاب کو اپنے گھر رکھے۔ اور جو عورت اس کو من چٹ لگا کر پڑھے۔ اس کے
گھر ملک خاندان میں دخل نہ ہووے۔ واضح ہووے۔ کہ عام طور پر ڈاؤن
وچرٹیل کی اصطلاحی مراد عورت مہیشیل سے ہے۔ چھوٹے و ننھے بچے
جب کسی مہیب و غریب صورت یا تصویر کو دیکھتے ہیں۔ تو دل میں خوف
ہو کر ڈر جاتے ہیں۔ اور خیالی دہم کی صورت ان کے دل میں راستی کی
صورت دکھائی دیتی ہیں۔ جس کے باعث رنگ دروہوں لاغر۔ آنکھیں
سہمی ہوئی رہتی ہیں۔ لوگ سب۔ جن ویری کا یادداشت جو گنوں کی۔ نظر
ڈاؤن وچرٹیل کی بان کرتے ہیں۔ اور اسی کے۔ وہ ہیں مصروف رہ کر
بسیب نہ ہونے علاج مرض کے نتیجے بہت مر جاتے ہیں۔ جاہل بچوں کے
مرض سے بچر رہ کر ان کی بیماری کو بیچارہ حیرتوں کی سکاری خیال
کرتے ہیں +

حکیم حادق دہشتہ دیدی فرماتے ہیں۔ کہ وہیم کی بیماری کا علاج مہرے
باس نہیں ہے۔ لیکن مہرے خیال میں خیالی دہم۔ بڑیوں کے بھرم۔ چرٹیل
کے خدنگاں۔ ڈاؤن کے چھوٹے نشان سوائے مجون علم کے باقی کے
حال و نامکن من۔ جیسے آفتاب کے لگنے سے اندھیرا دور ہو جاتا ہے۔ اور
رات کا نور۔ ولبے سورج دریا کے سامنے آدو یا کے غلط گان بھی یک لخت
دور ہو جاتے ہیں۔ اے بیٹہ والی عورت تو اٹم کو واجب ہے۔ کہ اپنے نونہال
فرزند کسی بے اولاد ڈاؤن کی گود میں مست دواور نہ اس کا دودھ پلاؤ
ورنہ ڈھاتی اکھر جن کا زخم و زب یعنی زہر ہے۔ ماکر تہاری گود خالی کر دیتی
اگر بیٹہ تہاری گود میں ہو اور دور سے کوئی لاکھ چھو چھاکرے بالکل بیار یا
بیقرار نہ ہوگا۔ تہاری نسلی کے واسطے ایک مثال بطور نصیحت کے لکھتا
ہوں خوب خور سے سمجھو۔ کہ سوائے ہندوستان کے کسی ملک میں شکر کشا
کا بھرم نہیں ہے۔ تو پھر بھارنا چاہئے۔ کہ وہاں عورتوں کو کیوں لکاپیف
مہیں ہوتی۔ ہم نے کبھی اخبارات میں نہیں دیکھا کہ فلاں عورت کو ستارہ
سامنے تھا۔ اس باعث سے جہاز غرق ہو گیا۔ اگر شراب شراب ہے۔ تو
جابل و نادان دو نو کو لنتہ ہوگا۔ ورنہ ہنر لہ آب ہے۔ اس تہاری من
تکلیفیں دور ہو جاویگی۔ اٹل منتریہ ہے۔ اس کو ہر صبح منہ تھو دھو
کر بچہ کے کان میں پیونک دیا کرو۔ اگر تہارا بیچ نہ سووے بے چین
ہووے۔ ضد کرے رووے۔ غالباً دودھ ہضم نہ ہونے کے سبب پیٹ
میں درد ہوگا۔ کیونکہ بچے بغیر کسی سبب کے نہیں روتے۔ جبکہ بچہ چین
ہو۔ تو ایک گھٹ یا دو گھنٹے کے بعد ایک چمچ چاء کا یا دو چمچ ڈل واط
کے دو۔ یا شام کے وقت تھوڑے پانی میں گولنگ پودر ایک دو اٹی ہے

سے کام کرنا چاہئے۔ اور شدید دل کے بھار دوا یا دوا سچی کے جسر مغرب یا
سرمائی کی طبیعت انکا۔ عیثہ پیقایدہ اور جہالت کی نشانی ہے۔ اکثر بچے
بے وقوفی اور جہالت سے ضائع ہو جاتے ہیں۔ اور ان کے ماپ کہتے
انہوں میں مگر روتے ہیں۔ چنانچہ ذکر ہے کہ ایک امیر کے گھر لڑکا پیدا ہوا ڈاؤن
نا بچر کا۔ اسی۔ اس نے جب بھیلی میں لڑکے کا۔ دب۔ رنگ نہ دیکھا۔ تو اسکو
شرور قرار دیا۔ اور گھر والوں نے جو قوم سے ہندو تھے۔ بنادلی بیوت جہات
کی پانڈی کر کے اس کو نا بھنڈ لکھا۔ دایہ نے لڑکے کو لے جا کر کہیں باہر ورن
کر دیا۔ پرماتما رکمن کر کے تو بامشہ کون۔ اتفاقاً دوسرے روز کوئی راہرو
اس طرف سے گذرا۔ اور لڑکے کے رونے کی سازشیں۔ جب آہستہ آہستہ
اس بچہ کو کھودا۔ نوڑ کا صحیح و سلامت موجود دیا۔ اٹھا کر اس کے والدین
کے گھر لایا۔ نادان دایوں کی حالت سے اکثر ہندوستانی بچے اسی طرح
ضائع ہو جاتے ہیں۔ اب اس ضروری باتوں کا ذکر ہے۔ جو بچوں کے
پالنے میں کام آویں +

جب لڑکا یا لڑکی اڑوے۔ جس قدر زیادہ سووے۔ اس قدر خوش
اور عمدہ ہے۔ کیونکہ پہلے دوسرے تیسرے مہینے میں پورا تندرست ہے۔ تو
جلد جلد سو جاتا کر لگا۔ صرف اس وقت چائیگا۔ جس وقت اس کو بھوک
ہوگی۔ تھنی اور سہا بڑھتی جائیگی۔ اسی فند جاننے کی اجتناب ہونی چائیگی۔ اگر
رات کو بچہ تو نیند نہ آوے۔ تو اس کا علاج یہ ہے۔ کہ دن میں اسے جگائے
رکھیں۔ بعد دودھ پلانے کے اسے فوراً نہ شلائیں۔ کیونکہ ایسے سونے سے
اجتناب وقت مانتہ پاؤں کا اٹھنا اور سستی وغیرہ رہ جاتی ہے۔ اے اود
والی عورتو! اگر تم بچہ کو جان غمزہ جانتی ہو۔ تو اپنے بائسی بیٹہ کو پرست
یا اینوں یا کوئی مٹھی سبز دو +

انہوں کس طرح ہمارا ہاتھ چاہتا ہے۔ جبکہ تم ایسی خراب کرنے والی
دوا بچہ کو دیتی ہو۔ تم لائق جانو۔ کہ اسے پیار سے بچہ کو دوائیں ملاتی ہو۔
لیکن زہر کھلائی ہو۔ اور غارت بلک موت کا سرمہ ملانی ہو۔ تم ظاہر جانتی ہو
کہ بچہ ہمارا خاموش ہو گیا۔ لیکن اگر غور سے دیکھو۔ تو موت سے زیادہ
کوئی خاموشی نہیں۔ اس ہمارے آریہ رت دیش میں ہزاروں بچے اس
تہاری خاموش کرنے والی دواؤں سے نامراد و ناشاد چلے گئے۔ پھر تہاری
حالت اب تک خاموش نہ ہوئی۔ مجھے غالب گمان ہے کہ اگر تم کو یہ اختیار ہو
کہ اس سے بچے مرحلے ہیں۔ تو ان کو کبھی زہریلی گھٹیوں کا استعمال نہ
کراؤ۔ مگر یہ ہمارا اعتبار لانا سوائے تعلیم پانے کے نہیں ہو سکتا۔ جب کبھی
تم اپنے بچوں کو زیادہ شلمانا پزیر ہونے والے نشوں کے چاہو۔ نو یہ ذرا
سی بات یاد کر لیا کرو۔ کہ شاید تہارا بچہ ایسا سوئے۔ کہ پھر نہ اٹھے۔ بچوں
کا مرناتقل ہو نا پذیر نشوں کے بہت کچھ ہوا اور ہوتا جاتا ہے۔ بہت
سے لڑکے ان نشوں سے ضائع ہوتے ہیں۔ لیکن ہمارے دلوں سے یہ
خیالات ضائع نہیں ہونے۔ بہ نسبت اس کے کہ لڑکے خون آلودہ زہر
کے بریکجہ ناخن پر فرمان ہوں۔ یا بچہ غار جانور کھا جاوے یا نذرانہ کشت
کے طور پر گشت کے دریا میں بلدان کریں۔ یا دھوکا غلطی میں آئی ہوئی غریب
مائیں اس مصنوعی نیند کو بہت مبارک سمجھتی ہیں۔ لیکن یہ نیند جو علامت
مغز کے خراب کرنے کے ہیں۔ اے نیک سخت عورتو! ان اینوں قطروں

تختہ کرنے کے واسطے اُن کی زریں تصویریں بنا کر ایک کو دربان ایک کو چھوٹے رتن مانچے پر تھکر کر دیے۔ ایک سہ ماہیت ہونے پر بچے چند رچی نے راج کمار کی شکایت کا سامنا کرنے کا وجہ کیا۔ راج انہیں آجے مال ہاتھ میں لیکر بیگہ تھان میں کہی۔ یعنی ان ہمارا جو جس کو پسند کرے۔ اپنا بچی دھارن کرے۔ لیکن اُس نے جب سے پھر پھو راج کی بہادری و دلادری سن رکھی تھی۔ کسی پر اُسکی نظر نہیں پڑتی تھی۔ اور اُس نے بھی ہوا وہ ٹھان لیا تھا۔ کہ سولہ برس پھو ہر بچہ کے اور سے شادی نہ کرونگی۔ باپ کے بغض و حسد کا کچھ خیال نہ کر کے بلا خوف سب کے سامنے پھر پھو راج کی صورتی کے گلے میں جہاں ڈال دی۔ پھر پھو لائی نے یہ سماچار فکدہ چار کیا۔ کہ کسی وسیلہ یا حیلہ سے اُس سیاری کو اُس نے تیا کے گھر سے لانا چاہئے۔ ایک دن اتفاقاً سب سوار و عمدہ دار فوج کے ہمراہ لیکر فوج کے راج محلوں میں گھس کر سب کے سب دیکھتے ہوئے پھر پھو راج اُسے نکال کر روانہ ہوا۔ راستہ میں پانچ روز تک جنگ ہوتا رہا۔ راجہ کے بہت سوار و بہادر مارے گئے۔ لیکن اُس کی بہادری میں کسی طرح کا فرق نہ آیا۔ اور شکایت کو دلی میں لایا۔ جب پھر پھو راج شکایت کو لیکر دلی آیا۔ تب سے اُسے راج کا ج کی کچھ پرواہ نہ رہی۔ عیش و عشرت میں مصروف ہو گیا۔ ایک برس کے بعد راجدوتوں نے آکر خبر دی۔ کہ ہمارا راج اسلامانوں کی فوجیں چاہتی آتی ہیں۔ یہ ہر شکستہ ہزار فی صورت حال بدل کر اپدیش کرنے لگی ہے۔ پر تیرم آگئے اب یہ بیوگ بلاس کا وقت نہیں۔ آپ کھنٹری ہیں۔ ستر شستر ہیں۔ لیجئے۔ سنگرام کی تیاری کیجئے۔ کھنٹریوں کے لئے اپنے پیش و پیش اور ناموری کے واسطے پران دے دینا مرگ نہیں ہے۔ پس آگئے اور سستروں کا سنگار کیجئے۔ یہ فوج شہاب الدین خوری کی تھی۔ پہلے وہ نادر کے میدان میں اسی راجہ سے مار لکھا کر چلا گیا تھا۔ اب فوج دوبارہ سنبھال کر ہندوستان پر چڑھا آیا اور پھر پھو راج بھی مکر باندھ کر تیار ہو گیا۔ لیکن افسوس تھا۔ کہ جتنے بڑے بڑے بہادر سردار تھے۔ سب فوج کی جنگ میں فوت ہو چکے تھے۔ سب شفق اور قہری راجاؤں کو جمع کر جنگ پر مستعد ہوا۔ جب پھر پھو راج اپنی پیادہ رانی شکایت سے ملنے آیا۔ دونوں بولنے کی طاقت نہ رہی۔ آخر ہزار خبط و مرافی سے مجاہد ہو کر میدان میں آیا۔ اگرچہ اس جنگ میں راجپوتوں نے بہت جہد دکھلائے۔ لیکن بہ سبب نا تجربہ کاری فوج کے پھر پھو راج مار گیا۔ اور فوج کو شکست ہوئی۔ رانی شکایت اکیلی میدان میں باس نہا لیں گئے گئی اندھا کہ میرے راجہ کا سب دید و سستی ہوتی ہوں۔ اُس نے اول بہت سمجھایا۔ لیکن جب اس کو مستعد پایا۔ تو سر راجہ کا حوالہ فرمایا۔ اُس کو لیکر رانی شکایت سستی ہو گئی۔ پورانی دہلی کے کھنڈروں میں اب تک شکایت کے محلوں کے نشان پائے جاتے ہیں۔ شہاب الدین شکایت کی دلیری و بہادری پر بہایت ولادہ ہو کر بہت مدت تک اس کو تار مارا۔ اس کی علمی لیاقت و ذوق جو بہر کا ذکر جس قدر شاعر کوئی) چند نے اپنی ہندی کوتیا میں لکھا ہے۔

سنگدوں کو بھی موم کرتا ہے +

تیسرا اوصاف

اور پھر پھو راج نے ہونا لے سب سے دربار و رشتہ اطفال جنہ ضروری متعلقہ جن اکاھ ستر کو کیو الابدی ہے جو بچوں کے ہونے سے ذوق و سوان کو ایام محل و ہنگام ولادت میں جہتد زکا لیت

دینا چاہئے۔ نعم کو لازم ہے کہ اپنے پاس کی میراث پر رائے جس در افسدہ میں نہ گرنے۔
 دشمن کی غفلت اور اس کی غفلت کی غفلت کا کچھ خوف دل میں نہ لائق اور غور و فکر
 سے راجہ چین لو۔ جان کو کٹر چتر ہی جو پیشہ کو لے لیا اہل جہ سے یا بھیجے جائے
 کہ لے سپرد نہیں دے بے ہتھیار باہر جھاد اور ناما مارنا فدا کا سبب۔ عجز
 کے ساتھ پیشہ سے مرنا لائق و جہ ہوتا ہے۔ یہی وقت ہے کہ تیرے پاس پڑو کی
 اللہ کو دیکھا۔ اور لوگوں پر اس کے کردار کو کئی پہلو سے شریف پیشوں کی حالت
 دشمنوں کے سبب سے غفلتیں تمہارے غلامان پر ہیں وہ کچھ نہیں ہیں۔ جب
 جس اس مات کا مجال کرتی ہوں۔ کہ تیرے ہی یعنی قوت و ہی نے اہل جہ کو آفتوں
 لے اس طرح کھینچا۔ ترستہ ہیں اس جہتی کے آگے یہی معذرت ہوتی ہیں۔ اگر
 تم نے کورں سے اس بیج جہتی کا انتقام لیا تو دنیا میں تمہارا بدنامی ہے کہ تو
 خدا۔ نہ روزیہ پیشہ۔ معاف نہ ہو۔ اس روز اس کو نہ لایا ہے۔ وہاں نہ کر جو ہو جہتی
 اس وقت سے حل کیا۔ اور اب اس میں تبدیلی کرتی زیادہ نہیں ہے اس
 پیغام کے سننے سے میں سیار شاکی عورتوں کا وہ مذہب بد بڑا ہے کہ اب ان کے قہر
 لڑائی پر جانتے تھے۔ تو ان سے کہو جہتی قہر کا یا حال نکلتا یا حال کے اور تو
 اس سے ثابت ہوتا ہے کہ انکے زانیہ اس آریہ قوم کی سب عورتیں یکہ ہی ہی طبیعت
 رکھتی تھیں۔ خداوند بکر ہا ہمارے کی لڑائی میں پانڈو فتحیاب ہوئے۔ اور کتنی بیٹے
 بیٹوں سمیت پھر راج کی مالک ہوئی اسدیر میٹھو نے اس کو راج اور قبول دیا
 کہ اس کے بیٹے اس سے نہ بڑے کر کے قابل ہوئے۔ جب اس کی ساری مراد
 پوری ہوئی تو وہ دھرتی راجہ اسدیر کے ساتھ ساتھ پورے چلی گئی۔ اور
 کے کہ اسے ایک تمام تنہا میں رہتے تھی۔ جب اس کے دل کو اسے ہونے تو انکا
 اس میں اس کا ایک تھی اور کتنی کہ گندھاری آندہ دھرتی راجہ سب جلی کرنا
 ہو گئے +

راولی عورت کو ایک اولاد اور ہر مرد کو زیادہ سے زیادہ اولاد چاہیے۔
 (دوسری ماں کا تعلیم یافتہ بیونا بیٹوں کے واسطے حکم کسرا غلط ہے۔
 (ستیم) سراسے منجی۔ عادات کے معاملہ ملک میں بھی عورت صلا مگر ہوتی تھیں
 (چہارم) عورت میں زردی کے خیالات جو کہنے سے اولاد میں ڈیر کوٹ ہوتی ہے۔

نمبر ۱۰ حال گاندھاری
 نگارہ بھاری بڑی ہفتنڈا اور ایک عورت تھی۔ یہ ہمارا چاندی کے چٹائی اور راجہ
 دھرتی راجہ کی بیوی تھی۔ اور وہ دیکھ اس کا خون نہایت ہلکا تھا۔ مگر اس نے
 اس کی تعلیم دو ترقی کی تھی۔ قصہ یہ نہیں کیا۔ گاندھاری سے راجہ دھرتی راجہ کے ہاں
 دو بیٹے ہوئے اور دو شاستن اور ایک راجہ دھرتی راجہ کی بیوی تھی۔ اس کی عہدہ اور
 پارسائی کا یہاں ایک شہرہ تھا کہ تمنا آج تک بھی اس کا رنگ ذکر کرتے ہیں۔ جب
 زور ہو دھن کا انڈا کے ساتھ بگاڑا تو صرف اسی عورت کی عفتندی کے سبب
 ہمارا راجہ نے اس کو دربار میں ڈرو دھن کے سمجھانے کے واسطے بلوایا تھا۔ مگر اس
 ڈھچٹ نے جس طرح اور نر تو اس کی مصیبت کو دیکھا۔ اس کی بات پر بھی کان نہ دھرا۔
 آخر نتیجہ یہ ہوا کہ کوہر کے مشورے کے میدان میں دونوں راجہ الگ ہو گئے۔ اور انہما کو کوہر
 راجہ نے یہاں مار کے کئے۔ اس واقعہ کے بعد جب ان کو دھرتی راجہ کے گاندھاری
 کے خالق اور ان کی بیوی کا حال معلوم ہوا۔ تو اول انہوں نے ان کی کشتی کے لیے
 کوشش کی کہ ان کے پاس بھیجا۔ جب یہ وہاں پہنچا۔ تو اول انہوں نے رسم عزت

آفتاب نفاختہ شہر کے راجہ کی بیٹی سے بیاہ کرنا دو نو کے نذر کا باعث تھا۔ راجہ بانڈو کے نال دورانی تھیں۔ ایک کٹنی دوسری مادری۔ کٹنی سے پیدائش ہوئی۔ کٹیم اور ازخن میں بیٹے اور مادری سے نکلی اور ہندو دیو سے بیٹا پیدا ہوئے۔ ان یا سچل کو تھ بھی نواز رخ میں بانڈو کہتے ہیں۔ بانڈو زمرہ مست راجہ تھا۔ کٹی مریس تک اس نے ٹری شان و شکست سے ماکومت کی۔ لیکن اسجام کار راج کاج چھوڑ کر وہ ہالیہ کو مل گیا۔ کامانی عمر وہاں اور بچوں کے ساتھ وہاں گوتہ نہنٹائی میں بسر کرے۔ اور ہماڑ کی سیر سے امتداد اٹھائے سب پاڑھ سے انتقال کیا۔ نو کٹنی یا سچل لڑکوں کو لیکر ہستنا پور کو ان کے چچا، حرا کے پاس چلی آئی۔ راجہ دختر انٹھ ٹری خاطر داری سے پیش آیا۔ محل میں بیٹی کی گندھاری کے پاس اُسے رہنے کو جگہ دی۔ اور اُس کے بچوں کو اپنے بیٹوں کی طرح پرورش کرنے لگا۔ اور سب کو تعلیم کے لئے در دنیا جاریہ کے سپر تہا۔

کچھ شک میں کان نیم تھوں کو درو در تاجاریہ استناد کا کل لاف تھا۔ مگر ماں کی تعلیم بھی اُن کے خن میں استاد کی تعلیم سے کم مفید نہ ہوئی۔ جب بانڈو اول مرتبہ جلا وطن ہوئے۔ نو کٹنی اُن کے ہمراہ جنگلوں اور سونوں میں پھرتی رہی۔ جنوں سے نکلنے کے بعد سب کے سب وران و تہی الہ آباد میں پہنچے۔ یہاں اُن کے دستوں نے اُن کے مارنے کی دہسی تیسر کی تھی۔ کہ وہ سب بل کر راہ کو ہوجاتے۔ مگر اُن کا بال بیکار ہوا۔ اور وہاں سے تھرا رہا۔ پس پچھے۔ اور کچھ دن تک ایک برہمن کے مکان میں چھپے رہے۔ ایک دن انہوں نے اُس گھر میں آہ وزاری کا شور مٹا۔ جس اور یا نیت کیا تو حاکم پر ہڑا اس شہر کے قریب داک نام مردم خور وحشی رہتا ہے۔ اُس کا معوا ہے کہ ہر روز ایک آدمی کھا کر اپنا بیٹا جیتتا ہے۔ اور فوت موت اس شہر سے ایک آدمی اور کچھ کھانے کا اسباب اس کے پاس بھیجا جاتا ہے۔ آج اُس کی معمولی خوراک اور آدمی بھیجنا ہمارا ذمہ ہے۔ اس پر کٹنی نے کہا کہ تم کچھ مخدہ کر۔ کہ میں اپنے ایک بیٹے کو صبح دوں گی۔ جو وہ اُس آدم خور کو مار دالیا۔ حاکم نے پچھتیمین اس کام کے لئے متعین ہوا۔ اور بڑے درخت کے نیچے میں جہاں وہ مردم خور آدمی کو انکھ کھاتا تھا۔ جا بیٹھا۔ جس وقت وہ مردم خور آیا۔ اور جا کر اُس کا لقمہ کرے۔ یہ اُس کے مقابل ہو گیا۔ اور بڑی دیر تک دونوں میں سخت لڑائی رہی۔ آخر کٹیم اُس پر غالب آیا اور اُس کا کام تمام کیا۔ الغرض آرد سے نکلی کر بانڈو پچال کی سلطنت لہا کی طرف اس غرض سے روانہ ہوئے۔ کہ وہاں کے راجہ کی بیٹی در پردہ کی کے سوئیر میں شامل ہوں اور اپنی ماں کو اُس مہر میں کے ہالی چھوڑ گئے۔ جب در پردہ کی اُنکے سوئیر میں لاف آئی۔ تو پانچوں بھائی مہدائینی ماں کے چند روزہ کیلا میں رہے۔ اُس کے بعد راجہ و تھیر ترا شہ نے ہستنا پور میں انہیں بتلویا۔ جب بانڈو دوسری تہ جلا وطن ہوئے نو کٹنی اُس وقت بہت ضعیف ہو گئی تھی۔ اور جکل جکل سا تھوڑا بچہ کی طاقت اُس میں باقی نہ رہتی تھی۔ اس لئے اُس کو اپنے چچا جمرور کے پاس چھوڑ گئے۔ اس ملا وطنی کے خبر اٹھایا۔ کہ وہ کے بعد بانڈو نے کون کون کو دروں کے پاس بھیجا۔ کہ صلح اور آشتی سے اُن کا راج اُن کو بل جائے۔ اور سادک فوٹ لائے۔

جس طرح ہستنا پور میں پہنچے نو کٹنی کو نہایت حبران اور پریشان پایا۔ اُنہوں نے اُس کی تشفی کی اور کہا کہ تھوڑے روز ضرر کر۔ بانڈو کا راج عظیم اُن کو مل جاتا ہے۔ اس وقت جو ریغام کٹنی نے اُن کے ہاتھ ایسے بیٹل کو بھیجا۔ وہ سننے کے قابل ہے۔ اور اُس سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ اگر یہ درت کی عورتیں کس بلا کے دل و دماغ رکھتی تھیں

دیغا مرہن کو یہ چھ گئے۔ اسے بیٹو اموغ کو کٹنی باق سے نہ جانے

وہاں رہا۔ اور پھر اپنے وار اٹھانے کو روانہ ہوا۔ چلنے وقت شکنتلا کو اسکوٹھی دیکر کہا۔ کہ
چند روز میں مجھ کو اپنے پاس ملاؤ گا۔ غلطی سے عرصے کے بعد شکنتلا کو حاصل کئے آثار
نمودار ہوئے تو اپنے حادثہ کی طرف متنبہ ہو کر روانہ ہوئی۔ مگر راستہ میں جو ایک
انلا کے اندر سے بھاگنے کا اتفاق ہوا تو وہ انکوٹھی اٹھ کر گری۔ مگر جب اپنے
مادہ کے پاس پہنچی اور اُس نے اپنی نشانی نہ دیکھی تو اُس کی بات کو نہ مانا۔ اور
جنگل میں جو قول و قرار کئے تھے سب دل سے بھلائے۔ یہاں ناظرین کو ایک بات
جتلائی ضرور ہے۔ ایک زمانہ میں آریہ ورت میں دستور تھا کہ سردار کو ہارشی کہتے
تھے اور حکومت اور سلطنت کی باگ بھی اُسی کے ہاتھ میں ہوتی تھی۔ پچھلے راجا کو
نے لڑنے اور ملک گیری کا کام تو ایسے ہاتھ میں رکھا اور عبادت اور رہنمائی کا کام
برہمنوں کے ہاتھ میں رکھا۔ اس زمانہ میں جب برہمن چھتر یوں کے ہاتھ تھے والے بنے
تو چھتر یوں کے دل سے اُن کی قدر و منزلت جانی رہی بلکہ اُن سے رست نہ کرنا بھی
بیعتی سمجھنے لگے۔ معلوم ہوتا ہے۔ کہ ڈھب راجہ بھی اُسی زمانہ میں گذر رہے
اور شکنتلا کو جب اُس نے غریب برہمن کی بیٹی دیکھا۔ تو اُس کو اپنے گھر میں رکھنا
عاجز تھا۔ غرض کہ جب شکنتلا کو راجہ نے قبول نہ کیا۔ تو اُس کی ماں آنکھ اُس کو
اپنے ساتھ جنگل میں لے گئی۔ یہاں پہنچ کر شکنتلا کا ایک لڑکا پیدا ہوا۔ اور
بھرت اُس کا نام رکھا۔ اس لڑکے کی جرأت کا یہ حال لکھا ہے۔ کہ وہ جنگل میں
شیرنی سے نہ ڈرتا تھا۔ اور اُس کے سامنے اُس کے بچوں سے کھلا کرتا تھا۔
آخر جب وہ انچھ بھی جو شکنتلا کے ہاتھ سے گری تھی۔ کسی طرح راجہ کے پاس
پہنچی۔ اور بھرت کی جو انگریزی دہادری کا شہرہ بھی اُس نے سنا۔ تو واسطے
تقبیل حال کے جنگل میں آیا۔ اور اُس کو دیکھا کہ شکنتلا کے ہمراہ لایا۔ اور پیٹ
رائی بنایا۔ چنانچہ بھرت بڑا بہادر اور جنگجو ہوا۔ اور ہندوستان کے بہت سے
علاقہ اُس نے فتح کئے۔ اور اسی بھرت کے نام سے آج تک ہندوستان بھارت
ورن کہلاتا ہے +

نتیجہ

دوسرا لڑکیوں کو تعلیم دیکر جو ہر علم سے آراستہ کرنا چاہئے۔ تاکہ زور نہ ہونے یا
پینے کا دھتہ دل سے دور ہو کر اپنی اخلاقی و روحی و راستی سے سرور رہیں
دوسرا اپنے مساوی شخص سے شادی کرنی چاہئے جو علم و اخلاق میں مساوی ہو
دوسرا راجہ و ستیت کی مانند عہد شکن نہ ہونا چاہئے۔ کہ آخر کو بچھنا پنا پڑے
کیونکہ حسن اخلاق حسن اتفاق سے ہوتا ہے +

ممبر۔ کنہی کا حال

کنہی کا نام آریوں کی تائیل میں ایسا ہی مشہور عام ہے جیسا اہل روم کی تائیل
میں کوئیلیا کا اس کو زلیلیا کی بابت ذکر ہے۔ کہ اس کے دو بڑے بیٹے جو انگریز
اور بہادر اور محب وطن تھے۔ اور یہ خود نہایت نیک اور پارہ رسا تھے۔ یہ عورت
میں سے ۲۰ برس پہلے گری ہے +

نقل ہے کہ ایک بار ایک عورت اپنا تمام زور و زبیر بدن کر کے اُس کے پاس
آئی اور اپنا زور اُس سے دکھا کر کہنے لگی۔ کہ تو بھی اپنا زور مجھے دکھا۔ اُس نے اپنے
دو نو بیٹوں کو اُس کے سامنے کھڑا کر دیا۔ اور کہا کہ ان دو نو بیٹوں کے سوا
میرے پاس اور گنا نہیں ہے۔ مگر مجھ کو ان کے سبب سے کمال فخر ہے۔ کنہی
راجہ سور کی بیٹی تھی۔ جو پھر راجہ تھا۔ ان دو نو بھائی کی سلطنت بڑی سلطنت
میں شمار ہوتی تھی۔ اُس سے یا نہو جیسے راجہ کا جو چند رہی خاندان میں

کے ساتھ ایک ماہ بعد لکھنؤ کوام دور کے تپا ہوئے۔ بالیک نئی جو اُس وقت کے
رسلوں میں نہایت دھرم تھا۔ ایسی حالت میں بسبب قریب ہونے کے سبب اُن کی
چھوٹی بیٹی چلی گئی۔ اُن کے اُقتباس بارہ برس تک اس عالم نہائی میں لڑکوں کی پرورش
اور رشی کی خدمت اور رہنمائی کی عبادت میں مصروف رہی۔ جس وقت راجہ چندر
نے اپنے ماں ایک بڑا بیٹا کیا۔ تو اُس وقت تک بالیک بھی راما میں تصدیق کر چکے
تھے۔ اور لکھنؤ کو خفا کر آئی تھی۔ اس لڑکے میں بہت سے رشی مینی اور دو نو لڑکوں
کے ساتھ بالیک بھی آجودھیا کو آئے۔ اور لڑکوں نے کل راما میں ایسی خوش آوازی
سے راجہ چندر کو سنائی۔ کہ اُس عالی شان جلسہ میں سب کو سیتا کی جدائی ناگوار گذری
ہو۔ مان و خیرہ سب سالاروں کو بھیج کر سیتا کو آجودھیا میں طلب کیا۔ جو مدت سے
تکلیفیں اٹھاتی انجانی رہا۔ تحیف اور کمزور ہو گئی تھی۔ آجودھیا میں پہنچتے ہی
خوش بکھا کر گری۔ ہر چند اُس کو ہوش میں لانے کی تدبیریں کی گئیں۔ مگر کچھ
فائدہ نہ ہوا۔ غلطی دیر کے بعد اُس کی جان نکل گئی۔ راجہ چندر بھی کو اُس سے
مرنے کا ایسا رنج ہوا۔ کہ انہوں نے اپنے تئیں دیا تے سر جو کے حوالہ کیا۔
بعد راجہ چندر بھی کی وفات کے چند روز بعد کے لکھنؤ راجہ گدی نشین ہوا +

سیتا کی داستان سے مطالب ذیل برآمد ہوتے ہیں :-

اول۔ یہ کہ لڑکی کی شادی دیکھ بھال کر کرنا چاہئے۔ دوم۔ جوانی کی عمر میں جبکہ لڑکی
زوجیت کے حقوق و فرائض سے آگاہ رہے۔ سوم۔ جو ان کے ساتھ نہ کہ طبع زور بہر
نود سال کے ہاتھ بیچنا۔ چہارم۔ صبر اور استقلال اور اطاعت اور فرمانبرداری سے
خاوند کی صحبتوں میں شریک ہونا۔ پنجم۔ مصیبت اور قید میں بھی خاوند کی طاعت
اور فرمانبرداری کو یاد سے نہ بھولنا۔ ششم۔ تعلیم یافتہ نہ ہونا چاہئے۔ عمل کے قیام
وغیرہ حالات سے آگاہ رہے۔ بلکہ ان معاملات کی جیسا کہ تیسرے اوصیاء میں ذکر
ہو گا۔ عورت کو تعلیم اتنے ہونا چاہئے۔ ہفتیم۔ ایک اُس کے چہرے پر مثلاً نہ ہونا چاہئے
جس سے خاوند کی جان مصیبت میں پڑ جائے۔ اور خود بھی پستی میں اٹھائے +

ممبر۔ حال شکنتلا

یہ عورت ہندوستان میں ایسی ہوئی ہے جس کے احوال سے کالیہ اس ایک
مشہور شاعر نے اپنے ناٹک کنہی دی ہے شکنتلا کی ایک رشی کو نام کی بیٹی تھی
پیشی ہر دور کے خوب ایک چھوٹی ندی سامنے کے کنارے ایک ایکانت سٹھان میں بڑے
و باطن رکھتا تھا۔ اُس کی چھوٹی بیٹی کے گرد و صوبہ اور قریب کے خود و پھولوں
کے درخت تھے۔ کنہی کے اولاد میں ایک بیٹی تھی۔ اس لئے بڑے ناز و نعمت سے
پالا تھا اور جو باتیں علم و اخلاق کی عورتوں کو سکھاتی چاہئیں وہ سب اسے تعلیم کی
تھیں۔ جانوروں کی پھل کرنی اور پودوں کو پانی دینا اُس لڑکی کا شغل تھا۔ جب
وہ جوان ہوئی تو اتفاق سے ایک روز راجہ و ستیت شکنتلا کے گھر آئے۔ ان کا
اُس وقت چھوٹی بیٹی میں دیکھا۔ دستور کے موافق شکنتلا نے اُس کا استقبال کیا
نظروں کا چارہ ہونا تھا۔ کہ دونوں کا کام عشق کی شہیرے تمام کیا اور نگاہوں ہی
میں ایک دوسرے کا دل سمجھ لیا۔ اسی وقت راجہ نے اپنا حسب و نسب بتا کر اُسے
ساتھ گھر وودا کر لیا۔ یہ وہاں میں کی رہنمائی سے ہو جاتا ہے۔ اور کسی نرم
و آئین کا اُس میں دخل نہیں ہے۔ اس طرح کی شادی اگلے زمانہ میں کوہ ہمالہ
کے نزدیک ایک پہاڑی قوم گذر رہی ہیں راجہ تھی۔ منو نے بھی شادی کے قیام
میں اُس کا ذکر لکھا ہے۔ مگر اُس کو پسند نہیں کیا۔ بیاہ کے بعد راجہ وودا چارون

ستری سکنتلا

یہ حکایت ایک ایسی عالی حوصلہ عورت کی ہے جو ایک بڑے رشی کی بی بی اور اسکی بی بی بیوی کے لائق تھی اور اس بات کی نظیر ہے کہ آگے زمانہ میں اپنی بیوی کی بڑی خاطر منظر تھی اور بغیر ان کے صلاح و مشورہ کے کسی بڑے کام نہ کیا اور وہ ذکر کرتے تھے۔ اور عقائد ان کی دیوی ہی ہندی دھرم نہ ہوتی تھی۔ بلکہ آخرت کا فکر بھی ہوتا تھا +

نمبر ۲۰۔ حال گارگی

اس مشہور عورت نے اپنے علم و فضل اور ذکا کے سبب سے بہت بڑی شہرت پائی دیدوں کے ایک آئینہ میں اس کے اور بالوں کے ساتھ کا ذکر اس طرح لکھا ہے۔
 گارگی دھرم راجہ جنگ فرما کر اسے دو ماہ کے مال بڑا لیکھ بڑا اور کوروا اور پچال زمین کے بڑے بڑے مشہور اور فاضل پٹنٹ وڈاں جمع ہوئے۔ راجہ نے اس خیال سے کہ وہ کچھیں اس مجلس میں کون سا بہن بڑا فصیح اور علم والا ہے۔ ہزار لاکھیں خرید کر اور ان کے ہنگاموں پر سونے کے ڈول بڑھوا کر برہمنوں سے کہا۔ کہ تم میں سے جو شخص شاستر میں اعلیٰ لیاقت دکھا دے یہ دان انعام یاد ہے۔ بالوں کے سوا کسی اور کسی کو یہ جرات نہ ہوئی کہ ان کو ناحق لکھا دے۔ البتہ ان کے کہنے سے اس کا ایک چیلہ سب کاٹیں لانا کہ اس کے گھر لے گیا۔ اس بات پر تمام برہمن بے ہوش ہوئے۔ اور راجہ کے بیروہ نے اس سے کہا کہ تم بغیر قوت لیاقت اور فضل اپنے کے کس طرح اس جان کے متقی ہو سکتے ہو۔ یا گو کہ نے اس مجلس کے تمام فاضلوں کو ٹوٹ ٹوٹ کر کہہ دیا۔ کہ میں اپنے ہی کو لے جائیگا حتیٰ سمجھتا ہوں جس کو کچھ دعوئے جو مجھ سے بھٹ کر لے۔ اس وقت مجلس میں جھگڑا مچی جن میں گارگی بھی تھی مباحثہ کے لئے مستعد ہوئے۔ پانچ برہمن تو تھوڑی دیر کے بعد راقطہ ہو کر بیٹ گئے۔ اور گارگی بھی اگرچہ آخر کار مار گئی۔ مگر اس نے بڑی دیر تک ایسی فصاحت اور متانت سے گفتگو کی کہ اہل مجلس عیش عیش کرنے لگے اور مباحثہ ختم ہوا +

نتیجہ

گارگی کے مباحثہ سے اگلے ہندوؤں کے اطوار کی نسبت کئی باتیں معلوم ہوتی ہیں یہ کہ جن زمانہ میں ہندوؤں کے ہاں مہتمی ہی بڑی دولت سمجھی جاتی تھی۔ اس وقت میں بھی جو نہیں بڑھی تھی ہوتی تھیں (روہم) چکر اگلے وچوں میں بروہہ نہ تھا۔ اور عورتیں مکان کی چار دیواری کے اندر قید رہتی تھیں۔ بلکہ بکسوں اور مباحثوں میں شرکت ہوتی تھیں (دسوم) یہ کہ جس طرح اس وقت لوگ اپنی راولی کو خاؤں اور مکناؤں میں چھپا کر متہ کر لیتے ہیں۔ بالکسی مجلس میں کھڑے ہو کر سناتے ہیں اس زمانہ میں یہ دستور تھا۔ اس دنوں میں جو بات کسی کو لوگوں کے دلوں میں چھپائی ہوتی تھی۔ وہ مباحثہ کی رکن میں پیش کرتا تھا۔ اور ابھی اس میں کسی کیلئے کے موقع پر نہ ہوتی تھی۔ ان اکھنوں میں کہ اسے کہ نہ دکھانے تھے۔ اور اہل بھارت میں اپنی لیاقت کی داد پاتے تھے۔ اسی کے قریب نہ وہ بڑیاں میں بھی دستور تھا۔ چنانچہ لکھا ہے کہ اس ملک کے مشہور و معروف مہتمم ہتھوڑو بیٹ نے اذیمہیکہ لکھا ہے کہ اس ملک میں اپنی تازہ بین بڑھی تھیں۔ برہمنوں میں اب بھی وہ ہے کہ جو پٹنٹ اور پٹنٹوں رائے فیصل ظاہر کرنا چاہتا ہے۔ تو وہ کسی مذہب پر اپنا کلمہ جو پیر دکھانا اور سب سے زیادہ دان لے جاتا ہے۔

نمبر ۲۱۔ حال تارا رانی

اس کا ذکر بالکسی براہمن میں تھا۔ یہ ملک تامل کے راجہ کی بی بی تھی اور کرناٹک

میں تھان ملی پر کے راجہ بالی سے اس کی شادی ہوئی تھی اور اس کے حسن و لیاقت علمی اور خوبیوں کی تعریف اس قدر ہے کہ جس قدر ایک فطرت دارا رانی عائد میں چاہئے چنانچہ مفصل حال اس کا درامیں میں درج ہے۔ راجہ بالی اور راجہ رام چندر جی کی لڑائی کا حال جو راجہ میں لکھا ہے۔ اس سے یہ صاف پایا جاتا ہے۔ کہ راجہ بالی کے گھرنار کے سوا کسی دوسری سہا سہا بوی کوئی نہ تھی۔ جب راجہ بالی اس لڑائی میں مارا گیا تو تارا رانی اسکی سہیلیوں کے ساتھ اس کی لاش برآ کر اور ایسے درود و غم کی تصویر بنی ہوئی تھی۔ کہ دیکھنے والوں کو اس میں نہ تھا۔ اس نے جو جب قاعدہ صر شاستر کے اس کی لاش کو چلا دیا۔ بالی کی وفات کے بعد رام چندر جی نے ایسے وعدہ کے موافق اس کے بھائی سنگھ کو راجہ بنایا اور سنگھ نے اپنے فطرت سے بھائی کا تخت ہی نہ پایا بلکہ موافق اس دستور کے جواب بھی مرطیہ میں جاری ہے۔ موجب ہر ایت سام جیدری کے مارا سے مکرر سادی کر کے اسے اپنی رانی بنایا +

نمبر ۲۲۔ حال مندووری

یہ عورت بھی ملک تامل کے راجہ کی بی بی تھی اور اسکی ماہ لکھا کہ راجہ راون سے ہوا تھا بلکہ ملک آریہ ورت کی دکن کی طرف سمندر کا ایک ٹاپ ہے اور اسی کو سراندر یہ بھی کہتے سواے حسن اور جمال کا ہری کے ہنس سی لیاقتیں اور غریبان اس میں یابی عجائی تھیں۔ جین کا ہونا عاقل اور فہیدہ آدمی اپنی بیویوں میں بدل چاہتے ہیں۔ یہ جو لکھا ہے۔ کہ راون کے گھر کئی ہزار رانیاں تھیں۔ یہ اگلے ساعروں کی گھڑت معلوم ہوتی ہے۔ کیونکہ اس ملک کے کینشروں کا قاعدہ ہے۔ کہ جب کسی راجہ کی بڑائی اور مہمان شرف کے ہیں۔ تو پہلے اس کی رانوں کی کثرت بیان کرتے ہیں۔ کہ اگر مان لیا جائے کہ راون کی بہت سی عورتیں تھیں۔ تو بھی اس میں کلام نہیں کہ مندووری سب میں بڑائی تھی۔ اور اس کے لطن سے راون کے ہاں کئی بہادر بیٹے پیدا ہوئے۔ جب راون نے سینکا جو راون سے لے جا کر سوکھ برہمن قید کیا تھا۔ تو مندووری نے کئی بار اس کی رانی کی شفاعت کی تھی۔ مگر راون نے ایک نہ سنی۔ عورت کو عورت پر اکثر رحم آ جاتا ہے۔ اور اس رحم کا آ جانا داخل آدمیت ہے۔ بشرطیکہ کہ مندوور کھیل جو کئی صدیوں سے چلا آتا ہے۔ اور دنیا بھر میں اس کا اکثر رواج ہے۔ یہ بھی مندووری ہی کی عقل خدا واد کا عرہ ہے۔ اس کھیل کے نکلنے کا سبب یہ بیان کرتے ہیں۔ کہ راون کو جنگ اور خونریزی کا بہت شوق تھا۔ اس لئے مندووری نے اپنی طبیعت سے شطرنج کھیل لایا۔ مطلب یہ تھا کہ خداوند اس کا اس کھیل میں شطرنج کے ٹوروں کی لڑائی سے ایسا دل بہلا کر طبعی خدا کو نیا بنا کر دے۔ شطرنج کی ایجاد کا دعوئے بہت سی قومیں کرتی ہیں۔ مگر سروریم جو اس کا موجد ہندوؤں کو مانتے ہیں۔ اور ہندو اس کو مندووری سے منسوب سمجھتے ہیں۔ ہندوؤں میں اس کھیل کو جیہ رنگ تھے ہیں اور شطرنج اس لفظ سے نکلا ہو تو معلوم ہوتا ہے۔ لیکن اسکی ذمہ دہم بیان کرتے ہیں کہ سہیت میں شترو وین کو کہتے ہیں اور شتروں اسکی جمع ہے۔ جب اس کے کنگا بڑی لکھا جئے آیا۔ تو اس کے معنی دشمنوں پر فتح پانے والے ہو گئے۔ چنانچہ شطرنج کے چار حصوں میں سے تین تھے۔ تھوکر یا توہ کر کہتے ہیں۔ یعنی اس کھیل کے ہر حصے ان چار ناموں سے موسوم تھے۔ چھپرے تھی کہ چکر شترو مقرر ہو گئی۔ چنانچہ مندووری نے اس طرح کو کہہ دیا ہے۔ ہر حصہ جو شترو صاحب لکھتے ہیں کہ تھوڑوں اور تھوڑوں یہاں کے ساتھ شترو کا ہر حصہ ہر حصہ معلوم ہوتا ہے۔ مگر اصل ہر حصہ کے کتبوں سے تھوڑا سا فرق ہے اور تھوڑوں سے کتبوں کا ہر حصہ اس بات

بعض نادان مارت تعلیم نہوان فرماتے ہیں کہ ہم کو کچھ زیادہ فائدہ یا بہبودی قوم عورتوں کے پڑھانے میں نظر نہیں آتی۔ ان سو درد اسوں کے واسطے بھی مسلمان کا کافی ہے۔ کہ اگر عورتوں کو مہل رکھنا ہی نہ ہو رہے۔ اور تعلیمی کا خطاب بھی نہ ہو تو کم لگور ہے۔ ایک اسکول میں سرور ڈالنا اور دوسری میں سفید پٹا شایاں شان عقلمندان نہیں بتا۔ اگر درخانہ کس مست یک حرفت پس است ۴

دوسرا ادھیا

دو دو ان عورتوں کے حالات میں

ما جو دیکھتے ہیں زمانہ کے حالات قلب بند کرنے کی طرف عورت سے آریہ لوگ اپنا رہے۔ گمان کی مشور عورتوں کے نام پورپ کے کسی ایک کی مشور عورتوں کے نام سے کم نہیں ہے۔ مشترقی۔ کنگی۔ تارا۔ سندھوری۔ تیتا۔ حق۔ ودرپہ سی کاندہ آری شکتی۔ ملے لہا عباس ان کے سواے ادبست سی عورتیں یہی ہیں۔ جن کے نام یاد رکھنے کے قابل ہیں۔ حد امتیاز کج اور جھوٹ کے ہر ایک کے حالات دست ہیں ۴

نہرا حال میترئی

ہرورت یا گوگ رکشی کے ساتھ بیابی سوتی تھی۔ و مدوں کی ایک انہند میں اس کا حال یوں لکھا ہے کہ جب اُس نے دیا جھوٹا بیوہ دیکھتے تو اول اپنی بی بی صلاح یو بھی اور کہا کہ اگر تم اجازت دلو میں خیر دے گا اسادہ رکھتے ہوئے۔ اور جتھد ریر مال و اسباب ہے وہ تم اور میری دوسری بی بی کا تیا تھی آپس میں تقسیم کرلو میری نے کہا کہ اگر ساری زمین اور اُس کی دولت میرے قبضہ میں آجائے تو کیا میں امیر ہو سکتی ہوں۔ خاوند نے کہا کہ دولت سے زندہ کی کتہ بسر ہو سکتی ہے مگر وہ حیات ادبی کا ذریعہ نہیں۔ میترئی نے کہا کہ ایسی دولت مجھے نہیں چاہیے مجھے وہ راستہ بتاؤ جس سے ہمیشہ کی زندگی اور عرجا وانی حاصل ہو۔ یا گوگ۔ عورت کا یہ استغنا و بیکہ کرنا استعجب ہوا۔ اور اُس کو سامنے بٹھانے کے نجات کا راستہ اس طرح بتانے لگا کہ انسان ہمیشہ کی زندگی اُس وقت حاصل ہو سکتی ہے جس وقت سب چیزوں سے اپنا دل بٹا کر یہ ماتا اودیت کا دھیان دھے۔ خودی اور رنج کو کھو انسان پرکڑ رہے۔ سب روئے کے علاوہ سے ہے۔ اُس نے چیزوں کو ذی روح ہی کا دھیان کرنا چاہئے کہ جس ایک نے سب چیزیں پیدا کی ہیں۔ انجام کو سب کا خاتمہ اُس کی عبادت پر ہے اور نجات اُسی کو ہوگی۔ جو پرانا ملک ایک جائے اور نئے۔ اپنے انتر پر مانا کا دھیان کرے۔ ہر ہم کی معرفت اور نیکان کے واسطے رہو دیا وید منجیل کیا ہے۔ کہ بعد اسی طرح کے پیدائش کے وہ رشی موعرت کے بن کو واسطے عبادت کے بالیا۔ اور دو ایسے مہا رشی ہوتے کہ اُس وقت رشیوں میں اپنا نظریہ نہیں رکھتے تھے۔ اس دھندلے عصر نے نئی دھند پکھنڈی بندھتوں سے نہا کر کے ان کو یا کھنڈ سے بیکے کی نہایت کی اور نزارو کو راہ راست ہلائے۔ ایک خودیہ توں کا ماسٹر ارجنک کے حضور میں ہو کر خٹا اور دیاں میترئی جی مردادہ سے اُن کے ہر ادبہا کر دی تھی۔ یا ایک یا گوگ جی آئے۔ میترئی اُن کو دیکھ کر خاموش ہو گئی۔ راجہ جیکے نے بھی دیکھتے مردوں کے سامنے خاموش نہ ہوئی۔ لیکن اُنہوں نے ایک رشی کے آنے سے تیری زبان بند ہو گئی۔ میترئی نے کہا کہ اے راجہ جیدان موعرت کے مرد ہیں۔ تو اول تیرے پندت واکا اب اسادہ راستی میں نامرد ہیں ۴

اُس کو اگلے زمانہ کے قصے اور اشعار سامنے تو ضرور ہے کہ ہر دوسرے موعرت کو۔ منج جیکے سے سیتا نے جید راجی کو سوہنہ پیش پس کیا۔ اور گنگے میں پھولوں کی مالا ڈالی نوصاف ظاہر ہے کہ سات آٹھ برس کی نہ تھی۔ وروہ راجی کو جب ارجن نے سوہنہ میں جیتا اور مالائے گل نہر لگا ہوئی۔ تو دونوں کی خوب صورتی اور حوائی بہا بر تھی وگنی نے جب کرشن جی کو اشتیاق نامہ کے در بعد سے اپنا حال بتلایا تھا۔ اور سستیاں کے دھال سے گریزاں تھی۔ سکوئی واضح ہے۔ کہ دونوں بالغ تھے۔ رشی کے باب نے جب اُس کے سوہنہ کا ارادہ کیا تھا۔ تو وہ چواں تھی۔ بچکانے جب اپنے باپ پر وادہ کی خواہش ظاہر کی تھی۔ تو وہ عالم کتاب میں تھی۔ آریوں میں کئی بیباں کر کے کا بھی اگلے زمانہ میں رواج نہ تھا۔ خاوند اور بی کی کو اُس مات کی سخت تاکید تھی۔ کہ ایک دوسرے کے ساتھ محبت کوئی اور غر کے ساتھ محبت نہ کریں۔ اور نہ نگاہ ڈالیں بعض عورتوں میں جو خاندان کو دوسری شادی کرنے کی اجازت ہے وہ انہیں عورتوں میں ہے۔ جو دیکھتے ہر مجبوری کے مخصوص ہیں۔ مقدس یہاں اور قدیم سمرتوں میں بیوگان کے واسطے بھی مکر شادی کی اجازت ہے۔ منوی کے دھرم شاستر میں بھی یہ کو مکر شادی کرنے کی قطعی ممانعت نہیں ہے۔ بلکہ دوسری میں سخی ہو بیکام و نشان ہیں اور نہ بالہن کے واد کا نام دکان اُس کو یہ ہر حال ہر تھا۔ کہ اپنے نوک۔ بی بی قلع رسومات میں مقید ہو گیا۔ اس امر کا تحقیق کرنا مشکل ہے۔ کہ اس دھندلے خیال و حالت حصول رسم کا آغاز کب اور کیوں کر ہوا۔ اس بات میں سب سے پہلی تحریر آریہ شریوں کی ہے وہ لکھتا ہے کہ ہر رسم راجہ کلسا کی حکمت میں جاری تھی اور ایک سوہنہ بھی اُس قسم کی واردات کا ذکر لکھتا ہے۔ جس کو دھندلے ایک سو چھیاسی برس پہلے کے ہر جو مینیہ کی فوج میں ہوئی تھی۔ یہ مصنف جس کا نام ڈاؤڈاؤس ہے۔ اس رسم کے رواج پانے کا سبب یہ کہ خستہ حالی خیال کرتا ہے۔ جس میں اپنے اسی تمام عمر بسر کرنی پڑتی ہے۔ ایک ہاتھ کا واک ہے۔ کہ سخی کی رسم انسان کے مکر وہ خیالات سے پیدا ہوئی۔ خود غرضی سے اُس کا نشو و نما اور چھوٹ سے اس کا فروغ اور بے رحمی برائے اس کا خاتمہ ہوگا۔ جہاں جس سے الے مکر وہ خیالات پیدا ہوئے۔ جب تک کہ عورتوں سے بالکل دور نہ کی جائے۔ تب تک تا ممکن ہے کہ ہندوستانی بچے مہذب کلسا سیں۔ و دیاوہ گوہر ہے ہماؤہرم و لطف تھا ہے۔ جس کے لئے اور کھانے کو ہر ہی فوج انسان محسوس و محتاج ہے سوکھوں و دیا انسان جہاں وطن کے براہ رہے۔ سکی اور ہدی کی پوری فیر سے آکا رہیں۔ اگرچہ روزانہ تجر سے کچھ کچھ کر سکتا ہے۔ لیکن پھر بھی یہ کرنا اُس کا سبب نہیں کے نہ کرنے کے مساوی ہو رہا ہے۔ اگلے زمانہ کی ساری نازکیں بانہاں لہروں ہی کے نام سے نامزد ہیں۔ عورتیں بچا پری علم سے غارت ہیں اس بات سے بے غیب ہیں۔ اس میں شک نہیں کہ ہندوستان کی بہت سی عورتیں لاپرواہی کر رہی ہیں۔ یونانیوں کی ساری نازکیں میں پانچ چھ سوہنہ عورتوں سے زیادہ کا ذکر نہیں ہے۔ اہل روم کی کتابوں میں جن کا عروج پندرہ سو برس تک رہا۔ صرف پانچ ہی عورتوں کا ذکر آیا ہے۔ فرانس میں و دین عورتوں کا ذکر زبان و زخاں ہے۔ برٹش کی عورتوں کے نام انگلیوں پر گنے جاسکتے ہیں۔ آریہ قوم کی بیڑی تواریخوں کے ملاحظہ سے علامہ مردوں کی لیاقت ملی کے بہت سی عورتوں کے حالات درج ہیں جو کہ حصول و دیا سے جہالت کے کلک کا ٹیکہ کا مٹا کر کمال ظاہری بیاہی ہیں آریہ ہوش اور انہیں مہذب مادوں کے سکھ سے خندیدہ پانہ تندی آریہ پیداہو کر ملک کو علم و حکمت کی کان بناتے اور یونان وغیرہ کو خوشہ چیں کر یا

ہیں کہ منوجی کی اس واک کا کہ عورتوں کے نام پر بندیدہ اور مرغوب طبع اور دل کے بچانے والے رکھنے چاہئے۔ گرامطلب ہے +

چونکہ ستریلوں کی خوب صورتی اور زکات برعہ نام ایک اور بہار ہے اس آریہ دھرم کا منوجی کا یہ منقولہ اس بات پر صاف دلالت کرتا ہے کہ وہ عورتوں پر ناہمیاں نہیں ہے۔ بلکہ صرف غلط فہم کرنے والا کا تصور ہے۔ ورنہ ایسے بزرگ سے یہ انسانی صداقت سے دور ہے۔ منوجی نے جس قدر تعلیم کنواں اور اس ادب عورتوں کے واسطے برائیاں کی ہیں۔ وہ بالکل اس کو عورتوں کا یو را در خواہ ثابت کر رہے ہیں۔ جو ادب اور لحاظ منوجی نے والدین اور پوتھوں اور فاضلوں اور نیک تہوں اور مالداروں اور پوتھوں میں قائم کیا ہے۔ وہی اس عورتوں کے واسطے بھی مرقوم ہے۔ ایک جگہ منوجی نے فرمایا ہے۔ کہ جس گھر میں عورت کا اندک مرضی رہے اور خاوند عورت کی مرضی پر اور عورت خاوند کی صلاح اور خاوند عورت کی صلاح کا رہے وہ گھر ہمیشہ آباد اور باریک ہے جتنا بچہ دلتے ہیں۔ کہ عورت رستہ میں سے کوئی کاڑی یا تو سے برس کا پوڑھا یا ہمار۔ یا بوجہ دار۔ یا عورت باہر من باراجہ یا دوٹھا یا ہونو ہونٹ کر گناہ ہو جا چاہئے۔

لگے فام میں آریہ رشتہ کی عورتیں ہر جگہ آ جا سکتی تھیں۔ اور ان کی حفاظت کے واسطے ان کی نرم اور ان کے ہونوٹوں کا یا اس ادب کافی ہوتا تھا۔ چنانچہ درمیان شاستروں میں درج ہے کہ جو باب پندرہ برسوں سے پہلے اسی دختر کی شادی کر دے۔ یا جو خاوند دولت مقررہ راجہ ستری کے پاس نہ جاوے۔ یا جو بیٹا اپنے باپ کی وفات کے بعد بی مال کی حفاظت اور خدمت راجہ پر پیش نہ کرے وہ بیچارے کے لاین ہے۔ اور بیٹی کے عرض رو یہ لیتے کی بھی محنت جانت ہے۔ منوجی فرماتے ہیں۔ کہ جو کوئی ایسے زامادے ایک گورنری بھی بطع بیچے کے لبتا ہے۔ گویا وہ بیٹی کو بیچتا ہے۔ جہاں مورات خانگی و مذہبی میں خاوند اور بی بی یعنی بھرتا اور ستری کو دل و دیکھان رہنا چاہئے۔ یہ سچ ہے کہ عورت کو صرف اپنے مکان پر بیٹھ کر بیٹھوڑا بچھن کرنا۔ اور خاوند کی خدمت کرنے میں مستعد رہنا۔ اور اولاد کی پرورش اور ان کو تعلیم دینا فرض ہے۔ لیکن ساتھ ہی اس کے یہ بھی لکھا ہے کہ بڑا کر دو درون۔ دھرم سالوں وغیرہ مسندوں میں نہیں جانا چاہئے۔ اور نہ دامن میں چینی ڈال کر شیشیا کے دامن گدھے کی پوجا کرنی چاہئے۔ دل ہلانے کی باتیں ہنسا دینا کرب و غم و مباح ہیں۔ جن میں کسی طرح کا گناہ نہیں۔ ایسی باتوں میں خاوند کو بھی اپنی بی بی سے نہیں نہ کرنا چاہئے۔ منوجی شاستروں میں بھی لکھا ہے۔ کہ اگر دو خونی سے عورت کو اذہن نہیں رکھ سکتا۔ اس لئے اس کو چاہئے۔ کہ منوجی کو امور خانگی۔ انتظام اور آمد و خرچ کے اہتمام اور ان دہنیاں میں مصروف رکھے۔ منوجی کے چننوں جو درج ہیں۔ وہ اس امر کے شاہد حال ہیں۔ کہ لگے زمانہ میں ہندوؤں کے اور عورتوں کا بڑا ایسا اور لحاظ تھا اور اگر یہاں بھی ہوتی عورتوں کے باپ اور بھائی اور اوجھ اپنا بھلا چاہیں۔ تو ان کی زینت و عزت و ممانعت کا خیال رکھیں اور بھائی تمام عورتوں کی توقیر ہوتی ہے وہاں سامان جو شادی متیار ہوتے ہیں۔ اور جہاں ان کی بے عزتی ہوتی ہے وہاں سامان جو عورت کے کام آگاہ جاتے ہیں (نمبر) جو شخص اپنی رشتہ دار عورتوں کو تکلیف دینے رکھتا ہے۔ اس کا سارا خاندان اس طرح شاہ مو حاشا ہے۔ لیکن جس گھر میں عورتیں ناخوش نہیں رہیں وہ خاندان ہمیشہ بڑھتا رہتا ہے (نمبر) ایسی جو لوگ دولت کے خدائاں ہیں۔ ان کو چاہئے۔ کہ اپنی عورتوں

کو خشنے اور اسے خوراک و پوشاک اور زیور سے خوش رکھیں۔ لیکن عورت کو بھی چاہئے کہ خاوند کو اس معاملہ میں تنگ کر کے قصد ارادہ نہ کر دے۔ اور جیسی جا و دیکھے دیتے پاؤں بھیلادے۔ یقیناً اگر منوجی کی پوشاک اچھی نہ ہوگی تو خاوند کا دل اس سے خوش نہ ہوگا۔ اور جب دل ہی خوش نہ ہوگا۔ تو اولاد کیا ہوگی۔ ان احوال سے ناہم ہے۔ کہ ایسی دولت اور سیاہ بختی کی حالت میں ہندوؤں کی عورتوں کو لوگ سمجھتے ہیں۔ ایسا ان کا حال نہیں ہے۔ جہاں باپ اپنی بیٹی کو نہایت عزیز سمجھتا ہو۔ اور اس کا پندیرہ نام رکھے کی اس کو نکاح ہو۔ اور اس کی تعلیم دینے کی اس کے واسطے اور وہ دھرم سناسترا خاص اجازت ہو جہاں عورت کی ساتھ بہت احادیث سے لکھتا اور بڑھاپے اور دولت و مافضل کے برابر اس کی توقیر کرنے کا حکم ہو۔ جہاں بغیر طبع زر کے اچھے خاوند کے ساتھ اس کی شادی کرنی پڑتی ہو اور مباح ہوا تو ان میں اس پر کچھ توجہ نہ کی جائے۔ جہاں یہ بات نہ ہو کہ خاوند منوجی کو اپنا جزو بدن سمجھے اور ہمیت اس کو زیور اور خوراک و پوشاک سے جتنے الوسع جتنے رکھے اور آمد و خرچ کے مدد و دست اور گھر کے انتظام میں اسے مصروف رکھے کر محبت کے ساتھ پیش آوے۔ اور اس پر اعتبار کر کے کاروبار میں اس سے مشورہ دے۔ جہاں یہ بات ہو۔ کہ عورت کا مال کا خاوند کے مال سے الگ کرنا چاہئے اور کسی رستہ دار کو اس پر تصرف نہ پہنچے وہاں عورت کی عزت ایسی ہی سمجھی جائے جیسے لگے زمانہ میں دولت جہالت آریہ رشتہ کے روم اور یونان کی شالیتہ عورتوں میں تھی۔ یا آج کل میں یہ بافتہ عورتوں میں ہوتی ہے۔ جو یا اس اور لحاظ ہونے والے عورتوں کا ہوتا ہے۔ وہ کسی راجپوت سے پوچھنا چاہئے۔ راجپوت کے راجہ عورت اور نوا اور پوڑھے سے عہد چہر اور زیادہ دنیا میں کوئی نہیں ہے۔ جتنی عزت عورتوں کی راجپوتوں میں ہے۔ اتنی ایلیا کی کسی قوم میں نہیں راجپوت کو اپنی عورت سے ایسی وقعت ہوتی ہے کہ وہ اس کی محبت کی ایک نظر کو یادداشت سے بہتر سمجھتا ہے۔ ہند کی عورتوں کی پہلی اور حال کی حالت میں ایک بڑا فرق ہے۔ جس کو لوگ خیال نہیں کرتے۔ لیکن میں عورت کی شادی نہ کرنا کتنی عورتیں کرنا۔ بیوہ کا دوسرا دواہ نہ کرنا۔ سی ہونا۔ عورت کا جاہل رکھنا اور اس کو گھر سے باہر نہ نکلنے دینا اور سادھوؤں اور پوجاریوں اور بھائیوں کی خدمت کی ہدایت کرنا۔ یہ ساری باتیں ہیں کہ پہلے زمانہ میں ان میں سے ایک بھی نہ تھی۔ بہت سی عقل عورتوں کے احوال سے جن کا بیان آگے کیلئے ثابت ہوتا ہے کہ آگے زمانہ کی عورتیں بہت سی بڑھی لکھی گذری ہیں۔ اس دور میں لڑکی کو بالغ ہونے کے بعد میں برس تک شادی کا انتظار کرنا پڑتا تھا۔ اس کے بعد اپنا خاوند پسند کرتی تھی۔ اس زمانہ میں عورتوں کو یہ بھی اجازت تھی کہ اپنے خواست گاروں کی سماعت سے جس کو چاہیں پسند کر لیں۔ چنانچہ رامای میں سیسا کا سو بھیر۔ مہابھارت میں دیو دی کا سو بھیر لکھو میں کا کہنا میں اندوشتی کا سو بھیر۔ اورین نامی ایک پو اں کا مودرت اپنی تاریخ میں لکھتا ہے کہ قدیم آریہ لوگ اپنی بیٹیاں ان لوگوں کو دیتے تھے کہ جو زور اور دولت کی تلاش میں تھے۔ ان سے اتنے تھے۔ معلوم ہوتا ہے کہ بھوئی عمر کی شادی کا مودرت ان تمام ملکوں میں ہے۔ جہاں لڑکیاں جلد بالغ ہوجاتی ہیں۔ مگر نہ ایسا جہاں کہ ہندوستان میں ہے۔ کہ اچھی لڑکیاں کھیلنا بھی نہیں چھوڑتی۔ کہ اسکی شادی ہوجاتی ہے۔ لہذا یہ کہ حق لڑکیوں کے لیے خاوندوں کو آپ پسند کیا۔ وہ حد بلوغت کا بچہ لکھی ہوتی۔ جس دیو بانی نے کچھ کے آگے چند شلوک پڑھے۔ اور سمجھوتے

ہلی۔ اور ایک کرداروں کو جزا ملی۔ ملک میں امن قائم ہوا۔ ندر جی تو کل کو
تشریف لے گئے۔ وہاں ایک اور فاضل پنڈت سندھین جی سے دونوں
بھائی مختلف علوم کی تعلیم پاتے رہے۔ اور کئی سال تک تعلیم پا کر مشہور
آفاق ہوئے۔ جو کامیابی شری کرشن جی و بلند یو جی کو کنس کے مقابلہ اور
بہلوانان جری سے جنگ کرنے میں ہوئی۔ اس سے بعض لوگوں کا یہ خیال
ہے کہ یہ ان سولہ کرامات کے کیسے ہو سکی ہے۔ اس لئے ہم ان کی خدمت
میں عرض کرنے ہیں۔ کہ وہ مہربانی کیسے کرشمہ۔ ترور۔ شہرہا۔ قریہ
استند بار۔ ستام ورتیمان کے واقعات کو ٹھہریں۔ شاہ پونا پارٹ کی تادیبیں
دیکھیں۔ سکندر اعظم کی کامیابی کا مطالعہ کریں۔ تب ہرگز ایسا باطل خیال
ان کے دل میں نہ آوے گا۔ اس میں کوئی شک نہیں۔ کہ وہ بڑے نامی گرامی
و شہسیر ہیں جو دیکھے۔ دودھ مکھن جو سب سے عمدہ اور مقوی غذا ہے وہ
انہوں نے افراط سے کھایا۔ اور مردانہ ورزشیں کیں۔ شب و روز سولے
کھیل گودے جو بہم چرہ کے واسطے لاری ہے۔ ان کا کوئی کام نہ تھا۔ ۴۸
برس تک انہوں نے پورا برہم چریہ کیا۔ اور سوائے تعلیم دھرم اور سیر
آزادی کے فضولیات سے قطعی متنفر و بچنب رہے۔ یہی سب سے اعلیٰ
کارن ان کی ست ہنرمندی اور سادری کا ہے۔ ۲۴-۲۵ برس کی اوستھا
میں وہ متعرا پنیے۔ اور اس کے بعد گدھ کے راجہ جراسندھ سے اٹھا
مرتبہ جنگ ہوا۔ جس میں کہ کسی حالت میں بھی ۲۲ سال سے کم نہیں گزریے
ہونگے۔ آپ نشہ سے معلوم ہوتا ہے۔ جیسا کہ ہم باب اول میں ثابت
کر چکے ہیں۔ کہ وہ یورے برہم جاری رہے۔ پس ضرور ۴۸ برس
تک انہوں نے برہم چریہ کیا +

حصہ اول

شری کرشن جی کا جیون چرتر سمپت ہوا

نہ از مند

لیکھ رام آریہ مسافر

ستری شکشا

تعلیم النساء

تمہید

شہر

منکار کرتا ہوں جگدش کو خراکار دامہاں ایش کو
یہودیتھیا بنوں سے چت کو بٹا کہیں ستری شکشا کی لیکھا منا

دہلی کی لوٹ اور کانگڑہ کی تباہی اور فوج کا حال پڑھ کر آپ سمجھ سکتے ہیں کہ آت
ورنہ عموماً اور تھرا خصوصاً اس وقت کس عروج پر ہوگی۔ سری کرشن جی نے
بڑے شوق سے منظر کو دیکھا اور تمام بازار میں سیر کرتے ہوئے سنہری
قلعہ راج کنس کے دروازہ پر پہنچے۔ گرد گرد اس قلعہ کے ایک گہری
خندق تھی۔ جب اس سے پار ہوئے۔ اول ایک بڑور کمان راستہ میں
ان کو دی گئی۔ جس پر بہت لوگ زور کرتے تھے۔ مگر توڑ نہیں سکتے تھے شری
کرشن جی نے جو نہایت بڑور اور طاقتور جوان تھے۔ اس کمان کو توڑا اور
سب بہلوانوں کو شرمندہ کیا۔ راج کنس نے جب کمان کا حال سنا تو فوراً ملا
ہوا۔ پھر کنس نے سل۔ و تسل۔ جاٹور۔ مشک دیار نامی پہلوانوں کو شتی
کے واسطے بھیجے جس احاطہ کے اندر یہ پہلوان کشتی کے لئے موجود تھے۔ اس
کے دروازہ پر ایک مست ہاتھی بھی ان کے مقابلہ کو چھوڑ رکھا تھا۔ ان
بہادروں نے مثل سام و نریمان اس کا بھی کام تمام کیا۔ اور اس کے خوبصورت
دانت اکھاڑ کر آگے چلے۔ جب پہلوانوں کے اکھاڑے میں پہنچے۔ تو ان میں سے
دونامی گرامی یورے مشک دچاٹور ان دونوں کے مقابل ہوئے۔ شری کرشن جی
سے چاندوڑ کی کشتی ہوئی۔ اور بلند یو جی سے مشک مقابل ہوا۔ آخر کار دونوں
دونوں مارا اور اکھاڑے میں بھیجاڑا۔ سل اور تسل نے جب بحال اپنی
آنکھوں سے دیکھا۔ موت کے مقابلہ سے بھاگے بقول شاعر

اکھاڑا چھوڑ کے بدن بھاگے

رہے اسحاق فقط دوزخ برا بد

بعد ازاں راج کنس نے دیکھا کہ اب ان سے مقابلہ کرنا کوئی نہیں رہا۔ خود

نیشہ لیکھا اٹھا۔ مگر کچھ نہ کر سکا۔ ان کا رعب اسپر غالب ہو گیا۔ وہ لڑکھڑاکر

گر پڑا۔ شری کرشن جی نے اس کی تلوار چھین لی۔ اور اس کی چھاتی پر چڑھ

کر اسے مار ڈالا۔ شہر میں کھرا مچ گیا۔ محلوں میں گریہ و زاری کا شور بلند

ہوا۔ راج کنس کی لاش لب جٹا جلائی گئی۔ اور شری کرشن جی نے سب

اس کے شائقین کو نشہ نادی۔ بعد ازاں جیلخانہ میں ماں باپ کے دیدار

کر گئے۔ بقول شاعر

عدو کو فتح کیے کرشن بلدیو

جو دیکھا بایں نے یورے فرزند

نظر آئے جو دوزخ و زور دیسے

کیا کیا ر دو نو سو ہم آغوش

نکل کر خانہ زندان سے الحال

سب تیان پدیش و خوش تیر

نئے سرے سے خوشی کے ترے اور میرت کے شادیاں نے منظر میں مجھے لگے۔ گھر

میں آند اور بھاسنت کا طور ہوا۔ ظالم کا دور دور ہوا۔ انصاف کا رمانہ آیا۔

اور گلستان منظر آئے ایسا چاہنا ناغبان پایا۔ یعنی کرشن جی و بلرام جی نے دوسرے

دن راجہ اگر سیں کی تلاش کی۔ معلوم ہوا۔ کہ وہ ایک مار پک رمدان میں قید

ہے اور اپنی زلیت سے ناامید ہے۔ دونوں بھائی وہاں تشریف لے گئے۔ اور

اپنے اپنے سے ان کے بند توڑ کر سر تخت شہشاہی رونق افروز کرنا۔ اور راج

سلطنت ان کے سیر پر رکھا۔ ان کے نام کی سادی ہوئی۔ گھر گھر میں آند و

ستادی ہوئی۔ اسیران بلا نیہ کی قید سے آزاد ہوئے۔ سب بدکاروں کو سرا

بھری سکت

اُس سے دھرم کی کبھی بردہ نہیں ہوتی +

غنائی برج دگول کی شامی ہوئی راہی بھوسے کوہ نامی
تنامی عورتیں اشرف وارڈل کوئی جیٹول ہیں اور کوئی پیدل
چنے پرشت میں سیکو تو خشک کہ جتنی پروردہ جن کی گنت شک
سپاری نارجل برگ و تنبول لئے سب جلیوں میں غول رغول
گرت لوہان اگر گول و عود شک کا فور و مانی لیلے زود
شو گول ہوئے اسوار تھ پر بھائے گود میں پور دلاور
جسودھایا کی میں تھی بصدشاں پر تاریں لئے پوجا کا سامان
مقام گوبدھن جاکر شری کرشن چندر جی ہماراج نے مدد لرام جی کے ہو گود
بنایا اور ایک عظیم الشان ہون سیکرہا۔ تمام گول و درندہ ان کے لوگ جو باگ
کی ساگر لائے تھے۔ اُس سے ہون کیا گیا۔ سب لوگوں نے ماری ماری ہوتیا
ڈالیں۔ تمام علاقہ اُس ہون کی خوش بوسے معطر ہو گیا۔ برہمنوں۔ ستادھوں اور
کے واسطے بھوجن کیے بھی کیا گیا۔ اور ان کی ہر طرح خاطر واضح ہوئی۔ عالم بالا میں
بخارات نے اپنا اجتماع کیا اور سہایت زور و تور سے بارش ہوئی کرشن جی کی اس
عمدہ اور نیک تجویز سے اندر کی پوجا گول سے بند ہو کر وید وکت پوجا شروع ہوئی
برج بلاس میں ایک بات لکھی ہے۔ جس سے یہ نتیجہ نکلتا ہے۔ وہ تو ناظروں
خود سمجھ لیتے۔ ہم اُس کو کسی نتیجہ کے بغیر درج کرتے ہیں +

لطیفہ - ۱

رہا تیں درمیاں سندھی اور کرشن جی کے گزری ہیں۔
کرستان نندگرہ آئے پوجا ہت جنا جل لہائے
تلسی دل اور کل پو پیتا پر بھوہرت آنے ات پیریتا
پاے دھوئے پر بھوہرت آئے کرت ڈھوت برہم بڑھائے
استقل لیپ پاے سب بھوئے پوجا کو سب ساج سجھائے
چھاپ نکات سب انگ سواکی پر بھو پوجا بدھ کرت سنجھاری
گدو کا نہ کھیت تھاں آئے دیکھت پوجا بدھ چت لائے
بدھ دت نند دیو اہتو آئے چندن تلسی پھول چڑھائے
بھون۔ بن انگیکرت لہینے دھوپ دپ ات ہت کر جینے
پٹا اندر دے بھوگ لگا یو آرت کہ چرن سہ ناو
تہ ہیں سب بھن ہن بولے نہت ہن سول بھن اھولے
بابا تم جو بھوگ لگا یو سو تو بھو بھو نہیں کھائی
سب ہر بھن سرون سکھائی چنے رہے بھن ہن نند رائی

دو

کرت نند شکھ پاٹکے بول کئے نہیں بات

دیون کو کر چڑھے تھل ہے جہ گات

لے کو بھس فضا دوشدوں سے مرکب ہے جو روضہ۔ گول کے نام زیدار لوگ اُس ڈھیری پر گویا
کے ٹوپ جی کہتے تھے۔ تاکہ بخت ضرورت کام آویں۔ ایسی اس ڈھیری کا نام گوردھس ہوا۔ ورنہ
اصل میں گوردھس کوئی ریت نہیں ہے اور ہر جزاء میں کہیں اسکا ذکر ہے یہ ایک ٹیلہ گول کی شکل
ہے جہاں آج کل بھی میلہ ہوتا ہے مگر یہ ہت تھوڑے سالوں سے رائج ہوا (مؤلف)

لطیفہ ۲

دیکھت جلی تہاں در شٹاڑ جی جن برہم اس آئند باڑ جی
پیٹے نند سادھ۔ لگا ئی۔ تب یہ لیا راجی کہتائی
ساگ رام میل نکھ ماہیں بیٹھ سب ہر۔ بولت تاہیں
دھیان برجن کرند جائے۔ ساگ رام۔ دیکھے آگے
کوچت یکیت چت نند رائی۔ رشت دیون لئے چورائی
ات ات کو جت پاد تاہیں بھو پڑوا چرج من ماہیں
پخت ہر کے مکھ میں جائے دیکھت مہر مہر مسکائے
مقومات جننی بل جائی۔ اوگوساگ رام کہنائی
نکھتے تب ہیں کاوہ برج ناتھا دیو دیوتا نند کے ناتھا
(مرج بلاس صفحہ ۸۰ و ۸۱ نول کسور سنگھ بکرم)

اسی طرح اچھے اچھے اُپدیش گول و درندہ ان دالوں کو شری کرشن جی فرماتے
سے۔ اُن کے اُپدیشوں سے بڑا لاج پھنچا۔ اور لوگوں کو اُن سے کمال محبت ہو گئی
جب یہ چرائی کی اوستھا کو پہنچے۔ تو والدین کے شک کا بدلہ لینے پر کر باندھی۔
اتنے میں کس نے یہ صلاح کی کہ کسی بہانہ سے کرشن کو یہاں مقبرا میں طلبہ کے
قتل کرادوں۔ چنانچہ اس کے واسطے ایک آدمی جو بڑا عقلمند اور فاضل تھا
جن کی سند سے بھی کچھ رسائی تھی۔ اُس کو اپنے چار گھوڑوں کا رتھ دیکر گول کو
روانہ کیا۔ کہ مقبرا میں گیا ہے۔ نند رائی جی کو مدہ کرشن اور بھدرا کے اس
بہانہ سے مقبرا میں لے آؤ۔ اگر و اس راز سے ماہر تھا کہ وہ ان کو مروا
ڈالیا۔ جنازاں وہ افسوس کرتا ہوا گول میں گیا۔ اور ایک یاد و دن پھر
کر سب کو مقبرا جاتے پیرا مٹی کیا۔ مقبرا اُس وقت بڑی شان و شوکت پر تھی
اُس کی آبادی۔ اُس کی دولت۔ اُس کی حشمت اور اُس کی عمارتیں آنکھوں کو
حیران کرتی تھیں۔ گولن انڈیا یعنی سنہری ہندوستان کے لوٹنے کے لالچ
پر اسکر آیا۔ دارا کو اسی سنہری ہندوستان کے ایک صوبہ پنجاب کے چند
اضلاعوں نے شہنشاہ دارا بنا دیا۔ محمود کے وقت حومتھرا کا حال تھا۔ اُس کا
اندازہ ہم اسلامی تاریخوں کے سوا اور کسی طرح صحیح نہیں لگا سکتے۔ محمود نے
مقبرا سے سالم غزنی کو ایک شق لکھا تھا۔ کہ یہاں میٹھا مندروں کے سوا اور
بھی ہزاروں عمارتیں ہیں۔ جو کہ اسلام کے موافق مضبوط سنی ہیں۔ جن میں
اکثر رنگ مرمر کی ہیں۔ یہ شہر ہزاروں دینار خرچ ہو کر تیار ہوا ہوگا۔ ایسا
شہر دو سو برس سے کم بین نہیں بن سکتا ہے۔ (تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۱۱)
لوٹ میں یا سچ سونے کی مور تیں آئیں جن کی آنکھیں اصل کی تھیں۔ ایک
اور صورت میں پیش ہندیا قوت تھا۔ اس کے سوا ایک سو مور میں چاندی
کی لوٹ میں آئیں جو کہ ایک سو اوٹوں پر لاوی گئیں (تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۱۲ کلکتہ)
”۲۰۔ ۲۲ روز محمود مقبرا میں رہ کر اس کو تباہ کرنا رہا۔ اور مور توں
کو ٹٹوڑا کے مندروں میں بڑا کام کیا۔ ایک سو اوٹ فرے نوٹے
ہوئی چاندی کی مور توں سے بھر کے لے گیا۔ پانچ خالی سونے کی تھیں۔ اُن
میں سے ایک کا وزن جازے اب کے ہم من سے اوپر تھا۔ (راہماں خرم)
حصہ اول صفحہ ۱۴۸

فکر ہے۔ جو ان کتابوں میں تفصیل سے لکھی گئی ہیں۔ مگر بھاگوت دو سیاسی جی کی بنیادی کتاب ہے۔ اور وہ اپنی پرانی ہے یعنی کہ لوگ فرض کرتے ہیں۔ ہم نے جہاں تک تصنیف کی ہے۔ سترہ سے پہلی کتابوں میں اس کا یہ نہیں ملتا ہے۔ اور جودہ کتبوں میں سے یعنی راجہ جیو کے زمانہ سے پہلے کسی پوران کا نام و نشان نہیں ملتا۔ خود دیوی بھاتا سمندر کے دیباچہ میں لاپتہ ٹیکا کرنے پر زور دلال سے ثابت کیا ہے۔ کہ کرشن بھاگوت پوپ دیو کا بنایا ہوا ہے۔ جس کے بھائی جیو دیو نے گیت گووند کہا۔ پس اس میں کوئی شک نہیں کہ بھاگوت کے بعد یہی ایک ہزار برس سے اور یہ سب کہانیاں کرشن جی کی نسبت گھڑی گئیں۔ اور اس لیلیا کھیلنے والے لوگوں یعنی کشک لوگوں کی معرفت ان احلام کی بگاڑنے والی کہانیوں سے زیادہ رواج و فرض پایا۔ جو اب سب کی صورت سے بگاڑ گئی ہیں۔ ہم کو کہا بھارت۔ گیتا اور آپ نندوں سے کرشن جی کی زندگی ایک یوگیشتر جیسا تھا یا اور العزم شہزادہ کی زندگی معلوم ہوتی ہے۔ لیکن ہم سب بھاگوت۔ برج بھاس اور سور سب بھاگوت۔ ان تمام نندوں۔ ہالا کتاوں کے مخالف ہیں۔ جو اس اخلاقی مشاہد اور روحانی چیز پر کھانا ہے۔ کہ بھارت اور گیتا اور آپ نندوں کی قدر کروں۔ جیسا کہ خود ایک فاضل نے لکھا ہے۔

सर्वोपनिषदो गावो लोका गोपाल नृप नः ॥
पाथो वत्सा सुधीर्भा को ह्यथ गोतामहत ॥
یہی سب انپیشدوں کو خود کر کے اور مطالعہ کر کے کرشن جی نے گیتا کو لکھا ہے۔ آپ نے بھاگوت کرشن جی کو ال نہیں۔ اور ارجن بھارت ہے۔ گیتا دو دھ ہے۔ پھر ہم گیت کے آیتے آیتے ارشاد کر دیتے ہیں کہ کرشن جی نے بھارت کے قول پر اعتنا کر کے ایک بڑی بڑی ذات پر کایک لکھا ہے۔ حق ہو یہ ہے۔ کہ کرشن جی کی زندگی کا بیٹوں بیٹوں زمانہ گذر گیا۔ لوگوں نے سبیت خراب خاکے ان کے شروع کر دئے۔ بنابر اس ہزار ایک آدمی خیر خواہ تو ہم اور ملک کا فرض ہے کہ ان کی زندگی پر خراب اور فضول گفتاروں کے ذریعہ یہ دھوساؤں کے خدائوں سے کائنات لگا گئے ہیں۔ ان کو دور کر کے ان کی عقل اور غلغلہ زندگی جیتی اور حقیقت ان کے کلام اور ان کے معقولات کے کلام سے ظاہر ہوتی ہے۔ یہ ایک کے سامنے پیش کریں۔ ہماری موجودہ تحقیقات سے جو ہمیں یوں کرشن مٹ میں رہ کر اردو تلوں و دیوات کے مہاو اک پر دھ کر دھڑکیا کے پانچہ کرتے سے ظاہر ہوتا ہے وہ یہی ہے کہ ہمارا کرشن چندر سے اس چال چلن کا بڑا ہی تعلق نہیں ہے۔ جو کہ بھاگوت و دیو میں لکھا ہے۔ اور ہم سب اس کے ان کے پیچھے بندھے ہیں۔ مورخ اسٹینل ٹوٹ اسٹوارٹ افش صاحب ہمارا سب کو زور دیتی اپنی تالیف میں کہ ان میں لکھتے ہیں "متر متر کے واج سن میں کرشن پیدا ہوئے۔ لیکن ایک گولڈ نے جو اسی شکر کے ذراچ میں رہتا تھا۔ ایک ظالم راجہ کرشن کے بچہ ظلم سے بھاگ کر ان کی پرورش کی" (تاریخ ہندوستان جو بھابا موجودہ مذہب صفحہ ۱۵۱ سترہ) (دہرینی و کرشن ناڈ صاحب نے اپنی کتاب راجہ جیو کی جلد اول صفحہ ۵۱۱ میں لکھا ہے۔

پھر سر وشن صاحب انجی اینبل کے حالات کی کتاب جلد ایک میں لکھتے ہیں کہ کرشن کے اس زمانہ یعنی بچپن کے وقت کہ ہندوؤں کی طبیعتوں پر عایت ہو کہ اکثر بچے اپنے وہ کرشن کے بلے کی حرکت و سرکشت متل و دودھ چرانے اور سانپوں کے بالے کے ہوا اور چالے سے کسی سیر نہیں ہوتے۔ اور ہندوؤں میں ایک بہت بڑا فرقہ کرشن کو چالیوں طریق بچہ کر مالے کی صورت میں ان کی پرستش کرتا ہے جیسی طرح کرشن کی حیوانی کا عالم جو انہوں نے تو سول کے ساتھ ساتھ رگ کھل کود باسری کھانے

میں بسر کیا۔ اُس کی پرستش کرنے والی عورتوں میں ایک چوڑی و خوش ہنسا ہے۔ کرشن کو کچھ گنا نہیں ہی فریفتہ و تھیں۔ بلکہ تمام ہندوستان کی امیر وادیاں اور ایشیا جو ان کا حسن و جمال دیکھتی تھیں۔ مایل اور شیفہ ہوجاتی تھیں" (دیکھو صفحہ ۱۲۵) اسی طرح جلد ۲ صفحہ ۱۸۵ میں بھی جو جیو دیو کے راگ کے ترجمہ کے متعلق ہے۔ اسی قسم کے ذکر ہیں۔ اور تاریخ ہندوستان کے صفحہ ۱۴۲ پر اسی کا ذکر موجود ہے۔ گیت گووندہ صفحہ جیو دیو کو اور اسی قسم کی اور نظموں کو یورپین موش اور فیل سمندر دان و ہنگائی نظم کے نام سے نامزد کرتے ہیں۔ چنانچہ اسکی بابت کتاب تحقیقات حالات ایشیا میں لکھا ہے۔ "و ہنگائی نظم گووندہ یا جیو دیو کے نسبت دیوتا کی نظم کا وہ خاص نمونہ ہیں۔ جن سے میں واقف ہوں۔ ان گیتوں میں اس کے درجہ کی کیفیت اور نزاکت پائی جاتی ہے۔ مگر طبیعت کا زور اور جوش معلوم نہیں ہوتا۔ جو ہندو سنا عروں کے عیب و ہنر سمجھ جاتے ہیں۔ ان گیتوں میں شک و اور لطیفہ بھی ہیں۔ ان کے مصنف جیو دیو صدی عیسوی میں گزرا ہے۔ اس لئے معلوم ایسا ہوتا ہے کہ لطیفہ آمیز کام کرنا مسلمانوں سے حاصل کیا ہوگا" (جلد ۲ صفحہ ۱۸) تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۹۵ جلد اول مورخ لکھنوج صاحب و لٹے ہیں "مگر گیت گووندہ ایک ایسی نظم ہے۔ جو کسی قد نامک کی قسم میں سے ہے۔ اس میں کرشن۔ رگولے اور رادھا اس کی گواہی کے عشق کا تصنف ہے جو جیو دیو نے راموین صدی میں تصنیف کیا تھا۔ اس شاندار نظم رہایت رہی ہے" (صفحہ ۱۸ تاریخ ہند) بھاگوت بقول مترجم دیوی بھاگوت کے۔ اور نیز اس کی طرز شاعری کے تو یہ دیو جی کی تصنیف مسئلہ ہو سکتی ہے۔ اور حیدر اور بوب دیو دو نو حقیقی بھائی تھے۔ مگر گیت گووندہ کا بنیاد چند سال پہلے معلوم ہوتا ہے۔ غرضیکہ ایسی امر یا باتیں کسی طرح بھی ان کے سنایاں نہیں ہیں۔ بقول بھاگوت کے اسکی عمر جب تک کہ وہ گولن اور بنڈرا میں رہے۔ صرف آٹھ یا دس سال کی صلاح ہوتی ہے کسی طرح اس اندازہ سے زیادہ نہیں پایا جاتی۔ پس ایسی حالت میں وہ کون کے ساتھ کھیلنا۔ پھرنا۔ ہنسنا تو ممکن ہے۔ مگر ایسے اندازہ اور خلعت کی پھیلا والی باتیں کرنا سراپا ناممکن ہے۔ علاوہ ہر اہل بھجپار کا تو کسی طرح بھی خیال نہیں آسکتا۔ بھارتیہ اور ارجن بھاس نے کبھی تول کرنے کے لائق نہیں ہیں۔ بنا ہر اہم کو ان کے ماننے میں تاثر ہی نہیں بلکہ محنت انکار ہے۔ پر وندیت و سن صاحب کی تحریر بھی ہمارے مدعا کی شاہد ہے۔ جنہوں نے ابھی طرح غورا و تجربہ کر کے لکھا ہے کہ ایسے خیالات اور آیتے معنوں اور لفظیات سمیت عیاش لوگوں کے خوش کر دینے کے لئے لکھے گئے ہیں۔ کرشن کی لاج کرنے والوں کے فرقہ کی بابت "اس فرقہ میں تمام دولت مند اور عیاش اور قریباً سب کی سب عورتوں کے اور ہر درجہ کے بہت سے آدمی شامل ہیں" (تحقیقات ایشیا جلد ۱۲ صفحہ ۶۵ و ۶۶) تاریخ ہندوستان صفحہ ۱۴۵

دوسرا باب

اسری کرشن جی ہمارا جی کی برہمچریہ اور استھان کا حال جنٹن ساہم باب اول میں بیان کر چکے ہیں۔ علاوہ ہر ان کی اخلاقی و دھرمی کا بھی یہاں ذکر ضروری ہے جس وقت کہ اکثر لوگ بارش کا دیوتا راجہ اندر کو سمجھتے تھے اور خیال کرتے تھے کہ ان کے بھائی بھارتی کے بارش نہیں ہوتی۔ اسی خیال کے مطابق گوالوں میں (جن میں ہمیشہ گھاس و چارہ کا زیادہ فکر نہ تھا) سماہ یا راک راجہ اندر کے نام پر کئی طرح کی پوجا ہوتی تھی۔ خواہ اس کے نام پر ہندوؤں کو کہلاتے تھے۔ خواہ گولڈوں کو کہلاتے تھے۔ اگرچہ

اور نار ڈالنا دھڑکا اور لاشوں کو دھڑکا کرشن دیو کی پرورش میں مصروف رہے۔ اور دھڑکا
آئینہ اولاد نہ پیدا ہونے کے خیال سے باپا دیوی کا سامنا دیکھ کر کشتن دیو نے
ہر دو کو جیل خانہ یعنی کاراگاہ سے خلاص کر دیا۔

اور دھڑکا نام اور کرشن جی ایکم کے چاند کی طرح برہم تھے۔ ان کے جمال ظاہری
و کمال باطنی میں روز افزوں ترقی ہوتی گئی۔ کبھی کبھی بہت پورا اور دیو کی بھی پوشیدہ
طو پر آ کر آنکھوں کو حیرت کر لیتے تھے۔ مگر یہ بات صرف تک مدھمچسپ سکی۔ کشتن کبھی
لوگوں سے اس کی ضرورتی مشورہ کی۔ جس پر اس نے چند شرمناک نفس غور نہیں کیا
مرا یا پسے پیدا کئے جو کسی جیل سے جا کر کرشن جی کا کام تمام کر دیں۔ جن کے نام یہ ہیں
ساتھ پوتہ، چھاشر، لکاشر، اکاشر، برکتپ، کینٹی۔ کوناشر۔ دو بد معاش کنام
سردیضہ، جن کا کاشر ترناورت۔ ہنسنا و ہنسک۔ سبکچوڑ۔ ان پندرہ ہیں
سے صرف ایک عورت ہے اور چودہ مرد۔ جن کو مختلف اوقات میں راجہ کشتن نے کرشن
مہاراج کے قتل کے واسطے بھیجا۔ جو سب کے سب اعمال کی ہذا پاتے رہے۔
اگرچہ ان سب کو راکھشش باجیت لکھا ہے۔ مگر یہ سارے نہ تو راکھشش تھے اور
دیت بلکہ انسان تھے اور انہیں پیار و نوازی دینی براہمن کھتہ تھی۔ دلشیز اور خود
میں سے تھے صرف بڑے اعمالوں کے سبب سے لوگ انہیں راکھشش اور دیت لکھائے
ہیں راجہ کشتن اصل میں کرشن دیو کا ماموں کا تھا۔ اسے بھی دیت لکھا ہے عقلمند بڑی
سمجھ سکتے ہیں کہ راکھشش یا دیوتا سے کیا مراد ہے۔ راکھشش وہی ہے جو بیلے لوگوں
کو تکلیف دے۔ گوشت خوری کرے۔ شراب پیے۔ بد چلن جو۔ دزدانہ آبی۔ جو بیلے
لوگوں کو سہاٹا (دد کرے)۔ مانس نہ کھانا ہو۔ شراب نہ پینا ہو۔ اور چال چلن
رکھنا ہو۔

सत्येन पत्न्या चित्ततो देवयानः

”دیوتے پیسے سیر سے راستے پر چلا کرتے ہیں“
متو پل میں ایک یعنی انکی ہوتی کرنے والوں کا نام دیوتا لکھا ہے اور دوسرے
لوگوں کا اسر۔ مہا بیعتیہ میں ودوان (عالم) کا نام دیوتا لکھا ہے۔

देवादिनि परोहता इत्यर्थः

کرشن جی کی ان کہانیوں کے ساتھ بھی وہی وہی لکھی کا ذکر کیا گیا ہے ہیں ان
انکار نہیں کہ وہ ایک غیر معمولی آدمی تھے۔ وہ یا دیوتش کے چاند کیا سورج تھے۔ وہ
اپنے وقت کے بے تیک دیوتا تھے۔ راج رشی تھے۔ لیکن یہ کہانیاں صداقت سے
بہت دور ہیں۔ ضرور انہوں نے اپنے دشمنوں کو مار ڈالا اور ہلرا جی نے ہتھوں
کو بچا ہوا۔ مگر صرف عقل و زور سے نہ کہ غیر معمولی کرامات سے۔
کرشن جی کے کوئل اور پندرا بن کے واقعات سے سمجھ رہے ہیں اعلیٰ امور بہت
مشہور صرف میں ہیں۔ پس ضرور ہے کہ ہم ان کا صاف صاف بیان کریں۔

اول۔ گوہیوں کے ساتھ بچپن (زنا) اور اس بلاس اور مکھن چرانا
کتاب مہا بھارت (بدا آریہ ورث ماسیوں کی ایک مختصر تاریخ ہے) کے اٹھارہویں
پرب میں جہاں ناکس ہم نے خود دیکھا اور لائی کھنا بچنے والے ودوان پٹو توں
پڑھا۔ کہیں بھی ان باتوں کا نام و نشان نہیں ہے اور دھڑکا لکھا ہے۔ بلکہ اس کے
خلاف متقی چاروں شہادتیں مل سکتی ہیں۔ یہ بات کسی بھٹی بھٹی کے خود رسالی میں لکھا
کہ وہاں لوگ بہت جلدی کمزور ہو جاتے ہیں اور طاقتور و شہر و زمین ہوتے ہیں۔ و
جنگ کے وقت ہرگز نہیں رہتے۔ اور وہاں کہلا سکتے ہیں۔ اور چھوٹی عمر سے بچپن
میں بچش جلتے والے آدمی نہ ہو جاتے اور نہ کر سکتے ہیں۔ مگر کرشن جی کا مسافر

کتاب گیتا میں بیسیوں جگہ اس کی شہادت ملتی ہے۔ خود سیاسی جی فرماتے ہیں اور
ایک لائیں فیصل بیان کرتا ہے۔

यत्र योगेश्वरः कृष्णो यत्र पार्थो धनुर्धरः ॥
गोतो

اور سب سے بڑھ کر ایک اور شہادت ہے۔ یعنی آپ نشد دس کی مستیری کا اندازہ
کرنے کے واسطے بڑے عالم کی ضرورت ہے۔

معلوم ہوتا ہے کہ یہ آپ نشد کرشن جی کے زمانہ میں اختتام کو پہنچے۔ جن میں نہایت
عہدہ طور سے اُنکے برہمچریک مثال دی ہے وہ اصل عبارت انگلش کی یہ ہے۔

सद्योषा द्विरसः कृष्णाय देवकी पुत्राय ग्राह्य सत्रपी
पासराव अभवत् ॥

(دیکھو چھاند گیہا نشد)
قریباً دو گھنٹہ انگلش کرشن کا رشتی۔ کرشن دیو کی کے بیٹے کو دیا ہوا تھا
ہو جن سے انہوں نے (برہمچریہ آشرم پر) راکھشش اور فاضل ہو کر شانتی حاصل
کی یعنی تحصیل علم سے فراغت پائی۔ اس سے صاف ظاہر ہے کہ انہوں نے برہمچریہ
میں دیا حاصل کی تھی۔

پھر ہم صرف برج بلاس کے کہنے پر کس طرح اعتبار کر لیں۔ کہ وہ ضرور ان باتوں کے
مترکب ہوتے تھے۔ برج بلاس صفحہ ۵۰۲ سے آگے اس لیا اور ہمارا اس لیا کا آغاز
ہے۔ جس میں اخلاق۔ تہذیب اور عید مریدا کے خلاف بہت سی باتیں لکھی ہیں مگر
یہ صرف ہمارا لوگوں کو کانک لگانے کی نیت سے لکھی گئی ہیں۔ جب لوگوں کا ذہل بچھا
کو چاہتا ہے۔ تو بزرگوں کو بدنام کرتے ہیں۔ برج بلاس صفحہ ۱۸۱ تک شکل بھی برزود
شدہ بتنی شروع ہوئی۔ جیسے کہ اس میں خود لکھا ہے۔

سمبت شدہ بران ست جانو تا پر اور چھتہ دن آلو
یعنی اٹھارہ سو ستائیس ہیں یہ کتاب تصنیف ہوئی شروع ہوئی۔ اس کا حال کچھ
بہت مال کے کیا لشی ادھیان میں بھی لکھا ہے۔ اصل نام پرتو اس تھا۔ ایسے ہی
خیالات پریم ساگر میں ہیں۔ مگر وہ بھی پایہ اعتبار سے سا فط ہیں۔ کیونکہ پٹی مارک کے پٹنے
کے بعد بہت سے ایسے کلک مہاراج جی کی ذات پر لکھے گئے ہیں۔

ڈاکٹر ویلیوڈ بلیوڈ پٹرو صاحب لکھتے ہیں۔ ”جینینیکل وفات کے بعد روشن کی روحانی
پریش کا ذہل شروع ہوا۔ تخمیناً سولہ برس بعد سوامی نے تمنا کی ہند میں درس
دیا کہ روح کی آزادی جسم کی اینداز ہی پر موقوف نہیں ہے۔ اور خدا کی تلاش
برہمنی۔ فادکشی اور تمنا میں نہیں۔ بلکہ اس زندگی کی عیش و عشرت میں کرنی چاہیے
ایک دو تندرہ فرقہ قدیم زمانہ سے کرشن ادھار دھاس کی زوجہ کی پرستش کا گروہ تھا
کرشن ادھار دھاس کے عشق مجازی کو حقیقت کے راستے منسوب کرتے ہیں“ (مختصر تاریخ
ہند صفحہ ۱۶) پھر کہتے ہیں۔ ”بلیوڈ سوامی کو دین کے عیش و عشرت کے دین کا پیشوا سمجھا
یا جئے وہ روشن کی پرستش خاص کر کرشن کے اقتدار میں کرتا تھا۔ جبکہ اس نے ایک ذہنی
اور حسین جان کا روپ لیا اور بھگی اور دیہات میں عیش و آرام سے زندگی بسر کی۔
اس کی پرستش کے ساتھ سایہ فارسی اور مازنین عورتیں اور عہدہ کھانے غرض ہر
جو گم فکوں کے رہنے والوں کی مغرب الطبع ہوتی ہے۔ شامل ہے (صفحہ ۱۶۶)

جیات مال میں بھی ایسی ہی بہت سی کہانیاں بھری پڑی ہیں غرض تین سو سال کا
عزرا کہ اس کتاب کو نا بھاجی نے تالیف کیا تھا (دیکھو پھر تاریخ ہند صفحہ ۱۱۵)

یہ بھی ایک یاد رکھنے کی بات ہے کہ کرشن جی کا کھانا نام ہی کوٹ میں نہیں۔ اور نہ
را دھاکا اس میں ذکر ہے۔ مگر اب اس میں کوئی شک نہیں کہ کوٹ میں ان کا نام ہی

میں ضرور لکھا ہے۔ اور عیسائی وادی ضرور بعد حق دل مانتے ہیں۔ اسی طرح شاہنامہ میں لکھا ہے کہ فریدوں کے پیدا ہونے وقت شہنشاہ نے بہت رشک کے مراد لئے تھے۔ اور ایسا ہی موسیٰ کی پیدائش کے وقت بھی ہوا۔ اتفاقاً مکی سال تک بستر بود اور دو کو قید خانہ میں رہے۔ اور اسی قید خانہ کے اندر آٹھ رشتہ کیسیا ہوئے۔ اول کے چار لڑکے کنش نے اپنے ماتھے سے بار ڈالے۔ اور ساتواں حمل پیدا ہونے کی خبر لیا ہر چوتھے سے پہلے ہی زہنی کے گہنچا گیا۔ جو بعد وہی خاندان کی ایک عذیبہ یا رسا عورت کنش کے تشدد سے یہاں سرگول میں سناؤ جس کے باکری تھی۔ اُس نے اُسے پالا اور اُس کا نام بل راہ رکھا اور وہاں یہاں تک گیا۔ کہ کوئی سوک گیا یا منقطع ہو گیا۔ آٹھویں حمل میں حماران کرشن جی کی اپیتی ہوئی جس کو ایک نازک مزاج شاعران الفاظ میں ادا کرتا ہے۔

سہم مقدم گل سے بیکار بیوئے لا۔ پر شاو اب د سرشار
بروز شامی و چاوشنبہ ہوا نیک ہمدادوں سال زیبا
بوقت نیم شب بوسے روشن ہوا وہ غیرت میر جلوہ افروز
ایک دوسرا شاعر اسی مطلب کو ان الفاظ میں ادا کرتا ہے۔

چلی باد شہزاد بہار تو پیر نسل امید میں آیا بار
نچبیا ہمدادوں کی ہار کشتہ سب جلاوہ بقیہاں نغمہ
وہ تازہ شہزادہ بہار وہ کیفیت موسم خوش گوار
گلنہ ہرگز نہ بیلے شب ہوئے کنش جی رونق آئے شب

ان کا چہرہ زیبا اور رو سے مضبوطی کا پاپ دل و جان سے لدا ہوئے اور اپنی تکلیف جیلانہ کو بھول کر ان کے پہلے کی حدیث سے کہتے تھے۔ آخر یہی طبعی ہی کہ جہاں سے پدگول میں جاکر بعد ہی کے چہرہ کو دس۔ لڑکے نے بھی زبان مائل سے اسی کی تائید کی۔

سونے کو گل مجھے لے لیل شتاب نہ دے کہ مائے دل کو بیچ دینی
جس کو بہ میثور بچا ہے ہزاروں سنان اُس کے واسطے مٹیا ہو جاتے ہیں خوبی قسمت
سے محافظد زبان سو گئے اور بستر بودی لڑکے کو لیکر واند ہوئے جہاں سے بار ہوئے نہ ہی
کے گھر میں بیٹھے۔ اتفاقاً مئی رات نہ ہی کی رانی بیٹو دھکا کبھی لڑکی سے بہا ہوئی تھی
بستر بودی لڑکے کو اُس کی گود میں ٹال کر لڑکی بیکر تھریس من گئے۔ ان کے آپس
آئے جب لڑکی رونے۔ تب ذرا بون کی آنکھ کھلی اور کنش کو دیکھ کر گئی۔

دراپوں کے سونے اور بستر بود کے چیلانہ سے نکل جانے اور نہ لے بار جو نیچے پائے
میں بہت سے لکھنے والوں نے مئی رات کی ریتیں یہ طبع کر لکھا ہے کہ کرشن جی کی باپوسی کے
واسطے دریا کے جن بڑھاد اور ان کے قدموں کو چوم کر بھر پایا ہوا۔ بقول شاعر

جو چو آب نے پاسے گرای ہوا پایا وہ دریا شامی

مگر یہ صرت ہمارے ہی لکھنے والوں کا قصور نہیں بلکہ ہر ایک میں بزرگوں کے حالات
لکھنے والوں کا دستور ہے۔ میر صاحب کی شہنشاہ کی کہانی۔ موسیٰ کے میلے کا نام
والی مہر سیاہی کے دستور بادشاہ کا دربار سے عیاں سے بار لگد جانا۔ ہمارا راج شہنشاہ
کا ایک سے پار ہونا۔ جیسے کی بہت ایش کے وقت کی عوارق عادات ابراہیم۔ زرتشت
اور عیسیٰ لوگوں کے حالات سارے کے سارے ایک دوسرے سے بار لگد کریں۔ کسی

کی کی جہم ایسے تارک نوینوں کو چڑا کہیں۔ نہ ایک صاحب اور کبیر صاحب کے حالات
پر بھی لوگوں نے ایسے ہی سباز چڑھائے ہیں۔ اور یہی مندرجہ بالا کے متداولی
نے بھی ایسے ہی کہانی طوفان باندھے ہیں۔ جب کنش کو دیکھ کر ہوئی۔ تو ظالم
جناد نے اس برہمی رحمہ کہا۔ اور اس معصوم عیسائی کو منفری سیلا پر اپنے ہاتھ سے بٹھا

اُس کی تعلیم و تدریس کے واسطے کو کشش کی۔ مگر وہ غرابی اور شرارت میں دلیر ہو گیا
برچن اور بے دھرم سرداروں کی صلاح سے اُس نے پوری جانی میں کچا کر اپنے
باب کو قید کر لیا۔ اور خود جو رو ظالم سے سلطنت کرنے اس نے راجہ بردوان کے ساتھ
مگر وہ وکیل سے جا کر جنگ کی اور اس کو شکست دیکر اُس کی دھنکیوں سے بیاہ کر لیا
مگر بیاہ کے بعد اُس کا راج اُسے واپس دیدیا اور خود متحرا کو چلا آیا اس کے ظلم
سبب کا شہرہ زرد افروز ہوتا رہا۔ کسی ایسا چار کرنے میں اس نے کسر نہ چھوڑی۔
ایسی ایشا میں اس کی ایک حسین بہن قابل شادی ہو گئی جس کا نام کہ دیو کی تھا۔ اسے
اُس کی شادی کا ٹکڑا ہوا۔ آخر شہزادہ شہنشاہ بہار راجہ موسیٰ بن دین کی راجدھانی
پر پہلے ہی برادر کو چکا تھا۔ ان میں چو نامی گرمی خاندان تھا جس نے جوئی راہ سچن
اس وقت ضعیف ہو چکے تھے صرف ان کا ایک نوجوان لڑکا بستر بود نامی موجود تھا۔ چو
وہ بھی ۱۴ سال کی اونٹنی میں پہنچ گئی تھی۔ اور بستر بود کی عمر ۲۵ سے اوپر تھی۔ اس
سے بڑھ کر شادی کا سماں اور کیا ہو سکتا ہے۔

آخر کار ایک شہید لکن مقرر کر کے بستر بود اور دیو کی کا دید و کت طریقہ سے پاڑی کرنا
سنکار کیا گیا۔ اور جہیز میں بہت سا زمو مال دیا گیا۔ ایک شاعر نے اُس موقع کے جا
حال کیا اچھا کہا ہے۔

بہن تھی جو اُس دیو کی دیو کی ہوئی باکے ہم عقد بستر بود کی
کہتے ہیں کہ جب برات رخصت ہونے لگی تو اکاش بانی ہوئی۔ بقول شاعر
عیان قدرت استمانی ہوئی۔ پچھنے کنس اکاش بانی ہوئی
فنا شہزاد لاو غا ہر کرے سب اسرا وطنی کو ظاہر کرے
کرے بیکلم تاخٹ ماراج راج تیر آدم عدم ہر محتاج نالاج

کنش نے اُس ہمشیرہ کے قتل کا رادہ کیا مگر اُمر اور زرا کے سچھانے سے اپنے اس
ارادے کو باز آیا۔ لیکن دونوں کو جیلانہ شاہی میں قید کر دیا۔ اکاش بانی کا ہونا کچھ
محل سامعہ ہوتا ہے۔ مگر بہت کتابوں میں اس کا ذکر پایا جاتا ہے۔ شاہ فریدوں
کے طاق کرتے وقت آکاش بانی ہوئی تھی۔ سچ کی تلاش کے واسطے ایران سے جوئی
یعنی پارسی ہوئی گئے تھے۔ سچ کی تلاش کے واسطے کل مڑہا کا سن بانی ہوئی۔ کہ یہ میرا
پیارا بیٹا ہے۔ بیروٹیس بادشاہ پر بھی جب اُس نے لڑکے مروا نے کا مکمل دیا تھا
ایسی ہی آکاش بانی ہوئی تھی۔ ہم نے مصر کی تاریخ میں بھی ایک جگہ ایسی ہی آکاش
بانی کا ذکر پڑھا ہے۔ سمیرم والے بھی ایسی ہی آکاش بانی بندر لیبہ باجے و جہرہ کے کرتے
ہیں جن کی بہت سی اصالت میرا س کے ایک انگریزی اخبار نے ظاہر کی تھی۔ یہ
سب فریب ہے۔ مسلمانوں کی کتابوں میں بھی ایسی بہت سی ندرائے نبی کا ذکر پایا
جاتا ہے۔ باعث اس کا سب جگہ ایک ہی معلوم ہوتا ہے۔ یعنی کسی آدمی کو شہرت
دینے کے واسطے ایک عجیب طریقہ اختیار کیا جاتا تھا۔ اور شاہ کنش دیو کے اندر کے
آکاش سے ہی یہ فنوئے نکلا جو۔ غرض کچھ ہی ہو۔ کنش کو خیال گزرا کہ ایسا ہو یہ
بستر بودی۔ جس کے باپ کا بہن نے راج کا ڈاڑھے مری غرابی کا کارن ہو۔ ایسا
کچھ سوچ کر اُس نے اُنہیں بند کر دیا اور لوگوں کے ذوق و دل کو کوروا دیا حکم دیدیا۔

ناظرین! جب پڑھو کہ اُسے ہیں۔ یہ نامراد انسان ایسے ہی مصوبے ہوا کرتا
ہے۔ مگر کیا جوتا ہے موت سے تو جیسا سراسر پاجاں ہے۔ یہ کہ کال سے سولے کال
پر مانا کے کسی کی رائی عین ہے۔ مٹی کی پیدائش کے وقت بھی اجنبی مل لکھا ہے
کہ بستر بودی نے ہزاروں لڑکے قتل کر رکھے۔ اگرچہ اس کا کسی تاریخ معتبر میں پتہ
نہیں لگتا۔ اور نہ ہیروڈاٹس کے زمانہ کے کسی مورخ کی شہادت ملتی ہے۔ مگر انجیل

سری کرشن کا جیون چرتر

مولوی جس کے برابر فاضل اسلام میں اس وقت کوئی نہیں یعنی مولوی ہی صاحب فرماتے ہیں کہ لاکھ قاف اپنی رگ ہلاتا ہے اُس سے تمام دنیا کے پہاڑوں میں جہاں اُس کی مرضی ہو زلزلہ ہوتا ہے اور جن کی عقل اس علم لدنی سے محروم ہے وہ جاہل ہیں۔ اور ایسے ہی جاہل کہتے ہیں غر

زلزلہ ہست از بشارات زمین

ایک اور عقل کا دوست مولوی فرماتا ہے۔

بہ پیش مذہب حکماء ناپاک نہیں ہے التیام دخرق افلاک

اسی طرح آج کل کا ایک الہامی نبی کہتا ہے

نفسی ما چشم حق میں سخت ناپیدا بود گرچہ ممکن باشد وہاں بوعلی مسیح بود جب یہ حال ہے تو ان سے کسی بہتری کی امید کتنا اور کسی عقل و علم مثیل کے حل کرنے کی کوشش کرنا سربا فضل عیث ہے۔ ایسے لوگ ہمیشہ بوجہ امانتے ہیں۔ یا ان کو ایسی خوابیں ہی آیا کرتی ہیں کہ فلاں ڈیٹی صاحب مرحا میں گئے یا فلاں صاحب کے مرجانے پر ان کی بیوی الہام ربانی کی برکت سے میرے نکاح میں آوے گی۔ یا ایک دوسرا کافر کفر جو ہمارے باطل خیالات کی تردید کرتا رہتا ہے۔ اُس پر تہر اکھی نال ہوگا۔ ایسے ہی جب جانتے ہیں اور جب موقع جیسے مناسب سمجھتے ہیں طلاق دیدیتے ہیں۔ اور جو نہ مانے سے عاق کر دیتے ہیں۔ اصل بات یہ ہے کہ عام جاہل و نادان لوگ غیر معجزوں کے تاویز میں آئے اور دامانہ بی مان ایسے ستمکاروں سے پہلے ہی اپنی عقل خدا داد کی برکت اور آگاہی روشنی کی ہدایت سے ایسے فریب میں نہیں پھنستے ایسے ہی ہمیشہ یہی دعا کہتے ہیں اور یہی وظیفہ پڑھتے رہتے ہیں۔ عقلمنداں بمرند و جاہلاں جاے ایستال بگیرند۔

کسی نے سچ کہا ہے

تو وقت کنی خود را برگزیدے مرد۔ من وقت کسی باشم کو جان جہاں دارد یس ہم نے ایسی ابلہ فریدیوں سے لوگوں کو بچانے اور ست ویدک دہرم کا راہ راست دکھانے کے لئے یہ کتاب جو ت متنازع طیار کر کے محقق مزاجوں کی خدمت میں پیش کی ہے۔ کیونکہ دنیا میں سب بایع دکھلانے والے ہزاروں ہیں۔ اور صراط المستقیم (ست مارگ) بتلانے والے بہت تھوڑے ہیں اور اُس پر بھی خود غرضی کے خالی نصیحت گوئی و دعوے ہوتی ہیں مگر حق بات یہ ہے کہ وہ ہی دفعیہ امراض کے حق میں اکیسر ہے۔ آریہ سماں کلکسارک نیم ہے کہ سچ کو اختیار کرنے اور جھوٹ کو چھوڑنے میں ہمیشہ تیار رہنا چاہئے اسی کو مد نظر رکھ کر ہم نے برسوں اس مسئلہ پر غور کی اور جو کچھ راست معلوم ہوا اُسے لے کر کم و کاست ناظرین کی خدمت والا میں پیش کر دیا۔ اب اس پر وچار کرنا اور حق بات کی پریشاں باطل کو تیار گنا آپ صاحبان کا فرض ہے۔

آپ کا پنڈت لیکھ رام آریہ مسافر

سماپت

سوا آسمان کے فرشتوں تک کوئی نہیں جانتا یہی ۲۴-۳۴۔ اور یہی حال قوریت کا ہے۔ (۶) ہزاروں سورج ہیں اور نظام شمسی بھی ہزاروں ہیں ایک دو نہیں اور سب جگہ چاند لہکتے ہیں اور ایشور کی سترتی موجود ہے جو خدا ایک دنیا ہی بنا کر تک گیا۔ گھبرا گیا۔ اور آرام کرنے لگا۔ اور ایک دنیا کا ہی نہ اُسے پورا علم اور دنیا گمان ہے جس غریب نے ایک ہی آدم پیدا کیا اور وہ بھی گنہگار نکلا اور جس خدا کو اُس ایک کے ہی سد ہارنے کے واسطے خود کشی کرنی پڑی یا ظالم لوگوں جباروں نے مصلوب کر دیا اُسے ہزاروں نظام شمسیوں کا کب اور کس طرح علم ہو سکتا ہے۔

(۸) ایک مرد کے بیاہ کے لئے ایک عورت اور ایک عورت کے واسطے ایک مرد اور عورت کو اردہ پٹنی یعنی آدھا جسم کس نے ارشاد فرمایا۔ (۹) گوشت خوری وحشی اور جنگلی لوگوں سے چلی اور آہستہ آہستہ جوں جوں دنیا سے اودیا دور ہوتی گئی اُس کا بھی رولج مرہم خوری سے حرام حلال میرا اور پھر خاص خاص دلوں کو نہ کھانا وغیرہ وغیرہ طریقوں سے کم ہوتی رہی اب یورپ کے فاضل ڈاکٹروں نے دلائل قاطع سے ثابت کر دیا ہے کہ یہ انسان کی خوراک نہیں۔

(۱۰) ابرہیم چریم آشرم یعنی سب سے پہلے علم اور نیچے سادی سومبر کے طریقہ پر باغ ہو کر گوشتی مذہبی کتاب بتلاتی ہے۔ اور اسی طرح چار آشرموں کی تقسیم اور انسان کی زندگی کا وجہاگ کسی فاضل نے پہلے بتلایا ہے۔ جس کی طرف اب یورپ والے متوجہ ہو رہے ہیں۔

(۱۱) سب دنیا کے انسان ایک آدم کی اولاد ہیں۔ یہ کس نے بیاہا۔ جس کی سائنس نے اپنی زبردست دلائل سے وہ جیاں اٹھا دیں۔

(۱۲) گرچہ ہونے کی حالت میں اور جب تک بچہ گرچہ میں رہے تب تک مرد اور استری کو برہم چریم رکھنے اور بعد پیدا ہونے کے جب تک کہ بچہ کے دانت نہ نکلس۔ یعنی وعدہ پیتا رہے۔ جو کہ نہایت ضروری مسئلہ تھا اس کی بابت کس نے ارشاد فرمایا اور منسکاروں کی مبارک ہدایت کس مذہب میں ہے۔

اسی طرح توحید کا پہلا معلم یا ہادی دنیا میں سوا سے وید مقدس کے کون ہے اور آریہ دھرم کے سوا کس کو شا مذہب ہے جو عقولیت کی کسوٹی پر رکھا جاسکتا ہے۔ جب خود خدا ہی کی کتابوں میں یہ نسخہ ورد و بدل و تحریف کا ہاتھ صاف ہوتا ہے ادیان کب کسی محقق کی تسلی کر سکتے ہیں۔ اور یہی سبب ہے۔ کہ پادری صاحبان اناجیل کو ہاتھ میں لے کر سائنس اور فلاسفی کے بطلان کے واسطے دعا مانگ رہے ہیں مگر تو بھی مسیح کے پیدا ہونے پر جس ستارہ کے نکلنے کی خبر انجیل متی باب ۲۴ میں ہے اور جو موسیوں کے آگے چل رہا تھا اُس کا علم ہیئت سے کچھ پتہ نہیں لگتا۔ اور نہ مسیح کا اوپر اٹھا یا جانا علم سے سدہ ہوتا ہے اور نہ بات سچ معلوم ہوتی ہے کہ اور بھی بہت کام ہیں جو یسوع نے کئے اور اگر وہ جدا جدا لکھے جاتے تو میں گمان کرتا ہوں کہ کتاب میں جو کچھ جاتیں تو دنیا میں سما سکتیں۔ یوحنا ۱۱: ۲۱۔ تین سالہ زندگانی کے لئے اتنے کام۔ مبالغہ کی بھی کوئی حد ہونی چاہئے۔

پورانے مولوی صاحبان تو منطق کی کتابوں سے استغیا کرنا چاہتے تھے۔ باقی ہر حال کے علماء و صاف کہتے ہیں۔ کہ تنازع کا مسئلہ حکماء کا ہے روح اور مادہ کے مسائل اور اسی طرح زمین چاند و سورج کے مسئلوں کا الہام سے کیا تعلق ہے۔ منطق اور جوت کو دین سے کیا واسطہ۔ ایک وانا

خود کو چھوڑ کر محمد بن علی پر تھکے پہلے عیسائی دین سے منکر ہو گئے تو انہوں نے بہت کتا ہیں کر چمن مٹ کے خلافت تصنیف کیں اخبار موسومہ تاجیث ماہ اکوبر سنہ ۱۵۵۵ء میں لکھی ہے کہ خاص انگلینڈ میں انہیں درسمہ ہیں جن میں عیسائی دین کے خلافت تعلیم ہوتی ہے۔ اور تین لاکھ آدمی ایسے ہیں جو کچھ مذہب نہیں رکھتے اور در در ذرا مساوی کرتی رہتے۔

کفارہ مسیح نے ولیم لوگن کو گناہ یہ جس سے زیادہ دلیر بنا دیا ان کی طبیعتیں اسی سے منحرف ہو کر شرابی ہوئی۔ شاہ قبادی۔ دنیارستی۔ جھوٹ۔ غریب۔ و ہریت کی طرف کلیتاً غلبہ ہو گئیں انکیا ہر بند لاہور یکم فروری سنہ ۱۵۵۵ء میں لکھا ہے۔ تیرہ کروڑ ساکھ ہزار پونہ ہر سال سلطنت برطانیہ میں شربت کشی اور شراب نوشی میں خرچ ہوتا ہے۔ اور خاص لندن میں شاید ہفتیس لاکھ آدمیوں کی آبادی کے دس ہزار ہو گئے۔ جو شرابی نہ ہوں اور نہ سب مرد و عورت خوشی اور آزادی سے مشرب ہوتے اور پلاٹے ہیں۔ اہل لندن کا کوئی ایسا جلسہ اور موسیقی اور میل نہیں ہے کہ جس میں سب سے پہلے برانڈی اور شیریں اور لال کا انتظام نہ کیا جاتا ہو۔ ہر ایک جلسہ کا جزو اعظم شراب کو قرار دیا جاتا ہے اور طرفہ بکن یہ کہ لندن کے جسے بڑے کشیش اور بادی صا حیان بھی باوجود دیدار کلاسنے کے خوشی میں اول درجہ کے ہوتے ہیں۔ اور شراب نوشی کے طفیل اور برکت سے لندن میں اس قدر جو کشتی کی وارداتیں واقعہ ہوتی رہتی ہیں کہ ہر ایک سال ان کا ایک ہولناک وبا پڑتا ہے۔ دنا کاری و بد نظری شیرازہ سمجھی گئی۔ قادیان کی ادھر ترقی ہو گئی۔ المختصر۔

اور یہی حال محمدی دین کا ہے۔ اس میں مسواے ان لوگوں کے جو بامد و زاہد و خدا پرست گذرے ہیں۔ جو تمام ہی تناسخ ارواح کے قائل تھے۔ باقی عموماً خود بخلاف فطرت کے مرکب۔ مرد کش۔ غازی و جہادی۔ کوڑی مرغی اور جہاد پر مارے واکے یا مردہ و درنج میں جاتے یا بہشت میں اپنے جملے مانجے سے غرض رکھنے والے جو سو گتے راج نامہ سنانے یا سنگ اسوچنے یا گھنے سے اوپر یا جامہ پہننے یا گھنے کے پیسے وصول کرنے کے اور کوئی روحانی بات نہیں جانتے۔ گورہی جن کا شیوہ اور مردہ پرستی جن کا دتیرہ ہے۔ دن رات قبروں سے مراد ایک ایک کر ان کے آتما مردہ ہو گئے وہ اگر روحانی علوم یا ادبیت روح کے مسائل پر غور کرنا نہیں جانتے تو اس میں ان کا کیا قصور ہے۔ جن کا خدا قتل غلابی سے شادا اور جن کے بہشت میں جانیکا مشہور سلسلہ جہاد ہے۔ عرب اہل ان۔ روم۔ افغانستان۔ تاتار۔ بلوچستان۔ مصر۔ بلک میں جہاں جاؤ ویس کی بری حالت بد چینی کا در شور مردہ پرستی کی گنگوڑ گٹھا جا رہا طرف سے امنڈنی ہوئی دکھائی دیتی ہیں۔ عرب کے بد و بھگ صاحب کے وجود سے پہلے جیسے ڈکٹ تھے ویسے ہی ارب مردم کش اور غارت گریں۔ اور یہی حال تاتاری اور افغانوں کا ہے۔ پس ایسے آدمی تناسخ جیسے لطیف مسائل کے سمجھنے سے معذور ہیں اور کچھ تعصب اسلامیہ کے سبب وہ غیر مذہب کی بات پر تامل کرنا جائز بھی نہیں جانتے۔ مگر ایشور کی را اور سائنس اور فلاسفی کی برکت سے کورب و امریکہ میں اب کچھ روحانیت کا چرچا شروع ہے۔ ایک طرف فقیہ سائیکل سوسائٹی کے محقق مرتضیٰ مشعل تناسخ ارواح کا برچار کر رہے ہیں۔ دوسری طرف سوامی شنکر اجا رہ کی فلاسفی لوگوں کو اپنے چروں میں جھکا رہی ہے تیسری طرف عیسائی دین کی ابرہ دست اور حیدرہ زنجیر سے لوگوں نے پاؤں کو باہر نکال کر تحقیقات حقہ کے میدان

میں قدم رکھا ہے اور اب سائنس اور مادہ کی قدامت مانیتے ہوئے کسی ادنی طاقت کا بھی تامل ہونا سمجھتے ہو کر فاضل لوگ کثرت سے اسی قسم کے مبارک مسائل کی طرف جھک رہے ہیں (۱) پر کرنی کا انادی ہونا سائنس نے ملحدوں سے بھی منوا دیا اور بغیر ہمارے کوشش کے خود علماء سائنس دان اس کے ثبوت میں لاکھوں جلد چھپا کر ملک میں شائع کر رہے ہیں۔ بلکہ تمام کاجوں اور سکولوں میں اس کی علانیہ تعلیم جاری ہے۔ مادے کے انادی ہونے سے انکار کرنے والا خواہ وہ کوئی پوجا یا شمار ہوتا ہے۔

(۲) مردوں کا جلا نا جو آریوں کا آخری سنہ کا ہے اور جس کی ہایت وید مقدس میں موجود ہے مام طور پر برہمن مانوں اور عاملوں میں پرچا ہوتا جانا ہے۔ بڑے بڑے فاضل ڈاکٹر اور سائنس دان بعض دفعہ دفن کرنے کے مردوں کو جلا نے کی کوشش کرتے ہیں۔ کیونکہ وہ بیان کرتے ہیں کہ نعش کے گھنے سے اس میں ایک قسم کی ہوا پیدا ہو جاتی ہے جو کہانی کو خراب کرتی ہے اور موجب کئی ایک متعدی مریض کا ہوتی ہے۔ اور کئی ایک ابجن مقرر ہورہی ہیں چنگا منشا ہے کہ بجائے دفن کرنے مردوں کے ان کے جلا نے کی رسم یورپ میں عام رائج کی جاوے۔ لوگ خوشی خوشی وصیت نامہ لکھ کر ممبر ہوتے ہیں۔ کہ بعد مرنے کے میری نعش گاڑی نہ جاوے بلکہ جلائی جاوے۔ یورپ کے کچھ لکھے لوگ تو رفتہ رفتہ پڑائی کی بات چھوڑ کر جہات عقل کے نزدیک بہتر ہے اس کے پیرو ہوتے جاتے ہیں۔ مگر متعصب باوری عما حیان اس بات سے بڑے نازان ہیں اور کہتے ہیں کہ اس کے باعث سے آدمیوں کے دلوں سے خیانت کے روز اٹھنے کا عقیدہ جاتا رہیگا اس پر اخبار بادی حقیقت کہتا ہے کہ حقیقت میں بادی اور ملنے ہر ایک ملک میں ترقی کے مانع ہوتے ہیں (جلد ۲ نمبر ۱ صفحہ ۶۵)۔

(۳) تناسخ کا مسئلہ اور کرموں کا افسار دار دل کا دوبارہ قالب میں آنا ہر ایک راہ میں حکما و اسے مانتے رہے اور جلا انکار کرتے تھے۔ چنانچہ اب بھی علماء کے گردہ در گردہ اس کی تصدیق پر یکسر سستہ ہیں۔

(۴) زمین کا گول ہونا اور سورج کے گرد گھومنا جو اسے وید مقدس کے کسی مذہبی کتاب میں مذکور نہیں ان پر تمام پوجی نان شفق ہیں۔

(۵) آسمان باطل ہے وہ خلا کے سوا کچھ نہیں ہے اس نے ستارے اور کتنے نے اس کا پرچار کیا۔ کہ نہ آسمان کے دروازے ہیں اور نہ وہاں برج اور قلعے ہیں اور نہ ان پر کوئی محافظ ہیں اور صاف ظاہر ہے کہ آسمان کے باطل ہونے ہی آسمانی خدا۔ آسانی فرشتے اور آسانی تخت بھی باقی نہیں رہنا۔

(۶) دنیا کا بار بار پیدا کرنا اور دیکھنا اور خدا کا ہمیشہ سے رہنے کا نامک اور صلح ہونا اور اس نظام تسمی کی پرلے یعنی قیامت کی میعاد کس ذریعہ نے بنائی۔ قرآن سورت اعراف۔ و ذر بات۔ و باز غات۔ و آخر اب میں ہے کہ قیامت یا اس دن کا خاتمہ یا جزا کا دن یا جزا کی گھڑی کب اور کتنی مدت کے بعد ہوگی۔ اس کا جواب باوجود سائنس دانوں کے بھی دیا گیا کس کا علم صرف اللہ کے پاس ہے۔ اسی طرح خدا کے انکوتے سے یا دوسرے لفظوں میں خود خدا مسیح سے جب لوگوں نے یہی سوال کیا۔ تو مسیح جواب دیتے ہیں مگر اس دن اور اس گھڑی کی بابت تنو اب کے نہ تو فرشتے (جو آسمان پر ہیں اور نہ بیٹا۔ کوئی نہیں جانتا)۔ مرقس ۱۳ + دوسری جگہ خود مسیح کہتا ہے۔ لیکن اس دن اور اس گھڑی کو میرے باپ کے

یہود کے اپنے اصل مادہ میں جو قدیم ہے مل جاتا ہے اور پھر اسی مادہ ہیوالائی سے بنیاد
نور ان پر جو حب سببیت ایزدی و سر اجسم طیار ہوتا ہے۔
وان سونہ جانیہ میں عرب کے اس فرقہ کا ان الفاظ میں ذکر کیا گیا ہے وقلو ما ہی
لا احبا فان اللہ دنیا محبت و دنیا ترجمہ گفتند انکار ان بحث یعنی قیامت نیست دنیا کی
مگر زندگانی دنیا کہ نادر ایاہم سے میر جم ورنہ یہ سویم اس پر بلا حسین فاعطا تفسیر کرتے
ہیں۔ احتمال دارد کہ قائلان این سخن مذہب متنازع باشند و نزدیک ایشان آنست
کہ ہر کہ سے میر در روح او اجسم دیگر کے تعلق کی دوسم در دنیا ظہور کند تا دیگر بار میر و
بادیگر با دیگر سے آید شاہد کہ ہر جم ایشان ہمچہر سست نقل کردہ اندکہ میگفت من خود ما

بقیہ حاشیہ اور دوسرے کو احکام ملے تھے وہ بھی کسی تصدیق و تفسیر کرتے تھے اسی سے مذہب
بکل صاف و صحت جانی تھا اسکی تعلیم بھی کو خدا کی وحدانیت کو ماننا اور نسخ ازل یعنی ہنرم
کا قایل ہونا کوئی خاص شہوت پرستی کا مادہ و خواہش نہیں اور نہ کوئی ابدی جنم ہے بلکہ ہر جنم میں
ہی وضع و اشیت یعنی سرگ و رنگ ہے حیات ابدی یعنی نجات کے لئے نیک کردار ہو کر بے لوث رانی
کی ضرورت جانتے تھے۔ انکی ہرگز کوئی قابل اور مرقہ کوئی اور بری کے جنم کی ضرورت جانتے تھے
اور قری طریقہ کے مطابق اپنے برسوں کا حساب لیا کرتے تھے۔

مگر جب ہر مادہ غور سے سوچتے ہیں تو یہ نام مسنکرت زبان کا شبہ الیہ معلوم ہوتا ہے یعنی
پروان شیدا یا دوسرے معنوں میں زما تا یا بارہم کو ماننے والے اور جب ہم کو ریت کو دیکھتے ہیں
تو اس میں صاف پایا جاتا ہے کہ پورے نبی ایک پتھر کھڑا کر کے اس پر تیل ڈالتے اور پھر بالنگاہ
بناتے اور اس کے گرد طواف کرتے اور منت مانتے تھے اور بھیجو ریت پیدا نش باب ۸ ہایت
۱۹۱۸- اور یہ ایش کو ریت باب ۳۱- آیت ۱۳۳ و ۱۳۴ باب ۳۵- آیت ۱۲- اخبار باب ۱۸
آیت ۱۰ اور ۱۱ اور اسی کو ریت کے باب ۷۸- آیت ۲۲ میں لکھا ہے تب خداوند خدایہم
اور پھر جو میں نے ستون کھڑا کیا خدا کھڑا ہوگا اور دوستان خدا صاحب میں جو سے و
عیسا و محمد صاحبان کی ستارہ پرستی کا ذکر موجود ہے (دیکھو تعلیم و جم صفحہ ۳۲۰)۔

اسی کے مطابق آئریل سید احمد خان صاحب فرماتے ہیں۔ حضرت ابراہیم خا کے لئے ایک
بن کھڑا پتھر کھڑا کر لیتے تھے۔ اور جو عبادت یا عبادتہوتی تھی وہ اس کے گرد ہوتی تھی۔
اسی لئے حضرت ابراہیم کے زمانہ میں کوئی خاص سمت قبلہ کا ہونا یا غیر اس نشان کے جس کو
وہ قائم کر لیتے تھے اور کچھ نہیں پایا جاتا۔ پھر رواتے ہیں اس لوگ خیال کرتے ہیں کہ اولاً
پتھر کا جو خدائی اسمعیل میں اسی طرح شروع ہوا کہ جب ان میں سے کوئی کہ سے جاتا تو ہم
کے پتھروں سے ایک پتھر اٹھا لیتا تھا اور کہ و کعبہ کے شوق میں جہاں آتے تو اس پتھر
کو رکھ لیتے اور اس کے گرد تشریف لکھ کر لکھتے اور تفسیر محمدی جلد ۱ صفحہ ۱۸۹ و ۱۹۰)۔

شیوکی بابت تمام پرانے ہندوؤں کا اعتقاد ہے کہ مختلف جگہ شیو کی پوجا مختلف نام سے
ہوتی تھی کہ جس جگہ شیو کی مورتی تھی اس کا نام کیشیر مادیو تھا اور وہاں ایک اور پوجی رتی
مہادیو کی تھی جس کا نام مہا ناتھ دمنات لکھا۔ اور اس بات کی مسلمان مورخ بھی شہادت
دیتے ہیں چنانچہ ابراہیم القاسم فتنہ لکھتا ہے کہ رام ہندوستان پیش از ظہور اسلام چرت پارت خانہ
کے پستش (صنام ہمیشہ آبدیدہ ہے کہ وہاں موضع ناہترن مہادیو پوجا شدہ) اور اٹھارہ شتم
صفحہ ۳۱۸ شتم تاریخ و شتم) اور پھر ہندوؤں کے ہندوستان لکھا ہے۔ ہندوؤں کی فتنہ شد کہ وہاں
حضرت ختمی سیاح ہی بزرگ را کہ سومنات نام داشت از خانہ تخریب آورده و بدینجا ریشہ قد
سومنات ہجرت (آوردہ تمام اوان شہر را بنا کر دند) (منقالہ اول جلد ۱ صفحہ ۳۲۰)۔
اس میں کوئی شک نہیں کہ کہ جہاں پوجی کا ستہ تھا اور جی سبب ہوا کہ سومنات میں کر
آپسے ہندی پوجک لوگوں نے قہر کیا اور پھر ہندوؤں ہی پروان شیو اس کے پوجاری بنے علاوہ
برائے وستان نظام میں لکھا ہے کہ کہ کرک ہے ماہ۔ کہ سے یعنی جہاں کی جگہ یعنی جس مقام میں

دو ہزار و ہفت صد قالم بدہ ام (تفسیر حسینی جلد ثانی صفحہ ۱۳۱)
جیہ تک یورپ میں جمالت ہی تک عیسائی دین خوب دوسرے پھیلتا رہا علم کے
دشمن بادیوں نے ظلم و تعقل کے علم کو بھانسی دی رشک جو میں کھینچی۔ قتل کی سبب
کے تیز ٹکڑوں سے ان کا تمام گوشت بچا دیا۔ شیوں سے ان کا بدن پھیلا۔ کا کا اور
کھڑے کیا۔ کو بلوچین پڑوا دیا اور مٹی کے تیل وغیرہ سے جلایا۔ اور بڑی بڑی اوتیوں
سے باد اور بیا دیا۔ (مفصل دیکھو وروث آف کرسچیانٹی)۔

لیکن جب آفتاب علم کی روشنی یورپ میں پھیلنے لگی تو عیسائی دین میں منزل شروع
ہوا۔ لوگوں نے ان کے بے بنیاد مسائل جیسے تثلیث فی التوحید۔ کفادہ۔ الوہیت۔
مسیح۔ ہجرات مسیح۔ بلکہ مسیح کی لایف سے ہی انکار کر دیا۔ سب سے زیادہ خوفناک
صدہ جو عیسائی دین کو پہنچا وہ ہشپ کولس و صاحب کا کہ جن مذہب ترک کرنا
تھا یہ بزرگ کئی گرجاؤں کا مالک اور صد ہا یاروں کا گرو و رہنما تھا جب اس نے
اچھی طرح فہم کر لیا کہ عیسائی دین باطل ہے تو اس نے کئی کتابیں اس کی تردید میں لکھ
کیں۔ مادی حقیقت ایک براہمنو اخبار میں لکھتا ہے لا چنانچہ ہشپ کولس و صاحب
مذہب عیسائی کے برخلاف تھے۔ اس سبب سے مگر مغربی نے باوجود سفارشن
جو دیویشل کمیٹی اور بریوئی کونسل کے ان کی جائز متعلقہ ادگر جاسٹال سے محروم رکھا
جلد اول نمبر ۱۳۱۴۱۵۱۶ اور یورپ ہی علم پھیلتے لگا۔ محقق لوگوں نے عیسائی
دین سے نفرت شروع کر دی چنانچہ اسی اخبار میں لکھا ہے کہ یورپ کے ملک میں عیسائی
لوگوں میں سی ای ای لکھ عیسیٰ کو خدا میں مانتے اور ملک یونان میں مسیحیت کے باشندوں ایک
ثلث بھی عیسیٰ کی الوہیت کا قائل نہیں۔ جلد ۱ نمبر ۱۳۱۴۱۵۱۶

اور صرف یہی نہیں بلکہ سطر پوٹ صاحب اپنی کتاب مہدی و مہدی میں لکھتے ہیں کہ
لذات تمام زمین۔ جو تہذیب و تہذیب کے ممالک میں تاسک میں غالب ہو گیا ہے۔
فلاسفہ نے ان ملکوں میں دین عیسوی کے بازو توڑ ڈالے۔ عمد عیسیٰ و جلد کی رانی
باقول کو لوگوں نے قصہ و کہانیاں جان لیا۔ طالب علموں کے گروہ سے بارہ آدمی بھی
ایسے نہ لکھیں گے جو کہ مقررہ ہوں جن کو شبہ ہووے وہ آپ جائے اور دیکھ لیو
عیسائی دین کے آدمی ان کو دیکھ کر رو دیتے ہیں اور پادری میکک صاحب نے بھی
ایسا ہی لکھا ہے۔ ملک فرانس اور اس کے مملکت کی بابت آدوی دون لکھتا ہے
کہ ہر سبیل کو معلوم ہے کہ زمانہ حال میں ملک فرانس کے اند میں متحدوں کے مقابلہ
میں ایک ایسا پارٹیا یا حاد شوار ہے دیان کے پارٹیوں کو فرانس الحاد کو پھیلا رہا ہے
اور اسی طرح مسٹر گلے سٹون صاحب وزیر اعظم انگلستان اپنی کتاب صدیوں کے
مضبوط چٹان میں بڑے افسوس کے ساتھ لکھتے ہیں کہ فرانس میں ۱۶۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰
ہیں جنہوں نے شیشہ کی مردم شماری میں اس کو کوئی مذہب نہیں ستایا (صفحہ ۱۶۱)
اور پروینیا کی بابت گلک صاحب فرماتے ہیں کہ سادی سلطنت پر ویشیا میں
سالہا سال سے ایک بائبل کا مذہب نہیں رہا۔ سب لوگ ملے ہیں اور الہام اور
عجائز کی باتوں کو کہانیاں سمجھ کر ہٹا کرتے ہیں۔

خاص ملک انگلند کا حال دین کے بالے میں اور بھی غور کے قابل ہے اس ملک
میں جنوب لاؤ ہر پڑا اور مسٹر بلاؤنٹ اور جوس اور اول شایا نشین لری اور
بقیہ حاشیہ جاند کا بت ہے اور ہندو لوگ چاند مہادیو کے تک پر مانتے ہیں اور وہی وہاں
صاحب نے سومنات کے بیان میں اس کی تصدیق کی ہے کہ وہی کی حقیقت مہادیو کا لنگ تھا
میں اس میں ذرا جائے شک و شبہ نہیں ہے کہ صاحبین شیو کے پوجاری اور اہل میں
زمانہ پرستی سے قبل وہ تہذیب آریہ قوم سے تھے اور ویدک دہرم کے ملے والے تھے۔

برہم کے ساتھ سب کا مول کو پراپت ہوتا ہے۔ اثرات جس جس آتش کی کامنا کرتا ہے اُس آتش کو پراپت ہوتا ہے یہی کتنی کہاتی ہے۔

پر مشن۔ جیسے شری کے بنائے سنا رک سکے نہیں بھوک سکتا ویسے کتنی میں بنا شری کیسے بھوک سکتا۔

اثر اس کا جواب مفصل ہم پہلے لکھ چکے ہیں مگر علاوہ بلکہ کچھ خلاصا یہاں بھی لکھتے ہیں۔ جیسے سنا رک سکے شری کو آواز سے بھوکتا ہے ویسے پریشد کو آواز کتنی کے آواز کو جیوا آواز بھوکتا ہے وہ کت جیوا شنت دیا یک برہم میں حسب مرضی جو چاہے

گوشتا شدہ گبان کو سب شری کو دیکھتا اور کتوں کے ساتھ ملتا ہے شری کو دیا کا قاعدہ دیکھتا ہوا سب لوگ کو کائناتوں میں (اثرات) جتنے یہ کرتے دیکھتے ہیں اور جو نہیں

بھی دیکھتے ان سب میں کھوتا ہے وہ سب پدارتھوں کو جو اس کو گنیاں کرنا کو ہیں دیکھتا ہے جتنا گنیاں ایک ہوتا ہے اُس کو تباہی آتھا دیکھتا ہوتا ہے۔ کتنی میں جیوا آتما

زیر آتے سے پور گنیاں ہو کر اُس کو سب چیزوں کا گنیاں (علم ہیتا) ہوتا ہے یہی افضل راحت یعنی سکھ و شین یا راحت کا لہ ہے۔ اسی کا نام سورگ ہے اور دوسرے ترشٹا میں بھنس کرنگہ و شیش بھوک کرنا نرک کہتا ہے۔

سورگ لفظ اس طرح دیا کرنا کی ریتی سے بنتا ہے (یعنی) سوا سکھ کا نام ہے۔ سوا سکھ کہتی یسمن سورگ

جو نیا دی سکھ میں اُن کا بھوکنا معمولی سورگ ہے اور جو پریشد اور پریو دنگھ بھوکو نرک اتی

کی پراپتی سے آتھ ہے وہ سب سے اعلیٰ و افضل ہونے سے ویس سورگ کہتا ہے سب جیو عا دتا سکھ پریشد کے

اچھا اور دنگھ کا دیوگ ہونا چاہتے ہیں لیکن جب تک دھرم نہیں کرتے اور پاپ نہیں چھوڑتے۔ تب تک اُن کو سکھ کا ملنا اور دنگھ کا چھوٹنا نہ ہوگا جس کا کارن اثرات

مول ہوتا ہے وہ نشٹ کبھی نہیں ہوتا جیسے چہنٹے مولے پر کشویشتی تہا پاپے کشپریس دوکم نشیتی جس طرح مول کڑ جاتے سے برکش نشٹ ہوتا ہے ویسی ہی پاپ کو چھوٹنے سے کشش ہوتا ہے (ارشاد فقیر کا سن مطبوعہ بار دوم صفحہ ۲۶۶ سے ۵۱ تک سولاس ششہ پراگ)

منقول از وید بھاسہ بھومکا پر مشن۔ ایک منش ایسا برتن کرتے ہیں کہ جو پورب جنم ہوتا ہے نوہم کو اس کا

گیان اس جنم میں کیوں نہیں ہوتا۔ اثر عقل کی تہکھ کھو لگا دیکھو کہ جب اسی جنم میں جو جو سکھ دنگھ تم لے بال و تنہا

میں یعنی جنم سے پانچ برس تک بھوگے ہیں۔ ان کا گیان نہیں ہوتا۔ اتھو جو کہ روز یسمن پاشن (دس تندس) اور دوا کرتے ہیں ان میں سے کتنی ہی باتیں بھول جاتی

ہیں تہا منش را یعنی خواب میں بھی یہی حال ہوتا ہے کہ اب کے کئے ہوئے کا بھی گیان نہیں رہتا جب اس جنم کے سو پوروں کو اسی شری میں بھول جاتے ہیں تو پورب شری رجسم

سابقہ کے پوروں کا گبان رہ سکتا ہے۔ پر مشن جب ہم کو پورب جنم کے پاپ پن کا گبان نہیں ہوتا اور ایشور انکا پھل سکھ

دنگھ دہتا ہے۔ اس سے ایشور کا نہا اعلیٰ واجب و نکاسہ دار کبھی نہیں ہو سکتا۔ اثر گیان دوپراکار کا ہوتا ہے ایک پریشک۔ دوسرا انوان آدمی سے۔ جیسے ایک

وید ریکیم (اور دوسرا وید رکمت سے محروم) ان دونوں کو جو رجسار آئے سے وید تو اسکا پہلا نمان جان لیتا ہے اور دوسرا نہیں جانتا سکتا لیکن اُس پہلی بدریشری کا

تہنہ جو پراہ ہے وہ دو کو پریشک ہوئی ہے جسے جان لینے ہں کسی بدریشری سے یہ بخار

ہوا ہے اتھا یعنی اس کے سوا نہیں۔ اس میں اتنا زیادہ ہے کہ اعلان را علم تھک روگ کر کا دن اور کارہ کو نشے کر کے جانتا ہے پر تو کارن میں اُس کو بچا چاہئے پورا نشے

نہیں ہوتا۔ ویسے ہی ایشور نیا کاری ہونے سے کسی کو بنا کا دن کے سکھ یا دنگھ کبھی نہیں دیتا جب ہم کو پن پاپ کا کارہ سکھ اور دنگھ پریشک ہے تب ہم کو ٹھیک نشے ہوتا ہے کہ

پورب جنم کے پاپ دینوں کے بنا یعنی گناہ و صوبہ کے بغیر اتم۔ مدہ اویج شری تہا بدی اکوی پدارتھ کبھی نہیں مل سکتے اس سو ہم لوگ نشے کر کے جانتے ہیں کہ ایشور کا نیا اعلیٰ

اور پراہ سدا رہیہ دونو کام تہاوت (ٹھیک طور پر) جتنے ہیں (از صفحہ ۲۰ و ۲۱)۔

خاتمہ

تساخ کا مسئلہ بہت قدیم ہے اور ایک وقت ساری آباد دنیا اس کو مانتی تھی تمام مہا

مہاک کے فضل اور علما اس کے قابل تھے۔ یونان۔ مصر۔ روم۔ آریہ رت۔ ایران۔ چین۔ میکسو اور پیرو کے دانشمند لوگ جس طرح اس کے سر و تھو اسی طرح عرب۔ تانا۔ روس

اسٹریلیا۔ چین اور شمالی امریکہ کے باشندے بھی اس کے گردہ تھے۔ دنیا کی کوئی ایسی آبادی ایسی نہیں تھی جسے اس علمی مسئلہ سے کسی نہ کسی طرح گہرا تعلق نہ ہو۔ تمام

پورانی تواریخ متفق البیان ہیں۔ کہ جس وقت دیبا میں سچائی۔ شانتی اور امن کا طبع تھا تمام دنیا میں ایک ہی ویدک دھرم پھیل رہا تھا اُس وقت بھی مہارک مسئلہ سب سے

دلوں کی ریاس بچانے والا تھا کتاب الملل والنحل شہرستانی میں ہر دھن العرب میں یقیناً اللہ نسخ صفحہ ۱۰۱ جلد دوم یعنی اہل عرب بنا رخ پر اعتقاد رکھتے تھے۔

پاوری۔ لہجی اسکاٹ صاحب فرماتے ہیں۔ قدیم مصریوں نے اس کو مان لیا اسی طرح یونانیوں نے رومیوں نے اور انگریزوں نے ہمارے پورائے و رتھ لوگ جو ہمارے گورو تھر

یہی سکھلاتے تھے اور ہم لوگ سب کے سب مانتے تھے مباحثہ بریلی صفحہ ۱۲۔ بشپ واربرٹن صاحب لکھتے ہیں۔ پہلی زندگی کے خیالات بہت سی فانی اور عالموں

سے ہر ایک نے مانے میں ظاہر کئے گئے ہیں۔ ہماری کئی قسم کی نکالیف کے دور کرنے کے واسطے کالیر صاحب کہتے ہیں۔ قدیم مصری۔ یونانی۔ رومی اور انگریز تہا نسخ یعنی آواگون کو

مانتے تھے۔ (تاریخ انگلستان صفحہ ۱۱)۔ کیا ایشیا کے ایرانی آریہ جتنی۔ چا پانی اور ترک لوگ اور کیا یورپ کے یونانی و روم

رومی اور جرمنی والے اور کیا افریقہ کے قطبی۔ یا منظر اور راج خانان کے بزرگ اور کیا امریکہ کے تانے رنگ والے پہلی یعنی سورج۔ مٹی۔ پیرو۔ میکسیکو کے پروہت اور

آجاریہ اور ایرین خانان کے پیشوا سارے کے سارے ذلیل و ذوات میں قدر و اختلاص اور جزدی تفریق ہونے پر بھی اعتقاد اور اصول میں سب بالاتفاق اس امر کے قابل تھے۔ کہ

اور و انادی ہیں ایسا وقت با سمہ کھی نہیں تھا کہ وہ موجود نہ ہوں اور نہ وہ نیست یا معدوم ہو سکتی ہیں ہر ایک کو اُنکے اعمال کا بدلہ ملتا ہے اولائی عدالت میں یا اہل قانون ہے

جسے کوئی دیرمائی ملے والا نہیں عرک ملک میں علم اعزاسوں کی ذرا مذمت اور قدسے پڑھے لکھے جہاں لوگ تھے۔ حکما اعتقاد تھا کہ تساخ افعار ضروری ہے اور ہم بولکل جانتے

ہے اس مذہب کی ماب بعض لوگوں کا خیال ہے کہ یہ نام عربی لفظ سا با عا ہے جسکے معنے ستارہ کے ہیں مشتق ہے اور اس دین کی اصلیت کو اسکا راکٹریوں کی طرف منسوب کرتے ہیں

بعض کا خیال ہے کہ یہ مذہب صانی مہریتیت شیخ کا نکالا ہوا ہے جو گنگے خیال میں اپنے بھائی اور ایک اور پامیت مصر کے میناروں میں مدفون ہیں بعض لوگ اس میں کس طرح اس سوا ملے تر

ایک و چشمہ سے تلاتے اور بڑی پتہ سند سے دعوے کرتے ہیں کہ طوفان فوج سے پہلے تمام دنیا کا یہ مذہب تھا

انگاہیان ہے کہ یہ مذہب طوفان کے بعد بھی رہا اور احوال الاوام یعنی تمام قوموں کے بزرگ

۴ اسی مذہب کے سرو تھے ابراہیم بھی اسکا تعلق کرتے رہے مکی اولاد سی اسرائیل نے بھی یہی مذہب اختیار کیا

پر منشن منش کا جیو پشو آدی (جیوان) چرند پرند حشرات الارض (پھلی) میں اور پشو آدی کا منش کے شریر میں اور استری کا پریش کے اور پریش کا استری کے شریر میں آتا جاتا ہے یا نہیں۔

اترے ماں جاتا آتا ہے کیونکہ جب پاپ ٹھہ جاتا ہے اور بن کم ہو جاتا ہے تب منش کا جیو پشو آدی پنج شریر میں اور جب دہرم ادبک نہا ادرم نیون ہوتا ہے تب دیوی و فانوں کا شریر بنتا ہے اور جب بن پاپ برابر ہوتا ہے تب سادہ بن (معمولی) اسانی جنم ملتا ہے اس میں بھی بن پاپ کے اعلیٰ۔ اوسط۔ ادنیٰ ہوتے ہیں اسانوں وغیرہ میں اعلیٰ۔ درمیانہ ادنیٰ شریر وغیرہ ساگر و والے ہوتے ہیں اور جب زیادہ پاپ کا پھل پشو آدی کے پشو کے شریر میں بھوگ لیا تب پھر پاپ بن کے برابر رہنے سے منش کے شریر میں آتا ہے جب شریر سے نکلتا ہے اس کا نام موت اور شریر کے ساتھ ملاپ ہو نیک نام جنم سے۔ جب شریر چھوڑنا ہے تب ہم آہ یعنی آکاں استھ واپس رہتا ہے کیونکہ کین واپس واپس واپس ہے کہیم نام واپس ہے۔ گر ٹیوان کا فرضی ہم نہیں پھر دہرم راج یعنی پریشور کر جیو کے پاپ بن اوسا جنم دیتا ہے وہ واپس۔ ان۔ جل یا شریر کے پھر دہرم دوسرے کے شریر میں ایشور کے حکم پر رہنا سے داخل ہوتا ہے اور داخل کر باقاعدہ ویرہ حل میں استھتھ ہو کر شریر دہرم کر باہر آتا ہے جو استری کے شریر دہرم کرنے یوگ کریم ہوں تو استری اور پریش کے شریر دہرم کرنے یوگ کریم ہوں تو منش کے شریر میں ہر دیش کرتا ہے اور پینک گرہ کی ستھتی سے استری یوگ کے شریر میں سمٹ کر کے راج دیر کے برابر ہونے سے ہوتا ہے۔ اسی پر کا۔ نانا پر کا کے جنم مرن میں تب تک جیو پڑا رہتا ہے کہ جب تک اوتم کریم اوپاسنا گیان کرنے مکنی کو نہیں پاتا کیونکہ اوتم کریم آدی کرنے سے منشوں میں اوتم جنم اور مکتی میں ہما کیپ پرینت جنم مرن و گھوں سے رہت ہو کر آند میں رہتا ہے۔

پریشن مکتی ایک جنم میں ہوتی ہے۔ وائیک جنم میں۔
اترے۔ ایک جنم میں کیونکہ منڈک آینشد میں لکھا ہے۔

بھدیتے بردھے گر تھھی چھدینتے سرونشیا
کشی نیتے چاسیہ کرمانٹیں گسمن درشتے پرورے

ترجمہ۔ جب اس جیو کے ہرے کی اور دیا گیان کی عقد (گانٹھ) کٹ جاتی ہے تب (بھم) پچھن بہن یعنی قطعی دور ہونے اور برے کریم کشے (زوال) کو پریت ہتے ہیں تب اس پرانتا میں (جواس) روح کو ہمیشہ اندر باہر محط ہورہا ہے یعنی دیاب (ہے) نوں کرنا پریشن۔ مکتی میں جیو پریشور میں لجا تا ہے یا جلا رہتا ہے۔

اترے جلا رہتا ہے کیونکہ اگر بجائے تو مکنی کا سنگھ کون بھوگے اور مکتی کے جتنے سادہ بن ہیں شے سب پھیل ہو جائیں وہ مکت تو نہیں کنتو جیو کا پرلے حانی جاتے جیو پریشور کی آگیا پالن اوتم کریم ست سنگ یلگیل بھاسا غیر سب ماہیں کرنا ہو مکتی کو پاتا ہے۔

سیتم گیا تم اندتم برہم یوید نہتم گوا پرے یوون
سواستے۔ سروان۔ کا مان برہم برہم طران۔ وپستے

(تیرے آندولی۔ انوکا۔)

ترجمہ۔ جیو آتا ہی پڑی اور آتا میں استھتھ ست گیان اور ست آند سروب پرانتا کو جانتا ہے وہ اس دیا پاک برہم میں استھتھ ہو کے اس اننت دیا یکت

وچا پاپے آنا دیتا۔ اور جتنا کام کرنا ہے اتنا کرتا ہے۔ اترے۔ ان کا دیا جیووں کے کریم اوسا۔ ہوتا ہے۔ رطلان نہیں۔ جو اٹا ہو تو دی اپرا دی اپنا کاری ہووے۔
پریشن۔ بڑے چھوٹوں کو ایک سا ہی دیکھ سکھ ہے بڑو کو بڑی چنتا اور چھوٹوں کو چھوٹی۔ جیسے کسی سا ہو کا دیا مقدمہ راج گھر میں لاکھ روپیہ کا ہو تو وہ اپنے گھر سے پالکی میں پیچھے کر پھری میں گرجی کے موسم میں جاتا ہو۔ بازا میں ہو کر اسے جاتا دیکھ کر گیانی لوگ کہتے ہیں کہ دیکھو بن پاپ کا پھل ایک پالکی میں آند پوروک بیٹھا ہے اور دھڑکے بنا جوتی پینے اور پیچھے سے چلتے ہوئے پالکی کو اٹھا کر لیتے ہیں۔ پرنتو بدی مان لوگ اس میں یہ جانتے ہیں کہ جیسے جیسے پھری نزدیکی آتی جاتی ہے۔ ویسے ویسے سا ہو کار کو بڑا شوک اور سند بہر بڑتا جاتا ہے اور کہا دل کو آند ہوتا جاتا ہے جب پکھری میں پہنچتے ہیں۔ تب سیٹھ جی ادھر ادھر جلنے کا دیا کر کے ہیں کہ وکل کے پاس جاؤں و سرشتہ دار کے پاس۔ آج ماہو لنگیا جیتو لنگا نہ جانے کیا ہو گا اور کہا لوگ تمہا کو پینے پر سر باتیں کرتے ہوئے پریش ہو کر آند میں سو جاتے ہیں۔ جو وہ جیت جائے تو چھ سکھ اور ہار جائے تو سیٹھ جی دیکھ ساگر میں ڈوب جائیں اور شے کہا جیسے ویسے ہی ہیں۔ اسی پر کا جب نا جاسد کو دل چھوئے میں سوتا ہے تو بھی جلدی نہیں آتی اور دھڑو کھڑ پھر ادھی اوپنے نیچے تھل پر سوتا ہے اس کو جھٹ ہی نیند آتی ہے ایسے مرن پر بھو۔ اترے یہ سمجھ گیا نیوں کی ہے کیا کسی سا ہو کار سے کہیں کہ تو کہا۔ بن جا اور کہا سے کہیں کہ تو سا ہو کار بن جا۔ تو سا ہو کار بھی کہا بنتا نہیں اور کہا سا ہو کار دینا چاہتا ہے۔ جو شکھ دیکھ برابر ہوتا تو اپنی اپنی اوستا چھوڑ کر پیچ سے اونچ بنانا چاہتے دیکھو ایک جیو ودان (عالم) بن اتما کریم النفس بشریان راجا کی رانی کے گرہ میں آتا۔ اور دوسرا امداد دھڑ گھساری کے گرہ میں آتا ہے ایک کو گرہ سے لیکر سرب تھا (ہر طرح) سکھ اور دوسرے تو سرب پر کار دیکھ ملتا ہے۔

ایک جب جنتا ہے تب سند روگندہ گیت جل آدی سے سنان یکتی سے ناٹے چھیدن دگدہ پان آدی تیرا یوگیہ پربت ہوتے ہیں جب وہ دودھ پیا جاتا ہے تو اس کے ساتھ مصری آدی ملا کر مری کے مطابق ملتا ہے اس کو پرین رکھنے کے لئے نوکر چاکر کھلو نا سوار سی اوتم ستھانوں میں لاؤ سے آند ہوتا ہے دوسرے کا جنم جنگل میں ہوتا ہے۔ سنان کے لئے جل بھی نہیں ملتا۔ جب دودھ پینا چاہتا تب دودھ کے بدلے میں گھونسا۔ تھپڑ آدی سے پیٹا جاتا ہے۔ نہایت عاجزانہ و بیکساں آواز سے روتا ہے۔ مگر کوئی نہیں پوچھتا۔ ایسے ہی جیوؤں کو بنا پس ماپ کے سکھ دیکھ ہونے سے پریشور دوشن آتا ہے۔

ووسر۔ اگر نیک کرمل کے شکھ دیکھ ملتے ہیں تو اس کے زگ سورگ بھی ہو جانا چاہئے۔ کیونکہ جیسے پریشور نے اس جگہ بنا کر مل کے سکھ دیکھ دیا ہے۔ ویسے ہی ہرے پیچھے بھی جس کو چاہے گا اس کو سورگ میں اور جس کو چاہے گا کرک میں بھیج دیگا۔ پھر جب جیو ادھر مکت ہو جاویں گے دھرم کیوں کریں۔

کیونکہ دہرم کا پھل مٹنے میں سند یہ ہے پریشور کے ہاتھ ہے جیسی اس کی مرضی ہوگی دیا کر لگا لو پاپ کرمل میں بھی (روح) نہ ہو کر سند میں پاپ کی مرضی دہرم کی مکی یا معدومیت ہو جاوے گی اس لئے پہلے جنم کے لئے ہونے پاپ کے نوسا موجودہ جیو اور موجودہ اور پہلے کرملوں اوسا آئینہ جنم ہوتے ہیں۔

پریشن منش (روح) اور دیگر پشو آدی (جیوانوں وغیرہ) کے جسم میں جیو ایک ساتھ یا جدا جدا قسم کے؟
اترے جیو ایک ہی طرح کے ہیں۔ الا پاپ بن کے یوگیہ سے ملیں اور پور ہوتے ہیں۔

[illegible]

پیشکش پر جب جیو کو یوب جنم کا گیان نہیں اور ایشو را سکو ڈنڈ منترام دیتا ہے تو جیو کا سدا رہنہیں ہو سکتا کیونکہ جب اس کا گیان ہو کہ تم نے فلان کام کیا تھا ابھی کا یہ بھل ہے۔ ابھی دے یا پھر مرنے سے بچ سکیں؟
ایسے نم گیان کہتے پر کار کا ماتے ہو؟
پیشکش۔ یہ تپکش آدمی پر مانوں سے آٹھ پر کار کا۔

۱۴۰۰
اور تو پھر تم جنم سے لیکر سہ سہ میں راج-دین-یدہ-ودیا-دلدر-نربذہ-مور
کھتا آدمی سب دکھ بستا میں دیکھ کر قرب جنم کا گیان کیوں نہیں کرتے۔ جیسے
اک حکم اور ایک ہور کہ کوئی روگ ہوا میں کا ندان دعلت یا سبب یعنی کارن
تخلیم خان لیتا ہے اور مور کہ نہیں جان سکتا۔ اس لئے علم حکمت کو پڑھنا ہے۔ اور
دوسرے نے نہیں لیکن بخار وغیرہ مرض کے ہونے سے مور کہ بھی اسنا جان سکتا
ہے کہ مجھ سے کچھ اور بیماری ہو گئی کو تیر ہو گیا۔ جن سے مجھے یہ روگ ہوا اور ایسے ہی حکمت
میں وجیز و عجیب اسکہ دکھ آدمی کی کھٹائی بڑھتی دیکھ کر کے قرب جنم کا انوان کیوں
نہیں جان لیتے ۱۵ اور جو قرب جنم کو نہ مانو کہ تو پر مشورہ لکشا تی ہوتا مانا ہے کہ نہ مانا
باب کے دلدر آدمی دکھ اور سنا اور ب سبب دینے جنم اپن سبکیوں کے راج و ہنا و نا
اور نربذہ ہوتا اس کو کیوں دسی ۱۶ اور قرب جنم کے پان میں کے اوسار دکھ سکھ کے
دینے سے پر مشورہ نیا کاری رہتا دت رہتا ہے۔

چو مرشد بن ایک جہم ہونے سے بھی پریشاں نہ کیا کاری ہو سکتا ہے جیسے سرودہری
راجا جہن شاہ (جو کورے سوغل) جیسے مالی آپ بن (راہیجہ) میں چھوٹے اور بڑے
برکھش لگا تا کسی کو کاٹہ کسی کو لگتا اور کسی کو رکھتا کرتا بڑھاتا ہے جن کی جو منو
ہے اُس کو وہ چاہے جیسے رکھے اُس کے اوپر کوئی بھی دوسرا یاد کرنے والا نہیں جو
اُس کو ڈنڈے سے یا البتہ کسی سے ڈرتے۔

۱۔ شریعہ پر ماحول کو نکلتا (عدل) چاہتا ہے کہ تانہ انبیاء ظلم کو بھی نہیں کرتا اس لئے وہ
پہنچنے کو یوگیا اور بڑا ہے جو باہمی انصاف کے برخلاف کرے وہ البتہ وہی نہیں جیسے
مالی کمیتی کے بنانا ملک راستہ و مستحقان میں برکھش دگانے نہ کٹانے لوگ کو کاٹنے
ایوگ کو بڑانے لوگ کو نہ بڑانے سے دو کھٹ ہو تا ہے ہنی سرکار بنا کاروں کے کرنے سے
الشیر کو دوش لگے پریشہ ہو کر اور بنیادیکت کام کرنا اور تیبہ ہے کہ کو وہ سو بھجا و کو توڑ اور
نیا کا دی (عدل) ہو جو نعمت رہا نکل کی طیر ح کام کرے تو جگت کو سرپرست بنیاد و بین کو بھی
کم اور سے غوث ہو کر کیا اس جگت میں بنیاد و گت کے اؤفم کام کئے تو رہتا اور وسط کام کئے
بنیاد و رہتا دیے والا نہ دینہ (مطعون) اور سے غوث ہیں سو را اس سے انہ و ظلم نہیں کرتا۔
اسی لئے کسی سے نہیں ڈرتا۔ پریشان۔ رہتا مانتے ہی کچھ ہی سے جس کے لئے خدا ونا

کہ اس کو ہے وہ مجھ کو ملیگا جب جیوے جیواؤں میں سے کسی کو یہ یاد ہو کہ میں نے ان کا بنائے والا پریشور نہیں۔ اس لئے آپ کا قول ٹھیک نہیں رہا اور پھر پتھر آپ کے قول کے موافق جو جو ہوئے وہ کن کن چیزوں اور شہزادوں سے ہوئے۔ جو کہیں کہ پریشور سے تو پریشور جتنی آدمی گھوڑے اور وحشت اور پتھر کے موافق ہوا کیونکہ جس کا کارج جیسا ہوتا ہے اس کا کارن ویسا اپنی ہوتا ہے اور درمیان میں فورہ سپرد کرنا بہت دن تک کہ جو سزا سے بھی بھارتی ہے پھر اس کو سرگ یا نرگ کن کر ہوں سے مل سکتا ہے۔ کوئی بھی نہیں۔ جب آپ سرور کو نہیں تو کیوں دعوے کرتے ہیں کہ پھر جنم نہیں اس سے آپ کا ایک جنم سند نہیں ہوتا۔ اور پھر جنم سند ہو گیا۔

تیسرا مباحثہ: بمقام چاندا پور ضلع شاہجہا پور

تاریخ ۲ مارچ ۱۸۷۷ء

پادری فی جی اسکات صاحب معہ دوپادری صاحبوں کے، مہاسی ۱۸۷۷ء
کی شش کو سوامی جی کے ذریعہ پرنٹشریف لائے، بنوای صاحب فرمائیاں کے نیچے
کریس بچھو کر بڑی خاطر ادی سے پادری صاحبوں کو بٹھلایا اور آپ بھی بیٹھ گئے، پھر
اُس غیبات حیات ہونے لگی۔ رفتہ رفتہ مسئلہ متنازع لینے آگیا، لوگ کی شہادت پادری
صاحبان نے پوچھا کہ آگیا کون سیجی ہے یا جھوٹا۔ اور اس کا کیا ثبوت ہے؟
سوامی جی نے فرمایا آگیا کون سیجی ہے اور جو چاہیے کریم کرتا ہے ویسا ہی شری
پاتا ہے اگر عمدہ کریم کرتا ہے تو آدمی کا جسم پاتا ہے اور خراب کریم کرنے سے جاتو وغیرہ کا
جسم ہوتا ہے اور جو سب اچھے کریم کرتا ہے تو وہ دینی و دوان۔ ویدہ وان ہوتا ہے
ویکھو جب سید اہوتا ہے تب اسی وقت اپنی ماں کا دودھ پینے لگتا ہے سبب
یہ ہے کہ اس کو پینے جنم کا بھیاں بنا رہتا ہے یہ بھی ایک ثبوت متنازع کا ہے۔
فیک بخت اور بد بخت اور قسم قسم کے درجہ فرستہ اس کے دیکھنے سے ظاہر ہوتا
ہے اور جو نادری ہے کہ جس کا آواز آتے نہیں اور جس جون سے جو جنم لینا ہے
اُس جون کا کسی قسم سا دینی عادت وغیرہ بھی نہیں ہوتی ہے۔ اسی سبب سے
انسان وغیرہ مختلف طبیعتوں اور عادات وغیرہ کے ہوتے ہیں یہ بھی ایک ثبوت آگیا
کا ہے اور بہت سے ثبوت آگیا کون کے ہیں۔ لیکن ایک بار ہی روح کا پیدا ہونا اور
پھر کبھی نہ پیدا ہونا اصل کا ثبوت نہیں ہو سکتا کیونکہ جو جس نے جیانا کیا اُس کے
برخلاف ہونا چاہئے سو ایسا جو ماغیر ممکن ہے۔ اور خصوصاً ثبات کمر اور حالات پر
یعنی جب فیاض ہوگی تب اُس کا حساب کتاب ہوگا۔ جب تک بیچارہ حالات میں
ذرا ایسی برسرہ ماننا اچھا نہیں۔ بعد ازاں پادری صاحب پرنٹ لے گئے۔ رڈ کھو
صحیح نسخہ مناسبتہ مذکور اردو مطبوعہ لاہور۔

مِنْقُولُ اَرْشْتِيَارِ مَحْمَدِ پَر كَاش

برشن۔ جنم ایک ہے والائیک۔

اثر انیک

پرسش: تمہارے جنم اور موت کی باتوں کا "سفر" یا کوئی نہیں؟
 اترجیو: الگ الگ سے نکال کر دینی نہیں اس لئے سفر نہیں رہتا۔ اور جس من سے
 وضاحت کرتا ہے وہ کبھی ایک سو سے میں دو گیارہ نہیں کر سکتا۔ لیکن وہ جب جسم کی بات تو
 الگ رہتے دیکھئے! اسی ذریعہ میں جب کہ جس چیز پر رہنا پسند تھا۔ یا پھر میں

سوکریں بھوگین گئے پھر کسی وقت میں اچھا جنم بھی ہوگا۔
یہ بھی کہتے ہیں کہ یہ دور ہمیشہ دے گا کیا کرں ہم اسے ہیں کہ جو تکلیف وغیرہ دنیا
میں ہیں ان کا کوئی سبب ضرور ہوگا کبھی منتر کے واسطے کبھی نیکوں کو کہ ان کو عظیم
طرح طرح کی ملی ہے۔

کہانی ہے کہ بادشاہ کا لڑکا تھا۔ پنڈت کے ہاں تعلیم کے لئے رکھا۔ پنڈت
نے اس کو سب طرح ہوشیار کیا پھر بادشاہ کے پاس لایا اور اس سے کہا کہ فقط
ایک ہی کام باقی ہے۔ اس نے پوچھا کہ اس نے کچھ تصور کیا۔ کہا کہ نہیں۔ کہا
کہ مجھے جاگ دینا اور خود سوار ہو کر لڑکے سے کہا کہ دوڑو اور اس کو خوب مارتا
گیا۔ پھر بادشاہ کے پاس لے آیا۔ بادشاہ نے کہا کہ یہ کیوں کیا۔ پنڈت نے کہا
کہ اور دل کی ہمدردی کو سیکھ کر رحم دل ہو جائے۔ سو مکان ہے کہ نیکوں کو بھی تکلیف
ملے کسی مجھے مطلب کے واسطے کچھ ضرورت نہیں کہ پرانے جنم کے سبب سے۔
ڈرون صاحب آکا گوں نہیں مانتے صرف یہی کہتے ہیں کہ دنیا میں فعل و عمل
نیچ جاؤ تو نیچ نسل میں ہو گئے۔ یہ مطلب نہیں کہ کوئی جا تو رہا اور پیشتر بھی
تھا۔ کرنیل انکات صاحب کا ذکر ہوا۔ سو اس کا دعویٰ سن لیجئے تو معلوم ہوگا
کہ کیسے آدمی ہیں۔

رد مستخط دیانند سرسوتی

سوامی دیانند سرسوتی جی۔ لڑکے کی نظیر سے میرا یہ مطلب کہ وہ جو جو
سکھ دکھ بھوگتا ہے اس کی یادگیری اس کو اپنے سے نہیں ہوتی۔ کہیں کسی کے
کمنے سے ہوتی ہے اور جو کسا بہاؤ گن ایک سادہ تھا ہے لیکن نمک گن ٹھکتے
بڑھتے ہیں۔ اس لئے حید ایک سا ہے۔ لیکن اس کے گیان کی ساگر میں پشچات
بڑھ کر بڑھتی جاتی ہے۔ اب پادری صاحب مجھے کو کوئی پوچھے کہ وہ کس برس
میں کسی سے ایک دن بھربان چیت کی براہیروا کھشوں سے یاد دے تو یہی کہنا
ہوگا کہ ایک ٹھیک ٹھیک نہیں۔ جب سدا سے جیو نہیں آتے تو کہاں سے ہوئے
جیانا۔ نہ کے فیدوں کے گناہوں کو سب لوگ ٹھیک ٹھیک گن کے نہیں
جانتے۔ لیکن ان لوگ کرتے ہیں کہ کسی گنا کے کرنے سے جیانا نہ میں پڑا ہے اس
سے میں کبھی گناہ نہ کروں ورنہ میرا بھی یہی حال ہوگا پادری صاحب میرے مطلب
کو نہیں سمجھے وہ خواب کی بات نہیں ہے وہ ستوتی کی ہے کہ جس نیند میں کچھ
بھی یاد نہیں رہتا۔ اس نیند میں ایک بھی خیال کوئی نہیں کر سکتا ہے۔ جو
منرجنم نہیں مانتے ان کی تعلیم سے دنیا میں باب بہت بڑھتے ہیں۔ کیونکہ اگر
جنم نہ ہی نہیں ہے۔ جو دل میں آدے وہ کرتے رہو اور بے فائدہ دورہ سپرد ہوا
یعنی آج مر اور قیامت تک ویسا ہی حالات میں پڑا رہو اور پھر کی کارواہ بند
اور زندہ بیکار بیٹھ جائے۔ اور جو گیا و نوح اس وہ وہاں کا ہی ہوا۔ اور جنم میں گیا
وہ وہاں ہی کا ہوا۔ کرم تو خود والے کئے جاتے ہیں اور اس کا نتیجہ بے حد متاثر
ایک میں یہ بہت انیاں آتا ہے ادا امید داری کی خوشی کے بغیر آدمی دیرت نہیں
ہو سکتے کیوں رنج سے تکلیف کا کوئی سبب ہے اور جو نصیحت کے واسطے
تکلیف ملتی ہے وہ سدا کے لئے ہے لیکن اس کا پھل دوبا آدہیں۔ اور
پادری صاحب نے کہا تھا کہ ایک مکان میں ہمیشہ سکھ بھوگین گئے وہ مکان
کو سا ہے اور کہاں۔

(رد مستخط دیانند سرسوتی)

پادری اسکاٹ صاحب۔ کرنیل انکات صاحب کا ایک کاغذ میرے
موجود ہے کہ جس میں عیسائیوں اور پانڈیوں کی اور دین عیسوی کے بارہ میں

ایسی فضول اور سخت کلامی ہے کہ میں کسی بازاری بدعاش کے حق میں نہ کہتا۔
کہتے ہیں کہ یہ سخت دل بے رحم ہیں۔ دنیا میں یہ سادہ سی عزائی کا بانی اور دین
عیسوی کی عزائی کی جڑ ہے۔ علاوہ اس کے اور طرح کی بھی سخت کلامی ہے جو مجھے کہ
اس شخص کا دل اور عقل کیسی ہوگی۔ خود غور کیجئے یہ بات ثابت نہیں ہوتی کہ وہ
توریت سے پورا مانا ہے اس واسطے کہ توریت میں قربانی کا ذکر ہے ہم دعوے کر سکتے
ہیں کہ اول اس میں ہوا۔ وید والوں نے توریت سے لے لیا۔ دونوں بات کا دونوں
میں ذکر ہے۔ تو کوئی نہیں کہہ سکتا کہ کس میں اول ہوا۔

اور یہ کہنا کہ بعض صفیں تمام ہیں اور بعض نہیں ہیں اسلئے جنم کی ہیں یا د
نہیں رہتی بعض صفیں تو قائم رہتی ہے اور چاہئے یہ بھی کہ کوئی بات یاد ہو پورے
جنم کی اگر چہ اسی اس وقت تک کہ اس کی لکھنا دوس برس ہوئے کہ میں پہلی ہی بعض بات
تسروں یاد رہتی ہیں۔ منہ کی مثال تو درست نہیں کیونکہ اگر کبھی نیند میں بات
یاد نہیں رہتی ہے تب بھی اکثر بات یاد رہتی ہے۔ سو پرانے جنم کی کوئی بات
کیوں یاد نہیں رہتی ہے۔ جیانا نہ کی مثال ہے سو وہ بھی پوری نہیں۔ کیونکہ
سزا کا فقط ایک مطلب اس میں ظاہر ہوا۔ سزا پہل دو مطلب ہیں ایک تو
سزا یافتہ کے سدا کرنے کے واسطے دوسرا مطلب دیکھنے والوں کو نصیحت لیکن
منرجنم میں صرف دیکھنے والوں کو نصیحت ہے۔ یہ نہیں کہ اس شخص کو سزا کا حال معلوم
ہو کہ یہ سزا مجھے کہوں لی سدا یہ سوال کہ روحیں کہاں سے آتی ہیں تعلیم یافتہ قوموں
میں آج کل یہ دعوے ہے کہ جیسا بیج سے بیج درخت سے نخت نیا پڑتا ہے اور کوئی
نہیں کہنا ہے کہ یہ درخت پیشتر ہوا اس طرح روح سے روح۔ بدلتا بدلتا ہوتا ہے تاہم یہ
بات عقل سے بعید ہے کہ خاص کر بدن کس طرح پیدا ہوتا ہے اور روح کس طرح
پیدا ہوتا ہے لیکن یہ نہیں کہ یہ روح جواب ہو جو ہے۔ سو پیشتر کسی بدن میں تھی۔ ابھی
پیدا ہوئی اور جب یہاں سے جاوے اس کا نیا ٹھیک ٹھیک کرم اور ہوا تو پیشتر کیانی
نہیں اس سے بھی پریش کر کا نیا رہا نہ ہوئے۔ اور یہ کہ ہمیشہ روح کہاں رہتی ہے
ہم دعوے نہیں کرتے ہیں کہ ہم عالم الغیب میں سکھ کی جگہ بتلا دیں کہ وہ کہاں ہے
سرو شکتیان خدا روح کو جگہ سکھ کی دے سکتا ہے۔ ہمارا جانا نہ جانا کیا ہوا۔

(رد مستخط اسکاٹ صاحب)

سوامی دیانند سرسوتی۔ جو کرنیل انکات صاحب کے بارہ میں دری صاحب
کہا کہ وہ اچھا برتن نہیں یہ تو میں ٹھیک ٹھیک نہیں مان سکتا کیونکہ جن سے جو وہ وقت
ہے وہ دونوں پر سپر کرے شے میں الٹا سو دہا کہتے ہیں سوید توریت سے بہت پورا نا ہے۔
کیونکہ جس کی بات دری سے ادھوری دوسرے میں لکھی ہوئی اس سے پہلے ہوتا ہے۔
لڑکپن میں ننک گیان کم ہوتا ہے اور بہاؤ گن برابر سب وقت رہتا ہے اس بات
کو پادری صاحب ٹھیک ٹھیک نہیں سمجھتے جو کہ آگ کے سیدوگ سے جل میں گرمی
آتی ہے وہ نمیتک اور جو ہنگ میں گرمی ہے۔ سو سو بھاؤ گن ہے جو جو جیو کے بہاؤ گن
گن ہیں۔ وہ کم دین نہیں ہوتے۔ کس نمیتک کم و بیش ہوتے ہیں اور پادری صاحب
نے کہا کہ جیانا نہ کے فیدوں کو دیکھ کر دیکھنے والوں کو خوف ہوتا ہے کہ میں ایسا کرم نہ
کروں لیکن جس کو منرجنم کے کرم سے ملتی ہے اسکو پادری نہیں جیو اولوگ کارج
سے کارن کو مانتے ہیں کیا وہ جانے کا ایک حکیم کو بخارا یا اور ایک حامل کو وید طیب ہوا
علم اس کا کارن حامل لیا کہ فلاں سبب سے مجھ کو بخانا ہے لیکن اس گندہ نے نہیں جانا
پڑو بخار کی تکلیف دونوں کے علم میں۔ مگر گندہ یہ جانتا ہے کہ کسی بد پر مری سے مجھ کو بخا
آیا ہے اسلئے اسکو منرجنم کا پھل پراپت ہوتا ہے کہ جو میں برا کام کر دکھا تو برا پھل مہیا

نرگن سگن کے بارہ میں سواستی جی کے ارتھ کو میں نہیں مانتا نرگن کے معنی یہ نہیں ہیں کہ کچھ گن دیو جیوت اس میں گن نہیں ہے سگن تو اس وقت جسم لینے کا بند و بست کوں کرتا ہے اب پھر میں پوچھتا ہوں کہ اگر سزا کے واسطے جسم لینا ہے تو یہ کس چاہتے۔ سزا میں کہ سزا اٹھائے والا یاد کرے کہ مجھے سزا کیوں ملتی ہے۔ نہیں تو سزا عبت ہے میں پھر پوچھتا ہوں کہ کسی کو یاد کیوں نہیں ملتا کہ ہم بندگی نہ چھوڑ چکے ہیں تھے۔

رد مستحظ اسکاٹ صاحب

اسوامی دیانند سرسوتی جی۔ پہلے برتن کے دشنے میں بات چیا لیکن ہے اس لئے یورپ جسم کی بات کو یاد نہیں رکھ سکتا ہے۔ پادری صاحب کو غور کرنا چاہئے کہ ایسی بات کیوں پوچھتے ہیں۔ کیونکہ اسی جسم میں جنم سے پانچ برس تک کی بات کیوں یاد نہیں رہتی اور شہ سوئی انکھات بہت دیند میں جب سوچا جائے۔ تب جاگرت کی بات ایک بھی یاد نہیں رہتی ہے اور کارج کارن کے لوہاں سے انکھات کارج کو دیکھ کارن کا لپٹی کر لینا سب ودوان لوگ مانتے ہیں۔ جب پاپ میں کا پھل سکھ دیکھتے آج اور جگت میں دیکھتا ہے تو کارن جو یورپ جسم کا کرم ہے سو کیوں نہیں۔ ایرانی مئی تعلیم رٹھانٹ کے لئے کافی نہیں کیونکہ بالکل فق نہیں۔ اور جن کو تعلیم یافتہ مانتے ہیں۔ ان قوموں میں کوئی آدمی انکھات خلا سفر بندہ سے انسان کا جنم ہونا مانتا ہے۔ گیارہ بالکل جھوٹ ہے۔ یہ وید کی باتیں ہیں کہ میدی کا بنا نا کہ ابراہیم کو خدا نے کہا کہ اس سے میں خوش ہوتا ہوں۔ تم جگ کیا کرو۔ انیادی وید کی بات بائبل میں موجود ہے اور عیسے نے بھی شاگشی دی ہے کہ اس کا لفظ بھی جھوٹ نہیں ہے اس لئے اور دوسری دلیل دیتا ہوں کہ آج کل مبلکس مولو آدمی لیکچر اپنی کتابوں میں لکھتے ہیں کہ رگ وید سے پہلے کی کتاب جھوٹوں میں کوئی نہیں اب میں سینکڑوں گواہی دے سکتا ہوں کہ میل ان انڈیا کے بنائے وائے وغیرہ اور آج کل کے فلاسفر سینکڑوں کی زبان سے میں نے سنا ہے کہ ہم میل اور بائبل کو نہیں مانتے۔ اور کرٹیل انکاٹ وغیرہ نے بھی میل کی ہدایت کو بالکل جھوٹو دیا ہے۔ اور ہمارے آریہ لوگ ایل۔ اے۔ بی۔ اے۔ اے۔ اے۔ ایل ایل ڈی وغیرہ لاکھوں لوگ میل کو نہیں مانتے اور تعلیم یافتہ ہیں۔ سو یہ نظیر پادری صاحب کی کافی نہیں۔ پر ہم انیڈور کا پتر جنم نہیں ہوتا کیونکہ انتہ اور سرب بیا پاک ہے سریر میں نہیں آئے کا اور ت مکت ہے ہندو ہن کا کام کبھی نہیں کرتا۔

رد مستحظ دیانند سرسوتی

پادری اسکاٹ صاحب پہلے جی کا دعویٰ کہ بچہ کی مثال سے کہ وہ کسی بات کو یاد نہیں کرتا۔ جو لکھن میں ہوتی سوہاں باطل ٹھہرتی ہے۔ کس واسطے کہ بچہ کو یاد بھی کرتے ہیں اور یہ سطل لادم آتا ہے کہ جب ہماری اوج اذل سے ہیں تو اب تک سچ میں چاہئے کہ بچہ بڑھ گئے ہوں تو اس جنم کی کوئی بات کیوں یاد نہیں رہتی۔ اس دلیل پر غور فرمائیے۔ ممکن معلوم نہیں ہوتا ہے کہ ہم ازل سے چلے آئے ہیں اور جنم میں آکر سب بات بھول گئی۔ اور پھر جنم لینے کی سزا کا کچھ مطلب بھی نہ لکھا اور تیند کا جو ذکر ہوا سو جواب سے ثابت ہوتا ہے کہ تیند کی بات بھی یاد رہتی ہے۔ بعض آدمی تیند کے وقت رپے عجالات لکھتے ہیں۔ یہاں پر ایک پتہ اعتراض کا ذکر کرنا چاہتا ہوں اس تعلیم سے دنیا میں گناہ کا بہت شہارا ہوتا ہے کیونکہ لوگ کہتے ہیں کہ جو چاہیں

نہیں کہ میں نے کیا قصور کیا یا کوئی پادری صاحب یا بنڈت صداپ مثلاً لکھتا کہ لکھ کے بدن میں پیدا ہوئے تو ان کو سزا کیسے ہوتی وہ جانتے ہی نہیں کہ ہم نے کیا قصور کیا۔ یا کبھی کسی کو یاد ہے کہ میں فلاں زمانہ میں بند رہا یا میں کسی زمانہ میں گیارہ تھا۔ اور جب کل دنیا میں کسی کو یاد نہیں ہے تو ایسے پتر جنم میں کسی کو کیا سزا ہے۔ ہم مانتے ہیں کہ تکلیف کبھی کبھی سزا کے واسطے ہوتی ہے اور کبھی نہیں بھی۔

رد مستحظ جی۔ جی اسکاٹ

اسوامی دیانند سرسوتی جیو۔ دونوں انادی ہوتے ہے براہ نہیں ہوتے۔ کہ جب تک ان کے سب گن برابر ہیں پندشورانت دیوانت اوریشو سروریکہ جیو الیکہ پندشور سدا پتر اور مکت۔ تنہا جیو بھی بدہ کبھی مکت اس لئے دو لوہاں میں ہوتے۔

توریت۔ انجیل۔ زبور کے خلاف ہوتے ہے سچی بات جھوٹ نہیں ہو سکتی کیونکہ توریت آدمی میں بھی پتر سے سچ کو جھوٹ جھوٹ کو سچ بہت جگ لکھا ہے۔ سچی تو اس کتاب کی بات ہو سکتی ہے کہ جس میں شروع سے انیڈور تک ایک بھی جھوٹ نہ ہو ایسی کتاب سوائے ویدوں کے جھوٹوں میں انیڈور تک کتاب کوئی بھی نہیں کیونکہ انیڈور کے گن مکرم سوچاؤ کے انوکھ وید پر پسک ہے دوسری نہیں سوچ وید کے اہلین کے کسی کتاب میں ٹھیک ٹھیک سب باتوں کا پتر نہیں نظر آتا اس لئے سب سے آتم وید کی تعلیم ہے۔ دوسرے کی نہیں۔

پندشور اپنے گنوں سے سگن ہے یعنی سروریکہ آدمی کیوں سے اور کارن کے جزہ آدمی گن اور جو کے گناہ۔ جنم۔ مر۔ بھر۔ آدمی کیوں سے بہت تھے سے ہوتا نرگن ہے اس لئے یہ نتیجہ جانا چاہئے کہ کوئی پدارتھ اس ریت سے سگنا اور لوگ تھ سے بہت نہیں۔

جب جیو کا پاپ زیادہ اور جنم ہوتا ہے۔ تب بندہ وغیرہ کا شریر لینا پڑتا ہے اند جب پاپ میں برابر ہوتے ہیں تب آدمی اور پرن ادھک اور پاپ کم ہوتا ہے تب دودھان وغیرہ کے شریر پاتا ہے۔

رد مستحظ دیانند سرسوتی

پادری اسکاٹ صاحب۔ سب پورانی تعلیم جھوٹی نہیں اور نہ سب ہی تعلیم سچی ہے۔ لیکن جب تعلیم یافتہ تو میں سوچتے سوچتے کسی بات کو بالکل ٹھہراؤں۔ تو قومی دلیل ہے کہ وہ باطل تو ہے اور ایک ہی دفعہ جنم لینے کے بارہ میں سوچ لیجئے کہ یہ نئی نہیں ہے یہ بہت پرانی ہے تو یہ وید سے نئی نہیں ہے اس میں پتر جنم ملتا نہیں۔ توریت اور انجیل کے جھوٹے ہونے کے بارہ میں اب مقدمہ نہیں ہے نہیں تو اس فضول دعوے کو رد کرنے کے یہ چھوٹھی نہیں وید کے بارہ میں کچھ نہیں کہتا اس کا بھی مقدمہ نہیں ہے۔ لیکن اس بات پر غور کیجئے کہ تعلیم یافتہ تو میں توریت اور انجیل پر قائم رہتی ہیں۔ لیکن ہندو لوگ خود جو تعلیم یافتہ ہیں اور جن قدر تعلیم یافتہ ہیں اور جن قدر تعلیم یافتہ ہونے چاہتے ہیں وید کو جھوٹے جانتے ہیں ضرورت ہو تو سوہ لیلیں دیکھتا ہوں۔ اور یہ کہنا کہ کرم ازل سے ہیں۔ اس لئے پتر جنم ہوتا ہے تو پندشور کو بھی پتر جنم لینا چاہئے اور اگر کوئی کہے کہ اس کے کرم سب اچھے ہیں تو کیا مشکل ہے کہ اس کے کرم وفضل سے بھی اپنے بکے ہو جاویں کہ پھر بندہ یا گنڈر بنانا پڑے جیسے پادری کتاب مقدس میں لکھا ہے ایک دفعہ اسان کے لئے مرنا ہے بعد اس کے تیار۔

گدھے کے شریر جسم میں یاپ کا پھل بھوک کے جب یاپ پن برابر ہوگا تب پھر بھی متش کیے شریر میں آجائے گا۔ اور پھر علم حاصل کر سکتا ہے۔ جیسے کڑوی سوکے جاگ کر اس سے جس جانتا ہوں کہ مولوی صاحب کی تقریر اور میری بدہمی مان لوگ آپ ہی دیکھ لیں گے۔ حیرت و میری سمجھ میں ایک جنم ان باتوں سے نہ نہیں ہوتا۔ کتنے منہ پر ختم رستاخ دیو بارہ جنم لینا سدا (ثابت) رہنے۔

مباحثہ دوم۔ درمیان پادری جی کی اسکاٹ صاحب

وسوامی دیانند جی کے بقا ح کتب خانہ بریلی۔

ثبوت آواگون نتیجہ سوامی دیانند جی سرسوتی۔

جیو۔ جیو کے سہاؤ گن سکرم اور سہاؤ نادوی ہیں۔ اور پریشور کے نہائے کرنا آدی کن بھی آبادی ہیں جو کوئی ایسا نہیں جانتا کہ جیو کے اور اس کے گن کی اتنی ہوتی ہے۔ اس کو اس کا ناش یا ناشی اور شہ ہوگا اور اس کے کلان آکا بھی نشو کرنا ہوگا۔ کیونکہ کلان کے نہا کلان کی اتنی ہی ہوگا اور وہ ہے۔ جو جیو کے پاپ اور بن آدی کریم برہما سے آبادی جے رہے ہیں ان کا ٹھیک ٹھیک پھل ہی جانا آیتوں کا کام ہے۔ کیونکہ جیو فل کا بنا سہول سوکھ شتم اور کارں شر کے سٹکے ڈکھ کا بھوگنا اسم ہوئے جیو بہ بات ہوئی تب بارم بار اشریہ کا دھار کرنا بھی جیو کو آدیشہ ہے۔ کیونکہ کریم مان کریم بنے گئے کرنا جاتا ہے ان کا سچت اور برابری بھی بنایا ہوتا چلا جاتا ہے۔ جب اس سرشت میں ودیا کی آنکھ سے منش دیکھ کر سرشتی تم (قانون قدرت) اور بریکش آدی بر مانوں سے ٹھیک ٹھیک سدا ہوتا ہے کہ دیکھو جو آج سو نما ہے وہی پھر بھی آتلا ہے۔ مہینہ رات دن کا وہی جہنہ پنہ (میر پر) آتے ہیں۔ اور گیوں کا بچ بچنے سے پھر وہی گیوں آتے ہیں۔

دستخط دیانند سرسوتی

اعتراف منجانب پادری جی اسکاٹ صاحب۔ اس آواگون کے بارہ میں صرف حق کے واسطے جتھو کرنا چاہئے۔ با رجیت کا عالم نہیں ہے۔ تعلیم پرانی تو ہے لیکن دنیا میں سے متی جاتی ہے۔ اس کا مطلب یہ ہے کہ جسی طرح ہیں ہمیشہ جب نہشتی رہتی ہیں کبھی انسان کے بدن میں کبھی پل کے بدن میں کبھی ہڈ کے کبھی کڑھ کوڑھ کے بدن میں پیدا ہوتی ہے لیکن یہ البی تعلیم ہے کہ تعلیم یا دتہ تو میں اس کو چھوڑتی جاتی ہیں۔ قدیم مصریوں نے اس کو مان لیا۔ پھر چھوڑ دیا۔ اسی طرح پر یونانی اور رومیوں نے اور انگریزوں نے بھی چھوڑ دیا۔ ہمارے پورے ڈروڈ لوگ جو ہمارے گورو تھے۔ یہی سکھلاتے تھے۔ اور ہم لوگ سب کے سب مانتے تھے۔ لیکن روشنی کے پھینے اور تعلیم حاصل کرنے سے اس پورانی اور بے میا تعلیم کو چھوڑ دیا۔ سو ہمارا سوال یہ تھی کہ اس سے یہ ہے کہ کیا اس مسئلہ کے لئے کوئی دلیل ہے۔ جب کچھ خاص ثبوت دیا جاوے تو ہم ان کے رد کے لئے اعتراض کریں گے۔ بال فعل میرے دوچار رسالات ہماں پر ہیں۔

۱۔ یا علاوہ ایشو کی روح کے اور ارجون اناد سے یعنی ازل سے ہیں یا نہیں۔

۲۔ اس جنم لینے سے کبھی فراغت ہوگی یا نہیں۔

۳۔ آپ کا یہ دعوے کہ کل تکلف جو دنیا میں ہوتی ہیں میرا سے کے واسطے ہے

میر جنم فقط سزا کے واسطے ہے یا اور کوئی سبب ہے۔
۴۔ یہ بھی ایک سوال ہے کہ آیا پریشور و رکت مگن ہے یا کبھی نرگن بھی ہوتا ہے۔
۵۔ میر جنم لینا اسی کی خاص قدرت سے ہر دم ہوتا ہے یا کسی قدرت قانون سے ہوتا ہے۔ جیسے بچ کا اگنا پھل کا کینا۔ پانی کا رستا وغیرہ۔
(دستخط جی۔ جی اسکاٹ)

سوامی دیانند سرسوتی جی دین بدھ نادوی میں ایک ایسور۔ ایک کلان اور سب جیو۔ جنم سے کبھی فراغت نہ ہوگی۔ میر جنم فقط سزا خرا دونوں کے لئے ہے۔ پریشور مگن اور نرگن ہمیشہ رہتا ہے۔ قدرت قانون اس کا یہ ہے کہ جیسا جس کے یاپ پن کیا۔ اس کو ایسا ہی اپنے منت نیتائے سے پھل دیتا ہے اب پادری صاحب نے جو کہا تھا کہ پورانی تعلیم بھی میر جنم کی ہمارے بچ میں تھی۔ اس سے ثابت ہوا کہ سب دیشوں میں پر جنم میر جنم مانا جاتا تھا اور یہ جو کہا کہ جو کرم مرتی جاتی ہے وہ ہی میر جنم کے مسئلہ کو چھوڑتی جاتی ہے۔ ات اس پر ایک سوال ہے کہ پورانی باتیں بالکل جھوٹے یا کچھ سچی بھی ہوتی ہیں۔ اور نئی تعلیم سب سچی یا اس میں کچھ جھوٹ بھی ہے جو پادری صاحب کہیں کہ پورانی مانے گئے لائق نہیں تو اور بہت زور۔ اور انجیل کی تعلیم جی کی ایک کتا سے پورانی ہے یہ بھی نہ ماننی چاہئے۔ یہ کوئی بات ثبوت کی نہیں کہ پہلے مانتے تھے۔ اب نہیں مانتے۔ اس لئے سچی یا جھوٹی ہے یا پہلے نہیں مانتے تھے۔ اد اب مانتے ہیں اس لئے جھوٹی یا سچی ہے۔

اب پادری صاحب نے کہا کہ کچھ ثبوت ہو تو ہم اس پر کچھ اعتراض کریں اس کے ثبوت کے لئے میں نے پر جنم لکھا دیا کہ جیو کے کریم آدی امادی اور ایشور کا کیا آدی بھی امادی ہیں جو کرم کی بات نہ مانی جائے تو سرشتی میں بدھ۔ دن۔ رت۔ جی۔ دور۔ اور راجا اور نکال کی اوستھا ایشور کس طرح سے کر سکے۔ کیونکہ اس میں طقاری آتی ہے۔ اور کیش پات سے اس کا نیا ہی نقش جو جاتا ہے۔ جب کرم کے پھل ہیں تو پریشور برابر بنایا کر ہی بنتا ہے۔ ایشو نہیں اور ایشور انیا کبھی نہیں کرتا۔
(دستخط دیانند سرسوتی)

پادری جی اسکاٹ صاحب۔ پریٹ جی کے کہنے سے تمام جیو یعنی ارجون ازل سے ہیں تو اس حساب سے ہماری اور اس کی ازلیت میں کچھ فرق نہیں۔ یعنی دوئے ازل سے ہیں۔ ایک طرح سے دو پریشور ہوتے۔ میرا یہ اعتراض ہے کہ تو ریت اور زور اور انجیل کے بالکل خلاف یہ ہے اور میں دریافت کرتا ہوں کہ کس تعلیم میں زیادہ سلی ہے۔ یعنی ہمارے روح ہمیشہ تک جراتی میں پھرتے رہیں گے۔ کبھی پل کے بدن میں۔ کبھی ہڈ کے بدن میں۔ کبھی کڑھ کے بدن میں۔ کبھی کوڑا لڑھ کے بدن میں اور کبھی کسی اچھی دیہ میں۔ ایسے اری دور میں زیادہ تسلی ہے۔ یا تو ریت و زور۔ اور انجیل کی تعلیم میں کہ آخر کار جو لوگ پل کے لئے کو شش کرتے ہیں اور نیک بنتے ہیں ایک ایسی آزمائش میں پھیں گے کہ پھر حم لینا ہوگا۔ نہ کسی طرح کی تکلیف ہوگی۔ اور کچھ کہ کس کتاب کی تعلیم میں زیادہ تسلی ہے۔ علاوہ اس کے پریشور کس طرح نرگن اور مگن دونو ہو سکتا ہے کہ اس میں صفت بھی ہے اور بلا صفت بھی ہے وہ کیا شے ہے کہ جس میں کوئی صفت نہیں ہے۔ کہئے اس میں نہا کی صفت نہیں کوئی کیونکہ کرے اور میر جنم کے راہ سے لوگوں کو مڑا کیونکر دیوے۔ ایسے بے میا خیالات کے سبب سے تعلیم یافتہ تو میں اس مسئلہ کو چھوڑتی ہیں۔ علاوہ اس کے اگر پر جنم سزا کے واسطے ہے تو اس میں کیا سزا ہوتی۔ مثلاً جب بزر جاتا ہی

محسوس اور دکھائی دے وہ کسی امر سے ہوا جو بعد اس مادہ کو عارضی ہوا۔ اور یہ جو جواب میں لکھا گیا کہ کارن کا ہونا نہیں کہا جاتا ہے عجب وہ شے ہے کہ جس کی علت مادی ایسی ہوتی اُس کو ہونا کس طرح ہو سکتا ہے۔ یعنی شے موجود معدوم سے نہیں بن سکتی۔ اور اگر اُس کے قدیم ہونے سے کوئی شخص یہ کہے کہ وہ موجود ہی ہوگا تو یہ غلط ہے کس واسطے کہ عدم سے خاص کا متنازعہ کیا گیا کہ وہ عدم مقدم اس جسم خاص کا نہیں ہے۔ اُس کی صورت علمیہ علم واجب میں موجود ہے یہ محض غلط ہے۔ کیونکہ خدا کے علم میں یہ جسم خاص موجود نہیں ہے جس کا طول میں یا تہ کا ہے قدامت شے سے وجود سے کام نہیں لازم آتا مادی رہا صورت علمیہ کا خیال تو خدا کا علم صورت علمیہ کے ساتھ نہیں ہے کیونکہ صفت علمیہ وہ ہوتی ہے جو حاصل ہوتی ہے عالم کو شے خارج سے۔ جب کہ صفت خاص اور شکل خاص کو قدیم نہیں مانا جاتا۔ تو اب خدا کے درمیان صورت علمیہ کہاں سے حاصل ہوئی۔ اگر قدیم تھا تو موافق مذہب آپ کے مادہ قدیم تھا اور جو چیز کہ ممکنات سے محسوس نہ ہوتی۔ جیسے کہ آپ مادہ اور صورت کے قائل ہیں کہ پہلے شکل خاص کے محسوس نہ تھا۔ تو اُس کا علم کسی طرح حاصل نہیں ہو سکتا۔ جو کہ طریقہ علم سے کاہلی ہے۔ کہ روایت کسی جس کے جس مشترک اور قائمہ مدد میں اس کی شکل حاصل ہوتی ہے۔ اسی کو صورت علمیہ کہا جاتا ہے اور باقی رہا حال ذرات پانی کا تحلیل ہو کر بخار بن جاتا ہے۔ گو وہ جس کو صفت نہیں ہے تو کسی کسی جس کے ساتھ وہ مدد ہے بہر صورت وہ اور صورت جو اُس قسم کی مادی تھی کہ مدد جو اس میں ہے تو اس کا وجود بھی نہیں ہے۔ جب قدامت باطل ہوئی۔ باقی نتائج کی کیا صورت ہے اگر وہ کہا جاتا ہے کہ علت ایک بدن کو چھوڑ کر دوسرے بدن سے متعلق ہونے کی اُس کے افعال ہیں۔ جو بدن اول میں حاصل کئے تھے تو یہ ظاہر ہے کہ افعال حرکت سے صادر ہوتے ہیں اور حرکت مستطین زمانہ پر ہے۔ اور زمانہ کا اول و آخر اور واسطہ جمع نہیں رہ سکتا۔ تو علے ہذا القیاس افعال جو بدیعہ زمانہ کے صادر ہوتے ہیں وہ بھی معدوم ہوتے ہیں۔ کیا تعلق بدن ثانی سے کسی مرجع کی جانب سے نہ ہوگا۔ جب نسبت نفس اول کی نسبت احسام سے مادی ہے تو اب تعلق خاص سے ترجیح بلا مرجع لازم آدگی۔ نیز اس تعلق سے نقصان بہت پیدا ہوں گے۔ کیونکہ پہلے کمالات جو بدن میں حاصل کئے تھے وہ دور ہو گئے۔ اور دوسرا تعلق بدن کروہ اگر مثلاً گدھے سے یا کتے سے ہوا تو اُس بدن کئے اور گدھے میں وہ کمال نہیں حاصل کر سکتا۔ جو بدن انسان میں حاصل کر سکتا تھا۔ اب آپ کو لازم ہے کہ اول طریقہ حاصل کرنے سے علم کا معین کیجئے۔ بعد اُس کے پھر علت تعلق کی تائید کی جائے۔ تو اُس پر پھر اعتراض کیا جائے۔

سوا مٹی۔ دس اندریاں یعنی دس حواس سے مولوی صاحب کا قوانین رس نہیں جتنا عجیب و غریب کا یعنی روح کسی اندی سے نہیں دیکھا جاتا۔ مگر خود اُس سے ہے جو مولوی صاحب نے کہا کہ انادی و مستو باطل ہے۔ یہ کس نے کہا کہ انادی نے اپنے دل سے جوڑی ہے۔ کیونکہ جب میں لکھا جو کہ پر مدیت و علت کا بدن اور جو یہ تین سنا تین ہیں۔ اس سے قدامت ثابت ہے اور اہماد ہے۔ ہر مادہ کبھی نہیں ہوتا اور جو کوئی کہے اُس کا کیا زمانہ و بہت ہے۔ جو گدھے کے بدن میں منشاء کا جو جاننے سے مولوی صاحب فرماتے ہیں کہ مثلاً نقصان ہے۔ کیونکہ سب کمائی کی ہوتی جلی حاقی ہے۔ جو مولوی صاحب ایسا کہتے تو مولوی صاحب کو سونا کبھی نہ جاسے۔ کیونکہ غیب میں جبروت کی کمائی سب بخیر جاتی ہے۔ جو مولوی صاحب کہیں کہ یہ جاسے سے وہ طرہ آج بابت تو سن

محسوس اور دکھائی دے وہ کسی امر سے ہوا جو بعد اس مادہ کو عارضی ہوا۔ اور یہ جو جواب میں لکھا گیا کہ کارن کا ہونا نہیں کہا جاتا ہے عجب وہ شے ہے کہ جس کی علت مادی ایسی ہوتی اُس کو ہونا کس طرح ہو سکتا ہے۔ یعنی شے موجود معدوم سے نہیں بن سکتی۔ اور اگر اُس کے قدیم ہونے سے کوئی شخص یہ کہے کہ وہ موجود ہی ہوگا تو یہ غلط ہے کس واسطے کہ عدم سے خاص کا متنازعہ کیا گیا کہ وہ عدم مقدم اس جسم خاص کا نہیں ہے۔ اُس کی صورت علمیہ علم واجب میں موجود ہے یہ محض غلط ہے۔ کیونکہ خدا کے علم میں یہ جسم خاص موجود نہیں ہے جس کا طول میں یا تہ کا ہے قدامت شے سے وجود سے کام نہیں لازم آتا مادی رہا صورت علمیہ کا خیال تو خدا کا علم صورت علمیہ کے ساتھ نہیں ہے کیونکہ صفت علمیہ وہ ہوتی ہے جو حاصل ہوتی ہے عالم کو شے خارج سے۔ جب کہ صفت خاص اور شکل خاص کو قدیم نہیں مانا جاتا۔ تو اب خدا کے درمیان صورت علمیہ کہاں سے حاصل ہوئی۔ اگر قدیم تھا تو موافق مذہب آپ کے مادہ قدیم تھا اور جو چیز کہ ممکنات سے محسوس نہ ہوتی۔ جیسے کہ آپ مادہ اور صورت کے قائل ہیں کہ پہلے شکل خاص کے محسوس نہ تھا۔ تو اُس کا علم کسی طرح حاصل نہیں ہو سکتا۔ جو کہ طریقہ علم سے کاہلی ہے۔ کہ روایت کسی جس کے جس مشترک اور قائمہ مدد میں اس کی شکل حاصل ہوتی ہے۔ اسی کو صورت علمیہ کہا جاتا ہے اور باقی رہا حال ذرات پانی کا تحلیل ہو کر بخار بن جاتا ہے۔ گو وہ جس کو صفت نہیں ہے تو کسی کسی جس کے ساتھ وہ مدد ہے بہر صورت وہ اور صورت جو اُس قسم کی مادی تھی کہ مدد جو اس میں ہے تو اس کا وجود بھی نہیں ہے۔ جب قدامت باطل ہوئی۔ باقی نتائج کی کیا صورت ہے اگر وہ کہا جاتا ہے کہ علت ایک بدن کو چھوڑ کر دوسرے بدن سے متعلق ہونے کی اُس کے افعال ہیں۔ جو بدن اول میں حاصل کئے تھے تو یہ ظاہر ہے کہ افعال حرکت سے صادر ہوتے ہیں اور حرکت مستطین زمانہ پر ہے۔ اور زمانہ کا اول و آخر اور واسطہ جمع نہیں رہ سکتا۔ تو علے ہذا القیاس افعال جو بدیعہ زمانہ کے صادر ہوتے ہیں وہ بھی معدوم ہوتے ہیں۔ کیا تعلق بدن ثانی سے کسی مرجع کی جانب سے نہ ہوگا۔ جب نسبت نفس اول کی نسبت احسام سے مادی ہے تو اب تعلق خاص سے ترجیح بلا مرجع لازم آدگی۔ نیز اس تعلق سے نقصان بہت پیدا ہوں گے۔ کیونکہ پہلے کمالات جو بدن میں حاصل کئے تھے وہ دور ہو گئے۔ اور دوسرا تعلق بدن کروہ اگر مثلاً گدھے سے یا کتے سے ہوا تو اُس بدن کئے اور گدھے میں وہ کمال نہیں حاصل کر سکتا۔ جو بدن انسان میں حاصل کر سکتا تھا۔ اب آپ کو لازم ہے کہ اول طریقہ حاصل کرنے سے علم کا معین کیجئے۔ بعد اُس کے پھر علت تعلق کی تائید کی جائے۔ تو اُس پر پھر اعتراض کیا جائے۔

سوا مٹی۔ سبھاوک ذاتی گن روپ یعنی شے کے چھپے کبھی نہیں ہوتے اور جو چھپے ہوا ہے سبھاوک نہیں کہتے۔ جیسے گئی کے برافوں کا سبھاوک ذاتی لازمی روپ یعنی آنکھ سے نا محسوس سبھاوک سب دن اُس سے ساتھ ہے۔ جب مدت کارن کے سبب گرنے سے استہول کا راج (بڑا) ہونے سے اُس کا اندر یہ گرا رہے محسوس ہوا اس ظاہر ہوا۔ جیسے جل کے برافوں کا اس میں اگر گرا رہے ہیں اور جب تک باطل نہیں ہوتے تب تک نہیں دیکھ رہے ہمارا مطلب یہ نہیں کہ وہ مادی نہیں ہے یا مادہ کے سبھاوک گن مثلاً جیسا اڑنے کا ہونا اور اڑنے کا نہیں ہونا۔ جیسا کارنج میں یہ ہونا یا نہ ہونا کن ہے ایسا ہی کارن میں نہیں ہے۔ جو کارن اور کارن کے سبھاوک گن ہیں وہ مادی نہیں ہے۔ قدیم۔ کارنج جو ہے اُس کا سینوگ سے ہونا اور دوگ سے پیچھے نہ نہ مادہ ایک شکل یعنی صورت سینوگ جن جو ہے وہ کارنج کی صورت کمائی ہے۔ اُس کا یہ مادہ یعنی دو سلسل سے انادی پن ہے۔ سرور سے نہیں۔ اور ایشور کے رجو کہ سرور کی ہے اور اُس کا مدت کارن یعنی ثنائے والا ہے کیا ان میں سدا ہے اور

مولوی۔ مقدم یعنی اول ہونا وہ قسم کا ہونا ہے۔ ایک ذاتی اور ایک مانی مقدم ذاتی جیسا پہلے ہم بیان کر چکے ہیں جیسا کہ حرکت کا قدیم اور چابی کی۔ اور ایسا ہی مقدم ذات کا اپنی صفات اصلہ پر مثلاً مقدم ذات پانی کا اپنی بروہ پر عقل سلیم جاتی ہے۔ کہ بروہ کا قیام پانی کے ساتھ ہے اس مقدم کو مقدم ذاتی کہا جاوے گا۔ الغرض مقدم ذات کا اُن صفات پر جو اُس کے صفات ذاتی ہے۔ کیونکہ موصوف اپنے صفات پر بالضرور مقدم ہوتا ہے۔ اور شہناہ تب وارد ہوں جب مقدم زمانہ ہوا اور دوسرا مقدم زمانہ جیسا کہ باب کا مقدم اپنے پیچے پر اب ذات کا خالی ہونا اپنے صفات اصلہ پر لازم آتا ہے اگر زمانہ مقدم ہو۔ الغرض مادہ کا مقدم اپنی صورت پر وہ مقدم ذاتی ہے۔ کیونکہ قابل مقدم ہونا چاہئے مقبول پر۔

سوا مٹی۔ درپ اُس کو کہتے ہیں کہ جس میں گن۔ کہ یا۔ سینوگ۔ دوگ۔ ہونے کا سبھاوک ہے۔ پر تو جو درپ یہ کہیں یعنی علیحدہ علیحدہ ہیں۔ اُن کا یہ نہ لکھشن ہے جو ہو یا ذی ایک درپ ہیں دے سینوگ۔ دوگ۔ سبھاوک سے علیحدہ رہتے ہیں۔ اور کسی ذی ایک میں گن ہی رہتے ہیں کہ یا نہیں۔ جیسے کہ پر مدیت۔ اُس میں سینوگ۔ دوگ۔ ہوتا نہیں۔ پر تو کہ یا اور گن ہیں اور اُکا ش۔ مثلاً کال۔ یہ ذی ایک ہیں۔ پر تو ان میں گن یا نہیں گن تو ہیں۔

ہی سہی اور اگر وہ نہ ہی اور پھر ہی سہی ہم ماننے کو تیار ہیں۔
 ۴۸۔ یادوری۔ اندر سے علم حیا لوجی خلقت حیوان۔ انسان سے قبل مخلوق ہوئی یا
 اگر قبل نہ مانو تو سادھی ساتھ مانو تو جس حال میں کہ اندر سے انصاف خدا کسی کو جا فرما
 کسی کو ذی عقل انسان نہیں بنا سکتا کیونکہ جا فرما انسان کی بدشلت بہت دکھ و
 تکلیف کی حالت میں رہتے ہیں تو تا وقتیکہ سید نکڑوں ہزاروں برس انسان کو گناہ
 کرتے کرتے نہ گذر گئے ہوں حیوانات کی خلقت وہ پیدا نہیں کر سکتا یا تو علم حیا لوجی
 باطل ہے یا مسئلہ متنازع پھر عزیز جواز رہے شاید ستر وید وغیرہ کے بدشلت
 مرد کے کمر درجہ کی ہیں تو ان کی خلقت بھی مرد کے بعد ہونا ضروری ہے کیونکہ عورت
 پیدا ہونا بھی تو ایک طرح کی سیر ہے۔
 اگر یہ اعتراض بھی اگرچہ پورا نہیں ہے اور اس کا بھی کئی بار جواب دیا جا چکا
 ہے مگر آپ نے اس کو نہ سیرا یہ میں بیان کیا ہے بنابر ان ہم اس کا جواب عرض
 کرتے ہیں سکر ہے کہ اب حیا لوجی کی طرف متوجہ ہونے شاید آپ کو معلوم نہیں
 کہ حیا لوجی سے دین عیسوی کو کتنا صریحہ پہنچا اس علم نے بائبل کی ساری تاریخ
 تاریکی میں ڈال دی۔ آدم کی ہستی سے انکار کر دیا اور اس کے تمام نسب نامہ کی کھینچا
 اٹا دیا اسی علم نے ثابت کیا ہے کہ ابھی آدم و نوح کے عہد میں براہِ حال تھے کارن
 سے کروڑوں برس پہلے دنیا میں انسان زندہ موجود تھے اور مقبل دیکھو براہِ یس
 فارسی و پورچر صنفِ انیس لنگ صلیب حیا لوجی سے سب سے برا خطرہ عیسائی دنیا
 کو ہے یہیں ذرا بھی نہیں بلکہ وہ تو کچھ وجہ ہماری مدد ہے سرٹلی کو براہِ روپ انادی
 مانسی ہے یہ تمام عقیدے حل ہو جاتے ہیں مگر طبیہ کی کوئی انادی کے معنی جانتا ہو
 اور یا بھی یہی بھی سمجھتا ہو کہ لاطیوں نظام شمسی میں صرف یہی ایک دنیا نہیں جس
 کے واسطے خدا کا کونا بیٹا مصلوب ہو گیا برہما رت ہیں یہ ویدیں بار بار بتا د
 ہے اور سامس پکار رہی ہے کہ سورجوں کی بیشمار تعداد ہے مگر بائبل اس بات
 سے قطعی محروم ہے اور اس علم کا اس میں نشان تک بھی محدود ہے اور سچ
 پوچھتے تو تین خداؤں میں سے کسی کو بھی یہ بات معلوم نہیں تھی ورنہ مرد کچھ
 دیتے پس سرشتیوں کے بیشمار اور بدشلت پہلے ہی عالم کے بار بار ہونے سے وہی
 حیوانی اجسام کی رو میں نئے کالوں میں آتی ہیں اور یکے بعد دیگرے پھر جنم کو
 برات ہو کر اعلیٰ و ادنیٰ مراتب کو حاصل کرتی جاتی ہیں اور یہ سلسلہ بدستور
 غیر متناہی رہتا ہے کبھی متناہی نہیں ہوتا اور نہ ہو سکتا ہے حیا لوجی کے خلاف
 ہے۔ نوح کا عالمگیر طوفان اور آدم کا نسب نامہ۔ اور اس کی ایک ہی پیدا لیت اور
 مسٹیکل سامس کے خلاف ہے خواہ آدم کی پسیل سے پیدا لیت اور مسیح کا ہے
 باب پیدا ہونا اور علم ہدیت کے خلاف ہے مسیح کے ستارہ کا نکلتا اور آگے
 آگے جتنا اور یسوع کے سورج و چاند کا دن بھر کھڑا رہنا اور یکجہ کی طرف نہ
 ڈوبنا اور کشتِ نفل کے خلاف ہے۔ جنوک اور مسیح کا معراج آسمانی اور نو
 آسمانوں کا وجود پس اب بتلائے کہ ہم ان علوم کو غلط سمجھیں یا اس کتاب
 کو جس میں علوم کے خلاف ان واقعات کا ذکر ہے ہم از رو سے وید شاستر
 عورتوں کا درجہ کمتر نہیں سمجھتے بلکہ شاید ستر میں باپ سے زیادہ مایا تعظیم کرتے
 کا حکم ہے۔ ہاں بائبل عورتوں کی بے عزتی کرتی ہے (دیکھو استقنا ماب ۱۰
 آیت ۱۰ سے ۱۴ تک) اور اسی طرح خدا کا آدم کو نگار بنانا وغیرہ +

باب نہم شری سوامی دیانند جی کے مسئلہ متنازع پر مباحثہ

پیدا لیت شاستر بکری وفات ۱۹۰۲ء بکری

متنازعہ اول۔ مولوی احمد حسن سے بمقام جالندھر

مولوی سوچو کا بغیر ملنے صورت حال کے عکس نہیں جب وجود صورت کا حادث

ہے تو ضرور مادہ بھی حادث ہونا چاہئے کیونکہ مادہ کو جو دینہ صورت ملا۔ ذریعہ

کا مقدم ہوتا ہے۔ تو اب قابل متنازع پر لائیم آتا ہے۔ کہ عالم حادث

ہو جائے کہ انہوں نے مانا تھا کہ قدیم ہے۔

سوامی۔ صورت دو قسم کی ہوتی ہے۔ ایک گیان سے گرہن ہوتی ہے ایک

انکھ آدی (وغیرہ) سے سوکارن میں صورت ہے۔ پرتو وہ اندیوں سے یعنی

حاس سے گرہن نہیں ہوتی لیکر جو کہ (سوکھ ششم) بار یک چیز ہوتی ہے۔ وہ

خود ہی منہن دکھائی دیتی تو اس کی صحت کیا دکھائی دے گی۔ اور جو اس کا دن

کی کسی طرح صورت نہ ہو تو کارج میں نہیں آسکتا۔ کیونکہ جو کارن کے گن ہیں

وہی کارج میں آتے ہیں جیسے ایک تل گئے دانہ میں تیل ہوتا ہے۔ وہ دروڑ

دانہ میں بھی برابر ہوتا ہے۔ لوہے کے ایک درہ میں تیل نہیں ہوتا۔ من بھر

میں بھی نہیں ہوتا۔ جو چیز نت یعنی قدیم ہیں سامس کے گن بھی نت ہیں۔

کارن کا ہونا نہ ہونا نہیں کہا جاتا ہے۔ وہ تو قدیم ہے۔ اور جو چیز قدیم ہے۔ جیسے

صورت اس کی کارن کی حالت میں قدیم ہے صورت بغیر شے کے الگ رہ

نہیں سکتی۔ وہ صورت اسی شے کی ہے اس سے ثابت ہے کہ کارن سنان

یعنی قدیم ہے۔

مولوی۔ یہ نہیں جو چیز بدون کسی چیز کے نہ پائی جاوے تو اس کا عین یعنی

وہی ہے۔ مثلاً حرکت ہاتھ اور چابی کی حرکت چابی کی بغیر حرکت ہاتھ کے نہیں

پائی جاتی۔ بلکہ جب حرکت چابی کی ہوگی۔ یعنی ان دونوں حرکتوں میں کوئی زمانہ

کسی کے واسطے مقدم یا موخر نہیں نکلتا۔ اور بالیقین عقل سلیم جانتی ہے۔ کہ

کبھی کی حرکت بغیر ہاتھ کے نہیں۔ یعنی حرکت کبھی رکبیدہ کی محتاج ہے۔ حرکت

ہاتھ کی اگرچہ زمانہ موجود ہے۔ اگھی ہے۔ ایسی ہی مادہ عالم اور اس کی صورت

اگرچہ زمانہ میں اتحاد ہو۔ مگر عقل جانتی ہے اس بات کو مادہ مقدم ہے۔ اس

کی صورت سے کیونکہ موصوف اور قابل مقدم ہوتا ہے۔ وصف اور مقبول سے

وجود مادہ کا نقص اور تعین یعنی محسوس اور دکھائی دینا وہ کسی چیز کے گلنے

سے ہوتا ہو گا یا تو شکل کے گلنے سے ہوتا ہو گا۔ یا کسی اور چیز کے گلنے سے سہر

صورت جبکہ وہ شے جس کے لئے سے وہ مادہ موجود عالم ہوا اس طرح کے ساتھ کہ

۴۰۔ یہ مباحثہ ابیں سوامی دیانند جی سرسوتی و مولوی احمد حسن صاحب عرت ولی بھتی تادی
 کے ہم ہر جمعہ ۱۷ء وقت ۷ بجے صبح کے سرور گریبان سنگھ صاحب مہار ہلو والیہ کی
 کوٹھی پر ہر جمعہ ہر ہر ہوا۔ اور اسی وقت مولوی مرزا مود جانا ہر ہی نے لکھ کر حسب
 الاشارہ سرور صاحب موصوف ماہ دسمبر ۱۹۰۲ء میں مطبع چابی اخبار میں طبع کرایا اس
 رسالہ کے صفحہ ۹ سے ۱۵ تک یہ درج ہے +

دورانِ حج کو دھوکے کی طی حجتے ہیں اور کہتے ہیں کہ اس دنیا میں حج واجب ہے یہی سورگ اور جو تکلیف و رنج یہ عمرگ ہے وہ گوشت خوری اور جاندار کے قتل کو گناہ عظیم جانتے اور مسئلہ حلال و حرام کو انسانی ایجاد اور اس پر اثرات بر الزام مانتے ہیں۔ ہندوؤں کی اعلیٰ ذائقوں میں سے سوائے دیش اور کایستوں کے اور لوگ ان کے پیرو نہیں ان میں مت نے اپنے کام کا میدان زیادہ تر شور و قیاموں میں رکھا ہے اور یہی سبب ہے کہ لاکھوں کو رسی چھینے چارہ دھنے۔ باغیچے کو بار بار بڑھتی۔ سائیں گھسیا ہے وغیرہ محنت کرنے والے کو یہ اور ماننے والے ہیں اور یہ بھی نہیں کہ صرف ہندو بلکہ ہزاروں مسلمان ضاحیان بھی عری طریقہ کی عبادت ترک کر کیرجی کی بالا بھیرنے اور ان کا ورد کرتے ہیں۔

اب ہم چند بچوں ان کے بعد ترجمہ نذر ناظرین کرتے ہیں جن سے صاف ثابت ہوتا ہے کہ وہ تنازع کے قابل تھے۔ نمبر ۱۰۔ لکھ چوراہی دہلیں تہاں چوٹیاں چودہ ہر دکھوار چاندیدو شواہن۔ ترجمہ چوراسی لاکھ کی لہریں جیو کا لہاں ہے چودہ ہر کی حفاظت میں اور چار ویدیوں پر وشواس کرنے سے اسکا بشتا راہوسکتا ہے ورنہ نہیں۔ نمبر ۱۱۔ آپ آپ سکھ سب دے ایک اند کے ماہیں۔ انتہی پر ہے دکھ سکھ پھر اوہیں پھر جائیں ترجمہ سب جا پڑا ہے اپنے آرا میں مصروف ہیں اس ایک نظام مجسی کے اندر پیدا ہیں اور موت کے دکھ اور سکھ میں بازیات ہو کر مہر دھالے ہیں اور پھر مر جاتے ہیں نمبر ۱۲۔ گھر گھر ہم سب سوں کوئی شبید نہ سہوار۔ ترجمہ سوا گرو پے ہیں لاکھ چوٹیاں دھار ترجمہ ہم نے سب لوگوں سے دھرم کا پیش کیا گھر گھر جا کر رہا ہوں نے ہماری بات نہ سنی ہیں یہ سب لوگ دیا کے سمندر کی چوراسی لاکھ لہریں اور موجوں میں ڈوب کر ہمیشہ تک کھنکھتا رہے ہوئے اور کبھی غائب ہو جائیں گے نمبر ۱۳۔ گورو روہی اور من کبھی نادری پرش چا نے ترجمہ چوراسی پھر ہے ہیں جب تک نشی دن کار ترجمہ استاد کے ساتھ دھوکا کرنا والا اور من کے چھپنے والا اور بیگانگی استری یا بیگانہ کے مرو سے دل لگانا والا۔

ہو انسان ہے وہ جب تک سورج چاند نہیں وہ چوراسی کے چکر میں مبتلا رہے گا۔ لکھ چوراسی پونی جیو یہ جیشک بیکھ پائے۔ کہ کیر چورامہ جانے نہ ہوئے کی بھاو۔ ترجمہ چوراسی لاکھ قسم کی جویوں میں یہ جیو سرگوان اور کیر تارہتا ہے ان میں سے جو سب بیا پاک پریشور کا بچوں کرتا ہے وہ مجھ کیر کو اچھا لگتا ہے۔ فقط

پادری غلام مسیح صاحب پیر کدے علم اتنی بہا زبکو کر لسا رتناخ کی گنجش انہوں نے رسالہ مذہب عنوان کو تین فصل میں تقسیم کر اپنے خداوند کا جلال ظاہر کر کے غرض سے نغم خود نکلیت کی شکل شکل کر دی مگر میں دو میں ہاراش کے مطالعہ سے سوائے اس کے اور کچھ معلوم نہ ہوا کہ انہوں نے مولوی نور دین جٹا کی تصدیق اور رتناخ اور مرزا صاحب کے سرسہ چشم اسلام و براہمن اور یادری برہمن ہندو کے رسالہ سونی سے اور زیادہ حصہ پنڈت شیدو راتھ کے رسالہ سے ماخوذ کر کے ایک نئی ترتیب سے پھر کر دی ہے جن سب کا جواب ہم فصل طور پر عرض کر چکے اس پر بھی ہم آپ کی کسی قدر خدمت کرنے سے باز نہیں رہ سکتے۔ یادری۔ جو چیز تفسیر پر ہے وہ قدیم نہیں اور چونکہ دنیا اور اجسام انسانی متغیر ہوتے ہیں جیسا کہ ہمارے آریہ بھائی بھی مانتے ہیں کہ دنیا ہزاروں لکھوں دفعہ بنائی گئی اور پھر لگاڑی گئی اور جسم انسانی پیدا ہوتے اور پھر مٹ جاتے ہیں پس جو چیز قدیم نہیں اس کا شروع بھی کسی وقت ہوا ہماری دوسری قبل

یہ ہے کہ ہر شے سے جس میں ترکیب پائی جاتی ہے اس کے اجزاء کا جن سے اس چیز نے ترکیب پائی ہے وہ موجودہ قدام ہے دنیا اور اجسام انسانی ترکیب شدہ چیز ہیں پس انہیں سے صاف ظاہر ہے کہ جسم انسانی سے پہلے اور دنیا کی ترکیب موجودہ سے پہلے جسم اور دنیا کا مادہ مقدم ہے لہذا اجسام انسانی اور دنیا کو ترکیب کرنے والے کا ہر جزا پہلی ابتدا اور ابتداء میں مقدم ہے نہ تو وہ مسئلہ بھی غیر متناہی نہیں ہو سکتا کہ جس جب خدا نے دنیا کو ابتدا میں پیدا کیا تو انسانوں کے کوئی سے اعمال تھے جن سے ان کو خلق کیا اگر یہ بیشک یہ دنیا لاکھوں دفعہ بنائی گئی۔ اور اسی طرح لگاڑی گئی اور یہی سبب ہے کہ اس کا آغاز و انجام ہے اور اسی کا نام آریہ محنت یا سترتی محنت ہے اور اسی کو برہمن دن کہتے ہیں مگر ان کی تخلیق کے پختہ آغاز و انجام جن وہ برکری یا زیادہ موجود رہتا ہے جس سے وہ خلق ہوتے ہیں ورنہ ان کا مٹنا ناممکن ہے ورنہ وہ صرف مقدم ہی نہیں بلکہ نادری بھی ضرور ہے کیونکہ وہ جیڑا شدہ چیز نہیں ہے اور یہ صرف ہمارا ہی خیال نہیں بلکہ تمام دنیا کے علمائے سائنس وال و دیگر دھرم کے اس علمی اصول کی تائید کرتے ہوئے اس کی صداقت کے شاہد ہیں مگر ایسا یافنا عیسائی دین سے بجا بعید ہے کہ وہ علمی باقوں سے اسے نفرت ہے کہہ کا افلاک میوین و یوین ان سائنسین) آپ نے باوجود ہندو اور عجمی مذہب کا یہ بڑھ ہونے سے آج تک یہ بھی نہیں سمجھا کہ مادہ کیا چیز ہے کیونکہ آپ اسے آپ ذہن و خفاک سمجھ رہے ہیں جیسا کہ صفحہ ۲۱ سے ظاہر ہے مگر یہ بالکل غلط ہے آپ مادہ کی تعریف علم طبیعی کی کتابوں میں مطالعہ فرمائیے یا سترتی ترجمہ برکاس کے حصہ سرٹی انتہی پر دل لگائے ورنہ سمجھنا دشوار ہے معلوم ہوتا ہے کہ آپ یہ حال کرتے وقت نادری کے معنی بھول گئے یا تجاہل غار فائدہ کو کام میں لائے ورنہ ایشور جیو اور مادہ کو سوچ رہے اور سرٹی کو رواہ سے نادری مانتے ہوئے یہ سوال سدا ہی نہیں ہو سکتا یہ اعتراض اس قبیل سے ہے جیسے کوئی متوازی کے معنی جاکو ہوئے بھی سوال کرے کہ دو خط متوازی کبھی ضرور ملنے جا سہیں ایسے اعتراض وہی کرتے ہیں جو ایک طرف خدا کو اجما مانتے ہیں اور دوسری طرف قادر مطلق کے معنی نہ جانتے ہوئے اسکا کرم کے عمل میں اگر اوتار لینا تسلیم مانتے دراہ مہرانی آپ لفظ نادری اور پرواہ روپ سے نادری کے معنی کوس میں مطالعہ فرمائے اور پھر اعتراض کے لئے میدان میں آئے نادری کی تعریف ایک فاضل نے ابھی کی ہے

اول اد اول بے ابتدائت + آخر آخر بے انتہائت پوری اب فی طاقت کو دیکھو کہ نتیجہ نکالنا کہ خدا بھی بغیر مادہ کے کچھ نہیں بنا سکتا غلط منطقی و فلسفہ پر مبنی ہے اگر یہ ہم نے انسان کی طاقت نہیں بلکہ خدا کی طاقت سے لیتی کیا ہے کیونکہ پر مافا بھی تمام دنیا کو مادہ سے بناتا ہے اور اس کا ازل سے اند تک یہی قاعدہ ہے بغیر مادہ کے اس نے نہ آج تک کچھ بنایا اور نہ آئندہ امید ہے اور صرف یہی نہیں کہ یہ اتنی تیر ہے بلکہ عیسائی دین کے دو سرسے خدا نے بھی اجزاء مادہ کے کچھ بنا کر تہ بتلایا کہ اس طرح میرا آسمانی باپ بغیر مادہ کے بنا ہا ہے بلکہ لوں مجھے کہ اس غریب میں یہ مادہ ہی نہیں خدا وہ ساری عمر تک گو کہ بہت چھوٹا جیوا تو بھی مادہ کے مرکبات ہوا بائی اور زونی اور ستراب اور گوشت سے زندگی کے دیں میت کرتا رہا پھر ہم کسی اور کی شہادت پر کس طرح اعتبار کریں جب آپ کے خدا صاحب بھی یوسف کے نقطہ سے اس کی شادی شدہ سووی مریم کے حمل میں ٹھہر کر پیدا خون حیض فوتس جاں کرتے ہوئے پیدا ہوئے تو پھر ہم کس طرح یقین کریں کہ دنیا خدا نے بے مادہ پیدا کی اپنے خداوند کے واسطے کوئی ثبوت پیش کیے نہیں نہ سہی ایک

قالب میں آنا پڑا۔ اسی طرح ہم جو یہی لاکھ جنوں میں پھرتے رہے۔ مگر اب اس انسانی قالب میں سادھوؤں کی سنگت حاصل ہوئی اب گورو نے یہ مدت دی کہ سنوں کی سیوا کرو اور ایشور کا بھجن کرو۔

نمبر ۲۰۔ طاقت اور فضیلت جس کو تو دنیا سے ملتی ہے اور اسکو بھی تو اعمال کے مطابق دیتا ہے۔ انصاف کے رُوسے نہ کہ بے وجہ۔ جب تک انسان مختلف جنوں میں اچھے کام نہ کرے تب تک ملتی خالہ ہی کا گھر نہیں۔

نمبر ۲۱۔ اسے بادشاہ حقیقی پر ماتما جیت گیان نیزوں سے آت کا دیدار ہوتا ہے۔ تب جنم جنم کی میل کٹ جاتی ہے۔

نمبر ۲۲۔ اسے پر ماتما جنوں میں پھرتا ہوا میں ہار گینا اب آخر لاچار ہو کر یسوی پناہ میں آنا ہوتا ہے۔ اب مانگ کی اسے ایشور پر رخصتا ہے کہ آپ کی عبادت کے سوائے میرا من کہیں نہ جائے۔

طاقت چرنے کے مصنف نے لکھا ہے۔ لاکھوں ناک صاحب نے تماشہ کا مسئلہ بتلایا ہے۔ کہ بڑے کرم کرنے اور بڑے گونہ بھجنے سے آواگون ہوتا ہے۔ جن آواگون سے چھوٹ جانا اور پرمیشور سے مل جانا ملتی یا نجات ہے۔ اس کا ذریعہ ایشور کی بھگتی اور گونہ کی سیوا ہے۔ ان کی تعلیم کے حوافی جس نے ختم کیا۔ وہ مریض ہے۔ اہ اس کو گیان اور خودی کی غرض دکھ دیتی ہے۔ اس غرض سے وہ شخص بچ سکتا ہے۔ جس پر ایشور کی تہرانی ایسی ہو کہ وہ گورو کی خدمت کرے اس پرمیشور کے نام کا آپ خات حاصل کر سکے۔ باہر کے ڈاکٹر خاں نے کتنے اور کوئی ہوں نجات نہیں دے سکتے۔ بلکہ اٹھ خود بہن بن جاتے ہیں۔ جو شخص گورو کو ملکر ایشور کی دشنامیں کہے۔ سب کچھ اسی کا قصور کرے اور اس کو اپنا تن من نذر کر دے۔ وہ جنم مرٹ سے چھوٹ جائے۔ اور نجات پا لگا۔

گورو ناک صاحب کے تماشہ اور کتی کا اسلام کے ساتھ دور سے دور کا تعلق بھی نہ تھا۔ تماشہ کے مسئلہ ماننے کا نتیجہ یہ ہوا کہ مذہب کا علم اتنی ہی رہا۔ جو ہندو مذہب کا تھا۔ (صفحہ ۲۲۲)۔

کیر صاحب بانی کیر نتیجہ کی رائے

کیر جی کا اصلی نام عبد الکیر اور باب کا نام نور یا نور علی تھا۔ کیر جی انھن شہسئی کا کوئی سہشتہا کرمی میں پرکھ سدھارے۔ شہسور سادھو امانند جی کے چیلے ہوئے اور دین اسلام سے ثابت ہو کر ویشنومت سادھو لکھا گیا۔ انھوں نے مورٹی بوجا کی تردید کی اور نور صاحب مذہب کا بھی اچھی طرح اپنی حسب لیاقت خاکہ اڑایا۔ پنا مذہب ہندو اور مسلمان دونوں کو شلایا اور قرآن اور عجمی مسائل کی پختی تردید کی۔ یہ بنارس میں پیدا ہوئے اور گرا میں پران تیا گئے ان کے مرنے پر بھی ہندو مسلمانوں میں جھگڑا ہوا۔ لاش کسی طرح غائب کر دی گئی راجہ بر سنگھ نے بنارس میں انکی سادھی بنائی۔ اور علی جان چھانے نے مگر امین قبر تیار کی۔ اور اس زیارت پر مسطور علی خاں نے جاگیر لگا دی جن کی نصف آمدنی بنارس کے کیر جی جی کے فائے بانٹ لیتے ہیں۔

کیر جی نے جس طرح دین اسلام سے ثابت ہو کر ویدک دھرم یعنی ویشنومت قبول کیا۔ اسی طرح مسئلہ تماشہ کو بھی سو لیا گیا اور یہی حال تمام کیر نتیجہوں کا ہے وہ کہتے ہیں کہ نبیو مطابق اپنے اعمال کے جنم پانا اور یہ سلسلہ برابر لگا رہا ہے اور فقہ شیعہ کرم اور سادھو اپنے آتما کی شدھی نہ کر کے اور پر ماتما کو جانکر باب سے نہ بچے آواگون سے بری نہیں ہو سکتا۔ وہ ہندوؤں کے سادھو اور بزرگ اور مسلمانوں کے شہسور

سے رہائی پاتا ہے۔

نمبر ۲۳۔ جو لوگ ایشور سے بھٹ کر اور سے مراد مانگتے ہیں اور سیدھے ایشور جی آگیا کو یان نہیں کرتے ہیں ایسے لوگ صراط المستقیم سے پھرتے ہوئے ہیں۔ ایسے ہی لوگ آواگون میں آتے ہیں۔ ان کو دار بقا یعنی مکتی نہیں ملتی ہے۔

نمبر ۲۴۔ سادھو جنوں یعنی مہاتماؤں کی صحبت سے جو کہ انم کرم ہے۔ اس کے سبب سے جنم مرٹ یعنی آواگون کی زنجیر ٹوٹتی ہے۔ وہ فیض صحبت کیا ہے۔ ایشور کا بھجن میں ایسا عمدہ بھجن کہ جسکی دل سے فراموش نہ کرنا چاہئے۔

نمبر ۲۵۔ رگیا یا آدمی کی حالت بیان کرتے ہیں۔ یعنی قریب المرگ ہے۔ آکھ بے بصارت ہو گئی۔ زبان لذت سے رہت ہو گئی تو بھی مکھ یعنی دل کا غلام انسان گرسبت کے دھنڈے کر رہا ہے۔ ایسے آدمی کا جنم مرٹ بھوٹا است مشکل ہے۔ ایسا آدمی مکتی کیسے پاسکتا ہے۔ کیونکہ اعمال حسد کا کوئی گن اس کے پائش نہیں۔

نمبر ۲۶۔ جس طرح پھلی صیاد کے دم میں پھنس کر گرفتار ہو جاتی ہے اس طرح ہر انسان بھی لوہے کے بندھن میں پھنسا ہوا آواگون کے جال میں آجاتا ہے۔ جیہ تک مرشد کامل نہیں ملتا۔ خلاصی محال ہے۔ تک جال یعنی قالب سے نکلتا ہے۔ دوسرے قالب میں پڑ جاتا ہے۔ اسے انسان اگر کو نجات کا طالب ہے تو ایک پرمیشور کے رنگ سے رنگین ہو تب خلاصی پاوے گا۔

نمبر ۲۷۔ آواگون میں رو جس آتی ہیں اور جاتی ہیں۔ بار بار مکر بھی وہ دکھ سے نہیں چھوٹتیں۔ یہاں تک کہ لعل۔ لاکھ جنوں یعنی قابلوں کے اقتدام ہیں۔ ان میں وہ پھرتی رہتی ہیں۔

نمبر ۲۸۔ ہنکار بہت بری بلا ہے دنیاوی کاموں اور چیزوں پر مغرور آدمی آواگون کے بندھن سے نہیں چھوٹتے۔ یہاں بار بار جنم لیوٹکے۔

نمبر ۲۹۔ سوک کا ماننا بالکل بھرم یعنی خیال باطل ہے۔ کیونکہ وہ نیکو کوئی چیز نہیں جو ایک آدمی سے دوسرے پر اثر کر سکے۔ البتہ پیدا ہونا اور مرنا ایشور کا حکم ہے۔ اور اسی مبارک ارشاد سے آواگون جیوون کو ہوتا ہے۔ اس سے کوئی غری نہیں کسی مرتے یا پیدا ہونے سے سوک نہ کرنا چاہئے۔

نمبر ۳۰۔ جو لوگ راج اور سلطنت پر مغرور ہوتے ہیں وہ کہتے کہ قالب میں جنم لیں گے۔ اور اس ترک کو بھولیں گے۔ جو حسن بر غور کرے وہ پیر جنم بنائے گا کیر صاحب نے کہا۔ جو دکھلاوے کے واسطے اور دنیا میں جھوٹی مشہوری چاہتا ہے وہ اور بہت جنوں میں جاتا ہے۔

نمبر ۳۱۔ ایک جنوں میں پھرتے ہوئے میں تھک گیا۔ مگر کچھ وہ عقل جس سے مجھے کامل یقین ہو جائے نہ ملی۔ انسانی قالب یا ایشور کی بھگتی کرتی بات دمانج نیچہ ہمارا کہتے ہیں کہ مجھے ناک جی کے اپیلیں سے معلوم ہوئی۔

نمبر ۳۲۔ کئی جنم میں ہم چوٹی او تینگوں کے شریروں میں گئے۔ کئی جنموں میں ہم ہاتھی۔ پھلی اور گھوڑے ہوئے اور کئی جنم بڑوں اور مسروں میں پڑا اور کئی جنموں میں بنا سیتی کے جیوون کے قالب میں گئے اب ایشور کی کرپا سے مدت یہ کہ بعد انسانی قالب ملا ہے۔

نمبر ۳۳۔ کئی جنم ہم کو پتھر وغیرہ دھاتوں کے قالب میں جانا پڑا اور کئی دفعہ بہار اشتر محل میں سے سقا ہوا گیا یا اندر جی حمل سوکھ گیا۔ کئی دفعہ درختوں کے

گویند رائے۔ (راون اکبری شلوک ۳۴)۔

نمبر ۱۱۔ اگھیں اندر حیدر رس باہیں رہتے یہ اگر ختم مانا۔ گن انتر ناپس کیوں سکھ
پاونے۔ گن آون جانا (سری راگ محلا پہلا)۔

نمبر ۱۲۔ حیدر دل چھنی پھانی جم حال۔ بن گوروتے کت نہ بھال۔ پتر پتر کوے
پتر پتر جا کے ایک رنگ رہا ہے لولائے زد کھنی او نکار۔

نمبر ۱۳۔ جو آدے جو جائے مرے آکے گئے چچائے۔ لکھ جو راسی میں فی سو
دوتا ناٹیں (دکھنی اونکار)۔

نمبر ۱۴۔ جو میں ایچھے بند نہ۔ غیر فرخیں یا میں (آسانادی وار)۔

نمبر ۱۵۔ سہی سو تک بھر ہے۔ دو بجے لگے نہ آوے۔ جن مرن حکم ہے
بہانے ہوئے جائے داہنا وری وار۔

نمبر ۱۶۔ جن کے اندر راج ایمان۔ سو فک باتے ہوتے سوان۔ جو جانے میں
جون و نت۔ سو ہووے ویشا کا جنت۔ آپس کو گرم دنت کھاوے۔ جنم جون
بھو جون بھراوے (سکھ منی محلا ۵)۔

نمبر ۱۷۔ ابو جنم میں ہرمت ہارو۔ استہرمت نہیں پائے مانس دہہ پائے
پدہ ہرج ناک بات بتائے (محلا ۹ راگ سورمٹھ)۔

نمبر ۱۸۔ کئی جنم بھی کیٹ تینکا۔ کئی جنم گج میں کرنگا۔ کئی جنم پینکے سر پہیو
کئی جنم بیہور برکہ جو دھل جگدیس من کے بریا۔ چرنگ کال ایہہ دیہہ نہریا۔

(راگ سورمٹھ محلا ۹)۔

نمبر ۱۹۔ کئی جنم میل اگر کر یا۔ کئی جنم گرے رہیا۔ کئی جنم ساکھ کر یا یا۔ لکھ
چوراسی جون بھرا یا۔ سادہ سنگ پو جنم پراپ۔ کر سیو ج ہر ہر گورمٹ۔

نمبر ۲۰۔ تین سداھی گنے نہ پایاں۔ کئی ملین نہیں شٹاک رہا یاں (رورمٹ محلا ۱)۔

نمبر ۲۱۔ تہہ ڈٹھیاں سچے پادشاہ مل جنم جنم دی کٹے۔

نمبر ۲۲۔ پھرت پھرت میں ہار پو پھرتو ڈٹھناں۔ ناک کی ریمہ نئی انی پھرتی لائی
ترجمہ نمبر ۱۔ انسان خود اعمالوں کا جنم ہوتا ہے اور خود ہی اس کا پھل کھاتا ہے

ایشور کے حکم کے اندر اس کا مختلف جوں (قابلوں) میں تناسخ ہوتا ہے۔

نمبر ۲۳۔ بڑے اعمال جو ہیں وہ جیوتی کے پیٹ میں جیوتے بناتے ہیں
خطا کاروں سے اور خطا کار کر دیتے ہیں اور اسی طرح اچھے اعمال رنگن سے

گن والا اور گن والوں کو زیادہ گن والا کر دیتے ہیں۔

نمبر ۲۴۔ جو تیر تھہ اللہ کے حکم اور منشا کے مطابق ہیں ایسے تیر تھہ میں غل کرنا
چاہئے۔ کیونکہ اچھے اور اچھی کرموں کا ہی پھل ملتا ہے جتنی مخلوقات نظر آتی

ہے سب کو اعمال کے مطابق پھل مل رہا ہے۔

نمبر ۲۵۔ ایشور کی دھان یا عظمت کا پورا حال وہ خود ہی جانتا ہے گزنا ناک
اتنا جانتا ہے کہ اُس کی عنایت اور انعام کرموں پر ہوتا ہے۔

نمبر ۲۶۔ اعمال خستہ اور افعال قبیح اُس دھرم یا سیر کے آگے ظاہر
ہیں اس لوگ میں سب کو اپنے ہی اعمالوں کا پھل ملتا ہے اور کا نہیں۔

نمبر ۲۷۔ جو پریشور کے مقبول ہوتے ہیں وہ آواگون سے رہت ہو کر اُس
کے پریم پد میں موکش پاتے ہیں۔

نمبر ۲۸۔ جو پرمانی بھکتی نہیں کرتے اوس کا درد نہیں کرتے وہ پاپی ہوتے
بتائے شکر نہ ہا کرتے ہیں۔

نمبر ۲۹۔ اوم جو گور پریشور کا شبد ہے اُس کی دھارنا سے انسان آزاد اور گن

باب ہشتم مسئلہ تناسخ پر کہیہ صاحب بابا نانک جی کے رائے

پیدائش ۱۶۶۹ء۔ وفات ۱۷۰۹ء

بابا نانک جی بعد بھول لودی پنجاب میں پیدا ہوئے۔ (وردور در دیشول
میں حاکم ہندو مسلمان دونوں کو دیکھ دھرم کا پیدائش دیا اور اکثر سنگا فوں
کو اپنے توحید بھرے آید میں سے راہ راست دکھایا اور توہمات سے ہٹایا۔ اور
مسئلہ پیر جنم کا قایل کر یا۔ ہندوستان کے سوا وہ عرب دیش میں غیر اند لباس
میل گئے۔ علی مردان ایک جنم کا مسلمان (خو با با جی) پیدائش سے ہندو دھرم کا
ولی قایل تھا، کبھی اس سفر میں ہمراہ تھا۔ مکہ کی سیر کرنے کے بعد وہ مدینہ
میں تشریف لے گئے۔ جہاں کہ محمد صاحب کا مزار ہے۔ وہاں انہوں نے علی مردان
کو جسے وہ پنجابی محاورے کے مطابق مردانہ کہا کرتے تھے۔ یہ پیدائش دیا۔

صدا دینا۔ اچھے عہد میں جنم آنا ہے ہر گناہ آہے ترک نہا دیوں نکلیا ناٹیں
اُس پیر ہندو دے گھر جنم آنا ہی۔ پندرہ سو برس اُسکی بہشت فوج ارباب ہے پندرہ
سے دربار پورا ہو سی تا ہر ادہ ہندو دے گھر جنم لکھی پر شور دے گھر اُس تا میں یوں
ستگور لولی ملے گا تا اُس دا جنم مرن رہت ہووے گا۔ اُس فوج جرات بہت آہی۔
اک جنم آساند ہندو ہے۔ (اردو) جنم سن لکھی نانک صفحہ ۱۹۲ ساکھی نمبر ۱۷ مطبوعہ
سلطانی لاہور حسب فرمائش چراغ دین کتب فروش گورکھی باہتمام مشی فارم گرج
بابا نانک کی بابت دیستان و انتب میں لکھا ہے۔ نانک قابل توجہ باری
نور و نور تناسخ شہزادان داشت و خیر و گوشت و خوک را حرام شمرہ ترک حیوانی کردہ
با جتناب آزار حیواں امر میفرمود و گوشت خوردن بعد از دور مردانیش شہرت
یافت و ارجن مل کہ از خلفائے بواسطہ اوست چون تیج آن را مدیافت مردم ا
از اکل حیوانی منع آمد و گفت این عمل مرضی نانک نیست (دیستان مذہب
تعلیم دوم صفحہ ۲۲۳۔ مطبوعہ نوکشور) +

بابا نانک کی تناسخ کی بابت رائے

نمبر ۱۔ آپ نے سچ آپ نے ہی کہا۔ نانک حکمی آوے جاوے۔ (رجپ جی)
نمبر ۲۔ کشیاں اندر کیٹ کردیس دوس دھرے۔ مانک رنگن گن کرے گن

وشیاں گن دے۔ (رجپ جی)

نمبر ۳۔ تیر تھ نہاواں جے نش بہاواں بن بہانے کے ناپس کرے جتنے ریشٹ
اوپا ہے دیھاں بن کرماں کے ملنے نہیں۔ (رجپ جی)۔

نمبر ۴۔ جے دوا آپ جانے آپ۔ نانک ندریں کرمی دات (رجپ جی)

نمبر ۵۔ چنگیاں بڑا یاں فاپے دھرم حضور کر دی آپ اپنی کیا تیرے کیا دور۔

نمبر ۶۔ گورکھ چوکے آول جان۔ نانک پائی دیکھا دان۔ (سدا گوشت ۱)۔

نمبر ۷۔ جین ہر پر نام نہ جیتو۔ سواو گن آوے جائے (راگ سری محلا پہلا)۔

نمبر ۸۔ آواگون مٹی گور سید میں آپے کرتے بنش لب۔ (سدا گوشت)

نمبر ۹۔ گور گور ہے آوے جاوے بن گور کھال نہ پاوے تہا شہر۔ (نمبر ۳۰)

نمبر ۱۰۔ تھے ہند میں ہر مدین ساہر لیدو سکھ پائے۔ نانک منو نہ دوسرے گن

اور السلام علیکم یا رسول اللہ کیا۔ (حجۃ الہند صفحہ ۱۲۴) *
حدیث ترمذی اور دار الدیلمی میں حضرت علیؓ سے روایت ہے کہ نوح مکین
میں حضرت کے ساتھ تھا جو پتھر درخت سے آتا اسلام علیکم یا رسول اللہ کہتا۔
رہجۃ الہند صفحہ ۱۲۵ *

حدیث ترمذی میں ابن عباسؓ سے روایت ہے کہ ایک کھجور کے درخت سے
بھی حضرت کی پیغمبری پر گواہی دی۔ (صفحہ ۱۲۵) *
صحیح بخاری میں جابر سے روایت ہے کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
ستون سے جو کھجور کی لکڑی کا تھا تکیہ لگا کر خطبہ فرمایا کرتے تھے۔ جب منبر پر
کیا گیا حضرت منبر پر شریف لائے۔ وہ ستون ایسا رونے اور چلانے لگا گویا ابھی
پھٹ جاتا ہے۔ حضرت منبر سے اترے اور اس ستون کو اپنے بدن مبارک سے
لگایا۔ تب وہ ستون اس طرح سے رونے لگا جیسے کوئی چھوٹا لڑکا روتا ہے۔
اور کوئی اسے پیار کر کے رونے سے چپ کر اوسے اور وہ روتا رہے۔ آخر وہ
ستون خاموش ہوا۔ آپ نے فرمایا کہ یہ ستون اللہ کا ذکر کرتا کرتا تھا
اس لئے غم سے رونے لگا تھا۔ (صفحہ ۱۲۳) *

حکیم آدم منائی فرماتے ہیں کہ وہ ازہر ہر شش ہر گریہ رانی ہے راہبر
اس پر حکیم علای ماثیہ چڑھتے ہیں۔ وگرہ را بنی اشارتست بر گریہ شیخ اخی
فرخ رنجانی رحمتہ اللہ علیہ اور گریہ بود خانہ پروردگار چون عابدان نماز گزار سے
اور اگر گریہ عابد ہم میگویند چنانکہ جائے حافظ شیعہ از ذکر ان سے فایزاید
اما این گریہ روزے بجا کے خود کا ہے کہ ذکر چون گریہ ہے از شایان بجا نقاش
آمدند جامہ بیکے و کرد تا آنکہ ہر یک کا زانبا بایستاد بول از دخت چون نقص کردند آن
از دین بیکہ نہ بود۔ و مراد از سنگ پیر مشاہدہ شیعہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ہر گریہ تہن
نظر شیخ گشت وادش را بایستاد و از شہر رونے تاقت و بادرستان رفت (حدیث سنائی
مطبوعہ لہار و صفحہ ۱۳۴) *

اگر یہ واقعات بڑے صدق رکھتے ہیں جیسا کہ تمام مسلمانوں کا ان محبت پر ایمان ہے
توصاف ظاہر ہے کہ یہ تمام حیوانات و جمادات مذکورہ بالا بیکے جسم کے ضرور مسلمان ہوں۔
شامت اہل سابقہ سے ایمان قائلوں میں متنازع ہونے میں ہر شک اور کفر گروہ *
قرآن وحدیث وقاسیر و دیگر اولیاء اللہ کے کلام سے سننے متنازع کی بہت سی
شہادتیں پیش کر دی ہیں۔ جہاں تک کہ ہم نے کتب اسلامیہ کا مطالعہ کیا ہے
ملاحظہ فرمائیے صرف یہی ہے کہ محمدؐ یوں ہیں سے خدا رسیدہ ہوئے ہیں جنہیں ان کے
مجاور میں اولیاء اللہ قطب باخوت بچاوتے ہیں وہ سارے کے سارے متنازع
کے قائل تھے۔ اسلام کے سارے فرقوں میں سے کئی فرقے متنازع کو ماننے میں خود ایک
فرقہ کا نام ہی متنازع ہے۔ اعمال اور سزا و جزا نتیجہ تیسرے متنازع کے مناسبات
ناممکن ہے۔ مگر یہ بھی عموماً اولیاء اللہ اور خاص خاص فضلاء کے سنائے دیگر
محمدی دین کے پیروں متنازع کو کھلے طور پر نہیں ملتے مگر ان پر نگاہوں کی کلام کی
عزت کرتے ہیں۔ اور انہیں فارسی زبان کے قرآن کا درجہ دیکر کہتے ہیں۔

شنوئی مولوی مجنوی * بہت قرآن و زبان پہلوی
من چو گویم وصف آقا بجا * نیست پیغمبر وے دار کتاب
اصل بات یہ ہے کہ مسلمانوں میں سے جو جو حکما ہوں یا جنہوں نے حکما یہ طور پر
مذہب کی تحقیقات کر کے حق و باطل کا فیصلہ کیا ہے وہ سارے کے سارے متنازع
کے قائل ہیں جیسے امیہ و کایتہ ومنصور و ہریرہ و تاسخ و کالمیہ وغیرہ ان کے

علاوہ خاص علماء میں سے جو تہذیب نفس کے سبب درجہ معرفت پہنچ گئے۔ وہ چونکہ
کن فیکون سے حکمت کی اپنی ملتے تھے۔ انہوں نے جہاں تک خود کی عام احوال تو
کیا خود خدا کو متنازع کے پیکر میں ڈال دیا۔ اور ہر دست کے قائل ہو گئے۔ بھانسی لے۔
قتل کئے گئے۔ تو بھی اپنے اراکوں سے باز نہ آئے۔ اور اپنے عقیدے پر قائم رہے جیسے
منصور علاج شمس تبریز نے بایزید وغیرہ ماتی رہے۔ متعصب کمال اور علوے مائتہ
کے دلدادہ مولوی وہ فقر کے درجہ میں ہمدوست اور سب کے اندر ہمدوست
کے قائل ہیں۔ مگر انا جانتے ہیں کہ مطلب دو قول کا ایک ہے۔ لیکن ہمارے عقیدے
ہے کہ جو جو متنازع کو نہیں ملتے اور ذرا گھڑکی بھی رکھتے ہیں۔ انہیں جب وہ
سوچتے ہیں اپنے فرضی خدا اور جابر کبریا کو گالیاں دینی بڑھتی ہیں۔ منور
کے واسطے ہم چند ایسے لوگوں کے قول پیش کرتے ہیں *

عرفی

اے بخت چنان کہ آخر	ممنون اثر کسب دعا
یاد دست دعا چمن بر بند	یا بخل خطاے دعا را
یارب چه عداوت مست لمن	این کار کشتن کبریا را
تکے شکلیب در بند برم	آفات نجوم فتنہ ترا را

عرفی بترتیب علی رفیع

گر بعضی ان دینے آئے انبے قیامت
تا بھر تو قسم کن و نامتویش
دیگر نہ دینا و گناہم چمن بود
گز نام مختار فاعل ہر جہ ہستار حکم تست

چون بیادید را خود اگندندی	گناہ خویش را بر ما بچہ بندی
قضا سے اگند از ما مارا	خدا را از خدا و خواہ مارا
دیکھوئے بیکہ می مارا گندازند	گر تو نے پسند یہ تیر کن قضا
گناہ اگر چہ نمود اختیار ما قاطع	تو در طریق ادب گوش گناہ سن
تو بیکہ کئی من نہ یاد کردہ ام	کہ بد را حالت بخود کردہ ام
من بخود دم دہر کیوں بل بود	میں خود دین میں تیرا دوسل بود
سے خود دین میں حق باطل دانست	گرے خودم علم خدا جہل بود
سے خود کہ ہزار باپشت گفتہ	باز آدیت نیست خود زنی لوطی
ناکردہ گناہ در جہان کیست بگو	ہیکہ کئی گناہ نکرد چون سرت گوی
من بد کرم تو بد و کافا تہی	ایس فرق میان میں تو جہیت
مشو سخن بشت و دوزخ از کس	کز رفت بد و بھ و گناہ ز بشت
اے آمدہ از عالم روحانی گفت	حیران شدہ و بیخ حیران گفت
سے خود جو ندانی را کجا آمدہ	خوش باش کہ ندانی بجا خودی

متنازع کے حکما نہ مسئلہ سے ناواقف امیر خسرو نے جب قرآن کی پیدایش
پر غور کیا اور اسے ہر طرح انصاف و راستی کے خلاف سمجھا تو قرآنی خدا کی
نسبت بے اختیار اس کے منہ سے نکلا۔
نیا کھنکھیں بہن بھکاری بن کینے لکھ دین بُرائی
یعنے خدا نے انصاف نہیں کیا۔ بلکہ مکر اور دھوکہ کیا جبکہ بھکاری نے گناہوں کے
ان کی قبرست میں بدی لکھ دی *

الام حقیقہ نے اس کو تیر مارا اور مار کر آگ میں جلا دیا۔
پیر شاہ محمد دوم جہان نیاں - اپنے مناف ہیں فرماتے ہیں کہ میں حج کے ارادہ سے چلتا ہوں سوار ہوا۔ راستہ میں جہاز پر سبب طوفان کے ٹوٹ گیا۔ اور میں ایک تختہ پر بیٹھا ہوا رہ گیا۔ وہ تختہ بہتا ہوا ایک جگہ خشکی پر جا لگا۔ تب میں اتر کر خشکی پر پہنچا۔ وہ مجھے دھوپ لگی۔ تو میں بیت میں ایک گڑھا کھود کر اٹھس میں بیٹھ رہا۔ وہاں جنگل سے ایک ہاتھی آیا۔ اور میرے سے ایک تیر کے فاصلہ پر خشکی میں لید کی۔ لید کرنے کے بعد وہ پانی پیتے چلا گیا۔ پچیس اسی لید سے ایک آدمی پیدا ہوا۔ اور پانچا بدن بچاڑے۔ آدھ روٹے لگا بھازاں ہاتھی آیا اور اس کو پیچھے سے پکڑ کر اس کا بند بند بھاڑا کرنے لگا۔ وہ آہ و زاری کرتا ہوا روتا ہوا بعد ملنے کے ہاتھی اسے اٹھا کر چلا گیا۔ ایسا ہی چالیس روز تک میں برابر دیکھتا رہا کہ سر ہوتا ہوا ہاتھی آتا اور اسی طرح کرتا۔ اور مار کر اٹھالے جاتا۔ آخر کار چالیسویں روز میں نے اس سے سوال کیا۔ اس نے کہا کہ میں بد بخت ہوں۔ مجھے بیہ عذاب قیامت کے روز تک ہوتا رہے گا۔
 (صفحہ ۲۱۷ تا ۲۱۸) ✽
فصل فی الانبیاء و معارج النبوة میں لکھا ہے
 روح پر فطوح حضرت محمد صاحب کا ہزار ہرین تک تصدیرت طاؤس رحمت کے دریا میں غرق رہا۔
روایت ہے کہ صورت سائب کی ایسی پاکیزہ اور مطہر تھی کہ کوئی جانور ہشت میں ایسا نہ بھٹا نہ حق ٹھٹھانے اس گز کے سبب اس کی صورت کو سنج کیا۔ اور خاک اس کی خوراک بنی اور پیٹ اور سینہ کے بل زمین کو گر گیا اور چھاتی کو چھلکا رہے۔ اور صورت طاؤس کی بھی بدل گئی۔ چنانچہ پاؤں اس کے بد صورتی میں ضرب النیل میں (رحمۃ الاطفا و فیصل الانبیاء صفحہ ۱۷۹ ذکر آدم مطہرہ مصطفائی لا ینور شہادۃ) غیاث اللغات میں لکھا ہے۔ ملخ بالفتح و خائے مجھ بہ گردانیدن صورت بد صورت دیگر کہ بدتر از صورت نخستین باشد و وسیرہ و چیز است کہ حق تعالیٰ بہ سبب افعال بد مسوخ گردانیدہ۔ اول نیل کہ مرد لوطی بود۔ دوم خرمس کہ کوکان را محبت تھے کرد۔ سوم خرمس کہ زبے بود از حیض غسل نہ کر دی۔ چارم کرم کہ غمان بود۔ پنجم سوسمار کہ غارتگر ششم جو کہ خلاف امر بنیہ کار ہائیکہ کہ دے بہ ہفت روزہ کہ درود بود۔ ہشتم یاخہ کہ ذاتی بود نہ نعم نہ نیک بود۔ نہم فاختہ کہ سوگند و دروغ خوردی۔ یاد دہم کہ خشک کمال حرام سے خورد۔ دو آندہم کہ موش کہ نہ بے بود یا جرت فوج کردی۔ ستیز دہم کہ تغیر سبب خود کردہ و بیضے بستہ دوشمہ (از غیاث و منتخب ردیف بیم صفحہ ۳۷۸) ✽

اب ہم آخر میں اسلامیوں کے کتب احادیث سے چند واقعات درناظرین کی گفت و گو کے واسطے باجن کی صحت میں کسی مسلمان کو انکار نہیں۔ درج کرتے ہیں۔
مدارج النبوة و معارج القوتہ - میں ہے کہ ایک گونہ حقہ کی پیغمبری پر گواہی دی اور کہا کہ ایک مسجد ایک حضرت نے فرمایا تو کس کی بندگی کرتی ہے بولی کہ اُس اللہ کی بندگی کرتی ہوں کہ جس کا عرش سے آسمان میں اور اُس کی حکومت ہے زمین میں۔ اور اُس میں اُس کی رحمت ہے۔ اور دوزخ میں اُس کا عذاب ہے حضرت نے فرمایا میں کون ہوں۔ بولی تو رسول ہے رب العالمین کا اور حکام ہے پیغمبروں کا۔ جو کوئی پیغمبر پر ایمان لائے۔ نجات پائے۔ اور جو کوئی پیغمبر کو چھٹلاوے دوزخ میں مبتلا ہو۔ (رحمۃ الہند صفحہ ۱۱۲) ✽
 معلوم ہوتا ہے کہ گوہ پچھلے جنم میں کوئی مسلمان تھی۔ جو شایع اعمال سے اُس قالب میں آئی۔
روضۃ الاحباب میں ہے زبانی عقیل کی کہ ایک مقام پر پہنچے ناگاہ ایک اونٹ دوڑتا ہوا آیا۔ اور حضرت کے آگے دوڑا تو ہو کر کہنے لگا۔ کہ الامان الامان اور اُس کے پیچھے ایک اعزالی نکواری کھینچے ہوئے آیا۔ حضرت نے فرمایا۔ اسے اعزالی تو اس سے کیا چاہتا ہے۔ عرض کیا کہ اسے خدا کے رسول میں نے اس اونٹ کو اس لئے خرید لیا ہے کہ میرا کام کرے اور مجھ کو اس سے قطع ہو یا نہ فرمائی کرتا ہے میں نے یہ قصد کیا ہے کہ اس کو فوج کر کے اس کے گوشت سے قطع کر دوں۔ حضرت نے اونٹ سے فرمایا تو کلیوں باغی ہوا۔ اونٹ نے عرض کیا کہ اے رسول خدا میں اس واسطے اس سے نافرمانی نہیں کرتا کہ اس کا کام نہ کروں۔ بلکہ میں نے سنا ہے کہ آپ نے فرمایا کہ جو کوئی عشا کی نماز پڑھے اللہ کا اس کو عذاب پہنچے گا۔ اور یہ اعزالی اپنی قوم کے ساتھ عشا کی نماز نہیں پڑھتے ہیں۔ میں اس واسطے بھاگتا ہوں کہ ساداران کی شامت سے مجھے بھی عذاب پہنچے۔ آپ نے اُس کو غارت کی تاک لید کی پھر اونٹ اس کا فائدہ ہوا۔ (رحمۃ الہند صفحہ ۱۱۲) اس سے صاف ظاہر ہے کہ اونٹ یا تو پچھلے جنم کا کوئی مولیٰ اور یا کوئی اعزالی مسلمان ہے جو کہ نماز کا اہل تھا کہ وہ عشا کی خواہش کرتا۔ یعفور نام ایک لڑکا تھا جس پر حضرت اکثر سوار ہوا کرتے تھے۔ وہ لڑکا بھی غریب بولتا تھا۔ اور سوال و جواب کیا کرتا تھا۔ اور جب حضرت سواری کی نیت سے گدھے کے پاس آتے تو وہ اسلام علیکم بولتا تھا۔ (دیکھو کشف اللغات) معلوم ہوتا ہے کہ یعفور بھی مسلمان ہو چکا تھا اور دین اسلام سے اُسے الفت تھی۔ ✽
روضۃ الاحباب و معارج النبوة میں لکھا ہے کہ عقیل نے یہ بیان کیا کہ میں ایک سفر میں حضرت کے ساتھ تھا۔ حضرت سے جب اپنی ریاس کا حال عرض کیا۔ آپ نے فرمایا کہ اے ابراہیم یہاں سے کہہ کر رسول خدا کہتا ہے کہ مجھ کو پانی دے۔ میں نے جواب فرمایا کہ حضرت کے عمل کیا۔ پھر مجھ سے باتیں کرنے لگا اور کہا کہ حضرت کی خدمت میں عرض کر کہ مجھ کو جب سے یہ بات معلوم ہوئی ہے کہ اٹھتا تھا لے کر فرمایا ہے کہ ڈرو اور دوزخ کی آگ سے جس کا اندیشہ آدمی اور پیغمبر میں اشتراک ہوں کہ مجھ میں پانی پانی نہیں رہا (رحمۃ الہند صفحہ ۱۱۲) ✽
معارج النبوة میں بربر سے روایت ہے کہ ایک دشت حضرت کے پاس

باز آمدم باز آمدم تا سوره دودش را باز آمدم باز آمدم تا دل بران را بشنم باز آمدم باز آمدم تا کعبه حرام را بشنم باز آمدم باز آمدم تا مدح اهل بیت را بشنم باز آمدم باز آمدم تا حقیقت عالم را بشنم	در کو سبک دل هم درج سرده خون کنم و نه بر جگر جز دلم و دانه شمر دل بران کنم چون مرغ دل عزت آستان حضرت حق کنم خود را بگریبان کنان دور عشق و محبت کنم قدالک را بر شیشه در خدمت چون فن کنم	چو شکر خویان شو باز آید باز آید ز کانت بجان کرد و گناه خود را مست کیم فی رایت شوی خود کرد با مسیح و ان سر عبادت از بی لطف خواست غر کردن با	انوار دو کمان شد از دیده جان دو از مستر شای خود گشت مومن کشتی طلب ساخت	بهر سر سر عارف خریدار آید قصر حیران که کار بر آید خود را متعجب شد گناه آید خود صورت بیجا نه عمار آید خود را گشتی شد و عمار آید	انوار دو کمان شد از دیده جان دو از مستر شای خود گشت مومن کشتی طلب ساخت	بهر سر سر عارف خریدار آید قصر حیران که کار بر آید خود را متعجب شد گناه آید خود صورت بیجا نه عمار آید خود را گشتی شد و عمار آید	انوار دو کمان شد از دیده جان دو از مستر شای خود گشت مومن کشتی طلب ساخت
انگند در سر من آنچه از دین بر آید	نوکر و عشق نکنه از شش هزار سال	خود بود که می آمدی رفت بر آ خود گشت از ادا شفا خلق آید خود مرشد حیران تن پاک آید گر نه خود راست بی گناه آید خود می شد و خود بود و خود می آید دندان نه گشتی تا سرم مجاز آید	در برده مخفی خود گشت کعبه خود تا بقا آید محبوب دو عالم خود پر حیرت از دیده جان بین	گل به بجان محرم امر آید خود گشت تقیم متن بیا آید خود داد وود خست و مل آید خود گشت نلیخا و لایک آید خود مست شد و سحر شر آید منصور چسان بهر آید	بهر سر سر عارف خریدار آید قصر حیران که کار بر آید خود را متعجب شد گناه آید خود صورت بیجا نه عمار آید خود را گشتی شد و عمار آید	انوار دو کمان شد از دیده جان دو از مستر شای خود گشت مومن کشتی طلب ساخت	
ز آنچه کردم کنون بیا نام تا بدانی ز سخن و دوست چون رضای تو درم آید صد هزار سخن نماند	دل مسال یا بار بایستی زندگانی دوبار بایستی ده چه باشد هزار بایستی گوش را گوشوار بایستی						

ایک دوسرا قاضی لکھتا ہے +	
خود بود کہ خود نیستی کرد	در عشق پیا ورنه نچند
ایک اور ولی کا قول ہے +	
خود بیند و پیم آورد	گشت خود کار فرمود انکار
خود کند ساز و رنگ و کمر بست	خود کند باز تو لبه استغفار

<p>مولوی عبدالرحمن جامی کہتے ہیں +</p>	
<p>جسے بود از سپر آشنائی معدسِ نوے از تہِ چہرِ چون</p>	<p>از دو کون و مکان دارد شنائی سراز جلیابِ بون آورد برین</p>
<p>چو آن بچون دین کو کرام ظہیرِ فارسانی ایستے</p>	<p>بے رویوش کرد و پیش نام بادشاہ کی بابت ذکر کرتا ہے</p>
<p>خدا بگماہد رونقِ رائے افلاطون بیادِ مذاقِ بایں صورتِ تیسِ تان</p>	<p>ترا خداوندے زیرِ مصلحِ جمہور حلولِ کرد و در و جان ہمیں شاپہ</p>
<p>مشہور ولی عمر و خیال ایسی ریا عبادت میں لگتے ہیں +</p>	
<p>چون رفت از ہم چہرِ روشن تو آئید در دہِ کجی کس نشاند</p>	<p>پایہم و گر گرین کند سس تو تا بریز زمین چہرہ تو ز تین تو</p>
<p>خیام منتِ پنجیہ ہے ابدِ راست فراشِ گل زیرِ دگر سنبل</p>	<p>جانِ سطا است نہ لڑنے لڑیکا از پایہ غمہ نہ سلطان برجا</p>

جتنی کہ نامہ نہ احمدی میں لکھا ہے کہ تین نام جنتنا سے بڑے ہیں ان کا اور نام جنتنا ہے۔
ان کے تان کے اندر گھر ہے۔ کیا خدمت ایک یا چھ یا کھانہ جو اصل میں بڑے تھا۔

تواب و عذاب کے اچھوتوں میں اس مذہب والے قرآن کی اس کلام الہی سے بھی اپنے دل کی تاویل کرتے ہیں۔ لیس علی الذین امنوا وعلو الصلوات جناح فیما لھما الامینہ فرقہ النیاستھی۔ اتباع سات سمعان الہندی شراعی بنات اند قد شغل الہ الخیذ والالہی وینوع من التناسخ ۱۱ (صفحہ ۸۶) +
فرقیہ الزیستہ، وقالوا یتناسخ کلاہما ۱۲ (صفحہ ۸۷)

الفلاحة۔ علی صافھا کلھم معفون علی التناسخ والحلول لقد کان التناسخ مغانہ نصرقت فی کلامہ تلقوها من الجیوس والزوکب والھند البواھمہ ومن الفلاحة والصالیہ ومنھم من اللہ تعالیٰ قائم کل مکان ناطق کل لسان ظاہر بشخص من اشخاص البصر وذلك معنی الحلول قد یكون الحلول محو وقد يكون اما الحلول بجمع هو کاسترک الشمس فی کوۃ او کاشرا قبا علی البصر واما الحلول بالکل فھو کظہر ملک بشخص او کشیطان یجودان واما التناسخ اربعہ التناسخ والتسخن والفسخ والریج وسمیانی شرح ذلک عند ذکر فرقیہ من الجیوس علی التفصیل واعلی المراتب من تبعا الملكية او النبوة واسفل المراتب الشیطان او الجبند وھذا الیکال کان یقول بالتناسخ ظاہر من غیر تفصیل مذہب متفق ترجمہ۔ علاء کے تمام فرقہ تناسخ و حلول پر متفق ہیں۔ تناسخ اُس کے ہر ایک مت میں تعریف رکھتے ہیں۔ یہ تناسخ اُن کو ملا ہے۔ جیوس سے مراد ہے۔ ہندوستان اور برہمنوں سے اور فیلسوفوں سے اور صائبین سے ان کا مذہب ہے کہ خدا ہر مکان میں رہتا ہے۔ اور ہر ایک زبان میں بولتا ہے اور ہر ایک انسانی جسم میں ظاہر ہے اور یہی معنی حلول کے ہیں۔ ہندو مذہب حلول خدا کی جزو سے جیسا شمس کا طلوع ہر کوئی مانتا اُس کے چمکنے کے بدلے میں اُس کا کامل ظہور ایسا ہے جیسا کہ ظہور فرشتہ کا جسم میں یا شیطان کا حیوان میں اور تناسخ کے چار ہیں۔ تسخ۔ تسخ۔ تسخ۔ تسخ۔ ان تمام کی تفصیل جیوس کے بیان میں ہوئی۔ ان مذہب میں اگلے مرتبہ فرشتہ کا نبوت کا ہے اور سب سے نیچا درجہ شیطان اور جیون کا۔

”نفسی تفصیل کے ہم نے یہاں تناسخ کے متعلق بات ظاہر کر دی ہے۔“
فرقیہ الکاملیہ، ”وکان لھول الامامیۃ نور یتناسخ فی شخص الی شخص ذلک النور فی شخص یلکون نبوت و فی شخص یلکون امامۃ و ہما یتناسخا امامۃ الکافقہ نبوۃ وقال یتناسخ کلاہما ۱۳ (صفحہ ۸۷) +
تیمنا شمسیرہ میں غلات کا حال اس طرح لکھا ہے۔ فرقہ شب از غلات کا علیہ مذہب کا کل میگوئے کہ درود تناسخ سے شود یعنی انتقال سیکندتا بدینے بدینے و روح الہی ول در بدن آدم پس انان در شیت در آدم و ہم جہا سیکندہ در سائر انبار او غمہ نقل نمود و روح بنی آدم ہنر در میان خود تناسخ میکنند و (صفحہ ۱۱۱) اور ایسا ہی فرقہ ہنر بنی۔ کیا مال لکھا فرقہ السبانیۃ اصحاب عبداللہ بن سبا و ذلک تبعا نسخ الجنۃ الانبیاء فی النبی علی ۱۴ (۱۰۱) + فرقہ الغالبہ۔ ویدع العلماہ بمجسود فی تاریخ التنبیہ والبدل والرجعۃ والتناسخ ولھم القاب بکل بلا لقب یقال لھم یا صقمان الخوصیۃ والکوفۃ والرمی۔ الزوکب والنساور وادی میحان الذوقیۃ و موضع المحرۃ و عبادہ و المہیۃ (صفحہ ۱۰۰) مفصل مذکور صفحہ ۸۷ سے ۱۰۱ تک جزو اول بطور تفصیل لکھا اصحاب التناسخ قد ذکرنا مذہب التناسخیۃ و ما عن ملنہ من الملل الا ولتناسخ فیھا اقدم واسف واما مختلف طر فہم فی تقریر ما یتناسخیۃ الھند لکن اعتقاد ان ذلک۔ (الملل واخل جزو ثانی صفحہ ۱۱۸ موجود ملائیسری جے پور) ملائیسری علی شہد ہی نے شرح باب البدایہ النہایہ میں در سید عبداللہ و حاشیہ شرح حکمت العین میں اور فاضل صدر الدین شہید ازنی سوا در بر میں لکھتے ہیں۔ ماہن ہذا

مقصود اول میں بھی ایسا ہی لکھا ہے۔ نقلت من اصلاح طبیۃ لطا دھام طاهرہ ترجمہ محمد صاحب فرستے ہیں کہیں باک مروی کی پشتوں کے ایک عدد توں کے پیشوں میں شراہوا اولیہ اور شراہوا شریف میں ہے۔ باب الحشر وعن الی ہر یقۃ عن النبی قال یلکی ابراہیم ابابالا اثر یہ وہ القامتہ۔ گفت آنحضرت کہ پیش ہے ایسا براہیم یہ خود را نام از دست روز قیامت حال کند بر دے از سیاہی و غبار است پس میگوید براہیم کہ از۔ را۔ آنحضرت میں ترا بے فرمائی کہ مراد او اطاعت کن مراد او آنچہ از جانب حق گویم و غیر وہم پس میگوید مراد از براہیم را بے کہ از دست پس مراد بے فرمائی کے کہ تم ترا متابعت کنی مرا پس میگوید براہیم را بے مراد و گاد من بدر سیکہ تو عدد کردہ مراد او احیات کردہ و علے مراد سوا اگر دانی مراد و بیکرا لیکندہ شود مردم و شکر کردہ شود پس کلام سوا کے تحت نزول و نزول ترا رسوائی پر دین کہ ذلک است و در دست در دست تو پس میگوید خدا تعالیٰ بدر سیکہ میں حرام کردہ و بدہ ام بدشت را بر کافران و علے کلام و نزول حق نے کئی و التماس کردہ و مغفرت سے داری سو و منہ فرقت۔ پس مرگفتہ سے شود و براہیم را بے گاہ کن کہ چیز است در زیر و پائے تو و برین پس نگاہ سیکند براہیم را بے پادائے خود پس نگاہ دے لایس و مقرون است۔ بفرج یعنی گرگے گفناں تر کہ جید نے بہت آوہ بگل سرگین۔ پس اگر تہ سے شود و کشیدہ سے شود پادائے آن فرج را ہل را ختہ سے شود و در آتش و فرج و این از دست کہ سخ گردانیدہ و خوار ساخته شدہ و چشم براہیم را بے چون سخ تندہ و دیدنا امی شدہ و تیرای اید نمود ۱۵ (جلد رابع صفحہ ۳۹۱ لکھنؤ فارسی) +

باب ہفتم

تناسخ کی بابت اولیا و علما و اسلا کی لائیں

ابی الفتح الامام محمد بن عبدالکبریم الشہرستانی اسنی کتاب الملل والنحل میں اسلام کے مختلف فرقوں کا ذکر کرتے ہوئے فرماتے ہیں۔ فرقہ کیسیانیہ۔ اصحاب کیسیان مولیٰ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و قبیل تلمیذ السید محمد بن حذیفہ و حل بغضہ صر علی بقول بالتناسخ والحلول والرجعۃ بعد الموت (صفحہ ۸۳) + ترجمہ۔ یہ کیسیان حضرت علی کا غلام تھا۔ اور بعض کہتے ہیں کہ یہ محمد بن حذیفہ کا شاگرد تھا۔ اُس کے شاگرد کہتے تھے کہ وہ تناسخ و حلول و رجعت بعد موت کا تھا۔ فرقہ ہاشمیہ۔ اتباع ابی ہاشم بن محمد بن ابی حنفیہ و کان من مذہب عبد اللہ بن معاویہ بن عبد اللہ جعفر بن ابی طالب۔ ان لا اناج تناسخ من شخص الی شخص ان التواب والعقاب فی ہذا لا الاتناسخ اما اتناسخ بنی ادم و اما اشخاص الحمیوات وقال وروح اللہ تناسخ حتی وصلت اللہ وصلت فیہ و کفر و ابالقیا مسرا لاعتقاد ہم ان التناسخ یلکون فی الدنیا والتواب والعقاب فی ہذا لا الاتناسخ وتاول قولہ لیس علی الذین امنوا وعلو الصلوات جناح فیما لھما الامینہ (صفحہ ۸۷) + ترجمہ۔ اس فرقہ والے ابی ہاشم بن محمد ابن الحنفیہ کے تابع ہیں جو عبداللہ بن معاویہ بن عبد اللہ جعفر بن ابی طالب کے مذہب سے تعلق رکھتے ہیں۔ ان کا اعتقاد ہے کہ وہ ہر ایک جسم سے دو مرتبہ جسم کی طرف متناسخ ہوتی ہیں۔ اور سزا اور جزا ان اجسام کے بیچ ہے۔ چاہے آدمیوں کے جسموں میں یا حیوانوں کے جسموں میں اور کہتے ہیں کہ خدا کی روح بھی مثل موتی ہے۔ ہاں تک کہ وہاں تائستی ہے۔ اور انہوں نے انکار کیا ہے قیامت کے اعتقاد کا یہ سبب اپنے اعتقاد کے مسئلہ تناسخ پر کیوں کہ یہ دوسری بات ہے جو اسے نہیں

پس حق آنکه که منصفانه و انفرادی و نه بافتنای تو را که از این حکم مضطرب شده و را نمانده ملک
آورند و آنرا بر بیاورند و عمل کردند و بشماره حق و بقبول صاحب و حال کسی مدد و حق می بخشند
بعصورتی که بعد از آن روز در زند - (صفحه ۱۶۳ انقیصای حق) *

تفسیر فیاضی میں ہے۔ - واللہ اعلم فی التامی بعد وضوع الایات و مستخرج بعضہم فرم
وہم اصحاب السبت وبعضہم خنازیر وہم کفار اہل مائدہ علیہ السلام
وقبل کلام السبتین فی اصحاب السبت مسکت شیانہم قرعۃ و مشایخہم
صغیرہ ۲۲۲ ششہ و جلد ۱۰۰ اسع تفسیر کبیر میں امام فخر الدین رازی لکھتے ہیں۔ - اللہ
جعل انہم القرعۃ و الخنازیر عبد الطاغوت قال اهل التفسیر عنی بالقرعۃ اصحاب
السبت و الخنازیر کفار مائدہ علیہ السلام و فی الضبان السبتین کانانی مہم
السبت لان شیانہم مسکت قرع و مشایخہم مسکت خنازیر۔ (جلد ۲ صفحہ ۶۲۶)
تاویح طبعی میں ہے ہذا کہ خدائے تبارک تعالیٰ کو درگروہ را از خلق مسخ گردانید از نبی اسرائیل
یکہ اسمی لایذہ را گردانید از خکان گردانید و گروہ بیشتر از ایشان از قوم داؤد علیہ السلام
بود کہ اسمی از سلیمان علیہ السلام کو سے مردم اندر دیدہ رز شدہ بایہ گردانید و حق و روشد بنگاہ خدا
خدائے عز و جل ایشانرا مسخ کرد۔ -

تمیز ۳۴۔ سورۃ اعراف۔ داخذن ذلک من فی ادمہ من طہورہم ذلک تمہم واسم
 علی انفسہم السمۃ بکم قالوا علی شہدنا ان یقولوا لہم لای حقۃ انالکنا
 ہذا عقلیون۔ اُن کی کواہر گواہی اُن کوادبر جانوں اُن کی کے۔ کہیں ہوں میں ب
 شمار کیا انہوں البتہ تو ہے شاہرہ ہے ہم۔ ایسا نہ ہو کہ تم دن تیسارے کے تحقیق تھے ہم اگر
 غافل و تغیر میں ہے۔ ویا کہ ملے مجھ جوں تو گرفت از دنیاں آدم از پیش تلے ایشان از
 ایشان را و گواہ گردانید ایشان را ب نفسا ملے ایشان باقرار سے کہ گردنہ یعنی بھڑا ہے گواہ
 ساخت و گفت آیا تم پروردگار ملے حق سچا و قلعے ذریت آدم را بپروان آدودہ
 یعنی از مصلاب یعنی مچول قوال دنیا و از آبا و ذر آدم مگر وجہ ہم کہس را معلوم است
 کہ پدر بشر از ست و پدر از مصلاب و بیرون آید۔ حاکم ابو عبد اللہ در مجمع خود از ابن عباس
 نقل میکند کہ حضرت رسالت پناہ فرمود کہ خدائے عز و کثرت میثاق از ذریت آدم بہ نھان
 و آن دادی بہت نزدیک عورات و آنرا نھان صحاب گویند و بقولے بلن نھان نھانند۔ و
 آبا و جدہ کا از میثاق در دنیا بودہ و آن نہیست در ولایت ہند و بعد از خروج آدم از
 اربع شہت و در مارگ میگویند کہ جمہور قیسران برائند کہ بعد از خلق آدم و قبل از دخول خبت بودہ
 بر قضا کیا کرد بہشت است و عرض آن ہی ہزار سالہا ہست حق قلعے ذریت آدم را
 از مصلاب و بیرون آدودہ و مثال خود جیسے خرد و زرد و بچھے میگویند کہ سفید یا سرخ و گروے
 بر آند کہ از جانب راست سر و چ سفید از جانب چپہ سر و چ سیاہ و بچھے بر آند کہ تو از مثال
 از پشت آدم کیا رگی بودہ نہ روجہ تو در مثال ملے نمودہ و حیات و عقل و لطف و ایشان کا توبہ
 در بریت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کردہ گفت گاہ شہدیم با بر آزار خود و گشت اند
 چون ذریت آدم بے گفت حق سبحانہ تعالیٰ از خود و فرستگان خبر میدہد کہ ہما قرآن در بر آدوم
 گواہ شد بچہ (تفسیر حسینی جلد اول صفحہ ۲۶۶) +

اور جس طرح تصور قدس سرہ سے بقول الہی است کہ فرمودہ اند غایب از حقانی سوال است چگونہ جواب
دہد پس سر مخاطب بحسب نفایت از کون است - بیت تو در میان تیج نہر چہ است دست -
چہ خود است گوئیہ خود بلکہ کہ " (تفسیر حسینی ۲۲۶) -

فقد ركب كنفه اليميني فخرج ذويه بشفاعة كانواهم الذين ضرب كنفه السوي فخرج
ذويه يسوا وكانواهم جميعهم فقال الذي في يمينه الى الحنطة ولا ابالي وقال للذي
اليسرى الى النار ولا ابالي ثم رحبه - رويت است انا في الدرداء اربع غيرت كنفك ان حضرت
بمداكره فدخلت اذ هم راينها كسايه يد اكره او رايس زو حق تعالى في دست قدرت خود اياي اكره
فرشته را كه زنده نداشت ادم رايس بيرون او و ذريت سفيد را گوياء ايشان و دريگه
خود را سد و دريگه رايس بيرون او و ذريت سياه را گوياء ايشان انكشتان اند
و دست باي پس گفت مران گروه را كه دريگه را دست بود و دريگه را دست
كه ايشان را كه حنت كرده ام بشين از صدد و عمل - اما كه متصرف مطلق ام هر چه ميخواهم ميكنم و گفت
مران گروه را كه اكر كنف جب بود و بسو است و فرخ دويد و باك ندادم از انكه ايشان را حكم
و فرخ كردم بشين از صدد و عمل اما كه متصرف مطلق ام هر چه ميخواهم ميكنم پروردگار تعالى بے نیاز
است و قادر مطلق هر چه خواهد ميكند و گفته ام و ادم در پشت بر كر را خواهم دے اظم و
و فرخ بر كر را خواهم و باك ندادم بچايس انهي رسد كه بچو كه كر را بشكوه جلد و نحو او
ابن عباس شنيخه بزرگوار رويت كي ہے - اخذ الله الملتقى من ظهر احد و عثمان
فخرج من صلبه كل ذريه در اها فشرهم بين يديه كالذين هم قدامه قبل
قال المستبرك قالوا اي شاهد ناهو و علي كل شئ قل برب

ترجمہ۔ گرفت خدا تعالیٰ لاہندہ از ذریت کہ یوں آلودہ از نچست آدم بنیان پس روی
آلودہ حق تعالیٰ از استخوان پشت آدم ہر ذریعہ را کہ پیدا کرداں را پس پرانند و کردایشان
در پیش قدم مانند مورچہ چائے خورد۔ پستہ کلام کو بایشان رو برو گفت پروردگار تعالیٰ
آیا نستم بر خود کار شما گفتند ہاے ہستی تو پروردگار ما گواہی دادیم بر تو بیت تو دین حق کی
و این دیناری مثل سخن کردن غلامہ سلیمان است و او بر جہنم چنان است (صفحہ ۱۲ جلد اول)۔
مولوی محمد طاہر صاحب اپنی کتاب بدو ضعتہ الاصفیاء میں لکھتے ہیں۔ کہ حضرت آدم علیہ السلام
کیسے کو واسطے حج کے مایا کرتے تھے۔ ایک بار کہ وہ عرفات پر ہوئے اور اللہ تعالیٰ نے اُن کی گفت
سے تمام اولاد کو جو روز قیامت تک پیدا ہوگی نیک و بد ختنوں کو سیدھی طرف اور بد ختنوں کو
الٹھی طرف کیا اور ان سب کو حکم الہی پڑا اللست بیکہ آیا میں ہوں پروردگار تمہارا خالو
بیٹے کا سببے ہاں تو پر ہمارا ہے حق تعالیٰ نے اُن کے اقرار پر گواہی فرشتوں سے لکھو کہ
حجر الاسود میں امانت رکھی اسی واسطے حضرت مرتضیٰ سے روایت ہے کہ جو کھلی حج کیگا
تو حجر الاسود اُس کی گواہی دیکگا (مطبوعہ مطبعہ فانی لاہور ۱۳۹۷ھ) اسی طرح اعتدلیات
کا سببہ تفسیر علامہ ابلیسی خود میں بھی لکھا ہے۔ (درامام فخر الدین رازی نے بھی اپنی
تفسیر کہیں میں ایسا ہی لکھا ہے)۔ (جلد ۴ صفحہ ۲۷۱) +

نمبر ۵۔ سورۃ واقعہ۔ ماحض بمسبوقین علی ان تبدل امتا لکم ونشکم
فی ماکلکم لون ولقد علمتم انشاء الاولی ثلوثا تذکرہ مترجمہ۔ اور ہم اس بات
عاجز نہیں کہ بدل دین تمکو مانند تمہارے اور سدا کریں تم کو و نادرہ اس صورت اور شکل میں کہ
جس کو اس وقت نہیں جانتے ہو۔ اور تحقیق کان فی تمہارے یہاں ایس سی۔ پس کیوں نصیحت نہیں
کرتے۔ تفسیر حنفی میں ہے۔ نویسم ہائے گزشتہ یعنی کسی را یا پیشی نواز گزشتہ ہائے
انگہ تبدل الہ انشاء کاس را کہ مانند شما انداختے شما را نیزیم و دیگران را یا یا یہم و یا فریم دیگر
یا شما را و اصولاً تم سے پہلے کہ نمیدانند امر و زمینے کافران را در ذلت ترین کشور و مملکت
را در بہترین پیمائے و در شبکہ الاستادید شما آفریدن شخص پس جرایا دئے کینے !!
(صفحہ ۴۳، جلد ثانی) +

محرم صاحبؒ اپنی ایک حدیث میں جو تفسیر عزیزی میں درج ہے۔ ہمیشہ کے متنازع کا اقرار کیا ہے۔ انکم خلقتم للابد وانکم تموتون مبادا والی دایرہ

مرقس ۱۰ : یوحنا نے یہ کہہ کے گواہی دی کہ میں نے روح کو کبوتر کی طرح آسمان سے (تمہارے دیکھا اور وہ اُس پر ٹہری (یوحنا ۱۰) اور ایسا ہوا کہ جب سب لوگ بیٹھا پاچکے اور شروع بھی تیسرا پاگرد عاناٹک رہا تھا۔ آسمان کھل گیا اور روح القدس جس کی صورت میں کبوتر کی طرح اُس پر اترئی۔ (لوقا ۳۳)۔ ابتدا میں کلام تھا اور کلام خدا کے ساتھ تھا اور کلام خدا تھا اور یہی ابتدا میں خدا کے ساتھ تھا۔ سب پیریں اُس سے نوجو دہوئیں۔ (یوحنا ۱۰)۔ عیسائی مکتے میں کہ کلام سے مُردہاں خدا یسوع مسیح ہے۔ کلام تجسم ہوا اور وہ فضل اور راستی سے پھر پورہو کے ملک تشریف لرا اور وہ نے اُس کا ایسا جلال دکھا جیسا کہ آپ کے اکلوتے کا جلال یوحنا نے اُس کی بابت گواہی دی (یوحنا ۱۰) : عیسائی دلی اعتقاد ہے باپ بیٹا اور روح القدس کو جملہ خدا اور واحد خدا سمجھتے ہیں یعنی اُن کا اعتقاد ہے باپ قادر مطلق، بیٹا قادر مطلق، روح اللہ قادر مطلق اُن کے مسئلہ کلیت کے یقین انقزم ہیں۔ دوسرا اعتقاد یسوع حواری سے خدائے ساتھ تھا بلکہ خدا تھا گناہوں کی نجات دینے کے واسطے پاک مانتا تھا کہ کلام تیرم جو یسوع کے حمل میں آیا اور پورے نواہ حمل میں رہ کر پیدا ہوا۔ اور ۴۰ سال کی عمر میں غلط کرنا ہوا اپنے اعمال کے مطابق پاپوں و گنہگاروں کے مذہب یا شمس تیرم جو منصور کی طرح دھوئے خدائی کرتا ہوا صلیب پر لٹکا لیا۔ جیسا افضل انجیل اور دین میں مذکور ہے پس عیسائی اور یہودی علی طور پر تاسخ ازل کے قائل ہیں۔ بلکہ عیسائیوں اور مسلمانوں کا یہ بھی اعتقاد ہے کہ مسیح ایک دفعہ پھر دنیا میں آویگا اور وہ خدا کرنگا۔ کئی آدمی اصلی مسیح یا مسیح بننے کے دعوہ دار ہیں اور سوچئے ہیں۔ پس جیسے آدمیوں کے اس مسئلہ کو اس طرح مانا جاتا ہے وہی چودہ صدق نل سے مسئلہ مسیح کی خداوت کا قائل ہے اور جب ایسی بے بنیاد اور نہ بنیاد دینی روایات کو ملتے ہیں تو پھر وہ اس قدر مشکل ہے جس سے خدا کے عدل انصاف کی زیر دست شہادت ملتی ہے کسی طرح اور کسی انکار نہیں کر سکتے۔

موتیخ ایڈورڈ گئین صاحب ساہوکار تھے جن جیسے فلسفہ یونان یا کلاسیکان نے رواج پایا تھا یوں ان کے رواج کے تنازعہ اور غیر فانی اور پہلے سے موجود کی شکل کو تسلیم کر لیا تاہم روم کی کتب پر بائبل

ماہنامہ شہر
قرآن سے شائع کاشت

[illegible]

بیرون نیامده بود در تفحص افتادند چہرہ افاقہ شد۔ چون متشدد۔ دہر فوژ نہ گریہ کسان خود گریہ کیا
 یگشت و رومے در جہا ملیش ان بیالید۔ سہر دوز نہ دیو نہ دزد۔ در دوز چہار مرد داندگان وہ
 المیہ بودہ است۔ میان دین و کور بر ساحل بحر طبر گفتہ اند۔ نام آن سیدہ متا بودہ در میان
 دین و دینونا بر بر تقدیر مردمان دیر متشربہ شریعت توریت بودند، (اصحفہ ۲۲ جہا اول)
 حاشیہ پر عبد القادر دہلوی فرماتے ہیں (محقق صاحب انبیاء بحال اہل امت کو متا یا ہے کہ یہ سب
 ان پر بھی ہو گا۔ حدیث میں فرماتے ہیں کہ اہل امت میں بھی ایسے بندہ را سورہ ہوا و غفران۔ اللہ
 مگر اسی سے بچانا، (اصحفہ ۲۱ اول کشور)

تفسیر علامہ اعظم ابی سعید عربی میں بھی ایسا ہی لکھا ہے اور زیادہ صرف یہ ہے کہ
 کلامی، ہنر اور تفسیر میں سے تفسیر جتنے بزرگ و سرور ہو گئے۔ (دیکھ صفحہ ۴۸ مطبوعہ قسطنطنیہ)
 ابو تفسیر کبیر میں امام قرطبی نے ازنی صاحب فائزے میں نقل میں ابن عباس رضی اللہ عنہما میں
 شباب القوم صار واقعہ و الشیخ خازن (صفحہ ۳۳ جلد ۲) اور معالم التسلیل جلد
 صفحہ ۳۳ میں بھی ایسا ہی درج ہے +

تمہیں سورہ نامہ قول علیکم شیئ من ذلک مثلی عند اللہ من لعنة اللہ
 غضب علیہم لعلہم الفرحۃ والحناء ذر عبد اللطافوت از لک شہکا باوہل
 عن معا والسبیل قد صلی کہ کہ خبروں میں تم کو ساقیہ پر کے اس جزا میں نزدیک
 اللہ کے وہ لوگ کہ لعنت کی خدا نے ان پر اور غضب کیا اور لکے اور کہے ان میں خدا اور
 اور جنہوں کو باطافوت ریت یا دیت یا شیطان کو کہہ لوگ نہ ہو کہ جو ریت سے کہہ
 ہیں راہ سپرد سے ہے تفسیر حسین بن ابی بکر محمد بن ابی خیر میں تیرا بیدار تیرا
 کہ وہ بن شامہ ترین دیانت اہل ابن بن کم بنو ترانہ یعنی شارا کا کہ وہ بنو
 قومی کہہ کر تیرا ذہنت جزا کہ تابستایش تیرا زور کہ خصلے پس یہاں میں کہہ کہ ہر کہ
 آنگہ لعنت کردہ خدا اور دشمن گرفت خصلے برے تے ان میں وہ کہ خدا نے تعالیٰ ان
 اور رحمت خود و رساخت لمجہش غضب خود و رساخت و رساخت انہاں ہر کہ
 مسخ کر دیا ان راہ لک ان بنی خیر صلیا السبب را خود کا کہ تیرا بیدار تیرا بیدار
 طافوت آیا تیرا کہ مصیبت را تیرا داری اور کہ وہاں کردہ محو ان تیرا زہنت متعرف
 زہنت یعنی بازگشت تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 (۱۵ جلد اول) ایسا ہی عالم التزلزل ص ۱۲ جلد اول میں ہے مولوی محمد طاهر صاحب
 کہتے ہیں رد کر کے حق تعالیٰ نے وہی صحت کی کہ میں اب لکھا اور کہ ان لعنت پر کہ وہاں تھا کہ
 عذاب نازل کرتا ہوں حق تعالیٰ نے ان لوگوں کو خبری صریح کو جو اپنے مجبوروں سے لکھے
 چار سو ایسا سوا سوا کی شکل ہو کہ وہ لکھی کو جو میں ملے ملے تھے اور کہ کہاتے
 تھے حق تعالیٰ نے تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا تیرا
 وقت علاج کہ نہ لکھا تھا اس شامی نے فائدہ نہ دیا اور تین دن کے بعد جنم کی راہ کی لغو تیرا
 من غضب اللہ (صفحہ ۲۷۰ رد و فتنہ الاصفا ص ۲۷۰)

دوسری جگہ تفسیر میں ہے کہ آپ پر مال عیسویوں نے رحم اللہ علیہم ہوا اشل علیہما ما لک
فی السماء انکون عیدک ادا واخرها وایث منک وارزقنا وایث خیر الزاوقین السما وال
اللہ تعالیٰ انی منذ لوما عیکم من یکرہ فی دین کفر فی انی اعز بہ عن انکال اعز بلطیخ
من العالمین۔ پس جو انسان از شدہ برائی تر یا ان شدہ انسان مائدہ بخور و نذر عیسے فرمود و از
بیابان و محلول از الطہیر شد و گفت بخورید کہ شمار عطا ہست و دیگر اگر از اہانت ہزار و ستہ صد تن
انسان طعام بخورند چہ چیز بران خوان آنرا بخور کہ شتر چہ فقیرے انان طعام بخور و اگر دگر شتر
و چہ بخورے شتر شید الا کہ شایق است پس مائدہ یا آسمان رفت و دیگر و در چاشت گاہ مائدہ و در وقتا فقر
ہم آرائں متداول خود مائدہ از چل روز غائب شدہ و در ہی حے آد و روزے نئے و چھ تا و صلاحت

یہ قدرتی تہاؤ پڑے دور کے درجہ تک ترقی پا جاتے ہیں۔ اس کے چارے
یا تین بہت بڑے تاریخی موت موجود ہیں۔ اور وہ بہت دفعہ پیش کئے جاتے
ہیں۔ ۱۲ برس کی عمر میں ہم دیکھتے ہیں کہ پیش کل پلین جا میٹری کے بڑے
حصہ کو دریافت کر رہا ہے۔ اور جب کہ اس کو علم حساب کا کچھ علم نہیں ہے
وہ اپنے کمرے کے فرش پر اقباس کے پہلے مقالہ کی شکل میں کھینچ رہا ہے اور
ان کے ماتم غلو کو ٹھیک ٹھیک جانچ رہا ہے۔ یعنی اپنے واسطے دس گز پٹو
جا میٹری بنا رہا ہے۔ ہمارے پاس مائیک یا میلو جیروا سے کی ایک اور مثال
موجود ہے جو کہ پانچ برس کی عمر میں ایک حساب کی مشین کی طرح حساب لگا رہا ہے اور
اسی طرح نو ذرہ کی ایک اور مثال ہے جو چار برس کی عمر میں انگلیوں سے ایکے لگ
کا یا جان رہا تھا۔ اور رات کے وقت سرور کو بنایا کرتا تھا۔ یعنی ایک کا ڈراما اور
تھری سا ولینو ٹری عقل اور کاریگری سے وائیکس نام ابا بجا رہی جس پر ایک
کتاب تھا کہ اس نے پیدا ہونے سے پیشتر ضرور ابا بجا یا ہو گا۔ دیکھ بار ڈٹ کی ہمارے
پاس ایک اور مثال موجود ہے جو کہ اس سے پیشتر کہ وہ کچھ لکھ کر دیکھ سکتا تھا
ایک ماسٹر کی طرح نقشہ کھینچ کر کتاب تھا ہر ایک آدمی ان مثالوں کو جانتا ہے
لیکن خیال رکھنا چاہیے کہ یہ مستحیات میں سے نہیں تھے وہ ایک عام بات کو
کہتے ہیں۔ جو کہ ان میں اس قدر بڑھ چکی کہ جس سے لوگوں کی توجہ ان کی طرف مبذول
بعض اشکوں میں خاص تہاؤ کے بڑھ کر ہونے کا مسئلہ عام فلاسفی سے جو کہ
بتلاتی ہے کہ ہر ایک بچہ میں ہی روح پیدا ہوتی ہے حل میں ہو سکتا۔ بر خلاف
اس کے یہ عقیدہ آواکوں سے بہت آسانی سے حل ہو جاتا ہے اور درحقیقت یہ
ایک قسم کا اس مسئلہ کی کوہ الری یعنی دوسرا نتیجہ ہے ہر ایک بات سمجھ میں آ سکتی ہے
بشرطیکہ ان زندگی سے ایک پہلی زندگی مانی جاوے۔ آدمی اس زندگی میں ان
سنتھکاروں کو لاتا ہے جو کہ پچھلے جنم میں اس نے حاصل کئے ہیں اس پر غرض
ہو سکتا ہے کہ ایک عجیب بات ہے کہ یہ تہاؤ اور موقعہ ایک پچھلی زندگی کا نتیجہ
ہوں جس کی کہ ہم کو کوئی یاد نہیں ہے ہم اس اعتراض کا یوں جواب دیتے ہیں کہ
بالکل ممکن ہے کہ ہمیں سب واقعات جو کہ ہوتے ہیں بھول جائیں اور پھر ہماری
روح میں ایسے قوا باقی رہیں جو کہ خاص اور بڑی باتوں پر منحصر نہیں ہے اور
خاص کر جبکہ یہ قوا بہت مضبوط ہوں۔ ہم پیشین گوئی کر سکتے ہیں کہ وہ کچھ نہیں
جنگو اپنی زندگی کے تمام واقعات بھول گئے ہیں اور دنیا اپنے زمانہ کی تاریخ کی کچھ یاد
نہیں ہے۔ اور زمانہ کو اپنی ہی ہسٹری معلوم ہے۔ لیکن پھر بھی ان کے قوا
بسا و بالکل زائل نہیں ہوتے۔

نیتس اپنی پورے عمر میں اپنی کتابوں کو بڑھ کر خوش ہوا کرتا تھا اور بھول گیا تھا
کہیں ہی ان کا مصنف ہوں اور بار بار لکھتا تھا کہ کبھی میں کہ خواہش میں کا شک
میں لیا بکھتا ہے۔ اقصیٰ آدمی کے مختلف تہاؤ قدرتی قوا اور ذرہ جیسے
مسئلہ تاسخ سے آسانی سے حل ہو سکتے ہیں اگر ہم اس مسئلہ کو ترک کر دیں تو ہرگز
بے انصافی کا الزام لگانا چاہیے کہ ہم کو اپنا پرکار اس نے بعض ادیبوں کو دیکھ کر
ہیں جو کہ اور دنوں میں رہتے اور سمجھ اور تہذیب کی کم پیش نظر سمجھ کی ہے۔ جو کہ
چال چلن اور روش زندگی کی بنیاد میں۔

ہمیں یہ دلیل ملے گی کہ زور سے بار معلوم ہوتی ہے کہ یہ زور یعنی بات پر نہیں بلکہ واقعات
میں ہے۔ یعنی آدمیوں کے قوا اور ان کی عقل اور تہذیب کی کمی بیشی پر یہ بات جو کہ
فلاسفی کے خیال کے مطابق حل نہیں ہو سکتی صرف مسئلہ تاسخ سے حل ہو سکتی ہے اور یہی

ہماری بحث کی بنیاد ہے۔ (۲۱۲-۲۱۸ نمبر)۔

ایم اینڈر ہائی ریٹھی صاحب پہلے حاصل کئے ہوئے تھے اور وہ طاقتیں
جو کہ اسی طرح حاصل کی ہیں اسے نئی جدوجہد میں مدد دیتی ہیں۔ لیکن ایسے سب لوگ
طوریہ جس کی انسان کو کچھ نہیں سمجھتی۔ کیونکہ ان پر فیکٹ ۲۱۸ مکمل روح ان میں
میں جاگے تاکہ پہلی پیدا کی ہوئی صفات کو مکمل کرے اور ان گناہوں اور غلطیوں
کو دور کرے۔ جو کہ اگلے درجہ پر عروج کرنے کے لئے لڑکا وٹ ہیں۔ لڑکا پیدائش
دس ایک برس سنس سڑی لینے صفحہ ۵۸-۶۰۔

”اخلاقی دنیا کے درست رہنے کے لئے اس مسئلہ تاسخ کا ہونا ضروری ہے دنیا
زندگی کی فزیکل حالتیں قابل نفرت ہیں۔ آدمی شہید ہے ہر قسم کی تکلیف
لئے بے بس ہے بیرونی اسباب کے خوف سے ہر وقت ہراساں ہے۔ ساری
وگرمی کی زیادتیوں سے ڈرتا ہے کمزور اور بیمار۔ دنیا میں شک آتا ہے۔ اور آتے ہوا
کے اثر سے اپنے آپ کو بچانے کے لئے قدرتی ہتھیاروں سے بے پناہ ہے۔ اگر
یورپ و امریکہ کے ایک حصہ میں تہذیب کی ترقی کی لہر نے دو ہندوؤں کے لئے
آسائش و آرام پیدا کر دیے ہیں۔ تو انہیں ملکوں میں غریبوں کی تکالیف کا کیا حال
ہے۔ ایک بڑے بھاری مجمع کے لئے جو کہ ایشیا۔ افریقہ۔ اوشینیا کے ناخوشگوار حصہ
میں رہتے ہیں۔ زندگی بے دریغ و بال ہے۔ انسان کے جینے کی حالت اخلاقی طور سے
بھی ایسی ہی خراب ہے جیسے کہ جسمانی طور پر۔ اس بات کو مان لیا گیا ہے کہ خوشی اس
دنیا میں ناممکن ہے۔ زمین ایک آنسوؤں کی دہلی (داوی) ہے۔ ہاں ٹھیک ہے۔
آدمی کی قسمت سوائے تکلیفات کے اور کچھ نہیں ہے اسکو اپنی محبتوں اور اپنی
ناپوری ہونے خواہشوں میں بیچ ہونا ہے۔ اپنی روح کی ترقی کی خواہشات میں مہم
وٹھیلنا جا رہا ہے۔ جہان کیا جا رہا ہے اور شہا مار کا ڈول اور کاوشوں سے گریا
جا رہا ہے۔ خوشی متع کی ہوئی حالت ہے بہت تھوڑی خوشی کے لمحہ جو کہ کبھی کبھی
ہیں۔ وہ بھی سخت رنج سے بدلتے جلتے ہیں ہمیں محبتیں ہیں کم خرچ خواہشوں کو گنا
کران کے واسطے رو دیں۔ ہمارے باپ ہیں۔ ماں ہیں۔ لڑکے ہیں۔ ہم ان کو مرتے ہوئے
دیکھیں ناممکن ہے کہ ایسی نادرست حالت ٹھیک ہو۔ ترتیب۔ مفارقت۔ مساوات
ماوی دنیا میں پروان میں۔ اور یہ ضروری ہے کہ اخلاقی دنیا میں بھی پلٹے جاویں۔
ڈی سی کرپٹس وریٹش نے ان باتوں کو ثابت کیا ہے کہ انسان کی سمجھان خیالات کو
رکھتی ہے جو کہ اندرونی میں لینے وہ خیالات جو کہ ہم انہیں پیش کے وقت سامنے لاتے ہیں
یہ بات سچ ہے ہمارے اپنے وقت میں مکالمہ کے کائنات فلاسفر ڈوگلا سمنڈوٹ نامی نے
ڈی سی کرپٹس کی تھوڑی کو ایک جیسے خیال میں ظاہر کیا ہے اور اس بات کو ثابت
کیا ہے کہ ایک ہی اندرونی خیال جو کہ موت کے بعد آدمیوں کی ضمیر میں ہوتا ہے وہ علت
معلول کا اصول ہے۔ وہ اصول جو کہ ہمیں یہ بتاتا ہے کہ بخیر کارن کے کارہ نہیں جس سے
دلیل کا آغاز ہوتا ہے۔ علت و معلول کے اندرونی اصول بار بار جنموں کے مسئلوں
سے بڑی اچھی طرح ثابت ہو سکتے ہیں۔ درحقیقت وہ اس مسئلہ کے
نتیجہ ہیں۔ آدمی کی روح جو کہ پہلے سے ہی آدمی کے باجیادوں کے جسم
میں موجود ہے۔ ان سنتھکاروں کو جو کہ پہلے جنموں سے پیدا ہوتے ہیں قائم
رکھتی ہے۔ یہ سچ ہے کہ جو کہ ہم جس نے پہلی زندگی میں کئے تھے۔ وہ بھول جاتے
ہیں لیکن علت و معلول کا سلسلہ جو کہ خاص خاص واقعات پر موقوف نہیں ہے
زندگی کے تجربہ کا عام نتیجہ ہے۔ اور وہ روح میں بروقت لینے دوسرے جسم کے فرو
رہتا ہے۔ (ڈی آفریڈیہ صفحہ ۲۷۳-۲۷۴ تا ۲۷۷)۔

کی تعمیر خوش گوار نہیں ہے۔ اگر ہم اپنے آب کو گرم کریموں سے نہ ڈھانپیں تو ہم سردی سے پریشان یا ہم کو سخت گرمی جلا دے۔ افسان کے لحاظ سے بھی انسانوں کی حالت بہت خراب ہے۔ دنیا میں بڑی زیادہ ہے۔ بدی کی ہر جگہ عزت ہوتی ہے۔ نیک کی ہر جگہ اس قدر بدسلوکی ہوتی ہے کہ اگر کوئی آدمی دیانت دار بنکر رہنا چاہے تو اس پر ضرور مصیبت پڑے گی کی امید ہے۔ ہماری محبت سے غم اور رنج پیدا ہوتا ہے اگر کوئی زمانہ کے واسطے باب ہونے کی خوشی اور محبت کی خوشی اور دوستی کی خوشی کو بھول گئے ہیں تو دیکھتے ہیں کہ وہ محبت کی چیزیں موت کے باعث ہم سے جدا ہو جاتی ہیں۔ یا بڑی بڑی نعمت کے حادثوں کے سبب وہ ہم سے الگ ہو جاتی ہیں۔ یہ تو کتنا افسوسناک ہے کہ ہم کو ایسی زندگی میں کام کے لئے دئے جاتے ہیں۔ وہ بھاری بھرپور ہیں۔ اور ہماری بڑی بھاری بیاریوں کے تابع ہوتے ہیں۔ ہم نہیں جس گڑھے سے ہوتے ہیں۔ اور ہمارا بڑا بھاری جیتھا بڑی تھکاوٹ کے بعد ہل سکتا ہے۔ اگر بڑے اچھے جسم والے آدمی ہیں۔ جن کو ابھی صحت بخشی گئی ہے تو دنیا میں ایسے کتنے ہیں جو کہ بالکل کمزور و ضعیف و نحاس۔ کتنے اور ہرے اور بڑی زندگی سے اندھے دیوانے اور کتنے۔ میرا خیال ہے کہ بہت خوبصورت جوان ہے۔ میں بدصورت کمزور نحیف البدن اور کونڈا لٹا ہوں اور ہر قسم کی بیماریاں کے شکار ہیں۔ ایسے بڑی اور تندرستی کی حالت میں پیدا ہوئے ہیں اور بعضے نہایت مفلسی کی حالت میں ناشکری اور سرکش زمین پر ایک غریب مزدور کی گائے میں ملایا۔ لقمہ شہزادہ اور لارڈز کیوں نہیں ہوں۔ میں یورپ و فرانس میں کیوں پیدا ہوا ہوں۔ جہاں کج رفت۔ تہذیب سے زندگی آرام سے گزرتی ہے اور دیر تک رہتی ہے۔ اور منطقہ ہمارے کے چلے ہوئے آسمان کے نیچے کیوں نہیں پیدا ہوا جہاں کہ میرا حیوان کا سا منہ۔ کالا اور دھنسی چہرہ۔ اور جسم کی طرح بال ہوتے اور میں بڑی سخت آگے ہوا اور سواشی کے دستانہ سلوک کی سخت تکلیف میں بڑی زندگی گزارتا۔ افریقہ کا کوئی بدبخت حبشی یہی جگہ کیوں پیدا نہیں ہوا۔ جو ابھی طرح زندگی گزارتا اور خوش گذران ہوتا۔ ہم نے کسی کوئی بات نہیں کی کہ جس سے ہم دونوں کو زمین پر مختلف جگہ ملے۔ میرا کوئی حق نہیں ہے کہ مجھ سے رعایت کی جاتی۔ اور نہ اس کا کچھ گناہ کہ اسے بڑی حالت میں رکھا گیا۔ ان سب ہولناکیوں کی کم و بیش تقسیم کا کیا باعث ہے۔ جو کسی پر بہت ہیں اور کسی پر تھوڑی۔ جو کہ اچھے ملکوں میں رہتے ہیں۔ وہ اس رعایت کے کیوں مستحق ہونے لگے۔ اور بھائی کو تھیلے کا درجہ پر گریہ و زاری کر رہے ہیں۔ بعضوں کی عقل بڑی تیز ہوتی ہے اور انہیں ہر قسم کی عقل بخشی گئی ہے اور بعض برخلاف ان کے ہر عقل سمجھ اور قوت حافظہ سے بالکل بے بہرہ ہیں زندگی کے مشکل سفر میں وہ قدم قدم پر گرے ہیں ان کی تنگ نظرئی ان کے ناقص فہم ان پر ہر قسم کی مصیبت اور دکھ لگاتے ہیں۔ وہ کسی چیز میں کامیاب نہیں ہوتے اور ایسا معلوم ہوتا ہے کہ قسمت ان کو اپنے پیشے زبردست مصدقات کی برداشت کے واسطے منتخب کر رہی ہے۔ ایسے بھی جہیں جن کی ساری زندگی پیدا ہونے سے موت تک دکھوں اور ایدہوں کی ایک لمبی اور دردناک لکیر کھاتی ہے انہوں نے کیا گناہ کیا ہے۔ وہ سطح زمین پر کیوں ہیں۔ انہوں نے پیدا ہونے کی درخواست نہیں کی۔ اور اگر وہ آزاد ہوتے تو وہ اتھا کرے۔ یہ کہہ کر واپس آئے ان کے منہ سے ہٹایا جاتا ہے یہاں اپنے ارادہ کے خلاف جو کچھ چاہتے ہیں۔ اتنا تو شکایت کچھ بعض سخت بایوسی کے عالم میں اپنی رحمت حیات کو قطع کر دیتے ہیں وہ اپنے ہاتھوں سے اس زندگی کو برباد کر دیتے ہیں۔ جس کو کہ سخت تکلیفوں نے ان کے لئے ناقابل برداشت بنا چھوڑا ہے +

اس کی خواہش نہیں کی۔ خدا کیلئے کنگ و سخت تکلیف دینے والی زندگی بھاری تھک اور شرارت ہے۔ لیکن خدا نے بے انصاف ہے اور شریر ہے۔ اور اس کے بالکل برخلاف صفات اس کے ہیں۔ یعنی عادل و غیرہ بنا بران آدمی کی زمین کے مختلف حصوں میں موجودگی اور زمین پر بدی کی کئی بیشی کی تعمیر کا مسئلہ حل نہیں ہو سکتا ہے۔ اگر میرے ناظرین میں سے کوئی بھی ایسا مسئلہ یا ایسا فلسفہ یا ایسا مذہب جس سے کہ یہ تمام وقتیں رفع ہو سکیں بنا سکتا ہے تو میں اس کتاب کو بھار ڈالوں گا۔ کہ میں مغلوب ہو گیا +

اگر برخلاف اس کے آپ آدمیوں کی بہت سی زندگیاں اور بار بار جسم کو لینے ایک ہی روح کا بہت کالیوں میں آواگون مائیں تو ہر ایک چیز بڑی خوبی اور صفائی سے بیان ہو سکتی ہے۔ اور ہمارے جسم کا دنیا کے خاص خاص حصوں میں ہونا آزاد و ہندو مت یا اتفاق کا نتیجہ نہیں ہے۔ یہ صرف اس بڑے سفر کا ایک پیش ہے جو کہ ہم دنیا میں کر رہے ہیں اور کتاب دی آف ڈیوٹی باب ۱۵ صفحہ ۲۰۲ سے ۲۰۵ تک +

پھر وہی ڈاکٹر صاحب فرماتے ہیں۔ "اگر بار بار جسم لینا نہیں ہے۔ اگر ہماری زندگی الگ تھک واقعہ ہے جو پھر دوبارہ ہمیں ہوگا جیسا کہ زمانہ حال کی فلاسفی اور معمولی غائب کا اعتقاد ہے تو اس سے نتیجہ پیدا ہوتا ہے کہ جب جسم دنیا سے ملے گا ساتھ ہی روح جیتا ہے۔ اور ہر ایک آدمی کے پیدا ہونے پر اس کے جسم کو روح دینے کے لئے ایک روح کا بٹا ضروری ہے۔ تو ہم پوچھتے ہیں کہ یہ سب وہیں ایک ہی قسم کی کیوں نہیں اور جب کہ انسان کے جسم کی کساں میں تو دو جوں ہیں اس قدر کیوں فرق پر ہے تو انے عقلیہ اور اخلاقیہ میں ہم پوچھتے ہیں کہ قدرتی جھکاؤ ایسے کیوں مختلف و زبردست ہیں کہ بہت دفعہ تعلیم۔ تہذیب اور عقل کی کوششوں کو کامیاب نہیں ہوتے جیسے بچوں میں جو بھلا و نیکی بڑی کے لئے کہاں سے آتے ہیں۔ اور وہ ہمارا غور و تحقیق کے جو ان کے خاندان اور سوسائٹی کے درجہ کے مطابق نہیں ہیں۔ کتنے جملہ ہو جاتے ہیں بعض لڑکے تکلیف کی یاد سے کیوں خوش ہوتے ہیں۔ اور حیوانوں کو دکھ دیکر کیوں خوش ہوتے ہیں۔ جبکہ اوروں کو دوسرے حیوانوں کی تکلیف دیکھتے ہی پرے درجہ کارم آجاتا ہے اور نند رنگ ہو جاتا ہے۔ اور کانپنے لگ جاتے ہیں۔ اگر سب دیکھ کر اور اس کیلئے ڈھانچہ کا ڈھلا ہوا ہو تو تعلیم ان پر ہر وہی بیا کساں اثر کیوں نہیں کرتی۔ دو بھائی ایک ہی کلاس اور ایک ہی سکول میں پڑھتے ہیں۔ ان کے ایک ہی استاد ہیں۔ اور ان کے سامنے ایک ہی سی مشالیں ہیں۔ باوجود اس کے ان بعضوں سے ایک کو اعلیٰ فائدہ پہنچتا ہے اور وہ حرکات و تعلیم و تعلیم و چال چلن میں لائق بن جاتا ہے۔ اس کے برخلاف اس کا بھائی کو کو محض اور اٹھ رہ جاتا ہے۔ اگر ان دونوں زمینوں میں وہی بچ جوئے جانے پر مختلف پھل پیدا ہوتا ہے کیا اس کا یہ باعث نہیں ہے کہ وہ زمین میں جس کے بیج بویا گیا ہیں روح ہر ایک اپنی حالت میں پیدا ہوا ہے۔ قدرتی طبیعت اور ہواؤں سے آپ کو ابتدا سے عمر سے ہی ظاہر کر دیتے ہیں۔ قدرتی بناؤں میں یہ اختلاف نہ ہوتا۔ اگر دونوں کی ایک ہی بناوٹ ہوتی حیوانوں کے جسم آدمیوں کے جسم اور دونوں کے پتے ایک ہی طرح بنائے جاتے ہیں۔ کیونکہ ہم کو ان میں بہت ہی کم فرق معلوم ہوتا ہے ایک آدمی کا بچہ پرستہ دوسرے آدمی کے بچہ کی طرح ہوتا ہے۔ دل معذہ۔ پسلیاں اور استریاں ہر ایک آدمی میں ایسی ہی ہوتی ہیں۔ رگوں میں اور سی بات ہے ان کا ہر ایک آدمی میں بڑا اختلاف ہے۔ ہر فرد پرستہ ہیں کہ کھانے کی طرف طبیعت راغب ہے۔ فلاں کی راگ کی طرف۔ اور فلاں کی نقشہ کشی کی طرف اور بعض میں بڑی ظلم اور جبرائیم کرنے کے ہوا بہت زبردست ہوتے ہیں اور یہ بناؤ ابتدا کی زندگی میں ظاہر ہونے لگتے ہیں

وہ کہتا ہے کہ ستر و شان بسیار اندر و شان آنا را نیز در آن پاک دانند
 و جب چہ چہ مارم۔ یہ کہ ہم کہتے ہیں۔ کہ نفوس انسانہ کہ ہم نے نوع واحد حقیقی
 تسلیم کیا اور یہ جملہ قبل از تعلق بایمان عالم بالائیں موجود تھے۔ تاہم اس کا سبب معلوم
 و صفات کے تھا۔ جیسا کہ ملا علی قزوینی نے بیان کیا ہے۔ سبب اور اکاوت و صفات نفسانیہ
وجہ پنجم۔ یہ کہ جملہ علماء متاخرین اس کے قائل ہیں کہ نفس ناقطع
 بہ سبب فساد بذاتی کے فاسد نہیں ہوتا۔ بلکہ ہمیشہ باقی رہتا ہے۔ اب اس میں
 ان سے سوال کرتا ہوں کہ جن نفوس ناقطع نے بدن کو ترک کیا ان میں تاہم کس
 طرح سے ہے۔ یا باہمیہ یا بلوازم یا ہستیہ یا عوارض مادہ ہے۔

ماہیہ نفس انسانہ کی واحدیت ہے۔ تاہم باہمیہ و بلوازم یا ہستیہ نہیں ہو سکتا۔ اور
 بعد ترک بدن نفوس عوارض مادہ سے بھی پاک ہیں۔ بہ سبب عوارض مادہ کے
 بھی بعد مفارقت بدن کے تاہم ممکن نہیں۔ بس اس سے لازم آتا ہے کہ نفوس ناقطع
 کثیرہ و بعد مفارقت ابدان کے متحد ہو جاویں۔ اور یہ امر شرعاً و عقلاً بالکل باطل ہے
 البتہ جو قوم تنازع کی قائل ہیں ان پر یہ اعتراض وارد نہیں وہ یہ کہہ سکتے ہیں کہ نفوس
 ایک بدن خاص کو ترک کرتا ہے۔ بعد اس کے دوسرے بدن کے متعلق ہو جاتا ہے
 تاہم ان نفوس میں سبب عوارض مادہ جہتہ کے ہے اور یہ علماء متاخرین ہرگز تنازع
 کے قائل نہیں۔ ان پر یہ اعتراض سخت وارد ہوتا ہے۔ ہرگز دفع نہیں ہو سکتا بعض
 علماء متاخرین کہ جن کو علم حکمت سے تعیب کامل و رفرن فلسفہ سے بہرہ وافر
 حاصل نہیں۔ کہتے ہیں کہ علماء اشرع اقلین کا یہ مذہب ہے کہ نفس ناقطع
 ازلی و ابدی ہے۔ اور ظلاسفر مشائخ کا یہ مذہب ہے کہ نفس ناقطع انسانی
 ابدی ہے۔ ازلی نہیں۔ بعد و ث بدن نفس ناقطع حادث ہو جاتا ہے۔
 میں یہ کہتا ہوں کہ یہ قول ان کا سراسر افتراء و جہتان ہے۔ اسکا جملہ شائیں کا حکم
 ارسطو مالیس ہے۔ اس نے کسی ایسی کتاب میں یہ نہیں لکھا کہ نفس ناقطع حادث
 ہے بعد و ث بدن بلکہ اس نے یہ لکھا ہے کہ نفس ناقطع قبل از تعلق بدن عالم
 اعلیٰ ملکوت میں موجود تھا۔ اس نے میسٹریق اقلو جیامیں لکھا ہے۔ ان الکافس
 کانت و ہی فی عالمها قبل تخطا ان الکون حساسۃ الا ان حسا کان حسا
 عقلیاً قلہا حادث فی الکون ومعہ اکاجسام حادث ہی الفیہ کفکس
 حساً جسمیاً۔ ترجمہ۔ نفس ناقطع ماقبل از تعلق بایمان عالم اعلیٰ میں
 موجود تھے۔ اور اس عالم میں بھی ان کو حواس تھے۔ مگر ان حواس ان کے
 عقلیہ تھے۔ جب یہ نفوس اس عالم دنیا میں متعلق باجسام ہوئے۔ بیان بھی
 ان کے ساتھ حواس ہیں۔ ان کے حواس سے جس جہی ان کو ہوتی ہے اس سے
 صاف معلوم ہوا کہ ارسطو اس کا قائل ہے کہ نفس ناقطع قبل از تعلق بہ بدن
 عالم اعلیٰ میں موجود تھا۔ وجود اس کا قبل وجود بدن کے ہے۔ کوئی حکماء متاخرین
 و اشرع اقلین سے حدوث زمانی نفس ناقطع کا قائل نہیں (از کتاب اخلاق دلیذیر)
 ڈاکٹر لوئیس فلگینر صاحب فرانسیسی ان لوگوں سے یہ سوالات پوچھتے ہیں۔ جو کہ
 پھر جن کو نہیں ملتے۔

”ہم دنیا میں کیوں آئے ہیں یہاں آنے کی کوئی درخواست نہیں کی تھی۔ ہم نے
 پیدا ہونے کی خواہش نہیں کی تھی۔ اگر ہم سے پوچھا جاتا تو ہم دنیا میں آنے سے
 انکار کرتے۔ یا کسی اور زمانہ میں پیدا ہونے کی خواہش کرتے۔ ہم اس زمین کے
 سوا کسی اور سیارہ میں زندگی بسر کرنے کی اجازت مانگتے۔ ہماری زمین بھرتی
 رہنے کے لئے خراب ہے۔ ہمیں ابھی نہیں لگتی۔ زمین کی محوری حرکت سے ہوا

ایک ہوتی۔ اب تم ان میں بہ سبب ماہیت کے نہیں ہو سکتا۔ اور ایسی وجہ سے
 تاہم ان میں نہ سبب لوازم یا ہستی کے بھی نہیں ہو سکتا۔ اور تاہم ان میں قبل از
 تعلق بایمان بہ سبب عوارض محل کے اس واسطے نہیں ہو سکتا کہ نفوس ناقطع
 مجرد و بسیط ہیں۔ پاک ہیں محل سے اور مادہ سے اور قبل از تعلق بایمان کسی طرح
 سے مادہ ان کے واسطے نہیں تصور ہو سکتا۔ یہ دلیل ان کی جملہ اول سے بہتر ہے

اس میں پچند وجوہ نظر ہے

اول یہ کہ علامہ شیرازی نے شرح حکمت اشراق میں لکھا ہے کہ قول
 مستدل کا اگر نفس ناقطع زید و کبر و خالد کا ایک ہو تو اسے لازم آوے۔ کہ جس
 جس چیز کو زید اور اک کرے کبر و خالد وغیرہ بھی ان سب چیزوں کو ادراک کریں
 ہم تسلیم نہیں کرتے۔ کہ اگر مراد ادراکات سے وہ ہے جو ادراکات موقوف ہیں
 آلات پر اس واسطے کہ ادراکات موقوف بالآلات مشروط ہیں۔ ساتھ انہیں آلات
 کے ہیں وہ نہیں معلوم ہو سکتے۔ مگر ساتھ انہیں آلات کے اگر مراد وہ ادراکات
 ہیں۔ جو غیر موقوف ہیں آلات پر پس جملہ نفوس انسانہ کا ان میں نہ مشترک ہونا
 ہم تسلیم نہیں کرتے آیا نہیں دیکھتا ہے تو کہ جملہ نفوس انسانہ مشترک ہیں اس
 میں کہ ایسی ذات کو بلا واسطہ جانتے ہیں۔ یعنی ان کو ایسی ذات کا علم حضور ہے۔
 و جیم۔ یہ قول اس کا کہ جملہ نفوس انسانہ ایک دفع حقیقی ہیں۔ ہم تسلیم نہیں
 کرتے۔ ایک گروہ قدما را الہی سے یہ کہتے ہیں کہ نفوس ناقطع انسانہ میں نوع ہیں
 نوع اول وہ ہے جو نہایت درجہ کے ذکی و سعید۔ نوع ثانی وہ واسطہ و نفوس ہیں
 کہ جو واسطہ درجہ کے ذکی و سعید ہیں۔ گاہ گاہ ان کے فکریں خطا واقع ہوتی ہے
 اور گاہ گاہ ان سے کوئی امر قبیح بھی ظہور میں آتے ہیں۔ نوع سوم وہ اذی و درجہ
 کے نفوس ہیں۔ جو غبی محض و غبی مطلق ہیں۔ ہرگز نہ کو علم و حکمت کے کلام
 نہیں سمجھتے اور اعمال صالحہ ان سے بھی صادر نہیں ہوتے ہیں۔

نفس انسانہ جملہ ان سب انواع میں مختص ہیں۔ انسان نوع واحد حقیقی نہیں اور اس
 کی وحدت حقیقی یہ کوئی برہان قوی ہونے کا قیاس نہیں ہوتی۔ کلام ربانی بھی اسی طرف
 اشارہ کرتی ہے۔ کہا خدا تعالیٰ نے فن ہم ظالم النفسہ و فن ہم
 مقتصدہ و فن ہم صافات بالخیالات۔ یعنی اس آیت شریفہ کے یہ ہیں۔ کہ
 نفوس انسانہ تین قسم ہیں ایک قسم وہ ہیں کہ بہ سبب جبل و بدکاری کے
 اپنی ذات پر آپ ظلم کرتے ہیں۔ دوسری قسم وہ ہیں کہ ان سے اعمال صالحہ
 و تقویٰ ہر دو صادر ہوتے ہیں۔ تیسری قسم وہ ہیں کہ ان سے سراسر شر و غی
 و بہتری ظاہر ہوتی ہے۔

وجہ سوم۔ یہ کہ جملہ متاخرین ملائکہ کے تجرد کے قائل ہیں۔ اور اس کے بھی
 قائل ہیں۔ کہ ملائکہ کثیر ہیں۔ اور اس دلیل سے لازم آتا ہے کہ وہ کثیر نہ ہوں۔
 اس واسطے کہ ہم کہتے ہیں کہ کثرت ملائکہ کو تاہم ضرور ہے۔ اور یہ تاہم باہمیہ
 یا بلوازم یا ہستیہ یا عوارض مادہ ہے۔ نوع ملائکہ کی واحد حقیقی ہے تاہم باہمیہ و بلوازم
 یا ہستیہ نہیں ہو سکتا۔ اور ملائکہ مجرد ہیں۔ پاک ہیں۔ مادہ سے پس عوارض مادہ
 بھی تاہم نہ ہوتی۔ اس سے لازم آتا کہ ملائکہ ہرگز کثیر نہ ہوں۔ حالانکہ جملہ علماء و اشرع
 اقلین اسلام ملائکہ کی کثرت کے قائل ہیں۔ حکماء فارسی کا بھی یہی ایمان ہے جیسے کہ
 پارسی قرآباد کہ جس کو پارسی لوگ پیغمبر اول کہتے ہیں۔ اور اس کی کتاب کو اسمانی

میں جو کہ مجموعی ہواؤں کے ذریعہ سے ہوتا ہے۔ آتا ہے وہ طریق ختم ہو جاتا ہے۔
 بطور مثال کے روئے انسان اب انچیر میں چکر میں ہے اور جو کچھ ایک چکر کے سات سات
 حصے ہوتے ہیں اس سے جو کل انسان اس کو زمین پر موجود ہواؤں نے ان سات حصوں
 میں چار حصے کر لئے ہیں اور اب باقیوں میں میں چپ پانچواں چکر اور چار چکر اور چار
 چکر چار اور ساتواں بھی پور کرنا چاہیے انسان کل چکر چار چکر چکر انسان کل چکر چکر
 ہوتی ہے۔ یہ چکر بار بار نہیں دہرائی اور چکر کی تعداد میں کچھ کمی نہیں ہوتی۔ اور اسی تعداد مقررہ
 میں کسی خاص وقت کسی قدر جانم انسان میں موجود ہوتے ہیں کہ جو دنیا کی آبادی کھاتی ہے
 اور بانی روحیں حالت روحانی میں رہتی ہیں۔ اسی طرح کچھ حالت روحانی سے جہاں میں وہ کچھ حالت
 جسمانی سے حالت روحانی میں آتی جاتی ہیں جو باعث کی پیشانی بادی کا دنیا میں ہوتا ہے اور یہی حکم
 ہوتا ہے کہ کسی خاص سبب سے کچھ تعداد موت کی کثرت غیر معمولی ہوتی ہے تو ان بعد میں کثرت
 کی کثرت ہوتی ہے چنانچہ کثرت کی بیکار دنیا کی آبادی بڑھتی ہوتی نظر آتی ہوتی اور اس سبب سے نہیں
 کوئی نئی روحیں پیدا ہوتی ہیں بلکہ سبب سے کسی وقت کسی خاص مقام پر زیادہ روحیں
 حالت روحانی سے حالت جسمانی میں لوٹ کر آتی ہیں۔ (۶۸-۷۰ تک)۔
 حکیم مولوی قاسم علی صاحب پانی پتی مرحوم اپنی کتاب اخلاق و لہیز میں لکھتے ہیں کہ
 حقیقی اس کو کہتے ہیں کہ جو ہر کسی وجہ سے قسمت نہ ہو سکے۔ اور نفس ناطقہ واحد حقیقی کو قصور
 کرتا ہے اور کہتا ہے اس واحد اس میں نقش ہوتا ہے۔ پس اگر نفس ناطقہ جسم ہوتے جسم قابل
 ہے۔ اور ہر دانا کو ظاہر ہے کہ محل کا تقسیم ہونا سبب سے حال کی تقسیم ہونے کا یعنی جہاں
 تقسیم ہوا جو چیز اس محل میں ہے وہ بھی تقسیم ہوگی۔ پس اگر نفس ناطقہ جسم ہوتے جسم قابل
 قسمت کے ہوگا۔ اس کے انقسام سے لازم آتا ہے کہ جو چیز اس میں نقش ملول کی ہوتی ہے
 بھی تقسیم ہوتے اور ناطقہ میں معنی واحد حقیقی کا نقش ہوتا ہے۔ واحد حقیقی اس کو کہتے
 ہیں کہ جو کسی وجہ سے قابل قسمت نہ ہو سکے۔ پس جو حقیقی نفس ناطقہ کی جاہتی ہے قسمت کو اور
 قسمت نفس ناطقہ کی جاہتی ہے قسمت معنی واحد حقیقی کو اور یہ بالکل باطل ہے ورنہ واحد حقیقی
 نہ ہوگا۔ پس اس سے معلوم ہوا کہ نفس ناطقہ ہر جسم میں نہیں ہو سکتا۔
 فقیر کہتے ہیں کہ خواہ جسم کا مادہ ہے کہ جو صورت اس کو بالفعل حاصل ہے یہ صورت جس تک
 زائل نہ ہو دوسری صورت اس میں حاصل نہیں ہوگی۔ مثلاً ایک جسم کی شکل شکست ہے جب تک
 شکل شکست اس سے زائل نہ ہوگی دوسری شکل کو مریح و کروی واسطہ اند و مخروطی وغیرہ
 ہرگز نہ اس میں حاصل نہیں ہو سکتی۔ ایک ٹکڑا موم کا اگر اول اس کو مریح یا کروی شکل بنا
 جب تک اس میں یہ شکل خاص ہے۔ دوسری شکل شکست واسطہ اند و مخروطی ہرگز
 اس میں حاصل نہیں ہو سکتی اور ایسا ہی ہم نے اس بارہ موم پر نیز زہد کی لگا دی جب
 تک نام زہد کا اس بارہ موم میں نقش ہے۔ دوسرا نام خالد ولید کا اس میں نقش نہیں
 ہو سکتا۔ جب نام اول زہد کا اس سے زائل ہوگیا دوسرا نام خالد کا اس میں
 نقش ہوگیا۔ اور چہرہ کا ایسا ہی خاصہ ہے۔ خاصہ نفس ناطقہ کا اس جسم کے
 خاصہ سے برخلاف ہے۔ اور اس میں کبار کی صورتیں بہت مشتق ہوتی ہیں جس
 وقت ایک ایک کثیر کو دیکھا صورتیں اشخاص لشکر کی اس میں رسم ہوئیں اور
 جس وقت شب کو آسمان کی طرف دیکھا صورتیں ستاروں کی جیسے ستار ہیں
 اس میں رسم ہوئیں۔ بلکہ زیادتی صورت علمیہ کی نفس ناطقہ میں مدد دیتی ہے۔
 اس کو اور صورتیں حاصل ہوتے ہیں۔ پس خاصہ نفس ناطقہ کا برخلاف خاصہ جسم
 کے ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ نفس ناطقہ جسم نہیں ہے۔
 حکیم ارسطو طالیس نے تفسیر چارم کتاب اولو جیا میں لکھا ہے۔ فن تدار علی
 خلع بدنہ والصورہ الى العالم العقلی فانہ ہوی علی التبع عرف فی العقل

وانت تعرف فیہ کلا فیہ۔ ترجمہ جس نفس ناطقہ کو مینہ قدرت ہے کہ اپنے
 بدن کو ترک کر کے عالم مجرات و اقلین ملکوت کی سیر کرے تحقیق اس میں طاقت
 ہے کہ ملکوت کے نور کو دیکھے۔ بلکہ پروردگار کو دیکھے۔
 حکیم افلاطون الہی نے فرمایا ہے کہ اگر علت تامہ وجود نفس کی قبل بدن موجود ہو
 تو نفس ناطقہ بھی ضرور قبل بدن کے موجود ہوگا۔ اس واسطے کہ مختلف و جدلی
 معلول کی علت تامہ سے محال ہے و اگر علت تامہ نفس ناطقہ کی قبل بدن کے موجود ہو
 بلکہ علت ناقصہ قبل بدن کے موجود ہو تو اس سے اور علت تامہ اسکے بعد بدن کی ہوتی
 ہے تو اب بدن بھی نفس کی علت ناقصہ ہوگا۔ یا جزو علت تامہ کا ہوگا۔ یا شرط
 اس کی اور ظاہر ہے کہ جس چیز کا وجود کسی چیز کے وجود پر موقوف ہے تو اس چیز کے
 عدم سے اس کا عدم ضرور لازم آتا ہے۔ پس جب وجود نفس ناطقہ کا وجود بدن پر
 موقوف ہوا تو لازم آتا ہے کہ فساد و ملاکت جسم سے نفس ناطقہ بھی فساد و فساد ہو
 اور اس کا کوئی قائل نہیں سب کا اتفاق ہے کہ نفس ناطقہ فساد و فساد بدن سے ہرگز
 فساد نہیں ہوتا ہے۔ بلکہ بدن فساد و ملاکت ہو جاتا ہے۔ اور نفس ناطقہ ہمیشہ باقی
 رہتا ہے۔ پس معلوم ہوا کہ نفس ناطقہ حادث مجرد بدن نہیں۔ بدن سے نفس
 پیشتر ہے اور قدیم ہے۔ البتہ نفس ناطقہ حادث بالذات ہے یعنی اپنی علت
 سے اس کو فقط تاخر عقلی ہے۔ حادث بالزمان ہرگز نہیں۔
 اور بعض حکماء نے نفس ناطقہ کے انہی ہونے پر یہ دلیل لکھی ہے کہ اگر نفس ناطقہ
 حادث زمانی ہوتے۔ ہرگز مجرور نہ ہوگا۔ بلکہ صرف مادی ہوگا۔ اس واسطے
 کہ جہاں کما اس کے قائل ہیں کہ حادث زمانی کا وجود موقوف ہے مادہ پر اور بدت پر
 پس نفس ناطقہ بھی قدیم اور انہی ہے البتہ بدن انسانی شرط و علت ناقصہ تعلق
 نفس ناطقہ کی ہے۔ ساتھ بدن کے نہ شرط وجود نفس ناطقہ کی۔ یہ فرق وقت و
 تیز ہیں۔ اکثر فضلا کو جو شبہ رہے اس غلطی سے وہ قائل اس کے ہوتے۔ کہ
 نفس ناطقہ حادث ہے مجرد بدن۔ یہ سب غلط ہے۔ نفس ناطقہ قدیم ہے
 البتہ تعلق بدنی اس کا حادث مجرد بدن ہے۔ اس طائفہ نے وجود تعلق
 میں فرق نہ کیا۔ اس واسطے یہ غلط و غلط ان سے صادر ہوا۔
 علمائے متاخرین سے جو اس کے قائل ہیں کہ نفس ناطقہ حادث ہے مجرد بدن
 بدن اپنے اس دعوے پر انہوں نے چند دلائل و اہانت قائم کی ہیں۔ درست
 ان سبب دلائل سے یہ دلیل ہے۔ اگر نفس ناطقہ قبل بدن کے موجود ہو تو اس کا
 سبب نفوس ایک ہونگے۔ ثابت۔ اور یہ ہر دو قسم باطل ہیں۔ اور بطلان نامی کا دلیل
 ہے بطلان مقدم کی جیسا کہ کتاب منطق میں مذکور ہے۔ نفوس ناطقہ قبل بدن
 کے اس وجہ سے واحد نہیں ہو سکتے۔ اگر حملہ نفس قبل از تعلق با بدن واحد
 نہیں ہو سکتے۔ اس واسطے کہ عالم و مرگ نفس ناطقہ ہے جب نفس ناطقہ زہد
 و کبر و خالہ کا ایک ہی ہو لازم آتا ہے کہ جس قدر علم زہد کہ ہے وہی علم سب کو ہو
 پس اشخاص انسانیہ جہاں ہر ایک ہوں علم میں نہ کوئی استناد ہو اور نہ کوئی شاگرد
 اور نہ کوئی نیک ہو اور نہ کوئی غبی اور یہ آخری بیہ باطل ہے۔ و اگر قبل از تعلق با بدن
 نفوس انسانیہ تشریح ہوویں۔ با ضرورتاً متماز ہونگے۔ یعنی ایک دوسرے سے جدا
 ہوگا۔ متماز لازم کثرت سے ہے۔ اور یہ متماز نفوس کا از تعلق با بدن بالماہیت
 ہے یا بلوازم ماہیت ہے۔ یا جو ارض مادہ کے ہے۔ اور یہ ہر نہ شقوق باطل ہیں
 متماز ان کا ماہیت اس واسطے نہیں ہو سکتا۔ کہ حملہ نفوس انسانیہ ایک نوع
 حقیقی یعنی حملہ نفوس انسانیہ کا ماہیت ایک ہے۔ جب ان سب کی ماہیت

رہتی ہے۔ لیکن وہ برق شعلین کر اس وقت نکل جاتی ہے۔ جب اس طرف کا بیرونی داندرونی حصہ اس آگ سے جس کے ذریعہ سے برق نکل جاتی ہے لگا یا جاتا ہے۔ جبکہ ایسی حالت ہے۔ تو کیا یہ بات صحیح نہیں ہے کہ جو قوت جاری عادات اور خیالات و حرکات سے پیدا ہوتی ہے۔ وہ زائل نہیں ہوتی ہے۔ جب ہم یہ جانتے ہیں کہ یہ قوانین اپنا اثر ضرور پیدا کریں گے تو پھر ہم کہ مسئلہ تنازعہ ضرور مانی پڑے گا۔ اور ان ظاہری قوتوں کے لئے ظاہری عالم کا ہونا بھی ضرور ہے۔ تنازعہ کا مسئلہ جس سے پادری لوگ مخالفت کرتے ہیں۔ علم حکمت کے رو سے نہایت ضرور مانی یا جاتا ہے۔ اب تک میں نے علم حکمت کے رو سے بیان کیا ہے کہ ہم کو معلوم ہوتا ہے کہ علم مابعد الطبیعات کی رو سے بھی مسئلہ اعمال و تناسخ کا جس سے ابھی تک اہل یورپ نادان قاف تھے جو نئی حل ہو گیا۔ میرا مشاغل مختلف حالتوں سے ہے۔ جن میں کہ لوگ پیدا ہوتے ہیں اور وہ مختلف قوتیں اور باتیں جو ان میں خلقی ہوتی ہیں۔ ہر ایک شخص نے اپنی پہلی زندگی میں چند باتیں اور چند قوتیں حاصل کیں۔ جو اس کے روح کے ساتھ بلور بنز دلالتی ہیں کہ جنت خود موجود ہیں۔ اور جبکہ روح پھر جسم میں آتی ہے تو وہ قوتیں پھر آسانی کے ساتھ کام کر سکتی ہیں۔ یہ ایک ایسا مسئلہ بہت مشکل میں سے ہے۔ جس سے لوگ امور کا ثبوت جو کہ ہم دیکھتے ہیں بہت عمدہ طور سے ملتا ہے۔ اس نے میں یہ خیال کرتا ہوں اور اصل حکمت سے بھی درست ہے کہ ہم کو اور کسی مسئلہ زنی الحال خیال کرنا چاہئے۔ بلکہ اسی مسئلہ پر مضبوط رہنا چاہئے۔ اور جب تک پورا پورا گیان اس کا ہم کو نہ ہو لیوے۔ اس وقت تک اور کسی طرف نہ بھٹکانا چاہئے۔

اب اخلاقی مسئلہ پر نظر کریں تو ہم کو معلوم ہوگا کہ اخلاق کا مسئلہ علم مابعد الطبیعات والیات سے بھی نفید ہے۔ جبکہ لوگوں کے اخلاق ترقی پاتے جاویں گے۔ اس قدر ان کے مذہب کے بھی ترقی ہوتی جاوے گی۔ انسان کے لئے سوائے مسئلہ علت معلول اور کوئی مسئلہ نہیں ہے کہ اس کو نقص دہ یا بہت اس قابل کرے کہ اس میں جو اثرات پیدا ہو اور اپنی آپ مدد کرنی اور اپنی کوشش پر بھروسہ کرنے کی ہمت بندھے۔ جب انسان چاروں طرف سے مصیبت میں گرفتار ہوتا ہے اس وقت وہ نہایت اداسی کے ساتھ یہ خیال کرتا ہے۔ کہ یہ سب مصیبتیں سناچ میں میرے گذشتہ جنم کے اعمال بد کے گودہ اپنے ان گذشتہ اعمال سے واقف نہیں ہوتا ہے اور ایسی حالت میں اس کو اور کسی بات سے تسلی نہیں ہو سکتی ہے۔ سوئے اس کے کہ وہ یقین کرے کہ اس کی زندگی آئندہ کی عمدگی اسی کے اس جنم کی عمدہ کوشش اور نیک اعمال اور نیک چلن پر منحصر ہے۔ ہند کے لوگ کبھی ایسی حالت میں نہیں آتے کہ وہ اپنے دل کے کلیں پر اس بات کو بخوبی ہمیشہ نقش رکھتے کہ ان کی حالت کا اچھا اور برا ہونا خود انہیں کے اختیار میں ہے یعنی ہم اگر نیک اعمال کریں گے تو اچھی حالت اور اگر بد اعمال کریں گے تو خراب حالت میں رہیں گے۔ ہر کوئی ترقی ہند کی اسی حالت میں ہو سکتی ہے۔ جب اہل ہند اس سچے اور پاک مسئلہ کی دل جان سے پوری پوری خبر کریں۔ اور پورے پورے اعتماد کے ساتھ ہندوئیں اس پر کاربند ہو کر ہندوئیں میں سچے اور سادہ سادہ فلسفہ اور سچے اعمال و سچے آفت و سوسل (دیکھئے روح) میں فلاسفہ و مہم صاحب فرماتے ہیں کہ ہندو کے عام قاعدہ کے موافق اگر ذلیل کیا جائے اور سبب اس کے کوئی نئے جنم نہیں کرے گا۔ لیکن ہندو کے فلسفہ سے ہمیشہ ملتا ہے کہ چاہئے تو کچھ بگڑ نہیں سکتا ہے وہ ضرور قابل پیدا ہو سکے گا۔ اس لئے اگر روح خیراتی ہے تو ضرور جاری رہے گی۔ لیکن جسے چاہئے وہ خود ہوگی۔ اور اگر پہلی زندگی میں اسے ہمارا کچھ بہتہ نہیں ہے تو پھر بھی سب کچھ نہ ہوگا۔ اس لئے

یہ جنم تنازعہ ہی ایک ایسا طریقہ ہے جس کی طرف فلسفہ تو جہر کر سکتا ہے۔ پروفیسر میکس میولر صاحب نے جن میں اس مسئلہ کو ایک ایک پیکر دیا ہے میں بیان کیا کہ اگر ہم کا مسئلہ ہم کو نہایت دماغی کی بنیاد پر قائم کر لیں۔ ہمارے اصول کی بابت چاہے جو کچھ خیال کریں مگر اس نے اس اصول کے حال میں نہایت ہی عجیب اثر ڈالا ہے۔ اگر ایک آدمی یہ خیال کرے کہ جو کچھ کہہ دیا جی اس زندگی میں مصیبت (دیکھئے) کے بھوکے ہے یہ تمام اس کے پہلے جنم کے لئے کاموں کا نتیجہ ہے۔ تو وہ اپنے مصائب کو بڑے صبر و استقلال سے برداشت کرتا ہے جس طرح کہ ایک قمر و قمر اپنے پہلے قمر کو ادا کر لے۔ اس لئے اس کے اگر وہ یہ بھی ہانتا ہے کہ اس زندگی میں نہ صرف یہ کہ قرض ادا کرنے کے لئے مصیبت بھوکتا ہے بلکہ علاوہ برتن وہ اخلاقی سرمایہ آئندہ کے واسطے بھی جمع کر لے۔ اور اس میں اس کا نیک ارادہ ہے۔ جو کہ اگر خیر کیا جائے تو خود غرضی پرستی نہیں ہے۔ جیسا کہ چاہئے۔ یہ اعتقاد کہ کوئی کام نہ ہو اور نیک بریاں جن میں نہیں ہو سکتا۔ نہ ہی دنیا کا یہ اصول کہ اگر کام نہ ہو تو اس کے اس اصول کے برابر ہے۔ جس کے الفاظ میں کہ کائنات کا ناش نہیں دنا۔ یعنی کوئی چیز دنیا میں معدوم نہیں ہو سکتی۔ یہ آخری دلیل پورے میں سائنس انوں کے واسطے ایک بڑا زور دہیل ہے جن کی تازہ دریافتیں (ڈس کووری) یہ ثابت کرتی ہیں کہ دنیا میں کائنات ہمیشہ قائم رہتی ہے۔

ان ایک چروں میں ایسا ہے الفاظ میں جن سے ظاہر ہوتا ہے کہ ان کوں کا مسئلہ ایسا ہے جس پر ہر شخص کے ہمت کو لوں کا اعتقاد ہے۔ جبکہ ہم کہہ جاتا ہے کہ آدمیوں کو وہ باتیں یاد نہیں جو کہ انہوں نے پہلے جنم میں کی تھیں۔ تو پروفیسر صاحب موصوف میں کا جواب دیتے ہیں کہ ہم کس طرح سے اپنی پہلی زندگی کے کاموں کو یاد رکھیں میکس ہم موجودہ زندگی میں دو تین یا چار برس کے پہلے زندگی کی باتیں یاد نہیں رکھ سکتے۔

ورڈس ورثہ۔ انگلستان کے بڑے مشہور شاعر نے (جو ۱۸۵۰-۱۸۵۱ء میں پیدا ہے) اس اعتقاد کو اس طرح بیان کیا ہے کہ ہمارا روح کے ستارہ کا جواب بیان طبع ہوا ہے۔ اس کا کسی اور جگہ پر پہلے غروب ہو چکا ہے جس کی شعاعیں بہت دور سے بیان آ رہی ہیں اس زمانہ تک یہ عام اعتقاد ہے لیکن یہ اعتقاد جو کہ اس میں ہے کہ ہمارا اس زندگی کا ستارہ جو پہلے زندگی میں شام یا صبح سے کائنات میں یہ الفاظ عجیبے بتاتی دیتے ہیں لیکن انگلستان میں مسئلہ تنازعہ کی سیاق کے پھیل جانے کے امکان کو دیکھنا چاہئے۔ مگر ابھی تک کہ ہم کہ فلسفہ کی تشریح ان کو ابھی طرح سے معلوم نہیں ہے۔ ویدانت فلسفی پر یکچہر صفحہ ۱۹۵ سال انڈیا انڈین (۱۸۵۰ء) انڈیا شریعت بانڈہ شریعت) کہ ہم کہ مسئلہ پر رائے داخل پروفیسر کے ہے ان مسئلوں میں کہ ہم اور تنازعہ کا ایک بڑے فاضل نے ایک نئی بنیاد پر قائم کیا ہے یہ ہندوستان کے باشندوں کے لئے ایک نہایت ہی تسلی بخش ہے (ارٹ بلاؤڈ پٹر کا ۱۹۰۰ء انگلستان شہر کلکتہ)۔

ہندوئیں نے اپنی آئین میں سناچ میسٹ صاحب فرماتی ہیں یہاں سے یہ سناچ ہندوئیں بار بار جنم لینے جسے انسانی اختیار کرنے کے ذریعہ سے کمال کیجئے کا مسئلہ جاری ہوا ہے۔ اس انسان کا پہلا جنم اس موقع سے شروع ہو کر تیسرے دیکر کوٹے کے جب چوتھے دیکر کے جنم کے پہلے میں چھپے تو اس طرح میں درجیات لکھتے ہیں جیسا انسان بن سکتے ہیں جیسا کہ ان کے بعد انسان کی تعداد زیادہ نہیں ہوتی اور یہاں کہ جیسا انسان بن سکتے ہیں۔ انہیں ملے اور ان کے لئے آئے جانے کا مسئلہ جاری رہے کہ ہمارا انسان کے جسم میں داخل ہو کر انسان بن سکتا ہے جسے جیسا کہ انسان میں داخل ہو کر ہے۔ جس سے اس کی زندگی کا طریق بدل جاتا ہے یعنی اس کی زندگی ترقی پاتے اپنے اعمال کے موافق بار بار جنم لینے سے ہوتی ہے۔ اور جو طریق اس پہلے کے درجیات اور

فارابی سے ہے۔ جس نے لکھا ہے۔ کہ نفوس جس وقت اپنے بدن سے الگ ہوتی
وہ متعلق دوسرے اجسام سے ہو جاتی ہیں۔

اعمال و نتائج

انگریزی علمداری کے اوائل میں کرسچنٹی ہند میں پھیلی۔ جس میں ہر طرح کے
وہی خیالات لے ہوئے تھے۔ اور یہی سب باتیں ہر ایک اشیاء میں جو کہ
انگلستان سے آئیں معلوم ہوتی ہیں۔ لیکن ہمارے اکثر ہم وطنوں کی نگاہیں
اس جھوٹی چمکا چوند سے ایسی ہے تو نہ ہو گئیں کہ جس سے وہ لوگ ہند کے
رواج کو سراسر تعصب کہنے لگے۔ لیکن جب کہ ہند کے لوگوں نے اس
جھوٹی چمک سے باہر آنے کا موقع پایا۔ اور خود قابل استعمال اپنی قوت
مذہب کے ہونے۔ تب سے اپنی ہند کی چیزیں ان کو ٹھیک اور مناسب اور
اصلی حالت میں ظاہر ہونے لگیں۔ ترقی تعلیم سے حالات بالکل تبدیل ہو گئے
اب تعلیم یافتہ لوگوں نے اسی طرح کرسچن لوگوں کے جملہ تعصب کو ثابت کر دیا
ہے۔ جس طرح قبل از تعلیم کرسچن ہندوں کی نسبت کہتے تھے۔ یہ دھوکہ
اب بالکل رفع کر دیا گیا ہے۔ مغربی مذہب اب ہمارے روبرو اپنی برکت
حالت میں اسی طرح دکھائی دیتا ہے۔ جیسا کہ ہے۔ یا وہی لوگ ہند کے
مذہب کی ان باتوں کو جن کو وہ ناممکن جانتے ہیں۔ اور نیز ایسی باتوں
کے اظہار میں جو قابل اظہار نہیں ہیں نہایت کوشش کرتے ہیں اور اپنے
دلائل کے استحکام کے واسطے ان کو ہمارے روبرو پیش کرتے ہیں یہ
لوگ یہ ظاہر کرتے ہیں کہ ہند کے لوگوں میں چند مرامس کس قدر خلاف ہیں
ہی۔ تو۔ تا۔ ثاب۔ پھر یا عمدہ دماغوں کی صورت کے آگے پرستش کرنا کہ
خلاف منطق اور عام فہم کے خلاف ہے۔ ایسے مذہبی کاموں اور مرامس
کا بجا لانا برخلاف حال کی اتریت کے کس قدر نادانی اور فحشی کام ہے
ہر ایسی عقائد آمیز باتیں یا دروہوں سے شکر اپنے مذہب سے برگشتہ
ہوتے جلتے ہیں۔ لیکن آدمی صرف ان باتوں کے انکار سے تسلی نہیں پایا کرتے
ہم لوگوں نے بے فائدہ مذہبی امور میں ایسے لوگوں سے مدد لی ہے چاہی جن کو
نے اپنے ہی بیان کے ایک عیسائی شاعر کی صلاح کا فائدہ اٹھایا جس کا
قول یہ ہے۔ کہ آدمی کو وہی تعلیم دے سکتا ہے جو ان سے فائدہ ہو
تو جو جس کا یہ ہڈا کلاسان سے گرے اچھوڑ دینا چاہیے۔ بڑی خوش قسمتی کی بات
ہے کہ ہم یہ سب اس خلافتناس سوسائٹی کے اس زیر دست گرداب
سے محفوظ ہوئے۔ اس مفید انجمن کے اثر سے ہمارے سموطن لوگ جو چند
روز سے پہلے ہوئے تھے۔ پھر اپنی اصلی اور عمدہ حالت پر آ گئے۔ اور اپنی اپنی
بہداشت (آریہ دھرم) برآئے جاتے ہیں۔ جس کو اب تک وہ نظر عقارت سے
برسنبھ یاد رویوں کے دھوکہ دہی کے دیکھتے تھے۔ اب ہمارے لوگوں کو
ان کی مشکلات کے حل کرنے کا طریقہ ہاتھ آ گیا ہے۔ اب ان کو تحقیق ہو گیا
ہے کہ آریوں کا مذہب صداقت سے بھرا ہوا ہے۔ سچ ہے کہ بیان نتائج
اور اعمال کا بالکل حکمت منطلق اور بڑے بڑے علوم پر مبنی ہے۔ نسبت
یا دروہوں کے اُن مسئلہ و نزع و بہشت جس کا وعظ وہ دیا کرتے ہیں اس مقام
پر عمدہ ترین الفاظ مسرت کے درج کرنا مناسب سمجھتا ہوں اور وہ الفاظ ہیں

”یہ عام خیال کہ کرسچن لوگوں کا مذہب غلطی ہے۔ کہ انسان کی زندگی دو حصوں
پر مشتمل ہے۔ اول دنیوی دوم روحانی۔ اول یعنی دنیوی فقط ساٹھ یا ستر
برس تک قائم رہتی ہے۔ اور دوم یعنی روحانی ہمیشہ۔ اور یہ بیان اور بھی
ناممکن معلوم ہوتا ہے۔ جب کہ یہی کرسچن لوگوں کا بیان ہے کہ ہمارے روحانی
زندگی جو غیر محدود ہے۔ ہمارے اس ساٹھ ستر برس کے محدودہ اعمال
کے موافق ہوگی۔ اور یہ کہ کرسچن لوگوں کا کچھ کم بجا نہیں ہے کہ ایک دفعہ
مر جانے کے بعد پھر ترقی و ترقی کے قانون قدرت کا عمل نہ ہوگا
مسئلہ اعمال سے خواہ مخواہ اعتقاد و نتائج میں ہوتا ہے۔ ہر مسئلہ جو حکمت
سے نہیں ہے۔ ایک بڑی بھاری مثال قاعدہ علت و معلول کی ہے اور
اسی بڑے قاعدہ علت و معلول کو جس طرح جان اسٹوارٹ مل صاحب نے
بیان کیا ہے۔ اس سے یہ بالکل قیاس میں آگیا ہے۔ اسی قاعدہ پر زمانہ حال
کے بڑے علوم مبنی ہیں۔ اور بغیر اس قاعدہ کے کسی بات کی اصلیت قیاس
میں نہیں آسکتی۔ بڑے بڑے علماء کا اسی قاعدہ پر دار و مدار ہے۔ اب اگر ہم اس
شماوت کی جانچ کریں۔ جس پر یہ قاعدہ مبنی ہے۔ تو ہم دیکھتے ہیں کہ خاص
ثبوت اس کا یہی ہے کہ اسی قاعدہ پر سب کا علم قائم ہے۔ قاعدہ علت و معلول
کا اچھی طرح قیاس میں آسکتا ہے۔ اور اس قاعدہ سے ہستے کوئی بات اس
وقت تک انسان کے تجربہ میں نہیں آتی ہے۔ اگر ہستے ہوتی تو ضرور نتائج
تجربہ میں آتی۔ پس یہ قاعدہ درست مانا جاوے گا۔ یہ ایک ایسا قاعدہ ہے۔ کہ
آدمی کے تجربے کے ساتھ ساتھ قدم قدم چلتا ہے۔ اگر یہ قاعدہ اس دنیا میں
پر حاوی ہے۔ تو کیا ہم ایک قدم اور آگے بڑھنے کے مجاز نہیں ہیں جو بالکل جائز
ہے۔ بموجب اس تناسب اور تشابہ اور تطابق کے جو ایک نئے دوسری
سے رکھتی ہے۔ تب اس لئے کہ انسان اس عملی ترین قوت لینے کیان یا دروہ
منبری کو حاصل کرے۔ جس کے ذریعہ سے روحانی اصلیت نہایت صدا
کے ساتھ باہمی طور سے دریافت ہو سکتی ہے۔ اگر کوئی قاعدہ انسان کے کچھ
کے لئے ہے۔ تو یہی ہے۔ لائق حکموں (فلاسفوں) کی رائے ہے کہ قانون علت
و معلول کا ایک امر یہی ہے۔ جس کے لئے کسی دلیل کی ضرورت نہیں ہے۔ ہمارے
ہم لوگ اس قانون کے جان لینے کے واسطے اپنی خلقی قوت متحلیہ کے قاعدہ
سے مجبور ہیں۔ اگر یہ رائے حکما کی عالم مادی میں صحیح مان لی جاوے تو ہر
لطیف تر عالموں میں ہمارا ہر ہر ایسے قدرتی قانون علت و معلول کے جو
ہماری خلقت میں داخل ہے اور کوئی نہیں ہو سکتا ہے +
میں خیال کرنا ہوں کہ میں نے بموجب اصول فلاسفی کے کافی بیان کیا ہے۔
اس بات کے ثبوت کے لئے کہ قاعدہ علت و معلول کا کچھ قدرت کے مادی
اشیاء پر محدود نہیں ہے۔ ایک اور بھی وجہ ہے۔ کہ جس سے اس سوال
کے حل کرنے میں ہم کوشش کر سکتے ہیں +
کوئی قوت نازل نہیں ہوتی۔ بلکہ یا تو وہ فوراً کسی نہ کسی قوت کی شکل میں تبدیل
ہو جاتی ہے۔ یا وہ خود بخود یا تو وہ کراپے موقع پر اس قوت کو ظاہر کرتی
ہے۔ کسی چھت یا دیوار پر ڈھیلے پھیلنے میں جو قوت صرف کی جاتی ہے وہ قوت
نہیں۔ بلکہ ڈھیلے میں اپنی اصلی حالت میں رہتی ہے۔ اور اس چھت یا دیوار سے
جب ڈھیلہ علیحدہ ہو جاتا ہے تو روز اس کا ظاہر ہوتا ہے۔ جو قوت کہ ایک
شیشہ ظرف میں برق ڈالنے کے وقت صرف کی جاتی ہے وہ اپنی اصلی حالت میں

فیلسوف ایقور کا مذہب

یہ فاضل لوگوں کو منع کرتا تھا۔ اُن چیزوں کے کھانے سے جس سے وہ شہوی خیالات کی طرف زیادہ متوجہ ہوں۔ گویا وحشی خیالات کو دور کرنا عمدہ صفا سکھلاتا تھا۔ اور تھوڑی چیز پر صبر کرنا سکھلاتا تھا۔ لالچ کی خواہشوں کو بھی سمجھایا کرتا تھا چنانچہ اس کے شاگرد ایسے ہی ہوئے۔ دودھ اور میوہ جات کے کھانے کے فائدہ دیتا تھا۔ سیدوفا غورٹ کے طریقہ کا قائل تھا۔ دیکھی اور اچھے عمل اور غم سے بچنے کی ہدایت دیتا تھا۔ وہ صبر کی بہت مدح کرتا تھا۔ اور نفس کو خیالات شہوی کی تباہی سے روکتا تھا۔ یہ آخری صفت ہی اُس کی عقل کی صفا کی سبب اور حفظ عافیت کا موجب ہوئی۔ اور ایسی سبب سے اُس کی عقل اور بدن میں کوئی خلل واقع نہ ہوا۔ ہمیشہ خالق اللہ کی بابت بحث کرتا اور سوچتا تھا۔ روح کو جسم کا حرکت دینے والا مانتا تھا اور روح کو دائم زندہ اور موجود مانتا تھا۔ وہ کہتا تھا کہ موانع طبیعت کے اعمالوں کے (اور اعلیٰ اور اذیٰ) درجہ حاصل کرتی ہے۔ عقل کو خدا کے تصور کا ذریعہ مانتا تھا۔ نیستی سے یعنی عدم سے وجود نہیں مانتا تھا۔ اور گردش ستاروں کی بہت پُرانی مانتا تھا۔ مادہ کی بابت اُس کی یہ رائے ہے مادہ اول ایک اجسام رقیق اور بسیط ہیں۔ انہیں سے سائر اجسام ترکیب پاتے ہیں۔ اور وہ سب کے سب متحرک ہیں۔ یہ ذرات قدیم ہیں۔ اور عقل ان کی حدود اور صدور کو نہیں جانتی اور نہ یہ کہہ سکتی ہے کہ سب ذرات کی ایسی اشکال ہیں سب چیزیں انہیں ذرات سے بنی ہیں مگر تقدم و تاخیر میں فرق ہے۔ جیسے ایک ہی مقررہ حرکات سے سب کلمات بنتے ہیں مگر تقدم و تاخیر کا فرق ہے۔ مثلاً کرب۔ کربو۔ ربک۔ کربو وغیرہ۔ یہ شمار چھوٹے ذرہ دائم الحریک ہیں۔ اور ان کی حرکت دنیا کی ابتداء سے سبب ہے۔ اگر یہ کسی جسم کے ساتھ ہمیشہ ایک ہی جگہ رہتے تو ترقی و تنزل بالکل نہ ہوتا۔ اور یوں ناسوت کا بڑھنا گھٹنا نہ ہوتا۔ پس کوئی چیز کبھی فساد پذیر نہ ہوتی۔ بلکہ ہمیشہ باقی رہتی۔ ذرات کی حرکات کا ہی سبب ہے کہ ہم کسی چیز کو ایک حال پر قائم نہیں دیکھتے۔ اور نہ کسی مصنوعی چیز کو باقی دیکھتے ہیں مگر وہ ذرات کبھی معدوم نہیں ہوتے۔ کیونکہ وہ سب استیاد کا اصل ہیں اور عالم بے شمار میں تسامخ کو مانتا تھا۔ گویا مذہب فیثاغورث کا رکھتا تھا۔ اور کئی امور ان میں زیادہ بھی ترقی کی تھی۔ (تاریخ فلاسفہ، صفحہ ۱۳۹ سے ۱۵۱ تک) +

امام محمد غزالی صاحب نے حل مسائل غامضہ میں لکھا ہے کہ فلاسفہ کے افضل متاخرین یعنی حکیم بو علی سینا نے اپنی کتاب نجات اور شفا میں جسم کی طرف اعادہ روح کا نہ محال ہونا ثابت کیا ہے۔ اور کہا ہے کہ بعید نہیں ہے کہ بعض اجسام مساوی اس لئے بنائے گئے ہوں کہ (روح) موت کے بعد ان میں حلول کرے۔ اور اس نے اسی کی ایک حکایت اپنے بڑے سے بوں بیان کی ہے۔ کہ اس عدم استحال کے قائل بعض اہل علم ہوئے ہیں جو یہودہ گو نہیں۔ اس سے معلوم نہیں ہوا۔ کہ بو علی کو اس قاعدہ میں شک ہے اور اس کے محال ہونے پر کوئی دلیل اس کے نزدیک قائم نہیں ہوئی۔ اگر نہ محال ہوتا تو اس کے قائل کو یوں نہ لگتا کہ وہ یہودہ گویا روح کو تین۔ محقق طوسی نے شرح اشراۃ میں بیان کیا ہے۔ کہ بو علی سینا کا اس مسئلہ راوی

اپنی موت پر وہ کتابیں فی لیس کو فرمیں۔ کچھ اُن سے ملا بھی قلیل نفس کے پاس فروخت کی گئیں۔ جنہوں نے حصہ لیا۔ سکندریہ کی لائبریری کی قیمت کا بیسے جلائی گئیں۔ (دیکھو، ہسٹری آف فلاسٹریس جلد اول صفحہ ۲۶۱ سے ۲۸۵ تک ۱۹۱۶ء موجود لائبریری جیسے پورے مطبوعہ لنڈن۔) +

نامی گرامی حکیم فی رمی سالی دین کا اعتقاد

ولیم ان فیلڈ۔ ایل ایل ڈی اپنی پٹری آف فلاسفی میں لکھتے ہیں "ایک مسئلہ جو عام طور پر معلوم ہے کہ وہ مشرقی اور مصر کے حکموں کے درمیان رائج تھا وہ فی ری سائی ڈیس مانتا تھا۔ یعنی تین چیزوں کا انادی ہونا۔ جو یہ ٹیڈورٹن کے آئس اور یہ بھی وہ مانتا ہے کہ تمام چیزوں کا جوہلا باعث ہے۔ وہ نہایت عجیب ہے۔ یہ ارسطو لکھتا ہے کہ فی ری سائی ڈیس ایسا مانتا ہے اور سب حکما نے اُس کی بابت بالاتفاق بہہ رائے لکھی ہے کہ وہ روح کو انادی مانتا تھا۔ جس کو غالباً اُس نے مصر کے حکما سے سیکھا تھا۔ سیرو کتا ہے کہ یہ پہلا فلاسفر تھا جس نے علمی تجربہ کے کتابوں میں اس مسئلہ کو ظاہر کیا۔ اس میں بھی شک نہیں ہے بلکہ یقین ہے کہ وہ مسئلہ سماج کو مانتا۔ بلکہ سکھلاتا تھا۔ کیونکہ یہ مسئلہ تمام پُرانے مصر کے حکما میں عام طور پر رائج تھا۔ اور یہی فاضل اور محقق حکیم فیثاغورث کا استاد تھا۔ (دیکھو صفحہ ۳۶۷ و ۳۶۸ جلد اول لندن موجودہ لائبریری انجبر)۔

قیسوف امید قلیس کا مذہب

” وكان اصميد قليس متعلقا ببلد هب معلمه فيثاغورث موالعابد.
سبق من اصحاب فيثاغورث، وكان اصميد قليس يزعم ان الاول
الاول للجميع الاشياء هو العنصر الاربعه التي هي التراب والماء والهوا
والنار وكان يقول ان بين تلك العناصر ووبعضها علاقه التائفت
تأخره والتناظر اخرى وانها دائما تتقلب وتتغير وانها لا تفتنى ابدا
وان تربيتها بذلك الحاله قديم باق،
وكان مذهبه تناسخ الارواح فلان يزعم انها تنتقل في الاجسام
وكان ان في حفظي ان كنت نبيا صغيرا ثم طأ اربل اذل كراتي كمتا
نماتا، صفحہ ۳۷ و ۳۸ تاریخ الفلاسفہ۔

ترجمہ۔ امداد و قلیس کا غریب اپنے معلم فیثا غورث کے درج کی طرف رغبہ
 نکھا۔ اور وہ اصحاب فیثا غورث سے بھی سبقت لے گیا۔ یہ خیال کرتا ہے۔ کہ
 سب کے اصل الاصول خاک باد۔ آب و آتش میں۔ اور یہ بھی کہتا تھا۔ کہ ان
 عناصر میں الفت اور نفرت کا علاقہ پایا جاتا ہے اور یہ عناصر ہمیشہ ہی ملتے
 اور تغیر سوتے رہتے ہیں۔ اور کبھی معدوم نہیں ہوتے اور وہ اپنی حالت
 میں ہمیشہ قائم ہیں۔ اس کا مذہب تشاخص اور روح نکھا۔ جو کہ اجسام میں نقل و مکان
 کرتی رہتی ہیں۔ اور وہ کہتا تھا کہ مجھے یاد ہے کہ پہلے میں ایک چھوٹی سی لڑکی
 ہوتی تھی۔ پھر میں پھیلی بن گیا۔ پھر میں بر ندین گیا۔ بلکہ مجھے یہ بات یاد ہے
 کہ میں نباتات میں نکھا۔ (تاریخ فلاسفہ صفحہ ۳۲ و ۳۳) *

قال بشر اصول الاله والمادة والادراك فالله يشبه عقل العقول
 والمادة تشبه السبب الاول للتولد والفساد والادراك يشبه
 روحاني قائم بذات الاله نعم عن رب العالمين خلق الله
 ولكن لم يكن انه مخلوق من عدم بعض بل بمعنى ان الاله
 نظم من تلك المادة القديمة هذا العالم وشكله بالاشكال المتعددة
 بمعنى ان الاله اخرج المادة خيرة المعنى الى حيز الظهور من
 منزلة ضمن بعضها حتى صارت هذا العالم التشبيه بمخاليص
 اليبس بالالآت الخاضعة كما يحضر وغيره صفة به تارخ
 الفلاسفة كان افلاطون يعلم ان الاله والروح بالظرفية
 التي تعلمتها من فناء غير ذلك انما اتخذ ذلك طريقه له وسلكه
 فيها منه كما خصا به غير متوالف فينا غورث كما لو بعد فحاطا
 قد وضع طرافته من طرافة المتعاقبة ببقية الروح او صفة به تارخ الفلاسفة
 ترجمه قدرون نے فلسفہ کے طریقوں کے تین نوع بیان کئے ہیں۔ اس نے
 ہر ایک میں کی طریقات اور محسوسات میں بیرونی کی ہے۔ اور فضا غورث
 کی بالیہ الطبیعیات اور حقیقات میں اور سقراط کے فاضل اور ادب میں اور
 اس پر زیادہ کی دیس اس کی خیال کا۔ لیو طرافت نے اپنی کتاب الالف
 کے مقابلہ اول کی فصل تیسری میں بیان کیا ہے بلکہ فلاطون تین چیزوں
 کو اداوی مانتا ہے۔ جتنا۔ برکتی۔ روح۔ پس خدا بطور عقل العقول یعنی
 بہت کارن کے ہے۔ اور مادہ بطور پاکاران کا من کے ہے۔ اور ادراک
 جو ہر روحانی ہے۔ قائم بالذات اور بیہ بات بہت عمدہ ہے کہ خدا عالم کا
 جانشین ہے۔ لیکن یہ بات بہت چونچ ہے کہ خدا نے عدم محض سے دنیا کو
 مخلوق کیا ہے۔ بلکہ اصل بات یہ ہے کہ خدا نے برکتی کی صورت
 سے اس فہم پر کرتی سے اس عالم کو نظام دیا اور نگارنگ کی شکل
 میں مختلف قسم کے متشکل کیا۔ اس طرح پر کہ خدا احاطہ اور شبیہ سے
 اس پر کرتی کو احاطہ ظہور میں لایا ہے۔ اور اس کے بعض سے اس کو
 تیزوی یہاں تک کہ اس دنیا کو معمار کی طرح جو گھر کو موجودہ مصام
 چتر وغیرہ سے بناتا ہے۔ افلاطون تین تین ارواح کو اس طرح جانتا
 ہے۔ جس طرح پر کہ اس نے فضا غورث سے کیٹا۔ پھر اس نے اسے انطا طیف
 یا یا اور پھر سے قاعدے بھی داخل کئے۔ فضا غورث کے طریقوں کے سوار
 جیسا کہ اس کے مخاطبات میں پائے جاتے ہیں۔ یا ب یقائے روح میں
 حکما و متقدمین مثل افلاطون انہی نفس ناطقة و قدیم می شمارند کہ علت نامہ
 وجود نفس ناطقة اگر قبل از بدن موجود باشد۔ لاحالہ نفس قبل از بدن موجود
 خواہ بود اگر قبل از بدن موجود نہ باشد بلکہ بدن ہم شرط یا جز علت نامہ
 نفس باشد پس وجود نفس موقوف خواہ شد بر وجود بدن۔ و وجود بدن
 از شرط عقل وجود نفس خواہ بود۔ لیکن امید نامہ کہ وجود بدن از شرط
 و عقل نفس ناطقة نیست چہ بدن فاسد و متفح میگرد و نفس ناطقة تا ابدیاتی
 سے نامہ پس اگر بدن از شرط عقل و نفس ناطقة باشد یا بدن موجب
 فساد نفس خود حالانکہ جہنم نیست پس نہایت شد کہ نفس موجود قبل از بدن
 است نہ حادث بعد و بدن تا بر این بدن شرط وجود نفس سے تو اندرود
 بلکہ شرط تصرف او خواہ بود و این عقیدہ موافق است با حکماء ہند کہ

نفس را قدیم ہے شمارند (تحقیق التباس صفحہ ۲)
ارسطو طاليس کا مذہب

ولیس فیقل انہ فی نفسی لکھتے ہیں۔ کہ ارسطو کی تحریات یا کتابوں میں
 کوئی اصل قسم کا روشنی نہیں ہے جس سے یہ کامل طور پر اختیار کیا جاسکے کہ
 روح کو فانی ماننا تھا یا غیر فانی لیکن یہاں فانی ہونا اعلیٰ ہے اور وجہ
 اس کی یہ ہے کہ روح کی بابت اس کا یہ خیال تھا کہ اس کو ایک ہمیشہ رہنے
 والی حقیقت طاقت ہے انسان کے جسم میں ڈال دے۔
 تمام چیزیں اس سے پیدا ہوتی ہیں۔ جس کا وجود و قدرت میں ہے۔
 فیست میسر ہے نہ کہ اس سے کہ جس کا ظاہر میں وجود ہے اور درحقیقت میں
 مادہ نہ تو پیدا کیا گیا اور نہ نیست کیا جاسکتا ہے۔ بلکہ وہ اپنی غیر محدود
 ہے جس سے تمام چیزیں بنائی گئی ہیں۔ جس میں وہ سب آخر کار جاملی
 ہر ایک چیز کی شکل اس کی طبیعت اور جوہر ہے۔ مادہ جو کہ بنائی ہے اس کو جو
 سمجھ کہ وہ ہے۔ مادہ علیحدہ نہیں کیا جاسکتا شکل و ہر اصل وجود سے۔
 خدا اس طرح کام کرتا ہے بالائی گردن میں ان کو حرکت دینے کے لیکن
 طرح انسان کی روح انسان کے بدن میں کام کرتی ہے۔
 یہ تحقیق ہے کہ جب اس سوتیلی میں اپنے چچا فلاطون کی رحلت پر عالم
 میں اس کا جانشین ہوا تب ارسطو اس بات سے اتنا خوش ہوا کہ وہ
 انھیں چھوڑ کر چلا گیا۔ اور پھر جب مدت کے بعد ارسطو انھیں میں لیں
 آیا اور معلوم کیا کہ دارالعلوم جس میں اسے گدی نشین ہونے کی ہوس یا
 خواہش تھی۔ اس میں زہنی کر می غیر گدی نشین ہے۔ تب اس نے غلطی
 کا پیشوا ہونے کا ارادہ کیا۔ اور اسی ارادہ سے ایک نئے فرقہ کی بنیاد ڈالی
 یہ فرقہ اس دارالعلوم کا مخالف تھا اور اسے علوم کی تعلیم دیتا تھا کہ جو فلاطون کا مخالف
 اس میں کوئی شک نہیں کہ اپنے آپ کو تمام فلاسفوں سے زیادہ مشہور
 کرنے کی خواہش نے ارسطو کو اس بات پر آمادہ کیا۔ کہ وہ ایک فرقہ کی
 بنیاد ڈالے۔ یعنی ایک نئے فرقہ کا بانی ہو۔ اور اس میں بھی کوئی شک نہیں
 ہے۔ کہ اپنے اصول کو زیادہ رونق دینے کے واسطے اس نے اسے اللہ
 ہر ایک طرح کی کوشش کیں۔ کہ دوسروں کے اصول کی وقعت کم کرے
 اس کا مقصد یہ تھا کہ اپنا عالیشان مکان دوسروں کے مکان شاہ کے
 بنا دے۔ چنانچہ لارڈ بیکین نے اس بات کو اچھی طرح ظاہر کیا ہے۔
 بروم کے ایک ظالم بادشاہ کے اس نے خیال کیا کہ وہ اس سے حکومت
 نہیں کر سکتا کہ جب تک اس کے تمام خوش و اقارب نہ مارے جائیں۔
 اس کی لی پس بیان کرتا ہے کہ جب سکون نے ارسطو سے شکایت کو
 کہ اس نے اپنی تحریات میں ظاہر کر دیا ہے اپنے دقیق پوشیدہ اصول کو۔ تب
 ارسطو نے جواب دیا کہ یہ اصول عوام پر ظاہر کر دئے گئے اور نہیں بھی لایا
 گئے تھے۔ کیونکہ جو کچھ میں نے ان مضامین پر لکھا ہے۔ اسے صرف دیو
 سمجھ سکتے ہیں۔ جنہوں نے مجھے بیکجہ دیتے سنا ہے۔
 ارسطو اپنی تصنیف کردہ کتاب میں اور اپنا کتب خانہ مرتے وقت اپنے
 جانشین تصنیف شس کو دے گیا جو کہ بلاشبہ ان کی قدر جانتا تھا۔ اس نے

نام اُن دیکھی دنیا کہا ہے۔ جہاں کہہ کر خود کی مرضی ہو تو میری روح بھی چھوڑ چکی ہے بعد جاوے گی کیا ہم اُن کے لئے جس کا سو بھلاؤ پر جلال۔ پاک اور خوش قابل دید ہے۔ وہ جو اول سے تشریف آور بنا ہوا جاتی ہے۔ جیوں ہی کہ وہ جسم سے علیحدہ ہوتی ہے۔ جیسا کہ لوگ کہتے ہیں، نہیں پچھارتے سہی اور دوسرے میں ایسا نہیں ہے۔ میں نہیں بتلاؤں گا کہ اُس روح کا کیا حال ہوتا ہے۔ جو کہ جس جسم سے جُدائی کے وقت باک ہوتی ہے اور جس نے اپنی زندگی میں بھی جسم سے کوئی ایسا اثر تعلق نہیں رکھا۔ جس سے کہ وہ کچھ سکتی تھی۔ اور جب کہ وہ جسم کو چھوڑ دیتی ہے تو بھی جسم کا کوئی داغ اُس پر نہیں لگ جاتا۔ یا وہ اُس کے دل سے داغ نہیں ہوتی۔ بلکہ اُس سے علیحدہ رہتی ہے۔ اور اپنے آپ کو اپنے آپ میں لگ گیا ہے۔ کیونکہ یہی اُس کا دائمی مطالعہ رہا ہے اور اس کے صرف یہ مئے ہیں کہ اُس نے دانا یا گوشت کھک طور پر بریا کر لیا ہے اور اس بات پر پورا عمل کیا ہے۔ کہ کس طرح مرنے چاہئے کیا یہ موت کا عمل نہیں ہے۔

سہی لی اڑ۔ ہاں بے شک۔
سقراط۔ تو کیا پھر وہ روح جو کہ اس حالت میں ہے ناقابل دید میں جو کہ اُس کی مانند الہی دانا اور لافانی ہے نہیں جاتی جہاں کہ وہ خطا۔ بیوقوفی۔ خطہ۔ اور تندرست ہونے سے بری کی جاتی ہے۔ اور اُن تمام برائیوں سے جو کہ انسان پر عائد ہوتی ہیں۔ اور خوش ہے اور باقی وقت کے لئے سچچ دیوتاؤں کے ساتھ رہتی ہے۔ اے سہی لی اڑ! کیا ہم اس بات کو مان لیں؟

سہی لی اڑ۔ ہاں بے شک۔
سقراط۔ لیکن اگر جسم کو چھوڑنے پر اُس کے ساتھ ہمیشہ رہنے سے اور اُس کی خدمت کرنے اور پیار کرنے سے اُس سے اور اُس کی خواہشوں۔ اور خوشیوں سے نایاک اور گندی ہو جائے یہاں تک کہ وہ کسی بات کو سچ نہیں مانتی سوائے اس کے جو جسمانی ہے اور محسوس اور دکھایا جاسکتا ہے مادہ انسانی مشہوروں کے لئے استعمال کیا جاسکتا ہے۔ اگر اُس نے اس بات سے جو کہ آنکھ کے واسطے ناقابل دید اور نامحسوس ہے اور صرف فلاسفی سے ہی جانی جاسکتی ہے۔ حقارت کرنا اور ڈرنا اور دور بھاگنا سکھا ہے۔ تو کیا تم خیال کرتے ہو کہ ایک ایسی روح موت یا جسم سے جُدائی کی وقت پاک اور صفائی ہوگی سہی لی اڑ۔ نہیں۔

سقراط۔ میں خیال کرتا ہوں کہ وہ جسمانی اُس میں گھس جاتی ہے جو کہ جسم کے ایسی تعلق اور گہری دوستی وغیرہ سے اُس کے سو بھلاؤ میں ہی داخل ہو جاتی ہے +

سہی لی اڑ۔ ہاں۔
سقراط۔ اور اے میرے عزیز دوست! یہ ضرور ہے کہ جسمانی اور جہل دنیاوی اور قابل دید ہو۔ اور یہ اسی کا ذریعہ ہے کہ روح اس قابل دید دنیا میں پھیلے گی جتنی جاتی ہے۔ کیونکہ وہ پیٹریز کی ناقابل دید دنیا سے ڈرتی ہے۔ اور یہ سب لوگ کہتے ہیں۔ کہ وہ قبروں اور مزاروں پر پھرتی رہی ہیں۔ جہاں پر کہ وہیں عموماً دیکھی گئی ہیں۔ اور جو کہ اُن روحوں کے سایہ میں جو جسم سے جُدائی کے وقت آتے ہیں۔ اور جب قابل دید دنیا میں پھرتی ہیں اور یہی باعث ہے کہ دکھائی دیتی ہیں۔ سہی لی اڑ۔ نے کہا کہ سقراط مدہ اعلم ہے۔

سقراط۔ اے سہی لی اڑ! یہ تک آدمیوں کی روحیں نہیں بلکہ بڑے اور بچپن آدمیوں کی اور جو کہ ایسی جگہ پر پھرتے ہیں جو کہ اُن کی جاتی ہیں اپنی بُرائی اور

شر را بگنیز زندگیوں کی سزا میں اور وہ اسی طرح پھرتی رہتی ہیں جب تک کہ وہ اُس جسمانی خواہش کے سبب پھر کسی قالب میں بند نہ کی جاویں اور وہ عقلاً اُن جہاں کے قالبوں میں قید کی جاتی ہیں۔ جن کے عادات اُن آدمیوں کی اپنی زندگی کے عادات سے متضاد ہوتے ہیں۔

سہی لی اڑ۔ اے سقراط! اس سے تمہاری کیا مراد ہے۔
سقراط۔ میری یہ مراد ہے کہ وہ آدمی جو بچہ جس مادہ کا بنی اور نشہ بازی میں ہے وہ اغلباً کہہ سکتا ہے کہ وہ ایسے ہی حیوانوں کے اجسام میں داخل ہوتے ہیں تمہارا اس اتفاق سہی لی اڑ۔ بے شک یہ ممکن ہے۔

سقراط۔ اور وہ جو اپنی زندگی میں ظالم۔ بے انصاف اور چور وغیرہ رہے ہیں وہ بھیڑیوں۔ بازوؤں۔ چیلوں کے جسموں میں داخل ہوتے ہیں۔ اس کے علاوہ اور ہر کس جگہ کہہ سکتے ہیں کہ ایسی روحیں جاتی ہیں۔

سہی لی اڑ۔ نے کہا کہ وہ ایسی ہی حیوانوں کے جسموں میں داخل ہوتی ہیں۔
سقراط۔ نے کہا حال غلام یہ ہے کہ ہر ایک روح کہاں جاتی ہے صفات ظاہر کائناتوں کے قالب میں داخل ہوتی ہے جن کی عادات اُن کے لئے مطابق ہوتی ہیں۔

سہی لی اڑ۔ نے جواب دیا کہ سچ ماننا یہ ہے۔
سقراط۔ اور اُن میں سب سے خوش جگہ سب سے عمدہ جگہ جاتی ہیں وہ ہیں جنہوں نے کہ مجلس اخلاقی اور ہر اخلاقی کے صفات کو اپنا پیشوا بنا لیا تھا اور وہ صفات پر ہر نگاری اور انصاف وغیرہ ہیں۔ اور یہ صرف عادات اور شوق سے حاصل ہوتے ہیں۔ بغیر کسی دلیل یا فلاسفی کے۔

سہی لی اڑ۔ نے کہا اور وہ روحیں سب سے زیادہ خوش کیوں ہیں۔
سقراط۔ نے کہا کیونکہ باغالب ہے کہ وہ ایک حلیم اور شریف طبیعت میں جو کہ اُن کی اپنی طبیعت کے مطابق ہوتی ہیں۔ مثلاً شہد کی کھٹی یا بھڑوں یا چوٹیوں کے قالبوں میں واپس آتی ہیں۔ یا آدمیوں کے اجسام میں واپس آتی ہیں اور یہ وہی ہیں جو کہ یہاں اگر لائق اور خیر ہوا باشندے بنتے ہیں۔

سہی لی اڑ۔ نے کہا یہ عموماً صحیح ہے اور یقین ہے کہ ایسا ہی ہو۔
سقراط۔ لیکن صرف فلاسفی عالم کے عاشق جو کہ اس دنیا سے جاتے جاتے بالکل پاک ہوتے ہیں۔ دیوتاؤں کے گروہ میں جاسکتے ہیں۔ اور اس واسطے اے میرے دوستان سہی لی اڑ! دو قسم ہیں ایک سچا فلاسفی پرست نگار ہوتا ہے اور تمام جسمانی خوشیوں سے دور رہتا ہے اور نہ اپنے آپ کو ان کا مغلوب بناتا ہے۔ وہ اپنی جنتیت کے خراب ہو جانے اور مفلسی سے نہیں ڈرتا۔ جیسا کہ عام لوگ اور خصوصاً دولت کے بندے کرتے ہیں اور نہ وہ بد معاشی کی ذلت اور بے شرمی۔ اور بے حیائی کا خوف کھاتا ہے جیسا کہ طاقت اور عزت کے پیارے کرتے ہیں۔ وہ ان بوجہ کے سبب پر ہیز گار نہیں ہوتے۔ (ٹریل ان ڈیٹھ آف سقراطیس صفحہ ۱۲-۱۵)

حکیم افلاطون کا مذہب۔ قدرون مذہب من تلاتہ من تلاتہ من تلاتہ
الفلاسفة قديم هر قلبطس في الطبيعات والمجسومات ونبع فيتنوع
قيما واداء طبيعات وفي المحلقات - ونبع سقراط في القوا بت والاخاب
وفضله على الاثنون فامتنى به وحده في ذلك ذكر لوطرس المقاتلة
الاولي من كتابه السمي اسماء الفلاسفة في الفصل الثالث ان افلاطون

سی بی اے نے کہا اے سقراط فرد ہے کہ وہ جیسی ہے۔ بہت ایک جیسی ہے۔
 سقراط نے کہا اور خود صورت چیزوں مثلاً آدمی۔ گھوڑے۔ کپڑے وغیرہ اور تمام چیزوں
 کی جو کس خیاں کے نام سے نامزد ہیں وہاں برابر ہوں یا خود صورت وغیرہ کی بابت
 کیا رائے ہے کیا وہ جیسی ایک جیسی نہیں رہتی ہیں خواہ اپنے آپ میں خواہ اپنے دوستوں میں
 سی بی اے۔ یہ چیزیں کبھی ایک جیسی نہیں رہتی ہیں۔
 سقراط۔ تم انہیں جینے دیتے ہو۔ دیکھ سکتے اور دیکھ رہا ہوں سے معلوم کر سکتے
 ہو۔ مگر لاتبیل چیزوں کو تو صرف دلیل اور ادماک سے ہی جان سکتے ہو۔ یہ
 متوجہ اندر دکھائی نہیں دیتی ہیں۔ کیا یہ ایسا نہیں ہے
 سی بی اے نے کہا یہ بالکل ٹھیک ہے۔
 سقراط۔ نے کہا اگر تشریحی مرضی ہو تو ہم فرض کر لیں کہ موجودات کی ہستی
 دو قسم کی ہے ایک قابل دید۔ دوسری ناقابل دید۔
 سی بی اے نے کہا اجنا۔
 سقراط نے کہا اور ناقابل دید چیزیں لاتبیل ہوتی ہیں۔ مگر قابل دید چیزیں
 ہمیشہ تبدیل ہوتی رہتی ہیں۔
 سی بی اے نے کہا اچھا۔
 سقراط۔ کیا ہم انسان جسم اور روح کے بنے ہوئے نہیں ہیں۔
 سی بی اے نے کہا کہ ہم ان کے علاوہ اور کچھ نہیں۔
 سقراط۔ ان دو ہستیاں میں بسا اعلیٰ جسم کس میں سے ہے۔
 سی بی اے نے جواب دیا یہ تو صاف ظاہر ہے کہ قابل دید ہے۔
 سقراط۔ اور ادماک کس میں سے ہے کہ وہ قابل دید یا ناقابل دید۔
 سی بی اے نے کہا اے سقراط روح تو انسان کو دکھائی نہیں دیتا۔
 سقراط۔ لیکن ہمارے ہر ادماکی تو قابل دید اور ناقابل دید سے وہی ہے۔ جو انسان
 کے قابل دید اور ناقابل دید ہو۔ کیا یہ نہیں۔
 سی بی اے۔ بے شک ہمارے ہی مراد ہے۔
 سقراط۔ تو ہم روح کی بابت کیا کہیں آقا قابل دید ہے یا ناقابل دید۔
 سی بی اے۔ یہ قابل دید تو نہیں ہے۔
 سقراط۔ تو پھر کیا یہ ناقابل دید ہے۔
 سی بی اے۔ ناں۔
 سقراط۔ تو روح جسم کی نسبت زیادہ ناقابل دید ہے اور جسم قابل دید ہے۔
 سی بی اے نے سقراط بالشرور ایسا ہی ہے۔
 سقراط۔ کیا ہم نے یہ نہیں کہا کہ جب روح جسم کو اس کی کسی تختیں یا شخص
 کے فائیکے کام میں لاتی ہے اور قوت باوجود سامعہ یا کسی اور حواس کو استعمال
 کرتی ہے۔ اگر کوہ جسم کے ساتھ کسی غیر کی تحقیقات کرنے سے حواسوں کی تحقیقات
 سے سزا دیتے ہیں۔ اس تحقیقات سے وہ ان چیزوں کی طرف سے بھی
 جاتی ہے جو جیسی ایک حالت میں نہیں رہتی۔ اور اندھوں کی طرح ادھر ادھر
 پھرتی ہے اور تبدیلی ہونے والی چیزوں کے ساتھ تعلق رکھنے سے وہ شرابی
 کی طرح گھڑا جاتی ہے اور مختلط الحواس ہو جاتی ہے۔
 سی بی اے۔ بے شک۔
 سقراط۔ لیکن جب وہ خود بخود کسی سوال کی تحقیقات کرتی ہے تو وہ پاک
 اندامی اور لافانی اور لاتبیل کے پاس جاتی ہے۔ جن کے ساتھ وہ تعلق رکھتی

وہ ان کے ساتھ اس طرح رہتی جیسے کہ اپنے ساتھ۔ اور تب وہ اپنی آواز گردنی
 آرام پاتی ہے اور اس میں لاتبیل طور پر رہتی ہے۔ کیونکہ اس وقت اس کا
 تعلق لاتبیل سے ہوتا ہے بلکہ روح کی اس حالت کا نام ہی عقل نہیں ہے۔
 سی بی اے۔ اس سقراط بیشک تہج اور خوب کہتے ہو۔
 سقراط۔ باری پہلی اور حال کی دلائل سے تم کہا خیال کرتے ہو کہ روح کس
 قسم کی ہستی کے متشابہ اور مخلوق ہے۔
 سی بی اے۔ اے سقراط میں خیال کرتا ہوں کہ اس تحقیقات کے بعد ایک بیوقوف
 سے بیوقوف آدمی بھی مانگا کہ روح تبدیل کی نسبت لاتبیل سے بہت ہی متشابہ ہے
 سقراط۔ اور جسم کس کی مانند ہے۔
 سی بی اے۔ روح تبدیل ہونے والوں کی قسم میں سے ہے۔
 سقراط۔ خیر اب اس کو ایک درپلو سے سوچو۔ جب اور جسم لائے جلتے ہیں
 تو قدرت ایک کو غلام اور محکوم اور دوسرے کو مالک اور حاکم بناتی ہے۔ تو تم
 مجھے پھر بتلاؤ کہ ان میں سے کونسی چیز الکی مانند اور کونسی فانی کی مانند ہے اور کیا
 تم نہیں خیال کرتے کہ الکی شے قدرتا حکم کرنی اور اختیار رکھتی ہے۔ اور فانی شے
 قدرتا محکوم اور غلام ہوتی ہے۔
 سی بی اے۔ اے سقراط یہ صاف ظاہر ہے کہ روح الکی کی مانند ہے جسم فانی کی مانند
 سقراط۔ اے سی بی اے اب بتلاؤ کہ کیا اس تمام کا جو کچھ کہہ رہے ہیں کہ اب نتیجہ ہے کہ
 روح الکی کی مانند ہے اور لافانی اور ذہین اور مجرد اور تبدیل اور لاتغیر ہستی۔ اور جسم
 انسانی ہے۔ فانی۔ انجان اور تبدیل اور ترکیب رکھنے والا۔ اے سقراط کیا
 سی بی اے کیا ہمارے پاس کوئی دلیل ہے۔ جس سے ہم ثابت کریں کہ یہ ایسا نہیں ہے
 سی بی اے۔ بیشک ہمارے پاس کوئی دلیل نہیں۔
 سقراط۔ اگر گہرا ابنا ہی ہے۔ تو کیا جسم کی خاصیت فوراً جدائی اور تشریح
 ہو جانا نہیں ہے۔ اور روح خلاف اس کے لاتغیر اور تشریح ہونے سے
 رہت ہے اور تم جانتے ہو کہ آدمی کے مرنے کے بعد اس کا قابل دید حصہ
 یعنی اس کا جسم جو کہ اس قابل دید دنیا میں ہوتا ہے اور جس کو کہ ہم مجروحہ
 کہتے ہیں اور جو کہ تشریح ہو جانے اور مٹ جانے والا اسی وقت تشریح نہیں
 ہو جاتا۔ اور نہ اسی وقت مٹ جاتا ہے بلکہ یہ ایک معقول عرصہ تک اسی
 طرح رہتا ہے۔ جس طرح کہ ہوتا ہے۔ اور بہت دیر تک بھی اگر کوئی عمدہ محبتیں
 اور عالم شباب میں مرے اور جب کہ جسم رکھا جاتا ہے اور مصالح اس
 کو لگائے جاتے ہیں مصطر کی بھی کی طرح۔ تو یہ ایک بہت ہی دیر تک قریباً
 کا ویسا ہی رہتا ہے۔ اور اگر مٹ بھی جائے تو اس کے بعض حصے مثلاً پیریاں
 اور پیٹے عموماً دیر تک رہنے والے کھے جاسکتے ہیں کیا یہ ایسا نہیں ہے
 سی بی اے۔ ناں۔
 سقراط۔ اور کیا ہم یہ مان سکتے ہیں کہ روح جو ناقابل دید ہے۔ اور جو
 یہاں سے ایک ایسی جگہ پر جاتی ہے نیک اور دانا خدا کے پاس رہنے کے
 لئے جو کہ اس کی مانند پاک ناقابل دید اور جلال والی ہے یعنی ہائیڈرکوس کا

۱۔ بہت مشکل ہے کہ اس کو جھٹلانا اور اس کے مقابلہ کر دیا جائے کسی ہی دلیل کا
 کیا ہے کہ روح بالآخر ہر کے باعث لافانی ہے اور روح کی الکی شے کے دلیل اللہ کے حاکم
 بھی جاتی ہے مثلاً دیکھو لافانی کی اس کی کتاب (اس پریمیم صفحہ ۵۶-۵۷) تک

یا تم کوئی اور وقت بتلا سکتے ہو۔

سمسم لیں۔ اے سقراط میں نہیں بتلا سکتا مجھے نہیں معلوم تھا کہ میں فضول بول رہا ہوں۔ سقراط نے کہا کہ اے سمسم تو کیسی سچائی یہ نہیں ہے؟ اگر عیساکم ہم بار بار کہہ رہے ہیں۔ خوبصورتی اور نیکی اور دوسرے خیالات حقیقت میں موجود ہیں۔ اور اگر تمام محسوس چیزوں کو ان خیالات سے نسبت دیں جو کہ پہلے ہمارے تھے اور اب تک ہمارے ہیں اور محسوس چیزوں کا ان سے مقابلہ کریں۔ تو ٹھیک اُسی طرح جس طرح کہ وہ موجود ہیں۔ ضرور ہے کہ ہماری رو میں موجود تھیں۔ بیشتر اس کے کہ ہم کبھی پیدا ہوئے۔ لیکن اگر وہ موجود نہیں تو ہماری دلیل ردی ہو جاتی ہے یا یہ کیا ہے؟ اگر یہ خیالات موجود ہیں تو کیا اس سے یہ واجب نہیں ہوتا کہ ہماری رو میں موجود تھیں بیشتر اس کے کہ ہم کبھی پیدا ہوئے اور اگر وہ موجود نہیں تو پھر ہماری رو میں بھی موجود نہیں۔

سمسم لیں نے کہا کہ اے سقراط تو نے اسے بہت ہی عمدہ طرح پراد کیا ہے میں خیال کرتا ہوں کہ ضرورت ایک کے لئے بھی ویسی ہی ہے جیسی کہ دوسرے کے لئے (یعنی خیالات کے لئے اور روحوں کے لئے) ہماری روحوں کی ہستی بیشتر اس کے کہ ہم پیدا ہوئے اور ان خیالات کی ہستی کہ جن کا آپ نے ذکر کیا۔ ان کے تمام ثبوت کی دلیلیں اب ایک محفوظ جگہ میں پہنچائی ہیں۔ مجھے کو اس سے زیادہ اور کوئی بات ظاہر نہیں ہوئی کہ خوبصورتی اور نیکی اور دیگر خیالات کہ جن کا تو نے ابھی ذکر کیا ہے۔

سقراط۔ بولا لیکن سچائی اور کا کمال ہے۔ ضروری ہے کہ میں اُسے بھی قائل ہو سسم لیں نے کہا کہ میں خیال کرتا ہوں کہ اس کی پوری تسلی ہو گئی ہے۔ اگرچہ وہ دلیل میں سب سے زیادہ متشکی آدمی ہے۔ لیکن میں خیال کرتا ہوں کہ وہ اس بات کا پورا قائل ہو گیا ہے کہ ہماری رو میں موجود تھیں بیشتر اس کے کہ ہم پیدا ہوئے۔ لیکن اے سقراط میں خود بھی نہیں خیال کرتا کہ تم نے ثابت کر دیا ہے کہ روح زندہ رہ سکتی۔ جبکہ ہم ہر جانشینے۔ عام خطرہ جس کا کہ سچی بی اڑنے ذکر کیا یعنی یہ کہ روح موت کے وقت ہوا میں تشریف ہو جاوے اور موت اُس کی ہستی کا خاتمہ کر دے ابھی تک دور نہیں پڑا۔ یہ فرض کر کے کہ روح چند دیگر مفادات سے ہستی اور زندہ رہتی ہے۔ بیشتر اس کے کہ وہ انسانی قالب میں آوے۔

تو کیوں یہ ممکن نہیں ہے کہ اس کا خاتمہ ہو جاوے اور وہ فنا ہو جائے بعد اس کے کہ وہ جسم میں داخل ہووے۔ جبکہ وہ اس جسم سے آزادی پا جاوے۔ سچی بی اڑنے کہ تم ٹھیک کہنے ہو میں خیال کرتا ہوں کہ ابھی صرف اُدھارتیت ہی دماغیہ یہ بتلایا گیا ہے کہ ہماری رو میں ہمارے پیدا ہونے سے بیشتر مسجود تھیں۔ لیکن یہ بھی بتلایا جانا چاہئے۔ کہ ہماری رو میں ہمارے مرجانے کے بعد موجود رہ سکتی۔ اُسی طرح کہ جس طرح وہ ہماری بیدار نش سے پہلے موجود تھیں۔

سقراط۔ نے کہا کہ اے سمسم اور سچی بی اڑ بہ بتلایا جا چکا ہے۔ کہ اگر تم اس دلیل کو ہمارے نتیجے نتیجے تمام زندگی موت سے پیدا ہوتی ہے (یعنی ساتھ ملاؤ گے۔ کیونکہ اگر روح اس سے پہلے کسی حالت میں موجود تھی جس حالت سے وہ قالب انسانی میں آئی تو وہ صرف موت سے ہی پیدا ہو سکتی ہے۔ اور اگر موت کی حالت سے ہی پیدا ہوتی ہے تو کیا یہ ضروری نہیں۔ کہ وہ موت کے بعد بھی زندہ رہے کیونکہ اس نے پھر جنم لیا ہے۔ اس وہ امر جس کا کہ تم ذکر کرتے ہو۔

وہ پہلے ہی ثابت کیا جا چکا ہے۔ تاہم میں خیال کرتا ہوں کہ تم دونوں اس سوال پر مباحثہ کرنا چاہتے ہو۔ تم بچوں کی طرح ڈرتے ہو۔ کہ کچھ ہمارے کو اُٹا دیں اور تشریف کر دیں۔ جب وہ قالب سے جدا ہو گئی اور خاص کر اس حالت میں جب کہ آدمی کسی طوفان و فجر میں مرے۔

سچی بی اڑ نہیں پڑا۔ اور کہا کہ اے سقراط کوشش کرو اور ہمیں قائل کرو اگر ہم کچھ ڈرتے ہیں ورنہ یہ خیال نہ کرو۔ کہ ہم ڈرتے ہیں۔ شاید ہمارے اندر ایک بچہ ہے۔ جس کو بہ ڈر ہے۔ ہمیں کوشش کرنی چاہئے۔ اور اُسے ترغیب دینی چاہئے۔ کہ موت سے ڈرے جس طرح کہ بچے ہوتے سے ڈرتے ہیں۔

سقراط۔ نے کہا کہ تم میں اُس پر ڈر نہ کرنا چاہئے۔ یا تم کو کچھ خوف بالکل دور ہو جائے سچی بی اڑنے کہ اے سقراط اب ہم البسا اچھا منتری کہاں پائینگے۔ جب کہ تم بھی ہم سے جدا ہونے لگے ہو۔

سقراط۔ نے جواب دیا کہ سیکلاس ایک بڑا بھاری ملک ہے اور عموماً ماہیت سے اچھے آدمی اُس میں پائے جاسکتے ہیں۔ اور وحشیوں کی تو میں بہت ساری ہیں (یہاں وحشیوں سے مراد یونانیوں کے سوا غیر ملک کے باشندوں سے ہے) تمہیں ایسے منتری کہاں تمام جگہوں میں کوشش سے تلاش کرنا چاہئے۔ خواہ اُتنی ہی محنت یا روپیہ خرچ ہو کہ یونانیوں اور کوئی تیز مفید نہیں جس پر تم روپیہ خرچ کر سکو اور تمہیں اُس کو اپنے آپ میں بھی ڈھونڈنا چاہئے۔ کیونکہ تم اپنے آپ سے اچھا منتری شکل سے پاسکو گے۔

سچی بی اڑنے کہ کہ خیر وہ دیکھا جاوے گا لیکن اب اگر تمہاری مرضی ہو تو ہم پھر مضمون مباحثہ کو آگے سے شروع کریں۔

سقراط۔ ہاں بیشک کیوں نہیں۔ ہمیں اپنے آپ کو بہ سوال پوچھنا چاہئے وہ کس قسم کی شے ہے۔ جو کہ تشریف نہ کئے کے قابل ہے اور کس قسم کی شے سے ہمیں تشریف نہ جانے کے خطرہ میں رہنا چاہئے۔ تب پھر ہمیں دیکھنا چاہئے۔ کہ آیا روح اُس قسم سے ہے یا نہیں اور پھر اُس کے مطابق اپنے ارواح کے واسطے متفکر یا متیقن ہونا چاہئے۔

سچی بی اڑنے جواب دیا کہ یہ ٹھیک ہے۔

سقراط نے کہا کہ وہ مرکب اور حصص عمومی نہیں ہے جو کہ قدرتا تشریف نہ جانے کے قابل ہے اُسی طرح کہ اسکو ترکیب دی گئی تھی اور کیا وہ غیر مرکب نہیں ہے۔ جو کہ صرف تشریف نہ جانے کے قابل نہیں اگر کوئی چیز ایسی ہے۔

سچی بی اڑنے کہ میں خیال کرتا ہوں ایسی ہی ہے۔

سقراط نے کہا اور وہ چیز جو ہمیشہ ایک ہی حالت میں رہتی ہے۔ اور لا تبدیل رہے بسا اعلیٰ ہے کہ غیر مرکب یعنی مفرد ہو اور وہ جو ہمیشہ بدلتی رہتی ہے۔ اور ایک جیسی کبھی نہیں رہتی بسا اعلیٰ ہے کہ مرکب ہو۔

سچی بی اڑ۔ ہاں میں ایسا ہی خیال کرتا ہوں۔

سقراط۔ نے کہا کہ اب ہم اپنے پہلے مضمون پر پھر واپس آدیں کیا وہ موجودہ چیز جس کو ہم ابھی بحث میں ہستی مطلق کہتے آئے ہیں۔ ہمیشہ ایک ہی حالت میں رہتی ہے۔ یا بدل جاتی ہے۔ کہ مطلق زبیری مطلق خوبصورتی اور علاوہ اس کے دوسری مطلق ہستی پر کیا یہ تبدیلی آسکتی ہے یا کیا مطلق ہستی ہر بات کا بالکل ایک ہی اوستہا میں رہتی ہے اور تبدیلی نہیں ہوتی۔ اور کبھی کسی حالت میں کسی قسم کی تبدیلی اُس پر عاید ہوتی ہے۔

حواسوں کو محسوسات پر استعمال کرنے سے اس گمان کو جو ہمارے پاس پہلے تھا پھر حاصل کیا۔ تو علم اس گمان کا حامل کرنا ہے جو پہلے ہی ہمارے ذہن میں تھا ہم یادداشت کہیں تو یہ ٹھیک نہیں۔

سم سم لیں۔ ہاں یہ ٹھیک ہے۔
سقراط۔ کیونکہ ہم اسے ممکن ثابت کر چکے ہیں کہ ایک چیز کو قوت یا صفت یا سماعت یا کسی اور حواس سے معلوم کرنا اور پھر اس سے کسی اور مشاعر یا غیر متناہی چیز کا خیال کرنا جو کہیں بھول گئی تھی لیکن جس چیز سے یہ چیز متعلق تھی اور اس لئے میں کہتا ہوں کہ وہ باتوں سے ایک بات ٹھیک ہونی چاہئے۔

(۱) یا تو ہم تمام گمان کے ساتھ پیدا ہوتے ہیں۔ اور اپنی تمام زندگی میں اسے ہمراہ رکھتے ہیں۔ (۲) یا پیدائش کے بعد وہ شخص کہ جن کو ہم کہتے ہیں کہ سیکھ ہے میں۔ صرف یاد کر رہے ہیں اور ہمارا گمان صرف یادداشت ہے۔

سم سم لیں۔ اے سقراط۔ ان دونوں میں سے تم کسے پسند کرتے ہو۔ کیا ہم پیدائش کے ساتھ ہی پیدا ہوتے ہیں۔ یا ان چیزوں کو ہم یاد کرتے ہیں۔ جن کا گمان ہم نے پیدائش کے پہلے حاصل کیا ہے۔

سم سم لیں۔ اے سقراط میں فی الحال کچھ نہیں کہہ سکتا۔
سقراط۔ کیا اس سوال کی بارے میں تمہاری کچھ رائے نہیں ہے کیا ایسا آدمی جو کچھ جانتا ہے اس کا جو کچھ کہہ جاتا ہے کچھ حال بیان کر سکتا ہے یا نہیں۔ تمہاری اس کی بابت کیا رائے ہے۔ اور تمہارا اس پر کیا خیال ہے۔

سم سم لیں۔ اے سقراط البتہ وہ اس کا بیان کر سکتا ہے۔
سقراط۔ اور کیا تم خیال کرتے ہو کہ ہر ایک شخص ان خیالات کا جن کا کہ ہم ذکر کر رہے ہیں بیان کر سکتا ہے۔

سم سم لیں۔ کیا کدیشک میں جانتا ہوں کہ میں کر سکتا لیکن میں بہت ڈرتا ہوں کہ کل اس وقت کوئی زندہ آدمی موجود نہ ہوگا۔ جو کہ ایسا مباحثہ کر سکے جیسا کہ ہونا چاہئے۔
سقراط۔ اے سم میں کیا تم یہ نہیں خیال کر رہے ہو کہ آدمی ان باتوں کو جانتا ہے۔

سم سم لیں۔ ہر ایک نہیں جانتا۔
سقراط۔ تو کیا وہ یاد کرتے ہیں جو کچھ انہوں نے پہلے سیکھا۔

سم سم لیں۔ بے شک ضروری ہے۔
سقراط۔ اور ہماری روجوں نے اس گمان کو کب حاصل کیا۔ یہ ہماری شکل انسانی میں پیدا ہونے کے بعد نہیں ہو سکتا۔

سم سم لیں۔ بے شک نہیں ہو سکتا۔
سقراط۔ تو کیا یہ پیشتر تھا۔

سم سم لیں۔ ہاں۔
سقراط۔ تو اے سم میں ہماری روجیں پہلے موجود تھیں ہمارے جسموں سے علیحدہ اور پیشتر اس کے کہ وہ انسانی قالب میں آئیں وہ عقل رکھتی تھیں۔

سم سم لیں۔ اے سقراط جب تک کہ ہم اس گمان کو پیدائش کے وقت حاصل نہ کریں وہ وقت تب تک باقی رہتا ہے۔
سقراط۔ اچھا اے میرے دوست اور وہ کونسا وہ سماں وقت ہے جبکہ ہم اسے کھوتے ہیں۔ ہم نے ابھی اتفاق کیا تھا کہ ہم اس کے ساتھ نہیں پیدا ہوئے

سم سم لیں۔ یہ تو لازم تھا ہی ہے۔
سقراط۔ اور اس پر بھی ہم متفق ہیں۔ کہ ہم نے برابری کا خیال نہ حاصل کیا۔ اور نہ کر سکتے تھے بغیر قوت یا صفت اور اس کرنے کے دیگر حواس کا بھی یہی حال ہے۔

سم سم لیں۔ ہاں اے سقراط دلیل کے واسطے یہ ایسا ہی ہے۔
سقراط۔ خواہ کسی طرح ہو یہ حواس کا ہی ذریعہ ہے کہ ہم معلوم کر سکتے ہیں کہ تمام محسوسات مطلق برابری کے متناہی ہونے کی کوشش کرتے ہیں۔ اور اس سے کبھی میں جیسے برابر نہیں بلکہ ہم کہیں کیا یہ ایسا نہیں۔

سم سم لیں۔ ہاں اسی طرح ہے۔
سقراط۔ تب پیشتر اس کے کہ ہم نے دیکھنا سنا اور دیگر حواس پر استعمال کرنا شروع کیا۔ ضروری ہے کہ ہم نے حقیقی اور مطلق برابری کا گمان حاصل کیا ہوگا۔ ورنہ یہ ممکن نہ تھا کہ ہم ہر محسوس چیزوں کو مطلق برابری کے ساتھ مقابلہ کر سکتے اور نہ یہ دیکھ سکتے کہ اول الذکر اپنے محسوس امتیاز تمام حالتوں میں مؤخر الذکر کے ساتھ متناہی کی کوشش کرتے ہیں اگرچہ وہ ہمیشہ اس سے ادبے ہی ہیں۔

سم سم لیں۔ اے سقراط جو کچھ کہ ہم کہ چکے ہیں یہ اس کا لازمی نتیجہ ہے۔
سقراط۔ کیا ہم نہ دیکھتے اور نہ سنتے اور نہ دیگر حواسوں کو رکھتے تھے جب ہم پیدا ہوئے۔

سم سم لیں۔ ہاں بے شک یعنی ضرور رکھتے تھے۔
سقراط۔ اور یہ ضرور کہتے مطلق برابری کا گمان پیشتر ان حواسوں کو حال تک نیک پائی

سم سم لیں۔ ہاں بے شک
سقراط۔ تو پھر یہ ظاہر ہے کہ ہم نے وہ گمان پیشتر پیدا ہونے سے پایا ہے۔

سم سم لیں۔ ہاں پہلے ہی پایا ہوگا۔
سقراط۔ اب اگر ہمیں اس گمان کو پیدائش کے پہلے حاصل کیا اور اس گمان کو رکھتے ہوئے پیدا ہوئے تو ہم پیدائش سے پہلے اور پیدائش کے وقت نہ صرف برابر۔ شے اور کم کو جانتے تھے۔ بلکہ اس قسم کی ہر چیز کو جانتے تھے۔

یہ ایسا نہیں ہے اور ہماری دلیل صرف برابری ہی کے واسطے ہے۔ بلکہ اسی طرح مطلق نیک اور مطلق خوبصورتی اور مطلق اضافہ اور مطلق پاکیزگی کے واسطے بھی ہے۔ حامل کلام میں پھر دوبارہ کہتا ہوں کہ یہ دلیل ہر ایک چیز پر عاید ہو سکتی ہے۔ جس کو ہم اپنے مباحثہ کے سوال و جواب میں حقیقی کے نام سے نامزد کرتے ہیں۔ پس یہ ضرور ہے کہ ہم نے اپنا تمام حقیقی چیزوں کا گمان پیدائش سے پہلے حاصل کیا ہو۔

سم سم لیں۔ یہ ایسا ہی ہے۔
سقراط۔ اور یہ بھی ضروری ہے کہ ہم ہمیشہ اس گمان کے ساتھ ہی پیدا ہوں۔ اور ضرور ہے کہ اپنی ساری زندگی میں ہمیشہ اس گمان کو ساتھ رکھیں

اگر ہم اس گمان کو بروقت حاصل کرنے کے بعد بھول نہیں جاتے کیونکہ جاننے کے لئے ہمیں کوئی خاص کرنا اور اسے رکھنا ہے۔ نہ کہ اسے کھودینا۔ اے سم میں کیا ہماری شرا کسی چیز کو بھولنے سے اس گمان کا کھودینا نہیں ہے۔

سم سم لیں۔ اے سقراط بے شک۔
سقراط۔ لیکن میں خیال کرتا ہوں کہ یہ ایسا ہوگا کہ ہم نے پیدائش کے وقت اس علم کو کھودیا جو کہ پیدائش کے پہلے حاصل کیا تھا۔ اور پھر بعد اس کے اپنے

دوسری مراد لکڑی کے ٹکڑوں یا پتھروں کی برابری سے نہیں ہے بلکہ اس سے ذاتی یعنی خاص صفت مساوات کو کہہ رہے ہیں کہ ایسی چیز کوئی ہے یا نہیں؟
سم لیں۔ ہاں بے شک ہم کو ضرور مانند لکڑی کا۔

سقراط۔ اور کیا ہم جانتے ہیں کہ یہ مساوات کیا ہے۔
سم لیں۔ بیشک ہم جانتے ہیں۔
سقراط۔ ہم نے اس کا علم کہاں سے حاصل کیا۔ کیا لکڑی کے ٹکڑوں اور پتھروں اور دیگر اشیاء (جن کا ہم ابھی ذکر کر رہے تھے) کے دیکھنے سے نہیں حاصل ہوئی۔ کیا ہم نے اس صفت برابری کا خیال ان چیزوں سے حاصل نہیں کیا جو کرائے سے مختلف ہیں اور کیا ہم اختلاف کہتے ہو کہ یہ مختلف نہیں۔

اس سوال کو اس پہلو سے سوچ کر کہ ہم لکڑی اور پتھر کے برابر لکڑی بعض وقت برابر اور بعض وقت نابرابر معلوم ہونے میں حالانکہ وہ ہمیشہ ایسے ہی ہوتے ہیں۔

سم لیں۔ ہاں بیشک ایسا ہی ہے۔
سقراط۔ لیکن کیا مطلق برابری ہمیں سمجھتا ہے نابرابر معلوم ہونے پر یا مطلق برابری سمجھتا ہے نابرابر معلوم ہونے پر۔

سم لیں۔ نہیں سمجھتا۔

سقراط۔ لیکن یہ ان چیزوں سے ہی تھا جو مطلق برابری سے مختلف ہیں۔
تم نے مطلق برابری کا علم یا گیان پایا۔

سم لیں۔ جواب دیا کہ بالکل ٹھیک ہے۔

سقراط۔ اور یہ بھی کہ یہ ان کے متشابہ ہیں یا غیر متشابہ۔

سم لیں۔ بے شک۔

سقراط۔ لیکن اس سے کچھ فرق نہیں ہوتا جب تک کہ ایک چیز کا دیکھنا ایک دوسری چیز کو تمہارے دل میں لاتا ہے ضرور ہے کہ وہاں یادداشت ہو۔

خواہ وہ دونوں چیزیں متشابہ ہوں یا نہ ہوں۔

سم لیں۔ کہا۔ ایسا ہی ہے۔

سقراط۔ اچھا لکڑی کے ٹکڑے اور اسی طرح اور برابر چیزیں جن کا ہم ابھی ذکر کر رہے تھے۔ ہم برابری طرح تاثیر کرتے ہیں۔ کیا وہ ہمیں اسی طرح برابر معلوم ہوتے ہیں۔ جس طرح کہ مطلق برابری برابر معلوم ہوتے ہیں۔ کیا وہ

مطلق برابری سے کچھ کم ہوتے ہیں یا نہیں۔ اور کیا ہمارا اس بات پر اتفاق ہے۔ ایک آدمی ایک چیز دیکھتا ہے اور اپنے دل میں کہتا ہے یہ چیزیں

جو میں دیکھتا ہوں ایک دوسری چیز کے متشابہ معلوم ہوتی ہیں لیکن یہ اس سے کچھ نامکمل ہے اور اس چیز کے متشابہ نہیں ہو سکتی۔ یا اس سے کمجی ہے۔ کیا یہ ضرور نہیں کہ وہ آدمی جو کہ یہ خیال کرتا ہے اس پتھر کو

پہلے وقت میں جانتا تھا کہ وہ کہتا ہے کہ یہ متشابہ ہے اور جس کی کمی تھی ہے۔

سم لیں۔ ہاں یہ ضرور ہے۔

سقراط۔ کیا برابر چیزوں کے بارے میں بھی درمطلق برابری کے بارے میں ہمارا خیال اسی طرح تھا۔

سم لیں۔ ہاں بے شک۔

سقراط۔ تب یہ ضروری ہے کہ برابری کا علم ہمارے پاس پہلے موجود تھا۔ پیشتر اس کے کہ ہم نے اول دفعہ برابر چیزوں کو دیکھا اور معلوم کر لیا۔

کہ وہ تمام برابری کے متشابہ ہونے کے کوئی کام کرتی ہیں اور تمام اس کے اڑنے میں۔

ایک اور طرح سے غور کرو۔ اور پھر دیکھو کہ تم ہم اتفاق کرتے ہو یا نہیں۔ میں جانتا ہوں۔ تمہارے شکوک یہ ہیں۔ کہ اس طرح وہ جسے ہم علم کہتے ہیں یادداشت ہوتی ہے۔

سم لیں۔ نے جواب دیا کہ نہیں میں شک نہیں کرتا۔ لیکن یادداشت کے بارے میں دلیل کا پھر یاد کرنا چاہتا ہوں۔

جس بات کی سی آئی انہوں نے تشریح کرتے کا ذہن بنا تھا وہ تمہارے مسئلہ کے قریب مطابق ہے۔ اور مجھے قابل کر دیا ہے لیکن تاہم میں

سننے کے لئے تیار ہوں۔ کہ تم اسے کس طرح بیان فرماتے ہو۔

سقراط۔ نے کہا کہ اس طرح۔ میں خیال کرتا ہوں کہ ہم اس بات میں متفق ہیں کہ اگر کوئی بات ایک آدمی یا دیگر تارے قویہ ضروریہ کہ وہ بات اس کے کسی پہلے تجربے کی

سم لیں۔ نے کہا بے شک۔

سقراط۔ اور کیا ہم اس بات پر بھی متفق ہیں کہ جو کوئی علم مفصل ذیل طریقہ پر آتا ہے تو ہم اسے یادداشت کہتے ہیں۔ جب ایک آدمی کوئی چیز دیکھتا یا سنتا

سنا یا کسی اور جس سے محسوس کرتا ہے تب نہ صرف اس چیز کو جانتا ہے بلکہ اپنے دل میں کسی اور چیز کا بھی خیال رکھتا ہے۔ جس کا علم اس سے بالکل مختلف ہے

کہ ہم اس بات کے کہنے میں ٹھیک نہیں ہیں۔ کہ وہ اس چیز کو یاد کرتا ہے جس کا کہ خیال اس کے دل میں موجود تھا۔

سم لیں۔ تمہاری مراد کیا ہے۔

سقراط۔ میرا مطلب یہ ہے کہ ایک انسان کا علم ایک رنگی کے علم سے علیحدہ ہے

کیا یہ نہیں سمجھ لیں۔ بے شک۔

سقراط۔ اور تم جانتے ہو کہ جب عاشق ایک سارنگی یا ایک کپڑا یا کسی اور چیز کو جس کو کرائے کے معشوق دیکھنے کے عادی ہیں تو اس وقت ان کے دل میں اس

معشوق کی تصویر نقش ہو جاتی ہے جس کی کہ وہ سارنگی ہے۔

یہ یادداشت ہے۔ مثلاً کوئی شخص سم لیں کو دیکھ کر اکثر سی بی اے کا خیال کر لیتا ہے۔ اور اس بات کی بے شمار مثالیں ہیں۔

سم لیں۔ نے کہا کہ بیشک ہیں۔

سقراط۔ نے کہا کہ کیا یہ ایک قسم کی یادداشت نہیں اور خاص کر ایک آدمی جب یہ خیال ان اشیاء کی بات کہتا ہے جو کہ زمانے نے اور عدم تو جی نے بھلا دیا ہے

سم لیں۔ نے جواب دیا کہ بیشک اسی طرح ہے۔

سقراط۔ اچھا کیا یہ ممکن ہے ایک آدمی کو یاد کرنا ایک گھوڑے کی تصویر یا ایک سارنگی کی تصویر کے دیکھنے سے یا سی بی اے کی تصویر دیکھ کر اس کو یاد

سم لیں۔ بے شک ممکن ہے۔

سقراط۔ اور کیا یہ بھی ممکن ہے کہ خود سم لیں کو یاد کرنا سم لیں کی تصویر دیکھنے سے۔

سم لیں۔ بے شک۔

سقراط۔ تب ان تمام حالتوں میں یادداشت متشابہ اشیاء اور غیر متشابہ اشیاء سے بھی پیدا ہوتی ہے۔

سم لیں۔ ہاں پیدا ہوتی ہے۔

سقراط۔ لیکن جبکہ ایک آدمی ایک متشابہ چیزوں سے پیدا شدہ یادداشت دیکھتا ہے۔ کیا اس کو اس سے آگے اور خیال نہ آئیگا اور نہ سوچے گا کہ آیا وہ

مشابہت جو کہ اسے یاد ہے کسی طرح سے نامکمل ہے یا نہیں؟

سم لیں۔ ہاں وہ سوچے گا۔

سقراط۔ اب دیکھو کیا یہ ٹھیک ہے کہ ہم برابری کی ہستی کو نہیں ملتے

سقراط - اور پھر کڑوہ چڑھا تو اسے پیدا ہوتی ہے اور طاقتور کمزور سے۔
سی بی اے - بے شک۔
 سقراط - اور بدتر پیدا ہوتا ہے۔ خوب تم سے اور زیادہ منصف، یا نہ ظالم سے
سی بی اے - بے شک۔
 سقراط - تو اب کافی طور پر ہم کو ظاہر ہو گیا کہ تمام چیزیں اسی طرح پیدا ہوتی ہیں۔
 پلینے متضاد چیز ہیں متضاد کو پیدا کرتی ہے۔ **سی بی اے** - ایسا ہی ہے +
 سقراط - اور کی متضاد کی ہر ایک جوڑی میں جوڑی کی دوسریوں کے درمیان
 دو تہہ بیکینی نہیں۔ جیسے ایک سے دوسرے میں اور پھر دوسرے سے تیسرے
 پڑی اور چھوٹی کے درمیان بڑھتا اور کم ہوتا۔ اور کیا ہم یہ نہیں کہتے ہیں۔ ایک
 بڑھتا ہے تو دوسرا کم ہوتا ہے + **سی بی اے** - ہاں۔
 سقراط - پھر اسی طرح جذباتی ہے۔ اور غلاب ہے۔ اور سردی ہے اور گرمی وغیرہ
 کیا یہ عام قاعدہ نہیں ہے۔ اگرچہ ہم اس کو ہمیشہ اتنے الفاظ میں نہیں بیان کرتے
 کہ متضاد ہمیشہ ایک دوسرے کو پیدا کرتے ہیں اور یہ کہ ان کے درمیان ایک
 شے کے دوسرے میں تبدیل ہونے کا عمل ہے۔
سی بی اے - ضرور یہ ہے۔
 سقراط - تو اچھا بتاؤ کہ زندگی کا کوئی متضاد ہے؟ اس طرح کہ جس طرح نیند کی انتہا
سی بی اے - بے شک ہے۔
 سقراط - وہ کیا چیز ہے
سی بی اے - نے کہا کہ موت۔
 سقراط - تو اگر زندگی اور موت متضاد ہیں تو کیا وہ ایک دوسرے سے
 پیدا ہوتی ہیں۔ وہ دو ہیں اور ان کی دو تبدیلیاں ہیں۔ کیا یہ ایسا نہیں؟
سی بی اے - بے شک۔
 سقراط - نے کہا کہ اب میں تم سے ان دریاہی متضاد جوڑوں میں سے دیکھا بھی کر
 ہو گا۔ ایک کا ذکر کرنا۔ اور دوسرے کا بیان تم نے کرنا۔ بند جانے کی متضاد ہے۔
 نیند سے جاگنے کی حالت پیدا ہوتی ہے اور جاگنے کی حالت سے نیند پیدا ہوتی ہے۔ ان
 کی دو تبدیلیاں پہلے سے تباہ ہے اور دوسری جاگن۔ کیا یہ ظاہر ہے۔
سی بی اے - ہاں یہ بالکل ظاہر ہے۔
 سقراط - اور تم مجھے اب زندگی اور موت کی بابت بتاؤ۔ کیا موت زندگی کی متضاد ہے یا نہیں
سی بی اے - نے کہا کہ ہاں یہ بھی ضمیمہ ہیں +
 سقراط - نے کہا کہ اب ایک دوسرے سے پیدا ہوتی ہیں یا نہیں +
سی بی اے - نے کہا کہ ہاں پیدا ہوتی ہیں +
 سقراط - سناؤ کہ پھر وہ کی چیز ہے جو زندہ سے پیدا ہوتی ہے اس نے جواب دیا کہ موت
 اور مردوں سے کیا پیدا ہوتی ہے اس نے کہا کہ مجھے کہنا چاہئے کہ زندہ۔ تو پھر اے سی بی اے
 زندہ چیزیں اور زندہ آدمی مردوں سے پیدا ہوتے ہیں اس نے کہا کہ یہ تو صاف ظاہر ہے۔
 پھر سقراط نے کہا کہ ہاں یہی روحیں لگی ہوئی ہیں سی بی اے نے کہا کہ یہ تو صاف ظاہر ہے
 سقراط - اب ان دو تبدیلیوں میں سے ایک تو بالکل ٹھیک ہے۔ یعنی میں خیال کرتا ہوں کہ
 موت ٹھیک ہے۔ مگر ایسا نہیں ہے۔ سی بی اے بولا کہ ہاں بالکل ایسا ہی ہے +
 سقراط - اب میں اس کی کہتا ہوں کہ اس کے مخالف ایک اور تبدیلی نہیں ماننی
 چاہئے کہ کیا قدرت اس جنگ پر نامکمل ہے؟ کیا یہ ضرور نہیں کہ یہی مرنے کے بعد بھی کوئی
 مخالف تبدیلی ماننی چاہئے +

سی بی اے بولا کہ میں بے شک ایسا ہی خیال کرتا ہوں +
 سقراط - اور وہ کیا ہوتا چاہئے۔
سی بی اے - دوبارہ جنم لینا۔
 سقراط - اور اگر پھر زندگی میں واپس آنا ٹھیک ہو تو یہ ایک تبدیلی مردوں سے
 زندہ میں نہیں ہوگی۔
سی بی اے - ہاں، ضرور ہوگی۔
 سقراط - تب ہمارا اس بات پر اتفاق ہے کہ زندہ مردوں سے پیدا ہوتے ہیں۔
 اسی طرح جیسے کہ زندہ مردوں سے۔ لیکن ہم نے یہ بھی ماننا تھا کہ اگر یہ ایسا ہو تو پھر کافی
 وجہ ہوگی۔ اس بات کے ثبوت کے واسطے کہ مردوں کی روحیں ضرور کسی کسی جگہ
 رہتی ہیں۔ جہاں سے کہ وہ دنیا میں اگر جنم لیتے ہیں +
سی بی اے بولا۔ اے سقراط میں خیال کرتا ہوں کہ ہماری بحث کا یہ ضروری نتیجہ ہے۔
 سقراط - اے سی بی اے میں خیال کرتا ہوں کہ ہمارا یہ نتیجہ غلط نہیں۔ کیونکہ اگر متضاد
 ہمیشہ متضاد کی مطابقت نہ کریں جیسا کہ وہ پیدا ہوتے ہیں اور اس طرح جیسا ایک
 دائرہ میں پھرے ہوئے ہند اگر ہم تبدیلیوں میں صرف خط مستقیم میں ہوتیں صرف ایک
 متضاد سے بغیر دوسرے متضاد میں واپس آنے کے۔ تب تم جانتے ہو کہ اگر تمام
 چیزیں ایک ہی شکل اور ایک ہی حالت میں آجاو گی۔ اور پیدا ہونی بالکل بند ہو جائیگی
سی بی اے نے یوجھا کہ تمہاری مراد کیا ہے۔
 سقراط - نے جواب دیا کہ میری مراد سمجھنا کچھ مشکل نہیں ہے۔ اگر ایک ہی متضاد
 ہوتا۔ مثلاً سونا یا پھر دوسرے متضاد یعنی جاگنے کے جو کہ پہلے سے پیدا ہوتا ہے۔ تو
 تمام قدرت آخر کار مادی ہی بن کے قعر کو بے صف کر دیگی۔ اور پھر وہ بالکل مشہور
 نہ ہوگا۔ کیونکہ اگر ہر ایک دوسری چیز بھی اسی نیند کی حالت میں ہوگی جس میں کہ وہ
 تھا۔ اور اگر تمام چیزیں اس میں ایک ہوتیں اور کبھی جدا نہ ہوتیں تو انکس خورش
 کا قیاس جلد سمجھ میں آجائے گا۔ اسی طرح اسے میرے پیارے سی بی اے اگرچہ
 تمام چیزیں کہ جن میں زندگی ہے میں اور پھر مرنے کے بعد اسی حالت میں ہیں اور
 پھر زندگی میں نہ آویں تو ایک ضروری اور لازمی نتیجہ یہ ہوگا۔ کہ ہر ایک شے آخر کار
 مرجائیگی۔ اور کوئی چیز زندہ نہ رہیگی۔ کیونکہ اگر زندہ چیزیں موت کے سوا کسی اور طریقے
 سے پیدا ہوں اور پھر مرجائیں تو یہ نتیجہ لازمی ہے کہ تمام چیزیں مرجائیگی کیا ایسا نہیں
سی بی اے نے اے سقراط میں خیال کرتا ہوں کہ جو کچھ تم کہتے ہو بالکل ٹھیک ہے +
 سقراط - ہاں سی بی اے میں خیال کرتا ہوں کہ یہ سچ ایسا ہی ہے اور ہم نے اس نتیجہ
 پر پہنچنے میں کوئی غلطی نہیں کی۔ سرے ہوئے پھر جنم لیتے ہیں۔ اور زندہ مردوں سے
 پیدا ہوتے ہیں۔ اور مردوں کی روحیں باقی رہتی ہیں۔ جن میں سے نیک آدمیوں
 کی روحوں کی حالت اچھی اور بد آدمیوں کی روحوں کی حالت بُری +
سی بی اے نے کہا کہ اے سقراط اس کے علاوہ اگر وہ مسئلہ جو کہ تم اکثر بیان کرتے
 ہو کہ ہمارا علم صرف باورداشت کا عمل ہے ٹھیک ہوتا ہے خیال کرتا ہوں کہ یہ
 ضروری ہے کہ وہ چیز جواب ہم باور کرتے ہیں ضرور کسی پہلے وقت سے بھی ہوگی۔
 اور یہ ناممکن ہوگا۔ جب تک کہ ہماری روحیں شتراس کے کردہ انسانی قالب
 میں آویں موجود ہوں۔ پس یہ ایک اور دلیل ہے اس بات کے لئے کہ روح ناکافی
 لیکن درمیان میں ہمیں دلائل سے بی افسانہ دعوے کا نفوت کیا ہے۔ مجھے یاد
 دلا اس وقت مجھے پورے طور پر یاد نہیں +
 سقراط - نے کہا اے ستم میں اگر یہ دلیل تمہیں قائل نہیں کرتی تو اس پر

SECRET

(دیکھو ٹرائل انٹرویو) آئی سائفر ایئر میگزین میں جو کہ صاحبِ ایم۔ اے۔ کے مضامین
صفحہ ۱۲ پر ۱۹۷۶ء کی اس کتاب کے صفحہ ۱۰۰ پر ایک عبارت ہے جو ترجمانِ آدمی
پر ہے اور سودیا لیا آئی سائفر ایئر میں یہاں ہی ہے۔ +

جب مشافہے پہنچ آئے تو انکی اودھ ستروں پر موت پر خوشی کا دھڑکا ہوا ہوا
 دھڑکا ہوا تھا۔ دھن نہیں ہوتے بلکہ خوش ہوئے ہیں۔ یہ خوشی انکے ہر جگہ کے ہر
 جگہ کو گھماتا ہے اس کا بہت سا جگہ شریک ہے۔ یہ کہیں جھل جھلکاتا ہے جس سے
 بیان رنج تو نہ ہے کیا بت اعتراض کر رہے ہیں اور کہتے ہیں کہ وہ باتیں کہیں کے
 لئے نہیں رہتی بلکہ موت کے دن ہی تیار ہو رہا ہو جاتی ہے۔ اور کیا یہ
 کہ اسی لحاظ سے کہ وہ بیان سے جبراً کی جاتی ہے وہ سن سن کر یا دھواں کی
 رائی گند ہو جاتی ہے اور اس لئے وہ دھواں ہو جاتی ہے۔ اور وہ دھواں کی رائی
 کسی خاص جگہ پر رہتی تو بیشک ہم مان لیتے کہ جو کچھ کہتے کہتے ہیں وہ شکیک
 لیکن اس بات کے واسطے کہ کافی وجوہات اور دلیل ہوتی ہیں جن سے کہہ سکتے
 کہ بعد رہتی ہے۔ اور اس وقت کو دھواں کی طاقت ہوتی ہے۔ اور دھواں کے
 کہ اسے کسی بی اثریہ شکیک ہے۔ لیکن کہا اب تمہاری مرضی ہے کہ جو اس
 برکت کو کہیں اور پھر دیکھیں کہ آیا جو کچھ میں کہتا ہوں ممکن ہے +

سستی اڑنے لگنا کہ میں شیک ان مسائل پر آبائی تفصیل سے لینے بھٹکتا
سے شونگتا۔ سقا لڑنے کہا کہ پس اگر تم چاہتے ہو تو آؤ ہم اس سوال کو حل
کریں۔ تپیں یہ بات کہ آؤ بھول کی درجیں موت کے بن دو مری دنیا میں جی
ہیں یا نہیں۔ اس طرح سوچنا چاہئے۔ یہ ایک پُرانا عقیدہ ہے جو کہ ہم جانتے
ہیں۔ کہ وہیں اس دنیا کو چھوٹنے کے بعد دنیاں دوسری دنیا میں رہتی ہیں
اور یہ بھی کہ وہ دنیاں پہلے اس دنیا میں دایس آتی ہیں۔ اور پھر وہیں سے
پیدا ہوتی ہیں۔ یعنی تیز ختم ہوتی ہیں +

لیکن اگر یہ تحقیق ہے۔ زندہ مردوں سے پیدا ہوتے ہیں۔ تو جب عمر دی ہے کہ ہماری روحیں دوسری دنیا میں ہیں۔ مگر وہ بغیر ایسے کے جو دیگر ترسیل سے سکتیں۔ یہ ایک کافی ثبوت ہوگا۔ اور محکم ہے کہ اگر ہم سچے ہیں۔ تاہم کہیں کہیں کہ زندہ مردوں سے ہی پیدا ہوتے ہیں۔ لیکن اگر ایسا نہ ہو تو پھر ہمیں ضرور کوئی دلیل و حجت دینی پڑے گی۔

اسی ہی اثر نے کہا کہ میں تمہیک ایسی طرح ہے۔ مقرر طے کیا کہ سب سے آسان طرح
 اس سوال کے جواب دے گا کہ ہو گا کہ ہم نہ صرف آدمی کی بابت سوچیں بلکہ تمام
 حیوانات اور لوگوں تک تمام چیزوں کی بابت جو پیدا ہوتی ہیں۔ کیا ہر ایک یہ جان
 کوئی متضاد ہے عرف اپنے متضاد سے ہی پیدا ہوتی ہے؟ مقررین سے میری مراد
 یہ ہے شرف و رکیز۔ انصاف و ظلم و اسی طرح اور ہزاروں شالیں میں +
 ہر اب دیکھنا جائے کہ کیا ہر ایک چیز کے واسطے کہ میں کا کوئی متضاد ہے غور
 ہے کہ وہ عرف اپنے متضاد سے پیدا ہو۔ مثلاً جب کوئی چیز کسی دوسرے سے
 بڑی ہوتی ہے تو میرا خیال ہے کہ وہ اسے غور و جدوجہد سے بنی۔ تب پھر بڑی ہوگی
 اسی ہی اثر نے کہا کہ ہاں۔

سفرِ اطمینان اور اگر کوئی حسیہ چھوٹی ہوتی ہے تو فوراً دیکھ لیں۔ اور یہی
بعد ازاں جھپٹی ہوئی ہوگی +
سی لی انرجیٹک ایسا ہی ہے۔

لیجئے ایک کے بعد دوسرے میں۔ زوفاٹ سے آئسٹر میں۔ اور اس سے ٹریس
اور اس سے عقاب میں۔ اور ٹھہرائس سے گوجھ میں۔ اور اس سے ٹکے میں حتی
کراوی میں آجاتی ہے اور پھر انسان سے بڑھکر پانچوں یا فرشتوں میں جو عالم بالا
میں رہتے ہیں اور اس سے اعلیٰ حالت میں ہیں کے اصل ارادوں کو سسٹر فرمی ہار
سیجئے کی کوشش نہیں کرتا۔ کیونکہ ہماری تحقیقات کے قوانین بیان تک برحق تھے
ہیں۔ سب سے بڑھکر وہی کی آخری جگہ سورج لوک ہے۔ تاکہ وہ میں جو کائنات کے
قورائی کیوں کا مجموعہ ہیں۔ وہی نظام شمسی کے قیام کا باعث ہیں۔ (پہلے تو ٹھہرائس میں)
زمانہ حال کے جڑن فلاسفر جی۔ ای۔ بوسک صاحب روح کی بابت لکھتے ہیں
روح مقدر دینے اور پیدا خیالات کو نہ کہ رکنا ہے۔ لیکن جو کہ وہ خود محدود والا ہے
اس قدر اسے ایک ہی وقت پیدا خیالات رکھنے کے ناقابل ہے۔ اگر مان بھی لیا جا
کر وہ آہستہ آہستہ ان خیالات کو حاصل کر کے تو فوراً سے کہ ان خیالات
کے حاصل کرنے کے واسطے ایک ترتیب وار سلسلہ ہو۔ احوال روح پانچ حواس رکھنا ہے
لیکن نہ تو کوئی ایسی دلیل ہے کہ جس سے ہم مانیں کہ وہ الیمج حواس کے ساتھ میدان
میتا۔ اور نہ یہ کہ وہ پانچ ہی کے ساتھ ختم ہو جاوے گا۔ اگرچہ کہ قدرت چھ لائیں نہیں دیتی
اس واسطے روح تمام چھوٹے درجوں سے گزر کر اس حالت میں جا پہنچا ہے۔ اور چونکہ
قدرت میں بہت سے مادے اور طاقتیں اس قسم کی موجود ہیں۔ جن کو حواس خمس
تہیں کر سکتے۔ اس واسطے بہ ضرورت مان لینا چاہئے۔ کہ قدرت میں آئینہ۔ ایسے
مابج ہونگے جن میں کہ روح اس قسم کے حواس پیدا کرے گا۔ جو قدرت کی طاقتوں
کے مطابق ہوں۔ (چیمبرس این سائیکلو پیڈیا) *

حکیم سقراط کا غرض یہ ہے کہ ہم عام طور پر متاسخ کی تعلیم دیتا اور بازار میں اس مسئلہ کی وعظ کرتا تھا۔ بہرہ یونان کے نامی حکیم افلاطون کا اشتہار تھا وہ روح کے انادی اور غیر مادی ہونے کا قائل اور جسے مضبوط دلائل سے اُس کے وجود پر بحث کیا کرتا تھا۔ چنانچہ لکھا ہے کہ سقراط سے اُس کا شاگرد جی بیڑ سوال کرتا ہے کہ اے سقراط اگر عللہ اس کے تمہارا یہ اصول جس کے بیان کرنے کے تم اکثر مشتاق ہو۔ کہ ہمارا علم صرف ایک یادداشت کے طور پر ہے سچ ہو تو میں خیال کرتا ہوں کہ ہم اس کو جس کو گلاب ہمارا اپنی یادداشت میں لے آتے ہیں کسی چلے وقت میں بڑھ چکے ہوں گے۔ اور نہ ناممکن ہے کہ سوال اُس حالت کے کہ ہماری رو میں بیشتر اس کے وہ اس انسانی جسم میں آئیں موجود رہ چکی ہوں۔ اس طرح بہ روح کو انادی ماننے کے لئے اور ایک دلیل ہو سکتی ہے۔

ایس پرستم پس دوسرے شاگرد نے کہا کہ اے سنی بی اڑا اس کا کیا ثبوت وہ دلائل مجھ کو مالدلا۔ کہو نکلاس وقت وہ مجھ کو صاف طور پر یاد دہنیں میں سنی بنی اڑنے کے جواب دبا کا ایک دلیل اور جو کہ (وہ سب سے زبردست ہے۔ ہر ہے کہ اگر تم آدمیوں کو سپید بھی طرح سے کسی بات کی بابت سوال کرو تو وہ تم کو صحیح صحیح بخود بخود جواب دیتے۔ لیکن وہ اس کے جواب دینے کے قابل نہ ہوتے اگر ان میں علم اور سمجھ عقل نہ ہوتی۔ اس کے علاوہ تم ان کو ایسی چیزیں بھی بتاؤ جس کی شکل دکھلاؤ۔ تب اس مسئلہ کا ثبوت تم کو پورا پورا مل جائیگا

ملک اس پر نصف دیئے دتا ہے۔ کلاس کی مثال کے لئے صفحہ ۱۰۲ الف کا نتیجہ جہاں کلاسز جیکے کی طرح سٹڈنٹس کو یاد دہا کرنا ہے اور وہ ایک غلام کو مسئلہ قاتل کا مائن ٹا واقعہ تھا۔ قاتل اس کی بابت معقول سوال کرنے سے رنج کے انا دی تھے کہ قاتل کرتا ہے اور قاتلوں کی مدد سے اس سے ٹھیک جواب حاصل کرتا ہے۔“

من غیر فی کما الہا اذ اخرجت من جسم انی حیوان تدخل فی جسم انسان اوفی جسم حیوان فذلک کان فیتاغورث بشدونی منہ کل الحیوانات وکان نزعہما ایضاً ان ذنب من یقتل لذبابہ اذ الذبوا وابتدع ہما من الہودا وبتلخ من الذی یقتل انما حدیث ان سائر الارواح واحدة متقلة فی جمیع الحیوانات واما فیتاغورث ان یثبت الجماعتہ من فی تبا سائر الارواح فاخبرہم انہ کان یسألانی جسمہ ایسا لیدیہ وادی کان امن عطار دمن الہنہ ایسی نان۔ وکان عطار یقول لہ۔ ان ذلک سن بنی ماتحت تعطلہ ما عد النفا والذوا حتی نتم غرضہ علی مقصدہ من تطلب منہ ان یعطیہ قوۃ تدرک جمیع اشیاء الی تخطیل لہ فی الدنیا فی حیاتہ وبعد مماتہ ومن ذلک الوقت صار عالمنا بجمیع ما یقع فی الدنیا وخبیرہم ایضاً بانہ لما اخرج من جسمہ ایسا لیدیہ تفل فی جسم اوفوریہ وکان حاضر فی حضارہ مدینہ تروادۃ وخرجہ شخص بیسی منیلا من جرحا شدیدا وبعد ذلک خرج الی جسم ہر موہم ہوس وفی ہذا الزمن امدان یثبت للناس بواہبہ لہ عطار ذہب الی بلدا براجمیدس ووخل ہیکل ویلون واذا ہنہ فیہ درانیہ البالبۃ الی کان سلیمہا منیلا من جن جرحہ وندرہا لذلک الہیکل دلیلا علی قیودہ منہ انتقل الی جسم صیادوسی یوروس نمر الی ذلک الجسم الذی ہو فیتاغورث وانہ لم یعد انتقالہ الی جسم ویک لکا اوطاوس کذا وغیر ذلک وقال انہ حبس سقرہ فی اودینہ جہنم رانی روح الشاعری

اور طائوس کے جسم میں بھی دھار سے تھے + اور بیان کیا گیا کہ جن وقت میں سفر کر رہا تھا دیکھے کے مقاموں کا۔ دیکھا میں نے ہر قوم و شاعر کی روح کہ وہاں زنجیروں میں جکڑی ہوئی تھی۔ اور سنوئوں کے بیچ میں تھا۔ اور سخت تکالیف چھیل رہا تھا۔ اور پھر میں نے دیکھا ہومر کی روح کو کہ وہ دشت سے لٹکا یا ہوا تھا۔ اور اس کے گرد اگر دوساب تھے۔ یہ عذاب اس کو ان بطلانوں کے بدلے میں تھا۔ جو اس نے دیوتاؤں کے بدلے میں بولا تھا۔ پھر اس نے دیکھا ان آدمیوں کی روحوں کو جو اپنی عورتوں سے خوش گذران نہیں کرتے اور ان کو سخت تکلیف دیتے ہیں۔ انہیں دیکھ کے مقامات ہیں۔

پھر اتفاق ہوا فیتاغورث کے واسطے کہ اس نے بنایا زمین کے نیچے ایک چھوٹا سا حجرہ اور جس وقت وہ اس میں اترنے لگتا اپنے پیروں کو کھانک کر جو کچھ ان کو حاصل ہووے اس کے غیب میں اسے بالتحقیق لکھیں اور خود حجرہ میں ایک برس بند رہا۔ بعد ازاں اس میں سے نکلا۔ تحف البدن۔ یہ اگر نہ ہوئے۔ غبار آلودہ۔ خوفناک صورت میں اور سب کو اکٹھا کیا۔ اور کہا کہ میں دیکھ میں تھا۔ اور ان کو پورا تصدیق کرنے کے لئے اپنے بیانات مذہب کے لئے اس نے ان کو سال بھر کی غیب کی باتیں دیں۔ جسے انہوں نے یقین کر لیا کہ وہ سب دمیوں سے بڑا ہے۔ اور اس کے حال پر گرہ و ناری کی۔ بہاں تک لڑن کی عورتوں سے جان لیا کہ وہ کتنا تھا کہ دوڑتے جاوڑوں کی قریبوں سے کہرت کرتے ہیں۔ اور جو قربانی سے ان تک پہنچا جاتے ہیں ان پر غضب کرتے ہیں (از تاریخ الفلاسفہ) ایل وڈ ٹیل صاحب ڈی۔ سی۔ ایل۔ ایل۔ ایل۔ ڈی۔ کہتے ہیں۔ کہ جسم روح کے رہنے کی جگہ ہے۔ جو کہ مرنے پر نکل جاتی ہے۔ جیسے آدمی چلتے ہوئے گھر کو چھوڑ دیتا ہے۔ ترقی کے زینہ پر ایک روح بہت اجسام میں جا سکتی ہے۔

من غیر فی کما الہا اذ اخرجت من جسم انی حیوان تدخل فی جسم انسان اوفی جسم حیوان فذلک کان فیتاغورث بشدونی منہ کل الحیوانات وکان نزعہما ایضاً ان ذنب من یقتل لذبابہ اذ الذبوا وابتدع ہما من الہودا وبتلخ من الذی یقتل انما حدیث ان سائر الارواح واحدة متقلة فی جمیع الحیوانات واما فیتاغورث ان یثبت الجماعتہ من فی تبا سائر الارواح فاخبرہم انہ کان یسألانی جسمہ ایسا لیدیہ وادی کان امن عطار دمن الہنہ ایسی نان۔ وکان عطار یقول لہ۔ ان ذلک سن بنی ماتحت تعطلہ ما عد النفا والذوا حتی نتم غرضہ علی مقصدہ من تطلب منہ ان یعطیہ قوۃ تدرک جمیع اشیاء الی تخطیل لہ فی الدنیا فی حیاتہ وبعد مماتہ ومن ذلک الوقت صار عالمنا بجمیع ما یقع فی الدنیا وخبیرہم ایضاً بانہ لما اخرج من جسمہ ایسا لیدیہ تفل فی جسم اوفوریہ وکان حاضر فی حضارہ مدینہ تروادۃ وخرجہ شخص بیسی منیلا من جرحا شدیدا وبعد ذلک خرج الی جسم ہر موہم ہوس وفی ہذا الزمن امدان یثبت للناس بواہبہ لہ عطار ذہب الی بلدا براجمیدس ووخل ہیکل ویلون واذا ہنہ فیہ درانیہ البالبۃ الی کان سلیمہا منیلا من جن جرحہ وندرہا لذلک الہیکل دلیلا علی قیودہ منہ انتقل الی جسم صیادوسی یوروس نمر الی ذلک الجسم الذی ہو فیتاغورث وانہ لم یعد انتقالہ الی جسم ویک لکا اوطاوس کذا وغیر ذلک وقال انہ حبس سقرہ فی اودینہ جہنم رانی روح الشاعری

ہر یوروس مسلسلہ فی الاعلال وہ صیادوسی وعود وبقایا الشدائد جلد۔ ویرانی ایضاً روح ہومر من محلہ فی شجرۃ واجتاطت بہا الاذنی من کل جانب وذلک عقاب لہ علی اکاذبہ الی کان ینسبہا للالہیۃ واما ابرامہ الرحبال الذین کالوا الیکستون العشرۃ مع نساہم ویسویون فی غایتہ العقاب فی تلک الاولادہ واما فیتاغورث بنی لہ تحت الارض حجرۃ صغیرۃ وغدا ما اود النزل فیہا عاہدا من تلک مع التحقیق سائر ما یحصل فی مدۃ عینیۃ وسجن نفسہ فیہا سبتہ کاملۃ شریح منہا تخفیفا لثقت اعیر فی مدۃ مہولۃ وجمع الناس واکثرہم انہ کان فی جہنم وکان یجہاہم علی تصدیقہ فی ذلک شرع بل کوام ما حسیل قوۃ غیبیۃ فقطعوا انہ فقی سائر البشر ودرلوا انجاء ویکلوا وصرح الرجال البہ ان لعلہ نساء ہم۔ کان یقول ان الالہیۃ نکرۃ القربان من ذوی الاحرار واما انتقض علی من یزعمہ تشریفہا بقرانہ

تو چھل۔ درخاں کرنا ہے کہ جہاں کے روح ہے اور ادا رک۔ اور اس روح کے شریک دور ہے۔ یہ جہاں کی روح تمام آدمیوں اور حیوانات کی روح کو بھرائی ہے یا مثال ہے۔ اور وہ کہتا ہے کہ وہ جیسے کم و بیش لیٹتے تھے تھیں نہیں بدلتی ہوا ہے اس کے کردہ اور میں بھرتی ہیں۔ ایک طرف سے دوسری طرف اور جس وقت کوئی جسم مٹا ہے میں اس میں داخل ہوجاتی ہیں مثلاً جس وقت ایک روح انسان کے جسم سے نکلتی ہے۔ اور ان کا اتفاق پڑے۔ اور پھر گرسے۔ موش یا پرندہ یا مہی وغیرہ حیوانات کے جسم سے جسا کہ ہو۔ پس وہ داخل ہوتی ہے۔ ایسا ہی انسان کے جسم میں کسی فرق کے مینا کہ نکلتی ہے کسی اور حیوان کے جسم سے اور داخل ہوتی ہے۔ انسان کے جسم میں کسی حیوان کے جسم میں۔ پس اسی واسطے فیتاغورث حیوانات کے کھانے کی

جزیرہ کائنات میں جو محسوسات سے ہیں۔ اور وہ تحقیق بھرا ہوا ہے ان چیزوں سے جو نہیں جانی جاتی ہیں سب سے کم کائنات میں دو قسم کی چیزیں ایک محسوس دوسری غیر محسوس ہیں وہ بھی مخلوق کا ایک حصہ ہے۔ اور ہر ایک چیز جو ارادہ سے حرکت کرتی ہے وہ روح رکھتی ہے۔ اور زمین وسط عالم میں اپنے اصل مرکز میں حرکت کرتی ہے۔ سولون فیلسوف ملائیس کا شاگرد تھا اور وہ بھی اس طرح سے قدرت اور روح اور شے کے تعلق کا قائل تھا۔ اسی طرح انکسوراس فیلسوف بھی جو انکسپیس حکیم کا شاگرد تھا اور یہ انکسپیس متذہبی نامی ایک حکیم کا شاگرد تھا۔ جو کہ ملائیس کے شاگردوں میں سے تھا۔ یہی سارے کے سارے تناسخ کے ملنے والے اور ارواح کی قیامت کے ملنے والے تھے۔ اور فیلیو لیوس وارضی خاص الطاریتی اور نیدس وغیرہ مشہور فیلسوف تناسخ پر یقین رکھتے تھے +

حکیم ویمو قریطیس تاریخ فلسفہ میں لکھا ہے۔ ان سامر بلاد الہند الیہ تعلم علم فلما عرفتہم وزعمہم بوقرطیس کعلمہم "لوقسین" ان اصول الاشیاء والذرات والفرغ والافانہ بتکون شئی من العدم کمال یوقل وجو الی الاحد من الذرات لا بعتر دھانساد ولا تعویذ کان صلا جتھا الی نقارہ کل شئی حفظھا من سائر التقریحات وکان یزعم ان تلك الذرات تكون منها مالا یحیی من العوالہ الی کل عالمہا یہلک من ہونہ معلوم و بتکون من آثارہ عالم آخر وہلک۔

وکان لعمول الارواح الانسان التي هي نفس العقل علی رلہ مرکبہ من اخراج ذرات وکان انک الشئ من القمر غیرہا من الکواکب ان ہذا الذرات لہا حرکت واولیٰ قدر لہا منہا جہم الموجودات ومن حث ان ہذا الحکمہ الدومۃ مسنویہ فی جمعہا کان سہما قولہ بوجود الفضاء وان سائر الاشیاء بتکون قہراً وجبراً وایلیسیفروس "سک فی مذہب ویقرطیس لکن لہا لعل بالفلسفہ والکیمیا ثبوتاً فی وضعہ فی توجہ لہم ان بقول باللیلہ الاختیار ویقرطیس کان یزعم ان الروح منتشرہ فی اجزاء الجسم والسبب فی وجود الاحساس فی سائر اجزاء الجسم ان کل ذرۃ من ذراتہا لہا جزئیتا کما فی ذرات الروح "۱۱ صفحہ ۲۰ تاریخ فلما عرفتہم وزعمہم بوقرطیس کعلمہم "لوقسین" ان اصول الاشیاء والذرات والفرغ والافانہ بتکون شئی من العدم کمال یوقل وجو الی الاحد من الذرات لا بعتر دھانساد ولا تعویذ کان صلا جتھا الی نقارہ کل شئی حفظھا من سائر التقریحات وکان یزعم ان تلك الذرات تكون منها مالا یحیی من العوالہ الی کل عالمہا یہلک من ہونہ معلوم و بتکون من آثارہ عالم آخر وہلک۔

کہ روح اجزاء جسم میں دایک ہے اور یہی سبب ہے کہ کل جزا جسم میں روح محسوس کرنے کی قابلیت رکھتی ہے۔ کیونکہ جسم کا ہر ایک ذرہ اس سے متاثر ہے اور روح ان کل ذرات میں متارکب ہوا ہے۔ فیتا غورث حکیم نے ابن سینا یا غیر میں فی روحی سانی دوس ایک نامی فلاسفر سے تعلیم لینی جس کی اورادہ تعلیم کرتا تھا۔ خدا کے بعد و آخرت کے الیق والہین اور دھرم شاستہ کے معنیوں کو یقین کرتا تھا۔ خدا کی بابت فیتا غورث کا یہ عقیدہ ہے کہ وہ عالمیہ فیتا اور تمام چیزوں میں دایک اور عینہ تمام حیوانی لعل کا منبع۔ تمام حرکتوں کا اصلی باعث۔ یہ کاش کہ اب سیدنا اور دنیا کا منت کا من سرور مطلق۔ لا شکل۔ لا تغیر۔ جس کا ہر من عرف روح اور دل سے ہو سکتا ہے۔ نہ کہ ظاہری محسوس سے۔ فیتا غورث کے اس بیان کی سہولت تاہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ ایک ہے کہ وہ خدا کو سرور دایک نام نہ جانتا ہے۔ وہ کہتا ہے خدا ایک ہے وہ ایسا تمہیں ہے کہ بعض لوگ خیال کیے ہیں کہ وہ دنیا سے باہر ہے۔ وہ تو سب میں موجود ہے وہ تمام عالم میں دایک ہے وہ منتظر ہے۔ تمام چیزوں اور چیز کا وہ رشتہ بیاد ہے۔ وہ ان کی اور تمام شے میں ہوتا ہے۔ تمام چیزوں اور اصول ہر ماسی کا جسم ہے۔ تمام دنیا کا پتہ اندہ فی روح کا روح اور جان کو اپنے اصول۔ تمام لوگوں کا پتہ حرکت دینے والا۔ اس تمام بیان کیجئے کے ساتھ غورث سے وہ کہتا ہے کہ جس طرح انسانی روح اس جسم کو زندہ کرتی ہے۔ اسی طرح وہ تمام جان کو زندہ کرتا ہے اس کے تمام خواص سے بری اور جنتنا اور ان میں سے کوئی ہے۔ وہ یں کی درس کے خانہ اور اس کے تاجر رکھنے میں کسی کا محتاج نہیں۔

ریسٹری آف فلاسفرس صفحہ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ + کتاب حکیم پر اس ان نامیٹن فارڈی ٹیل میں لکھا ہے کہ فیتا غورث جو مشہور حکیم بلدیسی ماس کا تھا وہ کوئی کیسٹلہ تناسخ کی ہدایت کرتا۔ اور کہتا تھا کہ میں خبردار ہوں کہ میرا پسلا جہنم کی تھا۔ اماں بادشاہ کے وقت میں فیتا غورث حکیم مصر میں آیا اور پولی کرائیس بادشاہ ساماس کے وسیع سے جو اس کا بہت بڑا دوست تھا۔ بادشاہ تک اس کی رسائی ہوئی۔ اس نے جندہ مت ومان قیام کر کے پوجا۔ یوں سے بڑے بڑے باریک کٹے حاصل کئے اور ان کے ذہب کی دقیق دقیق بائیں سیکہ میں بیان تک کہ تناسخ کا مسئلہ بھی وہیں سے اڑایا۔ (تاریخ مصر صفحہ ۱۱۰) + فیتا غورث حکیم نے تناسخ کا مسئلہ مصریوں سے لیا تھا۔ مصریوں کو یہ یقین تھا کہ مرنے کے بعد انسان کی جانیں پھر انسانی اجسام میں متعال کرتی ہیں۔ اور اگر وہ باہر ہوتی ہیں تو وہ نامک اور بڑے حیوانوں کی جان میں جاتی ہیں۔ تاکہ اپنے عقول کی سزائیں۔ اور کئی صدیوں کے بعد ان کو پھر آدمی کی جان میں جہنم لینا نصیب ہوتا ہے۔ (تاریخ مصر صفحہ ۴۴) +

تاریخ الفلاسفہ میں لکھا ہے۔ وکان یزعم ان العالمہ روح وادراک وان روح ہذا الذرات العظیمہ ہوا الاثر فیہ جمیع الارواح الخبیثہ للادامین وسائر الحیوانات وکان یقول ان الارواح لا تقی غیوان ہا لتوج فی الہوی من جہتہ الی اخری الی ان تصادف جسمایا کان فتدخل فیہ متلا اذا خرجت الروح من جسد الانسان فیتعلق ان تک فی جسم فرس او دیک او حمار او نار واطیروا وسمکة او غیر ذلک من باقی الارواح الخبیثہ انما تکما تیفق انما تکلخل فی جسد الانسان ایضا

فی الأجساد والاشغال من شخص فی شخص ما یبلغ من الرأیة والتعب والاعته
 والنصب فترتب علی ماء سلفه قبل هونی بدن اجزائی وعلی ذلك ولا کسان
 ویدانی احدا من ومانی فعل امانی جزاء و ما هو فیه فاما مکافاة علی عمل
 فلا صوما ید نظر و لیکافاة علیه والجنة والنار فی هذا لایدان واعلی علیین
 درجه النبوة وفضل السالکین درجه الجنة فلا وجود اعلی من درجه (۱۰۰)
 ولا وجود اسفل من درجه الجنة ومنهم من یقول المذبح الا علی درجه
 الملائكة وفضل درجه الشیطان وینال الفوت بعد المذهب سائر التشوید
 وبقی قائمین فکلت و نور) فانهم یعنون با یا ما یجدوا ص جموع اجزاء النبوة
 الی ما یصل الیهم و فی الحقیقة و لقاء اجزاء الظلال فی عالم الحسین الذین (۱۰۰)
 و النحل عربی) ترجمه (ذکر کرتا ہے فرقہ جو اس کا) ان میں سے تاج ارواح کو جموں
 میں اور انتقال ایک وجود سے طرف دوسرے وجود کے ملتے ہیں۔ اور جو اس کے ملتے
 خوشی اور رنج سے اور مراتب کا انحصار ہے اور پہلے انتقال کے اور دوسرے مابعد کے
 بدن پر اور اسی طرح انسان ہمیشہ ان انتقال کی کیفیت پر ہے یا فعال بن بلکہ غیر اس
 اور اس کا جسم نہیں ہے الا اپنے کرتوں کے بدلے بھگتے کے واسطے لیکن کرم مطلق
 بدلے کے اور بہشت و دوزخ انہیں احیاء میں ہے اور مرتبہ بڑا اور بچہ کا ہے اور سب
 تہی و درجہ چوٹی کا ہے۔ پس نہیں ہے وجود و درجہ رسالت سے اعلیٰ اور نہ کوئی درجہ ہے
 اسفل درجہ میں ہے۔ اور ان میں سے ایک فرقہ کہتا ہے کہ سب بڑا درجہ ملائکہ ہے اور سب
 بچا درجہ شیطانوں کا ہے۔ اور مخالفین کرتے ہیں اس فرقہ کے تمام سقوط لوگ۔ اور
 وہ اس طرح خیال کرتے ہیں کہ کجیات کیا ہے۔ گورجوں کے طرف بڑے عالم نور کے
 اور بچے چھوٹا ۱۲ اجزاء طرف اندھیرے عالم کے +

ہمارے گذشتہ جنم کے اعمال کا نتیجہ لازمی تصور کرنا چاہیے۔ اور اس جنم کے اعمال پر
 آئندہ کے جنم کی راحت و رنج منحصر ہوگی جب کوئی ذی حیات فوت ہوتا ہے تو اپنے
 اعمال کے موافق اور اپنے باطنی حالت حیات آئندہ میں بوجہ جنم لیتا ہے اور اس کا واجب
 الجزا اور درجہ انحصار ہے۔ ان افعال کی میزان کل ریزا جس سے پہلے جنوں میں رز
 ہوئی موقوف ہے (صفحہ ۱۰۰) مختصر تاریخ ڈاکٹر ڈبلیو ہنر صاحب (صفحہ ۸۷) +
 یہ قدرتی بات ہے کہ کل ہمارا ان مسائل کی تردید کا بقا بدتریک کرینگا۔ جن سے عقد
 بالاجل حل ہو جائے ہیں۔ مسئلہ ستاح خواہ بروئے عقد مدبر بیتان و امین خواہ بروئے
 مسائل درپربہرہ۔ یہ کسی طرح قابل تردید نہیں ہے۔ یکایک کی پیشی رنج و راحت کی
 جو دنیا میں ہم دیکھتے ہیں اس کا فوراً تسلی بخش جواب ہمیں اس مسئلہ سے مل جاتا ہے
 مثلاً ایک بچہ اندھا ہے۔ اس کا اندھا بن بچپن میں انکسار کے طے استعمال کا نتیجہ ہے
 مگر وہی اندھا جو طاقت مشنوائی اپنے درجہ کی کھاتا ہے اس کا یہ سبب ہے کہ وہ
 بچپن میں دھرم شاستر کے سننے کا بہت شوق رکھتا تھا۔ اسی طرح ہر ایک
 کی وجہ قوی اور تسلی بخش مل سکتی ہے۔ ان واقعات کے تسلی بخش جواب کی کوئی تردید
 نہیں کر سکتا۔ کیونکہ ان امور کی دریافت انسانی طاقت سے باہر ہے +
 ڈبلیو ہنر صاحب (صفحہ ۹۹) +
 مذہب ووم۔ مردم بین راشکیا۔ (یعنی خاکروہ تنک شنی) وامنوت سے نامند
 واین مذہب از تنک بتاسو اور دند کہ انون آن راہند وستان سے نامند و مردم بین
 یہ پنج عصر قابل اذلال مذہب شکایا سے گویند کہ جمیع موانع عالم عقلی ازین عصر مرکب اند
 و عالم ہائے بسا را دوزخ شایخ قابل اند۔ و مطلقاً گوشت خوردن جائز نہ اند و نفس
 را الاموت میداند۔ (از تاریخ چین فارسی صفحہ ۹۰ و ۹۱) +

باب سوم

باب چہارم

مختلف مذاہب کے حکماء و فلسفہ دانوں کی اپنی تالیس
 الملیطی یونان کے سب سے پہلے فیلسوف کا اعتقاد

پندرہ مذہب ورتناخ۔ مذہب سچ سے ۹۳۰ برس پہلے آریہ ورت
 میں جاری ہوا۔ اس کے بانی مانی مسابھی مسئلہ کو تم بدھ قوم راجپوت تھے
 اس قوم کے تشابہات افریقہ۔ ایشیا۔ یورپ و امریکہ بلکہ جزائر میں بھی ملتے ہیں۔
 فی الحال چین۔ جاپان۔ برما۔ سیام۔ نام نہت لنگا۔ چین تاتار و غیرہ جگہوں میں
 اس مذہب کا بڑا زور شور ہے۔ تقریباً ۲ کروڑ لوگ اس مذہب کے پیرو اور بدھ کہلاتے
 ہیں ان کا اعتقاد ہے کہ کرم کے مارے بار بار جنم لینا چاہیے جو جیوانما کہلاتا ہے
 سو کوش خزانہ میں نہیں گنتا پنج سکندھوں میں ہوتا ہے ان کے یہ نام ہیں۔ روپ
 دہیہ۔ سنگلی۔ ہستکار۔ وگا۔ پن۔ مزیکو کے سمہ یہ سب سکندھ نشٹ ہو جاتے
 ہیں (۱۰۰) اور ان کو چار صفحہ (۱۰۰) +
 پندرہ مذہب کے مفکروں کا بڑا مقصد یہ تھا کہ نہ ان (مستی) حاصل کریں یعنی فنا
 ہو جائیں کیونکہ بدھ کی تعلیم کے برعکس انسان نفسانی شہوتوں اور رنجوں اور آتما
 دائی اور ان کے لئے ستاح سے اسی طرح نجات با سکتا ہے ترجمہ اس مختصر تاریخ مذہب (صفحہ ۱۰۰)
 دوسرے نے یہ تعلیم کی کہ انسان کی موجودہ اور بدھ شیتہ اور آئندہ جنوں کی کیفیت بخفی
 آتی ہے کہ اعمال (کرم) کا نتیجہ ہے۔ انسان جو بدھ ہے وہی کاٹھیا۔ اور جو کٹھیا بدھ کی
 نسا اور ہر عمل نیک کی جزا لاہر ہے۔ ابتدا میں فعل کے لئے جو نتیجہ لازم ہے وہ تو پوجاری
 اور نہرو کے لئے رک سکنا ہے۔ راحت و رنج جو اس دنیا میں لاحق ہوتے ہیں ان کو

قال من الروح ان الادواح غیر فانیة بل علی نزلتہ۔ ابدیتہ۔ جمیع الادواح
 الخفیة لا تخفی علی الایہ علیہم۔ وکل ذل الیونانین الذین عرفوا علم
 الطبیعة و علم الہیہ و کان برعمان الما و هو الاصل الاول۔ وان جمیع
 شیا تقبیر ایما من حالة الی حالة الی ان یوکل موہا الی مجموعہا ماء و
 ان سائر ما فی الکون لا یخلو عن احیاء ما و انا ملوہ بالایدین کہ الطرف
 من المخلوقات و کلها متحرک ذات ارجاع وان کل حرف فی وسط العالم متحرک
 علی مرکزہا الاصلی۔ (تاریخ الفلاسفہ صفحہ ۷۰ و ۷۱) +
 ترجمہ۔ اور دوح غیر فانی اور ابدی ہیں۔ اور کوئی اسرار پرستور سے مخفی
 نہیں ہیں۔ یہ نیشوں سے بہرہ یلا تھا۔ جنہوں نے علم طبیعات والہیات کو جانا ہے
 اور وہ خیال کرتا ہے کہ اصل اول جو ہے وہ پانی ہے۔ اور تمام چیزیں ایک حالت سے
 دوسری حالت میں بدلتی رہتی ہیں۔ اور آخر جو جمع کرتی ہیں طرف باقی کی اور وہ تمام

گائوں میں جاتی تھی۔ راستہ میں بوجھ بٹائیں مٹی موضع موٹی میں اپنے کسی جان بچان کے گھرائی۔ اُس کا طفلن خیمہ لپٹتے رام کے گھرایا اور دستورات سے کہا کہ فلاں فلاں کہاں ہیں کہاں فلاں مر گئے اور فلاں کام فلاں جگہ گئے ہیں۔ پھر لڑکے نے بیان کیا کہ پہلا میرا نام پیارے لال ہے اور یہ گھڑ میرا ہے یہاں ایک نیکیا دخت تھا۔ وہ کہا ہوا۔ انہوں نے کہا کہ تم نے کاٹ ڈالا پھر اُس لڑکے نے اپنے مارے جانے اور مگر طوطا بیٹھے اور پھر ایک صیا دے کے چچہ میں پھنک کر مرنے اور پھر گھڑا کے گھڑ میں پیدا ہونے کا ماجرا بیان کیا اور اپنے ماں باپ نانی جی کو پہچان کر اپنی ٹوٹی اور کٹا میں مانگی اُس کی والدہ سنا دے غدر کر کے یہ اشیا تھما کر اسے پھینچے کے استعمال میں لگ گئیں ہم تم کو اور دیکھے حاضرین اُس لڑکے کی ایسی باقی برکاتال نتیجے ہا بعد وہ اپنی والدہ جیہد کے ساتھ چلا گیا۔ صاحب خبر فرماتے ہیں کہ وہ لڑکا موضع بسندھری میں پکا نہ گوسا میں موجود ہے جسکا لڑکے معانہ کا شوق ہو موضع بسندھری میں جا کر دیکھئے۔ ولادنس گرت و پچائی اخبار نمبر ۱۱ جلد دوم ۲۳۔ اپریل ۱۸۹۴ء صفحہ ۵۲۷ و ۵۲۸

اور انہیں شاہراہ پر آنے کا رستہ اپنے لئے بنا لیتا ہے۔ انہوں نے جیسے دیکھ کر کھلے ہیں تو اُٹھ جاتے کا انا دہ نہیں کرتے میں بڑے رہتے ہیں۔ اور مادہ یہیں اندھے دیتی ہیں یہ دلنے اس حالت میں کچھ کھاتے نہیں چند روز میں مر جاتے ہیں +
تھمنا کوئی دھڑ ہزار قسم کے پر دلنا دیتے ہیں ہیں۔ سب لڑکے کے کھیلنے پر تیار ہیں
کھسپاں پر دوں پرانے دیتی ہیں پودوں والے کرم جڑوں پہاں اور پکلاؤں پچہ و دناؤں بہت خواب کرتے ہیں بڑے ہوتے ہیں تو اکثر اپنی خوراک چھوڑ دیتے ہیں اور زمین پر گر جاتے ہیں کبھی زمین کے اندر چھ جاتے ہیں کبھی انک بچاؤ کی جگہ ڈھونڈتے ہیں۔ وہاں پر ایستہ اوتارنے میں اب اور ہر شکل بن جاتے ہیں۔ گول ملل اور لمبوترے اور پکھلے سے دونوں طرف ہیں۔ سر و دھڑ پاؤں اندر معلوم نہیں ہوتا۔ اس حالت میں خیلنے پھیلنے میں کچھ حرکت کرتے ہیں۔ تھوڑے عرصہ بعد اندر ہی اندر کبھی سجاتے ہیں پوسٹ پھاڑ کر کھل جاتے ہیں راستے جڑتے ہیں۔ اور یہی حال پھچ کر کھٹ + پھچ کر کھٹ۔ سب عجیب بات ہے کہ وہ مینڈک کی صورت میں پیدا نہیں ہوتا۔ اندھے سے پھچکی کی صورت نکلتا ہے۔ مینڈک کی شکل دیتی ہے تو ایک نرم نرم لبادہ رتقاف چیز میں لپٹے ہوئے ہوتے ہیں۔ پانی کی تہیں کھین کھنکھلی جاتی ہے چندر وکھنکے نکل آتے ہیں گرائن کی ٹانگیں نہیں ہوتیں۔ بڑا سہیلی سی آدم معلوم ہوتی ہے گلچھڑا ہوتا ہے جس سے دم لیتے ہیں۔ جب تک یہ ان کی شکل تیار ہے پانی سے نہیں نکلتے اس صورت کے جانور ہر لالاب میں ہوتے ہیں۔ پانی کے کنارے پر اکثر دیکھا ہوگا کہ تھما سے آتے ہی چھوٹی چھوٹی سیاہ رنگ کی پھچکیاں جھلکے کھڑا کر پانی کی طرف جاتی ہیں وہ اصل میں مینڈکوں کے بچے ہوتے ہیں۔ تھوڑے سی اڈوں کے بعد ان کی شکل بدلنے لگتی ہے پہلے تو ان کا دھڑ مٹا ہوتا جانکے پھر آہستہ آہستہ پھچکی ٹانگیں نظر آنے لگتی ہیں ہاتھ چپڑے کے نیچے سے بن جاتے ہیں۔ پہلے پیل وہ ایسے ہوتے ہیں کہ مینڈک انہیں پار میں لے کر آویں کر سکتا ہے۔ جب آہستہ آہستہ ہوتے ہیں تو ان سے مینڈک بن جاتے ہیں دم گھٹنے لگنے لگتا ہو جاتی ہے۔ اب گلچھڑے کی جگہ پھچھا ہوتا ہے۔ مینڈک بھی سے دہ لیتا ہے۔ یہ تمام اس قسم کے حالات اور واقعات ہیں جنہیں صدی آدمیوں نے دیکھا اور تصدیق کی ہے مشہور شہر لاسا کے لاس گوردو کا بھی یہی حال ہے۔ کئی انگریز ڈاکٹروں نے بطور راستہ انہیں جا کر اس سے ملاقات کر کے اُس کے بیان کردہ واقعات کی تصدیق کی +

کیڑوں میں تناسخ کا ایک و نظارہ

ریشم کا کیڑا۔ یہ ان کیڑوں سے ہے جو تریں دفعہ اپنا جسم بدلتے ہیں۔ اس کے اندھے پانی کے دانے سے لپٹی چھوٹے ہوتے ہیں ہر ایک اندھے میں سے ایک چھوٹا سا کرم نکلتا ہے پہلے کوئی پاؤں سے زیادہ نہیں ہوتا مگر کھانا بہت ہے اور جلدی جلدی بڑھ جاتا ہے تھوڑے عرصہ میں اتنا ہوجاتا ہے کہ پوسٹ میں نہیں سانا اُسے سڑکی طرف پھیر لے۔ اور کچھ جلی کی طرح اوتا کر کھینکے تیار ہے یا پوسٹ اول اول خوب ڈھیل ڈھالا اور نرم نرم ہوتا ہے اُس میں جلدی بڑھتا چلا جاتا ہے۔ اسی طرح چار پانچ پوسٹ اوتار تا ہے جب پورا قدر کال چلتا ہے تو لمبا بی بیں کوئی ۲ انچ کا ہوجاتا ہے۔ زردی لے خاکستری رنگ ہوتا ہے جسم کے گرد بارہ چھلے دونوں طرفوں میں نو نو چھید جڑتے دم لیتا ہے۔ سولہ ٹانگیں۔ دونوں کنپٹیوں میں سات سات انگلیں۔ دو پٹی تیلی لمباں جسم سے دو رنگ پھیلی ہوئی۔ ٹیلوں کے منہ ٹھیک چڑے کے نیچے ان میں ایک لیسہ راجیزہ ریشم انہیں ٹیلوں سے بناتا ہے اسے اکثر شہوت کے پتے کھلایا کرتے ہیں کہ یہ اور دھڑل کے پتوں سے زیادہ موافق ہیں۔ جتنا بڑھتا ہوتا ہے کوئی چھ ہفتے میں بڑھ چکاتا ہے اب کھانا چھوڑ دیتا ہے اور ریشم نکالنا شروع کر دیتا ہے بیٹھی بیٹھی اودھڑا دھڑا دھڑا کرم ہوتا ہے چار ٹنگ ریشم کا گویا اپنے اوپر بنا لیتا ہے اس ریشم کا ہزار دہرا ہوتا ہے کیونکہ انہی دو چھوٹی چھوٹی ٹیلیوں سے نکلتا ہے۔ اور یہ تار لمبا بھی بہت ہوتا ہے +

باب دوم

پارسی مذہب اور تناسخ۔ اس مذہب کو مہرشی ویاس کی زندگی میں بمقام پنج زرتشت پیغمبر نے جاری کیا۔ یہ لوگ بھی ویدک دھرم والوں کی طرح چار ورن مانتے۔ زنا ریتے گنہ رسا کرتے۔ گوشت کھاتے کو گناہ جانتے خدا کی ہستی کے قائل گنی ہوتے کے فوائد سے آگاہ اور کو نامادی ملتے اور تناسخ کے قائل ہیں۔ (دیکھو دو سائیر فرار آباد و خوشنویت ۱۱۳۶-۱۱۳۷) صدی مسلمان بھی زرتشت کو مہی جانتے اور اُس کے معجزات کے قائل ہیں +
ان کا پیغمبر ساسان اول اپنے نام کی آیت ۱۹ میں فرماتا ہے ۲ روان اذتے ہستے ۳ است ۴ یعنی روح ایک جسم سے دوسرے جسم میں جا بٹا لایا ہے۔ اس کی شرح میں ساسان پیغمبر نے بہت عمدگی سے اس عقیدہ کا ثبوت دیا ہے۔ اور نامہ اول آیت ۴۰ و ۲۷ میں بھی اس کا ذکر ہے کہ اس عالم میں انسان اپنے پہلے بدن کے اعمال کا نتیجہ شادی و بی و خوشی رکھتا ہے ۵ و سائیر فرنا آباد و خوشنویت آیت ۶۸ و ۶۹ میں ہے۔ ست روان کو ہر ست سیاہ کٹ کا موس و جنبا تہ و اور آدم نامہ و من و تو اور اخوا تہ و ان فرشتہ لایہ و

یہ کو یا تریں چار دن میں مٹا ہے کبھی پانچ دن میں بھی۔ یہ اتنا بڑا ہوتا ہے جتنا کیڑا کا انڈا اور رنگ میں ہلکا سنہری۔ ان دنوں میں یہ گھٹنے پھلے سے اودھا رہ جاتا ہے اس لئے کہ ریشم اپنے اوپر مٹتا ہے اور کھانا بالکل چھوڑ دیتا ہے۔ اب ایک پوسٹ پھر اوتا رہتا ہے اس وقت وہ مردہ سا ہوجاتا ہے چکا چکا پوسٹ ہونے پر بھور رنگ۔ ایک طرف سے نکلیا جسم جب کوئی کیڑا اس حالت میں ہوتا ہے تو انگریزوں میں سے کرمس کہتے ہیں۔ دو تریں ہفتے تک کرمے کے اندر یہ اسی طرح بڑا ہوتا ہے اور اس عرصہ میں اندر ہی اندر نیکار نکال کر رونا بجاتا ہے۔ پہلے تو پوسٹ کو چاڑتا ہے پھر کرمے سے نکلنے کی یہ کرب کرتا ہے کہ اُس کی تار دیکھو جیسے جلی ہوئی میں منہ کے لہجے سے نکلتا ہے

برو قیصر اور ان کے چیلان سے حیران ہو گیا اس کی دلیل کی اور سو جا کہ جسم تو نہیں لایا
 کیونکہ ایک تو چھوٹا اور مضبوط ہے اور دوسرا بڑا لکڑیا اور کاسے رنگ کا ہے اور پھر شیوہ
 و سٹ منظر ان کے برگ سے دو ہزار میل کے فاصلہ پر ہے۔ اس کے کما کر ضرورتاً
 ہوا۔ تو زمین بدل گئی تھیں (تو مثبت سالی کا من) واقعہ ہوا ہے۔ یہ یاد رکھنا چاہیے
 کہ ۲۷ ستمبر ۱۸۵۹ء کو اسی رات کے وقت دو فوجوں نے جنگ کی اور دونوں کے درمیان
 ایک آدمی کا روح غرور و دوسرے آدمی کے جسم میں پروا کر گیا۔ اور اسی طرح ایک اور
 شاخ واقعہ ہوا۔ اور دونوں شہر ایک دوسرے کے ٹھیک مقابل ہیں۔ اگر ایک شیخ شیخ
 بن ٹھو کی جاوے تو وہ ٹھیک و سٹ منظر میں ٹھکے گی اور دونوں شہروں کے
 درمیان ٹھیک ہی ۱۲ میل کے کا وقت ہے۔ اور جبکہ ان دونوں شہروں کے
 ۱۲ بجے زمین فوج و سٹ منظر میں دن کے ۱۲ بجے ہیں۔ (آریہ سیکرین ماہ اکتوبر ۱۸۵۹ء صفحہ ۱۵۹ سے ۱۶۲ تک غلطہ منیر)

مشادات تباہ

برہن سوال قصیدہ منگھد بر جہان پست کہ تا آخر روز کرو و زبان ہند وان و پھنگا
 آن شہر ویرانگ آبادی است و چون این قصہ عجیبے غریب است و خالی از لطفت
 شکت نہایت عجوبت و درین مقام نوشتہ می شود و نقلے سخت کہ بہین منگھد نہ
 یار این حدایم سلطنت ہما پول بادشاہ بطریق نصیب خدمتے بر یافت و وقت
 استعمال داشت و در او آخر سال یکہزار پانصد و دو ہشت ہشت (۱۵۹) را حیکر کایت
 کہ مطابق سال شصت و چوبیس ہشت ہجری بود و شہر چہر یاک کہ حالاً شہر دہلا آباد
 است و در وقت شہر یکا از زمین لینے در مقامیکہ دریا کے ٹنگ یا دیائے جس میں تختہ
 است۔ آتے آتے فروختہ موافق دن و آئین خود تمام اندام خود را پارہ پارہ کریدہ و در آن
 آتش افکند۔ بعد از ان خود را نیز در آتش افکند و خاکستر شد۔ باہرین تبت کہ تانیا زاویدر گاہ
 قادیم چون بدرجہ قبیل رسیدہ بار دیگر دین جہان نقالب انسان پیدا شود و بادشاہی
 بوقت اقلیم یار۔ چنانچہ از اشاکو کہ در ان وقت خود زبان سسکت گفتہ بروق س
 کن را شدہ و گذشتہ بود حال آن اشاکو اکثر مردان آن شہر را یادست مستفاد بگردد
 و آن اشاکو این ست *

वसु इन्द्रे वारो चन्द्रे तीर्थं राजे प्रयागे । तपस फूल
 पक्षे हृदिशी पूर्वे यामे सगल तन्त्र जे हो मय सब भू
 माधपति सगल इन्ध थारी ब्रह्म चरि मुकदा ॥

اسو را مردمان جلدے تیرہ راجے پرتا گے۔ تپس پھول پکھڑ و راداشی ہوب یا گے۔
 سگل تپس پھول پکھڑ سرت پکھڑ و پکھڑ۔ سگل و گدا و پکھڑ پکھڑ جاری کتہ۔
 درین اشاکو کہ تاریخ است یعنی اش این است کہ دوست یکہزار پانصد و دو ہشت
 و شہر یاک کہ در بزرگ مسجد است تباہ و دو ہزار و پانصد و دو ہشت
 پاس از روز تمام اندام خود را ہوم کر دم۔ لینے قربانی نمود بہ نیت بادشاہی یافتن
 بر تمامہ کے زمین من منگھد بہم چارہ کی تمام شہر سے نوشیدم۔
 و چون جلال الدین محمد ابو ستاد ہاں ایام متولد شدہ بود و سگو بند کہ بعد از
 اعتقاد ہست کہ بہین پکھڑ پکھڑ ہاں و در قالب اکبر بادشاہ نقل کردہ بار و زبوجان

اور وہ بود و موافق نیت خود بادشاہی ہندوستان یافتہ۔ راقم الحروف از روزے حساب
 دنیاقت نمود کہ در ویکہاں بہین خود را بہم ساختہ آن روز مطابق بود و تاریخ نسبت
 ہفتہ ماہ جوزی ۱۵۹۰ء موافق دہ ماہ شوال ۱۰۲۰ ہجری و ولادت اکبر شاہ کہ تاریخ
 ہجری ماہ رجب ۱۵۹۰ء ہجری بود و قہر آمدہ است۔ بہشت ماہ و بہشت و شش و در بعد از ان
 واقعہ دے دادہ پس اگر چند وان کہ نقل احوال مستحقہ اندان واقعہ را راست پندار چاہے
 تعجب نیست۔ زیرا کہ طفل در رحم مادر نہ ماہ بلکہ گاہے گستر از ان نیز سے ماند و ان ہفتہ
 چار روز کم از مدت حمل وہ است و القدا علم بالصواب

و قضاہ التباہ باب یازدہم صفحہ ۱۵۹ و ۱۶۸
 جس لفظ کے معنی مدت اقلیم کیا گیا ہے وہ لفظ سرب ہے جو ہم لینے تمام زمین ہے
 مگر ایسے زمانہ میں جو کہ اسلامی سلطنت کا زمانہ تھا ایسے نقشہ اور جغرافیہ نہیں ہے
 بلکہ سفر و سیاحت کم ہوتی تھی۔ اور مدت کی پورا ایک تعلیم نے خیالات بھی محدود کر دیے
 تھے۔ اور جبکہ اس کے بارے میں کو یا جہاں پر پڑھتے تو لوگ گڑبگڑتے تھے ایک برہمن چارہ
 برہمن خصوصاً ماناگ معربی و شمالی کا ہے والا بہشت اقلیم کی آرزو نہیں کر سکتا تھا
 پس سرب ہوم مراد صرف ہندوستان سے ہے نہ کہ بہشت اقلیم سے۔

اس کا ایک طرح اتر ہے۔ اتر میں اسلام سے پہلے وہو میٹھا نماز کو چھوڑ دیا
 کاستری کرنے لگا۔ محمد اکبر نام کی جگہ جابل نام رکھا گیا۔ گاؤں کی مخالفت کو شت
 خوری سے نفرت ہو گئی۔ ڈاڑھی کے ساتھ اسلام کو سلام کر دیا۔ تباہ کا قاتل
 ہوا۔ بچہ پونت بہن لیا۔ پیشانی پر چند کاٹیا لگایا۔ جزیہ بند کر دیا۔ جو ہندوستان
 چھوڑ گئے۔ اگر وہ واپس آنا چاہتے تو سیرایشیت اور واپسی کا دواڑہ کھول دیا مگر
 وراک خیر اور سورہا درجہ انور میں۔ ان کا کو شت بھی شجاعت پکشا ہے۔ شہر ایل تہی
 بیو کہ بہشت نہ کر دے۔ دالہ کی ملکیت پر سیرہ ہزار ایل ہر بار سمیت بھدر را گیا
 (دیکھو دیوان ہر ایل ص ۳۲۰-۳۲۱ تعلیم دہم و گشود و قصص اکند حصہ دوم)

لاہور۔ ذکر اکبر بادشاہ
 در تہذیب کسراوت ٹیکا نام مقدم بود شخصے کہ با او عداوت داشت قابو یافتہ
 بر پشت و بچے دیگر برینا گوش اور وہاں زخمہا را و ت مذکور قالب تھی کہ وہ چند
 گاہ رام داس خوش اور ابسے بود آدماکر بر پشت و بنا گوش او نشان ہماں
 زخمہا بود مشہر شد کہ راوت ٹیکا کہ از زخمہا مر د بود باز بطریق تباہ درین عالم
 بود آدما در ان پس رش بعد رسیدن بحد و شہر سیکت کہ من راوت ٹیکا کام۔
 و نشانہ کے صحیحے داد و چون این ساتھ غریہ بغض کبر رسید اور بحد خود
 طہیہ باحوال او خوف یافت و گویند نصرتی اظہار را و تہذیب (سیر اللاترین
 مصنفہ سید غلام حسین صاحب جلد اول ذکر اکبر صفحہ ۱۵۹ و ۱۶۸)

آدمی کا طوطا اور طوطے کا آدمی

ہزار بار خرم و کوڑہ کردہ اندر آ۔ ہنوتنخ مرا حزمہ گشہرین کام
 مسی پیارے لال ساکن مولیٰ منخل برلی جس کا چچا ۱۵۹۰ء میں مارا گیا۔ جب چند
 روز گذرے تو اس نے طوطے کا چم لیا اور شہید اختیار کیا کہ شہر شام کو اپنے گھر آتا
 ایک شجرہ آسمی میں جو اس کے گھر کے پڑا تھا بسبب اللہ اور صبح کو اڑ جاتا چندے
 ہی کیفیت سی سحر فرمائی کہ جو طوطا گیا تو پھر نہ آیا۔ لوگوں کو اس کا بڑا خیال ہا۔
 ان دنوں کا ذکر ہے کہ ایک گوسا میں کی عورت ساکن موضع سندھیل اپنے کام کو کسی

جاننے کی انتظار کی کہ یہ ہے تھے۔ اُس کی عورت نے نہایت خوشی سے بڑھ کر اُسے
 نکلے لگا اچھا لایک اُس شخص نے اشاروں سے اُسے ہٹا دیا۔ اور ایک ایسی زبان
 نہ بند چینیٹ غلط کہیں جس کو وہاں کسی نے نہ سمجھا۔ یہاں یہ بات بیان کر دینی
 چاہئے کہ ابراہیم چاہے کو سیاہ رنگ لایا اور کون پشت اور لمبی اور سیاہ اٹھانچا اور سیاہ
 آنچھیں اور لمبی ناک رکھتا تھا۔ اور اپنی بیماری کے بیشتر وہ سولے عربانی کے ورتھوڑی
 سی روسی زبان کے کچھ نہ جانتا تھا جو کہ ان کم خواندہ یہودیوں کی زبان ہے۔ اب وہ
 آدمی ایسی زبان میں بولنے لگا جس کو اُس کے گرد لوگ کا کوئی آدمی نہ سمجھ سکا۔
 ڈاکٹر بھی جو بولتا تھا وہ اُس زبان کو نہ سمجھ سکا۔ جب کہیں اُس کی عورت اور بچے
 اُس کے پاس آئے کی کوشش کرنے وہ حمارت سے اُنہیں دھکیل دیتا۔ ڈاکٹر نے یہ
 رائے دی کہ یہاں تجارت کے سخت ہونے کے یہ آدمی باطل ہو گئے ہیں خاندان کی امید
 بہت دلوں تک نہ رہی۔ اسی اثنا میں اُس کی عورت نے اپنے ماں باپ کو بلوایا لیکن
 اُن کے آنے پر ابراہیم نے اُن کو نہ بچانا اور نشان کی زبان کو سمجھا۔ اُن کو اس بات پر
 غصہ بھی ہوتا تھا کہ سری زبان کو کوئی نہیں سمجھتا۔ ایک ہفتہ کے بعد وہ بیشتر
 سے اٹھا اور اُس کی عورت نے اُسے پہننے کے لئے وہ کپڑے لئے جو وہ ہماری سے
 پہلے پہنا کرتا تھا۔ جو کہ روسیوں کی معمولی عادت تھی وہ اُن کو دیکھ کر اور اچھی طرح
 پڑتال کرنے کے بعد بہت ہنسنا اور ہار دینا چاہتا تھا لیکن لوگ جلدی سے
 دروازہ بند کر دیتے تھے تاکہ اُسے سردی نہ لگ جائے وہ کہے میں جلتا لیکن قدم بڑا
 آہستہ آہستہ سوچا ہوا رکھتا تھا۔ ایک آہستہ کے ماس ٹیکر اُسے ایسی شکل دیکھی اور رہا
 شبیر گیا اور بڑا حیران ہوا اپنی بڑی ناک و لمبی ڈاکٹر بھی کو کچھ نہ جانتا تھا اور بیکارک ہنس
 پڑتا تھا اور جاکر ایک گہری سوجھ میں پڑ جاتا تھا لوگ اس بات سے نہایت سخت عجب
 کرتے تھے اُس کی عورت اور والدین جنہوں نے یہ عجیب واقعہ دیکھا تھا ایک دوسرے
 پر تعجب دیکھتے تھے اور وہ خیال کرتے تھے کہ اب یہ آدمی ابراہیم چاہے کو نہیں ہے۔
 بلکہ ایک چھٹی شخص ہے۔ لیکن ابراہیم کے ماتھے پر دو کالی نگیریں تھیں۔ جن کے
 ساتھ وہ پیدا ہوا تھا۔ یہاں تک کہ ڈاکٹر جو کہ دو قاف اُس کا معالجہ کرتا رہا۔ اس
 خیال پر نہیں پڑتا تھا۔ ابراہیم چاہے کو اکثر دیکھتا تھا اور بار بار دیکھ کے لگن
 پر بڑا تعجب کرنا تھا ایک دن اُس نے بار بار بھاگنے لگی بڑی کوشش کی اُس کے خاندان
 نے گورنمنٹ ڈاکٹر اور دیگر ڈاکٹروں کو بلانے کی صلاح کی جنہوں نے بڑے امتحان کے
 بعد بیان کیا کہ چھٹی شخص ہے اگرچہ انہوں نے وہ زبان نہ سمجھی جس میں بولتا تھا۔
 لیکن وہ ڈاکٹر وغیرہ اس کو ایک باقاعدہ زبان جانتے تھے انہوں نے یہ خیال کر کے
 کہ یہ شخص ہم کو کھٹنے میں سمجھا دیکھا۔ ابراہیم نے کاغذ کے ٹکڑے پر چند سطروں لکھے جنکو
 ڈاکٹر نے پڑھا لیکن اُن کے معنی نہ سمجھے خط صاف عمدہ تھا بحروف لیش لیکن زبان ناقابل
 فہم تھی اور کوئی بیان نہیں کر سکا تھا کہ اس طرح ابراہیم نے ان لائن حروف کو لکھا۔
 اسی طریقہ پر کچھ مدت گذر گئی تھی کہ وہ ابراہیم کو سینٹ پیٹر برگ کی ٹرینکل یونیورسٹی میں
 لے جانے کے لئے متفق ہوئے تاکہ وہاں کے لاطینی ڈاکٹر کی رائے معلوم کریں جو وہیں ایک پروفیسر
 آرون نے ابراہیم کی زبان کو سننے اُسے بیان لیا کہ یہ انگریزی ہے ابراہیم نے بہت خوشی ظاہر
 کی کہ اس ڈاکٹر نے سری زبان سمجھ لی اور کچھ لکھنے کے بعد پروفیسر آرون نے کہا کہ ابراہیم ایک
 بڑا ذہین انگلش من ہے۔ لیکن اُس کی عورت نے کہا کہ اُسے خدا کس طرح سیر خاندان پر
 ہو گیا۔ اور کس طرح اُس نے اپنی زبان بکھلا دی۔ ابراہیم کی زندگی کی کہانی کو پروفیسر نے
 نہایت تعجب سے سنا۔ اور یقین نہ کیا کہ وہ ایک عام اُن بڑھ و روسی یہودی ہے۔ اُس نے
 ابراہیم پر انگریزی میں پوچھا کہ تو کہاں ہے اور کہاں سے آیا ہے اُس نے مفصل ذیل جواب دیا

اُس پریش کو لیبیا سے جو شمالی امریکہ میں ہے آیا ہوں اور مسراہلی وطن نیدرلینڈ میں
 میری ایک مورت اور ایک لڑکا زندہ ہے۔ لیکن یہ بچہ خدا کا ہے۔ کہیں کس طرح اس بچہ
 کے پاس آ گیا۔ پروفیسر نے فریقین کو دھوکا باز بنایا کہ ابراہیم کہہ کر تم بتاؤ کہ وہاں سے
 ہوا اُس نے گورنمنٹ کو اس مورت کے دریافت کرنے کے لئے قہر دلائی اور ابراہیم کے خاندان
 کا ڈاکٹر اور اُس کے بڑے ہی ہسٹلے وغیرہ لوگوں سے سرکاری طور پر دریافت کیا گیا اور وہ
 دریافت چھتوں تک جاری رہی لیکن اُس امتحان سے کچھ معلوم نہ ہوا اور وہ معاملہ اسی طرح
 غفی کا مقفی رہا۔ ڈاکٹروں نے بیان کیا کہ یہ ایک سانی کا ٹوٹیکل تیرت ہے اور انسانی روح
 کا الہام ہے جو بیان نہیں کیا جاسکتا۔ ابراہیم نے کہا کہ اگرچہ میرا نام ابراہیم ہے مگر میرا
 نام ابراہیم چاہے کو نہیں بلکہ ابراہیم دریم ہے اور میری ہی خواہش ہے کہ میں خاندان کو بچاؤ
 صبح جب اُس کی عورت اٹھی تو اُس نے اُس کی جگہ کو خالی پایا وہ غائب ہو گیا تھا۔ پھر
 یہ عجیب واقعہ آخر کار خدا دروس کے کاؤں تک پہنچا جس نے اچھی طرح اُس کے دریافت کا حکم
 دیا۔ لیکن یہ سب فائدہ تھا وہ آدمی کسی طرح نہ مل سکا اور آخر کار یہ یقین کیا گیا کہ وہ آدمی
 باطل تھا۔ بنا برکت بجات باطل ہیں درہائے نبیائیں وہ بڑے مراۃ
 شام ۱۷۷۰ء کے موسم بہار میں سینٹ پیٹر برگ کے پروفیسر آرون نے اپنی گورنمنٹ کے حکم
 پر فلاڈلفیا کا علاقہ ایک دن جبکہ وہ اخبار پڑھ رہا تھا تو اس ایک ہفتہ کے واقعہ اُس
 کی توجہ کھینچی۔ نیدرلینڈ میں ایک ایسا واقعہ ہوا ہے جس نے پریش کو لیبیا کی تمام حد
 میں پھیل ڈالی ہے۔ ۱۷۷۰ء میں اُس تہہ کا مسوکار تجارت کے سبب
 قریب الگ حالت میں تھا اور کسی شخص کو اُس کے بچے کی امید نہ تھی تھے کہ ڈاکٹر بھی نہیں
 تاہم رہیں پک گیا اور اچھی طرح صحت یاب ہو گیا۔ لیکن یہ معاملہ حیرت انگیز ہے کہ اُس نے
 جو کہ ایک نئے نئے انگریز تھا۔ اپنی مادری زبان بکھلا دی اور اسی زبان بولنا تھا کہ جس کو کوئی
 شخص سمجھ سکتا تھا۔ آخر کار اُس شہر کے ایک آدمی نے کہا کہ یہ ایک یہودیوں کی کنواری
 زبان ہے وہ مرض جو ہماری سے بیشتر رنگ مضبوط آدمی تھا۔ اب بہت جلا اور بڑا ہو گیا ہے
 اور سادہ ہی اپنی عورت اور بچہ کو شاخت سے انکار کرتا ہے۔ لیکن یہ چند کہانے کہ ابراہیم
 ایک عورت اور چند لڑکے کسی اور جگہ ہیں۔ اُس آدمی کو باطل خیال کیا جاتا ہے۔ پھر اتفاقاً
 عرصہ کے بعد ایک یوپی مسافر آجاس کا جہرہ ٹھیک عربانوں کی طرح معلوم ہوتا ہے
 کہتا ہے کہ اس مسافر کے والدین میں ہوں وہ اُس عورت سے اُس زبان میں
 بولتا تھا جس میں کہ اُس کا خاوند اُس سے بولا کرتا تھا لیکن اُس مرد کے والدین جو کہ اُس شہر
 میں ہے نہیں اُسے نہیں پہچانتے لیکن وہ بار بار یہی ذکر کرتا ہے کہ میرا اس عورت کا خاوند
 اور اُن کے والدین کا بٹا ہوں وہ بیجاری عورت ایک سخت خطرہ میں ہے کہ میں کیا کروں
 وہ بار بار یہی پوچھتی ہے کہ کون سے اور یہ کس طرح میرا خاوند ہونے کا دعویٰ کرتا ہے جبکہ
 وہ اُسے بولتا نہیں ہے۔ لیکن اُس کی شکل نہیں دیکھنی ہے کہ یہ یہودی جہرہ والا میرا خاوند
 نہیں ہو سکتا۔ لیکن وہ آدمی باوجود اس کے بار بار دعویٰ کرتا ہے۔ آدمی اُس کی پوشیدہ
 باتیں کہتا ہے۔ جو صرف خاوند اور عورت کو معلوم ہوتی ہیں
 یہودیہ کے لئے تمام لکھے واقعہ کو یاد کیا اور اس سانی کا ٹوٹیکل قبوری کو حل کرنے کے لئے
 اُس نے نیدرلینڈ میں سفر کیا جاتا تھا کہ وہاں سے وہ بڑا حیران ہوا اُس نے وہاں جا کر وہ حقیقت
 وہی سیاہ رنگ کا ابراہیم پایا جس کو اُس نے چھ ماہ گذرے کہ سینٹ پیٹر برگ میں دیکھا تھا۔
 اُس نے اُس مسافر کے تاجر سے روسی زبان میں پوچھا کہ تو کہاں سے آتا ہے اُس نے جواب دیا
 کہ میں اصل برگ سے آیا ہوں۔ اور جبکہ اُس نے اُس کی عورت کا نام لیا جس نے اُسے اپنا
 خاوند کہا تھا جو کہ اُس وقت سینٹ پیٹر برگ میں تھی۔ جب اُس نے اُس سے پوچھا کہ تیرا نام
 کیا ہے اُس نے جواب دیا کہ توگ میرا نام ابراہیم دریم کہتے ہیں لیکن اصلی میرا نام ابراہیم چاہے کو ہے۔

त्यविचारऽत्र निमग्ना मुनयः सदा ॥ १४ ॥

ترجمہ۔ اس سلسلہ پر جگت دور کار کا ایسے مستحکم اور غیر متحرک باجرہ و جیست پر وہ سے انا دی ہے۔ مٹی لوگ ان نت لینے جیوا اور جسم اور انت لینے مسار کے بجائے لگے رہتے ہیں۔

न जानंति किमेतद्वै नित्यं वाऽनित्यं भवच ।
मायां च विमानायां जगन्नित्यं प्रतीयते ॥ १५ ॥

ترجمہ۔ آدمی کو ایسا معلوم ہوتا ہے۔ کہ جگت ہمیشہ رہیگا۔ پس اس کی محبت سے کارہ کر کے نت اور انت کو جانا چاہئے۔ لیکن پر کرنی کو نیت اور جگت کو انتی مانا چاہئے۔

कृतकर्मविपाकेन प्राप्नुवन्ति सुखासुरव ।
अवश्यमेव भोक्तव्यं कृतकर्म शुभाशुभम् ॥ ३४ ॥

ترجمہ۔ جیو کرم کے ویاک سے ہی سکھ اور دکھ کو یا ناپے اور ضرور پائے۔ ان کرموں کا پھل خوشی یا اس کے عیب ہوں۔

तपसा दानं च वैश्वमानवश्चैतानां ब्रजेत् । क्षीरो
परायेऽद्य शक्रोऽपि पतन्त्येव न संशयः ॥ ३५ ॥

ترجمہ۔ تپ۔ دان۔ اور دیگر سے انسان را جا وغیرہ یا شدہ شاہ وغیرہ و جیو یا سکت ہے اور اسی طرح بڑے بڑے راجہ بھی پن کے ناش ہونے سے پت ہوجاتے ہیں۔

پن جنم کی یاد۔ سنگھ میں گرام کتدھاس میں لال چھا کر ندوق سے مارا گیا۔ اور اسی سال موضع غریبا پورہ میں جو کتدھاس سے ہکوس سے کا نشی رام کے گھریک لڑکا پیدا ہوا جب وہ تین برس کا ہوا۔ ایک دن ندوق کی آواز سکر رونے لگا۔

اور نیت ڈر بعد لا استفسار کیا کہ میں تو مہین کتدھاس والا ہوں۔ مجھے کوہر پانے نے انا تھا۔ جب یہ بات حاکم ضلع تک پہنچی تب اس کے اظہار لئے گئے اس نے

ہر بلکہ پوچھا کیا لیا۔ اور جب فروری ۱۸۸۷ء میں مقدمہ کو الیا میں آیا تو وہاں بھی وہی لکھ دیا۔ اور وہیں کے بھائی کو دکھ کر کہا کہ یہ مسرا بھائی ہے اور کہا کہ میں

سب کچھ پہچانتا ہوں۔ اب مقدمہ کی تحقیقات ہو رہی ہے۔

د آریہ دین اپریل ۱۸۸۷ء جلد ۱۰ نمبر ۲۰

آواگون کا ایک عجیب نظارہ۔ فلاسفیل کن کوئٹہ میں جس کی ہر ایک

کالی میں مذہب علم تصوف اور عقلی باتوں پر نیت سے آشیلک روح ہوتے ہیں۔ ایک عجیب واقعہ جو پہلے پہل سینٹ پیٹر برگ ویکلی میڈیکل جرنل میں شائع ہوا تھا دج ہے

آدن برگ پورڈی روس کا ایک شہر ہے جو کہ جدید شیا کے نزدیک کوہ بورال پر واقع ہے۔ قریباً ایک سال کا عرصہ گزرا ہے کہ ابراہیم چار کو ایک دولت مند ہودی

اس شہر کا باشندہ بعض بجا سخت بیمار تھا۔ ۲۲۔ ستمبر کو دھنی بات کو اسے ایک وحشت ناک خیال محسوس ہوا۔ اس آدمی کو سخت تکلیف ہوئی اور وہ اس وقت بڑی

جدوجہد کرتا تھا اور اس کے عجیبوں نے اس کی حالت کو نیک روال سے مشورہ کیا چند بیویوں کے لئے گئے۔ دعائیں کی گئیں۔ بیٹیاں جلائی گئیں اور دیکھو وہ شش

مہینہ قریب لڑکے معلوم ہوتا تھا اب اچھی طرح سے سانس لینے لگا۔ اور اس نے اپنی آنکھیں کھولیں اور عجیب ادھر ادھر دیکھنے لگا۔ پھر وہ آدمی جلدی

سو گیا۔ اس بڑا کٹر کہہ کہ اس کا سونا صحت کے واسطے اچھا ہے۔ صبح کے وقت جاگا۔ اپنے بال بچوں کو اور در دیکھا۔ جو کچھ افسوس و کچھ خوشی میں اس

पितरश्च ग्रिवथाः । सुरानि च वित्राणि हः स्वानि च
मयानथ ॥ ३३ ॥

ترجمہ۔ بار بار مرنا اور بار بار جنم لینا اور نیت قسم کے آثار کھانا اور نیت ماؤں کے پستانوں سے دودھ پینا۔ نیت قسم کی ماؤں کو دیکھنا اور بچا کر یا ب کا سینہ دھونا اور پتھر کھول کا سجدہ اور اسی طرح دکھ دکھا بھی۔ سب کرموں کا پھل ہے۔

कर्मणो व समुत्पत्तिः सर्वेषां नान संशयः । अनादि
निधना जीवाः कर्मबीजं समुद्भवाः ॥

ترجمہ۔ کرموں کے تمام جیوؤں کی انتہی نہیں ہے۔ بیج۔ روپی کرم اتنی وادری جیو کو شری میں لاتے ہیں۔ اس میں کوئی شک نہیں۔

नाना योनिषु जायंत म्रियन्ते च पुनः पुनः । कर्मणा रीति
तो देहसंयोगो न कदाचन ॥ ३४ ॥

ترجمہ۔ مختلف جیوئیں لینے قالوں میں پیدا ہوتے اور مرتے ہیں۔ کرموں کے پتھر جیو کسی شہر میں نہیں جاتا۔

शुभाशुभैस्तथा मिथैः कर्मभिर्वैदित्वत्विदम् ।
त्रिविधानि हि नान्या ह बुधास्तत्त्वविदश्च ॥ ३५ ॥

ترجمہ۔ اچھے اور بُرے اور نیکے اور بُرے اعمالوں سے یہ نام میں طرح کے نتائج جیو کے سوچ کے سونگن برکتوں تو گن کر کے نیت شریو ہادی ہوتے ہیں۔ ایسا ہی ہر ماں توں کا اعتقاد ہے۔

संचितानि भवध्यानि प्रारब्धानि तथा पुनः ।
वर्तमानानि देहेऽस्मिन्स्त्वियं ध्ये कर्मणां किल ॥ ३६ ॥

ترجمہ۔ جو گزشتہ جنموں میں اعمال کئے ہیں جن کا نام نیت اور پراربد ہے اور جو آگے کیے گئے۔ اور جواب کر ہے میں جن طرح پر کرموں کی تقسیم یا حساب ہے۔

ब्रह्मदीनां च वैषा तद्वशत्वेन राधिप । सुखं दुःखं च
राष्ट्रं हर्षं शोकादयस्तथा ॥ ३७ ॥

ترجمہ۔ برہما سے لیکر تمام جیو کے میں میں میں اور کرموں کے سبب سے سکھ دکھ۔ جلد۔ مرتبہ۔ برش لینے شادی اور مٹی کو پراپت ہوتے ہیں۔

कामक्रोधौ च लाभश्च सर्वं देहगता गुणाः ।
देवादा माञ्च सर्वेषां प्रभवति न राधिप ॥ ३८ ॥

ترجمہ۔ کام۔ کرودھ۔ لوہہ۔ مودہ۔ جو دیکھ کر نترگ گن میں کرموں کے مطابق ایثار کے حکم سے اسے راجا سب کو دیتے ہیں۔

रागद्वेषादयो भावाः स्वर्गेऽपि भवंति हि ।
देवानां मानवानो च तिरश्चां च तथा पुनः ॥ ३९ ॥

ترجمہ۔ رات و دیش وغیرہ کا طور و نیت لکھوں کے وقت میں بھی ہوتا ہے بڑے بڑے وودان اور دعویٰ انسان اور ان کے علاوہ شریو ہادیوں میں بھی۔

कपालौ च तथारुद्रः कर्मणो व न संशयः ।
अनादिनिधने चैतत्कारणकर्म संभवे ॥ ४० ॥

ترجمہ۔ بلا شک کہانی۔ یا مادہ و وغیرہ بدوان بھی کرموں سے جیوؤں کو ملے ہیں۔ یہ سب اتنی وادری زمانہ سے کرموں انو سا کرتی جلی آتی ہے۔

तेनेह शारवतं सर्वं जगत्सर्वं जगत्सर्वं नित्यानित्यं

ترجمہ کرتا ہے کہ نیت یعنی انادی ہو سکے اور قائم رہنے والا ہو جسے پرستہ بھاؤ
یعنی شہرہ کی سہی ہوتی ہے کیونکہ یہ اتنا جو حیرت رہنے والا ہے جسے شہرہ کو چھو
دیتا ہے وہ شہرہ مردہ ہو جاتا ہے اور یوں شہرہ کے ہونیکے بعد وہ دوسرے جسم کو
چل کر تپے اور اسکا یہ شہرہ کا چھوٹا اور گہرا کرنا پرستہ بھاؤ ہے یا ستاح کہلاتا ہے
وہ اتما کے خلاف ہونیسے ہی ہو سکتا ہے +

ہما تپا تپلی بھی ایسے لوگ شاستریں فرماتے ہیں +

स्वरसवाहो पितृषोऽपितृषाऽभिहितवैशः ।
योग दर्शन पा० २ सू० ५

ترجمہ - تمام جانداروں کی خواہش ہمیشہ دیکھنے میں آتی ہے کہ میں سدا
سکھی بنارہوں مردہ نہیں - یہ تمنا کوئی بھی نہیں کرتا کہ میں مردوں - ایسی چھیا
یوں جسم کے اہواؤ سے کبھی نہیں ہو سکتی - ابھی نویش کلیش کہلاتا ہے جو کہ عرونی
تک کہ مرل کا خوف برابر ہوتا ہے یہ بیوا (طریقہ) یوں جسم کی سہی کو جاتا ہے +
اس پر پراشدرسی کے فرزند ہما تپا تپا جس کی تفسیر کرتے ہیں +

सर्वस्य प्राणिनां द्वयमात्मा शीर्षात्मा भवति मानभूमम्
भूयासमिति नवानुभूतमरणाय मेकस्यैवामवत्या
त्माशीः एतथा च एवैजमानुभवः प्रतीयते सचायमीभ
निवेशः क्लेशः स्वरसवाहो कुमेरपि जातमात्रस्य प्र
त्यक्षानुमानान मेर संभावितो मरण त्रास उक्तेर ह ह्या
त्मकः पूर्वजन्मानुभूतमरण दुःखमनुमापयति ।
यथा चायमत्यन्तमृतेषु दृश्यते क्लेशस्तथा विडषोपि

ترجمہ - سب پرانیوں کو اسکا اچھو ہوتا ہے کہ یہ اتنا انباشی ہو کہ یوں
کی موت کا فکھ خیال کرنے سے جیوا تار موت سے ڈرتا ہے جو پریت ہوتا ہے ایسی
کا نام ابھی نویش ہے چھوٹے سے چھوٹے کیڑے یا ہر ایک جسم و مادی کی تیش
دوران اور شاستراں سے بتلائی جو موت اسکا ڈر دیکھنے سے اتنا کا یوں جسم میں
بھوگا ہوا موت کا فکھ اور یہ کلیش نہایت بیوقوف اور اعلیٰ درجہ عقلمند ہر پرستہ بھاؤ
جاتا ہے اسواسطے دانا اور بیوقوف کو یوں والا موت کا فکھ اور جو پرستہ بھاؤ کہلاتا ہے
क्लेशमूला कर्माशयो द्रष्टव्यं जन्म वेदनीयः ॥
योग पा० २ सू० १२

ترجمہ - مدد تفسیر - دانا بن - پاپ روپ کہ مرل کا ذخیرہ کام - لوبھ - ترہ - کرہ
سے اپن ہوا - موجود یا گشتہ جسم سے جاتا چاہئے نہ بدست کر کے چلے یعنی یہ اپن
میں سادہی وغیرہ کرنے سے ایشو کی امانا - دیوانہ مرضی اوک مہاں اوکھاؤں کو کرنے
اپن ہوا ہوں اپن کر کے چل کو پیدا کرتا ہے اور گناہ کیرو یعنی جسے بونے کو جس شہرہ
گھائی یا تیسوی مہا انو مہا دن کے نقصان کرنے سے اس سے پاپ رتوں کا حاصل پس
ہوتا ہے جیسے تدریشکا رنشن میں سے یونا ہو گیا - اسلئے دانا ترک میں جانداروں کا او
دیکھوں سے بہت ان جیوں کا کرکرم آشی یوں جسم سے جاتا +

सांतमुनि तद्विपाको जात्यायुर्भोगः ॥ योगः ३ सू० १२
नेहलाद परि ताप फलाः पुणया पुरा यहेनुत्वात ॥ पो० १४

ترجمہ - مدد تفسیر - مرل کے ہونے سے اسکا دپاک یعنی جسے ہونے سے سادہی
یعنی نوعیت - آ یو یعنی مر - بھوک یعنی ان کے کھوں کا بھوگنا چھیا مہاں کوئی طرہ
یا چاہئے ان ہلوں کے دیکھنے سے ایسی مل یعنی کہ مرل ہوا دانا ہوتا ہے اور کرکرم شریوں

کرتے ہیں کہ اپنے کئے ہوئے افعال جو انوال اور لا تبدل ہیں اور یوں جسم میں کئے
ہیں اور جسکا نام قسمت یا پرارہہ ہے اور جو اس جیو کو جسم میں ڈالتے ہیں اسکا پیل یوں
اور یہاں کا اگے ہوگا پیل سے بیج اور بیج سے پیل یہ پراپت ہو گیا اور یہ دلیل کہ چھ
داناؤں سے گریہ جز ہوتا ہے اور جسم کے شے میں روح اور جسم کے سنیک کے اور سنیک
میں کرکرم ہوتا ہے اسواسطے گریہ جز لایعہ فاعل اور دسایل کے ملاپکے نہیں ہو سکتا یعنی
جسم دیکھنے والا پریشور اور جسم میں آئو والا روح اور جس میں جسم و صارن کرے وہ مادہ جو
کرایے کئے ہوئے کرکرم کا پیل ہوتا ہے اور نہ کئے ہوئے کا نہیں ہوتا اگر بغیر بیج کے
نہیں ہو سکتا - اس لئے پیل کرکرم سدرش ہیں - کیونکہ ایک بیج سے اور کرم کا رشتہ غیر
ہو سکتا - یہ دلیل ہے اس واسطے ان چار پرمانوں سے ثبوت کر کے رشتوں سے
دہرم کے دروازہ پر پر جسم لکھ دیا - اور اسی لئے دہرم کی پراپتی کے لئے گور وکی
خدمت کرنی و دیا پرستی - پریم جاری ہونا - بجاہ کرنا - سنانا اپتی - لواحقین کی
یروش - مہاں نازنی - دانا - اور ان کی چیزوں کا خیال بھی نہ کرنا - ریاضت - حد
جسم - سن - اور بانی سے اچھے کرکرم کرنے یعنی افعال - اقوال - خیال شدہ کئے جسم
من و شے - پریمی - جو پرستہ - اور پرستہ - سادہی - نیز اور کرکرم بھی جن کو دوداؤ
سے شدت نہیں کیا - شکوہ دایک اور شہرہ کو کرکرم رکھنے والے ہیں ان کو بھی
کرے - ایسے کرتے ہوئے یہاں لین ملتا ہے اور مرکر سورگ ملتا ہے +

سوطا تان - ادھیا +

نیائے شاستر کے مختلف گوتم ہما منی کی رائے +

पुनरुत्पत्तिः प्रेत्यभावः ॥ भा० अ० १ सू० १४

ترجمہ - جو اپن ہوتا یعنی کسی جسم کو دانا رن کرتا ہے وہ مرل ارتھان ترک تالکے بعد
نیز اپن یعنی دوسرے بدن کو بھی اوشہ (ضرور) پراپت ہوتا ہے اس پرکار کے پھر
جمنے کو پریت بھاؤ کتے ہیں - اس برمی داتسا بن جی بھاشیہ یعنی تفسیر کرتے ہیں +
उत्पन्नस्य क्वचित् सत्त्विनाये मृत्वाया पुनरुत्पत्तिः

सप्रेत्यभावः । उत्पन्नस्य सम्बद्धस्य सम्बद्धस्तु देहिनि
ननो बुद्धि वेदनाभिः पुनरुत्पत्तिः पुनर्देहादिभिः सम्ब
न्धः पुनरित्यभ्या सामिधानम् । यत्तक्वचित् प्राणभिवक
येव ते मानः पूर्वोपा तानदे हि दीन ज ह्यति त त्रै तिया
त त त्वन्य त्रवादे हा दी नत्या पाद तेन ह्यति प्रेत्यभा
वो मृत्वा पुनर्जन्म सोऽयजन्म मरण प्रव त्याभ्या सोऽना
दिर प्रव गन्तः प्रेत्यभा वो वेदित ये ति ॥

ترجمہ - اپن جو سمندہ ہے اسکا کسی وقت الگ ہو کر پھر سمندہ ہونیکو پرست
بھاؤ کتے ہیں - اپن جو سمندہ کس کہے یعنی جیوا اتما کا جسم حواس - دل - اور عقل کسانہ
سمندہ ٹوٹنے کو پریت کہتے ہیں اور اسکے پھر سمندہ ہونے کا نام پریت بھاؤ کہلاتا
ہے سو پریت ہی کو انادی جسم سے لیکر مرکش تک ہر ایک جیو کے لئے لازمی ہے +

प्रेत्यासुरभ्यासकृता तस्तन याभिन्नावात् ॥ ३-१-२२

ترجمہ - جب پھر پیدا ہوا ہے تب ہی بھوک مثالی کے واسطے کوئے نشان
پنے لگتا ہے جس سے پہلے جسم کا ابھاس معلوم ہوتا ہے اسکا دودہ پینے کی خوشی کرنا
گزشتہ جنوں کی عادت پرورفتی ہے کیونکہ اتما ہر ایک شہرہ میں جن میں سے اسکا لکھ
ہوتا ہے ایک ہی تھا اور وہ جن کرمل کو ہر ایک جسم میں کیساں پاتا ہے وہ اسکی عاؤ
ہو جاتی ہے - اور جو فعل ہر ایک جسم میں علیحدہ علیحدہ ہیں وہ اسکو کچھ پٹے ہیں +

आत्मनित्यत्वे प्रेत्यभावसि हि ॥ ४-१-१०

ثبوت تناسخ

विज्ञातं यथा परमं तस्यैव । कस्मान्न समा नाहितं योः कश्चात्तस्यैव ।

स्वानुभवदि यच्च संवेति ॥

صراط المستقیم نہیں۔

ولیل دوازدہم۔ ارواح کو جسم میں ٹالنا خدا کی صفات میں سے ہے اور جب قدیم میں کسی صفت میں ممکن نہیں کہ صفات خداوندی اتفاقیہ بھی جس میں تین ہوں جس سے تا تک بین ظاہر ہو۔ پس نہ تو اتفاقی بات ہے اور نہ باوجود یہ بلکہ قدرتی منشاء کے مطابق کرموں کے سلسلہ سے اپنی قدیم صفات سے خدا روح کو نذر بعد اجسام جزا و سزا دیتا ہے۔

ولیل سیزدہم۔ ہر ذریعہ ارواح جسم حرکت کرنے کے بعد تباہ ہونے قیامت ایک جگہ رکے جائیں گے۔ یا جب اعمال مختلف مقاموں یا اجسام میں۔ اگر مطابق اعمال جزا و سزا رہتے ہیں تو پھل مل چکا قیامت کی ضرورت نہیں۔ اگر ایک ہی لکھتہ میں بھرے جاتے ہیں تو کمال ظلم اندیشہ نگر کی جو پٹ راجا اور لیا ہی اندیشہ قیامت میں ہوگا۔ پس یہ سیدھا طریقہ ہے کہ ان کو اعمالوں کے مطابق پھل ملے گا۔ قیامت کی کوئی ضرورت نہیں کیونکہ خدا کے کوئی صفات بھی ظالم نہیں حالانکہ قیامت کے ماننے سے خدا کے صفت عدل و رحم دونوں اس وقت ناکارہ ثابت ہوتے ہیں پس تنازع ہی ایسا مضبوط اور صحیح اور سچا راستہ ہے کہ جس کے ماننے سے اس کی ذات تمام نوابیم سے بری ہو جاتی ہے۔ وھذا طریق الصواب و مسئلہ کا جواب۔

باب اول

وید و شاستر سے تنازع کا ثبوت

ویدوں کا مقدم مسئلہ یہ ہے کہ پرما تپا یا ربہم ایک اودیشہ لاشریک ہے اور وہی تمام نادوی جگت کا صانع اور غیر نادوی کا انا دوی سوامی ہے نیک بد کی مثال ہیں ہیں اور وہ کرم کو نہیں آتا و پرما تپا جگت کا بنیاد کار سی ہمارا ہے۔ اور روحیں اسکی پرما ہیں بنا بران وہ سلسلہ اعمال کے مطابق ہر ایک روح کو نیک و بد پھل دیتا اور جزا و سزا پہنچاتا ہے چونکہ کرم کا سلسلہ جسم کیساتھ ہی منقطع نہیں ہو جاتا بلکہ اس کا محرک روح ہے اور روح فانی نہیں بلکہ جاودانی ہے پس وہ اس جسم کے برباد ہو جانے پر انی معدلت کے مطابق دوسرے جسم سے تعلق پیدا کرتا۔ اور جزا و سزا کو بھوگتا اور نئے افعال کا مرتکب ہوتا ہوا مختلف ستاروں و سیاروں میں انتظام مشیت ایزدی کے مطابق سیر کرتا رہتا ہے گویا اسے نیک بھنے اور بد کما ٹیکا بار بار بلکہ لاکھوں بار موقع دیا جاتا ہے جب ہمہ تن نیک ہو گیا اسے نجات یعنی موکش عطا کی ہے اور پرم آتندہ پاپت ہو کہ ایشورہ شیم کے مطابق پراقت کال یعنی $۳۶۰۰۰ \times ۲۴۲ = ۱۵۵۲۰۰۰۰۰۰$ سال تک موکش میں وہ پرم آتندہ کو بھوگتا ہے اور اسی کا نام آگاون یا تنازع ہے۔

وید کا دوازدہم میں اس تمام جہان کو ایک چرخ دولاپ سے نسبت دی ہے اس دولاپ کا منظم و مالک پریشور ہے ہر ایک دولاپ۔ یعنی لونا مختلف اجسام

جو تپتے ہوئے کے سبب جڑ۔ معطل نہیں۔ بلکہ کرم کر نیکیا سوچا کر رکھتے ہیں اور جسم نازن کرنا بھی ان کی عادت ہے۔ چنانچہ ان صاف ظاہر ہے کہ روح اور جسم کا ملاپ اور جدائی یعنی تنازع بھی اس کے واسطے ضروری ہے۔

ولیل تیسرے۔ روحوں کا جسم میں اگر مختلف قسم کے سکھوں اور دکھوں کا بھوگنا صاف ظاہر کرتا ہے کہ ان کے ہی مختلف کرموں کا نتیجہ ہے ورنہ سب روحوں کو ایک قسم کے نتائج ملتے۔ کیونکہ پریشور نہ مصنف ہے جو بے سبب اور بوجہ کسی کو سکھ دکھ نہیں دیتا۔ ایک لڑکے کا تندرست پیدا ہونا۔ اور دوسرے کا اندھا۔ لولا۔ لنگڑا۔ کوڑھی پیدا ہونا شایع کو ثابت کرتا ہے۔

ولیل ششم۔ تنازع سے منکر ظاہر ہونے یہ مانتے ہیں کہ اس جسم کے کرموں کے مطابق ہی برکت و دوزخ تاجا و لگا ہے۔

مگر یہ بڑی بھاری غلطی ہے۔ کیونکہ پریشور بنیاد کار سی ہے متعدد فعلوں کے لئے ہمیشہ کا دوزخ و برشت ویدینا اس کے عدل و انصاف کے خلاف ہے کیونکہ انصاف یہ کہتا ہے کہ خود و کرموں کا پھل محدود ہونا چاہیے پس جینک پرچم نا نا جاوے۔ خدا کے ذمہ سے یہ الزام دور نہیں ہو سکتا۔ اور ظالم یعنی محدود کرموں کے بدلے ہمیشہ کے جہنم میں ڈالنے والا کبھی خدائی کے سردار نہیں۔

ولیل ہفتم۔ جینک گنگا رکھو موقع نہ دیا جاوے۔ کہ وہ پھر اچھے کام کرے تب تک ایشور کی آواز دیا تا کا ظہور نہیں ہو سکتا۔ ایک بار جنم ماننے سے اسکی ذات صفات رحم و فضل سے شون ہو جاتی ہے۔ پھر جنم ماننے ہی یہ الزام اٹھانا ہے۔ اور انسان کو ہمیشہ نیک بننے کا موقع دیا جاتا ہے۔

ولیل ہشتم۔ تنازع نہ ماننے سے ایک الزام صاپر یہ آتا ہے کہ اگر روح کو اعمال کے بدلے نہیں تو کچھ کیوں دبا گیا۔ جو اس کا جواب دیتے ہیں۔ کہ روح کے آزمائے کیواسطے وہ ایک اور الزام خدا پر لگاتے ہیں کیونکہ آزمائادہ ہے جو باہل ہو جسے معلوم نہ ہو جو انتر یا می نہ ہو مگر خدا تو سر دیکھ ہے۔ پس آزمائا سراپا غلط ہے اس الزام سے برکت سوائے تسلیم تنازع ناممکن ہے۔

ولیل نہم۔ تمام ارواح مرنے (یعنی قطع تعلق جسم) سے ڈرتے ہیں۔ انسان سے خشرات الارض تک اس سے بھی صاف ظاہر ہے کہ پہلے انہوں نے کبھی موت یعنی جسم سے جدائی چاہی کی ہے ورنہ جس سے تعلق نہ رہا ہو۔ اس سے انسان نہیں ڈرتا۔

ولیل دہم۔ روح اب جسم میں آئی۔ اس کا آنا خواہ اعمال سے مانو یا یوں ہی اندھا دہند خدا کے حکم سے جانو جس طرح مانو اس پر سوال ہوتا ہے کہ جس خدائے اب اس کو جسم سے ملحق کیا کوئی وجہ معلوم نہیں ہوتی۔ کہ اس جسم سے پہلے اور کچھ اس کا حکم ایسا نفاذ پذیر نہ ہو سکے۔ حالانکہ تمام قاعدہ قدرت اس کا مدگار ہے پس تنازع سے انکار گویا انتظام منہج سے انکار ہے۔

ولیل بائزدہم۔ دنیا کے دکھ شکنہ اور رنج و آرام کے نقشہ کو آنکھوں کے سامنے رکھ کر جس سے حق پرست تو درکنار ناشک بھی انکار نہیں کر سکتا۔ نہایت مشکل نظر آتا ہے۔ اگر ہم یہ کہیں کہ خدا کی مرضی یا مادہ میں صحت یا اتفاق یا حکومت طبی یا جبر یا قدر یا غیر جبری سے ایسا ہو گیا یا بعضی ناحق پسندوں کی طرح ایسے خدا کا جرمی لہجہ میں کبھی کسی طرح شاقی نہیں پائی۔ اور نہ سوال کرنے والے اتنا کوئی جس جواب مانتا ہے کہ سارے جھگڑے اور شکوک سلسلہ اعمال کے ماننے سے خود بخود فیصلہ دے کر ہو جاتے ہیں۔ غرضیکہ تنازع کی تعلیم کے بغیر کوئی

سوئم - خدا کو ایک رشتہ اور یا جھوٹا رشتہ ماننا پڑتا ہے +
 چارم - اسکی سخت بیعتی بھی کرنی پڑتی ہے یعنی اسے مادل اور دنیا و کاری نہ مانگ صرف
 ظالم اور جاہل ماننا پڑتا ہے کیونکہ وہ کسی کو اس کے کرموں کا پھل نہیں دیتا +
 پچم - تمام بزرگوں کی بیعتی کرنی پڑتی ہے - بلکہ ان کو ناک سیم کر اور بنائات کی طرح کہہ
 جی نہیں بلکہ ان کی نسبت تمام خرابیوں کا مرکب ہونا پڑتا ہے جو نہایت شرمناک حرکت ہے +
 ششم - خدا کو ہی جواب دینا پڑتا ہے - کیونکہ اس کو عدم کا خدا یا معدوم خدا اور چند
 روزہ خدا یا مادی اور خیالی خدا ماننا پڑتا ہے - جب وہم دور ہو اٹھ بھی دور ہو +
 ہفتم - سائنس اور سچا فلسفہ اور علم و عقل اور منطق کے خلاف ہو کہ جہاں ملت کا اثر
 دینا پڑتا ہے +
 ہشتم - وہ سچا اخلاقی جو مسئلہ سیلف لپ سے قائل ہوتا ہے اس کا خون
 کرتا پڑتا ہے +
 نهم - جانوروں میں روح نہ مانکر ان کی گناہوں کے سبب پر نقصان ہونے اور
 بنیادوں کی طرح چھری چلائی پڑتی ہے +
 دهم - سب سے زیادہ یہ ہے کہ گناہ اور خرابی اور بے ایمانی اور بد چلنی کو ناجائز جانکر
 اس کے ارتکاب پر ممانعت کو کوہ گیر بنانا ہے +
 پس ایسے علم اور معقولیت کے خلاف مذہب کے بانی اور اس کے پیرو بلکہ گناہ
 کرنے پر دیر دینے والے ہادی اور اکی تعلیم بتلائے - دنیا کو کتنا سخت نقصان
 پہنچا رہی ہے - ایسے لوگوں کی تعلیم سے جتنا بلکہ کوئی نفرت کرتا ہے اتنا ہی نہایت
 ضروری ہے - اسے پرانا تو ایسے لوگوں کے دم زہر سے اٹکے بھولے بھالے ناواقف
 چیلوں کو جلد نکال اور ست دہر کے انصاف گنہ گز اور شائشی دیکھ سائیں ان مثالوں
 کی پوروش فرما تو ہی ست کا محافظ ہے تو ہی حق کا محافظ +
 آدم شائشی - شائشی - شائشی -

برامہ مذہب کے ایک پورائے واقفکار کی رائے

تاسخ کا مسئلہ بہت پرانا ہے قدیم ہندو قدیم مصری اور قدیم یونانی اس کو مانتے تھے
 لیکن اس وقت کے مذہب اس مسئلہ پر مانتے ہوئے ہیں ہندو اور بدھ اس کو مانتے
 ہیں اور عیسائی اور مسلمان نہیں تو بھی دنیا کی آبادی کا بڑا حصہ اب بھی اس کے موافق
 ہے اس کے ماننے والوں کا یہ خیال ہے کہ روح غیر فانی ہے اور اپنے ایک جہر جھوٹے سے
 اپنے نیک یا با اعمال کے موافق اچھا یا برا جسم اختیار کرتی ہے اور یہ سلسلہ جانتی رہتا ہے
 جب تک کہ گناہ یا نجات کے مجروحہ نہ رہیں اس سے پہلے ہل عیشیوں کی جہت اس کو کیا ادا
 اپنی سزا کا لیا اس کے بعد دوبارہ وشت کیا گئے اور اس نے بھی اس امر میں عیسائی کی تیسرا
 کی یہ روی کی لیکن آدمی دوزخ کا مسئلہ ایسا جو قابل ہے کہ وہ ان میں سے ہر شخص کو اس کی سزا
 تسلیم نہیں کر سکتی اور اس لئے اس کو تاسخ ایک تو یہ شکل جس تسلیم کو نہ کر سکا اور
 کے سبب اس کو اس کے اپنے لئے اور اپنے خیالات کے موافق اس کی ایک شکل بنائی ہے
 مثال برہمہ راج کے لوگ بھی آدمی جنم سے گھبراتے ہیں اور حیوانی جسموں میں جلتے سے بھی
 مانتے ہیں کہ وہ کب کہتے ہیں - یہ نہیں جانتے معلوم نہیں ہوتا کہ جہاں تک پہل سکا
 ہے ان کا خیال یہ ہے کہ مزید بعد روح تیر خیر کے رہتی ہے لیکن اس خیال میں کوئی
 فاضل سفارش نہیں کیونکہ اس کا جس کے مخالف وہ دنیا زیادہ نہیں تو کم سے کم سے دیا
 ہی مقبول ہے جیسا کہ ہم نے پہلے اشارہ کیا کہ ہر شخص ۲۴ سے ۴۴

حصہ دوم

مسئلہ تاسخ کی بابت وسیع تحقیقات

مقدمہ اول

درودیدہ متکبر مور نورست از تو - دینا کے شیعہ پشہ زور ہست از تو
 ذات تو مزلست و فردا وندی را - ہر وقت کہ تاسر است و رست از تو
 تواریج حکمت او فلسفہ الہیات کے مطالعہ سے بخوبی ہو گیا ہے کہ مسئلہ تاسخ کا پرچم
 جسے آغا گوں بھی کہتے ہیں نہایت ہی قدیم مسئلہ اور طرح کے مالاخیل اسرار قدرتی کے
 حل کر رہا ہے - آری ہرگز کے دشمنوں سے یونانی اور ہنک کے فلاسفوں تک جتنے پورے
 دانا لوگ ان قوائے فطری کی طرف غور فرما رہے تھے جو خواہ جس قسم کی غصہ سے بھر رہیں بشر
 اعتراض کے اور جتنے کہ ماننا چکی مانت تھی جن میں لیل و ناری ہیں لگ ہی بھی کہہ کر جو کہہ جیتے
 میں کیا ہو؟ اور کون ہو؟ **तत्क एव क्वचित्** جن کا مطلب اور صداقت کی تلاش
 جن کی زندگی کا لب لباب تھا +
 آریہ ور کے سب سے پورے مفق سے جکی وہ ایک تعریفان انطامیں کی جو منوہ +
आर्षे च मो पदेशान्न वेदेशास्त्रविशेषता ॥ यस्त केणा नु स
धत्ते सधर्मं चेदनेतर ॥
 جن کی تمام تر تلاش یہ تھی کہ جنت میں جو پہچان انقلاب دن رات دکھائی دیتی
 ہیں - ان کا سدھانت کیا ہے - یہ کیوں پیدا ہوئے ہیں اور ان کا پھل کیا ہے اور صفت
 یہی نہیں بلکہ ان سب کے اس واسطے کہ ان کو کاسٹ اول و ثنت کارن (کون ہے
 اور صرف آدمی جو مل نہیں بلکہ اس کا نام سے کیا سمجھ دے اور وہ کہاں ہے اور
 ہم اسے کیسے برکت کر سکتے ہیں آدمی جو قدرت کریم کے قہر سے وہ سارے
 اس بارہ میں تفرق کے کہ ایک ذات مادی ساری دنیا کی تسلیم و تسلیم و تسلیم ہے بلکہ
 بل اور پرکاش اسی سے ہے - اور وہ سرور یا ایک اور گمان کے - نہ تو کسکی نان اور
 اجاڑا کار ہے - جیسا کہ سرور - اجڑا - آریہ لایا - ہے - بے عجب ہو کار اور
 پروردگار ہے جسے کوئی آدم - برہمن کوئی پیر دان اور اورو کوئی اید اور رب کوئی
 گاؤ - ابلی اور جنود کے نام سے پکارتے تھے وہ اس مسئلہ پر بھی ایک سچی دیکھتے تھے
 کہ روح جسم مادی سے کوئی جدا اور بالاتر مہشی ہے وہ قائم بالذات یعنی فی الحقیقت
 شخص مہشی ہے جس کوئی صفت یا کیفیت یا نسبت نہیں - اور یہی سبب ہے کہ
 وہ فنا پذیر نہیں - اور حادث ہے نہ اس اعلیٰ اسٹی (پرمانا) کے خلاف کہ پیش
 ہونے کے باعث کہ حوں کو کوئی اور متاع کو بھوکتی - اور سیکیادوں رنگ
 بدلتی - نہ انہوں کے تعلق پیدا کرتی لہذا ان لاکھوں منزل کی سیر کرتی ہے تو کہہ
 اعلیٰ سے اعلیٰ مدارج پر پہنچتی - اور کبھی انہرلی منزل کی سزا بھوکتی ہوتی افضل الشافین
 کو مل جاتی ہے - کیونکہ وہ آپتہ اور ایمان ہونے کے سبب ہے
 جسے بر طارم اعلیٰ شیدہ - جسے برشت پائے خود نہ بد
 ان ستائے چکر وں اور عمارت کا جن میں اور داخ کو کوثرم آفر سارگو زما پڑتا -
 یعنی ایک سرے سے انتقال کر و نہر ہی منزل پر ویزہ بجا ہوتا ہے - اس لئے ان
 سب حکماء کی اصلاح میں آغا گوں یا آندہ شد کہتے تھے ان نصب باتوں کو وہ کلیات

اسریہ :- یہ اعتراض آپ کا علم سے نہیں بلکہ جہالت سے ہے لیکن ہم آپ کو کچھ بھی سمجھانے کی کوشش کرتے ہیں +
 سمجھئے :- انسان کی ہدایت روح سے ہے یا جسم سے تمام دنیا کے ملہا کا اس پر اعتقاد ہے کہ مرد و عورت کے ملاپ سے نطفہ رحم عورت میں جاتا ہے اور وہاں خون حیض کی آغوش میں پرورش پاتا ہے۔ اور روح اس میں داخل ہوتا ہے اور یہی سبب ہے کہ جوع کے بعد وہ نکاح کو رو رہتا ہے نہ کہ مرض :- اس سے صاف ثابت ہے کہ اہل میں وہ شخص جس نے انسان پیدا ہوتا ہے۔ وہ مرد و عورت کا جسم ہے۔ نہ کہ روح یاں ترکیب اس فعل کا موجب تا فون قدرت کے روح کو اگر اگر تکاب جسم جس جس جسم سے ہدایت بخشی :- وہ تو یہاں بچا گیا۔ اسکا حال گھوٹا انسان اور مارجا نامہ انسان باطل ہے اور یہ تو تمام عقائد کا مسلمہ ہے کہ روح میں نہ کہ روح تا نیت باطل نہیں ہے نہ خاصہ جسم ہے جس روح اور جسم کی ترکیب ہر ایک جسم میں اسکا نام بزرگ ہے ترکیب ٹوٹ جانے سے وہ نام بھی ٹوٹ گیا :- وہ پورا ان جنکاپ کیجی کی کان ملتے ہیں انکا بھی یہی اصول ہے کہ آپ فصول طوف غائبہ ہیں جس بزرگوں پر کوئی سوار ہوتا نہ انکا کوئی سرگنا ہے ہاں یہ سارے اعتراض آپ کے دہر پر عاید ہیں :- سنئے نہایت شرمناک حرکت :- ہے کہ ماکا خون پیتے ہو۔ کیونکہ بوجہ اپنے ہل کے دودھ آہل میں خون ہے۔ دوم شرمناک حرکت یہ ہے کہ ماکاپ اور بزرگوں کے سر پر مروتے ہو کیونکہ یہ زمین کے عنام مرزا بزرگوں کے جسم میں بلکہ بوجہ آپ کے مذہب کے وہی ہیں۔ کیونکہ آپ کے مذہب کے مطابق روح انہیں مادی چیزوں کا غلط ہے +
 سوم شرمناک حرکت یہ ہے کہ ہاں باپ اور بزرگوں کے سر پر چرتے پنکر چلتے ہو +

چہارم شرمناک حرکت :- ہے کہ آپ کے چمٹے کے جوتے پہنتے ہو۔ کیونکہ حیوانوں نے سڑی کھائی :- اور دواہل میں آپ کے بزرگوں کی خاک ہے :- اور اس سے چمٹا ہوا اور اس کے آپ کے جوتے پہنتے +
 پنجم :- اسی مادہ سے تمام مرنے لوگوں اور عورتوں کے جسم بنے اور اسی مادہ سے سورا و سوری اور کتے وغیرہ کا جسم بنا :- میں بتاؤ کہ کیسی شرمناک حرکت کرتے ہو جب تک پیدا رہا نہ وید مقدس کا اختیار نہ کرو گے :- اس گرداب سے آپ کی خلاصی ہو کر نہیں ہو سکتی ہے :- اسی بڑو لوی نظامی نے کہا ہے :-
 کہ دانہ کہ اس خاک انجینت :- بخون چر دلاست آمینت

ایک دفعہ بحالت سفر جب میں نے زمین کا سورج جگہ کر دیکھنے کا ذکر کیا :- تو ایک مولوی صاحب براہ کینہ ہو کر آدل تو مجھے گالی دینے لگے کہ :- کا فر ہے قرآن کے خلاف تعلیم دیتا ہے :- آخر کار جب میں نے ان کو دلائل سے ثابت کیا تب ان میں تواضع ہو گئی :- مگر قرآن کی تعلیم کے سبب حق کے قبول کرتے رہے جھکتے رہے وہی حال ہر مولوی لوگوں کا ہے :- یہ لوگ اگر ذرا سائنس یا فلاسفی یا منطق سے غور کریں :- تو حق کو حاصل کر لیں یہ لوگ اپنے باطل اور مرمنے خیال کے خلاف کسی علمی تحقیقات کے قابل نہیں ہوتے :- یہی سبب ہے کہ علم پرستہ چیلوں کو روکتے ہیں :- تنازع کوہ مانگ اور یہ مولوی دودھ مر کو مار کر مولوی دودھ سخت خرابیوں کا منہ دیکھنا اور شرمناک حرکت کا ترکیب مونا چڑھتا ہے +

اول نور روح جادو اور فانی چیز مانی ٹی ٹی ہے :- کیونکہ جس کو دینے اس کا انت بھی ضرور ہے +

دوم :- ہیدیش کی زندگی اور نبات سے ہاتھ دھونا پڑتا ہے :- کہ یہی کوئی چیز ہی نہیں رہتی

طرف سے کچھ نہیں دے سکتے :- تو پھر تنازع کے قابل جو گناہ ہیں وہ نہیں ہوتے ہیں وہ تو ایسے ایشور کو بخشنے نفرت کرتے ہوئے +
 آخر یہ :- تنازع کے اپنے والے بھی خدا کی گواہی نہیں کہتے اور عباس سے نفرت کرتے ہیں کیونکہ وہ خدا کو مہضت عادل نیا کاری ہانتے ہیں :- ہاں تنازع کو نہ مانکر یہ حالت ضرور ہوتی ہے مگر وہ کے واسطے یہ کچھ تنازع نہ کہنے کی حالت میں مولوی لوگوں کے اقوال اور ایسی سے بزرگوں اور عیسائیوں کا حال قیاس کر لو :- اور یہی سبب ہے کہ غفلت اور مادل سے کوئی نارا خن نہیں ہوتا ہاں جس طرح گورنمنٹ انگلشیہ کے عدل کے زمانہ میں جب کوئی خون کرتا ہے تو بکڑے جانے اور بھاری ہٹنے کے خوف سے گورنمنٹ کو عادل بنکر بوجہ آپ کے خیال کے ضرور برکتا ہو گا :- کہ اس کے انگریزی راج نہ ہوتا تو خوب ہوتا مگر یاد رکھئے کہ اگر وہ اسے طفیلان مستجاب ہودی :- یک مملہ در عالم زندہ نہ ماریے عقل کے ساتھ جسم مرہ کرنا ہے بغیر عدل کے جسم مرنا یا ظلم اور انہی چیزیں آپ نے سنا نہیں :- آں پیرائہ را کہ سر دند زیر خاک و فاکش چاں بخیر و کز و اشواں نما ند و مدہ است نام فرخ نیشواں بعدل + گرچہ یہ گزشت کہوشیاں و انما +

پراممو :- ۲۶ :- علمی تحقیقات کے موافق جس حالت میں صرف آدمی کے جسم میں روح ہے :- اور اس کا حیوانات اور نباتات کے جسم میں کہیں نام و نشان نہ کہ نہیں :- تو پھر تنازع کو مانکر یہ کتنا کہ آدمی کی روح اپنے بڑے کر مہول کے میل سے نکلتی :- بیل :- کہہ سکتے :- گھوڑے اور سور اور گھاس اور پودوں اور درجوں کے جسم میں داخل ہوتی ہے :- ایک ایسا خیال ہے کہ جو واقعات اور تجربہ اور حقیقت کے باطل پر خلاف ہے :- اس لئے سمجھنا اور سمجھنا +

اسریہ :- آپ کی اس خبر سے تو ہم کو آپ کی رہی سہی علمیت کا حال بھی معلوم ہو گیا آپ نے صرف سناج سے ہی اختلاف نہیں کیا :- بلکہ علم سائنس سے بھی انکار کر دیا اور علاوہ ہر اس تنازع کی سچی تعلیم ہے بھی یا واقعی آپ کی نظیر ہے علمی تحقیقات کے موافق صرف آدمی کے جسم میں روح نہیں بلکہ حیوانوں میں بھی روح ہے :- شاید انگریزی سائنس کے متوجہ علم مادل و آروان کا نام بھی آپ نے نہ سنا ہو گا :- وہ صاف طور پر آدمی کے تمام مشابہت مندر کے ساتھ بتلاتے ہیں :- اور ایسے ہی اور تمام محقق بھی یہی کہتے ہیں کہ علم کے بغیر آدمی بیدم کا نہ رہے جسم نے حصہ اول میں یہ مضمون انسان کے اور حیوانوں میں بھی روح ہے بتلادیا ہے کہ حیوانوں میں روح نہ ماکمال غلطی ہے +

منطق کے مطابق روح کی تین مرتبہ ہے :- اچھا :- دوسری :- پرتین :- سکھ :- دیگر :- گیان :- یہ ساری تعریف انسان اور حیوان دونوں پر صادق ہے :- علم آدمی سے بڑا حیوان اچھے ہیں منطق نے صاف بتلادیا ہے :- کہ انسان حیوان ناظم ہے اور دیگر حیوان مطلق :- دیگر حیوان دونوں ہیں :- پس روح اپنے مرنے کے مرنے کے مطابق جانوروں کے قلب میں ضرور جاتی ہے :- پس جس کوئی شک نہیں :- کہ خداں روح کا خورق میں ہاں تنازع کا غلط نہیں (دیکھو یا دل) کیونکہ یہ بات علم عقل :- تجربہ اور حقیقت اور سچے دہر پر کے بالکل خلاف ہے محقق ذوالوں نے جب یہ راز ظاہر کیا ہے عام لوگوں نے اسے شذر کی اولاد کو نہ شذر کیا :- مگر وہ فاضل و داد گھبراٹھا :- پس آپکا خیال نہ تو سائنس و منطق :- فلاسفی کے مطابق ہے اس لئے یہ جھوٹا اور بھوہ ہے +
 پراممو :- سچ آدمی کے لئے اپنے بزرگوں اور ہمیشوں کو واقعات اور تجربہ کے خلاف پھرنے اور جھوٹے دینا قوسی خیال کی بنا کر کتنا اور جلی گدھا اور گھوڑا +
 سانب :- وغیرہ تو رو دینا :- اور ان پر سور و مایہ سرگنا نہایت شرمناک حرکت ہے

نہر۔ پس لوگ اور سادہ ہی کو بیکار نہ کر سکرت و ڈاک سے محض ناواقف ہونے پر بھی بیہودہ گپ بانگشا آپکے ناقص خیالات کا اندازہ لگایا ہے بیشک تمام سابق ہنگامت جو سنکرت پر ہے ہوئے تھے۔ وہ ایشور کو اپنے جسم اور خارجی دنیا کا صرف بچنے والا مانتے تھے۔ کیونکہ وہ ویدک فلاسفی سے واقف تھے۔ آپکی طرح غلط عقل اور مورچہ سائیس سے بھی انہیں تھے۔ اور نہ گالی گلوچ سے کام نہ لگاتے تھے۔

آپ بسبب ناواقف سنکرت زبان کے پورا نسل سے بھی ناواقف ہیں۔ اور یہی سبب ہے کہ جو بھی تعریف سے لوگوں کو گراہ کرتے۔ اور اپنا نام مذہب پھیلانے کا نشانہ بنا کر شہرت پر مدھم مچھلانا چاہتے ہو۔ آپ جیسے دام ریا بچھانیا والے فقیروں کے حق میں تعدی کرتا ہے۔ ترک و شیار دم آموزندہ خوشنیتن سیم و غلامانہ ذہن۔ پورا نسل کے پرچم نے ایشور کو بچھو کچھ دیرا۔ نرسنگ۔ گھوڑا۔ گتتا۔ ہنس وغیرہ اوتار و ہارن کر لئے۔

پورا نسل کے پریم نے گرمیوں کے ساتھ کرشن کو کھول کر لئے۔ پورا نسل کے پریم خدا کو موہنی روپ میں کاشیودھی کی بیڑی کر والی پورا نسل کے پریم نے بہا جی پر رتا کا رہی کے الزام لگائے۔ پورا نسل کے پریم نے کجیا کی گمانی شکارشن جی کو کھانک لگا لگائے۔ پورا نسل کے پریم نے بادل اُتار دھڑکھڑکھٹ بولوا یا چل اور فریب کر لیا۔ اور سار جہان کو بت پرست اور جاہل بنایا۔ کوئی بد معاشی کوئی مڑائی کوئی بیانی ایسی نہیں جو پورا نسل کی خاطر لگے اور آپکے پریمی خدائے نہیں کی۔ ایسا ہوا نہت یک غور نہیں۔ فوج ہو۔ اور اب ہو گا۔ ناں آپکا تلخ اور ادور ایک ہر بھی بہاؤ فرالٹ میں یا اگر کے دینا بازار میں یا ناچ گدس یا راس لیدل میں ہوتا ہے یا کسی وقت گھنٹہ کے زنگی مل یا جادو شاہ کے موٹی بل میں ہوتا تھا۔ یا کبھی کبھی خوشخبرہ دیکھنے کے بعد میں ہوتا تھا یا کوکلیا گوسائیوں کے ناں یا بہت زیادہ پریم دورہ اور کاپر بھی بہاؤ دام یا گرمیوں میں بہت ہوتا ہے۔ ایسی پرار تھا راسی بھیگتی ایسے پریم سے ہم کو اور تمام اہل حق کو نفرت ہے۔ براہمو۔ ایسی صورت میں تو گنگا کو ایسے خدا سے آواز گئے تھے کسی قسم کی امید نہیں رہ سکتی۔

اشتریلہ۔ عادل جج سے بعد ثبوت جرم کے جرم کو کیا امید رہ سکتی ہے صرف یہی کہ کافی مزاحیہ ہے شکر رہائی۔ ناں رشوت خور۔ ظالم خود غرض۔ بیکار کے اندر ہے ریا کی امید رکھ سکتے ہیں جرم کی اصلاح اور جرم کی سرادھوں و نظر رکھنا حج کا فرض ہے۔ مگر باقی اور گنگا کو سرمد دیا صاف صاف اوروں کو گناہ کے واسطے دیکر دینا ہے چاہئے جو دیکھا گیا ہے کہ بے سبب بادشاہ کے راج میں دار و ذات بہت بڑھ جاتی ہے و اماؤں کا قول ہے۔ ہر گنگا کہ برور وحت کچی۔ بیا زوئے خود کاران بینی محنتی یا بادل کردن چنانست کہ ہر گنگا بچائے میکران۔ نہایت آنکہ کہ رحمت کرد برما حکماں جبرست بر فرزند آدم گنگا روید کار و زنا کار ہو کر خدا سے ادوار کی امید نہ کھنا۔ ایک ناہم مانگی کی مثال کے حسب حال ہے۔

مثال۔ ایک دام مالک برہمن سے کسی نے پوچھا کہ کیوں صاحب۔ مدہ (شراب) مال (گوشہ) میں (بھلی) مدنا۔ میتھن (زنا) ان پانچ مکارتوں سے کبھی کبھی ہوتی ہے کیونکہ یہ پچھنی کی بنیاد ہیں۔ پھر صحت کیا سچا مذہب ہو سکتا ہے جواب دیا۔ کہ خدا کو برچھنوں شرابیوں زنا کاروں کی نجات منظور ہے۔ بھلا ان کی کتنی کا کوئی سامان ہو ناچا ہے تھا۔ صورت ان کی کتنی کے واسطے یہ مذہب ایسا دھوکا ہے کہ یہی مذہب مالش۔ گرمین کیوں اور بنات پاویں۔ حضرت گنگا روں کا ایسے خداوند خدا سے ادوار میرے جھگڑنے کے نہیں ہو سکتا۔ خدا تو خدا ہی ہے اس کے عمل اور دنیا میں تو کوئی

شفاعت یا سفارش یا رشوت کار گر نہیں ہو سکتی۔ آپ باورنگ (آتشک) بواسطہ وغیرہ کے مریض کو دوائی کے بغیر دوائی ادوز کو برار تھا کرتے سے شفا تو دلائے مگر کسی کو برا یقین ہو ورنہ یوں بیہودہ کو اس اور بیانی کی ناٹن بن لوگوں کو دلائے اور خود عیش و آرام کرنے سے کیا حاصل۔ یا لوگوں کو دکھائے میں نہ پڑو خدا ٹھکوں میں نہیں اڑایا جاوے گا کیونکہ آدمی جو کچھ ہوتا ہے۔ وہی کاٹھیکا۔

براہمو۔ جب خدا سے کسی مذکی امید نہ ہو تو اس سے کسی مدد کے لئے پرار تھا کرتا یعنی دعا مانگنا واقعی ایک ناجائز حرکت ہے۔ اور جو لوگ جان بوجھ کر پرن کھلائے کے لئے اور اپنا یا پرار تھا کرتے ہو۔ وہ شر اور مکار ہیں اور خدا کی توہین کرتے ہیں۔ اگر آسری۔ پرانا تہ سے ہر انسان اور خصوصاً سچے اپنا رک کو بت امید ہیں۔ مگر ناامید کی صرف دکاروں کے واسطے ہے جب ہم اندروں سے کام کرتے اور میں سے سچے پرانا تہ کی آپا سنا پرار تھا کرتے ہیں۔ تو ضرور کامیاب ہوتے ہیں۔ دل کو شانتی ملتی ہے۔ گمان کی پراتی ہوتی ہے۔ اندھکار کم ہوتا ہے۔ سرت و سرخ میں و شاداش اور ایشور میں پریتی ہوتی ہے۔ ناں جھوٹھی پرار تھا۔ ریا کاری کی آپا سنا اور مکاری کی دعا مانگنے والوں کی باتیں ضرور ناجائز حرکت کے نسبت لگتی ہیں۔ جو لوگ پیالے کی ناٹن کی طرح لوگوں کو رولائے اور خود مزہ اڑاتے ہیں۔ کیا وہ مکار اور شر نہیں۔ جو لوگ اس روشنی کے راتیں پیغمبرین سادہ لوح چھو کر لوں کو گراہ کر رہے ہیں کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

جو لوگ گوشہ بند گروں کی کتابوں سے سنا چھی باتوں کا انتخاب کر لیں سے اپنے الہام کا ثبوت دے اور اپنے خدا اور ایشور کے جھگڑنے کو گالیوں دے سہے ہیں کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

جھگڑا ہوش یا رادھا کا غلطی سے اُنکے جال میں پھلتے ہوئے چلے خود یا کسی عقائد سے سمجھانے سے اُنکے جال سے نکل کر آخری سماج میں شامل ہو گئے۔ اور پھر ان کی اچھی طرح قلمی کھولتے ہیں۔ کیا وہ مکار اور شر نہیں۔ جو لوگ اور لوگوں کے سادہ لوح لوگوں کو تعلیم سے نفرت و لاکر فقیر بناتے اور اپنے بچوں کو بدستور کاجول میں پڑھاتے ہیں۔ کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

جو لوگ خیروں کے بچوں سے بھیکہ منگوائے اور خود بنگوں میں پریم جمع کر لائے اور مزہ اڑاتے ہیں۔ اور اُنکے چیلے بھیکہ مانگ کر لائے اور خود کو زو و بکرت پر کرتے ہیں کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

جو لوگ ایک وقت میں پچھتا پچھتا کر جھگڑے کی برائی کرتے تھے۔ اور آخر چھینے اسکے کام نہیں چل سکتا خود پھٹنے لگے کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

جو لوگ چیلے گوزہ بن کے خلافت و خرا کو زو و بن بیٹھے اور خود کو توف سادہ لوگوں کو اپنے پاؤں کا تاپاک دھوون پالتے ہیں۔ کیا وہ تپاک و شر نہیں۔ جو ہر مذہب کو جال میں پھنسانے کے واسطے جینو پھنٹے چرنی کر گئے اور اکاوشی کو چاول بناتے ہیں۔ کیا وہ مکار اور شر نہیں۔

حضرت یا دیکھئے کہ لوگوں کو دکھلاوئے کے واسطے آپا سنا میں رو نا پینڈنا سر یا مکاری اور شرارت ہے۔ کیونکہ درود و فرخ آن نیاز۔ کہ بروئے عالم گزاری و دلائے۔ اور یہی سبب ہے کہ اس انیسویں صدی میں آپکو نئے الہام اور نئے مذہب اور نیامی پڑنے اور برہم سماج چھو کر دیوسماج بنانے کی ضرورت پڑی یا ترکیب موسیقی۔ انوس کو منیاسی کدلا کر آپ کو گلیاں پات۔ پتہ سادہ سے علم سے آپے آگاہی حاصل کی۔ براہمو۔ جب ایشور پریم سے نہیں اور سولے ہمارے کرملوں کے پھل کے اپنی

باندھ دھو بیٹھے۔ دنیا صرف بھلے کے خیال سے ہی بنی کرتی ہے وہ اگر انجام نہی
وہی کار بار ہے تو فعل جیٹ ٹھہرتا ہے پس اس کا یعنی آپ کے مذہب کا نتیجہ صاف یہ ہے
کہ خدا نہی کی کہنی کی ہدایت کرتا ہے اور نہ ہی سے نفرت نہی کا ارشاد فرماتا ہے اب بتلائے
خدا کی راہ کیا وہی جینوں کا عقل محض نہ ہو گیا۔ اور یہی ناشکوں کا اعتقاد نہیں اور کیا
اس اعتقاد کے رکھنے سے آپ ناشک نہ ہوئے؟ پندت جی نہیں نہیں پیغمبر جی آپ
بتلائے کہ ایسے ایشو سے جو نہی کی سزا اور نہی کی جزا دیکھتا ہے اور نہی سے کسی کا
کیا فائدہ اور کیا تعلق پس اس عقل اور یہی سبھی اور فرضی خدا سے جس کو آپ پریمی یا جانی
فرض کر رکھا ہے۔ کون پریم کر سکتا ہے ہمارا تو صاف یہ اعتقاد ہے کہ پریشور ہمارا راج عالم
اور ملک بے کاموں کی سزا اور تمام نیک کاموں کی جزا دیتا ہے اگر وہ بھلے بنے والا نہیں تو
کیا کوئی دنیا میں سزائیں پسند کرتا ہے؟ اگر نہیں کرتا تو برے کاموں کی سزائیں کی جاتی ہے
افسوس کہ آپ جان پوچھ کر حق بات سے رو پھٹی کرتے ہیں +

بر احمو۔ پہلے بہت سے بہت لوگ ہر ایشو کو پریم مئے جانکر ان سے پریم کرتے رہے
ہیں۔ وہ اگرچہ رواج کے موافق اس مسئلہ کا اقرار کرتے رہے ہیں مگر اس کی اصلیت پر
توجہ نہ کیا انہیں موقع نہیں ملا اور نہ ممکن تھا کہ اس کی لغویت ان پر ظاہر ہو جاتی +
اس پر یہ۔ بھائی صاحب! تنازعہ کے مانتے سے ہی ایشو کے ساتھ سچا پریم ہو سکتا
ہے ورنہ بالکل نہیں۔ اور یہی سبب تھا کہ شروع دنیا سے لیکر آج تک تمام جگہ جن
اس مبارک اور پوزر مسئلہ کو مانتے اور اس کا اور پیش کرتے رہے۔ اگلی۔ ڈاؤن۔ برجا۔
نار۔ رشک۔ سستھان۔ یعنی سنگاوک۔ ہما دو تو۔ جگ۔ کیل ہا گوگ۔ دیاس۔
سکھ دیو۔ رام چندر۔ کرشن۔ اور زرتشت وغیرہ۔ پورے زمانے کی شنی اور جگہ
اس کل ملک کے فیفا عورت و افلاطون و سقراط اور خاص آریہ ورت کے زمانہ
راجا جگہ۔ کیمپ۔ داود۔ تانگ۔ جین۔ سندن۔ بلیہ۔ جی۔ میراں بابی۔ اگہ
امرواس۔ رام واس۔ ارجن۔ ہل۔ ہر گند۔ ہر رائے۔ تیج۔ ہمار۔ گوہر سنگھ۔
جدا سنگھ۔ مولوی رومی۔ فرید الدین عطار۔ شخص تیرہ۔ منصور۔ وغیرہ سب اس مسئلہ
مبارک کو سمجھتے۔ سوچتے۔ اور مانتے اور اپنی پیش کرتے مہ ان سب کو موقع نہیں ملا
یہ سب رواج کے موافق اقرار کرتے رہے مگر آپ پر اس کی لغویت ظاہر ہو جاتی۔ ہوں
کیوں نہ کہ انہی کو ہم کو پیغمبر جی کے الہامی ورثہ سے کافی علم اور عقل کے خلاف ہونیک
وہ کہہ کر ہم نہ سکرت نہیں جانتے۔ صرف اردو اور کچھ قرے۔ اگر تیری پریم لائبل
کی تعلیم پائی ہو۔ پس مسیح کی تعلیم کے مطابق تنازعہ دنیا میں کہ افسوس کہ ورثہ کو
نہ رہا کہ جب خود خدا کو بقول بائبل کے انسان بن گیا۔ کے بعد صلیب دی گئی۔
تو خدا کی کیا گئی۔ جب خدا تنازعہ میں آیا۔ گناہ کئے صلیب دیا گیا۔ تو پیغمبروں کی
کیا حالت۔ نہ اب پیغمبر صاحب! اس سے جگہ اپنی جگہتی ہاؤ میں سجے تھے اور اس کی
صل بنیاد وہی تنازعہ کی پک تعلیم تھی۔ مگر ان کی تعلیم کا مقصد یہ ہے وہ لوگ رواج کے
موافق اقرار نہیں کرتے تھے کہ وہ اس سے آوار کرتے کہ یہ بیان تک کہ ان میں سے نہیں
کو کمال جگہتی سے یہ بھی معلوم ہو گیا تھا کہ وہ پچھلے جن کے کون تھے مگر خدا ہی کو پریم
بر احمو۔ اگر خدا پریم مئے نہ ہو۔ تو اس سے آدمی کا دھرم کہیں پریم ہے کیونکہ اس کی جگہ
میں ایسے لوگ تھے ہیں۔ کہ جن میں پریم کا مسئلہ کا خاصہ پایا جاتا ہے +
اس پر یہ۔ ہوں تو ہم بھی کہتے ہیں۔ کہ اگر خدا تباہ کاری یعنی عادل نہیں تو ایسے خدا
سے انسان کی وجہ پریم ہے۔ کیونکہ دشمن اور ان۔ یہ وہ شرط ہر پریم چندر۔ بگا جین وغیرہ
ہمارے چڑے عادل مشہور ہیں۔ اگر قبول آپ کے صرف پریمی ہی خدا ہے۔ تو نہایت
افسوس ہے کہ اس صفت کا تو دنیا میں کوئی ثبوت نہیں +

کیا کہ بڑوں آدمی جو جینے سے جاتے ہیں یہ خدا کا پریم ہے +
کیا لاکھوں جو تپ دتی وغیرہ سے جاتے ہیں یہ خدا کا پریم ہے +
کیا لاکھوں جن کے اندر ہے لوگ لنگر کے پیدا کرتا ہے یہ خدا کا پریم ہے +
کیا ملکوں کے ملک رنج و تکلیف میں مبتلا ہیں یہ خدا کا پریم ہے +
کیا طوائفوں کے گھر میں لڑکیاں پیدا کرنا خدا کا پریم ہے +
لاکھوں جو برہمنات۔ زنا کار۔ حرام زادے۔ عزیبوں کو تاراج کر رہے ہیں
کیا یہ خدا کا پریم ہے +

لاکھوں برہمنات۔ بگے جگہ فقیرانہ لباس پہن شریف آدمیوں کی عصمت بگاڑ
رہے۔ کیا یہ خدا کا پریم ہے +
موتی۔ ڈاکو۔ سلیان۔ نوح۔ بنیوں نے لاکھوں آدمی اور عورتیں اور بچے
تباہ کر لئے۔ کیا یہ خدا کا پریم ہے +

مہر صاحب اور ان کے پانچویں نے جو دنیا میں تیغ کے طوفان برپا کئے۔ لاکھوں
کے سر تن سے جدا کئے کیا یہ خدا کا پریم ہے +

چنگیز خان۔ ہاکو خان۔ تیمور۔ محمود۔ آدوگ۔ زیپ۔ احمد شاہ۔ واد شاہ۔
سکندر وغیرہ کو قتل عام کی طاقت دی کیا یہ خدا کا پریم ہے +
سکے علاقہ آپ اسی پریمی خدا کے پیغمبر اور آئے دن تمام دنیا کو گالیاں اور
خود خدا آریہ سماج کے لوگوں کو بد زبان بنائے تا کہ وہ کہے ہیں کیا یہ خدا کا پریم
ہے۔ بھائی! ایسے شخص پریمی خدا او مشکل دیو خدا کا دنیا میں تو کہیں پیغمبر نہیں۔ اگر
آپ پاس یا کسی اور کے پاس کوئی ثبوت ہو تو ہمیشہ سمجھتے +

بر احمو۔ معلوم ہوتا ہے کہ تنازعہ اس وقت نکلا ہوگا۔ جبکہ لوگوں پر ایشو
کے پریم مئے ہونی کوئی خاص معراج اچھی طرح یا بالکل ظاہر نہ ہوا ہوگا۔ یا اس کی ماند
کا ہیروہ دیکھ سکتے ہیں جبکہ ہمارے بزرگ ایشو کو صرف سجدائے ہوئے اور صرف جی
یعنی جگہ اور سادہ ہی کے دیوہائے آند کو حال کر لکھی کر پیش کرتے تھے اور اسے اپنے
جہم اور ظاہری دنیا کا صرف جینے والا کہتے کہ ان کو بالفاظ خالق خیال کرتے اور جو وقت لگتی
اور پورا دن کا زمانہ نہیں آیا تھا۔ اور جبکہ پورا ملک جوگ یا سادہ ہی کے طریق میں ایشو کو
دبانے یا پریم مئے جان پران تھا کہ کیا بھلا و مروج نہیں ہوا تھا۔ ان اس وقت بھی سنا
ہوگا اور سادہ ہی کے پر و ایشو کو قتل جگہتوں کے دیانے یا پریم مئے نہیں مانتے سادہ
ذاتی جوگ و سادہ ہی میں پران تھا کے اصول کی پیروی کرتے ہیں +

آخر یہ کہ۔ یہ آپ کا خیال سنا یا بالاطل اور ست شاستروں سے ناواقف کا باعث ہے۔
وہ ایشو کی تمام صفات کا خیال اور یقین جیسا ویدک زمانہ سے شاستری ماہر
تھا۔ ویسا پورا ملک زمانہ میں بالکل نہیں۔ اور پورا دن میں ایشو کی صفات کامل
موجود ہیں۔ ذرا انکھیں کھول کر دیکھئے۔ سحر و دہاؤ دیکھئے +

मू०स्तू० सपर्वगाच्छुक्रम कायम ब्रह्मस्मा विरद्येष्टमपा
यविद्धम० कवि नीषी परिभूः स्वयु न्मू र्धापातयतो धौन्यदथा
नू सतीभ्यः समाभ्यः॥२॥ युजु०॥३०॥४०॥५०॥६०॥७०॥८०॥९०॥१००॥
तेजोऽसि
तेजो मयिहि। वीर्यमीस वीर्यमविद्येहि। वलमीस वलमीयथोहि।
ओजोऽस्योजो मविद्येहि। मन्यमीस मन्यमविद्येहि। स होऽसि स हो
اور شاستروں میں سے خاص کر ویدک شاستروں میں تنازعہ کے مسئلہ پر
مستند ثبوت دئے ہیں اس میں آپ سنا پران تھا کہ بڑا واضح بیان کیا ہے (دیکھو)
یعنی پریم میں کس خوبی سے پرش میں جگہتی اور پران تھا کہ بالفاظ خالق (دیکھو)

سے کی رگ پر بھی غرض نہیں۔ اولاد کی غرض اسکے علاوہ ہے دیگر کاروبار دنیاوی کی غرض اسکے علاوہ ہے پس اسی طرح خدا میں اگر صرف پرہیزگاری مانا جاوے تو بھی غرض سے خالی نہیں۔ اور ان خلیفہ العالیین اور نور بن ویدا غنیوں یا صوفیوں کی طرح اگر کہو کہ نہ تو نے دیکھی یا جو پیش نہ ساخت۔ ہمارے ماضی باخیرین مباحث۔ تو نقص چل ہے کیونکہ انہیں کا خیال ہے جو نیکو رنگی آئینہ ہم دوست۔ نہ تنہا غلبہ کجی ہم دوست میں تو وہ میاں کا ہے نہ ہمارے بھو بیوہ نہ ہمارے ہندو۔ اس صورت میں ہمارے دوست کا کردہ شکر اچھا نہ پڑے گی پس ایسا بیوہ پر ہم کو ہی مبارک ہے علاوہ ہاں جو کچھ کہیں ہے اس پر ہم محض بیوہ کی ہے یہ کہ شرح پہلے نہیں تھی صورت مرکبات کا جو ہر بنایا اور اسکے ساتھ پریم کیا۔ بانی کا فانی کیسا تھا اور قدیم کا حادث کیسا تھا پریم اور احسان سزا تھا و بطالت ہے کیونکہ شمار داخل دین میں اس مکتبہ را راست۔ کہ کج کج گرید راست بار است او یہی اصل احسان کا ہے کہ جب جنتی سے ہستی کو بنا جو علم عقل کے خلاف جمالت کے زمانہ کا مسئلہ ہے) انکا نہ ہی اصول ہے تو احسان خود قبول ہے کیونکہ احسان کس پرہیزگاری پر جو خود فانی کا علم رکھتا ہے نیکو و ولوں الفاظ ایک طرح یعنی آپ کے طریقہ ہمارے کے مطابق ہر باطل میں کو نیکو دنیا کی جمالت سے لکھی زیادہ سمجھی کہ کج میں زیادہ رحمت میں خود کے بلکہ بالکل احتیاج میں بہت ہی گناہ کرتے ہیں تو صاف ظاہر ہے کہ پریم ہے احسان ہے بلکہ ظلم اور اندھیرا و تشویش کو نہ انکس نہایت ہی کینہ میں بنا رہا ہے۔ اور یہی کیونکہ بڑا نور ہے اور بلا جرم نقصوں کو جتن کا اندھ کو بھی لنگا اور لٹا اور گناہ و باغیوں کو اور بے رحمی میں پیدا کر دیا اور بعضوں کو ہر نہ شان میں نشان میں ہی ایسے تمام حالات غور کرنے سے صاف ظاہر ہے کہ پریم اور احسان نہیں۔ بلکہ ہر جی۔ ہندو دی۔ ہنگامی اور باؤ ہے ہاں دیگر صفات کا ہر علم ہر جہت سے مشابہت ہے یا جانتی ہے کہ ہر ایک کو ہر ایک کے گناہوں کا پھیل لٹا ہے اور اپنے گناہ کا بدلہ ہے ہر ایک اس دنیا میں ہی حاصل کرتا ہے جس کا کرم کرتا ہے جس نے حکمت نہیں یا اس سے عقل سمجھی نہیں کا اصل ہے شراب نہیں لی اس کو نشہ نہیں ہوا جس نے زمانہ نہیں کیا (کوئی دقت) نہیں ہوتا جس نے حرم میں گناہ کیا نہیں ہوا۔ ہاں اور جس نے عبادت نہیں کی اس کا دل صاف نہیں ہوتا۔ جو جنت میں آئے۔ ان سے ہر جو دور نہیں ہوئی اور جس نے نیکو نہیں بنی وہ عالم نہیں بنو اور فقیر کی طرح خود شہداء و عذاب کشاں والا سے خود مر رہا ہے ظاہر ہے کہ ہر ایک کو کرموں کا پھیل لٹا ہے جو ایک اسکے اواف نکال لے۔ شکر کہ نہ تو سلا اور لٹا مسئلہ کہ فقیر کو ہوں کے پھیل۔ جو رحمت کے اخیر دنیا کے کجیت ہو گیا کوئی نقصان نہ ہو کسی طرح قبول نہیں کرتا۔ ہاں ان لوگوں کا جھکے دل و دل میں شہادہ ہے کہ جو ہوں کی طرح علم قبول نہیں اختیار کرتے کہ ایسے بے عبادہ شکار ہیں۔ ورنہ سب سے اسکے ظاہر کا اعتقاد ہے۔

(۱) انہاں اپنے اعمال کا عقلا زیادہ ہے۔ ہاں ان کے عقول کے شیوہ سے زیادہ میں کوئی بچاؤ نہیں ہے نہ کی شایستگی اور ضروری ہے (اور نہ اس کے رسم سماج)۔

(۲) ان الہیں الا انسان ان کا سنی مشرک اور یہ کہ آدمی کو وہی مانتا ہے۔ جو ان کا اور ان کا۔

(۳) انہاں کے دل نا کلمہ صاف ہوئی بلکہ پاؤں کے پور کرتے تھے (اور ان کا)

(۴) عرب کا عام عقیدہ محمد صاحب کے لئے ہی تھا۔ الذی نبأ عن ربہ الآخر دنیا کیستی ہے آخرت کی۔

(۵) سب سے کتاب ہے کہ ان کا تمہیدی گشت و خیزم کی۔ رفت و راج بیوہ نہایت خیر بال۔ ہر گ عیشے باور خویش فرستے کہس خیال و دین نویش فرست۔

(۶) اور ہر گ سب سے حال بادشاہ بھی اعتقاد رکھتا تھا کہ خدا کی ممانہ۔ یہی جو

اور کائنات عمل یمن مشو۔ (اور صفات عالمگیری) +
 (۱) انجیل میں ہے کہ کیونکہ ابن آدم اپنے باپ کے حلال میں اپنے دوستوں کیسے آویگا۔ تب ہر ایک کو اس کے اعمال کے موافق بلا دیگا (دستی) تم دیکھو کہ میں پڑو۔ خدا انہیں میں نہیں اڑایا جانا۔ کیونکہ آدمی جو کچھ کرتا ہے وہی کاٹا (گلہیوں میں)۔
 (۲) بابا نامک جی فرماتے ہیں۔ جیتے نہ شریف اپانی دیکھاں۔ سن کر مان کے لئے نہیں۔
 ایک بات آپ کی اور مخالف پرہیزگاری ہے جس کو اپنے اتنی مدت پر ہمیں پہنچے اور ہر مشوں کے گھر ختم لینے پر بھی نہ جانا۔ افسوس اگر مجھو کے کو کوئی کھا نا کھا لے اور کسی مفاس کو روپیہ سے بدو سے یا کسی حامل کو علم سکھلا دے تو یہ بہت بڑا کراہ عہد بات ہے اور پچھلے کرموں کا پھیل نہیں۔ بلکہ نیک کرم ہے۔ پس اس کا پھیل بڑا بڑا کرتے والے کو پریشور دیگا۔ اس کا یہ خیال جمالت ہے کہ اس کے پچھلے کرموں کا معاوضہ ہے۔ مگر افسوس کہ آپ ناواقفی سے یا دھوکا دی سے کرم او پھیل یا فصل اور نتیجہ کو حوط ملط کر دیتے ہیں یہ فہم کا قصو ہے۔ اور یہی سبب ہے کہ اس کے ایسے خیال اور اعتقاد سے وہاں نیک و باطل کی جڑ ہٹا کے۔ ل سے کئی جانی ہے۔ اور آپ علم عقل کے مخالف ہو کر لوگوں کو نیکیم سے روک کر حامل بنا رہے ہیں۔ اور آپ سماج ڈنکے کی چوٹ سے علم کا لقا رہ بجا رہا ہے اور حقیقت علم کی زیادہ اشاعت آریہ دھرم کی اشاعت ہے اور آپ سماج کا اصول بھی ہے کہ دنیا کا پرکاش اور ادویا کا نیش کرنا چاہئے۔
 براہموتہ شمس کے اعتقاد سے خود ایشور پریم سے نہیں رہتے اور یہ چھوٹا خیال ہی خود غرضی کی بنا پر قائم ہے کیا ہم شیوہ بولے ہیں۔ یا چھوٹے اور چوری وغیرہ کاموں سے ہر پرہیز کرتے ہیں اس سے کچھ خدا کا ذاتی حلال ہوتا ہے کہ جس کے عوض ہر جہ سے ان نیکی کے کاموں کے عوض بقول تناسخ کے یقین کرنے والوں کے ہم کو اس دنیا میں دو تہہ بنا دیتا ہے یا کسی مذہبی پرہیز منصب پر پہنچا دیتا ہے۔ یا جامداد اور سواریاں نذر کرنا ہے۔ ہرگز نہیں۔
 ہم شراب کے پینے سے اور نہانے۔ کرنے اور چوری اور چھوٹ وغیرہ گناہوں سے پرہیز کرتے ہیں خدا کی کسی ذاتی مضر و نفع کو ہر ما نہیں کرتے کہ جس کے عوض وہ ہم کو ٹھوڑے اور سوا۔ یا ان کے یاروید اور اسباب بطور معاوضہ یا شکرانہ کے ہماری نذر کرے پس ان لوگوں کا یہ ماننا کہ ہم جو کچھ اچھے کرم کرتے ہیں ان کا پھیل یعنی عوض خدا سے حاصل کرتے ہیں اب ایسا لغو خیال ہے جو ایشور کو مل جائے جو عوض دو کا نذر کرنا دیتا ہے حالانکہ خدا ایسا نہیں ہے۔
 آس یہ۔ ایشور صرف پریم سے نہیں ہے بلکہ نیکو کاری بھی ہے اور سچ نہیں ہے کہ اچھے نوکر پر ہر ملک کا پریم ہوتا ہے اور وہ اصل میں اسکے اچھے اعمال کا منہ ہے ورنہ جو کوئی با بیان کر دن چنات بلکہ ہر دن بچا لے نیک مردان۔ اگر ایشور صرف پریم سے ہوتا نہ تو سار میں ورنہ۔ ورنہ رنج و مصیبت کا نام نشان ہوتا کیونکہ کوئی نیک۔ باب جانتا ہے کہ میری اولاد کو بھی ہو۔ پس یہ مسئلہ سرا یا بیوہ ہے کہ ایشور صرف پریم سے ہے اور کوئی مصفا اس میں نہیں۔ آپ کا اپنا قول تو سچ ہے کہ ہاں اچھے کرموں سے خدا کو کوئی ذاتی پھلا نہیں ہوتا نہ تو عین آریہ دھرم کا اصول ہے۔ مگر محض نیک پن کا خیال ہے کہ خدا ہمارے تیک کاموں کا پھیل نہیں دیتا۔ اور اگر دینا سے تو خود غرض ہے وہاں کی نیک کام نہیں دیتا تو ہرے کہ ہے کہ دینے لگا۔ کیونکہ وہ قدس ہے۔ یو تر ہے تو یہ۔ دونوں کار کر کے پھلوں سے

اعتقاد و فطرتِ انسانی سے روح کے انادی ہو چکے کیسی چھی طرح سے بیان کیا ہے۔
 ماحول سے محسوس ہوا یا باطنی نیت + آخر آغاز غار و پندہ و انجام واد جہنم سے ترقی
 ہی جہالت کی تعلیم ثابت ہو چکی ہے اور علم نے ایسی بے بنیاد تعلیم کی وجہاں ازادی ہیں
 تو اور بھی مضبوطی سے ثابت ہو گیا کہ روح ضرور انادی اور قدر ہے و کہ معنوی و فانی ہے
 براہم و تناسخ کے ماننے سے روح کے لئے ابد و ابد یعنی اسفل کمال جنم میں رہنا
 اور ہمیشہ کے لئے پاپ سے گنتی نہ پانا لازم آتا ہے +
 اس لئے یہ خیال آپکا بالکل غلط ہے۔ تناسخ کے ماننے سے ہی روح کے لئے ترقی و
 تشرل کا دروازہ ہمیشہ کھلا ہے۔ تناسخ کے ماننے سے ہی خدا کا انصاف قائم رہتا ہے
 تناسخ تمام قوانین کے ساتھ تمام قدرتی کاموں میں تناسخ موجود ہے بادلوں کی حالت
 تناسخ کو ثابت کر رہی ہے زمین کی بناوٹ اور گیان کے تناسخ ثابتہ سمندر کے جزیرہ
 میں ساح کے گواہ ہیں کہ فناء کا بغیر تبدیل نہ کرے باند کا آب سے مریاں ہوتا تناسخ کا شائبہ
 دنیا کی پیداوار و اموات تناسخ کی زندہ مثال ہے۔ بیج کا بونا اور وخت کا ہونا اور پھر بیج کا
 ہونا تناسخ کی تعلیم ہے۔ ورنہ سب اشیا کا تناسخ فانی کی دلیل ہے کہ تناسخ کچھ متکثر
 مندرجہ ذیل تباریک کھینا لکھی نہیں نکل سکتا۔ اول خدا کو اپنی طبیعت کے موافق نہ لڑا
 نامہ ان ماننا ہے دوم خدا کی ہستی کی بابت اس کے پاس کوئی دلیل نہیں سوز + اندھا
 خود اس کے دل کے وسوسے کے سوا کوئی تسلی نہیں دیتا۔ قادر کی تارخی قدرت اس کے مثال
 پر تہ ہے چارم + پاپ کا چڑھا ہوا اور نیکی کی بنیاد و کھنڈنیا والا ہے کیونکہ روح کو پاک
 کئے وجود سے پیدا ہونا اور ماتے سے فنا ہونے سے فانی ماننا ہے کسی طرح کی جبر اور سزا
 کا قائل نہیں اگر ہے تو علم و عقل کے خلاف و کائنات کی باطنی ہے کیونکہ کائنات ظاہر ہے کہ
 جسکا جس سے آغا ہے اس کے فنا کے بعد وہ فنا ہوا یا لگا۔ جب مادہ فنا پذیر ہے تو مادی
 ادواج کسی طرح بھی اسکے بعد نہیں آ سکتے۔ پس کوئی یاب اور نہ پاپ کا وجود گئے والا وہ
 نہ اور نہ جبر کا کاسمحتی ضرورہ علم و عقل کا نادان دوست ہے کیونکہ کائنات کی جہتِ عقبر سے مکتبہ
 یعنی جہت سے ہستی مانتا اور ہم سہی جہت سے ہستی ہستہ + وہ روح کے حق میں جہت کا ہنرم
 تھی تہیز کرتا ہے کیونکہ وہ باہر امتحان کا کوئی موقع نہیں تیار کرتا۔ مگر لوگ دنیا میں گنہگار
 ہشت زیادہ ہیں اور انکا دوا ہے جہنم نہ ہو گا۔ اور نہ پاپ یا بدی سے نفرت کر نیک کوئی موقع تیار
 ہے پس تمام جہان کو کھلم کھلا ایسی جہنم کا راستہ تیار ہے جیسا کہ خود قرآن مجید کی تعلیم
 سے ظاہر ہے انسان کو دائمی زندگی کی بجائے جہنم میں سے دنیاوی زندگی ایک جبر اور سزا
 ہے وہ اپنے خیال کا غلط احاطہ ہے مادہ مال کے فساد کے نتیجے سے زمانہ زندہ میں کوئی
 بچا نہیں ہے گناہ کی ہزار بھین اور ضروری ہے پس سماج برہم سماج تمام دنیا کو جہنم
 پہنچانے کے واسطے ریل جہاز کے اس آگے باطل خیال سے کہ روح ازلیت کال تہستہ
 ترقی کرتی جاوے گی تو وہ عیسائیوں کا باطنی کبوتر ہے ابلا والا جو تہیز کرنا یا پانا ہے +
 آئینہ طبع اور دھم کے گمشتہ میں بیہودہ ہوس رکھتا ہے بلکہ نادانہ لوگوں کو اپنی
 دیتے ہیں۔ کہ انسان خواہ دنیا نیک یا بی ہوا دہرا تہا ہمیشہ کی ترقی کرنا ہو گا۔ مگر
 یہاں خیال نہ ہی عیسائیوں کی دہری غلطی کی نقل معلوم ہوتی ہے ہر ایک پاپی گنہگار
 غریب سے بدلتا ترقی کرتا جاوے گا۔ اب اس پر سوال یہ ہے کہ کس میں صفات ظاہر ہے
 گناہی میں جو اسکے پاس ہے۔ یعنی گناہ میں۔ پس گنہگار کا گناہ میں بے انتہا زمانہ تک
 ترقی کرنا یا ابلا والا جہنم میں بانا نہیں ہے + حقیقت یہ ہے کہ ہر آدمی ہر صدمہ سے کھلم
 گنہگار کیا ہے مسیح والا ابلا والا کا جہنم تہیز کرنا۔ اور ایک اور گنہگار کا تہیز کرنا یعنی
 دہرا تہیز ابلا والا ترقی کرتے جاوے گئے۔ ہر ایک اس مخالف کو بھی واضح کرنا چاہئے ہیں
 چونکہ جو صاحبِ ابد ایک کال مکمل اور پورا ہے یعنی کال گیان روح ہے۔ آپ ہر آدمی

کی۔ وجہ بھی کالمیت اور گیان میں ترقی کرتی ہو چکی تہا سول میں مانتا ہے جہنم
 جہنم کے کال کا مادہ ہستہ مال کر دتہ عقل آجادی تہا نہیں تو وہ انتہا زمانہ تک ترقی
 کرتی جاوے گی اور نہ ترقی یافتہ ہے پس ایک تہیز کرنا میں پکے خیال کے گنہگاروں کے
 آگے تہیز کرنا دیکھتے ہیں باطل عقائد اور ذہن گنہگاروں کے کیسے کیسے گنہگار خیال پیدا
 ہوتے ہیں۔ پتھل شخصیں اپنی خیال سے اعمال سے جہنم میں جس طرح عیسائی اپنی ہستہ
 کا جہنم صرف خیال سے تہیز کر رہے ہیں اسی طرح اب ہمیشہ گنہگاروں کی ہستہ ترقی اور
 دہرا تہاؤں کی ہستہ ترقی کرنا ایک طرف فانی والا + دہرا تہیز کر رہے ہیں۔ اور
 دوسری طرف جہنم و دھم کی کمرہ تعلیم کو دنیا کو تہیز کرنا ہے پس +
 ۸ و ۹ براہم۔ ایک اور دلیل جو تناسخ کی نفی تہ کر رہی ہے وہ یہ ہے کہ
 اس کے ماننے والے کے نزدیک خدا کا کل انتظام + غرضی پر مبنی ہونا چاہئے۔ جسکے
 موافق ہر ایک کو اپنے کرموں کا پھل یعنی عوض ملتا ہے اس کے سوا ہر ایک کو
 نہیں ملتا۔ کیونکہ جس صورت میں ہر ایک آدمی اس دنیا میں اپنی جہت سے جو اپنے
 حق سے تو پھر اس میں احسان اور برہم کریم بھی ہوتی نہیں ہوتا چنانچہ میں گنہگاروں کے
 کو کھانا ناکھن دے اور کسی مجلس کو روپیہ دے + دودوں اور کسی جاہل کو علم سکھادے + جس کو
 وہ اس مسئلہ کے موافق یہ خیال کرے گا کہ جو کچھ اس کے لئے دیا گیا ہے وہ اس کے لئے
 یعنی معاوضہ ہے۔ حالانکہ یہ سمجھنا اسکا بالکل غلط ہے۔ کیونکہ کچھ جنم میں گنہگاروں کو
 تھا تو اس نے کچھ علم نہیں سکھایا۔ جسکا میں نے اس جنم میں عوض لیا۔ اور اگر یہ کہہ دے کہ
 یہ اسکے کسی اور کام کا عوض ہو سکتا ہے کہ جو اس نے مینے لیا ہے اس کا ہر عوض ہی تہیز
 ہے ہر ایک کو اس کا احسان مند ہی کہ کچھ تعین نہیں ہوتا۔ عیسائی یہ خیال انسان کی اس
 روحانی شکل فطرت کی جبرہ کا تہیز کر رہا جس کا اس خاص آئینہ ہی پر مبنی ہے کہ
 جہنم تہیز کر رہی خود ہی اور معاوضہ کے خیال سے تہیز ہے +
 اس لئے آپ ہم آج کی اس دلیل پر بھی غور کرتے اور اس کی ہستہ ظاہر کرتے ہیں کہ
 آیا اس دلیل سے تناسخ کا انکار و غرضی کی بنیاد ہے یا ایک مذہبی عقائد و تہیز کرنا
 اگر وہ جس انادی نہیں تو ضرور تہیز کرنا ہے اور اس صورت میں بھی نہیں آتی +
 ضرور ہے اس سے پہلے بالکل غلطی میں فسادے ان کو پیدا کیا۔ مگر سوال یہ ہے
 کہ گنہگاروں اور کس سے اور کس چیز سے پیدا کیا۔ روحوں کی اپنی عرض کو کوئی نہیں سمجھتی
 کہیں کچھ خود رو جس ہی نہ تھیں۔ باقی جو کچھ گئے خدا کی عرض ہو گی۔ تہیز کرنا
 انہما کہ ہر برہم کا ظاہر کہو اپنا دکھلاو کہو جو کچھ کوا جس طرح کہو وہ خود غرضی سے ہی
 نہیں ہو سکتا اور خود غرضی سے پیدا کرنا تہیز کرنا ہے پس کسی طرح ایک مذہبی عقائد و تہیز کرنا
 سے خالی نہیں ہو سکتا اور اس صورت میں آپکا طبع اور ادراک تہیز کرنا اور اس کا کل
 انتظام خود غرضی پر مبنی ہو چکا ہے اب لوگئے سمجھنا انادی خود و ادراک آدمی غلط سمجھتے
 تہیز کرنا کہ تمام آدمی ہر ایک کے اپنے کرموں کا پھل یعنی عوض ملتا ہے اور ہر ایک آدمی اس
 دنیا میں جہت سے جو اپنے کرموں کا پھل ہے اس کے ایک اعتقاد پر آگئے ہیں کہ اس سے
 احسان پریم یا پکار کچھ بھی باقی نہیں ہوتا۔ آپ کے تمام دایاں سے خدا کو موصوف کر دیا
 اور اس کو ہر فضیلت کا اور شمع صفات کا ملکہ خدا باندہ دی اور ہر ہستہ کے ادد و دی
 خلق میں گرے۔ خدا کی صورت پریم اور احسان ہی صفات میں ہیں بلکہ عادل اور
 نیک + دالو۔ انور + ہر وادار۔ سرور + باطنی + اجر۔ امر + ہے۔ تہیز کرنا۔ تہیز کرنا۔
 ہر فضیلت کا اور شمع صفات ہیں اور صرف پریم اور غرض کے بغیر ہو سکتا ہی
 نہیں۔ جسکے ساتھ پریم کیا جاوے وہ غرض سے خالی نہیں ہو سکتا اس لئے دوسرا
 گنہگار ہر تہیز کرنا ہے یا بد۔ مگر غرض سے خالی کوئی نہیں۔ آپ کے یہ تہیز کرنا کو پریم

خدا کے شریک نہیں۔ اسی طرح انادی یا قدیم جو اپنے پریمی میں خدا کی شریک نہیں ہیں اس کی انادی پر جاننی اور وہ انکا انادی ہمارا جو ہے۔ مگر یہ بالکل غلط ہے کہ اس قسم میں جو کہ پریم میں کوئی اور نہ ہو سکتی ہیں وہ کچھ ختم کا نتیجہ ہے کیونکہ اس ختم کے دیکھ کر ہر کمالی جہانی بناوٹ کی متعلقہ حالت یا قدرتی صورت میں کچھ ختم کا نتیجہ ہے مگر کمالی جو طرح کرتی ہے وہ شے کرم ہیں۔ پورے نہیں پس کچھ پورے کرموں کا اور بہت کچھ شے کرموں کا پھل و کئی ہے مگر یہی کتابوں کا محاورہ بھی شاید آپ نہیں جانتے وہ نہ ایسا بزرگ نہ کھیلے دیکھو تو یہ بتایا لکھا ہے خدا نے انسان کو اپنی صورت پر بنایا۔ خدا کی صورت پر بنانا خدا نے کہا کہ دیکھو اس قسم میں سے آدم ایک کی مانند ہو گیا۔ حدیث میں ہے ان اللہ خلق آدم علی صورۃ کبیرہ یعنی کسی طرح آدم خدا کا شریک نہیں +

بہر احوال جو چیز خود بخود ہوا اپنے وجود کے لئے کسی اور چیز کی محتاج نہیں ہوتی اور اس کے لئے اپنی قدرت میں کامل اور قایل بالذات ہونا لازمی ہے جو چیز خود بخود نہیں وہ اپنے وجود کے قیام کیلئے کسی اور کی ہمیشہ محتاج ہے۔ مثلاً زمین کا سورج و چاند وغیرہ سے تعلق ہے اگر وہ نہ ہو تو زمین قائم نہیں نہ کتنی باروں کا وجود بھی باقی اور حرارت وغیرہ سے قیام ہے اسی طرح جاندار خود میں بتاتے کہ جو زمین کی طوبت اور ہوا وغیرہ کے موجود ہونے پر خود کو قائم کرتے ہیں جو ان کی ضرورت ہیں۔ نباتات اور ہوا وغیرہ پر موقوف کسی ایک موجود کے قیام کیلئے ممکن اور وجودوں کا ساتھ رہنا لازمی ہے اور اس میں سے کوئی اور خود بخود ان کے وجود پر موقوف نہ ہو سکتا۔ زمین کی کڑیوں کی طرح ایک ایک خود اپنے قیام کیلئے دوسروں کیساتھ جھکا ہوا ہے اور خود بخود اور بعض اپنے وجود میں قیام کو خود نہیں ہے بلکہ اپنے وجود کیلئے کسی اور کا محتاج ہے کہ جس پر اس کا کچھ اختیار نہیں ہے اس بلکہ پر سولے نڈکے اور کوئی خود بخود اور قیام بالذات نہیں ہے اور خود بخود ہونے سے اس ایک کمال ذات کا نام خدا ہے کیونکہ وہ اپنے وجود کیلئے کسی اور کا محتاج نہیں بلکہ اور ہر ایک خود کیلئے جن وجودوں کی ضرورت ہے وہ ان کی کو اپنی قدرت کے مطابق پیدا کرتا ہے اور انہیں اپنی قدرت کے اس ضروری تعلق میں قائم رکھتا ہے اب اگر تمہاری درجہ شل خدا کے خود بخود جو وہ خدا کی پیدائی ہوئی دیگر مخلوق جیون کی محتاج کیوں ہو بلکہ مثل خدا کے آزاد کمال اور اپنے وجود میں کسی اور وجود کی طرف سے قطعی غیر محتاج ہونے اصل حال کیا ہے روح تو آپ کی غیر محتاج نہیں بلکہ جسے جسم آپ کا زمین آفتاب ہوا پانی اور نباتات وغیرہ کا محتاج ہے ایسی ہی آپ کی روح۔ گیان یا علم یا معلومات کا بہت معیہ کیلئے اور ان کا محتاج۔ پھر فرمایا ہے وہ خود بخود اور قدیم کیونکہ کھڑے ہیں +

شریہ۔ بیشک یہ کہنا آپ کا شیک ہے کہ جو چیز خود بخود ہے وہ اپنے وجود کے لئے کسی اور چیز کی محتاج نہیں ہوتی۔ وہ اپنی قدرت میں کامل اور قایل بالذات بھی ہوتی ہیں۔ اور یہی سبب ہے کہ خدا مادہ اور روح میں اپنے وجود کے لئے کسی کی محتاج نہیں اور اسی واسطے انادی ہیں۔ ہاں اور ان کے علم حاصل کرنے یا اور ان کیساتھ تعلق پیدا کرنے واسطے وہ بیشک کسی اور کی محتاج ہیں۔ آپ اس صحیح معاملہ سے نہ معذور کیوں نا افضول کو دہر کا دنیا چاہا۔ جسے تمام مہاراج سائنس مشاہدہ و تجربہ بلکہ بلبل عقلی سے ثابت کر رہے ہیں۔ کہ مادہ انادی ہے اور وہ اپنی ذات میں کسی کا محتاج نہیں چنانچہ پورے مشہور و معروف قائل اور علم سائنس کے کامل مہاراج و فیئر اسٹی صاحب فرماتے ہیں موجودات میں مفرد جسم نہ تو متحد ہوتے ہیں نہ انکی مقدار بڑھتی ہے۔ مفرد اجسام کا وزن تمام حالتوں میں قائم رہتا ہے۔ بدلتا نہیں اس سے ثابت ہے کہ نظام قدرت میں مادہ محدود نہیں ہو سکتا۔ اسکی مقدار جتنی بھی قدرتی و جبریتی ہے نہ کھنٹی ہے اور صفیہ پر آپ نے بھی یہ معلوم کیوں اور کسی بھی بات کو کہہ دیا ہے۔ حالانکہ آپ نے بالکل امید نہیں تھی۔ اس زمانہ میں علم میں

ترقی جو حقیقتات ہوئی ہے انکے موافق میں بنائے پہلے دو جنموں میں شریک کی پیدائی جانی چھینیں اور ساخت یا قدرتی جہیز حضرت ا۔ آنکھیں کھولے اور سمجھے کہ یہ کیا چیز ہیں جناب! جب کسی چیز کی نیستی نہیں ہو سکتی بلکہ مرکبات کی صرف شکل تبدیل ہوتی ہے تو یہ کیا چیز ہے کہ آپ باوجود دعویٰ امام و معجزات علم سائنس سے قطعی ناواقف ہیں آپ نے جس معنی میں سچ کہا ہے۔ تو بارہا ج فلک چاندنی چیت + چون انکی درجہ کوکبت چل محقق دلوں نے کیا اچھا کہا ہے تو چوں سورج و چاندنی قابل فضا نیست جو ہم خود کو ان میں نہیں ہوں مقدس بود اولی باشد عدم قبول فضا دیکھو اخلاق انصاری اس صاف ظاہر ہے کہ روح مادہ اپنی ذات میں کسی کا محتاج نہیں ہے اور جسم واسطے محتاج ہے کہ وہ مرکبے اور اسکی ترکیب دینے والا ہوتا ہے اس واسطے زمین۔ سورج۔ چاند۔ بادل۔ نباتات۔ حیوانات وغیرہ سب محتاج ہیں بیشک انادی وجود کیلئے دوسرے وجودوں کی ضرورت ہے مگر روح اور مادہ کیلئے نہیں بلکہ وہ مرکب نہیں بلکہ مفرد ہیں اور اسی واسطے وہ ترکیب جہانی سے مراد ہیں مگر تمام انادی چیزیں اپنے زبردست صانع کی صنعت ہونیکے سبب خارجی کی کو یوں کی طرح باہمی مل رہی ہیں خدا انکا اگر اسی سے کیا واسطے ہے جو آپ سمجھا ہے تو خدا اندر۔ خاوند اور کہ خدا۔ دیہ خدا اور نا خدا کے کیا سمجھ کر گئے۔ اصل بات یہ ہے کہ انسانوں نے بہت سے نام خدا کے اپنے خیال کے مطابق رکھ لئے ہیں جیسے جبار۔ تبار۔ خیر۔ مالک۔ رب الافواج۔ دیہے ہی خدا۔ امیر۔ شیردان۔ گردناری۔ مالکین۔ چور۔ چلبیا۔ ماری۔ رام کرشن۔ کراٹھ۔ مسیح۔ اسکا باعث یہ ہے کہ پورے ایمانی تاسخ کے قابل تھے انہوں نے جب دیکھا کہ سب راجع کر خود کی مطابق پریشور کے حکم سے ہیں جان میں آئے ہیں اور پریشور خود بخود و غیر کسی کی انکے اپنے اختیار سے آتا ہے کسی کے حکم سے نہیں ہوتا اس خود آئندہ طاقت کا نام خدا ہے اور وہ لوگ جن میں بھی بعض دیدانتیوں کی طرح آواگوں کے قابل تھے یا انارہستے تھے پس پھر خدا انکا غلط ہے اور جس طرح آپ خدا کو بتلا رہے ہیں تو کسی طرح بھی ثابت نہیں ہو سکتا۔ کیونکہ خدا بغیر ماں باپ کے پیدا نہیں پیدا کر سکتا پس ماں باپ کا محتاج ہونا۔ خدا بغیر سورج کے نہیں اور زمین خود کے بغیر سورج و چاند اور ہوا و حرارت و پانی کے بغیر بادل نہیں پیدا کر سکتا پس سورج چاند۔ زمین۔ ہوا۔ حرارت سب کا محتاج ہونا۔ ان سب کے سولے اس دشمن کے نام ہیں بھی آپ جیسے سائنس کے ناواقف ہستی سے ہستی ماننے والے پیغمبروں کا خلیہ کیونکہ تمام تعبد یا فتوں کو چھوڑ کر آپ کو پیغمبر بنایا ہے غرضیکہ خدا ذات کا محتاج ثابت ہوتا ہے پس وہ بھی خدا نہیں رہتا کیونکہ بموجب مثال آپ کے جیسے جسم ہمارا زمین آفتاب ہوا پانی اور نباتات کا اور روح گیان علم یا معلومات۔ ہمارا دست۔ طاقت و بہت وغیرہ کا محتاج ہے اسی طرح خدا اور وہ ذرہ کا محتاج۔ زمین و سورج کا محتاج۔ چاند اور تاروں اور سیاروں کا محتاج۔ خلا و حرارت کا محتاج۔ پیغمبروں کا محتاج۔ والدین کا محتاج مادہ کا محتاج۔ لیکن یہاں محتاج نہیں۔ نہ خدا اپنی ذات میں اور اپنی ذات کی ہستی میں کسی کا محتاج ہے۔ نہ روح اور مادہ۔ بلکہ خدا اپنی انادی صفات کے مطابق اذ سے جگت کو پیدا کرتا ہے اور روحوں کے کرموں کا پھل دیتا ہے مادہ اپنی ترتیب اور انتظام نہیں کر سکتا۔ کیونکہ وہ جڑ ہے۔ روح خدا کو نہیں جان سکتا کیونکہ وہ ایک ہے۔ خدا سب کو جانتا ہے کیونکہ وہ سہروگ ہے اور اسی واسطے علم ہونے سے وہ سب کا مالک اور منتظم ہے اور روح کو حصول سعادت الہی کیلئے اسکی عبادت ضروری ہے بغیر عبادت کے کسی طرح نہ رہا نہیں ہو سکتا لیکن نہ اپنی اپنی کیلئے نہ بخود اور قدیم ہے نہ کہ بنادنی اور آغاز والا اور جب ہر آغاز وال چیز کا انجام ضروری تو پھر بموجب عقیدہ تراشیدہ آپ کی حیات الہی محض ہے بنیاد ہوتی ہے چنانچہ بالکل

غذاب پھر حیوانات کے حالات میں کیوں تغیر ہوتا ہے +
 علاوہ اس کے انسان ہر حیوان - اس سے جزا فعال عمارت ہے - وہ بے نقصانے
 اس ترکیب جسمانی کے صادر ہونے میں جس کو صورت نوعی کہتے ہیں اور وہ کسی طرح
 تبدیل نہیں ہو سکتی - قرآن مجید بھی کسی کی گواہی دیتا ہے - جہاں خدا نے فرمایا ہے
 لا تھیل لخلق اللہ پس بالقرض اگر کسی انسان کی مروج کسی دوسرے انسان میں
 آجی گئی ہو تو اس سے کچھ فائدہ نہیں کیونکہ اس سے وہی افعال عمارت ہونے کے وقت نقصان
 اس کے ترکیب جسمانی کے ہیں - اور افعال کہ انسان سے بے نقصانے اس کے نیچے یعنی ترکیب جسمانی کے
 صادر ہوتے ہیں اور جسکی تبدیل پر اس قدرت نہیں کسی گئی اس پر گناہ و ثواب برب نہیں
 جیسا کہ خدا نے فرمایا ہے لا یكلف اللہ نفسا الا ذیہا مشاۃ الخیر منہ سے نہ ترکیب
 زنا واقع ہوتا ہے اور نہ زنا کرنے سے اسکو کچھ ثواب ملتا ہے پس یہ ایک محض غلط خیال ہے
 انسان کا تغیر حال اس کی پہلی حیل کے اعمال کے سبب ہوتا ہے +
 خدا کا عدل اس کی تمام مخلوقات پر ظور کرنے سے ثابت ہوتا ہے اس نے اپنی تمام
 مخلوقات میں بحفاظت این حالتوں اور ضرورتوں کے جو ان میں پیدا کی ہیں سامان مینا
 کر دئے ہیں - اگر کوئی شخص ایک لڑکے سے ذرا بڑھ کر غور کرے یا ایک بڑے سے کچھ کم
 مخلوق پر غور کرے - یہ یا انسان پر جس کو اشرار مخلوقات کہتے غور کرے تو کوئی شخص یہہ
 نہیں کہہ سکتا کہ فلان چیز کی اس میں ضرورت تھی اور اس میں پیدا نہیں کی گئی - تغیر
 حالات انسان کے ہوں یا حیوان کے وہ اس پھر کے تابع ہیں جس پر خدا نے اس دنیا کو
 پیدا کیا ہے - ان تغیرات کے سبب خدا کو عادل باغیر عادل تصور کرنا محض نادانی
 اور نیچے کے انتظام سے محض متجاہل ہے +
اقول حضرت ابراہیم کے منہ ملنے اس طرح نہیں مانتے اور نہ اس عقیدہ کو
 صحیح جانتے ہیں - مسئلہ اولوں کے رو سے دو قسم کے جسم مانے گئے ہیں ایک گرم جونی
 دوسری بھوک جونی - گرم جونی میں کام کئے جاتے ہیں بھوک جونی میں گرمی کی
 سزا بھگتنی پڑتی ہے - جس جسم میں بھگتنی کی طاقت اور نیک و بد کردگی کی تیز و سستی گئی ہو
 وہ گرم جونی اور جس میں نہیں دی گئی - وہ بھوک جونی ہے اس لحاظ سے انسان
 گرم جونی اور باقی بھوک جونی ہیں +

چونکہ حیوان بھوک جونی ہیں وہ نیک یا بد کام نہیں کر سکتے جس طرح حیوان کے قریب
 سزا کی میعاد گذرنے کے بعد جیل سے رہائی ہوتی ہے نہ کسی اچھے گرم سے اسی طرح سزا
 کی میعاد گذرنے کے بعد حیوانی قاب سے رہائی ہوتی جاتی ہے اور وہ پھر جس درجہ جانی میں
 ہوا تھا - اسی درجہ میں انتقال کیا جاتا ہے حیوانی قاب کے ذریعہ حال سے نہیں +
 راجحہ کی نقل نہ جانوں کی تشریف دے وہ اصل صورت اسی قدر ہے کہ راجحہ کے
 اپنے والد کی وفات پر شوک و ماتم میں رہنے کے سبب نہایت ثواب طرح کا شکار ہوا
 و بجزی ہند کر دیا تھا - ہمارا راجہ کی جن بد نے کے خیال سے نہیں بلکہ جیور کا شے خیال سے
 پٹھانہ جی کے شات ہیں تو صاف لکھا ہے کہ سزا بھگتنے کے بعد پھر روح انسانی قاب
 میں جم لیتا ہے - مگر افسوس کہ کسی دان نے آپ کو ملاحظہ دیا آگے چل کر آپ فرماتے
 ہیں کہ حالتیں انسان کی بلحاظ طبع سلیم اور غیر سلیم ہونے کے ہوتی ہیں اور جس طرح
 انسان کو مختلف امراض لاحق ہوتی ہیں اور جس طرح کہ کوئی مریض و مصیبت میں کوئی
 عیش و آرام میں ہوتا ہے وہی تمام حالتیں حیواناں پر بھی گذرتی ہیں اور پھر جو ان کے اراد
 طاقت کے ہیں وہ ہمیشہ کیساں رہتے ہیں وغیرہ - جب حال ہے تو معلوم نہیں کہ آپ
 حیواناں کے مروج کے کیوں کہ ان میں پھر آپ جو قرآن کی لا تھیل لخلق اللہ انشاء اللہ پیش کر کے کہتے
 ہیں بالقرض اگر کسی انسان کی مروج کسی دوسرے انسان میں بھی گئی ہو تو اس سے کچھ فائدہ نہیں

باب چہارم

براہمنو صاحبان کے اعتراضوں کا جواب

براہمنو متنازع کے ماننے والے قبول کرتے ہیں کہ خدا مدخل کا فائق نہیں ہے کہ
 مدخل خدا کے تقدیر یعنی اداوی اور خود بخود ہیں ہادیہ امان کے لئے اس مسئلہ کی بنا پر
 ضروری بھی ہے کیونکہ اگر اس جنم میں مروج جو کچھ کرتی ہیں اور بھوک جونی ہیں - پچھلے جنم کے
 تھا تو اس طور پر وہ مسلسل قائم کہو رہتا ہے اور روح کی پیدایش کی ابتداء نہیں ہوتی
 اور وہ خود بخود اداوی یا تقدیر ثابت ہوتا ہے +
 تردید خالق کے معنی آپ نے غلط سمجھے اور یہی سبب ہے کہ وہ جو کا کیا - روحوں کے
 حواس تخلیق کا قسط کسی طرح عاید نہیں - کیونکہ وہ غیر اداوی ہیں - ہاں وہ تقدیر یعنی تقدیر
 ضرور ہیں مگر خدا کی خداوندی میں کسی طرح شریک نہیں - جس طرح ادبی اور دائمی زندگی
 رکھنے پر بھی مدد میں خدا کی شریک نہیں جس طرح بالفضل موجود ہوتے پر وہ خدا کی
 شریک نہیں جس طرح دیکھنے سننے سمجھنے اور بوجہ پر بھی باکرم و رحم وغیرہ صفات رکھنے پر

حاشیہ: آج کل کے دور میں ہر متنازعی اسی سے ہم ساجی طرف سے شایع ہوئے ہیں
 سلام اور دوسرا سلام میں ہے کہ مصنف مشرکی جرتی صاحب میں اور مشرکی
 ایک بنالی ہوا - چونکہ دوسرے نے تمام اعتراض و متنازع سے تشکر کر کے کیا انہیں
 کیا ملاحظہ ہم انکار کر دیتے ہیں کیونکہ دوسرے کا دوسری میں خال ہے +

وہ قانی نہیں اور علمی اور عقلی اصول مانتے ہی ممکن ان نتائج کے تمام اصول ناکارہ و فضول ہو جاوے بیگے +

اور ساتھ ہی نہ ثابت ہو جاوے بیگا۔ کہ روح اپنے مالک کی طاقت سے تو کچھ بزرگ نہیں رہ سکتی ہے لیکن ہمیشہ نہیں مثلاً گندیا تو بگاڑا کوئی اور ذہنی چیز بغیر ادھار کے نہیں رہ سکتی۔ اگر آپ گندیا کو اپنی طرف پھینکیں تو اتنی دیر تک کہ جس قدر پھینکنے والے کی طاقت سے اُسے مل طاوہ بلا اوہار کے رہی۔ مگر پھر اُسے مل کے دوسرے چہرے زمین پر آکر بیگی۔ اور یہ وقت پرینہ طاقت کے فرق سے مختلف ہو سکتا ہے اور یہ طہر ہے کہ عارضی طاقت ہمیشہ نہیں رہ سکتی اور نہ روح معطل یا بیگا رہ سکتی ہے۔ ان سب عقلی و لاطعی پر غور کرنے سے نتائج صاف طور پر ظاہر ہے۔ اور جب کہ تمام غلط جاننے والے متفق البیان ہیں کہ الہ انسان حیوان یعنی انسان حیوان ہے جیسا انسان میں روح ہے ویسی تمام حیوانوں میں روح ہے عقل کا فرق یا دماغی ضرور امر دیگر ہے جیسے حیوان پتہ پتہ بوب یا شاہ دودھ کے جو ہے یا بخود طالح اس انسان اندر ایک جتنی بھیل گونڈ اور پتہ پتہ اور عجب کے بدوار ایک علی گندہ کا بخیر یا کسی اور ولایت کا مذہب تسلیم یا نہ کیجئے تمام حیوان علی القدر مراتب انسان کے ساتھ ملتے ہیں اور سب میں کام کر نیوالی روح موجود ہے۔ قول چوتھا۔ جو لوگ نتائج کے قابل ہیں۔ اُن کی اول دلیل یہ ہے کہ روح بے تعلق مادہ کے نہیں رہتی اول تو اس کا کیا ثبوت ہے کہ روح بے تعلق مادہ کے نہیں رہتی دوسری دلیل یہ کہ کبھی روح مادہ سے علیحدہ بھی رہتی یا نہیں۔ اگر یہی ثبوت ہے کہ روح بے تعلق مادہ کے نہیں رہتی۔ غلط ہو جاتا ہے۔ معذرا کسی جاندار کے مر جانے سے اس کا مادہ کسی بات میں معدوم نہیں ہوتا پس روح کو اس مادہ کے چھوڑ دینے کی کوئی وجہ نہیں +

قول چوتھا۔ اپنے غلط سمجھا۔ اُن کی دلیل ایسی نہیں بلکہ اس طرح ہے کہ روح بے تعلق مادہ کے کام نہیں کرتی یعنی نیک و بد افعال نہیں کر سکتی ہے اور روح کا معطل ہونا عقلاً محال ہے پس ضرور وہ ماحصول نجات مختلف اجسام سے بوجہ انصاف خداوندی کے تعلق پیدا کرتی۔ اور سرایہ حسنا جمع کرتی رہتی ہے بتلائے اس کا آپ کیا رو کر سکتے ہیں جبکہ مادہ کو کسی حالت میں محترم نہیں مانتے تو صاف ظاہر ہے۔ کہ قدامت مادہ کے آپ قائل ہیں۔ شکر رہا تھا کہ آپ نے دید مقدس کا ایک اصول قبول کیا۔ اور ایسا ذکر کیا کہ آہستہ آہستہ تمام مسائل کا اخیال کریں گے +

قول چوتھا۔ دوسری دلیل اُن کی یہ ہے کہ روح غیر متناہی ہے اور عالمی غیر متناہی ہے اور اس لئے روح ایک جسم سے دوسرے جسم میں منتقل ہوتی رہتی ہے + اس سے زیادہ کوئی بوجہ دلیل نہیں ہو سکتی کیونکہ عالم اور روح کے غیر متناہی ہونے سے روح کا ایک جسم سے دوسرے جسم میں جانا لازم نہیں آتا اور بالقرن اگر روح بھی غیر متناہی ہے تو کوئی ایک جسم سے دوسرے جسم میں منتقل ہونے کی ضرورت ہے اگر یہ کہ جاندار روح متناہی ہے اور عالمی غیر متناہی ہے تو روح کے ایک جسم سے دوسرے جسم میں جانے کے لئے کوئی وجہ ہوگی فی کائنات لوگوں کو یہ ثابت کرنا کہ روح متناہی ہے۔ اُن کے ہول کے موافق ناگہن ہے + قول چوتھا۔ یہ کسی نتائج مانتے والے کی دلیل نہیں ہے۔ آپ کے نتائج معاف دیکھ لکھایا یا غواہ خواہ علم روح و نتائج سے ناواقف ہونے کے سبب مغالطہ دیا +

اُن کی دلیل یہ ہے + روح کبھی ناش نہیں ہوتی اور نہ عدم سے وجود میں آتی کیونکہ عدم کوئی چیز نہیں دہشتی سے ہوتی ہو سکتی ہے پس روح ہمیشہ رہنے والی چھینے اور ساتھ ہی روح معطل یا بے نہیں بلکہ پتہ پتہ اور کام کر نیوالی ہے اور لیجئے کہ روح صرف اتنے تو بھوک سکتی ہو گونگی کام نہیں کر سکتی اور چونکہ مادہ بھی قدیم ہے۔ جبکہ تمام بدھیا اُن قابل

ہیں اور خدا کی صفت خالقیت بھی قدیم ہے۔ خدا ہمیشہ ہے اور وہ سب دنیا کو پیدا کرنا اور ہر ملک میں قائم رکھنا اور ہر اُس کے عمل کارن یعنی مادہ میں برے کرے پتا ہے چونکہ کبھی روح یا پرتو ذہنی سے ہوتی ہیں نہیں آتے ہیں وہی ارواح (اور وہی پرتو ذہنی) بار بار مختلف قابلوں میں تشریف لاتے اور سزا جزا اٹھاتے ہیں۔ اب بتلائے کہ آپ کیا عند کر سکتے ہیں۔ اور کس طرح نتائج سے انکار کر سکتے ہیں +

قول چوتھا۔ تیسری دلیل اُن کوگوں کے ثواب و عذاب پر اور انسانوں کے مختلف طبائع پیدا ہونے پر مبنی ہے وہ کہتے کہ انسانوں کی طبائع مختلف ہیں کوئی سلیم الطبع ہے اور کوئی اس کے برخلاف۔ کوئی امراتہ میں مبتلا ہے۔ اور کوئی صحیح تندرست و خوشحال کوئی مفلح ہے اور نہایت معیبت میں بسر کرتا ہے اور کوئی متمول ہے اور عیش و آرام زندگی کا شتا ہے۔ اور انسانوں کو یا کسی وجہ کے ایسی مختلف حالت میں پیدا کیا ہو تو خدا عادل نہیں رہتا پس اس لئے وہ یہ کہتے ہیں کہ خدا نے اولاً انسانوں کو ایک حال میں پیدا کیا تھا۔ اور اُن کو اپنے افعال کا انشیا دیا تھا۔ مگر جب اس نے اچھے یا برے کام کئے تو اُسکے افعال کی جزا اور سزا میں اُس کی روح کو دوسری جن میں بدل دیا تاکہ وہ اپنے افعال کی جزا یا سزا یا شہ اور دوسری جن میں جیسے وہ افعال کرتے تھے نیک یا بد ان کی جزا یا سزا میں تیسری جن میں بدل دیتا ہے۔ اچھی میں یا بُری میں ناگہان بدل کی جزا یا سزا پائے وہ ناگہان کرنا اس بیان سے ان لوگوں کا مذہب جو یہ کہتے ہیں کہ انسان کی روح حیوان ہے اور حیوان کی روح انسان کی جن میں آتی ہے بالکل باطل ہو جاتا ہے کیونکہ خدا تعالیٰ نے تمام حیوانوں کو اُس خصلت پر جو اُن کو دوسری ہے پیدا کیا ہے۔ نہ وہ کوئی افعال نیک کر سکتے ہیں جو اُن کے نیچے نہیں ہیں۔ اور نہ افعال بد کر سکتے ہیں۔ جو اُن کے نیچے نہیں ہیں اور اس لئے وہ جزا یا سزا پانیکے قابل نہیں ہیں پھر کوئی وجہ نہیں ہے۔ کہ کسی حیوان کی روح بعوض ثواب اعمال کے انسان کی جن میں آئے اور اگر کسی انسان کی روح کسی حیوان میں چلی گئی۔ تو ممکن نہیں۔ کہ اُس سے وہی افعال صادر نہ ہوں جو اُس حیوان کے لئے مخصوص ہیں اور اس لئے وہ کسی حیوان کی جن سے چھٹکارا نہیں پاسکتے اور پھر انسان کی جن میں نہیں آتے۔ نقل مشہور ہے کہ ایک راجہ کی سلطنت کے قریب ایک بہت بڑا تالاب تھا۔ جب وہ راجہ مراقبہ ہمنوں نے اس کے بیٹے سے کہا کہ ہمارا لڑکے پچھلی کی جن میں چمکیا ہے اور اسی تالاب میں وہ پچھلی رہتی۔ پھر جب تک کہ وہ دوسری جن میں نہ جاوے۔ اس تالاب کی پچھلی کوئی نہ ملے۔ راجہ نے حکم دیا۔ کہ اس تالاب کی پچھلی کوئی نہ ملے ایک شخص نے بیٹھ جی سے پوچھا۔ کہ اچھے اور برے کاموں کے لحاظ سے جن بلا جاتا ہے۔ پچھلیاں تو سب ایک ہی سا کام کرتی ہیں نہ بھلا کریں نہ جبراً کریں۔ پھر ہمارا لڑکے پچھلی کی جن سے دوسری جن میں کیونکر جاوے بیگے۔ مگر بیٹھ جی کے شاستر نے اس کا کچھ جواب نہ دیا +

اب باقی یہی یہ بات کہ انسان کی روح دوسرے انسان کی جن میں جاتی ہے اور بلا لحاظ اعمال کے مختلف حالتیں انسان کی پیدا ہوتی ہیں تو اول ہم یہ پوچھیں کہ جو خلائق انسان کی بلحاظ طبع سلیم اور غیر سلیم ہو چکے ہوتی ہیں اور جس طرح انسان کو مختلف امراض لاحق ہوتی ہیں۔ اور جس طرح کوئی رنج و مصیبت میں اور کوئی عیش و آرام میں رہتا ہے وہی تمام حالتیں حیوانات پر بھی گذرتی ہیں اور جو چیز حیوانات کے اندر وہی حقیقت کے ہیں وہ ہر چیز کیساں رہتے ہیں۔ شہر ہمیشہ انسان کو بچھا رہتا رہتا ہے بلکہ ہمیشہ چہرے کو کھانی رہتی ہے حیوانات کے اُن افعال میں جو انہیں روحانیت کے اُن میں ہیں کچھ تغیر و تبدل نہیں ہوتی۔ نہ وہ کچھ ثواب کر سکتے ہیں نہ

محقق فیصلہ الدین طوسی کو نظام معتزلہ نے کافر کہا۔ انہوں نے اس کے جواب میں یہ شعر تحریر فرمایا۔
 نظام بے نظام ار کا فرم جو اند چرائے کذب را بنود فروغے
 مسلمان خواہ منس زیر اگر بنود سزاوار و روغے جز و روغے
 تمام عقلمندوں کو اعرابی مسلمان اپنی اعزایت سے کافر کہتے ہیں اور عقلمند نہیں
 مٹاؤ اعرابی اور مردہ فروش اور طائفہ دروان قرار دیتے ہیں۔ یہ قول امیر خسرو کا
 کافر عنہ ہمسامانی مراد رکھ کر ثابت

قول۔ بہر حال جو لوگ تینا کلمہ کے ہونیکادعوئے کرتے ہیں ان پر بار ثبوت ہے۔ تاکہ وہ اپنے اس دعویٰ کو ثابت کریں۔ اس دعوئے کے اثبات کے لئے دوسری دلیلیں ہو سکتی ہیں عقلی و نقلی۔ نقلی دلیلیں تو محض ہیکار ہیں اس لئے وہ دوسرے دلیلوں پر محبت نہیں ہو سکتیں بلکہ خود اس مذہب کے پیرو بھی ان نقلی دلیلوں پر بحث کر سکے اس کو آئیائے سے وہ دعویٰ ثابت ہوتا ہے یا نہیں۔
 بانی یہی عقلی دلیل اگر دلیل عقلی نفسی سے ثابت ہو تو بلاشبہ اس کو ماننا پڑے گا۔
 دلیل عقلی دو چیزوں پر مبنی ہوتی ہے۔ ایک محسوسات محققہ پر مثلاً زبرد ہائے سانس کھڑا ہے تو ہم کو یقین ہے کہ زبرد موجود ہے دوسری عقلیات پر جو اولیات پر مبنی ہوں لہذا سے ایسے امور ملادیں جس میں غور و فکر کی حاجت نہ ہو۔ جیسے ہمارا ہا کہنا کہ دس زبادہ ہیں جن سے یا کہ جو دار نہ ہونا یا حادث و قدیم باوجود و معدوم ما واجب و منقطع ایک جگہ اور ایک چیز میں جمع نہیں ہو سکتے۔

ایسے تنازع کے اثبات کے لئے کوئی حسی دلیل تو موجود نہیں ہے جیسا انسان کے یا حیوان کے کوئی بچہ پیدا ہوتا ہے تو کوئی حسی دلیل اس پر نہیں ہوتی۔ کہ اس میں کسی دوسرے جسم کی روح آگئی ہے وہ پیدا ہونے پر یا چھپنے میں یا بڑا ہو کر یا مرتے وقت یہ نہیں کہتا اور نہ بتاتا ہے۔ اور نہ یقین دلا سکتا ہے۔ کہ اس میں دوسرے جسم کی روح آئی تھی۔ اور نہ دیکھنے والے کسی حالت میں جان سکتے ہیں۔ کہ اس میں دوسرے جسم کی روح تشریف فرما ہوئی ہے۔

عقلیات اولیات میں سے بھی کوئی دلیل اس بات پر کہ اس آدمی کے اگلے کے بچے میں دوسرے جسم سے روح آئی ہے موجود نہیں ہے پس دلائل عقلی سے

تنازع کا ثبوت ہونا غیر ممکن ہے۔
 اقول۔ بینک تنازع کے ماننے والوں پر بار ثبوت ہے اور ان کا فرض ہو کہ وہ اس دعوئے کو ثابت کریں اور اس میں بھی شک نہیں کہ نقلی دلیلیں دوسرے ثابت ہونے والی پر حجت نہیں ہو سکتی ہیں مگر تنازعی معاف آپ منقولی دین سے کہے ہوئے ایسی باتیں کہیں ویرمفسد کی ہدایت منقولی دین نہیں ہو بلکہ مراد مقول جو اس میں کوئی ایسی بات ہی نہیں کہنے سے مل سکتی ہے بلکہ تمام امور کو دلائل عقلی سے سمجھایا اور ذہن نشین کر لیا ہے۔
 ہیں افسوس ہو کہ ملا سوچے سمجھے مقول دلائل سے نہیں بلکہ بے ثبوت مغالطوں سے دھوکا میں پڑ کر کہہ دیا کہ دلائل عقلی سے تنازع کا ثابت ہونا غیر ممکن ہے۔

عقلی دلیل کی پہلی بنیاد محسوسات محققہ پر رکھ کر کہیں کہ تنازع کے اثبات کیلئے کوئی حسی دلیل تو موجود نہیں ہے۔ حضرت ابو جح کے کہنے پر جس میں حسی دلیل کا نہ ہونا روح کے غیر مادی ہونیکا ثبوت ہے نہ کہ تنازع سے انکار کا کہہ کر کہ کلام جہ میں نا اور نکلیا نا دونوں حسی دلیل سے ثابت نہیں ہیں لیکن جس میں بغیر روح کے کام نہیں طاقیت نہیں لطافتی۔ یعنی وہ جسم علم سے خالی دیکھنا ہے اور طرح کا فعل یا وصفت صرف علم ہے۔
 باقی رہا اسکا نہ بتانا یہی انکا کہنے کا کافی دلیل نہیں کہہ کر کہ جب روح دنیا میں آتی تب ہم

اس میں طاقیت گویا ہی نہیں دیکھتے اور داع کیساتھ رہتے سے سب حلوامات غیرتی قبول کیا ہیں تو مسند محل میں اور مابین سال تک ہر سال طفولیت میں موجود جسم کے تعاقبات سے سب سب سے خیالات بھی منتشر ہو جاتے ہیں کہ جو کہ ہم دیکھتے ہیں کہ جو کہ ہم دیکھتے ہیں خیالات کو منتشر نہیں ہوتے دیتے۔ اپنا پڑنا سنا ہمیں نہیں ہوتے اور جن کے خیال مادی خیال سے منتشر ہوتے ہیں ان میں ایک گھنٹہ کی بات بھی دہائی ہو سکتی ہو مگر اس کی بات کی کوشش نہیں کرتا کہ ہر ایک جاندار کی خبر معلوم کرے نہ روح کے جسم میں آئیے چند ہند ہند تک بھی انسانی مادے کے ٹھیک ٹھیک معلوم ہر نکات کے کہ روح کلام جسم سے آئی ہے۔

سنا تین آدمی ہیں ایک پہلے امر بچا۔ اب بھی امیر نے دوسرے پہلے غریب تھا اب میرے نیل پہلے امر بچا اب غریب ہو گیا ہے اگر وہ نیلوں کی سافر کے سامنے ایک سال باس ہو گیا ہے جا میں نہ انکی ظاہری موت تو بچان میں سکتا لیکن جس وقت ان کی نشست و رفعت اور کلام وغیرہ سے تحقیق کرنا چاہیگا۔ تو بخوبی جان لیگا۔ بلکہ اس کو اس بات کا علم ہو کہ علم سقا کا ایک غلام سے اشکال اقلیدس بنی کرنا کیا آئیے نہیں بچھایا اس اندازے فقیر کی نقل ایک تعلیم نہیں جس نے بادشاہ و دیگر غلام کو معلوم کر کے بادشاہ کے دربارت کر کے پرکھا تھا کہ در ادھی بات سے بچا جاتا ہے۔

پس حسی دلیل تنازع پر کہہ بلکہ روح کی ہستی اور تمام روحانی قوتوں پر نہیں ہے کیونکہ حسی دلیل کا مرکبات کے سوا کسی لطیف چیز کیساتھ تعلق نہیں ہے روحانی قوتوں کے علاوہ حرارت کا سب جگہ موجود ہوتا وقت مفتا نفسی۔ موت کشمش درمیان سورج درمیان وغیرہ پر کوئی حسی دلیل قائم نہیں ہو سکتی اور اصل میں حسی دلیل تمام ایات کے لئے والوں کے سامنے باریچ طفلان سے زیادہ وقت نہیں رہتی۔

باقی رہے لایل عقلی وہ سامنے کے سامنے تنازع کے حامی ہیں مثلاً عقل و ثابت ہے کہ جسم میں روح موجود ہے اور کام کر رہی ہے اس پر مردہ جو ذیل سوال پیدا ہوتے ہیں۔
 اول۔ روح جسم کے ساتھ پیدا ہوئی تھی یا اس سے پہلے تھی۔
 دوم۔ جسم سے پہلے ہونے کی حالت میں کہاں تھی۔
 سوم۔ روح جسم کے بغیر چھوٹ رہ سکتی ہے یا کچھ دیر تک۔
 چہارم۔ جسم سے روح الگ ہو کر کہاں جاتی ہے۔

اگر مان لیا جاوے کہ روح جسم کے ساتھ پیدا ہوئی تھی اور بے تعلق مادہ کے کبھی بد نہیں تھی۔ تو اس صورت میں وہ خواص مادہ سے ایک حادہ ہو جاتا ہے۔ اور سرے سے روح کا وجود ہی باطل ہو جاتا ہے جس طرح وہ جسم کے پیدا ہونے سے پیدا ہوئی تھی جس کے فنا ہونے سے فنا ہو جائیگی اور اس حالت میں جزا و جزا۔ ہشت و دوزخ حورو غلمان ثواب و عذاب و نجات و عیدار الکی کے سب کا ذوق نہ ہو جاتے ہیں اور ما قبست کے تمام کارخانے دریا برد۔ اور یہ مسئلہ اول درجہ کی گراہی اور الحاد کا بانی ہے۔ اگر مان لیں کہ روح جسم سے پہلے موجود تھی تو سوال پیدا ہوگا۔ کہ کہاں تھی اور کس حالت میں تھی۔ روح کی موجودہ حالت کا اندازہ لگانے اور اس کے جسمانی تعلق پر خیال دوڑانے سے صاف ظاہر ہو جائے کہ وہ چیتیں بیکار رہنے والی چیز نہیں اور تمام مادی جگت میں نظر دوڑانے سے جانتا کہ عقل کی رستائی ہے پریت ہوتا ہے۔ کہ وہ بغیر جسم و ہارنے کے چرایا جیلا کام نہیں کر سکتی۔ اور مادہ پرست اسلام نے نوجات میں بھی ہے بغیر جسم کے نہ رہنے دیا کیونکہ حورو غلمان وغیرہ تمام جسمانی خوشیوں کو بغیر جسم نہیں ہو سکتی۔ پس ضرور ہے کہ وہ پہلے بھی جسم تھا ان کرنی رہی ہو۔ کیونکہ اس کے بغیر نظام عالم جلتا ہوا نظر نہیں آتا یا جانتا محال ہے اور اس صورت میں وہ جسم کے فنا ہونے کے بعد بھی قائم بالذات رہیگی۔ اور طرح قدیم ثابت ہو جاوے گی کہ

ماننے متنازع کے نفوذ باللہ ظالم مکار اور دھوکا باز ثابت ہوتی ہے یا نہ ثابت نہایت مشکل ہوتا ہے جیسا کہ منکران متنازع کا حال ہے یا سچے الہام وید سے منکر دل کا وہم و خیال جس نے متنازع کی اصلیت کو نہ سمجھا اور نہ روح کی حقیقت کو جاننا اسے ضروری عدل اتنی سے باقہ وہو ہمدوستی یا محمد ہونا پڑ گیا +

مولوی - اور یہ مسئلہ متنازع کا بھٹے کما کی خیال بندی اور قیاس ہے کہ اب تمام ہندوؤں کا مذہب بھگت ہے اور محض بے اہل ہے +

آریہ - آج کے صفحہ ۱۱۶ پر قریہ لکھا ہے کہ بھٹے کما کی خیال بندی اور قیاس ہے - اور صفحہ ۱۱۷ پر فرماتے ہیں اگر کما کما کہتے ہیں کہ نفس قدیم ہے اور پھر کہتے ہیں بھٹے کما متنازع کے قائل ہیں - اور ایسا ہی اشاعت السنہ جلد دوم صفحہ ۸۶ پر بھی لکھا ہے کہ مولوی صاحب کی اشک کا مقام نہیں کہ یہ مسئلہ کما کا قیاس ہے اور کما ہی اسکے قائل ہیں اور اگر کما کما کہتے ہیں - نہ کہ آریہ اور جملہ لوگ اور ہندوؤں نے بقول آپ کے انگریزوں کی بھی علماء اور کما اور فضلاء کی نہ کہ جھلا کی - مگر یہ مسئلہ اہل میں نہ تو کما کا ایسا وہ ہے اور نہ کسی انسان کا طہرہ اور نہ یہ قدرتی قانون کی جان اور وہ بد مذہب کا ارشاد ہے جن کما کے ایسوروی قانون اور ویدک تعلیم پر غور کی یا رشیوں کا اوپر پیش مسئلہ اس مبارک مسئلہ کے قائل ہونے باقی جاہل رہے اور اہل بات یہ ہے کہ روح اور اعمال کو نہ مگر بغیر متنازع کے کوئی چارہ نہیں ہو سکتا بشرطیکہ کوئی عقل سلیم سے کام لے محض بے اہل تو بھلا طرہ شفاعت - جہاد - حورو غلمان اور بدبخت اور دلہن کے مسائل ہیں - اور اسی طرح حلالہ - متغہ اور تقیہ جو مجاہدوں کی خیال بندی اور قیاسی وہمی وسواس کے باعث ہیں نہ کہ ایسا معقول عالمی مسئلہ جیسا کہ متنازع ہے ہر آنکس کو رو از متنازع بنانا ہے - ہر جا کہ شیعہ عقیدت نیافت + متنازع زہر راہ عدل و صواب + اگر فاطمی روایتیں در مشاب نیض است کالے متنازع براست + کہیں شناسد خدا را شناخت +

آنریبل سید احمد خان صاحب کے اعتراضوں کا جواب

تھذیب الاخلاق جلد اول نمبر مورخہ فروری ۱۳۰۱ء صفحہ ۱۱۷-۱۱۸ میں سید صاحب نے اگرچہ اپنے ایک مسلمان دوست کی درخواست پر جگہ دل میں متنازع کی بابت چند شبہات تھے - ایک آتش شکل لکھا ہے اور اپنے خیال میں تمام زور سے اس مسئلہ کی تردید کر دی - مگر ملاحظہ فرمائی احتیاط من بھی وقعت کے قابل نہیں +

قولہ روح کے ایک جسم سے تعلق چھوڑ کر دوسرے جسم سے تعلق کر لینے کو متنازع کہتے ہیں جو لوگ متنازع کے قائل ہیں وہ کہتے ہیں کہ جس طرح جگہ اپنی دم کو ایک جگہ جا لیتی ہے پھر جگہ اپنے منہ کو دوسری جگہ نہ جانے دم کو نہیں ہٹاتی - اور جگہ نہیں چھوڑتی اسی طرح روح جس جسم سے اس کو تعلق ہو گیا ہے جب تک وہ دوسرے جسم سے تعلق نہیں کر لیتی پیسے جسم سے تعلق نہیں چھوڑتی اور جس جسم سے تعلق چھوڑتا ہے - وہ ہی اس جسم کی موت ہے اس سے لازم آتا ہے کہ وہ ایسے جسم سے تعلق کرتی ہے کہ اس سے پہلے کسی اور روح نے اس جسم سے تعلق نہ کر لیا ہو ورنہ ایک جسم میں دو ادویتیں اور ایک ہی ناہید روح کا تعلق ہونا لازم آویگا اور یہ منافی اس وجہ کی ہے جس کی بنا پر متنازع کے ماننے والوں نے متنازع کو مانا ہے +

اقول - یہ پورا نامہ ردی اعتراض ہے جس کی صداقت مزید تردید پر بھی روح کا جسم سے تعلق پیدا کر لینا بارود خود نہیں - بلکہ قانون الہی کے مطابق ہے اور ہر کسی کو دیکھ کر سے تیار ہو کر ہر ایک روح کو گرم اور نہایت محنت قابلوں میں سزا و جزا حاصل کرتی ہے

نہ کہ اپنے اختیار سے اور بھی سب سے کہ اسلامی سلطنتوں جیسے نہ صرف وہاں نہیں جو خواہ مونا اپنے جوش جہالت کے فوکر نیکی غرض سے لاکھوں ہندوؤں کے سر حلقہ کئے جاویں جیسا کہ تعصب کے شعلہ سے بھڑکنا جو مولوی رومی قرآنی آیت کا ترجمہ کرتا ہے - لا ادر کفار داخل شد مباح + ہجو خوشی پیش نشاب و ساج - دخت و درندان شال جلد سیدنا محمد کو کہیں لعل اندہ مطر و ذلیل دیش ایک سے زیادہ ارواح کا کسی جسم سے تعلق نہیں ہو سکتا +

قولہ جو لوگ متنازع کے قائل ہیں وہ ہر جاندار جسم میں روح مانتے ہیں اور اس لئے انکے دو فرقے ہو گئے ہیں - ایک فرقہ وہ ہے جو یہ کہتا ہے کہ جب روح ایک جسم سے مفارقت کرتی ہے - تو دوسرے جسم میں رہ جاتی ہے گو کہ وہ جسم اس جسم کی نوع نہ ہو جس سے اس نے مفارقت کی ہے یعنی یہ بات ممکن ہے کہ گدھے کی روح جب وہ مرنے لگے - انسان کی جون میں چلی آوے - اور انسان کی روح جب وہ مرنے لگے - گدھے کی جون میں چلی جاوے احمد ابن باہلہ اور احمد ابن بایوس جو اس کا شاگرد تھا - اور ابو مسلم خراسانی اور محمد ابن نوکر رازی طبیب اور فرامش کا بھی مذہب تھا - اور ظاہر ایسی مذہب ہندوؤں کا بھی ہے مگر رازی نے اپنی بعض کتابوں میں لکھا ہے - کہ جب جانور مارا جائے جاتے ہیں تو ان کی روح انسان کی جون میں چلی جاتی ہے +

دوسرا فرقہ کہتا ہے کہ ایک قسم کی روح دوسرے قسم کے جانور میں نہیں جاتی بلکہ ہم قسم جانوروں میں جاتی ہے یعنی انسان کی انسان میں گدھے کی گدھے میں شیر کی شیر میں وعلی ہذا القیاس +

پس اگر متنازع کو مانا جاوے تو ایک قسم کی روح کا دوسرے جسم سے اس وقت تعلق ہوگا جبکہ وہ اپنی ماں کے پیٹ یا اپنے لٹے کے اندر یا مرنے کے بعد یا مادہ میں ہو جس سے حشرات الارض پیدا ہوتے ہیں اور کسی اور روح نے اس سے تعلق نہ کر لیا ہے اقول - بیشک قائلین متنازع ہر جاندار جسم میں روح مانتے ہیں وہ خود غرض مشابہ کی طرح اپنے دین والوں کے سوا غیروں کو واجب القتل و الصلیب نہیں جانتے جنہیں علم معقول سے بھی من نہیں - اور جو ہمیشہ تقلید رستی کے سبب بڑے رستی و تحقیق کی طرف قدم نہیں اٹھاتے جن کو شروع سے تنگ اور کاٹور کی تیز خیز جیسا کہ روضۃ الصغیا میں مذکر خلافت عمر لکھا ہے اگر مورخین گفتند کہ وہ قادیان و مدین خروار رائے کا فوریہ ست عوان افتاد و آزار نیک پنداشتند و ہمت بر معاوضہ و حلقہ طلائع انفرہ کما شند - روضۃ الصغیا جلد ۲ ص ۲۷۱ مطبوعہ ننگشورم +

ایسے اسلاموں میں اگر دو فرقہ ہو گئے ہوں تو کون شیک نہیں اگر اگر زیادہ فرقہ ہونا کئی جگہ بطلان کی دلیل ہے تو بھی سب سے پہلے اسلام کی سلامتی نہیں مگر وہ فرقہ جس نے اصول میں کوئی فرق نہ کیا - اور نہ متنازع کے ثبوت میں کوئی دقیقہ باقی رہ جائے ہے قطع نظر اعرابوں کے دیگر تمام متنازع مانتے والوں میں کوئی ایسا اختلاف نہیں جس سے ہول میں لغزش ہو گیا اسلام میں بدعت و فرخ - قیامت معراج اور شفاعت کے مسائل جن میں اسلامیوں کا اختلاف تھا کہ قولہ - یہودی اور عیسائی اور یہود مسلمان متنازع سے منکر ہیں اور مسلمان ان لوگوں کو جو متنازع کے قائل ہیں کا فرقہ اور پیچہ ہیں +

اقول - مسلمانوں کا کسی کو کا فرقہ اور دنیا ایسا لایعنی اور یہ وہ ہے دنیا کا وہ مذہب جسے مسلمانوں کو کافر کہیں - آپ کس مذہب سے پیغمبر مسلمانوں کے مدکار بن گئے ہیں جبکہ مسلمانوں نے آپ پر بھی کفر کا فتویٰ دیا - بڑا ہے - یعنی مسلمان شیعوں کو قطعی کافر کہتے ہیں اور اسی طرح شیعوں کو کافر کہتے ہیں اور یہ دونوں دلیپوں کو ہم مسلمانوں کے کافر کہنے کو فقیر بھلا شاہ کے معنی ہیں +

بھلیا یہ تھیل کا فر کا ترکندے نے توں باغی باغی کندار ہو -

تاکت غملاً یا ایہا النعل ادخلوا مسکنکم لا یحظکم سلیمن وجنودہم
لا یثیرون فلسفہ مضاحکہ من قولہا ترجمہ گفت مومن کے لئے مسکن و جگہ ہے اور جن
خود تا وہم تشکد شامایان دلشکرتے اور ان کے پس سلیان قسم کروا کر گناہوں سے
تقیہ دینی سے ثابت ہے کہ چوٹیاں خدا کی عبادت کرتی ہیں نہ کہ بتوں کی عبادت یا
خدا میں مشغول ہیں پس یہ سب چیزیں مسلمانوں سے غیاءہ نیکہ عابد ہیں آدمی صاحب
نہیں اس سے چوٹیاں اچھی ہے مگر مرد و دربتا بشاں تا فراغت ہوزستانش
پھر اسی سوت تل میں لکھا ہے فقال باحطت بعالم خطیہ و بختیہ من سبائیا
یقین ترجمہ پس گفت رہو یا نور در گرفتہ پیچیدہ کہ در گرفتہ یان آدمی توان قیام
خبرے تحقیق را۔ اور اس سے پہلے لکھا ہے کہ کیا عیال من غل جنوں آدمیوں کی بولی تپتا
اور قرآن میں لکھا ہے کہ جانور۔ درخت۔ پہاڑ۔ ستارے۔ شمس و قمر۔ سب کی عبادت
اور اس کو سجدہ کرتے ہیں سورۃ حج المان اللہ یسللہ من السجود ومن
الارض والشمس والقمر والنجوم والجبالی والشجر والواہب والنبات
ترجمہ۔ آیانہ دیدی کہ سجدہ می کنند خدا تعالی را تاکہ در آسمانہا ماند و تاکہ
وزمین اند۔ و آفتاب و ماہ و دستار و کوہ و ماہ و خزان و چار پائی و بیایہ سے از
مردان۔ اسی کے متعلق ایک فاضل کہتا ہے کہ و انکرا بتانی از عین شہد جملہ ذرات
جہاں را در سجدہ۔ سعدی کہتا ہے یا دوام کہ شے در کار وانی ہمہ شبہ فنتہ بودم
و سحر و سحر رہیشہ فختہ۔ شوریہ کہ دران سفر ہمراہ ماہ و سحر گمان فخرہ بندہ را در بیابان
گرفت و یک نفس آرام نہ یافت چوں روز گرفتہ غمش اینچہ حالت بود گرفتہ بیلان و ایدم
کہ نالش و آہ بود نماز و رخت و کلبان از کوہ و خزان آفتاب و بہاریم از بیشہ اندیشہ
کہ دم کہ مرمت دہ باشد ہمہ در پیج و من در غفلت فختہ کجا رہا باشد
بیل اور گدھے بھی آدمیوں سے اچھے ہیں۔ گافان و خزان باربر دار۔ بہ

از آدمیان مردم آزار۔
عموماً درندے اور چارپائے اچھے ہیں بنظر آدمی بہتر است از دو اب و اب
از تو بہر گدگویی صواب۔
فاضل آدمی سے سانپ اچھا ہے۔ ازل مار بر پائے راعی زندہ کہ ترسد

سرش را کہ بد بنگ۔
اگرچہ پتھر وغیرہ جنوں میں جانا ہم مانتے اور نہ انہیں صاحب اداک جانتے
ہیں کیونکہ اول تو انکے قابلوں میں جانا وہ مقدس کے خلاف ہے دوم وہ جان میں
سوم ہماں اچھا۔ ویش۔ پرتن۔ سکھ۔ وکے۔ تیر نہیں ہاں روح یا جان کوئی چیز
نہیں۔ تا بران ہاں میں روح کا قناخ ہونا ہم نہیں مانتے۔

مگر کتب اسلامیہ کے نو سے آدمی۔ اونٹ۔ سور۔ بندہ۔ گاو۔ چھوٹی۔ بڑی۔
گدھا۔ بلی۔ کتا۔ فیل۔ درخت۔ پہاڑ۔ نمک۔ سنگ۔ شہ نیک سب جگہ ارواح معلوم ہوتے
ہیں و سب مسلمانوں کی طرح کامیڈ پتے پتے۔ عربی جانتے اور بولتے۔ شہوت کے قابل
سجدہ کرتے۔ گویا سب مسلمان اور مسلمانیاں ہیں مفتی شاہ دین صاحب نے حقیقت
روح انسانی میں لکھا ہے شریعت میں حد تو اتنا کو پیمکیا ہے کہ درختوں اور چھوٹوں
وغیرہ نے نبیوں کے ساتھ کلام اور انکے حکموں کی فرمانبرداری کی ہے جس سے
صاف معلوم ہوتا ہے کہ وہ بھی روح اور شعور رکھتے ہیں (صفحہ ۳۲)۔

جو ہمارا اعتقاد ہے سائنسکی بنیاد عدل الہی اور صداقت ہے کہ جہاں جہاں
اور خواہش ہے اُن تمام اجسام میں روح جم لیتا ہے انکی حالتوں کے اختلاف سے
احمال اعمال سے جم اور جسمی اختلاف سے خدا کا انصاف ثابت ہوتا ہے ورنہ خدا کی انصاف

آثارنا فرجبت آرس) اور بعد از ان رب العرش کا آٹھ فرشتوں کے شانہ پر رکھی
ہوئی پائی پر ہمارے مزاج رہاں یا بوڑھے بادشاہوں کی طرح پھر کر کے پاس سے
گزرنا۔ علیٰ ہذا القیاس محض باطل اور سراپا غلط ہے۔

مولوی کہتے ہیں کہ جب کوئی گنہگار مرتبہ ہے تو ہم راج جسکو ہندو مذہم مانے
بھی کہتے ہیں اُسے برقتداز گنہگار کی طرح ہم راج کے پاس لیجاتے ہیں اور وہ جگہ
الاق ہو جاتے اس کو ویسا ہی جسم دیتا ہے اس جسم میں اپنے اعمال کی سزا پائیں جسم سے
نکلے پھر کسی اور جسم میں داخل کیا جاتا ہے (از سوط اللہ البہار جلد ۱ صفحہ ۴۸)۔
آریہ آگے اسکا کوئی ثبوت نہیں دیا صرف وہاں کے کہنے سے اعتبار کر لیا کہ

ہل میں ایسا نہیں بلکہ مرد و پاک پر ماتا کو کسی برقتداز یا چڑھی یا ارو کی کی ضرورت نہیں
البتہ عزرائیل و میکائیل وغیرہ برقتدادوں کا صوبہ دار کرتی خدا ہے اور وہی ہاں
سبع سموات بھی عزرائیل کی سرپرستہ فرما سکتی پر ماتا کا نام دہم راج دہم راج اور ہر راج
یا جم راج ہے اور ہم و ابو کا بھی نام ہے پس دیو منڈل کے ذریعہ روح و دوسرے قالب میں
جاتا ہے اور اولو کو اس احکم الحاکمین کا برقتداز (بطور) استعارہ کہیں کوئی برج نہیں
وہی پر ماتا ہر جامہ جو چونیکے سبب سب کا ہمیشہ ہر جگہ انصاف کرتا ہے ہر ایک روح
کے حق میں بموجب اعمال وہی دہم راج یا دہم راج (را حکیم عادل) چڑھی یا پرتی
انتر یا مانتا سے سب کا ہر راج (دلوں کا مالک اور عالم) ہے نہ ہر شے نئے بھی کاشف القلوب
اور محرم اسرار نہ مانی سے پر ماتا کو انہیں ناموں سے پکارا ہے اور اُس کے شارح کلک نے
بھی ایسا ہی لکھا ہے (منواد ہیاہ شلوک ۹۲) پر ماتا کے انصاف میں کسی شہید یا کون
یا سفارشی کی رسائی نہیں اور نہ کسی لی یا بتی یا رشتی جیسی کو طاقت گویائی۔

سرگشتہ ہو خواہ غی خواہ ولی۔ دروادی ماوری یا فیصل ولی
مولوی۔ اسی طرح لکھنا جائز لیتا ہے یہاں تک کہ کبھی اور پھر اور چوٹی سوا کرتا
وغیرہ طرح کے حیوان بلکہ درخت اور گھاس بونی بھی اور بعض نئے نئے دیک پتھر بھی
ہوتا ہے اور بعض جنم لیکر جب گناہوں سے صاف ہو جاتے تو اُسکی کت یعنی نجات
ہو جاتی ہے یعنی نیت و ناپو دہر کر خدا کی ذات میں مل جاتا ہے۔

آریہ۔ بیشک ہر ایک کرم الفوسار سزا پاتا ہے اور ہر جہم و جہم احاطہ آرام کچھ
کو مختلف قابلوں میں جاتا ہے مگر ہر ایک کی واسطے خواہ مخواہ لاکھوں جنم لیکر مومن کی جگہ
نہیں دیک کہ دہم کی تمام بنیاد انسانی اعمال اور انصاف و اہل الجلال پر ہے کسی ہر خیال
پر نہیں مگر دین اسلام اس نیک صول کو قبول نہیں کرتا اور کہتا ہے۔

بائ ندیم و کوثر سفید توں کر گیم بخت کے را کہ یا قندہ سیاہ

مختلف جنموں میں جانا ہر جہم کی بات نہیں اور نہ علم معقول کے خلاف ہے ہر جہم
ایک ہی قسم کے عناصر و مشرک سے مرکب ہیں اور سب میں بھی غیر مادی تک بالذات میں
کبھی پتھر چوٹی۔ سور۔ کتا۔ سب کو جان عزیز اور نہ دیکھ دیکھ کی تمیز ہے اپنی اولاد سے
محبت و دشمن سے نفرت۔ رزق کی ضرورت۔ شہوت غالب اور انسان کی طرح حرص
طالب ہر شہد کی بھی کے حالات یا خود مشاہدہ کرو ورنہ نگار دانش کو مبالغہ کر داکہ
عقل آئے اور کام کرنا سکھو اور ایسا ہی دوسری بھی کی دانائی اور ہوشیاری امر کی چیز ہے
کا شہد جمع کرنا اور سب ملکوں میں سردی کی واسطے غلبہ کیا گھناکوں سے جیکو انکی دماغی
طاقت سے انکار ہو۔ انہیں میرے میں نگا تار کام کرنا اور ایک شاہی شہر کا مستقبل مزاج سے
بار بار کوشش کرنا کہ کامیاب ہونا اس لائق تو ہے کہ تیرے جیسے شہنشاہ انکی شادی کریں
لوگ کہتے ہیں کہ چوٹیاں پائیں کتنی ہیں و خلافت عطا اختیار میں نہایت ہوشیار ہیں اور
راوی بھی ایسا ہے جس سے آپکا انکار دہوگا یعنی قرآن اور عہدہ صاحب سونہل میں لکھا ہے۔

نہیں کہا جاتا ہے کہ وہ اعمال نیوی اور اسی جنم کے ہیں ان کو مٹانے میں کیا مدد بھی ہے کہ جزا و سزا میں باعث انعام اور موجب سزا کا علم اور اس کا یاد و منور ہو کر ثمرات میں علم اور یاد اب ضروری نہیں غایت مانی الیاب ہیں وہ اسباب مویات یاد نہ ہوں سو ایسی یادداشت تو متنازعہ دلائل کے نزدیک ضرور نہیں رہتی یہ بات کہ جس میں اس کو کونے اعمال میں جنکے باعث بچنے سے سزا بھگتی یا جکافر یا جکافر یا سوا اسکے سرور و جواب ہیں ۱۔ اول یہ کہ اعمال و قسم کے ہوتے ہیں ایک ہر حال میں جس کا ثمرہ یا جزا لینے میں عامل اور قائل یا مرکب کا متعلق و بالغ اور بچہ وار ہونا جان بوجھ کر قانون قدرت کے خلاف ورزی کا مرکب ہونا ضرور نہیں مثلاً ایک نادان لڑکا آگ میں ہاتھ ڈال دے یا زہر ملا وہ پلا یا جاتے یا اور ایسی خلاف ورزی میں سزا جزا اور نمرہ کا اٹھانا ضرور ہے۔ بہت تھوڑا سا ہی سہی گریبی صورت میں اگر قدرے قلیل جھکے دایک اور پنج رساں ہوں تو انکی ستانی اس اجر عظیم سے ہوجاتی ہے جسے شہادت کا مرتبہ کہتے ہیں ۲۔

دوسرے وہ اعمال ہیں جن میں قانون کی خلاف ورزی مرکب جرم کا عامل بالغ جان بوجھ کر جرم کا مرکب ہونا ضروری ہے ایسے قوانین کو قانون شریعت قانون حکم۔ قانون حکام کہتے ہیں۔ پس لڑکے قانون قدرت کی خلاف ورزی میں گرفتار ہیں۔ انہوں نے خود کئے یا ان کے والدین اور مربیوں نے ۳۔ دوم۔ لڑکے بھی کہہ سکتے ہیں کہ جان بوجھ کر کسی بڑائی کے مرکب نہیں کرتے ہیں اور اسی کی سزا میں گرفتار ہوتے ہیں یا تو اس لئے کہ بڑائی کی مرکب ان کی رقع ہے اور ان کی سنج چیتیں جیشیا اور ان کی کمزوری کیوقت ایسے کن کرم اور سچاؤ کے ساتھ ہے جیسے جوانی کے وقت ۴۔

اور یا اس لئے کہ جقدر کے وہ لڑکے ہیں اور جقدر ان کے جسم اور عناصر کی استعداد ہے اس قدر کی سمجھ والی انکی روح بھی ہے پھر جیسے چھوٹی سی چیز بھی صبح اور سیر کا ایک مقدار رکھتی ہے اور سچے کے خلاف مرکب بھی ہوتی ہو اسی طرح وہ لڑکے بھی جنگو مبارک دیکھتے ہیں اپنی وسعت اور سچے کے موافق کسی خلاف ورزی کے ترک ہوئے ہوں جب ہم عقلا و حکما اور جتنے بڑے سمجھ والوں کو دیکھتے ہیں کہ وہ لوگ بھی عقل اور سچے کے خلاف کرتے ہیں اور اس کی سزا پاتے ہیں بھلا چھوٹی سی عقل کے بچے ایسا کیوں نہ کرتے ہیں بلکہ ہم کہہ سکتے ہیں۔ لڑکوں کو کچھ بڑی تکلیف نہیں آتی اور اور اسکے والدین مٹی اپنے اسی جنم کے اعمال کی سزا بھگتتے ہیں اور یا تو بچے کیلئے لڑکوں کو آئینہ ابلا اور ٹنڈنگی میں ترقی کا سامان بلجاوے ۵۔

آریہ تیسویں جواب کا رد۔ اس میں اپنے نہایت صاف الفاظ میں لیا کہ آرام و تکلیف اعمال کے ثمرات ہیں پس لڑکے قانون قدرت کے خلاف ورزی میں گرفتار ہیں لڑکے بھی ہم کہتے ہیں یا ان کو بھگت کرانی کے مرکب پڑا کرتے ہیں ۱۔ اور اسی کی سزا میں گرفتار ہوتے ہیں تو وغیرہ اس آئینے پچھلے سائے انکار آپ کو شرمسار کرے ہیں و حقیقت سلسلہ اعمال اور سزا سے سوائے ان کے کوئی چارہ نہیں ہو کرہ کہنے جزا کئے۔ سزا کہنے۔ ہمارا مطلب ہر طرح حاصل ہے کہ یہ سب تفرقہ دھ اور راحت کے متعلق حال سے وابستہ ہے پس اس مسئلہ کو تو آپ نے مان لیا۔ اب دیکھئے تاسخ سے کیا انکا ہے ۲۔

ہم نے مولوی صاحب کے جواب میں نمرہ لگا دیئے تاکہ رواجی طرح سے سمجھ میں آسکے اور قول فضول عبارت ہم کو بار بار نہ لکھنی پڑے کیونکہ ہم کو تحقیق حق سے غرض ہے کا عذر سیاہ کر دینی مرض نہیں ۳۔

آئیے اعتراض نمبر کا جواب یہ ہے کہ وہ اعمال نیوی اور اسی جنم کے اسلئے نہیں کہ وہ اس سے پہلے کے ہیں یہاں صرف اس کا پھل ظاہر ہے بیچ ظاہر نہیں پس بیچ

اسکا دوسرے جنم کے اعمال ہیں حصہ سمر کا یہ رد ہے کہ بچے نے قتل انہیں دینا جس میں کس طرح انکی بارگاہ اپنی آنکھیں پھوڑاؤں کس طرح اپنے پاؤں توڑ ڈالے کس طرح حل میں جہرہ اور گورنگا ہو گیا۔ کیوں عزیز اور کنگال کے گھر میں آیا کیا وہ درحقیقت چاہتا تھا اسکا ثبوت قیامت تک آپ سوائے ان کے اقرار تاسخ کے نہیں دیکھنے کیوں جن سے دکھ میں پڑا۔ اور کیوں شکھ میں آیا۔ یہ سائے ایسا ہیں جسکا سبب قبل زریلیں بچے کے لئے حل میں کوئی فعل ہونا چاہئے اگر نہیں ہے تو تاسخ بدیدہ دلائل سے ثابت ہے آگ سے یا زہر سے مرے ہوئے بچے کو آپ شہید سمجھتے ہیں مگر کیا بغیر ارادہ و نیت و خبر کے ثواب یا عذاب ہو سکتا ہے ہرگز نہیں پس وہ کسی طرح نہ عذاب ثواب کے مستحق ہیں اور جو حل میں مر جاتے ہیں یا اسفلا ہو جاتے ہیں ان کو تو آپ شاید بہشت سے بھی اور قرب الہی کا درجہ دیتے ہوئے آپ کے خیال اور قرآنی آیات کے مطابق اچھا ہونے کے جو لڑکے یا زہر سے مرتے ہیں کیونکہ شہید سمجھتے ہیں قرآن کی عقل پر اور تحسین و انانی پر۔ بریں عقل و دانش بیاد کر سیتے بیرون لڑکوں کے چلنے اور زہر کی تکلیف کو آپ قدرے قلیل دکھ دایک اور پنج رساں سمجھتے ہیں کسی نے آپ کے حق میں اچھا کہا ہے ۵۔

کبھی سید و طاؤس نگہستان فرج کر لئے بلا سے تیری گراں کیڑیاں کی جان بہن آئے تیری تفریح طبع کو عجب اچھا تماشا ہے وہ ٹرپے ہے تیرے لب پر ہوسو آگاہ جب یہ صاف ثابت ہے کہ لڑکے قانون قدرت یا کسی قانون کی خلاف ورزی میں گرفتار ہیں پس حل میں یا پیدا ہو نہیں خلاف ورزی انہوں نے کیا کی؟ مولوی صاحب ایمان سے کہنا سوائے تاسخ کے اسکا کوئی جواب ہے ۶۔

مولوی تیسویں جواب۔ نیکی کا اثر اگرچہ عمدہ ہوتا ہے مگر نیکی اپنی نیکی پر کبھی بکر کرنا نیکی کر لیا۔ اور لوگوں کو دکھانے کے واسطے بجالاتا ہے کہ وہ لوگوں کو حقارت کی نگاہ سے دیکھتا ہے اور بدی کا اثر اگرچہ بڑا ہونا چاہئے مگر بدی کا اپنی بدی نظر کرتا ہے تو بارگاہ الہی میں مجبور اسکا راضطراب شرمندگی ظاہر کرتا اور دعا میر مانگتا ہے اس لئے نیکی اپنی نیکی کو تباہ کر دیتا ہے اور بدی کا ربدی کے بعد مقرب بارگاہ الہی ہوجاتا ہے تب جسکو ہم اور تم عام نگاہ کے لوگ نیک سمجھتے تھے وہی کجی ہیں اور بدی کا کوکسی اور اپنے غلط توہمات سے اگر کہیں کہ یہ تکلیف نیک پر اس کے پور بی جنم کا پھل ہیں اور یہ آسائش بدی کا اس کے پور بی جنم کا پھل ہیں تو ہمارا یہ وہم غلط ہوگا۔ کیونکہ ممکن ہے ہمارے شخص نے غلطی کھی لی ہو ۷۔

آریہ تیسویں جواب کا رد۔ یہ جو آئے نیک اور بدی کی مثال دی ہیں ان میں جس میں اگر جو اس میں اپنے مغالطہ دیا ہے اسکا پہلے کہنڈن کر دینے بھائی پور بی جنم کو کرم نہ سمجھنا سابقہ اعمال سے جس میں اس نے نیکی کی اس کے بعد غور کرنا یا پہلے غور کرنا پیچھے نیکی کی انصاف تو یہ ہے کہ غور کا بڑا پھل اور نیکی کا نیک پھل ہے ایسے ہی بڑائی کا بڑا پھل اور پرارتھنا کا عمدہ پھل ملنا چاہئے پس دل عمل ہوتے ہیں پھل ملتا ہے اس میں بھی اپنے اپنے منہ سے نہیں ظہر سے بلکہ دل سے سابقہ اعمال کا پھل دکھ اور سکرمان لیا ہو اور یہی اس سے ظاہر ہوتا ہے مگر یہ ممکن ہو کہ اس نے اس جنم میں غور کیا ہو۔ اور اس نے اس جنم میں پرارتھنا۔ پس اس جنم سے تعلق نہ ہونے سبب غور و اعمال جنم سابقہ اسکا باعث ہیں کیونکہ ممکن ہو کہ آپ نے شخص میں غلطی کائی ہو عیسا کہ اگر کھیا کر تے ہیں۔ (۱) انسان مرکب من الخفا والذیات ۸۔

مولوی چونتیسواں جواب نیکیوں کے بہت اقسام ہیں پھر عیسائیوں کے انواع و اقسام ہیں ایسی ہی نیکیوں کے ثمرات اور نتائج کے بھی اقسام ہیں اکثر لوگ

چلے منتیں درواں پاک من تو خستے دو نہند برمناک من و تو
 دلاکد برائے خستے گوردگراں در کالبد سے کشد خاک من و تو
 پیش از من و تو لیل و نہالے کوہا گروندہ فلک زہر کلمے کوہ ہست
 زہر قدم چاک آہستہ منی کال مردک چشم نگاہے کوہ ہست
 آپ جس خاک پر ہر روز بول و برا کرتے ہیں وہ وہی تمہارے بزرگوں کی خاک ہو
 یا تمہارے بزرگ ہیں کیونکہ ان کا جسم اسی خاک میں ہے یا یہی خاک ہے گو زمین ان کی
 خاک کو کھڑے اور پھینکھاتے ہیں اور خلق عالم جتنے پتے انکے سر سے گذرتے ہیں
 اصحاب کہن کا ساتھ ان دوست جو قبر سے سلوک کرتے ہیں تو کسی سے مخفی نہیں ہے
 بقر خدا ہر کے اوستا و ہر عاشق بائے بر سر نہند
 ہا زے بزرگوں کا جسم خاک ہوا۔ اس سے کھیت میں غلہ ہوا اور خاک کیا ہے
 ہل میں خاک ہے وہ خاک تمہارے کھائی۔ اور اس سے پانچا نہ گئے وہ سوئے نکھایا یا کھتے
 نے پس تمہارے بزرگوں نے کتوں کے قابلوں میں حلول کیا ہے
 لواطت لوط علیہ السلام کی اہمیت کا دستور ہے غلت المثلج یعنی شیخوں کی
 جاری اسکا نام حکمت میں ہے اور یہ خاص حکم ہے زیادہ مولویوں لافوں شیخوں سے
 نقیبوں نثاروں کو ہوتی ہے اور اس کے مرتکب بھی مائے اور مولوی ہوتے ہیں
 کیونکہ فاعل مفعول وہ لڑکی کی گردن انہیں از ہر ہوتی ہے۔ فاعلان مفاعیل
 فعلن۔ مولوی امام الدین احمد صاحب کیوڑ میوزیم آگرہ میڈیکل سکول نے لکھا ہے
 مائوں میں یہ مریض اس وجہ سے کہ ان کو عورت کو نصیب نہیں ہوتی یا ظاہر یا رسانی
 کی وجہ سے اندیشہ تولد کی طرح عورتوں سے ارتباط نہیں رکھتے۔ اور فقہ کا سبق
 الامرد کالتا عوب یاد ہی ہوتا ہے نفس امارہ کے اتباع اور جوش شہوت سے مغلوب ہو کر
 لڑکوں یعنی مسجد کے طالب علموں کو کار براری کرتے ہیں اور دیکھو سالہ اعمال الحرام صفر ۱۳۰۰
 اور اسلامی ملکوں اور اسلامی سلطنتوں میں اسکا بہت زیادہ رواج ہے یہاں تک
 کہ عورتوں سے بھی اظلام و لواطت رائج ہے اور قول قرآن کو نہ پرکھتے ہیں کہ
 بغار شریعت۔ ایدان شریعت۔ افغانستان۔ کابل شریعت و بلوچستان
 روم۔ لکھنؤ شریعت۔ اور اس کا قرنگی محل حیدر آباد دکن۔ بھوپال۔ بہار و لیور۔
 جہاں جہاں ان کا قدم مبارک ہے وہاں دنوں اس شرمناک فعل کی مٹی گرم
 ہے۔ فاریا شریعت میں تو یہاں تک سنگا ہے کہ وہاں کے لوگ اپنی اولاد و خیریت
 کو ہفتی ہفتی جانکے جلاتے ہیں۔ غلام اور غلامان اور غلام ایک ہی مصدر سے
 نکلتے ہیں اور وہ ہشت میں بھی موجود ہیں اب اس فقرہ کا جواب کہ محمد و دار و لاج
 پاکر اولاد کا سلسلہ آخر محمد و زمانہ میں ختم ہو چکا ہے اور پھر سرشتی کے بعد اگر نیک
 سامان ہی خدا کے پاس نہ ہوگا۔ واضح ہو کہ اگر اولاد کو محمد و وہیں جاتے ہاں خدا
 اپنے محمد علی سے ان کو جاتے ہے نہ بھی روح کا خاتمہ اور نہ مادہ کا خاتمہ اور نہ
 سامان کا خاتمہ ہوگا۔ اور نہ سلسلہ ختم ہوگا۔ ہمیشہ اسی طرح انادی پرانا انادی
 رشتہ کا راجہ او نالک رہے گا۔ گریہ سارا اعتراض قرآنی خدا پر عاید ہے۔ کیونکہ
 اسکی بساط محدود ہے آدم سے پہلے سرشتی کے پیدا ہونیکا سامان ازل سے
 غریب خدا کے پاس تھا۔ ہاتھ پر ہاتھ سے بضاعث بنیاد کی طرح ازل سے
 ہوتے ہیچا ہوا تھا۔ جہاں تھا کہ کیا کرول شی شکل سے غریبے خود کشی کی۔ اور
 اپنے مکڑے کے پھیلا دیئے۔ ہمد اوست یا جہ اندست ہو گیا تب خدا کھلانے
 لگا۔ انوس ایسا بے بضاعت خدا چھٹ پوچھا خدا۔
 چہ نیک بگری آئینہ ہم اوست و تنہا بل غنیمہ ہم اوست

قیامت کے بعد بھی وہ سامان نہ رہے گا۔ نہ جس ختم ہو جائیگی نہ جو ختم ہو جائیگا
 خدائی کا رخا نہ ختم ہو جائیگا کیونکہ کل شی حالک الا وجهہ اللہ ہشت و دوزخ
 اور سب نبیوں اور ولیوں اور فرشتوں کی سجہ بروں اور بھلوں کی روح سب فنا ہو جائیگی
 تب غریب اور بے بضاعت خدائے عز و جل کے بالا خانہ پر مغز چٹان نش ٹکران ہست کہ غلش
 باوگران ہست کی طرح اوساں باخہ پٹیا رہے گا مخاذا اللہ چند ذل سے غریب اور
 بے بضاعت خدائے مہوم و خلیل کی طرح ماری بن اپنے پیٹ سے اشراف نکال
 تماشہ دکھلا خدایں بیچا کر جہی تماشے کا باخہ آئی تو خدایا نہ جانے ماری۔ کہ کھلا
 سوکتا۔ خرس سپا خانہ خدا کو خود بننا پڑا۔ کیونکہ کچھ دت یا ہمارا دوسکے سوا غریب کا کچھ کار نہیں تھا
 مخاذا اللہ مولوی صاحب کے ماری تماشہ گر چھلپا نقش مہوم۔ بچہ پریا بلکہ خلیل کا کیا اعتبار و خدا
 مولوی صاحب الکتیواں جواب میں نے لینے کا دل سے بچے بچے
 راجاؤں ہمارا جوں سے مناد اور بے تقدیر ہائے مسئلہ تماشے کے سچ بھی ہو وہ لوگ کہا کرتے
 تھے تمہیں لاج اور راجہ ترک کیا ہے تمہیں ریاضوں اور سختی اور کٹ کٹ کر
 عبادتوں کا نتیجہ یہ ہے کہ ریاضت کنندہ ریاضت کے بعد راجا ہو جاتا ہے۔ پھر راج کا نتیجہ یہ
 کہ وہ انسان یعنی راجہ دوزخی ہو جاتا ہے اس کلام کا دوسرا جملہ یعنی راجوں ترک اس لئے
 بھی سچ ہے کہ راجوں اور ہمارا جوں سے اکثر ظلم و تعدی ہو جاتی ہے۔ ان سے پورا
 پورا انصاف محال ہے پھر عیاشی اور فتنوں و دیگرہ وغیرہ آفات میں مبتلا رہتے ہیں
 بلکہ میرے پیسا تجربہ کار تو شہادت بھی دے سکتا ہے کہ علی العموم یہ دوسرا جملہ
 سچ ہے کیونکہ دوزخ کا نمونہ ان میں مجھے دکھائی دیتا ہے۔ جسے سفلس (آتشک)
 پہاڑی روگ گرمی بادشجر۔ مبارک کہتے ہیں۔ اہل مصر نے ٹائیسٹ آف
 سلور کا کیا خوبصورت نام رکھا ہے۔ الحجہ الجہنمی میں جب کبھی آتشک کے زخموں پر
 اس کا استعمال کرتا ہوں۔ اس وقت اس مصری نام کی غوی بیسی مجھے معلوم ہوتی
 ہے شاید ایک نا تجربہ کار یا شرا لے سے ناواقف کو میرا معلوم نہ ہوگی ہوگی
 آریہ۔ آپ کے اس جواب کا ہم کیا رد کریں اسکا ایک ایک لفظ تسلیم کے قابل ہوا
 جب ساتھ اس کے آپکا تجربہ بھی شامل ہے کہ ضرور راجاؤں کو ایسا ہوتا ہے کیونکہ آپ
 راجہ شاپی حکیم تھے۔ الحمد للہ کہ آپ کے منہ سے بھی کلمہ حق نکل گیا بیشک راجاؤں
 اور بادشاہوں کو جو کہ ظالم اور عیاش ہوتے ہیں جہنم ملتا ہے۔ بتول اح اور
 راجوں نولک۔ پس محمود۔ تیمور۔ اورنگ زیب۔ نادر۔ غیاث الدین علاؤ الدین
 سکندر لودھی۔ آخر شاہ ابدالی وغیرہ جیسے ظالموں اور شاگوں اور عیاشوں کو قزو
 ترک (جہنم) ملتا ہے یعنی بڑے کرموں کے بدلے میں اس جہنم اور وہ ستر جنم میں دکھ
 الحجہ جہنمی وغیرہ روگوں میں مبتلا ہوتے ہیں مگر جس دم آپ نے تسلیم کیا اور مجھے کیا۔ کہ
 ضرور ظلم و عیاشی کا پھل دکھ ہے اب انکو راج کیوں ملا صاف ظاہر ہے کہ
 راجہ کے نیک پسند دکھ ہے وہ ہر شے عادل و نیک لے
 اور اس کے خلاف ہے
 چوقرے بعضیاں شود مبتلا جفا کار شاہے فرستہ خدا سے
 اور یہ تو صاف ظاہر ہے جہاں امت اعمال عالم مروت و نافرمانی پس ظالم
 و عادل بادشاہ دونوں ہی اپنے سابقہ اعمال کے سبب بادشاہ ہوتے ہیں مگر جو
 اختیار ملے دونوں متشدد (آزاد) ہیں اسی واسطے حسب نشانے آواہی کوئی نہ
 کتا ہے کوئی ظلم اور ان کے معاہدہ میں درگاہ الہی سے سزا یاب ہوتے ہیں پس یہ
 سائے کے سائے تعلقی اعمال سابقہ اور نہ ختم ہے جس کے اتفاق یا خود بخود
 قولوی جیسواں جواب ہم نے مانا انام و تکلیف اعمال کو مریض غریب

کون قتل تلقی غلام و ہزار حملہ صوم
 گر اعتبار نیست کہ چو شد از بدو
 آوردہ است مژدہ لا تقظوا شفع
 مولوی حسین و اعظم کہتے ہیں +
 چوں تو دادی مژدہ لا تقظوا
 چوں تو ہر گشتہ ز ساری درت
 قرآن سورۃ انفطار یا ایہا الا انسان را غر بے لے آدمی چہ چیز ترا بفریفت نا
 کافر شدی و عامی شدی و دزدانی و دگر گشتی و زنا فرامی شیخ منعم فرمودہ کہ اگر فصلے ازین بن
 سوال کند کہ ہم ترانی کر کہ ز حال آوردہ کہ گویند ہر فوئیتہ شدہ ہم کہی تو از ۷۲ جلد فی تفسیر نبوی +
 ایک اور مولوی فرماتے ہیں +
 تا ہم بر گناہ تو دریا گئے رحمتی
 گناہ من از نامدے در شمار
 تاج کہتہ ہے +
 بخشش کی ہے ابد علی کبیر سے
 ہوتا ہوں مرکب جو گناہ کبیر کا
 حافظ

قدم درین مدار از خار ہ حافظ
 اگر چہ غرق گناہ ہستی رو بہ نیست
 اسے قادیانی پیغمبر کے حاریر اور محمدی مسلمانوں میں ایسا اعتقاد سرسبز ہے +
 الحاد ہے اور یہی سبب ہے کہ عرب روم ایران افغانستان بلوچستان میں جہاں جہاں مسلمانوں
 کی زیادہ آبادی اور قرآن کا چرچا ہے کثرت از دواج امر و بازاری قہر سیتی سپر سیتی قتل جانہ
 کشی جہاں تہ نصیب - بردہ فروشی کا بھی یادہ رواج ہے مولوی صاحب جہاں عمل کو آباد و تاج
 ذکر فضول حکام تھو - زما ربانی کر کے شاہ نام میں ذکر عدل و شہیدان مطالعہ فرمائیے +
 جہاں چوں مہشتہ شد آہستہ
 ہر طبعے پیدا و خوں ر سجن
 جہاں نوشہ از فرہ آئندہ
 نہاںت کس غارت و تاخت
 جہاں بفران شاہ آئندہ
 کے کو برہ جز در م ر سجن
 اور قرآنی خدا کے حق میں سعدی کہتا ہے +
 ہر آنکہ کہ برود و رحمت کئی
 مولوی جھبیسیوال جواب بدکاری اور نافرمانی کے بعد تاسخ مائے والے
 نافرمانی سے نکلنے کے واسطے تاسخ کا اعتقاد پر چاہئے کوئی مدکار نہ رہے - اس لئے
 کہ جناب باری تعالیٰ نے کسی علیہ کی امید نہیں اس واسطے کہ عدالت سے سزا ہی
 سزا جتنے کا تو مٹی لگ چکا - وہاں سے غفلت کی امید نہیں - مگر کسی طبیعت بشارت ہے -
 اس کتاب میں جس میں آیا ہے - اس جیب المضطر اس دعا کی کف اسٹو +
 ترجمہ - اللہ تعالیٰ کے سوا دوسرا کون ہے جو مضطر کے اضطراب کی وقت اسکی
 دعا پر قبولیت عطا کرے اور دیکھی کے دکھ کو دور کرے +

آریہ جھبیسیوال جواب کا رو - آپکا یہ خیال بھی بالکل لایق ابطال ہے جس
 طرح ایک مجرم کو کار کا عادل کے انصاف پر بھروسہ ہے سزا کے بعد پناہ چل سکتے کے بعد
 آنا ہے اور اس کے عمل پر کامل اعتقاد ہے کہ وہ بگناہ پھر عذاب میں نہ ڈالے گا ایک دینی کا
 باطنی بھی یہی اصول ہے نہ کہ وہ آپکا دوسرا فصول - میں آکر احباب پاک ست ازواج

ہر باک - ہاں قرآن سے سولے فقہان کے کوئی بہتری کا سامان نہیں ملتا ہے - اگر
 تمنا ہے تو یحیوں کے ہنگامے سے زیادہ قابل اطمینان نہیں یعنی وہ وہ کی نہیں شد
 کی نہیں اور سیکے کے برابر بہر - اس میں ہی لکھا ہے جس نے بہتوں کو جن اور آدمیوں کو
 واسطے جہنم کے پیدا کیا ہے اور میں نے ان سے دوزخ بھرے ہیں پھر یہ کوئے اعراف و اقلاد
 را کہمہ کبر امل الجن والانس ترجمہ ہر تنہا قدیم مرتے دوزخ بسا کے از دیوان آذیتان
 دگر ازلی شقاوت ایشان صادر شدہ ترجمہ ہر تنہا از ایشاں بفرمودہ ایشان ہر سرکہ از شقاوت
 (تفسیر نبوی جلد اول صفحہ ۲۷۷) مسئلہ شریف میں ہے - ان اللہ خلق آدم تم
 صلح ظہرۃ بچند فاستخرج منہ ذریۃ فقال خذوا ہذا لعلکم توعیون ہذا لعلکم توعیون ہذا لعلکم توعیون
 یعلمون فقال جبریل فقام العمل بالمرسل اللہ فقال رسول اللہ ان اللہ ادا خلق العبد
 للجنة يستعمله يعمل اهل الجنة حتى يعوت على اعمال اهل الجنة فيجلبه اليه حله به الجنة و
 اذا خلق العبد للساو يستعمله يعمل اهل السار حتى يعوت على اعمال اهل السار فيجلبه اليه حله
 ترجمہ - ہر تنہا کہ خدا تعالیٰ پیدا کر دے آدم را پست را پست و سفاکی ایشان آدم را
 پرست است خود پس پیروں آورد و حق تعالیٰ از ایشان آدم را برودے کہ گفتہ شد دوزخی را پس گفت
 خدا تعالیٰ درساں ایشان پیدا کر دے اس جماع را برائے بہشت و عمل اہل بہشت عمل میکند بہشت باز
 بالیہ پست آدم را پس پیروں آورد و اس جماع را برائے دوزخ و عمل اہل دوزخ عمل میکند آدم را پس
 برائے آتش و عمل اہل آتش عمل میکند پس گفت مردی از صحابہ - پس بہت پیست عمل میکند
 بدان دوزخ چہ چیز فائدہ میکند عمل پس گفت پیغمبر خدا - ہر تنہا کہ خدا تعالیٰ چوں پیدا کر دے
 را برائے بہشت و دگر را میدارد و او را بکار بہشتیان تا آنکہ میرد و او بر کایے از کارمانے
 بہشتیان پس بی آرداں بندہ را باں عمل و بہشت و چوں پیدا کر دے بندہ را برائے آتش
 و دگر را میدارد و او را بکار دوزخیان تا آنکہ میرد و کایے از کارمانے دوزخیان پس بی
 دگر دوزخ دے ان بندہ را باں عمل و دوزخ (صفحہ ۱۰ جلد اول) +

اور حدیث میں ہے کہ اگر شاگنہ و تکبیر حق تعالیٰ کا ٹھکانہ دگر یا فرید کہ گناہ کند -
 تار حمت کے علت اور مرات عفو تخلی فائدہ اخلاق طالی صفحہ ۹۹ +
 پھر اسی کتاب میں لکھا ہے کہ ایک روز حضرت گھر سے نکلے اور انکے ہاتھ میں دو
 کتہ ہیں نہیں پوچھے کہ کہا کہ یہ جو میرے ہاتھ میں ہے اس میں تمام اہل جنت کے نام
 لکھے ہیں اور یہ جو میرے بائیں ہاتھ میں ہے اس میں اہل دوزخ کے نام ہیں نہ ولایت
 و قربت کے اسکے بعد لکھا ہے ہاں صاحب الجنتہ بختہ کہ بعمل اہل الجنتہ وان
 صاحب السار بختہ اہل السار وان عمل ای محمل نعمت قال رسول اللہ ید یہ
 فبید ہما ثلثہ قال فیجس من العباد فوی فی الجنة و فی بنی السعیر ترجمہ
 پس بدستی کہ بہشتی ختم کر دے میشود و را بعمل بہشتیان اگر چیل ختم نہ دے نہ مگر عملی کہ
 باشد نیک یا بد آخر ختم کا را بعمل نیک بود و دوزخی ختم کر دے میشود و را بعمل دوزخیان اگرچہ
 عمل کند چیل کہ باشد پس بشارت کہ پیغمبر خدا ہر دوزخ خود پس نداشت ہر دوزخ با
 از ہر دوزخ پس بشارت خود - پست گفت آنحضرت سپرداخت - پست دوزخ را ز کار رفتن
 یعنی تمام کر دے ایشاں اگرچہ وہ بہشت گروہ و دوزخ (مشکوٰۃ جلد اول صفحہ ۱۰۹) درود از ہر
 مولوی کا انتیسواں اور تیسواں جواب محسن مری - مخدوم - مصباح
 مادی مکرم کو کبرا کائنات فطرت کی گواہی ہے کہ بہت بڑا نظم ہے - مگر متل خاتمے والے اپنے

نوٹ - مولوی صاحب کے تالیف میں جواب کا ردہ ہر نسخہ خط احمدی صفحہ ۲۷۲ میں کر چکے ہیں -
 اور اٹھ تیسویں جواب کا ردہ چوبیسویں میں ہو چکے ہیں کہ یہ دونوں ایک ہیں +

دوہون کی شامت ہے جس طرح قرآن اعتقاد کے مطابق بت اور سنت پر مبنی ہو تو دلوں
 پہنچ میں جاوے گے۔ میں اعتقاد کرو۔ اسے مقبول اور نام مقبول اعتقاد ہے جو ہم
 یہ حالت غریبی قانون اور حقوق جو ہم کو عطا فرمایا ہے اس کی اصلاح کے واسطے
 اسے کافی سزا دینا مقصود ہے کہ قرآن خدا کی سزا دینا ہے اور اللہ تعالیٰ ہی عقل نہیں ہے
 مگر وہی بادلان کردن چنان مست ہے کہ ہرگز در آن بجائے حکم رواں
 اب کا خدا سے انہی بہتودہ امتیز میں رکھنا دوسرا کو گراہی کی ترغیب اور تعلیم دینا
 ہے غافل نہ ہو جسے اور کائنات میں سے بہتہ عقافت لگائے اور یاد رکھئے کہ جو ہم کا اقبال
 جو ہم کو کافی سزا دلا ہے نہ کہ رہائی۔ انکھوں سے عقافت کی پیٹی اور بار اور دلی
 سے دیے باطل خیالات کو دور کر دے کیونکہ
 انہی کی ذکر وہ بدینہا کردہ + ورتق بعض خود تمنا کردہ +
 ہنہار کہ میں وہم تو ہرگز نمود + ناکردہ جو کردہ و کردہ ناکردہ +
 اصل میں ایماندار لوگ اس صحیح کو پسند کرنے ہیں۔ اور اسی سے محبت رکھتے ہیں جو
 عادل اور شصت ہو اور بد معاہد لوگ اہل سے خوش ہیں۔ جو سارے پیداور
 از نعمت خود بود مصنف قرآن نے جہاں عقل سے کام لیا یا فوئیر وان عادل کا خیال
 آگیا تو ان صاف لکھا ہے اعلیٰ لواطہم القرب التقوی۔ عدل کید کہ عدل نزدیک
 شاست رہے ہر گاہی۔ اس پر مولوی حسین واعظ نے کیا اچھا کہا ہے کہ حق
 عدل کن مانکہ و ولایت دل + قرعہ جی زند عادل عدل شاطہ ایست ملک
 آری ہے۔ دین و دودل عدل مانہ بجائے صفحہ ۱۴۰ سورۃ مائدہ + مولوی صاحب
 آج کا کہ لکھا کہ جس جرم کا یہ ایمان ہو کہ تاجدار کے سے درگزر ہو جاوے۔ روح نہ ہی کل
 سنی اللہ و ماں محبت ممکن ہے نہایت ہی اخلاقی شریعت والا ہے۔ مثلاً سے درگزر
 خدا کا آج ہی سنی کل یہ بدلو بھی اور مہوہ سستی اور کاہلی انسان سے ہے نہ کہ فدا لجال
 رحمان سے۔ سب کا اسی ایشور سے بار کے سبب سے ہی دہر مان لوگ محبت رکھتے
 ہیں۔ اہل حق محبت کا عدل ہی سب سے ظاہر ہے۔ درجہ جہاں اندہ سرتے
 دیاں الصاف و محبت کا کیا کام۔ دیکھئے جو قدرت ہمیں کہا تلاتا ہے۔
 श चो मि त्रः शं वरु साः श त्रो भव त्त्व र्थ मा । श च इ त्रो
 वृ स्य तिः श चो ष्णो रुरु क्र मः । कृ ग वे द
 اس شعر میں یہ مینور کا نام ہی محبوب یعنی میرزا اور اسی کا بیارام اور اسی کا بی
 دوی + من یعنی رحم اور اندر یعنی سہم شاہ ہے۔ اسی کا نام ہستی یعنی بالکل کل اور
 دشمن یعنی سرود با یک ہے۔ مولوی صاحب ایمان سے کہنا کیا قرآن میں ایسی فصیلت
 موجود ہے؟ قرآن انہی جن کا آپ نے حوالہ دیا۔ واللہ ان آمنوا متذبحا اللہ اس
 کی وجہ دہی قرآنی حور و غلمان اور ان کے انار پتان اور چاہے نہ نخذ ان ہیں۔ بامین
 رضوان اور انکو جنال اسی کے حسب حال ایک ایماندار محمدی نے کیا عمدہ کہا ہے کہ
 کائنات خود کی ہے جیسے بیارامی کا + بنا ہوا ہے یہ زار بھی اک خدا کی کا
 اور یہی سوال آج کے اٹھا بیسویں جواب میں لکھا ہے۔ میں یہ ہماری ترخید
 اس سے بھی تلقین رکھی ہے۔
 مولوی بچیسوال جواب۔ حسب الاعتقاد ایسے عدل ابوری کے جس میں اللہ
 قتل کے فصل و کرم عطا اور احسان کی امید نہ ہی۔ بدکار کو اس کی جناب میں دعا
 یہ لڑنا خود اور بہتودہ ہو جاوے گی معاف اللہ کر کیا پیارا کلمہ قرآن مجید میں موجود ہے
 لا اقصیٰ من رحمت اللہ ال اللہ بغفر الذنوب چیٹھا۔ وغیرہ
 آری بچیسویں جواب کا رد۔ مولوی صاحب عدل اور رحم مخالفت نہیں ہیں

رحم اس کا سورج چاند وغیرہ کے پیدا کرنے اور ہدایت دینے والا مقدس ہے
 برکات کرنے سے ہے جیسا کہ وہ میں
 तर्मानं येनोतसं व हतकृ चा सामा नि जज्ञिरे ।
 दो सि जज्ञि रत स्मा ह्य जस्त स्मा द जा य त ॥
 پرمانا منور و انتہیابی اور دیا ملک نے تمام جگت پر مہربانی کرنے کے سنار کی مہارتی کے
 لئے دینوں کا پرکاش کیا تاکہ انکیاں سے ہر گز کی طرف متوجہ نہ ہوں اور نور
 پر جو ہے دل کی انکھوں منور کریں۔
 ۱۔ اور باد اور نور شد فلک در کار آمد + تا تو نہ بکفت آری و غفلت بخوری
 ۲۔ میں ہمارے ہر تو سرگشتہ و دیاں برتر + شرط انصاف بنا نہ کہ تو فرمان نہی
 ۳۔ قرآن کے اس کلمہ سے جواب نے صریح کیا یہی لا اقصیٰ من رحمت اللہ
 یعنی خیر و اللہ کی رحمت سے کبھی نا امید نہ ہو اللہ تعالیٰ تو تمام گناہوں کو عفو کرتا ہے
 مولوی صاحب میں حیران ہوں کہ آپ کیسے اعتقاد رکھتے ہیں کہ یہ آیت خدا کی طرف
 سے ہے کیونکہ جب آپ مانتے ہیں کہ خدا نیا کار ہی ہے۔ نیا یعنی عمل اسی کو کہتے
 ہیں کہ جیسا اور جتنا کرے اس کو دیا اور اتنا ہی بھل دیتا تو پھر معافی کیسی۔
 حضرت معافی اور سفارش اور رشوت ایسے عقاید ہیں کہ جن سے رب العالمین و
 شومیر برائیاں یعنی ظلم کا عیب لگتا ہے اور یہی تعلیم الہی دنیائیں گناہوں
 کے بڑھا دیوالی اور برہمن زن اطلاق ہے +
 غور سے شریعت۔ سورۃ الزمر ص ۲۴ میں حق عبادی الذین اس فی
 علی انفسہم لا یفتنوا من الرحۃ ان اللہ یفتقر الذین جمیعاً انہ یو القصور والحصن
 در محال مذکور است کہ تو نے انہی شرک از کتاب قتل و زانیہ را نمودہ و نمودہ و ابواب
 معاصی و ملاہی کلید ہوائے نفس پر دوسے روزگار خود کشودہ حضرت رسالت پناہ
 عرض کر دیکر کہ آخر بار ابدان دعوت میکنی نیکو است و تابش طے قبول میکنم کہ مارا خود ہی
 لگنا مان مارنہ می شود بای۔ این آیت فرو ز آمدہ کہ بگوئے مجھے اے خدا گان
 من آنا کہ اسراف کردہ بر نفسہائے خود یعنی افراط نمودہ و در گناہان و از حد
 پر وہ اندونمید مشغول رہ کر بخشش خالصہ بدستیکہ خالصہ بیار و گناہان جمیعہ
 ان را اگر چہ بسیار باشد و بدانکہ او مرتدہ گناہ است مہربان +
 در محال از ان مسعود نقل میکنم کہ عباس پر سجدے دیا و دید کہ واعظ و کراش
 دفع و سلاسل و اغلال ان میکنم فرمود کہ لے نہ کر چرا نا امید میکنم وانی مردانہ
 خواہد آن را کہ فرمود قلیا عبادی الایہ و خیر است کہ گفت دست بردارم کہ دنیا
 و اختیارا باشد بعضی این آیت از دنیا و ہر چہ در دنیا باشد بہتر است و تفسیر حیدری
 صفحہ ۲۶۶۔ اور معالم جلد ۲ صفحہ ۲۱۱) اسی کے حسب حال یہ ناصری علی کہتا ہے +
 محیط رحمت او دامن آلودہ میخوابہ۔ گن ہے را کہ از دستم آئے خطا کردہ
 حاشیہ۔ اسے دیا ہے رحمت او سجا و طالب گنہگار سے پس ہر گناہ سے کئی کھٹ
 نقوے میکنم چرا کہ ظہور شان عفا رسی موقوف بر ان است ایضاً (صفحہ ۲۶۶) +
 ایک اور قائل مولوی کہتا ہے +
 اے آنکہ پریشستم از قدرت تو پروردہ شدم چنانہ نعمت تو
 صد سال با متناں گناہ خواہم کرد یا جرم من است بیش یا رحمت تو
 ایک اور قائل فرماتے ہیں +
 خواہ از شراب قاذو خود را تباہ کن خواہ از زنا نامہ خود را سیاه کن
 و زوی کن و فساد و فحشاء و فحشاء باز اے طالب بہشت خدا را گواہ کن

نہیں۔ اور جو کچھ لوگ کہتے ہیں۔ اُس پر تو نگہ چینی اور سوال ہو سکتا ہے۔
 آریہ یہ مہیوین جواب کا رتہ جواب کا باطل ناصواب ہے کیا اسی منطق دانی
 پر تیار ہے جیسے اہم مسئلہ کا رد لکھنے بچھے تھے۔ یہ آب کی بات سے بہت بڑھ کر ہے اس کے
 ایک اور بات بھی ہم مشکف ہو گئی کہ آپ نے اپنے زعم فاسد میں ایک دوسری
 حاتم کے جام باور دلائے باؤ ستاہ جیسا خدا مانا ہوا ہے۔ یہی جواب ہے جس پر عیت اور ملک
 اُس کے ذمہ لگا دیتے ہیں۔ خدا کبھی ایسا نہیں ہو سکتا ہے جس کو اپنی سچائی کا یاس
 نہیں۔ جو حق پر قائم نہیں۔ سفارشوں اور شفاعتوں یا رشوتوں کے لالچ سے جس کے
 انصاف کے سزا و کور گنہا پیش قاضی ردی راضی آتی کی طرح، جہر جاہور یا اُس مکان
 ببول کے چوہوں کی طرح پائے کا پلاڑا، اُجھکا دیتے ہیں۔ تو یہی آدمی ہرگز ہرگز خدائی کے لائق
 نہ ہے نہ ہو سکتا ہے۔
 اگر خدا کی غلطی پر نگہ چینی نہیں ہو سکتی تو محمد صاحب نے کعب کے نبی پر موقوف
 کیوں مجاویں دے وقتا تھے۔
 اگر خدا کی باتوں پر نگہ چینی نہیں ہو سکتی تو محمد صاحب نے مسیح کے ابن اللہ ہونے
 پر کیوں جہاد کر میا نیوں کو قتل کیا۔
 اگر خدا کی باتوں پر سوال یا نگہ چینی نہیں ہو سکتی تو تم لوگ یا تمام خدا پرست
 کیوں کرتے اور رام کے خدا ماننے سے انکاری ہو۔
 اگر خدا جو چاہے کر سکتا ہے تو سب صفات حسنہ کا خاتمہ گناہ کی ترقی اور بد چلیوں
 کا گرم بازار ہو کر خود ایسے خدا ہی کی جان پر وبال آئنگا۔
 نہ سنگ دامن کا روانے درید کردہ حقان نادان کہ سنگ پر درید
 آپ نے ٹٹا نہیں تابہ خطاے بزرگان گرفتار خطاست و دلیکن بجائے مناسب
 رداست آپ نے وعدے اور وعید دونوں کے معنی نہیں سمجھے۔ یا جان بوجہ کہ لوگوں
 کو گمراہ بنانے کا ٹھیکہ لیا ہے۔ وعدہ کے اقرار کا ناپاکی کرنے کا وعید بد وعدہ سزا
 دینے کا وعدہ۔ یہ دونوں باہمی لازم و ملزوم ہیں۔ ایک جگہ آپ نے خدا جانے کس
 طرح حق بات کو لکھ دیا ہے۔ بعض اوقات چشم پوشی۔ صبر و گذر نقصان عظیم کا چوچا
 ہوتے ہیں۔ جو باغی اور باستانہ ٹوٹنے والے کو اگر سزا دے دی جاوے اور مرتد رحم ہی اس
 پر کیا جاوے تو کتنا نقصان ہوتا ہے، تصدیق صفحہ ۳۵ پس دونوں کے خلاف
 کا نام کذب ہے۔ اھان کا مرتکب کا کذب۔ اس کا رد شاذ و ذرا و انہیں ہے لکھ چینی
 ہے اور ضرر ہونے والا ہے۔ بال قرآنی و درخ اور بہشت کی باتیں ان کے ٹیڑھا اور بھلا
 طافیں غفلت نسی کے در سے کچھ زیادہ وقعت نہیں رکھ سکتی ہیں جسے عام بولی میں
 ہوتا ہے کہہ سکتے ہیں۔ اسی واسطے ایسی باتیں معتبر اور مستند نہیں ہیں کیونکہ ان کی
 نیا و صداقت پر نہیں۔ بلکہ ڈراوے اور بھلاوے پر ہے۔ ہمیں غالب نے لکھا ہے
 خوب معلوم ہے حقت کی حقیقت لیکن بول کے بھلانے کو غالب یہ خیال اچھا
 مولوی ایک سوال جواب۔ تیار کمالہ جیسے توحید کے خلاف ہے۔ اور شرک
 کا باعث دینے ہی اخلاق اور مائل فلاسفی کا خطرناک دشمن ہے توحید کے خلاف تو اس
 نے یہ کہ تیار ماننے والوں پر لازم ہے دینا ندیوں کا اعتقاد ہے۔ کہ ارجح انتہ
 آئے اس کے بنائے ہوئے نہیں۔ پر مانوس کے مخلوق نہیں۔ زمانہ اس کے کرت
 نہیں۔ جس طرح اللہ تعالیٰ غیر مخلوق ہے۔ ارجح اور پیشتر بھی غیر مخلوق ہے ہر لوگ
 وحدت وجود کے بھی قابل نہیں جیسے ان کے ویدائشیوں کا خیال ہے کہ کیا جالے
 کراصل واحد کے معتقد ہو کر توحید کے دشمن ہیں۔
 اندام خلق۔ مارل فلاسفی کا اس واسطے دشمن ہے کہ بشرط اعتقاد مسلمانہ تیار

کوئی شخص اپنے کسی محسن سے خواہ۔ آپنی محبت۔ انسانی ہمدردی کی نسبت متقلد و نقین
 نہیں کر سکتا اس شخص نے محمد پر احسان کیا۔ یا نہ ہم کہا یا لکھ تیار کا حقیقت محسن
 کے ہر ایک احسان کے بدلے میں کہہ سکتا ہے کہ اس محسن نے کوئی احسان نہیں کیا۔
 ممکن ہے کہ اس نے ہمارے پہلے احسانوں کا بدلہ دیا ہو۔
 مجھے یاد ہے کہ ایک راجہ کو بچھوٹے کاٹا۔ شدید درد میں ایک مسمریز کر نیو لے لے
 جن کو اس ملک کی زبان میں ستر خڑا لے دلا گئے ہیں۔ جہاڑا کہا۔ جب اس غصی
 المرح راہ کو آرام ہوا اور جہاڑا کہنے والے کو انعام دیا۔ اُس کا ہر دم مانت کیا تو
 تیار خاں دے خوش اعتقاد بول گئے۔ دیکھو کس طرح اس بچھوٹے سببی کا قرض ادا
 آریہ کیسویں جواب کا رد۔ نہ تیار خاں توحید کے خلاف اور نہ شرک کا باعث۔ خلاف
 اور مائل فلاسفی کا خطرناک دشمن ہے بیوات ظاہر ہیں۔ چونکہ ستر خاں سے اس بات
 کا پورا ٹیڑھا ہوتا ہے۔ کہ سب دینا کو گرم انوسار پھیل دینے والا ایک دی دہر مانا ہے۔ وہ
 ملک ہی پر مانتا ہے۔ جس نے اپنی انادی نیار انوسار مختلف طرح کی سریشی پیدا کی ہے
 اسی ایک پر مانتا ہر کامل یقین ہی حاصل توحید ہے۔ درننان چیز دن کے بنائے ہی خدا
 نجات دہنی سے ہستی میں لانے سے تو خدا قائم نہیں رہتا بلکہ معدوم ثابت ہوتا ہے۔
 شرک اس واسطے نہیں کسی اور سے نرود ماننا کسی اصرار و درو کرنا۔ کسی اور پر پرورد
 کرنا۔ خلیفہ اللہ نہیں ماننا کسی کی خاطر کٹوا سٹے وٹنا کا پیدا ہونا مانا جیسے کہ مسلمان لکھ
 میں بھی محمد صاحب کو شرک کرتے ہیں۔ اس کی شفاعت بیزبانت محال جانتے ہیں
 اس کو باعث ایجاد عالم مانتے ہیں۔ حدیث قدسی میں ہے۔ لو کا لہا خلقت الاطلاق
 و ما ارسلناک اکاد حلقۃ اللہ المبین۔ ترجمہ معنی اسے محمد کو نہ ہوتا تو زمین و آسمان
 کو میں پیدا نہ کرتا۔ اور تو نہیں بھی گیا۔ مگر تو بایں رحمت کے واسطے۔ بایں مریا ترک
 ہیں۔ محمدی مسلمان بھی بایں باتوں کے قابل ہیں۔ پس وہ شرک ہیں۔
 جبرائیل۔ میکائیل و عزرائیل وغیرہ سب خدا کے شرک ہیں۔ اور خدا ان کا محتاج اور
 عرش پر مکن کرین اور سب سے بجا شرک اور سچ پوچھو تو بقول قرآن باعث ایجاد
 عالم حضرت عزرائیل علیہ السلام ہے خدا کا گھر جلتے ہیں جیسے بیت اللہ رکھ خدا کے
 دیدار کو حضرت براتی پر سورہ ہرگز زینہ لگا شب سحر کو سالوں پر کئے۔ یہ باتیں صاف
 کفر و شرک کے یہلانے والی اور صداقت و توحید کے شانے والی ہیں۔ اور حقت پرستی
 کے پھیلانے والی ہیں۔ آریہ لوگ یا تیار کے ماننے والے لوگ سب سے زیادہ اخلاق کے
 حامی ہیں۔ کیونکہ ان کا دل تمام ترین ملک کر موں پر ہے۔ یہ غلط ہے کہ کسی احسان کے بدلے
 وہ کہیں کر اس نے ہمارے پہلے احسانوں کا بدلہ دیا ہو۔ ایسا ہرگز نہیں سیکھتے
 کام بھی واقع ہوتے ہیں۔ اور یہی سبب ہے کہ سب سے زیادہ اخلاق انہیں لوگوں
 میں ہے۔ آپ نے جو کسی مہاراجہ کی کہانی سنائی وہ آپ کی فلسفہ دانی کا ثبوت ہے۔ حضرت
 راجا لوگ ہوتے ہوئے ہیں۔ ان کو آپ جیسے راجہ شاہی حکیموں نے جبر ستر توحید کٹھے
 قبروں پر یقین کر لیا ہوا ہے وہ تمام بھوت پریت کے قابل اور جن دہری کے کہاں ہیں
 یہ سارا تصور آپ جیسے سوزہ جن ٹیڑھے والے ملاؤں کا ہے در تمام عقلا و فضلا اور حضرا
 آریہ لوگ نے فضول اور نامفعل باتوں پر ہرگز یقین نہیں لاتے اور نہ بھولے بھلاؤں
 کو ایسی باتیں سنانے میں ایسی ہی بے بنیاد دکانیاں میں جیسے حضرت محمد صاحب کی
 پیغمبری پر گوہر لکھ ہے۔ ہرگز شسترے گواہی دی اور آپ جیسے متقلدوں نے کہہ
 سبحان اللہ۔
 اقبیتہ ہی حکایت موسیٰ۔ نبی کے حسب حال ہے۔ لکھا ہے کہ موسیٰ علیہ السلام ایک
 چتر پر پوچھے جو بن کر وہ میں جاری تھا۔ وضو کیا اور نماز پڑھی۔ پھر موسیٰ پر نگہ ڈالے

آپ خود ہی راحت اور آسودگی کے لئے ہیں خدا کے واسطے خود بخوبی۔
 مولوی اچھا رہو ال جواب۔ آریہ کے نزدیک آداگون ہی ایک جہم اور یہی مہم
 دن کے اس آداوسی کے جس میں روح جسم سے الگ رہے گی۔ بہشت ہے والا کوئی
 بہشت نہ سرگ نہ جہنم اور نہ تک اور تمام ادراج ازل سے اب تک ہمیشہ گشتار رہے
 اور ہمیشہ گردن رہیں گے۔ پس ہم کو سخت ڈرانی ہے کہ اگر تمام ادراج ہمیشہ ایسے کر قرار
 نہ رہتے یا ایہہ آریہ نہ رہتے ہیں۔ کہ اگر ادراج اللہ تعالیٰ کی مخلوق نہیں اور نہ اس کے برقی
 ملک یعنی خل ہیں۔ پس آریہ صاحبان بتلائے ایسی سخت گیر کسی رجم یا عادل کا کام
 ہے۔ قرآن کریم کیسے لکھتے ہے قرآن ہے وہاں لکھ کر ایک احمد
 ترجمہ۔ یہاں اب تو کسی رطل نہیں کرتا۔
 آریہ اچھا رہو ال جواب کا رد۔ اسی قصوں باتوں سے کوئی حق بات پوشیدہ
 نہیں ہو سکتی۔ سنئے ہم آپ کو اس کا الزامی و تحقیقی و درج کا جواب سناتے ہیں۔
 اول تحقیقی۔ آداگون ایک طویل لفظ ہے جس میں تمام طرح کی سزائیں اور تمام
 طرح کی جوائیں شامل ہیں۔ پس ہم ترک اور سورگ کو فروز دیتے ہیں سورگ کے معنی شک
 و تشکیں کے اور ترک کے معنی شک و تشکیں کے ہیں۔ اور اس کے حسب حال کسی ایسا نادر
 کا قول ہے۔ ع

بہشت آجھا کر آزاد۔ نہ نباشد کے رالم کے کار سے نہ باشد
 ہندوستان خست نشان اور کشمیر خست نظیر سہو رہے۔ مگر ہندوستان دوزخ نشان
 اور افریقہ کا صحرائے کلاں جہنم مکان ہے اور قرآنی بہشت کی بابت خود قرآن کی
 زبان سے ایک ڈالنے کہا ہے اللہ
 اور کون بہشت حوض و کوثر باشد۔ حاجی ناپ و شہد و شکر باشد
 یوں کن قنار و باد و ہر دم شہ۔ نقد و ہزار نہ بہتر باشد
 دوسرے تحقیقی جواب۔ نیز جس کے برابر انسان بخوک نہیں لکھتا۔ پس جہاں و
 جس جگہ فکر انسان اپنے کمر کوں اوزار سکھو لکھ جاتا ہے وہی دوزخ و جنت ہے
 کسی خاص مکان کا نام سورگ و نہک نہیں۔
 میر الزامی جواب۔ بہشت میں پھونکے ٹپنے ملانج ہیں دنیاوی لوگوں کی طرح
 رشک اور بغض ہے۔ لوگ جمل کرتے ہیں اس نہیں کھاتے ہیں۔ شراب پیے ہیں باس لحاظ
 بہت صاحب دے چ کہا ہے دکھ اس بہشت سے تو ہمارے خرابات ہزار درج بہتر ہیں۔
 جو کھانا الزامی جواب۔ ایک مولوی ایماندار کا قول ہے۔ سہ

کس حق پرست زادہ رحمت پرست۔ خودوں ہر زمانے بہشت پرست
 ہم نے اس مضمون پر ایک جدار سار راہ نجات لکھا ہے جس میں قرآن اور دید کی حقا
 کا مقابلہ ہے واضح طور پر کیا ہے۔ قرآن نے بہشت کا نام ہی شداد کی کہانی سے سنا
 اور اس کی اصلی ہیست کے مقابلہ میں ایک خیالی بہشت کا نقشہ بنایا قرآنی نجات یا بہشت
 قرآنی کی بابت ایماندار محمدوں نے خود بھی ایسا ہی اندازہ لگایا ہے۔
 شافی بہشت ایہہ شافی حیثیت۔ سخت می و ساقی و باقی حیثیت
 ایچا سگ و ساقی آخرت میں۔ پس دوزخوں یعنی و ساقی حیثیت
 ساقی حق و کونکہ اس خاک شہ۔ خطہ ہر مازشی و شوق تووشت
 معروہ و بدشاہ و بد و بادہ ہمان۔ معروہ و بد و کوثر و حور بہشت۔
 باحوال جواب۔ قرآن کی جنت و دوزخ صرف بیم ورجا ہے۔ ورنہ اصل میں باطل
 ہے کیونکہ فرضی اللہ بلا کی کہانیوں کی طرح دودہ کی ہزین شراب کی ہزین شہد کی
 ہزین خود و دودہ میں آجائے جانے پھل ساری کی ساقی فسانہ عجیب کی کہانیاں

ہیں۔ دیکھو طوطے اور چوکی کا قصہ اس سے بہشتوں اور دوزخوں کو ہر یا کوئی جھلند
 نہیں باقی جس میں سونہ بھکی شراب کا فری شراب۔ انگوڑ کی شراب علی ہا لقیاس
 پیر۔ نرم۔ سرائی و سکی۔ اکت با تمرا و غیرہ وغیرہ موجود ہیں۔
 پس ایسی جنت سے سہ میں بازار راحت ہے اچھا لو یا بدن ایسا۔ اب ہمارا اعتقاد
 خدا اور دل نگاہ کے ٹٹو۔
 مولوی صاحب چونکہ ادراج ہمیشہ کام کرتے ہیں۔ اور وہ کام بد یا نیک ہوتے ہیں جس
 کے عوض ان کو جزا و سزا دینا ہے۔ نہ ان کو غفل ہے اور نہ مغفل۔ پھر دینی و دوزخ
 سے انکار مقصود ہے۔ مگر یہ سارا کال سال الزام قرآنی حصار آتا ہے۔ وہ ظلم کرتا ہے۔ مگر کہتا ہے
 کہ تردب کسی رطل نہیں کرتا۔ یہ بات ایسی ہے جیسے رب الملک کو سرفیہ ایک ماننا۔ اور کہہ کر
 سجدہ کرنا یہ اس لڑکی کی مثال ہے جو شراب پی کر کہتا ہے کہ میں نے کوئی شراب نہیں پی
 میرے منہ سے تو نہیں آتی۔ قرآنی خدا تو لوگوں سے منہ کرتا ہے حضور علی کی طرح با خدا
 یارہ کی طرح درخشاں ہیں کوئی شک نہیں کہ وہ فی الحقیقت ظالم و جبار و قہار۔ بلکہ
 خیر الابرار۔ یعنی سکا ہے۔

مولوی اکیسواں جواب۔ یہ تقدیر تسلیم اعتقاد آداگون کے وہ رجم و کیم محسن یعنی
 دیاور کا وہ بھی نہیں کیونکہ اس کے ہزار احسان کے بدلے میں آریہ لوگ کہہ دیں گے
 کہ ان کو لینے اعمال کی مزدوری ال ہی ہے۔ پس اللہ تعالیٰ کا کوئی فضل اسان پر
 نہیں۔ مگر سچ ہے وہی کتاب جس میں لکھا ہے نجات اس کے فضل سے ہوگی اور چاہا
 ان کو دوزخ کے عذاب سے بے فضل ہو جائے رب کا۔ (سورہ دخان)
 آریہ انیسویں جواب کا رد۔ اس میں آتے تہذباتوں میں ہی سہو ہوں اور شادیوں
 جواب کو دہرایا ہے۔ اگر نجات اعمال سے ہے تو فضل فضول اگر فضل سے ہے تو افعال و حصول
 ہیں۔ اس قرآنی آیت کا جواب ہم قرآن سے ہی دیتے ہیں۔ قرآن سورہ جاثیہ جاث
 اللہ السلوات واکرامہن بالحق والحق والحق کل نفس بما کسبت وھم لا یظلمون
 ترجمہ جیسے یعنی۔ نہ ہر بند خدا آسماندار تمہارا رشتی و عدل و معفائے عدالت آتے
 کہ میان محسن و مسمی و موصد و شرک تعادلت باشد و دیگر رائے انکباد اس داود نیود ہر
 باچہ کسب کردہ انفر و شروا شال یعنی عمل کسب گان مشتم و دہ نشوونہ یعنی نقص ثواب ہزار
 از دیار عقاب استر و دوزخ نماید بلکہ ہر کس را ورا خود عمل او را خواہد داد و جلد و صبر و
 بین صاف ظاہر ہے کہ یہ آیت قرآنی و غیر مقدس کے اثر شاد کی نقل ہے بیشک عدل
 سلطان و تبارجی گئی۔ عدل کیا جاوے گا۔ سب کو اعمال کا پھل ملے گا۔ سزا و جزا بھی
 اعمالوں کے مطابق ہوگی زیادہ کچھ نہیں ہوگا۔

ہر گنگہ تم دی گت و شہر نکی داشت۔ دلع میدوہ مخ و خیال باطل است
 ہر کو عمل کرد و غایت میدوشت۔ دانہ لکھ و بالہ و دخل انتظار کرد
 نابودہ ہر گنگہ میترے نشود۔ مرقاں گرفت خان زدو کہ کا کرد
 ایک حکیم کا قول ہے سلطان بلا عدل کہنہ بیا لھا۔ یعنی ناو شاہ غیر عدل کے
 ایسا ہے جیسے ہر بے پانی کے۔

مولوی مہیواں جواب۔ آریہ صاحبان باری تعالیٰ کو فصل و گرم سے کس نے
 روکا اس پر کون غالب اس پر کون حکمران۔ اس نے کب عہد نہیں بلکہ و عہد کر دیا
 ہے کہ کسی پر محض فصل نہ کرے گا۔ ہم تو کہتے ہیں۔ اگر ایسا سخت ڈرا واد ابھی ہے تو بھی
 وہ نجات دے سکتا ہے کیونکہ ہر طرح کے بیوت سے اک جانتا ہے کہ وعدوں کے خلاف
 کا نام اگر کذب ہے تو وہ کذب خلاف کذب نہیں۔ بلکہ گرم اور فصل ہے لایسالی عاقل
 و جھریا لون ترجمہ جو کچھ اللہ تعالیٰ کرتا ہے۔ اس پر کسی کو شک نہیں اور سوال کی بجائے

ہو واکوئی اور گت کہنے کوئی بزدلان کسی کی زبان پر دہر کے نام سے موسوم ہوا کسی کے نہیں ہے۔
 شکتی کے نام سے۔

ایشیا علیہ السلام کو گوگن نے دیکھا اُن کے عجائبات معجزات کو شاہدہ کیا گلان کے منکر رہے
 درباری تعالیٰ کو بن دیکھے یہاں یوں مان لیا کہ گویا وہ جان ہے دلائل سے یہ اتفاق ہو کر
 ست سمجھ کر نہ کہ ہم روزہ دیکھ رہے ہیں۔ مباحثہ اور دلائل سے متخاصمین میں جھگڑا اور عدا
 بلشتا ہے۔ اتفاق یہی ہے کہ کبھی کافور سے اپنے خالق و خاطر کی آواز سن لی ہے۔

یہ خبر دیکھتے ہیں کہ مختلف مذاہب کے لوگ کتنی کسی بزرگت عبادت کی طرف اللہ
 تعالیٰ کو راضی رہتے ہوئے ہیں۔ کیا ایسی جانکا جی اور اس طرح کی محبت بدون کسی بکلی دیکھنے
 کے مرق شند سے ہے؟ ایسا ہوتا تو نادیدہ جہنوں کے جس کو شکر و گاہے ہی عشق
 میں مبتلا ہوتے ہیں۔ عیسائیوں کو دیکھ جائز عشاق کا حال ہو رہا ہے۔ دلشاد و شاد کا لعل تانیہ
 ایک سایہ العظمت ہمارے سید و مولیٰ کا مقود بالکل سچ ہے اس تحقیق پر یقین و افاق ہے
 بے زب کہ کبھی اور اس کو تجلی الہی کی سادت حاصل ہو چکی ہے کہ اس عالم میں نہ کسی عالم
 مثال میں ہی اور اس وقت ہمارے جہان فیضات اس قدر عظیم و گیر نہ ہوتی جیسے اس
 وقت میں۔ بلکہ اللہ کے وقت نہیاب ہی جیسے آسمان ہوں۔ یہی مضمون مولوی عزیز گیلانی
 نے صفحہ ۲۵۸-۲۶۰ تک لکھا ہے۔

آریہ سولہویں جواب کا رد اس جواب سے علاوہ مطلب آپ کا ہے کہ اگر یہ فرق
 تبارخ کے باعث ہے ہوا تو ضرور تھا کہ انی مدت کی بات بلکہ یوں کہیں کہ لا انتہا زمانہ کی
 باتیں ہیں یا دہوتین۔ ہم ہزاروں ہزار باتیں اور کام یک نام کیوں بھول گئے۔ حکیم جی
 شیک تفرقہ کا باعث تبارخ ہے اور وہی ہمارے جنم سابقہ کے اعمال کی سزا جڑ ہے۔ مگر یاد نہ
 رہنے کے وجوہات ذیل ہیں۔

وجہ اول۔ حیوانیگی ہے۔ ایک وحشی ہے۔ سرورگیہ نہیں۔
 وجہ دوم۔ اس کو ایک وقت میں دو چیزوں کا گمان نہیں ہوتا۔
 وجہ سوم۔ مرض شیاں کے سبب بھی اس کو یک نعت بھول جاتا ہے۔
 وجہ چہارم۔ حمل کی باتیں باہر بچپن میں اور بچپن کی سن بھولیں اور بھول کر حوائی میں اور
 جوانی کی باتیں میں بھول جاتی ہیں۔
 وجہ پنجم۔ جو دیکھنے اور مار دیکھنے کے انداز تھے وہ نہیں رہتے۔

وجہ ششم۔ اگر ایک نقش کے اوپر دوسرا اور اس طرح پے در پے ہزاروں ہزار نقش کہیں
 چائیں تو کوئی نقش بھی قائم نہ رہے گا۔ اور اس کی یادداشت محدود و محدود بھی نہیں کہ سکے گا
 بغیر خدائے۔

میں نے ایک دفعہ ایک جوان آدمی کو ایک وقت کے درخت پر چڑھا ہوا تو کھارنا تھا۔
 دیکھا کہ وہ پانچ لنگی بلندی پر سے گر پڑا۔ اُس کے گرتے ہی میں اُس کے پاس گیا کہ اس
 کو چوٹ لگی ہوگی۔ مگر وہ ایک دو منٹ کے بعد ہوس میں آیا۔ تب دیکھا کہ تو کیے گرا۔ اُس
 نے کہا کہ مجھے مر گئی ہوئی ہے۔ مگر وہ مر گئی نہیں کوئی خاری ہو جاتی ہے نہ نہ کسی چوٹ کے
 گئے کا خیال اور نہ گرنے کا حال معلوم بلکہ وہ میرے جتانے سے آگاہ ہوا کہ وہ گر رہے
 ایک عورت کا مہیو شہی میں جو سید ہوا کر گیا اور اسے اس امر کی یاد بالکل نہیں رہی۔
 آپ کا استہانیا اہل اسلام کا اتنا بھی اس آیت کے خلاف ہے۔ واللہ انکو بچو بچو بیٹوں
 اہل انکسلا و تھمن شہا اور اللہ نے انکا لام کو ماؤں کے پیٹوں سے تم کچھ نہیں جانتے تھے
 اگر اس آیت کو مشورہ نہ مانو گے تو عہد دولت رومی ہو جاوے گا۔ یا اسکی یاد گاری کا
 بھول جانا مانا پڑے گا میں یہ سادت کا خیال ایک وحی جنال ہے۔ موسوم جو دہر کو ناتے
 ہیں وہ اس میں گریان نہیں ملتے۔ اور نہ مادہ مانتر میں ہیں وہ ناستک ہیں

اس طرح تمام بودہ اور صہی بھی کہہ دے ایشور کی ذات سے منکس ہیں۔
 انبیاء کے عجائب بھان منی کے ثنائے ہیں۔ اس روشنی کے زمانہ میں کیا کوئی عقل مند اور لایعنی
 باقوں کو شکر بیان لا سکتا ہے۔ سید احمد خان بہادر نے اچھا کیا جو کہہ دیا کہ ہمارے
 بنی کے پاس مجھ سے وعظ نے کچھ نہیں تھے۔ اور جب ایسے سرور کے پاس نہیں تھے تو بے
 شک سب ادباً سابقہ کے پاس بھی نہیں تھے۔

جن لوگوں نے ایشور کو سچا علم یا عقل تعلیم یا بادش نے یا کوئی ایسے مہاتما جو کچھ جنم کے
 یوگی ہوں۔ ورنہ کوئی بھی ان طریقے کے سوائے خدا کو نہیں سمجھتا ہے۔ تفریق خدا عقل کے
 میاں پر یکساں نہ ہو سکتا ہے۔ اور یہی حال ارجل کا ہے لیکن مبارک ہے
 وہ ارشاد جن میں لکھا ہے کہ جن بری سے تمام فاضل اور عالم کی کئی معرفت کو مالتے ہیں
 اور جن دلائل نے تمام بری کسی کو ایف معرفت کو بیجا ہے۔ اسے پرمانہ نام کو وہی عقل
 وحی علم دینی ہمیشہ عنایت کیجئے۔

यामि धादे वंग शापितश्च पासते। तयामा मद्यमेधरता
 वेमेधावि न कुरु ॥

جن لوگوں کو تعلیم ندریں یا بادش سے ایشور پر وشواس نہیں ہوا۔ انہوں نے کبھی
 اُس کے واسطے تکلیف اٹھائی نہ کیا میں اس کی ایک مثال بھی نہیں۔ میں دعوائے
 باطل ہے۔ آپ کے نبی صاحب نے تو جامی صاحب نے اچھا کہا ہے۔

منہا عشق از دیدار خیزد۔ ساکین دولت از گفتار خیزد
 مہاتماؤں سے اس کے کمال قدرت و جلال حکمت کو شکر ہزاروں لوگ اس پر دلدادہ ہیں
 مگر عداست کی عالم تمثیل سے نہیں اور نہ قالمی کے اقوال نامہ سے کیونکہ وہ دیکھنے
 کی چیز نہیں محسوس نہیں۔ جہانی نہیں۔ پس دیکھنے کا خیال ہر طرح لایعنی ابطال اور
 فضول بن ترقی ہے۔ اور اگر قبول آپ کے نوح و ناصر کا خلاصہ ہو تو یہ اقوال نامہ اور
 بے معنی ہوتا ہے۔

مولوی ستر ہواں جواب۔ تبارخ کے قابل ابدی آرام کے ممکن نہ رہا۔ ابدی آرام ہوا
 بادجات سے محروم رہا جو این کو شاید برہا دین اس لئے کہ ان کی مطرت اور جبلت
 میں یہ طلب ہی نہیں رہی۔ ان کے روح نے ابدی آرام کا سوال ہی چھوڑ دیا۔ اس
 اعتقاد نے ان کی فطرت کو اگر سرخ کر دیا۔ تو ممکن ہے۔ ان پر نہ وہ رحم ہو اور نہ عدل الہی
 پارس کرے۔ الحقیر۔

آریہ ستر ہویں جواب کا رد اس جواب کا تبارخ سے کوئی تعلق نہیں آپ ہم کو
 نصیب اور بد نصیب جو چاہو کہو۔ یہ نصیب کا چھوٹا بچہ کو سلاسلہ انوں کا تار شاہو
 ہے اور اس کا ساما اشرار جو دھماخ نہ ماننے کے اسلامیوں کی جان کا وبال ہو رہا ہے حافظ
 کتنا ہے۔

دکڑی نیکنامی مارا گند نہ دارند۔ گروئے رند ہی تفریقن قضا را
 جس طرح موجودہ نائیں دیکھ کر میں نے چھوٹی کیا گری اور معجزوں کا نام و نشان مٹا
 دیا۔ اسی طرح وید مقدس کے مبارک ارشادوں نے جہانی شہوی اور فانی بہشت
 کی خود غلمان کا خاتمہ کر کے خات و گندلا دیہے کہ خات اعمالوں کا پھل ہے اعمال
 محدود ہیں پس بجات بھی محدود ہوگی۔ لیکن وہ محدود کی قرآن اور ارجل کے خدا کی
 عمر سے بھی کہ گنا برہ کہ ہے۔ مولوی صاحب کیا آپ کی فطرت بالکل سچ کی گئی ہے
 جواب خود کل طبعی صاکنے اللہ اللہ ملتے کے بھی بہشت و دوزخ اور عبادت اللہ کی
 مان رہے ہو کیا جن بہشت کے داخل ہوتے بلکہ اُس کے جسے کی بھی ابتدا ہی ہے
 اور جس سے آگے بھی آدم جیسے نبی اور علم ملکوت سے فرشتہ سیرت نکلتے گئے ہوں

سکو کوئی ایسا سبب نہیں۔ اور نہ ہو سکتا ہے۔ کہ جن کے ماننے سے اس کی ذات پاک کائنات نہ ہو۔ پس یہی راہ صواب اور مسئلہ الجواب ہے۔
مولوی کیارہوین جواب لڑکوں کی پرورش کیجاتی ہے اور ان کو تعلیم کے واسطے تکلیف اور سرزنش کیجاتی ہے۔ اس تکلیف کو سزا یا جزا نہیں کہا جاتا۔ بلکہ اس کا نام تربیت رکھتے ہیں۔ پس ایسی ہی وہ تکلیف جو دنیا میں عارضی ہوتی ہیں ان کی نسبت کیوں نہیں کہا جاتا کہ وہ تربیت الہی میں داخل ہیں۔ نہ سزا اور جزا میں ہمارے لئے نہ ہی مجموعہ عالم کے واسطے ہی اس جواب کو بارہواں جواب اور واضح کرنا ہے۔

آریہ کیارہوین جواب کا رد۔ پرورش کرنا یہی اعمالوں کے متعلق ہے ورنہ بہت سے ایسے لڑکے بھی پیدا ہوتے ہیں جن کی پرورش نہیں ہوتی۔ یا اگر ہوتی ہے تو نہایت بڑی حالت میں رہتے ہیں۔ بعض پیدا ہوتے ہی تکلیف پائے لگتے ہیں۔

جو زائد مبتلا یا بدجنس و مبتلا ہو۔ بدر دوزخ و غم زائد باندہ و بلا میر۔ تعلیم کے واسطے سرزنش یا تکلیف سزا ہے۔ مگر جزا نہیں۔ تنازع کے مسئلے کو اپنے تعصب چھوڑ کر کبھی نہیں سوچا۔ ورنہ آپ کو ضرور معلوم ہوتا کہ سارے کام پچھلے جنم کے متعلق نہیں ہیں۔ بلکہ بہت سے منہ ہوتے ہیں۔ اور ان کی سزا و جزا آئندہ ملتی ہے۔ جو لوگ سکولوں کے کاسٹرنس وہ جانتے ہیں۔ کہ سرپر لڑکوں کو سکولوں میں سرائی کرتی ہے اور یہ سزا ترات کی ہے۔ بغیر شرارت و قصور کے دس سزا نہیں ملتی۔ وہاں بہت سے لڑکے ایسے ہیں جن کے پوربلی جنم کے مسئلہ کا عہدہ ہوتے ہیں۔ اور وہ ایک تو تنوں سے پڑھتے اور دوم ذہن رسا لکھتے ہیں۔ سوم ترات نہیں کرتے۔ چہارم عہدہ یاد کرتے سے استاد ان پر نظر ہر بائی کرتے ہیں۔ لیکن یاد رہے کہ بعض کو دن کندہ یا ترات بھی ایسے ہوتے ہیں کہ ساری عمر وہ سکی خاک چان چان اور سادون کی زبردست رہا کرتے ہیں۔ ان کا بھی نہیں جانتے کہ زمین چارون بود یا مرو۔

میں نے اپنی آنکھ سے دیکھا ہے کہ کچھ چھ سات سات برس تک سکولوں اور مدرسوں میں پڑھتے رہے مگر جب نکلے دیس ہی جا بل مطلق نکلے۔ چھ تربیت نا اہل راجوں گروگان برگندہ ست۔ آپ تو اس کے جواب میں لڑکے کو ذمہ از ذمہ لگائیں گے۔ قصفاً قدر کو لازم نہیں گے۔ تقدیر کو کائنات بنائیں گے یا اگر ناسک ہوں گے تو معاملہ اتفاقیہ بتائیں گے۔ لیکن یہ ساری باتیں باطل ہیں۔ اصل سبب یہ ہے کہ تربیت کسان مت و طبایع بسبب اعمال سابقہ مختلف انوس کر لوگ خدا کو ملک لگاتے ہیں مگر تنازع جیسے متعلق مسئلہ سے جی بڑاتے ہیں۔ پس تکلیف کو تادیبی ضرور سابقہ اعمال کا پھل ہے۔ نہ کہ آئی تربیت و رشیدیو جہ سزا و جزا کا ماننا خدا کو جابر و ظالم یا مجرم گردانا ہے۔ خدا نہیں ایسا مذہب جس سے خدا کی تک ہے آپ نے کیوں جان سے زیادہ غرور کر رہا ہے۔ جس کے رو سے کسی مسئلہ کا معقول جواب آپ لوگ نہیں دے سکتے۔

مولوی کا بارہواں جواب۔ حضرت مسیح علیہ السلام کے ماتھے پر جب ایک جم کا ندہ اچھا ہوا تو حضور علیہ السلام کے چوہوں نے عرض کیا۔ یہ روکا کیوں پایا تھا۔ کیا اپنے گناہ کے باعث یا اپنے باپ کے گناہ کے باعث؟ حضرت مسیح علیہ السلام نے جواب دیا خدا اپنے گناہ کے باعث نہ اپنے باپ کے گناہ

کے باعث بلکہ یہ لڑکا اس لئے تاجینا تھا کہ ابی جلال ظاہر ہو۔ کیا معنی اللہ تعالیٰ کے ہمارے رسول اور نبی اسرائیل کے گھرانے کے خاتم الانبیاء بنی حضرت مسیح کی بزرگی اور صداقت ظاہر ہو۔ مگر اس قصہ کے بیان سے صرت یہ مطلب نکلا کہ لڑکا اور سرکہ کے اعمال کی جزا و سزا کے واسطہ اور بھی بہت اسباب ہیں۔ آدھوں بلانے والوں کے پاس کیا دلیل ہے۔ کہ لوگ بلی جنم کے اعمال ہی اس کا باعث ہیں؟ آریہ بارہوین جواب کا رد۔ آپ نے اس ایجلی بے بنیاد فیض کو بھی بلا ثبوت و دینہ کے لکھ دیا یہ نہ سوچا کہ حضرت مسیح اس معجزہ کے لکھنے سے صحیحاً صحت سے شرم جائیں گے۔ کیونکہ ان کے پاس تو بروئے قرآن ایک آدھ معجزہ بھی نہیں ہے۔ خیرم اس سے قطع نظر کہ اس کا بھی رو آپ کو انجیل سے بتلانے ہیں۔ اس بے بنیاد و افق کو بھی ہم نہیں بلکہ انجیل ہی کو ترک کرتی ہے۔

مرقس حواری لکھتا ہے اس تریجو نام اندھے نے اس سے کہا اے ولی میں چاہتا ہوں کہ انہی آنکھیں پاؤں۔ یسوع نے اسے کہا کہ جاتیرے ایمان نے تجھے بچایا اور اس نے وہیں آنکھیں پائیں۔ مرقس باب ۱۰ آیہ ۵ و ۶۔ مگر یہ حنا اس خبر کے بالکل برخلاف بیان کرتا ہے۔ وہ لکھتا ہے کہ دیونوع نے زمین پر تھوکا۔ اور شعوک سے مٹی گونہی اور وہ مٹی اندھے کی آنکھوں پر لپیپ لی اور اس سے کہا کہ جا اور سلام کے عوض برساتب وہ جا کے بنایا اور بنایا ہو کے آیا۔ ریو حنا باب ۱۰ و ۱۱۔ آیت ۷

علامہ بران خود انجیل یوحنا سے ثابت ہے کہ ان دونوں دناں ایک عوض میں ایسی ہی تاثیر موجود تھی۔ یعنی اس کے نہانے سے بہت سی بیماریاں دور ہوتی تھی (دیکھو یوحنا ۱-۹)

اس پر کسی طرح معجزہ نہیں۔ ہاں ہزاروں فیپ اسی قسم کے آج کل ہوتے ہیں ہم نے گنیز براہن احمدیہ میں مفصل حال ایسے فریبوں کا لکھا ہے (دیکھو باب معجزات)

بس خدا کے پیارے رسول و نبی اسرائیل کے گھرانے کے خاتم الاسالی کوئی بزرگی ظاہر نہ ہوتی بلکہ ایک اور اعتراض درج ہوگا۔ جس سے صاف ظاہر ہے کہ ایسی ہی ملک عملیوں سے پھرے ہوئے مسیح کے معجزہ تھے اصل بات یہی ہے۔ جو یوحنا نے لکھی۔ غالباً معلوم ہوتا ہے کہ اس کی آنکھیں دکھتی ہو گئی مسیح نے مٹی میں دوا کی ملاکہ اور بھوک میں گوندہ کر لگائی جس سے وہ مسیح کم ہو گئی۔ اور علامہ بران کچھ تاثیر عوض سے کی عوض معجزہ ہر طرح باطل ہے۔ لیکن اس سے یہ صاف ثابت ہے کہ ان وقت نام لوگ تنازع کو ماننے تھے اور ایسے لوگوں کو نہایت اعمال گذشتہ جانتے تھے۔ اور یہی حق ہے مسیح اس کا کوئی جواب نہ دینا تھا۔ بلکہ عام لوگوں ناواقفوں کی طرح خدا کو بزم ٹھہرایا۔ مسیح سے ایسے ہی لوگوں کے حق میں کسی نے کہا ہے۔ مگر ہماری جان گئی آپ کی ادا ٹھہری۔ آپ کا باوجود ان معاطوں کے بھی کامیاب نہ ہونا پچھلے اعمالوں کا ہی سبب ہے۔

مولوی کا تیسرا جواب۔ قانون قدرت اور اللہ تعالیٰ کے برائے کارخانہ میں ہزاروں ہزار اسباب ہیں۔ مثلاً غور کر دیاں اسباب ہر جو علم طب میں بیان ہوتے ہیں۔ اور ان علایا و معالجات ہر جن کے ذریعہ ہم اسباب کا یہ رنگا گئے ہیں اور ان کے ذریعہ کی صلیب تدریکہ لکھتے ہیں۔ بیماریوں کے اسباب جاننے سے ہم افلاس اور غریبی و دلتندی اور کو موت کے اسباب

دور بیمار می لایق ہوگی۔ اور تکلیف اٹھانی پڑے گی۔ اور پھر اپنی اپار دنیا سے
ہزاروں بنا پستی ہائے پالین پوسن اور روگ ناش ادھتہ بادیں۔ تاکہ جب ہم
عظمی کریں اُسکی تلافی منس سے کریں۔ قصور کے ہم ذمہ دار ہیں۔ اور ہم بھی ذمہ
نہرست آ کر لے اپنا سہہ کر سکتے ہیں!

مولوی کا آئینہ اراں جواب بدروح گئے گن عین خواص۔ روح کے کرم یعنی افعال صالح
کے سمجھاؤ یعنی عادات آریوں کے نزدیک ادراج کو لازم اور ادراج میں انادی
ہیں اور اریہ کے نزدیک یہ صفات ادراج میں باری تعالیٰ کی دی ہوئی نہیں۔ اب
وہم کا منکر اگر دیوں کے کہ بعض ادراج کا سمجھاؤ اور اسکے گن ہی ایسے ہیں کہ
ناقص فرات کا جسم لیا کریں اور دکھ دیکھ جسم میں زندگی بسر کریں آسودگی میں
رہنے والوں کے گھر جسم نہ لیں اور یہ امر اکتھلے یورپی جیم یعنی میلے زندگی کے اعلان کی جڑا کر
ہے بلکہ ایسے ہی کی مشقادت اریہ اداس کا سمجھاؤ ہی اس کلیت کا موجب ہو یعنی ادراج اصل ہی ایسا سمجھا
آریہ آٹھوں جواب کا رد یہاں آپنے نتائج سے نہیں بلکہ خدا سے منکر ہو کر اس لیے
سے مقابلہ کرنا چاہا ہے۔ مگر محال ہے۔ سنئے ہم آپکو اس دہریت کی دلیل کا بھی
رو سنائیے ہیں بیشک روح میں نہ تو خدا کی بنائی ہوئی چیزیں ہیں۔ اور نہ انکی حسیات
صلی دی ہوئی ہے۔ مگر روح کرم کرنے میں مستنصر اور صل بھو گئے میں ریتنتر ہیں جس
طرح کوئی مجرم جیل میں خود نہیں جانا چاہتا اور نہ جاتا ہے۔ مگر کوڈنٹ کا حکم اسے
جبراً لیجاتا ہے۔ بعینہ یہی حال وحوں کا ہے کوئی دکھ نہیں چاہتا۔ اور نہ دکھ میں رہنا
پسند کرتا ہے اور نہ اپنے واسطے دکھ تجویز کرتا ہے۔ اور ایلیگ ہو چکے نسبت کچھ لڑوں
کی یاد بھی ان کو نہیں رہ سکتی۔ بنا اس پہل دینے والا خدا ہے۔ خود روح
نہیں اور مشران میں ایک جگہ ایسا ہی لکھا ہے۔ فاما صابکم من مصیبت فیما
کسبت ایدیکم فاصابکم سیئات ما عملوا یعنی جو کچھ تم کو مصیبت پہنچتی ہے
سب تمہارے گناہ اور اعمال کا نتیجہ ہے۔ اور اگر فرض محال کوئی آپکے جواب کو رد
سرا با غلط اور نا صواب ہے صحیح بھی مان لے اور مشقادت اور سعادت کو لٹائیہ
ازلی جان لے۔ تو خدا کی ضرورت باقی نہیں رہتی اور نہ کسی مالک کی حاجت
رہتی ہے۔

خود بخود ہونے میں نیک بد بیاں پھر کہاں اور کون ہے بچہ چٹاں
اور جو توانی ایسا محمدی حدیث آپ کی وہ اور بھی خدا سے منکر کرتی ہے اور
ناستیک بنائی۔ بابا میحوریت اگر سب خود بخود ازلی شفیق و مسید ہیں۔ یا ک
وہید ہیں۔ تو بھی قیامت کے مواخذہ کو دیکھ کر اگر کوئی خدا ہے۔ تو اسے
سزا دیکھ کر کہہ سکے ہیں۔

چو اس بنیاد پر اتود نیکست دی گنا و خوئست زار ماچ بند ی
 دلوئی کا نیاں جواب : آپ کا اعتقاد ہے کل ازواج اور غیر مخلوق میں تمیز
 آواگون یعنی جنم مرگ میں مبتلا رہے اور ہمیشہ بدستور رہیں۔ اگر کچھ زیادہ آزاد دینی ہے
 تو بھی انہیں پنج الگو یا تیرہ یعنی تم کی طرح انہیں بشری موجود رہتی ہے جس کے باعث
 بھرا رواج کو جنم لینا پڑتا ہے اور جو لوگ ارباب کو مخلوق مگر متنازع کو مانتے ہیں ان
 کو بھی ماننا پڑتا ہے کہ ارباب غیر مخلوق اور قدیم ہیں۔ کیونکہ ہر ایک جنم کے اعمال
 افعال اور اقوال حسب پہلے جنم کے پھیل اور ثمرات پھرتے ہیں۔ تو یہ صورت مخلوق
 پر پورے رواج کے پہلے جنم کے اعمال افعال اور اقوال کا پایا بھی تقرر کس جنم
 کا ثمر ہوگا۔ اسلئے بر تقدیر تسلیم مسک متنازع کے ارباب کو غیر مخلوق اور ہمیشہ سے
 جنم اور مرگ میں رہنا پڑا۔ جب روح انادی غیر مخلوق ٹھہری اور روح کا وجود

وید کے سکھانیکے واسطے خاص ہاٹ ٹیلانیں بنیاد و مقرر نہیں ہیں۔ لیکن پھر بھی سے
از نقش و نگار و دہ دیوار شکستہ آثار بدست عیا و مجسمہ را
ایک لاین و ڈاکٹر نے اپنے ایک سالہ میں لکھا ہے۔ "ایسا ایسے عجیب و غریب نعمت و نعمت
اراضی کے وسیع کے اب بھی عجیب و غریب و ذخیرے میں ہندی سے اخذ کئے جانے پائے
جائے ہیں کہ انگریزی و یونانی دونوں بالاتفاق اس کے مقابلہ سے عاجز ہیں۔"

(مفصل دیکھو نسخہ خط احمدیہ باب سوم صفحہ ۱۸۷ سے ۱۹۳)

اور بیٹے آپ کے کئی دوستوں سے مشابہ کہ آپ بھی بموضع یونانی کے یک حکمت کو پسند کرتے ہیں۔ بلکہ آپ کے مطابق علاج فرمایا کرتے ہیں۔

ہاں اگر توحید خدائیں تو پھر علم حکمت کا کبھی نہ آگ میں جلائیے لائن رہ جاتا ہے اور کو شمش راہ گاہ ہوجاتی ہے۔ کیونکہ دکھ لگایا خدائے - خدا کے ارشاد کے مخالفت دوائی کھانا تو اکثروں کے پاس جانا صحت عدول حکمی ہے۔ اور ہلکا عدول حکمی کا مجرم شیطان تھا۔ اور یہی سبب ہے کہ دین اسلام کے ماننے والے قہید کثرت ناسک بن گئے ہیں سلمان فاضل کا قول ہے۔ باب زہر و کوثر سفید تو انکو دیکھتے ہیں کہے مارا فتنہ سیاہ و خاک کے فتنہ کو کہیں نہیں کرنا رہو۔ سوزن دیکھو کو ساری عمر سستی ہے اسکی سائت ہی دیکھو مشکوۃ فی شرح کتاب الایمان بالالفہ فصل ۹۴ صفحہ ۹۴ سے ۹۵ تک جلد اول) جنہیں صاف طور پر لکھا ہے کہ تمام برائی بھلائی بہ معاشی ذرا جو کچھ آدمی نے کرنا ہے خدا پہلے ہی لکھ دیتا ہے اور وہ پہلے سے قبل داخل ہونے و خارج کے جسم میں شئی و وسیع مقرر ہو جاتے ہیں جیسا کہ کہتا ہے ”ظاہر انجوت آت کہ در آمدن بہشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بعض فقہائے تصوف الہی است و دوسے تعالیٰ اپنے خلق خود را برائے بہشت و دوزخ خود آفریدہ خواہ عمل نیک کن یا نہ و بعض را برائے دوزخ میدارد کہ وہ کار را بے بد کردہ یار“ (صفحہ ۹۹ جلد اول مشکوۃ فی شرح مولوی صاحب) جب یہ حال ہے تو بتلائے علم طب یا علم حکمت و الہیات کس کام لا تحرک ذرۃ الا باذن اللہ) بے رحمت خدا تو کیے برگ چنبد نہ درخت ہے۔

باقی رہا آپ کا یہ کہنا کہ جب ہم نے یہاں کہ تمام بیماریاں جو انسان اور حیوانات کو لاحق ہوتی ہیں وہ سب بیماریوں کے سابقہ اعمال کا نتیجہ اور ثمر ہے۔ اور یہاں علی کی سزا ہے۔ اس سے قلم طب بیفائدہ ہو جاتا ہے۔ مولوی صاحب انہی باتوں صحیح ہے اور نہ انکی کالیجہ صحیح۔ یہ تمام بیماریاں دوسرے جنم کے اعمال کا ثمرہ نہیں بلکہ سولے پیدا ہونے اور قدرتی بیماریوں کے اور تمام بیماریاں موتی پیدا خانی کا نتیجہ اور جس طرح عد ہونے کے واسطے علم زراعت کے آگاہی ضروری ہے۔ اسطرح انعمان کے سلسلہ پر دجاہد غور کرنے کیلئے نیچرل سسٹم کی تلاش کرنی لادبی ہے۔ چونکہ بیماریاں زہر و زہر پیدا خانی کا پھل ہے اس واسطے انہی کے غرض سے ہیں جیسے کہ پرہیزانیکہ افغانی کو سیکھیں اور جب اسطرح قدیم طریقوں پر غور کرنا سیکھ جائیں گے۔ تو باقیں کو توحید تسلیم کرنا پڑیگا۔ سکی قوی و جیسے کہ اراض یا دکھائے نیچرل سسٹم کوئی ہے ہیں۔ صاف ظاہر ہے کہ بد پرہیزان اور بے اعتدالیات کہاں سے آئیں یا کیا ہیں تو جواب سیدھلے کہ وہ کرم ہیں جسے دکھ حاصل ہوتا ہے۔ اور جو اس کے خلاف اعتدال اور پرہیز ہے وہ کیا ہے ہمارے کرم۔ اس کا پھل شکہ اور آرام بھی لائی ہے اور ہماری سماج کی مبادی اس واسطے ہیں بتلایا گیا ہے کہ مرہہ جلد و جلد و مگر مستحق ہوا کے صحت اور شدہ کرنے کے لئے سنگھت پدارتھوں سے اسکی گھوں کروہ بیان بنانا۔ لیکن مکان کی ہوا کو شدہ رکھنے کے لئے روز ہوں کرو۔ کہڑے پھو۔ لیکن ان کو اصل کو صوابون سے صاف کرو۔ درویش کرو۔ مگر سنان بھی کرو۔ تاکہ مدام صاف

اسلام میں فرماتے ہیں کہ

”مفسرینے راجحہم حق میں سخت مانینا“ گہرے بکین باشندہ یا پوعلی سینا بود اور آریاس چھپے جواب میں ملاسعی ریحیہ مولوی صاحب قرآن اور فلاسفی مرتب مقول اور فلاسفی کا خیال ہے نہ نسبت خاک را با عالم پاک۔ مہمارو می علم طبعی کے جاننے والے اور دلیل کرے والوں سے کہتا ہے کہ

”یہ اسد لایاں جو میں بلود پائے جو میں سخت بے فکریں بود
گر باستلال کارویں بودے۔“
فخر رازی را زوارے دیں بودے
اول آنکس کہ قیاسک انمود نزد انوار حیات طبعیں بود
علم طبعی سے استدلال کرنا اور سببائیں کا حوالہ دینا اہل ودیعہ یعنی بیروان دیکھا کام ہے نہ کہ اعراہیوں اور مسلمانوں کا ہے

اہل قرآن را یہ طبعی دم کن زانکہ دخل عقل در میں ندارد
چون کنم بر قول قرآن اعتبار پیش جو پیش پیش ذوالفقا
اہل قرآن را یہ دلیق کار ہے مروا می را بہ حکمت ہمارے
علم سائنس اور طبیعی کا تو اہل آریہ کو اختیار ہے جو کا ویدیا ریشیاں کیطرح گھبرا رہے ہیں
ہمارا ہی اجماع نہیں بلکہ آج کل کے علماء یورپ اور سائنس کے ماہروں کا بھی یہی خیال ہے۔ مروجہ لیتھریج صاحب فرماتے ہیں کہ

”آریہ لوگ قدیم سے فلاسفی کے مشرقین رہے فلسفہ اور تہذیب سائنس اور طبیعات کے استاد
اول ہی ہیں۔“
”چھ مختلف وقتوں میں چھ فلاسفی ان کے کان تصنیف ہوئی ہیں +
”غرض کہ یہ آریہ سائنس کی طرف چلے اور اعرابیت سے تہذیب کی طرف ڈھلے
جو تہذیب اور سائنس ان کے جمادات اور نباتات و حیوانات کے درمیان پایا
ہے۔“
”اسکو بھی آج سے لاکھوں برس پہلے وہ نہیں لے چکے تھے۔ وہ تہذیب میں
منظور ہے۔ اور اس تہذیب سے ہماری اہمیت نہیں ہم جمادات اور نباتات کو جڑ سے
اڑکھاتے ہیں اور انہیں روح کا براہ راست جانک نہیں جانتے۔ حیوانات نباتات جمادات
کو باہمی محبت متبادلتی کرتے ہیں بلکہ انہیں جڑ سے زمین کا فرق ہے سائنس والے
تو مادہ اور روح کے انادی ہو چکے ہیں۔ فاضل ہیں وہ کسی چیز کو سوائے مرکبات کے جدید
نہیں جانتے وہ تو پتھر سے بطور تاریخ یا ہتھیار استعمال کرتے انسان کے پیدا کرنا جانتے ہیں
جو بہت کچھ کر رہے ہیں۔ مطلقاً نہیں سائنس اور تہذیب کے ہر شعبہ میں وہ تہذیب اور روح کو
یک جان وہ قابل ہیں۔ علمیت و معلول کے سلسلہ پر غور کرنے سے صاف ظاہر ہے
کہ ضرور انسان فاضل عمال ہے۔ جو ان اور حیوان اور پتھر کے انسان سے ہے
ہر ایک حکم کے مطابق آدمی جسے منطق سے فرما چکی ہیں وہ جاننا ہے کہ انسان اور حیوان
میں عقل کا فرق ہے۔ ورنہ لفظ حیوان دونوں کے لیے صادق ہے۔ اگر انسان عقل سے ذرا
یا محروم رہ کر حیوانی کام کرے تو لادہ ہے کہ وہ حیوان جو انسان ہو کر دنیاؤں میں
گردھیروں کیتوں گھوڑیوں یا پتھر کیوں ہے۔ خلقت و منبع فطری کے مرکب ہوتے ہیں
ایک ذرا درجہ سائنس کے لئے نہیں ہوتے۔
”انسان ہمارا سائنس سے ہمارے خلاف منبع فطرت کا مرکب ہو فرقہ سہمیل کی طرح فاضل
کی طرح۔“
”کیونکہ حیوانی قابل ہیں نہیں جانتے۔ بلکہ ضرور جانتے ہیں۔
”انسان ایسے بڑے کاموں سے ہم متحرک بالادہ تالوں میں جاتا ہے۔ مگر کسی وہ
ان قابلوں میں شام نہیں ہوتا۔ جہاں ادا وہ بالکل نہیں وید مقدس اسکے خلاف ہے۔
”سائنس اسکے خلاف ہے۔ روحانی سہتی کے خلاف ہے۔ پس آپکا جواب سہرا یا ہوتا ہے کہ
”مولوی کا سنا تو ان جواب ہے۔ سائنس کے مخالف ہے۔ سائنس میں سہ علم طب کا وہ پڑا بھاری

خزانہ جسکی نسبت کو ہم رات دن پختہ کر دیکھتے ہیں لغو ہوگا۔ حالانکہ بہت مشاہدہ ہو سکتا
نہیں تھیرا سکتا۔ اور کیوں لغو تھیرا اسکے خالق فطرت اور خیر کا پیدا کرنے والا خود خدا
ہے۔ خلقت لکھنا فی اللہ حق جیسا کہ سب جو زمین پر ہے تھیرا سے لے پیدا کیا۔ سائنس
ماننے میں علم طب کا بیفائدہ ہونا۔ اسلئے ثابت ہوتا ہے کہ جب ہم نے مانا کہ تمام بیماریاں
جو انسان اور حیوان کو لاحق ہوتی ہیں۔ وہ سب بیمار دل کے سابقہ اعمال کا نتیجہ اور
ثمر ہے اور بہ اعمال کی سزا ہے۔ تو طبیب اور نیچرل فلاسفی جاننے والے نیچرل سبب
کو کیوں ڈھونڈتے تھے۔ اور جب حسب الاعتقاد و تاسخ کے مانا گیا۔ کہ سناؤں کا
بھگنا ضروری ہے۔ اور کیسے طرح بھی ممکن نہیں۔ کہ اللہ تعالیٰ کی عدالت سے وہ
سزا ملے وہ تو علاج سے کیا نالامہ اور اسکے باعث کبوتر فضل (در کرم الہی ہو کرم الہی) خدا
سے چھل سکتا ہے۔ اور اسباب الامراض اور صاف الامراض سے کیا نفع ہوگا۔

آریہ سائنس کا جواب کارو۔ مولوی صاحب انکیو ایسی نئی قسم کی باتیں کیوں اور کہاں
سے لایا ہوتی ہیں۔ کیا اسی لوح القدس سے جو فاختہ پکر کسوت آسمان سے
اترتی تھی یا پھر سے جو کبرتری بلکہ غارتور پرانے دے گئی تھی کسی گھبراؤں
کو آپ ایسا مثال دے تو شاید وہ آپ کے دام غرور میں آجائے۔ مگر ہم لوگوں کو یاد دلاتی
ہے ایسے وسوسات باطل سے خبردار کر دیا ہے۔ سائنس ہم انکیو ڈنگے کی جوت سے بھگتے
ہیں علم طب یعنی آریہ وید کو محدود مقدس کا آب وید ہے۔ جس میں محدود کے ان مشرکوں
کی جیسے علم طب کا ارشاد ہے ریشوں نے نفسیر کیا ہے۔ پس اسیر عمل کرنا خالق پر کجی
واضع قانون قدرت کی تعمیل ارشاد ہے اس میں ہمارا اور آپ کا اتحاد ہے۔

”جس طرح بدیر ہیزی یا بدستمال سے روگ خود ہوتا ہے۔ اسی طرح دوائی کے کھانے
سے روگ دور ہوتا ہے۔ بدیر ہیزی ہمارا کام ہے اسکا بھل تو کھلے تھیرا ہے۔ اسی طرح
دوائیوں میں ایستونے اسی دینا ہے۔ روگ دور کرنے کی تاثیر رکھی ہے اور ویدوں میں انکی
کھانیکا اور تاد کیا ہے۔ پس بھل علم ربانی دوائی کا کھانا اچھا کام ہے اسکا بھل شک
ہوتا ہے اور روگ کو کھل دیا ہے۔ جب سب دوائیوں میں تاثیر اور کھل کیطرت ہے ان کا
تلاش کرنا اسکے حکم کی تعمیل ہے پس ضرور ہے کہ تاد کھل ہو۔ اگر بدیر ہیزی گراخل
ہے تو دوائی کھانا فاضل نہیں؟ جو اس کا بھل نہ لے ضرور ہر ایک کام کا بھل ہے
جس کو وہ خوش مثل بہت کرے کہ آریہ سائنس۔

”ہم آپ کو ایک نکتہ اور بھی سمجھائیے دیکھتے ہیں اور وہ ہے کہ جب تک وید کی سہاد
یوری نہیں ہوتی۔ تو کھل دور نہیں ہوتا ہے۔ سلطان سکندر کیساتھ اسطوب و فلاطون سے
میل و حکمت موجود تھی۔ مگر جب شراب نے جگر جلا دیا۔ کوئی علاج کارگر نہ ہوا۔

خود حکم صاحب کو جب یہودیوں نے نہروا۔ ایک سال تک اسکے سبب اور پھر جسے جڑوں
جیسے حلال حکم موجود تھے شفا ملی اور نہ تو لے ہوئے ذات پھر پیدا ہوئے۔
”موسیٰ پیغمبر کا بیان میں لکھت تھی۔ لوگوں کو نہروا میں تعزیرے بقول بائبل کے بتلائے
سے بگڑی زبان بھی درست نہ کر سکے کسی نے سچ کہا ہے۔ عہد دیگر بدیر ہیزی خود
مادہ کی بھی مقصورے دن ہوئے شاہ جرنی یا مار ہوئے کوئی حکمت کا دگر نہ ہوئی۔ حالانکہ
حکمت حاذق و ناجی و اثر ہو جوتھے۔ اگر سچا علم طب جسکی صداقت کو آپ جیسے اری
راہنہ کچھ خود دیکھتے ہیں حقیقت سچا ہے تو اسکے تالامو رشا نہ حضرت نبی قادیانی کے
نہروا جہنم کیوں مر گئے۔ حالانکہ جڑوں کے بھی شکیلی کی تھی۔ آپ کے باطل خیال کی تہذیب
میں سہی لے لے اچھا کہا ہے۔ معجون خط شدا عند المزاج۔ نہ عزمیت اثر کدہ علاج
تساج کے ماننے سے ہی علم طب کی طرف تادہ توجہ ہوتی ہے اور یہی وجہ ہے کہ
سب سے پہلے آریوں نے اسی علم میں علم حکمت بلند کیا ان لوگوں اگرچہ ویدک علاج یعنی

محفلت سرادجہ اعمالوں پر ہے اعمال سے ترمیم اور ترمیم سے ترمیم تاں ہے
اس میں ایک وہی الفاظ دہراتا ہوں، ہم دیکھتے ہیں کئی آدمی جن کے اندر نہ لنگرے
لوہے کا نہ بھرے۔ کنگال ہوتے ہیں۔ اور کئی راجہ ٹھکر دولت مند۔ امیر جو یہ کہو
پریشد کسی مرضی ہے تو کیا پریشد و عاقل نہیں۔ جو بلا قصور اندر رک بالذات
و مقرب بالذات ہیں فرق کرتا ہے۔ پس بجز نتیجہ سابقہ حتم کے اور کیا کر سکتے ہیں کیونکہ
خدا ایسی طرف راہی داتا مصطفیٰ نہیں کرتا، رہا می و خواہی صاحب یہ فقرہ اب موزوں
ہوایا اس وقت فرار خدا کے واسطے انصاف کیجئے گا۔

قرآن کی مولد آیت توحید منطربن سبیاہ کرنے کے سوا کسی طرح اس کے حقیقی مقصد نہیں اور یہ بھی نہیں سکتی کیونکہ مخالف نسخے اس کا کوئی تعلق نہیں۔ اور نہ علم معقول سے اگر القادر کی باریکاتیں بھی ہیں جو قرآن میں ہیں کہ یقیناً اسے تم کو مختلف طور پر بتایا اور اس کا دل زمین میں جو کچھ ہے سب تمہارے لئے پیدا کیا۔ اور یہ سب امتیاز ہمارے ہیں تو انکو مسکر ایک معمولی طالب علم کی دو خطوں کا پہلا رسالہ بھی جانتا ہوں یعنی ہونی دیکھنا راہی قرآن کے مصنف کی لیاقت یہ اسے پہنچی آتی ترشح ہو جاتی ہے۔ اور وہ غے الفور کے آئینہ کا کہ یہ دعویٰ باطل ہے۔ آسمان کوئی چیز نہیں علم طبعی اور مشیت نے ظاہر کر دیا کہ وہ صرف حد نظر ہے۔ یا قرآن کی باریکاتیں نہیں ہیں۔ کہ جس کا کچھ علم نہیں اس کے پیچھے موت لگ کیونکہ ان کی ناک کان اور دل سب سے سوال کیا جا دینگا۔ تو میں سچ اسے ترک حق مناد کہ ترک تمام سیدہ اپنے زاد نہیں رہا جو طالب علموں کو سوا اچھا نگر نگران قرآن کہ نگاہ مشیت اور قصر نبلی رواق وغیرہ علم معقول کے خلاف مشغول کر لئے جاتے تھے اور وہ خوب الجبور و غفوریہ ہو کر یاد کرنے اور مرنے والی احراض کا نام لگانے کی بھی عرات ذکر کرتے تھے۔ حضرت قرآن مجید قرآن محمدی قسرت سید سبط ہے کہ عرب کے بڑے مکتور و راکر و جنگ کا اور پھسلا کر دین محمدی میں گزردہ کیا جاوے کہ معقول اور فطری دلائل سمجھانے کے واسطے نہیں اور نہ معقولیت سمجھانے کے واسطے جیسا کہ خود قرآن کریم میں ہے ہر عقلی دلیل لحد فی الامین رسول اللہ صلی علیہ وسلم ترجیح دیتا کہ بتیکہ برائیت در میان آ میان محمد و آدم عربیہ اند کہ اکثر ایشان خواندہ و نویسدہ ہووند و در سوا متکبر فرستادہ و چلا ایشان یعنی امی

لیکن مولوی صاحب القادری باریک نگاہیں رکھتی ہیں۔ جو دیرمقدور ہیں میان ہوئی ہیں۔ دیدیم کہ کتاب بلکہ فتح الباب عالم و عالمان سے جو دید علم معقول کا مخزن اور بڑا معرفت کا معدن ہے اور اس کا سبب ظاہر ہے کہ عقل کل پر مانتا ہے جس کا فہم و بصیرت مولوی صاحب ششم لکھتے ہیں یعنی بیدار تھو دیا (علم طبعی) نے ثابت کر دیا ہے کہ ان حادات و نباتات اور انسان اور حیوانات کے تباہی اور فزونی ضرور ہے۔ مگر تنازع ماننے والے کہتے ہیں کہ ان اشیاء میں کوئی تباہی نہیں۔ انسانی روح ناقص اعمال سے مرکب حیوان اور حیوانی روح انسانی بن جاتی ہے۔ بعض انسان شجر و حجر ہو جاتے ہیں اور کچھ شجر و حجر ان کے ذرور روح دہی روح بنتی ہے۔ اور یہ امر سائنس کے بالکل خلاف ہے۔ تعجب آتا ہے کہ عرب کے اعتقاد پر روح کے گنی۔ کرم۔ سمجھاؤنی روح کے خواص۔ افعال۔ اور عادات انادی اور غیر مخلوق ہیں۔ اور روح کے لئے یہ امور آریوں کے نزدیک لازمی ہیں روح سے کبھی علحدہ نہیں ہوتے۔ پھر روح کے شجر و حجر ہو جانے کی حالت میں ہم پوچھتے ہیں وہ صفات اور لوازمات کہاں چلے جاتے ہیں کیا جوتے، کہ یہ صفات اور لوازمات اس وقت بھی روح کیساتھ جوڑے رہتے ہیں یا نہیں رد جواب ششم۔ آجے گور و بلکہ پیرو مرستہ۔ خام الانیا شیل سے اس طرح ہر مذہبی نادانی جناب مرزا غلام احمد صاحب مسئلہ شانی سرور چشم

معلوم ہوا کہ تفرقہ کا باعث فقط اعمال ہی نہیں ہوتا۔
حضرات آپ کی یاد دلوائیں کہ جو نے کسی سے جیسے کوئی کہے کہ جس طرح
تلوار کو آدمی کے قتل کرنے سے یہاں لٹکی نہیں ملتی اور جیسے سچ مجرم کو سزا دینے سے
سزا یا تہ نہیں ہوتا۔ اور جس طرح جلیانے کی کڑیاں پیالہ گھڑے دیواریں لوہا پھٹ
اور داڑھے کسی جرم میں جلیانے نہیں گئے اور نہ انکو سزا ہوتی ہے۔ اس طرح قیدی
بھی کسی جرم کی علت میں جلیانے نہیں گیا اور نہ اسکو کسی جرم کی علت میں سزا
ہوتی اور جس طرح آدمی کو بد پرہیزی سے بخار ہوتا ہے مگر کنین کو یا ہسپتال کی
بوتلوں کو یا ہسپتال کو یا اور دواؤں کو یا ڈاکٹر کو نہیں ہوتا۔ یس مریض کو کبھی بد
پرہیزی سے نہیں لہوا۔ کیونکہ اور دواؤں کو بھی نہیں لہوتا۔

اور جس طرح آدمی کو طواف الہمازیسے آتشک یا سوزاک ہوتا ہے مگر با حایا
و حق کو یاد دانی کو یا سائنات متعلقہ جائزائی وغیرہ کو نہیں ہوتا پس آدمی بھی
طواف الہمازی سے نہیں ہوا وہ چاروں ملک وہ زنجیر وہ سقہ وہ باقی کس گناہ
کے بدلے ایسی جزی جگہ میں گئے۔ انکے کس کام کی سزا دجرا میں معلوم ہوا کہ تھوڑا
باعث فقط اعمال ہی نہیں ہوتا بلکہ
موسوی صاحب نے خیال کرتا ہا ظل ہے عمرانی کر کے غور کرو اور سمجھو جیسا پیش
یرتین سیکھ دو گھ اور گیان کے ساتھ جو کام کرتا ہے اسکو اس کا پھل ملتا ہے
دوسرے کو نہایت یا ہونہ مقول صحت رد و ترک ہو کر پھل ملتا ہے اور وہی
تجارت میں آئے ہیں اور کوئی نہیں اور
۱۔ ۲۔ ۳۔ ۴۔ ۵۔ ۶۔ ۷۔ ۸۔ ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔ ۱۰۱۔ ۱۰۲۔ ۱۰۳۔ ۱۰۴۔ ۱۰۵۔ ۱۰۶۔ ۱۰۷۔ ۱۰۸۔ ۱۰۹۔ ۱۱۰۔ ۱۱۱۔ ۱۱۲۔ ۱۱۳۔ ۱۱۴۔ ۱۱۵۔ ۱۱۶۔ ۱۱۷۔ ۱۱۸۔ ۱۱۹۔ ۱۲۰۔ ۱۲۱۔ ۱۲۲۔ ۱۲۳۔ ۱۲۴۔ ۱۲۵۔ ۱۲۶۔ ۱۲۷۔ ۱۲۸۔ ۱۲۹۔ ۱۳۰۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۵۔ ۱۳۶۔ ۱۳۷۔ ۱۳۸۔ ۱۳۹۔ ۱۴۰۔ ۱۴۱۔ ۱۴۲۔ ۱۴۳۔ ۱۴۴۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷۔ ۱۴۸۔ ۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۱۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۴۔ ۱۵۵۔ ۱۵۶۔ ۱۵۷۔ ۱۵۸۔ ۱۵۹۔ ۱۶۰۔ ۱۶۱۔ ۱۶۲۔ ۱۶۳۔ ۱۶۴۔ ۱۶۵۔ ۱۶۶۔ ۱۶۷۔ ۱۶۸۔ ۱۶۹۔ ۱۷۰۔ ۱۷۱۔ ۱۷۲۔ ۱۷۳۔ ۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷۔ ۱۷۸۔ ۱۷۹۔ ۱۸۰۔ ۱۸۱۔ ۱۸۲۔ ۱۸۳۔ ۱۸۴۔ ۱۸۵۔ ۱۸۶۔ ۱۸۷۔ ۱۸۸۔ ۱۸۹۔ ۱۹۰۔ ۱۹۱۔ ۱۹۲۔ ۱۹۳۔ ۱۹۴۔ ۱۹۵۔ ۱۹۶۔ ۱۹۷۔ ۱۹۸۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۱۔ ۲۰۲۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶۔ ۲۰۷۔ ۲۰۸۔ ۲۰۹۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱۔ ۲۱۲۔ ۲۱۳۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۶۔ ۲۱۷۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۰۔ ۲۲۱۔ ۲۲۲۔ ۲۲۳۔ ۲۲۴۔ ۲۲۵۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰۔ ۲۳۱۔ ۲۳۲۔ ۲۳۳۔ ۲۳۴۔ ۲۳۵۔ ۲۳۶۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹۔ ۲۴۰۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۳۔ ۲۴۴۔ ۲۴۵۔ ۲۴۶۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۰۔ ۲۵۱۔ ۲۵۲۔ ۲۵۳۔ ۲۵۴۔ ۲۵۵۔ ۲۵۶۔ ۲۵۷۔ ۲۵۸۔ ۲۵۹۔ ۲۶۰۔ ۲۶۱۔ ۲۶۲۔ ۲۶۳۔ ۲۶۴۔ ۲۶۵۔ ۲۶۶۔ ۲۶۷۔ ۲۶۸۔ ۲۶۹۔ ۲۷۰۔ ۲۷۱۔ ۲۷۲۔ ۲۷۳۔ ۲۷۴۔ ۲۷۵۔ ۲۷۶۔ ۲۷۷۔ ۲۷۸۔ ۲۷۹۔ ۲۸۰۔ ۲۸۱۔ ۲۸۲۔ ۲۸۳۔ ۲۸۴۔ ۲۸۵۔ ۲۸۶۔ ۲۸۷۔ ۲۸۸۔ ۲۸۹۔ ۲۹۰۔ ۲۹۱۔ ۲۹۲۔ ۲۹۳۔ ۲۹۴۔ ۲۹۵۔ ۲۹۶۔ ۲۹۷۔ ۲۹۸۔ ۲۹۹۔ ۳۰۰۔ ۳۰۱۔ ۳۰۲۔ ۳۰۳۔ ۳۰۴۔ ۳۰۵۔ ۳۰۶۔ ۳۰۷۔ ۳۰۸۔ ۳۰۹۔ ۳۱۰۔ ۳۱۱۔ ۳۱۲۔ ۳۱۳۔ ۳۱۴۔ ۳۱۵۔ ۳۱۶۔ ۳۱۷۔ ۳۱۸۔ ۳۱۹۔ ۳۲۰۔ ۳۲۱۔ ۳۲۲۔ ۳۲۳۔ ۳۲۴۔ ۳۲۵۔ ۳۲۶۔ ۳۲۷۔ ۳۲۸۔ ۳۲۹۔ ۳۳۰۔ ۳۳۱۔ ۳۳۲۔ ۳۳۳۔ ۳۳۴۔ ۳۳۵۔ ۳۳۶۔ ۳۳۷۔ ۳۳۸۔ ۳۳۹۔ ۳۴۰۔ ۳۴۱۔ ۳۴۲۔ ۳۴۳۔ ۳۴۴۔ ۳۴۵۔ ۳۴۶۔ ۳۴۷۔ ۳۴۸۔ ۳۴۹۔ ۳۵۰۔ ۳۵۱۔ ۳۵۲۔ ۳۵۳۔ ۳۵۴۔ ۳۵۵۔ ۳۵۶۔ ۳۵۷۔ ۳۵۸۔ ۳۵۹۔ ۳۶۰۔ ۳۶۱۔ ۳۶۲۔ ۳۶۳۔ ۳۶۴۔ ۳۶۵۔ ۳۶۶۔ ۳۶۷۔ ۳۶۸۔ ۳۶۹۔ ۳۷۰۔ ۳۷۱۔ ۳۷۲۔ ۳۷۳۔ ۳۷۴۔ ۳۷۵۔ ۳۷۶۔ ۳۷۷۔ ۳۷۸۔ ۳۷۹۔ ۳۸۰۔ ۳۸۱۔ ۳۸۲۔ ۳۸۳۔ ۳۸۴۔ ۳۸۵۔ ۳۸۶۔ ۳۸۷۔ ۳۸۸۔ ۳۸۹۔ ۳۹۰۔ ۳۹۱۔ ۳۹۲۔ ۳۹۳۔ ۳۹۴۔ ۳۹۵۔ ۳۹۶۔ ۳۹۷۔ ۳۹۸۔ ۳۹۹۔ ۴۰۰۔ ۴۰۱۔ ۴۰۲۔ ۴۰۳۔ ۴۰۴۔ ۴۰۵۔ ۴۰۶۔ ۴۰۷۔ ۴۰۸۔ ۴۰۹۔ ۴۱۰۔ ۴۱۱۔ ۴۱۲۔ ۴۱۳۔ ۴۱۴۔ ۴۱۵۔ ۴۱۶۔ ۴۱۷۔ ۴۱۸۔ ۴۱۹۔ ۴۲۰۔ ۴۲۱۔ ۴۲۲۔ ۴۲۳۔ ۴۲۴۔ ۴۲۵۔ ۴۲۶۔ ۴۲۷۔ ۴۲۸۔ ۴۲۹۔ ۴۳۰۔ ۴۳۱۔ ۴۳۲۔ ۴۳۳۔ ۴۳۴۔ ۴۳۵۔ ۴۳۶۔ ۴۳۷۔ ۴۳۸۔ ۴۳۹۔ ۴۴۰۔ ۴۴۱۔ ۴۴۲۔ ۴۴۳۔ ۴۴۴۔ ۴۴۵۔ ۴۴۶۔ ۴۴۷۔ ۴۴۸۔ ۴۴۹۔ ۴۵۰۔ ۴۵۱۔ ۴۵۲۔ ۴۵۳۔ ۴۵۴۔ ۴۵۵۔ ۴۵۶۔ ۴۵۷۔ ۴۵۸۔ ۴۵۹۔ ۴۶۰۔ ۴۶۱۔ ۴۶۲۔ ۴۶۳۔ ۴۶۴۔ ۴۶۵۔ ۴۶۶۔ ۴۶۷۔ ۴۶۸۔ ۴۶۹۔ ۴۷۰۔ ۴۷۱۔ ۴۷۲۔ ۴۷۳۔ ۴۷۴۔ ۴۷۵۔ ۴۷۶۔ ۴۷۷۔ ۴۷۸۔ ۴۷۹۔ ۴۸۰۔ ۴۸۱۔ ۴۸۲۔ ۴۸۳۔ ۴۸۴۔ ۴۸۵۔ ۴۸۶۔ ۴۸۷۔ ۴۸۸۔ ۴۸۹۔ ۴۹۰۔ ۴۹۱۔ ۴۹۲۔ ۴۹۳۔ ۴۹۴۔ ۴۹۵۔ ۴۹۶۔ ۴۹۷۔ ۴۹۸۔ ۴۹۹۔ ۵۰۰۔ ۵۰۱۔ ۵۰۲۔ ۵۰۳۔ ۵۰۴۔ ۵۰۵۔ ۵۰۶۔ ۵۰۷۔

خود پیر شد و پیام آورد۔ گشت خود کا شد و نمود انکار
تھا ایک خدا رسید کہتا ہے کہ مدت در خیال میں بوم کہ ہم ذاکر و
توئی مذکور شد یقین کنوں کہ غیر تو نیست۔ ذاکر و ذکر شا کر و مشکور
سے اس دونی اوقات دیدہ و احساست و در ادل آخر اقر اول است
عیسائی مسیح کو خدا مانتے ہیں۔ اور اس کا لوگوں کے بچانیکے واسطے دنیا میں جنم لینا
ایمان جانتے ہیں ماریا اور مینا از صبح القدس خدا کے اقوم ہیں۔ اور یہی تقلید
کے تیار کیا معلوم ہیں۔ تمہارے فاضل اجل مولوی سی صاحب لکھے ہیں کہ
چون آں پیچہ میں دین چوں کرد آں پے رو پوش کردہ یوسف پیش نام
مولوی صاحب سوالے آریوئے کوئی بھی ایسا نہیں چوتو اذلا خدا کے جسم
آریو کر تار و دیاں جسرت دید مقدس ہی ہیں کہ جکا انیاد نکا کی جڑ سے اڑا
ہے کہ بیا تھا کجی جو نہیں آتا اور نہ اوتار و بارن کرتا ہے۔ اس واسطے اوتا
لفظ بھی دید میں نہیں ہے۔
پتھر مان روئی کی زمین۔ اکثر سنی کے ذراست۔ کاربن ہیڈ رجن اتھیریم
وغیرہ سب ہی پیمان ہیں گیان سے ترہنت ہیں اور یہی سبب ہے کہ وہ اعمال
مستور ہر گز نہ ہو۔ کسی نے انہم تباہی کا لفظ حادثی نہیں

دوم پر نافو سچا سے قوازل سے ابد تک بھی لعل آریہ کے خود ہی رہیں گے۔ اور
 سوم اللہ تعالیٰ ازل سے ابد تک ہمیشہ انہر حکمران رہا اور ہمیشہ انہر حکمران رہے گا۔
 اب ہم متنازع ماننے والوں کی دلیل کی طرف توجہ کرتے ہیں اور کہتے ہیں ہم دیکھتے
 ہیں ان تین میں بعض اشیاء جنم سے کیا ہمیشہ سے لنگرے اور بعض اشیاء جنم
 سے کیا ہمیشہ سے سزا و جزا میں گرفتار اور ایک الفنی اور ایک ان دونوں پر
 حکمران حل مشائے۔ اب آپ کی دلیل متنازع کو بند لیکر کہتے ہیں دیکھو اثبات متنازع
 بحث کی ابتدا میں موجود کو کہ پر میٹر کی مرضی تو کیا وہ عادل نہیں پس بجز نتیجہ
 سابقہ جنم کے اور کیا کر سکتے ہو؟ لیکن تم آریہ اور تمام قریب اللہ تعالیٰ کو
 ماننے والی اللہ تعالیٰ اور یرانوں میں توجہ کے قابل نہیں۔ پس ظاہر ہوا۔ کہ
 تفرقہ کا باعث فقط اعمال ہی نہیں۔ جو ہم متنازع کے قائل ہو جاؤں بلکہ تفرقہ
 کے اور سبب بھی ہوتے ہیں۔ بلکہ یزدی مخلوق میں ہم دیکھتے ہیں۔ کوئی چیز چھ
 اکلانی ہے اور کوئی بانی کچھ روشنی کی کریم اور اکثر سنی کے ذرات اور کچھ پرلے دے
 کی کیفیت است یا کاربن وغیرہ ہوا کیا اس تفرقہ کا باعث وہ ہیں جن کے اعمال میں اکثر کریم
 چارویزا معلوم ہوا کہ تفرقہ کا باعث فقط اعمال ہی نہیں بلکہ انسانی ملکیت میں ہم کرتا یا جزوی
 لعل حکم اطوار و خلقکم فی السما والارض عین توجہ یقیناً اس لئے تم کو مختلف طور
 پر بنایا اور ایمان و دین میں جو کچھ ہے سب تمہارے لئے پیدا کیا۔ اور سب

اشیاء ہماری ہی ہیں۔
 آریہ رد جواب یہ ہے ایک اس جواب سے تو حقیقت تسلی ہو گئی اور کیوں نہ ہو جب
 آپ خود ہی اسے لطیف اور قابل داد بتلاتے ہیں دریں یہ شک مگر مولوی صاحب
 اپنی قرینہ عقلاً کو پسند نہیں بقول صاحب عتلا سے خود خود گفتن نہ زید مرد و ملا
 کیا اچھا ہو کہ میلان اور خصوصاً یران سچ موجود آپ کو معلوم اور کھٹا نہیں
 کیونکہ حواریان سچ میں ایسی لطیف اور قابل داد جواب دیے کی کسے طاقت ہے۔
 جواب آپ نوع مادہ اور خدا ان تینوں کے بلا متنازع وہ اعمال تفرقہ کو پیش کر
 اس سے متنازع جیسے معقول مسئلہ پر اعتراض لائے اور شک دوڑائے ہیں مگر
 اصل بات یہ ہے کہ آپ نے متنازع یا اعمال یا سزا و جزا کو بالکل نہیں سمجھا اور
 یہی وجہ ہے کہ ایسے سواس مائل پیدا کر باوجود مینا و فاسد علی فاسد کے اس کو
 لطیف اور قابل داد سمجھ بیٹھے ہو آپ کو سمجھاتے ہیں خود کہ اور سزا و جزا کسی کی
 ہستی پر نہیں بلکہ گیان فعل اور روح پر ہے۔ چونکہ گیان تہتر اور مادہ واداک برانوں
 میں بالکل نہیں برآں سزا و جزا سے ان کا کوئی تعلق نہیں۔ باقی رہا خدا چونکہ
 اپنی عرش فضا کی کید سے وہ کوئی کام نہیں کرتا۔ چونکہ وہ بغیر جو اس کام کرتا ہے
 چونکہ اسکا جسم نہیں۔ عظیم کل سرور پاک ہے۔ اس میں احتیاج و انگاں نہیں بناو
 آن نہ تہتر و دار تہتر نہ پھیل بھو گتا ہے نہ متنازع میں آتا اور نہ اسکا اور نہ سزا
 وجہ اکاستن ہے بلکہ

دو عین مدرک بالذات اور مقرب بالآلات ہیں۔ بدین سبب وہ فعل کرتی
 اور پہل کی خواہش مند ہیں احتیاج و انگاں والیسا وغیرہ صفات سے موصوف
 نہیں پس وہ نیک یا بد پھیل کی سستی اور متنازع میں آئیکے لوگ ہیں۔
 آپ کے یہ الفاظہ پرانویہا سے قوازل سے ابد تک بھی بقول آریہ کے
 محروم ہی رہیں گے۔ بعض اشیاء جنم سے کیا ہمیشہ لنگرے اور برانوں میں توجہ کے
 قائل ہی ہیں۔ کوئی چیز چھ اکلانی ہے اور کوئی بانی کچھ روشنی کی کریم وغیرہ
 اس تفرقہ کا باعث پرانویہا جنم کے اعمال ہیں۔ ان کے کسی کام کی سزا و جزا۔

قرآنی جو ذیل میں ہے کہتے ہیں۔ کوئی علمی دلیل لاؤ۔ انگلوں اور گلوں سے کام نہ
 لو کہ نہ سچ ہے جس میں کتاب ہے قل عندک علم فتخرجہ عن الاخر
 تو چھ کہ تمہارے پاس کوئی علم ہے تو چلائے پاس نکال لاؤ۔ تم تو ظن کی پیروی
 کرتے ہو اور انگلیں ڈھرتے ہو (سورہ انعام)

آریہ رد جواب جام۔ یہ تو ایسا شک ہے جیسے کوئی کہنے کہ ممکن ہے اس دنیا کا
 بنانے والا خدا کے سوا کوئی اور ہو کیونکہ اس کو ایسے دھندوں سے کیا کام جو
 حیران و مستہم ہو وہ تو لطیف و قدوس ہے مولوی صاحب یہ تو نہایت ہی نادہنی
 کا جواب ہے ہم تو توفیق عقلی ہے اعمال و جزا و سزا کا نکتہ انگلیں کے
 سامنے رکھ کر عدل خداوندی کے بھروسہ پر ثبوت دیتے ہیں اور بتلاتے ہیں۔
 کہ اس کا یہی سبب ہے اور کوئی سبب یہ کہنا آپ کا ایسا ہے جیسے کسی کو مرض جنون
 ہو۔ عام حامل اور خصوصاً بھڑی لوگ یہ کہیں کہ اس کو جن یا دیو ہے اور اس کا ملا لنگر
 اعزبت سے سورہ جن پر یہ کہ اس پر بھی لکھیں اور کوئی ڈاکٹری یا مہدی یونیٹ
 آکر اسکا دوائی سے علاج کرے اور وہ سبب ایسا ہو جاوے تہا افع لوگ یا کوئی آپ
 جیسا راجہ شاہی حکیم کے جا رہے کہ جنکے سوا وہ ہوشاید جاوے اور پھر تفرقہ لگ گئی
 ہو یا کسی اتن کے لکھ کر نکال لیا ہو۔ اور سنا ہے کہ یہ کہیں کہ ڈاکٹر صاحب کوئی ایسی
 عقلی دلیل لاؤ جس سے ثابت ہو جائے کہ ایسی حالت مرض کے سوا جن بھوت جادو
 سحر اور ڈاکٹر پھیل پانی کی بکڑی نہیں ہو سکتی کیونکہ تعمیل ارشاد قرآنی حجاب اور
 قصد سے کام نہ لو اور علم حکمت کو دخل دو۔ کہ نہ قرآن سچ (دیکھو سورہ بقرہ سورہ
 جن وغیرہ) مولوی صاحب ہم انگلوں اور گلوں سے کام نہیں لیتے بلکہ لائن اثبات
 سے انگلیں تو آپ دھرتے ہیں جبکہ فرماتے ہیں۔ جائز ہے اعمال کے سوا کسی اور
 وجہ سے ہو جس میں باطن محتال ہے کہتے ہیں یہ تفرقہ بیوجہ و حکمت نہ ہوگا۔ مگر یہ کیا
 ضروری ہے کہ اس غیر محدود کی کل باریک حکمتیں دیکھنا و تدبیریں ایسی ہوں کہ
 انسانی محدود عقل اور سمجھ انہر جاوی ہو جاوے۔ اسلام کو ایسی دلائل سے بچنے
 کا ارشاد فرمایا۔ پس یہ قرآنی آیت آپ جیسے شک کو گلوں کیو اسطے ہے اہل حق اور بر
 وید کو سب سے نہیں کہہ کہ ہم جن میں نظر کرتے ہیں اور بر شک بلکہ دلیل لاتے ہیں اور ثبوت
 پہنچاتے ہیں جس طرح خدا کی ہستی کا ثبوت ہے۔

مولوی صاحب جواب۔ اگر آپ اس پر زور نہ عنایت انصاف کریں تو کسی لطیف
 اور مادہ کے قابل ہے موجودہ اشیاء میں اس تفرقہ سے بڑھ کر ایک بڑا تفرقہ دیکھتے
 ہیں۔ اور اس بڑے تفرقہ کا باعث پہلے جنم کی جادو سزا نہیں اور اس امر کو آریہ
 صاحبان آپ بھی تسلیم کریں گے۔ سو ایک ادراج حیثین و مستوفین عالم ہو سنا
 ہے اور کرکیتی بلکہ پرانویہا اجسام صغیرہ اور نہایت باریک ذرات جسکو عزلی
 علوم طبیہ کے عالم اجسام ذریعہ عقلی کہتے ہیں۔ ایک جڑہ اور غیر ذریعہ عقلی
 اور تہتر تہتر علم و جسم پر موزون ثابت بقدر وس السلام ایک تہتر تہتر ہے۔ جو

ان دونوں اہل الذکر اور ادراج اجسام بلکہ کال یعنی زارہ بر حکمران ہے۔
 آریہ صاحبان! بلکہ سچ کے سامنے والو! اب تین اشیاء موجودہ ہیں اول زمین
 جنم سے کیا ازل سے بقول آریہ اللہ تعالیٰ کے ماتحت اور ایسی صفت عدل کے تحت
 جزا و سزا میں گرفتار نہیں مگر اگر مہاں پرلے کے وقت یا اس سے کسی قید پہلے اور
 بلکہ اپنی طرح گرفتار نہیں مگر اگر مہاں پرلے کے وقت یا اس سے کسی قید پہلے اور
 سچے اجسام سے الگ ادراج آرام و راحت میں بھی رہے تو اس وقت بھی محرم کی
 طرح برائی ان میں ہی رہتی ہے۔ جس کے باعث ادراج کو پھر جنم لینا پڑتا ہے اور

نہیں اور نہ ہوگا۔ اُس کے بھیجے لگنا اور اس پر اختیار کرنے اور اس میں جیسے و جیسے اور انصاف حق پرستی مسئلہ سے روگرداں ہونا کتنی علم و دانش کے ثمرات و ثبات ہے۔
مولوی قزوین جواد اسی کم علمی کی گہری اور غریبی سے تفرقہ کے اسباب پنج درجہ کے موجدات اور سامان۔ جانتے سے۔ اعتقاد و گریہاں اور نقد و تہلیل۔ باعث ہوتا ہے جنم کے اعمال ہی ہیں۔ گویا بے وجہ قویہ ایک چیز کو کسی دوسری چیز کا سبب قرار دے لیا ہے۔ اور یہ جرات اس قسم کی ہے کہ ہم کسی آدمی کو اندھیری رات میں گیس میں دیکھیں اور اسے آپ ہی یہ سوچ لیں کہ اس وقت کچھ دیاں بند ہیں یا نہ۔ بند ہیں میں بچہ اسکے کہ۔ آدمی اس وقت صحت جو رہی کرٹ جاتا۔ اور کوئی وجہ نہیں مقل والے سوچ لیں۔ کتنی ظن و انداز ہے۔ امید اسلئے قرآن کریم نے تضحائے والوں کی نسبت فرمایا ہے۔ کہ یہ لوگ اٹکل بازی میں پڑے ہیں۔
آریہ رد جواب دوم۔ ہم آپ کو کم علمی و کم فہمی کی بات کہہ بھی گئے ہیں نہیں جانتے۔ ایسی باتوں سے ہی آپ کی لیاقت اور آپ کی دلیل کی کمزوری ظاہر ہے۔

تسلسلہ

دنیا میں فقر و موجود ہے۔ ریح و راحت موجود ہے۔ جس سے کوئی بھی انکار نہیں کر سکتا۔ اب تفرقہ اسباب اور ریح و راحت کے موجدات تلاش کرتے ہیں۔ جو لوگ خدا کو نہیں مانتے یا تمام واکم سے آلودہ جانتے ہیں وہ اپنی کم علمی سے کچھ ایسا خیال کریں تو کریں۔ مگر کسی اہل دانش پر پوشیدہ نہیں کہ ایسے کے سبب کا نہیں جس حکمت بھری ہے۔ کوئی کام اُس کا انصاف و عدالت سے خالی نہیں۔ تمام فطرت یہاں دیکھتے ہیں کہ جسے کاموں کا پورا پورا پھل ہے۔ جیسا کہ قیدیوں کو دیکھ کر حرم اور جرم کو دیکھ کر قید اور سزا کا خیال آتا ہے۔ مجھ کی کسا۔ اُن کے خشن میں مصنف قرآن اچھا کہتا ہے۔ کہ وہ دیکھتے ہوئے نہیں دیکھتے سنتے ہوئے نہیں سمجھتے گویا قصور بکرم علی فہم صغیر۔ ریح و راحت کے بعد ہے۔ گنگے ہیں۔ اندھے ہیں اور ان حرکتوں سے باز نہیں آنا جانتے۔ کیا جیل خانہ کے قیدی کو دیکھ کر جرم کا خیال کرنا بیوجہ قویہ ایک چیز کو کسی دوسرے کا سبب قرار دے لینا ہے۔ ہرگز نہیں۔ بلکہ نہایت قوی وجہ سے سچی بات کا اظہار کرنا ہے۔ اور یہی سبب ہے کہ خشن بات سے روگردانی کے سبب آپ کی عقل میں فتور آ گیا۔ جو آپ نے مثال دی۔ وہ آپ کی منطق وانی پر داغ لگاتی ہے۔ سنئے اور سمجھئے اگر ہم کسی آدمی کو اندھیری رات میں گیس جاتا دیکھیں۔ تو کیا مندرجہ ذیل سوچ و شبہات پیدا نہیں ہوتے۔ اول یہ کہ اس کو کوئی جہت ضروری کام ہے۔ یا یورجے یا یا نکل جیتے یا کسی سے چیز روگردانی ہے۔ اس کے ساتھ ہی اگر اُس کے ہاتھ میں شعلہ آگ لگے بھی ہو تو کچھ بھی ہو۔ دوسرا یہ کہ کوئی بھی ہو تو جو۔ ہونے کا یقین جو جہاں ہے۔ مزید برآں اگر فطرت سے یقیناً جانے نال ضرورت مل جائے۔ تو وہ یقین درجہ حق الیقین پر پہنچ جاتا ہے۔ اسی طرح ہم یہاں کہتی ہو کہ تشکک یا سوزاک کی دوائی خریدنا دیکھیں۔ تو اُس کے گونا گوارے کا سمجھ ہو جاتا ہے۔ اور جب اُس کو تشکک یا سوزاک میں مبتلا دیکھیں۔ تو اُس کی زنا کاری کا یقین ہو جاتا ہے۔ لیکن اگر اُس کی طوائف بازی بھی ہم کہہ معلوم ہو تو حق الیقین میں کوئی کسر نہیں رہتی۔

اسی کے حسب حال جب کوئی کچھ جنم سے اندھا لولا لگا اور غیور دیکھتے ہیں۔ اور ساتھ ہی خدا کو عادل و منصف بھی مانتے ہیں۔ تو حق العدم حق الیقین

کی۔ یا تو قرآن اور آفتاب ہونا غیور ہے۔ طوائف بازی کی۔ کتنا ہی بخار و اہمی اور غول آنا علامت ہے نبی و حق کی اور یہ بڑے زبردست ثبوت ہیں۔ کوئی مرض لغز سبب کے نہیں ہوتی۔ ہر ایک علت کے واسطے ایک معلول کی ضرورت ہے۔ مرض کا سبب اور علت کا معلول دیاقت کرنا حکم کا کام ہے نہ کہ ہرگز تو اس کا نتیجہ قوت نہیں جانتے۔ کہ تپ و قیہ حزن سے اور کیوں ہوتا ہے کیا اس کے سبب ہیں۔ تشکک کی کیا وجہ ہے منہ سے تو کیوں آتی ہے۔ انہیں نہیں معلوم کہ تشکک کی ساری مبالغہ اور معلول پر ہے۔ مگر یہ باتیں کسی حکیم حاذق سے پوشیدہ نہیں ہونے کے سوا کچھ نہیں کہ اس واسطے کہ اس کا عقل سلک ایک دینا جانتی ہے اور اس کا ثبوت یہی ہے۔ پھر کیا وجہ ہے کہ جنم کے روگردانی کے واسطے کوئی وجہ ہو۔ مادہ خدا غل و مصنف ہے جس طرح بتائیں ہم دیکھتے ہیں کہ جو شراب نہیں پینا وہ مخمور نہیں ہوتا۔ اُس کے منہ سے بد بو آتی ہے۔ جینہ وہی حال گذرستہ جنوں کا ہے۔ جیسا کہ پراسے اعمال کا عقل ملتا ہے۔ دوسروں کا نہیں تو بصورت ظاہر ہے کہ جنم کے لئے لوگ لنگڑے کاٹے بہرے کمال امیر غریب وغیرہ جتنی اسی قاعدہ سے ہیں جیسے کہ بال بیان بھی تمام ایسا و اعمال کی وجہ سے وہاں بھی سامان اعتما و اعتماد پر خدا کسی ذاتی عداوت سے دیکھ نہیں دینا۔ اور نہ ذاتی محبت و رشتہ داری سے شکہ میں یقین ظاہر ہے کہ سابقہ اعمال ہی اس تفرقہ کے باعث ہیں کہ موجودہ احتمال اور خدا کی عداوت اور اعتقاد و نہ جانے آتی قرآنی نیت تو کتنا ہی صاف خواہ غیور پیش کی۔ جس سے اُنکی مصنف قرآن کی عقلی ثابت ہوتی ہے۔ اور اس کی لیاقت کی قطع کھاتی ہے۔ حضرت اس آیت پر عقل کر لے سے تو بڑے علوم قدیم ہوئے جاتے ہیں۔ بایں وجہ کہ کسی چیز کا آدمی کو بغیر دیکھتے گئے یعنی جستجو۔ تلاش اور تحقیقات کرنے کے علم نہیں ہوتا۔ اور قرآن بھیجے لئے یعنی تحقیقات کرنے سے منع کرتا ہے۔ گویا ہر طرح کی تحقیقات علمی سے روکتا یعنی جاہل بناتا ہے۔ لیکن قرآن کے اس اشارہ کی تعمیل کرنا گویا وادہ نادانی میں سرگردان رہنا ہے حلیم صاحب! کیا آپ کو یہ اجازت ہے ہی علم حکمت آتا تھا؟ آپ کو یہ لیاقتیں تھیں۔ جب آپ علم حکمت کے پیچھے گئے تب حاصل ہوا۔ گویا آپ نے قرآن قرآنی خدا کی عقل حکمی کی۔ جب آپ کے حد کے نہیں نہیں قرآنی عقل کے لئے دلائل سنئے تھے مگر ارشاد و قرآنیہ اور آیت نے اُس کا حکم نہ مانا تو سلائے آپ کوں ہوئے؟ حضرت کیا یہی کام عظیم الملکوت نے نہیں کیا تھا۔ پس یہ آپ کا جزا کسی اجالت میں جواب کہلاتے کے قابل نہیں۔

اسی جواب کا وہ سرا و۔ محروم کو خدا کا علم نہیں۔ اور نہ ہشت روز کا۔ اور نہ رشتوں کا۔ اور نہ ہمدردوں کا اور نہ عذاب و عذاب قبر کا۔ اور نہ کنوؤں کا۔ اور نہ حیطان کا۔ اور نہ منکر و نکر و گرام کا۔ پھر ان کے پیچھے لگتا خلاف عقل ہے۔ حالانکہ قرآن بھی منع کرتا ہے۔ ان شے سے ہرگز نہ زیادہ آریں گویا سخت سچ ماننے والوں کو نہ ہرگز نہ تشکک کو تشکک کا علم ہے۔

پس ایسے طرح طرح کے تشکک سے انکار۔ اور فرشتوں اور شیطان سے تو درجہ عقل مسئلہ پر اقرار کرنا محمد ہی بنی کی عقل

بے شک ہے۔ اور ساتھ ہی خدا کو عادل و منصف بھی مانتے ہیں۔ تو حق العدم حق الیقین

مولوی نور الدین کے رسالہ روتل شیخ کا جواب مولوی جانتک

والہنسے دریافت کیا۔ اور ان کے راساں میں دیکھا۔ اثباتِ محاسن میں ان کی ایک لیلِ سرورِ قرآن کی دلائل کا ہے۔ وہ ہم دیکھتے ہیں کہ کئی آدمی جنم کے اندر ہی نکلے۔ لوے۔ کاتے۔ بہرے نکال ہوئے ہیں۔ اور کئی راجہ ہنگو دو لقمہ۔

امیر کو یہ کہو کہ پریشو کی مرضی ہے تو کیا پریشو متصفعت و عادل نہیں جو بلا فک و اندویش میں فرق کرتا ہے۔ پس جو نتیجہ سابقہ جنم کے اور کیا کر سکتے ہیں کہ ایک خدا ایسی طرفداری و نامتصفی نہیں کر سکتا۔

پہلے جواب۔ مخالفین تنازع کی اس دلیل سے صاف واضح ہے کہ تنازع نمٹنے کا کوئی
ثبوت تنازع ماننے والوں کے پاس نہیں بلکہ صریح اس لئے کہ کسی آسموہ اور
آرام والے کے سکھ اسودگی اور آرام کی وجہ افرو ہوگی بیماریا رنج والے کے دیکھ بیماری
سرخ کے جڑ اور ان لوگوں کے باہمی تفرق کے سبب تنازع ماننے والوں کو معلوم
نہیں ہوئے۔ اس واسطے ان لوگوں نے یقین کر لیا کہ سابقہ اعمال ہی اس تفرق
کا باعث ہیں پر نگریہ اُس رب العالمین کا جس نے مسلمانوں کو ایسے حلال
سے بچنے کے واسطے قرآن کو ہم میں ارشاد فرمایا۔ وَتَلْفِطُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ عَنْهُ مُسْتَخَوٰةٌ ۚ (سورہ نبی
اسرائیل) ۴۰

ترجمہ اور جس چیز کا تجھے علم نہیں اس کے پیچھے مت لگ کیونکہ کان اس کی دلیل سے سوال کیا جائیگا۔

آریہ تو جواب اقل۔ محتاج ماننے والا جو کچا پاس اس مسئلہ کے ثبوت میں آئے
 دلائل ہیں کہ چٹکے سے کسی عاقل بالغ کو انکار کی گنجائش نہیں ہے۔ دلیل بھی
 اُن دلائل میں سے ایک ہے۔ مگر وہ ساری کی سار ہی ہی لا جواب میں جو مفصل
 طور پر اس کتاب میں موجود ہیں۔ مگر یہاں ہم صرف آپ کے جواب پر غور کرتے
 ہیں۔ آپ فرماتے ہیں کہ اس دلیل سے صداقت واضح ہے کہ محتاج ماننے والا کونکر ثبوت
 محتاج ماننے والوں کے پاس نہیں ہے۔ مولوی صاحب! ایسی ہی تحریر سو تو ہمیں
 ایک ادبیات نگاہ سے روکھی۔ کہ آپ ثبوت کے معنی بھی نہیں جانتے یا جہاں باقائدہ
 سے حق بات کو چھپاتے ہیں۔ ہم آپ کو سمجھاتے ہیں +

ایک شخص ایک مجلس میں آیا جس کے منہ میں شراب کی بوا آتی ہے۔ اس مجلس نے ہوسو گھنٹے ہی جان لیا۔ کہ اس نے شراب پی ہے۔ حالانکہ ان کو سامنے نہیں بی۔ اور وہ خود بھی انکاری ہے۔

اسی طرح ایک دوسرا شخص آیا جو کہ باوجود رنگ کی مرض ہے اور کہیں یاں اڑا رہا ہے نیب کی ہوتی ہاتھ میں ہے۔ جو کہ آنکھ سے یا دھکھناہ مصیبت کے سہنی ہوگی۔ ہاتھ ہر گزیر اور نیب کی ہوتی ہوگی۔ انہوں نے فی الغر جان لیا کہ آئے کسی طوائف سے بڑھائی کی ہے۔

ایسی صورت ہے کہ کسی شخص کا اسی طرح ایک تیسرا شخص آیا جس کا آواز بیٹھا ہوا تھا کہ اسی چادی اور کھانے وقت بخون بھی آتا ہے۔ انہوں نے اُس کی آواز سن کر حالت کو سمجھ لیا۔ کہ اس کو نب دق ہے۔ حالانکہ اُن کے سامنے اُس نے پی نہ لیا کیا اور دیکھی قسم کی بد پرہیزی کی۔ حکیم جی اکیا جنہوں نے ان تینوں کی منہیت پر اسے قائم کی وہ ملازمت ہے یا کوئی کمد سکتا ہے۔ کہ اُن کے پاس کوئی نبوت نہیں۔ سوائے اُن مرعوبوں کے۔ حضرت منہ سے بوا آنا۔ اور پاؤں میں ازستقلالی نہ ہونا علامت ہے شرارت کا

ہے۔ اور تمام ڈاکٹر اہل سے نفرت کرتے ہیں۔
مجھے انہوں میں سے ہے کہ آپ لوگ دنیا کی تمام رکاوٹیں اور عداوتیں جسے وہ لوگوں کو بھی
نہایت اپنی عقل کے مطابق خدا کی رحمت ہی مانتے ہیں ہم اس حکیم طلاق کا کوئی فعل
مجھے حکمت سے خالی نہیں جانتے اور اُسے ظلم گردانتے ہیں اور یہی سبب ہے
کہ اسے عادل و منصف یقیناً نہ کہ صدق دل سے متقاضی کو مانتے ہیں۔

بیوگان کے بیرواہ کی شامتیں اجازت ہے اور حد ماشادیاں شامتیں سے
ہو چکی ہیں۔ مگر یہ پراٹوئی برسی تعلیم کا تصور ہے۔ مسئلہ شامخ کا اس سے کوئی تعلق
نہیں۔ اس مسئلہ کے جواز میں نوید بیوگان پٹوہا پٹوہا مسئلہ شوگ بدہواہوا۔ بیوہ
و غیرہ جس کے قرب بیک شامخ ہو چکی ہیں جہیں شامت کے حوالوں سے بخوبی
شامت کیا گیا ہے کہ یہ جائز ہے۔

اعتراضِ تجرید شدہ انسان کو بالکل دنیا و مافیہا سے الگ کر دینا ہی شریعی خواہش جو انسان کے ماننے والوں کی ہوتی ہے وہ یہ ہے کہ ہر کوئی انسان کی یہ وہی ہے۔ جو بالکل انسانی خواہشوں کے بغیر گنوا والا ہے۔ میرے یہ مطلب ہیں کہ ہندو دنیا و دنیاوی خواہشوں والے ہوئے ہیں۔ مگر صریح یہ کہ اس پر یقین رکھنے سے بغیر اس طرف ہوتی ہے۔

جواب جیسا کہ آپ خود مانتے ہیں کہ ستر و زیادہ دنیاوی خواہشوں والے نہیں ہوتے
بلکہ زیادہ ویران و ابد پرست ہیں۔ لیکن آپ کا وہ خیال کیسے صحیح
ہو سکتا ہے؟ کیونکہ شاید یہ معلوم نہیں کہ اہل ہندو باوجود مانتے براؤں کے بھی اندر
کے مزاج سے اور پرہیز گوک مانتے ہیں۔ مگر وہ ایسا پرہیز گوک نہیں مانتے جہاں پر
کوئی عورت حاملہ و درد سے چلاتی اور جننے کو نہایت ہی ہود بوجھا لے (آریہ لوگ جسے پرہیز
لوگ مانتے ہیں وہاں سوا برہمن کیان کے چھل کر مینے کوئی نہیں جاسکتا۔ اور ہر کوش
کا ہتھیروں دنیا داری سے زیادہ عیسائیوں میں ہے اور اس کا باعث بھی ہم جانتے ہیں
کیونکہ انکو لغتین ہے کہ ایک برہ آتے پہلے کفار ہو گیا۔ آپ وہ سچ کرتے اور جس کو مانتے
ہیں یورپ کا حال اس کا شاہد ہے +

یہ پھر کے اخیر میں بادی صاحب نے فرمایا مگر عیسائی تفسیر کے قواعد اپنے مذہب کے
بالتعمین اور وہ اعتراض بھی نہیں مانع ہوتے ہیں جو تفسیر پر عائد ہوتے ہیں عیسائی
لوگ اپنی عقل کو ایسے سوالوں سے حیران نہیں کرتے وہ کہتے ہیں کہ اگر ہمیں کوئی
تکلیف دی ہے تو اس میں پریشور کی بڑائی ہے *

اکیہ عیسائی دین کی جیسی مذہب حالت ہے اس سے ایک دنیا آگاہ ہے اور جیسے اس پر اعتراض عاید ہوتے ہیں وہ سائے کے سائے لا جواب ہیں عیسائی لوگوں نے طبیعت نہ کفایت نہ تخاص عرصہ تک کسی شکل سوال کے حل کرنے میں عقل کو حیران نہیں کرتے تو میں نہیں جانتا کہ انہی عقیدے کیا معنی ہیں۔ اگر ایشور کی جڑانی مخلوقات کو دکھ دینے سے ہے۔ تو اس کا ظلم سکھ دینے پر ہوگا۔ سچ ہے بڑوں کی باتیں بڑے ہی جانتے ہیں۔

ہیں تو آپ کو کچھ مدت دین کا مطالبہ فرمائیے ۴

اسم

مسلمانوں کے اعتراضوں کا جواب

جی نہیں سکتا پس روح کا ایک جسم سے دائمی تعلق کیسے ہو سکتا ہے۔ جس طرح کہ ایک درخت کی ایک شاخ سے دوسری شاخ پر اڑ جاتا ہے۔ اور اس سے تیسری پر اسی طرح جو اس جسم سے پرواز کرے وہ جسم میں قاعدہ قدرت کے مطابق چلا جاتا ہے جیسا کہ ایک ہمارے گناہ سے جو اس عرصے میں اسے جیسا کہ چھ کر خدا کی طرف دل لگنا پاتا اور اپنے روح کے نکلنے کو ایسا سمجھنا چاہئے۔ جیسے کہ ایک پرندہ کسی درخت پر سے اپنی خوشی اڑ جاتا ہے۔

جن مختلف قابلوں میں دوں کا گذر کرنا اوسام ہوتا ہے۔ پڑنے آریہ عقول نے ان کی تعداد ۱۰ لاکھ بتائی ہے اور یہ انکی تحقیقات علمی کی اعلیٰ شہادت ہے۔ فطرت کے قانونوں کے اقسام۔ پانی کے قانونوں کے اقسام۔ ہوا کے قانونوں کے اقسام۔ گل کی میزان ۸ لاکھ ہے۔ مگر روح ان سے کوئی قابل خود نہیں جن سکتا۔ بلکہ اس کے کرم اوسا را شیور پر اتنا اس جون میں بھیجتا ہے۔ اور یہ عین علم و عقل کے مطابق ہے کہ جو جیسا کرم کے ایسے ویسا ہی پھل ہے۔ سب کو چوری میں پانچویں نہیں۔

اعتراض سوم۔ اس مسئلہ کی رغبت انسان کے اخلاقی خیالات کو بگاڑنے کی طرف ہے۔ وجہ یہ ہے کہ مسئلہ تنازع میں لاعلمی سے بھی ہونے کا سبب کا اجرت تک دہن لگنا ایسا ہی ضروری ہے۔ جیسا سوچ بھیج کر کے ہونے کے مومن کا۔ یہاں تک کہ کھانا ہضم کرنا وغیرہ جو بخود بخود بخیر و باری مریضی کے طور ملے۔ وہ بھی مسئلہ تنازع میں لیے کام ہیں جیسے دیگر اخلاقی کام۔

جواب۔ اگر ایک نادان بچہ بھی قانون قدرت کے خلاف کرے سزا پاتا ہے تو نہیں معلوم کہ ایسا اعتراض کیوں کیا گیا۔ ہمارے خیال میں تو یہ نہایت ضروری ہے کہ تمام کرموں کا پھل ملے آپ شاید گورنمنٹ کے اس قانون کو پسند کرتے ہوئے جو تین چار سال کی میاں تک اسٹامپ نہ بدلا دے تو ترخوہ کو کوڑی بھی عدالت نہیں لوائی یا کچھ سال تک اگر مقروض اگر نئی راج سے باہر چلا جاو تو قرضہ خورد و برد ہو گیا۔ پانڈی صاحب کرم ہرگز ضائع نہیں ہوتا۔ اور نہ پھل دینے کے بغیر رہ سکتا ہے۔ دھوکے میں نہ پڑو خدا ٹھوس میں نہیں اڑایا جاتا ہے وہ ہر ایک کو اس کے اعمال کا پھل دے گا کہ اگر کھانا فضل ہے اور ہضم کرنا فضل ہے تو بد پر میری یا خراب اشیاء کے کھانا یا پورا پھل کیوں نہ ہوگا۔ کیا کھانا ہی تمام تندرستی کی جان نہیں اگرچہ ناس میں غرابی آنا سب غرابوں کی بنیاد کیوں نہیں آپ کے اس بیان سے تو تمام ڈاکٹر حیران ہیں۔ کیونکہ ڈاکٹر کی کل بنیاد و حفظ صحت اور خوراک اور اس کی پڑتال پر ہے جس سے کوئی بھی انکار نہیں کر سکتا۔

اعتراض چہارم۔ انسانوں میں یہ مسئلہ رحم کو قطع کرتا ہے۔ میرا یہ مطلب نہیں کہ ہندو رحم دل نہیں۔ مگر یہ ہے کہ یہ مسئلہ رحم کو خارج کرتا ہے۔ چنانچہ اس کی مثالیں ہیں تو ایک جذامیوں اور دوسرے یوگان کی ہندوؤں کو بہت نفرت کی نگاہ سے دیکھتے ہیں اور اسکو پھلے جنم کے گناہوں بلکہ گھور پاپ کا سبب قرار دیتے ہیں جس سے ان کو ایسے دوزخ میں ڈال دیتا ہے۔

جواب جب ہندو باوجود ذہنی تنازع کے دنیا کی تمام اقوام سے رحمدل ہیں اور یہی رحمت سے نفرت کرنے والے تو یہ کہنا کہ تنازع پر لیان رکھنا رحم کو خارج کرتا ہے سزا غلط ہے لاکھوں ہندو آریہ حکیم ہزاروں امراض کی دوائی مفت تقسیم کرتے ہیں اور اسی طرح پیشہ وارانہ پیداوار و شہاسی ایشور اسکر دوائی دیتے اور امراض کو کھاتے ہیں۔ لیکن جذامیوں اور دیگر تندی امراض کے بیماروں سے نفرت کرنا اصول حکمت کے مطابق

کرتے یا شر اور جو کچھ رسوم بجا لاتے ہیں۔ وہ بھی دل میں یقین کرتے ہیں کہ اس طرح پتھروں کے ہمارے سے اپنا بن ہوتا ہے۔

تیسرا اعتراض ذات کے مانتے والے یہاں مانتے ہیں کہ انسان اپنے والدین سے صفات نیک و بد حاصل کرتا ہے۔ گویا یہ بھی ایک طرح کی ذات ہے۔ تو پھر ذرا کا آتما باپ کے آتما سے اس قدر مختلف نہ ہوا۔ جس قدر کہ مسئلہ تنازع کے مطابق ملنا لازم ہے۔ مگر ذات کے مطابق جسم کی روح پر فضیلت ہے۔

جواب۔ ہندوؤں کی ذات کا مسئلہ تمام ترجہانی ہے۔ روحانی نہیں مگر ستم کے مطابق ذات کا مسئلہ کن کرم اوسا رہے۔ جنم اوسا رہیں گیتا میں ہمارا کرشن جی نے بھی ایسا ہی مانا ہے کہ چاروں درجہ پیدا کئے گئے ہیں۔ کن کہ کچھ بڑا جو جس کن کو حاصل کرتا ہے وہ اسی درجہ میں لگنا جاتا ہے۔ مگر سوچیں جو یہ ظاہر ہے کہ یہ مسئلہ پڑنے زیادہ میں کبھی بھی جنم سے نہیں مانا گیا صرف اوپر کے زمانہ میں لوگ نے ایسا ماننا شروع کر دیا۔ پس یہ اعتراض قابل قدر نہیں۔

چہارم اعتراض کے مسئلہ تنازع پر اعتراض۔ اعتراض اول۔ ہمارا کچھ علم نہیں کہ کسے تھے بچے تھے سکھ یا دھرم یا یہ ہیں میرا یہ مطلب نہیں کہ چونکہ ہم اپنے جنم کے کرموں کا علم نہیں۔ اس لئے یہ مسئلہ غلط ہے۔ مگر یہ کہ چونکہ کوئی بات اس مسئلہ کے جنم میں نہیں ہے۔ اس لئے یہ بھی ایک نقص اس مسئلہ میں ہے۔

جواب۔ اس معمولی نقص کا ہم نے بار بار جواب دیدیا ہے۔ یہاں ہم صرف باتیں ذکر کرتے ہیں۔ جو اس مسئلہ کے حق میں ہیں۔ اول دنیا میں دکھ سکھ ہے اور وہ بلاوجہ نہیں بلکہ کرم کے اثر اور صحیح سداقت کے مطابق ہے۔

دوم دنیا کا انتظام انھما دھتہ نہیں بلکہ ایک زبردست حکیم اور مہمت خدا کے قاعدہ قدرت کے اوسا رہیں۔

سوم۔ انتظام عالم میں ہمیں کوئی چیز بھی نہیں معلوم نہیں ہوتی۔ اور نہ ہی کوئی چیز ہے۔

چہارم۔ جو بارش فانی چیز نہیں اور نہ حادث یعنی تو پیدا ہے۔ بلکہ پرانا تو کی طرح انادی و سوتہ ہے۔

پس ان امور پر غور کرنے سے صاف واضح ہوتا ہے کہ کوئی خواہ کتنے ہی تھک پاؤں یا سے تنازع کے مضبوط سلسلہ سے انکار کرنا سراپا محال ہے اور انصاف کی بات یہ ہے کہ عملی طور پر اس سے انکار کرنا ہی ناممکن ہے۔

اعتراض دوم۔ اس مسئلہ کے مطابق روح اور جسم میں جو تعلق مانا جاتا ہے۔ کیونکہ اس مسئلہ والے یہ مانتے ہیں کہ لوگوں کے لئے مختلف قسم کے جسم ہیں اور روح ہر زندگی میں ان میں سے کوئی جسم چن لیتا ہے گویا روح پھرتی رہتی ہے۔ اور جسم ۸ لاکھ مرتبہ ان کی تعداد اتنی ہی ہے کم نہیں ہو سکتی اور نہ زیادہ ہو سکتی ہے۔ مگر سائنس کے علمائے جنم کہ ہمارا جسم تبدیل ہو رہا ہے۔ ڈاکٹر کہتے ہیں کہ جو ذرے ہمارے جسم میں ہیں۔ ان میں سے سات سال کے بعد کوئی بھی ذرہ نہ رہے گا۔ گویا جسم ہر بار تبدیل ہوتا جا رہا ہے۔

جواب۔ کون نہیں جانتا کہ جسم اور روح میں ایک عارضی تعلق ہے۔ خود سائنس اور اکثر کی شہادت ہے آپ بھی مانتے ہیں کہ سات برس میں سارا جسم بدل جاتا ہے تو کیا اب بھی کچھ عارضی اور چند رفتی تعلق میں شک باقی ہے؟ متفقہ کا لاغیر سے سچا تعلق ہو

تھیں۔ اسے لگا کہ پوشا نہ کرے کہ تم کیا سنتے ہو جس نام سے تم نامیے ہو اس سے
 تھانے سے؟ اچھا دیکھا دیکھا (۲۴-۲۵)
 باقی را بردیکار کرنا یہ ایک نیا فعل ہے۔ اور اس کا پھل الشور عنایت کرنا یعنی
 کی سزا کو تو کوئی حال نہیں سکتا۔ البتہ اس کے احکام کی تعمیل کو تاکہ حرم جلدی ہو جائے
 اور ہمارا دل بھی سزا سے خوف کھائے اور دیا دان جو جائے عبادت تھلی سے
 رحمت کی طریت رجوع لائے۔ بردیکار کرنا ضروری ہے۔ اور اسی اس کے ذمہ کے ہم
 جو سب پر احسن اور نہایت معقول اور ہم سے فرمانا ہے
 परमपरायसत्ताविभूतय
 (دوسرا) بردیکار ہی ہے۔ عیسائیوں کی طرح خود غرضی یا عیسائی بنانے کے واسطے
 نہیں کیا جا بلکہ شوری حکم کی تعمیل اور سب سے کہیں کی عرض سے اور یہی سب
 کہ اگر یہ دست میں بمقابلہ تمام دنیا کے رحم دل اور دان بن زیادہ ہے اور راجہ بھگت
 جسے برسرِ مہر یعنی اسی ویش کے چھتر ہی راجا تھے۔ اور راجہ بھگت
 آریہ قوم کے مانتا ہے اس ویش کے نور تھے مسطرح دیدے سب ملے یعنی
 کرم کی تحفہ کی کو بر جا کر لیا۔ اسی طرح اسے اپنی عالم اللہ طاعت سے آمینہ دہی
 کا راستہ بروکار کے طریق سے ملایا اور اس کا ہی نام سب بن کی مہلک مرض سے
 بچنے کو اسے الشوری یا فانی مقدس درایت سے برا رکھتا اور اپنا سنا کی تعلیم دی ہے
 کی سبیل بھی باہمی مخالفت تھیں مانتا ہے آپ کی سبھی کو مانتا ہے
 اعراض جہاد: کچھ لگا ہوں کے عرض میں ایک معصوم بچہ کو بخار دینے کی سزا
 دینا بعد از انصاف ہے بلکہ ظلم ہے۔
 جواب اگر کچھ لگا ہوں کے لیے معصوم بچہ کو بخار وغیرہ کی سزا دینا بعد از انصاف
 ہے تو کیا آدم کے معنی گناہ کے بدلے تمام دنیا کو معنی بنانا اور ادا کرنے کا
 اور غیر نبوت کامل کے حجم بلکہ انصاف ہے
 اگر کچھ لگا ہوں کے بدلے معصوم بچہ کو بخار وغیرہ کی سزا دینا بعد از انصاف
 تو کیا بلا سبب اس کو انصاف لولہ نظر امانا مانتا ہے انصاف ہے
 اگر ایک معصوم بچہ کو بخار کی سزا دینا ظلم ہے تو کیا اسے چھک و خسرو وغیرہ میں
 مبتلا کرنا اور سب کے برابر کھب دینا عدل ہے؟
 اگر بخار وغیرہ کی سزا بعد از انصاف ہے تو شاید یہ حق کو ٹھکانا ہے۔ تشک
 کی سزا مطابق قانون کے ہوگی۔
 مجھے معلوم نہیں کہ آپ نے کس دانش اور دہائی کو مد نظر رکھ کر ایسا اعتراض کیا
 ریونڈو اگر ہو پر صاحب کے اعتراضات کا جواب
 فروری ۱۹۱۵ء شکر وار مشن کالج لاہور میں اپنے لیکچر میں کے) =
 (اول بادریضا کے تخاصم یقین کر کے غائب ہونے)
 بعد ازاں یہ مسئلہ سب پیچری یا ادھرتی یا دھرت کے اچھی طرح حالات
 ہے۔ جو اس یقین کرتے ہیں وہ کبھی نامسک یا پیچری نہیں ہو سکتے
 وہ نہیں کہہ سکتے کہ ہم ہی ہم سے۔ انہما کی چیز نہیں۔ اہل سنت و
 جمعیہ کی سزا دینا کہ ہم (ادھرتی) کہہ کر خوش ہوئے ہیں۔ کیونکہ دنیا
 سے سب سے پہلے پیچری کو دور کر کے ہر وہ جانتے رہے معصوم ہیں
 وہ سب سے پہلے عیسائی مانتے ہیں کہ ضرور تھا ایک جسم دھارن
 کر کے جوئی یا جی حاصل کر لیا۔ تو کیا ہی اس مسئلہ کے ہوتے والے ہیں تھے

ہیں۔ کہ آقا ایک زندگی کے لئے ہوئے یا پرن کا پھل دوسرے کسی جنم میں
 ضرور کوئی شریر دھارن کر کے اور لگا۔
 بقید فائدہ یہ مسئلہ اس مسئلہ یعنی ہے کہ انصاف کا ساری نیامیں راج ہے گونا
 بہت ہے انصاف معلوم ہوتا ہے۔ مگر اصل میں ہے۔ انصاف کی طرف سے
 نوڈٹ از طرف موصوف ناظرین نامسک یا دھرت سے بجا مانا ہے کہ
 پھل بھوگنے کا نشیہ دلا نا اور ہمیشہ نیک بننے کی تحریک دینا اور ایسے کوئی پور ذات
 کو یا کاری ہزار ہر ذمہ نشیہ کرنا جس مسئلہ کے اپنے مسئلہ فائدہ میں ہے
 پادری صاحب بھی تسلیم کرتے ہیں تو آپ سوچ لیں کہ اس سے عموماً مسئلہ دھارن
 اور کیا ہو سکتا ہے
 اب ہم پادری صاحب کے وہ اعتراض لکھتے ہیں جو انہوں نے ہونے لکھیں
 متنازع برے
 اعتراض اول حالانکہ اہل سنت و جمعیہ مانتے ہیں کہ سب سنا صرف ایک ہی تھا کا
 مختلف طور پر اظہار ہے اور یہ تھے اختلاف باتیں و محل میں یا اور چیزوں میں معلوم
 ہوتے ہیں سب الکیان کے سبب سے ہیں۔ جب تک ان ہوتا ہے تو ایک ہی تھا
 معلوم ہوتا ہے۔ دیگر کوئی تھے نہیں اور اصل میں وہیں سب کیساں ہیں۔ تو کوئی ثابت
 کہ اولاً آقا نے تو کوئی بن کرے والا۔ یہ صرف ہمارے خیالات ہیں۔ سلو وڈت
 کے مانتے والے متنازع کیونکہ ان کے ہیں۔ پادری صاحب اس اہل ہنود کہتے۔ تو یہ بھی
 کہا جاتا ہے۔ کہ متنازع کا مسئلہ ہی سلکھا یا جاتا ہے۔ جب تک کہ وہ دھارن
 مگر یہ یہ بوجھتے ہیں کہ اگر اس شخص کو سنا ہے ہی بھی بتایا جاوے کہ اصل میں کوئی
 یا پ کرنا ہے نہ تو وہ متنازع میں یقین کیونکر رکھ سکتا ہے
 جواب یہ آپ کا اعتراض دیدات شاستر پر نہیں بلکہ لوہ ویدتوں میں نمونہ
 کے مانتے والوں پر ہے حالانکہ شاستر یا پادری صاحب کا یہ سب نہیں ہے یہ سب
 وید دشا ستر کے خلاف ہے کوئی شاستر کا ایسا نہیں مانتا۔ البتہ یہی اعتراض
 دین پر عائد ہے کیونکہ یوحنا کی اصل میں لکھا ہے ابتدا میں کلام تھا۔ کلام خدا کے
 محاکام خدا تھا کوئی چیز نہیں جو پھر اس کے موجود ہوئی (باب ۱-۱۰)
 اور یہی سب ہے کہ ایسا گناہ ظلم ہے کہ اس کے تمام میں معنی ہوتی آئے اس کے
 واسطے ایک گناہگار انسان چر ا مصلوب کر لیا۔ اور اب جو ۱۸۹۰ سال
 رہ معصومہ اصحابان کا تمام دنیا کے گناہ کے بدلے خون بہانا لیا۔ تو اب گونا
 گناہ دنیا میں رہا ہی نہیں اور بھلائی کیونکہ حساب تو فیصلہ ہو گیا۔ انہوں کو
 باوجود یہی مان ہونے کے گناہ پر اس قدر دوسری
 دوسرا اعتراض۔ اہل ہنود مانتے ہیں کہ اگر چند سو سال ایک شخص کی موت
 پند کیجا دی تو وہ ساری لوگ
 ک۔ میں خانا ہے اجسریہ اعتراض
 ہے کہ جو ہنود متنازع بھی مانتے ہیں اور سنا ہے ہی اپنے الکیان کو فاکت پر کرنا کہ ہم
 کرتے ہیں ان کے یہ پوچھنا چاہئے کہ تم تو مانتے ہو کہ ایک نما کا دوسرے کیجات
 کوئی تلس نہیں صرف ہمارا چند روزہ تعلق ہے عرضیہ متنازع کے لئے کہ کیا
 کو ہم فضول ہوتا ہے میں
 جواب۔ بیشک کیا کم فیضول ہیں۔ اور اسی طرح غروں کا شرع اور قرآن میں
 یہ راجحان والے کو اس ضلع بلکہ ہنود کے مانتے کی اعتراض ہیں۔ اور اس کے
 کے اہم کو تلس و تلس اکتا کہتے ہیں۔ اس متنازعوں میں اس کا کوئی ذکر
 نہیں۔ اس اعتراض میں بھی ہنود کہتے ہیں۔ جو باواقعہ ہنود کا یہ کہنا کہ

(جو پہلی ہندو پھر برہمن سماجی پھر رومن لکھنوی لکھنوی ہیں)

کے اعتراض کا جواب (۱) اعتراض اس لیے ہے کہ اس میں شریعہ کے

ساتھ آریوں اور ہندوؤں کے جو آپس میں تعلق ہے۔ اس کے جواب میں یہ کہ جس طرح

برہمن صاحبِ برہمن آریہ سماج لاہور وائٹ ٹیڑا پتھر پر لکھتے ہیں۔

سماج میں بالخصوص موصوفات اور عاداتِ مذہبی کو بتاتے ہیں۔

اعتراض اولیٰ جانوروں کی خون میں انسان کی روح کا جانا جو یاں کے بدلے

مانا جاتا ہے یہ غلط ہے۔ کیونکہ جانور اپنی اپنی خون میں خوش ہیں۔ پس سڑک کے

طور پر اس خون کا لٹا کر کچر نہیں ہے۔ یہی اعتراض اولیٰ صاحب نے کیا تھا۔

جواب جانوروں کا خوشی سے زندگی گزارنا یا خوش رہنا بشر کے رحم کا تقاضا

نہیں ہے کہ زندگی مرگ نہ ہو۔ بلکہ زندگی جو دنیا کے بادشاہ یعنی عقیدوں پر تشدد کرنا

نہیں چاہتے۔ اور وہ مذہب قانون کے ماتھے والے اور اسی واسطے ایکٹ تشدد

جاری کیا گیا۔ مشہور امریکن جینیٹکس مرزا کرکٹ نے غلامی کی آزادی کے واسطے کتنا زور

اور کتنے سفر و درویشی گزارا فرمایا۔ مگر غلاموں کو اپنی آزادی کا درد بھی دجھپان آیا

اور ان کے دل میں کوئی خیال نہ تھا۔ یہی وجہ ہے کہ انہیں گرفتار

کرنی اور خدا کا حق نہ دینی میں ہوساں اللہ کی توبہ قبول و قرآن لکھیں

ساری کی ساری غلامی کی ہدایات سے بھری پڑی ہیں۔ سولے وید مقدس کے

جو کچھ کرم انہوں نے جو نیچے لکھے کی ہدایت دینا اور جن سے جنین بلکہ کرم سے

دنیا قائم کرتا ہے۔

ہزاروں کتابیں موجود ہیں جن کے مطابق ہے صاف عام ہوتا ہے کہ غلام

برہمن میں خوش ہیں اور لڑکیاں خدمت گذاری ہیں۔ عادت طبیعت سماجی

جو خانی ہے اور مذہب سے ہی غلاموں کی ماں جنم لینا آزادی کا خیال پیدا

ہی نہیں ہوتا۔ دیکھئے کہ قادیان میں ان کے غلاموں کا ہوساں کرکٹ لکھا۔

میسکے یاں ایک لکھتی تھی جو آزاد نہیں ہونا چاہتی تھی۔ بلکہ وہ کہتی تھی کہ

ملا بہن سدا کی نیت سے درجہ ترقی سے بنا ایک یاد نہ رہنے والے قالب میں ڈال

جاتا ہے اور وہ اس کو قوت جو نہیں دینی جاتی۔ جن سے پہلے میرا تھا ایک قالب

گزر جائے یا کسی قالب گزر جائے کے بعد جب وہ پھر انسانی قالب میں آئے۔

ان مذمتہ قالبوں کی یاد نہیں رہتی۔ اور جو وہ سے کرنا شروع ہوا تھا۔

کیا جاتا ہے۔ تاکہ وہ پھر انساناں نہ کرے۔ غور سے سوچئے اس سے برہمن عادل

حقیقی کی طرف سے اور کیا دسائل ہو سکتے ہیں۔

اعتراض دوم دیکھئے کہ جو پہلے جنموں کے کرموں کا پھیل مانا جاتا ہے۔ یہ غلط ہے

کیونکہ پہلے جنموں کے کرموں کی کوئی یادداشت نہیں رہتی۔ جبکہ روح جسم سے ایک

معلقہ ہوتے ہے اور چند سال میں جسم کے اعضا بالکل تبدیل ہو جاتے ہیں۔ گویا ایک

جسم مل جاتا ہے۔ اور اس سے پہلے جسم کے بدل جانے کی حالت میں بھی پہلے کے

اعمال یاد رہتے ہیں پھر کیا وجہ ہے کہ کچھلا جسم اگر کچھلا تو ہم کو یاد نہیں رہتا۔

جواب یہ اعتراض مسئلہ یادداشت پر ہے کہ پہلے جسم کی یادداشت کیوں نہیں

رہتی۔ اس کا جواب ہم بھی بارہویں دیتے ہیں۔ اگر جسم کی باتیں پیدا ہوتے ہیں

جانی ہیں اور پیدا ہونے کے زمانے میں چار سال تک کی باتیں بھی جاتی ہیں۔ اور

اس طرح عالم جوانی کی سزا میں تمام دنیا گناہ بھول رہی ہے۔ باوجود

اس قدر غلبہ نفسانیت کے آپ پھر سوال کرتے ہیں۔ کہ کچھلا جسم اگر کچھلا تو ہم کو یاد

کیوں نہیں رہتا۔

یاد رہی صاحب یاد نہیں رہتا مرض انسان کے باعث۔ یاد نہیں رہتا دماغ کے

پیرا نو بچانے کے سبب نہ صرف بلکہ یاد نہیں رہتا دماغ اور جسم کے درمیان

جسمین تبدیل ہو جانے کے وجہ سے گریہ یاد نہ رہے۔ کوئی دماغ غلط نہیں ہوتا

یہ اور سزا میں کی ہو سکتی ہے۔ دیکھئے آدم کو خدا کی ممانعت بابت کھیل کھانگی

ویدی کی پیمان کے درخت کی یاد نہ رہی۔ مگر کھیل کھانگی خود بھی نہیں ہوئے اور

تمام زمین کو اپنے فتن سے یعنی بنایا۔

اب ہم آپ سے پوچھتے ہیں کہ اگر خداوند عزوجل نے فی الحقیقت آدم کو منع کر دیا

قانون انصاف ہے۔ اور دوجوں کو پاک بننے اور ترقی کرنے کا بار بار عہدہ مقرر کیا ہے؟
پادری پی سی اوپل صاحب کے اعتراضوں کا جواب [اے پچھتے ہیں؟]
 بھائی کو تیار کرنا تو بہترین کیوں بنا اور میرے کون سے کاموں کا پھل مجھے کھانا تو اپنے پیچھے چھوڑ کر دے سکتا ہے؟ وہ کچھ جواب نہیں دے سکتا۔

جواب یہ سوال آپ کا یادداشت کی بابت ہے اور یاد رکھنا قوتِ حافظہ کا کام ہے چہرہ میں نشان ہیں برباد ہو جاتی ہے۔ پس یہ اعتراض کسی طرح صحیح نہیں۔ انسان تو انسان ہے خود خدا کو بھی آدم کو بتاتے ہوئے اس کے گناہ کا خیال نہ تھا۔ اسی واسطے پچھتا یا اور دلیر ہوا اور امریکا کو پھر ایسا کام نہ کرونگا (دیکھو تو ریت پیدا کرنا)

پہلے خدا کا تو یہ حال ہے اب دوسرے کا سننے اسے یہودا اسکر یوٹی کو شکر دہنا تے وقت یہ یاد رکھنا کہ شیطان اس کے اندر گھسنا ہوا ہے۔ مسخریزم (دیکھو انعام میں تمام باتیں بھڑک جاتی ہیں۔ پس یہ اعتراض سراسر باطل ہے)۔

اعتراض دوم۔ اگر تیار کر رہے ہیں یا چھتری یا کوئی پاکیزہ جانور بنا تو جہاں کی عرض پوچھنا ہوتی۔ کیونکہ تجربے سے معلوم ہے کہ برہمن اور چھتری اور لوگوں کی نسبت نیکی اور پاکیزگی میں زیادہ ترقی نہیں کرتے۔ بلکہ کبھی کبھی دیکھا گیا ہے کہ ہنر لوگ زیادہ خدا ترنس اور عاجز اور ذوق من ہوئے ہیں۔

جواب۔ تیار کر رہے ہیں پاکیزہ جانور نہیں بننا بلکہ وہ پھر نیک لوگوں کے ہاں جگہ لے کر اعمالِ حسد بجا لاتا۔ اور مکمل ڈگری پالنے پر نجات پاتا ہے۔ انہوں نے آپ نے برہمن اور چھتری لفظ کے معنی نہیں جاننے اور اپنی عیسائیت کے مطابق مغالطہ کیا۔ ہم دین بڑا مستحقِ جہنم سے نہیں ملتے بلکہ گرم سے۔ اور یہی سبب ہے کہ برہمن اور چھتری بننا ہم نہایت مشکل اور دشوار جانتے ہیں۔ برہمن اور چھتری بننا لاریب پورا نیک مرد اور غلط درجہ کا پاکیزہ خیال ہونا ہے۔ (اور ہم دعوے سے کہتے ہیں کہ اس سے کوئی بھی شکر پاکیزہ خیالات اور نہ ہی کمالات رکھنے والا آدمی نہیں ہو سکتا۔ بہتر تو بہتر ہیں بڑے بڑے ریورنڈ اور پادری صاحبان بھی اس مراتب کو نہیں پہنچ سکتے اور اگر انصاف کیا جائے تو ان میں سے بعضوں کے اعمال نہایت ہی سچ ہیں جیسا کہ اخبار رول کر رہے ہیں کہ وہاں کے زمین کیسٹنگ جماعت کے ایک بڑے نامی گرامی پادری نے ایک بہت بڑے فرب کا ارتکاب کیا اور ایک کم سنی لڑکی کو لیکر بھاگ گیا۔ دریافت کرنے سے معلوم ہوا کہ بدستقی سے یہ خبر صحیح تھی۔ یہ بیان کیا گیا کہ اس پادری نے ایشیا افریقہ سے ایک ایک طرح کی بوٹ کی جو ایک بنگے نام تھی لکھو انی اور اس کا رویہ بنگ مذکور سے جاکر وصول کیا۔ مگر بالآخر اس کے کہ وہ وہاں پہنچ چکے کہ اس میں جسکے واسطے ایک لکھی گئی تھی صرف کیا جاتا۔ سکو لیکر پادری مفرد ہو گیا اور جو عورت پادری کیساتھ بھاگ نکلی تھی۔ اس کا سن صرف اٹھارہ برس کا ہے۔ اور پادری کی عمر ۴۵ سال کی پادری کی گرفتاری کے لئے وارنٹ جاری ہوا ہے۔ اس کا اسم برٹنوف ریورنڈ جان بلیٹس ہے اور وہ

ایجن جناب جلد ۴۸ نمبر ۲۶۷-۲۶۸ اکتوبر ۱۹۲۸ء (۱۲)

جس آدمی میں کوئی اچھے گن ہیں اسے مفرد اس کے مطابق جزائے گی۔ اور اس طرح بڑے کو دس سال کوئی بری نہیں۔ پس یہ آپ کا اعتراض بے بنیاد ہے۔

اعتراض سوم۔ تخاص سے کبھی رمانی نہیں اور اس تسلسل کا آخر نہیں کہو کہ تجربہ ہم کو قائل کرتا ہے۔ کہ کوئی انسان گناہ سے خالی نہیں۔ یا بڑوں کہیں کہ جب انسان پاپا ہوا۔ تو ضرور گناہ کرے گا۔ پس لازمی دلیل ہے کہ یہ تخاص کا تسلسل تا ابد جاری رہے گا۔ ورنہ قانون ٹوٹتا ہے۔

تو دیکھ جس طرح روح کبھی جڑھ نہیں۔ جس طرح روح کبھی خدا کے قبضہ قدرت سے باہر نہیں ہو سکتی۔ (اور نہ ایشری قانون سے خارج ہو سکتی ہے۔ اس سے وہ کبھی نیت و نالود بھی نہیں ہوتی۔ تخاص سے رمانی ہوتی ہے۔ اور اس کا نام کتی ہے۔ گواشیو کا ٹیم سے وہ قدم بازن نہیں دھڑکتی۔ کیونکہ جس طرح کا رمانہ خدا کا آخر نہیں۔ جس طرح قدرت ایزدی کا خاتمہ نہیں اس طرح ایسا کبھی نہیں ہوگا۔ کہ خدا کی صفات میں نقص لازم آئے اور وہ عین سلطنت ہے کے سرور کے خود بخود خوار ہو جائے۔

یہ گناہ بالکل غلط ہے کوئی انسان گناہ سے خالی نہیں۔ مگر یہ صحیح ہے کہ بھوکے ہیں۔ جو گناہ سے خالی ہیں اس کو آپ کس طرح غور کریں کہ دنیا کی ڈرٹھ اور لاپرواہی میں گردنوں لگا گناہ صلیو کسیر کے مرکب ہوتے ہیں اور لاکھوں صرت صلیو کے اور ہزاروں آدمی ایسے ہیں جو شاؤ و نا در کبھی گناہ صلیو کے مرکب ہو جاتے ہیں۔ ورنہ نہیں اور نہ

آگے چکر صمد اہل حق اور عابد اور یوگی پرش ایسے ہیں جو مذات عبادت الہی اور تقویٰ ذات ناقصا ہی میں لگے رہتے ہیں۔ وہ ہرگز گناہ نہیں کرتے اور نہ گناہ ان کے آئینہ دل پر کچھ اثر ڈال سکتے ہیں اور ایسے ہی لوگ اس دنیا میں جوں کے تو مرکزات ہوتے ہیں۔ البتہ ابدی جہنم کا مسئلہ بائبل کے گناہ کی تعلیم کی برکت سے خوب بھینٹے ہیں کیونکہ انسان چہ جاکر ابن آدم یعنی مسیح بھی گناہ سے خالی نہیں کیا

لازمی دلیل ہے کہ یہ تخاص کا تسلسل تا ابد جاری ہے ورنہ قانون ٹوٹتا ہے۔ بھائی صاحب! یہ سچ ہے تو تخاص کے مسئلہ پر کوئی شک نہ رہا۔ کیونکہ وہ قانون الہی کے مطابق ہے اور جب وہ قانون ایزدی کے مطابق ہے تو اس سے انکار الہی عدول ممکن ہے۔ جس سے معافی تو نہیں گرو گئی مگر اس کا شک ضرور ٹوٹتا ہے۔ غالباً اسی تخاص سے ڈر کر عیسائیوں نے ہمیشہ کے در تسلسل کے بدلے ابدی جہنم پسند کیا ہے۔ پادری صاحب!

ابھی ہم کوئی نہیں۔ جب تک نیکی نہ کرو۔ نیک نہیں بن سکتے۔ یہی قانون الہی ہے خواہ اس جہنم میں یا دوسرے جہنم میں اگر مانو گے تو بھی جزا اور سزا لے گی۔ اور اگر نہ مانو گے تو بھی سزا جزا سے رمانی نہیں۔ لیکن دل میں غور کرو کہ بائبل کے حکام سے الہی قانون ٹوٹتا ہے۔ پس وہی طریقہ صحیح ہے۔ جس سے نہ قانون ٹوٹے اور نہ دھوکا ہو۔ جس کا نام ویدک اصلاح میں آداگون ہے۔

اعتراض چہارم۔ جب اس تسلسل کا شروع اور اخیر نہیں اور شرعی انادی ہے تو پر مشیر یعنی خدا کو ہے۔ خالق اور خلقت اور مخلوق کیا چیزیں ہیں مخلوق کا تو شروع ہوتا ہے۔ اور اس شرعی کا شروع نہیں۔ پس یہ مخلوق نہیں پھر خالق کی اور اس کی ضرورت کہاں؟ جب مخلوق نہیں ویدوں سے تو خالق کی نشانی پائی گئی۔ پس کوئی خدا نہیں۔

جواب یہ غلط ہے کہ سرشتی کا اول و آخر نہیں اول و آخر ضرور ہے۔ اور اسی پر ہم علم ہیئت کے رو سے سرشتی سموت بتلائے ہیں کہ ایک ارب ۷۹ کروڑ برس سے یہ موجودہ سرشتی ہے۔ کل ۴ ارب برس گذرے ہیں پر اس کا اخیر ہوگا۔ پس پر مشورہ اس کا کرتا اور نہ لانے والا ہے دنیا مخلوق ہے اور خدا کی صفت۔ اس کے واسطے اس صلاح حقیقی و مالک حقیقی ایک سید خداوند پرہم کی ضرورت ہے اور یہی مقدس ویدوں کا ارشاد ہے۔ کہ وہ تمام جگت کا پیدا کرنے والا اولیٰم بھوون کا مالک مالک اور نیشا ہے۔ اور وہی اپاس کے لوگ ہے (دیکھو رگ وید منڈل ۱۰) پس یہ اعتراض آپ کا سراسر بے بنیاد ہے۔

پادری پی سی بنرجی منچر سو فیا ماہواری انگریزی رسالہ حیدر آباد سندھ

اگلے جنم کے گناہ کے سبب ہوئی اسلئے نا امید ہو کر اپنے تئو پر اودھاپے کر کم اور دیوتاؤں
پر لعنت بھیجتے ہیں ۔
جواب :- یہ بالکل غلط ہے آپ نے جان بوجھ کر پوچھ سہی کی کارروائی کی کہ اگر میرے
بھوٹ کے سبب خدا کی سہائی اُسکے جلال کے لئے زیادہ ہوئی تو ہم کیوں جُرأتی نہ کریں تاکہ
بھلائی نکلے ۔

[illegible]

یاد داری گریہ بات ایکے دل میں ہرگز نہیں سنا کی تو یہ کرۂ طبع میں اور خدا سے اپنے لگن ہرگز
کی مغفرت چاہیں۔ کہ وہ اُن کی سے ادھر نہر دم کر کے اُن کی ہر تپک سے اسکو توفیق دے
فائدہ سمجھتے ہیں۔ و چراپ۔ ہمیشہ کہ تو یہ کیسی ہمدرد لوگ بہت پر وہ انہیں کہتے کیونکہ
وہ چاہیں کہ اس کے کچھ فائدہ نہیں لگتا کہ اس کا سزا ضرور دینی کسی طرح ایک شوشہ نہیں لیلیگی
پس کی پر عیبت اور بدی سے نفرت کرنی چاہئے۔ عیسائیوں کی تو یہ سے خدا کی پادشہ
زیر تو یہ ہزار تو یہ۔ کہ وہوں عیسائی شرابی اور کافروں ہیں۔ مگر اگر جاؤں میں برابر تو یہ میں
ہیں تو یا لگنا سے تو یہ نہیں بلکہ زبان حال سے خدا سے تو یہ کہتے ہیں اور کہتے ہیں کہ
علیٰ تو حید ہزار تو یہ۔ و زرم تو یہ بار تو یہ ریشش روز لگنا کہینہ عیسائی نے سب سے نرم ناز و لڑائی
اس تو یہ کی تعلیم نے کوئی کو گناہ بہت دلیر بنا دیا۔ یاد رہے کہ تو یہ سے لگنا۔ ہرگز مروت
نہیں ہوتا ہے۔ بلکہ یاد دھوکا ہے۔
پادری کیونکہ کرم ادھر بار ختم لینے کے متفق ہو کہ خیال کرتے ہیں کہ جو کچھ آگے کیا اور
ہرگز کھٹکنا ضروری اور جو کچھ اس کے ہنس سوسکے موافق دیکھ کر ختم میں جھگڑنا

سب سے تیز خدا اور تمہارا شیطان ملنا۔ اس کا موت ہے آدمی کی قربانی کرنا یا سکون
موت ہے آدمی کو خدا ملنا اور خدا کو ہر یابانوں سے کٹنا۔ کرنا چاہیے کہ عیسائی کہنے
ہیں اور ایسے ہی لوگوں کو شہر میں دیکھو کہ ہے و مفصل دیکھو کہ سچ موت
درجن کا باب عیسائی دین دیکھو کہ کس طرح بھلا

پادری کرم کو جسکے پھل کی ایک کشتیا اس ست میں ہے۔ سو بالکل زخمی اور
برقعہ ہے کجاچت مدنی (شرعی) مرے تو مشور کا جنم لیگا۔ یہ کیسا دانڈ ہے کہ مش
کو لجا اور چننا سے کچھ تمہیں نہ ملے کہ اس کا منور تھ فیروز ہوگا۔ اس پرکا۔
یوراسی لاکھوں کا جنم بس نہ ہوگا۔ کیونکہ سب گتی نیچی ہوئی ہوگی۔ اور کچھ اگت
پائے کی آستان ہوگی۔

جواب انہوں نے اپنے بائبل کو بھی نہیں پڑھا وہاں صاف طور پر تحریر ہے اور میں نے
کہے اور مردوں سے نسبت دی ہے اور مردوں کے واسطے کہ ہمیشہ کا جنم لگیا ہے شرابی
کی حالت آپ جانتے ہیں ایک نقل ہے مگر بالکل صحیح کہ ایک شرابی شراب میں چور رائے
وقت ایک گندمی نالی میں چڑا ہوا پیش اندرون سے پانی مانگ رہا تھا اتنے میں ایک
کیتے نے ٹانگ اٹھا کر اس کے منہ میں موت دیا۔ شرابی بولا واہ یا واہ۔ مگر پانی نہ لایا
ٹھنڈا چاہئے تھا۔ اُسے اپنے خمار میں ایسا سمجھا کہ اُس کا کوئی دوست اُس
کے واسطے پانی لایا ہے۔ جسے پشیماب اور آب اور شراب کی تیز نہیں کی ایسے
آدھی اگر مرنے کے بعد کتا یا سو۔ کا جنم لیں تو ان پر کوئی ظلم نہیں بلکہ عین عدل
ہے جنہوں نے انسانی جامہ پہن کر خدا کی یاد نہیں کی اُس کے حکموں پر عمل نہ کیا نہ ایک
اعمال نہ کئے۔ وراثت پر جیسی تو نہ شراب نوشی۔ گوشت خوری۔ اعلان۔ چوری
قتل وغیرہ واپس مبتلا رہا۔ وہ ضرور بالضرور اسی جہنم میں جا بیگا۔ بائبل نے
بھی اُن کے واسطے اسی جہنم تجویز کیا ہے۔ ذرا خدا کی واسطے انصاف سمجھ کر ابدی
جنم سے تو خیر اسی لاکھ جوئیں زیادہ سخت نہیں وہاں نے بھی جھٹکا رہیں اور
یہاں سزا جھٹکنے کے بعد خط خطی مجرم حال ہو رہا ہوتا ہے۔ اسی طرح جہنم کی سزا
جھٹکنے کے بعد بڑی جہنم سے خلاصی ملتی ہے اور روح انسانی حالت میں نزل کے
بدرج پر جائیکے واسطے مختار ہو جاتی ہے

ادھر اگر شرابہ بہت ہیں تو وہ بھٹکے ہوئے ہیں۔

[illegible]

پادری لیوولک صاحب و پادری سمیع صاحب کو اعتراض کا جواب
بین عشق فیض محمد صاحب (۱۹۰۹ء)

یادری۔ ہندو متاح کے سب سے اچھے یرو تھی کے کو گھوڑو دیو بہا جی سے جو وقت کو
دیکھ کر دل سخت رہا بلکہ تو نے یہاں سے اسے کھینچ لیا۔ کہ ہمارا ہی یہی حال ہے

آبادی نہ، جلب امن ہے، مشاوت اعتقاد ہے، ایکیت، تکھڑا حاد کی بو آتی ہے۔ دوسم خدا کے سر پر ظم کا الزام عارض ہوتا ہے، یہ سونگناہ سے نفرت یہ انہیں ہنوت اور نہ سونگناہ کا کوئی عمل علیٰ ظمنا ہے، سب بجز انکے کو دل پر ہو کر گناہ کریں اور ناقبت کا خوف دل سے بھلا دیں، پس ایسی عمل اور سب بھلا بات پر مبنی فعلیہ اعتبار کر سکتا ہے۔

یاد می۔ وہ دویا کے درودہ ہے۔ جب دیکھتے ہیں کہ فلاں آدمی کوٹھلی ہے۔ دوسرا
لنگہ ڈالنے پر چند لوگ کہتے ہیں کہ: یارب ہم اود آداگوں کی سداہنت کے بنا اسکا
کوئی کارن نہیں اودہ تہ دویا کی بھی درودہ ہے۔ تم نے آتما کو جڑیدارتو نہیں ملایا۔
حواہ: اجنبیہ دروہا جب ہم نے آتما کو جڑیدارتو نہیں ملایا۔ رہے سنے اشقا
کا دروا آپ نے لکھا ہے اور غالباً تائیل کی سکی ویدی کے دھننی درخت سے پھیل کھایا

آپ کوئی نادری آتا نہیں مانتے اور نہ یقین ہم جنس اور ہم پند خداؤں کے سوا کسی اور چیز کو موجود جانتے ہیں۔ میں بھول گیا۔ ایک یونہی شہنشاہان ہی ساتھ رقیب یا حریف گردانتے ہوا اور اسے ایک خدا کا حریف اور ذوہرول کو آستانہ پہناتے ہو گویا تمام اہل ویدی کا معنی و مخرج اہیں چارے دونوں کو یقین رکھتے اور شہنشاہ کی شفاعت کا جواب اہیں حاصل تھا۔ اگر کوئی برہمن ہو۔ آت و گت لفظ سے روح کی بات کرتے ہیں۔

اپنی روح کو خاک و عجز و غنا سے نئے پیدا شدہ جاتے ہیں۔ جیسے اینٹ۔ پتھر، شکر،
و غیرہ یا جیسے پتھر سے بیلا جیسا بائبل نے فرخ پدارتھوں میں ملا دیا۔ بلکہ اس
وفا کی جو رنگ کو کھینچا دیا۔ یہ بائبل کی علمی غلطی ہے آپ لوگ تہ دہائی
کیا جائیں جب کہ ایک پتھر و چین کی تیز نہیں۔ آپ لوگ نصیب اللہ ہونے کے

سبب: لیسان کے سوا کسی میں روح نہیں ملتا۔ سب کو بے روح یقین رکھ رہا ہے اور یہی باعث ہے کہ سب کو قتل کر ظالم ریٹ کے مطیع نہیں جھوٹکے ہو۔ اور آپ میں سے جو زادہ جلد میں نہیں۔ وہ یورپین عیسائیوں کے سوا غریب مسکینوں میں روح کے قائل نہیں ہیں سبب ہے کہ آئے دن خدا ہندوستانی مسکین پر۔ دین صاحب لوگوں کے ہاتھ سے مایہ جاتے ہیں اور کسی کو مرزا نہیں ملتی مطلب ہم جاتے

ہیں جیسا کہ سچ خود کسب ہے کہ آدمیوں کے مونی سوردیں بے آگے مت وال ہمال
 آدمیوں سے مراد صرف نورین ہیں باقی تمام دنیا کے انسان محض جسمی تصور کے لئے
 ہیں جس کی تعلیمت و دنیا اور مت دنیا و دلوں کے محال ہے اگرچہ وہ
 ہونا جسک نورین جسم کا عت ہے نہ کہ انھوں ہندو لقاہیہ دھاٹ اور اسی پرستو
 کی ذات عادل ثابت ہوتی ہے۔ نہ کہ خود کسبی کرے یا کچھ انہی مجاہد سے جسک نورین

تعلیق ہے نہ کریم ہے بلکہ سزا یا ظلم ہے۔
 یاد دہانی یہ سدا منت ہے براہین و شواہد کے مدد پر وہ ویدوں کے سنگسار
 مستکے و برکت سے یہ کہوں و سوا اور یہ سنگسار کا منت ہے۔ اور اگر وہ کوئی سنگسار
 کو اس سے مخمبند ہر لکھا گیا کی بات ہے۔
 خوات و دیگر سنگساروں کے یہ سدا منت و حجاب نہیں بلکہ وہ دیر معائن کے ایشاد کے

مطلب این است که فیضانِ شریعت در بین مخالفان گفته می‌شود که کتاب را در جایی که اجتمع کرم اوست برپا می‌شود
 فیضانِ فیض و کرم است که در این کتاب و در دو شاخه‌ی شریعت است که در کتاب (آیات) یاد می‌شود و در
 کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود
 کرم اوست که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود
 کرم اوست که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود که در کتاب (آیات) یاد می‌شود

لستہ اس سے صاف ظاہر ہے کہ کجیات کے سوا باقی حالت میں وہ اکون ضرور ہے بشل کا
کہنا باطل اور مسکون اور سبکوں کا ہے انہیں بلکہ نرم استیوں کا ہے۔ ہاں مسکون کثرت

باب دوم

عیسائیوں کی اعتنا خوں کی جواب

یاد رہی پہلا اعتراض ہے آواگون پر تیکش پرانوں کی وودہ ہے یہی کرم جو آواگون کو مل ہے۔ یہ ہوا کرم پر درختے ٹھیکرٹ آواگون تو اوشہ یہی ہوا کرم ہوگا آواگون اور کرم کا کچھ پر تیکش پران نہیں ہے یہی کرم کی کہہ کر دیکھو ٹھیکرٹ ہے وہ کڑھی ہے وہ گنگا اور بہرہ ہے یہی کرم کا پر تیکش پران ہے۔ تو ہم اور تو دیکھتے ہیں کہ یہ کرم کا پر تیکش پران نہیں ہے کسٹو ان پران ہو سکتا ہے۔ کرم کے پھیل کا آدا صرن روگ کے گکارے تو کرم کچھ پر تیکش پران ہے نہ آواگون نہیں تو اگر ہر عرب۔ آوک لوگ اس کو مانتے تم کرم اور آواگون کا انوائن پران لیتے ہو۔ ہم آدھنٹا کا پر تیکش پران ہے چلے ہیں۔ کیونکہ کسی سے پوچھو کہ تم ہوا کرم پر تیکش پران سے ایسے کو سو آدھین جانتے ہو تو کہنگا۔ ہاں پر تیکش پران کے وودہ کوئی نہیں انوائن پران کہیں کر لیا۔ اس کا ان ہوا کرم پر تیکش پران کا ہونا آدھین ہے۔

جواب: یہی تو کہیے فرض کر لیا۔ کہ آواگون پر تیکش پرانوں کی وودہ ہے۔ یہاں پر نہیں بلکہ جانتا کہ خیال ہو سکتا ہے اور عقل کام کرتی ہے۔ آواگون پر تیکش پران کے خلاف تو کیا بلکہ مطابق ہے پر تیکش کی بنیاد منطق) شاستر میں یہ تقریب کی گئی ہے۔
 इन्द्रियाणि सन्नि क षो त्यन् ज्ञान म व्यभिचारि व्यव-
 सायात्मक म प्रत्यक्षम् ॥ स्या य ० प्र ० १ सू ० ४ ॥

ترجمہ: حواسوں سے ہر کسی طرح کے بہرہ اور بہرہ اندر خط کے جو گیان حاصل ہو۔ وہ پر تیکش ہے۔
 کرم یعنی نفس وہ ہے جو کیا جاوے جسکے دو عید ہیں شاریک وراثت (ظاہری باطنی) کرم کے سمجھنے کے واسطے کرنا یعنی قابل کے لئے کسی انوائن کی ضرورت نہیں ہے ہر طرح ہو دیا ہے اور کسی وودہ سے کے واسطے مابیک کرموں کے سوائے شاریک کے سمجھانے کی ضرورت ہے۔ پیش کرم کرنے میں سوا دہن ہے۔ اس میں ہمارا اور آپ کا اتفاق ہے مگر پھل پھوگے میں آتا نہیں۔ بلکہ الشورادھین ہے وودہ کوئی دیکھ میں مبتلا دہن نہیں جس طرح کرم نیک وید ہوتے ہیں۔ اسی طرح روگ۔ مگر اندرشی۔ شکھ پھوگے پڑتے ہیں۔ کیا جذب اور کیا وحشی اسے سب مانتے ہیں۔ اور جسکی ویدی کا پھل راحت درج جانتے ہیں۔ شاریک کرموں کا پھل شریو دیا اور انک کا گڑھ انک طریق سے ملتا ہے۔ ظاہری حکیموں کو جسمانی راحت اور جنس حق پرستوں کو روحانی مسرت ملتی۔ اگر کوئی علم حکمت و حق پرستی دونوں سے آراستہ ہے تو اسے دونوں عطا ہوتے ہیں۔ اور معرفت الہی یعنی برائے گیان کا درجہ ان کے لئے اعلیٰ و برتر ہے جس کا پھل نجات یعنی موکش ہے۔ اور اسی طرح وودہ جانی وادی بدو جس انسان حسب ایمان مجھے نتائج پھوگے کے پھیر نہیں رہ سکتا۔

پس کرم پر تیکش ہے۔ اور اس کا نتیجہ بھی۔ جسکا وودہ نام آواگون ہوا آواگون کی پہلی منزل جس طرح قدرت کو دیکھ کر قادر کا اور عمل کو دیکھ کر اولاد کا اور لائق حکما وودہ ہے۔ اور اس میں کتاب آواگون و چارہ مطہر و دار کھانڈا سو سائی سے نقل کئے گئے ہیں جو آواگون و شریو ریس میں مشائخ عیسائی شائع ہوئی و دیکھو صفحہ نمبر ۱ سے ۲۷ تک

مادہ کا اور ضبط کرم ہوا اور ہر کو دیکھ کر بارش کا انوائن کرتے ہیں۔ اسی طرح ہوا کرم بیماریوں سے واد لوگ آواگون کا انوائن کرتے ہیں اور یہ آواگون کی دوسری منزل ہے۔ وودہ ذات باری کے عدل و انصاف پر وودہ ملتا ہے۔ یا اس کی ذات سے ہی منکر ہوا پڑتا ہے۔

باقی رہا انگریز اور عرب لوگوں کا اسے نہ ماننا۔ یہ بھی انکی نادانی کی شہادت ہے عرب لوگ قبل از اسلام اسے مانتے تھے اور پھر یہ ہونے پر بھی اسلام کے کسی فرقے نے ایمان مانتے ہیں۔ انگریزی عیسائی ہونے سے پہلے بالعموم اس مبارک مسئلہ پر غفلت تھے تھے اور اب بھی جنہوں نے عیسائی دین کو باطل سمجھ کر چھوڑ دیا ہے۔ وہ تمام انگریز اس پر وادھ مسیح مسئلہ پر دوسرا سکتے ہیں۔ یودہ کے تمام ملک میں خصوصاً فیصلہ و فلسفہ دانوں میں مسئلہ پھیل رہا ہے۔ سوڈان اور روس سے جرمنی اور اٹلی تک آج کل اس کا چرچا ہے حال میں ہی مشہور فاضل میکس میور صاحب نے اسے گہن کیا ہے (دیکھو کتاب انڈیا انگریزی مطبوعہ لنڈن بابت ۱۸۸۵ء) تھیں اگلے سوسائٹی کے حیران عوام اس کے قائل ہیں پس ہوا کرم ریتی سے آواگون ہر طرح سدہ ہے۔ جیسے کہ فعل اور اس کا نتیجہ جس سے کسی طرح انکار نہیں ہو سکتا۔

اعتراض: وودہ یاد رہی ہوا کرم ریتی سے بھی وہ نہیں ہو سکتا۔ کیونکہ کرم برہم کو چھوڑ کر اور کچھ بھی پرانہ نہیں ہے۔ اسکا دن کرم پرانی ہوا کرم ریتی سے ہے اریجات جو اس کو مانتا ہے سوا وودہ (گویا) رجہ دیکھ کر سانس کے پھرم سے بھاگتا ہے۔

جواب: یہ مثال انکی صحیح نہیں ہے۔ کیونکہ شکھ کرم ہی پارتھ کے سادھن میں۔ اور انہیں کا نتیجہ گیان اور جیتی ہے عمل حسن کے بغیر کی آدمی نجات نہیں پاسکتا پس کرم پھیا ریتہ چڑھے شکر پائی ہاں سادھن یعنی ہم دھل وہ برادر کھ کے حصول کے وسائل ہیں جو سب کے باطل خیال سے اس لفظی اور صحیح معانی انفال کا کوئی تعلق نہیں آپ بائبل سے ناواقف معلوم ہوتے ہیں ہاں صبا لکھا ہے۔ ہر ایک دہی پھل ملتا ہے جو اس نے کیا یا دیکھ کر خدا ٹھٹھوں میں نہیں آٹا یا جانا پس کرم کے لئے کرنا۔ ہل میں خدا کی ہستی سے منکر ہونا ہے۔ کیونکہ اگر وہ کرم کا پھل وادھ میں اور مذہم نے نیک وید کی آگیا دی ہے۔ تو پھر معلوم نہیں۔ کہ ہمارا اس کے کیا فتن ہے اور کس طرح ہم اسکی معرفت حاصل کر سکتے ہیں۔

اعتراض: تیسرا یاد رہی۔ یہاں سے شاستر برہم نہیں ہیں اس کا دن دے بھی پانچ نہیں ہیں کسٹو ہوا کرم پارتھ ہیں۔ ان شاستروں کو تو ہم نے ٹھکانا اور زمان ٹھیکر سکتے ہیں۔ کیونکہ ان کی شکھیا ویدا۔ سیت ایمہاس اور سیتی شاستر کے وودہ ہے جسکو سند یہ وودہ منہ پر پکھنا اور سیت مرت مزون کر تھو کو دیکھ کے اس واسطے ہمارا شاستر کا پران نہیں۔ ہاں سیت شاستر بائبل کا پران ہو سکتا ہے۔

جواب: ویدا ویک سیت شاستر پر وودہ کارہند دکھلائے والے کیا رگ سے بچا ہے وائے سچائی کے ہادی ہیں۔ وودہ برہم گیان کے وسائل۔ اور الشور پارتھ کے کھانڈا وودہ بلکہ الشوری گیان نہیں جیسا کہ ایک شاعر کہتا ہے
 آغاز جہان از لطف کردار
 شری آدیتہ شری امگر ہمارا
 ہوئے چاروں سے ظاہر شریو
 انہیں سام دگ وید مجھ وید
 کئے عالم میں چاروں وید ظاہر
 کیا ہر وید سے عالم کو یا ہستہ

نہیں سکتے حال میں پر وقیع حکمران صاحب جو عرصہ ہم امام کا ہوا کہ بزرگوں کی زبان سیکھنے گئے تھے۔ کامیاب ہو کر واپس آ گئے ہیں۔ ان کا بیان ہے کہ بزرگوں کی ایک باقاعدہ زبان ہے جسے مطالعہ کرنے سے انسان سیکھ سکتا ہے۔ ہر وقیف صاحب اپنے ہمراہ دو بن ناس رکھ لیا آدمی لائے ہیں جو آواز کے ذریعہ ہر وقیف صاحب کو اپنی خواہش اور خیالات سے آگاہ کر سکتے ہیں۔ علاوہ شدید آزادی کے شرح حکمت الاشراق میں لکھا ہے کہ بزرگ طرح کھیتا ہے۔ میں نے بزرگ کو بچشم خود شرط کھیتے دیکھا ہے۔

امر کہ کے ایک صاحب نے دو بیلوں کو ایسی تعلیم دی کہ جس وقت وہ چاہتے اس کے آواز دینے پر وہ سمندر سے نکل آتی ہیں ان کے گلے میں دو لوہے کے حلقے ڈالے ہوئے ہیں یہ تین کشتیوں کو مضبوط باندھ دیتا ہے اور ایک ایک پھلی ان کشتیوں کی ایک ایک طرف باندھ دیتا ہے پھر یہ آواز دیتا ہے اور وہ بجاتی ہیں۔ اور بہت تیز کشتیوں کو بجاتی ہیں۔ اس کی دو میٹھال بھی اس کے ساتھ کام کرتی ہیں پھلیاں اس سے بیکار کرتی ہیں اور وہ پھلیوں سے اسی طرح تماشا کر کے اپنا گزارہ کرتا ہے اور بعد تماشا کے پھلیوں سے پیار کر کے اور انہیں خوراک کھلا کر چھوڑ دیتا ہے۔

سکر کے تماشوں میں گھوڑوں۔ بچھڑوں۔ بندروں۔ فیلوں شیروں کے کرتب جن لوگوں نے دیکھے ہیں وہ کبھی اور کسی طرح بھی حیوانوں میں روح کے شکر نہیں ہو سکتے۔

ایک صاحب اپنے سفر کے حالات میں لکھتے ہیں کہ بحالت سفر ہمارا گدرا ایک جنگل میں ہوا۔ اکیلی جان کوئی سانپ نہ تھا۔ اتفاقاً بندوقوں کا ایک گروہ آیا اور اپنی جگہ نیسات نکال کر بیٹھا ہم ان کا تماشا دیکھنے کے واسطے ان سے ڈاؤن دیکھ گئے۔ پوچھ گچھ میں معلوم وہ لائے تھے ان خست کو کوئلہ انہوں نے لٹو دیا تھا اور سب بندوقوں کو چارج لٹو دیا تھا بعد ازاں ان میں سے ایک نے پازنٹ ایک بڑے تیر کے سردم لٹو ہمارے پاس لایا ہم نے اسے لے کر جب بھلے تو وہ اسے لید اور مریے دو معلوم ہوئے کہ نہروں کی عمدہ صفائی بھی ایسی لید میں ہوتی۔

اسی طرح ایک جگہ بندروں کے رہنے کے لئے بنی ہوئی بریاں پر زہر لگا کر ڈالتے گئے مگر یہ بندہ نا انصاف نہیں ہو گیا کہ زہر کا پانی نہ کھا تا سخت کے بعد ایک بڑا بڑا آیا اور اس نے بھی سوکھا آدھو لیکر کرب کو اپنے لئے لیا۔ سب جنگل کو گھس کر توڑ لائے اور آئے ہی گھاس کو بیڑوں پر لٹا کر کھائے۔ زہر نے کوئی اثر نہ کیا۔ عند الخلقہات معلوم ہوا کہ وہ گھاس کی الحقیقت زہر کے دفع کرنے والی تھی۔ تھوڑا سا زہر جا کر جب مٹا ہے جسے جگ کرتا ہے تو اتفاقاً اگر کہیں جانور کے دانت اسے لگ جائیں تو فی الفور سدا نام گھاس جو قاطع زہر مارے کھا کر راضی ہو جاتا ہے اور خود میو لا رہا بھی ایسی جگہ ہے جہاں سدا موجود ہو۔ مرغی۔ جھیر۔ چڑیا کا بچوں کے ساتھ ہونے ہوئے حلقہ کی حالت میں چل رہی سانپ سے مقابلہ کرنا تو سب لوگ عموماً جانتے ہیں۔

جس طرح انسانوں کی تربیت ہوتی اور وہ اس سے مدد پر جاتے ہیں اور بری صحبت سے بچ کر جاتے یعنی یہی حال حیوانوں کا ہے۔ جانک سوار گھوڑوں کو درست کرتے اور چالیں سکھاتے اور اسی طرح لگا بھی دیتے ہیں اور یہی حال فیلوں اور اونٹوں وغیرہ کا ہے جس طرح سمر براؤ کوں اور بڑے انسانوں کو استاد سزوت دیتے والدین تنبیہ کرنے یا حکام جیل میں بھیجتے ہیں۔ اور وہ کچھ مدت اس طرح کی تفریح

دو بچے سے درست ہو جاتے یا بڑے چلموں سے باز آ جاتے ہیں۔ اسی طرح بزرگ شریر جانوروں کو مارنے۔ کوٹنے۔ باندھنے کے خود ایک دینے سے مدد دیتے ہیں۔ جو بیماریاں آدمیوں کو ہوتی ہیں حیوانوں کے بھی وہی عارض جال ہیں۔ اور جس طرح انسان دوائی سے صحت پاتے اور تندرست ہو جاتے ہیں۔ اسی طرح حیوانوں کے بھی علاج کئے جاتے اور انہیں دوائی ملتا ہے۔ جس طرح شریر انسان باوجود پاؤں میں جلال ہونے کے جیل خالی سے بھاگ مارتے ہیں۔ اور جرائم عمل میں لائے ہیں اسی طرح شریر جانور بھی باوجود باندھنے اور تسمیر ڈالنے کے بھی نکل جاتے اور بار بار سزا پاتے ہیں۔ سعدی نے اس موقع پر حیوانوں اور انسانوں کو برابر گنا ہے۔

چو از تو سے یکے بے دانستی کرد
ند کہ را منزلت ماندہ مرا
نکے مینی کہ گاوے در علت زار
مرا لایہ ہمہ گداوان در را
جس طرح بعض انسان خیر۔ کوئی شریر اور ظالم کسی سادہ لوح ہوتے ہیں اسی طرح بعض حیوان انسانانہ دکھ دینے والے کوئی شریر لکھنے سبک مارتے والے۔ اور کئی بچوں ہر ایک کے ساتھ مل جاتے ہیں۔ جس طرح گھوڑا کتا۔ ایک کی ہر خفاقت رد کر ہمارا ہوتا اور شیر سے مقابلہ کرتا ہوا نہیں ڈرتا۔ اسی طرح انسان بھی اپنے ایک بریدہ شور کی تا بقداری کرنے سے سخت ترین مقابلہ کرتے۔ اور کامیاب ہوتے ہیں۔ کبھی نہیں گھبراتے۔ سداً۔ اونٹ۔ اور ہاتھی حقہ پیے اور جس کام نکاتے حیوان کرتے اور کر سکتے ہیں۔ سداً۔ اونٹ۔ اور ہاتھی حقہ پیے اور جس کام نکاتے تو کئی بار دیکھے گئے ہیں۔ کتوں اور گھوڑوں سے مارا یا آدیتوں کی جان بچانی جس طرح گوشت خور حیوان ضرورت پر اپنے بچے مار ڈالتے اور کھا جاتے ہیں اسی طرح گوشت خور انسان بھی ذبح گشتی کرتے اور بچے کتے دونوں برابر اپنے بچے مار کر کھا جاتے ہیں۔ حیوانات کے حال نوآپ سے سن لئے اب ذرا ایک خدا رسیدہ اور حق پرست اسلاف المخلوقات یا ذری نہایت کا بھی حال سن لیجئے۔

ایک روسٹنٹ مادی ب۔
آٹھویں دسمبر ۱۸۹۲ء کو مشرقی عدالت مشن میں یادی
حارث گرفتہ صاحب سزائے موت کا فیصلہ دیا گیا۔

ریورنڈ حارث گرفتہ زوشٹنٹ یادی تھا اس کو روپیہ کی تکی تھی۔ ایک روز اس نے اپنی ماں کو کوئی سے بار ڈالا اور اس کا روپیہ لیکر فرار ہو گیا۔ چلتا ہوا جا رہا ہے کہ تیری مالکہ دل کی مرض سے فوت ہوئی۔ لیکن دو میرے دن پولیس کے گرفتار کیا عدالت سے رو برو ہوئے تھے اسے جرم سے انکار کیا اور کہا کہ آپ کے اور خدا کے رو برو مصیبت آکر لڑ کر ماہوں کے میں نے اپنی ماں کو ہرگز عداقت نہیں کیا۔ ۱۸۹۲ء کو قاتل کو خلیا دی گئی۔ راز قاسم الاخبار۔

اور رنگ زیب تے باپ کو جیل میں ڈال دیا۔ اور کشن نے اگر سین کو حضرت لوط کے حالات سے آپ واقف ہیں خلیفہ خواروں زشد کا واقعہ تاریخ خلفا میں مطالعہ فرمائے حضرت یوسف کو اس کے بھائیوں نے چاہ میں ڈالا۔ اور امام حسن و امام حسین کو ایما انداز میں لے کر قتل کیا اور تیس تیر زو و مشہور و مشہور و مذکور و دلا مشکوہ و مسیح و یوحنا کو لڑھکی ملاؤں نے اور دیندار ہود یوں نے قتل کیا۔ ان کے سب باتوں کو مد نظر رکھ کر آپ سوچیں کہ حیوانوں میں روح ہے یا نہیں۔ اس کے سواے حضرت انسان کو ہزاروں مخلوقات فطرت خراگ کا مرکب ہوتا خیال کر پھر فرمائے کہ حیوانوں میں روح ہے یا نہیں۔

تھا چنانچہ وہ قصاب کی دکان پر جانا اور جس قسم کا کٹکا اسے خریدنا ہوتا اس کے سامنے جا کھڑا ہوتا اور بیٹھنے پڑنے کو شہت اسے لینا ہوتا اتنی دفعہ بھوکتا۔

(از میہ اخبار مورخہ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۳ء)

میر گنا اور طربین پولیڈ کے ایک کارگر کے پاس جو روم میں رہتا تھا ایک نہایت وفادار شریک تھا چونکہ ایک مرتبہ وہ سفر کرنے کے لئے مجبور ہوا۔ اس لئے وہ اپنے کتے کو اپنے ایک دوست کے پاس جس سے وہ محبت رکھتا تھا چھوڑ گیا۔ رات دن میں جب کبھی طربین آتی تھی کتا سٹیشن پر جا با کرتا تھا۔ اور ٹرینوں کی آمد کا وقت نہایت ہوشیار رہتا تھا۔ یہ یاد رکھنا تھا۔ گوہ روزوں جاتا تھا لیکن کتہ کی دلایا نہیں ہوا کہ وہ دیر میں پہنچا ہو۔ اور طربین جلی گئی ہو۔ مالک کی تلاش کی۔ یہی ادھیر بن گیا۔ اس قدر افسردہ خاطر ہو گیا کہ اس نے کھانا چھوڑ دیا۔ اور اگر مالک کے پاس یکبارگی چلے آنے کا تار نہ بھیجا یا جاتا تو وہ فاقہ کشی کر کے مر جاتا۔

ہم وفادار گائے کے حالات اخبار سو پودہ سندھ پوکھنڈا راوی سے کھنڈک شریک کے نزدیک گاؤں میں ایک سادھو کے ہاں ایک عجیب وفادار گائے ہے جسکی گردن میں ہر روز سادھو مہاراج اپنی جھیکھ مانگنے کی جھولی باندھ دیتے ہیں اور وہ مہاری پھولوں کے گھر جا کر کھیکھ مالک لاتی ہے اور دیگر قوم کے یہاں نہیں جاتی جبکہ گائے کی جھولی پر ہو جاتی ہے تب وہ اپنے مکان کو واپس آ کر اپنے مالک کو دیتی ہے۔ وہ کیا ہی یہ مالک کی وفادار ہے۔ (روز پتند جلد ۱۲ نمبر ۲)

فردوسی نے شاہنامہ میں بزرگ فریدوں ایک گاؤں پر مایہ کا حال لکھا ہے۔

دانا نے خنک سے کہا :-

بیکے گاؤں پر مایہ خواہ بدن
تیرہ گردواں ہم بدست توہر
فریدوں کی پردریش کی حالت :-

ہماں گاؤں کتنس نام پیرایہ بود
کہیں درجہاں گاؤں جواناں نید
چہ سالش بدواران گاؤں شیر
نشد تیر خنک زان جستجو

فریدوں کی والدہ کے سدا قصہ اس طرح بیان کیا :-

سربابت از مغز پر داختند
سراخام رفتہ سوے بشند
بیکے گاؤں دیدم جو خورم ہزار
نکھبان اوپایے کردہ بخش

برودا دست روزگار دراز -
زیستان آن گاؤں طاس رنگ
سراخام زانگاؤں و آن مرغزار
زینبہ بیدم ترا تا گمان

سیاہ بکشت آن گرامیہ را
خود فریدوں بادشاہ نے شاہ جمشید کی لڑکیوں سے کہا :-

ہماں گاؤں پر مایہ کم دایہ بود
زخون چنان بیزبان چار یا نئے
کر بسنہ ام لاحرم جنگ جوے

سرسن یا لیکن گزہ گاؤں جہر
(دیکھو شاہنامہ مطبع ذول کشور کلاں صفحہ ۱۱ جلد اول) -

میر ندوں کی شادی مسٹر ایونٹس لکھتے ہیں کہ جانوروں کی نفس کشی و فانی کا خیال الفت خدمت اور محبت کی شہادتیں موجود ہیں اور خود کشی کی قابل اعتبار نشانی پائی جاتی ہیں بہت سے جانور جانور یا بڑے یا بڑے ایک ہی نادی کی یا باندی کرتے ہیں۔

جو یا بیوں میں آدمی کی طرح برائی نہیں کرتے بلکہ وہ ہیں حسن سلوک کا درجہ بہت بڑا ہوا ہے ان میں کسرا لا زواجی کو جرم تصور کرتے ہیں۔

حکلی اور ہراٹھی کو سے سارس یا تعلق اور فلیسنگور ایک قسم کی سرخ چڑیاں) عدالتیں قائم کر کے اپنے جرموں کو سزا دیتے ہیں۔

جزائر شیلینڈ کے کوئے اوقات مقررہ اور عموماً ایک ہی جگہ پر باقاعدہ فوج بازی کی عدالتیں قائم کرتے ہیں۔ اور بعض اوقات ایک ہی مقدمہ کی تحقیقات میں ایک ہفتہ سے زیادہ صرف ہو جاتا ہے۔ جب عدالت برخواست ہوتی ہے تو ملزم کو کسی جگہ پر بار ڈالتے ہیں۔

تعلق کے بارے میں بہت سی وہ مثالیں پائی جاتی ہیں جن میں مادہ اپنی عتی کے باعث چڑوس کی کل تعلقوں کے ایک بڑے جلسے میں مار ڈالی گئی ہے جس طرح اکثر عورتیں اپنے عاشق کو اپنے شوہر کے قتل کر ڈالتے ہیں رعزت دلاتی ہیں۔ یہی طرح مادہ تعلق بھی اپنے جوان چاہنے والے کو اپنے نر کے مار ڈالتے پر آمادہ کرتی ہے۔ کئی مثالوں میں یہ یا با گیا ہے کہ مرغ ان مرغیوں کو مار ڈالتے ہیں جو کہ بڑیا مرغیابی کے اندوں کو سیتی ہیں لیکن یہ بات یقیناً بہت شاذ و نادر ہوتی ہے۔

(جلد ۲ نمبر ۲۵۱۶-۱۷ اپریل ۱۸۹۲ء)

برو ویسراہی بی ایوڈ نے حال میں ایک لیکچر اسی مضمون پر دیا ہے اس میں انہوں نے ایک طوطے کی نسبت بیان کیا ہے۔ جو سانپ بزرگ کے گرجا کے یا درے کے پاس تھا اور بعض وقت عام بول حال میں شریک ہوا کرتا تھا۔ ایک دفعہ اس نے ایک پادری کو مخاطب کر کے کہا کہ آپ کہاں سے آئے ہیں؟ حضور بے ادبی معاف میں نے سمجھا تھا کہ کوئی حاور آیا۔ بہ عام گیت گایا کرتا تھا بلکہ ہاتھ تک نہ فلا ٹوٹی مالک ہوتا کے سر میں گایا کرتا تھا۔ حال میں مسٹر کالہن پیرس کے علم موجودات کی انجس کے ممبر کے پاس ایک بھوسلی رنگت اور سرخ دم والا طوطا ہے اس کی عمر پچاس برس کی ہے اور سنہ ۱۸۵۵ء میں پیرس کے محاصرہ سے بچنے کے لئے اسے دیہات میں بھیجا جہاں اس نے بہت اہلی اور جنگلی حیوانوں کی بولیاں بولنا سیکھ لیں۔ وہ ایک جانور کی جیسے پچیس سال ہوئے اس نے خرچ ہونے دیکھا تھا۔ ایسی ہو بہو نقل و اتار تا ہے کہ جو آدمی اسے بولتا سنتے ہیں شہر جاتے ہیں بات جیت ہو رہی ہو تو کان لگا کر سنتا رہتا ہے۔ اور وقت بوقت آواز کرتا جاتا ہے اور ہنسے کے نوحہ پر ہنستا ہے صرف گیت ہی نہیں گاتا۔ بلکہ ایسی سرین نکالتا ہے کہ مٹروں پر سبق لیجا تا ہر جس سے معلوم ہوتا ہے کہ اسے علم موسیقی میں کسی قدر دسترس ہے۔

(از میہ اخبار مورخہ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۳ء)

بھینسوں کا چروال کی آواز پچانا اور اس کے سچے چلنا آواز کا جواب دینا۔ نام پر بولنا یا کھڑا ہونا اور نیز تریاں کا مالقاتنی مفاہک کرنا اور بسا اوقات اسے مار ڈالنا یا بھگا دینا اظہر من الشمس ہے۔ دیکھو سیرالتاخرین جلد اول -

تمام سائنس دان ہند اور انسان میں بہت ہی تھوڑا فرق مانتے ہیں۔

ڈارون جیسے محققوں کی کتابیں پڑھنے والے حیوانوں میں روح کے مسکن بھی ہو

گھروں بکھر آیا۔ اور بیل کے مالک کو قفا جاکر کے ہمراہ لے گیا۔ اور بیل کے پاس پہنچا دیا۔ جو جاہز حناڑے کے ہمراہ جاتا تھا وغیرہ وغیرہ۔

بے شبہ حیوانوں میں عجیب عجیب خاصیتیں پائی جاتی ہیں۔ اور کیا ایسا ہے کہ انسان کو شرادیتا ہے۔ کتے میں وقاداری ہے۔ اور شب بیداری اور نگہبانی کتے میں قناعت ہے اور محبت و جان نسناری۔ انسان کو سو برس ملازم رکھو۔ ہمیشہ تنخواہ ادا کرو اور ایک مہینے کی تنخواہ کسی مجبوری سے رُک جائے۔ جھٹ عدالت خیفہ کی راہ لیتا ہے۔ لیکن کتا نیم نان بلکہ استخوان پر قناعت کرتا ہے کسی دن نہ دو تب بھی مالک کی چوٹ نہ چھوڑے گا۔ کتا مالک کے رقیب پر حملہ کرے گا۔ گودہ مسلح ہو۔ انسان اکثر فرار ہو جاتا ہے۔ ایک آدمی کو نوکر رکھو اور روز بھر گھوڑا کھانے کو سدا رہے اور گھر کی حفاظت کرتے۔ وہ ضرور سوئے گا اور غافل ہو جائے گا۔ کتے کو شکلا دوئیں وہ خود بخود بیدار رہے گا اور پاسبانی کرے گا۔ اکثر انسان خودکشی کرتے ہیں۔ کوئی زر کے ضائع ہو جانے سے اور کوئی عورت کی مدکاری سے اور کوئی کسی بے غریبی سے لیکن وہ خودکشی قبول ہیں۔ البتہ اگر آدمی کتے سے سرفراہم نہ ہو کر مر جائے تو ہم اس انسان کے فہم اور غیرت کی تعریف کریں گے۔

بوجہ کی ایک عادت یہ تھی کہ میلا پوش پر بہت حملہ کرتا تھا۔ شاد صفائی اُسے پسند ہوئی۔ نیز پولیس کے کانسٹیبلوں پر نہایت سختی سے حملہ آور ہوتا تھا۔ اس کی بنیاد غالباً یہ ہوئی کہ ان کو اُس نے پہرہ کی حالت میں خواب میں دیکھا ہو گا یا چوروں سے اُن کی سازش ہوئی ہوگی۔ اور عجیب نہیں کہ خود کانسٹیبل کو چوری کے گناہ میں مبتلا مایا ہو گا۔ (ادھر ہر ہند ۲۲ اپریل ۱۸۹۶ء)۔

ضلع راولپنڈی کی تحصیل کھوٹہ کے علاقہ میں ایک فقیر تھا اُسکے پاس ایک کتا تھا بڑا بہادر اُس فقیر نے ایک شخص کے کچھ مبلغان دینے تھے اُسکو وہ کتابیہ میں دیدیا۔ چنانچہ کتا اُس کے ہاں رہنا رہا۔ ایک دن اُس کے چوری ہوئی مچروں نے جہاں مال لیا کہ گاڑا کتا دور سے دیکھتا رہا۔ اور نشان کر کے چلا آیا۔ آکر مالک کو اطلاع دی اور اُس کا دامن کشاں کشاں ویاں لے گیا۔ اور مال نکال دیا۔ جس پر اس نے خوشنود ہو کر اُس کے گلے میں بیڑ آزادی لٹھکڑ ڈال دیا اور اسے آزاد کر دیا۔ چنانچہ کتا واپس اپنے اصلی مالک فقیر کے پاس آیا فقیر نے جب دیکھا کہ کتا واپس آیا ہے بہت خفا ہوا اور غصہ میں آکر اسے مار ڈالا کہ جب کتا مر گیا تو اُس کے گلے میں ایک کاغذ دیکھا کھول کر پڑھا تو نہایت رنج ہوا اور اُس منظوم شہید کی قبر بنا دی اور اپنی نادانی پر افسوس کرتا رہا۔

کتے مشعل لیکر چلتے ہیں۔ گیند دریا سے بکڑ لاتے ہیں۔ شکار دیکھتے ہیں قواعد کرتے ہیں خودی ہونے سے بچاتے اور مالک کی جان کی حفاظت کرتے مالک کو بچاتے اور اُس کے بال بچوں کی رکھوالی کرتے راستہ پہنچانے غمی وشادی رخصت منگنی اور ناراضگی کو جانتے مالک سے پیار کرتے ہیں۔ افسوس کہ باوجود ان صفات کے نادان لوگ اُسے ناپاک کہتے ہیں اور حرام خورد ناکار۔ غافل۔ شروت خور۔ مالک کو نہ پہنچاتے والے اور محسن کش انسان کو پاک جانتے ہیں۔ الحذر

ناطق حیوان + [۱] ذیل بیان کرتا ہے کہ پوریا کا ایک کتا اس بات کو سخت ناپسند کرتا تھا کہ کوئی شخص کمرے کے اندر ٹوپی پہن کر آئے۔ چنانچہ ایک دفعہ جب ایک آدمی ٹوپی پہنے ہوئے اندر آیا تو اُس نے اچھل کر اُس کی ٹوپی کو اتار ڈالا۔ وہ بے چینی بیان کرتا ہے کہ ایک کتا تھا جسے اُس کا آٹا گوشت خریدنے کے لئے بھیجا کرتا

وہ سخت ہمارا راجہ کے ایک کاغذ پر کر کے ایک حکمنامہ اُس ہاتھی کے نام لکھا۔ اور اُس نے اس پر مطلق عمل نہ کیا۔ اور جان لیا کہ یہ فریب اور دھوکھا ہے۔

ایک دن ہمارا راجہ صاحب کے کورونے ایک لٹھ بڑے درخت کا پہاڑ سے کٹوایا اور کئی ہاتھی سے دھوسکا کہ اُسے نیچے اُتارے نا چا کر گوروجی نے اتجا ہمارا راجہ صاحب کے حضور میں کی کہ آپ اُس ہاتھی کے نام حکم صادر فرمائے۔ کیونکہ وہ اُس لٹھ کو نیچے اُتار سکیا ہے۔ بوجہ اس استدعا کے ہمارا راجہ صاحب نے حکمنامہ تحریر کیا اس کے نام جاری کیا اُس کا مضمون یہ تھا کہ لٹھ پہاڑ سے نیچے اُتار دے جب ہاتھی کورونے لے گئے اُس نے اُس لٹھ کو نیچے اُتار دیا بعد ازاں گوروجی اور دیگر آدمیوں نے اُس کی طاقت عقل کی بہت تعریف کر کے کہا کہ اُس کو اور قصوری و ریشیل اُس نے بیجا س وٹ لیا کر رکھ دیا۔ جب مکان تک لجانے کے واسطے کہا تو اُس نے عمل نہ کیا۔ اور ہمارا راجہ صاحب کے در دولت پر جا کر کھڑا ہو گیا۔ ہمارا راجہ صاحب نے فریہ سے سمجھ لیا کہ یہ فریاد کرنے کو آیا ہے اور گوروجی نے کہا کہ جس قدر حکم تھا اُس نے اُس کی بخوبی تعمیل کی اب فریاد یہ ہرگز نہیں کر سکتا۔ اس بات میں ہاتھی کا کچھ تصور نہیں تھا ہاتھی غور ہے۔ اللہ تعالیٰ جل شانہ نے اپنی قدرت کاملہ سے حیوانات کو انسان کی گفتگو سمجھنے کا ادراک عطا کیا ہے مگر انسان کو عموماً حیوانات کی گفتگو سمجھنے کا فہم نہیں عطا کیا ہے مثلاً بندر۔ لنگور۔ ریکھ۔ طوطا۔ مینا۔ شاہین۔ چرہ وغیرہ بہ نسبت اور حیوانات کے زیادہ تر سمجھتی ہیں۔ اغلب ہے کہ اگر ڈاکٹر ان انگریزی متعلق صنعت تحقیقات حیوانات اس طرف توجہ کریں تو وہ حیوانات کی اکثر گفتگو کو سمجھ لیں۔ (پنجاب اخبار لاہور یکم دسمبر ۱۸۹۵ء جلد ۴ نمبر ۲ صفحہ ۳۸۸ و ۳۸۹) ابھی چند سال ہوئے بحالت گرفتاری شاہ تھیں واپس برسا ایک سفید ہاتھی گورنمنٹ کے قبضہ میں آیا مگر جب سے گرفتار ہوا ہاتھی کو اس قید کا اتنا رنج ہوا کہ اُس نے کھانا پینا چھوڑ دیا آخر اسی صدمہ سے مر گیا۔ سیکھ ہوئے ڈانا کھوٹے اور سیانے بیل مالک کی آواز سننے پر خود بنچو گاؤں۔ بھلی۔ بھلی۔ ہل کے نیچے گردن رکھ دیتے ہیں اور جس طرح وہ گاڑیاں ہٹکے اور بوجھ اٹھاتے ہیں اسی طرح حضرت انسان بھی ٹم ٹم کو چلاتے اور بار اٹھاتے بلکہ حیوانوں کا بوجھ بٹاتے با دوسرے فقلوں میں اُنکے بھائی بن کر کلاتے ہیں

۳۔ کتے کی عقل مندی + ایک انگریز سیر کو نکلا کتا پہلے تھا جب واپس آیا تو کتے کو نہ پایا۔ کتے اُتارے توحیب سے کچھ کاغذ کم تھے۔ وہ نہایت ضروری تھے اُن کی تلاش کی گزرتی۔ دوسرے یا تیسرے روز پھر اسی راہ سے اتفاق پڑا دیکھا کہ کتا مرہ پڑا ہے۔ جب اُس کی لاش اٹھائی تو کاغذات اس کے نیچے پائے گئے گویا مالک کے کاغذات کے واسطے کتے نے جان عزیز دے دی +

سیدنا علی شاہ سیفی مالک و تتم اخبار ہر ہند لاہور لکھتے ہیں۔ ہمارے محلہ میں بچا نام کتا تھا اُس میں اتنے وصف تھے کہ ہم کو ایک نظم لکھنی پڑی تھی وہ تمام محلے کی نگہبانی کرتا تھا۔ محلے کے حیوانوں کو باہر جانے کے روتتا اور باہر کے حیوانوں کو اندر نہ آنے دیتا وہ نہایت بارعب جرنیل تھا۔ اور خود بگڑ تھا اُس کے ایک وزیر تمام کتے جمع ہو جاتے تھے اور ہر ایک ہم خواہ کنسی ہی کچھ سنگین کیوں نہ ہو بغیر کسی انسان کی مدد سے سر ہو جاتی تھی۔ اُس نے ایک دفعہ روز روشن دغا کھان۔ ایک شخص غیر حاضر تھا اُس کا بیل ایک چور کھول کر لے گیا۔ پوچا رات کو پہرے پر ہوتا تھا تاہم اُس نے اُس وقت چور کو دیکھا جب محلے سے گزر جانے والا تھا لاچار اُس کا تعاقب کیا اور ضلع سیالکوٹ میں اُس کا

سروں کے اڈھیر گے رستے اٹھے۔

سروں کے ڈھیر لگے رہتے تھے۔ اسے بی گیتی صاحب تمام دنیا کے گناہوں کو جانوروں کے شکار اور فرج کرنے کی طرف منسوب کرتے ہیں۔ صاحب موصوف کا بیان ہے کہ اگر ایک بھو دغا باز کو ہم بائسی لگائے اور جال پھیلانے سے ہو جائے ہیں اور جانور قتل کیے شکار اور ان کو فروج کرنے سے ہم پیلے درجہ کے بی رحم ہو جائے ہیں یہاں تک کہ اکثر بے گناہوں کا خون دمہ و دانستہ اپنے ہاتھوں سے کر بیٹھتے ہیں جو شخص کسی بے گناہ جانور مثل بھیڑ بکری لگے مغمیرہ کو ہلاک کر تا ہے گویا وہ اپنے ہمسایہ کے خون میں اپنے ہاتھ رنگتا ہے اور اگر بے گناہ جانور

اب ہم چند بڑے جانوروں کی عقلمندی کے کچھ واقعات سنائیں

رستم بیلوان زابلستان کے گھوڑے خوش نام کی بابت

سنائے نامہ میں بہت سے عجیب و غریب حالات لکھے ہیں بھخت نوان کی منزل میں اس نے شہساز کا رکنا اور رستم کو زخمی ہونے سے بچایا۔ اور وہ رستم کے بیگمبھی کو اپنے رسولار نہیں ہونے دیتا تھا اور بھیل امین خان برادر امیر شیر علی خان قندھار کے قریب بھی ہو کر گھوڑے سے گر پڑے تو گھوڑے نے اس کے گرد چکر مارنا دیا جس سے کوئی شخص کے قریب نہ آ سکا اسوار کے زخمی ہونے کی حالت میں دانا گھوڑے سے عموماً اجسا رہی کرتے ہیں بلکہ بھتے گھوڑے مالک کے مچانے پر زار زار آتشو جھانے اور بھی زور لگاتا دانا گھاس نہیں کھاتے صد ہا بزرگ گھوڑے رکھنے کے عادی اس بات کی شہادت دیتے ہیں

۸ مارچ ۱۹۷۹ء کو دہرے کے وقت لفٹ میں ابراہیم صاحب رائل انجیر گلستان سے چل کر گھوڑے پر سوار جاتے تھے۔ راستہ میں ان کو ایک افغان فوجی ادا سالہ گھوڑے پر سوار ملا وہ بھی چین کی طرف چل کر ابراہیم صاحب کی راہ میں جتے ہوئے تھے۔ بات چیت ہوئی۔ اور اس نے فوراً مجھے رٹ کر سوار کھینچ لی اور صاحب کو درجن پر رخصتی کیا۔ اور میرا بھی ہاتھ کو بھی چپ صاحب بہادر رخصتی ہو کر گھوڑے سے اترے۔ گھوڑے نے اس افغان پر حملہ کیا۔

رسالہ کے عمائد گھوڑے پر اور خصوصاً عرب کے گھوڑے اپنی محنت و پیار سے صاف دیکھتا ہے۔ میں کہہ دوں ایک نیک روح کہنے میں ہے۔

احمد صبح صادق بداس نمبر ۱۱ مورخہ ۲۰ اکتوبر ۱۹۹۵ء

میں لکھا ہے کہ مابین حمید آباد و کرل کے ایک مقام قریح کر ہے سنا گیا کہ چار سال پہلے یہ جو آدمی کی طرح بائیں کر گیا ہے جب جا کر دیکھا گیا تو وہ ایک چوکی طرح حیات یات نکلتا ہے۔ اسی حالت میں ایک شخص آیا اور اسے کہا کہ میں لکھتا رہا ہے کبھی نے کہا کہ ولاد ڈال سے جناح اُس نے ولاد ڈال میں سے دریافت کیا کہ تم کوئی ہنو درہ یا تھی حیات حیات کیا کہتا تھا اُس نے کہا کہ میں جملہ ان ہوں اور حیات میرا نام ہے مجھے لکھا دیا تھا کھر سے اُس سے دریافت کیا کہ اُس لکھنے کے حقائق کیا تھے کبھی بائیں کرتا ہے یا نہیں۔ اُس نے کہا کہ اکثر ضروری بائیں جو ہم کرتے ہیں اُس پر یہ جھجھکتا ہے اور بخوبی اُس کا جواب دیتا ہے اور یہ خیال کرنا عجیب ہے کہ بائیں بے عمل بھی کرتا ہو بلکہ جب خود توفیق مضمون مناسب لکھتا کرتا ہے اُس پر صاحبِ ضمیر صاحبِ صداقت کھر بر فرماتے ہیں کہ ہمارا جہ لود زام والے ملک تیسرا علاقہ احاطہ کر لیا اس کی سرکار میں ایک ہاتھی ہے جو حکم دے گا ناچے صاحب کی جہر دستخط سے لکھا خوا۔ اُس ہاتھی کے نام جاتا ہے وہ بوجہ اس کے چہرہ وجہ تعجب کرتا ہے اور ماں تک اس کو ادراک اور عقل ہے کہ ایک مرتبہ ایک عمر اور دستخط جعلی شکل میں

برکت بن جاتی ہے۔ درخت زمین میں اور انسانی طرح انسانی جسم میں جسم انسانی مادہ حیوانی اور مادہ حیوانی انسانی میں تحلیل ہو جاتا ہے مگر ایک آؤنی کا بچہ۔ وقعت تاریخ علم۔ فہم۔ توجہ۔ افعال۔ حرکات۔ اشارات۔ محنت۔ اخلاق۔ شجاعت۔ بہت۔ استقلاال۔ خوف۔ شہوت۔ غضب۔ شجوت۔ تکبر۔ شکی۔ صداقت وغیرہ اوصاف دوسرے میں نہیں بدل سکتے۔ گو سیکھ کر لوگ حاصل کر لیتے ہیں مگر ایسا نہیں ہو سکتا۔ کہ بعد دینے کے اُس میں بالکل نہ رہیں۔ اور اسی واسطے شامسٹر کاروں نے لکھا ہے کہ دنیا اور سیائی ایک ایسا دھن ہے کہ جتنا اس کو خرچ کر دے اتنا رخصتا ہے۔ برخلاف مادی چیزوں کے کہ وہ خرچ کرنے سے کم ہوتی ہیں۔ پس یہ جس چیز کے گن ہیں وہ ہرگز مادی نہیں ہے بلکہ غیر مادی رہے۔

انیسویں دلیل

انسان نیکی کیوں کرتا ہے اس واسطے کہ میرا بھلا۔ اور اسی طرح گناہ کیوں کرتا ہے صرف اس واسطے کہ وہ اپنے مطلب میں کامیاب ہو۔ غرض مذہبی آدمی مجنون ہو کر بھلائی اور برائی کو نہیں دیکھتا۔ گناہ سے نہیں بچتا۔ نہ جتنی چیزیں غیر مادی ہیں اور جتناں جہاں روح کا تعلق ہے وہاں وہاں امید و نیست آئندہ راہ رگنی ہوئی ہے چوتھی چیز بھٹل۔ بکھی سے لیکر نہایت پیچیدہ و پھیلکی۔ نیول۔ سیل۔ مگر چھ ششدر مرغ۔ فیل مرغ۔ کتا۔ بلی۔ شیر۔ بھڑیا۔ گینڈا۔ ارنب۔ بھیل۔ گودڑ۔ سانسنی اور مذہب انسان اور شی دیوتا تک برابر سلسلہ و اس کی شہادت ملتی ہے۔ گناہ سے نفرت یا گناہ کو برا حاشا ایک قدرتی بات ہے سگ کو بھی جب خوشی اور اپنے ہاتھ سے روٹی دی جاوے تو آرام سے لیٹا اور لے فکر ہو کر کھاتا ہے مگر جب گھر والوں کی غیر حاضری اور مالک مکان کی عدم موجودگی میں وہ روٹی اٹھا لیجاتا ہے تو اول لیکر بھاگتا اور اگر کوئی دیکھ لے تو دور بھاگ کر کہیں بھوسہ یا مٹی میں دفن کر دیتا ہے خود چور بھی حاکم وہ جو رہی کرتا ہے مگر جب اُس کے گھر سے کوئی چور لیجاوے تو لے کر ناراضگی ہو جاتی ہے۔ گائے بکری وغیرہ پر بھی یہی حالت طاری ہوتی ہے۔ پس گناہ سے ذلی نفرت یہ گن مادی اشیا کے سوا کسی اور کا ہے جس کا نام روح ہے۔

بیسویں دلیل

اگر کوئی کہے کہ جیسے چند چیزوں کے طلب سے نشہ اپن ہو گیا ویسے ہی اس شریر میں چاروں عنصروں کے سنیوگ سے جیو آتما اٹھن ہوتا اور ان کی جدائی سے نشٹ ہو جاتا ہے کیونکہ مرے پیچھے کوئی بھی جیو پر تیکش نہیں ہوتا۔ اس کا جواب یہ ہے کہ یہ بڑھوسی یعنی زمین وغیرہ چار عنصر جڑھ اور غیر وک ہیں ان سے جیتن جو کوئی آپنی کبھی نہیں ہو سکتی۔ یہ تو در عینا صر جڑھ ہیں خود اس ترتیب و انتظام و خوبی سے مل نہیں سکتے نفیر کیا رہا تھا کے گبان اور وچار کے۔ نشہ کی مانند روح کی آہتی اور فنا نہیں ہوتا کیونکہ نشہ یا خمار خود شراب کو نہیں ہوتا اور نہ کسی اور جڑھ کو بلکہ اس کا انز کو چھ ہوتا ہے صرف جیتن کو کشیف اشیا نے لطیف ہو کر فیر محسوس ہو جاتی ہیں مگر عدم کسی کے واسطے نہیں یہ جائیکہ ان سے لطیف جیو کے واسطے جو نہ تو سوچ جن ہے اور نہ داتوں سے اپن ہوتا ہے کیونکہ دھاتوں میں گیان ہی نہیں اور جو جس میں نہیں ہوتا اُس سے اپن بھی نہیں ہو سکتا۔ جب جیو جسم دھاتا ہے۔ تبھی اُس کا ظہور ہوتا ہے ورنہ نظر نہیں ہوتا لیکن اس کی ہستی جسم سے پہلے اور پیچھے ضرور ہوتی ہے۔ جب شریر کو جیو چھوڑ جاتا ہے تب وہ شریر

شمار رہا۔ ذرا نہیں گھبراتا کیا روح کے سوا کوئی مادی چیز یہ فیصلہ یا بہت کم سکتی کہ اسی طرح لکھوں کہ وہاں جہاں لوگ گذرے ہیں جنہوں نے سیائی اور فرائض انسانی کے کا حقہ پورا کرتے ہیں بے شمار دنیاوی نکالیت کو اٹھا یا گرا لیا۔ بھگتی اور دیکھا کی طرف سے اپنی ثمرات قدسی کو ذرا بھی کم نہ ہونے دیا۔ جاؤں کو خطرہ نہیں ٹالا بلکہ مصیبت کا مضبوطی سے مقابلہ کیا نہ تو لالچ سے ست دھرم کو چھوڑا اور نہ جھوٹے دوستوں کی جھوٹی محبت کی پرواہ کی۔ ان کے برخلاف لکھوں طرح کے طوفان بے تریبی اٹھائے گئے مگر وہ کوہ ہمالہ کی طرح ٹٹ پر قائم رہے جنہیں نہ کھائی یہاں تک کہ یا تو کامیاب ہوئے اور زندہ رہے ورنہ جان عزیز کو دیدہ بادر سے کئے مگر سیائے کے پیچھے سے وہ دھیر ریش چلایا نہ ہونے۔ کیا کوئی موتی عقل والا بھی کہہ سکتا ہے کہ اُنکی خواہش ختم ہو گئیں ان کے خیالات ٹٹ گئے اور انہوں نے اس مادی جسم کے واسطے تمام جراتی و سرگردانی اٹھائی یا ان کا خاتمہ ہو گیا۔ ہرگز نہیں اس پر گز نہیں ان کے خیال کا خاتمہ نہیں ہوا اور نہ ان کی کوششیں ختم ہوئیں بلکہ وہ آئندہ کو بار بار انہیں معلومات اور خیالات کے جنمائی حیلوں میں گھومتے ہوئے ترقی یا تنزل کرتے رہیں گے جس جس میں اس قدر استقلال و بہت ہے وہ روح ہے نہ کہ بیجان مادہ۔

سترھویں دلیل

مادی اشیا کے اندہ کوئی خواہش نہیں اور نہ کچھ ذاتی مطلب ہے۔ نہ اپنے نسبت و نابود ہونے یعنی تبدیل ہوجانے کا کوئی اندیشہ ہے اور نہ رہنے کی کوئی توقع یا تمنا کیونکہ ان کے اندر وہ قوت زمین۔ غلیوں۔ پتھروں۔ تکلیفوں سے سبق لینا بھی غیر مادی کا کام ہے۔ غیر مادی کی مرضی کی حکومت حال پر اور حال کی استقبال پر ہوتی ہے نہ صرف مرضی بلکہ دور اندیشی اور ناک کے خیال کے باعث اُس کے حال کے سامنے کاموں کی بنیاد و موتم بر ختم ہونے اور آئندہ حفاظت کرنے اور مقررہ میعاد اور یک جانے کے بعد یا جب ضرورت ہو اُسے کاٹ کر فائدہ اٹھانے سے ہوتی ہے اس سے صاف ثابت ہے کہ اُس کو اپنی ہستی اڑیں عزیز ہے اور صرف عورتا ہی نہیں بلکہ اُس کے بچے کے لئے وہ بقا بلند کرنے کو تیار ہے مگر یہ بات مادی اشیا میں نہیں ہے نہ وہ جیتن کے فائدہ اور بہتری بلکہ بھکشن کے لئے بنائے گئے ہیں نہ اپنی ذات کے لئے اور نہ رہنے کے لئے نہ اپنے ضائع ہونے کا اُسے رنج ہے نہ درد۔ اُس کا اگر کوئی درد نہ بھی ہے تو وہ بھی غیر مادی یعنی جیتن ہے نہ کہ جڑھ۔ انسان سے لیکر جیوٹی تک سب میں اس کی شہادت ہے۔

مور گرد اور دہنا بستان تاواغت بود مستانش
مبارک اور کہ داند کست کہ جاندار و جان شریں شجوت

ترتیب و تعلیم کا قبول کرنا بھی غیر مادی کا ہی کام ہے نہ کہ مادہ کا اس سے صاف پر تیت ہوتا ہے کہ غیر مادی جس قدر اپنے مالک کی مرضی کے مطابق چلتی ہے وہ اُنکی قدر اپنے مسلسل اور لگاتار علیٰ ہستی اور زندگی کی خواہشمند ہے اور اُس کی مرضی کے خلاف چلنے سے وہ اُسی طرح لے ہستی کی طرف راج معلوم ہوتی ہے۔ پس یہ صریح ثبوت مادہ اور روح کی جدائی کا ہے۔

اٹھارھویں دلیل

ہم دیکھتے ہیں کہ ایک مادی چیز تحلیل ہو کر دوسری چیز میں دھاتی ہیں مثلاً سبزی مٹی میں تحلیل ہو جاتی ہے۔ پانی بخارات بن کر ہوا میں چلا جاتا ہے۔ مٹی پانی اور پانی

پارہ صوبیں دلیل

جسمانی ذرات غیر سمندر جہاں آگ، بجلی، سیارہ، دستارہ کی روشنی کے کچھ کام نہیں کر سکتے اور کسی طرح کر سکتے ہیں۔ وہ ان کی کشش سے وابستہ اور ان کی حرکت سے متحرک ہیں۔ لیکن ایک اور چیز انسان کے اندر معلوم ہوتی ہے جو صرف اپنی ہی روشنی سے روشن اور نہ ہونے ہی گیاں سے گئی ان سب کی امداد کے بغیر قائم ہے اس کے قیام سے جسم کا قیام اور اس کی تحریک سے جسمانی حرکت ہے باقی کا جسم جسے مرنے کے بعد تین جا رہا باقی شکل سے بچھنے ہیں اور وہ نہ باقی بھی جسے زندگی کی حالت کی طرح کھڑا نہیں کر سکتے اور اسی طرح اور رتے اجسام جن کی طاقت سے چلتے پھرتے اچھے پیچھے حرکت کرتے اور اسے جسم کے سارے صدمہ ہاں بوجھ اٹھا کر دور دراز ملکوں میں لے جاتے ہیں۔ نہ تو جسم ہے اور جسمانی طاقت بلکہ اس سے مائل جدا اور فروں رکھنے والی ہے۔ اسی کو کھلا ہند جو اور ضلوعہ و نان روح کہتے ہیں +

تیرہ صوبیں دلیل

حب انسان کبھی ایسا کام سوچا ہوگا یا جاتا ہے تو سرِ اسمی کی حالت اس پر طاری ہو جاتی ہے۔ وہ حیرت زدہ ہو کر ادھر ادھر دیکھتا اور جگمگاتے والے کے مدد کی طرف تانکاتا اور پہچانے کی کوشش کرتا ہے کہ یہ کون ہے اور سمجھ گیا ہوا۔ اگر وہ کچھ پوچھتا ہے تو یہ دیکھتا ہوا کچھ نہیں بولتا۔ اور اگر بولتا ہے تو محض بڑبڑانا ہے جواب نہیں بن آتا اور اکثر محض بے لگنی سر ویسا سنا ہے اس وقت بہت سے سوال اس کے دل میں پیدا ہوتے ہیں وہ مادہ وجود ہمیشہ دیکھنے کے بھی جگمگانے والے کو نہیں پہچانتا۔ خواہ وہ کوئی ہو۔ مگر جب کامل ہوتے ہیں آجاتا ہے جواب دیتا اور اس کو صحیح پہچانتا ہے یہ جو مشہور ہے کہ بید موت کی ہن ہے۔ بیشک صحیح ہے چونکہ خواب میں روح اپنی قوا کو اپنی ذات میں محسوس کر لیا کرتا ہے۔ مادی محاسن جن کے وہ خواص نہیں تھے وہ بے حواس رہ جاتے ہیں مدین لحاظ اپنے افعال پر تو نا نا نہیں ہوتے جس سے صاف ظاہر ہے کہ وہ خواص دراصل روح کے ہیں نہ کہ سریر کے اور یہی سبب ہے کہ جب روح وجہ حکم اپنے مالک کے اس مکان کو چھوڑ جاتی ہے اور اپنے خواص یعنی قوا، کو بھی ساتھ لے جاتی ہے تو سب حواس کی جوتیں ماری جاتی ہیں یہ ساری اندریاں جو عاضی طور پر ان کی مالک نظر آتی تھیں۔ اصلی مالک مکان کی رحلت یعنی کوچ کر جانے سے محض معرودہ رہ جاتی ہیں جو حالت لیکن کے انتقال سے مکان کی ہوتی ہے بعینہ وہی ہی کوبت اس چند روزہ مکان کی ہو جاتی ہے۔ آنکھ۔ کان۔ ناک۔ زبان وغیرہ دیکھنے یا سندرہ جاتے ہیں اور کسی کام میں آتے نہ کان سنتے۔ نہ زبان بولتی۔ نہ آنکھ سوچ سکتا اور نہ ہاتھ پکڑتے اور نہ پاؤں چلتے ہیں۔ بلکہ یہ سارے روح کے نکلنے ہی سڑنے شروع ہو جاتے ہیں اور ان میں بدلتے لگتی ہے۔ پس جن کے سبب کے یہ سارے کام جاری اور جن کے چلنے جانے سے سب ان خواص سے عاری ہو جاتے ہیں وہی روح ہے +

چودھویں دلیل

سب چیزیں جو ہر مانوں (ذرات) سے ہوتی وہ جسمانی ہیں اور ہر ایک جسمانی سے طول عرض عمق و مقدار رکھتی ہے مگر گیاں کا جوہر جو آدمی کے اندر ہے اس کا طول و عرض و عمق و مقدار نہیں۔ پس وہ کسی حالت میں مادی نہیں۔ اگرچہ سب مادی مرکبات

جدا جدا اور منقسم ہو سکتے ہیں مگر گیاں کی تقسیم نہیں ہو سکتی۔ یہ بخوبی ایک وجہ ہے کہ مادی نہیں ورنہ اس کے بھی ٹکڑے ہو جاتے۔ اگر کوئی غیر مادی چیز آدمی کے اندر نہیں تو غیر مادی علم بھی نہیں ہونا چاہئے۔ مگر یہ ضرور ہے پس وہ چیز جسے غیر مادی علم ہے بلکہ جسم علم ہے یعنی جیتن وہ روح ہے۔ اور جب وہ اس سے جدا ہے اور ماسافر اندر اس میں وار ہو کر حکم رکھتا ہے تو صاف ظاہر ہے کہ اس کے نہ ہونے پر بھی وہ موجود رہے گا۔ اور جب علم حائس اور مذہبی فطرت نے یہاں تک ثابت کر دیا ہے اور دنیا کے علمائے ناب کہ مادہ جسمانی کو کلی فنا نہیں کر سکتا اس کا بھی صرف استحالة ہی ہے تو کسی طرح بھی ممکن نہیں کہ جسم کے اقلاق پر روح کو فنا ہو یا جسم کے نہ ہونے پر روح نہ ہو نتیجہ صاف ظاہر ہے کہ روح ازلی وابدی ہے اور جسم آغاز و انجام والا یعنی روح مافی ہے اور جسم فانی +

پندرہویں دلیل

اگر کوئی غور سے دیکھے تو اسے ظاہر ہوگا کہ فنا کسی مادی شے میں بھی نہیں پائی جاتی البتہ یہ تو یہ ہے کہ سرشتی کی مادی اشیاء یعنی مرکبات مثلاً پہاڑ و درخت اور تمام اجسام عناصروں میں بدل جاتے ہیں۔ لیکن عناصر ہر حال میں ہمیشہ باقی رہتے ہیں۔ بلکہ وہ اسی کام کے پورا کرنے کے لئے ویسے ہی موجود رہتے ہیں جس کو وہ آگے سمایت کر چکے۔ اصل یہ ہے کہ سرشتی کی کوئی ایک طاقت بھی فنا یا معدوم نہیں ہوتی جس شے کو ہمارے ناخواندہ یا علم معقول سے نا آشنا بھائی فنا یا معدوم یا دوسرے لفظوں میں عدم خانہ یا نیست آباد کرتے ہیں اگر علم کی آنکھوں سے دیکھا جاوے تو محض باطل ہے۔ کیونکہ ہر ایک جسم کے استحالة کے بعد اس کے پرماتو یعنی ذرے نئے نئے بہت زیادہ عمدہ اور خوبصورت مفید اجناس میں مجسم ہو کر نباتات کے اجسام میں آجاتے ہیں۔ پس جب کہ مادہ ہی کو فنا نہیں اور نہ ہو سکتی ہے اور نہ بیسی کوئی چیز ہے تو پھر اس جسم کے اندر جو چیز مدک بالذات و تصرف بالذات ہے جس کا نام شمس و کواکب کا رول ہے روح رکھا ہے اور جو درحقیقت حیوانی ہمیشہ زندہ ہے وہ کیا بھی نیست ہو سکتی ہے ہرگز نہیں ہو سکتی۔ جیسا کہ ثابت کیا گیا ہے کہ ناممکن ہے تو صاف ظاہر ہے کہ وہ جسم سے ماقبل و مابعد موجود اور ہمیشہ رہ سکتی +

سولہویں دلیل

جب ہم کسی ذی عقل اور فہیم انسان کو دیکھتے ہیں تو ہمارے دل میں یہ خیال ہرگز پیدا نہیں ہوتا کہ یہ آدمی اب اپنی ترقی کے معراج پر پہنچ گیا یا اس نے اب زندگی کا مقصد پورا حاصل کر لیا۔ اور اس سے اعلیٰ خیالات و خواہشات کو وہ نہیں پہنچ سکتا۔ بلکہ سارا کام معاملہ اس کے برعکس ہے ہم روزمرہ کے تجربے اور گذشتہ حکما کی تحریروں کو پڑھ کر معلوم کرتے ہیں کہ جہاں تک انسان اپنے معلومات اور خیالات کو جانتا جاتا ہے وہاں تک ہی اس کی طاقتوں کا رجحان چشہ زیادہ جوش مارتا جاتا ہے اور اس کا ہر ایک قدم میدان صداقت میں زیادہ بڑھتا جاتا ہے سقراط نے علوم میں ترقی کرتے کرتے خلا سفر ہو کر بھی جب وجہ کیا تو ہر کہی کہا کہ ابھی میرا علم اس سمندر نا پیدائش کے مقابلہ میں ایک قطرہ ہے +

جب اس پر بے گاہ موت کا فتوہ جاری ہوا تو پچاسی کے عوض عام زہر قبول کیا۔ اور اس پر ہیبت ناک موقع پر جب کہ بڑے بڑے پہلوانوں کے زہر دیا ہو جاتے ہیں۔ نہایت ہی استقلال و انشاہ سے مرنے دم تک نصیحت کرتا اور

(از آریہ درپن فروری ۱۸۵۷ء صفحہ ۴۸)۔

اسی طرح چگا گو کی نمائش میں ایک آدمی کا جنس ذم اور کھیتی جانے کا واقعہ اور حال میں بمقام استاد ایک لوگ کی حالت اور ڈاکٹروں کا تعجب اور حرکت کا بندہ ہوا ناجیسا کہ رہے البتہ ناخوش سی۔ اسی۔ اپنے گلدستہ خیال کے صفحہ ۳ پر لکھتے ہیں۔

”حال میں ایک سادہ و نابالہ چھاؤنی میں آیا تھا وہ آدھ گھنٹہ تک بالکل مردہ کی مانند بے حس و حرکت ہوا تھا۔ سانس بھی بند کر لیتا تھا۔ دل کی حرکت بھی بالکل محسوس نہیں ہوتی تھی۔ شخص بالکل نہیں جلتی تھی۔ پورے ڈاکٹروں نے بھی اس کا ملاحظہ کیا مگر ان کی بھی سمجھ میں نہیں کہ یہ شخص کس طرح ایسا کر سکا ہے۔ یوکیوں کے سانس اور نالیوں کے قاعدے بسا ایسے معلوم ہیں کہ اسی تک میڈیکل سائنس نے معام میں کئے ہیں انہوں پیسہ اخبار میں بھی لکھا تھا۔ ”انبالہ میں ایک جوگی آیا ہے جو سادہ لگا کہ بالکل مردہ ہوا تھا ہے۔ اگر ڈاکٹروں نے تجربہ کیا وہ جڑاں ہیں کچھ نہ نہیں لگا اس کے چیلے بسلیوں میں مالن کر کے ہوش میں لانے ہیں۔ حیرت کی گئی ہے

”کیا اسرار ہے“ (۲۹ دسمبر ۱۸۹۳ء)۔

میں خون روح نہیں بلکہ خون کے کم ہو جانے وغیرہ سب حالتوں میں جتنیں اور درک بالذات ہوتے وہی روح ہے +

دسویں دلیل

انسان جب بدی کرتے ہو تو توجہ ہوتا ہے یا جھوٹ بولنے کا ارادہ کرتا ہے یا اور کسی قسم کی برائی بر مائل ہوتا ہے تو ایک چیز اس کو اور سے بدی سے باز رہنے کی نصیحت کرتی ہے اور سنا دہارن آدمی کو نہیں بلکہ بڑے بڑے ڈاکٹر اور اطیروں کو بھی (مفصل پڑھو پڑھی آف دی ٹھکانہ نہ کرنے تک فوسجھائی رہتی ہے کہ ایسا سنا کر اور جب بڑا فعل کر لیتا ہے نہ نہ امت و نظام و نشانی و دلاتی ہے اور خلاف اس کے اچھا کام کرے نہ خوشی اور آئندہ بڑھائی اور بھلائی کرتی ہے خواہ اس میں تکلیف کتنی بھی اٹھانی پڑے جس کا دوسرا نام کا نشس یا ضمیر یا انہو ہے۔ آپ سوچ لیں اور غور کر لیں کہ کاشس یا انہو کسی مادے کی آوار نہیں ہے۔ بلکہ جتن کی ہے اور وہی روح ہے +

گیارہویں دلیل

ہزاروں باریک مسائل اور سوکشم باتیں انسان اپنے فکر اور عقل سے حل کرتا ہے بلکہ تھوڑا سا علم پڑھ کر نئی نئی چیزیں ایجاد کرنا ہے مگر یہ ساری باتیں تب ہوتی ہیں جب دنیاوی تفکرات سے کنارہ کش ہوا ایک انتہائی مستحان میں بیٹھ جائے من میں سجا رہتا ہے نہیں۔ دنیا کے تمام فضلاء و موجدان باہر اس علوم و فنون کی مثالیں اس کی گواہ ہیں اگر یہ دماغ یا جسم کا کام ہوتا تو جو کہ وہ آدمی ہیں گوستہ تھائی کی ضرورت نہ ہوتی کیونکہ آدمی کو مادی سے جس کا تعلق ہے مگر مادہ حیرت نہ تو زیادہ نگتہ دان ہوتا ہے اور اسی طرح دن رات بہودہ ضائع کرنے اور ایک انتہائی بڑھ کر سوچنے والا آدمی علم و عقل سے محروم رہتا ہے چہ جائیکہ غور و فکر کی دولت سے مالا مال ہو

ارادہ۔ و حار۔ علم و عقل۔ ایک انتہائی بڑھ کر سوچنے اور چارے سے ترقی تاتے ہیں اور ایسا ہی کرنے والا آدمی تمام باریک و دقیق نکات بھی دریافت کر لیتا ہے حالانکہ اس وقت کوئی معلم یا اس نہیں ہوتا تاہم مادہ سے جدا ہو کر سوچنے والا اور مادی لطیف اشیا کو سوچنے والا مادہ نہیں ہے بلکہ روح ہے +

حال پیشین یافتہ نے بنیام لالہ برج لال صاحب کے لاہور روانہ کی تھی اور جس کا ترجمہ رسالہ تھیو سافیت میں درج ہو چکا ہے وہ ہوا۔

میرے چارے دوست لالہ برج لال صاحب۔ جس سادھو کا حال آپ نے دریافت فرما با وہ دھن سے معہ اپنے مریدوں کے لاہور آیا تھا اور سادھی لگنے میں کامل تھا۔ ہمارا اجر و نعت سنگھ نے اس کو آدنا چاہا۔ اول اس کو ایک لکڑی کے صندوق میں کہ جو بنجانی روش کا بنا ہوا تھا۔ بنجانی بند کر دیا۔ اور اس میں قفل لگا کر اس کو بند کر دیا کہ اس سنگھ جو دانا وائے باغ کی بارہ درسی میں زور دیا تھے راوی کے کنارے یہ واقعہ ہے کہ رکھ دیا اور اس بارہ درسی کے دروازے پختہ اینٹوں سے بند کر دیئے گئے اور تا اختتام مینعا و معیتہ ایک سالہ باڈی گارڈ چھت اور بندہ دروازوں کی حفاظت کے لئے تعین کیا گیا۔ یہ اقرار ہو گیا تھا کہ چالیسویں روز اس کو نکالا جائیگا۔ جبکہ یہ مینعا و ختم ہونے کو ہوئی کر نیل واڈ صاحب پولیٹیکل ایجنٹ معد اکثر مر سے ڈاکٹر میک گرے کو دیگر صاحبان اداکین کے بمقام لاہور تشریف فرما ہوئے ہمارا اجر و نعت سنگھ نے زبانی فقیر عزیز الدین صاحب کے کہ جو ہمارا اجر صاحب کے درباروں میں سے تھے کر نیل صاحب کو کہلا بھیجا کہ ایک جوگی کہ جو ۴۰ روز سے سادھی چڑھا تھے ہوئے زمین میں دفن ہے کل صبح کو نکالا جائیگا۔ اگر آپ بھی منہ ڈاکٹر صاحبان و دیگر اہل یورپ کے ہر موقع تشریف لاویں تو عین مصالحت ہے۔ چنانچہ دوسرے روز کر نیل واڈ صاحب معہ دیگر اداکین بہر سر موقع تشریف لائے اور چند منٹ بعد ہمارا جر صاحب بھی معہ راجہ شام سنگھ راجہ پیر سنگھ و دیگر صاحبان تشریف فرما ہوئے ہمارا جر صاحب نے مصربی دیم لڑائی کو حکم واسطے لانے کچھ باند مکانات کے اور ان کو کھولنے کے دیا۔ یہ رٹا کو سے اینٹیں اٹھا کر ڈی گئیں۔ تب ہمارا جر صاحب نے اس لکڑی کے صندوق کو کھولنے کا حکم دیا۔ صندوق کھولا گیا تب اس سادھو کے شاگردوں نے اسے صندوق سے باہر نکالا اور بارہ درسی کے دروازے کے سامنے رکھ دیا۔ سادھو کو دیکھا جھگوے رنگ کے کپڑے میں کہ جو چاروں طرف سے اس کے گرد مثل تھیلہ کے سلا جھوٹا لپٹا ہوا ہے۔ جس وقت کہ کپڑا اڑا گیا ہمارا جر صاحب نے کر نیل واڈ صاحب سے کہہ کر ڈاکٹر سے اس کے جسم کا امتحان کر لیا چنانچہ ڈاکٹر نے اس کی نہیں دیکھی اور کہا کہ بعض بالکل بند ہے اور جسم میں جان کا نشان بہت نہیں۔ اسی وقت سادھو کے شاگردوں نے سادھو کا منہ کان بھنے اور آنکھیں کھولیں کہ جن میں روشنی اور موم کی ڈائیں لگا دی گئی تھیں۔ اور ان میں روغن بادام ملا ہوا تھا اس کے بعد سادھو کی آنکھیں کھل گئیں اور اس نے بڑے زور سے چلا کر سانس لیا۔ اور مثل ایک بڑے سیاہ سائب کے آواز کے پس ہسایا اس کے بعد سادھو کے جسم میں جان آگئی اور اس نے خود اپنے آپ لگا کر اس میں انسان کیا کہ جو اس کے شاگردوں نے لارکھا تھا تب ہمارا جر صاحب نے اس کو کچھ دودھ پینے کو دیا اور بعد ازاں ایک خلعت قیمتی دو ہزار روپیہ سے مزین فرمایا پھر سب لوگ اپنے اپنے دوستیوں کو تشریف لیگے۔ یہ سادھو مقام لاہور اس زمانہ میں آیا تھا جب کنور نونہال سنگھ کی شادی تھی۔ وہ کہا تھا کہ میں ایک سال کی سادھی چڑھا سکتا ہوں اگر انگریز لوگ آنا چاہیں تو آدنا میں مگر بصورت کامیابی میری صحت کے صلہ میں کچھ کو شہر کلکتہ بھجنا پڑے گا۔ اب جو کچھ میں نے اپنی آنکھوں سے دیکھا تھا عرض کر دیا۔ آپ مہربانی کر کے یہ پیش کر نیل اکاٹ صاحب کو میری طرف سے سنا دیجئے +

من مقام لدھیانہ۔ ۱۰ نومبر ۱۸۵۷ء۔ آپ کا دوست جوالا پیر سادھو پیشین یافتہ

نہرو کا نہیں۔ ڈراور ہی اس کا تختہ ارہے۔ بعینہ ہی حال جسم اندرون کا ہے بشر
کو جب منزل مقصود پر پہنچنے کا خیال ہوتا ہے۔ جسم سست ہو۔ کمزور ہو۔ ہوا
اس کے شکست رنجیت کی پرواہ نہ کر دوں اسے کشاں کشاں لجا لے ہے
اور اپنے ارادہ ولی و حسب منشاء اس سے کام کرتا ہے۔ لیکن اس میں نہ منشا
ہے نہ ارادہ نہ ابران ایسا زبردست اور جسم سے کام کرانے والا مادہ نہیں ہے
بلکہ روح ہے +

نویں دلیل

بعض ناستک خیال کے حکیم کہتے ہیں کہ خون جسے عربی میں دم انگریزی میں بلا
اور سنسکرت میں رومہ اور ہندی میں اہو کہتے ہیں وہی روح ہے اور اسی تو کو جسم
میں حکومت ہے۔ مگر نہ کسنا بھی سخت غلطی پر مبنی ہے کیونکہ اگر خون روح ہوتا مبنی
جیتن فوج آدمی کو زخم لگتا اور خون باہر نکل جاتا ہے تو انسانوں کو ہو جانا چاہئے
بعض آدمی خصوصاً کابل۔ پشاور۔ ایران۔ عرب۔ افریقہ کے رہنے والے برابر مرسل
بلکہ بعض سال میں دو تین مرتبہ قلعہ کھولتے ہیں اور ایسے آدمی تو نامہ نگار نے کچھ
خود دیکھے ہیں جو دو دو سیر تک خون نکلوا دیتے ہیں تو خون کو روح ماننے والوں کے خیال
کے مطابق کیا اتنا روح کم ہو گیا۔ اور روح کے نکل جانے کے ساتھ ہی جیتنا عقل
علم جمعی نہ رہنا چاہئے۔ حالانکہ یہ باطل ہے۔

بلکہ ایک چیز پھر بھی اندر سے حکم دیتی ہے کہ میرا اور خون نکالو یا اتنا خون کم ہو گیا
خون نہیں کستا بلکہ کوئی اور چیز کہہ رہی ہے کہ میرا خون نکل گیا۔ جس طرح میری آنکھ
میرا ہاتھ اسی طرح میرا خون استعمال کرتا ہے۔ اور مشاہدہ بھی ہمیں بتلاتا ہے کہ خون
اُسی کا ہے۔ اور وہ اُس سے کام لیتا ہے یس خون روح نہیں ہے۔

خون دوائیوں سے اور خاص خاص امراض میں بڑھ جاتا ہے۔ لیکن جیتنا
نہیں بڑھتی بعض آدمی انسان کا اور بعض جانوروں کا خون دو تین سیر تک
جاتے ہیں۔ جیسے دام مارگی یا انگوڑی یا حبشی یا اور وحشی لوگ مگر ان کی جیتنا
عقل یا علم زیادہ نہیں ہوتا۔

بعض بیزگی یا نانگے فقیر اپنے ہاتھوں کو کھڑا رکھ کر کٹا دیتے ہیں۔ جس سے
وہ طلق حرکت کے لائق نہیں رہتے مگر ان کی جیتنا میں فرق نہیں آتا۔

کسی مرض میں خون خراب ہو کر انسان مخم بیمار ہو جاتا ہے مگر اس پر بھی
جیتنا برابر رہتی ہے۔ انسان کے مرجانے کے ۲ گھنٹے بعد تک بھی تازہ خون
شریان سے نکلا ہے۔ علاوہ برآن خون ایک مادی اور گیان سے رہت چیز ہے
ہرگز روح نہیں۔

مہاراج رنجیت سنگھ جی کے وقت میں جو ایک دکھنی یوگی کا واقعہ ہوا اُس سے
بھی ظاہر ہے کہ خون روح نہیں ہے +

ایک سادھو کا عجیب و غریب حال

(جو چالیس روز تک زمین میں دفن رہا)
اس سادھو کا عجیب و غریب ماجرا کہ جس کو بہت سے یورپ و امریکہ کے مصنفوں
نے اپنی اپنی کتابوں میں لکھا ہے۔ دلیل کی جیٹی سے جو بالو جوالا پرشاد صاحب سابق
کلرک کرنل واد صاحب پولیسکل ایجنٹ دربار مہاراج رنجیت سنگھ صاحب بہا

تو چاہئے تھا کہ ایک عرصہ کے بعد بالکل نہ رہتا حالانکہ ایسا نہیں +
کیونکہ علم حکمت ہے صاف طور پر ثابت ہے کہ ۷ برس میں خصوصاً تمام حیوانی
جسم بدل جاتا ہے اور ہر ایک پر ماؤنا ذرہ کی جگہ دوسرے پر ماؤنا آجاتے ہیں گویا
اسی برس کی عمر تک گیارہ دفعہ جسم بدل گیا۔ پس وہ اجزا جن کو یاد تھا تحلیل
ہو گئے ایک دفعہ ہمیں بلکہ گیارہ مرتبہ تو بتلائے کہ کس طرح اور کس کو یاد رہا اور
جب یاد رکھنے کا ظرف ہی نہ رہا تو ظرف کیسے رہ سکتا ہے اور یہ تو ظاہر ہے کہ جو
حالت محل کی ہوتی ہے وہی حالت حال کی جب محل ہی نہ رہا تو حال کا رہنا مراد
محال ہے۔ چہ جائیکہ دماغ اور قوت حافظہ کیونکہ یہاں اس سے بھی زیادہ تعلق ہے
مگر ایسا نہیں ہوتا اور عام تجربہ اس کے خلاف ہے یعنی جس آدمی نے ۱۵ برس کی عمر
میں یا اس سے بھی کم ۸-۱۰ برس کی عمر میں جس آدمی اور مکان کو دیکھا ہو اور پھر
دور دراز مسافت کے بعد مگر ایک بڑا حصہ گذار کر ۶۰-۷۰ سال کی اوستہا میں کہ مگر
ان چیزوں کو پہچان لیتا ہے۔ فطرت کے اس قدر بار بار تغیر و تبدل پر کس چیز نے
یاد رکھا؟ اگر کویر یا فوٹو یا اثر دوسرے پر ماؤناؤں کے سپرد کرتے رہے تو یہ کسائی
وجہ سے باطل ہے اول تو پر ماؤنا بے جان ہیں وہ اثر سپرد نہیں کر سکتے۔ دوم
اگر بغیر من محال ایسا ہم ایک سیکنڈ کے واسطے مان بھی لیں تو پھر کسی سیارہ کو بھی
تندرست نہ رہنا چاہئے اور نہ کسی جاہل کو عالم حالانکہ یہ مشاہدہ روزمرہ کے رو سے
غلط ہے۔

اگر کو دماغ میں عکس رہتا ہے تو بھی باطل ہے کیونکہ جب آلات سر جری
سے جیو ہوا تو دیکھا گیا تو کسی عکس کا کوئی نشان نہ ملا حالانکہ منکر روح کے عقاید
کے مطابق ملنا چاہئے۔ کئی اور وجہ سے بھی اس کا بطلان ظاہر ہے۔ یعنی صفات
نہ تو پر ماؤناؤں کی ہیں اور نہ دماغ کی کیونکہ نہ بالکل پہچان اور جڑہ ہیں ان کا صفات
مذکورہ سے کوئی تعلق نہیں۔ یہ تو سب صفات بشر کے ہیں +

اصطوبہ دلیل

اگر اس جسم کے اندر کوئی جیتن روح کام کرانے والا نہ ہوتا مادہ ہی مادہ کو کام
کرنا تو محال ہونے اعتدال کے اندر یا اپنے کام سے معطل نہ ہوتیں جس طرح
ایک کلا جلتے جلتے اُس وقت تک نہیں رگ سکتی جب تک کہ اس کی بھاری فیر
کی طاقت گھٹ نہ جائے یا کوئی آدمی روکنے والا نہ ہو یا نہ بگڑے۔ اسی طرح انسان
کے جسم میں اندریاں ہمیشہ کام کرتی رہتیں۔ کبھی نہ رکتیں اور اگر رگ جائیں
پھر جل نہ سکتیں۔ کیونکہ مادہ میں ترتیب انتظام نہیں اور پھر ظاہر ہے کہ آدمی
کا حال ایسا نہ ہوتا۔ اس کی مثال ریلوے کا انجن ہے اگر انجن کو کسی طرح کی
رکاوٹ نہ ہو تو کبھی نہیں رگ سکتا بشرطیکہ اُس کے اندر بھاپ کی طاقت اور
شرک موجود ہو۔ اور جب رگے گا پھر جلے گا نہیں۔ لیکن وہ ڈراور کے ماتحت ہے
جواسے جب چاہتا ہے چلاتا ہے جہاں چاہتا ہے اور کھڑا کر دیتا ہے اگر ارادہ ہو
کہ تیز چلاوے تو اسی طرح چلاتا ہے اور اگر آہستہ چلانا مقصود ہو تو بھی فوالمراد
چلاتا ہے انجن اُس سے انکار نہیں کرتا اور نہ کرنے کی اُسے طاقت ہے۔ کیونکہ
وہ جیتن نہیں۔ جس طرح جیڑھائی یا اترا می آہستہ اور تیز چلانا انجن کا ڈراور
لے اختیار ہے۔ اور طریق وقت پر منزل مقصود پہنچانا بھی اُسی کے علم و عقل
کے متعلق ہے۔ جس منٹ پر ڈراور نے ٹھیک اسٹیشن پر پہنچنا ہوتا ہے اُس
کو اپنے منظر رکھ کر انجن کو تیز چلا اُس سے کام نہ لگاتا ہے۔ انجن کو ان باتوں سے

انہیں تین میں ملتی ہوئی ہیں۔ مگر جب ماہر ان علوم روحانی کے دماغ کو روح سے جدا پا چھٹی طرح ثابت کر دیا ہے لیکن بڑی محال اگر کوئی دماغ کو ہی روح مانتے تو وہ بھی غلطی پر ہے کیونکہ غم و سرور و آفت و آفتاب اور پیار اور خیال اور دھار و بھار و شرم و عزت اور بے غمی و خوش اور بزدلی کے الفاظ جن منشا اور مہشا کو پرکھ کر تھے ہیں ہم نہیں سمجھ سکتے کہ کوئی شخص ان کی بات آدمی بھی یہ کہہ دے کہ ان شدید و کمابہوم کوئی ایسی چیز ہے جو مادی یا جسمانی ہو۔ لیکن یہ بالکل جہول ہے کہ ان کا اثر جسم پر نہایت ہوتا ہے یہاں تک کہ دن رات کے کبرج و فکر سے توانا آدمی لاغر ہو جاتا ہے اور بعض آدمی مر بھی جاتے ہیں اور یہی حالات دوسرے پہلو میں بے حد خوشی سے ہوتی ہے جس کا نام شادی و شادی منکر مسہور ہے اور شرم و ہشیا کے واسطے انسان کے چہرہ کا رنگ نکلیں تو ہو جاتا ہے اور خوش و غریب ہے ان حالات میں خون اتر آنا یا بقیہ نہیں ہو جاتا یا قاب کے بند ٹوٹ جاتا یا کشتی خوف میں آکر رہنہرہ آپ ہو جاتا۔ خون خشک ہو جاتا۔ بخار و غیرہ کا دور ہو جاتا ہے ہوس یا سسک کی حالت کا واقعہ ہو جاتا یا پران نکل جاتا تو اکثر دیکھا گیا ہے اور نزاروں لاکھوں اس کے شاہد ہیں جس سے صاف ظاہر ہے کہ جسم انسان میں کوئی اور حصہ غیر مادی موجود ہے جس کی وجہ سے یہ صوبہ الفاظ جسم کے ایسے مقرر ہوتے ہیں اور جن کی تاثیر سے تمام نشہ کا فورہ مٹ جاتا ہے اس صورت انسان بلکہ حیوان پر بھی برکری کو اگر نیر کے سامنے کھڑا کر دیا جاوے تو اس کے دیکھتے ہی اس کا خون خشک ہو جاتا ہے جہاں تک کہ وزن کو دیکھا گیا تو وزن کم نکلا۔ پس معلوم کرنا چاہئے کہ یہ وزن کا کم ہو جانا محض دماغ یا خیال سے کیسے واقع ہوگا۔ کسی شخص مادی چیز پر سرگزشت ان الفاظ کا کوئی اثر نہیں ہو سکتا۔ انجن یا جوہر قلیل کو اگر ہاتھی کے سامنے رکھ دیں تو ان پر کوئی اثر نہیں ہوگا۔ اور یہی حالت جسم مرہ کی ہے۔ بنا براں ان سب کی جن تاثیر ہوتی ہے اور جو ان حسب سے موثر ہو کر جسم پر بھی اثر ڈالتا ہے حالانکہ جسم جڑ ہے ابھی کا نام روح ہے یہ کام دماغ کا ہرگز نہیں ہے۔ اصل میں اگر غریب جاوے تو دماغ بمنزلہ سیلیگراف آفس کے ہے اور روح بمنزلہ سیلیگراف کلرک کے۔ اعصاب بمنزلہ تار برقیوں اور باقی تمام اعضاء بمنزلہ تار کے کھنوں یا سڈوئوں کے ہیں جو دماغ مدد بالذات اور ارادہ رکھنے والی چیز نہیں ہے ان صفات سے توصوف صرف روح ہے جو دماغ بلکہ سارے جسم پر حاکم ہے اور دماغ معہ تمام اعضاء کے اس کا محکوم۔

ساتویں و لیل

اگر علیم یا حقیقتاً یا مدک بالذات ہونادیاغیا قوت حاصل نہ یا باصرہ کا کام ہوتا تو

ایک نیک کے مدرسہ فنون میں ایک ایسا طالب علم جس کا نام الکر بزرگ ہے جو
ماں کے پیٹ سے لے دست پیدا ہوا تھا۔ نقشہ کشی اور مصوری میں دوسرے درجہ
کا اہتمام پامس کر چکا ہے۔ جس میں اس نے انعام حاصل کیا۔ اس نے ۱۸۸۵ء
اور ۱۸۸۶ء کی تماش گاہ میں اپنا کام دکھلایا تھا۔ یہ نقشہ کشی اور تزوین کاری
باون سے کر رہا ہے۔

ایک اور مثال بھی اپنی چشم دیدہ عرض کر رہا ہوں۔ ایک ہمارے دوست شاہ
ہم جماعتی تھے۔ ایک دن لکھتے لکھتے اُن کے دائیں ہاتھ کی انگلیوں پر ایسی سخت
چوٹ لگی کہ وہ ہاتھ لکھنے کے کام کرنا نہ رہا۔ چند دن تک علاج کیا مگر کچھ فائدہ نہ ہوا
اُن کو ظلم کا شوق اور زمانِ جاہ کا آثر رہی تھا۔ بدستور پڑھا۔ اور دائیں ہاتھ سے لکھنے
کا اہتمام کرنا رہا۔ نہایت تک کہ وہ بائیں ہاتھ سے بھی نہایت عمدہ بدستور لکھتا
لکھنے لگا۔ بس جو سب سے کام کرانے والا اور سب کو حکم میں چلانے والا سب کے
تھک جانے سے نہ بھگنے والا ہے۔ وہی روح ہے +

ماں خوش و لیل

آؤی جب ریلوے میں سوار ہوتا یا تھلڈے میں بیٹھا یا فلائین کو کھانا یا خود کھانا
ہے کوٹ باہر کے قائم نہ رہنے کے سبب اُسے جتان گھومنا نظر آتا ہے یا مٹی
ہے جب آگ گھاتے یا مٹی پھرتی ہے تو آگ کا ایک دائرہ میں جاتا ہے۔ آگ
جن پر دیکھنے کا تمام دائرہ سے وہ فتوے دیتی ہیں کہ مصیقت آگ کا دائرہ
ہے۔ دیا گھوم رہی ہے۔ بلکہ ایک اور چیز اندر فیصلہ کرتی ہے کہ ایسا ہرگز نہیں ہوتا
آگ کا قیصر یا پاؤں کا قیصر دماغ کا قیصر ہے اصل میں وہ اشیاء گھوم رہی ہیں
جن پر جسم سوار ہے یا جو جسم کے ہاتھ میں ہیں۔ ایسا ہی اور بھی صد ہا مرتبہ جو
غلطیاں دماغ۔ آنکھ۔ کان۔ ناک۔ ہاتھ۔ پاؤں۔ زبان وغیرہ کی معلومات سے
ہوتی ہیں جہاں کو سمجھتا اور ان کے برخلاف کو بھی جانتا اور جاننے کے بعد ان
اصول پر عمل کرتا ہے وہ رور ہے۔

مثلاً بخار کی بیماری میں میڈیٹا یا فی پیچیکا معلوم دیتا ہے۔ احوال ایک شے کو دودھ دیکھتا ہے۔ ہزار میں سے ایک چیز کو ہزار دیکھتا ہے۔ مختلف رنگ کی ٹینکے ایک ہی چیز سفید، سرخ، سبز، سیاہ، زرد، نیلی وغیرہ رنگوں کی معلوم ہوتی ہے خورہ میں سے چھوٹی چیز بڑی اور بھوکس کرنے سے بڑی چیز چھوٹی نظر آتی ہے اگر وہ جانتا ہے کہ فی الاصل شے مرنی کی کیا حقیقت ہے اور جو نقص فلاح چیز یا عکس یا فلاح سبب کے دو یا ہزار دکھلائی دیتی ہے۔ یا دور و نزدیک نظر آتی ہے وہ جو اس نہیں ہے۔ کیونکہ ان کی غلطی پر حکم کرتا ہے۔ اور پھر اصلاح بھی کرتا اور عمدہ راستہ بتلاتا ہے۔ صحت اور غلطی میں امتیاز کرتا ہے۔ وہ روح ہے +

پہچھٹی دلیل

ہر ملک کے حکمائے دماغ کو جسے اگر کوئی میں نہیں اور منسکرت میں بیچ
اور ہندی میں بھیا کہتے ہیں۔ تین حصوں پر تقسیم کیا ہے اول سرسرم یعنی
دماغ کلاں دوئم سرسرم یعنی دماغ خورد و سوختم میٹر الا بلا گٹا یا پائل کاروینی
مغز حرام۔ ان میں سے یہ ہیئت مجموعی اور جدا جدا ایتوں کی حالت اور وزن کو حکما
خاذاق نے اپنی تصنیفات میں تفصیل بیان کیا ہے۔ اعصاب یعنی پچھے جو ایک
سرسرم کے بارے میں تمام جسم میں پھیلی ہوئی ہیں وہ بھی تین قسم کی ہوتی

کہ کسی مہاراجہ کا وہ خیال نہ رکھنے گیا تھا اس لئے میں۔ عین سڑک پر ان کا مکان تھا مگر وہ کسی سنبیل ہڈی کے حل میں لگے ہوئے تھے چاند ماری ہونے ہی قواعد ہوتی۔ تو میں جیتی رہیں شام کو کسی نے ان سے پوچھا تب لاعلمی ظاہر کی۔

عرصا تمانیوں کی اہمیت دیکر یہ کہ جب وہ علم طبعی کے مسائل حل کیا کرتے یہاں تک کہ کوئی ہو جا بھی کہ ان کی لڑکی ان کو کھانا کھلاتی اور وہ خبردار نہ ہوتے قطع نظر ان سب کے اتنا لوہراک جانتا ہے کہ بعضے وقت جب تک طرفہ خیال ہوتا ہے چاہے سے دیوار یا درخت یا آدمی سے بھوکہ جاگتی ہے۔ تب دھیان بٹتا ہے اس سے صاف ظاہر ہے کہ یہ خاص ظاہری صرف آلات کے طور پر ہیں ان کی معرفت یا ان کے رابستہ سے انسان دیکھتا۔ سیدنا۔ سوگھتا۔ پکارتا ہے ورنہ ان بیچاروں کو نہ توت سدوائی یا بدینائی وغیرہ میں ہے اگر وہ خود خود دیکھتے اور سننے والے ہوتے تو یہ حالت غور و فکر کرنے کے بھی انسان مشکلوں کو دیکھتا۔ آوازوں کو سنتا۔ خوشبو کو سوگھتا۔ کیونکہ ان کو کسی نے نہیں روکا تھا نہ توکان میں کسی نے روٹی ڈالی تھی۔ نہ دھوکہ پر وہ نہاک میں بتی چڑھاتی تھی اور نہ زمان پر مہر لگادی تھی یہ تو سارے کے سارے اعتدال کی حالت میں بغیر کسی روک کے موجود تھے۔ پھر انسان نے دیکھنے کے لائق چیزوں کو کیوں نہ دیکھا۔ سننے کے لائق آوازوں کو کیوں نہ سنا۔ سوگھنے کے لائق بو کو کیوں نہ سوگھنا۔ اس سے صاف ظاہر ہے کہ اس جسم میں کوئی چیز ایسی موجود ہے جس کو ان حواسوں کے علاوہ بالذات یہ قوا حاصل ہیں۔ یہ گڑن حواس کے نہیں بلکہ اس کے اپنے ہیں اگر حواس کے گئے ہوتے تو اس کے یہ مختل نہ ہوتے ہیں نہ کئی ایک جنم کے اندر ہے دیکھتے ہیں۔ جن کے سامنے جب کوئی تصویر یا عمدہ دیکھنے کے لائق چیز اور لوگوں کو دکھائی گئی تو وہ بے تاحتانہ کھڑے ہوئے اور اٹھ کھڑے ہوئے اور اور چاہتے تھے کہ دیکھیں بلیکس اکھاڑے اور آکھیں بھاڑتے تھے۔

پیارے سے واضح ہے کہ ان کے اندر کوئی چیز ایسی موجود ہے جو دیکھنے کی خواہش کرتی ہے اور باوجود نہ موجود ہونے حواس کے بھی اس میں دیکھنے کی خواہش موجود ہے اسی طرح بغیر موجودگی ان حواس کے بھی وہ قوا اس کے اندر موجود ہیں۔

جسم کے بہروں پر جب اس بات کا امتحان کیا گیا کہ سننا صرف کان کا گن ہے یا کسی اور چیزیں چیز کا۔ تب باوجود نہ ہونے کان کے ان کے منہ میں جب بگڑی رکھی گئی۔ فی القوت نہیں پڑے۔ آواز بدین کی اور چاقو و بھوک کو سخت چیز دینے سے بھی یہی حالت ہوتی ہے۔ پس صاف ظاہر ہے کہ سننے والا سوگھنے والا۔ دیکھنے والا روح ہے۔ نہ کہ جسم +

چوتھی دلیل

۱۔ دماغ جن کو تمام جسم میں فیضیت حاصل ہے۔ اس کی حالت بھی یہی ہے۔ جوانی۔ بوڑھاپے میں جدا جدا ہوتی ہے۔ اور بدن کے ضعف و نجاست میں علی القوت ضعیف اور نجیف ہو جاتا ہے مگر اس پر بھی روح کی حالت خراب نہیں ہوتی اس کا علم آریہ حاشیہ میں نہیں ہوتا۔ یہ کثرت جاذبہ و دبیو سے جب دماغ کمزور ہو جاتا ہے تب بھی ردہ جانی حالت وہی رہتی ہے۔ بعض مضمون میں جب جسم بہت ہی دلا ہو جاتا ہے۔ بہتر سے بھی اچھ نہیں سکتا۔ جن سے صاف ظاہر ہوتا ہے کہ اب اس کے تمام اعضا کمزور ہو گئے اور دماغ بھی اس حیثیت سے کمزور ہو گیا۔ کیونکہ وہ بھی اسی جسم کا ایک حصہ ہے ہمارا کو شیبہ آواز قدر کنارہ عمومی آواز بھی ناگوار معلوم ہوتی ہے جس سے کسی عقلمند حکیم کو انکار نہیں۔ لیکن ان سب حالتوں

میں بھی مریض کا علم اور گیان کم نہیں ہوتا۔ اور نہ ضعف پکارتا ہے پس یہ بات بھی حق الیقین ہے کہ جس کو علم اور گیان اور سب کی کمزوری کا انہماک ہے وہ روح ہے۔ اس پر دوا زیادہ خود کو کہ جب بڑھتے بڑھتے یا سوچتے سوچتے دماغ ٹھک جاتا ہے بلکہ گھومنے لگتا ہے تو آدمی کتاب رکھ دیتا اور سوچنا چھوڑ دیتا ہے کتنا ہے کہ تیرا دماغ ٹھک گیا۔ سر عکراتا ہے۔ اب زیادہ صمت نہیں کر سکتا۔ نہیں بڑھ سکتا بلکہ کہتا ہے کہ ہر چند میں جاہتا ہوں کہ اندر بڑھوں۔ ہر چند کہ اس مضمون پر سوچنا چاہتا ہوں مگر دماغ ٹھک گیا اس وقت ہمیں سوچ سکتا۔ حالانکہ ایسے عمدہ مضمون کے چھوڑنے کو جی نہیں چاہتا۔ لیکن چونکہ ٹھک جائے دماغ اور گھومنے سر کے اس وقت کتاب رکھ دیتا ہوں۔ پس وہ چیز جو اس قدر بڑھنے سے نہیں ٹھکرائی اس قدر سوچنے سے نہیں رکتی ہے جس کے اندر ابھی تک شوق موجود ہے۔ جو دماغ کے ٹھکنے کو سر کے پھرنے اور آنکھوں کے کمزور ہونے کی شکایت کر رہا ہے۔ مگر خود وہی ہر چند صحت صحیح و سالم موجود ہے وہ روح ہے اگر دماغ مدہک ہوتا تو جس چیز کے دیکھنے سے اسے مدہم نہ پہنچا تھا۔ کبھی اس کے دیکھنے کی خواہش نہ کرتا۔

اگر سر بہ حیثیت مجموعی مدہک ہوتا تو بھی وہ جس سے پھر رہا تھا انکار کر رہا تھا کبھی اس کا شایق نہ ہوتا۔

مگر کان رفع ہونے کے بعد اور درد دور ہونے کے ریشیات جب آرام کرتے ہیں بحال ہو جاتا ہے تو پھر اس سے وہی کام شروع کرایا جاتا ہے۔ کیونکہ اس کی مدہک ابھی تک نہیں جھی۔ بدستور سابق شوق سے اس کام کو شروع کر دیتا ہے جب تک وہ شوق یا خواہش یا مطلب پورا نہ ہو۔ اس مثال سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے

آدمی لکھتا ہے۔ اگر قلم درست نہ ہو یا سیاہی اور کاغذ خراب ہو۔ تو اس کے دست کرنے کے واسطے کو شمش کرتا درست بناتا ہے۔ اگر قلم ٹوٹ جائے۔ یا مرضی کے مطابق نہ ہو۔ تو حسب مرضی بنائی جاتی بعد ازاں اس سے لکھا جاتا اور کھتے کھتے جب ہاتھ ٹھک جاتا ہے تو آدمی اس کی مالش کرتا ہے تاکہ اس کا کان نہ درد ہو اور کام کرے۔ جب اس کا کان نہ درد ہو جاتا ہے پھر وہی کام لیا جاتا ہے جتنے کام کرتے ہوئے اور زیادہ کام کرتے ہوئے ہاتھ بالکل بے کار ہو جاتا ہے۔ قائم نہیں رہتا جس کا ڈاکٹر اس سے علاج کرانا ہے۔ بعضوں کا راضی اور بعضوں کا بالکل مصل ہو جاتا ہے۔ ہاتھ کی اس قدر سختیاں اٹھانے سے لکھنے کی طاقت کم نہیں ہوتی اور نہ شوق کم ہوتا۔

اس کو اس مثال سے اور زیادہ سمجھو۔

ایک ٹھک تھا گورنمنٹ کے راج میں جملہ سازی کے نوٹ بنا کر تھکا۔ آخر کار پکڑا لیا۔ گورنمنٹ نے اس کا ادائیگیاں ہاتھ کاٹ ڈالا۔ اب اس نے بایش سے مشق شروع کی اس سے بھی آخر کار وہی کمال حاصل کیا۔ اور کئی مدت تک بناتا رہا اس سے بھی ایک بار پکڑا لیا گورنمنٹ نے اس کا ادائیگیاں ہاتھ بھی کاٹ ڈالا +

وہ اس پر بھی نہ سمجھا اور پاؤں کی انگلیوں سے شوق شروع کی یہاں تک کہ اس میں جی وہی بلکہ حاصل کیا۔ اور کئی مدت تک اسی رٹے کام سے زہمیدار کر دیا چھوڑ دیا۔ اب قابل خود ہے کہ وہ چیز جو اس قدر سزا باری کے بعد بھی ہاتھوں اور پاؤں سے کام لاتی ہے اور جو بکے بعد دیگرے ان اعضاؤں کی مفلون یعنی فہایش کشہ رہتی ہے اسی کا نام روح ہے +

ہے کہ مجھ کو نشہ ہو رہا ہے۔ حالانکہ نشہ کا اثر اس شخص پر نہیں ہوتا ہے۔ اگر روح منتہی ہوتا تو وہ بے ہوش ہو جاتا اور جب ایسا ہوتا تو نہ کوئی پھر نشہ کی شہادت دیتا اور نہ سمجھ سکتا کہ مجھ کو نشہ ہو رہا ہے۔ میں وہ چیز جو جھتی ہے کہ مجھ کو نشہ ہو رہا ہے بلکہ نشہ ہی کی شہادت دیتی ہے وہ روح ہے۔

ہاں اس پر ایک اعتراض ہو سکتا ہے کہ اگر وہ روح ہے تو کیا وجہ ہے کہ وہ کبھی ہے کہ مجھ کو نشہ ہوا۔ حالانکہ نشہ روح کو نہیں ہوتا۔ بلکہ جسم کو ہوتا ہے۔ اس کا جواب یہ ہے کہ روح نے یہ سبب اکیان اور زیادہ سمندہ اور محبت جسمانی کے لیے کو جسم جان لیا ہے ورنہ اصل میں وہ جسم نہیں بلکہ جسم سے جدا ہے۔

اس کی مثال یہ ہے کہ جیسے زیادہ تعلیق کے سبب آدمی کہتا ہے میرا گھوڑا گم ہو گیا۔ میرا اونٹ بھاگ گیا ہے میرا کتا باگل ہو گیا۔ میرا بٹ پیٹ گیا۔ میری لاشی ٹوٹ گئی۔ اسی طرح کتاب ہے کہ میرا کتہ کٹ گیا۔ مری آنکھ دکھتی ہے میرا کان دور کرنا ہے۔ میرا باؤل ٹل ہو گیا۔ میرے ناخن بڑھ گئے۔ ورنہ اصل میں وہ لاف خود یعنی جسم کی بابت کہتا ہے نہ کہ اپنی ذات کی بابت۔

ابھی چند ماہ کا ذکر ہے کہ ایک کاشتے والا جھدار انجن کے نیچے آ کر ناف کے پاس سے اس کا نیچے کا حصہ باگل جدا ہو کر رہا۔ اگر کے فاصلہ بر جا پڑا وہ بے ہوش ہو گیا لوگ بھی پہنچ گئے۔ جب اس کو ذرا ہوش آیا تو لوگ اسے زندہ دیکھ کر اسے تسلی دینے لگے اس نے کہا کہ اور تو خیر کہ میرے پاؤں ٹل ہو رہے ہیں انہیں گم کرو لوگ تسلی دیتے رہے۔ اتنے میں جب اس نے ہاتھ لمبا کر کے خود دیکھا تو معلوم ہوا کہ ٹانگیں ندر آ رہیں۔ فی الفور آہ سر دھری اور روت ہو گیا۔

یہ بات ذرا غور کرنے سے اور بھی واضح ہو جاتی ہے۔ کہ وہ اس خاص جنموں نے سمجھا ہوا ہے کہ ہم جسم نہیں ہیں بلکہ روح ہیں۔ تو ان کو خواہ کس قدر نشہ پلایا جاوے ان سے کوئی ناشائستہ حرکت یا نامناسب فعل صادر نہیں ہوتا۔ بلکہ جب ان کے جسم کے اعضا پر نشہ کا زیادہ غلبہ ہو جاتا ہے تو وہ خاموش ہو کر بیٹھ جاتے ہیں اور اپنے پر ماتا کا دھیان دل میں دھار لیتے اور میں یقین رکھتے بلکہ سمجھتے ہیں کہ ان کا من پر نشہ کی وجہ سے لاچار رہے گا ہے کام نہیں دے سکتا وہ بات کرنی چاہتے ہیں مگر زبان کام نہیں دیتی۔ اسی واسطے نہیں بولتے اٹھ کر بھی اسی واسطے نہیں چلتے اسانہ ہو کر بیٹھتے اور لوگ ہنسنیں یا چٹ لگے اور علاج کرنا پڑے بنا برآں وہ حیرت کو نشہ کی حالت میں بھی اپنی حالت پر قائم رہتی اور نشی نہیں ہوتی بلکہ نشہ کے سبب اثرات سے پاک رہ کر دستور سابق سوچتی اور چالنی اور جھتی ہے جس کا ذاتی اور اصلی کام غور و فکر اکیان کسی حالت میں اور کبھی کسی وقت اور کسی طرح بھی معطل یا بے کار نہیں ہوتا۔ اسی کو ہم لوگ روح یا جیو کہتے ہیں۔

دوسری دلیل

ایسے آدمی دیکھئے گئے ہیں۔ جن کے کسی مرض کی وجہ سے بالکل دونوں پاؤں کاٹے گئے اور ان کے ایسے بھی جس کی پوری ٹانگیں جدا ہو گئیں مگر پھر بھی وہ برابر زندہ اور ان کی جگہ لکڑی کے قائم مقام بنا کر کام کرتے ہیں۔ اور جس طرح ان کی موجودگی میں ان سے کام لینے تھے۔ اسی طرح ان جگہ والی لکڑیوں سے کام لیتے ہیں۔ اور جس طرح بحالت موجودگی اصلی ملاکوں کے ان کے سو جانے یا ٹل جانے کی حالت میں ان کو جانتا اور ان کو جاننے کی کوشش کرتا یا علاج کرتا تھا۔ اور ایک علاج کی ناکافی

میں دوسرے کی تجویز سوچتا تھا۔ ویسا ہی ان کے کٹ جانے کی حالت میں بھی تجویز سوچتا اور ان کا مقام باؤل یعنی لکڑی یا کوہنے کے پاؤں کے ٹوٹ جانے یا ہلکا ہونے کی صورت میں ان کی دوسری کی تجویز کرتا ہے اور جیو ان کے کٹ گئے وہ نہ جسم کے باقی حصہ کو جانتا اور نہ اس کو جسم کا قطع شدہ حصہ جانتا ہے جانتا تو درکناس لوگیاں ہی ہیں کہ میں کہاں تھا اور کہاں آ گیا۔ نہ اپنے اصل کو جانتا اور نہ کسی دوسری چیز کو بلکہ محض لاعلمی و غلط تصانیف کی حالت میں رہ کر خاک میں مل جاتا ہے آدمی اپنے دوسرے بعضے جسم سے کام لیتا اور دستور سابق کام کرتا۔ بلکہ اس قائم مقام سے کام کرتا ہے اور جو مطلب اس کا ہوتا ہے اس کے حاصل کرنے کے واسطے کوشش کرتا اور کام باب ہو جاتا ہے اس مثال سے یہ بات اور بھی واضح ہو جاتی ہے مثال ایک آدمی سفر کرتا ہے چلتے چلتے جب خود تھک جاتا تو تھک کر مقوی اسٹیاں ووددہ وغیرہ سے روض پاتا اور اسی طرح ایک مزدور ہلکا اپنے جسم کو مالش کرتا ہے اور اسے کچھ دیتا ہے۔ آگے چل کر جہاں کہیں اس کو مزدور نہیں ملتا بالکل تھک جاتا ہے تو وہاں سے ایک گھوڑا منول لیتا ہے۔ پھر اس پر سوار ہو کر سفر کرتا ہے۔ تمام دن چلتے چلتے وہ بھی تھک جاتا ہے منزل پر ان کر اس کو دانا دیتا اور نہاری کھلاتا اور مالش کرتا ہے کہ اس کا نکال دور ہوا اسی طرح اگر آہنی گھوڑے پر سوار ہوتا ہے تو اس کو سوچ سمجھ کر چلاتا۔ اور جہاں وہ گر پڑتا اور ٹوٹ جاتا ہے وہاں اٹھاتا۔ مرمت کرتا۔ ورنہ اگر کچھ سوار ہوتا ہے جس طرح کہ آہنی گھوڑے سے اس کا سوار جدا۔ اور جس طرح اصلی گھوڑے سے اس کا سوار دوسرا ہے۔ گھوڑا سوار کی مرضی کے مطابق چلتا اور اسی مرضی کے مطابق سوار اس کو چلاتا ہے اس کے تھک یا ٹوٹ جانے سے سوار سفر نہیں کر سکتا۔ ملکہ لاچار ہو کر بیٹھ جاتا ہے بے غیبتہ ہی حال جسم اور روح کا ہے۔ روح مانند راگب اور جسم مثل کرکب ہے؟ جن طرح گھوڑا اور آہنی گھوڑا دونوں ہم سے جدا ہیں اسی طرح یہ جسمی گھوڑا بھی ہمارے اصلی سوار یعنی روح سے جدا ہے۔ یہ سبب ممتا اور ابھمان کے اصلی ٹوٹنے یا مجروح ہونے یا مستی ہونے سے روح کو آسیب نانتا ہے۔ لیکن اگر بدیدہ غور دیکھا جاوے تو صاف ظاہر ہوتا ہے کہ روح جسم سے جدا اور جسم روح سے جدا ہے۔ جس طرح سوار گھوڑے سے کام لیتا ہے با جس طرح ڈیویر یا گارڈریلو سے کھلاتا ہے اسی طرح روح اس جسم کو چلاتا ہے۔ جو کوڑا یا گارڈ کا علم نہیں مگر ان کو ضرور دیوے کا گناہ ہے۔ بنا برآں اس جاتی ٹرین کا حوالہ اصلی ڈیویر ہے وہی روح ہے۔

تیسری دلیل

منش جب کسی باریک بات کو سوچنے لگتا ہے اور سوچتا سوچتا اس میں زیادہ مصروف ہو جاتا ہے تو ناوجہ آگاہوں کے کھلا رہنے اور گوشہ دار ہونے کے نہ دیکھتا ہے نہ سنتا ہے۔ علیٰ ہذا القیاس اس کے اور جو اس بھی باوجود موجودگی کے کچھ احساس نہیں کرتے دنیا میں ہر ایک آدمی کچھ دیکھ اس کی شہادت دے سکتا ہے اور خصوصاً زیادہ سوچنے والے آدمیوں پر ایسے واقعات بیشمار وقوع پذیر ہوتے ہیں۔ جہاں تا کو ہم آجاریہ ہی اپنے منطقی مسائل میں یہاں تک مصروف رہتے تھے کہ بیسول واقعات پر دنی کے ہو جانے پر بھی جہاد نہ دیتے تھے۔ ایک دھماپنے فلسفی مسائل کو سوچتے سوچتے راستہ سے ہٹ کر گم ہوئے گوئیں میں گر پڑے اور اہل محلہ نے گرنے کی آواز سن کر نکالا۔ ایک اور زمانہ کی بابت ذکر ہے

ہوں گے۔ کتب الہیات کا مطالعہ کیجئے۔ اور اس ہماری کتاب کو سرسری نظر سے نہیں بلکہ تعمق و تفکر کی توجہ سے مطالعہ میں لائے شروع سے آخر تک پڑھئے جو خواہے ہم نے دئے ہیں انہیں مقابلہ کیجئے۔ اپنے کانٹس سے ذرا ایسا کثرت بیچکھنا سراج کا سوال کیجئے۔ ایسی روزمرہ کی حالت کو مد نظر رکھ کر مسئلہ آواگون پر خیال کیجئے کسی کے قول کو نہ ماننے کی ہمت کو دل سے ترک کر محققین کی رائے کی پڑنا ل کیجئے۔ اور ذرا گہری نگاہ سے روح کی اہمیت و مادہ کے استیلا پر قواعد منطق استعمال کیجئے۔ اور کچھ قدرتی اسباب کا مطالعہ کرتے رہئے۔ پھر دیکھئے کہ آیا آپ کا محقق مزاج دل اور راستی پسند طبیعت اس ہونا اور ایک مگر معقول مسئلہ آواگون کو قبول کرتی ہے یا نہیں۔

ہر گناہ زنگیت ہر مرات دل
چوں زیادت گشت دل را بہتر گی
دل شود زمین رنگ باخوار و خجل
نفس دول را پیش گرد خیرگی

باب اول

تحقیق روح اور اس کا جسم سے تعلق

روح ایک غیر مادی ہے۔ محدود جیتن ہے اور ایک دیسی پرتن اچھیا شکہ دکھ کا لگیاں رکھنے والی دستو ہے ہم دوسرے الفاظ میں مدبرک بالذات و معترف بالآلای کہہ سکتے ہیں جسم میں ان میں سے ایک گن بھی نہیں۔ ملکہ برخلاف اس کے مادی۔ مرکب اور طول و عرض و عمق رکھنے والا۔ روح کو سنسکرت میں جیوا اور انگریزی میں سول کہتے ہیں مع کا لفظ جیو وغیرہ کے معنی ہر جگہ صبح نہیں دیتا کیونکہ جسمانی حکیموں نے اسے بالکل نہیں سمجھا۔ اسی واسطے اس کے معنی ویسے ہی لایس میاں کر دئے اور یہی سبب ہے کہ وہ روح کی ہستی سے ہی مکر ہو گئے۔

فانی اور غفلت لحاظ میں روح سے جست کا سرور و شراب و آرام اور خوشی و تازگی و شگلی نسیم و لہوے خوش و رحمت مراد ہے۔ اور اس روح سے بھی مراد ہے جس سے جسم انسان و حیوان زندہ رہتے اور کام کرتے ہیں۔ روان۔ حان اور نفس بھی جیو کے معنوں میں اکثر آئے ہیں جس کی تحقیق اس رسالہ میں کرتے ہیں وہ اولین شیار ہیں سے نہیں ہے اور نہ ان سے اس کا تعلق ہے بلکہ ہماری مراد لفظ روح سے جان۔ رعاں اور جیو ہے جس کی تعریف میں حاتم تا کرشن چندر جی نے فرمایا ہے کہ اس کو آگ نہیں جلا سکتی اور نہ اسلاح کاٹ سکتے ہیں نہ ہوا خشک کر سکتی ہے اور نہ پانی گلا سکتا ہے وہ پیدا نہیں ہوا۔ قدیم ادب ہمیشہ رہنے والی چیز ہے۔ جسم کے ٹکڑے ہونے سے اس کے ٹکڑے نہیں ہو سکتے۔ جس طرح انسان ٹکڑے کیڑے اور تار کٹنے کیڑے سے

لہ مولانا رومی اپنی مثنوی میں لکھتے ہیں۔ در بیان آنکہ تن روح را چوں لاسیت و ایس دست آستین دست روح است و ایس پائے مونہ یاسے روح (از اردو متر سوم صفحہ ۲۲۵) تابانی کرتن آمد چوں لیس روح و لیس لیس (روح و لیس لیس) از روح اللہ خوشتر است غیر ظاہر دست و پائے و گشت دست و خواب و بی اشتاف آن حقیقت داس مدس اگر کہ آن کوئی کہ بے بدن آری بدایس مترس از جسم چال بفرشون روح دارد بے بدن بس کار و بار مرغ باشد و نفس بس بے قرار باش تا مرغ از نفس آید مژوں تا بے بینی ہفت چرخ اور لہ بدن

ہم لیتا ہے اسی طرح یہ جیو چرانا جسم ترک کر کے نیا قالب اختیار کر لیتا ہے۔ یہ خود دیکھ کر ادینت میں داک ۲-۱۲ تک روح و جسم کی جدائی کو اس طرح روشن کرنے بیان کیا ہے۔

۱۔ آتما سوار ہے۔ جسم فٹن ہے۔ بدہی کو چوان ہے اور من عنان یا باگ ڈور ہے۔
۲۔ اندریاں یعنی حواس عشرہ یا خمسہ افس کے گھوڑے اور اندریوں کے دشتے گھوڑوں کی چال یا رفتار ہے اگر آتما اور اندریہ بدہی اور من باہم موافق ہیں تو آتما سے سوار ہو جاتے اور شکہ یاتے ہیں۔

۳۔ اگر بدہی نگیاں بہت ہوئی تو من یعنی عنان کو اپنے قبضہ میں نہ رکھے گی۔ پس گھوڑوں کی سرکشی سے رتھ ایک سخت گڑھے میں گر گیا اور مدعہ سوار کے چلنا چور یا رتھ ہو جائے گا۔

۴۔ اگر دگیاں والی بدھتی ہوئی تو من یعنی باگوں کو اپنے قبضہ میں رکھیگی جس سے گھوڑوں کی سرکشی بھی شدہ ہر جاہنگی اور سب آتند یا تیش گے۔

۵۔ بنظاہر ہی ہے کہ اگر من ہمیشہ قبضہ میں رہے تو سوار کے دکھو نفساں تر جاتا ہے۔
۶۔ اور ایسا ہی انسان یرم بدھتی موکش کو پات ہوتا ہے۔

۷۔ جس کا من اور کو چوان عمدہ ہے۔ مادی عمدہ سواری کر گیا۔ اور مصائب سفر سے بھی اُسے آرام ہوگا۔ اور سرب ویا پاک پر ماتما کے آئند میں مگن ہوگا۔

۸۔ اندریوں میں خواہش لطیف ہے۔ اور خواہشوں سے من لطیف ہے مگر من سے بدہی سوکھ شرم اور بدہی سے جیو لطیف ہے۔

۹۔ جیو سے ابیکت اور ابیک سے یرا تما لطیف ہے۔ مگر یرا تما سے لطیف یا پرے کوئی نہیں۔ وہی سب کا آشرا بھوت اور سب کا سوامی ہے۔

۱۰۔ جس طرح یہ سب ایک دوسرے سے لطیف یا ایک کا جاننا دوسرے سے کٹھن ہے اسی طرح ان کے ویا کرنے سے حسب مراتب سب سے سوکھ شرم اور پرے جو یرا تما ہے وہاں تک آتند بدھتی پہنچتی ہے اور یہی جاننا سب کی اصل ہے۔

دوسرے روح و جسم سے جدا غیر مادی اور بزرگ بذات خود ایک ہستی ہے وہ عناصر کا خلاصہ یا عطر نہیں اور نہ عصر وں کی ملاوٹ سے پیدا شدہ حیر ہے۔

پہلی دلیل

منش ح کچھی شرک و غیر فٹنی چیزوں کو استعمال کرتا ہے۔ بیتے وقت بھی جانتا ہے کہ بس نے یہ نشہ بہا۔ اور جب مست اور مدہوش ہو کر منوالا ہو جاتا ہے تو بھی گواہی دیتا

فقہ حاشیہ لہ ایک اور فیاض فرماتے ہیں۔ دہمدم گر سو دلباس مل صاحب لاس را چل آریمل مسرید احمد خان صاحب فرماتے ہیں۔ اگر جیو اس حیو (روح) کو انسان کے بدن سے کچھ علاقہ ہے۔ مگر جب غور سے دیکھو تو باوجود اس علاقہ کے بہ بعض بے علاقہ ہے آدمی کبھی ایسا محو ہوتا ہے کہ سب چیز کو بھول جاتا ہے مگر اپنے آپ کو نہیں بھولتا۔ اسی خیال سے ہو سکتا ہے کہ گو انسان کا یہ ظاہری مدن نیست ہو جاوے مگر وہ چیز حواس میں ہے۔ جیسی ہے ویسی ہی رہیگی۔

پھر اگر وہ چیریدہ دروہ ہے اور آخر کو نیست ہونے والی ہے تو دل قبول نہیں کرنا کہ اس ذات پاک دائم الوجود خدائے تمام عجائبات ایک ایسی فانی اور نایاب چیز کے لئے بے ایسے ہوں؟ کس کچھ شبہ نہیں کہ وہ چیریدہ دائم الوجود ہے نیست ہونے والی نہیں۔

(تصانیف احمدیہ حصہ اول متین الکلام صفحہ ۱۵۷ تا ۱۶۲)

باب اول یگیٹی اور ویدشاستروں سے تنازع کا ثبوت۔ باب دوم۔ باری مذہب اور تنازع۔ باب سوم۔ بد مذہب اور تنازع۔ باب چہارم مختلف ممالک کے حکم کی راسے۔ باب پنجم۔ بائبل سے تنازع کا ثبوت۔ باب ششم۔ قرآن سے تنازع کا ثبوت۔ باب ہفتم۔ دیگر علمائے اسلام کی راسے باب ہشتم۔ کیر صاحب بانی کیر پنتھ اور ناک صاحب بانی سکسی مذہب کی راسے۔ باب نہم۔ شری سونی دیانند جی کی راسے۔

اس کے علاوہ دو مقدمہ اور ایک خاتمہ پر مضمون کو ختم کیا گیا ہے۔ بہت دھرم کے مثلاً سنیوں سے امید ہے کہ وہ اس کے مطالعہ سے ضرور ہی بہت دھرم پر قائم ہوں اور موقوفوں کے سمجھانے پر دل و جان سے کوشش کریں گے۔ کیونکہ اسی پاک مسئلہ کی نامی کے سبب لوگوں نے پر مینور پر بے شمار الزام لگائے اور اسی مسئلہ سے ناواقف کے کارن ناستک لوگ گناہ کرنے پر زیادہ دلیر ہو گئے اگر انصاف سے طریقہ پر درازیا وہ نوجہ کر کے سوچیں گے تو آپ کو معلوم ہو جائے گا کہ خدا کی ہستی کے ثبوت میں تنازع بھی ایک رہبان قاطع ہے۔ ہماری راسے میں تنازع سے انکار دوسرے پہلو میں برائیا کی ذات اقدس سے انکار ہے یا اس کی ذات کو تمام زمانہ کا انکار ماننے کے برابر ہے۔ العاقل تکفید الامتدادہ والفاصل لا ینفعہ الف عبارتہ۔

لیکھرام آریہ مساقر
از مقام جالندھر شہر (آریہ سماج)

حصہ اول

ہر انسان ظہر العلم حکمت اور فلسفہ میں مبتلا ہے کہ دنیا میں اعلیٰ اوسط اور ادنیٰ کی ترتیب سے انسانی حالت تین طرح پر ہے۔ سب سے اعلیٰ تو وہ لوگ ہیں جنہوں نے بصیرت کا جامہ پہن حق و باطل کی تیز پرکھ باندھی اور دل و جان سے صداقت کے مثلاً سنی رہے جب کبھی اپنی کوئی راسے ان کو غلط معلوم ہوئی ہے انہوں نے اسے تیاگ دیا ہمیشہ لوگوں کے توہمات باطلہ کے ترک کرانے پر کوشاں رہے۔ جس بات کو انہوں نے صحیح سمجھا ہزار تکلیف کے آئے پر بھی اس کو نہ چھوڑا۔ صداقت کو اغراض کا ملبغ و منافدہ ہونے دیا۔ بلکہ اغراض کو صداقت کا علام بنایا۔ انہوں نے دنیاوی عزت و رفعت کی بقا بلکہ صداقت دبا پر راہ نہ کی۔ پروکار کے سوائے سسار سے کسی ذاتی غرض کے دورا ہونے کی امید نہ رکھی۔ جہاں تک ہو سکا جگت کو سدھارا۔ اور توہمات پر ویزوں کو اکھاٹا۔ علم و عقل کا ریر جا کیا۔ اور راستی کا اطہار۔ ایسے آدمی اگرچہ بہت ریادہ نہیں ہوتے مگر تاہم چلتے ہوئے ہیں حقانیت کے اکاش میں ان کے نام نامی ہمیشہ چمکتے۔ اور حق پسندوں کے دلوں اور کتب الہیات کے مطالعہ کرنے والوں کی آنکھوں کے سامنے تازہ اور خوشبودار پھولوں کی طرح ہنسنے لگتے۔ دوسرے قلیل میں وہ لوگ ہیں جو صداقت کا پیدائش سنکر اپنے توہمات باطلہ کو مٹا کر حق پرست ہوجاتے ہیں ان کا احوال ہوتا ہے کہ مدت کے اختیار کرے اور جھوٹ کے چھوڑنے میں ہمیشہ طیارہ بنا جاتے۔ وہ کسی کی امداد ہر تقلید نہیں کرتے اور نہ بے ادبیاں یا توں پر وشواش دہرے ہیں علم معقول سے سوچتے اور دلائل سے غور کرتے ہیں۔ ایسے ہی لوگوں کو بچے و خواہی مشیہ ملتی کہہ سکتے۔ اور جس دھرم میں

ایسے لوگ کثرت سے ہوں وہی عزت کے لائق ہیں۔
تیسری قسم کے وہ لوگ ہیں جو درحقیقت مقلد کہلاتے ہیں جن میں دنیاویک کی قبر نہیں یا گوتی نہیں چاہتے۔ وہ کسی بات کے ناسے سے پہلے ہی علم و عقل و تہذیب کے ناسے سے پرہیز کر دیتے یا بلام بلکہ خیر کرتے ہیں من دہیں گورو و مرسد کے لڑیں اور دل و دماغ کو علم و عقل یا سوچ سمجھ سے مائل نہ خالی کر دیتے ہیں۔ ان کا نیم ہے۔ خطائے بزرگان گرفتار خطائیت۔ وہ اس کے اگلے مصرعہ کو بالکل فراموش کر دیتے ہیں۔ لیکن وقت ضرورت رواست۔ مرسد کی خرابی کو عہدگی۔ اس کی بدلتی کو شک۔ جتنی آس کی بد عادت کو نیک عادت۔ اس کی گتھ گاری کو ریز گاری خیال کرتے ہیں۔ وہ اسے زنا کرتے ہوئے دیکھتے ہیں۔ اور اسے شرب و غیرہ متی جنوں میں متوالا پاتے ہیں وہ اس کے منہ سے بد بول بھی سونگھے ہیں۔ مگر اسے ہرگز مجرم نہیں جانتے بلکہ اپنی آنکھ۔ ناک۔ کان کی غلطی یا تصور گردان کر اسے مائل پاک سمجھتے جاتے ہیں۔ یہود و شواسن کرانے اور اعتقاد جمانے اور فحاشی المرسد ہوجانے سے ان کے حواس غصہ اپنے کاموں سے مائل معطل ہوجاتے ہیں۔ ایسے ہی لوگ جب کسی معقول پسند کے اعتراض سنتے ہیں تو جواب دیا کرتے ہیں۔

سامرہ کو ہمیں دوش گسائیں روتی۔ یا وک مرسر کی مائیں
گران امد سے مقلدوں سے بھی زیادہ مگر اہی میں وہ ہیں جو اس کے ٹیڑھے ہادی ہیں کیونکہ وہ جانتے ہیں کہ ہم صداقت پر نہیں۔ انہیں خبر ہے کہ وہ ناستی سے دور ہیں۔ وہ آگاہ ہیں کہ ذات ہم کہہ رہے ہیں وہ بھی نہیں۔ مگر حکمت علی یا مکاری سے بچھری سچ کو باطل اور باطل کو حق بتلا رہے وہ لوگوں کے خیالات کو سنکر اور داناؤں کی کتب کو مطالعہ فرما کر کتا میں لکھتے ہیں۔ مگر بایں ہمہ مادی المام کا دعوئے ہے۔ ان کے امدادادہ کی مضبوطی تو ہے مگر حالت کے یکشیات سے وہ سولے دیا کو دکھانے کے کسی طرح کا سدھار نہیں کر سکتے۔ راہ راست کو جانتے ہیں مگر نہ چھلتے اور نہ اپنے دوستوں کو چلنے دیتے ہیں۔ کیونکہ ان کے دوبارہ تو ناستی میں ہی ہیں ایسے لوگ ہر زمانہ میں ہوتے رہے اور آئندہ بھی جب تک جمالت موجود ہی ہوتے رہیں گے۔ اس وقت بھی دنیا ان کے وجود سے خالی نہیں۔ ایسے لوگ اب بھی موجود ہیں جو خود دل میں کئی تضائیل مذہبی کو ہمیں مانتے مگر اندھے مقلدوں کو اس کی تلقین کرتے ہیں تاکہ ان کی مانتا ہی رہے۔ وہ دوشوں کا سوانگ اتارتے ہیں۔ سیایے کی نائین کا خال لوگوں نے دیکھا ہوگا کہ اس کے دل میں نہ رنج ہے نہ درد۔ مگر سیتی اور بٹوانی ہے۔ خود ہمیں روتی مگر لوگوں کو رولاتی ہے۔ اسی طرح اکثر مشرور میں محرم کے دلوں میں اجرتا ایسے لوگ مل جاتے ہیں جو مردی لیکر بیٹے اور لوگوں کو رولانے ہیں۔ ایسے لوگ مالک کے سوانگ سے بڑھ کر نہ کوئی وقت رکھتے اور نہ رکھنے کے لائق ہیں۔

یہاں سے دوستو! جو لوگ اپنے خاکی امورات اور کپول کلیت الفاظ کو المام ایزدی کہہ کر جاہلوں کو بہکاتے اور اپنا کام سدھ کر لیتے ہیں۔ کیا ایسے ناستک دہر نہیں ہیں اور کیا ایسے لوگ ایشور کو ملک مہیں نگاتے۔ لوگوں کو ترک دنیا و لذات دنیا کا پیدائش دیتے ہیں اور خود آئے دن شادی پر شادی کرتے اور بنگ و عناق میں مبلغ علیہ السلام جمع کرتے جاتے ہیں۔

ترک دنیا بزم آدموزد خوشن سیم و غلہ اندوزند
پس یہودہ تقلید پرستی سے باز اگر اور جمالت کے تاریک گڑھے سے نکلا صداقت و تحقیقات کے میدان میں قدم رکھتے۔ حق کی تلاش کیجئے۔ ضرور ضرور آپ فایز المزم

ثبوت تناسخ

अथ

नतस्य कार्यं करणं च विद्यते नतत् सम आ
भ्याधिक अद्रश्यते । परस्य शक्ति विविधैव
अव्यते स्वभाविकी ज्ञानवलाक्रियाच ॥

اسے نام تو آرائش عنوان کلام دے یاد تو آسائش ہر بے نام
درخیز امکان تصور ہرگز بے نام تو آغاز نہ گیرد اسخام
جگت آوار سدوای آپ کی قدرت کاملہ و حکمت بالغہ کی خوشیاں انسانی طاقت سے
بہت ہی بالاتر ہیں آپ کا اٹل بنیاد اور اتغیر انصاف آپ کی ذات مقدس کی طرح اویم
اور بے نظیر ہے۔ نظام عالم کا سلسلہ اور ترتیب کو نین کا مرحلہ قدم قدم پر زبان حال سے
یکارہ ہے۔ بقول مجھے ۵

ہمہ ذات از ما تا بہ ما ہی بوحدا یتش دادہ گوایی

ہمہ اجزائے کون از مغز تا کوٹ چو راہینی دلیل وحدت اوست

بڑے بڑے لائق حکماء اور مشہور فلاسفہ کی باریک تحقیقات اور سائنس کے
اعلیٰ خیالات سے جس منزل پر پہنچے ہیں وہ تیری بام کا پہلا زینہ ہے زمین اور آسمان
کے تھلے ملنے والے فہم مند اور منجم بھی جتنا زیادہ غور کرتے ہیں تیری قدرت
کی باریکیاں اتنا ہی زیادہ لطیف نظر آتی ہیں۔ اسی واسطے فلسفہ کے بے بدلہ علم
یعنی آریہ ورت کے رشیوں نے اپنی یادداشت کے ذخائر میں آپ کی معرفت کی بات لکھا
سو کہ کشمیر سو کشم و رشی "सूक्तया सूक्तो गमिः" سمندر کی
پہلوں پر ماڈ کی گھاؤں۔ ہوا کے جھونکوں اور سیانہ کی گردنوں میں جدہ ہم نگاہ
کرتے ہیں تیری پاک صنعت کی غم بھرتی من موہنی ہو کر مفتون کر لیتی ہے ہم حیران
ہیں کہ کس کس چیز کا بیان کریں۔ حتی بات یہ ہے کہ حیران ہی ہونا چاہیے کیونکہ محدود
فہم محدود کا اندازہ الگ ہیہ سرگاہ کا خیال۔ پران دھادی جیو پارہم اور ہدایت کا دھار
اپی بساط سے زیادہ کیا کر سکتا ہے۔

جائے غور ہے کہ سورج ہماری زمین سے کروڑوں درجہ بڑا اور صرف ایک سوڑج ہی
نہیں بلکہ موجودہ علم اور قدیمی ہدایت نامہ وید سے ثابت ہے کہ ۳۰-۳۱
वसुदेवस्य اور تیری ہدایت نامہ وید سے ثابت ہے کہ ۳۰-۳۱
نظام شمسی اور فکری پھر لاکھوں طرح کے متر پر دہری جیو اور ان کے کہنہ
سیلوں گہرے سمندر اور کوسوں اوچے پہاڑ اور سب کا مالک اور صانع حقیقی آپ
کی مقدس اور بے تر ذات وید کے عالم رشیوں نے جب مراقبہ اور سادہ ہی میں
بیٹھ کر لوگ کی زبردست دہارنا سے آپ کا دھیان کیا تو لاریب ان کے اندر سے
ان کی آتما نے آواز دی۔ तमोश्चराणो परमेश्वरं तदेवता-
नो परमेश्वरं देवताम् । पतिपतानो परमं परस्तात् विदाम देव
جب بڑے بڑے سورج وچاند وغیرہ کو دے ان رات چکر کھاتے ہوئے آپ کا انت
نہیں پاسکتے جب بحر الکاہل جیسے سمندر آپ کی صنعت کے آگے ایک قطرہ سے کم ہیں جب
ہمارے جہاں برت سکند کے علم میں کھڑے ہیں کپل اور کناو جیسے دخی ملیوں نے

بھی شروناگت ہو جانے کے سوا جب کوئی ہدایت نہ ملاتی تو یہ ناچیز اور الپکیتہ جواب
کی مہمان کو کیا برتن کر سکے۔

اے کارکشائے ہرچہ ہستند نام تو کلید ہرچہ بستند
اے بیج خطے گمتہ اول بے بخت نام تو سبیل
اے محرم عالم تیسرہ عالم ز تو ہم تہی و ہم دگر
اے مقصد ہمت بلندیاں مقصود دل نیاز منداں
اے سدرہ کش بلندیناں در بادکن دروں نشیناں
صاحب توئی آن دگر کد امند سلطان توئی آن دگر غلامند
ماہ تو بنور لایزالے از شرک و شرک ہر دو خالی
در راہ تو ہر کر اوجود است مشغول پریش و بھود ست
اے داہب عقل و صاحب جاں حکم تو در جہاں ست یکساں
حرفے یہ غلط رہانہ کردی یک نقطہ دو خطانہ کردی
در عالم عالم آفریدن بہ دین متواں قلم کشیدن
اے عقل مرا کفایت از تو جستن دمن و ہدایت از تو
واگہ کہ نفس بہ آخر آید ہم خطیہ نام تو سب آید
آن لحظہ کہ مرگ را پسیم ہم نام تو در حنوط پسیم
چوں گرد شود وجود پستم ہر جا کہ روم ترا پرستم
از ظلمت خود را غم دہ باور خود آشنایم دہ
بے یاد تو ام نفس نیاید با یاد تو یاد کس نیاید

یر ہو یا ہم بار مبارک آپ سے یہی استدعا کرتے ہیں کہ ہماری آتما است سے
ست اور اکیان سے گیان اور ظلمت سے نوری طرف متوجہ ہو۔ اندھکار سے
نکل کر جوتی کے چمکار کو دیکھیں اور آپ کے پورے دید مارگ پر در پڑھتا اور اتساہ سے چکر
شانتی دہام کی بھائی ہو۔ پر ہو یا ہماری آنکھیں آپ کی قدرت کے مطالعہ کو اور
ہمارے کان آپ کے نام کی دھائی دھونی کو اور ہماری زبان آپ کے پورے ترش
اور قدرت کے رازوں سے بھرے ہوئے انادی علی خوانہ کی حصول معرفت کا
ہمارا امن آپ کے ست سناقت دھرم کے متن میں مصروف نہ ہو کر ہم آئند
کے اُبیوگی ہوں تاکہ ہم آپ کے ست دھرم کے پرچار میں مبتلا نہ ہو سکیں۔
جگت سماوی اہم جو کچھ مانگیں گے وہ آپ ہی سے طلب کریں گے مکن
ہے اس تمام پر جانند میں جس سے ہم آپ کے سوا بے پرارتھنا کر سکیں۔
ایک میوا دو تیم برہم۔

एकमेवाद्वितीयं ब्रह्म आप ہی ہیں۔ اور یہی سبب ہے
کہ ہم سب کو چھوڑ کر آپ کا آشرا لیتے ہیں۔ اوم شم۔ شانتی شانتی شانتی ॥

سبب تصنیف

دنیا کا تغیر و تبدل۔ سمندروں کا مد و جز۔ درختوں کا نشوونما۔ ستاروں کی
گردشیں اس فوذب کا اوسے اور است۔ شمس و قمر کا طلوع و غروب۔ زمین کا
دورہ۔ بخارات کا صعود و نزول دیکھ کر جب ہم انسانی حالت پر غور کرتے ہیں تو ہم
عالم صغیر کا نقشہ بھی اپنی تار و پود کے ساتھ دہی کیفیتیں عالم کبیر کی دکھانا
نظر آتا ہے۔ اس کی ایک صورت دوسری سے نرالی اور تیسری چوتھی سے جدا
ہے اس کی رنگ رنگ میں خون کی گردش کی طرح کی پیشی یا ترقی و تنزیل کا چکر

مختلف تاریخی اوقات کا مسلسل زمانہ بکرمی سموت سے

مختلف تاریخی واقعات کا مسلسل زمانہ بکرمی سموت سے			
نمبر شمار	نام تاریخی یا مذہبی یا علمی واقعہ کا	سموت بکرم سے پہلے	کیفیت
۱	ہمارا سموت کا زمانہ	۲۴۵۰	بکرم سے پہلے
۲	ہمارا جدید ہشتکار کا زمانہ	۲۳۸۰	۰
۳	مٹی ویاس جی کا زمانہ	۲۳۸۰	۰
۴	سریکرتن جی کا زمانہ	۲۳۸۰	۰
۵	ہمارا جینیند فرزند ہمارا جینیند کا زمانہ	۲۳۴۳	۰
۶	درویش جی کا زمانہ	۲۳۴۳	۰
۷	گورنر جی کا زمانہ	۲۳۲۰	اس سے پہلے کے زمانے
۸	ملک لال کا زمانہ	۲۰۰۰	۰
۹	شاہنشاہ کا زمانہ	۱۳۰۸	۰
۱۰	چاندن کا زمانہ	۶۵۰	۰
۱۱	لوکھڑا کا زمانہ	۶۵۲	۰
۱۲	داما کا جنگ	۵۰۰	۰
۱۳	پرویشی شاکھی کا زمانہ	۴۰۰	۰
۱۴	نند راجاؤں کے زمانہ کا آغاز	۴۴۵	۰
۱۵	ہمارا چوڑا کی شادی	۴۴۵	۰
۱۶	شاہ سکھ کی چڑھائی	۲۴۵	۰
۱۷	ہمارا چند گپت	۲۶۸	۰
۱۸	ہمارا چاشوک	۲۶۳	۰
۱۹	شکر چاریہ کا زمانہ	۲۲۳	۰
۲۰	بھرتی جی	۵۰	۰

۱۴۵ سال	راجہ مکھ چند	۱۱
۵۴۱ سال	راجہ جھوج	۱۲
۵۲۱ سال	پہلی راجاؤں کا زمانہ	۱۳
۵۸۲ سال	دو چھٹا شکر چاریہ	۱۴
۵۸۸ سال	لنیریاں جس کے میں راجہ کھنجر ترہن ہوا	۱۵
۶۰۷ سال	برہم گپت	۱۶
۶۴۷ سال	پانچواں شکر چاریہ	۱۷
۷۸۶ سال	اندھرون کا زمانہ	۱۸
۸۰۱ سال	جادو راجاؤں کا زمانہ	۱۹
۸۴۵ سال	چھٹا شکر چاریہ	۲۰
۸۴۷ سال	بھٹ ریتل	۲۱
۹۰۷ سال	جینی سال	۲۲
۹۸۸ سال	سوسلیکوں کا عمل	۲۳
۱۰۶۵ سال	راما کی جی کا زمانہ	۲۴
۱۰۵۶ سال	اشند پال	۲۵
۱۰۸۷ سال	مخود غوری نے ہند پر حملہ کیا	۲۶
۱۰۸۷ سال	مخود غوری کا زمانہ	۲۷
۱۱۰۰ سال	البرونی یا ابوریحان	۲۸
۱۱۰۰ سال	بھاسکر چاریہ	۲۹
۱۱۱۳ سال	راجہ ہرش والی کشمیر	۳۰
۱۱۹۱ سال	ہمارا جی پرتی راج کا زمانہ	۳۱
۱۳۰۰ سال	راجہ ہری ہرو	۳۲
۱۳۸۵ سال	چینی کا زمانہ	۳۳
۱۵۰۰ سال	راجہ سوامی پرتی راج کا زمانہ	۳۴

۱۔ راجا شاک کا زمانہ جو کہ کے پتھر کے ڈھلا ہوا ہے۔ اور اب جو فیروز شاہ کی لائیک کے نام سے مشہور ہے وہ مسیح سے ۲۸۸ سال پیش راجا شاک نے بنوایا تھا۔ (۱۱۳۰ء)

وکر م سے مابعد کے حالات

نمبر شمار	نام راجگان و فرزانہ و اہل	تعداد سال	کیفیت	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	بکرم تخت نشین ہوا	۱ سال	مطلق کی کیفیت	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۲	دوسرا شکر چاریہ ہوا	۲ سال	میں اس نے سیاسی	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	
۳	یوحنا سنجیر شلم میں ہونے	۵ سال	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰			
۴	شاہابہن نے شک چلایا	۱۳ سال	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰				
۵	بلجہ راج کا آغاز	۲۰ سال	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰					
۶	ارشدیہ راج کی تخت نشین ایران ہوا	۲۸ سال	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰						
۷	اندھرون کا راج	۳۴ سال	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰							
۸	راجہ وکر م پال	۳۴ سال	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰								
۹	شکر اشکر چاریہ	۴۴ سال	۴۸	۴۹	۵۰									
۱۰	آریہ بھٹ	۵۰ سال	۴۹	۵۰										

اس سے صاف ظاہر ہے کہ پدم پوران میں مذکور ہمارا جد و گرو مادھوی جی کا نام موجود ہے اور اس سے پورا نا نہیں پس کسی طرح دیاس کی تصنیف نہیں ہو سکتا کیونکہ شنگر چاریہ کی تصنیفات میں ۱۵ پوراؤں کا نام ہرگز مندرج نہیں اور اس طرح کورم پوران اور ۱۵ حصہ ۲ میں شنگر سوامی کا ذکر ہے (دیکھو پیشرفت پاو بھاشیہ مطبوعہ بنارس) سنہ ۱۸۵۴ء کا حاشیہ صفحہ ۲۲۲

ثبوت بہ چارم میں پوران میں مذکور ہمارا جد و گرو مادھوی جی کا نام موجود ہے اور ان کے ساتھ کاجنی ذکر ہے پس یہ پوران ۱۹۵۰ء میں اسلاف کا بنایا ہوا ہے ثبوت پنجم۔ راجا ویشنوؤں کے آچاریہ جنہوں نے ویشنو مت چلایا اسٹاک بوری کی چیت شندی کو کیشو کے گھر پیدا ہوئے۔ انہوں نے شنگر چکر گدا۔ پدم کا دلخ اپنے مریدوں کو لگانے کا حکم دیا۔ ان سے پہلے اس طرح کا کہیں ذکر نہیں۔ لیکن اس سبب کی تردید لنگ پوران میں موجود ہے +

शरवचक्रतापयित्वायस्यदेहः प्रदह्यते। सजीवनकुशपस्त्याज्यः सर्वथमेविहिष्ठकृतः
ترجمہ جس کے جسم پر بنا کر شنگر۔ چکر کے نشانات لگائے گئے ہیں وہ زندہ مثل مردہ تمام و دھرم کا موت سے خارج کر کے ایک کر دیتے کے لائق ہے +

مستطراستی وقت اپنی ہسٹری میں لکھتے ہیں کہ پدم پوران میں شنگر چکر لنگا ذکر ہے یہ سب باتیں محدثوں کے ہندوستان میں آنے کے بعد داخل ہوئیں و اگر اس صاحب کی یہ کہ ہے کہ اس پوران کے آخری حصے میں مسیح کی پندرھویں یا سترھویں صدی میں لکھے گئے (جلد ۳ صفحہ ۲۹۶)

چونکہ لنگ پوران اور پدم پوران بھی ۱۸ پوراؤں میں ہیں بنا برآں یہ پوران گیارہویں صدی سے اس طرف کی تصنیف ہیں دیاس کے ملنے ہرگز نہیں ہو سکتے ثبوت ششم۔ واپوریاں کے ایک لنگ مہاتم میں پایا ہوا ہے چورنگا نام موجود ہے اور یہ بھی ظاہر ہے کہ باستان میں شنگر۔ پدماپار اور مسلمان ہو گیا تھا پس واپوریاں سنہ ۱۸۵۴ء سے پہلے کا ہرگز نہیں ہے۔ ثبوت ہفتم۔ لیکن تاہم کا چند سبب بھی ہیں اور یہ کہ اس کا ایک لنگ بھی موجود ہے تاہم اس سے پہلے نہیں تھا اور مذکور چھٹی تصنیف میں لکھا ہوا ہے اس میں مذکور کی راکر متفق ہے لیکن ہندو کا نام اس کے بعد پوراں میں لکھا ہے اور پوراں کے ان لوگوں کا کہ ان کی آواز کی وقت لکھتے ہیں کہ پدم پوران میں بھی لنگ مہاتم کے مذکور ہے اور اسی ہسٹری ان انیشیٹوٹ کا بیان ہے سنہ ۱۸۵۴ء اور ان کے لنگ پوراں اور پدم پوراں میں لنگ سے پہلے بنا۔ اور لنگ کی طرح دیاس کے ملنے کے بعد بنائے ہوئے نہیں ہیں۔ ثبوت آٹھم۔ مذکور چھٹا لنگی میں پدماپار کا ذکر ہے ہیں کہ میرے پاس ایک پرنسٹن ان کے پاس ایک پاورٹی۔ اور تہا لنگ کی تصویریں تھیں اور اس سے پہلے ایس ویش میں نہیں تھیں (دیکھو تورک اور تمام مروج بھی اس بنا پر متفق رہا ہے پس لیکن ہمارے پوران میں لکھا ہے +

आसेकसियुगेद्योरेसर्ववर्गोअमतरा
तमालभदितयनसगच्छेत्तरकाशीव।

ترجمہ اس کے بعد وقت کی برائی ہو جائے وہ ترک ہو جائے اور پدم پوران اور ۱۵ حصہ ۲ میں لکھا ہے +

धूमपाननरविप्रदानकुलेतिर्योनः।

सत्तारोनरकवान्तिज्ञाह्यसोन्नामशकरः

ترجمہ جو شخص دھوپ پینے کے برہمن کو دان دیتا ہے۔ وانا ترک ہو جاتا ہے اور وہ برہمن گاؤں کے مسجد کا جہنم لیتا ہے +

واقع ہو کر متا کو امریکہ کی زبان لفظ ہے۔ ہندوؤں کے کسی و دھرم شاستر میں کا نشیدہ نہیں لکھا۔ اور یا مانا تک سے لیکر ہر کسی آکھویں بلکہ تخی ہمارا تو ہیں مگر شیڈوں تک کسی نے متا کو پینے کا کھنڈن نہیں کیا کیونکہ یہ اس زمانہ میں تازہ آیا تھا۔ بھی انشا پر چار بھی نہیں پایا تھا۔ مگر ونگر و ہندو شاہ کے زمانہ میں سوب گدنی شیڈوں کو بند کر دیا گئی تھی اس کا عام رواج ہو گا دیکھ کر اس کا نشیدہ کیا اور اس کے

جہم عند جو ہندی لفظ جو لے سب اس کا کھنڈن کرتے رہے تھے۔ و دھرمی و دھرمی + پس پدم پوران اور ہر ہا پد پوران دو دو جہاں کے والد اکبر بادشاہ کے زمانہ سے پہلے بنائے گئے اور ہر تو ظاہر ہے کہ اکبر بادشاہ نے متا کو بکری سے ۱۶۴۳ء تک لایا گیا۔ پس کسی طرح دیاس جی کے بنائے ہوئے نہیں بلکہ تین سو برس کے بعد کے بنائے ہوئے ہیں ثبوت نہم۔ پدم پوران کے جگا لنگ مہاتم میں لکھا ہے کہ نادر دیکھل سو کے شنگر کو لے اور کہا کہ لکھنؤ کے سو موات۔ بنارس۔ راجیشتر متھر اور غیرہ جیسوں میں مذکور ہو گا۔ اور اشترموں پر قبضہ کر لیا۔ برہمن اور بوجاری لوگ ہڑے دیکھی ہیں اور چھوٹر کھنڈ۔ اور ۱۵ حصہ ایک شاوک ۲۷ سے ۲۸ تک مطبوعہ ممبئی

لیکن سب جانتے ہیں کہ ایسا حال مذکوروں کا جمود کے وقت سے اور گزر چکا وقت تک ہوتا رہا یعنی متلے سے متلے جو تک پس پدم پوران کی طرح دیاس جی کی تصنیف نہیں +

ثبوت دہم۔ دیوی بھاگرت میں لکھا ہے کہ ایک جگا لنگ کسی علیہ لٹو ایٹ پر عاشق ہو کر مسلمان ہو گیا اور یہ بات اظہر من الشمس ہے کہ جو جہان میں اسے ملے تھا مسلمان بن گیا ہاں بھی موجود نہیں تھیں اور جب مسلمان لٹو ایٹین نہیں تھیں تو ان پر کوئی فرقہ نہ بناتا تھا۔ اور نہ لوگوں کے خون داہر مان غارت ہو سکتے تھے۔ اس سے ظاہر ہے کہ دیوی بھاگرت مسلمانوں کے حملے سے پہلے بنا ہے۔ دیاس جی سے اس کا کوئی تعلق نہیں۔ ثبوت یازدہم۔ دیاس جی کے مصنف ویدانت شوتر میں انسان کی دیکھا۔ یوگیہ بھاشیہ و نیاس ظاہر ہیں۔ ان کا دھرم بھی کسی دودان سے ملتی نہیں بلکہ انشا پوریاں اور پد پوراں ان کے متفقوں کے باطل تھا کہ ہیں۔ ان کا مطلب دیاس جی کے تصنیف کردہ ہرگز نہیں ہیں متا جس ممان کا چکر کہ پد پوران دیاس جی کے بنائے ہوئے نہیں ہیں +

ثبوت دوازدہم۔ انشا پوریاں میں رشی مٹی اور لٹو ایل کی مذکور ہے اور اشتر متھا لنگ لکھتے گئے ہیں۔ جیسے ہر ہا جی رشی سے جسے شتری کا کوٹک۔ ہر رشی جی کو کٹی اور گوہروں سے ہر یار کا لنگ۔ تہا لنگ کو تو شتر جوں کی اشتر لوان سے و تہا لنگ لکھتے و تہا لنگ لکھتے شتری برما سے۔ اور گو گوتم کی شتری اٹلیا سے۔ شتر جی کو گوتمی سے۔ چنڈرا کو اپنے گور و برہمنی کی شتری نار سے۔ واک اور مادھو کو کیشتری کی شتری آئی سے۔ ورنہ کو اسٹاک کی ناما رشی سے۔ ہر ہا جی کو اپنی بھانجی اشتر و اشتر کاروتی سے۔ پر اشتر کو دھوری سے۔ دیاس کو آسی سے۔ و دھوری کو

پانچ خاندانوں کا۔ دیوؤں کو رایش اور شتراب کا۔ واسن اور تار کو میل اور کیش کا۔ لنگ کو شتراب کا۔ راجندر کو نار کے شاہ سے پیدا ہوئے اور سیکھا سپتا کو کھر سے ملنے کا وغیرہ وغیرہ۔ کلک مہاتم جی دیو ویاؤں پر لکھے گئے ہر گز ہر گز کوئی لنگ نہیں لکھا جیسے نارسیک مت کا ویا میں پر چار کیا اور پوراؤں کی حکیم کا آخری جہ جی ناسیک مہاتم سے اور جی جہت کے کھنڈ ہر ہا جی اس وقت تک پہنچی جینوں کے مریدوں کے پوجاری بنے ہوئے ہیں۔ ہمارا پوران ظاہر ہے۔ اور عقل

دن اور رات کا اندازہ جاننے کا صحیح قاعده
 جس سے صبح طلوع ہو۔ اُس کو اگر کوئی کبھی چاہے تو حاصل منہ بہ منہ کرتی کا

اشٹا دھیا فی ہمیں ادھیا ۸۔ یا ۳۲ سو ۳۹۹ میں

اس مشہور فاضل حکیم کی بنائی ہوئی کتب حسب ذیل ہیں :-
 سیدہ صانت شرمینی - گول آدھیائی - بیچنی گنت - کرنا تہذیب - سلک الوافی - یہ نامور حکیم
 شاہالیاہن کے قریب ملک دھس کے سید رشید میں بنائی ہوئے مہینہ پور میں جن کے متولدہ خواہ
 اس کی بابت بہترین رجحنا فرماتے ہیں۔ ”جو ہم کے علم میں ایک اور مصنف ”بھاسکر اپجانیہ“
 نام مشاعرے کے خوب مقام سیدر علاقہ دھن میں پیدا ہوئے ہو سکتے ہیں کہ اس نے علم ریاضی
 کا ایک مسئلہ دریافت کیا تھا جو زمانہ حال کے ریاضی دانانِ یورپ کے مسئلہ جزئیات سے
 بہت مشابہ ہے“ (مجموعہ اول صفحہ ۲۳۴)
 اس کی بنائی ہوئی کتاب سلک الوافی کا ترجمہ تہذیب و فیاض نے بھاسکر اپجانیہ کے
 کہ جس کے حوا میں وہ کہتے ہیں کہ اس کتاب حکیم نامور بھاسکر اپجانیہ

راما بن کر سکنندہ کا نڈر سرگ ۱۳ اشوک ۲۲ میں تمام انصاف۔ جو تہ صری کے کھیت کا بیان اور
 خوش میں۔ **लेखनौ कल नृपति** لکھا ہے اس پر گٹ ہے کہ نام لکھتے
 کی چیز کا نام سنکرت میں ہے اور وہ اور چیزوں کے ساتھ جو مدھی کا بھی ہوتا ہے ملا رہا
 اس سے بھی صاف ثابت ہوتا ہے کہ نڈر کے سوائے کاغذ پر بھی اُس رسم لکھتے تھے +
 ہم اس سہیح پر انشیل کے ایک خاص فقرہ کی طرف بھی ناظرین کو متوجہ کرنا چاہتے ہیں۔
 لکھنے کے جب آدم اور دو اور عقل نامی کرم ٹکے ہیں اور برہمنی سے شرانے تو ہوں گے اور کچھ کے تونگ
 سیکے اپنے لئے لنگیاں جائیں (سیدائش پ) آجکل کے تعلیم یافتہ آدمی یہ سن کر خوشی کے کجاچکے
 بڑوں کی لنگیاں سگر بھڑا آغا نہیں دشتوں کے پیٹے ہے ایکاد جوئی اور اب بھی کڑو بھی ٹھو
 یاد دشتوں کے تونگ سے لنگیاں بچتی ہیں +

ویدک زمانہ کی تحقیقات

ایک ہزار برس راج گجیرا گیوں کے اوگڑوں میں وہ چیت شرمی و سنا بکری میں پیدا
 ہوئے انہوں نے وید اور تاسکرو کس وقت کے طریقہ اوسار گورو سے پڑھا اور پھر اپنے
 لیتا اور ہر ہانت و ریش پریشکا اپنی تصنیفات میں جا بھی ویدوں کا پرمان دیا ہیں وید ایک ہزار
 برس سے پڑانے ہیں +

دو ہزار برس ہمارا حکمران ویدک دھرم کے ماننے والے تھے۔ اُنکے زمانہ کی پشاور میں
 وید متروں کا حال موجود ہے بلکہ اُس وقت اوسار پتھری یعنی چرک ویدک شاستر کے گزرتے ہی خود
 تھے جیوتش دیو بھی جو ویدوں کا انگ ہے مدق پرستی چکھو پڑے کو ہزار برس کے قریب گذر
 ہیں۔ اُن کا سمت ۱۹۵۱ء اپ چل رہا ہے +

راجا شالاجن کا شاکا جاس وقت ۱۸۵۵ء ہے اُن کے عہد میں بھی ویدوں کا خوب پرچار
 تھا وہ خود ویدک دھرم کے پیرو تھے۔
 راج چندر گپت اور اُن کے قریب چاکا رشی ویدوں کے ماننے والے تھے جن کو ہونے آج
 ۲۰۰۰ برس ہوتے ہیں (مفعل دیکھو چانک بنی)

تین ہزار برس بڑے جیوتش سے۔ ۶۰۰ برس پہلے پیدا ہوا اُس نے بھی اپنے سوتروں میں
 ویدوں کا ذکر کیا ہے (دیکھو بدھ سوتر اور دھیوا اول)
 اُس وقت دام مارگہ یعنی ہاتس۔ شراب۔ پیچا اور شرع ہو گیا تھا لوگ دیوتاؤں پر بقول
 ششے سے روح دیے فرستتے۔ ان اشیاء کو چڑھاتے اور ان کے ذریعہ سے خداؤں کو مناتا
 کے نزدیک ہوتے تھے۔ چنانچہ لکھا ہے

وہ بڑے خوب براہمنوں کو پشوں کے ہاتس سے ہون کرتے دیکھا تب کہا کہ اگر یہ دوشٹ کام
 کیوں کرتے ہوا سے چھوڑ دو براہمنوں نے کہا ہمارے بڑے کرتے تھے اور شاستر منکر
 ہے تب بڑھنے فرمایا کہ وہ فعل ہیں جو ہنسائی مخالفت ہے چرکے آریہ برہمن شستری وغیرہ
 لوگ ہاتس نہیں لکھتے تھے جب سے چستری راج لوگ عیاش ہو گئے تب سے ہاتس کھانا اور ہاتس
 کا ہون کرنا راج چڑھا (دیکھو بدھ کی اہانت انگویزی)

راجا وھاوا ایک شہر میں ویدوں کا پیر پڑھتا رہا اور آریہ جوتری تھا اس
 مسیح سے ۹۵ سال پورے لوہے کا ایک تون و دھکھ لکھ کر کی تیگی کے کاٹا تھا جو راجا پتھوراکے تاج
 واقعہ پانچویں موجود ہے (دیکھو نکال ایشیاٹک جرنل نمبر ۱۶ صفحہ ۱۶۳)

راجا جیو بھی چرید سے ۶۰۰-۵۰۰ سوبرس پہلے پڑھا ویدینی حکم آدیت کے بھی تی جوتری جی سے
 ایک ہزار سال پہلے ویدوں کو الہامی ہاتھ تھا اور ویدک دھرم کا پیر تھا۔
 سوامی ورس کو بقول چلش صاحب کے ۶۰۰ سال ہوتے ہیں) کے عہد میں بھی وید مقدس پڑھا
 سچو اور اُن کا عمل آہ جاری تھا۔

موسے بنی سے پہلے ہندوستان میں ویدک دھرم موجود تھا اور لوگ تھے اوسے اُس پر عمل آہ
 کرتے تھے (دیکھو منو سرتی کا انگریہ کا دیباچہ)
پہا ہزار برس ژند اور تھامیں جو پارسوں کی یاد ہزار برس سے چڑانی کتاب مذہب
 ذیل ویدوں کا ذکر جو ہے +

ہجوم پٹش کے باب میں اچھو وید کا نام آ رہا ہے اسی ہی بہت جگہ انگریز بھی لکھا چکا ہے
 اُس کا اصل ترجمہ یہ ہے لاکر سائے کو کومت کے طور میں اتم دیہ جس کے شروع کا
शत्रो देवो रश्मि पृथग्भाषो भुवन्तु पीत्ये शंखो २
भिस्रवन्तु ॥
 ہے ایسے راج میں بند کر دیا اس واسطے ہجوم پٹش نے اُس کو کومت سے اتار دیا (وید پڑھو
 اور تھام ہجوم پٹش ۱۸- آیت)

اس پر ویدسراک صاحب نے بھی وید کی تصدیق کر کے لکھا ہے کہ کومت تو کا ایسا ہی سیان ہندوستان
 کی پڑائی کا نول ہیں آیا ہے (دیکھو ہاتری برہمن ۲۰۰۳) اور ہاتری برہمن کی اپن ارنی اک
 کہتا ہے کہ وہ دنیا قبل از مسیح ۲۰۰۰-۱۰۰۰ سالوں کے دھیان سورج و تھام دیکھو میڈم
 بیلی کی صاحب کی تحقیقات فارسی ہندوستان صفحہ ۲۱۴)

ویدس اور تھامی جن کو ہونے کی طرح بھی چار ہزار برس سے کہہ دہ نہیں گنا (بکھن یاد)
 اپنے شاستر میں ویدوں کے الہام کے قائل ہیں۔ چنانچہ ویاس بی اپنے وید کے سوتر میں لکھتے
 ہیں کہ ویدوں کا آدمی کائنات میں ہی برہمن کی ہستی کا جوت ہے کہ کہ ایسا جات علوم باطنی دکھا ہری
 تین کسی انسان سے نہیں ہو سکتا کہ وہ ایک ہے اس پر تفسیر کرتے ہوئے عرصہ ۲۰۰۰
 برس کا گذر ہے کاشکار یہی فرماتے ہیں "جوانیکہ وید کے نمون اور کاشیکت سب
 اور عقل کے پرکاش کرنا لے سرگ ایکہ کے لیکن رگ وید جو سوام اور اچھو وید ہیں۔
 اُن کا کائنات برہمن ہے کہ کہ ایسے سرب گنوں (جامع جین صفات کامل) سے نیک و بدھل کا شیر
 سرور و عقل کل ایشور کے اور کسی سے ہرانا ممکن ہے کیونکہ وید سب پر اوتھوں کو آکھاب کی
 طبعی حق کرتے ہیں اور سب دیوتاؤں کا مول ہیں"

تجارت میں بھی ویدوں اور راماین اور منو سرتی کا ذکر ہے لیکن منوار راماین اور ویدوں میں
 تجارت کا ذکر نہیں اور نہ منو میں راماین کا (دیکھو تجارت آدی پر اب اور وھاوا اشوک ۱۶
 راماین جو ہا تجارت سے بہت پہلے کی کتاب ہے اُس میں بھی ویدوں کا ذکر ہے راجا ل
 کا نڈر سرگ پشلا اشوک ۱۱۴)

ہم مانع شہادوں سے ثابت کر چکے ہیں کہ وہ آٹھ لاکھ برس سے پرانی ہے۔ یہی وید
 راماین سے بہت ہی پرانی ہے راجا ل کا نڈر سرگ ۱۵ اشوک ۱۲
 منو سرتی (جہ راماین سے بہت ہی پرانی ہے کیونکہ منو کا راماین میں ذکر ہے)۔ دیکھو
 ککندہ کا نڈر سرگ ۱۲ میں ویدوں کے سوا کسی گتھ کا ذکر نہیں ہے
 ایک دو جگہ کیا بلکہ تمام منو سرتی اُس سے پھری ہوئی ہے اور منو کا زمانہ ہم تاریخ دنیا
 حصہ اول میں ثابت کر چکے ہیں۔ یہی وید منو سے پرانے ہیں۔

اور ہر ہندو حافظ میں منو کا نام ہے اور نہ راماین وغیرہ کا کسی اور کا اپنا سوت اُس
 نے لکھا ہے لیکن ویدوں کو سہیہ ہانت نے بہت قدیم ہے یہاں تک تو ہم نے کتابی
 شہادتیں دیں کہ وید کی پانچ نظیر ہار کی پانچ تعلیم اور ہندو ہب کے سب سے چڑانی ہے اور
 جہاں تک شہادت مل سکتی ہے اُس سے چڑانی ہے۔

یادداشت

اور ہر ہر راجی سنگ میں اور کالی داس جیو تھو اور بھرن میں اور کائنات راج منو سنگی میں

جس میں جو اس کو سکتا کہنے ہیں اور جب تک درن یعنی حرفت کہے نہ دیں۔ وہ
نہ کہتے اور سچائی کہا کہتے ہیں۔

नचातुलोपत्राध्यातुके ॥ अष्टा० अ० १ पाठौ मू० २
अदशै नलोप अष्टा० अ० १ पा० १ सू० ६९

सिद्धशब्दोपत्रात्तेमहाराष्ट्रं ॥
جس طرح ہم پہلے کہے کہ لوپ ہونا نظر آنے کا نام ہے کہ لوپ سے جانے کا۔ اور
وہ لوپ کا وہ نام بھی اسی واسطے ہے کہ وہ نظر آنے ہیں اور اگر کچھ کے خارج تر ہو تو وہ

वलाह तं बलाह क्रवलाय त
यच्चापिलेख तम् । सवानवल कृतान्न स्यात्स
कृतान्नमानुस्त्रवौत ॥ अ० अ० २ श० १ ६ ८
ترجمہ چروا گیا چروا گیا اور چروا گیا چروا گیا سب چروا گئے ہوئے
کام شمار ہونے کے لائق نہیں۔ اس کے لفظ۔

वलेखितचकृष्टिपत्रादिष्वने
भ्योग्रथिनः अष्टा० अष्टिभ्योधा निशो
परा० आरिभ्यो ज्ञानिनः अष्टाज्ञानिभ्यो ब्यव
सायिनः ॥ अ० अ० १२ श० १० ३
ترجمہ دیا جانے والے سے کیا بولیں کارہنے والا اچھا ہے اور اس کی تعلیم پانے والا
اچھا ہے اور اس سے تعلیم پا کر سمجھنے والا سرشار ہے اور سمجھنے والے سے نہ بھلا ہوا
افضل ہے بلکہ اس نے بھی ایشیائی ارتقا کیا ہے اور ہمارا برتری جی نہ کہنے کا علم ایجاد
ہونے کا سبب یہی بتلا ہے

वराणसिका विसमये भो लि सं जायते ततः ।
आत्राक्षरणि सू छानि पत्रा रुहान्यतः युस ॥
ترجمہ ہر جگہ میں ہی ہستی یا نہیں رہتی ہیں اس کا خیال کر کے برہما
نے رتوں پر عورت کہنے کے طریقہ کو ایجاد کیا
ایک ہی زمانہ میں بھی کہنے کا ذکر موجود ہے۔

वेलिखत्ती हचनरा स्तेषा वा सखि विष्टये ।
रा० चु० सं० १३० अ० १२

یعنی اس کو چھتا ہے اور چھتا ہے اور جو کھتا ہے ان سب کی اچھی گئی ہوتی ہے
یعنی عمدہ چیزوں اور کھتا ہوں کے سنے سے انکا خیال میں ٹھیک ہو جاتا ہے اور حال
میں ہونے کے سوا ہرے پر ہوتا اچھا بھلا دنیا ہے ہمارا یا تو اس کے گھر میں کہنے کا ذکر ہے
प्रमाणां लिख तं मुक्तिः साक्षिणश्चेति कीर्ति
ते एवामन्यत मा वेद व्यान्य नम भव्यते ॥ या
ترجمہ کہنے سے چھتا ہو کر شاکشی بنیں پرمان ہیں ان میں سے اگر ایک بھی اچھا ہو
تو سب کو کرنا چھتا پرمان ہے۔ جسے کہنے میں بھی لوگ لکھا جاتے تھے چھتا لکھنے کا ذکر کیا
ہے کہ ہر عورت نے چندن کی قسم سے اچھا ہونے کے آپیش کے مطابق۔ = آخر وہ خود بھی (دھن والا)
کہنے شروع کیا

فائل پڑت شام جی کرشن شرادھ۔ اس پر شرط ہے کہ چھتا لکھنے والا بھی اچھا ہو
جو وہاں سے دیا جاتا ہے جس میں ہر قسم کے اچھا ہو اور ہر طرح کا یہ ہے اس میں
ہر قسم کی برائی بھی کہنے میں کوئی دوسری چیز کہنے کی بدلا ہے۔

دق ع جلد ترقی پکنت یہ دفا موس ارق بالتح پوست آجگر برویے نو بند و از انتخاب
و غیاث ۱

و منق عرقین برگ و رخت و کاغذ پریدہ۔ (از غیاث ۱)
وراق۔ سبزی زمین کی سبب گھاس اور نباتات کے (از کریم اللغات)

ترکاس و کاغذ بھی اسی معنی میں آتے ہیں۔ انسانی مین کاغذ اور دھری کو پاٹری کہتے
ہیں اور درخت کے پتے کو بھی پاٹری کہتے ہیں۔
دلاری ٹوٹوں کا کاغذ بھی بڑا ہی مضبوط ہوتا ہے۔ ہر تازی دھری اور تیزی (دسی) کی
چھال سے بناتا ہے۔ یہی اسی کے پورے ٹھٹھ کو تان کر کوئی آدمی کتبہ سینٹ اس پر
بیٹھ جائے تو بھلی نہ بیٹھے و از ہندوستان (سرسر ۱۶۱)

تقدیر کٹر کے پروم روغن سرخ یا کسی اور رنگ کا چڑھا کر اس پر پانے نہ دیں کہ میں
لکھی جاتی تھیں نوشت کے واسطے ابھی تک بیکار ہر کے پتے اسی رنگے جاتے ہیں۔
قلندر کہتا ہیں۔ رشن ہونم انگلستان کے کتب جاتے ہیں اس وقت ایسٹون
کچیلوں نے کچھو کھی کھال۔ تریوں۔ چپے پتھروں۔ رشتوں کی چھال۔ پتوں۔ باغی
دانت۔ چڑے۔ بھلی۔ بھوج پتر۔ جنت۔ لہے۔ تانبے کے تیرتوں اور کٹری کے ٹکڑوں
پر لکھے ہوئے موجود ہیں۔ یہاں میں نسخہ باغبان کے نابیل کے پتوں پر لکھے ہوئے موجود
ہیں (میسر اخبار کم جون ۱۸۸۷ء)

تقدیر زمانہ میں مصر کوئی نے کتابت کیا ہے واسطے پیڑس کا کاغذ ایجاد کیا تھا۔ اصل میں اس
کاغذ کو ایک درخت کے پتوں سے بنایا جاتا تھا۔ پار کہنے سے۔ وہیں سے اہل یونان
نے یہ سروس کسنا شروع کیا۔

عربی زبان میں اسے کوئی کہتے تھے۔ شاید یہ لفظ عربی زبان سے لیا گیا ہے۔ کہہ کہ وہ
لوگ کتاب کی جلد کو کہہ کہتے ہیں اور عربی جدید میں اس کا نام جڑوی ہے۔ پہلے تمام
ممالک میں اسی کاغذ پر کتابیں لکھی جاتی تھیں۔ مگر جب یونیسٹوس دوسرے مصر کے
بادشاہ بنے تو پیڑس کا کاغذ ملک کو جاننا شکر دیا۔ جس ستر گروٹس متعلقہ ایشیاء کو ایک
میں چڑے کا کاغذ شائع شروع ہوا اور اسی ستر کے۔ سے معروف ہوا۔

اسی گروٹس کو یکا شکر گریزی میں یاد چٹ کہتے ہیں۔ سنہ عیسوی سے ایک صدی
پہلے اس چڑے کے کاغذ کا خوب رواج ہو گیا تھا۔

پہر وٹس نے اسے زمانہ میں چڑے کے کاغذ کی کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ یہ شروع تو حضرت
ہے سے پانچ سو برس پہلے ہوا ہے مگر یونانی نے اس کے ایجاد کی تاریخ ۱۱۱۱ء حال بل سیج
لکھی ہے۔ (صفحہ ۱۹۲) تندیب جلد نمبر ۱۸۸۷ء

علم کر کے کھاتے بھی وہ سب سے پڑا کی کتاب ہے۔ جن دنوں کو پوتان۔ ایران۔
عرب۔ روم۔ مصر۔ چین۔ ملکہ سارا یورپ اور آخر یہ کہ کوئی عالم سے بالکل ناواقف اور
محض جاہل تھا۔ ان دنوں آفتاب علم یہاں اپنا جلوہ نورانی دکھلا رہا تھا کہ نصف انہار
پر تھا۔ جواہروں میں کوئی کتاب بائبل سے قدیم نہیں ہے مگر وہ موسے اور بتورع کے
زمانہ میں لکھی گئی۔ یہی مسیح سے۔ یہاں ارس یا ایک ہزار برس پہلے۔ مگر اس وقت ہر پڑی
بائبل نہیں بلکہ صرف دس احکام پر خوب قول خود بائبل کے کوئی اور پر لکھے گئے۔ تاہم
پر نہیں اور نہ ساری سے محض خدا کی انگلیوں سے پتھر کی انگلیوں پر۔ جن کو ایک بار
موسے نے بھی توڑ دیا۔ وہ بار خدا سے پھر اپنی انگلیوں سے اسی طرح پتھر کی لوحوں پر
لکھا۔ جس کے بعد عرب یا یوکر یا یوکر پڑوں پر لکھنے کا ذکر کہیں کہیں پایا جاتا ہے۔ مگر کہ
کونین و کونین۔ دیکھ لیں کہ کتاب جو مسیح سے۔ ۵۰۰ برس پہلے لکھی گئی۔ اس میں بھی
کہنے کا ذکر پایا جاتا ہے۔ چھتا یا وہی چڑے کا کاغذ پر۔

بزرگ وید جو آریہ رشی پر الہام ہوا اس کے ۱۹۷۰ منتر ہیں۔
 ستام وید جو آریہ رشی پر الہام ہوا اس کے ۱۰۶۴ منتر ہیں۔
 اتھرو وید جو آریہ رشی پر الہام ہوا اس کے ۵۸۱۴ منتر ہیں۔
 میزان کل ۱۹۴۰۷

وید صرف ستر سنگت کا نام ہے اور کسی گرتھ کا نام نہیں جس میں وید متروک
 یہ الفاظ ہیں۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔ مٹھری۔
 ویدوں کو شروع دینا سے آریہ لوگ کٹھنہ یعنی حفظ یا دھتے رہے اور ایسے نقصان
 وید کو ستر سنگت میں مٹھری۔ وید پانچ کتے ہیں۔ ہر زمانہ میں ایسے لوگ لاکھوں ہوتے
 ہیں اور ہوتے رہینگے۔ اسی لحاظ سے وید ہر قسم کے تغیر و تبدل و مٹھری سے محفوظ
 ہیں۔ ہم لوگ کہیں کہیں ایسے لوگوں کی بڑی عورت و قوت پرستی ہے اور انکی آجیو کا
 کے واسطے ستر سنگت سے وکٹا کا مبارک قاعدہ جاری ہے۔ سولہ ستر سنگت جو ہر ایک
 آریہ وید کو حفظ ہوا اور جسے شودر تک کو بھی عموماً پڑھتے ہیں ان میں ایسے
 چودھان حافظان وید کی ہزار ہا ضرورت ہوتی ہے۔ اگرچہ آوان سے تریک تک ہر
 سولہ ستر سنگت ویدی نام مشہور ہیں لیکن ستر سنگت میں جس پر دو دان لوگ حفظ
 عمل در آمد کرتے ہیں۔

آریہ ورت میں لکھنا کب چلا

یہ ایک علمی اور تاریخی سوال ہے اور جہاں تک ہمیں معلوم ہوا اس آل کے کریوے
 پر دیکھیں مور صاحب ہیں وہ ایسا ناگ الیسر جیو میں فرماتے ہیں "دیک
 زمانہ میں کوئی لکھنا نہیں جانتا تھا۔ بلکہ پانی کے زمانہ میں بھی لوگ اس وید سے محرو
 تھے" ۱۹۱۱ء میں اس زمانہ یعنی ویدک کے چار حصوں پر تقسیم کیا ہے +
 (اولی) ویدوں کی رچاؤں کے رچنے کا زمانہ یعنی مجھد وید
 (دوم) رچاؤں کے بالیک منسور و پ میں ظاہر ہونے کا زمانہ یعنی منسور وید
 (سوم) برہمنوں کا یعنی وید کی تیار و پ برہمن گرتھ رچنے کا زمانہ یعنی براہمن وید۔
 (چوتھا) کاتیاہ وید و رشیوں کے سوتر رچنے کا زمانہ یعنی سوتر وید۔ پھر وہ زمانے
 ہیں میرانی یا بیل کی تصنیف کے وقت یہودیوں میں لکھنے کا ظہور شروع تھا۔
 اب ہم دیکھنا چاہتے ہیں کہ پرفیسر صاحب موصوف کا زمانہ کہاں تک بھیجے ہوا
 اسکی تحقیقات کہاں تک جاتی ہے۔

دانش ہو کہ پانی کا زمانہ سچ سے ۵۰ سال پہلے پرفیسر صاحب نے ہیں مگر ایسا
 نہیں ہے بلکہ اس سے بہت پہلے ہے کیونکہ پانی نے ایشیا ویشیائی بنائی جس پر پتلی
 نے ہماچیاہ تصنیف کیا اور اسی ہماچیاہ نے گوگشا ستر بنایا جس پر ویاس جی نے
 ویدک جمایش لکھا۔ پس پانی ضرور ویاس سے بہت پہلے ہوئے۔
 ہم نے صحیح اور مفصل تحقیقات سے تاریخ دینا جلد اول اور ثلث اصول و تعلیم آریہ
 میرانی اس کو ثابت کر دیا ہے۔ کہ پانی اور پتلی ویاس جی سے بہت پہلے ہوئے
 ایشیا جی یہ پیشہ کے ہمعصر تھے۔ جنوں نے ویدانت شاستر اور بھارت بنایا۔
 جس کو آج تک ۲۰۰ سال ہوئے ہیں۔ ویاس جی کے وقت لکھنے کے طریقے لوگ
 واقف تھے۔ اس کے حامی و راج تھا۔ پتلی شالایش جاری تھیں شالی درباروں میں
 عزائیں اور احکام لکھے جاتے تھے۔ باوجود ہر گت نام باجی تھیں تاہم لکھنے اور محبت
 پر جانیں دے دینا و مرآت کا راج تھا۔ کتہ وید رکھ دئے جاتے تھے۔ جب ان

سب باتوں کے ثبوت ملتے ہیں تو کوئی کہہ سکتا ہے کہ لکھتے دیا یا لکھنا لوگ نہیں جانتے
 تھے۔ ہماچارت کے شرح میں ہی لکھا ہے۔ کہ جب ویاس جی بھارت تصنیف کرنے
 لگے تو انہوں نے ایک نو خط اور صحیح جلد لکھنے والے کی تلاش کی۔ چنانچہ گنیشی ملی
 ایک برہمن ملا۔ جو اس صفت سے برصوت تھا۔ ویاس جی شلوک فرماتے جاتے تھے اور
 وہ لکھتا جاتا تھا۔ چنانچہ وہ اصل شلوک یہ ہیں۔

काव्यस्य लेखनाद्यथ गगोशः स्मर्यतां मुने ।
 एवमाभाष्यते ब्रह्मजगाम स्वनिवेशनम् ॥ ७४ ॥
 ततः स स्मारहेरम्बव्यासः सत्यवतीसुतः ।
 स्मृतं मातुंग गोशा नौभक्तवितितपूरकः ॥ ७५ ॥
 तत्राजगाम विक्षेपेदव्यासो यतः स्थितः ।
 पूजतश्चोपविष्टश्च व्यासेनोक्तस्तदा नघ ॥ ७६ ॥
 लेखकोभारततस्यास्य भवत्वं गगानायक ।
 मयैव प्रोच्यमानस्य मनसा कल्पितस्य च ॥ ७७ ॥
 अत्रैतत्प्राह विष्णुशोयदि मे लेखनी क्षणम् ।
 लिखतो नावतिष्टे तदास्या लेखको ह्यहम् ॥ ७८ ॥
 व्यासोऽप्युवाच तं देवमबुध्वा मालिख क्वचित् ।
 ओमित्युक्ता गगोशोऽपि बभूव किल लेखकः ॥ ७९ ॥
 ग्रन्थं तदा चक्रमुनिर्गुहकुतूहलान्यस्मि
 न्प्रतिज्ञया प्राह मुनिर्द्वैपायनस्त्वदम् ॥
 ८० ॥ आदिपर्वे अध्याय १ ॥

اس کے سوا بھارت میں اور بھی مدہ اقسام پر لکھتے دھاتو کا پرک ہوتا ہے۔ پس
 صاف ثابت ہے کہ ویاس جی کے وقت لوگ لکھنا جانتے تھے اور اس کا کام پر چار تھا
 کاتیاہ ہمارے کے سم میں بھی لکھنے کا رواج تھا چنانچہ وہ فرماتے ہیں +

यत्र पवत्वमपन्नो लेखकः सहस्राक्षिभिः
 स्रग्ध्रं जगाम लक्ष्मणेन दामोदراहोत्रं کرکھا ہوا۔
 پانی جی ہمارا راج اپنے دھاتو پانچ میں صاف طور پر فرماتے ہیں۔

लिख अक्षरविन्यासे ॥ लिप उपदेहे ॥
 कृते ग्रन्थे ॥ अष्टाध्याई अ० ४ पाठ ३ सू० २ ६
 اسی طرح ادھیان ۱۰ یا ۱۰ سوتر ۵۰ میں یونانیوں کے لکھشروں اور لکھنے کا بیان کیا ہے
 لیکن میکس مور صاحب کو جب ۴۰۰ ادھیان ۱۰ یا ۱۰ سوتر ۱۱ کے روکھا فوشی ہو گیا
 کہ پانی کے زمانہ میں لکھنے کا کام سدا ہوتا ہے تو لکھی ضرور دلیل دیتے ہیں کہ یہ سوتر جی
 پانی کا نہیں ہے مگر ان کو یہ معلوم نہیں کہ اس سے لکھ کر ناگیا پانی اور پتلی کے
 وجود سے انکار کرنا ہے وچہ پتلی و راج نے اپنے جمایش میں اس سوتر پر وارنیک
 اور جمایش لکھا ہے۔ پیرسہد تو انہیں جیتے آج تک دیکر ان سمجھ بھی لکھنے والے
 ہوئے ہیں ستر سنگت پر تسلیم کیا ہے۔ اس کے دہرنے سے اس کا آگے کا سمجھ سوتلی
 ٹوٹ جاتا ہے اور جب سوتا میکس سیر صاحب کے اور سب کا اتفاق ہے تو ہم
 ان کی رائے کی کوئی وقت نہیں مان سکتے اور پھر پتلی کے مقابلہ میں +

پانچویں دن میں ایک اور جی سوتر ہے
 جس کا ارتھ یہ ہے کہ جسے پرکار و رنوں یعنی اکشروں کی کمی پانچویں دن کی راج
 प्रासन्न कर्षं स हि

गनाग ८६ मिता नि सन्नि । अछायका ववकरा २५
असागायकास्ते गायन्ति वेदस्य यङ्क १०६४ मिता

अमन तानु

ترجمہ سام وید کے پورب آردہ اور آردہ کر کے اول دو بھاگ ہیں جن میں ۱۰۶۴
ہیں اور جس میں ۲۹-۱۰۶۴ ادھیاء ہیں اور منتر ۱۰۶۴ ہیں۔

اتھرو وید کے منتروں کی فہرست

منتر	درجہ	ادواک	پریا شک	نمبر کا نڈ
۱۵۳	۳۵	۶	۲	۱
۲۰۴	۳۶	۶	۲	۲
۲۳۱	۳۱	۶	۲	۳
۲۲۲	۴۰	۸	۲	۴
۲۴۶	۳۱	۶	۲	۵
۲۵۴	۱۴۲	۱۳	۳	۶
۲۸۶	۱۱۸	۱۰	۲	۷
۲۵۹	۱۰	۵	۲	۸
۳۰۲	۶	۵	۲	۹
۳۵۰	۱۰	۵	۲	۱۰
۳۱۳	۱۰	۵	۲	۱۱
۳۰۴	۵	۵	۲	۱۲
۱۸۸	۴	۴	۱	۱۳
۱۳۹	۲	۲	۱	۱۴
۱۴۱	۱۸	۲	۱	۱۵
۹۳	۹	۲	۱	۱۶
۲۰	۱	۱	۱	۱۷
۲۸۳	۴	۴	۲	۱۸
۲۵۶	۴۲	۷	۰	۱۹
۹۶۰	۱۴۳	۹	۰	۲۰
۵۸۸۷	۷۳۱	۱۱۱	۳۳	۲۰۱

अथ नख २० मितं कारे डेरं जतेद वसंदसु गगुरा ४३
वितताः प्रा प्रा डका आनु वा काः ॥ अवन विधुधर
रा यो ११ भुगु रा गा स्त ६ ३ १ व गौ न ग यु वा सु वा
गा ५ ८ ४ ७ स्त त्र म न्ना न म ज्ञ ते ॥

ترجمہ اتھرو وید کے سجا کے میں کا نڈ یعنی منتروں پر ایک ایک
ایک سو گیدہ انڈاک یعنی دھار تاراد کے ستاسوا کہیں درگ یعنی حصوں میں ۵۸
منتروں کا بھیجن کرتے ہیں۔

کل چار ویدوں کے منتروں کا مجموعہ
روایت جو انی شری الہام ہوا۔ اس کے

نوٹ:- یہ چھندوں کی گنتی ابھی غور طلب ہے۔ ۳ سچ دنیا منتر
ہیں ہم اس کی بابت کافی ثبوت عرض کریں گے +

بجرو وید

ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر
۱	۳۱	۱۱	۸۳	۲۱	۶۱	۳۱	۲۱
۲	۳۴	۱۲	۱۱۷	۲۲	۶۲	۳۲	۲۲
۳	۴۳	۱۳	۵۸	۲۳	۶۳	۳۳	۲۳
۴	۳۷	۱۴	۶۱	۲۴	۶۴	۳۴	۲۴
۵	۴۳	۱۵	۶۵	۲۵	۶۵	۳۵	۲۵
۶	۳۷	۱۶	۶۶	۲۶	۶۶	۳۶	۲۶
۷	۳۸	۱۷	۶۹	۲۷	۶۷	۳۷	۲۷
۸	۴۳	۱۸	۷۷	۲۸	۶۸	۳۸	۲۸
۹	۴۰	۱۹	۹۵	۲۹	۶۹	۳۹	۲۹
۱۰	۳۴	۲۰	۹۰	۳۰	۷۰	۴۰	۳۰
بیزان	۴۳۰	بیزان	۷۸۱	بیزان	۱۴۶	بیزان	۳۱۸

بجرو وید میں کل ادھیاء چالیس - کا نڈ ۱۴ - منتر ۱۹۷۵ جن میں ۹۰۵۲۵ شبد
۱۲۳۰ گونگ ہیں۔

सन्मूलोयजुराखावेदविट पीजी यास्माथादिनि
शाखा पत्र युगेदकार ड १४ सहिता पत्रास्ति सुसंह
सा। यत्रात्राक्ष ४० ल ताविभान्ति शरशीला ड्डे ड्डे

१५६५
अथ लैपत्वा दी पुनभो ड्डे वर्ण मथुपैखा अन्ध
क गु ड्डे तैः १२ ३० ॥

سام وید

پورب آردہ

ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر
۱	۱۱۴	۵	۱۱	۱۱۹	۱۱
۲	۱۱۸	۶	۵	۵۵	۵
۳	۱۱۹	۶	۴۳	۶۳۰	۶۳
۴	۱۱۵	۱۲			

سام وید

انتر آردہ

ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر	ادھیاء	منتر
۲۲	۲۲	۲۳	۲۳	۲۴	۲۴
بیزان کل ۲۹	۱۰۶۴	بیزان کل ۸	۱۰۶۴	بیزان کل ۱۰۶۴	۱۰۶۴

سू वी त रौ धि भ ज ते श खि ल साम भा गौ सा मा नि य च न

رنگ وید

متر	سکت	الزورسک	مجموعه
1944	191	42	1
229	23	2	2
1575	154	5	3
579	58	19	4
644	64	4	5
440	40	4	4
128,000	10,000	4	2
1462	107	16	6
10,000	100	12	4
10,000	10,000	10	10

دوسری لکھنؤ

تاریخ	مبلغ	شرح	تاریخ	مبلغ	شرح
۱۳۰۵	۲۵	...	۱۳۰۵	۲۵	...
۱۳۰۶	۲۵	...	۱۳۰۶	۲۵	...
۱۳۰۷	۲۵	...	۱۳۰۷	۲۵	...
۱۳۰۸	۲۵	...	۱۳۰۸	۲۵	...
۱۳۰۹	۲۵	...	۱۳۰۹	۲۵	...
۱۳۱۰	۲۵	...	۱۳۱۰	۲۵	...
۱۳۱۱	۲۵	...	۱۳۱۱	۲۵	...
۱۳۱۲	۲۵	...	۱۳۱۲	۲۵	...
۱۳۱۳	۲۵	...	۱۳۱۳	۲۵	...
۱۳۱۴	۲۵	...	۱۳۱۴	۲۵	...
۱۳۱۵	۲۵	...	۱۳۱۵	۲۵	...
۱۳۱۶	۲۵	...	۱۳۱۶	۲۵	...
۱۳۱۷	۲۵	...	۱۳۱۷	۲۵	...
۱۳۱۸	۲۵	...	۱۳۱۸	۲۵	...
۱۳۱۹	۲۵	...	۱۳۱۹	۲۵	...
۱۳۲۰	۲۵	...	۱۳۲۰	۲۵	...

رگ وید میں کل دس منڈی - ایک منڈی کے چھ اڑھیاں - پچاسی اڑواک
ایک ہزار اڑھیاں جس کو کہتے - دو ہزار چوبیس رگ - دس ہزار پانچ سو - ۸۰ منتر
ایک لاکھ تین ہزار سات سو اڑھیاں کے شہداء اور چار لاکھ شپس ہزار اکھتر ہیں -

اس کے علاوہ رگ وید میں چھندوں کی تقسیم حسب ذیل ہے

۱	۲۳	۱۲	شک دری	۲۶
۲	۲۵	۱۳	آتی جنگی	۶۷
۳	۱۳۴	۱۴	دویدر	۱۷
۴	۸۵	۱۵	از دقت	۸
۵	۳۴۱	۱۶	آتی شک دری	۸
۶	۳۱۲	۱۷	ایک پر	۶
۷	۲۵۱	۱۸	اشی	۴
۸	۱۸۳	۱۹	دهرنی	۱۲
۹	۱۸۱	۲۰	آتی دهرنی	۲
۱۰	۸۳		میرا اکل منم چھند	۲۰
۱۱	۵۹		میرا اکل منم	۵

[illegible]

اس سے چاریدہ پڑیں گا الہام ہوا اور چاروں دیدوں کا اعلیٰ مطالبہ برہم کی
چراغی ہے۔
موت و حشر میں مصاحبت دیتے ہیں مویوں کو فاضل مشہد خدا کی وحدانیت ہے
اور عین حرا اور چھوٹے دینوں کو طرف بطور استعارہ کے خدا کی تمامیت کے طور
کے واسطے نکلا ہے۔ موت ہے کہ دونوں مائل کے نام اس میں ہیں۔ لیکن کئی دیوتا
کو فضیلت نہیں دی گئی۔ اور کبھی بھی نہیں کہا گیا کہ ان کی توبہ جا کر۔ کس اور
مشہد کی کہانیوں کا اس میں کہیں بہ نہیں لگتا ہے۔ و حقیقت اس شروع زمانہ
میں مذکور فی معلوم ہوتی ہے۔ اور نہ کوئی ایسی چیز یا ستر ہے جس سے وہ
پورا کر دین لایسی مورتی ہو تاکہ کسی طرح کی بھی بالکل جہنمی یا اگر یہ کہ جانا بکے
تسندہ ایسی ترہومات اور اطوار کو سمجھ کر بدلے میں تو بھی بڑی تعجب کی بات ہے
کہ اس ملک میں جو دیوتوں کو بڑی عزت سے مذہب کا چمٹہ ملتے ہیں۔ ان کی
بھی بیک رہتیں اس قدر دور ہو گئی ہیں۔ کہ اگر کوئی دید و کثرت نظر لیتے ہیں تو
میا ہے تو وہ آج کل کے لوگوں کے مطابق ایک کا خیال کیا جاوے گا بشرطی مارتھن

حقائق کا بروک صاحب قرائتے ہیں۔ ان تخالغ اور دلائل و گواہوں میں سے جس کا
 دید میں تو ذکر نہیں مگر آج کل کے سبب و سببوں کے دین و تاویل میں طرارتہ حاصل ہے
 مثلاً اما اور کرستناد وغیرہ کسی کو مطلق دینا (دید میں) بیان نہیں کیا گیا۔ مگر ان
 دین و تاویل کا بھی حق کے۔ دین و تاویل میں کہیں ذکر نہیں پایا جاتا ہے کتاب تحقیقات
 حالات ایشیا جدیدہ ص ۱۳۵

بروز میری طرف سے صاحب فرماتے ہیں۔ وید سے بتوں کا رواج اور پرستش کی چیزوں کے قیام ہری ان اور علما کی کتابا کا عین غلط ہے۔ (وید کے بتوں کا لکھنا مطلب وہ اسطورہ و قصہ ۱۲)

اسی طرح آریہل الفسٹن صاحب فرماتے ہیں اور دیو لوی ذکا اللہ صاحب نے بھی اپنی اپنی کتابوں میں اس کا ذکر کیا ہے۔ اور تمام خراساں رتن کی اس وقت آریہ سماج ترویج کرتا ہے وہ سامے کے سامے محقق بیان کر چکے ہیں کہ وید میں پرستش نہیں پادروں وید چندوں میں ہیں جو نہایت موثر طور پر گائے جاسکتے ہیں وید کی سمجھت نہایت اعلیٰ درجہ کی ہے کسی رشی کی تصنیف ان کا ہرگز مقابلہ نہیں کر سکتی ہے۔ سام وید خاص کر رام ود باکی کان ہے۔ ویدوں میں مختلف علوم و فنون کا بھی بطور اصول کے بیان ہے تمام فاضل رشی تمام علوم کا منہج وید کو جانتے ہیں ویدوں کی تقسیم بلحاظ مذہبوں یا ادھاروں کا کارندوں کی اس طرح ہے۔

بکرماجیت کی تاریخ کی بابت مشہور عام روایت یہ ہے کہ بکرماجیت اور اس کے آرتھو جن
میں سے کا لیدہ اس شخص کا تعلق تھا۔ اس شخص کا نام بکرماجیت ہے۔ سندھ میں اس سے پہلے اڑلہ
میں ہوئے ہیں اور اس شخص کا پیدائش جو پیش قیصر کے ملک بڑا چیرہ تھا اور ہونے سے
تقریباً ۱۵۰ سال پہلے تھا۔

کچھ سال گزرے کہ بکرماجیت کی مورتی زیادہ اون کی ایک بھارتی نے عام روایت کو علو
رکھ کر غلطی سے اس آدھان کے ذریعہ سے اس بات کو ثابت کرنے کی کوشش کی ہے کہ بکرماجیت
درحقیقت چھ یا سہوی بعد میں ہوا ہے اور اس نتیجہ پر پہنچنے کی دلیل جو دی گئی ہے وہ کبھی
زیادہ نہیں دلائے جاتی نہیں ہوتی۔ اس شخص کا اصل پر یہ ہے کہ کسی کتاب کی تاریخ
اس کے تصانیف سے کیا اس میں نئے یا پرانے خیالات درج ہیں معلوم ہو سکتی ہے۔
پروفیسر سیکس مولر نے اُن کے تصانیف کے وقت ظاہر کیا تھا۔ کہ یہ ایک بڑا خوب
اصول ہے۔ اس نے لکھا ہے کہ جب تک ہم کو پہلی اور آخری جلد کا بات کچھ زیادہ معلوم
ہو ہم ہمیں کہہ سکتے ہیں کہ ان کے تصانیف یا مولوں کے کیا خیالات تھے۔ ناممکنات کے لئے کوئی
کرنایک دلیری کا کام تو ہے۔ لیکن یہ فاضل کا کام نہیں ہے۔

وہ دلیل جو کہ بکرماجیت کے سچ سے ۱۰۰ برس بعد ہونے کی بابت دی گئی ہے۔ یہ ہے کہ جو کہ
کا لیدہ اس بکرماجیت کا معاصر تھا۔ اس کی طرف تحریر ایک جاوٹی ہے اس لئے کچھ نیچے
حال کی ہے اور سندھ میں اس کی ساتویں صدی میں پیدا ہوئی نہیں اس لئے کا لیدہ اس اور
معد اس کے بکرماجیت قریباً ساتویں صدی میں ہوئے ہیں۔

اس دلیل کی غلطی ظاہر کرنے کی زیادہ ضرورت نہیں ہے کیونکہ وہ گن جس پر مبنی ہے
اب اٹھن جاتا ہے اور فقہائے یہ اسے ہوتی جاتی ہے۔ جیسا کہ پہلے ڈاکٹر پوٹ اور ڈاکٹر
پیشر نے ظاہر کر چکی کہ سندھ وستان کی عام روایت بکرماجیت کی سمت کی نسبت قریباً
دوم پر اسے ظاہر کی گئی ہے اور پروفیسر صاحب نے تاریخ کی بے کسمت کے سال
کا تخمینہ وہی اصل ہے جو جو کس اور دیگر جہتوں کے حساب کا۔ بکرماجیت کا اس کے سمت
کے پہلے سال میں ہونا ایسا ہی غلط ہے جیسا کہ جو کس قبصر اور پوٹ گری کی کا اس کے جہتوں
کے پہلے سال میں ہونا۔

لیکن یہ اسے درست نہیں ہے۔ کیونکہ سمیت کے سال کی حالت جو اس اور گریگی کی
جہتوں کی حالت سے بالکل مختلف ہے کیونکہ گریگی کا ہنہ یا بکرماجیت کی جہتوں کی حالت سے
بالکل مختلف ہے کیونکہ گریگی کا ہنہ یا بکرماجیت کی جہتوں کی حالت سے بالکل مختلف ہے
شرح سے ہی غلط ہے۔ لیکن تمام دلیل جو اس پر مبنی ہے ضروری غلط ہے۔

پروفیسر ویر نے ظاہر کیا ہے کہ ہم کو معلوم نہیں ہے کہ کسمت کے سال کے شروع ہونے کا
کیا باعث ہے۔ اور اس کی طرف ہندوستان کی روایتوں کو مدد دینا چاہئے۔ لیکن
وہی حال سندھ میں بھی ہے۔ کیونکہ پادریوں نے یہی کہہ دیا ہے کہ سندھ میں دی سے چار
برس پہلے قرار دی ہے۔ لیکن اس بنا پر کوئی فی نہیں کہتا کہ یہی تیسرا گریگوریاں
کا معاصر تھا اور بکرماجیت کا عیسے سے پہلے اول صدی سے اٹھارہ چھٹی صدی میں تھان
ٹھیک دیا جا رہا ہے۔

اب ہم اصل مضمون پنڈت جوالا سہاسے جی کا جو انہوں نے
لندن کی کانگریس میں ارسال کیا تھا درج کرتے ہیں
سمت کہ ۱۵۰۰ سالوں میں اسٹریٹس مالوں نے بکرماجیت اعظم بادشاہ کے جس کی دہی
شعر اول نے تعلیم کو دو بجے کی وجہ سے غلطی سے غلطی کی ہے اور جگہ بادشاہ اور
وزیروں سے ہوا چنانچہ اس کی بابت حیرت کی گئی ہے۔ لیکن یہ کہ جس کو اس نے

میں سے ۱۵۰۰ برس پیش روایا کیا۔ دوسرے اس کو دہانتے ہونے سے یہ دھوکے کرتے ہیں۔ کہ
کا لیدہ اس کے نظم کی تحریر کا۔ ۱۰۰۰ چھٹی صدی کی ہے۔ اور کسمت کے زمانہ کے دو بارہ مرتبہ
ہونے کا۔ (۱۰۰۰) پہلے کا بھی ہو سکتا۔

ان لوگوں کے قیاد کے بموجب بکرماجیت نے کہ جس کے ذریعہ کا لیدہ اس اور بکرماجیت
تھے چھٹی صدی عیسوی میں عروج پایا۔ اس واسے کہ قائم کرنا ہی پوری کے سرور ڈاکٹر
ہیں ان کا دعویٰ ہے کہ بکرماجیت کا سمت ۱۰۰۰ چھٹی صدی کے شروع ہوا۔ حالانکہ وہ اپنی جہتوں کے
جہتوں کے بموجب ۱۰۰۰ سے ۱۰۰۰ برس پیش ہوا۔

پروفیسر سیکس مولر نے اس کی تائید کرنا چاہیوں رقم طراز ہے کہ اگر ایک پتھر یا کھمبے
ایسا دستیاب ہو جاوے کہ جس پر ۱۰۰۰ برس کی تاریخ لکھی ہو۔ حالانکہ وہ اپنی جہتوں کے
ہو جائیگا۔

ڈاکٹر ویر ہر شرم کی رائے سے جو مذہب ذیل ہے شق ہے۔ بکرماجیت کے عروج کو اس
سمت کے پہلے سال سے منسوب کرنے میں ہم اس قدر غلطی کے ذریعہ ہوتے ہیں کہ جو کہ
گر بکرماجیت کے گریگورین سمت یا جہتوں کے پہلے سال سے یا جہتوں کے گریگورین سمت
پہلے سال سے جو کہ اس کے نام سے مشہور ہے۔ یعنی ۱۰۰۰ سے ۱۰۰۰ برس پیش ہوتے ہیں
پروفیسر سیکس کا قول ہے کہ یہ رائے اس قائم نہیں رہ سکتی ہے اور ایک چھٹی صدی میں
راہل ایشیا ایک سنگی جہتوں میں رہتا تھا کہ جس قسم کی نظم کا لیدہ اس کی کتابوں میں پایا جاتا ہے
سندھ میں کی پہلی صدی عیسوی میں پورا ہونا چاہئے۔ نظم کا رواج کم سے کم ایک جگہ
کون سا کہ زمانہ میں اس کا گھڑا جاتی رہی ہیں نے بکرماجیت کے اختیار کر کے بکرماجیت کے
مذہب جاری تھا۔ پروفیسر سیکس نے پہلی صدی کے سبب سے عروج سے ۱۰۰۰ برس پہلے اس کا
ہے کہ ان کتابوں کو جو یہ ظاہر کرتی ہیں کہ بکرماجیت اور اس کا ہوا ۱۰۰۰ سے ۱۰۰۰ برس پیش
تھا اور اس وقت مشہور شاعر بھی تھے۔ سب سے اعتبار کی نظر سے دیکھنا ممکن نہا سب سے
ڈاکٹر پوٹ اور ڈاکٹر کیل اور ڈاکٹر کیل نے ان بھی اس سے متعلق
ہے۔ جو کبھی ان آخری تین مورخوں کی رائے سے اتفاق کرنے میں ذرا بھی اعتراض نہیں
اور مذہب ذیل چند نوٹ اس رائے کو اور زیادہ مضبوط کرنے کے لئے لکھتا ہوں۔
جیہز ودا بھرن کی ایک مشہور روایت سے کا لیدہ اس بکرماجیت کے دربار کا ایک مشہور شاعر
بایا جاتا ہے اس کی نظم اور ڈاکٹر اسے معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسمت کے زمانہ کے بکرماجیت
کو ہی داغ تھا۔ اس کی تصنیف میں ایک توجہ۔ ہندو غلطی۔ یہ سب کا بھائی۔ علم
ستاروں کا اس قدر کہ ہے کہ اس کا سمت بکرماجیت میں لکھنا وہ علم جو کس پر ہوا
کا لکھنا کچھ بھی عجیب سمجھ نہیں ہے۔ چنانچہ وہ خود لکھتا ہے۔

शक्रवादिपंडित्वराः कवयस्त्वनैके । ज्योतिर्वि
दासभावना श्वराहपूवाः ॥ श्रीविक्लमस्य बु
संसदि प्राज्ञबुद्धौ तैर्यहंनयो सर्वाकिल
लिदासः ॥

مذہب بالا شکو کو اس سے آخری شکوک سے بخوبی ظاہر ہے کہ کل ایک کے ۱۰۰۰ برس
ہے کہ بکرماجیت کی ایک کی سمت کی رو سے اب ۱۹۹۲ برس ہیں اس حساب سے کتاب کو
لکھنے سے ۱۹۹۵ برس گزرے۔ علم جو کس کے متعلق بہت سی تصنیفات سے ظاہر ہوتا ہے
کہ بکرماجیت کل ایک کی سمت میں تحت پر بیٹھا۔ اور کا لیدہ اس کے چوتھے رد ودا بھرن شاعر
سے ۱۰۰۰ برس پہلے راج شروع کیا۔

مذہب بالا دھانتا سے علم حساب کے رو سے بخوبی ثابت ہوتا ہے کہ بکرماجیت کا سمت
اس کے تحت نہیں ہوتا ہے شروع ہوتا ہے۔

چوتھم - خاص دھوار کا پین لائبریری کے پاس ایک پتھر کی ستلا ہے جس پر موت ۱۲۲
بکری اور نام راہرو مرین کا کندہ ہے۔ یہ کھسی ایسی ہی تقریب پر رکھوائی گئی ہے۔
ثبوت ہفتم - ۱۲۵ برس بعد شاہ بابا بن پڑا جس نے اپنا سکھ جایا۔
ثبوت ہشتم - موضع باکوڑی ریاست جہلم کے پاس سے ایک اور پتھر کی ستلا کھدی ہوئی
مکھی ہے جس پر موت ۱۲۱۱ بکری کندہ ہے۔ یہ کتبہ بھی کسی دیوار تھکا کام کے واسطے لگا دیا گیا
گیا تھا۔ یہ تمام کتبے اور ان کے اصلی پیچھے رانجام را ایکوڑ چھلوا فی لکاک کا تھیا اور تجارت کی
سرکاری لائبریری ہل موجود ہیں۔ جن کا جی جانے ہے تحقیقات کر کے۔
ثبوت نہم - ایک اور کتبہ جسے سر ولیم جونسن اپنے نوکرس جلد ۱۰ ملہو لندن مشط
مخفف ۱۲۵ میں نقل کرتے ہیں۔ اور جو دہلی کی لائبریری لکھا پڑا موجود ہے۔ اسے ہم یہاں
بدینہ نقل کرتے ہیں۔

آواڻي ڏني ته ڏهه ماڻھو ڏيئي ڏيڻ ۾ تيار ٿيڻ جي ڳالهه ڪئي. ان کان پوءِ ٻين ماڻھو به ائين ڪرڻ لڳا. ان وقت تائين جو ڪو به ماڻھو ڪا به شين جي ڪري ٻين ماڻھو کي ڏهه ماڻھو ڏيڻ نه چاهيو. ان وقت تائين جو ڪو به ماڻھو ڪا به شين جي ڪري ٻين ماڻھو کي ڏهه ماڻھو ڏيڻ نه چاهيو. ان وقت تائين جو ڪو به ماڻھو ڪا به شين جي ڪري ٻين ماڻھو کي ڏهه ماڻھو ڏيڻ نه چاهيو.

ترجمہ۔ وغیرہ اور ہمارا درباری ملک وہ مشہور ہے جس میں کم نہیں تھا۔ آریہ ورت کا پیر و بیسا ہی اس لئے بنایا۔ جیسا کہ اس کے نام سے ظاہر ہوتا ہے اور اس کے مرنے کے بعد پرتی واکھن ملک شاہ کمری کا راجہ ہے۔ ہم سے عادت اور بندھن کا علاقہ جاگڑا بنایا گیا ہے۔ اور شری وکرم آدیہ ہست میں دساکھ کے شکل کی پست میں مہا منتری راجہ یثتری ملک شروت دوم۔ شاہجہان پور سے ۵۰ میل پر قصبہ باتس کی پست میں ایک کن کو اس کے کھیت میں ایک تانبے کی تختی ملی ہے جس پر سکھت حروف میں ایک گھر کی چوٹی ہے۔ جو ہمارا جہر شوکتھن (جس کی راجہ مانی کافی مشہور تھی) کی عطا کردہ ہے جس نے ہست وکری سے ۶۹۵ وکری تک راج کیا۔ اس تختی پر سندھ عطا کے جاگیر رام منگر جو قریب آکول علاقہ رہا ایک ہندو متاقت ہے بنام دو عالم رہنوں کے اپنے مرنے سے دو سو برس پہلے یعنی ۶۹۵ وکری میں کھئی چوٹی ہے

پیشتر جو الاسہلے صاحب ایم۔ اے نے لکھنا بیان کیا تھا چنانچہ اسے چھ مہینوں سے ۱۸۹۱ء کے نوں کانگریس میں بقیہ تمام لکھن اس کی کیا تھا۔ لیونان سمیت۔ جس میں بھی انہوں نے اُس کو نہایت عمدگی سے پایہ پُرت لکھ چھپایا ہے۔ اور نئی نفلوں کے دعوای کی بڑی عمدگی سے نزدیک کی ہے۔ یہاں اس پر وہ مضمون کیسے لکھ کر مقرر کرتے ہیں

اولیٰ کا نگرہیں مذکور کے سیکرٹری اس مضمون پر اپنی طرف سے ایک ریمارک دیتے ہیں۔ دودھ کا علاج مستحق رہا ہندوؤں کی قوموں کی قومیں کا نگرہیں میں جو بقیہ تمام لٹرن لٹرن میں جو بیٹے کے

یہ دونوں کا عروج ہندوستان کے شہر و قلعوں کی تلام سے نکلے ہیں۔ ہندوستان کے تاریخی محلات کے بارے میں ایک اور زمانہ ملاتے ہیں۔ اے برٹش رومنٹی کے کلام کا ایک لازمشعبہ دیتے ہیں کہ چوتراشیسی ہندوستان کی تعلیمی تاریخ کی نسبت اوروپ کے فلسفہ کے گمان کے مطابق تاریخ کی معنی میں سو بارہ غور کرنے کے قابل ہیں۔

واقعہ قدیم ہوتا جس کو بہت سے تہذیب اور سندھ میں سے ستان میں سائل بل شروع ہوتا ہے۔
دسمبر ۱۲۱۳ء میں اپنی تادم و شکستہات بھی یہیں ناظرین کرتے ہیں۔ یہاں سرایا داخل ہے کہ
بکرہ اجمیت کا رستہ جاریا پنج سو برس مقرر تیار کئے سے بعد جاری ہوئی۔
ثبوت اول۔ کالیداس مشہور لکشی لپتے کے تحت حیرت رجا ہرن میں لکھا ہے۔ ادھیا
پہاڑ شکر نامہ علیحدہ ہزاریں۔

वर्षेसिम्हरदर्शनम्बरगौर्यातेकलो संमित। मासे
 मादव संमित ॥ १ ॥ विहितो गन्धक्रियो युक्तमः ॥
 بیسی لکھ ایک کی شہرت میں ہندو راجہ برادری میں نے یہ کتب تصنیف کیں اور اسی کتاب
 کے دیگر مقام سے ظاہر ہے کہ اس وقت بکرم کا سمیت ۷۷ تھا اور ۹۹۴ء سے ۹۸۲ء تک
 پر ۱۹۲ء جلتے ہیں اور آج تک اتنے سال اس کی تصنیف کو ہوتے ہیں
 یہ طبع نامہ تھا ترک و چینی نے بھی لکھی ہے کہ کل کی کتابت میں بکرم کا سب سے پہلا
 ۱۱۱۱ء اس کتاب کی تصنیف تھا آج تک ۱۹۲۷ء سال ہوتے ہیں *

شہرت دوم۔ یہ شخص جو نگر ٹھکانک کا اعلیٰ دار میں ایسا سر رہنے نالاب کی کھدائی میں ایک کتبہ ملا ہے جس کو راجہ رورودھ نے سودرشن نام نالاب کی تقریب پر لکھا تھا اس کتبہ میں یہ ہے کہ پوری کھدائی ہے کیونکہ چھوٹی سا جگہ کے بیرونیم (جی) بھی گھر میں موجود ہے)

عورت سوم۔ اسی یارم نے روم کے قدیم بادشاہ انوشیرواں کو ایک دوست تادم رسالہ لکھا تھا۔ یہی مضمون کہ اگرچہ میں بھی مسعودیوں کا شہنشاہ پر یہ تمنا ہے۔ کہ آپ سے ملاقات حاصل کروں۔ آپ کوئی جگہ تقریر کیجئے۔ تو میں ملاقات کے متغیض ہوں اور جو کام میں میری سعی متنبہ ہو اور شاد و فراموش۔ تاکہ ہی ملاگوں۔ لکھا ہے اپنا نام بدوش شہنشاہ

مندرستان لکھا ہوا ہے کہ

دی اینزل مورت نکست ہے کہ جیہی یونانی معروف میں کھی ہوئی تھی ان کی اس دستھی
سے اس جیہی کو اپنی آنکھ سے دیکھا ہے۔ اس میں ادھار چوموت کے تخت کاہ لانا مذکرنا
لکھا ہوا ہے جو امین کا عرب ہے اور بالترجمہ کرم کے تخت ۶ سورا جے تھے اور فقط
یروش اس کی قوم تہذیب اور یاہویرا یاہویرا لیش کا یونانی بنایا ہوا ہے ارسال کی مٹا
قی ہے یہ کہ ان غوسٹس انش سٹو میں حکمران تھا اور اسیر المقتدین و چل جواب
نہ دینی صفحہ ۲۹۳۔

اور ایسا ہی کاغذ اس کے حوٹر دو اہرن میں لکھا ہے (دیکھو اوصیاء ۲۲ شلوک ۱۸)

यो मूम देशाधिपतिं शके श्वरजिता गृह्णात्वो ज्ञायि
नी स माया । सर्वप्रजाधंगल सौख्य संपदभूषणवत्
च वेदकर्म ॥

یعنی چور دم دیش کے ٹنگون کے راجہ کو جیت کر سردار جین پور سی کاماک تھا سب چڑ
کونسل اور سکھ اور خورشیدی تھی۔ اور سب جگہ دیکر کرم ہونا تھا۔ اور بکرم آدمیت کا کدوا
۴۴ نمٹک اری بھی مشہور ہے۔ یعنی ٹنگون کا دشمن
شہوت چہارم۔ ایک اور تہہ کو ند نام کا تھوٹھل کھالیا راجہ جام بکرمک کاٹھیا اور
سے نکلا ہے۔ جس کو راجہ اور درستی ہے، ایک تالاب کے بنائے کی تقریب پر نکلیا تھا۔
اُس سے بھگت لکری کے راجہ ہے

ثبوت نیچے۔ اسی طرح ایک اور پتھر جس میں لگاؤں علائم راج کوٹ میں سے لکھے گئے
 لکھا تھا وہ اس کا تعلق سے سوہاں سے دو کوس دور ایک دھوا ہے اس پر ایک بڑی شلا
 پڑی ہے جو ایک تالا بیدیا جہا کی تقریب کھدائی گئی تھی۔ اس میں لکھا ہے کہ بہن راجا
 نور کھن سنگھ بکرم میں کھدوایا تھا۔

دوسرا شکر آپا یہ سچ ہے، ۲۰ سال پہلے جو جس کا بیلا بمبوزی ہی جی تھا یہ
برادر بکریم آدھو نصف تین شکر (دیراگ - شکرگار - اور نیچا) اور یہ بکریم آدھو کے
۲۲ نمک تر بندہ رہا۔
جیسا شکر آپا یہ بہت بکریم میں دڑا یعنی ۲۰۰ عیسوی میں

فیہ اتنی بے بالیک ہی کے نام سے بنادی۔ راعوں اور ہنسہ کا بیاہ کر اس کا گک
چھتر کو سید کر گروڑوں برسوں تک اس کے زندہ رکھنے کی گک بانٹائی ایسی
ہی ایک اور گک ہے کہ مہادیو نے دھرم دیکھایا اور ساری اشد دھیائی بگئی یا تیرنے کا
لیا اور تیرے براہن ہو گیا۔

راجہ صاحب! اسی فضول کہانیوں سے کشیوں یا مینوں کے گزرتوں کا بقیہ
ہے اور کیا ایسی کہانیاں تاریخی واقعات کی منزلت رکھ سکتی ہیں؟ ہرگز نہیں۔
پس ہم آپ کو بتلاتے ہیں کہ پتلی جی کے لوگ کب کا بھاشیہ سری دیاس جی نے لکھا
جس کتابت ہے کہ پتلی جی دیاس جی پہلے ہوئے اور دیاس جی کی بابت ہم اسی کتاب
علیہ لکھا ہے۔ کہ وہ راجہ پتلی جی کے وقت میں ہوئے جس کو گک ۹۰ سال
ہوئے تھے براہ پتلی جی دیاس جی سے پہلے ہوئے اور ان کا زمانہ پانچ ہزار سال
سے پہلے کا ہے۔ اور پتلی جی پانچ ہزار سال سے پہلے کے ہیں تو پانی آگ سے پہلے
کے ہیں۔ اسی واسطے وہ کسی طرح بھی اڑھائی ہزار برس سے دوسرے نہیں بلکہ پانچ
برس ادھر ہیں۔

فہما بھارت۔ گو راجہ افشن صاحب فرماتے ہیں کہ ہما بھارت کے تصنیف جو کا
زمانہ غالباً چودھویں صدی قبل مسیح کے ہے۔ (تاریخ ہندوستان صفحہ ۳۹۱ء)۔
پھر کہتے ہیں ہما بھارت کے تصنیف ہونے کے زمانہ پر بحث ہو چکی ہے۔ غالباً
چودھویں صدی قبل مسیح میں وہ تصنیف ہوئی۔ (تاریخ ہندوستان صفحہ ۳۹۱ء)
حصہ باب ہلا صفحہ ۳۹۱

گاکٹر ہنر صاحب فرماتے ہیں۔ "دیاس جنوں نے ہما بھارت ۲۴ ہزار شلوکوں
میں ختم کیا تھا مسیح کے بارہ سو برس پہلے ہوئے ہیں۔ (مختصر تاریخ ہند حصہ اول
صفحہ ۹۰ سکھاء الکباد)۔

جواب بھارت۔ تو بھیک ہے کہ بھارت کے ۲۴ ہزار شلوک ہیں مگر یہ بھیک
کہ چودھویں صدی قبل مسیح میں تصنیف ہوئی۔ بلکہ اکتیسویں صدی قبل مسیح میں تصنیف
ہوئی۔ درحقیقت ۲۴ ہزار شلوک ہیں گکاب موجودہ بھارت میں ایک لاکھ شلوک سے زیادہ
ہوئے تھے پانچ بھارت مطبوعہ لکھا ہے۔ (۱) شاکاشا اس میں یہ شلوک ہے۔
دیکھو ہما بھارت پرپ اول۔ اور صیاء اول شلوک (۱۰)۔

चतुर्विंशति साहस्री चक्रेभारतसंहिताम् ।
उपाख्याने विना तावद्भारतमोक्षतत्त्वम् ॥

یعنی ۲۴ ہزار شلوک بھارت کے مجموعہ میں نہیں کسی اور شکر کا شکر ہے اور یہی بھارت ہے
ایک اور جگہ اسی اور صیاء میں دیاس کی زبان لکھا ہے

अष्टौ श्लोक संहारिण अष्टौ श्लोक शतानि च
अष्टौ वैमिश्रको वेति सञ्जयो वेति वानवा ॥

دیکھو پرید اول اور صیاء اول شلوک (۱۰)۔

یعنی آٹھ ہزار شلوک اور آٹھ سو شلوک میں حاشا ہوں۔ سکھ دیوانا ہے معلوم نہیں
کہ کتنے جانتا ہے کیا نہیں؟ ایک اور لائق مورخ ہنر بھارت کے بعد کہتے ہیں "ہما بھارت
کے ایک لاکھ شعروں میں سے صرف ۲۴ ہزار شلوک اصل حلف کے ہیں۔"

(اور ٹیل میگزین جلد ۳ صفحہ ۱۳)۔

مورخ افشن صاحب نے ایک جگہ اور بھی لکھا ہے کہ دھرم ۲۴ ہزار شلوک اصل
مصنف کے ہیں لہذا تاریخ ہندوستان صفحہ ۲۹۲ء (۲۶)۔

اس میں اس کا نام ہما بھارت نہیں ہے بلکہ بھارت ہے۔ یعنی بھارت کا دوسرا ہر

جس میں وہ بھارت سے تاریخ فرشتہ والے نے بھی ایسا ہی لکھا ہے "دریں کتاب ہجول اول
عالی تر اور اچھتر است کتاب راہام اودہ" (صفحہ ۱۰۰)۔
یعنی سہکرت کے لائق مثل پتلی جی کی یہ راہ ہے کہ دیاس جی نے صرف ۲۴ ہزار
اور اس کے شلوکوں نے ۵۶۔ شلوک بیکت کل ۱۰۰۰۰ +

شلوک بیکت بھارت بنایا تھا وہ بکرا بھارت کے زمانہ میں ۲۰ ہمارا جو پھر گکے زمانہ میں
۳۰۰۰۰ تھے۔ اور اب ایک لاکھ ۲۴ ہزار کے لگ بھگ ہیں پس موجودہ بھارت میں کت
کہ ایک لاکھ شلوک ضرور بڑھا گئے ہیں +

بھارت درشن یعنی فلاسفہ سہکرت میں آریہ رشیوں کی تصنیف ہے جو فارسی رشی
ہیں۔ اول سانکھشاستر مصنفہ کیل رشی۔ دوم وکشیٹیک مصنفہ کتاو رشی۔ سوم ہنر
گوتم رشی۔ چہارم یوگ مصنفہ پتلی رشی۔ پنجم ایسا مصنفہ جین رشی۔ ششم دیہ مصنفہ دیاس
موصوفہ تصنیف صاحب فرماتے ہیں "آریہ لوگ سے ہم سے فلاسفی کے شوقین رہے۔ فلسفہ
ہندو سماور طبیعت کے استاد اول ہی ہیں۔ چھ مختلف وقتوں میں چھ فلاسفی ان کے
تصنیف ہوئی ہیں۔" (ذاتی ہندو انگریزی مطبوعہ شائع لاہور)

ان چھ درشنوں پر جو کہ مختلف وقتوں میں مختلف رشیوں نے تصنیف کئے ہیں۔ چھ
بھاشیہ ہیں۔ اول سانکھ پر بھگوری مٹی کرت بھاشیہ۔ دوم وکشیٹیک پر گکتم مٹی کرت
سوم۔ نیما پر وکشیٹیک رشی کرت بھاشیہ۔ چہارم یوگ پر دیاس مٹی کرت بھاشیہ۔ پنجم
پر دیاس کرت بھاشیہ۔ یا بودھان کرت بھاشیہ۔ ششم ویدانت پر وکشیٹیک کرت بھاشیہ
یا بودھان کرت بھاشیہ۔

جینی اور دیاس۔ بودھان اور وکشیٹیک کا زمانہ ایک ہی ہے۔

سب سے پہلا شاستر سانکھ ہے اور سب سے آخری ویدانت۔ کیل اہلکا کا زمانہ ابھی ہم
تحقیقی طور پر نہیں جانتے۔ مگر گوتم رشی کا زمانہ صاف ظاہر ہے۔ کہ یوگ پر گکتم کی کاہنہ
ہمارا جو جگہ کا ذکر کرتا۔ اور گوتم اور راجہ پتلی جی کا سمیادھی چوا تھا۔ یعنی راجہ پتلی جی کا
اور گوتم کا زمانہ یا گوتم اور پتلی جی کا زمانہ ایک ہے۔ پانی ہم پھر کسی وقت فصل لکھتے۔
جگہ ایک بلقی چیدر گکرت راجہ نے جن کی کوشش بلقی سے سرپرست مت حاصل کیا اور
چانک جی ہمارا راج ہے۔ اور یہ توصیف ظاہر ہے کہ وہ راجہ سکندر کا ہمعصر تھا۔

چانک پر سہر گکرتے ہیں کہ یونانی مورخوں نے لکھا ہے کہ

سندھ لکھیں بے سلیکس کے ساتھ بعد نہ کیا۔ (۱) گکاب تحقیقات حالات ایشیاء جلد ۲
ویرا چھ صفحہ ۲۴ اور صاحب کی رائے کے بموجب وہ ۲۰ برس اور پھر پتلی جی کے
کے بموجب ۲۵ سال قبل مسیح کے تھا۔ اور آنا۔ لکھا کے فضول سے ابھی طرح سے ظاہر ہو گیا کہ
بموجب اقتضائے اول کافر صاحب کے جو سالہ افام شامل ہے۔ چند گکرت کی سلطنت
کا زمانہ تین سو باون برس اور تین سو پچتر برس قبل مسیح کے اندر تکم ہوتا ہے۔
دیکھو پرینسپ صاحب کے مفید فضول کا صفحہ ۱۲۶)۔

اور بموجب دوسرے اقتضائے کے جو پتلی جی صاحب کے ترجمہ ہمارے میں داخل ہے ۲۰
وہ ۲۵ سال قبل مسیح کے ہیں تاہم ہوتا ہے۔ (دیکھو صفحہ ۱۲۶)۔

اور یونانیوں کے بیان کے اس کا دماہ سلیکس کی تخت نشینی کے وقت سے جو ۳۱۲
برس قبل کے ہوئے اس کی وفات تک جو ۲۸ برس قبل مسیح میں ہوئے ثابت ہوتا ہے
دیکھو کائنات صاحب کی کتاب۔

ان تمام شہادتوں پر غور کرنے سے صاف ظاہر ہے کہ سلیکس سکندر کی فوج کا سردار
تھا۔ سلیکس اور چندر گکرت چھتر گکرت اور گکے گکے سلیکس نے اپنی بیٹی ہمارا جو
چندر گکرت کا بیاہ دی تھی۔ (دیکھو صفحہ ۲۴ سال قبل مسیح میں ہندو ظہار ہوا۔ اس کے سر

राजावर्चन ॥ इ न सभम ॥ इश्वर सभम ॥ तस्यैव
नभवति ॥ राज सभा तद्विशीषणानाञ्चनभव
तियुष्मिन्नसभम ॥

ترجمہ: جب بھالفظ کا نش اور راجہ بد کو چھو کر اور کے ساتھ ساس ہو کر کسی
صورت ہوگی جسے **इ न सभम** اور **इश्वर सभम**
والی صورت ہوگی لیکن راجہ کے ساتھ سمندر ہو جسے یہ صورت نہیں ہوتی (راج بھال)
राज सभा اور بھالفظ ان کی صفت و افعال ہوتے ہیں وہاں بھی بھال کو سیم

نہیں ہوتا مثلاً **युष्मिन्नसभम** (پیش منتر بھال)
(دیکھو نہ بھال مشیہ مطبوعہ سندھو علی گنجی صفحہ ۷۷ اسطر ۱)

اب بتائیے کہ چند رنگت بھال کہاں لکھا ہے اور فرمائیے کہ اس جیسی بھال بنانے کا
کہاں حکم ہے اس موقع پر ہم ایسے غلط اعتراضوں کی وجہ بھی بتاتے ہیں۔ دیکھو ہمیں بھال
کے چھوڑنے والے سترکیل ہارن صاحب پریسل اور ٹیل کالج دکن فرماتے ہیں کہ بھال
کے میں چند رنگت بھال یا بھال ہی ہے۔ لیکن اس پینک میں مابھال کا مٹول چھٹے
ادھیاء کی آدی تک ہے اس پینک کے دو بھال ہیں پہلا تقریباً ۲۰ برس کا بھال
اور دوسرا ۸۰ برس کا۔ ابرس تک کا بھال ۲۰ برس سے ۱۲۰ برس کا ہے اور
مول پہلی جلد کے اپاد کے ۱۳ سے لیکر ۱۹۷ صفحہ تک کا ہے دوسرا ۱۲۱ سے لیکر ۱۹۷
صفحہ تک کا اور مول پہلی جلد کا ۱۹۷ صفحہ ۲۰ تک کا یہ پینک سارے کا سارا
ہی بڑی بے پروائی سے لکھا ہوا ہے۔ اور چھوٹے چھوٹے ٹکڑے اکثر اس
میں حذف ہو جاتے ہیں۔ دوسرے حصہ میں صفحات قبل خالی ہیں ۲۲۷-الف
۱۸ سے لیکر ۲۲۱-الف تک اپڈیشن ۱۹۷۲ سے لیکر ۲۴۷ صفحہ ۲۰ تک
الف ۲۴ سے لیکر ۲۴۷-الف تک اپڈیشن ۱۹۷۲ سے لیکر ۲۴۷ صفحہ ۲۰-۱۸
بہت غلط ہذا نقیصہ میں یقین کرتا ہوں کہ یہ دونوں کتابیں کسی اور کاری سے نقل کی
گئی ہیں اور وہ اصل کا پی پوری محفوظ حالت میں ہے جبکہ کافی بزرگ کی نقل ہو چکی
تھی بہت کچھ خراب اور مچوب ہو گئی۔ یہ کشمیر کی کاری ہے۔ اس کا پی ک میں
اوقات صفحوں کے صفحہ چھوٹے ہیں۔ دل میں یاد رکھ کر کہ کافی کی اکثر غلط ہے۔ بھال
کا اختلاف یا بالکل نہ ہونا کئی حالتوں میں حادثا سمجھا جاسکتا ہے اور ہماری اپڈیشن
ہے کہ انڈیا میں کوئی اور اصل زیادہ مستند مل سکے

(دیکھو دیا چ صفحہ ۹ سے انک)
پھر وہی صاحب فرماتے ہیں کہ "میں اپنی کتاب کے ۷۷ صفحوں کی اسطر میں صرف
پیش منتر بھال کو چھاپتا ہوں۔ اور چند رنگت بھال کو جو پیش منتر بھال کے بعد دو
کاپیوں میں درج ہے نہیں چھاپتا میری دلیل محض پیش منتر بھال کے چھاپنے کی ہے
ہے کہ اصلی معتبر کتابیں سچی۔ ڈی اور اسے میں دن کا پانچ اور سب کچھ پریسل
ہے صرف یہی لفظ ہے (دیکھو دوسری جلد کے دیا چ کا صفحہ ۸ صفحہ ۸۷) ہم اس کے
پس یہ تو بالکل باطل ہو گیا۔ کہ پینک میں ہی چند رنگت کے بعد چھاپا گیا تھا
میں ان کا نام ہے۔ باقی جو آپ نے پر ان دے ہیں وہ کتنا سراسر گمراہی اور راج
کی ہیں۔ جن میں سے کوئی بھی مستند نہیں ہے۔ جیسا کہ الف لیلہ و سادہ علی اور
الردین اور عجیب وغریب چراغ۔ یا یہ جزیرہ کی داستان بھال ان کتابوں کا تاریخ
یاد ازہب یا مجمع واقعات سے کیا قلع ہے کہ یہ کتب قبل تصنیف کی کتاب ہیں
ہیں اور بہت ہی جدید۔ یہ تو قصوں کی ہی کتابیں ہیں۔ لیکن ان کے علاوہ بعض
مذہبی کتابیں بھی تاریخی واقعات کو غلط بتلاتی ہیں۔ جیسے یوگ و سٹشٹ کی کتابیں

۱۲۹۷...

۸۸۳۰...

۱۲۹۹...

۲۱۴۲۹۹۰

موتی ایک پورا گذر
دور اور پورا گذر
کل ایک کے اس وقت تک گذرے
میران کل مسالوں کی جو سورتیں سندھات کے ہوتے
ویدانت طاقتور ہم ثابت کر چکے ہیں کہ دیاس کی جو کہوئے ۱۲۹۹ سال گذرتے
ہیں کیونکہ وہ کلی ایک کے آدیں موجود تھے اور انہوں نے یہ گرتھ بنایا۔ پس اس کو بنے بھی
آج تک ۱۲۹۹ سال ہوتے ہیں۔ اس سے کسی خطابت میں نہیں۔ دیاس جی نے اس کے
۱۲۹۹ جی جی کرٹ ہیرا شاہ پر دیکھا یا ناٹی تبتی جی گرتہ ہو گیا سورت بھال مشیہ بنایا۔ اور بھال
گرتھ بنایا

اشنا و صہ پانی لکھا ہے ۲۰ برس قبل عیسے کے زبان مسنکرت کی اور
مابھال مشیہ ذرا بعد پانی برہمن نے بنائے جو اب تک راج میں پیشتر عام لوگ
پر کرت لیجئے بھال لولتے تھے۔ مگر برہمن (دودان) ہمیشہ مسنکرت بولتے اور
کھتے تھے (صفحہ ۱۸ مفتاح التاریخ منٹرا)

مسنکرت زبان کی نسبت سرودیم جو ش صاحب بہادر لکھتے ہیں کہ مسنکرت
زبان لوکانی زبان سے زیادہ کامل اور روی سے زیادہ فصیح اور دوسرے زیا
فصیح اور بلج ہے کتاب تحقیقات حالات (الیشیلہ صفحہ ۲۲)

اور ذیل افسانہ صاحب بہادر سائن گورنر بھی فرماتے ہیں "اس زبان کی
صرف بجز ایسی کامل ہو گئی ہے کہ انسان کی کلام کے اصول تمام دنیا میں اگر قائم بھی ہو
ہیں۔ تو ان سے زیادہ نہیں ہوتے (تاریخ ہندوستان پانچواں باب صفحہ ۷۷) مطالع
اب ہم اس کے متعلق جو محال فعل کے اعتراض ہیں وہ کہہ کر ان پر غور کرتے ہیں
راجہ شیو پراسادی سی۔ ایس۔ آئی۔ تالیف اپنی میں لکھتے ہیں۔ "کتابتوں کی پینکلی نے
ٹیک لکھی اور کئی کی دیاس نے۔ اب ہم چند اپنے گوش میں لکھتا ہے کہ کتابتیں کا
نام دروہی ہے اور کشمیر کا سوم و دیو بھٹ اپنے کتنا سرت ساگر میں لکھتا ہے۔ کہ
کتابتیں دروہی کو شاہی میں پیدا ہوا

پانچ سے آٹھ لکھ کر ان میں شاستر لکھا اور راجہ نند کا منتری ہوا
مدار راکش وغیرہ بہت سے گرتھوں سے ثابت ہے کہ نہ کے بعد ہی چند رنگت راج
سنگھاسن پر بھال۔ اور چند رنگت کا داند ظاہر ہے اب کہو کہ پانچ کا داند اٹھائی ہزار
برس کے دروہی میں یا لاکھوں برس سے اور پینکلی چند رنگت کے پیچھے ہوا۔ اس میں کسی
طرح کا قصہ یہ نہیں۔ کیونکہ اس نے اپنے بھال مشیہ میں بھال راجہ پیش پورا اس
یہ چند رنگت ہم ایسا آواز ہرن دیا ہے (دیکھو انہیں سترنا شک حصہ سوم صفحہ ۱۸)
تروید۔ واضح ہو کہ سب سے پہلے میں دیکھنا ضروری ہے کہ آیا مابھال مشیہ ہیں
اور ہارن ہے یا نہیں۔ ہم نے اس کے اسلے بہت سی تلاش کی اور اکثر مستند کاپیوں کو
دیکھا جہاں تک ہماری تحقیقات سے ظاہر ہوا وہ یہی ہے کہ ادھارن مابھال مشیہ میں نہیں
اور ہم صرف اپنی تحقیقات پر ہی خاتمہ نہیں کرتے بلکہ دکن کالج کے پریسل سترکیل
ہارن صاحب نے جو کامل تحقیقات کے بعد مابھال مشیہ چھپوایا ہے وہ بھی لکھتے ہیں کہ
میں صفحوں میں چند رنگت سہا ہے یا بھال نہیں ہے۔ پانچوں دن کی اصل عبارت ہے کہ
مابھال مشیہ دیکر ان پہلے ادھیاء پہلے پاؤ کے ۷۸ سورت کے ضمن میں پینکلی جی مارج کر لیں

सभाराजा ननुष्य पूर्वा। निन्यर्था यवचन स्यैवराजा।
वर्धम् ॥ ७ निनिर्देशः क तैव्यः ततोवक्तव्यं पीय
वचन स्यैव ग्रहणं भवकिं प्रयोजनम् ॥

پروفیسر دانش صاحب فرماتے ہیں کہ "سورہ سہدھانت کے لکھے جانے کے ایک مدت پہلے سے علم ہندو سے لوگ ماہر ہو گئے۔ اس میں دتروں کی مقدار معلوم کرنے کا ایسا عمدہ قاعدہ موجود ہے۔ جس کا استعمال پہلے پہل برکتر صاحب نے سترھویں صدی میں کیا" (دیکھو برٹش انڈیا جلد ۲ ص ۴۰۲)
 "محیط اور قطر کی مناسبت کا بیان بھی سورہ سہدھانت میں ہے (دیکھو تحقیقات حالات انڈیا جلد ۲ صفحہ ۲۵۹)

اب ہم یہ بتاتے ہیں کہ آریوں کے علم ہیئت وغیرہ کی بابت خصوصاً عرب والوں کی کیا رائے ہے)
ماورئی بتلی صاحب بھی جو آریوں کے دعوے کے بالکل خلاف اپنی آخری چھاپی ہوئی کتاب میں لکھتا ہے "آریوں نے جو طریق الشمس کو ۲ منازل (قرنچتر) میں تقسیم کیا ہے جس سے وہ اس زمانہ میں بہت بڑے عالم علم کے معلوم ہوتے ہیں وہ تقسیم صحیح ہے ۴۲۲ سال پہلے ہوئی تھی" (ان کے بتدیان صفحہ ۲۴۰) "دعوت تحقیقات انڈیا جلد ۲ صفحہ ۱۵۲)
کلیسنی - بتلی پروفیسر صاحبان کا قول ہے کہ آریوں کی کتابوں میں ایسی ایسی تحقیقات جو حضرت عیسیٰ سے تین ہزار برس پہلے ہوئی تھیں۔ اب بھی موجود ہیں اور ان سے بہت بڑی ترقی جو اس زمانہ سے پہلے ہو چکی تھی ثابت ہوتی ہے" (تاریخ ہندوستان اب یہ ملحقہ میسر صفحہ ۲۳۹)

اور اس سے ایک بہت عمدہ دلیل اس بات کی نکالی گئی ہے۔ کہ زمانہ قدیم میں ہی نہایت عمدہ عمدہ تحقیقات ہو چکی جو کچھ تاریخ ہندوستان صفحہ ۴۲۲ تمام ہیئت دان آریوں کی تحقیقات کے نہایت قدیم ہونے کو تسلیم کرتے ہیں اور اس بات میں کچھ حجت نہیں معلوم ہوتی ہے۔ کہ انہوں نے جو جیٹیک اور میچ حرکت وسطی سورہ اور چاند کی فراروی ہے۔ وہ ان کو قدیم زمانہ کی تحقیقات کے ساتھ ان تحقیقات کا مقابلہ کرنے سے ہونے لگی ہوگی۔ جو اس زمانہ کے لوگوں کی ہے" (دیکھو پوٹو صاحب کی لائپس والی کتاب انتظام دنیا)
 "اور جس قاعدہ پر پتراینا ہے جس کا ذکر وید میں موجود ہے) اس کے لکھے جانے کا زمانہ حضرت شیخ سے چودہ سو برس پہلے قرار دیا گیا ہے" (دیکھو تحقیقات حالات انڈیا صفحہ ۴۸۹ جلد ۸ صفحہ ۳۸۲ جلد ۶)

بتلی صاحب نے جس طرح یہ غلطی کی ہے۔ اسی طرح سہدھانت شرقی کا زمانہ قدیم کرنے میں بھی ٹی ہے۔ کیونکہ وہ اپنی آخری کتاب میں ثابت کرنا چاہتے ہیں۔ کہ چارہا اسکا چارہا نے اکبر کی سلطنت میں مشاعرے میں سہدھانت مشروطی تصنیف کی۔ دیکھئے نالریین! یہ کتنی بڑی بھاری غلطی ہے۔ اس واسطے مورخ الفلٹن صاحب فرماتے ہیں کہ اس مصنف "یہ اسکا چارہا ہی ایک کتاب کے واسطے اصلی متن کے لکھے جانے کی تاریخ ایک مشہور شخص یعنی نے اپنے تاریخی ترجمہ میں جو اس نے مرتب کر کے اکبر کے حذیر میں پیش کیا تھا۔ بیان کر دی ہے۔ اسی طرح سے اور بہت سے مصنف نے جو اکبر سے پہلے گذرے ہیں۔ بھاسا چارہا کا حوالہ اپنی تصنیفوں میں دیا ہے جن کی صداقت کا بتلی صاحب کو انکار کرنا پڑا ہے" (تاریخ ہندوستان صفحہ ۴۲۲)
 پس یہ نام کردہ تاریخیں جو بتلی نے زمانہ کے یا بہت دور صد اوقات کے چہرہ پر نقاب ڈال رہی ہیں! اعتبار کے لائق نہیں۔ یہاں پر ہم چاہتے ہیں کہ آریوں کے علم چہرہ اور ہیئت کی بابت کچھ اور مشہدات پیش کریں
 پروفیسر آس جھانے لکھا "ہیئت کی تحقیقات اور علم ہندو کے شقوتوں میں

جہر و مقابلہ کا استعمال جہاں ان کی ہی دیکھو ہے اور جس طرح سے وہ اب بھی یہ کام کرتے ہیں۔ تعریف کے قابل ہے کہ لاکھوں کا انڈین انجیر صفحہ ۴۰۹ و ۴۱۰ ناؤنبرابو جلد ۲ صفحہ ۱۵۸)

علم حساب میں آریہ سورہا کی ایجاد کے باعث جس کا موجود سب انہیں کی تسلیم کرتے ہیں اور مزادرتا ہیں۔ اور معلوم ہوتا ہے کہ اسی تحقیق کے موجب ہونے کے سب سے علم حساب میں آریہ یونانیوں پر بہت بڑا فخر اور فوق رکھتے تھے (تاریخ ہندوستان صفحہ ۲۴۹)

جہر و مقابلہ میں اہل عرب کا دعوے آریوں کے مقابلہ میں پیش کیا گیا ہے۔ لیکن کامبروک صاحب نے بخوبی اس بات کو ثابت کیا ہے کہ اہل عرب کہ جہر و مقابلہ کا علم حاصل ہونے اور ان میں دقیقہ دلوں کی ابتداء سے پہلے ہندوستان میں یہ علم کمال کو پہنچ چکا (دائرہ اریہ صفحہ ۱۵۱ تاریخ ہندوستان صفحہ ۲۴۲ و ۲۵۱)

پھر وہی مورخ فرماتے ہیں "آریوں کی ترقی کے زمانہ کی بہت میں تمام اور ترقی ان سے بھی زیادہ حاصل تھیں۔ اور زیادہ ترقی کے زمانہ میں جبکہ غائبانہ بات ممکن تھی کہ وہ کسی غیر سے کچھ حاصل کرتے تو اس کا حال یہ ہے کہ اس زمانہ میں جو طریق علمی تحقیقات وغیرہ میں آریوں کا قاعدہ صرف ان کی ذات پر منحصر ہے اور شعری نہیں تھا۔ بلکہ وہ ایسے اصولوں پر مبنی ہے جن سے اور کوئی قدیم قوم غلطی و اکتاف نہ تھی اور اس سے ایسی ہیئت کا علم ظاہر ہوتا ہے جن سے اب سے دو سو برس پہلے تک اہل یورپ بھی واقف نہ تھے" (الزمین ان کے ہیئت کے نتیجے جس قدر مذکورہ تحقیقات پر منحصر رکھتے ہیں۔ ان کی نسبت اسی قدر صاف عیاں ہے کہ ان کا کسی غیر قوم سے حاصل کرنا ممکن نہ تھا اور ان نتیجوں کی نسبت بھی تحقیقات پر منحصر نہیں ہے، انصاف سے یہ نہیں کہا جاسکتا کہ جن لوگوں میں ایسا کچھ استعداد اور ذہن اور ذراست کا مادہ ہوتا کہ اور غیر قوموں سے سہارے کی حاجت نہ پڑی ہو" (تاریخ ہندوستان صفحہ ۲۴۹)

اور آخر کار یہی آریہ اہل الفائن صاحب فرماتے ہیں "ہندوستان کے علم ہیئت کی قدامت اور اصلیت نہایت دلچسپ مضمون ہے ان میں سے قدامت پر پروردگار کے نہایت بڑے درجہ ہیئت دانوں نے لکھ لکھ کر یہ سب بر بھی اب تک اس کا تصدیق نہیں چڑھا (تاریخ ہندوستان صفحہ ۳۳۹)

جب سورہ سہدھانت کی بابت ہم خیال کرنے میں نو بہت پرانی معلوم ہوتی ہے کہ اس کا مصنف سولہ صدی آدک سائنس شاستر کے اور گرتھوں کے حوالے نہیں دیا اور وہی فاضل بھوشی (اسٹرا نو میا) خود اپنی کتاب کی تصنیف کا زمانہ سراج ذیل شکر میں بتلاتا ہے۔ جن سے صاف ظاہر ہے کہ وہ کب چوا۔ اندکس وقت میں اس نے یہ مستند گرتھ بنایا۔ جیسا کہ لکھا ہے (دیکھو سورہ سہدھانت ہرم اور بیاد شکر ۱۲ و ۱۳)

कल्पादस्मात्त्रमनेयः षट्पतीनः सप्तम्यः वैव-
 स्वतस्य च त्रयीयुगा नान्निधनो गतः ॥ २२ ॥
 अष्टाविंशदयुगादस्माद्यानमेकत्रयं युगम् ॥ २३ ॥
 कालं प्रमेत्यामेकत्रयपरादयेत ॥ २३ ॥

ترجمہ۔ اس کلیہ کے پر اگرچہ ہے چھ منو متر گذرے ہیں مگر سہدھانت کے اور چاروں دیو سوت منو متر ہے اس کے ہر ایک شلش گذر گئے ہیں اور اب جو اٹھائیسویں چتر منو متر ہے اس کا شل گذر گیا ہے۔ پس یہ گرتھ میں نے اس وقت بنایا اس سب کال کو گن کر
 "تاریخ ہندوستان صفحہ ۴۰۹"

سند دوم راجا دلی گرتھ میں بدنت مادھو راجا جی جی خوشی کی فاضلہ تحقیقات سے
درجہ ۱۸۱۱ میں تصنیف ہوا ہے درج ہے کہ کلی ٹیک کے آغاز سے بکر منک ۱۸۳۸ سال
ہوتے ہیں۔ کلی ٹیک سموت ۳۰۴۳ میں بکر منک کا راج ہوا اور ۱۸۴۹ میں شالباہن کا راج
آغاز ہوا (دیکھو ہریشچندر کا گنت ۱۸۴۹ سے ۱۸۹۰ تک) (۱۸۹۰+۱۸۴۹=۳۰۳۹)
(۱۸۹۰) اسباقی معنی نے مفصل اسوگر ندرت منب بادشاہوں کی بھی دی ہے۔
سند سوم سموت کے مدبرین و شکر آجاریوں کے رہبان دی مباحثہ ہوا جس کی
آثناء میں دورا کار کے مندر سے ایک تانے کا پتہ پیش کیا گیا جس کی تاریخ سموت ۲۶۶۳
یہ ہشتی تھی یہ پتر منج سے ۳۳۱ سال پہلے تحریر ہوا۔ جس کا زمانہ سکندر کی یورش ہند
کے کچھ شتر ہوتا ہے۔ ۳۳۱ سال پیشتر (۲۶۶۳+۳۳۱=۱۸۹۰=۱۸۹۰)
سند چہارم سرو لیم میڈو صاحب جو ریاست بونڈی کے نصیر پور تھانہ ریاست میں پرا
پتھروں کے کتبوں کی نسبت تحقیقات کرائی ہے تو اس بھی یہی سمت ثابت ہوا ہے
(دیکھو رسالہ دیلی سولٹی جلد ۱ نمبر ۲۸ صفحہ ۲۸۰)
سند پنجم درای مہر نے برہت سنگھت میں لکھا ہے۔ دیکھو (دھیا ۱۳ اشوکا)

आसन्मद्यासुनयः शासति पूरवी युधिष्ठिरै नृपतौ
मज्जु द्विक पञ्च द्वियतः शकका लखत स्यराज्ञः ॥
ترجمہ ہمارا راج یہ ہشتی کا جب پڑھو تو یہ راج ہو رہا تھا اس وقت بدنت تھی لکھتا
ہیں تھے اور ۱۸۲۶ سال ہوتے ہیں۔ اس کو اپنے راج یہ ہشتی کو شک منی بدہ کی سمت
بکر منک کا پودھ سے ۲۲ برس پہلے پیدا ہوا اور ۱۸۴۳ برس پہلے فوت ہوا ہیں
کا سمت اس کی ۵۰ برس کی عمر سے شروع ہوتا ہے (۱۸۹۰+۵۰=۱۸۴۰=۱۸۴۰)
سند ششم مانگہ پتیر دیہ ندیاں سمت راج یہ ہشتی راج داشت راجہ مذکور ذوالیشاں
در آغاز کلنگ محل پودہ تمام جہاں راج رکشا دہ تا این زمان از سمت ایات او چہا ہزارو
نہ صد و پست و ہشت سال شمس گذشتہ از غیات الامات روین فہ صفحہ ۳۲۵
(۱۸۹۰+۴۲=۱۸۴۸)

یودھ سموت۔ اس سموت کی بابت بھی لوگوں کا اختلاف ہے جن میں سے چند کی را
ہم بتاتے ہیں۔

(۱) گوتم عرف بدھ ۶۲۳ برس قبل جیسے کے پیدا ہوا اور بدھ بعد ۵۴۳ سال ۵ برس
قبل جیسے کے درخت ایجر کے نیچے مر گیا (دیکھو مصلح التواریخ ہنٹر حصہ اول باب پنجم
صفحہ ۲۳۰ و ۲۳۱)

(۲) تاریخ ہندوستان میں لکھا ہے کرشاک منی (دھ حضرت جیسے سے قریب ۵۵۰ برس
پہلے ہوا ہے) (دیکھو تاریخ ہندوستان میں صفحہ ۲۶۰)

(۳) بدھ کی پیدائش کی تاریخ صحیح نہیں ہے اور دیکھو صفحہ ۲۲ مصلح التواریخ مگر
صحیح بات یہ ہے۔ کہ بدھ کا جنم شالباہن کے سال سے ۵۰۱ سال پہلے ہوا تھا ۸۰ سال کی
اوسط تائیں ان کا مہرانت ہوا جس کو راج ۳۳۳ سال ہوتے ہیں لیکن پیرت ان کا
عمر کے پچاسویں برس سے شروع ہوا تھا۔ جو اس وقت ۲۲-۲۶ ہے۔
بکر منی سموت تاریخ فرشتہ میں لکھا ہے تھا حالت تحریر اس سطور کہ من عس عشر
بعد ان است از جوت ہوتا ہوا و ششصد و شصت و سال سپری شد۔ (صفحہ ۱۲)

مقالہ اول ۱۶۶۳+۲۸۴=۱۹۴۷ یا ۱۶۶۳+۲۹۲=۱۹۵۵=۱۹۵۵-۱۹۴۷=۸
کرل ناڈ صاحب فرماتے ہیں کہ سموتات میں ایک تھہر ہر گنت ایک بکر منک لکھا ہوا ہے
جو مطابق ہے ۱۸۴۷ کے ہیں اس سے مطابقت وقت ابھی طرح ہو سکتی ہے۔
(راجا من ترنا شک حصہ ۱ صفحہ ۱۳۰۴-۱۳۰۵=۶۶۲-۶۶۵ اور ۱۳۲-۱۳۵)

۱۹۶۵-۱۸۹۰=۱۹۷۷
تاریخ عالم میں لکھا ہے کہ بکر منک سے ۳۶ سال پہلے ہوا (دیکھو صفحہ ۱۸۹۰)
مورخ انفسن جٹا ہار فرماتے ہیں مالوہ کے راج بکر منک کا سن آغاز ۵ برس قبل
منج سے ہوا اور تمام خاص ہندوستان میں اس کا رواج آج تک برابر ہے۔
(تاریخ ہندوستان باب ۳ صفحہ ۲۷۰ سلاخہ)

بکر منک سموت اس وقت ۱۹۷۷ ہے اور یہ جیت شری پڑوا سے شروع ہوتا ہے
اگرچہ سال اس کا قری ہے لیکن تیس سال ایک ہینڈ لونڈ کا اضافہ ہو کر سال منی سے
مطابق ہوتا ہے۔

شالواہن سموت راج شالواہن کا سنہ ۱۸۴۷ سے شروع ہوا تمام دکن میں راج
ہے (دیکھو تاریخ ہندوستان صفحہ ۲۷۰ سلاخہ) (۱۸۹۰-۱۸۱۴=۷۷) پس شالواہن کا
سمت اس وقت ۱۸۱۴ ہے۔

سند عیسوی پینٹ کے قتلہ سے ۳۷ برس بعد شروع ہوا (دیکھو بائبل مطبوعہ مرزا
تاریخ مسیح کوڈونیس اسٹیلن اطالوی نے باسٹو پانڈروس راجہ مصری کے قتلہ
یا شہادت میں حسب اقوال مختلف وضع کیا اور مبداء تاریخ بعد ۳۷ برس لادت حضرت جیسے
قرار دیا۔ مقدار سال کی موافق اور صواب از منہ مختلف کے مختلف رہی۔ جیسا انقشہ ذیل ظاہر

نقشہ دریافت مقدار یوم سال موافق رصد حکماء مختلف					
نمبر شمار	نام حکیم	یوم	ساعت	دقیقہ	ثانیہ
۱	طیو خارس	۳۹۵	۵	۵۰	۰
۲	حکیم ابرجن	۲۶۵	۵	۵۰	۰
۳	حکیم جیونوس قیصر	۳۶۵	۵	۵۰	۰
۴	خواجہ نصیر الدین طوسی	۳۶۵	۵	۲۹	۰
۵	حکیم کاسی کی ۱۴ رصد کے موافق	۳۵۵	۵	۲۸	۵۲
۶	حکیم دی لینڈ	۳۶۵	۵	۲۸	۳۹
۷	حکیم ولنش	۳۶۵	۵	۲۸	۳۹
۸	حکماء مضر	۳۶۵			
کسو کو گرا دیے تھے					

جولین فیور نے باستصواب حکیم سوئی جنس ۱۸۴۷ قبل مسیح میں اس نے کو ایر ہونا ساری
فصول سال کے ہر مہینے میں نے ہوا جائے اور نوڑ ایک ہی تاریخ ایک ہی مہینے میں ہو
رومیکہ واقع ہو جو جن سال قری کے سال عسی کو راج کیا اور یہ قرار دیا کہ ہمیشہ عین سال ایک
پہر ہر سال ۳۶۵ دن کا لیا جاو اور ہر چوتھے سال آخر ہر فور میں ایک روز کسی کا نیا
کر کے وہ ۳۶۶ یوم پر تمام کیا جاوے جو نہ کہ مقدار کسر ہرل میں ۴ ساعتوں سے کم تھی
اور جولین فیور نے پوری چھ ساعتیں لیکر ایک دن چوتھے برس بڑھایا تھا۔ لہذا اسباب
جمع ہوئے کہ سورہ زاریہ کے ۵۵ آیتیں لکھا رکھیں باج کو تحمل آفتاب عمل میں ہوئی۔
تجربہ ہو جس پوپ گریگوری نے ۵۵۷ میں دس روز اس کی تقویم کو خارج کر دئے
اور گریگوری راج کو اکیسویں باج قرار دیکر اس سال کو ۳۶۵ پر ختم کیا اور آئندہ کیو اسطے یہ
مدینہ کی کہ ہر سیکڑے کے سال آخر کو جو جب قاعدہ جولین سال لکھیے تین سو برس تک
دہا کا ہیں اور ہر چوتھے سیکڑے کے سال آخر میں تین کم کر دینے کا حکم کیا۔ اس نے
اس قاعدہ کی جلد ر آند کے خیال سے ہرل نیپ کا جو غدی کے اخیر میں اور چار سو پور

۱۔ صاحب ہند راجہ راجہ کے طوفان کی نسبت اذاتے ہیں کہ علم خیرا کو سچے معلوم
۲۔ تاج کے چھ پر ار برس سے اب تک کل طوفان کا ہونا مانا جاتا ہے
۳۔ ایک لائق محقق کوئی نے علم ستر لونی سے عبارت دیکر کہا ہے کہ مصر کا سب سے اول
۴۔ بیار پر انہ سات ہزار تھو سو سال گذرے کہین تھا

۱۰۰۰ مسطر السطر مشہور پنجویں لکھتا ہے کہ دس ہزار سال پہلے گری ہیکل کے سبب اور
چار طے میں دو درہا تھا اردیکھو کہ جو توڑ پھوڑ پہلے ۵۲

۱۲۔ اس پر چارلس لائل صاحب پرماد کی رائے کے موافق ۱۸۴۱ ہزار رسالے کے اندر
اٹا کے جنگلی منطقہ پر کوئی غارتگریوں کا واقعہ نہیں ہوا اور عیسائے بقول بائبل کے منع کا
ادارہ کرنے کے وہ آتش فشاں کی خطوطی سببیں جن کی راکھ میں معلوم غارتوں کے آثار
ہیں اور جو کہ اٹا جیسی کامل حد تک سر کر رہی ہیں اور بھی اس سے پہلے کی ہیں +
۱۳۔ ۱۲۱۴۔ مضر کے لئے ایک ایسی تہا امت کا بیان کرنا زمانہ حال کا مسئلہ نہیں ہے بلکہ
یونان کا نامور اور شہر حکیم افلاطون جو مسیح سے ۳۲۰ سال پہلے گزرا ہے وہ اپنے عہد
میں باشندگان غمر کا حال اس طرح بیان کرتا ہے کہ ”مضر میں متغوری و سنگ تراشی
غمر قدس ہزار رسالہ گزرنے کے عہدہ دونوں پر تھی“

۱۱۵۹- کریمل الکاٹھا ہوا امریکن فرماتے ہیں کہ ٹیکس کے لکھے جانے ہوئیوں کی جاتی اتنی ہوئے ہیں جن کی بنیاد پر ملے۔ مصر کے سوادھی استھان اور نما استیہ یعنی عالمی بیڈار کے بننے۔ بلکہ اس سمت سے ۷۰ سال پہلے (جسکو عیسائی لوگ سریشی کا آواز بتلاتے ہیں) امریکی لوگ اعلیٰ ترقی اور تہذیب پرستے اور اپنی بھاشا اور دیکر کو لایسا سداہے ہوئے تھے۔ کہ ان کی مانند آج تک ایسا کوئی نہیں ہے (جسکو تہذیب کا زمانہ و شاہگری حقیر ہوتا ہے) ان تمام ملکوں میں اس ۱۸۷۸ء

۱۸۰۰ء: فوجی کے بعد بعض مورخوں کا بیان ہے کہ ایام شاہ تخت لٹیس کے اور زائد سب کی ریاستوں کا قریب بھٹارہ ہنزہ رستال کے تھارہ کے کھنڈ تانبے میں جلد دوم گلگتہ صوفیہ (۱۸۰۰ء)۔

۲۲ مورخ ناٹ اینڈ گلڈن صاحب بنادور فرمے ہیں اس مسئلہ کی تشریح ارکے حضرت آدم سے بہت مدت پہلے انسان کا کھجور لگا یا جاسکتا ہے کے واسطے ہم اپنے ناظرین کو غور و فکر میں من صاحب کی کرد و ناواری کا حوالہ دیتے ہیں سہ ماہی مشفق انسان کی ہستی دنیا میں کل ۲۲ ہزار سال فرض کرنے کے بعد اور نینو گنگ کا احتمال کرنے کے بعد مفصلہ اول ہاتھیں مقرر کرتا ہے۔ وہ زمانہ جب کہ مصر میں سلطنت جمہوری رہی۔
مصر سے پہلے دس ہزار سال۔ بابائی مسیح جو کہ ہلپر لینٹ کتاب کا تھا۔ اسکی تحت نشینی
مسیح سے پہلے ۹۰۵ سال متعین کئے ہوئے بادشاہ مصر مسیح سے پہلے ۱۴۴۰ سال
(دیکھو انڈین و جیس الیٹر کا صفحہ ۵۸)

۲۷۵۲۔ مستہان نامی مصر کے مقدس و فخریوں کے محافظ اور یونانی غوثوں کے نہایت
ماہر نے ٹولمیدہ قلعے کے عیسائی جو تانخ لکھی ہے۔ اس میں درج ہے کہ کاولیو کول
یعنی قاضیوں کے بعد اس کے دلاوروں ۲۰ ہزار سال تک سلسلہ وار عیسائی حکومت کی۔
دلاوروں کے بعد اور آدھی مصر کے حاکم ہوئے جن کی مہینہ نام ہوئے۔ یہ پیشین بیان
کی ہیں کہ کپوٹیس کی تحریریں اور شام قدیم تیار تھیں جو مصر کے قدیم مذہب کے مقدس فخریوں
میں موجود تھیں اس تاریخ کی ماخذ ہیں۔ اگر ان میں پیشین گوئی کا سلسلہ آغا جائے تو ان کے
لیکرسندہ اعظم کے عہد تک پانچ ہزار تین سو برس کا ہوتا ہے تاریخ مصر سنہ ۱۶۰۰
سے عہد تک

۱۰۰۰۔ ایک فصل جیسے دان کے نہایت فاضلہ و لایلی سے چھپڑا رسالہ دنیا کی
بیدار بنائے دانوں کی ترغیبیں علم خیا لوجی و اسرار انبی سے بہت عمدہ مستقیم و متعین
آپس کر کے اور سلسلہ تحقیقات ۳۰ ہزار رسالہ ممکن پہنچا کر سب کو خیر کیا ہے کہ اگر کوئی
ان کی ترغیب کر دے تو میں اور ثروت و دنیا کو بھڑکھڑا رسالہ فقیر مسافرت ناگاہ گن مسئلہ
سے زوری سلسلہ ۷ صفحہ ۱۱۵ سے ۱۲۰ تک ۱۰۰۰
۱۰۰۰۔ ۱۵۔ اہل کالیہا دعا کرتے ہیں کہ ہمارے پاس جڑ بڑھ لائے سال سے آگے
کانو شہ موجود ہے (تاریخ بدیع ہندوستان صفحہ ۷)

۱۵۰۰۔ - قدامت کی بات صرف ہندوی ہندین م بھرتے بلکہ تہذیب و تمدنوں میں بھی
شہر کے باشندے بھی یہی کہتے تھے اور ارباب والے قصویٰ و تہذیب لاکھ برس پیشتر تک
اپنی تواریخ و وارداتوں کا نشان دیتے ہیں۔ چین والے بھی قدامت کا ذرا علم
کرتے ہیں (دیکھو تواریخ ہندوستان ص ۱۵۲ ع۔ کلکتہ۔ صفحہ ۲)

۱۵۸۰۰۰۔ بواہر لینڈ زمین جو کھدایاں چھوٹ گہری ہوئی ہیں اور ہلکے رکس کی جو کھدایاں ہوئی ہیں اور دویانہ کے حصے میں جو استقامت ہوئے ہیں۔ جہاں بڑے رکس کی زمین کی نسبت پانی کا گہراؤ زیادہ ہے۔ کم از کم دس عود سیکڑہ چل چکا ہو سکے۔ آبی چوڑوں کے سونوں سے مستقیم ہیں دویانہ ہوئے ہیں۔ بواہر لینڈ سرسے کے اندر بہت الی سن پر

واقعہ یہی سرائے سے اور دیگر شہادتوں سے جناب ڈاکٹر ٹوڈر وولر صاحب بہادر نے یہ اندازہ لیا ہے کہ اس ڈیپٹی کی عمر کم از کم ایک لاکھ اٹھاون تیرا سال کی ہے اور مذکورہ بالا لکھدائیوں میں انسانی ہڈیاں جنگل کی سطح سے نیچے پائی گئی ہے۔ جن سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ مسیحیوں کے ڈیپٹی تین ۵۰۰ سال سے زیادہ عرصہ گزر کر یہاں نسل انسانی زندہ تھی (جس کے کتاب نمائیں صفحہ ۲۴۶ سے ۲۶۵ تک)

۱۰۰۰۰۔ ہم کیا سوچی ہے ہرگز وہیہ کہ وہ صاحب قریبے ہیں کہ حکم کنندہ رہے
برخانی و دیگر میں انسان کی ہر ہی متدہ تھی کے فاضل متی ہیں۔ جن کی نسبت عجز ہے
عجز حساب سے ان کی موجودگی کا زمانہ دو لاکھ چالیس ہزار سال تقایم ہوتا ہے۔
کہ سب سے کم زمانہ انسانی نسل کا ہم تقایم کر سکتے ہیں +
(رسالہ تحقیق سائنس اکتوبر ۱۹۷۷ء صفحہ ۹ کا کالم)

..... ۱۴۔ جب ہم اس زمانہ کا حساب لگاتے ہیں جتنی زمین کے بڑے بڑے طبقے بنے ہیں۔ اور اس میں جن جن حیوانات اور نباتات کے آثار پائے جاتے ہیں اور آگے بھی پیدا ہو کر نکلتے و ناپودہ ہوتے رہتے ہیں اور پھر اس زمانہ میں اپنے دور کا نادیسی شامل کرتے ہیں تو ہم کو بالکل اقرار کرنا پڑتا ہے۔ کہ دنیا کو کم از کم تیس لاکھ برس کا غوصہ گذرنا ہو گا (زمانہ باغبان پنجاب جوہری صفحہ ۸۲ ص ۱۳۲)

..... ہم بہت کم استیصال میں ہیں جبکہ اس بات کا دعوہ کرنے ہیں کہ کل پیدائشیں
چھ ہزار برس گذرے کو جوتی تھی۔ اگر یہ سچ ہو کہ خدا نے سب کو چھ دن میں بنایا اور
آدمی کو چھٹے دن۔ تو دنیا آدم سے پانچ دن بڑی ہوئی یہ بیان کرنا کہ دنیا کو چھ ہزار برس
ہونے کو بنایا تھا بالکل لغو ہے۔ جبکہ یہ اندازہ کیا گیا ہے کہ صرف زمین چٹانوں کے بنانے
کے لئے چالیس لاکھ برس کا عرصہ چاہئے۔

..... ۱۵۰۰ - اور ایک کروڑ پچاس لاکھ سال دنیا کی قدامت کے لئے بطور پیمانہ بیان کئے گئے ہیں۔ یہ حدودستان کے بڑے بڑے دریاؤں کے ڈیلٹا انسان کی قدامت کے لئے بڑے عمدہ ثبوت ہیں۔ مصر میں دریائے نیل کا ڈیلٹا جو کہ مادہ کے اٹھ چوتھے سے ایک بڑے مقدار میں بن گیا ہے جو کہ اسی طرح سے اب تک رہ بھی جاتا ہے۔ اور جمع بھی ہو جاتا ہے۔ پچھلے تین ہزار برس میں ذرا بھی بڑھا ہوا نہیں معلوم ہوتا۔

ہے جس کی شالیاہن کے آغاز تک ۱۷۹۰ھ وصال ہو گئے ہیں۔ ۳۱۷۹ + ۱۸۱۱ = ۴۹۹۰
شہادت (۴۹) آریہ دور کے پروردگار جو تشریف پادشاہی سرگنشی اپنی
پانچک سمت ۱۹۴۷ میں فرماتے ہیں۔ کہ یہ ہم دن کے دوسرے پہر کا آدھا اور دوسو
متر شکر کا آدھا شہواں ہمایک ہے اس کے کلی تک کو شاکا شالیاہن کے آغاز تک
۱۷۹۰ سال ہوتے ہیں و پانچ لکھتے ہیں :-

नन्दादिहृगणः मितानि सौर वर्षाण्युत्तीतानि ॥
ترجمہ ہندو کے مدت ۹- اور آریہ کے ۷ اور چاند کا ۱- اور گن کے ۳- کل ۳۱۷۹-
یہ برس سورج لینے سال شمسی ایشیائی کلی تک سے شاکا شالیاہن کے آغاز تک گزرنے ہیں
اور اب شاکا شالیاہن ۱۸۱۱ ہے۔ پس ۳۱۷۹ + ۱۸۱۱ = ۴۹۹۰ سال (دیکھو ان کا
پانچک سمت ۱۹۴۷ یکرم صفحہ ۱۲)

نقشبہ ہر ایک حساب ہر دن اور شاکا شالیاہن	
برہم دن کا ایک پیر	۱۰۸۰۰۰۰۰۰ سال
دوسرے پہر کا اردہ (آدھا)	۵۴۰۰۰۰۰۰ سال
اداس کلی تک کے شروع تک آدھے پہر کے اور گزرنے ہیں	۳۴۰۸۴۸۰۰۰ سال
کلی تک کے آغاز سے شالیاہن تک	۳۱۷۹ سال
شالیاہن سے آج تک	۱۸۱۱ سال
میزان کل لینے آریہ سموت	۱۹۷۰۸۵۲۹۰

نقشبہ ہر ایک حساب ہر دن اور شاکا شالیاہن	
چھ منو نتر	۱۸۴۰۳۲۰۰۰۰ سال
دوسو کے ۲۷ چھ منو تک	۱۱۶۴۴۰۰۰۰ سال
اٹھائیسویں کے ۳۷ تک	۳۸۸۸۰۰۰ سال
کلی تک کے شالیاہن تک	۳۱۰۹ سال
شالیاہن سے اب تک	۱۸۱۱ سال
میزان کل لینے آریہ سموت	۱۹۷۰۸۵۲۹۰ سال

اب ہم اعتراض کا جواب عرض کرتے ہیں :-
(مخبر) جناب پادری و من صاحب فرماتے ہیں کہ کلی تک کا شروع مسیح سے ۳۳۱ سال پہلے ہوا (دیکھو تاریخ عالم ۱۵۷۷ء۔ قرابا بصر حصہ اول صفحہ ۱۱)
(مخبر ۲) پادری آوارسکس صاحب فرماتے ہیں کہ کلی تک کا شروع آرماتہ ۳۳۲۰۰ سال پہلے کا ہے جو حضرت عیسیٰ سے ۳۰۰ سال پہلے شروع ہوا (دیکھو متوسط نقابت ۱۵۷۷ صفحہ ۳۳۲ کالم ۲ باریک)
واضح ہو کہ پہلے پادری صاحب نے ۲۰۱ سال بڑھا دیے۔ اور دوسرے نے ۱۰۰ سال کم کر دیے۔ مگر دونوں کی قطعی ہے تاریخ ہندوستان کے لائق مصنف نے سچ لکھا ہے کہ حقیقت ۳۱۰۰ سال مسیح سے پہلے کلی تک شروع ہوا۔
(دیکھو صفحہ ۷۷۰ + ۱۸۹۰ + ۳۱۰۰ = ۴۹۹۰ سال)
توضیحات ۳۰۰۰ کا ذکر قبیلہ ہنر صاحب فرماتے ہیں کہ تین ہزار سال سے زیادہ گزر چکا ہے جنہوں نے سال شمسی کا حساب کسی قدر صحیح پڑانا اور اس کو ۳۱۰۰ دن میں تقسیم کیا اور ہر پانچ سال کے عرصہ کے بعد ایک لونڈ کا مہینہ زیادہ کیا۔ تاکہ فی سال کچھ بچھل دن کا حساب صحیح بیٹھ جاوے۔ بہن چاند کی بیٹھن اور شاہوں کی کڑھن اور منہا ابرو سے واقف تھے۔ اور قبل پوناہوں کے ہند میں آنے

کے لینے مسیح سے ۳۲۷ سال بیشتر علم ہیئت میں بہت ترقی کی تھی۔ (دیکھو تاریخ ہند صفحہ ۱۵۷۷ء)
۳۰۰۰۔ ڈیڑھ دن کی ہر کاری میوزم میں نندہ جیجی کی لکھی ہوئی ایک گول کی لکری ہے جو زیادہ زمانہ گزرنے کے سبب سے پتھر جو گئی ہے۔ اس کی بابت ماہران علم حیاوی نے فیصلہ کر دیا ہے۔ کہ دو تین ہزار سال سے بہت پرانی ہے (دیکھو نرسنہ عجائب خانہ مذکور کی)
۳۰۰۰۔ لپ۔ سی۔ ایس کے بیان سے ثابت ہے کہ "مصری بارہوی خاندان کا خاتمہ ۴ ہزار برس گزرنے کے ہو گیا"
۳۰۰۰۔ دروازہ ایستان نورستہ کہ پیش از چاند ہر سال بسیار ممالے کیٹ شایستہ قدما سے ایشان بجائے آؤند (دیکھو تاریخ چین فارسی صفحہ ۸۶)
۳۰۰۰۔ لڈن میں مصری قہسری خاندان کے مہم موجود ہیں جو چار ہزار تین سال سے زیادہ قدیم ہیں۔ جن کا سال مروجہ ہنر میں صاحب ہمارو وغیرہ فعلاء چار ہزار پانچ سو سال بتلاتے ہیں +
۳۰۰۰۔ دروازہ چین میں مسطورا ست کہ صفت و عمل آریہ دور ہزارو شش صدوی شش سال قبل از تولد عیسے در چین متعارف بود (دیکھو تاریخ چین فارسی مولفہ پانچ ایک سو صاحب کلکتہ غلٹا صفحہ ۳۰-۳۱)
۳۰۰۰۔ ذکر محمود فتح سونات۔ درازاں اشاء چیم اور پناہ چنما قبا کہ با اعتقاد ہندو از تاریخ عمارت انہا چار ہزار سال گذشتہ بود (تاریخ فرشتہ صفحہ ۳۰) کہ ۳۰۰۰۔ تین ہزار اسی برس مسیح سے پہلے بہت قدیم بادشاہت چین کی تھی جس کو یوہیسس مورخ نے ۳۱۷۹ میں اول اولیہ سے پہلے قرار دیا۔ اور یہ امر یقینی ہے کہ یہ سلطنت ہزار برس تک بھی ہے (دیکھو تاریخ یونان صفحہ ۱۹۱۸ء)
۵۰۰۰۔ تہاہر سے ۵ میل جو مقام و شور واقع ہے وہاں کے عجائب خانہ کے ایک کفر نے ۵۰۰۰ ہزار سال کی مٹولوں دو لاشیں زمانہ قدیم کی شہزادیوں کی برآمد کی ہیں جو بالکل ایسی ہیں گویا ابھی دم آخر ہوئے۔ سرو پر ان کے تلج مکمل بند اور ایک اور لاش اور لاشا وغیرہ ہر ایک شے اپنی اصلی ہیئت پر ہے (لشیں ہند ۱۲- اپریل ۱۵۷۷ء)
اور اسی قسم کی دیو دیو جاپوں کی لاشیں جے پور کے میوزم میں موجود ہیں جو مگر پھر زکریہ شگاف کی گئی ہیں۔ وہ بھی مسیح سے تین چار ہزار سال پہلے کی ہیں (از دولت)
۵۰۰۰۔ ایک فاضل و مشہور مورخ فرماتے ہیں کہ کو قری مصر کے کتب میں انہا شہوت مل سکتا ہے جو کہ پانچویں خاندان کی ایک قبر سے نکالے گئے ہیں یہ بت ۵۰۰۰ برس کے پرانے ہیں اور زمانہ حال کے خیالہ (کساقوں کے باطل مشاہدہ ہیں یعنی غلطی و غلطی نکلا ہے۔ جو اپنی تصویر جیسی ڈیوٹوئی سے اپنے اپنے سے پہلے اس فن کی ترقی کا زماں قائم کرتا ہے یہ طوفان نوح کے زمانہ سے پہلے ہے اور ہم کو اس زمانہ کا حال بتلاتے ہیں (دیکھو مشر بلش صاحب آئی کوگر لکھی انگریزی صفحہ ۱۱)
۵۲۰۰۔ مصر کے مؤرخوں کا اتفاق بیان ہے کہ "مصر کے مینا مسیح سے ۵۲۰۰ سال پہلے بنے تھے (دیکھو اکثر تاریخ جلد ۲ صفحہ ۲۲۲ + ۲۰۰)
۵۳۱۷۔ مصری جو تھے خاندان میں بھی مینا قہسری اور بت شاکا تھے اور لپ سی ایس کے بیان کے بموجب یہ خاندان مسیح سے ۵۳۱۷ سال بیشتر شروع ہوا تھا
۵۹۹۰۔ دمنیس اور اس کا خاندان ۵۰۰ سال قبل جو تھے خاندان جو اٹھائیس کو کہتے ہیں کہ مینا بنائے اس حساب سے ۵۰۰ سال مسیح سے پہلے وہ بنائے گئے (دیکھو سیکرٹ ڈاکٹر ن صفحہ ۳۲۲)

آریہ لوگ مشرق کی ابتدا اور دیوی کے پرکاش سے آج تک علمی طور پر ہر حساب کرتے کرتے گنتے لکھتے چلے آئے ہیں۔ جو آریہ دورت میں پرستور جاری ہے۔ کسی طرح کا اس میں اختلاف نہیں۔ اس کی تصدیق مفضل خاں کے سے میڈم ایڈیسی صاحبہ مشہور ی غصہ نے اپنی کتاب سیکرٹ ڈاکٹرن میں کی ہے (دیکھو نمبر ۲۹ جلد ۲)
راؤ ہار پندرہ تشری نو سو سی۔ نے بھی اس کو نہایت واضح طور پر ثابت کیا ہے۔
(دیکھو سالہ بھیتو سانسٹا ماہ نومبر ۱۹۱۶ء)

۱۸۲۰-۳۲۰۰۰۰ سال	چھ منو تروں کی مبادا ہوتی
۱۱۶۴۴۰۰۰۰ سال	ساتواں منو ترو گذر رہا ہے اس کے ۶۲ چتر بیگوں کی
۲۸۸۰۰۰ سال	اٹھائیسویں چتر بیگوں جو گذر رہی اس کے تین بیگوں کی
۴۹۰ سال	کلی ایک چتر بیگوں کا گذر رہا ہے اس کا اس وقت موت ہے
۱۹۰۸۵۲۹۰ سال	میزان کل

اور ایسا ہی شومان فاسل اکل آریہ ریفاہ صر سامی ہو پندہ ہی جہاں جاتے اپنی مشہور معروہ کتاب رگوید آدمی بھاشیہ بیگوں میں لکھا ہے جس کی پہلے غلطی قابل دید ہے۔ اس جہاں تھے اپنی اس فیکر تجسیر بھاشیہ میں خدا اولیائت و طبیعت سکال کر دیا ہے اور سچ پوچھو تو طالبان حق کے دامن آرد کو جو ہر گز ان ادر عرفان سے مجرور ہے یہ شک نہیں دے صیاد اسرار معانی کر روشن شد جو رجا دادانی ہمارے بیان کی تصدیق مندرجہ ذیل شہادتوں سے بھی ہوتی ہے +

شہادت (۱) سارے آریہ دورت کے اندر چھ منو کلیپ مارج ہے اور جو گذر رہے دو بیگوں کے بچے بچے کے ورد زبان ہے اس سے بھی یہ ثابت ہوتا ہے چنانچہ اس میں لکھا "مور سووت منواترے" - اٹھائیسویں چتر بیگوں کے - کل پر لکھا چرنے - آریہ دورت منواترے یعنی مکاب آریہ دورت کے اندر یہ ساتواں دور سووت منواتر ہے جس کا یہ اٹھائیسویں چتر بیگوں کی ایک اور کلی ایک ہے جو چار چرن لینے سے ہیں۔ ان سے پہلا حصہ گذر رہا ہے کلی ایک کی تعداد ۴۲ سال اس کو ۴۲ پر تقسیم کرتے سے ۱۰۰۰۰ سال ہونے برابر ان چار سوادی حصوں سے یہ پہلا حصہ گذر رہا ہے جس کے ۴۹۰ سال گذر چکے ہیں ۱۰۲۰۰ سال پہلے حصہ کے گذرے باقی ہیں جن کے چٹکنے کے بعد دوسرا چرن مشرق ہوگا +

شہادت (۲) کوئی کالیہ داس مشہور شکت کا شاعر اپنی جیوترو دا بھرن (جو بکرم کے مرت ۲۲ میں تصنیف ہوئی تھی) کے پیش اور صیام میں فرماتے ہیں +
वयं मिथ्य दशना चरु गौ यं ते कलौ संनिते मासेभा
वसु मिते ३ वयं विदुः सत्य क्रिपो प क्रमः ॥
ترجمہ ۳۰۶۷ برس کلریک کے گذر گئے تھے۔ جب میں نے ماہ سالوں میں یہ ترجمہ ختم کیا۔ اسی کتاب کے دوسرے مقاموں سے معلوم ہوتا ہے کہ اس وقت بکرم کا مرت ۲۲ تھا جس سے ۱۹۲۲ + ۳۰۶۷ = ۲۲۹۰ -

شہادت (۳) سدھانت شردھنی میں لکھا ہے +
यातः वरामन-
वौ युगानि भमि तात्यव्य द्यु गाहि । वयं नन्दा होन्
गुणास्तथा शक्यं वयं चान्ते वै सदा ॥
ترجمہ چھ منو ترو گذر گئے اور ساتواں منو ترو گذر رہا ہے اس کی تصدیق چتر بیگوں کی سب سے پہلی اٹھائیسویں چتر بیگوں پر موجود ہے اس کے تین بیگوں کے گذر چکے ہیں اور چھ بیگوں کی

योगानां सप्तः मैको मन्वेत्तरमहो चते। कृता द्यु स
यात स्यान्ते सप्तः प्रोक्तौ जलत्प वः ॥ सप्त स्य द्यु स
नवः कलौ ज्यो अस्तु देश कृत प्रमाणः कल्या दो स
मिथः पञ्चदशः स्मृतः ॥ इत्युग सप्त सप्त सप्त स
हारकारकः । कल्या ब्रह्म महः प्रोक्तौ ज वैरी न स्य
तावती ॥
(دیکھو دور پر سدھانت مدھیہ ادھیاء شلوک ۱۸ اور ۱۹ اور ۲۰)
ترجمہ اکثر چتر بیگوں کا منو ترو ہوتا ہے اور ایک مرت یک کے سامان اس کی سندھنی میں بیان کی ہے مدھنی کے ایسی ہی منو ترو ہیں اور مرت یک کے مساوی کلپ کے آغاز میں ۱۵ اسندھی ہوتی ہیں ۳۵ مرت یک پر اپنا مشرق کے پیدا کر رہا اور دنیا کو قائم رکھتا ہے اور اسی کا نام برہم دن یا کلیپ ہے اور اتنی ہی اسکی رات ہوتی پس صاف ثابت ہے کہ رشتوں نے اول اس کے ۴۲ حصے کے لینے چودہ منو ترو پھر ان چودہ منو تروں سے ہر ایک کے اکثر حصے کے لینے اکثر جزئی +
اب اس کی حسابی تقسیم اس طرح ہے
(نقشہ نمبر ۱ قاعدہ اول)

نام یک	تعداد و سال ترو
مرت یک یا کرت یک	۱۶۳۸۰۰۰ سال
ترت یک	۱۶۹۰۰۰ سال
دو مرت یک	۸۶۴۰۰۰ سال
کلی یک	۴۳۲۰۰۰ سال
ایک چتر بیگوں یا مہا یک کی میزان	۴۳۲۰۰۰ سال
نقشہ نمبر ۲ قاعدہ اول	
۱۰ چتر بیگوں یا ایک منو ترو	۴۲۰۰۰ سال
۴۲ منو ترو یا ۹۹ مہا یک	۴۲۹۰۰۰۰ سال
منو تروں کے درمیان جو	۲۵۹۰۰۰ سال
سندھی ہوتی ہے مہا یک کے مساوی	
میزان کل ایک چھپ یا ہس	۴۳۲۰۰۰۰۰ سال
مہا یک یا ایک برہم دن	

مہا منی یہ سب سچ ہے اپنی مشہور کتاب بھارت میں اس امر کا ذکر کیا ہے۔
हह सप्तुग पयंत स ह्यह ह्यह सोविदः । गन्नि युग स ह
यो चते ३ होयुग विदो जनाः ३३० ६३ १६ ॥
ترجمہ ہر چتر بیگوں کا برہم دن ہوتا ہے۔ پہلا اور برہم دن کی ۳۳۰ چتر بیگوں اور اتنی ہی اسکی رات ۳۳۰ برہم دن اور برہم راتری کہتے ہیں لینے برادوں اور چتر بیگوں اس ناکھ کی چتر بیگوں کے قدر جہاں دانوں سے ایک طرح پر استعمال کیا ہے اسکی سب سے پہلی اٹھائیسویں چتر بیگوں پر اور اسی کے ۴۲ حصے کے لینے چودہ منو ترو پھر ان چودہ منو تروں سے ہر ایک کے اکثر حصے کے لینے اکثر جزئی +
۴۲۹۰۰۰۰۰ = ۲۲۹۰۰۰۰۰ حاصل ہوتی ہے۔

حصہ اول

۹۲۸

ضرورت آریہ دور کے اندر با دیگر ممالک میں اکثر رسالے جاری ہیں۔ مگر کسی میں
مستحقین ریشوں کی عظمت اور ان کی تحقیقات حد کی تفصیلات یا قدیم علوم کی صداقت
کا حقد شایع نہیں ہوتی۔ علم جو جس میں جس کا سہا ستر علم تازہ و نو گونا گوارا ہے علم
میں ایک اور شاخ بھی پھوٹ نکلتی ہے۔ جس کا نام پہلیت ہے۔ گویا اب عام لوگ
ذو چیزوں کے جوئے کو جوئیٹ جانتے ہیں۔ ایک گنت دوم پہلیت
جس طرح دوا اور دوا کا جائز ہونا ہر طرح فصیح اور مستقیم ہے۔ اسی طرح گنت
کو بھی ہر اہل جوئیٹ ہے۔ سب تسلیم کرتے ہیں۔ کسی کو اس کی صداقت سے
انکار نہیں۔ مگر پہلیت سے سوائے خود غرضوں کے اور سب کو انکار ہے۔ یورپ
اور امریکہ کے تمام مشہور نامی۔ گرامی۔ جوئیٹ (اسٹراٹوگر) پہلیت سے انکاری
ہیں۔ آریہ دور کے فیصل اہل جوئیٹ شری باؤدو شاستری جی پہلیت سے انکاری
ہیں۔ پھر ان کے زمانہ کے جوئیٹ پہلیت سے انکاری تھے۔ جن طرح باؤدو کہیں نہ جیتے
پارس پھر۔ مونیٹر۔ چٹان من مہرہا کے پھر بھی لاکھوں گھر بار زیادہ کر ان کی
تلاش میں ضرورت ہیں۔ اسی طرح پر پہلیت کے ماننے والوں کا حال ہے۔
یہ لوگ رتاؤں کی طرح بڑے چالاک ہوتے اور قبیلہ۔ سامزدیک وغیرہ کی
میں سیکھ کر سادہ لوحوں کو سیر باغ دکھا دیتے ہیں۔ جو اکیلے۔ ختمہ کرانے
چوری کرنے۔ زنا کرنے۔ شراب پینے۔ ذبح کرنے وغیرہ جس چیز کا صورت
چاہو۔ موجودہ پہلیت والوں سے پوچھ لو۔ جب دور بین (دبیرہ کلپشو
یا دوروی شن) خود دین و سکھ در شک میترا کے معاملات میں یورپین فضلا
روز افزوں ترقی کر رہے ہیں۔ تو کیا ایسے زمانہ میں صرف انگلیوں پر گن گنا
اور سارے بھارت ورش کو کھوٹی و شایہ تانے والے مہکتا۔ اسپتیا۔ وحشی بن کا
کٹاک لگانے والے بغیر تروت دیا کے گرن کرنے کے کچھ اٹھتی کر سکتے ہیں؟
ہرگز نہیں۔

کہاں وہ پڑاتے زمانہ کے آریہ پر شاؤں کی علمی تحقیقاتیں؟ اور کہاں موجود
 زمانہ کی توہمات بھری باتیں؟ یہ نہایت جاہ سلی راہ نگارنگہ روحانی + چہ
 ماند گفن تیرہ بگشت نہاے سلطانی +
 پہلیت کے ماننے والوں نے ترقی و تحقیقات کا راستہ بند کر دیا۔ اور
 یہی سبب ہے کہ خود بھی محروم ہو گئے + موجودہ دنیا کب جی؟ کتنے برس پہلے
 اس کا حساب کس طرح کر سکتے۔ اور کب تک قدیم رہیگی۔ اس کے کیا
 کیا ثبوت ہیں۔ وید مقدس کا اس بارہ میں کیا ارشاد ہے؟ فاضل رشیوں
 کا علمی تحقیقات سے کہاں تک اعتقاد ہے۔ غیر مذاہب والوں نے اس پر

کیا کیا اعتراض کئے ہیں۔ اور ان اعتراضوں کا جواب فضلا یورپ کی تحقیقات
 اچھی کہاں تک پہنچی ہے؟ ان نہیں ہیں۔ ہم تمام موجودہ ہستیوں کی باجیت
 بھی عرض کرینگے۔ اس واسطے ہم چاہتے ہیں۔ کہ ایک تاریخی تحقیقات شروع کریں۔ اور
 جو احقر ہے اس کو بھائیوں کے روبرو دھوئیں +
تاریخی تحقیقات حصہ اول۔ ہر ایک ملک میں بجا مجاز سموت
 (گنت) جاری ہیں۔ اور ان کی وجہ تقسیم یا سبب اجراء بھی ہر جگہ مختلف
 ہیں۔ اس وقت سب سے زیادہ مشہور سموت حسب ذیل ہیں +
 (۱) آریہ سموت (۲) کنگ وڈنا باکائی سموت۔ (۳) یید پشتر سموت یا پانڈو ایدو (۴)
 (۵) یجور سموت (۶) شالیاہن سموت (۷) علیسوی سموت (۸) چینی
 (۹) خطائی سموت (۱۰) کالڈیا سموت (۱۱) فارسی سموت (۱۲) مصری سموت
 (۱۳) عبری سموت (۱۴) ایرانی سموت (۱۵) سیارٹا سموت (۱۶) موسوی سموت
 (۱۷) اڈوڈی سموت (۱۸) یونانی سموت (۱۹) رومی سموت (۲۰) باؤدو ساری سموت (۲۱)
 سکندری سموت (۲۲) مجری سموت +

(۱) آریہ سموت۔ حکماء آریہ دور میں ہر ایک علمی تفصیلات میں ہر
 ہر کارر ہے۔ اسی طرح سموت کے مقرر کرنے اور
 تاریخی واقعات کی پڑتال میں بھی سب سے زیادہ
 قدر و منزلت کے لائق ہیں۔ ان کی ساری
 تحقیقاتیں نہ سبب علمی ہوں پر قائم ہونے کے پتھر کی لکیر ہو اگر
 نہیں۔ جن کی سچائی سے کسی عقلمند کو انکار کی گنجائش نہ تھی۔ اس تمام
 تفصیلات کی بنیاد ان کے پاس ایک فضل کا پتہ تھا۔ جس سے ان کے
 دل کی زراعت ہمیشہ سرسبز و سیراب رہا کرتی تھی۔ اور اس مقدس تفصیلات
 کے چشمہ کا نام وید تھا +
 وید مقدس میں جگت کرتا پدیشور نے اس بات کو باطن الوجود
 فرمایا ہے۔ کہ میں بموجب انصاف قدیم کے اس دنیا کو بار بار پیدا
 کرتا ہوں اور اپنی لا تغیر شکتی سے مادی سرشتی پر چٹا ہوں۔ سترے۔ چترے۔
 ستارے۔ سیارے۔ سمندر۔ تیلہ وغیرہ سب میں نے بر کرتی سے بنائے
 ہیں۔ اور اپنے علم و کمال سے آکر شش شکتی (توت کش) سے ملحق ٹھہرائے
 ہیں۔ اس زمانہ کا نام (جب تک کہ دنیا قائم رہتی ہے) ایک کلپ ہے جس
 کی دوسری سنگا سہرماگ ہے۔ اور وہ چار ارب بیٹلی کرڈ سال کا
 ہوتا ہے۔ چنانچہ پرامتا کا وہ مبارک ارشاد یہ ہے دیکھو اتھرو وید پرچکا
 ۸۰۔ (۱) اوداک (۲) انتر ۱۲۱

शततेत्युतत्तयना न्दयुगे श्री णिचत्वा रकुणम अथर्व
 ५० ८३३ नु० १ म० २९ ॥
 قرعہ جمعہ۔ اس سے پہلے سرشتی اپنی کا ذکر کرتے ہوئے پر برہم ہدایت
 دیتے ہیں کہ سرشتی قیام کا حساب کھنے کے واسطے اس طرح جانو۔ کہ وہ
 برس۔ دس ہزار سیکڑہ یعنی دس لاکھ کمب شون دینے کے بعد ۲۰۰۰۰۰۰۰۰
 جوڑنے سے حاصل ہوتے ہیں۔ (۱۲۳۲۰۰۰۰۰۰۰) اس سے صاف
 ثابت ہے کہ دنیا دسرشتی (چار ارب بیٹلی کرڈ سال تک قائم رہیگی
 جب وید نے بتلایا۔ تب وید کے مفسر رشیوں نے اس کو اس طرح
 پر عمل کیا۔ اس پر عمل درآمد جاری ہو ۱۔ چنانچہ سورہ مدہات میں یہ لکھا کہ

